[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب بغنای خویش ممتازم کن در گلشن نغمه بر دارم کن بالفت حبیب خویش همرازم کن در ملک سخن چو ری سرافرازم کن
بر ضمیر خورشید تاثیر هوشمندان سخن شناس در نقاب شبهه والتباس مخفی نخواهد بود که این صحایف رموز اللطایف مجلد
سیم است از کتاب افادت انتساب حبیب السیر مشتمل بر تبیین وقایع ایام سلطنت خاقان ترکستان و پادشاهانی که لوای
سلطنت برافراشته اند بعد از انقضای زمان عباسیان و ذکر طلوع آفتاب شاهی از مطلع تاییدات نامتناهی
الهی و این مجلد نیز بطریق مجلدات سابقه مبنی است از چهار جزو جزو اول در ذکر خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان
و اولاد او در بلاد ایران و توران عنوان نامه نامداری مبنی بر سیر ملوک جهان کشای و طغرای صحیفه کامکاری مبنی
از خبر حکام گیتی آرای سپاس و ستایش مالک الملکی است که بمقتضای حکمت شامله اش نظام مهام عالم و انتظام
امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آیین منوط [illegible]
الناس بعضهم ببعض موکد این معنی است و بر حسب مشیت کامله اش رایات هدایت مبارزان جهاد و فرسان معرکه اجتهاد
بدرجه رفعت و استعلا رسیده و فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه موید این دعوی است مقیمان مقام و جعلکم
خلایف فی الارض در بارگاه جلالش کلاه همایون و تخت عاجدون ورد زبان دارند لاجرم منشور اقتدار ایشان بتوقیع
وقیع تؤتی الملک من تشاء صفت تکمیل مییابد و متمکنان مکان و لقد مکناکم فی الارض بر درگاه لایزالش و ما النصر الا من عند

بر لوح دل می نگارد و بنابر آن انوار عنایات آثار ان ینصرکم الله فلا غالب لکم بر وجنات احوال ایشان می تابد نظم ای خاتم تیغ
منصب شاهنشاهی موجود ز حکم تو زمه تا ماهی شاهی تو کرم بکن بهر کس خواهی چون هست ترا از همه کس آگاهی و تحف
انوار تحیاتی که مجمرات آن مشام سالکان ممالک جاه و جلال و دیباجه مجموعه لخته ای مشتمل بر اخبار سالکان مسالک دولت و اقبال
صلوات عالی مقدار است که نظام تواریخ نبوتش از فحوای کنت نبیا وآدم بین الماء والطین سید است
و نفاذ مناشیر رسالتش از مقتضای و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین از خوان دعوت کریمش بر وفق کریمه انا بعد
لیغفر الله ذنوب تمامی اصحاب معصیت بعین عنایت ملحوظ نظم ای بر سر خلق سایه گستر کرمت کونین نواله خوار خوان نعمت
انسان و ملک داخل خیل حشمت افلاک و جهان طفیل خاک قدمت اللهم صل علی سید الکونین المصطفی علی المرتضی
و علی سبطین الکریمین حسن المجتبی و حسین الشهید بکربلا و صلی علی سایر الائمة البررة الاتقیاء و سلم علیهم تسلیما کثیرا طیبا
مبارکا ناظم این جواهر اعتبار و راقم این نوادر آثار ربنده خاکسار و ذره بی مقدار غیاث الدین بن همام الدین المشتهر بخواندمیر
بر ارباب [illegible] بعرض فضلاء نحریر و علماء صافی ضمیر میرساند که فروغ اشعه هدایت پرتو آفتاب عنایت از سرای طاهر
و نبرا بهر فرقانی حیث اوحی سبحانه و ما اعظم شانه و کتبنا له فی الالواح کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء فخذها بقوة و امر
قومک یاخذوا باحسنها بدان سان بر جبهه خواطر ارباب تفطن و انتباه می تابد که از مطالعه احوال و اوضاع و ترتیب [illegible]
[illegible] امکان و گذشتگان بنی نوع انسان و لوازم خیر و شر و لواحق هر وجه وقوف یافته و اطلاع کامل حاصل کرده و بنابر
اطوار مقبل [illegible] است که [illegible] و یمن سریرت هوشمندی ملایک شعار امید باید افتد [illegible]
از جمیع خیرات و احسان نورانی داده و هرگاه بر وخامت مال کیفیت حسارت بیداد روزگار ستمکار مطلع شود از
[illegible] ظلم و اعتساب اجتناب نموده بسندیده عدل و انصاف می نماید نظم شود آن پسندیده با چشم باز که در پرده
باید [illegible] پسندیده گی که باشی عزیز پسندیده کانت پسندیده نیز والحمد لله والمنة که انوار فیض آثار این معانی
[illegible] و لمعه برکه باعث بر ترتیب این اجزا توجه خاطر خورشید مآثر اوست و بکل وجهی روشن ساخته چنانچه
[illegible] بصوب [illegible] ابرام تام مستلزم حصول سعادات دینی و دنیوی و مستوجب وصول مرادات
صوری و معنوی [illegible] و از شمایم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان آفاق را معطر گردانیده و از نسایم محاسن
آداب ریاض آمال متوطنان اکناف امصار را بکمال نضرت آرزو و نضرت رسانیده از کحل الجواهر احسان بی پایانش
چشم آرزو [illegible] استراحت بفراغت خفته و از رشحات سحاب سخاوت بی نهایتش [illegible] امید یاسمن مراد شکفته

مدار مملکت آصف مکانی که معمورست از عدلش جهانی جهان از نکهت خلقش معطر تجلی از طبع پاکش آب گوهر
آرایش چهار حدود عرصهٔ ملک و ملت باقتضای رای صواب نمای عبیر آسایش قلوب طوایف سپاهی و رعیت
بامعان رای تدبیر عالم آرایش منور عنبر اقدام خدامش سوزنده قد مرادات و قطرات اقلام فیض بخشش نم
حدیقهٔ سعادت ای ذات تو بر سپهر دولت خورشید محتاج به تدبیر تو ملک جمشید روشن ز غبار کوی تو دیدهٔ بخت
پرنور ز خشم روشنت چشم امید طبع کاملش به کیاست و فنون فضیلت موصوف و عقل وافر فراستش بصفت
لطافت معروف آفتاب اقبالش چون آفتاب بی زوال و کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام در مرتبهٔ کمال
سپهر فضل و مدارج افضال نهال منتج گلزار اقبال معدل عدل و بذل در عالم علم اوست پناه اهل شمشیر و قلم اوست
بود داغش در اقلیم چهارم جود در برج چهارم شاه انجم غمام انعامش چون انعام عام شامل احوال خواص و عوام
و سحاب مواهبش بباران مواهب سحاب نضارت بخش بساتین مراد و مرام نسیم لطف او هر که وزید
بجسم مرده جانی نو دمیده شرار قهرش چون سر فروزد بلباس حیات اعدا بسوزد یعنی حضرت عالی منزلت
ممالک مدار متعالی منقبت معاون ناظم مناظم العدل والرافة ساعد مساعد الرحمة والنصفة مطلع انوار جاه و
جلال مخزن اسرار فضل و کمال آفتاب رحمت قمر سریر کیوان منزلت مشتری ضمیر ناهید بهجت سپهر احتشام عطارد حشمت
بهرام انتقام ملاذ هنرمندان آگاه پناه اصحاب نقطه و انتباه حبیب کریم دولت و دین آصف سلیمان جاه جهان
لطف و سپهر کرم حبیب الله مد الله تعالی ظلال افضاله و ثبت قوایم سریر اقباله و چون ضمیر آفتاب اشراق این
ملاذ اکابر آفاق باتمام ارقام این کتاب افادت ارتسام میل تمام و رغبت مالا کلام اظهار نمود و خاتمهٔ بیان
انجام بعد از اختتام مجلد ثانی بی شایبهٔ توقف و تاخیر در تحریر آمده در مجلد ثالث شروع نموده از فیض فضل بر
اتمام این مرکب روزی که شد مثنی کنم شکر و مثلث تا زو که هست مشهور این حرف نزد جمهور الشیء اذا ثنی
الا وقد ثلث رجا واثق و وثوق صادق هست که بطبق این حدیث مشهور بلکه بمحض توفیق و تایید معبود غفور
این مجلد نیز عنقریب زیب اتمام گیرد و زلال خامهٔ بدیع نگار با قلام اشفاق مستعدان مجلس عالی لازال جمعا
لا عالی صفت اصلاح والسوال من الله الکریم المتعال وحسن القلوب من اصحاب الفضل والکمال گفتار در ذکر
از احوال سلاطین ترک و اجداد و خوانین سلسلهٔ نخل بندان حدایق اخبار و نغمه سنجان خیابان اشعار گلشن
این حکایت را بدین روایت زیب و زینت داده‌اند که نسب سامی خاقان بلاد مشرق و ترکستان بیافث
بن نوح علیه السلام می پیوندد یافث بقول اکثر مورخان پیغمبر مرسل بوده و در آن اوان که کشتی نوح صلوة الله علیه

که بر کوه جودی سلامت قرار گرفت از سوق الثمانین عازم آن سرزمین شده از پدر بزرگوار التماس نمود که او را
دعایی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد و نوح علیه السلام اسم اعظم بیافث آموخته آن اسم را بر سنگی
نقش فرمود و بدو ارزانی داشت و یافث با اهل و عیال بجانب مشرق و شمال شتافته بطریقهٔ صحرانشینان
ساکن گشت و رسوم نیکو پدید آورد هرگاه باران میخواست بوسیلهٔ آن سنگ سحاب عنایت الهی در فیضان
می آمد و اعقاب آن سنگ را حجر المطر و جمعی سنگ یده و ترکان جده تاش گویند و حالا نیز سنگ یده
در میان مغولان و اوزبکان بسیار پیدا میشود و بسبب آن باران می بارد و القصه چون اولاد و احفاد یافث
غلبه شدند از سرای ناپایدار بدار القرار انتقال نمودند و بروایتی که اشرف الفضلای المتاخرین مولانا شرف الدین
علی یزدی در مقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین شمامه فرموده‌اند از وی هشت پسر یادگار ماند بدین ترتیب
ترک خزر صقلاب روس منسک چین کماری که او را ایکیال نیز گویند تارخ و یعقوبی که مولف جامع اعظم نقل
فی رقم نموده یافث را یازده پسر بوده و سه پسر دیگر اویلج نام و سه سان و عزنام داشته‌اند و چون یافث
وفات یافت پسر بزرگترش که او را ترکان یافث اغلان گویند قایم مقام پدر گشته و او ترکی تعاب عاقل و
مردانه و فرزانه بوده و در منزلی که آنرا سلوک یا سکلای میگفتند چشمهای آب سرد و دشت علم اقامت برافراشت
و تخت از چوب و گیاه و خانها ساخت و آخر الامر با خرگاه و برجت و از پوست حیوانات قبا و خیمه
ترتیب داد و در میان رعیت لوازم معدلت بجای آورد و یافث اغلان اول ملوک ترکست همچنانکه از مشاهیر
از وی معروف تقریر کرده‌اند که روزی در شکارگاه طعامی میخورد ناگاه لقمه از دست او بیفتاد و چون زمین شوره‌زار بود
نمکین شد و نوک بستان لقمه را بدهان برده او را لعاب خوش آمد بنابران رسم نمک در طعام پدید آمد اما خزر
بن یافث بعد از فوت پدر در کنار آب اتل منزل گزید و رسم روباه گرفتن و از پوست آن لباس دوختن او
اختراع نمود و اولاد و احفاد او متبع زنبور نحل کرده در سعارها عسل یافتند و از آن حلوا پختند اما صقلاب چون عذاب کثرت
اولاد و احفاد گرفته بجانب دیار روس که در جوار خزر بوده رفته التماس موضعی کرد که جهت خود تعمیر نماید
و روس دست رد بر سینهٔ ملتمس او نهاده صقلاب از کاری نیز لورت طلبید و موافق مدعای خود جواب
شنید و بنابران میان ایشان محاربه واقع شد صقالبه منهزم گشتند و در آن طرف اقلیم هفتم افتاده بکنج
شدت برودت هوا در زمین خانها ساخته‌اند و ساکن شده‌اند و در روضة الصفا مسطور است که صقلاب را پسری
در وجود آمد مقارن وضع حمل در سر بر معاش و بکرفته سقلاب آن فرزند بکسان پرورش داده چون او

بزرگ شد مانند گلاب در مردم محبت ایماروس بغایت بی آزرم بوده و رسم رغو برسیدن اختراع نموده منسک
که او را منشیح نیز گویند بصفت مکر و تزویر اتصاف داشت و در کنار بلغار علم اقامت می افراشت و بروایتی که در مقدمه
ظفرنامه مسطور است منسک را پسری بود غزم نام و تمام حشم که بدترین اقوام مغولند از نسل آن پسر
شدند و بقول مولف جامع اعظم چنانچه سابقا مذکور گشت غزم نام پسری بی واسطه یافث بود و باتفاق
تورخان غز با ترک بن یافث اغلان بسبب سنگ یده محاربه نمود زیرا که آن سنگ بعد از فوت یافث
به ترک افتاد و چون ترک آن را طلب نمود غز حجری مشابه به آن تراشیده کرده و آن را مغشوش ساخته از آن جهت
داد و بعد از چندگاه که ترک بباران محتاج شد هرچند آن سنگ را وسیله گردانید یک قطره باران نبارید
لاجرم بر مکر غز مطلع گشت و لشکر بسرش کشید و حربی صعب بین الجانبین اتفاق افتاد و ولد بزرگتر غز
دران جنگ بقتل رسید و هنوز جنگ و خصومت میان اولاد ایشان باقی است ایمجین بن یافث در قطعی
که حالا ملیه و چین در آن سرزمین ساکن گشت و او بدقت طبع و ذهن روان موصوف بود و صورتگری نقاشی
و بافتن جامه ملون اختراع نمود و ابریشم از کرم پیله حاصل نمود و اکثر صناعات که تا اکنون در میان مردم ما
چین متعارفست از مخترعات اوست و چین ایزد تعالی فرزندی کرامت نمود ماچین نام و ماچین در زمان پدر خود
شهری ساخته باسم خود موسوم گردانید و رسم بر زدن را برسر و دستار خود ماچین پدید آورد و مشک
از ناف آهو حاصل کرد ایماکاری بعیش و شکار میل داشت و در جایی که حالا شهر بلغار است علم اقامت برافراخت و
اولاد وی پسر بود بلغار و برطاس و بسنین سمور و سنجاب برطاس بدست آورد و چون ترک بن یافث دویست و
چهل سال عمر یافته عنان عزیمت بصوب عالم عقبی تافت النجه خان پادشاه معدلت آثار خجسته اطوار بود بر قواعد
و رسوم چند چیز افزود و بعد از آن که بکبر سن رسید امر سلطنت را به پسر خود دیب باقوی تفویض نمود و بنا نهد
دیب باقوی معنی دیب تخت و جاه و منصب است و باقوی بزرگ را گویند و دیب باقوی ملکی بزرگوار اتفاق افتاد
و در وقت عزیمت عالم آخرت پسر خود کیوک را بسلطنت تعیین کرد کیوک خان بعد از فوت پدر مدتی بر سریر خانی
نشست و در آخر عمر پسر خود النجه خان را ولیعهد کرده رخت سفر عقبی بربست النجه خان پادشاهی عدالت شعار
بود و در ایام دولت او از آنک بکثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم انحراف جستند و در کفر و ضلالت افتادند
النجه خان در زمان جهانبانی دو پسر در یک شکم متولد گشت یکی را تاتار نام کرده و دیگری را مغول و چون این پسران
بسن رشد و تمیز رسیدند النجه مملکت بر ایشان تقسیم فرمود و تاتار و مغول پس از فوت پدر هر یک در ولایت خود

جهای

جهانداری رعیت و سپاه مشغول شدند و از طبقه تاتار هشت نفر بر سریر سروری نشستند بدین موجب – تاتار خان بن
النجه خان – بوقا خان بن تاتار – بلنجه خان بن بوقا – ایلنجه خان بن بلنجه – اتسز خان بن ایلی – اردو خان بن اتسز
بایدو خان بن اردو خان وارد و پادشاه عالیشان بود و در ایام دولت پسر مغول خان لشکر کشید و در آن سال
میان قوم تاتار و مغول منازعتی روی نمود – سونج خان که آخرین ملوک تاتار است و در زمان سلطنت او تا بره
عداوت بین الجانبین بر بنا افروخته گشت که دیگر هیچ باب اصلاح نپذیرفت طبقه مغول نه نفر بودند و مغولان نفوذ را
از این جهت گرفته اند و لفظ مغول در اصل مونگ الا بوده یعنی فرو مانده و ساده دل نخستین این طبقه مغول خان
بود و او را ایزد تعالی چهار پسر کرامت فرموده قراخان و اورخان و ... و چون مغول خان از جهان گذران رحلت کرد
پسر بزرگترش قراخان روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد ذکر قراخان چون قراخان در مملکت ترکستان
جهانبان شد در قراقرم که دو کوه است که آن را ارتاق و کرتاق میگفتند جهت یورت ییلاق و قشلاق تعیین نمود
و در ایام دولت او مغولان در کفر و شرک بر بنا غلو میکردند که اگر پسری از این طریقه مذمومه اجتناب
فرمودی البته بتیغ نامهربانی کشته شدی و از قراخان در زمان ایالت پسری در وجود آمد بغایت خوب
صورت و آن پسر سه شبانه روز پستان مادر نگرفته و هر شب مادر در خواب میدید که طفل با او میگفت
ای مادر تا تو خداپرست نگردی من شیر ترا نخواهم خورد و آن خاتون چون از خوف شوهر بظاهر ایمان
نتوانست آورد در پنهان مسلمان شد آنگاه کودک پستانش بمکید و در آن زمان رسم مغول چنان بود که تا
یکسال از عمر فرزندان نمی‌گذشت او را نام نمی‌نهادند و پس از آنکه پسر یکساله گشت قراخان جشنی ترتیب کرد تا جهار
اطراف و اعیان فرمان داد و بر سبیل مشورت بر زبان آورد که این فرزند ما یکساله رسید او را چه نام نهیم
ولد بلغت فصیح و زبان صریح گفت که نام من اغوز است – یکساله طفل آمد اندر سخن – که باید نهادن اغوز نام من
حاضران از این معنی متعجب شده نام او را بهمان قرار دادند و بعد از آنکه اغوز بسن بلوغ ترقی نمود قراخان دختر برادر خود
کرخان را در سلک ازدواج کشید و میان اغوز خان و آن دختر بواسطه مخالفت در مذهب موافقت دست نداد
و قراخان دختر برادر دیگر اوزخان را باسم خود خطبه فرمود و اغوز بدین منکوحه نیز بهمان واسطه التفات نکرد
و در آن اثنا اغوز روزی از شکار بازگشته که گذرش بر در اوزخان که عم سیومش بود افتاد و دخترش را در میان
کنیزکان که جامه می‌شستند دیده او را نزدیک خود طلبید گفت اگر تو ایمان آوری بخدای تعالی ترا در عقد خود
در آورم و از جان دوستر دارم – چو بشنید زن گفته دلکش – چنین داد در زیر لب پاسخش – که فرمان برم

درآورم

سوم آن تو * بجسم سر از حکم فرمان تو * و اغوز اجازت از پدر حاصل کرده آن مخدره را خطبه نمود و در میان ایشان الفتی
عظیم وقوع یافته خواتین دیگر رشک بردند و در روزی که اغوزخان بشکار رفته کیفیت خداپرستی او را بعرض
قراخان رسانیدند قراخان از استماع این حدیث برآشفت و با قومی از اسباب تعصب بر سر پسر متوجه صیدگاه گشت
و زن موحد مسرعی نزد شوهر فرستاده او را از توجه پدر آگاه ساخت و اغوز مستعد کارزار شده قراخان بشکارگاه
رسید بعد از وقوع محاربه در دام اجل افتاده و مردم او خنک از جنگ بازگشته آغوز تاج شاهی بر سر نهاد

ذکر اغوزخان

باتفاق مورخان اغوزخان پادشاه عالیشان کامیاب و خاقانی نافذ فرمان بلند جناب بود و جمال حالش
بانوار ایمان و اسلام منور و سلطنت مملکتش از هرچه تصور توان کرد بیشتر و آثار تیغش در میان قبایل ترک
مانند جمشید در ملک عجم و رای صواب نمایش پیوسته معطوف بر رعایت خیل و حشم * جهان کرم بود و بحر سخا *
نیکوکار و دین دار و فرخ لقا * ز ابر کفش تازه بستان جود * ز رای منیرش سپهر وجود * و آغوزخان را در مدت سلطنت
با اعمام و اقربا و دیگر مخالفان محاربات فراوان دست داد و در جمیع معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ابواب
لطف و احسان بر روی طبقات انسان بگشاد و تمامت ولایت مغولستان و ترکستان تا سمرقند و بخارا مفتوح ساخت
و در روایتی از آب آمویه گذشته در بلاد ایران نیز رایت استیلا برافراخت اکثر القاب که با قوام مغول تا غایت اطلاق
می یابد اغوزخان اختراع کرده و او مدت هفتاد و سه سال بدولت و اقبال گذرانیده لوازم جهانبانی بظهور آورد
و اولاد ذکور اغوزخان شش نفر بودند و از آن جمله دو نفر پادشاهی نمودند

گفتار در بیان ایراد کیفیت القابی که اغوزخان مغول را از اعوان سرافراز گردانید و بیان نسبتی که در شان اولاد امجاد خود بتقدیم رسانید

در آن اوان که اغوزخان با اعمام خود در مقام خلاف و نزاع بود بعضی از اقربایش از مخالفان دوری جسته بوی پیوستند
و آغوز آن جماعت را اغوز لقب داد زیرا که معنی این لفظ چنانچه در ظفرنامه مسطورست بهم پیوستن است و با یکدیگر پیوستن
و دیگری از معارک که اغوزخان بر اصحاب طغیان ظفر یافته غنیمت بسیار گرفت طایفه از لشکریان بحسب نقل عظیم
مقتضای رای صایب خود گردون ساخت و اغوز ایشان را ملقب بقانقلی کرد زیرا که ترکان گردون را قانقلی
گویند و در روضة الصفا مسطورست که در وقتی که اغوزخان را عبور آب براق که داخل سلاطین کستان بود محاربت
اتفاق افتاد و خان شکست یافت و روی بصوب فرار نهاده و در میان رودخانه فرود آمده و ضعیفه حامله که شوهرش
در آن جنگ کشته بود در میان درخت مجوف وضع حمل نموده پسری آورد و اغوزخان از این حال وقوف یافته
بدین عورت ترحم کرده آن پسر را بفرزندی قبول کرده قبچاق نام نهاده و لفظ قبچاق از قیوق مشتق

پذیرفته و قیوق درخت میان تهی را گویند * وکنون قوم قبچاق را از پسر * شمارند از نسل آن یک پسر * وارثان اغوزخان
بعد از آن واقعه هفده سال برایت براق غالب گردند و لوازم انتقام بتقدیم رسانید و در آن زمان که اغوزخان
از ایران بتوران مراجعت فرموده و هوا در کمال برودت بود و پیوسته برف میبارید بنابرآن بعضی از سپاهیان
در عقب اردو مانده با موکب خاقانی همعنان نتوانستند گردید و چون اغوزخان بر حال آن جماعت اطلاع یافت ایشان را
قارلق لقب کرد یعنی خداوند برف و در مقدمه ظفرنامه مذکورست که نوبتی اغوزخان جهت تسخیر بعضی از ممالک
آغاز طی مسالک فرموده حکم نمود که از لشکریان هیچکس تخلف نورزد و در اثنای راه از منکوحه سپاهی فرزندی
متولد گشت و آن ضعیفه بسبب فقدان قوت رفتار نشد لاجرم سپاهی توقف کرد ناگاه شغالی دید در زه
بگرفت و آن شخص چوب بجانب شغال انداخته و آن صید را ازو باز ستد و کباب ساخته بزن خود داد و تا بخورد
و خبر بدو آورد * بدین کار چند مرد آمد بد * اغوز چون سخنهای ایشان شنید * برنجید و گفتا کسی کز زنان
بزاید چرا باز ماند زمین * مراو را خلج ساخت نام و زبان * که معنیش نیست کاهی زن بدان * اما در تاریخی که یکی از افاضل
بپادشاه عالی مکان شاهرخ سلطان بنام نامی میرزا الغ بیگ گورکان نوشته مسطور است که این ذره احقر در آمده که
خلج در اصل قلج بوده زیرا که چون اغوزخان بر کیفیت واقعه مذکوره مطلع شد گفت قال اچ یعنی بمان گرسنه و لفظ
قال اچ بنابر کثرت استعمال مغولان خلج تبدیل یافت و بر هر تقدیر نسب تمامی قوم بآن شخص اتصال می یابد و در روضة
مسطورست که بعد از تولد و تناسل اولاد و احفاد اغوزخان بیست و چهار شعبه منشعب گشتند و بعضی از ایشان که در ولایت
ماوراء النهر و خراسان متوطن شدند و بنابر اقتضای آب و هوا ملک بسبب مشیت حضرت ایزد سبحانه و تعالی اشکال
اطفال ایشان از هیات ترک بیرون آمد و مردم آن طایفه را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و از سید جمال الدین
موجب کرده سلک علما در فن اخبار و در آن علم کتابی بنام میرزا اسکندر بن میرزا عمرشیخ بن امیرتیمور گورکان تالیف نموده
که ترکمانان قومی عالی جاه اند و بترکان نسبت قرابتی ندارند و سیاق کلام مقدمه ظفرنامه دلالت بران میکند ترکمان
که ترکمان طایفه را گویند که از نسل بن یافث بهم آمده اند زیرا که در آخر قصه محاربه بن ترک یافث و عمش
منشک مسطورست که در آن روزبار که یعقوب بن تغور در آن جنگ بقتل رسید کینه میان ترکمانان و ترکان باقیست
والعلم عند الله تعالی

فصل

که چون خان از تسخیر ممالک ایران و توران فراغت یافت و بوطن اصلی بازگشته
بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه و جشنی پادشاهانه ترتیب نمود و خرگاه زرین در غایت بزرگی نصب کرده
* نه زرخرگهی زد که در طول و عرض * ز دامان فرقدش تا بام ارض * و تمامی بزرگان و اشراف و امرا و سرداران

طوی طلبید بروایت معتمد ظفرنامه نه هزار گوسفند و نهصد سر اسب بیان کنند و نود خم شراب و غیره و سایر
حبوب و صور و هوا و سر و رد درمیان آورد و خرگاه مشبوه کرد تا طعام و شراب بران نهاده اند و دران طوی اغوز
اولاد و احفاد خود را نوازش بفضل مناصب و مراتب ایشان پرداخت و هر یک بعنایت خاص اختصاص یافت
مباهی و سرافراز ساخت گویند که نوبتی اولاد اغوزخان در شکارگاه کمانی و سه تیر زرین یافتند و آنرا پیش
پدر بردند و اغوز کمان بسه پسر بزرگترین که کن وای و یلدوز نام داشتند ارزانی داشت و ایشان کمان را
سه قسم منقسم ساختند بنابران به بوزوق ملقب گشتند و تیرها بسه پسر کوچک که کوک تاغ و دنگز موسوم
بودند بخشید و مدالخبت ایشانرا اوچوق خبی اوچ اوق لقب دادند و نزد ترکان بوزوق از اوچوق بهتر است و
لهذا بیشتر بزرگان را حکم پادشاه دهند و تیر را ایلچی گویند و دران جشن اغوز همین قاعده مرعی داشته و
مود که دست راست لشکر که اعراب آنرا میمنه نامند و اتراک برانغار متعلق به بوزوق باشد و دست چپ که عرب
میسره و به ترکی جوانغار عبارت از آنست مفوض به اوچوق بود و ارض ولایت عهد را به بوزوق مخصوص گردانید
و فرمود که فرزندان و چون تابع ایشان باشند و چون اغوزخان از امثال و قضایا فراغ بال حاصل کرد سلطنت
مجازی بدرود نمود و روی بعالم باقی آورد **ذکر کن بن اغوزخان** کن به لغت ترکی مرادف آفتاب
و دولت کن خان بعد از فوت اغوزخان بر اطراف بلاد ترکستان تافت رعیت را در سایهٔ عدل و احسان
و پناه و لطف و امتنان خانی داد و موجب استصواب وزیر پدر خویش ارقیل خواجه متروکات اغوزخان را
درمیان برادران و برادرزادگان تقسیم نمود و جهت هر یک منصب مناسب تعیین فرمود و متعلقان ایشان را
مقرر ساخت و همین تدبیر آن وزیر صافی ضمیر میان آن طایفه قاعدهٔ محبت و مودت مرعی گشت و در مجالس
طوی و محفل کشیدن شیلان هر یک موضع و ماوای خود را میدانستند و جای نشستن خویشتن عارف بودند
و بدین واسطه سالهای بسیار طریقهٔ موافقت درمیان اولاد اغوز مرعی بود و ایام سلطنت آن خاندان
قرنهای فراوان امتداد یافت و چون کن خان مدت هفتاد سال با قبال گذرانید از دار زوال بعالم دیگر
منتقل گردید **ذکر ای خان بن اغوزخان** آی به لغت ترکی یک معنی دارد و ماه جهانگشای ای خان پس از
غروب آفتاب حیات برادرش کن خان پرتو معدلت بر مفارق سپاهی و رعیت انداخت چندگاه
در برج سعادت و کامرانی جهانبانی کرد و هنگام حلول اجل طبیعی در عالم جاودانی منزل ساخت **ذکر یلدوز**
بن ای خان ترکان ستاره را یلدوز گویند و آخر طالع خان یلدوز بعد از فوت پدرش بمرتبهٔ شرف رسید

وچندگاه بجای آبا و اجداد خود پادشاه بود و آخر الامر او نیز بملک باقی انتقال نمود **ذکر منکلی خان بن یلدوز خان**
منکلی خان ولی عهد و قایم مقام پدر بود و در زمان دولت بدستور اسلاف خویش درمیان رعیت سلوک نمود
ذکر تنگز خان تنگز بلغت ترکی مرادف دریاست و کشتی دولت تنگزخان پس از فوت منکلی در بحر مراد
و مرام جاری گشته چون بکبر سن رسید امر سلطنت را به پسر خود ایلخان مفوض گردانید و خود بکوشهٔ خلوت نشسته
بتدارک مافات مشغول گردید **ذکر ایلخان** معاصر تور بن فریدون بود و تور با سونج خان که سلطنت قوم تاتار
تعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان مخالفت نمود **گفتار در بیان شکست یافتن ایلخان از تور بن**
فریدون و گریختن پسرش قیان و مصاحب او نکوز به ارکنه قون فصحای بلاغت نشان و بلغای فصاحت بیان آورده اند
که بعد از فوت اغوزخان مدت هفتاد سال اولاد و احفاد او بدولت و اقبال گذرانیدند و انگاه سپهر ستمکار
بمقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشان را بسر حد زوال رسانید و تور بن فریدون بر ایلخان غلبه کرده
اکثر ذریت اغوز را به تیغ بیدریغ بگذرانید و کیفیت این واقعه چنان بود که تور چون بر بلاد ماوراءالنهر و ترکستان
استیلا یافت با سونج خان متفق شده عنان بصوب محاربهٔ ایلخان تافت و بعد از تلاقی فریقین و هیجان
غبار جنگ و شیون نوزد و شوخ های مکر و فریب کرزان شده در دو فرسخی معسکر ایلخان منزل گزیدند روز
دیگر بنا گاه بر سر مغولان تاخته رایت نصرت برافراختند و ایلخان را مغلوب ساخته در کشش و کوشش قتل و غارت
و خون ریزش بمرتبهٔ مبالغه نمودند که غیر از قیان بن ایلخان و پسر خال او نکوز و بعضی متعلقان ایشان قوم زنده نماند
و این چهار کس خود را درمیان کشتگان افکنده چون شب درآمد بر اسپان باد رفتار سوار شدند و راه گریز پیش
گرفته هنگام دمیدن صبح بموضعی رسیدند که کوه ایشان بر اطراف و جوانب آن محیط بود و یک راه صعب بیش نداشت
و از جملهٔ آن جبال * یکی کوه بد گردون پاره * تو گفتی که بود از فلک پاره * بروی خدا آفریده جنان * در وی روان
آب و علف چون جنان * و آن چهار سوار بمشقت و زحمت بسیار بر قلهٔ آن جبل برآمده در ان طرف مرغزاری دیدند
مشتمل بر چشمهای خوشگوار و اشجار بیشمار و انواع نباتات و اثمار و حیوانات و سایر جانوران شکاری در اطراف و
جوانب آن چشمه را لاجرم همانجا بار محمل اقامت انداختند و ترکان آن منزل را ارکنه قون گویند یعنی کمر تنه
العقبه بکون مدتی مدید در ارکنه قون بسر برده از نسل ایشان خلقی نامعدود در وجود آمدند و قبایلی که از ذریت
قیان بودند موسوم بقیات گشتند و اقوامی را که از صلب نکوز ظاهر گشتند درلکین خوانند **ذکر خروج قوم قیان**
و درلکین بحضرت رب العالمین اصحاب مورخین آورده اند که چون کثرت قوم قیان و درلکین بمرتبهٔ رسید

که ارکنه قون را گنجایش آن نماند همگی همت بر این مصروف داشتند که از آنجا بیرون آیند و در منزل آبا و اجداد خود
توطن نمایند و حال آنکه راه ایشان را کوهی که معدن آهن بود مسدود داشت و آنجماعت بعد از تأمل و اندیشه
هیمه بسیار جمع آوردند و انگشت فراوان بر آن منضم ساخته از چرم گوزن هفتاد دم ترتیب دادند و آتش در آنجا
زده دمها را در دمیدند — چو آتش زیاد اندر آمد بتاب — روان گشت بر خاک آهن چو آب — و بدین طریق بعضی
از کوه از آن که لخته از ارکنه قون بیرون خرامیدند و کیاب و بار معقول بیرون شتافته وطن اصلی خود را به تسخیر
از تصرف قوم تاتار و قبایل دیگر بیرون آوردند و ساکن شدند آنگاه جماعتی که در بیرون ارکنه قون بودند خود را داخل
مغولان گردانیده پیوستند و چنانچه جناب اشرف المتأخرین جناب مولانا شرف الدین علی الیزدی در ظفرنامه
مرقوم خامه مشکین شمامه گردانیده اند یورت مغولان در طرف مشرق از آبادانی دور و در دوری شش ماهه راه
شرقش پیوسته در سرحد ختای و غربی آن متصل بزمین ایغور شمالش منحرف باراضی قرقز و سکاری و جنوبش بتبت
و قوت آنجماعت در اکثر اوقات گوشت شکاری بود و لباس ایشان پوست سمور و سنجاب و العلم
عند الله المنعم المکرم ذکر ایلدوز خان بن منگلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود و بیان الانقوا و صورت
حمل که بطریق روی نمود مورخان ترک و مستخبران احوال ترک و ترک که بعد از خروج اقوام قیان لکن از ارکنه
قون سلطنت مغولان بر ایلدوز خان منگلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود قرار گرفت و او بصفت شوکت
و عطف انصاف داشت و بحسن تدبیر الوس را معمور گردانید و الانقوا که مادر بوزنجر قاآن است و نزد قوم مغول باکرامت
کنی کرامت صحیح باشد جده را ایلدوز خان رسانید و الانقوا که مادر بوزنجر قاآن است و نسب چنگیزخان و امیر تیمور کورگان
به وی پیوندد و نبیره ایلدوز خانست زیرا که الانقوا بروایتی که در مقدمه ظفرنامه مسطور است دختر جوینه بود و
جوینه بنت ایلدوز خان و الانقوا دختری بود در غایت حسن و جمال و نهایت عفت و کمال — نه دختر اختری از برج …
گرامی گوهری از درج خانی — و آن عفیفه خورشید لقا را با ایل … سلک ازدواج پسر عم خویش دوبون بیان
کرد که در آن بلاد حاکم مغولان بود و انتظام داشت و یورت دیون بیان و اجداد او آن و کلوران و طوی علان بود
و این … روزگار بر قاعده … و الانقوا را از آن شوهر دو پسر در وجود آمد بلکدای و بلکتای و چون دیون وفات
یافت الانقوا بسرداری ایل و الوس پرورش اولاد و امجاد اشتغال داشت در آن اثنا شبی آن بانو در خانه خود
پهلو بر بستر استراحت نهاده بود ناگاه نوری از روزنه خرگاه درآمد بکام و دهان او فرو رفت و آن وحید
آن ضعیفه حامله شد — حکایات مریم اگر شنوی — با الانقوا همچنان بگروی — قوم چون از آن سر مکنون خبر یافتند

زبان طعن و تشنیع بر الانقوا دراز کردند و جناب عفت مآب اکابر و فحول مغول را مجمع ساخته در اینباب از خویش
آنچه در خاطرم گشته بود سخنان فرمود و بروایت صاحب جوامع التواریخ گفت که سبب حمل من آنست که هر شب
بخواب می بینم که شخصی اشهل اشقر نورانی نرم نرم نزدیک من می آید و آهسته آهسته باز میگردد و گفت اگر شما را
قول من باور نمی آید چند شبانه روز بر گرد خرگاه من پاس برید تا حقیقت این سر ظاهر گردد و جمعی از اشراف
مغول چند شب در صدد کشف این امر مبهم بودند تا مشاهده نمودند که نوری از بالا خرگاه در می آید و بیرون میرود
آنگاه بصدق مقال آن پسندیده خصال کالشمس فی رابعة النهار روشن و آشکار گشته بد گویان و عیب جویان
زبان در کام خاموشی کشیدند و الانقوا از آن نور موفور السرور سه پسر خورشید منظر در وجود آمد یکی را
بوقون قیقی نام نهاد و قوم قیقین از آن نسل پیدا شدند و پسر دوم را بوسقی سالجی و قوم بوسقین از آن …
قبایل سالجیوت بوی منسوب اند و پسر سیم بوزنجر مونقاق خواند و جمیع خانان مغولستان از ذریت بوزنجر اند
و اولاد و احفاد این سه پسر را که از نسل ترکان از نور بهم در آمدند نیرون خوانند و ایشان را از دیگر اقوام مغول جدا دانند
ذکر بوزنجر خان چون بوزنجر الانقوا بحد بلوغ رسید باتفاق اشراف تخت خانیت را بوجود مشرف گردانید
و او با ابومسلم مروزی معاصر بود مدتی بلوازم عدل و انصاف قیام نمود و چون از دنیا رحلت کرد دو پسر
یادگار گذاشت یکی بوقا که جد هشتم چنگیز خانست و دیگری بوقا که فرزندی ماچین نام بوقاخان
قایم مقام پدر بود و در وقت رحلت ولایت عهد را به پسر خود دوتومین تفویض نمود دوتومین خان بعد از انتقال
بوقاخان از جهان گذران بر سریر سلطنت قرار گرفت و طریقه مرضیه عدل و احسان شایع گردانید و او را خاتونی بود
… عاقله مونولون نام و ایزد چون مونولون را … خان نه پسر کرامت فرمود پس از فوت دوتومین آن شیرزن
بر بالای کوهی که آنرا … می گفتند ساکن گشته همت بر تربیت اولاد مصروف داشت و او را اغنام و مواشی بسیار
جمع آمده و در آن … هفتاد گوزن که هر گوزنی … بودند از قوم جلایر که از جمله قبایل … بودند و در … خانه کلوران
اقامت داشتند از مردم ختای گریزان گشته نزدیک یورت مونولون ساکن گشتند و بسیار کوهی از زیر زمین …
ایشان را از این امر منع آمد و گفت — که نا یادگاری گرامی من — که هستند فرزندان من — بدین دشت هر وقت تا …
بروز نشاط اسب تازی کنند — چو پرداخته گردد میدان شان — چگونه بود حال یکران شان — جلایر بدین حیث …
… مونولون از هم … گشتند آنگاه بر او و اولادش … گرفته — از آن نه پسر کشته گشته هشت — پسر نهم
ملونون که قیدو نام داشت در آن وقت بخواستگاری دختری از خویشان پسر عم خویش به ماچین رفته بود و چون ماچین

حرکت شنیع جلایر وقوف یافت ایلچی پیش کلانتران ایشان فرستاده بازخواست مبلغ نمود و آنجماعت بمقام
اعتذار آمده گفتند این فضیلی است صواب با بوقوع انجامید و چند کس از آن طایفه را که چون مسئولون و اولاد او
گشته بودند بقتل رسانیدند و عیال و اطفال ایشان را اسیر گرفته نزد قیدو فرستادند و داغ عبودیت
بر جبین ایشان نهاده مهد بساط عیش و عشرت مشغول شد قایدو خان پس از وقایع مذکوره احوال مسطوره
مساعی جمیله سردار ایل و الوس خود شدند و در ایام دولت و اقبال از رود خانه جوی برآورده آنرا اجرالوم نام نهاد
و آب قری آنجوی و قصبات معمور ساخت و باری بسیاری و نقاقان و خانزادگان بسیار ارزانی داشت موسوم بسیقا
و همیقا در ایام جوانی مدت اهل خطای آورد و او را پیش التای خان بردند و التای خان فرمود تا شاهزاده را پنجهٔ آهنین
بر نرجو بین دوختند چنانش بچوب خرپی بر دوختند که مسمار پولاد دل بسوخت چون در ایام قایدو خان
بنهایت رسید پسر ارشدش بایسنغر بر مسند سلطنت نشست بایسنغر خان بعد از آنکه مدت با مرا ایالت پرداخت
پسر خود تومنه را ولی عهد گردانید و عالم آخرت منزل ساخت تومنه خان پادشاه عالیشان و دولتمدار بود
و حد ولایت از بلاد و ممالک ترکستان و مغولستان گرفته با ممالک موروث منضم فرمود و او را دو منکوحه داشت
از یکی هشت پسر در وجود آمد و از دیگری دو پسر از یک شکم متولد شد و از آن دو توامان یکی را قبل نام بود و دیگری را
قاجولی و قبل جد سیوم چنگیزخانست و قاجولی جد هشتم امیر تیمور گورکان گفتار در بیان خوابی که قاجولی
[illegible] در کتب معتبره مرقوم گشته که قاجولی در زمان حیات تومنه خان شبی در عالم رویا مشاهده
نمود که ستاره مثاقب یکی کرا از جیب قبل طلوع کرد و اوج گرفته غروب نمود و نوبتی چهار کوکب نورانی
از جیب او طالع شد که اقطار آفاق را منور گردانید و از آن اختر چند ستاره منشعب گشته که هر یک پرتو بر ملکی انداخت
و چون کوکبی نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان روشن بود و بعد از آنکه از خواب درآمد لحظه در تعبیر
تامل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او هفت اختر در پی طالع گشته و غایب شد و کرت
هشتم کوکبی بزرگ طلوع نمود اطراف عالم را نورانی ساخت و از و چند ستاره جدا آمد هر یک بر خطه پرتو انداخت
و چون ستاره های بزرگ غروب کرد شعاعش همچنان روشنی داشتند اما قاجولی بیدار گشته و دید که صبح صادق دمیده
همان لحظه نزد تومنه خان رفته تقریر آن دو خواب زبان گشاد و تومنه از سماع وقایع مبتهج و مسرور گشته با حضار
قبل فرمان داد و از الهام تعبیر آن خوابها کرد آن سانحه خوابها گفت که احوال و لالت بر آن میکند که از نسل قبل خان
بترتیب رکس بر سریر خانی نشستند و بعد از آن هم از اولاد شخصی بر مسند شاهی قرار گرفته کشور معموره عالم را

بحیطه تصرف درآورده و بلاد و جهان را بر فرزندان خود قسمت کند و چون آن خان گیتی ستان فوت شد مدتی سلطنت در میان
اولاد و احفادش بماند و مدلول جواب دویم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر بترتیب حکومت کنند و یکی از اولاد او
در مرتبه هشتم بپادشاهی جهانگیری اشتغال نموده بیشتر ممالک ربع مسکون بحیطه تصرف درآید و اولاد فرزندان او باشند
که هر یک ایالت ولایت کنند و چون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران بشارت پدر عالیشان با یکدیگر عهد و پیمان
در میان کردند که سریر خانی بقبل و اولاد و اعقاب او بطنا بعد بطن مسلم باشد و قاجولی و ذریات او با امر لشکرکشی و امارت قیام نمایند
و در این باب وثیقه قلمی کرده بالقای تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را پدرود نمود بمقتضای عهدنامه مذکور
قبل بتخت خانی صعود نمود قبل خان ملقب باتحک خان یعنی دروالحک خان بصفت نصفت و رافت و همت شجاعت
سخاوت انصاف داشت و بنور عدالت و هیبت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی نمود و میان خان ختا چنانچه
خویش کرا و مهر و وفا میانشان بود و دوستی دو قای و تمهید بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاده و استدعای
حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاجولی را قایم مقام گردانیده و بجانب رفت و ایشان بتعظیم و تبجیل او قیام نمود
و بترتیب مجلس بزم اشارت کرده در آن طوی قبل خان شراب خورد و چون قبل خان از آنکه زهر در شراب کنند می اندیشید
هر زمان از صحبت برخاسته بکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در آب فرو برده و قی کرده در مجلس می آمد و شراب
می آشامید آنها که حقیقت حال نمیدانستند متعجب شدند که کسی را چگونه قوت فراخ تواند بود که این همه شراب بخورد و مست نشود
و بعد از چندی روز از این صورت قبل در وقتی که مست و بی شعور بود ایشان حسان مشابهش او رفت و ریش خان ختای را
گرفته و دشنام داد و ایشان از بی حرمتی در خشم شده کینه او در دل گرفت و چون قبل از خواب مستی بیدار شد زبان
در جانب ندامت معذرت گشاد و ایشان عذر او را پذیرفته تاج مرصع و کمربوی بخشید در جهت مراجعت ارزانی داشت
ارکان و امرای ختای بعد قتل قبل خان نموده نزد التان خان آغاز بدگویی کردند کا او را چرا زنده کردی رها التان آن
سخنان مسموع قبول جا داد و ایلچی از عقب خان ارسال داشت که بازگرد قبل خان گفت که من با جازت خان بیرون آمده ام
و بازگشتن نیکو نمیدانم و ایلچی این پیغام را با التان رسانیده خان خطا فوجی از لشکر را بیاز گردانیدن قبل خان
مامور ساخت و آنجماعت چون نزدیک قبل خان رسیدند انجا فرود آمده در خانه دوستی که در آن راه داشت
و آن دوست که سلجوتی نام داشت قبل خان را گفت که صلاح تو در آنست که دیگر التان خان را نبینی و اسپ را که طلو لمیداشت
در سرعت و رفتار با برق و باد سبقت می برد سوار شوی و خود را بالوس خود رسانی قبل خان مسموع قبول انشنوده
بران اسب خنگ ابلغ تیز رو نشست و روی بصوب و آورده و مردم التان خان از عقب او در حرکت آمده متعاقب

بمنزلش رسیده وقبل بنابر استصواب قاجولی بهادر آن جماعت را بقتل رسانیده و خود را از دو فقا ... ازو رهانید
بخوب پیوسته که قبل خان را زنی بود از قبیله کرائیت قوقو نام داشت و آن زن از خان شش پسر آورده و نامهای ایشان
اوکین برقاق قوبله برزبان توموقو ... قدان و بهادر بود آن اوکین و ... اوکین برقاق که صاحب حسن بود
در صحرا طواف می‌نمود جمعی از تاتاریان شاهزاده را ... رسیده او را بگرفتند و پیش التان خان بردند ...
هلاک ساخت قوبله خان بکمال شجاعت و تهور موصوف بود و آوازه او از غایت بلندی از هفت پشته کوه می‌شنود و در جوامع
مسطور است که قوت بازوی قوبله خان در مرتبه بود که هرچند شخصی قوی و تنومند بدستش افتادی مانند چوبی ضعیف دو تا
کردی ... قوبله خان بعد از ... میان بست ... ولشکر مغول
مجتمع ساخته ... آنرا ... وسپاه ختا و تتار برآورد و خواهم برد و دمار ... که ایشان ...
... شاه آفاق است و مغولان اظهار طاعت و انقیاد نمود و قوبله قوبله عزم مقاومت ... التان خان روان شد
و خان ختا با سپاه ... در برابر آمده میان ایشان حربی صعب اتفاق افتاد و ختاییان شکست یافته همه اموال
اسباب ایشان بکل بغارت برده خیل مغول و قوبله خان مظفر و منصور بمقر خود باز گشته و چون اجل موعود در رسید
متوجه ملک عقبی گردید ذکر بردان بهادر بردان بن قبل خان در شجاعت و مردانگی در زمان خود عدیل نداشت یاران لقب خانی
به بهادری تبدیل یافت ... دولت بردان ... قاجولی بهادر فوت شده بردان منصب سرداری سپاه ...
... تفویض نمود و بعد از آن ... برلاس گفتند ونسب برلاس بروی اتصال می‌یابد و بردان بهادر را فرزندان بسیار
بود و از انجمله یسوکا بهادر بمزید مردانگی و تهور امتیاز داشت و بعد از فوت پدر ... یافت ذکر یسوکا بهادر چون ...
بر سر نهاده و سر جهان بانی ... ساخت ایردمچی برلاس فوت شده ... یسوکا بهادر
... سپاه سالار ... و حوالی و جهات آن طایفه را
... گردانیده ... در ان ... خاتون ... چنگیز خان ... یسوکا بهادر گفت که ... تنکوزئیل سنه ... و بعد از آن ایام در خواب دید که عالم را توموجین
منور خواهد گردانید یسوکا بهادر ...
ملکونی ... شجاعت و عظم خلقت موصوف بود ...
...
کا بهادر تنکوزئیل سنه ... گذشته و بعد ازان ایام سوقوجیجن که مدار امور مملکتش بود عازم سفر آخرت گشت یا باران قوم هر دو از

اولاد

اولاد یسوکا روی گردان شده بقوم تایجوت پیوستند سپاهی که همه ... بقوام الموت گردند میل

بیان مجملی از احوال چنگیزخان

چنگیزخان بن یسوکا بهادر بن برتان بهادر بود و مادرش اولون ایکه و تولد او در
... بتاریخ عشرین ذی قعده سنه موافق تنکوزئیل ... روی نمود و بروایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف
الدین علی یزدی مرقوم کلک لطایف نگار بدیع آثار گردانیده‌اند چنگیزخان بطالع میزان متولد گشت و صبح سیاه ...
دران برج بود ... و در سیوم و ذنب در پنجم اما سایر مورخان چنان آورده‌اند که اجتماع سبع سیاره در برج میزان
... اتفاق افتاده و دران حال چنگیزخان را سرداری ایل و الوس هر دو قوم دست داده باتفاق ارباب اخبار
چنگیزخان در وقت ولادت مقداری خون فسرده در دست داشت و این معنی نزد عقل عقلا دلیل بود بر دلیری
... بنابر آنکه دران سال که چنگیزخان در وجود آمد زمام حکومت حاکم قوم تاتار که توموجین نام داشت ...
رسیده بود یسوکا بهادر پسر خود را موسوم بتوموجین گردانید و چون توموجین سیزده ساله شد در ... ئیل پانصد و
شصت و دو یسوکا بهادر وفات یافت و چنانچه سابقا مذکور گشت و قوم و قبیله او بر قوم تایجوت پیوستند
و توموجین دران اوقات شبی در خواب دید که دستهای او دراز شده و بهر دستی شمشیر دارد که سر یکی از ان دو شمشیر
بمشرق متصل است و سر دیگر بمغرب و صباح کیفیت واقعه را با مادر گفته آن صورت خواب ... چنان تعبیر کرد که تو
بر شرق و غرب مستولی خواهی شد و اثر تیغ خون ریزت ببلاد مشرق و مغرب خواهد رسید و چنانچه در ... تعبیر
مسطور است توموجین بعد از فوت پدر بسبب ... دشمنان بد اختر چند کرت در مهلکه افتاد و چون مقرر چنان بود که
... رسد از ان بلاها او را نجات دست داد و در وقتی که سال عمرش از سی تجاوز نمود سردار ایل و الوس
خود شد و بنابران مخالفت بعضی از حکام ترکستان در سن چهل سالگی باتفاق قراجار نویان بن سوغوجیجن ... و باو
برد و اونک خان حاکم قوم کرایت بود و در ان زمان از سایر خانان بمزید شوکت و عظمت امتیاز داشت و توموجین
مدت هفت سال بموافقت اونک خان بسر برده بعد از ان بین الجانبین مهاجرت و مخالفت روی نمود و توموجین
بروی ظفر یافت و در تنکوزئیل پانصد و نود و نه که سال عمرش بچهل و نه رسیده بود در ... بر تخت خانی
و ... جهانبانی برآمد آنگاه متوجه انهزام بقیه ... و دولت سایر حکام و خوانین مغولستان و ترکستان گشته
... بر همه غلبه کرد و در سنه ... از ... مغول که او را ... اسم توموجین را بچنگیزخان
مبدل گردانید و چنگیزخان بعد از تسخیر بلاد شرق و شمال ... که در ضمیر ... سلطان محمد خوارزمشاه گذشته
در شهور سنه ۶۱۷ بخارا رسید و بعد ازان سال در تمامی آن بلاد و لوازم کشش و خونریزی بجای آورد و ... نویان

و سویداجهادو را با سی هزار سوار عقب سلطان محمد خوارزمشاه ارسال داشت و ایشان بهر دیار رسیدند از ان دیار
اثار نگذاشتند و چون چنگیزخان از مهم ماوراءالنهر فراغت یافت از آب آمویه عبور نموده عنان عزیمت بجانب نخشب
تافت و تولی خان را با جمعی کثیر از سپاه منزبرغضنفر و لایات خراسان نامزد فرمود و تولی اکثر آن مملکت را بر
درپیچ مکانی متنفسی باقی نگذاشت و چنگیزخان از طالقان رفته دست سببالخود قیام نمود و از انجا بصوب
دفع سلطان جلال الدین منکبرنی گشت و بعد از انکه مهم سلطان بر وجهی که در آخر مجلد ثانی سبق ذکر یافت انجام گرفت
و آن خان عالی مقام قدم دیگر بماوراءالنهر رفت و از انجا بجانب یورت اصلی خود در آمده و در ذوالحجه سنه ۶۲۱ بعلقه
رسیده و در آخر ایام حیات میان او و شدرقوی که حاکم تنگت و قاشین بود محاربه عظیم روی نمود و درین جنگ نیز
چنگیزخانرا ظفر و نصرت دست داد اما متعاقب آن اکثال مریض گشت و پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و در چهارم رمضان سنه ۶۲۴
موافق تنگوز ئیل بوده وفاتش اتفاق افتاده و اوقات حیات چنگیزخان نزدیک بهفتاد و پنج سال امتداد داشت
و او بیست و پنج سال مدت سلطنت بر افراشت و چنگیزخان را خواتین و محابان فراوان بود

زنان پنج نفر بوده اند بورته فوجین دختری نویان که حاکم قوم قنقرات بود کجوخبت التاخان کوری و سر آمدن توزن
دختری ابابک خان منسولون بنت جایکو قولون دختری طایر گیون ~ وزین پنج خاتون و پنج دیگر ~ و زون
بوده بورته فوجین بر او ~ که از شاه فرزند بسیار داشت ~ چو فرخ دختر بر جار داشت ~ و اولاد ذکور چنگیزخان
بروایت معتمد ظفرنامه نه فرزند از انجمله چهار نفر که از بورته فوجین در وجود آمده بوده اند اعتبار بسیار داشتند و اسامی
ایشان هست جوجی جغتای اوکتای تولی چنگیزخان هر یک ازین چهار پسر را بر جوع مهمی سرافراز ساخته بود و ایضا
شکار در جنب مجلس بر نعلق کوچی میداشت و بر عور رسیدن و سیاست کردن و زدن و کوفتن مفوض به جغتای
بوده و تنظیم امور ملک و تدبیر مصالح جمهور او کتای اهتمام مینمود و تولی که اولوغ نویان میگفتند محافظت اردو و
سرانجام لشکر قیام میفرمود و در وقتی که چنگیزخان از تسخیر بلاد فراغت یافت جمیع آن ممالک را بر اولاد و اخوان خود
قسمت کرده در باب قلندیه بنای اتحاد و موافقت میان پیوسته وسخنان سنجیده بر زبان می آورد و چنگیزخان
تابع هیچ دین و ملتی نبود و از تعصب در جهان بمعنی احترازمی نمود و به تعظیم و تکریم علما و زهاد هر طایفه می پرداخت
و این معنی بدرگاه پادشاه بی نیاز عظم سلطانیه و علم احسانیه وسیله تقرب میساخت اکثر یاسا و رسوم که
تا غایت در میان مغولان باقی مانده چنگیزخان وضع کرده و در سرانجام امور وزارت امحمود یلواج سرانجامی

گماشت

سخاوت شرایط اهتمام بجای آورده و بیعی خامه سخن که زمجلی از احوال و آثار چنگیزخان همت گذر بر گرفت عنان تفصیل
معضی ازکلیات وقایع ایام دولتش بصفت انعطاف خواهد پذیرفت انه هو الموفق والمعین گفتار در بیان نسب
چنگیزخان و او نک و ذکر شمه از موافقت و مخالفت ایشان در آن زمان که آبا و اجداد چنگیزخان فرمان فرمای اقوام بیرون بوده
و تمامی قبایل بعنوان ایشان رسم اطاعت و متابعت یک پادشاه میکرد دند بلکه هر یک قبیله حاکم علی حده داشتند
و چون چنگیزخان خود از پدر باز ماند اکثر قبایل که متابع قنوکاتهادر بوده اند از وی برگشته بقوم تایجوت پیوستند
و بدین واسطه او را محاربات بسیار دشوار دست داد و چندین نوبت در مهلکها افتاده تا آخر کار بشغل نیابت
اضطرار رسید با سفواب قراجار نویان بن سوقو حیحن او نک خان که حکومت قبیله کرایت تعلق بوی بود
و سایر خانان ترکستان بمزید جاه و حشمت و وسعت ولایت و بسطت ملک ممتاز و مستثنی میبود پناه میبرد
در جوامع تاریخ رشیدی بنظر رسیده که در قدیم الایام در میان ترکان پادشاهی بوده و هشت پسر سیاه فام
داشته بجهت سواد لون ایشان را کرایت میگفتند یعنی گوشت سیاه و تمامی قوم کرایت که او نک خان حاکم ایشان
بود از نژاد ایشانند مجملا وجه تسمیه او نک خان طغرل بوده و اسم پدرش قوجار موزین و در عنفوان سالهای فراوان
میان او نک خان و قنوکاتهادر قاعده محبت سمت استحکام و ارتباط داشت و چنگیزخان بعد از فوت پدر نسبت
به او در مقام اخلاص بوده و هنگام حدوث وقایع رایت هواداری می افراشت والقصه چون چنگیزخان بچشم شفقت دیده
احسان و اکرام در وی نگریست و نسبت ملازمانش بر کمال مرحمت و عاطفت رسانیده و چنگیزخان به سبب وفور
عقل و کیاست و فهم و فراست و لطف گفتار و حسن کردار در اندک زمانی امور ملک و مال او نک خان را بنابی
سرانجام اکثر مهام بر اقتضاء رای صواب نمایش نهاده از سخن او تجاوز نمیکرد و در ان اوقات که چنگیزخان در مصاحبت
او نکخان اوقات میگذرانید و برادر او نکخان جاکمبو با وی در مقام مقابله و مقاتله آمد و او نک خان بعون
همت جلادت و شجاعت چنگیزخان بروی ظفر یافته در سنه ثمان و تسعین و خمسمایه بر توقتای بیکی حاکم قوم مکریت
توقتا بیکی نیز حمله کرده و بعد از ان ایلام اقوام تایجوت و سالوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان سلوک
نموده او نک خان و چنگیزخان متوجه ایشان شدند و در موضع کوی تن آن سپاه صف نبرد بیم پیوستند
آن قوم شقاوت فرجام آغاز سنگ باران کرده بعد از کرسنان باد و برف ~ شد از بجای
چو دریای ژرف ~ ولی هر آنکس که مکار بود ~ بعقل و جوز گرفتار بود ~ شکست سپاه کس زان کرده ~ بسی کرد آفتاد
از تیغ کوه ~ نکرده کسی جنگ بگریختند ~ از ایشان دو وا هم بیامیختند ~ چون چنگیزخان مدت هشت سال در

او نک خان

دولت اونک خان بسعادت اقبال بگذرانید و روز بروز جاه و حشمت او بیشتر گردید نایره رشک و حسد در باطن
بعضی از خویشان وی اشتعال آمیخت بر استیصال او کماشتند و در خلوت نزد اونک خان او را واجب مخالفت
و خیال استقلال متهم داشتند و از جمله آن طایفه جاموقه که بهتر قوم جاجرات بود بیشتر از دیگران بغضه نمود اما
اونک خان آن سخن را بسمع قبول نشنود و جاموقه سکوت ولدا ... که بعضی از نور خان از وی سنکوم تغییر
کرده اند و در قصد چنگیز خان با خود موافق ساخت و سنکوم با چنگیز خان دل بد کرده چند نوبت پدر را با خود قتل او
تحریک و ترغیب نمود و بالآخر تبیره و قصد اعلا بر حرف معقود ... اونک خان خاطر بر آن قرار داد که سنکوم چنگیز
خان در جواب غفلت باشند تا روز مهم او را بر طبق دلخواه حساد بسازد و قضا را در آن یکی از امرا صورت آن اندیشه را
در خلوتی مع خاتون خود حکایت میکرد و دو کودک از رمه شیر آورده بودند و باتا قتلغ نام داشتند از بیرون
خرگاه آن سخن شنیده علی الفور بستوجار دوی چنگیز خان گشتند و کماهی حالات را بعرض رسانیدند و چنگیز خان را
استماع آن خبر متهم شده و با قراجار نویان طریق مشورت سلوک داشته در آن شب خیام معسکر خود را بر جای بگذاشت
و در مواضع فلاطیس که از حد و ولایت ختای است بدامن کوهی که بجه نشست و اونک خان با سپاهی فراوان
باردوی چنگیز خان شتافت و چون خیمها بر جای دید تغیر نمود تا برزبان کشته و تعداد انکه بیستند که در آن خیام
هیچکس نیست منفعل گشتند و از عقب چنگیز خان ... با وجود قلت اتباع ... آرزو از صبح تا شام
با آلات بکار اشتغال مینمودند و در وقت ظلام لیل که هر یک از آن دو خیل بمنزل خویش فرود آمدند خان
بمعرکه سر چشمه بالجونه شتافت و در آن مقام ذم کسانی را که در آن جنگ ... بوده بود هر یک ... شناخته
منصب مناسب مقرر فرمود و آن دو کودک که خبر قصد اونک خان بوی رسانیده بودند ترخان کرد و این بیت
چنین داد فرمان که ما نژاد ~ هر آنکس که از نسل ایشان نژاد ~ که نشان بر سند اجای ما ~ که این ... شنیدند ...
و جمیع ترخانیان که در آن زمان سلاطین چنگیز خانی و خواقین تیمور گورکانی در بلاد ماوراء النهر و خراسان اوقات
داشتند و از نسل باتا قتلغ اند و نسبت باتا قتلغ ... بن ... العقصه چنگیز خان از سرچشمه
بالجونه بسرحد ختای رفته بر لب رودی فرود آمد و از آنجا چهار هزار و هشت نفر از لشکر جلادت اثر
بموضع نادر شتافت و از آن منزل ایلچیان نزد اونک خان فرستاده و تطلب صلح او را غافل ساخته ...
تاختن کرد بر لشکرش ~ که ویران شد آباد بوم و برش ~ و در آن جنگ قراجار نویان ...
چنانچه بسر در آمد اونک خان ... و دیگر سوار شده باتفاق پسر خود سنکوم فرار بر قرار اختیار کرد و تا بانک خان

رفتن چنگیز خان

و زمان فرار قوم تا میان بوده باو برد تا بانک خان از سنکوم بکجانب کاشغر گریخت و در آن دیار بضرب تیغ قلیج
ارسلان که یکی از امرای قلیج بود رشته حیات او نیز بگسیخت

ذکر وصول چنگیز خان بر سریر سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بر بعضی از سالکان ممالک ایالت و جهانبانی

چون چنگیز خان بر اونک خان ظفر یافت قوم کرایت را مطیع و منقاد
ساخت و در سنه ... و نود و نه در موضع تامان کره بر تخت خانی نشسته علم اقتدار برافراخت و بسیاری
از اقوام مغول کمر اطاعتش بر میان بسته سر بخط متابعتش در آوردند و این خبر بسمع حاکم نایمان تایانک خان
بن اینانج خان رسیده خیال قتال ملکه استیصال چنگیز خان فرمود و جهت اجتماع جنود نامها و ایلچیان باطراف
و جوانب مغولستان روان کرد و تایانک خان در آن زمان پادشاهی بزرگ بود و تا بوقان خان ختای او را
تایانک لقب داده یعنی پسر خان القصه چون چنگیز خان از واقعه تایانک خان خبر یافت و در باب دفع اعدا
با اولاد و امرا جانفشان نمود ... برادرش بیل کوتی با قراجار نویان گفت ~ که در جنگ اگر شد بود دشمن دست ~
یقین دان که بر دشمن افتد شکست ~ بنا بر چنگیز خان بتاریخ منتصف جمادی الآخر سنه ست مایه موافق بالشکری
گران بجانب یورت حاکم نایمان روان شد تا بانک خان نیز سپاهی فراوان جمع آورده بمیدان مردان حرب شتافت
و در روز جنگ بهنگام تلاش نام و ننگ تا بانک خان چند زخم کاری یافته خود را بکمر کوهی رسانید و بعضی از امرایش
بجای آن کمر شتافته هرچند بر قتال او بحرص فرمودند جوابی نشنیدند بنابر آن از حیات خود ناامید گشته
... مراجعت کردند و دل بر مرگ نهاده ... بر سپاه چنگیز خان شتافتند مغولان در مقام مدافعه آمده
بیشتر آن طایفه را بر خاک هلاک انداختند و چون شب درآمد تا بانک خان ... قراوان از آن کوه بپایان
رفته خود را ... رسانید و بعد از آن در چند جنگ روزی در جنگ اجل اسیر کرده ... پسرش کشلوک نزد عم خود
... رفت و مقارن این احوال نوکران جاموقه چند ... چنگیز خان در آن صحرا و بیابان سرگردان بود
گرفته پیش پادشاه چنگیز خان آوردند و چنگیز خان ... بواسطه عذر و بی وفائی که با ولی نعمت خود کرده بودند
معاقب گردانید و بکشت و جاموقه را بسبب سعایتی که نزد اونک خان در سنکوم ... بقتل رسانید و بود
پاره پاره کرد و بعد از واقعه اقوام و قبایل مغول که چنگیز خان را اول منقاد شده بودند قوم مکریت که حاکم بود
توقتا بیکی بود و چنگیز خان بجانب ایشان تاخته در حمله اول توقتا بیکی و پسرش منهزم گشته نزد بویراق که برادر
تایانک خان بود رفتند از آنجا بمملکت ... که آنرا قاشین نیز گویند رفته مدتی زمانی آن حصار ... مسخر ساخته
ولایت قاشین همه گرفت ~ و غارت بسی یافت آن کامدست ~ و بنا بر رسم ... و ستمایه ...

و وقتی که نیر اعظم بیت الشرف را بمقدم مشرف گردانیده بود و اطراف کوه و صحرا بسبب هجوم سبزه و ریاحین و ازهار
بهتر از گلزار ارم می نمود و چنگیز خان بتهیه جهات اسباب قوریلتای فرمان داده ترکان جمعیت بزرگ را قوریلتای گویند
و چون شاهزادگان نامدار عالی مقدار و اکثر صغار و کبار مغولستان مجتمع گشتند چنگیز حکم فرمود که توق سفید
نه پایه منصوب ساختند و در سایه آن علم قدم بر مسند ابهت و کامکاری نهاده جام مرحمت و عاطفت بر
مفارق همگنان بگسترد و اعیان و اشراف لشکریان بسیاری بر میان بسته و زبان به دعا و ثنا گشاده و هر کس در
انجمن لوازم نثار بجای آورده و دران اثنا یکی از مشعبدان مغول که موسوم بکوکجو بود و دعوی جادوئی
داشت و دعوی میکرد که اسرار فی الضمیر صغیر و کبیر بر او اطلاع است و گاهی بر سماوات عروج مینمایم و با منجم
نجوم در مرتع تکلم مینمایم آن مجلس در آمده چنگیز خان را که تا آن زمان موسوم بتموجین بود گفت خدای تعالی شب را
گفت روی زمین را بتموجین و فرزندان و خویشان او بدادم اکنون من ترا چنگیز خان نام نهادم — نهادیم
نام تو چنگیز خان — تو من بعد خود را تموجین مخوان — همه کس ورا این چنین خوانده اند — بدان نام تو آفرین خوانده اند
ازان رو که معنی چنگیز خان — و چنگیز خان اگرچه میدانست که ت بنکری مزور و کذاب است اما در آن روز [illegible] و
در تعرض او نداشت و بعد از چندگاه ت بنکری هوس سروری کرده توبنی جهت تمشیت امری از امور ارباب را
درجوفی قصار آغاز بحث فرموده وجوه خلق او را برگرفته و از جایش برداشته چنان بر زمین زد که دیگر برنخواست
و در جامع التواریخ مسطور است که ت بنکری ولد منکلیک ایچکه بوده [illegible] از آن می بوسته و بعد از
فوت [illegible] چنگیز خان [illegible] از خواب [illegible] ت بنکری [illegible] و سرما
منفرد گشتی و برهنه در میان یخ و برف نشستی و نهاد در کوهی که [illegible] کار روان میگفته منزل گزیدی
[illegible] — برهنه بکوهی بدی مسکنش — ز گرما و سرما نخستی تنش — القصه پادشاه کشورگشای
بعد ازین قوریلتای بجانب توقتای [illegible] خان ایلغار کرده [illegible]
و او را [illegible] گرفتار گردانید و برادر زاده [illegible] کوشلوک [illegible] از حال هم گرفتار رسیده باتفاق
[illegible] کوشلوک [illegible] گورخان برده و بعد ازین وقایع — سپاه شهانی که کردیم یاد — بیک
چنگیز خان رو نهاد — که صفهای قبایل همه — بدان شاه گشتند مایل همه — و حاکم [illegible] که او را [illegible] میگفتند
یعنی خداوند دولت و چون صیت صولت و آوازه چنگیز خان شنید رقبه اطاعه [illegible] خان بیرون آورده
[illegible] چنگیز خان شتافت و منظور نظر التفات گشته — چنین گفت کای شاه گردن فراز

بر یوم [illegible] راه دراز — منانت امید این هوا خواه را — که بحیم [illegible] آن شاه را — ز روی کرم چون سپر خوانیم
بوجه دگر خویش گردانیم — ... — [illegible] وحشت و حوبهی — مرا او [illegible] خوانده بخشش داد
[illegible] گروه شاد

ذکر دا آمدن خطای بشرف پادشاه کشورگشای

چون میان [illegible]
قبایل مغول و سلاطین ختا پیوسته غبار نزاع و خلاف در میان بود و دران زمان که عدد سپاه چنگیز خان از
قطرات باران زیادت گشت جبال تسخیر آن مملکت فرموده گفت جعفر خان خواجه که از قدیم او ملازمت بصفت
ملایمت و سخن دانی امتیاز داشت نزد التان خان فرستاد و متابعت خویش خوانده مال و منال طلبید
و چون جعفر خواجه بملازمت التان خان رسید و از آداب رسالت فارغ گردید و آن مرد غضب خان التهاب
یافته جواب داد که در مملکت ختای محذور است که هرگز جماعه هیچ بیگانه تمنود و در فضای این
زمین محرور است که در هیچ وقت پای قوسی باد نمیاز نموده — ای کس [illegible] نه جولانگاه است —
عرض خود میبری و زحمت ما میداری — باید که چنگیز خان ما را مغولان بی سر و پا قیاس ننماید و بلا و عقب بر
روی خود نگشاید و اگر البته متوجه این ولایت خواهد گردید از دست برد سپاه ظفر پناه ما خواهد دید آنچه
خواهد دید و خواجه جعفر چون امثال این سخن شنیده مراجعت کرد و نزد چنگیز خان سخنان التان خان را بزبان آورد
آنگاه چنگیز خان بر پشته بلند رفته کمر از میان گشاده در گردن انداخته بتضرع و زاری از حضرت باری ظفر و
فیروزی طلب میداشت و بعد از چند شبانه روز از آن پشته بیرون آمده با فوجی از سپاه بجانب
[illegible] افغین نمود و بجانب [illegible] نهضت فرموده و پس از وصول بحدود آن ولایت با ذکر زمانی معموره
[illegible] را بهفتاد و هزار طلا مانت مفتوح گردانیده و چند شهر دیگر نیز در حیز تسخیر کشیده و التان خان این خبر شنید
و لشکری که نا سپید [illegible] بر دیده و هرگز آن عدت و کثرت سپاهی ندیده از شهر بیرون آمده و برسم
[illegible] کزیده فوجی از سپاه را بقراول گردانیده از حدود مملکت بیخبر بوده اگر فرصت یابد دست برد
بر مغولان نماید و آنجا منتظر نشسته ناگاه شنید که چنگیز خان نهضت نموده یکی از بلاد را فتح نموده و به تقسیم
غنایم اشتغال دارد لاجرم فرصت غنیمت شمرده بدان جانب ایلغار کردند و در وقتی که مغولان به تقسیم غنایم مشغول
بودند سپاه را دیده چنگیز خان فی الحال فرمود که دیگها سرنگون ساختند و مجموعهای در رکاب براه و جنگ ایستادند
و بحمله اول التان خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان بتیغ [illegible] کشته گردیدند و بعد ازین واقعه میان
چنگیز خان و التان خان جنگ اتفاق افتاده بار دیگر مغولان را صورت نصرت دست داد و التان خان گریخته

روی بدار الملک خود نهاد و چنگیز خان نیز بدانجانب التان خان در دفع آن حادثه با امرای خود کنکاش کرد و خشک طریق
مشورت مسلوک داشته گفت اینست که ورین ولا از راه صلح و صفا درآییم و بعد از مراجعت دشمنان
آنچه مصلحت باشد بتقدیم رسانیم التان خان این رای را استحسان کرده ایلچی جهت تمهید بساط مصالحه نزد چنگیز خان
فرستاده و دختر خود کنجو را بوی داد و چنگیز خان مخدره التان خان را با آنچه فرستاده بود گرفته بازگردید و التان خان چکو را
به پسر خود سپرده و از امرای بزرگ فوک سنک و ختک سونک و جوبک را پیش وی فرستاده و به نفس خود
بشهر نمنک که ساخته و پرداخته او بود و در وسعت و متانت با قلعه شهر برابری می نمود انتقال کرد و چنانچه
در جامع رشیدی مسطورست و در آن بلده حبل فرسنگ هست و سه بار دروازه و رود یک طرفش و ربیت
و عرض بمرتبه که از صبح تا شام بسی تمام کشتی یک نوبت از آن طرف ببرد و می آید و در آن شهر بسیار مردم سپاهی
و کرم سیری صحابه العقد بعد از رفتن التان خان بدان مکان اختلال تمام باحوال ملک و مال او راه یافت و جمعی
کثیر از امرا و لشکریان عظام عصیان و طغیان ارتفاع داده شرار شور و شر ایشان باطراف کشور تافت و کار
بجائی رسید که پسر التان خان و حکومت چیکو را با امرا بازگذاشته نزد پدر رفت و حاکم جورچه که او را ایوکه میگفتند
ایلچی هم عنان باد و برق نزد چنگیز خان فرستاد و اطاعت نموده او را از خلو دار الملک خبر داد و سایر ان
چنگیز خان امیر قوتال و امیر سمو قه را با لشکری فراوان به تسخیر ختای نامزد کرد و ایشان بچیکو رفته و چند گاه
بمحاصره اشتغال نمودند و بعد از امتداد زمان محاصره قوت با تمام رسیده ~ چیکو خورش آن جماعت تنگ گشت
که جانی بیالی نباید بست ~ و التان از اضطرار مردم خود خبر یافته از امرا اتونان کشاده را به بعضی مغز
نغار بچیکو بردند و حکم فرمود که امرا با تمامی نوکران و لشکریان خود هر یک نفر غله بردارند و ایشان حسب
الفرموده عمل نموده چون بمنزل سینک هی رسیدند جمعی از امرای چنگیزی با ایشان خوردند و چنگیز خان ایشان
گذاشته و غلات را متصرف گردانیده این خبر در چیکو شیوع یافته و قولینک جنک از غایت غصه زهر خورد
و بمرد و سوکند جانک گریخته روی بمنک آورد و دارالخلافه تختگاه ختای متصرف پادشاه کشورگشای درآمد و
چنگیز خان بر فتح مطلع شده قتقو نویان را با دو امیر دیگر بدار الملک التان خان فرستاد و نقل خزاین و
دفاینش فرمان داد و ایشان بدانجانب شتافته آن نقود نامعدود و اجناس لی قیاس را با خازن التان خان
که قدام نام داشت نزد چنگیز خان فرستادند و خان مبتهج و مسرور شده ~ مبلغی بخشید آن حمیل ~ که او را بود
بخشش ملال ~ و در سنه ... که موافق سنه هجری بود و چنگیز خان ضبط ولایت ختا را بعهده مقلی کویانک طلایر

کرده از

کرده از سرحد چین رایات مراجعت بجانب اردو برافراشت و چون بمقصد رسید روزی چند بفراغت بگذرانید
و متوجه دفع کوشلوک و تسخیر قوم قراختای گردید **گفتار در بیان شمه از حال قراختائیان که کورخان لقب حاکم**
ایشان بوده و آنچه میان کوشلوک و میان افرنکوک بظهور پیوست مولد و منشای قبیله قراختای ولایت ختا است و ...
از جمله معتبران ولایت بوده اند و پادشاه خود را کورخان میگفته اند و چنانچه ختائیان التان خان می نامیده اند
و قبل از دولت چنگیز خان هفتاد نفر از اکابر آن قوم و اقربا و عشیرت خود و بروایتی با گروهی انبوه از ختا بیرون
آمده بحدود قرقیز رفتند و قرقیزیان و میان ایشان اتفاق منازعت افتاد و از آنجا میل بشتافتند
و در آن سرزمین شهری بنا نموده قریب چهار هزار خانه و از آنجا بایک در نواحی آن شهر مجتمع گشتند و در آن وقت
بلده بلاساغون که مغولان آنرا اغو بالیغ گویند یعنی شهر خوب حوالی از نسل افراسیاب اما چندان مکنتی
نداشت که مردم قرلق و قنقلی بر حواشی ولایت او زده غارت و تاراج میکردند بنابران ایلچی نزد کورخان فرستاد
التماس نمود که بدانجانب شتابد و بلاساغون را متصرف گشته شر قرلق و قنقلی را کفایت نماید و کورخان ببلاساغون
رفته و بر تخت سلطنت نشسته نام خانی از نبیره افراسیاب جدا گرفت و خود را بایک ترکان موسوم
و اقوامی را که مخالف او بودند مطیع و منقاد گردانیده فوجی از مردان صف شکن بکاشغر و ختن فرستاد و آن
ولایات نیز در سلک سایر ممالک خویش انتظام داد و انگاه حکام ممالک ماوراءالنهر و غزنین نیز از اهل و منقاد گردانیده
و چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافته در شهور سنه ... با سلطان سنجر حرب نمود و او را منهزم ساخت و
بعد از آن کورخان فوت شد و خاتونش کولوبک قایم مقام گشت و قراختائیان مادام که کولوبک میل
فسق و زنا نکرده بود متابعتش مینمودند و چون هوای نفس غلبه کرد او را با معشوقش از میان برداشتند و لقب
کورخانی را برادر کورخان سابق اطلاق نموده و نقش اطاعتش بر لوح خاطر می نگاشتند و میان این کورخان
و سلاطین خوارزمشاه صلح اتفاق افتاد و گاهی صورت جنگ دست میداد چنانچه شمه از این حکایات در
اواخر مجلد ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلوک بن تایانک خان بعد از کشته شدن عم خود بویروق
بقتل رسیدند تو قبایکی پناه بدین کورخان آورد و کورخان او را منظور نظر شفقت گردانیده بعز دامادی
خویش سرافراز گردانید ~ ولش که دختر ... بخرجو ... ~ تغش ... از اینکاه ~ و را کورخان خواند فرزند خویش
نمود و خطابش فرزند میش ~ و در آن اوان که چنگیز خان بجانب ختا رفته بود کوشلوک خیال استقلال نموده روی بر
کورخان رسانید که در پیش تاریخ و وقایع مدنی شد که سپاه تایانک خان مانند ... پریشان گردانیده ~

وحالا که چنگیزخان در دیار خطاست همه کار ایشان توان کرد بیت اگر رای صواب نمای اقتضا فرماید بنده بجانب
رفته قوم و قبیله خود را جمع کردانم و ایشانرا استمالت داده بخدمت رسانم زساده دلی کورخان گفتهٔ شنیده و
بی دیده فریفتش و وقت قابلیت کوشلک را بخلعت نفیسه آرایش داده و لقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود
و چون کوشلک بیورت قدیم آبا و اجداد خود رسید و آوازهای وصول او در آن دیار شایع گردید بر وی جمع شد
لشکر نامیان و حاکم قوم مکریت و توقتغان نیز بکوشلک پیوست و او را جمعیت دست داد و کوشلک با لشکر
بسیار با کورخان آغاز مخالفت کرده آتش نهب و تاراج در اطراف ولایاتش زد و رسولی پیش سلطان
محمد خوارزمشاه فرستاد و پیغام داد که مناسب چنانست که سلطان از آنجانب متوجه استیصال کورخان شود
و من ازینجانب مقرر آنکه اگر سلطان پیشتر کورخان را مغلوب کرداند کاشغر و ختن او را باشد و اگر من درین امر
پیش دستی نمایم و سلطان تا آب فناکت مر مسلم دارد آنگاه آن پادشاه از طرفین متوجه کورخان گشته کوشلک
پیشتر رسید و محاربه نموده منهزم کردید بعد از آن بر وجهی که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد
و کورخان قتال اتفاق افتاد و بسبب غدر سپه کوه حاجب میمنه سلطان پشت بر مخالفان کرده بود و از اتفاقات
کورخان انهزام یافته قلب هر دو لشکر تیغ و خنجر در یکدیگر نهادند و کثرت هیجان کرد و غبار معرکه روی اعتبار
گشته غالب از مغلوب متمیز نشد و مبارزان از هر دو طرف تاراج کنان رو بوادی فرار آوردند و چون کورخان
به بلاساغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی قراختاییان تنگ آمده بودند و می پنداشتند که خوارزمشاه
از عقب خواهد رسید دروازها بسته کورخان را در شهر نگذاشتند و با انداختن تیر و سنگ و افروختن آتش
حرب و جنگ اشتغال نمودند و کورخان نیز آغاز محاصره و محاربه کرده و بعد از شانزده روز قلعه البلد را عنوة
گرفت و بقتل عام فرمان داده در شبانه روز چهل و هفت هزار مرد نامدار کشته گشتند و چون خزاین کورخان بوقت
تهیه اسباب سپاه از درم و دینار خالی شده بود محمود تای که مال سپاه از وی می رسید که کورخان از وی
چیزی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که در عوض اموال که از خزانه تلف شده غنایمی را که امرا درین وقت
گرفته اند بخزانه سپارند و کورخان این سخن را اصغا جای داد و چون امرا ازان اندیشه مطلع گشتند هر یک
بهانه بطرفی رفته دم از عصیان زدند و کوشلک ازین حال خبر یافت و فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار
کرد چنان بسپاه آمد از روی شرق که گویی همی آمد از میغ برق و مانند بلای ناگهان به بلاساغون در آمد
کورخان بغیر از تواضع و فروتنی چاره ندانست و قصد کرد که در پیش سریر کوشلک بپای خدمت بایستد اما کوشلک
باین معنی راضی نشد و او را بحسب ظاهر تعظیم نموده تمامت ناطق و صامت مملکتش را بگرفت و کورخان بعد از واقعه
مدت دو سال زندگانی یافت و چون سنش بنود رسید از عالم باقی منزل گزید و او هشتاد و دو سال سلطنت و
اقبال گذرانید

ذکر شمه از تسلط کوشلک خان و مندفع شدن آن بی دین

بعد از فوت کورخان کوشلک در سلطنت استقلال یافته اکثر ممالک المالیغ و کاشغر و ختن را مسخر کرده و باشتعال
آتش ظلم و ضلال پرداخته دوازده ماه بهار آورد و بدبخت بت پرست بود و زنش متابعت ملت نصاری
می نمود و لاجرم هر دو پیوسته در تعظیم مسلمانان میکوشیدند و هرکس از رجحان عوام مبرد او الفضل
میرسانیدند در وقتی که ولایت ختن بحیز تسخیر آن لعین پر مکر و فن در آمده خواست از روی خبث و برهان ملزم
گرداند و هدایا نانی را که بخود محکم کرده بود بمسامع مسلمانان دین قویم رساند بنابرین در شهر منادی نمود که
هر که در زی اهل علم و صلاح است بصحرا شتابد و سه هزار کس از ان طایفه مجتمع گشته کوشلک روی بایشان
آورد و گفت که کیست که از شما جز خدا نترسد و از سخن حق باز نگردد و در باب رجحان دین و ملت او سر صدق
و مناظره نماید قدوة العلماء المتورعین علاء الملة و الدین محمد حسنی تقویت شریعت محمدی بر میان بسته
زبان الهام بیان بگشاد و با کوشلک لعین آغاز مباحثه و محاوره نمود و در باب ترجیح ملت بیضا حجج و براهین
اصحاب اقامت نمود و کوشلک را ملزم ساخت و آن بدبخت نکبت عاجز گشته آغاز سفاهت کرد و نسبت
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کلمات بی ادبانه بر زبان آورد چو عاجز شد آن بی ادب از جواب
بدگرد جانشان بی ز خطاب و آن عالم ربانی از غایت دین داری بی تحمل گشته گفت خاک بدهانت باد ای
دشمن دین و آن سرخیل کفر و اهل ظلام از شنیدن این دشنام برآشفته فرمود که آن جناب را بگیرند و ایذا نمایند
تا از دین اسلام برگردد و فرمان بران بموجب فرموده عمل نمودند چون از ارتداد آن عالم پاک اعتقاد مایوس
گشته در مدرسه که خود ساخته بود چارمیخ کردند تا بجوار مغفرت الهی واصل شد بعد از شهادت مولانا علاء الدین
محمد رسم بانگ نماز و فوات و نماز جمعه و جماعت از آن دیار برافتاد و دست تعدی بر سلک قدیر ابواب فتنه و
فساد و ظلم و بیداد بر روی مسلمانان بگشاد و در خلال این احوال حاکم مکریت توقتغان از کوشلک جدا گشته
بطرف قوم قنکلی رفت و چنگیزخان این خبر شنیده فرمان فرمود که جبه نویان با چند تومان از سپاه
ظفرنشان متوجه دفع کوشلک شد و جبه بموجب فرمان بجانب کاشغر روان شده و چون بحدود ولایات رسید
کوشلک روی بهزیمت نهاد و جبه بکاشغر در آمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه باید که بهر کیش آبا و اجداد

خویش بستند و معترض یک دیگر نشوند و از اتباع کوشلک هر کرا هر جا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام از تعدی طایفه ظالم
نجات یافته فوجی از مغولان کوشلک را تعاقب نمودند و هر کس از قوم نایمان رسید فی الحال بقتل رسانیدند
و کوشلک بکوهستان بدخشان گریخته از غایت سراسیمگی بدره راه رفت که آنرا اسارق قول میگفتند و راه بیرون شدن نداشت
و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه بشکار اشتغال می نمودند مغولان ایشانرا گفتند که این جماعت [illegible]
گریخته اند بما سپارید امان یابید صیادان از اطراف و جوانب کوشلک و اتباع او در آمده او را بدست آوردند و بم
مغولان سپردند و ایشان کوشلک را گردن زده سرش پیش جبه نویان بردند و جبه آن سر را نزد چنگیز خان فرستاد
انگاه جوجی خانرا بدفع توقتغان که بطرف کبچک رفته بود نامزد فرمود و جوجی جمعی که از عسکر سلطان محمد خوارزمشاه
نوشته شده محو توقتغان و قوم او را ساخته مراجعت کرد چنگیز خان بنابر اسباب مذکوره روی توجه بماوراءالنهر آورد

گفتار در بیان توجه چنگیز خان بجانب ماوراءالنهر و کشته شدن اکثر متوطنان آن بلاد بتیغ غشم قهر چون خاطر خطیر
چنگیز خان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاست برکانون درون آن حدود تافت تسخیر
ممالک سلطان محمد خوارزمشاه را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته با سپاهی افزون از قطره و عدد در زره و شمار
بجانب ماوراءالنهر روانه شد و چون نواحی اترار نزول اجلال فرمود اوکتای و جغتای را بمحاصره آن شهر باز
داشت و جوجی خانرا بجانب جند فرستاده و الاق نویان را بفناکت و جند ارسال نمود و بنفس خویش [illegible]
متوجه بخارا گشت و ناگاه بقصبه زرنوق رسیدند و اهالی آنجا بخت دروازها بر کشیده خواستند که در مقام
محاربت آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند صاحب که مردی مسلمان بود و ملازمت چنگیز خان می نمود ابواب
صلح و صفا مفتوح کرده ترک جنگ و عناد کردند و ترکان آن قلعه را با زمین هموار ساخته جوانانرا همراه خود
گردانیدند و روی بجانب حصار نور آوردند و مردم نور اظهار انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آن مکان بجایهای
معاش و مصالح زراعت و تخم و گاو قناعت کنند و خانهای خود را با سایر اشیا باز گذارند تا مغولان تاراج نمایند
و آن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند و اتراک بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند و در اوایل
سنه اربع عشر و ستمایه موافق بیلان ییل چنگیز خان متوجه نواحی آن بلده گردید و مجمع اهل علم و کمال و منبع اصحاب فضل و
افضال بود نزول فرموده و اشتقاق لفظ بخارا از بخار است و معنی بخارا بلغت مغان مجمع علم باشد القصه چون سپاه
بی شمار چنگیز خان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند آن بلده را مانند نگین انگشتری احاطه نمودند و در شب
اول امرای خوارزمشاه کوک خان و شونج خان و کشلی خان با بیست هزار از شجاع خونخوار از شهر بیرون جستند چون بر سر

مغولان تاختند اما چون طلایه آن سپاه خونخوار بنیان کنیت خویش بیدار بودند بتقدیم مقاتلت پیش آمده اکثر
بخاریانرا بر خاک هلاک انداختند و روز دیگر که بواسطه ظهور جمشید خورشید ثوابت و سیار حصار سپهر و ار مفقود
و نابود گشت و اهالی بخارا ابواب شهر باز گشادند و سادات و قضات و علما و اشراف نزد چنگیز
خان شتافته امان طلبیدند چنگیز خان همان زمان سوار شده ببلده فاخره در آمد و چون بمسجد جامع و اند
رسید گفت این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدان است او همچنان سواره بمسجد در آمده تا مقصوره
رفت و انگاه از اسب پیاده شد بر منبر رفت و مردم خود را گفت که در صحرا علف نیست که
شکم اسپان را سیر سازند مغولان بموجب فرموده کار رسیده شده در انبارها بکشادند و از صنادیق مصاحف
و اجزا دور انداختند و آخور اسپان ساختند و افسار چهارپایان بدست علما و مشایخ داده [illegible]
مشغول کردیدند و آهنگ مغولی بر کشیدند و بعد از آن چنگیز خان بعیدگاه رفته و باجتماع طوایف بخارا فرمان داده
بر منبر بر آمد و تحت زبان بحمد و ثنای الهی بگشاد و انگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزمشاه سخنان بر زبان رانده
و آخر گفت که ای قوم از شما گناهان بزرگ در وجود آمده است بنابران خشم ایزدی مرا که از جمله بلاهای آن حضرت
است بسوی شما فرستاده اکنون هر چه درین شهر ظاهرست [illegible] آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمائید
چون لابد مغولان آغاز [illegible] و زود آوردن کرمال کرده هرچه دادند مغولان از ایشان بستدند و بتعذیب و
شکنجه کسی را نرنجانیدند اما چون یرلیغ صادر شد که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن
طبقه پناه بمردم برده اند و این معنی بر چنگیز خان ظاهر گشت و نایره خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش
در بخارا زدند و حال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود بنابرآن بیک روز شهر بسوخت بلکه غیر از مسجد جامع
و بعضی از سراها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند بعد از آن چنگیز خان جوانان بخارا را بجنگ قلعه مامور
گردانید و جانبین منجنیقها مرتب ساخته باندک زمانی فدا و غرا آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردانرا
که در قلعه بودند کشته و عیال و اطفال ایشانرا اسیر کردند و حصار را مانند زمین هموار گردانیدند نقلست
که بعد از این واقعه یکی از بخاریان بخراسان رفت شخصی از وی پرسید که مهم شما بکجا انجامید جواب داد که آمدند
و کندند و سوختند و کشتند و بردند فی الکمال درکمال فارسی عبارتی مختصرتر ازین در بیان آنچه لشکر مغولان
در بخارا بوقوع انجامیده بوده نتوان یافت اما جغتای و اوکتای که بفتح اترار مامور بودند
چون بظاهر آن دیار رسیدند غایرخان با آنکه شصت هزار سوار مرد مبارز در شهر محصن شد و محافظان بسیار بر دروازها

مشغول شدند و شب و روز تا مدت پنج ماه آن بلده را محاصره نمودند و کار محصوران باضطرار انجامید آنگاه قراجه حاجب
که بحکم سلطان محمد خوارزمشاه بکومک غایرخان متعین بود با مغولان ایل شده شبی از دروازهٔ صوفی خانه بیرون آمد
و همان شب چریک مغول در شهر ریخته غایرخان با بیست هزار کس از شجاعان پناه بحصار برد و روز دیگر جغتای و اوکتای قراجه
حاجب را بکفران نعمت خوارزمشاهی مخاطب ساخته بکشتند و تمامی مردم اترار را بصحرا راندند و بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و آغاز محاصرهٔ
قلعه نمودند و غایرخان از آن حصار پنجاه پنجاه مرد بمیدان میفرستاد تا کشش و کوشش نموده بدرجه شهادت میرسیدند
و براین منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه امتداد یافته بسیار از کفار بر خاک هلاک افتادند و چون سپاه
غایر زیاده از دو کس نماند و مغولان در حصار درآمدند و غایرخان دوبار بر بام پناه برده بر فراز آن تجلدی مینمود
و بزخم سنگ و خشت مخالفان را از خود دور میساخت و چون فرمان چنگیزخان چنان بود که او را زنده بدست آورند
لشکر مغول نیز بطرف او تیر نمی انداختند القصه بعد از آنکه آن دو کس کشته شدند مغولان غایرخان را گرفته و بند کرده و قلعه را
با زمین یکسان ساختند و غیر از ارباب صناعات متوطنان آن دیار بکشتند آنگاه جغتای و اوکتای باعظم اردو میگشتند
و در حدود سمرقند غایرخان را در نظر چنگیزخان رسانیده در کوکسرای شربت شهادت چشانیدند **ذکر جوجی خان**
که بموجب فرمان بجانب جند رفته بود و چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت و در آن اوان ملازمت
چنگیزخان می نمود بایلچی فرستاد تا مردم را نصیحت کرده از مخالفت تحذیر نماید و چون حسن حاجی در شهر درآمد
پیش از آنکه باداء رسالت پردازد رنود و اوباش غوغا کرده او را بکشتند چون جوجی براین جسارت اطلاع یافت فی الحال
بلباس خشم ملبس روان شد و بظاهر سغناق شتافت لشکر بی کفایت دست از جنگ باز نداشتند تا آن بلده را مسخر ساختند
و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آوردند و در روز زیر و زبر گشت شهر همه خلق را کشته کشتند و امارت آن دیار
به پسر حسن حاجی متعلق شده جوجی خان روی باوزکند نهاد و اوزکند صلحا مفتوح گشته از آنجا باسیاس رفته و اوباش
اسیاس آغاز پرخاش کرده اکثر کشته شدند و چون این خبر بسمع قتلغ خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم
جند بود رسید بنای ثبات و قرارش تزلزل پذیرفته راه خوارزم پیش گرفت و جوجی خان چین تیمور را برسالت نزد اهل جند
فرستاده بعضی از عوام قاصد هلاکش گشتند و چین تیمور بلطایف الحیل خود را از ایشان رهانیده بخدمت جوجی خان مراجعت
کرد جوجی خان چهارم صفر بظاهر شهر شتافته و جندیان دروازها ببستند و بسان نظارگیان بر فصیل نشستند
و مغولان بلاها بر خندق ترتیب کرده و نردبانها نهاده ببالای بارو برآمدند و از آنجانب فرو رفته دروازه گشادند
و تمامت خلق را بصحرا رانده چند روز بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند و مردم کرده در جند ... بنکت

بنکتیان جنگ ناکرده تا روز سه شنبه که باجنو گفته بودند بسخت و چون جوجی خان عمارات جند را بجیلی جوجم
عهده وانی عنایت کرده روی بیاردوی پدر آورد و اما الاق نویان که بر فتح فناکت و خجند مامور بود بظاهر فناکت رسید
والی آنجا ایلتکو ملک باتفاق قنقلیان که ملازمان او بودند در حصار تحصن نموده سه روز بکارزار و زد و خورد برخاستند
روز چهارم امان خواستند از شهر فناکت بیرون آمدند همه خلق در یوم خوف آمدند و الاق نویان بشهر خجند کی و تهاجم
الا آوازم یک سو نهاد و بعد از آنکه بآن بلده رسید والی آنجا تیمور ملک که در سلک سلطان محمد خوارزمشاه از دو
مردانه تری بود و با هزار مرد نامدار که هر یک خود را ثالث اسفندیار و رستم میگفتند در قلعه که میان جیحون ساخته بودند
پناه برده مدتی با مغولان کوشش نموده و بسیاری از ایشان را بقعر جهنم فرستاد و چون مهم باضطرار انجامید جوانان و
متعلقان را در هفتاد کشتی سرپوشیده که بیرون آنها را بگل و سرکه اندوده بودند نشاند و خود نیز بسفینه درآمده
مانند باد بر روی آب روان گشت و لشکر مغول بر فرار تیمور ملک مطلع شده جنگ کنان کنار آب میرفتند و تیمور
به نیروی مردانگی هرگز خطا نمیکرد و کفار را باز میداشت تا آنکه بساحل رسیده از آب بیرون آمده و مغولان در پی او
تیمور ملک هر ساعت می ایستاد و جنگ میکرد تا احمال و اثقالش پیش میرفتند آخر الامر تابعان او کشته گشته احمال را
اعدا متصرف شدند و او با سه چوبه تیر که یکی از آنها پیکان نداشت اسب میراند و سه مغول از عقب او میشتافتند تیمور
ملک عطف عنانی کرده تیر بی پیکان بر چشم یک مغول زد کور شده و دو نفر دیگر سر خویش گرفتند تیمور ملک بخوارزم
رفته از آنجا بعراق شتافت و از عراق عنان عزیمت بشام تافت و چون فتنه آرام یافت او را حب وطن برجهت
یافت گشت و بفرغانه درآمد و گاهی بخجند میرفت و استکشاف احوال مینمود و در آن اثنا شنود که پسرش
بحکم اوقوتای چنگیزخان بخجند آمده و متصرف املاک و اسباب پدر شده لاجرم با پسر ملاقات نموده گفت اگر پدر خود را
بینی شناسی جواب داد که من طفل شیرخواره بودم که از پدر دور افتادم اما غلامی هست که او را بجای آرد
آنگاه غلام را حاضر ساخت و غلام تیمور ملک را شناخته خبر و صورتش در ترکستان شیوع یافت و با صد لطف و
مرحمت بجانب اردوی اوکتای قاآن که بعد از چنگیزخان بر تخت سلطنت نشسته بود روان شد و در اثنای راه بقدوقان
اوغلان بوی دوچار خورده و فرمود تا دستهای وی را ببستند و از محاربه که کرده بود آغاز تفتیش و تفحص نمود و تیمور ملک
او را جواب میگفت در آن حین یک تن از مغول که بزخم تیر بی پیکان تیمور ملک کور شده بود بآن محل رسید و از وی سخن او
برسید و تیمور ملک را دیده در مقام کشتن آمده و فی الحال در نظر رفت و تیری جان گزای بر دل تیمور زد و دیگر
تفتیش بیاورد القصه الاق چون از مهم خجند فراغت یافت بجانب سمرقند که مضرب اردوی خاقان اعظم بود شتافت

اما قضیهٔ سمرقند چنان بود که در آن زمان که سلطان محمد خوارزمشاه از وهم سپاه مغول تاتار متفرق ساختن خزاین
مجلس ... بکار می پرداخت صد و ده هزار سوار جرار در سمرقند گذاشت و غلبهٔ خواص و عوام بمثابهٔ بود که محاسب وهم
خیال از فقدان عجز و قصور اعتراف می نمود و سمرقند باین احتیاط چند فصیل برگرد شهر کشیده بودند و خندق را با آب رسانیده
بنابران چنگیز خان از سایر بلدان ماوراء النهر و ترکستان پرداخت و چون خاطر از آن امور فارغ ساخت در اوایل ذی الحجه
سنه ۶۱۷ علم نهضت بصوب آن بلدهٔ فاخره برافراخت و در ظاهر بلدهٔ سمرقند از ایشان جمعی از شاهزادگان و لشکرها که
بفتح امصار ترکستان مامور گشته بودند با مردم حشری بوی پیوستند و چنگیز خان در کوک سرای فرود آورده دو روز
آسایش فرمود در روز سیم طایفه از لشکر از مناهی بپای جلادت بمیدان مبارزت تاختند و از جنود مغول فوجی
کشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر ساختند در روز چهارم چنگیز به نفس خود سوار شده روی بشهر آورد و مغولان بر زبه هجوم
نمودند و شهربند را بنوعی که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه بیرون کشند و شب هجوم آرای ساکنان سمرقند
مختلف گشته مایل بصلح شدند و زمرهٔ ملاحظهٔ حقوق سلطانی نموده بر مخالفت مصر بودند و چون دروازهٔ افق شرقیه
طلوع نیر صبح صادق مفتوح گشت و قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف انام از سمرقند بیرون رفته بملازمت
خان شتافتند و امان طلبیدند و چنگیز خان ایشان را از قهر و سخط ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت
و ایشان بسمرقند بازگشته دروازهای نمازگاه را باز کردند و لشکر مغول در شهر ریخته قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه کس از
اتباع انام آن دو بزرگ از مردم جدا گردانیدند و باقی خلایق را بصحرا راندند و دست بغارت و تاراج برآوردند و روز دیگر
همت بر تسخیر قلعه گماشته از جملهٔ محصوران الب خان با هزار کس از شجاعان دل از جان برگرفته خود را بر میان لشکر مغول
زدند و بسلامت بیرون رفته در حدود عراق بسلطان محمد رسیدند و او را بواسطهٔ اخبار و حالات ماوراء النهر مکدر و متغیر
گردانیدند و در همان روز که الب خان از قلعهٔ سمرقند بدر رفت چنگیز خان بدان حصار استیلا یافت و قریب سی هزار از امرای
خوارزمشاهی با تمامی لشکریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم که سی هزار کس حشم و رعیت بودند جدا ساخته چنگیز خان
ایشان را با اولاد و اقربای خویش تقسیم کرد و از بقیهٔ مقتولان مبلغ دویست هزار دینار بها بستاندند و زیاده از این بوقوع
نرسانید **ذکر رفتن جبه نویان و سوبدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرمودهٔ چنگیز خان و بیان شمه از قتل ایشان
در اطراف ولایات ممالک ایران** در آن زمان که چنگیز خان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد خوارزمشاه
با معدودی که خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلسلهٔ جمعیت او از دست رفته در آن ازمنه چنگیز خان
بنابران جبه نویان و سوبدای بهادر را با سی هزار کس جنگجو از عقب سلطان روان فرمود و ایشان را گفت

که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را بدست نیارند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومت نداشته باشند در هر موضع که مناسب
دانند توقف کرده کیفیت عرضه داشت نمایند و امرا بموجب فرموده بجانب خراسان روان شده در اواخر ربیع الاول سنه ۶۱۷
موافقت جلال حیل یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و بصوب هرات رفتند و چون ملک خان کس فرستاده اظهار انقیاد کرده
بود جبه و سوبدا متعرض آن بلده نشدند اما تولی از عقب ایشان بهرات رفتند مناصب ملک را مسموع نداشت و آغاز محاصره کرده
از سقف فضا تیری بر مقتل آن کافر خورده و شهر را مسخر کرده بودند و اتباعش از عقب جبه و سوبدا شتافته در نواحی زاوه
بدیشان پیوستند و امرا از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیدند مردم زاوه دروازها بستند و خبری بدیشان نداد و چون
مغولان بر جناح استعجال بودند متعرض آن نشدند و بگذشتند و از بالای زاوه آغاز فحش و یاوه کردند و امرا از غایت
غضب بازگشتند و بعرض سه روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماندند و احمال و اثقال
که نکشیدند بسوختند و بعد از آن به نیشابور رفته هم مردم آنجا از هم برگذشت و از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت
مازندران نمود و سوبدای بطوس رفته خلقی بی نهایت بکشت و از طوس به رادکان شتافته مرغزار چوبان آنجا
ولایت خواف را خوش آمد بنابران متعرض رادکان نشد اما در جنوشان و اسفراین قصورت کرده و از اسفراین
بدامغان رفته ... و بواسطه آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف
انام را کشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصرهٔ قلاعی که مقر متعلقان خوارزمشاه بود بازگذاشت و بجانب ری روان شد
سوبدای بدو پیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری حسب مخالفت مذهب تعصب بود بنابرآن
شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبه نویان و سوبدای را
بر قتل نصف شهر ری که حنفی مذهب بود تحریص نمودند و ایشان حنفیه را تیغ بیدریغ گذرانیدند و بعد از آن خود
گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نکوئی توقع توان داشت الکاه شافعیه را
نیز عقب حنفیان روان کردند و از ری سوبدا بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید
تمامت مردم آنجا را باغوای بعضی از سنی مذهبان شربت شهادت چشانیدند و بعد از قرب وصول بهمدان والی
آنجا مجدالدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بکیزرود و مردم آنجا دل نهادند و ... زر آورده
مردم آنجا را عاکفه ساخت و مردم بهادند رسیده کمند کرد گردانیده و سایر ولایات ... همین عمل بجای آوردند
و سوبدای در قزوین قریب پنجاه هزار مسکین را به تیغ کشته بعد از آنکه دو خیال متصل پیوستند و آن زمستان در
حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که بسبب وفور قتل سروقدان گلرخسار لاله در اطراف دشت و کوهسار

غوغا چون از سبزه خاک برخاست و بنفشه کبود پوشید سوسن ده زبان حسب التقیه احوال آن ارکان بی رحمان
امان خواست و جبه و سوبدای عزیمت آذربیجان کردند و در آذربیجان و اردبیل و سراب مراسم قتل و غارت
بجای آوردند و از سراب جلوریز رو به تبریز آوردند اتابک ازبک که دران زمان والی آن خطه بود صلاح در ... دیده
هدیه و مال فراوان نزد مغولان فرستاد و ایشان را از قتل و غارت تبریز درگذرانید و چون نوبت دیگر سپاه
برد و سرما هجوم نمود جبه و سوبدای در موغان قشلاق کردند و دران زمستان بکرجستان آمده بسیاری
از کرجیان را بقتل آوردند و در سنه ۶۱۹ مراغه و دران زمستان و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و سلقان
و شمالی از بلاد شروان آنچه معمور ایشان بود از قتل و اسر و غارت به تقدیم رسانیدند آنگاه خواطر شوم آن
طایفه گمراه مایل آن شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه نمیدانستند و تدبیری اندیشیده
قاصدی سخن دان بشروانشاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه خیانت که دیگر معهود
غدر و تشویش نیست باید که جمعی از مردم نیک بفرستی تا ممهد معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را مستحکم
گردانیم شروانشاه از راستی این سخنان شادمان شده ده نفر از خواص و مقربان نزد مغولان فرستاد
امرا آن ده نفر یکی را گردن زدند و به بقیه گفتند که اگر طلایه گری کرده ما را راه نمایند که از دربند بگذریم بجان امان یابید
والا شما نیز بر او عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان عجزی گشته آن ظالمان را از دربند رسانیدند و مغولان
بلکایز دربند را چون گرفتند اهل بندگان جدای شده بطرف مغولستان شدند و در اثنای راه مردم الان
و قبچاق را استیصال ساکنان عراق و خراسان ساخته در ولایت ارس همان شیوه نامستوده خویش پرداختند
آنگاه بچنگیزخان که دران زمان بصورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته بر گذشته خود معروض داشتند و از
مضمون این وقایع کمال سطوت و قدرت مغولان بر همگنان ظاهر میگردد و بلکه عجایب قدرت و صنع جناب ربّ
و اهالی آن روزگار موضوع می بودند زیرا که با وجود آنکه دران ایام قریب صد حاکم صاحب جود با جنود نامحدود
و اسباب نامعدود در عراق و خراسان بودند هیچ نیافتند که در صدد ممانعت و مقاومت فوج اندک لشکر
مغول آیند که آن ولایت از غارت معموری رشک کارخانه چین بلکه غیرت فزای بهشت برین بوده و بر آن گشت
و معهم چندین هزار کس از اهل اسلام به تیغ بیداد زمره از اهل کفر و ظلام ازکشت سبحان الله الواحد القهار
وصلی الله علی محمد و آله الاطهار

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیزخان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه

چون چنگیزخان از مهم سمرقند فارغ گشت روزی چند دران بلده توقف کرد و توجی و جغتای و اکتای را
بفتح خوارزم مامور گردانید و دران زمان مدینه جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت و در ترکستان آنرا اورگنج گویند
دار الملک امرا خوارزمشاهی بود و از علما و فضلا و ارباب شمشیر و قلم و ارباب حرفه و صناعات طوایف بنی
آدم بی مقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بران تصور نتوان نمود و شاهزادگان بفرمان چنگیزخان بسمت آن
چون حوادث آسمانی بی پایان بدان جانب روان شدند و دران وقت حاکم خوارزم خمارتکین نام بود که با والده سلطان
محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهان گشای چنگیزخان بخوارزم رسیدند جمعی دیگر بطرف هر
جرجانیه خرامیدند و بر اندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان ایشان را اندک دیده و خلقی بسیار از سوار
پیاده پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بطرف آنجماعت انعطاف دادند و مغولان بطریق کر و فر
گاهی چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیانا اندکی توقف نموده جنگ میکردند تا جایی که تا یک فرسخی
شهر رسیدند آنگاه بر سواران منقلای که در کمینگاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند
و آغاز کشش و خونریزش کرده از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال قریب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب
گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و تا محلی که آنرا تور گویند شتافتند نوعی حرب گرم ساختند و هنگام غروب
خورشید باز گشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اکدای با تمامی لشکر
بیابان بکنار خوارزم رسیدند و نخست قاصدان بدان بلده فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند
و چون فایده ارسال رسل و رسایل مترتب نگشت به ترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن
تیر و سنگ برآوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده از بام تا شام دقایق
جد و جهد را اهتمام میکردند و بعد از آنکه محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قاروره های نفط و
سنگ بسوخت و منهدم گشت و مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و
سه هزار کس از ایشان متعهد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت این حال اطلاع یافته جمعی کثیر بدان جانب
شتافتند بر سر آب آتش قتال اشتعال یافته و باد ظفر از جانب خوارزم در اهتزاز آمده تمامی آن سه هزار کس
رخت هلاک انداختند و بواسطه این فتح مدد خوارزمیان در محافظت شهر بیشتر از پیشتر شد و دران اثنا میان جوجی خان
و جغتای غبار نقار ارتفاع یافته تا مدت هفت ماه مغولان را خوارزم میسر نگشت و این خبر بسمع چنگیزخان رسید
یرلیغ داد که سردار لشکر اوکدای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران لشکر از حکم فرمان او تجاوز ننمایند و اکدای
و برادر را بهم بمقام صلح و صفا آورده و مهام سپاه را منتظم گردانیده باتفاق جنگ پیش بردند و بجایی کشت

متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه بخانه ومحله بمحله از ایشان میگرفتند و تمامی بر جانبه مستخلص شده خلایق را بصحرا
رانده وصد هزار نفر محترفه را جدا ساخته وزنان وجوانان وکودکان به بندگی گرفته باقی مردم را تقسیم نموده وبقتل
رسانیدند گویند بهر فائی راست وچهار مغول رسیده وعدد قتیل آن صد هزار متجاوز بود یکی از شهدای خوارزم
شیخ نجم الدین کبری است چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبری طوایف بنی آدم بود قلم مشکین رقم در تفصیل
احوالاتش شروع نمود ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بعد بردو تعالی قدس سره نام شیخ نجم الدین احمد
ابن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب است باین لقب که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد
بروی غالب می آمد و بدین سبب او را طامة الکبری لقب دادند بعد از آن بکثرت استعمال طامه را انداخته کبری میگفتند
و بعضی بر آنند که لقب آنجناب کبری بوده ای هو نجم الکبری جمع کبیر الکبیر والصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی
و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است و سبب آن این لقب بروی اطلاق کرده اند که نظرش بر هر که می افتاد
بمرتبه ولایت میرسید ع سال شهادتش منظور نجم الدین [illegible] است و کنیت شیخ نجم الدین ابو الجناب بود
امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتمل است بر سخنان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است که شیخ
نجم الدین در ایام جوانی جهت استماع حدیث از خوارزم بهمدان رفت و چون از علماء جهت حدیث یافت
و به اسکندریه نیز اجازت حاصل کرده در وقت مراجعت شبی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در خواب دید و از آن
حضرت استدعای کنیتی کرد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که ابو الجناب الجناب پرسید که ابو الجناب
مخففه حضرت فرمود که لا مشدده چون از خواب در آمد از معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب می نمود لاجرم
همانجا خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب وجوی مرشدی که دست ارادت بوی دهد آغاز مسافرت
فرموده بخوزستان رسیده در خانقاه شیخ اسمعیل قصری پهلو بر بستر بیماری نهاده و هم بتوجه شیخ از مرض
نجات یافته مرید وی گشته بسلوک مشغول شد چندگاه بود شبی بخاطرش خطور نمود که علم ظاهری من از شیخ
اسمعیل زیاده است و از علم باطن حظی تمام یافته ام و این معنی بر شیخ اسمعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید
و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسر می باید رفت شیخ نجم الدین دانست که شیخ اسمعیل آنچه در خاطرش
خطور نموده بود اطلاع یافته هیچ نگفت و بملازمت شیخ عمار شتافته و مدتی که آنجا بسلوک مشغول گردید چندگاه
آنجا بوده شبی همان حدیث بخاطرش گذشت و صباح شیخ او را گفت که برخیز و بمصر رو و بخدمت روزبهان تا این
هستی را بضرب سیلی از سر تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقولست گفت که چون بمصر رسیدم روزبهان را

در بیرون خانقاه او دیدم که بآب اندک وضو میساخت و بخاطر گذشت که ظاهرا شیخ نمیداند که این آب وضو
جایز نیست و چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بروی افشاند و بسبب قطرات آب وضو که شیخ بر روی من
رسید بیخود شدم شیخ بخانقاه در آمد من نیز در رفتم و آنجناب بتکبیر وضو مشغول شد من بر پای ایستادم
و از خود غایب شده دیدم که قیامت قائم است و مردم را میگیرند و بآتش می اندازند و بر سر آتش پیری بر سر پشته
نشسته هر کس که میگوید که تعلق بوی میدارم او را میگذارند ناگاه مرا بگرفتند و بجانب آتش کشیدند و چون گفتم
من از متعلقان اویم رها کردند لاجرم بران پشته بالا رفتم و مشاهده نمودم که روزبهان است پیش وی
شتافتم و در پایش افتادم سیلی سخت بر قفایم بزد چنانکه بروی در افتادم و گفت از بعد اهل حق را انکار مکن
بعد از آن از غیب باز آمدم دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم و روی بر پایش نهادم و شیخ در شهادت
همچنان بر پس من زد و همان لفظ بر زبان راند و بدان سبب عجب از طبیعت من زایل گشت شیخ روزبهان مرا
بخدمت شیخ عمار یاسر باز گردانیده بوی نوشت که هر چند مس داری بفرست تا من زر خالص ساخته باز پیش تو
بفرستم شیخ نجم الدین مدت دیگر در خدمت شیخ عمار یاسر بسر برده چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت و به
خوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد نقل است که در زمانی که سپاه مغول بجانب خوارزم توجه نمودند چنگیزخان و اولادش
را علو مرتبت شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از آنجا
بیرون رود تا بسببی ذات فایض البرکات او برسد اما شیخ آن ملتمس را اجابت نفرمود که ما در وقت آسایش و
فراغت این مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان نزول رنج و عنا و حلول محنت و بلا از ایشان
مفارقت اختیار کنیم و چون آن لشکر قیامت اثر نزدیک رسید خوارزم شیخ نجم الدین شیخ سعد الدین حموی
و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی از اصحاب را که زیاده بر شصت نفر بودند رخصت
داد که از این ولایت بیرون روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کند تا این بلا از اهل اسلام
مندفع شود شیخ گفت این قضائیست مبرم دعا علاج نمی پذیرد التماس کردند که پس مناسب آنست که با ما در این سفر
موافقت نماید جواب داد که مرا اذن خروج نیست و هم اینجا شهید خواهم شد و اصحاب آنجناب را وداع کرده بطرف
رفتند و روزی که کفار بشهر در آمدند شیخ نجم الدین جمعی که در خدمتش باقی بودند طلبید گفت قوموا علی اسم الله نقاتل
فی سبیل الله آنگاه برخاسته خرقه خود را در بر افگنده و میان محکم ببست و بغل پر سنگ ساخته نیزه بدست گرفت و روی
بجنگ مغولان آورده و بر ایشان سنگ می زدند سنگها که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیزخان آنجناب را

گردند

بزباران یک تیر بر سینهٔ مبارکش آمد و چون آن تیر بیرون کشیدند مرغ روح مطهرش بریاض جنت هوای کرد
گویند شیخ نجم الدین در وقت رحلت پرچم کافری را گرفته بود پس از آنکه از پای در افتاد نتوانست که پرچم کافر را
از دستش خلاص سازند و عاقبت کاکل کافر بریدند نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته بیت ما ازان
محتشمانیم که کافر گیرند نی ازان مفلسکانیم که بز لاغر گیرند یکی دست می خالص ایمان گیرند یکی دستی دگر پرچم کافر گیرند
وکانت شهادت قدس سره فی شهور سنه ثمان عشر وستمایه من الهجرة النبویه ذکر توجه چنگیزخان بجانب ترمذ
و خرابی شهر بلخ بجانبی آن خوانندگان این قصهٔ پر غصه چنان بر زبان آورده اند که چون چنگیزخان اولاد و لشکریان
بجانب خوارزم فرستاد و بهار آن سال در حدود سمرقند بگذرانید آنگاه جبال کز ب ترمذ نموده تخت
مغرب خیام عساکر ظفر سلب گشت و حسب مقتضای وقت تابستان لبرجه بعد ازان روی به ترمذ آورد و سکان
آن مکان دست به ستیز شدند و روی حصار که میکرد بچون بگردش گذار پای در دامان استغنا کشیده بعد از
وصول لشکر مغول دست باند اختن تیر و سنگ دراز کردند و مغولان بدین تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نمود
ه روز کردند ترمذ خراب فکندند با روی ترمذ خراب و ساکنان آن بلده از صغیر و کبیر و غنی و فقیر کشتند
گویند که در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیزخان گرفته خواستند که بقتل رسانند آن بیچاره گفت مرا مکشید تا
مروارید بزرگ بشما دهم پرسیدند که آن مروارید کجا نهاده جواب داد که فرو برده ام مغولان در حال شکم
او شکافته مروارید بیرون آوردند ازان پس هر کشته کا دیدند شکم ما میدید گوهر در بدندهم و چنگیزخان از حد
ترمذ گذشته و دلنگرت و سمانه رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را به بدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز تاخته
سایر ولایت خراب گردانید و در اول بهار از حد ترمذ گذشته روی به طرف بلخ نهاد و آن بلده در معموری
بشانه بود که در نفس شهر دوازده هزار و ولت جای نماز جمعه میگذاردند و دوازده هزار و ولت حمام راحت انجام در آن
الحکنه و مقام موجود بود زبدة الاولیا خواجه امام الدین ابو نصر پارسا قدس الله سره می فرموده اند که در وقت
استیلای چنگیزخان پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشتند القصه چون اشراف
اعیان غزنین از حرب وصول چنگیزخان وقوف یافتند بایساوری و خنکش باستقبال شتافتند و بنابر آنکه در آن
ایام سلطان جلال الدین در ولایت غزنین لشکری رزم جستم و کین جمع آورده در میان خلاف و عناد
جولان می نمود بلخیان را اظهار طاعت و انقیاد فایده نداد که در ان ولایت بضرب تیغ مغولان خون
کشتهٔ از پای در افتاد و همهٔ بناها چون کف دست کرد و عمارات عالیش بایب کرد و آن خان بدایم انتقام

بکلی اقدام

سپه احتشام بعد از تخریب قبة الاسلام تولی خان را بولایت خراسان نامزد کرده خود بطالقان رفت و اهالی
طالقان در حصار پرشنبه بتقدیم جنگ و جدال پیش آمدند و بنابر استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته
پس از مراجعت تولی خان از خراسان و اجتماع لشکرها صورت تسخیر روی نموده هر کس در آنجا بود کشته گشت آنگاه
چنگیزخان جهت دفع سلطان جلال الدین منکبرنی بطرف غزنین حرکت نموده بدیشهر که رسید از آبادانی اثر نگذاشت
و در میان تیغ هیچ از وی جهت دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد و خفای خان بزخم تیغ اهالی آن مکان کشته گشته بود چون چنگیزخان
در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و منهزم او را بوجهی که در محلش وقایع خوارزمشاه مبین سمت تحریر یافت
فیصل ساخته، بنوین را با دو تومان لشکر بتعقیب هندوستان فرستاد و آن ملایان اکثر آن در اعمال و مضافات
لهاور و ملتان بقتل و غارت اقدام نموده بازگشت و چنگیزخان بوی پیوست ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان
و بیان خرابی بعضی دیگر از ولایت ایران در آن آوان که چنگیزخان بقتل و غارت قبة الاسلام بلخ باز پرداخت پسر
عزیز خود تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت و تولی خان با هشتاد هزار سوار که غیر از لشکر چنگیزخان بود
تخت مرو شاهجهان رفت و در آن مجد الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت سلطان محمد خوارزمشاه
منتظم بود در آن بلده حکومت مینمود و جمعی کثیر از ابطال رجال در ملازمتش بسر می بردند آلات و ادوات حرب و
قتال بسیار داشتند و چون تولی خان بآن بلدهٔ معموره رسید مجد الملک در روش یکساعت هزار نفر از لشکر
مغول بر خاک هلاک انداختند و تولی از بهور آن سپاه متغیر شده بغضب هر چه تمامتر مباشر حرب شد و به نفس خود
طایفهٔ از شجعان حمله کرد و جمعی کثیر بقتل رسید و بقیة السیف به شهر گریزانیدند تا مدت هشت روز میان
محاصران و محصوران نیران قتال اشتعال داشت و قولی که مختار صاحب تاریخ جهانگشای و مولف مقدمه
ظفرنامه است آنکه چون تولی خان بظاهر مرو رسید تا شش روز در جنگ تاخیر نموده در روز هفتم چو خورشید
زرین آرند بلند فکندند بر چرخ رخشان کمند سپاه مغول مجتمع گشته بدروازهای شهرستان راندند و جنگ
آغاز نهادند و از مردم آن مقدار دویست کس از دروازه بیرون آمده در مقام دفع ایشان شدند و تولی
بنفس خویش یکی پر خروشید چون پیل مست سپر بر سر آورد و بنمود دست و بها دو بر شهریان حمله کرده مغولان
متعاقب او بطرف دروازه شتافتند و در حملهٔ اول جمله را منهزم گردانیدند و چون زمانه در هیئت کشتگان
کسوت سوگواری پوشید مغولان تا روز در شهر پاس داشتند و روز دیگر که سپاه حبش از جیش ادهم انتظام یافت
و زمان تیغ زرانداود خورشید فرق سر هر یکی سلب نیکافت مجد الملک بغیر از طاعت و انقیاد چاره ندید و عالی

جمال الدین نام را که از تمامی دانشمندان متعینان مرو بمزید عمل و علم ممتاز و مستثنی بوده نزد تولی خان فرستاده
امان خواست و چون تولی خان مجیر الملک را بعقد دل پذیر بستند و مطیع او ساخت منکشف با قیاس از نقود
و نفایس اجناس زنج جنب داده ببارگاه سپهسالار شتافتند و تولی خان مفصل متمولان شهر از وی طلبید فی الحال
دویست کس را نام نوشت و محصلان آن تفصیل را ستانده بشهر فرستادند و آن مردم گرفته مطالبه مال نمودند آنگاه
بموجب اشارت تولی چهار روز متصل متوطنان شهر از مرو بیرون راندند و چهار صد از محترفه و بعضی از پسران
و دختران را بجان امان داده بقیه را از نساء و رجال و پیران و اطفال بر لشکریان قسمت نمودند و هر مغولی سیصد
تا چهار صد کس حصه رسیده هر یک سهم خود را بقتل رسانید گویند که سید عز الدین نسابه چند نویسنده سیزده شبانروز
تعداد کشتگان مرو کرد از مردم بقتل رسیده هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد و سید حیرت نموده زبان
بادای رباعی عمر خیام گردان ساخت • ترکیب پیاله که درهم پیوست • بشکستن آن روا نمیدارد مست • چندین سر
و پای نازنین از سر دست • از مهر که پیوست و بکین که شکست • و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند
بعد از آن تولی خان فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود و پیوسته عزلت اختیار داشت و آنوقت
بمرو رسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا شوند سرداری کند و بار ماس بهادر و کلی آن دیار
دیار قیام نماید و چون تولی از مرو روان گشت بقیة السیف از نقبها و سوراخها بیرون خزیده فی الجمله جمعیت
دست داد و ناگاه بعضی مغولان سفاک از عقب در آن دیار رسیده و حصه مردم کشی خود طلبیده گفتند تا هر کس
جهت ایشان یک من غله از شهر بصحرا برد و بوسیله این حیله خرمن زندگانی ایشان را بباد فنا دادند و بعد ازین
تا بسیج نان که از جمله نویان جدا شده بود بمرو رسیده مرهمی بر جراحت باینهاده و مقارن آن حال امیر ضیاء الدین
علی جهت دفع شر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سرخس فتنه می انگیخت متوجه آنجانب شده بار ماس روی بعبوبگاه آورد
و چون گرفته چند که در مرو بود بدین معنی بران حمل کردند که از خوارزمشاه خبری بدیشان رسیده که شه زاده [illegible]
بی تامل طبل کوفته باغی شده بار ماس اگر چه مراجعت نمود اما در بیرون شهر کشته شد و کسی که بافت تفحص میشد
و به بخارا رفت و در آن اثنا کوشتکین نام از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه بمرو رسید بدان بلده استیلا یافت
و امیر ضیاء الدین علی را که از سرخس بازگشته بود بکشت و این خبر بچنگیز خانیان رسید و دو سردار با پنج هزار کس
مغول خونخوار از نخشب بمرو شتافتند و در حمله اول شهر را گرفته قریب صد هزار مسلمان را که مجتمع گشته بودند کشتند و بطرف
دیگر رفتند و آن ملک نامی را در مرو گذاشتند تا اگر مستمندی از گوشه بیرون آید او را ... کشته ... و آفاق ملک

از جمله که توانست طایفه دیگر را بکشت و آن شخص را گفت که بانگ نماز گوید معدودی چند که در نقبها خزیده بودند
چون آواز اذان شنیدند قامت راست کرده بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق لاحق گشتند القصه صورت
قتل مرو بمرتبه روی نمود که تمامی ساکنان آن بلده و نواحی زیاده از چهار کس زنده نماند الامر والقضاء لله
ولا معقب لحکمه

ذکر واقعه نیشابور و آن جنابان بود

در آن زمان که تولی خان مرو را محاصره نمود
که پیله فرمود ... چنگیز خان تغاجار گورگان را که بروایت امیر ... کیه داماد ... قراجار نویان
بود با ده هزار سوار بطرف نیشابور فرستاده و مجیر الملک الخوافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلک وزراء سلطان
و اکابر خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان جرار و وفور آلات کارزار مغرور گشتند و عراده و منجنیق در بروج
منصوب گردانیدند و خاطر بر مقاتله قرار دادند و قراجار بشهر در آمده ... آغاز محاصره فرمود و
روز سیم از شست قضا تیری بر تغاجار خورده و در حال بمرد و سپاه مغول دست از حرب نیشابور باز داشته
طایفه بسبزوار شتافته عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیدند و در مقدمه فوجی از سپاه را با مجانیق و اسباب
قلعه گیری ارسال داشتند و با آنکه حوالی نیشابور سنگلاخ بود لشکریان از چند منزل سنگ بار کرده با خود بنیشابور بردند
چنانکه ازان سنگها تلها پدید آمد و مجیر الملک و اهالی شهر چون اهتمام لشکر مغول را مشاهده کردند و دانستند که
این جماعت انتقام تغاجار خواهند کشید با وجود آنکه آلات و ادوات قلعه داری بسیار داشتند
بترسیدند قاضی مملکت رکن الدین علی بن ابراهیم المغیثی پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت نموده جهت نیشابوریان
امان طلبد اما تولی خان سخن قاضی را بسمع قبول جای نداد و ملک شهر ... باز فرستاد و صباح چهار شنبه دوازدهم صفر
از طرفین آغاز حرب و جنگ نموده و تیر و سنگ باران کشتند تا روز جمعه زمان مقاتله و محاصره امتداد یافت
و در آخر آن روز مغولان چند موضع از خندق انباشتند و ... رخنه در دیوار شهر انداختند و شب شنبه
مجموع باره از مغولان پر شد روز شنبه لشکر تاتار به یکبار در آن بلده ریخته بقتل و غارت مشغول گشتند و مردم شهر
بکوشکها و ایوانها برده جنگ میکردند و مجیر الملک که حاکم بود ... مغولان او را از آنجا بیرون کشیدند و از وی
سخنان درشت شنیدند و بسبب ... بقتلش آوردند بعد از آن زن و مرد نیشابور بصحرا راندند و چهل نفر از
پیشه وران جدا ساختند و جنبنده و حیوانات سایر خلایق را برانداختند و دختر چنگیز خان بشهر در آمده با انتقام شوهر خویش
... و هفت شبانروز آب در شهر بستند تمام عمارات هموار ساختند و در تاریخ خراسان آمده
که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوی عورات و اطفال هزار هزار و چهل و هفت هزار ... قلم

آنگاه تولی عازم هرات گشته مغول چند آنجا بگذاشت تا اگر کسی گریخته پیدا شود بقتل رسانند ذکر واقعهٔ هرات
و در [illegible] الآفات جمهور مورخان آورده‌اند که چون خاطر تولی خان از تخریب نیشابور فراغت یافت عنان عزیمت
بصوب دارالملک هرات تافت و بعد از طی مسافت و قطع مراحل در مرغزار [illegible] فرود آمده ایلچی زنبور نام
نزد کلانتران آن بلدهٔ فاخره فرستاد و پیغام داد که ملک و قاضی و خطیب و معارف و مشاهیر شهر باستقبال
رایات ظفرمآل اقبال نمایند تا در ظلال اقبال پادشاهانه از تاب آفتاب حوادث ایمن مانند ملک شمس الدین محمد
جرجانی که از قبل سلطان جلال الدین در هرات حاکم بود قریب صد هزار نفر سپاهی داشت چون سخن زنبور شنید
فی الحال او را پایمال غضب گردانیده بکشت و گفت آن روز مباد که من مطیع کفار شوم چون خبر قتل زنبور در
اردوی تولی خان شایع شد مغولان بسان زنبوران خاک آلوده در خشم رفته بموجب فرمان خان باطراف
جوانب شهر درآمدند و هر کس را که یافتند بقتل رسانیدند و ملک شمس الدین محمد مستعد جنگ و پیکار گشته
مدت هشت روز از هر دو طرف نهایت مردانگی و جلادت بجای آوردند و از اهل الاسلام و کفر اصحاب ظلام خلق
مرتبات نعیم و درکات جحیم پیوستند از آن جمله هزار و هفتصد نفر از مغولان معتبر سر بسفر آخرت گرفتند و در روز
هشتم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر از شیر استقلال آلات کارزار گشته در اثنای گیرودار تیری بر وی رسید
شهید گردید آنگاه متوطنین پریشان متفرقه دو فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین منکبرنی و ملازمان ملک محمد
جرجانی گفتند که تا ما را رمقی از حیات باقی باشد دست از مقاتله باز نداریم و قضات و علما و اشراف و اعیان
شهر بصلح مایل گشتند و چون تولی خان را عذوبت ماء و لطافت هوا و نزاهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین
آن سرزمین موافق مزاج افتاده بود و منظور بود که بلدهٔ هرات و سایر ولایات ویران نشود جانبان در آن روز تولی خان
که هرویان بمصالحه میل نمودند با دویست هزار سوار نزدیک خندق دروازهٔ فیروزآباد ایستاده و خود از سر
برگرفته گفت ای مردم بدانید من تولی خان بن چنگیز خانم اگر خواهید که جان امان یابید دست از محاربت باز
دارید و بپای متابعت پیش آیید و نصف آنچه هر سال از خراج اموال بعمال خوارزمشاه میدادید بنواب ما رسانید تا
بلطف و مرحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان عظیم یاد کرد که ابواب مخالفت مسدود گردانند و در رواج
بگشایند نسبت با ایشان طریق عدل و احسان معمول دارد اهالی شهر که از زبان تولی خان امثال این سخنان شنودند
نزدیک عناد و لجاج داده بخت امیر معزالدین مقدم مردی که پیشوای جولاهگان بود با صد جامه باف که هر یک
[illegible] بدست داشتند بخدمت تولی خان مبادرت نمود و بعد از آن اکابر و اعیان از شهر بیرون آمده

لکرد

مشمول نظر عاطفت پادشاهانه گشتند و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس که از اتباع سلطان
جلال الدین بودند کشته متعرض خلایق نشد و ملک ابوبکر را بحکومت و مکناسی را بشحنگی باز داشته علم عزیمت
بصوب طالقان که معسکر پدرش بود برافراشت و ملک ابوبکر و مکناسی برعیت پروری و مرحمت گستری
مشغول گشته خلایق در غایت فراغت بعمارت و زراعت پرداختند اما چون خامهٔ تحریر بتخریب آن بلدهٔ [illegible]
یافت نیز جاری شده بود و در آن آوان امری بوقوع انجامید که هرات نیز حکم سایر بلدان یافت و در این باب
در کتب علما و ملاحظت آن دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار عمدهٔ فضلای کبار مولانا شرف الدین
علی الیزدی است آنکه چون روزی چند ملک ابوبکر و مکناسی در آن بلده [illegible] بحکومت و والیگی قیام نمودند
ناگاه خبر غلبهٔ سلطان جلال الدین منکبرنی بر امرای چنگیزخانی در ولایت خراسان شیوع یافت و مردم کوته نظر
تصور کردند که دیگر مقاتله و مقابله چنگیزخان با سلطان صورت نخواهد بست و مغولان فرار اختیار نموده به
ترکستان خواهند رفت و باین خیال محال در تمامی بلدان خراسان مردم بی سر و سامان حکام و عمال چنگیزخان را
بقتل رسانیدند و هرویان نیز ملک ابوبکر و مکناسی را از پای درآوردند و روایت دیگر که حضرت مخدومی مرحومی
ابوی در روضة الصفا بصحت آن حکم فرموده آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد و قلاع
خراسان اشتغال داشت مغولان هر چند سعی نمودند قلعهٔ کالیون را که حالا به [illegible] اشتهار یافته نتوانستند که
مسخر گردانند بعد از رفتن تولی خان بطالقان [illegible] ساکنان آن حصار [illegible] نمودند که هرویان نیز [illegible]
واسطه گرفتن قلعه قیام می نمایند و میگویند هر گاه پادشاه گیتی ستان [illegible] اشارت فرماید بکوشیم
حیات زنده پیل بکوشیم باشند در پای پیل و تا دست همت کمند استیلا بر کنگرهٔ آن قلعه محکم از پای ننشینیم
و متوطنان کالیون از استماع امثال این سخنان در هم افتاده با هم گفتند مناسب آنست که ما تدبیری اندیشیم
که مواد نزاع میان مغولان و هرویان در هیجان آید که اصطلاح پذیر نباشد و بعد از تأمل و تدبیر صاحب نامی را که در
حلاوت و [illegible] مثل بود با [illegible] فدائی بدار السلطنه فرستادند تا بدان نوع که توانند ملک ابوبکر و مکناسی را از پای
درآورند و صاحب با مصاحبان خود در زی تجار در شهر درآمده در کوچه و بازار بیع و شری اشتغال می نمودند
و روزی ملک ابوبکر و مکناسی را در پای حصار سواره دیده بیک بار زخم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانیدند و هرویان
بمقتضای این مصراع که «عشاق تو از نشانه این شد» [illegible] کشته در جوش و خروش آمده در ساعت تمام [illegible]
حاکم و شحنه را از عقب فرستادند آنگاه ملک مبارزالدین سبزواری را حاکم خود ساخته امیر [illegible] را بریاست [illegible]

فخرالدین عبدالرحمن عزانی تفویض نمودند و چون آن خبر بچنگزخان رسید بغایت خشمناک گردید و تولی خان را
مخاطب ساخته گفت اگر مردم هرات را میکشتی فتنه و فوج نمی یافت ایلچکدای را با هشتاد هزار مرد جنگ‌گذار بجانب
هرات فرستاده و او را وصیت نمود که بعد از تسخیر آن بلده متنفسی زنده نگذارد و ایلچکدای بعد از طی مسافت
در کنار هرات رود فرود آمد لشکریان را مدت یکماه مهلت داد تا ترتیب جنگ حصار پرداختند و بعضی از
بلدان خراسان که داروغه نشین بودند بفرمان چنگزخان مدد طلبیده پنجاه هزار نفر دیگر در ظل رایت آن بد اختر
جمع آمدند و ملک مبارزالدین و خواجه فخرالدین با اعیان و اشراف و اراذل و اوباش عهد و پیمان درآوردند
که در مهم جنگ و پرخاش اصلا از خود بتقصیر راضی نشوند و مانند کرت اول دو رنگی نکنند و بعد از مدت یکماه ایلچکدای
دروازهای هرات را تقسیم نموده بهر جانب سی هزار مرد فرستاد و گفت هرکس که در جنگ سستی کند
بسیاست خواهد رسید هر که باظهار مبارزت نماید بعنایات مخصوص خواهد گردید آنگاه از چهار طرف جنگ
درانداخت و هرویان مضمون من یتوکل علی الله فهو حسبه را در خاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم
نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین غایت سعی و کوشش و نهایت سعی و جلادت و خون بهر
بتقدیم رسانیدند و شهور سنه تسع عشر و ستمایه چند روزی در پای ایلچکدای جنگهای سخت پیش بردند و در بهر
حوالی قریب پنج هزار کس از لشکر او کشته و خسته شدند اما از کثرت سنگ رعد و منجنیق حصار پاره سوراخ گشت
و از نقبها که در زیر کها آمده میزدند قواعد بروج بانهدام نزدیک رسید و روزی ناگاه پنجاه گز دیوار افتاده و بر
حرکها آمده و چهارصد مرد نامدار از سپاه تاتار را بجز گردیدند و بعد از این واقعه بار بر سر روز بر قلت ذخیره
کار هرویان باضطرار انجامید و اختلاف در آرای ایشان پدید آمد و بیست روز جمعه از جمعات ماه جمادی الآخر
سنه مذکور ایلچکدای نویان از بیع خاک برسر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته فرا کشته امرات را بگرفت و خاک او
ابر برمفارق متوطنان آن دیار بیخته بزخم شمشیر آبدار رشته حیات مرد و زن و پیر و جوان را بگسیخت و مدت
هفت شبانه روز آن لشکر عالم سوز بغیر کشتن و بردن و سوختن کار دیگر نپرداختند و مقدار هزار هزار
و ششصد هزار کس از هرویان بدرجه شهادت رسانیدند آنگاه ایلچکدای بجانب هرات رود رفته و چون
بقصبه اوبه رسید دو هزار مغول را بهرات باز گردانیدند تا اگر کسی از گوشه بیرون آمده باشد بیاران سابق لاحق
گردانند و آن هزار کافر ناکار کرت دیگر بآن بلده شتافته سه هزار کس را مجتمع گشته بودند قتل نمودند و بغیر از
شانزده نفر که یکی از آنجمله مولانا شرف الدین خطیب قریه جغرتان بوده در زیر گنبد مسجد جامع پنهان شده بودند

هیچکس در هرات زنده نماند در تاریخ هرات آورده اند که چون بلده از وجود شوم مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس
از مسجد بیرون آمده در بازار بر پیش دکان حلواگری نشست و مدتی در اطراف و جوانب نگریسته هیچکس ندید
آنگاه دست بر ریش فرود آورده گفت الحمد لله که دمی بفراغت زدیم بعد از آن بیست و چهار کس دیگر از ملوکات
و ولایات نزدیک با آن شانزده کس آمدند و مدت پانزده سال بغیر از این چهل نفر احدی در آن بلده فاخره
و توابع موجود نبود ایشان را در گنبد مسجد جامع که مدرسه سلطان غیاث الدین بود بسر می بردند و مدتی مدید
بگوشت قاق کشتگان تغذیه میکردند و در اغیار خانها و طویلها اسپان گشته از گندم و جو آنچه بنظر ایشان
در می آمد یک یک حبه تا چند منی غله جمع ساختند و اندک زمینی را که بحیله که میتوانستند شد یار کرده و آن غله را
کاشتند و در سال دیگر تا وقت ادراک محصول هر یکی را چند من گندم و جو رسید و آن چهل کس مع مولانا شرف الدین
خطیب را بوجود حاکم ساخته بسختی اوقات میگذرانیدند تا آن زمان که اوکدای قاآن بن چنگزخان متوجه تعمیر
بلده فاخره هرات گشته امیر عزالدین مقدم بعضی دیگر از مردم را با آنجانب فرستاد و بمعموری و آبادانی آن خطه
مثال داد

ذکر مراجعت چنگزخان بجانب توران زمین و بیان محاربه او با سلطان رشید رقم عالم ماشین

چون پادشاه پر خشم و کین تمامت مملکت سلطان ایران زمین را بموجبی که مرقوم خامه فصاحت آیین شد
در بروز بر گردانید و خبر فوت خوارزمشاه و عجز اولادش شنیده با قراچار نویان و سایر امرای عالی مکان
طریق جانبی مسلوک داشته رای حمله بر آن قرار گرفت که آن شاهزادگان جغتای حدود مکران و رسیدن
هندوستان را بجاروب غارت و تاراج پاک سازد و اوکتای بجانب آب سند روان گشت تا غزنین تا زو
و این دو شاهزاده آن ولایت را بوجهی ویران گردانیدند که اگر سلطان جلال الدین بآن نواحی شتابد
اصلا ماده معاش و انتعاشش نیابد و فرمان واجب الاذعان بر این جمله نفاذ یافت و جغتای و اوکتا
هر یک با جمعی کثیر از سپاه جهان‌گشای روی بصوب آن ولایت آورده در اول فصل بهار که سبزه و نبات
و سیاره از زمستان خانه عنان توجه بمنزل اعتدال داده و حیوة نصرت ورود در ریاحین و ازهار
روی توجه به بساطین مرغزار نهاده و چنگزخان عزم نهضت بیورت اصلی خود جزم کرده براهی که آمده بود
بازگشت و در طالقان با خود پیوست تا تابستان در آن حدود توقف نمود و در اول فصل خریف
از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان در آن بلده رحل اقامت انداخت اما جغتای و اوکدای که تا
ولایت مکران و سرحد هندوستان و غزنین رفته بودند در اکثر آن مواضع مراسم قتل و غارت بجای آوردند

وولایات خصوصا غور و غزنین را خراب کرده و هر یک بمرزی و ولایتی متوجه گشتند و در آن زمستان در نخشب را
قشلامیشی فرموده و اکثر ایام بکار نرگه و شکار اشتغال می نمودند و هر هفته نخچیر و فروار قونرند و چنگیز خان منتظر ایشان بودند
العهدة علی الراوی و چون سپاه زمستان بپایان رسیده و سپاه سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید
~ برخاست بعزم گشت لاله ~ شد عازم کوه و دشت لاله ~ چنگیز خان از سمرقند متوجه مغولستان روان شده و بود
که ترکان خاتون والده سلطان محمد خوارزمشاه و حرمهای آن پادشاه عالیجاه را پیش پیش لشکر بروند و آواز
بلند ~ با ایران و توران و رنج و سریر ~ همه وقت نوحه کنند و نفیر ~ و ترکان خیل ترکان در مقامی آن راه ~
همی بگفت ابیاتی که بموی ~ جهانی ازان قصه در گفت و گوی ~ و در کنار آب سیحون جغتای و اوکتای باوردو
پیوستند و چون از آب عبور کرده بصحرای قلان بارشی رسیدند جوجی خان بعد از فتح خوارزم بنابر نقاری که
از برادران در خاطر داشت بجانب دشت قبچاق رفته بود بموجب یرلیغی که باو رسیده از یورت خود در حرکت آمد
بعزم شکار برکه توجه کرد ازین جانب چنگیز خان و اولاد و امرا نیز جرگه انداختند و در موضع اقار برکه بهم رسیدند
چنگیز خان بعد از صید و شکار سوار شده و در میان جرگه تاخته آهو و نخچیر فراوان صید انداختند و بعد از وی امرا و
شاهزادگان بنوبت تمام پرداختند و چون از کشتن شکار ملول گشتند آنچه زنده مانده بود و اطلاق خود بنهاده
بگذاشتند آنگاه جوجی خان زانو زده بشرف دست بوس مشرف شد و پیشکش بسیار کشید و از آن جمله
صد هزار اسب بود که هشت هزار از آن اسپان خنگ یکرنگ بودند و چنگیز خان آن تابستان در هم
آنجا بسر برده قوریلتای بزرگ کرد و جمعی از امرای مغول را سیاست فرمود و آنگاه جوجی خان را بدشت
قبچاق فرستاده خود بجانب یورت اصلی شتافت و در ماه ذی الحجه سنه ۶۲۱ موافق توپیل در اوردوی خود آمد
جهاندار ایران و توران زمین ~ که داد این جهانش جهان آفرین ~ باوردوی فرخنده آمد فرود ~ بد گواه او گشت
چرخ کبود ~ چو آئین ایران و توران برش ~ زده حلقه لشکر بگرد اندرش ~ مدتی که نه بکمند باکورخان ~ اینای بسر برده
چنگیز خان ودر میان زمستان که بسبب هجوم لشکر برد و سرما دست و پای برایای منفسرد بجز متواتر شنید که
رفو حاکم ملک که آنرا قاشین نیز گویند سر از گریبان عصیان بر آورده حدود نامحدود جمع کرده مستعد قتال گشته است
لاجرم چنگیز خان ترک مجلس بزم کرده با سپاه ترک عزم آن ناحیت نمود و شنید تو ما بانصد هزار مرد جرار در برابر آمده
~ بمیدان مردان کشیدند صف ~ بر آمد نو نوز هر دو طرف ~ بران هر دو لشکر زمین تنگ بود ~ که پهنای
هشت فرسنگ بود ~ بفرمان شه بر سر آب کبر ~ ز دشت کمانها روان گشت تیر ~ ز برنده پیکان بران [illegible]

نه بند سپاهی چو مور و ملخ ~ و لشکر شده رفو بنز در آن معرکه بعد از امکان ثبات قدم نموده لوازم جلادت و مردانگی
بجای آورده اما چون مشیت ازلی مقتضی عظم شان چنگیز خان بود شکست یافتند و اکثر ایشان کشته گشته بقیة السیف
روی بوادی فرار آوردند و در کتب معتبره مسطور است که اعتماد مغولان چنانست که از هر لشکر که صد هزار کس بقتل آید یکی
قتیل بتغرق سر ببالیده و در آن روز سپاه شیقو ~ سر کشته بتغرق سر ایستاده بود ~ و شنیدند رفو با تنها گریخته
از آن نام چون لشکر کامیاب ~ ولایات قاشین همه شد خراب ~ و چون چنگیز خان از قتل و غارت فراغت یافت
بطرف جورجه و تنکاش شتافت و حاکم جورجه ابواب طاعت و انقیاد مفتوح ساخته پیشکشهای لایق ارسال
داشت از آن جمله ~ زانکاش صف یک طبله بر ~ فرستاده بود از شیا فرو در ~ چنگیز خان فرمود که این مروارید ها را بر
سید چید که گوش ایشان سوراخ داشته باشد و خدام بارگاه سلطنت برین موجب بتقدیم رسانیدند بعضی از
مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکارد و جوالدوز گوشهای خود را سوراخ گردانیدند و مروارید
ستاندند مع ذلک بسیاری از آن لالی فاضل آمد و مقارن آن شنید رفو از تا قیا مصحوب ایلچیان سخن دان
پیشکش و اوان فرستاد و پیغام داد که اگر خان والا کان امان دهد و عهد و پیمان در میان آرد ~ ملک ماه با
تحفه و پیشکش ~ شتابم بدان بارگه شاد و خوش ~ بپایم به پیش بخدمت کمر ~ نهم چون قلم بر سر نامه سر ~ جهانجوی
سوگند ها یاد کرد ~ دل اندیشه ایمن و شاد کرد ~ چو آن یکی تنک زور رد و رشد ~ چو چشم تبان شاه رنجور شد ~ ذکر انتقال چنگیز خان
از جهان گذران چون قوت مزاج چنگیز خان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل رحلت نزدیک است فرزندان و
برادران و خویشان و قراچار نویان را طلب نموده شرایط وصیت بتقدیم رسانید و در باب تشیید بنای موافقت
و عدم سلوک طریق مخالفت سخن بسیچیده بر زبان آورد آنگاه جغتای و اوکتای و تولی را که حاضر بودند مخاطب ساخته
گفت اگر مصلحت می بینید که ولیعهد و قایم مقام من کی باشد و آن سه برادر باتفاق زانو زده گفتند ~ ما پدر بنده ایم
بنده وار ایم ~ بفرمان و رایش سرافکنده ایم ~ و چنگیز خان منصب ولیعهدی و سریر خانی را باوگدای مسلم داشت و فرمان داد تا در این
باب وثیقه نوشتند و سایر اولاد و اخوان و اقربا خط بران نهادند که از متابعت اوگدای گردن نپیچند و سر بر خط
فرمان او نهند و ملازمان و را لنهد و ترکستان را بجغتای فرمان داد و او را بقراچار نویان سپرد و گفت عهدنامه قبیل خان
و خان و قاجولی بهادر را که بالتمغای تومنه خان رسیده بود و بمجلس آوردند و آن را بجغتای تسلیم کرده فرمود که بمقتضای
این وثیقه عمل نموده از صواب قراچار نویان تجاوز ننمای و او را در ملک و مال شریک خود شماری و جغتای
متقبل آن وصیت شده و چون چنگیز خان ازین وصایا فارغ گشت گفت نظم چو وقت آمد جهاد [illegible] مرا ~

نهان درخت باید ممات مرا شاه نباید که از کس آید خروش شاه همان به که باشد که کس خروش شاه جو از شهد شنید. فواید برون
همه لشکرش را بریزند خون شاه بر آرند از لشکر او دمار شاه که تا بر شما ملک گیرد قرار شاه بگفت این بگفت و دیده بهم بر نهاد
تو گفتی که چنگیز خان خود نزاد شاه و این واقعه چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمایه بموافق تنگوز ییل که هم سال
ولادت و هم سال فوت پدر و هم سال جلوس بر تخت سلطنت بود معسکر چنگیز خان رسید شاهزادگان و امرا نعش
چنگیز خان را بجای آوردند و حاکم تنگت را با هر کس که همراه وی بود بقتل رسانیدند و بعد از آن بطرف اردو باز گشتند و
چنگیز خان را در پای درختی که روزی در اثنای شکار بحسب حکمت و مصلحت نشان داده بود مدفون ساختند و باندک وقتی چندان
درخت در آن موضع و نواحی آن پیدا شد که باد را آنجا مجال گذار نبود و قبر چنگیز خان از نظر پنهان شد و هیچکس راه
بدان سرزمین نبرد و ذالک تقدیر العزیز العلیم ذکر اولاد چنگیز خان که بعد از فوت او در الغ یورت بپادشاهی
خواقینی که در الغ یورت چنگیز خان که عبارت از کلوران و قراقرم است و بارو و بالیغ مشهور بر مسند خانی نشسته اند
و بروایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمة الله تعالی در مقدمه ظفرنامه نوشته اند یازده
نفر بوده اند و بقول پادشاه عالیشان میرزا الغ بیک گورکان انار الله برهانه در الوس اربعه قلمی نموده نوزده نفر
اول ایشان بقول اکثر مورخان اوکدای قاآن است و آخرین ایشان بروایت اول تاتری اوغلان و بقول ثانی
اوا بن ارکتمور و چون راقم حروف در باب عدد و اسامی سلاطین چنگیز خان اعتماد بکتاب الغ بیکی بیشتر بود نامهای
ایشان را موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است تعداد خواهد نمود والعلم عند الله الموصل الی طریق المطلوب و المقصود

ذکر اوکدای قاآن بن چنگیز خان

واوکدای قاان که بصفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن
کردار و اخلاق و اطوار و وفور عدل و احسان و شمول بذل و امتنان از سایر پادشاهان نافذ فرمان امتیاز داشت
پسر سیم چنگیز خان بود و بعد از فوت پدر دو سال در شهور سنه ست و عشرین و ستمایه بموافق اود ییل بر تخت جهانبانی
نشسته و در باب انتظام مهام عالمیان بقدر امکان اهتمام فرمود و دین اسلام را بر سایر ادیان ترجیح داشت و همواره
همت عالی نهمت بر ترفیه مسلمانان می گماشت و باران انعام و عطایش متوالی بر فرق انام می بارید که آوازه بدیار
اقصای شرق و انتهای بلاد مغرب رسید و هرگز هیچ را از خوان احسانش حظی تمام باز نگشت و در جواب و
سوال هیچ سایل کلا لا و لم بر زبانش نگذشت رعیتی جرماغون نوین را بجانب عراق و آذربیجان و شکست یافتن
سلطان جلال الدین منکبرنی و آبادانی بلده فاخره هرات و فوت تولی خان بن چنگیز خان در ایام دولت قاآن
کامرانی بوقوع پیوست و چون او چهارده سال بدولت گذرانید فی شهور سنه تسع و ثلثین و ستمایه رخت سفر آخرت

بربست و اوکدای قاان را چهار خاتون معتبر و شصت قمان بود و بخشنده بی منت هفت پسر بوی کرامت نمود و خاتون
دوم و سوم و چهارم معلوم نیست اما اسامی پسران اوکدای قاان بدین موجب است کیوک کوتان کوچو قراچار قاشی قدان
و ملک و در قران و ملک والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

گفتار در بیان کیفیت جلوس اوکدای قاآن پسر چنگیز خان و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن بانی مبانی جهانبانی

راویان اخبار قاآنی و حاکیان
اسباب سخن دانی آورده اند که چون مشیت جلال سبحانی متعلق باشد باینکه در اطراف عالم تفرقه و پریشانی بجمعیت و آبادانی
تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب احسان و مهر عاطفت و امتنان بر وجنات احوال ساکنان مسالک سلطانی تابد چنگیز خان
در وقت سکرات موت اوکدای قاآن را ولیعهد ساخته و بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نوینان از لوازم تعزیتش فارغ
پرداختند و بی آنکه در مهم سلطنت سخنی گویند هر یک علم عزیمت بطرف یورت خود بر افراختند اما بعد از انقضای دو سال
در اوایل فصل بهار که از فیض پروردگار سلطان گل پرده زمردین از جمال بر داشته بر اورنگ فیروزه رنگ قرار گرفت
و فضای باغ و بستان و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب جنان صفت خضرت و نضارت پذیرفت کلان تران
الوس چنگیز خان از اطراف و جوانب مغولستان برسم قوریلتای متوجه اردو گشتند و از طرف دشت قپچاق اولاد جوچی
باتو و شیبان و ... و تنقوت و برکه و برکچار و از جانب شرق برادران چنگیز خان اوتچگین و ایلچیکتای و از بیش بالیغ
جغتای خان و از اردوی خود قراهلاکو نویان و اوکدای قاآن و تولی خان و سایر اولاد صغار چنگیز خان خود در اردو
بودند و بعد از اجتماع تمامی شاهزادگان و امرا اوکدای قاآن بر مسند حکم و فرمان سخنان در میان آوردند و او را به تکفل
مهام سلطنت و تقلد امور مملکت ترغیب و تحریض کردند و اوکدای زبان اعتذار گشاده گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگ
جغتای است والتماس من نیز قابلیت این امر دارند لاجرم مدت چهل روز این قیل و قال امتداد یافته در روز چهل و یکم که خسرو
خاوری بر مسند نیلوفری بر آمد و تمامی شاهزادگان و خواتین و نوینان نزد اوکدای قاآن بر زبان آوردند که خلاف صواب
دید چنگیز خان معقود است ناچار از اجنحه محبت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط میباید ساخت و اوکدای برضای
جنابشان و چنانچه آیین مغولان است شاهزادها کمرها از میان گشادند و جغتای دست اوکدای و است ... گرفت با تفتار
مشکان و وفایان منظر امن و امان را بر تخت خانی نشاندند و لوازم نثار و ثنای بجا آورده زر و گوهر بر سرش بر افشاندند
و تمامی شاهزادگان کامکار و امرای نامدار سه مرتبه بار زانو زدند انگاه بنابر عادت آبا و اسلاف خویش از اردو
بیرون رفته و سه نوبت پیش آفتاب زانو به بسط در آمده و به بارگاه عالم پناه بازگشته و به بساط عیش و نشاط و
تجرع موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قاآن درهای خزاین

کشاده خاطران را بانعام نقود نامعدود و اجناس بی قیاس مفتخر و سرافراز ساختند و چون پادشاه و امرا از اشتغال این
امور بازپرداختند رای ممالک آرای قاآنی متوجه تدارک اندک اختلالی که حدوث یافته بود گشته لشکرها بایران و توران
زمین ارسال داشت و از جمله جرماغون نوین با سه تومان از لشکر ظفر آیین جهت دفع سلطان جلال الدین علم عزیمت
بصوب عراق و آذربیجان برافراشت ازان جنود هر کس بهر طرف رفت مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نمود و
در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۷ اوکدای قاآن باتفاق جغتای خان و تولی خان بجانب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان
تا آن زمان در شهر نمنکینک بر سریر سلطنت تمکین داشت و بقلم قضا رقم نقش تسخیر سایر ممالک موروث بر لوح خاطر می نگاشت
و اوکدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود تولی خان را با دو تومان لشکر برسم منغلای از راه تبت ارسال نمود و بنفس
نفیس براه راست روان شد و تولی خان تحت بلده که بر کنار رودخانه قراموران بود رسید بعد از آنکه مدت
چهل روز آن شهر را محاصره کرده فتح میسر گشت و سپاه مغول بتیغ خشم و غضب جمعی کثیر را قتیل گردانیدند آنگاه تولی خان روی
بنمنکینک آورد و التان خان صد هزار سوار جلادت نشان بدفع مامور ساخت و آن لشکر قیامت اثر در عقبه تولی خان
فیلقه تولی خان و متابعان را شکاری وار در میان گرفتند و بجانب ختای راندند و تولی خان بنابر استعمال سنگ یده
چندان برف و باران و سرما بر ایشان غالب گشت که اکثر ختاییان را بقتل آورد و بعضی را که اسیر ساخت و باقی ایشان
که عمل قوم لوط کرد پس از آن سالما و غانما غرب بطرف اردوی اوکدای قاآن انعطاف داد و چون سایه
سریر سلطنت بسر رسید قاآن برادر جلادت سیر را از ارشش بسیار نموده از اعاظم امرا قوتوقو نوین را با سپاهی
ملا ابتهاغ بتسخیر نمنکینک و فصل مهم التان خان مامور گردانید و خود بطرف یورت اصلی بازگردید و در اثنای راه
تولی خان بمرض موت گرفتار شده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیز خان بود و الغ نویان لقب داشت و همواره
در ملازمت پدر بسر می برد و چنگیز خان در سوانح امور مملکت با وی مشورت میکرد و از تولی خان هشت پسر ماند
منکو قاآن و قوبلا و ارق بوکا و هلاکو خان از خواتین دیگر و چون قوتوقو نوین بنواحی نمنکینک رسید
لشکرهای عظیم از شهر بیرون آمده او را منهزم گردانیدند و قوتوقو کیفیت حال را بقاآن عرضه داشت کرده قاآن سپاه
معدود یکجا بمدد فرستاده و ختاییان بنمنکینک گریخته مغولان برگرد شهر فرود آمدند و در اثنای محاصره هراس
بر ضمیر التان خان استیلا یافته او در کشتی نشسته از آنجا بشهر دیگر گریخت و لشکر مغول او را تعاقب نموده و ازان بلده نیز
روی بگریز نهاد و امرای چنگیزی اطراف آن شهر را فرو گرفته التان خان راه نجات مسدود یافت و یکی از قورچیان خود را
برخت پادشاهی نشانده و بروانی خویشتن را با عیال و اطفال در آتش افکنده و لغوی خود را بحلق آویخته بطناب

و رشتن کمیجت لاجرم تمامی ممالک ختای بحیطه تصرف قوتوقو درآمد و اموال فراوان و نفایس بی پایان بدست مغولان افتاد
چون خبر فتح باوکدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانیده و استیلاء چنگیز خانیان در
مبادی الاولی سنه ۶۳۳ یافت هم درین سال اوکدای قاآن فرمان داد تا معماران حسن و چابک دست آمده بودند در قراقوروم
قصری بس رفیع بنا نمودند و نقاشان و مصوران ما اسقف و جدران آنرا بنقوش گوناگون تزیین فرمودند
هر یک از شاهزادگان و امرا نیز در حوالی قصر عالی ابنیه ساختند و بفراغ بال متمکن گشته اعلام عیش و عشرت افراشتند
و در سنه ثلث و ثلثین و ستمایه اوکدای قاآن باتو پسر جوجی و کیوک پسر خود و منکو و قولان مورکان و بوری و بایدار
اولاد جغتای را با سپاه کشورگشای باستخلاص بلاد و کروس و چرکس و بلغار و کاشغر فرستاد و ایشان بمدت
هفت سال آن ولایت را مسخر گردانیده سالما و غانما بازگردانیده و در سنه مذکور ارغون آقا از قبیله اویرات که بخشی
گری آموخته در سلک بتکچیان انتظام داشت بحکومت ولایت خراسان سرافراز گشته و بعد از آن بنابر تقریبی چند از کمال
معموری دهات و ویرانی دارالسلطنه هرات بعرض آن پادشاه رسید بدو صحات و بجمیع همت متوجه تعمیر آن بلده
خجسته صفت گشته حاکم فرمود که امیر عزالدین مقدم جامه باف که تولی خان او را با بعضی افراز جامه بافان بهرات
کوچانیده بود با پنجاه کس از اسیران آنجا بی روی بوطن مالوف آورده در باب عمارت و زراعت آن بلده
مساعی جمیله مبذول دارد و قرق نامی را مدار و محلی هرات تعیین کرده و مثالی باسم خراسانیان صدور یافت
که در باب تعمیر آن بلده فاخره ارحوزه تقصیر راضی نشوند و در سنه ۶۳۴ قربی امیر عزالدین مردم آن بلده همین صد نفر
مشرف ساخته بامر زراعت و عمارت سعی و اهتمام نمودند و باندک روزگاری باردیگر هرات را معمور و
آبادان گردانیدند چنانچه در تاریخ آن بلده مسطور است **ذکر بعضی از نوادر حکایات و غرایب روایات که دلالت دارد بر حسن**
کردار و عدل و سخاوت قاآن همچو خورشید تابان کار بر مورخان آورده اند که روزی شخصی از منکران دین سید المرسلین صلوات الله علیه
و آله الطاهرین نزد اوکدای خان رفته گفت شب چنگیز خان را در خواب دیدم گفت که اوکدای را بگوی که در تقصیر مسلمانان
طریق مبالغه نامرعی دارد آن لحظه قاآن تأمل فرموده گفت این سخن بزبان خویش با تو گفت یا بترجمان خان با تو پیغام
انتقام داد آن شخص جواب داد که خان بی واسطه این راز با من در میان نهاد قاآن فرمود که تو زبان مغولی
میدانی گفت نی قاآن گفت ظاهر است که از جمله دروغ گویانی زیرا که چنگیز خان غیر از زبان مغولی زبانی نمیدانست آنگاه
اشارت کرد تا آنکه کذاب را معذب گردانیدند و مضمون این خبر الانسان وقع فیه بوضوح رسانیدند **حکایت** دیگر یاسای
مغولان چنانست که در موسم بهار و فصل تابستان بروز در آب ننشینند و دست در جوی نشویند و ظروف

و زر و نقره بر ندارند و جامه شسته در صحرا پهن نکنند و سایر خلایق خلایق نیز از این امور مانع باشند
این افعال موجب موجب ازدیاد رعد و برق میشود و در منازل ایشان از اوایل بهار تا اواخر تابستان
تصادم رعد و برق برق بسیار است غرض این مقدمه آنکه روزی اوکتای قاآن و جغتای با یکدیگر از شکار
باز گشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که در آب درآمده غسل میکرد و جغتای متوجه سیاست آن بیچاره شد خواست که
بضرب شمشیر آتش بارش غبار هلاکش بر خاک ریزد اما نسیم مهربانی قاآن اعتراض برادر را گفت که روز بیگاه است
و ما ملول و کسل شده ایم این شخص را بداریم مناسب آنکه امشب او را نگاهدارند تا فردا بمقتضای یاسا عمل نمایم
و جغتای دست از آن بیچاره باز داشته و بدانشمند سپرد تا نگاه دارد و قاآن در آن شب یکی از معتمدان را فرمود
تا بالش نقره در موضع غسل آن مسلمان انداخت و دیگری را فرمود که او را آموخت که در وقت پرسش بگوید که من مردی
کم بضاعتم و زیاده از یک نقره بالش سرمایه ندارم و چون گرد حوادث ایام بر سیدم که جمعی باشند که آنرا از
ستانند لاجرم بآب درآمده او را پنهان ساختم و صباح روز دیگر دانشمند بموجب اشارت جغتای او را بپارگاه
قاآن رسانیده و بعد از آنکه از وی پرسیدند که بچه جهت خلاف توره و یاسا کرده بآب درآمده بود وی آنچه او را
تعلیم کرده بودند بعرض رسانیده و قاآن جمعی از ملازمان را فرمود که بروید و در آن آب احتیاط نمائید تا صدق
و کذب این شخص ظاهر گردد و این جماعت بآنجا شتافته و بالش نقره یافته بنظر قاآن رسانیدند و قاآن
فرمود که کیرا آن زهره و جرأت که از مقتضای حکم و یاسا ما تجاوز کند و این فقیر از غایت فقر و احتیاج نقد
حیات فدای این محقر کرده بوده است و بالش دیگر اضافه آن یکبالش نموده بآن مسلمان داد و او را ساخت فرموده
که دیگر امثال این حرکات اقدام ننماید دیگر در ابتدای ایام سلطنت فرمان قاآن بر این جمله نفاذ یافته بود که مجلس
کار و بر حلق گوسفند و بکر حیوانات نرانند بلکه بعادت مغولان سینه و شکم را بشکافند و روزی مسلمانی گوسفندی خریده
بخانه برد و در آن محکم ببست و کارد بر حلقش کشید و قضا را قبچاقی که در کمین او کمین کرده بود و کیفیت الحال را دید
در ساعت دو بیده دست او را گرفته بدرگاه قاآن رسانیده و بوسیله بعضی از نواب جرمی او را معروض داشت
قاآن فرمود که این مسکین رعایت حکم ما کرده بنهان گوسفند کشته و ترک یاسا ما این پرورشته که بیام خانه او
بر آمده و مسلمان را کشته باید و قبچاقی را بیاسا رسانیده دیگر آنکه عادت قاآن چنان بود که در زمانی سه ماه زمستان
بکار شکار اشتغال نمودی و نه ماه دیگر هر روز بعد از شیلان در بیرون خرگاه بر صندلی نشستی و اجناس
و قماش و اصناف نعمت خرمن خرمن پیش خود نهادی و هرکس خواستی چیزی از آن بخشیدی و کاه بود ی

کرد شخصی گفتی آنچه این شاه خواسته توانی و بکار خود برد و روزی مثل این نمای کرد نسبت بکسی فرموده آن شخص بقدر طاقت و
توان متاع فراوان برگرفت و در راه یک صله قماش از دستش بیفتاد و چون سایر اقمشه را بمنزل خود رسانید باز آمده
و صله را که افتاده بود برداره قاآن فرمود که مناسب نیست که از برای این قدر چیزی قدم رنجه آنجا ده او را گفت بار دیگر هر قدر که
توانی برگیره و دیگر آنکه شخصی از شکارگاه سه خربزه نزد قاآن برد و بنا بر آنکه از جنس زر و جامه چیزی همراه نبود و قاآن موکله آنکه
خاتون را اشارت فرمود که دو دانه مروارید که در گوشواری او بود آن شخص بدهد بهای آن دو خربزه کفند که رعیت قدر این در شاهوار نداند نداند
درگاه عالی پناه حاضر گردد تا آنچه مدعاواست اشته باشد از زر و جامه بستانند قاآن فرمود که درویش تا آن حوصله ندارد
که تا فردا انتظار کشد و نیز سیرت کریمان آن نقاضا میکند که آنچه صاحب نماید مقارن زحمت منفعت باشد این مرواریدها
هیچکنده باز بدست ما افتد آنگاه مرواریدها بدرویش تسلیم نمود و درویش خوشحال بازگشته آنها را به بهای اندک
بفروخت مشتری بخود اندیشید که مثال این جواهر گرانمایه لایق پادشاهانست روز دیگر بردار پیش قاآن آورد
و قاآن فرمود که من گفته بودم که در ما عاقبت بما خواهند ماند و این باره همو کان خاتون بازداده آن شخص را باصناف عطایا
خوشدل و مسرور گردانید دیگر آنکه در وقتی قراقرم پادشاهی ببرز بر گذشته گوتیکی بنا کرده آنرا ترغوبلیق نام نهاده
شخصی در حوالی آن پشته پنهانی چند بید و بادام نشانده و طالع آمده و نموده اهتمامها که سبز گشت و حال آنکه قبل از آن کسی در آن
نواحی درخت ندیده بود و چون قاآن ما بر آن درختان نظر افتاد فرمود تا صد بیرون رجی بالش زر آن شخص دادند و بوسید
نماند که بالش زر عبارت از هشت مثقال و دو دانگ است و بالش نقره کنایت از هشت درهم و دو دانگ دیگر آنکه در روز بکه
قاآن بکلیسی تمام نشسته مست گشته بود شخصی کتاب و نافه آورده بعد طاقیهای اهل خراسان و قاآن حکم فرمود که و بجهت انعام
آن شخص سلطان مبلغ دویست بالش نوشتند و ارباب منصور آنکه مبالغه در این باب از خاصیت شراب المتعای برادرا موقوف
داشتند و روز دیگر آن شخص حاجات بر پادشاه عرض کرد حکم فرمود که دویست بالش را سیصد کردند و همچنین قاضیان
المتغای آنرا در تأخیر میکردند و همچنین تا پانصد بالش و تا به ششصد رسید بعد از آن قاآن نویسندگان را طلب نموده
فرمود که هیچ چیز در دنیا مؤبد خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این حدیث غلط است چه نام نیک و ذکر جمیل
ابدی خواهد بود و شما کفتتن با من عداوت می ورزید زیرا که نمیخواهید که نام نکوئی باقی ماند و مشهور آنکه از سر مستی
بحث میکنم انعام مراد تفویض می انگیزید و ارباب حاجات را انتظار میدهید تا که دو کس این شمار را بردار اقتصار نکنم این
فعل نموده تو خواهید دید دیگر آنکه روزی قاآن از بازار قراقرم میگذشت نظرش بجناب او افتاده بر خوردن آن مائل شد
و چون بپارگاه رسید یک بالش بدانشمند حاجب داد که از آن عناب یک طبق آورد و دانشمند ببازار رفته یک ربع بالش

یکجوان عتاب عزیده پیش قاآن آورده پادشاه فرمود که بهای این قدر عناب یک بالش کم است و دانشمند بخشه بالش را
تقاضا آن نموده گفت این عنابها را بربع بالش خریداری کردم و سه ربع بالش اضعاف مثل این عنایت قاآن او را
رنجانیده فرمود که مثل من خریداری مثل از دکان بقال نگذشته و نویسندگان با هم گفتند که ظاهرا قاآن صد
بالش را صد درم پنداشته و بالشها را بر سر راه او بگستردند چون نظر قاآن حاتم دوران بران افتاد که این چه چیز است
گفتند که این بالشهاست که بقالان را روز پیش عنایت فرموده بود بدگفت صد بالش اندک چیزی بود و این را مضاعف سازند
و بوی دهید دیگر آنکه در قراقرم کمانگری بود که بمجلس کمانهای او را از غایت رداءت هیچ خریدار نبود [illegible] سر چوبی
بسته بر رهگذر قاآن بایستاد و قاآن را نظر بروی افتاده پرسید که این کیست و غرض این چیست گفت [illegible] که
چون از ساختن کمان هنری ندارم و چنان مشهور شده که کار زیرک نمی‌سازم و از این جهت هیچکس با من سودا نمی‌کند ناچار بفاقت
پریشان حال گشته‌ام و این چوب قبضه کمان را برسم پیشکش آورده‌ام قاآن فرمود تا از وی کمان را استانده و بعد هم
یکی بالش زر بوی دادند دیگر آنکه شخصی از برای قاآن انار آورده و قاآن دانهای آن انار را شمرده بعدد هر یک دانه یک بالش
بوی عنایت فرموده و بر این قیاس آن پادشاه حق شناس در زمان دولت و کامرانی و آوان سلطنت و جهانبانی
همواره با نثار درم و دینار خاطر بیگانه و خویش و ضمایر غنی و درویش را خرم و مسرور می‌گردانید و پیوسته بباده
عیش و نشاط مبسوط داشته بمزج الحان و اغاره صبوح بالغبوق و غبوق را بصبوح می‌رسانید تا که ناگاه باد هلاکت
بر سرش تاخت و از شست تقدیر تیر اجل گشاده یافته او را از پای در انداخت ❁ [illegible] عادت چرخ کبود است ❁ چون بقا هم
زوال آرد زود دیگر در روضة الصفا مسطور است که گرگ شبی خود را بر رمه مغول زده بسیار اغنام را تلف کرد روز دیگر
صاحب رمه پیش قاآن رفته شکستگی که باو رسیده بود معروض داشت قاآن گفت که گرگ [illegible] قضا را جمعی از کشتی
گیران که دران آوان از خراسان بپایه علی آمده گرگی گرفته پدید آوردند قاآن گرگ را ازیشان بهزار بالش بخرید
و آن مغول را طلبیده گفت ترا از کشتن این گرگ نفعی حاصل نشود و فرمود تا هزار گوسفند بوی داده گرگ را آزاد کردند [illegible]
سگان شکاری که در کمین او بودند در گرگ افتاده پاره پاره اش کردند قاآن از مشاهده این حالت متغیر شده فرمان داد
تا کلاب را بقصاص کردند کشتند غمگین و متفکر بمنزل بیارگاه دولت آمده ارکان را گفت که غرض من از استخلاص آن بود
که در مزاج خود احساس ضعف میکردم اندیشیدم که چون جانی را از هلاک خلاص سازم شاید خدای تعالی بقاء جاوید مرا
کرامت نماید و چون گرگ از ورطه جان بیرون نبرد ظاهر است که مرا نیز [illegible] آن ایام پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و
رخت هستی بباد فنا داد ❁ بیت ❁ اگر گلی میسر بودی ❁ هر دم جهان لذت دیگر بودی ❁ این کهنه سرای زندگانی ما را خوش بودی

اگر نه مرگ در بودی ذکر کیوک خان که پادشاه دوست از قوم مغولیان کیوک خان بن اوگدای
قاآن در زمان حیات پدر با بعضی از شاهزادگان بحدود دلبادر و روس و بلغار و چرکس توجه نموده و بعد از فوت قاآن
بسه چهار سال باردو رسیده و در ماه ربیع الآخر سنه ثلث و اربعین و ستمایه باتفاق آقا و اینی بر مسند جهانبانی
صعود نموده و اشاعه عدل و رعیت پروری و افاضه بذل و مرحمت گستری تعلیه اوگدای قاآن فرمود اما بخواجه
قتاق که اتابک بود و جعفای که در سلک امرای کشورگشای انتظام داشت و ملت عیسوی بر دین محمدی رجح نهاد
و در آخر ایام مایل بسیر ولایت [illegible] گشته با لشکر بسیار بدان جانب روان شد و چون بسمرقند رسیده باجل طبیعی
درگذشت مدت سلطنتش یک سال بوده و مهمات ملک و مالش را [illegible] باتفاق جعفای سرانجام می‌نمود و از اولاد کیوک خان
[illegible] بنظر در آمد بر این موجب خواجه اغول [illegible] از این سه هیچ یک بسلطنت نرسیدند گفتار در بیان تسلط
ترکینا خاتون را دست داده و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد مورخان صحیح آورده‌اند که اوکدای
قاآن در آوان جهانبانی پسر بزرگتر خود که [illegible] ترکینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخت اما عمر
کوچ بزمان حیات پدر بسر آمد و پسرش شیرامون که در آن زمان طفل بود بجای پدر ولیعهد شد و چون قاآن وفات
یافت بنا بر صغر سن شیرامون که [illegible] توراکینا خاتون که والده کیوک و دیگر اولاد قاآن بود بر مسند
حکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت و برای زرین و عقل [illegible] و ارسال تحف و هدایا باستمالت
سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف را بمطاوعت خویش مایل و راغب ساخته و عورتی فاطمه خاتون نام که رازدار
مهمات نهانی گشت و بدین سبب در امور ملکی و مالی بیزدخل نموده بمرتبه رسید و با وجود کمال اقتدار بدستور
سابق زمام مهام پادشاهی را در قبضه اختیار او رها نکرده و توراکینا خاتون بسرعت باطراف و اقطار
ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که حکام و سلاطین ایران و توران بقوریلتای حاضر گردانیده و از عهده [illegible]
و انقیاد تا اقصای ولایت دشت قبچاق و چین ملوک و اشراف و اعیان [illegible] مجتمع گشتند و غیر از باتو
بن جوجی که بحکومت کیوک راضی نبود و به بهانه درد پا تکلف نمود تمامی منتسبان ایل و الوس مغول باردو مایل
آمده کثرت خلایق بمرتبه رسید که دو هزار خرگاه جهت مهمانان مرتب گردانیده بودند و ماکول و مشروب بغایت
عزیز الوجود گشت و بعد از آنکه جمعیتی دست داد خوانین و شاهزادگان در باب تعیین پادشاهی که از نسل قاآن در حیطه
تسویت در میان انداختند و چون کوتان بن قاآن مریض بود و شیرامون از عهده آن امر بیرون [illegible] آمد
و توراکینا خاتون و [illegible] سرقوقتنی بیکی جانب کیوک خان مایل بودند و امراء و نوینان در این امر با [illegible]

منتقل گشته منصب قاآنی بروی مسلم داشتند و در ساعتی که قابان اختیار نموده بودند تمامت شاهزادگان و معتبران درگاه
گردون اساس مجتمع آمده افسر از سر برداشتند و کمر از میان بگشادند و دست راست کیوک خان را منکوقاآن بن تولی خان
و دست چپش را دیگری از ده ... چنگیز خانی گرفته بر تخت نشاندند و چنانچه در ذکر جلوس اوکتای قاآن مذکور شده
بسیار تر رسوم و آداب آن مهم پرداختند و کیوک خان بتفقد حال اوکدای قاآن مذکور شده بسیار تر رسوم و
آداب آن مهم پرداختند و کیوک خان بتفقد حال صغار و کبار از شاهزادگان کامکار و امرا نامدار و حکام ولایات
امصار و ممالک پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی اعلی اختلاف مراتبهم بانعام و احسان فراوان نوازش
فرموده و بساط نشاط گسترده روز بروز اقداح ارغوانی و استیفاء الحال و آغانی آنام فرمود آنگاه بتفحص و
تفتیش اموری که بعد از فوت قاآن سانح گشته بود پرداخته و بنیاد حیات فاطمه خاتون را که ببعضی از جرایم
متهم شده بود برانداخت و تبیین این مقال آنکه چنانچه سابقا ذکر یافت فاطمه خاتون بسبب تقربی که نزد توراکینا
خاتون پیدا کرده بود چندگاه در سرانجام امور ملک و مال دخل نموده که این مرض نتیجه سحر فاطمه خاتون است و کوتان
ساده لوح این سخن باور کرده در وقت توجه بیورت خود به کیوک خان پیغام فرستاد که بجهة سحر فاطمه خاتون بصفتی تمام
بمرض مزمن مبتلا دارد اگر مرا واقعه‌ای پیش آید باید که آن بدکار ساحره را بقصاص رسانند و متعاقب این پیغام خبر
فوت کوتان شایع گشت و جغتای که در دولت کیوک استیلاء تمام داشت بعد از رسیدن این خبر مبالغه تمام نمود
و کیوک قاصدی چند را فرستاده فاطمه خاتون را طلبید و توراکینا خاتون گفت بعذری متمسک گشته چون الحاح
از حد اعتدال تجاوز نمود طوعا و کرها فاطمه خاتون را تسلیم کسان کیوک خان کرد و در همان چند روز توراکینا خاتون
وفات یافته برغوجیان در مقام استکشاف احوال فاطمه خاتون آمدند و چند روز او را برهنه و گرسنه داشته لوازم
تهدید و تعنیف بجای آوردند تا آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نموده بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید
که پیش از وصول او بارده برادر چنگیز خان اوتچگین نویان که اشتداد و جیره و خیره داشت بخیال جلوس مسند قاآنی
متوجه چنگیز خانی گشته بود و کیوک خان و دیگری از شاهزادگان را به پرسش این امر مامور گردانیده او تچگین بجرم
خود معترف شد لاجرم چند نفر از امرایش بسیاست اختصاص یافتند آنگاه کیوک خان امرا و ولایات را رخصت
انصراف ارزانی داشت نسبت به بعضی از ایلچیان سلاطین ایران و توران مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید
و برخی را مقارن اهانت و اذلال باز گردانیده از جمله ایلچی پادشاه روم و حاکم حلب بر تیغ و پایزه داد و خلیفه
عباسی سخنان خشم آمیز پیغام فرستاد زیرا که شکایت مون ولد جرماغون نویان از وی شکایت کرده بود و نسبت

با ملک علاء الدین محمد طریق کم التفاتی سلوک داشتند سخنان وحشت آمیز و بی قیدی نموده و چون از مهمات سلطنت
فراغت یافت عنان توجه بصوب مجلس عیش و انبساط و مقصد بساط عشرت و نشاط تافت و چون آنکه اتابک کیوک خان
و امیر الامرایش جنقای بر ملت نصاری بودند پیوسته صورت آمدن مذهب را در نظرش جلوه میدادند تا کیوک خان
دین عیسوی را بر شریعت محمدی ترجیح نهاده شریعت بر ترجیح نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او
مجتمع گشته و دین اسلام ضعف تمام یافته در ان ایام هیچ مسلمانی را یارای آن نبود که با ترسایی بلند سخن کند و
و توبیخ جمعی از نصرانیان با ابدا و فدائی و جغتای نشانی حاصل کرده که تمامی ممالک کیوک خان را احصی سازند و یکی از
کلانتران ایشان آن نشانی را بدست گرفته و از بارگاه بیرون آمده نافرده به ترسایان رسانند و همان زمان سگان
سگان درنده بروی افتادند و خصیتین او را کنده و لقمه خام خود ساختند بعد از آن نصاری از اعجاز ملت مصطفوی
ترسیده دیگر نام و نشان او نبردند و کیوک خان در اواخر ایام حیات با جنود ظفر ورود و قوافل عیش و طرب
از اردو بالیغ در حرکت آمده خوشیت و لایات خونین نموده بر هر شهر و قصبه که عبور فرمود ساکنان آن را بانعام زر خوشدل و
مسرور ساخت و چون ماهچه رایات نصرت آمیش بر حدود سمرقند پرتو انداخت ناگاه ابو یحیی اجلش رسید و در
او را نیز مانند دیگران مقبوض گردانید بیت در این ره خواه سلطان خواه درویش ** بآخر عقبه مرگ است در پیش ** درین بستان
که جای خرمی نیست ** گیاهی بی بقا تر زادمی نیست

ذکر منکو قاآن که پادشاه سیم است از خوانین الغ یورت چنگیز خان

بعد از فوت کیوک خان منکوقاآن بن تولی خان لیغی باتو بن جوجی خان که ملقب بصاین
بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمایه بر مسند جهانبانی و سریر قاآنی صعود نمود و او بصفت عدل و انصاف
انصاف و بیش و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا می گماشت
بجود و سخاوت موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف و در ایام دولت خود سادات عظام علما اعلام و مشایخ
کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخت و بهمین منوال رجال دانشمندان نصاری
و ذیران هر طایفه و عجزه هر طبقه پرداخت اما از هر جماعتی معهود کسی جل او یلخ نداد و بهمه اهتمام او اعمال اکثر خلایق
انتظام پرداخت ممالک وی آبادانی بهاد رفتن هلاکو خان با ایران و توران و استیصال ملاحده و بی ایمان
و وامعه بغداد و در ایام سلطنت منکوقاآن روی نمود و وفاتش در وقت توجه بطرف چین در شهور سنه تاسع خمسین
و ستمایه واقع بود و مدت سلطنتش هفت سال و کسری شد و مهم وزارتش امیر عماد الملک باتفاق امیر تولغای منتظم
میگردانید و در جامع رشیدی مسطور است که منکو قاآن را چهار پسر بوده و در این موجب اریکبوقا و نکشان از زر کرینا

خواتین و قوتوقی بنت اوکدای بن قولوقا کورکان از قوم ایکرس و اساس حیات این دو برادر از سبب
شبرکی از ما با وصین که در سلک متمکنان قاآن انتظام داشت اسوهای را کوی او نیز داخل متمکنان و الله اعلم عند الله المعبود

گفتار در بیان کیفیت انتقال سلطنت از قوم و کرمان از اولاد اوکدای به منکو قاآن بن تولی خان

چون مدت حیات کیوک در حدود سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد یورت چنگیزخان راه یافته هر یک از شاهزادگان
بخیالی متوجه یورت خود گردید بنابر آنکه دران زمان باتو بن جوجی خان که او را صاین خان میگفتند از سایر شاهزادگان
الوس چنگیزخان بمزید ابهت و شوکت امتیاز تمام داشت ایلچیان باطراف و اکناف مملکت فرستاده فرمان داد
که جمیع اولاد چنگیزخان و امرا و نوینان بدشت قبچاق حاضر بودند باتفاق هر یک از یساق گاه که مناسب تعیین
دانیم بر مسند کامرانی نشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تمرد و عصیان آمده گفتند که یورت چنگیزخان موضع قراقورم
و کلوران و نارایچ ضرورت نیست که بدشت قبچاق رویم و زمرها بدانجانب رفته و جمعی از قبیل خود کسان فرستاده و بسور
بیکی که خاتون تولی خان بود و بکمال حالش با وصاف پسندیده و انصاف داشت و پیوسته تخم انعام و احسان در
فضای دل اشراف و اعیان می کاشت و دران آوان پسر ارشد خود منکو قاآن را گفت که چون اکثر بنی اعمام تو از
فرمان باتو آقا تخلف ورزیده اند مناسب چنان می نماید که تو با برادران بدانجا روی و در شرف ملازمتش در یابی
منکو قاآن سخن مادر قبول نموده خود را ببارگاه باتو رسانید لوازم خدمت بجای آورد و پیشکش کشید و باتو آثار
اقبال در ناصیه احوال منکو مشاهده نموده گفت که در میان شاهزادگان قابلیت سلطنت این جوان دارد و اکثر
حاضران را با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشت و کمر از میان گشاده منکو را تورده داد و
دست و چنان مقرر ساخت که در سال آینده در الغ یورت قوریلتای سازند و منکو را بار دیگر بجای قاآنی
رسانند قاآنی منبسط آنگاه طایفه که از اطراف و جوانب در دشت قبچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند
و باتو برادران خود برکه اغول و بوقا تیمور را با سپاه گران در مصاحبت منکو قاآن بموضع کلوران فرستاد
تا بر مسند بنیاد دولت او قیام نمایند و چون ایشان بمقصد رسیدند باحضار شاهزادگان و امرا و نوینان فرمان
دادند و جمعی از آن طبقه مانند یسومنکا ولد جغتای خان و شیرامون بن کوچوی و نابو اغول ولد کیوک از امتثال
این مثال سرباز زده گفتند شاهنشاهی سریر خانی کسی است که از نسل اوکدای قاآن باشد و رسولان پیش صاین خان
فرستاده پیغام دادند که ما بر سلطنت تو راضی نیستیم و بنابرین مضایقه و مناقشه قریب چهار سال قوریلتای در حیز تأخیر
افتاده برکه از طول طول شد و کس نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم منکو قاآن چیست باتو جواب داد

که اگر شاهزادگان راضی شوند و اگر نشوند منکو قاآن را بر سریر دولت باید نشاند و هر کس خلاف ورزد سرش از
تن بر می باید داشت و چون این پیغام به برکه اغول رسید جماعتی را که درین امر موافق بودند حاضر ساخته چنانکه
معهود است منکو قاآن را بتخت خانی اجلاس نمودند و بتمهید بساط عیش و نشاط تهیه موجبات فرح و انبساط اشتغال
نمودند و منکو قاآن در روز جلوس بر مسند جهانبانی فرمود که مناسب آنست چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعیش و
نشاط مشغول اند اصناف حیوانات نیز از راحت بی نصیب نمانند و حکم کرد که دران روز مراکب از رکوب و
حمل و نقل معاف دارند و خون حیوانی و گوسفند را نریزند و صید و شکار نکنند و از گوشت انعام و افراسی که در روز
پیشتر کشته بودند اطعمه و اغذیه مرتب سازند و فرمان بران بکرو زبران عمل نموده منکو قاآن با امرا و شاهزادگان
و سایر اشراف و اعیان مدت یک هفته بسور و سرور گذرانیدند و دران روز رابطه صحبت و خرج شیلان دو هزار
گردون شراب و قمیز بود سیصد سر اسب و گاو و دو هزار گوسفند و چون طایفه از اهل اسلام به بعضی از آن
مجالس شریف حضور را ارزانی میداشتند و حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را قاآن موافق شرع
شریف ذبح کنند و بعد از اتمام جشن و سور و تفرق مردم نزدیک بود که اولاد اوکدای قاآن و شاهزادگانی که بر سلطنت
منکو قاآن سخن داشتند با برادر خود حایلی کرده عذری اندیشیده و گردونها اسلحه همراه گردانیده بجانب اردو در حرکت
آمدند و از ملازمان منکو قاآن جابوزداری که شتری گم کرده بود و بجهت طلب شتر باردوی شاهزادگان رسید
بر کیفیت حال اطلاع یافت و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و منکو قاآن منکسار را بجهت
تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشته منکسار با دو هزار سوار بجهت کردار اردوی مخالفان را فرو گرفت
و ایشان را اعلام کرد که از شما مثل این سخنی نقل نموده اند مناسب آنست که بی توقف و تعلل باردوی اعلی شتابید
تا از تهمت این تهمت نجات یابید شیرامون و برادران متحیر شده و بودند تا بر ارادت متوجه درگاه شده و بودن
در فی الحال سواره گشته عنان منکسار بارو و شتافتند و چون بآستان منکو قاآن رسیدند قاآن سه روز
ایشان را طوی داده در روز چهارم بنفس خود آن برغو بر سید و پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه
بر شاهزادگان ثابت گشته قداق که یکی از امرای بزرگ اوکدای قاآن و کیوک خان بود با هفتاد نفر
از بدآموزان بیاسا رسید و چون خاطر منکو قاآن از جانب منازعان فارغ شد برکه اغول و بوقا تیمور را
با تحفهای شایسته و تنسوقات بایسته بخدمت باتو باز گردانید حکومت دیار مشرق را بدستور سابق بصاحب
محمود یلواج عنایت کرده پسرش مسعود بیک را بوزارت ماوراء النهر فرستاد و ریاست خراسان و عراق و آذر

یکان را بر قاعده مستمره باز بخواقا داده شرف الدین خوارزمی که نویسنده بود در کمال شر النفس جهت احوال آن
ولایت مصاحب ارغون ساخت و شرف الدین دران ممالک آغاز ظلم و بیداد کرده به پرسش مسعود بیک را بر پس
که یک دینار از وی حاصل بود ده و بیاز تحمیل نمود زیرا که از منکوقاآن متقبل شده بود که مبلغ چهار هزار بالش از بقایا
سنوات گذشته بحصول محصول گرداند و بدین واسطه در تبریز و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و
همدان و دامغان و جرجان و اسفراین و جاجرم و سبزوار و مشهد مقدسه و طوس تفرقه و تشویش بسیار
بکار اهل اسلام راه یافت وقتی که آن منحوس در طوس تیر دعا مظلومان بهدف اجابت رسیده مرض
مهلک بر ذات نامبارکش عارض گشت و چند روز بر بستر ناتوانی افتاده موجب کلام کما تدین تدان
دران ایام نیز تحمیل و زدن و گرفتن بزبان شومش میگذشت تا ابو یحیی بقبض روح ناپاکش پرداخت و در
درک اسفل جحیم او منزلی معد و مهیا ساخت القصه چون از سلطنت منکوقاآن قرار گرفت و مهم ترکستان
و مغولستان و ما وراء النهر حسب دلخواه دوستان سمت سرانجام پذیرفت بنابر حکایتی که از قاضی القضات
شمس الملة والدین احمد الکافی القزوینی در باب تسلط و استیلا ملاحده شنوده و بکثرتی که از و در تعظیم و تکریم مستقیم
استماع نمود برادر خود هلاکو خان را نامزد ضبط بلاد ایران کرده و هلاکو خان با صد و پنج هزار کس روی بدان
طرف آورد و آنگاه منکوقاآن برادر خود قبلای قاآن را بطرف ختای فرستاده و فتح ولایات چین را پیش نهاد
همت ساخته بنفس خویش روی بمیدان حرب نهاد و بخت ایلچی نزد فغفور موسوم بجوکان بود ارسال نمود
و پیغام فرمود که صلاح دولت تو در آنست که مال و خراج قبول کرده سر از چوگان حکم و فرمان ما نپیچی تا گوی
سلطنت بضربات سخت عساکر منصور گرفتار نگردی و چون ایلچی بدرگاه پادشاه چین رسیده از ادای رسالت
فارغ گردید آتش غضب فغفور در التهاب آمده بزبان راند که اگر در مذهب سلاطین و اوتکلیف کشتن ایلچی جایز بودی
بصولجان قهر سرت در این میدان چون گوی گردان می ساختم و تنت را بجزای هر چه تمام تر زدرش کلاب
می انداختم اکنون با قاآن خود بگوی که طول و عرض مملکت چین از احاطه اوهام و افهام بیرون است و کثرت جنود
ظفر ورود این ولایات از عدد قطرات باران افزون اگر بقا عمر و دولت میخواهی پای در دامان قناعت کشیده
سازی و چشم از ملک ما در دوزی و طریق عنان بازگردانی و چون این پیغام بعرض منکوقاآن رسید در شهور سنه
ثلاث و خمسین و ستمایه موافق توشقان ییل با شصت تومان از سپاه ظفر نشان متوجه ختا و چین گردیده
بعد از وصول بکنار شهر قرامون فرمود تا شهر قرامون ... قاآن و خواجه اغول و توانبای کپوک خان را

در آب انداخته شد و چون ما بقی اعلام منکوقاآن بر حدود ولایات خصم پرتو انداخت و بعضی از قلاع و قصبات
آن ولایت را مفتوح گردانید و آثار کمال تسلط و اقتدار بظهور رسانید و دران اثنای بکی کوه آمده پیش
که روی ما از تیغ آن بود رنیش و بر فراز آن کوه منیع منزل ساخته بودند که با برج سپهر دعوی برابری میکرد
و با منزل ماه و مهر در مقام همسری بودی رحل بلند محل از رفعت شرفات آن متعجب و قاعده میکردند از رنگ
ساحت آن سامان مضطرب با آلات حرب و ذخایر وافر مشحون و از آفات دوران و حوادث زمان مامون
سپاه مغول در گرد آن کوه نشسته آغاز محاصره کرده مدتی مدید کمر سعی و اهتمام در میان بسته لوازم محاربه بجای
آوردند اما فتح میسر نگشت و فصل تیرماه زمستان بپایان آمده و بهار نیز بگذشت و هوا گرم شده بسیاری از مغولان
در بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون رو آورده و لشکر بباد فنا داد و مانده منکوقاآن بسفور دفع و با کشیدن ساغر صهبا
اشتغال نمود بتقدیر ایزد تعالی او نیز مریض شد و هشت روز صاحب فراش بود و نقد زندگانی بقابض ارواح
سپرد و در مقدمه ظفرنامه مسطور است که در بدایت ایام جلوس منکوقاآن ادی قوت که سرور بت پرستان
بود با جمعی کثیر از هم کیشان در پیش ... مقرر ساخت که در روزی که اهل اسلام بادای نماز جمعه مشغول باشند شمشیر غدر
از نیام انتقام کشیده بقتل عام اقدام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بعد اتباع شریعت
حضرت رسالت پناهی کرده بدرگاه پادشاه دوید و کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید و منکوقاآن
علی الفور با حضار ادی قوت و پرسش این مهم فرمان فرموده ادی قوت بجرم خویش اعتراف نمود قاآن اشارت کرد
تا او را در روز جمعه بر در همان مسجد جامع بحضور مسلمانان بردار اعتبار کشیدند و از جمله مشایخ اسلام و مقربان ملت حضرت
خیر الانام علیه الصلوات والسلام **شیخ ابو المعالی سیف الدین باخرزی** که ملقب است بشیخ العالم
در سلک ازواج شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با منکوقاآن معاصر بوده و سیورقوقتینی والده منکوقاآن با آنکه
متابعت ملت مسیح علیه السلام نموده در ایام دولت به هزار بالش نقره بخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود
فرستاد تا مدرسه ساخته مستغلات خریده و بر آن بقعه وقف کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات از اشیخ
تفویض فرمود و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین بسر جنازه درویشی حاضر گشت گفتند شیخی تلقین
فرمائید در پیش روی میت بایستاد و زبان بادای این رباعی برگشاد گر من گنه جمله جهان کردستم
لطف تو امید است که گیرد دستم گفتی که بوقت عجز دست گیرم عاجزتر ازین مخواه کاکنون هستم وفات شیخ
سیف الدین بعد از فوت منکوقاآن به سال فی شهور سنه ثمان و خمسین و ستمایه بوقت پیوسته و مرقد

سنو رسش در بخارا مشهور است **ذکر قبلای قاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و کلوران**
چون قبلای قاآن در مملکت ختای بر فوت برادر اطلاع یافت فی سنه ثمان و خمسین و ستمایه موافق ... ییل بر تخت
پادشاهی نشست و در ایام دولت او اختلال بقواعد توره چنگیزخانی راه یافته میان اولادش مخالفت بوقوع
پیوست موید این مقال آنکه در آن آوان که منکو قاآن بجانب چین توجه نمود برادر خود اریق بوکا را در قراقرم
بمحافظت اردو تعیین نمود و اریق بعد از فوت برادر داعیه استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت
و در نوبت دیگر من الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و قوبلای قاآن ظفر یافت و سیوم بار اریق بوکا
میدان پیکار نصرت را فراز گشته قبلای خان بصوب وی رایات ... و بالآخره بنابر عدم مساعدت دولت اختلال
بحال اریق بوکا راه یافت سلطنت قراقرم و کلوران بلکه تمامی مملکت چنگیزخان بر قبلای قاآن مسلم گشت و اریق بپای
اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته در چهار دیواری که از خار مغیلان ترتیب داده بودند محبوس گشت و
بعد از انقضای یکسال درگذشت و چون گلزار مملکت قوبلای قاآن از خار نفاق معاندان پیراسته شد چند
نوبت لشکر بچین فرستاد و آن بلاد در سلک ممالک محروسه انتظام داد و نزدیک بدار الملک خان بالیق که
آن را ختای ... گفتندی بنای شهری وسیع رفیع فرمان داد **نظم** اساس آنکه بر شهر حکم نهاد ❊ مران حصن را نام
... نهاد ❊ در آن ... او یکی قصر ساخت ❊ ز ... بسقف فلک در نشست ❊ چو فردوس گشت این خجسته مقام ❊ ستونش
بسیم و ز ... خام ❊ و گویند که آن شهر مربع بنا نهادند و طول هر دیواری از آن چهار فرسنگ بود و ...
آن بلده را خان بالیق گویند و ایضا قوبلای قاآن فرمان داد که از دریای ... که ... و ...
نهری که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب میان شهر خان بالیق آورد و کشتیها در ...
از هند و ستان بختای آمد و شد می نمودند و نفایس اجناس می آوردند و می بردند بنا بر ...
زمانی خان بکمال معموری و آبادانی رسید و قبلا در ایام دولت چند نوبت با اهل اسلام معارضه فرموده گاهی با
ایشان در مقام عداوت در آمد و در طریق محبت سلوک می نمود وفات قبلای قاآن در شهور سنه ثلث و تسعین
و ستمایه موافق ... ییل دست داد و مدت عمرش هشتاد و ... سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلای قاآن را
دوازده پسر بود و اسامی یازده پسر بنظر در آمد ... موجب ...
... ایلچی ... از خانان خاتون
... از قوم ... خاتون که از قوم ... بود و ... که لعبت مادرش بقوم

دوربان می پیوست قوچی که مادرش ... ایشان ... بنت ...
... بود از قوم ... که در سن ... سالگی وفات یافت توقا که مادرش ... خاتون بنت
... بود و مادر ... و ... هم ... بنت ... کورکان والله اعلم و احکم **گفتار در ذکر احوال**
احوال اریق بوکا و بیان رفتن او بختای نزد قوبلا در آن آوان که قبلای قاآن از اریق بوکا انهزام یافت
بدار الملک خود شتافت حکم فرمود که ... از ممالک ختای طعام بجانب اردوی اریق بوکا و قراقرم و کلوران
نبرد ... قحط و غلای عظیم در میان ساکنان قراقرم و اریق بوکا اتفاق افتاد و اریق ... نزد الغو خان
... ختای پادشاهی می نموده باهتمام او پادشاه شده فرستاده پیغام داد که ...
... ارسال دارد ... ملازمان درگاه ...
... و ... فرستاد و ... گشته قاصد درگاه قبلای قاآن روان کرد و با ...
مخالفت مبادرت ... العوز ... عتاب فرمود و اریق از ... مخالفت
الغو ... متوجه دفع او گشت و ... در سلک امرا معتبر انتظام ... لشکر گردانید و الغو نیز
روی بمیدان قتال نهاده ... اریق بوکا ظفر یافت و ... در معرکه کشته گشته سایر ...
... شتافتند و الغو ... مسرور شده ... مراجعت نموده بفراغت در مجلس عیش و
عشرت نشست ... لشکریان اریق بوقا ... و چون بسیاری از ... بر ...
... و الغو ... و اریق بوکا ... گرده ... از امرا
... قوبلای قاآن ... و در فصل بهار ... قحط و غلا ...
... اریق تلف شد و او ... و پروای ضبط امور مملکت نداشت و در آن اثنا
روزی ... اریق بوکا ... و ... امرا ...
... متفرق گشته اریق بوکا را تنها بگذاشتند و الغو ... احوال او مطلع شده با
سپاه ... بجانب ... توجه نمود و اریق ... نزد برادر خود قبلای قاآن رود و بقیه
حیات ... بگذراند و آنگاه روی بصوب ختای آورد و پیشتر از خود ایلچی ... سلطنت ... فرستاد
از جرایم سابقه عذر ساخت و قوبلای قاآن ایلچی را نوازش کرده برادر را بعواطف و مراحم امیدوار ساخت
و چون اریق بوکا بختای رسید قبلای قاآن در کمال حشمت و عظمت بر تخت سلطنت قرار یافته و در درگاه عالم پناه او را

برداران جوشن پوش و بهادران کینه کوش محاربت و برادر را مانند حلقه بر در بیت الکاه فرمود که اریق را
براهی که کهنه کار ازادری آورده و بمجلس میرسانیدند و درجایی که ایلچیان می‌ایستادند او را برپای کردند و دران اثنا
قبلا قاآن از اریق پرسید که درین محاربت دعوی و جنگ بر حق که بود ما بودیم یا تو اریق جواب داد که ای امل
آن روز سلطنت حق بود و امروز نصیب قبلا قاآن است بعد از آن نقاچار نوبان زانو زده در صحبت جلوس ارتقابوکا
حاصل نمود و تمهید نشاط پرداخته آن روز امرا در بزم عشرت و انبساط تجرع اقداح می ارغوانی و استماع
الحان و اغانی اشتغال نمودند و روز دیگر قبلا باحضار اشراف و اعیان فرمان داده قریلتای کرده و در باب پرسش
برعوارتق بوکا امرا و ارکان دولت او لوازم اهتمام بجای آورده و برغوجیان در مقام استفسار آمده ارتق بوکا
مصدر جمیع جرایم و خیانات متهم و نوچیان را در این امر گناهی مثبت این سخن مقبول نیفتاد بعد از تفتیش و تفحص اکثر امرا و نوکران
ارتق بوکا بیاسا رسیدند انگاه پادشاه از حکما ختای که در پایه سریر اعلی حاضر بودند پرسید که هرگز در دیار شما مثل
این امری که در اینجا تیغ در روی آقا کشد و جمعی ازین گناه باز واقع شده است ما بین ایشان جواب دادند که در تواریخ قدیم
مسطور است که دو برادر دراز منه که سابقا بر سر ملک باهم منازعت کردند مهتر بر کهتر غالب آمد او را بگرفت و پیرامون منزل
نحوه اهل ختای فرمان داد تا چهار دیواری از خار مغیلان ترتیب دادند و ارتق بوکا را با زمره از خواص و مقربان که باقی مانده
بحبس فرستاد و طایفه از علما اتراک با ایشان موکل ساخت و ارتق بوکا در زنجیر
و تیره بگذرانید رخت بزندان کشید ارتق بوکا چهار سال پادشاهی نمود و او را چهار پسر بود بر این موجب یوبوقور ملک تیمور
[illegible] نامی

در روضة الصفا مسطور است که نوبتی طایفه از تجار مسلمانان حسب فرمان قاآن شنقاری سفید که پایها و منقارش سرخ بود
آورده بودند و عقاب سفید نیز پیشکش کرده اند و پادشاه را آن تحفها مقبول افتاده او را بخلعت خاصه خویش نواخت و نشانده
و بار زکات از وی [illegible] ازان طعام گوشت گوسفند کشته قاآن گوسفند [illegible] گوسفند را که وزیر پیش بود فرمود که از کاربه پرس که چرا
چیزی نمی‌خورید سنگه این سخن را از ایشان پرسید جواب دادند که در ملت ما گوشت نگشته خوردن کوشش حرمت
سنگه سابرهداوتی که با اهل اسلام داشت این جواب را باین عبارت عرض کرد که این جماعت میگویند که آش پادشاه
باعتقاد ما حکم مردار دارد و قاآن از استماع این حدیث برآشفته حکم فرمود که من بعد ارباب اسلام و اصحاب کتاب گوسفند

برحلق گوسفند کشند و بطریقه مغولان سینه شکافند و درین باب مبالغه بجایی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی
ذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود لاجرم بسیاری از اهل اسلام جلای وطن اختیار نموده از ختای بالیق بیرون رفتند
و قبلا قاآن بواسطه سعایت بعضی از معتقدان مولانا برهان الدین بخاری را که از جمله مریدان شیخ سیف الدین باخرزی
بود و در ختای بالیق بنصیحت طوایف خلایق اشتغال می‌نمود بجبر بر تا چاجین ببرد و آن بزرگ دران
سرزمین از عفونت هوا مریض گشته و وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر قرقزی و ناصر الدین ملک
کاشغری و غیرهم از سالکان مسالک شریعت ورع نزد آن وزیر بتدبیر رفته مبلغی رشوت قبول نمودند تا بعرض قبلا
قاآن رسانید که بواسطه منع ذبح آمد و شد تجار که متضمن آبادانی بلاد و امصار است ازین ممالک انقطاع یافته و اقمشه
نفیسه مفقود و اموال متفاوت نابود گشته اگر قاآن عادل مردم را از این سبیل ده بیکس که بار دیگر سوداگران باین ولایت آیند و ابواب
آوردن تحف و منسوجات بر روی متوطنان اینجا بگشایند قاآن گفت اگر من بخلاف یاسای خود فرمان دهم دیگر خلایق را
بر قول اعتماد نماند اما لوالجمعاء بأطراف ممالک روان گردان که اگر من بعد کسی بعهد و سعایت اهل اسلام و اصحاب کتب
قیام نماید بسیاست رسد و بواسطه صدور این حکم مسلمانان شادمان شدند نذر و صدقات بارباب استحقاق دادند
و در خلال این احوال جهودی مطرودی قاصد خون مسلمانان گشته بعرض اباقا خان بن هلاکو خان رسانید که در قرآن وارد است
که اقتلوا المشرکین کافة یعنی بکشید متابعان ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقا خان گفت که بر حقیقت
امثال این مقال قاآن از من داناتر است انگاه آن آیت نوشته بدست قاصدی نزد قوبیلا قاآن فرستاد
و قوبیلا باحضار یکی از علمای اسلام فرمان داده مولانا بهاء الدین ماوراءالنهری را بپایه سریر اعلی بردند قاآن از وی پرسید
که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را بکشید قاآن گفت پس چرا موجب فرموده عمل
نمی‌نمایید مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار در نیامده است و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قاآن گفت که اگر شما را
قدرت نیست ما راهست و بقتل آن دانشمند فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را بسیاست رساند امیر ... نشسته
بعضی دیگر از امت حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله که راه سخن داشتند معروض کردانیدند که پادشاه را درین باب
تامل می‌باید نمود و علمای اسلام را جمع ساخته از معنی آیت مذکوره استفسار نمایم و روز دیگر از آن جماعت هر کس در ختای
بالیق بود بیارگاه حاضر کردانیده قاآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة داخل کلام خدای است یا نه جمعی
بلی گفت بگوشید که مقصود از این کلمه چیست جواب دادند که از فحوای آیت مذکوره چنان مفهوم میشود که تمامی مشرکان را
می‌باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق بر این موجب است چرا شما تخلف می‌ورزید و خون مشرکان نمی‌ریزید قاضی

علاء الدین طوسی گفت انتظار میکشیم قاآن عدم مداهنه او را استحسان فرموده گفت بپایید تا از جانبین مذهب و عقاید را
بگذرانیم نه متمسک شدن شما واجب و لابد و نه ما را و چون شما را صلاح اعتقادی نمائیم و جهت استفاده با یکدیگر مباحثه
فرمان فرمائیم آنگاه پرسید که آخر کار محمد چیست جواب دادند که خدای بزرگ گفت محمد را کفایت و درایت که داد
گفتند خداوند تبارک و تعالی باز سوال کرد که چنگیزخان را که داد جواب دادند که او نیز از جمله مخلوقات الهی است گفت
شمشیر و قوت و قدرت در قبضه اختیار او که نهاده گفتند خالق عباد و بلاد قاآن گفت قادر مختار منسوبست که نوبتی
و جوانی که محمد علیه السلام عنایت کرد چنگیزخان را هم عطا کرد گفتند این قضیه اعدای هنر میدانند قاآن گفت که ازین مباحثه
و مناظره چنان معلوم میشود که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف و دیگر قهر محمد علیه السلام را بنظر لطف
آفرید و چنگیزخان را بنظر قهر و جهت هر دو صفت با او مساوی است پس چگونه شما طرف او را بر قهر ترجیح می نهید علما
این سخن را جوابی ندادند قاآن گفت که در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولوالامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت که شما
از فرمان چنگیزخان که پادشاه جبار و صاحب اقتدار بود و از حکم من تجاوز جایز میدارید علما جواب دادند که از احکام شما
آنچه موافق کتاب و سنت مصطفی علیه السلام باشد قبول فرمائیم و هرچه مخالفت بود قبول ننمائیم قاآن از شنیدن این سخن
در خشم شده فرمان داد که تمام قضات ولایات معزول باشند و دیگر واعظان بر منبر نروند و موذنان بانگ نماز نگویند
و سایر خلایق به هیچ حال اقدام ننمایند و این مضمون قریب یک خروار بر پنج نوشتند تا روز دیگر ایلچیان تمر سیر
آن فرمان را منتشر با اطراف ممالک برند و علمای ختای آن شب نزد وزیر مسلمان قاآن رفته او را جانب متغیر و متفکر یافتند
و از سبب ملال خاطر شریف پرسیدند جواب داد که می ترسم که فردا خون من و سایر مسلمانان ریخته گردد و مولانا بدرالدین
بهقی که فاضل و کامل و فصیح نیکو شمایل بود باوزیر گفت که مرا نزد قاآن برید تا جواب شبهه او را عرض نمایم که این فتنه
تسکین یابد و قوی آنکه مولانا حمیدالدین سابق سمرقندی التماس کرد و جناب وزارت مآب یکی ازین دو عزیز را
روز دیگر بپایه سریر سلطنت مصیر برده قاآن همان سخن را در میان آورده گفت مشرکان را بجرا می کشید آن فاضل گفت که
این خطاب مخصوص بحضرت رسالت مآب و اصحاب اوست که مشرکان عرب وجود داشتند و چون قاآن و اوروغ
چنگیزخان بر سر بیغها نام خدا را می نویسند چگونه مشرک باشند این سخن موافق مزاج قوبیلا قاآن افتاده آن عالم عاقل را
تحسین بسیار کرد و نسبت باو مراسم انعام و اکرام به تقدیم رسانیده فرمان داده تا آن نشانهائی را که بجهت زجر مسلمانان
نوشته بودند باطل گردانیدند نقلست که بعد از آن قوبیلا قاآن هر روز وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بمهمات
سلطنت پرداخت آنگاه علماء اسلام و احبار یهود و رهبانان و ترسا و دانایان ختای در مجلس او مجتمع گشته مباحثه

ومجادله

ومجادله قیام می نمودند و برکت استماع مسایل عقلی و نقلی رغبتی تمام می نمودند و زمان دولت خود فرمان فرمودی که قرآن مجید
و توریت و انجیل و احوال شاکمونی بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی شخصی است که بعضی از علماء هند دعوی نبوت نموده
بوده و امثال او را اعتقاد چنانست که در وقت ولادت نشان آسمان کل بار بر وی و همان ساعت که شاکمونی متولد شده
هفت قدم راه رفته و در هر قدمی او گنج ظاهر گشته و الله اعلم بحقایق الامور و هو علیم بذات الصدور

ذکر بعضی از وزرای و امرای قوبیلا قاآن

در دفاتر فضلاء تعلیم علامت انتماء مرقوم گشته که قوبیلا قاآن زمام اختیار ملک و مال در قبضه
چهار کس از امرا نهاده و ایشان را چنگسانک لقب داشتند و اسامی ایشان جنت حیتولوبان او حاحار او کیای زخان
داشتند و مرتبه این چهار امیر از تمامی ارکان دولتش بلندتر بود و بعد از ایشان امیر لنگر ایشان اعتبار داشت و او را
طالعوی می گفتند و جمعی را که بامارت و دیوان و وزارت معتبر بود فنجان می خواندند و عادت قوبیلا قاآن چنان بود
که پیوسته منصب وزارت را با چهار کس که در کیش موافق یکدیگر بودند تفویض می نمود تا بواسطه اختلاف در اعتقاد
صورت وفاق میان ایشان روی نماید و اموال دیوانی از ضیاعت مصون و محروس ماند و از جمله وزرایش یکی پسر زاده
سید اجل بخاری است و در جامع التواریخ نسخت گزیده که در آن وقت که قوبیلا قاآن بنابر فرمان منکو قاآن
متوجه ولایت ختای بود چون بمملکت قراجانک رسید پسرزاده سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت
در طریق اخلاص سلوک نموده و بر وجهی لوازم خدمتکاری بجای آورده بنابران قوبیلا که بر مسند استقلال نشست
او را بپایه سریر اعلا طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانیده و پسرش ناصرالدین ابوبکر را بایالت قراجانک فرستاده
و چنانچه سید اجل بگفتند چون قریب بیست و پنج سال در کمال دولت و اقبال سرانجام مهام ملک و مال بر وجهی اجمل طبقی علم
آخرت را منزل ساخت و عوض او امیر احمد بناکتی است با منصب وزارت برافراخت و امیر احمد از کبار است از سایر وزرا
قبلا امتیاز و استناد داشت بنابر علی هذا قاآن بنظر اعزاز در روی نگریسته صورت مرغبت و در رعایتش بر لوح خاطر نگاشت
و این معنی موجب اشتغال نایره حسد وزیران دیگر شده کا فنجان که از اهل ختای بود او نیز بوزارت اشتغال می نمود
و با وجود قرار داد به حیله که لوا امیر احمد را بقتل رسانند و نوبتی قبلا قاآن ارخان بالیق بیرون رفته امیر احمد و وزیر ختائی را
جهت سرانجام امور مملکت در شهر گذاشت و وزیر ختائی با تابع خویش قرار داد که سبقی کار امیر احمد ساخته او را
از میان بردارند و در کتاب دار امیر احمد ازین سکالش آگاهی یافت ولی نعمت خود را بر کید بداندیشان مطلع گردانید
امیر احمد همان شب جبل بر اسب باد رفتار از طولیا قاآن گرفته با رد و شتافت و طبقی سیاه که بر مروارید سفید بود
و کاردی در زیر آن نهاده بر طوبی نسخ بر آن پوشیده بود بنظر قبلا رسانید پادشاه پرسید که غرض ازین ترتیب چیست

وزیر جواب داد که در بدایت حال من بخدمت قاآن رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود و در ملازمت آستان
سلطنت آشیان بیان مروارید سفید گشت اکنون کاوفنجان مثال داد و وزیر خطای از کیفیت واقعه وقوف یافته
و قلعه که در طرف کاشنهای ماچین بود شتافت اهالی حصار بوصولش مستبشر و ابقه وم مستظهر گشته و قاآن
فرمان داد که جمعی از امرا مجاهر آن قلعه توجه نموده طالب سنجیق که داران آوان از عهد بکشاده بود همراه بردند و چون امرا
بظاهر آن حصن حصین شتافته آغاز محاصره و محاربه کردند کاوفنجان در خفیه بایشان پیغام داد که زیاده گناهی ندارم
غایتش آنکه بنابر عداوتی که در میان ارباب مناصب می باشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بودیم و او دست
یافته مزاج صاحب تخت و تاج را بر من متغیر گردانید اکنون اگر قاآن مرا بجان امان بخشد نوعی سازم که این قلعه را متصرف
و رام امرا در ساعت فرستاده او را نزد قاآن روان ساختند قاآن امان نامه و شمشیری جهت وزیر خطای ارسال داشت
دو پرتو وزیر مطمئن گشته بهنگام فرصت رخنه در دیوار حصار انداخت و حاکم قلعه را بر این حرکت اطلاع افتاده
آن قلعه بحوزه تصرف قاآن در آمده چون وزیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسید نوبت دیگر منصب وزارت بشرکت امیر احمد
بوی مفوض گردید و بعد از انقضاء اندکی مانی ازین کرت دیگر بار وحده وزیر خطای در انقلاب آمده با یکی از معتمدان خطای
در قتل امیر احمد اتفاق نمود و بدان واسطه حیات خود را نیز بمقطع رسانید تبیین این مقال آنکه آن اوان در ولایت خطای
رزاقی پیدا شده بانواع مکر و شعبده خوارق عادات الطبقات خلایق نمود بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت را
مرید و معتقد خود گردانید وزیر خطای در رفع امیر احمد در خلوتی از وی استعانت جست شیخ رزاق با وی دم از وفاق
زد و در وقتی که قاآن به ییلاق رفته بود چنان مواضعه میکردند که دو هزار کس از مریدان مشیخه را که در حصار
دیخی خان بالیق بود رفته در کمین نشینند و هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر در آمده آوازه در اندازند که شاهزاده جیکیم پسر قاآن بهمین
میرسد و چون امیر احمد باستقبال او در آمده به نزدیک آن دروازه رسد او را وزده گردانند و بعد از آن وزیر خطای پوشیده
و پنهان با آن دو هزار جاهل نادان بآن دروه شتافته جمعی را سوار بشهر فرستاده آوازه وصول شاهزاده جیکیم انداختند
و بعضی از آن جمع با امیر احمد گفتند که قاآن فوت شده و اینک شاهزاده جیکیم میرسد و امارت و ستاره روان کرده و تهیه اسباب تقرب
پرداختند اما امیر احمد از این رشته پیچ و هیچ کس نشنید و امیر احمد بترتیب مایحتاج مشغول شد هر چند کس میفرستاد
که از ساعت وصول جیکیم آگاهی یافته باستقبال شتابد خطاییان ایشان را کشتند و چون زمانه لباس سیه کاری در بر افکند
و بهی از شب بگذشت شموع و مشاعل پیدا شده و مردم خبر آوردند که اینک جیکیم در رسید امیر احمد و وزیر خطای با جماعت
سالکان کشورگشای در مقدمه آمده امیر باستقبال استعجال نمود و چون نزدیک خطاییان رسید او را در میان گرفته

بشهادت رسانیدند و نوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب آمده کشندگان سرور خود را تیرباران کردند و از آنجمله تیری
بر مقتل وزیر خطای خورده دار و چون قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت فرمود تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضع
مناسب مدفون گردانیدند و بعد از آنکه چهل روز بر این قضیه بگذشت جهت ترصیع قاآن جوهری بزرگ محتاج گشت و بعضی
از تجار بعرض نواب درگاه فلک اقتدار رسانیدند که پیش از این چند گاه لعلی که هشت مثقال وزن داشت جهت خزانه
عامره با امیر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت من از این معامله خبر ندارم و بعد از تقدیم لوازم تفحص و
تفتیش منکوحه امیر احمد انجون خاتون لعل را نزد قاآن فرستاد و این معنی سبب اشتعال نایره غضب پادشاه گشت
و بروایتی موجب ظهور لعل مذکور آن شد که میان ورثه امیر احمد در وقت قسمت ترکه نزاع بوقوع انجامید
و پادشاه بتحقیق متروکات او اشتغال فرموده در آن اثنا لعل بدید آمد آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را
از قبر بیرون کشیده رسنی در پایش بستند و تا سر چهار بازار کشیدند و گردون را بر روی راندند تا گوشت و استخوانش
با خاک یکسان گشت و انجون خاتون را نیز کشتند و پسر قمر منظرش را پوست کندند و چهار صد قاآن و زیر مرحوم را
بر لشکریان تقسیم نموده رقم اختصاص بر املاک و اسبابش کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار نظم زمانه خواهد داد از محنت
نقاب از رخ گل بغارت کشند ش بسا از همه در میان چمن ش تنش را بخاک مذلت کشند ش در جامع رشیدی مسطور است
که بعد از واقعه مذکوره اسکه الیغوری که با سالکان مسالک نسبت عداوت می ورزید بمرتبه وزارت رسید
و چون مدت هفت سال بدولت و اقبال اوقات گذرانید روزی قبلا قاآن از وی چند دانه مروارید طلبید
و جواب داد که ندارم مثلا و امثاله که مبارکشاه نام داشت نزد قاآن بجانب معتبر بود آهسته بعرض رسانید که سنکه نزدیک
یک خروار جواهر و طلا آلات در خانه دارد اگر پادشاه او را بسخن مشغول گرداند بنده همان لحظه اشیاء نفیسه را بپایه سریر اعظم آورم
و قاآن با سنکه آغاز تکلم کرده مبارکشاه الحال بخانه او رفت و دو صندوق مملو از جواهر زواهر مرصعات نادر بپایه سریر
پادشاه آورد لاجرم همان لحظه سنکه گشته بسزا رسید و بجای او خنکسانک وزیر گردید و قبولا قاآن همدران اوان
ناصرالدین ابو بکر از قراجانک طلب نموده با او بجای خنکسانک شریک ساخت که چون ناصرالدین مدت دو سال
بامر وزارت پرداخت بعضی از معرضان بعرض رسانیدند که ناصرالدین از اموال دیوان شصت تومان بالش خورده
کرده است و قوبیلا او را مخاطب ساخته و از حقیقت آن احوال سوال نمود جواب داد که چون سه سال متعاقب محصولات
ممالک بواسطه آفت سماوی نیکو نیامد مبلغ مذکور را از رعایا نگرفته ام تا مستاصل نشوند قاآن را این جواب
موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی دولت مال غم خویش میخورند و ناصرالدین غمخواری ملک و رعیت می نماید آنگاه او

خلعت زردوزی پوشانیده سامان قبجان لقب داد و زمام اختیار جزوی و کلی مهام وزارت را در کف درایت او نهاد
و سامان قبچان تا آخر ایام حیات قبیلا قاآن وزیر بود و در ایام تیمور قاآن نیز بسرانجام امور صاحب دیوانی مشغول گشت

ذکر خان اعظم از آن پادشاهان عالی شان که موسوم بود به تیمور قاآن

قوبیلا قاآن در ایام سلطنت پسر خویش جیکیم را ولی عهد کرده بود و بحسب تقدیر عزیز علیم شاهزاده
جیکیم پیش از پدر از عالم انتقال نمود و قبیلا قاآن ولدش تیمور را که بصفت عدالت و انصاف اتصاف داشت قایم مقام پدر ساخت
و در آن اوان که قبیلا قاآن وفات یافت تیمور قاآن در حدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر قیام می نمود که کمک شاهزاده
قیدو ر لاجرم مادرش کوکجین خاتون متصدی سرانجام امور سلطنت شد و سامان قبجان را بطلب پسر فرستاده و تیمور قاآن
بعد از استماع این خبر بجانب دار الملک ختای مراجعت کرده در سنه اربع و تسعین و ستمایه بمقصد رسید و از شاهزادگان
کوکجو و نوقاآن پسران قوبیلا قاآن و کملا میون تیمور را ولاه جیکیم و اینده اغول ولد نومغان بن قبیلا و از نوئینان بیان جیکسانک
داو جاغازو اوجای جینکسانک والتون جینکسانک و غیرهم مجتمع گشته تیمور قاآن را بر سریر پادشاهی نشاندند و نامش را
اولجای تو قاآن کردانیدند و چون اولجای تو قاآن بر سریر جهانبانی برآمد بسط بساط عشرت و انبساط قیام نموده ابواب
انعام و احسان بر روی خواص و عوام برگشود و مراتب ارباب مناصب را بدستور زمان قوبیلا قاآن مقرر ساخت و سامان
قبجان بیشتر از پیشتر ترغیب کرده رایت اعتبار و اعتبارش را برافراخت و فرمود که او را ملقب بجد و جد رلقب ... خوانند
خوانند و فرمان او را در امور مالی از جزوی و کلی معتبر داشتند حکومت قراقرم و منازل اصلی چنگیز خانرا به برادر بزرگ خویش
کملا عنایت نمود و پسر عم خود اینده اغول ولد نومغان بن قوبیلا قاآن را بایالت ولایت ... نصب فرمود و کوکچو
و کورکوز کان را بدفع شاهزاده قیدو نامزد کرده در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف شرایط مبالغه
بجای آورد و بصحت پیوسته که تیمور قاآن از مبادی ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی بشرب راح ریحانی و تجرع باده
ارغوانی بغایت مشعوف بود و هرچند جد امجدش قوبیلا قاآن او را از ادمان منع می نمود او اصلا قبول نمیفرمود آخرالامر
قوبیلا چند کس از اهل اعتماد را بران فرزند ارجمند موکل ساخت تا نگذارند که دست بجانب صراحی برد و لب بر لب جام نهد
و چون شاهزاده روزی چند بقول شاهزاده و اصحاب وعظ و پند شراب نیاشامید و بی تحمل شده بتعلیم مولانا رضی الدین بخاری
که بواسطه قرب مشرب نزد او مقرب بود حمامی را گفت که بجای آب در یکی از نائزهای حمام شراب اندازد و روز
باتفاق حضرت مولوی بحمام رفته بهانه از اخبار دفع خاری نمود آخرالامر موکلان بران سر وقوف یافته کیفیت حال
بعرض قوبیلا رسانیدند و قاآن در غضب رفته مولانا رضی بخاری را بهانه از صحبت شاهزاده دور انداخته و چون پیمانه حیاتش را

ساقی اجل پر کرده بود نظر بر خفیه او را بهلاک ساخت عوض از عرض این حکایت آنکه بنابر اسباب مذکوره تیمور قاآن در زندگانی
زندگانی قوبیلا قاآن بتنبیهات که موجب دلخواه در مجلس عیش و عشرت قرار گیرد اما بعد از جلوس بر تخت سلطنت از
صبح تا شام جز شرب می گلفام کاری نداشت و شب و روز همدم جام و قدح بود و مقوال الصحبه ... اندیشان را
هر آمین خاطر منکدر داشت پس از آنکه شش سال در کمال اقبال باین طریقه گذرانید بکار شراب در مزاج موفور الابتهاج تأثیر کرده
مرض جوع و لغوه گرفتار گردید و شش سال زمان رنجوری او امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا
امور ملکی و مالی بفیصل میرسانید **گفتار در بیان حال بدایت شاهزاده قیدو و ذکر نهایت ایام اقبال** شاهزاده قیدو
که بروایت اصح ولد قاشی بن اوکتای قاآن بود در اوایل ایام رشد و تمیز ملازمت ارتق بوکا می نمود در آن
اوقات که آثار نکبت و ادبار بر صفحات احوال ارتق ظاهر گشته قیدو بمقتضای این مصرع که مصرع ربی دولت گریزان باش
چون تیر + عمل کرده و روی بعضی از بلدان مغولستان آورد و نزد برکا اغول که در دشت قبچاق بجای صاین خان پادشاه
شده بود قاصدی بخواستن اتصال نمود و التماس فرمود که او را بمال و لشکر مدد دهد تا بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید برکه
اغول که بصفت عقل و فراست و فهم و کیاست موصوف و معروف بود منجمان را طلبیده فرمان داد که در زایچه طالع قیدو نظر انداخته
و سعادت و شقاوتش را از نجوم معلوم نموده کیفیت عرض کنند اهل تنجیم بعد از تامل و تفکر معروض کردانیدند که از امارات
سماوی چنان بوضوح می پیوندد که طالع قیدو در غایت قوت است و بر خصوم و اعادی ظفر یافته سالها بحکومت خواهد
نشست بنابران برکه خان قیدو را بزر و لشکر مدد کرد و قیدو باستظهار آن سپاه جرار بمحاربه الغو خان که در
الوس جغتای پادشاه بود مبادرت نمود بروی ظفر یافت و قلاس و کنجک و بعضی دیگر از ولایات ترکستان و مغولستان را
بحیز تسخیر درآورد و در آن وقت که خاطر قوبیلا قاآن از مهم مخالفت برادرش ارتق بوکا فراغت یافت فی سنه ستین و ستمایه
و سنه ایلچیان نزد تمامی خواتین و شاهزادگان الوس چنگیز خان فرستاده بقوریلتای فرمان داد و مجموع ایشان روی بجانب
پایتخت نهادند مگر اولاد باتو و شاهزاده قیدو و قوبیلا از تخلف قیدو دغدغه بخاطر راه داده خواست که او را در قید ملازمت در آرد لاجرم
حضرت قاصدان چرب زبان پیش وی روان کرده پیغام فرمود که در حال مناسب چنان مینماید که آن فرزند نیز
مانند سایر شاهزادگان خردمند بجانب آستانه شتابد تا ... یکدیگر را دیده ... باتفاق پرتو اهتمام بر مهام برای نظام
امور ملک و دولت اندازیم قیدو خان بمساعدت بخت بیدار جواب داد که اکنون امثال الاغان چشم و خدم ما از لاغری محل
رفتار ندارند اگر توفیق رفیق گردد سال دیگر بشرف ملازمت در رسیم و تا مدت ده سال بامثال این بهانها تمسک جسته
هرگاه قاآن نرفت و هر سال طایفه از ابطال رجال را باطراف ممالک مغولستان و ترکستان میفرستاد و بقتل غنایم

و گوشمال ارباب جرایم می پرداخت بنابران دغدغه خاطر قوبیلا قاآن از جانب قیدوخان نو میگشته فوجی از شاهزادگان و نوئینان
و سپاهی گران بمحاربه او نامزد فرمود ایشان در کنار آب اردیش جلاق کرده خواستند که در اوایل فصل خریف مبادرت
حریف مبادرت نمایند بعضی از آن شاهزادگان بنابر فساد و زمزمه از معتمدان نسبت بقوبیلا قاآن در مقام عصیان آمده
سرداران لشکر او را موافقه و معتقد گردانیدند و جمعی را نزد بانو و قوقو را پیش قیدو فرستادند و این معنی موجب ازدیاد علو
قیدوخان گشته بعد از آن هرچند قاآن سپاه بمحاربه او ارسال داشت منهزم باز آمدند و چون قوبیلا وفات یافت
و برادر […] تیمور قاآن بر اطراف و اکناف ولایات ثابت در سنه سبعمایه موافق او دبیل صد تومان لشکر مرتب ساخته
مقابله و مقاتله قیدو نامزد فرمود و قیدو از صورت حادثه خبر یافته ایلچی نزد دوا خان که دران زمان پادشاه الوس
جغتای خان بود فرستاده و پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت هرچه تمامتر با لشکری ظفر اثر بدین جانب ملحق شوی
تا باتفاق تو سپاه تیمور قاآن را از سر باز کنیم و دوا تن در قید و بپرداخته معاذیر نا دل پذیر تمسک جست و قیدو
بالضروره با جنود خاصه خود بصوب قراقرم حرکت کرده باهستگی طی مسافت می نمود تا در برابر صد تومان لشکر
تیمور قاآن رسید با آنکه جیش او صد یک آن سپاه زیاده نبود دل بر محاربه نهاد مدت سه شبانه روز جنگهای
مردانه رفت و آخر الامر زخم دار شده زیرا که نزدیک بود که گرفتار گردد لاجرم از شب چهارم فرمان فرمود که هر یک از
لشکر در چند موضع آتش افروزند و سپاه تیمور قاآن شعلات نیران فراوان دیده تصور کردند که قیدو را از جانبی
مدد رسیده او خود همان شب کوچ کرده باز پس نشست و امرای ختای با آنکه متوهم آنکه قیدو حیله اندیشیده […]
[…] تا از دو کوچ گذشته و هم بلا معتقد گردانند او را تعاقب ننمودند و مقارن آن حال دوا خان با سنجعان ایل و
الوس جغتای خان بقیدو پیوسته هر دو شاهزاده بعد از تقدیم مشورت عنان یکدیگر روی سپاه تیمور
قاآن نهادند و در کنار آب اردیش بدیشان رسیده هر دو گروه چندان کوشش نمودند که از خون زیر سم […]
آمدند و ساق پای دوا دو زخم خورده و چند نفر از خویشان او از پای در افتادند اما عاقبت قیدو غالب گشت ختاییان
عنان بصوب فرار گردانیدند و در اثنای راه آتش بهر ابر افروختند و علف را بر باد سوختند تا کسی ایشان را تعاقب
نتواند نمود و بعد ازین فتح نامدار قیدوخان بمرض قولنج گرفتار گشت و بعضی از طبیبان ختای که خود را طبیب می پنداشتند
مسهل خورداده و مرض منجر باسهال و متوفی شد قیدوخان فی سنه اثنا و سبعمایه بماه رجب رخت بسرای
عقبی کشید و در روضة الصفا مسطور است که قیدوخان زیاده از نه موی متفرق بر عذار و حوالی زنخدان نداشته و هرگز
شراب و قمیز و نمک نمیخورد و ملت اسلام را بر سایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته با علما و حکما صحبت می نمود ایشان را

بمناظره و مباحثه امر می فرمود و هر شب قبل از طلوع صبح از خواب برخاسته سر بجیب تفکر فرو می برد و لطف طبع و جودت
ذهن موصوف بوده در رعیت و زیردستان در کمال عدالت سلوک میکرد که چند نوبتی بعضی از لشکریان او بعضی […]
از ولایات یاجی را غارت نموده جمعی را کشتند و قیدو ایشان را باز خواست بلیغ فرموده که از میان […] در گردن انداخته
سکرات آفتاب را از تنور […] مساعدت کرده گفت ای خدای بزرگ مرا بدین گناه که بخلاف رضای من واقع شد
مواخذه منمای و از جمله حکایات که بر مکارم اخلاق قیدوخان دلالت دارد یکی آنکه داماد وی […] دست […]
دراز ساخت و دختر قیدو که حامله بود ازین معنی وقوف یافته سوی شوهر […] آغاز غوغا نمود و شوهر لگدی بر شکمش زد
فی الحال افتاد و مرد و پسران قیدو در مقام انتقام شوهر خواهر آمده او را […] که داماد را طلب […] بسیاست رسانند
و چون داماد و پسر خود را دست و گردن بسته پیش قیدو فرستاد آنگاه از پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید
گفتند میخواهیم که بقصاص خون خواهر خویش خونش بریزیم قیدو گفت که خواهر شما را از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند که میخواهیم
که قصاص خون خواهر خویش خونش بریزیم قیدو گفت که خواهر شما را از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند هیچ فایده نیست قیدو گفت
مصلحت آنست که متعرض او نگردیم چه […] بالفعل ما را کوچ داده و حالا جهت طلب رضای ما پسر را معتقد […] فرستاده
و پسران در مقام مناقشه آمده بالاخره مقرر شد که داماد را صد چوب زنند و بگذارند و قیدو پنهان از اولاد جلاد را گفت که
دو شاخ چوب بر هم بسته دو بار آهسته بروی آورده و بعد از آنکه روزی چند برین قضیه بگذشت و خشم پسران شکسته
قیدوخان ایشان را طلبید گفت که ای فرزندان شما چگونه روا دارید که بیگانه بر جای خواهر شما بنشیند گفتند این مصلحت را
خان بهتر داند آنگاه پادشاه دختر دیگر خود را بآن شخص داده و او را خوشدل و مسرور نزد پدرش باز فرستاد
و از جمله افاضل مولانا زین الدین قدس سره ملازم قیدوخان بوده و نظم این رباعی را بوی اسناد می نمود نظم اندر ره
حق که بنده و شاه یکی است محبوب مقربان درگاه یکی است تا چند سخن […] بتی را دیدم […] آورده که الله

اسامی پادشاهانی که بعد از فوت تیمور قاآن در الغ یورت بر مسند خانی نشستند چنانچه در مقدمه داستان
قاآن قراقرم وکلوران مرقوم کلک بیان گشت بروایتی میرزا الغ بیگ گورکان عدد سلاطین […] فرمان نوزده
نفر است و ازین جمله چند نفر مذکور شده و بنا بر آنکه احوال چهارده نفر دیگر معلوم است کلک سخن گذار بجهة تعداد اسامی ایشان مبادرت
نموده در سلک تحریر میکشد […] قاآن ششم قوشیلا بن […] است که قایم مقام تیمور قاآن بوده هفتم توقای
تیمور […] ۸ […] که در زمان حکومت او […] خوانده ۹ نوشیروان بن دارا که باخلاق حمیده آراسته و فتور
و […] در زمان دولت او روی نموده ۱۰ […] بن تیمور قاآن ۱۱ […] ۱۲ […] ۱۳ […]

۱۴ ایکتموره ۱۵ ارکتمور ۱۶ ایلچی تیمور که آن عبارت امیر تیمور کورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت باغ یورت رفته بر مسند قاآنی
نشست ۱۷ والناشی که از نسل ارتق بوکا بود ۱۸ اوروای بن ملک تیمور ۱۹ ادای بن ارکتمور و این دوکس نیز در سلک اعقاب ارتق
بوکا انتظام داشتند و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم شده که قاآنی که با آستان تیمور کورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت
بقراقرم رفته قاآن کرد به تایزی نام داشت و چون قبل از سلطان تایزی تیمور نامی در ختای خروج کرده آن مملکت بگرفته
بود و جز یورت اصلی که عبارت از قلماق و قراقرم است موضعی بتصرف تایزی در نیامد و بعد از آنکه ثانی تایزی کشته
امرا اویرات بر قراقرم و قلماق مستقل شدند والله اعلم بحقایق الحال ذکر شمه از حال جوجی خان بن چنگیز خان
و اولاد او که در دشت قپچاق پادشاهی نموده اند نوبتی قوم مرکیت که ایشان را مکری گویند فرصت یافته اردوی چنگیز
غارت نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر کرفته پیش اونگ خان بردند او بحکم شفقت در آن صغیره نگریسته نسبت بوی در مقام
حرمت نگریست تا وقتی که چنگیز خان بیورت خود معاودت نمود اکابر او را بنزد شوهر فرستاده و بعد از روزی چند ازو
پسری متولد گشت و موسوم بجوجی شد یعنی مهمان نو رسیده و چون جوجی که اسن اولاد ذکور چنگیز خان بود بمرتبه جوانی
و عنفوان ایام زندگانی ترقی نمود چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قپچاق و الان و آس و روس و بلغار و توابع را بوی
تفویض فرموده و پیوسته میان جوجی خان و جغتای و اوکدای غبار نقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنا بر شبهه مذکوره
در نسبتش طعن میکردند و جوجی پیش از چنگیز خان بشش ماه وفات یافته چهارده پسر یادگار گذاشت برین موجب
۱ اورده که مادرش سرقان بود از قوم قنقرات ۲ باتو که مادرش ارکی فوجین بنت ایلچی نویان قنقرات بود ۳ برکه خان
۴ برکچار ۵ شیبان ۶ تنگقوت ۷ بوال ۸ چیلاوقون ۹ سنقور ۱۰ جیمبای ۱۱ محمد ۱۲ اودور ۱۳ توقاتیمور ۱۴
سنکوم و ازین جمله چهارده پسر اوردا و باتو را صاحب قران میگفتند بحکم وصیت قایم مقام پدر شده و اوکدای قاآن در ایام دولت
باتو را منظور نظر تربیت ساخته پسر خود کیوک خان را با منکو ولد تولی و بعضی از اولاد جغتای مصحوب او کردانیده
تا تمامت ولایت روس و چرکس و آن حدود را مسخر سازد و باتو بمعیت شاهزادگان و لشکر فراوان بدان
جانب شتافته [illegible] بقتل عام فرمان داد و گفت
قاتلان گوشهای راست مقتولان را بریده بعرض رسانیدند و دویست و هفتاد هزار بشمار در آمده و چون باتو از آن مهم
باز پرداخت بصوب کلاره باشغرد که متصل بیلاد فرنگ بود متوجه شد و آن قوم دین نصاری داشتند
از آنکه ترسایان از توجه سپاه مغول آگاهی یافتند مقابله و مقاتله را پیش نهاد همت ساخته
چهار صد هزار مرد بمیدان نبرد شتافتند و باتو از کثرت عدد و عدد خصم واقف شده از اهل اسلام هرکه در
معسکرش

معسکرش بود فرمود که یک جا جمع گشته بدعا و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسالت نمایند و خود نیز بر
پشته رفته یک شبانروز جز بعرض مناجات و عرض حاجات هیچ سخن نگفت انگاه از پشته پایان آمد بتعبیه
سپاه پرداخت و در شب جمعی از شجاعان را از آبی که میان او و مخالفان واسطه بود بگذرانید که در وقت اشتغال
آتش قتال از پس پشت ایشان در آیند و روز دیگر بهادران هر دو لشکر آغاز اشتغال نیزه و خنجر کرده باتو بنفس
خویش روی بمعرکه آورد و در اثنای جنگ جمعی که از آب گذشته بودند از عقب نصاری درآمدند و از هر دو طرف
ایشان را در میان گرفته منهدم گردانیدند و باتو آن ولایت را نیز مسخر کرده بدشت قپچاق بازگشت و بر مسند خانی
نشسته شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشت و شهر سرای را بنا کرده دار الملک ساخت و قانون چنگیز
را در جمیع مهام موافق توره رعایت نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود و غیر خدا پرستی شیوه ندانست و
بمسلمانان می بخشید هر چیز که مینوشت باسم سلاطین روم و شام و احکام و برات می نوشت و همواره تخم انعام
و احسان در فضای خواطر طوایف انام میکشت و بعد از فوت باتو برادرش برکه خان قایم مقام شد و
از آن زمان تا حال که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده سلطنت دشت قپچاق متعلق باولاد جوجی
خانست و در مقدمه ظفرنامه اسامی سی و دو نفر از ایشان مسطور گشته و در الوس اربعه که بعد از فوت مولف
مقدمه تالیف یافته نامهای سی و نه نفر نوشته شده برین موجب که ثبت تحریر می یابد و پرتو تفصیل بر این اجمال
می تابد ۱ جوجی خان بن چنگیز خان ۲ باتو بن جوجی که شمه از حال او در حیز بیان آمد ۳ برکه خان بن جوجی خان که مردی مومن و
مسلمان بود و پیوسته با هلاکو خان در مقام خصومت بود و با هم افراحات می نمود ۴ منکو تیمور بن
طوقان بن باتو که در زمان پادشاهی ملقب بملک شد ۵ تودامنکان بن طوغان ۶ توقتا خان بن منکو تیمور که در حسن
کیای خاتون نبیره کلش آقا بود ۷ اوزبک خان بن طغرل بن منکو تیمور که جمیع الوس اوزبک بوی منسوبند
۸ جانی بیک خان بن اوزبک خان که پادشاهی عدالت شعار رحمت آثار دین دار شریعت شعار بود و در ایام
دولت او اشرف بن تیمور تاش بن چوپان بر آذربیجان استیلا یافت آغاز ظلم و تعدی نمود چنانچه اکثر اشراف
و اعیان آن بلدان جلاء وطن اختیار کردند و از آنجمله قاضی محی الدین بردعی به سرای که دار الملک جانی بیک خان بود
رفت و به نصیحت و موعظه مشغول منبر شد و در روزی که پادشاه و ارکان دولت در مسجد وعظ شریف وی شنیدند
حکایت ظلم اشرف را بعبارتی تقریر کرد که همه در گریه افتادند و گفت که چون بندگان این آستان را استطاعت دفع
آن ظلم سیرت اگر در این باب کسالت ورزند در قیامت مواخذ خواهند بود و این سخن تاثیر تمام کرده جانی بیک خان

باسپاه فراوان فی سنه ثمان و خمسین و ستمایه متوجه آذربیجان گشت و ملک اشرف از قرب وصول پادشاه کامگار
از تبریز گریخت و سپاه آن پادشاه معدلت دستگاه از عقب رفته اورا در خانه شیخ محمد [illegible] که نزدیک بخوی بود
گرفتند و در تبریز رفته بقتل رسانیدند و بعد از آنکه جانی بیگ لشکر و سپاه فراوان همراه [illegible] اصلاح ملوک
طلب [illegible] از بیجان [illegible] کرده بردی بیگ را در تبریز حاکم ساخت [illegible]
مراجعت بجانب یورت خود پرداخت و بعد از وصول بدشت قبچاق همدران سال درگذشت مختصر تلخیص از مولفات جامع کمالات
نفسانی مولانا سعد الملة والدین التفتازانی بنام نامی جانی بیگ مزین است و کمال نصفت و وفور لطف و مکرمت آن
پادشاه عالیهمت در مصنفات سایر ارباب فضیلت مبین ۹ بردی بیگ خان بن جانی بیگ خان که از وفات پدر خبر
یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند شاهی نشست ۱۰ کلدی بیگ خان ۱۱ نوروز که [illegible] خود را از اولاد جانی بیگ خان
می شمرد ۱۲ [illegible] که امرا او را بنابر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیگ خان منسوب میداشتند ۱۳ خضرخان ۱۴ مرود بن
خضرخان ۱۵ ابراهیم ۱۶ [illegible] ۱۷ [illegible] خان که برادرزاده [illegible] بود ۱۸ [illegible] خواهر برادر [illegible] خان ۱۹ [illegible]
خواهر برادر [illegible] ۲۰ اروس خان که در زمان اوایل امیر تیمور گورکان در دشت قبچاق پادشاهی میکرد و نسبت آن حضرت
لوازم [illegible] ۲۱ توقتاقیا بن اروس خان ۲۲ تیمور ملک ۲۳ توقتمش خان که بواسطه امداد حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان پادشاه
دشت قبچاق شده مرتبه او از مراتب آبا و اجداد درگذشته و بالآخره با آن حضرت مخالفت نموده دو نوبت بمقابله و مقاتله
اقدام فرمود چنانچه در جلد سیم از مجلدات مذکوره خواهد گشت انشاء الله تعالی ۲۴ تیمور قتلغ بن تیمور ملک که او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان
رسید ۲۵ شادی بیگ ۲۶ پولاد بن شادی بیگ خان ۲۷ تیمور بن تیمور قتلغ ۲۸ جلال الدین بن توقتمش خان ۲۹ [illegible] خان بن توقتمش خان

کریم بردی بن توقتمش خان ۳۰

۳۱ جکره ۳۲ جبار بردی بن توقتمش خان ۳۳ سیدی احمد ۳۴ درویش بن [illegible] ۳۵ محمد خان ۳۶ دولت بردی ۳۷ [illegible]
براق خان بن قوجق که میان او و میرزا الغ بیک گورکان محاربه وقوع یافت چنانچه در جزو [illegible] خواهد آمد انشاء الله تعالی
۳۸ غیاث الدین شادی بیگ ۳۹ محمد بن تیمور خان و چون این احوال این سلاطین معلوم نبود بمجرد تعداد اسامی ایشان اکتفا کرد
و دیگری از خانان دشت قبچاق ابوالخیرخان که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بن محمد میرزا میرانشاه گورکان بامداد او
فتح سمرقند نمود ابوالفتح محمد خان شیبانی که در اوایل سنه ست و تسعمایه بر سمرقند استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه
ابوالغازی سلطان حسین میرزا بخراسان شتافته ولد [illegible] سلطان بن ابوالخیرخان بود و بیان شمه از حالات محمد خان شیبانی
و سایر اولاد ابوالخیرخان که تا غایت در دیار ترکستان و ماوراء النهر بمسند جهانبانی تمکن دارند در جزو رابع آمده [illegible]
وقت مأمول است ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیزخان در ولایت توران جغتای خان که پسر دوم چنگیز خان

بود و بوفور سیاست و هیبت و اطلاع بر دقایق امور پادشاهی از سایر برادران امتیاز تمام داشت و چنگیز خان
بهنگام قسمت ممالک [illegible] بدخشان و بلخ و غزنین تا کنار آب سند
بوی تفویض نموده در وقت وفات مقرر ساخت که قراجار نویان بن [illegible] که جد پنجم حضرت
امیر تیمور گورکانست مدبر امور ملک او باشد و جغتای بعد از فوت پدرش [illegible] را دارالملک ساخته عنان اختیار
مهمات سپاهی و رعیت را بقبضه اقتدار امیر قراجار گذاشت و خود [illegible] وفات در [illegible] اوکتای قاآن [illegible]
و با آنکه اوکتای سال از وی خوردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان او شرط مبالغه بجای آورد و چون
چنگیز خان رعایت رسوم یاسا و توره [illegible] جغتای کرده بود و خود [illegible] آن امور مبالغه
والحاح بسیار نموده تکالیف که از شرع و عقل بعید تمام داشت نسبت بخلق [illegible] چنانچه خلایق را بکل
[illegible] که در روز آب روان در آیند و گوسفندان [illegible] در قضیه کشتن گوسفند [illegible]
مبالغه نموده بود که در ایام دولت او هیچ آفریده در خراسان بر طایفه کارد بر حلق اغنام نتوانست کشید تا ماوراء النهر و ترکستان
چه رسد و همین حکم کرده بود که هرکه [illegible] در آب کند یا غلط [illegible] در آب افکند او را بسیاست رسانند و خروج محمود تارابی
و قتل او در ایام سلطنت جغتای خان دست داد و فوتش در شهور سنه ثمان و ثلثین و ستمایه [illegible] اتفاق افتاد از جمله
افاضل ابویعقوب السکاکی است صاحب مفتاح چند گاهی در مصاحبتش بسر برده [illegible]
و در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان هشت پسر داشت [illegible]
[illegible] خاتون [illegible] خاتون [illegible] سایر امرای جغتای خان [illegible]
[illegible] که از نسل [illegible] خاتون در وجود آمده بود و در ظاهر قلعه طالقان بزخم تیری از عالم رحلت نمود [illegible] که در
زمان حیات پدر در سیزده سالگی فوت شده ۳ ساربان ۴ [illegible] ۶ [illegible] ۷ [illegible] ۸ [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] بعد از فوت چنگیز خان سی نفر از اولاد و احفاد او در ولایت توران بسعادت سلطنت رسیدند [illegible]
ایام دولت ایشان در زمان استعلای لوای اقبال امیر تیمور گورکان اتفاق افتاد در بیان خروج محمود تارابی
و [illegible] کشته شدن او بزخم تیر [illegible] در شهور سنه ثلث و ثلثین و ستمایه در قریه تاراب که از انجا تا بخارا سه فرسخ مسافت است شخصی محمود نام
آغاز [illegible] کرده [illegible] سالک طریق زهد و عبادت شده و دعوی کرد که با جن ملاقات می نماید و مردم را از مغیبات
اخبار میفرماید و بواسطه استماع امثال این مزخرفات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس [illegible] ارادت نزد تارابی آمدند
[illegible] بعضی از مرض [illegible] بزرگ میجستند [illegible] اتفاقا در آن اوقات چند کس شفا یافتند

واین معنی سبب ازدیاد اعتقاد مردم شده از اطراف وجوانب خلقی کثیر روی بکشنده وشخصی از دانشمندان بخارا که شمس الدین
محبوبی لقب داشت بنا بر تعصبی که با شرف و اعیان آن بلده می ورزید در مسند ارادت آن جاهل داده گفت که پدرم در بعضی از
مولفات خود آورده است که از باب بخارا صاحب دولتی موصوف بصفات کذا بیرون خواهد آمد و معموره عالم را مسخر
خواهد ساخت و آن اوصاف بذات شریف تو صادق می آید عجب محمود از شنیدن این سخن دعوی در تزاید نهاده هوس
پادشاهی در خاطر افتاد و زمره از امرا مغول که در بخارا اقامت داشتند از وی متهم شده بمبادات اجتماعی نزد تارابی رفتند
و بعد از اظهار ارادت و اعتقاد گفتند مناسب چنانست که حضرت شیخ را بشهر آورند تا آن بلده از یمن قدوم شریف خدام
… تارابی این ملتمس را اجابت نموده متوجه شهر گشت و داروغه و اعیان بخارا با هم قرار داده که چون شیخ با شهر
در راه بود پرسند تارابی را بکشند مر شیخ رزاق ازین سر وقوف یافته پیش از وصول … اشرار را
گفت از اندیشه فاسد باز گردد الا پی انگه دست آدمی در میان باشد که چشمهاتان از کاسه سر بیرون کشند و … سایر هم
از ظاهر این سر اندیشه هلاک شده و متعرض محمود نشدند و او در بخارا بخانه مناسب فرود آمده و از دحام خواص و عوام …
منزل بمرتبه رسید که بادرا مجال عبور نبود و داروغه و امرا فرصتی می جستند که شیخ رزاق را از میان بردارند اما بسبب کثرت
آمده شد خلایق مقصود حاصل گشتند در ان اثنا یکی از مریدان او را از قصد امرا آگاه ساخت و تارابی از داروغه …
از منزلی بیرون پای در رکاب آورده و بسرعت هرچه تمامتر خود را بتل حفص رسانید و عوام بخارا چون شیخ را نگاه ندیدند
آغاز غوغا کردند گفتند که خواجه را از خانه بیرون بردند و بطرفة العینی بتل حفص رسیده انگاه وضیع و شریف عنان شکیبائی
از دست داده روی بتارابی نهادند و چون شب در آمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تا کی اهمال
و … روی زمین از لوث وجود کفار پاک می باید ساخت و … بقوت دین مبین باید پرداخت
جهال و عوام الناس که از شیخ این جهت یافته آلات … داشته در رکاب محمود … شهر شتافتند و داروغه و
امرا و مغول که … اختیار کرده و تارابی در غایت شوکت در بخارا متمکن گشت و روز جمعه خطبه بنام خود خواند و … کسی
… داشت با خراجش حکم نموده دست رنود و اوباش را قوی گردانید تا منازل اغنیا در آمده هرچه میخواستند
بر میداشتند در ان ایام بر زبانش گذشت که عنقریب از غیب اسلحه خواهد رسید قضا را در ان نزدیکی جمعی از
تجار شیراز ببخارا باز گشته چهار خروار شمشیر بنظر آوردند و این اتفاق موجب ازدیاد ارادت خلایق شد
و بعد از چند روز از سلطنت محمود داروغه و امرا که از بخارا بیرون رفته بودند با لشکری بسیار مراجعت نموده روی بمیدان
قتال نهادند و تارابی ایشان را استقبال نموده چون مغولان نزدیک رسیدند … و خود در مصاحبت

شمس الدین محبوبی و عقب باستاده بودند و بنا بر آنکه در میان خلق شهرت یافته بود که … تارابی را … سلاحی داد
که در میان زمین و آسمان طیران می نمایند و هرکس تیغ و تیر در روی او کشند دستش خشک میشود و مغولان ترسان …
دست بر تیر و کمان و سیف و سنان می بردند و عاقبت … از شصت قضا گشاد یافته بر مقتل تارابی و محبوبی خورد
چنانچه هر دو بر خاک هلاک افتادند اما بسبب شدت وزیدن باد و غوغا … هیچکس بر این حال اطلاع نیافت
و لشکر جغتای آن طوفان را بر کرامت شیخ حمل کرده رو بوادی فرار نهادند و مریدان شیخ ایشان را تعاقب نموده
قریب ده هزار کس را بقتل آوردند و چون بمعسکر باز گشتند تارابی را ندیدند گفتند که خواجه غیبت فرمودند و برادرش محمود
علی را بر تخت حکومت نشاندند و کمر مطاوعت بر میان بستند و این اخبار بعرض امیر قراچار رسیده و توین … اسباب
… بامزد و فتح آن فتنه کرد و ایشان بعد از قتل تارابی یک هفته خود را انجا رسانیدند و برادران تارابی را …
… کشتند و جنگی سخت اتفاق افتاده قریب بیست هزار کس از جانبین کشته شدند و برادران تارابی نیز …
… مغولان بنهب و قتل و غارت بخارا … توجه نمودند و طایفه از اهل اعتبار با تحفه و پیشکش بسیار
ایشان را استقبال نموده التماس کردند که چندانی … آن بلده مبادرت ننمایند که صورت قضیه بعرض امیر قراچار برسد
و خبر باز آید امرا این ملتمس را بقبول مقرون ساخته … توین معدلت آگین بر این حال اطلاع یافته حکم فرمود که امرا و لشکریان
… کرده … بخارا … بیان … از قتل
… نجات یافتند ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبش عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید
علامه فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی و بیان از جمله مولفات ملاحت نشان اوست از علوم غریبه
و فنون عجیبه تسخیر جن و نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات و فن نحو و سیمیا و خاصیت اسماء رمل و اجرام سما وقوف
تمام داشت و این معنی از تقریر حبش عمید وزیر و دیگری از نواب پایه سریر سلطنت مصیر جغتای خان ظاهر گشته انجناب را
طلبید و … خویش گردانید و سکاکی پیوسته … می نمود و آن معنی موجب مزید … حسد
عمید … روزی جغتای خان بر صندلی نشسته بود و یک کلنگ چند در فضای هوا طیران مینمودند و دست بر تیر و کمان
برده سکاکی پرسید که پادشاه کدام یک ازین کلنگان را میخواهد که بر زمین افتد گفت اولین و آخرین و یکی از آنها که در میان
می پرد و سکاکی خطی … بر زمین کشید و افسون خواند و با انگشت اشارت کرد و فی الحال آن سه کلنگ بر زمین افتادند
و جغتای انگشت تعجب بدندان گرفته مرید و معتقد ابو یعقوب گشت … در ان ایام …
سکاکی … جغتای رسانید ع در ان نوبت که در بغداد بودم … از وزیر خلیفه رنجیده … چنانچه هرچند سعی … کردم

افروخته میشد و بعد از سه روز فریاد از نهاد خلایق برآمد خلیفه دانست که این معنی از نتایج طبیعت منست لاجرم مرا طلب کرده گفت
که آتش را بکش گفتم وقتی میکشم که در بغداد ذکر کنند که این فعل از سکاکی صدور یافته و وزیر بوسه بر کون سگ بدهد و همچنین کردم
که آتش را کشتم و الغرض تقرب سکاکی نزد چغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشک حسد در ضمیر وزیر مشتعل گردید و بجهت
استیصال آن زبده اهل فضل و کمال بسته و سکاکی بر این قضیه وقوف یافته بروی مسابقت جست و با چغتای خان گفت
که از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت و اقبال حبش عمید به درجه هبوط واصل و دکنوس رسیده و ایام نحوست
که شقاوت و ادبار او در سعادت و اقبال تو سرایت کند و چغتای این سخن را باور کرده فی الحال حبش را از وزارت معزول
و چون یکسال از عزل وزیر بگذشت و اختلال در احوال ملک و مال ظاهر گشت و چغتای با سکاکی گفت که ضعف نحوست طالع
مردم تا دوام میدارد و شاید که کوکب بخت حبش نوبت گرفته باشد سکاکی از روی خباثت عاقبت خیانت اندیشید گفت
میتواند بود که چغتای بار دیگر منصب وزارت را بحبش تفویض نموده و اگر قصه ابو یعقوب بر همان نسبت
کمباد و در آن اثنا سکاکی تسخیر نموده گروه لشکر آتش و نیش که سلاح آن نیز آتشین بود در خرگاه چغتای ظاهر گردانید
و چغتای از مشاهده آن حال مذبذب شده و حبش مجال سعایت یافته گفت چون سکاکی بر امثال این امور قدرت دارد
میتواند بود که خیال سلطنت نموده قصد پادشاه بلشکر آتشین کند و این سخن موثر افتاده چغتای خان سکاکی را محبوس گردانید
و سه سال در زندان بسر برده و بعد از آن روی بعالم آخرت آورده ذکر سلطنت ییسو منککا و قراهلاکو در مقدمه ظفرنامه مسطورست
که چون چغتای خان وفات یافت قراجار نویان که مدار ملک مملکتش بود قراهلاکو ولد متوکان بن چغتای را بپادشاهی
اختیار نموده در وقتی که کیوک خان بر مسند قاآنی نشست رقم عزل بر ناصیه احوال قراهلاکو کشیده یسو منککا بن چغتای خان را
در الوس والی گردانید و گفت نظم
پسر تا بود چون نبیره کلاه ش بسر برنهد تا نشیند بگاه ش
روزگار اقبال منککا باندک زمانی سپری شده از جهان پر ملال انتقال کرد قراجار نویان بار دیگر قراهلاکو خان را بر تخت خانی نشاند ب آب اقبالش بجوی بخت باز آمد دگر ش بسر بر پادشاهی سرفراز آمد دگر ش
در ایام دولت قراهلاکو امیر قراجار در تاریخ سنه اثنی و خمسین و ستمائه موافق توسقان ییل بدار القرار خرامید و از وی روح و چهل سرب و ده پسر یادگار ماند مدت عمرش
هشتاد و نه سال بود و بعد از فوت قراجار بچندگاهی قراهلاکو نیز از عقب رفته خاتونش ارغنه متصدی ضبط ایل و
الوس گشت ارغنه خاتون بروایت اصح صاحب مقدمه ظفرنامه دختر ارقی توکا بن تولی خان بود و بقول
مولف الوس اربعه دختر توراچی کورکان و باتفاق مورخان ارغنه خاتون که از هلاکو پسری صغیر داشت مبارکشاه نام
بعد از فوت شوهر تاج خانی بر سر نهاد و بر حسب حال مسلمانان پرداخته ایل و الوس را استمالت داده و کما ینبغی لوازم

امور پادشاهی

امور پادشاهی قیام می‌نمود تا آن زمان که الغو بر الوس چغتای استیلا یافته او را با خود جفت فرمود ذکر الغو خان الغو ولد
بایدار بن چغتای خانست و نامش در اصل النغو بود و بنا بر کثرت استعمال آن لفظ بالغو مبدل یافت و الغو بصفت شجاعت
و جلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی در ملازمت منکوقاآن بوده رایت اخلاص و هواداری افراشت
لاجرم بمزید عنایت و التفات قاآنی از سایر شاهزادگان الوس چنگیز خان امتیاز یافت و چون منکوقاآن بعالم
آخرت شتافت اریق بوکا او را مصاحب خویش گردانید در وقتی که میان قبلاقاآن و اریق مخالفت و نزاع بوقوع
انجامید اریق اندیشناک شد که مبادا هلاکو خان بهواخواهی قبلاقاآن از ماوراءالنهر و ترکستان آید و ابواب جنگ و
جدال بر روی روزگار بگشاید و در آن باب امرا اتفاق نموده رای جمله بر آن قرار گرفت که یکی از شاهزادگان را
بسلطنت آن ولایت فرستند تا میان مخالفان و ایشان سدی باشد بنا بر آن اریق بوکا حکومت الوس
چغتای خان را بالغو تفویض نمود و الغو بجمعیتی هر چه تمامتر بصوب مقصد روان شده چون نزدیک بیش
بالیغ رسید ارغنه خاتون طوعا و کرها امر سلطنت را با وی بازگذاشت و الغو از المالیغ تا کنار آب جیحون بضبط
در آورده باندک زمانی صد و پنجاه هزار سوار جمع آورده در آن ولا که در اردوی اریق بوکا وبا و قحط و غلا شیوع یافت
و ایلچیان نزد الغو فرستاده غله طلبید و الغو اگرچه خیال استقلال داشت اما بواسطه آنکه مردم او را بکفران نعمت
منسوب نگردانند تحت محصلان تعیین فرمود که همراه فرستادگان اریق بولایت رفته اجناس و اقمشه جمع آورده
و باردوی او رسانند و بعد سرانجام اموال و اطعمه فرستادگان الغو خان طالب بهانه شد که دست تصرف ایشان را از
و در آن اثنا شنود که یکی از ایلچیان میگفته که ما این جهات را بفرمان اریق بوکا از رعایا ستانده ایم الغو را با آن
چکار رواست و الغو همین سخن را بهانه ساخته بر حبس و قید ایلچیان و قسمت اموال بر لشکریان اقدام نمود و قاصدی نزد
قوبلا قاآن ارسال داشته بر بیع و تابره مخصوص گشت و چون اریق بر کیفیت حادثه وقوف یافت از قراقورم بجنگ
قتال عازم ترکستان شد و الغو بر الجیکی بن قراچار نویان که امیر الامرایش بود روی بمیدان نبرد آورده مقدمه سپاه
اریق بوکا را منهزم کرد اما بعد از آن اریق بنفس خود رسیده غالب آمد و الغو بکاشغر گریخت در وقتی که اریق بطرف ختلی
نشتافت بار دیگر بدار الملک خویش بازگردید و ارغنه خاتون را بعقد نکاح کشیده بنا بر استصواب او امرا و ارکان
مسعود بیک بن محمود یلواج را بار گردانید و در خلال این احوال چون هیدو خان بامداد برکه خان مستظهر گشته علم مخالفت الغو
مرتفع ساخت دو نوبت بین الجانبین محاربه دست داد کرت اول الغو مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن
واقعه یکسال از جهان بمرض طبیعی انتقال نمود و مدت سلطنت او چهار سال بود ذکر مبارکشاه بن قراهلاکو چون الغو رخت

معالم آخرت کشید مبارکشاه پسر قرا هولاکو که مادرش ارغنه خاتون بود باهتمام ایرجل فی سنه اثنی و ستین و ستمایه موافق ادیل پادشاه الوس جغتای گردید و مبارکشاه پادشاه مومن حلیم کم آزار بود و همواره مغولان را از حیف و تعدی منع میفرمود و بنابران بعضی از آن طایفه بهانه جستند که شاهزاده عادل را از میان بردارند و اهانت بر متابعت دیگری کمار
و دران اثنا براق اغلان بن ییسو نتوه بن موتوکان بن جغتای خان منظور نظر عنایت قوبلا قاآن گشته منشور سلطنت
الوس جغتای حاصل کرده آمده بود و بدار الملک جغتای خوش نشاهنشاهی ازو بهم مبارکشاه و محال اطراف آن حکم مینافذ و در روز جهل
تواضع و چاپلوسی گذرانیده و جمعی امرا مبارکشاه را با خود متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام شکو
سرانجام در حمام بود ده هزار سوار خروج کرده بیک ناگاه او را اسیر و دستگیر گردانیدند و جمیع خزاین و دفاین و بعد کشتن
و کلود و کشتن و چند مبارکشاه بحیطه ضبط درآورد اما پایش آسیبی نرسید ذکر براق خان باتفاق مورخان براق
خان پادشاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف و باخذ اموال رعایا و زیردستان مشعوف بشجاعت و تهور مشهور
و بجلادت و بکرهنکور در اوایل شهور سنه ثلث و ستین و ستمایه موافق بار سایل علاجه باطل و بکر مزید جلادت از سایر
امرا الوس جغتای امتیاز داشت منصب امیر الامرائی رسانید و امر وزارت مسعود بیک یلواج مفوض گردانید
و در اوایل ایام پادشاهی میان او و میان شاهزاده قیدو دو نوبت مخالفت و محاربت اتفاق افتاده آخر الامر
بسعی و اهتمام قپچاق اغول بن قدان بن اوکدای موافقت و مصالحت دست داد و بعد ازان براق خان لشکر فراوان
جمع آورده و فتح خراسان بلکه تسخیر عراق و آذربیجان را پیش نهاد همت ساخت و از آب آمویه عبور نموده با اباقا خان که در آن
زمان قائم مقام هلاکو خان بود جنگ کرده منهزم بازگشت و چون به بخارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت
و بعد از چند روز بمرض فالج گرفتار شده و در اواخر شهور سنه ست و ستین و ستمایه موافق قوییل نزد قیدو خان
رفت و شربتی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود **گفتار در بیان مجملی از**
احوال براق و بیان منهزم شدن او از لشکر آذربیجان و عراق در روضة الصفا مسطور است که چون براق
در الوس جغتای بر مسند ایالت تکیه زد از جاده مستقیم عدل و انصاف انحراف نمود و لشکریان از ظلم و اعتساف
منع نکرد و مغولان کار و کیش در بلاد ماوراء النهر و ترکستان شیوه ناستوده پیش گرفته رعایا بیچاره با عمال رنج و عناد
دست کش مشقت بلا گشتند و براق در اوایل ایام دولت خود سپاهی در هم کشیده روی جانب ختن کرده و کشتیه
قوبلا قاآن را از آن دیار گریزانیده و دست بتیر و غارت برو جه برآورده و در ولایت ملوک جبرائی در رفته آن شاه
حطائی سیظرنشین مانده و بی تقریب نبری بران زده در شاه چهار از کجا نازل گشت و در چاه مستراح که در برابر آن
بود افتاد مغول بآن چاه فرو رفته صد و پنجاه بالش زر سرخ یافت و همچنین جمعی از لشکریان براق سنبی در باغی بوده بسیار محمود
بر درختی میان اتی بستند و ناگاه سپاهیان از جنی رمیده و آن درخت بوسید بشکست و از میان آن شش هزار بالش نقره
ظاهر شد و سپاه براق از آن غنایم براق تمام بدست آورده و این معنی از امارات قوت دولتش دانستند و چون براق از ضبط مهام
الملک فارغ گشت بعد از چندی بجور و طغیان اشتغال نمود و این اخبار بسمع قیدو خان رسیده و فرمود که او را برو دفع همت
واجب دانست و با لشکر فراوان متوجه او گشته براق نیز با تمام مستعد جنگ و پیکار شده و در کنار آب سیحون پیاده حمله
مرد و کثرت آتش قتال التهاب یافت از بسیاری استعمال تیغ و سنان خون چون رود سیحون در فضای معرکه سیلان
می نمود و از جانبین بسیاری بر خاک هلاک افتاده آخر الامر براق ظفر یافت و با غنایم نامحصور عنان بدار الملک خویش تافت
و بعد ازین واقعه نوبت دیگر در کنار آب خجند در میان آن دو شاهزاده دولتمند مقابله و مقاتله دست داده در این کرت
قیدو خان بعروس فتح و نصرت فایز گردید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان یکران باز نکشید و قصد نمود که بکلی آن
غارت و تاراج بلاد ماوراء النهر را پاک سازد و براق بار دیگر لشکر کرده علم جنگ و جدال برافرازد اما قبل از آنکه این اندیشه
از حیز قوت بفعل آید قپچاق اغول که در سایر منابر او کدای قاآن انتظام داشت از نزد قیدو خان برسالت آمده زلال
طلایه شوق مند و مواقفه دل اسپندش قرار ملاطفه گردانید تا از مقام غارت ماوراء النهر و عداوت قیدو درگذشته بین
الجانبین بساط صلح و صفا ممهد گردید و بدین جمله مقرر گشت که قیدو و براق برادر وار بهم بوده از آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر
خراسان و عراق نهند و بعد از آن در سلک احوال براق خان منتظم گشته در شهور سنه ست و ستین و ستمایه موافق
طابیل مسعود بیک یلواج را برسم رسالت نزد اباقا آن فرستاد و بعد ازان تا بحسب ظاهر مخالفت و اتحاد نمود
ضمنا تخمین کیفیت لشکر عراق و آذربیجان نماید و بر کیفیت مسالک ممالک اطلاع حاصل فرماید و مسعود بیک ع نیری
لسان عقیدت ورست ❊ و ولی چون طالع مقبلان قوی از آب آمویه بگذشت و بسرعت هر چه تمام تر طی مسافت نموده
جهت رعایت حرم در هر منزلی دو سر اسب صبار فتار و معتمد مکار گذاشت و چون بمقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمد
جوینی که دیوان اباقا خان بود باتفاق امرا و نویینان او را استقبال نمود و خواجه هر چند که سرکش در زبر ران داشت
در حین ملاقات وظایف انسانیت بتقدیم رسانیده پیاده شد و مسعود بیک همچنان سوار جناب صاحبی را در
کنار کشیده بزبان استخفاف گفت صاحب دیوان توئی تا است رعیان خوش نشر خواجه شمس الدین محمد که یکی از عقال خود را
قرینه آصف بر جای مینداشت از این معنی غبار آرزده خاطر گشت اما بنابر آنکه محل مقتضی اظهار نبود دم درکشید
و الحال چون مسعود بیک بپارگاه اباقا خان درآمد منظور نظر عنایت شده بر جمیع امرا مقدم نشست و عبارت خوب و اشارت محبوب

او را رسالت فرموده بر بدیع الملک حضرتانه و عوارف پادشاهانه اختصاص یافت و بنا بر آنکه همراه و بحیله و فریب منشی بود و بعد از
چند روز اثر بدگمانی در حق خود مشاهده نمود و در طلب جهت مرخصت فرمود و اباقا خان بشرف اجازت ارزانی داشته
مسعود بیک بی توقف و اهمال برکاب وری برق مثال سوار شد چون ملک الافلاک لحظه در هیچ مرحله از حرکت نیاسود و روز دیگر
از جانب خراسان خبر آمد که براق باستعمال جنگ و جدال اشتغال دارد و رسالت مسعود بیک جهت تجسس بوده لاجرم اباقا خان
ایلچی در تسییر [illegible] کرده ایشان او را رسال [illegible] مسعود بیک را کی جلوته تواند یافت و او مردی عاقل کار افتاده
و منازل بمنزل اسبان سوده [illegible] هیچ وجه تانی و توانائی نکرده میان [illegible] چنانکه بر به فلک ز سرعت آن حرکت حیران ماند
و با جفا و صاحب تاریخ و صاحب [illegible] و از تبریز بیکبار بجیحون رسید چون ابر و باد بر آب گذشت و یکجهت پیوسته
هر چه مشاهده نمود معروض گشت و براق عزیمت فتح خراسان و عراق تصمیم داده قصد کرد که جهت [illegible] لشکر و ضروریات سفر
بخارا و سمرقند را تاراج و غارت کند مسعود بیک عرضه داشت که تخریب ولایتی که در تصرف پادشاهست منبع مملکت موهوم
از مقتضای خرد و کیاست دور می نماید [illegible] آن مقدار رعایت باید نمود که اگر [illegible] حشم زخمی رسد رعایا بجرم
نزاع [illegible] باشند براق [illegible] عصبانک شده فرمود که تا مسعود بیک را هفت چوب زدند لیکن از خوف
و تاراج متقاعد گشت و قیدو خان قبچاق بن قداق بن شاهزادگان [illegible] قبل از ملاقات اباقا خان و براق مراجعت نموده
و چون ایشان بماوراء النهر رسیدند براق با صد هزار سوار آراسته [illegible] و ستین و ستمایه حوالی آب [illegible] از آب
آمویه گذشته غبار فتنه و آشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت و ملک شمس الدین محمد کرت که در آن وقت والی [illegible]
بود [illegible] براق [illegible] شاهزاده تبشین اغول و ارغون آقا که در [illegible] اقامت داشتند [illegible] پادشاه
ماوراء النهر عاجز گشتند و انهزام یافته روی بصوب عراق آوردند و براق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شده اباقا خان بعد از [illegible]
این اخبار با سپاهی بعدد قطرات امطار از عراق و آذربیجان بجانب مخالفان نهضت فرمود و چون بحدود ری رسید تبشین اغول
و ارغون آقا بموکب اعلی پیوستند و حقیقت حال و کثرت ابطال [illegible] براق را عرض کرده باتفاق متوجه [illegible] هرات شدند خبر نهضت
اباقا خان در اردوی براق خان متواتر پیوسته شاهزادگان که بفرمان قیدو خان کمر معاونت براقیان بر میان بسته بودند
هنگام عنان [illegible] بصوب ماوراء النهر معطوف گردانیدند و این معنی موجب اختلال لشکر سپاه جغتای گشت و براق [illegible]
جاسوسی بعسکر اباقا خان فرستاد تا تحقیق نماید که خان بنفس نفیس متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان و امرا
لشکریان محاربه نامزد کرده و قراولان سپاه آذربیجان جاسوسان را گرفته پیش اباقا خان بردند و بعد از استفسار [illegible]
از ایشان موجب آمدن خود را بر سبیل راستی تقریر کرده اباقا خان آوازه در انداخت که بسیاری سپاه دشت [illegible]

خان

همچنان زبره بر کشت و عطانیه فرمود که مصلحت دولت ما در مراجعت است [illegible] کوچ کرده در وقت سوار شدن [illegible]
که علامت [illegible] شاید و آهسته اشارت نمود که آن شخص [illegible] خود را بر زبان آورد [illegible] و دیگر [illegible] برساند
و فرمان بران موجب فرموده عمل نمود و آن جاسوس بسرعت برق و باد نزد براق خان رفت و آنچه دیده بود و شنیده
بعرض رسانید و گفت حالا صحرای هزار جریب بخیمه و خرگاه و مفروش بملبوس ابریشم است و از سپاه و امرای آذربیجان
و ایران دیار [illegible] براق از [illegible] این خبر [illegible] مرغاول و جلایربای که کلانتران امرای ماوراء النهر بودند خرامان
بدرگاه پادشاه در آمدند و رسم تهنیت بجای آوردند ★ سرافراز مرغان دل جنگجوی ★ بیامد [illegible] باز گفت و گوی ★ که
اقبال ای شاه تابنده باد ★ سپهرت چو بندگان بنده باد ★ نگفتم که بود کسی مرد تو ★ نیارد کسی تاب ناورد تو ★ شنیدی که [illegible]
کوشش و جنگ کین ★ گریزنده شد پادشاه بهین ★ القصه براق و امرا [illegible] آن خبر [illegible] از طلوع صبح صادق [illegible]
ایلچیان پای در رکاب آوردند تا صحرای هزار جریب [illegible] آن سر زمین را از خیمه و خرگاه [illegible] شب در
عیش و طرب بروز رسانیدند علی الصباح که خسرو شرقی انتساب آفتاب بمیدان سپهر تاخت و رایت نهضت از عقب [illegible] کواکب
برافراخت و براق خان [illegible] بر سبیل [illegible] اباقا خان در حرکت آمده و چون نزدیک [illegible] رسیدند فضای [illegible]
[illegible] از لمعان اسلحه مبارزان عراق و آذربیجان مانند [illegible] آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور بماتم مبدل شد
و براق خان آه سرد از دل پر درد برکشید گفت [illegible] امرا و مقربان حضور صاحب [illegible] مرغاول و جلایربای [illegible] خاطر [illegible]
گشاده و در آن شب دل بر تهیه اسباب جنگ نهاده روز دیگر از جانب شرق و مغرب خروش کوس [illegible]
خورشید [illegible] خطوط شعاعی [illegible] و آن دو پادشاه [illegible] سپاه پرداخته از صدای کوس و
کوس [illegible] گردون [illegible] آوای نفیر و کرنای زمین و زمان [illegible] کمان سهام اجل [illegible] میدان
[illegible] گرفت و از تیغ سنان و تیغ خون [illegible] سیلان آمده روی زمین صفت [illegible] پذیرفت در آن اثنا [illegible]
عزم براق خان از سحاب [illegible] و درخشیدن کرده از طرف برانغار لشکر خویش [illegible] جوانغار مخالفت [illegible]
و هر کس که در برابرش بود بزخم شمشیر و خنجر منهزم ساخت و نزدیک بان رسید که جیش اباقا خان از هم فرو ریزد و آن
پادشاه کشورگشای از دست برد لشکر جغتای [illegible] در آن حین
از اسب پیاده شده بر صندلی نشسته عراقیان را بر محاربه [illegible] کرد اباقا خان بنفس خویش با فوجی از دلیران [illegible]
رانده حمله فرمود و از سپاه براق مرغاول در برابر آمده کشته شد و در آن ساعت کوشش مردان مرد و لشکر
[illegible] و لشکر بمرتبه رسید که تا [illegible] شدید الانتقام [illegible] موسوم است چنان بکاری [illegible]

رنا سپهر جمهور گرد عالم و عالمیان گردیده مانند آن کارها بی نشنیده و چون پادشاه جنگ جهادم از مهابت آن معرکه
ترسیده روی به دیار مغرب نهاده و از عکس حق ساکنان مسالک پهلوانی دامن افق را ازکشتگان مملو ساخت و براق خان امارت نگر
وانکسار بر حیات احوال مردم خویش مشاهده نموده روی بصوب ماوراء النهر آورده و بعد از وصول بخارا با نوروز حیدر در داشل و دخت
مسلمان شده و سلطان غیاث الدین لقب یافت و هم در آن ایام بمرض فالج گرفتار گشته سلک جمعیتش از هم گسیخت و مسعود بیک
بلوچ از وی جدا شده باردوی قیدو خان گریخت و براق نیز با جمیع حرمت و اشفاق نزد شاهزاده قیدو رفته و سر و دختر
گذرانیده و آخر الامر دست ساقی مکر ونیو شربتی مسموم در کشید و در گروش این سپهر مانند افور حاجبت که مجلد اجتناب
بود و نوبت چو رسید و چه توان کردن باساقی این بزم که دو رسیت زجور از براق چهار پسر مانده بزرگترین ایشان
نکپسو نام داشت و یکچند باتفاق برادران خود و اتفاق احمد خان با قید و آغاز مخالفت کرده از سر تحید تا کجا آتش ظلم و
بیداد برافروختند و خان و مان مهاجی که به مسعود بیک بلوچ در ان بلاد جمع آمده بودند بنا بر قتل و غارت بسوختند و چند
نوبت میان اولاد براق و قیدو محاربت دست داده هر بار کسر بر جانب اولاد براق افتاده و بدین واسطه رعایا بحوادث
در مطالبه گرفتار شده در ان اثنا آقا بیک ترکمان که کوتوال ظلعه اموی بود نزد اباقا خان رفت و به تحریک خواجه شمس الدین محمد
صاحب دیوان بعضی از وقایع مذکوره معروض داشت و گفت هر کس که والی سمرقند و بخارا میشود ملتزم لشکر جغتای بکار
و اضطراب نموده متعرض بخراسان میگردد و مناسب آنست که چون حالا بسهولت میسر می پذیرد فوجی از سپاه ظفر پناه آنجا
فرستاده بنوعی سازند که دران دیار عمارتی باقی نماند این سخن مقبول افتاده و بیک بهادر را با یکتومان لشکر در مرافقت قرابیک
این مهم نامزد کرد و ایشان بعد از طی منازل و مراحل به والی بخارا رسید بران بلده استیلا یافتند و قتل عام نموده آتش در
مدرسه مسعود بیک بلوچ که معمورترین مدارس آن بلده بود زدند و از ان تعصه و کتب نفیسه که در آنجا بود خوره خاکستر گرفته
و چون آق بیک سپاه روزگار و یکی از لوازم فتنه و فساد هیچ باقی نگذاشت و پنجاه هزار پسر و دختره بیگرد که اسیری
گرفته بودند چنین انداخته علم مراجعت برافراشتند و مدت هفت سال بخارا از آدمیان خالی بوده بعد از ان مسعود بیک
بحکم قیدو خان بار دیگر به تعمیر آن خطه پرداخت و به دستور سابق بخارا و توابع را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان
ساخت **ذکر تکبی خان** بعد از وقوع فوت براق خان امرا و کلان تران باتفاق اشارت قیدو خان تکبی خان ما که پسر
جغتای خان بود و بروایتی پدرش بیتزاموت و بیقول سایرین نام داشت بپادشاهی برگرفتند و چون تکبی را بعد مرگ پسر آمد
علم متابعت **بوقا تیمور بن قداقی بن بوری بن موتوکان** برافراشتند و پس از آنکه بوقا تیمور نیز وفات یافت پسر براق
که بقول **داسجاد** و بروایتی داو اسجن نام داشت و در ماوراء النهر و ترکستان پادشاهی کردی و امیر الامراء لشکرکش و بقلیع

بن نوبان بود و او مدت سی و دو سال سلطنت می نمود **گفتار در بیان مخالفت دوا خان بن براق خان با پادشاه الغ**
و ثبت و جغتای با سبب تیمور قاآن دوا خان باتفاق مورخان پادشاهی کامکار بلند مقدار بود
بزیور شجاعت و مردانگی از تمامی امثال و اقران ممتاز و مستثنی می نمود و در ایام دولت او بهمن تدبیر ایلیکبر خلقی کثیر در ظل ایالت
جمع آمده و القصه بعضی از شاهزادگان که محافظت امیر تیمور قاآن مأمور بودند ذکر ارتب و بجانب ایشان ایلغار کرده شب هنگامی که
بجمع افواج و دو سه گامی به اشتغال و عشرت شغفته بودند که ناگاه رسیده و پس از کورزکوزرکان که داماد تیمور قاآن بود مجلس عشرت
که در برابر دوا خان آمد و کورکوز با شش هزار سوار باستقبال شتافته بعد از وقوع قتال گرفتار شد دوا خان او را مقید
و محبوس گردانید غنایم بسیار گرفته مراجعت فرمود و در حدود قراقرم بفراغت بساط عشرت مبسوط ساخت و چون گرفتاری آن
به تیمور قاآن پیوسته پریشان شد بعضی از امرا را سرحد را مقید کرده نمود و روی به تدارک اختلال احوال سپاه آورد و در این اثنا
اولوس بوقا و دوا و آقا با دو هزار سوار چهار زده دوا خان گریخته نزد تیمور قاآن رفتند و گفتند که ما بریدو نیک سپاه
جغتای اطلاع داریم و نهایت شجاعت او را میدانیم اگر اشارت قاآن نافذ گردد بر رزم ایشان کمر بندیم و دوا و اتباع او را
در معرض هلاک و خرابی ملک گرفتار سازیم و تیمور قاآن دو امیر را به انعام کلاه و کمر سرافراز ساخته و دوا ... دست برده را
مشهور دارند که فوجی از امراء و لشکریان مصحوب ایشان بمحاربه آورده بر این موجب حکم فرموده و اولوس بوقا و دو آقا
آن سپاه را سرکرده و در وقتی که دوا خان ... شبیخون اولوس بعضی از شاهزادگان که متابع تیمور قاآن بود ایلغار نموده
بیکبارگی بوی رسیده تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشکریان جغتای را کشتند و دوا خان ... بصوب فرار
گردانیده و داماد و ... اسیر ساخت و چون دوا خان به دار الملک خود رسید ایلچیان سخن دان نزد تیمور قاآن فرستاده
پیغام داد که اگر بی ادبی کردیم جزای او را رسیدیم اکنون مناسب آنکه داماد ما به جانب ارسال داری تا ما نیز کورکوز را اطلاق
نمائیم و تیمور قاآن داماد دوا خان را با اسپ خاص کرده تشریف رخصت ارزانی داشت و قبل از وصول او دوا خان کار کورکوز
کارکورکوز را ساخته بود و ما بجمعی که نزد قاآن اطلاب آمده بودند گفت که ما کورکوز را به جانب اردوی شاهزاده قیدو
فرستاده بودیم و او در اثنای راه وفات یافته بعد از این واقعه چنانچه در ضمن وقایع قیدو خان گذشت کرت دیگر دوا
و لشکر تیمور قاآن بمحاربه روی نموده و در ان روز ظفر و نصرت قیدو خان دوا خان را بود و چون دوا خان در ... مرض موت
گرفتار گشته طبیعتش از دوا و ادان عارضه عاجز شد پسرش **کوچک خان** بر مسند شهریاری نشست مدتی در ایام دولت
خود و لایتی را که اولاد قیدو خان متصرف بودند در حیز تسخیر در آورده آخر الوس جغتای گردانید و بعد از آنکه
کوچک خان نیز رخت بقا کشید **بالیغو خان** بن قداقی بن بوری بن میتوکان پادشاه گردند و المقصود نیز بوقت حلول اجل

تخت و تاج را وداع کرده اسنبوقا خان بن دوا خان رایت سلطنت برافراشت **ذکر سلطنت اسنبوقا خان و لشکر فرستادن او**
بجانب خراسان چون اسنبوقا در اولوس لوای خانی و علم جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده خیال تسخیر
خراسان بخاطر گذرانیده برادر خود کبک خان و شاهزاده منکو بن ارکتمور بوقاتیمور بن توزی را نامزد آن مهم فرمود و شاهزاده
منکو بن ارکتمور بوقاتیمور بن توزی را نامزد آن مهم فرمود و شاهزادگان با سپاه فراوان از آب آمویه عبور نموده بقتل و غارت و شهر
و ولایت مشغول گشتند و امیر یساول و بوجای ولد دانشمند بهادر که در آن زمان از قبل سلطان محمد خدابنده در خراسان اقامت
داشتند و چون این خبر شنیدند یک دیگر پیوسته بکنار آب مرغاب شتافتند و در آن مقام در میان سپاه ایران و توران
حربی صعب واقع و کبک خان و منکو ظفر یافتند لشکریان خراسان عنان بصوب عراق و آذربیجان تافتند امیر یساول و بوجای
با چهار سوار رعایتی پای ثبات و قرار استوار داشتند آخر کار جلادت و مردانگی بجای آورده آخر الامر امیر یساول با هفت نفر
حلوان ازان گرداب فنا بساحل نجات گشتند و بوجای با چهل نفر از آهن خای مبارزت می نمود تا وقتی که آن سواران بتمام کشته شدند
آنگاه از غایت تشنگی خود را در آب انداخت و یکی از بهادران ماوراء النهر زخم بر جانکاه آن روده از خون بوجای گلگون
ساخت و شاهزاده کبک و منکو را روز بازاب از ضعف خراسانیان می تاختند و بر پای گرفته بر می تاختند و کبک خان منجو بهت که در ظلام
لیل و نهار بر خراسان بازگشت اما شاهزاده منکو را ملع آمده گفت مصرع چو فیروزی کشتی شود رستخیز مکن جنبت بر خصم راه گریز
و بنابران کبک خان ترک تکاپش نموده بر کجکان داد و شاهزاده منکو رجعی از سران را زاد و راحله داده همراه ایشان فرستاده
چون خبر استیلای شاهزادگان و فرار امرا و خراسان بعرض اولجایتو سلطان رسید و با لشکرهای عراق و آذربیجان متوجه خراسان
گردید و کبک و منکو از توجه او واقف شدند عنان بصوب ماوراء النهر و ترکستان تافتند و کیفیت اسنبوقا خان سپرد
ملامتش و التفات یافتند و اسنبوقا در آن ممالک بکام دل اوقات میگذرانید تا آن زمان که اوقات حیاتش
بسر حد رسید و متوجه عالم عقبی گردید **ذکر کبک خان بن دوا خان** باتفاق مورخان کبک خان مظهر آثار
عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بوده و او بعد از فوت اسنبوقا بر تخت سلطانی و مسند جهانبانی
صعود نموده و از نوادر وقایع که در آن خان مسطور است آنکه روزی بعزم گشت با جمعی از خواص صحرا شد
در کوه و دشت میگشت ناگاه استخوانی در میان سبزه ها در آمد که در مغاک بر زبر خاک افتاده بود و خان گفت لفظ
در آن عظام پوسیده بگرفت پس وی بملازمان آورده گفت میدانید که این استخوانها چه میگویند ایشان سر در
پیش انداختند کبک خان فرمود که مظلوم چند بوده و داد میخواهند انگاه همت بر کشف احوال اموات گماشته
امیر شاهزاده را که آن سرزمین متعلق بوی بود طلب کرد و از وی حال آن استخوانها پرسید و آن شخص

بیدار شده رجوع فرموده و سر را بدست در دیده زده بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوسته که قبل از این تاریخ نسب حال
کاروانی از جانب خراسان به اتحاد رسیده بوده بجماعت ایشان را کشته و اموال را غارت کرده اند چون کبک خان بر حال
وقوف یافت و جمیع اموال و قیمت خوبان فرمان داد و کس بنواحی خراسان فرستاده حکم فرمود که از ورثه آن
کشتگان هر کس باقی مانده باشد ارسال دارد و چون آن جماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند کبک خان اموال
خونبهان را بدیشان سپرده بیت عدل بین که از غایت انصاف داد استخوان مردگان را داد داد و در سنه احدی
و عشرین و سبعمایه بحلول اجل طبیعی کبک ملک ولال کشته برادرانش **ایلچیگدای خان و دوا تیمور خان** بنوبت
متصدی امر سلطنت بودند و چون ایشان نیز بر بستر هلاک غنوده پادشاهی الوس جغتای خان برادر دیگر ایشان
ترمشیرین خان رسید و او پادشاهی عادل کامکاری جهاندار متقی مرحمت شعار بود و چهره دولت خانی را بکلگونه
سعادت مسلمانی برافروخت و بتوفیق سبحانی در عالم فانی ابواب سلطنت جهانبانی اندوخت اکثر الوس جغتای خان
در زمان جهانبانی او بدین اسلام فایز گشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشید ارکان ملت مصطفوی در خور
جواز نموده ل شمع دین برفروخت نظم و زان پس که ظلمات بسوخت الوس میل کرد بدین مسلمین بنیاد
ای کوکبش آفرین **ترمشیرین** در زمان دولت لشکر بهند و هندوستان کشیده و حدود دهلی و گجرات را تاخته سالما و غانما
به ترکستان باز گردید و بتاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمایه موافق لوییل برادرزاده ترمشیرین خان بوزان
بن دوا تیمور بن دوا خان که حوال حالش بحلیه اسلام تزیین نیافت حرب کرده او را بدرجه شهادت رسانید و بوزان اگر چه
در الوس جغتای متمکن گشت اما جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا و اعیان از تیغ ستم بگذرانید و از مطلع سعادت بهرمند نبود
می بودند که ترمشیرین خان در سنه ۷۳۲ در کتب مرض گشت و آن عارضه اشتداد یافته در گذشت **چنکشی بن ابوکان**
بن دوا خان بعد از مراجعت پوران بجانب مسند امارت شد و چون روزی چند دولت بگذرانید برادرش **یسون تیمور**
خروج کرده او را بقتل آورده و یسون تیمور شخص بادی و دیوانه سار بود چنانکه هر دو پستان مادر خود را بریده بعلت آنکه ایام طفلی
شدن امر المکشی نوکشته بودی بنابران اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته در آن اثنا **علی سلطان** که نسبش
بای کدای قاآن بن اوکتای بن چنگیز خان میرسد بر الوس جغتای استیلا یافت و عمده امرای قبلان و قاچولی
بهادر که با ایمنغای نوبنده خان مرتبه بود دست چنگیز خان و قراجار نویان نیز خط بر آن نهاده بود و منافع ساخت و چندگاهی
پادشاهی کرده او نیز مانند دیگران بعالم آخرت شتافت **محمد خان بن بولاد بن کونجک خان**
بعد از فوت علی سلطان بر تخت پادشاهی نشسته بر دادستانم پرداخت و نوبت دیگر بمعدلت اولوس جغتای از امور

جهاندار شاهی که از عدل او ❋ درآمد اگر آب دولت بجو ❋ سنانهای شبرنگ را خوک نمود ❋ شب فتنه را عهد او صبح بود **ذکر قزان سلطان خان**

قزان سلطان ولد یسور بن اوکتمور بن بوقان تیمور بن ایتوری بن مینوکان بن چغتای خان واو در شهور سنه ثلث و ثلثین

و سبعمایه موافق قوییل بر تخت سلطنت می‌نمود و لوای ظلم و بیداد افراخته بنیاد حیات بسیاری از امرا و نوینان برانداخت

و از هر کس اندک جریمه در وجود آمد ❋ مطمورهٔ خاک منزلش ساخت ❋ سیاستش بمرتبه بود که اکابر و اعیان هر گاه که بموجب

ملازمتش بودند از غایت وهم کفن در زیر جامه پوشیده اهل و عیال را وداع می‌نمودند و صباحش بمثابه که مقربان و ایلچیان

هر شام که از حضور خدمتش کناره یافته بصحبت زن و فرزندان میرسیدند سجدات شکر الهی بجای آوردند و نذر و صدقات

بمستحقان میرسانیدند و آخر الامر قبیلهٔ اشراف الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با امیر قزغن که در سلک اعاظم

امرای برلاس انتظام داشت موافقت نمودند و امیر قزغن سالی سرای را معسکر ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورد

و چون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت با لشکری فراوان بجانب مخالفان نهضت کرد و در شهور سنه ست و اربعین

و سبعمایه در دشت قره دره در یکی از آن دو گروه را جنگ اتفاق ملاقات افتاد و در میدان و در وقت دار و گیر تیری

بچشم امیر قزغن رسیده قزان سلطان را ظفر و نصرت دست داد و زمستان قزان سلطان در قرشی قشلاق

کرده و از شدت سرما و از کثرت باد که اکثر الاغان لشکرش روی بگذرگاه عدم آورد و امیر قزغن چون از ضعف دشمن

آگاهی یافت کرت دیگر علم مراجعت مرتفع ساخته بسروقتش شتافت و باز میان آن سپاه رزم خواه محاربه روی نمود و

درین جنگ قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج منع آمده جناح مرحمت و احسان

بر مفارق بازماندگان قزان سلطان مبسوط گردانید و در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس چغتای خان در

ماوراءالنهر و ترکستان تا آوان کشته شدن قزان سلطان صد و نه سال بود و بعد از قزان سلطان امیر قزغن دانشمندجه

خان را بسلطنت برداشت و کار ای قاآن بر مسند کامرانی الوس چغتای اعتبار نمود و چون دو سال از زمان دانشمندجه خان

بگذشت امیر قزغن او را بر کشته **بیان قلی خان** در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغو اغول بن دوا خان بود

و در ایام دولت او امیر قزغن بساط عدل و کرم گسترده بدانهٔ انعام و احسان مرغ دل انسان صید نمود و در سنه ۷۶۰ قتلق

تیمور نامی که خواهرزاده امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت نسبت با امیر قزغن راه مخالفت برافراشت و در شکارگاه آن امیر معدلت

پناه در دام بلا انداخته بدرجهٔ شهادت رسانید بطرف قندز گریخت یکی از مقربان امیر شهید با جماعتی از خواص عقبش

دوان کرده و در بلدهٔ قندز بوی رسیده بضرب شمشیر تیز او را پاره پاره ساخت و دو سکام بازگشته علم حسن

عهد و وفا برافراخت آنگاه پسر امیر قزغن امیرزاده عبدالله قایم مقام پدر شده سمرقند را ملک خود گردانید

تا بطمع که نسبت بخاتون بیان قلی خان داشت او را بقتل رسانید **تیمور شاه خان** پس از کشتن بیان قلی خان باشارت امیرزاده

عبدالله بر سریر پادشاهی صعود نمود آن پسر یسور تیمور بن ابوکان بن دوا خان بود و در ایام دولت او امیرزاده عبدالله

امیر بیان سلدوز طریق خلاف سلوک داشته باتفاق امیر حاجی برلاس که از اولاد تومنه مسکان بن قاچار نوین بود لشکری

درهم کشیده متوجه سمرقند گشته تیمور شاه و امیرزاده عبدالله در معرکه بقتل رسیدند و امیر بیان سایر دیار ماوراءالنهر را

بحیز تسخیر در آورده و لوای پادشاهی مرتفع گردانید و چون او مردی سلیم نفس کم آزار بود و در شرب مدام و مصاحبت

سرو قدان سیم اندام افراط می‌نمود اختلال باحوال ملک توران راه یافته و در هر سری سودایی و در هر دلی تمنایی

پدید آمد و امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند و اولجایتو سلدوز در بلخ و محمد خواجه اپردی

در شبرغان لوای استقلال برافراشتند و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری لشکری جمع آورده

و هوستان حدود ولایت را تاخته نقش سروری بر ضمایر صحایف می‌نگاشتند **ذکر توغلق تیمور خان** بعد از

شهادت امیر قزغن توغلق تیمور بن ایلچی بوغا بن دوا خان در الوس جته بر مسند سروری نشست و چون اخبار پریشانی

ماوراءالنهر بسمع او رسید همت بر استخلاص آن ولایت بست و در شهور سنه احدی و ستین و سبعمایه بطرف سمرقند نهضت

نموده گردن اکثر امرا [illegible] اطاعت در آورد و در هر بلده حاکمی و داروغه تعیین کرده بازگشت و پس از مراجعت او

آتش عصبیت و نزاع در میان حکام ولایت ارتفاع یافت و رعایای بیچاره پامال اهل فتنه شدند جباران توغلق تیمور

در سنه ثلث و ستین و سبعمایه نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشید و امیر بیان سلدوز و امیر بایزید جلایر را بقتل

رسانیده پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراءالنهر باز داشت و رایت معاودت برافراشت **الیاس خواجه خان بن**

توغلق تیمور خان بعد از مراجعت پدر از سمرقند چندگاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنه ۷۶۵ امیر حسین بن

امیر مسلا بن امیر قزغن و حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بروی خروج کردند و میان الجانبین محاربه اتفاق افتاده

الیاس خواجه خان منهزم گریخته و در آن دیار قرار [illegible] رشتهٔ حیاتش از هم بگسیخت **عادل سلطان خان**

بن محمد بن بولاد بن کوچک خان پس از فرار الیاس خواجه بصواب دید امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون

چندروز بفراغت بگذرانید و خیال استقلال نمود و این معنی بر امیر حسین ظاهر شد او را گرفته در آب جیحون انداخت

قبول سلطان بن دورجی [illegible] را بخانی تعیین نمود و قبول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلای بر امیر حسین

قتل فرمود **سیورغتمش خان** [illegible] حضرت صاحب قران در وقتی که علم مخالفت امیر حسین مرتفع

گردانید سیورغتمش خان را با آنکه از نسل اوکتای قاآن بود سلطنت الوس جغتای برافراشت و چون او وفات

یافت پسرش سلطان محمود خان را قایم مقامش ساخت و فرمود تا علی الرسم اسم او را بر اوایل مناشیر تحریر نمایند و سلطان محمد خان در شهور سنه ست و ثمان مایه در بعضی از بلاد روم وفات یافت چنانچه در ضمن بیان احوال امیر تیمور گورکان پرتو اهتمام بر ذکر آن واقعه خواهد رفت ان شاء الله تعالی **ذکر طبقه اولاد چنگیز خان که در مملکت ایران علم اقبال افراشته اند و همت بر نصب امور سلطنت و استقلال گماشته اند** طایفه از چنگیز خانیان که در مملکت ایران بر مسند جهانبانی نشسته اند هفده نفر بوده اند و از آنجمله نه نفر در کمال عز و اعتبار اوقات گذرانیده واقتدار پادشاهی نموده اند و هشت کس دیگر باستقلال ننشسته اند و موجب تعیین و تنصیب امرا خود را پادشاه و فرمان روا پنداشته اند و اول این طبقه هلاکو خان بن چنگیز خان بن تولی خان است و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمور تاش بن چوپان او را بسلطنت موصوف گردانیده بود و هلاکو خان که در ایام دولت برادر خویش منکو قاآن فی شهور سنه ثلث و خمسین و ستمایه از آب آمویه گذشت قدم بر اراضی ایران نهاده و نوشیروان باتفاق ملک اشرف در ثلثین رخت بقا بباد فنا بر زمان اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافت چنانچه مبین تفصیل سمت تحریر می یابد و هو الموفق والمعین **گفتار در بیان تسلط و استیلاء هلاکو خان بر ولایت ایران و ایراد بعضی وقایع زمان و حوادث دوران** سخندانان ممالک سخنوری و شهسواران مسالک هنرپروری را یات این حکایات را بدین علامات آراسته اند که چون منکو قاآن بن تولی خان در منزل قراقرم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت تختگاه تولی خان را بضبط ولایات ایران و توران نامزد فرمود تا بعد از وصول بدو و عراق آذربیجان ایلچی با یاسای سلطنت منشور فرستاده و از مستعصم خلیفه سخنان سکالت آمیز و صادرات کرد و هم در آن ایام قاضی القضاة شمس الدین الکافی القزوینی که از خوف فداییان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن پوشیده بود در باب دفع وجود ملاحده و مبالغه بجای آورده بر آن منکو قاآن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان با سپاه فراوان صاحب عهده جمیع مهمات ایران گردانند و بعد از تقدیم لوازم مشورت قرعه اختیار از برای این کار بر هلاکو خان افتاد و منکو قاآن او را منظور نظر عنایت گردانیده گفت

زنوران کذرکن بایران خرام — برآور بگردون رشید خشنده نام

و باید که بهمین جلادت و پهلوانی و حرب و شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنار آب جیحون تا اقصی ولایت مصر بحیطه و تصرف درآوری و ملاحظه رسوم و یاسای چنگیز خان نموده هر که بقدم اطاعت و فرمان برداری پیش آید او را عنایت نمایی و هر کس که تمرد و سرکشی نماید ابواب قتل و غارت بر روی عیال و اطفال و اقربا بیش گشایی و هلاکو انگشت قبول بر دیده نهاده و مدت یک ماه منکو قاآن

و خواتین و شاهزادگان و امرا و اعیان او را بنوبت طوی داده بعد از آن هلاکو خان تا مخمس از لشکر چنگیز خان که مدد او نامزد بود سوار بود و حرکت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی و خمسین و ستمایه موافق اویل ایل از درگاه قاآن بتقبیتول چون شتابان و به ترتیب اسباب قلعه گیری و تجهیز و تیران نام آوری مشغولی نموده هزار خانه و منجنیق ساز و نفط انداز که از ختای آمده بودند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور رکاب بایران روان شده در سنه ثلث و خمسین و ستمایه موافق توشقان ئیل در ظاهر سمرقند بر مرغزار کان گل منزل ساخت و مسعود بیگ ملوح که در آن زمان صاحب اختیار ماوراءالنهر بود بترتیب اسباب طوی قیام نموده هلاکو خان مدت چهار روز در آن مقام دل افروز بعیش و عشرت گذرانیده و از آنجا بشهر کش نزول فرمود حاکم خراسان امیر ارغون و ملک شمس الدین محمد کرت با بعضی از اکابر و اعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیشکش کشیده بانصاف الطاف سرافراز گردیدند و بر این قیاس موکب گردون اساس با هستگی طی مسافت نموده و در هر منزل جمعی از متعینان ایران با فلک التماس می شتافتند بعنایت و سیورغامیش اختصاص می یافتند و هلاکو خان در ذی الحجه مذکور از جیحون عبور نموده در آن زمستان شبرغان قشلاق نموده در اوایل فصل بهار هنگام ظهور سپاه وریاحین از آنجا از شبرغان بصوب ولایت خواف نهضت کرده ارغون آقا بموجب فرمان روی بجانب اردوی منکو قاآن آورد و بسپ خود گرای ملک احمد بتکچی و صاحب تاریخ جهانگشا خواجه علاء الملک جوینی را نزد هلاکو خان گذاشت و از اولاد او امیر خان ایلجان گویند بگذشت و چون ایلجان نزاده رسید کسوفانوران انجمن قهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خواتین امیر ارغون و خواجه عزالدین طاهر که پیش بود هلاکو خان طوی داد و در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصرالدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی که حاکم قلعه سرتخت بود رفت و بعد از ادای پیغام ناصرالدین در مقام فرمان برداری آمده و در مصاحبت او ملک باردوی هلاکو خان پیش گرفت و چون بآستان سلطنت آشیان رسید بانواع التفات سرافراز گردید و هلاکو خان بس از طی منازل و قطع مراحل بجده و ولایت رودبار نزول اجلال فرمود و چنانچه در ضمن قضایا ملاحده و سبق ذکر خواهد یافت در روز یکشنبه اول ذی القعده سنه اربع و خمسین و ستمایه رکن الدین خورشاه ملازمت شتافت و چون مهم انقطاع ولایت ملاحده بتفصیل انجامید رایات حشمت و سلطنت افراخته متوجه دارالسلام بغداد گردید بر وجهی که در راه آخر جزو سیم از مجلد دوم مذکور شد فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه بسمت جنیسه برفت هلاکو خان در روز جمعه نهم ماه صفر سنه ست و خمسین و ستمایه رکن الدین بدارالخلافه آمد و امرا و اعیان را اطراف طوی داده و مستعصم خلیفه را که هنوز مقید بود در آن مجلس طلبید گفت که تو میزبانی و ما مهمان آنچه در دست گفت تو دان رسد و در خور ما باشد بیار مستعصم این سخن را بر حقیقت

حمل کرده و هزار جامه وار نفیس و ده هزار دینار زر سرخ و بعضی از ظروف و اوانی طلا و نقره که بجواهر زواهر مرصع بود از خزاین
بیرون آورده و بر طبق عرض نهاد و ایلخان بچشم اعتبار در آن اشیا نظر نینداخت و مجموع را بحاضران انعام فرمود
و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو و بغدادیان در تصرف بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست و خلیفه آنکه از مخفیات
و دفاین چیزی بگوی مستعصم اشارت بصحن سرا الخلافه کرد و چون آن زمین را حفر نمودند حوض مملو از نکچات طلا یافتند
که هر یک صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده است که در آن ایام خلیفه انام در دست مغولان بی اسلام
اسیر بود روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام ندادند و مستعصم از گرسنگی بی تحمل شده از موکلان خوردنی طلبید
ایشان التماس خلیفه را بهلاکو خان عرض کردند حکم شد که طبقی از زر احمر و جواهر و زواهر پیش خلیفه بردند و او را بتناول آن
تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که
چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمانان نکردی و بسپاه ندادی تا ملک موروث ترا از تعرض لشکر
بیگانه محفوظ دارند خلیفه درین باب عذری نداشت و با دلی چون کوره زرگران گرم آه سرد بر کشید و از بوته دیده
لآلی اشک بر چهره روان گردانید القصه بعد از آن چند روز خرمن عمر مستعصم بآتش غضب ایلخان سوخته اولاد و اخوان
و اقربا و امرا و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیر الدین اومانی است و دواتدار صغیر و کبیر و شرابی بتمام کشته
ملکه بحکم قتل عام صدور یافته بنا و عمارات مشیده هر آنکس در دار السلام بود تحت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود
نامحدود و نفایس لباس و جواهر ثمین و ظروف و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال فیچقی و غلامان رومی
و الوس بی مقدار بدست مغولان افتاده که محاسبه حساب از حساب عاجز آمدند و چون لشکر ایلخانی از قتل و غارت فراغت
یافتند عنان بتخریب برج و باره آن بلده تاختند و بعد از آن نایره غضب ایلخانی تسکین گرفته بر بقایا برایا که در نقبها
و سوراخها خزیده بودند ترحم فرمود که کشتگان را از شوارع برداشته ابواب دکاکین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را
مزاحم نشوند و تعرض ننمایند و چون مهم دار السلام و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید
میداشت که بنابر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت بنی عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض
نماید و بر [illegible] جناب هلاکو خان بر وجنات احوالش [illegible] ایلخان او را مستوجب نظر شفقت نگردانید و بر
زبان گذرانید که از کسی که بر ولی نعمت خود دغا کند چه طمع توان داشت و مابقی بغداد را بعلی بهادر که شحنه او
بیاری وی بغداد رفته بود ارزانی فرمود و حکومت دار الخلافه را بابن عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران
خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم بتحریر آن مبادرت می نماید در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در بلک

احاد الناس بغداد استظام داشت و فی الجمله سوادی از ریاضی معلوم کرده که بیت عامل یعقوبه قیام می نمود و قبل از
رسیدن ایلخان یک سال عامل یعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پای بر کنار ابن عمران
نهاده و او شرایط دلک بجای آورده ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرد اهمالی در خدمت واقع شد عامل از وی پرسید
که چرا دست از پای من کشیده و دیشب خواب دیده که در خواب بودم عامل گفت که در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده
نمودم که بساط خلافت آل عباس در نوردیده شد و زمام ایالت دار السلام را در قبضه اختیار من نهادند
از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینه ابن عمران زد که بپشتش بر زمین آمد و در وقتی که هلاکو خان
بغداد را محاصره می کرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا [illegible] از خلیفه طلب فرمایید تا بدانند که لشکر پادشاه را
بکار آیم و مضمون آن نوشته بعرض ایلخان رسید و ایلچی نزد مستعصم فرستاد و ابن عمران را طلبیده و خلیفه مضمون
این مصراع [illegible] کم ز بغداد کمی [illegible] بخاطر بگذرانید ابن عمران را اجازت داد و او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر
برلیغ شرف نفاذ یابد [illegible] لشکر پادشاه را بعد از احتیاج بغله علوفه دهم هرچند این سخن بعیدی تمام داشت هلاکو خان
شحنه جهت این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم یعقوبه و توابع آن غلات خود را در
کدام موضع در زیر زمین پنهان ساخته اند باتفاق شحنه بیعقوبه رفته بترتیب سر چاههای گشاد و غله بمغولان میداد
و بدین واسطه مدت پانزده روز لشکری آن کثرت را بغله احتیاج نشد و این خدمت موقع [illegible] افتاده تیر ابن عمران
بهدف مقصود رسید و ایلخان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم گردانید و حکم فرمود که ابن علقمی مامور و محکوم ابن عمران
باشد و وزیر از این غبن و غصه بارگشته در اندک چند روز در گذشت ذکر مراجعت هلاکو خان از دار السلام و بیان تسخیر
از ولایات شام چون خاطر ایلخان از مهم بغداد فراغت یافت عنان مراجعت بجانب اردو [illegible] تافت و بعد از وصول
بمراغه در اواخر رجب سنه ست و خمسین و ستمایه سلطان بدر الدین لولو بسبب استیلای او بر ولایت موصل
و دیار شام و ذکر آخرین سلطان آن مملکت که از اولاد عماد الدین بن زنگی بن اقسنقر بود مسطور شد بدرگاه گیتی پناه رسید
و بنابر آنکه مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول الطاف و اعطاف ایلخان گردید و در بیستم شهر شعبان
رخصت یافت عنان مراجعت بموصل تافت و بعد از هلاکو خان ایلچیان بولایت شام فرستاد و حکام آن
دیار بمطاوعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان بعضی از ملوک آن مملکت تعلق [illegible] پادشاه معروف داشت
و چند در ملک ناصر داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر بن عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایای آل ایوب گذشت حکومت
میکردند و ایشان ایلچیان ایلخانی را بر وفق مدعا باز نگردانیدند بنابر آن هلاکو خان عزم تسخیر ملک و ولایت شام کرده تخت

قاصدی نزد بدرالدین لولو فرستاده پیغام داد که ما از برای کبر سن از ین یورش معاف داشتیم اما باید که پسر خود ملک صالح را
همراه لوای کشورگشای گردانی و بدرالدین لولو موجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین
منکبرنی را بوی ارزانی داشت و در بیست و دویم شهر رمضان سنه بصوب مقصد نهضت نموده چون بدیاربکر رسید
پسر خود یشموت را با سپاهی از امرا و بسیاری از سپاه شجاعت انتما بتسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرموده و ملک صالح را
باستخلاص آمد که از آنجا معتبر گوید فرستاده و بنفس نفیس برو جا رفته و آن بلده را بالصلح گرفته و از آنجا بطرف حران
و نصیبین در حرکت آمده و آن دو شهر بجنگ فتح نموده و در قتل و غارت از خود بتقصیر راضی نشد آنگاه بحلب رفته در باب انطاکیه
نزول فرموده و دیگر روز اطراف شهر را برامرا و نوئینان قسمت کرده بمحاصره و محاربه مشغول شد و بعد از هفت روز مغولان از
باب العراق بشهر درآمده بقتل و غارت پرداختند و بعد از آن محاصره قلعه پیش نهاد همت ساختند و آن را نیز در عرض چند روز
مسخر گردانیده جمیع مخدرات را اسیر گرفته و سایر خلایق را بکشتند و ایلخان چون از مهم حلب فراغت یافت عنان عزیمت بر سر
تسخیر حصار حارم که از مضافات آن ولایت بود انداخت و آغاز محاصره و محاربه کرده ساکنان آن مکان باضطرار التماس نمودند
و پیغام فرستادند که اگر فخرالدین ساقی بدانجا آمده سوگند خورد که لشکریان متعرض حال و جان ما نخواهند شد بیرون آمده قلعه را تسلیم
می نماییم و فخرالدین ساقی شخصی بود که با آن مردم سابقه معرفتی داشت و در آن ایام بملازمت هلاکوخان قیام می نمود و فخرالدین
بعد از وصول پیغام موجب فرمان ایلخان بقلعه رفته و عهد و پیمان در میان آورده آن طایفه نادان بیرون آمدند و هلاکوخان
فرمان داد که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره و کودکان گهواره را بقتل آوردند و هیچکس از آن جماعت نجات نیافت
مگر ارمنی زرگری چند که در آن زمان در آن فن ماهر بودند آنگاه ایلخان فخرالدین ساقی را حاکم حلب ساخت و تولک بخشی
بشحنگی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز حلبیان از فخرالدین شکایت کرده هلاکوخان بقتلش فرمان داده زمام ریاست
آن ولایت را بقبضه اختیار زین الدین حافظی و چون اهل دمشق از واقعه قلاع و بقاع مذکوره وقوف یافتند با اصناف
تحف و هدایا در صحبت طایفه از معارف بآستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان
کیتوقا نوئین را بامر ضبط دارالملک شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کیتوقا شتافتند و ملتمسات ایشان
باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیش و نوازش اختصاص یافتند و مقارن این حال از جانب شرق ایلچی رسیده خبر فوت
منکوقاآن رسانید و هلاکوخان محزون گشته بجانب آذربیجان بازگردید و کیتوقا نوئین در دمشق بر مسند اقبال تکیه زده
ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قطز بر سرش تاخت و او را اسیر ساخت و بنیاد حیات بسیاری از مغولان برانداخت و ذکر
سیف الدین قطز و سایر سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر تخریب میافارقین و ماردین

بسبب استیلای مغولان

بسبب استیلای مغولان بر میافارقین چنانچه سابقاً مذکور شد ایلخان در وقت وصول بدیاربکر پسر خود یشموت را باستخلاص میافارقین
مامور گردانید و چون شاهزاده روی بدانجانب آورد ایلچی نزد ملک کامل فرستاده که حکومت آن ولایت تعلق بوی داشت
ارسال نموده و او را بایلی و انقیاد دعوت نمود و ملک جواب داد که بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و
شاه اسمعیل و جمعی دیگر از حکام بلاد رخت بامطمع گردانیدند و آخر الامر همه را بقتل رسانیدند لاجرم من با خود قرار داده ام که تا جان
در تن و رمقی در بدن داشته باشم از سر حصار و دیوار بیرون نیایم و چون این پیغام بیشموت رسید مستعد محاصره میافارقین شد
و ملک کامل مردم خویش را استمالت داد و گفت از نقد سیم و زر و غله و اجناس دیگر آنچه در خزانه و انبارخانه موجود است از سپاه
و رعیت دریغ نیست والحمد و المنه که من مانند مستعصم بخیل نیم که دینار و درم را فدای سر خود نکردم آنچه ضرورت دارید
بستانید و در محافظت این بلده از خود بتقصیر راضی مشوید و متوطنان آن بلده از استماع این سخنان امیدوار گشته مستعد کار
لشکر نامزد شده و از جانبین جواد و منجنیق بکار داشتند آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و هر روز از شهر قومی از شجعان
بیرون آمده نایره قتال می افروختند و خرمن حیات جمعی از مغولان را میسوختند از جمله دو جوان بودند که بملک کامل اختصاص داشتند
و ایشان در اکثر ایام بمیدان مبارزت بیرون آمده آثار جلادت ظاهر کردند که داستان شجاعت رستم و دستان ایلخان می افتاد
و مغولان در دفع او چاره جوی گشته منجنیقی بود که بزخم سنگ رخنه در بنا از زندگانی سپاه ایلخان می افتاد و مغولان
در دفع او چاره جوی گشته منجنیقی بدرالدین لولو که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب نمودند و چون این شخص بار روی
یشموت رسید منجنیقی در برابر منجنیق شهر نصب کرده و آن دو استاد یکبار سنگها از منجنیق گشاد داده هر دو سنگ
در فضای هوا بهم بازخورده ریزه ریزه شد مردم اندرون و بیرون از حذاقت آن هنرمندان حیران و متعجب گشتند القصه
قضیه میافارقین مدت دو سال امتداد یافت عاقبت در شهر قحط و غلای عظیم روی نمود و سپاهیان اسبان خود را
کشته خوردند و بعضی از اقویا از گوشت ضعفای بنی نوع میخوردند و آخر الامر مغولان دست یافته ملک کامل را
دست بگردن بسته باردو رسانیدند و سایر مردم را بتیغ کین بگذرانیدند و ارغوشید آمده و آن دو جوان جلادت
نشان چون حال بدین نوع دیدند بر آمده بتیر انداختن مشغول شدند و پیش از آنکه سهام ایشان تمام شد سپرها در سر کشیده
چندان شمشیر زدند که بمرتبه شهادت فایز گشتند و بعد از آن لحظه تمامی متوطنان آن مکان کشته شد و یشموت ملک کامل را پیش پدر
فرستاده و چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت از بدن آن حاکم عادل مسلمان بریده در دهانش می انداختند
تا درگذشت گویند که ملک کامل بمرتبه بود که با وجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغول بوده روزگار میگذرانید و هرگز خیال
ظلم و عدوان پیرامن خاطر عاطرش نمیگردید مغولان میافارقین را با اعمال و مضافات آن مثل سایر بلدان ویران کردند

روی بصوب ماردین آوردند و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته یشموت سپاه را بمحاصره و محاربه
مامور گردانید و در باب تسخیر ماردین و نهایت کار ملک سعید دو روایت دارد اول آنکه چون مدت محاصره بطول انجامید
و در شهر علت وبا و قحط و غلا شیوع یافت پسر ملک سعید ملک مظفر از عناد و لجاج پدر بتنگ آمده او را زهر داده با یشموت
صلح کرده و ابواب شهر باز گشاده و قول ثانی آنکه چون امرای ایلخان ایلچی نزد ملک سعید فرستاده او را بایلی دعوت نمودند
و بعهد و پیمان بیرون آمده و شاهزاده یشموت او را بدرگاه فرستاد و ایلخان بقتلش رسانید و پسر ملک سعید
ملک مظفر را بحکم پدر در مجلس او وفات میکرد اینه منظور نظر تربیت ساخته والی ماردین گردانید **ذکر فوت و کشته شدن والی موصل**
و اولاد او بر دست مغولان جاهل چون عمر بدر الدین لولو بنود و شش رسید و از جمله قریب پنجاه سال بدولت و
اقبال بگذرانید و بقول امام شافعی در شهور سنه سبع و خمسین و ستمایه وفات یافت و بروایت روضة الصفا
سنه تسع و ستمایه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پسرش ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم
مقام پدر ساخت و صالح روزی چند طریق اطاعت سلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراخت و موصل را بیکی از
معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر چندان رعایت و التفات دید لاجرم با هزار سوار دیگر خود
سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر چندان رعایت والتفات دید لاجرم با هزار سوار دیگر خود
تا خزاین و دفاین را بمصر برد و ایلخان از وصول او واقف شده با امرا دیار معام فرستاد که محافظت طرق
و شوارع نمایند با اکراد و دیگر ملک صالح پای در طریق مصر نهد دست بردی بوی نمایند و سنداغو نویان را با لشکری
بکران بموصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که توانند ملک صالح را بچنگ آورده و در روزی که ملک صالح با مانند مردم صالح او ر
دار الملک … نوش اشتغال مینماید یکبار آواز کوس و کورکه بگوش او رسید لاجرم از آمدن سنداغو خبر یافته
دروازها ببست و ابواب خزاین گشاده لشکر شول و کرد و ترکمان که در شهر بودند تمامی نفایس خشنود ساخت
و سنداغو آغاز محاصره و محاربه نموده روزی هشتاد نفر از دلیران لشکر مغول بپای سور برآمدند و موصلیان
ایشان را در میان گرفته همه را کشتند و سرهای کشتگان را بزیر انداختند و بدین جهت در محاربت جد زیاده شد
و چون پادشاه مصر چندان دار از هجوم سپاه تاتار و اضطرار ملک صالح خبر یافت یکی از امرای عظام را با جنود شام
بامداد موصلیان نامزد فرمود و ایشان بسنجار رسیده نامه و قلم آورده مضمون آنکه ملک صالح و اهل موصل باید که
هیچ دغدغه بخاطر راه ندهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده اند و آن نوشته را بر بال کبوتری بطرف
موصل پرانیدند قضا را کبوتر غلیه کرده بر منجنیق مغولان نشست و استاد منجنیق کبوتر را گرفته و نامه را از بال او باز کرده

نزد سنداغو برده سنداغو این علامات را فتح و ظفر داشته علی الفور یکفرمان سپاه بدفع شامیان نامزد نموده
و مغولان بعد از قطع منازل بنواحی سنجار رسیده و منقسم به سه قسم شدند و در کمینگاه نشستند و در وقت وصول لشکر شام
یکبار بیرون تاخته باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته در آن اثنا نسیم فیروزی از
جانب مغولان در اهتزاز آمد و بادی صعب جنبیده چشمهای اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان
کشته گشتند و سپاه سنداغو جامهای آن طایفه را پوشیده بر اسبان عربی نژاد سوار گشته بطرف موصل آمدند
مردم شهر چون چشم ایشان افتاد تصور کردند که لشکر بندوق دار بمدد می آید لاجرم جمعی کثیر باستقبال از
دروازها بیرون خرامیدند و مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شهید گردانیدند و بعد از این وقایع ضعفی
تام باحوال ملک صالح راه یافته کس نزد سنداغو فرستاد و امان طلبید و سنداغو متقبل شفاعت جرایم ملک
موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سنداغو او را بجمعی سپرد تا نزد ایلخان برند هلاکو چون از وی نهایت
خشمناک بود فرمود تا طاهر شاخ در دنبه گرفتند و بمدد بر روی … بریسمان محکم ببستند و در آفتاب انداختند و گاهی
اندک غذایی بوی میدادند و پس چند روز آن دنبها متعفن گردیده شده و اعضا ملک آغاز جوش زدن کرد و صالح تمام
یکماه بدین عقوبت مبتلا بوده وفات یافت آنگاه پسر سه ساله او را علاء الملک نام داشته بر کنار رودخانه موصل
بضرب تیغ جان گسل دو نیم زده اند و هر نیمه او را در یک جانب رودخانه بیاویختند الامر و القضاء لله و لا معقب لحکمه

گفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکا اغول و تلف شدن جمعی کثیر از جنس مغول

چون برکا اغول بن جوجی خان موجب فرموده برادر بزرگتر خود باتو در باب تمشیت مهم سلطنت منکوقاآن سعی بسیار نموده
بود و خود را از هلاکو خان بزرگتر میدانست و پیوسته هرگونه حکایات مشوش او فانش گشته روی بفلوق … میچیست
و هلاکو ازین معنی بتنگ آمده روزی بر زبان آورد که هر چند … و من … اما از بسکه طریق عنف سلوک داشت
همواره مرا تکلیفات نامناسب مینماید بعد از این باوی قاعده و یگانگی مبدل خواهم داشت و این سخنان بسمع برکه خان
رسید برآشفت و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی
مشورت آقا و اینی بکشت اگر خدای تعالی مدد دهد خون بیگناهان از وی خواهم خواست و در خلال این احوال …
مقدمه … … و … هلاکو … اغول را که خویش برکا خان بود بسحر متهم گردانیده و بیاسا رسانید
و این معنی … خاطر برکه شده … هلاکو … و نوقای که سردار لشکر او بود با نوقا … داشت
با سی هزار سوار در مقدمه روان کرد و هلاکو از توجه سپاه واقف گشته در شوال سنه ثلث و ستین

از الاتاق در گذشت آمده شیرامون نوبان را برسم منقلای بفرستاد و چون شیرامون بکنار شماخی رسید بیک گاه
نوقای براو تاخت و از اعیان امرا سلطان جوق سپاهی از دلیران توران بر خاک هلاک انداخت و این خبر بهلاکو
نوبان رسیده اباتای نوبانرا با فوج منکوقای نوقای را بگریزانید و اباتای نوبان بجمعی گروه و در یک فوجی از شابران عود را بسپاه
برکه زده و در این نوبت نوقای انهزام یافته در اوایل محرم سنه ۶۶۱ ایلخان بجمع جیش از حدود شماخی گذشته عازم دربند
شروان گشت و در روز بیست و سیوم محرم به نزدیک جاسکاه دربند شیرخان رسید گروهی از مردم باسفه
بر دربند مردو لشکر ایران بزخم پیکان ایشانرا براندند و از دربند گذشته آغاز حرب کردند و هزیمت
بر جنود دشت قبچاق افتاده و ایلخانیان دست بقتل عام بر آورده خود نوقا صغیر نوقای و سپاه برکه خان در آن حدود
از تمام آنکاه اباقاخان و شیرامون و اباتای نوبان که منقلای ایلخان بودند در جانب اسپجال عازم دشت گشتند
و از آب ترک عبور نموده منازل اوس برکه خان را از خیمه و خرگاه و اثقال و احمال و انعام و مواشی خالی یافتند و از مردم
سپاهی سپاهی مقید نمیشد زیرا که همه گریخته بودند و عیال و اطفال را گذاشته لاجرم بتماشای رخسارهای قبچاق خانان دو
آمدند و با دختران گلعذار و سیمبران ماه رخسار دست در آغوش کرده و بنای شده بنای و نوش مشغول شدند و بعد از
سه شبانروز سکباه کاه برکه خان با لشکری چون مور و ملخ بلباس ایشان در آن بهمن و دشت پیدا گشت و از وقت طلوع
آفتاب تا هنگام غروب با اباقاخان و امرا بمقابله و مقاتله قیام نمود و برکه غالب آمد و ترکان ایلخانیه رکضت بر کرده بگریخته
و در زمان عبور از آب ترک یخ آب شکسته خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و ازین جهت حزن تمام و اندوه لاکلام
بر ضمیر هلاکو خان استیلا یافته فرمان داد که در تمامت ممالک محروسه بترتیب اسلحه و آلات نبرد قیام نمایند و کیال اکنه
عمدا از جمله اسباب جدال و آلات قتال جمعی عازم انتقام برکه خان گرده و فرصت یافت و از سلاق مراغه جانب
نوبت قشلاق بجغتو یافته در ماه ربیع الاول سنه ۶۶۳ موافق اودیل روزی بحمام رفت و از آن مقام راحت انجام بیرون آمده
مراجعت گشت باتفاق مسهلی خورد و آن دوا موجب غشی شده مرض بسکته انجامید و در لیالی دو و شانزدهم
هر بیمی آمده و بعد از چند شب آن دو دوا به غشی نموده و هلاکو خان نهر گلشن حیات را برو فرمود و امرا اکابر
حسب مذهبش سردابه ساخته و چندی خزانه بکرا با انواع زر و زیور آراسته آن سردابه فرستادند و ایلخان از
دخت تنهائی و ملت جهانی مسالم نکرده زهی عقل و دانائی اتراک و اعیان مغول که بهمت بر امتثال این افعال
حاصل گماشته اند و از آسیب حسرت و غضوب اموات خود می بند بشتاند و خواجه نصیرالدین طوسی در تاریخ هلاکو گوید نظم
چون هلاکو رفته نیروی ای ملک شد * گر دانفته برازل نوبت او را آخر * سال برششصد و شصت و سه شب یکشنبه * کو رشته نوزدهم

م ربیع الآخر * مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال شمسی بود و زمان سلطنتش نزدیک به نه سال و هلاکو را چهارده پسر بوده
۱ اباقاخان از یسونجین خاتون که از قوم سلدوز بود ۲ جومغور از کویل خاتون دختر توراپلجی کورکان از قبیله
اویرات ۳ یشموت که مادرش قتای بود توقاجین ۴ کی ایکماچی نام ۴ یکمش از قوتوی خاتون قنغرات در
دهنو آمده بود و در جوار سالی بعلت استرخاء مثانه از عالم انتقال نمود ۵ طراغای و مادر او نیز قتا بود و بو قبیلش داشت
۶ تبشین که برادر ایلخان یشموت بود ۷ تکودار که ایضا از قوتوی خاتون تولد نموده ۸ اجای که مادرش آرقان ایکچی بود دختر
تنگکز کورکان ۹ منقرای که مادرش کنیزک ختاییه بود نام او چراکچی ۱۰ انسودار که مادرش سحین بود از قوم کورگوت ۱۱
منکوتیمور که مادرش اولجای خاتون بود دختر توراپلجی کورکان ۱۲ هولاچو که مادرش ایل ایکاچی بود از قوم قنقرات
۱۳ اشیادی که برادر اخیا طاجو بود ۱۴ طغای تیمور که مادرش در سلک قما کان انتظام داشت و ازین جمله اباقاخان و تکودار
بسلطنت رسیدند **گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخان و ذکر شمه از احوال وزراء و اعمال آن سالک مسالک**
طریق جهانبانی چون منکوقاآن بجودت طبع و حدت ذهن از سایر سلاطین مغول امتیاز تمام داشت و کاهی طرفی
از حل بعضی از اشکال اقلیدس میگماشته هوس بستن رصد طلبیده فرمود که جمال الدین محمد از
ساختن آن امر خطیر عاجز گشته منکوقاآن پیوسته در اندیشه آن کار روزگار میگذرانید تا آنکه آوازه فضایل
کمالات خواجه نصیرالدین طوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خانرا بایران میفرستاد گفت که چون قلاع
ملاحده مستخلص کرده باید که خواجه نصیرالدین را بدینجانب روانه گردانی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون دره خواجه
میمون در خواجه ملازمت نشتافت و هلاکو بمفارقتش رضا نداده و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت
بابر ترتیب خواجه بترتیب اسباب رصد و استنباط تاریخ فرمان فرمود و خواجه نصیرالدین مراغه را جهت بنای رصد
اختیار کرده حکم شد که هر چه که محتاج الیه آن مهم باشد دیوانیان و خزانچیان تسلیم نمایند و حضرت خواجه هر کس هر چیز که
در ولایت بود طلب فرموده و بدست آورده و در طرف شمال مراغه بر زبر پشته رفیع چهار رصد خانه اشتغال
فرموده مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و تدویرات و حوامل و دوایر جوزهر و صور و بروج دوازده گانه و آن رصد
بروجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح نیر اعظم از ثقبه قبه بالا بر سطح عتبه می افتاد و درج و درکات و دقایق وسط
آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون
بر اقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلاد و جهات بر ابر دیگر رخسار آن روشن و مبرهن کرده بود که هیچ خبر مشتبه نماند و بواسطه
اختلاف حرکت اوج میان زیج ایلخانی و زیجات سابقین در طول سال تفاوتی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد

ناتمام بود که کوکب طالع هلاکو خان بنقطۀ رسید امل موجود از رصد لقد برکمین کمینا و چون هلاکو خان بعمارت میل بسیار بود
و در ایام دولت خود در الاتاق عفری رفیع ساخت و در حوالی اران و اوجان بتخانهای بزرگ طرح انداخت و در
اواخر اوقات حیات بیشتر از بیشتر خود را بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما از ضبط امور مملکت غافل بود و چون آثار
رشد و تمیز در ناصیه پسر بزرگ تر خویش اباقا خان مشاهده نمود حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان را تا کنار
جیحون در کف کفایت او نهاد و منصب ولایت عهد را نیز باو داد و ضبط و ربط دیار اران و آذربیجان را بوالده یشموت
خود رجوع فرمود و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه را بعهدۀ امیر تودان کرده مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد
وزارت هلاکو خان در بیشتر اوقات تعلق بخواجه سیف الدین بتکچی میداشت و در اوایل محرم سنه احدی
وستین و ستمایه هلاکو خان متوجه رزم برکه خان بود و در منزل شاربان جمعی از مقربان نسبت بخواجه سیف الدین
و خواجه عزیز که عامل کرمان بوده و خواجه مجد الدین تبریزی سخنان بی‌غرض بسمع ایلخان رسانیدند و هلاکو بی پرسش
ایشان حکم فرمان فرموده بعد از ثبوت گناه هر سه خواجه را بیاسا رسانیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال
بقدوت اصحاب قلم و ملاذ ارباب کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد
ببرادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا الملک جوینی که تاریخ جهانگشای تصنیف اوست سمت انتساب
پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد و زبدۀ احفاد دیوان کمالات نقصانی صاحب الملک جوینی بود و اباعن جد
بجد متعهد مناصب بلند و متقلد مراتب ارجمند بود جد امجد او الصاحب شمس الدین نامدار است و مستوفی دیوان سلطان
محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین منکبرنی نیز بهمان کار مشغولی می نمود و پدر بزرگوارش خواجه
بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت و مشکور المساعی والاثر در گذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت
بخواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان بصاحب دیوان شهرت دارد تفویض نمود بر کمال مکارم اخلاق و محاسن شیم ابواب ظلم و
ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران گشود و در ترتیب مهم وزارت و رواج و رونق
در کار سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می بود و در نظر ما تعبیش بکار می آورد باوجود کفر حکام
و سلاطین مغول در حفظ دین متین و تقویت شرع سید المرسلین جد و اجتهاد بر میان بست و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب
فضل و افضال لحظۀ فارغ ننشست و چون هلاکو خان وفات یافت و بر او استمال در صفحات احوال اباقا خان تافت
و در بارۀ آن وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر نمود و او در تمامت ممالک ایلخان نواب کافی و عمال امین نصب نمود
و آن طایفه را با فتح ابواب صلات و صدقات بر ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مأمور گردانیده لاجرم از رشحات سحاب

آن خواجه عالی مقام نتیجۀ امال و امانی و زهد و تقوی و منصب دیوان و رسم فتوی و جمیع قبایل شکفته گردید و امتیاز افاضل ز
اماثل و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گشت و بیمن اهتمام و حسن اهتمامش سیدۀ بعد از سرایدار و معتقد جفا
علما بنامی گذشت و بیمن اهتمام و حسن اهتمامش سیدۀ بعد از سرایدار و معتقد جفا علما بنامی گذشت چه بهمان پایۀ دولت در آمد
حقایق و حکمت پرسید و برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا الملک چون دار السلام بغداد را بسیط
و احسان مبسوط ساخته بادکن آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانیده و در زمین نجف نهری
حفر کرده زیاده از صد هزار دینار زر سرخ خرج نمود و آب را بمشهد مقدس اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله
وجهه جاری فرمود و پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و هارون در مبادی احوال و عنفوان ایام شباب
در تحصیل کمالات و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش می نمودند اما خواجه شرف الدین هرون برادر سبقت گرفته
در علوم ماهر و در فنون دانش متبحر و در علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفته و آن جناب رسالۀ بنام
نامی او تالیف می نموده و خواجه بهاء الدین محمد در زمان اباقا خان در خطۀ اصفهان رایت حکومت برافراخت
و از غایت سیاست و مهابت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط ساخت اما حال خواجه شمس الدین محمد
و برادر و پسرش عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و پرتو ذکر ارتفاع اساس دولت و انقراض لوای حشمت ایشان
خواهد تافت ان شاء الله تعالی **ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکوخان** از جملۀ مواهب سنیه و عطایا جلیه که هلاکو خان را
یکی آنکه افضل المتأخرین افتخار الحکماء العظام و استظهار العلماء الکرام خواجه نصیر الدنیا والدین محمد الطوسی در آن عصر بود و با وی
مصاحبت می نمود کنیت آن جناب ابوجعفر است و نامش محمد بن حسن و خواجه نصیر در اصل از ساوه است و اما چون در طوس متولد شده
و نشو و نما یافته بطوسی مشهور گشته آن جناب در تمامی اقسام حکمت بر حکمای اعصار و علمای ادوار رتبۀ تقدم داشت و در سایر
علوم معقول و منقول بجودت طبع و حدت ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر می نگاشت و کیفیت افتادن خواجه بقلعۀ
میمون دز و رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان مستعصم خلیفه جناب خواجه روزی چند در ولایت قهستان
ساکن شده و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامۀ ثانی مفتوح گشاده و آن جناب بنام او
کتاب اخلاق ناصری بنام او تالیف نمود و قصیدۀ عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده ببغداد فرستاد و ابن علقمی را
این صورت موافق مزاج مبارک نیفتاده و بر پشت آن قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفۀ روی زمین
آغاز مکاتبات و مراسلات فرموده و از این اندیشه غافل نباید بود و آن بزرگ را خود نتوان شمرد چون آن نوشته بنظر ناصر الدین
رسید خواجه را حبس فرموده در وقتی که نزد علاء الدین محمد بقلعۀ الموت و میمون دز بود آن جناب را همراه برد و باو سپرد

بنابران علامه زمان چندگاه بحسب ضرورت در میان ملاحده اقامت نموده و چون اساس دولت آن طایفه خبیثه
بسیف مغول درهم شکست خواجه از میان دره بیرون آمده بخدمت ایلخان پیوست و باوصاف الطاف اختصاص یافته
در سلک خواص و مقربان منتظم شد و بنابران که وقوع عقب مستعصم نزد خواجه نصیرالدین ظاهر بود هلاکو را بران
داشت که بصوب بغداد لشکر کشید تا مهم بغدادیان بدانجا انجامید که سابقا مذکور گردید و از جمله مولفات خواجه
شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده تذکره که در حکمت و هیئت در هیأت و اوصاف الاشراف
در سلوک و اخلاق ناصری و تنسوق نامه ایلخانی شهرت و نکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور علما
و فضلای مذکور و تاریخ وفات آن علامه پسندیده از این قطعه معلوم میشود **قطعه** نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل
یگانه ای که چو او مادر زمانه نزاد * بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه * بروز هیجدهم درگذشت در بغداد * و در جامع
رشیدی مسطور است که خواجه نصیرالدین علیه الرحمه وصیت فرموده که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم
علیه السلام دفن کنند لاجرم مقربان درباب مرقد عطرافشان جهت او آغاز حفر کردند تا کار سردابه کاشیکاری
ظاهر شده و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مرقد را امر خلیفه برای خود ساخته بود چون
ظاهر بخلاف وصیت پدر را در رصافه دفن فرموده از غرائب حالات آنکه آن سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاولی
تمام شده بود و در همان لحظه خواجه نصیرالدین تولد نموده و مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بود
والعلم عند الله المعبود دیگری از افاضل آن زمان **اثیرالدین اومانی** است و اومان قریه ایست در نواحی اعلم از ولایت
همدان و اثیرالدین قبل از استیلای هلاکوخان بر بغداد در مصاحبت سلیمان شاه که در سلک نواب مستعصم منتظم بود و در
مدح او اشعار آبدار نظم میکرد و در تاریخ گزیده مسطور است که اثیرالدین اومانی در اواخر زندگانی از قاضی همدان که موسوم و
ملقب بمجیدالدین طویل بود برنجید و این قطعه در هجو او منظوم گردانید * نه ازان داشت قضا مرگ که از ما بخبر
که بهر جا اجلش می نماید تاخیر * یک رتبه مقالات نخجان کم گشته است * که بصد سال برد ره بسرش عزرائیل * و مضمون این
قطعه بمزاج قاضی که مردی متقی بود تاثیر نموده چهل نوبت سوره انعام خوانده و اثیرالدین را نفرین کرد و همدان نزدیکی
به تیر صیاد چرخ از در گذشت و از آنجمله دیگری **خواجه صفی الدین عبدالمومن** است که در فن ادوار موسیقی
کمند و وارنی بدل بود و ماننده فیثاغورس در وقوف بر نغمات اصول مقامات ضرب المثل و استاد صفی الدین
در زمان مستعصم در بغداد می بود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشه خزینه نیم روزی خود را بخواجه خرگاه هلاکوخان
رسانیده و برپای ایستاده و آغاز بربط نواختن کرده سایر آنکه آن نوای روح افزای اصلا در مغولان بی سر و پا تا بزم منکر

تا وقت غروب بمجلس کالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل حرمش شمه از فضایل آن استاد و ماهر بگوش آن پادشاه
ظاهر رسانید و ایلخان الحجاب بالخوشتر از بربط نواخته الی خطرا ارتفاعات و مستغلات بغداد را مقرر ساخت که
هر ساله بوی رسانند و آن عارفه مدتی مدید بخواجه صفی الدین و اولادش میرسید و در زمان اباقا خان که زراب رو
خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت و خواجه ملازمت آستانه وزارت آشیان شتافته بود و وزیر صافی ضمیر
ملازمه خود خواجه شرف الدین هارون را شاگردش و استاد صفی الدین در آن اوقات بتصنیف رساله شرفیه
پرداخت و از آنجمله دیگری **حسام الدین منجم** است در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بپادشاه
بادشاه رفته گفت اگر خلیفه کشته گردد عالم سیاه و تاریک گردد و علامت قیامت مشاهده افتد و امثال این کلمات
ترهات نیز چندان عرض نمود که هلاکوخان در کشتن تردد پیدا کرده و در آن باب با خواجه نصیرالدین طوسی مشورت
نمود و خواجه گفت که بکر پیغمبر و یحیی معصوم را سلام الله علیهم بقتل آوردند و هیچ یک از این حالات بوقوع نپیوست
و اگر حسام الدین دعوی مینماید که این احوال بر خوف زیر عباس مرتب میشود غلط است و زیرا که چندین تن چنین
کشته اند و آفتاب مکسوف شده و نه قمر منخسف الکاه ایلخان از حسام الدین محکا ستاند که بعد از قتل خلیفه
نامه فی معین اگر آنچه گفته بظهور رسد عوض دهد او را بکشد و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه هشتم
محرم سنه ست و خمسین وستمایه حسام الدین تیغ مغولان بر خشم و کین کشته شد و دیگری از آنجمله **نجم الدین** است
و هو ابوالحسن علی بن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم و کمال از فضلای زمان گوی مسابقت می ربوده
در وقتی که خواجه نصیرالدین طوسی برصد مشغولی میکرد او را بمراغه طلبید تا در آن باب شرایط اهتمام بجای آورد و نجم الدین
متن شمسیه را در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را بنام نامی وزیر صافی ضمیر موشح
ساخته شمسیه نام نمود و شرح کشف و حکمت عین و جامع الدقایق نیز از جمله تصانیف نجم الدین است و **مویدالدین**
عرضی دمشقی و فخرالدین مراغی موصلی و محی الدین اخلاطی نیز با هلاکوخان معاصر بوده اند و در
وقت بنای رصد خواجه نصیرالدین را امداد می نموده و دیگری از آنجمله فضلای زمان هلاکوخان **صدرالدین ساوجی** است
و او بحدت ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم و عروض و قافیه است انصاف داشت
در تاریخ گزیده مسطور است که صدرالدین جواری یک جزو کتاب را یک خواندن یاد میگرفتند و در زمان هلاکوخان
در شام مقیم بود متهم گشته شربت شهادت چشید و فضیلت رشید در علم عروض و قوافی از جمله منظومات اوست و
دیگری از آنجمله **محی الدین المغربی** است و او در اوایل زمان هلاکو در شام مقیم بود و در میدان علم تنجیم از نجمان

وقدیم قصب السبق می ربود و بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که مطابق واقع اتفاق افتاده

بر السنه و افواه مذکور **ذکر اباقاخان بن هلاکوخان** در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکوخان بجهان

جاوید ان شتافت اباقاخان در قشلاق مازندران بود و امرا و ارکان دولت مانند ایلکان نویان و سونجاق

بهادر خبر بهاسرعان طلب فرستادند و اباقاخان بسرعت برق و باد متوجه اردو گشته در نوزدهم جمادی الاول

سنه ثلث و ستین و ستمایه بمقصد رسید تخت پادشاهی را بمراسم تقریب قیام نموده در ماه رمضان سنه مذکوره

موافق اوبیل باتفاق شاهزادگان و امرا و اعیان در موضع چغان ناور از حدود براهان بر سریر جهانبانی نشست و تمهید

بساط عدالت و تشیید قواعد مرحمت پرداخته در ایام دولت او سپاهی و رعیت در رفاهیت بوقوع پیوست و زمام

منصب امیر الامرائی را در قبضه اقتدار سونجاق نوین نهاد و حکومت ولایت خراسان ببرادر خود تشبین اغول داد و رتق و فتق

مهم وزارت را بدستور زمان مرکوز آصف شمس الدین محمد باز گذاشت و خواجه علاء الدین عطا الملک بهمان منوال همت بر

ترفیه عباد و عمارت بلاد گماشت ایالت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نموده در سایر بلاد و امصار حکام معدلت شعار تعیین فرمود

و در اوایل ایام دولت شاهزاده نوقای بفرمان برکه خان که از راه دربند متوجه ازربیجان گردید اباقاخان از این معنی

وقوف یافته برادر خود یشموت را بدفع مخالفان نامزد گردانید در سلخ صفر سنه اربع و ستین و ستمایه بین الجانبین محاربه

دست داده دو رشاد دار و گیر تیری بچشم نوقای رسیده و هزیمت بجانب سپاهش افتاده و چون برکه خان خبر زخم

چشم او شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربیجان در کنار آب کر نزول نموده و اباقاخان نیز با سپاهی بیکران

بمحاربت شتافت و بر جانب آب منزل ساخته و بعد از روزی چند برکه خان بجانب تفلیس رفته میخواست که گذار

بکند و در روی مجنگ براسپان نهاد اما در اثنای راه بمرض قولنج گرفتار شده پادشاه طبیعتش از نحوست نیستان

کوتاه کرده دیگر نشت باران بالضروره سپاهش بساط محاربه در نوشتند و به خود گرفته بپای استعجال متوجه دشت

گشتند و در روی محرم سنه ۶۶۸ در ییلاق بخشی از هراة بر وجهی که سابقا مسطور شد میان اباقاخان و براق اغلان

محاربه بوقوع انجامیده و براق منهزم گشته اباقاخان بدستور تشبین جشنی در خراسان حاکم گردانید و در سنه ۶۷۳

موافق سیچقان ییل ارغون آقا که قریب سی سال بفرمان چنگیزخان امارت بعضی از خراسان تعلق بوی مینمود

بیمار شده در طوس علم توجه بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه ۶۷۰ اباقاخان برادر خود منکوتیمور را بقول

منشور بلاد شام مامور ساخت و منکوتیمور با سپاهی پرتهور رایت توجه بصوب آن ولایت برافراخت و در ماه رجب

سنه مذکوره با سلطان سیف الدین قلاون که مشهور بالفی در حد و حمص محاربه دست داده پادشاه مصر

طوفان

ظفر یافت روایتی منکوتیمور با اکثر مغولان در معرکه هلاک افتادند و قول منکوتیمور از آن معرکه جان بوادی عزیمت

تافته و به بغداد در رفته همان سال بعلول اجل طبیعی وفات یافت اباقاخان در دار السلام از شکست سپاه خود خبر یافته

عزم کرد که جهت انتقام بولایت مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید و از همدان به بغداد رفته بتاریخ ذی الحجه سنه ثمانین

و ستمایه متوجه ملک جنبی گردید مدت سلطنتش هفده سال بود و بعد از فوتش تکودار بن هلاکو پادشاهی نمود **ذکر حکومت**

خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان در مملکت اصفهان خواجه بهاء الدین محمد که فوت و عفنی صفت سبعی بر مزاجش استیلا

داشت و چون بفرمان اباقاخان در بلده اصفهان رایت حکومت برافراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را

بالکلیه خیانت پیشه و فساد و افروختن نیران آشوب و بیداد مجبول یافت بنابراین ابواب عفو و اغماض مسدود گردانید

و پشت بر مسند عظمت نهاده و دمار اصفهانیان را بخیل نکبت و در اظهار قدرت و اجرای سیاست قاعده چند

وضع نمود که ذکر آن نیز حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف بود واگر نه بروفق فرایش شنیدی تا کودکان صغیر و کبیر چه رسد خانه‌ها

برباد داده و جان و مال مسلمانان را حیات منثور گردانید و ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر

شب یک لحظه بر بستر راحت می غنودند بهنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان و لرزان

بودند که امروز از چه جزا و به چه تدبیر نجات توان یافت و از خشم آتش بار او بشرر برق کدام خاکسار را از این داهیه

خود خواهد آمد رنود و اوباش برای که شهای چی آویزه و از بیم ایشان تردد نمی توانست نمود و در اندک زمانی چنان

مطیع و منقاد وی شدند که زیاده از آن متصور نتواند بود ارباب دهقنت و فلاحت پیوسته اسباب حرص و زراعت

بوکیل سیاستش می سپردند و اگر چه چیزی در نهایت نفاست در راهی افتاده بودی آینده و رونده از وهم مهابتش

دست بدان جانب دراز نمیکردند و محافظت محلات و اسواق اصفهان را بر سپهسالاران مفوض کرد و اسندی

و دکانداران بموجب اشارت او شبها ابواب دکاکین را باز گذاشتند امتعه ایشان را هیچ آسیبی نرسیدی

گویند شبی جمعی از دکانی که صاحبش حاضر نبود بردند و صنعف بها و آن جمعا گذاشت صباح که خاز

بجای خود معاودت نمود صورت حال مشاهده فرمود و از کمال غدر خاطر اخفاء آن حال نتوانست کرد و مضطرب

شده روی بدرگاه خواجه آورد چون کیفیت حال بعرض رسید همان ساعت حسن از در بمان دکان مصلوب کرد انیده

که خواجه علاء الدین غلامی داشت نیکبخت نام که محرم اسرار او بود شبی او را فرمود که گرد شهر برآئی و تفحص احوال محلات

و اسواق نموده خبری تحقیق نمای و نیکبخت شرایط احتیاط بجای آورده و چون بازآمده بعرض رسانید که فلان کس در پس

سنگ روی دیوار او هوشیار بوده و دیده آن منزلش از شرفات حصار حرم اطراف و جوانب سواق

عشاء

ومحلات ملاحظه می نمود و فلان شخص در مقام حراست تمکین داشت اما سلطان منام بر شهرستان دماغش غلبه کرده علاج آن
ظاهری او را از اعمال محمود معزول میداشت و فلان عزیز از موضع احتراس غایب بوده سزاوار عتاب اقارب و احباب
روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید حارسان شبستان آسمان از چشم اعیان زمان غیبت نمودند شحنه
فرمود خواجه بهاء الدین فرمود تا هر یک از این دو شخص را هفتاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید که من در وقت صدور آن حکم
نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم و از وی پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط بالضرورت مستحق عقوبت شده اند
این عزیز که کماینبغی بلوازم مهم خود قیام نموده چرا در زمره ارباب جرایم انتظام می یابد خواجه جواب داد که مولفه و این شخص
حسبت آنست که نکته که در آن یکی دیده بسر وقتش رسیده چرا نگرفت و نپرسید که در این وقت چه سبب ارخاء سر این امر
القصه چون چوب سیاست و کشش عقوبت و خون ریزش خواجه بهاء الدین از حد اعتدال متجاوز گشت و
خواجه شمس الدین از روی دل سوزی و شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته و قاصدان ارسال داشته ولد
مجد را از کثرت قتل و اغراق و احراق منع نمود و خاتمت عاقبت آن حرکات ناملایم بعبارات مختلفه پیغام فرمود
واما خواجه بهاء الدین اصلا متنبه نگشت و از ارتکاب افعال ناهنجار خود در نگذشت ع پند چه سود نشنید رسوای دار زاد
اقبال امر ز بد رستی بونکار در سر زاد مواهب حیث نیس لیبی در پیوسته و عروض امراض متضاده و سورت قوت
غضبی خواجه بهاء الدین را بلکنت هنوز سنین اوقاتش بسی سن رسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی
انتقال نمود ع فغان آتش این زمانه سار راحت سوز ع فغان ز گردش این چرخ دون نگار جور پرست ع که صورتی که بهری
نگاشت خود بسترد ع که گوهری که بسی سال سفت و خود بشکست ع و در روضة الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد
هرچند در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغه لاکلام داشت باستعطاف آن طایفه جود و سخاوت اهتمام
نمودی و هرگز در باب تعظیم فضلا و امرا دقیقه مهمل و نامرعی نمیگذاشت و اوقات خود منقسم گردانیده از سیاسات شبانگاه
در صحبت ارباب شنی الکاه با طایفه از اصدقا و اخوان الصفا بساط صحبت و ملاطفت مبسوط داشتند و بعد از نشستن
ساعتی باده صاف با تجرع اقداح مل و نوای ستانی بودی و در هیچ وقت از سرانجام مهام ملک و مال و استکشاف
احوال تغافل ننمودی و چون خبر وفات خواجه بهاء الدین بصاحب دیوان رسید و در فراق آن قرة العین خویش
محزون شد و این رباعی در سلک نظم کشید نظم فرزند عزیز ای فلک چند و بت ع ما را ز زمانه زارها بهای بکوبت ع
نوشت به ربودی از آن نیست بد ع هم گشت چرا بروی جانان لی روبت گفتار در بیان وصول طالع اختر نجم الملک
بذروه اوج و اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بوبال در گلشن سپید جوهر کمال دولت که

افتاد

افتاد که از عقب خار ناکامی در بالش تنگ عیش و عشرت خانه عالم بر بهانه چانه اقبال بکام که رسید که از روی خار
دلش کفت نظم سر سبز گشت بوستانی ع کاز ریافت از خزانی ع سروی بچمن نخاست از پای ع کاخر نبری بخورد و برپای
هرتاز زمانه زاینا رست ع هر شمع مراد در که ازیست ع وز دهر کجا است هیچ کاهی ع کش هست زپی شب سیاهی ع
موید این مقال صورت حال مهد سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین صاحب دیوانست که چون در زمان سلطنت هلاکوخان
و اباقا خان چند سال در کمال استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود و بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد
خواجه مجد الملک یزدی نقصانی تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب تعب بر روی روزگار برادرش
خواجه عطاء الملک برگشود و تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک یزدی ملک زاده بود در سلک وزیرزادگان انتظام
داشت و بواسطه حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان شتافت و ملازمت
خواجه بهاء الدین محمد اختیار کرده چون او را جانب درست خدمت و بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد
مسارعت نمود و جناب صاحب شغلی از اشغال دیوان بعهده او کرده مجد الملک کماینبغی از عهده سرانجام آن مهم بیرون آمد اما
در اثناء امارات نفاق در ناصیه احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد مدد علت شده نقد اعتماد و خلوص اعتقاد
وزیر نیکو نهاد در نسبت مجد الملک مغشوش گشت و نقبا و حرمان روزگار رسکذانید و نزد امرا نمود و اساس
مودت مستحکم میگردانید در اثنای آن اوقات روزی مجد الملک اثیر که نایب خواجه عطاء الملک بود بتقریبی شمه از عظمت
پادشاه مصر و کثرت لشکر آن دیار با بعضی از هم نشینان خود میگفت و خواجه مجد الملک آن سخنان را شنوده و آغاز
خیانت کرده بوسیله یکی از معتبران بعرض اباقاخان رسانید که مجد الملک اثیر که از جمله مخصوصان دیوانست بنابر
اشارت و استصواب خویش با مصریان زبان یکی داده و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان مصر میگشاید اند
استماع این حدیث نایره خشم اباقاخان اشتعال یافته فرمان داد تا مجد الدین اثیر را گرفته و در شکنجه کشیدند
و او را ایذای بسیار نمودند تا بجد ما مجد الملک اقرار نماید و چون آن سخن کذب محض و افترای صریح مجد الدین مقرب باد
و پادشاه او را بالصاحب سعید سپرد و جناب صاحبی چون عناد مجد الملک با این جماعه بمشاهده فرمود او را تا فرد ضبط اموال
سوسن کرده مبلغی کرامند نزد وی فرستاد و مجد الملک بنابر آنکه همچنان بهبائی گفته بود و بجهه این اخلام کجانب صاحب اعتماد
نفرمود و از آن رو دست کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی می ورزید تا در زمانی که اباقاخان متوجه
خراسان گشته بقزوین رسید و بپرش ارغون سعادت ملازمت چون حاضر گردید مجد الملک بتوسط اباجی که در سلک
نواب ... انتظام داشت در مجلس ارغون راه یافته بعرض رسانید که هر سال آنقدار مال که از اموال ممالک محروسه

بخزانهٔ عامره میرسد حاصل املاک خاصه صاحب دیوانست که بر سبیل خیانت از اموال پادشاه خریده مع ذلک در کون
نعمت مستغرق شده و با ملوک مصر و شام مراسلات دمی نویسند و برادرش عطا ملک بغداد را مالک شده و دستور کرده و دستور
ملوک و الامقدار امر مصع جهت خویش ترتیب داده اگر خان گیتی ستان مرا تربیت فرماید کرد اند بر شمس الدین محمد ثابت میسازم
که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خود خریده و از نقود و جواهر و کله در مدت قریب دو هزار تومان
دیگر در تحت تصرف داره و بنا بر آنکه دانسته که مرا بر معاش اطلاع حاصل است اینک مستعد ضبط و هلاکت اموال بوسیلهٔ
خاص من نوشته و مبلغی کرامند بطریق رشوت فرستاده و ارغون این سخنان پریشان بسمع رضا شنوده در خلوت
بعرض هم رسانیده اباقاخان بر زبان آورده که حالا با قشلاق این سر مبادرت منمای تا هنگام فرصت شرط پرسش
بجای آریم و بعد از آن ذکر ثانی از قیل و قال دروغی که صاحب دیوان داشت و بود مجد الملک در مجلس پادشاه
باستقلال راه یافته بود بی واسطه سخنان مذکوره را بعرض رسانید و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب تاج و سریر تاثیر
نموده نسبت بخواجه شمس الدین محمد متغیر گشت و مجد الملک را بعد از آن مجلس پیش خود طلبیده از احوال تمامی
ممالک خرابی و آبادانی هر بلاد و دیار استفسار فرمود و بعبارت روشن کیفیت آن حالات را خاطرنشان کرد
بمرتبه شرف نفاذ یافت که مجد الملک مشرف جمیع الکای و قلمرو ایلخان باشد و محاسبات چند سال مفروغ سازد
و از شاهزادگان و امرا و مقربان هیچکس رعایت او دخل نماید و علاوهٔ این احکام پایزهٔ سر شیر که پیش از این بکسی
از سلاطین نداده بود عنایت فرمود و مهم مجد الملک در یک لحظه بپرتو انوار عاطفت پادشاهی بر روی افتاد شبنم صفت
از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع آورده و غلامان پری وش با جامهای زرکش با اسبان تازی و بادپایان
و نجاری سوار ساخت و خرگاه و خیل سری و بارگاه اطلس شتری تا ذروهٔ آسمان و کیوان برافراخت و جهت [illegible]
و کلا و نواب صاحب دیوان که در تبریز بود ایلچیان تعیین نمود و این رباعی در سلک نظم کشیده نزد الجناب روان فرمود
در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن ٭ یا غوطه خورم یا گهری آوردن ٭ خصم تو نویسی قولت خواهم کردن ٭ یا سرخ کنم روی بدان یا گردن
چون آن رقعه بنظر صاحب سعید رسید این دو بیت جواب گفته روان گردانید نظم بر خون بر شاه چون خواهد بردن
بس غصه روزگار با هم خوردن ٭ این کار که پای در میانش داری ٭ هم سرخ کنی روی بدان هم گردن ٭ القصه چون
صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه اباقاخان در آمد و پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت
بر میان بسته بر ساها کوچ و وادی و منظور نظر عنایت گشتی و چون تخت بوجود ما تزئین یافت مستمد در بارهٔ عاطفت
بظهور رسانیده ضبط اموال جمیع ممالک محروسه را بر سبیل توسط کرده اید هم و حالا مجد الملک تقریر میکند

که تصرف و تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع افتاده بیشمار ضمیر صاحب دیوان که جام جهان‌نمای
اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نموده و مجال نکته [illegible] بر بسته بتلقین ملهم سعادت و [illegible]
مرشد عقل و هدایت هیچ جنان و فصیح جان زبان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای جان جهان باد
رو فو [illegible] و ابا وی پادشاهی راحیان پنهان نخوان و بشت و انوار ذره پروری خورشید گستر تا بود را که تواند کاهد
هر آنچه در دولت ابد پیوند من و برادر و فرزند ستدیم و دادیم و بر او پوشیدیم و خوردیم و بردیم و چیزی در صدمت رکاب
سلطنت چیزی جهت صدقات بتیابت دولت صرف کردیم و آنچه امروز در تحت و تصرف ماست از ضیاع و عقار
و املاک و اسباب و نقود و دواب و اما و عبید ثواله از خوان انعام پادشاهست و هر چه خاطر خواه بندگان عالم پناه باشد
بنده هر مقیم القلب آن همراهست نظم خواه صلاح خوف ده خواه ارشادمان ٭ هر چه بود مراد تو همت مراد من همان
هرگاه فرمان شود و هر وقت مصلحت باشد هر که اشارت نافذ گردد و تسلیم رود و بهیچ وجه در هیچ حال توقف و اهمال نشاید
و نادر از زلال عنایت قطرهٔ در حایضه ذکانی باقی باشد تک شما بیان خدمت بسته زبان مدعا بگشاید بیت تا عالم اجل ذکر
ساقی عمر ٭ دست من و دامان تو ای یار گرم ٭ اباقاخان بسحر بیان چون این سخنان ازان لسان استماع فرمود و
نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نقار از خاطر در آثار اسناد و الطاف خسروانه در بارهٔ خواجه شمس الدین محمد
تازه گردانید و منصب وزارت بدستور معهود مفوض داشت و نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجهٔ اعتبار رسیده و صاحب
سعید سجدات شکر کاهی آورده و المغانیذ و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف و جوانب فرستاده از جمله
جناب اباقاخان اعلام فرمود و قطعه که در این باب برادر خود خواجه عطاء الملک نوشت مصداق این آیت ساخته
که یالیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین واتبع آیات را ردیف ابیات شریف کرده بیت امروز بحمد الله
فارغ دلم از دشمن ٭ کاندر دل تنگ من جز دوست نمیگنجد ٭ در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید هر چند از محنت بادشاه
نیمه شده نوبت دیگر رایات وزارت برافراخت اما مجد الملک با کمال اعتبار و اختیار در قصد الجناب مجد بود
و صاحب سعید بقوت تفرج علو همت از ملازمت اباقاخان تقاعد می نمود روزی اباقاخان جناب صاحب
و مجد الملک را احضار فرمود که بمناظره با یکدیگر سخن گویند و چنانچه رسم است هر دو بپهلوی یکدیگر زانو زدند
اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد بیش تر را تو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از کم عنایتی آن پادشاه
جام فراق را در کشید و سخنان او را بنهج صواب جواب در رشتهٔ بیان منتظم گردانید و بعضی حکایات کنند که روزی
در اثنای مجلس بزم جناب صاحب سه بار زانو زده و اباقاخان را کاسه داشت و هر بار آن پادشاه کامکار از قبول

آن کار را التماس فرمود و جناب کریب جهانبانی بهمان امر اقدام نموده پادشاه از کوششی که بنابر نص کلام حضرت عزت
نوبت گذشته بر کارد لقمه الصاحب داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده و زمین خدمت بوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از دست خواجه
درکشید و اباقا آن گفت که این تاجیک عجب جرأتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او امتناع کردم و او همچنان در کاسه شستن مبالغه
نمود و در خاطر چنان بود که اگر آن لقمه را رد کند دیده او را هم بسر این کارد از چشم خانه بیرون کشم القصه چون مجدالملک دید که مکاید او
در شان صاحب آصف نشان چندان تأثیر نکرد و در عمر دولت او سعایت برادرش علاءالدین عطاملک سعی نموده
و نائب مجدالملک اشتر را بتعریف نادر برابر صاحب علاءالدین آمده و تقریر کرد و فرمان اباقا خان بأخذ و قید عطاملک
صادر گشته چون خواجه شمس الدین محمد تازگی این مهم مشاهده نموده برادر خود پیغام داد که هر چه مقرر گویند قبول کن و هیچ وجه
بر سخنان ایشان انکار منمای و علماء از گفت وگوی بسیار صاحب علاءالدین مبلغ سیصد تومان متقبل شد که فرو داد
و مع ذلک معاندان خرسند نگشتند و مهم بجایی رسید که مخلصان او را بسلاسل و اغلال کرده در شهر بغداد میگردانیدند و بانواع
شکنجه و عذاب معذب میداشتند و قابه جان خود ساخته و بهانه تسلیم نموده و اعدا بمجرد مطالبه اکتفا نکرده و صاحب را بمسابقت
و موافقت حکام مصر و شام متهم گردانیده اند و بیک بارگی آتش غرض جور افتاده و در اواخر ایام حیات که اباقا خان در همدان بود
مجدالملک از غایت اختیار و اعتبار کس ببغداد فرستاد تا صاحب علاءالدین را باردو آورند و مخلصان او را به بندگی گران
همراه ساخته متوجه اردو گشتند در اثناء آن اباقا خان فوت شده ایزد تعالی خواجه علاءالدین را از آن شدت فرج داد و

ذکر فوت اباقا خان در روضة الصفا مسطور است که در آن حین که شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان از دست لشکر مصر و شام
انهزام یافته اباقا خان در سنجار بود و بعد از شنیدن آن خبر خان بطرف بغداد شتافته و در ذی قعده سنه ثمانین و ستمائه
بدار السلام رسید روزی چند در آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و در روز چهارشنبه ششم ذی الحجه در آن بلده نزول فرموده
بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نموده بسبب دوام شراب مدام عارضه قوی بر مزاجش طاری گشت و ضعف قوت
رو برفته روز سیوم ماه مذکور فی الحقیقه سالس فرمود و بر صندلی نشسته ناگاه خوابی در برابر او آمده بانگ کردن گرفت ملازمان
آن تیر انداختند و در آن حین پادشاه را غشی عارض شده و همان زمان مرغ روحش از قفس قالب تهی ساخت شاهزادگان
و خواتین و نوئینان بر رسم آئین مغول چند روز خوار گشته ناگاه قوریلتای کرده بنقش طاعت تکودار بن هلاکو خان بر جمیع
ضمیر نگاشتند و از اباقا خان دو پسر ماند ارغون از قتلمش خاتون و گیخاتو از نوقدا خاتون و این هر دو به سریر سلطنت رسیدند

ذکر بعضی از اکابر زمان اباقا خان از جمله مشایخ عظام و عارفان عرفا لازم الاحترام **مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی**
با اباقا خان معاصر بود و در ایام دولت او از عالم انتقال نموده و در نفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاءالدین

محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاءالدین که ملقب بوده بولد دختر زاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد
بنابر خوابی که دیده بود دختر خود را با حسین بن احمد بنکاح بسته و مولانا بهاءالدین ولد در علوم ظاهری و باطنی در جهان بلخ و منبع
ارجمند داشت پیوسته همت عالی نهمت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه
ربیع الاول سنه اربع و ستمائه اتفاق افتاده و آنجناب صغیر سن بود که مولانا بهاءالدین ولد عزیمت گذاردن حج اسلام کرده و چون
از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته متوطن شده در بلده لارنده که مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش بهژده رسیده بود
کدخدا ساخت و در سنه ثلث و عشرین و ستمائه آنجناب را پسری متولد شد و آن مولود عاقبت محمود را سلطان ولد نام نهاد
و مولانا برهان الدین محقق که مرید شیخ بود ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داد
و جناب مولوی مدت نه سال در خدمت سید بسر برده و در خامس جمادی الآخر سنه اثنی و سبعین و ستمائه روی بعالم
جان آورد و شیخ صدرالدین محمد قونوی بر وی نماز گذارد و از مولانا جلال الدین رومی غیر از سلطان ولد کسی نماند و او نیز از
سید برهان الدین تربیت یافته مثنوی و دیوان غزلیات وی بسیار مشهور است و سلطان ولد را نیز بر وزن حدیقه شیخ
سنائی مثنوی نظمی است مشتمل بر اسرار و مواجید معنوی و از جمله مشایخ آن زمان دیگری جامع سعادات دینوی و اخروی
شیخ صدرالدین محمد بن اسحق القونوی است و شیخ صدرالدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون عقلی و نقلی قصب السبق از
امثال و اقران می ربود و مولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آنجناب تحصیل نموده بود و در نفحات مسطور است
که شیخ صدرالدین پسر خوانده شیخ محیی الدین العربی است و تربیت از وی یافته و او را نیز مؤلفات چون تفسیر فاتحه و مفتاح الغیب
و نصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الهیه و دیگری از جمله مشایخ آن زمان **شیخ محمد کوباسنی** است و کوجان قریه ایست
از کرنی است نیز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیزکار بود و هم در ایام اباقا خان از عالم انتقال نمود و از جمله دیگری **شیخ
اوحدالدین حامد کرمانی** است و او مرید شیخ رکن الدین سجاسی بود و بصحبت شیخ محیی الدین عربی رسیده و شیخ در فتوحات و رسائل دیگر
از وی حکایت نقل نموده و شیخ اوحدالدین در مشاهده جمال مطلق بمظاهر صوری ساده عذاران میل بسیار داشت ما ایران در وقتی که شیخ شمس الدین
تبریزی از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ماه را در طشت آب می بینم شیخ شمس الدین گفت اگر بر پس گردن دمل نداری
چرا بر آسمان نمی بینی **نقل است** که نوبتی در پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحدالدین شاهدباز بود فرمود که کاشکی کردی و بگذشتی
و از جمله منظومات شیخ اوحدالدین رباعی نوشته میشود و دلالت بر آن میدارد که مشاهده صورت بجانب مقید بوده **نظم**
زان مینگرم بچشم سر در صورت * زیرا که ز معنی است اثر در صورت * این عالم صورت است و ما در صوریم * معنی نتوان دید مگر در
صورت * و کتاب مصباح الارواح از جمله منظومات بلاغت آیات شیخ اوحدالدین است و از جمله دیگری **شیخ فخرالدین**

نظری است که شارح یکی از قصاید ابن فارض است و از جمله علماء زمان اباقاخان یکی مولانا قطب الدین علامه شیرازی است
و آنجناب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بوده در فضل و کمال بدرجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی فرموده و بر مزاج آنجناب
غلبه داشت و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر وجه بیان می نگاشت نقل است که روزی مولانا قطب الدین در خدمت
خواجه نصیرالدین مجلس علما که در آمد و التجاء جابران که در آن زمان از خواجه رنجیده بود آغاز تواضع و خشونت کرده در آن اثنا
آنجناب گفت که اگر صد را تمام میهمانه نزد میکنیم مولانا هیچ نفته گفت من بیصد را تمام کنم و چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون
آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت روا باشد که در پیش مغولی نا اعتقادی مثل این سخن بگوئی شاید که او در بستی
کو تو هزل بیکنی جناب مولی جواب داد که من هزل میکردم و از روی جد آن سخن بر زبان می آوردم و از جمله تصانیف
مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است و نکات و دقایق آن کتاب بافادت انتساب بر سند اطبای
عظام مذکور و دیگری از آنجمله حافظ علی بن انجب عثمان بن الساعاتی البغدادی المورخ بوده و او در سنه ۶۷۳
از عالم انتقال نمود و از جمله شعراء زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است و خدمت قاضی در نظم اشعار
عربی و فارسی بغایت ماهر بوده و او اقتفا داشت ملح در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و دو بیت از غزلی است
که در آن قصیده مندرج کرده اینجا نظم هم جام هوس سر وصلم نداری غارت و عهد قوم هیچ استواری و تو جز سرکشی کاری نیاید
زما جز خوی کرم و سازگاری و دیگری از آنجمله کمال الدین رشید القطنی است رشید القطن اسم محله ایست از محلات قزوین
و کمال الدین در زمان اباقاخان در وقتی که مدت نود سال از عمرش گذشته بوده وفات یافت و این رباعی مشهور از
منظومات اوست که رباعی ای زر تو ئی آنکه جامع لذاتی محبوب جهانی بهمه اوقاتی مانند خدای تو ولیکن بخدای
ستار عیوب و قاضی الحاجاتی و دیگری از شعراء زمان اباقاخان سید جلال الدین الکاشی است و او را اشعار لطافت
آثار بسیار است و از آنجمله که ترجیعی در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و در
مطلع آن ابیات جهت بیت من مستم و رند و لاابالی در شیوه رندی لاابالی و یده هیچ ای که بر خیزم و دست یار گیرم
بی بار چه فرا گیرم و دیگری از شعرای زمان ملک صفی الدین و ملک صفی الدین در زمان اباقاخان چندگاه حاکم دیار بکر
بود و چون از آن منصب معزول شد جلال الدین را که بعلت کثرت اهمام داشت قایم مقامش گشت و این رباعی نظم نموده
بخواجه شمس الدین محمد فرستاد که رباعی شاها سندی کثرت از اهم خوش منی و دادی بخنثی نه مردی نه زنی زین کار چو آفتاب
روشن گشتم پیش تو چه دف زنی چه شمشیرزنی و از آنجمله دیگری جمال الدین مغول است بیجاد در و بجاد در سلک
مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی خواجه با وی شطرنج باختی و در آن اثنا بزبان مطایبه گفت

که ای کون زنت فراخ و جماد این رباعی در آن باب نظم کرده رباعی هر چند سخنهای چو در میگوئی هشدار که باجماه میگوئی
جیب بتو همین بس که اندر شطرنج ای کون زنت فراخ بر میگوئی و دیگری از آنجمله فاضل است سخنور مجد همگر و او سرامد افاضل زمان
خود بوده و در اوایل حال از یزد باصفهان رفته چندگاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نمود و نقل است که در آن ایام که مجد همگر از یزد
بجانب اصفهان عزم نموده و منکوحه خود را که بغایت مسنه بود در یزد گذاشته و بعد از چندگاه خاتون از فرقت شوهر باصفهان
رفته و در وقتی که مجد در خانه نبود بدانجا رسیده یکی از تلامذه مجد او را از قدوم خاتون خبر کرده و مژدگانی طلبید مجد گفت مژدگانی
وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی این سخن بزن رسانیدند چون شوهر را بدید آغاز عتاب کرد در آن اثنا گفت
هیچ از من تو نیل و نهاری بودی همگر گفت که هیچ از من بلی و هیچ از تو خانه که نیل و نهاری بوده باشد و در تاریخ گزیده
مسطور است که در زمان اباقاخان میان فضلاء کاشان در میان ترجیح و تفضیل شعر انوری و ظهیر مناظرت بوقوع پیوست
و همگر را حکم ساخته این قطعه بوی فرستادند قطعه ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ماه خجسته فضل و خورشید انوری جمعی ز
برابر سخن انکار میکنند فی الجمله در محل نزاعند و داوری رجحان یک طرف به دلیشان نکاهست بر نکبت طبع تو ملک سخنوری
همگر جواب شنیده که جمعی اهل خطه کاشان که برده اند راز باب فضل و دانش گوی سخن وری گرویدند بحث در سخن شیان نظم
ناخواه نه سفت و در زنده وری در انوری مناظره شان رفت و در ظهیر نام کرده اند پایه برتر ز شاعری از آب قاریاب
بکی باشد او در از خاک خاوران دکری زر جعفری ترجیح می نهاد یکی سر بر قمر تفضیل می نمود یکی مهر بر ثری الصاف چون بخت
گروه از دو گروه من بنده را گزیده نظرشان بداوری در کان طبع آن جو بگشتم گران گران در قعر بحر این جو نمودم شناوری
شعر یکی ز راه چون در شاهوار نظم دگر بر اه چون مهر خاوری شعر ظهیر اگر چه برابر رشیق نظم بر ترز انوری نه ز حولات سرسری
ما برج مشتری نرسد نیز نظم او خاصه که بر ثنا گهی و حجی گستری طبع رطب اگر چه لذیذ است و خوش مذاق کی هم بود بخاصیت
قند عسکری میدار چه سبز و تیز و لطیف است و آبدار چون در چمن جلوه کند سید عرعری هر چند لاله صحن چمن را دهد فروغ
پهلو کجا زند همی با گل طری و ز نیست اعتقاد رهی خوش قبول کن گرتو عقیده سخن مجد همگری و زو این قطعه نیز نسبت بآنحضرت بحسب
درخانه و دیع دال ظهیر نصیری و دیگری از آنجمله قاضی بیضاوی است و هو ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عثمان و او مدتی در کرمان ساکن بوده
و در ربع سلاطین کرمان اشعار نظم نموده و این قطعه در جواب سوال مذکور از جمله منظومات اوست ای سالک مسالک طریقت
و ازین سوال معنی ورسیدی بحقیقت جو بنگری هر را ز بیشه است بارین دو طور هر چا صنیع هست همین بسی گستری
لیکن بیخبر است این سحر این شمع و آن جراغ این و آن ستاره و این حور و آن پری ذکر نکودار ابن الکوغان جد از وفات
اباقاخان و تقدیم لوازم عزا بتاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمایه باتفاق اعاظم امرا نکودار بپای تخت

بر مسند سلطنت نشاند و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان بلاد و آفاق و آورنجان برگشاد و چون او متقلد دین مبین
احمد مختار صلی الله علیه و آله بود منشی تقدیر بر نقش سلطان احمد نموده زمام امور وزارت را بدستور معهود بدست خواجه شمس الدین
محمد داد و مجد الملک یزدی را بشغل [illegible] ساخته خواجه عطا ملک را بار دیگر بحکومت بغداد فرستاد و شیخ کمال الدین بن عبد الرحمن را
بزینت تربیت سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بآن [illegible] الجناب مفوض فرمود و وظایف
اطبا و منجمان نصاری و یهود را که [illegible] اوقات مسدود و منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان بمستحقان رسانید
و در تجدید فواضل بقاع و ترتیب مهمات سبیل حسبة لله احکام بتاکید تمام اصدار یافت و در باب جمع و وصول حاصلات
موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده پرتو اجتهاد بر تقویت سایر ارکان شریعت تافت معابد اصنام و بتخانها
و کنایس صفت انهدام گرفت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج
بعضی از امرا کافرکیش نبود با ارغون سلطان محمد منفور رای اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه را از میان برداشته
و بار دیگر در اطفای انوار ایمان و عرفان کوشیده رسوم عبادت اوثان و سایر ادیان باطله را رواج دهند و سلطان
از کید بداندیشان وقوف یافته اراده [illegible] پادشاه رسانید و بیت [illegible] گشته مسلمانان را از ظلم و عدوان او
با بلند شهادت سلطان احمد [illegible] منفور رای حکم ارغون خان بن اباقا خان فی شهور سنه ٦٨٣ روی نمود و مدت
سلطنتش دو سال و سه ماه بود گفتار در بیان صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بحکم پادشاه عدالت آیین
چون سلطان احمد بتایید سرمدی بر تخت بخت قرار گرفت و از اشعه مهر منیر [illegible] انظار او بازار اسلام صفت روشنی پذیرفت و اول حکمی که نمود
کالبجان [illegible] فرستاد تا خواجه علاء الدین عطا ملک را باردو آوردند و زمام امور ملک [illegible] من حیث الاستقلال بکف
کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت دیگر [illegible] حسد در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته بود با ارغون خان که حاکم
خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان [illegible] بزرگوار شاهزاده [illegible] ساخت و چون سید [illegible]
[illegible] سعد الدین برادر زاده مجد الملک بمضمون این عریضه واقف گشت [illegible] مجد الملک او را
از منصب [illegible] خواجه شمس الدین صورت حال باز نمود و این حدیث بعرض سلطان احمد رسیده
حکم فرمود که مجد الملک را مقید و مغلول کرده [illegible] که [illegible] باقاخان [illegible] علاء الدین عطا ملک
کرده بود [illegible] خواجه علاء الدین [illegible] هر نقدی که [illegible] ملازمت [illegible]
فواضل صدقات حضرت سلطانی است [illegible] و اشارت نمود تا اموال [illegible]
[illegible] که پادشاه [illegible] حکم لازم الامتثال صدور یافت [illegible]

به پرسش مجد الملک اشتغال نماید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در آن اثنا از میان امتعه دفینه مجد الملک جعبه
از پوست شیر بیرون آمد که بر عقرب و شیوف سطری چند با مهر بران نوشته بود و چون از اهل سحر بعضی از آن نوشته
خایف گشته از دو ران باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر باستصواب طبیبان کمشیان مقرر گشت که آن پوست شیر را
شسته عصا [illegible] از مجد الملک پاشانند تا نتیجه سحر بدو عاید گردد و مجد الملک از قبول این معنی ابا و امتناع نموده گمان برد که آن نوشته را
شیخ عبد الرحمن که صاحب دیوان بود در متاع او پنهان کرده و سخن آن کیدیست و کتاب مجد الملک ثبوت پیوست اما سوگان
سوابق تعقیل و رضا [illegible] و مقارن این حال سوگان پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و شیخ عبد الرحمن بعیادت او رفت و مبالغه
نموده تا سوگان بکشتن مجد الملک راضی شد آنگاه او را بیارغو خواجه علاء الدین عطا ملک سپردند و خواجه علاء الدین از غایت
سلامت نفس و حسن خلق که موجب کل العفو عند الاقتدار من علو الاقتدار عمل نموده در آن زمان قدرت
مجد الملک الخلف عفو ننمایند اما جمعی از مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحبی گفتند بر حکام روشنست که هر بنده
در ایام اختیار هیچ دقیقه از ایذا و آزار باز نگذاشت و در روزگار اختیار مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نداشت امروز اگر
مخلص او را صورت بندد هر آینه باز عالمی را در شکنجه و ظلم و جور گرفتار کند و فرصت فوت نباید ساخت و بنا حیات
و شجره از بنیاد بر باید انداخت بیت سنگ بدست و مار بر سر سنگ خیره رای بود قیاس و درنگ آنگاه اعوان صاحبی
مجد الملک را از مجلس بیرون آورده بیک طرفة العین پاره پاره کرده هر عضوی از اعضای او را بمملکتی فرستادند
و قلوب رعایا و عجزه که از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی داده سر او را به بغداد رسانیدند و بر دار اعتبار بر آویختند
شوم قدم را بشیراز و دستش بعراق برده در این باب این بیت نظم نموده بیت مخبری که او دست رساند بعراق دستش برسید
ملک سخن بشنید نقل بیت کس بخشید این مجد الملک [illegible] از جلاد و خرده به تبریز برده و این رباعی را یکی از اهل طبع
در باب قضیه مجد الملک انشا کرده رباعی روزی دو سه در پی وزیری گشتی حویلی ملک عالم افروز شدی اعضا تو هر یکی گرفت
اقلیمی فی الجمله بیک هفته جهانگیر شدی القصه چون مجد الملک حسب مدعا باد فنا داد سلطان احمد تو [illegible] دیگر صاحب علاء الدین
حکومت بغداد فرستاد و خواجه عطا ملک چند روز بعد مقرر ساخته بود که بغداد عرصه مسندی بر آمون امور مملکت
نکرده [illegible] ایام گذشته بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه و عواطف خسروانه او را از دو جانب یکی [illegible] اعدا
و دیگری هلاکت نفس [illegible] خلاص ساخت و خصم معاند و دشمن حاسد را بار [illegible] از اموال او گرفته بود
و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده بود عنایت فرموده از جا بر انداخت هر آینه در مذهب مروت و شریعت فتوت
فرموده و مع آن جانب نمود و بار دیگر از اطراف آن ارغون خان [illegible] از احتراز و اجتناب تعرض نمود و چون دار السلام

رسید بونی چند بتمهید بساط معدلت پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمینگاه بیرون تاخته آن خواجه فاضل و عادل را
از تخت و بخت بر تخته ابلاک انداخت و این واقعه در شنبه چهارم ذی الحجه احدی و ثمانین و ستمایه روی نمود و صاحب
دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است بلوازم امر تعزیت قیام فرمود قطعه علاء دولت و دین آن وزیری
که حاکم بود اندر ملک بغداد * چو مخفی گشت زیر پرده خاک * فغان از سال تاریخش خبر داد ذکر مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن
سلطان احمد بخواهر زاده جنت دران ایام که سعی و اهتمام خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت جوی
قوت گرفت و آتش حقد و حسد در کانون سینه بعضی از شاهزادگان و امرا و اعیان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن
اباقا خان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داد و طغاجار نویان را منظور نظر تربیت گردانید و لشکر سر و داماس کی با
تربین انوام معقول بود بنده در تابع او کرد و سلطان احمد از فساد نیت و تغیر عقیدت ارغون علی اینباق را که در میان مورخان
با ینباق شهرت دارد و نزد شاهزاده فرستاد و حیث امتحان با حضار او فرمان داد و الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده
او را بفنون عواطف و لسان از جا ده موافقت سلطان منحرف گردانیده با خود متفق ساخت و الیناق مبانی عهد و میثاق را
حلفا و ایمان مستحکم گردانیده و بپایه سریر پادشاه اسلام بازگشته در باب تخلف ارغون عذری مستقیم عرض کرده صاحب دیوان
بر مواصفه شاهزاده و الیناق مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانیدند و سلطان احمد بسبب آنکه الیناق کاشته او بود و پرورده
دختر خود سلطان کوچک سرافراز گردانیده ابتوه مخالفت ارتضای سینه برکنده متفق کردید و چون ارغون خان این خبر استماع نمود و جمعی
صاحب دیوان گشته پیغام فرمود که در ان اوان که خواجه شمس الدین محمد فرار کرده بود که از نقد و جنس و ضیاع و عقار هرچه در قبضه تملک
و تصرف اوست به تعلق با ایلخان دارد هر وقت که فرمان شود و هر گاه مصلحت باشد بهر که اشارت نفاذ کرده و بی محابا تأخیر و اهمال
سپارد و اکنون التماس از محصولات آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب با مصاحب جوشی مدعی بنا بر سال مشابه
بآن سخن رسید سلاح و یراق دبده تنگ بخان از حقیقت بوجهی استفسار نماید سلطان از استماع این سخنان و انست که ارغون
ارغون خان مال صاحب دیوان جست بلکه قصد جان او دارد و در جواب فرمود که مهمات مملکت را حسن تدبیر و رضای خبر
و ضبط کفایت می آورد اگر آوازه کاه پناه خیرت نماید مصالح ملک و مال در محل اهمال و وصمت اختلال می در رسول باز سلطان التفات
ننمود و جوشی قرین ناخوشی به آستانه ارغون مراجعت نمود و این حکایات موجب نکایت گشت و صورت عداوت ارغونی
زیاده و بوشی در گذشت و شاهزاده و شاهنها باطراف ممالک فرستاده که اسباب شمس الدین محمد بتصرف نواب اینجانب گذارند و او
کاشتگان او را از تغیر و در مهمات و معاملات باز دارند و بنابر آنکه ارغون خان اقامت داشته و عراقیان بخراسان گشته
انده کلا صاحب دیوان انچه در قبضه اختیار او بود بتصرف گماشته شاهزادگان گذاشته اند و ارغون بجانب دار السلام بغداد

خزانه و اعمال متفرقان اموال آن دیار را از جاشنی برطرف انتقام چشانید و در اوایل سنه ثنتین و ثمانین و ستمایه با لشکری عازم بلاد
شرقی گشت و بر جت شداد و در او لیقته و فساد بران گشته مهم وقت در این اندیشه که پایه سریر سلطنت پادشاه از قبضه اعتبار
عم با مدار مجوم تدبیر بیرون آرد و شب و روز در این فکرت جا بنوز بتقرار که سلطان احمد را از میان بردارد و دران اثنا ایلچی بجانب سریر
اعلی فرستاده و التماس سلطان آن عراق و فارس که اکثر دیوان خاص اختصاص داشت نموده پیغام فرمود که چون سریر دولت پادشاه مدار
و محل جلوس سلطان را منشا بدرانگیزه را نیز طرفی باید که حاصل آن مصالح سپاهی که در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید
اگر این ملتمس شرف اجابت یابد انوار اتفاق بر صفحات احوال افاق این تابدالابد الیوم نظم مخالفت زین باشد و رنج و زنگ *
فتاجوش و دل رمانده و جنگ * سلطان احمد این پیغام در شت استماع نموده در جواب فرمود که یورت اصلی و ملک موروث الوف
خطه خراسانست و ما از روی شفقت آن ولایت را باو مسلم داشتیم اگر توقع دارد که موضع دیگر اضافه نمائیم باید که تقرب طلبای
حاضر شود تا التماس او درجه اجابت یابد و اگر نیاید باعده و طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرمائیم که بوجی از دو رهای ذخار بیخ کن
فرستادیم چون از خراسان روانه شد و ارغون را دست و گردن بسته درگاه آورند و ایلچی باز گشته امرا قره را نسبت کردم از جهت ارغون
برد ذوج آمده شده ابواب صلح و صلاح از جانبین مسدود گشت و اشتغال آن حال ارتحه و در اکثر در گذشته صاحب دیوان
بکارسازی حیوة لشکر نشان مشغولی فرمود و بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب
نموده بعد از استعداد لشکر الیناق را با پانزده هزار از مبارزان صف در زینت متوجه فرمود و از جانب ارغون خان بصوب آذر
بیجان در حرکت آمده و در پانزده صفر سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در صحرای قزوین میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده
شکست یافته کرده برستیز اختیار کرد و سلطان احمد از بن معنی خبر یافته بسرعت برق و باد روی بخراسان آورد و ارغون خان جهت
منع حوادث زمان بلشکر کلاب و کسی نهان قلعه کلات شتافته و سخاب الیناق با ده هزار سوار پای آن حصار رسید شاهزاده
بجز تسلیم راهی و بجز توکل پناهی نیافت و جهت ملاقات الیناق از قلعه پایین آمده الیناق اسبی پیشکش کرد و در ملازمت شاهزاده
بقلعه شد شرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلمات او آبی الیناق فریفته شده همراه او بطرف اردوی سلطان غریب و بعد از
قطع منازل و طی مراحل در خوجان باستان سلطنت آشیان رسید و سلطان محمد مدت دیر شاهزاده هراول از دار آفتاب بار دولت
انگاه داد و او را در آغوش مهربانی کشیده روی بر روی او نهاده و به تفویض حکومت مملکت خراسان امیدوار ساخته
جهت نیکی برادر بوغار و ق را با چهار هزار کس بمحافظت آن درگاه امر نمود و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب شرق
اطراف در مغرب رایت دولت برافراخت سلطان احمد بصحبت حرم خود توذی خاتون که در اردو گذاشته بود مایل شده
الیناق را بمصلحت کلی و اوان اردوی جهات شاهزاده ارغون معین ساخت بیت بخبر از آنکه نقش بند قضا * در پس پرده نقشها دارد

جون سلطان از غایت غفلت و طیش بجبال عشرت و عیش مشغول گشت بوقا و بعضی دیگر از نوینان را هوس مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا عقوبت بزرگ خود که بجهت تقرب داشت بر صحیفه ضمیر شاهزادگان و امرا نگاشت که احمد او رونق جنگیزخان را در بنیان شاهنشهی از بنیاد برانداخت و اسباب عزت مسلمانان را بتعلیم صاحب دیوان تا ایوان کیوان برافراخت و سلطنت او بس گرانست که هولاجو و ابقا خان و احمد را از سریر سلطانی برانداز و این مهم وقتی منتظم شود که ارغون را از حبس بیرون آورده از صدف بیرون آریم همه این را صواب دیده مقرر شد که چون زمانه مانند دل عاصیان تاریک گردد این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد و در لیله پنج شنبه دوازدهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمایه بوقا نزدیک بخوابگاه ارغون خان رفته و دامن خیمه چون حجاب ستم و نقاب ازرم برداشت ارغون از آن اشارت اضطراب بی نهایت بر جست و جه تصور نمود که موسم وداع حیات و زندگانی است و بوقا دست او گرفته قضیه مواضعه را بر نهج مسطور روشن کرده و همان لحظه موافقان ایشان جمع آمده بر باد پایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاخته او را در خوابگاه خفته یافتند و بر علی تغاجی از ملازمان بوقا بر او تیغ زده سرش از تن جدا ساختند و دست محشر و فتنه روز اکبر در آن شب دست داده و خروش و ولوله در عالم افتاد و اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته گشتند و بعضی از جماعت بر مرکب سوار شده و از عقب سلطان شتافتند و در وقتی که چهار فرسخ از اسفراین گذشته بود بدو رسیدند و از خروج ارغون و انقلاب شبخون و از جا رفتن روزگار رونق جوان و انصار شمه ای عرض ساختند سلطان ازین خبر متوحش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود قوتی خاتون که در سراب بود نهاد و امرا و سرداران و ایلچیان و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزلی جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدائی اختیار نمودند

ع

بیرکامی زکامی دوری مانده ✽ زجهت آتی مسطور مسجاند ✽

صاحب دیوان چون یکجا جرم رسید لاجرم چندی بسته آورده عازم اصفهان گردیده و بعد از آن ارغون که بمشیت ایزدی بکار دشمن بسیار شتافت و در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و دران زمان که صبح صادق آغاز دمیدن کرده و کواکب ثوابت مانند جمشید خورشید رسانیده شاهزادگان و امرا بملازمت ارغون خان رسیده و زبان بتهنیت جلوس ارغون خان برگشوده جهان بانی گردان ساختند و بوقا جماعه سوار را فرستاده تا لشکر و توابع او را بر سلطان احمد گرفته اساس و لشکر را بسته گردانیده و مرغی دیگر نزد قوینجان روان کرده که با عزت و رعایت صید نوکران آن پادشاه بی سامان در ره وی والده رسید و او از آن حادثه آگاه کردانید قوتی خاتون گفت اسب آن تست کرد و بهمین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت مانده با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب کدام صورت روی نماید و در سه روز حقیقت حال بر مردم اردوی قول خاتون و ملازمان متحجب بوده هر کس بسبب غلبه ظن سخنی بر زبان میراند و سپاهی قرا اغاری و سکتور نویان علی الرسم بحضرت سلطان شتافتند از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام نمودند سلطان احمد را گفت ارغون را گرفته بمحافظت اشتیار بجمیم

و مهمت را بانجام آورده و مال ملک شکر و نوبت انجاب کردیم شخصی از امیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز ایشان که صورت الحق برین و جه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را بپادشاهی برداشته اند و هم عالیه برانداخته قتل سلطان احمد گماشته اند که انتظام احوال ایل و الوس منوط بعدم او دانسته اند و مجال قرار نه جهه امرا بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده ناگاه آمده و سند می نمود سلطان سید و ساختند و مغازن انکال سپاه و توابع درآمده و خیمه صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و همدران دو سه روز بانجار رسیده و قرا اغار و سکتور سلطان احمد را دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه دران زمان عادت مغولان بود که بکار و شمنی مغلوب به چند دست و پای انشانده لفظ مرتو بر زبان راندند ارغون و امرا نکرستند از سر شماتت مرتو گفت و ما بجاکاسه و آشتندلوای عزت برافراشت

بیت

میان مجالس جالی بسالهای دراز ✽ نه گوش و هرشنیده و نه چشم دولت دید ✽

و چون ارغون خان بتجربه معلوم نموده که بر ابقای دشمن فایده غیر ندامت مرتب نگردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را با بولاد و قنقورتای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلث او را بقصاص هر دو خود با منذرائل لکستند سیمدعال بکمال استری دیدار ✽ که بوده برو ز سلطان خطه ایران ✽ نه دست بود مقضا پشت او نکست ولیک ✽ نمود سال نکستن طغرل ارسلان خان ✽ و از احمد سلطان سه پسر ماند قبلانچی و ارسلانچی از ارمنی خاتون و بوقاجی از توریجی و ازین پسران هیچ یک بسلطنت نرسیدند

ذکر ارغون خان بن اباقاخان

هر چند در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود که شاهزاده کانی که در آذربیجان بوده در مقام فرمان برداری و اطاعتش حبنی نموده و او را رونز بیست و هفتم جمادی الاخر سنه ثلث و ثمانین و ثمانمایه در منزل آب شور در صحرای لوز بیقاد بر تخت خانی نشاندند و امرا و ندیمان باسرور برجهوت نزدیک جلوه و دو رکوع نمودند و مدت بکام خورد و بزرگ و تاریک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نموده

بیت

گهی ز بطه ندو گاه طنبور ✽ گهی مستان خرید گاه مخمور ✽

و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور زمان پرداخت سلطانا کل و اشراف و اعیان را از عطایای خویش گران بار ساخت بنام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اختیار بوقا که بجد و دیا صنع در کمال و مراتب و اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش اروق را که حکم سلطان احمد که چند روزی در خوجایان محافظت قیام نموده بود بحکومت بغداد فرستاد و مرغ دل ایلچی و رکه حسب المقرر منال مستقلا ولایت و دارالعلم و احسان رام کردانیده و رقبه سایر شاهزادگان را بلطف و عنف در ربقه اطاعت کشیده شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان سعود و سعدالدوله یهود و بر ثبت زرجه در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بنا بر آن تزلزل ببنیان دولت بوقا راه یافته با رحیاتش در هم شکست و مدت سلطنت ارغون خان هفت سال بود و قبل از قتل

سعادت او خواجه جلال مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود گفتار در بیان ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد
صاحب دیوان جهان بجلی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون خان چون صاحب سعید در حاجرم از سلطان
جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان و کشته شدن سلطان احمد استماع نمود لاجرم در خاطرش
گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرموز شده از آنجا بر دریا بجانب هندوستان شتابد اگر چند روز از حیات
باقی باشد در آن ممالک بفراغت بگذراند و باز از شدت فرط حصول اندیشیده بر صحیفه ضمیر گذرانید که اگر نفس خود را از
غرقاب فنا بساحل نجات توان انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و کسان که از آتش خطاب و عتاب او بتوانند
عذاب نتوان گذاشت مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال بگذرانیدم و بسیط ایام شباب مشام خوش انجام شیب
رسانیده و اگر سپهر بر موجب عادت خویش غازی و خائنی و حیل جفا کاری نماید چه دست که از متانت تدبیر رای منیر
چه خیزد و چه گشاید اولی آنست که دست امید در دامان توکل استوار داشته بکرم پادشاه اعتماد نمایم و التجا بدرگاه عالی شاه
برده از اندیشه انواع اندوه و ملال و نزول و ارتحال باز آیم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاه نوزیدن گیرد
دار غوغای از سر جریده گردانیده در گذرد مصراع ز مشک بوی و ز خورشید نور بحث بدیع والا باری چندین کس از
شکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلام شریفه افوض امری الی الله بر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان
روان گردانیده در اثنای راه امیر بکاری و اینانک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی که ارغون خان باتفاق اقا
ایشان را جهت استمالت صاحب دیوان ارسال فرموده بود بدان جانب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون
جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد و گناه جمیع ارباب جرائم بخشیدیم و قسم
عفو و اغماض بر جرائد خطای همگنان کشیدیم اگر صاحب دیوان بخدمت آید هر آینه باصناف الطاف اختصاص یابد و
نشانی مشتمل بر امثال این سخنان ظاهر گردانیده و خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت
برق و باد قطع مسافت می نمود تا در روز جمعه دهم رجب مذکوره باردو رسیده و در وثاق بوقا نزول نموده روز دیگر بوقا
او را بپایه سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخته و بتفویض منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب نیز
خدمت بوسیده و دعای دوام دولت پادشاه رسانیده بمنزل خود بازگشت و چون چند روز بر این قضیه گذشت و نزد اهل
بوضوح انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخر الدین مستوفی و حسام الدین
صاحب با بوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب دیوان در این حکومت تو صفت مقارنت خواهد گرفت و اگر چه
خواجه روزی چند بحسب ضرورت طریق تواضع مسلوک دارد چون متمکن گردد از تو مثل سایر امرا احتیاط خواهد ساخت

دشمن چو بدست آمد فرصت داری • زنهار که از دست خویش بگذاری • ور بگذاری دست بیابد بیرون • سودی نکند اندوه و
غمخواری • بنابر علی بخاد بلوقی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در باره پدر رنگ نهاد پادشاه و پادشاه شنید
و بر کفران نعمت اقدام نموده او را زهره بود که از خدمت اندیشیده چگونه توقع توان داشت و ثبات دولت صاحب
تاج و سریر و قبای وزیر بر مکر و غدر پرستی بکدیگر است او را زنده نمی باید گذاشت بیت چو قدرت یافتی بر خصم غدار
مکن تقصیر مغزش بر آر • بنابران ارغون خان حکم کرد که صاحب دیوان را بوقف بر گمارند و اولوقچیان بحث
بر تفتیش این مهم کمر بستند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بدیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد
و غوغا به آسمان رسانیدند که در ارزاق بر بسته اند و خلایق بی نوایان و مسکینان را چون دل بهر سو شکسته اند
خواجه شمس الدین محمد در جواب گفت تقصیرات و تصرفات بنده که از ارباب غرض عرض کرده اند یکی را صد اعتراف
می آرم اما از تهمت اندیشه عداوت نسبت با ولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر
نه در حقیقت من بنده هرگز آن بوده است • طلاقت لسان و فصاحت بیان هیچ فایده ندارد ع با حکم قضا دم مسیحا چکند
حکم شد که مبانی فضایل و معانی خراب کنند و سرچشمه جود و احسان را سراب گردانند خواجه شمس الدین چون دانست که
نجات ممکن نیست غسل بجای آورده وصیت نامه از برای کتابه حقیق بنگارد و مصحفی را که همراه داشت برسم تفأل بگشاد و
این آیت برآمد ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم
توعدون لاجرم از علایق عالم فارغ ساخته در مقام تسلیم گفت ع هرچه از تو آید خوش است خواهی جفا خواهی الم • و نماز دیگر
دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در حوالی اهر از مرتبه جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد آن
وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک را نیز هم از آن شب شربت چشانیدند • بیتی گشته بر همه آن چرخ کوژ پشت
کو صد هزار شاه و گدا را ایلو گشت • چون عاقبت عمارت جهان دو رنگ را • سهل است خوب و زشت اگر زنم یاد داشت
و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربیجان بود
بحیز تصرف در آوردند و آثار خیرات و بنای مبرات او را منهدم گردانیدند نقلست که هر روز از املاک خواجه
شمس الدین محمد تومان زر بصیبه اکثر آن در امور خیر معروف میکرد یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب سعادت اشعار
این رباعی را منظوم گردانید رباعی از رفتن شمس از شفق خون بچکید • مه روی بکند و زهره گیسو ببرید • شب جامه سیه کرد و در آن
ماتم صبح • بر زد نفس سرد و گریبان بدرید • و دیگری در تاریخ آن بنده و صفات این قطعه در سلک نظم کشید قطعه
نظام مملکت آفاق و صاحب دیوان • محمد ابن محمد جوینی در یکانه دهر • بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چار • بوقت عصر دوشنبه

بر دو خانواده ز دست ظلم کاز روی اختیار بجز ٭ ز جام تیغ لبالب چشیده شربت قهر ٭ و یکی از دوستان مجد الملک بروی
در آن وقت گفت که ٭ چو مجد الملک از تقدیر ایزد ٭ شهادت یافت در صحرای تو شهر ٭ بعقیده صاحب دیوان محمد
که دستور ممالک بود در دهر ٭ پس از دو سال و دو ماه و دو هفته ٭ چشید او هم ز دوران شربت قهر ٭ تو در دنیا مسود را
معامل ٭ که دارد در ترازو نوش با زهر ٭ و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بخت مقلد بوقا در حکومت تمامت ممالک
ایلخان باستقلال تمام یافته ارغون خان او را چینکسانک لقب داده فرمان فرموده که تا نه گناه از وی ارتکاب نماید
در یرغو جز پادشاه کسی کلش بدو نرسد و بی التفات او احکام بر تیغ را مسموع ندانند و امین او را تفصیل جهات ملک و
دولت بر نهج عدالت بر مقتضای [illegible] می‌نمود و روایت که در ایام حکومت او یکی از ساسیان مصطبل خاص سیب از دکان بقال
بر بست و دکاندار بمقتضای جبلی خود در مقام منافشه آمده سپس مشتی بر وی زده و آزاری بانادو زاری نزد بوقا رفته
صورت حال بعرض رسانید بوقا فرمود تا خربنده را مرو نیم زدند و با حاضران گفت که اگر امثال این مردم را بمجرد انفعال
مواخذه ننمایم دیگر زرعه دار رکاب عظام امور آینده سلک نظام جمهور از هم گسیخته ضبط مملکت بسهولت میسر نگردد و
چون استعداد و استقلال بوقا از نهج اعتدال تجاوز نمود و ارغون خان را از سلطنت جز نامی نماند آتش رشک و حسد در باطن
سایر امرا و ارکان دولت در التهاب و اشتعال آمد و آن غایر رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کرد غرا با وجود چندان الطاف
عنایت ارغونی تیره شد بر ایشان بهدف مراد و غرض رسید لاجرم بجار او و مواسا او قات میگذرانیدند و سر در گریبان
فرو برده خون جگر میخوردند و منتهز فرصت می‌بودند و در خلال این احوال کوکب طالع سعدالدوله یهود باوج تقرب
و عنایت صعود نمود و تفصیل این اجمال آنکه سعدالدوله ولد صفی الدوله بن ابهر الدین مهذب الدوله ابهری بوده
متابعت ملت موسوی می‌نمود و در زمان ارغون خود را داخل اطبای ایلخان ساخته در دار السلام بغداد رحل اقامت
انداخت و با ترک نازک [illegible] آغاز اختلاط و انبساط کرده بعبه لغات دانا شد و بر حقیقت حال عمال و [illegible]
احوال بغداد و تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود و در آن اثنا جمعی از [illegible] کسان او که پیوسته ملازمت
آستان ارغون خان می‌نمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که سعدالدوله در بغداد دست در دامان [illegible]
و خدمت درگاه عالی بناه نیست [illegible] چون او بتر با حفظ علو و احکام بارگاه سپهر احتشام مبادرت بنماید [illegible]
شام در خدمت بوده در سفر و حضر [illegible] همایون [illegible] نماید این سعادت [illegible] سعدالدوله گشته بموجب
فرمان ارغون خان ملازمت درگاه عالم پناه اختیار کرد ٭ هر نیک و بدی که در شمار است ٭ [illegible] کار است ٭
و بسبب اتفاق [illegible] وفات پادشاه مریض شد و سعدالدوله در معالجه شرایط اهتمام بجای آورد و ارغون را بسلی او

نامی افتاد و از آن یاد مرض روی در انحطاط آورده و در ایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی که دافع ملالت تواند بود از
سعدالدوله استنطاق نمود و چون [illegible] خاطر ایلخان را بجمع آوردن اموال فراوان معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف
و نواب کتاب در بلاد و دیار خصوص [illegible] بغداد را بتقریر دل پذیر بر لوح ضمیر ارغون خان نگاشت و گفت که تمامت اموال
مملکت را بوقا و خویشان او بقبضه اختیار در می‌آرند و جهت خزانه پادشاه چیزی [illegible] در هیچ جا نمی‌گذارند و آروق که برادر
اوست در خطه بغداد ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده و در آن ولایت عدل و رفاهیت [illegible] رونق [illegible]
در کم و کاست افتاد ٭ گشاده بر خلایق دست بیداد ٭ ز دست ظلم او عالم بفریاد ٭ بجز از ناله بیداد نبود آهنگ ٭
ز دار شرح منت مظلوم چون چنگ ٭ بنا بر این مقدمه حکم شد که سعدالدوله در مصاحب اردوقیا و میان منکو [illegible] بطرف بغداد
توجه نماید و در تفصیل اموال و تحقیق احوال عمال و استخراج وجوه دیوانی و دفع [illegible] اهتمام تمام فرماید و سعدالدوله باتفاق
مشار الیهما [illegible] بدار السلام رفته در مدت اندک اموال بسیار از بقایای سال گذشته
و سنوات سال تو فراهم آورده [illegible] باز گشته و چون آن نقود نامعدود و اجناس بیقیاس را بنظر ارغون خان
رسانیده بودند او اصناف الطاف مبذول داشته منصب اشرف [illegible] بدو تعلق گرفت و سعدالدوله بار دیگر
ببغداد رفته از هر جهت که توانست خزانه باضعاف کرت اول بهم رسانید و در قنقور النگ که حالا بلده سلطانیه در آن موضع
بتفصیل [illegible] ایلخان سرافراز شده آن اموال را در نظر رسانید و ارغون خان او را منظور نظر تربیت و مخصوص عنایت کرده
بر خاطرش گذشت که هر سال آن مقدار را از حاصلات بغداد [illegible] و بواسطه اعتماد ارغون خان بر صدق
درایت و حسن کفایت سعدالدوله [illegible] یافت و [illegible] نیز از کمال اخلاص و کاردانی او سخنان بعرض رسانیدند
اهتمام بسوی انتظام احوال [illegible] و گفت سعدالدوله را [illegible] در مدت اندک [illegible] بخزانه عامره واصل کرد
و حسابات معاملات از روی راستی مفروغ و مشخص ساخته این مملکت معمور گردد اگر ضبط اموال ممالک هم [illegible] باشد
کار خزانه و ملک [illegible] و نظام انتظام مهام [illegible] و رفاهیت اهالی شهر و ولایت [illegible] این انگشت عجیب بدیع
کرد [illegible] ایلخان تصدیق این معنی نموده و حکم شد که [illegible] معین باشند و سعدالدوله
وزیر و حاکم ملک و مال ساخته و بی استصواب او امرا سخنی [illegible] نرسانند اما سعدالدوله هر وقت و هر جا که خواهد
[illegible] باشد توقف [illegible] الکاه سعدالدوله از روی قدرت و اختیار [illegible] ضبط و ربط امور جمهور گشته و بدین
واسطه اعتبار بوقا روی در نقصان نموده جمعی که منتهز فرصت بودند در خلوت نزد ارغون خان زبان [illegible] گشادند و
بوقا [illegible] بعرض رسانیدند که سلطان احمد بوقا را از مشفق دولت و محرم سر سلطنت می‌شمرد مع ذلک ساکت

طریق خیانت گفتند آن نوع کاری از پیش برد و حال آنکه در آن زمان چندان مکنت نداشت امروز که خزاین نا محصور و عساکر موفور دارد
و شاهزادگان بنظر احترام در وی نگریسته هرچند [illegible] اصغا نمیباید باید که مرد عاقل از وی غافل نباشد و دست تسلط او
بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدرالدین احمد زنجانی که نایب طغاجار نوئین بود چون بوقا از وی تقاضای اموال
فارس میطلبید در مجالس آغاز خیانت کرده بر زبان میگذرانید که بوقا پادشاهی است و بکمال استقلال [illegible]
امر مهمات تفصیل میدهد و اموال ممالک [illegible] را باتفاق اراده خود صرف مینماید و کار بجایی رسید که هر ایلچی که با یرلیغ [illegible]
[illegible] و اگر التمغای بوقا همراه نداشته باشد [illegible] التفات نمیکرد و [illegible] امثال این
حکایات [illegible] ارغون بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا در مجلس شراب بوقا یکی از امرا بکرات سخنان خشونت آمیز میگفتند
و پادشاه آن امیر را باز خواست نکرد و [illegible] بوقا از ارغون بترسید و متعاقب این قضیه حسام الدین قزوینی
که از [illegible] نیابت بوقا بشیراز رفته بود [illegible] در دیوان [illegible] صد و پنجاه تومان ثبت ساختند و بوقا [illegible]
افتاد و بهانه وجع المفاصل در کنج خانه خود نشست و ارغون خان [illegible] یرلیغ داد که عمال و متعلقان بوقا [illegible]
و از اعمال معزول باشند بناء علی هذا خاطر بوقا بر مخالفت ارغون قرار گرفته قاصدی نزد شاهزاده جوشکاب بن جومغار بن هلاکو
که در کنار آب فرات می بود [illegible] ارسال نمود و پیغام فرمود که ارغون بنابر بخل و حسد از من [illegible] که در سلک [illegible]
من انتظام [illegible] رتبت سرافراز گردانید لاجرم فوجی از امرا و اعیان را با خود متفق ساخته ام و [illegible]
[illegible] که بر خاطر انور [illegible] استخلاص ممالک [illegible] سلطنت [illegible] شاهزاده
جوشکاب چون این حدیث عجیب بشنید انگشت حیرت بدندان گزید و [illegible] ایلچی را گفت که مرا [illegible] زیاده
[illegible] اگر میخواهی که [illegible] حاصل شود اسامی جماعت را که با بوقا موافق اند مفصل کرده [illegible]
بازگشته و التماس جوشکاب [illegible] بعرض رسانید آن [illegible] از شاهزاده طلبیده بود ارسال نمود و جوشکاب ایلچی را گفت که [illegible]
شب [illegible] خواهم رسید که بوقا با جوانفغان خود [illegible] ارغون [illegible] ایلچی [illegible] جوشکاب [illegible]
که صورت حال [illegible] بارغون رسانید [illegible] خیانت بوقا [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] روانه شد [illegible] شب موعود [illegible] صبح روز دیگر بملازمت ارغون خان [illegible] کیفیت حال [illegible]
ارغون [illegible] آن حدیث را [illegible] قبول [illegible] جوشکاب [illegible] اسامی موافقان بوقا [illegible] ایشان [illegible]
و ارغون [illegible] گفت که سلطان [illegible] و طغان [illegible] بوقا [illegible]
[illegible] امرا [illegible] کشته بوقا را [illegible]

منشا کرده با اردوی ایلجان خاتون گریخت و امرا [illegible] رفته [illegible] روایتی آنکه ارغون خان که بنفس
خویش [illegible] قتل بوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت اولجای خاتون [illegible]
و [illegible] بعد از ثبوت گناه شاهزاده جوشکاب [illegible] آب بر دست گرفته بوقا را گردن زده لشکری اردوی او
بتاراج [illegible]

ذکر شمه از حال سعد الدوله یهود و بیان آنکه سبب قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود

چون ارغون [illegible] خاطر [illegible] بوقا فارغ ساخت [illegible] سعد الدوله [illegible]
[illegible] ثابت و کاروانی [illegible] تفویض نمود و کوکب اقبال آن [illegible] استقلال [illegible]
[illegible]
[illegible] جهان وزارت [illegible] سعد الدوله حکومت اکثر ممالک
ارغون [illegible] فخر الدوله [illegible] در حکومت [illegible]
بغداد [illegible] حاکم [illegible] ساخت [illegible]
و دیگری [illegible] شمس الدوله نام [illegible] حکومت ولایت فارس [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سعد الدوله آن ولایت را [illegible] تفویض میکرد و حقیقت حال آنکه وزارت سعد الدوله [illegible]
مملکت [illegible] معموری و آبادانی بود [illegible] ارغون خان [illegible] رعایا [illegible] ظلم و تعدی
[illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible]
استقلال [illegible] در خزانه عامره مخزون ساخته [illegible]
[illegible] پادشاه عدالت آیین [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] دولت [illegible]
[illegible] روزی در خلوت [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible] جواب [illegible] وجع المفاصل [illegible] پادشاه
[illegible] سعد الدوله [illegible] عداوت [illegible] امرا و ارکان
دولت [illegible] اعیان حضرت [illegible] ساخت [illegible]

مواضعتها کرده اساس اندلاس و طرح انداخت اما بنا بر مصلحت وقت آن سر گنجینه سینه مخفی داشت تا آن زمان که فرصت یافته سر سخن
حیات او را بکاوک خاشاک ممات خیانت و سعد الدوله در ایام اعتبار گشت کتب [illegible] هر در باب ترویج شریعت سید الابرار
صلی الله علیه و آله الاطهار سعی می‌نمود و در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمایه جهت رعایت معاونت حجاج کتابی
بدار السلام بغداد ارسال فرمود اما آخر الامر بکمال دولت و اقبال و غایت عظمت استقلال مغرور گشت و نخوت و جبروت
وابهت و باد بروت او از حد عدد در گذشت بی دولتان قوم یهود زادهم الله نکبات بر مطرح استیلا و استعلا نهادند
و زبان بهتان و استهانت بنسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و التحیه گشادند و سعد الدوله از غایت [illegible]
چند کرت بعرض ارغون خان رسانید که نبوت چنگز خان بحسب ارث و استحقاق بخسرو آفاق رسید بعنایت الهی جناب
پادشاهی را تمهید قواعد ملک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت بالکل وجهی میسر گردیده صاحب عربی صلوة الله الرحمن علیه
و انصار او دست و بازوی نصرت شعار گشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان آوردند قلاده انقیاد و قبول
ارکان اسلام بر گردن خواص و عوام نهادند اگر ایلخان عالم ستان بمقتضای این کار فرماید و لطف موفور [illegible]
محصور نسبت با باب موافقت و اصحاب مخالفت باز نماید ملتی جدید در روزگار ناپدید بنیان ساخت و رسوم
عادات شنیعه و قواعد و اطوار دیرینه از جهان برانداخت ارغون خان که بحسب حال دشمن مسلمانان بود و بعد از [illegible]
این سخنان پریشان بدین بهانه بر قتل بیگناهان اقدام نمود و حکم کرد که هیچ مسلمان در دیوان کار نفرماید و آن طایفه
از آمد شد اردو ممنوع آیند و سعد الدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدنام گردانند و اهل اسلام و سایر
فرق انام را از عبودیت حی رحمان بعبادت اوثان رسانند و بدین اندیشه با اعراب یهود جنبه مراسلات و مکاتبات
روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجانب مکه اعلام ضلالت برافراشت و در این اثنا [illegible] ایلچی را که [illegible]
آن بداندیش بود بجانب ملک خراسان فرستاد و اسامی دولت نفر از اعیان و متمولان آن دیار را مفصل کرده
بدو داد که ایشان را از فضای عالم بقا و حیات بسر حد منزل فنا و ممات رسانند و اصول و حیات و سایر متملکات
هر یک را اصل دیوان ایلخان گردانند و همچنین شمس الدوله را بکشتن هفده تن از علماء بزرگوار شیراز تعیین نمود و این
جماعت را بغیر شهرت و جهان و [illegible] خاندان و خرده ریزان در خان و مان گناهی نبود و چون حرکات ناشایست
و افعال نابایست سعد الدوله یهود از حد اعتدال در گذشت ناگاه از شست قضا تیری از ناوک هلاک گشاد یافته متوجه جان
او گشت و ارغون را سبب آنکه دست بر [illegible] معجونی که بعضی اجزای آن زیبق و گوگرد بود و مزمن وی در غایت
نهاد و در آن اثنا جوکی که مرتب معجون مذکور بود سه جام شراب باو داد و علت [illegible] مرض مزمن گشت و کار از معالجه

دادوا اطبا و حکما

دادوا اطبا و حکما در گذشت بیت از قضا سکنجبین صفرا فزود ٭ روغن بادام خشکی می‌نمود ٭ امرا و مقربان از صعوبت آن حال
حیران ماندند و صلات و صدقات بمستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبوسیان و زندانیان را از محنت قید و
حبس خلاص کرده مطلق العنان گردانیدند و سعد الدوله از دیگران زیاده بر آتش محنت میجوشید و از بیم [illegible]
جشمان گشته آه جگر سوز میکشید و از مشاهده صورت صحت ایلخان بغایت نومید و از وخامت عاقبت اندیشناک
و لرزان بلسان [illegible] منم امروز دل از انده گیتی بدو نیم ٭ هم آتش جهنم نگران باشد هم ٭ جهت رفاهیت
و استمالت مردم هر ولایت فرمانها مزین بالقاب هر طرف ارسال نمود و در [illegible] فتنه نشان مشتمل
بر اظهار عدل و داد و رفع ظلم و فساد بهر مملکت روان فرمود و چون بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة
و لا یستقدمون محال است که حکم محکم و قضای مبرم سمت تقدیم و تاخیر کرد و دعا [illegible] و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال
شرف قبول و اجابت پذیرد با ایثار مال فراوان و اظهار عدل و احسان فایده مرتب نگشت و مرض ارغون خان اشتداد یافت
کار او از تدبیر و تأثیر [illegible] هر صغیر و کبیر در گذشت و قبل از سعد الدوله [illegible] پادشاه را [illegible] و ایشان
طریق [illegible] ایلچیان نزد شاهزاده غازان فرستاده که بر سبیل سرعت رایت عزیمت بجانب مستقر سریر سلطنت بر افرازد
و مقصود اصلی آنکه قبل از وقوع حادثه آنچه خود را بتخت گاه رسانید و ایشان را از ضرب تیغ امرا خلاص سازد
امرا و نوئینان بر این مکیدت اطلاع یافته در خانه طغاجار اجتماع نمودند و [illegible] از ایلچیان و اعوان سعد الدوله را گرفته
حال دیگر روان [illegible] و چون [illegible] سعد الدوله نیز رجعت نمود و گرفتار شده و سه روز در خانه طغاجار محبوس
بود بعد از آنکه فنا خویش بعین الیقین مشاهده افتاد [illegible] غایب اندوه و تعجب باین عبارت [illegible] فرستاد
کدام [illegible] این بیچاره بوده با دوستان ایشان دوست و با دشمنان دشمن بوده و الله علی ما نقول وکیل
[illegible] با این نمط طریقه اخلاص سلوک خواهد بود و المعلق بالشی المحال محال روز دیگر سعد الدوله منحوس طالع
[illegible] آب تیغ آتش بار شربت فنا داده اند و معول مسلمانان [illegible] صلوة طیبات بروضه ضیا بخش [illegible]
[illegible] فرستادند [illegible] دین احمدی از [illegible] لطف احدی قبای بقا پوشیدند و اعداء ملت محمدی از جام قهر
انجام صمدی شربت فنا نوشیدند ارغون خان که در آن اوان بعلت ضعیف و ناتوان بود چشم باز کرده از سبب
سعد الدوله و ایلچیان استفسار نمود یکی از حاضران [illegible] مسموع بعرض رسانید و ایلخان حقیقت حال دانسته در
روز شنبه ربیع الاول سنه تسعین و ستمایه در [illegible] اران متوجه عالم آخرت گردید بیت جهان پست [illegible]
کلی بستاند و کمی باز کند ٭ و ارغون خان چهار پسر داشت باین ترتیب ١ غازان خان که مادرش قتلق ایکاجی بود ٢ [illegible]

اولجای تیمور سلطان که او ردکت طاوون خواهرزاده امیر ارغون والده ایشان بود * قتای اغول که مادرش قتلغ خاتون
بنت قولوق بوقا بیکنه و از جمله ابن چهار پسر [illegible] و اولجایتو بسلطنت رسیدند ذکر جمعی از فضلا و [illegible]
و فضلاء زمان ارغون خان یکی از علماء دوران ارغون صفی الدین محمد بن علی ابو یوسف ابن طبیب است و او در علم لغت
عدیل و نظیر نداشت و در سنه اربع و ثمانین و ستمایه علم توجه آخرت برافراشت و دیگری از اجله محدث مجد یوسف بن محمد الکاتب
الموصلی المجود است و او در سنه خمس و ثمانین و ستمایه بجهان جاودان پیوست و دیگر از جمله اعیان علماء زمان و اشرف
فضلاء الازم الاخرام قاضی القضاة ابو سعید ناصر الدین عبدالله البیضاوی با ارغون خان معاصر بوده و همواره به درس علوم
معقول و منقول و تحقیق مسایل فروع و اصول مشغولی می نموده پدر قاضی بیضاوی امام الدین عمر بن فخر الدین محمد بن صدر الدین
علی الشافعی است و آن جناب نزد والد خود امام الدین تحصیل علم دین فرموده بود و سید امام الدین به دو واسطه بحجة الاسلام
ابی حامد الغزالی میرسید قاضی ناصر الدین بیضاوی را مولفات مفیده مثل مصباح و مرصاد و نظام التواریخ از آن جمله است
انتقال قاضی ناصر الدین بیضاوی بمبرات عالم اخروی بروایت شیخ جزری در سنه اثنی و تسعین و ستمایه دست داده و دیگری
از اجله قاضی القضاة شهاب الدین محمد بن احمد الخلیل الخوئی است و در تکمیل علوم بی مثل زمان خود بوده و در ایام حیات
تحریر و نظم علوم حدیث از نتایج ارقام اوست و فاتش در سنه ثلث و تسعین و ستمایه واقع شده و از آن جمله دیگری شیخ [illegible]
مفسر جلال الدین محمد بن سلیمان بن النقیب المقدسی است و او تفسیری در صد مجلد نوشته و فوتش در سنه ثمان و تسعین و ستمایه
اتفاق افتاده و دیگر از اجله علما عابد زاهد زین العابدین علی بن [illegible] است و آن جناب [illegible] الاصل بوده و بوعظ و
نصیحت خلایق مشغولی می نمود و چون خبر واقعه سعد الدوله یهود را ارغون خان بشنود قصیده در نظم فرمود که مطلعش این بیت
[illegible] * [illegible] * و از جمله شعرای آن زمان یکی نجیب الدین زرکوب است و این قصیده
از ابیات اوست بیت منم زرکوب محصول صنعت * بجز فردوسی و بانگی نباشد * همیشه در میان زر نشینم * و لیکن بهر گرم
وانگی نباشد ذکر کیخاتو خان بن اباقا خان کیخاتون بخط اکثر مورخان بیای آخر حروف و خاء معجمه نشانه افتاده و بعضی از
کتابت آن نام را بنون و جیم نوشته اند و میرزا الغ بیک گورکان در الوس اربعه باین عبارت قلمی فرموده که خان نام کیخاتو
[illegible] داشته [illegible] معنی دار دینی و عجب آنکه کیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود
و چون صورت فوت ارغون روی نمود جمهور امرا متفق اللفظ و المعنی الکزی کورکا را بدان مرز و بوم فرستاده و از
حدوث واقعه ایلخان و وصول نوبت سلطنت بآن [illegible] جهانبانی اعلام کردند و به سعادت حضور فرمودند و بعد از
[illegible] اختلاف در آرای امرا پدید آمد طغاجار و طوغان و قنجقبال بپادشاهی بایدو اغول که در بغداد بود مایل گشتند

و مکتوبی

و مکتوبی مبنی ازین معنی مصحوب معتمدی نزد او فرستاده اما بایدو اغول بملاحظه جانب کیخاتون قبول ننموده ملتمس ایشان را اجابت
نکرد و چون الکزی بروم رسیده کیخاتون را بر حقیقت حال مطلع گردانید فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربیجان گردید و بعضی از
خواتین و شاهزادگان تا [illegible] او را استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند و در عهد و احتیاط قوریلتای اتفاق افتاد
بتاریخ یکشنبه بیست و چهارم رجب سنه [illegible] و ستمایه کیخاتون بر سریر خانی نشست و لوازم آن امر چنانچه معهود است
بوقوع پیوست و بعضی امرا بر سبیل طوع و رغبت و زمره از ضرورت و کراهت پای در دایره متابعتش نهادند و کیخاتون
بعد از چند روز که از مجلس عیش و عشرت بصفا باز خرامید به [illegible] امرای بداندیش را برسید هر یک از طغاجار و قنجقبال
[illegible] ساق زده تومان قنجقبال [illegible] تومان طغاجار را بدیگری از امرا بخشید و طوغان را [illegible]
با اختصاص به خویش تقبل آورد و مبشران باطراف ولایات فرستاده خلایق را بعدل و احسان و رفع ظلم و طغیان
بشارت داده و مقارن آن حال از جانب روم اخبار پریشان شنوده راه [illegible] و نیابت [illegible] تومان تفویض نمود
و در روز چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت فرموده و در هنگام رایت فتح آیت بعضی از شاهزادگان و امرا
خلاف خیال کرده روی به ترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند اما کیخاتون در جمادی الآخر سنه احدی و تسعین و ستمایه
از آن سفر منصور و مظفر باز آمده [illegible] بر سر سریر کام مدام سلطنت انداخت و بخلاف مقصود جمعی را که
اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم و عواطف نواخت منصب امیر الامرائی با [illegible] نهاده و زمام امور وزارت را
بتاریخ ششم ذی الحجه مذکور بکف کفایت خواجه صدر الدین احمد زنجانی نهاد و او را ملقب بصدر جهان کرده برادر
او را در صدر جهان قطب الدین احمد متصدی مهم قاضی القضاة و تولیت موقوفات ممالک محروسه کرده بود و کیخاتون
باتفاق مورخان سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزاین را بر باد داد و اموال خود را بر شاهزادگان
و خواتین و امرا تقسیم فرمود و چون نظرش بر جواهر زواهر که سلاطین سابق آنها را مانند گوهر دل در گنجینه سینه محفوظ داشتند
افتاد تمامت آن جواهر را [illegible] بخشید و گفت امثال این امتعه [illegible] جمال ابن [illegible] است که خود را بدان بیاراید
[illegible] پادشاه صاحب کرم هم در اوایل ایام دولت
[illegible] اصحاب وزارت و [illegible] صدقات اهتمام تمام [illegible] سادات و علما و مشایخ و فضلا را احکام [illegible]
ارزانی داشت و [illegible] و زندانیان را حکم فرموده [illegible] احوال عامه رعایا [illegible]
[illegible] چون افراد انسانی [illegible] لاجرم در مدت سلطنت اصلا بر قتل کسی اقدام ننموده و در ایام دولتش
[illegible] آوازه [illegible] خونریزی نمیکرد [illegible] ایام سلطنتش [illegible] جنگ [illegible] طپانچه و گوشمالی

تخم زد و ایلخان با وجود این صفات پسندیده و برذلت مباشرت شغف عام و شت و همواره بعیش و عشرت مشغول و دست اسراف
بمهرع نبات حو زد و بزرگ و نازک و ترک در از مباشرت و هنگ پرده بعصمت ستورات امرا و ارکان دولت
قیام نمود و اساس سیاست شرعی طرح انداخت بنا بر علی هذا امرا و نوئینان و امرا سلطنت باید و لغول مشغول گشتند و مسرعان
بعجلها فرستاده واو را بدر بیجان طلبیده بیک ابری که از معظم هواداری کیخاتون در موغان تعزمان باید و خان در صفر
سنه اربع وتسعین وستمایه روی نمود و مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود و صنع چاو ابطال آن در ایام سلطان فرمانی
کیخاتون افتاد و چنانچه خامه عنبر شمامه ابواب خبر آن حکایات باز خواهد گشاد گفتار در بیان اختیار و اختیار صدر
جهان و ذکر وضع چاو و سبب ابطال آن در جامع التواریخ جلالی مسطور است که خواجه صدرالدین محمد خالدی از قاضی زادگان ولایت
زنجان بود و در اوایل حال چندگاه ملازمت طغاجار نویان می نمود و هم در عنفوان ایام جوانی در کرم و سماحت و جود و
سخاوت رقم نسخ بر کارنامه صاحب بن عباد و حاتم طی و هر چه از هر ممر بدستش آمدی در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا صرف
گردانیده و بیوسته همت بر اشاعه خیرات و مبرات میگماشت و یکی از شعرا در آن ولا این قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت
قطعه سید صدر توان شد در آفاق ۞ که صدر نامور در هفت کشور ۞ کسی باشد که باشد شیخ و ترش ۞ چو خاک راه یکسان
گوهر و زر ۞ اگر صدری همی باید کردن ۞ بیاموز بیا از صدر زنجان ۞ سپهر مکرمت احمد که بر بود ۞ کلاه سروری از چرخ اخضر
القصه چون کیخاتون خان بر سریر سلطنت نشست امرا و نوئینان در باب تعیین وزیر و فرمان مشورت در میان انداختند
و اسامی جمعی از اکابر و اعیان را که ملازم اردوی اعلا و حضرات و خواتین و امرا بودند قلمی ساختند و هر چند که در آن
مفصل نام صدرالدین احمد مفصل بود اما چون منشی تقدیر منشور وزارت بنام نامی او تحریر نموده بحکم ورض مفصل آرایند خاطر
انوار ملی شه سابقه اندیشه این صورت پرتو انداخت و فرمود که حسب این صورت سرانجام مهام سلطنت سلطانی و تمشیت
معاملات دیوانی صدرالدین احمد زنجانی را وزیری باید ساخت شهزادگان و خواتین و امرا سر ما موافقت بجای آوردند
و این خیال یکمان راست نمود و کیخاتون خان خواجه صدرالدین احمد زنجانی را بجای منصب صاحب دیوانی و شرف لقب
صدر جهانی مخصوص فرمود و انعام التمغای زرین و توق و کورکه و یک تومان لشکر بران منصب افزود و صاحب
جمع میان وزارت دست داده و کوکب اقبال صدر جهان در نفاذ امر و علو شان و مزید اقتدار و کمال اختیار روی
باوج شرف و رفعت نهاد ابر زنده تر م ایثار دست گوهرپاشش غرق عرق خجلت بوده و کوه از انداز دل گوهر بخشش خون از رو
شکان معادن یا قوت ظاهر می فرمود ۞ بیچ سایل بخویشتن ندید و بخشم ۞ تا در ابروی او ندید و کشم ۞ تا باید ز سایلان تنور
همه جنس ز بار گو بد گیر ۞ و صدر جهان هم در باب حال دست امرا و نوئینان را از تصرف در امور ملک و مال کوتاه کردانید

ابی الستور

وبی صواب ایشان مهم ملکت و مصالح سپاهی و رعیت بتفصیل میرسانید بنابر آن حسن خطای کورزماه ذی قعده
سنه اثنی وتسعین وستمایه جمعی از معارف تبریز را بران داشتند که تبریز که در کمان عذر رنهاده و تا گوش کشیده برلوح
خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان احوال جهان بمقتضای رای خود و مصارف میرسانید و بدین واسطه حصول مصلحت
لشکر و یراق اردوها حمل و نقل می مانند پادشاه فلک سطوت و آفتاب عطیت آن شنوده را او را مستوده را نگاشت و بنا
حکم بر ربیع نفاذ یافته از آب امو به آمده و مسیر نظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان گذاشته زمام اختیار جماعت و ستانر
بقبضه اقتدار او نهاد و صدر جهان زمین خدمت بوسیده از مجلس بیرون آمده چند پای گران بر پای ایشان نهاد و بعد از
روزی چند که اعدا را تنبیهی حاصل گشت و عفو و رحمت شعار خود ساخت از سر جرایم ایشان درگذشت و چون بواسطه اسراف
کیخاتون در انعام شرف و اعیان و کثرت احسان و اتلاف صاحب دیوان از نقد درم و دینار چیزی در خزاین باقی نماند
و جنس اتفاق در آن سنوات وبا در میان گله و رمه افتاده بسیاری از چهارپایان ایشان از چراگاه عدم رسانید و پادشاه
نزع و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از سرانجام اخراجات مرور بی طاقتی عاجز شده هر کس چاره آن اسباب تفحص
کرد و خاطری نگاشت و در آن اثنا عز الدین مظفر بن محمد بن عمید که عمل داری تبریز بود و عرض صاحب دیوان رسانید که مصلحت در آن
است که بر سیاق و لایت ختای و مملکت قاآن چاو در عوض زر در ممالک ایلخانی روان کرده بیع و شری بدان منسوب سازند که حصول جنس
زر تمام واصل خزانه عامره شود و پادشاه را دوست کامی بیدا شد و بیچ آفریده و رتیان نبیند بنابران که در آن زمان صدر جهان از
اندیشه ختای واقف نشده بود و بطلب آن وجه از دیوان معتبر شنیده و بر لفظ عزمی دیگر روی نمود و سخن عز الدین مظفر را مقبول
داشته و و اتفاق پولاد چینگسانگ که ایلچی قاآن بود این خیال محال را بعرض پادشاه با استقلال رسانید و کیخاتون خان حکم فرمود
که من بعد در ممالک محروسه معامله بزر و نقره نبوده معامله نکنند و رقم نسخ بر نیاب زر بفت کشند مگر جهت خاصه پادشاه و زرگران
و زردوزان و دیگر بزر خود مشغول نمایند و در هر شهری از بلاد آذربیجان و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان
و دیگر بلاد خراسان چاو خانه بنیاد نهند و عمال جهت نشیت آن کار تعیین نمودند و مقرر شد که تجار و سوداگران ولایت را
در وقت مفرح در وجه علوفات احتیاجات زرگران و صرافان و زردوزان هر ساله مبلغی معین از چاو خانه بگیرند چند
و دیگر آنکه صنعت زر دوز زد و در هر برده مبلغی کلی در بنای چاو خانه مصروف گشت و چاو کاغذ پاره مربع مستطیل بود بر چند
کلمه ختائی بر آن نوشته و بر دو طرف آن کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش کرده و در وجهی که فای آن بختائی باشد
عبارت پادشاه القب که داده بود ثبت ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند و از نیم درم تا ده درم بر اختلاف
چاو رقم زده و ایضا سطری چند بر آن کاغذ مسطور بوده و مضمون آنکه بتاریخ ثلث و تسعین وستمایه پادشاه جهان

جاو مبارک در ممالک روان گردانیده تغییر و تبدیل کننده آن زن و فرزند خویش و فرزندان را ... رسید از ...

حکایت مردم در بحر فکر و حیرت افتاده و بعضی از شعرا صفت سلطان خاطر پادشاه و صاحب دیوان در آن باب ابیات

گفتند از جمله این یک بیت در خاطر بود نوشته شد بیت جاو اگر در جهان روان باشد * رونق ملک جاودان باشد * القصه

ذی قعده سنه مذکوره در تبریز جاو روان گشت و بازاریان دو سه روزی بجهت رشته سیج و زر اشتغال مینمودند

بعد از آن طایفه از تبریزیان از مشاهده این زیان بی تحمل شده روی بجلا آوردند و زمره از وهم اگر چه ابواب دکاکین باز

الا اقمشه و اغذیه و اشربه را پنهان میساختند تا بازاران در روز جمعه عوام الناس ... شهر گشته بروایتی او گشتند و آمد

شد کاروان و سود و معامله طبقات انسان منقطع شد و امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند

که رشع جاو مستلزم خرابی رعایا و مستوجب فقدان حاصل قبقا است و اگر چند روزی دیگر این بدعت برقرار ماند انقلاب تمام

براحوال ملک راه یابد گیخاتو خان چون این سخنان شنود ابطال جاو حکم فرمود مردمی که جلا گشته بودند

بتبریز باز آمده آب رفته آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود ذکر مخالفت امرا و مقتول و منقلب شدن گیخاتو

در آن ایام که امرا و نوئینان بواسطه شرب مدام گیخاتو خان و رسانیدن ... بمخنثین و بنات مسلمانان برخود

می ... خاطر بر خلاف او قرار داده و انتظار لطیفه غیبی میکشیدند و در آن اثنا ... پادشاه بایدو ...

بن طراغای خان ... کرده ... و ... بروی زده ... از خواب ... بیدار شد از حرکت

... کشته مجلس پادشاهانه ... طلبید ... خاصه ... و ... خواست ... و ...

... عشرت ... و ... بود ... وقت ... اظهار ... آن روز ... طرب گذرانید

و امرا و اعیان منتظر فرصت بودند ... خاطر ... بود ... بلا ... و مواصفه کرده ... بکرا...

و از بغداد بجانب اردوی گیخاتو ... ایشان ... و ... بیان ... ابواب خلاف روی

ایشان گشایند بعد از آن شاهزادگان ... و ... در ... های خویش معاودت نمودند و در ... میان

اتفاق مبنی بر آن اطلاع یافته از بغداد ... با ... و مواضعات ایشان ... گیخاتو ...

فرستاد ... و ... را ... کرده ... ساخت و طغاجار ... آن ...

قاصدی ... و ... ارسال داشته بایدو ... داد ... بجانب ... بایدو ...

... و ... می ... و ... چون این خبر ... گیخاتو رسانیدند از ... بتبریز ...

... را ... هزار سوار ... ساخته اقبوقا و طغاجار را با دو تومان لشکر از عقب روان گردانید و ... خود را

در اوایل سنه اثر ... آتش حرب و فتنه متوجه گشت و میان قیناق و قراولان بایدو محاربه روی نموده و نوئی ...

بایدو رسیدند و اقبوقا و طغاجار را چون در راه رفتند سحر که صبح صادق در میدان بود طغاجار با ... منوریت اقبوقا

جبل کوه ... روان شده و اقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاجار بجواب داد که موجب تعجیل در نهضت ...

... یورت بود و اقبوقا این سخن با ... کرده ... طغاجار را اقبوقا ... گرفته با بایدو ... شتافته

و ... اقبوقا ... بپیغام داده که چرا طغاجار بخلاف ... و دوروز ... می نماید ... طغاجار ...

ارتکاب ... اندیشه ... و در جواب گفت که ... گیخاتو اقبوقا منصب امیر الامرائی ... انقدم

داشت ... بایدو خان آن امر ... گرفته چون این جواب بگوش هوش اقبوقا رسید ...

و سپاهیان فوج فوج مانند سیل ... منهدم ... معدودی بمنزل طغاجار آورده اند و اقبوقا ...

چند ... بسوی اردوی گیخاتو خان انعطاف داده بعد از وصول کیفیت حال عرض کرده گیخاتو خواست که

بطرف روم ... بعضی از مردم ... سلطنت ... باز گشته در آن ... لشکری گران ... رفته ... و جمعی از امرا که در تبریز ... بودند ... بسوی ... نمودند و ...

متوجه اردوی گیخاتو شدند ... کمین ساخته ... پادشاه را بگرفتند و ... سپردند و ایشان

او را در روز پنجشنبه ششم جمادی الآخر سنه اربع و تسعین و ستمایه بلاک کردند و گیخاتو خان را ... پسر بود ... الافرنک

و ایران شاه ... و ... خاتون ... اقبوقا ... و ... خاتون ... یک از این ... سلطنت

رسیدند و از جمله ... زمان گیخاتو خان یکی شیخ احمد ... است و او در زهد و عبادت درجه

عالی داشت و ... عالم آخرت ... و از شعرای آن زمان یکی نظام الدین محمد عثمان قزوینی است

... این مطلع از ... است که ... بیت ...

خان ... بعد از ... و طغاجار و سایر امرا ... بایدو پیوسته در جمادی الآخر سنه اربع و تسعین

جلوس ... بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط ... و انبساط ... و ... هر کس ...

و بعد از چند روز ... ایغوانی ... الحان ... مهام سلطنت آورده و منصب امیر الامرائی

طغاجار داده و خواجه صدر الدین احمد را از وزارت معاف داشته و زمام آن مهام بکف کفایت خواجه جلال الدین

دستجردانی نهاد و ... حکومت روم و دیار بکر را طغاجار داد و حکم فرمود که صدر جهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و ...

... و ... کرده ... ساخت و ... ممالک محروسه ... و ...

نرخان کردانیده و دران باب نشانها باطراف ولایات فرستاده و از نواب کیخاتون اقبوقا و تاجو ابیاسار رسانیده
حسن ایلکان امان داده آیت قلی را که در مجلس الاق بغران کیخاتون او را در سستی زده بود طلبیده مخاطب کرده
و آیت قلی جواب داد که چون دران زمان کیخاتو خان بر مسند سلطنت متمکن بنشست اگر مرا فیل برادر یا پسر خود ساختی
شرایط اطاعت بجای آوردم تا بضرب دستم بر رسد امروز نیز بنده و خدمتگار پادشاهم اگر گناه بنده عفو فرماید بجان دستور
انقیاد احکام او از جمله حقوق لازم دانم باید و این جواب پسندیده و آیت قلی در سلک مقربان منتظم گردید
و هم در اوایل ایام پادشاهی بایدو غازان خان بن ارغون خان باتفاق نوروز غازی رایت خلافت افراخته متوجه آذربایجان
گردید و بایدو مغلوب شده از تبریز کیخاتون را که بنا بنده بود و جامی لباب در کشید مدت حکومتش هشت ماه بود و قتلش
حدود تبریز روی نمود ذکر مبادی احوال شاهزاده غازان خان که بعد از آن در همین سرافرازی و جهان
گشایی گردید و بیان قبایل امیر نوروز غازی خامه پاکیزه تقریر آن وزیر صافی ضمیر خواجه رشید الدین
فضل الله در جامع التواریخ چنین تحریر نموده که ولادت شاهزاده غازان خان بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم ربیع الآخر
سنه ... سلطان دوین مازندران بطالع دوین اتفاق افتاده و چون آثار دولت و سعادت از ناصیه آن دری اوج کامکاری
ظاهر و هویدا بود ارغون خان مبتهج و مسرور گشته بترتیب اسباب جشن و سور فرمان داد و جشنی عظیم نمود و باز بسایر
کرد و صفت ... کرده و بار غازان ... سالگی ... ابافا خان ... ولیعهد
بولغان خاتون سپرده ... که اباقا خان جهت دفع ... لشکر ... متوجه خراسان بود و در میان سمنان
و دامغان طرح شکار انداخته دران شکارگاه غازان آهویی را بتیر زد و چون دران زمان شاهزاده پنج ساله بود این معنی
موجب تعجب ... گشته اباقا خان چنانچه رسم مغولانست برای ... اشتغال نمود و در سنه ثمانین و ستمایه
که سن غازان خان به ده سالگی رسید اباقا خان وفات یافته شهزاده ... ارغون خان پیوست و چون ارغون خان
سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایات خراسان بغازان تفویض نمود و امیر نوروز پسر ارغون ...
آقا ... سی و اند سال در زمان چنگیز خان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی ... و بجمال امیر نوروز
وزیر بنور ایمان و اسلام و حلیه متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام قرین و محلی بود و همواره در ...
ارکان شریعت غرا ... بذل ... و در میدان شجاعت و مردانگی از امثال و
اقران ممتاز ... و از غایت ... همواره در معرکه غزو کفار تاتار اعلام جد و اجتهاد ...
و دران آوان که ارغون خان ... امیر نوروز ... و صداقت ... در ...

سبع و ثمانین

سبع و ثمانین و ستمایه ... که جای قشلاق او بود رفت و شوهر خواهر خود شاهزاده و کنشو و بعضی از امرا خراسان را
بخلاف غازان ... ساخته رایت عصیان برافراخت و در روز پنجشنبه ... ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ستمایه
که شاهزاده ... نزدیک ... منزل ... بود امیر نوروز با سپاهی عالم سوز ناگهان بگرد او در آمده
غازان را ... مازندران گذرانید و چون شاهزاده بدان ولایت رسید نوروز دم از ...
رفته نزد ارغون خان فرستاد و لشکر پراکنده را جمع گردانید و روی بنوروز نهاد و در ... هم ربیع الآخر سنه
مذکوره در نواحی رادکان بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و این کرت نیز غازان منهزم گشت و نوروز و ...
بسیار ... شجاعت و پهلوانی او از کیوان ایوان درگذشت و شاهزاده غازان دران انهزام ...
استرآباد رفته چهل روز دران مقام آرام گرفت و بعد از آن از نزد ارغون خان ... و قوربن نویان با سپاهی
فراوان به ... رسیدند و بار دیگر ... لازم متوجه نوروز شده امیر نوروز نیز از رادکان در حرکت آمده چون
بدامغان رسید نزول نمود و دانست که با آن لشکر ... مقاومت ... ترکستان انعطاف ... و
شاهزاده غازان تا نواحی دار السلطنه هراة او را تعاقب نموده و ... آوردند و از
صحرای هزار جریب طبل مراجعت کوفته غازان خان آن زمستان در نیشابور قشلاق کرده و در بهار سنه تسع و ثمانین
و ستمایه در نواحی جان قربانی رادکان ییلاق نموده در فصل شتا ... و ... را با سپاه فراوان ...
معاودت نموده ... زمستان ... منزل گزیده و هنوز دران مقام بود
که خبر ... خان ... کیفیت واقعه آنکه نوروز ... بعد از انهزام نزد قیدو خان رفته صورت تسخیر خراسان را
در نظر ایشان ... و ... داماد خود ... را با سی هزار سوار ... خراسان کرده مصحوب نوروز روان
گردانیده و ایشان در شهور سنه تسعین و ستمایه از آب گذشته این خبر در اردوی غازان خان شایع گشت و شاهزاده
... آن سپاه ... تا ولایت سمنان ... باز گشیدند و ازبک ... نوروز تا ... ایشان را
تعاقب نموده و لشکریان قیدو خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیدند اما در وقت مراجعت
چند بار که ... خراسان ... بی ایمان گشته ... که چون آن سپاه
... قریب پنج هزار سوار از ایشان ناپدید بوده بدین جهت ازبک ... در خشم رفته نوروز را بجواب ...
تادیب فرمود و در خلال این احوال خبر فوت ارغون خان و سلطنت کیخاتو ... غازان در ولایت
سمنان ... کیفیت ... وقوف یافته بعد از تقدیم مراسم ... بطرف ... و از ...

سلطان دوین رفته در آن منزل شهزاده انبارجی و طولادای و قبجقبال با طایفه از ابطال رجال برسم کومک از [illegible]
خان آمدند و غازان بوصول آن سپاه مستظهر گشته چند گاه نیران بال او فات گذرانیده و در بهار سنه اثنی و تسعین و ستمایه
ملاقات گیخاتو خان و عرض حالات خراسان متوجه آذربیجان شد و گیخاتو خان وصول شاهزاده بارد و از صلاح دور دانسته
حکمی از نو صادر [illegible] سال [illegible] تا او را بطرف خراسان بازگردانیدند و غازان خان نوبت دیگر بمازندران شتافته در
اواخر سنه مذکوره عنان عزیمت بصوب نیشابور تافت و در آن ولایت میان آنحضرت و امیر نوروز جنگ و مخالفت بصلح و
موافقت تبدیل یافت مفصل این مجمل آنکه چون امیر نوروز از مصاحبت اوریک [illegible] از یورش خراسان بجانب [illegible]
مراجعت نموده در کنار آب آمویه از وی متوهم گشته سلوک طریق مفارقت اختیار نموده بار دیگر [illegible] خویش طغان
خاتون که صبیه [illegible] بود [illegible] ملازمت غازان خان کرده از خواص ملازمان سالمش و [illegible] از نزد شاهزاده
فرستاده و سخن صلح در میان انداخت ملخص پیغام آنکه [illegible] از جانبین طریق مخاصمت پاییم و مقصد جان در عوض یکدیگر
نمایم اکنون وقتست که شاهزاده بر جرایم این کمینه آب عفو و اغماض بشوید و من بعد بقدم الطاف طریق عنایت و عطوفت
پوید و عذر تقصیراتی که تا غایت [illegible] بر واقع شده در پذیرد و تا [illegible] بدرگاه عالم پناه روی آورده طریقه عبودیت
و اخلاص پیش گیرد و غازان خان از شنیدن این سخنان مبتهج و شادمان شده اطاعت نوروز از جمله مقدمات [illegible]
نهال اقبال خود شمرده [illegible] را بر شجاعت عواطف و مراحم حضرت و [illegible] داد و بین الجانبین [illegible]
عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و انوار رحمت غازانی از مطلع مهربانی طلوع نموده و در [illegible]
باستقبال نوروز شتافت و [illegible] مرو رفته بوده و کیدو و شبرغان [illegible] نوروز رسید و او در ساعت
بخدمت مبادرت کرده [illegible] کشید و زبان اخلاص [illegible] که تا غایت از وی
صدور یافته بگشاد و [illegible] در ظل عاطفت شاهزاده چون سایه در پایش افتاد و غازان بکلمات لطف آمیز
و کلمات شفقت انگیز او را نوازش [illegible] بر تربیت و رعایتش گماشته رایت مراجعت بصوب سلطان دوین بر
افراخت ذکر سلوک شاهزاده غازان که نسبت با بایدو خان و بیان خلاف و بیان ملاقات ایشان [illegible]
[illegible] و در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمایه که غازان خان بمعان امیر نوروز متوجه سلطان دوین
آباد بود در اثنا راه خبر قتل گیخاتو و جلوس بایدو متواتر گشت و این معنی بر خاطر شاهزاده گران آمد و بعد از وصول
سلطان دوین در باب دفع بایدو و تسخیر ممالک موروث با اعاظم ارکان دولت طریقه مشورت مرعی داشت نوروز
گفت امید چنانست که عنقریب شاهزاده عالمیان را بر سریر سلطنت جهانبانی متمکن [illegible] و بایدو را مانند حجاب

از میان برگرفته تمامی امرا و اعیان [illegible] گردانم بشرطی که شاهزاده باطن خجسته [illegible] ایمان و عرفان منور سازد
و مسالک طریق مسلمانی متابعت [illegible] آخرزمانی را برافرازد و غازان از قبول این ملتمس زبان گشاده رایت
نهضت بصوب آذربیجان برافراخت و چون قطع منازل و مراحل کرده حوالی ری را معسکر ظفر اثر ساخت [illegible]
نوروز [illegible] و [illegible] را برسم رسالت نزد بایدو فرستاده پیغام داد که بهر کدام دستور بود که امرا [illegible]
متعرض اوروغ چنگیز خانی کردند لاجرم توقع چنانست که جمعی از کسانی که متصدی قتل گیخاتو خان بوده اند مقید فرستند
تا بواجب کار ایشان [illegible] آن قضیه [illegible] زمره که [illegible] بقصاص رسند و ایلچیان در [illegible] روز
راه [illegible] رسیدند و سخنی که داشتند بعرض رسانیدند و بر این موجب [illegible] گیخاتو خان را کشته اند
[illegible] سلطنت متفق گشته بنابر مناسب چنان می نماید که غازان خود را رنجه ندارد و بجانب خراسان مراجعت نماید
و [illegible] معاودت کرده در [illegible] بملازمت غازان خان رسیدند و سخنان بایدو را معروض
گردانیدند غازان خان از آن جواب برآشفت و [illegible] روان شد و بایدو از این حال آگاه گشته [illegible]
[illegible] باستقبال [illegible] عداوت [illegible] داد و [illegible] رجب سنه اربع و تسعین و ستمایه در نواحی قزوین [illegible]
[illegible] گرفته [illegible]
[illegible] غازان [illegible] کل [illegible]
[illegible] قرب دولت [illegible] رسید [illegible] متوجه شده [illegible] نزد غازان
خان فرستاده و پیغام داد که چون قواعد مواخات و موالات [illegible] را در ملک و مال
[illegible] خلاف [illegible] کرده [illegible] رضای جانبین و مصلحت [illegible]
آن [illegible] باشد [illegible] موافقت [illegible]
[illegible] ملاقات نمایند و سخنی که داشته باشند بی واسطه [illegible] گفته و شنیده
[illegible] خان و شاهزاده غازان [illegible]
[illegible] شاهزاده غازان [illegible] فارس و کرمان و عراق [illegible]
[illegible] خان [illegible] قبول [illegible]
[illegible] شنیدن [illegible] غازان [illegible]
[illegible] غازان [illegible] امیر نوروز [illegible]

جهة اطلاع بر سرایر ضمایر امرا فرستاد و بر خوبی ایجو فارس و کرمان را و عراق بهانجا بگذاشت و به نفس نفیس در یکشنبه دهم
مذکور بجانب مازندران روان شده و به تعجیل هر چه تمام تر طی مسافت کرده چون به منزل سلم نزول اجلال نمود ارکمور را برسالت
فرستاد و او باید پیغام داد که من تا قاسر کیدلی و شتم لیکن از حرکات و سکنات امرا امارت عصیان مشاهده نموده
لاجرم صفت رایت مراجعت افراشتم و باید که نوبت بوده و قاکره ما شیرا ایجوی ارغون خان را مصحوب نوروز بیک
نزد وی ارسال نمایند تا انهدام بنیان را منیا پندو آغاز تواضع فرموده بر تیغ داده که ملک اسلام جمال الدین حاکم فارس
متعلق ایجوی آن ملازمت بکاشتگان غازان تسلیم نمایند اما امیر نوروز و زیرا [illegible] خبر که گشته او را تکلیف ملازمت
خود نمود و نوروز در خفیه با طغاچار عهد و پیمان در میان آورده تا غایت معاودت یکدیگر را بنا و سلطنت بایدو را
در نوروز نمود و شاهزاده غازان از اطیع و صفا و کرد ند شیوه مکر و عد بیت زد نید و خان سوگند خورد که اگر حال چرا باز گردم
غازان بسید جلا زمان سپاه مرو با یدو به برج عنوان و قریب یافته و رقم نزدهم ماه مذکور نوروز با توقتمور را رخصت داد
و ایشان چون تیر از خانه کمان بیرون جسته در بیست و هفتم ماه در فیروزکوه شکوه رسیده و گفت و شنید
که بایدو کرده بود نه شروح و معروض کردانید نه نگاه امیر نوروز غازانی حیثی و یکرسته چنین بایدو خان فرستاد
و پادشاه و امرا از شاه و این حیله در حیرت افتاده از کشتن نوروز رنجان گشتند و بتاریخ چهارم شعبان سنه مذکوره
غازان بموجب وعده که سابقا با امیر نوروز کرده بود در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ سعدالدین حموی کلمه
توحید بر زبان رانده از روی اخلاص دین نبوی را پذیرفته و انقیاد احکام شریعت غرا نموده اتراک که در آن
روز فیروز قریب صد هزار از شرک متنزه مومن و موحد گردیدند و از ظلمت کفر و عبادت اوثان نجات یافته با انوار توحید
و عرفان رسیدند در این اثنا ایلچی که ایجو از فارس بشیراز برده بود مراجعت آمده عرض رسانید که حاکم فارس شوری
تقیض و بسط مهام ما ظاهر ساخت و طریق عصیان و سلوک داشته با انقیاد و فرمان شاهزاده [illegible] و این معنی موجب
اشتعال نیران غازان شده بار دیگر خیال یورش آذربایجان نمود و امرا و نوئینان را بجنبه اسباب مقابله و مقاتله
امر فرمود و مقارن این واقعه صدر جهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی که نامزد ضبط ولایت روم بود از روم
مصحوب گیلان انعطاف داده متوجه اردوی غازان خان شده در [illegible] بموکب عالی پیوسته عتبه
مهابت یافت و هنگام فرصت معروض داشت که اگر خسرو سکندر آیین آمد دل را بحبل توکل روشن ساخته کمر همت
پروشمن ظفر بند و در تقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی بر مقتضای اعانت سعی فرماید و لوایات و صدقات
که سلاطین ماضیه و ممالک معتزه داشته اند از ثواب ثقفیس مصون دارد و املاک طایفه که گذشته اند موروثه ایشان

که ما و من میکفتیم که نوروز بیک با شما خشی کرده از راه گیلان بسر بایدو رسانم و غازان مقبل آن امور شده و در روز
جمعه پانزدهم شوال سنه [illegible] آذربایجان گشت و امیر نوروز ایلغار کرده در سرعت رفتار سعی بسیار نموده [illegible]
کران [illegible] اردوی بایدو دو روزه راه بود و این خبر طغاچار و بعضی دیگر از امرا که [illegible] یک بار اقبال
از اردوی روی بر تافتند و مانند بخت و دولت بخدمت نوروز بیک شتافتند و بایدو در روز جمعه پانزدهم ذی القعده
از کنار رود سفید که معسکرش بود فرار بر قرار اختیار نمود و به راه مرند و اوجان عازم گرجستان شد نوروز و نو
غدای امنامی راحت رسانیدن این خبر نزد غازان روان ساخته خود بسرعت باد در [illegible] عقب بایدو در [illegible]
و قوچمشی که مقدمه سپاه نوروز بود در حدود نخجوان بایدو خان بی سر و سامان رسیده و او را گرفته در تبریز بنظر نوروز
رسانیده و نوروز بایدو را بخدمت غازان خان که در آن زمان باوجان آمده بود ارسال نمود و غازان خان [illegible]
[illegible] را باستقبال فرستاد و روز چهارشنبه بیست و سیوم ذی القعده سنه اربع و تسعین و ستمایه [illegible]
بایدو را بباد فنا داد [illegible] آدمی اجل التفات نکند سلطان مرگ [illegible] زبایدو [illegible] ماند قبچاق علی و محمد
را از ایشان هیچ یک بسلطنت نرسیده ذکر جلوس محمود غازانی [illegible] و آن از وقایع [illegible]
چون نهال دولت بایدو از تندباد اجتهاد نوروز بیک منقطع گردید و نسیم شوکت غازانی بهار زندگانی ساکنان ممالک
جهان [illegible] ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمایه غازان خان [illegible] طلعت [illegible]
بر درهم نمود و تخت خانی و سریر کامرانی را بوجود همایون خود زیب و زینت در افزود و [illegible] یرلیغ داد که عامی مغولان
مسلمان شده با اظهار شعار تشریع شریعت پردازند و بنیاد کفر و عدوان را مانند ظلم و طغیان از جهان براندازند [illegible]
[illegible] پردازند و اهل کتاب را که جزیه دهند بخلاف حکم [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] پادشاه اسلام [illegible] اران رفته قورلتای فرمود و چون جمیع شاهزادگان و خواتین و نوئینان بر تخت سلطنت
[illegible] دیگر بر سریر خانی نشسته چنانچه معهود مغولانست طوی نمودند و غازان خان هم در جشن
جلوس [illegible] فرمود و در میان آن
سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و ارشاد کرد که بر سر [illegible] و مناشیر بسم الله الرحمن الرحیم قلمی کردانند
و در این [illegible] اهل اسلام را [illegible] مقرون دارند و منصب امیر الامرائی را و یاساقی
[illegible] نوروز بیک تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی [illegible] امر وزارت تعیین نمود
[illegible] سلطنت غازانی قتلغ شاه و طغاچار و بعضی دیگر از امرا [illegible] گرفته [illegible]

اختصاص یافتند و جمعی دیگر زنده ماندند طریق مکر و تزویر گشته ایشان نیز همین جلادت امیر نوروز و بعضیان حکام اتراک
یافته و در سنه ست و تسعین و ستمایه امیر نوروز بر دوستی سلطان مصر متوهم شده در خراسان بحکم غازان خان شربت
شهادت چشید و در سنه تسع و تسعین و ستمایه صدر جهان نیز از جام شربت حمام الیک چشید و در همین سال میان
غازان و سلطان مصر در نواحی حمص مقاتله دست داده غازان خان را صورت نصرت روی نمود و حکومت بعضی بلاد
از بلاد شام در عهده یکی از امرا کرده مراجعت فرمود و امرا بواسطه خوف زبری و فتنه انگیزی منوطان قلاع شام
از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربیجان در حرکت آمده بساط مملکت داری در نوشتند
و در شهور سنه اثنی و سبعمایه کرت دیگر غازان خان بشام شتافته روزی چند در نواحی حلب بعیش و طرب بگذرانید
انگاه استخلاص آن ولایت را بعهده جلادت و کاردانی امیر قتلغشاه و چوپان بیک گذاشته بازگردید و مقارن
آنحال پادشاه مصر لشکر بر سر ایشان برد و بعد از جلادت آئین تاخت و بسیاری از سپاهیان غازانی را کشته رایت
مراجعت برافراخت وفات غازان خان در روز یکشنبه نهم شوال سنه ثلث و سبعمایه اتفاق افتاد و مدت
هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد و زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان احمد بامر
سلطنت قیام نمود **گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان و شهید شدن امیر نوروز**
غازان خان در خراسان در سال اول از جلوس غازان خان از جانب خراسان خبر آمد که اوجای و لد براق خان و
دوا و سارغان با فوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده و امرا و لشکریان آن حدود تاب مقاومت او نداشته
و با او خرام موکب غازانی استمداد و چون غازان خان مبرهن دانست که دفع آن فتنه جز بیاری امیر نوروز
میسر نخواهد بود ویرا با سپاه ملازم بجانب خراسان روان فرمود و دران زمان لشکر ماوراءالنهر رانده بود
حدود قتل و غارت می نمودند اما چون از وصول نوروز بیک خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند و بضرب تیغ و سنان خلقی
بر خاک هلاک افکندند و بقیة السیف بگریزیدند و بحکم قیام نموده تا وقتی که مخالفان از آب آمویه بگذشتند
بازگشت انگاه مظفر و منصور بسپاه غازان خان شتافت پیشتر ازین بسور خاصیتی یافت و مقارن آنحال
صدر جهان متصرف در اموال متوهم گشته امیر نوروز رقم عزل بر ورق حالش کشید و منصب وزارت را بخواجه جلال الدین
سمنانی تفویض نموده در خلال این احوال طایفه از شاهزادگان و نوکران مانند سوکا و بولاد و ایسنتور قتقو
و ارسلان که از ارتفاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده خواستند که اطاعت ایشان
موکد گردانیدند که غازان خان و امیر نوروز را بهر نوع توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد اهل اسلام جبر الاصنام

کما یجب الاصنام گردانند قبل از آنکه این اندیشه از قوت بفعل رسد امیر نوروز نوبت دیگر حسب بعضی از مصالح ملک
روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوکا و بولاد دران سفر مرافقت نوروز بیک نمایند لاجرم بدان
ابهم قرارداده که سوکا و بولاد در حدود خراسان تا بوقت معین خاطر از نوروز فارغ گردانیده و السمور و ارسلان
غازان در آذربیجان بقتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز بخراسان سوکا و بولاد معتمدی شاهزاده تاجو فرستاده
او را از اندیشه خویش وقوف داده تا با ایشان موافقت نماید و تاجو حسب الطلب بر سر رضا بجنبانید و قاصدی نزد نوروز بیک
ارسال داشت و از بدایع اصفاء مذکوره آنچه معلوم نموده بود پیغام فرستاد لاجرم امیر نوروز در شب موعود از
اردوی خود بیرون رفته در کمینگاه ایستاد و سوکا و بولاد و موافقان نیم شب مسلح و مکمل گشته بجانب اردوی
او شتافتند و چون تمامی خیام را از سکان خالی یافتند وهم نموده عزم گریز کردند و دران حین
امیر جلادت آئین کمین گشاده راه نجات بران قوم بی دین بربست و جمعی را به تیغ بی دریغ بگذرانید و زمره را اسیر
ساخت و سوکا مجال فرار یافته بولاد در سلک اسیران منتظم گشت و چون روزی دیگر شد با وقایع امیر نوروز باطلاع
حیاتش در نوشت و اهلی درگاه عالم پناه ارسال داشته مواضعه دشمنان را بشروح پیغام داد و دران آوان السمور
و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه غازان شده بودند پادشاه و نیز با لشکر بی ستیز بجانب ایشان نهضت
نموده در نواحی بیلقان میان الجانبین مهم باستعمال تیغ و سنان سرایت کرده السمور با چندکس از شجعان بر گشته
کشته یا بقیه معاندان راه گریز پیش گرفتند و آخر الامر اکثر ایشان از منازل دست افتاده رخت زندگانی بباد
فنا دادند چنانچه یک پنج شاهزاده و سی و هفت کس از منازل این جهانی رخت بساحل جهنم کشیدند و دین قویم
مقربان درین سنین میمنت و مسرور گشته و صدقات بمستحقین رسانیدند و از عواطف و وقایع آنکه در اثنا که خاطر طور
این سنین مباشران اعمال دیوانی خواجه صدرالدین احمد زنجانی را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند
و او را به محصلان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و تنکیل بی نهایت به ثبوت جرمیه حکم سیاستش حاصل نمود اما قتلق
نوئین بر کیفیت بی گناهی صدر جهان اطلاع یافته و قصه و عرض بر انداخته از بر غازان خان عرض کرده فرمانش
الاوغان باطلاق آن وزیر با استحقاق شرف اصدار یافت **در روضة الصفا** از صدر جهان منقول است که گفت
در اوقات گرفتاری شبی در خواب دیده بصیرت من در واقعه چنان مشاهده نمود که روحیه
سیاستگاه بردند و میان جثه معاینت محوف موقوف داشتند ناگاه شخصی نورانی از میان
بیرون خرامید و مرا از چنگ محصلان خلاص گردانید و گفت بهر جانب که خواهی توجه نمای و پیش هفت کس

نوروز با افشای این راز کیستای در روز دیگر این واقعه را با هفت نفر از مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بودم
و سر رشته اختیار بدست عنایت پروردگار دادم بیت در دست ما چو نیست عنان ارادتی ❊ بگذاشتیم تا کرم او چه میکند ۲
و چون روز جمعه بوکلان مرا به اسب پالانی سوار کرده به جشن بردند و یاران که در عهد گیخاتو خان درباره ایشان اصناف
الطاف بظهور رسانیده بودم در اجرای حکم تاخیر میکردند و در آن اثنا هیات شخصی که در واقعه بر صحیفه خیال ارتسام یافته
بود بنظر من در آمد و از غایت دهشت غشی روی نمود و در آن حال هرقداق نوئین از شکارگاه مراجعت نموده بر آن مطلع
رسید و حقیقت حالی که در حق من صدور یافته بود معلوم کرده دو شخص را بمحافظت من مقرر کرد و چون از آن غش افاقت یافتم
آن دو عزیز بشارت راحت رسانیدند و محصلان را از قتل باز داشته آمده تا صباح شرط حراست بجای آوردند و روز دیگر هرقداق
صورت بیگناهی مرا برای انوار ایلخانی نگاشت و حکم نجات حاصل کرده مرا مطلق العنان گذاشت و حکم نجات حاصل کرده
را مطلق العنان گذاشت و در رجب و دوم ماه ذی الحجه سنه خمس و تسعین و ستمایه که غازان خان متوجه بغداد بود خواجه
جمال الدین دستجردانی بیاسا الیالی (؟) اختصاص یافته در اوایل محرم سنه ست و تسعین و ستمایه نوبت دیگر بر نوغابت غازانی
بر ضبط احوال صدر زنجانی آفت و نکال و دستان بار دیگر بر مسند وزارت نشست یکی از فضلا این رباعی در آن اوان
در سلک نظم کشید بیت با صدر جهان فلک چو ساز آمد ❊ شهباز سعادتش بپرواز آمد ❊ تا تیغ وزیر دو سال کند ❊ اقبال ز در
کمان باز آمد ❊ طوایف انام از احرام ملازمت آصف جم احتشام مستبشر و از یمن عدالتش رعیت بجمعیت خاطر و رفاهیت حال
و در کنج فراغت نشستند و هم درین سال امیر نوروز غازانی بغضب ایلخانی گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا دادند
تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدرالدین احمد زنجانی کرت ثانی بر منصب وزارت غازانی متمکن گشت و بنابر آنکه
نوروز بیک رغول و دخل دیوانی بر خطا طریقه بشکافت و با جمعی از امرا اتفاق نموده در بهار سنه مذکوره که غازان خان
در ییلاق همدان بود بعلم [...] بر نوع خاطر خطیر نگاشتند که نوروز بیک با پادشاه مصر زبان یکی دارد و میخواهد که باتفاق
مصریان خسرو جهانگیر را از میان بردارد و از زبان سلطان و نوروز بیک مکتوبات مزور قلمی کرده آن نوشتها را در مجلس
شراب در کیسه قنبر نامی از ملازمان نوروز که بمصر آمد و شد می نمود و در مکان حاجی بیک که برادر نوروز بیک بود نهادند
و چون پادشاه آن اخبار شنید و متوجه تحقیق آن گردید و علی الفور قنبر و حاجی بیک را طلبیده نامها را از مواضعی که نهاده بودند
بیرون آوردند و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود که وجود قنبر را بضرب حماق نابود گردانیدند
و برادران نوروز را که در عراق بودند بیاسا رسانیدند و امیر جوبان و هرقداق نوئین را تعیین کرد که با دو تومان لشکر
بخراسان روند تا حیات نوروز را با آتش قهر بسوزند مراجعت نمایند و مضاف آن دعا امیر قتلغشاه را با طایفه از سپاه بجنگ

ایشان نامزد نمود

ایشان نامزد نمود و امیر نوروز در نیشابور از کیفیت حادثه وقوف یافته با امرا و ارکان دولت در باب مشورت در میان آورد
و گفت مرا مصلحت چنان می نماید که بهرات رفته پناه بملک فخرالدین کرت برم زیرا که با او دوستی و حقوق تربیت دارد و مدد او
ثابت دارم طایفه از حضار و شهیر بر زبان آوردند که قلعه معقول فضای محروسه آنست که امیر خود را در حصار دو جوار هرات
محبوس گردانند و بر جانب ملک فخرالدین اعتماد نفرماید و نوروز بیک بر صواب دید خود را احتراز نموده با لشکر از دولت هرات
شد و او با چهار صد کس [...] ملک فخرالدین که پرورده و زاده امیر نوروز بود در حبالة نکاح داشت و نقدوم او
اظهار بشاشت نمود و احباب در قلعه اختیارالدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلغشاه نوئین با سپاه جلادت آئین
در حوالی آن بلده نزول فرمود و [...] هر چه تمامتر آغاز محاصره و محافظه کرد و امیر نوروز بمتانت و حصانت حصار و کثرت
جرار مغرور گشته روزی چند با [...] از معتمدان خود گفت که ما را هیچ جای از املاک بهتر ازین شهر نیست
که قتلغشاه هر چند سعی نماید تسخیر این قلعه میسر او نخواهد شد رمضان گفت از جانب قتلغشاه در عقد خاطر خطور نمیکند
از طرف ما امتحانی خوان کردن مصلحت آنست که حضرت امیر با ملک فخرالدین را مواقفه و معتمد گردانند و به نفس نفیس متعهد محافظت ملک
[...] گردد و هرگاه که بنصیر از جانب معاندان خارج سازد و بار دیگر به ترتیب ملک بپردازد و امیر نوروز گفت [...] این سخن
عذرانه نشنیدم و در مقام دلداری خویش داشتم و یکی از سرهنگان سیستان که در بیرون خرگاه گوش داشت این سخن را شنیده
فی الحال بعرض ملک فخرالدین رسانید و ملک بخواص خویش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار داد
که امیر نوروز را بدست خصم سپارد و الغاء نزد او رفته گفت درین شهر از هر صنف مردم هستند مبادا که جمعی اتفاق
نموده دروازه بروی دشمنان گشایند که رای عالم آرای مصلحت آن میبیند که بجهت محافظت دروازها معتمدان خود را بگذارند
تا این اندیشه از خاطر مرتفع گردد و امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل کرده در ساعت ملازمان خود را بدروازها فرستاد
و چون اندک مردمی پیش او ماندند ملک فخرالدین تاج الدین [...] و جمال الدین محمد سام و سراج الدین عمر و محمد لقمان را با
طایفه از مبارزان غور بگرفتن نوروز نامزد فرمود و ایشان در ساعت [...] بدست گرفته در وقتی که زیاده از چهار کس
در ملازمت نوروز بیک نبود و او بجانب سپاه قتلغشاه [...] انداخت بالا رفتند و در آن زمان [...] تقدیر
روزگار [...] بضرب شمشیر [...] از زمین زده و در آن اثنا [...] غوریان افتاده برسید که بجه مهم رنجه شده اید
[...] بجواب داد که ملک ترا فرستاده که [...] برکش
امیر نوروز گفت که نیکو باشد و کمان برداشته به بستن مشغول شد و [...] قدم پیش نهاد و گرزی بر شقیقه او زده و بر آن
امیر رستم نشان [...] گرفته و [...] دست [...] در هم شکسته در خانه او باز داشتند و همان لحظه ملک فخرالدین

سوار بسکل بدر قلعه آمده هر یک از نوکران نوروز بیک که بمحافظت دروازه مشغول بودند مهیا طلب نموده و سعید(؟) نموده
از بحوالت کننده و بسبب ساخته نوروز بیک را با دو نفر نزد قتلقشاه فرستاده و قتلقشاه در بیست و دوم شوال سال مذکور
بدست خویش او را گردن زده سرش را نزد غازان فرستاده تا آن سر را از دار اعتبار آویختند یکی از فضلا در
باب(؟) بیت * با جنس سنا طبع تو آمیخته باد * وز خنجر تو خون عدو ریخته باد * هر کس که نه هوا خواه دولت باشد * همچون سر نوروز آویخته باد
و چون خاطر قتلقشاه از جانب نوروز بیک فراغت یافت عنان مراجعت منعطف گردانیده با سپاه گران بآستان سلطنت
آشیان شتافت

گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان مکرر بجانب شام

در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق مواشی نیکو دریان(؟) مملکت جاری بود و چون بمقتضای قدیم گاهی بقطع طریق
اقدام می نمودند پادشاه فرمود تا از آن طایفه خطی ستادند که اگر بآن عمل مذموم قیام نمایند مال و جان ایشان
هدر(؟) باشد بعد از آن هر کس از ایشان راه جبر و بی جبری میزد بدار و نکال محکوم [illegible]
که این کار شاکرده(؟) داید آنجماعت ازین معنی متنبه(؟) گشته ولی اسپی(؟) زده روی بقهستان رفتند و از آنجا بدانو(؟) شتافتند
پناه ملک فخرالدین کرت بردند و ملک آن قوم بی باک را باسب و سلاح مستظهر گردانیده پیوسته نیابت بعضی از
حدود خراسان علی الخصوص سیاحت(؟) و از آنش بسبب تاراج در دوده مسلمانان می پرداخت و از این واسطه دود از خاندانها
برآمده فوجی از خراسانیان برسم دادخواهی در بارگاه پادشاه عالمیان رفتند و غازان متوجه دفع نکودریان شد و در سنه سبع
و تسعین و ستمایه برادر خود خربنده را که اولجایتو سلطان و سلطان محمد خدابنده عبارت از وست و در آن اوان
در مازندران حکومت می نمود نامزد یورش خراسان نموده و مکتوبی نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون ملک
رهی نکودریان ملک فخرالدین طلب نمی دارد اگر ملک در تسلیم آنجماعت اهمال ورزد بمحاصره هرات پرداخته بعد از [illegible] شاهزاده
صورت فتح و ظفر از وجود موهوم نکودریان [illegible] بگذارد و رعایا و سایر فرق برایا [illegible] و چون اولجایتو سلطان
به نیشابور رسید ایلچی پیش ملک فخرالدین فرستاده سبب آمدن خود را اعلام فرمود و ملک در ارسال نکودریان اهمال
فرموده بین الجانبین مجادلات و محاربات اتفاق افتاده و بالآخره بوساطت شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین
جامی مصالحه بوقوع انجامیده و هرویان مبلغ صد هزار دینار کبکی بر سبیل صلح بیرون فرستاده و سلطان محمد عنان
معاودت انعطاف داده و در سنه مذکور یکی از جمله آنانکه دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر مغیبات میکرد پادشاه
زاده را گفت که چهل روز دیگر سریر پادشاهی بوجود خود تزئین خواهد گرفت و پیر و شنیدن این سخن بکار بندد
بکاخ دولتخانه [illegible] تصاعد نموده و در همان ایام آن خبر بگوش غازان رسید و آنگو را با امرا و معتبران و کرامت

کوی نادان بجایجا(؟) رسانیده و در جمادی الاخری همین سال سید قطب الدین و معین خراسانی با دو بعضی از امرا غازانی
انتهاز فرصت نموده شمه از تصرف خواجه و تقصیر خواجه صدرالدین احمد زنجانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر
در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر شد مقارن آن حال قتلقشاه نویان که جهت استخلاص اموال بگرجستان رفته بود در
موضع والان(؟) باردو رسید و از صدر جهان جواب سخنان مغتران پرسید و صاحب دیوان متهم شده و در خلوتی
برای امیر نوشته که نوکران قتلقشاه را معاتب ساخته جناب امارت پناه را از خدمت وزارت و [illegible]
سوال کرد که آیا شکایت و حکایت مرا بسمع حضرت اعلی که رسانید صدر جهان جواب داد که رشید طبیب برادر که جهان(؟)
گمان برده بود که سید قطب الدین و معین الدین بانکه خواجه رشید برده و نفرت بجانب الصدور امیر قتلقشاه چون
این سخن استماع نمود خواجه رشیدالدین فضل الله را طلبیده از موجب سعایت پرسید و آنجناب انکار بلیغ نمود و
در [illegible] کیفیت آن پیشتر از عرض پادشاه رسانید و غازان خان قتلقشاه نویان را حاضر ساخته فرمود که بیت بگو(؟)
خواجه رشید را بصحبت تو که تهمت نموده و گفت صدرالدین احمد زنجانی و پادشاه در غضب رفته روز چهارشنبه
هفدهم رجب با جلد و قید صاحب دیوان فرمان داد و در روز دهم او را در موقف [illegible] اعضا نموده حکم شد که
جنازه فضایل و معالی را خراب گردانیدند هرچند اجود احسان را نمود او را بسیار بنا زدند و در روز یکشنبه بیست و یکم
در [illegible] جای بدار یک دست صدر جهان را [illegible] دوست و دیگر را پهلوان ملک غوری گرفت قتلقشاه او را از میان
دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب سعید شهید حیثیت دیگر نداشت و در دو
بیست و یکم ماه شعبان در تبریز از عقب آنجناب روان کرد بدو در اواخر همین سال در وقتی که پادشاه باستقلال
لوازم قشلاق بغداد از دارالملک تبریز بجانب او جان نهضت فرمود و رتبت نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت
صاحب دیوانی بحسن درایت و یمن کفایت خواجه رشیدالدین که در اقسام علوم عقلی و نقلی بیافن حکمت و [illegible]
سرآمد حکما بود و خواجه سعدالدوله والدین ساوجی که در علم استیفا و سیاق ید بیضا می نمود مفوض گشت که آن دو
وزیر جلیل منزلت و صاحب تدبیر و بخت و جوان ایشان و جان کمی سال جوانی از سر گرفت و مآرب و مطالب ارباب فاقه
و حاجات بکفایت اقران یافته سلک احوال اهل فضل و افضال سمت نظام پذیرفت و اما بعد از آن اوقات بسبب اصابت
عین الکمال اقران تسدیس مریخ سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چنانکه باید انقطاع یافت چنانکه
در آب جیحون و دجله و نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته نرخ قحط و غلا در کار [illegible] نوبان را قوت نیافت
و از عقب عسرت بلا تابع شده و در بلده شیراز مرض حصبه زیاده از پنجاه هزار کس نقاب تراب بر عذار گلفام

کشیده و عالمیان را در زفاف خویش قرین اندوه زاری و گریه و بی قراری گردانیده و در خلال احوال و وقایع اول
مسطور بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر ملک ناصر هزار سوار دیگر بار فرستاده و تا انتهای فرصت خود داده
و یک گاه خود را به ماردین و راس العین انداخته دست تعارت و تاراج برآورده و بسیاری از عیال و اطفال
مسلمانان را اسیر برده اند و این معنی اشتعال آتش غضب غازانی گشته بتاریخ روز جمعه ماه مذکور در سنه ۶۹۹
با نود هزار سوار اسفندیار آثار که هر یک روز قتال رستم ثانی بودند همراه داشته از تبریز رایت نهضت بجانب بلاد
شام برافراخت و چون کبد و نصیبین محل نزول جنود ظفر ورود گشت سلطان ماردین نجم الدین موکب پادشاهی پیوسته
و پادشاه عطوفتی داد که مثل آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بطلب شتافته در آن
شهر تا زمان فیصل مهم مصریان موقوف ساخته و در نواحی آن بلده بعرض آن سپاه نصرت پناه پرداخت و
تمامی امرا و سرداران لشکریان بهادران جبه پوشیده و با اهبت تمام و مهابت لاکلام در فضای صحرا صف کشیده
و پادشاه سپاه احتشام بر ابرش گردون خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط درآورده و در وقتی که بقوم حلب
رسید امیر چوپان که از امرای ایشان بود از صف خویش بیرون آمده دعا و ثنا بجا آورده زانو زد و گفت چون چشم
همایون در این روز بر مراکب ما می افتاد اگر اجازت باشد اسبی را در رفتار جنگ بتازیم و این سخن گفته اسبی گرم و پیکر
هامون گذار پیش کشید این معنی موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاده و سایر امرا در این امر با امیر چوپان اتفاق نمودند
و اسبان گردون توان جنگ کرده و بعد از آن رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده و در نواحی حلب و حمص
روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الآخر میان غازان خان و ملک ناصر الدین اتفاق ملاقات افتاده و بیاد و جلادت دران
میدان نبرد نیران ستیز بر کشته خرمن حیات بسیاری از میان مبارزان طرفین سوخته شده و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم علم غازان خان وزیده و مولای و قورمشی بحملات متواتر قریب پنج هزار سوار از لشکر ملک ناصر بر خاک هلاک
انداختند و سلطان مصر الملک بی آب رو گشته پشت بمعرکه گردانیده و در وقت فرار در رفتار بمرتبه سرعت نمود که چون بغزه
رسید زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان دو سه روز در حمص توقف کرده و مراسم قسمت غنایم
بجای آورده علم عزیمت بصوب دمشق برافراخت اعیان و اشراف آن بلده و علما را که از قرب وصول موکب
غازانی خبر یافته با تحف لایقه باستقبال شتافته غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص گردانید و مستوطنان
آن بلده را از ترتب امن و امان خاطر نشانیده و قبق قبا بشحنگی شهر موسوم شده بلاد را بضبط تغاران منصوب گشت و
امر حکومت بقبچاق که سابقا از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق داشت و اهالی دمشق لشکران امان مبلغ

صد تومان قبول نموده حسب تکفیل آن وجه سید قطب الدین و خواجه صدر الدین ابهری بشهر شتافته الکا و تحارین
قوم را حسب جزم کرده و قتلقشاه نوین ایلچی قلعه دمشق نامزد فرموده و در زمان ریاست حمص و طرابلس و عکه و سلامیه
و دیگر اعیان که شام وسطی بعبارت ازان جانب ملکی مفوض شده و ایالت حلب و حما و عناب و جبل السماق و بیرونا
الشام که آنرا شام سفلی گویند بنیک مولای مقرر گشت و مولای روی بحکومت غزه آورد ✱ خوش گرفتند حریفان
سر زلف ساقی ✱ گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند ✱ و بعد از مراجعت غازان خان قتلقشاه نویان بمحاصره قلعه دمشق پرداخته
یکی از استادان منجنیق دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنگ منجنیق مسخر گردانم قتلقشاه سرانجام مایحتاج
استاد اشارت فرمود و کوتوال قلعه دانست که اگر منجنیق باید بواسطه کمال مهارت در فن خود اجزای آن کوه را
متلاشی گرداند لاجرم با بعضی از دلیران قوم گفت که هر کس شر این شخص از ما مندفع سازد هزار دینار وعده هم و یکی از
عیاران مهتوران خدمت متقبل شده تغیر لباس کرد و از قلعه پایان شتافته بنماز شامی که استاد منجنیق از وثاق
خویش غایب بود بخانه او درآمده و در گوشه تاریک بنشست و چون استاد معاودت نمود پای در منزل نهادن همان
بود و در زخم خوردن همان و آن مهتور سر استاد از بدن جدا گردانید و کاره بر سر دست گرفته از خانه بیرون دوید چون
برق لامع خود را بقلعه رسانیده بانواع آفرین و تحسین سرافراز گردید بنابر علی جراحت قلعه دمشق در توقف افتاده و
قبچاق با مصریان در ساخته اهالی قلعه پنهانی برو زو بر زدید و شب از موضع خویش بیرون آمده و اسبان مغولان را
دزدیده بهر گرامی یافتندی کشتندی لاجرم قتلقشاه مصلحت در مراجعت دانسته سایر امرا و حکام شام همراه او
روان شدند و در وقت عبور از آب فرات جمعی کثیر آب فنا فرو رفته شعله حیات ایشان انطفا پذیرفت
و یکشنبه پنجم رجب امرا معاودت با صناف تعب در ولایت موصل بملازمت غازان خان رسیدند و ازان رهگذار
غبار بسیار بر حاشیه خاطر دریا آثار نشسته رایت مسعود در رحبه نوزدهم شعبان از دجله عبور فرموده بصوب آذربیجان
نهضت نمود و یازدهم ماه مبارک رمضان در مراغه نزول اجلال دست داد و تا ذی الحجه مذکور در انجا توقف کرده
از انجا روی به تبریز آورده و چون خیال وصال عروس مملکت شام همراه بخوابه ضمیر منیر غازانی می بود در عشره
محرم سنه احدی و سبعمایه بار دیگر علم ظفر پیکر برافراخته عازم استخلاص آن بلاد شده و بعد از وصول الی ظاهر حلب
چنان معلوم گشت که سلطان مصر در ان سال بعلت قتال از مقر خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنابر
استصواب امرا در رجب و چهارم ماه رمضان در شهر اوجان نزول نمود و در ان مقام صاین قاضی و قطب الدین
شیرازی و شیخ محمود و معین الدین خراسانی و امین الدین ابهری و سعد الدین حبش با یکدیگر اتفاق کرده قصد

نقر بر وزرا عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی فرمودند و در مجلس شراب سید قطب الدین
شیرازی بن علی علیه ساخته غازان خان برشنت و روز دیگر نامی نام بردگان مواخذ گشته و در بیست و دویم ذی الحجه قاضی
صاین و سید قطب الدین بیاسا رسیدند و بعضی امرا از شفاعت بعضی از خواتین ملتمس آن خلاص کردیدند
و بتجدید عنایت غازانی شاغل حال وزارت شده و خواجه صدر الدین بانعام التمغا امتیاز و استثنا یافت و در غره محرم
سنه اثنی و سبعمایه از غازان خان از بغداد او جان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالک شام مرتفع ساخته قاضی نصیر الدین
تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاد و زبده پیغام آنکه اگر در آن دیار
خطبه و سکه بنام غازان خان نمایند و خراج قبول فرمایند از تعرض لشکر قیامت اثر ایمن گردند الا مبرمان آن رسیده
کریمه طغیان بلاد خوارزمشاهیان از چنگیز خانیان رسیده ایلچیان بعد از وصول بمصر واداء سفارت ملک ناصر نمود که
جواب این سخنان را معتمدان ما نزد غازان خان خواهند برد و قاصدان را بانعام خلعت و نعمت مستظهر ساخته
رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان در روزی که صد و حله معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان خان رسیده
آنچه دیده بودند و شنیده معروض گردانیدند و مکتوبی را که ملک ناصر بغازان نوشته بود برسانیدند و در آن کتاب
نام ملک ناصر بآب طلا محرر گشته بود و نسبت با ایلچیان طریقه ادب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه قبول
خراج آن بود که حاصلات این ممالک در مصالح احیاء و غزاء و محافظت بلاد اسلام مصروف میگردد و از آن چیزی
فاضل نمی آید که اداء آن التزام توان نمود اما مقصود بسته خاطر سکه چنانچه بخاطر رسیده که بر نقودی که درین دیار
جاریست بر یک جانب نام امیر المومنین و سلطان غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله
اسم سلطان مصر را رقم زنند و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه بپرداخت ایلچیان صندوق مقفل مختوم
نیلط پادشاه رسانیدند غازان از ایشان پرسید که درین صندوق چیست گفتند ما را برین امر مطلقا اطلاع
حاصل نشده و ملازمان سر آن صندوق را گشاده در آنجا انواع اسلحه یافتند و غازان خان از مشاهده آن غضبناک شده
بعد از آنکه ایلچیان را طوی داد و کرت دیگر علم ظفر پیکر بصوب دیار مصر بر افراخت و فرمان فرمود که ایلچیان تا زمان مراجعت
موکب نصرت نشان در همدان توقف نمایند آنگاه براه خاذ ایه که از مستحدثات ایام دولت روز افزون
بود توجه فرمود و بشرف مشهد جنت رتبت حائریه علی راقدها تحف السلام و التحیه مشرف گشته نقبا و مجاوران
آن مکان فردوس نشان را بانعامات فراوان نوازش نمود و دوشنبه دوازدهم رجب پادشاه ظفر طلب بعانه
رسیده الوافی را بموصل ارسال داشت و خود بر جانب الشام شتافت و هشتم ماه مذکور لوای منصور بر تو

وصول بر نواحی قلعه انداخته بموجب فرمان واجب الاذعان خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین بنزدیک حصار رفتند
و حاکم رحبه امیر علم الدین را باطاعت و انقیاد ترغیب نمودند و امیر علم الدین با لشکر ظفر قرین راه تعلل و بذل جد کرده
در تسلیم حصار این عذر گفت که چون این قلعه سرحد بلاد شام است مناسب می نماید پس از آنکه پادشاه
عالیجاه آن مملکت را در حیز تسخیر کشد این بنده سبقت نموده بواسطه سپردن رحبه رخنه در ارکان جبان
این مملکت پدید آورده و هرگاه که خاطر خطیر از مهمات شام فراغت یابد مقالید شهر و قلعه را تسلیم خدام
پایه سریر اعلی خواهم نمود و جبین اخلاص و فرمان برداری بر خاک آستان سلطنت آشیان خواهم سود و غازان
خان را این عذر قبول افتاده بی آنکه متعرض رحبه گردد در روز پنجشنبه ششم ماه شعبان المعظم بطرف حلب کوچ
نمود و چند روز در آن حدود بعیش و طرب گذرانیده قتلغشاه نوین و سونتای و الغو و چوپان و قبچاق را
بتسخیر بلاد شام مامور ساخت و بنفس نفیس براه موصل و سنجار لوای مراجعت برافراخت و اراکب ملک ناصر
باستماع ... دمشق شتافته منتظر وصول مغولان میکشید و چون قتلغشاه و نوین از آب فرات بگذشت
را ... از مصر بان ظاهر گشت حمص ... آغاز محاصره و محاربه نموده در آن اثنا مسموع شد که ملک ناصر متوجه دمشق شده
و ... اسباب و اموال و اثقال خود را فراهم آورده بجانب مصر ... لاجرم ... اخذ و قتل اموال
حمص را در خبر ... کذاشته بجانب دمشق در حرکت آمد و بر منوال استعجال طی مسافت نموده در دوم رمضان
بمرج صفر بر سر چشمه رسیده و بهامون نگاه کرده فضای صحرا را از افواج سپاه مصر و شام مانند دریای مواج
دید و همان لحظه در آن منزل ملک ناصر نزول فرموده بود لشکریان از اخذ خیام و تعیین توربت و مصاف
قیام و اقدام نمایند و مردم بی هراس اساس ثبات و قرار قتلغشاه متزلزل گردانیده و عزم مراجعت کرد اما امیر
چوپان او را ازین حرکت منع آمده خاطر باشتغال نایره حرب و قتال قرار گرفت و قتلغشاه و مولای پادو و تومان
از سپاه ... بر سر چشمه متوقف گشته امیر چوپان و قبچاق با سایر امرا و لشکریان رو بمیدان آوردند و ملک ناصر بنفسه
کارزار نمود ... آمده چشم روشنیان فلک خیره گردید و خون ریزی تیغ و سنان ... بود که خون
کشتگان فضای دشت را بعرصه لاله زار گردانید و امیر چوپان و قبچاق بهادری بجمعی دیگر از دلیران بر بهوران مصر
کارزار نمودند که ... ملک ناصر منهزم شده و ملک ناصر ده هزار سوار بطرف جوانغار ... لشکر غازان خان
اتراک ... روی گردان شدند و سپاه بهم بر آمده هر چند چوپان خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان
منتظم گرداند بجایی نرسید ... که ملک ناصر ... تعاقب نمودند

با یک جان سلامت بیرون برد و در تخلیص گرگیجان سعی فرمود اما نیناق با زمرهٔ از امرا اسیر پنجهٔ تقدیر گردیدند و قتلغشاه
و چوپان و سایر نویینان آن شب با تولی لعب در آن پشته گذرانیدند و چون خسرو زرین سلب از افق مشرق سر برزده
انوار آفتاب آثار رجای بر پشتهٔ فلک احاطه نمود و سلطان مصر با لشکری بیرون یکبار گرد آن پشته درآمد و لشکر غازان خانی
نشسته در مقام دفع دشمنان ثبات قدم ورزیده ملک ناصر گفت که ایشان را از یک طرف راه دهید سپاه منصور
افزوده بتقدیم رسانیده قتلغشاه نویین با موافقان از آنجا پایان راندند و دشمنان از عقب روان گشته تا کنار
مغولان بشورستانی رسیدند که آب مع مقر آن را و یافته بود اکثر گرگیجان با اسب و سلاح در زیر گل منزل گزیدند
و بیرون از کشتگان معرکه هجده هزار مغول با چهار هزار اسب بغنیمت و سلاح بتصرف مصریان درآمد و ملک ناصر با [illegible]
فارغ شده وایرو دمشق را بتعاقب سایر گرگیجان مامور گردانید و او تا رحبه رفته و تا رخنه دربای حیات جمعی دیگر انداخت
و ملک ناصر با این فتح نامدار اظهار فرح و سرور بسیار فرموده فتحنامها باطراف بلاد و امصار ارسال داشت و مظفر
و منصور و نصرت اندر رکاب استعادت بصوب دار الملک خود برافراخت و امرای مغول مغلوب و مهجال
در نوزدهم ماه رمضان بموکب اعلی پیوسته غازان روز دیگر بصوب مغولان روان شد و پنجشنبه دهم شوال
بمقصد رسیده بعد از دو روز قورلتای ساخت و قتلغشاه و نویین و چوپان بیک و سایر سرداران
در موقف بر خود باز داشت و هر یک را علی الاختلاف بر ابهم بچوب یاساق تادیب نموده و چند روز هیچکس را بار
راه نداد و امیر چوپان با وجود آنکه در آن معرکه در غایت جلادت بتقدیم رسانیده بود و اتفاق او بموافقت کرده
بخوردن سر چوب مودب گردید و بعد از آن باصناف عنایت غازانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد
و غازان در محرم سنه ثلث و سبعمایه از اوجان بدار الملک تبریز خرامیده یک دو ماه بفراغت اوقات گذرانید
آنگاه عازم یورت قشلاق گردید **ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از اهل شید و نفاق**
غازان خان در روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه ثلث و سبعمایه بعزم قشلاق بغداد از دار السلطنهٔ تبریز لوای
کشورگشائی ارتفاع داد و در اواسط ربیع الاخری که موکب همایون بهر سرای رسید بواسطهٔ طغیان شدت برد و فور
باریدن برف عزیمت بغداد فسخ نموده در کنار هولان و مولان توقف نمود و در آن منزل امری در غایت غرابت
ظاهر گشت و دست تقدیر سلک [illegible] حیات جمعی از اصحاب [illegible] را در نوشت خامهٔ بدیع مقال
کیفیت آن حال را بدین منوال تقریر مینماید که در آن زمستان که غازان خان در قشلاق هولان مولان رحل اقامت انداخته
بود پسر یعقوب باعتنائی که بواسطهٔ [illegible] و رزق جمعی از نزاران را مرید و معتقد خود ساخته شهزاده الافرنگ را با فرزند

بشارت داد

بشارت داد و یکی از مریدان خود را که محمود نام داشت باردو فرستاد تا بطریق [illegible] بعضی از ملازمان استاد ایلی را
الافرنگ دعوت نماید و محمود در اردوی کیهان توی با توجی از مردم [illegible] گفت که شخصی که چهل گز بلندی قامت او
و پنج پهنای اوست چون او از خیال مرید پسر شیخ یعقوب می‌آید و جهان فراخی نماید که اولیاء الله شهزاده الافرنگ را
بر داشته و رایت دولت او تا اوج ثریا افراشته‌اند و این خبر بسمع خواجه سعد الدین صاحب دیوان رسیده در ساعت
کیفیت حال بعرض رسانیده و حقایق احوالی حسب الحکم جهت احضار مردم [illegible] بتبریز شتافتند و صوفی و در [illegible] الافرنگ و پسر
یعقوب و [illegible] الدین [illegible] و شیخ حبیب و سید کمال الدین را ملزم کرده باردو آوردند و غازان بنفس خود پرسش آن قضیه
نموده و چون جهات ثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان از موقف جنب صدور یافته پسر یعقوب را از کوهی
در غلتانیدند و [illegible] بتیغ بی دریغ بگذرانیدند و شهزاده الافرنگ [illegible] دو سه روزی امان یافت
با آخر او نیز معطوف گشته بعالم آخرت شتافت و چون رای صواب نمای غازانی از مهم دشمنان باز پرداخت
عالی همت بر زینت و بستان [illegible] ساخت و خواجه سعد الدین محمد را که بسبب مساعی جمیله و آثار حمیده شان ظاهر شده بود
بعلی مدارج اعتبار و اعتبار رسانیده و آنجا بطبل و علم ارزانی داشته یک هزار از لشکر مغول را جانمین او مقرر گردانید
و آن جناب را منصب وزارت و امارت دست داد و در وقت مراجعت غازان خان از قشلاق در ساوه طوی کرده
در پادشاه و کاسه گرفته ابواب مراتب عظمت بیفزود **ذکر انتقال غازان خان از جهان گذران** غازان خان که بواسطهٔ علیه امراض
الم فراوان در خاطر داشت و در قشلاق حومه سرای مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت و اصناف مواد فاسده
بر تن مبارکش استیلا یافته لشکر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی روی بر تافت و انواع معالجه نافع
نیفتاد و صدقه و دعا فایده نداد و در اول فصل بهار که سبزه چون دل عزیزان از جای برخاست و لاله خونین کفن
اطراف دشت و صحرا بیاراست غازان خان عازم ییلاق شده و در اثنای راه در قشلاق [illegible] رسید که حرکت از
از اسباب حیات خاطر گشته پادشاه در محفه منزل کرده و بعد از دو منزل که وو قزوین مسرور سعادت آیین شیخ نوکل قتلغ
رسید علایق کرده خواتین و نویینان و وزرا و مفردان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت برادر
خود سلطان محمود خدابنده را بخوانین منصب و ولایت عهد بر افراخت و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمایه
در و قتی که زبان الهام بیان با ادای کلمهٔ طیبهٔ توحید گویا و دست دوست [illegible] که از ... از سنبله لوای توحید عالم
عقبی برافراخت امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت بلباس تعزیت نموده جسد شریفش را بدار الملک تبریز بردند
و در گنبدی که در شنب تبریز بنا کرده و معماری عالی همتش بود بر منهج شریعت بخاک سپردند و ذکر غایت رفعت و نهایت

رب و زینت آن قبه عالی و سایر عمارات غازانی عنقریب سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر شمه از محاسن اوصاف
و محامد آثار غازانی و بیان قوانین تشبیه یاسهای جهانبانی واقفان اخبار سلاطین و عارفان
آثار خواقین عذار صحایف را بحلیه تمکین چنین تزئین داده اند که سلطان محمود غازان پادشاهی بصفت عقل و فراست
موصوف بصفت فهم و کیاست معروف از مصطلحات علوم با خبر و از مخفیات فنون بهره ور طبع نکته سنجش دراک غوامض
مسایل و ذهن دراکش حاوی صنوف فضایل از انواع اصناف و حرف صاحب وقوف و همت عالی نهمتش متوجه قواعد
ملک و ملت معروف خصلت صبر و ثبات در رعیت بی حیلتش بود و نظر خجسته اثرش مضمون کلمه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود
در میدان رزم مانند شیر پرستیزه و در ایوان بزم بساط ابر نیسان گوهر ریز کلم لغات مختلفه نیکو دانستی و در رعایت سادات
و علما مبالغه نمودی تا آن مقدار که توانستی بکسب انساب و آداب سلاطین اقوام مغول عنایت داشتی و چنانچه خواجه
رشید در وقت تألیف جامع بیشتر وقایع را از نظر آن پادشاه صافی ضمیر تحریر فرموده و آن خسرو مؤید عادل از شیوه
فصاحت و بلاغت نصیبی کامل داشت و هر گاه افاضل علما و اعاظم فضلا در مجلس شریف حاضر میشدند نصیحت و موعظت
بر الواح ضمایر ایشان می نگاشت در تقویت دین نبوی و تمشیت امور ملت مصطفوی بغایت جد و سعی و اجتهاد
می نمود و در تأسیس مبانی سلطنت و سروری و تمهید مراسم عدالت و رعیت پروری دقیقه از خود بتقصیر راضی نبود و دلایل
صدق این معنی و شواهد عدل این دعاوی حسب حکایت که خامه لطافت مآب از کتاب جامع نقل می نماید وسیله
میسازد که مستحسن طبایع ارباب دولت و اقبال آید حکایت اول در باب اخلاص پادشاه عالی جاه و نسبت
بعترت طاهره حضرت رسالت پناه نقل است که غازان خان بعد از تحلی بحلیه اسلام و ایمان دو نوبت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم در عالم رؤیا مشاهده نموده و در هر دو کرت امیر المؤمنین علی و سبطین علیهم السلام در خدمت
آنحضرت بوده اند و رسول صلعم تعریف عترت طاهره کرده فرموده که می باید که نسبت با ایشان در طریق اخلاص سلوک نمائی
و ابواب نکوئی و احسان بر روی روزگار سادات گشائی لاجرم محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمانی در ضمیر منیر غازانی
جایگیر شده و نقبا و سادات را تعظیم و احترام تمام می نموده و جهت آن زمره عظیم الشأن در اطراف بلدان دار السیاده
بنا کرده و وظایف کرامند تعیین فرموده گاهی بر زبان می آورد که من منکر هیچ یک از صحابه نیستم و بزرگی ایشان
می نمودم معترفم و چون در خواب حضرت رسالت مآب میان من و اولاد امجاد خود مواخات و محبت و اتحاد و مؤاکده فرموده
همانا با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و هر آنچه مقتضی نسبت بدان طبقه کرامت لوازم
بجای آرم و آن بانی مبانی جهانبانی در زمان جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرموده تا انتساب ذات فرخنده

مقدسه

مقدسه جانب آوردند و سادات را امتی کربلا را بآنحضرت سیراب گردانیده [illegible] مأمور کرده اند حکایت ثانی در بیان عدل غازانی
سلطان محمود غازان در اوایل جلوس همایون در روزی که قوریلتای بزرگ فرموده و اکابر و اصاغر سران سپاه و لشکر
مجتمع ساخته خطابی نموده روی باصحاب علوم و فتوی و ارباب زهد و تقوی آورده بر زبان الهام بیان گذرانید که شما که لباس
دانش و عبادت را شعار خود ساخته اید و اعلام امامت و دیانت برافراشته باید که نیکو چند بشنوید که از عهده لوازم این دعوی
در رسم این معنی کما ینبغی بیرون می توانید آمد عنایت سخن نیست و تفوق درجه شما نزد خلایق بر سایر خلایق معلوم و معین
والا مجموع اعمال و افعال شما تجارت و انفعال خواهد بود و در پیش خدا و خلق خدا معاتب و ملوم خواهید گشت و هم تحقیق مینمایم
که ایزد تعالی از تهیت مرا بر مسند سلطنت نشانده که امتثال فرمان ان الله یأمر بالعدل والاحسان نمایم و ابواب عدل و انصاف
بر روی رعایا که ودایع خالق البرایا اند بگشایم و برین وجهست که حق گویم و طریق حق پویم مجرمان را بجزا و احسان
رسانم و مخلصان را بانعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزدیکان بیشتر بود حیرانی لاجرم من هم
که بمرتبه ظل الهی رسیده ام تحت انگیزی احوال شما تفتیش می نمایم و گمان مبرید که بلباس و صورت شما نظر فرمایم بلکه بسوی سیرت
کردار و گفتار شما منظور دارم و بواسطه صلاح و فساد این نیکی بشما نیکی و بدی کافی مکافات پسندم که سنت حضرت خیر البریه
و اتباع اسلاف کاوه [illegible] مردم را براه درست دلالت نموده امرا [illegible] و طریق صدق و صفا
سلوک داشته کرد حیله و تأویل نگردید و حب خود را گردانید سبیل بدعت و متابعت هوای نفس [illegible] بد و پاک و دیگر
در [illegible] منصب حساب شیده و در زمین دل معشر شما تخم شفقت و مکرمت پاشید و هر گاه از من مخالف شرع و عقل بشنید
مشاهده شود [illegible] زبانی دارید و در گفتن کلمه الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه [illegible] ابینه
که سخن شما وقتی موثر افتد که دعوی شما با معنی مطابق باشد اگر قضیه بر عکس بود سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من
شعله کشیده خرمن جمعیت شما را محترق گرداند باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خاطر مستحکم
گردانید که اگر پروای این اقوال ننمایید مرا دشمن دارید و بر طبق فرموده ان القلوب علی القلوب شواهد عداوت صورت
عداوت شما در آینه دل من عکس انداز و شما را مبغوض حکم مغضوب من سازد و بدین واسطه اختلال در امور دین و
ابنای زمان پیدا آید و دیگران فساد در امور بلاد و عباد چهره گشاید آن طبقه عظیم الشأن که از زبان حکمت بیان آن
پادشاه عالی مکان این سخنان شنودند از کمال کیاست در اندیشه متعجب گشته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و مضمون
آن کلمات را کالنقش فی الحجر بر الواح خاطر ارتسام داده ظاهر و باطن خود را مطابق خود گردانیدند حکایت سیم در ذکر اهتمام
حضرت غازانیه در فیصل قضایا و نحو تقویت امور شرعیه از سیاق کلام قدوه وزرای آفاق خواجه رشید الدین

فضل الله طالب ثراه مسامع هوشمندان آگاه میرسد که در اوایل حال که سلاطین چنگیزخانی بر ممالک ایران استیلا یافتند
بسبب هم و خوف تیغ ظالم از جاهل مغلوب گشتند هر کس را که وزر و روی اهل علم و صلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند میدانستند و این معنی
در طایفه از جهال مستغنی ظاهر شده داعیه و قاحت پرده شرم گشته بودند و امرا مغول را ملازمت نموده و انواع تواضع و تملق
بجای آوردند و رشوه داده منصب قضا و دیگر مناصب بدست کردند و در اختلاط مرتبه اعاظم علما گوشه گرفته کار بجائی
رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اعمال و اشغال شرعیه کوتاه کرده ماندند و چون چند گاه مردم جاهل مراد دل
بتخصیص قضا یافته بودند میان ایشان مخالفت اتفاق افتاده معارضه یکدیگر پرستند و آن مقدار رسالت
نمودند که مغولان را شناسات نفس و خیانت طبع ایشان معلوم گشته حسن عقیده که نسبت آن طایفه داشتند
و احوال اصحاب علوم را بر ایشان قیاس کرده و دیگر باحترام مجلس علما قیام ننمودند و ارباب این کار بدین جای
که بعضی از عالم صورتان بی دیانت منصب قضا را اجارت کردند لاجرم ابواب دعاوی باطله مفتوح گشت و کذب
گواهان دروغ سمت شیوع پذیرفت و معتمدان محال و مزوران بد افعال کتب قبالجات آورده اسباب و املاک
اصحاب نعم و مال دعوی میکردند و قاضی و داروغه مشورت داده در ثبوت مدعای خویش شرط اهتمام بجای می آوردند
و بعضی از کتاب مسلمان جهت مدعیان کذاب بتقلید خطوط امثال متقدمین قبالجات می نوشتند و تاریخ آن صد سال
یا صد و پنجاه سال از پس می بردند و آن مدعیان بدان وسیله مزاحم اعاظم و اشراف میشدند و هر یک از اعلی و ادنی
علیه مغولی صاحب اختیار توسل جسته مخاصمت بین ایشان بطول می انجامید و هر یکی اصلحا منع شده آن تغییر منقطع نمی
انجامید و گاهی مهم حامیان از تیغ زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده روز بروز خصومت می افزود و قاضی
خود در حین اشتغال بدان مهم بگرفتن رشوت کاری نبود و بنابرین مقدمات چند سال اصحاب علم و کمال در کمال
انفعال بسر بردند و رواج و رونق امور شریعت از قاضی الحاجات سوال می نمودند تا آنکه کوکب سلطنت و جهانبانی
بذات میمنت صفات غازانی سمت زیب و زینت پذیرفت و تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسید و همت عالی
نهمتش بر تقویت دین سلمانی قرار گرفت و بعد از تفحص و تفتیش زور مزوران مفسد و حقیقت بطلان کاتبان مقلد بر
عالم آرایش ظاهر گشته جمعی از مردم بد اعتقاد را که فتنه و فساد ایشان نزد عاقلان مقرر بود سیاست فرمود و منهیان
ولایت چند و معتمدان نیک اندیشه برگماشت تا هر کس از اهل تزویر را در جائی یابند توجه نمایند و اسباب دکان ایشان
را باطل بسازند و بدین جهت از اعتدا و بر مفسدان شر بر تحقیق انجامید و قبالجات دروغ ایشان باطل شده
دیگر کسی بر امثال دعوی بی معنی نکرد یا آنکه پادشاه اسلام پناه بهمگی همت متوجه ترویج احکام شریعت گشته و آن

چهار مثال

چهار مثال لازم الامتثال اصدار فرمود اول در باب تفویض منصب جلیل المراتب القضا دوم در باب آنکه چون مدت سی سال از
وقوع قضیه بگذرد قاضی بمرافعه نپردازد سیم در باب اثبات ملکیت بایع قبل البیع چهارم در باب تأکید احکام سابقه و
تمهید شرایط لاحقه و طغرای هر یک ازین فرامین مطاعه بر این موجب بود که بسم الله الرحمن الرحیم بقوة الله تعالی و میامن الملة
المحمدیه فرمان سلطان محمود غازان سوره بر تفویض منصب قضا بعد از تحقیق و شروطی که متعارف و معهود است مذکور بود باید که
قاضی ایچ آفریده از حکام و امرا و وزرا ... طلبه و هر کس جهت فیصل قضایا بدار القضا رود و قاضی بحدود قدیم عمل
بهانه از مردم چیزی نگیرد و هر کاه جهت تو نویسد قبالا کند او در طاس عدل بشوید و الحنیا هر قباله که تاریخ آن کتابت
از سی سال زیادت باشد بعد از آن طاس نخ بود کرده اند و او اگر کسی غلط و زور بر ظاهر شود در تشهاد و از نیز بشوید و بر کاغذ نشانه
و کرده شهر بر آورند و مردم را از نوشتن محضر منع کنند و محضر هیچ کس را اعتبار ننمایند و اگر مدعی علیه ملاحظی از اهل اعتبار را
جهت حمایت بدار القضا حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند مرافعه آن قضیه نپردازند دیگر باید که جهت قضیه
کرمیان و مغول و دیگر ترک و تاجیک که از یک باشند در ماهی دو روز حکام و بتکچیان و قضات و ملایان و دانشمندان
بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم نشینند و آن دعوی را باتفاق بر سید قطع دهند و جمیع و ملوی ... بر این موجب
عمل نمایند و کیفیت پرسش ساخته خطوط خود بر آن نهند دیگر هر ملکی که در مملکت آن گفت و گوی باشد و در آن و بزرگان
و خانه ها و فرزندان و دختران و دامادان و پیران نوکران و هزاره و صده و ده و سایر مغولان و بتکچیان دیوان بزرگ
و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ در میان باشند و کویند و قاضی باید که با احتیاط بلیغ نموده قباله بنام طرف
مذکور ... و اگر بدانکه و بکری می نویسد واقع شود دیگر باید که قاضی معتمدی منصب کند که تاریخ قبالجات
نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملک ... فروخته باشد یا رهن کرده بار دیگر فروخته باشد یا گرو
و اگر ظاهر شود که شخصی برین فعل اقدام نموده باشد ریش او را بتراشند و گرد شهر بر آورند و اگر تاریخ نویس بدان قضیه
واقف بوده و پنهان داشته باشد گناهکار گشته باشد والسلام علی من اتبع الهدی و مضمون برلیغ دوم آن بود که
چون ... ارادت معصوم زینت کار امور جمهور برلیغ عدالت فیصل پذیرد و مواد نزاع از میان خلایق انقطاع یابد
و حقوق در مدار خویش قرار گیرد ابواب تهیه و تزویر مسدود گردانند و جهت محصور قضات و علما برلیغ نمودیم
که در تفصیل و فصل قضایا برابر بر وجهی که مقتضای شریعت غرا باشد و از شوایب تزویر و ... مبرا بود و امکان نظر
کنند و قبالجاتی را که در مدت سی سال دعوی نکرده باشند و مزوری آن را دستور ساخته خواهد که بحاجت قوی و سعی
علما باطل خود را بثبوت رساند اصلا مسموع ندارند و بر آن قضیه حکم نکنند و هیچ آفریده را مجال نگردانند و اگر یکی از اهل

امثال اقتدار بر اثبات آن املاک نماید و از مقتضای یرلیغ تجاوز نماید کیفیت [illegible] کند بر وجهی او را سیاست فرمایم که موجب
عبرت عالمیان گردد و این نشان را غازان خان در منزل کشاف از حدود موصل در سیم رجب سنه تسع و تسعین و ستمائة
بالتمغا موشح ساخته فرمود و تا سواد آن نزد جمیع قضات ممالک فرستادند و از تمامی قاضیان وثیقه بخط و مهر ایشان گرفتند که
در فصل قضایا و شرعیات از میل و مداهنه و تزویر و تلبیس مجتنب و محترز بوده از مضمون فرامین مطاعه تجاوز ننمایند و اگر خلاف
نموده دعاوی سی ساله را قبول کنند مستحق تعزیر و تادیب و مستوجب صرف و عزل شوند و حاصل الفحوای منشور سیم آن
بود که از جمله معظمات امور که در میان عالمیان وقوع می یابد یکی دعوی باطل است جهت قبالجات کهنه و سجلات
قدیمه و کیفیت این قضیه بر این وجه متواتر بود که بعضی از مردم مزور قبالها و اسباب ملکی خود را مکرر میساختند و گاهی
بعضی آن قبالجات مکرر را بنام اولاد خود درست میکنند و بعد از فروختن آن ملک یک قباله را بمشتری داده و
دیگر را نگاه میدارند و پس از آنکه آن ملک بچند کس انتقال می یابد بایع اول یا شخصی از ورثه او آن قباله دیگر را ظاهر
ساخته دعوی میکنند و بگواهان دروغ ملکیت خود را به ثبوت میرسانند و چون بر طبق شرع گواهی [illegible] قاضی [illegible] گواه
عاجز است و بصحت آن قضیه حکم کند و مادرین ولا همت عالی بر دفع امثال این دعاوی باطله گماشته حکم فرموده ایم
که هر کس [illegible] ملکی آید تحت دار القضا رفته و مرافعه نموده [illegible] و صدور ملکیت خود را ثابت سازد آنگاه
آن ملک را بمشتری بیع کرده اگر ملکی در بیشه باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کنند که بعد از این هر قباله که درین باب
ظاهر سازد باطل و نامسموع باشد پس از آن قاضی کیفیت مرافعه را سجل ساخته بر شروع بنویسد و [illegible] بیع را در تحت آن
سجل قبلی نماید و اگر صاحب ملکی خواهد که در حق کسی اقراری کند هم برین موجب بتقدیم رسانند و درین نشان چند قید
دیگر مذکور بود دیگر آنکه باید که غیر کتاب دار القضا هیچ کاتبی بکتابت قبالجات قیام ننماید و قضات نیز کاتبان خود را
منحصر سازند و دیگری را اجازت آن کار ندهند و هر کاتبی که حجتی نویسد که داد و ستد آن صد دینار باشد یک درم
حق الکتاب رسانند و اگر معامله از صد دینار زیاده باشد یک دینار اجره طلبد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی در محکمه
نشیند طاسی پر آب بر کرسی پیش خود نهند و هر دعوی که منقطع باید صکوک قدیمه آن را در آن طاس که موسوم است
بطاس عدل بشویند دیگر اگر ظاهر شود که وکیل از مخاصمین چیزی گرفته او را ریش بتراشند تعزیر و تشهیر کنند و بر قاضی که بجز آن
واجب الاذعان ایلخانی عمل ننمایند بعقاب [illegible] معاقب شده معزول باشد اما نشان چهارم مشتمل بر تاکید تمامی
که در فرامین مذکوره اشارتی بدان رفت چند حکم دیگر نیز اضافه شده بود دیگر آنکه قضات ممالک [illegible]
در باب تعدیل و تزکیه شهود زیاده بر معهود اهتمام نمایند بجهت آنکه [illegible] قناعت ننمایند و در [illegible] تفحص

گواهان

گواهان تعریف نموده باشند که صدق مقال ایشان بتحقیق پیوسته باشد بر ثبوت حکم نکنند دیگر آنکه در باب مدرکات سجلات
و قبالجات [illegible] رویت کار فرموده باشند که مضمون آن صحایف را از شائبه بطلان و تزویر مبرا گردانیده
بخاتم شهادت نشان زنند دیگر آنکه هرگاه دو وثیقه مخالف یکدیگر در دست دو کس که با هم مناقشه شرعیه داشته باشند
ظاهر گردد باید علماء دار العدل ساخته بکمال [illegible] تحقیق آن قضیه نمایند و حقیقت هر یک از آن دو [illegible] معلوم نموده
صاحب حق را [illegible] قباله باطله را در طاس عدل بشویند و اگر [illegible] آن قضیه [illegible] هر دو وثیقه را [illegible]
و [illegible] تا وقتی که [illegible] و التباس [illegible] مرتفع شود و حق در مرکز خود قرار یابد دیگر آنکه اگر معلوم شود
که کسی ملکی را فروخته و [illegible] در باب [illegible] آن ملک قبیله نوشته باشد بجهت آنکه او را ملکیت دیگری نموده و بعد از
فوت وی ورثه آن بیع و قبیله بجهت اقرار ملکیت را ظاهر ساخته و [illegible] دعوی کرده باشد که چنانکه سلطان ملکشاه سلجوقی
حکم فرموده بود قضات اسلام آن قضیه را مرافعه ننمایند و آن ملک را بملکیت [illegible] که متصرف باشد بازگذارند و چون این
نشان [illegible] همایون رسید غازان خان فرمان داد تا آن را سواد کرده بتمامی علما و [illegible] ارسال داشتند بدین و اسلام
رواج و رونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام پیدا شد و متکفلان مناصب شرعیه امانت و دیانت
را [illegible] دل کاشتند حکایت چهارم در بیان [illegible] که از آن ممر سود آن واقع بود غازان خان آن رسم را
[illegible] ساخته [illegible] [illegible] این سرمایه بحکمت آورده که سبب شیوع قرض بسود
در ایام [illegible] سلطنت خواقین چنگیزی آن بود که در زمان اباقاخان بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از
جوشن و برگستوان و شمشیر و تیر و کمان ترتیب کرده بتوسط امرا قوریچی نزد اباقاخان آوردند و بها آن را بر وجهی ستاندند
که [illegible] تمام تحصیل پیوست و [illegible] جمعی از [illegible] مشاهده کرده زر بسود و قرض نمودند و مانند آن اشیا مرتب ساختند
نزد ایلخان بردند و [illegible] وسیله سرمایه پیدا کردند و کار بجایی رسانیدند که اباقاخان فرمان فرمود که هر کس از مردم
سود اگر ستدند قورچیان [illegible] بردند و [illegible] را که [illegible] خانه سپرده باشند دیوانیان بر محل العقد براتی نویسند
این حکم [illegible] تمام تحصیل موصول شد لاجرم جمعی کثیر از ترک و تاجیک [illegible] آن مهم پرداخته به سود ستدند
[illegible] ساخته نزد قورچیان می بردند و ایشان [illegible] از آن طایفه رشوت گرفته موجب [illegible] میدادند
چون آن [illegible] بدیوانیان میرسید بر کیفیت [illegible] وقوف یافته در نوشتن برات طریق اهمال مسلوک میداشتند
و سود [illegible] السکوت [illegible] مهم کفایت میشد [illegible] این سود و معامله [illegible]
[illegible] و اگر بعضی از [illegible] را که خط معقول می توانستند نوشت خدمتی کرده و التماس می نمودند تا از زیان [illegible]

سند با مبلغهای کلی در قلم می آوردند و بتدریج در دست هر یک از خزانه داران آن مقدار رسید و برات هیچ شد که اگر تمامی
تمامی ممالک بدیشان میدادند وفا نمیکرد و عشر عشیر آنچه باقی نوشتند در خزانه موجود نبود و آنگاه جهت بر در
دیوان رفته وجوه نابود و خود را می طلبیدند و اصحاب دیوان از آن دادها عاجز بوده در فیصل آن قضیه متحیر میگردیدند آورده اند که
صاحب دیوان سعید خواجه شمس الدین جوینی بر حقیقت این معامله وقوف یافته سوداگران را طلب فرمود و فرمود که این مبلغ
مال که از دیوان می طلبید در عالم موجود نیست و نزد ما محقق است که شما در جمع کردن این اسناد غیر خدمتی که امرا و خواتین
دیگر را کرده اید چیزی صرف نشده اکنون میخواهم که در عوض هر هزار دینار که برات در دست دارید دویست دینار شما را مسلم
مشروط بآنکه از آن دویست دینار صد دینار از شما باشد و صد دینار از من و یکی از قرض خواهان آغاز مضایقه کرد و صاحب دیوان
از وی پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ می باید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین محمد گفت که اسباب املاک تو
و رخت و مال بر چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که ترا در این شهر سرایی هست گفت بلی حجره دارم صاحب باز سؤال کرد که مسکن تو
آن مقدار وسعت دارد که اگر پانصد تومان زر در او انبارند جزوی فاضل نیاید جواب داد که خانه من گنجایش آن مبلغ ندارد خواجه
گفت قطع نظر از سایر جهات کسی که سرای نباشد که پانصد تومان زر در آن جا گیرد چگونه باور توان کرد که مالک پانصد تومان بوده
و آن را تمام بسر کار پادشاهی فروخته و بعد از این قیل و قال و جواب سؤال سوداگران بشرط مذکور صلح نموده و خواجه وجوهی که
تمسک به دست داشتند از هزار دینار دویست دینار مرجوالوصل براه نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق الاهتمام خود گرفته
حصه سوداگران را بتدریج بایشان میداد تا آن مهم بتفصیل انجامید حکایت دیگر در این باب آنکه در زمان سلطنت کیخاتو خان
و وزارت صدر جهان مقاطعان ولایات مردم چنین دون همت بودند و هرگاه بدرگاه پادشاهی آمدندی و صاحب دیوان
از ایشان مال می طلبید گفتندی که اینجا چیزی میسر نمیشود و دیگر آنکه زر با جنس نبود قرض کنیم و بر این نقد بر مال ما زیان کلی میرسد
خواجه صدرالدین احمد بواسطه اخراجات ضروریه فرمودی که بهر طریقه قرض یابند مع سود آن در حساب مجرا داریم تا شما را نقصانی
نباید کشید و مقاطعان چنین که بده دینار بیست دینار قرض میکردند و [illegible] دینار صدر جهان میدادند و وجوهات
آن جنس که ده دینار که ثمن عدل آن بود فروخته چهار دینار [illegible] میکردند و صاحب میگفتند که از این جنس [illegible] از شش دینار
حاصل نشد بر این نقد را زیر چهل دینار اصل المال شش دینار در وجه برات دار پادشاهی می نوشت لاجرم تمامی اموال [illegible]
بالابیعی معروف گشت و استقلال امور ملک و مال راه یافته مهم کیخاتو خان چنانچه نوشته شد از هم گذشت و همچنین از معاملات
صدر جهان حکایت کنند که نوبتی یکی از علما [illegible] از بارگاه آنجا هزار که سفته [illegible] پنج دینار خرید مقرر آنکه بعد از انقضای دو ماه
از روز سی زر جواب گوید چون میعاد در رسید و زر موجود نبود صاحب دیوان فرمود که سفته از او فروخته بنابر ده [illegible]

وحال آنکه صنفی از

وحال آنکه صنفی از آن تلف شده و باقی تا او کشته چنانچه از ثمن آنها زیاده از دو ماه چیزی حاصل نشده و از زکات آن [illegible]
ستانده و بطریقه که معهود بوده قباله اصل را تازه کرد القصه چون غازان خان بر سریر سلطنت قرار گرفت و امثال این
حکایات استماع نمود و فرمود که موجب این همه فساد آنست که فرق عباد بخلاف شریعت مطهره زر بسود میدهند و در
شعبان [illegible] واجب الاداء خان بتمامی بلدان ارسال داشت که من بعد هیچ آفریده زر بسود ندهد و نستاند و هرکس
خلاف شرع شریف حکم همایون عمل نماید حکام و داروغگان او را ادب بلیغ نموده بجزا رسانند و بدین واسطه آن بدعت
سیئه در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه برافتاد و زر بسود از سیاست ایلخانی رسیده دیگر کسی قدم در وادی آن امر
محدث ننهاد
و در جامع رشیدی
مسطور است که در آن اوان که غازان خان بانهدام آثار کفر و ظلام و ارتفاع اعلام اسلام می پرداخت چند کرت بسمع اشرف
اعلی رسید که بعضی از امرا و لشکریان و غیر ایشان هرگاه بر مخالفان ظفری یابند یا کاری از پیش می برند زبان لاف گشاده
میگویند که بواسطه شجاعت و دلاوری ما [illegible] که انگیختیم این مهم میسر شد و اگر قضیه بر عکس میشد بر زبان میگذرانند
که ما بقدر مقدور لوازم سعی و اهتمام بجای آوردیم اما فرمان آلهی بر این موجب صادر یافته بود که مغلوب و منکوب گردیم
و این سخن عموم تمام پیدا کرده و در اکثر امور کلیه و جزویه و در نزد یک و ترک و تازیک بامثال این مقال تکلم می نمودند
و این معنی بر مزاج ایلخانی گران آمده فرمود که گفتن این سخنان بغایت ناپسندیده است و منجر بکفر میشود و می باید که هر نیکو
کاری که رسد آن را از عنایت ایزد تعالی دانند و هر بدی که واقع یابد آن را نتیجه افعال بد خود شناسند آنگاه حکم فرمود
که من بعد هیچ آفریده بسخنی که مشابه آن عجب و کبر باشد تکلم ننماید و هرکس امور خیر را بفضل حق سبحانه و تعالی نسبت کند
هر امر که [illegible] آید [illegible] گناهان خویش [illegible] منشیان [illegible] ایلخانی در این باب [illegible] نوشته باطراف ممالک بردند
و فرستادند و بعد از وفات آن پادشاه [illegible] حکم فرمود که هر آفریده را که در شوارع و اسواق مست یابند
گرفته برهنه سازند و در میان بازار بر درختی ببندند تا هر کس بروی عبور نماید زبان ملامت و سرزنش برگشاید و بواسطه
صدور این فرمان طوایف خلایق که از بیم [illegible] معتادان [illegible] محال [illegible] در مهاد امنیت آرمیدند
و انواع [illegible] آنچه تا آن غایت آمده شد کرده [illegible] غازانی بتقدیم رسانیدند و بعد از آن ایام خسرو پرویز
فرمان داد که هر منکوحه را زیاده از نوزده دینار و نیم کابین نکنند و چون از سبب این حکم سؤال نمودند جواب داد که
زن و شوهر چون طریقه محبت و موافقت مرعی دارند هیچکس ایشان را از یکدیگر جدا نتواند کرد و هیچ چیز از یکدیگر [illegible]
ندارند پس [illegible] گرانی کابین منکوحه را نفعی نباشد و [illegible] آن امر مصور است و اگر بین الجانبین نفاق [illegible]

چون کابین بسیار باشد شوهر از خوف طلب زر زن را طلاق نتواند داد و این معنی بخشم و غضب سرایت نموده پیوسته
میان ایشان خصومت و نزاع قایم بوده و بهره و رحمت اوقات گذرانیده اما چون کابین اندک باشد و بگفتن
لفظ طلاق فرقت و مفارقت انجامد هر یک از زن و شوهر از جنگ و عربده و مکافات باید و جهت خویش جفتی مناسب
جدا کنند و بنیاد در زمان خجسته نشان خاتم الانبیا علیه من الصلوة انهاها و انماها مهر اندکی می بوده چنانچه در کتب مشهور
مسطور است و مذکور و الله اعلم بحقایق الاحوال و الامور و هم در ان آوان آن فرمان پادشاه عالیشان نفاذ یافت که هیچ
کس زنان و کنیزان را باکراه در خرابات ننشانند و جمیع اصناف خلایق احتراز و اجتناب از ارتکاب این فعل منکر
واجب و لازم دانند

حکایت ششم در دفع انواع جور و اجحاف و وضع ابواب عدل و انصاف

اشرف مورخین اقلام بلاغت آیین بر اوراق روزگار و دفاتر لیل و نهار نگاشته اند که قبل از طلوع رایات اقتدار
غازان خان سلاطین چنگیز خانی مال و جهات هر یک از ولایات را مبلغی معین قطع کرده عنان داد و ستد هر بلده را
در قبضه اختیار حاکمی می نهادند و سیورغالات و ادرارات ارباب عمایم و سایر اخراجات ضروریه را بر وجوه مجری داشته
خزینه خرج ناکرده بر اتداران متغلب و متواتر بدان ولایت می فرستادند و هم در اول سال مال و جهات
دستوری را از رعیت مستخلص میگردانیدند و آنچه ساخته هرگاه ایلچی با برات داری بدانجا میرسید وجه را صرف آن طایفه
کاهی بهانه ضیافت ایلچی و امیا با علت قنلغه و علوفه و برات و از مبلغها کلی توجیه میکرد و بعضی از آن وجه را صرف انطایفه
نموده تتمه را برای خود میبرد و بدین سبب رسانیدن دو ماه بلکه زیاده از رعیت مستخلص گشتی و عجزه و ضعفا در دست محصلان
گرفتار بوده فریاد مظلومان از اوج آسمان در گذشتی و اکثر اوقات برات داران بی حصول باز گشته برات
به دیوان آوردندی و عوض طلب نمودندی و دیوانیان گفتندی که مال در ولایت باقی است متقاضی و کرد واند که وجه
برات شما را نداده اند کرت دیگر نشانی بتاکید نوشتندی که وجه ایشان را برودی وصول دهند و بعد زنگو [illegible]
و این بهانه حاکم کرت دیگر مبلغی توجیه کردی و هر برات داری بیچاره را در تعذیب کشیده بهانه نشده دیگر باره
آوردی و بنابر آنکه حکام و وزرا و اصحاب دیوان اعلی را همواره کدخدمات لایقه و پیشکشات رایقه ممنون و مستغنی ساختندی
اگر روی باره و رفتی دادخواهی نمودی سخنش را هیچ آفریده بسمع قبول نشنودی بنابرین جهات و برانی ولایات
در حد کمال یافته بود و شرار آتش ظلم و بیداد بر شهر و کشور تافته رعایای بیچاره از کثرت حواله و مطالبه غایب معدوم و مجانب
علم بکمال از وصول ادرار و سیورغال محروم چون در اوایل سال مستخرج حاکم رفته طلب حق خود نمودی در زیر حکم
برات بر بقایا رعایا نوشتی و بنابر آنکه تا آن زمان اضعاف مضاعفه مال و جهات دستوری نقد و جنس را از رعیت

بجان

بیرون آمده بودی یک فلس حاصل گشتی لاجرم اکثر ولایات از جهت عمارت و زراعت عاری و عاطل شده مردم
جلای وطن اختیار کرده و بعضی بقریه با محله رفته بودندی را که صاحب و وقوف بودی دلیل گرفتی و براه نمونی او در منازل
از سرداربها و خرابها بیرون کشیده تعذیب نمودی اگر از جنس مردان کسی نیافتی زنان را دست آورده از پای آویختی
وجه برات طلبیدی و از جمله بلاد عراق و برانی بدان مرتبه رسیده بود که در تمامت قری و قلاع آن ولایت یک کس بنظر
هیچ وجه در نمی آمد زیرا که معدودی در خرابهای آن بلده مانده بود و دیده بانی تعین کرده بودند که هرگاه کسی پیدا شدی
اشارت بخبر دار ساخت تا پناه بکاریزها و کاریزی بردندی لغلت که در سنه احدی و تسعین و ستمایه که ملک جواهر و ابلغ شاه سمرقندی
حاکم و مستاجر یزد بود و صاحب ملکی بقهر و آبادی از معظمات نقبات آن ولایت است رفت بطمع آنکه شاید از دهقانان
انجا بی چیزی از مالکانه خود تواند ستد و مدت سه شبانه روز هر چند که سعی نمود و هیچ آفریده ندید که محصلی که در بیابان
دو تن شتر و شبانی و دو رعیت را چوب میزد [illegible] طلبید [illegible] مبیکرد و الغصه چون انوار عدالت
غازانی از افق عنایت و مرحمت یزدانی طالع گشته وجه جاه حافظین را طراوت و نضارت بخشید آن پادشاه عالیجاه
متوجه تدارک اختلال احوال رعایا و رفع ظلم و عدوان شده فرمان فرمود که وزرا هیچ ولایتی را مقاطعه ندهند و دست حکام را
از داد و ستد کوتاه ساخته زمام اختیار آن کار را در قبضه اقتدار ایشان ننهند انگاه وزرا عظام بموجب برلیغ مطاع
بهر ملکتی از ممالک محروسه نویسنده ای را بت قلم ارسال داشتند که بتمامی قری و مزروعات آن ملک رسیده و املاک و اسباب
رعیت را نام بنام مفصل قلمی نموده و اسمی هر یک را ملحوظ بر سبیل عدالت قرار داده و املاک اینچو و خالصه را بنام منفرد آن
ثبت سازد تا معلوم شود که در هر ولایتی کدام اراضی ملک است و کدام خالصه و کدام اینچو و کدام وقف تا بعد الیوم
اگر کسی کرد و وقف بملکیت تصرف نماید یا ملک کسی را که دیگری دعوی کند هر گاه به آن دفتر رجوع فرمایند حقیقت حال
ظاهر گردد و چون بر این موجب دفتری مشتمل گشت و قانون مال و جهات هر ولایت مقرر بمقتضای فرمان غازانی
جهت داد و ستد هر مملکتی نوشته تعیین نمودند که وزرا و مالیه در اول سال مال آن ولایت را چنانچه بنام هر کس
ثبت باشد مفصلا در وجه انعام ارباب حوالات برات نویسند و بر ظهر آن نشان نوشته بالتون تمغا موشح گردانیده
بولایت فرستند تا رعایا واجبی خود را بعد دو نیم و حق خزانه بدو قسط بصاحب جمع آن ولایت جواب گویند و او
به صاحب برات داران وصول داده تتمه را بخزانه عامره رساند فرمان و اجب الانقیاد غازان خان شرف نفاذ یافت که حکام و
مستوفیان و بتکچیان ایشان اصلا بر رعایا برات ننویسند و اگر بخلاف حکم قلم برکار نهند حاکم را که پروانه داده باشد
سیاست کرده نویسنده را دست ببرند بعد از این حکم هیچ گاه دارو غه رود او را از اعمال بعد از پروانه و داد

تا هیچ براتی بر ولایت ننوشت و کیفیت حال بعرض رسید و ایلچی متوجه همدان گشت تا بدستور مذکور عمل نماید و اروغنجی(?)
بر وصول ایلچی اطلاع یافته گریختند پس از چند سال حاکم در زاویه که مختفی بود از عالم انتقال نمود و اما نویسنده در نهاوند
گرفتار گشته منقطع الیه شد جهانیان در تمامی ممالک محروسه هیچ آفریده را زهره و یارا نبود که بخلاف حکم یک دینار و یک بار
بر رعیتی حواله نماید و حجت علوفه ساوری دست بتوجیه برآورد و ابواب تحصیل کرانیا بد و چون دو سال از وضع این
قاعده و قانون درگذشت و معموری در ولایات بغایت ازدیاد گرفت اموال خزانه تمام واصل گشت رای صواب نمای
پادشاه جهان اقتضا کرد که آن قاعده پسندیده را بر وجهی موکد گردانند که بسبب تبدیل زمان و تغیر دوران
و حدوث وقایع و وقوع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نتواند نمود و دستور سوابق ایام ابواب توجیه و تحصیل
بر روی رعایا نتواند گشود بنابران فرمان لازم الاذعان نفاذ یافت که از تمامت ولایات دفاتر مذکور را بکتابتی که
در هر یک کرده بود جمع سازند و بمعتمدان سپرده ایشان را از وقوف آن جماعت کوره و ضبط دهند تا در محافظت آن از خود
بتقصیر راضی نگردند و قانون هر موضع از ممالک محروسه را بر تخته پاره یا قطعه سنگی یا صحیفه که از معدنیات باشد مرتسم
و منقش گردانند و در یکی از محال آن موضع منصوب سازند و مبالغت مؤکد کنند که بمرور شهور و ایام و تمادی دهور
و اعوام بحیلی از فرق انام تغیر و تبدیل این قانون راه نیابد و هرگاه آن صحیفه منصوبه ضایع شود رعایا رجوع بگماشتگان
مذکور نموده از محافظان کتابخانه نقل ستانند و درین باب بر نسخ مطالع موضع بایوق(?) مقاصده و [illegible] سواد آن
باطراف ولایات فرستادند و دران نشان مذکور بود که حکام و داروغگان بلدان باید بمقتضای قانون و از آن
نغا(?) از دفتر واجبی که مقرر شده بی زیادت و نقصان در حضور سادات و قضات و ائمه عدول و اکابر [illegible]
بر رعایا و هر شهر و مزرعه [illegible] ایشان را الزام نمایند که در عرض بیست روز آن نسخه را بر لوحی نقش کرده و در موضعی
معین مستحکم گردانند تا سالهای بسیار باقی و پایدار باشد و از صفت تغیر و تبدیل محروس و مصون ماند و هر کس را
از وجوه العین و اجناس حسب مقرر چیزی بدیوان اعلی باید داد چنانچه میعاد معین کرده اند و همچنین
ماخوذات نغا(?) ابر تخته مرتسم گردانند و باید که محصلی شهری یا قصبه [illegible] آورد و خیمه در میان آن موضع
نصب کنند و اگر رعایا در روز اول تا آخر میعاد مقرر واجب خود را وصول ندهند محصل ایشان را گرفته جریمه
ستانند و هر کس را که بتقصیر متهم باشند هفتاد چوب زنند میعاد اموال وجوه العین و اجناس ولایات
برین موجب که از جامع رشیدی بعینه نقل کرده میشود مقرر بود میعاد وجوه العین هر ولایتی که اقسام آن
مختلف است باید موضع از آن نوع بر وجهی که معین گشته بر لوح نویسند و بران موجب جوابگوی بند **منجور(?)** و مقاطعات

رعایا بر [illegible] که عادت آنست که هر سالی بر وقت رسانند که عادت و متوجهات [illegible] مقرر است که در اول سال
یک مرجواب گویند **مقررات نغا(?)** بموجبی مناسب و ولایتی بر طرف قلمی شده و بر لوح ثبت گشته و لوح را در موضع مشهور
گردانند تا بران موجب بسط و حصول دهند و بزیاده و نقصان خلاف ننمایند **حرف** از جمله متوجهات یکساله هر موضعی
نوروز خانی تا بیست روز نصفی بسانند **حرف** از وقت کوچ آفتاب بمیزان تا مدت بیست روز نصفی دیگر را جواب
گویند **خراج** و مال که از قدیم الایام بوجوه العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تا مدت بیست روز [illegible] **خراج**
وجوه العینی که مقرر بوده که بوقت ارتفاع صیفی جواب گویند از اول تابستان تا مدت بیست روز [illegible] **میعاد** و کیفیت
نقل و تسلیم انواع ارتفاعات گرم سیری و سرد سیری شتوی و صیفی از صیفی مواضع که صیفی ندارد برین موجب
دفعه ولایات گرم سیرات از شتوی و صیفی **شتوی** از گندم و جو و آنچه مقرری هر موضعی باشد بیرون از مقطوعات
بچهارپایی خود نقل انباری کنند که دران حدود معین شده و بقابض تسلیم نمایند و غایت مهلت آن هشت روز است **شتوی**
بموجب قانون مقرر تمام و کمال بچهارپایی نقل انباری کنند که دران حدود معین است در مدت بیست روز **دفعه**
سردسیر [illegible] و آنچه صیفی ندارند باشند **صیفی** از اجناسی که موجب قانون بیرون از مقطوعات مقرر شده بچهار
پای خود و نقل انباری کنند که دران حدود معین گشته و بقابض سپارند و غایت مهلت آن چهل روز است **شتوی** بموجب
قانون مقرر بعد از مقطوعات تمام و کمال نقل کنند بانباری که دران حدود معین است و غایت مهلت آن بیست روز است

حکایت هفتم در کیفیت آمد و شد ایلچیان و دفع جور و تعدی ایشان در زمان چنگیز خان چون بسبب کام
مهمات برکار سلطنت و رسانیدن اخبار بهر شهر و ولایت آمد و شد ایلچیان باطراف و جوانب ایلچیان بسیار و [illegible]
می یافت و قیامت خواتین و شهزادگان و امرا و تومان و هزاره و صده و شحنگان ممالک و [illegible]
تورچیان جهت خبری و مصلحتی نوکران خود را ایلچی نام نهاده بولایات می فرستادند و هر کس که در شهری [illegible]
[illegible] رسید بر جمیع بندگان پادشاه [illegible] کرده و بعضی از مقربان توسل جسته ایلچی [illegible]
می بودند [illegible] کثرت این طائفه [illegible]
سواری ایشان وفا نمی نمود لاجرم هر ایلچی که در اثنای راه [illegible] اسبی میدید [illegible] اولاغ گرفته
سوار میشدند و بسیار بودی که ایلچیان در صحرا و [illegible] اسبان سادات و قضات و علما که متوجه اردو بودندی
گرفتندی [illegible] طبقات از راه [illegible] خود
[illegible] ایشان را [illegible] میگرفتند و هر طرف که [illegible] ایلچیان حقیقی

بزمره کرختن الاق قان مینشستند و بهر قریه و جبل جا که میرسیدند اصناف آنچه قنلقه و مساوری ایشان میشد از مردم
علوفه می ستادند و ایلچیان ایشان جامه و عمامه بچارکان می ربودند و چون هر کس از ایلچیان نوکر بیشتر میداشت مهم و
در ولایت رود در کفایت میشد از مره بی بسیار جمعی کثیر از ربودند و با بس با خود می بودند بجنبش که بعضی از ایلچیان
ایلچیان و نوعیان را نمی شناختند و بی مصلحت و مهمی کاری میرفتند و در ولایت و [illegible] سوار با بهره میدهند و معارف
آن طایفه را قرب هزار سوار ملازم می بودند و امثال این واقع میشد که در شهری بر ایلچیان و دیوان نزدیک به ولایت
صندلی جلوس ایلچیان می نهادند و حاکم میگفت که هر مهمی را در انجام آن قدر [illegible] هر یک از ایلچیان
میگفتند که مهم با نهایت ضرورتست و بدین سبب میان ایشان نزاع [illegible] هر کس که غالب می آمد [illegible] و
دیگران نجات میداد و اکثر ایلچیان بر دوم میرسید آن بود که رعیتان ولایات [illegible] در خانه های مزارعات [illegible]
فرود می آوردند و آن [illegible] نامسلمان [illegible] خانه ها می دیدند از [illegible] خوردنی و پوشیدنی [illegible]
تصرف می نمود و گاهی دست بزنان و فرزند مستمندان دراز کرده و ابواب فسق و فساد می گشودند شفقت که [illegible]
صاحب ناموس [illegible] بر زبان عجز و نیاز گفت که ای امرا و وزرا من مردی [illegible] و عورتی جوان دارم
و پسران من که زنان جمیله دارند بسفر رفته اند و عیال خود را در منزل من گذاشته اند [illegible]
که جماعتی ایلچیان [illegible] در خانه من فرود می آیند و آن نسوان را می بینند و مرا میسر نمیشود [illegible]
که حفظ احوال ایشان نمایم [illegible] اگر چند سال دیگر بر این منوال باشد
[illegible] و درین مملکت پیدا نشود و باید که در عهد یکی از سلاطین سلجوقی [illegible] بهمین دستور اتراک [illegible]
جایی فرود آمده بوده اند روزی ترکی [illegible] صاحب خانه [illegible] او را گفت بر و اسب مرا آب ده [illegible]
آن فرزند سلطان بود و آن سخن را التفات ننمود [illegible]
اسب را بگرفته بکنار آب برد و از [illegible] سلطان در کنار رسید و آن [illegible] پرسید [illegible]
که تو درین حال [illegible] جواب داد که [illegible]
از حقیقت این سخن [illegible] حکم فرمود که [illegible]
[illegible] آن پادشاه عادل [illegible]
از این نوع سخنان بر زبان آورد [illegible] غازان خان آن رسم [illegible]
[illegible] چون آن پادشاه [illegible]

۳

معطوف که اینده و اول حکم فرمود که جهت ایلچیان خاصه ایلچیانی که بمصلحت مهمات جهانبانی بر عزیمت آمد شدی نمایند در
شوارع [illegible] هر سه فرسنگ یامخانه بسازند و بهر یامی پانزده راس اسب فربه نگاه دارند و هر ایلچی که نشانی موشح [illegible]
در دست داشته باشد از آن یامخانه الاغ دهند و الا فلا و [illegible] را بعهده یکی از عاظم امرا کرده و وجه اخراجات آن مواضع
معهود تعیین فرمود و چون ضرورت بود که امرا سرحد باعلام احوال [illegible] ایلچی [illegible] بدرگاه سلطنت پناه
فرستند بهر یک از آن نوعیان را چند کاغذ سفید موشح [illegible] تا وقت احتیاج نشان الاغ نویسند
و مقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده از چهار الاغ ندهند و فرمود که اگر چیزی باشد که در وصول تعجیل بیشتر باید کرد در آن باب
مکتوب نوشته سر بسته به [illegible] رسانند و او بر اسب یام نشسته تا یامخانه دیگر برود و از آنجا [illegible] یامخانه دیگر
تا درگاه آورند و اکنون مکتوب [illegible] برسد و چون این حکم معمول آمد بتجربه معلوم شد که [illegible] در شبانروزی شصت
مسافت می تازند و اخباری که در وصول آن [illegible] بود در آن زمان به چهار روز از خراسان به تبریز میرسید و اگر ایلچی
خود سوار بوده [illegible] آن مسافت را قطع نمیتوانست نمود و همچنین در هر یامخانه دو سه پیک مقرر فرمود
که بعضی اخبار ایشان از یامخانه با یامخانه رسانند و آن پیکان در شبانروزی سی فرسنگ راه میرفتند و چون یاسا
خاصه ایلچیانی [illegible] که مسطور گشت ترتیب یافت غازان خان به ابطال تمامی نامه های [illegible] فرمان فرمود
و اموالی که [illegible] بخزانه عامره فرود آمده و بعد از آن [illegible] واجب الادا [illegible] گشت که بغیر از نوبت
درگاه پادشاه هیچ آفریده به هیچ طرف ایلچی ارسال ندارد و اگر کسی بخلاف حکم عمل نماید ایلچی را علفه و علوفه ندهند و چون
[illegible] رسد او را بگیرند و محبوس کرده [illegible] بعد از آن فرمان داد که ایلچیان خاصه ایلچیانی را [illegible]
از خزانه عامره علوفه دهند و در راه مزاحم رعایا نشوند و چیزی نطلبند و بعد از ایام آن پادشاه [illegible] اهتمام
حکم فرمود که در هر شهری ایلچی خانه ساختند و در آن منزل فرش و اوانی و سایر مایحتاج ترتیب نمایند تا دیگر هیچ ایلچی در خانه
رعیت فرود نیاید و ابواب تفرقه و تشویش [illegible] بسته شد و بواسطه انفاذ این احکام [illegible] عموم خلایق در نهایت [illegible]
و فراغت رسیدند و بیش از بیشتر [illegible] و عمارت کوشیدند و دعای دوام دولت بتقدیم رسانیدند حکایت هشتم
در رفع شر دزدان مفسد و شقاوت کیشان متمرد پیش از آنکه همایون دولت غازان خان منبع امن و امان بر مفارق عالمیان
مبسوط سازد بسیاری از اشرار سر به دزدی و قطع طریق بر آورده بودند و [illegible] بر کاروان و مسافران دراز
و اموال ایشان را می ربودند و جمعی از آن طایفه در میان روستاییان و صحرانشینان دوستان داشتند
که در وقت عبور کاروان کس فرستاده [illegible] اطلاع میدادند و زمره [illegible] وراه

داران طرح محبت انگیز افکنده بود و بنابران چون مسافران بمنزل ایشان میرسیدند تحت آنچه مقدار داشتند
بهانه راهداری از ان بیچارگان میگرفتند و بهانه آنکه دزد و حرامی همراه شماست یا آنکه راه مخوف است
از کوچ کردن مانع میشدند تا وقتی که قطاع الطریق متنبه گشته بکمینگاه می آمدند و هیچ کاروانی از راه و زیان آن فتنه
سلامت نمیدید که از شغالان زیرا که قطاع الطریق گاهی بکاروان بر نمیخوردند و شغالان در هر سفری در جمیع مواضع
مردم را گرفته به بهانه ها مال ایشان را می بردند و چون غازان خان بر کیفیت این حال وقوف یافت همگی همت متوجه
امنیت طرق گشته تحت حکم فرمود که بهنگام هجوم قطاع الطریق باید که هیچ آفریده از قوم کاروان و همراهان طریق
التزام [illegible] نکرده و همگان در دفع دزدان متفق بوده هرکس خلاف نماید از عهده خون و مال غارتیان بیرون آید دیگر فرمود
هر قریه و قصبه و منزل جائی که موضع راه زدن نزدیک باشد که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند دیگر فرمان
داد که اگر ظاهر شود که شغالی از خیل ایشان با دزدی طریق محبت سلوک میدارد در حال او را بسیاست رسانند آنگاه امیر الشغالان
که از [illegible] امیر ابوده بدفع آن طایفه نامزد فرموده و او در آن باب غایت اجتهاد بتقدیم رسانیده در اندک زمانی
جمعی کثیر از قطاع الطریق بتیغ سیاست بگذرانیده و زنده را دو شاخه بر گردن در سرکار پادشاه آورده محبوس
گردانید بعد از آن خان عالی مکان بر تیغ فرمود که در تمامی شوارع ممالک محروسه در هر موضع که مخوف باشد راهداران
امین بنشینند و از چهار سر از گوسفند که رخت تجارت بار [illegible] باشند نیم آقچه گیرند و از هر دو نفر ستر نیم آقچه و از چهار
پالان خالی و آنچه ماکول و غله [illegible] باشد اصلا چیزی نستانند و اگر قطع الطریق اتفاق افتد هر راهدار که آن منزل
نزدیک بوده زود را پیدا کند و اگر از عهده آن مال بیرون آید و جمیع راهداران امیر ابو [illegible] منصور [illegible] که در زمان ارغون
خان سردار شغالان بود سپرد و او در باب تنقیب آن مهم تاکید کرد و فرمود که شوارع را [illegible] سپارد و در سر
راهها میلها از سنگ و گچ برآورد و نوعی که عدد راهداران و آنکه از چهارپای چه چیز گیرند و بر آن نقش باشد در [illegible]
مستحکم کنند تا هرگاه که کاروانی بهرجا رسند بر مضمون آن اطلاع یابد زیاده از آنچه مقرر گشته چیزی براهداران ندهند
و امیر ابو [illegible] حسب الحکم بتقدیم رسانیده مسافران از قطع طریق و جور شغالان فراغت یافتند و آغاز آمد شد
نموده حسب تجارت بر شهر و ولایت که مدعا بود داشتند **حکایت نهم در خالص ساختن عیار زر و سیم و**
کم شدن خطایان بتوسط خوف و بیم در روزگار قدیم هر یک از حکام روم و آذربیجان و فارس و کرمان
و دیار بکر و کردستان و مازندران و خراسان عیارهای مختلف زر میزدند و این معنی موجب نقصان و پریشانی حال
سوداگران میشد بنابران ارغون خان در ایام فرمان فرمائی خود بر تیغ فرمود که در تمامی ممالک باید که عیار نقره و [illegible]

وکلا

و کیا [illegible] نیز موافق این حکم نمود اما چندان فایده بران مترتب نگشت و در هیچ موضع عیار نقره زیاده از ده [illegible] نبود
و از جهت [illegible] زر [illegible] حاصل نشده چون نقد وجود [illegible]
[illegible] کارخانه [illegible] و [illegible] مانند طلا مهری تمام عیاری نموده
[illegible] سکه پادشاهی [illegible] همایون آسایش [illegible] در سر انجام آن مهم گماشته سکه
وضع فرمود که دیگر [illegible] فرمود که در تمامی ممالک محروسه آن سکه که کلمه توحید بران منقوش بود زر
زنند و هر زری که آن سکه نداشته باشد رایج ندانند و اصلا سکات طلا و نقره مغشوش نکرده و فرمود که نیم
مثقال نقره خالص [illegible] مسکوک را یک درم خرج کنند و سکات جمیع ولایات را [illegible] و بخالص برده تمام عیار
سازند [illegible] وزن و سکه موزون و مسکوک گردانند چون بفرمان آن [illegible] در ولایت روم و آذربیجان
و عراقین و فارس و کرمان و کرجستان و کردستان و مازندران و خراسان وزن و عیار زر مساوی گشت و از بیم
سیاست [illegible] و قلابان [illegible] آن نماند که طلا و نقره مغشوش را سکه زنند [illegible]
تجار [illegible] شد [illegible] سودا و معامله نمودند و بعد از آن ایلخان غازان خان فرمان داد تا از طلا
[illegible] سکات صد مثقالی مضروب گردانیدند و در سکه آن سکات آیات کلام ملک علام و اسامی سامی ائمه اثنا عشر
علیهم السلام و نام آن پادشاه با احتشام ثبت بود و هر یک از آن بدست مفلسی می افتاد چند گاه در فراغت می بود
حکایت دهم در [illegible] و تعیین [illegible] و تا باشد بر کیل [illegible] قبل از فرمان فرخنده نشان
غازان خان اوزان سنگ زر و بار و پیمانه و کیل و قفیز و تغار اختلاف بسیار داشت چنانچه در یک ولایت بحسب قرب
و بعد قری و قصبات از شهر تفاوت در وزن سنجات و کیلها واقع میشد و [illegible] خلل [illegible]
[illegible] و هرکس از مردم روستا غله بفقیری می بایست داد چون بکیل و پیمانه برد [illegible]
هر صد من هشتاد من یا شصت من بودی اما مردم قوی دست آنچه [illegible] گرفت بضرب چوب
در هر صد من سی چهل من زیاده میستاندند و [illegible] و در میان برات داران و [illegible] خصومت
و منازعت وقوع می یافت و چون کیفیت حال بران خان [illegible] خاطر [illegible] سنگها
و کیلها متوجه گشته در آن باب بر تیغ مثال [illegible] رسانید و [illegible] از آن [illegible] شهر و روستا [illegible]
[illegible] اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل مضمون آن بر تیغ این بود که [illegible]
[illegible] بر [illegible] فواید [illegible] شغال می نمود چنان معلوم شد که در اعراف [illegible]

بازار با هر کس جهت مصلحت و منفعت وزنی از سنگ و کلوخ و آهن ساخته بدان خرید و فروخت مینمایند و بدان سبب درویشان نقصان می یابند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در تمامت ممالک از کنار آب آمویه تا مصر سنگ در زر و نقره و بار و کیل و غیره را مساوی گردانیده از آهن بسازند و مهر بران نهاده خلاف آنچه در حضور فرموده ایم جایز ندارند و بفوایدی که تفصیل میاید عمل نمایند **اول** آنکه استاد فخر الدین بهاء الدین خراسانی را تعیین نمودیم که سنگهای زر و نقره را معیاری وزن تبریز بشکل مثمن ترتیب کنند و در هر ولایتی دو معتمد از قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه امینی از هر بلد و کدخدای محتسب سنجات را بابت وزن و شکل از آهن مثمن ساخته نزد معتمدان مشار الیهما برند تا مهر بران زنند و محاسبی دیگر آن مهر بردارد و هر آفریده که خلاف نموده باشد وقوف یابند و معتمدان مومی الیهما سنگ زر و سکه بران نهند مجرم و کشتنی باشد **دیگر** مقرر فرمودیم که هر کس که سنگ مسکوک نهد نام او را در دفتر نویسند تا دیگری سنگ نتواند ساخت و در هر ماه یک نوبت تمامت سنجات مردم را بنظر احتیاط در آورده هموار نگاه کنند اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد کیفیت ظاهر کرده بسیاست رسانند فرمان دادیم که وزن سنگ باید در هر موضع که کمتر از وزن تبریز نبوده باشد معیاری وزن تبریز بسیار زیاد و در هر ولایت که آن وزن زیاده باشد بهمان دستور مقرر دانند لیکن باید که تمامت آن سنجات بشکل مثمن از آهن و تعدیل نموده معتمدان مشار الیهما سکه بران نهند تا اعتماد را شاید و باید که وزن وزنها از ده من تا یک درم یا نماینده قطع سازند بدین تفصیل ده من پنج من دو من یک من نیم من چهار یک نیم من ده درم پنج درم دو درم یک درم حکم شد که جهت بارهای گران یک پاره که آنرا بغیر آن نتوان سنجید قپانها و علاقه ها و قپان نصب نمایند و بار گران کشند بر وجهی که در وزن تفاوت ظاهر نگردد **دیگر** مقرر فرمودیم که در تمامی ممالک مهر و سر کیل را مساوی سازند بر وجهی که ده من تبریز که دویست و شصت درم است در کیلچه و صد کیل ازان یک خروار باید باشد و بغیر از این کیل رایج نماند و اصلا در میان طبقات انسان معتبر نبوده تا مردم نتوانند که بحیله زیاده و کم کیل یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن حبوبات از گندم و جو و برنج و نخود و ماش و عدس و کنجد و جاورس و غیره تفاوت ظاهر است باید جهت هر یک از حبوبات مذکوره کیل علیحده بسازند چنانچه ده من تبریز از جنسی که آن کیله را برای آن ساخته باشند در ان کیلچه بر چهار جانب کیل ثبت کنند که کیل فلان دانه مقرر ساختیم که بهان معتمدان بوقوف نواب دار القضاء و محتسب احتیاط کیلها نموده آنها را نشان کنند و در هر جایی مکتوب آن علامات بنظر در آورند تا هیچ مزوری زیاده و کم نتواند کرد و اگر در دست کسی کیل بی نشان یابند او را شکنجه بسیار رسانند و بجریمه تمام (؟)

باید

باید که پیمانه شیره و سرکه و روغن علیحده بسازند بر وجهی که در هر پیمانه ده من تبریز گنجد و اگر نیم پیمانه سازند چنانچه گنجایش پنج من تبریز داشته باشد مانعی نیست و باید که خنک شیره و که جهت آش آرد و سایر آوندها پیمانه باشند موزون پنجاه و صد من از طوی آوند جبار بپیمایند **دیگر** باید که تمامت زرها که از فضه بدان گز کشند با گز تبریز مساوی باشد گز گرو و یکم آن تفاوت بسیار دارد و حقوق آنکه به هر دو شمع چوب گز را نموده از استاد فخر الدین بهاء الدین خراسانی باشند اعتماد را شاید والسلام علی من اتبع الهدی

حکایت بیست و یکم در باب تخم و زراعت و بیرون آوردن زر از زمین و تحصیل عادت ها و بر محصول رسانیدن

چون بواسطه قتل و غارت عام و ربط و تعدی بر دوام و مدام استیلای مغولان بسیار از قری و قصبات ایران نامزروع و ویران گشته بود و در زمان اوان که از مهمات سلطنت غازان خان فرای جهان چون سر سلطان جهان بامزد و سرسبزی نمود روزی آن پادشاه عالی مکان و ضمیر فیاض باثر مستوجب معموری ولایات گردانیده امرا و ارکان دولت و اعیان و اشراف مملکت را جمع آورده و در باب فواید زراعت کلمات گفته و کلمات سنجیده تقریر کرد آنگاه برلیغ همایون قرین الهام بنفاذ عنایت فرمود مشتمل بر آنکه هر کس هر زمینی را که بایر بوده باشد مزروع گرداند دیوانیان با او بچگونه معامله کنند و آن حکم مبنی بود از رسم معنی کاریزی تا مزروع سرخ میتواند بود **نوع اول** آنکه نهری جاری متصل بر اراضی بایر باشد و بی ارتکاب مشقتی آب بزراعت رسد مقرر آنکه هر آفریده در مثل این موضعی زراعت کند در سال اول چیزی بدیوان نخواهد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او شود چهار دانگ بدهد و در سال سیم مال خود را بموجب رستی جواب گوید **نوع دوم** آنکه مزرع فی الجمله خرجی باید کرد تا آب جوی برزمین رسد مقرر آنکه کسی که مثل این زمین را زراعت کند بدستور نوع اول در سال نخست از مال و جهات معاف باشد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او باشد نصفی بدیوان دهد و بعد از ان بدستور سایر رعایا مال جواب گوید **نوع سیوم** آنکه بواسطه نابودن آوردن آب کاریز و فرایخ را زحمت بسیار باید کشید تا زمین مزروع گردد مقرر آنکه مزارعی که مثل این مزرع را مزروع سازند بدستور دو نوع مذکور سال اول یک دینار بدیوان ندهد و در سنه ثانیه دو دانگ بوصول رسانند و در سایر سنوات از آنچه حقوق دیوانی باشد نصفی جواب گوید و نصفی را در وجه حق الاهتمام خود بردارد و آن مزرعه هرچند دیوانی باشد زارع ملک آن مزرع مقرر دانند چنانچه اگر خواهد آنرا بفروشد کسی او را منع ننماید و بعد از صدور این حکم خاص و عام در اراضی بایره آغاز زراعت کرده و در اندک زمانی بسیاری از آن مواضع معمور و آبادان گشت و خلق و خلایق در رفاهیت افتاده حصه پیوسته حقیقت از حد و عدد گذشت و بعد از ان اوان همایون نواب غازان خان رسید که مزدها

خاصه ایلچیان که در ولایت بوده اکثر روی بویرانی آورده و ملکه بعضی از حکام مدت ایشان از عوامل و غیره پادشاه را
تلف کرده اند بموجب فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که وزرا جانب هر ولایتی مبلغی معین در وجه
بهار عوامل و بذر زراعت خاصه سلطانی مجرا دادند و سال بسال بوقت ادراک محصول حاصل آنرا از حاکم
آن ولایت طلب دارند او ضرورت در باب زراعت مواضع انجا اهتمام نماید و چون بر این موجب عمل نموده
و در سال اول بعضی از حکام به بهانهای آفت ارضی و سماوی و عدم حصول محصول مجبور شدند که در غازانی
بوی جواب نگویند و این غدر بسمع قبول پادشاه نیافته املاک ایشان در عوض تعلق بدیوان گرفت لاجرم بعد از آن
تمامی ولایات در طلب آبادانی مزروعات بهر طریق سعی و اهتمام سلوک داشتند و هر سال مبلغ و مقدار
کلی از آن محصول حاصل گردانیده هم نیک نامی کاشتند حکایت دوازدهم در باب رعایت خلایق و منع
شدن ییکان و فرود آمدن ایشان از کاسب اموال لایق در جامع التواریخ رشیدی مسطور در آمده
که غازان خان در ملاحظه حال رعایا و زیردستان مرتبه مبالغه داشت که هرگاه بروی ظاهر میشد که یکی از امرا
معتبران بخلاف فرمان از رعیتی چیزی گرفته فی الحال مقرر مود تا بضرب چوب آن وجه را استرداد نموده بآن
بیچاره رسانند و هرگاه که در اثناء شکار ها اسعار بقریه میرسید مقرر بود تا گوسفند و مرغ و سایر ماکولات را بنرخ
وقت از مردم ابتیاع میخریدند و بها آن را شمار انقد کرده بزیاد و کم مزاحم و متعرض هیچکس نمیگردیدند و در
اثنای آن اوقات بعرض رسید که جمعی کثیر از ییکان و شتربانان و ساربانان خاصه و ملازمان خواتین
و شاهزادگان و نوئینان فوج فوج در محلات و اسواق سر راه بر متمولان میگیرند و مطلب بالعنف میکنند
که امور جهت مزاج محبت و این مبلغ سرانجام میباید کرد و اگر آن شخص در ادا اندکی اهمال مینماید او را با
ناموس میسازد و بسیار همچنان واقع میشود که یکی در یک روز به چهار طایفه از این جماعت دو چار میخورد
و هر کرت مبلغی فرود میآورد و بی عوض میشود و همچنین گردم بی باک در ایام عید و نوروز بدر خانه بزرگان
رفته چیزی می طلبند و اگر آن بزرگ خود را با ایشان مینماید انواع اهانت کشند ضرورت آنچه میخواهند میدهند
والا هر چه در خانه او می یابند بر گرفته در خرابات بگرو مینهند و چون آن عزیز زر برده و شیء خود را طلب میکند
او را بانقدار ایذا میرسانند که قابل شرح نیست و این معانی در نظر عدالت غازانی معایب نماینده
بود فرمان فرمود تا در اسواق منادی کردند که هرگاه فرد یک دینار و یکمن بار جماعت ییکان و ساربانان
ندهد و هر کس از این طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست کنند لاجرم آن قوم نرسیده دست از

افزار

افزار خلایق باز کشیدند و دیگر ایشان مرمعتبر شده تفرقه و پریشانی ندیدند حکایت سیزدهم در باب اقطاع سپاه
رعایت زمان درگاه پیش از ایام دولت آن پادشاه عموم لشکر مغول را مرسوم و حاکمی و جاگیر و نقار مقرر بود
که بعضی از سران سپاه را که فی الجمله غله از دیوان میرسیدند و چون سریر جهانبانی بوجود غازانی زینت
یافت بهر رفت جهت لشکریانی که خدمت نزدیک میکردند نقار معین مقرر مود و بتدریج هرساله بر آن میافزود
و بنا بر آنکه برات غله را بر ولایات می نوشتند تو اسطه سرانجام علف و علوفه رعایا را تشویش بسیار میرسید
و گاهی برات راجع شده لشکری بی حصول المقصود باز میگردید و چون این معنی بر ضمیر منیر غازانی روشن گشت فرمان
داد که در هر ولایتی از قشلاق و ییلاق هنگام ارتفاع محصول غلات دیوانی را منجر کرده و نسخه بسپارند تا هرگاه
برانجا رسد آنچه او را باید گرفت بی مزاحمت رعیت بستاند بعد از آن در اوایل شهور سنه ثلث و سبعمایه
فرمود که این مقدار نقار که مایحتاج سپاه ظفر شعار مقرر فرموده ایم از نهر ده نفر زیاده و غیره سد و مناسب جبایت
که انعام عموم یافته همگنان را شامل گردد و هیچکس در وقت توجه بهور و شرع از افلاس و عدم برات شکایت ننماید
گردانگاه در عرض دو سه ماه تمامت سپاه را مفصل نموده اقطاعات معین فرموده و در آن باب یرلیغ داده
جنود مقید در آن نشان مندرج گردانید محض مضمون یرلیغ آنکه بر همگنان پوشیده نیست که پیش از این بعضی امرای
بعضی از جریک مغول را اندک نقاری میدادند و اکثر ایشان را از مواجب و انعام بی نصیب و محروم میگذاشتند
و در این وقت تمامت جریک را مشمول عواطف و عطا گردانیده در یک سلک انتظام دادیم و مقرر فرمودیم
که از کنار آب اموبه آمده و دیگر از قری و مزارع هر یک بصورت هرکدام از مزارعه خیل مغول نزدیک باشد باسم
اقطاع بریشان مسلم داریم تا متصرف شوند و احکام و منشور آن اقطاعات بر این موجب که مشروح میگردد
اول آنکه آن مواضع آنچه با مجموع دیوان تعلق داشته باشد هر طایفه از رعایا که از قدیم الایام در آن اراضی
زراعت میکردند هم بر آن قاعده عمل نمایند و وامی آنرا از روی راستی بجریک رسانند دیگر آنکه باید که لشکریان
در املاک و آب و زمین املاک رعایا و وقف اصلا دخل نکنند و ارباب املاک و جهات طلب ندارند دیگر آنکه آنچه از قری
و مزارع دیوانی بایر باشند داخل یورت هر یک از هزاره باشد ایشان را اگر بکوچ خود مباشر زراعت گردانیده مزروع
سازند و مجموع ارتفاعات آن بجهت خاصه خود تصرف نمایند دیگر آنکه اگر زمینی را که جریک مباشر زراعت شده باشند ساختن
مالکی یا متولی مدعی باشند حقیقت خود را بملکیت یا وقفیت ثابت سازد باید که آن مالک یا متولی ده یک از محصول
دیوان جواب گوید و تتمه را با مزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر آنکه باید که اصحاب اقطاع رعایا و مزارعان ملک مانع

بایرادو هر جا باشند باز گردانند تا مزرعهٔ قدیم خود را بدستور سوابق ایام مزروع سازند و رعایا مواضع دیگرا
نزد خود راه ندهند و حمایت نکنند و بدانند که اگر ایشان را بر رغبت زیاده ازان حکم حیث که مزارعان بر مزروع
مواضع معهوده باعث گردند و مال و متوجهات دیوانی بر سبیل استمالت ببخشند و رعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد
باید که او را تکلیف نکنند و رعایت حال مزارعان واجب دانند دیگر باید که هر یک منصور [illegible] و مراعی که در
جوار اراضی ایشان باشد اصلا مدخل ننمایند و زراعت نکنند و اقتدار علف خوار که چراگاه اغنام و مواشی آن
مواضع را [illegible] باز گذارند باید که از هر ناحیه که باقطاع مقرر شده جماعتی از اهل خبرت باتفاق بیتکچی که تعیین
اقطاع را بقریه در میان صدجات هزار با تقسیم نمایند و آن بیتکچی حصه هر صده و ده ها را اراضی معموره و بایره
مفرد ساخته نام بنام بر دفتر نویسد و یک نسخه بدیوان اعلی آورده و دیگر را با میر هزاره سپارد و دفاتر صدجات
با میران صده دهد بعد از آن بیتکچی عارض هر سال یک نوبت حال مردمی که نام ایشان بر دفتر ثبت باشد تفحص نماید
تا اگر کسی زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت یافته هر کس تقصیر ورزیده باشد مواخذه گردد **دیگر** باید که هر یک
این اقطاع را که بایشان عنایت فرموده ایم مقرر و مسلم شد و بخشند و باید واقف باشی تکلف نکنند والا ملوم و
گشتنی خواهند بود **دیگر** چون کسی که اقطاع بنام او مقرر ساختیم وفات یابد از پسران و برادران او یکی را قایم مقام او
سازند و نام او بر دفتر ثبت کنند و اگر پسر و برادر نداشته باشد آن اقطاع را بنام غلام قدیم او نویسند و اگر
او را غلام نیز نبود در میان صده هر کس که قابلیت داشته باشد آن اقطاع را بوی دهند و کسی که بایساق دیگر گون
کند امرا هزاره و صده او را گناه کار گردانیده اقطاع را بکسی دهند که کوچ تواند داد و نام بر دفتر نویسند
و هر سال دفتر را بعرض رسانند و حکم فرموده ایم که اگر مردم هر یک از آنچه در دفتر قانون قرار یافته چیزی زیاده
از رعیت طلبند عارض مانع آید و اگر ممتنع شوند نام ایشان را نوشته عرضه داشت باید بر رای اعلی رسانید **دیگر** چون اقطاع
امیر هزاره و عارض علیحده مقرر شد باید که در اقطاع هر یک تصرف نکنند و برات ننویسند و هر یک را نیز باید که بر نسخ
مسطور عمل نموده از مضمون یرلیغ تجاوز ننمایند و بر رعایا و مزارعان زور و زیادتی جایز ندارند فمن بدله بعد ما
سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه پوشیده نماند که بعد از وقوع این اقطاع غازان خان فرمان داد که امرا
تومانها هر سال سپاه را زیادت کرده و در هر خانه وار یکی ده نفر افزایند و مجموع آن طایفه را اقطاع علیحده مقرر ساخت
ایشان را بمحافظت سرحد ولایات باز داشت و لشکریان تازیک را نیز خاکی جایگیر و اقطاع شفقت نموده فرمان داد
تا اسامی ایشان را بر دفاتر ثبت گردانند و در هر سال یک نوبت عوض کرده یراق آن جماعت را ملاحظه نمایند

نقل است

نقل است که در اواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالی همت را معلوم شد که بواسطه منازعت و مخالفتی که در میان
الوس جوجی خان و قبچای و اوکدای واقع است هر وقت چیلی [illegible] یکدیگر را غارت کنند و عیال و اطفال را اسیر کرده
و تجار مردم را بیک فروشند از غیرت تعصب در حرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل
اقوام مغول بوده باشند چندین گاه چنگیز خان را کوچ داده و در پیش ایشان خدمت کرده و حکم فرمود که هر مغول بچه که
بعرض بیع در آورند جهت خاصه ایلچیان بخرند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان باز دارند و در اندک مدتی
نزدیک یک تومان مغول بچه خریده شد و ولایت مراغه و روح اقطاع آن لشکر از خرید با تعیین یافته امارت آن تومان
بسوار [illegible] مفوض گشت **حکایت چهاردهم در تدبیر تکثیر اسباب جنگ و توفیر آلات طعن و ضرب**
قبل از جلوس غازان خان در هر ولایتی جمعی کثیر از صناع کمانگر و تیر تراش و ترکش دوز و شمشیرگر و جبه‌چی را علوفه تعیین کرده بود
که جهت خاصه ایلچی اسلحه ترتیب نهند و آنجماعت اغلب بواسطه عدم وصول مواجب گاهی بجهت قلت اهتمام امرا
قورخانه و در سر انجام آن مهم طریق اهمال مسلوک میداشتند و آنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه نمیرسانیدند و نوبتی
یکی از سلاطین چنگیزی بتحقیق احوال آن جماعت اشتغال فرموده بوضوح پیوست که هر سال مبلغی کلی در وجه علوفهٔ ایشان
بر مستوفیان ممالک مجری شده و عشر آنچه متقبل گشته بود از اسلحه موجود نیست بنابران بعضی از کیجیان [illegible] را بقتل
رسانیدند و امراء قورچی را نیز مخاطب و معاتب گردانیدند مع ذلک فایده بران ترتب نه پذیرفت و اسلحه که مقرر بود
ازان طایفه وجود نگرفت و در ان زمان که غازان خان همت بر ضبط و ربط امور سرکار سلطنت مصروف داشت
در باب تکثیر و توفیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که من بعد کسی از زمره مذکوره را جایگیر و علوفه ندهند
و حکم یرلیغ یافت که هر کسی از جماعت کمانگر و تیر تراش و شمشیرگر و جبه‌چی و غیرهم هر سال چند دست سلاح جهت
خاصه و سایر بقورخانه آورده بنرخ روز بها ستانند و بر سر هر طایفه از آن جماعت امینی نصب فرمود
تا سال بسال سلاح مقرره از ایشان بوصول رسانند و باقی را از کوتوال قورخانه گرفته بها دهند و در وجه ثمن
اسلحه و اخراجات قورخانه مال یک دو ولایت را معین گردانید تا حاجت نباشد که جهت تحصیل آن برات وار
تولایت رود و موجب تفرقه رعیت شود و در این تدبیر در سالی ده هزار مرد سلاح مکمل مرتب گشت و پیش ازان
دو هزار مرد وصول نمی یافت و حال آنکه در آن سال زیاده از نصف آن مبلغ که سابقا در وجه علوفات
مردم اسلحه ساز مجری میشد در بهای آن ده هزار مرد سلاح مصروف نگشت لاجرم آن قاعده سمت استقرار گرفت
و از کثرت اجناس آلات حرب قورخانه [illegible] صفت [illegible] پذیرفت **حکایت پانزدهم در [illegible] قوشچیان و پارسچیان**

و منع شدن مرغ و دل ملایق بسبب وضع دام حضرت ایشان در زمان اکثر سلاطین چنگیزخانی جانورداران بسیار بوده‌اند و هر گروه
هر یک بموضعی معین جایگیر بوده جانور گیرنده و بامراء و قوشچی سپارده و حسب هر یک ازان طایفه در ولایت مبلغی باسم علفه و علوفه
و حاکی و طغر جانوران تعیین کرده بوده‌اند و ایشان هرسال آن وجه را ده دوازده وجه علفه از انعقاد وجه تحصیل می‌نموده‌اند و
جانوری بدست آورده متوجه درگاه شده در اثنای راه به شهر و قریه که میرسیده‌اند مردم جهت سواری و بر نزل ...
و مبلغهای کلی علوفه و طغر جانوری می‌ستدند و چون آن طایفه را استیلای تمام بوده هر مغولی که می‌رسیده که از عظام
وجه معاش خاص شدی بهر حیله که میسر گشتی جانور بدست آوردی و نزد ایلچیان برده یرلیغ ستاندی که در سلک جانورداران
منتظم باشد و از فلان ولایت علوفه گیرد بنا بران عدد ایشان بغایت کثرت انجامیده بوده و هر ظلم و زیادتی که از ایشان
نسبت بطوایف انسان وقوع می‌یافت هیچکس یارای خواست نمی‌نمود و بسیار از مردم او باش فتان بکتابت جانورداران
و بندگان خدای ظلم و تعدی میکردند اگر کسی سهو از نواحی قرق جانور میگذشت از روی اسب و جامه و زر گرفته انواع
حیف و جور بجای می‌آوردند و با وجود این همه استیلا که انجماعت را داده بود هرسال چند جانور معدود در نظر امرا
و قوس میرسانیدند و برخی چند از تحفه آورده و چکه بر جیان زده بدنوع نیکو نشستند میرانداز و مهم یوزبانان نیز همین صورت
داشت هیچ آفریده نقش منع و زجر این طایفه را علم اندیشه بر لوح دل نمی‌توانست نگاشت تا آنکه غازان خان برای پیر و
بخت جوان در آن باب فکری الصواب اندیشیده فرمود که در سرکار سلطنت سالی هزار دست جانور رسیده قلاوز
یوز کافی است و اشارت کرد تا امرا و قوشچیان و بسیاری کسانی را که قابلیت آن مهم داشته باشند مفصل کنند حکم شد
که بعد جماعتی که نام ایشان را در مفصل نوشته مجلس بگرفتن جانور و یوز قیام نمایند و مقرر کرده که جهت علفه و علوفه
و طغر جانوران و خرج الاغ جانورداران و یوزبانان هر ساله چه مبلغ از کدام ولایت و چند و در آن باب یرلیغ
بالتون تمغا موشح گشت فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سوی آنچه در یرلیغ مثبت بود جانورداران و یوزبانان
هیچ علت و شلتاق چیزی از رعیت نگیرند و مرام از مردم معترض الاغ و خان مردم نشوند و با این تدبیر تا و بیرو صغیر و کبیر
از مضرت آن جماعت خلاص یافته حسب المقرر هرسال هزار دست جانور رسیده قلاوز یوز بوصول یافت و آنچه سابقا
در وجه علوفات صیادان بجری میشد نیمه رسید والثانیة من الله الحمید المجید حکایت شانزدهم در ضبط کار
غانات و سپردن اغنام و مواشی باصحاب امانات قبل از نظارت مرغزار مملکت از اصحاب معدلت
غازانی شتران و گوسفندان ایلچیانی بحویل قاچیانی می‌بوده و مجلس هرگز ... با ایشان گفت و شنود نمی‌نمود
و چون غازان خان بر مسند سروری نشسته تفحص حال آن جماعت و تحقیق آنچه بدیشان سپرده بوده‌اند مشغول گشت معلوم

که چندین المال نیز موجود نیست تا بنتاج چه رسد و از سبب فقدان شتران و گوسفندان پرسیده جواب داده‌اند که امثال این
یورت موجب اتلاف اغنام و مواشی بود غازان خان فرمود که تفحص نمایند که غایچیان را شتر و گوسفند خاصه هست یا نه
و بعد از تقدیم لوازم تفتیش بتحقیق انجامید که هر یک ازان قوم شتر و گوسفند بسیار دارند لاجرم ایلچیان برزبان رانده‌اند
که بجهت برودت یورت و اجال و اغنام ایلخانی تاثیر نموده و مواشی خاصه شمار سالم گذشته و آن جماعت بخیانت
معروف شده غازان خان غانات را از ایشان باز گرفت و بمردم معتمد امین سپرده فرمود که هرساله از نتاج چندین راس
راس ... بدهند و حظوظ قبول از آن طایفه ستانند و ایشان را از تکالیف دیوانی رخان گردانند و بدین واسطه
در اندک زمانی آن مقدار شتر و گوسفند در مواشی ایلخانی افزود که قبل ازان هیچ یک از چنگیزخانیان را اشتران
میسر نبوده حکایت هفدهم در بیان قوانین یرلیغ و احکام و ابطال فرامین مکرر خاص و عام در ایام دولت اکثر
سلاطین چنگیزخانی مهم کتابت کردن یرلیغ و یرلیغ بجانب نامضبوط بوده و هرکس میخواست بیکی از امرا و با وزرا
التماس کرده حسب المدعا نشان در دست می‌نمود بنا بران در آن اوان طوایف انسان خصوصا امرا و اعیان
بر یکدیگر نقیض یکدیگر بسیار نشسته همچنین یا برهای مکرر بدست آورده و بدان واسطه همواره نقش خیالات
مکرر بر لوح دل می‌نگاشتند و چون شان عالیشان انا جعلناک خلیفة فی الارض بنام نامی غازان خان امضا یافت
دیوان فرمود که هیچ آفریده از امرا و وزرا و مقربان پایه سریر اعلی در مجلس شراب مهمات ملکی و مالی جزوی و کلی چیزی
بعرض نرسانند و هرگاه حکمی در آن باب مهمی صادر کرده و یرلیغ مطابق آن حکم سواد کرده معروض دارند و بمسامع جلال
رسانند که سواد فلان نشان است که در فلان روز صادر گشته بود تا رخصت یرلیغ نوشتن حاصل کرده و غازان خان
کلیه ... را که مقدار یک در آنجا بوده بخلاف سلاطین پیشینه خود نگاه میداشت و هرگاه چند یرلیغ جمع میگشت کلیه
بکچیان معتمد سپرده تا مقدار بیرون آورده بود بر ایشان زنند و باز سپارند و آن پادشاه عالیجاه چهار کس از نوجیان
بزرگ برگزیده هریک را از تمغای خاص کرده بود که بر پشت نشان زنند که خوانند گفت که فلان نشان بی وقوف ما
نفاذ یافت و ایضا غازان خان نویسنده مقرر فرموده بود که پریشانی که با تمغا رسد سواد آن الفاظ ملفوظ برد و در قرب کاغذ
و ذکر کند که آن نشان در کدام روز خط کدام یک از بیتکچیان نوشته شد و مضمون بعرض رسانیده بوده و در هرسال در دیوان
دفتری مجدد طرح نهاده تا همواره سرکار یرلیغ منتظم بوده و در آن باب ضبط و خیانت وقوع نیابد و غازان خان جهت نشان
حکومت سلاطین و ملوک معظم و امراء مکرم تمغای بزرگ از سنگ یشب مرتب ساخته بود و برای فرامین قضات و مشایخ و علمای بزرگ
تمغای یشب ترتیب نموده بود و با این تمغا از تمغای اول در نظر کوچکتر می‌نمود و جهت متوسطات امور سلطنت تمغای بزرگ زرین

دهشت و نشانهای مهمات جزئیه را تمغای دیگر که نیب بود می نگاشت و برای یرلیغ بر نشستن چریک و فرود آمدن لشکر
ترکی نازیک تمغای مخصوص از زر تعیین کرده بود و بر حواشی این تمغا صور کمان و چماق و شمشیر منقش می نمود و مقرر
چنان بود که تا لشکریان آن تمغا را بر یرلیغ نه بینند سخن هیچ کس از امرا و نوئینان متوجه طرقی نشوند و همچنین وقت
مشاهده مقارنه کوراه از سفر بازگشته بصورت خود روند و بر این قیاس آن پادشاه نکته دان جهت بروات
خزانه عامره و متوجهات ولایات و مفاوضات و مکتوبات و معاملات دیوانی التون تمغا کوچک
نگاه میداشت و مقرر بود که مضمون آن نوشتها را نیز بر دفتری علیحده ثبت نمایند آنگاه بنظر او در آورند و آن التون
تمغا زنند و بعد از چندگاه که این قواعد مضبوط گشت بر ضمیر نورانی غازانی گذشت که چون مهمات مردم کاردانی و
حاجات طبقات انسانی بسیار است و پیوسته محل مقتضی آن حیث که سواد احکام را بعرض رسانند هر آینه مهام
فرق انام در عقده تعویق و اهمال خواهد ماند و بدین واسطه فقیران و محتاجان تنغیص و تشویش خواهند یافت
بنابر آن فرمان واجب الاذعان صادر شد که جهت هر یک از مناصب مهمات ممکن الوقوع که بخاطر گذرد و بحیز
ضبط در آید نشانی مشتمل بر شرایط و حقایق و قیود مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آنرا مطالعه نمایند و اصلاح نموده
معروض دارند و مجموع آن مسودات را بر دفتری نوشته آنرا قانون الامور نام نهند تا هرگاه در باب یکی از آن
مهمات یرلیغ دهند بیکچیان قانون الامور را در پیش نهاده آن نشان را بی زیاده و نقصان از آنجا نقل نمایند
و اگر احیانا بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات ازمنه اندک تغییری در زیاده و کم در آن
نشان باید کردن الفاظ و عبارت متغیره را الحق بر کاغذ پاره نوشته وصله وصل کنند بعد از آن در یرلیغ نویسند
و چون این ضابطه و قانون بعمل در آمد اختلاف عبارات که حسب اوامر و نشانها وقوع می یافت منقطع گشت
و ارباب ملتمسات از سرگردانی و انتظار خلاص شدند الا ما زیب و شد پایزه بر این وجه صفت انتظام یافت که جهت
سلاطین و ملوک و شحنگان معظم پایزه بزرگ ساختند بصورت سر شیر و نام الکه بر آن ثبت کرده و هر کس را پایزه دادند
عهد دادند تا شرح آن بر دفتری نوشته اصل آنرا بوی میگذاشتند و بعد از عزل می ستاندند و در ازمنه سابقه رسم
باز ستاندن پایزه نبود لاجرم حکام معزول در خفیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات میساختند و کسی بر آن اطلاع
نمی یافت و همچنین جهت ولات متوسط الحال پایزه کوچکتر از آن بنقش مخصوص مقرر شده بهمان شرط و منصب بدل شحنی پایزه
یک روز که مجموع پیوسته ملازم اردو بود معلوم گشت و اوسکه که نقش بر آن منقور بود ترتیب نموده هرگاه پایزه
ملکی میدادند در حضور نواب بارگاه غازانی آن سکه را بر آن پایزه میزدند تا کسی تزویر پایزه نتواند ساخت و جهت

ایلچیان

ایلچیانکه بالاغ هر طرف میرفتند پایزه علیحده ترتیب کرده بود و نیز مقرر آنکه هر کس ایلچی گری رود و از او جهند و چون باز آید
ستانند و پایزه که پیش از این بطرف شاهزادگان و خواتین و امرا می بود تمام ابطال می یافت و بر این جمله
تا آن خان بهم در آن آوان احکام واجب الاذعان باطراف ولایات و بلدان فرستاده و حاصل الفحوی
مجملا آنکه هر یرلیغ و پایزه قدیم و جدید که در دست مردم باشد تا با مضای التون نرسد هیچ آفریده
آنرا طاعت و انقیاد نماید و بدین تدبیر مناسب فرمود و احکام مخالف مکرر که در اطراف و اکناف منتشر بود
تمام باطل و نامسموع شده و پایزهای که در مدت هفتاد سال بهر کس بی علت و بهانه گرفته بودند و واسطه بر طاقی
و تیره بعد از روی می نمود ممنوع گشت

حکایت هفدهم در ترتیب شیلان خاصه و قانون

در ازمنه سابقه در اردو و درگاه سلاطین جهت اخراج شیلان و خرج مجلس بزم و طوی مبلغی کلی جمع نبودند
در ایام خواتین و شاهزادگان و صدقات و مرسومات بطریق وظیفه جانوران را اضافه کرده بر اموال و جهات
ولایات حواله می نمودند و ایلچیان که بتحصیل آن وجوه میرفتند حکام آنرا بجد نمیستاندند و تعلل مینمودند و در هر یک
معطل میساختند و در بسیاری از اوقات بی حصول مقصود باز گردانیده بودند و آن وجه بهم نشستند بنابر آن
مصالح شیلان بتوقف حاجت ترتیب می یافت و انداجیان در اکثر انداجیان اسباب آتش و خرج کت
برای او قرض می نمودند و شراب را که صد من و ده دینار قیمت نهاده بودند بیخ دینار میخریدند که بوده
نزول ربح جهت دینار زیاده میخریدند لاجرم هر وقت ایلچی چیزی از وجوه آتش بوصول نمیرسانند حرف میکردند
شده و بدین واسطه بهنگام شراب میان بیکچیان انداجی و دیوانیان منازعت افتادی و امرا
بر رسیدن برغوی ایشان به نهایت اوقات گذرانیدندی و آن مهم فیصل نیافتی و احیانا خبار واقف شدی که
انداجیان از قصاب کوسفند از شراب فروش شراب قرض کردندی و بها بدیشان نرسانیدندی و ایشان
پیوسته بر دیوان آمده داد خواهی نمودندی و مجلس بهم نرسیدی و چون فساد این معانی بر خاطر انور
غازانی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات شیلان ضروری را بر آورد کنند که در مدت شش ماه چه مبلغ میشود
بوده و هر شش ماه آن مبلغ را نقدا بخزانه انداجیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بر دفتر ثبت نمایند
که در فلان تاریخ جهت مصالح آتش و جهت انجه از اجناس کوسفند این نرخ خریده شد و هیچ آفریده نتواند
که بعلت تفاوت نرخ چیزی از میان ببرد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیلان و مصالح طویها و جشنهای
از حسن وجهی مهیا و آماده شد و از آنچه در اوقات گذشته جهت اخراجات و در ولایات حواله میکردند در مدت

دو حالی آن قدر فاضل آید که با نفسه سر شتر و با نفسه سر استران و چه چیز بود و ساربانان و آخورسالاران بسپارند
تا جهت گل حرم خانه و سوخت خانه محافظت نمایند و چون غازان خان از ضبط و نسق شتربانان خاصه خاطر فارغ گردانید
بتعیین وجوه آنچه مایحتاج خزاین پرداخت و مقرر فرمود که جهت شتربانان هر یک از وجوهات انجو ولایات موضعی
تعیین کرده اند و آن از سرکار دیوان مستثنی کنند و تصرف دیوانیان از ایشان کوتاه دارند و وزرا و عظام ضروریات
شتربانان و مایحتاج ملبوس و مرکوب و فرزندان و فراشان و مطبخیان و چارپایان و سایر خدم و حشم هر یک جدا جدا
مفصل کرد تا اینرا مفصل نمایند که در سال چه مبلغ و مقدار میشود و اشتران از موضع مذکور تخواه نموده اگر چیزی فاضل آید جهت
ایشان مخزون سازند تا بهنگام حدوث احتیاجات ضروری صرف نمایند و فرمود که هر موضع از انجو که در وجه اخراجات
خواتین کنند ملک آن خاتون بوده بعد از وفاتش بر اولاد ذکور وی وقف باشد و دیگری در آن تصرف ننمایند
بنا علی هذا در سرکار خواتین و خواتین نیز نظام تمام پیدا شده و ضروریات ایشان بصفت سرانجام پذیرفت و
هر سال مبلغی کلی که در خزانه‌ها هر یکی مخزون گشته امور جمهور خدام بسمت انتظام گرفت

حکایت نوزدهم در چگونگی کار خزانه غازانی و کیفیت بخشش و سخاوت آن فرمانروای سریر سلطنت

در جامع رشیدی مسطور است که در زمان پیشینیان و سلاطین معمول مهمات خزانه بغایت نامضبوط بود و هر یک از امرا و مقربان نوبت
حاجت نقد و جنس خزاین را تصرف می نمود لاجرم هرگز بتکچیان با فراغ محاسبه خازنان نمی پرداختند و در وقت کوچ
فراشان صنادیق خزانه را بار کرده بآن رسید مهم خود میساختند و هر گاه از ولایات مال خزانه را نزد خازنان آوردندی
سوجیان و باورچیان و اختاجیان و فراشان از ایشان سوغات طلبیده هر یک از نقد یا جنس چیزی اخذ کردندی
و چون نوبت دولت بغازان خان رسیده و احوال خزانه را باین مرتبه مختل دید فرمان داد تا خزاین نقد و جنس
و طلا آلات و مرصعات اشیاء یکی جدا کردانیدند و یکی از وزراء اشیاء مرقع مفصل کرده غازان خان آنها را
بدست خود در صندوق نهاده و در صندوق را مهر فرمود و بخواجه سرائی و خازنی معتمد سپرد و فرمود که دیگر خازنان
و فراشان مطلقا بر سر آن صندوق نکردند و بهمین منوال محافظت زر سرخ و جامه‌های خاصه را در عهده جهان
دو شخص مقرر فرمود و خزانه زر سفید و اقوات شریفی را بتحویل خازن و خواجه سرائی دیگر باز گذاشت و گفت که آنچه از خزانه
خرج باید کرد و ذریعه حکم حاصل نموده پروانه نویسند و بنظر انور رسانند که بعلم طلایون جایزه باید آنگاه نایب وزیران
بر دفتر ثبت کنند تا به تغاچی گشته سند تحویلدار شود و حکم عالی صادر شد که وزرا در هر شش ماه یکبار حساب
خزانه کنند تا معلوم گردد که آنچه بنام تحویلداران در دفتر ثبت است موجود هست یا نی و اگر خیانتی بظهور پیوندد

و کیفیت معروض دارند و همچنین بر تیغ تغا و یافت که مهری ترتیب نمایند تا هر جا که بخزانه آورند فی الحال آن مهر را بران زنند بعلت آنکه
خرابی جامه‌ها مستعمل نتوانند گردانید و مقرر شد که بر صد دینار که از ولایات بخزانه آورند ده دینار بتسلیم خزانچی کنند که در وجه
مواجب خویش تصرف نمایند و بعد از آن از انجا سرخی طمع نکنند و بعد از آن غازان خان خواجه سرائی تعیین کرده فرمان داد
که از هر ده دینار و ده دست جامه که بخزانه آورند یک دینار و یک ثوب آن خواجه سرا بسپارند تا در وجه تصدقات
فرق نماید چون معروف کرده بنابرین قواعد حمیده و ضوابط پسندیده چندان نقد و جنس در خزانه عامره غازانی
جمع گشت که هر چند مدت کوهها از زر سرخ و سفید و نفایس اجناس امرا و خدام بارگاه سپهر اساس می بخشید نقصان
دران خزاین محسوس نمیگردید و کیفیت بذل وجود آن پادشاه عاقبت محمود برین موجب بود که نوبتی در قوریلتای
او چنان فرمان داد که بارگاهی بزرگ نصب کردند و نقود و نفایس خزاین موجود را بانجا آوردند و انواع اثواب را جنس جنس
و نقد را نقد ترتیب دادند و طرفهای نقود احمر و ابیض را جدا جدا نهادند و بر هر یک نوشتند که چه مبلغ و مقدار است
آنگاه بنفس نفیس با چند نفر از مقربان بارگاه درآمده آغاز بخشش کرده مردم بزرگ زر و جامه تا که خدمات پسندیده
بجای آورده بود و مقدم داشت بعد از آن طایفه را که در هر نیم دری یا فرزندی بود چیزی داد آنگاه نسبت با امرا
هزاره‌ها و امرا و صدها لوازم انعام بتقدیم رسانید و مدت پانزده روز باین قاعده سخاوت ورزید و دران ایام
مبلغ سیصد تومان نقد و بیست هزار جامه و پنجاه عدد کمر مرصع و سیصد عدد کمر طلاء ساده با امرا و لشکریان بخشید
و برین قیاس همواره انعام آن پادشاه سپهر احتشام نقد بود و هرگز بر بخشش چیزی بر ولایات حواله نمی نمود روزی
در حضور جمهور امرا و ارکان دولت فرمود که بهترین صفات بشری خصوص سالکان مسالک سروری تخلق با خلاق الهی
است و شیوه مستحسنه بذل وجود از جمله اخلاق حضرت معبود است پس مناسب آنست که پادشاهان در سخاوت و احسان کوشند
اما باید که طریق اعتدال مسلوک دارند و از اسراف اجتناب واجب شمارند تا چون سیر بخشش قدرت داشته باشند
نه آنکه روزی چند هر چه بدست افتد ببخشند و چند گاهی دیگر نه جای انعام باشند و نه مایحتاج طعام و لا تجعل یدک مغلولة
الی عنقک و لا تبسطها کل البسط را نصب العین فرمود که پادشاه باید که بسان آفتاب تابان انوار وجود و احسان بتمامی طبقات
انسان رساند و هیچکس را از موائد لطف و عطیه خویش بی نصیب و محروم نگرداند و بخشش سلاطین باید که همچو آب جاری
و چشمه باشد که مدام کم داران بر گیرند و دیگر بر جوشد و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی میسر نشود مگر به تدبیر ملک و عدل
و سیاست پس لایق آنکه از طریقه مرضیه عدالت تجاوز جایز نداریم و در جمیع امور شرایط اعتدال بجای آوریم و از هر چه
بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق دهیم نه آنکه زر و جامه بیهوده بکسی بخشیم و بدانند که خاصیت مال آنست که چون اندک اندک بیاید

روز بروز چیزی اضافه آن کرده و مثال مرغی که صیاد آزاد دهد اگاه که از دام مرغان هم صنف او صید شوند و اگر آن مرغ خود دمیده کردن همین نیز بر دعا کالجن چون این سخنان حکمت آمیز و کلمات

چنانچه از بعض فضلا یاد ساخته شد و سلاطین مغول را مرتب معین می بوده و هر کس از ایشان فوت شده جهت ایشان در موضعی که از جمله شهرها بدانست معین و پیشتر دفن می نموده و نواحی آن را قرق میکردند و چون پادشاه عالیجاه غازان خان بعد از اسلام ایمان مرتبه شرف طواف عتبات ائمه کرام و مشایخ عظام مشرف کرده بود روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که هر چند مرقد کسی که این چنین باشد از آن که او را بقوانین ایشان مرده الواجب ثواب بشمرد و هر چند ما را در مرقد آنها خاطر اشرف اعلی از آن قرار یافت که بمقتضای کلمه من تشبه بقوم فهو منهم عمل نمایم و ابواب خیر بسی ساخته در راه ما صدقات جاریه که از آن انوار منافع خیرات بروحانیات عالی سادات و علما و فقرا به روح برکات رحمت بی نهایت حضرت ایزد تعالی ما را در یابد اگاه و فرمان داد معماران مدقق و استادان مهندس در شب تبریز که حالا شنب غازان است بنا را فرموده عالی جهت مدفن همایون بنا نهادند از نفائس سنگ ها افتاده که بنای دیوار آن گنبد سبز گنبد آسمانی بیست و در آن پنج و ضلاف و سطوح شرکه جهت و عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آنها ... و من بود در آن مقبره منور آویخته بوده و سقف آن از لاجورد نقش و صحاری آن صرف نموده و غازان خان بعد از او آن بصحیح فضل این مقبره رفیع و بر بقاع عالی خیر بخود بر این موجب مسجد جامع مدرسه شافعیه و مدرسه حنفیه و خانقاه و دار السیاده و رصدخانه و دار الشفا و بیت الکتب و بیت القانون و بیت المتولی حوض خانه و سقاخانه و حمام سبیل و بعد از آن آن پادشاه عالیشان از املاک خاصه آنچه بموجب شریعت مطهره در تصرف داشت بر بقاع مذکوره وقف فرمود چنانچه نماز فضات و علما صحت آن حکم کردند و رجوع طاعن ابطال افتراض نموده و در گنبد مقبره چند حافظ مقرر گردد که هر روز بتلاوت کلام مجید اشتغال نمایند و از اوقاف آن جماعت را وظیفه چند و در هر شب جمعه نان و حلوا ضیافت فرمایند و در مسجد جامع خطیب شمار و واعظ و مؤذن و مکبر و فراش و در هر یک از مدرسه شافعیه و حنفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ شمار و باورچی خادم و در دار السیاده نقیب و خدام و باورچی که جهت سادات آینده و روند طبخ نمایند و در رصدخانه مدرسی که درس علم حکمی گوید که معید و طلبه و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در دار الشفا طبیب کحال و جراح و باورچی و فراش و داروگر و در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در حوض خانه و سقاخانه فراش و در حمام سبیل حمامی و دلاک و پیش سر و متعهد آب و کل آنجاعت معین کرده مجموع را به وظایف و علوفه ای که امید داده ... و جهت فرش و روشنائی بقاع مذکوره مبلغی مقرر فرمود و شرط کرده که در خانقاه هر ملا سداد

وشبانگاه

و شبانگاه فقرا و مساکین آش دهند و در ماهی دو نوبت صوفیه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز ایشان را طعام و حلوا بدهند و فرمود که در بیت الالات و ادوات رصدخانه و اشربه و اغذیه و ادویه و سایر مایحتاج دار الشفا و اسباب و مرمت کتبی که در کتابخانه باشد و خراج اصول نسخ بیت القانون و جهت بهای ابریق و سبو و خم و کوزه و حوض خانه و سقایه و اخراجات حمام السبیل آنچه ضرورت باشد متولی و عمال اوقاف سال بسال و ماه بماه بی تنقیص سامان نمایند و چند شرط دیگر صحیح و ضبط که مقرر فرمود اول آنکه هر جماعت که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره جهت منصب موظف کردند و همواره متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت ننمایند دیگر آنکه هر جماعت جدا از فوت واقف بهر از امرا و مغول و اشراف هر یک او را زیارت کنند خدام مقبره منوره او کسی را که یکو نیک شاید ... مذکوره بود بر ده ... از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر سال در روزی که واقف وفات یافته باشد آشی بزرگ ترتیب نمود امرا و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع سازند تا ختم قرآن کنند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا بجهت ساکنان آن بقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه حلوا و اطعمه بدهند و به فقرا و مسافران بخش کنند دیگر آنکه پنج نفر معلم و پنج معید معین فرمود که در مکتب نشسته به پانصد نفر کودک یتیم قرآن تعلیم دهند و در حدیث و مشقها را از اوقاف واصل گردانند و مقرر کرده که هر کودک که قرآن تمام کند مبلغی بمعلم او بدهند و مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهت مکتب خانه هر سال صد جلد مصحف مجدد کنند و هیچ ضعیف را جهت مصحف ... دیگر آنکه هر سال دو هزار ثوب پوستین از پوست گوسفند خریده به مستحقان رسانند دیگر آنکه اطفالی که بعضی از ضعفا بر سر راه ها و سرهای راه می اندازند برداشته و دایه با جره گیرند که تعهد حال ایشان نماید و سایر ما یحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سرانجام کنند دیگر آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین او نمایند دیگر آنکه در هر سالی شش ماه که چهار ماه سرد باشد چندان الحرز و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره بریزند تا طیور برچینند و ... آن مرغان را نگیرد و هر که قصد نماید عقوبت الیمی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال پانصد بیوه زن عاجزه دو هزار من پنبه محلوج دهند چنانچه حصه هر یک چهار من باشد دیگر آنکه متولی امینی در تبریز نصب کند تا هر کاه غلامی و کنیزی ظرفی که جهت آب کشیدن برده باشند بشکنند و از مالک خود بترسد آن را عوض جزم و بوی دهند دیگر آنکه از جانب تبریز تا هفت فرسخ شوارع را از سنگ پاک کنند و بر انهار کوچک پل بندند تا فقیران بسهولت عبور توانند کرد و هفت وقفیه بشروط مذکوره قلمی فرموده آنها را بخطوط قضات و علما مسجل ساخت و یکی را بمتولی موقوفات سپرده و دیگری را بمکه معظمه ارسال داشت و وقفیه سیم را در دار القضای تبریز نهاده و آن را فرموده چهارم بتعلق بقاضی بغداد گرفته ...

دیگر از نزد اشراف اطراف فرستاد تا آنکه در آن مصلحتی اتکا کرد که غایب و مندرس کرده و دیگری باشد که مضمون آن معلوم
تواند کرد و مقرر فرمود که در هر چند گاه قضات عظام تبریز در ضمن مراقبه رجوع بر وقفیت آن املاک محیط شده و آن وقف
حکمی مجدد نمایند و بر حکم خود که اهل تازه کبیر ندهند در فرمود که هر کس بعد الیوم بمنصب منسوب شود در اول شروع بعمل آن وقف
پردازد الکا و منتقل سایر قضاة ایشان نهادت سازد و پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه مجسته صفات منحصر در
بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر نیز تعمیر نموده مسجد و خانقاه همدان از آنجمله است
و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان
و آذربیجان حمامات و مساجد ساختند و در گرد بلده فاخره شیراز باروی رفیع از اوج فلک پیش بر افراختند اکنون
وقت آنست که قلم فرخنده شیم اطناب در این باب کوتاه سازد و بایراد شمه از حالات مشایخ و فضلای زمان غازان
طرح اندازد **ذکر شمه از احوال علما و افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام** یکی از اهل علم و تقوی که بمجلس آن پادشاه
سعادت انتما میرسید و از موائد انعام احسانش محظوظ و بهره ور میگردید **مولانا حبیب الله** است و او مردی بود بمحاسن اخلاق
موصوف و بوفور علم و صلاح معروف و بلغت عربی و ترکی معروف و از اصطلاحات متصوفه و مشایخ واقف امثال و
حکایات بسیار بخاطر داشت و بعبارات امرا و حکام رسیده نقش نصیحت و موعظت بر لوح دل ایشان می نگاشت و مولانا
حبیب الله کوهستانی الاصل بود و در آن اوان که غازان خان در خراسان حکومت می نمود و از علمای ایران و توران با ایران آمد
بشرف ملازمت پادشاه رسید و بانواع انعام و احسان مفتخر و مباهی گردید و در وقتی که غازان خان فتح عراق و آذربیجان
فرمود ایلچی بخراسان فرستاده جناب مولوی را باعزاز و اکرام تمام بیاورد و طلبید و بانعام نقود و جنس او را شاکر و
مستظهر گردانید و خواجه رشید الدین در جامع التواریخ چنان تحریر فرموده که چون حبیب الله بدرگاه عالم پناه رسید
غازان او را استمالت فرموده حکم کرد که غایب حالش واجب شمرم و آنچه مدعای او باشد بامور سازیم و من حسب الحکم
بمجموع او را مستحکم ساختم و بقدر وسعه و امکان تمامت خاطرش را مانم بعد از آن پیوسته مولانا حبیب الله بملازمت پادشاه
شرف میگشت و بین الجانبین در باب حکمت و عرفان سخنان سنجیده میگذشت و من در اکثر مباحثات غازان را بر وی
فایق می یافتم و تعجب می نمودم که حضرت ایلخانی با وجود تفوق در سخن دانی بچه سبب بصحبت او مشرف شده و مجال استفسار
این معنی نداشتم تا روزی که در حضور مولوی پادشاه سخنی در غایت دقت بر زبان گذرانید که سلطان بیت که هیچ کس
بآن نکته نرسد زیرا که عموم خلایق که در خزانه اسرار سلاطین راه نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص بی بهره میدان سر منزل
شریف پی نبرند و عوام از ادراک آن [illegible] بدر روند و لیکن آن کلمه مانند شیخ حبیب الله که او را آن مرتبه نیست که خود را چه رون

فرو نشانند تا هرم هر چه در بیرون آن خانه باشد داند من که این سخن از غازان خان شنیدم فرصت یافته معروض گردانیدم
که چون این معنی بر ضمیر منیر ایلخانی واضح است بچه سبب شیخ حبیب الله را این همه تعظیم مینماید و فضیلت او اظهار میل و
رغبت میفرمایند غازان جواب داد که حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم فسان و فولاد اگرچه از سنگ فسان
صلب تر می باید اما فسان در حدت جوهرش می افزاید و بر این قیاس هرچند که خاطر خطیر ما عکس هر صورتی گردد
را از آن هر گز از قضای ضمیر شیخ حبیب الله پر تو نمیکند لیکن بسبب مصاحبت طبع را حدت و صفا بیشتر شود و مولانا
حبیب الله هم در زمان غازان خان در گذشت و در نواحی دار الملک شیراز مدفون گشت **مولانا مجد الدین**
[illegible] در زمان چنگیز خان قاضی القضات ممالک آذربیجان بود و بصفت علم و عمل انصاف و اشتهار بر
امانت و دیانت بفیصل قضایا برایا اقدام می نمود و **شیخ عثمان ساوجی** در زهد و تقوی درجه کامل
حاصل کرده بود و در [illegible] رجب سنه [illegible] در بلده ساوه از عالم انتقال فرمود **شمس الدین [illegible]**
در سلک اعاظم امرا انتظام داشت و همواره نقش افاده و تالیف بر صحایف روزگار می نگاشت و از مولفاتش
شرح اقلیدس و رساله حسابیه مشهورست و نکات و دقایق آن کتب بر الواح خواطر افاضل مسطور **رفیع الدین ابهری**
در اصل از ابهر بود اما در کرمان اقامت می نمود و این رباعی از اشعار اوست **رباعی** ای چرخ ستیزه با فلک جنگ مکن
ور زخم زمانه تا خون جنگ مکن * در خاک نهاده آب دریا گوهر * ضایع مگذار تنگ دل تنگ مکن * و رفیع الدین
ابهری بود و در کمال علم و تقوی **رکن الدین** نام او نیز اشعار دلفریب بر اوراق روزگار می نگاشت و در زمان
سلطان ابوسعید بهادر غازان خان بود و او را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید
وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید بوقوع انجامید ابتدا الحمید المجید **ذکر سلطان محمد بن ارغون خان**
که موسوم بود باولجایتو سلطان و ولادت سلطان محمد خدابنده در دوازدهم ذی حجه سنه ۶۹۰ اتفاق افتاد و عالی
قابلیتش [illegible] برادر عالی گوهرش غازان خان روی توجه بحکومت خراسان نهاد
و بعد از آنکه خبر فوت غازان خان شنید بعضی از شاهزادگان و برقرانی نویان ما که سر خلاف داشتند [illegible]
[illegible] و در [illegible] ذی حجه سنه ۷۰۳ بدان بلده رسیده و در سن بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست
و در تشیید قواعد ملک و تمهید مبانی ملت خیر الانام علیه الصلوة والسلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده و رتبه جلیله
و منصب وزارت را [illegible] برادر خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد [illegible]
[illegible] بنقوش اخلاص [illegible] حضرت رسالت علیه السلام و التحیه مزین ساخته ائمه معصومین علیهم الصلوة
علیه بود و سکه نگاشت و او اول پادشاهی است از چنگیز خان که بسعادت قدیم متابعت مذهب شیعه امامیه نمود

و نام نامی ائمه اثنا عشر را علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانید و ضبط اوقاف ممالک محروسه در عهد او [illegible]
و احتساب آن دیار بر سبیل تأکید گشت و در تصرف حاصل موقوفات شرایط رعایت مرعی داشت [illegible]
سلطان محمد خدابنده اولجایتو سلطان در قنقور النگ شهر سلطانیه طرح انداخت و در باب عمارت و زیب و زینت آن بلده
اهتمام کرده و چون تمام شد دار الملک ساخت و در روز پنجشنبه اولجایتو سلطان بعزم تسخیر طالش و گیلان توجه فرموده و میان
او و گیلانیان در آن دیار محاربات دست داد و در بعضی از آن معارک قتلغشاه نویان بعالم انتقال نمود [illegible]
در مقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه و سکه بنام پادشاه خواندند و جهت خراج هر سال چیزی [illegible] قبول کرد
و در آن ایام سلطان محمد خدابنده [illegible] آب آمویه بگذشتند و در بلاد خراسان آغاز غارت
و تاراج نمودند و ابواب ظلم و تعدی بر روی [illegible]
امیر یساول با بعضی از امرا [illegible] از امرای خراسان [illegible] شکسته شد و امیر یساول [illegible]
[illegible] اولجایتو سلطان محمد خدابنده از این معنی واقف گشته حکم فرمود که امیر علی قوشچی [illegible] شتافته
[illegible] در خراسان [illegible]
[illegible] امیر علی [illegible] از شیران بیشه [illegible] اولجایتو سلطان [illegible]
کرد و چون این خبر [illegible] شاهزادگان [illegible] یورت
خویش آوردند [illegible] دار السلطنه عراق
و کشته شدن [illegible] در قلعه اختیار الدین در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه مصنف این حکایت [illegible] شاهی
[illegible] ملوک کرت مذکور خواهد گردید و وفات اولجایتو سلطان در بلده سلطانیه در [illegible] ماه شوال سال هفتصد و شانزده
اتفاق افتاد و حمد الله مستوفی در تاریخ آن وقایع این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی از هفتصد و شانزده چو شش ماه گذشت
از گاه و کلاه و سروری شاه گذشت * بگذشت و جهان [illegible] گذاشت * آگاه ز حال خویشتن [illegible] گذشت * مدت سلطنتش دوازده
سال و نه ماه بود و اوقات حیاتش سی و شش سال **گفتار در بیان مجملی از احوال وزرای سلطان محمد خدابنده**
و ذکر شمه‌ای از سوانح وقایع ایام دولت آن [illegible] خواجه
سعد الدین محمد ساوجی در آن زمان که خواجه رشید الدین در مقام [illegible] اموال ممالک
[illegible] امرای عظام بموجب اشارت پادشاه [illegible]
بر خواجه سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی [illegible] خواجه سعد الدین [illegible]
[illegible] دهم شوال سال مذکور [illegible] بغداد [illegible] مستوفی

در تاریخ آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشیده **بیت** عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف * [illegible]
در رمضان شد بفرمان خدای [illegible] خواجه سعد الدین محمد مستوفی و مبلغ پانصد تومان که مقرر آن ملتزم بکتابت آن شده
بود [illegible] از جهات و متملکات ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج الدین که [illegible] دعوی سیادت و ولایت
میکرد [illegible] قاضی القضات ممالک و سادات و علما [illegible]
[illegible] ایران او را
بسادات صاحب سجادات سپردند تا حقوق خود را ازوی ستانند [illegible] و آن زمره واجب التعظیم
تاج الدین را [illegible] سید [illegible] عماد الدین سمنانی [illegible] خواجه سعد الدین
[illegible] اولجایتو سلطان [illegible]
ممالک [illegible] صاحب [illegible] باتفاق خواجه رشید الدین
[illegible] مهام پادشاه [illegible] امرای عظام مشورت [illegible] قرار یافت که خواجه تاج الدین
[illegible] خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین
[illegible] وزارت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خواجه علیشاه پادشاه [illegible] دار السلام بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اولجایتو سلطان [illegible]
[illegible] اهل گیلان [illegible]
[illegible] گیلان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اولجایتو سلطان [illegible]
[illegible]

بوقت ما اندک مانی از بسیاری تکالیف و توقفات امرا تنگ آمده بر شبی بی جهت عنان عزیمت بوطن خود تافت و سلطان محمد
ازین حرکت رنجید و بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوپان از راه اردبیل بگاسکر رود و امیر قتلقشاه از طریق خلخال متوجه
تومن و رشت و تولم گردد و امیر طوغان و امیر مومن از راه رستمدار و کلار رشت روان ولایت و اکا کنند و اولجایتو سلطان
خدابنده نیز در اثنای آن به غرضه از طریق سلطانیه متوجه لاهیجان گشت و امیر چوپان حدود گسکر را قبل از وصول سلطان بلاهیجان مسلم ساخت
و مردوی نصرت نشان ملحق شد اما امیر قتلقشاه چون بخلخال رسید حاکم آن موضع شرف الدین خطائی بخدمت مبادرت جسته
بزبان دولت خواهی معروض داشت که بنای معروض گردانید که درین راه تنگ و راههای صعب درپیش است و جمهور رعایا سپاه
پادشاه و دول کیلانیان حاکم بر شده مناسب آنکه بکمال حزم و تأنی طی مسافت کرده شود و امیر قتلقشاه چون در آن ملک با مول
ملوک طبقات نیز ساخته بود و حشمت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا ننمود و امیر فولاد و قیا را منقلای کرده
بر سبیل سرعت رایت نهضت برافراخت و امتناع دیلم و رعیت تنگ سر راه بر فولاد و قیا گرفته آغاز جنگ کرد تا دو سه نوبت بین الجانبین
زد و خورد واقع شده هر بار فولاد و قیا گرفته آغاز جنگ کردند و سه نوبت بین الجانبین زد و خورد واقع شده هر بار فولاد و قیا غالب آمدند
و امیر ایلچی قاصدی نزد او فرستاده و طالب مصالحه گردیده و فولاد و قیا این ملتمس را بوضوح رسانید امیر قتلقشاه و کرده امیر با هوای
پیرو از قبول صلح سر باز زد و بسیار اشتر فرستاده و امیر ازو نکار نچرد از بیم راه داد متوجه کیلانیان گشت و جماز
در وقوع مقاتله انجام یافته لشکر پایش و بکل فرو رفتند و چون ازین کرکان قتلقشاه تو بیان رسیدند حالا زمان جون
پیر زودی لطف آورده و امیر قتلقشاه ساعتی پای ثبات فشرد و بر چشم پیکان یکی از شجعان کیلان تقدیر جان از تن او
بیرون شد و کیلانیان غنیمت فراوان گرفته بمواطن خویش بازگشتند اما امیر طوغان و امیر مومن چون بحدود آن ولایت رسیدند
و امیر خندو شاه که حاکم آنجا بود تقدیم طاعت امرای اولجایتو شاه را استقبال نموده و ایشان او را مصحوب گردانیده بار دوی
اعلی پیوستند و صدای انکه رایات عالیات اولجایتو سلطان پرتو وصال بر ولایت لاهیجان انداخت والی آنجا غاشیه
فرمان برداری بر دوش گرفته بخدمت شتافت و سلطان با زهید و سلطان ... که اردو ما کاه و خبر قتل امیر قتلقشاه شنید
غمناک شده امیر شیخ بهلول و امیر [illegible] را با سه هزار سوار بی باک جهت کشیدن انتقام ارسال نمود و مصاف ایشان امیر حسین
و امیر سونج را نیز فرستاد و امرا عساکر گشته کوشش فراوان بر کیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان کشتند و رشت و
تومن و تولم را غارت کرده بازگشتند آنگاه حکام کیلان خراج قبول کرده سلطان محمد علم مراجعت برافراخت و بعد از قتل امیر قتلقشاه
نسب او را منصب امارت کیلان چوپان سالار و چوپان و بوند ارکان عظام قتلقشاه ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمایه حاکم دمشق
شد و صاحب حلب جمال الدین اقوش که از اعاظم امرای مصر و شام بود و خائف از سیاست ملک ناصر شده و فرار نموده با پانصد سوار از

بملازمت اولجایتو سلطان شتافتند و در حدود سلطانیه بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشته با نعام و نوازش اختصاص
یافتند و ایشان بسبب ترغیب و تحریص ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرمود و علم عزیمت بدان جانب
برافراشت و بیامن اهتمام وزرای عظام اسباب آن یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار بکمال وجهی مرتب گشت و ایشان
هزار و پانصد زره و بکبتر از مستعملات استادان فرنگ بهم رسیده و دویست و شصت مرکب کوه پیکر با حون فوده ...
گوناگون از اطلس و اکسون و زینهای مرصع آراسته کرده بود و هزار و پانصد شتر ابر پیکر بتحمل جهت محمل ساوری در قطار
کشیده و نو چرخ و منجنیق و ده هزار کرسی تیر باده و صد قاروره نفط دشمن سوز و صد فرو ارکوس رعدآواز و صد
و صد علم زربفت مرتب گردانیده و سپید و شصت نقاب تیز چنگ و دیل و کلنک همراه بودند و آن پادشاه عالیجاه
و امرا و سپاه بدین ترتیب و آیین در غره رجب مذکور از موصل براه سنجار عزیمت فرمودند و روز جمعه بیست و ششم ماه مبارک
رمضان بر حوالی شام رسیده متوجه فتح رحبه گردیدند و آن قلعه را بیست و دوازده برج داشت و خندقی در عمق سی گز و در عرض
دوازده گز در گرد آن فرو برده بودند و اساس دیوارش را سنگ استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در خدمت کوتوال
آن حصار که بدر الدین موسی کرد نام داشت مستعد پیکار بودند و ذخایر و اسلحه و اسباب جنگ حصار بسیار داشتند القصه
چون سپاه عراق و آذربایجان بپای آن قلعه آسمان رسیدند بدر الدین موسی پای در دامن استغنا کشیده ابواب قلعه را
محکم ساخت و آغاز انداختن تیر و سنگ نمودند از جانب بیرون نیز آهنین چنگ جنگ آغاز کرده و نقابان دست
بنقب زدن برآوردند و لشکر بر تاختن خندق را مطمح نظر همت گردانیدند و چون نقبچیان کار بجائی رسانیدند که آواز ایشان
بگوش اهل قلعه رسید و سپاهیان هیزم فراوان در خندق انداختند مردم قلعه از جسارت خوینش گرد پدید ... و اسطه آمده و شدند
نجم الدین و مساعی جمیله خواجه رشید الدین سلطان بطرف صلح و صفا مایل شده و آن مهم بر وجهی فیصلت پذیرفت که ...
برضای جانبین صلح در انگاه پادشاه عالم پناه بتاریخ بیست و چهارم ماه مبارک عزم انصراف جزم گردانیده از آب فرات عبور
نموده و بعد از طی منازل و مراحل قرین صحت و عافیت در دار الملک سلطانیه نزول اجلال فرمود و در سنه ثلث عشر و سبعمایه اولجایتو
سلطان امیر علی کرجی و سلطان ابو سعید را حاکم خراسان ساخته بدان جانب روان فرمود و امیر سونج را اتابکی شاهزاده
تعیین نمود و جمعی کثیر از امرا و حکام ملازم آن دری برج سلطنت گردانید و چون خبر زر نگار شاهزاده کامکار بسایه وصول ایلچی
مملکت انداخت امیر یساول و ملک غیاث الدین کرت و ملک سیستان و سایر اعیان و اشراف خراسان بملازمت مبادرت نموده در عاطفت ... مدتی
در مهاد امن و امان غنود و ریاض ملک و دولت از شحات عدل و مکرمت حضرت نضارت یافت و در خلال این احوال میان
شاهزاده و میر کرد از خلال ایشان در اثنا تقضایای اوامر و ... مذکور شد صبار نقار مرتفع گشت و شاهزاده صلح ...

علاء الدین

که از آب امویه گذشته در منزلی از خراسان ساکن گردد و یاران یکی از مخصوصان خود را با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه اولجایتو
سلطان فرستاده و واقعه که فوده بود پیغام داد سلطان محمد خدابنده ایلچی او را بعواطف بیدریغ بنواخت و حسب تنسوقات بها در
ترکات لا انقضا ارسال فرمود و شاهزاده را مخیر ساخت که در هر موضع از آن ولایات خواهد توطن نماید و تنسوق بهادر عیش
در صحرای فارس علم اقامت مرتفع ساخت گفتار در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی از آثار آن پادشاه

سلطان محمد خدابنده در اواخر ایام حیات روزی بعزم شکار سوار شد و بعد از اقامت مراسم صید بسلطانیه بازگشته
چون دو هفته بران قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نمود و اطبا در معالجه
سعی بسیار بظهور رسانیدند و آن عارضه روی در انحطاط آورده و در این اثنا پادشاه بکام رفت خود را بهیچ نفور بود
ماکول بدنیه غلیظ مبادرت نموده و مرضش نکس کرده و در این کرت هم از مداوا اطبا درگذشت و ارکان دولت از
مأیوس گشتند مولانا تاج طلب شاهزاده ابوسعید رسال وثبت تا قبل از حلول واقعه گزیده دار الملک رخویش رسید که سیح و
سر برکرد اما این مدعا بحصول نپیوست و فی سنه ست عشر و سبعمایه در شهر سلطانیه سلطان محمد خدابنده رخت سفر آخرت
بربست امرا و ارکان دولت بعد از تجهیز و تکفین بر نهج شرع سید المرسلین آن پادشاه را در بلده سلطانیه
گنبدی که از مستحدثات او بود دفن کردند و اطعام فقرا و مساکین بر حسب وصیت ترویح روح شریفش ختمات کلام ملک
علام بجای آوردند و از جمله آثار آن خسرو جمشید اقتدار یکی بلده سلطانیه است و آن شهر را مربع وضع نموده بودند
و طول هر دیواری از ارکانش پانصد گز بوده و یک دروازه شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنگ تراشیده و در هر شانزده
مرتبه نهاده آمده که بر زبر آن چهار سوار پهلو بهم اسب میراندند و گنبدی که مقبره آن پادشاه عالی جاه است در درون آن شهر
ساخته شده قطر آن شصت گز و ارتفاعش صد و بیست گز است و انفیا باهتمام اولجایتو سلطان در سلطانیه مساجد و خوانق
دار الشفا و دار الحدیث و دار السیاده و مدرسه بتکلف ساخته و پرداخته آمد و دران بقعه شریفه شانزده مدرس و معید و
طلب موظف بودند و انقیاسته سلطان آماده و در پای کوه سیمون در شهر اولجایتو آباد در جو غا برکشاد و یاد
آن پادشاه سعادت انتمات و چون سلطان محمد بصحبت علما و مباحثه مسایل شرعیه رغبت مایل بوده در ایام دولت خود فرمان
فرمود تا مطلع مدرسه از کرباس چهار ایوان و خانهای ترتیب داده‌اند در اسفار همراه خویش میگردانیدند و مولانا نظام الدین
قشری و مولانا عضد الدین ایجی از جمله دانشمندان که دران مدرسه بدرس مشغول بوده‌اند و چون نشستند قریب صد طالب علم
دران مدرسه اقامت داشتند و ماکول و ملبوس و الاغ و سایر مایحتاج ایشان از نواب دیوان اعلی سرانجام می‌نمودند و از جمله اعاظم
اهل علم و اجتهاد که کابر اصحاب خود رشد و خطر نفس شیخ جمال الدین مطهر حلی است که با سلطان محمد خدابنده معاصر بوده و آن پادشاه

سعادت پناه بارشاد آنجناب ترک تعصب مذهب شیعه امامیه نموده و فضایل کمالات و محاسن ذات و کرم صفات شیخ الاشرف
سطر بسیار است و تصنیفات افادت آیاتش و مسایل فنون نقلیه بیشمار و کتاب نهج الحق که در شرح مسائل ملت ائمه
اثنا عشر علیهم السلام والتحیة از آن جمله است و قواعد و شرح تجرید نیز در سلک مولفات آن فاضل امامیه انتظام دارد و از زمره
مشایخ آن زمان دیگری شیخ عبد الرحمن اسفراینی است و او بوفور فضل و کثرت از اشهار زمان ممتاز بوده و در سنه سبع
و عشر و سبعمایه در تبریز از عالم انتقال نموده و در چرندات مدفون گشت شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمت الاشراق
شرح مفتاح از تصانیف اوست و از جمله مورخان علاوت انجا مولانا شهاب الدین عبدالله شیرازی صاحب تاریخ
وصاف معاصر آن پادشاه خجسته اوصاف بوده و در ایام دولتش آن کتاب افادت انتساب را تالیف نموده و
از اجلا دیگری ابو سلیمان فخرالدین داود بناکتی است و فخرالدین داود در ایام عدالت انجام آن تاریخی در
غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آن را روضه اولی الالباب نام نهاد و آن کتاب بین المورخین بتاریخ بناکتی
اشتهار یافته و از اجلا دیگری محمد بن سعد بن عبدالله شیرازی است که منتخب جامع الحکایات از مولفات اوست
و از شعرای آن زمان خجسته نشان یکی همام است و این مطلع از منظومات اوست بیت حاشیه که مرا صحبت از دل برود
یا خود از خاطرم آن شکل و شمایل برود و از جمله خوشنویسان آن عصر یکی سید قطب الدین عطاء شیرازی است
و او اولجایتو سلطان در آن اوان که سلطان ابوسعید بهادرخان را بحکومت خراسان میفرستاد و آنجناب را بمعلمی
ولد خود تعیین فرموده بود شاهزاده بقدر امکان در تعظیم و احترام آنجناب مبالغه می‌نمود و چنانچه هرگاه بمکتب مرفت
و استاد را از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانوی ادب می‌نشست ذکر سلطان علاء الدین ابو سعید بهادر خان
ابن اولجایتو سلطان ولادت آن پادشاه صاحب سعادات در شب چهارشنبه هشتم ذی القعده سنه اربع و سبعمایه بمقام
اوجان از بلاد آذربایجان بود و چون هفت روز از عمرش بگذشت بحکم اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی آن
فرزند سعادتمند سر افراز گشت و در سنه ثلث عشر و سبعمایه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده
بدان صوب توجه فرمود و سه سال و کسری دران بلاد باجرای قواعد عدل و داد پرداخت و در اواخر سنه ست عشر و سبعمایه
که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر خبر یافت و انقدر توقف فرموده که امیر سونج از خراسان آمده موکب عالی را
بجانب اردوگاه بحاجاق شتافت و چون بسلطانیه رسید امیر چوبان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل و احسان را
استقبال نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت در ارق سلطانیه قوریلتای فرمودند و در روز ماه صفر سنه سبع
عشر و سبعمایه باتفاق جمهور زن و یکی دو امیر چوبان یک دست شاهزاده و امیر سونج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند

در عهد او از عالم انتقال نموده و از جمله افاضل آن عصر یکی
فقه و فاضل مشهور مولانا قطب الدین محمد رازی است
که والد مولانا مسعود بن شیخ بود و او در ماه رمضان
سنه عشر و سبعمایه

پادشاهی نشاندند و در وجه هر یک سلار نثار کرده بر فرق همایونش افشاندند و چون سلطان ابوسعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید
زمام حکومت مملکت در کف کفایت امیر چوبان سلدوز نهاده و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور به منصب
امارت داده و وزارت دیار بکر با میر ترکین بهمت تعلق پذیرفت و امیر حسین تاش بن چوبان بایالت روم مباهی گشته
ما آن مرز و بوم در مبادی سلطنت سلطان ابوسعید خان بواسطه صغر سن آن پادشاه عالیشان و کمال استیلای
امیر چوبان سیوری از شاهزادگان و نوئینان در عراق و آذربیجان و خراسان آغاز مخالفت کرده فتنها انگیختند و در
ولایات محاربات و مکافحات دست داده و دلیران میدان کارزار چون جمعی از ابنا روزگار در خاک هلاک کشیدند
و در جمیع آن معارک ببرکت دولت و شجاعت سلطان ابوسعید ظفر و نصرت ملازمان رکاب اقبال او را
روی نمود لاجرم مادام که مانی تمامی آن فتن تسکین یافته دست عنایت ایزدی ابواب فراغت و رفاهیت بر روی
عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طبیب و زیر و قتل شاهزاده میور رو عدم نهادن حیات امیر چوبان و اکثر اولاد او
در ایام دولت سلطان ابوسعید بوقوع پیوست و انقضا بعد از ان او فات خواجه علیشاه جیلانی وفات یافته
صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بر مسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلثین
و سبعمایه در نواحی قراباغ اران وفات سلطان ابوسعید خان بوقوع انجامید و در مدفنی که در نواحی سلطانیه
بنا نهاده بود بنده مدفون گردید اوقات حیاتش سی و سه سال بود و مدت سلطنتش نوزده سال بود گفتار در بیان احوال

خواجه رشید و ذکر شهادت او بسعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابوسعید جناب فضایل پناه خواجه رشید الدین فضل الله الطبیب در فطنت
ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و به تکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تألیف و تصنیف
بر لوح خاطر می نگاشت از رشحات خامه ریاض منقح فصاحت نامزربات بود و از قطرات خامه ازهار رنگین
حدایق انشا و ملاحت از رود ابرا زبار بر می نمود بیت خامه او چون گهرافشان شدی ❊ نظم سخن لولو و مرجان شدی
و از جمله مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان مورخان معروف
و مشهور و مکاتبات مراسلات و رسایل زخرفه صفحات آن اوراق را بر لوح خاطر منقوش و مسطور چنانچه
خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل کشایش
مرتب امور جمهور بنی آدم شد بیت ز بیم قلم او بر دل عدو ❊ دل امید لطف و سنداران کار آسا
و الحق تا آخر ایام حیات جناب غازانی در رعایت اقبال و کامرانی بسر برد و چون اولجایتو سلطان زمام مهام
کشورستانی و در قبضه اقتدار در آورده و خواجه برادر در بار آن دستور ریک لطف و مرحمت مبذول داشت

در ایام او

در ایام او از ابنای جنس ممتاز گردید و آن وزیر صفوت شعار رعایا را در مکرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص
و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانید جهت ایشان مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و مزارع
مرغوب و مستغلات جهت بقاع وقف شود و پیوسته جام انعام احسانش بر فرق اصحاب شعور و رشادت می بارید
و هر کرا هیچ آفریده از خوان نعمت و انعام بیکرانش مایوس و محروم نمیگردید آثار خیرات ان منبع الطاف و ا
العطیات مشهور در ولایات عراق و آذربیجان مانی و پایدارست و زبان ارباب نظم و نثر از شمول مراحم و عواطفش
مدح گوی و شکر گذار ان آثار منزل علیا عالنظر و معدن آل الاثار رود را و در ایام دولت اولجایتو سلطان
خواجه علیشاه و جیلانی بعنایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید فیصل میداد و ازین جهت
غبار ملال بخاطر وزیر جهید حضال رسید و نزد پادشاه زبان بشکایت بگشاده بعرض رسانید که اگر منصب
وزارت بنده خواجه علیشاه را تقدیم دارد و او را تابعت من باید کرد و اگر رشته این امر استقلال یافته بنده را
روی بسرانجام مهم دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه هر یک ازین صورت اختیار نماید بنده القدم اتفاق
پیش آید و اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی شود تا من بجواب محاسبات سنوات سالفه قیام نمایم
دوم آنکه تمامی اموری که متعلق بوزرای داشته بنده بازگذارد تا من بعنایت سلطان مستظهر بوده از عهده آن امر
بیرون آیم سیوم آنکه بلاد و ممالک محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هر یک در سرکار خود دخل کنیم و بعد از عهده آثار
کفایت بظهور رسانیم اولجایتو سلطان در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکاری شایسته اند و رشید
مردی پیر و دانشمند است و علیشاه جوانی کاردانی بی مانند صلاح کار در آنست که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند
و آن یکی در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایره موافقت بیرون ننهند و حسب فرمان
آن دو وزیر عالیشان مصالحه اختیار کرده آشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت و مساهمت روی بسرانجام مهام
آوردند اما چون سلطان ابوسعید مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید و نوبت دیگر میان آن دو وزیر
مخالفت اتفاق افتاد و هر چند خواجه علیشاه خواست که تفرقی بر خواجه رشید ثابت کند ابواب حصول این معنی
بر روی او نگشود و در این اثنا جمعی از ملازمان دیوان چنانچه عادت ایشانست نزد خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند
که اگر اجازت باشد با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آئیم تا مبلغی از تفرقات بروی ثابت کرده و خواجه رشید
از غایت سلامت نفس بدان امر همداستان نشد و گفت من خواجه علیشاه را بگویم تا شما را استرضا نماید و انجماعت از
خواجه رشید مایوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و باتفاق روی بتزویر وزیر صافی ضمیر آوردند و خواجه علیشاه

نواب سلطان ابوسعید خان را بشنوانیدند و مزاج سلطان را بر خواجه متغیر و در خدمت آن پادشاه خواجه فاضل بیتا و...
در اواخر ماه رجب سنه عشر و سبعمایه ... مرزبان ... اکرم ... صاحب سعید راضی شود ... آن
مرضی مصحف ... و سلطان ابوسعید و ... ... السلام ... و امیر ... در عشرین ...
سنه مذکور ... انتقال نموده ... و سلطان ... سلطان عالی ...
سلطانیه ... فرموده و امیر چوپان ... خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز
اقامت داشت طلبید و گفت ... پادشاه ... مطلوب ... سپاهی و رعیت ...
رای صواب ... ملازمت ... و ... مهمات ملک ... خواجه جواب گفت
که عمری در ملازمت ... و شام اوقات ... روزگار ... کرده
زندگانی ... نهال ... از ... ناتوانی ... کرده
... که ... بنشست ... بپای ... نشست ... که این ...
نشست و آنچه مراد ... هرگز ... بر اتفاق ... و اکنون ... و ...
اول آنست که ... در عوض من در خدمت ... اکثر ... نموده ...
... آزاد کنند ... خواجه رشید ... امیر چوپان ... قبول ...
... خواجه ... و چون این خبر بخواجه علیشاه ... که ...
کرده ابوبکر آقا را که ... امیر چوپان بود ... امیر ... صافی ... گردانید و ...
اگرچه مرد ... داشت که هر کس ... مطلوب خود ... که ... خواجه رشید
... امیر چوپان رسانیدند که خواجه ابراهیم که ولد خواجه رشید بود ... سلطان ... پدر خود پادشاه
زهر داده ... واسطه سلطان محمد ... امیر چوپان این حدیث را بعرض سلطان ابوسعید رسانیدند و او را ...
... حکم قتل آن وزیر فاضل عادل حاصل نموده ... در هفدهم جمادی الاول سنه ثمان عشر و سبعمایه
... اول خواجه ابراهیم ... خواجه رشید ... خواجه گفت ...
... خواجه ... بود که ...
... خواجه ... و ... رسید ... بود ...
خواجه ... جلال الدین ... در تاریخ فوت خواجه رشید ... در سلک نظم کشید

ملت و دین ... نوشت ... ذکر مخالفت شاهزاده یسور ... قتل آن ...
شاهزاده یسور ... سلطان ... ابوسعید ... از ...
سلطان محمد ... در ممالک ... مکتوب ... و گفت ...
... شوکت او و ... کسی نماند که ... روزی چند ... فکر ...
در آن ... سال ... شاهزاده یسور ... خراسان ...
... و در تمام بلدان ...
... و ... رسیده شاهزاده
و مکتوب ... و امیر یساول
از ... و غلامان ... جنگ
... و ...
... مکتوب ... از ...
... شاهزاده یسور ... اورا
... عراق نهاد و ... شاهزاده یسور تامی ...
غارت ... و چون یساول ... رسیده ... سوار
... کرد و در آن وقت ... یکی از فضلا در تاریخ آن
... از هفتصد ... ماه محرم ... سال ... نقصان ... زیادت ... شد ... خراسان یساول ...
... بود ... فلک ... سلطان ابوسعید
... خراسان ... و چون ...
آن ... شاهزاده یسور ... و گفت ... شاهزاده یسور
کرده بود ... رسید ... مکتوب ...
... خراسان ... ابوسعید خان متوجه اران شده ...
... شاهزاده یسور ... مکتوب ...
... فرمود که ... و ...
روی ... آورد ... از این ... طرف فرستاده بود

وچون بگرمسیر رسید و روزی چند بفراغت بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم و بخت سیستان [illegible]
حاکم آن ولایت امیر ناصر الدین را ایل نزد لاجرم مکتوبی مشتمل بر وعد و وعید جهت او گردانید و ملک در حال از سطوت او
اندیشه‌مند بود که خبری مالی برسم پیشکش ارسال نماید و دران اثنا شنید که تیمور بلکودری [illegible] گرشسپ [illegible]
ملک غیاث الدین نیز سر [illegible] متابعتش درکشید لاجرم فرستادگان شاهزاده را بقتل رسانیده بعلان [illegible] عصیان
مبادرت نموده و بسوء [illegible] حدود آن ولایات دست بتاراج و غارت برآورده از توابع ملک جمعی را به تیغ بیدریغ [illegible]
و عنان مراجعت انعطاف داده بر سر بلکودرمان تاخت و تیمور را که از کبار ایشان بود بر خاک هلاک انداخت
کارسازی یورش خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین ازین حال آگاهی یافت قاصدی نزد بعضی از امرا سلطان ابوسعید
در رادکان اقامت داشتند فرستاده و از [illegible] جیو اعلام داد و امرا باهم گفتند که این تاریک میخواهد که ما را [illegible]
شاهزاده جیو هرگز در مقام مخالفت پادشاهی نباید و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر قرار گیرد آن مقدار لشکر ندارد
که دستبرد ایشان روی بخراسان آرد و جیو بعد از جمع ساختن لشکر [illegible] روی خود [illegible] بوده سپرده
فی اواسط جمادی الاخری سنه ثمان عشر و سبعمایه متوجه خراسان گشت و چون بقصبه [illegible] رسید مکتوب و سایر
امرا که در رادکان اقامت داشتند [illegible] بگسستند و خاطر بر یورش [illegible] قرار داده نخست مکتوبی نزد ملک غیاث الدین
کرت فرستادند و او را ایلی و انقیاد دعوت کردند و ملک سخنان خشونت آمیز نوشته جیو را که از اطاعت
هر دو [illegible] نومید شده [illegible] زجلگاه هرات گشته بسرعت برق و باد بصوب رادکان که محل اقامت امرا سلطان
ابوسعید بود نهضت نمود و بیگناه [illegible] ایشان تاخته تمامی [illegible] آن غافلان را مستغرق گشت و مکتوب
دامغان راند و جیو [illegible] عنان بازکشید و خرابی بسیار کرده ده هزار سادات و اشراف آن ولایات
اسیر کردند و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید و امیر حسین کورکان و [illegible] امیر ایتقو [illegible]
فراوان بصوب خراسان فرستاده و شاهزاده جیو از امیر حسین کورکان خبر یافته در قلب زمستان عنان مراجعت انعطاف
داده و امیر حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده و چون جیو بنیشابور رسید و هر کس چنین نمود که مال فراوان از [illegible]
آن مکان ستانده بدو رسانیده و آن مردم بنیشابور در آمده آغاز مطالبه و مواخذه مسلمانان کردند اما پیش از آنکه چیزی
معتد به حاصل گردانیده اند خبر وصول امیر حسین شنوده [illegible] گذاشتند و چون جیو بنواحی مشهد مقدس رضویه
علی راقدها افضل السلام والتحیه نزول نموده و استماع نمود که ملک غیاث الدین کرت [illegible]
فرستاده [illegible] و مکتوبات [illegible] او را بغارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت و دران حین سید عز الدین

نقیب

نقیب با سایر سادات مشهد [illegible] ترتیب نموده بعبارت شاهزاده فرستاد و [illegible] زمان [illegible] سلام کشادند
و چون آتش غضب جیو مشتعل بود لب بجواب نگشود و سادات را رخصت جلوس نفرمود ایشان از نماز پیشین تا نماز
دیگر بر پای ایستاده و بعد از آن شاهزاده نازنین سر برآورد و گفت که سپاه را انعامی باید و مبلغ [illegible]
[illegible] فرمایند تا بزودی این مهم ساخته شود جیو [illegible] کس همراه سادات کرد تا پانصد [illegible]
[illegible] آورده و پانصد [illegible] با سایر [illegible] ستانند و بدو رسانند و خود متوجه جام شد و نقیب آن [illegible]
[illegible] شهر برده و جماعتی را [illegible] و همان شب [illegible] که جهت سودا و معامله [illegible] رفته
بود بقتل رسانید و [illegible] مرتب ساخته و چون امیر حسین بدان حدود رسید
باستقبال [illegible] گشته و سادات [illegible] و شاهزاده جیو بعد از وصول جام [illegible]
که شیخ الاسلام شهاب الدین اسمعیل جامی را [illegible] حاضر ساخته ازوی [illegible] هرچند کسان بطلب آنجناب فرستاد
التماس جیو [illegible] بجایی نرسید و شیخ در کوهی [illegible] فرستاد [illegible] و زجری نداد و بنا بر آنکه [illegible] امیر حسین
[illegible] بود روزی جهت آسایش [illegible] توقف نموده دران [illegible] جیو و مکتوب بنواحی دار السلطنت
هرات [illegible] در محاصره آن بلده و تضعیف ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت خواجه احمد حسنی را بشهر فرستاد و طلب مردم
[illegible] ایشان [illegible] برات [illegible] بوده [illegible] سخنان
[illegible] و مکتوب [illegible] امیر حسین [illegible] شهزاده [illegible]
مقاومت [illegible] طرف [illegible] و امیر حسین [illegible] سنه تسع عشر و سبعمایه دران [illegible] نزول اجلال
نموده ملک غیاث الدین [illegible] انعام [illegible] و باتفاق او از عقب جیو [illegible] در حرکت آمده و جمعی از ایشان
گرفته [illegible] در سنه عشرین و سبعمایه کبک خان بن دوا خان در ماوراء النهر از پریشانی
حال جیو خبر یافت [illegible] شاهزادگان [illegible] و رستم [illegible] و پولاد [illegible] و هزار
مرد [illegible] کرده [illegible] و مکتوب [illegible] ایلچی نزد امیر حسین
[illegible] از سپاه خراسان [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] هر کس [illegible] کبک خان [illegible] و چون این لشکر [illegible] رسیدند
شنیدند که سپاه [illegible] کیفیت آن واقعه چنان بود که امرا کبک خان پس از طی منازل
[illegible] روی جیو رسیده [illegible] سرداران سپاهش فرستادند و [illegible] انعام و اکرام و وعده و [illegible]

وآن بیوفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید متنکر ماوراءالنهر شوند و بعد از آنکه شاهزاده تیمور از دور نظر
اعدا انداخت مردم خود را اوکا داده روی بمیدان قتال نهاد و در وقت تصفیه صفوف امرا و ارکان دولتش
حسب المقرر بجانب خصم رفته شاهزادگان جغتای به تیمور تاختند و اول به کجوب رسیده برش از زین در ربودند
و تیمور چاره منحصر در فرار دانسته ایلکای هزار سوار از عقب وارسال داشت و آن سواران سه روز طی مسافت
نمودند تا به تیمور رسیدند و دست باستعمال تیغ و تیر برده بقتلش رسانیدند و سپاه ارغوی ماوراءالنهر اولا شاهزاده
تیمور و چوکی و قراق سلطان را با سایر فرزندان و خواتین او اسیر گرفتند و غنیمت بی‌نهایت بتحت التصرف درآورده
روی به یار خود آوردند و فتنه را آرام و خواطر خراسانیان را اطمینان دادند **گفتار در بیان وقوع فتن**
در ممالک عراق و آذربیجان و قبیل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابوسعید بهادرخان
در آوانی که خبر ویرانی ولایت خراسان و وصول شاهزاده تیمور بعرض سلطان ابوسعید خان رسید و امیر حسین حسب الحکم
حضرت فرعا و روان گردید و بعد از چند روز امیر چوبان بعزم امداد امیر حسین از قراباغ اران بنهضت فرموده
به سلطان شتافت در آن اثنا پادشاه اوزبک از جانب در آمده جمعی از امرای بزرگ در آنجا بودند بزخم تیغ و
سنان بگذرانیدند و چون کریچکان سلطان عالیشان پیوسته با یکدو هزار سوار که در آن زمان در موکب همایون بود
متوجه دفع اعدا گشته بکنار آب کر رفت و فرمود که جمعی لشکریان و نساکر دیگران مانند خط مستقیم بر لب آب فرود آمده
باعلجه بسیار نمایند و در آن طرف آب سپاه اوزبک آن ولایت را یکمک می تاختند می بردند و امیر چوبان این خبر را
در سلطان شنوده دفع اوزبکان را از توجه بخراسان اهم و اولی انگاشت و با دو تومان سوار از جرار السلطان کرده
با اردوی همایون پیوست کسالیون چون حال بران منوال دیدند مضمون کلام العود احمد عمل نموده بازگردیدند و امیر چوبان
از آب گذشته و از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانیدند و قومی را اسیر گرفته بنظر صاحب تاج و سریر آورد
و سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت چوبان نمودن کوشیده پایه قدر و منزلتش بلند گردانید الغا امیر چوبان بعضی از امرا
تومانات که در روز وصول سپاه اوزبک از میدان گریخته بودند موقف پرغو بازداشته بیرا ساق رسانیدند و برخی بچوب
یاساق زد و طایفه را از مناصب معزول ساخت و ایشان کینه چوبان در دل گرفته خاطر بران قرار دادند که بهنگام فرصت
دست بردی نمایند و بعد از آن سلطان بمقر عز خویش باز گشته چوبان روی بگرجستان آورد و پسر خود حسن را
برادر گذاشته بجانب گوجکا ایلکر توجه نموده در بعید فرصت غنیمت شمرده مانند کرک از عقب امیر چوبان بجنبند
و منتهای این خبر بچوبان رسانیده او را ملزم ساختند و بنابر رفع مظنه ابوبکر و ایسنبوقا را جهت تحقیق آن قضیه باز گردانید

وآن دو کس

بدست مخالفان افتاده کشته گشتند و چوبان بعد از رفتن ابوبکر و ایسنبوقا مقبول خود را خالی گذاشته به پسر خویش حسین چوبان
و دشمنان نیم شب انگار رسیده او را هر چند جستند نیافتند و یورت را غارتیده روی باردوی چوبان نهادند و چوبان از
وصول ایشان آگاهی یافته مستعد پیکار گشت و جنگی صعب روی داده هزیمت بر جانب چوبان افتاد و او با پسر خود حسن از آن
ورطه بکنار کشیده به تبریز رفت و خواجه علیشاه جیلانی که آنجا بود چوبان بیک را استقبال نموده و حذاقت بسند به درگاهی آورد
و امیر و وزیر بموافقت یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشتند و چون امرای مخالف مثال تبریزه و حسینی ارتصدوره حکم سلطان
بر قتل چوبان در قلم آورده بودند و بر دم می نمودند و آن حدیث را چوبان شنیده خاطرش دغدغه تمام پیدا کرد بنابر آن
بنای طی مسافت می نمود و خواجه علیشاه پیشتر بخدمت شتافته و از وقوع قضایا پادشاه خبر یافته قاصدی نزد چوبان فرستاد
تا روی خود در السلطانیه رسانید و امیر چوبان بلسان برق خاطف دار الملک ایسنبوقس پادشاه حاصل کرده و آنچه از امرا
دیده بود و شنیده بود بر زبان آورد و از آنجا امرای بزرگ که هر یکی از مهمات سلطان بود و قورمیشی و فیتان و ایسنبوقا بوقا
ایلدورزی و غیرهم از امرا مخالف سپاه ملا انتها از آن وریحان فراهم کشیده و از سفیده و گذشته مستعد پیکار گشته و سلطان
ابوسعید و امیر چوبان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آوردند و در آن اثنا حرم سلطان
جند قوت ایلچیان نزد ارسال داشته او را بجانب پادشاه امیدوار گردانید و سلوک طریق مصالحه ترغیب نموده از
و خامت عاقبت مخالفت تیر سانیدند بر چنین مزخرفات برشاه که اگر سلطان با ما در مقام عنایت باید که وزرا رایت سعید
برافراز دو این سخن مقبول افتاد و چون مخالفان رایات سعید را دیدند در جنگ دیر گشته با هم گفتند که ابوسعید باز
رسیده اند و نیز و رمو فرزوست به پیروگان و سیف و سنان برده از جانب سپاه پادشاه ایشان را حمله نمودند
و در آن اثنا سلطان فرمود که سر ایرنجین و امیر شیخ علی را گردن زده سرش را بر سر نیزه کرده و فرا دو بر آورده **قطعه**
هر آنکس بود دشمن شهریار * بدین گونه چند سرانجام کار * و بار زده خشم و کین امیر ایرنجین از شاه و سپاهیان
تا رایتین استقلال افتاد با تفاق مکوه خویش شاهزاده گجنک مانند سیل فروشان و دریای جوشان عنان بکران بمیدان
تاخت و چون بسیاری از ملازمان موکب همایون را بر خاک هلاک ریخته نزدیک آن رسید که چشم زخمی روی نماید و در این حالی
پادشاه سوده خصال نیز بنفس نفیس بر بدخواهان تاخته سمند براق مانند نهنگ آسا در بحر محاربه انداخت و امرا و سران سپاه
از ملاحظه جرأت پادشاه عنان تمالک از دست داده یکبار بر مخالفان حمله کردند هر نقد با جرار شمشیر از ان پهلوانان
حصار روح بود و تیغ و سنان ایشان بار وان دشمنان مصاحب می نمود **قطعه** بتهادر مغز باکرده مغز نیچون فرد * بزیر گشتها
گشته روان همچو انار روان * حلقه مانند اجل در پای عداران رکاب * رشته دام فنا در دست مکاران عنان * و در خلال آن

بیمن عنایت الهی بوزیده و بموافقت دولت ابوسعید بادی برخاست که چشمهای مخالفان را از رؤیت معزول کرد

یکی باد بر خواست زان کوهسار   بزد بر رخ دشمن شهریار   و امرا خاص را دیده دولت خیره و چشم بخت تیره گشته

مغلوب معرکه قتل رسیدند و ایرنجین و قنقاق و ایسن‌بوقا در پنجه قضا بر بستر گردید و چون سلطان فرمود که ایشان را

به سلطانیه برده از دار بیاویختند و در زیر دار آتش افروختند و باین طریق خرمن حیات آن بی‌خبران را سوختند

و قورمشی و برادرش عبدالرحمن و بوقا ایلدورمشی و آن فراد با کسانی که ازان دریای خونخوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر

سونای گرفتار گردیده متوجه سلطانیه بود افتاده و سونای عبدالرحمن و بوقا را چوبان فرستاد بتیغ تیز بگذرانید و

قورمشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاد و او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان دران محاربه

بنفس نفیس مباشر امر حرب گشته بود مقرر شد که منشیان ملازمت لفظ بهادر را اضافه القاب همایون نمایند

و باین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادرخان فتحنامها نوشته باطراف ولایات ارسال فرمایند الحمد لله علی ازالة

النقایه و نوازل البلیه ذکر بعضی از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان و بیان انتقال خواجه علیشاه از جهان گذران

در سنه احدی و عشرین و سبعمایه امیر چوبان خواهر سلطان ابوسعید بهادرخان شهزاده ساتی‌بیک بنت اولجایتو سلطان را

خواستگاری نموده و پادشاه ملتمس جناب امارت پناه مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف انتقال فرموده و در سنه

اثنی و عشرین و سبعمایه امیر حسین بن اقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم فانی انتقال نموده و بعد ازان سال امیر تیمورتاش

بن چوبان بهوای جمعی از مردم نادان کفار پندار بکاخ دماغ راه داده در مملکت روم سکه و خطبه بنام خود کرد و دعوی آنکه مهدی

آخر زمانست لب گشوده از حکام مصر و شام مدد طلبید تا ممالک عراقین و آذربیجان بحیطه تصرف درآورده با ایشان

طریق اتفاق و اتحاد مسلوک دارد امیر چوبان از حرکت پسر شرمنده گشته ازین معنی با سلطان در میان نهاده با سپاه فراوان

عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد و تیمورتاش چون از توجه پدر آگاه شد از کرده خود پشیمان شد بجهت عذر تقصیرات

و چوبان نوئین امیر تیمورکاشی و قاضی نجم الدین طشتی که همراه آن فتنه بوده گشته تیمورتاش را ملزم فرموده بدرگاه پادشاه

رسانید و سلطان ابوسعید بملاحظه امیر چوبان گناه تیمورتاش را بخشید و او را بار دیگر بحکومت روم روان گردانید و در سنه

ثلث و عشرین و سبعمایه قشلاق بسیار بغداد خاتونی در ولایت سلطان مرتفع شد مفصل این مجمل آنکه در اوایل ایام دولت

اولجایتو سلطان قاضی محمد نام که خطیب همدان بود بنابر حرمتی که داشت قباله کرده بنام بغداد خاتون بنت امیر [illegible]

آورده آنرا بامیر چوبان برده عرض کرد که هر چند ملک بهادر [illegible] در زمان هلاکوخان بغداد خاتون را ملک

بهادر بوده و حالا بحکم ارث بشما میرسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار بغداد خاتون بسیار است و امیر چوبان

این سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود را مصحوب آن قاضی بدان ولایات فرستاد تا ضبط مواضع

از قزوین و همدان و [illegible] درآوردند و این حدیث خوب در میان وقوع یافته هر باره یکی که از املاک مزرعه

شتری دست سکنت کای موضع داخل املاک بغداد خاتون است لا جرم فریاد از نهاد خلایق برآمد و امرا این ضبط

و خواجه رشید زبان بنصیحت امیر چوبان گشادند طوعا و کرها او را از مقام حرص در گذرانیدند تا بعد ازان چند موضع

که گرفته بود قناعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان که اختیار و اعتبار امیر چوبان بمرتبهٔ کمال رسید

قاضی محمد باتفاق دیگری از اهل دیانت خریطه که هر دو ولایت [illegible] مشتمل بر اسباب و املاک و ولایات در آن

نهاده بودند نزد امیر چوبان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه میساختیم ناگاه این قبالجات را که باسم بغداد

خاتونست یافتیم و امیر چوبان حاصل آن مواضع را از دستبرد [illegible] رجال تصور کرده و وکلا او دست تصرف بزراع

املاک عباد دراز کردند و کار بجایی رسید که بسیاری را که هر دو سه هزار دینار محال ارزید مردم از بیم آنکه بگویند که ملک

بغداد خاتون بوده هر دو سه دیناری می فروختند لا جرم آتش در خرمن فراغت بسیار [illegible] افتاده و خواجه علیشاه

جیلانی در باب این مهم با چوبان نوئین گفت و شنید کرده و لایتی در مملکت روم در عوض اسباب بغداد خاتون

از سلطان گرفته بتصرف وکلا امیر چوبان گذاشت و از خاصه خود هفت هزار دینار نقد تسلیم نموده تا امیر چوبان از مقام

دعوی آن اسباب در گذشت و [illegible] بمرور قلم آورده آن قضیه بعد از سالها مرتفع گشت و در سنه

اربع و عشرین و سبعمایه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطباء حاذق در امر علاج آن عارضه نرسید و سلطان

صاحب سعادت از غایت عنایت بعیادت وزیر تشریف برده آن صورت نافع نیفتاد و خواجه در اوجان

جان عزیز بکوار مغفرت رب العالمین سپرد و نعش او را [illegible] سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین

بدارالسلطنه تبریز برده در جوار مسجدی که معمار کرده همتش بود دفن کردند و از وزرای هلاکوخان و اولاد او

غیر از خواجه علیشاه هیچ کس باجل فوت نشده و خواجه علیشاه صاحب رای تدبیر و صاحب وقوف کاردانی در سرانجام

امور سلطنت و [illegible] انصاف داشت و در ایام دولت در مملکت عراق و آذربیجان آثار رفیع مانند [illegible]

و خوانق و رباط و مساجد تعمیر فرموده و مستغلات خوب و مزارع مرغوب بران ابواب وقف نمود و سلطان ابوسعید اولاد

خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش کرده [illegible] منصب وزارت را بیکی از ایشان [illegible]

[illegible] دست داده و بیکبار بر تقریر نمودند و مهم بجایی انجامید که هر چه [illegible] برآن داوند

و مکتوب عزل در کنج خانه نشسته در فکر سرانجام قوت لایموت روزگار میگذرانیدند و منصب سلطنت سلطان ابوسعید

بهادرخان بعد از فوت خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی تعلق برکن الدین صاین گرفت و رکن الدین صاین از اولاد ضیاء الملک
محمد بن مودود بود و ضیاء الملک در زمان سلطان خوارزمشاه قاضی سپاه بوده و رکن الدین صاین چون بمبادی سن
رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوبان انتظام داد و امیر چوبان بواسطه ... در تربیتش می افزود تا او را بوزارت
سلطان منسوب فرمود گفتار در بیان اسباب تغیر مزاج سلطان ابوسعید نسبت با امیر چوبان ... و ذکر ...
... خاتون خوانندگان حکایات پیشینیان و دانندگان کتب و اخبار روایت آورده اند که امیر چوبان را دختری بود که طراوت عارضش
طعنه بر گل گلستان زدی و صباحت رخسارش ماه و مشتری کرده بودی بغداد خاتون نام و امیر چوبان آن حور پری پیکر را
در شهور سنه ثلث و عشرین و سبعمایه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین گورکان بن امیر اقبوقای جلایر که امیر شیخ
حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارت از وست انتظام داده و در سنه خمس و عشرین و سبعمایه سلطان ابوسعید را که در سن
بیست سالگی بود نسبت به بغداد خاتون تعلقی پیدا شده عنان صبر و قرار بیکبار از دست افتاد و اختیار شهریار کامکار از کف
رفت * چو دل در سر زلف مست رفت * اگر شاه اگر بنده از دست رفت * و این بیت که ثبت می افتد از غزلی است که جناب
سلطان در آن اوقات در سلک نظم کشیده * بیا صبا دلم ناخوش جان حزین * که آرزوی دلم در هوای بغداد است * و چون
یاسای چنگیزخان چنانست که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده بحرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید
بکمال اضطرار کسی نزد چوبان روان ساخته شمه از مافی الضمیر خویش اعلام نمود و چوبان از استماع این سخن در بحر حیرت افتاده
آتش غیرت در کانون درونش زبانه زد و جوابی نه بر وفق رضای پادشاه گفت و سلطان لب از آن گفت و شنید بربست
اما از غایت جوانی غباری بر حاشیه ضمیر منیرش نشست و این قیل و قال در آخر تابستان در ییلاق اوجان واقع شد و چون
زمستان نزدیک رسید امیر چوبان بملاحظه آنکه هرگاه بعدی میان محب و محبوب حاصل گردد شاید سورت عشق انکسار
پذیرد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون بقراباغ اران فرستاد و سلطان را طوعا و کرها بقشلاق بغداد برد و بعد از آنکه حضرت دار
السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بیشتر از پیشتر بر شهرستان ضمیرش مستولی گردید * ...
چه پرسیم * کو در دل ... خوابش فزون شد بر غزل * و چون صاین وزیر که ملک نصرت الدین عادل لقب یافته بود تغیر مزاج پادشاه
نسبت بچوبان نویان معلوم نمود ... از افعال و اعمال چوبان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که ... و سنه
تمامی حاصلات ولایت در قبضه اقتدار او ... و با وجود او هیچکس از امرا و وزرا و ارکان دولت را اعتبار نیست
* روز و روز ... فرمان ... * ... * وسخنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده و این
ضمیمه الم عشق بغداد خاتون گشت ... کسی را بار ... بغداد * ... خویش *

امکن و خیر باد جانان خویش * و چون امیر چوبان حال پادشاه را بران منوال دید در خلوتی بعرض رسید که اگر ...
مستحکم سلطانت و سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست * چرا خوش نخندی نگوئی سخن * لیکن هر چه جوابی که
سلطان جواب داد که من زمام اختیار تمام ممالک محروسه را بکف کفایت تو گذاشته ام باید که بر وجهی سلوک نمائی که من
بفراغت توانم بود تا اکنون چگونه روزی میگذرانیده ام و از دمشق خواجه که در آن اوان غایب و سرانجام مهام سلطان
متعلق بوی است شکایت کرد و چوبان متفکر و حیران از حرم گاه سلطان بیرون آمده دمشق خواجه را طلبید و آنچه از وی شنیده
بود در میان نهاد و گفت باید که بوجه نیکو زحمتی بتیه و مساعی جمیله مبذول داری که اگر یکی از من برجیده در
وجود آید سلطان کیفیت خاطر تو از روی من نیارد و نه آنکه جان ما بسبب افعال ناهنجار تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه
جواب داد که من روز و شب پای خدمت در بوستان سلطنت ایشان استاده ام و چشم و گوش باشارت و فرمان
شهریاری نهاده و از هوای نفس خود گذشته ام و بخلاف رای و امر او مرتکب امری نگشته ام اما چند گاه شد که مزاج پادشاه
نسبت بخود متغیر می یابم و سبب این معنی را خبر جانب صاین وزیر امری نسبت نمیدهم چوبان نویان بعد از شنیدن این سخنان
مصلحت در آن دید که روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه برده بوقت فرصت گردنش
را بزند بسیاکتارنو نیابران در وقت رسیدن گل و ریحان در فضای باغ و بستان بهانه ضبط و ربط مهمات ولایات
از سلطان ابوسعید بهادرخان اجازت طلبید و جانب صوب نهضت کرد و امیر کرکیج و امیر محمود و ایسن قتلغ و امیر محمد بیک
و صاین وزیر را مصحوب خویش برد و دمشق خواجه را بدستور سابق در خانه گذاشت و سلطان در آن اوان از بغداد بکنار
سلطانیه نهضت برافراشت و امیر چوبان چون بخراسان رسید شنید که ترمه شیرین و مخالفان خان در حدود کابل منزل
گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گذشته بنابران پسر خود امیر حسین را با سپاهی صف شکن جهت دفع مخالفان فرستاد و
ترمه شیرین خان چون از توجه ولد چوبان خبر یافته جمعی از لشکریان خود را باستقبال روان فرمود و تلاقی فریقین در حدود غزنین
دست داده و از گرد و غبار سواران جهان چشم و کینه ور زمین و زمان اوباش و آخر الامر امیر حسین غالب آمده ترمه شیرین را گریزان
و منکوب خراسان بعرض رسانیده لوازم قتل و نهب بجای آورده و مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند
و اوراق مصاحف و صحف کتب را در زیر دست و پای انداختند و حسن در اواخر شهور سنه ست و عشرین و سبعمایه آن
ولایت مراجعت نمود و بخدمت پدر پیوسته کیفیت حال باز نمود و اما ازوا ما دمشق خواجه بن چوبان بعد از توجه پدر بصوب
خراسان جمیع کلیات و جزویات امر سلطنت را از پیش گرفته در غایت استقلال بسرانجام مهام ملکی مال پرداخت سلطان
ابوسعید نامی از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بر خاطر همایون گران آمده در خلوتی شمه از مافی الضمیر خویش با بعضی ...

در میان نهاد یکی از ایشان مجال جنبش نیافته کشت دمشق خواجه یکی از قشلاقات او که سلطان که در قلعه سلطانیه می باشد
تعلق می ورزد سلطان فرمود که هرگاه دمشق نزد محمود به قلعه رود مرا آگاه سازید و بعد از ان ایام که داخل شهور سنه سبع وعشرین
وسبعمایه بود و غلبه عشق دمشق را بر ان داشت که بحصار رفت و سلطان واقف گشته حکم همایون نفاذ یافت اما هیچکس را
زهره نبود که بر این عمل اقدام نماید ناگاه اتفاقا در ان روز سری چند از قطاع الطریق گرد سیستان آوردند سلطان فرمود
که آوازه در انداختند که این سر جوبان و اتباع اوست که در خراسان بدست امیر کشته شده اند و دمشق خواجه از شنیدن این
خبر یکبارگی شکیبائی از دست داده با کسان قلعه بر ان تاخت و روی بوادی فرار نهاده و سلطان مصر خواجه و آقا لولو را
بگاهشتن او فرستاد انگاه دمشق خواجه در ان روز اسبی که بهترین اسپان الوس بالاکوخان بود در زیر ران داشت مصر خواجه
و آقا لولو بوی رسیدند و آن اسب تیز تک مانند اسب چوبین در بساط شطرنج از رفتار باز ایستاد و دمشق خواجه خواست
که بدست سیاست آن را بگیرانند مصر خواجه لاجرم اراده جنگ نموده و قبضه شمشیر گرفته تا بر کشد تیغ از نیام برسانید
مصر خواجه بوی رسیده خواست که دمشق را بحضرت رسانند آقا لولو گفت که دمشق آنکس نیست که او را بحکم سلطان می توان گشت و
مصر خواجه پیش پادشاه رفته کیفیت حال باز گفته سلطان حب شاهانی انگشترین بوی داد و مصر خاتم را به آقا لولو نموده بضرب شمشیر
مصری روز هره دمشق بالتمام رسانید و در ان روز که ششم ماه شوال سال هفتصد وهفت بود دو ماه خزاین و اسباب تجمل
دمشق خواجه بباد غارت و تاراج رفت و متعلقان بعد از آن روز تا آن ساعت بدست لوف سام از مال دمشق غنی
گشت و چون مهم از هم بگذشت سلطان ابوسعید بهادر خان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امرا خراسان فرستاد که در گرفتن و
کشتن جوبان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و به اطراف و اکناف ولایات فرامین مطاع ارسال نمود که از در ... بیرون
و جوبان ... و بعضی لقب سلطانیه ... و در باب جنگ ... و احکام
... نفاذ یافت و قاصد سلطان در باب ... جوبان رسید و نشان واجب الاذعان بایشان
رسانید ایشان را ... مخالفت جوبان محال نمود لاجرم باتفاق پیش او رفته کیفیت حال باز گفتند و او رضا قبل دمشق خواجه
ابراز نموده ... مخالفت ... رسم بجای آوردند و جوبان بر فوت پسر جزع و فزع نموده و چون مجلس ... شکست
... امیر حسن ... رسانید که من بعد صحبت سلطان ابوسعید ... و بر عهد و پیمان امرا اصلا اعتماد
نتوان کرد مصلحت دولت اینست که یکی از سلاطین ... سلطان ابوسعید ... از سلاطین الوس جغتای ... طلبیده
... ممالک ... سلطان ابوسعید ... و هرگاه ...
... روی بعراق آورده ... و جوبان ... و کثرت لشکر ... خویش

مغرور شده گفت علاءالدوله ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال کی بخاطر تواند گذرانید الحاصل چون
وزیر دید که مجموع ایام آن فتنه ... بحضور طلبید و علاءالدوله را گفت که بتمام مهم او قیام نموده ... وزیر متحیر شده مجال قیل و قال نیافت
و از علاءالدوله التماس نمود که مرا از میان بدر ... علاءالدوله پرسید که سبب این فتنه چیست ملک فخرالدین بجانب جوبان نگریسته
گفت نظم ... زیرا که کشتی آن * کند بر کسی اعتماد از جهان * نباشد بجز تیغ فرجام آن * همین است آخر سرانجام آن
بعد از آن امیر جوبان با هفتاد هزار سوار که در ان زمان همراه داشت رایت توجه بجانب عراق بر افراشت و در سمنان برادر نشست و
امیر جوبان نوبا را سوگند داد که با وی مخالفت نکند و چون منازل و مراحل قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه
شیخ رکن الدین علاءالدوله در رفته نوبت دیگر رفته در مجلس شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورد که از ادای
کردن نشود و از آنحضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات نموده بزلال موعظت و نصیحت آتش غضب سلطانی را فرو نشاند
و دیگر نسبت باو در مقام عتاب آمده و جمعی که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده اند بوی سپارد و شیخ رکن الدین علاءالدوله
ملتمس جوبان نویان را بشرف اجابت اقران داده متوجه اردوی پادشاه جهانبان گشت و بعد از وصول سلطان عالمپناه
تعظیم و احترام شیخ قیام نموده و او را در پهلوی خویش نشانده و بدو زانوی ادب بنشست و شیخ در باب صلح جانبین
و انطفای نایره نزاع و ... سخنان بر زبان آورد و سعی موفور بتقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و جوبان صورت
موافقت روی نماید اما پادشاه و امرا آن اصلا بسمع رضا نشنوده اند و در مقام مخالفت و محاربت راسخ دم و ثابت قدم
بودند لاجرم شیخ ... آنچه گفته بود و شنیده بسمع جوبان رسانید و او را از کشیدن شمشیر در روی ولی نعمت
منع نمود جوبان ... روان شده چون بمنزل ... رسید میان او و اردوی سلطان یک روزه راه
امیر محمد بیک که خال سلطان بود ... با سی هزار سوار ... جوبان را بر طاق نسیان نهاد
سلطان پیوستند و جوبان بر باقی امرا و لشکر بی اعتماد شده از راه ... روی بولایت خراسان آورد و سایر
... جوبان ... پریشان گشته جوبان ... سلطان بود اجازت داد که پیش برادر
رود و خود ... بدان منزل ... شده عازم
گشت که در جوار ملک غیاث الدین کرت که ... بود روزی چند بسر برد ... آورده که
ملوک هرات ... * ... دانشمند بهادر را ... قتل نمود
و امیر ... جوبان ... رسیده بود ...
ملک غیاث الدین ... لوازم انسانیت بجای آورده ... اظهار اخلاص و نیاز مندی کرد

و دران ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه چوپان را تا بسازد [illegible] و بحکم [illegible] هر چه کرده بعذر اعوان [illegible]
نفس خود را از کرده و ملک حقوق و ترتیب و رعایت چوپان را نابود انگاشته جلاد را بجهت قتل فرستاد و چوپان [illegible]
اضطراب نموده درخواست کرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس مبذول نیفتاد آنگاه دل بر واقعه نهاده [illegible]
فرمود اول آنکه سرش را از تن جدا سازند و اگر خواهند که نشانی بارد و فرستند یک انگشت او را که در سرانگشت [illegible]
دیگر آنکه پسر او جلاو خان را که جوانی بود در کمال فضیلت و جمال و از خواهر سلطان ابوسعید دولندی بنت او [illegible]
تولد نموده بود زنده بدرگاه ارسال نمایند تا چون سلطان را چشم بر وی افتد بوفور خویشی در حرکت آمده خونش بجنبد
سیم آنکه کالبد او را بمدینه رسول برده در عمارتی که دران بلده طیبه ساخته بود مدفون سازند ملک عنایت فرموده
درین [illegible] اشارت نمود تا جلاو خان را بجهت ملک ساخت و انگشت او را بعراق روان کرد
آن نشان در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمایه باردو رسید و حکم شد که آنرا در [illegible] و بازار آویختند و در [illegible]
هر سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده در اثنای راه شنود که بغداد خاتون در حرم پادشاه
در آمده [illegible] اعتبار بسیار دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافته بخراسان بازگردید تا جلاو خان را [illegible]
و خود [illegible] سلطنت ایشان شتافته در [illegible] فایز شد اما بواسطه اعتبار بغداد خاتون بتهمت
از پیش رفت ملک [illegible] و موقوف کرده بعد از آن بخراسان فرستاد که تابوت امیر چوپان و جلاو خان را
باوجان آورده آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار [illegible] افزود و حاجیان را فرمود که آن دو تابوت [illegible]
[illegible] بمدینه رسانیدند [illegible] موجب فرموده عمل نموده [illegible] تابوت را بحمل بود
[illegible] جاجیان [illegible] همراه خود بمدینه طیبه برده در جوار مزار فیض آثار امام علی مقام
حسن بن امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیهما السلام دفن کردند [illegible] عمارت امیر چوپان در قبله مسجد رسول صلی الله علیه و آله
بوده [illegible] دران موضع [illegible] سوادب می بود و در [illegible] مذکور است که امیر چوپان [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] را داده وظایف طاعات و عبادات می گماشت و در راه معمور [illegible] عمارات عالیه کرد
آثار [illegible] طرح انداخت و آب جاری [illegible] آورده آن واسطه آن طایفه [illegible] معمور ساخت

ذکر اولاد امیر چوپان چوپان نه [illegible] پسر بوده [illegible] امیر حسن [illegible]
[illegible] در ایام دولت سلطان ابوسعید بهادر خان که در اصفهان و فارس حکومت می نمود و در ان اوان
که امیر چوپان از سلطان گریزان گشت حسن [illegible] از اصفهان [illegible] بخوارزم رفته [illegible] از قبل پادشاه

او [illegible] ان ولایت حکومت میکرد و لیکن رعایت نموده نزد خان خود فرستاده و خان ایشان [illegible]
[illegible] او را ساخته با سپاهی بحرب [illegible] روان ساخته و امیر حسن را از آن جنگ [illegible] در گذشت و [illegible]
آوان [illegible] عازم عالم آخرت گشته و دو پسر دیگر امیر حسن که حاجی بیک و [illegible] حسین نام داشتند
حاجی بیک [illegible] شیخ حسن کوچک زهر داد و [illegible] حسین را سلیمان [illegible] فرستاده و پسر دوم امیر چوپان
امیر تیمورتاش بوده و او جوانی [illegible] بود [illegible] روزی چند در یکی از اقلیم [illegible]
روم [illegible] بعد از آن [illegible] امیر [illegible] و [illegible] اشراف و اعیان مملکت را
[illegible] احسان و انعام [illegible] نموده [illegible] تیمورتاش در مقام عنایت و التفات سلوک نموده
و چون [illegible] آن ولایت معتقد او شده [illegible] که مبادا خروج نماید [illegible] فرصت تیمورتاش را
[illegible] ساخته نزد سلطان ابوسعید فرستاد و آن سر در شوال سال [illegible] و هشت [illegible]
[illegible] و تیمورتاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف [illegible] و ذکر ایشان در [illegible]
آینده از ساعدت وقت ما مولت و پسر سیوم امیر چوپان دمشق خواجه بود که کیفیت کشته شدن او در [illegible]
آمد و دمشق خواجه [illegible] که از [illegible] دلشاد خاتون که [illegible] سلطان [illegible] از جمله [illegible] و پسر چهارم
امیر چوپان محمود بود که در [illegible] حکومت می نمود [illegible] در سال قتل پدر بدست لشکریان سلطان افتاده [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible] و امیر شیخ کوچک مسموم [illegible] و [illegible]
این چهار پسر امیر چوپان با بغداد خاتون از یک مادر بوده اند و پسر پنجم چوپان جلاو خان است که ذکر شهادت او سابقا
[illegible] و پسر ششم امیر چوپان [illegible] بود و [illegible] پسر سابق [illegible] دختر او [illegible] سلطان
و پسر امیر چوپان که [illegible] بوده اند و ذکر ایشان [illegible]

ذکر مشرف شدن بغداد خاتون بمناکحت سلطان ربع مسکون

[illegible] آیات [illegible] الله تعالی
[illegible] که [illegible] آید ازو [illegible] آید ازو که دشمنی [illegible]
آید ازو [illegible] حالات مذکور و حکایات مسطوره
[illegible] شدن چوپان و اولاد [illegible] بغداد خاتون بنت چوپان [illegible]
[illegible] صاحب تاج و سریر [illegible] مواصلت آن [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] نبود [illegible] جهان [illegible]

کوشش امیر شیخ حسن روی بدین حیله که تواند اورا از سر بغداد خاتون بگذراند قاضی حسب فرمان نزد امیر شیخ حسن رفته
عباراتی که داشت شمه‌ای از میلان خاطر پادشاه بر آن مفارقت و مرافقت عرض کرد شیخ حسن را ترس جان و وقوف آن در
باز بر دامنه مساعدت علانان اختیار نمود و چون زمان عدت منقضی شد و علیه سهوت منقضی گشت سلطان اورا
بحبالهٔ نکاح در آورد و بغداد خاتون پای بر مسند عزت و در پیش قرب نهاده و در امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت
و بار دیگر مهمات جهانبانی صفت سامان پذیرفت بیت بلی عشق است پرافسون و نیرنگ کهی صلح آورد کاهی جنگ
و در شهور سنهٔ ثلثین و سبعمایه جمعی از حاسدان بسمع اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون
مراسلات پنهانی واقع است و سلطان را این سخن باور آمده از موقف سیاست حکم بقتل شیخ صدور یافت و مادر
شیخ حسن که عمه سلطان بود خون اورا درخواست کرده پادشاه بخشید اما اورا بقلعهٔ کماخ فرستاد و بغداد خاتون را
از نظر اعتبار بینداخت و بعد از چندگاه کذب مفتریان نزد پادشاه جهانبان بتحقیق پیوسته بار دیگر بغداد خاتون مقام
عنایت و التفات شد و حکومت روم را با امیر شیخ حسن تفویض فرمود گفتار در بیان صاحب سعید خواجه غیاث الدین
محمد بن خواجه رشید و ذکر سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابوسعید بظهور رسید خواجه غیاث الدین محمد که ارشد
اولاد خواجه رشید الدین فضل الله بود و مبادی عنفوان آن جوانی را که خلاصهٔ اوقات زندگانیست باکتساب
فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی مصروف نموده بود در اندک زمانی حقایق اکثر علوم معقول و دقایق بیشتر فنون منقول
منظور خاطر گشت و حول حالش بحلیهٔ اصناف فضل و هنر آراسته گشت رایت سخاوت برافراشت و بطلاقت لسان و فصاحت
بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و استقامت ذهن مشهور گشت و هم در ایام شباب بگذاردن حج اسلام
و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام مشرف شده از ارتکاب منهیات در گذشت و در آن اوقات که سلطان
ابوسعید بهادرخان امیر چوپان و دمشق خواجه را بعالم بقا فرستاده عنان توجه بجانب قزوین انعطاف داد
امرا و ارکان دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام ملکی و مالی را در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث الدین محمد نهادند
و از اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد را در امر وزارت با آنجناب شریک کرد ابتدا اما بعد از انقضاء هشت ماه خواجه
علاء الدین محمد بر شغل استیفا رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر کریم ذات و مستغنی بر مسند وزارت
نشسته باجرای مراسم عدل و احسان و اعلام معالم امن و امان و استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و
زراعت قیام و اقدام نمود و در تشیید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین صلوة الله علیهم اجمعین جد و
اجتهاد تمام فرمود و نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب افضالش نشو و نما پذیرفت و در ریاض امانی علما دریائی از

قطرات احسان بی پایانش صفت طراوت و نضارت گرفت بیت تا هاتف دولت نوید داد آواز بر عالمیان شد
در رحمت باز بر انهٔ سر این کهن جهان کرد طمع کیکبت جوان نوجوان کرده باز و چون رایت اعتبار و اقتدار خواجه غیاث الدین
محمد در غایت ارتفاع و اقتدار سر بفلک دوار کشید مجموعهٔ نسبت که خاندان رشیدی بآن دچار گردیده بود منسوخ شد
و بمقتضای سکون سیرت خلاف عقیدهٔ آن جماعت بعد از منظور نظر مکرمت گردانید بیت و ستارگان بی محروم نوکه با خاندان
نظرداری از فروع مجد و شرف و فضلای آفاق مولانا کمال الدین عبدالرزاق لمعان این حکایات بر صفحات
مطلع السعدین آورده که ناری طغای ولد کوچ ... کیسه در اوایل سنه رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابوسعید
می بود و امیر دمشق خواجه بن چوپان امارت ظلم و طغیان و ... احوال او مشاهده فرموده چنان ساخت که مانند مکث و
او بار آنجا مدار ... سلطان کامکار میگذشت و ناری طغای استغاثه نزد امیر چوپان برده چوپان از غایت ... قضی
دمشق خواجه را از مضمون آن منع کرده و بار دیگر ملازمت پادشاه بر میان بسته منتظر فرصت می بود تا تغیر مزاج صاحب تخت و
تاج دانست که با ایشان قیام نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال آن دودمان سعی بسیار کرد تا آورده خون ایشان
بر سبب مدعای او از پیش رفت و اموال و جهات او وان از خزانه کاشانه امیر چوپان و اولاد او بگرفت رایت ...
و بحکم یرلیغ ضبط ولایات خراسان ... پناه ... خواست و پس از آنکه بولایت رسید بجنگ ملک غیاث الدین کرت آغاز
فساد و ... کرده ... تومان هرات را بحکم ... در آورد اما چون خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملک و دین
و آن مهم را از پیش نتوانست برد و در وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب هرات میرفت ناری طغا
یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکریان همراه فرستاد تا یراق و جهات ملک ... غارت و تاراج رفت
و در ولایت خراسان دست تطاول و بیداد بر آورده اموال مسلمانان را بناحق می ستاندند و هر چند روز بطمع اخذ مال
بکران اطراف ولایت دیگر میراند چون خبر این افعال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید در غضب رفت تا ... را
جهت کسر سورت و شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و ناری طغای قبل از وصول ... تمور جز خشم سلطان را
سبب ... دانسته بود جهت تدارک متوجه گردیده و در اثنا راه قزوین امیر ... هر یک ... دیگر رسیده ... خلوت کرده
در مراسم اقتدا و انعام ... آورده و خواطر اصحاب ... مبارک بر آن قرار او ... بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را
بقتل سازند بعد از آن در مقام ... آمده مراتب جناب شاهزادی را ... گردانیده و چون سید ... شده
امیر علی پادشاه نیز با ایشان در این امر موافقت نموده بود ... او فرستاده کیفیت ... خود را اعلام فرمود
و ضباط خود مواضعه کرده که ناری طغای سلطانیه رود و ... پادشاه را در بعضی ... موافق سازد قول المطلوب

والا شکر ... بعد از ... حیات سلطان ... اعلام ... تا شتیمور در قزوین متوقف شده
[illegible] طغای ... سلطان ... علوم ... [illegible]
... برادران ... آغاز نهاد ... طغای ... امیر ... [illegible]
اتفاق خود تا شتیمور ... پادشاه را ... آورده ... موافقت ... [illegible]
با خواجه غیاث الدین محمد ... گفت سلطان ... [illegible]
... طغای ... [illegible]
خواجه غیاث الدین محمد ... [illegible]
سلطان ... گفت ... خواجه ... [illegible]
... طغای ... [illegible]
خواجه آغاز تواضع و چاپلوسی کرد و گفت ... پادشاه ... [illegible]
خواجه این سخن را قبول فرمود ... پادشاه ... طغای
بیرون رفته و ... خواجه غیاث الدین محمد ... [illegible]
... سلطان ... طغای ... [illegible]
سلطانی ... پادشاه ... [illegible]
... طغای ... خواجه ... پادشاه ... [illegible]
... سلطان ... طغای ... [illegible]
آن ... خراسان ... [illegible]
سلطان ... [illegible]
... طغای ... [illegible]
[illegible]

... طغای را ... [illegible]
... امیر محمود شاه ... [illegible]
سلطان ... فارس حکومت می نمود ... [illegible]
ولایت را ... امیر محمود شاه در شیراز ... [illegible]
... امیر محمود شاه و ... امیر سلطان شاه
... امیر محمد ... [illegible]
... سلطان ... [illegible]
... امیر ... [illegible]
بود سلطان ... پادشاه ... [illegible]
... خواجه غیاث الدین محمد ... امیر محمود ... امیر علی قوشچی فرستادند ...
... سلطان ... محمود شاه ... اصفهان
... محمود شاه ... [illegible]
... محمود شاه ... ذکر وفات پادشاه ... سلطان ابوسعید
... سلطان ... [illegible]
... سلطان ابوسعید بهادر خان ... [illegible]
پادشاه ... سلطان ... [illegible]
... پادشاه ... [illegible]
... سلطان ابوسعید
... بغداد خاتون ... [illegible]
... بغداد خاتون ... پادشاه ... [illegible]
... بغداد خاتون ... [illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد از آن دل شاه و خاتون را در سلک نزد واکشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره مدبر طلیعت سلطان
ابو سعید دست از تنعّم امور بدن کوتاه کرد روح شریفش روی بجانب ریاض قدس آورد و افسر سریر سلطانی که بسر فقید بود
تخت آورد روی بر سر خاک نهاد و تخت فیروز بخت خاقانی که از وجود سکندر عار میداشت خوار و زار در گوشه افتاد جب کر بکرد
سوزه بخت کی پاینده بعید جب بر زوال دولت سلطان اعظم ابو سعید امرا و ارکان دولت در لباس سوگواری معاودت فرمودند
نعش او را بکاشته سلطانیش را تجهیز و تکفین و تدفین کرده سلطانیه بردند و در حضیرتی که در نواحی آن طرح [illegible] مصطلت
نهاده بودند بخاک سپردند جب روانش همیشه پر از نور باد و مرقد جهان شاه و مغفور باد ذکر بعضی از مشایخ عظام
بوده اند [illegible] از جمله عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان ابو سعید بهادر خان
بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش بشرف وجود وجایف الجود صافی طوی افزان داشت که باطن محجبه میامنش مطلع اشعه
لمعات فتوحات الهی بود و ضمیر منیر فیض پرورش مسطر انوار حقایق نامتناهی می نمود و دیده بصیرتش مشاهده اسرار
عالم بالا بود و ذات هدایت صفاتش که برگزیده دست قدرت جب امامت نژاد و کرامت سیر جب ملاذ خواص کرام بشر از بطون
بتول و زینت امام جب ز نسل محمد علیه السلام جب یعنی سلطان اتقیا معارف شعار مقتدای اولیای مواهب آثار قبله اصحاب
علم و عرفان مقتدای ارباب تحقیق و ایقان مخصوص سعادات ازلی و تاییدات لم یزلی شیخ صفی الدین اردبیلی [illegible]
روح الله [illegible] صوامع [illegible] و دران اوقات [illegible] نزدیک [illegible] آستان [illegible]
کعبه حاجات مید [illegible] و پیوسته نقش ارادت و اخلاص [illegible] لازم الاحترام بر الواح خاطر می نگاشت [illegible]
کلاه [illegible] هر گز [illegible] اطاعت فرمان فرمای ربع مسکون یعنی حضرت
شاهی دین پناهی خلد الله ملکه و سلطانه [illegible] از احوال قدوه اولیا [illegible] حضرت است مرقوم
خواهد گشت درین مقام خامه مشکین شمامه [illegible] دران باب در گذشت و دیگری از مشایخ آن زمان شیخ [illegible]
[illegible] که بشرف علم و عمل اتصاف داشت [illegible] و تکالیف دیوانی از رعایای قزوین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] آن [illegible] وفاتش در سنه اثنی و عشرین در بلده
مذکوره اتفاق افتاد و هم آنجا مدفون شد و دیگری از آنجمله شیخ سعد الدین [illegible] که در سلک [illegible]
شیخ نور الدین [illegible] و شیخ سعید الدین [illegible] حمد الله مستوفی غازان خان و امرا [illegible]
[illegible] سلطان شد وفاتش در ماه محرم الحرام سنه ثمان و عشرین و سبعمایه در قزوین روی نمود و مدت عمر شیخ هشتاد و
چند سال بود و از آنجمله دیگری عارف [illegible] شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی است و حمد الله مستوفی که معاصر آنجناب

بود و در تاریخ گزیده فضلی نموده که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون عمل پیشه بود و پدرش
بمرتبه وزارت رسیده بعد از آن تایب شده و در عبادت و ریاضت عالی رتبت بود و در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین
علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی در اصل از ملوک سمنان بوده و در سن پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت شغل گرفت و در
یکی از حروب حالتی بوی رسیده و در شهور سنه سبع و ستین و سبعمایه بوقت مراجعت از حجاز در بغداد بصحبت شیخ نور الدین
عبد الرحمن کسرقی رسیده و در سنه تسع و ستین و ستمایه اجازت ارشاد یافت و بعد از [illegible] در خانقاه سکاکیه در حضرت
شانزده سال صد و چهل اربعین آورده و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر بجای آورده بود و وفات شیخ رکن الدین
علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم ربیع سنه ست و ثلثین و سبعمایه در برج احراصوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیره قطب الدین
عماد الدین عبد الوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت سال بود و از نتایج شیخ رکن الدین علاء الدوله
کتاب مکاشفات مشهور است و دیگری از آنجمله شیخ اوحد الدین اصفهانی است در نفحات مسطور است که میان اسنح
افتاده که شیخ اوحدی کرمانیست و این نسبت مبنی از آنست و شیخ اوحدی را دیوان شهرت در غایت لطافت و عذوبت
و در جام جم مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه شیخ سنایی جام جم نام و در آنجا بسی لطایف درج
کرده است و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه آن کتاب را باتمام رسانیده وفات شیخ اوحدی در [illegible] اتفاق افتاد
و در مراغه مدفون شد رحمة الله علیه و از جمله اعاظم آن زمان یکی قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین احمد الایجی است
و آن جناب سرآمد فضلای محققین و افضل علمای مدققین بود و در مبادی ایام شباب تکمیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و
اصول موقوف گشته با فاده مشغولی میفرمود و همواره با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت مسلوک
میداشت و پیوسته درج و شنای آنجناب آصف جاهی را بر وجه احسن صفات خود می نگاشت شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه
و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی و بیان از جمله مؤلفات آن فاضل خجسته صفات که بنام نامی خواجه غیاث الدین
بود در سلک تحریر کشیده والحق کمال دانش خود را در آن رسایل فواید طبع مبارک ظاهر گردانیده وفات قاضی عضد الدین
در سنه [illegible] روی نمود علیه الرحمة و الرضوان من الملک الرحیم المعبود و دیگری از آنجمله واقف مواقف نکته پردازی حافظ
عبد الرزاق [illegible] است و انتخاب بر نسبت بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص تمام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را باسم
آنجناب تالیف نمود و از آنجمله دیگری مولانا قطب الدین رازی است که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت
و وفاتش در بغداد در سنه ثلث و عشرین و سبعمایه اتفاق افتاد و از شعرای آن زمان دیگری مولانا جمال الدین صفی است
در سلک منظومات اوست جب از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد جب جانها بحسش ذره باره [illegible] فخر الدین [illegible]

ابی بکر بن حمدالله مستوفی قزوینی است و این مطلع از جمله منظومات اوست ٭ صد گره دارد از آن زلف معنبر زده‌ای ٭ عالمی را بهم
برهم زده‌ای ٭ و از جمله مورخان آن زمان یکی برادر فخرالدین فتح‌الله **حمدالله مستوفی** است که در نوبت کفایت خواجه رشیدالدین فضل‌الله
و برادرش خواجه غیاث‌الدین محمد انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آن صاحب‌زاده سعید تصنیف کرد و از جمله مولفات
حمدالله دیگری نزهة القلوب است و از آن کتاب کمال فضل و جامعیت حمدالله مستوفی بوضوح می‌پیوندد و بسیاری از نوادر
و عجایب عالم در آن مشاهده میگردد ٭ **ذکر ارپاخان** ٭ نسبت ارپاخان که او را قبل از وصول بمرتبه سلطنت ارپاکاون میگفتند
باریق بوکا میرسد و سلطان ابوسعید بهادرخان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکوخان کسی که شایستگی
امر پادشاهی داشته باشد نمانده این کار باولاد اریق بوکا میرسد و در آن وقت که سلطان بسکرات موت گرفتار شده بود خواجه غیاث‌الدین
رشید قاصدی بتعجیل بجانب ارپاخان فرستاده او را طلبیده بود و چون سلطان درگذشت روز دیگر امرا و اعیان
چنانچه رسم و آیین ایشانست ارپا را بر تخت خانیت نشاندند آنگاه کفش و کمر و کلاه را بنهاده نوای جشن و سرور
عشرت بدرگاه آسمان جاه رسانیدند و روز دیگر ارپاخان زبان بستایش سرداران و نوئینان گشاده گفت من مانند سلاطین سلف
بتجمل و تنعم مقید نیستم عوض تاج زرکار کلاه نمدی و بجای کمر فیروزه کار رشته کفایت است از آنکه متابعت و موافقت
و از من مرحمت و شفقت و مناسب ارکان دولت امرا بدستور زمان سلطان ابوسعید مقرر ساخت و روز جمعه سکه
در خطبه او را لقب معزالدین والدنیا خواندند و بی شایبه تکلف و حاجت تصلف شیوه سلطانی قبایی بود بر بالای او
و تشبیه‌ها بان خلعتی بود قامت قابلیتش را برازنده ٭ ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو ٭ زینت شاهی از فرق از لوای
اما چون ربقه اقبال دولت افتاده بود و روزگار ناسازگار آن شهریار عدالت شعار را امان نداده هم در اوایل ایام اقبال
اختلال باحوال ملک و مال راه یافته امیر علی پادشاه خروج نموده و در سابع عشر رمضان سنه ست و ثلثین ما بین الجانبین محاربه واقع شد
و ارپاخان منهزم شده و وزیر بی‌نظیر گرفت و خواجه غیاث‌الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته و اسم
او مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن ارپاخان نیز بچنگ دشمنان افتاده در سیم شوال همان سال در مقام او جان از
عقب وزیر روان کرد ٭ **ذکر ... الوزرای دولت ارپاخان و ذکر بعضی از سانحات ایشان** چون ارپاخان
بر سریر سلطنت تمکن یافت و بوده اند که در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان معتبر بوده اند بعضی
زمام امور ملک و مال در قبضه اقتدار من ... خواهد کرد و ... انتقام ... بعضی از امرا و اعیان دولت را پیش
ملت ساخته گفت ... خاتون را که بنظر استحقاق در روی می‌نگریست بدوستی پادشاه او دیگ و زهر داد سلطان
ابوسعید منهزم ... در اواخر ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمایه بقتل فرمان داده و خواجه لولو در حمام آن سم الم

شربت شهادت چشانیدند آنگاه ارپاخان در زمستان لشکر بجانب شروان کشید زیرا که پادشاه اوزبکان بکنار آب
کر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب ارپاخان مظفر و منصور بدار الملک مراجعت نموده و شاهزاده ساتی
بیگ بنت اولجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش درآورده و در روز ... استنکاح امان امیر محمود شاه
اینجو از آن جهت که یکی از اولاد هلاکوخان در خانه خود پنهان کرده و داعیه خروج داشت اولاد امیر محمود شاه امیر مسعود شاه
و امیر شیخ ابواسحق از تبریز پای در دامن گریز نهادند مسعود شاه بروم نزد امیر شیخ حسن رفت و شیخ ابواسحق ... بکرت ...
امیر علی پادشاه بود که خال سلطان ابوسعید بهادرخان بود و از مخالفت ارپاخان توکل قتلغ را که ... دو کدای
قاآن می‌پیوست ... خورشید منظر ... سیاست کرد و مقارن آن حال زمره‌ای از امرا مانند امیر محمود
ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیکروز و محمود بیلتن که بحکم سلطان ابوسعید خان مقید بودند از بند نجات یافته
بملازمت ارپاخان شتافتند اما بمقتضای عادت جبلی ... در اشتعال نیران فتنه سعی می‌نمودند و در آن اثنا
دلشاد خاتون که از سلطان ابوسعید بهادرخان حامله بود از اردو گریخته نزد امیر علی پادشاه رفت و او در پادشاه و
معصومه حاجی خاتون که بر سلطنت ارپاخان ... و حال آنکه امیر علی پادشاه از قوم اویرات بود و از نسل تنکروز
بن کره ... در زمان قوبیلای قاآن پیوسته با اریق بوکا جد اعلی ارپاخان مقابله و مقاتله می‌نمود لاجرم بمقتضای الحب
یتوارث والبغض یتوارث امیر علی عداوت ارپاخان پیش‌نهاد همت ساخته موسی خان بن علی خان بن بایدو خان را
بپادشاهی برگرفت **ذکر ... موسی خان و امیر علی پادشاه ... ذکر ارپاخان و وزارت ...**
چون امیر علی پادشاه با خیل و سپاه مستظهر بموسی خان ... السلطنت ... همت بر دفع ارپاخان مقصور گردانیده
... این خبر بارپاخان رسید ... صاحب رشید سعید خواجه غیاث‌الدین محمد
روی بمیدان قتال آورده و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امرای مخالف الجانب نزد خواجه غیاث‌الدین محمد فرستاده
پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه با امیر علی پادشاه تفویض یابد که این فتنه تسکین گیرد
وزیر بدین سخن التفات نکرد و بر زبان آورد ٭ **قطعه** ٭ نشوم خاضع عدو هرگز ٭ گرچه بر آسمان کند مسکن ٭ با رکیکی ...
... در خلال آن احوال ارپاخان ... از امرا ... امیر علی پادشاه
... خواجه غیاث‌الدین محمد ... وجود و عدم ایشان ... گفت ٭ چه حاجت
... روز چهارشنبه سابع عشر رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمایه ...
با یکدیگر ملاقات افتاد و حربی در غایت صعوبت دست داد و در اثنای اشتعال نیران ... شعله افروز

محمود ایلس قتلغ و سلطان بنک و نوز از اربا خان روی گردان شده با امیر علی پادشاه پیوستند تا آنکه موسی خان بدو پیکار
ظفر قرار گشته پادشاه و وزیر هر یک بطرفی گریختند و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در سرکندان مرغه
دستگیر کرده نزد امیر علی پادشاه بردند امیر علی پادشاه اگرچه از آن وزیر صاحب تدبیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم
نوازش و اکرام بجای آورده میخواست که جان آن وزیر شش اسپی ببخشد اما سایر امرا در شهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام
بتقدیم رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور آن خواجه عادل عالم فاضل نوازش را شهید کردانیدند و از پادشاهزادهای خواجه
روز چند در ولایت شبانکاره گرفته او جان بردند و بحکم موسی خان پادشاه و امیر محمود شاه اینجو سپردند و ایشان در بیست
شوال سال مذکور بقصاص پدر او را بقتل آوردند و معنی آیت فمن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ظاهر گردید و بعد از آن
واقعه ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمان غارت و تاراج یافته چندین کتب نفیسه
و اوانی مرصع و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن نوشتن و گفتن برنتابد و از صعوبت بیست
آن وزیر دانا و منقبت علماء اعلام دایع مکرمت از سر صفا و فضلای کرام را مهجوری از حلقت شکیبائی دست داد
یکی از ایشان مرثیه چند در مرثیه آن وزیر پادشاه نشان در سلک بیان کشید چند بیت از آن که خاطر بود در سلک تحریر
منتظم گردید نظم جای آن هست که خون گریان امروز * هر سر از دست چرخ خاک کنند * دردمندان مهد از سر درد * جامه در بر چو صبح چاک کنند
الغیاث الغیاث درگیرند * ناله و آه دردناک کنند * که وزیری آن چنین عزیز را * کین چنان جاری هلاک کنند * و در باب جود
و سخاوت و رعایت علما تفاوت روات حکایات از آن وزیر فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در این
اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بر مسند فرمان دهی نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین
بمجلس شریفش رسید و در اثنای محاوره امیر از آن پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان
رعایت و عنایت بیشتر یافتند یا در این اوان قاضی عضد الدین تبسم نموده جواب داد که صورت حال این فقیر است
که تو چه مدت عطابخش کاتب من اشارت کرد و بموجب آن التفات آن مقدار اسباب و املاک بحصول پیوست که هر سال
نواب دیوان شما عشر حاصلات آنرا سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من میستانند و امیر شیخ ابو اسحق از تفصیل
این اجمال سوال نموده قاضی گفت که یکی از عادات آن وزیر خجسته شیم آن بود که در هر شب جمعه با امرا و موالی طرحی که مجلس
کرا از صفحات باطن فرخنده سیما مشق حکایت میکردی می نشست و از نکات رحلی اختلاف مرا بهم در آن مجلس حاضر میشد
و اول نوبت که من در آن انجمن رسیدم در صف که وزیر بر سر منزل گزیده بود جای یافتم و وسط صف دیگر نشسته
در اثنای قال و قیل بر بعضی از افاضل که بر من تقدیم نموده بودند غالب آمدم این امر بر این اهل فضل و کمال ظاهر شد

و بعد از وقوع مباحثه علمی از پس سخن من سبقت نمی نمایند
و در آخر کار نزدیک تر بجای خود میدادم

اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر تمامی مردمی که در آن صف جای داشتند مقدم نشستم و بار دیگر بحثی در میان افتاده
بار دیگر مرا غلبه دست داد و وزیر اشارت فرمود که نزدیک تر در صف بنشین و من در صفی که آنجناب نشسته بود رفتم
و چون سیوم نوبت در بحث بر علماء مجلس فایق آمدم اشارت نمود بی واسطه مرا در پهلوی خود نشاندند و در وقت ختم
ادای آن مجلس را بمن انعام فرمود و خواص مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آنجناب را در باره من
بدین مرتبه مشاهده کردند مرا آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابو اسحق بعد از استماع این حکایت
مبلغ سی هزار دینار که دیوان او هر سال برسم مال و جهات از قاضی میگرفتند بوی بخشید و بر طبق کلمه من سن
برکات ابرار که بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرمت شعار آن افاضل افادت آثار از این عطیه بهره ور گردید بیت
ای گشته بر مسند اقبال مقام * داده بامور ملک را داده نظام * خواهی که شوی در دو جهان نیکونام * در ترتیب اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بایدو و مخالفت شیخ حسن الکانی باو

در شوال سال مذکوره که امیر علی پادشاه و شاه ابراهیم
ارپاخان را از پرداخت و در موضع اوجان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشاندند و سرانجام مهام کامرانی را من حیث
الاستقلال پیش نهاد همت ساخت زمام سلطنت و وزارت را در کف کفایت امیر جلال الدین حاجی ولد تاج الدین
علیشاه نهاد و او لوای استغنا برافراشت بی استصواب امرا امور ملکی و مالی را فیصل میداد بنابر آن نوئینان
از مصاحبتش تنفر نموده پای در دامان انزوا کشیدند و مخالفتش با خود مقرر ساخته انتظار وقت میکشیدند و چون
استیلای علی پادشاه و هجوم او برات در اطراف ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه روم شده
بخدمت امیر شیخ حسن که پسر عم سلطان ابوسعید بود شتافت و او را بر مخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه
تحریض نمود و امیر شیخ حسن محمد بن قوتلق شیخ بن ایلتیمور بن اباجی بن منکوتیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی
برداشت و تسخیر ملک و لوا بر ابراخود قرار داد و علم نهضت بجانب آذربیجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه
باستقبال روان شده در چهاردهم ذی حجه مذکوره در موضع نوشهر با فرا رود از توابع الاتاق آن دو سپاه
بهم رسیده و امیر علی پادشاه حیلها انگیخته قاصدی با امیر شیخ حسن فرستاده پیغام داد که دو پادشاه بر تخت ملک
با هم نزاع دارند چه ضرورت که ما و تو در این خون ریزی شریک باشیم مصلحت چنان می نماید که هر یک بر سر پشته
برآمده اینها را بهم گذارانیده هر کدام که از این دو خان ظفر یابد توابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول نموده
با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته برآمد و آتش قتال میان دو جماعة ابطال اشتعال یافته محمد خان عنان بصوب
هزیمت تافت و امیر علی پادشاه از دست برد فلک ستیزه کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور کرده و بغارت اوبال

در کنار آبی نزول نموده به تهیه وضو مشغول شده در آن حالت امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیرزن از اشپته فرو ریخت
و بزخم تیغ و تیر امیر علی پادشاه را زیر و زبر ساخت موسی خان بعد از مشاهده آن عجز فرار بر قرار اختیار کرده محمد خان عنان
مراجعت انعطاف داده روی بامیر شیخ حسن آورده ذکر جلوس محمد خان در آذربایجان و خروج طغا تیمور خان از جانب خراسان
چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند جهانبانی نشانده
بضبط امور مملکت باز ماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عنایت عاطفت ساخت و دلشاد خاتون را
بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابوسعید بهادر خان حیف ازوی ستانده بود و بحباله نکاح در آورد و دولتی
عیش و عشرت و صدای فرح و مسرت بایوان کیوان رسانید اما هم در آن ایام بعضی از امرا [illegible] شیوه ناستوده
خویش جنگ مخالفت ساز دادند هر یک [illegible] کرده روی بطرفی نهادند از آنجمله امیر محمود ایسن قتلغ بگرجستان شتافت
و امیر علی جعفر [illegible] بصوب خراسان تاخت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخ علی ولد امیر علی قوشچی
و بعضی دیگر از امرا که بحکومت ولایات خراسان اشتغال داشتند خاطر نشان کرد که مملکت عراق و آذربایجان را از امیر شیخ حسن
آسان میتوان گرفت و امرا عازم آن طرف شده طغا تیمور بن سودی بن بابا بهادر بن ابوکان بن توری جوجی قسار
بن چنگیز خان بهادر را ایلخانی برداشتند و با لشکری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت برافراشتند و در شعبان
سنه [illegible] سلطانیه رسانیده آن ولایت را متصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون ازین حال وقوف یافت از تبریز جلوریز
بدان صوب شتافت و شاهزاده ساتی بیک و پسرش [illegible] را [illegible] موافق با خود متفق گردانیده قتال و جدال آغاز
و خراسانیان در ولایت عجم خرابی بسیار کرده و موسی خان نیز با سپاه شام [illegible] روی بطرف امیر شیخ حسن
آوردند و امیر شیخ حسن باتفاق موسی خان مخالفان را استقبال نموده در منتصف ذی قعده سنه مذکوره نوبت
مراغه تلاقی فریقین دست داده طغا تیمور خان پیش از اشتعال [illegible] سیف [illegible] خان یکران بجانب خراسان منعطف
ساخته موسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات بر دست امیر شیخ حسن کشته شد
موسی خان بمیان هزاره ملک گریخت و جمعی از امرا و لشکریان او یکی از قلاع [illegible] و بعد از روزی چند
موسی خان بدست افتاده در روز عید اضحی بیاسا رسید طائفه که در آن قلعه بودند متفرق شدند اما طغا تیمور خان چون
[illegible] نزول نمود امرا [illegible] شاه بن امیر نوروز غازی که در سلک امرای عظام خراسان انتظام داشت و در آن
یورش تخلف نموده بود [illegible] و امیر شیخ علی را در روز عید اضحی [illegible] گذرانیده و در یک روز دو دشمن
امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفته و مملکت عراق و آذربایجان او را مسلم شده رایت استقلال برافراشت و [illegible]

خواجه

خواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده و داماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رسیده بود و خطاب وزارت یافت و در شهور [illegible]
امیر محمود ایسن قتلغ و امیر اکیج را که سرمایه انواع فتنه و فساد بودند و در آن ایام از توهم در زی اهل تصوف می‌بودند
در قشلاق مرغان بیاسا رسیدند ذکر خروج امیر شیخ حسن بن تیمورتاش و کشته شدن [illegible]
امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که بشیخ حسن کوچک عبارت از وست بعد از توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد
روم بسر می‌برد در شهور سنه [illegible] هوس جهانگیری بر خاطرش استیلا یافته در باب تمشیت مهم خود حیله اندیشیده
غلام ترکی نژاد قراجری نام را که بپدر ریشش شباهتی داشت و مملوک حاجی حمزه بود نزد خود برده [illegible]
پوشانیده آوازه در انداخت که پدرم تیمورتاش بیک از جانب مصر تشریف آورد و تا مردم این سخن باور دارند
بخانه قراجری فرستاد و در رکاب او پیاده میرفت و چون خبر در ولایت عراق و آذربایجان منتشر شد [illegible] امرای
اویرات و بعضی از لشکریان که با شیخ حسن بزرگ صافی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و اسباب قتال و جدال
بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردیدند و امیر شیخ حسن ایلکانی مصحوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده [illegible]
ذی الحجه مذکوره در حدود الاتاق لشکر روم و عراق بیکدیگر رسیدند و چون حیلت امیر شیخ حسن چوپانی [illegible]
مشهور بود در میمنه [illegible] آتش [illegible] برافروخت مردم تصور نمودند که [illegible]
نیران قتال بجانب [illegible] امیر حسین بن شیخ محمود بن چوپان از امیر شیخ حسن بزرگ روی گردان
همراه [illegible] امیر شیخ حسن عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست امیر شیخ حسن
چوپانی افتاده [illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible] در بلاد عراق [illegible]
[illegible] دست [illegible] و در آن اثنا قراجری [illegible] که تا زندگانی امیر شیخ حسن
[illegible] از روی استقلال جلوس [illegible] تیمورتاشی [illegible]
شیخ حسن [illegible] امیر شیخ حسن بطرف گرجستان گریخته شاهزاده ساتی بیک و امیر [illegible]
[illegible] تیمورتاشی [illegible] شیخ ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] گفتار در بیان جلوس شاهزاده ساتی بیک [illegible] بموجب
شیخ حسن [illegible] و آمدن طغا تیمور خان بطرف عراق بموجب امیر شیخ حسن ایلکانی
چون مهم امیر شیخ حسن کوچک از جانب پدر [illegible] بجانب گرجستان رفته در سنه سبع و ثلثین و سبعمائه
ساتی بیک [illegible] سلطان را بپادشاهی برگرفت و نام او در خطبه و سکه مندرج گردانید و عزم رزم امیر شیخ حسن کوچک [illegible]

از تبریز سلطانیه شتافته بود این خبر شنوده عازم قزوین گشت و ساتی بیک و شیخ حسن کوچک بسلطانیه و آذربیجان مستولی شده
رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد علیشاه را بوزارت مقرر ساختند و علم توجه بطرف قزوین برافراختند و امیر شیخ
حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمد و قبل از ملاقات میان ایشان صلح گونه واقع شد و شاهزاده ساتی بیک و شیخ حسن
کوچک باران و آذربیجان شتافتند امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و ما برانکه بصلاح ایشان اعتمادی نداشت اتابک محمود [illegible]
بجور و دیگری از خواص را نزد طغاتیمور خان که در مازندران و بعضی از ولایت خراسان فرمانفرما بود فرستاد و التماس نمود
که جانب ممالک ابوسعیدی شتابد و طغاتیمور خان باتفاق امیر ارغونشاه و خواجه علاء الدین محمد وزیر متوجه آن صوب شده
در ماه رجب سنه مذکوره [illegible] رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردید و [illegible] خدمت پسندیده [illegible] رسانید اما
چندان فایده مترتب نگشت زیرا که طغاتیمور خان و امرای خراسان تابع رای خواجه علاء الدین محمد بودند و او را املاکی که [illegible]
ایشان [illegible] یافته بود [illegible] کفایت کرده [illegible] و چنانچه بعضی املاک امیر حسن که از زمان دولت غازان
خان تا آن زمان [illegible] جهات بود در حواله داشت لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت ولیکن چاره ندید
و امیر شیخ حسن جوبانی [illegible] این اخبار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیک و سیورغان از اران [illegible] آذربیجان
آمد و مقارن وصول ایشان مردم اویرات [illegible] شده [illegible] کرده [illegible] رسانیدند و [illegible] بیک
مقتول گردانیدند بعد از آن امیر شیخ حسن جوبانی در [illegible] سپاه طغاتیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیر
صواب اندیشید و [illegible] قاصدان نزد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود و [illegible] طغاتیمور خان پیغام فرستاد که اگر
پادشاه در قصد شیخ حسن ایلکانی با ما اتفاق نماید من شاهزاده ساتی بیک را [illegible] آورده [illegible] طریق [illegible] مسلوک دارم
آن [illegible] فی الحال بقبول این سخن [illegible] شد [illegible]
اهتمام نماید امارت الوس ایشان مسلم کرده [illegible] آورده نزد امیر شیخ حسن
کوچک فرستاده [illegible] باتفاق [illegible] از اردوی امیر شیخ حسن بزرگ رفت [illegible]
طلب [illegible] خیالات فاسد [illegible] دستی [illegible]
[illegible] و آن خط را تسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان را شنید و آن نوشته را دید [illegible]
[illegible] طغاتیمور خان را طلبید آن عهدنامه را [illegible] رسانید آن شخص [illegible]
در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه بازگفت طغاتیمور را از حیله شیخ جوبانی [illegible] دندان گرفته از غایت
انفعال [illegible] عنان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی [illegible] رفته [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] جهان تیمور بن الافرنگ [illegible] و نشستن سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن جوبانی بر سریر پادشاهی
چون [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ و طغاتیمور خان چنانچه در حیز بیان آمد [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ تدبیری دیگر کرده جهان تیمور بن الافرنگ
را بپادشاهی برداشت و بجانب عراق عرب رفته بغداد را دار [illegible] و تمامی نواحی و لواحق [illegible] در آورده [illegible] مشهور [illegible]
شیخ [illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible] سلطنت ایران [illegible] سلیمان
خان که از احفاد [illegible] بود [illegible] پادشاهی برگزید و ساتی بیک [illegible] در [illegible] شوال
هفتصد و چهل [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible]
بن الافرنگ [illegible] از بغداد روی بآذربیجان آورده و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک [illegible] استقبال نموده
در [illegible] سلیمان خان امیر حسین جوبانی
و امیر ابراهیم شاه [illegible] حاجی یعقوب [illegible] محمود شاه [illegible] امیر محمد [illegible]
قتلغ و امیر [illegible] جهان تیمور و امیر شیخ حسن [illegible]
عنان [illegible] امیر حسن جوبانی مظفر و منصور به تبریز شتافته امیر [illegible] جوبانی [illegible]
[illegible] حکومت فارس [illegible]
چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه [illegible] بغداد رسید [illegible] جهان تیمور [illegible]
ساوجی که [illegible] شیخ حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible]
[illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible] شیخ حسن کوچک [illegible] سلیمان خان
[illegible]
کوچک [illegible] سلیمان خان [illegible]
در پیش افکنده [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ بود و بغداد [illegible]

فراوان مشاهده نموده تصور کردند که لشکر بسیار بر ایشان رسیده منهزم شده بمنازل خویش بازگردیدند و مخالفان
آن حال را بر طغاتیمور خان عرض کردند عازم [illegible] عراق و آذربیجان گشت و از جانب ملک اشرف بن تیمورتاش بشارت [illegible]
خویش امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال کرده و در مصاف [illegible] منهزم گشته [illegible] و شیخ علی
کاون انهزام یافته بخدمت طغاتیمور خان پیوست و بموجب فرمان وی [illegible] سرداران نامشهور در جنگ
طایفه کشته شده و در شهور سنه [illegible] طغاتیمور خان نیز بر دست خواجه یحیی کراوی سربدار بقتل آمد چنانچه کیفیت این حادثه در اثنا
سربداران شروح خواهد کرده ذکر کیفیت امیر شیخ حسن چوپانی بجانب روم و [illegible] رسیدن او
[illegible] امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مذکور در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب دیگر
کشید و در ولایت [illegible] خرابی بسیار کرده آتش [illegible] بر افروخت و خانهای مسلمانان [illegible] بسوخت و چون [illegible]
[illegible] رسید حاکم آنجا [illegible] نموده [illegible] التفات و اختصاص یافته و از آنجا امیر حاجی بیک [illegible]
با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر [illegible] امیر شیخ علی جعفر و قراحسن با طایفه از مردان شمشیرزن
در برابر [illegible] افتاد و چون [illegible] رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم رفت
در آن مرز و بوم هر موضع که متعلق با امیر شیخ حسن بزرگ بود [illegible] ویران ساخت و از [illegible]
[illegible] و در [illegible] رسید [illegible] وسعت و رفعت طرح انداخته [illegible] آن عمارت را باتمام
رسانید و در [illegible] نوبت دیگر سلیمان خان و امیر یعقوب شاه را [illegible] بعضی از [illegible] روم فرستاده و ایشان [illegible] منهزم
بازآمده و امیر شیخ حسن یعقوب شاه را [illegible] و مقید و محبوس کردانید [illegible] امیر شیخ حسن [illegible] یعقوب شاه
[illegible] یعقوب را [illegible] بر [illegible] و بسبب یعقوب شاه [illegible] متوهم گشت
و [illegible] بر قتل امیر شیخ حسن [illegible] و [illegible] رجب سنه مذکوره شوهر را [illegible]
آخرت فرستاد و خواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه [illegible] داد قطعه بهجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار
[illegible] حسن [illegible] حسان [illegible] شیخ حسن [illegible]
[illegible] و چون از آن [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible] حرم سرای او [illegible]
از [illegible] گذشت و این [illegible] بماند [illegible]
که معلوم [illegible] امیر شیخ حسن [illegible]

وا[illegible] حرم سرای مجلس [illegible] العفو [illegible] کیفیت واقعه [illegible] و ایشان [illegible] حال [illegible]
[illegible] و ملک [illegible] آورده [illegible] هلاک ساخت [illegible]
ذکر [illegible] امیر شیخ حسن چوپانی [illegible] جمال الدین یوسف [illegible]
[illegible] که از طبقه افاضل و [illegible] در زمان شیخ حسن [illegible]
جمال الدین یوسف و [illegible] حدیث [illegible] بود [illegible] جزری در وصف او [illegible] علما [illegible]
و رسائل [illegible] مشتمله و [illegible] جمال الدین [illegible]
و سبعمایه است و او از جمله اعاظم علماء آن زمان و دیگری قاضی القضاة عبدالله [illegible] است و او صاحب منصب قضا
ولایت تبریز بوده و تا آخر عمر بدان امر قیام می نموده و در فقه امام شافعی و حنفی مهارت تمام داشت و پیوسته نفس تألیف و تصنیف
[illegible] شرح الغایة [illegible] شافعی و شرح طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصرالدین بیضاوی و [illegible]
اوست و وفاتش در سنه [illegible] اتفاق افتاد و از جمله دانشمندان آن زمان دیگری ابو المکارم فخرالدین احمد بن الحسن [illegible] است
[illegible] زمان خود اعلم علماء تبریز بوده و پیوسته اوقات شریف را بتدریس و تألیف علوم عقلی و نقلی صرف می نموده [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن چوپانی [illegible] مولانا فخرالدین [illegible] امیر شیخ حسن ملاقات کرده [illegible]
[illegible] عالم [illegible] شخص [illegible] توحید بر زبان و معنی [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] مولانا جواب داد [illegible] سالک طریق مسلمانی بوده [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] و سایر مسلمانان [illegible] چنانچه مذکور شد [illegible] امیر شیخ حسن بر دست آن زن [illegible]
کشته گشت و در [illegible] امام [illegible] الکشاف [illegible] علی الکشاف [illegible]
[illegible] شرح المنهاج البیضاوی فی اصول فقه [illegible] و شرح [illegible] لابن الحاجب و وفات مولانا
فخرالدین در سنه [illegible] و اربعین و سبعمایه [illegible] و دیگری از جمله افاضل آن عصر شمس الدین محمود [illegible]
[illegible] و [illegible] اصفهان و [illegible] شام [illegible] افاده قیام می نموده [illegible]
و من [illegible] شرح المختصر لابن الحاجب [illegible] المنطق [illegible] فی یوم واحد و شرح التجرید فی اصول الدین [illegible]
[illegible] منهاج البیضاوی و شرح الطوالع و [illegible] فی المنطق [illegible] اصول الدین [illegible]
و شمس الدین محمود [illegible] اسلام [illegible] و از جمله افاضل آن زمان شیخ حسن [illegible]
و دیگری قاضی [illegible] است و این رباعی در تاریخ فوت امیر شیخ حسن چوپانی از نتایج طبع اوست

تاریخ وفات شیخ حسن چوپانی ٭ از حکم قضا و قدر یزدانی ٭ در سال زمین در شب او زمعراج ٭ بر دوش ایشان ماه و شد پنهانی ٭
ذکر ملک اشرف بن تیمورتاش ملک اشرف حاکم بود و آبروی حسن آتش ظلم و بیداد معروف و با کمین بعشار فتنه و فساد موصوف
و دست تعدی او بر اموال خویش و بیگانه دراز و بیکسان رعیت و بازرگان اصلا اعتماد نبودی و از هر کس اندک ملکی خدا
بخاطر رسیدی او را بقتل در ساعت تفتیش حکم فرمودی ٭ چو اشرف ز ظلم و طغیان کند ٭ کنون از ... دم و دبیری فرمودی بر اطراف
ویران شود ٭ و اوامر ظلم و جور و عناد ٭ و ملک اشرف در زمان جهانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی با او
طریق موافقت مسلوک میداشت و گاهی سالک سبیل مخالفت شده رایت منازعت می افراشت و در اوایل ... لشکر
لشکر بطرف تبریز کشید و بی آنکه جنگی سازد بسلطانیه باز گردید و در آن بلده با عم خویش یاغی باستی طرح محبت و مودت
انداخته باتفاق نوئین شیخ حسن ایلکانی بجانب بغداد شتافته و صنوف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک نهانی
قاصدی بدار السلام فرستاده یکی از اعیان ایلکانی را فریفت تا بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن چوپانی و ملک
اشرف و یاغی باستی پیغام بوده که شما را اعتقاد ما بدیشان ارسال داشته انتظار میکشیم که هرگاه متقبل شده باید که بانجام مهم
و ... غایت ... بنمایند که کار ... اعلام نمایند تا تدبیری دیگر کنیم امیر شیخ حسن چون این سخن بشنید قصد گرفتن
ملک اشرف و یاغی باستی کرده معنی ایشان را ازین حال خبر داده و آن دو امیر با متعلقان از کنار بغداد گریزان شده
جان تنگ با بیرون برده و بغرامت خود را بابهر رسانیده و در آن منزل بشنیدند که رای ملک بن ایلس قتلغ واحشام
بسیار در آن نواحی منزل دارد و با مغول که همراه داشتند برای ملک شیخون برده او را بقتل آوردند و اموال
و حیات حشم را غارت کردند و غنیمت بسیار گرفتند و باصفهان شتافته از مقولان آن ولایت مال فراوان خواسته نقد
و لشکر جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابو اسحق بود بر افراختند و چون بحوالی آن بلده
رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن چوپانی را شنیدند بسرعت هر چه تمامتر بجانب عراق و آذربیجان بازگردیدند و بعد از وصول
ملکت سلمان خان بطرفی بیرون رفته بعد از ایام میان ملک اشرف و یاغی باستی مخالفت بوقوع انجامید
و میان ایشان مقاتله دست داده ظفر و نصرت ملک اشرف را روی نمود و اکثر ملک داران آذربیجان و عراق و
تصرف او آورد و نوشیروان نامی را که از نسل ... برگزید و مدت سیزده سال بظلم و بیداد پرداخت و دود از دوده
بر آورده و چون کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیک خان پادشاه دشت رسید لشکر بآذربیجان کشید و او را اسیر کرده بتیغ
بی دریغ بگذرانید و این واقعه در شهور سنه ... روی نمود و وزیر ملک اشرف در اکثر اوقات خواجه عبدالحی بوده ... در شیخ
و وصول ... اشرف و اقبال او و ذکر نطاق ... اعمال سالک طریق ظلم و ضلال
ارباب اخبار آورده اند که بعد از واقعه شیخ حسن چوپانی سلیمان خان فوج حسین بن امیر چوپان بارگشته عازم قراباغ گشت
و حاجی مولای جوبان اشتجی را ... بخدمت رسانیده یعقوب شاه را از قیه خلاص کرده اینجا و یعقوب شاه چون
بکثرت عده و عدد از سایر امرا امتیاز بود و پسر ولت سلیمان خان سیلا یافته را اشتغال با فراوان نفوذ جهت و سلیمان خان
از نیت امور ملک و مال عاجز آمده کس بسند خان ملک اشرف و یاغی باستی فرستاده و چون قاصد بشیراز رسید
شهر شیراز موقوف و دشته خان بطرف عراق و آذربیجان انعطاف داده و روز بروز در سلطانیه در آمده
از اغام تبریز رفته و مقارن آن حال امیر سیورغان که برادر امیر شیخ حسن کوچک بود در قراحصار روم محبوس
بود کوتوال آن قلعه را که ... طام پشت گشته از مخاد سرات براق هم رسانیده بجانب تبریز و یاغی باستی
و ملک اشرف از عقوبت و آگاهی یافتند و مراسم استقبال بجای آورده و در معموره سلان ایشان ملاقات
واقع شد و از آنجا بقصر اوق و کوچه بیک که جلای امیر چوپان بود رفته و قریب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیدند و ایشان را
مصیبت ... سلیمان خان که در آن زمان در بغداد بود و می پنداشت که امرا قاسیه اطاعت او را بر دوش خواهند گرفت
چون حکمی بهوای او نکرد باطراف دیار بکر رفت و حاجی عزه مولای و غیاث الدین محمد علیشاه وزیره عماد الدین سر و ای مستوفی
از وی جدا گشته بملک اشرف پیوستند و بر آن اثنا عماد الدین سراو بر اجیال یک بر آن رفت که چون بر اوق خود را بر جای که گاشته
قبس سیورغان یاغی باستی کرد که خود را سپاهی از ملک اشرف و ... نشسته بود بدر رفت و گفت که ملک اشرف و نوکران خود را
جمع نشانید و قصد شما دارد ... یاغی باستی و سیورغان از انجا مشکل ... شده بایستادند و نیم شب خبر ملک اشرف رسید
که اعلام صلاح پوشیده ... فرزی ... اما ... بر مردم او بر سوار شده و مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد
کس نزد یاغی باستی و سیورغان فرستاده پیغام داد که ما چون جلکی نگرفته که بسبب جهت آن مخالفت دست داد
موجب این شور و شغب چیست ایشان این جواب دادند که عماد الدین سراو این سخن گفت ملک اشرف گفت سوگند یاد
کرده که من ازین معنی خبر ندارم و اصلا خیال اینمعنی بخاطر نگذرانیده ام اکنون باید که عماد الدین سراو را بقید فرستند
تا طریق موافقت بدستور سابق مرعی باشد و ایشان عماد الدین را تسلیم نمودند و چون بقتول ملک اشرف رسید مقتول شد
اتفاق امرا بموافقت یکدیگر بتبریز شتافتند و یاغی باستی و سیورغان بسران ... بواسطه جوبان بود بتبریز یا سر اشار
و ... از ملک اشرف عظیم کرده از ... حیث ... حسد ملک اشرف در حرکت آمده از تبریز بسهند رفت و در آن منزل شنید
که یاغی باستی و سیورغان و ... اراده که شیخون بر وی زنند لاجرم باتفاق برادر خود ... مشکل شده متوجه تبریز گشت و در اثنا
راه بسیج نموده که سیورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفتند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرا

اعمال او تعاقب قزلقین دست داد و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته اخی یاسنی و سیورغان گریخته
انتظار کرده و اشرف در آنجا نزول نموده نوشیروان نامی را که قبچاقی او بود بخانی برداشت و او را نوشیروان عادل
خواندند او بنام وی رایت استقلال برافراشت و اخی یاسنی و سیورغان چون بموضع انالی رسیدند قاضی
محی الدین بردعی و فخرالدین مخشی را نزد برادرزاده او فرستاده طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشان قبول نموده
گفت که مناسب آنست که امرا تشریف آورند تا باتفاق مهمات ملکی را فیصل دهیم و چون فرستادگان بازگشتند سیورغان
آن سخن را اعتماد نکرده به دیار بکر شتافت و در آن دیار بر دست امرای ایلکانی امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و اخی یاسنی
را توجهی هلاک ساخت که مجلس خبر یافت آنگاه بفراغ بال دست ظلم و طغیان برآورده درسنه ست و اربعین و سبعمایه
براه بغداد خود متوجه ملک [illegible] و دهشت آن چنین محبوس کردانیده و [illegible] و خواجه علی شکرچی [illegible]
در سنه سبع و اربعین در تبریز و بای عظیم و علما و سپاه و ملک اشرف کشت و میان جهت هر کس که خواست الآن در جهان
جدا شده [illegible] و در بهارستان [illegible] و اربعین و سبعمایه ملک اشرف با سپاهی عداوت آیین عزم رزم
امیر شیخ حسن ایلکانی کرده روی به بغداد آورد و بیار انکه امیر شیخ حسن فوت شد مقاومت چو استیلا یافت [illegible]
کاری از پیش نتوانست برد مراجعت کرده و به دستور پیشتر در جهان و عراق عجم مواخذه و عاباد و فقرا قیام نموده و از بکه
هر چه توانست ستاند و در بهار [illegible] پنجاه هزار مرد جرار متوجه اصفهان گشت و امیر نجیب الدین برادر امیر [illegible]
وزیر و خواجه محمود که در آن فصل از قبل امیر شیخ ابواسحق اینجو حاکم شهر بودند و اطراف آن [illegible] ساخته
تحصن جستند ملک اشرف مدت پنجاه روز [illegible] و محاربه بر جهت بعد از آن مصالحه اتفاق افتاد و اصفهانیان
خطبه بنام نوشیروان عادل خواندند و [illegible] صد هزار دینار [illegible] فرستادند و ملک اشرف
از ایشان باهمان مقدار راضی شده [illegible] مراجعت نمود و بعد از آن ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن
و خندقی در گرد آن حفر کرده و فصیل ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف امرا اعیان و محترفات در آن
رحل اقامت اندازند هر کس استطاعت داشته باشد و در بیع غیر منقول شود و از ازدحام خاص و عام در ربع رشیدی [illegible]
[illegible] که در زمان نوشیروان بود که ملک اشرف از جوبانیان و قرابیان امرا و ملازمان گمان گشته احوال [illegible]
گرفته بود و در آن اقامت هر کس [illegible] مستولی شده در خانه تاریک [illegible] و ماکول و مشروب [illegible]
مضبوط [illegible] می آورد [illegible] و کوسفند از نظر ایشان می کشتند و سقاء برابر او آب آورده [illegible]
و پنج هزار مرد مرسوم داده مقرر ساخت که پیوسته در بارگاهش حاضر باشند و [illegible] اطراف آن [illegible] بودند

کرا [illegible] گفت [illegible] خویش [illegible] و بخت [illegible] ظلم [illegible] حوادث می آید و آن [illegible] ملک اشرف
وقوف یافته احوالش می پرسید و هر سال امرا و وزرا خود را مواخذه ساختی [illegible] سبب [illegible] مساعدت و در
اثنی و خمسین و سبعمایه دختر حاکم ماردین را خواستند به تبریز آورده در ربع رشیدی آیین [illegible]
ملاقات آن دختر [illegible] و زیاده از یک شب او را ندیده گفتار در بیان قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان
[illegible] اصحاب ظلم و عصیان چنانچه در بعضی حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنه
جانی بیگ خان [illegible] ملک اشرف را از قاضی محی الدین بردعی شنید متوجه آذربایجان گشت چون این خبر
ملک اشرف بتحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی بیرون آمد و شب غازان نزول نمود و بر چهار صد قطار
و هزار قطار شتر زر و جواهر و اجناس نفیس بار کرده با سپاهی بسیار بجانب اوجان روان ساخت و چون جانی بیگ خان
نزدیک رسید مضطرب گردید خواجه لولو و خواجه شکر خازن را گفت که شما خزاین [illegible] برگرفته [illegible]
خواجه رشید توقف نمایند تا من باوجان روم اگر خبر غلبه من بشنوید به تبریز باز گردانید و الا روی بکوی نهید و آن [illegible]
اموال نفیسه را بجانب قزوین برده و ملک اشرف در کنار [illegible] آمده [illegible] جوق [illegible] سلاح داده
بجانب اوجان روان ساخت و خود با [illegible] هزار کس [illegible] بر بالای [illegible]
[illegible] امرا [illegible] جانی بیگ خان [illegible] رسیده [illegible]
کثرت [illegible] آن پادشاه [illegible] توقف [illegible] بر بالای آن [illegible]
از آن حال واقف گشته و غازان مراجعت کرده [illegible] خواتین و خزاین [illegible]
[illegible] منفرق شدند [illegible] غلام [illegible] مردم [illegible] آن [illegible]
[illegible] خواتین [illegible] ملک اشرف بجانب خوی روان شد [illegible]
شیخ محمد [illegible] شیخ محمد [illegible] اعلام آن حال [illegible]
خان فرستاد و امیر [illegible] آن [illegible] و اشرف را گرفته به تبریز آوردند و مردم [illegible] آن [illegible]
می بخشیدند و [illegible] و [illegible] امیر [illegible] آن شب اشرف را در خانه خواجه [illegible] شیخ
[illegible] روز دیگر [illegible] جانی بیگ خان [illegible] رسید [illegible] ملکت [illegible] جواب داد
[illegible] خرابی کرده [illegible] جانی بیگ خان [illegible] در آن موضع گشتی [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] به تبریز [illegible] مسجد [illegible] آویختند آنگاه جانی بیگ خان [illegible] به تبریز [illegible]

نزول فرموده و رسانید خواجه علیشاه بغداد را بدو گذارد و حکومت آن مملکت را به پیر حسین و برادری ملک خان باز گذاشته قلم
بازداشت و بمملکت اشرف بحمود تا شیخ و فرش سلطان بخت را از خزاین همراه خویش برد و به یکی کرد اشرف در جواب
بر جانی بیگ زد چون آن پادشاه عادل مسلمان ساقه و غایت همت قبچاق رسید بعد از انکه بانی متوجه قضای حال
کرده بود بیگ خان این سخن را از آذربیجان مملکت آبا و اجداد خود نهضت کرد و انچه جون به استظهار توابع و لواحق ملک اشرف
به تبریز رسید فنده روی العقبیاد لاب آورده و خواجه عماد الدین محمود کرمانی و ابوبکر بن خواجه علیشاه و جیلانی را وزیر کرد
از وقعت آتش ظلم و بیداد ستوده را بستوده اشرف بظهور رسانید و نفقات رواتب آورده و انکه در آن آوان که ملک اشرف
در خلاوان آذربیجان فرمان فرما شد خواجه عبدالحی را منصب وزارت معین بود و بعد از سالی که خواجه شرایط نیکو بندگی
بجای آورده ملک اشرف او را گرفته و حبایش باستانده و بقلعه الموت فرستاد تا کوتوال آن حصار کیا اسمعیل ده باری
جناب وزارت سعادت را متعهد نگاه دارد اما کیا اسمعیل چشم او را از خواجه عبدالحی که پیشه از خویشان خود
دختری بوی داده و خواجه عبدالحی بملوک گیلانات آغاز مراسلات کرده ملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب ملوک گیلان را
مطیع تو خواهم ساخت و چون اندیشه که اگر عبدالحی را طلب دارد کیا اسمعیل دست رد بر سینه او نهد لاجرم آغاز حیله و تزویر کرده
فرزندان و متعلقان خواجه عبدالحی را گرفته بود مطلق العنان گردانید ملکیات شان را مشمول انعام و احسان ساخت آنگاه
پیغام فرستاد که پادشاه را با او در مقام عتاب و التفات مراجعت می باید نمود و بعد از آن ملک اشرف بجری فرمان
نوازش جان زده و زیر فرستاد ندوا التماس حضور کرده خواجه عبدالحی چون آن نوشته دید از بهوس بر مسند وزارت
نزدیک بود که مرغ روح او طیران نماید و همراه بجری عازم طبریز گشت هرچند کیا اسمعیل گفت بر قول و فعل ملک اشرف
اعتماد نشاید اما برین ولایت نبراعت اقامت بجای رسید و چون خواجه گفت نزدیک به تبریز منزل
بجری شتر که بیت ملک اشرف رفته از صید کردن مرغ دل عبدالحی و آمدن او اعلام نمود اشرف گفت امشب او را
در نشیمن خود فرود آورده و بگوی که فردا ابریز را طلب خلعت وزارت خواهد پوشانید و بجری بموجب فرموده عمل نموده
و روز دیگر ملک اشرف او را گفت عبدالحی را العقبه النجی برده مقید سازد و بجری خواجه منتظر او وزارت را بر اسپی لاغر
سوار ساخته بقلعه برده و بکوتوالش سپرده بعد از چندگاه ملک اشرف عادل اخاجی را که خنجی بود بردو موسی
عبدالحی را اهتمام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر روی بس بگشاد و در ان اوان و در ان اثنا وزیر نیز بر موسی
پیش ملک اشرف فرستاد و مضمون انکه موسی در محافظت ابن قلعه تغافل می ورزد و پیش از انکه در ان استیلا یابد
درین باب فکری باید نمود بیت چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نباید بکار و ملک اشرف بعد از

وقوف بر فحوای آن نوشته موسی را طلبید و بعقوبت آن کوشید چون آن بیچاره از جریمه خود پرسید جمع داشت عبدالحی را
ظاهر گردانید موسی بدلایل عقلی خاطر نشان اشرف کرد که در حراست حصار اصلا تقصیر ننموده و نشان کوتوال با حصار
انکار داشت و خواجه کامل العقل را در خانه تنگ تاریک محبوس ساخته و در آن سنگ گران آورده و سقف خانه را
سوراخ کرده و هر روز دو نان جهت خواجه نان از آن سوراخ پایان می انداخت و حال عبدالحی برین منوال جاری بود
تا از عالم انتقال نمود خواجه مسعود دامغانی داماد خواجه عبدالحی بود و بعد از زوال او منصب وزارت ملک اشرف
مشغول و منصوب شد و خواجه مسعود خطی خوب و انشای مرغوب داشت و چون چندگاهی رایت وزارت بر افراشت
ملک اشرف در اوایل سلطنه او را گرفته در قلعه روئین در مرقوم مقید ساخت و حال خواجه مسعود از کتب تاریخ بوضوح می انجامد و العلم
عند الله المجیب ذکر ... سلطان اویس ...
چون امیر شیخ حسن بزرگ شد در دار السلام بغداد و چند سال بر قضیت مهام تازیک و ترک قیام نمود در سنه ٧٥٧ مرض شدید
بر او مستولی گشت انتقال فرمود و ارکان دولت عباسیه بتقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر نهاد رسیدش سلطان اویس که از
دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن امیر چوبان در وجود آمده بود بنهاد و در آن سال بر میان بست زبان دعا و ثنا
گشاده و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه و صاحب سعادت قصیده در غایت جودت در نظم آورده
مطلع ظهیر فاریابی تضمین کرده و چهار بیت اول آن قصیده بیت مبشران سعادت برین بلند رواق ندا همی کنند داد
ممالک آفاق که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب باتفاق خلایق بازوی خلاق نشست خسرو روی زمین بجفناق
وارث سلاطین بهار ملک عراق جمال ملوک سلاطین محمد شیخ اویس پناه و پشت ملوک جهان علاء الدین الطلاق
وپی نشینند تکلف و سخن وری آن سر سپهر وری پادشاهی بود در کمال نصفت و رعیت پروری و بهایت عدالت و
مرحمت گستری با اهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همت عالی نهمت بر انتظام حال علما و شعرا می گماشت
رایت امن و امان را در ممالک فرو برده و دیوار کینی نقش نیکو می نگاشت و بواسطه الطواجبیهاو تا زمین بدو و ماید
نامی مملکت عراق و ارا ان و آذربیجان مسخر فرمان او گشت و پایه قدر و منزلتش از مراتب آبا و اجداد در گذشت سلطنت
بیست سال بود و در شب دوم جمادی الاول سنه ٧٧٦ نقل فرمود و سر برین سرا شتافت ...
سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر شمه وقایع ایام دولت آن ... در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمایه
که خبر مراجعت بردی خان بجانب دشت و تسلط اخی جوق بر آذربیجان محقق گشت سلطان اویس از بغداد با سپاهی بر
روی به تبریز نهاد و اخی جوق تا کوه سهند پای جهان گشای استقبال کرده و بین الجانبین قتال اتفاق افتاد و در روز اول

غالب و مغلوب خبر یافت اما روز دوم اخی جوق از معرکه ستیز عنان هزیمت بطرف تبریز تافت و سلطان نیز عنان عزیمت
بآن صوب توجه نموده اخی جوق بر وصول آن موکب واقف گردیده بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت
رشیدی نزول اجلال فرموده امرا و اشراف بشرف بساط بوسی رسیدند و بتشریفات مشرف شده بعد از چند روز
تقدیری اندیشیده لاجرم سلطان در ماه مبارک رمضان چهل و هفت تن از ایشان را بیاسا رسانیده اند و بقیة السیف
اخی جوق پیوسته او از نخجوان بقراباغ اران رفت و سلطان اویس امیر علی پیل تن را بگرفتن او نامزد کرده خود بنفس
بنابر تغاری که از سلطان در خاطر داشت در حرب تکاسل ورزید منهزم بازگردید و سلطان اویس بنا بر پیش بینی
سپاه آذربیجان را باز گذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت دیگر بران ولایت مستولی شد و
نقد [illegible] بر ان ظلم و عدوان مشتغل گردید و در بهار سنه ستین و سبعمایه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز
به تبریز کشید و اخی جوق را بگریزانید و مقارن آن حال خبر توجه سلطان اویس شنیده به تبریز آمده و خانه [illegible]
گنج را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و اخی جوق از اول فساد [illegible] و نصیر الدین قبائی که [illegible] او بود در سلطان
اویس طلبان بقبان فرستاده او را بلطف خویش امیدوار ساخت تا بملازمت مبادرت نمود و چون روزی چند
در ظل عنایت آسوده باتفاق علی پلنگ و جلال الدین قزوینی غدری قصد عذری کرده خواجه شیخ پادشاه را
ازان حال واقف گردانید و شحنه قرآن هر سه منافق را بر خاک هلاک انداخته و در سنه [illegible] بیرام شاه که سلطان عاشق او بود
و در مجلس شراب با بعضی از هم نشینان جنگ کرده و خشم نموده به بغداد رفت و سلمان ساوجی کتاب فراق نامه را
نظم نموده و سلطان چون تحمل هجران بیرام شاه نداشت کسان فرستاد تا او را به تبریز آوردند و در سنه [illegible] سلمان بیک
دایه سلطان را که امرا عظیم الشان در فیصل مهمات با او اختیار داشتند در جاده [illegible] کشیده نیابت و مسند
امارت رسید و هم در آن ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر شمس الدین زکریا وزیر گردید و مولانا الیاس قلندر
که با آن امیر و وزیر صفائی نداشت و این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت نظم امارت بر سلمان شد مقرر • وزارت
بر نجیب و [illegible] • فلک را نوبتی گو یه جهان را • که اینک آصف و اینک سلیمان • و در سنه [illegible] خواجه مرجان که از قبل
سلطان در بغداد حکومت می نمود لوای عصیان ارتفاع داد و سلطان بدان جانب نهضت فرموده و خواجه مرجان
میدان قتال [illegible] و چون چشمش بر علم ظفر پیکر افتاد هزیمت غنیمت شمرده بجانب شهر گریخت و جسر دجله را ویران کرد
روز دیگر غایت لطف و مرحمت پادشاهی شفیع ساخته ابواب دار السلام بگشاد و سادات و علما و مشایخ و معارف را
باستقبال موکب همایون فرستاد و سلطان به بغداد در آمد و از سر جریمه خواجه مرجان درگذشت و این حال [illegible]

نوبتی

نوبتی [illegible] که به سلطان منظوم گشت • باز کش [illegible] دار السلام • در طواف [illegible] علما [illegible] هام • زاده [illegible]
[illegible] بوی وفا • خود کسی بوی وفا نشنیده ز [illegible] امام • لاله و لالای [illegible] روی و زبان در کام حل • ز آن [illegible]
[illegible] خام • بر درخت آمد برون گل لاجرم بر باد رفت • اینچنین باشد هر چه [illegible] بیرون باشد خام • و سلطان [illegible]
یازده ماه در دار السلام بعیش و کامرانی بسر برد و سلطان شاه خازن را بحکومت آن ولایت نصب کرده روی در توجه
بصوب موصل آورده و آن ملک [illegible] بیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات مشعر از فتح سلطان است که شعر
موصل رسید [illegible] اخبار فتح موصل • باد این خبر مبارک بر پادشاه عادل • [illegible]
چون [illegible] شهر موصل • سلطان اویس [illegible] موصل [illegible] بیرام خواجه ترکمان [illegible]
محاربه نمود و [illegible] تبریز رفت و چون در عقب [illegible]
[illegible] ملک کاوس بن کیقباد که [illegible] حکومت شروان [illegible] و [illegible] او
ولایت [illegible] و نوبت [illegible] اران [illegible] آن [illegible] شروان [illegible] که سلطان
آذربیجان رسید و این خبر [illegible] بیرام بیک [illegible] شروان [illegible] ملک کاوس [illegible] امرا [illegible]
[illegible] بجانب شروان روان شد و ملک کاوس [illegible]
[illegible] چون ملک کاوس [illegible] طریق اطاعت سلوک [illegible] مشایخ و علما [illegible]
[illegible] بیرام بیک [illegible] بیرام [illegible] سلطان برد و سلطان اویس [illegible] پادشاه [illegible] شروان [illegible]
سلطنت آن مملکت [illegible] نموده و در [illegible] امیر قاسم برادر سلطان اویس [illegible] وفات یافت و خواجه سلمان
مرثیه گفت که بیت اول [illegible] • در [illegible] خورشید وز جوانی [illegible] • و بعد از آن سال [illegible]
سلطان شاه خازن [illegible] و خواجه مرجان حاکم دار السلام گشت و در همین سال بیرام شاه که سلطان [illegible]
[illegible] آورد [illegible] و سلطان [illegible] خواص [illegible]
[illegible] بیرام شاه [illegible] نظم نمود بیت
[illegible] • [illegible] بیرام شاه • و در سنه [illegible]
[illegible] امیر ولی [illegible] مرجان [illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible] امیر ولی منهزم [illegible]
[illegible] رسید و حکومت ری [illegible] و در سنه

عنان مراجعت استعطاف نتافت و بعد از انقضای دو سال قتلغ شاه از ری باصفهان رفته آن منصب بعادل آقا متعلق گشت
و بعضی از مورخان او را سارق عادل گویند و در مبادی احوال شحنه و اراسیل بوده بعد از آن نوکر سلطان اویس شده روز بروز کارش
ترقی می بود تا در حکومت این شرح فرمود و در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه امیرزاده که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک
او عاش مست افتاده جان بباد فنا داد و از مرثیه که خواجه سلمان جهت او گفته بود سه بیت که بخاطر بود خامه تقریر نمان گشت
نظم در عالم که باغ جهان جوانی * چو صبح دوم بود کم زندگانی * دریغ آن سهی سرو بالا که او را * ز بالا فتاد این بلا ناگهانی * [illegible]
افتاده است ای زمانه تفاوت مهر کرم [illegible] و در سنه امیر ولی لشکر بساوه کشیده آن بلده را بقهر و غلبه گرفت و مبارک شاه
که حاکم آنجا بود روزی چند وی مهمان کرده آخر الامر نزد امیر ولی رفت و دختر خود را که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و
امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانید و بازگشت و اندرین سال مبانی ایام زندگانی ملک [illegible] شیروانی انهدام یافت
و سلطان اویس [illegible] ملازم او بود [illegible] در اواخر سنه [illegible] والی بغداد خواجه مرجان [illegible]
[illegible] تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور [illegible] مهام آن مملکت و در سنه ست و سبعین و سبعمایه دجله طغیان
نموده عمارات عالیه منهدم شد و قریب چهل هزار کس در زیر دیوارها مرده وفات یافتند خواجه [illegible]
[illegible] * [illegible] * و خواجه سرور از عالم و برانی دار السلام
[illegible] و حکومت [illegible] امیر جلال الدین اسماعیل ولد امیر زکریا [illegible]
در ماه ربیع الآخر سنه [illegible] مرض صعب بر ذات سلطان عارض شده بروایت حافظ ابرو قبل
از آن تاریخ بسه ماه آن پادشاه عالیجاه بر زمان خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را مرتب کرده بود
و چون آثار [illegible] احوال سلطان مشهود [illegible] ارکان دولت [illegible] قاضی شیخ علی و خواجه شیخ کججی بر سر بالین
[illegible] حاضر شده طلب وصیت فرمودند سلطان گفت ولایت عهد [illegible] و ایالت بغداد [illegible] شیخ حسن [illegible]
حسن [illegible] تحمل نخواهد کرد [illegible] جمادی الآخر
[illegible] سلطان اویس [illegible] شیخ حسن [illegible] شد و سلطان زاده [illegible]
شیروان [illegible] شیخ حسن [illegible]
در مرثیه آن پادشاه عالیشان گوید * ای فلک [illegible] کرده * [illegible] کرده *
آسمان [illegible] * بر زمین افکندی و با خاک یکسان کرده * آفتابی را که خلق عالمی در سایه بود * زیر میغ
زیر خاک پنهان کرده * نیست کاری [illegible] * [illegible] مسلمان کرده * [illegible] بر زمین واقع

از دود تو

از دود تو * آسمان را آن زمان کافر و بی‌سامان کرده * روزگار را از روزگار دولت سلطان اویس * یاد کن آن بر خلایق دولت سلطان اویس

ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس

سلطان حسین پادشاهی بود طراوت عذارش گلبرگ طراوت طری و لوایح رخسارش رشک
ماه و مشتری از غبار [illegible] رعنایش سرو سهی پای در گل و از گفتار لعل روح افزایش غنچه مسروری منفعل [illegible] لوای کشورگشایش
ثابت و مهر و ضیا [illegible] گردون [illegible] سپهر * عذار تو جهان گشت فرخ لقا * معلی سپهر ظفر لوا * بفرق و قدم [illegible]
[illegible] و دلش کوه کان و بحر [illegible] و سلطان حسین بعد از ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک
تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در غایت بلاغت در باب تهنیت جلوس نظم کرد و سه بیت از آن ثبت افتاده
قصیده ای در پناه حضرت خورشید پادشاهی * محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی * هم ملک تست ایمن از صدمت تزلزل * هم دولت ایمن
از وصمت تناهی * ارزانی است حالی ایات کامرانی * در شان تست منزل آیات پادشاهی * و سلطان حسین بر توالی انتظام
امور ملک [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] زمان پدر [illegible] ساخت و در اوایل بهار سنه [illegible] رایت ظفر پیکر بقصد [illegible]
[illegible] و قراجه [illegible] بر افراشت و بعضی از قبایل که در تصرف ایشان بود فتح فرموده آخر الامر مهم بصلح انجامید و امرا [illegible]
برسم پیشکش [illegible] قبول [illegible] سلطان باز گردید و در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر
ظفر اثر [illegible] زنجان [illegible] و سلطان [illegible] استقبال نموده [illegible] قتال [illegible] انهزام
یافت و شاه شجاع در تبریز [illegible] چهار ماه [illegible] آخر الامر [illegible] عازم شیراز گردید
لاجرم بار دیگر سلطان حسین از بغداد روی به تبریز نهاد و بر مسند سلطنت متمکن گشته ابواب عشرت و انبساط بر گشاد و [illegible]
امیر اسماعیل [illegible] بغداد [illegible] ایام سلطنت سلطان حسین [illegible] شاهزاده و شیخ علی بن اویس [illegible]
[illegible] بر مسند حکومت نشست و [illegible] محاربه و مصالحه اتفاق افتاد [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] سلطان احمد [illegible] واقعه در شهر صفر سنه [illegible] در تبریز [illegible]
و سلطان حسین [illegible] دمشق مدفون گردید [illegible] از امرای [illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] از زمستان [illegible] انتقال کرده [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] عادل [illegible]
شاه [illegible] قاضی شیخ علی [illegible]
[illegible]

بتومید نیست و دیگر را قبول نداریم آقا جواب داد که اختیار بیش ثبات و فی الحال بر خاسته بقبول خود رفت و روی سلطانیه
آورد امرا از کشتن شیخ آن کلک من پشیمان شده کسان جهت عذر خواهی در عقب جناب امارت پناهی فرستادند و التماس
مراجعت کردند عادل آقا را آن پشیمانی منفعت نشد تا قرق سلطانیه عنان باز نکشید مقارن آن حال شاه منصور بن شاه مظفر از بیم
شجاع گریخته پناه بعادل آقا برده آقا او را در همدان حاکم کرده بود اندک زمانی سپاه بسیار بروی جمع شدند آورده و بعد از فوت عادل
سلطان حسین امرا منهزم شده بر سم سپر سوار گشت و از او جای بیرون نهفته عنان از برمه تبریز شتافت و شهر را گو چه سب کرد
امرا چون این حال مشاهده نمودند خزانه و جبه خانه را بر ملازمان خود تقسیم نموده روی بمغداد نهادند و سلطان حسین قاصدی
نزد عادل آقا فرستاده و از خوف مخالفان خبر داد و عادل آقا باتفاق شاه منصور و پنج هزار سوار جرار از عقب ایشان ایلغار
نموده شاه منصور بیلغای روان شده و در نواحی الوند کوا بر دکه درستان رسیده بعضی از ایشان گریزه پیشتر اختیار کردند
و طایفه پناه بشاه منصور برده گفتند ما بندگان پادشاهیم و شاه منصور قاضی شیخ علی و امرا و خاصی را بجان امان داده
بقبول آقا رسانید الغرض باتفاق عازم تبریز شدند و چون بمراغه رسیدند موجب نوشته سلطان حسین که خویش آب زر قبول کرده
بود عادل آقا حکم قتل امرا فرمود و هر چند شاه حسین زبان بشفاعت گشود فائده نبخشید و القاضی شیخ علی را زنده گذاشته از وی
صد تومان جون بها ستانید و شاه منصور کوفته بهمدان رفت عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان حسین رسید و خبر از شیخ
عوالمتف خسروانه سرافراز کرد ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن زکریا وقتل زاده یاد مخالفت شاهزاده علی صاحب تاج و سریر
چون امیر اسمعیل بن زکریا در دار السلام بغداد لوای ایالت برافراخت و جمعی از مردم فرو مایه را تربیت کرده معتبر ساخت و شاهزاده
شیخ علی بن سلطان اویس که در آن ولایت بی اختیار بسری برد و بکفایت اشتغال می نمود در روز جمعه از جمعات شاهزاده و سپهسالار امیر
اسمعیل بکی بمسجد جامع بجرمت مبارک شاه نامی که نزد پدر او سپهسالار بود و پیش وی و دیده و شمشیری بر وی پیش آمده خواندند بی در افتاد
و امیر مسعود برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمده امیر اسمعیل و او را از آن روز که ای هم مرد از باب و امیر مسعود و یک جانب برادر زاده و پدر
شده مبارک شاه کس بجهت گرد آوردن آن امر مورث او را بسعادت شهادت رسانیدند نزد شاهزاده شیخ علی رفته کیفیت واقعه باز گفت
که و الله شاهزاده ما فاتلان گفت که اگر بیت گو بنده امیر اسمعیل با سیار نزد ایشان در ساعت سر او را بریده پیش او برد و پسر کرد
و انجا رای که بیاکرد امیر اسمعیل بود آمده گفتند از تو آب انگور در وقتی که امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته بود فرستاد که آن کار
میکردند بخاری خواست که سر جویی از کوزه بیرون ماند و خلع کنند امیر اسمعیل او را منع نمود و گفت بگذار که شاید بر کسی
انها ابا و بر خود عاقبت پرسش ازان جواب ما و گفتند القصه چون این خبر بتبریز رسید امیر زکریا که در یکی سن بود در فوت او
برادر آغاز ماندن زاری کردن گرفت و سلطان حسین منشور سلطنت بغداد بنام شاهزاده شیخ علی در قلم آورده نزد برادر فرستاد

و بنجام و او را در ایالت ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم اما مناسب چنان می نماید که یکی از امرا بزرگ را نزد خود نگاه دار تا آنجا
سپاه و رعیت قیام فرماید اکنون هر یک از تو مبارز طلب کنی بدان جانب فرستیم و شاهزاده شیخ علی فرستاده برادر را
نوازش داده مسرور باز گردانید و بر سریر پادشاهی متمکن گشت و منصب وزارت را بعبد الملک مراغی تفویض نموده فرمان
امیر اسمعیل را با بن خلعت وانقیاد رسانیدند و چون دید که ضبط امور ملک از ایشان نمی آید قاصدی نزد پیر علی باوک
که از ملازمان قدیم آبا او بود و در آن زمان از قبل شاه شجاع در ششتر حکومت می نمود فرستاده او را به بغداد طلبید
و پیر علی بدار السلام شتافته سرانجام تمام مهام را از پیش خود گرفت و سایر ملازمان و توابع را بحث و تصرف در آورد
و چون این خبر بمسامع علیه سلطان حسین رسید عادل آقا بسیه سالاری سپاه دریا زمامت از تبریز متوجه بغداد گشته و شاهزاده و پیر علی
و پیر علی تاب مقاومت نیاورده بغداد را باز گذاشته و علم توجه بجانب ششتر افراشتند و پادشاه بهوای عیش و نشاط
عازم بغداد گشته هر چند عادل آقا گفت بعبارات اجتماعی بششتر رویم و مهم شیخ علی و پیر علی را فیصل دهیم مسموع قبول نشود
و عادل آقا کوتوالی لوای فوجی از سپاه بششتر شتافت و بمجادلان صلح کرد بر آنجمله که شیخ علی بششتر قناعت نماید و دیگر در
بغداد دخل نفرماید و از آنجا به بغداد در رفته روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین رسید و بنا بر رخصت مذکور پادشاه
اهم ایالت آن شهر بستان سلطانیه خرامید و در غایت استقلال بسرانجام امور ملک و مال مشغول گردید و در همان زمستان
عبد الملک مراغی و بعضی از اعیان بغداد مبلغ پانصد تومان نزد شاهزاده شیخ علی و پیر علی فرستاده استدعا حضور
نمودند و ایشان متوجه دار السلام گشته سلطان حسین محمود والی و عمر قبچاقی را بمقاتله مخالفان نامزد فرمود
قتال دو امیر بر است علی باوک اسیر شد و جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از آن از سستی این خبر
عنان عزیمت بصوب تبریز انعطاف داده و در راه دمشق خواجه مشقت بسیار کشیده و العبد هزار حیله بمقصد رسید بفضل الله
پادشاه و حکم ما بر بیدل ذکر ابتلاء قید نمودن شیخ و کشته شدن سلطان حسین و بیان آن که سلطان حسین
در کمال پریشانی بدار الملک آذربیجان نزول اجلال فرمود و عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفت و بعضی ولایات
که امیر ولی در تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکر را بمراجعت بساتات خاطر آقا کوچک نزد او گرد
چنانچه اندک مردمی در خدمتش ماندند و در خلال آن احوال در راه ایل تلف شده سلطان احمد بن اویس که ما ننداو ولی را
در نظافت پیدا نمی شود حال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که مسکن قال او بود پیش گرفت و سلطان
حسین هر چند کسان در عقب او فرستاد والتماس مراجعت نموده بجائی نرسید و سلطان احمد از اردبیل باران و مرغان
شتافته لشکری فراهم کشید عازم تبریز شده در یازدهم صفر سنه مذکوره در پیکان که در آن بلده و نیز آمده بود سلطان حسین

مجروح سر بریده کشته و کوشتا بقدید اما بعد از آن شب سیصد برادر با مهدی ابن افتاده و بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید تیغ بلبل و زنی آخر
چگونه برون او که ملاحش بدی از آن جا بیلوفر بعضی از مورخان گفته اند که بعیش و عشرت بسیار مشغول می بود و کاهی از افعال که
که مناسب مرتبه سلطنت ملک لایق حالت رجولیت نبود اقدام می نمود امیر شمس الدین زکریا و خواجه جلال الدین طغرل بوزارت سلطان
حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت و معموری شهر و ولایت نقش مساعی و اهتمام بر لوح خاطر می نگاشتند نقل است که خواجه
جلال الدین طغرل معتقد بود در باب انکه بغایت معتبر تکلم نماید و دو پسر داشت موسوم بعبد الله و فیض الله و نوبتی شمس الدین زکریا یکی
از نوکران خود را جهت طلب کاه بخواجه جلال الدین فرستاد چون آن شخص پیغام بگذارد خواجه جواب داد که بر عبد الله جاه فیض الله
که مبلغ چندان تبن موجود نیست که عصافیر بر مناقیر بر سطوح کشند نوکر بیچاره معنی این کلمات را نفهمیده بار دیگر گفت ملک سلطان
تنهای خواجه فرمود که اعادات عبارات از عادات اولو الالباب بعید است و آن جوان دید که هر چند می ایستد سخن مفهوم
نمیشود بازگشت و امیر شمس الدین زکریا را گفت هر چند که من از خواجه کاه میطلبم او قرآن میخواند ذکر شمه از احوال سلطان احمد
[illegible] سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاک و خونریز و بی باک و فتنه انگیز اعتقادات
قلب او بقلت رحم موصوف و بشدت تهور و عدم حلم معروف از بعضی اقسام فضایل بهره ور بود در علم موسیقی چنین روی ارباب
نظم زخون ریز هرگز نمیشد سیر [illegible] بدی زهره تریاق در کین مهر [illegible] و مهر سپهر [illegible]
پادشاه کیوان قدر بهرام قهر دولتخانه تبریز به تیغ تیز مهم سلطان حسین را بفیصل رسانید برادر دیگرش سلطان بایزید
گریخته بعد از ارتکاب مشقت فراوان در سلطانیه [illegible] افتاده و پای در رکاب آورده و در آن زمان وصول سلطانیه
رسیده و عادل آقا او را بپادشاهی برداشته شاه منصور را در قلعه کرد تو معتقد گردانیده و سپاهی جنگجوی و تندخوی
فراهم آورده در موضع میانه با شیخ علی ولد شیخ علی اتابک و ابو سعید ولد هر یک از عادل آقا گریخته سلطان احمد
پیوستند و او را از کیفیت وصول سلطان بایزید و عادل آقا اعلام دادند سلطان احمد چون هنوز تمکنی پیدا نکرده بود
و به باز گشته به تبریز مراجعت نمود و عادل آقا به تبریز رسیده و عباس آقا و مسافر آقا و ابو واحی را حاکم ساخته بطرف
دوانی و دو انتظام ما یحتاج آب رس رفت و ایشان با ضیاء الملک را محکم کرده در محل اقامت انداختند و سلطان احمد
نزد دوانی و عباس و مسافر روان گردانید و پیغام داد که شما نوکران منید بجهت خدمت عادل میکنید و ایشان بجانب
سلطان بجانب سلطان مایل شده چون این معنی بر عادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت و سلطان احمد از مراجعت آقا خبر
حمزه و دیگر و ابو سعید را به تبریز ارسال داشت و چون ایشان نزدیک آن بلده رسیدند اندو در سپاهی عباس
مسافر یاد نمودند که متوجه اردوی سلطان بوده ناگاه گفتند که هرگاه و عباس جلایر بخدمت سلطان احمد جلایر رسید بکلی کار از

بشتر القضا باید اولی آنکه اینجا خاطر از دغدغه ایشان فارغ گردانیم و در رسیدن ملاقات پیش از تکلم ولی توقف نمودند و بهم
بلند و عباس و مسافر گشته حمزه و ولیخ باستی سپاهی ایشان از نزد سلطان احمد روان کردند و این معنی موافق رای سلطان
نیفتاد اما چون کار از دست رفته بود چاره ندانست و به تبریز فرود آمده و متوجه ضبط مملکت و مهمات سپاهی و رعیت شد
ناگاه خبر متواتر شد که شاهزاده و شیخ علی با گروهی با قوای عادل آقا تو متوجه گرده نزدیک رسیده اند بنابر آن سلطان باستقبال ایشان
روان شده حوالی پیشت رود عیان گردید و داد و خبر قبچاق از جوانمردان سلطان احمد صف برابر کرده شاهزاده شیخ علی
چون لاجرم شکست بر جانب سلطان احمد افتاده و از راه خوی بنخجوان رفت و در قراباغ بقرا محمد ترکمان ملحق
گشته از او استمداد نمود و قرا محمد گفت که اگر این طمع میدهی و الا افتد که دیر آمده بر مخالفان صف کنیم تو با نوکران خویش در موضعی
حیلج بایستیم توقف نموده قدم بیش ننهی و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر در عقب طبع نکنی و سلطان احمد مستقبل این و
نیز داشته و قرا محمد بجار هر دو ترتیب داده و بهر سپهدار یک فوج ساخت و هر فوجی را سی کس کرده مقرر آنکه از هر فوجی
دو مرد پیش رفته تیر اندازی کنند و چون تمام صف ایشان مانده گریزان گشته دو نفر دیگر قدم پیش نهند تا ایال اعدا از بیم فرو ریزد و
درین منوال قرا محمد با شاهزاده و شیخ علی و پیر علی دولک حرب کرده شاهزاده و پیر علی در آن معرکه بقتل رسیدند و زکما تا آن عقبت
فرار کرده روی بمنازل خویش آوردند و بعد از آن سلطان احمد به تبریز شتافت و پیر علی را آرسیل ساخته نزد عادل آقا
فرستاد و آقا متوجه تبریز گشته و در اثنا بین الجانبین سخن صلح در میان افتاد و سلطان احمد خواجه شیخ کججی و مولانا شمس الدین
ابهری را نزد آقا فرستاد و تا مساعی مبذول داشتند مصالحه سازند و منظور مراحب ایشان می بود که ناگاه استیلا نمود که عادل آقا تو نزدیک
رسیده بنابران متوهم شده اند از نخجوان بطرف اران و موغان رفت قاضی شیخ علی را بطلب پهلوان شیک که حاکم آنجا بود
فرستاد و عادل آقا در اوجان نزول کرده و امرا که معنی شتافتند و بواسطه شیخ و الطف اختصاص یافتند آنگاه امیر پهلوان شیک
واسطه شده بین الجانبین صلح اتفاق افتاد و بر این موجب که آذربایجان متعلق بسلطان احمد داشته باشند و عراق عجم
سلطان بایزید و عادل و جوانی و ب [illegible] سلطان احمد و آقا بر این قرار بسلطانیه بازگشته امرا بغداد با وی گفتند نعمت بر
درشت نما از قبل تو دار السلام را ضبط کنیم و عادل آقا تو رسلی که سرداری صاحب وجود و جبر خانه او بود بحکومت و قوام الدین
با الحق را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا روان فرمود و چون بسرحد دار السلام بغداد ورود آمد عبد الملک
صاحب اختیار آن دیار بود با طایفه که امیر اسمعیل با انجمن کشته بودند بدیدن او رفت و فی الحال با مصاحبان بقتل رسید و
خیل و هزار جوان از منزل او و اصل بقلعه شد و بغداد بر فتنه و آشوب گشته خزینه که جهت عادل فراهم آورده بودند بیاد غارت
تاراج رفت و این اخبار در تبریز بسمع سلطان احمد رسیده بنابر حمیت استقبال اردوی به بغداد نهاده در اثنای راه شاه منصور از جانب

قلعه کراتو خلاص یافته و بموکب سلطانی پیوست و چون تورسون را با قوام الدین المنجی [illegible] بسیار ساینده و سلطان احمد
بهمدان نام امیر علی و چند روزی قورچی و سلطان [illegible] بشاه عذری داشتند با تیغ بیدریغ گذرانیدند و شاه منصور را
حاکم حویزه و ششتر گردانید و شاه منصور بدان ولایت متمکن شده [illegible] و سلطان احمد آن زمستان
در قشلاق فرموده و در بهار [illegible] خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دار السلام نصب کرده خود روی به تبریز آورد
و امیر علی دل در نواحی مراغه پیش آمد و از هر دو جانب دلیران در هم آویختند و جمعی کثیر کشته گشته هر طایفه بطرفی
گریختند و آقا سلطانیه مراجعت نمود و سلطان از مراغه [illegible] رفت و از آنجا [illegible] شتافت و چون عادل آقا
[illegible] وصول سلطان [illegible] اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان درگاه سپرده روی بهمدان نهاد و ایلچی پیش شاه
شجاع که پادشاه فارس و عراق بود فرستاد و استمداد فرمود و شاه شجاع بهوس تسخیر آذربیجان در حرکت آمده چون بسرحد
[illegible] رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و [illegible] یکدیگر بهمدان رفتند سلطان بایزید [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و هر چه شاه در آن باب [illegible] اطاعت مینمایم اما عادل [illegible]
[illegible] روی آن درگاه آورد [illegible] و مجال [illegible] شاه شجاع با وجود آنکه شنیده
که سلطانیه را بنام سلطان بایزید [illegible] و عادل آقا را مغلوک ساخته [illegible]
[illegible] در میان نهاده [illegible] شاه شجاع حکم کرد که امرا [illegible] بایزید بوده دیگر [illegible]
عادل زنند و سلطان احمد به تبریز رفت سلطان بایزید با امرا خود و ابراهیم شاه و عبد الکریم [illegible] شاه
شجاع [illegible] که زمام اختیار ملک و مال در قبضه اختیار امرا فارس گذارد و خود [illegible] شتافت
و چون ایشان بسلطانیه رسیدند از امرا سلطان بایزید عمر قپچاق و محمد جمشید با هم گفتند که چگونه اختیار
شود قلعه با دست امرا شاه شجاع [illegible] داد و ابراهیم شاه و عبد الکریم را [illegible] آورده [illegible]
دادند و خود در حصار [illegible] آمده دیگر التفات بدیشان نکردند و عبد الکریم و ابراهیم شاه [illegible]
[illegible] شده در میان زمستان بشیراز در گذشتند و سلطان بایزید [illegible] در سلطانیه حکومت نموده
ناگاه [illegible] عمر قپچاق را بقتل آوردند و امرا دیگر [illegible] متوهم شده بگریختند و سلطان احمد [illegible]
سلطانیه رفت و قلعه را [illegible] مضبوط ساخته [illegible] که دو سال بود بحکومت نصب فرموده زمام
اختیار آن ولایت را در کف کفایت شیخ محمود [illegible] سلطان
بایزید را مصحوب خویش به تبریز برد و در این اثنا خبر توجه حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بطرف عراق و

آذربیجان

آذربیجان شایع شد و جمعی از ملازمان آنحضرت به تبریز رسیدند و سلطان احمد عزم [illegible] از آنجا [illegible] و چند [illegible]
فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمده و عادل آقا سلطان را [illegible] سلطانیه [illegible] دیگر آن [illegible]
[illegible] پیوستند و اطراف آن قلعه را مضبوط ساخت و [illegible] میان او و سلطان [illegible]
طریق مخالفت می بود [illegible] آفتاب اشراق صاحب قران [illegible] پرتو وصول [illegible] ولایت فارس و
عراق انداخت و کار ایشان [illegible] رسید [illegible] و سلطان احمد [illegible]
[illegible] و از عقب [illegible] مقام خلافت [illegible] روزی چند [illegible] دولت پادشاه [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان عازم روم شد سلطان احمد [illegible] قرا یوسف ترکمان [illegible]
[illegible] بجانب مصر و شام شتافت و سلطان [illegible]
محبوس گردانید [illegible] حضرت صاحب قرانی فرستاد و در آن اثنا خبر فوت آنحضرت [illegible]
و سلطان [illegible] سلطان و قرا یوسف ترکمان [illegible] آذربیجان آوردند و سلطان احمد
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] روم رفته بود و سلطان [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] و چون امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] ربیع الآخر [illegible] تبریز [illegible] سلطان افتاد
[illegible] قرا یوسف [illegible] بقتل رسانید [illegible] تفصیل این واقعه [illegible] قضای الهی
[illegible] حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] احوال چنگیز خانی [illegible]
[illegible] جزو اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باد یا رب آصف عالی مقام ... مرجع اهل فضیلت برده دام

خامه را یم و بنانش کشتی را ی

نامه دهر نامه را زینت فزای

تمت تم تم تم تمام شد

کاتبه فقیر الحقیر ثابت [illegible] ولد ملا لطف مراع

جزو دویم از مجلد سیوم در ذکر بعضی از طبقات که معاصر چنگیزخانیان بوده اند [illegible]

ملک

یارب سخن قدر مرا عالی ساز و ز فکر خطای خود و لم خالی ساز پیوسته چو ابیات ملک گویم شاه در ملک سخن جری مرا والی ساز

بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی که کارخانه صنع تقدیر بر وفق مشیت و اقتدار سلاطین کامکار را متوقع و قیع واعده بوته ملکه من یشاء
بر وفق حکمت مینماید و حمد جناب جلاله و پس از تبلیغ صلوات صلوات دین پناهی که بهدایت ذات ملت مستقیمش گمگشتگان بادیه
ضلالت را راه وصول بدرجه علیه من یهده الله فلا مضل له حصول می پذیرد صلی الله علیه و آله [illegible] از پادشاهانی
که معاصر چنگیزخانیان بوده اند و سلطنت نموده اند حالات چند طبقه سطری چند از این احقر در آمده و کلک سخن گزار شمه از احوال این
ملوک نامدار در این جزو در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود ابتدا بذکر حالات آنگروه که اصل زمان هر یک از این پادشاهان
گیتی ستان مذکور خواهد کرد و منه العصمة والتوفیق گفتار در بیان دولت ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال ایوبیان [illegible]
بر الواح ضمایر مستوران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود چنانچه در ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملک معظم غیاث الدین
بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه [illegible] بدست غلامان خود کشته گشت
ارکان دولت ملک صالح که زمام اختیار در قبضه اقتدار ایشان بود سرداری سپاه بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح
انتظام داشت تفویض نمودند و خطبه بنام والده ملک معظم که ملقب بشجر الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجر الدر ضعیفه
عاقله جمیله بود قریب دو سال آن مملکت را چنین ضبط نموده در سنه [illegible] امر سلطنت بعز الدین متعلق شد و او را ملک معز
لقب نهادند و از آن روز پادشاهی مصر بر غلامان قرار گرفت و آن قاعده حالا چنانچه مرعی است سمت استمرار پذیرفت
ملک معز الدین صالحی پادشاهی بخرد بود و بکام [illegible] رعایت احکام شریعت می نمود چون بر سریر مملکت متمکن گردید ام
خلیل را در سلک زوجیت کشید و بعد از آن که [illegible] سال در دولت و اقبال بسر برد در سنه [illegible] دختر حاکم موصل را بعقد خویش در آورد ام
خلیل از غایت رشک عجمی را فرمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند ملک منصور نور الدین علی بن ملک معز بعد از قتل پدر

باستصواب امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در پایان قلعه مصر بحلق کشیده چون چندگاه در کامکاری
گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین قطز را بمکتب بر تخت نشاندند و او را ملک مظفر خواندند ذکر سلطنت ملک سیف الدین قطز [illegible]
[illegible] ملک مظفر بود نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر نام داشت و در روایتی آمده که قطز [illegible] و بالقاب
السلطان الملک المظفر [illegible] و بعضی از کتب تاریخ نام او را [illegible] نوشته اند و بر هر تقدیر چون ملک مظفر بر سریر سلطنت متمکن گشت خبر رسید که
هلاکوخان بر بلاد شام استیلا یافت و کیتوقا نویان را در دمشق حاکم ساخته عنان عزیمت بجانب ایران [illegible]
مطمح نظر همت داشته علم توجه بجانب دمشق برافراخت و کیتوقا نیز عازم میدان قتال گشته در اواخر رمضان سنه [illegible] در عین جالوت
تقارب فریقین دست داد و ملک مظفر طایفه از ابطال جانباز در کمینگاه باز داشته و سایر سپاه بر [illegible] بایستاد و کیتوقا
[illegible] بر ایشان تاخته ملک مظفر بموجب کلام الحرب خدعة پشت بجانب او گردانید روی بوادی فرار آورد و کیتوقا [illegible]
[illegible] اتفاق نمود و چون بکمینگاه رسید بیکبارگی سپاه مصر از اطراف و جوانب او در گرفته آتش قتال اشتعال یافت
خرمن [illegible] سپاه [illegible] متفرق گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا غبار معرکه هیجا در هیجان بود و آخر الامر
ملک مظفر بر طبق نام خویش مظفر گشت و کیتوقا در جنگ گرفتار شده بجا بقتل رسید و ملک مظفر [illegible] بمصر باز گردید اما
بعد از ایام بعضی از امرا بر قتلش اتفاق نموده بهادر مغربی در موضع [illegible] بزخم تیر جان گداز او را از پای در آورد و جلوس
غلامان زمام پادشاهی بدست ابو الفتح بیبرس البندقداری الصالحی دادند و او را ملک ظاهر لقب نهادند ذکر ملک ظاهر [illegible]
بیبرس و بروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار و در اوایل حال در سلک ممالک امیر علاء الدین که از جمله ارکان دولت
ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال از جبینش مشاهده کرده او را از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید
و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در [illegible] سنه [illegible] بر سریر سلطنت مصر صعود نمود و او بصفت شجاعت و جلادت [illegible]
اتصاف داشت و در حمایت حوزه اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانید همواره همت عالی نهمت بر غزا و جهاد میگماشت
و در ایام دولت خود با احمد بن الظاهر بامر الله بن الناصر لدین الله العباسی بخلافت بیعت کرد و المستنصر [illegible] ابو العباس
بن [illegible] ابی علی که از اعقاب المسترشد بالله بود بجایش نشاند و چون هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید [illegible]
[illegible] محرم الحرام سنه [illegible] بعالم آخرت منزل گزید گفتار در بیان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] ایام [illegible] سلطنت [illegible] و ملک ظاهر در مصر لوای سلطنت برافراشته بود و احمد بن الظاهر بامر الله العباسی
[illegible] آن سرزمین رسید صحت نسب خود را بثبوت رسانیده طالب جلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر
[illegible] بقبول [illegible] و اشراف و اعیان مصر را جمع ساخت و شرط متابعت بجای آورده و دیگران نیز متابعت کردند

واحمد را لقب برادرش المستنصر بالله ملقب گردانید و بعد از مجلس مستنصر بدست خود خلعت سلطنت در قامت ملک ظاهر پوشانید
و دران ایام شیخ ری در سلک [illegible] و ملک ظاهر بجهة او منبری را آئین بسته با خلعت خلیفه سوار شده و گرد شهر برآمده و بعد از آن مستنصر
را با کوچ و حاجب و اسباب و الات و منشی چنین نمود و صد سر اسب و سی سر شتر و شصت استر و چند غلام بدو بخشید و
بجهت این قدر جمعیت خود را خلیفهٔ اسلام تصور نموده بجانب بغداد روان شده تا آن دیار را از تصرف تتار بیرون آورده
بر مسند آبا و اجداد خویش بر سند استقلال نشیند و چون به هیت رسید فوجی از سپاه هلاکو خان از اطراف حرکت
در آمده آغاز قتال نمودند و طایفه از اعراب و ترکمان که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر با فوجی
خواص کشته شده از جمله مردمی که از آن معرکه خود را بساحل نجات رسانید یکی ابوالعباس الحاکم بامرالله بود که در سلک
اعقاب المسترشد بالله انتظام داشت و چون او بمصر رسید موجب صواب دید بندقدار قایم مقام مستنصر بالله شد
و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بر وی اطلاق کردند درگذشت و در سنه ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر بعمارت
مسجد رسول صلعم روی توجه آورده بود امر نمود که در روضه چهار ستون آن [illegible] منوره بکمال معموری رسید و در سنه ٦٦٤
ملک ظاهر قلعه اکراد [illegible] طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه ٦٦٦ حصن البیره و [illegible] فتح کرد [illegible]
فرا هوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت در صبر خیانت خویش از دست داده و [illegible] خواص در لباس
اشخاص بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط در آورده بدارالملک خود بازگشته ایلچی نزد اباقا خان فرستاد
که صاحب نظاره تماشا ولایت روم فرستم و در دکان [illegible] طبخ خاتم خود را بر مقدار طعام کرده [illegible] آنکه پادشاه
ارسال آن حکم فرماید اباقا خان از کمال غرور [illegible] ملک ظاهر تعجب نموده قاصدی جهت اعلام این حال نزد معین الدین
بندقدار ارسال [illegible] و روان فرمود و بعد از آن بندقدار با لشکری بسیار بجانب ولایت روم نهضت نمود و در
[illegible] انگاه این حرکت از روی بنابر سندهای معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی تکلف محاربت بر آن مملکت
مستولی گشت و بقول امام یافعی آنکه میان بندقدار و لشکر تتار در روم محاربات اتفاق افتاده و صورت ظفر و نصرت او را
دست داده و روزی چند بدولت و اقبال گذرانیده با غنایم بسیار بمصر بازگشت و چون اباقا خان از کیفیت این حادثه خبر یافت
عنان عزیمت بصوب روم تافت و بقول امام یافعی تیغ سیاست انتقام بیرون کشیده معین الدین پروانه را با دویست
هزار مسلمان تیغ [illegible] بیگناه را شهید گردانید و چون از آن دیار بدارالملک خود بازگردید [illegible]
داشت و بنجامت محاصره قلعه بیره مشغول شده نزدیک آن رسید که آن حصن را بغلبه و قهر مسخر گرداند و ساکنان بیره حال
خود را [illegible] آن نامه را بر بال کبوتری بستند بوقت پرواز [illegible] زمین دل خود [illegible] آن کبوتر را بجانب

مصر را بینند

مصر را بینند و [illegible] روز آن برده مکتوب را بظاهر رسانید و چون بندقدار بر مضمون نامه اطلاع [illegible] بود
کبوتر [illegible] که ساکنان قلعه بیره باید که [illegible] مستظهر باشند که [illegible] دولت [illegible] روز [illegible]
بیره طالع خواهد گشت اگر درین وعده خلاف [illegible] ایشان در تسلیم حصار [illegible] سپاه [illegible] آمده بود [illegible]
بندقدار با دو هزار سوار بجانب بیره در حرکت آمد [illegible] غلام [illegible] لشکر [illegible] گرفت
و چون دران وقت [illegible] بود و [illegible] مسافت ده روزه راه
کرده [illegible] از قرب وصول [illegible] لشکریان [illegible] موکب [illegible] بر قلعه [illegible]
[illegible] کنار آب فرات که میان [illegible] حایل بود [illegible] علامات سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه
[illegible] فرح و انبساط [illegible] کیوان رسانیده مغولان [illegible] حقیقت حال [illegible] شده و بعد از [illegible]
روز [illegible] ارسال کبوتر لشکر مصر [illegible] تمام [illegible] رسیده [illegible] از آب گذشته مغولان [illegible] مشاهده کرده [illegible]
وادی فرار [illegible] و مصریان ایشان را تعاقب نموده [illegible] گرفتند و وفات بندقدار [illegible] که در روضة الصفا [illegible]
در [illegible] سنه [illegible] در دمشق اتفاق افتاد و بقول امام یافعی در [illegible] محرم الحرام سنه [illegible] و بعد از وی
[illegible] اتفاق افتاده [illegible] رجب [illegible] سه پسر و هفت دختر [illegible] نام پسران محمد و [illegible] و سلامش نام داشتند
و از مشایخ زمان بندقدار یکی ابراهیم فخرالدین است که بشیخ عراقی اشتهار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بود و در صغر سن
از حفظ قرآن فراغت یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و اندک زمانی [illegible] در ترقی دست داد که در سن هفده سالگی
در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول گشت روزی جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و با ایشان پسری خورشید منظر
بود و چون چشم شیخ عراقی [illegible] نظر بر آن پسر افتاد بواسطه غلبه عشق گرفتار شد [illegible] داد و رفقای درس و فتوی
[illegible] قلندری نهاده همراه ایشان بمولتان رفت و دران بلده بصحبت شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی رسیده و دست
ارادت داده چند گاه در خلوت نشسته [illegible] بمرتبه کمال صعود نموده و شیخ بهاء الدین یکی از بنات خود را
بعقد شیخ عراقی در آورد و شیخ عراقی را از آن دختر پسری در وجود آمد [illegible] کبیرالدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از وفات شیخ
بهاء الدین بزیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما رفته از آنجا بروم شتافت و بدرس شیخ صدرالدین
قونوی مشرف شد [illegible] فصوص نموده و کتاب لمعات را دران ایام تالیف کرده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین
پروانه که دران زمان حاکم روم بود [illegible] شیخ عراقی شد [illegible] توقات خانقاهی [illegible] ساخت و هر روز [illegible]
[illegible] می پرداخت روزی [illegible] زر [illegible] نزد شیخ برد و شیخ فرمود که ما را [illegible] و قوال

دران وقت در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم نمود فی الحال کس فرستاده حسن را بطلبید
و شیخ معین الدین با لشکر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیک رسید پیش رفته و سلام گفته
او را در آغوش کشید و شربت طلبیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خود رسیدند و صحبتها داشته سماعها کردند و شیخ
دران ایام رباعیها گفته و یکی از آنجمله غزلیست که مطلعش اینست بیت ساغر عشق جام و اندکه چه سانست * کز غمزه او به فلک
و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافته سلطان نسبت او ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف در مصر گرد کوچه و بازار
سیر میفرمود و روزی شنید که امیر لشکری شده و بپرسش گفت که حیف است که لب و دندان این پسر مصاحب جرم
باشد لشکری گفت که ما مردم فقیریم و غیر ازین حرفه نداریم اگر جرم خر نمیدان نکنیم نان نیابیم شیخ پرسید که این پسر
روزی چه مقدار کاسب میکند جواب داد که هر روز چهار درم شیخ نمود که من هر روز شش درم میدهم تا دیگر این کار نکند
بعد ازان هر روز شیخ عراقی بمکان لشکری رفتی اشعار خواندی و اشک فشاندی حسودان این خبر بپادشاه رسانیدند از آن
پرسید که شیخ هر گاه این پسر را بجوید کجا میبرد گفتند در دکان بادی و در خلوت می نشیند گفتند بی اکاه دوات و قلم
و نوشت که هر روز پنج دینار بر وظیفه افادت شیخ افزایید و شیخ عراقی پس از چند گاه از مصر بشام شتافت و در دمشق مقام
ساخت و پسرش کبیرالدین که در ملتان مانده بود و در تکلفیه بملازمت پدر رسید و مقارن آن حال شیخ مریض شده شرط وصیت
بجای آورد و دران اوقات مرض این رباعی نظم کرد رباعی در سابقه چون نظام عالم دادند * ما که نه بر مراد آدم دادند
زان قاعده و قرار کان روز افتاد * نی بیش کسی وعده و نی کم دادند * وفات شیخ عراقی در هشتم ذوالقعده سنه ثمان
و ثمانین و ستمایه اتفاق افتاد و در صالحیه دمشق در قفای شیخ محی الدین ابن العربی مدفون شد و مرقد ولدش کبیرالدین
هم آنجاست و از علماء زمان ملک مظفر یکی قاضی فخر الدین علی بن عبد الکافی است و از علماء در بقیه المصابیح مسطور است که حافظ
نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش بعقد ثلثین رسید فوت شد و اگر او را اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبه
میرسیدی که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میگردید غروب کوکب عمر کافی نجم الدین در شهور سنه اثنی و ستین و ستمایه
دست داد و دیگری ازان جمله صاحب تصانیف عبدالله بن مالک الجیانی بود و او نیز در سنه ٦٧١ از عالم انتقال نمود و ابن
صاحب تاریخ اسکندریه حافظ منصور بن سلیم وجیه الدین الهمدانی الاسکندری بزمان سلطنت بندقدار در سنه ٦٧٣ از
لباس حیات عاری گشت و از جمله دانشمندان عالیمکان آن زمان دیگری امام محی الدین النووی است و نام امام محی الدین یحیی بود
و اسم پدرش شرف بن حسن و ولادت او در عشر اوسط از ماه محرم الحرام سنه ٦٣١ دست داد و در سنه تسع و اربعین
و ستمایه جهت تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسه رواحیه قریب دو سال ساکن بود و تمامی اوقات را بمطالعه مصروف داشت

چنانچه دران مدت اصلا پهلو بر زمین ننهاد و در سنه ٦٦٥ مصحوب والد خود بمکه رفته و بگزاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ٦٦٠ آغاز
تصنیف نمود و تا در سنه ست و سبعین و ستمایه که وفات یافت بآن کار مشغول بود و در روضه و منهاج الطالبین و تهذیب
و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب البیان و کتاب ارشاد و کتاب التیسیر و التقریب و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار
و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جمله مصنفات امام نووی است ذکر ملک سعید محمد بن ملک طاهر رکن الدین
بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب یافت و چون قریب
دو سال بضبط امور مملکت پرداخت و چیزی از مواجب و رسومات سپاهیان کم کرده بنابران اشراف و اعیان
قصد خلع او نمودند و ملک سعید این معنی را دانسته برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود در سلطنت نشاند و او را ملک عادل
لقب داد و سیف الدین قلاوون را که در سلک امرای صاحب انتظام بود نیابت اتابکی داد و بنفس نفیس با برادر خود جعفر
بقلعه کرک شتافت و در سنه ٦٧٨ دران حصار وفات یافت و جعفر زمام حکومت کرک را بدست آورد و ملک مسعود
ملقب شد و تا شهور سنه ٦٨٦ دران دیار بسر برد بعد ازان سیف الدین قلاوون او را طلب داشت و او را ازان قلعه بیرون آورده دیگری
بجایش نشاند ذکر سیف الدین قلاوون چون ملک سعید از مصر بکرک رفته عزلت گزید اشراف و اعیان آن مملکت
بعد از انقضای شش ماه سلامش را از حکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در سلطنت
پادشاه گردانیدند و او را ملک منصور لقب دادند اما سنقر اشقر صالحی که در ملک مراد دمشق بود اظهار خلاف نموده و ملقب بملک کامل
شمس الدین گشت و در سنه ٦٧٩ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشید میان او و سنقر محاربه دست داد و سیف الدین ظفر
یافته سنقر بسواحل شام شتافت و بر بعضی ازان بلاد مستولی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاهزاده
منکو تمور و کفار تتار منهزم گشته ملک منصور بر طبق لقب خویش نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمایه میان سنقر اشقر و سیف الدین
قلاوون صلح بوقوع انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی باز گذاشت و در چهارم ماه ربیع الآخر
سنه ٦٨٨ سیف الدین قلاوون قلعه طرابلس را بجنگ از کفار فرنگ گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بتحت تصرف در آوردند
و در سادس ذی قعده سنه ٦٨٩ در ظاهر قاهره آن پادشاه غازی از عالم مجازی رحلت نمود ایام سلطنتش یازده سال و
چند ماه بود و ذکر بعضی از فاضل مشهور که معاصر بودند با ملک منصور از جمله فضلای زمان سیف الدین قلاوون
یکی قاضی القضات ابن خلکان مورخ است و هو شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد الاربلی در تاریخ امام یافعی
مسطور است که ابن خلکان در سنه ثمان و ستمایه تولد نموده در موصل تحصیل کرده و بمصر شتافت و چند گاه دران مملکت نایب قاضی
شده بعد ازان بقضاء بلاد شام منصوب گشت و مدت ده سال بآن امر اشتغال نمود و در فصل قضایا بشرایط دیانت

واماثل به تقدیم رسانید و چون سلطان رقم عزل بر صحیفهٔ حالش کشید در مدرسهٔ امینیه به درس و افاده می پرداخت
تا در سنهٔ احدی و ثمانین و ستمایه عالم آخرت را منزل ساخت و از جملهٔ مصنفات ابن خلکان کتاب وفیات الاعیان است
و آن بهترین کتابیست که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده اند و از جملهٔ مشایخ آن زمان یکی شیخ ابو اسحق ابراهیم بن معضاد الجعبری
و شیخ ابو اسحق به علم امام یافعی آنست که صاحب کرامات بوده و در سنهٔ ۶۸۷ از عالم انتقال نموده و در ربیع الاول همین سال
شیخ یاسین الجعبری الحجام وفات یافت و شیخ یاسین در سلک کبار مشایخ انتظام داشت و بواسطهٔ آنکه احوال خود را در پردهٔ خفا
مستور گرداند بامر حجامت اشتغال می نمود و شیخ محی الدین امام نووی را نسبت به شیخ یاسین ارادت تمام بود و
پیوسته بزیارت او رفته طریق سلوک می داشت عمر شیخ یاسین قریب هشتاد سال بود و هم درین سال ابن النفیس علاء
الدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی که در دیار مصر بلکه در سایر امصار در فضل او طبیبی نبود از عالم رحلت نمود و از تصانیف
آنجناب شرح موجز مشهور است و بسیاری از اکابر علما آن کتاب را شرح نوشته اند و دیگری از فاضلان زمان سیف الدین قلاوون
ابن الفوطی المورخ است و ابن بخاری در سنهٔ ۶۴۲ تولد نموده بود و در بغداد تحصیل فرموده و از مشایخ آن بلده اجازت
روایت حدیث یافت و او بصفت صلاح و دیانت موصوف بود و در صالحیهٔ دمشق فی سنهٔ تسعین و ستمایه بجهان جاودان
نقل نمود و سبب شهرتش به ابن بخاری آنکه پیشش بخارا اینچنین گاهی بسر برده بود و هم درین سال شیخ عفیف الدین سلیمان بن علی
التلمسانی از عالم فانی بمنازل باقی انتقال فرموده و کتاب منازل السایرین را که مولف حضرت پیر خواجه عبد الله
انصاریست شرحی نیکو نوشته است و دیوان اشعارش نیز در غایت سلاست و عذوبت واقع شده و آنکه بعضی از فقها
شیخ عفیف الدین را بزندقه و الحاد نسبت می نموده اند ظاهرا بنابر کمال حسد بوده ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور
سیف الدین قلاوون والله اعلم بعد از فوت ملک منصور جمهور اشراف مصر ولد ارشدش ملک اشرف را در ذی قعدهٔ سنهٔ ۶۸۹
بر تخت سلطنت نشاندند و او پادشاه صاحب رای کینه آگین بود و چون قدم جهانبانی بر سر نهاد و امر وزارت را
شمس الدین سلعوس تفویض نموده منصب سرداری سپاه را به بدر الدین متعلق گردانیده روی باستخلاص طرابلس
که بدو بکرّه بتصرف کفار فرنگ درآمده بود آورد و پس از وصول بظاهر آن حصار در امر محاصره و پیکار غایت سعی و
اهتمام به تقدیم رسانیده در کمتر از یکماه آن بلده را مسخر گردانید و بسیاری از کفرهٔ فجره را بتیغ بیدریغ بگذرانید
و اساس قلعه را انهدام داده و متصل آن شهری نو بنا کرده و آن را نیز طرابلس نام نهاد و بعد از آن همت
بتسخیر عکه گماشته با عساکر موفور و جنود غیر محصور که از آن جمله نوزده هزار غلام زرخرید او بودند متوجه آن مملکت شد
و در چهارم ربیع الآخر سنهٔ تسعین و ستمایه بعکه رسیده آغاز محاصره و محاربه نموده و منجنیقات در مقابل

آوردان

که در آن قلعهٔ متین مسکن داشتند در مقام رفع و منع آمده و از جانبین تیر چرخ و سنگ منجنیق روان شد و لطف سپاه اسلام بجنبش
و چندان سجاده در فضای هوای سلامتی کشته از مشاهدهٔ آن حال آتش غضب و عصبیت ملک اشرف در اشتعال آمده و سوگند
خورد که تا شهر عکه را با خاک یکسان نسازد و مرزمین عمر متوطنان آنجا را باد فنا نگرداند دست از جنگ باز ندارد
و نقابان را نیز جنگ سازند و مسلمانان بدین آغاز راه پیدا کرده و از خندق گذشته ستون نهادند و برج و باره نقب
نموده و تمامی شب قلعه را مجوف ساخته یکباره آتش در آن ستونها زدند تا برج و باره بر مفارق کفار وزیده و بعضی از جدار
حصار ریخته در روز جمعه هفدهم جمادی الاولی سنهٔ ۶۹۰ مذکور اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند
و چون کفرهٔ آن دیار را بر خاک هلاک نشاندند و بعد از دو روز فتح این صورت مدینهٔ صور نیز در حیز تسخیر ملک اشرف
درآمد و بزرگ حکام و لشکریان آن بلده از صعوبت و قضیهٔ مردم عکه خبر یافتند فرار بر قرار اختیار کرده در رجب گسترده ملک
ترسا را المقدار اطاعت و انقیاد کرده و دار و غرا طلب شدند و هم درین سال ملک اشرف مانند سقال حصار بیش و طرطوس
و طواحی را نیز مفتوح نصاری از ملک اشرف ثابت? با اهتمام فرموده ابواب فتح و سرور بر روی روزگار اهل اسلام گشوده در همین سال
ملک علاء الدین سلامش بن ملک ظاهر بیبرس وفات یافت و چون مدت هزار روز از انواع عدالت ملک اشرف بر مفارق اهل اسلام
یافت مهره بروی خروج نموده در سلخ محرم الحرام سنهٔ ثلث و تسعین و ستمایه نقش وجود آن سلطان عادل مجاهد را بیک
شمشیر تیز از لوح زندگانی سترده برادرش ملک محمد بن محمد منصور سیف الدین قلاوون را پادشاه کرد و اسیدوا ابن سلعوس وزیر را
مواخذه کرده و انقیاد رشکش نمود که از عالم انتقال فرموده ذکر ملک ابو المظفر کتبغا و لاجین که هر یک حاکم سلطنت آن جوان بخت
بجای ملک اشرف مبادرت نمود و اسم پادشاهی ابو محمد سیف الدین قلاوون که در سن نه سالگی بود و اطلاق کرده سرانجام مهمات
مهمات را در پیش خود گرفت و ملقب بملک عادل شد و چون یکسال حال بدین منوال بگذشت در محرم الحرام سنهٔ اربع و تسعین و ستمایه
کتبغا را در زمان ملک مظفر کتبغا قانوان ابسیری در دست مصریان افتاده بود و بواسطهٔ کثرت قابلیت بحدی پای بر پشته امارات
نهاده و باتفاق لاجین غلامان اشرفی خروج کرده با ایشان در آویخت و ملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و او
در آن وقت که بر سریر سلطنت مصر صعود نمود پنجاه ساله بود و بعد از دو سال از پادشاهی کتبغا در سنهٔ ست و تسعین
و ستمایه اعیان مصر نسبت به لاجین نیز طریق بیوفائی در پیش گرفته و او را در مملکت شام حسام الدین لاجین که ملک منصور لقب
یافته بود و فوج از سپاه را جانب فرستاده تا او را گرفته در قلعهٔ سرحد ساکن گردانیدند و سبب فرقتش هم رسانید نزدیک در
ثمان و تسعین و ستمایه اعیان مصر نسبت به لاجین نیز طریق بیوفائی پیش گرفته و بعد از آن او را زخمی که لایق طبیب بلطف اشتغال
داشت و چون از قاضی حسام الدین الحنفی و ابو عبد الله برداللبیدی و امامه بن العسال کسی نزد او نبود و هفت کس از اعاظم امرا

با شمشیر کشیده بر سر لاجین رفتند و قفجق قطع انگشت ... را بطرف تشتیانه مغیثی برو از داوند روز دیگر سیف الدین
بن یوسف الدین قلاوون که در قلعه کرک بود فرستاده او را طلب آوردند و پادشاه ساختند ملک ناصر لقب نهادند و منصب
سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند و در سنه شش و سبعمایه حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن دقیق العید
در مصر فوت شده و در شیخ المساوی سطور است که تقی الدین را مصنفات است که مانند آنها تألیف کرده نشده و در همین سال کیتبوغا
که مصرا خلع از سلطنت مصر در صرخد می بود از عالم انتقال نمود ذکر قرار سلطنت ملک ناصر و آنچه گذشته در زمان دولت او چون ملک
ناصر بر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در حیز وقایع ایام دولت غازان گذشت چهار صد هزار سوار عازم دین و رسم ... که حکام ... گذار
غازان بجهت دستبرد و اموال و جان ساکنان آن موضع ... غارت و تاراج داد بنابر آن میان او و سلطان محمود غازان سواد
شام درآمده و غازان خان در اوایل سنه ... لشکر بصوب شام کشیده در نواحی حمص با ملک ناصر مقابله نمود و او را منهزم کرد
ایالت آن بلاد را بعضی از امرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراشت و امرای عظام از محافظت قلعه شام عاجز شده ...
عنان عزیمت بجانب اردوی غازان خان معطوف ساختند بنابر آن غازان با سپاه فراوان ... بجانب ... و صول
بجانب فتح شام را در عهده قتلغشاه نوین و چوپان بیک کرده روی بصوب دار الملک خود آورد و ملک ناصر با عساکر ظفر ...
در موضع مرج الصفر بر سر غازانیان تاخته ... بسبب ... قدم ... حیثیت
حلت نهاده ... امیر ... فخر الدین عمر الجبلی ... مشغول نموده ...
در دمشق حاکم کرد و جمال الدین اقوش در حلب ... امور مملکت و اطراف آفاق ... اشتهار گرفت ...
در عهد ... تمامی بلاد مصر و شام ... و در سنه احدی و سبعمایه الحاکم بامر الله ...
که در مملکت شام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ملک ناصر ... امرا و اکابر ... المستکفی
بالله ... بر تخت خلافت نشاندند ... در دیار مصر و شام خطبه بنامش خواندند و چون مدت ... سال
از ... سحاب ... ملک ناصر بود ... روزگار ... آمده ...
روزی چند ... سیف الدین سالار و حسام الدین ...
... و جلال ... سنه سبع و سبعمایه ...
نمودند سلطان ... در رجب ... و صد و هفتاد ...
از غلامان ... قلعه قاهره ... حصار کرک که ... سکندر ... بود ...
و بعد از وصول ... سالار و جاشنی گیر ... مملکت

معرفی ... اعیان را مجتمع ساخته ... پادشاهی که از عهده ضبط و حفظ ممالک اسلام بیرون تواند آمد
... سلطنت جاشنی گیر ... الملک المظفر ساختند
... خطبه ... سالار ... و نیابت ...
... سیف الدین قلاوون و جمال الدین ... لولو و علاء الدین ...
... حلب ... آن ولایت ... دمشق جمال الدین اقوش ...
حلب ... سنقر ... ملک ناصر ...
... سلطان ... طریق اعتزال ... اختیار کرده ...
... سلطان ... سلطنت ... ملک ناصر ...
سلطانت ... اسلام ...
... عهده ... آمدند ...
... جهاد علم برداشته ...
... جمال الدین اقوش ... ملک ناصر ...
... پادشاه ... لشکر ...
دمشق رفت ... ملک ناصر ...
... بصوب مصر
... رمضان ... از دمشق ...
... سالار ...
... سلطان ... قراسنقر ...
...
...
...
... ملک ناصر ...
حکومت دمشق را ... سنقر ... سلطنت مصر

ارسال نماید و در سنقر بموجب فرموده عمل نمود و چون جاشنی گیر در غایت نجابت مکلبغا بود و در آمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت
که ای بی عیب با وجود آنکه من درباره تو عاطفت رعایت و عنایت تقدیم رسانیدیم از مروت چگونه رخصت دادی که همچون تو
کیزان بول ساختی و جاشنی گیر از آن خطاب زهره اش مضطرب شده و گفت که سالار مرا برین حرکت باعث شد ملک ناصر را گفت
که من تو را بسیار دوست میدارم اما این حرام نمک را نگذارم اما دیده و شنیدی که امیر تنکز ستم چه بدین نمط جفا مینماید
و امرا میل قصد کشیدن جاشنی گیر کرده خدمتش بتضرع و زاری التماس قتل نمود و امرا و ارکان دولت این ملتمس را
مبذول داشته و چون نوبت سیاست سالار رسید حکم شد که استخوانهای او را بگذرانید و همچنین
جمال الدین اقوش ترک سپاهی کرده دیگر بر اسب سوار نشود اگر بر اسب نشسته باشد بزیر کشند و در سنه ملک ناصر
سنقر را از حکومت دمشق عزل کرده این معنی موجب آن شد که مشار الیه با اتفاق جمال الدین اقوش و
از اهل ملازمت آستان دولت آشیان او التجا به سلطان تاتار برده اعزاز و اکرام بسیار یافتند و سلطان
اعوان ایشان بجانب شام لشکر کشیده و چنانچه در ضمن وقایع پادشاه عالیشان گذشت با اهل مصر صلح کرده با
کردید و در سنه ملک ناصر بکاه مبارک شتافته که از دین اسلام فایز گشت و در محرم سنه ثلث عشر و سبعمایه از سفر
حجاز بمصر باز آمده و در سنه نوبت دیگر بجج رفت گویند بعد از حج آن سعادت عظمی استسعاد نمود و بر املاک خویش
بازگشته پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال متوطنان مصر و شام تافت اقسام کلام در ذکر ملوک مصر و شام بر ضمیر
واقفان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار مشهوره ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ وصاف و مرآت
الجنان حالات ملک ناصر تا بدین مقام که مرقوم کلک اهتمام گشت و در سلک بیان سمت انتظام دارد و نزد راقم حروف
کیفیت انجام روزگار آن پادشاه ذو الاقتدار و آنچه بعد از وی سلطنت دیار بکدام یک از غلامان آن روزگار تعلق
گرفته بوضوح نپیوست بنابراین بر ذکر آن نکوهیده و آنچه از السنه و افواه مسافران آگاه بسمع افتاده آنست که از آن
زمان باز همواره ممالیک زرخرید سلطان مصر می بوده اند در باب تمشیت امور مملکت و مهم عزو جهاد سعی و اهتمام می
نموده اند چنانچه از ظفرنامه و مطلع سعدین بتحقیق می انجامد در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر
تعلق به برقوق نامی گرفته بود و چون او فوت شد پسرش ملک فرج در دمشق با حضرت صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد و
شکست یافته مدتی دولت بصوب مصر انعطاف داد اما بعد از فتح روم ایلچیان به درگاه صاحبقران کرده از توان و
اهل را اطاعت و انقیاد نمود و سکه و خطبه بنام نامی آنحضرت سکه زد و ارسال فرمود و در اوایل زمان فرخنده نشان خاقان سعید
شاهرخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد مصر و شام اشتغال داشت و چون او فوت شد شیخ علم سلطنت برافراشت و مظفر

کار کرده در سلک اعیان امرا و کبار منتظم بود و بعد از فوت سلطان شیخ صاحب استبداد شده و برتقاء و فتق و حل و عقد امور آن مملکت قیام نمود
و بعد از سلطان شیخ صاحب استبداد شده و برتق و فتق و حل و عقد امور آن ملک قیام نمود و بعد از سلطان شیخ چقماق بیک
الوریش بود و سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ رسل و رسایل آمد و شد نموده طریقه محبت و اتحاد و موافقت رعایت
چنانچه در جلد سیوم ازین مجلد بر تو اهتمام بتفصیل این حکایت خواهد آمد ان شاء الله تعالی و از جمله ملوک مصر دیگر سلطان قایتبای است
که در سلاطین مشهور بود و از آنجمله دیگری ملک قصوه است که در ایام طلوع آفتاب نواب درگاه عالم پناه شاهی سلطنت می نمود
چند سال چون ایالت قصوه در گذشت ملک الامرا خیربک نام باوی یاغی گشت و پادشاه روم سلطان سلیم جنابر
جزایر بکشید و قصوه را شربت شهادت چشانیده خیربک را قایم مقام گردانیده و طاهر تا غایت که تاریخ سنین هجرت
سنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده خیربک در آن ملک پادشاهست چنانچه تفصیل این حکایت ان شاء الله تعالی در جزو چهارم ازین مجلد
بوضوح خواهد پیوست ذکر بعضی از علماء که بر که در ایام دولت ملوک مصر و بعد از وی در ولایت مصر و شام بوده اند فضف و
تالیف و تدریس و تصنیف مشغولی نموده اند در صبح المصابیح حسب الوضوح پذیرفت که در زمان سلطنت ملک ناصر
مشهور است حافظ اسلام که حنبلی مذهب بود و قضاء ولایت مصر اشتغال می نمود در آن سال رحلت فرموده و در همان سال
مسعود بن احمد الحارثی بن مکرم که در تصانیف منقبه در سلک انتساب کشید متوجه عالم آخرت گردید و در سنه محدث علامه
ابن عبد الله المقدسی قاضی القضاة شام بود در سبع زندگانی را وداع فرموده و هم درین سال فاضل و عالم و کامل رکن الدین
در اصل کیلانی بوده در آن است که آنجناب حافظ قرآن مجید بوده و در علوم مختلفه تصانیف نموده و در سنه صاحب مولفات
ابوالفتح بن محمد ابراهیم بن المصری از لباس حیات عاری گشته و در سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه قاضی القضاة مصر
الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصانیف دارد رحلت نموده و در سنه اربع و ثمانین صاحب تصانیف
ابن محمد بن الیاس المصری در مصر وفات یافت و در سنه خمس و ثمانین مولف کتاب شرح صحیح بخاری عبد الکریم
عبد الکریم بن عبد النور الحنبلی المصری عالم جاودان شتافت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه قاضی حمات شرف الدین
بن القاضی شمس الدین ابراهیم البارزی الجهنی جهان جاوید را از منزل رخت و قاضی مشار الیه در سلک اعاظم و اهل حدیث منتظم بود
و از عهد خود و کمال جربره و بعضی دیگر از محدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح حاوی است در دو مجلد
مصنف دیگر نیز دارد و موسوم بحل الحاوی مدت اقامت او در منازل دنیوی هشتاد و سه بود و در سنه قاضی
القضاة دمشق جلال الدین محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود و او پسر مولانا عبد الرحمن و هو ابن قاضی القضات سعد الدین بن
قاضی القضات امام الدین بن قاضی جلال الدین محمود و تحت مطالب علماء دمشق اشتغال داشت بعد از آن ملک مصر او را طلبید

تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال الدین محمود استقبال بر وجه تمامتر بمنصب قضا بازو فرقنا تبریز برخوبترین وجهی و اعتبار
اعلی رسیده امثال و اقران آن مرتبه میسر نشده بود و در تاریخ امام یافعی مسطور است و کان فصیحا حلو العبارة یعرف العربي
والعجمي والترکي بليغ العبارة ومن التصانيف المفيدة الكتاب المشهور في علم المعاني والبيان المسمى بالتلخيص والايضاح
مدت عمر او هفتاد و سه سال بود و در همین سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم الجزری الشافعی الدمشقی در هشتاد و یک سال
از عالم انتقال نمود و در همین سال حافظ کبیر علم الدین القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان جاوید پیوست و او را کتاب است
در غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در [illegible] در مصر ابو بکر بن اسماعیل بن عبد العزیز مجد الدین السنکلومی فوت شد
و ابو بکر وقتی که بسر حد بلوغ نزدیک رسیده بود در قاهره معزیه شتافته از شیخ محیی الدین عبد الرحیم السنائی اخذ علم حدیث
و فقه نمود و آغاز تالیف فرمود و انتخاب الکافیه للشنشی اربع مجلدات و منهاج العارضة فی ما بین الرافعی والنووی
من المعارضة مجلد و ابد منهاج النووی و منها شرح مختصر التبریزی و قال الامام الیافعی قلت و بالغنی [illegible]
و ذکر ان عجزه بلغ علی ستین و در [illegible] محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین محمد بن احمد عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد
و او را تصانیف مفید است و در سنه تسع و اربعین شمس الدین عبد الله بن محمد بن احمد المعروف بابن لبان بجهان جاودان
خرامید و او در [illegible] در دمشق افاده بود و بعد از وصول بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت اتفاق
نمود و او هفتاد سال عمر داشت و در مدت حیات مصنفات جلیله پرداخت و دیگر رکاکت و منها کتاب ازالة الشبهات
عن الآیات والاحادیث المتشابهات و منها ترتیب الام علی ابواب الروضة فی اربع مجلدات و منها مختصر الروضة و منها
رسالة فی النحو و جمع له شرحا بین فیه مطالعة و فضلاء و دیوان خطب یوم الجمعة و در علم حدیث مصنف مفید و در سنه خمس و
سبعمائه جمال الدین بن یوسف الاصفوی در [illegible] آخر ایام تشریف بعالم آخرت پیوست و او در [illegible] متولد شده بود
از مصنفاتش یکی مختصر و ضرب است در دو مجلد و در [illegible] خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی که
مصنف علوم و صلاح اتقان داشت رایت عزیمت بعالم آخرت افراخت و او در فن تاریخ و علم و ادب مصنفات مفیده
دارد و در [illegible] امام عفیف الدین عبد الله بن سعد الیافعی بجهان جاودانی گشت بکتاب [illegible] شیخ المصلح نقرع یافته
ابو محمد بود و در اما [illegible] ابو السعادات مکتوب و امام یافعی از اصناف العلوم ظاهری و باطنی بهرهٔ تمام داشت
و همواره همت عالی نهمت بر تالیف و تصنیف می گماشت منها کتاب روضة الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب
الدر النظیم فی فضائل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان و بنا این کتاب
بر وفات انتساب را بر تاریخ سنین هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه خمسین و سبعمائه کیفیات وقایع حجاز و یمن

و مصر و افتین

و مصر و افریقیه در سلک تحریر کشیده و ایجاب در مکه مبارکه ساکن می بوده و در آن بلده طیبه از عالم انتقال نمود و در [illegible]
قاضی شام تاج الدین ابو نصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام رحلت کرد و در ایام حیات مصنفات کرده یکی از آن
جمع الجوامع است که در مختصر بر آورده و در [illegible] جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهای مصر بود از عالم انتقال
نمود و هم در این سال بهاء الدین که خطیب دمشق بود و مکی بود از عالم فانی رحلت فرمود و هو ابن العلامه تقی الدین علی بن عبد الکافی
و من مولفاته شرح التلخیص و در ماه صفر [illegible] در مصر صلاح الدین بن الحسن بن حمزة بن اسماعیل المراحی الکلبی المزی در دمشق بمنازل خود
جاودان پیوست و کان صالحا حافظا للقرآن ذاکرا للحدیث و در [illegible] برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی که در علم
قرآن و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم رحلت بصوب آخرت برافراشت و در سنه [illegible] ابو الفضل عمر بن علی الانصاری
که مشهور است بابن ملقن و تصانیف کثیره و کبیره دارد وفات یافت و در [illegible] در مصر زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی
جانب آخرت شتافت قال الجزری و هو الحافظ المحدث و حلیة جوامع انواعه المولف فیه و به ختم هذا العلم فی تلک الدیار علیه
الرحمة من الغفار **گفتار در ذکر حکومت قتلغ خانیان در مملکت کرمان** نزد جمهور مورخان سخن دان بتحقیق انجامیده که بعد از انقضای ایام
دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختای ده نفر در خطه کرمان بر مسند حکومت نشستند و اوقات اقبال ایشان هشتاد و یک سال
امتداد یافت و نخستین کسی از این طایفه که افسر سروری بر سر نهاد براق بن کلدوز است و آخر ایشان قطب الدین جهان شاه
براق حاجب در بیان سپاهی حال ملازمت پادشاه قراختای گورخان قیام می نمود و در زمان سلطنت گشتلی خان حجابت
تحصیل حال بو العجب خوارزم آمده سلطان محمد او را اجازت مراجعت نداد و چون اورنگ پادشاهی بوجود سلطان محمود
زیب و زینت یافت براق را او تفویض منصب حجابت مخصوص ساخت تا ایام رسیدن دیوان مظالم با او مفوض داشت
و از ولی بر جوه سلطان غیاث الدین با حکومت عراق منصوب ساخت و چون اصفهان را براق حاجب داد و معاودت اتصال
افتاد و جلال الدین خوارزمشاهیان بسبب طلوع چنگیز خانیان در معرض زوال گشت براق اضطراب از ملازمت
ایشان را میسر نشد براه کرمان عازم کرمان شده و شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که در آن زمان حاکم کرمان بود و طمع
مال و براق براق بر سر راه گرفت و میان ایشان محاربه اتفاق افتاده و علم محاربه و علم دولت براق جهت اتفاق یافت
و ابو القاسم گریخته در سنه تسع عشر و ستمائه براق بکرمان در آمده و تاج دولت بر سر نهاده و در زمانی که او کدای قاآن در تخت
دیگر آن قائم مقام پدر شد براق ابلچی خویش را با پیشکش فراوان به آستان سعادت آشیان فرستاد و اظهار اطاعت
و انقیاد نمود و قتلغ سلطان لقب یافت بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی قاهر سایس بود و قریب
پنج سال با اقبال گذرانید و در [illegible] وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بود بظاهر کرمان در محله ترک آباد مدفون گشت

و او یک پسر و چهار دختر داشت پسر رکن الدین خواجه نام داشت و اسامی دختران [illegible] ترکان و بعد از فوت براق برادرزاده
قطب الدین محمد سلطان بن [illegible] روزی چند در کرمان [illegible] کرد زیرا که رکن الدین خواجه جوق در آن زمان
در اردوی اوکتای قاآن بود وزارت [illegible] خواجه جمال الدین ضیاء الملک الطایی میداشت و خواجه [illegible] الدین [illegible]
حال و رسالت نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بوده در زمان وزارت [illegible] و یکتایی [illegible]
سلطان رکن الدین خواجه [illegible] بعد از فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نمود و روی بدانجانب آورد و قطب الدین
محمد سلطان از مملکت خاطر شده [illegible] بجانب اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در [illegible]
[illegible] بلده کرمان را بیمن مقدم شریف مشرف کردانید و قریب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید و در آن اوقات قطب
الدین را بنظر قاآن رسانید منشور ایالت کرمان حاصل کرد و رکن الدین از این معنی خبر یافت [illegible] روی بجانب
آورد [illegible] بازگشته [illegible] قاآن رفت قطب الدین [illegible] قاآن رکن الدین
[illegible] بقتل رسانید و از رکن الدین [illegible] خواجه [illegible] الدین [illegible]
[illegible] فخر الدین ظهیر الملک [illegible] منصب وزارت گشت و بعد از انقضای دو سال [illegible]
شرف الملک معین الدین [illegible] وزارت [illegible]
آمد [illegible] معزول شد و خواجه نظام الملک محمد بن تاج الدوله قائم مقام گشت و او نیز در سال اول [illegible]
آمد و رضی الملک تاج الدین عثمان بمسند وزارت کرمان [illegible] و دیگر ظهیر الملک
در آن امر شروع نمود و تا آخر ایام رکن الدین وزیر بود و **قطب الدین محمد سلطان** بن عمید الدین تانیکو در منتصف
شوال سال مذکور [illegible] بکرمان رسید و تاج الدین [illegible] ایالت بر سر نهاد و قتلغ ترکان که از ارکان سلطان
غیاث الدین محمد خوارزمشاه بود [illegible] قطب الدین جای داشت [illegible] تدبیر مملکت [illegible]
[illegible] ساخت و قطب الدین [illegible] سال بفراغ بال سلطنت کرد و در ماه رجب [illegible] مریض گشت و در شهر رمضان
سال مذکور درگذشت [illegible] وزارتش خواجه [illegible] الدین [illegible] الملک و فخر الدین [illegible] شمس الدین [illegible] الملک محمد شاه [illegible]
مشارکت بیکدیگر قیام نمودند و [illegible] در غایت عدل و انصاف بودند از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران
حجاج و سلطان و سیورغتمش سلطان نام داشتند و اسامی دختران [illegible] پادشاه خاتون و بی بی
ترکان از قتلغ ترکان [illegible] پادشاه خاتون [illegible]
فوت شوهر [illegible] بمسند [illegible] نشاند و **قتلغ ترکان** و بعد از فوت قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکوخان ارسال داشت

وکیفیت

وکیفیت واقعه [illegible] کرده و هلاکوخان فرمود چون قطب الدین [illegible] درگاه [illegible] نیکو شده کار
بجای آورده بود و مملکت کرمان را بر فرزندان او ارزانی داشتیم و چون ایشان خورد سالند باید که قتلغ ترکان بضبط
امور ملک و مال قیام نماید بنابراین قتلغ ترکان اسم سلطنت بر **حجاج سلطان** اطلاق نموده سرانجام کلیات و جزئیات و سرانجام
مهمات را از پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان و تشیید قواعد [illegible]
سعی و اهتمام نمود و در اقامت خیرات و انشاء حسنات و انعام علما و اکرام فضلا بیشتر اهتمام فرمود که تا غایت [illegible]
از هیچ پادشاهی در شوکت [illegible] نه پیوسته بود و در ایام اختیار خود خوانق و مدارس و مساجد بنا کرد و پریشانی
[illegible] احوال [illegible] آن [illegible] اباقا قاآن [illegible] خراسان گشت
قتلغ ترکان حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی عالی روان ساخت و حجاج سلطان در آن سفر منظور
نظر عاطفت اباقا خان شده و بعد از مراجعت بکرمان نسبت بترکان آغاز بی حرمتی نهاد و نوبتی در مجلس بزم او را مجبور
[illegible] و حاضرین [illegible] آن محفل این بیت ترنم نموده **بیت** [illegible] نو جوان **؟** آن [illegible]
خود با جوان [illegible] **؟** و ترکان خاتون از این حرکت [illegible] متوجه اردو گشت و حجاج سلطان [illegible]
[illegible] روی بهند و سند نهاد و مدت ده سال در غربت مصابرت نمود و بعد از آن سلاطین هند لشکر
[illegible] مملکت موروث [illegible] در آورد و حجاج سلطان با جمعی کثیر از هند و سند بصوب کرمان
چون بمنزل [illegible] رسید مریض گشته و در شب پنجشنبه سابع ذی الحجه سنه سبعین و ستمایه وفات یافت و او را چهار پسر بود
[illegible] و اسامی پسران [illegible] سلطان مظفر الدین محمد شاه و قطب الدین [illegible] شاه و رکن الدین محمود شاه و شاه
علاء الدین شاه و اسامی دختران ایشان معلوم و مفهوم نیست و بعد از فوت اباقا خان در سنه ٦٨١ پسر دیگر قطب الدین محمد
سلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمد خان رفت [illegible] سلطنت کرمان [illegible] ترکان حاصل نمود و [illegible]
[illegible] روی بجانب [illegible] آورد و چون [illegible] باوی ملاقات کرده
[illegible] خواند و [illegible] برلیغ [illegible] و بعد از اقامت [illegible]
[illegible] دوستی [illegible] ساخت و آن [illegible] گذرانید [illegible]
[illegible] مریض شده وفات یافت و [illegible] کشت و آخر الامر [illegible] ترکان [illegible] بکرمان برده و در [illegible]
[illegible] زمان [illegible] کرمان [illegible] بیست و شش سال
[illegible] خواجه قوام الملک فخر الدین [illegible] و عمده الملک شهاب الدین و [illegible] الملک تاج الدین ابوبکر شاه و قوام الدین

عمادالملک بنوبت وزارت قتلغ ترکان و مجالس سلطان می‌نمودند و خواجه منتجب الدین را پسری بود ناصرالدین نام
تاریخ کرمان که بنام ایسن قتلغ نوشته است تصنیف ناصرالدین است **سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان**
در شهور سنه ۶۸۱ بکرمان رسید و بی مانعی و منازعی بر سریر حکومت بنشست و در آن اوقات که ارغون خان احمد خان را
کرمانی سیورغتمش بود و بقتل رسانید و در ممالک ایران لوای کامکاری برافراخت و سیورغتمش فرمان داد و سیورغتمش
با خوف و هراس تمام در بارگاه شتافت امرا او را در موقف پرغو بازداشتند آخر الامر بوقا و جنکسانک خاطر بر
سرانجام مهمش گماشت و خواهرش پادشاه خاتون را که منازعش بود در سلک ازدواج کیخاتو کشید و بجانب روم
فرستاد و خانزاده کرد و کیمین را سیورغتمش داد و نشان حکومت کرمان بنام سیورغتمش نوشته اجازت مراجعت
ارزانی داشت و جلال الدین سیورغتمش در موافقت حرم محترم ملک محمود شد زبیده پیوسته دولت و اقبال
صعود نمود و خانزاده او کرد و کیمین دختر شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان بود و مادرش ایسن قتلغ خاتون بنت اتابک سعد بن ابوبکر
و کرد و کیمین با وجود خلوت و حسن و ثواب صفای اعتقاد و فرط اشفاق انصاف داشت و در باب اشاعه خیرات
و انکات طاعات و صلوات و تعمیر و ترویج ابقاع و بقاع پیوسته سعی و اهتمام می‌نمود القصه چون مدت دو سال از زمان
سلطان سیورغتمش درگذشت ارغون خان فوت شد و کیخاتو خان در آذربیجان پادشاه گشت و پادشاه خاتون عزم انتقام
برادر جزم کرده نشان سلطنت کرمان را بنام خود بستانده و بتعجیلی هرچه تمامتر بجانب کرمان در حرکت آمده و در
سنه ۶۹۳ بر سر سیورغتمش راند و او را گرفته و در شهر محبوس ساخت و شاهزاده کرد و کیمین و بعضی دیگر از هواخواهان
در مقام استخلاص سلطان شده قنائی در میان خشک شکافی که آب در درون قلعه می‌بردند پنهان ساختند تا سیورغتمش
و سیورغتمش از آن دریچه بیرون آمده بگریخت اما چون پیشتر بقدم شتافته بود بار دیگر بدست خواهر نامهربان آمده
در شب جمعه بیست و هفتم ماه رمضان سنه ۶۹۳ در وقت افطار شربت شهادت چشید و از وی یک پسر و یک دختر
ماند سلطان قطب الدین شاه جهان نام داشت و دخترش شاه عالم و وزارت سلطان سیورغتمش بخواجه نظام الدین و بعد
الملک قوام الدین مسعود بن ضیاء الدین متعلق بود با خواجه نظام الدین بعد از او اول مطول شده عین الملک از روی استقلال
بمهمات امور ملک و مال قیام می‌نمود **سلطنت صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان** ملکی فاضل با صورت نیک سیرت بود
و در ایام دولت خویش بساط عدل و نصفت اقدام فرمود و بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و بهمواره اشعار آبدار
رقم روزگاری نگاشت و چون بر مسند سلطنت کرمان تمکین یافت پرتو آفتاب انعام و احسانش بر وجنات اهل فضل و طالبان
تافت و در روز سنه ۶۹۴ که کیخاتو کشته شد و بایدو بر سریر فرمان دهی نشست طالع اقبال روزگار پادشاه خاتون

گرفته یارا

گشت زیرکه شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش با بایدو بود و چون آن خبر بشاهزاده رسید لشکر اطراف و جوانب ولایت
بوی پیوستند و کرد و کیمین بعقیده پادشاه خاتون مراجعت نموده بمحاصره قلعه کرمان مشغول گشت و اکثر امرا و متعلقان او را طریق
بیوفایی مسلوک داشته از پادشاه خاتون روی گردان شدند و او از ضبط آن قلعه عاجز آمده بمقتضای رضا داده دروازه باز
گشاد و کرد و کیمین او را گرفته و با خواص مقید گردانیده و در شعبان سال مذکور بنابر فرمان بایدو خان و اشارت
شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون از جهان شربتی که برادر را چشانیده بود چشید * چو بد کردی مباش ایمن
که بیخ آفات * این رباعی نتیجه افکار خاتون فاضله است * رباعی * من آن زنم که همه کار من نکوکاریست
جانا اثر خال سیه بر لب تو * تاریکی و آب زندگانیست بهم * و این قطعه نیز از اشعار آبدار اوست * درون پرده عصمت که تکیه گاه منست
مسافران هوا را گذر بدشواریست * همیشه باد و سرزن بزر مقنعه‌ام * که نه هر کله داری از عصمت نکوکاریست * مظفرالملک خواجه
نظام الدین محمود وزیر پادشاه خاتون بود **سلطان مظفرالدین محمد شاه بن حجاج سلطان** بن قطب الدین محمد سلطان آخر
ذوالحجه سنه ۶۹۴ بفرمان غازان حاکم ولایت کرمان گشت و او خسرو خورشید طلعت گردون همت و اهل سخاوت بود و آثار
قاضی فخرالدین و شهادت او در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه بشرب مدام و تحصیل افراح شغف تمام
تمام داشت و در ایام جوانی حرارت می ارغوانی در مزاج آن سالک طریق جهانبانی اثر کرده در سنه ۷۰۳ بعالم جاودانی
انتقال نمود مدت حیاتش بیست و نه سال بوده و در اوایل حال بوزارت محمد شاه خواجه ظهیرالدین قیام می‌نمود و در اواخر
او وزارت خواجه ناصرالدین حسن **کفایت دیوان وزارت بخواجه فخرالدین هروی و ذکر انتقال او از منال دیوانی بمنزل آخرت**
و قاضی نظام الدین ناظم عقود علوم و حاوی فنون محسوس و مفهوم بود و در جمیع فضایل نفسانی و کسب حالات کمالات
انسانی از سایر افاضل زمان ممتاز گشته تمتع می‌نمود آنجناب در سنه بنظر عنایت تربیت سلطان محمود غازان گشته
منصب وزارت مملکت کرمان حاصل کرده با تیغ و یرلیغ بآن خطه رفته بر پهلوی تخت سلطان محمد شاه جناب فضیلت
مآب وزارت و صاحب عیار اقتدار انتقام یافته بدرگاه عالم پناه شتافته و نتایج اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه
پادشاه رسانیدند و چون وزرای عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی که در آن مدت متکفل سرانجام
عظایم امور خانانی بودند خود را در سلک تلامذه خواجه فخرالدین می‌شمردند و رعایت جانب مولوی نموده احکام
کرمان بنام آنجناب حاصل کردند و محمد شاه مصحوب او روی همایون بطرف شام در حرکت آمده و در شجاعت و عدل و احسان
و در دفع مواد جور و طغیان سعی موفور و جهد نامحصور مبذول داشته تا بسبب انقضای اندک زمانی روزگار رحمانیکار ... داد
مواجب خویش کوشیدند محمود شاه برادر سلطان محمد شاه باتفاق جمعی از مردم ترکمن و اوباش نیم شبی خروج نموده قصد

عز الدین کرد و آنجناب وی نوازی وزآورده شده در خانه یکی از کرمانیان پنهان شد و محمود شاه در آن شب دیگر را آتش ظلم برافروخته
جمیع جهات و اموال قاضی عز الدین را بباد فنا برداد و او را شهید کرد و من حیث الاستقلال دست [illegible] محلات کرمان آورد
و چون حاکم شیراز سادات ملک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بطلب [illegible] کرمان شتافت و محمود
شاه در شهر متحصن گردید و سادات ملک عازم محاصره فرموده و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشیده و قحط و بلا
عظیم بوقوع پیوست کار بجایی رسید که مردم گوشت سگ و گربه میخوردند بالآخره از آن نشان نیز نمانده کار مردم [illegible]
فتح میسر نشده محمود شاه و اهل شهر [illegible] رسیده و چون غازان خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان
محمود شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید و چنانچه مسطور شد محمود شاه در شهور سنه [illegible] سنوات حکومت آخرت کرد و بعد

قطب الدین شاه جهان جلال الدین سیورغتمش بعد از وفات محمود شاه غازان خان پسر او را ایالت کرمان داد
و او حاکم دلیر چابک بود اما از تجربه روزگار عاری می‌بود و او در ادای مال [illegible] اهمال کرده ایلچیان الجایتو را کما ینبغی رعایت
نمی فرمود بنابرآن چون الجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه جهان
بشیراز رفته در زاویه [illegible] ساکن گشت و بفراغت روزگار گذرانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک دختر
ماند مسمی بخان قتلق که او را مخدوم شاه نیز می گفتند و مخدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حباله نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود
و سلطان احمد از وی متولد شدند و حکومت کرمان بعد از عزل شاه جهان یک چند بکار گذاران الجایتو سلطان تعلق داشت ناصر الدین محمد بن برهان که
و او در شهور سنه [illegible] بدان ولایت رفته مدت سی و پنج سال زمان او و پسرش قطب الدین محمد بحکومت امتداد یافت و در [illegible]
آن مملکت در حوزه تصرف امیر محمد مظفر در آمد و چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح میپیوندد ان شاء الله تعالی آغاز [illegible]

و ذکر احوال مظفریان [illegible] اخبار در میدان اختیار از مسابقی احوال مظفریه گوی قلم [illegible] بچوگان داده و اند که
مبارز الدین محمد نخستین سلاطین مظفریه است موسوم بود بغیاث الدین محمد حاجی [illegible] ولادت بروایت مطلع سعدین
[illegible] خواف می بود [illegible] خواف بود در اتفاق [illegible] امیر حاجی در زمان [illegible]
بر ولایت خراسان از [illegible] بیزد رفت و او بمرتبه عظیم خلقت بود که [illegible]
[illegible] سنگ یزد سه من و نیم وزن داشت و دو پسر امیر حاجی بود ابو بکر و محمد و
ابو بکر و محمد در ملازمت علاء الدوله که وزیر یزد بود و علم حکومت می افراشت اختیار کرده و در آن اوان [illegible] خان [illegible]
فتح دار السلام [illegible] سپاه [illegible] فرستاده و ابو بکر [illegible]
قتل آمده و محمد در وقت [illegible] اجل طبیعی در سلک لشکریان علاء الدوله انتظام داشت و از [illegible] مسعود [illegible]

خراسان کرد و او در ملازمت پدر بسر می برد و او را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر و امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد
را یک پسر بود [illegible] و امیر مظفر اگرچه بحسب سن از هر دو برادر کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از
[illegible] امثال و اقران می ربود و او در سن [illegible] خوابی دیده بود و کیفیت تعبیر آن [illegible] واقعه آنکه
امیر مظفر شبی در عالم رویا مشاهده کرد که آفتاب از خانه علاء الدوله بر آمده بر گریبان او فرو رفتی و او بر پای خواسته آفتاب
[illegible] و امیر مظفر این خواب بعرض شیخ داود رسانید و شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد
که آفتاب اقبال از دودمان اتابکان [illegible] بتو انتقال نماید و [illegible] سالی بانده و بعد از این واقعه امیر
مظفر الدین [illegible] اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قائم مقام او گشته بود شده [illegible]
بوده و در زمان او [illegible] جمعی از قطاع الطریق که در کوه [illegible] متحصن گشته بقطع طریق
اقدام می نمودند و اتابک یوسف شاه امیر مظفر را بدفع ایشان نامزد کرده و چون نزدیک بدان رسید آتش محاربه مشتعل
گردید و امیر مظفر الدین [illegible] پیدا شده و پای جلادت [illegible]
نموده جمعی از ایشان را بتیغ بیدریغ بگذرانید و قومی به رسن اسیری [illegible] اول شجاعتی که از وی در وجود آمد این بود که
مقارن آن احوال اتابک یوسف شاه [illegible] ایلچیان ارغون خان [illegible] متوجه سیستان شد و امیر مظفر از وی
مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بمشهد شتافته [illegible] اردوی ارغون خان [illegible] امیر محمد چوپانی [illegible]
ارغون خان گشته [illegible] و چون مسند خانی به وجود گیخاتو زیب و زینت گرفت مرتبه امیر مظفر [illegible]
یافت و در زمان غازان بامارت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر گردید و در اواسط جمادی الآخره سنه [illegible] امیر مبارز الدین
محمد متولد شد و از یمن مقدم آن مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و حرمت افزود و بعد از وفات غازان خان الجایتو سلطان
[illegible] امیر مظفر [illegible] داد و او را بمحافظت شوارع ابرقوه و هرات و مرودشت [illegible] امیر مظفر
[illegible] در شهور
سنه [illegible] سپاه [illegible] و چون [illegible]
[illegible] وفات یافت و در [illegible] دفن شد و از امیر
مظفر [illegible] امیر مبارز الدین ابو بکر [illegible] و شاه سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین
[illegible] امیر مظفر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین سلاطین آل مظفر اوست و از آل مظفر هفت نفر بمرتبه
حکومت رسیده اکثر ایشان بصفت لطف و [illegible] و حسن خلق و کثرت انصاف [illegible] اما چون بقطع صله رحم

بگذشت و هیچ یک از ایشان بکار قیام می نمود در زمان اجال ایشان زیاده از پنج و پنج سال امتداد نیافت چنانچه از مضمون حکایات مفهوم
و مضمون خواهد انجامید و الله ایده من احسد المحمید المجید ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر چنانچه سابقا کلک حقیقت رقم ادا نموده امیر محمد
ابن مظفر بواسطه جمادی الآخر سنه سبعمایه از کتم عدم بوجود آمده و آثار جلادت و سروری از ناصیه حالش ظاهر گشته امیر مظفر را
فرح و سرور موفور دست داد و در سنه ۷۱۳ که امیر مظفر جهان دیگر منزل گزید امیر محمد ملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید مشرف شد و مورد
عین عنایت گردید و بجمیع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شده و در سنه حکومت ولایت یزد ضمیمه مناصبش گشت و در سنه ۷۳۶ که سلطان
ابو سعید بهادر خان بروضه رضوان انتقال نمود و در ممالک ایران از نسل چنگیز خان پادشاه نافذ فرمان نماند و در هر سو ملوک
و در هر ولایتی متغلبی پدید آمد محمد مظفر نیز علم استقلال برافراشت و بوسیله کمال جلادت و پهلوانی بر زمین ملک ستانی نشست و هیچ

اربع و خمسین و سبعمایه دست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب شهر اصفهان بر روی روزگارش گشود و کوکب آن پادشاه

ذکر امیر محمد بن مظفر

در سنه ... که بحکم سلطان ابو سعید بهادر خان ... یزد تعلق بامیر مبارز الدین محمد مظفر گرفت جمعی از نکودریان

محمد را بر التفات ... جناب مبارزی ... انواع الطاف و اصناف اعطاف ارزانی داشت ...

قدم بر مسند خلافت نهاد بعد از این واقعه چند کرت دیگر امیر محمد مظفر را با نکودریان محاربت روی نمود که ... نژاد
آنجماعت و در مدت سیزده و چهارده سال پنجاه و یک مصاف منقطع گردیده و در سنه ثمان عشرین و سبعمایه جناب مبارز الدین
امیر خورشید مظفر تولد نموده و بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه امیر محمد مظفر ... شاه
جنت شاه دختر زاده ... کشته و ... شاه شجاع از آن منکوحه متولد گردیده و در سنه اربع و ثلثین مبارز الدین شاه
مظفر را منصوب خویش گردانید ملازمت سلطان ابو سعید بهادر خان رفت و شهریار ایران ... را ... منظور
نظر ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شد و در آن سال ابو سعید ... او شتافته
امیر محمد ... علی اصفهان نموده و از بعد او بنجف رفته شرف زیارت مرقد معطر و مشهد منور حضرت امیر المؤمنین
حیدر سلام الله علیه مشرف گشت و از آن مقام لازم الاحترام بدار العباده یزد مراجعت فرموده و در سنه ... آفتاب
سلطان ابو سعید بهادر خان روی بمغرب فنا آورد در جمادی الاول سنه سبع و ثلثین و سبعمایه کوکب وجود قطب الدین شاه
محمود بن محمد مظفر از کتم عدم طالع شده برافق ظهور جلوه کرد **ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و ملاقات**

امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابو اسحق بعد از وفات سلطان ابو سعید بهادر خان و فقدان پادشاهی نافذ فرمان در
ولایت ایران ... از بلاد عراق و عجم و فارس ... و در هر گوشه سر بحکومت بر آورد
... هر کسی خواست که ... آیا ... حصول
... اولاد امیر محمود شاه اینجو ... تعلق ملکی و تسلط ... که در شیراز ... آن مملکت ... حکومت
... امیر مسعود شاه که ... برادران بود ... اطراف آن ... ضبط کرد و امیر شیخ ابو اسحق که از سایر برادران
آن ... ممتاز بود ... روی بجانب دار العباده یزد آورد و امیر محمد مظفر با اکثر ... استقبال
کرده در حین ملاقات آثار خلاف ... بر ناصیه احوال شیخ ابو اسحق ظهور نمود ... آورد که ... بواسطه ...
امیر مسعود شاه ... آمده ... حصول کمالات ...
مقصود ... حدیث ... و جناب مبارز الدین ... کلمات ...
... از مبرات خاطرش ... لوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز را گسیل کرد و امیر شیخ ابو اسحق
بطرف کرمان رفته چون ... کاری پیش نتوانست برد باز روی بملک یزد آورد و ... بمکر و حیله و تدبیر
آمده ... و دست مکر و فریب ... جناب مبارزی ...
یزد را مضبوط ساخته و اعلام ظفر اعلام بقصد حرب و جدال برافراخت و بعد از تلاقی صفین و تقابل مبارز الدین

طرفین شیخ شهاب الدین علی ... که امیر محمد مظفر هرگز از ... و قدم در میان مصالحه
نهاده و ان طایفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما را بر لوح خاطر نگاشت و بزلال موعظت و نصیحت آتش غضب
جانبین را تسکین داد و امیر شیخ ابو اسحق ... گشته ... روی بطرف شیراز نهاد **گفتار در بیان استیلای امیر**
... پیر حسین چوپانی و امیر مبارز الدین و ذکر تسخیر مملکت شیراز ... بعنایت مالک الملک اکبر

و در سنه اربعین و سبعمایه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی
ملتمس او مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روان شد و در اصطخر فارس التقای صفین
دست داد و چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد اعدا اطلاع یافت بصوب کازرون شتافته و جناب مبارزی
... باستصواب امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر ... شهر شیراز ... خیام
عساکر نصرت انجام گردانیده و در ایام محاصره محاربه طریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام
خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند که ... بیرون کنند و ... تیر خدنگ ... کارگر
چون مبانی ... روی بانهدام آورده قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی که از جمله اکابر زهاد و فضلا بود پای
در میدان مصالحه نهاده و این بیت قلمی نموده بنظر امیر محمد فرستاد **بیت** مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند
ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی و بواسطه مساعی جمیله آن بزرگ دین قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب
دروازها گشادند و امیر پیر حسین چوپانی در غایت اقبال و کامرانی بشهر در آمده ولایت کرمان را به امیر محمد داد
و او را با عساکر ظفر ... فرستاد و جناب مبارزی در ... سنه احدی و اربعین و سبعمایه
بکرمان رفته ملک قطب الدین نیک روز که در آن وقت حاکم آن مملکت بود ... اختیار نموده بجانب هرات
توجه نمود و جناب مبارزی بلده کرمان را بیمن مقدم شریف ... ساخته ... سپاه
متفرق گردانیده و چون ملک قطب الدین نیک روز در هرات اقامت نموده ... ملک کرمان را در نظر ملک معز الدین
حسین کرت که در آن زمان والی هرات بود آسان نموده ملک ... نامی را با فوجی از سپاه ... تعیین کرده و نیک روز
را ... لشکر متوجه کرمان گشته روز و شب مسافت می پیمودند ... آن بلده رسید جناب مبارزی از وصول آن
مخالفان وقوف یافته ... سپاه ... در سرحد ... ملک قطب الدین نیک روز
و ملک ... در شهر در آمده ضبط مملکت ... ساخت و امیر محمد در آن ... سپاه جمع ساخته نوبت دیگر لوا
توجه بصوب کرمان برافراخت و ... در آن موضع میان جناب مبارزی و امیر ... بیک روز ... قتال

اتابک یزد و شاه شرف الدین مظفر و شاه سلطان کمال جلادت و پهلوانی ظاهر کرده عنان روی بوادی فرار آورده
و امیر مبارز الدین بیگاه مردکار را محل نزول زنده و دل ساخته در محاربه ایستاد بدین لطیفه را مکان محاربه … و در خلال آن
احوال از پیش امیر پیر حسین چوپانی با فوجی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بمدد رسید و ملک قطب الدین نیک روز نبود را
هر روز دیده بخشش نیز برگشت و بار دیگر بهانه آوردن سپاه ماوراء خراسان پیش گرفت و ملک طاو و چند روز در شهر
توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمان بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر کیمیا اثر امیر محمد مظفر رسانید
منصب وزارت یافت و باصناف عواطف مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز از طوایف مشاهیر رجال بدرگاه امیر …
از ملک او روی گردان شده با میر محمد می پیوستند لاجرم آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی
نزد جناب مبارزی فرستاده التماس نمود که عساکر منصور … او نکرده شهر باز گذارد و روی بصوب وطن مألوف آورد
و جناب مبارزی این ملتمس بحسن قبول تلقی نموده و ملک او دار الامان را که آمده بود باز گشت و امیر محمد در جمادی الآخر
سنه احدی و اربعین و سبعمایه بکرمان در آمده مدت فرصت بساط ظلم و عدوان در نوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر
کنه … خالی تخت کرمان … تسخیر قلعه بم انداخت و آن حصار را از نواب سلطان ابوسعید بهادر خان تا آن زمان … و
تصرف امیر شجاع الدین بوداجی شجاع عادت … و کفن بدرگاه … وصف … شتافت و مفاتیح قلعه بم و
نواحی را تسلیم نموده روی مسکنت بر زمین سود و امیر محمد تحت طریق عفو و اغماض مسلوک داشته با همراهان … آرزو
خیال مخالفان … کرده چشمه حیاتش بخاک ممات بینباشت ذکر امیر پیر حسین چوبانی و … امیر شیخ ابواسحق …
در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه میان امیر پیر حسین چوبانی و امیر محمد مظفر بواسطه افساد اهل فتنه و شر غبار نفاق …
و جناب مبارزی از امیر پیر حسین متوهم شد هر چند امیر محمد رفع مواد نزاع و تسکین او … رفتن بشیراز طلبیده …
نفرمود و بعد پنج سال امیر حسین بقصد حرب امیر شیخ ابواسحاق بن امیر محمود شاه … کرده زمام ایالت اصفهان را
در کف کفایتش نهاد و چون امیر شیخ ابواسحاق در اصفهان بر مسند حکومت نشست ملک اشرف روی بتسخیر ملک
عراق و فارس آورد و امیر شیخ ابواسحاق رعایت حقوق امیر پیر حسین نابوده انگاشته بملک اشرف پیوست و امیر
پیر حسین متوجه میدان قتال گشته در … نزول کرده و از … ملک شیراز روی بمدد آورد ناگاه
مولانا شمس الدین صاین قاضی سمنانی و امیر طیب شاه و امیر داود … از وی جدا شده بملک اشرف پیوستند
و از این جهت اختلال بحال امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از … خویش امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید
و شیخ حسن بخلاف متوقع او را در سلطانیه … و ملک اشرف بی کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب مالک عراق گشته

بجانب شیراز آمده قبل از وصول مقدمه امیر شیخ ابواسحق شیراز را مسخر گردانیده … او … میان ابواسحق آنکه
چون امیر شیخ ابواسحق با ملک شیراز اختصاص تمام بوده در آن هنگام که ملک اشرف بسرحد آن ولایت رسید
بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده بشهر شیراز در آمده بجهت نزل و ساوری پردازد ملک اشرف رخصت فرموده
شیخ ابواسحق بشیراز خرامیده و بمعاونت کلوان و اشراف و اعیان شهر را مضبوط ساخته صدای مخالفت بارج عیوق
رسانید و چون این خبر بمسامع ملک اشرف رسید … جمعی … آمده بود … النعش متفرق
گشتند و ملک اشرف متحیر شده و بعضی از مواضع فارس … و غضب بسوخت و روی بطرف آذربیجان
آورد و شیخ ابواسحق بر سریر حکومت فارس صعود نموده و چون کیفیت این واقعه بسمع شریف امیر شیخ حسن بزرگ رسید
و امیر مسعود شاه … جانب … فرموده امیر شیخ ابواسحق … عقد مهام سلطنت را به برادر خود
سپرده شیراز … جلالت … و مرجع خود … از مشاهده این معنی در تاب شد
در … فرصت … و ناگاه کاردی بر پهلوی مسعود شاه فرو برد و او را بکشت و مردم … شدند و … جمعی با امیر شیخ ابو
اسحق پیوستند و طایفه جانب … گرفتند و چند روز میان ایشان غبار نزاع و تشویش مرتفع شده بالآخره …
… آذربیجان گریخت و امیر شیخ ابواسحق در سلطنت و استقلال یافته … بر ضبط امور ملک …
و خطبه و سکه را باسم و القاب خویش زیب و زینت داد و ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طوایف انسان بگشاد

بیت راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی * خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

در محرم الحرام سنه اربع و اربعین

… ملک اشرف چوبانی فوجی از لشکر را … و غارت … فرستاد و چون قصبه مذکوره
از نواحی ولایت یزد بود امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه و شاه سلطان را بدفع ایشان … نامزد نمود ایشان از راه غیر
معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار … انداخت روز دیگر اشرفیان دست بافکندن تیر و سنگ بر آوردند و یک حمله
… فصیل ظاهر ساختند و … شاه سلطان با جمعی از پهلوانان … بیرون تاخت و بزخم
شمشیر آبدار … طغیان مخالفان را بر وجهی منقطع گردانید که … را یقین شد که … گرفت
در وقت وصول خورشید … حرب کرده بازگشتند و در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز
و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاده و وعده طلبید جناب مبارزی جواب داد که اگر خاطر شریف حضرت اشرفی میل کند
که بین الجانبین طریق مخالفت و موافقت مسلوک باشد باید که مولانا شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته در مجلس …

ز این حالت مخلصان حقیقی می‌کشید ما سور و حقیقه به جناب فرستید و ملک اشرف بنا بر استمالت خاطر امیر محمد مولانا شمس الدین را
گرفته بیرون که در ان زمان حسکر جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون خدمت مولوی بدان جانب رسید شفقا الکیه منظور نظر
عاطفت و احسان گشت و مقارن این حال خبر متواتر شد که شیخ حسن جوزانی وفات یافت و ملک اشرف عنان عزیمت به تبریز
تافته امیر جناب مبارزی چون مملکت را از خار تسلط اجانب پیراسته دید فارغ البال از یزد بکرمان رفت و میان آنجناب
مولانا قاضی شمس الدین عهود و مواثیق بقسم موکد شده به جانب فارس رفت که مولانا صاین قاضی جان که در تفرقه گاه [illegible]
بود تسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار امور ملک و مال بوده هر سال مبلغ صد هزار دینار علوفه گیرد بعد از آن خدمت
مولوی از جناب مبارزی التماس نمود که او را برسم رسالت نزد شیخ ابو اسحق فرستد تا بزلال نصیحت غبار کدورت از چهره
ضمیرش فرو شوید و بر قوه [illegible] امیر محمد سازد و جناب مبارزی این التماس را بعز قبول اقتران داده مولانا
صدرالدین معتقد رسید امیر شیخ حسن ابو اسحق وزارت مملکت ابن برکت سید غیاث الدین علی یزدی [illegible] مفوض کرده بود
وخدمت مولوی در عهد و پیمان امیر مبارزالدین را [illegible] نهاده آنچه نقض فرموده تغافل نمود [illegible]
سر اسرار باد و چون کیفیت بیوفائی مولانا شمس الدین بعرض امیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی که خدمت مولوی با خواجه
متقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت ملکا ز موقف سیاست حکم بقتلش فرمود و خواجه تاج الدین در آن حین
این بیت را بر زبان راند بیت بر تاج عراقی ز سر لطف ببخش تا خسرو تاج بخش خوانند ترا و جناب مبارزی ترحم نموده او را بخشید
و به سوی معهود وزیر گردانید اما بعد از چند گاه دیگر خواجه کریم متهم شده کشته گردید گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ
ابو اسحق بمملکت [illegible] و کشته شدن امیر ظهیرالدین ابراهیم و مولانا شمس الدین [illegible] چون امیر شیخ ابو اسحق از ضبط ولایت شیراز
فراغت یافت لشکر گران فراهم [illegible] در گذشته [illegible] بر جانب [illegible] بسیار کرده [illegible]
[illegible] نزول نموده [illegible] امیر محمد مظفر [illegible] از جانب [illegible] فرموده امیر شیخ
اسحق [illegible] آتش قتال [illegible] محلات بیرون شهر [illegible] جانب
کرمان آورد و چون [illegible] نزول فرمود شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشکر اوغانی و جرمائی و اسباب و احشام [illegible]
[illegible] ساخته مستعد قتال و جدال است و از این خبر اندیشه [illegible] امیر ابراهیم صواب [illegible]
جناب مبارزی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت با امیر شیخ اسحق [illegible] از امیر مبارزالدین محمد استیجازه نموده
[illegible] امیر شیخ ابو اسحق شتافت و او را بسلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز گردانید و مواضعه فرموده [illegible]
[illegible] صواب خواهم که [illegible] امیر ابراهیم [illegible] کرمان [illegible] جناب مبارزی اجازت رفتن بشیراز طلبید

[illegible]

ورشید و متوجه مقصد گردید و بعد از وصول امیر شیخ ابو اسحق سید غیاث الدین علی و مولانا شمس الدین صاین را از وزارت معزول ساخته
آن منصب را من حیث الاستقلال با امیر ابراهیم صواب تفویض نمود و امیر ابراهیم چون از زمان [illegible] آغاز کفایت کرد و [illegible]
منافع امرا و ارکان دولت را برابست و [illegible] از رفع [illegible] فرصت نگاه داشته برقم [illegible]
آب [illegible] سایند و نوبت دیگر امیر غیاث الدین شرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید و چون هر گاه میان ایشان [illegible]
مخالفت روی می‌نمود سید غالب می‌آمد و مولانا را بجهانه استخراج [illegible] ولایت رفت و آتش ظلم و [illegible]
در [illegible] عازم سیر کرمان گردید و [illegible] و اوغانی و جرمائی را [illegible] مطیع کرد [illegible]
[illegible] آن [illegible] نمود در آن اثنا [illegible] الملک از شیراز [illegible]
[illegible] فرستاده و مضمون آنکه سید غیاث الدین [illegible] یافته [illegible] می‌نماید که [illegible]
[illegible] نماید بلکه [illegible] کرمان فرماید و جناب [illegible] روی [illegible] کرمان نهاده و جناب مبارزی از [illegible]
[illegible] و [illegible] متوجه [illegible] شد و [illegible] فراقین [illegible]
مولانا شمس الدین [illegible] روی [illegible] نهاد و جناب مبارزی از [illegible] امرا و عظما آن سپاه
[illegible] مولانا شمس الدین [illegible] و جناب
[illegible] گرفتار شده [illegible] شیخ ابو اسحق [illegible]
[illegible]
[illegible] کرمان [illegible] امیر مبارزالدین محمد [illegible] امیر شیخ [illegible] وصول آغاز
[illegible] کرمان بیرون [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] امیر شیخ اسحق [illegible]
کرمان کوچ نموده [illegible] شیراز آورد ذکر [illegible] احوال [illegible] اوغانی و جرمائی و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اوغانی که در سلک [illegible] انتظام [illegible]
[illegible] الدین [illegible] محافظت حدود کرمان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] امیر محمد مظفر [illegible] کرمان [illegible]
[illegible]

در هر جایگاه قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض نهب و تاراج اموال مسلمانان می‌گشتند و جناب مبارزی در صدد دفع آن
جمع کینه‌ور درآمده بزخم تیغ آبدار بنیان فساد ایشان شکستن می‌داد و در سنهٔ سبع و اربعین و سبعمایه که امیر شیخ ابواسحق در مملکت
عراق و پارس استیلا کرده و از شیراز بازگشت و نوبت دیگر یزد را محاصره داد و خاطر طغیان نموده دست تعرض بجانب آن دیار
رونده دراز می‌ساختند و با اعلان شعار عصیان مبادرت جسته لوای مخالفت افراختند و چون خبر فتنه و فساد اصحاب جنگ و
عرض جناب مبارزی رسید بخیال آنکه دفع ایشان باسهل وجهی میسر خواهد گردید ازانجا ایلغار جریده با جمعی از سپاه
ولایات [illegible] نموده علم توجه بجانب ایشان برافراشت و در هر جا ازان جمع [illegible] دید در جملهٔ اول اکثر ایشان پریشان
شده و اوغانیان بعد از هزیمت مراجعت کرده بهیات اجتماعی روی توجه بجانب مبارزی آوردند و چون دران
عساکر نصرت نشان مغلوبت و تاراج مشغول شده شکست یافتند و هر کس بطرفی گریختند و جناب مبارزی مانند آفتاب
تنها روی بدو کرد و حیله با اعداء کارزار بکرد و ازان زخم بدنش سپیده دست اسپ ساقط شد دراین حال پهلوان علی
از سرحان که تمامیت پس گران گذشته به جبهه پیش کشیده امیر مبارزالدین محمد را گرفته رفتار سوار شده عنان
خود بطاهر برده از اوغان و پهلوان عالی‌شأنان ... قرب شست سوار ولاورانی ... ساختند
ستاره‌ای که دوست و که دشمنست و این خبر عالیکه ازان پرشمار ... روز دیگر بکرمان رسیده شاه شجاع
باتفاق خواجه برهان الدین وزیر بجهت تحقیق سرحان سر طرف ... ایشان از شهر و بامشهور کرداند ... روز دیگر
سلامتی جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین وزیر بجهت فضولی ... طرف ... و ...
خویش سرانجام نموده و معتمدان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و ازان نیکو خدمتی موقع قبول یافت

گفتار در بیان اقدام امیر شیخ ابواسحق کرت اخری بر نقض قواعد میثاق چون از سلطنت هزاره و اوغان و جرمانی ... مسالت
مرتضی سعید سید صدرالدین مجتبی و حاکم ابرقوه ملک فخرالدین و میان امیر شیخ ابواسحق بکلانتر مشهور رسولان هزاره و
اوغان و جرمانی مشمول انعام و احسان گردانید و بهمت باستقبال فال اقبال امیر محمد مصروف داشته رشتهٔ عنان ...
و سپاه با امیر سلطان شاه جاندار ... دو هزار سوار جرار او غانیان ... سوار ارسال داشت و بنفس نفیس خویش با لشکری از
مظاهران مطارب بطرف یزد در حرکت آمد و سلطان شاه که آن طایفه را گرد آورده باتفاق ... کرمان را محل اقامت ساخته
و مابین قاهره و محاربه روی آورده بشنیدند و امیر شیخ ابواسحق به تبریز رسیده بنا بر آنکه حاکم آنجا شاه مظفر که در محاربت ... بود آن ... را
تعرض شاه رود شاه مظفر بعد از رسیدن این خبر بجهت محافظت اهل و عیال خود که در میبد بوده ... بر جناح استعجال ...
بجانب میبد شتافت و متعاقب آن امیر شیخ ابواسحق محمد بیک ... اصفهانی را روان گردانید و چون آن دو سردار

مظاهر آن حصار

مظاهر آن حصار رسید آغاز محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با معدودی از دلیران غضنفر اثر از دروازه بیرون خرامید
و در حملهٔ اول شاه مظفر از نامداران اسیر گردانید و جمعی کثیر را شربت شهادت چشانیده این خبر امیر شیخ ابواسحق شنوده
شش هزار سوار ایلغار آن قلعه بسوار شتافت و میان جنگ و جدال التهاب یافته چندروز از جانبین غایت کوشش
کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ از امتداد ایام محاصره ملول شده چون دانست که شاه مظفر بهیچ وجه فتح و ظفر میسر نیست
لاجرم قاصدی جهت فرستاده سخنان صلح آمیز پیغام داد بنا بر آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه را نیافته بود
آن ملتمس را بجواب نشنود آخرالامر شیخ روزی یکسوار و بر در قلعه رفته و از اسب پیاده شده گفت چاپک نوبتست
دوستی و حمایت بر ما آنچه نگویم از آنچه رفت حکایت شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سوار یکدیگر را در کنار
گرفته و هر یک بمنزل خویش بازگشتند و بعد از آن شیخ ابواسحق عنان توجه بطرف یزد تافت و چون مرا کاره [illegible]
که سلطان شاه و جاندار و هزاره و اوغان و جرمانی کرمان را مستقیل تواند داد و جمعی دیگر متوسط سید صدرالدین مجتبی و خواجه
علاءالدین محمود که همچو مستعد اوقات ملت محمود در تأمل بوده‌اند در رشوه نفرتخمین نقد ... و جناب مبارزی
صلح نموده و سلطان شاه را بار طلبید بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزاره و جرمانی و اوغان تنها ماندند رسول
چرب زبان بدستان اقبال آشیان جناب مبارزی فرستاده وزن استغفار و اعتذار بکشادند امیر مبارزالدین
رقم عفو بر جریدهٔ جرایم آن طایفه کشید و با ایشان طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در یک روز بیرا جامه
اعیان آن قوم بخشید و اما بعد از چند روز دیگر مخالفتی ازان جون گرفتگان سر بر زد و امیر محمد در مقام انتقام آمده
در ماه ربیع الاول سنهٔ ... تمام التقبیل رسانید و در سنهٔ تسع و اربعین و سبعمایه بموجب تشریف جناب مبارزی رسید که
طایفهٔ ازبکیه السیف هزاره و اوغان در کرمان خرابی و از واج میکردند بنابران شاه شجاع که دران زمان شاهزاده بود
با لشکر نصرت نشان بجانب ایشان رفته و دو بار در روان قصبه اوغانیان غلبه ساخته بنفس خجسته شاه شجاع اموال و اثقال
ایشان را بغارت و تاراج برداد آنگاه مهم محاصرهٔ آن قلعه نموده و مقارن آن حال بار دیگر شیخ ابواسحق با نقض عهد و میثاق
جان و میثاق اقدام نمود و امیر سلطان شاه را با فوجی لشکر جرار بکرمان و جمعی به یزد فرستاد تا او مقرر ساخت که
بعد از فراغ ازان مهم با هزار جرار و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت مسالک و نقض میثاق امیر شیخ ابواسحق
تنگ آمده بود حفظ سلطان بر وفاق اخلاص او کشید و بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعون عنایت ملوک
گشته در سلک خواص او انتظام یافت دران اثنا شاه شجاع سامان و اقامت ازان ظاهر قلعه سلیمانی بازگشته بر یزد پیوست و در
امیر شیخ ابواسحق نوبت دیگر جمعی کثیر از اهل نیرد بیزد رفت و شاه شرف الدین مظفر از اطراف ... قلعه را مضبوط ساخت

رایت مدافعه و مخالفت برافراخت و لشکر شیراز در امر محاصره و محاربه بر جد سعی نمودند کمند تسخیر بر کنگره آن حصار حصین نتوانستند
انداخت لاجرم اعدا با هجوم سپاه و بر دار از یزد برخواسته بشیراز رفتند و در آن مدت امیر شیخ ابو اسحق امیر سلجوقشاه را که از امرای
معتبر مملکت روم بود و در آن اوقات از ملک اشرف جدا گشته بوی پیوسته بود با جمعی از معارف بجنگ امیر محمد مظفر
روان فرمود و جناب مبارزی بر توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد و امجاد و سپاه عادت نهاد از یزد [illegible]
کرمان باقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع [illegible] انگشت هر دو فریق بهم رسیدند از جانبین جمعی طریق دریای محبت
و آخر الامر بمیمنت شجاعت و مردانگی شاه مظفر و شاه شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق امیر محمد شد و یکی از طریق فرار
پیش گرفته قرین نکبت و انکسار با امیر شیخ ابو اسحق پیوست **گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر مبارز الدین محمد بجانب شیراز**
و بهم رسیدن شاه مظفر و وفات او و شاه ولی مشهور در اوایل سنه اربع و خمسین و سبعمایة والاهمت المجید
امیر مبارز الدین محمد را بران داشت که اندیشه بر تسخیر ملک شیراز انداخت و با سپاهی که از غبار حشم آن آفتاب
تیره میشد و از رویت اشعه اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره میگشت و علم نهضت جانب فارس برافراخت و امیر شیخ ابو
اسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم مشاورت با عمده المتاخرین قاضی عضد الدین الایجی را که شمه
از حال خجسته مال شرح جزو اول این مجلد صفت تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین فرستاد و التماس
مصالحه نمود و خدمت قاضی در حوالی دشت کوکب امیر محمد مظفر پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان
بقدر امکان مبالغه نمودند مبلغ پنجاه هزار دینار زر سرخ حسب خاطر انجاب و ده هزار دینار برای خدم و غلامان
عنایت کرد و شاه شجاع مختصر ابن حاجب پیش قاضی بنیاد نموده با انواع فواید مستفید گردانید و قاضی چند از چند روزی
از پنج ماه بر آسوده و در تهیه قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود نمود اما فایده بر آن مرتب نگشت و جناب مبارز
جوابی داد که بر عهد و پیمان شیخ ابو اسحق مطلقا اعتماد نیست زیرا که چند نوبت این مصالحه نموده و باز راه مشاجره
قاضی جمعیت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنوده بعرض امیر شیخ ابو اسحق رسانیده و امیر شیخ از مصالحه مایوس
شده با لشکری چون سیل بر خروش و ستاره شمار جوشن پوش شیخ فرج ملی شیراز از محل نزول ساخت لیکن بعد از چند
وصول جناب مبارزی را و هم برده خائف گشته بشیراز در آمد و روز دیگر امیر محمد مظفر ظاهر آن بلده را مخیم ساخته در معسکر ظفر اثر گرد
بقدر امکان در تضییق محصوران کوشید و از هر دو طرف نیران حرب مشتعل شد و سنگ منجنیق را مقاطر کرد چند ماه
هر روز از وقتی که بر رونق شرق علم نورانی صبح صادق نمایان شدی تا وقتی که تیغ آفتاب از حجاب غروب نیام حجاب
ساختی کمین و جدال او انداخته در خلال آن احوال مرض عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شد آن جناب از غایت شفقت شاه

حرب با وجود سعادت الایام و صبح و شام در خط گشته بر سر امام محبت و از امر محاصره و محاربه استدادی اهتمام نمود تا آنکه اثر نخوت
وارد مدت و چون بشفیعین شربت نافذ نوشید اما بعد از آن وفات شاه شرف الدین مظفر مرض گشته در جمادی الآخر
سنه مذکور و یکبار جلو و ارمستعجل کرده جناب مبارزی با وجود ابتلا مصیبتی چنین علاحظه آنکه سادات و دشمنان شماتت
ننموده دلیر شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور هر روز سوار شده روی بمیدان مردان آورد و نقش سایر ارادت
محو نموده و امیدوار وصال نموده او لاد و امجاد و اقبال و خاطر جوئی فرمود و شاهزاده مظفر ولد و چهار پسر داشت و با این جمع
شاه یحیی و شاه منصور و شاه حسین و شاه علی **ذکر بعضی از مکارم امیر مبارز الدین و بیان وقایع فتح و غلبه بر شیخ ابو اسحق**
چون مدت شش ماه از محاصره شیراز امتداد یافت در سیوم شوال و هفتصد و پنجاه و چهار امیر محمد را فتح میسر شده
امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که جناب مبارزی در تضییق محصوران سعی
می نمود چند واقعه دست داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ ابی بیبی ظاهر امیر مختص جاجی را که با برادرش امیر الدین عمر
درگذشته و بهانه تهمت اعلام و احسان و او را حامی ابل شیراز بیان میکاشتند بقتل رسانید و بدین جهت امیر الدین که از اعیان کلو بود
بود از وی رنجید و خاطر سایر آن مردم و دیار از مواقفت منتفر گردید و دیگر آنکه مجد الدین سرهندی که از اعیان سروران شیراز
بود از شر کریخت و به دست نیاز در دامن دولت امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی او را به امارت علما سربلند سرفراز
ساخت و مجد الدین حاجی شده و جناب مبارز الدین بر سرش تاخت و فتح واقع شده قاضی عضد الدین از طول ایام محاصره
ملول گشته حیله که بنوشت خود را از شهر بیرون انداخت و جناب مبارزی کماهی تنفیذ تعظیم و احترام آن فرمود
علم اعلام بر داشت و دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که حسب مبالغه در اشاعات خیر و احسان انگشت مردان و زنان بوده
در روز جمعه ششم ربیع الاول سنه مذکوره متوجه عالم جاودان فرمود و او در شهر شیراز بمقدار اعتبار داشت
که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی پرسید که آیا امیر محمد مظفر کی خواهد انجامید خواجه حاجی فرمود که تا من زنده ام
انهدام قلعه جلال قهر او نخواهد یافت این مثنوی سلطان الشعرا خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح حاجی قوام الدین
کافیست * دریای اخضر و فلک کشتی هلال * هستند غرق نعمت حاجی قوام ما * دیگر آنکه در ایام که امیر محمد مظفر هر روز از
صبح تا شام روی بجنگ آورده و با استعمال تیر و حسام خون آشام قیام و اقدام می نمود امیر شیخ ابو اسحق پیوسته بسیار
عیش و نشاط کشوده بتنوع انواع طعام و مشاهده رخسار و دیدن سیم اندام مشغول میبود و در ارتکاب شرب مدام
مبالغه میکرد که در آن روز که امیر محمد مظفر بشهر در آمد امیر شیخ از ملومتی او از قبل شنود که آنچه غوغاست جواب داد
جواب داد که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مردک گران جان هنوز در این اثنا است دیگر آنکه شیخ

نقض قتل امیر ناصر الدین عمر نموده و کلو فخر الدین را که این معنی را معلوم نمود و جمله امور سیستان که مسکنش بود بخود با حکم ساخت و فوجی
نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه جنیبت سلطانی در آن حدود رسد دروازهٔ شهر سیستان را بگشاید القصه چون این
اسباب که موجب نکبت امیر شیخ ابو اسحق و جهت دولت امیر محمد بود دست در هم داد در سیوم شوال سال هفتصد و پنجاه و چهار
محمد بن مظفر منصور از اطراف جوانب شهر شیراز جنگ مواصله مذکور و میان حضرت امیر دروازه بگشاد و جنابت مبارزی
با سالکان طریق جانبازی اندرون آمده امیر شیخ ابو اسحق بطرف شولستان گریخت و از آنجا بقلعهٔ سفید که در زیر حیطه بود
نظر فرار رفته متحکم شد و قاصدی به بغداد فرستاد از امیر شیخ حسن ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن دو هزار مرد
نامدار نامزد فرمود و چون آن لشکر با امیر شیخ حسن پیوست عازم شیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع ایشان
ارسال داشته قبل از ملاقات فریقین امیر شیخ اسحق ویران گردانید و هر یک از مقاتلان او بسلوک طریقی دیگر و امیر شیخ ابو اسحق
بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و مقارن آن حال امیر علی سهل ولد امیر شیخ که در سن ده سالگی بود
بحسن خط و جودت طبع اشتهار داشت مدت ملازمان جناب مبارزی افتاده با جمعی از ارکان دولت خود مشغول
تاج الدین وکلو فخر الدین منتهی شد و بعد از آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را همراه برده
در آن منزل روان ... تو کل شکسته را ... بر خاک هلاک انداخت و گفت که ... گرفتار گشت
و سایر گرفتاران نیز بحکم مبارزی سر آخرت پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه اکبر دار الملک فارس ممکن شد
سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام نمود و در تقویت ارکان شریعت و احیای مبانی دین ...
مبالغه کرد که ظرفای شیراز او را محتسب لقب دادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ در آن ایام غزلی فرمود که مطلعش اینست

اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیزست   ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیزست

ذکر نشستن امیر محمد مظفر خواهرزادهٔ خود شاه سلطان را در شیراز

حاکم ساخت رایت ظفر آیت بعزم تسخیر اصفهان ... و شاه شجاع از کرمان بدر آمده ... رسید پیوست و ... احوال
احوال ... امیر شیخ ابو اسحق ... شولستان ...
و ... شیخ ابو اسحق امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکومت می نمود اتفاق نموده متوجه شیراز شد
... جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب گسیل فرمود اما قبل از وصول شاهزاده مخالفان بشیراز رسیده
... موافقت بعضی از ... امیر شیخ ابو اسحق بر آن بلده استیلا یافتند و آتش فتنه در محلهٔ ... سیستان ...
و شاه سلطان ... اختیار نموده در انتظار رایت شاه شجاع بود و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع

بر سبیل استعجال ایلغار فرموده ... که ناگاه با سپاه ظفر پناه رسیده آمده و مخالفان قدم در میدان قتال و جدال نهاده
در حین اشتغال بکار زار ... بر زخم تیر ... گشته گشت و سایر مردمان ... راه گریز در پیش
گرفتند امیر محمد مظفر اعدا را ... فتح و ظفر لشکر بدر اصفهان برد و محاصرهٔ امیر شیخ ابو اسحق و جلال الدین
میران که کلانتر اصفهان بود اشتغال فرمود و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابو بکر المستعصی ... که در مصر دعوی
خلافت میکرد بخدمت امیر محمد شتافت ... با وی بیعت نمود و بنام معتضد خطبه خوانده و سکه زده و چون ایام محاصره
امتداد یافت و لشکر ... امیر محمد بشیراز بازگشت و اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص یافته
و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان رفت ... هجوم لشکر ... ایام ... سپاه ... شاه شجاع ... رفع آن فتنه را از
تسخیر اصفهان اهم دانسته بجانب کرمان در حرکت آمده و جناب مبارزی که از آمدن مخالفان خبر یافته متوجه ایشان
بوده ... امیر شیخ ابو اسحق توجه سپاه شیراز شنوده از آنجا بشیراز ...
... شاه شجاع باصفهان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در نواحی ... اقامت
... و چون شاه شجاع روزی چند محاصره ... جلال الدین میر میران ... بر سم ...
... شهر ... شیراز ... حکومت ...
... امیر قطب الدین شاه محمود ... مبارزی ...
... ولایت ... ایالت ...
... امیر محمود ... امیر شیخ ابو اسحق ... باصفهان آمده ... سپاه ...
...
... شاه سلطان ... باتفاق اولاد ... بصوب ... سیستان ...
... شاه سلطان ... اصفهان ...
امیر شیخ و میر میران ... حصار ...
... اصفهان ... رسیده ...
و ... شاه سلطان ...
... اطاعت و انقیاد کرده ... تمام ... اصفهان ...
و ... میر میران فرزندان و متعلقان ... دروازه بیرون ... عنان ...

بعز ... اصفهان ... گرداند
... امیر شیخ ابو اسحق ... سیستان ... سلطان ...
... شاه شجاع

اما امیر شیخ ابواسحاق با اضطراب اجل را دید و دیگر رفته در خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شیراز بود پنهان شد و شاه سلطان
اصفهان درآمده چون دانست که امیر شیخ ابواسحاق بیرون نرفته است جا بجا بر کماشت تا بعد از آن مولانا اصیل الدین
خانه خود خبر اساس شد و در خلوت کیفیت حال بعرض شاه سلطان رسانید و او را طلبیده از اهل احتیاط کرفتن امیر شیخ ابواسحق فرستاده
ناکاه آن مردم بوثاق شیخ الاسلام درآمدند و امیر شیخ ابواسحق را که از طلب او چاره حیات نرسیده رنجوری محکم کرد بید و دشمنان
آن پادشاه بی استحقاق را از آنجا بیرون کشیدند و هجوم اصفهانیان در غرفه پنهان کردند تا بعد از کرت بردند
و در آن ایام امیر محمد مظفر از صحرا زرستان فراغت یافته به شیراز رفته چون کرفتاری امیر شیخ را شنود کس باصفهان
فرستاده او را طلب نمود شاه سلطان مابعد تقرّر آن حرز و پاسبانان او بجانب روان ساخت و ایشان او را در
روز پنجشنبه از ایام اواخر جمادی الآخر سنه ثمان و خمسین و سبعمائه در ظاهر شهر روانه سعادت بود و سانیدند و حاکم
امیر محمد مظفر با سادات و قضات و علما و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ را در منزلی که جهت او
مسکن ساخته بود منزل داد و انکشتر از روی او بیرون آورده و پرسید که چرا خراب ساختی جواب داد او بلی اقرار نمود و او را
بقتل رسانیدند و جناب مبارزی بحکم قصاص که در آن پادشاه عالیجاه پسر او را امیر حاجی ... برده بود امیر قطب الدین
در زندگانی او بالضرب شمشیر آن را منطفی کردانید و آتش ظلم و ستم شعله کرد را منطفی شد آری سر ظلم تقدیر بدست قدم
نتوان تافت و از قضای نازل هیچ وجه نجات نتوان یافت و این دو رباعی از نتایج طبع امیر شیخ ابواسحق است
که در وقت قتل در سلک نظم کشیده **ای** افسوس که مرغ عمر را دانه نماند • امید بهیچ خویش و بیگانه نماند • دردا و دریغا که در این
مدت عمر • از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند • با چرخ ستیزه کار مستیز و برو • با گردش دهر در ستیز و برو • یک کاسه زهر است که
مرگش خوانند • خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو • خواجه شمس الحق والدین محمد حافظ شیرازی در مدح شیخ ابواسحق
و اکابران زمان خجسته نشان گوید • بعهد سلطنت شیخ شاه ابواسحق • به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد • نخست
پادشهی همچو او ولایت بخش • که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد • دگر مربی اسلام مجد دولت و دین • که قاضی به از او
آسمان ندارد یاد • دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین • که یمن همت او کارهای بسته گشاد • دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف •
بنای کار مواقف بنام شاه نهاد • دگر کریم چو حاجی قوام دریادل • که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد • نظیر خویش بجهان
نگذاشتند و بگذشتند • خدای عز و جل جمله را بیامرزاد • و از جمله افاضل آن زمان سلطان بخشی جلال که امیر شیخ را
مخاد مجد بخشش جا گرفت • شاهی چو کیقباد و جای افراسیاب کرد • کیخسرو شاه مسجد و چون ازدوان کرفت • در بخشش ...
حمزه ... نهاد • در عدل رسم شیوه نوشیروان گرفت • هر که روزکار ... بنمود • تکیه بحکم بر دولت او اعتبار گرفت •

درکار روزگار ثبات جهان مجو • چون هزار بار این سخن آزمودم کرفت • بیچاره آدمی که ز فرزند حال • ... بر ستاره دوست دو
بر آسمان کرفت • و از شعرای آن او قات یکی خواجوی کرمانی است و او ملقب بود سوم بکمال الدین محمود بود و خواجه را
فضلای آن زمان نخل بند شعرا لقب داده اند زیرا که در ترتیب الفاظ و تحسین عبارات سعی بلیغ نموده اند و دیوان خواجه مشهور است
و خمسه که در برابر پنج گنج نظامی در سلک نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شده و آن کتاب در سنه اربع و اربعین و سبعمائه
باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده • شد تمام این نسخه در چل و چار • کاین نقش آید زوجو نکار
در شهور سنه ست جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده بجانب اصفهان نهضت
نمود و در آن شهر بجمع سپاه مرتب ساخت و اکاه اعلام ظفرمآب بصوب مقصد برافراخت و بعد از آنکه بکده و اصفهان
رسیده کیایی آورده چون ما شد شیخ ابواسحق دشمنی کرفته لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده بود حشم عنایت
بر حوالی استطاع احتصاص یافته و پرتو عنایت حال برحسب او تابید چون امیر محمد از خواجه برهان شنیده بود که شاه
سلطان سلیح بقصد قوم ان امل عراق تصرف نموده و نظر شفقت در وی تنکرایست و شاه سلطان پیش از چند روز
طوی کرانه مرتب ساخته جناب نوروی بکاه برده و چون حشم او بر سبب ضیافت افتاده بر او حسد در انتقال آمده
با جواهر زاده آغاز مطایبت کرده و قرمود تا مرحمه برسانیده و بود تاراج نموده شد و بسبب این حرکت نابسندیده شاه
سلطان بهال کینیا خال و رضای سنیه فتاده و معطان آنجال سعید بولاد از ترکتاز ملک خان که بجز آنکه
ملک اشرف کشته بود باصفهان رسیده امیر محمد از خان بر دو لیاول ساختند و جناب مبارزی سخنان درشت
در جواب نشنیده مراجعت ایلچیان را شاه و سلطان حواله کرده و او را از این جهت نقیض بسیار رسید و چون او ذکانی
آذربایجان معاودت نموده و خبر فوت جانی بیک سلطان و رفتن پسرش بردی بیک بطرف دشت قبچاق و اسپهبدار
حوالی تبریز شیوع یافت و جناب مبارزی تصمیم توجه فرموده با دوازده هزار نفر کذاره بجانب در حرکت آمده
و اخی جوق بیدو هزار سوار دلیران نامدار آنجناب را استقبال کرده در موقع میان کردان هر دو کروه نبرد
با یکدیگر دست درکرزند حربی در غایت صعوبت روی نموده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم جناب مبارزی وزیدن
و زنده وانی و جوبی روی لوا هی کریز آورده شاه شجاع و شاه محمود بموجب اشارت پدر تا بخوان النخجوان گذشتند
الکا و طان بالکرشید سر و زوران مکان تعیش و نشاط پرداختند و بخدمت امیر مبارز الدین محمد بازگشتند
و آنجناب از اسپهان درشت و دستها جهای مسوشن ... و ملکه کرداند و علاوه وی فتح را بنام شاه یحیی نوشت
و از این جهت شاهزادگان از پدر نامدار آزرده خاطر شدند و چون جناب مبارزی سه دو ماه در تبریز بسر برده بود

که سلطان اویس ایلکانی عادتم آذربیجانست سابرا اگر امیر محمد کشته گردد از جوانان ترک چهره [illegible] روی خواهد نمود [illegible]
با صدق این مفهوم سلطان اویس پیداست و گمان می برد که آن آرزو [illegible] مخالفت شاه شجاع بوی خواهد رسید [illegible]
روی باصفهان آورده و راه شاه را [illegible] آن پیر زال [illegible] کشیدن [illegible] سخنان درشت [illegible]
بر زبان آورد و [illegible] آن جوانان عالیشان [illegible] شاه شجاع و شاه محمود
خاطر برگرفتن پدر قرار داده [illegible] با شاه سلطان در میان نهاده و شاه سلطان چون جناب [illegible]
آزرده خاطر بود و گفت امیر [illegible] که شاه را بگیرد و سلطان را [illegible] بر تخت نشاند و خود لشکرکش باشند [illegible]
چنان بود که چون باصفهان رسند [illegible] شاه سلطان [illegible]
شاه شجاع آمده [illegible] طلبید شاهزاده [illegible] چنین شنیدم که امیر محمود [illegible]
خبر یافته اگر این سخن راست [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] روز دیگر شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان را [illegible]
و در آن وقت در بالای خانه بود و در تلاوت قرآن کلام الله مشغول [illegible] شاه محمود [illegible] نوکران خاصه [illegible]
و شاه شجاع با جمعی از دلیران [illegible] با سپاه [illegible] امیر محمد مظفر [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] مشغول گشت و شاه [illegible]
شجاعت [illegible]
و چون [illegible] نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان [illegible]
[illegible] شاه سلطان [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] برهان الدین [illegible]
بحکم شاه شجاع [illegible] امیر محمد مظفر [illegible]
[illegible] اتفاق افتاده [illegible]
[illegible] امیر محمد [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] امیر محمد مظفر [illegible]

گرفته سلطان ابو یزید را بر تخت نشاندند [illegible] لشکرکشی کرده اند و شاه شجاع از این معنی وقوف یافته [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر محمد مظفر [illegible]
چهار پسر ماند شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد و سلطان ابو یزید و از جمله معاصرین شیخ سعید الدین
محمد بن مسعود الکازرونیست [illegible] امیر محمد مظفر بود [illegible] سید ابرار صلی الله علیه [illegible] الاخیار
مشهورست و آن [illegible] در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایه
[illegible] از شعرا آن زمان یکی مولانا رکن الدین [illegible] که در میان شاعران [illegible]
[illegible] شاه شجاع و شاه [illegible] امیر محمد مظفر [illegible]
[illegible] مولانا رکن الدین [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] سال [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] سال [illegible]
ذکر سلطنت [illegible] سلطان جلال الدین شاه شجاع [illegible] شاه شجاع [illegible] معانی بود
[illegible] آن پادشاه [illegible] موصوف ذات
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بجز او فی موجبه بر زبان می آورد و شاه شجاع در نه سالگی از حفظ کلام الله فراغت یافته بکمالات انسانی پرداخته
بمدرکه عالی بر دوره مهارت در علوم و حکمت و معارف یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون عقلی و نقلی بهره کامل حاصل داشت
بنظم و نثر در عالم علم بود حاوی اهل فضل و قلم بود ذات او کامل و را در کل علوم سخن طبعش گیهان مرده دل
فهم نیز بخشیدی و آتش را مجمل اشعار او دارش غیرت صنوف جواهر شاهوار مشتمل ملاحت شعار در سلک افسر
عقود لالی آبدار و چنانچه سابقا پرتو اشعارت بر آن تافت ولادت با سعادتش در [illegible] سنه [illegible] یافت و در سنه
ستین و سبعمایه پدر خود را گرفته و میل کشیده پای بر مسند نهاده و ضبط مملکت را پیش نهاد همت کرد و بعد در
و در سنه ست و ستین و سبعمایه بار دیگر صورت نصرت شاه شجاع را روی نمود و شاه محمود با اصفهان رفته
حکومت قناعت نمود و در سنه سبعین و سبعمایه راه سفر آخرت پیش گرفت و ملک اصفهان را در سلک ممالک منتظم
ده شاه شجاع بمهمات انتظام داد و در [illegible] سنه [illegible] که عارضه قوی ضعیف گشته پهلوی بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه
بیست و یکم شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فنا بر داد اوقات حیاتش پنجاه و سال و دو ماه بود و سلطنت [illegible]
و بر تو اهتمام خواجه قطب الدین صاحب عیار و کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه و قطب الدین
سلیمان شاه بن خواجه محمود کمال و شاه رکن الدین حسن بن سید معین الدین اشرف [illegible] از اتش می یافت
و چنانچه از احوال ایشان در ضمن وقایع آتیه سمت تفصیل یافت والتوفیق من الله تعالی انه جواد القادر [illegible] شاه

چون شاه شجاع در [illegible]

گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاده و در [illegible] خواهر کوشیده و عنایت کوشیده عنان توجه بصوب شیراز
انعطاف داشت و زمام ایالت اصفهان و ابرقوه در قبضه اقتدار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجانب
سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت [illegible] و یزد و قلعه قهندز بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب عیار
بر مسند وزارت نشست بعد از روزی چند که حال بموافقت بگذشت بار دیگر عصیان و طغیان [illegible] جزیره او
و تحصن بقلعه [illegible] شاه شجاع در دفع آن آفت را اسم مهمات دانسته لوای نهضت برافراخت و بسیاری
منازل و مراحل قطع کرده ظاهر آن قلعه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت و مدتی بین الجانبین جنگ و ستیز
در میان بود و آخر الامر اعیان [illegible] از مقاتله عاجز گشته طلب مصالحه و مهادنه شدند و بساط جدال در نوشتند
و جناب شیخ الاسلام مولانا عبد العزیز که از اولاد شیخ شهاب الدین تورپشتی بود شفیع جرایم [illegible] ساخته بود
شاه شتافته بساط بوسی حاصل کرده بصنوف الطاف اختصاص یافته آنگاه لوای ظفر پناه بصوب شیراز

و نهضت نمود

نمودند مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک داشته بود و در [illegible] سنه [illegible] بعضی از مفسدان ولایت
ملکی کار شکستن شاه شجاع حال ابرقوه را در حیطه ضبط در آوردند و این معنی سبب مخالفت برادران گشته آتش عداوت
[illegible] یکدیگر کردند و گفت شاه محمود تیغ عداوت آخته خطبه بنام خود ساخت و نام برادر بزرگ تر از خطبه
افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع از استماع این خبر با لشکر قیام از صوب اصفهان شتافت و شاه محمود
تقدیم مقاتله پیش آمد آخر الامر عنان بجانب حصار دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل کرده آغاز
محاصره کرد و شاه محمود گاهی از شهر بیرون لوازم محافظت بجای می آورد و در آن اثنا روزی بهمی در کمین نشسته از
دروازه بیرون خرامید از جانب شاه شجاع شاه سلطان صلابت بر خود دست کرده مستعد جنگ و جدال گردید و [illegible]
گشت شاه محمود پشت بر معرکه کرده روی بشهر آورد و شاه سلطان از [illegible] عاقل بود عنان بجانب اصفهان انعطاف
داد و چون کمین گاه عبور نمود و شاه محمود باز گشته آغاز حرب فرمود و [illegible] که در کمین گاه [illegible] نشسته بودند
شاه سلطان را [illegible] آورده اسیر ساختند شاه محمود [illegible] کردند
[illegible] که امیر محمد مظفر داده بود [illegible] مولانا صدر الدین عراقی که از جمله [illegible] امیر محمد بود [illegible]
شاهزاده سلطان این رباعی نظم نمود [illegible] که دست قضا چشم ترا میل کشید [illegible] در ذات شریف تو نشد نقص [illegible]
انگشت [illegible] او نیز [illegible] مکافاتش دید بعد از آن میان برادران صلح [illegible] اتفاق [illegible] و شاه محمود
خطبه بنام برادر بزرگ خواند و شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعه قهندز [illegible]
با خود متفق ساخته و بنیاد [illegible] رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه [illegible] تعیین کرد شاه یحیی [illegible]
ولایت [illegible] شاه شجاع [illegible] برادرزاده در گذشت شاه یحیی [illegible]
[illegible] بجانب یزد روان گشت و بعد از آنکه [illegible] آن بلده رسید و فوج محاربه و مکابره بر یزد [illegible]
و خواجه بهاء الدین که گماشته شاه محمود بود در آن بلده بار دیگر [illegible] مخالفت تافت و چون این خبر بشاه [illegible]
با لشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید و بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را [illegible] بیزد روان کرد و خواجه [illegible]
بلده [illegible] محاربه [illegible] بانجام [illegible] شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر [illegible] شاه شجاع [illegible]
و حقیقت حال آن در آن ایام که شاه یحیی در قلعه قهندز محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رویا مشاهده
نموده که بوی میگوید [illegible] استیصال [illegible] ملکیت [illegible] لطف و رحمت [illegible]
[illegible] شاه شجاع در استیصال شاه یحیی سعی نکرده و [illegible] از آن جانب واقعه شده و خواجه قوام الدین [illegible]

و در آن قصه همین سال یعنی بعقصه و ستّ و چهار خواجه قوام الدین صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده بود و منصب [illegible]
اعیان منتظم گردیده بود بلکه عالی منصور شده بود شاه نیز بجمیع مهمات او اهتمام مینمود و مواعده [illegible]
[illegible] سیاست شاه شجاع [illegible] امیر کمال الدین حسین رشیدی بمنصب وزارت رسید و از
موقف اهتمام ترتیب امور مملکت [illegible] مشغول گردید **ذکر مخالفت شاه محمود با برادر و آوردن لشکر سلطان اویس**
و تسخیر سپاه [illegible] شاه محمود [illegible] سلطان [illegible] و سلطان اویس [illegible]
[illegible] نموده از امرا [illegible] و ساقی بیک [illegible] شاه [illegible] ارکان دولت امیر شیخ [illegible]
[illegible] سلغرشاه ترکمان در رکاب امیر شیخ علی [illegible] باصفهان آورد و شاه محمود [illegible]
[illegible] شیراز [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] از کوه قم و ری و کاشان [illegible] شاه محمود [illegible] کثرت [illegible]
سپاه و شاه شجاع رسید [illegible] طریق [illegible] سلطنت [illegible]
نظم محمود [illegible] بدولت [illegible] محمود [illegible] مرا [illegible]
[illegible] که [illegible] بار [illegible] اگر [illegible]
[illegible] یاد کن [illegible]
[illegible] چون این [illegible] شاه محمود رسید [illegible]
[illegible] شاه [illegible] اصفهان آورد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] مردان [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible] مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
طریق [illegible] شاه [illegible]

سلطان اویس [illegible] سلطان عماد الدین احمد [illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین [illegible] ترکمان [illegible] سلغرشاه ترکمان [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible]
جهان [illegible] میدان [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible] شاه شجاع
[illegible] سلطان عماد الدین [illegible] شاه محمود
[illegible] شاه محمود [illegible] شاه شجاع [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
محمود [illegible] شاه محمود [illegible] تاریخ آل مظفر [illegible] فضل و هنر [illegible]
مولانا معین الدین یزدی [illegible] شاه محمود [illegible] مولوی تعلیم نموده گفت [illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] مولانا معین [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible] شاه شجاع [illegible]

در استقبال موکب همایون شتافت و شاه بنظر عاطفت در روی بنگریست و در آن زمستان در ابرقوه نزول فرمود و عشرت بگذرانید
و بعد از انقضای دو سه ماه و اسفندیار عازم کرمان گردید **ذکر شهادت دولتشاه و کشته شدن او بحکم پادشاه عالمیان**
در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود و شاه محمود بلوازم محاصره قیام نمود و کار بر [illegible] شاه شجاع گذشت که امکان [illegible]
که بعضی از توابع خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینه از قلعه کوه [illegible] نمود و درین محل جمعی را [illegible] فتنه انگیز بنابر آنکه بهر کیفیت که
بهانه از شهر بیرون فرستاد از آنجمله ملک محمد دولتشاه و بعضی را بکرمان روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع [illegible]
که چون حصه کرمان از زوال صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان اویس از تحصیل اموال جمال استقلال نمایند بنابران
حفظ ساخت که خواجه مجد الدین قائم باتفاق ملک افغانی یاد و سالکان مسالک همایونی دار الامان کرمان رفته از محافظت مملکت
غافل نباشند اما دولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند احوال فارس و عراق را منشوش دیده طمع در حکومت کرمان کرده
امیر غیاث الدین حاجی میراخور را که در کرمان حاکم دیوان بر عهده بود و خواجه جلال الدین را که باتابکی سلطان شبلی قیام می‌نمود
بهانه و بهانه طلبیده فی الحال اختر زندگانی هر دو را باحتراق هلاک مبتلا ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند
و نوکران امیر غیاث الدین و خواجه جلال فرار نمودند و امیر بهلول که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار بگریخت و دولتشاه
سلطان شبلی را در قلعه تنگ محبوس گردانیده و رسولی عقب امیر بهلول فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه
بود و کمال شجاعت آنست که بازگشته در کرمان بخدمت مشغول باشند و امیر بهلول قبول کرده مراجعت نمود و دولتشاه ابواب خزاین
انبار گشاده نقد و جنس بسیار بمردم داد و از روی استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و خواجه مجد الدین و سید [illegible]
بشیر خبر [illegible] و این اخبار را متعاقب متواتر بشاه شجاع در شیراز رسانیدند و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا انقراض اطلال [illegible]
تحمل می‌نمود و چون از شیراز با برقوه رفت و هجوم لشکریان مکرر گشته سلطان اویس روی بدار الامان یزد و [illegible] آورد و
شاه شجاع با سیصد سوار جرار که هر یک در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند و از ابرقوه بجانب کرمان روان شد
در اثنای راه شاه و سلطان بایزید و سلطان سلیمان با دویست سوار با بعضی از امرا او با پانصد سوار ملوک بحضرت شعار پیوستند و چون
نواحی کرمان از غبار سمند سپاه نصرت شعار غبرفشان گشت دولتشاه با چهار هزار مرد خنجرگذار در برابر آمد اما تاب حمله
بهادران نیاورده گریخت و بسیاری از لشکریان او التجا بآستان خسرو گیتی ستان کردند و بعد از آنکه ماه رایت آفتاب اشرف
بپرتو وصول بر ظاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان احیایی و خواجه جلال تورانشاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده
دولتشاه را [illegible] نمودند که تا از مقام قلعه‌داری درگذشته و حاشیه اطاعت بر دوش گرفته با اشراف [illegible] مبذول داشته
فاتحه را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و خواجه جلال الدین اتابک این بدیهه گفته بعرض رسانید تو آن سلطان دینی کز صدق

دعاگوی تو

صلح السلطان

مکرر

و چون کرمان از زوال صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان اویس از تحصیل اموال جمال استقلال نمایند بنابران حفظ ساخت
که خواجه مجد الدین قائم باتفاق ملک افغانی یاد و سالکان مسالک همایونی دار الامان کرمان رفته از محافظت مملکت غافل باشند
اما دولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند احوال فارس و عراق را منشوش دیده طمع در حکومت کرمان کرده امیر غیاث الدین
حاجی میراخور را که در کرمان حاکم دیوان بر عهده بود و خواجه جلال الدین را که باتابکی سلطان شبلی قیام می‌نمود بهانه و بهانه طلبیده
فی الحال اختر زندگانی هر دو را باحتراق هلاک مبتلا ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند و نوکران امیر غیاث الدین و خواجه جلال
فرار نمودند و امیر بهلول که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار بگریخت و دولتشاه سلطان شبلی را در قلعه تنگ محبوس
گردانیده و رسولی عقب امیر بهلول فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود و کمال شجاعت آنست که بازگشته در
کرمان بخدمت مشغول باشند و امیر بهلول قبول کرده مراجعت نمود و دولتشاه ابواب خزاین را بگشاده نقد و جنس بسیار بمردم
داد و از روی استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و خواجه مجد الدین و سید [illegible] بشیر خبر [illegible] و این اخبار را متعاقب
متواتر بشاه شجاع در شیراز رسانیدند و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا انقراض اطلال [illegible] تحمل می‌نمود و چون از شیراز با برقوه
رفت و هجوم لشکریان مکرر گشته سلطان اویس روی بدار الامان یزد و [illegible] آورد و شاه شجاع با سیصد سوار جرار که هر یک در
میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثنای راه شاه و سلطان بایزید و سلطان سلیمان با دویست
سوار با بعضی از امرای او با پانصد سوار ملوک بحضرت شعار پیوستند و چون نواحی کرمان از غبار سمند سپاه نصرت نشان
غبرفشان گشت دولتشاه با چهار هزار مرد خنجرگذار در برابر آمد اما تاب حمله بهادران نیاورده گریخت و بسیاری از لشکریان
او التجا بآستان خسرو گیتی ستان کردند بعد از آنکه ماه رایت آفتاب اشرف بپرتو وصول بر ظاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین
رمضان احیایی و خواجه جلال تورانشاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده دولتشاه را [illegible] نمودند که تا از مقام قلعه‌داری
درگذشته و حاشیه اطاعت بر دوش گرفته با اشراف و اعیان دار الامان متوجه اردوی همایون شده و پادشاه در باره او احسان
مبذول داشته فاتحه را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و خواجه جلال الدین اتابک این بدیهه گفته بعرض رسانید تو آن
سلطان دینی کز صدق * دعاگوی تو بعد از [illegible] * اجل اوست که شاه باد یارب * ز لطف دامن عمر دراز است * [illegible]
در ملک سلیمان * سلیمان آصف و محمود یارت * و بعد از آن ایام که شاه [illegible] بکرمان درآمده دولتشاه عذرخواهی کرده
بهیچ اتفاق نمود که شب [illegible] پادشاه در آید و تیغ تیز [illegible] جلالاید و امیر [illegible] واقف شده کیفیت
بعرض رسانیده شاه شجاع حرام نمک بهیچ از موافقان از هم بگذرانید و در آن باب این رباعی نظم فرمود * ما چون خواست
کمان داود [illegible] * چو چرخ آورد بکشیدم کمانش * در [illegible] * سرافرازان شد این شمشیر خونخوار *

ملکی بکار رود و دون پرور بود و مکافات جفاکاران جفا بود گفتار در بیان انقراض دولت شاه شجاع و رجوع او بجانب
شاه محمود در شیراز بعد از استقلال شاه شجاع در کرمان چون خسرو عالمیان از جهات جهت دار الامان یزد عزیمت متوجه کرمان گشت کوتوال
یزد و پهلوان اسد از او جدا شده ساخت و در اثنای مسافت در هر منزلی مقبل بشرف ملازمت میرسید و بهر گامی کامی
مینمود و چون امیر سیورغتمش و اعیان یزد و پهلوان اسد از توجه پادشاه گیتی ستان آگاه شدند و قلعه شهر را
و قلعه حصار آسمان مثال را محکم ساخته و حصار منصور را گرد آن حصار حصین ساختند و ایران و پهلوان اسد بهنگام محاربه میدان
در میان نهادند و مدت و حصار آن مواضع از زلال آن زمزمه ضلال آشنا سیری پذیرفت و زمان مدد امداد
گرفته و او عاقبتان از شاه محمود درخواستند و او شاه را بمعاونت نامزد کرده و چون حضرت ملک سیورغتمش نزد هم بزرگوار
فرستاده و اظهار اطاعت فرموده و طریق لطف و جواب یافت و ترک عناد و افغانیان کرده چون العیاذ بالله برد گشت و
متعاقب آن حال عارضه در پای پادشاه شجاع مستولی شد و کینه و کوچ بی نشست و دشمنان دیگر گشته پیش آمده و در آن اثنا
محبتی رسیدن علی بیگ بجهة تدبیر طبیب جانب کاه پادشاه آورده و اکثر اعتصام ذیل رحمت او کرده و قرار کرده و همان وقت
التفات و اعتبار فرموده و پهلوان اسد و افغانیان بسبب حراست محال از راه دوازده حبال پناه بفقدان و ما رحم طلب اطاعت کرده بکوشش شده
و امیر سیورغتمش بهادر بروساطت آن طایفه عذر خواهی صادر گشته شاه شجاع مظفر منصور مراجعت فرموده و مقارن آن حال شاه یحیی
رسل و رسایل بکرمان فرستاده و در ذکر کینه پادشاه و سلطان با خود سگالش کرده و شاه شجاع طلمس برادر را دور از مقبول داشته
جهة نشستن تخت جلال را بتجملات پادشاهانه بجانب یزد روان فرموده و بعد از وقوع این امور استقامت تمام در حصار حسرو سیستان
انتشام بند شده و فوج فوج از لشکر در شیراز روی بدرگاه عالم پناه آورده بودند و در مدت اندک لشکر بسیار در ظل رایت
نصرت شعار جمع آمده و در آن اثنا اصول و اعیان فارس از حکام نیز بجانب کرمان آمدند و کلو حسین حاجب بسنده و الحاح
کشایی بکرمان فرستاده و شاه شجاع عطا از ملاقات او کلو حسین بر حسن بیکی امید و اکثر بجانب شیراز در اهتزاز و در آمده چون
و چون موضع حیار کشیده از نزول حضرت قضای همت گشته کرده شد و شاه منصور بن شاه مظفر از یزد برسید و موکب شجاع
پیوست و چون توجه حضرت ظفر در شیراز شایع گشته شاه محمود با جمعی نامعدود باستقبال برادر توجه فرموده و شاه شجاع از
وصول شیراز این وقوف یافته راه دیگر عنان بطرف مقصد تافت و شاه محمود این معنی را دانسته روی بسوی سیر آورد
شاه محمود در عقب پیوسته شاه شجاع در سر پل فسا منزل گزیده ❊ پادشاه ستاره و گیتی فروز ❊ چنین تا برآمد بر این چند روز
❊ انگاه آن دو پادشاه گیتی پناه ملک شیراز را و کینه خواه بعزم رزم برخواسته صف قتال جابرستند و سیاه و حملة الابطال
رجال در مجال آتش حرب دایره و طعن و ضرب زبانه زدن گرفت و از هیجان غبار معرکه آیینه نورانی خورشید فالبقی الانوار

صفت جنگ بپذیرفت و شاه محمود شکست یافته عنان بجانب شیراز تافت و شاه شجاع مظفر و نصرت مخصوص شده و در نزدیکی شیراز
فرود آمده و در آنجا چند روز بعضی از اعیان فارس مخالف قاصدی باستان اقبال آشیان فرستاده و معلوم داشتند
که اعلام ظفر پناه بمجرد وصول بر طرف شیراز دروازه از باب استمالت ابواب دولت و سعادت بر روی روزگار
همایون آثار خواهیم گشود و شاه محمود این مواضع را شنوده و از اوضاع فرمودی متعددی که بر دل ظالم بود جمعی را از
رؤیت شجاع مانع بود و با طایفه از خواص و صوفیان بصفت فرموده و در انشاء راه سلطان احمد از وی تخلف جسته برادر بزرگ
پیوست و روز دیگر حضرت و ثواب و سیاری و رنگ فیروزه رنگ سپهر قرار گرفت شاه شجاع کثرت و عظمت بسیار
بدار الملک فارس رسیده و تخت سلطنت را بوجود همایون زیب و زینت داده و بشارت امن و امان بمسامع طوایف انسان
رسانیده ابواب نصفت و احسان گشاده و در امر معروف و نهی منکر و تفویض کاین ترغیب خیر البشر صلی الله علیه و آله
یوم المحشر مبالغه بسیار نموده و تعمیر مساجد و مدارس و خوانق مساعی جمیله مبذول داشته ملازمت مجلس کرام اختیار فرموده و منصب
قضای شیراز و توابع را بمولانا بهاء عثمان کوه گیلویی مفوض داشت و خواجه قطب الدین سلیمان شاه بن خواجه محمود کمال را منصب
وزارت باو رجوع نموده و شاه شجاع در سنه سبع و ستین و سبعمایه بالقاهره با عبد الله محمود بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد
و شرط متابعت بجای آورد و در همین حال عزیمت تسخیر خراسان بجانب ابهر نیز توجه فرموده و شاه محمود را بجانب اصفهان فرستاده
کس بشیراز با تحف اشرف پادشاه که بشنیم که آنحضرت نیز در اصفهان بماند و مصالحه و نمایند از کرم بعید نخواهد بود
شاه شجاع این ملتمس را اجابت فرموده و بصوب شیراز رجعت و بعد از انقضای ایام فصل عازم یزد شده و شاه یحیی مراسم
استقبال بجای آورده و شاه شجاع شهر در آمده چند روز بعیش و عشرت گذرانید و بشیراز معاودت کرد ذکر خان سلطان
دختر امیر مسعود اینجو و بیان سبب انتساب او و قتل او خان سلطان بنت امیر مسعود شاه در صغر سلیطه جمیله بود و در حباله
نکاح شاه محمود در آمده چندی انتقام خویش از امیر ابو اسحق و بطریق مکر و فریب سلوک نموده و پیوسته حیله ای انگیخت جان وسلطنت
آن طرف و از حکمت نزاع درمیان بود و می آمد و در شیراز مکتوبات ... اسلاف محبت آمیز ... شاه شجاع فرستاده
معلوم داد که موکب بجانب اصفهان آید من شاه محمود را دست و کردن بسته تسلیم خدام خاقان و شاه شجاع این معنی را
نوازش تمام نموده بجانب اصفهان روان شده و شاه محمود رسولان چرب زبان روان گردانید و توسل الیشان
سخنان بنیاد نهاده بعرض رسانیدند و شاه شجاع بر جای کی برادر ترحم نموده او را طلب نموده و شاه محمود باز روی التجا بشتافته
و حضرت بکر گرفته و شاه محمود لوازم اطاعت و فرمان برداری تقدیم رسانیده و قبول نموده که دیگر از حکم برادر در نگذرد
و از آنجا هر یک روی بولایت خود آورده و چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان شاه وزیر را گرفته

و محبوس گردانیده و بر شیخ غیاث الدین محمود را میل کشید شاه رکن الدین حسن را گرفته بشرف حسب و علو نسب مشرف و معزز بود و
وزارت رسانیده و بعد از ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه از حبس گریخته باصفهان رفت و شاه محمود طمع در آن کرد که او را بار دیگر
وزارت نشاند و بعد از آن محمود رسول تا خان سلطان ممالک بانواع شقاق نزد شاه شجاع فرستاده او را از تسخیر اصفهان
باعث و محرک گردانید و شاه شجاع طلب بهانه شده و شاه محمود که ما را انواع عجز و درد پیش آمده در محل گنج و تنگی
طریقه آنکه آن برادر را امتثال ارسال اصفهان مدد فرماید شاه محمود جواب داد که تمامی ممالک فارس و معظم بلاد عراق در تحت تصرف
آنحضرت است و بواسطه عبور لشکر جرار بسیار گران بار در گنج الیوم چگونه محلی که لایق خزانه آنحضرت باشد [illegible] و شاه
شجاع چون این جواب بشنید گفت بدان شرط با سلطان محمود شرط کرده ایم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز نفرماید اکنون که
خلاف آن میکند که لشکر باصفهان باید کشید و سپاهی مرتب ساخت چنان کرده بدان جانب روانه شدند و شاه محمود از [illegible]
خود که چون آن فتنه گشت و منتشر خیال برادر نسبت به [illegible] خان سلطان را بقتل رسانید و رسول پیش برادر فرستاده
پیغام داد که چون باد وحشت وزیدن ارتفاع یافت اگر پادشاه بر سر عنایت آید میشاید بار دیگر میان دو برادران کدورت
آشتی موکد گرفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان پشیمان شده و شب و روز از حرمان طلعتش
در کانون درون آتش حزن و الم می افروخت و از اشتغال بامور جهانداری اعضای خویش را جامه میسوخت گفتار در بیان
مواصلت شاه محمود با سلطان اویس [illegible] در سنه سبعین و سبعمایه شاه شجاع
شنید که شاه محمود خاطر بر آن قرار داده که نوبت دیگر از سلطان اویس استمداد نماید و ازین جهت اندیشناک گشت و بعد از عقد [illegible]
مشورت امیر ضیاء الدین حسن قورچی را بتبریز فرستاده تا محذرات سلطان اویس خطبه کند و شاه محمود نیز جهت [illegible]
مهم خواجه تاج الدین شمشیری را که مشهور [illegible] بجانب ارسال داشت [illegible]
اعلی سلطان اویس رسیدند [illegible] شاه محمود [illegible] تاج الدین [illegible] که سلطان اویس [illegible]
[illegible]
شجاع [illegible] سلطان اویس [illegible] شاه محمود [illegible] اصفهان [illegible]
خواجه سلمان [illegible] آسمان ساخت در آفاق یکی سور چو سور * که از آن سور شد
اطراف ممالک مسرور * چند سور و سروری که از آن در نگری * خانه [illegible] عالی سور * اجتماعی است [illegible]
با شمس * اتصالی است [illegible] * [illegible] دولت تشریف حضور *
قطب الدین شاه [illegible] محمود [illegible] * [illegible] * [illegible] هر یک * کوهست در [illegible]

غنای عالم مستور * خواجه تاج الحق والدین محمد الحق * سعی ها کرده و درین باب بغایت مشکور * و همی از [illegible] بزرگی بکنارت آورد
که عیان در خواب یافت در اطراف دهور * و چون این مواصلت داد سلطان اویس لشکر بمدد او داماد فرستاد و شاه
[illegible] با سپاهی جرار از شیراز بیرون خرامیده و شاه محمود نیز عازم قتال گشته در صحرا [illegible]
[illegible] شاه منصور [illegible] لشکر شیراز حمله کرده میسره شاه محمود را در هم شکست و میسره شاه محمود نیز [illegible] شاه
شجاع غالب آمده [illegible] هر یک بطرف ممالک خود مراجعت نمودند ذکر [illegible]
شاه رکن الدین [illegible] شاه رکن الدین حسین [illegible] و آنکه [illegible] التعظیم
کریم [illegible] خلق عظیم علیه التحیة والتسلیم انتساب داشت و از حسن خلق بهره تمام [illegible]
دستگیر [illegible] اشراف و اعیان [illegible] سلاطین [illegible] فرمان را اعتباری نمود و چون آنجناب [illegible] خواجه قطب الدین
سلیمان شاه وزیری [illegible] امور ملک و مال برداشت [illegible] خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه بهاء الدین
محمود [illegible] شاه شجاع [illegible] شاه محمود [illegible] مضمون [illegible]
حضرت پادشاه [illegible] شیراز [illegible] درگاه [illegible] ملازمان [illegible] و التماس می نمودند
جواب داد [illegible] شاه محمود [illegible] موکب عالی [illegible] شیراز [illegible] رسید
[illegible] شاه شجاع فی الحال خواجه تورانشاه
[illegible] و خواجه بهاء الدین [illegible] آن [illegible] روی بر خاک نهاده [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] چون [illegible]
[illegible] امید واریم که پادشاه [illegible] این صورت می نماید و در آن روز
شاه حسن [illegible] شاه شجاع [illegible] فرستاده [illegible] این کتاب [illegible]
[illegible] خواجه تورانشاه [illegible] مکتوب [illegible] فی الحال [illegible]
[illegible] شاه [illegible] و شاه [illegible] ارسال [illegible]
[illegible] شاه حسن [illegible] جواب گفت [illegible]
[illegible] شاه شجاع گفت [illegible]
[illegible] امیر ضیاء الدین حسن قورچی [illegible] شاه رکن الدین

حسن کرده از وی بر سر تکلیف او اگر شنید که حقیقت آن مهم چگونه است و امیر حسن [illegible] شاه حسن در مقام [illegible] در آمد چون
جناب ایالت مآب مستفسر گشت که من محمود حاجی عمر منشی با یاران داشتم که بر سبیل تطفل این رقعه در قلم آورد زیرا که از این دو شخص
هوس استقلال [illegible] استیصال ساخته [illegible] حاصل تمام [illegible] رای عالم آرای حاکم است [illegible]
صورت مکر و تدبیر [illegible] عرض پادشاه صاحب ضمیر رسیده [illegible] استعمال [illegible] فرمود که او را [illegible]
و منشی کاتب را دیوانی ساختند و در روضة الصفا مسطور است که چون این خبر بسمع شریف شاه حسین رسید [illegible]
اشرف رسید بنا بر [illegible] حاضر گشت و گفت که هر کس که سخن [illegible] نشنود [illegible]
امثال این بلایا مبتلا کرده و سادات را بظلم و فسق [illegible] رحمت عالمیان مبعوث گردانیده [illegible]
کسب [illegible] ایشان را شد چنین است که عذاب و عقاب دنیوی و اخروی معذب [illegible] و فرزند خوش [illegible]
[illegible] خلق بود [illegible] و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن نوبت دیگر جلال الدین تورانشاه [illegible] بر مسند وزارت
بنهاد ذکر عصیان پهلوان اسد از شاه شجاع و کشته شدن او و بعضی [illegible] شاه شجاع که از جمله اسپاهیان خراسان
پهلوان اسد که صورت خوب سیرت مرغوب داشت [illegible] التفات [illegible] که [illegible]
[illegible] پادشاه پهلوان [illegible] بر کنار جوی [illegible] و بواسطه [illegible] این معنی [illegible]
شاه شجاع [illegible] و فاضل [illegible] شاه شجاع [illegible]
و [illegible] شکست [illegible] و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز [illegible]
[illegible] پهلوان اسد [illegible] در کرمان [illegible]
[illegible] برادر زن شاه شجاع و شاه [illegible] بخود [illegible] اسد [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] سلوک می‌نمود و از [illegible]
پهلوان اسد [illegible] و [illegible] اصفهانی و دیگری
خراسانی [illegible] که از کرمان بشیراز رفت و از امارت [illegible] اسد [illegible]
رسانیده شاه شجاع آن [illegible] و چون پهلوان اسد [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] که این [illegible]
[illegible] سلطان قطب الدین اویس [illegible] شاه شجاع [illegible] از زبان شاه شجاع [illegible] اسد [illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible] پهلوان [illegible] در جواب گفت که میان من و پادشاه [illegible]

[illegible] و سلطان اویس [illegible] و [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] محمود [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] پهلوان [illegible]
[illegible] از محاصره و [illegible] چون [illegible] شاه [illegible]
[illegible] فرزند خراسانی [illegible] فارس [illegible] شاه
شجاع بود [illegible] شاه شجاع [illegible] مشغول شده این خبر بعرض شاه شجاع رسید
[illegible] سلطان عماد الدین احمد و شاه [illegible]
[illegible] محاصره کرمان [illegible] جانب شیراز [illegible] من [illegible]
[illegible] روزی [illegible] و سلطان محمد [illegible]
محاصره [illegible] اهتمام [illegible] و طرف کرمان [illegible] ساخت که [illegible]
[illegible] محصوران شده [illegible] گفت [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] کرمان [illegible] رسانید که [illegible]
[illegible] شاه شجاع در جواب [illegible]
[illegible] مردانگی و شجاعت [illegible]
[illegible] خوبست [illegible]
[illegible] انعام و اکرام [illegible]
[illegible] حکومت کرمان [illegible]
[illegible] و سلطان محمد [illegible] کرمان [illegible] شاه شجاع نوشت که
[illegible] مفارقت [illegible] محاصره کرمان
[illegible] شاه شجاع [illegible] پهلوان [illegible]
[illegible] و پهلوان [illegible] خراسانی [illegible] کرمان [illegible] سلطان احمد [illegible] کرمان [illegible]
و در آن وقت که پهلوان [illegible] کرمان رسیده [illegible] اضطرار [illegible] مردم [illegible]

و تتمه مهم شرح سیستان و امثال آن او قات مشکور است بنده پهلوان اسد طالب مصالحه گشته بعد آنکه شد پهلوان علیشاه
و پهلوان خرم مهم بدان قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و علوفه سپاهیان شیراز را از مال دارالسلطنت
سپاهی دهد و شحنه را بکار رسانیده دیوان سازد و پهلوان علیشاه به ضبط حصار قیام نمود و پهلوان خرم با برادر
اسد سوم محرم بود و بعد از آن بشیراز و سپاه علیشاه که با ایشان آغاز فتنه و وحشت کرده بکرمان حیله داده و دوم
می‌ستادند و اسد در قلعه کوه ساکن شده مغایب بی اختیار روز بروز میکرد اندیشه و هر لحظه اندیشه غدر کار طرش میکرد
و پهلوان علیشاه نیز متوجه حمام اسد گشته خاتون او از بود که حکمت شاه شجاع و نسب داود در دفع شوهر داد و
طریق موافقت مسلوک داشته مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز در آن امر متفق کردانید و خاتون اسد با جناب حکمت مآب
مشورت نمود و صواب آن دیدند که اسد را زهر دهند در شربتی سیم قاتل پیدا کرده با هم گفتند متصل بخت این
زهر را امتحان کنیم اگر این شربت را چون زهر کار داد و هم انگاه اندک در شیره حل کرده و پیش پهلوان علی برج که در پیلوک
مغربان اسد منتظم بود فرستاده و علی برج طعام را بکار برده بعد از یک شبانه روز مرد بنا بر آنکه پهلوان اسد در خدمت
بوده مولانا صدرالدین عراقی شاعر این بیت نظم نموده گفت ✱ زخبان که علی برج خود گفت بیاد ✱ یارب که علی زده
خود زحمت داد ✱ و پس از فوت علی برج پهلوان اسد مولانا جلال الاسلام اندیشید که او را بهر چند و یک شبانه روز
زنده ماند جمله خانمان او را بیچ چیز هلاک کردند زیرا که اسد در آن وقت مغایب تندخوی و بدسیرت گشته بود و بجود و فتح
اشک مریکه مخالف مزاجش می‌نمود نزدیکی خود را تعذیب می‌نمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلواگری را طلبید که در نظر او
حلوا پزد پس احضار حلواگر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده گفت که او را حاضر سازید و در آن اثنا طازی که طبیب
حلوا گرفته بود در آن مجلس آمده گفت آورده پهلوان بی تامل گفت که برهنه سازید حلواگر بیگناه را برهنه ساخته و چندان
چوب زدند که بیهوش گشت و در آن حال نوکر مست را حاضر آوردند پهلوان پرسید که این چه کس است گفتند فلان ملازم
شماست که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان عاقل کامل برنجید و فرمود حلواگر را صلح
مست خود ... انگاه دوست داد بحلواگر نیم جانی داده اشارت کرد که او را برداشته بمنزل بردند القصه چون تتمه
پهلوان متصل بر آن دیدند که او را زهر دهند دوا ها بر آن قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام میرفت
ازیقین که قدم قدیم الایام از شیر کایب حمام قلعه زاده بوده جمعی بر سرش روند و کار او را بسازند و کیفیت این واقعه را
پهلوان علیشاه بحمام او و پهلوان نعمتیار را نمودند تا آن لقب اسد ... گشته بود باز کردند و در روز معهود دیجا ... نشسته
مسلح مکمل از راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از ... بیرون آمده بحمام رود آن جماعت بر سرش رسیدند

... قلعه ...

و چون محظور را قلعه قلعه ساخته از قلعه پایان انداختند و کرسکان کرمان از خدمتی اسد بکرمان آمده بود و نه از گوشت او حصه‌ای بود و نه
چنانچه در مطلع سعدین مذکور است که قصابی مشتری در صد و نود و پنج گوشت اسد و آمده و مبلغ دو دست دینار از بهای آن حاصل کرد و این
واقعه در چهاردهم رمضان سنه ... بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین جهانگیر که از امرای پهلوان اسد و کوتوال قلعه بود با پادشاه عهد
عهد و پیمان مستحکم داده و مفاتیح حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاد و کیفیت حال عرضه داشت و امیر
اختیارالدین حسن قورچی ایالت کرمان حسب الحکم روی آن بولایت آورد ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و وقوع ... (واقعه) در ... اصفهان
چون بمقتضای کلام معجز نظام کل من علیها فان وصول آفتاب جمیع مرتفعات و رجعت جاه و جلال ابر است هرم و غروب کوکب
تمامی ذمیان زمان سلطنت و اقبال مربوط باقضیه بیت منظوم در سینه سبع و سبعمایه آن دو پادشاه عالیجاه از فضای عالم
بریاض راحت فضای قضیه انتقال نمود نزاول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم جمادی الاولی سنه مذکوره بحسب سلطنت
وصول کرده دوم قطب الدین محمود بن مظفر در نهم شوال سال مذکور و روی که از جمیع ... آورده و این خبار متعاقب یکدیگر بسمع
شاه شجاع رسید برفوت برادر تنگ نظر اظهار حزن و ملال نموده مراسم تعزیت بپرداخت و این رباعی نظم فرموده ✱ محمود برادرم شه شیر
کمین ✱ میکرد خصومت از سر تاج و نگین ✱ قسمت کردیم تا بیاساید خلق ✱ او زیر زمین گرفت و من روی زمین ✱ و چون طایفه از
اشراف و اعیان اصفهان موجب وصیت سلطان اویس بن شاه شجاع گشته با ایشان مخالفت می‌نمودند و پادشاه
عالی قدر طوائف نوب برای کشورکشایی با سمت صوب اصفهان بر افراشت و از هر منزلی جمعی از مردم که تا اشرف حاضر
میرسیدند و در هر مقامی جوقی از اشراف انام تحفه و پیشکش بوقف عرض سانیده و چون قرب وصول موکب کواکب
نزد اصفهان بتحقیق انجامید که سلطان حسین از کرد از خود دستان عریضه مبنی از ... استغفار زده و والده
او را نزد شاه شجاع فرستاد در باب ... کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هر چند قرة العین ما از جاده مستقیم انحراف نموده
مهری و عطوفت غریزی دیل عفو بر جرایم او پوشیده و بعد که متوجه ملازمت کردد و شاهزاده و لعیاث بیدار ... بسلطنت تشییر
او وصول جانب اصفهان رکاب نصرت انتساب را ... جن میل استقبال شاه شجاع فرزند خود را ملحوظ عین عنایت کردانید
بمکارم ... تکلم فرموده و سلطان اویس در سلک شاهزادگان حضرت انتظام یافت روایتی هست که ایام بر مزاج
مسموم شده در ریاض جنت مستانف و شاه شجاع بدولت و استقلال تاج اقبال بر سر نهاد و امرا و اعیان و مستخبان و حکام
هر بلده و قصبه کاشان بتحف و پیلاکات فراوان روی باستان سلطنت ایشان نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بستند
معاودت نمایند ✱ ... بسته ام و از سر ✱ ... کشش ... کشادند برده حالیش ... ✱ ... عنایات
کاه از ... ذکر ... شاه شجاع و سلطان حسین و ارتفاع نزاع بین الجانبین صدای آوازه کوس ... اصفهان

سپاه فراوان در ظل رایت نصرت نشان جمع آمده بود و چون این خبر متواتر شد که اشراف و اعیان آذربیجان از حرکات ناستوده
سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفر شده و وصول موکب کواکب مراتب را بدان جانب انتظار می برند شاه شجاع بعزیمت
تسخیر آن مملکت نموده چراغ آن مملکت برافروخت و سلطان از این معنی وقوف یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه
فارس اصفهان ساخت * جناب قصه جلالت بلند باد چنان * که اوج ذروه افلاکش آستان باشد * رفعت دولت و
سیادت مستقر و ملک بر سر استقامت پروردگار لیکن روزگار برگزیده ... ماشا خلد الله ظل معدلته ...
متواصل باد و فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و مضبوط اولی ملکوت ذات ملک صفات را حاصل و درست حقیقی
در کردن مرادات و مراعات حمایل * چنین چو دست تا باد چنین باد * و درود و ثنا و امداد محامد و دعا که مبین
روایح نفحات الهی باشد مصفی از کدورت ریا و مبرا از ظلمات ... بجناب شجاعت پناه ابلاغ میگرداند و در تشریح
لواعج اشتیاق ... که ... مجاب ... مختلف است شروع نمیرود که آن جو الطاف ...
بابت ... محقق است که محققان اخوان صفا ... چنان خلاف وفا نخوانند * برون از عالم ... جان خود را چنانچه
... اشارتهای پنهانی * مقصود آنکه تا ... در لباس ملک ... داده و ... مقنع را در عوض ...
آراستن و چشمه خورشید ... نشستن و در محاصره و نوادی و جواهر ... الاف ...
که در ... حکمت و انصاف گشاید ... خزانه در حکم ... عرف عقل ...
بوده که ... شود ... آن ... اگر بر خلاف این ... هوس نافذ الحکم ... برزبان ...
نخواندند آنچه ... آن باشد و العاقل یکفیه الاشارت مختصر آنکه امروز از حکم پادشاه شاه فرمان ما مخاطب و معاتب ...
بعذاب و عتاب ابدی مواخذ گردد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام و چون حسین در کمال حسن و جمال بود
و پادشاه هم عاشق پیشه در طریق ... سلوک می نماید و شاه شجاع این مکتوب را باین عبارت جواب نوشت * ...
عاشقان دیرین * ... عاشق شاه شجاعست * بنده مخلص ... بندگان و معتقد صادق ... جاکران ...
... تا بود بود بنده تو * و آنکه تا باشد این چنین باشد * ... از خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت ...
ارض و موقف ... اشتیاق ملاقات ... مطالعه طلعت دلارا که ... سودای آن ...
... که ... هر ... باد ... آن ... ارباب عقول ...
... آن جوان نوشت سعادت ملاقات خداوندی سلطانی ...
... ازین عنایات ... هیچ ... خاطر ... که ...

و هو العبد ... در لباس ملک ... داده و ... مقنع را در عوض ... مملکت ... مقصود ...
رفیق شاه ... وهر ... آثار ... پوشیدن * ... آیین شاهنشهی * شهنشه ... و آیین ...
حمد الله تعالی که ... توفیق ابدی و حسن عنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک مبارک ...
فضیلت بر دوش ... شجاعت و حسام انتقام سیاست بر میان حالت ... همواره * ... کمین
آوریم * کمان ... * ... مملکت را معاونت حال * قلم ... تیغ ... * ...
... * و ... که لا ملک الا بالرجال و الا رجال الا بالمال ... آورده اند ...
مراحل ... بای زجاجی که ... زجاجی چند ... در باب ... فرمود ...
... نقاشان تقدیر ... تصویر نقش ... * ... فرموده ...
... * لا یعلم الغیب الا الله ... * ... ازل ...
نشان ما * ... دولت ... * ... بر ... * ... ساقی ... *
و ... سلطان ... و ... الاطلاق ... بود * ...
... * ... عاشق * ... السلام ...
این کتاب ... سلطان حسین ... لشکریان ... بجانب ... کرده ...
... بشاه شجاع ... فی سنه سبع و سبعین و سبعمایه ... هزار ...
... اصفهان ... روان شد و سلطان حسین ... هزار ... لشکر ... استقبال
نموده ... رسیدند * ... کوس ... برخاست * زمین چون آسمان از جای برخاست * غبار ...
... و آتش قتال اشتعال پذیرفت و عاقبت لطف ابدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته
... و ... علم ... دیده ...
... اهمال ... قتال ... مضمون ...
... گرفته ... رفته ... حاجی ...
... شاه شجاع ... امرا و ارکان دولت ...
... نوازش فرموده ... امان داد ... فرموده
نواحی ... خواجه شیخ ... سادات و قضات و موالی ... اشراف و اعیان ...

و پادشاه بر تخت دار جهان مقام و آرام گرفت و بعیش و عشرت مشغول شد و حافظ یوسف شاه که صیت حسن صوتش زهره
جیبان کرهٔ بی‌قرار [illegible] مجلس [illegible] نغمات [illegible] الکاشی و الحال فرح افزای زهره زینت بخشیده و بلبل طبع خواجه سلمان
بعد از آوان در روح پادشاه کردن قصیده در رسید که مطلعش اینست ~ زهی دولت که از اقبال همایون فر سلطانی
همایون فال شد بومی که بود و شد و بوم بر آن ~ شاه شجاع این مطلع ملکه سار ابیات آن قصیده سخن سنجیده [illegible] سلمان قصیدهٔ دیگر
که مطلعش اینست ~ سخن در وصف رخسارش ز خاطرم سر زد ~ ز مطلع سخنم آفتاب سر برزد ~ و سبب این قصیده
شاه شجاع سلمان اعتقادی عظیم پیدا شده بر زبان مبارک گذرانید که آنچه از این کس از شعرای این روایات
شنیده بودیم از [illegible] الاحوال مشاهده نمودیم سلمان از آنچه در وصف او گفته بودند زیاده بود و یوسف شاه
خوانندهٔ مساوی و خواجه [illegible] و چون مدت سه چهار ماه شاه و عالیجاه [illegible] و کامرانی بگذرانید [illegible]
که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال استقلال شیراز داده و این معنی بر خاطر عاطر شهریاری گران آمده مقارن آن حال
دو مردار از خانزادان سلطان که در کتاب جنگجو بوده یکی از ایشان شبلی نام داشت و دیگری بروایت
[illegible] اصفهان شاه [illegible] و او را اسیر کرده آوازه سلطان
حسین در انداختند و چون در آن زمان لشکر فارس و عراق پریشان بودند شاه یحیی [illegible]
[illegible] و بعد از رفتن شاه منصور سلطان حسین به تبریز رسید و ایلچی نزد شاهزاده
شیراز فرستاد و پیغام داد که [illegible] امیر و امراء [illegible] گرفتار کرد [illegible] تا تسخیر اصفهان شاه را مطلق العنان
گردانیم و شاه یحیی عبدالقادر پهلوان حاجی فرزند را خلعت داده به تبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز [illegible] اصفهان
شاه را [illegible] اجازت فرمود ذکر [illegible] چون
شاه شجاع از یورش [illegible] فارس رسید و بتحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی [illegible]
بعد از وقوع محاربه [illegible] بازگشت و متحصن شده و لشکر شیراز [illegible] آغاز انداختن سنگ منجنیق کردند شاه یحیی
قاصدی بیرون فرستاد و پیغام داد که شاه در جنگ مسارعت می‌نماید [illegible] شیراز [illegible] هر چه حکم شود از
حوالی آن محل خیمه امرا و لشکریان [illegible] تیغ انتقام کرده در خیام خویش آرام گرفتند ناگاه شاه یحیی
با لشکری آراسته از دروازه بیرون خرامید و لشکریان شاه سراسیمه شده هزیمت [illegible]
[illegible] افتاد و چون شاه شجاع [illegible] اطلاع یافته فرمود که بنفس نفیس لشکر [illegible] شاه
منصور [illegible] شاه شجاع سپاهی [illegible] شاه منصور بعد از وصول آنجا محاربه و محاصره

کرد شاه یحیی [illegible] والده شاه منصور [illegible] تمهید مصالحه نزد برادر فرستاد و آن ضعیفه سعی نمود [illegible] گرده
از مخالفت گذر نمود که شاه منصور از محاصره دست بدارد [illegible] روی بشیراز آورد و شاه منصور
اعتضاد نمود که به یزد رفته روزی چند بیاساید شاه یحیی [illegible] شاه منصور [illegible] در روی
بجانب سلطانیه آورد چنانچه [illegible] این مجلد مذکور شده با عادل آقا اظهار مصاحبت و مصادقت کرده و چون
شاه شجاع [illegible] آفتاب [illegible] نزد او فرستاد و شاه یحیی [illegible] پادشاه خاتون
دختر شاه شجاع را [illegible] با جواهر خویش و دیگر [illegible] اظهار اعتذار و استغفار بیرون فرستاد
و [illegible] ملاقات پادشاه [illegible] سرافراز گشته [illegible] از مقام استیصال شاه یحیی [illegible]
[illegible] بر زبان راند که [illegible] شاه یحیی [illegible] در قلعه [illegible] او کوشش نماید و این خبر
[illegible] بسمع شاه یحیی رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت
لشکر [illegible] داعیه دارد که [illegible] متوطنان ممالک فارس [illegible]
متوجه سلطانیه گشتند و در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا حربی صعب دست داد و [illegible]
افتاد [illegible] النصر الا من عند الله [illegible] شاه شجاع [illegible] عادل روی از معرکه [illegible]
[illegible] عادل روی از معرکه بر تافته تا در قلعه سلطانیه [illegible] آخر الامر [illegible] مصالحه [illegible] دست بوس
شاه شجاع [illegible] پادشاه [illegible] سلطان احمد بن سلطان اویس
خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت چنانچه در اواخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان بایزید بن سلطان اویس را
بپادشاهی برداشته میان او و سلطان احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمایه شاه شجاع بموجب استدعا
عادل آقا نوبت دیگر عازم سلطانیه شده و در اثنای راه [illegible] خویش سلطان شبلی
[illegible] حکم فرمود [illegible] دیار
[illegible] شاهزاده [illegible] رمضان ارسال
[illegible] سلطنت [illegible] قبل از وصول آن شخص [illegible] رجوع کرده بود ~ قضا چون ز گردون فرو هشت پر
همه زیرکان کور گشتند و کر ~ القصه چون [illegible] شاه شجاع در آن سفر بنواحی سلطانیه رسید آن بلده را بنام سلطان
بایزید [illegible] سلطان احمد [illegible] بطرف تبریز [illegible] فرستاده
شاه شجاع [illegible] بطرف شیراز انعطاف داد ذکر [illegible] شاه شجاع

چون شاه شجاع از سفر ششتر قرین فتح و ظفر بشیراز رسید [illegible] بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست گل اندامان [illegible]
می کشید و پیوسته در بزم عشرت ساغر گلرنگ بکف گرفته [illegible] و در آن ایام غذا بسیار اندک میخورد
بنابران حرارت زیاده در مزاج ابتهاج تاثیر کرد و علل استسقا [illegible] و جوهر لطیف منحرف گشته قوت ضعیف شد و ضعف قوت گرفت
و دست حذاق اطبا از دامن معالجه و مداوا قاصر آمد و فایده بر استعمال شربت و دارو مترتب نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت
ارتحال بدار مغفرت ایزد تعالی نزدیک است طفلانی را که بقلم تقدیر در جریدهٔ [illegible] ثبت گشته بود بمقتضای فحوای و هو الذی
یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات [illegible] و ارتکاب سیئات ایام شباب توبه [illegible] جواهر
صلحا و نوازش فقرا التفات نمود بسا اسباب آخرت ترتیب داده و حافظ را بانعام گرامند مشعوف و مسرور ساخت ابواب لطف و
احسان بر روی ایشان بگشاد و گفت پیوسته [illegible] اقدام نمایند [illegible] کلام ملک موت
قیام نمودند در این اثنا امرا و اعیان متفرق دو فرقه شدند بعضی سلطان عماد الدین احمد [illegible] و برخی روی متابعت
سلطان مجاهد الدین زین العابدین آوردند و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده نصایح سودمند فرمود و منصب ولایت
عهد بوی تفویض نمود و اصفهان را ببرادرزاده خویش سلطان بایزید عنایت کرد آنگاه سلطان احمد را طلب داشت
و چون چشم ایشان بر یکدیگر افتاد [illegible] گریه بر ایشان غالب شد چنانکه مجال تکلم نماند و سلطان احمد از مجلس بیرون
رفت و شاه شجاع تسکین یافت [illegible] سلطان احمد [illegible] گفت که از زبان من سلطان احمد را بگوی
که [illegible] در این شهر فتنه
بسیار [illegible] و مقام اصلی دارالامان کرمان است و امید آنکه همان ساعت آن ولایت روی [illegible]
توقف ننمائی [illegible] سلطان احمد این نصیحت قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر
شاه شجاع از امر [illegible] ولایت فراغت یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب نوشته یکی بحضرت صاحب قران
امیر تیمور گورکان و دیگری بسلطان [illegible] و در باب سفارش فرزندان و توجه [illegible] بحضرت ملک [illegible] آورده
مصحوب معتمد روانه کرد و یکی از علما [illegible] امیر ضیاء الدین حسینی [illegible] را از کرمان طلب داشته
[illegible] شب یکشنبه بیست و دوم
شعبان سالی که از صورت حروف حیف از شاه شجاع بوضوح می پیوندد از این خارستان پرآزار بگلستان راحت رحلت نمود
و جهان [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] استقامت [illegible]
روی [illegible] امور مملکت آوردند و از جمله علما و فضلای ملازم آنحضرت جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبدالله

با شاه شجاع معاصر بوده و آن پادشاه مسعود [illegible] ابن حاجب که مصنف [illegible] قاضی عضد الدین است نزد ایشان
مطالعه می نمود و از شعرای آن زمان یکی شاه شجاع و یکی خواجه عماد فقیه کرمانی است و آنجناب شیخ و خانقاه دار بوده است و شاه شجاع با او
اعتقادی عظیم داشت گویند که خواجه عماد هرگاه نماز گزاردی گربه او شرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را
بر کمال کرامت حمل می نمود و پیوسته بقدم اخلاص ملازمت آنجناب می نمود و خواجه حافظ که بر این رشک برده این غزل
بنظم آورده * صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد * آغاز مکر با فلک حقه باز کرد * ای مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت *
و آهنگ بازگشت ز راه حجاز کرد * ساقی بیا که شاهد رعنای عاشقان * آمد دگر بجلوه و آغاز ناز کرد * بازی چرخ بشکندش بیضه
در کلاه * زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد * ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم * زانچه آستین کوته و دست دراز کرد *
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید * شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد * صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت * عشقش بروی دل
در معنی فراز کرد * ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست * غره مشو که گربه زاهد نماز کرد * حافظ مکن ملامت رندان که در ازل *
ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد * کلیات خواجه عماد فقیه غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیاتش بر السنه
و افواه مذکور دیگری از آنجمله خواجه حافظ شیرازیست که بواسطه لطافت و فصاحت و غایت شهرت بجودت لفظ و عبارات
احتیاج بتعریف ناظمان مناظم سخن پروری ندارد و [illegible] نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان
الغیب و ترجمان الاسرار است بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف شعار مندرج است
روزی شاه شجاع بر سبیل اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال
واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل
خلاف طریقه بلغاست و خواجه حافظ گفت آنچه بر زبان مبارک شاه میگذرد عین صدق و محض صواب است اما مع ذلک شعر
خواجه حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام دارد و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون نمی نهد بنابرین کینهٔ شاه
شجاع در مقام ایذای خواجه حافظ شد و حسب الاتفاق در آن ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش اینست *
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد * وای اگر از پی امروز بود فردایی * و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مضمون این نظم
چنان می نماید که حافظ بقیام قیامت قایل نیست و بعضی از فقهای حسود قصد نمودند که فتوی نویسند که انکار وقوع روز
جزا کفر است و از این بیت این معنی مستفاد میگردد و خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی که در آن ایام
عازم حجاز بود و در شیراز تشریف داشت رفت و کیفیت ماجرا را بعرض رسانید و مولانا فرمود که مناسب آنست که بیتی دیگر
مقدم بر این مقطع درج کنی مشعر بر این معنی که فلانی چنین گفت تا بمقتضای این مثل که نقل کفر کفر نیست از این تهمت نجات یابی

یاران خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل بر ساخت بیت این همه تیم چه خوش آمد که سحر گوی سکنت
بر در میکده با دف و نی ترسائی را و این واسطه از آن ورطه نجات یافت و خواجه حافظ در سنه احدی و تسعین و سبعمایه بریاض رضوان خرامید

ذکر ایالت شاه زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و عم‌زادگان او … چون امرا و ارکان دولت از
شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز
پادشاه ساختند و امیر معزالدین اصفهانشاه را اختیاری بسیار بود که سلطان بایزید را از طرف اصفهان بیرون آمد
و اشراف و اعیان اصفهان کس پیش یزد فرستاده شاه یحیی را طلبیدند و حاکم گردانیدند و امیر اصفهانشاه سرانجام کلیات و جزئیات
امور مملکت فارس را از پیش خود گرفت امیر علاءالدین ایبانی و خواجه تورانشاه و سعد بنده بمخاطبه منامت خطاب یافته و به ترتیب آلات و ادوات
سلطنت پرداخت و داعیه بود که والده سلطان مهدی بن شاه شجاع را در حباله نکاح کشد و سلطان مهدی را بپادشاهی بردارد
و سلطان زین العابدین را بر این معنی اطلاع یافته … از جمعیت اصفهانشاه … در ماه رمضان سنه … و از
و امیر اصفهانشاه امیر … ضعیف بود و … با فضلا … سلوک می‌نمود اما شاه یحیی چون باصفهان در آمده
روزی چند بکامرانی بگذرانید این خیال تسخیر شیراز کرد و با سپاه وافر روی بآنجانب آورد و سلطان زین العابدین بلشکر
شجاعت این او را استقبال فرموده و در اثنای راه … سلطان بایزید و … صحیفه از مراکب شاه یحیی بود و از آنجانب
… طایفه از … روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین را عذرخواهی نموده پیوستند و …
شدند بی آنکه غبار جنگ … بموجب … شاه یحیی صورت مصالحه جلوه‌گر گشت و در میان میدان
… آفتاب یک … و … یک برج مجتمع شدند شاه یحیی سلطان زین العابدین را عذرخواهی نموده التماس نمود که
حکومت ابرقوه را بپهلوان … تا … و سلطان بایزید با در آن ملک حاکم گرداند سلطان زین العابدین با وجود آنکه مجموع
… وقتی عجب از وی … گشته بود … ملتمس او را مبذول فرموده و منشور ایالت ابرقوه بنام پهلوان … مقرر ساخت که امیر
سیف الدین پهلوان در مصاحبت سلطان بایزید با برقوه رود و آنگاه میان سلطان زین العابدین و شاه یحیی عهود و مواثیق
در میان آمده سلطان زین العابدین متوجه … کازرون گشت زیرا که شاه منصور از ششتر لشکرها … کشیده خرابی
میکرد و چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شد در زمان … متوجه ششتر گشت و در آن
ایام خواجه حافظ غزلی نظم فرمود که مطلعش اینست بیت گوش کرد … فلک در داوری تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
اما سلطان بایزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید پهلوان … شهر را بدو نداد و …
سلطان زین العابدین در … امیر پهلوان التفات ننمود لاجرم سلطان بایزید نومید و حیران باصفهان بازگشت و در سنه ۷۸۶

سلطان زین العابدین

سلطان زین العابدین خال خود سید مجدالدین مظفر را امیرالامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور شول را این معنی موافق مزاج
نیفتاد و به بهانه استخلاص اموال شولستان رفته از آنجا باصفهان شتافت و چندان شیطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد و
میثاق جایز شمرده روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روان شد هر منزلی که پیش رفته شاه یحیی مرحله
باز پس رفته تا باصفهان در آمد و چون سلطان زین العابدین بظاهر اصفهان رسید مضرب خیام عساکر نصرت نشان گردانید بعد از
سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت افراشته از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز دلیرانه آمده از نصف النهار تا وقت اصفرار
طوایف پیکار اقدام نمودند و چند روز حال بر این منوال گذران و فتح شهر میسر نگشت و برودت هوا استیلا یافته سلطان زین العابدین
بنابر التماس مراجعت کرده بدار الملک خود شتافت و بعد از این سال اشراف و اعیان اصفهان بواسطه بخل و امساک شاه یحیی
از اطاعت و فرمانبرداری او پشیمان شدند و بمقام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت کرم و سخاوت بود در آمدند
و بیک نگاه قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح کرده قصر شاه یحیی فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از سبب این حرکت
پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما باین ولایت تشریف آورده بود امید چنانست که الحال نیز سخن ما قبول کرده
از این شهر بیرون رود بعد از این اصفهانیان طریقه … بجای نخواهند آورد و شاه یحیی از روی اضطرار زبان بقبول آن
ملتمس گشاده و بجانب یزد سفر … مردم اصفهان جهت استمالت … و امیر علی میر میدان بشیراز فرستاده سلطان
زین العابدین او را بانعام خلعت فاخره و کمر مرصع سرافراز گردانید و بسرعت هر چه تمامتر … اصفهان کرد و چون بقصد
امرا و سادات و اکابر و اعیان اصفهان برسم استقبال بجای آوردند و پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین همه را بعواطف
پادشاهانه و عواطف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز خال خود سید مجدالدین مظفر را قایم مقام کرده بشته عازم …
… بایزید از قبیل شاهزادگی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال تعرض مملکت فارس بلوح خاطر می‌نگاشت
و سلطان زین العابدین … کار بر سلطان بایزید … رسیده و خود … بطرف لورستان گریخت و روزی چند در …
… پدرش بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر و منصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط
مبسوط گردانید ذکر شمه‌ای از احوال سلطان بایزید و بیان آنچه ایشان را … سلطان احمد پادشاهی بود بوفور
لطف و کرم … و صفای اعتقاد و رقت موصوف مربی ارباب عمائم و فضلای معنوی ارکان شریعت مطهره … و چنانچه
سابقا ترقیم قلم بلاغت انجام گشت شاه شجاع در مرض موت حکومت کرمان را نامزد سلطان احمد کرده او را بدانجانب گسیل
فرمود و چون سلطان بکرمان آمد امیر اختیار الدین حسن معزز و مکرم بهمانجا توقف کرده در اوایل سلطنت سلطان عمادالدین
احمد امیر سیورغتمش و خانی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرما و او خان بود با سلطان احمد در مقام خلاف آمده

نوبت چون بالجایتهن رسید و او بزردی نموده در معرکه آخر سیوف فتنه نشانه بر تقدیر شد و قضیه بیمار … سپاه
سلطان احمد افتاده مبتلای بر ما و افغان و پهلوان علی قورچی تعلق گرفت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه سلطان بایزید
در دستان جلو کی چند سهم کشیده بحد کرمان در آمد و خواجه تاج الدین سلمان را پیش سلطان احمد فرستاد و از مقدم
خویش اعلام داد و سلطان فرمان فرمود که مقدمش فرمایش که در سلک ارکان قدیمی انتظام یافت سلطان بایزید را استقبال
نموده و کتابخ … ترتیب داده و چون سلطان بایزید در شهر یک فرود آمد لشکریان او که چند مردک گرسنه و برهنه
بودند دست تعدی حوالی بهت دراز کرده و آن ولایت را بهم زدند و این خبر بسلطان احمد رسیده و آزرده خاطر گشت
و پیغام فرمود که برادر را بر چه باید که از سرحد کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه رود آن شد سلطان
احمد نیز بدان جانب توجه نموده و چون سلطان بایزید مرد بود نیز در رفت و ملازمت شاه یحیی پیش گرفت گفتار در بیان وصول
رایت اشرف حضرت صاحبقران آفاق امیر تیمور گورکان بار دوم بفارس و عراق و قتل عام کردن اصفهانیان بواسطه غدر و سرکشی
در سنه ثمان و سبع و ثمانمایه که صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان همت عالی نهمت بر استخلاص ولایت آذربیجان
مواقف گماشت ایلچی بشیراز فرستاد و سلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولتخواهی اتحاد
… بران در روفت و وفات مکتوبی در باب سفارش تو ارسال نموده باید که بدرگاه عالم پناه آیی تا ترا بنوعی منظور
نظر تربیت گردانیم که علم مفارقت و مباهات مرتفع سازی و در کمال دولت و اقبال بحکومت پردازی سلطان زین العابدین
بسبب عدم مساعدت بخت و طالع و عدم توجه بآستان عالیه و جلال طریق بهال اهمال سلوک داشت ملکه ایلچی را اجازت
مراجعت نداد اندیشه بغی و طغیان بخاطر گذرانید و چون این خبر بخاقان عالی گهر رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه
الوای اردوی که شته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعد از وصول بحد آن ولایت سادات
و قضاة و علما و اکابر برسم استقبال استعجال نموده باصناف عنایات اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده بعضی
از ایشان عنان بطرف شهر شتافتند و امیر الکو تیمور برلاس جهت تحصیل و توجیه آن وجه بخلعه برگ در آمده امیر ملک تیمور
ولد افیوقا بهادر و امیر محمد سلطان شاه و شیخ در رفتند و محصلان و نوکران با رعایا آغاز تشدد کرده از معولان …
متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت آن مردم بر شغال نابرداشت … محصول بود بی طاقت گشته در اول
شوال سال مذکور خروج نموده و آواز طبل و بوق بعیوق رسانیده نوکران امرا و محصلان را بکوچه های هرچه تمامتر بقتل رسانیدند
زنجیر جون … آشفتگان شبیخون در آمد شب خفتگان و در اول شب خبر هجوم عام و خروج ایام باردوی سپهر
احتشام رسید صاحبقران گردون غلام را پرسش نهر در آمده سوار گشت و بدروازها توجیه شتافت و طالبان تمام …

از اطراف و جوانب روی باصفهان تا وقت طلوع جمشید خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام و اقدام نمودند و بقیه
اصفهان زن و مرد بیرون کرکیه چیدان … آمده بودند … بر بسته و ترکان ایل باز برگ … بر سینه کشته از ترس ترک
… زنهار خواه … زنهار … و رعش … شد تباه … ترکان جنگ آورنده دار … کشته گشت آن شب سه بار … هزار
الی الصباح که حشر … کواکب تاب دیدار آفتاب نیاورده … خفاش … برفرار اختیار کرده اصفهانیان … ستیزه … بر دو
روی بگریز آورده … شدند … صاحبقران فریدون فر از غایت غضب سپاه را بقتل عام فرمان داد و فرمود
که هر کس که در اردوی همایون است از وضیع و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ یمانی آغاز سرافشانی جدا کرده در آن روز
هفتاد هزار کس در اصفهان کشته شد گویند بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحبقران مظفر لوا بودند و
نمی‌خواستند که بقتل کسی قیام نمایند سر از سپاهیان می خریدند و نزد شما بارگاه سلطنت می بردند اول روز سری
بیک دینار بود و در آخر سری بیک نیم دینار میفروختند کسی نخرید القصه غیر از زنده رود و سادات و قضات و علما و جماعتی
که محصلان خود را محافظت کرده بودند کسی زنده نماند صاحبقران مظفر لوا حاجی بیک جونی قربانی و یوسف شاه را بمحافظت
شهر گذاشته عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از واقعه اصفهان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافته
بجانب ششتر … شاه منصور که حاکم آن دیار بود ظاهرا بعداوت اهل وار … رسالت و ضمنا لشکرش را متابعت خویش
دعوت کرده و اکثر جماعت حاکم شیراز … مروت پاسشیدند اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند
و شاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس گردانید و حضرت صاحبقران …
شیراز در آمده سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع باستان بوس
سپهر … شتافتند در آن اثنا از جانب ماوراء النهر ایلچی رسیده خبر رسانید که تقتمش خان لشکر کشیده و سمرقند و بخارا
کشیده آن بلاد آتش نهب و تاراج مشتعل گردیده بنابر آن حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرد حکومت شیراز را
بشاه مظفرالدین عنایت نموده و کرمان را بدستور سابق بسلطان عماد الدین احمد تفویض نمود و ابرقوه را بسلطان
ابو اسحق مفوض ساخت و منصب … بر قوت رایت حکومت برافراشت اما سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد
از اردوی همایون بکرمان رسید از یزد بیرون آمده بصوب گرم سیر دارالامان شتافت و در آن موضع هزاره
او غان … پیوسته چون سلطان احمد این خبر شنود با وجود ویرانی مملکت و پریشانی سپاه و رعیت خاطر بر محاربت
قرار داده و بعد از نماز عصر برسم تفأل مصحف مجید گشاده آیت بشارت بر آمد و سلطان همچنان روی بقبله مناجات کرده
گفت الهی بحرمت این کلام کریم که به پیغمبر واجب التعظیم علیه التحیة و التسلیم نازل گردانیده که بایزید برادر در عربدت گرفتار

سازند برابر بهره‌ای که در حق من اندیشیده است با او نیکوئی کنم و همان لحظه با مقدار لشکر حاضر بود روی بسلطان بایزید آورد
و میان جانبین محاربه روی نموده اثر اجابت سلطان احمد ظهور پیوست و لشکر یزد و کرمان سلطان بایزید و لشکر سلطان
بوجه [illegible] شکست خورده [illegible] از سر جرایم برادر در گذشت و او را مشمول مرحمت و مکرمت گردانید بعد از مراجعت بکرمان
منوجهات فرستاد و سلطان بایزید بآن جانب رفته و قلعه منوجان را بصلح گرفته از ساکنان آنجا مبلغی کرامند ستاند
و بجهت برادر فرستاد و سلطان احمد حیطه عیش و نشاط اشارت نمود این ابیات نظم نمود ؛ باز آمدیم و باز نهادیم
اساس عیش ؛ کردیم ز آفتاب قدح اقتباس عیش ؛ ساقی می که در قدح عشرت ریخت ؛ بر عاشقان فزوده بهار کاس عیش
بنشین بجز می که برآریم پیچ غم ؛ از سبزه و نار گلشن گردون بداس عیش ؛ بیدار چشم بخت کسی کو زمان گل ؛ وارد بجام باده گل
از کف سپاس عیش ؛ هر کس خیال کاری و باری همی کند ؛ باری همی کند دل عاجز قیاس عیش ؛ احمد جلالت [illegible] بلطف دست
دار و بقد بهجت خود التماس عیش ؛ یارب بفضل خویش که در کارگاه عمر ؛ خالی مدار از قد بختم لباس عیش ذکر داخل شدن شیراز بتصرف

شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید شجاعت کینه‌وری ممتاز
و مستثنی بود می‌نمود و از عنفوان آوان شباب همواره ارتکاب مقاسات و محاربات می‌نمود در آن ایام که سلطان
زین العابدین معتبه و محبوس ساخت و بمراجعت حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بستی فرمود علم عزیمت [illegible]
شیراز برافراخت و شاه یحیی تاب برادر خود نیاورده دار الملک فارس را گذاشت و شاه منصور با سپاه گران [illegible]
بلده فاخره در آمده رایت عدالت برافراخت و حافظ وقت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک انشا انتظام
داد و چون آن در خاطر خبث افتاد احسن جا که رایت منصور پادشاه رسید ؛ نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت ؛ کمال عدل بفریاد دادخواه رسید ؛ در آن ایام شاه منصور در شیراز با تمامت
خواطر اصاغر و اکابر پرداخت یکی از وزرا است بعث او را از نومید ابواب جالیم را که مبلغ هفتاد تومان بود جهت
اظهار کتابت مناصفه ساخت و پرتو شعار شاه منصور بر حرکت ناپسندیده وزیر افتاده بروی غضب فرموده
فرمود که چگونه [illegible] که آبا و اجداد ما مقرر ساخته ناقص گردانیم فرمود تا او ارات پنجاه تومان ساخت
بهر ثبت در میان سادات و علما تقسیم نمودند و از وقوع این عنایت ابواب سرور و بهجت بر روی روزگار شیراز
مفتوح شده بار دیگر بلبل طبع نغمه‌پرداز خواجه حافظ این نوا آغاز نهاد ؛ جو ز [illegible] و حایل بکردنم ؛ یعنی غلام
شاهم و سوگند میخورم ؛ ساقی بیا که از مدد بخت کارساز ؛ کامی که خواستم ز خدا شد میسرم ؛ و چون روزی چند شاه منصور
در دار الملک شیراز از خرم و سرافراز کردانیدند [illegible] مختص سلطان زین العابدین شیخ [illegible]

جهت
لیکن آن که شاه منصور را از شیراز رفته کوتوال آن قلعه سلاسل ایهم گفتند که ما روا نداریم که پادشاهی باین جلال و
جاه بسر خوبش آورد و او اسالک طریق عدم مناصحت کشته اسباب سلطنتش را بگرد و او را مقید و محبوس گردانند که
که جهت منتفی اللفظ و المعنی شعار خلاف شاه منصور ظاهر کرد سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و او متوجه ولن
گشته در اثنای راه امیر محمد الدین مظفر کاشی که حال جان حارس بود و از اردوی صاحب قران باتفاق تومکان گریخته بیعاد
میرفت و با وی دو چار خورد و حال خواهرزاده برافتند یکدیگر روی باصفهان آورده ولی کلنقی در آن بلده استیلا
یافته زیرا که حاجی بیگ و یوسف شاه که کماشتکان امیر تیمور گورکان بوده شهر را که داشته بخراسان رفته بودند شاه
منصور بمخاصمان زین العابدین را شنیده لشکر باصفهان کشید و در روزی چند با مخاصم برداخته باز گردید اما شاه یحیی
چون از شیراز فرار نمود در نواحی ابرقوه را غارت کرده بیزد رفت و سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته
بعزم تسخیر کرمان روان شد و میان او و سلطان احمد محاربت در غایت شدت اتفاق افتاده و در آن معرکه سلطان بایزید از ظفر
برادر عم را کمک نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان ابو اسحق گرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر جریده جرایم او کشیده
سیرجان را باز بوی داد و منظفر منصور روی بکرمان نهاد و در سنه ۷۹۱ سلطان زین العابدین با عم خویش سلطان احمد
اتفاق کرده عازم استخلاص شیراز شد و شاه منصور ایشان را استقبال نموده در موضع صفرک میان خویشان
آتش اشتغال یافت و بعد از کشش و کوشش بسیار شاه منصور بر طبق نام خویش منصور ظفر فایز گشته سلطان
احمد روی بکرمان آورد و سلطان زین العابدین باصفهان رفت و شاه منصور متعاقب بجد و اصفهان رسید و سلطان
زین العابدین از آن طرف [illegible] که گرفته موسی چوکار که مشهور بود حدار او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور از غضب
قیامت جنبند بنیه در سنه ۷۹۱ جهان بین آن خسرو حشمت آیین را میل کشید و هم درین سال لشکر به ابرقوه برده و دست غارت
تاراج برآورده و بتوسط بعضی از خویشان با شاه یحیی صلح کرده مانند بلای ناگهان بطرف کرمان رفت و ایلچی نزد سلطان
احمد فرستاده پیغام داد که من از شما امین نیستم و الا اگر بکرمان با هم خوش چگونه مصالحه کنیم مصلحت آنست که دو تن
با هم در طریق مساوات سلوک نموده دفع عهد و پیمان امیر تیمور گورکان را بر طاق نسیان نهیم و مرا کامل و لشکر هر دو
تا کی از بیم تا ایم که سپاه و ستیله جای در آب عبور نماید سلطان احمد جواب داد که این نتیجه خطیه و وقایع و علامت
اختلال قوت ستیزه است زیرا که امیر تیمور گورکان ده هزار جای رت بعده و عدد از من و منصور زیاده و سپاه کشورگشای
آنحضرت از دری تا سرحد ختای در غایت عظمت و کامرانی نشسته اند امثال ما مقابل سلطنت با همچنین پادشاهی صاحب
شوکت در مقام مقاومت نتوانند آمد چون شاه منصور این جواب استماع نموده عدد و کرمان را بکار و بعجب تاراج

پایتخت علم معاودت نصوب شیراز برافروخت و در شوال آن سال سلطان ابا یزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان
گذران انتقال نمود و او پادشاهی زیبا طلعت پسندیده سیرت بود و مدت سی و شش سال و هفت ماه در عالم
اقامت داشت و از اشعار آنچه ازو این رباعی یادگار گذشت ــ ازو اقعه از خبر خواهیم کرد ــ آزاده و حرف مختصر خواهیم کرد
با عشق تو در خاک فرو خواهیم رفت ــ وز مهر تو سر ز خاک بر خواهیم کرد گفتار در بیان انجام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر
انتقال ایشان از دار ملک بعالم دیگر فضلای سخن پرور باقلام صحت اثر بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار نگاشته‌اند که چون کرت
ثانی که ماهچه رایات فتح آیات حضرت صاحب قران یعنی امیر تیمور گورکان پرتو وصول بر صوب عراق و آذربیجان انداخت
و ستیغ فرمود که در عقب موکب همایون شاه منصور خیال استقلال در سر نشسته و پیوسته تخم مخالفت و عدوان در زمین
دل خویشان می کاشت و فرع بر اور است عالی نهمت واجب داشته و ... حمص و تخمین و سپاه بجانب ظفر
مآثر از راه شوشتر متوجه شیراز گشت و علی کوتوال از قبل شاه منصور ضبط ولایت استقلال می نمود که چون به شوشتر
رفت سادات و مشایخ و علما باستقبال موکب همایون استعجال کرده مشمول نظر التفات شدند و از ... خواجه مسعود
سبزواری را با پنج هزار مرد کاری بمحافظت شوشتر مقرر ساخته از راه بیهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی بود حصین
بر قلعه کوهی رفیع و ارفع و صیت ... در اطراف عالم شایع طول و عرض آن هوای چهار فرسنگ و بروج
منیعش آن مستحکم که بگچ و سنگ در هوا بر آن آبی بایان و در درون قصور خوب و عمارت مرغوب فراوان ــ
از حیاتش بهشت آمد تنگ ــ وز سپهرش رجعت آمد عار ــ و پیش از این به پنج سال شاه منصور سعادت نامی شقاوت
فرجام را کوتوال آن حصار کرده بود و سلطان زین العابدین بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون آن نواحی
قلعه مضرب سرادقات سلطنت و جلال شد موجب فرموده صاحب قران گردون غلام عساکر ایام انتقام روی
بتسخیر حصار آوردند و قریب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده زلزله در زمین و زمان انداخته صدای نفیر و نقاره
دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه هراسیده شده از هول جان تیر و سنگ می انداختند و بهادران موکب ظفر نشان
سپر جلادت در سر کشیده دلهای دشمنان به پیکان دیده دوز می دوختند و سه روز بر این منوال آتش قتال اشتعال
بوده قلعه ... مسخر گشت و سعادت با اتباع به تیغ انتقام در گذشت و سلطان زین العابدین مکحول ... بسریر
گردون ... صاحب قران کهتر نواز او را منظور نظر عاطفت گردانید و فرمود که عنایات اعدا خطا داد تو از منصور
مقصور خواهیم ستاند آنگاه ملک محمد اوبهی محافظت آن قلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر به پنج منزل از آنجا بحوالی شیراز
رسید و ران ایام هر چند صاحب قران سعادت مند از احوال شاه منصور می پرسید همین جواب میشنید که موقف

یک خبر

یک خبر محقق نیست که مملکت را گذاشته و روی بفرار آورده فی الواقعه معقول آن بود و در روضة الصفا مسطور است که چون شاه
منصور خبر وصول صاحب قران شنید از دست ... نموده از شیراز با جمعی اهل ستیز بطریق گریز بیرون رفت و در پل فسا
منزل گزید و در آن مقام جمعی از مردم شیراز را دید که می بوسیدند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شأن ما
چگونه میگویند عرض رسانیدند که در وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم میگفتند که آنکه ترکش هفده من و حمائل دو من
اکنون ... گریز می کنند ... شاه منصور از شنیدن این سخن در حرکت آمده و جلو اجل بود
او را بران داشت که علی الفور بشیراز باز گشته با استعداد بکار اشتغال نمود و با سه هزار مرد شمشیرزن و جانباز
صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و در روز جمعه در سه فرسخی شیراز با صاحب قران دشمن گداز رسید از جانبین صفها
لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان در قول ترتیب داده و یکی از اولاد وجود همایون از پیش ... دیگر جانب میرزا محمد
سلطان که خیر و پیر آن حضرت بود تفویض نمود میرزا شاهرخ را هراول و عثمان عباس قراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را
سه بخش کرده میمنه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون جنبش ... کشورگشای افتاده
مانند شیر خشمناک که از هیچ چیز ترس و باک نداشته با شمشیر برهنه بر هزار نهاد که در ملازمت موکب نصرت شعار بودند حمله
کرد و سپاهی بدان کثرت و انبوهی بهم زده کارزاری نمود که دوست و دشمن بر آن میدان داری و خنجر گذاری آفرین
کردند و جمعی که در پیش صاحب قران ... باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده و شاه منصور دیگران
حمله ... جهان خود را ... میداد و زبان بخواندن این ابیات میگشاد ــ بر آنم که گردون فرازی کنم ــ بشمشیر تیز
سر افرازی کنم ... کمان ــ که بر نامداران سر آید جهان ــ و دلیران ... شاه منصور دو نوبت
اتفاق کرده ... نزد حضرت صاحب قران ... زیاده از پنج هزار کس نماند و شاه منصور دو نوبت
شمشیر خود را بحضرت رسانید و چون ... آن بود ... ــ اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ــ نبرد رگی تا
نخواهد خدای ــ ... محمود شاه و ... حکمهای مردانه
پیش برده ... شاه منصور عاجز شده و عنان بطرف تومانات میرزا شاهرخ تافت و اولاد ابراهیم
غیاث الدین ترخان که احوال آن شاهزاده ستوده خصال بودند باتفاق خواجه رستمی و جلال حمید و غیرهم از اهل
... فضای معرکه را از خون بدلان رنگین ساختند و میرزاده شاهرخ با آنکه هفده ساله بود
و دیگر شاه منصور چندان ثبات قدم نمود که لشکر ظفر نشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اثنای
گریز و ستیز از اسپ افتاد و ... سر بخاک تیره خاک سر نهاده و یکی از لشکریان از اسب

جاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاهرخ آن سر او را پیش به یزد و در پایش انداخت * هرکه سر در قدم او
ارادت ننهاد * تیغ بیداد فلکش از سر بر باد * امیر علاء الدین ابیات در واقعه شاه منصور گوید * شه دلیر
منصور آنکه او * در زمین ملک تخم داد کشت * ملک هشت آنکه از دنیا چون برفت * لاجرم تاریخ او شد ملک هشت *
القصه چون قضیه شاه منصور فیصل یافت بقیه آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان و شاه
نصیرالدین یحیی با فرزندان معزالدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابواسحق از سیرجان و دیگر شاهزادگان
و در سلک سایر علازمان نواط و انتظام یافتند و صاحب قران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و ارکان دولت
و اطفال و اشراف و اعیان آن ولایت بعد از آن روز تمامی آن جماعت را بقید و محبوس گردانید و جهات و یراق ایشان
بباد غارت و تاراج برد اما سلطان شبلی و سلطان زین العابدین را که آن یک بحکم پدر و این یک از خود شاه
منصور بن شاه مظفر مکفوف البصر شده بودند بسمرقند کوچانید و جهت ایشان وجه معاش تعیین نمود و ایالت
مملکت فارس را با میرزاده عمر شیخ تفویض نموده بجانب اصفهان در حرکت آمد و بعد از دوازده منزل در موضع
قومشه با جبار رتبا در دهم ماه رجب سنه خمس و تسعین و سبعمایه جوز دو بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را بیاسا رسانید
و نهال اقبال ملوک منصور و مفضال یک باره دست استاصل و نابود گردانید * بعبرت نظر کن بحال مظفر * شهانی که کوی
از سلاطین بوده اند * که در یک مقصد و خمس و تسعین زهجرت * در هم شب ماه رجب چون عنوده اند * چو خرما یان در زمانها
برستند * چو زر بانگ فانی در ربودند ذکر ملوک لر کوچک در لرستان در کتب تواریخ مرقوم خامه بلاغت نشان
گشته که لرستان منقسم به دو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منشاء این تقسیم و وجه تسمیه آنکه در قدیم الایام دو برادر
آنکه برادر بزرگ بود بدر نام داشته و کوچک ابو منصور در معاصر یک دیگر در دو موضع از آن دو ولایت ایالت می نمودند
نقل است که چون برادران از جهان گذران انتقال کردند محمد بن هلال بن بدر در آن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد
و منصب وزارت را محمد بن خورشید داد و در شهور سنه خمسمایه صد خانه وار از کردان جبل السماق شام بسببی از آن
اسباب جلاء وطن اختیار کرده بلرستان در آمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از
کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش کاسه کاوی پیش ابوالحسن فضلوی که رئیس ایشان بود نهاد
و ابوالحسن این معنی را بفال نیکو گرفته گفت سردار این قوم خواهیم شد و ابوالحسن پسری داشت علی نام و در زمان علی
رفته رفته بلوک وجهی در راه او خورده میان ایشان منافقت دست داد و آن جماعت علی را بمیدان لت زدند
که بیهوش شد و دشمنان منصور آنکه مرده است پایش را کشیده در غاری انداختند و سگ از عقب آن زمره شتافته

دشت در آمده بعد بجواب فرستند خانه همه قوم را کاینده نامرد و سگ خانه خویش رفته چون نوکران علی در آن سگ را خون آلوده
دانستند که او را واقعه پیش آمده و سگ و پراه آورده و ایشان از پی او روان شدند تا بدان غار رسیدند که علی افتاده بود
او را بخانه برده تا صحت یافت چون علی درگذشت پسرش محمد بخدمت سلغوریان شتافت و بواسطه شجاعت معین
گشته و بعد از فوت وی ولدش ابوطاهر که جوانی بود شجاعت ماثر و طارمت سنقر اتابک کرده و در آن وقت که
اتابک سنقر با حکام شبانکاره مخالفت می نمود ابوطاهر با سپاه گران بجنگ ایشان فرستاد و ابوطاهر بر شبانکاره ظفر یافته
و سکام جارس را گشت و اتابک سنقر او را تحسین نمود و گفت از من چیزی طلب نمای ابوطاهر یک سر اسب خاص طلب
نمود و اتابک اسپی بنیک بوی داد و گفت دیگر چیزی بخواه ابوطاهر پرسید خواست و این طمطراق مبذول افتاد و اتابک فرمود که التماس
دیگر نمای ابوطاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و آن ولایت را جهت اتابک مستخلص گردانم سنقر لشکری مصحوب
ابوطاهر گردانیده او را بدان جانب گسیل فرمود ابوطاهر محمد بن علی بن ابوالحسن فضلوی چون بمدد اتابک سنقر مستظهر
گشته بلرستان بیع و جنگ و لطف و عنف بر آن دیار مستولی گردیده و هوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرده
که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش بعد بیست مرگ داشته بعد از ابوطالب و اولاد او را اتابکان جعلی میشنود و اتفاق جمیع
اتابکان حقیقی جمیع از امرا و سرحد بوده اند که سلاطین سلجوق فرزندان خود را بدیشان سپرده اند و آن شاهزادگان نشان
اتابک یعنی اتابیک کفته اند چنانچه در جلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بمجر فتح ابوطالب در آمد با اتابک سنقر مخالفت
کرده و هلک از روی استقلال حکم فرموده روی بعالم عقبی آورده از پنج پسر ماند و بزرگترین همه نصرت الدین هزار اسپ بود
بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و مدت در غایت زندگانی نموده بدان دارالسلطنت
خوزستان رفت و انقراض در آمد خلیفه بغداد جهت او منشور و خلعت فرستاد و چون بسن اجل در رسید روی بجهان
جاودان نهاد و اتابک عماد الدین پسر که نسبت و دیش سلغوریان بعد از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست
و اتابک سعد بن زنگی با او بکدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارک
ظفر یافت و در سنه خمس و خمسین و ستمایه که بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل تومان کیتوقا نوین گشت
و بعد از فتح بغداد و بسمع هلاکو رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تحسر و تاسف میخورد و هلاکو از این معنی رنجیده و نفیب
تکله گریخته از اندیشه او و شاه خبر یافته رخصت عنان انعطاف بلرستان تافت و هلاکو کیتوقا نوین را با دیگری از امرا به آنجا
ارسال داشت و ایشان تکله را در تکلاب که واقع شده بود و در آنجا راه دیده بود سنگرد شده و در آن ولایت در آمدند
و تکله در قلعه کشیدن متحصن شده و امرا هر چند از وعده و وعید سخن گفتند و او را پایان طلبیدند مفید نیفتاد آخر الامر هلاکو انگشترین خود را

منشانی امان نزد او فرستاد و بکتابت اعتماد کرده از حصار بیرون آمد و امرا او را بتبریز برده بعد از پرسیدن بر قوت حق
گناه بقتل رسید اتابک شمس الدین الب ارغون بن هزار اسب چون برادرش بشرف شهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم
لرستان گردید مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته آن ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم توجه بجانب
عالم آخرت برافراخت و از وی دو پسر ماند علاء الدین پهلوان و یوسف شاه اتابک یوسف شاه بن الب ارغون بعد از
فوت پدر بفرمان ابقا خان بن هلاکو خان حاکم لرستان شده و او پیوسته با دولت سوار ملازم درگاه ایلخان بودی
و نوابش بحکومت مملکت قیام نمودند و اتابک یوسف شاه در بعضی از معرکه که به استظهار ابقاخان خدمات پسندیده بجای
آورده منظور نظر التفات گشت و ولایات خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان و جربادقان نیز تعلق بوی گرفت
و چون اباقا خان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان می بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نسبت
به یوسف شاه طریق مخالفت مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاده و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را باز
آورده و اتابک آخر ایام حیات با جازت ارغون بلرستان شتافت و از آنجا آهنگ کوه کیلویه کرده و در اثنای راه
خوابی هولناک دیده باز گشت و به همدان ایلغار کرده گذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد اتابک افراسیاب بن یوسف شاه
بحکم ارغون خان قائم مقام پدر شده برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طایفه را نسبت به
ظلم پیش گرفته هر یک از نواب سلف خویش را بهانه مواخذه و مصادره نمود و عاقبت آنجماعت را بتیغ ستم گذرانید
و طایفه از اقربا و منتسبان ایشان را پناه باصفهان برده اتابک عمزاده خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا هر کس
گریخته بوده بدست آورد و در آن اثنا خبر ارغون بسمع اتابک رسید و او قزل را با تفاق سیفر شاه را بجهت خروج کرد و شحنه اصفهان
بقتل آورده خطبه بنام افراسیاب خواندند و اتابک خود را پادشاهی با استقلال پنداشته طایفه از خواص را بحکومت
بلاد عراق نامزد فرمود و هر کدام را بطرفی فرستاده و ارسال داشته لران در آن سرحد با صد های مغول دو چار خورده
دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانهای ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر
مغول از عقب مراجعت کرده و دمار از سپاه لر برآوردند گویند که در آن جنگ یک مغول زن لر را در یک ریسمان کشته
کرد و چون گیخاتو خان بر طغیان افراسیاب وقوف یافت تولادای نوینرا با دو هزار سوار به دفع اتابک فرستاد و تولا
دای بعد از محاربه افراسیاب را گرفته پیش ایلخان برد و گیخاتو بشفاعت صفوة الخواتین طغاجار خاتون بر جرایم او قلم عفو
کشید و نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب در آن جانب شتافته الی حین بیرحمی خویش را قزل و طایفه
از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان فرمان فرمای جهانبان شد افراسیاب بشرف بساط بوس

استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت و در سنه ۶۹۵ که غازان خان به بغداد میرفت اتابک صد و
هوان کریخت و دیگر بار بملازمت رسید و التفات یافته عنان بطرف لرستان تافت و در اثنای راه بیرفناق جوین
که از فارس متوجه اردو بود دچار خورده بیرفناق او را طوعا و کرها باز گردانیده و بعد از وصول بدرگاه غازان الطوار
ناپسندیده او را بتفصیل عرضه داشت کرده و در آن باب مقدار مبالغه که یوسف شاه به پایه رسید اتابک نصرة الدین احمد بن یوسف شاه
بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و آب معدلت و انصاف گرد ظلم
اعتساف از چهره احوال آن حوالی فرو شست و در ترویج امور شریعت غراء ساعی جمیله بتقدیم رسانیده و مدت سی و شش
سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید و در سنه ۷۳۳ باجل طبیعی درگذشت و پسرش یوسف شاه در لرستان
پادشاه گشت اتابک رکن الدین یوسف شاه مدت شش سال در لرستان حکومت نموده و عدل و داد و رزیده و در رعایا بروجه
احسن معاش نموده و وفاتش در شب غره جمادی الاول سنه اربعین و سبعمایه اتفاق افتاد و ملازمان نابوتش را بطرف بروجرد
در مدرسه که رکنا بادش مشهور بود مدفون گردانیدند اتابک مظفر الدین افراسیاب بن یوسف شاه بعد از فوت پدر در لرستان افسر
حکومت بر سر نهاد و در ایام دولت او هیچ رایت فتح آیت امیر مبارز الدین محمد بر اعلام ملوک بر نوتیم ربع معموره جهان انداخت و در لرستان ایضا
لیره نده مایر و الایات مسخر و مفتوح ساخت و ملک الایام هذا و اما بین الناس لعاقبه نداشت و ملک ملک خدای
ذکر طبقه سیمه و به شمایره آفتاب آثار و افغان احیاء ملاید و امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار
نوبتی گردد در جلد ثانی سیبی ذکر یافت سالهای بسیار تعلق باولاد عظام کاوباره و سید داشت و نسب کاوباره که موسوم بجیل بن
جیلانشاه بود و بجاماسب که عم نوشیروان عادل است می پیوست اما در اثنای سلطنت آن طایفه گاهی نواب خلفای بغداد
و خدام سادات عالی نژاد بر آن مملکت استیلا می یافتند و آخر کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت بر مسند ایالت نشست
الناصر للحق ابو الفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسن بن علی بن عمر الاشرف بن الامام زین العابدین بن
الامام حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام بود و سلطنت اتابک باوند و ملوک رستمدار در زمان حکومت
ابو الفضل محمد بن شهریار بن جمشید و باوند بن شهریار بن آفریدون بن قارن بن سهراب بن آدم بن ... ساسان
بن کاوباره اتفاق افتاد و کاوباره عبارت از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسب بن فیروز است که جناب
ملک در زمان در محاربه و به جهان کرد بعد از آنکه اتابک باوند روزی چند در رستمدار و مازندران حکومت فرمود که میان او
و ابو الفضل بن محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نمود و اتابک باوند هنگام خروج بجانب گیلان انعطاف داد و
دیگر بار اولاد کاوباره در آن ولایت بر مسند استقلال یافتند و بعد از فوت محمد بن شهریار احمد حسام الدوله اردشیر بن کیخسرو فرامرز

شهریار بن جمشید سی و پنج سال رایت اقبال برافراخت آنگاه پسرش سیف الدوله حرب هشت و هفت سال پادشاه
بود و بعد از وی حسام الدوله اردشیر هشت و پنج سال سلطنت نمود برادرزاده پسرش فخرالدوله نماور بن نصیرالدوله بن سیف الدوله
هشت و دو سال حکومت کرد آنگاه پسرش علاءالدین هزاراسب چهل سال روی همت ببنیاد امور مملکت آورد و بعد از هزاراسب
پسرش شهریار نوش بر مرکب سروری سوار گشت و این شهرنوش پادشاهی عالی همت صاحب حشمت بود و با پادشاه غازی که
حکومت مازندران باوجه تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوک نموده خواهرش را در حباله نکاح کشیده و بدین جهت
مرد و مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید و مظفرشاه وردان و لاقصیده نظم در آورده
که مطلعش اینست — جنت عدالت کوه کشور مازندران — در حریم مت چرا صید اصبهدان — شهرنوش سیزده سال
بعد از آن برادرش اسفندیار کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود و چون روزی چند اسفندیار کیکاوس بلوازم
سلطنت جهانبانی پرداخت بسبب جلادت سوار شده مخالفت شاه غازی پیش نهاد همت و چند نوبت بین الجانبین کارزار
دست داده با لآخره مصالحه اتفاق افتاد و هر یک از آن دو سردار روی بملک خود نهاده و در سنه ثمان و خمسین و [illegible]
شاه غازی بعلت نقرس از عالم مجاز انتقال نمود و پسرش علاءالدین حسن قایم مقام شد و زمان اقبال علاءالدین حسن
بنود وی سپری گشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست کیکاوس را پسری بود حسام نام که منصب ولایت
عهد تعلق بوی میداشت اما بجهت پریشان [illegible] وفات یافته از وی یک پسری ماند زرین کمر نام و کیکاوس رستمدار
و همسایه بملک حقیقی توجه نمود و مدت دولتش سی و هفت سال بود اسفندیار بن شهرنوش [illegible] بعد از
در رستمدار شهریار شده و در فن کمانداری و تیراندازی ید بیضای نمود اما بخلاف روش جد و عم [illegible] متابعت
نداشت و با ملاحده در و دمار صلح کرده همت بر شرب مدام و مصاحبت گلرخان سیم اندام گماشت [illegible] اعیان رویان
از وی روی گردان شده بملک اردشیر پیوست و کیفیت حال او را باز گفتند ملک مازندران را قاصدان [illegible]
فرستاده او را بروش قاعده وار کتاب شرب ملامت کرده بطریق سلوک رشید ارشاد ترغیب نموده هزاراسب [illegible]
بر اسب عزم سوار شده آن [illegible] سود مند قبول ننموده [illegible] ملک اردشیر لشکر برستمدار کشیده و میان هزاراسب
جنگ و جدال در و روده بارز رسید آخر الامر هزاراسب از پیش سپاه او بر عاجز گشته بپای اضطرار زد و اردشیر رفت و اردشیر
او را اعزاز و احترام نموده در منزل مناسب فرود آمده و در آن اثنا برادر هزاراسب امیر جلیل جلت [illegible] کذشت و ملک اردشیر
امرا و ارکان دولت را بپیش هزاراسب فرستاده بحکم تعزیت [illegible] بر سر تشریف برد اما فرود نیامده و همچنان مراجعت
کرده و این تعظیم بر خاطر هزاراسب گران آمده و خیال فرار کرده ما فی الضمیر او بعرض ملک اردشیر رسید و فی الحال او را

مقید گردانید و فوت کرد و فاصله پنج ماه محبوس ساخت اما شمس الدین خورشید که یکی از بنی اعمام او بکم هزاراسب زندگانی مباد و شد بود
و در صدد انتقام آمده بیک ضرب او را بقتل رسانید مدت حیات هزاراسب هشت و شش سال بود ذکر عصیان و طغیان
رویان و رایت سلطنت رستمدار بزرین کمر جستان در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزاراسب
در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی را بر زین جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند مشهور گردید زرین کمر جستان
بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیه احوال او لایح گردیده خاطر بر آن قرار داد که یکی از جمله رستمدار
خود را بزرین کمر رسالت داده [illegible] و زمام سلطنت ملک موروث را در قبضه اختیار او نهند و اعیان رویان بر
فی الفور اردشیر وقوف یافته مرضی خاطر ایشان نهاد و خلاف پادشاه دست معتب یک دیگر داده مشغول
نامی از حکومت برکنار شدند و پادشاه علی را بزخم رو بین از میان برداشته از پس زرین کمر را بسر بریده و زرین کمر کوه
گریخته چون این خبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را بتیغ بی
دریغ بگذرانید و جستون انقیاد ورزیده کرد آنگاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین کمر نهاده او را آن مقدار
تقویت کرد که براثت با و اجداد بزرگوار خود رسید و زرین کمر هشت و چهار سال باقبال گذرانیده در سنه عشر و ثمان
وفات یافت فخرالدین جستون بن زرین کمر بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر
بملک آخرت پیوست و مملکت مازندران بکاشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و جستون بصفت شجاعت
موصوف بود و بضرب شمشیر ولایت خود را از مخالفان محافظت می‌نمود و او در سنه عشر و ثمانمائه فوت شد و مدت سلطنتش دو
سال بود فخرالدوله نماور بن جستون بعد از پدر بر تخت حکومت نشست و در ایام دولت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان
بسر حد زوال رسیده ماه وجاه چنگیز خانیان از افق ولایت ایران طالع گردید و چون نام او بیست سال ملک افروز
تخت بود بعالم حقیقی توجه نمود پسر بزرگترش حسام الدوله اردشیر در حدود گیلان لوای حکومت افراشت
والده زرین کمر اسکندر که نبیره از جانب مادر بکو از خوارزمشاهیان می‌پیوست در اول پادشاه شده و چون اسفندیار او
وفات یافت اسفندیار شهرآگیم که برادرش بود قایم مقام گشت و مدت سی و یک سال بعدل و انصاف او وفات کرد
در سال یازدهم از سلطنتش رسول چنگیز خان منکو قاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکو خان را متوجه ایران گردانیده و هلاکو
بر فتح قلاع ملاحده کماشته اسفندیار شهرآگیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان حاکم مازندران بود بمحاصره قلعه کرد
کوه شتافت اما قبل از آنکه تسخیر حصار میسر شود هر یک متوجه ولایت خود گشتند و چون این خبر بهلاکو خان رسید یکی از امرا
بزرگ را که شهو بود غازان بهادر بنام ب شمس الملوک اسفندیار شهرآگیم نامزد نمود و چون غازان بهادر آن بمازندران در آمد

معز الدین

شمس الملوک مرکز خالی گذاشت و شهریار تیز تخت خیال کرد و بالآخره ملوازم نزد غازان خان رفت و از ملتزمان خدمت لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده غازان او را مشمول نظر اشفاق گردانیده و چون این خبر بسمع شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان شتافت و غازان از دیوان خان منشور حکومت اسنارز مصابوده و خود را داخل ساکن گشت و بعد از چند گاه میان شمس الملوک و شهریار مخالفت وقوع یافته شمس الملوک باردوی قاآن کریخت و ارادی را فرصت جستی جهاد فاد او و حکومت مازندران تعلق ببرادرش علاء الدوله گرفت و فات اسفندیار شهریار در سنه اتفاق افتاد

و پس از وی پسرش اسفندیار فخر الدوله شاه غازی بن شهریار کیم که شاه غازی لقب داشت در رستمدار تاج ایالت بر سر نهاد و او پادشاه عادل و شریعت پرور رحمت گستر بود و پیوسته مردم را باداء طاعات و وظایف عبادات ترغیب و تحریص می نمود بمرتبه که اشارت نمود از ملازمانش منادی کرد که وقت اذان بمقتضای آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع عمل نمود و در وقت نماز جمعه هیچ آفریده بیع و شری و سایر مهمات دنیوی نپرداز و هر کس بمسجد جامع رفته بگذاردن نماز و ورض خاینه بکاه کریم کارساز قیام نمایند و جمعی از ضعفا و محترفه بدرگاه شاه غاضب معروض داشتند که بجهت کثرت عیال و اطفال ما در تمامی روز بمهم خود مشغول باید بود و ادراک بعضیت بهر سه وجه لکم بمسجد جمعه حاضر شوییم از خدام آستان سلطنت انتمای بامیر حکم صحبت شاه غازی فرمود جهت ایام ضعف شده ماه را وظیفه معین ساختند تا هر سال از دیوان اعلی بگیرند و بجهت کسب نفقه عیال از او امر از حاضر شدن و زنده و دو ایشان حسب الامر بوده و بتقدیم رسانیده بعد از آن بحسبی معلوم شد که شخصی بی وضو نماز میگذارد عادت آن مشغول شد آن شخص گفت آنچه ملک بمن عنایت نموده اجره گذاردن نماز است و اگر میخواهید که وضو سازیم چیزی دیگر از برای مزد آن کار مقرر نمایند این گفت و شنود بسمع شاه غازی رسیده و نمود تا ثلث آنچه جهت گذاردن نماز برای آن شخص معین ساخته بود در وظیفه او افزودند چون شاه غازی مدت سی سال در اقبال گذرانیده در سنه احدی و سبعمایه متوجه عالم باقی گردید و از وی پسری ماند مولف نام در تاریخ طبرستان گوید که اسکندر حیدر ما دری ملوک غان مانست ملک شاه کیخسرو بن شهریار بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر مسند سرافرازی نشست و برادر دیگرش اعش کرخدمت بربست و شاه کیخسرو ایزد تعالی بفیض کرامت فرمود و فوتش در سنه احدی عشر سبعمایه روی نمود ایکاه آفتاب دولت شمس الملوک محمد بن کیخسرو از افق اقبال طالع گشت و او پادشاهی دین دار و عدالت شعار بود و پیوسته با صلحا و فضلا و علما مصاحبت می نمود و در ایام کامرانی مساجد و خوانق بطالع خیر طرح انداخت و قری معمور و مستغلات مرغوب بران مواضع وقف ساخت اوقات ایالتش سال امتداد یافت و در سنه بجانب عالم جاودان شتافت نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو و بعد از او

برادر افسر سروری بر سر نهاده و مدت هشت سال باقبال گذرانیده و چون زمان حیاتش نزدیک باتمام رسید برادرزاده اش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر بیک ناگاه بتیغ مقتل ضم رسانید و او را متوجه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیار و در زمان شهریاری برادر در رکاب رستان مقیم بود و بعد از قتلش شش سال باستقلال حکومت و فاتش در موضع کوبر در سنه ۷۲۴ اتفاق افتاد جلال الدوله اسکندر الدوله بن تاج الدوله زیار پس از فوت پدر تاج اقبال بر سر نهاده ولایت تامان و رستان را به برادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابوسعید بهادر خان وفات یافت و امیر مسعود سربدار در سبزوار قوی حال شده و در سنه ۷۴۳ لشکر بمازندران کشید چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد شد بقتل رسید و جمعیت بسیار و بی نهایت از جهت و یراق سرداران مدت اهالی مازندران و رستمدار افتاده بتجمل و حشمت و مکنت و عظمت جلال الدوله اسکندر بدرجه کمال رسید و لشکر بحدود دری کشید و چند قلعه معتبره مفتوح گردانید و در تاریخ سنه طیبت حکمیت گفته که عادت اکثر مردم رستمدار و گیلان و مازندران چنان بود که موی سر بگذاشتند و دستار نمی بستند اما بعد از قتل امیر مسعود سردار جلال الدوله در صبح روز شنبه بیست و یکم ذوالحجه سنه ۷۳۶ فلعه و شهر کجور را طرح انداخت و باندک زمانی آن عمارت عالی را تمام ساخت و چون مدت ملکش بیست و هفت سال رسید ناگاه بحکم قضای قضا در سنه خمسین و سبعمایه متوجه عالم عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه جلال الدوله سنجر را که قزوینی الاصل بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب می نمود و بحصیل سخنان هزل آمیزش دل کسلان را بخاطر میرد و در آن اثنا یکی از اهل مجلس منهور اسمنی درشت گفت و قزوینی را گمان نادانی بران داشت که کاردی از میان کشیده برخواست که بران شخص زند بدین جهت مردم بهم برآمده چراغ فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدین غلبه کرده برخواست که از خانه بیرون رود و قضا را کاردی بدو رسید از دست قزوینی بی اختیار از دستش جوره و رستمداری فریاد برآورد که ملک را بزدند و در حال ملک بی از خانه بیرون نهاد و لباسی که حاضر بود مشهور نمود که او شخصی است که جلال الدوله را کارد زده است و میخواهد بگریزد یاران خنجر بر هلویش فرو برده و جلال الدوله در ساعت افتاده و بمرد فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر نزدیک بیست سال در رستمدار بر مسند سرافرازی نشست و در سنه ثمانین و سبعمایه بجانب عقبی پیوست عضد الدوله قباد بن فخر الدوله قایم مقام پدر شده و یکسال در آن مملکت حکومت نمود و چون اجل موعود رسید در روضت بدست سید فخر الدین بن سید قوام الدین کشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار پس از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت بر سر نهاده و بعدل و انصاف وجود و سخاوت سایر محاسن و آداب آراسته بود بعد از وصول صاحبقران امیر تیمور گورکان بمازندران ملازمتش مبادرت نمود کیقباد در بیان شمه از احوال ملک بهمن

ذکر ارتفاع حصار و وفات او و مجملی از وقایع کیومرث ملک بیستون که والد کیومرث بن تاج الدوله زیار بود در سنه
سبع و ثمانین و سبعمایه در زمانی که بیشتر جمعی از طائفه افتاده عالم بود و ملوک و امرای بسیاری مانند گیوبت نام و کیومرث در
وقت استیلای امیر تیمور گورکان بر مازندران خود را منظور نظر آفتاب آثار آن پادشاه کامکار گردانید که بکوتوالی قلعه
نور منصوب گشت و چند سال در آن حصار باقبال گذرانید و در آن آوان که اسکندر شیخی ولد افراسیاب چلاوی با حضرت
صاحب قرانی آغاز مخالفت کرد امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه بدفع فتنه او مامور شدند ملک کیومرث
بنابر نزاعی که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه این معنی
موزی عظیم داشته یکی از معتمدان را بکوتوالی قلعه نور مقرر ساختند و خواهر کیومرث را با او داده او را بگرفتند و نزد اسکندر
شیخی که در آمل بود فرستادند و پیغام نمودند که اینک دشمن ترا گرفته و فرستادیم تا غایت عنایت ما را در باره خود معلوم
نمائی و من بعد بادیه مخالفت نپیمائی اسکندر شیخی بدین سخن وا بی التفات نکرده ملک کیومرث بشیراز شتافت و تعدی
که از امیرزاده رستم نسبت باو واقع شده بود بعرض برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت می نمود رسانید و امیرزاده پیر محمد
او را استمالت داده زبان ملامت بمیرزا رستم و سلیمان شاه بگشاد و کیومرث را بایالت ولایت موروث وعده داد
و اما بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض پیر محمد رسانیدند که کیومرث دعوی خروج دارد بنابر آن ملک
محبوس کردند چند ماه در زندان بسر برده بگریخت و در زی قلندران با جمعی از آن طایفه خود را بقلعه نور رسانید
و در شهر چند روز که لشکر آن شهر بهانه دریوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایت میکرد تا بین
الجانبین الفت و مونست پیدا شد و روزی تا شب بصحبت دربان بسر برده وقتی که دربان ببستن دروازه مشغول
گشت کیومرث در گوشه خزید و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت در نیم شب بدانجا رفت و دید که چراغ میسوزد
و دید که کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحه او بود کرده بخواب رفته و حربه نزدیک خود نهاده و کیومرث
بقدم جرات بسر بالین آن دو غافل رفته حربه را برداشت و کوتوال و همشیره را کشته و سرهای ایشان را برداشته بر یکی
از برجهای آن حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای متوطنان قلعه نور بدانید که منم کیومرث بن بیستون که بقلعه
نور برآمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم حالا هر دو سر را در دست دارم هر کس که درین حصار نوکرزاده همین
دیار است تیغ انتقام از نیام کشیده در قتل و غارت مغولان از خود به تقصیر راضی نشود و این کلمات را تکرار کرده همان
ساعت فوجی از قدیمی ملک بستدار خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خویش صادق است فی الحال بر سر دربان
دویده او را بقتل آوردند و بعد از آن شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران کوتوال را

کشته و فوجی

کشته و فوجی از حصار بیرون کردند و آن ولایت را نوبت دیگر بتحت تصرف کیومرث درآمد بنابر آنکه در مجلس شیراز نذر کرده بود که اگر
کرت دیگر در ولایت موروث حاکم گردم بمذهب علیه عالیه امامیه درآیم بنابران در آن وقت که این مملکت را مسخر ساخت
شعار شیعه علویه ظاهر گردانید و سایر رستمداریان بموجب کلمه الناس علی دین ملوکهم آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را
در ایام دولت یک دو نوبت با میر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ میرزا چند گاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود
و ظفر و نصرت کیومرث ایلچیان باستان شاهرخی فرستاده از جرات خویش عذرخواهی فرمود و مقبول افتاد و
فوت ملک کیومرث در سرا و مالو در ماه رجب سنه سبع و خمسین و ثمانمایه دست داد و او هشت پسر بود از ان جمله
ملک اویس ملک کاوس اشرف ملک کیخسرو و اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک مظفر از ان جمله ملک اویس و ملک کیخسرو و ملک
اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بود اختتام حکایات ملوک رستمدار چنانچه در
تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گشته کیومرث قلعه نور و توابع آن را پسر بزرگترش ملک کاوس متصرف شد و صاحب
از ملک اسکندر در حیطه ضبط درآورده و چون کاوس ظالم نفس و سنگ دل موصوف بود بیشتر اهل مردم سلطنت
اسکندر راضی شدند و مدتی مدید در میان برادران مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را
نصرت روی نمود و بالآخره بین الجانبین مصالحه دست داد و در سنه ۸۷۱ وفات کاوس اتفاق افتاد پسرش ملک جهانگیر
قائم مقام پدر گشته روزی چند نسبت با عم خویش طریقه اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطه فتنه و افساد
اهل فتنه و فساد میان عم و برادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت و در آن سال امیر حسن بیک از دفع میرزا جهانشاه
فراغت یافته و رقم زوال و اجلال فرموده و عم و برادرزاده باردوی اعلی رفتند و کیفیت احوال بعرض رسانیدند
امیر حسن بیک فرمود که جهانگیر بهمان مواضع که در تصرف پدرش بوده قانع گشته نسبت بملک اسکندر در مقام مخاصمت
نباشد و در این باب مناشیر ایشان را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون چند سال برین احوال بگذشت
بار دیگر نایره خلاف مشتعل گشته مولف تاریخ طبرستان سید ظهیر گوید که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت افتاد و
ملک اسکندر از حضرت سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود
استمداد فرمود و آنجناب مرا بنابر اکسیر الجانب فرستاد و من بکجور شتافته و مدت دو ماه در آن مقام اقامت نموده ملک
اسکندر و جهانگیر را نصیحت کردم تا یک بار دیگر طریق صلح و صفا مسلوک داشتند و تا غایت که تاریخ هجری بماه شعبان سنه ۸۸۱
رسید بنای مصالحه بین الجانبین انهدام یافته و بدین واسطه پرتو امنیت بر وجوه احوال متوطنان آن ولایات تافته
جامع این اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلای آفاق است میرساند و آنچه از حال ملوک رستمدار تا سال مذکور

بتحقیق پیوسته این بود که خامهٔ بلاغت شعار در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم شود در ضمن اخبار
آینده معلوم خواهد گشت ان شاء الله وحده اول ذکر انقراض طبقهٔ سیوم از ملوک باوند بعبارت ابی غایت حضرت خداوند
مورخان فرخنده عبارت دل پسند عبارت کرده اند که چون در سنهٔ خمس و ثلثین و ستمایه که معمورهٔ جهان سیما بلاد
ماوراء النهر و ایران بسبب تسلط و بیداد سپاه توران خراب و ویران گشته حسام الدوله اردشیر بن کینخوار بن رستم
بن دارا بن فارن بن شهریار بن فارن بن شروین بن سرخاب بن مهرداد بن سرخاب بن دادبن بن شاپور
بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عجم بن نوشیروان العادل خروج کرده مستور اجداد خود مازندران را
ضبط نمود و بعد از وی هفت نفر از اولاد و احفاد وی در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان
صد و پانزده سال امتداد یافته در شهور سنهٔ خمسین و ستمایه بنهایت انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده
بوضوح خواهد انجامید اول حسام الدوله اردشیر ابو الملوک لقب داشت و او در سنهٔ خمس و ثلثین و ستمایه خروج
کرده در مازندران علم تسلط برافراشت و هرچند بواسطهٔ قتل و غارت خیل مغول رونق از آن مملکت مهجور گشته
و بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد و شد امرا چنگیزی در ساری که دار الملک سلاطین ماند بود بسیار روی
نموده بود رفته آن خطه را تختگاه ساخت و در سنهٔ سبع و اربعین و ستمایه بادم اللذات در سینه بر فرش حیات
مدت دولتش دوازده سال بود و بعد از وی پسر کلانترش سیوم شمس الملوک محمد بامر ایالت مشغول نموده و در ایام
سلطنت او هلاکو خان بعزیمت تخریب قلاع ملاحده کاشانه شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار شناکیم مجاهره کرده
باز داشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود باز گشته بنا بر این جریمه در سنهٔ [illegible] شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید
گردید و او مدت هژده سال لوای ایالت مرتفع میگردانید چهارم علاء الدوله علی بن حسام الدوله اردشیر
بعد از برادر باتفاق امرا مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت و در سنهٔ سبع و خمسین و ستمایه
دست قضا روزنامهٔ دولتش را در نوشت پنجم تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر قایم مقام عم خویش علاء الدوله بود
او را در مازندران اقتدار تمام پیدا شد نوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت چنانچه بروایتی ظهیر الدین در ایام دولت
در آمل و ساری مدرسه معمور گشت و در هر مدرسه عالی مدرس و افاده و اشتغال می نمود و چون تاج الدوله دست و سال
افسر اقبال بر سر نهاده وفاتش در سنهٔ ۶۹۸ دست داد و او و پسر ششم نصیر الدوله شهریار قایم مقام شد شانزده سال
مسند ایالت ممکن بود و فوتش در سنهٔ اربع عشر و سبعمایه روی نمود و بعد از وی پسر تاج الدوله هفتم رکن الدوله شاه کیخسرو
بر مسند عالی حکومت نشست و حب زده و آمد شد امرا زکسا مال و عیال و اطفال و اموال خود بر رستمدار فرستاده و آن

ولایت

ولایت قریه فریده مسکن انجاعت گردید و وفات رکن الدوله در سنهٔ ۷۲۸ دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و بعد از وی
ولد ارشدش شرف الملوک بن شاه کیخسرو ششم سال اصحاب افسر بود و در سنهٔ اربع و ثلثین و سبعمایه رخت هستی بباد فنا داد
انگاه برادرش فخر الدوله حسن که خاتم الملوک باوند است بر تخت حکومت نشست و منتدا امیر مسعود سربدار
در ایام دولت او بوقوع پیوست و معاریف اتحال علاء و بادرها مازندران شایع شد و از آن باوند بدان علت فوت شدند
چنانچه غیر از فخر الدوله حسن و بعضی از اولاد و شخصی معین زنده نماند و در آن اثنا بسبب سعایت [illegible]
جلال که از عظماء ارکان دولت او بود بقتل رسانیده و بدین واسطه تفرقه بسیار با اهالی مازندران رسید کیا افراسیاب
چلاوی بر ملک فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حبالهٔ ملک بود و سرانجام امور ایالت را از پیش خود
گرفت و آن ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بود افراسیاب باتفاق خواهر فخر الدوله حسن بمباشرت ایشان نسبت کرده از
علما و فقها در باب قتل او فتوی حاصل نمود و در روز شنبه شب و هفتم ماه محرم سنهٔ خمسین و سبعمایه فخر الدوله بحمام رفت
چون از آنجا بیرون آمد پسران افراسیاب چلاوی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آمد و از بود ملک فخر الدوله را بنا
ابهام کمال آن جوانان بعضی خوش شاهنامه بر ایشان منجوانده و در سرحمام بود طلبید و شاهنامه را گشاده و مجموع
بر بالای آن کتاب نهاده دست ایشان را تعلیم میداد که ناگاه یکی از آن دو غدار خنجر را برداشته بر سینهٔ ملک زد
چنانچه فی الحال جان بجان آفرین تسلیم نمود و انگاه جلالیان بر مازندران تسلط تمام یافتند چندین خون ناحق ریخته اکثر
خانهای قدیم را بر انداختند و فرزندان ملک الدوله با سایر متعلقانش رجوع بملک جلال الدوله اسکندر حاکم رستمدار
نمودند و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند برآسودند و از اولاد ذکور فخر الدوله چهار نفر بود مذکر
الملوک شاه غازی شمس الملوک کاوس که از همه بزرگتر بود و در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخر الدوله
هیچکس از آن قوم رایت ایالت نیفراشت گفتار در بیان مجملی از احوال فرخنده مآل رسول قرشی سید قوام الدین المرعشی
و ذکر انقراض ایام دولت افراسیاب جلالی بسبب مخالفت جناب سیادت مآبی چنانچه سید ظهیر در تاریخ
طبرستان تحریر نموده سید قوام الدین ولد سید صادق بن عبدالله بن حسین المرعشی است و نسبت سید حسین
مرعشی بامام زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام منتهی میشود و سید قوام الدین از اوایل ایام
صبی ابتدای آوان نشو و نما متبع سنن پسندیدهٔ آبا و اجداد بزرگوار نامدار خود نموده سلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریق اصلاح
و ارشاد مشغول نمود و بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مألوف که ولایت آمل بود سفر کرده در
خراسان بمجلس سید عز الدین سوغندی که مقتدای روزگار و مقتدای مشایخ عالی مقدار بود رسید و دست ارادت بجناب

داده یک اربعین در خدمتش گذرانید آنگاه اجازت مراجعت یافت و بآمل شتافته چندین با طاعات و عبادات بسر برد
و نوبت دیگر قوت جاذبه سید عز الدین آن قدوه اولاد سید المرسلین عنان جانب خود کشید و سید قوام الدین بار دیگر
رفته شرف طواف روضه منوره رضویه علیه الصلوة والتحیة مشرف گشته اربعین دیگر در خانقاه پیر خود بر آورد و
بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد و هدایت عباد مشغولی فرمود و در آن زمان افراسیاب چلابی حاکم مازندران فخر الدوله
حسن را بجور(؟) کشته بود و هرج و مرج باحوال طبرستان راه یافته در هر بلده متغلبی و متعدی مشغولی میکرد و هر یک
دیگری را فرو می آورد و افراسیاب با وجود آنکه اکثر مازندران بحیطه التصرف در آورده [illegible] آن طایفه که در مده و آن ولا
آتش فتنه و فساد برافروخته بودند نمیتوانست نمود دران اثنا کیا حسن [illegible] افراسیاب در جاده [illegible]
و از قبل ملک فخر الدوله حسن در لارجان حکومت میکرد بافراسیاب پیغام فرستاد که تو پای از حد خود بیرون نهاده
بخلاف شرع شریف مانند فخر الدوله ملکی را کشته و مع ذلک پیوسته مرتکب انواع ملاهی و مناهی میشوی [illegible]
امرا و ولایت شرعا و عرفا متابعت تو جایز نیست باید که دست در دامن توبه و انابت زنی و من بعد بر جاده شرع
مطهر ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تا امر تو استقامت پذیرد افراسیاب چون این سخن [illegible]
قبول فرموده تمامی [illegible] خود را نزد سید قوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت آنجناب زده و زبان
بگفتن کلمه استغفر الله گردان ساخت و از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد ✽ از شراب ام لاف [illegible]
و زعشق جانان [illegible] توبه ✽ [illegible] گناه و [illegible] ✽ زین توبه نادرست یارب توبه ✽ و جناب سیادت پناهی
آثار مسکنت و انابت در بشره افراسیاب چلابی مشاهده کرده بحکم نحن نحکم بالظاهر ابواب شفقت بر روی مفتوح گردانید
و سر او را بدست مبارک خود تراشیده و طاقیه او بر سرش نهاد و مردم چنان پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب
مرید جناب سیادت مآب گردیده سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نموده بهمان نسبت اولاد او را بشیخی ملقب ساختند
و یکی از انجمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت صاحب قران امیر تیمور گورکان بسر می برد و آخر الامر مخالفت کرد القصه
چون افراسیاب نسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نموده و متوطنان آن دیار بهر روز فوج فوج بعتبه علیه اش
می شتافتند و دست نیازمندی در دامن متابعت آنحضرت آویخته مرید می گشتند و چون درویشان افراسیاب
داخل سلسله خود می دانستند گاهی بکنایه و گاهی بصریح بزبان [illegible] از روی [illegible] احتیاج خود می طلبیدند و بدست کسانی حلوا
او را بر دست می پوشیدند و میگفتند که تو پادشاهی دیگری برای خود ترتیب [illegible] و افراسیاب ازین معنی [illegible] آمده
در کشیدن سید قوام الدین [illegible] سادات که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس [illegible] و الوا

تفرقه بر روی روزگار او بگشاید و جمعی از فقهای علمای آمل که بر آن سید حسد و حصار(؟) رشک می بردند طلبیده و التفهیم
خود را اظهار کرد آنجماعت گفتند که اگر حال سید قوام الدین برین منوال جاری باشد باندک [illegible] اختلال بامور ملک
و مال تو راه یابد و پرتو دولت و اقبال بر ناصیه احوال او تابد مناسب که از [illegible] و روش صید(؟) اعتراض و اجتناب نمایی
و او را بمجلس حاضر گردانی تا حسب شرع شریف بروی ثابت سازیم که مبتدعست و اطوار مریدانش مخالف و مسایل
شرایع آنگاه مدعیش را از گوشه نشینی و ارشاد منع نمائی و اگر قبول نکند اخراج فرمائی و افراسیاب این سخنان را
بسمع رضا اصغا فرموده در ساعت باحضار سیادت شعار فرمان داد و چون آنجناب تشریف حضور ارزانی
داشت هر چند فقهای حسود سعی نمودند که چیزی مخالف ملت شریعت باشد بروی ثابت نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند
که تو ذکر جهر میگوئی و این حرکت نامشروعست و افراسیاب بهمین سخن تمسک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد
که او را بمقتضای شرع عمل نمایند و آنجماعت از میان بازار دستار از سر آن زبده ابرار بر بوده تشنیع کنان پا پیش نهادند
و بزندان فرستادند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده توبه شکست و آغاز شرب و شراب کرده مجلس عیش و نشاط
منعقد ساخت ✽ اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ✽ ببین که جام زجاجی چه طرفه اش بشکست ✽ اما حسب اقتضای قضا
که سید سعادت آثار بزندان رفت کیا سیف الدین بن افراسیاب را که ولی عهد بود در [illegible] گرفته برد و مردم آنجناب را
بروی آورده [illegible] شریف که قریه او بود رسانیدند بعد ازین واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر گرم متابعت سید
قوام الدین [illegible] ابواب محبت آنجناب بر روی خود گشادند در مقام فرمانبری نشستند و افراسیاب از
مشاهده این حال بی تحمل شده در شهور سنه ستین و سبعمایه که مدت دو سال از طلوع دولتش در گذشته آفتاب اقبالش
بسر زوال انتقال فرموده با اکثر فرزندان و جمعی کثیر از لشکریان بعزیمت گرفتن سید قوام الدین متوجه قریه [illegible] شدند
و سید ازین حال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخت و در دفع و مدافعه آمده [illegible]
در مرغزاری که در اطراف آن اشجار درختان [illegible] ساخته بود [illegible] آب در حوالی موضع [illegible]
و چون [illegible] منزل [illegible] رسیده که سوار [illegible] بر آن عبور [illegible] گشته
[illegible] افراسیاب بدان موضع رسید فرمود که اصحاب برسید که یاران او تیر باران کردند و درویشان تیر
[illegible] بر ده [illegible] بر اول بر هدف مراد [illegible] افراسیاب سید [illegible]
[illegible] سید قوام الدین [illegible] حمله کردند و بسیر
افراسیاب [illegible] در آن معرکه [illegible] منهزم گردانیدند [illegible]

از عقب گریختگان تاخته بسیاری از ایشان را طعمه تیغ بیدریغ گردانیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و اتباع او وقت وقعه برگشته
چون آن احوال مشاهده نمودند بر اسپان تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آن ملک جان بدر کشیده
از آن کوه بر سمت رستمدار شتافتند و آن زمستان در پناه دولت ملوک کاوباره گذرانیده از رستمدار بشیراز و خراسان رفته
تا زمان استیلای امیر تیمور گورکان در دار السلطنت هرات متوطن بودند **ذکر سلطنت جناب سیادت مآب سیادت**
حضرت مسبب الاسباب چون از مسبب مجاری اعمال سید خود گرفتار گشت و سپهر ستیزه‌کار از مقام مخالفت جدال باز
درگذشت قدوه اولاد ائمه هادین سید قوام الدین با اولاد عظام و احباب کرام در آمل تشریف برده بر توالی نفحات
را انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و عناد و شیوه ظلم و فساد منسوخ گردانیده مبانی دین مبین و قواعد شرع
مبین مستحکم ساخت آستان هدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شده درگاه خلایق پناه او ملاذ کافه
و اعاظم طبرستان گشت و بعد از فتح آمل ببرکت همت ساری و کوهستان مازندران را بضرب تیغ و سنان در حیطه
تصرف آورده و قلعه فیروزکوه را بعد از محاصره و مصالحه گرفته آبادان کرد آنگاه پسرش سید فخرالدین با لشکر جرار بر رستمدار
شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت را مفتوح ساخت و قلعه نوره و کجور و سایر قلاع آن دیار تسخیر نموده ربقه
انقیاد بر اراحت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجه کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال
در ولایت بارفروش ده پهلوی بر شیر ناتوانی نهاده در ماه محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمایه رخت هستی بباد فنا داد
و بعد از وی سلطنت آن دیار باولاد امجاد و اعقاب عالی نژادش تعلق گرفت و بعنایت واهب العطیات
علم دولت آن سادات صاحب سعادت سالهای فراوان صفت ارتفاع پذیرفت ابتدای سلطنت سید قوام الدین
در سنه ستین و سبعمایه بود و چون هشت سال باقبال گذرانید وفاتش روی نمود و تا سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه
که سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین تالیف کتاب طبرستان را
باتمام رسانید سلطنت مازندران در آن خاندان بود حکیه تا غایت تاریخ هجرت جمادی الاخری سنه تسع و عشرین
و تسعمایه سید انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه روی نموده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم **گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین اتفاق افتاده و ذکر فوت آنکه الی یوم القیام ...**
چون خازنان قضا و قدر از خزانه تؤتی الملک من تشاء خلعت سلطنت ولایت آمل را در اقامت قابلیت سید
قوام الدین پوشانیدند و افسر بزیور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق مبارکش نهاده فرمان واجب الاذعانش
در آن ملک نفاذ گردانیدند اولاد عظام خود را جمع آورده بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرمود که مناسب

چنانچه

چنانست که یکی از شما باسم سروری موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملک و مال نظام پذیرد ایشان
عرض نمودند که ما همه فرمان برداریم از مقتضای رای صواب نمای تو تجاوز جایز نشماریم سید قوام الدین پسر
بزرگتر خود سید عبدالله را بریاست نامزد کرده آنجناب جواب داد که نزد من محراب طاعت و سجاده
ورع و بای فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد مناسب آنکه دیگری از برادران متعهد این امر
گردد و آنگاه دیگری پسر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین بقدم پیشوای برادران را متکفل گشته
در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمایه ریاست آمل را به برادر خود سید رضی الدین تفویض نموده جهت
سایر برادران از مملکت مازندران مواضع تعیین کرده ایالت ساری را باسم خود طلب زده و چون
کیا فخرالدین جلالی که در آن زمان که در ساری بر مسند حکومت متمکن بود کیا گشتاسف که در قلعه توجی ایالت
می‌نمود از استقلال سادات در ولایت آمل و قسمت مازندران خبر یافتند لشکر جمع آورده و مستعد
مقاتله و مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و بمنزل بابل رود را معسکر ساختند و از آنجانب سید قوام الدین
با رایات هدایت قرین و سپاه ظفر آیین بر جلالیان شتافتند و از جانبین مردان نبرد تاختند و چون
یکدیگر را حوصله رزمگاه تنگ ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزید توجی رفته سلسله جمعیت ایشان
از هم گسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروشده فرود آمده در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت شعار
جمع آمدند و کیا گشتاسف جلالی آغاز مکر و تزویر در آمد و یلی دولتی را که موسوم بجس دولت بود با دو نفر
از جدابیان جلالی بوعده زر و خلعت فریفت تا متعهد قتل شاهزاده عبدالله شدند و با حیل رفته در خانه
آنجناب شتافتند و پیغام دادند که ما جماعتیم از اهل ... اراده داریم آستان سیادت آشیان در آمده
میخواهیم که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سید زاده عبدالله را بر وی کشش و تیغ در دست از خانه بیرون خرامیده
حسن دولتخواهی بر سر آن زبده اولاد خیر البشر رو و دیگران بضربات متعاقبه آنجناب را شربت شهادت
چشانیدند و ملازمان سید سعید از این حال خبر یافته و سلاح بر داشته از عقب آن بدبختان شتافته همه را
گرفته هلاک انداختند و بدستیاری تیغ آبدار ارواح خبیثه ایشان را بجانب دوزخ روان ساختند و این خبر
بعرض سید قوام الدین رسید و اولاد و ملازمان را جمع و فوج فوج آمده بتیغ انتقام از نیام کشیده
متوجه ساری گردیده و کیا فخرالدین جلال و کیا گشتاسف آنجناب را استقبال نموده کیا فخرالدین جلال
بمیدان قتال با جمعی و بعضی از ابطال رجال بقتل رسید و کیا گشتاسف منهزم گردیده و بر در کوه محکم

که عبور سپاه بران دشوار بود و بحبس حسبته باز متوجه جمع آوردن گشت و سید قوام الدین در آن منزل نزول اجلال
فرموده سید فخرالدین را بجانب ساری فرستاد تا بضبط قراین کیا فخرالدین جلال بپردازد و سید عزالدین
حسن رکابی با جمعی از لشکریان بر سر کیا گشتاسف ارسال داشت و سید فخرالدین شبی بیک
ناگاه بر بحاکلفان کیا گشتاسف دا لقلعه گریزانیده سالمًا غانمًا مراجعت نمود و موکب عالی قوامی نوبت
الکاه جناب سیادت شعار سپاهی جلادت آثار بپای حصار توجی رفته قلعه مرکزوار در میان گرفت و کیا
گشتاسف با هفت نفر از اولاد و قریب سیصد کس از اهل اعتماد اطراف حصار استوار کرده بمدافعه مشغول
شده و از جانبین تیر و سنگ نشد و عارستی و رشحات سحاب مبا... و باطل گشته عجب تقدیر مغت بسر
کیا گشتاسف بضرب تیغ تیز فتیل کردیدند و آخر الامر بحلقوم او تیر تیری رسید و از پای در افتاده و شخصی
علی کرما وه رودی نام خود را از باره انداخته کیفیت حال معروض سید نموده حصار کردانیده لاجرم اشارت
فرمودند تا یکبار عساکر نصرت شعار از اطراف آن حصار در آمده جنگ در انداختند و هم رفلو راندند و را
بزخم تیر و نیزه پاره پاره کردند و فتح میسر شده سید کمال الدین کا[ن]ه کیا گشتاسف در وقت جنگ کشته
کاهت بر ملک فخرالدین حسن بود چادری بر سر کشیده بدهشت بر سید زاده سلام کرده و گفت چون کیا
جلال اکرم از حد خود زیاده نهاده و بدست غدر برادر ترا از پای در آورده جبار شدیدالاقدام ایشان را
مستاصل کردانید اکنون احیا و کیان کشته هفت پسر من در این خانه افتاده است و من از وجه
جلال چند کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان را طریق سنت
تجهیز و تکفین کرده مدفون کردانیدند سید زاده کمال الدین از کمال تهور آن عورت تجمع و متملکات
او و دختران ش را بوی مسلم داشت و فرمود تا کیا گشتاسف و اولاد او را غسل داده آن کرباس کفن
کردند و بخاک سپردند بعد از فتح توجی از قرابتان و فرزندان کیا جلال هر کس مانده بود گریخته در اطراف حصار
متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفته در گوشه خمول ساکن شدند چون خاطر از مستوده ما تر از جانب
دشمنان در فراغت یافت حسب المقرر سید کمال الدین بساری شتافت و در ولایت از ولایات آمل و ساری مردم
مد و طلب فرمود تا خندق عمیق در گرد بلده ساری کنند و درون شهر عالی و حمام و دیگر عمارات طرح انداخت
و استادان نیز بنیاد کار کرده و در اندک آن آیه باهتمام انجامید چون دست از زندان تمام در حیطه
تصرف سادات عظام قرار گرفته سید کمال الدین از هر راه استخاره نموده متوجه قلاع و جبال آن ولایت گشت

بهر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده کلید حصار با ذخایر اموال که تمام مستوده
جلال سپردند مگر متوطنان قلعه فیروزکوه که کوتوال آن کیان جلال متمرد و دم از استقلال زده چون
در آن اوان ابتدا دم سردی دی محاصره آن دیار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نموده
در اوایل فصل بهار باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروزکوه شتافت و در این نوبت نیز آن مهم
منفصل نیافت و نوبت سیوم قوام الدین باتفاق اولاد سعادت قرین بپای قلعه فیروزکوه تشریف برد
و آغاز محاصره کرده کیا جلال متمرد مضطرب گشته سید علی کیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی
بود و آن اردو ایمن معتقد شریف مشرف داشت شفیع جرایم خود کردانید و طلب عهد و پیمان نمودند او آن
جناب شفاعت نمودند و از مضیق حصار بپای صدمت کاری بیرون و سید علی کیا مدعای او را بسید قوام الدین
رسانید و جناب سیادت پناهی بالت دستگاهی مواعد عهد و میثاق بپیمان را موکد کردانید و سید علی کیا
این خبر بحصار فرستاد کیا جلال بیرون آمد و شرف ملازمت سادات دریافته و با عیال و اطفال و اموال و
حیات خاصه خود متوجه ساری گشت و ایالت فیروزکوه بدیگری گرفت سید قوام الدین و اولاد بمنزل خویش
مراجعت کردند ذکر فتح ولایت استنداری و انتقال سید قوام الدین بجوار مغفرت حضرت پروردگار چون خاطر سادت
اثر نصرت شعار از ضبط حدود مازندران فراغت یافت سید فخرالدین بن سید قوام الدین بموجب اشارت
برادر خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبید با سپاه بسیار عنان عزیمت
بصوب رستمدار تافت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بمقاتله و مقابله اقدام نمود و در منزل میرانا
دشت تلاقی فریقین واقع گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخرالدین وزیده ملک قباد بقریه کرکشت
و از آنجا بکجور تقلیل کرده در فصل بهار وقت ظهور شکوفه سبزه او هر سید فخرالدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور
و ملک قباد با جنود کوهستان و رستمدار روی بمیدان قتال نهاده در منزل لکیران دو لشکر بهم رسیدند
جرب صعب روی نموده نزدیک بود که جنود مازندران منهزم کردند در آن حین از شصت قضا تیر جانگداز
بکردن قباد خورد و از اسب در افتاد و رخت بقا بباد فنا داد آنگاه جناب سیادت پناه با سپاه نصرت
دستگاه بپای قلعه کجور تشریف برد و چون کوتوال آن حصار دانست که قباد را چه پیش آمده امان طلبید و بانی
شتافت مفاتیح و ذخایر و خزاین تسلیم کرده بر این قیاس تمامی بلاد و قلاع دشت رستمدار بحیطه تصرف
سید قوام الدین قرار گرفت و در آن ولایت قاعده عدل و داد ممهد گشته اعلام شعار السلام صفت استقلال یافت بر

و سید قوام الدین موضع داباسان را دار الملک خویش ساخت و گرد آن موضع خندقی عمیق فرمود و قصر و حمام و باغ
خیر طرح انداخت و چون دوام و سادات جمیع ممکنات از مقوله محالات است و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات
مقارن آن حال که کوکب سعادت اقبال سادات مسعود و حصال به دروازه کمال رسید آفتاب حیات جناب سید
قوام الدین و آن حسیب نجیب میل نمود و مرض گرد بدو و اولاد کرام و احفاد عظام آن سید عالی مقام که این خبر شنیع
فرمودند از مفارقت خود نصیحت کرده به بارفروش ده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند
و سید ایشان را مشمول نظر اشفاق گردانیده و به سلوک طریق زهد و تقوی شریعت غرا و ملت بیضا ترغیب نموده
لوازم نصیحت و وصیت به تقدیم رسانید و سید کمال الدین را وصی ساخته در محرم الحرام سنه ۷۸۱ به ریاض رضوان
خرامید فرزندان عالی مکان آن سید عظیم الشان بعد از آنکه لوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت و سوگواری اقدام
نمودند نعش او را از بارفروش ده برده روش گرفته با آمل بردند و به مقتضای سنت خیر البریه علیه و آله افضل السلام و التحیة
به خاک سپردند و بر سر مرقد مشرفش قبه عالی بنا کردند **عدد اولاد امجاد سید عالی نژاد** به اتفاق جمهور اولاد ذکور سید
مغفور چهارده نفر بودند بدین ترتیب سید عبدالله که بخنجر جفا جابان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری
و وصی پدر بود سید رضی الدین که در آمل حکومت نمود سید فخر الدین که در رستمدار کامیاب گشت سید نصیر الدین
که بعضی از قصبات و ولایات آمل تعلق بوی میداشت سید ظهیر الدین که نواحی میان رود که توابع و داخل آمل است
رایات ایالت برافراشت و سید زین العابدین و سید علی و سید یحیی که در زمان حیات پدر از قصبات ساری
بدیشان متعلق بود و سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساری است ریاست می نمود و چهار پسر دیگر سید
قوام الدین در صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان **ذکر پریشانی احوال سید قوام الدین به سبب استیلا
لوای دولت صاحب قران ظفر قرین** چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود فارغ شدند به دستور
سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده سید کمال الدین به ساری رفت و سید فخر الدین به رستمدار مراجعت نمود
و سایر برادران به مقر خود شتافتند تا زمان توجه حضرت صاحب قران تیمور گورکان به جانب مازندران ایالت و ولایت
را شان بوده و در سرانجام و تعیین مهمات سپاهیه آن حضرت به هوای اسکندر شیخی و لوای سایب هلالی که پدر و اقربای او
مرتبت اتباع سادات کشته شده بوده به جانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین از این معنی وقوف یافته
پسر خود را سید غیاث الدین با تحف و تبرکات ملازمت آستان صاحب قران کشورستان فرستاده در باب
اطاعت و انقیاد خود سخنان نیازمندانه پیغام داده چون آن حضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان

ملازمت

ملازمت شتابد به نظر شفقت در سید غیاث الدین نگریست ملکه او را مقید ساخته کوچ بر کوچ به جانب مازندران نهضت
فرمود و در آن زمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک گاوباره بود از حدود رستمدار به حکمت
نیابت سادات می اندیشیدند که مبادا او نیز ملازمت امیر تیمور گورکان رود و مأخذ اسکندر شیخی در تیغ فتنه و
فساد سعی نماید لاجرم قاصدان سخن دان پیش سعد الدوله فرستاده حکومت ولایت رستمدار با وی گذاشتند و او را سوگند
دادند که بر این خلاف نکرد و اما چون حضرت صاحبقران به گرگان رسید سعد الدوله عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده
باردوی همایون ملحق گردید و سادات در بحر اندیشه فرو رفته چاره کار آن دانستند که قلعه ماهانه سر را که داخل ولایات آمل است
ضبط ساختند و تمامی اموال و ذخایر را از ساری و آمل بدانجا نقل کردند و لشکران ولایت را جمع کرده دل بر محاربه نهادند
و در روز دوشنبه ۱۶ ذی حجه سنه ۷۹۴ الهجری قراطوغان قراولان حضرت صاحب قران و سادات عالی مکان بهم رسیده
لشکر مازندران را منهزم و پریشان به سادات پیوستند و ایشان با تمامی جنود به قراطوغان رفته دو روز متعاقب مقابله و
مقاتله دادند شاه و شرف و خوب قیام نمودند و بسیاری از سپاهیان مازندران کشته گشتند تسلیم قلعه ماهانه سر گریخته
و در روز دیگر اسکندر شیخی که در اول صاحبقران ظفر قرین بود و سادات اتفاق نموده و در برابر حصار ماهانه سر فرود آمده و اولاد
سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت از قلعه بیرون نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی را به تیغ بی دریغ بگذرانیدند
و حتی خواجه و الشیخ علی بهادر که از عظمای امرای صاحب قران هفت کشور بود زخمها بر سر رسیده مازندرانیان منهزم
گردانیده و قلعه را مرکز وار در میان گرفته مدت محاصره دو ماه و شش روز کشید آنگاه سید کمال الدین و برادران مضطر
شده و جانب مصالحه گشته سید کمال طویل و سید ... را که در سلک امرا انتظام داشتند با تحف و هدایا از شهر بیرون فرستاده
امان طلبیدند و حضرت صاحب قران دو سید عالم مشمول عواطف و مکارم ساخته و سید غیاث الدین ولد سید
کمال الدین را از بند نجات داده و فرمود که همراه ایلچیان به قلعه رفته پدر و اعمام خود را عنایت پادشاهانه امیدوار
گردانند و به مجلس همایون رسانند و سید غیاث الدین موجب فرموده عمل نموده در بیست و ششم ذی حجه مذکوره سادات حاجب
سعادات به پای اضطرار از بام ماهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجا به بارگاه صاحب قران ظفر لوا شتافتند و
آن حضرت به تعظیم ایشان قیام فرموده همه را رخصت جلوس ارزانی داشت آنگاه سید کمال الدین را به سوء خبث و فساد
اعتقاد سرزنش کرده و در برابر سخنان درشت بر زبان آورده و امیر تیمور گورکان در غضب شده و فرمود تا سادات را
با اتباع از مجلس بیرون بردند و در برابر بارگاه بنشاندند و در این حال اسکندر شیخی با نوره عرض کرد که این جماعت پدر مرا
کشته اند مرا بسپارند تا قصاص نمایم صاحب قران عالی جناب جواب داد که ملک طوس نیز می باید حاضر گردد تا ازین

هر کس که خونی وی باشند باو سپارند و هر که خونی تو باشد باو تسلیم نمائیم و چون سعدالدوله بملازمت رسید و حضرت
صاحب قران از وی کیفیت حال پرسید جواب داد که ما هیچ یک از مخادیم که بجهت شرع شریف ثابت میتوانیم ساخت که
خون آبای ما ریخته اند دعوی قصاص نمائیم دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرفند و هر کس در
قتل ایشان سعی نماید بلعنت ابدی مخصوص خواهد شد امیر تیمور گورکان چون این سخن شنود ملک سعدالدوله را گفت رحمت بر
تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندر شیخی که مرا همعنان مخالفان خواست که بنار جحیم رساند
آنگاه سادات را بیکبار امان داده از اتباع ایشان قریب هزار کس کشت و نقل اموال و خزاین فرمان داده و لشکر فیروزی
اثر بجانب ماوراءالنهر شتافته یک لحظه تمامی جهات سادات و سپاهیان و رعایا و مازندران بباد غارت و تاراج رفت
سید ظهیرالدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود و سید ظهیرالدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود و سید
نصیرالدین که در آن وقت دوازده ساله بوده اند شنیده ام فرمود از اموال خاصه پدرم سید کمال الدین آنچه بخزانه
عامره امیر تیمور گورکان انتقال یافت ششصد هزار تنگه سفید و دویست هزار تنگه سرخ بود و از طلاآلات صد و بیست
هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام سیصد هزار و سایر اشیا را براین قیاس باید کرد و چون حضرت صاحب قران
خاطر خطیر زین الامور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برد و از آنجا ایشان را با جمعی از معتمدان
از راه بدرقه ماوراءالنهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام الدین سید کمال الدین و سید رضی الدین
و سید ظهیرالدین و بعضی از بلاد ماوراءالنهر وفات یافتند و سید فخرالدین در کاشغر بجوار رحمت ملک اکبر پیوست
و سید زین العابدین در سمرقند از جهان محنت فرجام انتقال فرمود و هو الغفور الودود گفتار در بیان بعضی از حوادث مملکت
ساری و ذکر ایالت سید علی ساری چون امیر تیمور گورکان از روی غلبه و قهر سادات مازندران را بماوراءالنهر کوچانید
مملکت ساری بجمشید قارن غوری و ملک سعدالدوله طوس بایالت رستمدار سرافراز شده و اسکندر شیخی در ولایت آمل
حاکم گردیده و در سنه خمس و ثمانمایه حضرت صاحبقران رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری از شمس الدین
غوری باز گذشت و در سنه سبع و ثمانمایه که حضرت صاحب قران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر
شیخی یاغی گشته در وادی عصیان سلوک نمود و بعد از آنکه مهم اسکندر شیخی بنوعی که در ضمن قضایای صاحب قران مظفر لوا
مذکور خواهد گشت بتفصیل انجامید ایالت ولایت آمل بسید علی بن سید قوام الدین تعلق گرفت و آمل شتافته پرتو عنایتش بر وجنات
احوال ساکنان آن مملکت یافت و در هنگامی که آفتاب اقبال صاحب قران بسرحد زوال رسیده از احفاد سید قوام الدین
هر کس که در ماوراءالنهر و خراسان بود بدارالسلطنه هرات آمد و بعد از وصول ملازمت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا

اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون باسترآباد رسیدند مرگ پادشاه که حاکم آن بود
سادات شنیده بودند و چون خبر بساری رسید اشراف و اعیان آن ولایت بحمایت سادات هجوم کردند و ملک ناگاه
ایشان را شتافتند و شمس الدین غوری را بقتل رسانیدند و جهت مخلص مخادیم خود را خاطر بسفر استرآباد فرستادند و کیفیت
سید علی بن سید کمال الدین که در آمل بود عرضه داشت کرده روان شدند و از مردم آمل نیز بسیاری در ساری
چون این خبر بپادشاه رسید و سادات را از صبح [illegible] بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب مازندران
روان گردانیدند و مردم ساری بیاری حضرت باری در اثنای راه باولاد سید قوام الدین رسیده و دست و پای
ایشان بوسیده و مضمون این بیت بعرض رسانیدند * الحمدلله که مردیم و بدیدیم * هر آرزو که داشتیم در سینه
و آن فرقه واجب التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمایه بساری در آمدند و بعد از چند روز رضی الدین بن سید قوام الدین آمل
و سید علی بن سید کمال الدین پیغام دادند که در وقت قسمت ولایت موجب صواب دید [illegible] اهل حق
گرفته بود و سید کمال الدین در ساری حکومت می نمود الحال آن است که همان دستور مرعی سید علی جواب داد که مراد این
مضایقه نیست اما چندین صبری باید کرد که خبر قتل شمس الدین غوری بشاهرخ میرزا رسد و معلوم شود آنحضرت از این حرکت
کدام اختیار واقع شده و در مسکن [illegible] و من کس بدرگاه فرستاده ام [illegible] بدو و جهت آن ایام خاصه سید علی
[illegible] واجب الاذعان آورد مضمون آنکه [illegible] ساری و اهل [illegible] سادات بزرگوار باید که [illegible]
شمس الدین غوری را بواسطه هجوم عوام اتفاق افتاده ما بود آنگاه سید علی بساری در رفت و برادر خود
سید غیاث الدین [illegible] آمل [illegible] سید قوام الدین که [illegible] موصوف بود از علامات کم آزاری
از هر کس [illegible] سید علی بن سید قوام الدین [illegible]
ورع و تقوی انصاف [illegible] اتفاق کردند و [illegible] سید علی ساری عرضه داشت کردند سید قوام الدین را
[illegible] سید علی [illegible] اهل [illegible] سید علی در آمل [illegible]
انصاف [illegible] سید [illegible] حاکم [illegible] از [illegible] کیلان [illegible]
در آورد و بعد از سید علی آمل [illegible] اغوای سید غیاث الدین و سید کمال الدین بسید علی ساری استمداد کرده و از آمل
بیرون خرامیده و در موضع سرو کلان منزل گزیده [illegible] سید قوام الدین و قرب ده هزار مرد [illegible]
جمع گشتند سید علی ساری چون از این معنی خبر یافت مانند شیر خشمناک با هزار سوار [illegible] از جنگل ساری بیرون آمده
سید علی آملی [illegible] و جمعی از تیغ بیدریغ گذرانیده بر خاک هلاک انداخت اما چون اعدا بسیار بودند کار [illegible]

بود منهزم شده روی باسترآباد آورد سید غیاث الدین و سید رضی الدین ولد سید کمال الدین را در ساری بر مسند ایالت نشانده
بهرکس مغرور شود بازگشت اما سید علی ساری چون باسترآباد رسید برادر دیگر خود سید نصیرالدین که جد مؤلف تاریخ طبرستان است
برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و برکات مصحوب او ارسال داشته لشکر طلبید و سید
حمایت سلطنت ایشان شتافته کیفیت واقعه معروض گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان
با تمامی سپاه جرجان متوجه مازندران گردیده و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام بجای آورند اما قبل از آنکه این لشکر
سید علی ساری رسید شمس سید شرف الدین بن سید قوام الدین از برادر خود سید علی آملی جدا گشته باسترآباد
آمد بسمع شریف رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بموضع خویش رفته اند و سید علی مرتضی با اندک مردمی در
ساری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشتغال دارد مجرد سعی جز توجه شما از ساری میگریزد و لی آنکه سپاه و بیگانه
دخل و جهد مقصود بحصول می پیوندد و بنابر آنکه و بنابران سید علی با دولت کس از مسالک ... روی بساری
نهاده و چون بساری رسید سید مرتضی در حمام خبر وصول برادر شنید و از غایت وهم سر برهنه بیرون دوید و ... هزیمت
منهزم گردید و ایک برادر خود سید عبدالله نام سوادکوه رفته بشیراز شتافت و بعد از آن ولایت وفات یافت و سید علی
مظفر و منصور در ساری درآمده و ... برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال داشت و رقم عفو
بر جریده جرایم مخالفان کشیده و بواسطه وفور حسن خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما سید علی آملی در مخالفت بود
در سنه اربع و عشر و ثمانمایه در رودبار یا قلعه یزدان بار دیگر میان آن دو علی نام مقابله واقع شده و سید علی ساری ظفر یافت
و سید علی آملی فرار نموده برستمدار شتافت و سید علی ساری با آمل درآمده بار دیگر آن ولایت را بسید قوام الدین بن سید ... داد
و بنفس نفیس روی توجه بساری نهاده و در سنه ست و عشرین و ثمانمایه سید علی آملی بمدد ملک کیومرث رستمداری
نوبت دیگر علم نوبت بجانب آمل برافراشت و چون خبر بسید قوام الدین رسید بی شایبه توقف فرار نموده و شهر و ولایت
واگذاشت و سید علی با آمل درآمده بنابر آنکه در آن زمان سید علی بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما بعد
از آنکه صحت یافت بار دیگر با بعد و سید قوام الدین درآمده و ایلچی نزد سید علی آملی فرستاده التماس حضور نمود و سید علی
رفتن بساری قبول نفرمود و سید علی از آمل شتافته بر مسند حکومت نشست و بعد از انقضای شش ماه سید علی ساری
علت اسهال گرفتار گشته چون این خبر بسید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل ... بجانب آمل ایلغار فرمود و
علم او بر موضع میان رود برافراخته سید قوام الدین از غایت بی دلی و ... پای در رکاب آورده ...
در هیچ مقام قرار نگرفت و سید علی آملی بشهر درآمده بواسطه این قدوم امور ملک و ملت سمت رواج و رونق پذیرفت

و در اواخر سنه مذکوره بحضرت باری مرض سید علی ساری روی در ازدیاد نهاده و چون وقت رحلت رسید پسر خود
سید علی مرتضی را ولیعهد کرده بنابر عذری که از جانب سید غیاث الدین داشت خاطر بر حبس او قرار داده
و برادر خود سید نصیرالدین را با فوجی از سپاه بگذرگاه ... فرستاده سید غیاث الدین را با عیال و اطفال خود
بساری آورده محبوس گردانیده و بعد از آن دو سه روز سید علی بجوار رحمت ایزدی انتقال فرمود و مدت سلطنتش
پانزده سال بود **ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت و ... ایام دولتش بوجهی که از ... الخبیر**

سید مرتضی بر مسند ایالت ساری نشانده و آمل رفته از سید علی آملی

سید نصیرالدین بن سید کمال الدین بعد از فوت برادر زاده خود و سایر سادات ... بیعت او ...
و مقتضی الزام مراعات کرده و از روی اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلا شایبه مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود اما
ولا سید مرتضی اسکندر روز افزون را که سابقا نوکر سید غیاث الدین بود تربیت فرموده زمام امور ملک و مال را در
قبضه اقتدار او نهاد و اسکندر بنابر قهری که از سید غیاث الدین داشت در طوفی خاطرشان جناب مرتضوی کرده
مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر را پیغام فرمود تا باین ... ابن عم مامور می باید کرد
و اگر قبول ننماید او را بقتل می باید رسانید و سید مرتضی سخن سید اسکندر را ... در میان نهاده و آن ضعیف ...
حرکت انکار بلیغ نموده و کیفیت حال بوالده سید نصیر پیغام فرموده و آن مستوره آن قیل و قال با فرزند در میان
نهاده سید نصیر علی الفور ... بود رفت بنا علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت
واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع معارک سید نصیر شکست یافت و در کرت سیوم از موضع ... که
محل اشتعال نیران قتال بود منهزم بصوب گیلان شتافت و چون بولایت سپاه کلاره رود رسید سید محمد کار
کیا که حاکم آن بلده بود سید نصیرالدین را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت و غریب نوازی بود بتقدیم رسانید
و سید نصیر روزی چند آنجا بسر برده داعیه داشت که نزد سید رضی کیا که کلان تر حاکم گیلان بود بلاهیجان رود اما
در آن اثنا شنود که میان سید علی آملی و سید مرتضی غبار نقار ارتفاع یافته و سید مرتضی سید علی را از آمل بیرون
تاخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا علی در قریه ... نشیمن دارد و در انتظار لطیفه
غیبی روزی میشمارد بنابران سید نصیر خیال فرمود که بسید علی پیوندد و باتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران
گردد و عیال و اطفال انتقال را بهمانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قریه مذکوره سید علی آملی ...
عهد و پیمان در میان آمده متوجه آمل گشتند سید قوام الدین از این خبر آگاه شده و ... برق و باد بساری
فرستاد و تعقیب توجه سید نصیر و سید علی پیغام داد و سید مرتضی از ساری شب در میان آمل آمده و سید علی و سید نصیر

از تنجیا این خبر متوجه قری کنار شدند و در آن موضع لشکر ساری و آمل به ایشان رسیده بار دیگر حرب از طرف سید علی و سید ظهیر اتفاق
و هر یک از آن دو سید در حد دو گیلان با رونق خود پیوستند و پیش از این واقعه در شش نوبت دیگر سید علی با لشکر مردی آنجا
که مجتمع بودند جدا از اهل ناحیت مأثری خورده و بار دیگر نیز حرب برافراخت و چون با رونق خود پیوست بعد از آن ایام به توفیق که
وضو ساخته مجوس است که بنماز مشغول شود از پای درافتاده و روی بریاض رضوان نهاده و در ماه صفر سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه
سید مرتضی ساری نیز دعوت حق را اجابت نمود و تخت حکومت بدرود کرده و در شوال سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه سید نصیر
بیست و این مرحوم مدت سید مرتضی هفده سال کشید

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنابر اقتضاء قضا

چون از سید مرتضی غیر سید محمد ولدی نماند مردم ساری بر سلطنتش
اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته بود و در ایام دولت ابواب عدل پروری بر مردم بگشود و از نیک
دانا وانه اموال رعایا بقدر امکان و اجتناب میکرد با آشنا بیگانه بر رسم عواطف و مراحم کار می آورد با مشرب قم و شراب مدام
و به شستن بریط بساط عیش و نشاط می کاشت و در اوایل ایام اقبال سید محمد سید غیاث الدین بن سید کمال الدین در
محبس وفات یافت آنجناب اولاد شش را مطلق العنان گردانیده و بعد از آن او وفات والی آمل سید قوام الدین [illegible]
[illegible] سید کمال را آمل حاکم گردید و سید محمد را از عنایت پنج پسر که هر یک شایسته مسند شاهی بودند در وجود آمدند و چند
ولایت ساری بجمع ایشان وفا نمی نمود [illegible] روزافزون بعرض همایون رسانید که مناسب آنست که سید
کمال الدین بن سید قوام الدین را از ایالت آمل عزل نمائی و یکی از مخدوم زادگان بجایش نصب فرمائی تا توسعه در امور کار توجه شود
و سید محمد این امر مستحسن شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او دید که سبب طلب چیست [illegible]
[illegible] که عم من سید مرتضی خیال فتنه انگیزی دارد و اگر [illegible] مشتاب [illegible]
دریست که مرا کمال خود بگذارند سید محمد از شنیدن این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر [illegible] آمل فرستاده
التماس حضور سید کمال الدین نمود و سید کمال الدین این نوبت مافی الضمیر خود را ظاهر ساخته گفت تا آنکه یکی [illegible]
سید رضی الدین در حیات باشد املیان راضی نخواهند شد و دیگری در این ولایت حاکم گردد مناسب آنکه از سر این
خیال درگذرند و بعضی دانند که حیله بهرام از پیش نخواهد رفت چون این خبر به سید محمد رسید با لشکری و سید کمال بعد از انجا
انهدام یافته بتنکابن شتافت و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن دیار بود بحوصله تنکابن رود مقیم شد و سید محمد آمل را
به پسر بزرگتر خود سید عبدالله ارزانی داشته بساری بازگشت بعد از آن بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشراف و
اعیان آن سرزمین رعایت عهد وفا نموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند جهت اعلام این معنی به تنکابن رود

فرستادند

فرستادند آورده حکومت و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی از بند بیرون آورده حکومت آمل را
نامزد او گردانید و او را لشکر داده بدفع برادرزاده مأمور گردانید سید کمال الدین در آن زمان در موضعی که نقابین
آباد و شب مشهور است نشسته بود [illegible] سید مرتضی به انجا رسید و بین الجانبین نایره قتال اشتعال یافت
و در آن حین سید ظهیر که از کیفیت حادثه خبر یافت از عقب سپاه سید مرتضی درآمد بنابرآن سید مرتضی منهزم گشته
تا ساری در هیچ مقام آرام نگرفت بعد از آن سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لائقه نزد امیر هندو که حاکم جرجان بود فرستاد و
[illegible] و امیر هندو که با لشکر جرجان و قومس بسیاری شتافته از آنجا در موافقت سید محمد روی با آمل نهاده
مردمان میان ایشان و سید کمال الدین جنگی سخت واقع شده بسیاری از املیان بر خاک هلاک افتادند و لشکر سید
منهزم گشته سید ظهیر [illegible] ثبات قدم نمود بعد از آنکه چند زخم بر او رسیده بود سید کمال الدین عمل کرده به جانب آمل برگشت
و چون امیر هندو و سید محمد نزدیک آن بلده رسیدند آن دو سید مصلحت توقف ندیده بر رستمدار شتافتند و در آن مقام
میرزا نوازش [illegible] سید محمد و امیر هندو سید مرتضی را که در آمل بر مسند حکومت نشاندند و هر یک به مستقر دولت خود
بازگشتند آنگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که شما عم و مخدوم منید آنچه بین الجانبین واقع
شده بواسطه آن بود که سید محمد متوجه است که ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون امید آنکه تخفیف
فرمایند [illegible] در سلک خدام انتظام نمایم سید مرتضی این معنی را قبول نمود و سید کمال الدین با آمل رفت و سید
مرتضی با او در کمال شفقت و مرحمت سلوک فرمود اما چون مردم آمل بالطبع مایل بسلطنت سید کمال الدین بودند بعد از
ایام بروی تیغ شد و قصد سید مرتضی بر مافی الضمیر املیان اطلاع یافته بگیلان گریخت و در قریه تنکه ساکن شد و سید
کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده با تسمات سپاهی و رعیت مشغول گشت و بعد از چندگاه سید مرتضی با ملک کیومرث
رستمداری اتفاق نموده لشکر با آمل کشید اگرچه تخت او را علیه دست داد اما با آلاخره منهزم گردید و سید کمال الدین
گریختگان را تعاقب فرموده و قریب هفتصد کس از مردم رستمدار را بتیغ بیدریغ بگذرانید و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه
سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنابر سنه های املیان از رستمدار بدان جانب شتافت و بعد از وصول
بر مسند حکومت نشست [illegible] قیام نمود و مردم [illegible] ملاهی و مناهی زجر فرموده و در سنه ست
و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری بجوار مغفرت باری انتقال کرد و او هژده سال در منصب مهام سلطنت شرایط اهتمام
بجای آورد

ذکر سید عبدالکریم

عبدالکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن قرایوسف
ترکمان بود و چون این خبر شنود از برق و باد سرعت سیر استعار کرده بعد از یک ماه از فوت سید محمد ساری سید

واقربا دولت بر سر نهاده به بسط بساط عیش و نشاط مشغول کرده و در اوایل حکومت او سید مرتضی در آمل فوت شد و پسرش
سید شمس الدین قایم مقام گشت او نیز در شرب تقلید سید عبد الکریم کرده روزنامه زهد و تقوی در نوشت لاجرم
هرج و مرج باحوال مازندران راه یافت و فی الفور امن و امان سلامت از آن دیار سفر کرده و شرر شر بر ناصیه [illegible]
تافت و مقارن آن احوال سید شمس الدین فوت شده سید عبد الله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید
قوام الدین در آمل علم گشت و متمکن گشت چون سید عبد الکریم نه سال باقبال بگذرانید او نیز مانند دیگران عالم آخرت
منزل گزیده و پسرش سید عبد الله قایم مقام کرده و در زمان ایالت سید اسد الله علی بن بهرام بن [illegible]
فزون صاحب اختیار ملک و مال مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدی بسیاری نمود و خاوران سادات بابلکانی که [illegible]
از امثال و اقران امتیاز داشتند هجوم کرده روزی در [illegible] ساری علی بن بهرام را گرفته و گردن زده و در [illegible]
در پایش [illegible] تا بلده ساری [illegible] آن جا [illegible] و سید عبد الله از غایت شفقت [illegible]
ارتکاب ملاهی و مناهی از [illegible] امثال این امور [illegible] و علی بن بهرام را [illegible] لاجرم پریشانی مردم
مازندران [illegible] سید عبد الله از [illegible] و سید مرتضی متوهم شده [illegible]
در [illegible] آن [illegible] الدین [illegible] سید کمال الدین بن سید محمد [illegible] در زندان [illegible]
[illegible] سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز [illegible] ربیع الاول سنه اثنی و سبعین [illegible] اتفاق نموده [illegible]
وقتی که سید عبد الله در حمام بود [illegible] قدم جلادت پیش نهاده [illegible] آب [illegible] آتش [illegible] رخت [illegible] باد فنا بر داد و مدت
دولت عبد الله مقتول هفت سال بود و در سال [illegible] میرزا سلطان ابو سعید بجانب آذربایجان شتافته پسر سید
عبد الله سید عبد الکریم در سن چهار سالگی ملازم موکب همایون می بود ذکر دولت سید زین العابدین و بیان [illegible]
[illegible] چون سید زین العابدین کار سید عبد الله [illegible] ساخت و بر مسند ایالت ساری
متمکن گردید علم اختیار برافراشت اکثر مردم مازندران با وی بیعت کردند اما سادات بازداری طریق مخالفت سپردند و [illegible]
[illegible] کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلطان گیلان بود [illegible]
[illegible] بدرگاه سلطان سعید روانه ساخت سید زاده عبد الکریم را طلبید و میرزا ابو سعید [illegible] سید سلطان محمد را
اجابت نموده [illegible] سال بود و بس [illegible] سید عبد الکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از [illegible] و سادات
بازداری بر او جمع گشتند و [illegible] امداد [illegible] سید [illegible] ولایت [illegible] و چون [illegible]
دو [illegible] سید عبد الله مقتول [illegible] طرف [illegible] و بر مسند [illegible] احوال آن آفتاب حیات

میرزا سلطان ابو سعید [illegible] کرده و ابونصر حسن بیگ ملک عراق و آذربایجان را بحیطه تصرف در آورده و والده
سید عبد الله مقتول با دو پسر [illegible] کیفیت شهید شدن سید عبد الله و اضطرار پسرش سید عبد الکریم
بموقف عرض رسانیده و امیر حسن بیگ [illegible] آن ضعیفه ترحم نموده [illegible] طبرستان [illegible]
و نشان واجب الاذعان [illegible] کرد سپاه گیلان و رستمدار [illegible] سید زاده عبد الکریم قیام نمایند و
او را بملک موروث رسانند بعد از وصول نشان بگیلان [illegible] کارکیا سلطان محمد [illegible]
سپاه [illegible] بود و با فوجی از سپاه گیلان [illegible] عبد الکریم گردانید ملک اسکندر بن ملک کیومرث رستمدار
نیز [illegible] جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت و سید عبد الکریم متوجه ساری گشته سید زین
العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده [illegible] و سید عبد الکریم [illegible]
رستمداریان رخصت مراجعت ارزانی داشت روزی چند از سلطنت سید عبد الکریم بگذشت [illegible]
از ساری [illegible] سید زین العابدین [illegible] زین العابدین [illegible] تمام یافته [illegible]
جنگل [illegible] اطراف [illegible]
ساری این خبر شنودند باتفاق سادات [illegible] گیلان [illegible] بدان طرف ساختند
و چون [illegible] سید زین العابدین و سید [illegible] منهزم ساختند
و سادات بازداری [illegible] سید عبد الکریم را [illegible] ساری
[illegible] سید زین العابدین [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] بیرون آمده با سید ملاقات کرد و [illegible] بقلعه رفته روز دیگر سید [illegible]
[illegible] لشکر گیلان [illegible] بگیلان روان گردیده و چون [illegible] رستمدار
رسید [illegible] سید زین العابدین [illegible] سلطان محمد در قلعه [illegible]
و در خلال این احوال برادرزاده سید اسد الله [illegible] ابراهیم بن سید رضی الدین [illegible]
و با سید زین العابدین موافقت کرده [illegible] سادات
بازداری سید زاده عبد الکریم نیز [illegible] ولایت [illegible]
اسد الله [illegible] ساری [illegible]
زین العابدین نیز [illegible]

ابراهیم کوتاه کرده نزد سید اسد الله رفتند لاجرم سید ابراهیم از آمل به رویان رفته بملک اسکندر بن کیومرث پناه برد
آمل را تا مدتی نسبت بمیر زین العابدین مراسم اخلاص و دولتخواهی بجای آورد و سید ابراهیم بسید عبد الکریم ملحق گشته مراجعت
بیکبار راه گیلان در پیش گرفتند و بعد از وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشان را نوازش نموده و یراق داده بملازمت امیر
حسن بیک که در آن ایام تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را که از امرای خود بود همراه کرد ایشان نزد پادشاه عالیجاه رفت
عرض ملتمسات خود نموده امیر حسن بیک جواب داد که امیر زین العابدین هر سال صد وقر ابریشم از مال مازندران
بخزانه عامره میرساند اکنون اگر سید کارکیا سلطان محمد متعهد این مال میشود سلطنت آن مملکت را بنام سید زاده عبد الکریم
نویسیم و الا فلا و چون قبول آن تعهد ابریشم ننمود ایشان بگیلان باز گشتند و سید زاده عبد الکریم همانجا توقف نموده
سید ابراهیم بشهر ساری شتافت ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله و بیان بقیه احوال سادات آن دیار
[illegible] شیخ ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم ساخته نشان کرده اند که سید اسد الله را دو پسر بود حسن و حسین نام
و چون اسد الله حسین را دوست میداشت او را پوشیده برادر بزرگتر خود تقدیم می نمود حسن از پدر رنجیده بخدمت
سید زین العابدین رفت و بحکم من حسب کل ماء از بن امیر زین العابدین بر اسد الله غالب شده و مخاصمه سید حسین اسد الله
بابلکانی که صاحب اختیار بود فرستاده او را بگرفتن سید اسد الله مامور ساخت و حسین اسد الله موجب فرموده روی بمنزل سید
اسد الله نهاده طلبید سید اسد الله از روبه بازی زمانه غافل بود بآنجا شتافته فی الحال نوکران حسین اسد الله که صحبت در آن گشتند
و مقیدش ساختند و این خبر بسید زین العابدین رسید بآمل تاخت و خزاین اسد الله را تلف ساخته ایالت ولایت را
بسید حسین باز گذاشت و خود ببار فروش ده رفته سید اسد الله را همراه برد و بعد از سه چهار ماه از این واقعه سید
حسین اسد الله که در هزار جریب بود جنگی آغاز نمود و کسان بگیلان فرستاده استمداد از حضور سید عبد الکریم نمود
لاجرم امیر زین العابدین بن سید اسد الله را در بار فروش ده بمعتمدی سپرده خود بشکار رفت و در غیبت او مردم بارفروش ده
هجوم نموده سید اسد الله را از حبس بیرون آوردند و از رکاب او متوجه آمل گشته آملیان مقدم او را مغتنم دانستند و سید حسن
این حال مشاهده کرده بطرف جلاو گریخت و سید اسد الله بآمل آمده قاصدی بگیلان و دیگری بشهر ساری فرستاده
سید ابراهیم و امیر عبد الکریم را بیلغار تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار خود شتافته مردم بسیار
در آمل جمع آمدند و سید اسد الله قبل از آنکه سید عبد الکریم بآمل رسد با لشکر بساری حرکت آمده و امیر زین العابدین
مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب گریخت و سید اسد الله مغرور موفور در یک فرسخی ساری نشسته انتظار
سید عبد الکریم کشید او را پسند سلطنت ... بطرف آمل مراجعت نماید که بی آگاه سید زین العابدین تاخت

و نایره قتال

و نایره قتال اشتعال یافته سید اسد الله در اثنای کر و فر بسر پنجه تقدیر شده همان ساعت بحکم سید زین العابدین
شربت شهادت چشید و این واقعه در ذی القعده ... داده و سید ابراهیم چون حال بران منوال دیده بجانب آمل
بازگردید و مقارن وصول او سید عبد الکریم نیز بآنجا رسیده و سید ابراهیم لوازم خدمتکاری بجای آورده و اهالی
مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید عبد الکریم رفتند و سید حسین اسد الله نیز بخدمت مبادرت نموده
باتفاق روی بساری آوردند و چون از بار فروش ده بگذشتند نوبت دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی
ساخته بهزار جریب شتافته عبد الکریم بساری درآمده بر تود ولیکن بر وضعات احوال ایشان آن دیار تا فت مولف
تاریخ طبرستان گوید که تا اکنون که تاریخ هجری بجمادی الآخر سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه رسیده سید عبد الکریم
در ساری بر مسند ایالت متمکن است و سید ابراهیم در آمل مقام ... مستوطن و سید زین العابدین در هزار جریب
بسر میبرد و اولاد سید اسد الله سید حسین در ساری مقام دارد و سید حسین بهزار جریب نسبت با میر زین العابدین
شرط موافقت بجای می آورد و آنچه راقم حروف در وقت تحریر این تحقیق پیوسته آنکه تا غایت سنین هجرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم رسید سید عبد الکریم در قید حیات و در بارفروش ده بامر حکومت مشغولی
دارد و نسبت بخدام اعلی مقام لا تناهی لا زال ایام اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی شرایط اطاعت و دولتخواهی بجای
می آورد و سایر مواضع مازندران از حیطه التصرف اصحاب بیرون رفته و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون بر ولایت ساری
دست یافت و او نیز خود را در سلک ... کان آستان ملایک آشیان می شمارد کیفیت احوال سید زین العابدین
و سبب استیلای آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر حق شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید و التوفیق من الله
المجید ذکر استیلای سربداران بر ... کاربجور چنین آورده اند که در باشتین که قریه ایست از قرایه بیهق خواجه
بود در رعایت مکنت و ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله نسبش از جانب پدر بامام عالی مقام امیر المؤمنین حسین
بن امیر المؤمنین علی المرتضی صلوات الله علیهما منتهی میشد و از طرف مادر به یحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله
پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین امیر عبد الرزاق امیر وجیه الدین مسعود و امیر نصر الله امیر شمس الدین فضل الله
امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابو سعید بهادر خان اوقات میگذرانید و منظور نظر آن پادشاه صاحب تایید بود
و در آن زمان علی سنج خواقی که ابو مسلم لقب داشت و در فن کشتی گیری و تیر اندازی مهارت کامل حاصل نموده بود
ملازمت سلطان ابو سعید میکرد روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی باشد که با ابو مسلم کشتی تواند گرفت
امیر امین الدین که بنده را برادریست در خراسان عبد الرزاق نام که با ابو مسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال

سبب جهت آوردن امیر عبدالرزاق بخراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضای دو ماه آنجا بابا سر برابر علی رسانید و
شکل و شمایل مطبوع پادشاه عادل افتاد و بعد از دو سه روز امیر عبدالرزاق بیارا سلطانیه در آمده دید که کمانی
و مهره در طاق آویخته اند و از حقیقت آن امر استفسار نموده گفتند که فلان این کمان را آویخته است و شرط
کرده که هر کس از ایشان این کمان را زه کند زر بوی باشد امیر عبدالرزاق کمان را فرو آورده چنانچه شرط است بکشید و زر را
بستد و این حدیث بعرض سلطان ابوسعید رسید و عنایتش نسبت با امیر عبدالرزاق از پیشتر بیشتر گشت و در
تا ابو مسلم کمیت ابو مسلم تحمل شد و سلطان فرمود که عبدالرزاق را وزرا مهمات نافع ما جده و دیوانیان تحصیل مال وجهات
کرمان را که مبلغ صد و هشت هزار دینار کبکی بود بوی دادند مقرر آنکه هشت هزار دینار از آن انعام و عشر و ده آورد و
و امیر عبدالرزاق تمامی آن وجوه را بکرمان بعیش و عشرت بگذرانید و چون از او ایستی و غفلت مدار رسید چند
ازان اموال موجود نبود لاجرم در تفکر اندیشه فرو رفت بحسب اتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابوسعید بهادر خان
شایع شد و امیر عبدالرزاق روی بوطن معهود خود آورده چون با سبزوار رسید مشاهده فرمود که فتنه حادث شده است
کیفیت آنکه چون ایلچی با شتین فرود آمد حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب شاهد طلبید حسن و حسین در
شاهد عذر گفته ایلچی خشمناک شد و خواست که متعرض عورات ایشان گردد برادران شمشیر کشیده گفتند که ما سر بدار بیم و تحمل
این هوان نداریم و ایلچی بقتل رسانیدند خواجه علاءالدین محمد که در آن وقت وزیر خراسان بود در قریه فریومد
اقامت داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده و در این اثنا امیر عبدالرزاق در کرمان [illegible]
آورد و چون بر آن واقعه اطلاع یافت جمعی را با خود متفق ساخته نوکران وزیر را بردن ایشان مراجعت آمده بودند بازگردانید و خواجه علاءالدین
محمد نوبت دیگر زیاده از اینجا کس جهت ایشان هم روانه کرد و امیر عبدالرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنه عظیم در
دیار ما توقع است و اگر شاه به وکیم کشته شویم و مردم خود بر او را دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و چون
این سخن موافق سابق آن طایفه مطلب سربدار [illegible] ذالعقده رایت اقبال امیر عبدالرزاق بالا گرفت و در اندک زمانی جمعی کثیر
در سایه متابعت او در آمدند و خواجه علاءالدین محمد جهت حفظ ناموس از فرزندان متوجه استرآباد شد و امیر
عبدالرزاق از عقب وزیر شتافته از عقبش شتافت و در دره [illegible] نزدیکی رسید از جانبین دست
به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و خواجه علاءالدین محمد در معرکه کشته شد و متعلقانش بجانب ساری گریختند
و امیر عبدالرزاق سالما و غانما به باشتین مراجعت کرده پانصد مرد [illegible] گرد آمدند و سرداران در شهور سنه
ثمان و ثلثین و سبعمایه به سبزوار شتافت چون دران ولایت کسی که با ایشان مقاومت تواند نمود نبود سبزوار را

بخت فرود

بتحت تصرف در آورد و امیر عبدالرزاق بر مسند حکومت تکیه زد و قصد کرد که دختر خواجه علاءالدین هندو را بحباله نکاح
در آورد و دختر چون دید که غرض عبدالرزاق ازین وصلت آنست که در سر شیخ که صاحب جمال بود اختلاط نماید
راضی نشده و شبی از سبزوار گریخته بجانب نیشابور توجه نمود و امیر عبدالرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را باز
گردانیدن آن مستوره مامور ساخت و امیر مسعود در سنگیدر بدختر رسیده خواست که او را بسبزوار برد آن ضعیفه
تضرع و زاری امیر مسعود را گفت که تو مرد مسلمان و خوش برادر خود را باز گردانیدن من مبادا بدوستی حیدر کرار طریق مروت
پیش گیر و از سر من گذشته از پرسش بدرجه اندیشه های امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت
دست داده فرمود برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بخدمت برادر باز گشته گفت هر چند که طلب نمودم دختر
امیر علاءالدین هندو را نیافتم و امیر عبدالرزاق زبان بدشنام گشاده گفت که از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود
جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فسانه نهاده است عبدالرزاق خود را از در بی
بالا خانه بپایین انداخت و امیر مسعود خویشتن را بر زبر برادر انداخته او را از سر خلق باز کرد و این واقعه در بی
[illegible] امیر مسعود روی بتمشیت مهمات سربداران آورد ذکر امیر وجیه الدین مسعود امیر مسعود [illegible]
دارد شجاع و مردانه با جرات و فرزانه از غایت صولت و جوشش باکی بود و مانند سیل تند روان فراز و نشیب
[illegible] چون زمام حکومت سربداریه بدست آورد شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته بدان وسیله قاعده دولت
مستحکم کرده در اوایل ایام حیات میان او و ارغون شاه جونی قربانی که حاکم نیشابور بود معاندت وقوع
یافت امیر مسعود ظفر یافته ولایت او را ضبط فرمود و در شهور سنه ثلث و اربعین و سبعمایه میان امیر مسعود و ملک حسین کرت
در دره زاوه حربی صعب دست داده شکست بر امیر مسعود افتاد و دران اثنا شیخ حسن جوری کشته و امیر مسعود گریخته
عنان بطرف سبزوار تافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاون برادر طغاتیمور خان و سرداران [illegible]
قتال افتاد و نسیم فتح و ظفر بر پرچم امیر مسعود وزید و شیخ علی کاون در معرکه کشته گشت ضعیف موفور بصوب سبزوار
بازگردید و امیر مسعود به تعاقب طغاتیمور به استرآباد در آمد و طغاتیمور خان ملازم آن [illegible] شتافت و امیر مسعود خطه
جرجان را ضبط کرده عنان بطرف مازندران تافت و در آن ولایت شکست یافته از سر [illegible] برگشت و در ایل
وی بجلادکوه جلال الدوله اسکندر او را بکشت مدت سلطنتش [illegible] شش سال بود و بعد از او
محمد تیمور چند روزی حکومت سبزوار نمود گفتار در بیان احوال شیخ حسن جوری و ذکر حکایت [illegible]
مشهور است واقفان اخبار [illegible] عارفان [illegible] آورده اند که شیخ حسن جوری بود از قریه جوره [illegible]

و آوازه ثبات و فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس و افاده نمود دران اثنا شنود درویشی پاکیزه روزگار
خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار میفرماید هوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیر شیخ مستولی
یافته از جوربد بسبزوار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته ⁂ پای داوود رفتهای درس خود را
و شیخ خلیفه از اوایل حال در مازندران دست ارادت بشیخ بالوی املی داده بود و بعد از چندگاه در صحبت شیخ ابو دست
نوقصانی پیوسته و بسمنان رفت و در خدمت مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره شتافته
روزی چند در خانقاه معارف پناهش بسر برده و از سمنان بقصبه بحرآباد رفته بخواجه غیاث الدین هبة الله حموی
ملاقات فرموده و ازانجا بسبزوار خرامیده در مسجدی ساکن شده به آواز بلند قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت
بجای می آورد بنابران جمعی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقها را انکار آمده او را از نشستن در آن مسجد منع میکردند و شیخ
خلیفه بسخن ایشان التفات نمی نمود آخر الامر جمعی از اهل حسد فتوی می نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید
و منع اصحاب علم متزجر نمیگردد و در احترامی ورزد این چنین کس مستحق کشتن باشد یا نی اکثر فقها نوشتند که باشد
و آن فتوی را بوصل و نشتی بدرگاه سلطان ابوسعید بهادرخان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل درویشان نکنم
آنچه مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند فقهای سبزوار ایشان بسیار بتوجه آزار شیخ خلیفه شده میان ایشان
نزاع کلی روی نمود و هنوز منازعت قایم بود که شیخ حسن بسبزوار شتافته دست ارادت بشیخ خلیفه داده بدین جهت
علم و ترقی کرد اما مقارن آن حال در صباح روز ۲۲ ربیع الاول سنه ۷۳۶ مریدان شیخ خلیفه در همان مسجد از ستونی بکلیش
آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را معتقد خود ساخته از سبزوار سفر کرده و شیخ حسن از بلده نیشابور رایت دعوت
و مشهد مقدس رضویه اهالی آن بلاد را بطریق شیخ خلیفه دعوت می نمود و هرکس سنیدناش نوشته میگفت که حالا وقت
اختفاست و مستور بود که آلات کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت باشید و چون شیخ حسن مردی سخنور بود و کلمات
عام فریب با مردم میگفت و در مدت اندک خلقی بسیار معتقد و مرید او گشتند که مریدان او بالصور رفتوان نمود بنابر آن
امرای خراسان ازوی توهم کرده امیر ارغونشاه جونی قربانی که حاکم طوس و نیشابور بود در گرفتن او اتفاق وقت
شیخ را بگرفت و بولایت باز در قلعه نارک که آنرا طاق نیز گویند محبوس گردانیدند چون امیر وجیه الدین مسعود بر مسند ایالت
متمکن بود و چون این سندی شد که آن وسیله ظفر خود را شید گرداند بعد از تامل و اندیشه خاطر قرار داد که شیخ حسن
جوری که اکثر مردم آن ولایت مخلص او بودند از محبس بیرون آورده مقتدای خود سازد بنابران چند سوار از سبزوار
ایلغار کرده بیار شتافت و شیخ را از حبس نجات داده نزد خود رسانید و روایتی آنکه خواجه اسم نامی از مریدان

خوایش شیخ حسن با جمعی از اهل ارادت متفق گشته بحیله که توانستند شیخ را از قلعه طاق بیرون آوردند
و بسبزوار بردند و بعد ازان بنای موافقت میان شیخ جوری و امیر مسعود سبزواری محکم گشت خلقی
بسیار از اطراف و ولایات بقصد شعار ایشان جمع آمدند ساعت بساعت مملکت ایشان صفت وسعت
پذیرفت و روز بروز آثار رفاه و جلال و علامات دولت و اقبال ایشان سمت تضاعف میگرفت
و کار بجایی رسید که امیر ارغونشاه نیشابور را گذاشته نزد طغاتیمور خان بجرجان رفت و پسرش
محمد بیک در بعضی از ولایت خراسان خود را محکم ساخت بکوف و هم روزگاری گذرانید ذکر امیر
وجیه الدین مسعود بعزم تسخیر هرات و گرفتار شدن شیخ حسن معظم زین آفات و بلیات
چون مجاری امور امیر مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و نیشابور انتظام یافت تسخیر تمامت مملکت
خراسان در نظر همت ایشان سهل و آسان نمود و ده هزار مرد شمشیرزن هریکی کوه شکوه و تهمتن فر بهم آورده
بجانب دار السلطنه هرات که دران زمان مستقر رایات ملک معز الدین حسین کرت بود نهضت کردند
و ملک حسین سپاهی خونخوار غیور و ساجر و جرار جمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمده و در
دو فرسخی زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و کرنای و خروش کوس و رعد آوای گوش
گردون را کر ساخت و آوازه غریو و شیون و افغان دلیران صف شکن زلزله در زمین و زمان
انداخت ⁂ چنان شد بانگ کوس و نعره جوش ⁂ که گردون پنبه محکم کرده در گوش ⁂ غبار خاک
زیر پای باره ⁂ شد چون پشم در چشم ستاره ⁂ بهادران تیز جنگ بی لب و درنگ در هم آویختند
و بزخم سهام و ضرب حسام خاک را با خون برآمیختند ⁂ زمین از خون مردان موج زن گشت ⁂
سیاحت جوشنها کفن گشت ⁂ تن از آسیب ساز تن سرنگون شد ⁂ زمین دریا فلک صحرا خون شد
در ابتدای حال سربداران غالب آمده بسیاری از هرویان کشته و خسته گشتند و ملک حسین بانگ
مردی بر سر ثبات پا ثابت ایستاده در تدبیری اندیشید اشارت فرمود تا علمها برپا کردند و نقاره فرو کوفتند بعضی
از گریختگان چون آن صدا شنیدند و رایات برپای دیدند روی بملک آوردند و مجموع آمده
امیر مسعود و شیخ حسن بران جماعت حمله کردند و دران اثنا شخصی هم از سربداران بفرموده امیر مسعود
بحسب خود زخمی بر شیخ حسن زده او را هلاک ساخت و شیخ امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم
زنهار بود در معرکه توقف ننمائی و بجانب سبزوار توجه فرمائی و بنابران امیر مسعود فرمود که جبابیر

شیخ حسن را بر گرفتند و عنان بجانب دار الملک خویش معطوف ساخت و ملک معز الدین حسین بعد از آنکه
مغلوب شده بود لوای فتح و ظفر برافراشت و دشمنان را تعاقب نموده طایفه از ایشان را بتیغ
بی دریغ بگذرانید و زمره را اسیر گردانید و یکی از شعرا در آن باب میگوید که صرع دولت بردل ایران
نزدی ٭ وز تیغ یکی گردن شیران نزدی ٭ از چه سان سرداران نامشهور ٭ یک ترک و کرمجتمع ...
نزدی

ذکر کارزار امیر شیخ علی کاوون با امیر مسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی در معرکه پیکار و انجام روزگار امیر مسعود در ولایت رستمدار

چون خبر استیلاء سرداران گرفت آخری در ولایت
مازندران بگوش طغاتیمور خان رسید لشکری ترتیب داده برادر خود شیخ علی کاوون را بدفع امیر مسعود
نامزد گردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفه از مردان کینه‌ور و گردان جوشن پوش
باستقبال روان شد و چون تقارب فریقین و تلاقی الجانبین میمنه و میسره بیاراستند و لشکر مرتب گردید و شیران
دلیران بجان ستان زبان را از کردار ناوک بهادران روی به نبرد آورده جوهر حصاری از جوانان
بکار بردند و گرز زدن جمعی از پهلوانان صف شکن جون کردند امیر شیخ علی بنفس خویش حملهای مردانه نمود
اما چون سعادت نبود کوشش مردانه چه سود داد ناگاه تیر جان بر بر مقتل او خورده از اسب در افتاد
و از ضرب آن زخم مرغ روح او از ملک طاوید کرد و سپاه جرجان انهزام یافته سرداران از عقب شتافتند و غنیمت
بی نهایت گرفته عنان بطرف جرجان تافتند طغاتیمور خان چون مجال سخن ندید رایت فرار بجانب
لار و فیروز برافراشت و امیر مسعود بغرور سوی استرآباد رفته منشوری باسم اهالی و اعیان مازندران
در قلم آورده ایشان را باطاعت و انقیاد خویش دعوت کرده کیا جلال الدین احمد جلال که پسری کاردیده
بوده گرم و سرد روزگار چشیده در آن ولایت بر مسند امارت متمکن داشت و از خود کلان تر دیگری را
نمی پنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود شنیده ترسید که بی گناه کاه در ولایت مازندران نارود دست
جدادی برآورده بنیاد حیات صغیر و کبیر آن خطه براندازد و نیابران با دو برادرزاده کیا تاج الدین و کیا
جلال جلال زمت امیر مسعود شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان
مستظهر گشت مطمئن خاطر بمازندران توجه نمود و حاکم آن دیار جلال الدوله اسکندر که سابقاً از حال او مذکور
خواهد شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت کرده
مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایت را امیر سرداران بازگذارند و چون ایشان را دلیر بر مقدار در آیند و بمیدان

کارزار

کارزار آید و بر این موجب بتقدیم رسانیده و امیر مسعود در بیست و هم ذی القعده سنه ثلث و اربعین و ثمانمایه
دامل نزول نمود و حوالی لوزا را معسکر ساخته در گرد لشکرگاه از چوبها و درها و دیوار گونه بنا فرمود و سپاه
اسکندر و شاه غازی بر سپاه نازی نژاد شده حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و مراسم قتل و غارت
بجای آوردند و چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال
بقراتیان خود و سایر مازندران پیغام فرستاد که سبب آنکه من در ملازمت امیر مسعود اندیشه یکطرفه نمی باید داد
حمول حال خود را بجهانمردانگی جار الیه و در دفع سرداران بقدر امکان کوشش نماید از شنیدن امثال این
سخنان اکثر مازندران کمر سعی و اجتهاد بر میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود را غارت میکردند
فریاد زده بر زبان می آوردند که ای خراسانیان مازندرانیان خنجه شیر زبان است ممکن که جز بپایان کردن
توان شما دست خود از جواب برروی خویش گشاده و پای در دامن رنج و عنان نهاده همه عنان بجز قدر
عدم خواهید تافت و هیچ کدام از این مهلکه نجات نخواهید یافت و امیر مسعود از شنیدن امثال این مقال پشت
ماهی وار شکیبا مضطرب گشته نی حرکت میتوانست کرد و نی روی بطرفی میتوانست آورد نی رای سفر کردن و نه پای
اقامت و بعد از آنکه نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بقریه ماسان کلاته
رسید از جیش دلیران رستمدار و از بیشه شیران جنگ مازندران دست عداوت در آستین تهور بیرون آورده خود را
باطراف و جوانب مازندران زده و کشش و کوشش بتقصیر و اهمال نمیکردند و امیر مسعود چون حال بر آن منوال دید
کیا احمد جلال را با برادرزادگان بقتل رسانید و براه اولادی روی بوادی گریز نهاده خود زده و برگ و خاشاک تمام آن دیار
غارت قتل و غارت کرده در هر گوشه کشته افتاده و سرداران بسیار از دست رفته و او بایش اسیر گردید و امیر مسعود
با چند نوکر معدود بر آن رود بار روان شد چون نزدیک دیار مابور رسید شنید که فوجی از سپاه
شرف الدوله کستهم بن تاج الدوله زیار در آن موضع بهم پیوسته اند و راه استقبال بغتة مسدود ... مشکل و صعب نشست
لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد و لشکر آن کستهم او را تعاقب نموده امیر مسعود در ماه ورد بدست ایشان
افتاده و تحقیقات او را مضبوط ساخته بنظر اسکندر بردند و در روز یکشنبه ... بیست و سیم حسب الحکم
بقتل رسانیدند و در تاریخ سید ظهیر الدین مسطور است که خواجه یک روز سمنانی که مستوفی دیوان امیر مسعود بود بجراحت
راه کلانه زخم خورده بجمعیت دو شخص او را بر بسته نزدیک محمد فخر الدوله خواجه بهاء الدین را منظور نظر ساخت از کثرت
لشکر امیر مسعود سوال کرد جواب داد که در مازندران دواب خاصه امیر مسعود دوازده هزار اسب بود و شصد استر

وچهار صد شتر که هر شب نقل علیق آنها مقرری شد عدد سپاه را برین قیاس باید نمود **ذکر امیر محمد تیمور**
در آن اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجانب شیخ علی کاون برافراشت محمد تیمور را که یکی از بندگان پدرش بود
بصفت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار به نیابت خود تعیین نمود و چون محمد تیمور خبر قتل امیر مسعود
شنود در استمالت خاطر رعایا کوشیده از روی استقلال بسر انجام امور ملک و مال قیام نمود و بعد از آن
مدت دو سال بر آن منوال بگذشت و خواجه شمس الدین علی که بصفت امانت و علاوت انصاف داشت مستوجب
زوال حیات او گشته و جمعی از مریدان و درویشان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد تیمور در آمد
او را مخاطب گردانیده گفت عجب حالتی است که درویشان را اصلا هیچ قدر و حرمت نمانده و با وجود آنکه همه تو
و خواجه تو بمن مقدم این فرقه واجب التعظیم تشبث پذیرفته پیوسته اراذل و اوباش را بر ایشان تقدم میجویی
و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آورده محمد تیمور حیران مانده و چون سلاحی
نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملاطفت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیده ام و در ضبط این مملکت
لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده ام آنچه حال اصلاح شما باشد آنچنان کنم ایشان گفتند که برخیز و باین خانه در آی
ما حکومت ترا نمیخواهیم محمد تیمور بالضروره بخانه در آمده مخالفان در بروی ببستند و خواجه شمس الدین علی را گفتند که
منبعد تو بی مسند حکومت بوجود خود مشرف گردان ما همگنان کمر نوکری بر میان جان بندیم خواجه شمس الدین علی
هر چند که حقا طالب ریاست بود اما بواسطه آنکه مردم قتل امیر محمد تیمور را بر جلب عرض دنیوی حمل ننمایند گفت من درویشی و گوشه
نشینی را با سلطنت ربع مسکون برابر نکنم مناسب آنکه کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمایند و محمد تیمور را بقتل رسانند
تا از شر او ایمن باشید و آن جماعت در ساعت بر این موجب عمل نمودند **کلو اسفندیار** بعد از قتل محمد تیمور در سبزوار
شهریار شد و او نه اصل داشت و نه نسب و نه فضل و نه ادب بنابرآن چون بر مسند ریاست نشست طریقه ستوده
نگرفت و بی جهتی مردم را سیاست میکرد و سلوک ظلم و تعدی می آورد لاجرم سرداران از حکومتش متنفر گشتند
و چنانچه محمد تیمور را کشته بودند بهمان نهج او را از میان برداشته و دست اطاعت به امیر شمس الدین فضل الله که برادر امیر
وجیه الدین مسعود بود دراز کردند **امیر شمس الدین فضل الله** بعلت حضرت عنایت راغب بود و در ضبط امور
مملکت اهتمام می نمود بنابرآن خبر فتور سرداران بطغاتیمور خان رسیده و لشکری فراهم آورده متوجه کار ایشان شد
و کیفیت حال امیر فضل الله شنیده با خود گفت **ع** ولا که این فرزندی زیادشاهی به **ع** دمی فراغت خاطر ز هر چه خواهی
بر تمام امور ملکی و ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین علی نهاده به سلوک بساط فراغت و انبساط

مشغولی نمود زمام حکومت بمشار الیه بود **خواجه شمس الدین** بعضی از مورخان ازوی بخواجه شمس الدین علی تعبیر
کرده اند و رقم مروف تمثل اگرچه خواجه علی و علی خواجه بخاطر گذرانیده عرض مینماید که خواجه شمس الدین علی بصفت
شجاعت با انصاف داشت و در زمان دولتش همت بر اجرای سیاست و منشأت امور مملکت گماشت خاطر بر
هر شیء رعایت مینمود که خوردن بنگ و شراب از قلمرو خویش بالکلیه انداخته و در ساحت قرب یا الفند کس
و غیر معلوم که خاک ساحت شبها تنها گرد محلات طواف می نمود و اخبار کلی و جزوی را معلوم فرمودی و چون
طغاتیمور خان ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترک لشکر کشی گفته عنان بجانب
ماضی? نقل است که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که تمغا بوی تعلق میداشت و در اواخر ایام
حیات خواجه محاسبه حیدر نوشته مبلغی بروی باقی شده و خواجه محصلان بوی تعیین کرده تا هرچه حیدر را اندوخته
بود ازو بستانند و چون حیدر را چیزی در دست نمانده و محصلان کم نشد روزی فرصت یافته شمه از تنگ دستی و مضطر
خود بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی که مردی فحاش و دشنام دهنده در جواب گفت زن خود را در خرابات
نشان و از آن محر وجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن رنگ انداخته روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی
با خود مقرر کرده بنده و از این باب شمه بخواجه یحیی کراوی ظاهر ساخته و رخصت یافته نماز شام خلعه بالا رفته در وقتی
که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان بداد خواهی برگشود و گفت ای خواجه کاغذ حسیم نامی پیش
دو دیده خنجری بر سینه خواجه شمس الدین علی زد چنانچه از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد کرد حیدر را شمشیری زند
خواجه یحیی آواز برآورد که پهلوان حسن دست نگهدار حسن گفت که ای خواجه ندانستم که این امر بیاری مستصوب
شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین علی صفائی نداشت این بیت بر بدیهه خواند **بیت** ای ده بزد حیدر کرار روزگار
دی کرد و رست هر که بودنکار **ع** قتل خواجه شمس الدین علی در شهور سنه ... بوقوع انجامید و ازوی خواجه یحیی کراوی
والی گردید **خواجه یحیی کراوی** بصفت شجاعت و امانت و پرهیزکاری و عدالت موصوف بود و در زمان
دولت در رعایت ... و رفاه حال علما و فضلا سعی موفور مبذول و از احوال اصناف خلق از غنی و فقیر مخصوصا
وکشتند و از مواجب و مرسوم کامل و سرهنگان و نوکران بساط احتیاج در نوشتند و در مطلع سعدین مسطور است
که چون حکومت سربدار بخواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغاتیمور خان از جرجان ایلچی بسبزوار فرستاده او را بایلی
و انقیاد دعوت کرد و خواجه یحیی از قبول این التماس او ابا فرمود و آخر الامر بحسب اطاعت و ظاهر شرط
فرمان بجای آورده و در اواخر سنه ثلث و خمسین و سبعمایه با سیصد مرد بهادر متوجه جرجان روی نهاد

وبعد از وصول سلاح بسته در وقتی که خواجه غیاث الدین بحرآبادی و یکدو طالب علم پیش پادشاه بودند در
خانه عبید فروش شیخ یحیی و خواجه سر اکسی نبود حیاره کاوه در آمدند و خواجه یحیی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه
حافظ شغانی تبری بر پادشاه زد چنانچه بروی افتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرده و فتح روز بخش در میان
مغولان بر جست و مضمون آیت یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه ظاهر شد سرداران شمشیر باکشیدند و هیچکس
التفات نکردند و اموال بسیار و یراق بیشمار روی بسبزوار آوردند و بروایت روضة الصفا آنکه چون سرداران
طغاتیمور خان رسیدند سه روز شرط ملازمت بجای آوردند در روز چهارم در وقتی که خاز الطوی سیداد
قدم جرأت پیش نهادند و خرمن زندگانی طغاتیمور خان را بباد فنا دادند و علی کلا التقدیرین سرداران
علامت آثار کاری از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هرکس بر کیفیت
این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان تفکر خواهد گزید و چون مدت چهار سال از نوبت
از حکومت خواجه یحیی بگذشت و مملکتش معمور و آبادان گشت در سنه ست و خمسین و سبعمایه برادرش علاء الدین
فرصت نگاهداشته در وقتی که خواجه سواره به بلیز برای خود در آمد رجیت و بر پس اسپ او نشست و خنجر
بر پهلویش زد و خواجه ابدان کرد دست پس برده او را بگرفت و هردو یک از مرکب افتاده خواجه یحیی قاتل
خود را زخمی زد و فی الحال قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند خواجه ظهیر الدین کراوی
سطلع سعدی خواهرزاده خواجه یحیی کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سربداران و برادرش و بر هر تقدیر خواجه ظهیر
بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت سربداران شد و او مردی حلیم و کم آزار بوده و همواره ببرد
شطرنج اشتغال می نمود و حیدر سرانجام مهام اشتغال داشت و بعد از انقضاء چهل روز حیدر خواجه را معزول کرده بنفسه
وجود مسعود آن امر کرده بید پهلوان حیدر قصاب چون چهار ماه بر این امر سرداران بر جنت عام پهلوان
حسن دامغانی از قتل توقع نام بنابراین اشارت خواجه خویش در ربیع الآخر سنه تسع او را بقتل رسانید امیر لطف الله ولد
وجیه الدین مسعود بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و یک ماه در سبزوار
حکومت نمود بعد از میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده امیر لطف الله را بگرفت و بقلعه دستجردان و
نقلش حکم فرمود و سرداران امیر لطف الله را میرزا می گفتند و معلوم شد که از وی این لفظ بر کسی اطلاق کرده پهلوان
حسن دامغانی در شهور سنه در سبزوار بر مسند ایالت نشست و در ایام دولت او درویش عزیز از
مریدان شیخ حسن جوری در مشهد مقدسه بطاعت و عبادت اشتغال نموده و خلقی بروی جمع آمدند و درویش

بمعاونت آن جماعت خروج کرده و قلعه طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر
بدان جانب کشید و طوس را گرفته چند نفر را بر پشم درویش داد و گفت دیگر در این دیار اقامت ممنوع درویش
رفته ساکن گشت و بعد از چند روز از این قضیه خواجه علی مؤید سبزواری در دامغان خروج کرد امیر لطف الله که
نگاهداشته پهلوان حسن اخراج فرمود و محمود رضا گفت که ترا باصفهان می باید رفت و درویش عزیز آورده
محمود گفت که این خدمت بتقدیم میرسانم مشروط بآنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن باشد خواجه این معنی
قبول فرموده محمود باصفهان رفت و درویش ابوالفضول را بدامغان رسانید و خواجه علی و سادات
درویش را در آن جهت بسیاری از مردم آنجا کمر خدمتش بستند و در خلال این احوال جمعی در قلعه دامغان زنجیر
باظهار پهلوان حسن و پهلوان دوع اشتراوی و بسته سبزوار خالی گذاشته بدان جانب شتافته بمحاصره قلعه
مشغول و چون خبر خلو حوزه سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان جانب توجه نمودند ولی شفقتی
نشد اهالی ولایت رعیت و سپاهی اشتغال فرمودند خواجه یوسف سمنانی که از وزیر پهلوان حسن بود گرفته
بعضی ملازم امیر لطف الله بقتل رسانیدند پهلوان حسن چون این خبر شنید طاقت جاده نداد و خیال مردم
و درویش و توکلی خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید بسرداران سپاه مکتوبات نوشت که حسن را
بکشید انگاه رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال آن مردم در سبزوار بودند بار ما نه بازگشتند ملکباه کاوه در
اثناء راه دست و عنان پهلوان زدوا او را از اسب پیاده ساختند و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی
فرستادند زمام حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود خواجه علی مؤید چون جانشین الی در سبزوار
بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب علیه امامیه مبالغه نموده باقصی الغایه در تعظیم سادات عظام کوشید
و در مدت ظهور صاحب الزمان هر صباح اسپ می کشید لطف و کرم آن خواجه محتشم بنهایت بود و حین رعایت
شرع شریف هرگز بارتکاب بنگ و شراب اقدام نمی فرمود بعد از سه ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری
بدرویش عزیز داده او را بحرب ملک معز الدین حسین کرت فرستاد و چون درویش به نیشابور رسید
خواجه تغیر عقیده نموده مکتوبات نزد اعیان سپاهیان روانه ساخت که درویش عزیز را تنها گذاشته
مراجعت نمایند آن جماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار باز گشتند و درویش بازمره از
مریدان بعراق توجه نمود خواجه طوایف از عقب ایشان ارسال داشت تا او را بقتل رسانیدند
و در سنه سبع و ستین و سبعمایه ملک غیاث الدین بر سر نیشابور را که داخل قلم

خواجه علی موید تسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندر شیخی ولد افراسیاب داد و در
سنه ثمان و سبعین و سبعمایه درویش رکن الدین که از جمله مریدان شیخ حسن جوری
و درویش عزیز بود بفارس رفته از شاه شجاع استمداد نموده و با لشکر و استعداد فراوان
بخراسان در آمده و اسکندر شیخی دست ارادت بوی داده و باتفاق متوجه سبزوار گشتند
و خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب مازندران برافراشت
و درویش رکن الدین در سبزوار متمکن گشته و در سنه تسع و سبعین و سبعمایه خطبه بنام
خود خواند و در سنه ثمانین و سبعمایه که امیر ولی بعد از قتل طغا تیمور خان بر مازندران مستولی
شده در مقام امداد خواجه علی آمده بمرافقت یکدیگر روی بسبزوار آوردند و درویش رکن الدین
فرار بر کارزار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام امر ایالت بقبضه اقتدار
در آورد و در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه که پرتو اعلام ظفر اعلام صاحب قران گردون غلام
امیر تیمور گورکان بر مملکت خراسان پرتو انداخت خواجه علی موید براسم استقبال گشته
همه ایام حیات در ظل دولت آنحضرت بفراغت و رفاهیت بگذرانید **ذکر تسلط**
امیر ولی بر ولایت جرجان چون امیر ولی که شیخ علی هندو را داشت و از امرای معتبر
طغا تیمور خان بود و امیر علی و بجره ترتیب خان نشو و نما یافته آثار اقبال در ناصیه او
مشاهده افتاد و در آن روز که طغا تیمور خان بعهد سربداران جهان گذران را بدرود نمود امیر
ولی با چند نوکر معدود منهاشر شتافت و امیر شیلی جاونی قربانی که حاکم آن دیار بود
خواهر او را در حباله نکاح کشید و امیر ولی بعد از چند روز جمعیت بسیار و عده و اندک
سوی بصوب جرجان آورده چون بصوب دهستان رسید از امیر شیخ علی هندو
و قریب دویست سوار و سپاه و کمر بخدمت ببستند و سربداران که بموجب طلب
حسن دامغانی که حاکم استراباد بود با عدد بسیار و با پانصد سوار تیغ گذار بر سر امیر
ولی راندند امیر ولی پای ثبات فشرده بر سربداران ظفر یافت و اکثر ایشان را طعمه شمشیر گذرانید و لشکریان امیر ولی از
سپاه و سلاح و آنچه مخالفان را بود بغنایم گرفتند و انهزام و انعدام سربداران اشتهار یافته اتباع خاندان
طغا تیمور خان که در زوایای اختفا بودند در ظل رایت امیر ولی جمع آمدند و ابوبکر ساهسانی که از قبل حسن

دامغانی

دامغانی در استراباد حکومت می نمود با دو هزار سوار و پیاده سردار بجنگ امیر ولی رفته و از معرکه گریخته بسبزوار شتافت
و پهلوان حسن با پنج هزار مرد شمشیر زن بوی داد و نوبت دیگر باستراباد رفت و چون در سلطان دوین فرود آمده
امیر ولی با شیران بیشه یکجا از جنگل جرجان بیرون شتافته و بر ابوبکر صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خوفی در دل سربداران
افتاده مردم امیر ولی یکبار فریاد برآوردند تا قاضی یحیی در تک بگریخت و سرداران روی بگریز آورده و ابوبکر شاه
خود را در آب گرگان زد اما بیرون نتوانست رفت و مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و خلقی کثیر
از سبزواریان کشته گشتند بعضی السیف راه خراسان پیش گرفتند و امیر ولی در استرآباد قوی حال شده بضبط اسلام و
دامغان و سمنان و فیروزکوه را بحیطه تصرف در آورد و تا زمان رسیدن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
در آن بلده حکومت میکرد **ذکر ملوک کرت و بیان بعضی از احوال و اعداد آنجماعت و احکام عالی**
بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک بانجا فرمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و موید این مقال آنکه
ربیعی بوشنجی قاضی مورخ در مدح فخر الدین گفته **نظم** قاعده دوده سنجر تو یی * واسطه ملک سکندر تو یی * دوده سنجر که
خواهد نوید * ملک سکندر بتو وارد امید * و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک معزالدین حسین کرت گوید ابوالفتح سلطان
السلاطین بهار فخر آل کرت بن سنجر و ملک شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت است دختر زاده ملک رکن الدین عزالدین مرغنی
می پیوست و **عزالدین عمر** از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد سام است که در سلطنت و رعایا ثانی گذشت و او بمکارم اخلاق
و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنت هرات بتو علم ایالت
می افراشت در ایام دولت مساجد و خوانق و رباطات بنیان نهاد و در همت در باعطا ابواب لطف و مرحمت بر روی
علما و فضلا گشاد و از جمله اهل فضل و ارباب انشا **مولانا شهاب الدین** مؤلف تاریخ قدیم هرات است عزالدین عمر معاصر
بود و نوبتی در مدح او قصیده نظم نموده که چند بیت او ثبت **نظم** در عهد عزالدین عمر شاه مدعی * ایام شد مساعد و ...
فرخنده خسروی که رکل سخای او * دار پدید بیده حاجات روشنی * خورشید ماه برقع و گردون باحلو * با جاه و تخت
در قدر او وحی * از هفت نوع نقش او رسم بلند گشت * هستش صفت تواضع و حلم و فروتنی * ای ابر تشنه او ز سخاوت که ...
اوست بزم حاتم و رزم تهمتنی * و در آن وقت عزالدین عمر بر حکومت دار السلطنه هرات رقم اختصاص کشیده کوتوال
قلعه خیسار را بپدر خویش تاج الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت خیسار
و صفحه ای ازملاد ... بپسرش رکن الدین مرغنی گرفت **ملک رکن الدین** که جد مادری ملک شمس الدین کرت است
چون آثار اقبال در ناصیه حال آن خسرو دولت مند مشاهده نمود بهمگی همت بتعهد کردن او ... ملک شمس الدین ... تربیت

بوفور فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از احکام آفاق مشتهر و ممتاز گشت چون ملک رکن الدین
در وقت تسلط چنگیز خان ایلچی فرستاده حکومت خیسار و غور و توابع را بروی مسلم داشت و ملک هر گاه که باردوی
سلاطین چنگیزی حاضر شدی ملک شمس الدین محمد کرت همراه وی بودی و ملک شمس الدین محمد بواسطه حدت و فهم و وقوف
بر یاسا و قوره مغولان نزد امرا و ارکان دولت چنگیز خانیان اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین در شهور سنه
ثلث و اربعین و ستمایه بجهان جاودان شتافت و ملک شمس الدین محمد بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان
و سایر بلاد و جهان وقایع و حالات روی نموده و در زمان سلطنت منکو قاآن بترکستان رفت و یکی از معارک
که قاآن داشت و [illegible] آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده ملحوظ عین عنایت پادشاه گردید و امارت مملکت هرات
و غور و غرجستان و اسفزار و [illegible] و سیستان بروی مفوض گشت ملک [illegible] معمور [illegible] نمود و در باب
عمارت و زراعت و معموری شهر و ولایات اهتمام تمام نمود و از اولاد او یک کرت هشت نفر در دار السلطنه هرات
حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکو قاآن تا محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه که امیر تیمور گورکان
آن بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت اول ایشان ملک شمس الدین ابن ابی بکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین پیر علی
ولد ملک معز الدین حسین **ذکر ملک شمس الدین محمد ابن ابی بکر** چون ملک شمس الدین محمد [illegible]
از اردوی منکو قاآن بخراسان بازگشت بلده هرات را مرکز دولت ساخت و ملک غرجستان سیف الدین و حاکم
سیستان نصیر الدین را که با وی در مقام وفاق زندگانی نمودند بدست آورده بکشت و قلعه بکر که در غایت
حصانت و متانت بود فتح نمود و بعد از فوت هلاکو خان در اردوی اباقا خان در معرکه برکه خان بنوعی لوازم
جلادت و مردانگی بتقدیم رسانید که اباقا خان او را منظور نظر مرحمت گردانیده و تشریفات فاخره و طبل و علم
عنایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک مظفر و منصور بدار [illegible] بحکومت مشغول گردید و در شهور سنه [illegible] که براق خان
از آب آمویه عبور نموده بخراسان در آمد و ملک شمس الدین محمد طوعا و کرها ملازمت شاهزاده شتافته و [illegible]
خاطری و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسندیده نمود بعد از روزی چند چون اقلیم خراسان تاخت
و چون براق از دست لشکر عراق و آذربایجان منهزم گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض اباقا خان رسانیدند
که اگر هرات آبادان نبودی و ملک شمس الدین محمد براق را اطاعت ننمودی لشکر جغتای در آن ولایات این قدر
اقامت نفرمودی بنابر آن اباقا خان قصد تخریب هرات کرد و شاهزاده [illegible] مغول و خواجه شمس الدین محمد
صاحب دیوان او را از این مقام گذرانیدند و بعرض رسانیدند که مناسب آنست که نخست ملک شمس الدین محمد را

بملک آوریم

بملک آوریم و بعد از آن فکر چاره کنیم پادشاه نصیحت ایشان شنیده جمعی از امرا و لشکریان را بحفظ هرات
باز داشت و ایشان مراجعت بصوب آذربایجان بر داشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملک شمس الدین محمد در
قلم آورده آن نوشته را مصحوب [illegible] بآن قلعه گردانید — فروغ ملک ملک شمس الدین محمد کرت — توئی که همچو ملک [illegible]
نجات مشفقی که از هجر رسید بر دلم — که آن رسد قلم [illegible] — کجشم من که در هر دو کون در ناید — غبار موکب [illegible]
جهت کحل انشا — ز رای روشن [illegible] یک بین تو هریک — چنان نمود که چو از شوق نامه بر خوانی — ز یاد ماهی [illegible] آتش
آب بود و غبار یک دست جنبانی — چه رنجها که رسد بر دل حزین ضعیف — اگر توجه بدین سو قدم نرنجانی — چه فتنها که ز روی
شاه بر خیزد — نعوذ بالله اگر عزم را بگردانی — و چون این نامه بملک شمس الدین محمد رسید در جواب صحیفه [illegible]
که بعضی از عبارات آن اینست که سالها روزه و نماز و استمداد همت و در محبت مخلص خواسته تا بلقای صاحب اعظم
و دستور اعدل شمس الحق و الدین زید قدره [illegible] باز گوید ما — با دشمن من چو دوست پیوست
با دوست نباید م دگر پیوست — پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت — بگریز از آن مگس که با مار نشست — و این رباعی [illegible]
قلم کرد — آن به که خردمند کناری گیرد — یا گوشه قلعه حصاری گیرد — می نخورد و اهل یاران می بوسد — تا عالم شوریده
کناری گیرد — و در شهور سنه سبع و ستین و ستمایه اباقا خان نوبت دیگر منشور ایالت هرات و ولایات نزد ملک
شمس الدین محمد فرستاد و استمالت نامه ارسال داشت و در آنجا سوگند یاد کرد که هرگز گزندی بتو نخواهیم رسانید
بنابرآن ملک از قلعه خیسار بیرون آمده بهرات شتافت و بعد از چندگاه بسبب حسد علما امرا و ارکان دولت اباقا خان
خاطر بملازمت پادشاه قرار داده از هرات باصفهان رفت و از آنجا بموافقت خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان
بآذربایجان خرامید اما منظور نظر التفات اباقا خان نشد و پادشاه او را در تبریز نگاه داشته [illegible] برادرش را
در [illegible] و ملک [illegible] میدان خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در آن اوقات [illegible]
شربت مسموم [illegible] و بعضی از مورخان گفته اند که [illegible] در حمام ملک شمس الدین
محمد [illegible] و از جمله فضلا **مولانا وحید الدین [illegible]** با ملک شمس الدین حاضر بود و
در تاریخ وفات ملک این قطعه انشا نمود — **قطعه** — بسال ششصد و هفتاد و شش مه شعبان — قضا ز مصحف دوران چو کرد [illegible]
نام صفدر ایرانیان محمد کرت — برآمد آیت و الشمس کورت در حال **ذکر ملک رکن الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کرت**
[illegible] ملک رکن الدین بعد از رحلت پدر [illegible] در اردوی اباقا بسر می برد و در آن اثنا منتسبان مغول بر ویرانی
[illegible] هرات اطلاع یافته آن معنی را بعرض [illegible] رسانید و سعی نمود که اباقا خان در شهور سنه سبع و سبعین و ستمایه

ملک رکن الدین محمد را منظور نظر شفقت و اعتبار گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنه هراة فرستاده و فرمان داد که او را ملک کرت لقب کردانند بنابران صبا ازان ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خوانده اند و ملک شمس الدین کهین بادک زمانی بلدهٔ فاخرهٔ هرات را معمور و مزروع ساخت و در شهور سنه تسع و سبعین و ستمائه بولایت غور شتافت و حصون و قلعه آن دیار را بحوزهٔ اقتدار درآورده چند ماه در قلعهٔ خیسار ساکن گشت و رعیت را بر زراعت و عمارت ترغیب کرده و در قلعهٔ لشکر هند بار کشیده آن مملکت را مسخر گردانید سالها و فاتا ماه الملک هرات بیش باد گردیده و چون اباقا خان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضاء روزگار پسر خود ملک علاء الدین را بهرات بحکومت باز گذاشت بقلعهٔ خیسار شتافت و در زمان ارغون خان که هنده تو بان یکی از نوکران گریخته پناه بملک شمس الدین برد و ملک او را گرفته نزد ارغون خان فرستاده و اگرچه پادشاه را این خدمت موافق مزاج افتاده جهت ملک خلعت و طبل و علم فرستاده اما موافق مزاج ایلخان نیفتاده زبان عتره و سخافت گشاده مدة چون این حدیث بملک شمس الدین رسیده بر خاطر قرار داد که مدت العمر از قلعهٔ خیسار بیرون نیامده و بجانب روزگار گذارند تا در شهور سنه خمس و تسعمایه متوجه جهان جاودان گردید از جملهٔ فضلا

مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد کهین معاصر بوده در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نموده روز پنجشنبه از صفر ده و دو سال بهجرت رسیده ششصد و نه ٭ شمس الدین کرت خسرو آفاق ٭ شد بعزم و بس ازین سرای سپنج

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

در ذمان آوان صبح عنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد بهنر کاروانی موصوف بود و بشجاعت و پهلوانی معروف در انشا و ابداع نظم و نثر از ابناء ملوک بمزید امتیاز و بر همواره او را مشمول عواطف کردانید همت برتربیتش میگماشت اما در زمان او آن که ملک شمس الدین در قلعهٔ خیسار بادی در دامن انزوا کشیده بود ملک فخر الدین بزرگ وی جسارت نموده پدر از پسر آزرده خاطر گشته او را حبس فرمود و ملک با طایفهٔ از خواص مدت هفت سال در حبس بوده در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمایه فرصت یافته خود را ببهم نسشتنه بقلعهٔ مادرفت و متحصن شده و هرچند ملک شمس الدین قاصدان و رسالات نامها فرستاده او را پایان طلبیده او را بر قول پدر اعتماد نکرده و امیر نوروز که در آن زمان بمهم دولت غازان خان رتق و فتق مهام ممالک ایران بود ایلچیان پیش ملک شمس الدین در جوانب میر نوروز بعضی از آورده که از ناصیه حال فرزندی ملک فخر الدین چنان اثر می نماید که او را نه قابلیت ملازمت آن جناب هست و نه صلاحیت مصاحبت آنجناب امید آنکه از سر رعایتش درگذرند و او را هم برین حال نکذارند و امیر نوروز کرت دیگر قاصد ارسال داشته و درین باب چند مبالغه نمود که ملک شمس الدین را ملک فخر الدین مقید و ایلچیان از جانب خود امین کردانید تا از قلعه فرود آمده متوجه خدمت نوروز نیک گردید چون بصحبت آن امیر دولت

بر سال دو هشتصد و نهصد و ننجا ملک را دو کرت او دو و نوشت که او را هم بجانب بی باید فرستاد و ملک شمس الدین هم

خواز رسید بانواع افواز مفرکشت امیر نوروز پادرزاده خود را با وی در سلک ازدواج کشید و کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانید و او را با طبل و علم منشور حکومت دار السلطنت هرات روان کردانید و ملک فخر الدین ببطیق هر چه تمامتر بدان بلدهٔ فاخره درآمده باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در عدل و انصاف کوشیده آن مملکت را معمور و آبادان ساخت و چنانچه در فرد اول ازین مجلد مذکور خواهد شد در شهور سنه که امیر نوروز از غازان خان گریخته پناه بدو برد و حقوق تربیت امیر نوروز را نابوده انگاشت او را بقتلغ شاه نویان سپرد تا بقتل رسانید اولجایتو

سلطان بدار السلطنه هراة و کشته شدن او در قلعهٔ اختیار الدین بشمشیر مبارز الدین محمد سام

در زمان ملک فخر الدین روی نمود و همدران ایام در شهور سنه ملک فخر الدین در حصار اسکلچه بعالم آخرت توجه نمود و خانقاهی که در درون دار السلطنه هراة بیا بازار ملک واقعست و قلعهٔ اختیار الدین از جملهٔ بناهای ملک فخر الدینست

بهنر کاردانی موصوف بشجاعت و بهادری معروف بوده در بزم و رزم از رستم و حاتم رایج می نمود

دست رستم بسته کوشش او ٭ نام حاتم بر بخشش او ٭ در ایام ایالت حکم فرمود که هر زنی که روز از خانه بیرون آید جادو راو را سیاه کنند و سر بریده گرده کرد بازار برآورند و مرد ریش مقامران تراشند و شراب خوران بعدازجزا و شرع در زنجیر کشیده بخشت زدن و تاوه کشیدن برآورند و در انشاء اختراع نظم و نثر از ابناء ملوک بمزید امتیاز داشت و نکورون ورق الخیال کاهی اشتغال می نموده در وصف آن ابیات بر صحیفهٔ روزگار گذاشت این دو بیت از نتایج اوست ٭ هر که من از سبزه طرب ناکشم ٭ شاه ستیه بر زنک افلاکشم ٭ با سبزه خطان سبزه و خوارم پس بستر زان پیش که همچو سبزه در خاکشم ٭ و رهیی شاعر با وی معاصر بود و کرت نامه را بنام نامی او نظم نمود گفتار در بیان

وصول داشمند بهادر بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی از حوادث آن دیار حسب حکایات ٭ چنانچه در ضمن

حکایات ایام دولت غازان خان سمت گزارش یافت و در زمان آن پادشاه عالیشان جماعت نکودریان از مملکت عراق و آذربیجان بخراسان گریخته پناه بملک فخر الدین محمد کرت بردند و اولجایتو سلطان بنابر فرمان پدر او جهت طلب آن طایفه لشکر بهراة کشیده میان او و ملک محاربات دست داد و بالآخره بر مبلغ صد هزار دینار کپکی صلح واقع افتاد و چون غازان خان از جهان گذران بعالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدابنده بجای بر مسند خلافت صعود ملک فخر الدین پای در دامن استغنا کشیده از دور رفت و لوازم هیبت بپرداخت بنابران اولجایتو سلطان دانشمند بهادر را با ده هزار مرد جوشن گذار بجانب هراة روان ساخت که ملک فخر الدین نکودریان را بلطف و یا بعنف بدرگاه عالم پناه رسانند و چون دانشمند بهادر بحوالی هرات درآمد و مهم او و ملک فخر الدین

سپاه فیصل یافت حکام فراه و اوق و قلعه کاه و اسفزار و سایر ولایات از نزدیک طلبید عطایا بهره ور شتافت
و مولانا وجیه الدین نسفی که منصب قضاء بلده هراة تعلق بوی میداشت و قبل از رسیدن دانشمند بخراسان حسب حکمی
به غیثاپور رفته بود و در آن بلده بسبیل اختیار یا اضطرار بدانشمند پیوسته در این ایام از غایتی با تیغ بعرض رسانید
که هراة را آسان میتوان گرفت مشروط آنکه شوارع و رهگذار مضبوط سازند که کس غله بشهر نتواند برد و به تعظیم قاضی دانشمند
بهادر سواران هشیار بر اطراف [illegible] و چون در شهر محصول کهنه تمام شده بود و نو نرسید قحطی عظیم روی نمود بعد از آنکه
ده دوازده روز از جانبین بحرب و ستیز پرداختند بوساطت شیخ قطب الدین چشتی میان امیر دانشمند و ملک
فخرالدین بساط مصالحه انبساط یافت بدین موجب که ملک فخرالدین قلعه اسکلچه که آن را امان کوه نیز گویند رود و ما معاوان
و ارشاد او منقبی حالی که خوانند رسانید از ابناء و دانشمند بهادر لاغری را همراهی کرده و طغای بلده فاخره هرات در آمد
چون ملک بحصار رسید لاغری را باز فرستاد و بر این موجب عهد و پیمان در میان آمده عهدنامها نوشتند و تعلیقات ایمان
تأکید یافتند آنگاه طغای با معدودی چند شب در آمد و ملک فخرالدین قلعه اختیارالدین بجمال الدین محمد سام که از نوکران
قدیم بود و بصفت شجاعت و تهور اتصاف داشت سپرد و در صفت آن حصار و نگاه داشتن چنان اختیار وصیت نمود
و شمشیر خاصه خویش بوی داد و گفت که هر کس از ساکنان فرمان تو گردن نهد سرش بدین تیغ جدا ساز و جمال الدین محمد زمین
خدمت بوسید گفت که بقدر مقدور لوازم جان سپاری بتقدیم رسانم و ملک هزار جوشن و تیغ و کمان بر سپاهیان
قلعه بخشید با دویست و پنجاه سوار با امیرزاده لاغری که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد و چون ثلثی از
شب بگذشت بقلعه در آمده روز دیگر لاغری را قرین انعام باز گردانید و بدانشمند پیغام فرستاد که ما بعهد خویش وفا کردیم
باید که آن جناب نیز از مقتضای پیمان تجاوز جایز ندارد و چون لاغری به هرات پیوست دانشمند عازم شهر گشته و جوانب را
فرو سپید و کوس حربی فرو کوفته رایات اژدها پیکر بر افراختند و [illegible] از کهدستان سوار شده روی بشهر
آورده بعد از وصول از سکنه و خاک ریزه رخنه فیصل و [illegible] افتاده تخریب سور فرمان داد و او دروازه بار اعتقاد
خویش سپرد روز دیگر کس نزد محمد سام فرستاده که بملازمت مبادرت نماید و از فرموده تجاوز جایز ندارد محمد سام در برابر
کلمات خشونت آمیز ادا نمود و امیر دانشمند قصد کرد که بمحاصره قلعه پردازد اما بتعلیم امیر وجیه الدین مفتی شیخ الاسلام خواجه
قطب الدین چشتی را بطلب ملک فخرالدین بامان کوه روان ساخت تا از زبان او بگوش ملک سانند که چنان وصیت
دارم که فرزند لاغری بار دوی همایون فرستم تا محفوظ دارد که ملکان طاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلده را بملازمان
دیوان اعلا بازگذاشت و از آن می اندیشم که پادشاه قلعه اختیار الدین را تسلیم کردی و این سخن لاغری جواب نتواند گفت

اکنون آنکه

اکنون آنکه صلاح چنان می نماید که ملک رقعه را بمحمد سام بنویسد که در الحال قلعه را بمقرر آنکه این مقام را انتظار کرده و بپردازیم آیم
و به پادشاه عرضه کنم که ملک قلعه را تحت امر گذاشته و عالم پناه سپرد چون این معنی ابرای انوار سلطانی واضح گردد البته
بر تیغ جهان گشای نفاذ یافته بار دیگر حکومت این مملکت بملک خواهد گرفت و جناب شیخ الاسلامی و ملوک
ملای این ملتمس را بعرض ملک فخرالدین رسانیدند و آنجناب بغایت رنجید و گفت من میدانستم که این مغول بدکیش
بعهد خویش وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین چشتی زبان نصیحت گشاده و طوعاً ملک را مبالغه نمودند تا آنکه
ملک فخرالدین رقعه بمحمد سام نوشت مضمون آنکه چون امیر دانشمند بهادر بتماشای حصار خواهد آمد باید که در مرضات
خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین سام رسانیده محمد سام گفت امتثال نمود ولی
عمل خواهم نمود و بعضی از مورخان ملک فخرالدین پنهانی رقعه دیگر بمحمد سام فرستاد او را بغایت قوم وصی
حصار امر کرد و القصه چون خبر اطاعت محمد سام بامیر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده و در خفیه با اولاد خویش طغای
لاغری گفت که در حصار بتر صدد من باشد و هر گاه که گمان خود از قورچی طلب دارم محمد سام اتباع او را بگیرد
بجز اطلب گفت بکش و بعد از دین که صلاح ما در رفتن قلعه است باری و بهدوی کشید و عرض نمود که اولی آنست
که امیر بقلعه تشریف نبرند زیرا که اسکابی که متعلق بدولت امیر شده است لوی چون می آید دانشمند از شنیدن این سخن
اندیشه مند گشته و گفت دا آنجمله حاضر سوای مولانا وجیه الدین متوجه اختیار الدین شده تحت خود لاغری را
دست کسر الکاب فرستاد و جمال الدین محمد سام امیر زاده را استقبال نموده در خرگاه ملک فخرالدین فرود آورد
و مجلسی ترتیب داده زنب داده کاسه گردانید و مجلس یک یک دو دو از معتمدان دانشمند بهادر در قلعه در می
آمدند تا عدد ایشان بهفتاد رسید اشارت بنا و باصد و هشتاد کس که در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهادند
محمد سام پیش دوید و لوازم زمین بوسی بجای آورد و امیر دانشمند گفت ای تاریک الفضول تو بکدام استطاعت
از اطاعت من تقاعد نمودی و باین چند روستایی مجهول درین قلعه قربی حوزه را در سلک منازعان اولیای
سلطان منخرط گردانید اگر خواهی از فرمان تو همین لحظه سرت از تن جدا کنند و این قلعه را با خاک یکسان کرده محمد سام گفت
بر ضمیر آن حضرت مخفی نخواهد بود که خدمتکار شایسته آنست که با امر و نهی مخدوم قیام نماید و چنان شکنه
و در ایمان خائف نشود و سبب تاخیر در آنچه از شرف پای بوس توقفست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی
اجازت او از حصار بیرون نیایم و علارت بیچ آویزه نزد محمد سام بقبول افتاده و دانشمند او را پیش طلبیده
در آغوش کشید و گفت ترا بفرزندی قبول کردم و جرأت و جسارت ترا بعفو و اغماض مقابل گردانیدم و همچنین

با صوب حصار برانند و چون فرود آمد پای بر نردبان نهاد تاج الدین که یکی از سرهنگان غور بود در پیش آمد دست او را بوسه داد و گفت
پیش رو و مار در پای باش تا بدیدگاه ملک فخر الدین پیام آرد و گفت نزدیک است و نا نیک ست امیر دانشمند بخندید و روان شد
و هم بجا بود رباط درست و کرباسی گرفته بدست دیگر گرزی بر سر شیخ ابوبکر رسید که در سلک خواص ملک فخر الدین انتظام
داشت از جانب بالا در رسید شمشیری بر گردن دانشمند زد چنانچه در صحن قلعه افتاد و اتباع امیر دانشمند چون حال بر این منوال
دیدند باز پس جستند خواستند که از حصار بیرون روند ابواب قلعه و طرف کاث بسته بود و یافتند تیغ یمانی غوریان آغاز ریختن
کرده انبوهی از مغولان کشتند که صحن حصار از خون بموج آمد و جمال الدین محمد سام و نوکران غنیمت گرفتند که عشر عشیر آن
بخزانه خیال ایشان نگذشته بود و آشوب تمام در شهر افتاد و جمال الدین محمد با سه هزار غوری از قلعه بیرون تاختند و شحنه اعلام
انتزاع هرات تا غارت شهر بقتل و غارت خیل مغول پرداختند بعد از آن حسام خون ریز در نیام کرده روی باستحکام برج و
باره و فصیل دروازه آورد و از حکام ولایات خراسان و لشکریان او کایتو سلطان هر کس از تیغ غوریان نجات یافته
روی بوادی گریز نهاد و بغزنین بجانب یورت خویش انعطاف داد و یکی از افاضل در تاریخ آن واقعه گوید ؛ بسال ششصد و
ششتن در سفر شهر هراة ؛ کشید جام شهادت امیر دانشمند ؛ ز دست برد قضا در کف محمد سام ؛ بحکم ملک زبان گرد کار زبانش بند
و چون این خبر واقع بسمع ملک فخر الدین رسید بحسب ظاهر بر کار محمد سام انکار نموده زبان طاعت و سرزنش بگشاد و منشور
تشنیع و سرور رشد بمکتوبی بمحمد سام نوشت مضمون آنکه بایستی که این جسارت از تو در نگذشتی اما حالا باید که معتمد بود و توقفی بکار
باید که در محافظت شهر و قلعه از خود را دقیقه این فتنه را بمن حواله نکنی و از سالاران امان کوه مصاف و مکمل هرات فرستاده
و اسباب متابعت و فرمان برداری محمد سام و صحبت کرده چون این خبر بلخابتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهی
اشتغال یافته حکم فرمود که بوجای و دانشمند بهادر با لشکری افزون از چون و چند بهراة رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشیده
و زمام امارت خراسان را بقبضه اختیار امیر سیاول داد و بوجای بجانب خراسان شتافت و چون الطوس رسید برادر ابش
طوغان با تقبیه سپاه دانشمند بهادر بوی پیوست و بوجای ایلچی بایمان کوه ارسال داشته بملک فخر الدین پیغام داد که اگر
مرو برادر و اقربا و اعیان و لشکریان را بغرم مواخذه نگذشته اند اطلاعی ما و الا به بر مردم هرات تنبیه کرد قاتلان ایشان
بمن سپارند ملک فخر الدین سوگند بر زبان راند که من محمد سام و هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند امر نفرموده ام و مردم
هرات خارجند که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را با امیرزاده تسلیم کنند چه مقدار ده هزار مرد جرار مطیع و منقاد
محمد سام اند که غیر سرهنگان و درین قضیه شریک و سهیم چون این جواب به بوجای رسید در خشم رفته خاطر بر محاصره و مقاتله
قرار داده در غره شعبان سنه ست و سبعمایه با سی هزار کس از لشکر عراق و آذربیجان و خراسان متوجه هرات شتافت

بسیج جنگ بر گرو حالا که گشته اشتهار یافته صف کشیده و باستاده و از شش هزار و هفتصد مرد مانند شیران آشفته بیرون تاختند و
فریق دیگر فتاده و از قتال و جدال دست باز داشتند روز دیگر روز دیگر زمین الجانبین آتش حرب اشتغال می یافت و بسیاری از مردم
کشته می شدند غیاران از درر شهر بر خاسته در میان ایلان نشستند و مداخل و مخارج آن بلده را فا فرو را مضبوط ساخت
که هیچکس را فرصت بیرون رفتن نبود و در خلال این احوال ملک فخر الدین مریض شد و این خبر به بوجای رسید و مسرور گشت و بار دیگر
لشکر بر شهر هرات فرا رسید آغاز محاصره و محاربه نمود و در آن ایام پهلوان یاراحمد که بحسن تربیت ملک فخر الدین از مرتبه
کمتری که بری بدرجه جهانداری ترقی نموده و قرب و دولت نوکر گشته با محمود و قتار بیک هزار کس متفق شده اندیشه
کفران نعمت کرده و در عزم محمد سام را بنام اجل رسانند و قبل از آنکه این اندیشه از قوت بفعل رسید نیک پی بزرگ از آن
اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال را بمحمد سام در میان نهاد و محمد سام یار احمد و محمود و قتار را گرفته بکار ضرب تازیانه فرستاد تا گردن
زدند قرب دویست کس از نوکران مقتول جهت از بار ادا افکنده و بوجای پیوستند القصه چون زمان محاصره
امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نموده قرب صد هزار کس از فقدان ما جان دادند و در شوارع افتاده
و افغان و شیون مرد و زن بلند شده نفیر صغیر و کبیر باوج اثیر رسید و طایفه ای از کرسکان در مسجد جامع بخت منبر
بر آمده و گفتند ای محمد سام از جبار شدید الانتقام بترس و بر جگرها ترحم فرموده در وازه بگشای لاجرم محمد سام طالب
مصالحه گشته نیاز بابی ملک قطب الدین نوکلی که در وقت قتل دانشمند بهادر را او دستگیری کرده بود برده بسته
نزد بوجای فرستاد تا بتمهید بساط عهد و پیمان اقدام نماید و ملک قطب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و
شنود نمود و بوجای خبر یافته بود که عنقریب امیر سیاول بحدود خراسان و هرات می رسد و مخوف است که قبل از وصول او فتح
میسر گردد و مصالحه راضی شده و عهدنامه نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمد سام پادویست کس از خواص بقلعه رفته شهر بازگذاشت
و در روز یکشنبه ذی الحجه سنه ست و سبعمایه لشکر بوجای بهراة در آمده دست به تخریب برج و باره در آورده و غلامان
از شهر بیرون کرده و گفتند که در کار و بار اقامت نمایند و محمد سام روز دیگر با ده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در
آغوش گرفته گفت از سر انتقام که بود در گذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو اغماض در نوشتم باید که در حصار بگشایی
تا جمیع از نوکران من در آنجا روند محمد سام سر قبول جنبانیده بوجای او را خلعت فاخره پوشانیده و رخصت انصراف
ارزانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل با ده کس از سرهنگان سیستان بخدمت بوجای
شتافتند و بطریق محمد سام بازگشت روز دیگر تاج الدین ایلدوز بهادر که از خاص خواص او بود نیز فرزند را از آن سو آغاز کرد و به
و بر این قیاس سیزده روز سرهنگان لشکر پیش بوجای رفتند و اسب و خلعت گرفته باز می گشتند مقارن آن حال امیر سیاول

که بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده در سواد هراة نزول اجلال فرموده و ایلچی نزد محمد سام فرستاد که ...
بجانب توجه نمای تا ترتیب ملک تو از فتنه بوجای امان یابی محمد سام بر او اعتماد نموده با جمیع سکان حصار پیش او رفت و امیر
سیاول ثمی انگیخت را گرفته به بوجای سپرد و گفت حکم اولجایتو سلطانست که غوریان پدر را کشته از جملهای هرات بیرون
روی و بوجای تاج الدین یلدوز پهلوان لقمان را با سه نفر از سرداران غور بر سر پل مالان گردن زد و محمد سام را
بند گران بپای نهاده روی باولجایتو سلطان روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ فرموده و امیر سیاول این خبر شنوده
جمعی فرستاده تا محمد سام را گرفته باز گردانیدند و او را مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب بازگشت آنگاه
بوجای را تکلیف کرد تا آن خون رفته را بقتل رسانید و امیر سیاول مردم را بدان آورده و بزراعت و عمارت ترغیب کرد
و بنگاهی بود تا زمانی که اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده تعیین فرمود

مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص می نمود و در قصیده گو

... با مر خطابت مشغول میبود و بواسطه جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندما ملک فخر الدین محمد کرت ... نامه را بر وزن شاهنامه
نامه در سلوک ملوک غور در نظم آورده و در ان مدت که بانشاء این کتاب مشغولی میکرد ملک نسبت او با بواب انعام و احسان
مفتوح داشت و هر ماه هزار درم زر نقد از خزانه باو میداد اما ربیعی بغایت عیاش بوالفضول و معربد بود و هرچه
بدستش می افتاد در شراب و شاهد صرف می نمود و مراحم او فات ملک شده دیگر چیزی می طلبید و حالانکه ملک فخر الدین
ورق الخیال میخورد و همواره ربیعی باده صاف میل میکرد و بنا بر مباینت ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته خدمت بی رخصت
بقهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی اختیار کرد و در ان اثنا روزی در پیش شاه علی زبان به غیبت
ملک فخر الدین بگشاد و از ین جهت از وی رنجیده دویست دینار بوی داد و گفت ازین ولایت بیرون رو که واقف صحبت ما
نمیتوانی بود و بعضی از نواب شاه علی با وی گفتند که از کمال خردمندی ملک ... که بحسن شاعری او در عراق و خراسان
نظیر ندارد بی سببی در کار و ... جواب داد که هرچند ربیعی خوش سخن و لطیف طبع و حدت ذهن موصوفست
اما بوفات و حق ناشناسی ... که بعد از ده سال که مشمول انعام و اکرام فخر الدین بوده بدینجا آمده هجوش می نماید و هیچ
شک نیست که هرگاه از ما نیز برنجد جای دیگر رفته زبان بخیانت خواهد گشاد ◦ هر که عیب دگری پیش تو آورد و شمرد ◦
بیگمان عیب تو پیش دگری خواهد برد ◦ القصه ربیعی از قهستان به نشابور رفت و از آنجا عزیمت عراق کرد و ملک فخر الدین
بر این حالات اطلاع یافته اندیشه کرد چون ربیعی بعراق رسد در ارکان دولت اولجایتو سلطان او را عنایت ...
تا بران مکتوبی بربیعی نوشته اظهار اشتیاق نموده و وعده های جمیل فرموده و ربیعی از مطالعه آن نامه مسرور گشته بجانب

رعایت

رعایت حزم و حزم جزم کرده ... بهرات ... و ... مصدر به خطبه ... اول آن ... نزد ملک فرستاد ◦
سلامی که بر قیصر ادب او ◦ ... فکرت کند ... ◦ آن شهریار جهان کز علو ◦ چو مه سپهر است و چو صدر دوان ◦
و انجام داد اگر جواب عرضه نبشت ... ملک ... والا فلا و چون نوشته ربیعی بملک رسید
فی الحال سطری چند بقلم آورده مبنی از آنکه قصد جان او نکند و دیگر را نیز ... ربیعی بعد از مطالعه نوازش نامه
مستظهر و مطمئن خاطر بهرات رفت و ملک او را پرسش کرم کرده در سلک ندما انتظام داد اما طالب ...
که بار حیاتش از سر ... او بجران ممات رساند یعنی در ان اثنا ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب نموده و مست گشته
زبان بدعوی بی معنی گشاده و هر یک از حریفان نیز آغاز خودستایی کرده ◦ یکی گفت من پیل شهر افکنم ◦ یکی جمله کوه از
زمین برکنم ◦ دگر گفت چون من بجوش آورم ◦ زمین و زمان را بجوش آورم ◦ یکی گفت خورشید رائی منست
آسمان زیر پای منست ◦ دگر گفت کو رستم کابلی ◦ که چندان کند آنچه او کرد ... ◦ و خطیب ... بسیار ...
اگر شما ... بشنید ... ولایت ضبط کنیم و خلق را مطیع و فرمان بردار گردانیم حاضران با ربیعی بیعت کرده او شهر
ارباب ... اعظم و سام دیوبند و پهلوان ... و معین تیغ کش از جمله ... اوست که در ان شب
مردم را طلاق نموده و روز دیگر از شاگردان ربیعی که از وی رنجیده بود ملک فخر الدین را بکیفیت واقعه بتفصیل باز گفت
و ملک متغیر گشته تاج الدین یلدوز لقمان را بگرفتن فضولان مامور گردانید و ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون
ملک فخر الدین بپرسیدن ... ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی گفت از غایت مستی امثال این مقال میگفتیم
آنگاه ملک حکم فرمود که بعضی از آن قوم را پوست کنند و قومی را گوش و بینی بریدند و ربیعی را بزندان برده محبوس کردند
و در ان حبس قصیده در مدح ملک گفت که مطلع این دو بیت بود ◦ تو همان کی که این قوم بقوم الروح بست ◦ آفرینند و میان من و تو
خصم و حکم ◦ در ... گر نیرم بتو ... ◦ گو شاد است آنروز بکیرم حکم ◦ و ملک این ابیات مطالعه جواب داد
و ابیات چند مثنوی در وصف ملک ... خویش بنظم آورده ارسال داشت و بران فایده مرتب نگشته مدت
حیات ربیعی در ان محبس بپایان رسید و ... آن مطلع ... ذکر ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کرت
در آن وا ... ملک غیاث الدین ... خراسان در آمده متوجه دار السلطنه هرات بود و ملک غیاث الدین ... که در خاطر داشت
از اردوی اولجایتو سلطان ... شد ... خبر قتل محمد سام و سایر قتل ... اولجایتو سلطان
رسید ... فرمان ... و ایالت هراة و اسفزار و فراه و غور ... ملک غیاث الدین ... گرفت و ملک
علم ... در شهور سنه سبع و سبعمایه بدار السلطنه هرات شتافت ... احوال ...

و ایالت بر خواطر امرای خراسان گران آمده عرضه داشتی بپادشاه اسلام فرستادند و او را بمخالفت و عصیان متهم و منسوب ساختند
چنانچه بعد از اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین را طلب فرمود و او بار دیگر رفته چند سال جهت مراجعت نیافت و در سنه خمس
عشر و سبعمایه مرخص گشته بهراة معاودت نمود و در روز [illegible] شعبان [illegible] امر فرمود و در شهور سنه ثمان عشر
و سبعمایه قلعه زره با خوزان فتح نمود و بعد از آن اوقات حصار تولک را بعد از سعی بتصرف در آورد و در سنه احدی و عشرین
با دولت [illegible] بحج اسلام و طواف روضه مکرمه خیر الانام
صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و در زمان عاقبت مستقر دولت مراجعت فرمود و در سنه سبع و عشرین
و سبعمایه چنانچه در ذکر سلطان ابو سعید بهادر خان ذکر امیر چوپان بیاید ملک غیاث الدین برده است چوپانی ملک کشته کرده
و در سنه ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابو سعید شتافته بنا بر کمال اعتبار بغداد خاتون [illegible]
توبان چندان التفاتی نیافت و بدار السلطنه هرات بازگشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه مریض شده درگذشت
و ملک غیاث الدین محمد در ایام دولت خود مسجد جامع هراة که فی الحقیقه جامع فنون برکاتست [illegible] آورده بود
دیگر باره عمارت فرمود بنا بر آن و آن بقعه متبرکه پهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون شد و [illegible]
که در شمال مسجد مذکورست بنا کرده و معاصرت آن پادشاه ذکر گرفت است از جمله شیخ عظام و فضلاء کرام قدوة السادات
والنقبا **امیر حسینی** قدس سره معاصر ملک غیاث الدین نام آنجناب حسین بن عالم ابی الحسین و امیر حسین در اصل از کزیو بوده
در علوم ظاهر و باطنی تبحر داشت و در نفحات مسطور است که سبب توبه امیر حسینی آن شد که روزی به شکار بیرون رفت و آهوئی پیش آمد
خواست که تیری بروی زند آهو بسخن در آمده گفت حسین تیر بر ما میزنی خدا ترا از برای معرفت و بندگی آفریده است نه جهت
شکاری آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و مجرد شده جماعتی از جوانان بملتان رفت پیش شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ
صدر الدین بن شیخ بهاء الدین ذکریا آن طایفه را ضیافت کرد و چون شب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بخواب دید و گفت فرزند مرا از میان این جماعت بیرون آر و بکاری مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین آنجناب را
از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا بدرجات عالیه رسید پس بجانب هراة روان گردانید چون امیر حسینی بدان بلده
فاخره بارشاد مشغول گشت بندگی شانی بسیاری از هرویان مرید و معتقد شدند و آنجناب را مصنفات منظوم و منثور
موفور است کنز الرموز و زاد المسافرین و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط مستقیم از جمله مشهورات او است و امیر حسینی
در شانزدهم شوال هفتصد و هفده درگذشت و در مرجع هراة در بیرون گنبد عبدالله بن معاویه بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون
گشت **ذکر ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد** ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق

اشراف

اشراف و اعیان هراة بر مسند ایالت نشست و از عجایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ ملکه بود و مولانا جمال الدین محمد بن حسام
[illegible] در این قطعه نظم نموده * اصاحوت شمس الدین کرت زمانت * و اجری فی الجرالرادات فلکه * و من عجب تاریخ میلاد
ملکه * موافق قول الناس جلد ملکه * و ملک شمس الدین محمد بر شرب شراب شغف تمام داشت چنانچه در مدت ده ماه که در آن زمان
حکومتش بود دو روز هوشیار نبود و وفاتش در سنه ثلثین و سبعمایه روی نمود **ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین** ملک حافظ جوان
خوش صورت بود و خط خوب می نوشت و بعد از فوت برادر خویش ملک شمس الدین والی هراة گردید در زمان ایالت او جمعی
بر ملک [illegible] ملک حافظ را فرصت دادند و در شهور سنه ۷۳۲ در حصار او را بقتل رسانیدند **ذکر ملک معز الدین
حسین بن ملک غیاث الدین محمد** ملک حسین خلاصه دودمان ملوک هراة بود و نقاوه دودمان سلاطین [illegible] صفات
و حشمت [illegible] موصوف بود و بوفور جلادت و بذل [illegible] معروف و منسوب [illegible] ارکان [illegible] و مایل و هی
همتش بر معمور [illegible] مشایخ و افاضل * چو اعلام [illegible] * باحسان دل خلق را شاد ساخت * بعهد خوشی خوی
شاهان کسی * [illegible] * و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف غور و هرات حاکم ملک غور
گشت [illegible] و کمال اعتدال
آورده و در شهور سنه ۷۳۶ که سلطان ابو سعید بهادر خان عالم جاودان انتقال نمود و اختلال بر احوال بلاد عراق و خراسان
راه یافت کار بر اعیان [illegible] و احسان ملک معز الدین حسین روی در رفاهیت هرات آورد ملک
عنایت خورشید جای داد و ابواب انعام و احسان و اکرام بر روی همگنان برگشاد و بعد از آنکه امرای خراسان طغاتیمور خان را
بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین در سرانجام امور و مهام هرات و مضافات دخل نداد خطبه بنام [illegible]
خواندند اما نسبت بکیان در مقام اتحاد آمده دختر سلطان خاتون را [illegible] در آورد و ملک حسین [illegible]
در ذکر سرداران مرقوم قلم بیان گشت و در سنه ۷۴۳ با امیر مسعود مقابله روی نمود و در آن حرب ظفر و نصرت ملک را بود
و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام امیر قزغن برلاس با سپاه بی قیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشید و چهل روز
هراة را محاصره کرده مصالحه باز گردید و در سنه تسع و خمسین و سبعمایه میان ملک معز الدین حسین و [illegible]
لوای دولت ملک معز الدین حسین روی بانحطاط نهاد و ملک حسین در سنه احدی و سبعین و سبعمایه بعالم عقبی انتقال نمود
مدت سلطنتش سی و نه سال بود و خانقاهی جدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنه هراة است و مدرسه
فیروزآباد و خانقاه و سلطان [illegible] از جمله آثار ملک معز الدین حسین است و آن پادشاه [illegible]
و مقضی کار [illegible] و ولایت باخرز و ولایت خراسان بقاع خیر بنا نمود مسجد جامع هراة را تربیت

وحرارت نمود ذکر لشکرکشیدن امیر قزغن بجانب دار السلطنه هراة و بیان کیفیت معاملات ملک حسین با او
در وقوع محاربات مستوفیان وقایع واخبار و سخنوران حوادث آثار آورده اند که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بجماعت
سربداران عجب و پندار بکاخ دماغ راه داده و برفع چتر سلطنت و تجمل نوبت جسارت نموده چند لشکر بتاخت [illegible] داده خود در
شبرغان فرستاده و امرا ارلات و ایرودی که در آن ولایت اقامت داشتند از حرکات غوریان بجان رسیده
علم نهضت بجانب بادغیس برافراشتند و ملک حسین با سپاه [illegible] حسب رفع آن جماعت در حرکت آمده بعد از وصول
بقبول مخالفان چندان از اثر شان [illegible] آورده که از رؤس قتلان دو منار [illegible] بر یک دیگر کرده [illegible] خیابان [illegible]
وچون در آن آوان از سرداری الوس جغتای و ایالت ماوراء النهر امیر قزغن قرار گرفته بود و بیمن دولت حسن معدلتش
مهام خاص و عام آن دیار سمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام جام که با ملک حسین حرف [illegible] داشتند و [illegible]
[illegible] موافق امزجه ایشان نبود نزد امیر قزغن رفته و از ملک شکایت کردند و از امرا ارلات و ایرودی نیز
در این باب مبالغه نموده بر زبان آورده اند که نسل چنگیز خان بر افتاد + که کس کوهر شان نیارد بیاد + چنان خود [illegible]
بروی دیگر که خود نباید و کسی در نظر + امیر قزغن فرمود که تازیک را چه حد آن باشد که خیال استقلال بخاطر آرد انشاء الله تعالی
بضرب تیغ آبدار آتش طغیان او را فرو نشانم و از سر حمله سواران [illegible] اقبال او را یکسان کردانم آنگاه [illegible]
دیگر [illegible] ساخته باتفاق اولجایتو بردی و امیر [illegible] و امیر [illegible] و شاهان بدخشان در سنه اثنی و خمسین
و سبعمایه موافق توشقان ئیل بصوب خراسان روان شد و ملک حسین بعد از تحقیق این خبر با امرا و ارکان دولت
طریق مشورت مسلوک داشته فرمان داد که [illegible] کهندستان [illegible] دیوار [illegible] کشیدند و [illegible]
[illegible] هراة [illegible] کردانیده آلات حرب و ادوات طعن و ضرب از شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و پانزده
هزار پیاده [illegible] جنگ و کارزار آراسته گشته ایستادند و از آنجانب امیر قزغن با مردان صف شکن از راه [illegible]
در آمده با [illegible] کهندستان نزول نموده [illegible] سرداران سوار شده در دامن [illegible] بر [illegible]   ملاحظه ازو
بلند بر آمده عسکر ملک حسین بنظر احتیاط در آورده که تا بر یک شیوه مقاتله مینمایند زیرا که این موضع محل کارزار
انتخاب کرده اند و [illegible] موجب [illegible] خواهد گشت اول آنکه هنگام ستیز سپاه او را سر بالا باید آمد [illegible] لشکریان و دیگر آنکه
صباح وقت استعمال آلات حرب بسبب آنکه آفتاب از پس پشت [illegible] طالع شده بر [illegible] دلیران [illegible] خواهد تافت چنانچه
چشمهای ایشان خیره گشته [illegible] خود را نتوانند دید [illegible] مراجعت نموده در معسکر خویش نزول نموده [illegible]
شب هر دو سردار [illegible] خود را [illegible] نموده [illegible] روز دیگر که خسرو کواکب مواکب

از افق شرق طلوع نمود و روی بمحاربه قاطعان شهرستان آسمان آورد امیر قزغن با مردان شمشیرزن سوار گشته [illegible]
[illegible] آتش جدال بجانب قتال [illegible] انعطاف داده و ملک حسین و سپاه او نیز مستعد پیکار شده در [illegible] جدال
ایستادند + دو لشکر بیکدیگر آمیختند + زکین تشنه خون یکدیگر بریختند + از لمعان شمشیر آبگون سیلاب خون در فضای معرکه [illegible]
[illegible] و از برق شعله سنان جان ستان خرمن زندگانی سالکان میدان پهلوانی سمت احتراق گرفت سپاه ملک
[illegible] در حد توانائی داشتند کوشش کردند با آخر هزیمت گشته روی بطرف شهر آوردند و بواسطه آنکه جهت
احتیاط [illegible] و ظاهر شهر انداخته بودند بسیاری در عرصه تلف آمدند و ملک در زمان سلامت بشهر شتافت
لشکر [illegible] در پس کوچه [illegible] مردانه کردید و سپاه [illegible] دیوار [illegible] آینده و ملک [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] طرفین [illegible] جنگ پرداختند و [illegible] چهل روز بیکار بود و امیر قزغن [illegible] تسخیر شهر [illegible]
[illegible] که اگر مصلحت شود امسال بماوراء النهر مراجعت نمایم و سال دیگر [illegible]
[illegible] امیر قزغن [illegible] حاکم عادل رحیم دل بود گفت بنابر قبول سخنان اصحاب [illegible] این [illegible] گشتم و در بین
مردم [illegible] از جانبین تلف شدند [illegible] افتادند و اگر ما با ملک حسین عداوتی داریم و خصومتی [illegible]
[illegible] ملک معز الدین حسین علی الجمله [illegible] بیرون فرستاد و [illegible] قبول نمود که سال دیگر بماوراء النهر [illegible] امیر قزغن
ملازمت نماید و امیر قزغن بر قول ملک اعتماد نموده [illegible] راه دیار خویش گرفت و بعد از معاودت امیر قزغن کار
ملک حسین روی بتراجع نهاده و شکوه او در دل مردم کم شد و امرا [illegible] امور مملکت مقتضای رأی خود
عمل نموده [illegible] کار بجایی رسید که بعضی از آن طایفه که ملک حسین [illegible] ملک [illegible] نشاندند و ملک [illegible]
[illegible] اهل طغیان [illegible] ملک غوریان روزی [illegible] سواری از [illegible] آن قوم [illegible] واقف گشته
[illegible] جمعی [illegible] افتاد که [illegible] شراب [illegible] گفت این مردم [illegible] غارت
غوریان [illegible] ملک [illegible] کرده [illegible] گشته و ملک فرصت غنیمت شمرده [illegible]
رفت [illegible] رجب [illegible] که با امیر قزغن کرده [illegible] نفر از معتمدان خویش بماوراء النهر فرستاده [illegible]
که امیر قزغن [illegible] از نوکران [illegible] اشتغال نمود [illegible] سلام کرد
و امیر قزغن ملک را در آغوش کشیده و لوازم پرسش بجای آورد و گفت اگر توفیق رفیق کرده ملک هراة را از [illegible]
نموده [illegible] روز بروز [illegible] التفات امیر قزغن در باره ملک حسین [illegible] امرا الوس [illegible] آنکه
ملک [illegible] قتل او نمودند و امیر قزغن [illegible] ایشان اطلاع یافته [illegible] صورت قضیه را

با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که می ترسیم که بی اختیار من گزندی بتو رسد صلاح وقت هم در آنست که یک شب و یار خود را ایلغار نمایی
و ملک امیر قرقره را وداع نمود و بهنگام شام که تو ز بامره از مشاهده لباس حالی طلوع نمود پس سپاه باد پای که همراه داشت
سوار شده روی بدار السلطنه هراة آورده بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسید و بی تحاشی بقلعه رفت و بر مسند
سروری نشسته اشارت فرمود تا برادرش که توزیان بجا و شاهی برداشته بودند بگرفتند و یکی از قلاع محبوس کردند ملک باقر
بس چند گاه از حبس نجات یافته [illegible] شتافت و بهما کیاسری پرونا و فات یافت ذکر کارزار ملک حسین با محمد خواجه ابردی
و سلمش بکه بن عبد الله مولانا و بیان کشته شدن آن دو امیر در جنگ میدان [illegible] چون اعتاب
پادشاه ملک بخشش عالی شان و قطع سلطانه ملک معز الدین حسین کرت بکرت دار السلطنه بر سریر دولت متمکن گشت و تمهید
قواعد عدل و انصاف پرداخته بساط ظلم و اعتساف در نوشت آتش رشک و حسد در کانون درون امیر سلمش که حاکم قهستان
و محمد خواجه ابردی که در آن حدود و بنیاد حکومت می نمود اشتعال یافته رسل و رسایل بیکدیگر فرستادند و بر حرب ملک حسین
اتفاق نمودند و روی بجانب دار السلطنه هراة نهادند و در آن آوان شیخ محمود نامی که در خانقاه اقامت داشت بشید و زرق
سلمش یکبار مرید و معتقد خود ساخته بود و سلمش در وقت توجه بجنگ ملک بر دان شیخ [illegible] یافته و در باب مهمی که در پیش
گرفته بود مشورت نمود محمود نامحمود گفت هر گاه که تو با ملک در مقام مخالفت آیی من دوازده هزار مرد سبز پوش از لشکر غیب
بامداد تو خواهم فرستاد و آن ترک بیخرد بامید آن مدد مستظهر گشته در ولایت خواف با میر محمد خواجه پیوست و باتفاق
یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف و باخرز را تسخیر کردند و چون ملک معز الدین حسین از طغیان مخالفان خبر یافت فوج
فوجی از ابطال رجال بمیدان قتال شتافت و چنانچه در روضة الصفا مسطور شده در صحرای زره با امیر سلمش و محمد خواجه
رسید و بعد از تسویه صفوف جیش از هر دو جانب سلمش و محمد خواجه شمشیر ها کشیده در میدان تاختند بعزم آنکه تا سر ملک را
از تن جدا سازند باز نگردند چون نزدیک بقلب سپاه ملک رسیدند از شست تقدیر تیر بر حلق آن دو امیر بی تدبیر خورد
و چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاک مذلت افتادند و هیچ کس دیگر را آسیبی نرسید ﴿ ز خاکی کو ن کس آب خشیده شد
﴿ تنگ مور در زیر پا کشته شد ﴿ ملک معز الدین حسین [illegible] چهل فتح و ظفر فا برگشته سالما و غانما
بدار الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعراء در تاریخ آن واقعه این نظم نمود ﴿ ز هجرت هفتصد و پنجاه و نه بود ﴿ ربیع الاول
آن ماه خجسته ﴿ که شد روز دوشنبه بهار ماه ﴿ سلمش با محمد خواجه کشته ﴿ ذکر فوت ملک معز الدین حسین چون بنا
دوام در عالم تخت و جام هیچ فرد را از طوایف انام میسر نیست و در شهور سنه [illegible] اطبا و حاذق مداوای آن [illegible] رسید
و ملک علاء الدین که لازمه ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیرست بهاده و لداشته خود ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت [illegible]

[illegible] ملک محمد [illegible] مشهور با میر جور بود و در آن زمان بفرمان پدر در سرخس حکومت می نمود بهمان دستور مقرر داشت
و کوشش بیهوش ملک غیاث الدین پیر علی را در رضای [illegible] مواعظ دلبند گران کرد ﴿ [illegible] و گفت ملکی چنین نامدار
[illegible] ملوک جهان نامدار ﴿ بغارتگی کردم و داوری ﴿ در انگشت تو همچو انگشتری ﴿ تو نیز آنچه آیین عزم بست و ری
بجا آر و بر پایی بجای ﴿ و در سیوم ذی قعده سنه مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در گنبد مقبره سلطان
غیاث الدین محمد سام پهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون گشت ﴿ تو گفتی که آن شاه والا نژاد ﴿ خود از مادر دهر
هرگز نزاد
از جمله تقوی شعار زبدة المتورعین مولانا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی در عصر ملک معز الدین حسین در دار السلطنه هراة
قضات داشت و پیوسته بامر معروف و نهی منکر می پرداخت و سالها [illegible] منتظم بود و در [illegible] و ثبات
امور حسن مولوی انجام می نمود و ملک حسین [illegible] بسیار حرمت [illegible] قاطع می [illegible] و مولانا
نظام الدین ایمان را که علماء متقدمین و متاخرین [illegible] کرده اند به تسلیم تغیر نموده در آن سبب [illegible]
تسلیم گویند و در آن باب میان مولانا و علماء [illegible] معارضات بوقوع پیوست و مولانا نظام الدین بر تسلیم [illegible]
و در هر [illegible] اجتهادیست و آن امر [illegible] باقی بود و از قضا [illegible] که در اوایل ایام دولت ملک حسین
کرت جمعی کثیر از اتراک [illegible] دیگر [illegible] اغاثت و [illegible] رعایت ارکان شریعت کردن [illegible]
نقش [illegible] خاطر می نگاشتند بنابران مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت و سرداران
جماعت بر این مطلع شده در شهور سنه [illegible] بسیاری [illegible] از دار السلطنه هراة کشیدند چون ملک طاقت مقاومت آن
سپاه نداشت [illegible] پیغام فرستادند که غرض ما از [illegible] خلاف قتل کسی نیست که ما را کافر
اعتقاد کرده و اکنون اگر مردم هرات [illegible] که مال و جان ایشان در معرض هلاک [illegible] باید که آن شخص را بیرون فرستند
[illegible] فتوی نوشته که عرض خاص برای دفع عام [illegible] که خدمت مولوی [illegible]
آن نوشته [illegible] مولانا [illegible] العزیز [illegible] آمده و غسل کرده و جامه پاک پوشیده از شهر بیرون
رفت و دشمنان در بیرون در ملک او را گرفته و کشتند و در خیابان دفن کردند و ترک محاصره هرات کرده روی بییلاق خود
آوردند و دیگری از آنجمله خواجه قطب الدین یحیی بود که نجات جامی الاصل و [illegible] المقام است ابو الفضل [illegible]
[illegible] و بعلم ظاهری و باطنی از سالکان مسالک طریق و [illegible] در [illegible] و فتوی ممتاز و مستثنی بود و خاله
[illegible] خواجه معین الدین محمد الجامی در نزاهت [illegible] حالش می افزود و بشرف صحبت افتخار الاولیاء عمدة [illegible] الاصفیا

شیخ صفی الدین اردبیلی قدس الله سره العزیز مشرف گشته نوبت پنج گذارده بوده و فوتش در شب پنجشنبه ششم [illegible]
سنه [illegible] روی نموده و بلدهٔ فاخرهٔ هرات در بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت و از آنجمله دیگری قاضی القضات جلال الدین محمود
امامی بوده و آنجناب را با سلاطین [illegible] و زمان و کمال زهد و تقوی ملوک کرت تعظیم بسیار می نمودند چنانچه ملک معزالدین
حسین هرگاه مکاتیب با مثنوی فرمودی نوشتی بخط خود بر حاشیهٔ مکتوب مولوی که مخلص و نیکوخواه حسین کرت وفات جلال الدین
محمود قاضی در سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه روی نموده و در گازرگاه مدفون گشت و دیگری از آنجمله مولانا سعد الدین کاوسیجانی
[illegible] بوده و آنجناب را اعتقاد عظیم ایشان رکن الدین محمود شاه سجانی است در آن ایام طوایف انام بوده
ارادت تمام داشتند و پیوسته نقد اخلاص و ارادت او در زمین دل می کاشتند و در روضة الصفا مسطور است که
در آن زمان [illegible] یک مولانا [illegible] ملک معزالدین حسین با وجود تکلف رسید چون در خود [illegible] ملازمت
امیر فخرالدین رفت و در مجلس ایشان زبان طلاقت و گزاف گشاد و این بیت را خواند که ✽ بیر بر [illegible] کنیم
ملک [illegible] و ویران کنیم ✽ امیر فخرالدین [illegible] این جواب [illegible] گوری کافرش را [illegible]
[illegible] که ✽ [illegible] باشد ✽ [illegible] باشد ✽ و [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] آنجناب کرده و جمعی [illegible] آمده و از مجلس [illegible] آمده گفت [illegible] که خلقی را گمراه میسازد و [illegible]
[illegible] و چنانچه نوشته در آن [illegible] مولانا جمال الدین محمد الهی [illegible] و اولاد و احفاد
حضرت شیخ الاسلامی [illegible] و السلطان حضرت [illegible] بر این موجب که معین الدین محمد [illegible] شهاب الدین
اسمعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین [illegible] بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر [illegible] جلالی اعاظم مشایخ
و علمای خراسان بود و [illegible] و کمال [illegible] و جلال و علم [illegible] لطف و کرم [illegible]
و اشراف بود و [illegible] سخاوت و مردی احسان [illegible] خاطر طوایف انسان می [illegible] صاحب حال [illegible]
غیاث الدین محمد [illegible] و منشآت نظم و نثر [illegible] و لطافت [illegible] فاضل [illegible]
و فوت آنحضرت در ولایت جام فی سنه [illegible] واقع بود و مدفنش متصل بمرقد حضرت شیخ الاسلامی روی نمود [illegible]
[illegible] صفات این رباعی مشهور است ✽ [illegible] ✽ [illegible]
[illegible] ✽ [illegible] ✽ [illegible]
[illegible] خواجه ضیاء الدین یوسف [illegible] آنجناب [illegible] ملک غیاث الدین [illegible] صاحب
کمال بود و خواجه یوسف [illegible] علامه تفتازانی [illegible] علوم معقول و منقول

علو شانش

علو شانش از امثال و اقران درگذشت انتقال از حیات در سنه [illegible] سازگاری فلک [illegible] الملک [illegible]
[illegible] ملک [illegible] کلام الفحام
[illegible] شعرای آن زمان امیر فخرالدین محمود مستوفی که این بیت [illegible] مشهور است و مقطعات [illegible]
[illegible] ملک معزالدین حسین
[illegible] را اعتماد [illegible]
[illegible] ملک حسین [illegible] قطعه است
✽ [illegible] ✽ [illegible] ✽ [illegible]
[illegible] ✽ [illegible] ✽ [illegible]
[illegible] ✽ [illegible] ✽ [illegible] ✽ چون
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible] ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیرعلی و منازعت او با ملک
[illegible] و [illegible] کار ملوک کرت و اختتام دولت [illegible] ملک غیاث الدین
پیرعلی بعد از فوت ملک حسین در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بر سریر سلطنت نشسته [illegible]
ملک محمد [illegible] موافقت میان ایشان [illegible] منازعت [illegible] آخر الامر محمد [illegible]
[illegible] ملک غیاث الدین [illegible] آمده [illegible] چون این خبر [illegible] رسید ملک غیاث الدین
[illegible] و ملک [illegible]
غیاث الدین [illegible] مشغول کرده [illegible]
[illegible] ملک غیاث الدین پیرعلی [illegible] واقع شده ملک محمد
[illegible] خدمت [illegible] در زمان دولت
ملک غیاث الدین پیرعلی خواجه علی مؤید [illegible] مذهب امامیه ظاهر گردانیده [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] فقهای حنفی فتوی نوشته بعرض ملک غیاث الدین [illegible] اسلام
واجب است و آن [illegible] خواجه علی مؤید [illegible] قتل و غارت
[illegible] ولایت [illegible] علمای مسلمانان [illegible]
[illegible] عجب آنکه این حرکات [illegible] فقهای آن زمان که ملک غیاث الدین

بشنوی ایشان منفرمن ولایت خواجه علی مؤید بوده بود و تا مشروع نمی نمود و در مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام ملک غیاث الدین
در ظاهر مشتاق بود [illegible] با امثال این امور نا[illegible] حکم فرموده روزی که از اهل [illegible] مشتاق بود شخصی بطریق [illegible] آمده و او را
چنین طلبیده گفت ای مرد که [illegible] در چند نیست آن شخص تامل جواب [illegible] که [illegible] بر حضرت ملک رسید [illegible]
گفت علاء سلطان چرا [illegible] و کار [illegible] باشد [illegible] ملک غیاث الدین از شنید این سخن منفعل شده و مراجعت نموده
او در شهور سنه سبع و سبعمایه نوبت دیگر لشکر [illegible] کشیده [illegible] او [illegible] داد و ده ماه حکومت آن خطه
در قبضه اختیار سکندر [illegible] و از اسباب عالی [illegible] در [illegible] حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان رسیده از زبان آنحضرت
ملک غیاث الدین را گفت که [illegible] و [illegible] بر [illegible] و [illegible] بوده [illegible] که [illegible] زیادت کرده [illegible]
[illegible] جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت [illegible] تمام [illegible] امید [illegible] فرزند [illegible] قبول [illegible]
نامور [illegible] شود چون این [illegible] صاحبقران کرده [illegible] رسید [illegible] زاده خود [illegible] اعاده [illegible]
[illegible] کرده و در سنه [illegible] ملک پیر محمد [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] و عواطف [illegible]
او را [illegible] نگاه داشته [illegible] سپاه را [illegible] و [illegible] مرصع و خلعت طلا دوز [illegible] و سرافراز کرده [illegible]
[illegible] سعادت ارزانی فرمود [illegible] آقا با تحمل و [illegible] کرده [illegible] آن [illegible] بخراسان و [illegible]
و ملک غیاث الدین پیر علی از [illegible] تا [illegible] هرات [illegible] جند روز [illegible]
و عیش و سرور [illegible] و امیر [illegible] و امیر مؤید ارلات [illegible] علیها آمده بود [illegible] کرده [illegible]
سرور [illegible] مراجعت داده [illegible] که صاحب قران گیتی ستان [illegible] ولایت خراسان [illegible]
[illegible] ملک غیاث الدین پیر علی [illegible] مراجعت نموده و حضرت
صاحب قرانی با سپاه [illegible] بر [illegible] هرات [illegible] سلطنت و اقبال [illegible] ملک [illegible]
و چون [illegible] آن [illegible] شنبه [illegible] از [illegible]
در [illegible] پادشاه اختصاص یافت و چند روز [illegible] عالم پناهی بوده [illegible]
اعلام ظفر اعلام [illegible] معاودت [illegible] هرات [illegible] گشت و در سنه ثمانین و سبعمایه که [illegible] صاحبقران
سرافراز [illegible] برسانید که ملک [illegible] موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث الدین
پیر علی صدور یافت [illegible] و [illegible] معاودت امیر صاحب قران [illegible] هرات [illegible] ملک غیاث الدین
پیر علی [illegible] ساخت و همراه خود [illegible] النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه [illegible] حضرت

صاحبقرانی [illegible] گشت و [illegible] ملک غیاث الدین پیر علی [illegible] سمرقند در [illegible]
[illegible] سلطنت ابدی و ملک مخلد خاصه مالک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات زندگانی
و [illegible] مخصوص بجناب کبریای سبحانی است و پس کار [illegible] هر روز [illegible] اقبال [illegible] پادشاهی منصوب
[illegible] و خطبای [illegible] هر هفته بر منبر [illegible] خطبا [illegible] بنام کشورگیر میخوانند ❊ صدای خطبه
درین گنبد است پیوسته ❊ بنام شاه [illegible] هوس ❊ والحمد لله والمنه که [illegible] ابدی و توفیق
سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس [illegible] بیان اسباب و قایع امیر تیمور گورکان معطوف گردید
چون [illegible] ❊ گشت [illegible] ❊ گره با [illegible] ❊ [illegible] ملوک
[illegible] رساند ❊ [illegible] ❊ تا شود این نامه [illegible] تمام ❊ [illegible]

سرور [illegible] ❊ از [illegible] فضل و هنر [illegible] ❊ [illegible]
طبع [illegible] ❊ [illegible] ❊ لیک [illegible] آینه [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] سعید ❊ چون کرم مرجع اهل [illegible] ❊ اسم [illegible] لقب مصطفی [illegible]
ای [illegible] سرور اهل سخن ❊ واقف اسرار جهان کهن ❊ خامه [illegible] ❊ گرد [illegible] نظم [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ تا ز قلم [illegible] شود ❊ [illegible] خامه [illegible] شود

نام [illegible] ❊ نامور از نام تو بادا مدام

[illegible] تو پاینده باد

دولت و اقبال تو پاینده باد

[illegible] تمام شد

[illegible]

جزو سیوم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان خوارزم و فتوح اقبال اولاد و احفاد آن دودمان و وقایع گیتی‌ستان تا این زمان

ای نام تو زیب نامه فتح و ظفر • وی ذکر تو عنوان سخن را زیور • هر کز نشود کسی بفخر سرور • تا دست عنایت تو ناید بر سر
حمد کثیر ا مبارکا للملک الله و سلام و صلوات و افره کامله علی المبعوث خیر الانام • ای فرق ترا تاج لعمرک زیور • وی جیب ایاز
افر دولت بر سر • بکشاده زبان بنعت تو حی بشر • بر شبکه بحمد جهت هفت اختر • و تحیت شامله علی آله البررة الکرام الصیام الامام
البا کسلطان اولیا اسد الله العظام • شاه عربی سید اشراف سلف • داماد نبی جامع اسباب شرف • دری که جواد و بخود و بیج صدف
یعنی که امیر نحل سلطان نجف • سلام الله المیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام • اما بعد بر ضمایر سالکان ممالک عقل و دانائی و خواطر
سالکان مسالک فضل و بینائی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفه از مشهوران مضمار انشا و بلاغت و سروران ممالک
انشا و براعت که در سلک سخن صاحبقرانی نموده‌اند و بتیغ خطی قلم اقلیم نکته دانی کشوده و جواد خوش خرام خامه در میدان بیان
احوال خسرو گیتی‌ستان امیر تیمور گورکان جولان داده‌اند و بانامل فضایل جواهر زواهر بدایع و غرایب را با حسن عبارت
در این سعادت بر منصه عرض نهاده و الحق آن صحایف لطایف نگار و منشآت نوادر آثار در وفت معانی و سلاست
الفاظ بر نهایتست که نواسازان چمن املا و حقه‌پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامه تیزرو بر صحیفه ازافشان هنر
حالات کاینات گوهر ریزی نماید و دست تقدیر بر اوراق لاجوردی سپهر بلند بر منقوش کواکب ثواقب می‌آراید و [illegible]

عذار عروس ارانید

عذار عروس تالیف را مثل آن خطی مشکین زینت نبخشیده و هیچ نگارنده‌ای رخسار این تصنیف را بچنین تحفی عنبرآگین مزین نگردانیده که کتاب شاه جهان
ظفرنامه که عبارتش چون وصال دلبران ماه سیما فرح‌افزای آمده و استعارات مستعذبش تا ینه عتاب نوش لبان
حورلقا دلکشا گشته سلاست الفاظش رشک سلسله خسرو و پرویز و عذوبت معانیش چون کرشمه شیرین شور انگیز سواد نقشش کحل
کحل الجواهر معانی است بر بیاض دیده جای داده و بیاض نقشش از کحل الکحف طره صبح شادمانی است بر سواد چشم جهان بین منهاد
سواد نقش تو بخشید دیده حور • بیاض صفحه ایش نور خورشید پر نور • جهان فروز چون روز جوانی • نشاط افزا چو زلف زندگانی
چو زلف مهوشان عنبرین لاویز • چو لعل دلبران نطقش شکر ریز • حروفش منتظم چون عقد گوهر • عروسان سخن را گشته زیور
بنابرین مقدمه آنست و اولی چنان می‌نمود که این فقیر قلیل البضاعت و حقیر عدیم الاستطاعت در مقام تحریر احوال صاحب قران جهانگیر و ذکر فتوحات
و مطالع و وقایع آنحضرت زبان افادت آب حیوات نماید و با وجود ظهور که صراف عقل درایم را برنگیرد • چه در دستان مریم من
تو انوس • که باید لبان نیم مسیح نفس • اما تا سلک سخن از ذکر افضال جایه و انوار بدایع اخبار صاحبقران کامکار بر این اوراق تام
مطیف آتی واثق بود و بتفصیل فضل نامتناهی اعتماد نمود و طاریقت و گلسوای ادای حکایات پرداخته و این الفاظ روایت را
بالفاظ بلیغ رونق پرورد • که هر سطرش بود چون عقد گوهر • نفس روح القدس را زنده فرماید • دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد • و چون
تفصیل کمی احوال که در ظفرنامه مسطورست مفصل بالمناسب و اطناب بود اختصار بر ضمن مجملی از کلیات وقایع و محاربات نمود و انجمود
والتوفیق من الله الوحود و هو حسبی و المقصود • گفتار در ذکر نسب صاحب قران جمشید و شمشیر بیان ولادت
با سعادت آنحضرت • هر چند که نسب شرف نفس و کرم ذات و علو همت و علو همت صاحب قران و افر مکرمت از شرح فضایل آبا و کرم
و مناقب اجداد عظام مستغنی تمام دارد و چون بمقتضای آیه کریمه و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا امرا معقول بود سلسله
نسب آبا و اجداد محفوظ و مشتهر او را دستحید و تعلیم میکرده اند و در بطون اولاف و سفوح فرزند قلم آورده معروض میدارد که
نسب عالی حسب صاحب قران امیر تیمور گورکان را مورخان عالیشان برین منوال مسطور کردانیده که قطب السلطنة و الخلافه امیر تیمور گورکان
بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنکر نویان بن امیر ایجل بن قراجار نویان بن سوغو صحن بن ایردمچی بن قاجولی بهادر بن تومنه خان بن قیدو خان
بن دوتومین خان بن بوقوخان بن بوذنجر قاآن بن النقوا و چنانچه در جزو اول این مجلد مرقوم قلم شده ثم گشت النقوا بنسل قیان بود
و نسب ایشان بیافث بن نوح می‌پیوست و چون از حالات امیر ایلنکر و آبا و اجداد و از ضمیر وقایع خانان ترکستان و چنگیزخان مشعر میکرد
و تکرار آن عبارت می‌باید مرقوم میشود که امیر برکل عافیت طلب بود و اختیار خویش از سواری سپاه تقاعد نمود • بغیر از نوکی
کنج • نکرد اختیار کنجی خویش • و بسیم عبد او در جزو کل امیر برکل را دو چیز و چون دل سکفت و امیر ترغای و امیر سکه پدر صاحبقران
کشورگشای بت • جهان کرم بود و بحر سخا • ملکوکار و دین دار و فرخ لقا • و همواره تشریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلال مشرف می‌بود و نسیب سایر

صلی و خفا طریقه اخلاص و ارادت بجای می آورد • نشستی با اهل عبادت همه • سرانجام کارش سعادت همه • فرو ماندش بر جهان نیکو
همین بهره بیش آمد فرود • و در سنه ست و ثلثین و سبعمایه که سلطان ابوسعید بهادرخان فوت شده زمان اقبال آوان استقلال
سلاطین چنگیزی در مملکت ایران بنهایت رسیده بر طبق کلام معجز نظام ذکر ولادت با سعادت صاحب قران و بیان تاریخ و تعمیر ولادت و انتصار
امیر تیمور گورکان در ولایت توران از نکه خاتون که مادر شیخ شمس شریعت غرا و رعایا امیر ترغانی بسر می پرد متولد گردید و در ربیع الاول
سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید بود و در رجب و پنجم شعبان صورت ولادت حضرت صاحب قران
در ضمیمه الضعفا آشنا می شود • یکی کرد و دیگر آمد بجای • جهان را نمانیتی که خدای • و از طلوع نیر سعادت پرتو صدق جو
بهادر بغری که تومنه خان کرد و بود و موضع الخاییه چنانچه کیفیت این حکایت در جزو اول ازین مجلد مسطور میگردد و چون بشان
دیوان وجعلناکم خلایف الارض پروانچه انتصب بر منشا من منشور دولت آن نونهال بود خاتمت محمود را الطغرای حز
انا جعلناک فی الارض خلیفه موشح گردانیده بودند هم از اوایل ایام صبا و مبادی نشو نمای او از ریاض محاسن احوالش شمیم غلظت
و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری میدمید و از مجاری لطایف گفتارش فروغ اهلیت و کامکاری میدرخشید
چو از سحاب آذاری می درخشید • چو دری بجبین می بسد • نمایان بود نور اقبال او • دمدمه جهان نهانی الطرف یمین • شود ظاهر آن
صورت بی سخن • که روزی بیار آورد کام دل • شود حاصل از بار آن کام دل • و حضرت صاحب قرانی آوان جوانی بهواره
نا فرصت صیادی فی الجمله مشغوف بود و به موضع سوم رزم و پیکار توجه می نمود تا آن زمان که بر سریر سلطنت اوراق وجود
چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت ان شاء الله تعالی ذکر ولادت با سعادت صاحب قران کامکار و بیان
تاریخ تعمیر ولادت و انتصار صاحب قران گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب عزم و خوشش در طلب کشی کشاد آثار شهر سبز
کو چند روز کار دوران آثار سلطنت زمان و در مصاحبت حاجی از امرای برلاس که از قرابتان آنحضرت بود روزی شب و بیشتر روز
سر ساید ندوران اثنا توسل و التجا بکسی از خواتین عالیشان بجناب شریف شیخ شمس الدین کلال شرف برده و درانرو ربع
سر از جیب مراقبه بر آورده گفت امروز ناکس است که در حد پادشاهی خواهد رسید حریک از امرا حاضر که بود شوکت و حشمت
معزور بود بدان خاطر رسید که صعود مدرج سلطنت او را است خواهد دوام بر مصداق صاحب قران سعادت انتما
خطور نمود که با وجود این نومان عظیم الشان و نقد آن جمعیت سباب بکران دولت و نظر من چگونه جلوه گر آید و جناب شیخ
نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که دران زمان که طنطنه ظهور خلیفه عظیم الشان یعنی حضرت آدم که در گنبد فیروزه فام فرش
گردون افتاده و از شر آن شیم فادکر فیکون مضمون هاتف انی جاعل فی الارض خلیفه گوشزد مستیان عالم علوی و سفلی رسید
زمره که عقب نور الصفاف داشتند با خود تصور کردند که جهر مایه طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهد بود کار رسید از بلاغ اولی

آتش

آتش تشاور کاکنون هر یک بهوای خلافت در باب ترجیح و تفضیل خویش با فاضت الاول بر داشته سخنان در انگیز بر زبان آوردند
مخاطب قصه و نزاع بر روی یک دیگر باز کردند اما خاک پاک هم فرو نشسته بود و با خود من چه کسم و زمن که گوید • داع چو
بیت این جسارت زبی مرا کی است و بدو با این همه نیستی و افتقار هستی خلیفه پرورده کار را زمین و تواضع خاک در گاه صنع
افتاده بر طبق حدیث من تواضع للمدرفع الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد • خاک شد خاک تا بر وید گل • کز جین
خاک نیست منظر کل • اکنون در مجلس هر کس هم از غرور هست زنند و او فرمان فرمانی او را الله صبر خواهد شد
چون خاک باش در همه احوال بردبار • تا چون بهوات بر همه کس قادری رسد • چون آب نفع خویش بهر کس همی رسان • تا همچو آتشت
زجهان بزرگی رسد • امیر صاحب قران از شنیدن امثال این سخنان امیدوار شده که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و
اقبال طلوع خواهد نمود و به دیدم و جهد تمام بترتیب مقدمات جهانگیری مشغول فرمود و عنایت الهی و عاطفت شهنشاهی
در طلب هر مراد که رخش همت دولت جولان داد تا یک مطلوب و به استقبال کرده و در کفیل هر مرحله که سالک طریق
گردید چهره مقصود و چون دولت و اقبال علی الدوام الحال روی بجانبش آورد کو ساعتی خصوصی از عضایش ز دولت شر بخشش
عقدا مقصود برهوای حیثر الطفش لشکری او جود شدن شب کور حوادث هر کار رای عالم آرایش همچون ماه و مهر پادشاه وجود
گیتی را منور گردانیدی و در ظهور وقایع هر وقت فروغ شمشیر بدایم تا شرش هر کجا پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مرام
و مراد طالع گردیدی • زرای روشنش خورشید چون بار • بکام عالی او ساختی کار • الا هم و راندک زمانی سیاه بی شمار و عدت
ابیات بسیار در ظل رایت نصرت شعارش مجتمع گشتند و مطابرت بزودی خنجر گذار و مقاصدت افکار راهات آثار منش
بساط ایالت حکام و سلاطین و حد فرمان را بر طبق دلخواه نوشتند • بگردش زگردان هر کشوری • باندک زمان جمع شد
لشکری • نکند در چنگال آن کمان • هر سهم بزرگی بر سم جهان • و آن پادشاه کامیاب بسعادت عظیم سلالات و اکابر واطراف
اعیان و نوجیان سوداء ترتیب الاسلام بلده در سنه احدی و سبعین و سبعمایه قدم بر سریر پادشاهی نهاده سر بجیب قدرت
فاد کنیکون مقالید ایالت ربع مسکون بمقتضای ان الارض یرثها عبادی الصالحین بقبضه درایت او داده و ماه علم
رایت ظفر آیتش از شرف آتش از شرف عظمت طلوع کرده و کار نا افضی مغرب پر تو انداخته و آفتاب رای کشور گشایش از وجود
حشمت نور افشان شده و لا و شرق و مغرب کواکب سعد و هم تا بید ساخته و لامع و • چو خورشید چو او از زمین اتفاق
ستاره نهان کرده اندر حجاب • از ابتدای زمان اقبال تا انتهای اوان استقلال در هیچ معرکه شکست بلشکران خسرو فریدون فر
بنهاده و همواره هر جا که رایت شوکت جاوید نشان موکب همایون او فیروزی و ظفر و رسانده و قلاع و حصون که از غایت رفعت سر
بر آسمان سودی و کوه از بیم تزلزل در آن کشتی انداره مفتوح عنبر جان صفت رای و که زرگران قلعه کشای مفتوح و مسخر گردید

و از هر مملکت که بدست قدرتش در آمد علما و فضلا و هنرمندان و هنرمندان [illegible] با انواع اکرام بماوراءالنهر [illegible] و حضرت
صاحب قرانی بعد از جلوس سریر کامرانی بحسب فتح و بلاد و امصار [illegible] و مغلستان و خوارزم و توابع آن پرداخت
و چون کار آن ممالک را از خارجیان و طغیان و مخالفان و معاندان پاک ساخت در اواخر سنهٔ اثنی و ثمانین و سبعمایه از جیحون
[illegible] و در سنهٔ ثلث و ثمانین و سبعمایه تمامی بلاد خراسان را مسخر گردانید و در سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمایه لشکر بسیستان
و قندهار کشیده آن ولایت نیز در سلک سایر ممالک محروسه منتظم گردانید و در سنهٔ ست و ثمانین و سبعمایه [illegible]
ساخته در [illegible] رایت اقبال برافراشت و در سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمایه بعراق و فارس و آذربایجان رفته بهمت عالی
تخت [illegible] آن موضع معروف گشته و چون از آن سفر که بیورش سه ساله مشهور است بازگشت بجانب دشت قپچاق نهضت فرمود
در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنهٔ ۷۹۳ در موضع قندرچه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید و در الوس جوجی
مراسم قتل و غارت و اسیر و تاراج بجای آورده و [illegible] رجب سنهٔ [illegible] بعزم یورش پنج ساله نوبت دیگر از توران بایران
رایت نهضت برافراشت و درین سفر همه حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولایات عراقین و دیار بکر را [illegible] ساخت در
جمادی الاول سنهٔ [illegible] از راه دربند بجانب دشت قپچاق [illegible] بار دیگر با توقتمش خان مقابله نموده او را مستاصل کرد
و در اوایل بهار سنهٔ [illegible] از آن [illegible] بآذربایجان بازگشت [illegible] ایالت مملکت [illegible] تفویض کرد آنگاه بسمرقند رفته در سنهٔ [illegible]
[illegible] بجانب هندوستان [illegible] لشکر بهندوستان کشیده در روز [illegible] شنبه
هفتم ربیع الاول سنهٔ احدی و ثمانمایه [illegible] بحوالی دهلی رسیده میان آنحضرت و حکام [illegible] محاربهٔ عظیم روی نمود [illegible] و نسیم
فتح و فیروزی [illegible] بعد از آن عنان [illegible] معطوف گشته [illegible] شعبان [illegible]
[illegible] دارالسلطنه سمرقند نزول اجلال نموده و در [illegible] محرم سنهٔ اثنی و ثمانمایه بعزم یورش هفت ساله [illegible]
[illegible] از توران بایران توجه نموده [illegible] سنهٔ ثلث و ثمانمایه [illegible]
[illegible] مصر [illegible] منهزم کرده و تمامی ولایت و بلاد شام را [illegible]
آن [illegible] سلطان احمد جلایر [illegible] ذی القعده سنهٔ مذکور [illegible]
[illegible]
آن مملکت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] شعبان سنهٔ خمس و ثمانمایه [illegible] وفات یافت و حضرت [illegible]
[illegible] و در سنهٔ ست و ثمانمایه بطرف گرجستان رفته بسیاری از
قلاع و [illegible] بگرفت و [illegible] که در آن ولایت حکومت میکرد جزیه قبول کرده [illegible]
[illegible] امیر صاحب قران [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] سنهٔ سبع و ثمانمایه آن بلده را بمقدم شریف مشرف گردانید [illegible]
[illegible] سی و شش سال از سرحد خطا تا اقصای شام و از اقصای هند تا [illegible]
[illegible] و هر شهر [illegible] سروران آفاق و گردن
کشان [illegible] مطیع و منقاد خویش گردانید شعر امیر جهانگیر عالی نژاد * چو پا بر سر [illegible]
[illegible] شام * [illegible] ربع مسکون تمام * که از راه [illegible] که از روی جنگ * [illegible]
سلاطین [illegible] دین * [illegible] بزرگان [illegible] * [illegible] * [illegible]
و حضرت صاحب قرانی در ایام سلطنت و کامرانی [illegible] دیوانی و تکفیل وجوه سلطانی قاعدهای وضع کرد که دستور
روزگار [illegible] گردانیده و هنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار
[illegible] ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرت بمقتضای [illegible] و شاورهم فی الامر سنت مشورت
[illegible] اکثر اوقات [illegible] بمقتضای رای صواب نمای خود [illegible]
[illegible] تعظیم سادات و علما و کرم
فضلا [illegible] مبالغه می فرمود
[illegible] برافراخت اعلام دین پروری * بتعظیم سادات کوشش نمود * در انعام و اکرام کوشش نمود
کرم کرد با اهل فضل و هنر * [illegible]
در مجلس [illegible] علوم دینی [illegible] تفتیش و تحقیق مسایل یقینی شرایط اهتمام بجای آوردند * دانشوران
مسایل [illegible] * و آن پادشاه [illegible] سیورغالات و انعامات [illegible] ارباب
[illegible] وصول مواجب و اقطاعات امرا و صدور [illegible] خیل و حشم [illegible] اهتمام [illegible]
[illegible]
[illegible]

صفحه طشتی پر زر بر سر نهاده و از مشرق بمغرب رود و محک اخلاص هر دو یار ای سوادی سراه بر وی گرفتی تیار ان تجار
و سوداگران هر جا که بود یار نفایس اقمشه و امتعه خزاین و دریا با قطار و امصار و مراجعت بسیار بسواد او معامله این
ترتیب پذیرفتی ○ مسندی که هست آن معدلتش هر ملک ○ قاف تا قاف جهان طشت زرافشان بر سر ○ و امیر صاحب
قران را طبیعت بشطرنج شغفی تمام بود و دران فن غایت مهارت ظاهر می‌نمود هر حملتی که او کرد میکرد و کفت شطرنجی می طلبید
و عمده آن صنعت اشتغال انعام احسان بود و در مجلس که نقش نفیس آن لعبت مشغولی مینمود و شطرنجیان دیگر سر آن امر
پرداخته از بازی ایشان واقف بود ○ زمانی علم درس و تنزیل ○ که بدانسته نقش انسان رنگها ○ زمانی نرد و شطرنج و
حکایات ○ که بدانسته تحقیق از دفع ملالی ○ خدا است آنکه ذات بی مثالش ○ نگردد هرگز از حالی بحالی ○ و چون بر کمال را
زوال معدلت و عیار برافزایی مقرر در شب هفدهم ماه شعبان سنه سبع و ثمانمایه صاحب قران کامکار در اترار
بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود و ایام زندگانی آن در یکجا مرانی هفتاد و یکسال و زمان سلطنتش باستقلال
سی و ششسال بود ○ سلطان تیمور آنکه مثل او شاه نبود ○ در هفتصد و سی و ششم آمد بوجود ○ در هفتصد و هفتاد و یک کرد
خروج ○ در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود ○ مولانا قطب الدین قرمی و مولانا عبدالله در ایام دولت آن پادشاه جم جاه
رایت صدارت و نوبت اوقات می افراشتند خواجه محمود شهاب و خواجه یحیی سمنانی و خواجه مسعود و جلال الاسلام
و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی در سلک وزرای صاحب قرانی انتظام داشتند و چون خاطر اشکسته چار
بر سبیل نمونه احوال صاحب قران سعید و فضایل در سلک نظم کشید موجب التزامی که در این تصنیف کرده شد عنان بیان
بصوب تفصیل کلیات حالات معطوف ومن الله الاعانة والتوفیق انه هو القادر علی الارشاد والتحقیق گفتار در بیان احوالی که
از ولادت صاحب قران ظفر لوا از وقت ظهور تا زمان اتفاق امیر حسین سلا[illegible] ناصیان اعلام سخن و ناظمان اخبار
[illegible] بعد از شهادت میرزا عبدالله بن امیر قزغن هرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراءالنهر و توابع آن راه یافته در
هر شهری سلطانی شاهی [illegible] در هوای استقلال پرواز داده در هر قصبه مهوری هوس دولت و اقبال پای در وادی
طغیان نهاده و امیر بیان سلدوز در سمرقند با دوشان نوشتجی بسیط بساط دولت را پرداخت و امیر حاجی برلاس
که از اولاد [illegible] قراچار نویان بود در کش لوای ایالت را افراخت و امیر بایزید جلایر در خجند بر مسند
فرمانفرمایی نشست و اولجایتو و قاسم سلدوز در [illegible] الاسلام [illegible] در بلخ [illegible] ملک [illegible] خواجه پر دست
در شبرغان حوزه احکام مطلق العنان مقرر کرده شاه بدخشان در آن کوهستان کمر استقلال بر میان بسته سر بدیگری
فرود نیاورد و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و امیر حسن صبوری در [illegible] و حصار شادمان لشکرها جمع آورده

امیرقز

و به رفقاقت [illegible] حوالی [illegible] میکردند چون این اخبار بسمع تولغلق تیمور خان بن ایلچوا اوغلان بن دوا خان که در الوس جغتای
پادشاه بود رسید و در شهور سنه احدی و ستین و سبعمایه عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف گردانید بعد از
وصول [illegible] یلاق که در نزدیک آب خجند است [illegible] تولغلق تیمور [illegible] بیک ارکنوت [illegible] با فوجی از سپاه منغلای
ساخت چون این طایفه از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر با تیغ [illegible] در خلاف کرده با ایشان ملحق گشت و [illegible]
روی [illegible] نهادند امیر حاجی برلاس [illegible] و امیر تیمور گورکان
[illegible] حاجی [illegible] بود [illegible] طلبید و [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] و تاراج [illegible]
[illegible] خشم و کین [illegible] و انواع [illegible] احوال و صادرات اعمال
[illegible] حضرت [illegible] خویش نزد تولغلق تیمور خان بردند و آنچه کمال کیاست و فراست [illegible]
تولغلق تیمور خان [illegible] حکومت [illegible] که با امیر حاجی برلاس متعلق بود و با امیر تیمور گورکان تفویض
نمود و حضرت صاحب قران [illegible] بطرف آن ولایت [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] درین اثنا تولغلق تیمور خان عازم [illegible] امرا [illegible] خان روان گشتند بعد از ان امیر حسین
بن امیر مسلا [illegible] از امیر بایزید جلایر و امیر خضر یسوری و امیر تیمور گورکان [illegible] انتقام عم خویش امیر
عبدالله بن امیر قزغن لشکر [illegible] امیر بیان سلدوز [illegible] امیر حسین [illegible] صاحب قران ظفر لوا
[illegible] آن لشکر گشت چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان
گریخت و اکثر ماوراءالنهر [illegible] امیر حسین در آمده کیقباد [illegible] و ختلان را [illegible]
[illegible] امیر حاجی برلاس از خراسان آمده [illegible] نزد امیر بایزید جلایر رفت و [illegible] ماوراءالنهر [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان روزی چند نسبت با امیر خضر یسوری [illegible] و هواداری [illegible] الامر [illegible]
[illegible] امیر حاجی برلاس [illegible] ثانیا تولغلق تیمور خان [illegible] بماوراءالنهر اطلاع یافت [illegible]
[illegible] امیر بایزید و امیر بیان و امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] خان [illegible] امیر بایزید [illegible] امیر حاجی خایف گشته [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] چون [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

بدستور سابق رایات نوامات شهر بربوی منعلق شد و خان در عقب سیستان حرم رسم و استقبال امیر حسین کرده زمان
حاکم حصار شادمان بود کرده دو کمان آتاب خوش باور رسید و بیرون طراز حیث سپاه و خیمه گاه انداز پرداخته معرکه
کیخسرو ختلانی نام امیر حسین گردان گشته بمحافظان پیوست و این معنی سبب انهزام امیر حسین شد و لشکریان خان قصد تن
و اقبال مرا رایج و تاراج کرده ما نداکاه ماده شاه بجهت با والیاس خواجه خان را بحکومت ماوراءالنهر بگذاشت و طالقان
امرا و سپاه را نیز او گذاشت و یک جنگ بار جلادت نیز دیشته جهان مقرر گشت و امیر تیمور گورکان پیوسته در آن روی
الیاس خواجه خان را بسبب آن یعنی تغلق تیمور گورکان جنگ شده و خان خوب طلب امیر حسین منعطف کرد اند و در
جانان بنوق سپر جان و سلاح بوبی رسید امیر حسین از ملاقات آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امید وار گردید
ذکر توجه امیر حسین و امیر تیمور ... امیر حسین و امیر تیمور بعد از آنکه یک دو روز ... حاکم جیوق ...
دشت رفتند و قصد گرفتن ایشان کرده و با شصت سوار جهان بصوب قرار انعطاف دادند و کل با هزار هر دو کل
کرکنجان انعطاف کرده و در وقت طلوع خورشید بایشان رسید از طرفین صف با استقلالات ...
و کوشش آن مرتبه بجای رسید که از هزار نوکر تکاور بنجاه نفر و از شصت سوار هفت تن باقی ماندند و دیگران کشته
یا زخمی شده و کریز پایستیز اختیار کرده و ایلکاه امرا با بان در آمده تکل کیقوق مراجعت نمود و جماعتی که
از آن هفت کس در خدمت امیر حسین و امیر تیمور ماند بودند چهار نفر سیستان اتباع نیز از دیده ماوراءالنهر گریختند و حضرت
صاحبقران از جا بیرون آمده دیگا هی از برای آنکه با خود زد و آن طایفه قصد قتلش کرده حاجی محمد نامی حضرت ... خت
و انبیه ... سوار ساخت و صاحب قران آن شب در نزدیکی آن ... و دیگر ... یک قلعه اهل ... ایشان
... حاجی محمد در پای حیات بجهت ... خواجه ... ایشان را امیر حسین رسانید و امیر تیمور ...
چنین ... بالاتفاق متوجه محمودی شدند و بآن موضع رسیده و جائی فرو برده و وار ... توقف نمودند
ذکر ... امیر حسین و امیر تیمور ...
چون علی بیک ... قربانی که بر چند و در سوار بطاق ... مستولی بود کیفیت حال امیر حسین و امیر تیمور گورکان را شنود و هفت مرد سلاح
فرستاد تا ایشان را گرفته بخان بردند و در موضعی موسوم بماچ حبس کردند برادر بزرگ ... محمود بیک راین حادثه اطلاع
یافته از محمود خویش ... و تبرکات ارسال داشته و زبان تعریض ... علی بیک گشاده او را باطلاق ایشان مامور
گردانید و علی بیک ... بنابر ... اتفاق نمود ... امیر حسین و امیر تیمور را داد
ایشان را اطلاق ... و در آن ایام مبارک ... جماعتی از امیران ... امیر تیمور گورکان

دشت سیستان ... امیر صاحب قران در باد آن ... امیر حسین ... امیر حسین بطرف کرم سیر ... هزار ... ابی
و امیر تیمور روی بجانب ... و سیح آورده بعد از آنکه ... در آن دیار ... اسپ ... کار ... خراسان
رفته ملک معز الدین حسین کرت ملاقات نمود و ملک معظم آنحضرت را مغتنم داشته اسپ خاص و مبلغ دو هزار دینار
کپکی ... خواهر ... امیر حسین ... جهت ارزانی داشت و امیر حسین از این معنی وقوف یافته ... او
... ملک ... خاطر افتاده ... رفته روزی چند آنجا ... بوده در آن اثنا تغلق خان ایلچی نزد ملک معز الدین حسین
از روی امیر حسین طلب نمود و ملک امیر حسین بصوب قلعه ... روان کرده یکی از نوکران خود را بهراه ایلچی تغلق خان
... ارسال داشت و چون بر آن شاه معظم رسید و خان حال امیر حسین از وی پرسید جواب ساخت که امیر حسین
در قلعه ... ملک ... از عالم انتقال نمود و تغلق خان ... ارسال داشت و چون بر آن شاه را اجازت مراجعت
ارزانی داشت اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین ... از بیم اعدا جامه ... پوشیده پنهان بسر می برد و
در آن اوقات چهل و هشت روز در خانه ... امیر ترک ... نکان آقا چهل و هشت روز ... دیگر ... احتی ... بود و ایشان
شب بکنار آب اموی رفته و در آن منزل تیمور جوانان اعلان ... بر بوی پیوستند و باتفاق روی بقندهار آوردند
امیر حسین ... بجانب رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان بعد از طی منازل و قطع مراحل در سر منزل ...
... امیر حسین رسیده و باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند و با آنکه والی سیستان ... امیران ... که در آن
اوان او را ... ولایت ... اراده سلوک طریق غدر ... از لشکر ... مقرر ساخت که چون امیر حسین
و امیر تیمور از سیستان ... ایشان ... تن و امیر شجاعت پناه را اجازت داده سیستانیان در قفا
... ایشان ... کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور را تیری بر دست و زخمی بر پای مبارک رسید و ...
زمان ... امیر حسین و حضرت صاحب قران ... امیر تیمور ... خان
... و امیر حسین ... روی بصوب ... آورده ... جوانی ... ایشان ... یافته ... سپاس
... و چون ... امیر تیمور گورکان ... امیر تیمور ... خواجه ... خان
... منعطف کرد ... وصول ... نوکری ... امیر حسین فرستاد و ... مراجعت
... و ... امیر حسین ... امیر
سیف الدین ... موکب ... پیوستند و چون ... صاحب قرانی مشرف گشتند امیر حسین
... دیار ... صاحب کامکار ... و بود ... بخت ... آغاز ...

وخواطر ایشان قرار یافت که تخت بجانب اولاجو رنده و منکلی بوغا کیفیت واقف شده علم قرار برافراشت و این اتفاق از اوایل
[illegible] لادون جاون سعید مرد علامت امیر حسین و امیر تیمور رشتافته بخانه خدمت برده و کشش کرفتند و ایلیاس خواجه توبان
باید و لبت سپاه راند و جمیع عساکر نصرت مآثر کشت و امرا در کار رفته و در میان ایشان بوقا زوال بود و ... امیر جاکو
بن مبارک بن طوغان بن فاوان بن شیرحسن بن قراجار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر جلال هندو کا برلاس تیز [illegible]
ملازمت اند و اتفاقا در این حال خبر رسید که منکلی بوقا و ابوسعید چیده را با شش هزار صفدر بکمال آتش کنار آب سپاه نزول نموده
و امیر حسین و حضرت صاحب قران مانند برق و باد روی باعدا نهاده و در آن اثنا امیر جاکو و [illegible] از جانب ترمذ رسیده
و امیر حسین و امیر تیمور رسیده و سلطان جاکو کشته مقابله و مقاتله دشمنان اقدام نموده به یدان عروس فتح و ظفر را در کشیده
و منکلی بوقا و معاون او بدرجه شهادت رسیدند ذکر عزیمت امیر حسین و امیر تیمور بجانب [illegible] و ظفر یافتن بر جاکو خان
و چون امیر حسین و امیر تیمور کورکان خاطر از منکلی بوقا و ابوسعید وحید فارغ ساختند روزی چند در حد و دیج و قند رو [illegible]
و دشمنان بیاسا [illegible] سپاه پرداختند پادشاهان بدخشان صلح کرده و آهنگ ... جنگ نمودند و بعد از وصول از آب گذشته ایشان
برای عازم ختلان شدند و از جوی اصفر زده در موضع دشت لولک لعسکر ساختند و در آن منزل بکتمش بهادر که توغلق سلدوز گرنه
و ختلانی سپاه حیدر را سرکرده و مایه تیزارمرد در عهد و وصل ... و حالا که در آن زمان لشکر ظفر قرین زیاد و دشمن [illegible]
بوده و حضرت صاحب قرانی مائید بکمال دانش بوده و از شش هزار تن ده هزار سوار جرار در رکاب سعادت آثار روان ساخت و ...
صفت حرب اعدا برافروخت در سر پل سنکی سپاه شیرکین را لشکر ... جاکوه و بر [illegible]
در وقت ... و لاور خان موافقت ... کارزار ... [illegible]
بود و در آن شب صاحبقران صاحب تدبیر اندیشه ... آن واقعه مفصل نگاشته امیر موسی و امیر موید ارلات و ...
پانصد مرد هر یک ... آیین ... رستم و دستان ... [illegible]
و بر کنار آب ... آن جنگ ... کذشته ... [illegible]
بی ... که طایفه از آب عبور نموده ... حال ایشان ... [illegible]
عمل علم نمایان شد و صاحب قران گیتی ... [illegible]
از شب مضطرب و متحیر گشته هر طایفه ... امیر تیمور کورکان ... [illegible]
بکرانی ... در آن منزل ... [illegible]
و نوبت دیگر صاحب قران رستم ... امیر حسین ... [illegible]

خلایق بیاد ... و امیر صاحب قران سپهبد ظفر از لشکر همراه خویش کردانید دیگر توقف نامور ساخت و بعد از طی مقداری مسافت
نمود و امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو ... و شیخ ... [illegible]
و الفتوح کثرت و وصول سپاه غالب دیگر ... [illegible]
کرد ... [illegible]
که ... لشکری ... [illegible]
هر کس فضل ایزدی ... [illegible] مردم ... [illegible]
ذکر ... و ظفر امیر حسین و امیر تیمور ... امیر حسین توبان و امیر تیمور کورکان بعد از انهزام ... [illegible]
بخاطر خرم و دل خوش ... زوال ... و در آن وقت ... خواجه خان ... [illegible]
که ... [illegible] توغلق تیمور خان ... [illegible]
... [illegible] الیاس خواجه خان ... [illegible]
... [illegible] خواجه ... [illegible]
خلاف نکرده و در آن اوقات روزی امیر تیمور کورکان خوابی دید که ... [illegible]
... [illegible] امیر حسین ... [illegible]
... الیاس خواجه خان ... [illegible]
... [illegible] صاحبقرانی ... [illegible]
... [illegible] الیاس خواجه ... [illegible]
... [illegible] امیر حسین و امیر تیمور ... و الیاس خواجه
... [illegible] و یوسف خواجه ... [illegible]
... امیر حسین و امیر صاحب قران ... صورت فتح و ظفر ... دشمنان ... [illegible]
... [illegible] حضرت خداوند ... سمرقند ... [illegible]
... [illegible] ذکر ... [illegible]
... [illegible]
... الیاس خواجه ... [illegible]

جغتای به هفت بوده و این خبر بعرض صاحب قران عالی رسید امیر حسین [illegible] و آن امیر [illegible] سپاهی
غرق در جوشن و تیغ و نیزه مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا افراختند و از آب چون گذشته [illegible]
[illegible] ساختند و از طرف [illegible] خواجه [illegible] کنار آب باد ام معسکر گردانیده و امیر حسین باتفاق امیر تیمور
[illegible] اعدا [illegible] مشغول گردید امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیرزاده [illegible]
[illegible] در قول جای داده [illegible] لشکری [illegible] اسفندیار [illegible] امیر تیمور [illegible]
سپاه رزم جوی [illegible] علم [illegible] امیر حسین [illegible] امرا و الهیان [illegible]
[illegible] معرکه شتافت و دلیران [illegible]
[illegible] سپاه امیر حسین و امیر تیمور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بقوانین اهتمام به عمارت مصالحات ترغیب انداخت و چون آن صلح [illegible] سمرقند رسید [illegible] شادمان شده مولانازاده
[illegible] صاحب قران حمیده صفات بلطف [illegible] روان ساخت [illegible]
[illegible] در اوایل فصل [illegible] که [illegible] نزول سلطان
گل و فضای باغ و بوستان بساط زمرّدین مبسوط گردانید و از اقتضای هوای راحت افزای [illegible] اختلاف [illegible] الوان ریاحین
[illegible] امیر حسین و امیر تیمور [illegible] شجاعت و [illegible] سوار گشته [illegible] از منزل قشلاق روی توجه [illegible]
که بنا بر التفات خاطر صاحب قران [illegible] از آن مملکت [illegible] و دیگر [illegible] گذشته [illegible]
و چون [illegible] امیر سلطنت و جهانبانی [illegible] الا استقلال [illegible] با امیر تیمور گورکان [illegible]
امیر حسین [illegible] زوال رسید محبت و مودتش از قلوب خواص و عوام [illegible] نقصان پذیرد در خلال این احوال [illegible]
[illegible] دست [illegible] و جملگی همت [illegible] روی توجه جمیع اموال [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] مبلغ [illegible] محصلان [illegible] تفصیل آن اموال [illegible]
سبب [illegible] اموال [illegible] امیر حسین طمع [illegible] امیر تیمور
[illegible] امیر سیف الدین [illegible] و اهل [illegible] دیگر [illegible]
در [illegible] روزی که محصلان از ایشان می طلبیدند [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] خاص خود [illegible] ترکان آغا که خواهر امیر حسین بود [illegible]
[illegible] هزار [illegible] امیر تیمور [illegible] آن مبلغ پیش کشید و امیر حسین
[illegible] قبول نکرد و گفت [illegible] باقی [illegible] امیر حسین
سالی [illegible] بواسطه این [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] فتنه و فساد [illegible] مضمون [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] مخالفت [illegible] امیر حسین [illegible]
و امیر حسین [illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible] خاتون [illegible] آن صورت [illegible] خاتون [illegible] امیر حسین
و امیر تیمور [illegible] علاقه و خویشی [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] امیر سیف [illegible]

[illegible]

ارسال [illegible] و امیر حسین [illegible] آن صاحب حشمت [illegible] انعام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و ملاقات [illegible] امیر تیمور گورکان
[illegible] امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible] فرمان [illegible] آن [illegible]
[illegible] رسال [illegible] پیغام داد [illegible]
[illegible] ولایت و [illegible] سپاهی [illegible] اکنون [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] پانصد سوار [illegible] ملاقات [illegible] اتفاق عهد و میثاق [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] سوار [illegible] نموده [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] آنحضرت [illegible] فرمان داد [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] آنحضرت
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر گورکان [illegible] امیر موسی [illegible] آن دیار مشغول [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] ملک معزالدین حسین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] خلاف و نفاق [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] امیر [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر موسی [illegible]
حسین [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible] امیر موسی [illegible] هزار سوار [illegible]
پنج هزار سوار [illegible] [illegible]
[illegible] چون صاحب قران کامکار کامیاب [illegible]

مرسال

کار او نا زا اجازت داده بر سمت هرات روان شد بعد از رحلت قافله باز گشته در منزل مبارک نزول کرده
موازی مدت کاروان از انجا بقرشی تواند رسید توقف نمود و فرمود انگاه بجهت نهضت بر دفع اعدای دولت
معروف و بسته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف گردانید و در ان زمان روز شب و چهل و سه کس از ملازمت
موکب همایون بودند امیر جاکو و در سلک عالم امرا و شجعان نظام رشته مانند سیورغتمش اوغلان و امیر داود و غلات و امیر
جاکو برلاس و امیر سار بوقا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیله قبچاق و اقبو خا
بهادر از قوم خدایان و محمود شاه کابلی و غیرهم از مردم کارزاری و آن مهر سپهر کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت
عدو اعتماد بر عنایت حضرت عزت و قوت دولت کرده روی براه آورده و صباح روز صوب کنار آب اموریه و اهل قلعه
حشناد از آب گذشته و از فرو خشار کشتیها کرده کیا آب سایر سپاه عبور نمودند و از انجا شب در میان نشیبه
گشت رفته امیر جاکو سلاح پوشان دیده که شبیخون بر اعدا ودون برند امیر صاحب قران موید بواسطه قلت عدد این رای را
نپسندیده و سپاه را توقف فرموده و بهمراهی چهل و سه دلاور ... چون بکنار خندق قرشی رسید جا دو شده
حضرت را بجهت اسب ماموز گردانید و هیاهو از مهره پای که از آب از انجا شبه بیرون از خندق گذشته خاک زرد آهن
و دروازه فوریت رسیده بنفس نفیس ... دروازه نهاد و دو تن کس ... آن خاک بنا نشسته در حجب و بود
بطرف احشام بردار و فضیل انداخت و جائی که دیوار سست بود دعبد الله نمود گفت محلی نردبان نهادند و در آمدن
تعلیق نیت و از ان همه زر آب از خندق گذشته رسید بسرعت جلا زمان بپوست و مرافقت ایشان روی بقرشی
آورد و چون طب مجید همه را چاره ساخت و چهل و سه کس از پیش سپاهان یاد نوشته صد نفر دو لاور را نزد با نهاده
از برد انبه برگرفته بود و بخاک نیز فرستاد تا آنکار برجی که عبادت نموده بود به قلعه رفتند و بنفس نفیس به صد کس که
منتظر فتح ابواب بود دروازه با سپاه و آن صد نفر عنایت فرانده حصار احضر بر همه نردبان و ضع کرده بعضی
دیده دانه و تیغ انتقام از نیام کشیدند و در دروازه رفته محافظان غافل مکه مست لا یعقل یافتند و بعضی را کشته
در وقت تیغ بیرون فتح دروازه ... و ملازمان موکب همایون بر کوشیده قلعه در آمدند مغولان شو دست برا سیمه
از خواب جستند و رها یا چاره حیران ماندند ناهم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث بر این آشوب و غوغا کیست
حضرت صاحب قرانی دروازه های قرشی را مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی بیست نفر در انجا افتاده بود چون خود
محمد بیک امیر موسی را که در صغر سن بود در اکر نیز باز داده ند ناه بر موضع انگه چون ملک گاه و این خبر تعجیل امیر موسی رسید
تفرقه احوال سپاه و در ان دم بر ده به ان شب محمد بیک نزد امیر موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی

رسید تفرقه احوال سپاه او را دلیل آبهادر پیش محمد بیک نزد امیر موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی
لشکر بسیار همراه داشت دل از جان برده و روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر با دوازده هزار کس از قرشی ششم
آن قلعه را مرکز وار در میان گرفتند امیر محمود گوران در دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته بیکی همت متوجه فتح
دولت گشت و در آن روز امیر موید از لات با سی سواره هر یک در میان بیکار سری بود ضمیر که از شهر بیرون تاختند کارزار
نمودند و دستان بهفت خوان اسفندیار منسوخ ساخت و شفقت سر ایشان که اعلیه در آورده و دیگر بهادر رسید
دولت و اقبال از امیر موسی و ملک بهادر گرفته و در سلک نصرت انتظام یافت و روز دیگر الچی بوقا بهادر و ... محمود
بهادر بیل داشته با پنج مرد بعزم هر دو بیرون تاختند و علیشاه و دو دو لشکر بر طرفی پیوست لقاء نعت آن امیر دلاور
شناخته و اینست اعدا طعنه او بهادر متوجه شیران جنگ اهالی گشته بیک ضرب شمشیر افگنده بهادر گشته و او رسید
که یکی از نوکران امیر موسی بود منصور بای در میدان نهاده و قراولقا مرده و دست او محکم بگرفت و نیکی بهادر و بهمشرا بدنام
رسانید و امیر سار بوقا و الچی بهادر از بالای دروازه آغاز شد که وظایف تحفا لغان را که در باد فوتید با پای حصار آورده
نگه داشتند و دست سپاه اعدا تو کل بهم مرد آغاز نمود و در آن محل صاحب قران سپهر قندار را با یازده سوار تیغ جلادت
آخته از حصار بیرون تاخت و بدطرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار روحود
چنبار فیایتها موسی داد و بار بر فرق خویش بخته از پیش انگ فرار بر قرار اختیار نموده ولیکن ملک بهادر با لشکر فراوانی بس
کوچ هرا بود بند و در طرف او بر در حصار پای ثبات و قرار آن غایت استوار داشت صاحب قران با تنی چند از آن بقصد
بر شیران جنگ را با علو جلادت یکجانب ایشان برازت ملک بهادر در آن موید با ساعد محمد نفس کاون متوجه او دست
آب مقاومت و صلابت خویش نیافت ناچار پشت بر معرکه کرده عنان امیر موسی کوادی فرار شتافت و صاحب قران
بنهایت درین بعض نفیس از دشمنان را کشته نمود و جمعی که بر ساحل لشکر مخالف بود دستگیر گردانید و آسمان گوی ایشان را
گرفته بجهان چهار فرسنگ ملک بهادر رسید و او بجعفان آنرا و ملک آغا که دختر امیر بایزید جلایر بود و عاقبت امیر موسی بود و علی
ساعت می نمود و امیر محمود چون ایشان زاهد آواز در کشید ملک را گفت که اندر چون تو اگر چه بکیش است در یکه نشینم
شود اما اکنون نشوان جدا شوی و ملک فوری مطلوع داشته مضمون آنکه من محلی بسته نفقهی معجل نموده و صعقه آغاز
تاختن کرده و صاحب قران سر افراز از عقب می شتافت و در آن زمان که نوکری عاشق نام از برده گانی بر دست و تیر
آنحضرت نزدیک با ایشان برسید عاشق تا زنبیر بکشید و از عدم وقوف او بدان کار دلاوری نفود نمی انداخت و امیر محمود کوران
نگاه ان کرده و کل ان کار ضبط داده و در پیش بیرون آمده در خوات بزرگ بدیع صفات رسیده و هر مقام علت

علیات انام نکرد و درین باب صاحب قران گردون سریر را چو گرفته از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی ازین زمان تا [illegible] عاشق
آنگاه تیری چند انداخت و [illegible] خود را در امری [illegible] مع ذالک دولتشاه و [illegible] مراجعت [illegible]
داده موکب عالی طی کرده و امیر تیمور گورکان از نواحی [illegible] رسیده امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود که متعاقب
آنسگ [illegible] منعطف شوند و اهل [illegible] طایفه دیگر که گریخته بیرون رفته بودند بازگردانیده [illegible] صاحب قران کامرانی
بکام دل [illegible] آمده آن زمستان مروت و اقبال [illegible] و محمود شاه حکومت کابل را اعطا کرده [illegible]
روانه ساخت و این حکایت که خامه شکسته رقم بر سبیل اجمال شرح نمود بی شائبه تکلف از دراج وقایع و اشارت [illegible]
جمیع ارباب تواریخ و اصحاب خبر است و از مضمون آن کمال شجاعت دستور قطب السلطنة والدین امیر تیمور بوضوح
می‌پیوندد و از تفکر و تفحص آن غایت [illegible] که [illegible] آن طریق سالک [illegible] ظاهر میگردد چنانچه مخفی نیست
بر اذکیا و هو الهادی علی الرشاد ذکر [illegible] امیر تیمور گورکان و امیرحسین [illegible] چون امیر تیمور
از [illegible] گریخته امیرحسین پیوست و کیفیت حال بازگفت امیرحسین [illegible] امیر موسی و اولجای بوغا بردی جهانشاه
و [illegible] و [illegible] صاحب قران [illegible] نامزد کرد و آنحضرت ازین خبر [illegible] طلب داشت
[illegible] متوجه دشمنان گشت و در [illegible] تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیرحسین نزدیک
[illegible] صاحب قران [illegible] و دولتشاه را و امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] و امیر صاحب قران [illegible]
[illegible] و محمود شاه [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیرحسین [illegible]
[illegible] محمود شاه [illegible] صاحب قران
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر صاحب قران [illegible]

امیرحسین

امیرحسین [illegible] سر را [illegible] ملازمان موکب [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] دولت [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] صاحب اختیار [illegible]
[illegible] ملازمان موکب [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] آنحضرت
[illegible] امیرحسین [illegible] صاحب قران
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] امیرحسین [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیرحسین [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible] امیرحسین [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیرحسین [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] امیرحسین [illegible]
و امیر تیمور گورکان [illegible] صاحب قران [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیر موسی [illegible]
[illegible]
امیر تیمور گورکان [illegible] امیر موسی [illegible]
[illegible] و امیر تیمور گورکان [illegible]

از نو عطا یافته **[illegible] امیر حسین و امیر تیمور گورکان و [illegible] عزیمت فتح [illegible]**

بنابر مخالفتی که از شاهان بدخشان در خلال احوال گذشته ظهور رسیده بود امیر حسین را آنکه از عم صاحب قران عالی گهر
رنجی ساخت رایت عزیمت بصوب آن مملکت برافراخت و ملک حسین از این صورت وقوف یافته قومی از حساد [illegible]
هرات را همراه وی با هدایا و تحف روان فرستاد تا دست فتنه و تاراج برآورند و خبر بعضی غوریان بسمع شریف امیر تیمور گورکان رسید
حسب مراد ایشان از آب عبور نموده و انجا مقام گرفت و چون وصول آنحضرت شنیده روی بصوب هرات آوردند و امیر حسین
صاحب قران عازم ملاقات امیر حسین شد و او بر وقت آنحضرت اطلاع یافته با شاهان بدخشان مصالحه نموده عنان
مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف داد و امیر تیمور گورکان در قندوز بوی رسیده همراه و سردار و بر رای یکدیگر اظهار فتح و
کرده چند روز بجشن و عشرت و کامکاری بگذرانیدند و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آن خطه را از حیطه تصرف واقفان آن
قوم از عصیان بیرون آوردند و چون از آن سفر مقضی المرام مراجعت نمودند امیر حسین قصد کرد که قلعه بنیان بلخ التفات
وارسالی سرای بازپرداخته آن بلده را دار الملک سازد و امیر تیمور گورکان با وی گفت که عم شما امیر زاده عبد الله در منزل
چند گاه کفته سمرقند را پای تخت ساخت و این معنی بر روی مبارک او مناسب آنکه شما نیز از سر این داعیه درگذرید
امیر حسین این سخن را بسمع رضا نشنود و امیر تیمور گورکان را همراه خویش به بلخ برده آغاز عمارت کرد و در آن اثنا خبر رسید
که لشکر مغول بجیبال [illegible] و تاراج و رانندگان بشهر آمده‌اند و امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور گورکان و امیر موسی را
از پیش فرستاد و خود نیز متعاقب از آب عبور نموده در آخو [illegible] بستان مغولان با یکدیگر مخالفت کرده و قبل از مراجعت
نزد کوهستان از آن بتحقیق پیوسته که شاهان بدخشان ولایت قندز را غارت کرده‌اند امیر حسین با امرا و لشکریان عازم
دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بنفس خویش توقف نموده جمعی را که بهر شغل و منصب امیر صاحب قران را بصوب
بدخشان فرستاده و آنحضرت در آن ولایت آثار [illegible] ظاهر گردانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت و هم در وقت
غیبت حضرت صاحب قرانی کجور صلانی و شیخ محمد سالدوز که در آن طرف آب بودند آتش خلاف مشتعل گردانیده و
عزم رزم امیر حسین داشتند مکتوبی با امیر تیمور گورکان نوشتند و از وی استمداد نموده بودند و این نوشته بدست امیر حسین
افتاده در آن اوان که صاحب قران کشورگشای بسالی سرای رسید طمع در آن داشت که امیر حسین آن نامه را بوی باز گرداند
و امیر حسین آن را از برسبیل [illegible] و از این جهت غباری بر حاشیه خاطر نشسته مقارن آن حال جهت خوشی یکدیگر و ملاقات بیرون شتافت
امیر حسین که بکوچ امیر تیمور گورکان رسید بنابر دوری بر پای کردن خواهم سوار شده تا با امیر حسین ملاقات نموده
لیکن سید از حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید و در وقتی که امیر حسین در کنار آب سوار ایستاده بود پیش او درفت اما

قبل از آنکه ما فی الضمیر تمام بنفسی از آن طرف آب آمده آهسته با امیر حسین گفت که او نزدیک است و امیر حسین روی بجانب صاحبقران
کرده جوی آورده گفت که بی ما از آب عبور کنی و بضرب شمشیر آتش آهنگ و باد حمله کوه گران سنگ دشمنان خاک را
در زده وار متفرق و پریشان گردانی زیرا که زنده چشم عصیبی نگران خصم که بیش بقا اندازه است این امر بیرون نمیتوانند آمد امیر
تیمور گورکان حسب الامر نموده بتقدیم رسانیده و چون با امرا و منقلای بیوست و خبر توجه آنحضرت بسامع کجور و شیخ محمد
جان سالدوز رسید عنان از میدان مقاتله برتافتند کجور و امرا و فراکین بطرف الای رفته و رزنده چشم او را تعاقب
نمودند شیخ محمد بصوب مجنه گریخت و امیر تیمور گورکان او را تعاقب ننموده مظفر و منصور بجانب کش مراجعت نمود

گفتار در بیان [illegible] مخالفت میان حضرت صاحب قرانی و امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible]

چون بنابر مشیت قادری که کلام معجز نظام و اسمه یوتی الملک من یشاء بر ثبات و بقای ملک و دولت مبین
نزدیک بدان رسید که آفتاب اقبال صاحب قرانی مستوده و خصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی بظهور جاوید
جلال امیر حسین ابن مسلا موقوف امور بکسب شغر طلوب جمهور نزدیک رود در میان شده و در شهور سنه اثنا عشر امیر حسین
سر بر زوا ز میان الکره نسبت بصاحب قران تمام رفت در مقام عذر و خدعت آمد خوبت که بهنگام فرصت دست بر انجام
و نوابیان فرستاد از متعلقان و منسوبان آنحضرت هر کرا اسمی و رسمی باشد گو خانیده از حطه کش بلخ برند و شیر بآغاز
کرد امیر صاحب قران و الکاکود و بهانا آنکه بنو پیش امیر موسی دالات بسر جارو می زاد شیر گشته دکرنحته و طلبیده انضباطه
موسی یکد رسید مصاحبان حضرت انتظام و بیشتر نکرد طلب نمود و بواسطه ظهور امثال این حرکات ناپاک امیر تیمور گورکان
جبت باطن امیر حسین تحقیق اکنامیات عادت بر وقع نزاده کاشت و بعد از تقدیم مشورت با عظما و ارکان دولت پیشه
قومی را که شیخ و شعار خلاف امیر حسین ظاهر ساخت و امرا و نویانان الوس جغتای که از کمال بخل و خست امیر حسین
ملول و متنفر بودند از پس سطوطش [illegible] نمی نمودند در این معنی با صاحب قران گیتی ستان همداستان شده و نوابع شمشیر
ایشان [illegible] را بموکد گردانیده و کشورگشای بجهت لشکر فرمان داده و عنده و زمره را بطلب شیخ محمد بیان سالدوز بجانب
فرستاده و بطلوع سعد و بخت فیروز از خطه کش نهضت نموده و امیر موسی را در قول یقین نموده بنفس نفیس بر مقدمه سپاه
روان شده و چون حوالی قزار از موکب ظفر آثار منسکاب گشت امیر موسی ایلچی ای بر سر گرد ایند و دیگر کیث و صاحب قران
کرده اتفاق آرد و چون رسیده امیر حسین مضبوط گرده سیور غتمش اغلان و امیر موسی و حسین برلاس و جمعی دیگر از امرای لشکر
ملک اسلامی را منقلای ساخت و قول را بغیر طلعت [illegible] بیاراست و چون سیور غتمش اغلان بترمذ رسیده و جند
دخیل کوچ بمقدمه امیر حسین بود سپاهی اینجا زاده و مضاف گریز بصوب بلخ منعطف گردانیده و در این اثنا

سیادت قباب ولایت انتساب سلسبیل ابد معصومین سلطان آل طه و یسین امیر سید برکه که در سلک اعاظم شرف نظام
داشت و در آن ایام حسب اوقات عمر بن شرفشین نزد حسین رفته بطریق دلخواه جواب نیافته بود از آب آمویه عبور نمود
و در موضعی که به فرسخی ترمذ واقعست ملازمت صاحب قران لوصول العالیجناب سلطنت بخشنده صفات فایز شد و طبل و
علم که از علامات سلطنت است پیشکش کرده و زبان فصاحت بیان گشاد تا بشنید که تو بیه حیث و شنیت فانک مسعود حیث
صاحب قران لوصول العالیجناب سلطنت گشته از لوازم تعظیم و تبجیل و ما یعتمد بها الفضل و شفقا نامری نگذاشت و او فی
هر چند بکدام سده مقاصدش مسلم و گشته و الحق نسبت با ایشان در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون شاه بنده
اورنگ فتح مبرا او و شیخ محمد جان سلدوز چند روزی در قرزه مولک بجای بودن بودند و در شرا علم شاه و شیخ محمد و الی
بدخشان و امیر اولجایتو ابردی که از قبل امیر حسین حکومت قندز باشتغال داشت بملازمت رسیده و در سلک ملازمان
عالیشان انتظام یافتند و برین قیاس بیم کیخسرو ختلانی و هر کس از سالکان مسالک جلوانی که از امیر حسین آزرده بود ند
بکریاس گردون اساس آمده بغیر سعادت مستعد شدند ❊ در کاه آن شاه والانژاد ❊ ز هر کشوری سروری رو نهاد
پی خدمتش بسته یکسان ❊ بپای و عطایش گشاده زبان ❊ بعد از امرا اشراف صاحب قران مسعود حضال فتحش نظام
دل ولشکرخان که از نسل او کدای قاآن بود او شاهی الوس جغتای نعین بود و چندی و از بخشش سوره مرو و ریکراب
بعد از نزاع آن امر متوجه گشته ازشاهی دادامیرزاده و حشم که حاکم شبرغان بود و ابخل و حشم در سلک چاکر خدام شرف نظام
و حضرت صاحب قرانی بنا بیت نظام در ظاهر یاقب ابکاه و در وی عرود او فرستاده ساکرظفر ساید آن بلده را در میان گرفتند
و از طرفین جنگ بکار شده جنگ و زلات کار زار دامنه در روز اول مردم بسیار خونی یا ده و زخم سوار از شهر
بیرون شتافته بجا رب فراخته و شاهزاده بی عث شاه عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود از غایت
جرات و تهور ایشان تاخته وجود و صفوف انها فنه ارقا بر ساخت که موجب تعجب دوست و دشمن بشده و حسب اشارت
بعین الکمال نزدیک بپایش رسید از جانب بکر بیرون آورد و جراحات سعی در آتش تاخته جانب امیر داور کرد و مدت
دست شکیبائی زده و اصلا اضطراب اظهر ننموده و روز دیگر که سپهر عظیم القدر از نقاب برون تکاور تاخته بهزم شهر قلعه بیرون
کار کردن از جانب در و از ترف نهضت فرمود و راه فرار جستند که برج آن حصار فرا گرفته خود خانه ای سر کرد ند که جنود
صاحب قران کامکار در شهر جنگ بکار ارتفاع داده روی بطرف هندوان نهاده و از جانب امیر حسین ملا نیاز ابا جلاد دست شیخ
آمده از شهر بیرون تاخته و بقدر رعب و لوازم ستیزه و آویز بکار برده و آخر الامر سلوک طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین
آن مقرر ملک ریا عبد و نگار خویش مشاهده فرموده در حصار ترفرا و فرمان نماز کرده و صاحب قران سرافراز

سخاوت داد

سخاوت وادو کرمی و الی ملک مال برشته در کمال مکارم اخلاق فوطع هیدار م یکان امان بایم تا اعلاء مشایم و شرف دارت
حیث العهد بایافته در آن مقام واجب الاحترام باستظهار جوابی و تمام نظام تمام مراحم خسروانه این طمینش جایی داد و در
جا بیون صادر شد که بجای آورده مراحم امیر حسین نموده و بطرف که خواهد برود اما امیر حسین برین سخن اعتماد ننموده و میان خوف
رجا بیشی باده و ملازم از قلعه بیرون آمده و نوکران را بهم مشغول ساخته بالای منار مسجد جامع که متبرکه و چون امیر صادق
رسم چارکیای آورده و خورشید جونشید قلعه هندوان سنبا سو کرده شخصی که اسب کم کرده بود کم کرده خویش را در طرف
بیگ کا طلاکر یافته که مناسب است که بالای این مناره برایم ر اطراف و جوانب او اعتبار طریم تا بیم شاید که اسب بنظری
من آید و این خیال او دی بر بالای این مناره آورده و امیر حسین اتحاد داده و نشناخت امیر حسین در ایام رفاهیت نیز
حشمی کنم بر ابا نسیم حیوانی میداده و در آن محل از خوف بر کفی برداشته بود دست آن شخص نهاده و التماس نکو او ر امیدواری
کرده و در کمان سر خویش کانی حیات جهات ستری نمودند و زیر کوه ابو نه حیات پنهان ماند و آتش مرکش را بر آتا
مناره طلبیده جواز نظر غایب کرداند بعضی از محادیم دواب تعظیم در این محل را نوشته اند و الحق نیکو رفته اند
بر مناره شتر ده و عقاب برارد ❊ که پنهان شدم من ابجا نکنید ما مکار را ❊ القصه چون آن شخص از مناره بالا آمده کمال
ابشان صاحب قران کیفیت حال بعرض سانید و فوجی از ابطال بر حال بگرفتن امیر حسین مامور گردانید روی بسوی
مناره آوردند امیر حسین چون دید که گرداگرد او از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت اند از بالای
مناره بزیر آمده و در سوراخ دیوار مسجدی خزید و بنابر آنکه کرک اجل دست در گریبانش زده بود اندک از دامان جامه اش
بیرون مانده و طلبکاران از بر بالای منار شتافته او را یافته مراجعت کرده و با ایکاف دیوار مسجد بر دند و امیر حسین را
که سرکرده و اراده اسکندر زمانی آورده دست بر گردن بسته بپای کاه صاحب قران جم جاه در آوردند ❊ کدام کسکه
برین آستانه خاک نشد ❊ امیر تیمور گورکان از چشم بر امیر حسین افتاده و روی بایام آورده گفت من از مقام خون
ریختن او در گذشته ام و جفا های او راکن لم یکن انگاشته و موکلان امیر حسین از مجلس بیرون برده که خبر و
ختلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیر حسین را این می باید سپرد تا اقصاص برادر خود کیقباد
بکشم امیر تیمور گورکان در تکلیف او کوشیده در اثنای گفت و شنید صاحب قران ظفر قرین را یاد ایام اتحاد
مصاحبت امیر حسین آمده رقت فرموده قطرات عبرات بر رخساره مبارکش روان شد امیر اولجایتو ابردی که
بواسطه نیک ریا بایم برکت بد طبقات ایام واقف بود گریه آغاز کرد حکایت امیر حسین از گرداب بلا انضمام کرده
و نکو نزد خشم کیاب امیر موید و کیخسرو ختلانی اشارت نموده و ایشان برکاه عرض یده و از دریافته دامن عنف

امیر حسین چون قصد پاسبانان منال او برد اختند و رشته حیاتش را بمقراض قصاص انقطاع داده خاطرها از ان مهم
فارغ ساختند کدام وطا اقبال برکشید برخ که مرجع احلیش عاقبت رنج مکند کرا نهاده فلک تاج سروری بر سر
که بند حادثه در دست و پای او نفکند دو پسر امیر حسین جهان سعید و انوز سلطان که دست نشان او بود
همان روز بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهان ملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه عالم گردید
و هر یک منصور بقلوا چند وان استیلا یافته خزاین و دفاین امیر حسین را بخواتین و متعلقان او باز دادی ...
رسانیدند و آنحضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان خان الوس آغا خاتون امیر حسین سلدوز و اسلام آغا
بنت حضر ... و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای داد و سوی قتلغ آغا دختر ... خان
و بهرام جلایر ... و دل ... بر دیده چشم ... بر روز دست ... گشتند و عرق
... چشم که هر ساعت چشم بر دیگری افکند * دل ... *
واین واقعه عظیم در رمضان سنه ... بوقوع انجامید و حصار ... بموجب فرمان صاحب قران ویران کردند

ذکر ... حضرت صاحب قران ... بر سریر ... سلطنت ...

مالک الملک واجب التعظیم * صانع قادری خبیر و علیم * مملکت میدهد بدین داری * نیک بختی حمیده آثاری *
چون ... حزم * که ز فیض عدالتش عالم * علم معدلت بر افرازد * رسم ظلم از جهان براندازد *
... * کلش ... * آتش خشم چون برافروزد * ... سوزد *
... لطف و کرم * ... * ... *
... * از کرم اهل علم و تقوی را * معتقد اوان دین و دینی را *
... * هر ... * ... *
... * وچون دولتی چنین در آن زمان میمنت آیین صاحب
قران گیتی ستان قطب السلطنة والخلافة امیر تیمور گورکان کسی بود که در آن ایام کوکب ... قدر و ...
جهان ... امیر حسین ... روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان سنه احدی وسبعین وسبعمایه
موافق ... تغیر ... و چهار سال ... رسیده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند ...
... سید برکه ... و خانزاده ... امرا والوس ...
امیر شیخ ... سلدوز و امیر ... و امیر ... و امیر داود ... و امیر ساربوغا

جلایر و امیر جاکو جلایر و شاه شیخ محمد ... و جمعی از اشراف و اعیان که در ... اسلام ... مجتمع بود ... سلطنت
امیر کشورگیر ... اتفاق نموده در ساعتی ... مسعود ... شال ... ساحت ... مقصود و ...
... رسم و عادت ... زبان گشادند *
... * کشیده صف بر بسیار و بیمین * زبان بر گشاده ... *
... * ... * ... * ... *
... * که ... * وچون صاحب قرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی ...
... امیر حسین که ... و ... ارکان دولت و
اعیان حضرت ... و طوایف ... مواهب فراوان و عطای گران داد ...
... و هر یک ... جان سپاری ... رسانیده
... و چون ... حکومت ... را ... برادر ...
... سمرقند ... آن ... و احسان ساحت و عمارت
... در ... اطراف ...
شد و ... مشغول ... ساخت ...

... وقت توجه حضرت صاحب قران از سمرقند ... کوکب همایون ... نموده بود ...
... ترکستان ... آب ... عبور کرده ... شیرغان ... خشم ...
... صاحب قران ... و ... صاحب کشورگشای ... نموده ...
... و امیر تیمور گورکان و خواجه یوسف ... بهادر ...
... شیرغان فرستاده ... پادشاه ... هفت کشور ...
... آب ... شیرغان ...
... و ... امیر ...
... تیمور گورکان ...
... شیرغان ... امیر موسی ...
... پادشاه ...
... امیر موسی ...

و حکومت ایل الوس اولاد ابوی الخوض گردانید و در سنه [illegible] دیگر زنده حشم باغوای خانزاده ابوالمعالی ترمذی یاغی شده [illegible]
و دران حدود دست جسارت و تاراج برآورد و این خبر بعرض صاحب قران کامگار رسید خشم بهادر روا رخوت
بوالنسبی یا بایسنگری — همه ملک شاد و ساز جنگ — همه گیتی فرزند با نام و ننگ — بدفع شر مخالفان متوجه [illegible]
و حوض و شیرخان از وصول بهادران رستم توان خبر یافته از آب اموی گذشته بیابان را ... جماعتی از ایشان شب پای
فرار از آب گذشته آن سرحد را ویران ساختند چون زنده حشم با خیل و حشم سپاهی آنحضرت قرین دید ندید رسید روی
بگریز آورده بر سر جیره [illegible] و بعد از آنکه نیلان یل رسیدند از آنطرف ماندند حال چون خواب یافتند و متحیر گشته دران حین [illegible]
لشکر سمرقند از عقب رسیدند قدرت به نبرد ایشان برآورده تا قرآن مکینان ... آب روان و ... واجل [illegible]
حوزه آب [illegible] و محکی شیر از خم پیکان شعله سان در میان آب جان دادند و زنده حشم با دل پر درد و مردم [illegible]
بساحل نجات خود را رسانیده رشبرغان انداخت و باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه پرداخت الکاه صاحب قران عالی جاه
امیر جاکو برلاس را با سپاهی گران اساس بمحاصره شبرغان فرستاد و امیر جاکو فصل زمستان دران کار به پایان رسانید
و چون طلیعه لشکر بهار روی زرد حشم را بخز و اضطرار از حصار دیوار حصار بیرون آمد و امیر جاکو او را همراه خویش
سایه سرپر علی برده زبان بشفاعت گناهانش بگشاد و امیر صاحب قران کرایی از سر خون زنده حشم درگذشته
کوشش را بدر نصیحت و پند جاری است و برش از افراط بنیه ساخته بگذر [illegible] برحیات ایست و خلعت فاخره در رقاعات [illegible]
بوشانید و دست اسب تازی نژاد انعام فرموده درین سال صاحب قران [illegible] در فصل [illegible] سپاه بطرف مغولستان کشید
و در وقتی که از آن دیار مظفر و منصور عنان مسیر بسریر سلطنت معطوف گردانید و در منزل [illegible] شنید که زنده حشم و ابو
اسحق ولد ... و امیر موسی و خانزاده ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابو الیث سمرقندی باهم عهد کرده و بمیثاق سوگند خورده اند
که چون موضع [illegible] رسید ندکنار آن آفتاب زندگانی کمندی رسانند و امرا بموجب حکم الجماعت را حاضر ساخته
بعد از تفحص و لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر موسی سری حلکت ظم خواهر زاده او بود و ... بالتماس امیر سیف الدین
که خواهر ش در حباله او بود از سیاست نجات یافتند و خانزاده ابوالمعالی را انساب بکاملان نبوت را دستگیری
اما بموجب حکم علما وطن اختیار نموده روی بیثرب آورده و چون بروفت بسیار بر ایواخواجه ابواللیث مستولی بود بغیر
گذشت بمکه رفته ساکن گردید تا بواسطه وارث جوان سر زمین اعتدال در پهلوی نشود و زنده حشم را مقید بسمرقند برده
در محلی داشتند که راه بیرون آمدن نداشت — نه نزد خود این سخن درست — که زندان دشمن به از گورست گفتار

چون حسین صوفی قتراب قبل از جلوس صاحب قران رسیده و صفات بدسیرتی بنشستن سال و الماب خوارزم را در نگرده
آورده بود و چون آن حضرت از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی امنو درک داشت بر نسیم آن مملکت انداختند علاقه خواهی
نزد حسین صوفی فرستاده و بیغام داد که خان و خسوق نسق خلق با ولوس جغتای دارد آمده به کار آزاد بود ان سوحصیش طرف رسا
باطری موافقت میان جانبین سلوک باید شد حسین صوفی آن سخن التفات نکرد گفت کاین مملکت بضرب شمشیر مسخر شده
چون سلام و پیغام کسی نخواهم داد و علاقه خواهی این جواب را بعرض صاحب قران کامیاب رسانید و آنحضرت که عالی الغور
عازم خوارزم کرده اما مولانا جلال الدین کشی که با وجود وفور علم و عمل شرف ملازمت صاحب قرانی را طراز خلعت کمالات
ساخته بود بعرض رسانید که صاحب ملت دولت باید بود شد بهتر که بیب مرور یکی شخصی بجهت اهالی آن ولایت بفرستد
و بیشانی جدال باید و اجازت خواست تا بخوارزم رفته بر کونه موعظه و نصیحت حسین صوفی را از خواب غفلت بیدار سازد
و رخصت یافته بانجانب شتافت و چنانچه سزاوار حال علما و دین دار نصایح و مواعظ بنظر آورد و طایف نیکو خواهی و خیر اندیشی بتقدیم
رسانید اما حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود و بلکه جناب مولوی بند فرموده و چون این خبر بکوش حشمت صاحب قران عالی گهر
رسید در شهور سنه [illegible] بالاتفاق مولف ظفرنامه در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه و بزعم مصنف مطلع السعدین سنه اربع و سبعین
با سپاهی ظفر قرین عازم خوارزم شده و چون ماهچه رایات نصرت آیات پرتو وصول بر حدود کاث انداخت و ارو قات آن
قلعه بر امواج سپاه اول با تفاق قاضی فیوق در حصار عزیمه اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر اقبال مآثر روی توجه
بقلعه نهاده دست یازدهمین بیرون ازون تیغ برآورده و از اول کاث را عنوه قلعه گرفتند و آنچه یافتند بکاروب غارت و تاراج
روفتند و روز دیگر متوجه خوارزم گشته بعد از وصول بحوالی آن بلده حکم فرمود تا بشت کو ..مقاومت بالسپاه ظفر طیب مقتدر آید
لا [illegible] جانب با تحف بیرکات باد شاهانه بدرگاه عالم پناه شتافت و طالب مصالحه شده ... تماکنجه و صلاتی نقد اخلاص عرض دارد
[illegible] [illegible] سنوشتم ... خوارزم پیغام داد که لشکر سمرقند پریشان گشته بتاراج اشتغال دارند بدین ... خوارزم بیرون آیی
تا متوجه گردیم و امیر تیمور را مغلوب گردانیم حسین صوفی این سخن بشنید لشکر خود را با ساز مستعد نموده از شهر بیرون خراب
وجانا که در انزمان چنانچه تکبیر و اعلام کرده بود و اکثر سپاه و نصرت انجام شتافتند رفته بودند و صاحب قران کردون اعلام
چون اسبارت عوار رمیان را مشاهده فرمود با بقیه سپاه صف شکن بکنار آب قاون که میان جانبین واسطه بود شتافت
که آب را گرفته راه عبور خوارزمیان بست و سعر [illegible] آغاز آمد سند کرده چون نایره قتال اشتغال یافت جمعی کثیر
از دلیران موکب ظفر نمون مانند ایلچی کلیه بر خرو و شیخ علی بهادر امیر مویده و القتمور بهادر و مبایی بهادر و ایلچی بهادر سپاهی
آهنگ [illegible] جنگ در آب راندند و ایلچی بهادر و رخوق فنا شده و دیگران در ضمان صحت و سلامت بساحل نجات رسیده

و اغاز حرب کردند و سنان آتش افشان صاحب قران عالی منزلت نیز چنانکه مانند برق و باد از آب بگذرد و امیر شیخ محمد بیان
سلدوز مانع آمد و خود و لشکر بر روی ایشان رو نموده روی دشمنان خاکسار آورده انقیاد کار ازکرد که حسین صوفی قرار بر فرار
اختیار کرد شیر شکافت و از غایت غم و اندوه مریض شده بعد از دو سه روز بعالم آخرت پیوست و بعد از فوت
حسین صوفی برادرش یوسف قایم مقام گشته ایلچیان بآستان سلطنت آشیان فرستاده و اظهار برادری
و عهد نمود و طلب مصالحه شده صاحب قران طمس ایجاب اقتران داد و شروط آنکه براه رجوع آق صوفی را که سویس بیگ
نام و است و از عرض خان اوزبک بوجود آمده بخانزاده مشهور گشته بود با میرزاده جهانگیر یوسف صوفی منت
قبول نموده که هرگاه فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه سلطنت
معاودت نمود و چون ولایت سماس سید کیخسرو ختلانی را موقف بر عهد حاضر گردانیده و گناه بر آن خون گرفته ثابت
گشته کشته شد و پسرش سلطان محمود بر اخفت ابو اسحق و لد خضر نیشوری بخوارزم شتافتند و یوسف صوفی را اغوا کرد
که عذر کرده برطلان بر صحیفه عهد و پیمان حضرت صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات بره و امیر تیمور گورکان این
در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعار رهایا بفضای دشت و کوه سازاعلام حضرت آثار بر فرخت با سپاهی
از ریک بیابان خوارزم عزم رزم یوسف صوفی روی براه آورده و بعد از وصول بحدود آن ولایت حاکم خوارزم از کرده
پشیمان گشته باز سال رسایل و هرگونه وسایل نوبت دیگر صاحب قران را گرد آن مقام انتقام بگذرانید و قبول
فرمود که علی الحال خانزاده را بسمرقند فرستند و امیر تیمور گورکان مستقر دولت مراجعت نموده در شوال سنه
هفتاد و پنج موافق بارس ییل بسکام که نسیم شمال گاه خوای نامیه را آورده برن عماری بوستان کل و ریاحین نیز
کرد صاحب قران ظفر قرین امیر داود کاربرلاس که ازاو لاو قاولای بن قراچار نویان امیر داود را از اولجایتو را جهت
آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی امرا عظام را تعظیم نموده خانزاده را با ایشان که از آن بگذرانید
مصحوب ایشان گسیل فرموده حضرت صاحب قران قراتغا خاتون که عروس نیز دیدن بود با دیگر خواتین
و نویسان امرا و سادات و قضات و علما باستقبال فرستاد و دیگر سکان بستان سلطنت آشیان نیز
جشن و سور و سرور قیام نموده رعایا و محترفات سمرقند آذین بستند و چون عماری آن گوهر کانی را با...
و مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان دانشور برفت نظر جهت ان کار
اختیار کردند سادات علما و قضات در مجلس نور حاضر گشته ناهید جمیله خانی را با جمشید سریر جهانبانی در سلک ازدواج
کشیده و امرا و نویسان زبان بتهنیت و ثنا خوانی دو دست سازند و گوهر افشانی کرده لوازم نثار ما بتقدیم رسانیدند

از کوه بروز کرافشانده شد ... و بر خیده فرش رسها مانده شد و چون جشن و بزم خلوت خانه موخر شده و بیده و در حجله سپهر خوش
کوکب جلیل و اکرده و اجتماع قرین سپهدار و مقارنه سعدین آسمان کامکاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و
موانست با کمال خوبی و حسن صورت دست داد ... جهانگیر شاهزاده کامکار ... گرفتش بصید آرزو در کنار ... چه خوش حالتی کز سر کام دل
نشستند و آرام دل ... خوش آرزو و خنده آنرو نگار ... که یابند کام دل از هم و یار
[illegible] صاحبقران سنه ... انفصال بعد از فراغ بال بعد از سر انجام ماوراء النهر و ترکستان عزم تسخیر مغولستان کرده
بروایت ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمایه بدانجانب روان شده چون رایات قطعا
محل نزول موکب همایون گشت سپاه برفت و برف در بر ابر نیاد دست استیلا بر آورد که بسیاری از انواع آدمیان
و اجناس حیوان را بعالم عقبی و چراگاه عدم برد شاید آن حضرت بسمرقند مراجعت فرموده با مقدار یعقوب کرد که صورت
برودت کم شده و در روز دوشنبه غره شوال موافق اول یوسفان ییل بار دیگر متوجه جته گشته و امیرزاده جهان گیر
و شیخ محمد بیان سلدوز عادل شاه بهرام جلایر منقلای کردانیده و در آن یورش قمر الدین دو غلات که در مغولستان سرداری
ازان بکمان بر بود از دست پر دلیران منقلای شکست یافته پای او بار در وادی قرار نهاد و صاحب قران آفاق
بنفس نفیس تا موضع ... امیرزاده جهانگیر تا منزل ... فرمان حیات باز کشیده و قمر الدین را در کوهستانی یافت
و تعاقب نموده و از ایل و الوس جدا گردانیده و تمامی منازل او را اخبار نمود و خاتون امیر شمس الدین عوبان آغا را با دختر شش ساله او
آغا بیر را ساخته در سلک افتتان نظر پادشاه باستحقاق رسانید و صاحب قران ظفر لوا دلشاد آغا را در سلک ازدواج
منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانیده بسمرقند باز گشت و در همین سال امیر شیخ محمد سلدوز بواسطه قصدی
که اندیشیده بود مواخذه شده و من بعد آتش خشم و خصم خود تحرف کرده و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه مطابق
لوی ییل بار دیگر ... امیر تیمور گورکان با سپاهی فراوان بجانب خوارزم
نهضت نموده امیر سار بوغا و عادل شاه جلایر منقلای بهادر و اینچی بوغا و سرداران ایلامانی هزار سوار جلادت آیین جهت
استیصال قمر الدین بصوب مغولستان روان فرموده چون ماهی توق آفتاب اشرف صاحب آفاق سپاه و سول
رجوع شد بایه اندخت ترکن ارلات ... شده بکردوان کریخت و بولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را تعاقب نمود
در کنار آب قاریاب رسید و ترکن بحاجتی رجنگ ایستاده و از ضرب بولاد و تیغ دلیران صف شکن منهزم گردیده و بولاد و پیکان
ترکن گذشته خود را تا اوی رسانید و بکشتش با رطیق و لوا در بهره مظفر و منصور باردوی همایون مراجعت نموده از جماعت
امرا که بجانب جته رفته بودند سار بوغا و عادل شاه بخیال مستقلال و اندیشه خطا در حطای و اینچی بوغا را گرفته و با ایل جلایر

سرقند شتافته عازم محاربه گردیدند و امیر انبوغا که حاکم آن بلده بود خود را مضبوط ساخت اعلام آن حال قاصدی عنان ریز
و باد تیز نزد امیر تیمور گورکان فرستاده و ایلچی در موضع خاص بغر بساطبوسی اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود چنانچه
رایات ظفر نشان موجب کلما الحود احمد معاودت کرد و امیرزاده جهانگیر به رسم منقلا پیشتر روان گشت و شاهزاده
در موضع کرسنه به دشمنان پر کینه رسیده بر ایشان غالب آمد و سارلوبغا و عادل شاه گریخته در دشت قبچاق رفتند و بعد از
روزی چند در روزی که اروس خان به ییلاق رفته بود اوی را که در دشت از قبل خان حکومت می نمود بشمشیر قهر گشته
روی بخوارستان نهادند و قمرالدین پیوسته او را بر مخالفت صاحب قران مظفر لوا آنقدر اغوا کرد که بار دیگر
علم خشم و کین افراخته بولایت اندجان که متصرف امیرزاده عمر شیخ بود درآمد و بهزاره فلاق از شاهزاده روگردان
شده بوی پیوستند و میرزا عمر شیخ در کوهی محکم گشته شخصی را دشمنی نام در شب حقیقت اعلام آن حال نزد جد
بزرگوار فرستاده و آنحضرت در ساعت مذکور بجانب او در حرکت آمده و بمجرد شنیدن آن خبر قمرالدین بازگردید ایل و
الوس جمع کرد از موضع آت باشی گذرانیده و با چهار هزار سوار در کمین بایستاد و چون امیر تیمور گورکان آن مکان رسید
از کمین قمرالدین غافل بوده تمامی سپاه را بیکبارگی اجازه روان فرموده و به نفس نفیس با دویست کس در آنجا
توقف نموده در آن قمرالدین آن چهار هزار سوار را سوار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام انتقام کشیده بعزم
هر چه تمامتر استقبال صاحب قران عالی کرد حسب همت آنحضرت بتلقین الهام دولت مضمون کریمه کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة را بر زبان الهام بیان گذرانیده بهادران موکب ظفر نشان را اشارت داد و بیک تاخت روی بدشمنان دون
نهاده و لاجرم جنگی بود که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر آخرالامر
نصرت و فیروزی شامل حال مسعود و بازگشته مضمون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین ظهور پیوست قمرالدین
منهزم و متفرق شده متعاقب آن حال امرا و لشکریان که کنار روان رفته بودند در رسیدند و ایشان خوبیت بیگانه
قمرالدین منعطف گردانیدند و در آن صحرا انهار کشتها ساخته ایل و الوس اوی را بدست آوردند و بیاری یزدان ستم
و قمرالدین و سارلوبغا و عادل شاه در سرتقاج یاری کردند و هم ... که ناگاه امیر تیمور گورکان خبردار شد
ایشان رسیده همه را پریشان گردانید و افواج قزلباش در عقب قمرالدین تاختند و ازو بازگشت تا چهره ... ندند و قمرالدین
حلقه جبال کرده و نیزه ... وران که ... و افواج ... سر کشیده و شمشیر در دست گرفته روی بوالی نهاد
قمرالدین و از ... انسان دیده گفت ... مردانگی همین است که کاری آورده ... باز ... گرد
وگرنه در ... دشت ... انداخت ... و عقب ... سنگ ... آفرین نمود و بازگردید و از ...

سرگذشت

سرگذشت بعرض رسانیده و در این یورش امیرزاده عمر شیخ و خدای بهادر بکاشغر رفته آن خطه را از تصرف خواجه اولغسلان
و جمال الدین دوغلات بستاندند و متوطنان کاشغر را بفرمان رسانیدند چون حضرت صاحب قران عنان بار دیگر جهان
بستقر سریر سلطنت و استقلال منعطف گردانید حسب اصابت عین الکمال نامل زمانه غدار بنیاد حیات پر بهجت و
احوال خدام آستان عزت و جلال گشته تفصیل این اجمال آنکه صاحب قران ظفر مآل در وقت منصرف جانب مغولستان
امیرزاده جهانگیر را در سمرقند به نیابت خویش بازداشته و در غیبت موکب نصرت اعلام موفور الابتهاج شاهزاده از عارضه
اعتدال مزاج انحراف یافت و مرض استیلا یافته مزاج وی بر قنوطی ... ب ... بدن پرواز نمود و امیر صاحب قران
در انشا راه خواهر ایشان چون بسمرقند رسید کیفیت واقع بوضوح انجامید و پادشاه با وفا رونشکین
از صعوبت آن مصیبت غایت حزن و غمگین گشت و چند روز را فراق آن مشتاق ... نوشیده با آخر تسلیم و رضا
در جنب شکیبائی زد و حسب ترویج روح شاهزاده اصناف خیرات و مبرات به تقدیم رسانیده فرمود تا جسد او را
در شهر سبز برده در گنبدی که در شهر سمرقند شد نقش عمارت عالی بنا کرده مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال بود وازو
دو پسر ماند امیرزاده محمد سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس سوری داد و بعد از فوت شاهزاده
بچهل روز متولد شد و وفات ملک زاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سبع و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از وقوع آن
حادثه امیر سیف الدین از سرانجام امور ملک و مال مشغول گشته روی به بارچا زنهاده در همین سال بعرض صاحب قران
دشمن جال رسید و عادل شاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان مرابض سرگردان گشت و آنحضرت بر آنکوه آخته
کوه کلاش اشچی بو بجار او بازده کس سال رفت تا آن صید وحشی را در قید گرفته و سارلوبغا که با اتفاق عادل شاه
در طریق خلاف سلوک می نمود و بعد از دو سال راه تمامی یافته بدرگاه خسرو گیتی ستانی برد و آنحضرت از سر جرایم وی
گذشته سرداری اهل جلایر را بوی عنایت کرد و بعد از این وقایع نوبت دیگر صاحب قران بعزم استیصال قمرالدین
شتافت محمد بیک ولد امیر موسی که داماد آنحضرت بود با امیر عباس و افتخار بهادر در منقلای ساخت و ایشان تا موضع ایکول
راند و بقمرالدین رسیده او را منهزم گردانیدند و امیر تیمور گورکان در این یورش تا موضع خضار شتافته توقتمش خان
که پادشاه دشت قبچاق از اروس خان توهم نموده گریخته بود در آن منزل بدرگاه عالم پناه رسید و اعزاز و احترام
و انعام و اکرام فراوان یافت و چون صاحب قران با ولشان از فوج جار بسمرقند شتافت حکومت ولایت سغناق
و جیران را به توقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آنکه توقتمش خان در آن ولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ بوغا
ولد اروس خان لشکر بسر وی کشیده و میان ایشان جنگ بوقوع انجامید و با وجود آنکه قتلغ بوغا در اثنا ا

کرد و زخم خورده و عالم دیگر گردید کشت بجانب توقتمش خان باز نزد صاحب قران سرافراز رفت کرت بعد اخری
خدام سده سدره نشان اسباب پادشاهی او را مرتب ساختند و او را بعد از آن فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر
از لشکر اروس خان گریخته بر دست خود زخمی خورده و پای در وادی گریز نهاده و تنها بر ساحل آب سیحون [illegible]
و از خار و خاشاک بستر و بالین کرده در آن حین امیر ادکو برلاس که بموجب فرمان صاحب قران گیتی ستان متوجه
سیر آن بود در آن جنگل رسیده آواز او استماع نمود بعد تفحص و تفتیش دریافت که حال چیست لاجرم توقتمش خان را دل
جوئی نموده و همراه گردانیده بسمرقند رسانید و حضرت صاحب قران تجدید اسباب سلطنت او را ساخته در آن اثنا
ایلچی اروس خان بدرگاه عالم پناه رسید بوسیله نواب کرام باب از زبان خاص معروض داشت که توقتمش پسر مرا
کشته و در آن بستان اقبال آشیان توقتمش را جا نموده ایلچی را باز گردانیده و لشکر فراوان بحرب اروس خان
کرده و چون از سیحون گذشته صحرای [illegible] لشکر ظفر [illegible] نصرت شعار گشت اروس خان تمامی سپاه جوجی خان صغناق [illegible]
فرود آمد در آن [illegible] اقتضا کرده که روزی چند فرو نشینند و ابر [illegible] برف و باران
بارید که مدت دو ماه میان طرفین مجال جدال محال بود و بعد از آن حضرت صاحب قران بارق تیمور و شاه بهادر و محمد
سلطان شاه و [illegible] بر سر دشمنان [illegible] و ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شدند
در میان شب [illegible] اروس خان تیمور ملک اغلان که پسر او بود [illegible] بارق تیمور و غتای
بهادر شربت شهادت چشیدند و از شب [illegible] تیمور ملک اغلان رسید [illegible]
[illegible] اروس خان [illegible] صاحب قران گیتی ستان [illegible]
عزم [illegible] دشت قپچاق آورده [illegible] روز مسافت قطع
کرده [illegible] اروس خان جان
بقابض ارواح تسلیم نمود [illegible] تیمور ملک [illegible] بر تخت خانیت [illegible]
و صاحب قران کامکار توقتمش را [illegible] پادشاهی الوس دشت قپچاق فرستاد و چون توقتمش [illegible]
میان او و تیمور ملک اغلان مقاتله دست داده کرت دیگر شکست بجانب توقتمش افتاد و در [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] سمرقند رسانید
یکبار دیگر [illegible] امیر تیمور گورکان توقتمش خان [illegible]
[illegible] غیاث الدین ترخان [illegible] بمصحوب [illegible]

سبناق

سبناق فرستاد و [illegible] موافق او را بر تخت نشاندند و مراسم معهود را رعایت کرده [illegible]
ذکر طلوع اختر [illegible] شاهرخ [illegible] در اواسط [illegible]
صاحب قران کشورگیر در بساط [illegible] توران [illegible] دولت افزون [illegible]
عاجز ساخته هر یک [illegible] خانه [illegible] بر طبق دلخواه [illegible]
اطاعت فرمان ملازمان [illegible] بجای آورده [illegible] میوه مرادی دیگر بار
روز [illegible] زندگانی آب [illegible] ریاض [illegible] گلی [illegible] شکفتید چو گلبن باقبال منشور داد [illegible]
نامور [illegible] یعنی [illegible] همایون خسرو [illegible] معین السلطنة والدنیا والدین شاهرخ سلطان [illegible] روز پنجشنبه
چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمایه از افق ولادت طلوع نمود دیده اقبال صاحب قران [illegible]
[illegible] آن قرة العین پادشاهی روشنائی [illegible] این بشارت [illegible]
بگوش [illegible] رسید و آوازه سعادت این ولایت در اطراف ربع مسکون شایع کرده [illegible]
جهانیان را مسرور گردانید [illegible] ز نور طلعت آن [illegible] چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم [illegible] و بعد درین سال
کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال رسیده بفرمان حضرت صاحب قران آفاق [illegible] لشکر [illegible] کشید
و بر [illegible] ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی نافذ فرمان گردید و بعد درین سال امیر سیف الدین
از سفر حجاز باز آمده بتقبیل [illegible] سده دولت و اقبال سرافراز شد و از اوضاع و احوال ملوک
ایران آنچه معلوم کرده بود عرض نمود و بعد درین سال صاحب قران [illegible] آغا [illegible] امیر موسی را در حباله
نکاح کشیده و در جانب [illegible] سمرقند باغ بهشت [illegible] او معمور گردانید [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] در آن زمستان که صاحب قران گیتی ستان [illegible]
[illegible] اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکری ببخارا فرستاده آن ناحیت را تاخت نمود امیر تیمور گورکان
[illegible] خوارزم [illegible] یوسف صوفی [illegible]
مصحوب [illegible] روانه کرد و [illegible] صاحب قران کامکار در سال هفتصد و [illegible]
موافق [illegible] خوارزم [illegible] یوسف صوفی [illegible]
[illegible]
[illegible]

بردن حاجی بیگ عراق می نوشتند و در آن اثنا یوسف صوفی نامه نزد امیر تیمور گورکان فرستاد مضمون آنکه تا چند بسبب تو جهانی
مردم در عذاب بوده [...] مناسب حال آنست که ما بنزد و قدم در میدان مردی نهاده ۞ به جنگ تن با تن [...]
سپهر ۞ درین داوری هر که گردد ظفر ۞ از او گردد چرخ گیتی فروز ۞ که هر روز گردد که برگشته روز ۞ امیر تیمور گورکان از این
التماس [...] مزاج شریف افتاد و فی الحال اسب [...] و مکمل شده و بر بارگیر فلک سیر سوار گشته روی توجه بکنار آورده و
هر چند امرا و نوئینان زانو زده و ازین حرکت منع نمودند التفات بسخن ایشان نکرد و مانند جمشید خورشید که یکه تنها
فضای معرکه آسمان شتافته بیدرنگ بکنار خندق رانده آواز برآورد که یوسف صوفی را بگوئید که ما بموجب التماس تو
بمیدان آمده ایم مناسب آنکه بقول خود وفا نمائی و از حصار بیرون آئی که خطا را بیکدیگر بکوشیم و بخت آزمائی کنیم
یوسف این خبر بامیر تیمور رسید و گفته پشیمان گشته دم درکشید صاحب قران سرافراز بار دیگر آواز برآورد که هر که بر قول
خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف حفظ جان از رعایت ناموس انسب [...] هر چند امثال این سخنان شنود
لب بجواب نگشود و امیر تیمور گورکان بلطف الهی منظور و [...] گشته معسکر ظفر اثر مراجعت نمود القصه مدت محاصره
خوارزم سه ماه و شانزده روز متمادی شده در آن ایام محاربت صعب اتفاق افتاده جمعی در کثرت عوارض انتقالی
مزاج یوسف صوفی از جاده صحت انحراف یافت و مرضی مهلک بر وی طاری شده بعالم آخرت شتافت و ازین جهت
خوارزمیان دلشکسته و جنود ظفر نشان روی جلادت بنهاد و خنگ سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب
در آمده و دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندانه شانه ساختند و باقدام غلبه و قدرت بدر رفته دست بقتل و
غارت برآوردند و هر کس که دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند لیکن سادات و علما و دانشمندان و هنرمندان و محترفان را
بسمرقند کوچانیدند و نسبت بایشان بی حرمتی بتقدیم نرسانیدند و این فتح نامدار در قوی ییل موافق سنه احدی و ثمانین
و سبعمایه اتفاق افتاد و صاحب قران جلادت نهاد بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف
داد و چون مستقر سریر سلطنت و اقبال و نزول اجلال نمود و حصار کش را اتخاذ نموده و در آن مقام قصری رفیع که موسوم است
بآق سرای تعمیر فرمود گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران از توران بایران و [...] تا فتح [...]
صاحب قران و [...] بکمال علو همت ملاحظه معنی سلطان ظل الله کرده و محجوب که هیچ آفریده در منقبت سلطنت
با وی مشارکت نماید لاجرم پیوسته بزبان الهام بیان میگفت که [...] ربع مسکون آن مقدار نیست که دو پادشاه
بلطف لوا انضباط تمامت ممالک جغتای و الوس جوجی خان باز پرداخت و تسخیر ممالک ایران زمین نهاد همت عالی نهمت
ساخت و در [...] سنه [...] موافق تیچی ییل امیرزاده میرانشاه را که [...] مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود جمعی کثیر از امرا

عالیجاه و پنجاه هزار سپاه ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرموده و امیرزاده کامکار بملازمان نامدار از آب آمویه گذشته
آن زمستان در بلخ و شبرغان خوشدل و شادمان بگذرانید و چون فصل شتا باخر رسید از [...] فصل بهار و رنگ
سلطان عدالت شعار فرمای بسیط زمین [...] سپاه سبزه و ریاحین [...] و صاحب قران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین
از آب جیحون گذشت و آمد تیز ۞ در خراسان فکنده رستاخیز ۞ محمد ولد ملک حسین کرتی از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و
اقبال باستان جاه و جلال شتافت و بتقبیل بساط بوسی فایز گشته [...] عاطفت یافت و چون ملک غیاث الدین
پیر علی با حضرت [...] و قرابت سببی با او بوده [...] پای در دامن تمکین کشید علامت [...]
مخالفت و مبادرت نمود و امیر تیمور منصور بملاحظه آنکه [...] بملک [...] نکرده بعد از عبور از آب مرغاب [...] بجانب
فوشنج [...] و در اوایل ذی الحجه بان موضع رسید مهدی نامی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه
سپهر احتشام انتظام یافت و فرمان فرمای بلاد و عباد [...] شرف ملاقات قدوة الاولیاء مولانا زین
الدین ابو بکر قدس سره حاصل فرمود آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد و عساکر نصرت مآثر منتصف
ذی الحجه قلعه مذبور را گرفته نوئینان اقدام مبالغه و مقاتله پیش آمده و یک هفته جنگهای مردانه کرده بعد ازان حصار مسخر گشته
[...] ۞ ز زور رخش آن زال زر گشت زار ۞ نماند آنجا سلامت نه خار ۞ پیاده فرا رفته [...]
[...] لشکر ظفر پناه [...] وصول بظاهر بلده هرات انداخته شهربند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کرده
روی بکار مردانگی آورده و ملک غیاث الدین پیر علی اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت که هر کس [...] عیال
اطفال با معمولان قتال خواهد نمود و صاحب قران [...] حکم فرمود [...] منصور دیوارها بیرون شهر [...] را
انداخته در برابر شهر خندق و حصار ساختند و از طرفین چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت [...] برافراشتند
عاقبت سپاه نصرت علامت مردم ملک را مغلوب گردانیدند جمعی از سالکان طریق پهلوانی به نزدیک کوشک مرغنی
از [...] آب انجیل بود برآمده و کوششهای مردانه فرموده [...] تحت فیل [...] در آمده امرا
بر انغار و جرانغار یکبار حمله نمودند و [...] شهر [...] و [...] اتفاق [...]
که [...] بوده بر طبق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال بر این منوال دید از [...] سپاه فیروز [...]
شهر [...] و قریب ده هزار [...] گرفتار گشته صاحب قران کامکار [...]
[...] مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگویند که هر کس از رعیت [...] و فضل و
[...] اهل و عیال [...] امان باشند [...] از رعایا [...] که کس بهوس بیرون [...]

عاقبت گذشته سعی آغاز نموده کردند و بساط مصالحه تمهید یافته ملک غیاث الدین پیر علی در حدود سلطان خاتون را با پسر خود ملک
پیر محمد و اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلالی نزد امیر تیمور گورکان ارسال داشت و صاحب قران ستوده خصال سلطان
خاتون و ملک‌زاده را استمالت داده و خلعت فاخره پوشانیده فرمود که ملک بگویید که ابواب خلافت بسته و دو کرده
از شهر بیرون آمده را اگر بر معاهده قرار نماید و سپهر کینه گستر کرده و اموال و[illegible] بر رعایا و[illegible] قندار روز زود
و بال آن در گردن ملک باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاه داشت و حقیقت حال پیر و دیوان
از وی معلوم کرده بکوشک باغ زاغان تشریف برده ملک غیاث الدین پیر علی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه
از شهر بیرون آمده و بساط بوس دریافت امیر تیمور گورکان ملک را باصناف الطاف نواخت و کلاه و کمر مرصع مفتخر و
سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضات و اکابر و اعیان آن بلده خجسته نشان بسعادت ملازمت رسیده
صاحب قران گیتی ستان از باغ زاغان ابلق کشور ستان رانده و چند روز توقف نموده به تخریب حصار اندرون و
بیرون شهر و قتل و غارت فرمان داد و در این سلاطین کرت فرمان فرمود که دروازه‌های آهنین که القاب ملوک بر آن منقوش بود
برکنده و به شهرسبز بردند و از آنجا [illegible] کرده اند و مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دولت
که خدای متبحر در علم گشته بود بجا پیوستند و چون خاطر خطیر صاحب قران جهان گیر از مهمات دار السلطنه هرات فراغت یافت
عنان بادیه‌پیمای جهان نورد بطرف خبوشان روان ساخت و در نواحی خبوشان نزول فرموده نوسلم مروزی را فرستاد علی بیک جانی قربانی
که حاکم ابیورد آن حدود بود و خواجه علی مؤید سربدار سبزواری از خبوشان بیامدند و در ساعت وصول عساکر نصرت اثر
قلعه آن خطه از کلات ستاده و قلعه را مضبوط نمودند و جمعی کثیر از نقل و ذخیره و ملازمان حصار را استوار گردانیده و پادشاه کشورگشای مظفر
نشان ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد که اقبال و شمال دو گاه و جاه و جلال مشاهده نماید و التفات باید و الا
زیغ و غبار بر روی روزگار صفیح خواهد نشست امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم نموده و در باب فتح و دولت ملازمت وعده کرد و امیر
تیمور گورکان از اسفراین به ییلاق او عالیا خورده بهت آسایش سپاهیان چند روز توقف فرمود و آنگاه حکام خراسان را
اجازت داده و کامیاب و کامرانی روی توجه بجانب ماوراء النهر نهاد و آن زمستان بسعادت و اقبال در بخارا سرای قشلاق
نمود و در این اثنا از ماندرا از طراوت بهار دولت صاحب قرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی عرق
غیرت و رشک آمده ملالی بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشانده و حضرت که مسماة بتغلق شاه بود
بیگی اف و[illegible] وفات یافت و اکثر بیگی و محمد بیگ بن امیر موسی ایشان برده و سبب حسن سیرت و زیبایی صورت
عزیز و ارجمند اولاد صاحب قران گشته و از وی یک پسر مانده سلطان حسین نام القصه صاحب قران گردون غلام از

مغفرت

از مفارقت آن مخدره مقبسی آیین غبار محزون گشت و چندی از مراسم تعزیت بپرداخت جهت نزول روح مهد علیا
صدقات بساکین و فقرا ثواب فرمود • نه چندان عطایا در روزی داد • که از چند و چون توان کرد یاد
گشایش نمودن حضرت صاحبقرانی مملکت خراسان کرت ثانیه در آن زمستان که زنجیر سرای بخارا از فر نزول صاحب قران مظفر لوا
جنت فزای بود خبر آمد قاصدی از نزد خواجه علی مؤید رسیده عرضه رسانید که بعرض نواب کامیاب رسانید
که علی بیک جانی قربانی و امیر ولی با یک دیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابراین حضرت صاحب قران در آخر
آن زمستان که او اخیل شهور سنه ثمانین بود اعلام نصرت نشان برافراخته بر سر خراسان چون جاده عبور نموده ساخت و چون از
جیحون عبور نمود آوازه آمدن ایشان نزدیک شد تا گاه بکوالی قلعه کلات که مستقر علی بیک بود رسیدند و در جهار جانب آن
جا قربانی را غارتیده لشکر فیروزی صفات اطراف و جوانب حصار کلات را بازبجوید و سعی چون نگین در انگشتری
فرو گرفتند و چند روزی جنگ‌های سخت پیش برده چون نزدیک آن رسید که در وسیله فتح و ظفر جلوه‌گر گردد علی بیک از
عجز و اضطرار زبان بگشاد و صاحب قران کامکار را زوار او امید و پیمان کردانید تا از قلعه بیرون آمده بفر بساط بوسی
استسعاد یافت و حضور فرمانده شامل حال او گشت اجازت طلبید که باز بحصار رود و برای خود نموده روز دیگر بخدمت عام
و در بورش و زندان ملازم باشد حضرت صاحب قران شرف رخصت ارزانی داشته علی بیک بقلعه رفت و از غایت
شقاوت موصی که بر یک منشور در خزانه کرده بود ندرت نموده و بار زنهار خلاف عهد ساخت و امیر تیمور گورکان قلعه را قبضه را
که بزرگوار ولایات کلات بود و عمارت فرموده و جماعتی را گذاشته آن حصار ساخت و امیرزاده علاء پیر محمد بدار السلطنه را
با اتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا ماه‌ها ماه [illegible] و کرده نگذارد که میرآخر دیده و کلات که به شما نماید آنگاه علم ظفر شعار
عزم زره ستیز سبزه‌زار ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سته ند نوری که به نیابت ملک غیاث الدین در آنجا حاکم بود قطع
گرفته بود و در آن اثنای ما شمول انعام و احسان بر ترکستان کوچانیده تا محافظت قلاع آنجا ئی نماید و رضای آن احوال ایلچی شاه
شیخ از فارس رسیده مکتوبی که در وقت سکرات نوشته بود و اولاد خود سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب
آن کتاب و مضمون آن که از جمیع جهت مجموعا حسن سما ع عمل فرموده کرد به آل خاندان مظفری جهت امیرزاده امیر محمد بن امیر زاده
عمر شیخ خواستگاری کرده و حاجی خواجه راحت نام آن مهم مصحوب ایلچی شیراز فرستاد چون خاطر صاحب قران از مهم
ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از زاده روضه کمود جامه و شاکل در آمده امیر ولی مبتاد
با آنحضرت در جز قدرت ندید لاجرم تحفه‌ها و تبرکات مصحوب ایلچیان سخندان بآن آستان اقبال آشیان فرستاده
امان طلبید و قبول نمود که اگر این نوبت او را از ملازمت معاف دارند رایات منصور معاودت فرماید متعاقب

زمین بوسی شتافته بقیهٔ اوقات زندگانی در خدمت عتبهٔ علیهٔ صاحب قرانی گذرانیده و آنحضرت این ملتمس را قبول نموده
از راه سبعان و جرکان کلکار (?) را بکان خوانیده و در آن منزل شیخ علی بیک بهادر در آن ایام که در قلعهٔ قهقهه نشسته بود
خیال نموده که اقدام اختیار خود را در کلات اندازد و با طایفهٔ از نوکران خاصه پیاده بکوهی بلند بر آمده و فکری را
غلط کرده و رخاب (?) بنهایت دشوار [illegible] افتاده جناح دلیران جاقوربانی خبر یافته بر سر شیخ علی بهادر رفتند
و او را گرفته نزد علی بیک بردند امیر شیخ علی بیک را تعظیم نموده و هر گاه و به تکلف نزدیک وثاق برای او نصب کرده
و شیلان [illegible] نموده و زبان بتضرع بگشاد که چون مرا از صاحب قران ظفر لوا درمی باید خواست و امیر شیخ علی
این معنی را قبول نموده و چون زادگان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت امیر شیخ علی بازرت شتافته کیفیت اضطرار
بر سیده علی بیک و اتباع او را بعرض رسانیده و گناهان ایشان را طلبیده و صاحب قران بخشش پذیر کرت اخری
جریدهٔ جاقوربانی را بخشید و امیر علی بیک بخدمت شتافت و بمزید ترحیب و اعزاز و حرمت یافت اما مثال
لازم الامتثال بسمت نفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل و الوس جانی قربانی به سمرقند کوچانیده و به نفس نفیس عازم
ماوراء النهر گشته ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد همراه برد و امیر کوکلتاش (?) پسر امیر تیمور داروغهٔ هرات تعیین کرده و چون
صاحب قران سعادت مند بدار الملک سمرقند رسید علی بیک امیر بیک غوری والد ملک غیاث الدین پیر علی محمد
برادرش معیت با مدرجان (?) فرستاد و سایر جاقوربانیان را با شکنه ارسال داشت و ملک غیاث الدین پیر علی با پسر بزرگش
ملک پیر محمد در ارک سمرقند محبوس گردانیده بعد از آن ایام از قضا دم تقدیر خالق افلاک و انجم در بلدهٔ فاخرهٔ هرات
صورتی بوحش روی نمود اقتضای قضای یزدانی [illegible] و بلا بر روی متوطنان آن دیار بر کشود و قضیه
آنکه اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و امیر مغلب (?) زمان دولت ملک شمس الدین و ملک غیاث الدین پیر علی در رعایت قلعهٔ (?)
اوقات می گذرانیدند و بعد از فتح هرات نزد صاحب قران حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بایشان ارزانی داشت
و ابو سعید را که قریب دو سال در زندان ملک غیاث الدین پیر علی بود بگذاشت و در سنه خمس و ثمانین
و سبعمایه ملک محمد از غور با زمرهٔ از [illegible] بهرات آمد ابو سعید با سعادت با وی متفق شده آن دو مفسد قاعده
و مال مسلمانان گشتند و اهل علم و صلاح در کوشش [illegible] معولان [illegible] اختیار الدین بردند و در آن اثنا
امیر کوه داروغه وفات یافت و هرات چون خانهٔ بی کدخدا گشت [illegible] آتش ارشید (?)
ضبط چون [illegible] استیلا یافته و علی [illegible] در حصار اختیار الدین
برده آتش [illegible] مغولان [illegible] خود را [illegible] بی رحم [illegible] شهید

ساخته چون پیر محمد میرزاده میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافته امیر حاجی سیف الدین
و امیر اقوتمور (?) با فوجی از سپاه ظفر انجام برسم منقلای روانهٔ هرات گردانیده و خود متعاقب بدان جا در حرکت آمد غوریان
[illegible] امرای منقلای استقبال کرده با یکدیگر در میان قتال نهادند و شکست یافته مغلوب و منکوب
شدند بر گشتند و جمعیت ایشان از هم فرو ریخته هر طایفه بطرفی رفتند متعاقب آن عالی میرزاده میرانشاه بهرات رسید و
سپاه فیروزی اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیده و جمعی کثیر از مردم شهر بقتل رسانیده از سرهای کشتگان
مناره بلند گردانیدند و چون پرتو این خبر از اخبار امیرزاده میرانشاه بر خیمگاه و خیمه صاحب قران کشورگیر تافت بر لیغ
لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین پیر علی و برادرش ملک محمد و پسرش [illegible] و علی بیک جانی قربانی را بقتل
رسانیدند و در همین سال که موافق تنکوز ئیل بود در محرم صاحب قران سعادت انجام و شاهزاده آقا و امرا خواهر کلان
آنحضرت قتلق ترکان آغا از [illegible] عالم بقا پیوست انا لله و انا الیه راجعون **ذکر توجه صاحب قران کامکار**
[illegible] در تاریخ [illegible] امیر تیمور گورکان حسب [illegible]
غوریان ظفر همعنان نهضت [illegible] روان بتوجه خراسان گشته در اوایل ماه مبارک رمضان بهرات رسیده حکم غارت
قتل فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت گشاده [illegible] امان [illegible] و چون آنچه [illegible] اطلاق کرده بودند
[illegible] و بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند در آن تاریخ داود بحکم امیر تیمور گورکان در اسفزار حکومت می نمود
یاغی گشت و [illegible] رایات نصرت شعار بتوصیل بر سبزوار انداخته لشکر [illegible] قلعه [illegible] قلعهٔ سبزوار که بوم
[illegible] ساختند و قریب دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل گرفته مناره ساختند و دیگر [illegible] کرده و در آن واقعه
[illegible] اسفزار [illegible] غبار ظلم [illegible] آمده در سواقی [illegible]
کوچها بر زبر یکدیگر افتاده [illegible] القصه چون خاطر خطیر صاحب قران کشورگیر از مهم هرات
اسفزار فارغ شد عنان دولت بصوب ملک نیمروز تافت شاه جلال الدین فراهی [illegible] از قلعه خود بیرون آمد
بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف پادشاهی بهره ور گشت و سپاه جوشن پوش [illegible]
[illegible] سیستان [illegible]
[illegible]
و آنحضرت [illegible]
[illegible] آفرین کرد

و مخالفان چند بی ادب و سرداران لشکر قیامت اثر بزخم تیر و خنجر از پای درآورده و جمعی کثیر از ایشان دستگیر سپاه
نصرت نشان گشته بقیه مجروح و خسته شدند چون بدین قیاس دو سه نوبت دیگر در میان محصوران و عساکر دشمن سوز
مقاتله و مقابله افتاد و آخر الامر شاه قطب الدین که مالک آن ملک بود پای تجلد باضطراب بنیاد داد و کاه صاحب قران
سرافراز شتافت و پای بخاک نیاز نهاده و زبان بمسکنت عفو جرمت سیاسات می‌نمود و آنحضرت سعادت او را بلطف
و عنایت مقابل ساخته و در روزی که بجانب قلعه بر پاره کوه بلند گشته و نظاره لشکر جرار مشغول میبود که ناگاه وحشی نژاد
سپاهیان حیات شعار از شهر بیرون ریختند و تیرباران کرده تیری بر ران بارگیر صاحب قران آمد و سپر بزد شد و آنحضرت
عنان بگران بجانب سپاه تافته ملک قطب الدین را بند فرموده و حسب الحکم شیده بود روی بمعرکه کارزار آورده و خود
اقتدار از اطراف و جوانب بیکبار حمله کرده مخالفان لشکرها زدند و حصار شهر بغلبه و قهر مسخر گشته سپاه قیامت
اثر خلقی بی نهایت بقتل رسانیدند و برج و باره شهرستان را ویران کرده هر چه در آن دیار بود از سیم و زر و ناطق و صامت و نفایس
و از نفایس و اجناس و پوست و سلاح و عمارت و تاراج دادند صاحب قرانی عنان از اقرای قوت غضبی زمام
ایالت و بیابان [illegible] سیستان را بشاه شاهان سپرد و ملک قطب الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و علما و اکابر آن ولا
کمعار [illegible] روان کرد [illegible] لشکر قیامت اثر [illegible] رسیدند رسم افتاده و ویران گشت آنگاه صاحب قران ظفر پناه
ولایت سیستان را [illegible] صدمت دولت آنحضرت لشکر [illegible] تومان نکودری و مسعود [illegible]
در سردهشت و در [illegible] زوان دامنش تهی کرده جای سرکشان کرد و رزم یا [illegible] و اعلام ظفر شعار عازم قندهار
بعد از وصول عساکر ظفر آثار آن دیار نیز بغلبه و قهر مسخر گشته سرقند بار رازه صاحب قران کامکار آورده و حسب الحکم
بر دار برآمد و امیر تیمور گورکان آن سال رفته باز قشلاق کرده و امیر حاکو در مملکت قندهار و افغان و آن حدود حاکم
فوت شده صاحب قران والا گهر آن خبر بشنید مناصب امیر حاکو را به پسرش امیر جهان شاه مسلم داشته و در اوایل
فصل بهار که سلطان گل قرین بهره در کار باغ و گلزار را حاجت واقع بار مصعب الحکم مبین رایت نهضت بر افراشت صاحب
قران سعادت شد نوبت سمرقند فرد و سریع شده فرمود امیر سیف الدین برلاس را الحکومت قندهار نصب نمود و در بلخ
استقلال او سمرقند بسر برده دولت اقبال در عرض چهار ماه و روز آن مسافت دور و دراز را طی نمود مسعود سوی
جنین فتوح سوی استرآباد زمانه طلایع گردون علام دولت پایه [illegible]
چنانچه سابق مذکور گشت که امیر ولی وعده کرده بود که بآستان امیر تیمور گورکان شتافته تا زمینت لیکن با برادر وعده وفا
ننمود بنابر آن امیر صاحب قران در سنه ست و ثمانین و سبعمایه موافق سیچقان ئیل با سپاهی چون ستاره صف شکن

عامل ولایت بصوب استرآباد بر افراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبه الاسلام بلخ را محل تخت مراد ذات جاه
جلال ساخت حاجی خواجه و اهالی که شش ابن حیث نو اسکنا محمد زاده و در آن مظفری کجاب شیراز رفته بود شد
آمده دختر سلطان اویس بن شاه بتخیل دات شاهزاده میرمحمد بن عمر شیخ میرزا آوردند و او جوم سباط عیش و طرب انبساط
یافته چند روز بوازم سور و سرور مشغول رسید چون حاجی خواجه پای از آن حد فراهاده بود و به ساوه و او بکار و فساد
قران بهم خواه از راه بشتا و درون در حرکت آمده بعد از وصول بآن حدود حصنی و مظفر روده و فرا او بل امیر ولی از منهزم شد
و قلعه درون را بجنگ گرفته مبادت کو نوال آن حصار را بر انداختند و امارت ظفر نشان از آنجا نیز در حرکت آمده
نواحی کبود جامه و شاسمان از زمین منهدم همچون طبیرت افزای هفت آسمان گشت و از قراولان امیر ولی عدم ملاقات
سپاه شده و مدت یک روز میان ایشان و مقاتلای سپاه عظیم تنور آتش حرب افروخته روز سیم امیر ولی با سپاه
معدود بنجم جرات آمده انقلاب بمعنی درکشش و کوشش نمود اما مغلوب و منهزم باز گردید و نوبت دیگر جسارت کرده و شیخون
آورده و مدت مدیت چو بهادر سپهی را که صاحب قران جهان گشا در گرد سپاه استوار ساخته بود نموده و به شکست
و میان در آمد سپاه کوه کوه اکت احتشام دست انداختن و تیر انداختن تیغ برآورده و از جرجانیان کشته گشتند و امیر ولی کرت دیگر
عنان بگران بصوب گریز انعطاف داده بعضی اتباع او در جرهای و جاهها که جهت سقوط منعقد رکنده بود در افتادند
و از هراس و از غضور را بلکه لشکر ظفر اثر و بحار و غیرها امیر ولی زنکاسی کرده و او دل از ملک دل برگرفته کوچ متعلقان خود را
در کره کوه دیلمان گذاشت و خود و ملکت ری در آمد چون دلیران که از عقب او می شتافتند بوی رسیدند بطرف
رستمدار گریخت و بجانب جبال و شاک ایشان را از جنگ شیران بیشه کارزار نجات یافته و حضرت صاحب قران ایالت ولایت
جرجان را بولایت لطف مقرر خان افغان باوشاه ارزانی داشته در شوال سال مذکور بعضی از عساکر منصور علم نهضت بصوب
ری برافراشت و آن زمستان در آن مملکت بپایان رسانیده در اول فصل بهار که نسیم بهار غبار هوا دار حسرو ثابت
قاهر پر دل استقبال بیکران خار و دست برد سر پنجه حصار فتوح کردانیده بجانب سلطانیه نهضت نمود و حالانکه چنانچه
در حضرت قایم سلطان احمد جلایر سبق گذرانیدت در آن وقت پسرش اقبوقا بعضی از امرا در آن قلعه بود چون امرا سلطان
احمد از خبر وصول آنحضرت واقف شدند با شاهزاده امال قبوقا را گرفته روی بصوب بغداد آوردند و عمر عباس که
قراول سپاه گردون اساس بود با بشت نفر از دلیران جوش رفته شهر سلطانیه رسیده قلعه را مضبوط گردانید صدق وفا
نغم صاحبقران ظفر مشیر سنه سبع و ثمانین و سبعمایه در آمد ایلچیان امرای برق و باد بشتاب از سادات و اعیان آن قلعه اطاعت و زمان
واجب الاذعان کرده و ایالت سلطانیه خلق نوی گرفت و امیر محمد سلطان شاه حسب کومک در اعداد و امنین بیدیه به برمت

انگاه رایت ظفر پناه بره رستمدار بازگشته حکام آنجا مصحوب امیر ولی روی بوادی گریز نهادند و آنحضرت بمازندران در آمده
ولایت آمل و ساری بسید رضی الدین و سید کمال الدین که باظهار اطاعت و انقیاد مبادرت نمودند و صاحب قران
فلک احتشام بانواع اعزاز و اکرام سادات عظام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تابستان در آنجا گذرانید و در زمستان
حسب قشلاق عازم بخارا گردید ذکر یورش سه ساله صاحب قران [illegible]
چون زمستان که در بخارا سری بسر برده صاحب قران کشورگشای عزیمت یورش کلستان نمود و توقتمش خان بحرکت سلسله
مخالفت قیام نموده ... با جمعی ... و قرایی سرکرده نوبان لشکری که اکثر ایشان در ... طلبیات سرکردن
بوده ساخته بجانب آذربیجان فرستاده و آن جنود کافر نهاد در راه ... تبریز را با شراف و اعیان آن ولایت بحکم الوف
متعلق بکل حسن امیر ولی و محمود خلخال که پناه بانجا برده بودند ... حاکم ساخته و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته
قریب یک هفته با عساکر دشت قیام نمودند عاقبت توقتمش خان غلبه نموده شهر را مسخر گردانید و امیر ولی و محمود گریخته
بجانب ... رفتند و کفار دشت باستیلا بنهب و تاراج برآوردند و از جور و بیداد و فسق و فساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند
و چون ازان زمستان ... و بیرون مسلمان از دیار ... نموده و این خبر در زمستان
صاحب قران کشورگشای رسید ... که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای بر این نظم
امور ممالک عراق و آذربیجان گماشته در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه موافق ... امیر سلیمان شاه بن امیر داود و ...
با جمعی از سپاه گردون اساس ضبط ماوراء النهر بازداشت و بنفس نفیس با سایر امرا عالیشان و ... بیکران ...
بعد از طی منازل و مراحل بنواحی فیروزکوه حضرت جمشید عساکر سپهر شکوه گشته سید کمال الدین ساری شرف دستبوس یافت و ولد
خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر نصرت اثر از آنجا بجانب ارکوجک در حرکت آمده ورود
از جناب اموال ... مقرر گرده ... و بسیاری از زمان و ... تفتیش ... ملک عز الدین که حاکم آن دیار
بود ... بعضی از معارک ... امیر عباس بهادر و خواجه علی ... ابرار انتقال فرموده و مقارن آن
احوال سارق ... امیر محمد سلطان شاه در ... خبر رسید که سلطان احمد بغداد عازم تبریز است و ... صاحب قران
بجانب آذربیجان ... امرا و ... روان شد و سلطان احمد ... چون خبر
آمدن عساکر منصوره وقوف یافته بسرعت برق و باد روی به بغداد نهاد و چون امیر صاحب قران بتبریز رسید ... آقا بابا
حکایت ... امیر محمد سلطان شاه ... در روز چهارشنبه ... هفتم شعبان سنه مذکوره ... مواخذه گردید ... چند روز
تسلیم ... که ظفرنامه مذکور است ... احوال محمود خلخال ... هلاک امیر ولی در سنه

او را بگرفت

او را بگرفت و امیر قماری ابتای که در عهده خلخال بود بسپاه تاتاری سرداری انجا را جدا کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد
آنگاه حوالی ... تبریز ... هر کجا که خود سیاه بر بیرند القصه تابستان صاحب قران کیتی ستان در تبریز بپایان
رسانید چون خسرو ثابت در برج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت در عهده محمد سلطان شاه و مصحوب بحوان روان
و آن خزینه فرموده در پیشبرد آب ارس ال ضیاء الملک بگذشت و حصار گری رسید و عساکر نصرت ... قلعه را
محاصره گردانید و شیخ حسین که سردار بود گردن بسته بحضرت آورده شد بر این قیاس قلعه سرماد و فارس را گرفت
و ویران کردند آنگاه ماهچه رایت ظفر ... بر توصول ... غازیان اسلام تفتیش ... بغرب جهاد کفار ظالم
جهاد ... بسیاری از ایشان ... قلعه ... و عالم آن قلعه ... بدرگاه صاحب قران
عالیجاه آورده شد و فرمان واجب الاتباع ... صادر شد که ... بعد ازان خسرو ... قتدار
... و ... جوان از کوه ... بجز ... آمده که سپاهی آن کثرت ... بر انداختن ... و بیخ
... گشتند ... و ... حوالی کارزار اطراف و جوانب ولایت
... کفر و ضلالت بر انداختند ... موکب همایون ... چون خاطر خطیر خسرو ... بکار
ازان مهام فراغت یافت ... در ان باد شاه اسلام ... کلام ...
ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة ... یقضی ... ساخته ... بقبول شریعت غرا دعوت
فرموده ... و انوار ارشاد ... و فروغ ایمان ... ظلمات ضلالت ... بر دل ...
هدایت ... گردانید ... کلمه توحید بر زبان گذرانیدند و پادشاه صاحب ... تالیف قلوب
... عالی نهمت ... حکومت و لایت را که متعلق بوی بود ... و دیگر ...
... و مضافات آن ... والی ... شیخ ابراهیم که تعظیم ... و از سایر ملوک ... بن
... بوده پادشاه ... اخلاص ... بر ... جان ... بدرگاه عالم پناه ... شتافت
... فایم ... در ... و ... رسانیده و از جمله ...
... تعظیم ... ظاهر ساخت ... که در ان هنگام ... از ... بیش ... کش ... صاحبقران
... آورده ... در میان غلامان ... تمام شد ... غلامان ... کجاست ... گفت ...
... گفت ... و چون صورت اخلاص شیخ ابراهیم ... قبول یافت صاحب قران
... نوازش ... الطاف اختصاص داده ... ولایت شروان ... البرز ... بنهاد

ذکر بعضی از وقایع [illegible] آنحضرت [illegible]

در بهار سنه تسع و ثمانین و سبعمایه لشکر [illegible] اطراف دشت و سلاطین [illegible] توقتمش خان
[illegible] حقوق امیر تیمور گورکان کشیده لشکر گران [illegible] بصوب آذربیجان روان فرمود و این خبر بعرض
صاحب قران [illegible] شیخ علی بهادر و امیر [illegible] عباس [illegible] متعاقب ایشان امیرزاده [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] فرستاد [illegible] خبر بسپاه دشت رسیده [illegible] و دشمنان [illegible] کرده [illegible]
بود که [illegible] لشکر [illegible] ناگاه موکب میرزا میرانشاه [illegible] شده و سپاه شاهزاده [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible] رسیده [illegible] بپایه سریر سلطنت [illegible] امیر [illegible]
[illegible] فرموده که توقتمش خان [illegible] چون [illegible]
ثابت [illegible] عهد و پیمان ثابت قدم بوده [illegible] امثال این افعال اقدام نماید انگاه صاحب قران
[illegible] قلعه [illegible] زنجان آورده [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] رسید [illegible] فرستاده حاکم [illegible]
[illegible] احوال ملک عزالدین [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] محاصره و محاربه آن حصار که بغایت [illegible] استوار بود قیام و اقدام نموده [illegible] ملک عزالدین [illegible]
[illegible] بیرون آمده ساکنان قلعه [illegible] ساخته در مقام سرکشی ثبات قدم ورزیده [illegible]
[illegible] هفت روز [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] تخریب آن حصار [illegible]
[illegible] فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که [illegible] عزالدین [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک عزالدین [illegible] ولایت کردستان رفت [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] فارغ شده [illegible]
[illegible]
[illegible] آسمان رسید [illegible] حضرت صاحب قران [illegible]

[illegible] و فارس [illegible] عثمان [illegible] بصوب سمرقند منعطف گردانید [illegible]
[illegible] چون قمرالدین [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] صاحب قران آفاق [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] بصوب [illegible] فرستاد [illegible] اطلاق [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و ولایت [illegible] امیر
[illegible] امیر عباس [illegible] امیرزاده عمر شیخ و شاهزاده [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] حمله کرده [illegible]
[illegible] امیر عباس [illegible]
[illegible] امیرزاده عمر شیخ [illegible] بیرون آمده [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] بصوب [illegible] روان شده [illegible]
[illegible] بازگشت [illegible]
[illegible] امیرزاده عمر شیخ [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] امیر سلیمان شاه [illegible]
[illegible] لشکر توقتمش خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمارت [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] امیر عثمان عباس [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] همدان و قم و کاشان و قزوین [illegible]

و فیروزه کوه و دهواری و نواحی را بلکه رستمی جنایت کرده سمنان و نواحی ری با امیر نور الدین و لد سید عام الدین مسلم
داشت و دامغان را باسم امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود مقرر داد و چون لقمان پادشاه فوت شده بود
و استرآباد پسرش پیر پادشاه داد و جمیع حکام را بمزید الطاف و اعطای الطاف و حسبت کرده بتحمیل هر چه تمامتر خراسان
و عراق و مستملی حسبت فتح حضرت لشکر وشت ازنا و را النهر باز گشته روی بر یار خویش نهاد و چون ماهچه رایت نصرت
آیت از افق طلیعه سمرقند طالع گشت صاحب قران سعادت انتما امرا و سرداران را افقه کوکب موقف برطوطلبیده شاهزاده
نوازش فرمود و جمعی را که در آن جنگ سستی کرده بودند بارخواست بلیغ فرموده امیر خدای داد و چند بهادر را بتعاقب لشکر
توقتمش خان مامور گردانیده و ایشان تا سیر ایلولان شتافته و جمعی از دشمنان را کشته بملازمت باز گشتند

[illegible]

چون صاحب قران والا کره نوبت دیگر دار السلطنه سمرقند از طلعت همایون طراوت بخشید و دو جهان تو منوع چو ست
کما ز اتباع توقتمش خان المبوش اغلان و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب ظلم و تعدی گشاده و درهای انصاف از مردم
فروبسته اند بنا بران شرار انکاف ریزو لت پادشاها نه لازم نموده در سنه سبعین ثمانیه موافق لویل بجانب خوارزم نهضت فرمود
و مخالفان را این معنی اطلاع یافته طریق صواب مضطر و رو اوردانسته بر جناح استعجال بدشت قبچاق شتافته بتوقتمش خان
پیوستند و صاحب قران گیتی ستان بدولت و اقبال بخوارزم نزول اجلال فرموده امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه
و شمس الدین عباس و اوچ قراهباور را با سپاهی پرتهور بر کامشی مخالفان ارسال فرمود و ایشان از برق و باد در حمت
سیر گذار کرده و بدشمنان رسیده مردم بسیاری از آن طایفه را تالان و تاراج گرده بیوند الکاه و صاحب قران به امر قهر
خوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجا را به ما وراء النهر کوچانیده و عنان عزیمت بمستقر سریر سلطنت معطوف گردانید
و خوارزم مدت سه سال مرتبه ویران بود که هر چند سپاه دو اردرکرون آن ولایت که دیده ماهر دیده و احتیاط می‌نمود
ساکن دراری و تن بداری در آن حدود نمی‌نمود و خسرو و صاحب تائید بعد از انهدام دشت قبچاق در سنه ثلث و تسعین
ولایت معروف داشته یوسکی بر سر شکی قوچین بدان جانب فرستاد تا خوارزم را بکمال عمارت باز آورد و از جمله ولایات
که در یورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرک ولد شیر بهرام که بسبب شفاعت امیر تیمور گورکان منصرف بود سلطان بخت
بیگم را در حباله نکاح خود داشت و در ولایت ختلان بنیابت حکومت می‌نمود بسبب تلقین بدو یاغی شد و از سمرقند
کهیار شاد مان گریخته و املاک اناس و اقسیو بهادر را غارت و حبه خاصه پادشاه ای بتصرف نمود و جمعی از اوباش
که بخیال پریشان بر و جمع گشته بود بدو تخفیف و ستم جنگ و قتال کرده بود امیرزاده عمر شیخ بر این معنی مطلع شده و از سمرقند

سان چاپ

به آن جانب نهضت نموده مجرد آوازه توجه شاهزاده سالک جمعیت محمد میرک از هم گسیخته طایفه بطالی که با خسته میر فشنده و محمد میرک
بخیال جا از آنجا به بدخشان شتافته حاکم آن سرزمین شاه بهاء الدین دست رد بر سینه امید او باز نهاده و میرک خایب خاک بر سر
از دروازه او باز گشت و در اثنای راه عثمان پسر او ربوعی که با سمرقند میرفت در ختلان رسید محمد میرک را دید که با چهار نوکر بر سر
چشمه نشسته و سپاه ضعیف کرد و شست فی الحال و را گرفته بمیرزا عمر شیخ که در ختلان بود خبر فرستاد و فرمان شاهزاده
نفاذ یافته محمد میرک بقتل رسید و دیگر آنکه در آن ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود توقتمش خان در حبا
بار کشته وفات یافت و نعش او را به آن کشی نقل کرده در گنبدی که از سنه بنیش بود دفن نمود و چون امیر تیمور گورکان
از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید طول الحکم و بود و لد توقتمش خان سلطان محمود را بجای او
بر داشت و اشارت کرد تا نام شیخ برحلی الرسم بر او ایل مناشیر نوشته و در اواخر سنه مذکوره توقتمش خان بعزم
رزم امیر تیمور گورکان با سپاهی فراوان متوجه ترکستان نالی و هیلان عنان بگران باز کشیده و منقلای لشکر او
بر گروه ایشان تا ملقمش ایلان برزنوق رسیده صاحب قران گیتی ستان از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود شدت
و برودت هوا برف و باران و ریاست و جانبشان شده صباحی که خورشید خنجر گذار اعلام زرنگار بر افراخته متوجه صوب ...
کوکب بود و بیکبارگی بر سر ایلقمش لشکر توقتمش راند ایلقمش محال اقبال هرب غضب نهضت و صنو د طفرو ره و او را منتاب
نمود و بسیاری از او یکان به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش فشان خود را در آب جیحون انداخت
خاک وجود شان بباد فنا داده شد و حضرت صاحب قران از آن منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنه ثلث و تسعین در منزل اکه
فرود آمد و چون از فرط عطایای سلطان فیروز دین و هجوم سپاه بیرون رفاهیت لشکر بسر ما از فضای صحرا و سباطین خیمت
نهایت رسید و در ماه ربیع الاول سال مذکور موافق اوایل بیلان حضرت صاحب قران نوبت دیگر بر زبی بک
سنان التشت در آب سیحون پل بسته عبور نموده قطع او غلان و سوکنک فنان بهادر را بر رسم منقلای
از پیش فرستاد و ایشان شبیخون بر مقدمه سپاه توقتمش خان زده و لکشته از ایشان فزون از شمار
و بقیة السیف بطایف الحیل جان را به توقتمش خان رسانیده و کیفیت حال معروض گردانیده و اقدام و ثبات و قوام
سست تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور بعید دانست عنان عزیمت انعطاف داد
و راه دشت قبچاق پیش گرفت امیر تیمور گورکان بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان به تعاقب ایشان تافت و سپاه
فراوان منصور بجنداول توقتمش خان رسیده جمعی کثیر از ایشان را بانیده مال و خانمان گشته در اثنای طی مسافت
باقصبه زر خان که با صد خانه داشته بوده و حاکم او را گرفته در موضع الموقد بکاه با شاه و ظفر لوا رسانیده

وامیر عمر و کوکان از آنجا کوچ فرموده موضع اقتوق معسکر همایون گشته و در آن منزل خبر رسیده که حاجی بیک قازانی
که از حضرت صاحب قرانی تربیت یافته بود در الوس حکومت مینمود و ملوک سربداریه بحکم امیرزاده میرانشاه حاکم
سبزوار بوده مذاهی شده اند بواسطه شامت افعال ایشان در خراسان فتنه و آشوب و صاحب والا نژاد
امیرزاده میرانشاه را حسب فرمان بجانب خراسان فرستاده و شاهزاده عنان عطوفت و اقبال را بتسخیر آن
چون بسمرقند رسید خبر رسید که ... و شاه و خراسانیان ملک محمد ولد ملک غیاث الدین پیرعلی را بدست
زین العابدین و محمود ... شهادت چشیدند آنگاه از آب امویه گذشت و با نفاق والی هرات امیر اقتوغا متوجه
شده ... سادات ... و ملک حاجی بیک ... را اختیار کرده حاجی بیک بر دست سادات ... گرفتار
گرفتار گشته و متعهد ... رسیده گشته شد و امیرزاده میرانشاه ... فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم
آنجا بقتل رسانیده و دود از دودمان اهل طوس برآورده حکومت آن ولایت را بپهلوان ... در زمان حاجی
متعهد بود ... آنگاه ... رفته و چند ... در تاریخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت ...
و در منتصف ... دار السلطنه سمرقند رسید و در ... حضرت صاحب قران ... جهان بود ...
لشکر ... او ... و تومنیان ... متفق اللفظ والمعنی ...
که مناسب ... مغولستان رفته ... و جان ... و فلان و ...
منقطع گردانیم ... مغولستان ... متوجه دشت قبچاق
شویم و صاحب قران ... رضا ... مذکور ... متوجه مغولستان گشت
و شاهزادها ... تومنیان ... به اطراف و اکناف ولایات ...
او ... ارسال داشت تا تمامی آن صحاری ... عالم گرد و ... جهانگیر ...
از دشمنان ... ظفر ... و اطفال
... صاحب قران ... شاه ... حسینی و امیر شیخ ...
و برادرش امیر عثمان را ... امرای ... فرمان ... فخر الدین ...
... اطراف ... مغولستان ... چون ... بود ...
و شنیده که ... حیا ... پیشتر ... رفته بود و ... قمر الدین ... و جنگی عظیم واقع شده
و بسیاری از جانبین بقتل آمدند و امرا ... قمر الدین ... ارسال داشت و ایشان تا رزمگاه شتافتند

از کشته‌ها پشته‌ها شده و از قوم ... قمر الدین رهائی از جان ... از نظر او جان معلوم شد که قمر الدین
... بسیار ... تا عسر ... از عقب ... حرکت آمده بکنار
... معلوم گردید که قمر الدین ... بطرف ... گم ... قافم انجا ... امرا ... چند
در آن منزل توقف کرده ... از آب ... ایشان ... آن ... نهاده و انگاه ...
... صاحب قران ... سعادت ... از ... فرمان
... آیات ... جناب واهب العطایا ... دشت قبچاق
نهضت فرموده ... سلطان ... کشور ... صورت ... کشور ...
و ... بر ... صلی الله علیه و آله المعصومین ... سالکان
طریق یقین ... حاجی ...
که ... و اقبال ... آمده ... روشنی دیده امید ...
... سعادت جاوید ... شاهی که گشید از میان تیغ جهاد
... مصداق ... حال ...
صاحب قران ... اوقات ... جهان ...
... مقصود ... معاصر ... برگرد ...
... و تسعین ... بر ...
... سپاه ظفر ... امرا ... تومنیان ... عزم سپ ...
... ورد ... قند ... زمستان در
... قشلاق کرده ... ارد ... موقوف ... استاد ...
... ذات ... کمال امیرزاده میرانشاه ... سپاه خراسان ... ظفر نشان
... و تسعین ... آفتاب ... فرمان صاحب قران
... دشت قبچاق ... آغاز ... قطع
مراحل کرده چون موضع ... آسمان ... توقتمش خان ... اقبال آشیان
رسیده ... پادشاه ... عالیشان ... بساط ... پیشکش ...

و سخنهای که آورده بود بعرض رسانید ملتمس حضرت آنکه توقتمش خان از اظهار خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف عتاب نادم
و پشیمانست و امیدوارست که صاحب قران عالمیان تمام صحایف جرایم و عصیان او را بزلال عفو و اغماض شسته نوبت دیگر [illegible]
[illegible] و رعایت آئین نماید و در طریق اخلاص و محبت ثبات نهاده و من بعد قدم از جاده انقیاد و اطاعت بیرون [illegible]
بگو بنده باشد طوفان شاه · سجده گر بهر جهان شاه · امیر تیمور گورکان بران سخنان چندان التفات نکرد و بر زبان آورد
که وجود انواع مراحم و عواطف که از این جانب نسبت به توقتمش خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته [illegible]
[illegible] عیوب [illegible] ورزید و اکنون که قوم او رزم او جزم کرده ایم زبان استغفار گشاده چون بکرات نقض عهد و پیمان
از و مشاهده افتاد بر سخن او اعتماد نشاید · زبان دوال او هم راست نیست · فریب این قول او رخوت نیست
و ایلچی را طوی داده و خلعتهای زر دوزی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه ۱۲ ربیع الاول نوبت دیگر [illegible]
کوه [illegible] متوجه دشت گشت و در روز چهارشنبه [illegible] جمادی الاول [illegible] که از جبال مشهور آن بیابان است
و روز جمعه [illegible] نزول همایون شد امیر تیمور گورکان حسب نظاره دشت قبچاق که ششصد فرسخ طول و سیصد فرسنگ
عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چندانکه چشم کار کرد [illegible] سبزه [illegible] آمد و فرمود که لشکریان سنگ آورده در آن
محل [illegible] ساخته [illegible] تاریخ آن ایام بر آن [illegible] ساختند و روز دیگر از آن منزل برکوچ
و فوج فوج بکنار آب [illegible] شتافتند و آنجا جمع [illegible] بعد از شش روز موضع [illegible] محل نزول [illegible]
جوی گشت و چون از ابتدای نهضت تا سلخ آن [illegible] چهار ماه گذشته بود و نقصانی تمام در آذوقه لشکریان
روی نموده و آن دشت از آبادانی و زراعت بسیار دور است در راههای همایون قحط و غلای عظیم روی نمود چنانچه
یک من [illegible] بیارکیج ترقی نموده و [illegible] یک من [illegible] که عبارت از [illegible]
[illegible] رسیده و اکثر افراد لشکریان در آن بیابان [illegible] تخم مرغان و گیاهی که شایسته خوردن بود میکردند
[illegible] جمعی [illegible] و صبح [illegible] الطاف [illegible] ساخته و [illegible]
[illegible] از [illegible] که [illegible]
[illegible] سبزی [illegible] یک [illegible]
روزی یک کاسه [illegible] لشکریان [illegible] کباب گوشت [illegible] میخوردند و در آن ایام
[illegible] می آوردند · [illegible] جوانان [illegible] کرده · [illegible]
[illegible] گوشت بود بهشت نسیم · و صاحب قران [illegible] شاه [illegible] همایون [illegible]

و در روز [illegible] جمادی الاخری [illegible] امرا [illegible] رسیده اند که چون
[illegible] رسید امیر تیمور گورکان و شاهزادگان [illegible] فارغ شده [illegible] چنان لشکریان هر
جانوری که [illegible] گرفتند [illegible] تا آنکه [illegible] شکار [illegible]
هرگز ندیده بودند مردم دشت [illegible] قوت سپاهیان از گوشت شکاری [illegible]
صاحب [illegible] سپاه [illegible] لشکر [illegible] امرا و سران لشکر را
[illegible] و در آن حال امیرزاده محمد سلطان [illegible] خدمت [illegible] فرمایند [illegible] شاهزاده
[illegible] و در روز جمعه [illegible] جمادی الاخری با عظما امرا و تومنیان [illegible] روان شد و شب و روز کوچ
[illegible] طی مسافت می نموده چون از آب توبل عبور فرموده [illegible] رسانیدند که در [illegible]
[illegible] · [illegible] · و امیرزاده محمد سلطان [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible] بعد از شنیدن این خبر [illegible] آمد [illegible]
آب [illegible] گذشته [illegible] و [illegible] آورده [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] دولت روز افزون [illegible]
[illegible] روان فرموده [illegible] برق و باد [illegible]
[illegible] شده [illegible] بیرون آمد [illegible] صاحب قران
[illegible] از آن شخص حال توقتمش پرسید جواب داد که
[illegible] بیرون آمده [illegible] و از جان خبر نداریم اما چند روز [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] مردم آن [illegible]
[illegible] مردم [illegible] سلطنت [illegible] آورده باد
[illegible] توقتمش خان از ایشان معلوم نمود و روان شد چند مرحله دیگر [illegible] رجب
[illegible] آب [illegible] سپاه [illegible] آب عبور نمودند
و در آن [illegible] لشکریان [illegible] و در منزل
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] بسیار [illegible] شخصی را گرفته

منظور رسانیدند چون آن خبر برسید جواب داد که توقتمش خان در میان لشکر با من شما از روی نادانی شما را لازم
محتاج نیست که او جو را نکه محاربه رسیت گفت گشته صداران هشترها در برابر ما لشکر گریبی شتافتند و در جبه جبل ازدحام
دزد نمودند و جیل کس گرفته آوردند امیر تیمور گورکان هشترها را بانعام و اکرام مباهی و ممتنع ساختند از گرفتاران احوال توقتمش خان
استفسار نمود و جواب دادند که متفرق شده بود که لشکر در قرق کول جمعند و ما اخبار ایشم و اخبار را یافتیم الکا امیر جلال
بقراول رفت و سپاهی سپاه او نیک خبر باز فرستاد و امیر تیمور گورکان امیر الکو بر لاس را با قوچی بیکچان
رستم نوان بقراولی تعیین نمود و ایشان باشتال امر مبادرت جستند و از جل و الای عظیم گذشتند با امیر جلال حمید پیوستند
و چون بیشتر رفتند گروهی از سپاه دشمن را بر زبر پشته ایستاده دیدند امیر الکو تیمور بتعجیل از لشکر گرده و شکوه جای
انجاهت روان گردانیده و متعاقبان امان طلب شدند با یاران شتافتند مردم الکو تیمور بجای ایشان در آمده و بدان طرف
سی قشون سپاه متحمل آراسته مشاهده نمودند الکو تیمور را بر این حال مطلع گردانیدند و امیر چو بران پشته بر آمده و جابر
کثرت لشکر دشمن بکثرت مصلحت در حرب بدانسته بپای از پس کشیدند و اشارت فرمود تا مردم بیشتر از آنجا او را مهیا جنگ ندانند
چون برفت این خبر امیر الکو تیمور توقف نمودند عنان از رکاب او شتافتند سپهر و کمان در هم کشیدند
چو گرد افتاد نزدیکش آمدند امیر الکو تیمور از غایت حمیت و بهادری ثبات بیفشرد و از زخم تیر جان گداز دشمن را
آتش ایستاده بزد و دست که اکثر سپاه دشمن بسیاری از کشته با سرهای بی تیر جان از جا برفت از پشت زین بر روی
زمین افتاد پریشان شدند ش ز کینه از آن تیغ بکردون در آمد فغان و دریغ و در آن معرکه بر سیاه نگار در کنار
در مصاف خواند همراه الات تیز و رحا شهادت رسید مقاتلان آن حال را که علم همایون بال صاحب قران مسعود جلال
پر نور و صول گرفتار بآب ابداحت و جمعی از سپاهیان موکب جلال آن کرده شتاب با فروختن آتش حرب پرداختند سپاه جلادت
خاکسار را منهزم ساختند و امیر الکو تیمور گورکان بدروی نصرت نشان مراجعت نمود و جمعی از کوران معرکه گرفتار شدند
فرد دیگر متقدم رسانیده بود ما بجرایم بر نسبت و رعایت تعجیل و مراد از گردانید و خویشان امیر الکو تیمور را مشمول عواطف بی دریغ
ساخته مناصب و انشاء و مکث از الغظای ایشان داشته در مرکب همایون و ظفر پروانه را روانه ساختند و چون قریب شش ماه
بود که رایت نصرت شعار بعنوان شمال بشتافت و بجلی رسیده بود که در شب چنان از غروب شفق تا طلوع صبح صادق
لامع میگشت و در آن موقع هنگام نماز خفتن بود روی خورشید در برج شمالی قضای شریعت نماز خفتن واجب نمیشد الفقه چون
کیتی ستان از آن منزل نهضت فرمود و بتحقیق پیوست که توقتمش خان سپاه منصور را برای عساکر منصور جنگ نمی ایستد و انتظار
بطرف خویش میکشید امیرزاده عمر شیخ با بیست هزار سوار بر سبیل منقلای پیش روان ساخت که خود را بمخالفان رسانند

نا ایشان را

تا ایشان از توقف ضرورت شود و امیرزاده موجب فرموده عمل نمود و روز دیگر خبر آمد که منقلای طرفین بیکدیگر رسیده اند
و مستعد جنگ و مصاف گردیدند گفتار در بیان تعبیه سپاه و محاربت آن دو پادشاه نامدار صباح روز پنجشنبه
که لوای کشورگشای آفتاب از افق فیروزی طالع گردید و منادی جناب مفتح الابواب ندای فرح افزای
ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش امیر صاحب قران رسانید ضمیر خورشید اشراف متوجه تعبیه سپاه و
نصرت ظفر گردید و در مواضع فرمودند که هفت قول ترتیب داده زمام سلطنت هر قولی را بقبضه اقتدار یکی از سران
سپاه داد و مدار قول اول بر طلعت سلطان محمود خان زینت گرفت و در قولی که خاصه آنحضرت بود امیرزاده
محمد سلطان را باسب بر افراشت و سیوم بکف اهتمام میرزا میرانشاه تعلق پذیرفته ضبط برانغار بولی اختصاص
یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین تزیین گرفته او نیز بدست راست شتافت و قول پنجم بدست
امیرزاده عمر شیخ مستحکم شده جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر نیز بصولت و صلابت امراء عظام مستحکم
یافته و شکوه او از البرز کوه درگذشت بهارست صاحب قران هفت صف عنان همت سعادت بکف
بران هفت سکندر اساس مهندس نشد و هفت اختر شناس و زان هفت البرز پولاد پوش همان هفت دریای
آتش بجوش و زان جانب توقتمش خان بعز و فزون بپشت گاه و رو آورد پای برآورده آوازه غوغای
و فلک جنبه و میسره سپاه را آراسته بازده کان جوجی تراد میل باشتو او غلان بیک ورق و النیغش او غلان و بیک پولاد
او غلان در قلب و غلان و امرا و شجاعت بها مانند علاء و سلطان صوفی منقرات داوروز منغراق اقتادی وقبوند و اروس
جور خشیان عیسی بیک وحسن بیک و سرای گوکه او غلان وتغلی بی بهری و قولقور از سرداران الوس جوجی را بسته و مستحکم
ساختند اعلام سنگبار بر افراخت علمهای خانی بر افراخت محیط سلامت درآمد بموج حبابی در آهن هم دریای قیر
ز دستور جنگ آهنین تبر زدندی یلان قرون شکری ز جوچی نژاد آتش هر سو سری همه دست رادان در رزم جو
رکوده ز ساران در بندکوی همه دو دشمنان دبر آشتی بر شیر زن تهمتند بدبد بشتی و چون توقتمش خان با لشکر
بیکران اطراف آن بیابان را فرو گرفت و امیر تیمور از غایت تهور اشارت فرمود تا تمام سپاه و ظفر انتساب فرود
آمده و خیام نصب کردند و با فروختن آتش و پوختن پیش روی آوردند و توقتمش خان که آنحال مشاهده نمود و از جهت
بکروفت التفات آن لشکر صف شکن بدندان انگشت تعجب بدندان بگرفت و متقاران و هشت و حیرت آرای گشتند
جای حملهای ابطال رجال آتش قتال انتقال پذیرفت و در وقتی که خون از عمامه تیغ مانند سهام ملامت از جوف منیع فواره
و پیروی سروران در فضای معرکه لسان گوی در میدان حرکان بهر طرف میکرد صاحب قران با یک هفتاد از مرکب

بکشتی فرود آمده دو رکعت نماز گذارد و روی نیاز بر خاک مسکنت سود و زبان تضرع و ابتهال از درگاه مالک الملک بخشش
فال فتح و ظفر و برتری سوال فرمود و بعد از فراغ مناجات و عرض حاجات • نشست از نهوض بر سمند • بر او جوهر [illegible]
حلبه گرفته بکف تیغ خارا گذار • عنان تافت سوی صف کارزار • و در آن حین قره نجره بنوبت و شیپور و [illegible]
امیر سید برکه و ارشد شیخ عظام [illegible] نقاده خاندان هدایت و ولایت خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ شهاب الدین اسمعیل
سرها برهنه کرده و دستها بدعا بر آورده ارتفاع اعلام شوکت صاحب قران گیتی ستان و انتقاض رایات توقتمش خان
از حضرت عزت مسالت نمودند و [illegible] سیادت مآب روی بحضرت کامیاب آورده گفت توجه حیث شئت [illegible]
منصور [illegible] و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی [illegible] الصلوات [illegible]
و [illegible] سنگ ریزه [illegible] شاهت الوجوه بر زبان الهام بیان گذرانید [illegible] و امیر حاجی سیف الدین
و امیر جهانشاه و میرزا میرانشاه و دیگر شاهزادگان و امرا ظفرپناه و تیغ جلادت آخته بغیرت باد صرصر [illegible]
و از روح [illegible] ایشان [illegible] زلزله در زمین و زمان انداختند و از نعره شیران [illegible]
خون [illegible] و از سیلان خون فضای صحرا
[illegible] گذشت • جهان گشت
بحری از خون ناب • [illegible] حباب • [illegible] بهر طرف [illegible] • [illegible] افتاده کشته • [illegible]
موکب ظفرپناه [illegible] صفوف [illegible] توقتمش خان [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شیخ [illegible] حمله کرده و آن [illegible] چون کوه بر جای بوده [illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب قران ظفر لوا [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] حرکت آن [illegible]
[illegible] چو خورشید [illegible]
سپاه [illegible] پادشاه [illegible] توقتمش خان کشته [illegible]
[illegible]

بر ضبط [illegible] کشت گردید و صورت [illegible] فتح که طراز فتوحات کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم
رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمایه روی نمود و صاحب قران مظفر لوا [illegible] بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان
[illegible] ادای تهنیت و دعای دوام فتح و نصرت [illegible] ساختند [illegible] انعام [illegible] آنحضرت [illegible]
شده [illegible] صاحب قران [illegible] جلال [illegible] آوردند [illegible]
[illegible] توقتمش [illegible]
[illegible]
آتش [illegible] سیل [illegible]
در میان آب و آتش زندگانی مشکل است • و توقتمش خان [illegible]
اطفال [illegible] سپاه منصور افتاد و امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] کامرانی داد • [illegible] کامرانی • [illegible] جوانی

[illegible]

چون [illegible] توقتمش خان [illegible]
و غنایم موفور و اموال نامحصور [illegible] عساکر نصرت قرین جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین سعادت و اقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب قران ظفر قرین [illegible]
[illegible] امیر حاجی سیف الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] میرانشاه [illegible]
و در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه امیر حاجی سیف الدین [illegible] سپاه ظفر قرین [illegible] رسید [illegible] امیر تیمور
گورکان [illegible]
سمرقند روان شده [illegible]

باورانه رسیده و التفات شاهی نجات یافته و در بیستم محرم الحرام سنه خمس و تسعین و سبعمایه بمنزل شاسمان از فیروزکوه
صاحب قران کامران غیرت افزای ساحت مملکت و رایات سار بر الجشیه فارس موجب گردانیده اهل را باکندر
سنجی اندوه اسباب جلالی اسلام دست داده و در پنجشنبه بیست و سیوم صفر از کالجوش فرمود و از راه دامغان
و سمنان بری رفت و حکم همایون شرف نفاذ یافت که شاهزادگان کامکار امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد
ابناء امیرزاده جهانگیر با سپاه منقلای کرده بیشتر روان شدند و ایشان بقزوین سلطانیه رفته و کفار ازان مملکت
از فار طغیان مفسدان پاک ساخته از کرد سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شره بلایا الطریق آن کوهستان قیام
نموده و بعضی ازان مواضع شیخ علی بهادر بتقریب کارزاری که بظهور پیوست از عالم رحلت فرمود و شاهزادگان را
امیر ابراهیم شاه که حاکم کردستان بود بمصالحه روی نمود و عنان یکران بملازمت حضرت صاحب قران انعطاف
داده و در خلال آن احوال پادشاه شنوده حضرت ملک عزالدین والی لرستان حقوق را بعقوق مبدل ساخت
در وادی مخالفت سلوک می‌نماید بنابران متوجه دفع او گشت و بعد از وصول خرم آباد ملک عزالدین
والی لرستان دست از ملک و مال بازداشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت از لرستان لشکر کشیده
روز چهارشنبه پنجم ربیع الآخر سنه مذکوره آب جهار دانکه عبور نموده از شهر رمیان گلستان فرود آمده و
امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد با لشکر منقلای درآن منزل بموکب همایون پیوستند آنگاه پادشاه عالم پناه
بصوب شیراز از نواحی و موجی که در جزو ثانی ازین مجلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب گردانیده و مقاربان الفرشاه
او از شیراز رفته و تمامی حکام آل مظفر المایله ملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز مواجه گشته و حکومت
شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفته رایات کشورکشای در روز سیم جمادی الاخری بجانب اصفهان در حرکت آمده
و در موضع قومشه فرمان شهریار کامکار بقتل مظفریه نفاذ پذیرفت و روز سه شنبه ششم رجب
الحکام تا انعام بقتل رسیدند و امیر صاحب قران بجهت فتح سایر بلاد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب عناد
ازان نهضت فرموده روز پنجشنبه هم در اصفهان نزول نمود • روان ما ... بالجمال حادثه شد • هنوز
قطره خون ریز ... بر سر خنک ... [illegible]
چون امیر تیمور گورکان بفتح عراق و آذربیجان و فارس و لرستان قیام نموده سلطان احمد جلایر از دارالسلام
بغداد قاصدی در درگاه عالم پناه فرستاده و اظهار طاعت و انقیاد نکرد آنحضرت کمند همت بلند بر تسخیر عراق
عرب انداخته در ۲۶ ماه رمضان سال هفتصد و نود و پنج از اصفهان بصوب ... حکومت ممالک آذربیجان و ری

تا ملستان مفوض ساخته و قومی از توشمال ... شتافت و صاحب قران گیتی ستان بعد از نزول ...
دروازه بغداد شاهزادگان عالی نژاد پرداخته چند روز بساط عیش و سرور بسط ساخت و چون
ارتفاع گشت رایات نصرت آیات بعزم یورش ... سعادت قرین توسن ...
غلو ... [illegible]
سمت ... شید که اورنگ ... مسند عزت و جلال اوست تا ... از افق
مشرق بجانب مغرب ... ظلمت ... عالم ...
کواکب ... سپاه ... ظلمت ساحت و ... فلک ... جلال ...
نخواهد کرد ... • ... • ... ستان ... • ... همچون
نورانی • ... • ... در طریق طلب • ... • ... سوی ... اقبال
تقرب ... چون صاحب قران آفاق بعد از ... دشت ... چند روزی ... بعیش و نشاط
نگذرانید ... دیگر بر ولایات ایران ... موکب همایون ... زمین ...
نهاده ... صاحب ... فرمان ... شرف نفاذ یافت که ...
رساند ... ساخته ... علم ... مجتمع شد بعد از جمعیت سپاه و براق ...
... رجب ... موافق ... همایون اتفاق افتاده و در روز یکشنبه ...
... اعتدال انحراف ... ماه مذکور مرض ... حرارت ...
... حکیم ... صحت ... کراهت شد
روز ... ماه مبارک رمضان ... مرض کلی اتفاق افتاده بود
پادشاه عالی ... اصفهان ... سعادت و اقبال موکب ملازم نصرت نشان • سعادت
... اقبال ... • ... و اعلام ... بسر ...
روز دوشنبه سیوم شوال ... اسلام ... سید ...
سادات ... سید قوام الدین ... سید غیاث الدین کمال الدین ...
سید کمال الدین ... گورکان ...
و چنانچه مذکور شده ... سید قوام الدین ... سادات

دریغ نکو را بخوابع و سوابق در قبضه اقتدار شاهزادگان معز الدین و میرانشاه نهاده و روز شنبه بیست و سیوم شعبان
انجمن نهضت فرموده در اثنا راه چندگاه بشکار صید و شکار پرداخت و در اوایل ماه مبارک رمضان بدست مولانا
شتافته با سارق محمد ترک [illegible] و جمعی حبشی بودند بکار [illegible] انهدام ساخت و غنیمت بنهایت
گرفت شیخ تیمور بهادر گورکان را تعاقب نمود و جمعی کثیر از ایشان کشته و تا طاق شتافت و انقضای آن ماه بدان
بپایان رسانیده و در یکشنبه غره شوال نیز الطاف [illegible] عید را قیام نمود و بعد از در روز شیخ عبدالرحمن اسفراینی که از اعاظم
مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد برسم رسالت تشریف آورده و امیر تیمور گورکان تعظیم و احترام آن بزرگوار افزود
نمود شیخ پیغام والی دار السلام را بعبارتی لایق ادا کرده و پیشکش آورده بود عرض نمود و چون سلطان احمد خطبه و سکه بنام نامی
همایون نکرده و منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشته شیخ خلعت خاص و انعام اسب و زر نوازش یافته از خدمت مصحوب
دار السلام انعطاف داد و نواجیان بموجب فرمان [illegible] رسانیدند بفضل کبوتر بر جلد مربک [illegible] رسانیده
و در روز جمعه ... شوال موافق [illegible] نهضت همایون [illegible] و موکب عالی شش روز طی مسافت کرده بر سر کد
شیخ [illegible] رسید و حضرت عالی مقام [illegible] الازم الاکرام چنان معلوم کرد که [illegible]
سلطان احمد جلایر گفته بطرف بغداد رسید و کیفیت [illegible] آنحضرت را مکتوب گردانیده و جایزن فرمود که [illegible]
نوشته بود بر بغداد کرده [illegible] مضمون آنکه سپاهی که ما سپاهی امیر تیمور تصور کرده بودیم بعد از تحقیق موضوع [illegible]
کاحشام و صحرا نشینان اند که از لشکر جغتای رمیده و بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه را بستند [illegible]
که بغدادیان ارشو و نامه بر سلطان احمد بعد از مطالعه نقود [illegible] عیال و اطفال از دجله بگذرانید و از دجله
نامه را ... دید و بر جانب دجله [illegible] بستاد و انتظار رسید و از این جانب صاحب قران گیتی ستان
فرموده و بیک نهضت ... فرسخ مسافت طی کرد و بتاریخ ... نهم شوال رسیدگان حجاب حجوی جم اقتدار
به بغداد با لشکر جرار حصار [illegible] [illegible] سپهر [illegible] سر رسیده گشتند بغدادیان ببستند برجوم
حسن جهان و سلطان احمد ... بطرف حله [illegible] از سپاه مانند موج برود
آب روان گشته زان طرف بیرون [illegible] لشکریان [illegible] کردند و بیان
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] سلطان احمد [illegible] آب عبور نمود و [illegible]
که [illegible] تعاقب نماید امرا برخورد سپاه آنحضرت [illegible] روان شدند و سلطان از [illegible]
گذشت [illegible] بر سر اران و شتران [illegible] برده [illegible] کرده [illegible] طی مسافت میکرد

وامرا آن اموال را

وامرا آن اموال را تصرف نمود از عقب می شتافتند تا در شکنه پلاننتاج او غلان و امیر جلال برگمید و امیر عثمان عباس و شیخ
ارسلان با قرب چهل و پنج نفر از ایلیان بوی رسیدند و سلطان احمد با دو بیست مرد جلد عنان بر عرب متوجهان [illegible]
ایشان از اسب فرود آمده و دست به تیر و کمان بردند شبکره بر [illegible] چنان آتش افروختند که بر ملک [illegible]
سوختند گذارگرد تیر از زه جان ستان که باد از خم زلف سیمین تنان و امیر عثمان از مخالفان زخم برداشته زده [illegible]
جان تسلیم بیرون برد و امرای مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت فرمودند و بشرف طواف عتبه کعبه احترام حضرت امام
عالی مقام ابی عبد الله حسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهما مشرف گشتند در بارگاه علم پناه شتافته خواتین
سلطان مخصوص شدند زهی که بیش چهره آراستند همه یافتند آنچه میخواستند و صاحب قران کامران قریب دو ماه
دار السلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانیدند و او عیش و نشاط داده جامهای ارغوانی از دست ساقیان سیم [illegible]
در کشیدند وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار [illegible] کشتی می با شط بغداد بیار دجله عشرت [illegible] و خوش
میگذرد ساقی عمر گرانمایه بغفلت مگذار ذکر فتح تکریت بیمن دولت صاحب قران غالب و بیان نهضت عنیف دیگر
از عراق عرب چون بغداد و نواحی آن تصرف فرمان بندهای [illegible] در آمد جمعی از تجار بموقف عرض رسانیدند که در این [illegible]
قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بمتانت معروف و جمعی از مفسدان و دزدان متمرد [illegible]
ساختند همواره بقطع طریق و نهب اموال بیاکمان سالک تحقیق اقدام می نمایند و مدتی است که هیچ صاحب دولتی
بر مخالفت [illegible] کرده و تسخیر آن حصن حصین میسر نگردانیده صاحب قران کشورگشای بعد از استماع این سخن
خیال فتح آن قلعه سپهر مثال و قتل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده و در بیست و چهارم ذی حجه سنه خمس و تسعین و سبعمایه
از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدان طرف انعطاف داد و روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ست و تسعین و سبعمایه بظاهر قلعه
تکریت رسیده و عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی آن قلعه حسن بود که او را امیر حسن میگفتند و چون
از وصول موکب ظفر قرین وقوف یافته برادر خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود
و صاحب قران پرورش برادر او نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده عاطفت [illegible]
بردوش گیرد تا بأصناف الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت بازگشته آنچه دیده و شنیده بعرض رسانید
اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامد و بدفع و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید از اسرار [illegible]
شعله غضب جهان سوز بر افروخت و دلاوران قلعه گشای از اطراف و جوانب خندق را انباشتند و قلعه را بیرون [illegible]
امیر حسن با اتباع بحصار درون گریخت و نواجیان بهرام صولت بموجب حکم از اطراف قلعه را طناب برآورده ارکان [illegible]

مشت نموده تا نقبیان بکار در شدند بروج آن حصار را مشبک ساختند و بجلادت که هر چه تمامتر بدان کار اشتغال نمودند
از هر طرف بکریت اسبان طوبال سوراخ سوراخ کردند امیر حسین از مشاهدهٔ این حال دانست که مهم خالی از اشکالی هست لاجرم مادر
ها در خود را باستعطاف بیرون فرستاد تا زبان بشفاعت جریمهٔ او کشادند اما فایده بران مترتب نشد آمده شد ترتیب جانب
و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود بملازمت امان یابد و الا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این معانی با امیر
حسین رسید پای در دامن صبر و شکیبائی پیچید و بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت آثار یکبار از اطراف و جوانب
آن حصار روی آورده شب چهارشنبه هشتم محرم آتش در ستونها که در زیر بروج قلعه بر افراشته بودند زدند و چون چوبها
سوخته اکثر دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار اهل حصار باضطرار انجامید فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون
تضرع ایشان حکم ایمان یاس داشت درجهٔ قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز پنجشنبه نهم ماه مذکور قدم جلادت
پیش نهاده بحصار در آمدند و امیر حسین را گردن بسته بپایهٔ سریر اعلی بر آوردند و رعایا یکبار امان یافته تمامی سپاهیان
بکریت مبتلا شدند و تواجیان از برای اعتبار نظار از روس آن قوم دو مناره ساختند و روز شنبه غرهٔ صفر
المختوم بالخیر والظفر صاحبقران والا گهر از ظاهر تکریت علم نهضت بر افراخته امیرزاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امرای
عالیشان را باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد بپردازند
و پیش آمدن و افواج بر گردش نهاده بودند و از هر کسی که سرکشی مشاهده نمودند از نهاد ایشان بر آوردند و سالما و غانما جهت
نموده در منزلی حربی بموکب همایون پیوستند

ذکر توجه رایات کشورگشای بجانب دیاربکر و رها و بیان بعضی امور که روی نمود در آن دیار

صاحبقران سعادت آثار بعد از فراغ خاطر از طریق عراق بمقتضای رای صواب‌نمای عازم دیاربکر شده خواجه مسعود
سبزواری را بمحافظت او فرستاده و بسمت عانات حایان (?) بتعظیم سادات تعیا (?) وصیت فرموده و چون ماهچهٔ لوای ظفر
نگار بقلعهٔ کرکوک رسید اهالی آن حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه بر رسم سیورغال بتغلق با میر علی موصلی کرد
و صاحبقران در یاول (?) از راه موصل متوجه رها گشته و دانشمند (?) اولاد سپاه ظفر پناه را بتاخت اموال ترکان قراقوا
بلوق (?) فرستاد و بکجهت بحصول مقصود و معاودت نموده موکب عالی بعد از طی منازل بظاهر رها رسیده گوید
که حاکم آن دیار بود از بیم جان گریخته با بعضی از رعایا بکوه بلند برگریخت و این معنی بر ضمیر حصر (?) گستر
گران آمده زمرهٔ از عساکر منصور ارسال نمود تا آتش نهب و سبی در ایشان زدند و بنفس نفیس در رها منزل گزید
گویند آن شهر از بناهای نمرود است و تمامت عمارت آن را از سنگ تراشیده مرتب گردانیده‌اند و قضیهٔ القاء
ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته بود و چشمهٔ آبی که از زمین مقام خلیل الرحمن در میان برآن

جاری شد

جاری شده و هنوز باقی است و آثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم در می آید القصه امیر تیمور گورکان مدت نوزده روز
در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته در آن ایام چند ترکمان و حاکم حصن کیفا بشرف ملازمت رسیده و از انعام و
اکرام صاحبقران گردون غلام بهره ور گردیدند و روز پنجشنبه هشتم ربیع الاول لوای کشورگشای
از رها بجانب ماردین در حرکت آمد بعد از وصول بهفت فرسخی آن قلعه والی آنجا سلطان عیسی روز پنجشنبه
ششم ماه مذکور با اصناف تحف و هدایا بسده سدره اشتمال شتافت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافت اما بعد از آنکه
محصلان مال امان بماردین فرستادند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان آن قلعه مواضعه
کرده که نتوانند زمام حصار بکسی دهند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و قید سلطان
عیسی صید در یافت بنابر آنکه در آن وقت آخر زمستان بود و علف در حوالی ماردین بهم نمیشد تا بمحاصره
مشغول توان کرد و امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایات جزیره را که حاکم آن ملک
عز الدین اظهار خلاف می نمود تاخت فرموده او را بگریزانیده و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت
و بعد از وقوع محاصره و محاربه بمهم مصالحه انجامید آیات آن ولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت

ذکر شهادت عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیک گورکان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا عمر شیخ بحکومت فارس سرافراز شده در دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر توابع
و مضافات آن مملکت را بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آورده بود در وقتی که امیر تیمور گورکان از عراق عرب بجانب دیاربکر در حرکت
آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی جلادت نشان متوجه اردوی همایون گشت و از کردستان
گذشت و بقلعهٔ مختصر که آن را طاهونکو (?) میگویند رسید اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غله بسیار داشتند
شاهزاده جمعی فرستاده و از ایشان نفار (?) طلبید ساکنان آن قلعه نوکران را جواب یأس ناامید گردانیدند و امیرزاده
عمر شیخ سوار شده و بر سر پشته بر آمد تا بتهیهٔ اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه از شصت قضا تیری عمر فرسا گشاد
یافته بدان شهزادهٔ رشید الحال رسید و روحش متوجه عالم بالا گردید · بیت · پیوسته بقصد ما از این دست · کمان گشاد
کمان کش قضا شست · کس جان ز جفای او نبرده · تیرش همه راست اشاره کرده · ملازمان موکب منصور شاهزاده
منصور همان لحظه قلعه را گرفته یکبار گورستان ساختند و هر کرا آنجا یافتند از پنجاه ساله تا کودک شیرخواره بپاره پاره
کردند و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر خود بود با علیای امرا و ارکان دولت نعش مغفرت
مآب بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند و بعد از چندگاه بقبهٔ الخضر کش نقل کردند و چون خبر شاهزاده بعرض

امیر تیمور گورکان زمان گذشته بیان بگلو همایون ان اعدوا الیه راجعون کشاد و زمام ایالت فارس را در قبضه قدرت
ولد ارشد شاهزاده مرحوم امیرزاده پیرمحمد نهاده و شهادت امیرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست
و سبعین و سبعمایه روی نمود بنابر آنکه سنت سنیه قادر مختار تقدست اسمائه بر این منوال بوده جاری شده که در دنیا
هر ماتمی را سوری در عقب باشد و هر اسی را سروری متعاقب روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی همان
سال از روی جاه و جلال اختری نو کسب طلوع فرموده ولادت الغ بیک میرزا انار الله برهانه در قلعه سلطانیه
که دران وقت موضع اقامت خواتین و اغایان حرم سرای امیر تیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ را میسر
شد و کشت و این بشارت در ماردین بسمع شریف صاحب قران ظفر قرین رسیده از غایت فرح و ابتهاج از سر جرم
اهالی آن قلعه درگذشت و آن فرزند سعادتمند را محمد تراغای نام نهاد و الغ بیک لقب داد انگاه رایات سلطنت
عراق عرب نهضت کرده در اثنا راه بوضوح پیوست که متوطنان قلعه آمد که از بنداها کوبند نهایت حصار
مغرور گشته اند و سر بخط اطاعت نمی آورند بنابران حضرت صاحب قران در روز دوشنبه ۲۳ جمادی الاخری
سنه مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت بعد از وصول عساکر ظفر ماثر آن قلعه را که بواسطه کمال متانت مانند
حصار گردون از منجنیق حوادث مصون بود از غایت رفعت مرغ تیز پرواز وهم خیال بر شرفات آن صعود
نمی توانست نمود مرکز وار در میان گرفتند و آواز نفیر و سورن بگوش کوتوال حصار هفتم رسانیده کوس اکورکه
فرو کوفتند و آن قلعه را که بروایت ظفرنامه در مدت سه چهار هزار … فتح نکرده بودند در سه روز
فتح و مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج زده رایت نصرت بصوب الاتاق برافراختند و در اثنا راه برخی …
بعضی از اهل فساد را پروانه مظفر و منصور در مقام و مسرور طی مسافت می فرمود و در هر منزلی از حکام و ولات و …
و آذربیجان بشرف ملازمت حضرت صاحب قران مشرف گشته پیشکش میگذرانیدند و با الطاف پادشاهانه اختصاص
یافته کلاه گوشه افتخار بر اوج فلک دوار رسانیدند و از جمله در اوج کلیسای الاتاق والی آذربیجان طهرتن بدرگاه جهان
پناه رسیده و به تقبیل قوایم سریر سلطنت مسیر جبهه را سرافراز کرده و به برکات لاتعد گشته و در سلک بندگان درگاه
منتسب انتظام یافت مقارن آن حال خیال تسخیر قلعه اونیک که در رفعت و استحکام معروف بود و بقرا محمد ترکمان بود
در سر حضرت صاحبقران افتاد و روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنه مذکوره با جنود والکی توفیق نامتناهی بدان جانب
نهضت فرمود و بتاریخ روز یکشنبه بیستم همان ماه در ظاهر اونیک اردوگاه عالم پناه نزول فرمود
و سپاه منصور جنگ را انداخته قلعه را زیر … ساختند و … بالای کوه که در ارتفاع با حصار فلک گردون

دعوی

دعوی مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را در نظر نمی آورد شتافت روز جمعه نوزدهم پیر خود را که … بود
یکی از نواب بیرون فرستاد و پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام داد که بنده و ارادتمندم و سر به محبت
اما از غایت بیم و هراس بیرون نمی توانم آمد امید که چند روزی امان دهیم تا مطمئن گشته ملازمت شتابم امیر تیمور گورکان
ایشان را نوازش فرموده خلعت بخشید و گفت که از سر جریمه مصر در گذشتم باوی بگوی که علی الفور آمده و هیچ
اندیشه بخاطر نگذراند چون امیر … گذشته بجهه شنوده بودند بکوشش می رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت
مدت محاصره … روز بروز آثار ضعف و امارت عجز و اضطرار از مصر و اتباع او …
و مصر دو سه نوبت دیگر … امرا و نواب خود را بیرون فرستاد و التماس امان و … موکب ظفر نشان نمود
اما ملتمس بدرجه اجابت … کار بجان رسید که مردم او از غایت … خود را از دیوار قلعه می انداختند و …
عالم پناه … روز شنبه دوم شوال سال مذکوره شمشیر برگردن
کفن بر دست از قلعه برآمد و التجا بامیرزاده سلطان احمد کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس کرده که چون او را از غایت
قران مظفر … شاهزاده مصر را … بر … توقف نموده غایت عاطفت پادشاهانه
گناه او را عفو و … امیر تیمور گورکان چون … شاهزاده بخشید … همایون صدور یافت که
اول سلطان عیسی حاکم ماردین که … بود و سلطانیه برده و عیسی را دران قلعه محبوس داشته مصر را بسمرقند برد و
فرمان بران موجب عمل نمود

ذکر بعضی دیگر از وقایع آن ایام و … آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام

صاحب قران گردون احتشام چون از فتح اونیک … آن قلعه را با امیر … سپرده روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت
مرتفع ساخته در … امیر حاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردید و بعد از ان بانواع
با نواع نوازش مخصوص گشته … حاصل نموده … و معارف …
امیره … حاکم قلعه … روی زمین رسیده و … مواهب عطایا خوشدل گردانیده …
الدین … صاحب قران … شتافته … لشکر … نصرت نشان هر جا که
… بکار … قتل و غارت بجای می آوردند … دران سفر فتوحات …
و سعادت … از جمله آنکه روز سه شنبه ۲۳ ماه مذکور … در منزل … امیرزاده شاهرخ را …
سعادت … فرمود و این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور گورکان رسید بغایت … و مسرور گردید و …
جشن … در منزل … و سور و جشن … آن مولود … ابراهیم سلطان موسوم

گردانیده و بعد از آن از تقارش کوچ فرموده منکبحار محل نزول قشول همایون گشت و در روز سه شنبه هژدهم ذی قعده از منک
بولی در حرکت آمده بر سر عقبه نزول اجلال واقع شده و در روز چهارم فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر
زاده شاهرخ بسمرقند رود و ضبط آن قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده و حضرت صاحب قران نکار
کنان بکرجستان درآمده درین ولایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر کمال تسلط اقتدار اظهار کردانید و در نواحی تکی منزل رسید
که سپاه دشت قپچاق از دربند گذشته بخرب حدود شروان اشتغال دارند بنابران رایات نصرت نشان بجانب
شروان متوجه گردید و لشکر توقتمش خان که سرکرده ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و عیسی بیک و بعلی بی بود
خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحب قران والا نژاد بمحمود آباد و شتافته آن زمستان در آن مکان
رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد جلایر بر چنان بود که چون در کربلا
از هیبت سپاه ظفر لوا فرار نموده بحلب شتافت و چندگاهی در آن ولایت بعیش و طرب گذرانید از حلب بدمشق رفت
واز انجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیک بشهر معزیه رسید حاکم آن دیار برقوق موکب عالی سلطانی را
استقبال نموده غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی اسب تازی نژاد و سی و چهار عدد طلا و ری
پیشکش کرده قرب دو میل منزل تعیین فرمود و سلطان احمد بنزاکت لایقه و تحفه رایقه میهمانی داده بعد از
انقضای ضیافت و مهمانداری و سرانجام امور ملک قرعه مشورت در میان انداختند و بنابران قرار گرفت که سلطان
احمد بجانب بغداد رود چون شنید که امیر یحیوی ترکمان از کرجستان مراجعت نموده عازم دشت قپچاق است بنابران مصر را بدرود کرده
و بابو کرین خاصه خویش روی بجانب بغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را که بسنه بطرف فرس شتافت و
در شهور سنه ... دیگر بر مسند سلطنت دار السلام تمکن یافت **ذکر لشکرکشیدن امیر یحیوی ترکمان بکرجستان و توقتمش خان**
چون عساکر گردون مآثر زمستان را بسواد ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم کردید و جنود
فیروزی و اشجار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای بوستان شبیه و شاهزاده عنان بسوی صحرا کوه سار منعطف گردانید
سلطان بهار از محل ارتهت سپاه سبزه و گل برخواست و لوای ... لاله ... رای کیوکنی
صاحب قران ممالک آرای جهان اقتضا کرد نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قپچاق کشند و بدستیاری از توقتمش بسیار
انتقام جوید کوشش ده روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعمایه علامت آفتاب اشراق ... از یورت
قشلاق عازم دربند شیروان گشت و افواج عساکر ظفر انتما مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان کیوان
درگذشت **مثنوی** بجنبید از جای صاحب قران * بلرزید بر خویش زمین و زمان * جهان گشت از گرد لشکر سیاه * تو گفتی که معدوم شد ...

تا دو مهر * و صاحب قران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیغی که حسب تمهید مصالحت از محمودآباد نزد توقتمش خان
رفته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم زمین بوسی نامه خان بعرض رسانید و بنابر آنکه در آن فقره سخنان خشونت انگیز
بر آشفت سلطان صاحب قران * و بعرض سپاه حکم فرمود و حسب فرمان واجب الاذعان * کشیدند بر دوش
مردان کار * زرهها ی داوودی زرنگار * نشستند بر تازیان فوج فوج * محیط ظهور بر آمد بموج * علمها برآمد بچرخ بلند
شد از شعلها مهر و مه پرده بند * امیران و شاهزادگان چو در رنگ * کشیدند صفها بآیین جنگ * و کنار آب سمور که موضع
سیم بود و در دامن البرزکوه واقع است و از انجا تا دریای قلزم پنج فرسنگ مسافت باشد و قبل دست چپ
دلیران صاحب شکوه البرزکوه بود و قبل دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت و انبوهی آن جنود تا بحدی
بنیاد بود که کاجکن شمن نمی داد که هر گز لشکر بدان عدد و عدد ... و هیچ دیده باشند * ز خنجر گذاران پولادپوش
زالبرز تا قلزم اندر خروش * بجلوه در آمده در آن جلوگاه * بمقدار ریگ بیابان سپاه * و صاحب قران هم اقتدا محفوف
عنایت کردگار بر ابرش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو ثوابت و سیار ظهور و سنان فلک تا انتهای بهادر
قول و جوانغار و برانغار را صنوف آفتاب که دارکردانیده و بهر فوج مهر سد سردار انجماعت را نوره و لوازم دعا و ثنا بجای آورده
مسکشیده و چون از آن کار فراغ بال حاصل گشت صاحب عادل آیین سپاه بر دل منازل پیموده در اثنای راه با امرفوج
از بهادران توقتمش خان دوچار میخوردند و رفیق غارت تعرض میکردند توقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با سپاه
گران افزون از تخمین مهندسان حساب دان متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قوری ... سه شنبه دوم جمادی الثانی
آن دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صبح پاس داشته و یراق جنگ و جلال
آماده و تنگ نمودند * دو لشکر اندیشه داوری * که یکجا گرد آمدند با وری * ستاره گرا بر سر افسر نهند * گرا آسمان بخت ...
گفتار در محاربه امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و اهتمام در باب کشتن و کوشش
رو بروی یکدیگر خسرو خاور * گره آهنگ لشکر اختر * علم زرنگار ساخت بلند * شور شاخ در میان خلق افکند * گشت روشن
ز برق تیغ دست * خیل انجم از آن گریزان گشت * صاحب قران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان بر تو التفات بر
وتنبیه سپاه انداخته و بدستور سابق اوج هفت قول مکمل ساخت و قول بزرگ با میرزاده محمد سلطان سپرد و هفت
قشون از یلان دلاوران جلادت اثر در عقب لشکر ظفر پیکر برافراخت * ز شهزادگان قلبگاه سپاه * جهان گرد
در چشم مردم سیاه * علم در پس صف رد آن سرفراز * پس صف بود جای شطرنج باز * و از آن جانب توقتمش خان
باتفاق شاهزادگان جوجی نژاد و امرا قشون بهاده صفها مرتب ساخته و علمها را بر افراخته جوق جوق لقضای میدان رسید

دم باد خورده چند از آتش خشم و کین تیز کردانیدند ۝ به بادهش دیار برابر کوه ۝ و زان سوی خان قیامت شکوه
ز رستم یکانان فولاد پوش ۝ در آمد بجای قبچاق جوش ۝ و نیران قتال بیاد حمله ابطال رجال اشتغال یافته تا گاو
یسع صاحب قران ظفر پناه رسید که توخته اغلان و بیک یارف اغلان و اختاد و داود صوفی و غیرهم از سرداران
توقتمش خان از جانب برانغار و جوانغار لشکر ظفر شعار تاختند و صدای کیر و دار و افغان حرب و کارزار و رستم
طاق گنبد دوار انداخته و بکثرت با فوجهای خاصه عنان عدو بسیر تاخته مخالفان از صولت بهادران موکب
همایون پشت داده و ازان جهت دشت قشون فوجی ایشان را تعاقب نموده و کچکان چون بقول رسیدند و عنان
بازگردانیدند و از عساکر منصور جمعی که بشته طایفه امیر سیفور گورکان رسانیدند و جمعیت قشونات پریشان و متبدل
یافته لشکر توقتمش خان بی تحاشی بر کثرت حمله آورده نزدیک بود که چشم زخمی برسد و دران حین شیر بیشه وغا میر شیخ
نورالدین سارپوغا خان فدای ولی نعمت کرده با سپاه نقول رخا در انداختن رسم ترفرو آمده و دست بر بزرکان
بر و برچشم یکان و وزن مخالفان را بر جای باز داشت ملکه ۝ بهر بزرگ شتاد و دو کذشت ۝ یکی نامور پهلوان کشته کشت
و محمد آزاد و برادرش محالشاه و توکل باورچی سر یک رایة از رایهای مخالفان گرفته و پیش امیر سیفور گورکان آورده
مانند هر بهم پیوستند و متعاقب الله داد با قشون و فادار عبد در رسید فی الحال از اسب پیاده شده و در پهلوی
شیخ نورالدین زانو بر زمین نهاده و تیر آغاز کرد و قشون قول نزد ایشان بهم پیوستند کمر خدمتکاری بر میان بستند و
دست باز انداختن خدنک دلدوز بکشادند و هر چند بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله نموده نهایت مردانگی بظهور رسانیدند
ایشان از جای نجنبیدند هشت و خداداد حسینی که قلب دست چپ سپاه صاحب قران بود از غنیم جو و کو
نخچه اغلان در گذشت و از پس پشت افتاد که در برابر امیر سیفور گورکان ایستاده و جنگ میکرد در آمد و امیرزاده محمد سلطان
رسید یکباره بیران ظفر شعار دست راست مخالف را از هم شکستند و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و
جاکو برلاس و عیسی بی کجنی خواجه را که از برانغار مخالف بر ایشان حمله آورده بود منهزم کردانیدند ۝ ز چوب
خدنک آتش افروختند ۝ وزان جان بسیار کس سوختند ۝ و در اثنای جوش و خروش مبارزان جوش نعلی بی برجی
که از مقربان توقتمش خان بود بمیدان شتافته و رایت لاف و گزاف کشاده امیر عثمان عباس لمبارزت جوشید
و امیر عثمان بر او تاخته اقتدار جلادت اظهار نمود که نعلی بی پشت بمعرکه کرده روی بفرار آورده این معنی موجب شکستگی
سپاه دشت گشته مبارزان الوس جغتای مانند شیران مردم ربای روی با دزنکان آوردند و بضرب حرب
شجاعت جمعی کثیر از ایشان را بکلی مجروح و بی روح کردند ۝ سر و بو خو نان بر خاک هر جای ۝ بمیدان بگردید مانند گوی

فنادیتی

تن از زین بر پیر کان ۝ سفینه بر خاک ره ناتوان ۝ آخر الامر ظفر و برتری در جانب لشکر تیموری با کمل وجهی ظاهر گشته
توقتمش خان دانست که کار نیکو دیگر است و فتح و نصرت موقوف بجانب کار فرمای قضا و قدر است با تفاق شاهزادگان
و نوئینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داده بسیاری از کچکان برخم سنان و پیکان لشکر نصرت نشان
بر خاک هلاک افتادند ۝ گرفته قفا ده هزار انجمن ۝ نماند اندرو نوحه کر بی کفن ۝ صاحب قران عالی مقام از بارگاه
خرام فرود آمده و بشکرانه فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سوده زبان بنوازش امرا و بهادران کشاده و در باره ایشان
انعامات فرموده و ازان منزل در حرکت آمده و در کنار آب قوای قبه بارگاه باوج مهر و ماه بر افراشت و امیر شیخ نورالدین
همچنان جان سپاری کرده بود به مرحمت ترتیب اختصاص داده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید
و هجده روزی و کمر مرصع انداختی و هشت صد هزار دینار کپکی انعام فرموده و الحمد لله الملک المعبود ذکر نهضت همایون
بصوب ولایات دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق صاحب قران والا گهر بعد از مشاهده فتح و ظفر بکنار آب اتل
از عقب توقتمش خان شتافته دران مقام پرتو التفات بر وجنات حال قوربی جاق اوغلان کولیچاق اوغلان
بود انداخت و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس مملکت موروث اقدام
فرماید و قوربی جاق از معبر توزان کوک گذشته در دشت قبچاق لوای شوکت و عظمت برافراخت و توقتمش خان چون سلک را
روی کرده و چند توکز کچکان بدو سر راه و لشکر فیروزی اثر درین نوبت نیز در دشت قبچاق دست بغارت و تاراج
بر آورده تا نزدیک ظلمات رسیده منصور و مظفر با غنایم نامحصور باردوی همایون پیوستند آنگاه صاحب قران ظفر قرین
دست بیت الوس جوجی خان را تاخت فرمود بیک ترق اوغلان و بیکچو احمد اوغلان واقف ارکه دران طرف
بودند بگریختند و تمامی اموال و جهات آن حدود در حیطه ضبط در آورده عنان سمند جهان نورد بجانب روس تافت
و آن ولایت را نیز به روز بر کردانیده دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاد و بعد از
فراغ بال از قتل و غارت الوس روس صاحب قران با موش بالشکر قیامت عنان عزیمت بجانب قوم چرکس تافته
صدای قتل و غارت دران ولایات نیز انداختند و از آنجا عنان بارگاه بصوب البرزکوه معطوف ساختند
و در اثنای راه صاحب قران جمجاه بواسطه التهی که بنسبت امیر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را با سیاست
وچون بر خاصیتی چوبی پای البرزکوه رسیدند ساکنان آن موضع ... انتقام ... وقلعه کولا و کاس
که رود سرداخیلم ایشان بودند فرا گرفته و مضرا بتخت اثری فرستادند و قلعه پولاد و سیم را بزیر لشکر گرفتند
... آن دیار را به آتش غضب ... سوختند و موضع ... آن زمستان اتخاذ انداخته اندو ...

معسکر همایون بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر
امرا جهت آبادانی در عرض همایون گذاشته بجهت تحصیل مالی از خان شتافت و گفت بجای برای کورکان
نفقه حاکم الجای محمدی نام داشت بجای اضطرار رسم استقبال بجای آورده و امیر تیمور کورکان در خدمت امیر جهانشاه و
و فوجی از امرا و سپاه بطرف او فرستاد و ایشان آن موضع را ویران ساخته در وقت مراجعت که از آب اتل
میگذشتند محمد را بتیغ انتقام انداختند الکاء و خزانه و آغروق منوطان حاجی ترخان را که جا بجا مکافات زنجیر
کرده بکمان سوخته بودند آتش پیران طلا زده و جهت قشلاق بازگشت و در اول بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمائه
موافق تیجان ئیل صاحبقران سعادت منده از یورت قشلاق براه دربند متوجه شیروان گردید و در اثنای راه چند
قلعه دیگر مفتوح و مسخر ساخته منزوا از مغلوب منکوب گردانید و چون از شماخی گذشته بر لب آب کر نزول اجلال نمود
و امیر شیخ ابراهیم شیروانی که در آن سفر ظفر اثر از ملازمان موکب نصرت شعار بود طوی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید
و صاحبقران دوست نواز تجدید او را بانعام خاص و کمر مرصع بلندپایه سرافراز ساخته تشریف رخصت ارزانی داشت
و لوای کشورگشای از آنجانب در حرکت آمده در منزل اقامت مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و امیرزاده
میرزا میرانشاه را بولایتی که تعلق بوی گرفته بود فرستاده بعدل و انصاف وصیت نمود و شاهزاده با آذربیجان شتافته
دست رعیت سپاهی شرع قرابغ و بجوان ما او بیک یورت ساختند و دست حیف در سواق طلاق در گزین
همدان حلم اقامت ... امیر تیمور کورکان از اقامت سلطانیه تشریف برده و در آن مقام بر حال سلطان عیسی حاکم
ماردین که از مدت سه سال باز در آن قلعه محبوس بود ترحم فرموده او را از حبس نجات یافته و خلعت عفو و اغماض پوشانیده
و تفویض ایالت او را بر او ارزانی گردانیده و برسم حمایت ممنوع ارزانی داشته اجازت داد و در آن اثنا خبر رسید
که در عقب موکب همایون در ... جمعی از نوکران حق ناشناس پهلوانی نام بقتل رسانیده و آن
قلعه را ضبط کرده گردن از طوق عبودیت پیچیده بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و میرزاده سلطان حسین
و جمعی دیگر از سالکان مسالک پهلوانی بر جناح استعجال بدانجانب نهاوند روان شد و صاحبقران گیتی ستان
متعاقب ایشان بدان صوب روان گشت و قبل از رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرا آن قلعه را مسخر گردانیده
... بهلول را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و او را به آتش انداخته سوختند صاحبقران کامکار ... اقبال و سعادت
بهمدان رسیده و شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک افراشت و ماه مبارک رمضان در آن فضای راحت افزا
بپایان رسانید ذکر توجه صاحبقران سعادت منده از همدان بجانب دیار دار الملک سمرقند پادشاه عالمپناه صاحب ...

در باب فرایض روز عید قیام و اقدام نموده امیرزاده محمد سلطان را با امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر ارغونشاه اختاجی
بجانب فارس فرستاد و فرمود که تا هر روز بر ... و سواحل گرمسیرات مستخلص گردانیده و صاحبقران بی اهمال
در یازدهم شوال سنه مذکوره نود و سبع بجانب ماوراءالنهر در حرکت آمده هر جا که میرسید از کیفیت سلوک حکام
می پرسید و ظلمه را تادیب نموده و ارباب ... عادل را بانعام و احسان خوشدل و مسرور میگردانید چون بولایت خراسان
در آمد والی هرات امیر قتلغ خواجه اقامت رسم استقبال بجای آورده بشرف بساط بوسی استسعاد یافت و پیشکشها
لایق کشیده و مهر خود شناخت و صاحبقران گردون غلام بسرعت تمام منازل قطع فرموده بکشتی از آب آمویه
بگذشت و حضرت علیات سلطان بخت بیگم و سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین ... و امیرزاده شاهرخ
... باستقبال حرکت داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثارها کرده لوازم نثار بجای آوردند و صاحبقران بکش
از ... بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ آن دیار تشریف برده ... حفاظ و مجاوران آن مزارات
لطف کرده روزی چند بخرمی و شادمانی گذرانید و از آنجا بسمرقند خرامید بعد از یافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر
عیش و نشاط بسود و گردانیده و خراج سه ساله برعایا بخشید و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بر مردم حیف کرده بودند بسیاست رسانید
و آن زمستان در غایت دولت و اقبال در آن بلده بمعقال بسر برده و در اول فصل بهار قصر باغ شمال احداث فرمود و بعد از
اتمام آن انعام جشنهای خسروانه ترتیب فرمود ... شاه و ارکان سپاه ... چند روزی بعیش
باغ شمال ... در بارگاه سعادت اقبال ... گذرانید و بشادی و سرور ... گرد از عدل ملک را معمور ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت
ملک خراسان و فاتح شدن حضرت صاحبقران ... چون امیرزاده شاهرخ دودمان قرار جای خوبان و
نقاوه خاندان حضرت صاحبقران بود و در سن هفده سالگی ... به بزرگوار شمائل ... بالش گشته آیات ممالک فرو سائر
... تعلق بوی گردید و شهزاده در اوایل شعبان سنه مذکور موافق ... متوجه گشته بجانب هراه
توجه فرموده در آخر همان ماه در ... نزول اجلال فرموده و خبر در درگاه بر افراخت و با شاعت عدل و انصاف
و دفع رسوم جور و اعتساف پرداخت ماه مبارک رمضان همانجا بپایان رسانید الکاه در ... حمایت ... اغاز
شب عید همایون فال ساخت و در شب جمعه دوم ذی الحجه مذکور ... رشید متولد گشته موسوم بابغرگرد و
و امیر تیمور کورکان در همان ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد و از سمرقند ... نوبت لشکر
انعطاف ... ماه مبارک رمضان در آنجا ... گذرانید و از آنجا بیلاق سلطان ارلوغ رفت و در آن مقام امیرزاده محمد
سلطان که از همدان بجانب فارس سواحل دریای هرمز رفته بود و بسیاری از قلعه را مسخر گردانید و مخالفان را

بی دریغ بگذرانید و مظفر و منصور به خیام همایون سعادت ملازمت رسید و بر هم مشکین برکات لایقه و فتوحات بی حد
بشرف سانیده و در آن اثنا [illegible] با حضرت خواجه او غلان [illegible] صاحب قران کامران [illegible] و جمال حال
بیر حضرت خواجه شمع جهان که در آستان اقبال آشیان [illegible] بانواع عواطف خسروانه فروغ زینت داده مصحوب غیاث الدین
ترخان نزد پدرش روان ساخت تا مخدره از مخدرات شبستان خالی خطبه نموده بحرم سرای صاحب قرانی رساند
و بنفس ییلاق از ییلاق سلطان ارتوج کوچ فرموده [illegible] کل خرامیده در یا بر همان سال یعنی سنه تسع و تسعین
و سبعمایه دلگشا و فضا آرا [illegible] فرموده آن منزل [illegible] حضرت خواجه او غلان [illegible]
عالیجا [illegible] چون گذشته در نزدیکی [illegible] قشلاق طرح انداخت و در آن زمستان
بر سر مزار شیخ الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد محمد بن حنفیه است رضی الله عنه عمارات عالیات
و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمایه غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمده دختر حضرت خواجه [illegible]
که تکل نام داشت زیب و زینت تمام و تجملی بیرون از حیطه [illegible] بار دوی همایون رسانیدند و صاحب قران گردون
غلام به ترتیب طوی فرمان فرموده ما بین شرع [illegible] آن پری پیکر را در عقد ازدواج انتظام گردانید و [illegible] روزی
بعیش و سرور گذرانیده و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب آهنگ بیت الشرف خویش کرد حضرت [illegible]
سمرقند فردوس مانند آورده حفظ الهی در نزول و ارتحال نگهبان و حارس تاییدات نامتناهی در جمیع احوال موکب جاه و جلال
[illegible] تازه و دولت قوی بخت و جوان دید گفتار در توجه صاحب قران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان
[illegible] اعلام جهاد و جهت تقویت دین و رفع [illegible] کفار [illegible] بموجب نص کلام الهی و مقتضیات احادیث حضرت
رسالت پناهی [illegible] اعلام رایات جاه و جلال و اجلاس سبب وصول بدرجات امانی و امال [illegible] صاحب قران مظفر لوا
[illegible] ماه رجب سنه ثمانمایه موافق بارس ییل بنیت غزو و جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از اقطار امطار
زیاده و لشکری [illegible] سحاب [illegible] روی بهندوستان نهاد و امیرزاده محمد سلطان میرزا [illegible] در سمرقند
بحکومت باز داشته و از آمویه گذشته [illegible] جنبش بعالم فتاد و بعالم جهان
جنبش کم فتاد فلک گشت از نعره کرنای [illegible] و چون موضع اندراب [illegible]
خسرو عالیجناب گشت طایفه از مردم برسم دادخواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار [illegible]
[illegible] هر سال از ما مال می ستانند و هر کس [illegible] اهمال [illegible] گشته عیال و اطفالش را باسیری می برند
ما را [illegible] که خدای [illegible] از شنیدن این عرض غیرت و حمیت [illegible] در حرکت آمده

دلاوران را

و دلاوران را بازکرد [illegible] بعضی از لشکر منصور که جانب آن کفار ایلغار کرده مواضع حصین را و قلاع متین را [illegible]
[illegible] از ایشان را بتیغ [illegible] و اموال [illegible] اهل ضلال را عرصه
نهب و تاراج گردانید پس از کشتن اهل بغی و ضلال [illegible] بسیار مال [illegible] سعادت [illegible]
بر قله کوه بلند [illegible] مبارک [illegible] سجده [illegible] شکرانه [illegible] مناره [illegible] افراختند
و حکایت آن [illegible] ماه مبارک رمضان سنه مذکوره [illegible] بر سنگی [illegible] ساختند و چون از دفع
[illegible] فراغ بال حاصل کرد [illegible] روی بصوب کابل آورده بعد از وصول بآن سرزمین
چند روز [illegible] در چهارشنبه [illegible] ذی الحجه مذکوره از آن منزل
[illegible] سعادت [illegible] آورد و در روز شنبه چهاردهم [illegible] رسید و در باب [illegible] آن
حصار [illegible] چهار روز [illegible] امر فرمود [illegible] روز جمعه [illegible] ماه مذکور صاحب قران
مؤید منصور [illegible] روان [illegible] سوار شده گرد قلعه [illegible] و چون بدروازه [illegible] رسید از روی
بالاخانه [illegible] از کشتن [illegible] رسید [illegible] و سعادت
رسیده [illegible] پادشاهانه [illegible] موسی افغانی که مقدم [illegible] کس
و سرداران آن حصار بود فرمان [illegible] ساعت [illegible] گردانید [illegible] سعادت [illegible]
آن [illegible] آن جماعت را بگرفت [illegible]
[illegible] موسی [illegible] رسید و حکومت [illegible] نامی که [illegible] را بتیغ [illegible] داد
موسی کشته بود [illegible] گرفت و در روز [illegible] ماه مذکور صاحب قران عالی جناب از [illegible] فرموده در روز سه شنبه
محرم الحرام سنه احدی و ثمانمایه موافق بارس ییل از آب سند عبور نموده [illegible]
محل نزول سپاه منصور گشت [illegible] طالع مسعود [illegible] عالم [illegible] آمده [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] خوش دل و مستظهر [illegible]
[illegible] روز شنبه دوازدهم [illegible] منصور [illegible] روز پنجشنبه چهاردهم [illegible] شیخ
نورالدین را [illegible] فوجی از سپاه [illegible] شهاب الدین مبارک شاه [illegible]
[illegible] ارسال نموده [illegible] شهاب الدین [illegible] شیخ نورالدین و وصول صاحب قران
[illegible] کشتی [illegible] تمامی [illegible] متعلقانش [illegible] لشکر [illegible]

بعد از آن صاحب قران گیتی ستان بجانب [illegible] کوچ فرمود و در روز پنجشنبه [illegible] و تمامی حوالی آن حصار
مضرب خیام عساکر ظفر آثار گشت و اهالی آنجا بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آمده امان قبول و محصلان جهت تحصیل
وجه [illegible] ایشان [illegible] بواسطه کثرت احتیاج [illegible] بر وفق فرمان همایون [illegible] که هر کس هر جا غله یابد بردارد
و این معنی [illegible] از غله [illegible] بوده لشکریان [illegible] و طوفان بلا [illegible] آتش نهب و
تاراج در شهر [illegible] چنانچه از سادات و علما کسی [illegible] روز پنجشنبه [illegible] رایات ظفر آثار [illegible] عساکر
نصرت [illegible] در اثنای راه نصرت [illegible] بر کنار کول عظیم ایستاده
[illegible] و بسیاری از [illegible] هر چه یافتند بغارت بردند و اعلام ظفر اعلام
بعد از طی منازل و مراحل [illegible] وصول [illegible] آب جناب انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر [illegible] کوکب ظفر نشان
[illegible] از نور طلعت همایون صاحب قران ربع مسکون [illegible] حاصل گشت **گفتار در وصول امیرزاده پیر محمد**
جهانگیر [illegible] کردن [illegible] و بیان فتح قلعه بطنیر و قتل [illegible] از [illegible] چنانچه [illegible] لطیف
[illegible] صاحب قران کشورگیر حکومت مملکت [illegible] و کابل و غزنین و قندهار
و سایر امصار [illegible] رفیع المقدار پیر محمد [illegible] آب سند [illegible] را [illegible] ملتان
[illegible] اعلام محاصره و محاربه [illegible] و در آن وقت حاکم آنجا [illegible] و [illegible]
سلطان [illegible] شاه انتظام [illegible] و بعد از فوت پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک هندوستان شده
بود [illegible] چون مدت محاصره [illegible] ملتان [illegible] و [illegible]
[illegible] از شهر بیرون نهاده و [illegible] پیر محمد [illegible] ملتان [illegible] چنانچه در هندوستان
[illegible] عظیم روی نمود [illegible] و [illegible] آن حدود [illegible] اظهار کرده
[illegible] از [illegible] مردم شاهزاده بسبب کثرت [illegible] باد
[illegible] ایشان قیام نمی توانستند نمود [illegible] رایات نصرت آیات
صاحب قران [illegible] از [illegible] هند طالع گردید آفتاب [illegible] آن [illegible] ساختند [illegible]
از [illegible] نجات یافت و [illegible]
همایون [illegible] عاطفت کرده
و در روز شنبه [illegible] آب [illegible] اقبال [illegible]

اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیر محمد صاحب قران عالی مقام را طوی داده و پیشکش کشیده و آنحضرت سی هزار اسب [illegible]
بخشید [illegible] پادشاه کشورستان عازم قلعه بطنیر گشته در روز چهارشنبه [illegible] عساکر [illegible] آن حصار را در میان گرفتند
و بطنیر [illegible] از [illegible] هند است و [illegible] اطراف آن [illegible] و آب آن از کولی است که بر در شهر [illegible]
[illegible] و حاکم آن قلعه را [illegible] و [illegible] پادشاه
[illegible] و چون سپاه ظفر پناه در نواحی آن قلعه
اعلام [illegible] محاربه
[illegible] پادشاه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شیخ سعد [illegible] صاحب قران [illegible] بساط بوسی [illegible]
[illegible] قبول [illegible] بانعام [illegible] زر [illegible] و کمر مرصع
[illegible] پیر محمد [illegible] کابلی را [illegible]
[illegible] سپاه نصرت [illegible] مقتول [illegible] موجب [illegible] حصار بطنیر گشته [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
سپاه ظفر قرین روی [illegible] بربیع الاول
[illegible] امان [illegible]
[illegible] میان ایشان و هندوان [illegible]
روی نموده [illegible] فتح و ظفر [illegible] اسلام [illegible] تیغ [illegible] آتش نهب و تاراج
در [illegible] ایشان افتاده [illegible] آتش [illegible] والحمد لله الملک القهار
ذکر مجملی از احوال ملوک هندوستان و انتقال حکومت آن بلاد از سلطان محمود و ملوخان و بیان وصول
[illegible] منازل بنواحی دار الملک حضرت دهلی چنانچه در مجلد ثانی [illegible] سلطنت مملکت دهلی [illegible]
[illegible] سبع عشر و سبعمایه [illegible] سلطان جلال الدین [illegible] پادشاه [illegible]
علم دولت [illegible] آخرت [illegible] **سلطان محمد تغلق شاه** [illegible]
[illegible] **سلطان محمد شاه** [illegible] سلطنت [illegible] و سلطان محمد شاه در [illegible] سبعمایه لشکری جمع آورد [illegible]
[illegible] پادشاهی کریم و صاحب [illegible]

و در باب رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام مبذول بوده و مولانا جمال الدین بن حسام هروی بهند رسیده قصیده در مدح پادشاه
در سلک نظم کشیده که مطلعش اینست — الٰهی تا جهان باشد نگهدار این جهانبان را — محمدشاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را
جناب فضیلت شعاری مولانا معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ هرات آورده است که چون ابن حسام این مطلع را بر
محمدشاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهدهٔ صلهٔ تمامی ابیات این قصیده بیرون نمی‌توانم آمد آنگاه
مولانا را در مجلس نشانده اشارت کرد که خازنان طبقهای زر بیاورند و در کرد مولانا چیدند تا با سرش برابر شود
و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند چون زر بسر مولانا جمال الدین بلند شد برخاست و [?] حرکت سلطان
محمدشاه را خوش آمده گفت که دیگر زر آورند و بر کرد او چیدند تا با قامتش برابر شد **نظم** چنین گفته‌اند بزرگان چو کرد باید کرد
وفات سلطان محمدشاه در ماه ذی الحجه سنه احدی و خمسین و سبعمایه در تتّه که از گجرات است [?] اتفاق افتاد
و در بیست و چهارم محرم الحرام اتفاق افتاد سنه اثنی و خمسین و سبعمایه عم‌زاده‌اش **سلطان فیروزشاه** قایم مقام گشته
روی بطرف دهلی نهاد و در آخر جمادی الآخر سنه مذکوره در آن بلده در آمده سلطنت بروی قرار گرفت و عنان عزیمت
فتح بسمت [?] برتافت و بعد از آنکه سلطان فیروزشاه [?] برد از قضا نبیره او **سلطان محمود** را بر سریر
نشانده و ملوخان که از اعیان امرا سلطان فیروزشاه بود به اقتدار امتیاز داشت صاحب اختیار ملک و مال آن مملکت
گشت و چون محمود و ملوخان از توجه موکب ظفرنشان امیر صاحبقران خبر یافتند باستظهار سپاه بسیار و اعتضاد
عدت و اهبت بیشمار سعی در حفظ مملکت بکار کرده پای ثبات و قرار استوار [?] صاحبقران کامکار از [?]
آن قوم واقف شده بعد از فتح بطنیر عنان بجانب دهلی انعطاف داد و در اثنای راه بلده و قصبه که بر سر راه بود
و خان و مان کفار و مخالفان را بآتش غضب سوخته و حبال اطفال اهل ضلال باسیری میگرفت مسافت راه [?] عبور
از انهار و بحار بسیار می‌نمود در روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه … از آب جون بگذشت و متوجه قلعه
لونی گشت و چهار روز بظاهر آن قلعه رسیده … که موسوم بمیمون بود موکب همایون را بقدم طاعت استقبال
نمود و شیخ زاهد و … طریق ارادت مسلوک کرده … خود را بعز بندگی صاحبقرانی رسانید
و مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی سر مخالفت بر دوش کشیدند و لشکریان اطراف قلعه را نقب کرده در [?]
دو ساعت کنگرهٔ شمشیر بر شرفات آن انداختند و کفار را از مسلمانان جدا کرده طعمهٔ تیغ جهاد ساختند و غرهٔ ماه ربیع الآخر
صاحبقران عالی مقدار از حصار لونی کوچ کرده بر آب جون رفته در برابر جهان‌نمای فرود آمد و جهان‌نمای عمارتی است
از عمارات سلطان فیروزشاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و آب جون از دامن آن میگذرد و روز دیگر رایات

صوابنمای صاحبقران کشورگشای دهلی بتماشای قصر جهان‌نمای شد بمقصد
سواد رزمگاه‌های میان [?] شتافت و آن منزل را راحت‌افزای انظار گردانیده بنظر امعان در آن دشت و بیابان نگریست
و ملاحظه فرمود که جهت موکب [?] کدام مواضع لایق‌تر است و مقارن آن حال ملوخان با چهار هزار سوار جوشن‌پوش بیشتر از
پنج هزار پیاده و [?] و هفت زنجیر فیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون خرامید و نزدیک رسید و پادشاه صاحب
[?] از آب عبور نموده بمعسکر همایون شتافت و قراولان سپاه نصرت‌نشان رسیده … بهادر … سعید [?]
از مردان … بمقابله و محافظه مخالفان قیام نموده حرب‌کنان تا کنار آب آمدند و در آن موضع التهاب یافت
امیر محمود [?] سوی [?] و قراولان روان کردید و ایشان چون از آب گذشتند بزخم پیکان جانکاه
سنان شکاف در صندوق سینه بسیاری از اهل کینه انداختند و مخالفان پای در وادی گریز نهاده رو … انهزام
هر یک … بهنگام بکار آمد … در نظر بود … سقط شد و ارباب کیاست از وقوع این صورت
بفتح و نصرت واثق گشته بیکدیگر بشارت دادند و روز جمعه سیوم ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی منزل گزیده
در آن موضع شاهزادگان کامکار و امرا و نامداران و امرای سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته در باب توره و یاساق سلاطین
باستحقاق کلمات خردمندانه بر زبان آورده و شرایط رزم و میدان‌داری و لوازم حرب و تیغ‌گذاری بعبارتی دلاویز و
تقریری لایق بیان کرده — ز هر حرفی نکته گفته شد — ز هر لعلی گوهری سفته شد — در خلال آن مقال شاهزادگان بسمع اقبال
… حفظ دایره جاه و جلال مجتمع شده … در روز مصاف … میل نموده فتنه‌انگیز شده این سخن …
فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هر کس که در امتثال این امر اهمال نماید بکشند
تا بموجب … بقتل رسیدند … و مولانا ناصرالدین عمر که در سالک ارباب علم انتظام داشت
با آنکه هرگز گوسفندی را ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندو را طعمهٔ شمشیر ساخت و در چهار روز لوای فرقدسای
… در حرکت آمده کنار جون محل نزول لشکر … روز دیگر صاحبقران … از آب گذشته
رود و چون عسکر نصرت مآثر … موجب فرمان واجب الاذعان … در کرد اردوی همایون
خندقی کنده شد و از شاخهای درخت و حصیر حصاری مرتب ساخته در پیش خندق گاومیشان را … و خیام
افراخته منتظر جنگ و پیکار بنشستند **گفتار در بیان جنود ظفرورود با سپاه سلطان محمود و**
صبح روز سه‌شنبه هفتم ربیع الثانی که خسرو موکب سیاره از مطلع … طالع شده تیغ فتح و فیروزی بر
هندی سلب را برافراخت و هاتف غیبی از زبان … بشارت مؤدای ان الله یحب الذین [یقاتلون] فی سبیله صفا کانهم

جان مرصوص مبی بدان میدان نبرد و جهاد را مصوب و مخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پرتو
التفات برکار زار هندیان تیره رای افکنده و برباره بلند منو مند برآمد با لشکر سپاه نصرت شعار را با امیرزاده
پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نور الدین و امیر سهراب و امیر بادکار برلاس و قماری بساول و تیمور
خواجه اقبغا و قاسم پیر و خوا نغار از صولت سلطان محمود و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر
جهانشاه و شیخ ارسلان مضبوط و مستحکم کرد در هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک را مدد او مقرر گشت و دست
ظفر آیت خامه آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان درگذشت ٭ تعلب سپه شاه نصرت قرین ٭ برافراخت رایت
بچرخ برین ٭ عنان تاب شد جانب رای هند ٭ شهنشه گزین ملک رای هند ٭ ز سوئی دگر خسرو دهلوی ٭ عنان تافت
آیین گجر روی ٭ و خود با تفاق ملو خان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را ملک معین الدین ملتانی داد و ضبط
میسره را در عهده طغای خان و میر علی نوحا کرد با ده هزار سوار شمشیر گذار و مبت هزار با چهل هزار پیاده و چیرار
روی بمیدان قتال آورده و ماده اتحاد و عمده اعتصاد هندیان فیلان کوه پیکر که منظور بود که عدو ابها العهد
مبت بر رسید و از مبت مهابت آن افیال جبال مثال اسبان ابطال برجا می رسید و امرا کشور هند و ستان
آن فیلان کوه توان را بکجیم و سلاح آراسته بودند و بر پشت نشیمه مانند آنها تختها و صندوقها مستحکم ساخته و بر
و بر هر تخت و بر هر صندوق چند ناوک فکن و تخش انداز نشسته و رعد اندازان در پهلوی صف فیلان از
قتال و جدال ایستاده ٭ صف زنده پیلان پولاد پوش ٭ همی کرد مغز سر انداز جوش ٭ و اگرچه لشکر قیامت اثر
جغتای بمن صاحب قران کشورگشای صفهای دشمن قوی برهم شکسته بودند و عقدهای مهمات کل را بسرانگشت
جلادت از هم گسسته اما چون از آن جنگ فیلان ندیده بودند در باب مهابت دیدار و صلابت کردار آن جانوران
غرایب آثار مبالغها شنیده اندیشه عظیم داشتند و مغلوب ساختن افیال را از جمله محالات می پنداشتند و در غره
ضمایر اشراف اکابر از این جهت بود که در تعیین مواضع منعیان چون حضرت صاحب قران از امرا و عالیشان و فضلای
متعالکان پرسید جای شما کجا خواهد بود و خواجه افضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبد الجبار
پسر قاضی نعمان الدین الخوارزمی جواب داد که جای ما موضعی است که عورات آنجا می باشند آری ٭ گر بود بدام
در دل هر کس ٭ مجموعه ید سازد لباس ٭ با وجود صاحب قران مظفر لوا امر نمود که از آهن خارهای خسک
بزرگ ساختند تا وقت فیلان حمله بیادگان موکب نصرت نشان انها را در راه بر فیلان سازند چون عنایت ازلی
در جمیع احوال شامل روزگار مؤید حمید آثار بود بی آنکه احتیاج بکار رو خسک شود سپاه نصرت بزرگ را کل فتح و فیروز

در چمن اقبال بشکفت و دوحه آمال و امانی از طلوع کوکب ظفر کامرانی روشنی پذیرفت ٭ بکل فتح و ظفر شد جلوه گر
دوحه اقبال آمد در نظر ٭ کیفیت حال بر سبیل اجمال بعد از طی مسافت و ی مسیفین متقارب طرفین صاحب قران پاک اعتقاد
در سند معبود قدر باره گیتی نور فرود آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گزارد و چهره اخلاص بر خاک راه سود و
از کریم عطا بخش ظفر و نصرت مسالت نمود و از اثر اجابت دعا بر ضمیر منیر سوانح الطاف بر گشته دل قوی دامل فتح پای
مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و علی سلطان تواجی و انسون بخشی و بسرپوسی کال را با جمعی فنون از ابطال رجال
با مداد امرا هراول فرستاد و حال آنکه ایشان را در خاطر گشته بود اگر حضرت صاحب قرانی جمعی از سالکان مسالک
پهلوانی مدد فرستد علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون آنجماعت بدیشان پیوستند مستظهر و قوی خاطر شده سوی کیک
بهادر رسید خواجه شیخ علی بهادر را مدد او و نصرت قماری و جمعی دیگر از شیران بیشه کارزاری در کمین گاهی بنشستند
و جهانی بصبر نمودند که منقلای دشمن گذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از آن مکمن بیرون تاختند و در حمله اول قریب نیمه کس را
بر خاک هلاک انداختند و از برانغار امیرزاده پیر محمد بر جوانغار مخالفان تاخته شمشیر تقتل سانیدند و طغای خان را که در
برادر پیش بود منهزم گردانیدند و از میسره و میمنه دولت قاهره شاهزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر
جهانشاه و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که ملک معین الدین و ملک هانی ملتان کوه آهنین مستوار می نمود در هم
شکسته و سایر امرا و پهلوانان بر صف فیلان زده به زخم تیر و نیزه خرطوم را با صفت آن جانوران مهیب با جراحات مجروح
ساختند و پیل بانها را از قتل آن جبال بر روی خاک انداختند ٭ بکمند یکی کرد پیلی زبون ٭ بتیری دگر پیل با نرا نگون
و شاهزاده خلیل سلطان با آنکه در سن پانزده سالگی فیلی قوی هیکل اسیر کرده بنظر و الا آورده و وطنه نصرت از طلیع
اقبال صاحب قران ستوده خصال روح نموده فرزین مهرا طلبیاد فارغ رفت و در عرصه پیادگان اهل فساد بهم سپاهیان تازی
نژاد فرسوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند ٭ گریزان سپاهان از آن رستخیز ٭ ببود رسم هند و ستان
گریز ٭ سپاه منصور رایات تا قتدار فیلان هند را با زمانند شتران قربان در قلاده کشیدند و بسیاری از آن لشکر
محمود ملوخان بر تیغ چهره بیغ بگذرانیدند ٭ سپاهان هند از پیاده و پیل ٭ فتادند چون سایها بر زمین ٭ سر هندیان زیر
لت لخت ٭ فرو ریخته چون ز هند از درخت ٭ ز ترکان پیل افکن نامدار ٭ بهم آمده بهمو گاو و نر اس ٭ سلطان محمود
و ملوخان و ریشه که شهرت مرده صاحب قران گیتی ستان موضع حوض خاص را بشرف همایون اختصاص داده حوض خاص ساخته
و پرداخته بود شاه و ریاض سلطان فیروز شاه است بمقدار وسعت داره که تیر تیر بر از یکطرف آن به دیگر جانب بر دانکاه
رود و آن هم بود بسیم برنگال از آب باران پر شده تمامی و هلوبان از آن آب می آشامند القصه چون کنار حوض خاص محل نصب

سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان و امرای توسستان که در خدمت شتافته رسم تهنیت بجای آوردند و آثار بهجت
و ابتهاج که نتیجهٔ دولت قاهره از بشرهٔ هر کس بظهور می آمد عرض کرده آنحضرت را نوید تیمّن آتی که شامل روزگار ملازمان
آستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده رفت و زبان بتحسین امرا و جلادت آیین گشوده در باره ایشان
انعامات فرمود ذکر فرار سلطان محمود و ملوخان و وقوع نهب و تاراج در دار الملک هندوستان
چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم بگسیخت و هر یک از لشکریان بطرفی گریخت سلطان محمود و ملوخان شب بدر آمده طریق هزیمت
مسلوک داشته بجز فرار چاره ندانستند و بهانهٔ شب که مانند بالمثل کنگرهٔ مجوز تیره و همچون طالع ایشان سیاه رنگ [illegible]
شد با زنگ داشته رایت گریز برافراشته و نیم شب امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی از بهادران را در عقب
گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بی نهایت گرفتند و دو پسر ملوخان که یکی سیف نام داشت
و یکی اشرف مشغول بوده و یکی خدایداد اسیر کرده باردو آوردند و صباح چهارشنبه ربیع الآخر که برق زرنگار خورشید
ثوابت و سیاره را بر بام این حصار مغلوب ساخته صاحب قران گیتی ستان بدروازه شتافته و در عیدگاه سراپرده
ونرگاه برافراشت و سادات و قضات و اشراف و اکابر دهلی بشرف بساط بوسی رسیده فضل الله بلخی که نایب ملوخان در دهلی
دیوان ملازمت مبادرت نمود و ملحوظ عین عنایت خسروانه گشته بجان امان یافت آنگاه لوای کشورگشا و نقارهٔ
ظفر آوازه را بر پشت دروازه برآوردند و صدای بشارت در گنبد نیلگون گردون انداختند و صد و بیست زنجیر فیل کوه پیکر
عفریت منظر که بتصرف لشکر ظفر اثر در آمده بود بنظر صاحب قران والا گهر در آوردند و آنها مانند کسی امان
طلبیدند روی بر زمین نهادند و فریاد و زاری کردند و جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان لشکر در آمده خطبه را
بنام و القاب سلطان محمود خان و صاحب قران گیتی ستان و ولیعهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زینت و زیب داده
شد از نام او خطبه بر منبر بلند ❁ ز القاب او روی زر ارجمند ❁ و چون ❁ آیات یاری و دولت بیلغ بفرموده شاه ❁
بپایان حافر کل فتح هندوستان بود ❁ صاحب قران مظفر لوا بزم عیش و طرب آراسته نوای عشرت و خوشی بکیوان رسانید
و در ترتیب سرای و دوستکامی جامهای ارغوانی در کشیده در اثنا بتاریخ پنجشنبه شانزدهم ربیع الآخر
مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از بیگجان عظام بدروازه رفته به تحصیل مال امان مشغول بودند چند هزار سوار
از سپاه نصرت شعار بجهت تحصیل غله و علف در دهلی در آمدند و جمعی دیگر از نوکران آغایان و خواتین بتفرج رفته
رنجیدند و دست بیداد غارت و تاراج برآوردند و امرا هر چند در صدد منع آمدند فایده نداد و چون امیر تیمور گورکان
❁ برسم فریدون و آیین کی ❁ و در بزم سرود و نی نشسته بود که کسی را مجال نبود رفت و کیفیت حال بعرض رساند

و آتش فساد

و آتش فساد در دهلی اشتعال یافت و هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش انداخته جنگ را
می انگیختند و تیموریان بزخم شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در مقدم بریختند و امرا دروازها را بستند تا لشکر سپاه
در شهر در نیاید و قریب پانزده هزار کس از شام تا صباح به نهب و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه
بیرون بود باز در شهر انداختند غارت عام دست داده روز هجدهم نیز همان شغل جانسوز در اشتغال بود
و هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر از هندیان اسیر گرفته برده گرفتند و از انواع
لعل و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود سرخ و سفید آنقدر بدست لشکر افتاد که در وصفش نگنجد
و در بیان شرحش نیاید و در قلم و هر سه شهر دهلی که در یکدیگر اتصال داشت یکی را سیری و یکی را دهلی کهنه و یکی را
جهان پناه میگفتند در نهب و تاراج سمت مساوات گرفت و شرح این حال بمسامع جاه و جلال رسید فرمان
واجب الاذعان صدور یافت که ارباب حرف و صناعات را از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم
نمایند تا بولایت خویش برند و سنگ تراشان را جهت خاصهٔ همایون مضبوط دارند تا موکب عالی بسمرقند رفته
در مسجد جامع که آنجا ساخته خواهد کار کنند ذکر بعضی از فتوحات ارجمند و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند
ماهچهٔ توق گیتی فروز بعد از آنکه پانزده روز افق دهلی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع آن ولایات شده
صدای کوچ در عالم انداخت و بتاریخ ربیع الآخر از ظاهر جهان پناه نهضت همایون اتفاق افتاده چون مرحلهٔ وزیرآباد معسکر
پادشاه جلالت پناه شد الیاس نامی که حاکم لاهور بود بخدمت رسیده و طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه
تا آن زمان در مجلس ملوک هندوستان سخنوری و شیرین گویی میکرد بنظر آن شاهباز [illegible] رسانیدند و آن طوطی
رسانیدند و آن تحفهٔ گرامی بفر قبول اقران یافته رایات منصور از آب جون عبور نمود در موضع کهنه نهاد در باب خود
قلعه اش بشرف بساط بوسی سرافراز شده و پیشکشهای شایسته گذرانیده بانصاف و الطاف خسروانه مخصوص گردید
امیر تیمور گورکان از ولایت کهنه بولایت دولت آباد که معمورترین ولایات هند بود تشریف برد و دو روز توقف
کرد و از آنجا روی بجانب قلعهٔ میرت که از مشاهیر قلاع هندست آورد و در آن زمان مولانا احمد تهانیسری که
ضابط آن قلعه بود از اطاعت فرمان واجب الاذعان تمرد نموده آخر ماه ربیع الآخر صاحب قران عالی مآثر
بکنار رسید و عساکر منصور آغاز جنگ کردند و قلعه را [illegible] گرفته [illegible] عین قتال از زخم تیغ آبدار [illegible]
فرستادند و [illegible] آتشی که می پرستیدند بسوختند و غرهٔ ماه جمادی الاول لشکریان آن حصار بر دست اهل اسلام
کشته گشته برج و قلعه مانند خاک راه هموار شد و آنگاه پادشاه عالیجاه بر عزم غزو و جهاد کفار [illegible]

چند نوبت دیگران بایشان مقابله و مقاتله نمودند و بسیاری از ایشان را بر ساحل آن آب و در آن کوه به آتش و تیغ فرستاده
اعلام اسلام را برافراخت و بعد از آن عزم مراجعت مصمم کرده بتاریخ سه‌شنبه غره جمادی الاولی از کنار آب گنگ [illegible]
فرمود و بسیار هندوان [illegible] مبارک [illegible] سعادت انتساب آورده و بکوه سوالک که مسکن بسیاری از هندوان کافر کیش
بود روان شد و چون بدان ناحیت رسید از یازدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الآخر در میان کوه سوالک اوقات
گذرانیده و در آن مدت زیاده بر بیست نوبت میان صاحب قران کامران و گبران روی نموده و در جمیع آن غزوات بر طبق
کریمه و انتم الاعلون مجاهدان دین مبین ظفر یافتند و از مشرکان لعین خلقی کثیر بقتل رسانیده و آن قدر
غنیمت گرفتند که از حساب و وهم و فهم گذشت آن معسکر منصور اعتراف می نمودند و در ماه [illegible] جمادی الاخری نواحی قریه [illegible]
جمو [illegible] گشته و در آن مرحله ایلچیان شاه اسکندر والی کشمیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده و اظهار طاعت و خدمتکاری
کرده نوازش یافتند و سیزدهم ماه دعاگو و ثناخوان بازگشتند و روز چهارشنبه نواحی [illegible] جمو از غبار موکب ظفر آثار
مشکبو شد و در آن حدود [illegible] جنود نصرت ورود مراسم [illegible] بتقدیم رسانیده روز جمعه امیر کشورگیر جمعی از بهادران موکب
جهت قتل و غارت رای جمو و اتباع او که بمواضع حصین متحصن گشته بودند بازداشت و [illegible] جلیس دولت و اقبال از آب
عبور نموده بمیدان [illegible] آن چشمه [illegible] خالی [illegible] و از مواضع اختفا بیرون آمده [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] و کار [illegible] بر طبق دلخواه ساختند و دولت [illegible] نواحی و حسین ملک [illegible]
رای جمو را که زخمدار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه عالم پناه رسانیدند [illegible]
بکلمه توحید گویا گردانیده [illegible] گوشت گاو [illegible] مبادرت نموده [illegible] و انواع [illegible] سرافراز گشته
ملازمت [illegible] اختیار کرده و روز دوشنبه [illegible] لوای جهان‌گشای از آب [illegible] عبور نموده [illegible]
[illegible] دوشنبه [illegible] پادشاهی محفوف بالطاف الهی [illegible] منزل [illegible] فرمان
واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاهزادگان و نوینان و سرداران سپاه هر یک از راه معین روی [illegible]
آورده از اعیان و ملوک چند طایفه که [illegible] ملازم موکب شهریار [illegible] تحف [illegible] همایون مشرف
گشته [illegible] حاصل کرده [illegible] آستان [illegible]
و منظور نظر [illegible] حکومت مملکت ملتان [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] عظام [illegible] رجب در آن ایام [illegible]
[illegible] کابل رسید [illegible] منازل و مراحل [illegible]

از غبار موکب همایون طراوت چرخ نیلوفری گرفت [illegible] از آنجا [illegible] آب جیحون نزول عساکر اقبال
مآثر شده و روز یکشنبه [illegible] آن بحر معدلت و احسان در کشتی در آمده از آب بگذشت و در آن مقام [illegible] برج سلطنت
نامداری امیرزاده [illegible] بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات تتق عظمت و شهریاری با مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراءالنهر
برسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات [illegible] دریافتند و زبان بهجت و شادمانی [illegible] و تهنیت حضرت صاحبقران
بگشادند و زر و جواهر بسیار بصورت [illegible] نثار نمودند روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ اتفاق افتاده [illegible] علاء الملک
که [illegible] رسالت [illegible] حضرت [illegible] داد و [illegible] و روز سه‌شنبه
[illegible] کوچ فرموده روز یکشنبه [illegible] موضع [illegible] معسکر ظفر قرین گشت و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ از دار
السلطنه هراة و امیرزاده عمر از [illegible] سمرقند [illegible] صاحب قران سعادت [illegible] رسیدند و منظور نظر اشفاق
و مهربانی شدند و روز [illegible] لوای [illegible] نهضت [illegible] همایون فرود
آمد و روز شنبه چهارم شعبان رایات [illegible] از شهر سبز حرکت آمده و در کنار آب [illegible] بارگاه عالم پناه
باوج مهر و ماه رسید و چهارشنبه [illegible] از آنجا کوچ [illegible] روز شنبه [illegible] باغ [illegible] جهان نمای
[illegible] گلستان ارم گشت و روز [illegible] باغ [illegible] رسید و روز سه‌شنبه
[illegible] شهر سمرقند را [illegible] تشریف مشرف گردانید و بعد از اقامت مراسم طواف مزارات و انجام
صلات و صدقات در باب حاجات [illegible] مبسوط ساخت و چند روز [illegible] بهجت و سرور
[illegible] مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از آن کار [illegible] عالی همت [illegible] امور
مملکت و تقویت ارکان دین و دولت مصروف [illegible] امیرزاده شاهرخ را بجانب دارالسلطنه هراة فرستاد و
[illegible] مسجد جامع سمرقند فرمان داد الحمد لله الموفق الاتمام
والصلوة والسلام علی سید الانام و آله الکرام انتظام ذکر شمه‌ای از احوال میرزا معزالدین میرانشاه و بیان
[illegible] عالی جاه [illegible] شاهزاده [illegible] پناه میرزا میرانشاه که [illegible]
ضبط مملکت هلاکو خان بود [illegible] صید [illegible] سوار شده [illegible] صحرای [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] آهو و نخچیر فراوان جمع کرده [illegible] امیرزاده [illegible] صید [illegible] گرفته بود
[illegible] رسانیده [illegible] اسب [illegible] آن سوار [illegible] از پشت [illegible] بر روی زمین افتاده و از صعوبت
آن حالت بیهوش گشته [illegible] چشم [illegible]

متوجه هست لاجرم میرزا شاهرخ عنان بجانب خراسان تافت و امیر تیمور گورکان بعد از تفحص حقیقت میرزا محمد سلطان از
دروازه الملک سمرقند جهت ضبط ممالک توران باز گذاشت و امیرزاده اسکندر ولد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندجان نصب نمود و
جهانگیر بکه عزم طرام شده که اول روز یا پیر بود موافق نوشتگان نیل صاحب قران بی عدیل - برای صواب
تصدیق و بست - با جهانگیر حسین میان کرده است - و آورده بادر رکاب همند - شد آن آفتاب سعادت بلند -
قد او واخت از هر طرف شاخی - فرمان زهره سو سهی قامتی - در ابتدای سال قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده
منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید باتفاق برادر
بزرگتر خویش میرزا پیرمحمد و بغداد رود و امیر سونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت الکا و صاحبقران
منصور از راه خبوشان به بسطام رفت و از بسطام بجانب ری رفته از آنجا عازم قریه ایوانک گشت و در آن مرحله میرزا
شاهرخ که امیر سلیمان شاه چون به ری رسید و کیفیت حال میرزا میرانشاه نزد او بتحقیق انجامید و وهم نموده به تبریز رفت و
امیرزاده ابابکر ولد میرزا میرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد سلیمان شاه فرستاده او را به تبریز طلب و جانب
امارت بابی میدان بلده رفت بعد از دو روز میرزا میرانشاه را با معدودی از نوکران بجانب اردوی همایون روان کرد
و چون موکب گردون احتشام از ولایت ری بگذشت میرزا میرانشاه باستان اقبال پناه رسید و صاحب قران
عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبید و در آغوش کشید اما نظر التفات در روی منکر بست
و تیمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام جهت تحقیق مهماتش به تبریز ارسال داشت و ایشان نواب کارکنان میرزا
میرانشاه را گرفته شکنجه کرده دفتر بار ملاحظه نموده دو دانگ مال چند ساله را که تعلق بخزانه عامره داشت و شاهزاده
بر طبق خاطر هر کس بخشیده بود باز داد ننمودند و چون در آن ایام بکرات صاحب قران نجیب صفات شنوده
که افراط میل میرزا میرانشاه بشرب مدام و ساقیان سیم اندام بسبب ترغیب طایفه از مردم ندیم پیشه و زمره از مطربان
سازنده بوده که پیوسته در الفت شاهزاده می‌نموده‌اند نایره غضب صاحب قران بدام قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندما
و سازندگان مجلس میرزا میرانشاه را بدار اعتبار کشند بموجب فرموده مولانا محمد کاهکی که با وجود تبحر در علوم
معقول و منقول در شیوه نظم و نثر و هزل از فضلای زمان ممتاز بود و نیز استاد قطب الدین نائی و حبیب عودی
و عبدالمومن گوینده که هر یک در فن موسیقی و ادوار نظیر نداشتند [illegible] گرفتار گشتند و چون
اشتر را پای دار بردند مولانا محمد کاهکی بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب آورده گفت نخست استادی پیوسته پیش
قدم عام بوده‌اید باید که حالا نیز همان طریقه مرعی دارند قطب گفت چو کل [illegible] ریسمان در پای قطب ثانی

تیموری را یافته طلبی که در صدد آن معالجه آمد سهو با عهده در علاج خطا کرده پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شده و از اقوال
و افعال که صدور آن در عالم عاقل و لایق بکمال سلاطین نبود از او بظهور رسید گاهی مجرد و اولی تواهی خون بیگناهی [illegible]
میریخت و احیانا براه اسراف و اتلاف گنج بر سبیل سخن می‌بخشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطه حرارت هوا
جوش سر بساز ران دو مان می‌تافت بی تفرج حمام بجانب بغداد تاخت و از غایت سرعت دو منزل را یکی می‌کرد
سلطان احمد جلایر چون میدانست که در آن فصل محاصره دارالسلام اشکال تمامی دارد پای در دامن ثبات کشیده
در هیچ طرف حرکت ننمود و میرزا میرانشاه بدارالسلام رسیده متواتر و متعاقب ایلچیان از جانب او بجهان
آمده معروض کردانیدند که طایفه از اشراف و اعیان تبریز با یکدیگر عهد بسته عقدی نموده‌اند بنابرین شاهزاده کامکار
[illegible] بغداد و زر و ظاهر بغداد بوده بصوب او معاودت فرمود و اهل فتنه و فساد را یکی از جمله
[illegible] تبریز باشتغال رسیت معروض تیغ سیاست گردانید چون کرجیان الینجه از اختلال دماغ شاهزاده وقوف یافتند
آگهی و قوت یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده هنگام فرصت بعضی از قری و قصبات آذربیجان را غارت نمودند
و میرزا میرانشاه تمامی اوقات بعیش و عشرت و طلب شرب خمر و لهو و لعب صرف داشته از ضبط امور مملکت غفلت
می‌ورزید در این اثنا و محرم خوابش خانزاده را بنخوت آمیز گفت و آن بانوی عظمی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت
و در آن وقت امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان بازگشته در خطه شاه رخیه اقامت داشت بسعادت ملاقات فایز گردید
و حال مسعف مایه میرزا میرانشاه را عرض نموده گفت اگر در این آوان ماهچه رایات نصرت آیات پرتو وصول بر ممالک
آذربیجان نیندازد احتمال دارد که شاهزاده و طریق مخالفت را پیش نهاده همت بر بندد بنابرین صاحب قران نجیب
صفات بلشکر فرمان فرمود و بعزم یورش هفت ساله حکم کرده در آن باب فرخ بود گفتار در بیان نهضت صاحب قران گیتی ستان
دیگر از ایران و توران و ماجرای معزول شدن نواب دیقوبان میرزا میرانشاه گورکان اخباران اسباب مذکوره
و حالات مسطور پیش از نکه امیر تیمور گورکان از نهضت یورش هندوستان جا سایر نهضت شاهی در سمرقند سریر دولت
اقبال و مسند سلطنت و شنیده و عزم یورش هفت ساله جزم کرده و از غایت ملالت روی باستعداد از جهم خطیر
آورده و از امرا امیرزاده شاهرخ سیحاجبه جهادر و جهان ملک بن محمود فولاد را با برات فرستاده و پیغام داد که آن
قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرهای خراسان عازم آذربیجان شود و امیر سلیمان شاه را بیشتر بدار السلطنه تبریز
فرستد و شاهزاده موجب فرموده کار بند شد و چون بکابوم رسید توکل فرا ازین نزد صاحب قران مظفر لوا خبر
رسانیدند که لشکر خراسان باید که بر مازندران و استراباد قطع مسافت نمایند که اردوی اعلا از طریق بسطام و دامغان

تیموریه

انداخت او را بردار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید بیت پایان کار و آخر کار است ای
کز بیدست گرد دست اختیار نیست مردانه وار گر بر ذلت بپای دار مردانه پای دار جهان پایدار نیست و بهمان نمط
سایر رفقا را از جهان شربت چشانید [illegible] ذکر قشلاق امیر تیمور گورکان در قراباغ
اران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران چون رایت صاحب قران آفاق پرتو وصول بممالک عراق
انداخت جهت قشلاق قراباغ اران را اختیار کرده روی توجه بآن صوب آورد و از آب ارس عبور نموده حوالی قلعه
گشت که یورت قزاباان بود مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و در آن زمستان در اطراف جهان وقایع متنوعه
روی نمود و اخبار بسیار بمسامع خدام ذوی الاحترام رسید اول آنکه تیمور قتلغ اوغلان که بعد از شکست توقتمش خان در الوس
اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود و بکفران نعمت اقدام نموده فوت شده هرج و مرج باحوال
دشت قبچاق راه یافته دیگر آنکه الملک الظاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات
بمتقاضی اجل سپرده در میان امرا و ارکان دولت او اختلاف پدید آمده و دیگر آنکه تنغوز پادشاه ختای بوده در کفر و
ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن مملکت تیر اختلال پذیرفته و دیگر آنکه حاکم مغولستان خضر خواجه اوغلان نیز
بعالم عقبی رفته و اولاد وی هم در مقام مخالفت آمده دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه اوغلان لشکر
بولایت مغولستان کشید و بسیاری از قلاع و بلاد آن حدود را مفتوح گردانید و سالما و غانما باندجان باز گردیده و از
استماع این اخبار صاحب قران کامکار رغبات متنوعه گشت و با بعضی از سپاه منصور لوا همت باقامت مراسم غزا
وجهاد گماشته در عقب جبال گرجستان در دره جمشا لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانید و جمشا که حاکم گبران
آن دره بود فرار نمود و عساکر منصور آتش در منازل و مزارع و کلیساهای مشرکان زده ویران ساختند و بعد از آنکه شاه
کفرستان دیار کمال افتقار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیر
زاده رستم و امیر سونجک در شیراز بمیرزا پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران ملک ستان را در باب یورش بغداد بوی
رسانیدند میرزا پیر محمد باتفاق برادر رستم جهت عراق عرب گشت و با لوبجان شولستان رفته بجانب مرضی که در دشت
علم نصرت برافراشت و امیرزاده رستم بموافقت امیر سونجک چند موضع از ولایات سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند
و دست تعدی بغارت و تاراج کرده و چند [illegible] امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود بجوای
[illegible] از مردمان [illegible] غلبه حاصل شده راه داده بسموم قاتل [illegible] کرده و هم از نوکران او جمعی که بتهمت آن
با پیر سعید برلاس گفتند و امیر سعید [illegible] در قلعه کبید محبوس ساختند و درین باب عریضه بدرگاه عالم پناه فرستاد

و مضمون

و مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسید و یرلیغ جهان مطاع صادر گردید که امیرزاده پیر محمد [illegible]
کرمان را با امیرزاده [illegible] نموده بجاسار [illegible] امیرزاده رستم که برادر او حاکم فارس گردانید و امرا العداد چون بشیراز
رسید غلبه و سید [illegible] رستم خراسانی را که خبر [illegible] آن منظور گذشته بود امیر قوتچی را و امیر زید و مبارک شاه
و محمد شیخ داروغه شیخ زاده و فرزند را مقید گردانیده و نشان حکومت شیراز را بعهده امیرزاده رستم بنوعی که
ارسال داشت و در رسیدن آن مثال بمیرزا رستم رسید شاهزاده عنان توجه بصوب فارس انعطاف داد و امیر
سونجک بجانب قراباغ روان شده باردوی همایون پیوست و سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلای
امیرزاده رستم را بر مملکت و بعضی دیگر از حدود عراق شنید اضطرابی عظیم بروی راه یافت و دروازهای بغداد را
بسته و مضبوط گردانیده و مقارن آن حال از امارت قوت دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت
روی نمود و شرحش آنکه صاحب قران گیتی گشا حکومت خوزستان را بشروان نامی ارزانی داشت و او از متمولان آن
ولایت مال بی‌نهایت حاصل نموده و دو هزار سوار آراسته به بغداد شتافت و از سلطان احمد رخصت در حمایت یافت
و در خفیه با امرا و ارکان دولت سلطان طرح محبت و اتحاد انداخته هر یک را مبلغی گران مقدار و ده هزار دینار یا صد هزار
دینار بغدادی که مخطوط ساخته و از انتقام تقدیرات الهی مفصل آن وجوه از دست نویسنده شروان بیرون رفته
یکی از نوکران سلطان احمد [illegible] بهاء و نام آن کاغذ را باز یافت و پیش سلطان احمد برد و ملاحظه آن نوشته نموده
همچنین که سلطان احمد برد و ملاحظه آن نوشته بود فی الحال بدست خود گردن زد و در آن وقت شروان را بعضی از
امرا مثل قطب الدین حیدر و منصور [illegible] فرستاده بود و باده کار [illegible] از زد و امر ارسال [illegible] کیفیت
واقعه انعام فرموده و اما شروان از ابقا آورده و بر سر شط طایف الجبل فرستادند تا گاه در یک هفته قریب دو
هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بکشت و در حیله انداخت و ابواب عصر بر روی خود بست بمجلس [illegible]
ماند بغداد و با و رجحان آتش حاسدان که هر روز سر بخانه می‌آوردند و بچه کان می‌بردند و باز می‌کشتند و چون سلطان
احمد را اوقات تیره چند روز [illegible] بغرا [illegible] را فرمود تا هفت بارگیر از طویله خاص زین کرده
بجانب حله بردند و نیم شبی کشتی از آب بگذشت و با آن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت
و صبح آن روز چون بر این حال اطلاع یافت و مردم مطبخیان آتش بخانه درگاهی بردند و خانگیان آن [illegible] و دعوت
[illegible] نمودند و چون سلطان احمد بقرا یوسف پیوست او را بجانب بغداد تطمیع کرده و مرافقت [illegible]
دار السلام شتافتند بعد از نزول سلطان احمد از تاریخ آن بلده میتان شده آن سفر از [illegible] اقدم و مسلم

و در میان تا زمین تبراو قرا یوسف داد که او زوی راضی شده و در اواخر سنه اثنی و ثمانمایه سلطان احمد و قرا یوسف رسیده که
ساحب قران گردون اساس [illegible] شنیدند که لشکر ظفر اثر بجد و شام در آیند مفر [illegible]
مسدود کرده و بعداد را بفرح نامی سپرده براه حلب بولایت روم گریختند بعد از وصول ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمان
فرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را مشمول نظر شفقت و احسان گردانید و حسب الشان خرج موجب لوازم
تعین نموده باصناف الطاف بتقدیم رسانید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان از قراباغ اران بجانب گرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم جولان گل و سمن در انجمن چمن در رسید فرمان
فرمود و با امرای ملک آرای مشورت فرموده خاطر اقبال مآثر بر عزم جهاد گرجستان و تخریب ولایت گرجیان قرار
قرار داده و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده لشکر بجانب گرجستان روان کرد و گرگین که از سر کشان گرجستان بود
سپاه چون زیر خاک [illegible] برگردانید و آنگاه صاحب قران بجانب [illegible] که گرجی [illegible]
بیک خوف جان التجا بستان دولت آشیان نموده [illegible] قرین در آن ولایت [illegible] و گرگین
و قومی جمعیت اعدا راسوخته حصار [illegible] ساختند و جمعی کثیر از مشرکان برانداختند و [illegible]
چون گرگین حصار [illegible] روی آن قلعه را قلعه‌ها بستند ابواب [illegible] خود بسته
امیر تیمور گورکان عنان بجانب طرف انعطاف داد و چون گرگین بر توجه حشمت آیین وقوف یافت [illegible]
[illegible] و بسیاری را از اتباع و نوکرانش بقتل رسانیدند
و گرگین جانی بیرون برده [illegible] عالم پناه فرستاده و از تقصیرات سابقه لازمه اعتذار و استغفار بجای
آورده قبول نمود که من بعد بر جاده خدمت کاری و طاعت گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشد و مراسم خراج
مذاور بلوازم مرتبه خدمت همایون بجانب ولایت ابرای کرجی اتفاق [illegible] و آن حدود نیز [illegible] حکم
گرفته عنان مراجعت بصوب ملک انعطاف داده در منزل [illegible] حکام فرنگ ملازمت آن [illegible] رسیده
فرستاده گان حضور اظهار اخلاص و دولت خواهی نموده باصناف عواطف مراحم امیدوار شدند و در خلال این احوال
ایلدرم بایزید [illegible] شوکت و مکنت [illegible] بود [illegible] راه داده و [illegible]
[illegible] وسعت داده پیغام داد که [illegible] ارسال می‌داشت و الا
[illegible] سپاه جرار [illegible] روانه خواهیم ساخت [illegible] بازگذارند و [illegible] صورت
حال را [illegible] کرد که چون [illegible] صاحب قران منصور [illegible] خاطر عالی [illegible]

[illegible] ایلدرم بایزید بصحبت [illegible] سال بود و اکنون مناسب [illegible]
که در این مقام شمه‌ای از مساوی احوال بنی عثمان تا زمان رسیدن سلطنت روم با یلدرم بایزید در حیز بیان آید آنگاه خامه
[illegible] حضرت صاحب قرانی زبان بگشاید و من الله الاعانت و التائید

گفتار در بیان مملکت سلطنت روم به بنی عثمان بن داود و ذکر مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب ایلدرم بایزید بدرجه فرمان صعود نمود

از مسافران بلاد روم و مستوطنان احوال آن مرز و بوم راقم این سطور چنان معلوم نمود که در زمان سلطان علاء الدین
کیقباد که از آخرین سلاطین سلجوقیه است داود نامی از ترکان دشت قبچاق با ده هزار خانه از توابع و لواحق خویش از آنجا
از وطن مألوف جدا شده براه کفه متوجه ولایات روم گشت و بعد از وصول بمقصد موضع مناسب اختیار
کرده رحل اقامت انداخت و چون دو سال او فات فرخنده فال بفراغ بال گذرانید روزی سلطان کیقباد را برنوحی
منزل او افتاد و جمعی کثیر بنظر ش در آمده زبان بسوال کیفیت احوال بگشود و داود که بطلاقت لسان و کیاست
فراوان سر آمد امثال و اقران بود پیش دوید و مضمون این مقال ترنم نمود که از رفتار سر وقت کشتگان غم است
هزار جان گرامی فدای هر قدمت و بعد از ادای وظایف دعا و ثنا عرض کرد که ما بندگان در دشت [illegible]
سرافرازی و آوازها بکرت و خوب پردازی اسپان [illegible] شنیده متوجه گشته در این ولایت آمده ایم و در
ظلال مرحمت [illegible] سلطنت آشیان از آب [illegible] حوادث آسوده ایم امید آنکه [illegible] از این مقدم
همایون خسرو کامران غیرت افزای روضه رضوان گردد تا شرایط اخلاص و عبودیت بوجهی که مستلزم صدق نیت
و صفای طویت تواند بود بظهور رسد کیقباد را از استماع این سخنان [illegible] گفتار پسندیده داود مستحسن بوده
نزول اجلال فرموده داود باتفاق کلان تران قوم در حسن [illegible] ساوری و پیشکش لوازم اهتمام بجای آورد
اسپان تازی نژاد و [illegible] و [illegible] چند قطار [illegible] نقود [illegible]
حاضر گردانید [illegible] که آثار اقبال و نجابت از جبین حالش لایح بوده و در میدان دلیری و [illegible]
گوی مسابقت از شجاعان [illegible] می‌ربود منظر کیمیا اثر سلطانی رسانید و داخل غلامان پیشکش ساخت و کیقباد
چون چشم بر روی عثمان بگشاد [illegible] که عنقریب کوکب طالعش [illegible] دولت صعود خواهد نمود
[illegible] آن قوم پیشکش کرده بود [illegible] فرمود که داود [illegible] او در حدود [illegible]
در طرف کفار فرنگ رحل اقامت انداز [illegible] عمارت و زراعت [illegible] ناحیه را معمور و آبادان سازند و داود
حسب الفرموده [illegible] عثمان [illegible] که سلطان [illegible] عنایت فرموده بر جمعی از جوانان که در آن قبیله بودند

قسمت نمود و براق رنگ بهم رسانیده و چند نوبت ولایات را تاخت کرده و لوازم نهب و قتل بجای آورده و سرداران فرنگ از بی معنی
جنگ آمده فامهدی بنزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان گشادند که عداوت ما بر عثمان [illegible] و خلاف عهد و
پیمان پیش گرفته بی توقف تنبیه او [illegible] لشکر بر این حدود فرستند و چون دران زمان میان سلطان و فرنگیان قواعد
مصالحه استحکام داشت و جنگ اهل فرنگ مصلحت اهل اسلام نبود در غضب شد و ایلچی را [illegible] عثمان روان فرمود و [illegible]
محلی که عثمان در شکار بود در خانه او نزول فرمود و او از مستمعان سخنانی که در باب [illegible] عثمان اصدار یافته بود
دانست که [illegible] صاحب تاج بر سر [illegible] متغیر شده بنابران کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه را استعلام داد و اعلام کرد که
[illegible] که من این مهم را اصلاح نمایم آمدن او بجانب صلاح نیست و چون این خبر بعثمان رسید [illegible] اندیشه کرد [illegible] که از
من صدور یافته بحیثیت [illegible] اهل اسلام و حمایت ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام بود و ظاهر است که این معنی
وقوع غضب موجب پادشاه دین پرور نشود لاجرم مناسب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بی واسطه سخنی که [illegible]
عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانید ولی توقف سلطان بجانب منزل انعطاف داد و بعد از وصول ایلچی دیگری
از کیقباد بدینجا رسید و فرمانی دیگر رسانید مضمون آنکه عثمان بدستور سابق که گفته بودیم [illegible] فرزندی باید که بعنایت
عنایات پادشاهی مفتخر و مباهی بوده بدرگاه عالم پناه آید تا وفور الطاف و اشفاق ما را بعین الیقین مشاهده نماید
و سبب ارسال این نشان آن بود که چون [illegible] سلطان که صحیفه [illegible] و شریعت پرور بود بر کیفیت [illegible]
صاحب قران تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع بعرض رسانید که تعرض شخصی که در دیار کفار این مقدار آثار اقتدار
ظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان به تجدید مشمول نظر عنایت و مرحمت شود
تا قبول او بدرگاه حضرت [illegible] افتاده [illegible] اهل شوکت [illegible] سلاطین [illegible]
ثانی بعثمان رسید فوری [illegible] متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد از وصول بمصنفات الطاف اختصاص
یافته کیقباد [illegible] و رسالت [illegible] شدند و [illegible] جهت فرمود که [illegible] آید
و آنچه خواهد بردارد و عثمان [illegible] توتنکی و شامیانه و شمشیری بقبضه [illegible] آورده دیگر نفایس
نقود و جواهر نامعدود و التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقباد افتاده گفت که این [illegible] سلطنت دارد
زیرا که آنچه از خزانه [illegible] گشته از اسباب پادشاهی است و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیا نفیسه دلالت بر علو همت
او میکند الحاصل دران وقت صاحب آن رومیان [illegible] هزار کس بود عنایت نمود عثمان [illegible]
و متوجه [illegible] مراجعت نمود و کمر جهاد در میان بست و در [illegible] کفار فرنگ اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج

بر روی روزگار ایشان بگشاد و حصار [illegible] با چند قلعه دیگر معتبر مفتوح ساخته لشکر [illegible] حاکم آن بلده
متحصن شده عثمان آغاز محاصره کرد و دران اثنا کیقباد رخت بقا بباد فنا داد و چون از وی [illegible] فرزندی نماند
تمامی امرا و ارکان دولت باردوی عثمان شتافته سر بخط [illegible] و [illegible] احکام او گردن انقیاد نهاده
بر سلطنتش اتفاق کردند مقارن آنحال بمرض موت گرفتار شده [illegible] از کار و کار [illegible] از دست رفت و خاطر بر حلول
واقعه ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت را طلب نموده وصیت فرمود و بعد از وی پسرش اورخان که پسر
دختر کیقباد بود پادشاه گردانیدند و رسوم قوانین سلطنت و قواعد مملکت مقرر نمود که تا غایت سلاطین ایام
آن قوانین مستدام بوده اند و آنرا قوانین عثمانی نام نهاده [illegible] مبالغه نموده در تصنیف و تفتیش
[illegible] آن مملکت [illegible] اهل اسلام منتظم گردانید [illegible] مقبول [illegible] و بعد از ان
[illegible] عثمان از جهان گذران رحلت نمود و اورخان قایم مقام گشته در امر محاصره [illegible] لوازم اهتمام بجای
آورد و چون بفتح و ظفر فایز گشت کلیسایی را که معبد فرنگیان بود اهل اسلام آنرا مساجد ساخته بودند عثمان را در آن
موضع دفن کردند و خطبه و سکه را اورخان باسم و لقب خود مزین گردانیده در فتح سایر بلدان فرنگ مراسم اهتمام
بجای آورد و او را بضرب شمشیر تسخیر نموده مدت سی و هشت سال بر سریر سلطنت و اقبال اوقات
گذرانید و چون مدت طبیعت او [illegible] بشهور سنه ۷۶۱ [illegible] از مشیت امور مملکت [illegible] کوتاه ساخت ولدش سلطان
مراد بر مسند ایالت [illegible] و در زمان [illegible] اهل اسلام [illegible] و بعد از آنکه
سی و هفت سال پادشاهی کرده درگذشت [illegible] قیصر سعید ایلدرم بایزید در سنه ۷۹۱ [illegible] جهانبانی بر [illegible]
و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد درگذشته چندین نوبت [illegible] و مقاتله کفار پرداخته [illegible]
نقل است که چون قیصر ایلدرم بایزید [illegible] سلطنت مملکت و معموری سپاه و [illegible] و کثرت خیل و حشم [illegible] و عدم
مغرور شده [illegible] کیفیت طغیان او [illegible] والی [illegible] نزد صاحب قران [illegible]
[illegible] لوازم [illegible] خاطر عالی [illegible] قرار یافت که فرمان [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] مکتوب [illegible]
[illegible] مضمون آن نوشته [illegible] شاهنشاهی [illegible]
[illegible] سلاطین ایران و توران [illegible]
[illegible] درگاه عالم پناه [illegible] روشن است [illegible]

تو تیره گان کشتی منتهی میشود و بس انسب آنست که در سفینهٔ عافیت و عاقبت نشسته باد بان جسارت در زورق
بر شعاری نا با ساحل فراغت رسید و از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون در این مدت ایلچی میرفت
که تا بیافت و هن جهاد که احتیاط دست به ابواب غزا و جنگ بر روی روزگار کفار فرنگ میگشائی تا غایت سلطان توجه
آن صوب مصروف گشت بجا حفظ آنکه مبادا مقتضای ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و ظاهر شده از ممر عساکر فیروزی
مآثر گرد ملال بر چهرهٔ احوال اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از شیوهٔ ستودهٔ آبا و اجداد خویش تجاوز جایز نداری و ترک
استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری والسلام چون این مکتوب مصحوب جمعی
از مردم هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید و چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک گردید و سخنان درشت آمیز و کلمات
خشونت انگیز بر زبان راند و گفت که مدتهاست که مرا داعیهٔ مقابله و محاربهٔ امیر تیمور در سودا بود که مقابله او در خاطر است
اکنون ابد دولت روز افزون برآنم که دایم سر هد خویش گر او پیش نیاید من خسته پیش دوم نوبه تبریز یا تبریز پیش
زنم بر یک چیر ترکش نخیز و چون ایلچیان باز گشته این پیغام بصاحب قران گردون غلام باز نمودند آشفته بسیاق قیامت
اساس عازم سیواس شد و چون حدود اونیک مضرب سرادقات عز و جلال گشت امیر الله داد که بر رفع میرزاده محمد سلطان
رفته بود با شاهزاده دام معدلته بار دوم رسانید و امرا عظام در رسیدن بر غو شده میرزا محمد را چوب یاساق زدند و
یک دست بستند و شیخ زاده فرید مبارک خواجه که از جمله آموزان شاهزاده بود بسیاست رسانیدند و رایت نصرت آیت
از انجا نهضت نموده و در راه امیر طبسی بن با جمعی کثیر از مردان صف شکن بر روی همایون پیوست و در اوایل محرم
سنه ثلث و ثمانمایه صاحب قران کامگار ایلغار فرموده سوی شهر سیواس روی آورد و بعد از وصول سپاه ظفر پناه
در اطراف و جوانب آن قلعه منجنیق اراده برافروختند و در برد و از اطراف محلو رسانید بسیاری خلق و جمعی
قوامی سیواس سنگ کاه و سیواس که بنا کردهٔ علاءالدین کیقباد سلجوقیست بارویی بود جانب مضبوط و از اساس تا
کنگره سنگهای مضبوط تراشیده مربوط بوده و جهت کز ارتفاع داشت و در سه جانب خندق عمیق و وسیع پر آب بود و در
طرف غربی آن که معسکر همایون بود نقب زدن تیسیری پذیرفت و از سه جانب دیگر نقب پیش بردند و مصطفی
امرای قیصر با چهار هزار سوار مستعد در آن بلده اقامت داشت و او لیغا نمود محاربه پیوسته مستعد بود و هشت
هیجده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و بارهٔ سیواس از زخم سنگ منجنیق اختلال پذیرفت و نقبچیان یک دیوار قلعه را
مجوف ساخته بر سر چوب گرفته بودند و حیرت بلاغ در دماغ مصطفی بالا رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمده سادات و علما
و ارباب علوم خائف با بیم بدرگاه گیتی پناه شتافته اظهار انقیاد نمودند حضرت صاحب قران فرمان داد که امرا و تواچیان

از مسلمانان امان قناعت نمایند و نصاری بی دینان را نهب و تاراج فرمایند و از نوکران ایلدرم بایزید چهار کس که
جنگ و آلات جنگ برده بودند در زمرهٔ ازانها زره کرد و ایمان نوشتند و در چاهها افکنده خاک بر سر ایشان ریختند
و حصار سیواس با زمین هموار ساختند و فرمان بران موجب بتقدیم رسانیده از چنین غائله فراغت یافتند و بعد ازان
صاحب قران واقع عطیه ولایت ابلستان و ملطیه را تاخته و قلاع آن حدود را مفتوح ساخته ظفر برین اجازت
مراجعت بجانب آذربیجان ارزانی داشت و زمام ایالت ولایت ملطیه و توابع و مضافات را در قبضهٔ اقتدار
امیر قرا عثمان ترکمان نهاد و رایت مراجعت برافراخت ذکر سبب توجه صاحب قران سپهر احتشام بجانب
ممالک میان فتح قلعه ملطیه و عنتاب و بهنی و انجام سپاه بهرام انتقام بعد از تسخیر دیار روم و سیواس
و تعیین و سیاسی امیر تیمور گورکان شیخ ساوه را که بطلوب و بموجب انصاف داشت برسالت نزد سلطان
مصر و شام بر فوق فرستاد و سخنان سنجیده و کلمات پسندیده پیغام داد و ملک فوق خلاف پادشاهی
که با یکی گشته مخالفت شیخ و رفیقان او را بمرتبهٔ شهادت رسانید و در آن آوان که صاحب قران گیتی ستان
در دشت قبچاق بمقابله و مقاتله توقتمش خان مشغول می بود میان قرا یوسف ترکمان و کوتوال قلعه اونیک
محاربه اتفاق افتاده بکجا قرا یوسف معتمد را بمصر فرستاده بر فوق اطمش را محبوس کرده
این معنی را جهت سابق گردانیده و در آن ایام که ملطیه و ابلستان در زیر تسخیر ملازمان آستان دولت ایلچیان
ایلچیان سخن ان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش بر وفق فرمان فرمای مصر و شام گشته بود ارسال داشت و از
وعده و وعید سخن رانده و اطمش را طلبیده و فرج بر نهج اطوار پدر عمل نموده ایلچیان را محبوس و مقید ساخت و چون این خبر
بسمع صاحب قران والا گهر رسید بغایت غضبناک گردید و فتح ممالک شام را از حساب عزیمت اولی دانسته عنان
گردون غلام بصوب ولایت شام انعطاف داده و تخت عطا بر حصنی رسید و مقبل نامی که از قبل فرج کوتوال
آن حصار بود بحصانت قلعه مغرور گشته در مقام مقابله و مقاتله سپاه ظفر انجام ثبات قدمی ورزیده و از جانبها
دست باز انداختن تیر و سنگ آورده نقبچیان زیر جنگ بانگ خانی برج قلعه را مانند خانهٔ زنبور مجوف ساختند
و بر ستونها گرفتند و در روز یکشنبه صفر سنه ثلث و ثمانمایه آتش بر آن ستونها زدند و برجها بنیاد دولت
افتادن آغاز کرد و سیلاب هراس در ساکنان حصار اندرس داده و سادات و قضات و علما
بیرون آمده روی بدرگاه عالم پناه شتافته آنچه توانستند و مناسب دانسته پیشکش کردند و شاهرخ میرزا بزبان شفاعت
مقبل را رخصت نموده پادشاه بزرگ جرم او عفو کرده آن اعلام کم بها کشیده و از بستی عنان بگردانید

عطف معطوف گردانید و چون دران بلده خبر از هیبت کسی بنود بی ارتکاب جنگ و حرب فتح شهر میسر شد و رعایا راه
اطاعت پرورش گرفته کلاههای امانی در چمن کامرانی شکفت ذکر فتح شهر و قلعه حلب بحضرت تیغ سپاه ظفر طلب و دران ایام
صاحبقران کامیاب بجهت … و عتاب منزل گزید و بیمی و خوفی عظیم بر ضمیر تمورتاش از سلطان مصر بحکومت آن
حلب قیام می نمود و استیلا یافت و نامه مبنی از استعانت و مبنی بر استغاثت نزد ملک فرج ارسال نمود و نزد حکام
باطراف دیار شام فرستاد که جنود آن حدود بحلب روند و در مساعدت و معاضدت تمورتاش از خود هیچ تقصیر ممکن ننمایند
موجب فرمان سلطان شدون که ملک الامرا دمشق بود … و تمام … در حلب … و برین قیاس … از حماه
از حمص و از کرک … رسیدند گردان یک یک … و دران بلده آن مقدار سپاه جرار جمع گشت که در ازمنه
سابقه مثل آن جمعیتی وقوف یافته بود انگاه تمورتاش که از عقل و خرد بهره تمام داشت با شدون و امرا …
شام فرمود شورت در میان انداخته گفت … این لشکر با بود و داوری … همانند با او داوری … که بلند افرازی
آسمان صولتی است … قبابت شکوه و قوی دولتی است … نمانده بر ملوک عجم … قوی تر بوده از فریدون و جم
و چنانچه بتحقیق انجامید که در اندک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت
قبچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا تمام خود را … این ممالک رسانیده … همان به که با او مدارا کنیم
… انکار کنیم … و سادات و علما و مشایخ که در نظر عالی او رتبه و وقعی تمام دارند بشفاعت بیرون فرستیم و … تحف و هدایا
مناسب ارسال فرمائیم … این حیله شاید که این بار … بجوابی دیگر … در زیر … و جاری … سلامت …
در حمایت … جمعی که از کیاست … بعضی … ایشان پیش تمورتاش … شمردند و بعضی از جهال رجال
مثل شدون و دیگر … جسارت … از قول آن سخن اعتراض نموده بر زبان آوردند که … خیل تمور را آسمان …
… بوده … ماندند … لشکر … و … کار … رعب و هراس که خاطر راه
نیابد … قوی دل … خاطر بر مقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنید بسیار همه بران قرار یافت
که پیش استظهار و استعداد … حصار … تا توانند زمام اختیار را از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار
امرا … نمودند کار … دران محل … از جانب صاحب قران عالی جناب … آهسته آهسته … طی
نموده و چون … سلطان … عثمان … که بجهات … شنبه روز نهم … راه میرفت و هرگاه
نزول می آمد … می نمود که … گرد معسکر … خندق می کندند … پادشاه … اطلاع نداشتند آن قوم
… را علامت ضعف … پنداشتند … جسارت از شهر بیرون خرامیدند و لوای حرب و جدال

رفع

مرتفع گردانیدند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمایه … لوای کشورگشای پرتو وصول بر نواحی حلب انداخت
و پادشاه صاحب تایید … روز … کرده … سوار شد … بر افواج از اهل کینه حمله بر
بقیه سپاه پرداخت و ضبط برانغار را باهتمام میرزا شاهرخ و امیر سلیمان شاه و دیگر امرا ظفر پناه بازگذاشت
و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلندمکان و امرای عالیشان را بازداشت
و قول را از نور طلعت همایون زیب و زینت داده صفی از افیال جبال مثال که از مملکت دهلی آنجا …
بود در آهستگی … پیش صفوف لشکر فرستاد و از آنجا مبارزان حلب و دلاوران … جنگ
آمیخته و خاطر از بیم و خوف … از برابر صاحب قران والا گهر صف آرایی کرده روی جلادت و تهور
بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند … دو لشکر بمیعادگاه آمدند … چون رخش کینه خواه آمدند … زهره
… انداختند … هر یک … در دست … گشت از قبل برانغار امیرزاده … و از قبل جوانغار
امیرزاده سلطان حسین … و … شامیان تاختند و زخمهای بسیاری از ایشان … مستاصل ساختند
و دلاوران قول بسان سیل از فراز کوه و پیلان صاحب شکوه روان شدند و تمورتاش حمله کرده … پایداری
از جیش … و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خون ریز هزیمت یافت و اعلام اهل شام … شدند و تمورتاش
… از راه دروازه … بطرف شهر گریختند … طایفه دیگر … روی بدمشق نهاده … و فوجی از
بهادران لشکر فیروزی اثر ایشان را تعاقب نموده همه را از پای درآوردند مگر … که جان … بیرون برد
و … بدمشق رسید … آن واقعه … رسانید و از … جماعتی که … گریخته بواسطه ازدحام که
دران راه واقع شد … بسرعت … نمایند … عنان …
تیغ … شام … رسیدند و حلبیان از خوف جان خود را در خندق می انداختند … آن مقدار ازیشان بر یکدیگر
افتاد که خندق پر شد … پیلان … در خون و خاک … زنجیر … و همان روز که یازدهم
شهر ربیع الاول بود حلب فتح شده … و تمورتاش بقلعه … و سپاه … روی … آن
حصار … آورده و نقب … آغاز کرده … در برج … شنیدند
و چون … رسید که صورت فتح و ظفر … جلوه گر آید … و تمورتاش … روی
… خویش … و سادات و علما و اشراف و اعیان … برگشته از حصار بیرون آمدند
و بساحت بارگاه فلک … بر زمین نهادند و مفاتیح …

بدست خواب ایوان اجل داده شده و تیمور بیش با هر کس از اهل برجهاش معین گشته غنیمت آن قلعه که بی نهایت بود
در میان ملازمان سده سنیه بنسبت تقسیم یافت و فرمان واجب الاذعان بسمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را
منهدم سازند و بالای برج بر زمین افکنند و صاحب قران سعادتمند ایس بوقا را روان دارد که از جمله امیران بود و [illegible]
ملک فرج فرستاده پیغام داد که شدون و تیمور تاش را از این جانب اسیر و دستگیر شده و فرج اشان را موقوف فرج فرستاده
المش بهست می باید که علی الصباح الحال او را باز فرستند تا ما نیز امیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحب قران
گیتی ستان الواق او را طلب [illegible] هستند و سید عز الدین هزار جریبی و شاهان سیستانی و موسی تو معبار المحافظت آن
حصار تعیین نموده بعد از پانزده روز که در حلب بوده بر عزیمت ولایت شام نهضت نمود و قلعه حمص و بعلبک تعلیم کرفته
سایه التفات بر مفارق متوطنان آن بلدان گسترد آنگاه قرین فتح و ظفر روی توجه بجانب دار الملک دمشق
شام آورد گفتار در بیان رفتن صاحب قران صف شکن بجانب دمشق و بسلوک ملوک فرج در طریق مکر و حیل و گریختن
سلطان مصر و شام بعد از توقف نیک فرجیل صاحب قران ظفر قرین چون از مهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاولی
عنان عزیمت بصوب دمشق تافت و حالا آنکه در آن زمان که ملک فرج موجب [illegible] شغبان سپاه بی پایان
و مستعد قواد آن بدمشق آمده بود و ضبط شهر و قلعه و مرمت برج و باره قیام و اقدام می نمود و چون والی دمشق از نصیب
سم [illegible] جان بیاسک سپرده بود پادشاه مصر شخصی از اهل شید را زرق را نامزد و حاصل قدامن برسم رسالت پیش آن ...
کشورگشا فرستاده هر یک خنجر زهرآلود در ساق موزه نهاده هنگام ادای پیغام عذری اندیشیده و چون جاسوسان آن
نصرت نشان پیوسته بآنکه چند نوبت صاحب قران بلند مرتبت ملاقات نمود مذار زهاب [illegible] که گاری ازیشان
خواسته بود مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم معتمدان بود ظاهر گشته خنجرهای زهرآلود از ساقهای
موزهای آن جاهلان بیرون آورد و کیفیت حال را با امیر تیمور گورکان عرض کرد آنحضرت بقتل شیخ زراق فرمان داد و چند
گوش و بینی بریده به دمشق فرستاد آنگاه در ظاهر شهر دامن الشیبه که بقیه سپاه شنیدار داردو منزل گزیده بلکه بکندن خندق
اشارت فرمود لشکرگاه را بکز و [illegible] استوار گردانیده و در آن روز میان قراولان مقابله و مقاتله دست داد و سپاه برقی
انتساب از جرعه جام خون آشام زندگانی جمعی از اهل شام را بشام هلاک سانیدند و فوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر ساختند
و فرمان فرمود که جون شدون و تیمور تاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود و چون میرو دش چند از معسکر نصرت
دار مغرب نمود میرزا سلطان حسین بخواهی جمعی از اهل فتنه و شین از اردوی همایون گریخته بشهر دمشق رفت و شامیان
مقدم او را بسبب خیلی شادمانی از مطلع آمال و امانی دانسته از لوازم تکریم و تعظیم دقیقه نامرعی نگذاشتند همان شب امیر تیمور

کورکان

کورکان ازین حرکت ناشایسته خبر یافت روز دیگر از قبه سیار در سبر آمده در صحرای وسیع که در اطراف کنعان بود نزول اجلال
فرمود و بعد از دو روز پادشاه پوران از نزد ملک فرج فرستاده پیغام داد که ملوکست و [illegible] مقاصد و مطالب خدام کامکار
واجابت و منوهی تمام دارد و سلاطین آنوس اصلی از کشیدن لشکر و لوازم ارتکاب خوف و خطر عنایت نموس
نام هست واگر نه نیم نان روزی تمام است بکرات قاصد فرستاده اطلمش را طلب داشتیم فایده بران مرتب نگشت
لاجرم دست جمعیت سپاه و قیامت غضب بدین جانب کشیده مهم از مدارا در گذشت اکنون مناسب کمال تمام آنست که
اطلمش را ارسال نمایند و خطبه و سکه باسم و القاب همایون جاری نمایند تا بساط نزاع و جدال مطوی گردد و مهید قواعد
مصالحه و بنا و مذنوح بعد از آن الاخرت و مال سوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام بتیغ خواهد شد و دست
قدرت ایزدی بر دستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون ما خواهد گشاد و چون بدمشق
در آمد ملک فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته با جمعی از وصول و اعیان بآستان اقبال آشیان باز
فرستاده و ارتکاب داد که ما از افعال سابقه نادم و پشیمان گشته ایم و تا پنج روز دیگر اطلمش را ملازمت میفرستیم التماس
آنکه صحایف زلات ما بارقام عفو و اغماض مرقوم شود تا من بعد الطریقه خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیم
امیر تیمور گورکان ایلچیان را تشریفات فاخره بخشیده و مواعید کرده خرم و خوشحال باز گردانید و چون رایات نصرت
شعار دو روز در آن منزل توقف نمود و علف بتمام رسید و از آنجا کوچ نموده بغربت آنکه فوطه را معسکر خود سازد
و ملک فرج و دمشقیان توجه موکب ظفرنشان را بصوب شرق مشاهده کردند پنداشتند که سپاه جغتای
از غایت ضعف و بددلی فرار می نماید بنابران فرصت غنیمت دانسته عسکر عظیم و لشکر مرآوا با حمیت دیم و بیم از شهر
بیرون ریختند و پس پشت سپاه در آمده بخیال فاسد و فکر اندیشه غلبه و استیلا دست باستعمال سیف و سنان
و تیر و کمان یازیدند امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار
نزدیک رسیده لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده دلاوران پیاسا مبنی بر انغار و جوانغار سپاه نصرت شعار
پرداخته روی بطرف اعدا نهاده و آن روز معاندان روی نمود که بهرام خون آشام بر قلعه ازرق فام از نهیب آن
برجوذ بلرزید و آفتاب منور از اختشام از بیم و عده واذ الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت در دکشته فرمود
نهان گشت از هیبت آن مصاف مروت چو سیمرغ در کوه قاف سر نیزه بر دلان سینه بوز شده چاک شمشیر دیر دوز
اجل آمده راستان بی گمان کمین کرده در گوشهای کمان بدزبرقنه خیاد مردم طل کشاده شده دستگاه اجل
آخر الامر تباشیر صبح فتح و نصرت از مطلع دولت صاحب قران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شاه کریم

برسبیل اعتبار نموده روز حیات بسیاری از ایشان بنهایت پذیرفت و در اثنا اکر و فر میرزا سلطان حسین که همیشه بو
دمشقیان از ما بجه علم او آراسته بوده برابر میرزا شاهرخ افتاد نوفو حبش از ملازمان موکب شاهرخیه بوده او را گرفته
نزد شاهرخ آورده و این خبر بعرض صاحب قران واکبر رسید فرمان همایون بقید وجه اطلاق یافت و بعد از
چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشت و او را چوب بساق زده بگذاشتند و اتفاقا که روز سه شنبه
سلخ جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندید با امرا و ارکان
دولت مشاورت کرده نیم شب بهای و رواوی هر طرف نهاد و وخان عزیمت [illegible] منعطف گردانید و امیر جاقو
ازوی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت و شاهزاده نزد صاحب قران مظفر لوا ارسال داشت
اشارت علیه نفاذ پیوست امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه [illegible] گرفتند تا دیگر کس بیرون نتواند رفت
و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بسیار ملازمان او را پیاده ساختند
تا بر خاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان گرفتند و باز گشتند و روز دیگر صاحب قران والا گهر با لشکر نصرت اثر
بدمشق رفت و قصر ابلق را که از جمله عمارات ملک ظاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در
عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا و روسا باستانه بقدم اطاعت
و فرمان برداری بدرگاه عالم پناه شتافتند و ملتمسات ایشان قبول کرده و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
و امیر الله داد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر رفته باستخلاص مال و ضبط [illegible] مشغول شدند
و روز جمعه در مسجد جامع خطبه باسم و نام القاب همایون مزین ساختند اما نواب کوتوال دمشق را مضبوط کرده بود
بجنگ و جدال [illegible] آن حصار استوار نهاد و [illegible] آثار دستور معهود قلعه در نقبچیان
دست بکار زدند [illegible] برج آن قلعه را مجوف ساخته و بر ستونها کرده آتش بران زدند و انقلاب
[illegible] بعضی از جدار حصار [illegible] انهدام کرد [illegible] مقاومت عاجز گشته [illegible] عجز و
اضطرار بیرون آمد و مقالید خزاین و ذخایر نزد صاحب قران [illegible] چون او از زمان حلول اجل طبیعی مقدر بود
از بن اطاعت فایده [illegible] روی نمود و فرمان [illegible] بیاسا رسید و چند بار آن حصار که غلامان [illegible]
بود در میان شاهزادگان و نوئینان قسمت [illegible] لشکریان و سایر متوطنان [illegible] را اسیر کرده و مولانا سلیمان
و مولانا جلال الدین [illegible] با بعضی از صلحا و [illegible] سمرقند کوچانیدند و منشیان بلاغت شعار و کتاب
براعت آثار فتحنامه [illegible] باطراف بلاد توران و ایران روان گردانیدند ذکر [illegible]

بیان [illegible] مراجعت نمودن [illegible] حضرت [illegible] در آن ایام که [illegible] دمشق [illegible] طلعت صاحب قران
عالی نژاد [illegible] بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که [illegible]
در آن زمان آل ابوسفیان و مروانیان با حضرت طاهره نبوی بتخصیص [illegible] مرتضوی علی المصطفی علیه الصلوة
افضلها عداوت می ورزیدند [illegible] از حرب و ضرب و قتل [illegible] واجب التعظیم [illegible]
و شامیان با ایشان در افعال [illegible] واقف بوده اند و خوارج را [illegible] مظاهرت می نموده اند
و عقل این معنی [illegible] مقرر [illegible] از جمله [illegible] و میامن [illegible]
ارشاد آنحضرت [illegible] رسیده [illegible] جانب [illegible]
ایشان [illegible] ستم [illegible] اولاد [illegible] روایت [illegible] حسین [illegible]
نزد ما بتحقیق [illegible] که آن صورت واقع بود [illegible] چنین خرابی [illegible]
[illegible] و روز چهارشنبه [illegible] شعبان سنه ثلث و ثمانمایه [illegible]
[illegible] و تمامی مرد و زن و خرد و بزرگ دمشق [illegible]
و زر و جواهر و اسب و شتر [illegible]
بجمل آن [illegible] مصری و روسی و قبرسی [illegible]
می انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین [illegible]
پنجشنبه دوم شعبان [illegible]
و سقف عمارت [illegible] بنی امیه [illegible]
[illegible] از سنگ ساخته شده بود [illegible] دمشق [illegible]
فرمان داد و روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل [illegible]
اشارت علیه بصدور پیوست که منشیان [illegible] سلطنت آشیان [illegible] امیرزاده محمد سلطان که [illegible] بود
نشانی نویسند مضمون آنکه [illegible]
مملکت هلاکوخان نامزد اوست [illegible]
[illegible] شاهزادگان و امرا [illegible]
و در ظاهر [illegible] مخالفت [illegible] لشکر [illegible] آن [illegible] گرفتند

و متوطنان را اسیر کرده و خان و مان ایشان را بکار و ب منهب و تاراج رفتند و بعد از آنکه ماهچه اعلام نصرت اعلام از
آب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعه رحبه انداخت حاکم آنجا با پیشکش خسروانه پیش آمده مخصوص بمزید عنایت
پادشاهانه شد و چون حکومت آن خلق بروی کرفتند و ضرری برعایا رسید آنگاه صاحب قران کامکار نشاط شکار
فرموده و امرا و لشکریان پنج روزه راه جرکه انداختند و در جرکه [illegible] که بمحل رسیده و از اصناف حیوان چندان
حیوانات جمع آمده که هر کس از هر نوع که جانور خواست بدست کرفته شب شنبه [illegible] و از آنجا موکب همایون بر وجه [illegible]
هوای فضای آن بلده از پرتو انوار ماهچه لوای نصرت [illegible] و چون [illegible] حاکم [illegible] بن سلطان عیسی
در سوسنام صاحب قران کرده و غلام مبادرت ننموده و هیچ یک از برادران و فرزندان نفرستاد و امیر تیمور
کورکان کرت دیگر [illegible] عنان عالی نهمت ساختند اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از
وصول بیرون عمارت شهر سوخته و خراب ساختند امیرزاده [illegible] بمحاصره آن شهر [illegible] و [illegible] بنصب [illegible]
خراب ساخته و اهالی آن موضع [illegible] قلعه [illegible] و عنایت خسروانه شامل حال ایشان کردید و در خلال این احوال قلعه النجف
بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشه مخالفت اهالی آن حصار باز رست بیان این سخن آنکه حصار النجف
محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و آذربایجان و فارس است و کرفتن آن [illegible] آن اصلا میسر [illegible]
آنگاه صاحب قران کامکار مدت دو سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصره آن قلعه فرستاد تا قوت ساکنان
نهایت پذیرفته فتح میسر کرد و امرا بنوبت در تضییق محصوران میکوشیدند و در آن ایام که موکب سپهر اساس
متوجه سیواس بود از امرای میرزا میرانشاه شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت میرزا شاهرخ امیر فیروزشاه در
ظاهر آن حصار نشسته آن مهم پرداختند تا کاه حال محصوران بجائی رسید که جرم کهنه و پوست حیوانات می جوشانیدند
و سد رمق می ساختند آخر الامر [illegible] یافتند تا بر آن معدودی که در آن قلعه مانده بودند بالجا اضطرار با پای امان
و امرا کوتوال الحق سید محمد [illegible] کرده بدرکاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحب قران
[illegible] تخریب آن قلعه حکم فرمود و کوتوال آن قلعه را [illegible] رجوع فرمود ذکر فتح دارالسلام [illegible] صاحبقران
ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان و میرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و امیر جاکو
و طغا بوغا [illegible] با جمعی کثیر از امرا و [illegible] توجه بغداد آورند و در آنجا
بموجب فرموده عمل نموده و در طرف [illegible] دارالسلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند و فرج نامی از قوم جلایر که متصدی
حکومت آن مملکت بود جمعی کثیر از اطراف [illegible] حرب فراهم آورده در مقام منع و دفع سپاه نصرت شعار

ثبات قدم نموده دروازه‌ها بسته [illegible] باین معذرت برکشاد که سلطان احمد با من قرار داده که امیر تیمور کورکان
بنفس خویش به اینجا آید تسلیم نمایم والا ابواب دارالسلام بروی [illegible] کشاده [illegible]
[illegible] پایه سریر اعلی کرده [illegible] روی کیهان [illegible] رسید و آنچه از فرج شنیده بود معروض کردانید
لاجرم پادشاه [illegible] عزم نهضت جزم کرده فرمود [illegible] یک هفته تمام اردوی فلک
احتشام [illegible] دارالسلام [illegible] مقابل [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] حرارت آب [illegible] موکب همایون اطراف
[illegible] آغاز جنگ کرده [illegible]
آتش محاربه و جدال [illegible] خواجه عماد الدین مسعود سمنانی
[illegible] از جانب
[illegible]
و چون [illegible] معلوم بود که امیر تیمور کورکان [illegible] بغداد رسیده [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] قاصد [illegible] درگاه عالم پناه [illegible]
نوازش یافت [illegible]
در مقام مقابله [illegible] ثبات قدم [illegible]
و مردم [illegible]
[illegible] در حرارت [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
و نزد [illegible] شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] امرا [illegible] افغان [illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible] اخلاص و نجات مسدود
[illegible]

از نهاد خلایق برآمد و بسیاری از آباد و ماهیان خاکسار را از بیم شعلهٔ آتش بر انداختند و از خوف اژدهای سنان جان ستان
کوفت و برج اطوار آن مکان حیله ساختند و فوج فوج در آن باختر بادهٔ خود در کشتی نشسته بالای آب گریزان شده و سپاه نصرت
پناه بکنار آب رفته چون بکمان آتش بار دمار از روزگار ایشان بر آوردند تا از روی اضطرار خود را در دجله افکنده شعلهٔ
حیات ایشان انطفا پذیرفت و بسیاری از افراد جناد در وقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند فرمان قضا نفاذ بقتل عام
مردم شهر نفاذ یافته و بر تیغ جهان مطاع نفاذ یافت که هر نفر از غلامان سری بیاورد و سپاه کینه ور حسب فرمان
صاحب قران عالی جاه بنهاده کمر اجتهاد بدست اتقیا در میان بستند و مضمون ﴿از دوست یک اشارت و زما بسر دویدن﴾
عمل نموده و پای اهتمام در طلب سر نهادند و اهل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک تیغ می‌زدند و در نایرهٔ غضب دود از
وضیع و شریف تفاوت نسوخت ﴿بسوخت آتش عشق تو جملهٔ تر و خشک﴾ ﴿چنین بود چو در افتد برق در آتش﴾ از سادات و
صلحا و علما هر کس که توانست خود را بدرگاه عالم پناه رسانید سالم می‌ماند و عاطفت پادشاهانه آنجماعت را کوچ و علوفه
عنایت کرده بامنی رسانید و چون کار ساکنان دارالسلام تمام از هم بگذشت عمارت مساکن منهدم با خاک راه
یکسان گشت مگر مساجد و مدارس و خوانق که از حکم مستثنی بوده و کسی در تخریب و انهدام آن سعی ننمود مضمون همانا بوقوع
و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة در شأن بغداد بظهور و وضوح انجامید و باد بی‌نیازی بران دیار وزیده بمقتضای
فحوای و یهلک الحرث و النسل بظهور رسانید ذکر مراجعت امیر تیمور کورکان از بغداد و نهضت بر عزیمت از [illegible]
و در توابیان چون آب دجله از خون کشتگان بسان سرشک عزادگان رنگ ارغوان گرفت و هوای بغداد
از جیفهٔ مردگان مانند نکهت انفاس خستگان نسبت تغیر پذیرفت امیر تیمور کورکان در اوایل ذی الحجهٔ مذکوره رایت
نهضت بجانب تبریز برافروخت و در اثنای طریق بحسم مادهٔ فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده بسی نفر
از ایشان را بر درختان خطوط مضبوط ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در پیلاق مشهد نزول اجلال
نموده و در آن مقام سادات و علمای کرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات
حاصل نمودند و صاحب قران دوست نواز نسبت بآن فرقه واجب التعظیم لوازم اعزاز و تکریم بتقدیم رسانیده
هر روز در پای سریر سلطنت مصیر مجلس عظیم منعقد میگشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش
دلایل یقینی میگذشت و از آنجا ماهچهٔ رایت گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان انداخته کوشک غازانی از نزول
صاحب قرانی فزای بروج آسمانی گشت و چون چند در آن مقام بعیش و نشاط اوقات بگذرانید رایت اسلام
سوی تبریز رفته در دولتخانه فرود آمده و در آن اوان خواجه شرف الدین علی سمنانی و خواجه سیف الدین تولی

از سبزوار بدرگاه ملک اقتدار رسیده بود و چون عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود این پسر او
خواجه بمنصب وزارت مشرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است زبان بهتان
بر ابر جلال الاسلام و دیگر وزرا دراز کردند و جلال الاسلام و خواجه مسعود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی
در قید حبس افتادند و مبلغ کلی بر هر یکی تحمیل شد و محصلان جلال الاسلام را بعد از تعذیب و شکنجه نمودند
که بی‌تحمل شده کاردی بر خود زد اما چون کاری نبود جراحان آن زخم را دوختند تا التیام پذیرفت و امیر تیمور
کورکان فرمود که او سردار لشکر تازیک بوده و دیگر در محل دخل نباید و مهم خواجه محمود شهاب بعد از قید و حبس
بتسلیم نمود بر دولت سرا سبب قرار گرفت و خواجه اسماعیل خوافی دفتر نام و ناموس را بآب زلال شست و
شوی داد و هر روز بدولتخانه می‌نشست و بد و نیره چیزی از مردم می‌طلبید و آنچه از دوست و دشمن میگرفت
از وجه محصلان فاضل می‌آمد در آن اثنا صاحب قران از تبریز عازم نخجوان شده در منزل قرانوبه خواجه اسمعیل
کشته گشت ذکر نهضت رایات نصرت آیات از نخجوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد
ببغداد و فرار نمودن ولی بر سر دوباغ امیر تیمور کورکان بعد از آنکه یکماه در حدود نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید
و از جانب گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه رسیده عزم قشلاق قراباغ نموده
از گنجه بر موج نهضت نموده و در ربیع الآخر لوای کشورگشای سایهٔ وصول بدان دیار انداخت
قبا بارگاه ملک اقتدار و شاهزادگان کامکار ربع فلک را انداخته شد و در آن اثنا خبر آمد که امیرزاده
محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد مغولستان برافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان
اقبال آشیان بوده چون بنیشابور رسید جناب امارت مآبی و دعوت حیات بمتقاضی اجل سپرده و نعش او
حضرت آمین او را تجهیز و تکفین کرده روی بمقصد آورده‌اند و حالا از اردبیل گذشته است و در قباد منزل گزیده
صاحب قران حمیده صفات از فوت حاجی سیف الدین متأسف و از وصول محمد سلطان شادمان گشته شاهزادگان
و نوئینان را باستقبال آن برج دولت و اقبال مأمور گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار
آب آق توبین شرف ملاقات دست داد و از جانبین طریق تعظیم رعایت و پیشکش بتقدیم رسید و باتفاق عازم سریر سلطنت
مصیر شده چون میرزا سلطان بدیدار جد بزرگوار سرافراز گشت نا بوزده برکات لایقه و فتوحات رایقه صاحب
قران در بانوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش مهربانی کشیده مبسوط اشارت فرموده چند روز به
عیش و طرب بسر برده و اصناف ترشح انعام در بارهٔ میرزا محمد سلطان بجای آورد از جمله نقود و اسب

مجموع مرغزارین و زمین بوی کشیده و بعد از عزم شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخچیر نظر مبارکش بر تند حرای
افتاد که از آثار رشید پادشاهان کامکار یادگار مانده بود بنابران بر خاطر خطیر رسید که چنانچه آثار پادشاهان
گذشته مشاهده میکنیم باید که بعد از ما نیز سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب ارس که نهری فرمان داد
تا جهت آن زمین [illegible] کنده شد که ده فرسخ طول داشت و آنرا نهر برلاس موسوم گردانید
و چندین قری و قصبات و باغات آباد گشت اتفاق افتاد و در آن زمستان خبر یافت که سلطان احمد جلایر
[illegible] دیگر [illegible] از روم به بغداد آمده و همت بر عمارت [illegible] آن خطه گماشته بنابران صاحب قران
چهار فوج از شاهزادگان و نوئینان نامزد [illegible] فرموده اشارت نمود که هر فوجی براهی توجه کنند و مواد انقطاع
سلطان احمد را از ولایات منقطع گردانند و حسب الحکم امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک بن علی
از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر شاه ملک بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده
خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین روی به بعضی دیگر از ولایات عراق عرب آوردند و امیر برندق بن جهانشاه
با فوجی از امرا و [illegible] پناه [illegible] جزیره [illegible] کرده امیرزاده ابابکر و امیرزاده و جهانشاه یکباره به بغداد
رسیده سلطان احمد از [illegible] شد که مجال جامه پوشیدن نیافت و به تنهایی [illegible] خود را در کشتی انداخت
و باتفاق [illegible] سلطان طاهر از طرف آب [illegible] رفتار [illegible] گشته بطرف حله [illegible] و امیر جهانشاه
[illegible] تعاقب نمود و سلطان احمد [illegible] جانب جزیره [illegible] خالد بیرون رفت و امیر جهانشاه و [illegible]
[illegible] شاهزادگان و امرا [illegible] رسیدند و از مخالفان [illegible]
و آن زمستان در عراق و عرب [illegible] و در اول بهار [illegible] دوازده [illegible] هم
عازم اردوی همایون گشتند ذکر شمه از عبارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب قران
ودر آن اوان که امیر تیمور گورکان در فتح حلب و شام بلوازم اهتمام [illegible] قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان
احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان [illegible] آن [illegible] ساخت و [illegible] سلطان احمد از [illegible]
گذشته [illegible] ملکوت [illegible] زن و فرزند او [illegible] خود [illegible]
که امیر تیمور گورکان از [illegible] نخجوان رسید و [illegible] کیفیت حال [illegible]
[illegible] از عبارت [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] توجه [illegible] روم بود [illegible] مجالس [illegible]

معروضی

و خبر نهضت آنحضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از اصحاب مشفق بعبارت موافق ایلدرم بایزید را
مصالحه [illegible] بنابران قیصر یکی از قضات آن ولایت را با هدیه‌ها مصحوب آن مهم ارسال داشت و آن شان در
آن زمستان بحضرت صاحب قران رسیده نامه ایلدرم بایزید را که از مضمون رعایت طریق اطاعت مفهوم میگردید
بعرض رسانید آنحضرت فرمودند که چون در میان ما کفار [illegible] جنگ میکنند من بالطبع خواهان
[illegible] نمیخواهم که از مرور عساکر منصوره دارالاسلام ویران شود و این معنی موجب شماتت اصحاب کفر
[illegible] قرا یوسف [illegible] اوقات مسلمانان [illegible] نصرت نشان [illegible]
[illegible] از قلمرو خویش اخراج [illegible]
و در وقت توجه بغزو کفار [illegible] روم [illegible] بقبول این سخنان [illegible]
گشاده صاحب قران کامکار [illegible] شد بعد از فراغ از آن مهم [illegible] خلعت و کلاه و کمر بخشیده
اجازت مراجعت داد و فرمود که [illegible] که در زمستان هم اینجا قشلاق کنم و اول بهار بجهت در روم
اگر آنچه فرموده‌ایم قیصر بجای آورد فهوالمراد والا اکرام [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] و بعرض ایلدرم بایزید رسانید [illegible]
[illegible] یوسف را [illegible] فوائد [illegible]
[illegible] احوال [illegible] والتوفیق من الله المجید منه الاعانة والتائید
گفتار در بیان توجه صاحب قران والا گهر بجانب ممالک قیصر سلاطین سایه پروردگارند که دستور جهان
آسمان شمارند [illegible] کشور [illegible] مخالف [illegible] کوه [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible] ایلدرم بایزید [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] مملکت روم کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

ظاهر گردید صاحب قران گردون اقتدار از اصفهان توجه بجانب روم مصمم بود و در بعضی مجالس شمس الدین مغنی المطار
فرمود امرا و ارکان بجهت طول سفر و جنگهای متعدد اظهار ملال کرده باهم گفتند که روم ملکی است در غایت وسعت ایلدرم بایزید
با جنود انبوه مستعد رزم و محاربت مدت سه سال است که یورش میکشیم و پای در میدان قتال نهاده
دشمن میکشیم مصلحت نزدیک بر که شمه ای از این معنی بعرض رسانیم و حضرت صاحب قران را ازین داعیه بگذرانیم الحاصل
باتفاق شمس الدین المالیغی را که واسطه کتابت و منجمی در مجلس صاحب قران راه مخصوص داشت بران آوردند
که بهنگام مجال عرض نماید که امرا در باب استصواب توجه روم تامل دارند و منجمان سیر این یورش را مکروه میشمارند چون
شمس الدین این سخن را بمسامع جلال صاحب قران رسانید حضرت از وی پرسید که تو منجمی اهل نجوم را از کجا می
گوئی شمس الدین از جواب عاجز شده و امیر جلال الاسلام جرات کرده فی الحال او را بنوازید معروض داشت که این
یورش را بخلاف امر و استیصال اصحاب تنجیم اعتبار مکنیم و بعنایت الهی و دولت و قوت پادشاهی امید است که
فتح روم میسر شده قیصر روم اسیر و دستگیر شود و صاحب قران ازان سخن بهجت رفع و فدغه خاطر انور در ساعت
مولانا شهاب الدین عبدالله که مقتدای افاضل و حکما دوران بود طلب فرمود و بمبالغه تمام از اقتضاء
قضاء کواکب استفسار فرمود جناب مولوی جواب داد که بنده تقویم امسال را نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی
داشته طالع دولت روزافزون در غایت قوت است و اختر شوکت دشمن در نهایت ضعف و چون درین آوان
ذوذوابه در برج حمل نزول نموده و مولانا عبدالله کتابی از مولفات محی الدین مغربی در مجلس همایون آورده نقل
ظاهر ساخت که ذوذوابه در برج حمل دلیل است بر آنکه لشکری از جانب مشرق بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم
گرفتار گردد و لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافته در روز یکشنبه هفتم ماه شعبان اول نوروز جلالی موافق
ایت ئیل ازان توجه جهانگیر گشت ● میان بست ترک قیامت هجوم ● بکوبیدن روم و مرز و بوم ● بجنبید در
جنبش آمد جهان ● فلک سای برکاه و کیهان ● و چون حوالی سیواس از نزول همایون رشک روضه رضوان شد
یوغن سبکه درین حدود حصاریست موسوم بیرموم قرب دولت نظر کرد جهان پناه آن درون وطن دار بزرگ فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافته عساکر ظفر مآثر روی بتسخیر حصار آورده بمدت پنج روز بمحاصره و محاربه پرداختند
فتح تیسیر پذیرفت و لشکران از ضرب شمشیر آبدار غازیان بهشت و دوزخ پیوسته با خاک یکسان شدند بعد ازان
حاکم آن قوم پناه بدرگاه عالم پناه آورده و عفو پادشاهانه او را امان بخشید و صاحب قران کشورستان
با ورنگ ... والیان و شاهزادگان ... مثال را بجانب سلطانیه باز گردانید و از اونک بهمت همایون اتفاق

افتاده

افتاده صحرای روم بمصر بصر عساکر نصرت هجوم شد و شاهزادگان و نوئینان که بعراق یورش تافته بودند
دران یورت بموکب ظفر پیوستند آنگاه صاحب قران کشورستان کمند همت بر تسخیر کماخ انداخت و آن
قلعه ایست در رفعت و بلندی ... و از غایت رفعت و متانت فوجی از سپاه نصرت نشان بر یک جانب
شتافته و دیده فلک حیران و امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح آن حصار شده با طایفه از امرا
و بهادران و فوجی از سپاه نصرت نشان بدان جانب شتافت و ایام محاصره دوازده روز امتداد یافته
آخر الامر شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار سوار بالا دویدند و آن حصن حصین را از علیه و غده مستخلص ساختند
خبر فتح بصاحب قران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا خرامید و آن
قلعه را بنظر احتیاط دیده کوتوالی آن را ... مفوض گردانیده و ما بعد اعلام گردون قیاس از آنجا
در حرکت آمده چون پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخته بایزید ایلچیانی که برسم رسالت
ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمد و فرستادگان بوسیله امرا عالیشان شرف بساط بوسی
دریافته جانور شکاری و ده سر اسب پیشکش نمودند و سخنانی که مرضای صاحب قران کشورگشا نبود بعرض
رسانیدند مزاج همایون از استماع این سخنان متغیر گشته ... ایراد کرده فرمود که چون سعادت مساعدت
ننماید نصیحت و نیکوخواهی سودی فایده ندهد ایلدرم بایزید سخنی میگوید و هر نفس مطلوبی می جوید اگر قرا یوسف را
بفرستاد قلعه کماخ را بگماشتگان ما سپارد و آن مملکت بسلامت بماند المنة لله که ... و حصار کماخ
متصرف بندگان این آستان درآمد اکنون او را بگوئید که چون سخن ... بشنیدی مردانه پای ثبات استوار دار
مصراع من آنکه ... تو خود را بجای ذکر نهضت صاحب قران ظفر قرین بجانب قیصریه و انکوریه و نزدیک رسیدن
قیصر بحرب با سپاه لشکر صاحب قران هفت کشور سیواس را دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت
آنگاه قلعه ... فتح کرده عنان نهضت بصوب قیصریه برتافت و بعد از وصول بحوالی آن بلده فرموده
سپاه ظفر پناه را بنگاه داشتن ذخیره اشارت فرمود و ازانجا منزل بمنزل بطرف انکوریه ... روز چهارم
شهر معسکر ظفر گشت و در ان مرحله از قراولان خبر آمد که سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان
نفاذ یافته لشکریان روی بسوی دشمن فرود آوردند و طریقه عزم مرعی داشته گرد اردو را خندق کردند
و طرح و مستحکم گردانیدند و رایات نصرت آیات ازانجا بزور حرکت آمده سایه وصول بر قیصریه انداخت
یعقوب نامی که کوتوال آن حصار بود برج و باره مضبوط ساخت و دروازه ها فرو بسته ابواب عناد باز گذاشت

وبهادران موکب ظفرشعار روی جلادت بحصار آورده و آغاز انداختن تیر و سنگ کردند دران اثنا خبر رسید که ایلدرم
بایزید بچهار روزه راه حالی منزل گزیده و بنابر اشارت علیه سپاه دست از جنگ انکوریه بازداشته بیک
تاختن جیش قیامت توان از عقب که داشته شوره فرود آمدند و دران شب منصور از هجوم سپاه روم و غدغا تمام
و از وقت جولان چنین حشم در فضای سپهر تا زمان طلوع ترک روی روز نقش خیالات عجب بر لوح خاطر می نگاشتند
چو ایلدرم بایزید لشکری داشت در جانب کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف خواجه و سپاه
امیر تیمور گورکان از مدت سی سال باز لاینقطع در سفر بود و با دشمنان قوی دست دیگر زده شهر و کشور مسکون زده
و صاحب قران سعادت نشان تا سحر شب بتضرع و زاری که زائیده از حضرت باری می طلبید و در وقت
صبح صادق که رایت زرنگاری آفتاب از شرق انتساب در فضای سپهر زنگاری بلند گردید و میان
جب بسته برپاره کوه پیکر ... فیروزی اثر مشغول فرموده دلاوران جوشن پوش و مبارزان پرجوش و
خروش فوج فوج ~ چو دریای جوشان هنگام موج ~ در جنبش آمدند و از اشعه دیده روشنان فلک خیره شد
و از هیجان گرد و غبار آینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار برانغار سپاه نصرت شعار از صولت میرزا شاهرخ
و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از تهور امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغا بوغا و سونجک بهادر
و دولت تیمور تواجی اعتضاد تضاعف پذیرفت و نسل ایشان میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان تواجی
و موسی توقبوغا و در جوانغار لشکر فیروزی آثار علم اقتدار از میرزا امیرزاده شاه بذروه مهر و ماه رسید و نیروی تقویت
امیر شیخ نور الدین و امیر بردق و علی سلطان قوچین و ... و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر و حاجی
سیف الدین و ... و شیخ ابراهیم شروانی ... خورشید پرتو صاحبقران
کامکار از مطلع قول طلوع نمود و جمعی کثیر از اعاظم شجعان جنگجوی و کاربردیران بهرام خوی بسایه چتر همایون
استظلال جستند ~ سپاهی برآراست صاحبقران ~ که لرزید از بیمش آسمان ~ سواران کماندار و شمشیرزن ~
یلان رزمخواه و یلان تن ~ در آهن نهان گشته سرتا بپای ~ زره پیرهن کرده آهن قبای ~ از آن جانب ایلدرم بایزید
در ترتیب سپاه قیام نموده و ... هزار ... شمشیرزن بازداشت
و ایشان بمجموع ملبس ... و میمنه و میسره ... مسلمان چلبی را با جمعی کثیر از روم میان داشت
نشان تعیین نمود و خود در قلب جای گرفت و ... موسی و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر ساخت و محمد چلبی
که ارشد اولادش بود ... مشهور شده ... قوچ باشا و علی باشا و عبد ملک و تیمورتاش

و فیروز و عیسی بیک و حسن باشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و ... احمد و محمدی و مقبل و ... از
شجعان بردل بمواضع مناسب قرار گرفتند ~ دو لشکر بکوه پر آهن دو کوه ~ پدیدار شد ... فرو شکوه
میان دو دیوار آهن بپا ~ کی کوچه ~ اندر شهر فنا ~ ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن
قیصر ... سپاه ... انجم ... آن دو پادشاه پر خشم و کین برابر
یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین ... ... فلک ...
... میدان ... ... پرواز ...
... زبان طعن دراز کرده ...
... ساعت ... جای جای شمشیر ... فرق
زمین ... جوی خون کرد فرق ~ ... ~ برادر ... ~ جهان ...
... سنگ ~ و دران وقت میرزا ابابکر ... مسارعت در میدان مبارزت رانده ...
سپاه نصرت شعار بر جوانغار مخالفان تاخت و از زخم ... مسلمان چلبی ...
از ضرب سنگ ... و امیر جهان شاه و امیر ... حمله کرده دست چپ ... بر هم زدند
و محمد چلبی که ولد ارشد ... و دیگر ... و دران معرکه ... چون ...
مقاومت با سپاه منصور ... برون رفت و امیرزاده محمد سلطان ...
صاحب قران کشورستان ... شمشیر ... برق ... دشمنان تافت و ...
و ... شاهزاده دست باستعمال آلات قتال ... چند کرت از هر دو طرف ... دریای
... سلطان ... آتش ... میان ... تیر ... بر کرد ...
... میان ... و صاحب قران ... تمامی اعیان سپاه نصرت ...
و شاهزادگان و امرا جمله حمله کردند ~ و لشکر ... ~ ... ~ سحاب ...
... میان ... شعله سنان ...
~ سنان آتش ... ~ ... ~ و دران حین امیرزاده رستم ... محمد سلطان ...
... ایشان ... ایلدرم بایزید با سپاه ... حمله کرده ...
... با سپاه و لشکر ... پریشان ...

و حیرت بر قیصر مستولی شده بار دیگر سوار و پیاده بسیار روی بجوشند امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را بران بلندی
دیده باتفاق میرزا شاهرخ و میرزا ابابکر و میرزا سلطان حسین و امیر سلیمان شاه بدان جانب نهضت و حرکت
منصور آن تپه را احاطه نموده قیصر تا آخر روز پای جلادت و ثبات فشرده و هنگام غروب که وقت زوال آفتاب
اقبالش بود از مقاتله و مقابله عاجز گشته ترک ستیز گرفت و چون سیل فرار از بالا روی بنشیب آورد و سپاه
منصور کوچه داده اند دست و به بزرگان برده بشبهه کرده شاهبازان الماس چنگ بر بایزید سبقت جستند
و قیصر را بسان آهو در زمان در پای خونخوار را بکنار کشید بسرعت تمام مسافت می نمود و سلطان محمود خان
قوی از بهادران سنگ سینه ایلدرم بایزید اسپ برانگیخته او را گرفته در وقت عشا بدرگاه پادشاه و سطوت آورد
رسانید بشرح ... بدرگاه صاحب قرانی زمان و در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحب قران
منصور شنود که قیصر را دست بسته بدین خانه حاضر گردانیده اند فرمود تا او را دست گشاده به تعظیم و تکریم تمام در آورده
و در مقامی لایق نشاندند اما حضرت مخدومی مرحومی ابوی در روضة الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوند
شاه رحمة الله علیه نقل نموده اند که سید احمدی ترخان در آن شب یکی از حاضران مجلس صاحب قران بود گفت
که ایلدرم بایزید را دست بسته بدرگاه جهان پناه در آوردند آنحضرت تخت قیصر را سخنان درشت گفت
آنگاه فرمود تا دست او را گشاده بنشاندند و باتفاق نورخان امیر تیمور گورکان در آن محفل بزبان عتاب
روی بقیصر کرده گفت هر چند ظهور حوادث منوط و متعلق باراده فاعل مختار و خالق بشر است اما در عالم اسباب
موجب این همه محنت که بتو رسید از تو بوده زیرا که در قبول جزیاتی که از تو التماس کردیم اگر مبالغه میفرمود
انصاف موجب این همه محنت که بتو رسید از تو بوده زیرا که در قبول جزیاتی که از تو التماس کردیم اگر مسالمه
میفرمودی میان ما بمیان طریق موافقت مرعی بود و بواسطه موکب منصور گرد ملال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت
این دیار نمی نشست و مع ذلک امکان معلوم است اگر قضیه بر عکس واقع میشد و ترا ظفر و نصرت دست میداد
از آن آثار سخط و غضب توجه امور نا لایق در باره من و در باره متعلقان تو بوقوع می انجامید شکرانه این فتح و
فیروزی در حق تو و اولاد تو جز نیکویی نخواهم اندیشید چه چون در خدمت خاطر جمع دار ایلدرم بایزید بجرم
خویش معترف شده بزبان دعا و ثنا و پادشاه امیر تیمور گورکان مراسم خسروانه شامل حال قیصر گردانید چنانچه
پادشاهانه در رعایت قابلیتش پوشانیده بوعدهای جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم بایزید چون آن
عواطف و اشفاق مشاهده فرمود معروض داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در معرکه با من بودند امید آنکه

ملازمان بتفحص حال ایشان مشغول فرمایند و هر کدام زنده یابند بمن رسانند و در ساعت نواجیان بطلب
صاحب قران آفاق قیصرزاده را که خلف فاخره بود یافته نزد پدر فرستاد و در آن ایام نزدیک بدرگاه فلک
احتشام خرگاهی بی تکلف جهت قیصر افراشته بود که حسن برلاس و ... محافظتش قیام می نمودند ذکر تسخیر
از اموال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار رحمت حی قیوم چون امیر تیمور گورکان از هجوم سپاه روم
فراغت یافت قرین فتح و نصرت در مرغزار انکوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال قلعه انکوریه باب
قلعه ... مفاتیح و امانی از آن بلده بحصول پیوست و هم در آن ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان
و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر نورالدین و امیر سونجک ترسا که در آن زمان که تختگاه قیصر بود روند و
امیر شیخ نورالدین خزاین و اموال ایلدرم بایزید را ضبط کرده امیرزاده محمد سلطان با سایر همراهان تا کنار آب
اسپر بتعجیل مسافت کند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ
و رستم طغای بوغا و سید خواجه و بهلول سلدوز جهت حکم عازم نیکسار و آق شهر و قراحصار و علائیه و عدالیه گردند
و این هر دو طایفه متوجه مقصد گشته بهر جا رسیدند کمال اقتدار ظاهر گردانیدند امیرزاده محمد سلطان با کمال آزرم بشتافتند
و پسر کلان قیصر سلیمان چلبی که بانجا گریخته بود و خیلی از گریختگان فراهم آورده بگریزانیدند تا از آب کفار
گریخته باسلامبول رفت و کوچش اسیر شد و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده در
بکی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر سلطان احمد که در ... شهر پنهان شده بود بدست عساکر امیر شیخ
نورالدین افتادند و سلطان احمد چنانچه سابقا ثبت کلک گشت از بغداد بروم رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع
ماهچه الویه بر رفق قیصر ... بطرف ... شتافتند القصه چون امیر شیخ نورالدین از ضبط اموال و غارت
ارایج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید را مسکوکه او و ... و دو دختر ... بپای
همایون بر حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال آن احوال سلطان محمود خان در ... برلیغ وفات یافت
امیر تیمور گورکان از شنیدن این خبر مصیبت اثر زبان بکلمه استرجاع گشاد و از برای ترویح روح او صدقات
بفقرا و مساکین داد و فرمان فرمای بلاد و عباد از نواحی انکوریه کوچ فرموده صحرای سوری حصار را از نزول بیرق
حیرت افزای قلعه فیروزه کار گردون ساخت و در آن ایام امیرزاده خلیل سلطان و امیر ... دولت تیمور را
بسرحد ترکستان ارسال داشت و چون امیر آقبوغا در هراة وفات یافته بود امیر مضراب جاکو را بجای او روان
فرمود آنگاه ماهچه رایات آفتاب عطیه از سوری حصار در سر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنا بر آنکه

آن بلده بلطافت هوا و عذوبت ما موصوف بود مدت یک ماه مضرب سرادقات عزت گشت و امیرزادگان
قوم مغول ییلاق فرموده از کوتاهیه نهضت نمود و چون بحوالی النوشاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت
در غایت آراستگی مرتب گردانید و ایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان حضرت صحبت طلبید
و چون روزی چند بگذشت دریای صاحب قرانی از کمال مکارم اخلاق گرم گشت اصناف الطاف درباره قیصر اظهار
فرمود از آنجمله یکی تفویض سلطنت روم بود بعد از آنکه خاطر خسرو جهانگیر از مهم ییلاق پرداخت باز دیگر
پرتو اهتمام بر سرانجام مهام جهانبانی انداخت و مولانا بدرالدین محمد ولد شیخ شمس الدین جزری را بر
رسالت بجانب قیصر فرستاد و بملک فرنج پیغام داد که خطبه و سکه در آن دیار بسم و لقب همایون آراسته
باید و التمش از قید نجات یافته متوجه جانب [illegible] شتابد و الا همای لوای کشورگشای بعد از مراجعت از ولایت روم
متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و مقارن آن حال ایلچی باکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته
به درگاه عالم پناه رسید و اشرفی بیشمار و تحف بسیار گذرانیده خبر اطاعت فرستنده خود بعرض رسانید و صاحب
قران منصور او را خلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون در سعور ییلاق
نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که زمان ایلدرم بایزید منصب رکنیت قضا با شغل خطبه و زیارت جمع کرده بود
از پیش پسرش امیر سلیمان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف
پادشاهانه رقم عفو بر صحیفه جریمه قیصر زاده کشیده قدم از سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور گورکان شیخ
رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده امیر سلیمان را بگوی که آنچه در پرده غیب مستور بود بظهور آمد اکنون مضی ما مضی
که بزرگان گفته اند که از گذشته نگویند بلی در فکر حال باید بجانب ما شتافت تا فیما تخلف آن [illegible] سمت انجلا
پذیرد و شیخ رمضان بانعام کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره‌ور گشته رخصت معاودت یافت و چون
حرف خریف آغاز دم سردی کرد و لشکر برودت دست تعرض بباغ و بستان بر آورده و صاحبقران کامگار
معین یورت قشلاق باشتغال فرمود قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت ظفر آیت بجانب دشت
بر افرازد و هر کس سر خلاف داشته باشد بر اندازد و در دشت مغولستان قشلاق کند و شاهزاده حسب الفرموده
بآن طرف رفت و یورت قشلاق میرزا شاهرخ که در حوالی انغار بود و ولایت کرمیان ایلچی مقرر شد و ما حصل اعلام نصرت
از ثغور ییلاق در حرکت آمده بعد از طی منازل شهر طیره را که از شهرهای بلاد روم است مانند خلد گردون روشن ساخت
و آن مقام محل نزول خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود از آن

منزل جای اعتذار بآستان سپهر قدر آمده و بمیرزا شاهرخ متوسل شفاعت و مستعد عنایت شده او را در لباس گناهکاران بر تیغ
جای تخت صاحب قرانی آورده و التماس عفو کرده و امیر تیمور گورکان ملتمس او را مبذول داشته جناح مرحمت بر سر حاکم ماردین
گسترد و خاطر [illegible] بخلعت خاص جایزت و کمر و اکرام انعام نموده و [illegible] امیرزاده ابابکر گردانید و در آن
زمستان که [illegible] تا غایه بود و [illegible] که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف
آن آب دریا اتصال دارد و یک جانب کشتی و جمعی کثیر از کفار فرنگ ساکن باشند و آن قلعه را ازمیر خوانند
و از مواضع مشهوره بمسافت یک اسب تاختن از آن حصار و قلعه دیگرست بر سر کوهی و مسکن مسلمانان است
و آنرا ازمیر گبری خوانند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و کفار دایم بقتال اشتغال [illegible] فرنگیان از کفار
ازمیر اهتمام بمساعدت و تا غایت مجلس سلاطین اسلام بران دست نیافتند و چون پرتو شعور صاحب قران منصور
بر چگونگی حال آن قلعه افتاد شوق غزا در حرکت آمده بدانجانب شتافت و در دو روز و نیمه ازمیر گبر را مسخر ساخت
کفار را ابدا بالسیف فرستاده حصار را با جای زمین هموار کرده غایت آسواری از میر و ایام محاصره آن از بن قطعه
که در طول تاریخ مسطور است و صبح می نمودند ۵ ازمیر خراب گشت از تیر ۵ تیمور به جهان گیر ۵ وان قلعه گو بهیچ شاه
بر کنگره اش کمند تسخیر ۵ بگرفتش و کند تیز بنیاد ۵ زمین شد و هفته یافت تعمیر ۵ چون سال کامکاری ۵ تاریخ قوی
حسن [illegible] ۵ و چون صاحب قران کشورگیر از مهم ازمیر بپرداخت و بتقویت سلطنت آن از ملوک مسلمانان [illegible]
همت عالی نهمت ساخت و اشیا از اسباب و ادوات بیشماری بخشید اگر کفار فرنگ [illegible] متوجه [illegible]
گردیده در مقام مقابله و مقاتله تواند آمد و بعد از این حالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد امیر سلیمان چلبی
بدرگاه فلک اشتباه آمده و پیشکشهای بسیار از اسبان رهوار و جانوران شکاری و اقمشه و نقود نامعدود همراه آورد
و بوسیله او در اعظام شرف بساط بوسی صاحب قران کرده علام در باب کیفیت اخلاص و دولتخواهی
سلیمان را بشرف عرض رسانید و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت
ولایات از قبیله و توابع و مضافات مخصوص بسراو باشد و در این باب یرلیغ جهان مطاع بالتمغای همایون رسید
و شیخ رمضان بانعام خلعت فاخره و اسب مکمل بزین زرین سرافراز شده رخصت انصراف یافت و هم در آن ایام از
جنس [illegible] دیگر قیصر [illegible] چلبی رسولی قطب الدین نام بجانب صاحب قران آفتاب احتشام رسید و امیرزاده ابوبکر
[illegible] رایت ظفر پناه [illegible] مراجعت کرده سایه التفات بر تسخیر حصار [illegible] انداخت و در اثنای
جنگ جدال تیری بسینه امیر جلال الاسلام رسیده کشته گردید بهمان حافظ قلعه مسخر گشته تمامی مردان آنجا بقتل رسید

وعیال و اطفال باسیری افتادند والغ برلی با خاک راه یکسان شد بعد از آن کری دو بعضی بین توجه صاحب قران ظفر
قرین معقود گشته حکم جا بقلاع آن حدود رفت و دران اثنا رنجش میرزاده محمد سلطان اثر کرده مبشر بخدمت صاحب قران ستوده
مآثر رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضه طاری شده است و ازین جهت خاطر انور را یافته اما راز بر خاطر
استعجال باز روی میرزا محمد سلطان فرستاده که کسی و ابسته نفرستند تا کیفیت حال اکما ینبغی باز نماید و موکب همایون
از طاهر بعضی به حرکت آمده و در خلال آن احوال قیصر سعید باید رم در بر دو روز چهارشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس
ثمانمایه دران شهر برین خناق و ضیق النفس درگذشت امیر تیمور گورکان در اثنا راه این خبر شنیده جانب تحرزات
متالم گشت و معاقب آن احوال دانه خواجه یوسف میرزاده محمد سلطان آمده تقریر کرد که مولانا فرج طبیب شاهزاده و سهیلی
معتمد بغداد ملکه مدت علت شده مرض بصرع انجامید و نام خاطر همایون محب از آن بدر رفته دانه خواجه را دوا
در کرد امید کنا بر سیده موکب فرخنده ها دا کجا جبری دیگر بیاورد و بعضی آن شهر شتافته از جانب قلعت
باز ما ندکان ایلدرم دبر بیرادجوئی نمود و جامه پوشانید و بعض سلیمان چلبی را کلخت خاص و کمر شمشیر مرصع
و کشی ارو بند طلا اختصاص داده سر اسب دو کشیده و ببرلیغ موشح بالتمغاء همایون کرامت نمود فرمان داد که قیصر
زاده شرح رخود را که دران شهر بند بامانت گذاشته بود نزد این سلاطین بر سایر دوده عمارتی که خاص
از برای این معنی ساخته دفن کنند و طلبی بران موحبه بیم رسانید و امیر تیمور گورکان اورق را در آن شهر گذاشته
بر جناح استعجال روی باره وی میرزاده محمد سلطان نهاد و بعد از وصول مقصد شاهزاده را چنان ناتوان یافت
که مجال تکلم نداشت واز کثرت ملال عظیم بر باطن حضرت صاحب قرانی مستولی شده بعد از آن روز بیمار را در محفه
خوابانیده کوچ فرمود چون سر مرحله از قراحصار که اسنه فرود آمد در سیزدهم شعبان سنه خمس وثمانمایه مرغ روح
امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود و از وقوع این حادثه کبری صاحب قران سعادت
انتما عنان اصطبار از دست داده آتش آه از آن جگر او دیده فرو باشید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر
بایوان کیوان رسانیدند ﴿ ازان ملک پیراهن دریدند ﴿ دم و بال ستور از ابر بریدند ﴿ و آخر الامر بقضا رضا داده
به تجهیز و تکفین شاهزاده ظفر قرین مشغول گشتند و جسد شریف در تابوتی نهاده تابوت را در محفه نهاده فرمود و حکم شد
که امیر سرخ ابیه باد و لب سوار از اعیان روزگار آن گوهر نفس السلطانه برود و در مزار بزرگوار از قثم بن عباس علیه السلام
بعد از آن که سپار دهر میرزا محمد سلطان بیست و نه ساله بود یکی از فضلا در تاریخ واقعه این رباعی نظم نموده ﴿ که گذشت
هژدهم زماه شعبان ﴿ سلطان جهانیان محمد سلطان ﴿ چون نور فره کش مجمع بنام ﴿ تاریخ وفات کرده ت محمد بیام

ذکر رسیدن ایلچیان مصر با آستان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایات نصرت نشان بصوب قراباغ و آذربیجان
چون مولانا عبدالدین محمود سابر فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیده بودند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود
برفع روم و اسیر قیصر و فوت یافت بالفعل دریافت که در مخالفت صاحب قران در حشمت فایده ندارد جابران جهان را
با الطاف اصناف نوازش کرده با اطلاق تمغش فرمان داد و ملکه او را بیارگاه خود طلبید و مراسم تعظیم مقدم بر سابق
واز تقصیرات سابقه عذر خواهی نموده و در تمام ممالک شام خطبه و سکه باسم صاحب قران کرده علامات التمغش بادو
کس از اعیان ملازمان خویش احمد و اقتنام بجانب سده سدره مقام روان ساخت و بر سم پیشکش اموال و از
نقود و حقود جواهر و حوت وانشه فاخره و شمشیرهای مصری و اسپان تازی ارسال داشت و قبول نموده و بعد از آن
باوج و فرح بکراد عامر رسانیده و المشرح بمراد او ارنواحی آن شهر بخدمت صاحب قران نصرت به رسید
وزمین حرمت بوسید و دیگران سلاطین را که رانیده و اطاعت او را بعرض رسانیده و آنحضرت اظهار اطاعت و انقیاد
نموده فرمود که چون ملک ناصر در صغر سن بحجر تربیت و پرهیز گشته رعایت او بر ذمت همت پادشاهانه مملکت
واجب الازم چون بر جاده اخلاص ثابت باشد خدمت او را بمحل قبول رسانیده چنان خواهم کرد که بفراغ بال در
خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین شریفین زاده هما الله تعظیما و تکریما اقدام فرماید و احمد و افسر را بانعام
خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داده مصحوب ایشان جهت ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاده چون از آن امر
فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم فرموده و خاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتتار قرار گرفت اول بطرف
بجانب بوربهای که در صحرای اناصیه و ارضیه قیصریه بود حرکت فرموده و قراتتار قومی انداز اتراک که هلاکو خان
ایشان را از مغولستان بدان آورده بود و جهت نظر بر نفس ملک روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار خانه
وار بوده و مواشی و مراعی و انعام و اموال بسیار داشتند القصه چون ایلجو توق همایون وصول بر حدود منازل
قراتتار انداخت و روکس از کلان تران ایشان ترک و عرب بملازمت آمده و کلخت طلا و زر و کمر زرنگار سرافراز شدند
و برسم تاوار النهر با موکب نصرت طوعا و کرها زبان بقبول گشادند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را کرت کرت
و جوق جوق ساخته بامرا و تومانات تقسیم نمودند و با تمامی گله و رمه کوچانیدند روان ساختند و بر تیغ جهان مطاع
نفاذ یافت که هیچکس از ایشان کوسفند و چهارپایی نخورد و سبکبار نشود چنانکه قرار گرفت آنگاه عنان یکران صاحب
کیتی ستان بجانب عراق و آذربیجان انعطاف یافت و مثال لازم الامتثال سلطانه نفرستاد که حضرت صاحب قران
سرای ملک خانم و تومان آغا و چلبان ملک آغا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر خواتین و شاهزادگان

صفارنامه و قلعه او نیک جرها یون فال را استقبال نمایند و چون رایات ظفر آیات سعادت و اقبال از
سیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود تا بولایت خود
رود و دیگران قوم بر طبق وادی مواظبت نموده در مرغزار آق زیارجان امیر طهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده
پیشکش کشید و یکدو منزل دیگر همراهی کرده بازگشت و در ارزروم وزاری سپه سلطنت و کامرانی امیرزاده الغ بیگ
و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده جهانگیر و پرداو پرش جراحت واقعه امیرزاده محمد سلطان
تازه شده و قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحب قران کامگار فرود دوید و حضرات عالیات در اردوی
موکب همایون پیوسته و آن واقعه با جده الواله خانزاده مرحوم شنوانیدند و سر علیا مانند ماهی در شبکه
مضطرب گشته در وجهی نوحه و زاری و گریه و بیقراری نمود که فلک نگاهی اگر توانستی بر دردش اشک گلگون
می افشاندی و تمامی آغایان لباس سوگواری پوشیده موافقت خانزاده بر لباس ماتم نشستند و تعزیت در رفعت
عظمت نشسته جهت ترویح روح شاهزاده ختمات کلام ملک علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام و اقدام نمودند بعد از آن
فرمان عالیشان نفاذ یافت از شعار ماتم بیرون آمدند و اعطاف خسروانه همه را بنواز و اکرام تمام خلعت و انعام نواختند
و همه را از فضیلت نواز پرسش گرجستان پیش نهاد همت ساخت ذکر توجه رایت نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان
و تفویض بعضی از ممالک بشاهزادگان عالی گهر چون ماهچه لوای کشور گشا از مملکت روم گذشته پرتو وصول بر حدود گرجستان
انداخت و ملک گرگین بقدم اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال نمود و عصیان و جرئت پادشاه بابت
آن شد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف منکول روانه شد و در ان ولایت
و برکات لایقه بدرگاه عالم پناه رسید و متعاقب کوسفندیل برادر ملک گرگین بر ساحت آستان دولت آشیان از
مقبل ملثوم گردانید و همچنین بر منزل سروران و حکام بخدمت می شتافتند و پیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه
اختصاص می یافتند و چون حوالی منکول محل نزول همایون گشت نظر مرحمت صاحبقران بر حال امیرزاده پیر محمد متوجه
فارس شده برادرش ... مقرر داشته این خبر شنیده عازم اردوی همایون گردیده و در منزل ... از اعمال
جرباذقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت اصفهان بتو عنایت فرمودیم اوق را بدان بلده
فرست و خود بوده و رفته قلعه ارسیا ز اکمال عمارت آن در آورد و بعد از ان مرحله میرزا پیر محمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات
کرده هر یک به وی ماوراء که آورده بود امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در منزل فارض نزول اجلال فرمود رای عالم آرای
متوجه آن شد که دار السلام بغداد و کشنه ولایت عراق عرب تا واسط و بصره و کردستان ماردین و سایر قلاع آن جا

میرزاده ابابکر عنایت کرده فرموده که شاهزاده بخت بیدار بکر شتابد و معتمدان کجایی تیغ سیاست محبت
گردانیده و قصد و تیر بلاق عرب رود و قرا یوسف را که دران دیار مستولی بود و منقطع ساخته در عمارت و
زراعت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلاء قرا یوسف در عراق عرب آنست که چون او
در برساخر موکب صاحب قرانی بقیصر روم ملتجی بود و هر اسی مقیاس بر ضمیر پرنش راه یافته بطرف عراق عرب شتافته
و احشام ترکمان جمع آورده و بگری دهب نشست و سلطان احمد که دران آوان در دار السلام بغداد بود و حکایت حرج
سلطان طاهر رفت و آقا فیروز را که عمدة الملک سلطان طاهر بود بگرفت و در این وقت میرزاده متوجه شده با اتفاق
امرا عظام محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان خوف داشتند با شبی
از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد خبر یافته بدین طرف آب در برابر رسید منزل گزیده و کسی نزد قرا یوسف
ارسال داشته او را بمدد طلبید و قرا یوسف بدان پیوسته باتفاق عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را گشت
دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست که اسب از جوی بجهاند و با جمیع اسلحه در آب افتاده شعله حیاتش
فرو نشست و بعد از آن سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده از وی مفارقت کرده به بغداد رفت
و قرا یوسف متعاقب لشکر به دار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان در گوشه خزیده شخصی فرحسن نام او
هم بدو دست برد و پیش گرفته قریب پنج فرسخ بیرون برد آنگاه بکجنه رسیدند و گاوی گرفته و سلطان احمد بران گاو
سوار شده بتکریت و سارق عمرو برات که دران دیار بود و جهل سبب از نقد و سلاح آنچه توانست پیشکش کرد
و سلطان احمد مملوکی چند در هم گشته از انجا بطرف شام فرا رسید و عراق عرب چند روز در تصرف قرا یوسف ماند
القصه چون امیرزاده ابابکر بحله رسید امیرزاده رستم از وجود بموجب فرمان واجب الاذعان مدد و پیوست و
شاهزادگان دو قول ترتیب داده روی به بغداد نهادند و قرا یوسف ایشان را استقبال نموده بکنار نهر النعم ملاقی
و تعبیه وی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده
رستم بعراق عجم رفت میرزا ابابکر ببغداد خرامیده و بعمارت و زراعت مشغول گردید ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب
گرجستان و مراجعت بمقام قراباغ ... و سرافراز چون صاحب قران دوست نواز و دشمن گداز بولایت گرجستان
و امرا ذو الاعزاز قرین و مضافات آن مملکت را تاخته با ردوی همایون پیوستند و بمسامع جلال رسید که دران ارض
بر بلندی در میان دره دو عین واقع شده که هیبت از جمیع جوانب بلند و همواره از طرف جنوبی آن جبل منغمر
هم گشته و با تفلیح از و گرفته چنانچه از بالای کوه اصل بقرها امردی نرد بان با ریسمان آن برز بر آن کوه باره

بیشتوان رفت و آن جبل بحریک راه باریک پیچ پیچ دارد و بر امعتش بواسطه تنگی در راه جای نزول سپاه و نصب خیام نیست
سپاه حلی بد اجمعی کثیر از گرجیان بلی ایان آنجا قلعه ساخته و بفراغت نشسته اند و کوتوالی دارند نزول انعام و ذخیره بسیار
جمع آورده اند چنانچه فتح آن حصار منحصر در طول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از تسخیر ابن بختان کنند
بلند نهمت مسخر آن قلعه که موسوم بکرتین بود انداخته لوا نهضت برافراخت و مردم از آن غوایت لغایت متعجب شدند
زیرا که لشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار متیسر نبود و با سپاه اندک هرچه ان ولایت یاغی آمد انقدار توقف
کرد خبر داد اهل قلعه با تمام رسید مصلی فی غوزه القعده روز جمعه چهار دهم محرم الحرام سنه ست و ثمانمایه علم النصرت شمیم
سایه وصول بر ظاهر کرتین انداخت و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ باران
قطرات باران از سحاب شتاب روان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امرا نیوزان صاحب قران سطوت لوا در مقابل حصن حصین
دو ره حصار منجنیق برافراختند تا اگر فتح از روی غلبه و قهر میسر نشود جمعی از لشکریان انجا نشسته بر محاصره پردازند و چون
یک هفته مهم جنگ و جدال بگذشت در شب جمعه مذکور سکمک نامی از قوم نکرت که در کوه روی منظر دارند بر آن سنگ
پاره که در جانب جنوب قلعه بود در آمده و زره دیده حصار شتافت و دیگر برگرفته بر آن سنگ پاره برد و چنانک گشت
و باز گشت هیچکس از گرجیان را بر آن اطلاع نشد و روز دیگر برگذشت شب را دربار سریر سلطنت مصیر لتقریر
کارهای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم ریسمان طنابهای ابریشمین می بافتند و چوبهای سری در یک
طناب سری در دیگر تعبیه کرده نرده بانی ساختند و حکم شد که تخت چهار کس از کرتیبان بر آن کوه پاره برآیند و نردبان
موصوف فرو گذارند تا جمعی از دلاوران بر آن جبل صعود نمایند و در رجب فرموده شب یکشنبه هفت و سیوم
ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل نبرد بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از نوابت شرق نور افشان برافراخت و
گرجیان تاریک دل از خواب غفلت در آمدند و یکی از بهادران خراسانی که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز
برآورده تکبیر گفت و محمود نیز جیغ تکبیر کشیده و چون گرجیان از آن حال که رجال ایشان نکه شنیده بود خبر یافتند سراسیمه
شده از روی ضرورت دست باستعمال آلات قتال بردند و آن کتاب امیر کشورگیر جنبش همایون سوار گشته با جمعی
از دلیران نامدار به پای حصار شتافت و سالار ز از ابصعود امر فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده دو برج
برباغ گرجیان کرتین بالا رفت و نمید شنیدند که دافعه این مردم پردازند یا دفع جمعی که از بالای آن کوه پاره متوجه
ایشان بودند پیش نهاد همت سازند و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر بموجب مصدوقه الحق یعلو
و لا یعلی مجاهدان دین بر آن کفار بفتحی ظفر یافتند و قلعه را در تسخیر کشیدند و نزال کوتوال گرفتار گشت و سایر

از باوران بدگرفتار و در قتل پیش گرفتند و کلیساهای ایشان ویران شد و شعار شرع شریف در آن دیار سمت ظهور پذیرفت
و دلاوران دیده امیر تیمور گورکان سکمک و سایر بهادران که بر آن کوه بالا رفته بودند مشمول نظر انعام و احسان گردانیده
و کامران و سرافراز کرده جانب ابخاز و ... و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا ظفر لوا برسم منقلای
پیشتر فرستاده و ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را خبیث و نابود کرده بنده اندوا ضیع و معابد
گرجیان را با خاک یکسان ساختند ملک گرتین چون حال بر آن منوال دید و دانست که موکب همایون بکارزار آید
یک اطراف وارتی وران دیار زنده نماند الحیان سخرجان با تضرع و نامها و پیشکش فراوان باستان اقبال آشیان
فرستاده و امان طلبید جزیه و خراج برگردن گرفت امیر تیمور گورکان تحت از ملتمس او را فرمود و چون علماء اسلام
با دیگر امرا ذوی الاقدام جوهسته دانستند که اگر این طایفه برگردن گیرند غرض بوابت ایشان در شرع جایز نیست
حضرت صاحبقرانی شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آثار ملازم موکب همایون بود ممنون گردانید
و فرمود که کیست خاطر تو از سر ابراهیم گرتین در آن اسم و الحان منصرف گشته بود و هزار اسب و بسی نفایس فرسته
و درایم اموال و ظروف و اوانی از زر و سیم و بلورین و قطعه لعلی خوش رنگ آبدار بوزن هیژده مثقال برسم
پیشکش آورده و ملتزم جزیه شده امیر تیمور گورکان او را بخلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت
و اعلام مراجعت از آن دیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نموده خیال عمارت شهر بیلقان
در خاطر افتاده و بجانب آن توجه فرمود **ذکر بعضی از وقایع و احوال عمارت بیلقان الی آخر دولت الاجمال** در موسم که
اوایل ایام ظهور برودت و سرما بود امیر چون کف کریمان کاه و هیزم بار و کاه کوه نثار می نمود و خیال تعمیر
بیلقان که شهری بود بغایت ویران بخاطر آن بانی مبانی عدل و احسان سر بر زد و معماران طرح شهری
کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و بیوتات و مساجد و حمام چند و عمارت کرده اطراف آن را
باطناب پیمودند و بر شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و ایشان در رسم اهتمام مبذول داشته لشکریان یکبارم
آغاز کار کردند و چون توجه همایون انجام کاری که از دست سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال دشوار
بر آمدی در مدت یک ماه تمام شد و بدام برادر ... الاسلام محافظت بیلقان ما موکنت و بهر آن ایام رای
صواب نمای جهان اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تا موجب احیا و معموری
آن بلده گردد و شاهزادگان و امرا بکفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جوئی که مسافت
پنج شش فرسنگ و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت و در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام فیروزی نشان

کرتین جهت ما اتراف یافته ان خبر بیعت از بوی جارفید ند و بعد از
چند روز بار آمده هزار اشرفی که باسم و لقب همایون

بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهت تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده سعید مرحوم بار دوی همایون
گیتی ستان آمده بودند و هر روز مجلس پادشاه گیتی افروز از حضور جمعی کثیر از علمای نحریر و فضلای روشن ضمیر
از دیاد اضافت می پذیرفت و نکات لطیف و حکایات بدیع مذکور می گشت روزی سخن به ذکر و فضیلت و کمال و جمال
و علو مرتبه پادشاه عدالت نشان مذکور شد امیر تیمور گورکان خواست که آن صحبت بجواب گفتار اختتام پذیرد
بنابرین از علما استفسار احوال ولایات و کیفیت معیشت حکام و داروغگان نمود و هر یک از نیک و بد و خیر و
شر مملکت خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر تیمور گورکان تدارک اختلال احوال سابقه اشتغال نموده
و در رعایت رعایا و زیردستان غایت اهتمام مبذول داشت و بعد از آن اوقات صاحب قران خجسته صفات
خاطر از اصحاب سیف و قلم و فتوی که بمزید زهد و تقوی ممتاز و مستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته
هر دو نفر از ایشان بطرفی از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلوم از
ظالم بستانند و سیستمی را از اجرای ایشان رسانند و از وقایع آن زمان یکی آن بود که امیرزاده عمر ولد میرانشاه
میرانشاه که در سمرقند بسر می برد حسب فرمان جهان مطاع متوجه درگاه سپهر اشتباه گشته روز جمعه غره جمادی الاولی
سنه ست و ثمانمایه بشرف بساط بوسی استسعاد یافت و سبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایت زرکان
با توابع و لواحق برای وی روشن بود و تفویض بدیگری نکرده در آن اوان مولانا قطب الدین قرمی صدر
که در شیراز بی تبع عدالت سلوک نکرده بود مواخذه و معترف گشت و دست انفاق صاحب قران خجسته اوصاف سجل ابتهاج
او را در نوشت و بیشتر این مقال آنکه در آن آوان که رایات نصرت نشان متوجه بود حضرت صاحب قران
مولانا قطب الدین را جهت استخلاص اموال شیراز و فراغ محاسبات آن ولایت تعیین فرمود و جناب مولوی
در آن شغل بجهانبانی رسیده مبلغ سیصد هزار دینار کبکی از رعایا و محترفات ستانده و مولانا صاعد که در آن اوان
از فارس آمده بود این صورت را بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش بابی که نجابت دوستانه و دولتانه کرده و شیراز رفته
و آن وجوه را تمام از وی بستانند و بصاحب مال رسانند و مولانا را ازآنکه با مردم ظلم نموده بود از علوفه بیاد و شیخ
درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید کشتی را بغوا بر در آب انداختند و روز جمعه گرد بهی انبوه
در مسجد جامع عتیق شیراز جمع آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر بکنش ایستاده بدو شاخه چوبین حاضر
ساخت و مولانا صاعد بر منبر بر آمده شمه از عدل و احسان صاحب قران بمسامع انسان رسانیده و بلیغ خواجه عماد الدین
تقریر کرد و بر این بیت خواند * اگر جواب شد این مملکت نشانه دان * که نزد مردم دانا کند مولانا صائب * و از اطراف

جوانب غلغله دعا و ثنا پادشاه عدالت انتما بگوش ساکنان عالم بالا رسید و فرح و سرور نزدیک و دور مضاعف
متزاید گردید و شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کبکی بی توقف قضاة و امینان مملکت بی قصور و کم
بخداوندان مال رسانیده و در کتاب محضرات موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان انعطاف بجانب اردوی همایون معطوف
گردانیده و میرزا ابو بکر بن عمر شیخ نیز مولانا قطب الدین را بر داشت و او را جانب سمرقند فرستاد و پادشاه دین و داد
چون از تیمر سلیمان فراغت یافت جهت قشلاق بقراباغ اران شتافت و حکم همایون نافذ شده اکثر امرا و شاهزادگان
ولایات بر رسم قربانبانی حاضر گشتند تا مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکو خان بامیرزاده عمر شیخ پذیرد و در آن اثنا
مهمیان بمسامع جلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که حسب الحکم والی فیروزکوه و دماوند بود و جبال
قرود و حصیان دارد و فرزندان واجب الاوقان نهاد یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه کیفیت آن مهم عرضه
نمایند تا بقدم خصم از ظلمات ضلالت بیرون آید که ما جان او را آتش طاعت بشیر بر ساختند و از سیاهی گمراهی
سرگردان ماند یادگاران که در جمع آورده جنود و شش برآوردند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بعزم دفع او عازم
گشتند و بعد از آن وفات قدوة اولاد خیر البریه سید ابو کرانجاب که در ماوراء النهر خانزاده زنده و شیخ
الاسلام خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه فضل کشی و پسران شیخ الاسلام کش و خواجه عبد الرحمن و خواجه عبید
باردوی همایون رسیدند و مراسم تقرب میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال و بامه دستهای دار بند
گیلان ناکامیت سید و سدره و شرفت میامن وجه کشف وجه با اکتفا نموده بودند در آن اوان اشارت علیه صدور یافت
و امیرزاده شاهرخ و اعاظم امرا امیر جهانشاه و امیرزاده ابراهیم و سید خواجه و رستم طغای بوغا بصوب گیلان روان شدند
و هم از وصول ایشان حکام گیلان مبلغی خطیر برسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب امیر سید رضا
کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جملا اعاظم حکام گیلانات بودند سایه بر سلطنت سریر شتافتند و بزبان انکسار و اعتذار
باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر ساله نوزن شیخ دو هزار من ابریشم و هفت هزار اسب و سه هزار گاو و فرود آوردند
و صاحب قران گیتی نواز مشار الیهما منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه از آن جمله سید امیر سید رضا کیا و امیر محمد بشند
اند نواز لصف مخاصی که داشته و بهم انعام ایشان را دادند و از زر و سایر ملکو گاو کیلانات ثلثی معاف دارند و سید رضا
کیا و امیر محمد رشتی و ارشاد کردند و عقوبت و سیاهی هنر خویش بازگشتند و مقارن آن حال سید سوده و فضال امیر سید برکه به برکت ذات
شریف از عالم کنفطار گرفته بر پاس قدس انتقال نموده و از آن خبر خاطر همایون محزون گشته فرمود که نعش مغفرت مآب را
بخدمت و رسم امانت در شفوجرد و برکرد و بعد از فراغ از آن که صاحب قران تاج بخش باج ستان از آن ولایت نهاد و بعد از آن *

و مواشی از کوچک میرزاده اسکندر بن عمر شیخ التماس فرمود و دو اردو بجانب رستمدار سلطان حسین عالم ما دین بار دیگر علم
عزم حضرت آمین آمده محمد درا که نامزد میرزا ابابکر کرده بود همراه آورده و چون ماه مبارک رمضان در رسید و امیرزاده
محمد سلطان بکسال بود و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امرا و ارکان ترتیب آش و طعام فقرا و مساکین قیام
اقدام نمودند و آن مجلس بقراءت کلام الله و دعوات صالحه ختم فرمودند و خانزاده را اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش
و اجور ارکان آنجا بسمرقند نقل نماید و بعد از آن آوان پادشاه ماه شاه گردون غلام سکنه رو نمود و اکابر و اشراف اطراف اقطاب
التفات اختصاص داد و در صفت انصراف ارزانی داشته اجابت دعاگو و ثناخوان روی به دیار خویش آوردند **ذکر نهضت**
رایت ظفر پیکر و توجه ممالک ایلخانی باز دوم چون خسرو گیتی ستان اسامی منازل رستمدار را بپایان رسانید و عنان عزیمت
بصوب اوایل مراحل ترف کامرانی معطوف گردانید صاحب قران آفاق زیور ریت قشلاق نهضت فرمود در ماه
رمضان از آب روس عبور بر قریه بهشت آباد که از قری نور براس است نزول مقدم موکب همایون بود و بهر آن ایام هدم بارگاه
فلک احتشام طوی پادشاهانه و جشن خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست و نهم ماه مذکور صاحب قران منصور
و هوا الی ردبیل ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران موغان و گرجستان و ارمن و ممالک را با میرزاده عمر و لد میرانشاه
مسلم و سپرد و برلیغ عالم مطاع بالتفاق همایون شاهزاده عنایت کرده فرمان داد که سایر شاهزادگان که حاکم فارس
و واقعین بشنیدگاه ولی میرزا عمر حاضر شوند و از امرا عظام میر شاه جلو و امیر رستم موسی و امیر توکل بادکار برلاس
و جمعی دیگر ایلچی را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که مهم و معضد و حسن ضبط آن ممالک برای رزین و عقل
دوربین و امیر جهان شاه معروف داشته و کوشش جهد شاهزاده بر مواضع خلل بند و نهج ایشان سود هیچ را اعتبار کرده
بتمهید بساط عدل و انصاف اهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب از امساک و اسراف بسر برد و هرگز و لاتجعل یدک
مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و مراقبت فلبث مرا اهم بناه و ملعقت خاص و مکرم صبغ آرایش داد و بانجام
ابهی ترین از زمین مقر گشت و عنان بطرف ییلاق ملاقات نمود آنچنین سایر حکام و لایات بخلع فاخره
و صلات وافره سرفراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش آوردند و امیر یحیی گورکان که کنار آب الخوی را پیلاق و ممصور
محل نزول موکب همایون ساخت **ذکر توجه اسکندر شیخی از امیر رستم و امیر سلیمان شاه و تسخیر شدن**
قلعه فیروزکوه بعد از وصول بالتماس ظفرپناه حاملان سخن بیان اخبار چنین نموده که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه حسب حکم اتهاد
خلاف اسکندر سابق شیخی متوجه می گشتند و ایشان بعد از وصول مقصد رسیدند اسکندر قرار بهشت صاحب قران
والا که جان بدیشته عصاه عصیانی پریشانی بسیب و معقل فیروزکوه را محکم ساخته سر و پا را فوجی از نماز زمان

اکا که بشته و خود بکوهستان جلاد و در رستمدار گریخته بایران میرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و سپاه کمان قسم
کاشانه آوه و ساوه را مج کرده متعاقب اسکندر رستم دار بر رستمدار شتافت و ملک کیومرث را که
مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرد و بجبال صخت و عقاب بر درخت تحصن جست و صورت و فقه
انها امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه در کنار آب مطلق سرمنزل امیر یحیی گورکان رسید فاصدی بجانب الیان
روان فرمود که امیر مضراب جاکو را براه ساری و امل فرم در زمین اسکندر رسانید امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک از جرد
میانه بجانب ری روانه گشته و شهرت ارکان اعلی نهضت نموده چنیم علم التفرت سیم ساباط و صول ربوشیع
بر خیم انداخت و در آنجا بزرگوح واقع شد و سیم شوال سلطانیه محل نصب اوتاق نوبت جلال گشت و چون مجرای
قزوین معسکر جلاجم عساکر ظفرقرین شد امیرزاده ابابکر از بغداد در رسیده بوده روز نهم آن منزل رسید
و بنور سنوح صحبت بزرگوار استسعاد یافته بوسیله امیر حاکم ملک خاتم امیر شیخ نورالدین در خواست کرد که بم رسانش و بغداد
بدو باشد طمس و حیدر اقتاده صاحب قران دریا نوال چهار صد دینار کبکی و صد سر اسب بمیرزا پیران شاه بخشید
و او را در گرفته نزف رخصت ارزانی داشت صاحب قران باستحقاق رسوق ییلاق امیرزاده ابابکر را دولت سرای
و صد هزار دینار و صد دست جبه انعام فرمود که بشتر عازم مرتع الکیه رسیده با میرزاده رستم بودند و شاهزاده
عالیمقام سقدیم رسانیدند و کوبا را میرزاده رستم و امیرا المعار تلفی گشت و شاهزاده بجاو امر اسب روز در کوه بوده
چون لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ گردید از عقب اسکندر روان گردیدند و در جنگستان در خت انداخت
راه مسدود ساختند و در حیث و جوی اسکندر بهر طرف می تاختند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز
دوشنبه و ذوی القعده بفیروزکوه رسیده عساکر فیروزی مآثر آن قلعه را که از غایت استوار احتیاج بتعریف
ندارد ما نند نگین در میان انگشتری احاطه نمودند و بازو نهادن آتش جنگ و انداختن تیر و سنگ پرداختند و اهل
قلعه را از صولت سپاه ظفرپناه دست و دل از کار رفته عفو شامل صاحب قران عادل را شفیع جرایم خود ساختند
و لب را بکشاده باتفاق اعیان از آن حصن آسمان نشان از اوج عزو رفعت بحضیض عجز و قصور آمده و در روز ششم
مذکور بدستان اقبال آستان رسیده و امیر یحیی گورکان رقم تجاوز و اغماض بر صحیفه احوال ایشان کشیده کوتوالی فیروز
کوه را با امیر زنگی توقی مفوض گردانیدند و در خلال این احوال یک کرن از قوم قرامانان روز طاهر وامعان در دست عقاید
ظفر ایشان از دست بیخ عصیان بر آوردند و تکبری بر شکل که مشغله کو جانیدن البشان بود چند زخم زدند آغاز کرد
کرده و چون این خبر بسامع اشرف رسید حسب ظبق سلوک تربیتی و امرا عظام مثل سونچک بهادر و امیر حسن الدین

عباس و آقتمش و شاه ولی و غیرهم ایشان را تعاقب نموده و خلقی کثیر قتیل کردانیده و طایفه از آن قوم جان [illegible]
حیله و در جنگل بیشه گرفتار گشتند و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت صاحبقران والاکرا از عقب اسکندر
امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرات عالیات و اوردوی همایون را بجانب سمرقند روان ساخته عنان عزیمت
بدفع اسکندر برافروخت و در اثنا راه میرزا شاهرخ را عارضه طاری شده رخصت توجه بطرف هرات یافت و حضرت
صاحبقرانی روز جمعه بیست و نهم ذی قعده بکلار رسیده بموضع انجا رسید که اسکندر را تابعان کلهم در آنجا گریخته اند و آن عقبات
عقبات تنگ و پر درخت و پیوسته آنجا باران می بارد و آبی بزرگ که [illegible] شاه میتوان گذشت و از جنگل
آن دره میگذرد و تواتر لطایف صعوبت [illegible] رایت نصرت صاحبقران نامدار از عقب اسکندر بآن دره روان آمد
چون آب [illegible] رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته و جسر بران کرده لاجرم بربستن پل اشارت کرده فرمان بران [illegible]
فرموده عمل نموده روز دوشنبه [illegible] ماه مذکور [illegible] که در تراول بودند بران پل گذشتند و متعاقب [illegible]
و سید خواجه و میرزا سلطان حسین و شیخ نورالدین عبور نمودند و بالای کوه [illegible] بر آمده جنگل می بریدند و طی مسافت کرده
در آن ظلمات بجای جیوان اسکندر را طلب میکردند و روز پنجشنبه [illegible] مذکور شاه ملک و [illegible] و صدر [illegible] و غیرهما
از قراولان با اسکندر رسیدند و بالکه [illegible] نفر بیش نبودند و اسکندر روی بتاب نهاده و سی سوار همراه داشت
و از غایت شجاعت رستم دستان را غاشیه کش خود نمی پنداشت حمله کرده ایشان را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس
و سیف الملوک حاجی عبدالله عباس از عقب رسیده و قتوال اسکندر را غارت نمودند و امیر سونجک بطرف دیگر
شتافته بود و میرزاده اسکندر [illegible] اسب و دیگر متعلقان و [illegible] اسیر کرد و امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه و
قراولان پی گرفته در کناره دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و اسکندر یک تک گشت [illegible] بانک مردمی
بطرف گیلان گریخت و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است دیگر از وی خبری پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین با میرزاده رستم
امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امرا عظام [illegible] گشته باتفاق کنار آب قلزم [illegible] بطرف گیلان رفت و فرود آمدند
و در آن منزل امیر [illegible] بموجب فرمان [illegible] خراسان براه ساری و اصل [illegible] آمده بود بایشان پیوست و نوبت دیگر
شیران بیشه جلادت بآن جنگل در آمده و در طلب اسکندر سعی نمودند و چون از وی خبری نیافتند بدرگاه عالم پناه
بازگشته کیفیت حال عرض کردند امیر [illegible] ایشان [illegible] ساخته و حکم فرمود که بطرف گیلان روند و بدینوع تواند اسکندر را
بدست آورند و ایشان چنانچه در ظفرنامه و مطلع السعدین مذکور است یک شبانه روز در جنگل ولایت سرگردانی کشیدند
الی انکه اسکندر را در بایند [illegible] همایون مراجعت نمودند [illegible] سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان کرده است که

چون اطراف مازندران صاحبقران ملک اقتدار بازگشته فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آنحضرت بر ایشان غضب نمود
و سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورند شما را به تیغ خواهم کرد لاجرم امرا بار دیگر در راه افتاده بولایت تنکابن در آمدند
و رسولی نزد سید هادی کیا که آن وقت حاکم آن دیار بود فرستادند و پیغام دادند که اگر میخواهی که ملکت تو [illegible]
نزد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمائی از استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آن مرد را ندیده ام اما شنیده ام
که در بعضی جنگلهای این ولایت سرگشته و بد حال میگردد مناسب آنکه شما در کنار دریا توقف نمائید تا من کس فرستاده
او را آنگاه سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی بآن جنگل ارسال نموده و مردم آنجا [illegible]
هزار اسب [illegible] میگفتند سید [illegible] میگوید که من هزار اسب محمد را دیده ام و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگل
[illegible] و بوی اسکندر کردیم جمعی از [illegible] نشان که حالا او [illegible] مازندرانی با یک عورت و دو طفل نزد ما آمده
و طعام طلبیدند و ما حضری خورده و در آن بیشه در آمدند و لشکر فی الحال بدانجانب تاختند چون اسکندر آن صورت
مشاهده نمود و هر دو طفل را بکشت و مادر اطفال آغاز نوحه کرده او را نیز بقتل آورد و خود با یک نوکر در پای درخت
نشست و سپاهیان سید هادی کیا باو رسیده اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آن مردم بر وی [illegible]
کارش را فیصل دادند و سر او را نزد سید آوردند و سید آن سر را پیش امرا روانه کردانید تا معسکر صاحب قران و [illegible]
رسانیدند و مؤلف ظفرنامه گوید که اسکندر از آن کس بود و در میدان مبارزت از رستم دستان گوی [illegible] ربود
مع ذلک بواسطه کفران نعمت حالش باین مرتبه انجامید و چون اجل موعود او در رسید از همه پهلوانی فایده ندید
بکون و مکان خبری از [illegible] ز کفران نعمت [illegible] ز کفران نعمت چه آید جز این که نقصان عمرست و
خسارت دین **ذکر نهضت همایون قاآن بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت** و چون خاطر همایون
فرمان ده ربع مسکون از دغدغه شر اسکندر فراغت یافت از کنار آب جهنم دره بکلکه و کلاردشت شتافت و در آن
منزل امیر سید علی ولد سید کمال الدین بن سید قوام برتبت ترجیب رسانیده ایالت ولایت امل [illegible] داد
الکاه بر سبیل سرعت عزیمت ماوراءالنهر فرموده شاهزادگان و حکام عراقین و آذربیجان را شرف رخصت ارزانی
داشت و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر و امیر سعید برلاس را مصحوب امیرزاده رستم بصوب اصفهان
روان ساخت و رایت نواب کشورگشای روز دوشنبه [illegible] ذی الحجه پرتو وصول بر فیروزکوه
انداخت و صاحب قران عالی جاه امیر سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه و [illegible] فرموده خلعت طلا
دوزه و کمر مرصع سرافراز کردانید و اجازت داده و در روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمایه بر نیشاپور عبور نموده

کنار آب جغوان شتافت و دران منزل میرزا شاهرخ علا رسید جشنهای پادشاهانه گذرانید و همانجا
حضرت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب کنار آب مرغاب فرا مضرب عالی الخاقانی از دار و
مجلس اتفاق نجبه سگالش کردند و فرمان قهر تفضل او حکم فرموده فرمان بران پای او را سوراخ کردند و سرنگون
آویختند تا ببرد و رایات نصرت آیات در طی مسافت سرعت نموده از گذر ترمذ پرامویه عبور نمود و خانزاده
علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته خانزاده لوازم طوی و جشن بجای رسانید و از آنجا صاحب قران
کشورگشای کش فتح ایشان را برمن(؟) مقدم حیات انگیز فرای سپهر مفتخر ساخت و چون باغ قرا توپه محل نزول رایات
سلطنت گشت سادات و فضلا و اکابر و اعیان سمرقند بعز دستبوس رسیدند و ان سرو چمن کامرانی
از ظفر قرار باغ توپه بباغ چنار خرامیده از آنجا مانند جان در تن و روح در بدن بسمرقند در آمده و بمدرسه میرزا محمد
سلطان که ناظر عمارت ساخته بود نظر کیمیا اثر بران انداخته بود رفته و شرط زیارت بجای آورده بباغ چنار عزو نمود
و بساط نشاط و عشرت گسترده کردانیده بجز افتتاح ملامال اشتغال فرموده دران اثنا ایلچیان از طرف دشت
آمده و شعار و ملاکات گذرانیده و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر کردانیدند همچنین پیشکش ممالک فرنگ قاصدان
با تنسقات صاحبان افزون از گنجینه و برکات فاخره و منسوجات نادر بعرض رسانیدند از آن جمله پردهای منقش
بود که نظران در آئینه خیال هیچ مصوری هرگز جمال نمی نمود شعر در لطف و صورت او میران جاودانی ع و الحمد
لله الواهب المتعال ذکر طوی فرمودن صاحب قران کامران جهت تزویج شاهزادهای عالی مکان
علامت صاحب قران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علو الهمة من الایمان همواره مقتضی آن بود که تمامی امصار و
بلاد جهان در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت ایشان در آید و همای چتر همایون فال ایشان بر تمامی بساط بسیط
غبراء سایه شاهبال بلند پرواز از آفتاب در فضای حضرت سپهر چتر(؟) مشارکت جوید و ایل اقبال گشاده بنا علی هذا
دران ولا که بورت(؟) یعنی ساله راحت فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نمود خاطر عالی ماثر بران قرار گرفت
که لشکر گیتی گشای بجانب دیار ختای برد و لوازم جهاد و غزا بتقدیم رساند بکفار و اوثان و فعل اصحاب
کفره و ظلام ضلال اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان سفر از کار جمع حبات(؟) جوف خطر مقتضای فحوای
نکاح و توالد و تناکح را بجای آورده و بعضی از شاهزادگان سکار(؟) را با مخدرات سراپرده عفت در سلک ازدواج
انتظام دهد بنابران فرمان بران قضا جریان نفاذ یافت که نواجیان فرسرعت اشراف اطراف بران فوران
خبر رسانیده که بقرینای حاضر گردند و از حسنه زادگان چنگیزی نژاد ایزی اوغلان عرضه داشتند که صاحب

جهان

جهان مینما که درین طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و میرزا شاهرخ از خراسان بیایند حضرت صاحب قران
در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید آمدن شاهرخ مستغنی مصلحت مملکت نیست به حکام عراق و آذربیجان توجه داد و فوج
ال و منتظر بلی الطلب میرزاده محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون به ترتیب جشن و سور و سرانجام مهمات
طوی و سور صادر شده موضع کان گل از برای آن کار تعیین یافت و روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه
پادشاه دریادل بکان گل رفته فراسان چابک دست حسب حکم جهانگشا همایون چهار سراپرده بر آن صحرا دامون
کشیدند و خرگاه و دو شبستری تا اوج فلک نیلوفری مرتفع کردانیدند ع یکی درگاه چو منیا سپهر کشیده ظارم
ماه و مهر ع در و دروازه های عالم آرای که ظاهرش از سقرلات هفت رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و طنابهای آن ابریشمین
و ستونهای منقش زرین و سیمین چون سرو(؟) کشیده بر افراشتند و وسعت آن دروازه های به مرتبه بود که گنجایش ده دوازده هزار
کس داشت ع سپهری بصنعت بر افراشته ع جهان در جهان سایه انداخته ع و در این قیاس جو آئین بلقیس آیین شاهزادگان
حضرت قرین و عظماء امرا و خواص بارهای سراپرده علی انتخب خرگاه و سراپرده و بارگاه بر افراختند که عرصه آن زمین داشتند
سپهر برین از مواکب کواکب ساختند ع ز خیمه و خرگاه و توکوی که سپهرت ع بر کوکب جشنده بر کوه و بیابان ع
و دران مکان از انجا و ترکستان و مغولستان و خراسان و سیستان و زابلستان و هر جانب تمامی ایران و توران
چندان خلایق مجتمع گشتند که شرح آن خسر بر ینسب و دران ایام مسکلی بو خواجه که از امرای عظام سلطان تو پوت(؟)
بصنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز منجا و فصاحت سبحان و مضاف بیان القان و توفیق امتیار تمام داشت
از پیش پدرش ملک مرسلطان بر رسم سالات رسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر قیمتی از فره
بعرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و یک شترمرغ علاوه آن برکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیر
زاده پیر محمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته سعادت دستبوس دریافتند و حضرت صاحب قران را از امیرزاده
پیر محمد برادرش محمد سلطان بیاد آمده ع مثال بر بعضل بهار گریان شد ع و چون هنگام سور و کامرانی بود و وقت خاتم
داستان شادمانی حضرت صاحبقران شاهزادها را آفتاب وار جامه زرنگار پوشانیده و لباس مشکفام او را چون پرده ظلمات
شب بگوهر نورانی روز بر هم در آمیزند ایام بهار عیش جام او نشاط و عشرت صبح و شام بگوش خاص و عام رسانیده
صنایع و هنرمندان ایران و توران و مصر و شام چهار طاق طیبها گوناگون ساختند و ابواب فرح گشاده و بعضی های
غرب و شعبده های عجب انگیختند مجلس انس و بساط نشاط بانبساط یافت و انوار بهجت و مسرت بر لمع
صورتی روحانیات کامیاب یافت ع نشاط و سور آنچنان عام شد ع که رسم غم از دهر کم نام شد ع و از برای ترویج

شاهزادگان عظام مجلس رغایب احتشام منعقد گشت و جمعی کثیر از علما و قضات و موالی و اشراف و اعیان و اهالی
و رعایای سریر سلطنت مصیر جمع گشتند و امیرزاده الغ بیگ میرزا ابراهیم سلطان و پسران میرزا شاهرخ و میرزاده
اجل بن میرزا پیرشاه و امیرزاده احمد و میر رسیدی احمد و میرزا بایقرا و میرزا عمرشیخ را با کرایم دودمان
سلطنت و عفایف خاندان خلافت عقد بستند و دران محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده
بعبارت خطبه نکاح اشتغال نموده و کلمات ایجاب بقاضی القضات سمرقند مولانا صلاح الدین منغلی بوده و در کار
زمان ختنه دست گشاده زر و گوهر نثار رود و بنیار بسیار افتاده گشت ❊ چنان افتاد گوهر در هر دم
که گفتی از فلک می بارد انجم ❊ و حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمده و خواتین بلقیس آیین مهرچهر مشتری سیما
و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزیین را بنور حضور نور و صفا بخشیدند و جای شهزادگان جمشید قرین و نوینان
و امرا تمکین و سادات عظام و قضات اسلام و اکابر اعیان در سایه دوازده پایه معین گردانیدند ❊ صف حاجیان کمر
کلاه ❊ کمر بسته دند در پیشگاه ❊ و سایر خلایق از امرا و هزاره و اعیان روزگار و اشراف هر بلاد و دیار از مقدار یک تیر
پرتاب از دوازده پایی دو رسه آیین نشستند و سپاه ولان بهرام توان خلعتهای طلادوزی در بر کرده و بر پیلان
سوار شده وظایف خدمت بتقدیم رسانیدند و فیلان کوه پیکر بدیع منظر را جلهای گوناگون آراسته و بر پشت هر یک
تختی بسته جای مناسب باز داشتند و خوان سالاران از اشربهای زرین و سیمین مشتمل بر اوانی مرصع آن مقدار حاضر آورده
که بجز بر شرح خوان داود و صوفیان عشرت اندیش صاف باده کرده صلا در دادند و ساقیان گلعذار نرگس وار جامهای
بلورین بر کف گرفته از کیفیت می گلفام و فروغ چهره فرخ انجام هر دل را سروری دیگر و هر دل را نوری عنبر کرده
بخشیده و هر یک از مجلسیان داد و ... گلعذاری شده مضمون این مقال ورد زبان گردانیدند ❊ در زیر چرخ
جام لبالب چه خوش است ❊ از دست نگار سیم غبغب چه خوش است ❊ هر روز بگیری صبوحی چه نکوست ❊ کام از لب لعل
یار هر شب چه خوش است ❊ و دران ایام از غایت انعام عام ❊ بفرموده شاه صاحب قران ❊ منادی گری
شد بشارت رسان ❊ که ایام سور است و هنگام عیش ❊ می ناب نوشید از جام عیش ❊ درین جشن چون داد گوید
سخت ❊ گر تیره روزست اگر نیک بخت ❊ جوانی فرد کامی مردم رسید ❊ گل شادمانی ز دلها دمید ❊ گرفتند از آن
سور هر کس کام ❊ ز رود و سرود از ساقی ز جام ❊ آوازه رود و سرود مطربان نغمه پرداز و مغنیان خوش آواز
ناهید را برقص آورده و نوای نای قانون و صدای عود و ارغنون در مجمره ... شب و جوانان چنگ زلف
تا تیر کرده ❊ نی نای نکویم شکر بود ❊ ز خنیاگر چو شیرین کارتر بود ❊ نوائی ارغنون و ناله چنگ ❊ از آن منزل

بقی

برفتی تا بنه سنگ ❊ و چون چند روز صغیر و کبیر و غنی و فقیر جای و نوش و جوش و خروش گذرانیده ❊
صبوح را بغبوق و غبوق را بالصبوح ❊ مقبل گردانیدند صاحب قران دریادل شاهزادگان و امرا و نوینان
و ایلچیان مصر و شام و بلاد هند و دشت قبچاق و سایر کار بر و اشراف آفاق را بخلع گرانمایه و انعامات موفور
سرافراز ساخت و بساط ملاهی و مناهی را طی کرده و بتمشیت مهمات امور مملکت پرداخت ارباب
احتساب را بامر امر معروف و نهی منکر اشارت نموده خلایق را از ارتکاب شرب سایر منهیات منع کرده
بلوازم سپاس الهی اقدام نمود ذکر مسعود اسباب لشکر با همت یورش ختا و اجازت یافتن حکام
الکا اطراف و رفت صاحب قران مظفر لوا از طوی کان گل فرصت یافت با شاهزادگان و المرافق شورت
بتقدیم رسانیده خاطر فرخنده مآثر از مقتوب عزا بر سفر خطر ختا قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواجیان
پیاده را هزار و هزاره شماره کرده هر جا قابلیت اضافه داده باشد از سر تحقیق جان زیادت کنند و در رفتار ...
نمایند و امرا و نوابی از میران هزاره وصد محکم اساسانند که چه یراق و دستور بهر یورش آیند مقرر آنکه سلاح معین
بازروی کیهان بر پای بودند و امیر تیمور گورکان از کان گل بسمرقند آمده در مدرس سرای ملک خانم نزول اجلال
فرمود و دران هفته امیرزاده پیر محمد جهانگیر را باسپ و کمر مرصع و خلعت وافر مفخر و موقر ساخته رخصت داد که
با مملکت مراجعت نمود و امیرزاده محمد بن عمر شیخ را که مادر پسرش او در خانه شاهزاده و مشارالیه بسر می برد و
خود در طوی مذکور خبر شش را خواسته بود و همراه ایشان ساخت و ایشان را براه هرات متوجه گشته بار شدند
و امیر تیمور گورکان ایلچی سلطان مصر را خلعت و کمربند ارزانی داشته و از انعامات دیگر نیز محظوظ و بهره ور ساخت
دستوری داد و مولانا عبدالله کشی را با جمعی رفیق او گردانیده و مکتوبی بعرض سه گز و بطول هفتاد گز که بآب
زر فصلی شده بود و بخط مولانا شیخ محمد و خواجه حاجی تبریزی که در حسن خط از سایر خوشنویسان آن زمان
امتیاز داشت باسم ملک فرج در صحبت ایشان ارسال نمود و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که با
سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم هر چه اشارت علیه نفاذ یابد درباره ایشان بتقدیم
خواهیم رسانید امیر تیمور گورکان در جواب این سخن نوشت که سلطان احمد را مقید نگاه دارند و قرا یوسف
را بفرستند که ... و تحف گرانمند و نفایس ارجمند با رسول و نامه ارسال داشت و بر این قیاس
سایر ایلچیان سلاطین اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرموده آنگاه از بدر سرا ملک خانم که ملوک را
که با کرده ... بود نقل نمود و امرا و عالی ... پیوست که اسپ بر وفق نسخه لشکریان از نظر

احتیاط در آورده معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جناب امارت پناهی تحقیق نموده بروایتی در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطورست معروض داشت که بموجب سانی که دو کان کل قرار یافته از بلاد ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و مازندران و ولایات دویست هزار سواره و پیاده نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود چنانچه حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا نوشته اند روزی میرزا سلطان احمد بن میرزا ابو سعید احمد بن میرزا میرانشاه مذکور بود که در خراسان صاحب قران گیتی ستان چند جنت و این اوراق موصوف می جویند که ملازمان آنحضرت در حین توجه رکاب خطای سعید دو صد هزار کس شنیده اند در شمار آمده بود و بعد و عدد مجموع سپاه ظفر اثر در آن سفر ... صد هزار سواره و پیاده میرسید والعلم عند الله

کفتار در بیان وقت رایات ظفرآیات جهت یورش بصوب ... اقصی ممالک چین چون بمقتضای قضای ... و اقتضاء تقدیر ربانی در اثنای کشورگیری و ملک ستانی لشکر ... آنحضرت صاحب قرانی از رکاب همیشه ... امور بامداد مانند غارت در سفر و مقاتله نموده بودند در آن ولایات آن موید مظفر لوا از تسخیر ممالک ایران و توران و شام و روم و گرجستان و هند و ستان فارغ گشته بدارالسلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود و بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم جزم و اندیشه صایب یافت که جهت تدارک جرایم دوامی که از قدام علی مقام در خلال اشتغال باشغال تیره حشم و قتال و استیصال بنیاد اصحاب جاه و جلال صدور یافته بود و جهاد کفار ملاعین اقدام نماید بر طبق کریمه الحسنات یذهبن السیئات آن معاصی و زلات بعفو اغماض مقابل گردد ان الله یغفر الذنوب جمیعا بنا علی هذه العزیمة از طوی کان گل و یراق سپاه و یرلیغ فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیر خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با ... و دیگر امرای ظفر اقتباس بتاشکند و شاهرخیه و بوم شتافته در آن دیار تشلاق و امیرزاده سلطان حسین و بعضی از سپاه برانقاره و رهی و بیرون رستان کنند ... و ضبط سمرقند بعهده ارغونشاه و شده و محافظت خزاین بشیخ جهره ختلی گرفت و رایات جهان گشا در ... اول ... شنبه ... و شمایه از سمرقند نهضت فرموده متوجه اتولات شده و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده با لشکری که عارض خیال از ادراک کمیت عدد آن عاجز بوده و کمیت اندیشه از طی مسافت احاطه آن عشوه اعتراف می نمود روی براه نهاده ✤ روان شد دران راه چندان سپاه ✤ که شد تنگ صحرا و کم شد گیاه ✤ سطح زمین از بار سلاح مواکب تیغ لرزان بر رفت و سقف آسمان آن غبار مراکب صحت ظلمت گرفت ✤ بیند بر زمین ذره را جایگاه ✤ نماند بر هوا باد را مانده راه ✤ و بطراوات گاف قباب انزاف براه قراب ... نهضت نموده بعد از قطع منازل

سایه وصول

سایه وصول بر نامثلی انداخت و چون خورشید بر او اسطرلوس بود ناگاه دم سردی هوا در جال کمال ... سر پرده سحاب گران ناگزان آسمان احاطه کرد و بادی شد و روز دیگر آمده برف و باران عظیم با به طوفان روان و فنی خروشان و رعد و برق ... آه جسم سحاب اشک ریز ... بعضی نشان از آنجا در حرکت آمده قطع مسافت سرعت نموده با تسولات نزول اجلال فرمود حضرت صاحب قران و شاهزادگان و نوئینان و رعو رها با که مثل ایلان موجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان بتاشکند فرا خیده و امیرزاده سلطان حسین بعیران ... منزل کرده صاحب قران پسندیده صفات در اقسولات امیر بردق نزول کرده بتاشکند رفته برای سپاه کشورکشا تدارک ترتیب نموده چند هزار غله ... اراها بار کرده و بهمراه برده و در راه زراعت نمایند تا در وقت مراجعت حرکت منصور جهت ارزاق متعلقین ... هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که بهنگام حاجت شیر شتر موجب قوت قوت لشکر قدرت شود القصه عزت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون و ارتفاعات بر نهجی رسید که دیده ... این استعداد سپاه آن بهمه استعداد و آراستگی در طول ایام هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهده کمال عظمت طوی کان گل و فور جمعیت اقسولات دغدغه عظیم در خاطر افتاده و از ظهور مضمون از اتمم امر دنا بالعصه اندیشه تمام داشتند و از سبب عین الکمال بر سپیده صبح و شام نقش ها و دوام اقبال سپهر احتشام بر لوح خاطر می نگاشتند

ذکر توجه رایات ظفر نگار از اقسولات بانزار در اواسط زمستان که آفتاب تابان در اواخر جدی بود و از شدت برودت رود سیحون منجمد شده و مانند نقره خام می نمود از سیاری برق فلا کوه و فضای صحرا و بساط هامون و روی دریا مسطح شده بود و وادی مساوی و از وفور طوفان باران کره خاک سفیدی می نمود و تمامی جبال و تلال از جادی صاحب قران مظفر لوا از عاتب حرص بر احراز مثوبات غزا از اقسولات کوچ فرموده متوجه انزار شد و در اثنای راه دست و پای جمعی کثیر از مجزه و صغار را سرما برده روز چهارشنبه ... رجب در انزار منزل ... ملک برادر شیخ نورالدین از فرزدل همایون طراوت صورت نزاجین ... برفت و معاون و وصول از معرکه کاری آتشی در سقف خانه گرفته مشتعل شده و اگر چه ملازمان در ساعت آب ... تسکین بران آتش نمودند ازانجهت بر پشان خاطر روی در ازده ... دهنا و چه در ان اوقات اکابر و اصاغر خوابهای هولناک میدیدند و از وقوع ظهور پیش کر ... رسیده بود و بخاست می رسیدند و حضرت صاحب قران در آن آوان متوسل رکال ... که تفحص نظرکرد از راه ... صنوان گذشت ... و با امتثال امر مساوحت نموده بازگشت و معروض داشت

کرازان حضور ممکن نیست و دیگری را بطرف سرام و حقیقة الحال جهان کاروانه و موجود او نیز مراجعت کرد و گفت که درین
عقبه دو تیر بالا برفته است درا ثنا خواجه از پیش توقتمش خان که از دیرباز در دشت و صحرا سرگردان بود به درگاه
پادشاه سلاطین پناه آمده بود و در روزی که حضرت صاحب قران در دیوان خانه بر مسند ابهت و کامکاری تکیه زده بود و
شاهزادگان چنگیزی نژاد مانند برتی اوغلان و باستمور اوغلان و جگره اوغلان بر دست راست آنحضرت نشسته
بودند و طرف دست چپ از فرزندان میرزاده الغ بیک و میرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت امراء
عظام خواجه را بشرف بساط بوس رسانیدند و او بر زبان اعتذار عرض کرد که توقتمش خان میگوید که مدتی شد
که در بوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم و بغیر ازین آستان اقبال آشیان مرجعی ندانم امید آنکه
مراحم خسروانه کرت دیگر شامل حال آن شکسته بال گردد تا پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده و بقیه ایام حیات
بتدارک مافات قیام نمایم لطف عمیم صاحب قران هفت اقلیم خواجه را نوازش فرموده و استمالت داده
گفت که ان شاء الله تعالی چون ازین یورش باز گردم دشت قبچاق و الوس جاجی خان نوبت دیگر از خار طغیان
مخالفان پرداخته بوی سپارم و کار مملکت او به دستور سابق آب تیغ زده دیگر باره معمور سازم و در خاطر
خطیر خسروانه صافی ضمیر چنان بود که همدران چند روز خواجه با یرلیغات نامی و منشورات گرامی نزد توقتمش خان
ارسال دارد و از آنجا علم ظفر شعار بجانب ختای در حرکت آرد اما چون قلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود
العبد یدبر و الله یقدر ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان از جهان گذران بجهان جاودان چون عنایت
بی غایت خدا و عفو غفور در همه حال شامل روزگار خان موید منصور بود در آن زمان که از یورش هفت ساله بسعادت
معاودت فرمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تنویر متوجه آن شد که فیما بعد ازین وفات محترم ساعات را بامری
مصروف سازد که موجب کفارت آثام ایام سابقه گردد و در قمع و تدارک زلات و عثرات مضمون همایون
وهو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات بظهور رسد لاجرم چون شاه انجم ماه تمام در سپهر سریر
سلطنت سایش نماید عزم غزو کفار چین و ختا جزم کرده در وقتی سردی هوا و کثرت بارندگی و سرما از حد بیرون
... نکابت آثار بسیار فرمود و چون صورت واقعه که هرگز هیچ ممکنی را از حلول آن گریز نبوده و نیست
آنحضرت را در آن سفر روی نمود و آیة و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد
وقع اجره علی الله رحمت بی غایت الهی بران خوبی که مقصود او از مسوب جهاد بود ترجمه یافت * گرچه زکار
حسب وجه خواهد بود * وان باعث عز بلند هم خواهد بود * از خیر محض چو نکوئی آید * خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

کیفیت حال

کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام صاحب قران سلیمان احتشام خاطر اقبال مآثر بران قرار داد و چون بلقیس آفتاب
سمرقند باز کرده اند و جنیبه از نگار بیچاره فرمود و نوبت یورش ختا با مصار رسانید میل بخرچ کرد و چند روز بر بوستان جام عیش و
طرب از دست ساقیان نوش لب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ باده حمرا و شعله ساغر بصفت
آتش دشت پر لهب میبود و دو شبانه روز دیگر صاحب قران والا گهر چنان بوقف مشغول بود که اسامیل طعام
نفرمود ... مزاج همایون متغیر گشته عوارض از نیان آن تغیر را حمل بر خمار کرده ذو کیف و جام دیگر بآنحضرت دادند
و لحظه حرارت تسکین یافته چون بر طبیعت ... شراب اثر کرد تب ... رفت و در روز چهارشنبه عاشر
شعبان سنه سبع و ثمانمایه مرضی صعب روی نمود بلکه امراض مختلفه محفوف که یکی از علاج دیگری قوی میشد مجتمع گشت
و با آنکه از حذاق اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود و در تداوی ... نمود هیچ دوا نافع نیفتاد و اصلا
سوا ... سد منقطع گشت و بنابر آنکه اختلال قوی دماغی راه یافته بود صاحب قران سعادت مند بحقیقت
که حال قوی دیگر است و باعتقاد درست و نیت درست از جمیع منهیات توبه فرمود و بکلمات مناهی اشارت نمود و خواتین
و اغایان و امرا و نوئینان جمع آورده گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سود مند ارشاد داد و بصبر و ثبات
و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند با میرزاده پیر محمد جهانگیر مسلم داشته امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ گفت که عهد و پیمان در میان آورند که از مطاوعت شاهزاده گردن نپیچند و سر
کلمه او متابعت نیاورده پای در دایره خلاف نهند امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بدهشتی عظیم و دلی از بیم
بران ... عرضه داشته اند که اگر فرمان شود میرزاده خلیل سلطان و امرا نوئینان که در تاشکند قشلاق کرده اند
حضور ... کرده به درگاه عالم پناه آیند و بسعادت ملاقات همایون دریافته بی واسطه وصیت ولایت عهد میرزاده
پیر محمد را استماع نمایند بر آنکه * از دیده بسی فرق بود تا بشنید * آنحضرت فرمود که وقت تنگ رسیده و مجال
گفتن امثال این مقال نمانده ... شده و شما را نیز دیگر دیدار میسر نخواهد گشت بعد از بیرون ...
امرا افواجی عظیم ... و هفت اقلیم غلبه کرده ... بانکه بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقرائت قران اشتغال
داشتند از اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله و مولانا عبد الله صدر درون خرگاه در آمده بر بالین همایون
بتلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نمایند و چون عنبر حقه خاوری مواکب کواکب لباس نیلوفری
... پوشیدند امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بر زبان الهام
بیان گذرانیده داعی حق را بجوار دار السلام اجابت فرمود و طایر روح شریفش قفس قالب شکسته بجانب ریاض

قدسی پرواز نمود اقبال که از پرتو انوار ضمایر عالی در سایهٔ امنیت فراغت غنوده بودند کمال اقبالش صفت
زوال گرفته کامیابی که از میان آثار رحمتش جهانی در مهاد عدالت و استراحت می غنودند جمال خورشید مثالش
سمت غروب پذیرفت خبر همایون خاقانی را که غیرت شادروان گردون بود صرصر فنا نگونسار کرد بید
ولوای همایون آسای صاحب قرانی را که نسر طایر را در پناه حمایتش می آسود عقاب قضا از اوج عزت
بخاک رسانید ❊ دریغا خداوند دیهیم و تاج ❊ که او بود آیین دین را رواج ❊ دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد ❊ صلاح
پناه علما و عباد ❊ و این واقعهٔ عظمی و داهیهٔ کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمایه در روزی که
آفتاب در هشتم درجهٔ حوت بود روی نمود افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده اند از جمله مولانا
نوربها جایی گفته که ❊ سلطان تمور آنکه چرخ را دلخون کرد ❊ وز خون عدو روی زمین گلگون کرد ❊ در هفدهم
شعبان سوی جنت بشتافت ❊ فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد ❊ و دیگری میگوید ❊ شهنشاهی که ماه بیست
حلوه دان آمد ❊ وفات شهنشاهی کرد و تاریخش همان آمد ❊ ذکر ابتلاء شهزادگان بلا و مصیبت عمارت و مراجعت نمودن
از حضرت آیت از آن ولایت ودران شب ظلمت سلب که تیرهٔ عالم افزون بر نوحات اندوهبات روزگار باز گرفت
در خطهٔ اوطرار روز قیامت و نمونهٔ صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت ❊ برآمد ناله و آه از چپ و راست
ز مرد و زن فغان و نوحه برخاست ❊ ز فریاد و خروش پیر و برنا ❊ امارات قیامت گشت پیدا ❊ شاهزادگان عالی مکان
از سر عزت بر خاک مذلت افکندند و خواتین حشمت آیین روی نازنین و گیسوی مشکین بسبب سیلاطمی کشیدند
سر روی بکند و زهره گیسو کند ❊ امراء ملک آرای جامه پاره و سینه چاک ساختند و خواتین پای برهنه بر سر علی الرسم
گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند و در آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشکفشان بود و از
فوارهٔ غمام تا صباح قطرات باران سیلان می نمود و چون بحکم یورش ختا اعاظم امرا میخواستند که آن
واقعه را تا یلیطا پنهان کرده بهنگام صبح خواتین و آغایان را از گریه و شیون و تغیر لباس منع نموده روی بگریبان
صاحب قران مغفرت قرین آوردند و بموجب مهد و شاه خازن بامر غسل پرداختند و مولانا قطب الدین صدر
در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ از آن امر نویینان عالیشان بر روی یک ساری بوغا
و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که
طریق مخالفت نکنند و از مقتضای وصیت حضرت صاحب قران در نگذرند و تخت امیرزاده پیر محمد سپارند
ایلچی تاشکند نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرا که در ملازمتش بودند ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بایشان رسانیده

التماس

التماس عفو نمایند و دیگری پیش امیرزاده سلطان حسین و جبران فرستاده پیغام دادند که مرض حضرت
صاحب قرانی صعوبتی تمام پیدا کرده باید که جریده باردوی اعلی توجه نماید و بعد از آن چنین بجانب غزنین روانه شد
که امیرزاده پیر محمد را از رحلت آنحضرت و وصیت منصب ولایت عهد آگاه گردانند تا بجناح استعجال بسمرقند شتابد
و شیخ تیمور و حسن صوفی پیر امیرزاده و علی درویش کوکه بچه شتاب تمام بطرف تبریز متوجه گشتند تا امیرزاده شاهرخ
و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت بجای آورند و از تمور
جلیلی کلا بدوی پیغام آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روان شد و در شب پنجشنبه هژدهم ماه مذکور
جمهور امراء و خواتین تابوت محفوف برحمت الهی را که تابوت در محفه نهاده از اترار بیرون آوردند و در میان کشتها از
آب جیحون بر یخ گذشته و در و دشت آن فرود آمدند چون گریبان افق بدست تباشیر صبح صادق چاک شد
مشعلهٔ اندوه در کانون درون محزون مصیبت زدگان جوش برآورده و خرمن صبر و شکیبایی مرد و زن و امیر
و وزیر و صغیر و کبیر را یکباره بسوخت ❊ آه ای کز آتش این غم جگر بسوخت ❊ وین برق حادثه از بحر خشک و تر
بسوخت ❊ مرغ سپیده دم که خبر داری از شرور ❊ اکنون سزد که آتش بال و پر بسوخت ❊ صیحهٔ صبح محشر و فزع اکبر
در عالم اصغر ظهور انجامید و فغان در جهان افتاد که صدایش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون جزع و
فزع از حد اعتدال در گذشت گریه و زاری سالکان طریق بیقراری بعد از وقوع نصیحت مصلحت اندیشان ساکن گشت
و امرا و ارکان دولت و نویینان و مقربان حضرت با خواتین حشمت و مخدرات تتق عظمت طریق مشورت
مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نعش مغفرت مآب بسمرقند بازگردانند و در ملازمت میرزا خلیل سلطان
و امیرزاده ابراهیم سلطان نوبت فرو ختا با مصار رسانیده در زمان مسیح محفه را مصحوب خواجه یوسف و علی توکل
روانه سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ ۲۲ شعبان در آن بلده در آمدند جسد مطهر را بمرقد معطر رسانیدند و بعد از
چند گاه بموجب حکمی که آنحضرت کرده بود سید برکه را خود نقل نموده بر زبر سر صاحب قران والا گهر دفن کردند
و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بعد از ارسال تابوت مغفرت آیت آن حضرت عالیات را مصاحب امیرزاده الغ بیگ
بجانب سمرقند گسیل کرده و خود در خدمت میرزا ابراهیم سلطان بجانب ختا کوچ کرده از آب سیحون گذشته
در جانب شرقی اترار فرود آمدند و این ولا شنیدند که بواسطهٔ صعوبت برف که عقد آن جمعیت از هم فرو گسیخت
مآل این سخن آنکه چون فوت صاحب قران مرحوم با میرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بودند
پراکنده ساخت و با جمعی از سپاهیان راه گرفته و بسبیل تاختن عزم سمرقند نمود و خود را در شهر انداخته و لوا

بسبلاء مرتفع سازد و کیفیت این حرکت بمسامع امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک رسیده نامه بحاکم سمرقند ارغونشاه
فرستاده مبنی از آنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آنجانب گشت باید که در محافظت شهر
سعی بلیغ نموده او را مجال دخول ندهد و اگر نوانند خود نیز او را گرفته مضبوط گردانند و قاصدی نزد میرزا الغ بیک و
حضرات عالیات ارسال داشتند و از قضیهٔ امیرزاده سلطان حسین ایشانرا آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا
رسیده باشند توقف نمایند تا اردو بدیشان رسد و بر این قیاس نزد امیر خلیل سلطان و امرای تاشکنت
یرالیغ فرستادند بعد از آن امیر بردی بیک در اترار توقف نموده امیر شاهملک و امیر شیخ نورالدین و سایر امرا
و اعیان در ملازمت میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشتند و در وقت عبور از آب سیحون یک شتر
از شتر خزانه با آنچه بار داشت در آب فرو رفت و اردو نزدیک باب آب سیحون فرود آمده از آنجا شتاب کرده متوجه
بسمرقند آوردند ذکر برداشتن امرا میرزا خلیل سلطان را بپادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان او و ارکان دولت حضرت صاحبقرانی
امراء عظام که در آن زمستان در تاشکنت بوده‌اند گفتند از امیرزاده سلطان حسین وقوف یافتند و هراس بر
قیاس ضمایر ایشان مستولی شده امیر خدایداد حسینی و بابا کارشاه و ارلات و شمس الدین عباس و برندق برلاس
باتفاق امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان هیجده و یکسال بود بسلطنت برداشتند
و دست بیعت بانجناب داده در رضای امیر تیمور گورکان را نابود انگاشتند و این خبر در اثنای راه بحضرت عالیات
و امیر شاهملک و امیر شیخ نورالدین رسید بغایت آشفته گشتند و بقلم تهدید و سرزنش نامه نوشتن بانجانب
فرستادند مضمون سخن آنکه چون حضرت صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض
فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن نوخیزان کاردان خوب نمود که بدین زودی
دفتر حقوق تربیت حضرت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بتجویز این امر ناپسند جسارت نموده‌اند بایستی
که اگر دیگری مثل این سخن در میان آوردی بتیغ و زجر مشغول گشتندی و چون آن مکتوب بامرا رسید از کرده
پشیمان شده و امیر برندق را نزد حضرت عالیات و امیر شاهملک و امیر شیخ نورالدین فرستادند و پیغام دادند
که ما بیعتی که با میرزاده خلیل سلطان کرده‌ایم بجهت ملاحظه استقامت دولت و استقامت مملکت است
و گمان چنان بود که شما با این امر همداستان باشید و اکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت
کرده از آن بیعت پشیمانیم و هر چه شما در باب امضاء وصایاء آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم و امیر برندق
در اقسولات باردو رسیده بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر شاهملک و امیر شیخ نورالدین خلوت کرده

امیرخدایداد

و امیر خدایداد و بابا کارشاه ارلات و شمس الدین عباس را که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود و لوازم
عهد و پیمان در میان آورد که از مقتضای وصایا امیر صاحبقران حضرت انحراف نکنند و بغیر از میرزا پیر محمد
جهانگیر کسی را ولی عهد آنحضرت نشمرد و امیر شاهملک و امیر شیخ نورالدین مطلب گرد آن باب مکاتیب بامرای تاشکند
نوشته بامیر برندق تسلیم نموده او را اجازت داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بموضع و چک
حق رسیده از آنجا امیر شاهملک بدروازه چهار راهه که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند
آنجا بودند رفته التماس فتح باب کرد امیر ارغونشاه دست رد بر سینهٔ ملتمس امیر شاهملک نهاده جواب گفت
که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بران داده که تا وقتی امیرزاده پیر محمد
ولی عهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را باو سپارم تا از عهدهٔ امانت داری
بیرون آمده باشم امیر شاهملک دانست که ارغونشاه بوعدهای امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده و دروازه
باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و چشم نمناک باز گشت و در صحرای علیا باد که حضرات کیفیت حال باز گفت و
همانجا نزول نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دانستند که شیخ نورالدین بسمرقند رود و امیر
ارغونشاه را از سر مخالفت درگذراند و امیر شیخ نورالدین بدروازه چهار راهه رفته با ارغونشاه و خواجه یوسف
سخن گفته مانند امیر شاهملک بی نیل مقصود مراجعت نمود اما امیر برندق چون از اقسولات بتاشکنت رسید و
مکتوب شیخ نورالدین و امیر شاهملک و سخنان ایشان را بمسامع خدایداد حسینی و بابا کارشاه و ارلات و سایر
سرداران میرزا خلیل سلطان رسانید آن طایفه باتفاق گفتند که فی الواقع شایستهٔ تاج و تخت نیک بخت است
که حضرت صاحبقران او را ولی عهد ساخته و ما تغیر بقول آنحضرت راه نخواهیم داد و در همان مجلس بر این باب
عهدنامه نوشته بر آن وثیقه را مهر کردند و میرزا خلیل سلطان نیز حسب ضرورت خط و مهر خویش بران نهاد
و التماس را با عهدنامه پیش امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک فرستادند تا آن کاغذ را بدیشان نموده نزد امیرزاده
پیر محمد برد و بعد از آن زمرهٔ از خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان را اعتناق اورنگ سلطنت مملکت ترغیب
و تحریص نموده گفتند الملک عقیم فرصت غنیمت می باید شمرد و بسمرقند شتافته خواطر خاص و عوام را بانواع
احسان و انعام صید می باید کرد والملک یعطی الی لیلی لمن علیها و امیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان
بر تسخیر جهان جازم شده عازم سمرقند گشت و از اسبان و شتران و استر حضرت صاحبقران و شاهزادگان
و امرا آنچه در آن نواحی دید بخت و تصرف در آورده بر امرا و خواص طایفهٔ از مردم که با او بیشتر اتفاق نمودند

قسمت نمود و امیر برندق که مقتدای سپاه شاهزاده بود چون از سیحون بگذشت پل و بران کرده باتفاق رستم
طغابوقا سوچیاره روی اعظم گشت تا از عهدهٔ عهد که کرده بود بیرون آمده باشد و همچنین امیر خداداد حسینی و امیر
شمس الدین عباس از میرزا خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اجتی و کت رفتند و با وجود این همه حال
شاهزاده استماع نصیحت بجا طرح نداده روز دیگر میرزا خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق
بنواحی ری رسید از جلال باورچی بشنید که امیر شاه ملک امیر شیخ نور الدین را رخوشاه در سمرقند راه
نداده و خاطر بر اطاعت میرزا خلیل سلطان ننهاده اند از اختیار مفارقت میرزا خلیل سلطان پشیمان شده
بقدم اعتذار مراجعت نموده بموکب شاهزاده پیوسته بتجدید بیعت اقدام نمود ذکر توجه میرزا الغ بیک و میرزا
ابراهیم سلطان در مرافقت امرا بجانب بخارا و رسیدن [illegible] اعیان سمرقند [illegible]
طغابوقا برلاس که همعنان امیر برندق برلاس از میرزا خلیل سلطان جدا گشته بعد از مراجعت امیر مشار الیه جانب
خود را منتج بوده امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین رفت و کیفیت شغف میرزا خلیل سلطان بتسخیر سمرقند و باز
گشتن امیر برندق را مشروح باز گفت امرا عظام بعد از شنیدن سخنها مصلحت دید که در رکاب شاهزادگان
عالی مکان الغ بیک گورکان و ابراهیم سلطان بنجارا روند و حضرت عالیات را بسمرقند فرستند و بعد از
تفهیم عزیمت پنجشنبه سیم ماه مبارک رمضان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر
شیخ نور الدین و رستم طغابوقا و التمش و توکل قرقره و حسن جهداول و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیغی
و موسی رکال و بسطری و غیرهم حضرت عالیات را وداع کرده بجانب سمرقند گسیل نموده عنان بگران بطرف
بخارا تافتند و در محل خبر بادریس مصیبت جانسوز حضرت صاحب قران تازه گشته فریاد و فغان از نهاد ما ترکان
بر آمد صدا از خروج و فرح بسیار سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر خواتین و شاهزادگان صغار مثل میرزا بایقرا
او ایجل و سعد وقاص از علیاباد تعزیت پوشیده بدروازهٔ چهار راه بشتافتند و ارغون شاه و خواجه یوسف
توشی جان کاه بخود راه داده و بنسب ایشان را در شهر نگه داشتند و حضرات در چهارباغ میرزا شاهرخ که نزدیک
دروازه هست گذرانیدند — روزه دیگر باز خروج بلند — پر تو مرد رجهان انگنند — و در شهر در آمدند و بمقبرهٔ
منوره رفته بر پلاس ماتم بنشستند و تمامی آغایان و شاهزادگان و اکابر و اعیان تغیر لباس کرده آه و از گریه
فغان بر آورده و لوله در جهان و غلغله در زمین و زمان افتاد — زنیس [illegible] لا گرفت آه و زفریاد — صد ارگنبد
فیروزه افتاد — شاهزادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند که میرزا خلیل سلطان را ارغونشاه

نقص الاصل

بقدم اطاعت استقبال کرده بسمرقند در آورده لاجرم زبان بطعن و لعن او گشادند و مکتوبات تشنیع آمیز
امرا بسمرقند فرستادند و بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده حمزه طغابوغا برلاس که حاکم بخارا بود شاهزادگان را
استقبال نمود و در بخارا بوب سیّد علیه السلام با امرا عظام عهد و پیمان در میان آورده با تفاق یکدیگر
بشهر در آمدند چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر
شاه ملک در قلعه بنشستند و ضبط یک دروازه که بر شهر گشوده است بالنصف قلعه که تعلق الغ بیک و شاه ملک
داشته باشد و محافظت دروازهٔ دیگر که بجانب بیرون است با نصف دیگر از حصار متعلق بامیرزاده ابراهیم
سلطان و شیخ نور الدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و التمش و توکل قرقره و دیگر امرا و سرداران در
شهر توطن نمایند و در باب حراست و محافظت برج و دیوار و لوازم سعی و اهتمام بجای آورند ذکر وصول
امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بیان انقضای ایام تعزیت حضرت صاحب قران سعادت قرین
چون میرزا خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده و طی مسافت فرموده نزدیک بسمرقند برسید امیر یوسف خواجه
با تنیا رو پیشکش از شهر بیرون آمده در بیشه [illegible] که چهار فرسخی سمرقند واقع است بشرف بساط بوس سرافراز گشت
و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده بمراسم استقبال استعجال نمودند و بعد از آنکه کنار آب کوهک مضرب
بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه با مفاتیح دروب قلعه و شهر و مقالید کنوز و خزاین بخدمت شتافت
و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب کامران بسمرقند فردوس مانند که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار
جهان در آن موجود بود در آمد بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمایه که آفتاب در [illegible]
منزل داشت بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت
را نوازش [illegible] مراسم تهنیت بجای آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظهٔ وصیت امیر تیمور گورکان
نموده و امیرزاده جهانگیر والد امیرزاده محمد سلطان و برادرزاده پیر محمد ولی عهد بود بخانی بر داشت و مقرر بود
که نام او در اعلی الرسم بر سر مناشیر نویسند و بعد از دو روز که انقضا امیرزاده محمد که مقبرهٔ صاحب قران سعید نیز
انجا بود رفته کار تعزیت از سر گرفت و تمامت شاهزادگان و خواتین و آغایان و امرا و نوئینان و اشراف
اعیان بالباس سوگواری در گریه و زاری آمدند و پس از اقامت لوازم مصیبت تعزیت ارواح بزرگوار
صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام پروردگار بجای آورده صدقات بارباب احتیاج رسانیدند و در آن
ایام حلوا و طعام بمستحقان دادند که فلذا رجوع از معدهٔ گرسنگان با غراض دوران رحمت بر حسب بعد از آن

کورکان خان را بقعان ونوه داروغه و پوستش پاره ساختند واز کار رهنید انگاه میرزا خلیل سلطان شاهزادگان
وخواتین ومومنان را از کسوت غرا بیرون آورده قامت قابلیت همه را بخلعتهای فاخره وجامهای طلادوز بیاراست
وابواب خزاین گشاده آن مقدار زر که هر مردم داد که رسم افلاس از جهان برافتاد وکیفیت اسراف واتلاف
شاهزاده ودر زوال آفتاب اقبال او عنقریب سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی **ذکر تعداد اولاد واحفاد حضرت
صاحبقرانی انار الله برهانه** از اولاد ذکور صاحب قران مغفور در زمان وفات آن حضرت سی وشش نفر بدین موجب از نسل
میرزاده جهانگیر یازده چه واصل چو اغفار ستقان محمد سلطان رسپر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش
ساله یحیی پنج ساله وامیرزاده پیر محمد جهانگیر در سن پنج سالگی بر سریر سلطنت کابل وغزنین تکیه داشت تا هفت پسر قند
ونه ساله خالد هفت ساله پیر بجز سعد وقاص سنجر فیض جهانگیر واز نسل میرزا عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات
بودند پیر محمد بیست وشش ساله بایک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست وچهار ساله باد و پسر
شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست ویکساله احمد بن عمر شیخ هژده ساله سید احمد بن عمر شیخ
پانزده ساله بایقرای بن عمر شیخ دوازده ساله وشانزده میرانشاه در سن سی وهشت سالگی هفت پسر بود
ابابکر بیست وسه وپسر انکر سه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر شیخ بن میرانشاه بیست ودو ساله خلیل سلطان بیست
اکل ده سال سیورغتمش ومیرزا شاهرخ در سن هشت سالگی در خراسان پادشاهی می نمود وهفت پسر داشت الغ بیک
ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی اما الغ بیک نزدیک پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود بایسنغر هشت ساله
سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله اغلان دو ساله ماردوی یکساله واز بنات مکرمات صاحبقران مغفور
مخدره در پرده عصمت وعفاف می غنودند علیه آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حباله نکاح امیر سلیمان شاه
بسر می برد واز امیرزاده سعید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود واز محمد سلطان سه عفیفه ومیرزا میرانشاه چهار
دختر داشت ومیرزا شاهرخ یکی ومیرزا پیر محمد سه ومیرزا ابابکر وخلیل سلطان هر یکی وامیرزاده سلطان حسین دخترزاده
حضرت صاحبقرانست ومادرش اکه بیگی بود وپدرش محمد بیک بن امیر موسی والعلم عند الله وتقدس وتعالی
ذکر بعضی از سادات ومشایخ وعلما واکابر که معاصر بوده اند با صاحبقران مسوده ماثر بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر وآشکار
خواهد بود که این زمره عظیم الشان وطایفه متعالی مکان جمعی کثیر در زمان فرخنده نشان صاحب قران گیتی ستان
امیر تیمور گورکان ملاذ جهان وامصار ایران وتوران از وجود شریف مشرف داشته اند کیفیت حال تمامی آن طبقه را از
کتب وتواریخ موضوع چون بود بالضروره برذکر جمعی که شمه از احوال ایشان راقم این سخنان را از ان معلوم شد اختصار
خواهد افتاد ومن بعد الهدایة والارشاد **مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی** در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین
هروی بود ودر متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله سعی می نمود وورع وتقوی بکمال داشت وهمواره بعلو
طاعات وعبادات می پرداخت ووفاتش در ذی الحجه سنه ثمان وسبعین وسبعمایه اتفاق افتاده در رباط
هرات که مسکنش بود مدفون گشت **سید علی بن شهاب الهمدانی** حاوی علوم ظاهری وباطنی وجامع فضایل صوری
ومعنوی بود ودر اوایل حال ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی می نمود اما از شیخ تقی الدین علی الدوستی
کسب خرقه طریقت فرموده وبعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرده وگفت فرمان حضرت
شیخ متوجه شده فرموده که حکم چنانست که در اقصی عالم بگردی امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده وسه نوبت
ربع مسکون را طواف کرده وصحبت یکهزار وچهارصد ولی رسیده وچهارصد را دریک مجلس دیده مصنفات امیر سید علی
مانند کتاب اسرار النقطه واسماء الله وشرح فصوص الحکم وشرح قصیده فارضیه ودخیرة الملوک در میان خلق اشتهار
دارد ووفاتش در ساوس ذی الحجه سنه ست وثمانین وسبعمایه اتفاق افتاده ومرقد معطرش در ولایت ختلانست
بابا سنکو درویش مجذوب بود واز وی کرامات وخوارق عادات ظهور می نمود ودر سنه که صاحب قران مغفور
بعزیمت فتح خراسان از آب آمویه عبور فرموده در اندخود باوی ملاقات کرده درویش از سر جذبه سینه گوشت
بطرف امیر تیمور گورکان انداخت آنحضرت باین معنی تفأل نموده گفت خدای تعالی سینه روی زمین را که
خراسانست بما ارزانی داشت وهمچنین شد ووفات بابا سنکو در اندخود روی نموده وقبرش همانجاست
مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی جامع کمالات صوری ومعنوی بود ودر علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین
هروی بود وچنانچه در نفحات مسطورست که مولانا زین الدین ابو بکر بحقیقت اویسی بوده است واز روح حضرت
حضرت شیخ الاسلام احمد جامی قدس الله سره بوده واکثر آنزمان به صحبت آنحضرت گذرانید وسخنان ایشان
که در انشای قیل وقال صاحب قران سعید ومثال از آن قدوه اصحاب وجد وحال سوال کرد که تا چه
هرگز ملک غیاث الدین را ارشاد می فرمودید که ترک اعمال ناشایسته دهد فرمودیم واو را نصیحت کرده بر قبول ننمود
لاجرم ایزد تعالی ترا بروی گماشت واگر تو نیز با بندگان خدای تعالی بر نهج عدالت سلوک ننمائی دیگری بر تو مسلط خواهد
وامیر تیمور فرموده که گفت آنکس که او را بر من مسلط داشت وبه صاحب قران گفت عزرائیل امیر صاحب قران از شنیدن
این سخن حال تنگ گرفت گفت هیچ یک از سلاطین بر من ظفر دست نخواهد داد وانتقال من در مثال باجل طبیعی خواهد بود
ووفات مولانا زین الدین ابو بکر در غره ربیع الاول شب شنبه محرم الحرام سنه ۷۹۱ روی نموده ملک عماد روز نی در تاریخ وفاتش

این قطعه نظم نمود * سنه احدی و تسعین و سبعمایه * گذشته نصف از ماه محرم * شده انتصاف النهار از پنجشنبه
که روح پاک مولانای اعظم * سوی خلد برین رفت و ملایک * همی گفتند از جان خیر مقدم * و دیگر فضلا در این باب
نیز در وفات قطب اولیا نکته شعر یاد کرده اند * خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمد بن محمد البخاری است و او را
نظر قبول فرزندی از خواجه محمد بابا سماسی بود و تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از امیر سید کلال نمود و در نفحات
مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته
کسی از وی سوال کرد که درویشی شما را معروف است یا مکتسب جواب داد که بحکم جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین
مشرف گشتم و از برکه در طریقه شما ذکر جهر و سماع می باشد گفت نباشد طریقه ما بر صحبت است فرموده که
خلوت در انجمن است بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی * از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش * این چنین
زیبا روش کم می بود اندر جهان * وفات خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیوم ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین
و سبعمایه اتفاق افتاد و یکی از فضلا حسب ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم انتظام داد * خواجه بهاء الحق
والدین نقشبند * آنکه شد منشور ولایت شد کمال طمطمش * مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان * قصر عرفان زین سبب
آمد حساب حلتش * خواجه علاء الدین عطار موسوم بمحمد بن محمد البخاری بود و در سلک اعظم اصحاب خواجه بهاء الدین
انتظام داشت و خواجه در زمان حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بدو حواله نموده میفرموده که
علاء الدین بار بر ما سبک کرده است و وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی و ثمانمایه روی نمود
و فهرست حال فضلای که از ولایت خراسان روی نمود و چون از سن طفولیت بمرتبه صبی ترقی فرمود آغاز تحصیل
علوم و تکمیل فنون معقول و منقول کرده و در اندک زمانی در میدان دانش قصب السبق از علمای سلف ربود و مشام
و شمیم قلم مشکین جان مستعدان را بروایح فضایل معطر گردانید و فروغ خاطر افادت مآثرش آغاز منهاج انوار
کمال را انظار کشید و کتاب [illegible] شانزده ساله آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم خامه بلاغت انتما ساخت
بعد از آن مطول را باسم ملک معز الدین حسین کرت دیگر تالیف نمود تا که در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان
جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیک خان که از عدالت و احسان سبق گرفت در سلک [illegible]
ولی شاه [illegible] چنانچه از مؤلفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می پیوندد و لطافت تحریر و حلاوت تقریر
و توضیح خفیات و تبیین جلیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقاد وی ختم بوده و پرده نزاهت
بند [illegible] در آن اوان که امیر تیمور گورکان نوبت یورش خوارزم فرمود ملک محمد سرخسی بسبب خویشی با ملک

معز الدین

ملک معز الدین حسین برادرزاده خود ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود
التماس کرد که هرگاه خوارزم فتح شود از آنجا حضرت طلبیده مولانا سعد الدین را بسرخس روانه گردانی بنابر
چون سلطان جهانستان حضرت صاحب قران آن ملتمس را بهدف اجابت کشید و گوهر جاهای اهل و موالی الحاق
اشارت فرمود ملک پیر محمد از حضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر
تیمور گورکان ملتمس ملک را بعز قبول مقرون داده بجانب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحب قران
بسمرقند بازگشت و علما و فضلای ماوراءالنهر بعرض رسانیدند که اگر شیخ خوارزم بندگان آستان سلطنت شعار بسیر
عزیمت لما فاضل این مملکت ملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت از فضل ایلچیان استفسار نموده آنجناب طلب فرمود
که حالا سر آمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فضایل
صفاتش چون شعاع خورشید بشرق و غرب عالم را منور گردانیده و نفحات مؤلفات ملاحت آیاتش بسینه
مشایه [illegible] شمال و جنوب تمام روی زمین را معطر و نضارت بخشیده * جهان گرفت جهان از ظهور تصنیفش
که آفتاب بود ذره بوقت ظهور * و قاین سخن و خفی است همچو بها * ولیک گشته چو خورشید در جهان مشهور * صریر کلکش
در کشف مشکلات علوم * چنانکه نقطه داوود در اداء زبور * افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از اشعه ضمیرش
مینمایند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند امیر تیمور گورکان از استماع
امثال این سخنان رقم تاسف بر صحایف روزگار خویش نگاشت و حکم جهانمطاع جهت استدعای حضور جناب
مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعد الدین نخست بهانه غربت حجاز آن ملتمس را اجابت ننمود اما چون بار ثانی
فرمان صاحب قران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال بر مسند عزت و جلال در پایتخت
ماوراءالنهر باعلی مراتب کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلا و انوار بر روی روزگار یادگار گذاشت
و امیر تیمور گورکان در تعظیم آن پادشاه علما خسرو دانشمندان مبالغه بسیار نموده و در مجالس آنجناب را بر زبر [illegible]
خویش جای داده رفعت و [illegible] طناب مشیخانه مشاهده میفرمود وفات مولانا سعد الدین در شهور
[illegible] پیوست قبر شریفش در بلده سرخس واقع است و تصانیف آنجناب در تمام علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار
حاجت بذکر ندارد و نمودن تفصیل آن کتب از جمله تحصیل حاصل شمارد و از مولانا سعد الدین یک پسر ماند مولانا محمد نام
مولانا محمد در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور گورکان می نمود از جناب شیخ الاسلامی [illegible]
قطب الدین یحیی بن مولانا سعد الدین استفاده فرموده در آن اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشت

چون مولانا محمد در شهر هرات ساکن می‌بود و در آن ایام خبر بزرگواری و مراتب و فضیلت یکی از علماء تقوی آب خبر رسید که
مولانا سعدالدین در مجلس صاحبقران خلد قرین با کل طعامی که حلت آن معلوم نبودی نماید و ایشان را طعن و
تشنیع در باب کرده گفتند که چگونه جایز باشد که مقتدای علما روزگار در لقمه شبهه خورد مولانا محمد از استماع این
سخنان در تاب شد و در آن باب رقعه بآن بزرگوار نوشت و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقران
دست بجانب خوردنی نرساند و آن نامه را بنوعی که از هرات متوجه ماوراءالنهر بود داد و نواب مکتوب مولانا
زاده را بنابر مکاتبه در دل میان خود نهاد و چون بسمرقند رسید در دل میان کتب خویش پیش امیر تیمور گورکان
رو آنحضرت را در اثنا مطالعات نگاه نابات چشم بر نوشته مولانا زاده افتاد و مضمونش را معلوم کرد و در آن
باب هیچ نگفت و مکتوب مولانا سعدالدین ظاهر ساخت و بعد از چند گاه مولانا محمد بسمرقند شتافته صاحبقران
بلند منزلت را ملازمت فرمود و آنحضرت مولانا زاده را تعظیم کرده التفات بسیار اظهار فرمود و در آخر مجلس خواجه
محمود شهاب را بلقیس که از آن حضرت سبب یافته بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را برات
آن وجه در بر زر وصول خواهد یافت ما نخواهیم که مولانا زاده در این شهر متفحص گردد خواجه گفت مبلغ مذکور را بنقد از
سمرقند نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده و برات برداشته از بارگاه بیرون خرامید و در محلی که با دو
مکاتبه کرده سوار میشد حضرت صاحبقران کس فرستاد و او را بخلوت خاص مجلس آورد و آنگاه تبسم فرمود و گفت
که مولانا زاده کسی را از نقد اشعار که وام زر وجه برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این
چنین بزرگی در عالم علم کسی را حیث از خوردن طعام ما منع کند و آنجناب از استماع آن خطاب خجل شده گفت من دانسته
و دانستم که برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم تیمور گورکان گفت اگر چنان بینی که در وقت نوشتن برات
از کراهیت در بهتره بیداشدی و حال آنکه از روی فرح و سرور آنرا قبول فرمودید آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که
مبلغ مذکور را از مولانا محمد باز ستاندند و پنج هزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودیم مولانا محمد بعد از فوت صاحبقرانی
در بلده فاخره هرات ساکن می‌بود و در سنه ۸۳۰ بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی جرجانی
در سنه اربعین و سبعمایه ۷۴۰ در قریه طاغو از اعمال استرآباد قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و فضای جرجان
را بنام همایون مقدم شریف مشرف گردانیده و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل نموده و در اندک زمانی
سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان بنی آدم گردید و در روضة الصفا مسطور است که در سنه ۷۷۹ که شاه شجاع بن مظفر
در قصر زرد بود امیر سید شریف بآنجا رسیده خواست که بپادشاه ملاقات نماید او را بی واسطه کمال خویش

مباهی گرداند و در آن ثنا مولانا سعدالدین التفتازانی را دید که بخدمت شاه شجاع میرود و خود را در لباس لشکریان نموده
که مرد خوب تیرانداز هم و از تولاب ... آن در آنچه نام کرد در نظر پادشاه سه چوبه تیر انداز امید آنکه بکام
فرصت ملتمس بعرض رسانید و در کار مولانا سعدالدین بارگاه جاه و جلال مولانا گفت تو در همین موضع
توقف نمای تا رخصت دخول حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاهی فایز شده سخن تیرانداز خوب را
بعرض شاه شجاع رسانید فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف بپارگاه درآمد چون از کیفیت تیراندازی بر سید گفت
که از بن تاریخ جمیع شریف او مشتمل بر فراغات اصحاب مصاحبت بود و از بغل بیرون آورد و بدست خاصه داده و شاه
شجاع از مطالعه آن صحیفه کمال امیر سید شریف دانا شده مراسم تعظیم و تکریم تقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار
انعام فرمود و آنجناب را همراه خویش بشیراز برده منصب مدرسی دارالشفا خود را بآن سید فضیلت انتما تفویض کرد
و سید شریف ده سال در فارس بافاده اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ که امیر تیمور گورکان شیراز را فتح کرده حکم
فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برده جناب سیادت پناهی اقامت بدستگاهی بموجب فرمان واجب الاذعان
بآن بلده شتافته تا زمان فوت آنحضرت آنجا می‌بود و در آن اوقات میان آنجناب و مولانا سعدالدین مباحثات
روی نمود و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد
خدای که بالا و پست آفرید ز بر دست بر دست دست آفرید و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودان انتقال نمود
نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیر البشر مقتدای علما و انشورا زاده و البذات بشیراز شتافت و در آن دیار در سنه ۸۱۶ وفات
یافت مصنفات امیر شریف بسیار است و در غایت اشتهار و اکثر کتب متداوله متقدمین و متاخرین حواشی و شرح
ملاحت آفرین دارد چنانچه از زمان فرخنده نشان آنجناب تا غایت عالیجاهی درسی از جواهر حواشی و مولفات
فصاحت صفاتش خالی نبوده مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود مولانا احمد بن مولانا ... الدین محمد
افضل حکما زمان و اعلم منجمان دوران زمان بود و احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمی‌نمود و همراه فلک
جدول کیدلی با سطرلاب حکمت کرده مدخل و صاحبقران خورشید محل آن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت
و آنجناب نیز همواره بسان بخت و دولت در ملازمت بوده رقم اخلاص بر صحیفه ضمیر نگاشت مولانا نظام الدین شامی
آنجناب نسبت یکتایی نیز گویند او دکتر وقایع و حالات صاحبقران حمیده صفات مشغولی از تاریخ فاضل کامل است
و در مطلع السعدین مسطور است که از مولانا نظام الدین مروی است که گفت که نوبت اول که امیر تیمور گورکان لشکر
به بغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید و از مردم دارالسلام اول من بپارگاه عالم پناه رفتیم و حضرت

بنظر التفات و ملاطفت در من نگریست و بزبان مبارک راند که خدایتعالی پرتو حکمت از این ملک و تو
فیض آمدی و مرا ز حبت فرمود دعا بسیار کتاب بکوی پیش که در وقت محاصره حلب مولانا نظام الدین و ابن شحنه
افادت داشت و بعد از فتح امیر جلال السلام او را پیش فرمان فرمای انام برد و رعایت یافت بوشیده نماند که من
توفیق بیان یکسخن در این کتاب مکتوب و خالی از تکلمی نیست و آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین
بعد از آنکه بصحبت صاحب قران ظفر قرین مشرف گشت همواره بیان دولت و اقبال در درگاه جاه و جلال بود و در باب
وقایع آنجناب تاریخی تالیف نمود **شیخ شمس الدین محمد الجزری نورالله مرقده** مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای
دانشمندان بلندمکان بود و بورع و تقوی معروف و مشهور و بصلاح و سداد موصوف و در ظفرنامه و مطلع
السعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید و محمد سلطان میرزا
و امیر شیخ نورالدین امیرسادات ساوه و جمعی از اکابران دیار بطرف برسا بازورا رسیدند و لشکر ظفرشعار از جیب
بشتافته چندان مردم را گرفتند شیخ شمس الدین جزری و سید احمد کازری و مولانا شمس الدین فناری
از آنجمله بودند و امیر شیخ نورالدین و شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایه سریر اعلی برده در کوتاسه شرف
ملاقات صاحب قران تحفه مصطفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر اعتبار ساخته بصوب سمرقند ارسال فرمود در
آنجناب زمان وفات امیر تیمور گورکان در ماوراء النهر وفات شریف بیگ رانیده و بصحیح ابن مصابیح را انجا در سلک
کشیده و بعد از وفات آنحضرت بدار السلطنه هرات شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ در خامس ربیع الاول
سنه ثلث و ثلثین و ثمانمایه در شهر شیراز وفات یافت **قاضی قطب الدین عبدالله الامامی** بعد از وفات مکان
از نامی اکابر و اعیان خراسان مشار و متقی بود و مدت مدید در کمال استقلال در آن مملکت بر منصب
المراتب قضا قیام و اقدام مینمود و اضعاف آن در وجه موقوفات ولایات بر خلاف کار و فعل
معاش می‌داشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بوده همواره نقش امانت و دیانت بر صحیفه ضمیر
و صحیفه خاطری نگاشت **سید برهان الدین ابراهیم جرجانی** در سلک اعاظم امرا و اکابر اصحاب درس و فتوی
انتظام داشت و در سنه ثلث و ثمانمایه علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت **شیخ کمال خجندی**
در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم زهاد بزرگوار منتظم بود و علی الدوام بریاضت و عبادات اوقات گذرانیده
گاهی اشعار آبدار بر لوح اعتبار نقش می‌نمود و در نفحات مذکور است که غلبه شعر شیخ کمال بسبب آن بود که ظاهر
مغلوب باطن نبود چنانکه خود میگوید * این تکلفهای من در شعر من * کلمینی یا حمیرای من است * بلبل کلک نغمه سرای

حضرت

حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی نورالله مرقده در بهارستان این نوا
بگوش فضلا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که بیش از وی متصور نتوان کرد
اما مبالغه در آن طریق شعر او را از سرحد سلاست بیرون برده است آنجناب در شعر متتبع خواجه حسن دهلوی بوده
اما نه چندان معانی لطیف که در نظم وی است در شعر حسن نتوان یافت و آنکه شیخ را دزد حسن میگفتند بنابر آن متتبع تواند
بود و در بعضی از دیوانهای او بخلاف این بیت مسطور است * کس بر سر پیری نگرفت مرا * معلوم شود که دزد
حسنم * از حضرت مخدومی ابوی مرحومی بسمع افتاده که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادتی تمام و عقیده
مالاکلام داشت و روزی بعیادت آنجناب رفته کمر مرصع بر رسم نذر نزد شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ
آن کمر را برداشته بخانه درآمد و بعد از لحظه که بعضی اصحاب مطالعه کرده همه را مقبوض یافته پرسید که یاران چرا
بحضور نمی‌آیند یکی از حاضران جواب داد که درد کمر دارند و شیخ تبسم نموده فرمود تا کمر را بدر آورده و قسمت کردند
وفات شیخ کمال در سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است و این بیت بر لوح سنگ مزار کنده
* کمال از کعبه رفتی تا بدر دوست * هزاران آفرین مردانه رفتی **مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی** مرید شیخ اسمعیل
سیسی از اصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی است و شیخ عبدالرحمن از کبار مشایخ روزگار در بغداد و تبریز بود
و در سنه خمس و تسعین و سبعمایه از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت در تعظیم
بسیار نموده و مورد تکریم گردانید او و محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و بایکدیگر صحبت میداشتند
و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است و این مطلع از نوادر ابیات او در نفحات مسطور است * تا مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم
از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم * وفاتش در سنه تسع و ثمانمایه روی نمود و مدت عمرش شصت و چهار سال بود
مولانا حفظ الدین خوافی در سلک فضلای ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی از وقایع امیر تیمور گورکان را بلغت ترکی
بیان نگاشت **شیخ محمود زنگی عجم کرمانی** بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در اشعار مجاورت
و اکثر اوقات موزون کلام بر زبانش میگذشت چنانچه اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان رسید
و چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت * دو بر هم هر دو شکسته بهم * علی ترک و محمود زنگی عجم * و شیخ محمود بسیاری
از حالات صاحب قران پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنه
ست و ثمانمایه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده در کرجستان بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان
مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدرالدین که قاضی آن ولایت بود و سید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان

و شیخ محمود زنگی ایشان همراهی نمود و تا کتاب جوش و خروش را بگذارند و خود را بتجدید منظور نظر التفات آنحضرت گردانیدند
اما الحق لقب ... بر روفتی که در کنار آب نشسته اند مسکن داشت و در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشسته رخت بقا بباد داد
غرق دریای کرم الهی شد جان او و بر شیخ محمود مولانا قطب الدین این شعر را بنظم آورده رسانیده و فضلای اکثر
محفوظ او بوده و رشد و این چند قطعه بعضی از غزلیات شیخ محمود است که بنویسم شعر محمود و کرت نشسته اند که بلطف طبع
ذکی و کرم از بحر برآمد **مولانا علی** از جمله شعرای دار السلطنه هراة بوده و در شهری که میرزا میرانشاه جهت رفع حاجی بیگ جاکلی
قربانی بهرات آمده و در تاریخ زمان نزول اجلال فرموده مولانا علی بدر شرف ملازمت شاهزاده مشرف شده قصیده
گذرانید که در مدح او این بیت است ❊ ای ز مهر رخ تو ماه و مشتری گشته ❊ عالم از نکهت لطف تو معطر گشته ❊ خط بنکتهٔ تو
بصفحهٔ کافور بخط ... آیت حسن و جمال است که مقرر گشته ❊ و شاهزاده نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرمود
خواجه عصمت الله در سلک اعاظم ناظمان سخن گذاری انتظام داشت و آیات بلاغت آثارش بر الواح خاطر فضلا مسطور
و از جمله قصیده ایست که در مرثیهٔ حضرت صاحب قرانی در سلک نظم کشیده و آن مرثیه را بمیرزا خلیل سلطان گذرانیده
و مشمول انظار انعام و احسان گردانید مطلع قصیدهٔ مذکور اینست ❊ ای فلک ظلم کاه و بر نشست که سلطان غایبست ❊
تخت کو بر خاک بنشین کو سلیمان غایبست ❊ خواجه عصمت الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی می نمود و بسیاری
از مقاطع آن جناب را در منظومات خویش درج فرمود یکی از فضلا دران باب گوید ❊ میر خسرو را علیه الرحمه شبی در خواب دیدم
گفتمش عصمت ترا بگشته بس بی حرمتست ❊ شعر او چون پیشتر از شعر تو شهرت گرفت ❊ گفت ای بی خبر شعر او بنام من شهرت
مولانا نجم الدین در فن انشا و علم املا مثل زمان خود بود و ملازمت میرزا میرانشاه می نمود و دران اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را
بفرمودهٔ شاهزاده و همتا ... از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرده و کمال فصاحت و بلاغت دران کتاب بجای آورد
خواجه علی تبریزی شطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را نزد شیخ شمس الدین محمد جزری رحمة الله
قرائت نموده و در علم حدیث مهارت حاصل نموده و خواجه علی در فن شطرنج آن قدر وقوف داشت که صغیر و کبیر آن
روزگار استادی وی را مسلم داشتند و غایبانه را مانند حاضران می باخت و در مجلس امیر تیمور گورکان
پیوسته بآن لعب می پرداخت **مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی** حاوی فضایل انسانی بود و در علم طب
معالجات مرضی ید بیضا می نمود و او نیز در فن شطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه صاحب قرانی بوده و بمجلس
نظارا مشرف و خواجه عبدالوهاب تبریزی و احمد یوسف بخاری از جمله شطرنج بازان صاحب قرانی بوده همواره
ملازمت آستانهٔ سلطنت آشیانه می نمودند **گفتار در سلک سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن**

شاهزادگان عالی مکان و اتفاقات تصاریف روزگار و عارفان بتصاریف ضمایر این حکایت عارف و بیان دولت
واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات جهت و ملک ستانی دست داد
عجب اگر کسی را از ابتدای نامی پادشاهی تا آن غایت میسر شده باشد چه آن شاهزادهٔ والا نژاد اندرونی نسبت خبر
پسری حضرت صاحب قران بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالیشان و بسیاری از لشکریان بخبر
نشان که در تاشکند بودند او را بپادشاهی برداشتند و بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شده
و بعد از وصول شاهی آن بلده فرود و سوار شدند و حکام و بزرگان و اعیان آن شهر بقدم فرمان برداری استقبال شاهزاده
استعجال کرده اند و مقالید خزاین و گنور ملازمان آن شهر سپرده و لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و دران زمان سیری
آن جامعیت در تمامی ربع مسکون معمور بود اکابر افاضل و اعاظم امثل و علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف
دران مصر جامع مجتمع بودند و موفور خزاین و دفاین کثرت نقود و ذخایر از نقود و اجناس جواهر بنهایتی بود که قوت وهم
مستوفیان ماهر از حصر و احصای آن عاجز و قاصر می آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف و تیر و کمان و جیبه
جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیلهٔ تحریر و قلم تحریر زبان شرح آن بیرون تواند داد
چون سابقهٔ عنایت ازلی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفهٔ حال آن نهال گلزار اقبال کشیده بود و در زمین منجانی قاعده
قصر جهانبانی آن نوباوهٔ ریاض صاحب قرانی را سمت استحکام بخشیده روشن جهانیان از آن همه موجبات سلطنت
و ملال از نمانده و مجموع آن خزاین اموال در معرض تضییع افتاده هاتف قضا نشان زوال آن دولت فرو خواند آری
انواره بجز آفتاب آثار لوای پادشاهی عز بر و ثبات روزگار خواص بارگاه **یختص برحمته من یشاء** جاه و جلال
از روی گوهر و بسیاری سپاه و لشکر و انوار سلطانی و مهام کشورستانی نظام انتظام نیابد **بیت** ❊ نه هر که طرف کله شکست
بتند نشست ❊ کلاه داری و آیین سروری داند ❊ و سبب انقضای ایام کامکاری و انصرام احکام جهانداری
میرزا خلیل سلطان بعد قضای ربانی و تقدیر سبحانی آن شد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور گورکان نسبت
بجمیله شادملک که سابقا از سرای امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطر پیدا کرده و پنهان از حضرت صاحب قران
او را بحبالهٔ نکاح در آورده و چون پرتو پادشاه مرحوم مغفور بران قضیه افتاد حکم فرمود که شادملک را بجهت بکشند
و میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده و دران آوان که اقوالات محل نسبت رایات حضرت آیات بود دیگر بعرض
رسید که شاهزاده شادملک را همراه دارد و فرمان بحضار او داده امیر زادهٔ آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم
همایون بقتل او نفاذ یافته سرای مملکت ختم بنا بر ملاحظهٔ خاطر خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت

بوده اند از خلیل سلطان آنست که بعد از آن امیر تیمور گورکان که او را جهان آغا می‌سپارد تا بعد از وضع حمل فرزند را
محافظت نموده در تعلیم سپاه بدید مقارن آن احوال صاحب قران بی همال بافراز رشناخته وفات یافت
و شاهزاده و نداشتند آن گلعذار بر غنچه و لاله را در آغوش کشیده بر بنای شفقت جمال و شهوت وصال وی گشت که از
استصواب اصلا نگاه نداشته بود ملکه زمام اختیار ملک و مال در قبضه تسلط آن سلیطه داد * چگان بود در شهد
او غان او غیرت بفرمان او * قلم مجاری امور ملکی و مالی میرزا خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت
و شهزاده بر طبق مدعا مجوبه دست اسراف و اطراف اموال گشاده و مجموع نقود و اجناس گنج زرافشان را که بی مبالغه
محاسب وهم از عهده تخمین آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و شتر را بخشی داد که در آخر سبب پریشانی تفرقه کامرانی گشتند
و تفصیل آن شش کششی اتفاقیه بود که بی مزاد و جاری بود و سترواری می برد و سیمی که شاه شیر از سیمی بود و آن را
و سیمی مرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جانانه جمعی از مردم بیگانه را بانواع زینت و اصطناع اختصاص می‌بخشید و هر یک
فرزند قارون ساخته مرتبه امارت و سروری رسانید و از آن جهت خاطر امرا و سران سپاه ملال گرفت
و دماغ آن قوم بایکان محیط شده مواد فساد تزاید پذیرفت و چون حضرت کرده روز روزه شاد ملک و نظر محذرات
سراپرده صاحب قران مرحوم می‌نمود جهت انحطاط مرتبه آن عفایف میرزا خلیل سلطان را بر آن داشت که هر یک
از خواتین و سرای آنحضرت را با غلام و کرد یکی از ملازمان آستان خود در سلک زدواج کشید و گروهی را که نسبت
مابور ننه مادری داشتند با جمعی از مردم ناجنس همنشین گردانید چون رشته سرشت را با عقرب زشت و لعل جبل از
در سلک مهره یمانی انداخت طوطی شیرین سخن را با آشیانه زاغ و زغن گساده و عندلیب نغمه پرداز را با طیور بد آواز
در یک قفس جای داد و بواسطه صدور امثال این افعال ناهنجار طبایع صغار و کبار از میرزا خلیل سلطان متنفر گردید
امور سلطنتش اختلال پذیرفته آفتاب اقبالش بسرحد زوال رسید چنانچه در سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست
ان شاء الله تعالی و تقدس ذکر بعضی از مناقب مظفر السلطنة و الدین خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی
بود صاحب سعادت متصف بکمال عدل و عبادت شجاعت رستم و زهادت ابراهیم ادهم جمع داشت و هرگز خیال تجاوز
از جاده ملت بیضا بر ضمیر منیرش نگذشت مدت العمر نماز جماعت از آن پادشاه اسلام پناه فوت نشد تا بصلوة
مکتوبه چه رسد و مادام الحیوة هیچ آفریده را بنا بر ذکر مقتضای شریعت مؤیده همواره از روی اخلاص و نیاز ملازمت
درویشان و گوشه نشینان می‌شتافت و بهر دیاری که در می آمد شرف طواف مزارات اولیا و انقیا در می‌یافت
و در میدان حرب چون کوه با شکوه در برابر خصم ثبات قدم می ورزید و در محراب طاعت از خوف و خشیت مانند

از باد صرصر سبک بر سر قدم عدالتش که از ... را از بهره مند که نیکوار را نوائی نکرده و دکان عدالتش هست صاحب قرآنی
برای آن زینت که سپاه و ظلم گشتند * شد از انصاف آن شاه سرافراز * بعهد شیرباز با گنجشک دمساز * بجهر اگر کرد
آهو شیر و ضیغم * هم آمیخته چون شکر و شیر * عوانی گر نمودی ظلم جنت * طپانچه خوردی از دست رعیت * ولادت همایون
حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه سبع و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و در شهور سنه
مذکوره صاحب قران گیتی ستان زمام حکومت خراسان در قبضه اقتدار او نهاد و بعد از فوت آنحضرت در ماه
رمضان سنه سبع و ثمانمایه آن پادشاه عالیجاه از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت و خطبه و
سکه باسم همایونش مزین گشته در سنه سبع و ثمانمایه بطرف استراباد استیلا ساخت و در اواخر سنه احدی عشر و ثمانمایه ایالت
لشکر آتش بر تسخیر ولایت ماوراء النهر تاخت و در سنه سبع عشر و ثمانمایه مملکت فارس را بحوزه دیوان آنحضرت قرار یافت
در سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه قرا یوسف وفات یافت و در آذربایجان او فوج آنجا رسید و در اواخر سنه مذکوره میان آنحضرت و اسکندر
بن قرا یوسف محاربه اتفاق افتاد و لشکر نصرت و فیروزی بر پرچم علم پادشاه فرشته حشم وزید و اسکندر روی بهزیمت نهاد
و در روز جمعه ۲۳ ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمایه بدبختی لر نام در مسجد جامع هرات کاردی بیدن آنحضرت رسانید و همان لحظه
الحمد لله گشت و آنحضرت را بحکم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشیده در سنه اثنی و ثلثین و ثمانمایه نوبت دیگر با اسکندر
منهزم ولایات عراق و آذربایجان گشته خاقان سعید بدان جانب شتافت و در صحرای سلماس میان جانبین قتال دست
داده باز اسکندر انهزام یافت بعد از آن ممالک خراسان و غزنه و بدخشان و ماوراء النهر و ترکستان و زابلستان
و سیستان و گرجان و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت
و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور و آبادان گشته رفاهیت خلایق درجه کمال پذیرفت همّت
والا نهمتش در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر و ابواب البر ساختند مساجد و خوانق و مدارس و رباط بنا نمود
و قری و ضیاع مرغوبه مستغلات بقاع بر آن بقاع وقف نمود و خاقان سعید مدت چهل و سه سال
باستقلال تاج سلطنت جهانبانی بر سر نهاده و در ولایت ری در ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمایه عنان عزیمت بصوب
عالم آخرت انعطاف داد وفات حیاتش هفتاد و دو سال بود و بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه دست قضا
ابواب فتنه بر روی روزگار بگشود و مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و امیر علی کرمش و مولانا
امیر مولانا عبد الحمید قزوینی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت آیین رایت صدارت می‌افراشتند و خواجه غیاث الدین
سالار سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین پیر احمد و خواجه سیدی احمد شیرازی

و امیر علی اصفهانی و خواجه شمس الدین علی ما یحتاج دستگاه وی را انتظام می‌داشتند **میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و توجه**
بصلاح احوال آنحضرت میرزا خلیل سلطان خاقان سعید و سلطان صاحبقران مشار انتظام معین السلطنة و الخلافه شاهرخ بهادر
که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الحق و الدین امیر تیمور بود و بعد از فوت آنحضرت در رمضان سنه سبع و ثمانمائه
در بلده فاخره هرات تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود شریف خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی
بر سر نهاده و سایه معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت و ولات و لایات انقیاد لازم امتثال
نموده اظهار اطاعت و فرمان برداری کردند و پای اخلاص ملازم آستان آسمان اختصاص گشته شرایط جانسپاری
و خدمتکاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت ابد الطرف را شاهانه نوازش نموده در باره ایشان
مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانیده و بساط عدالت و نصفت گسترده بمهمات مهام شریعت غرا و تقویت
امور ملت بیضا قضات و علما را مامور گردانیده در آن اثنا مسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان بخیال دار الملک سمرقند
مرکز رایت دولت ساخت و دست باسراف و اتلاف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بحر و کان را برباد خواهد داد
ضمیر خورشید نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه امور ملک و مال راه یابد رایات ظفر مآل قرین دولت و
اقبال بصوب ماوراء النهر نهضت نماید و امیر مضراب جاکو و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان
تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هرات بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود و در ایلغار در و یکی امیر
سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسیده بعز بساط بوسی استسعاد یافت و کیفیت حال میرزا خلیل
سلطان را مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه بن ارغونشاه
قیمر برج و بارو دار السلطنه هرات که از اعلام سپاه امیر تیمور گورکان تا این زمان ویران بود باز کردانید و امیر سید
خواجه را بطوس فرستاد و قلعه آن بلده را تعمیر نماید و بنفس نفیس عازم سمرقند شده چون در لشکرگاه شهزاده بایزید
اتفاق نزول اجلال افتاد و میرزا سلطان حسین که در کشتن با امرا مخالفت کرده بملازمت شتافت
و باصناف الطاف اختصاص یافته و از همان منزل خاقان سعید حمزه قنوقورا برسم رسالت نزد میرزا خلیل سلطان
فرستاده پیغام داد که توهم بجای فرزند و برادر ملکه کان گرامی و برابری فساد داشته باشی از ملک و مال دریغ نیست
اما که بسن تجارب ایام و معرفت مقادیر طوایف انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد و اگر بسبب
بعد مسافت و توهم مس آفت و جهت با اتفاقی تمام در آیات اراده خود گذاشته مسامحه چون رسید و دران
امیر شاه ملک از آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن آن حال

ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوسی دریافته بوسیله امرا عظام معروض داشت نمود که چون معنی معین است که آنحضرت
خراسان را اصلاً بضبط ماوراء النهر باز نخواهد گذاشت امید آنکه بسعادت معاودت فرموده حکومت آن مملکت را
به بنده وا گذارند تا به جانب آنحضرت شرایط عبادت بتقدیم رسانم و مادام الحیوة در مقام فرزندی و خدمتکاری
بسر برم خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرموده امیر شاه ملک را جهت آوردن شاهزادگان بخارا فرستاده و عنان یکران
بجانب دار السلطنه هرات انعطاف داد چون بآن حدود رسید امیرزاده سلطان حسین بموجبی قرار نموده بدان جانب است
مقصد ان متواتر خبر شده که میرزا خلیل سلطان از سمرقند بیرون آمده عازم کنار آب جیحون است لاجرم امرا بخارا باز گشتند
امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را بپایه سریر اعلی آوردند و امیر شاه ملک بضبط کنار آب مشغول گشته چون بجانب
عرضداشتی ارسال نموده مضمون آنکه چون طرف سمرقند میرزا پیر محمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمده
اکر نواب میامن امیر شیخ نور الدین را بجانب فرستند تا با ایشان سخنی که بمناسب دولت خواهد بوده آنحضرت وجود
شمس الدین و ارغونشاه به جانب آینه شیخ نور الدین بسمرقند رفت و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نموده چنان مقرر
شد که میرزا خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحبقران مغفرت نشان نزد امیرزاده پیر محمد ولی فرستد و سلطنت ماوراء النهر
قناعت نماید و بعد از آنکه نور الدین باردوی ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هرات گردید و در خلال آن احوال امیر سلیمانشاه
که بمقتضای فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود رستمدار حکومت نموده و از صولت سپاه میرزا
میرانشاه گریخته بموکب اعلی پیوسته بود و رخصت طلبیده جهت آسایش در نواحی اندخود و شبرغان اقامت و اعلام نصرت
اعلام بتاریخ ۲۳ ذی القعده در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده **ذکر مخالفت امیرزاده سلطان حسین و کشته**
شدن او بعد از آنکه با امیر رکن الدین سلیمانشاه امیرزاده سلطان حسین بکثرت شجاعت
جلادت و پهلوانی موصوف بود و امارت ایشان چون بر دانا داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق
جهان فتح آل پادشاه مصر بر لوح خاطری نکاشت بی جهتی از آنحضرت گریخته پیش ملک فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار
با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرده لشکری که با او بودند منحرف گردانیده و بجانب سمرقند ایلغار فرموده و چون
دانست که بسبب عبور نتوانند از آب آمویه گذشته بموکب خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه جم جاه نظر شفقت
و عطوفت در روی نگریست بار دیگر چون او را بران داشت که در نواحی اندخود فرار نموده از آب بگذشت و پیش
میرزا خلیل سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانید جمعی از مردم او و ارغونشاه بتوجه خواجه و امیر خواجه
یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاد و از جانب امیرزاده پیر محمد جهانگیر که دران زمان از کابل

جمع آمده بود و خبردار شدند و در کنار آب جیحون استقلال با میرزاده سلطان حسین پیدا شده بهانه کنکاش امرا و
ارکان سردارانرا طلب داشت و امیر خواجه یوسف را شربت شهادت چشانید بعمل امعقید ساخت امیر عبد الله
ارغون شاه و جمعی که آن مشاهده نمودند بتضرع و زاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشانرا سوگند داد که از و
برنگردند و تابع خویش گردانید مقارن آن حال رفته رفته تمام میرزا سلطان که با جوالی فراوان متوجه بلخ بود تا آن حدود
رسیده و میرزا سلطان حسین آنرا انکار نمود و متوجه سمرقند و بنابران در هشتم محرم الحرام سنه ثمان میرزا سلطان حسین
از برابر لشکر سمرقند فرار نموده و بنواحی اندخود و شبرغان با امیر سلیمان شاه پیوست و بین الجانبین قواعد عهد و پیمان
بغلاظ ایمان تاکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد میرزا سلیمانشاه فرستاده و میرزا سلطان حسین را طلبید جواب
امارت پناه آن سخن مسموع نشد و غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد را بران داشت که بطریق شبیخون بر سر ایشان تاخت
میرزا سلطان حسین و امیر سلیمان شاه چاره جز [illegible] ندیده بهزیمت شتافتند و بدرگاه [illegible] بارگاه شاهرخ شتافتند
و بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و صد سر اسب قیمتی با امیر سلیمان شاه عنایت کرده حسن [illegible]
حکم فرمود که امیر مضراب و سید خواجه که در سبزوار بودند متوجه [illegible] و از جانب میرزا میرانشاه که بکلیوش آمده بود
واقف باشند و چون امیر سلیمان شاه روی بمقصد آورد امرا شاهرخی صلاح ملک میرزا سلطان حسین دانسته
نوشیروان برلاس آن شاهزاده شجاعت شعار را در بیرون در بعراق گردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمان شاه
رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه آن حدود شده امیر عبد الصمد امیر حاجی
سیف الدین را که داماد امیر سلیمان شاه بود بکلات روان فرموده تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند
و امیر عبد الصمد با میرشاه الیه ملاقات کرده سخنان دولتخواهانه گفت الی حصول مقصود بازگشت انگاه خاقان
عالیجاه موجب استدعای امیر سلیمانشاه امیر جهانملک ملکت را نزد او فرستاد و چون جهانملک نیز مانند عبد الصمد
بازگردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرموده امیر سلیمانشاه بعد از تحقیق آن
خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت مراجعت فرموده در هفتم جمادی الاول سنه ثمان بدار السلطنه هرات
رسید و میرزا الغ بیک و امیر شاهملک را باندخود و شبرغان مامور گردانید و چون فصل زمستان بگذشت و بار دیگر
لشکر سلطان ربیع آثار بهار عازم [illegible] گشت خاقان سعادت انتما حسب مصلحت دار السلطنه ییلاق بادغیس
فرا رسیده و در منزل [illegible] خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان بسمع [illegible] رسید **ذکر محاربه میرزا خلیل سلطان**
با پیر محمد و بعضی از وقایع و حوادث خراسان در ان اوان که امیرزاده الغ بیک و امیر شاهملک در نواحی بلخ و شبرغان

بودند

بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیر شاهملک را طلب داشت و آنجناب بلخ رفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان
با شاهزاده مشار الیه عمود و ایلچی سخن از ان جهت گفت و شنید و صحبت حضرت صاحب قران در باب ولایت
عهد بسمرقند فرستاده و چون آن قاصد جا با سریر میرزا سلطان حسین رسیده و سخنی که داشت معروض کرد
میرزا خلیل سلطان جواب داد که آن خداوندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را بامیر تیمور گورکان عنایت کرده بود
اکنون سمرقند را بمن عنایت نمود امیرزاده پیر محمد و امیر شاهملک ازین جواب در تاب شده میرزا الغ بیک را
باندخود ملحق گردانیدند و سپاه و خیل جمعی را [illegible] نموده که خسته میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده
در روز دوشنبه [illegible] رمضان سنه ثمان و ثمانمایه در حوالی نسف لشکر هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران
بلخ و ماوراء النهر از روی خشم و تهور بهم آویختند میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس مقبول میرزا پیر محمد جهانگیر حمله کرده
ایشانرا از جای برد و [illegible] ارلات بکجنید و خواتغار [illegible] سر ایشان میرزا محمود و میرزا الغ بیک
و امیر شاهملک قرین صحت و سلامت با نجانب آب رسیدند و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر
شنید عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیک و میرزا شاهملک در اثنای راه شرف ملازمت دریافته جناب امارت
مآبی [illegible] یافت که مدت یکماه در باره [illegible] شد و چون منزل [illegible] قشون [illegible]
خیام اردوی همایون گشت ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروض داشت که ما بنده *
[illegible] عهد و وفا ایم که بستیم باد و دست * اما چون پیر محمد از آب گذشته متوجه حدود سمرقند گشت بضرورت پای
در میدان مخالفت نهاده دفع او کرده ایم و حضرت خاقانی [illegible] را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان
بالصواب ارسال داشته پیغام داد که ما نیز [illegible] بودیم [illegible] خواهد بود لیکن [illegible] آب خواهیم [illegible]
[illegible] که باشد بگوییم و فواید عهد و پیمان [illegible] و [illegible] کرد [illegible] بعضی از مردم
[illegible] و چند روز [illegible] ییلاق [illegible] و اتفاق توقف نموده در ان [illegible]
[illegible] دولت خواجه نامی از نوکران میرزا خلیل سلطان را همراه آورده از زبان شاهزاده معروض داشت
که آنحضرت [illegible] کنار آب فرستند که ما امیر [illegible] ملازم [illegible] گرداییم در [illegible] خاقان
عالی جناب امیر [illegible] و جناب شریعت پناه قاضی عبد الله [illegible] آن مهم ارسال نموده در خلال
این احوال بعرض رسید که امیر شاهملک [illegible] کمال اعتبار و اعتماد [illegible] خواجه [illegible] داشت
[illegible] و [illegible] ساخته از [illegible] نموده بنابران خاقان [illegible]

نواحی اجین امیرشاه ملک رسید و پیغام داد که مقرر چنان بود که چون کیفیت در باره عقب توقف نماید بموکب همایون
ملحق گردد و چند روز از موعد گذشته باید که فی الحال متوجه پایه سریر شاهی والا دار این مملکت باشد و رایات نصرت
آیات عازم دار السلطنه هراة گشته امیر شاه ملک از راه کنار آب بیلغ رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و
اقبال مستقر سریر عزت و جلال رسید امیر خواجه با وجود جلوس سید امیر الامرائی مراد استقلال در حل و عقد ملک
خیال فتنه و فساد کرده جمعی میرزادگان مثل سیف الدین عبد الصمد طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی بیرلاس
را [illegible] و الاهی را با خود متفق ساخت [illegible] در شام غره ذو الحجه سنه ثمان و ثمانمایه از جیحون عبور
شده بولایت بصوب [illegible] عزم [illegible] و همان لحظه خاقان سعید از آن حرکت آگاهی یافته در شب
[illegible] بود در گلستان سلطنت آشیان بود از عقب گریختگان روان شد علی الصباح در صحرای [illegible] به
سید خواجه رسید خیال مخالفت نموده آید سید خواجه با اتباع از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت
شاهرخی نهاد و بجرم خویش معترف گشته [illegible] حضرت [illegible] بعد از وصول [illegible]
خاقان کامکار بمستقر سریر عزت و جلال [illegible] بعضی از موافقان سید خواجه باوی گفتند که اگر میرزا شاهرخ از سر
جرم او در گذرد [illegible] را بیاساق قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد [illegible] منفق شده
[illegible] خلاف [illegible] و خاقان سعید امیر حسن صوفی ترخان و امیر قوماری [illegible] سید خواجه فرستاد
[illegible] آن [illegible] سید خواجه [illegible] که از مخالفت در گذرد
و کردن [illegible] موافقت [illegible] و بعد از آن حال [illegible] امیر [illegible]
[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible] رایات نصرت آیات خاقانی در [illegible] ذو الحجه مذکوره از
عقب سید خواجه [illegible] روزی چند [illegible] خیام [illegible] گشت و در آن مقام امیر [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] و در آن حال [illegible] امیر یوسف خلیل [illegible]
[illegible] سید خواجه [illegible] یوسف خواجه [illegible] اسکندر بن عمر شیخ میرزا فرستاده بود [illegible]
[illegible] ممالک خراسان [illegible] متوجه [illegible] سید خواجه
[illegible] متوجه طوس شده و چون در مشهد مقدس رضویه علی راقده التحیة و الصلوة
[illegible] در قلعه [illegible] نموده بود روی بصوب استراباد نهاده و رایات ظفر نشان

بصوب جرجان

بصوب جرجان در حرکت آمده بعد از وصول [illegible] امیر شاه ملک [illegible] رسیده و منظور نظر التفات کرده
و خاقان سعید قرین نصرت و [illegible] نموده ییلاق سلطان [illegible] همایون [illegible] گردیدن [illegible]
در آن مقام [illegible] امیر [illegible] که اداب [illegible] رسوم سعادت [illegible] جشن [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] فرستاده و پیغام داد که سید خواجه [illegible] و [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] طریقی [illegible] و [illegible] اخلاص و اتفاق [illegible]
[illegible] سید خواجه [illegible] و [illegible]
[illegible] خواهد یافت و آنچه [illegible] باشد [illegible] خواهد گشت که [illegible]
[illegible] میرزا شاهرخ بهادر [illegible] روزی توقف نمود و در آن ایام میرزا پیر محمد
و اولاد عظام آن حضرت [illegible] ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر [illegible] انتظام [illegible] اهتمام [illegible]
[illegible] گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان میرزا پیرشاه و اولاد عظام [illegible]
[illegible] میرزا عمر [illegible] سلطنت [illegible] صاحبقران والا نژاد در وقت رحلت [illegible] ولی عهد [illegible]
امیرزاده [illegible] میرانشاه میرزا [illegible] و [illegible] بعد [illegible] میرزا [illegible] نمود و [illegible]
میرانشاه و بعد [illegible] امیرزاده ابا بکر [illegible] و میرزا عمر [illegible] و [illegible] چون خبر
فوت امیر تیمور گورکان [illegible] میرزا عمر [illegible] خطبه و سکه بنام خود کرده [illegible] استقلال
[illegible] امیر جهانشاه [illegible] میرزا عمر [illegible] بعد از تحقیق خبر فوت امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] فتنه [illegible] میرزا عمر [illegible] رمضان [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] شیخ محمد [illegible] خالق [illegible]
[illegible] امیر زاده [illegible] میرزا عمر [illegible]
[illegible] امیر جهانشاه [illegible]
[illegible] امیر [illegible] میرزا عمر [illegible] رسید و [illegible]
[illegible] میرزا عمر [illegible] جهانشاه [illegible] میرزا
[illegible] نزد برادر [illegible] تشریف آورد
[illegible] میرزا ابا بکر [illegible] میرزا عمر [illegible] و همان روز

گرفتار شده و در قلعهٔ قهقهه محبوس گشت و چون میرزا میرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر خبر یافت و بصوب خراسان در حرکت آمد
تا کالپوش استرآباد عنان یکران باز کشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و گرفتن پدر بنواخت هر چه تمامتر با سائر
سپاهی و رعیت پرداخت و در آن اثنا درویشی ایلکی در عراق پیدا شد و کرامات خوارق عادات ظاهر ساخت
و میرزا عمر بقتل [illegible] حکم فرموده او در حین نوبت سفر آخرت بر زبان راند که روزی ما چنین مقدر بود و معلوم خواهد شد
که بعد از این چه قضا عادت خواهد شد و چون از واقعهٔ او سه روز درگذشت در هفدهم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمایه
خبر خلاص میرزا ابابکر متواتر گشت مبنی بر مقال آنکه میرزا ابابکر بعد از آنکه زمانی که مقید و محبوس بود و جمعی از اهل قلعه
[illegible] ساخت و بنیاد حیات [illegible] را که از جملهٔ محافظانش بود [illegible] و قلعهٔ سلطانیه
در حیز تسخیر آورده خزانه و جبه خانه را تصرف کرده و مجموع آن نقود و اسلحه را بر ملازمان خود قسمت نموده روی بصوب خراسان
نهاده و در کالپوش استرآباد بپدر پیوسته عنان عزیمت انعطاف داد میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر بسلطانیه رفت
و آن بلده را بجمعی از اهل اعتماد سپرده از راه مجلس و سرای آبادان در حرکت آمده مقارن آن حال شیخ خسرو شاهی از جانب او
رسید متقبل گشت که هر چه میرزا ابابکر از خزانهٔ سلطانیه برده باز [illegible] نموده عمال را در مصادره کشید و
بر متمولان تبریز تحملات نامعدود نموده میرزا عمر [illegible] آنکه بسطام [illegible] در مقام نفاق زندگانی میکرده و بعد
آورده عزیمت [illegible] فرموده بسطام از راه قراباغ با میر شیخ ابراهیم شیروانی پیوست [illegible] میان میرزا عمر و شیخ
ابراهیم نایرهٔ اشتعال یافت هر یک لشکری بکنار آب کر شتافته در یکجا برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از هفته
خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعهٔ سلطانیه استیلا یافته هر کس را که یافتند
اسیر کردند و هر چه دیدند بغارت بردند لاجرم میرزا عمر با میر شیخ ابراهیم ترک آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت
و بعد از وصول بمنزل [illegible] سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عبدالرزاق خدایداد و امیر [illegible]
توجه شیخ خسرو شاهی طریق بیوفایی مسلوک داشته بمیرزا میرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا میرانشاه را بر آن نشاندند و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند
بجشن و سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از [illegible] لشکر از راه [illegible] امیر [illegible]
و [illegible] برلاس و جمعی از [illegible] منتظر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و [illegible] تبریز شتافته آغاز
ظلم و تعدی کرد [illegible] خاص و عام هجوم نموده خواجه [illegible] که مبلغ صد هزار دینار تحصیل [illegible] بقتل رسانیدند و [illegible]

از شهر

از شهر بیرون کرد و دروازه‌ها را مضبوط ساختند و میرزا عمر [illegible] مقابله و مقاتله نداشت عنان عزیمت بصوب اصفهان
برافراشت حاکم آن بلده میرزا رستم مراسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تبجیل و تقدیم رسانید و طویهای پادشاهانه
کرده از دقایق مهمان نوازی نامرعی نگذاشت [illegible] آن پادشاه [illegible] پناه بر [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
نشسته بود [illegible] جهات و اموال فراوان بدست آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر خود توقف نمود و
میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد او را بلوازم اعزاز و اکرام بشیراز آورده جشنهای خسروانه ترتیب داده و تحفهای پادشاهانه
[illegible] نهاده و میرزا عمر آن زمستان در شیراز بتنعم و [illegible] اوقات گذرانیده در اوایل فصل بهار بمرافقت میرزا پیر محمد
عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر را از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست از آن جانب میرزا ابابکر چون چند روزی
اسم پادشاهی بر پدر اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفهٔ حالش کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد در اواخر جمادی الاول [illegible]
[illegible] بتبریز شتافته لشکریان در منزل [illegible] آمدند و [illegible] رسانیدند و چون خبر
اتفاق اولاد میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان [illegible] شتافتند و عنان یکران [illegible] میرزا ابابکر
تافتند و چون این خبر [illegible] بسمع میرزا ابابکر رسید لشکریان خود را استمالت کردانیده بعزم رزم [illegible]
نواحی [illegible] تلاقی آن سلاطین [illegible] دست داده و از هر دو جانب مردان [illegible] در میدان کین [illegible]
و از صباح تا رواح [illegible] یکدیگر [illegible] و در آن روز قریب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین کشته
هنگام شام هر یک از این دو طایفه بعسکر خویش فرود آمدند و شب [illegible] پاس داده روز دیگر که جمشید خورشید
تیغ زر افشاند و [illegible] از هر دو جانب افغان و غریو و کوس [illegible] و نایرهٔ
قتال التهاب یافته میرزا مظفرالدین ابابکر بنفسه سوار [illegible] بر قلب لشکر مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود [illegible]
[illegible] و اصفهانیان متحصن شده و میرزا ابابکر آغاز محاصره کرده چون نزدیک
آن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر [illegible] توانسته [illegible] از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالم پناه
حضرت خاقان سعید شاهرخی آورده در غرهٔ ربیع الاول سنه تسع و ثمانمایه در ییلاق الغان بموضع خواجه [illegible]
سعادت [illegible] بوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمع خدم و حشم او بانعام خلع فاخره
و اسپان تازی مفتخر و مباهی شدند و مقارن آن حال [illegible] برسم رسالت نزد یک پادشاه رفته بود باز آمده
جواب بر وفق صواب [illegible] خاقان [illegible] عزم [illegible] از ییلاق الغان نهضت نمود

ذکر حکایت خاقان سعید [illegible] و انتقال [illegible] حکومت استرآباد بمیرزاده عمر بن میرزا میرانشاه

در اوایل فصل خریف بر صوب اطراف بلخ و بستان آغاز دست برد کرده و از آنجا از عزم لشکر خوانی تیراه و هوای
تابستانی اوری مازندران آورد خاقان سعید شاید ملک محمد بحلکای مازندران درآمد چون موضع ساو بلاد معسکر
فرهای بلاد و عباد گشت ناگاه سر پادشاه سید خواجه و عبدالصمد حاجی سیف الدین و شمس الدین قوچ قراقلب و میمنه
و میسره آراسته مانند شیر ژیان از جنگل مازندران بیرون آمده و لشکر قیامت اثر در برابر اعدای صف آرای
گشته میرزا الغ بیک و میر شاه ملک و میر موسی کا در برانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جهان ملک
در جوانغار علم جلالت برافراختند و حضرت خاقانی با امرای ترخانی در قول قرار گرفته و لشکر چون دریای اخضر
از صرصر حمله بهادران غضنفر اثر در موج آمده و غبار معرکه بکار تصاعد نموده شمشیر آتش فشان آثار سرهای گردن
کشان بر خاک مذلت و هوان افکند ※ زمین شد ز خون یلان لاله گون ※ همه سو روان گشت دریای خون
ز شمشیر خون بار هر نامدار ※ شد اعدا سر از بدن بیشمار ※ آخر الامر نسیم عنایت … و ما النصر الا من عند الله
بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزیده و هر پادشاه با جمعی و اشیاع ※ همه کبود لب زرد روی و … سرشت ※ پای
در وادی فرار نهاد و هر پادشاه بخوارزم و سید خواجه بدرگاه عالم پناه التجا کرده عنایت یافتند و تمامی خطبه
جرجان بکشت و تصرف خاقان ملکستان درآمده و سید عز الدین هزار جریبی برادر خود را با پیشکشهای لایق به آستان
معدلت آشیان فرستاد و خطبه بنام همایون خواند و التزام باج و خراج نمود و حاکم ساری سید مرتضی نیز مطیع
و منقاد گشته ابواب طاعت و اطاعت … روزگار خویش گشوده ناگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت
استرآباد را بمیرزا عمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایات نصرت آیات بصوب دار السلطنه
هراة برافراشت و … حکومت ممالک طوس و خبوشان و آبیورد و نسا و بارود و سبزوار و نیشابور را
بمیرزا الغ بیک تفویض نموده و چهارم جمادی الاولی در ضمان حمایت ایزد تعالی مستقر سریر دولت و اقبال
نزول اجلال فرمود **ذکر شهادت میرزا پیر محمد بن جهانگیر بقبضه پیر علی تاز و قدر** میرزا پیر محمد جهانگیر
کوهی سلیم نفس که آثار پادشاهی کرم خلق عدالت … زمام امور مملکت او در قبضه اقتدار پیر علی تاز نهاده
اکثر اوقات … آتش رنگ و … نغمه عود و چنگ مشغول می بود و از … انتقال سلطنتش خبر
میداد و آهنگ عود افزای رباب … چو سلطان … از باده زد می … خبر
از سرکش … لاجرم پیر علی … خیال استقلال در دماغ او جای گرفت در ماه رمضان سنه
تسع و ثمانمایه که میرزا پیر محمد در خلوت خانه چراغ … برافروخت و از … شمع مثال بسوخت پیر علی تاز …

جمعی بیک برگرد سراپرده پادشاهی محیط کرده بودند و چهاردهم ماه مذکور آن شاهزاده سعید را شهید گردانید میر سید
احمد بیک در شیرغان از حدوث این واقعه پریشان گشته … بجانب هراة شتافت و کیفیت حادثه
پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانیده از شنیدن این خبر اندوه … بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب امیر حسین
صوفی ترخان و امیر نوشیروان همراه میرزا سید احمد بصوب بلخ روان ساخت و مقرر است که بنفس نفیس از عقب روان
شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر در اطراف دیار خراسان انداخت **ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقان**
و کشته شدن او باقتضای قضای سبحانی چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوای استیلا برافراشت
فوجی از ابطال رجال بجانب ری فرستاده … و از مغول که در ان ملک … میرزا ابابکر بوده … چاپیده
بجانب … در آوردند مملکت میرزا عمر … خیال استقلال از باطنش سر بر زد و …
شیخ حسن … با جمعی از ملازمان امیرشاه ملک گریخته بجرجان رفتند و گفتند که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده
هرگاه رایات ظفر پناه بدان جانب نهضت فرماید اگر ملازمت نشتابند میرزا عمر این سخن باور کرده در حقوق
نعمت حضرت خاقان سعید را بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استرآباد عنان یکران بجانب خراسان
انعطاف داد و میرزا شاهرخ چون این خبر استماع فرمود در … شوال سال مذکور میرزا عمر استقبال نموده
روز دوشنبه نهم ذوالقعده در حدود قریه … از ولایت جام صفوف جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده
هر دو طرف بتسویه صفوف پرداختند و در آن جنگ … بنیان دولت و اقبال پشت بر
میرزا عمر کرده روی بدرگاه خاقان والا گهر آوردند و سایر امرا و لشکریان که آن حال مشاهده نمودند گریزان شده
هر یک بطرفی رفتند ※ … ※ و میرزا عمر از دست … قضا و قدر بجانب مرورود
گریخت و در کنار آب جمعی از نوکران امیر مضراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سر … از منزل امرود ک
… روی اجل بیاسود و خاقان سعید مرحمت کرده … نموده و طبیب و جراح ملازم به دار السلطنه هراة
روان فرمود و میرزا عمر در بیست و پنجم ذوالقعده بمنزل … رباط … روی بعالم دیگر آورد
و در مقبره عمدة العلماء المتبحرین امام فخر الملة و الدین الرازی مدفون گشت و در غره ذوالحجه دار السلطنه هراة
از وصول موکب خاقانی طراوت … یافت در همین سال پادشاه عالیجاه به یلاق بادغیس تشریف
ذکر پیر علی تاز … توجه خاقان سرفراز چون ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا عمر فارغ کرده بدفع پیر علی
تاز … همت بلند گردانید در نوزدهم محرم الحرام سنه عشر و ثمانمایه از یلاق بادغیس در حرکت آمده در اوایل صفر

سایهٔ وصول بر غطا انداخت و پیر علی تاز جرات نموده پیش باز آمد اما چون موکب همایون بحوالی [illegible] رسید
پیر علی عنان المصوب فرار تافته روی ببادیهٔ ادبار آورد حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد با امیر یادگار شاه
و امیر نوشیروان حسن صوفی ترخان بکنکاشی او روان فرمود و امرا به پیر علی رسیده جمال و اثقال او گرفتند
و او باندکی مردم بجانب یک لنک بیرون رفت و امرا بازگشته در بلخ بموکب همایون پیوستند و دران ایام که خاقان
گردون غلام در قبة الاسلام رایت حشمت برافراشته بود التفات بر تعمیر قلعهٔ هندوان که از زمان ظفر قرین امیر
تیمور کورکان بر امیر حسین آن غایت خراب و ویران بود انداخت و باندک زمانی آن استوار را در کمال معموری ساخت
و حکومت آن ملک تعلق بمیرزا قیدو ولد میرزا پیر محمد گرفته رایات عالیات بجانب دارالسلطنه هراة معاودت فرمود
و پیر علی تاز نوبت دیگر سپاهی فراوان گشته بلخ و قبة الاسلام را محاصره نمود از صدمات سپاه ظفر انجام منهزم گردیده
و در انهزام گرفتار جمعی از کلان تران ملازمانش با هم گفتند که این کافر نعمت را [illegible] خواهد بود و بواسطه کثرت انوار
و شنکیر و مخالفت با صحاب تیغ و سر بر تفرقه و تشویش با خواهد رسید باتفاق سران [illegible] سر او را از بدن
جدا ساخته بدارالسلطنه هراة فرستادند و خلایق را از وقوع تفرقه و پریشانی نجات دادند **ذکر رفتن حضرت خاقانی**
بجانب جرجان کرت ثانی و بیان مخالفت امیر شاه ملک بسبب کفایت خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن اوان که موکب نصرت
نشان حضرت خاقان سعید از قبة الاسلام ظفر قرین نصرت و تایید بدارالسلطنه هرات رسید قاصدی از نزد میرزا
الغ بیک آمده بموقف عرض رسانید که بر کباشاه جمعی کثیر از اوباش جانی قربانی و ارازل الوس [illegible] درهم کشیده باز سر از
سر شناخته اند و شمس الدین محمد جمشید فاراس که نوال قلعه استرآباد است در مضیق حصار و معرض خطر افتاده
بنابران خاقان عالی مکان ابوالفتح ابراهیم سلطان را در دارالسلطنه هرات بحکومت بگذاشت و در هژدهم ذی الحجه
سنه عشر و ثمانمایه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل طریق امیر شاه ملک نیز بساط بوس
رسید و در خوجان میرزا الغ بیک کورکان شرف ملازمت دریافت و پیشکش کشید و چون موضع خواجه [illegible] از سعادت
از سعادت وصول حضرت اثر غیرت فلک اخضر شد ابو مسلم ولد اوچ قرا از مازندران آمده و عرضه داشت که بر
بادشاه وارثین [illegible] توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب سبزوار بیرون رفت آنگاه خاقان عالی جاه
ابوالفتح باسترآباد خرامیده آن زمستان در عاز خزران قشلاق فرمود و سید عزالدین هزار جریبی باستان
اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت و خطاها و اعتماد سیورغالات رسید سود و حصول شد و ایالت
مملکت استراباد تعلق بمیرزاده الغ بیک گرفت و عنان جهان گشای بصوب خراسان منعطف گشته در نهم

ذوالقعده

ذوالقعده مانند روح در بدن و جان در تن بدارالسلطنه هرات درآمد و مقارن این حال امیر جهانشاه ملک و بعضی دیگر
از امرا چند مرتبه راضی شده بجزای اعمال خویش رسید شرح این مقال آنکه دران سال خواجه غیاث الدین سالار
سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب ساخت و آنچه اصحاب مناصب
از هر جهت گرفته بودند تمام ایشان جمع کرد چنانکه هر کاهی از کوهی و هر جوی از خرمنی و هر دانگی از دیناری اعتبار نمود
و چون اخبار سیر دران ایام تخمینی تمام داشت جمعی از امرا گمان بردند که چون دفتر بعرض صاحب قران والاگهر
رسد آنچه زیاده از مواجب خود گرفته باشند معتبر بر ایشان حواله خواهند داشت و بدان جهت [illegible]
و امیر جهانشاه ملک که از قوم توجیبان بود دعوت مرید در غایت احتیاط و اعتبار روا [illegible] از ملازمت حضرت خاقان
می نمود باتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمورتاش و برادرش بهلول [illegible] تیمور
و سلطان بایزید عثمان و بدک با یکدیگر عهد کرده یاغی شدند و یکباره از شهر بیرون رفته در مرغاب [illegible]
خاقان سعید [illegible] ظفر انتساب در رکاب آورده امیر مضراب [illegible] رسید و جنگ عظیم کرده زخم خورد
و چون همای چتر همایون فال اقبال در هوای فضای مرغاب [illegible] امیر جهانشاه ملک و اتباع از آب گذشته [illegible]
آب احصار ساختند و آنحضرت در این طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر پناه جوق جوق بموکب اعلی
پیوستند عاصیان [illegible] هر یک بطرفی [illegible] و برادرش امیر یعقوب را امیر [illegible] حسن
صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت را [illegible] برادرش احمد [illegible] شد
و بدک را امیر حسین باخان بدست آورده بندی بجانب هراة فرستاد و ایشان در جبل [illegible] گشته
کشتند و حسن جاندار و پسرش یوسف از راه بیابان طبس بمیرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان بایزید
در جام گرفتار شده بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت **گفتار در بیان بعضی از حوادث و وقایع آذربایجان**
مصدر به ذکر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان چنانچه از وقایع یورش هفت ساله صاحبقران
مغفرت نشان امیر تیمور کورکان مستفاد میگردد سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت
بجانب شام روی بمصر آوردند و چون دران زمان ملک فرج [illegible] صاحب قران بلند مرتبت دم از
محبت و مودت میزد آن دو سردار گرفته هر یک را در برجی از بروج قلعه محبوس گردانیده اما [illegible] از اختلاط
مانع نمی آمد و دران حصار قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در [illegible] خود انداخته به فرزندی
قبول کرد و پیش خود نگاه داشت و دران ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از این

نجات یابند و بار دیگر دولت و اقبال رسیدند با هم متفق و متحد بودند و بغداد تعلق بسلطان احمد داشته باشد و
قرا یوسف در تبریز حکومت نماید بعد از آن قرا یوسف بنی در واقعه که امیر تیمور گورکان از انگشت ابهام که در
اصابع دست کج داشت بیرون کرده و در انگشت وی در آورد و صباح رو یا را با سلطان احمد در میان نهاد و سلطان گفت
حکومت از اقطار ممالک حضرت صاحب قران تیمور متعلق بتو گشت القصه چون چندگاهی آن دو پادشاه در مجلس
بسر بردند خبر وفات امیر تیمور گورکان بمصر رسید ملک فرج ایشان را از محبس بنظر تربیت کردانید و مقرر فرمود
که هر یک با پانصد نوکر نگاه دارند و ما یحتاج هزار کس از اسب و سلاح و زر نقد بدیشان تسلیم نمود و از میان سلطان احمد
خربندگان و شاگرد چیکان کسی در مصر نبود لاجرم اکثر از مصریان گرفت بدیشان داد اما از توابع امیر قرا یوسف
جمعی از مردم کاری در ان دیار بودند و پانصد کس جلد متکمل ساخته هر روز که سوار میشد آن جماعت در غایت [illegible]
ملازمتش می نمودند و از جهت شکوه ترکمانان در خاطر مصریان افتاده قاصد زوال ایشان شدند و در ان اثنا روزی
پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان بازی خرامید و قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج
در آمده امرای مصر را مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد و نوکران قرا یوسف را گفتند پیاده
شده میدان را پاک سازید ایشان از قبول این حکم قرا یوسف توهم نموده همچنان سواره نزدیک سلطان مصر رفت
و گفت که ما مردم غریب باین ولایت آمده ایم و پادشاه در باره ما عنایت دریغ نداشت الحال برخصت متوجه
دیار خویش میگردیم و عنان بگران انعطاف داده با مجموع ملازمان از میدان بیرون رفت در ساعت بوتاق خویش
شتافته و عیال و اطفال را همراه کردانیده روی براه آورد و امرای مصر عرض رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت
باین کیفیت نقصی است در امور سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نماییم پادشاه جواب داد که زانکه در کمال
بی باکی و تهور دست از جان شیرین شسته فدائی شوند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان بشتابد بگذارید تا
بوطن خود روند و قرا یوسف بکنار آب فرات در رسید و در شاد موضع با کوتوال قلعه که مرد را بروی میکرد قصد
مقابله و مقاتله دست داد و تمامی آن معارک ظفر یافت و چون بدیار آمد میان او و ملک شمس الدین حاکم اخلاط
بقلعس محبت و اتحاد اتفاق افتاده ملک دختر قرا یوسف را در حباله نکاح آورده و قرا یوسف بهوای ملک شمس الدین
لشکر کشیده آن دو سلطان برده دواب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایت را بجاروب و غارت و تاراج
ساخت و تمامی ایل و الوس را که بوی پیوسته ملحق او شدند را بحیطه تصرف در آورد اما سلطان احمد بعد از رفتن
قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط و چون آمدن او از عراق بسعادت ندانست که مانند قرا یوسف از آن مملکت

بیرون رود و کینک پوش کشته مجدد روی از مغاک دی بتوجه شام آورد و از انجا بدیار بکر رفته از دیار بکر بجانب [illegible]
و در کوز جنبشت و او پاش فیروزی در خدمتش اتفاق کرده آوازه وصول سلطان احمد بدان طرف انتشار
یافت و چندان را جیف بغداد پدید شد که حاکم آن موضع دولتخواه را محال توفیق نماند لاجرم دست از حکومت باز داشت
روی باردوی میرزا آورد و بعد از یک هفته از فتح دولتخواه سلطان احمد بوطن مالوف شتافته بار دیگر بر سریر دولت
نشست و در ان وان [illegible] که میرزا ابابکر با مردم اصفهان بمشغول داشت و امیر شیخ ابراهیم شیروانی
بتبریز در آمده همت بر دفع شر اهل ظلم و تعدی بگماشت سلطان احمد از کرده [illegible] احتشام نزدیک که فراهم آورده
متوجه تبریز گشت و این خبر در ماه محرم [illegible] امیر شیخ ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با برادر خود گفت
که از بنیچان سالهای فراوان تختگاه آبا و اجداد سلطان ما نسبت باین خاندان پیوسته طریق محبت و اتحاد مسلوک
میداشته ایم و بنا بر آنکه دست ظلم را از دامان عرض و ناموس کوتاه کردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه
خانه شد مناسب آنست که ما نیز بولایت خود رویم و خواطر از این جمله فرا یافته امیر شیخ ابراهیم روی بولایت
شروان آورده و در اوایل [illegible] سلطان احمد جلایر بدار الملک نزول کرد و تبریزیان شهر را آیین بستند اظهار فرح و
سرور نمودند و چند مشتند که چون سلطان مدتی کربت و غربت کشیده و سرد و گرم روزگار چشیده ترک بعضی افعال
ناهنجار کرده باشد و او خود اصلا تغییر باطوار خویش راه نداده بود و در تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات
بکبوتربازی و مصاحبت پسران ساده عذار قیام می نمود لاجرم امرا و اعیان ملک بمیرزا ابابکر مایل شده و بعضی
آوان میرزا ابابکر با صفهانیان صلح کرده [illegible] متوجه تبریز آورده و سلطان از قدوم شاهزاده
خبر یافته در رجب [illegible] داده روی بصوب بغداد نهاد و چون در ان سال نواب فراوان به تبریز
رسیده بود و علت طاعون تیزروی نموده مردم متفرق گشته و میرزا ابابکر در هشتم ربیع الاول بان بلده درآمده
هیچکس [illegible] اظهار عدل و داد کرده [illegible] امرا اطراف و اکناف ارسال داشت و حکم فرموده که هیچ آفریده
بهیچ وجه متعرض حال کسی نگردد و در ان اثنا شنود که قرا یوسف قلعه او نیک را از دست ولد و ولد او انتزاع نمود
و بسیاری از ترکمانان پیش او جمع آمدند و اموال فراوان در انداخته خاطر بر حرب قرار داده متوجه آنجانب شد و بعد از
تلاقی فریقین روز مصاف میان الجانبین روی نموده در روز رسیم میرزا ابابکر را [illegible] در وادی
هزیمت نهاد و ترکمانان غنیمت بی نهایت گرفته میرزا ابابکر با مردم [illegible] بازگشته و سپاه او هرچه آنجا یافتند غارت
کرده در تبریز رفته آنجا نیز دست بتاراج برآوردند و چون شب شد شیخ قصاب با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بود

فرمود که تا در صحرا آتش بسیار افروختند و مردم میرزا ابابکر آتشها را دیده پنداشتند که ترکمانان بنگاه منتقل نشده‌اند
آمده‌اند بنابران علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را که پشت سلطنت بود سلطانیه گشت بعد از آن امیرزاده یوسف بنخجوان آمد
و خواجه سیدی احمد که خلاصه خاندان مشایخ عالیان بود نزد او رفته او را مصالحه داد که دران اوقات به تبریز بیاید
بود متوجه ساینده او شده استمالت نامه ساخته مقتضی المرام مراجعت نمود و امیرزاده یوسف در نواحی مرند
قشلاق کرده بود و در ماه جمادی الاولی سنه تسع و ثمانمایه امیر بسطام جاکر که نیز بعیش شتافت و منصب امیر الامرائی
یافت و همچنین دیگر میرزادان جلایر مبادرت نمودند و او با همه کس بوجه احسن معاش کرده وضع و شریف را
علی خلاف ابنهم رعایت فرمود والله اعلم بالصواب ذکر کارزار میرزا ابابکر دیگر بار با میرزاده یوسف ترکمان و
کشته شدن میرزا میرانشاه گورکان چون میرزا ابابکر تبریز را که پشت سلطنت بود از و لاب یافت
دور کرده وفوج بی سپاهی جلادت آئین در هم کشید بعزم انتقام و تسخیر متوجه تبریز گشت و امیرزاده یوسف
باتفاق امیر بسطام جاکر و جمعی کثیر از مردان آذربیجان مستعد مقابله و مقاتله شد بتاریخ ۲۳ ذی قعده
سنه تسع و ثمانمایه در منزل سرد رود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف جوانغار و برانغار و قول آراسته
دلیران روزگار رو در میدان کارزار نهادند و نخست از جانب امیرزاده یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابابکر
تاخته دو کس را نیز ساخت و بعد بهرام بیک و جلال الدین خلیفه تیرچی را زخم زده کز برانیدند و میرزا ابابکر
جلادت دشمن را مشاهده نموده مانند شیر دلیر که روی بصید آهو و نخجیر آورد بمیدان تاخت و جلال الدین
بزرگرا از پشت زین بر روی زمین انداخته تا آنکه جمیع آنچه بود منهزم ساخت و هر دو لشکر در هم آمیخت
نه تیر و ناوک امن بیرون روان گشت خون سپاهی چو رود میرزا ابابکر برگ برادرش باد کارزار شاه را که
در برابر انغار قرا یوسف .. بود ... عقب ایشان عنان باز کشید تا وقتی که سر بزرگی سر نیزه بگردانیده
و هزیمت نزد که قلب سپاه که بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود در هم شکستند و غلام ترکمانی آنوا انسته زخمی
بر میرزا میرانشاه زد و او را از اسب در انداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سر مبارکش را از تن جدا ساخت
و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت بکوچی از عقب تیرک بازگشته از سپاه خویش منتفعی در معرکه ندید لاجرم عنان
بوادی فرار گردانید و امیرزاده یوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم قصاص فرمود
که او را زنده پیش می آورند در عاقبت بیکدم و روی بوستان عوم میرزا ابابکر که در دست لشکریان اسیر شده بود
پیش خواتین خویش فرستاده در کیف و صت جای داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید را به بدنش پیوسته

تاریخ سلاطین

تا این سلاطین جم سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس الدین غوری استخوان او را بماوراءالنهر برده در قبه مطهر
کش مدفون گردانید الحکم لله العلی الکبیر و منه العون والتائید ذکر رفتن میرزا ابابکر از دلالان بکرمان و بیان مآل کار
او ذکر شاه ابابکر از دست برد امیرزاده یوسف پای در وادی فرار نهاده عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در
زمان امیرزاده که بر لاس که بفرمان امیر تیمور گورکان مدت مدید حکومت آن مملکت تعلق باو میداشت وفات
یافته بود و پسرش سلطان ویس کار ایالت می نمود و چون سلطان ویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد
بجهت رعایت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر بآن آمده سلطان ویس را دو شاهی باستقلال یافت
با بیرق ربیکری باطن او شعله زده قصد استقبال سلطان ویس نموده سلطان ویس ... فید و جمیع شاهزاده را
با جو دستگیر گردانید و در آخر و زطبل جنگ فرو کوفته مقر میرزا ابابکر را احاطه کرده و مصلحان در میان افتاده
بران قرار داده که کرمانیان قصد حرم میرزا ابابکر و از شهر بیرون رفته بی آنکه ویرانی عاید مملکت دیگر شتابد
الحاد میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقه محبت و اتحاد پدید آمد
این معنی موجب آن شد که حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر بجهة اوبسیستان کشید و آن ولایت را
بانواع و مصافات ملطف عنف مسخر گردانید و میرزا ابابکر بار دیگر عنان اسپ بکرمان تافته در عشر جمادی الاولی
سنه احدی عشر و ثمانمایه خطابه بنام او شد و سلطان ویس از این خبر و حیرت افتاده معاندان انحال لشکری
که بجانب کرمان سپر فرستاده بود نرسیده بلاجرم مسلط گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمده میان او
و میرزا ابابکر جنگی بکر و ظفر میسر گشت واحباب سلطان ویس صورت واقعه روی نمود و در رکوب آخر
شاهزاده شکستی فاحش یافته زخمی کاری خورد و از این دار فانی رخت بسرای جاودانی برد والحکم لله والیه ترجعون
گفتار در بیان شمه از احوال میرزا محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات حضرت صاحبقران اناری فرزند فر
در هنگام رحلت صاحب قران ممالک ستان امیر تیمور گورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بدارالملک شیراز استیلا یافت
و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت می نمود و برادر دیگر میرزا اسکندر در همدان ... آن جز محبت از
بفارس سید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بجناب آنکه والده ایشان مملکت آگاه ... عز و علامان در
خاقان سعید منتظم بود و خطبه و سکه بنام میرزا شاهرخ مزین گردانید و حسب اعلام این ... بخراسان فرستاده
این بیت در خوشنودی منضم ساخت که همه بندگانیم شاهرخ پرست من و رستم ... ابراهیم است
حضرت خاقان سعید فرستاده او را نوازش بسیار فرموده جهت انعراف داده و ... که میرزا اعظم

حیات شاه را کشت و میرزا ابابکر محبوس گردانید میرزا اسکندر متوجه شده از همدان بشیراز رفت و میرزا پیر محمد
عنایت فرموده ایالت یزد را بدو تفویض فرموده و مدتها میان برادران طریق یکجهتی و اتحاد مسلوک نموده
تا در سنه [illegible] بواسطه افساد مفسدان یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را گرفته بندی بر پایش نهاد
و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و او در [illegible] بند را شکسته و از محافظان جسته باصفهان
رفت و میرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوزی عظیم دانسته هر دو برادر متوجه شیراز گشتند و میرزا پیر محمد بقدم
مخالفت پیش آمده جمعی از عاظم امرا بر رسم منقلای روان ساخت و ایشان را وصیت می نمود که گذرهای اولی را
که میان جانبین حایل بود نیکو محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آب رسیدند و محال عبور را مضبوط دیدند
در بحر حیرت مضطرب گردیدند آخر الامر همان شب که از چشم سحاب سنگ باران بود میرزا اسکندر از گذر مجهول
گذشت و محافظان گذرها از عبور او خبر یافته عنان [illegible] از دست داده روی بصوب شیراز نهادند و میرزا پیر محمد
پیوسته در شهر متحصن شدند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفته زمان محاصره چهل روز امتداد
یافت و اصفهانیان چون دانستند که تسخیر شهر جز بجنگ گرم میسر نیست فارس را غارت نموده عنان بصوب اصفهان
انعطاف دادند و در سنه عشر و ثمانمایه میرزا پیر محمد لشکرها را مجتمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر
نهضت نمود و در آن اثنا میرزا رستم جهت [illegible] از اصفهان بیرون رفته در گندمان نشسته بود و چون خبر
توجه لشکر فارس شنود یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب [illegible] جواب داد که خاطر جمع دارید که
قافله شیراز برای ما برکات و فتوحات آورده بعد از آنکه تیراندازان نزدیک رسیدند از جانبین [illegible] لشکر
تحت میرزا رستم بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد بدان مشغول گشته بود و سپاه در هم آویختند و نهایت
کوشش بتقدیم رسانیدند آخر الامر شکست بر اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی
فرار نهاده عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که احدی از سپاهیان متعرض مردم
اصفهان نشوند و هر کس را در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این مژده شنیدند جوق جوق روی
امید بدرگاه میرزا پیر محمد نهادند و آن [illegible] همه را نوازش فرمود چند روز در آن شهر [illegible]
بسر کردند [illegible] الاغان [illegible] شدند آنگاه کاشان و جرباذقان و سایر توابع اصفهان را بحیطه
تصرف در آورده بشیراز آمد و با آنکه در آن [illegible] اصفهان را بواسطه [illegible] آن زمان [illegible]
بودند و بهمین [illegible] میرزا پیر محمد [illegible] اصفهان [illegible] ایالت آن مملکت تعلق بمیرزاده

عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال و [illegible] بخواجه مظفر نطنزی رجوع شد و چون خاطر میرزا پیر محمد از امثال این امور
فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دار الملک شیراز تافت

ذکر رفتن میرزا رستم باستان خاقان دوران نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز

چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه گریز عنان
بصوب خراسان تافتند و میرزا رستم اعتماد بر لطف کرم خاقان [illegible] کرده بدار السلطنه هراة [illegible]
و عوارف و عواطف [illegible] و مباهی گردانید و میرزا اسکندر روزی چند از [illegible] در میان [illegible]
بسر برد و چون زمانه باقتضای [illegible] روی بطرف [illegible] و شبرغان نهاده در حدود آن
ولایت جمعی بدو پیوسته میرزا [illegible] که حاکم [illegible] بود بقصد او نهضت فرمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده
بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا باندخود افتاده و والی آن ولایت سیدی احمد ترخان شاهزاده را
در مقام مناسب فرود آورده کیفیت حال بخاقان سعید عرضه داشت کرد آنحضرت از غایت مکرمت در باب
استخلاص میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاد و پیغام داد که او را به
میرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته
در [illegible] ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانمایه بشیراز در آمد میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت
دست از طعام بازکشیده [illegible] ساعت او را طلبید [illegible] اظهار لطف و مرحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید

ذکر شهادت میرزا پیر محمد بشمشیر [illegible] حسین [illegible] و جلوس برادر بزرگوار میرزا اسکندر

در شهور سنه اثنی عشر
و ثمانمایه میرزا پیر محمد [illegible] حکومت کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع [illegible]
حسین [illegible] و اطوار [illegible] شبی [illegible] خرگاه میرزا پیر محمد را فرو کوفت
و [illegible] شربت شهادت چشانیده و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور [illegible] طریق شیراز
پیش گرفت [illegible] روز طی مسافت کرده [illegible] خواجه [illegible] شهید حاکم شیراز بود
[illegible] کیفیت حال [illegible] سایر اعیان شیراز [illegible] حرکت از میرزاده اسکندر صادر شده
و چون مردم [illegible] حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف دست بیعت میرزا
اسکندر دادند [illegible] حسین [illegible] بعد از آنکه [illegible] شهادت [illegible] میرزا پیر محمد [illegible] خواجه [illegible]
فرستاد که میرزا اسکندر را [illegible] زهر قاتل مبتلا گردانند و [illegible] اصفهان [illegible] بشیراز رفته بود و امیر
عبد الصمد [illegible] آن زمان بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع شدند و آن ملعون [illegible] از احاطه دایره بیرون [illegible]

شتافته میرزا اسکندر شیراز را مضبوط ساخت و یک روز از صبح تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنگ و افروختن
نایره حرب و جنگ پرداخت و هنگام تلاطم امواج لشکریان که نوبت جناب اسکندری مایل گشتند روز دیگر غدار
بد اختر بطرف کرمان گریخته در اثنای راه طغرا میرزا پیر محمد که بر رسم منقلای بطرف کرمان رفته بود مراجعت نموده
باز خورد و امیر صدیق او را گرفته بشیراز آورده و بر سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی و بعضی از بروت و ریش آن بدکیش
تراشیده رسوا او را آغاز کرده و کلاه دولت بر سرش نهادند و گاو بر الاغ کرش گردانیدند و این ابیات آن خر
طبیعت بسطر میرزا اسکندر رسانیدند چون خبر از وی رسید که برادرم را جز کشتی جوابی که او را بقتل رسانید و تا مردم
خود به منقضاد نبوده عقب اسکندری این جواب التهاب یافته بدست خویش چشم ... حسین را از حد قدم بیرون
و وجود نابرنجام آن سر فراز شقاق و نفاق را هلاک ساختند و سر پرشور او را باصفهان فرستاده بدین خبیس را
در آتش انداختند **ذکر توجه سلطان معتصم و کشته شدن او از دست برادر لشکر میرزا اسکندر و جان رسیده**
میرزا رستم بایالت ولایت اصفهان کرت دیگر در آن اوقات که صاحبقران عالی که سلطان زین
العابدین ابن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر از فارس بماوراء النهر کوچانید پسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت
و در خلال احوال مذکوره از آن ولایت بآذربیجان شتافته مخصوص عین عنایت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چندی
که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانیده باتفاق امیر جاکر و دلالت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد میرزا
عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلیل شاه که در آن بلده بودند پس از تحقیق این خبر باستقبال از شهر
بیرون رفتند اما پیش از آنکه قدم در میدان قتال نهند عنان بصوب یزد شتافتند و بار کرده و غلامی که از ...
میرزا پیر محمد میرزا و امیر فاضل از عمر شیخ میرزا مفارقت کرده در بعضی زرد کیفیت حادثه را بعرض میرزا اسکندر رسانیده
و آنجناب که خرابیت یورش اصفهان را اولی و انسب دانسته عنان عزیمت بدان طرف تافت و امیر صدیق و امیر کوپک
و امیر حیان را از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع او فرستاد و آن دو طایفه در حدود یزد بیک دیگر رسیده دست
به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده امیر جلیل شاه و بعضی از ایشان بهوست و دیگر راه خراسان پیش گرفتند و بعد از
وصول میرزا رستم از لشکرگاه بوده بنا از حضرت خاقانی سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردید اما میرزا اسکندر
چون نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی آن لشکرگاه آن دو سپاه
کشیخواه بهم رسیده بودند و آتش حرب اشتعال یافته بعضی از اعیان و وصول و اعیان فارس سلطان معتصم منهزم گشتند
و بعد از کشت با صفهان تا آن ولایت گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر رانده و آنجا خوار الام نسیم نصرت و بر ترتیب بزم

علم اسکندری و زبده خوانین دودمان مظفری روی بوادی فرار آوردند و اکثر کلان تران سپاه جوانی و آذر
بیجان دستگیر شده سلطان معظم الجثه بود خود را نگاه نتوانست داشت و بر فقا افتاده یکی از لشکریان شیراز
بوی رسیده و بعد از آن کنار آب شعله حیاتش فرو نشاند با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی
عقیده عصیان پریشانی نشیده ابواب اصفهان بر روی میرزا اسکندر نگشاد و بنا بر آن فراغی تمام و رعایتی آن بلده
روی نموده در آن اثنا میرزا رستم بحدود شهر رسیده قاضی احمد با سایر سروران دار الملک حوالی آنجناب را
استقبال کرده و بشهر آورده میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه کشت و مقارن آن حال امرا و
به بزد رفته بمحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نموده و آنجناب میر یوسف جلیل الحکومت آن ملکت فرستاده
و عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که از برادران هر کرا صلاح دانند
اینجانب فرستند که تا محرم و معاون گردد بکریم شیم آنحضرت بلی او را نوازش فرموده میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ را با جل
و علم و فیل و حشم و میرزا اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت که مضمون همایون مشتمل عصند کند جنگ را
ملاحظه فرموده برادر زاده که آثار و جانب و اقبال از ناصیه حال خجسته مآلش لایح است باینجانب فرستادیم لایق آنکه
نسبت بوی لوازم اخوت و مودت بجای آورد و روی تا عقد الفت انتظام پذیرد و مهمات اینجانب بروی وقف اعلام
سمت التیام گیرد **گفتار در بیان شمه از احوال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و دو گشته شدن**
سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم قرا یوسف امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا ابا بکر شاه کورکان قرا میرزا ابابکر
کیاب کرمان تمامت ملکت آذربیجان و ارانزادی رفت و تصرف در آورده و شعار ادو عدل اظهار کرده و سر خود بر
دبق حماره انگه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربیجان را از کسانی تعلق بوی میداد او را فرزند خوانده بر سر بر پادشاهی
نشاند و در حقیقت خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و مورد که طغرای مناشیر و احکام را چنین نویسند که بیرلیغ
بهادر خان یرلیغیمیز ابو المظفر یوسف بهادر سوزومیز و مهر گاه بیرادلی مجلس پادشاهی قرا یوسف دست او را گرفته
بر تخت نشاندی و خود در پای آن مدور انوشتی و چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید ایلچیان با تحف درگاه
بدرگاه قرا یوسف ارسال داشته اسم تهنیت بوقایت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد بغداد
داد که چون حضرت سلطانی پیرداق را بفرزندی قبول نموده بود اکنون آن عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشاندیم
و خود در مقام لشکر کشی و دفع معاندان کمر اجتهاد بر میان بستیم تا برای عالی واضح باشد و سلطانی ایلچی قرا یوسف
نوازش کرده جهت پیرداق جتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چندگاهی میان سلطان احمد و قرا یوسف

مبانی اتحاد مشید بوده و با آل قره قزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال که
ولد سلطان احمد علاء الدوله از بند سمرقند گریخته بآذربیجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را ملحوظ [illegible]
گردانید و اخر الامر اجازت خواست که ببغداد رود علاء الدوله بی آنکه [illegible] از راه برگشته وقتی که امیر
قرا یوسف در خوی بود بتبریز آمده و طایفه از اهل شرارت جمع آورده و قرا یوسف این خبر شنیده کس فرستاد تا حاجی کوچک
رکابدار که از قبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعه عادل جوز مقید ساخت و چون این خبر
بسلطان احمد رسید در ربیع [illegible] بغداد را مستحکم گردانیده قاصدان نزد امیر قرا یوسف و جهانشاه خان فرستاد و پیغام
داد که بواسطه ضعف مزاج و شدت حرارت هوای بهار آمده در [illegible] ییلاق کرده خواهد شد و از باب علاء الدوله
هیچ نگفت قرا یوسف از آن پیغام و عدم التفات متاثر گشته چندان توجهی بآن پیغام نکرد و در فصل ربیع بییلاق [illegible]
شتافته بضبط آن ولایات اشتغال نموده و عده و عدد [illegible] رفت و از آن طرف سلطان احمد از بغداد [illegible] عزم
تمام بییلاق همدان فرا نموده و کارکنان سلطان جاگیر که در آن ولایت بوده اند وهم نموده در قلعه متحصن شدند و سلطان
احمد تابستان در همدان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیه شد و برادر سلطان جاگیر که موسوم بمعصوم بود و در آن
بلده حکومت می نمود اطراف شهر را مضبوط ساخت و سلطان [illegible] روز آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش نرفت
[illegible] در بغداد دعوی فرزندی او میکرد [illegible] و [illegible] عنان بطرف دار السلام
انعطاف داد و بعد از وصول او [illegible] گرفته طایفه از مفسدان بقتل رسانید در آن زمستان امیر قرا یوسف در تبریز [illegible]
کرده و در اوایل بهار بنابر عرض امیرزاده [illegible] بولایات آذربیجان [illegible] که حاکم آنجا بود [illegible] توجه نمود و [illegible]
شاه محمد را در آذربیجان قائم مقام ساخته سلطان احمد [illegible] بسیار [illegible] و لشکری کرده [illegible]
در ماه محرم سنه ثلث عشر و ثمانمایه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد [illegible] سلطان در غره ربیع الاول [illegible]
[illegible] هر چه تمام تر [illegible] آمد و امیر قرا یوسف [illegible] آذربیجان را [illegible] گردانید و [illegible]
آنجا والی ساخت خبر وصول موکب سلطانی را بتبریز [illegible] عنان مراجعت انعطاف داد و چون سلطان خبر [illegible]
او را شنید مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه ۲۸ ربیع الآخر سال مذکور بنواحی غازان [illegible] مقابله روی نمود
امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته [illegible] خسته [illegible] ضرب بروی زده [illegible] از اسب در افتاد آنگاه
جامه و سلیحه او را گرفته بگذاشت و سلطان [illegible] در رفته [illegible] او را بشناخت و فی الحال [illegible]
شناخته گفت ای سلطان عالمیان اینجا [illegible] سلطان گفت خاموش و سر مرا فاش مکن که مردم ما در [illegible]

چون شب شود [illegible] انچه از ایشان [illegible] هرگاه بغداد [illegible] امیر [illegible] سوغات [illegible]
داریم و [illegible] و ازین معنی قبول کرده [illegible] عجوزه بود که [illegible] رفت و از امور [illegible]
صورت واقعه را با آن عجوزه در میان نهاد گفت صلاح چیست عجوزه آغاز [illegible] کرد و چون [illegible]
میان ما و سلطان مسافتی بعید است و از آن [illegible] رسیده [illegible] که چون [illegible] مردم پیش سلطان
جمع آیند [illegible] طاقت [illegible] نمانده [illegible] بیرون رود [illegible] در ساعت پیش امیر قرا یوسف رود
و صورت واقعه [illegible] پیش امیر قرا یوسف رفت و او را [illegible]
نشان داد و امیر قرا یوسف جمعی از معتمدان خود ارسال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفته [illegible] کرده
و طایفه [illegible] پیش نهاده بیارگاه در آوردند امیر قرا یوسف به تعظیم جناب سلطانی برخاست و او را بپهلوی خویش نهاد
سخنان درشت گفت و بر نقض ایمان عهد و پیمان [illegible] پادشاهی که [illegible] فرود آرد و از
بپهلوی خویش نهاده سخنان درشت گفت و بر نقض ایمان عهد و پیمان [illegible] پادشاهی که [illegible]
فرود آرد و از پهلوی خویش [illegible] فرستاد و [illegible] ببغداد [illegible] در باب [illegible]
آذربیجان به پیر بداق خان [illegible] و [illegible] که حکومت بغداد [illegible] محمد [illegible] و شاه محمد
[illegible] السلام نهاد و قرا یوسف [illegible] سلطان [illegible] بغداد [illegible] انهدام قصر
[illegible] سلطانی [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] سلطان احمد [illegible]
خواجه [illegible] سالکان طریق [illegible] ساختند و [illegible] برادرش سلطان حسین
که [illegible] کشته بود دفن کردند [illegible] فرزندان سلطان احمد که در معرکه اسیر شده بودند و علاء الدوله که در
[illegible] و [illegible] وفات [illegible] نقل است که چون خبر شهادت سلطان احمد در
هرات شنیده [illegible] میرزا شاهرخ خواجه عبد القادر گوینده را که سالها در مصاحبت سلطان بسر برده بود [illegible]
بر [illegible] دوست [illegible] گفته [illegible] رباعی [illegible] کرده [illegible] عبد القادر [illegible]
[illegible] جای [illegible] تاریخ وفات [illegible]
ولد قرا یوسف چون ببغداد رسید [illegible] سلطان احمد [illegible] محاصره کرد بعد از یک سال
محصوران [illegible] و شاه محمد دار السلام را گرفته تمامت عراق عرب [illegible] شد و خطبه و سکه
بنام خود کرده [illegible] قرا یوسف [illegible] ذکر [illegible]

گفتار در حادثهٔ حیرت در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی به حد زوال نهاده
و میان آنجناب و خدایداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد و خدایداد در حدود ترکستان جمع آورده عزیمت [illegible]
ملازمان ماوراءالنهر [illegible] و این اخبار در دار السلطنه هرات شایع شده داعیهٔ فتح سمرقند در خاطر خاقان سعادتمند
رسوخ یافت و پنجم ذی القعده سنه احدی عشر و ثمانمایه رایات آفتاب اشراق از مقر سلطنت و جهانبانی بجانب
ماوراءالنهر حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان نیز با لشکر ماوراءالنهر از سمرقند بیرون خرامیده در نواحی کش منزل کرده
آگاهی یافت که خدایداد حسینی بکنار آب خجند رسید [illegible] امیر الله داد و ارغون شاه را با سه هزار سوار نامزد
آن طرف نمود و هر دو لشکر در حدود [illegible] سپاهی یکدیگر دیده چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امرا ایلغار
از میرزا خلیل سلطان کومک طلبیده شاهزاده [illegible] با چهار هزار سوار بدان جانب روان شد و از [illegible]
گذشته [illegible] فرود آمد و خدایداد از قرب وصول شاهزاده خبر داشته [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] میرزا خلیل سلطان رسید [illegible] سمرقند [illegible] میرزا خلیل سلطان
[illegible] و خدایداد فی الحال حصار را گرفته بر شاهزاده مستولی شد [illegible]
[illegible] ماوراءالنهر تمام [illegible] آمد و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بدست خدایداد
در [illegible] ذو القعده سنه احدی عشر و ثمانمایه روی نمود و چون حضرت خاقان سعید در [illegible] این خبر
شنود [illegible] اعلام [illegible] بجانب [illegible] نموده و در [illegible] آب [illegible] گشت و امیر
شیخ نور الدین که در سمرقند بود [illegible] حضرت پادشاهی [illegible] رسانیده امیر خدایداد [illegible]
مردم او را متفرق گردانید و موکب شاهی [illegible] از جیحون گذشته میرزا [illegible] احمد و میرزا سیدی احمد
[illegible] بودند علازمت مبادرت نمودند [illegible] گشتند و چون [illegible]
[illegible] یافت که خدایداد بجانب مغولستان گریخته میرزا خلیل سلطان را همراه برده [illegible]
ذی الحجه بر [illegible] خاقان سعادتمند [illegible] و میرزا محمد جهانگیر و [illegible]
[illegible] شرف بساط بوسی دریافته بنوازش و الطاف پادشاهانه [illegible] باوج سموات رسانید
و در آن [illegible] بموجب فرمان خاقان گیتی ستان [illegible] امیر خدایداد رفت [illegible]
رسانید امیر خدایداد گفت [illegible] معلوم شده که [illegible] خاقانی [illegible] امیر شیخ نور الدین
[illegible] اگر آنحضرت میخواهد که [illegible] اخلاص [illegible] میرزا [illegible] بجانب

فرستند

فرستند میرزا شاهرخ بهادر از [illegible] این جواب و [illegible] برآشفته در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمایه
قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان در حرکت آمد و [illegible] شاهزادگان و امیر شاه ملک و ابراهیم
[illegible] ساخت و در [illegible] صورت [illegible] خیال [illegible] گشته بود در روی نمود و کیفیت
واقعه آنکه امیر خدایداد از پادشاه مغولستان مدد طلبیده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت نامزد فرمود
چون خدایداد از قرب وصول شمع جهان آگاهی یافت [illegible] دولت [illegible] استقبال
شتافت و بعد از آنکه [illegible] ملاقات واقع شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نمود و گفت
خدایداد مردی [illegible] که با وجود عواطف و اشفاق که از امیر تیمور گورکان در باره او به
وقوع [illegible] طریق کفران [illegible] مسلوک داشته [illegible] نوع سلوک [illegible] و خاطر [illegible]
قرار داده [illegible] تیغ [illegible] و سرش از تن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر
شاه ملک [illegible] خدایداد و سر [illegible] احمد داد [illegible]
[illegible] رسانید [illegible] و [illegible] امیر شیخ نور الدین عرضه داشت نمود که [illegible]
ترکستان در آمده [illegible] میکنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدان جانب شتافته شر ایشان را [illegible]
گردانیم حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساخت که [illegible] مراجعت نماید و در خلال این احوال
میرزا [illegible] احمد بن میرزا عمر شیخ [illegible] ولایت [illegible] فرستاده [illegible]
ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت حضرت خاقان سعید و [illegible] و [illegible]
بجانب [illegible] میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خدایداد [illegible] ساخته [illegible] قلعه [illegible]
و امیر عبد القادر [illegible] امیر خدایداد که در آن حصار بود [illegible] این خبر بسمع حضرت خاقان رسیده امیر شاه ملک را
با جمعی از سواران [illegible] سمرقند [illegible] و امیر شاه ملک [illegible] شتافته
[illegible] نمود و میرزا خلیل سلطان [illegible] فرستاد که راه [illegible] از تنگنای حصار بیرون آمده [illegible]
میرزا شاهرخ [illegible] امیر شاه ملک [illegible] اردوی همایون گشته [illegible]
که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان دارد [illegible] خاقان عالیشان مولانا قطب الدین [illegible] و توکل [illegible]
فرستاد [illegible] نمایند که [illegible] سبب از ملازمت تخلف [illegible] ملاقات نموده این [illegible]
[illegible] که الطاف خاقانی درباره من بسیار است [illegible] که [illegible] در خدمت آن [illegible] انفعال

وارم ملتمس آنکه مارا حالا الکلف ملازمت نفرمایند تا هرگاه رایت ظفرپناه از ماوراءالنهر معاودت نماید بآستان
بوسی مشرف شویم ومقارن آن کال میرزا خلیل سلطان از آلان قلعه بپایان آمده با امیر شیخ نورالدین پیوست وچون مولانا
قطب الدین و توکل بازگشته سخن شیخ نورالدین بعرض رسانیدند حضرت خاقان سعید شهنشام را که مخالفت نموده
عنان عزیمت بآنجانب معطوف ساخت و در قبولات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان باربکی بکار فرستاد
که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورده هرکس از نوعی زاصلاح داند تغیرستند تا بخدمت مشرف شوم حضرت
خاقان سعید در حضور ایلچی قسم یاد کرد که بهر النحو مقصد جوان خلیل سلطان بحکم او را معزز و محترم کردانم و
امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب ایلچی کاروان ساخت تا شاهزاده را
بپایه سریر اعلی آورند و چون امرا نزدیک بازار میرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین بود رسیدند امیر
شاه ملک در کنار آب توقف نموده امیر حسن صوفی و امیر علیکه بازار شتافتند امیرزاده سلطان را بعنایت
عنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب ایلچیان معسکر باب مراجعت نمودند و در موضع و ... آن شاهزاده
بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته حریف مجلس انس و جلیس بساط قرب گشت آنگاه خاقان جم جاه عنان عطوفت
خراسان انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیک گورکان ارزانی فرموده و امیر
شاه ملک را بخدمتش بازداشت و ولایت حصار شادمان را بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود
وچون موکب همایون از جیحون بگذشت قبة الاسلام بلخ را بمیرزا ابراهیم سلطان داده و میرزا قیدو را بحکومت کابل و
غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفرآیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ ... شعبان سنه ٨١٢ کامیاب و
کامران بمستقر دولت و اقبال رسید و بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه
توتوقو و بیک یجو و حضرا شیباتی را و صد حسین و خواجکی را با قرب دو هزار نفر از لشکر ملازم شاهزاده
کردانیده فرمود که بعراق عجم رفته از ممالکی تعلق بمیرزا ابابکر شاه و میرزا عمر میداشته آنچه تواند در حیز تسخیر
آورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ ذی قعده سال مذکور بدانجانب نهضت نمود

ذکر عصیان امیر شیخ نورالدین و کیفیت کشته شدن او و میمن توجه خاطر خطیر خاقان ظفرقرین

وچون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را بمیرزا الغ بیک ارزانی فرموده و امیر غیاث الدین شاه ملک را خدمت شاهزاده کماشته
و بنفس نفیس رایات عزیمت بصوب دارالسلطنه هراة برافراشت امیر شیخ نورالدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان
در هم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته و بمقابله خصم اقدام نمود انهزام یافت

وخود را در کوه واله فراق که در میان کش و سمرقند است محکم کرده امیر وفادار پیوست بامیر شیخ نورالدین گرفتار شده
مقید گشت و خیابانی بخیال آنکه در شهر روز جمعه دوم ذی الحجه سنه اثنی عشر و ثمانمایه بدر رواز شیخ زاده خطبات
وچون آنگاه بر سمرقند چون خواجه عصام الدین و خواجه عبدالاول و قاضی صلاح الدین و اولاد شیخ زاده سنانی
آن بلده را مضبوط ساخته بودند دل بر محاصره نهاده و شیخ نورالدین بتقدیم مصالحه مراجعت نموده و بغیر از فرستد
حاکم حصار میرزا محمد جهانگیر را بهمدمه و فسون کوئی کردانیدند و امیر وفادار را بقتل رسانید و حضرت خاقان سعید
خبر طغیان امیر شیخ نورالدین را شنوده میرزا بایسنغر را بحکومت عراق بازداشت و در چهارم محرم الحرام
بجانب ماوراءالنهر نهضت فرموده و بعد از طی منازل و مراحل بکذر کلف رسیده میرزا الغ بیک گورکان که در آن
مقام انتظار وصول موکب همایون میکشید سعادت دستبوس مشرف گشت و در روز جمعه اصفر اعلام ظفرپیکر
از جیحون عبور نموده میرزا پیر احمد و امیر شاه ملک بار دوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ نورالدین بتقدیم
جسارت پیش آمده در حوالی قزل رباط و آب باهم در برابر خاقان کردون احتشام صف آرای گشت و در آن
حین بیست بامیر شیر بهکان شده کار بر خود تنگ ساخت آنگاه دلاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و خنجر برده
آغاز کر و فر نمودند بعنایت مالک الملک کبیر نسیم فتح و ظفر بر پرچم خاقان دادگر وزیده امیر شیخ نورالدین
پای در وادی فرار نهاد و این فتح در روز شنبه نهم ربیع الاول سال مذکور روی نموده دوشنبه یازدهم
ماه همایون فال دارالسلطنه سمرقند دولت اقبال گشت و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در بسط
شرایط خدمت اهتمام کرده بودند منظور نظر مراحم و عواطف کردانید و امیر شاه ملک را با لشکر جرار
از عقب شیخ نورالدین بارز فرستاده و بنفس نفیس عازم مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیع الآخر
دارالسلطنه هراة بنزول اجلال و علو عز و اقبال فرمود و همدرین سال مدرسه خانقاهی که در درون فاخره
بلده هراة بمجاری اختیار الدین واقع است بنا کرده در اندک زمانی در غایت تکلف و زیبایی بانجام رسید
و همدران اوان باغ سفید را که در میان شرق و شمال هرات واقع است طرح انداخت و در اوایل سنه اربع
عشر و ثمانمایه میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد از جانب عراق رسیده در سلک سایر شاهزادگان عظام انتظام یافت
و بعد از آن از ماوراءالنهر خبر آمد که امیر شاه ملک از ترکستان بالجه فراوان از سمرقند مراجعت نموده که امیر شیخ
نورالدین از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده و میان میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک اندک نقاری دست داشته
و امیر شاه ملک را کرت دیگر جهت دفع شیخ نورالدین متوجه ترکستان گردیده و معلوم نیست که حال کی منجر خواهد شد

بنا برین مقدمات خاقان سعید دغدغه بخاطر راه داده عزیمت ماوراء النهر فرمودند و پس از قطع منازل راه
مسالک در [illegible] جمادی الاول سال مذکور از آب آمویه عبور نموده [illegible] تا موضع قسقان بار کشیدند و در آن
مقام میرزا الغ بیگ کورکان و اشراف و اعیان سمرقند مشرف بساط [illegible] دریافته و نوازش و عواطف سرافراز و مفتخر
گشتند و منزل بمنزل معسکر پادشاه عادل [illegible] بعد از چند روز امیر شاه ملک از ترکستان بملازمت رسید و سر امیر
شیخ نور الدین [illegible] همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نور الدین چنان بود که [illegible] امیر شاه ملک
ترکستان رفته نزدیک بقلعه اصوران که در آن موضع [illegible] امیر شیخ نور الدین بود رسید امیر شاه ملک مضطرب گشته
[illegible] که نوعی سازید که میان من و شاه ملک صورت مصالحه روی نماید و امرا در این باب با امیر شاه
ملک گفتند مقرر شد که [illegible] و امیر [illegible] واسطه با یکدیگر گفت و شنید نمایند و روز دیگر نزدیک بقلعه اصوران صورت
دست داد اما هر چند امیر شاه ملک شیخ نور الدین را نصیحت کرد که از مقام مخالفت درگذرد و بملازمت درگاه عالم
پناه [illegible] رسید و عنایت [illegible] امیر شاه ملک [illegible] نمود و شیخ نور الدین را گفت از برای
شما میانه و مقدار طعامی بفرست تا لحظه در این نواحی بیاساییم و از قلعه دورتر رفته توقف کرد و امیر شیخ نور الدین
همچنین بر در حصار ایستاده بود امیر شاه ملک و امیر موسی کا و امیر دولت را گفت یکبار دیگر پیش او
روید و نصیحت [illegible] که خود نزد خاقانی نمی آید باری یکی از فرزندان یا از برادران خود را بفرستد تا بدین بهانه
مراجعت نماییم و امرا نزدیک شیخ نور الدین رفته آغاز قیل و قال کردند و در آن حال امیر شاه ملک [illegible] را که در
خدمت شیخ نور الدین بود نوازش نموده گفت اگر امروز [illegible] آنچه [illegible] نقد برسانی
امید هست که [illegible] فتح و فیروزی از پرده غیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی بر صفحه روزگار باقی و پاینده
[illegible] جواب داد که هر چه اشارت عالی نفاذ یابد بدست بجای آورم امیر شاه ملک گفت صلاح در آنست که چون امرا
نزد شیخ نور الدین باز گردند [illegible] که چون او را [illegible] طلبید در آغوش گیرد باید که تو در آن
وقت او را از اسب [illegible] خود را [illegible] رسانیده و با تمام این مهم پردازیم و [illegible] این عبارت [illegible]
بنفس قبول نموده بعد از مراجعت امرا خود را بنظر شیخ نور الدین رسانیدند [illegible] افتاده خطاب
امارت [illegible] آواز بر آورد که بر فداق [illegible] و بر فداق [illegible] شده و چند نوبت [illegible] و امیر شیخ نور الدین
از بالای اسب [illegible] گشت و او را در بغل گرفت و همچنین دستهای بر فداق [illegible] امیر شیخ [illegible]
او را از اسب فرود کشیده بر زمین انداخته زانو بر سینه او نهاد و شمشیر از غلاف بر آورده [illegible] امیر شیخ نور الدین

که بر قلعه

که بر قلعه ایستاده بودند بر سر بر فداق تاخته شمشیری بطرفش انداخت و بر فداق تیغ [illegible] اسپ او [illegible] جانب
امیر شاه ملک [illegible] مشاهده کرده [illegible] با جمعی از مردم کاری [illegible] شتافته بر فداق چون دید که [illegible]
رسید [illegible] او ضرب شمشیر سر امیر شیخ نور الدین را بر خاک انداخت و این چنین امری [illegible] دولت
حضرت خاقان سعید روی نموده امیر شاه ملک بر فداق را نوازش بسیار نموده و در حق او انعامات فراوان فرمود
و [illegible] مراجعت [illegible] بشرف ملازمت خاقان و از مکرمت [illegible] یافت و بر توفیقات
الطاف خسروانه [illegible] احوال [illegible] ذکر [illegible] ماوراء النهر دار السلطنه هرات
[illegible] چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از امر شیخ نور الدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراء النهر فارغ شد امیر شاه
ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بسفر سریر دولت روز افزون آورد و بعد از وصول [illegible]
[illegible] بعد از صاحب قران مغفور [illegible] شیخ نور الدین [illegible] اصوران [illegible] دار السلطنه هرات
رسید و حضرت خاقان سعید شرایط [illegible] و احترام بجای آورد [illegible] گردانید و تا غایت آثار
[illegible] مذکوره [illegible] ذی القعده سنه مذکوره خاقان سعادتمند [illegible] طواف
[illegible] امام [illegible] علی موسی [illegible] محمد بن جعفر [illegible] اخلاص
بآن جناب [illegible] و سادات عظام [illegible] مقام را باصناف احسان
و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بجانب دار السلطنه هرات بازگشت و در روز جمعه غره محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه
[illegible] وصول [illegible] خان [illegible] ایلچیان خان خطای و [illegible] خان [illegible]
[illegible] آن پادشاه [illegible] نوشته بودند [illegible] بر سلام و ارسال تحف و ستایش و محمدت
[illegible] سلطان بود بعرض رسانیدند و حضرت خاقان ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه
ساخته [illegible] شاهزادگان و امرا عالیشان [illegible] ملک قطب الدین والی سیستان که
سابقا با میرزا [illegible] طرح دوستی انداخته بود [illegible] عساکر خاقان عالی مقام [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] عالم پناه [illegible] و زبان [illegible] استغفار گشاده
قبول [illegible] پادشاه [illegible] سیستان را
[illegible] ایلچیان خطای را نیز [illegible] شیخ محمد [illegible] مصحوب ایشان
بدان صوب فرستاد ذکر [illegible] و آمدن آن ملک [illegible] حضرت [illegible]

از مطلع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت بر صحایف اوراق می تابد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان
حکومت خوارزم با امیر موسی گذاشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمایه امیر ایدکو که امیر الامرا پادشاه دشت قبچاق بود
و لواء توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراشت و امیر موسی کاه بجانب ماوراء النهر گریخته ایدکو امیر الامرا الغار حاکم ساخت
و بطرف دشت بازگشت و در شهور سنه [illegible] که شادی خان فوت شد سلطنت دیار او به پولاد خان رسید
امیر ایدکو ایلغار طلبید بعلت [illegible] پولاد خان در شهور سنه [illegible] بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور
منصب فرمان فرمای دشت قبچاق گشت و منصب ایدکو کرد او دیگر خوارزم گریخته و در اوایل سنه اربع عشر [illegible] و غازان
بحوالی آن شهر آمده ایدکو را محاصره نمودند بعد از شش ماه که در خوارزم نشسته خبر متواتر شد که جلال الدین پسر
توقتمش تیمور خان را شکست داده و بر تخت پادشاهی متمکن گشت و مقارن انتشار آن اخبار تیمور پریشان روزگار
بدکنند و غازان پوست و غازان کنه را بشرف مشغول ساخت یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت
فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان منت دار شده نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان
ماست باید که امرا خوارزم را از مودة او تجاوز ننمایند غازان با ایدکو صلح کرده متوجه گشت و در اثنای
[illegible] رسیده و بزبان تشنیع گفت که خوارزم را تسخیر کرده مراجعت نموده جواب
داد که ما با ده هزار مرد ایدکو را محاصره کردیم و کاری از پیش نتوانستیم برد لاجرم مصلحت آنست که تو نیز بار کرده
زیرا که با این سی چهار هزار کس همراه دارای آن بلده را فتح نمی توانید کرد ناچول گفت من تنها بر ایدکو فایق می آیم
و بعزم تمام رکبه و در خوارزم و ایدکو او را استقبال نموده بین الجانبین جنگی سخت دست داد و از دست برد
شمشیر قضا ناچول بر خاک هلاک افتاد و در سنه [illegible] حضرت خاقان سعید میر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه
و امیر موسی کار افتح خوارزم نامزد فرموده و در آن زمان لشکر ایدکو مبارک شاه نام پادشاه آن دیار بود و چون امرا
نزدیک خوارزم رسیده و صحن [illegible] در میان افتاده خوارزمیان سادری بیرون رفته و در آن اثنا نوکران امیر
الیاس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافته فوجی از مردم را کشته و جمعی را اسیر گرفته و از جهت
اهل خوارزم جنگ در زم قرار داده و خاص و عام از شهر بیرون آمده تا روز تا شب جنگهای مردانه کردند و دست نقاره
شادیانه زده آوازه در شهر انداختند که ایدکو رسید ناچار ان بعضی از احمال و اثقال که در شهر بود ترک کرده
گرفته و راه خراسان در پیش حضرت خاقانی از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر سید عماد خان
و امیر شاه ملک را به تسخیر آن ولایت ارسال داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند ایدکو بنابر طلب [illegible]

رعایا کرده بود و از اعیان و اشراف انجا جمعی متوهم شده بگریخت و سادات و علما و اکابر امیر شاه ملک را استقبال نمودند
مقالید شهر تسلیم نمودند و آنجناب بخوارزم درآمده چند روز جهت ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد سلطنت و وضع
قوانین معدلت توقف کرده و بعد از فراغ از آن مهم روی توجه بدار السلطنه هراة آورده و بعد از آن وفات خاقان سعید
ایالت خوارزم و توابع را بامیر علاء الدین تمام تفویض فرموده تا آخر ایام شاهرخی آن مملکت در تصرف او و پسرش
سلطان ابراهیم بود

ذکر بعضی از حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت

دران اوان که میرزا اسکندر از ضبط فارس فراغت یافت و فروغ همت بلند همتش بر اندیشه
تسخیر ولایات عراق و عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان تو رفته
رفته قلعه آنرا مضبوط کرده بودند و میرزا رستم بطلب آن حصار شتافته بمحاصره مشغول شده میرزا ازین معنی خبر یافته
امیر توکل و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشکریان بمدد محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه شیراز نماید تا
عنان باستقبال ایشان نشتافت انگاه چون قوت مقاومت نداشتند پناه بقلعه [illegible] بردند و دران اثنا میرزا
بایقرا که حاکم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانیده هر دو برادر در مرافقت یکدیگر گرد
دستجرد نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر رسیده و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف
داده میرزا اسکندر را عقب او نهضت نموده و سفری شد که ملاقات آن دو پادشاه بهم قهرا اتفاق افتاده
بعد از ستیزه آویز میرزا رستم روی گریز باصفهان آورد و میرزا اسکندر از منزل آتشگاه خیمه و خرگاه در
افراشته میرزا رستم از میرزا خلیل سلطان که دران اوان بری آمده بود استمداد نمود و آنجناب متوجه اصفهان
شده هر چند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاد از وی التماس کرد که با برادر مصالحه نماید بجایی نرسید لاجرم از او
ناامید گشته ناگهان باصفهان درآمد و دران اوقات در میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی
نموده و در اصفهان قحط و غلای درجه قصوی یافته میرزا رستم شهر را گذاشته علم عزیمت بصوب اردوی
قرا یوسف و میرزا خلیل سلطان چند روزی بعد از میرزا رستم محصور بوده و در آن اثنا طایفه از لشکر روگردان [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر بصوب شیراز از شهر آمدند تیرگی محاصره داده بدار الملک خویش بازگشت و در اصفهان
[illegible] و عشره و ثمانمایه رسید که میرزا خلیل سلطان از محافظت آن شهر سرگردان مراجعت نمود [illegible] میرزا رستم چون
بنواحی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قرب ده فرسنگ او را استقبال کرد و طویهای پادشاهانه داده
و آنچه طایف مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانیده میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کشیده و آن پادشاه

درخلوت صحبت ... نشسته در باب تنظیم امور مملکت خان در میان آورده و خاطر امیر قرا یوسف مایل بآن بود که یکی از ابنا
آذربیجان را ... میرزا رستم گردانند تا از آن ممر یراق بهم رسانیدن فتح شام باسهل وجه سازد
رستم این معنی قبول ننمود و بر توجه اصفهان اصرار فرمود ناچار قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه
در ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آن جناب بدان جانب در حرکت در آن اثنا که بازگشتند و میرزا رستم
با جوانان خویش ... اصفهان شتافته خواجه احمد ... صواب نمای مهمات آنجا بتفصیل میرسانید معروض
تیغ سیاست میرزا رستم گردید ... اعیان اصفهان نقش محبت شاهزاده را از لوح دل محو کردند و آن جناب
مصلحت توقف ندیده برافقت میرزا بایقرا عازم خراسان شدند و در اواخر شهور سنه اربع عشر و ثمانمایه بسعادت
دست بوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق عجم فرمان فرمای گشته
اصفهان را دار الملک گردانید در این اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دو سه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاد
و بتاریخ ١٦ ماه رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون این سخن بعرض خاقان رسید محزون و متألم
و مهجور جراحت آن مصیبت الیم یافته بود که والده میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدس رضویه علی راقدها
افضل السلام والتحیه بر بساط قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضه بهشت آثار مدفون گشت مصراع دلی که
نیک واقعی در بسوخت گفتار در بیان رایات ... بطرف ممالک آذربیجان و عراق و ...
و ... ملازمان جناب اسکندری از آن زمان که خسرو مغفرت پناه میرزا معز الدین میرانشاه در جنگ
قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت رسید حضرت خاقان سعید نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر
منقش و مرتسم میگردانید اما از جهت حدوث وقایع مختلفه آن عزیمت از قوت بفعل نمی آمد و در شهور سنه ... که خاطر
عالی ... بلاد و ولایات ... قرا یوسف بر آذربیجان و اران و عراق و عرب و توابع و لواحق
... همایون رسید عزم توجه بدان جانب تصمیم یافته ... لشکر ممالک ...
باطراف و اکناف بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی بعدد قطرات امطار ... تیغ زن و نیزه گذار جمع گشته
... نصرت بتاریخ ... رجب از دار السلطنه هراة عازم مازندران نهضت نمود و چون ... حصول بنواحی ...
انداخت حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر نامه در قلم آورد مضمون آنکه رایات عالیات جهت دفع فتنه قرا یوسف
ترکمان متوجه آذربیجان است می باید که آن فرزند طریق ... سلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ...
موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق نمود و حکام مازندران ... ملازمت رسیدند ...

اسان

اسان رخصت معاودت فرمود و ابو سعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر رسانید
جناب اسکندری گمان برد که آنحضرت اراده مملکت او دارد و رفع آذربیجان را جهت مصلحت وقت بر زبان می آرد بنا بر
از مضمون کلمه آن ... تمام غافل ماند و ابو سعید را جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه گردانیده
اجازت مراجعت داد و ابو سعید در قشلاق مازندران ملازمت میرزا اسکندر ... خاقان عالیشان رسانیده
جوابی که یافته بود عرضه داشت نمود آنحضرت بدان سخن چندان التفات نکرده فرمود که فرزند اسکندر خود ... آذربیجان
نتواند ... لشکر فرستد ... رخصت انصراف ارزانی داشت میرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر شعار خلاف
... ظاهر ساخته اسم همایون شاهرخی را در قلمرو خویش از خطبه ... و بنام خود سکه زد و نشانها
مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب ... کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید و حکام آن حدود را باطاعت و انقیاد
مامور ... السلطان اسکندر ... و حاکم سیستان ایلچی میرزا اسکندر را که ... نام داشت مقید ساخت
مکتوبی که باو نوشته بود ... در باره ... و میرزا ... آن تحفه را باردوی
همایون ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بحقوقی پیوسته خاقان سعید فتح آذربیجان را ... نمود و در اوایل
... میرزا ... از دار السلطنه هراة روان کرده و بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنه عشر و ثمانمایه روی توجه
بملک ... آورد و چون ... از معسکر ظفر اثر گذشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند
و ... کامیاب ... که میرزا اسکندر ... امرا و لشکریان ... ساوه ... صورت واقعه
... موکب نصرت نشان در قشلاق مازندران اقامت داشت ... ساوه قاصدی بدرگاه عالم پناه
فرستاد و التماس ... نمود و این ملتمس عز قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاهرخی بساوه رفت و این خبر
بعرض میرزا اسکندر رسید امیر یوسف خلیل و صباح شاه برلاس و ... قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله را نامزد
ساوه کرد و چون کیفیت توجه آن مردم از اخبار نوکران میرزا اسکندر ... و بقدم اخلاص و دولتخواهی
... امرا ... عالی ... و باتفاق متوجه اردوی همایون گشته در نواحی قلعه شهریار ... قوچین
و عبد الله پروانچی و سعد الله را نامزد ساوه کرد و چون کیفیت توجه آن مردم از اخبار نوکران میرزا اسکندر ...
این لشکر ... با یکدیگر مشورت نمود ... میرزا اسکندر را ... بقدم
اخلاص و دولتخواهی ... و باتفاق متوجه اردوی همایون گشته در نواحی قلعه شهریار
قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله ... بساط بوس شهریار نامدار مشرف شدند و موکب همایون از ساوه ...

ودران مقام امیر حسن میوقی و امیر علی سایر امرا میرزا اسکندر را ملازمت خاقان فریدون فر رسانیدند و آنحضرت
درباره آن زمره اصناف اعطاف و مراحم مبذول داشت و در فضای دلگشای ساوه بهوای شکار فرموده
لوای جهان گشای بصوب اصفهان برافراشت **ذکر وصول موکب نصرت نشان بظاهر اصفهان و محاصره نمودن**
آن بلده و چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر شکار باز پرداخت شنقار همت عالی
نهمت در هوای صید ملک پرواز داده یورش اصفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و بعد از قطع منازل بیاغ رستم که در رود
فرسخی آن بلده است از مین مقدم پادشاه عالم رشک افزای گلستان گردید و شیخ محمد قرابت امیر عباس و شیخ علی قراق
با دو سه صد سوار از میرزا اسکندر گریخته دران منزل سعادت بساط بوسی استسعاد یافت و بعضی از احشام و سپاه
نشینان آمده و نیز بار دولت کیهان پوی شتافته در سلک سایر بندگان سلطنت آشیان منتظم شدند و میرزا اسکندر
از مشاهده این صور در بحر اندیشه افتاده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته و در خاطر صغار و کبار
افروختن آتش جنگ و پیکار قرار یافته بلشکری چون فیض سحاب بحباب و مانند قطار امطار ناشمار از درون اصفهان
بمیدان مردان خرامید و فرمان واجب الاذعان خاقان عالی مکان نفاذ یافته تمامی لشکر بجوش و خروش
و خود رو باصفهان آورد و بعد از تسویه صفوف و حشم از استماع سوق میرزا صولت و شوکت لشکر خاقان
عالمگیر معاینه مشاهده نموده دانست که تاب مقاومت با آنحضرت از حیز قدرت او بیرون است لاجرم بر اوطلاق
سرداران فارس و عراق پشت بر معرکه کرده روی گریز باصفهان نهاد و خاقان سعید ۱۲ ماه ربیع الاول سال
مذکور در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرموده امرا و لشکر را بامر محاصره و محاربه مامور فرموده و چون این خبر
بشیراز رسید و ساوه کلانتران با وارو غه میرزا اسکندر را و اولاد میرزا عبد الصمد و شیخ لیادل و یوسف
قورچی و داراب که از جمله معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکو خدمتی عرضه داشت و ستادگان
پایه سریر سلطنت مصیر کردند حضرت خاقان سعید چون این خبر شنید مبتهج و مسرور گشته بکتخشی لطف الله جان محمود را
بضبط اموال فارس تعیین فرمود و حسن میوقی زرخان و علیانشاه برلاس جهت آوردن ولد میرزا اسکندر
و اولاد امیر عبد الصمد ارسال نمود و بعد از چند روز که از شیراز باز آمده خبر آورد که امیر لطف الله سجوی انگه امیر
علیانشاه جهت آوردن ولد میرزا اسکندر و اولاد امیر عبد الصمد ارسال نموده بعد از چند روز که از شیراز باز
آمده خبر آورد که امیر لطف الله سجوی انگه امیر علیانشاه فروج جوانم کرد او را بقتل رسانید آنحضرت لطف الله را از
دیکتخشی را از آن منصب معزول ساخت و سید علی زرخان را بجای ایشان ساخت و فرستاده فرمود که سبب قتل

علیانشاه

علیانشاه را بواجبی تفتیش نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه پنجاه روز بمحاصره اصفهان بگذرانید و هر جند ولا
نمود میرزا اسکندر را طاقت مقاتله نگردید و دوم جمادی الاولی سنه سبع عشر و ثمانمایه حکم سلطانی در رسانید بخت
و دلیران معسکر ظفر اثر زره پوشیده و جوشن در گشته آن آواز نقاره های زرین غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و
زمین افتاد چنان شد زخم کوس و نفره جوش که کرد و من چنبه گم کرده در گوش و از شهر نیز سپاهی بسیار
با سنان و سلاح بیشمار بیرون آمدند و از طرفین دست به تیر و کمان و شمشیر و سنان برده با آن قوم مهم دست
بگریبان رسیده و سرهای سروران سان گوی در میدان غلطان گردید سرهای سران فتاده بر خاک
پهلوی دلاوران شده چاک و آن روز از وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار فیروزه کار کرده و من
ناهنگام هجوم مواکب نکی شب ناکوه گرفت و چون مردکان زنده رود اصفهان برنگ شقایق نعمان بخون رفت
عاقبت نصیب ملازمان موکب همایون خاقان ربع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و مکنا و نکبت بر پرچم علم
میرزا اسکندر وزیده سپاه منهزم گردید و میرزا اسکندر با جمعی از خواص امرا و اعیان بقلعه اصفهان در آمده و جنود
نصرت ورود نرد بانها بر دیوارهای شهر نهادند بعد از زوال رنگ رومی روز کتاب و بار مشرق مشعلها بر زرنج
برافراخته روی بقفل آوردند و دران اثنا امیر عبد الصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسیده و از جهت
میرزا اسکندر عنان با کتف عالمک از دست داده رو بوادی فرار نهاد علی الصباح که نقود شهرستان آسمان
بظهور وصول موکب آفتاب تابان بغارت و تاراج رفت و عساکر نصرت مآثر در اصفهان ریخته آغاز نهب و تالان
کردند چندان زر و جواهر و صامت و حلی و نفایس اقمشه و دواب و امتعه بدست افتاد که از کثرت آن بیرون احکام از
درو اهام گذشت غایت نفاست آن ابوابها زیر خاطر فرو بست و میرزا شاه برخ قوچی از لشکر ظفر اثر کاهشی
میرزا اسکندر را رسیده و از نجابت او را گرفته بپایه سریر اعلی آورد و مذهب الحکم بمیرزا رستم سپردند و میرزا رستم
حالت مروت در چشم انسانیت و سبل آهنی در چشم برادر کشید **بیت** بلنگ کشتن در کور بودن آن زرد و شدست **حاشا**بان و
گوش کسی کین حدیث گفت و شنید **ش** بفضل الله ما شاء و بحکم ما یرید **ذکر تفویض حکومت و لایات شاهزاده**
تخت نسب صفات و معاودت رایات نصرت آیات بعراق چون بیرق فیروزی از افق طلوع نموده خطه صفاهان
مسخر خاقان عالیشان درآمد و خاطر امن و امان بر مفارق متوطنان آن مکان گسترد و مبلغ صد هزار دینار کبکی که
نذر غزایات کرده بود بفقرا و مستحقان رسانید و ثلث مال آن سال را برعایای آن ولایات بخشید و امیرزاده رستم را حاکم
دار الملک عراق گردانید ایالت ولایت همدان و قلعه و رود جرد و لرستان را بامیرزاده بایقرا بن عمر شیخ عنایت کرد

و میرزا اجل بن میرزا میران شاه حسب الحکم روی بمملکت ری آورد و بلده قم با نواحی و لواحق کاشان میرزا اسعد و قاسم
تعلق گرفت و کوشش هوشنگ شهزادگان از زر و قضای خاقان بلند مکان وسعت از پیش بر رفت و بعد از آنکه خاطر آفتاب
اشراق از ضبط و نسق مهمات عراق فراغت یافت اعلام نصرت انتظام در حین انبساط و اهتزاز بدار الملک شیراز شتافت و
حکومت مملکت و سپاه و لشکر از دوام مهر سپهر و بسطت و دوام بحسب تقدیر مفتح الابواب جناب امارت مآب را عارض دست داد که
اطبا از معالجه عاجز آمدند و مرغ روح شان از تنگنای قفص قالب بفضای عالم طیران می نمود و حضرت خاقان سعید
باز ماندگان او را مشمول عنایت گردانیده زمام مملکت فارس را در قبضه اقتدار شاهزاده نامدار خلاصه نتایج خواتین
نصفت و شعار میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را تمهید مبانی و معدلت و رفاهیت
رعیت و ضبط فرمود و عنان عزیمت بجانب سریر دولت و کرامت انعطاف داد و از فارس بدار العباده
یزد و از آنجا براه بیابان قهستان نهضت نمود و در روز رجب سنه مذکوره بلده هرات در آمد ابواب
برکت و معدلت بروی متوطنان آن دیار بگشود و حکام اشراف و اکابر از اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و انصاف
بدار السلطنه پاینده دولت و اقبال بآستان دولت آشیان شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافته
دعاگو و ثناخوان عنان بمنازل خویش شتافتند و امیر بسطام جاگر که از امیر قرا یوسف روی گردان شده بود
و تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری و نفر چند همراه ساده از عجلوا بود در ان ایام بسعید الکهف الحکم
مبارک زاده باسعد نفر با نغیه کعبه مرتبه رسید مکتوب ولی آن بقیه متبرکه را که مبنی از اظهار محبت و مودت بود
رسانید **ذکر بعضی از حالات ما وراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیگ گورکان بآستان خاقان عالیشان**
در ان آوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیگ گورکان از سمرقند ایلچی نزد میرزا میرک احمد که در روز
چند حکومت مینمود فرستاده او را طلب نموده و میرزا میرک احمد در اطاعت فرمان انقیاد بر نادل پذیر تمسک جسته
جناب میرزا الغ بیگ امیر زاده بر پروانچی را که در سلک جوامع و معتمدان انتظام داشت بجهان مهم دو انداو چند
کرد اینه نزد امیر زاده زبیر با مندی ایلچی سابق باز گشته میرزا الغ بیگ عازم اندکان شده و میرزا میرک احمد قلاع آن حدود را
محکم ساخته خود بپاه بجای صعب المسلک برد و میرزا الغ بیگ قلعه اخشی را مسخر کرده بجانب سیر و از آنجا بجانب در
حرکت آمده و بعد از وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرک احمد متوجه بدیار ساخته که در بت آورده و سرعت تمام
میرزا الغ بیگ رایت مراجعت برافراخت و امیر موسی کا و امیر محمد نا بان و امیر علی قوچین را جمعی از سپاه جلادت آئین
در ان ولایت گذاشت و میرزا احمد از رجوع جناب الغ بیگ خبر یافته از ان کوه بیرون آمد و امرا بعزم رزم او از

وارکان

راکگان بفضای صحرا شتافته ناگاه میرزا میرک احمد بر ایشان تاخت و اکثر سرداران را بضرب تیغ بر خاک هلاک
انداخت و بقیة السیف خود را باز ماندگان سانیده اطراف بر و بار را مضبوط کرده و میرزا میرک احمد روزی چند
بجمع مهم پرداخت چون دید که دفع ممکن نیست باز گشت و بعد از آنکه خبر وصول رایات عالیات بدار السلطنه خبر
در ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیگ بنسبت ملازمت پدر بزرگوار خود عزم خراسان نمود و دوازدهم ماه مبارک
رمضان بآستان سلطنت آشیان رسید و باصناف عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شد و روزی چند
بعزت و اقبال فرح حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و همدران ایام پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع
مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاهزاده مسعود خصال میرزا بایسنقر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد
مقدس و انور و سلطان و فرکان و جبوسان و نسا و باورد و استرآباد تا سماق و کبود جامه و نواحی را مفاخر
و مضافات متعلق بنواب کامیابش گرفت و در زمان عشرین و ثمانمایه خاطر همایون خاقان سعید بصوب استحکام تعمیر قلعه اختیار الدین
که صاحب مغفرت نشان در وقت فتح خراسان را ویران کرده بود و جیش بنهاد همت بلند نهمت گردانیده
و با ترکیب مانی الخصار بسیار آثار چنانچه مشاهده میرود ساخته و پرداخته گشت و در مطلع السعدین مذکورست که
هفتصد هزار مرد در ان قلعه کار کرده اند تا با تمام رسید والعلم عند الله الحمید المجید **ذکر بعضی وقایع که در ولایات
عراق و فارس بعد از عودت خاقان صاحب سعادت فی سنه اثنی و عشرین ثمانمایه بحضرت هرات و حکایت دار الملک شیراز**
از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق و فارس روی نمود یکی آنکه میرزا اجل که ایالت
مملکت ری تعلق باوی گرفته بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در آخر محرم سنه ثمان عشرین و ثمانمایه را عالم انتقال
فرمود و چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید حضرت خاقان سعید میرزا ملکیر را منظور نظر عنایت گردانیده
با امیر یوسف خواجه و امیر عنا شیرین و عجب شیر بحکومت ری و ضبط حدود آذربیجان روان ساخت و دیگر آنکه
امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت برافراخت و در ان آوان که امیر بسطام جاگر خاقانی را
کنو کیر در ان حصار فرمان فرمایی میکرد گریخته در بلده قم با میرزاده سعد و قاسم پیوست و آن شاهزاده امیر بسطام را
بند نهاده صورت واقعه را با بسیار پراجلی نمود خاقان صافی ضمیر را مبند حاکم موافق مزاج شریف نیفتاده بیلاق
فرمان داد و استمالت نامه فرستاد و لکن میرزا سعید و قاسم آن حکم ملتفت نگشت و قتلق خواجه درشتم
بر سلف که شنه بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفته و امیر قرا یوسف او را تعظیم و تکریم
کرده در تسخیر عراق و عجم طمع فرمود و امیر بسطام از بندگیات داده بمستوری بیشتر ترتیب نموده و لب او را کافی

باقوجی از تیزالکه بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد وقاص آغا بیکی بنت میرزا امیرانشاه را با ذریات نقل نماید چون آغا بیکی فرخ
بقم رسید آغا بیکی که عورتی عاقله بود با خود گفت که سعد وقاص غلطی کرد که از حکم فرمان میرزا شاهرخ گردن پیچیده
و نزد قرا یوسف که دشمن این خاندانست رفت عنقریب عقوبت آن خواهد دید و حال در میان ترکمان بسر می برد اکنون
اگر نوکران خود را مسلح ساخته هنگامه الکه را بگیرند و تیمور شیخ و قتلق خواجه و شیخ علی زنده که محرک میرزا سعد وقاص
بجانب قرا یوسف بودند کشته سرهای ایشان را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد و میرزا شاهرخ
از کمال مردانگی آن شیرزن تعجب نموده فرستاد او را رعایتها فرمود و استمالت نامها در قلم آورده بقم روان کرد

ولو کان النساء کمن فقدنا لفضلت النساء علی الرجال

واقعه دیگر شهزاده طهارت انتما میرزا بایسنقر که در همدان و نهاوند و بروجرد
حکومت میکرد و خبر یک برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن در ظل عاطفتش بسر می برد یاغی شده خیال تسخیر شیراز
نموده و دو سه هزار نفر بهم آورده و بدان جانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافته جمعی از سپاه
اصفهان فرستاد و آن طایفه در حوالی جرباذقان بدیشان باز خورده از اقتضای گردش چرخ ستمگر میرزا اسکندر
هزیمت یافته فرار کرده و متابعان او را نزد میرزا رستم بردند تا محبوس گردانید بدین سبب بایقرا میرزا از بیم
دهشت چند توقف نموده و تیغ سعی در غلاف تکلف نهاد و روزی چند در کرمان گذرانید و چون الفت میرزا بایقرا
بشیراز رسید میرزا ابراهیم سلطان زمره از نوکران میرزا اسکندر را که در شیراز بودند مثل سید خواجه و امیر دولت
و طرخان بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانید و بندیان در خانه طبس موکل خود را بقتل رسانیده بکینه آن
شتافتند و نزد میرزا بایقرا مجال سخن یافته گفتند که جهانگیری توقف بر نمی تابد تا یاران بار دیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز
در اهتزاز آمده و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته باستقبال شتافته در نواحی سپیدان با مخالفان رسیدند و از
طرفین قلب و میمنه و میسره مرتب و درست آغاز کارزار کردند و برانغار میرزا ابراهیم در حمله اول دست چپ و دست راست
میرزا بایقرا از پیش برگرفتند اما امیر ابوسعید جنگ که ضبط میمنه متعلق بوی بود در اثنای گریختن یکران بطرف
قول انعطاف داده بشاهزاده پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور و بردلی باتفاق امیر مشار الیه بهیئت حملات
بر قلب سپاه شیراز تاختند و میرزا ابراهیم سلطان آن دو حمله عاجز گشته روی بصوب برقوه آورد و میرزا بایقرا
قرین فتح و ظفر بدار الملک خویش خرامیده در اواخر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمایه کامران و سرافراز بشیراز
در آمده و لوای عیش و عشرت مرتفع گردانیده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان گلعذار در کشیده و میرزا رستم بعد از
شنیدن این خبر میرزا اسکندر که محرک آن فتنه بود بقتل رسانید و چون حضرت خاقان سعید قضای فارس و عراق

رای عالم آرای

رای عالم آرای جهان اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا بمزید قوت و مکنت اختصاص یابد فارس را از تحت تصرف وی
انتزاع نماید بنابران بجمع لشکر فرمان داده بتاریخ منتصف جمادی الاخری هشتصد لوای کشورگشا اتفاق افتاد توجه
موکب همایون در حرکت طاق کشیده کرده در سخت هر چند امرا میرزا بایقرا از کیفیت وصول حضرت خاقان سعید را بعرض وی
رسانیدند از شرب مدام و مباشرت خوبان سیم اندام اجتناب ننموده ترتیب اسباب کارزار و تعمیر حصار قلعه و
حصار بردارد بجایی نرسید و جواب داد که خاقان سعید پادشاهی است در غایت جلالت بجهت تسخیر شیراز خود
بجانب لشکر کوه آید کشیده هر کس از امرا و شاهزادگان را که ارسال نماید بمجرد مشاهده اشعه اشته سپاه ما منهزم خواهد
گردانید تا آنکه ماهچه علم ظفر پیکر خاقان هفت کشور در سیوم ماه مبارک رمضان از وفق سنه اثنی عشر کشته لاجرم
میرزا بایقرا بر سبیله شده بعد از تامل و اندیشه امیر ابوسعید جنگ را نزد میرزا بایسنغر فرستاده و التماس نمود که از حضرت
خاقانی در خواست فرماید که از سر جرایم و آثام او در گذرد چون میرزا بایسنغر نسبت آن شاهزاده وافر محبت بسیار
متقبل این معنی شده فی الحال امیر ابوسعید را بیارگاه عالم پناه برد و زبان شفاعت برگشاد و میرزا شاهرخ بهادر
بملاحظه خاطر میرزا بایسنغر قلم عفو بر جریده جرایم میرزا بایقرا کشیده امیر ابوسعید را منظور نظر عاطفت کرده
و فرموده بود که چون شاهزاده بیرون آید در باره او عنایت و شفقت فرمایند و امیر ابوسعید منقضی المرام از پای
سریر اعلی برخاسته و تا در بارگاه رفته بازگشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع چنانست که خدام دولت احترام
نسبت بمیرزا بایقرا در مقام انتقام نباشند تخت بنده بیا سار رسانید و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر سخنان
شفقت آمیز بر زبان آورده امیر ابوسعید را مطمئن خاطر باز گردانید و جناب امارت مآبی از مجلس همایون بیرون رفته
حضرت خاقانی فرمود که هر کس امثال مردک را نوکر باشد چرا حبال استقلال نگذارد القصه بایقرا بعد از مراجعت امیر
ابوسعید در شب شنبه پنجم ماه رمضان از شیراز بدر آمده بمنزل بایسنغر شتافت و میرزا بایسنغر دو روز دیگر او را بغیر علیا
برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود متعرض نفس و جان شاهزاده نگشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل
اعتماد بقندهار فرستاد و تا در قید میرزا قیدو بسر برده و بار دیگر بمحض عنایت مهیمن کارساز دار الملک شیراز در تحت
تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلده جنت نشان بپایان رسانید و میرزا ابراهیم
سلطان را مشمول عواطف و اشفاق گردانیده بدستور سابق زمام ایالت آن ولایت را در قبضه او نهاد و منصب حکومت
قم و کاشان و ری و سمنان را بجد و کنسلان امیر لباس خواجه بهادر داد و امرا و حکام ولایات رخصت انصراف
ارزانی داشت و بنفس نفیس رایات نصرت بصوب دار الامان هرات برافراشت

حقوق تربیت حضرت ما حیوانی

دشمول عاطفت خدام مکانی خاقانی مقتضی آن بود که چون تخت جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یابد والی کرمان سلطان اویس بن ایدکو برلاس محافظت پایهٔ سریر اعلی شتابد و خود را در زمرهٔ منظوران نظر آفتاب کردار گردانیده و در ارسال تحف و هدایا و قبول باج و خراج طریق اهمال و اعطال مسلوک ندارد و چون او بخیال طریق انقیاد اطاعت حمل نموده در این مدت خدمتی شایسته بتقدیم نرسانید و با آنکه چند نوبت ایلچیان بطلب وی فرستاد اطاعت فرمان بجای نیاورد حشمت پادشاهانه و غیرت خسروانه حضرت خاقان سعید را بران داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق عنان عزیمت بصوب کرمان معطوف گرداند ... سلطان اویس توجه اعلام ظفر اعلام و وقوف یافته مرتضی ممالک اسلام اولا و امجاد و خیرالانام سید شمس الدین را جهت تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نموده و در جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبهٔ سیرجان باستان اقبال آشیان رسیده زبان بشفاعت گشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنهٔ هرات شتابد سلطان اویس را بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رساند حضرت سعید سخنان آن سید صاحب داده و انجناب شاکر و راضی بطرف کرمان باز گردانیده روی توجه بخراسان نهاد کامیاب و کامران بولایت قهستان عبور نموده در ماه محرم الحرام سنهٔ تسع عشر و ثمانمایه در بلدهٔ هراة نزول اجلال فرمود و عنایت ربانی در سفر و حضر حافظ و معین عاطفت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و قرین رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد واله

دران آوان که خاقان عالمیان از یورش فارس باز گشته متوجه سریر جاه و جلال بسید میرزا اسکندر که سابقا با میرزا الغ بیک گورکان مخالفت نموده در اندکان چیزی از تو مینان گشته بود اعتماد بر کرم خان عدالت نشان در دار السلطنه هرات بخدمت حضرت خاقان سعید فرار داد و خدمتی شد از این معنی بعرض رسانیده مقارن آن حال ایلچیان از پیش میرزا قیدو بدرگاه عالم پناه رسیده و و نقیبه معروض کردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم مفسد متفق شده این مخلص نموده بیار او را گرفته مضبوط ساخته ام هر چه اشارت نمایند قیام نمایم حضرت خاقان حکم فرموده که میرزا قیدو میرزا بایقرا از آب سند بگذرانند هر جا خواهد رود و میرزا مبرک شمه دوی بکعبه معظمه آورده میرزا قیدو بکشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید رفتند چنانکه آنچه ... ذکر اما میرزا قیدو بحیث ملاحظهٔ خاطر میرزا بایسنقر موجب فرموده میرزا شاهرخ بهادر عمل نموده از سنحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت نضارت از سر گرفت و لمعات انوار مرحمتش نهال ملک و ملت تازگی صفت حضرت پذیرفت ریاض ملک شد از فیض و دانش خرم

افتخار الفقرا الطاهر سید شمس الدین که سالک طریق مردمی گشته بمهم کرمان را قبول فرموده بود چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت هر چند او را بتوجه بجانب سریر اعلی ترغیب نموده بجایی نرسید بنابران جناب مرتضوی صفات بدار السلطنهٔ هراة شتافت کیفیت نزد سلطان اویس را بعرض رسانید و از استماع این خبر نایرهٔ غضب خاقانی التهاب یافت فرمان عالی نافذ شد که امیر جهانشاه و برلاس و امیر حسین صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ باتفاق حکام ولایات فراه و سیستان و جمیل امرا سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان شوند و امرا بموجب فرموده روی براه آوردند بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن نموده و سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه کرده و بس از انقضای چند روز سلطان اویس رسولان نزد امرا فرستاده و پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید گناه را ببخشد و شما مراجعت نمایید از سر قدم ساخته ملازمت آستان رفیع الشان مبادرت نمایم و امرا کیفیت حال بعرض رسانیدند بپایهٔ سریر اعلی کرده آنحضرت جواب داد که سلطان اویس در قول خویش صادقست باید که یکی از معتمدان خود را بدرگاه فرستد تا ان کیفیت از سر کج محاصره کنند و الا امرا ناگزیر از انکیز بند باز نگردند و امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را که از جملهٔ ارکان دولتش بمزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان از ظاهر کرمان بجانب خراسان گشته در اواخر رجب شیخ حسن را بفر بساط بوس خاقان زمین رسانیدند و او بزبان تضرع و نیاز گناه سلطان اویس را درخواست نموده التماس توکید قواعد عهد و پیمان کرد حضرت خاقان سعید ملتمس شیخ حسن را قبول ارزان داشت و قسم یاد فرمود که دران سلطان اویس هم خشنود شده و در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شده و بعد از طی منازل بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده باصناف الطاف پادشاهانه و عطایای خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الآخر سنهٔ عشرین حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در اواخر سال مذکور کرمان بموجب الحکم سیدی... خاقان والا نژاد میرزا سیورغتمش را با یالت ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ عشرین ولادت با سعادت میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا بایسنقر اتفاق افتاد دهان او فلک از آفتاب پر زر کرد بدین بشارت خوش صبح چون زبان بگشاد

وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر در اوایل سلطنت تعلق بسید فخر الدین احمد داشت و چون حیات سعادت مآب دو سه سال علم اقبال برافراشت خواجه غیاث الدین سالار که در سلک عظام نویسندگان دیوان

صاحب قران مغفرت نشان منتظم بود و از انفس بزه پناه کرده و حسن اهتمام او سید مشیت هر خیره ستافته
و در سنه عشر و ثمانمایه بر سید فخر الدین تقریر نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و او بعد از حسن
دران کار نسبت برعایا و زیردستان مراسم عدل و احسان بجای آورد اما با امرا و ارکان دولت بتغیر و قطع مصالح
و مناقشه کرده بنابران اکثر ملازمان و مقربان بخون غیاث الدین سالار چون مستسقی بآب زلال مایل گشتند و پس از آنکه یک
سال از شروع در امر وزارت درگذشت سید فخر الدین بسعید تومان بروی تقریر نمود و در سر دیوان خیانت و جنایت
بر خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده امرا عظام تیغ انتقام از نیام برآوردند و آن وزیر بی‌تدبیر را بعالم آخرت
روان کردند انگاه سید فخر الدین از روی استقلال بر مسند وزارت نشست و بتمشیت امور ملک و مال اشتغال فرمود
و سید اگرچه بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت و در رضای خواطر سادات و امرا و اکابر تخم لطف و احسان
می کاشت اما جبلتش بر صفت ذمیمه عجب و نخوت و کبر و انانیت و خویشتن داری و مردم آزاری مجبول و معذول بود
و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سی صد تومان بتکلیف عنیف و تعذیب و شکنجه از عمال دیوان حاصل نمود و روز
بروز پایه قدر و منزلتش ارتفاع می یافت تا بنهایت اختیار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اقطار ممالک
خاقان عالیشان بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید و درگاه او امیدگاه صغار و کبار و مرجع بلاد و دیار شده و سرا تش
مرجع اعیان و اشراف بلدان و امصار آمد   ز ایوان قدرش فلک منظری   درگاه جاهش ملک چاکری   العیان زمان و اشراف
جهان که ملازمتش میرفتند از شاه انتظار مجلس او رمیده و چون رخصت نشستن بعد از آنکه مردم از حد در اینجا گذشتندی
غیر از معدودی که نام بردی کسی مجال دخول نبودی و اکثر ملاقات ناکرده باز گشتندی و پس از آنکه قریب ده سال
جناب حشمت و عظمت در کار گذرانید سید بنیر کار چنانچه عادت اوست در بستر و مواهب و عطایای خودش که
در شهور سنه تسع عشر و ثمانمایه میرزا بایسنغر بعضی از اطوار ناپسندیده او را معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد
داود در اثر کشش ساخته منصب وزارت منصب فرمود و چون خواجه احمد داود بحدت طبع و لطافت ذهن اتصاف
داشت اندک زمانی بر کماهی حیات و معاملات سید فخر الدین وقوف یافته کاهی بکد و احیانا بهزل و سخنان غریب
و کلمات عجیب در سیدی بر وجه درست سید از و غضب گوناگون گشته از حضرت این لقب آرام شد و مع ذالک
علماء دیوان که بر حساب سید فخر الدین صاحب وقوف بودند از هم سیاستش نتوانستند که سید از خند باد لرزید و مجال اظهار
خلاف و مجال می یافتند اما چون تغیر مزاج میرزا بایسنغر بر همگنان بوضوح انجامید امیر علی شغانی در مقام معارضه آمده
خطا نمود که مبلغ دویست تومان کیکار سید موجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنغر آغاز پرسش این قضیه نموده

امیر علی

امیر علی گفت بعرض میرساند که سید از خزانه عامره مبلغ کلی تصرف کرده است و سید بر این سخن انکار کرد حکم شد که عوض
خزانه وارابی صرف و قرار شده همین اگر مبلغها برای سید برده بودند گفتند وجوهی که از من برده اید باز آرید و اکنون
و سواحوال گشت ازانجمله خواجه پیر علی بن خواجه بایزید که محرم اسرار سید بود و مسکات بنام خود بخزانه آمده مبلغها
ستانده و سید تسلیم کرده بود مقتضای گشته زر طلب نمی دهد او هر دو زدو قبض مکیفت تا مهم بخشونت رسید
و کار از پرده پوشی متجاوز گردید و کیفیت آمیخت معروض خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس در مقام تفتیش آمده
و سید بر انکار اصرار نموده پیر علی بوجهی بیش اقرار کرده و میرزا شاهرخ بحکم بالظاهر اسطور داشته حکم فرمود
که پیر علی آنچه از خزانه گرفته باز دهد بعد از آن هر کس آنچه بر سید موجه سازد بستانند بنابر آن خواجه پیر علی و جمعی دیگر در
میان آن معامله بودند مضیقه گشتند و سید ابن عنایت مستظهر شده همچنان بر مسند وزارت متمکن بود
لیکن خواجه پیر علی و دیگر سید بان سخنانی را که تا غایت از وهم سیاست آهسته با خود می توانستند گفت آواز بلند
در سر دیوان بر زبان آوردند   وقت ضرورت چو نماند گریز   دست بگیرد سر شمشیر تیز   و جمعی که رسوخ پا بسته داده
بودند از هر طرف بفریاد و فغان آمدند و سید فخر الدین در بحر اندیشه فرو رفته صلاح چنان دانست که مبلغ دویست
تومان را قبول نماید و خود را در معرض معرضان معارضه مقربان بناورده و خط سپرد که دویست تومان کپکی
در عرضه یک سال بعلیط فرود آورد و انگاه امرا و دیوانیان حسب فرمان بندی گران بر پای سید نهاده او را بدست
محصلان دادند و کار سید فخر الدین باضطرار انجامید عریضه نزد میرزا بایسنغر فرستاد و در روحانیت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شفیع ساخته این عرضه را قبت نمود   مکر در تابوت دل در موج خون است
که آری حجت و فضش کنون   شاهزاده جواب داد که هیچ شک ندارم که روح مطهر حضرت خیر البشر صلوة الله سلامه
علیه از این افعال نکوهیده و ناپسندیده که از سید فخر الدین صدور یافته راضی نیست و آنچه با و میرسد نتیجه کردار ناهموار
هموار است   ظلم کردی و طمع میداری ز طاعت مجال   شربتی دادی بمردم هم از آن شربت بنوش   سید چون این
جواب که حکم سم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنغر نومید شده بناه به والده او مهد علیا گوهرشاد آغا
و جناب جنت مآب بر تضرع و ابتهال و ترحم فرموده نزد پسر زبان شفاعت بگشود بنابران حکم بر وشن بند صادر
گشت اما محصلان بدستور هر روز ملازمت عتبه سعادت و وزارت رسید و مقطعی که از جمله دویست تومان
مقرر بود طلب می نمودند و سید آن وجوه را از طلبات بمیر سید با نواع حیل و تزویر از مردم نقد و جنس قرض میکرد
و فرود می آورد و با وجود این حال شب و روز خیال وزارت می بود و کوشش بهوش را پنبه غفلت مسدود ساخته

مرغ دلش در هوای جاه پرواز می‌نمود همواره بر زبان می‌راند که از فلان چندین تومان مبلغ گرفت از بهمان چندین
جهان حاصل می‌توان کرد   خوی بد در طبیعتی که نشست   نرود تا بوقت مرگ از دست   در آن اثنا از غایت
عفونة امراض مختلفه و علل متضاده بر وی استیلا یافت و صاحب فراش گشته دست اطبای ماهر از دامن معالجه او کوتاه
و سینه با سینه پرکینه و دلی در کوره انتقام گرم پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و از جواب وزارت آه سرد می‌کشید
تا در آخر جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمایه عالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از وهم او مانند قطرات
سیماب در اضطراب بودند حیات خویش را از نو یافته در مجلس تعزیت بر فرد اشارات ادای تهنیت می‌نمودند
نوید امن و امان خاص و عام میدادند

در سنه عشرین و ثمانمایه از جانب کرم سیر رایت قمر مسیر پادشاه شهریار جهان
کشورگیر آهنگ دشت نمود که در سلسله قندهاری و ملک محمد هر یک حسب الحکم حاکم ناحیه آن نواحی و آن ولایت بودند
پیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت می‌کردند و بد بخت رعایا در زحمت و رحمت و محنت می‌افتند خاطر آن رای
ملک آرای خاقان کشورگشای جهان اقتضا فرمود که زمستان در کنار آب سند قشلاق نمود و معاندان را
بسزا رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف و ولایات کرمسیر و قندهار گشاید و رایات عالیات
منتصف رجب از دار السلطنه نهضت نمود و چهاردهم شعبان سایه وصول بر یورت قشلاق انداخته و در آن منزل
میرزا سیورغتمش با امرای بدخشان به موکب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از آنجا که [illegible] که از
اوضاع و احوال میرزا قیدو تفرس فرموده متوجه قندهار گشت و شب دوم ماه مذکور رایحه اعلام منصور
از افق آن دیار طالع شده سیم ماه مبارک رمضان اشراف و اعیان قندهار روی ظفر قرین آمدند و شخصی از
منتولان میرزا قیدو رسیده به عرض رسانید که قرار بر فرار اختیار کرد آنحضرت فرمود که رسیده باشند و هیچکس
تکامشی نفرستاده و نهم ماه دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا قیدو اثری نمانده الحال خاقان عالی جاه
امیر ابراهیم جهانشاه را روانه آن صوب گردانیدند و فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح کرده و غزنین را بدو سپارد و الا آن
مملکت را در حیطه ضبط آورد و در خلال این احوال مولانا صدر الدین ابراهیم که بمنصب جلیله المراتب صدارت
مشرف بود موجب بشارت علیه علیان هرات شتافت تا انبار انصاف سود مند و مواعظ دل پسند از
مقام برگشتگی بگذراند و بجاده فرمان بری رساند و بیمن انفاس شریعه جناب صدارت مآبی رؤسای آن قوم
اظهار طاعت و انقیاد نموده اسبان صبا رفتار و شتران بار بردار با پیشکش سیم قندهار ارسال داشتند

ابواج و خراج قبول کردند و حضرت ظفر نگار از نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرمود و در آن نوبت روزی به شهر
گیتی نورد سوار گشته و از روشنی صحرای همچو که جنگاه اسب عبور آمده و آنحضرت از پشت زین بر روی زمین
افتاده دست همایون که بوسه جای حکام ربع مسکون بود کسری راه یافت   چو راه یافت [illegible]
و بهمان خطر الطیبان برق سرعت جهت آوردن استاد مروی که در فن شکسته بندی ید بیضا می‌نمود بجانب
دار السلطنه هراة تاختند و علی الحال استاد را بپایه سریر اعلی رسانیدند تا فکران کسر را بنواخت و چون ذات
شریف حضرت خاقانی از حضیض علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استاد مروی را بوجهی مشمول نظر
انعام و احسان گردانید که بیکبار خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صواب نمای خاقان سپهر
جهان اقتضا فرمود که منصب وزارت را بوجود وزیری زیبایش دهد که فکر ثاقبش بر سیاق آصف بن برخیا مهام
مال را در سلک نظام منتظم گردانیده و نه پر صاحبقران سلطان نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را بتعطیل رساند
و تعطیل را مال و اندیشه خلعت وزارت را بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی چسب یافته زمام حل و
عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات صاحب دیوانی را بکف کفایت خواجه پیر احمد داد [illegible] شرع نمود
که بغایت رعیت پرور بود و هم در احوال سلطانی فوت واقع نشد و مدت سی سال [illegible] ممالک [illegible]
آن وزیر بی‌نظیر قلم طراوت بهشت برین و لطافت نگارخانه چین داشت و آن خواجه والا نژاد در ایام دولت
آن پادشاه نصفت نهاد [illegible] رقم و رواق روزگار می‌نگاشت که عقل دوربین حکایات عدل و احسان
وزرای سابق را خواب و خیال پنداشت   وزیری چنین شهریاری چنان   جهان چون نگردد فراخ چنان

چون رایات آفتاب اشراق از حدود قندهار حرکت فرمود در یازدهم ماه رمضان سایه وصول بر کنار آب هیرمند
انداخت و در اواخر ماه امیر ابراهیم جهانشاه از جانب کابل رسیده عرض رسانید که میرزا قیدو عنقریب بسعادت
آستانبوسی مشرف میگردد و در آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموالی که هرات تقبل نموده بودند بمیان
ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که از کفایت در ادای مال اهمال مینمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی کاو
امیر تورمغول حسب فرمان واجب الاذعان بر سر هراة تاخته و مهم ایشان را حسب الخواه ساخته بتاریخ پنجم ذی القعده
بکرانهم غنایم بازآمدند و در اوایل فصل بهار خاقان رفیع مقدار رایات خسروانی و سپاه عازم جهت الشرف
خویش گشته برادر میرزا قیدو و میرزا سنجر و امیر یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروزشاه در آن دیار بازداشت

و قوم و کرد بدرگاه قید بیاید او را همراه آورد بیمنه الامر حشم را تاخته و او را بید ساخته بدرگاه عالم پناه رسانید و بی شغب و بی جنگ
که فضای دشت و کوهسار از سبزه و لاله غیرت افزای بساط انبساط گردون بود رایت ظفر آیات کوکب دار السلطنه هرات
در حرکت آمد … ایام بکام انتظار فرمان بر افلاک پناه و بر خط فرمان سپهر موکب همایون معزز و مکرم در روم شهر محرم
مستقر سریر سلطنت را از یمن مقدم کرم رشک گلستان ارم گردانید و در اوایل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمایه
مسامع علیه رسید که میرزا اسعد و قاضی کرم که از کشته جیش امیر قرا یوسف فته بود از علم رحلت در این اثنا امرا از جانب
قندهار بدرگاه آمده میرزا قیدو را همراه آوردند و منظور نظر التفات شد و … عالی خبر منهی گشت که شاهان بدخشان
لوای عصیان و طغیان برافراشته و خیال استقلال را بر اوج خاطر نگاشته و خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم
و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروزشاه را همراه شاهزاده منظور گرداند سیورغتمش میرزا متوجه بدخشان شود و چون شاهزاده به منزل کشم
فرود آمده شاهان این خبر شنیده بدخشان رسید و میرشاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود به حضرت ولایت شعار
خواجه تاج الدین حسن عطار بدرگاه و شهریار عالم اعتقاد فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد نموده و نیز قبول کرده و آن حضرت
شفاعت خواجه حسن … مقبول … فرموده رقم عفو بر جرایم شاهان کشیده شاهزاده و امرا بازگشته حکومت بدخشان بر
شاهان قرار … با لطف فرموده بر حسب … میرزا قیدو حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نمود اکاشته با جمعی از اهل
فتنه سیم شبی روی … نهاد و میرزا بایسنغر با … از خیران … بتکاشمی روان شد در قریه سرسر بمیرزا قیدو رسید
و او را گرفته و مقید گردانیده بدرگاه عالم پناه رسانید و حسب الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت
اکنون پادشاه عالمپناه تمامت ملک قندهار و کابل و غزنین تا … بمیرزا سیورغتمش داد و کوشش همت … بر مواضع و …
گران ساخته بدان جانب فرستاد و در اوایل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال از عوام طواف مرقد مطهر و سامی مشهد
جنت … امام الجن و الانس ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما … بدان روضه منوره تشریف برده و لوازم
بجای آورده و قندیلی که از سه هزار مثقال طلا ساخته بود نذر … در سقف گنبد مطهره در آویخت مجاوران آن مقام کعبه احترام
به صلات و صدقات نوازش نمود و مراجعت فرموده در ماه رمضان سنه اثنی و عشرین و ثمانمایه … نواحی که …
عشرین بجانب … رفته بود … ایلچیان خاقان ماچین و خان ماچین و غیرهما بدرگاه عالم پناه رسیده و … پادشاه
گذرانیده و مکاتبات و … که مبنی از اظهار محبت و یگانگی بود بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان ختای
خان ماچین را باصناف الطاف نواخته در باره ایشان انعامات فراوان فرمود و … ایلچیان …
سلطان … و … ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک … بخوارزم آورده و در سنه ثلث و عشرین …

بهستند

بهاستند و بسمرقند فرامیدند و میرزا الغ بیک گورکان ایشان را طوی داده بطرف ختای … فرمود و حضرت خاقان سعید
امیر شادی خواجه و میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان و میرزا
سیورغتمش ارغداق و امیر شاه ملک اردوان و شاهان بدخشان و خواجه تاج الدین همراه ایلچیان فرستاده بود و مذکور
نشانی رفته اداء سفارت نمایند و غرایب و عجایب در آن ممالک مشاهده نمودند انشاء الله تعالی در خاتمه کتاب
سمت تحریر خواهد یافت و هم درین سال یعنی سنه ثلث و عشرین خاقان ظفرقرین در بلده مرو قشلاق کرده در اوایل بهار عنان
جهانگشای بصید … شتافته از آنجا دار السلطنه هرات فرامید و عزم یورش آذربیجان مصمم گردانید

در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشته حیات جناب سلطانی را بمقراض تیغ قطع داده از امراء
حکام حدود عراق عرب و آذربیجان و اران هرکس هرجا بود سر بر خط فرمان امیر قرا یوسف نهاد و امیر شیخ ابراهیم
شروانی که پیوسته … نکرده و شرط اطاعت بجای نیاورده سبب هم شروانشاه آذربیجان آنچنان شد که در وقت توجه سلطان
احمد بتبریز پسر خود ملک کیومرث را … عسکر بغداد با بدان روان ساخته بود و القصه چون مواد … آن جانب آذربیجان
آمد و امیر شیخ ابراهیم سپاه شروانرا فراهم کشید و از گرجیان استمداد نموده و کستندیل پادشاه گرجستان … با ده هزار سوار …
و امیر قرا یوسف از خیال محال شروانشاه وقوف یافته با سپاه آذربایجان و اران جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان
بجانب مخالفان در حرکت آمد در کنار کرجیان آن دو سوار … آتش … جنگ … شکست بر شروانیان افتاد
و از بسیاری گرجیان … رسید و امیر شیخ ابراهیم گریز … اختیار کرده در اثنای فرار … کرد
لشکرگاه کنده بود … تا ناگاه از پشت زین بر روی زمین افتاد و دستش شکست و ترکانی مجهول بوی رسید اسب
… بستاندند و او را گذاشته بطرفی دیگر راندند و حال امیر شیخ ابراهیم از صعوبت درد باضطرار انجامیده
خود را بر یکی … ساخت و آن شخص … در گردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کستندیل با جمعی
کثیر از … گرجستان … امیر قرا یوسف گرجیان را تمام بزخم تیغ انتقام گذرانیدند و امیر شیخ
ابراهیم مقید بتبریز رسید و چون تبریزیان بواسطه حسن معاش پادشاه شروان هواخواه او بودند هرکس از ایشان
در مجلس امیر قرا یوسف مجال سخن می یافت شمه از افعال حمیده و اعمال پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ
ابراهیم بعرض می رسانیدند بنابران امیر قرا یوسف رقم عفو بر جرایم شروانشاه کشید و او را در مجلس بزم طلبید و
جمعی از ارباب صباحت و ملاحت را گفت تا امیر شیخ ابراهیم را کاسه دستند و چون یکبار باده خوشگوار در … پادشاه

شروان تأثیر نمود و چندان کلمات دل پذیر بعرض قرا یوسف رسانید که شفیع او گردید و میرزا از بالش برداشته
او را در پهلوی خویش جای داد و بعد از آن محفل انسی ترتیب داد و ارباب تبریز خاطر آورد و سیچ قرا یوسف مانند
که هر مبلغ که امیر شیخ ابراهیم از نواب این حال مقبول نماید ما ضامن میشویم که در دامن تبریز فرود آوریم شرط آنکه
محصلان از عوض زین بردارند و امیر قرا یوسف این ملتمس را بشرف اجابت قران داده امیر شیخ ابراهیم هزار دوست
تومان را قبول کرده آنگاه قرا یوسف نشان حکومت شروان باو ارزانی داشت و شیروانشاه دار و مکان
بلاد و قلاع مملکت خویش فرستاد و آن زمستان حوالی تبریز داخل مجلس امیر قرا یوسف بود و دیوانیان آذربیجان
بروات نقل او را بنام اهل قصابات سایر ارباب که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان رخوت و اقمشه بر او را
از امیر شیخ ابراهیم عوض مال بروات برات می ستاندند و با دهکده ما نهم هزار و دویست تومان از هم گذشته
در اوایل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر خود شتافت و چون طنطنه کوس استقبال و وفور شوکت و
اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید و خاقان سعید فضائل ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف
ارسال داشت و او را با طاعت و انقیاد طاعت نموده صدیق نام از حاکم آذربیجان جوابهای پریشان شنوده و
آثار غبار و سرکشی مشاهده کرد روی بجانب هرات آورد و آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید بنابران خاقان عالی مکان
رایات ظفر نشان بقصد تسخیر آذربیجان مرتفع گردانید

نهضت بلند حضرت خاقان بهوای سرانجام

نظام امور گیتی ستانی مقصود بود و عزایم ارجمند دیده دودمان صاحب قرانی بر سر نهمت وصول باعلی مراتب کامرانی
روی می نمود و چون آن بانی مبانی جهانبانی در طی مسالک فتح و ظفر نقود ارکان دین مسلمانی و تشیید مهام طبقات
انسانی عوض میداشت هر طرف که توجه می نمود جنود نصرت و اقبال در منزل اول رسم استقبال موکب همایون فال بجای
می آورد و نقش اندیشه صورت هر غنا که بر لوح خاطر خطیر نقش می بست پیش از ترتیب اسباب حصول بر منصه ظهور جلوه گر
شده در نظر انورش با حسن وجهی جلوه میکرد ـ چو آن زنده ای او زنگ شاهی نکردی نسبتی جز خیر خواهی بهر سو روی
آوردی لوایش شدی تخت خلافت جایگاهش ـ بدکشور که بر آوازی سپه فدا بنی ساختی جان صاحب فر
مصداق این سیاق حکایت نهضت آنحضرت جهت محاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن قرا یوسف
و تسخیر شدن ممالک آذربیجان تفصیل این اجمال آنکه چون حضرت خاقان سعید تسخیر مملکت آذربیجان با خود مقرر کرده بود
فرمان همایون نفاذ یافت که امرای نواحی سمت جهانگیر قضاة آثار یار طلبیده و سپاه ممالک محروسه را از اقصی ترکستان

تا سرحد دستان حاضر سازند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند و ترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال
اشارت فرموده امرای عظام عرض کردند که سی هزار دست جبه در قورخانه همایون موجود است آنحضرت گفت که ده هزار
دست دیگر را انجام باید نمود و بدست مسعود میرزا الغ بیک گورکان محافظت ترکستان و ماوراء النهر و میرزا سیورغتمش
بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافت امیر سید احمد ترخان بحکومت دار السلطنه هراة مقرر گشت و همای
چتر همایون فال در پانزدهم ماه شعبان سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از باغ زاغان در حرکت آمده بمرغزار
جنت آثار نزول اجلال دست داد و جهت شدت حرارت هوا مصلحت جماعت لشکر را چند روز آنجا توقف
اتفاق افتاد و در آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده بشرف
بساط بوسی مشرف گردیده و در مرافقت امیر حسین صوفی ترخان منقلای لشکر نصرت نشان شده از پیش
روان گشت و حضرت خاقان سعید در چهاردهم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد
آغاز قطع منازل و مراحل فرموده در بیستم ماه مبارک مذکور از ولایت نشابور عبور نموده میرزا بایسنغر
مقدمه عساکر بر تهور گشت و در بیست و نهم قصبه بحرآباد از فر وصول موکب پادشاه والا نژاد غیرت افزای سپهر
شده حضرت خاقانی در آن مرحله بلوازم فرایض و سنن عید فطر پرداخت آنگاه از آنجا در حرکت آمده در چهارم
شوال بدولت و اقبال بنواحی سمنان نزول اجلال فرموده در آن مقام خبر انجام لشکرهای سیستان و فراه و قهستان
و گرمسیر و قندهار و کابل و غزنین ضمیمه سپاه ظفر قرین شد و همچنین الیاس خواجه با اعیان و اشراف قم و کاشان
باستان سلطنت آشیان شتافت و ماهچه رایات منصور بستم ماه مذکور از دره تمک طیع نموده و راهین ری
بمیمن مقدم مجسم غیرت مرغزار فلک ساخت و در آن مقام میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده
بشرف دست بوس والد بزرگوار مشرف گشت و بر این قیاس میرزا رستم با عساکر اصفهان و امیر عثمان برج
که بعد از عزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسیدند و امرای نواحی چند روز احتیاط سامان
لشکریان کرده دولت هزار سوار بحر شمار در آمد ـ لشکر بحر جوشش موج شکوه ـ ثابت و پایدار همچون کوه
همه بهرام طبع و کیوان هوش ـ همه پولاد رگ و آهن پوش ـ و از جانب امیر قرا یوسف نیز با سپاه بسیار
و استعداد بیشمار در مقام استکبار ثبات قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز بخطه اوجان آمد در خلال
این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان معتمد ان برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت به پیغام
داد که حضرت خاقان سعید پادشاهیست نجابت رفیع مقدار رفیع مقام صاحب قران گیتی ستان مغفرت شعار

غایران مناسب چنان مینماید که ایشان زبان باعتذار و باستغفار گشاده از اموریکه سابقا خلاف رای شهریار
کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند و قلعهٔ سلطانیه و بلدهٔ قزوین را بدیوان عالی باز گذارند و تا ما حضرت خاقانی را
از مقام گذرانیده نشان ایالت آذربایجان و بغداد را تا حدود روم و شام نزد آنجناب ارسال داریم امیرزاده یوسف
چون مغرور اعوان و انصار و قوت بازوی شجاعت آثار مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت و فرستاده را
مقید و محبوس ساخته مضمون این مقال بر زبان راند بیت منم که تا اسب اسفندیار سوی آفرینش بی سوار
و با باره رستم جنگجوی بمیدان نهد بی خداوند روی و چون تهور و جرأت و جسارت دشمن بعرض خاقان
صف شکن رسید بساط ظاهر را از نظر اعتبار انداخته روی نیاز و افتقار بدرگاه پروردگار آورده دو الطاف
اجابت دعوات آنحضرت واهب العطایات ظفر و نصرت مسالت نموده [illegible] که دوازده هزار
سوار نامی فتح اختیار نمایند و بعد از آنکه گوش هوش آن پادشاه دین دار از سروش غیب مژدهٔ فتح و فیروزی شنید
امیر یوسف خواجه را با هزار سوار جرار بطرف قزوین فرستاد و قاسم نامی که از قبل قرا یوسف حاکم آن سرزمین
بود شهر گذاشته بسلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه ولد امیرزاده یوسف که بضبط آن حصار قیام می نمود از کیفیت
حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف خواجه بقزوین در آمده متوطنان آنجایی را در ظلال امن و امان جای داده طایفه
از اشراف و اعیان را باستان اقبال ایشان فرستاده و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول لوای آفتاب
اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و باره قلعه کمر اهتمام بر میان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال
نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز از تبریز در رسیده بعرض رسانید که امیرزاده یوسف در [illegible] جان بشیر ملک
الموت سپرده و [illegible] تاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه گشته و سلطانیه را باز گذاشته روی بگریز
نهاده و همدران ایام ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفر قرین که در منزل [illegible] خواجه بود در حرکت آمده و یازدهم ذی القعده
بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت فوت قرا یوسف را معروض گردانید و حضرت خاقان سعید لوازم حمد الهی بتقدیم
رسانیده متوجه سلطانیه گردید و میرزا بایسنغر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم
سلطان حسب الفرموده روی براه آورده و [illegible] طوف جهان کشای پانزدهم ذوالقعده پرتو حصول بر ظاهر سلطانیه
انداخته رعایا و بیچاره از خوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی را استقبال نمودند و آنحضرت بر حال ایشان رحمت و ترحم
فرموده قاصدی بشهر فرستاد که [illegible] از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که [illegible] امیر موسی کاوا
بمحافظت سلطانیه مامور گشت و خاقان کشورگشای باردبیل تشریف برده و شرف زیارت عتبهٔ علیهٔ حضرت سلطان الاولیا

وبرهان الاصفیاء شیخ صفی الحق والحقیقة والدین قدس الله سره العزیز دریافته و از ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه
علی فایز شده و از آنجا باردوی موغان نهضت نموده و در مشتای آنجا که در کنار آب ارس [illegible] بود و روزی چند در قراباغ ارّان
فرود آمده طرح قشلاق انداخت بهر مقام که اعلام او قرار گرفت معین و حافظ او گشت لطف سبحانی والحمد لله علی
حصول الآمال والامانی

چون امیرزاده یوسف افسر بزرگی بر سر نهاد از روی عجب [illegible] حاضر عسکر گردانید و سپاهی چون ذرات
آفتاب و مانند قطرات سحاب بیکران همه جوانان نوخاسته و سراسر کجاه و تکبر آراسته مجتمع ساخت ناگاه پیک اجل
در رسید و مرضی مهلک آتش طاری گردیده بر طبیعت دست یافته از نه [illegible] دست [illegible] کوتاه کرده در روز یکشنبه
هفتم ذوالقعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه ایام حیاتش بانصرام انجامید بساط علاوت گسترده بود ولی هیچ
فرصت نداد حیات چنین طرفه مشعوفی کس ندید که یکسر شه رخ و گرسوی مات و چون اولاد امیرزاده یوسف
دران زمان بهیچ کدام در اردو نبودند امرای ترکمان بعد از آن واقعه پریشان شده هر یک روی بطرفی آورده خود را
بجای دیگر کشیدند اموال و اثاث دست غارت و تاراج در آورده و گوش قرا یوسف را جهت حلقهٔ طلا بریده
در روز جمعه [illegible] باقی اعیان تبریز [illegible] از محلس جوش آورده و لوازم اعتذار و استغفار
بتقدیم رسانیده و حسب امیرزاده یوسف بطرف ارجیش فرستاده [illegible] میرزا بایسنغر
در منتصف ذی القعده [illegible] تبریز [illegible] خطبه و سکه بنام و لقب والد بزرگوار خویش زیب و
زینت داده رایت عدالت برافراخت و دران اوان امیر علی بیک بن امیرزاده یوسف عثمان که در اردوی امیرزاده یو
سف بود از [illegible] امیرزاده اجازت یافته [illegible] رسیده و باصناف مراحم و الطاف منظور و سرافراز
کرده بعد از [illegible] که لوازم ملازمت پرداخت [illegible] و چون میرزا بایسنغر از ضبط
مهمات تبریز فارغ شد فرمان حضرت خاقان سعید بوی رسید که بطرف [illegible] رفته امیر بابا حاجی را که نایب بابای
خلاص ساخت اردوی همایون [illegible] بدرگاه عالم پناه [illegible] آورد و شرح این سخن
آنکه امیر بابا حاجی ولد امیر شیخ محمد عراق بود [illegible] و علاوت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و در زمان استیلای
امیرزاده یوسف میان او [illegible] مخالفت و محاربات بوقوع انجامید و بالآخره خود نزد امیرزاده یوسف رفته و بالای
ولایت کاور [illegible] و عنایات دیگر سرافراز گردید [illegible] اعلام خاقان [illegible] وصول
بر قشلاق قراباغ انداخت امیر بابا حاجی [illegible] با تحف لایقه [illegible] آستان خلافت آشیان ارسال

و نفس چون بیش پای در دامن تمکین و وقار کشید و این معنی بر خاطر خاقان سعید گران آمده میرزا بایسنغر
[illegible] رشید و در قلعه [illegible] آن مقبول [illegible] برنا بود با جنود ظفر ورود متوجه قلعه [illegible] که موضع تحصن
بابا حاجی بود و شاه ملک و ایلچی بسخنان لطف آمیز و کلمات عتاب انگیز پیغام داد و از وخامت عاقبت مخالفت
تحذیر نمود و امیر بابا حاجی چاره بجز در موافقت ندیده بالزام پا از قلعه بیرون نهاد و شاهزاده با صناف
آنچه وعده کرده بود انعام و احسان فرمود و بابا حاجی در رکاب سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی
همایون گشت و در [illegible] بعواطف حضرت خاقان سعید [illegible] سرافراز گردیده در سلک
امرا عظام انتظام یافت **ذکر توجه [illegible] در قشلاق قراباغ [illegible] و بیان فتح اسفرزان و تسخیر قلعه بایزید**
و چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق تا بیست و نهم ذی حجه سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه بقراباغ اران رسید و جهت
قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبله بارگاه جهان پناه [illegible] ملوک اطراف و حکام اکناف با صناف
تنسوقات و انواع پیشکشات [illegible] روی بکیهان پوی شتافته بشرف زمین بوس دریافتند و پرتو التفات
خاقان حمیده صفات بر رعایت حالات همگنان تافته [illegible] درجات و مباهات ایشان برافزود و از آن جمله امیر [illegible]
شیروانی که بعد از فوت [illegible] امیر شیخ ابراهیم شروانشاه بود و [illegible] و علامات [illegible] و فضایل [illegible]
بود [illegible] خاقان موید و منصور [illegible] شده و صورت
اخلاص [illegible] اختصاص [illegible] خاقان [illegible] میرزا ابابکر که در حرم سرای امیر قرا یوسف
[illegible] در سلک [illegible] ربیع و عشرین و ثمانمایه میرزا ابراهیم سلطان که [illegible]
بموجب الامر خاقان بجانب [illegible] المرام معسکر [illegible] بشرف دست بوس پدر عالیمقام
مفتخر و مباهی گردید و مقارن این احوال قاصدی از دهلی آمده تنسوقات هندوستان برسم پیشکش گذرانید
و از زبان خضرخان که در آن دیار حاکم شده بود [illegible] بعرض رسانید و چون ایام استیلای جنود زمستان
گذشته سلطان سریر فیروزه فام سپهر متوجه [illegible] بهرام گشت خاقان عالی مقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول
از یورت قشلاق عازم تبریز شده و در [illegible] ماه در سلطانیه نزول اجلال فرمود [illegible] نهضت همایون
اتفاق افتاده در موضع قراکول بعرض رسید که یار احمد قرامان [illegible] لوای فتنه و فساد
برافراخته [illegible] غیاث السلطنه میرزا بایسنغر [illegible] یار احمد بطرف دیار
[illegible] و پناه بقلعه اسفرزن برده میرزا بایسنغر [illegible] آن قلعه شتافته سپاه نصرت پناه آغاز محاربه

نموده یار احمد و سه روزی بمقاتله و مدافعه پرداخته پای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمده روی بجانب
درگاه شاهزاده عالیجاه نهاد و امان طلبید میرزا بایسنغر از سر جرایم یار احمد درگذشته و او را همراه داشته مراجعت
فرموده و در منزل حسن [illegible] بشرف ملازمت حضرت خاقانی رسانید آنحضرت یار احمد را گفت که خود را [illegible]
ساختی و [illegible] چهارشنبه [illegible] آنگاه موکب همایون از آن موضع در حرکت آمده سیوم ماه جمادی الاولی از آب ارس
عبور فرمود و چون [illegible] سپاه ظفر مآب گشت بمسامع علیه رسید که در آن نواحی حصاری موسوم بقلعه
بایزید و در غایت رفعت [illegible] امیر یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفر آیات [illegible] ذخیره بسیار
آنجا فرستاده بود و بعد از فوت فرزندش [illegible] قلعه را متصرف در آورده و بعضی از مردم خود را آنجا
مضبوط کرده و حضرت خاقان سعید [illegible] بر کنگره تسخیر قلعه بایزید انداخت [illegible] سیوم جمادی الاولی
در حوالی آن حصار نزول اجلال فرموده و کس فرستاده کوتوال را باطاعت و انقیاد دعوت نمود مردم از تسلیم قلعه
سرباز زده و لشکر [illegible] آغاز [illegible] انداختن تیر و سنگ کردند و محصوران بعزم
و محاربه پیش آمده [illegible] کوشش [illegible] از صباح تا نماز دیگر بر داشت و در آخر همان روز که [illegible]
آفتاب دولت [illegible] ظفر [illegible] حصار بایزید انداخت [illegible] فتح و ظفر
جلوه گر گشت و غنایم [illegible] رایت آفتاب اشراق بصوب [illegible] در حرکت آمد
و بعد از وصول حضرت خاقان سعید [illegible] همایون در دامن کوه [illegible] توفیق نموده [illegible]
[illegible] حاکم قلعه [illegible] سلطان ملک محمد و [illegible] ملک عزالدین
شیروانی [illegible] موکب همایون پیوسته بشرف دست بوس پادشاه ربع مسکون دریافت و [illegible]
بانعام خلع خسروانه [illegible] گشت و همعنان خاقان عالیشان بجانب تبریز روان شد
ذکر [illegible] خاقان عالیمکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان چون رایات آفتاب اشراق حضرت آفاق
[illegible] متوجه تبریز گشت [illegible] بمسامع جاه و جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با
سپاهی افزون از حد و [illegible] کرده و عادل [illegible] آمده و اخبار [illegible] خاقان شنوده [illegible]
عزم استقبال دشمنان [illegible] بصوب میدان قتال انعطاف داد امیر قرا عثمان و [illegible]
[illegible] سپاه فیروزی نشان [illegible] روان شده و [illegible] رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمایه [illegible]
فریقین [illegible] بتسویه صفوف پرداختند و غریو نفیر و سورن و ادای کوس و کرنای [illegible]

انداخته و دلیران روزگار تاختند و دران روز از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید ظهر گذار تا زمانی که اطراف فضای
سپهر دوار از عکس خون پلنگان معرکهٔ پیکار گلگون گشت آن دو لشکر کینه ور در هم آویخته بودند و باستعمال شمشیر و خنجر
در اهلاک و اعدام یکدیگر اهتمام تمام می نمودند ؏ چو زنگی شب از چهره نقاب کشید ؏ همه دامن چرخ در خون کشید ؏ هر طایفه
بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند روز دیگر که خاقان شرقی انتساب آفتاب کمند کمانکش
کواکب بر نقرهٔ خنگ فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب نصرت مآب آورده و برانغار و جوانغار سپاه ظفر شعار
ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از آنجانب میرزاده رستم و امیرزاده اسفندیار با سایر لشکر قیامت اثر گرد
در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوش و خروش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نموده بضرب شمشیر بران و سنان
جان ستان رخنها در سینه و پهلوی پهلوانان گشودند و دران روز امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر ابراهیم جهانشاه
وکارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خواطر ابنای روزگار فراموش گشت و بر حسن سعد که
در سلک شجعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند و چون کشش و کوشش بسر حد افراط رسید و ظلام لیل
باصره را از رویت اشباح معزول گردانید هر یک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمده شرایط پاس پرداختند و
نظارگیان میدان آسمان تا وقت طلوع طلیعهٔ صبح صادق دیده بر هم نزدند صباح روز سیم که [illegible]
آفتاب [illegible] ترکمانان بود سپاه ظفر [illegible] بمیامن شاهنشاهی عازم معرکهٔ قتال شدند و از آنجانب ترکمانان جلادت نشان
با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده عقاب نبرد بهوای صید مرغ روح دلاوران از آشیانهٔ تن آغاز پرواز نمود
و پیکان خارا شکاف جهت گریز جا بهادران اهل مصاف رو نهاد و در قفس اجسام ایشان بگشود و بعد از آن دو لشکر
هنگام انتقام حسام چون آتش در یکدیگر نهادند و دران روز شجاعان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه محمود شرف سمنانی را
با چند نفر از مردم خراسانی طعمهٔ تیغ تیز گردانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی بلشکر نصرت پیکر همایون رسانند دران اثنا خاقان
دین دار که شجاعت اسفندیار با عبادات [illegible] فرمان داد تا در میان [illegible] طهارت خانه بر افراختند
و بقوم ادای نماز حاجت که [illegible] از حضرت فوت نشده بود فرود آمده [illegible] وضو ساخت و دو رکعت نماز بسجود
اوقات ذات امنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد و پیشانی مسکنت و نیاز بر زمین نهاد و از درگاه پادشاهی بی انباز
ظفر و نصرت مسألت نمود چون تیر اجابت دعا بر هدف همایون ظاهر شد [illegible] از [illegible] بر زمین [illegible] نشست
و عنان بگران کوب [illegible] انعطاف داده بجای پیشگاه خویش ایستاد و درین محل امیر غیاث الدین شاه ملک بمقتضای حکم
[illegible] بعرض رسانید [illegible] نقاره شادیانه و کوس بشارت [illegible] آوازه در انداختند که امیرزاده [illegible] رسید

در بند افتاد اسکندر از شنیدن این خبر متحیر گشته از آنکه ترکمانان از صف ستیز لوای گریز برگردانیدند و جریک منصور دیده
یکبار از قول و برانغار و جوانغار بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات و قرار اولاد قرا یوسف تزلزل پذیرفت و مقرون با
تحیر و تأسف عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه ظفر شعار تیغ فتح و فیروزی آخته آثار انتقام نموده اند و غنیمت
بی نهایت گرفته بمعسکر پادشاه هفت کشور مراجعت فرمود و حضرت خاقان سعید مراسم محامد الهی و شکرگذاری نعم نامتناهی
پادشاهی پرداخته فتح نامها باطراف ممالک محروسه گردانید و از راه خوی بجانب تبریز روان شده در منتصف شعبان آن مکان را
بیمن مقدم همایون حضرت کارگاه گردون ساخت و اهالی آذربیجان را لباس امن و امان پوشانیده لوای عدل و احسان بر
طبقات انسان بر افراخت

ذکر معاودت خاقان سعید از تبریز بدار السلطنهٔ هراة و ابتدای احوال [illegible]

چون خاقان سعید از مهمات آذربیجان فراغت یافت عنان مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفر آیات از تبریز در
حرکت آمده و در اوایل ماه مبارک رمضان سایهٔ وصول بر نواحی سلطانیه انداخته اکثر حکام و داروغگان ولایات اطراف
ارزانی داشت و از آنجا بر نهضت همایون اتفاق افتاده و در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم مرخص گشته
بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب ظفر نشان بمملکت خراسان در آمده غیاث الدین شاه ملک نیز رخصت یافته و از راه
استراباد روی بخوارزم نهاد و نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال ببلخ زمان رسیده
آن منزل را طراوت ریاض رضوان بخشید و درین ماه شیر محمد اوغلان و سارق محمد اوغلان و صدر الاسلام از
مغولستان بآستان سلطنت آشیان میرزا الغ بیگ گورکان آمده نوازش بسیار یافتند و بعد از چندروز شیر محمد
اوغلان توهم بی جایگاه بخود راه داده با گروهی بی انبوه از آنجا جهت فرار نموده و جناب الغ بیگی ایشان را تعاقب نموده در کنجه
بلیان بایشان رسید و شیر محمد و سارق را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول بسمرقند قلم عفو بر جریدهٔ جرایم
گرفتاران کشیده و شیر محمد را اسباب پادشاهی بخشید و بسلطنت مغولستان روان گردانیده و در منتصف ماه رجب
سنهٔ خمس و عشرین و ثمانمایه حضرت واهب العطیات میرزا بایسنغر را پسر سعادت انتما کرامت فرموده و خاقان عالی نشان
آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاد و ابو القاسم کنیت داد و در سنهٔ ست و عشرین و سنهٔ سبع و عشرین خاقان ظفر قرین
در سرحدات ولایات خراسان در غایت دولت و اقبال اوقات گذرانید و بساط عدل و انصاف مبسوط و حجاب
جور و اعتساف مرفوع گردانید و در سنهٔ ثمان و عشرین شیر محمد اوغلان و حقوق رعایت میرزا الغ بیگ گورکان را
نابوده انگاشته رایت خلاف و شقاق بر افراخت تا بران شهریار کامکار از والد بزرگوار خود اجازت طلبیده
در هشتم ربیع الاول موافق ششم حوت با سپاه فراوان جهت دفع شر عادلان متوجه مغولستان شد و بعد از

قطع منازل و مراحل در موضع ختوقو سیا شیر محمد اوغلان فرود آرگشت و در پانزدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور
روی آورده و سورن انداختند و از غو کوس و خروش کرنای گوش گردون را کر ساختند و دلیران طرفین دست
به کمان و سیف و سنان یازیده عرصه‌ی میدان مشاهده و غایت کشش و کوشش تقدیم رسانیده بر خصم
خنجر ستیز فرق و سر یکدیگر بشکافتند و در آن اثنای شیر محمد اوغلان چنان اقتضا کرد که دست چپ و راست را با
قول متصل ساخته یکبار بجوانغار لشکر سمرقند فرمود و امیر ارسلان خواجه که در آن جانب بود چون کوه ثبات قدم نموده
به دفع اعدا پرداخت چنانچه هر چند مغولان اهتمام کردند او را از جای خود نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک گورکان
بو مانات مراوله به جوانغار ارسال داشته شکست بر لشکر جتا افتاده و شیر محمد اوغلان عنان یکران بصوب
فرار تافته عساکر نصرت مآثر دشمنان را تعاقب نموده و در اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار افراخته
بسیاری از مغولان را به تیغ بی‌دریغ گذرانیده و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته به موکب عالی پیوستند و میرزا الغ بیک
مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته بعد از وصول ایلچی به درگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقانی را از این فتح
مبین اعلام داده و قاصد در اوایل شعبان به دار السلطنه هرات رسیده کیفیت حال به عرض رسانید بلوازم شکر الهی قیام
قیام نموده و مبتهج و مسرور گردانیده و در اواخر همین سال میرزا الغ بیک عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده در یازدهم
ذی‌قعده دیده بدیدار یافته روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانید آنگاه میرزا محمد جوکی را مصحوب
خویش گردانیده به سمرقند بازگردید و در عوض یک هفته از هراة خود را به ماوراء النهر رسانید و چند ماه آن دو برادر در سمرقند
بعیش و کامرانی بسر برده و در جمادی الاخری سنه تسع و عشرین و ثمانمایه میرزا محمد جوکی از جناب الغ بیکی اجازت یافت
و در دار السلطنه هراة بازگشت و در شب یازدهم ربیع الاول این سال امیر کبیر مسعود خصال غیاث الدین
شاه ملک در خوارزم وفات یافت و او معظم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امرا امیر تیمور گورکان
و ارکان دولت شاهرخ سلطان ممتاز و مستثنی بوده پیوسته در رعایت و رعایت اهل علم و فضیلت و اسباب خیرات
و انفاذ مبرات اهتمام تمام نموده و در اطراف دیار خراسان و ماوراء النهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق
و مساجد و رباط و حیاض بیمر کرده و ماده کار گذاشت و حضرت خاقان سعید در آن اوان که مملکت خوارزم را بوی عنایت نمود
سرکشان آفاق و اشرار دشت قبچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و عیب پوری برافراخت و چون خبر وفات
امیر شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید تنگدل شده اظهار حزن و ملال فرموده و پسر ارشدش امیرزاده ابراهیم
سلطان را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم بوی تفویض فرمود و مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان که در

معتبران

معتبران بارگاه حضرت خاقان عالیجاه انتظام یافت و در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه بر لوح بیان نگاشت ؛
ای دل شده چه حالت که ایام یکسره ؛ هر دم کند بار دگر از این نهفت و رنگ ؛ دامن چرا نشد چو دل من پر خون ؛
چهره چرا نگشت چنین پر از رنگ ؛ گر آمده خبر تعزیت میر کبیر ؛ آنکه در جنگ کشتی چو شغال بهت پلنگ ؛ شه ملک بر
هر جوان بخت جهان بخش که بود ؛ پیش جود و دستش گوهر و لعل چو سجاده و سنگ ؛ رحمة الله علیه آمده و تاریخ وفات
باید و در روضه صاحب [illegible] شاه بود و سنگ ؛ مدفن امیر شاه ملک مشهد مقدس است و در جوار مزار فایض الانوار بزرگوار
ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیه و هم در این سال پادشاه و گیلان و سلطان [illegible] جود و احسان
امیر رضی الدین سید [illegible] که همواره دست عطا بخشش بسیم و زر آلوده شده بود و در روز نوروز از عالم محنت
اندوز انتقال فرموده و در شانزدهم محرم الحرام سنه خمسین و ثمانمایه شاهزاده واقعه امیرزاده سیورغتمش بهادر
در کابل بجهان جاودان انتقال کرده و چون خبر این مصیبت از هراة رسید خاقان سعید در مصیبت قرة العین
سلطنت محزون شده و لوازم تعزیت بجای آورده تمامی مملکتی که سیورغال شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا
سلطان مسعود عنایت فرمود ؛ بقای ذات و ملک ملک خدا ؛ ذکر توجه میرزا الغ بیک گورکان بجانب سغناق
و انهزام یافتن از دست برد لشکر قیامت اثر براق ؛ براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در حشمت
دشت قبچاق شتافته التجا بجناب الغ بیک نمود و شاهزاده او را منظور نظر تربیت و عنایت گردانیده با اسباب سلطنت
و شهریاری بجانب دشت باز فرستاد و براق بمعاونت اقبال آن جناب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده قدم بر مسند
سلطنت نهاده و در اوایل سنه ثلثین و ثمانمایه کسی و سغناق آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیک ارسال نموده پیغام
فرموده که در این ایام که بهمت خدام عالی مقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم عنایت بی‌غایت شهریاری
مستظهر بوده باید مدد و دستان [illegible] جناب الغ بیکی چون شنیده بود که براق اوغلان میگفته که علوفه او سغناق
و شهر خان تعلق بمن میدارد و ایلچی او موافق مدعا جواب نداده مقارن آن حال ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن
سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق در ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور
کرده لاف سلطنت میزنند بنابران میرزا الغ بیک گورکان بر آن جنگ براق فرموده جهت استخاره قاصدی
به دار السلطنه هراة فرستاد و حضرت خاقانی که از نزاع مصلحت که موجب ویرانی منع فرموده اما لشکری مقرر کرد
که نظر رایات میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر گردند و شاهزاده در هفدهم ربیع الاخر از هرات متوجه تبریز گشت
و قبل از وصول او میرزا الغ بیک بطرف سغناق نهضت کرده میرزا محمد جوکی از عقب آن نوبت خبر یافته و

توقف از عقب براه رباطی که خود را بوی رسانید و شاهزادگان همعنان یک دیگر طی مسافت نموده بجزو رهبری تامتر
عزم جزم برآن کرده بودند که بعزم مقابله و مقاتله پیش آمده چون هر دو لشکر در برابر هم صف قتال آراستند براق
نامی انبوه خود را در قول مجتمع ساخت و یک بار بر سپاه ماوراءالنهر تاخت و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده
کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کارزار در گرداب فنا گشت و چون رود جیحون در فضای دشت و هامون روان شد
و غریو کوس و کورکه از سپهر نیلگون در گذشت * تن از هیبت سر از تن سرنگون شد * زمین دریا فلک صحرای خون شد
میرزا الغ بیگ گورکان که بوجود جنود نامحدود مغرور بود در طبق کلمه یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بسپاه اندک خصم
التفات بسیار ننموده بود اما بحکم مقتضای آیت کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صورت نصرت روی
نموده لشکر ماوراءالنهر دست اضطرار عنان بوادی فرار تافته حیرت و خجلت بر میرزا الغ بیگ چون کی غالب شده و می خواست
که بنفس نفیس قصد دران معرکه مهلک نماید اما بعضی از امرا ایشان را ملاحظه آمده ایشان را بحیله که توانستند از آن
دریای زخار بساحل نجات رسانیدند و شاهزادگان بسمرقند شتافته براقیان در اطراف کوهستان و حدود ماوراءالنهر
خرابی بسیار کردند * چنین است رسم سرای درشت * گهی پشت زین و گهی زین به پشت *

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در ادای واجبات و نوافل اهتمام تمام می نمود و همواره
اوقات خجسته ساعات او مصروف اصناف طاعات و عبادات مینمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی
میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوای مناجات و عرض حاجات می افراشت و در روز جمعه بیست و سیوم
ربیع الآخر سنه ثلث و ثلثین و ثمانمایه در وقتی که بمسجد جامع درون بلده فاخره هراة نماز گزارده بعزم سواری از مصلی برخاست
و روان شد کینه کیشی احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرآبادی بود در صورت داد خواهان کاغذی در دست
بسر راه آمد حضرت خاقانی یکی از نزدیکان را گفت که سخن این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت یافت بی اندیشه
چنین چو دید کاردی بشکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات آن پادشاه
فرخنده صفات بود کارد کارگر نیفتاد و نکایت زخم باحشاء امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین جهت
قتل آن لعین حاصل نموده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروزشاه دران زمان در مسجد سواره ایستاده
بودند نقاره چیان بدستوری که دران زمان معهود بود آغاز نقاره زدن کرده که ناگاه آن خبر قیامت اثر شنوده
و دست ایشان از کار باز مانده ازین جهت حیرت بر خلق استیلا یافت و حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه را
طلب نموده او همچنان سواره بمسجد در آمده و چون دید که زخم کاری نیست زبان بشکر مهیمن منان گویا گردانیده حضرت

خاقانی

خاقانی سبیل فرمود که در محفه نشسته امیر فیروزشاه آمده گفت که اگر مردم حضرت را سواره نه بینند در حیات و ممات
تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد بنابرآن خاقان عالی مکان پای در رکاب سعادت انتساب
آورده بدولت سوار گشت و نقاره در غایت مهابت فرو کوفته آنحضرت از راه بازار بباغ زاغان تشریف برد
و اطبا و جراحان بمعالجه آن زخم پرداخته در عرض چند روز شفای کامل بحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ آن
واقعه گوید * سال تاریخ هشتصد و سی بود * روز جمعه پس از ادای صلوات * قصه بس عجب واقع شد * در خراسان
ولی شهر هرات * که زده در بساط چون فرزین * حب چون شاه زند شه مات * القصه بعد از وقوع این قضیه
میرزا بایسنغر و امرا بتفحص احوال احمد لر از کشته کشتن او پشیمان شده و در میان رخوت آن مردک کلیدی
یافتند که در خانه ایچه بآن کشاده یافت و مردم بهم گفتند که شخصی موصوف باین صفت در این خانه طاقیه میدوخت
و بسیاری از معارفان پیش او می آمدند و از انجمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مردی بود
بانواع فضل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع معروف بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه
وفور استعداد مرجع فضلا ایام تندی و علی بوشیدی و طاقیه بلند هم از آن جنس بر سر نهادی و الف تندی
کردی آن تندی و در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد و در اواخر از وی متنفر شده روی بشیراز آورد
و میرزا اسکندر که دران زمان حاکم آن بلده بود جناب مولوی را منظور نظر اعتبار ساخته در کتاب خانه خاص کتابت
کتابت فرمودی نامعروف قبول که هر روز پانصد بیت کتابت نماید و دران اوقات روزی کتابت ننموده و چون نفر حکم
در مجلس میرزا اسکندر مقرر شد که علی الوقوع بود خدمت مولوی را طلب از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که
میخواهم که یکروز هزار و پانصد بیت بنویسم و میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضعی مناسب خرگاه و شامیانها
بر افراشتند و مولانا معروف بخاطر آسوده آغاز کتابت فرمود تا نماز دیگر مشغولی نموده هزار و پانصد بیت در غایت
لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را از انعام و احسان خویش بحظوظ موفور بهره ور گردانید و حضرت خاقان سعید
بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بدارالسلطنه هرات کوچانیده در کتابخانه همایون کتابت فرمود و مستعدان خراسان بعضی جهت تعلیم خط
در زمره ارباب مصاحبت صحبت مولوی مایل گشتند و او بنابر آنکه خویشتن را در بزرگ منظور بود که کاتبه میرزا بایسنغر را
که جهت کتابت خمسه شیخ نظامی داده بود در مدت یکسال نگاه داشته و نانوشته باز فرستاده و باین سبب کدورت
مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنغر نقش بسته بود و این وقت که آن حکایت از دوستی احمد لر متهم او را
حکم قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار بردند عاقبة الامر در چاه قلعه اختیارالدین محبوس کردند و این مطلع را

از جملهٔ منظومات اوست ※ ز رنگ چشم تو بر تیر غمزه کاریست ※ درون سینه نشست آنچنانکه دل میخواست ※ اما خواجه
عضدالدین که دخترزادهٔ مولانا فضل الله استرآبادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمد لر بکیفر [illegible] شدند و در آن اثنا بعرض
میرزا بایسنغر رسید که احمد لر گاهی ملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار
امیر سید قاسم عازم ماوراءالنهر گشته غزلی گفت که مطلعش اینست ※ ندانم تا چرا افتاده است قسمت از قضا ما را ※ که
میرانند دایم در بدر ما را ※ و چون حضرت سیادت پناهی قرین تاییدات الهی بلدهٔ سمرقند رسید میرزا الغ بیک
گورکان مقدم شریف را مستغنم داشته لوازم تعظیم و تبجیل معظم رسانید والتوفیق من الله الکریم المجید گفتار در بیان نهضت
موکب همایون خاقانی بدارالملک تبریز و مراجعت نمودن در ضمان حمایت حضرت خداوند ※ چون بخلاف دستور
معهود جینک اوغلان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیک گورکان را شکستی روی نموده در این نوبت کوفت
فرخنده صفات خاقانی که زخمی که بر احمد لر زده بود صحت یافت جهت تدارک آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود
و غرهٔ شعبان سنه ثلثین و ثمانمایه از دارالسلطنه هرات در حرکت آمد چون قبة الاسلام بلخ مضرب سرادق
سلطنت گشت میرزا بایسنغر که انجام اقبال آسا موکب همایون بود بموجب التماس میرزا الغ بیک گورکان و فرمان
خاقان عالمگیان بصوب بلدهٔ فاخرهٔ هرات مراجعت فرمود و در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان خواجه
قنبر کنکی را در اردوی شاهزاده بقتل رسانیدند و قاتل معلوم نشد و میرزا بایسنغر بعد از قطع منازل و طی مراحل
بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال فرمود و خاقان سعید بعد از رجعت میرزا بایسنغر از آب
امویه عبور نموده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال مبادرت نمودند و آنحضرت بدان بلدهٔ جنت صفت رسیده از
کیفیت محاربهٔ براق تفتیش فرموده زمرهٔ از امرا و سرهنگان را بیاساق رسید و میرزا الغ بیک چند روزی از درجهٔ اعتبار و
اختیار معزول بود اما آخرالامر عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی و ایالت دارالملک
صاحب قرانی مفتخر و مباهی گشت و براق از وصول خاقان آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق برکنده
و قرار بر فرار اختیار کرده آتش فتنهٔ او در دیار ترکستان صفت انطفا پذیرفت و پس از آنکه خاطر همایون
فرمان ده ربع مسکون از نظم امور ماوراءالنهر فراغت یافت و در ضمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت
بصوب هرات تافت و در یازدهم محرم سنه احدی و ثلثین بمعقد رسید و باغ زاغان بیمن مقدم شریف عبرت افزای ریاض
جنان گردانید و در آن اثنا باری تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود
میرزا ابابکر موسوم شده چند روز بساط عیش و سرور و عشرت و سرور ممهد بود ذکر نهضت رایات همایون خاقانی بولایت طرف

آذربیجان

آذربیجان کرت ثالث در اوایل محرم الحرام سنه اثنین وثلثین و ثمانمایه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر قرا یوسف
دیگر بار باشتغال نیران عصیان پرداخته و براق آمده و سلطانیه را مسخر ساخته بنابر آن خاقان عالمگیان باجمعی لشکرها
ممالک ماوراءالنهر و ترکستان و ختلان و حصار شادمان و قندز و بغلان و بدخشان و خراسان و سیستان و غزنین
و کابلستان فرمان داده و روز یکشنبه پنجم رجب همای چتر همایون فال از باغ زاغان بصوب آذربیجان در حرکت آمد
※ ما بسپاه از آمد جهان کدخدای ※ بجنبید چون کوه لشکر ز جای ※ و غیاث السلطنة والخلافه میرزا بایسنغر و امیر
شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش بر رسم منقلای از پیش روان شدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد بدیر قصبه [illegible]
که برسید بطواف مزارات مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیا را از مائدهٔ انعام و احسان کامل او
در محظوظ و بهره ور ساخت و چون در ملکت اعلام نصرت تا اوج سپهر برافراخت حسب الحکم سپاه طبرستان
و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز توقف اتفاق افتاد و در آن ولا میرزا ابراهیم سلطان از شیراز
و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق شامی از یزد و امیر [illegible] از قوه و امیر غیاث الدین از کرمان باردوی رسیده
بشرف ملازمت خاقان جمشید منزلت فائز گشتند لکن لوای ظفرنگار از آن مملکت نموده بیست و یکم ماه مبارک
رمضان سایهٔ وصول بر حوالی سلطانیه انداخت و قبل از رسیدن خبر نصرت پیکر گماشتگان اسکندر آن قلعه را گذاشته
گریخته بودند و حضرت خاقان سعید در آن مقام رمضان را بپایان رسانیده و آداب روز عید قیام نموده از آنجا
به تبریز شتافته شاهی خزان فاتان از یمن نزول همایون حضرت روضهٔ رضوان گشت و از تبریز با جهل علم خورشید
اقتباس بسلماس شتافته و در آن یورت خبر وصول اسکندر بالشکر قیامت اثر بتواتر پیوست و حضرت خاقان نصرت آیین
بتعبیهٔ سپاه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم سلطان را با شجاعان فارس بجوانغار جای داد و میرزا بایسنغر را با
دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد و قول را بوجود همایون مزین گردانید و میرزا محمد جوکی را با چند هزار
سوار شیر شکار مقرر ساخت که نزدیک بقلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف کومک احتیاج افتد شتاب مساعدت
مبذول دارند و از جانب اسکندر نیز میمنه و میسره قلب سپاه ترکمانان ترتیب یافت که چهره ماه در آن دیده از
انعکاس روی سپاه روز پنجشنبه هفدهم ماه مذکور ※ ده جنبش کینه و ازدهای دو فرق ※ چو ماهی جلاد جوشش شده غرق
بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین جهاد حمله آوران مقاتله و آتش مقابله مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم
شاه بنفس نفیس با طایفهٔ از مردان شمشیرزن حمله کرده از لشکر جرانغار مخالف را تاخت و برادر اسکندر را امیر
جهانشاه بمدافعه پیش آمده از دست پردل سپاه فیروزی نشان پای ثبات و قرارش سست شد تزلزل پذیرفت و اسکندر

بعد او مرکب برانگیخته چون ابر بسیاری بر دلان را بر خذلان ریخت و ازین جانب نیز جمعی از شجعان معاودت میرزا ابراهیم
سلطان بمیدان تاخته کارزاری نمود که از هول او بهرام خون در زهره ریخت ضرب شمشیر بر چشم خوانان
دهان اجل خندان کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد * چنین بود
حال یلان تا سپهر * بگون شفق لاله گون کرد چهر * آنگاه هر دو لشکر عنان تعبیه کوچ دادند آنشب تا صباح حارس
مراقب و لحظه از اندیشه انگیزد [illegible] مال و حال مراحل پدید شد نمود روز دیگر که چرخ اخضر سپر زراندود آفتاب
بر کشید و از زه خطوط شعاعی خدنگ کواکب را منهزم گردانید * برآمد هر سو صدای نفیر * سلامت شد از مردمان گوشه گیر
خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر جنبه صفوف لشکر بر داخته غریو کوس کورگه سوران زلزله در کوه و دشت
انداخت و سپاه سالاران تهمتن شکاف صف اعدا افکنده راهی عدم ظاهر ساختند و درین روز نیز حربی در غایت
صعوبت بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما * چو حادث بود کوس سیاره
نوبت اسنو که خاقان مظفر لوا از اداء نماز چاشت و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و بار دیگر بر اسب
کوه پیکر سوار شده روی بسوی نبرد و فیروزی از مطلع تاییدات ربانی طلوع نمود و بجای [illegible] و ظفر بر فرق خاقان
عالی گهر جناح اقبال گشت و اسکندر چون حال بران منوال دید دست از ستیز و آویز باز داشته پای در وادی گریز نهاد
و حضرت خاقان سعید بر تبر این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار تواند بود شکر نعمای الهی بتقدیم
رسانید و فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان بتعاقب منهزمان
توجه نمود و تا ارزروم صحرای [illegible] و آثار بسیط ظاهر کرده مراجعت فرمود و از اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا
شرف الدین علی یزدی که دران یورش ظفر آثار ملازم موکب میرزا ابراهیم سلطان بوده منقولست که روزی میرزا
کو بیخ از کمال شجاعت و مبالت و فور مردانگی و جلالت میرزا ابراهیم در ظاهر سلماس بر اهل الدین مشاهده افتاد
اگر عشر عشیر آن [illegible] عقلان و نقلان زبان نمیگشاید * تا این ثبات شاه ابوالفتح بجنگ * خون
ز [illegible] بتجاول سنگ * این حال ز [illegible] سلماس بپرسی * کز آه صدا شنیده از دل تنگ * و در تاریخ
این واقعه [illegible] از مضمون این نظر باعث اتمام موضوع می نمود که * اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید * دارای جهان
سزای او واجب دید * از تیغ ابوالفتح چو بگریخت بجنگ * تاریخ شد از قدر ابوالفتح پدید * در خلال این احوال ایلچی
میرزا الغ بیک گورکان از جانب ماوراء النهر و ترکستان رسید و [illegible] رسانید مضمون آنکه در مغولستان میان
سلطان محمود اوغلان محاربه اتفاق افتاده براق روی بعالم آخرت نهاد بعد ازان ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت

که شاهزاده

که شاهزاده عالیشان میرزا عمر شیخ بن میرزا محمد [illegible] از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان بی همال از استماع
خبر فوت [illegible] سپهر مداری اظهار فرمود جهت ترویح روح ایشان بختمات کلام و اطعام طعام اشارت علیه
صادر شد و [illegible] ماوراء النهر آوازه [illegible] رسید و خبر رسانید که محمد غازی با سلطان محمود اوغلان یاغی شده او جهان
جاودان * کشتی تو کشتند ترا [illegible] مکافات * تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت * ذکر نهضت رایت ظفر انتما از سلماس
بصوب قلعه النجف و آمدن [illegible] ابن حصار و رسیدن عنایت مالک الملک مطلق
چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب سکندر فراغت یافت در دوشنبه محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمایه از ظاهر سلماس کوچ فرموده
عنان عزیمت بصوب قلعه النجف [illegible] وصول [illegible] اسکندر که دران حصین بودند صورت
نثار و پیشکش فرستادند و چون آن قلعه متانت [illegible] خاقان والا [illegible] از منتسبان اسکندر
رمی شده بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرمود و نوزدهم صفر بآن منزل رسید مقارن آن حال امیر ابو سعید
بن میرزا یوسف باردوی همایون پیوست و سعادت دست بوسی استسعاد یافته عنایت خسروانه شامل حال او گشت و
حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید حکومت تمامت مملکت آذربیجان را با امیر
ابو سعید مفوض گردانیده در بیست و دوم ماه شعبان * بمیمن طالع مسعود بخت میمون فال * نهاد روی بسوی مستقر عز و جلال
و در هفتم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده ماه صیام دران مقام گذرانید و چون هلال شوال سعادت و اقبال
نمود باداب روز عید پرداخته حکام ولایت فارس و عراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر عثمان
[illegible] و امیر [illegible] شامی رخصت انصراف ارزانی داشت و دوم شوال چتر ظفر از سلطانیه بجانب دار السلطنه
هراة در حرکت آمد و [illegible] محرم الحرام سنه احدی و ثلثین [illegible] از مقدم همایون غیرت افزای مرغزار
جنان گشت * خسرو عادل جمشید [illegible] * همچو خورشید ببیت الشرف خویش رسید * اکابر و عموما و اعاظم
خراسان حضور [illegible] رسم پیشکش نثار و لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیده و بزبان حال و قال مضمون مودی گردانیدند
* [illegible] ایزد متعال * وصول رایت شاهی مستقر جلال * هر مقام که آید بهر کجا که رود * معین و حافظ او باد ایزد متعال
ذکر رفتن شاهزاده السلطنه و الخلافه میرزا بایسنغر بقشلاق استرآباد و بیان بعضی از وقایع و حوادث که دران اوقات روی نمود
[illegible] کشورگشای جهت بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنغر سنه
[illegible] ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوئینان مقرر
فرمود و دران یورش ملازم موکب همایون شاهزاده باشند و میرزا بایسنغر در منتصف صفر سنه مذکور [illegible]

جهان نورد مصوب خطا و جان معطوف ساخته بعد از قطع منازل و طی مراحل به الغ استرآباد و اطراف آن مملکت را
بجمیع معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت و دران زمستان موضع بوست کوا اسکندر کرت دیگر لشکر بآذربیجان کشید
و دراد [illegible] امیر ابوسعید نقش ساخته و چون فصل شتا درگذشت میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بدستبوس پدر
بزرگوار مشرف گشت و در سنه ثلث و ثلثین میر اسکندر میرزاده بابا علی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله شیروانی رفت و شیروانشاه
امیرزاده را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید منظور نظر رحمت گردانیده در زمره شاهزادگان
جای داد و دران اثنا روزی آنحضرت جهت نظاره کمان رعد که استاد فرخ رخنه گر ساخته و سنگ پانصد من بهوی
می انداخت سوار شده و در شمال کوه باتولنگاه که محل سنگ انداختن بود قلیلی از خواص و عوام شهر بیرون آمده بودند
و حضرت خاقان سعید بر پشته سواد الاسپناه تماشا میکرد ناگاه امیرزاده بار علی بآن مجمع رسیده و چون او جوان
بود و در غایت حسن و صباحت و نهایت جمال و ملاحت مردم عاشق چشم بر او انداختند ترک نظاره کمان رعد کرده سر در پی
او نهادند و حضرت خاقانی از مشاهده آن صورت متغیر گشته پس از آنکه بیارگاه جهان پناه فرامید استشارت نمود و تا امیر
زاده بار علی را بند کرده بجانب سمرقند بردند و درین سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری متولد شد
و میرزا عبدالله موسوم گشت و در همین سال میرزا احمد جهانگیر میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که
بنور مصاهرت خاقان عالی مکان مشرف بود از عالم انتقال نمود و ایضا امیر محمد درویش که با آنحضرت دعوی خویشی میکرد
داروغه هرات بود راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بارشد سلطان ابوسعید تعلق پذیرفت **ذکر انجم**
صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر جهان جلت الجنة بابا از
عالم فانی و در ایام شباب و آوان جوانی میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی
انواع مکارم و فضایل ملوکانش بمرتبه که تا صدارات روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشستن آن
افتخار کردندی و رفعت شانش بمثابه که تخت نشینان عالی مقدار در رکاب سعادت انتسابش غاشیه چاکری بر دوش
گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی ایام عدل مرحمت گسترش هوای فضای جهان پرور بال اقبال بکشود
که کبوتر و قمری در آشیانه باز و شاهین موافقت می نمودند جام دست سخاوت پرور بخشش آن جان گوهر زاد گشت که شعشعه
صحن [illegible] سپهر برین میراب [illegible] غذای ملک رایش اگر بکر قمر رسیدی سرمایه نور تا صباح روز
نشور بخورشید بخشیدی و پرتو بر اصحاب طاهر [illegible] شب دیجور حوادث لامع گردیدی طلعت صاحب نوبت
با بشارت حصول نوادر مآرب میسر گردانیدی [illegible] و فر جاه و جلال و کثرت اقبال صحابت ارباب علم و کمال

نجابت راغب

نجابت راغب مایل می بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمی نمودند
خردمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران بدرگاه آمده و در آستان مکرمت آشیانش مجتمع بودند و بلغا
دانشوری و فصحای صاحب کمالات از اقطار و امصار عراق و فارس و آذربیجان بدرگاه عالم پناهش بپایه
صبح و شام ملازمت می نمودند و آن شاهزاده عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آن طایفه گرامی کوشیده
همواره بفواید انعام و احسان مسرور و شاد میساخت و هر کس از خوش نویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در
کار خویش ترقی میکرد و بهمگی همت بمجامع برداخت * بعقل و عدل و احسان و تهور * نبودی کس چو سلطان بایسنغر
و آن شاهزاده عالی جناب در عنفوان آوان شباب بشرب شراب ناب شغفت تمام داشت و مجلس
کامرانی و اوقات زندگانی را بلوامع ریحانی و باده ارغوانی خرم می داشت هر صباح که زرنگار مهر در بزم سپهر
لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب خوشگوار طلبیدی و هر شام که فوج سیم اندام هلال در مجلس ثوابت در
خشیار بگردش در آمدی از دست خوب رویان ماه دیدار جام بادهٔ غمگسار درکشیدی و چون این معنی از حد اعتدال
تجاوز نمودی حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرفی تمام کرده اسباب مرض قوی گشته سفاهت ذات
خجسته صفات روی بانحراف آورد اطبا و حذاق و امرا و مشفق هرچند در معالجه سعی نمودند بجایی نرسید و آن خسرو
حسنت آیین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه از عالم فانی منزل گزید چون حضرت خاقان
سعید ازین حادثه آگاهی یافت در غایت اندوه از باغ زاغان سعید که مسکن مرحوم بود شتافت و بعد از
تقدیم مراسم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین بمیدان باغ بر نعش مغفرت مآب نماز گذارد و حضرت خاقانی
بجای توقف نموده امرای عظام و اکابر ایام تابوت را برداشتند و بمدرسه شریفه مهد علیا گوهرشاد آغا بیک
بردند و دران روز جمیع امرا و وزرا و سادات و علما و عامه رعایا و کافه برایا لباس کبود و سیاه پوشیده
بودند و از کمال اندوه و ملال نمونهٔ قیامت کبری و هنگامه صبح محشر ظاهر می نمودند تا چهل روز حفاظ آیات قرآنی دران
مدرسه شریفه مجتمع گشته بختمات کلام می پرداختند و امرای عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را
از مطعومات و حلوا محظوظ و بهره ور میساختند بعد از آن پادشاه والا احسان خلایق را از جامه سوگواری
بیرون آورده و به تغیر لباس امر فرموده دست بحبل متین صبر و شکیبایی زد و چون این خبر محنت اثر بسمرقند رسید
میرزا الغ بیگ گورکان اظهار اندوه و اضطراب نموده جهت اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنه هرات شتافت
و سعادت دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحت آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر نایرهٔ تفرقه در برو بسنغر از

اوج فلک تیره گذشت و آفتاب امرا چنانچه عادت جهانیان است همگنان تمکین یافته بساط نوبت در نوشتند
و حکام و لایات بعز خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند * اکنون جهان همیشه بوده است چنین * مدت حیات
میرزا بایسنغر سی و هفت سال و چهار ماه بود یکی از فضلا این رباعی در تاریخ وفاتش نظم نموده * سلطان سعید بایسنغر
سحرم * گفتا که بگو باهل عالم خبرم * من رفتم و تاریخ وفاتم اینست * باد ابجهان عمر دراز پدرم * از میرزا بایسنغر
سه پسر یادگار ماند بدین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرت
خاقان سعید بعد از فوت ولد رشید منصب پدر را بمیرزا علاء الدوله تفویض نموده و جهت میرزا سلطان و میرزا بابر
مواجب و مرسوم تعیین نمود **گفتار در بیان لوای ظفر پیکر بجانب آذربیجان جهت دفع شر اسکندر و بعضی از نوائب**
غدار و مصاحب سپهر ستمکار در اوایل سنه ثمان و ثلثین از اخبار امیر خلیل الله شیروانی بمسامع علیه حضرت خاقانی
رسید که اسکندر قرا یوسف از ضبط آذربیجان فارغ گردیده و بتخریب قلاع و بلاد شیروان را پیش نهاد همت گردانیده
بنابران خاقان گیتی ستان بار دیگر عزم عراق و آذربیجان فرمود و اکثر امرا این یورش را موافق مصلحت دولت نمی‌دیدند
و خاقان بلند منزلت را بغیر آن عزیمت رغبت می‌نمود تا امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی معروض داشت
که چون شاهزاده میرزا بایسنغر از عالم انتقال نموده و بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده اند که بدان جهت فتوری بکار
عساکر منصور راه یافته مناسب آنست که سفر آذربیجان با مصالح رسد و این سخن در ضمیر خسرو کشورگیر جای گرفته فرمان
همایون باصلاح جنود و ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر و فایتح حکومت دار السلطنه هراة مقرر گشت امیر علی شغانی و خواجه
رمضان قوچی بضبط اموال و دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام دویم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی
از مستقر سریر سلطنت و جهانبانی در حرکت آمد و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در راه مزار او بر زیارات
مراقد اولیا و اهل الله مبادرت می‌نمود و مجاوران مزارات رفیع البنیان به صدقات نواخته از روحانیت اکابر همت
و زهاد استمداد می‌نمود و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می‌پیوستند و لوازم پیشکش و نثار بجای می
آوردند و نوازش می‌یافتند و چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و
برف و باران بمرتبه انجامید که مجال حرکت از جا محال بود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافته امرا و ارکان دولت
قرانها ساختند و بعد از آن و لایات طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت
آذربیجان باز گذاشته راه عزیمت بر آورده اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه شهریار فلک اقتدار آوردند
و امیر خلیل الله شیروانی بشرف دست بوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت و مقارن آن حال

امیرجهانشاه

امیرجهانشاه بن قرا یوسف بدولت سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت پناه استقبال شتافت و منظور نظر الطاف و عنایات
بی نهایت گشت و در اثنای این او وفات میرزا ابراهیم سلطان از دار السلطنه شیراز عارضه دست داد که هر چند اطبا در مداوا کوشش
مبذول داشتند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح آن شاهزاده سعید از قفس قالب بشتافت تا قدس پرواز نمود و میرزا
ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان و دانشوران از سایر سلاطین
دودمان صاحبقران ظفرقرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضاء و ترویج تمام جهان ملت غرا هواره
علو سعی و اهتمام می‌افراشت کتاب لطافت آیات ظفرنامه که خامه هیچ کس از اهل عمامه مرکز جهان تا الیوم در سلک انشا کشیده
بمن التفات آن حضرت فرخنده صفات بمنصه ظهور رسیده و اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی
بسبب تصنیف آن نسخه شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن در اطراف آفاق مشهور گردیده
القصه خبر وفات آن شاهزاده صاحب تمکین بیدرا حضرت خاقان شنید نایره اندوه و غم صبر و شکیبایی آن مهر سپهر کشورگشایی را
محترق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر بقضای ربانی
رضا داده و تن بتقدیر سبحانی نهاده باطعام طعام و ختمات کلام ملک العلام اشارت فرموده و منشور حکومت فارس را
بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبدالله نوشته سرانجام امور ملک و مال آن ولایت را بشیخ محب الدین
ابوالخیر تفویض نموده بعد از آن او وفات امیرزاده ناصر الدین خداوند شاه بکارهنوز شاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه
که بعد از فوت میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته و در ری بعالم آخرت انتقال نموده و در آن محال از بلده
هراة طبره وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت آوردند شدت آن حالت بمرتبه ای بود
که در یک شبانه روز هزار کس در شهر بیرون فوت شدن و این خبر صعوبت اثر چه بنامه متعاقب و متواتر باردوی همایون
میرسید و موجب توزیع خاطر کاپیره اصناف مبلرده بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که مکتوب
هر که از خراسان بیارد و رسد کسی آن را مطالعه نماید و همچنان سربسته بنواب کامیاب سپارند و هم در یورت قشلاق
خبر رسید که امیر الیاس خواجه در قیطره که ارکان بنابر عرض مرض از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم
انتقال نموده و حضرت برفوت او تاسف خورد و کار زاده امیر مش حاجی یوسف خواجه را برسم معهود عاطفت عنایت فرمود
ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربیجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از عقب اسکندر بآذربیجان
چون حضرت شیر خورشید از طول مکث در زمستان خانه حوت ملول شده متوجه منزل شرف گردید و لشکر سرما از طلیعه
سپاه ربیع هزیمت اختیار نموده و نسیم جان پرور روح تازه بقالب نبات جان داد حضرت خاقان سعید از یورت

قشلاق فرموده و کوکبه و فارس مضمار شهزاده میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر از حال دشت و موکب ظفر پیوند
در زمان تعاقب ملک مجون آهستگی طی مسافت فرموده مرغزار او جان از این مقدم مجد بشارت رسانیدن جان و داد
و دران مقام سادات و فضلات و اعیان و اشراف تبریز بلوازم استقبال بجای آورده و عواطف خسروانه بهره از نوازش و
رعایت فرموده بحضرت تابستان دیر ماه دار الملک آذربیجان بدولت و اقبال گذرانیده دران مستان المصوب
فراغ اوران توجه نموده اما میرزاده محمد جوکی بهادر در عقب و جوی اسکندر تا آذربیجان عنان یکران بازکشیده و چون از
وی نشان نیافت روزی چند دران ولایت بعشرت پرداخت و امیر قرا عثمان دران ایام برسم ضیافت و پیشکش نثار
تقدیم رسانیده میرزا محمد جوکی مسند مصاهرت ایلخان کرده و کریمه از مخدرات خانه اش را خطبه فرموده و امیر قرا عثمان
این ملتمس را اجابت نموده زهره برج امارت قرین دری سپهر سلطنت گردیده و در دهم ربیع الاول سنه ۸۳۲ [illegible] القصد
مناکحت بوقوع پیوست و چون این خبر بعرض حضرت خاقان سعید رسید و لورشید بانحس بسیار فرموده و بمراجعت امر نمود
و شاهزاده محمد جوکی چون پدر بزرگوار بازگشت بشرف مستعد یافت بهمدران ایام خاقان فلک احتشام عنان عزیمت المصوب
فراغ اوران توجه نموده و در ربیع الثانی بیورت قشلاق از تبریز توما اجمال رایات خاقانی زینت بروج آسمانی یافت و ازان منزل
مفرع عادل شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین جنید کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاده و بپادشاه آن دیار
سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرا یوسف پیوسته بسبب موکب همایون قرض مملکت آذربیجان در حوزه و یکجهت منصور
متوجه و خوح او میکردند قرار برفرار اختیار نماید لایق آنکه اگر آنجا آن نماید ما ازمان او را گرفته بند کرده بدرگاه عالم پناه
فرستند تا رعایای آذربیجان از فتنه و فساد امان یابند **گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض فرمودن**
حکومت آذربیجان به میرزا جهان شاه چون باد بهار رسانید بر خوبست ❖ از سبزه و گل جهان بهارست ❖
شد برج حمل چو صحن گلشن ❖ از پرتو آفتاب روشن ❖ خاقان ستوده خصال در پانزدهم شوال سال اثنی و ثلاثین و ثمانمائه از قراباغ
اران المصوب و جانب حرکت فرموده و بعد از وصول بمقام فرح انجام زمام حکومت تمام ولایات آذربیجان در قبضه اقتدار
امیر جهان بن امیر قرا یوسف نهاد و او منشیها با پادشاهانه کشید و خلعتهای خسروانه زینت داد و چون خاطر خطیر پادشاه
ملک بخش کشورگیر از ضبط و نسق آذربیجان فراغت یافت عنان همت جهانگیر بجانب دار السلطنه هراة معطوف ساخت و دوم
ربیع الآخر سنه [illegible] دولت و اقبال بمقر سریر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال
در هجران ملازم بارگاه سلطنت و مستقبل گذرانیده بودند و از غبار موکب همایون دیده انتظار کشیده منور گردانیدند و لوازم
نثار و نثار قیام نموده [illegible] بوجهی نواخته از وی بانعام بساط عدالت آورده در رعایت عامه رعایا و رفاهیت کافه

برایا

برایا بر تبه مبالغه نمود که مزیدی بران تصور نتوان کرد و بهمدران ایام شیخ نور الدین محمد مرشدی از سفر روم باز گردید و ضمان
محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود معروض گردانید بعد از این واقعه چند سال خاقان ستوده خصال در سرادقات
ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات معروف داشت و همواره در انتظام مهام ملک و ملت و سرانجام امور
دین و دولت رایت سعی و اهتمام می افراشت ملوک و حکام و سلاطین بدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست
عنایت ربانی و انامل مشیت سبحانی ابواب مال و امانی بر روی روزگار انسانی گشاده و همای همایون بخت و کامرانی در
هوای دولت جهانبانی طایر و ساغر آمال لبالب طرب و شادمانی و در بزم حیات و زندگانی دایر والحمد لله رب العالمین
والصلوة علی محمد و آله المعصومین **ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر با اختر** از ثقات روات مروی است که
اسکندر بن قرا یوسف پسری بود قباد نام محبوب ترین فرزندان در که مسمات کیان سلطان بود و میل لطف درشت
خلق و نفس می ورزید و دران اوان که خاقان عالی مکان از آذربیجان بجانب خراسان معاودت فرموده اسکندر تعلیم
النصف رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت و بدمزاجی کرده که سعادت جهت ساوری و [illegible] بمولانا جمع یعنی میرزا خان
فرستاده بود دیده قباد و لیلی هر چند [illegible] رای معقول زبان می گشودند مقبول نمی افتاد و ایشانرا تهدید میکرد و بیاران
قباد و لیلی تصور نمودند که اسکندر بی نقش ایشان برده [illegible] مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر بستند
و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده در بام قلعه خفته بود لیلی بخیال معهود نردبانرا بالا کشیده و قباد بر بام بالا رفته خنجری چند
رسانیده و اسکندر از خواب درآمده بتصور آنکه متصدی قتل او بیگانه است زبان استغاثت گشاده آواز داد
قباد هر یک ضرب میزد تا [illegible] و دیگر فرستاد **ذکر آمدن ایلچی جیجکتو نام از نزد والی مصر و شام و بیان بعضی از**
حوادث ایام و وقایع شهور و اعوام در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق با برسبای گرفته بود
امیر آخور پیش جقماق بیک [illegible] تخت [illegible] برکه حضرت شاهرخی او را بر رو بشنیده بر سر پادشاهی نشانده
و انبساط حکایت لطیفه استماع آمده چو گل از تبسم نسیم سحری خشم نموده [illegible] خاطر بران قرار داد
که هر گاه [illegible] از پرتو [illegible] ایزد جل شانه با حضرت خاقان سعید طریق مصادقت مسلوک دارد و چون
ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله عظام امرا جقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود
بود که میرزا [illegible] قایم مقام پادشاه کرده او را بر سریر سروری نشاندند الملک الظاهر لقب دادند و لوازم طاعت و چاکری
بجای آورده و دل بر سلطنتش نهادند و چون جقماق بیک ملک منکی گشته بار [illegible] مذکور جیجکتو را که در سلک خواص امرا
منتظم بود [illegible] و [illegible] فرستاد و جیجکتو

در شهور سنه ثلث و اربعین و ثمانمایه بدار السلطنه هراة رسید و جمعه را رسانید و بوسیله امراء عظام سعادت تقبیل انامل خاقان
گردون غلام دریافت و آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر ازوی پرسید و اظهار محبت و دوستی فرمود و
محبت او درست پیوست و در هر که توشمان بزرگ جای جلوس تعیین نمود و دران روز طوی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر ظروف
و اوانی که مجلس طوی را آورده بودند بجمیع از طلای احمر بوده و کمر مرصع بست و چیچکتو ا بعد از اکل طعام مستوفی در کمال
اعزاز و احترام بمقام خویش بازگشته شاهزادگان عظام و امراء ذوی الاحترام بنوبت او را طوی دادند و اسبان
تازی نژاد با زینهای زرنگار و خلع شاهوار جهت او فرستادند و دران ایام چیچکتو ا بموقف عرض رسانید که سلطان
چقماق پنج کتاب معین از پادشاه کشورگیر طلب داشته اول بلاغت مجتبا اهل سنت مولف شیخ ابومنصور ماتریدی تفسیر کبیر
علامه رازی شرح مختصر جامع مصنف ابو مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان رحمه در مذهب شافعی
و با آنکه مجموع این کتب در کتابخانه همایون موجود حضرت خاقان سعید را فرمود تا پنج کتاب بخط خوب نوشته و جدول
کشیدند و تسلیم چیچکتو اغلو نمودند روزی که چیچکتو اجازت مراجعت طلبید خاقان نوبت دیگر او را طوی داده و جهت سلطان
چقماق هدایات پادشاهانه و تبرکات خسروانه تعیین فرمود و مبلغ پنج هزار دینار کبکی ایلچی را انعام نمود و هر یک از پنجاه نوکر او
اسب و جامه داده و هزار دینار عنایت نمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی همراه ایلچی بجانب
مصر رود و در هژدهم رجب سنه مذکوره چیچکتو اغلو رخصت یافته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک ظاهر را …
که بر اصفهان و شیراز و یزد و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید سرحدان آن بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت
در آمدن ایلچی شهرها از بین بندند و از هر شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کبکی باو رسانند و درین سال واجب المقال میرزا علاء الدوله
در شب شعبان پسری کرامت فرمود و آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت و جهت ضبط تاریخ ولادت آن
نور چشم دولت نیم شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت … که در بستان سلطنت آشیان خاقان
اعتبار بسیار داشت … عالم آخرت براو نشست و از آثار او در خیابان هراة مدرسه مکلف موجود است
و … مآثر امیر ضیاء الدین محمود زاهد علامه فضلا دران بقعه بلوازم تدریس اشتغال داشت و در سنه
اربع و اربعین و ثمانمایه امیر عادل علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود ازین عالم رحلت نمود و در
گنبد مدرسه که در خیابان هراة ساخته و پرداخته مدفون است از آثار امیر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هرات بجانب
شمال بنا فرموده و آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت تا غایت که سنه هجری بسنه خمس و عشرین و تسعمایه رسیده
اکثر بنیان آن عمارت بحالست القصه حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را باولاد رشیدش امیر

ابوالفضل

ابوالفضل تفویض فرمود یکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود ✦ امیر عادل علیکه آنکه در سلطنت ✦
منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان ولیک ✦ رحمت حق بر روان تست در تدبیر ملک ✦ زان شود تاریخ فوتش رحمة الله علیک
و هم درین سنه مذکوره خبر بدار السلطنه هراة رسید که مولانا حسام مبارکشاه که بجانب مصر رفته بود در غره شوال
قدس وفات یافت … مصحوب چیچکتو ا نزد سلطان چقماق رفته و پرتو عنایت سلطانی
بر احوالش تافته مقارن این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی مملکت آغا … کرده
اوایل حال بحباله نکاح میرزا عمرشیخ بن امیر تیمور گورکان بسر می برد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد
شدند و بعد از شهادت میرزا عمرشیخ حضرت خاقان سعید او را در حرم سرای خویش جای داد و میرزا
سیورغتمش ازو در وجود آمد از عالم فانی بریاض آنجهانی انتقال نمود و از آثار مملکت آغا در قبة الاسلام
بلخ مدرسه رفیع وسیع در کمال تکلف و تزیین موجود است و مدفون آن خاتون محترمه گنبد همایون آن بقعه شریفست
و در بلده فاخره هرات مملکت آغا خانقاه و دار الحدیث و دار الشفا و دو حمام ساخت و در … هرات در
میان … و چهل دختران رباطی وسیع طرح انداخت و در سنوات بواسطه تواتر فترات اکثر این بقاع روی بانهدام
آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل تجدید عمارت کرده والتوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء

گفتار در بیان نهضت خاقان سعید بجانب نشابور بسبب طغیان ملک کیومرث رستمداری
و فرستادن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بعراق بتشیید قواعد سلطنت و شهریاری

در سنه خمس و اربعین و ثمانمایه ملک کیومرث رستمداری که تا آن غایت نسبت بآن حضرت … و طریق چاکری و
فرمان برداری سلوک مینمود قدم از جاده طاعت گذاری بیرون نهاد و جمعی از سپاه رستمدار تاخت حدود ری و … کردند
ساخت و غبار فتنه و آشوب دران ملک ارتفاع یافت چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان هفت کشور
با سپاهی … در اوایل محرم سنه … متوجه دفع شر طغیان او گشت و چون نواحی نشابور از فر مقدم خاقان
منصور … سپهر اخضر گشت سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را اندراس داده قاصدان
سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرض داشت نمود که مرا چه زهره که اندیشه مخالفت
در خاطر گذرانم و متعاقبا فوجی از سپاه نصرت پناه در پیش نهاد همت گردانم اگر غرض … همایون انقیاد و متابعت
بنده و خدمتکاریم و اگر میل ولایت و مملکت هست هرکس که فرمان شود … امراء عظام … ملک کیومرث را
… و بزبان حسن … زبانه خشم خاقان … اشتعال … گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق نماید

نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیده در آن اثنا امیر جلال الدین فیروزشاه گفت که در این اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هرات رسیده چنین فرمود که در باب لشکر قزوین بر سر تربت زبدة السالکین و عمدة الواصلین احمد غزالی قدس سره خیالی بر ما ظاهر گردید که کار براولیای میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را سلطنت عراق بر دست شده بنا علی هذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایات سلطانیه و قزوین و ری و قم را بان برج کشورستانی ارزانی فرمود و کوش شاهزاده را بدر رای صایب سودمند زینت داده شرف رخصت عنایت نمود و امیر جلال الدین فیروزشاه در ملازمت میرزا سلطان محمد تا بسطام تشریف برد و از آن مقام رفتن اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید و لوای عدل و احسان کرد انبوه مردم بسیار از اطراف و بلاد و امصار روی بدرگاه شاهزاده آوردند و سرداران کردان کش و لشکرکشان رستم وش در سلک سایر خدام شرف انتظام یافته یکایک قدم همایونش را طوطیای دیده بصیرت کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا ننموده دست تصرف بر جهات بعضی از طول دراز فرمود و این خبر بدار السلطنه هرات رسیده خاقان رنجید و در زمانی که سلطان قزوین سیورغال سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق دخل نماید و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایت که از شاهزاده باز ستانند تعیین شد و انزوی چون این حکم میرزا سلطان محمد ناگزیر گشته مهم بدانجا انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن داستان را

مصرع گر عمر بود قلم بیان خواهد کرد ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروزشاه و مریض شدن خاقان عالیجاه

امیر فیروزشاه بن ارغونشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص بملازمت خاقان سعید می نمود و روز بروز مهم او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد تا منصب الاستقلال بنای تمام مهام ملک و مال را بقبضه اقتدار او آوردند و بی شایبه تکلف و سخن وری آن در حمین سروری در ایام دولت اقبال همیشه سرانجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایا و مساکین را برذمه همت خود واجب و لازم می شناخت و در رفاهیت احوال کافه برایا ساعت بساعت و مرات بعد مرات خالصا لله تعالی چون سنت عالی همت معروف مصاحبت و در درون و بیرون دار السلطنه هرات و سایر ممالک و ولایات بقاع خیرات از مساجد و مدارس و خوانق و رباط و حیاض بنیاد نهاده باتمام رسانید و اوقاف بقاع و قری بسیار از بقاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید هر کس از جفای زمانه و آسیب روزگار ستمکار مضطرب شده دست امید در دامن عاطفتش زد اگر مانند خار رنج از رم و دینار بودی که در دولت سرای او نهاد و کلاه مذهب دامن او

ازز

از زر تمام عیار پر شد وار بار گز دست تو بگیر خاصیت نهند وست مهی بیرون نهند هرگز از خار علما از جوت امیر علیکه کو کمالش اعتبار و اختیار امیر جلال الدین فیروزشاه از پیشتر بیشتر شده و سایر امرا و ارکان دولت را هیچ آوازه امرا از امور ملک و مال اختیار نمانده و هر کسی مهمی بعین می نمود هیچ آورده و خلاف آن التصور تصحیفات نمود و این معنی بر خاطر همایون پادشاه دریغ سکون گران می آمد اما چون از تو خان دیگر بود که مصالح امور مملکت بر رای تغافل پادشاه شعار روز همایون مصاحبت و در جستجو و پرسش کار بعین بیخ با امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر عماد الدین محمود صاعد را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت بضبط اموال و ولایات مقرر کردانند و سید قبول آن عمل استعفا جسته هر چند در آن باب مبالغه نمود بجایی نرسید و بکرات تمام موجب فرموده امیر سید حال متوجه قبة الاسلام گشت حضرت خاقان سعید در وقت رخصت او را گفت که تحقیق نماید که اموال را و ان الاولی ذرا روی نیازه آورده و بود نه چه مبلغ نقد از او ده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروزشاه دست تصرف بآن جهان دراز کرده اند و القصه سید عماد الدین بنواحی سلماس سه ساله سر کلوخ تا نوبت چون در آن حال حسب اتفاق میرزا محمد جوکی بهادر در حدود بلخ بود حضرت خاقان سعید حکم کرد که اموال آنجا نوبت و فرو که نشت بسیار واقع است و اکثر تعلق بنواب امیر فیروزشاه وارد و سید میگفت که مهم آن تفصیل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که مهمات قبة الاسلام بلخ را کفیوه بنفوذ میرزا جوکی تحقیق نماید حالا که شاهزاده را نسبت با جانب امارت منصب مزاج تمام بود وای بر حال کسی که تن حکم کند غمخوارگی القصه چون سید عماد الدین محمود بمقصد رسیده باتفاق نواب میرزا محمد جوکی بهادر به تحقیق معاملات و افتضاح محاسبات و ضبط اموال و جهات جزئی حالت کردانیده وقوف و تفحص بسیار متوجه وکلای امیر فیروزشاه شده در آن باب دقیقه فرو گذاشت نکردند و قبل از آنکه سید بخدمت مراجعت نماید و مشهور گشته مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جاده اعتدال منحرف شده و بر صد اعتدال رسیده ضعف قوت گرفته قوی طبیعت ضعیف گشت و این خبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصا خراسان چنان آشفته و پریشان شد که شرح آن بامداد قلم و مداد تیسیر پذیرد و امیر جلال الدین فیروزشاه اطبای مسیحی دم و حکما خضر قدم جمع آورده در ازاله علت و تدارک صحت ترتیب ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال نمود هر در رویشان و گوشه نشینان دست تضرع و نیاز بر آورده حاضر که حکیم علی الاطلاق شفا و دوات فایض البرکات خیر آفاق را مسالمت نمود و عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع نمود و ازدیاد مرض در هر در رویشان و گوشه نشینان بخطاط نهاد و مزاج موفور الابتهاج روی بمرکز اعتدال آورد و الحمد لله العلی الکبیر و الصلاة

علی نبی البشیر **ذکر جامه پوشانیدن خانه کعبه معظمه زادها الله تعظیماً و تکریماً و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه
بجوار مغفرت ایزد متعالی** در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی انتساب سید محمد زرندی را بمصر فرستاده بود
تا از ملک الظاهر سلطان جقمق استدعا نماید که خانه کعبه را جامه پوشانند و سید بآن ولایت شتافته و از پادشاه
مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنابران درین اوان که ذات شریف خاقانی از نشاط خانه لطف سبحانی
شربت صحت چشیده متمم آن خدمت فرمود و شیخ نورالدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مامور کرد
که جامه مرتب شده بلوازم آن کار پردازند حضرت شیخ الاسلامی و جناب مولوی جامه عالی را که دار العباد یزد ترتیب نموده
بیراق آورده بودند برداشته روی براه نهادند و چون بمملکت شام درآمدند امرا و اعیان آن بلدان بسبب
تراتیب تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و چون از وصول جامه بمصر سلطان جقمق جمعی از مقربان و مخصوصان را باستقبال
فرستاد تا آن دو بزرگ را بنوازند و اکرام تمام بجای آورند و در وثاق به تکلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت
مولانا بعد از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را بنظر التفات گردانیده و از احوال حضرت پرسیده و بعد از
اسباب سفر حجاز مرتب کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف رخصت ارزانی داشت و چون ایشان بمکه رسیدند سعادت
رکن و مقام استسعاد یافتند با حکام شرف و حکام و خدام آن اطاق طوایف انام خانه حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند
و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهان میسر گردید جناب شیخ و حضرت مولوی بعد از آنکه از مناسک ادای
حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز طی فرموده در دار السلطنه هرات
ملازمت خاقان سرافراز گشتند کیفیت حالات بالموجب عرض رسانیدند و در سنه مذکوره [illegible] میرزا محمد جوکی
بهادر از جانب قبة الاسلام بخارا بپایه سریر اعلی آمده سید علاء الدین محمود جابری را همراه آورد تا کیفیت جمع و خرج آن
ولایت را مشروح معروض داشت و نزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از مال و جهات آن مرکز سلطنت مبالغ کلی
برازگرفتن آن قرار داد وکلای امیر فیروزشاه بری آوردند لاجرم ارکان الحضرت را مخاطب ساخته پرسش جواب آن سخنان [illegible]
و امیر فیروزشاه را بری آوردند لاجرم ایلچیان مخاطب ساخته پرسش جواب آن سخنان بر ذمت امیر فیروزشاه [illegible]
بخاطر امیر رسید که امثال این مقال باو می توان گفت بنابران متغیر گشته رخت و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون
رفت و چند روز در دیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالی جاه مولانا یعقوب بروجی را بپیش جناب امارت پناه فرستاد و
پیغام داد که از ما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر همایون خطور نکرده بود که جهت تفرقه اموال [illegible]
وکلا تفتیشان او را مدد خوشی کنیم اگر تو ره چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون رود مبارک باد

واقعیم

مرا باید که از غضب پادشاهی بپرهیزد امیر فیروزشاه ازین پیغام شرمسار گشته استعفا نموده و از حرکت ناهموار پشیمان گشت
و غم و اندوه و خطر بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت
او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مرض روز بروز امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت
ایزد متعال انتقال فرمود و نعش کشیده مدرسه که در ظاهر دار السلطنه هرات نزدیک بمحوطه مصلی که گوهرشاد آغا
بنا نهاده است و حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تدبیر تأسف کرده و منصب امرای او را برادرش امیر نظام الدین
محمد مفوض گردانید و هم درین سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت همایون مبرز و در طاعت اختیار در آن
کار مشغول گردید **ذکر وفات میرزا محمد جوکی بهادر** میرزا محمد جوکی بهادر پسر کهتر خاقان فریدون فر بود و آثار نجابت و انواع
علامات بزرگی از جبین مبین او معاینه می نمود و سفر بفرش خون آلوده گشته و حسام انتقامش در حرب بره کرام
بیاد و نجابت پیشه در خدمت والد بزرگوار بسر می برد و حضرت والد بزرگوار لوازم اشفاق کما ینبغی می آورد اما پادشاهی
عظمی گوهرشاد آغا را از غرف [illegible] گذشت و پیوسته از باب تقبیح اعمال شاهزاده سخنان بعرض می رسانید
لاجرم پادشاه سکندر حشم میرزا محمد جوکی را و اموال ملک و مال دخل نمیداد و حالا که برادرزاده اش میرزا علاء الدوله
و میرزا عبد اللطیف در جانب عنایت و اقتدار او فات مکنه رانیدند بنابرین مقدمه ملک خون دل خورده بر شهرستان بدن
شاهزاده آتش آرزو و امراض متضاده عارض وی شد و ضعیف گشت و درین حال چون خود رامی اندازد و ایم و بخدمت
در اطراف بلاد خراسان سیر می نمود و در سنه مذکوره بنواحی سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و پاچند لیمان تمکن
قدس مسارزند حضرت خاقان سعید از شنیدن این واقعه هایله مغایب مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامان شکیبایی
زد و کار فالوا انا لله راجعون بر زبانش گذشت و نعش شاهزاده را از سرخس بهرات آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد
آغا در جوار برادرش میرزا بایسنغر دفن نمودند و امرا و عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی که سیورغال
بود در میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت فرمودند **ذکر خروج میرزا سلطان محمد بن
بایسنغر و مخالفت او با حضرت اعلی و ولایت فارس و عراق** سلطان خلاق [illegible]
مرحوم و اسحاق صحایف و اوراق را بدین نقوش آراسته که چون فارس بمعمار تقبل سلطان محمد بن میرزا بایسنغر
در مملکت عراق بر سریر سلطنت ممکن گشت و خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بدرگاه شاهزاده عالی مقدار جمع آمدند و
دخل آن حدود بر اندیش خانکرد بنابران بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف و شیخوخت بر مزاج حضرت خاقان
مستولی گردیده و قوی بدنیه ضعیف شده و حضرت را مجال حرکت نمانده و دست غیبت بدین حدود بلده اصفهان و شیراز انگیخت

نزدیک آورده و حال آنکه دران زمان اصفهان تعلق بامیر سعادت یار گرفته بود و مجموع ساخت و اموال بسیار از آن ولایت
حاصل کرده لشکر بسیار جمع کشیده بود و سر قلعه رسن اخشن بقا همت مصروف گردانیده میرزا عبدالله چون فوت مکارث تمیز داشت
دروازهای شیراز را مضبوط کرده و قاصدی بعنوان برق و باد بدارالسلطنه هرات فرستاده کیفیت حادثه
در قلم آورد و چون این خبر بسمع خاقان عالی گهر رسید با وجود ظهور امارات تخلف ذات و فور ضعف بسبب حرکت
بواسطه رعایت ناموس پادشاهی و مبلغ جناب عفت مآبی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهور سنه
بنجاه لوای نصرت انتما بجانب فارس و عراق برافراخت و میرزا علاء الدوله را در دارالسلطنه هرات قایم مقام
گذاشت و چون ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت شد امیر جهانشاه برلاس و امیر شیخ ابوالفضل و امیر ملکشاه
کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم برسم منقلای پیشتر روان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب
در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصره شیراز داده روی توجه بجانب لرستان نهاد و وقایع آن
بر انواز شاهزاده را معلوم نموده از منزل کنه مان عنان انصراف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون دران بلده
نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک عمال میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مواخذ و معاتب
گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک رمضان آن گروه عالیشان را بیاسا رسانید و جناب اشرف الفضلاء المحققین
مولانا شرف الدین علی الیزدی نیز بسبب مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار گشت و بنابر آنکه حضرت خاقانی السعید
که فوت خدمت مولوی را شاهزاده میخواند **بیت** چرخ است بر اختر و بخت تو نوجوان ** آن به که بر دولت خود باش جوان
ومی گفته که حضرت خاقان سعید متوجه استنجاب کرده بود بجانب او طلبید و پرسید که تو از کجا می گفتی که من با بنجاب
نخواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن از روی دلایل نجوم نگفتم بلکه بقیاس عقلی بوهم میداشتم زیرا که شاهزاده
عالیست حسبته طفلان برجوبات دولت و اقبال بالاکشیده و آفتابی است فرخنده پرتو از فوق حشمت و اشتعال
طالع کردیده ظاهر چنان بود که از صرصر حسرو عالی گهر باوی در نباید بود و برج عاطفت خاقان بجز وبراز وجهت زوال
و عقده گسوف این ماند و میرزا عبداللطیف که خاطر منور مخلص جناب مولوی بود و بنابر وفق معارض الجناب
شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلاء را بشاهزاده سپرده او آنحضرت
جناب مولوی را مصحوب بجانب دارالسلطنه هرات گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمستان در بلده ری قشلاق
کرد و بعد از انقضاء فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امراء عظام سلطان شاه برلاس و شیخ ابوالفضل و پیرک احمد
فیروزشاه نزد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاهزاده بقدم اعتذار و استغفار متوجه درگاه جهان پناه گرداند و اگر

روان شود

روان شود امیر شیخ ابوالفضل پیشتر از رفقای خود بخدمت میرزا محمد رسید و سخنان مشفقانه بعرض رسانید
و آنحضرت را بملازمت موکب خاقانی مایل گردانید اما دران اثنا دست داد که هر کس بار روی همایون بود روی
بطرف دیگر نهاد **گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بجانب خلد برین و ذکر بعضی از وقایع اردوی**
همایون درین حکم نافذ کل من علیها فان مبرهن و مبین کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمی است محکم جمشید خورشید
کوکبه بحبار ده سند جاه و جلال دولت از بیم زوال رعشه دار و دست بهشید بهرام که حصار نیل گون پنج خانه سپهر
و اقبال دولت از بیم و بال بیقرار است **نظم** خورشید که هست خسرو چرخ برین ** دارد همه روی زمین زیر نگین
هر روز کمال شر زوال است قرین ** پیوسته چنین بود جهان را آیین ** تقریب این نسب آنکه دران وقت که بمن دولت
و حسن معدلت حضرت خاقان سعید مظفر لوا اکثر معموره ربع مسکون **نظم** غیرت کارگاه گردون بود ** ناگاه بتقدیر
ایزد متعال صورت عین الکمال جلوه نمود و چند یک طائر شست قضا گشود و تبیین این واقعه جان سوز و تفصیل
حادثه محنت اندوز آنکه دران آوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بود کاهی از درد معده
و ضعف جثه شکایت میفرمود و در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمایه موافق اول روز نوروز
نزاب مخلفات آشامیده و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و غرت زیارت مشایخ عظام تبرک نموده
و عنان یکران بدان طرف انعطاف داد و در اثنای سیر اشرتی که مرکوب آن شهسوار میدان نامداری بود آغاز
سرکشی کرد و قوت ماسکه که با مساک عنان وفا نمود ده بار ران از استر فرود آمده در محفه نشست و بهمان خط
درد معده بر جبلیات مستولی غایض البرکات گشت که کارش از تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر درگذشته بر طبق این
آیت کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون فوت شاهرخ میرزا ۲۵ ذی حجه سنه ۸۵۰ پادشاه ربع مسکون
قبل از سپاه بارگاه فلک اشتباه و خادم سفر آخرت گردید و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافر ابنای
آن جهانی شده در حظایر قدس آرمید **نظم** بنشین دمی که زد **نظم** دلا مجب دایم بقا و حیات ** که عالم ندارد قرار و ثبات
ز سعادت بخت از برج کمال ** که خورشید تابنده باید زوال ** چنانکه بگویم بآواز نی ** که جمشید بود و کاوس کی
و دران روز محنت اندوز از شاهزادگان گیتی فروز میرزا ابوالقاسم بابر و لد میرزا بایسنغر و میرزا عبداللطیف
بن میرزا الغ بیگ و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر میرزا و دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود
و از امراء عظام نیز بجز الغان برلاس کسی شریف نداشت زیرا که اکثر سایر توسان نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند
و بقیه از روز و آن شب حقیقت آن واقعه در پرده مخفی ماند و مهد علیا گوهرشاد آغا حسب ملاحظه خاطر فرزند

در جنب میرزا الغ بیک گورکان مغربی نزد میرزا عبد اللطیف فرستاده پیغام داد که فرمان فرمای ملک و ازمیان رفت والی
الوس را سروری نماند مناسب آنکه تو خلایق را دستگیری نموده نگذاری که پریشانی باحوال راه یابد و میرزا عبد اللطیف
ملتمس مشغول و خشنه از برای بر اغار رسانی نوق ظفر شعار شتافت صباح روز دیگر که از جوال آن واقعه محنت اثر
از جزور خاور گریبان افق چاک زد و جیب سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون کرده و در برانگشت
افغان زجهانیان برآمد * صحرا سبز خسرو فرخ اکبر دو عالم اصغر طاهر گشت و شد به ونغرو و زبره صغرو کبرا زاوج فلک اثیر
درگذشت ماه رویان ملباس شب رنگ پوشیدند و روزان بود و سلسله مویان رخسار خورشید آثار خراشیدند
و مناسب حال می نمودند دران زمان میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از اصحاب بیتور که مخصوصان او بودند رایت
عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آن طرف شده ملازمت موکب بابری را پیش نهاد
همت ساخت و ملازمان آن پادشاهزاده در اردو بازار که در رهگذر واقع بود دست غارت برآوردند و غبار فتنه
در میان آمده غوغای عام برخواست و میرزا عبد اللطیف سوار گشته و در گیر و دار اردو تاخته چند کس را سیاست نمود
و آب تیغ سیاست آن گرد آشوب را تسکین داده و سه روز نهایت سعی و اهتمام در ادای رعیت و سپاهی پرتو
قاصدی جهت اعلام آن واقعه بصوب سمرقند نزد پدر بزرگوار فرستاده و رسم نعش مغفرت مآب در محفه نهاده
و از یورت قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد و بعد از قطع یک دو منزل جمعی از مردم شهر رخ با شاهزاده
رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امراء ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون شاهزاده را از سابق رنجشی بود
تمام داشت و غور صده را نسبت میرزا علاء الدوله میدید آن سخن باور کرده بمیان خوارزمی دشمنان در
مذکوره مهد علیا و ترخانیان را بیاد غارت و تاراج داد و از هر کس چیزی داشت بستد فرمود و از جناب مقرب حضرت
سلطانی امیر نظام الدین علی شیر استماع افتاده که میرزا عبد اللطیف در نهب اسباب حضرت مهد عصمت مآب مبالغه نمود
که چون کوچ واقع شد آن جناب را ملالی نیافت که سوار شود عصائی بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد در آن حال یکی از
نوکران امرا برلاس اختیار رسید اسب خویش پیش کشید تا مهد عصمت شعار سوار شود و چون میرزا عبد اللطیف را خبر
رسید وارو را احضار خیمه اطهار مخالفت نموده شاهزاده بعد از محاربه و جمل میبر وقدا سر او را گرفت
و در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبد اللطیف از دامغان به بسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابر
بحسب عادی ابر بلند که بگرمان شناخته بود برسریر پادشاهی تکیه یافته لاجرم عازم آن صوب شده و باز فتح تربت نموده
اردوی شغار بصوب سبزوار در حرکت آمده در اثنای راه خبر رسید که امیر سلطانشاه برلاس با دیگر امرا باردوی

میرزا سلطان

میرزا سلطان محمد رفته بود و مراجعت نموده عازم ملازمت بود و امیر ابو الفضل هم آنجا توقف نموده و امیر نظام الدین یحیی
فیروزشاه از راه نیشابور شتافته و روز دیگر امیر سلطانشاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبد اللطیف از سبزوار
بر جنب یورت خرامیده دران بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و زر و اقمشه بلشکر داده و فوجی از
سرداران سپاه او بمشهد مقدس آمده اند و شاهزاده را از غایت غرور بدان خبر التفات ننموده و در غایت غفلت
سلوک میکرد تا صورت گرفتاری او روی نمود و تفصیل این اجمال آنکه بعد از آن سال که در هلکت بی واقعه پادشاه خاقان سعید
اتفاق افتاد و مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همراه سپاه و شمال بهراه فرستاد کیفیت حادثه را اعلام داد میرزا
علاء الدوله که دران بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فواره دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت
و امرا و ارکان دولت را در خلوتی طلبیده قرعه مشورت درمیان انداخت و بعد از قیل و قال خاطر بران قرار داد
که اطاعت میرزا الغ بیک نموده مبلغ کلی سمرقند ارسال داده بوسیله فرستاده و تحف گرامی باستر ضاء خاطر
عم بزرگوار فرمایند اما بعد از آن که از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبد اللطیف نسبت بمهد علیا گوهرشاد
آغا شیوه بی حرمتی ورزید میرزا علاء الدوله برآشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و لفظ اختیار الدین
خرامید و ابواب خزاین برگشود و چندین زر و جواهر بلشکر فرستاد که بیش از آن در کان امکان نگنجد اما میرزا صالح
والد میرزا پیر محمد شیرازی را با امیر اویس ترخان و احمد خان و جمعی از مشاهیر سخنجان بدفع میرزا عبد اللطیف نامزد فرمود
و میرزا صالح با رفقا بمشهد شتافته خبر بی سامانی اردوی شاهزاده را بتواتر شنوده لاجرم بفتح و ظفر
امیدوار گشته بصوب نیشابور ایلغار کردند در پنجشنبه ۳ ماه صفر سبک کاه و در قبتول میرزا عبد اللطیف تاختند
مهد علیا و امرای ترخانی را از میان اعدا بیرون آورده بودند و در موضعی مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند
و مسند بکارگشته آواز سورن اوج این نیلگون طاق رسانیدند میرزا عبد اللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در
خواب بود و چون صدای نفیر و ادای سورن استماع نموده متنبه از بستر استراحت برخاست و اظهار نمود وصف
قتال بیاراست بنفس نفیس بر سپاه اعدا تاخته حملهای جانی کرده سر گردن کشان را چون گوی در پای اسب
چوگان انداخته نهایت سعی بجای آورد و دران اثنا شنید تیر رفتارش بسر درآمده پشت زین بر روی
زمین افتاده مراد خیل افغان برآمد جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته نزد میرزا صالح بردند اسباب اقتدار
مسند کرده اند و قبتول شاهزاده را غارت کردند * بیت: بهی ما بگرد از الکشتری حیا بر او گرکون هود اوزی
بعد از آن میرزا صالح او ترخانیان در ملازمت نعش مغفرت انتما موافق مهد علیا گوهرشاد آغا عازم هراة گشته و میرزا

علاء الدوله بسعادت آباد و جام باستقبال آمده در آن مقام دیده بدیدار جده عالیه عفت شعار روشن گردانید و بر تخلفش گریه
و گرفتاری میرزا عبد اللطیف لوازم مجامله آگاهی بتقدیم رسانید و کنج تخت و سکالی می نشست و اطراف بارگاه را بجوی تیر و جیبه
با حضار میرزا عبد اللطیف فرمان فرمود و فرمان بران شاهزاده را مانند گناهکاران کمر از میان گشاده از جانب
حبیب آورده بپایه سریر سلطنت مصیر بردند و میرزا علاء الدوله بغرور جوشی او را مخاطب ساخته گفت نسبت بوالده
خود چرا بی حرمتی کردی میرزا عبد اللطیف گفت که من بدی کردم و جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا علاء الدوله
برید او حرمتی عم زاده خود را بر قسم عقوبت محکوم گردانید و هر گاهی جهت او تعیین نموده و بران هر اسنش معتمدان
متعین فرموده آنگاه بدار السلطنه هراة شتافته شاهزاده را در قلعه اختیار الدین محبوس ساخت و جسد خاقان عالی
گهر را در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپرده چند روز بختمات کلام و اطعام خواص و عوام و فقرا و ایتام
پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود بدین ترتیب میرزا الغ بیک گورکان میرزا ابراهیم سلطان میرزا بایسنغر
میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی خان اغلان باروی جان اغلان باروی در سن صغر روی بعالم آخرت آورد
و میرزا ابراهیم سلطان و میرزا سیورغتمش و میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت وفات کرده اند
و از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبد الله نام و شاهزاده در وقت وفات جد بزرگوار در شیراز
حکومت می نمود و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشته بود میرزا سلطان مسعود و میرزا قراچار اما میرزا بایسنغر
سه پسر یادگار گذاشته میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا
محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو نفر بودند یکی از انجمله در عقد ازدواج میرزا احمد جهانگیر
بن میرزا محمد سلطان بسر می برد و میرزا خلیل سلطان از وی تولد نمود **ذکر صدور حضرت خاقان مغفور** چنانچه
از کتب تواریخ مستفاد میگردد که مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا کمال الدین عبد المجید
بن مولانا قطب الدین فرخی و مولانا محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالی قدر بر
مسند منیع صدارت و در پایه منصب جهام سادات و علما و فضلا و رعایا و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی بر
تقدیم رسانیده اند **مولانا جلال الدین لطف الله صدر** که در رتبه تقدم داشت و همواره در اکثر موقوفات و ترتیب قاطل
محکمه صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله در شهور ثمانی و ثمانمائه اتفاق افتاد و از آثار
صدر فضیلت شعار مدرسه ایست که ظاهر هراة نزدیک بمزار مرحوم خواجه ابو الولید احمد بنا نموده است **مولانا صدر الدین ابراهیم**
مطلوب و منسوب شرافت دودمان و علاوت خاندان از اکابر و اعیان سمرقند امتیاز تمام داشت و در اوایل

دولت خاقان عالی حضرت منظور نظر عنایت شده لوای صدارت برافراشت و همواره همت عالی نهمتش بر جانب علما
و افاضل و تربیت کافه اهل استحقاق مقصور بوده و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای بعثت
منظور و مسلوک داشته لا جرم تا آخر ایام حیات شاهرخ نقصان بکمال جاه و جلالش راه نیافت و روز بروز پرتو
انوار عاطفت پادشاه کامکار بر ساحت ضمیر و صفحات احوال آنجناب می تافت انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم
بجوار پروردگار رحیم در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه روی نمود مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود
مولانا کمال الدین عبد المجید ولد مولانا قطب الدین فرخی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت
قیام می نمود و مولانا عبد المجید در زمان سلطنت حضرت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا لطف الله در ان امر دخل میکرد
و در سر انجام مهام ارباب عمایم از اصاغر و اکابر شرایط اهتمام بجای می آورد **مولانا شمس الدین محمد امین** بعد از فوت مولانا
لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت
و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات در کمال اعتبار و اختیار بمراسم آن امر خطیر قیام می نمود و چون حضرت
خاقانی از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از جانب ملوک
دیگر هر چند از درگاه سلاطین عالیجاه تکلیف شد و هر چند میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید آنجناب را تکلیف
قبول منصب صدارت نمودند بجایی نرسید وفات سعید او در شهور سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه مدت
حیاتش هفتاد و هفت سال بود و از آثار آنجناب مسجدی است که در درون بلده هراة بیازار قبچاق بنا نموده
و دو رباط در جانب کوتل قریه قلعه که قریب ولایت هراة بوده است تعمیر فرموده تقبل الله منه اما احوال وزراء
خاقان بوالمعالی بر موجبی که مسطور میگردد و من الله الاعانة والمدد **ذکر احوال وزرای خاقان مغفرت انتما**
از سیاق اوراق سابقه فرع ابواب مناسقه خاطر آگاه اشتباه یافته و پرتو شعور بر این معنی تافته که در اوایل
سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود
گاهی باستقلال و گاهی بشرکت منصب وزارت سرافراز بوده اند و در اواخر سنه عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد
خوافی منظور نظر حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملکی و مالی سعی مینمود و آن دو وزیر صاحب
تدبیر سر رشته انضباط معمور گردانیده و یکی بکرم رایج میکردند و صیقل کلمات ظرافت آمیز زنگ ملال از لوح خواطر
سترده و چون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت
و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال گذرانیده لوازم انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقصا بلاد

ولایات بقلع و قمع بنا نهاد و قری معموره و مستغلات مرغوب وقف نموده ابواب خیرات بر روی امید فقرا و مساکین

باز گشاد و بعد از وقوع واقعه که بر خاقان کرده بود و گرفتاری میرزا عبد اللطیف ظل السلطنه هرات مشار الیه نیابت

میرزا علاء الدوله را بکمال اعتبار و اختیار بکار میگذرانید سایر احوال آن خواجه ستوده خصال در ضمن سوانح

منصور گشت و نوبتی که مسند امر وزارت کرده [illegible] میرزا بر میرزا علاء الدوله

آینده مذکور خواهد شد لاجرم درین مقام خامه خوش خرام از تفصیل آن درگذشت **خواجه غیاث الدین سید احمد**

بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی بنابر آنکه بعلو قدر و شرف خاندان و منزلت رفعت پدران از امثال و اقران

امتیاز داشت [illegible] در ماه صفر سنه [illegible] در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک شد و رایت نصفت بر [illegible]

و در روضة الصفا مسطور است که خواجه سید احمد در ایام وزارت روزی جهت مهمی بخانه مولانا فصیح خوافی که وزیر

میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی فرمود و حساب مولانا چند طبق [illegible] خواجه سید احمد که چشم عبرت

دران [illegible] نگریست و روی بمولانا فصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند در اثنا

دست خواجه بر طبق خورد و مقداری شوربا بر دستارخوان ریخت و روزی دیگر مولانا در سر دیوان بوقتی که خواجه سید

احمد حاضر بود بمردم گفت که دیروز خواجه سید احمد بخانه ما آمده بود و دستارخوان ما را خراب ساخت خواجه سید

این سخن شنوده گفت مولانا خاطر مشوش مدار که دران [illegible] آن قدر روغن که بر [illegible] آن دستارخوان چرب شود

وفات خواجه سید احمد در شعبان سنه [illegible] در [illegible] اتفاق افتاد فرزندان [illegible] نعش او را [illegible] نقل کرده

و در جوار [illegible] پیر محمد و خواجه ابو الولید احمد [illegible] سپردند **امیر علاء الدین علی شقانی** و زمانی [illegible]

حضرت خاقانی چند سال در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک بود و چون میان ایشان مخالفت روی نمود

هر یک از آن دو وزیر [illegible] بطرف تقصیر شریک خود را بعرض صاحب تاج و سریر رسانیدند آنحضرت حکم فرمود که خواجه

[illegible] امیر علی [illegible] خواجه پیر احمد [illegible] / [illegible] خواجه غیاث الدین پیر احمد [illegible]

غیاث الدین پیر احمد قریه [illegible] را که از توابع هرات است هر سال مبلغی کلی حاصل داشت [illegible] صفی الدین [illegible]

[illegible] مردی فراخ کیسه بود و در مجلس او [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] اجازت داده بود

و امیر علی کیفیت توفیر [illegible] بتحقیق محصول قریه [illegible] و در قریه مذکور صفی الدین مذکور آن [illegible]

[illegible] آورد و [illegible] مسکرات و محظورات محفوظ ساخته [illegible] بنظر رسانید [illegible]

از [illegible] آن ترکیب [illegible] فرموده گفت [illegible] صفی الدین [illegible] که این [illegible] محذوری ندارد [illegible]

بطریقی که [illegible] و [illegible] بر گرفته [illegible] و بنابرین خاطر امیر علاء الدین [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] بتحقیق [illegible] خواجه [illegible] فرموده [illegible] که من فقیر [illegible] آمده بود

آنقدار از نکبت

آنقدار از نکبت زوال نموده که اگر عضوی از اعضای او [illegible] پادشاه دین و داد از وقوع این معنی استبعاد

کرده مسرعی بجانب [illegible] فرستاد تا مشاهده حال امیر علی فرماید و آن شخص به [illegible] آباد شتافته امیر علی را بی شعور یافت

و آنچه عین الیقین بود بعرض رسانید لاجرم نایره غضب پادشاه اشتعال یافته [illegible] طلب او [illegible]

[illegible] در حالتی که کلمه لا یموت فیها و لا یحیی بر امیر علی صادق می آمد [illegible] امیر علی [illegible]

و امیر علی مخاطب بعتاب گشته و مبلغی برسم جریمه [illegible] غایب از اعتبار و بی اعتبار شد و بعد ازین [illegible]

در تفصیل جمیع مهمات مناصب خواجه غیاث الدین پیر احمد [illegible] ساخت و دیگر سلوک مخالفت [illegible]

صفحات مطلع السعدین مرقوم [illegible] این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می آید [illegible] روز چهارشنبه [illegible] صفر سنه [illegible] خواجه پیر احمد

امیر علی از جمیع امور و ولایت جام سخنی بعرض خاقان عالی مقام برسانیدند خواجه شمس الدین علی [illegible] که بضبط اموال ولایت

مذکور اطلاع داشت پیش آمده و شمه از آن معنی عرض کرد میرزا شاهرخ تمام احوال آن مواضع را استفسار فرموده خواجه

شمس الدین علی بتقریر [illegible] مقید ساخت که معلوم بود [illegible] گفت و عرض نمود که با امیر علی سمنانی سخن دارم میرزا شاهرخ

حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه بتحقیق مهمات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد [illegible] آمده [illegible]

افتاد و خواجه شمس الدین علی [illegible] و مجلس [illegible] با امیر علی سمنانی [illegible] کرد و کیفیت [illegible] بمسامع علیه رسید حضرت

خاقانی رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید **خواجه شمس الدین علی [illegible]** و بعد از عزل امیر علی سمنانی [illegible] بر مسند وزارت

حضرت خاقانی نشست و او از بزرگزادگان سمنان بود و بفنون فضایل و کمالات اتصاف داشت و پیوسته

همت بر رعایت و حمایت اهل علم [illegible] می گماشت و چون [illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible] منصب مخالف مزاج

خواجه پیر احمد بود [illegible] متاثر گشت و سه چهار روز [illegible] بدیوان حاضر نشد و دران ایام [illegible]

[illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible] حضور [illegible] خواجه پیر احمد فرستاد

مضمون آن [illegible] جواب [illegible] نوشته [illegible] نزد خواجه پیر احمد فرستاد هر چند وقوع این [illegible]

[illegible] خاطر جناب وزارت مآب گشت اما از غضب حضرت شاهرخی ترسیده آن [illegible] فرمود

روز دیگر بدیوان تشریف برده و خواجه شمس الدین علی [illegible] بحمایت خاقانی بر مسند وزارت متمکن بود

و چون واقعه [illegible] آنحضرت اتفاق افتاد [illegible] بوطن خویش رفت و مال و حال او [illegible]

[illegible] **گفتار در ذکر بعضی از [illegible] که معاصر بودند [illegible] خاقان [illegible]**

برضا [illegible] الی الاعلی [illegible] که بنابر امتداد ایام دولت حضرت خاقان سعید کمال عدالت و نصفت

آن پادشاه صاحب تأیید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک ایران و توران سیما بلاد خراسان
مجتمع گشته بوده در ظلال مرحمت و تیار عاطفت آنحضرت در غایت فراغت بتحصیل فضایل و کمالات اشتغال می‌نمودند
و بیان حالات جمیع آن طایفه موجب اطناب است و تطویل لاجرم خامه شکسته زبان صحایف این اوراق را بذکر مجملی از حال
مشاهیر آن طبقه عظیم الشان می‌آراید و هر کس پیشتر از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم می‌یابد
خواجه محمد پارسا و هو محمد بن محمود الحافظی البخاری است در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت و در ماه محرم
سنه ... متوجه گذاردن حج الاسلام و طواف و زیارت روضه منوره حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام گشت و از راه
ابیورد عبور نموده در آن سفر بمشهد مقدس رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام
تلقی نمودند و خواجه بعد از وصول بمکه مکرمه و فراغ مناسک حج مریض شده در غایت ضعف و ناتوانی بجانب مدینه
طیبه در حرکت آمده در اثنای راه روزی اصحاب را طلبیده یکی از ایشان را فرمود تا این کلمات قلمی گردانید بسم الله
الرحمن الرحیم جاءنی سید الطایفه جنید قدس سره فی صلوة یوم السبت التاسع عشرین ذی الحجه سنه اثنی و عشرین
و ثمانمایه عند انصرافنا من مکه المبارکه زادها الله تعالی تکریما و نحن نسیر مع الراکب و انا بین النوم و الیقظه فقال فی
زیادته و بشارت القصد مقبول ... فی الکلمه سررت بها ثم استیقظت من الحاله الواقعه بین النوم و الیقظه
والحمد لله علی ذلک و آنجناب در روز چهارشنبه بیست و سیم ماه مذکور بمدینه رسیده روز پنجشنبه وفات یافت
و مولانا شمس الدین فناری و اهل قافله بروی نماز گزارده شب جمعه در جوار مزار عباس رضی الله عنه جسد او را بخاک سپردند
از مؤلفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطاب است و در آن نسخه بسیاری از مناقب و مفاخر ائمه اثنا عشر
سلام الله علیهم ما طلعت الشمس و القمر اندراج یافته و بعضی از فضلا لفظ فضل خطاب را جهت تاریخ وفاتش مشعر دانسته‌اند
بعد از فوت خواجه محمد پارسا فرزند نجیبش خواجه ابو النصر پارسا که بصفت علم و عمل موصوف بود قایم مقام
پدر شده در تقی و جود ... موجود کار ... و وفاتش در سنه خمس و ستین و ثمانمایه اتفاق افتاد
و در بقعه السلام ... مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید خواجه اعظم ابو نصر آنکه شد یکتا ...
... چون ... بود ... شد ... امیر غیاث الدین محمد عمده سالکان طریق یقین
و قدوه ... مناظم دین بود و باطن خجسته ... بمعرفت الهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر آثار
کمالات نامتناهی و آنجناب در ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی چندگاه در خدمت اصحاب نقطه ...
بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات مصروف گردانید و چون بدرجه کمال رسید

بیادیه شتافت

بیادیه شتافت و در هیچ محلی گرد ملال بر مسند آن جناب ... رحل اقامت انداخت و بابرکت ... در آن منزل که بحکم فرودی
زرع و کشت ... جاری گشته ... از زراعت و عمارت شد که صحت جامع معرکه و عظم شان و علو مکان
امیر غیاث الدین بمرتبه رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم انوار گاهی باقدام نیاز از دار السلطنه هراة
جهت ملاقات آن مجسمه صفات ملکی بمقصد می‌شتافتند و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی بمنزل شریف برده
یکروز آنجا بوده نسبت بآنجناب منقبت لوازم ارادت بجای آورده و به ثبوت پیوسته که در آن روز حضرت
شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات نمود آنجناب از غایت علو همت امیر جلال الدین فیروزشاه را طلبیده مخاطب
ساخت و گفت ... لشکر ... و فرمود که درویشان ما از عهده تقسیم ... که در دل ... بیرون نتوانند آمد
امید آنکه شما لطف نموده آنچه لایق بحال هر کس باشد از آنجا سامان کرده بوی رسانید و امیر فیروزشاه رجوع
این خدمت ... حسب الامر نموده بتقدیم رسانید بنا علی هذا در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا
همواره اولاد فیروزشاه دعوی تولیت میکردند و بدین واسطه چندگاه امیر عبد الخالق فیروزشاه صاحب ... بود
وفات امیر غیاث الدین در شهور سنه اربع و عشرین و ثمانمایه روی نمود خواجه حسن عطار ولد خواجه علاء الدین عطار است
و منتظم در سلک مشایخ کبار بود ... در اثنای سفر حجاز در سنه ست و عشرین و ثمانمایه ... روی نمود و اصحاب
نعش ... بخراسان نقل کرده بخاک سپردند شیخ محیی الدین محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم و زاهد و متورع بود
... استعداد ملاقات می‌نمود چند نوبت بمکه رفت از حج اسلام فارغ گشت و در کرت آخر که بحج رفت
در ... منتصف رمضان سنه ثلثین و ثمانمایه درگذشت یکی از فضلا در آن باب گوید وفات قطب جهان
شیخ محیی الدین طوسی میانه حلب است و میانه رمضان مولانا جلال الدین یوسف اوبهی علم فضلای زمان
و افضل علمای دوران بود در درس سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی تحصیل نمود
... فنون منقول و علوم معقول بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازتی که برای آنجناب می‌نوشت بقلم کرم
رقم نمود که اگر در ... تألیفات ... بعد از تأمل و احتیاط بغیر جایی ... اصلاح فرماید
در ... که عمارت مدرسه شریفه و خانقاه ... معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلده فاخره هراة در محاذی
قلعه اختیار الدین واقع است باتمام رسید آنحضرت تخت تدریس ... بجناب مولانا یوسف کشید
و در روز افتتاح ... مجلس درس شریف حضور شریف ارزانی داشت و فات ... آنجناب ...
... حضرت خاقانی چهار روز مرجع العلما ... مولانا جلال الدین یوسف حلاج و حاوی فضایل

فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبد الرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجه ناصر الدین لطف الله خواجه عزیز بعد
در آن مدرسه بمنصب ریاست تعیین فرمود و امیر یحیی خانقاه را بجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء الدوله علی الحسینی تفویض
فرمود و از اتفاقات اتفاق افتاد که بعد از چندگاه از استماع آن مولانا شمس الدین حاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت
و در روز اجلاس اکابر علما شیخ شمس الدین محمد جزری و از اعاظم امرا امیر علیکه و امیر فیروزشاه بدان بقعه شریفه تشریف
آوردند مولانا محمد کشاف تفسیر آیت شهد الله انه لا اله الا هو را درس گفت و فرمود که بر حاشیه مولانا سعد الدین
التفتازانی که بر این مبحث نوشته دو اعتراض دارم و چون شیخ جزری فارسی فهم نمیکرد اعتراضات خود را بلغت
عربی بیان نمود و مولانا جلال الدین یوسف در مقام معارضه و جواب آمده دفع اعتراض بر وجهی مستوفی کرد
که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردید پس وی با مرآت آورده گفت چه احتیاج بکر با این قیاس نماید و بدانید که
مولانا سعد الدین همچنان کسی بودی که بر یک حاشیه او دو اعتراض وارد باشد تصنیفاتش شرق و غرب عالم را
نمیگرفت و امیر فیروزشاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاده گفت که امروز کاری که هر حق که مولانا سعد الدین در ذمت
تو داشت او [illegible] آن جناب ادا کرد حقوق تربیت آنحضرت در باره من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانه او را
بمژگان بروبیم اندکی از بسیاری آن [illegible] میشود مولانا جلال الدین یوسف او بیش [illegible] آنحضرت نقابت منقبت و [illegible]
شعار امیر محمد قاسم انوار ارادت تمام بود فوتش بلده هرات در شب شنبه پنجم شعبان سنه ثلث و ثمانمایه روی نمود
خواجه شمس الدین محمد [illegible] ولد خواجه جلال الدین محمود [illegible] بود و از سایر اولاد حضرت شیخ الاسلامی احمد جامی بمزید جاه
و جلال الدین ممتاز و مستثنی میبود وفاتش در ماه شوال سنه ست و عشرین و ثمانمایه اتفاق افتاد و مشایخ خراسان را
از مفارقت آن خواجه عالیشان خون جگر از دیده بگشاد شاه نعمت الله ولی [illegible] مقتدای سادات [illegible]
عجم بود و از میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سعادت گوی مسابقت می ربود و سلاطین زمان
و حکام نافذ فرمان سر ارادت بر آستان جناب آستانش [illegible] حاجات می نهادند دیوان اشعار حقایق اشعارش
[illegible] ولایت [illegible] شهرت [illegible] و در آن کتاب [illegible] آیات [illegible] که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهی است مسطور
انتقال آن صاحب کمال [illegible] جنت عنبر سرشت در قریه ماهان کرمان در رجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه
دست داد و طوطی طبع شکر افشانش بنظم این ابیات لطافت آیات زبان بیان گشاد غزل نعمت الله جان بجانان داده
بود رسیخانه مست افتاده رفت ❁ کل شیء هالک الا وجهه ❁ خواند و دنیای بی بنیاد رفت ❁ چون ندا ارجعی از حق شنید
زنده دل از عشق او جان داد و رفت ❁ نعمت الله دوستان یاد کنید ❁ نام نیکداری که رفت از یاد و رفت مولانا نور الدین

لطف الله

لطف الله المشتهر بحافظ ابرو در سلک ملازمان اصحاب اکابر ارباب دانش و تالیف منتظم بود و آنجناب بروی [illegible]
اولاد زمان نشو و نما یافته تحصیل نموده و حضرت [illegible] امیر تیمور گورکان نسبت آن فاضل عالیشان التفات بسیار فرمودی
و همواره او را در مجالس خاص طلبیده بهمت عالی همت بر استفسار خاطرش گماشت و جناب مولوی بعد از فوت
آنحضرت ملازمت سلطان [illegible] شاهرخیه شتافت و پرتو التفات شاهزاده [illegible] ستوده صفات بر صفحات احوالش تابید
و آنجناب زبدة التواریخ بایسنغری را که مشتمل است بر وقایع و حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم
در زمان فرخنده نشان تالیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون را بر سبیل تفصیل با شعور [illegible] در آن کتاب افادت
آیات درج فرموده ❁ چو حافظ سخن را بجایی رساند ❁ که در حرفش ابر سخن برفشاند ❁ تاریخ وفات و موضع انتقال
حافظ ابرو از [illegible] این بیت که نوشته میشود مذکور است ❁ بسال هشتصد و سی و چهار در شوال ❁ وفات حافظ ابرو
شد بزنجان بود مولانا کمال الدین محمد الموانی جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها در دار السلطنه هرات
مدرس و افاده قیام می نمود و علما و اشراف خراسان و عشایر فضیلت بآستانش [illegible] رجوع [illegible] نمودند
و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت آن وحید زمان میمون و متبرک می جستند و جناب مولوی در ایام شباب
و اوان جوانی عزم گزاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامیده و شاه شجاع که در آن [illegible] زمانی
او بود بملاقات آنجناب بسیار کرد و چند نوبت بمسند خاص حضورش فرموده و نوای تعظیم بجای آورده و مولانا [illegible] المجلد
رخصت حاصل نموده بحجاز شتافت و برکات حج اسلام گزارده بشرف زیارت روضه منوره حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام
دریافت و وفات آنجناب در [illegible] شوال سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه روی نموده آنفصولت در ظاهر بلده فاخره هرات بقریه [illegible] غور
در [illegible] واقع بود خواجه ابو الوفا خوارزمی بتکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته بود و از مبادی ایام جوانی
تا آخر ایام زندگانی در طریق صوفیه سلوک می نمود و از نتایج طبع نکته [illegible] در علم توحید چند رساله مشهور است و بعضی از
رباعیات لطافت آیاتش بر السنه افواه مذکور و این رباعی از آنجمله است ❁ من از تو جدا نبوده ام تا بودم ❁ اینست دلیل
طالع مسعودم ❁ در ذات تو ناپدیدم و معدومم ❁ در نور تو ظاهرم اگر موجودم ❁ و خواجه ابو الوفا در خوارزم در شهور سنه
خمس و ثلثین و ثمانمایه درگذشت و بعد از آن ولایت مدفون گشت مولانا کمال الدین حسین الخجندی در سلک شاعران فاضل [illegible]
حضرت خاقان سعید انتظام داشت [illegible] مجالس [illegible] که مرقوم قلم گوهر بار حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر است
چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین در ایام دولت حضرت خاقانی قول در سلک نظم کشیده که مطلعش اینست ❁ ای ز چهر
عالم پنهان تو و پیدا تو ❁ هم دل عاشق هم اصل هوا تو ❁ و حاشیه [illegible] الفاظ [illegible] معنی [illegible] آیات [illegible]

مخالف مسایل فقها تصور نموده آنجناب را منسوب بکفر کردند و کیفیت بعرض نواب پایه سریر اعلی رسانیدند خدمت
مولوی را جهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهرات آوردند اما هر چند سعی نمودند مدعای خویش را به ثبوت نتوانستند
رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بر وجه صواب جواب گفته از آن بلیه خلاص گردید معتقد […] در جم
مستقصی از جمله مولانا کمال الدین حسین است و فی الواقع آن کتاب بفصاحت آیتی در غایت فصاحت و بلاغت
نوشته شده و اما بعضی از کلمات آن از خلل خالی نیست و شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی از نتایج اقلام عطارد
نظام آنجناب است شهادت مولانا حسین در خوارزم بزخم تیغ طایفه از سپاه اوزبک که بران ولایت استیلا نموده
بودند مشهور است سید صدر الدین یونس الحسینی از جمله سادات خراسان بود و همواره بطریق زهد و تقوی سلوک می‌نمود
و از جوامع فضایل انسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد التفتازانی چنان استماع افتاده که امیر فخر الدین وزیر
شبی حضرت رسالت صلعم را بخواب دید پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزندی شما هست یا نی آنحضرت فرمود
بلی فرزند منست و روز دیگر بتعظیم و احترام آن زبده خیر انام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار
وزارت در قبضه اقتدار او بود نگذاشت که هیچکس بر آنجناب تقدیم نماید و سید صدر الدین یونس در شهور سنه
بلده فاخره هرات وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت بزرگواری و دینداری سید معین الدین […] نام
و سید معین […] در سنه از عالم انتقال نمود و او را نیز یک پسر ماند سید مجد الدین عبد الاول نام علیهما الرحمة و الرضوان
من […] العلام خواجه صاین الدین علی اصفهانی بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف بود
و در انواع فنون مولفات عربی و فارسی تصنیف نموده مثل شرح فصوص الحکم و کتاب […] و شرح قصیده ابن فارض […]
وفات آنجناب در دار السلطنه هرات در […] ذی الحجه سنه […] بوقوع پیوست مولانا جلال الدین عبد الغفار ولد مولانا جلال الدین
اسحق سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ بود و در تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال
اقران فایق و سابق می‌نمود و وفاتش در […] ذی حجه مذکوره اتفاق افتاد حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار
عظم شان آن سرور از ان بالاتر و در نقابت و عرفان از آن زیاده است که قوه و زبان شمه از آن در این اوراق بیان تواند کرد
و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامات […] تا آن مرتبه است که بیان […] سالهای فراوان در تحریر توان آورد
حالی گوی که قدوه احرار است ❊ در نور […] کاشف اسرار است ❊ خورشید جمال و مشتری اطوار است ❊ یعنی شه میر قاسم
انوار است ❊ از نفحات قدس این […] مشام جان سالکان طریق ایقان میرسد که امیر قاسم انوار در اوایل حال
[…] بهدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی […] بود بعد از چندگاه بصحبت شیخ صدر الدین علی […] رسیده

نسبت بآنجناب نیز در شیوه اخلاص سلوک می‌نمود و امیر قاسم انوار بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربیجان
که مولد و منشاء آن امام عالی مقام بود بدار السلطنه هرات تشریف برده بارشاد فرق عباد مشغول فرمود و باندک زمانی
اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آستان هدایت آستانش انتظام پذیرفتند و درگاه و قبله حشمتش مرجع
علما و خویش […] صبح و شام بقدم نیاز بملازمت آنحضرت می‌شتافتند چون آنحضرت با میرزا شاهرخ و اولاد عظام
در غایت استغنا ملاقات می‌نمود و از غایت کمالات علو شان چنانچه طمع می‌داشتند ایشان را تعظیم و احترام
نمی‌فرمود و از آن رهگذر غبار ملال بر حاشیه ضمیر میرزا شاهرخ نشست خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده که سعی و اهتمام
[…] مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و چون در سنه […] احمد لر بحضرت
خاقان سعید کارد زده و […] بوقوع پیوست گروهی از اشرار […] ملازمت آن حضرت سپهر رتبت و زمره امارت مرتبت پیوسته
باستیز کیفیت حال بعرض […] رسانیدند و حضرت اخراج امیر قاسم انوار حاصل گردانیدند و این معنی […] علیه
[…] آنحضرت عزم سفر ماوراء النهر کرده در آن ایام غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست ❊ ای عاشقان ای عاشقان
ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان ❊ مرغ دلم طیران کند تا […] هفتم آسمان ❊ و مقطع آنکه ❊ قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم
راه کن ❊ شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان ❊ و چون امیر قاسم انوار […] المراحم طی منازل و
مراحل فرموده بسلده فاخره بلخ نزدیک رسید امرا و صدور الغ بیک میرزا […] از حضرت نقابت منقبت
التماس نمایند که حسب ملاقات پادشاهزاده […] بارگاه سلطنت تشریف آورند و آنکه میرزا الغ بیک را علامت
[…] امامت که میرزا الغ بیک […] بی تکلف […] رفته بجناب ملاقات فرموده و میرزا الغ بیک بشرف دیدار
فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار علیه الصلوة و السلام من الملک الغفار فایز گردید و از زبان گوهر بارش
سخنان […] کلمات […] شنید در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشید و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکنده
چند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در اواخر ایام حیات کرت دیگر باز خراسان را بنور حضور
منور گردانید و در شهور سنه سبع و ثلاثین و ثمانمایه وفات یافته در […] خرجرد از ولایت جام مدفون گردید و از آثار قلم
[…] آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و ایضا مثنوی
مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام علیه الرحمة و الرضوان من الملک الرحیم المستعان
خواجه مجد الدین ابو المکارم نسبت شریف آن عمده اکابر و اعاظم بشش واسطه بحضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی قدس سره
اتصال می‌یابد و والد خواجه ابو المکارم خواجه علاء الملک خانزاده و جد خواجه […] الملک خانزاده علاء الملک ترمذی بود

بود که از اقتدار زمره بزرگان و جلال ممتاز و مشتری می‌نمود و خواجه ابوالمکارم با وجود علو نسب بوفور فضل و ادب از سایر
حاکم ملکه اکثر اکابر و اعیان ایام امتیاز تمام داشت و بجودت طبع و حدت ذهن و ذکا موصوف بود و در تعلیم
رقم اجابات و منشآت فصاحت آیات بر اوراق روزگار یادگار بود و بسخاوت مشهور بود و مجالس اخلاق و کرایم اطوار
بالسنه و افواه مذکور و در ایام خاقان سعید میرزا شاهرخ در ایام برسالت بنگاله مأمور گردانید و خواجه ابوالمکارم
حسب الفرمان بدان خطه که اقصای ممالک هند است مسافت شتافت مضمون رسالت را بابلغ عباراتی بعرض سلطان محمود
که حاکم آن دیار بود رسانید و ... آب کرم ... نقش ... فوت و فات آن مجمع صفات بهدران ولایت
داد و چون تاریخ این واقعه راقم حروف معلوم نبود خامه سخن گذار ... بر این زبان نگشاد از خواجه ابوالمکارم سه پسر ماند
خواجه ابوالفتح و خواجه ابوالقاسم ... در سفر بنگاله ملازمت پدر ... بود ... و بهمدران ولایت توطن نموده
... مراجعت نفرمودند خواجه ابوالفتح در ولایت جام قایم مقام پدر ... بالاکرام گشت و
مکارم اخلاق صیت بزرگی از فرق فرقدین درگذشت خواجه محمد اصغر ... در اطراف آفاق انتشار یافت
بزرگ ... خواجه ابوالفتح است و ... در ایام شباب ... مولانا معز الدین شیخ حسین و بعضی دیگر از علمای افادت
بتحصیل علوم محسوس و مفهوم قیام نموده ... مدارج کمال ترقی شده قصب السبق از امثال و اقران در ربود
و خواجه محمد اصغر اگر چه بشرف ... نسب ... وفور علم و فضل ... نداشت اما ... کوی و جواب ... بود
و همواره به تیغ زبان قلوب و طوایف انام را مجروح گردانیده و از رنجش ایشان اندیشه ننمودی و در اوایل ایام جهانبانی
خاقان منصور سلطان میرزا در اکثر مجالس زبان بغیبت امیر علیشیر می‌گشاد و بواسطه آن خاقان منصور بکلی از آنجناب
نفرت ... و ... از جانب خراسان ... آذربایجان شتافت منظور نظر عنایت یعقوب سلطان شده
التفات رعایت بسیار ... و در شهور سنه ... و تسعمایه بعد از فوت یعقوب پادشاه و خبر فوت امیر علیشیر که شنید
بموجب حدیث حب الوطن عنان بصوب خراسان منعطف ساخت بعد از وصول روزی چند در دار السلطنه هراة رحل
اقامت انداخت و در اواخر ایام حیات ... در محرم سنه ... لوای توجه بعالم آخرت برافراخت
مولانا معین الدین بن محمد بن ... بوفور علم و دین داری و مزید فضل و پرهیزکاری از سایر اکابر دیار خراسان
امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خاطر طلبه می‌نگاشت و در اثنا که خاقان سعید
... ازان جناب التماس قبول منصب ... تکفل امری از امور راضی نشد و ... و حضرت
شاهرخی ... قضای ... آن فاضل ... افادت آب ... داده ... که ازان جناب ... نمود ...

مکی از احکام ... و مولانا فصیح الدین در وقتی که عمر عزیزش از هشتاد متجاوز بود در منتصف جمادی الآخر سنه سبع
و ثمانین و ثمانمایه درگذشت و در گازرگاه در پایان مرقد معطر حضرت ... خواجه عبدالله انصاری قدس سره مدفون گشت
و برادرزاده مولانا فصیح الدین محمد مولانا حمید الدین ... بن مولانا ... نیز در سلک ارباب فضیلت انتظام منتظم بود و در این زمان
فرخنده نشان چند سالی در دار السلطنه هراة بلوازم احتساب قیام می‌نمود و در شهور سنه ... بکار خود مشغولی
میکرد داعی حق را لبیک اجابت گفته و جبین ... آورد **شیخ زین الدین ابوبکر التوانی علیه الرحمه**
... از جمله اولیاء عظام ... الصلوة ... تمام داشت ...
... جانب عالی ... بارشادات ... از جمله خلفاء نور الدین عبدالرحمن مصری بود و در
سلوک طریق ... درجات عالیات ترقی فرمود و حضرت خاقان سعید و امرا و ارکان دولت
آن پادشاه صاحب تایید همواره بقدم ارادت ملازمتش میکردند و ... صحبت ... لوازم حسن اعتقاد
بجای می‌آوردند و فاتش در شب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بعلت طاعون اتفاق افتاد و ... در
قریه ... مدفون شد و ... عیدگاه ... خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزارش
عمارتی عالی ساخت و هنوز آثار آن بنا باقیست از حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد استماع افتاده که چون
در سال مذکور ... شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتند
و التماس نمودند که دعا کرده ... از حضرت مجیب الدعوات مسالت نماید شیخ جواب داد که ...
... که هر کس ... و اگر زبان بشفاعت گردان ... زبانش از کار ...
و ... مجلس شیخ بهاء الدین عمر نزد شیخ زین الدین رفته همان سخن را بمیان آوردند و شیخ زین الدین دعا کرده
و طاعون ... آمد و ... علت وفات یافت **قاضی صدر الدین محمد بن قاضی عبدالله ...** بعد از فوت پدر
بزرگوار خویش مدتی ... در دار السلطنه هراة ... و مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام می‌نمود
در فیصل قضایا ... طریق امانت و دیانت مسلوک داشته ... بجودت طبع و حدت ذهن
انصاف داشت ... استغفار ... کرده بر لوح ... می‌نگاشت و در شوال سنه ... بعلت طاعون درگذشت
و در گازرگاه ... مدفون گشت **مولانا شمس الدین محمد ... الخوافی** عالمی نحریر و فاضلی
... بود و سالها در مسجد جامع بلده هراة ... و خطابت مشغولی می‌نمود مشهور است که ...
و ... آنجناب ... بود که ... در مسجد جامع ... کرده ... منبر ...

مذکوره بمرض طاعون گرفتار گشته جان بشیرین بر فشاند قبرش در کازرگاه است در پای مقبره حضرت باری خواجه عبدالله
انصاری متصل بقبره جناب معرفت انتما مولانا محمد جلال رحمه الله تعالی جلال الدین محمد قاینی و اعاظم مشاهیر
و افاضل متدینین بود و چند گاه در بلده فاخره هراة بلوازم امر احتساب قیام می نمود و در صنعت حدیث از شیخ محمد جزری اجازت
داشت و همواره بنشر افاده را باعث خاطر طلبه حدیث می گماشت و در طاعون مذکور چون مردم از شهر گریزان گشته و از شهر
بیرون می رفتند آنجناب آن طایفه را منع میکرد و بالاخره علت طاعون بر وی مستولی شده روی بجانب آخرت آورد و
مدفنش در قریه سیوزان است و از آثار او مدرسه ایست جانب جنوب مسجد جامع هراة مشهور بمدرسه مثل بر مولانا
شمس الدین محمد اسد مدرس مدرسه سبز زمان و پیش نماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد آغا بود و در سنه
مذکوره بمرض طاعون از عالم انتقال نمود خواجه عبدالقادر گوینده در انواع فضایل بغایت کامل بود و در علم
موسیقی داد استادی داده هیچکس از ابنای روزگار در وی خیال مساوات پیرامن خاطر نمیگذشت و در علم قرائت و شعر و خط نقاشی
ماهر بود و در نوشتن کتابه ابنیه خیر بی همتا می نمود و در اوایل حال با سلطان اسلام بغداد بود و در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر می برد
و سلطان از وی ساز و نغمه شنوده پیوسته التفات بسیار میکرد و چون نواشان فضا و قدر شاه دوران سلطان احمد جلایر را
در نوشته خواجه عبدالقادر در سلک مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت و پرتو انوار عاطفت شاهزاده
عالی منزلت بر وجنات احوالش تافت و از مجالس لطایفش چنان معلوم میشود که در زمان وفات که میرزا میرانشاه بسبب
ضبط دوغ مرتکب امور نالایق میشد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان در صدد اولی پیش بنیاد همت ساخته او را با بعضی ندما
شاهزاده بقتل فرمود خواجه عبدالقادر مجال یافته و بعد از چند گاه در لباس قلندران بنزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافت
چون چشم حضرت صاحبقرانی بر وی افتاد آواز بلند خواندن قرآن آغاز کرد و از مشاهده آن حالت خسرو جمشید منزلت
متبسم گشته این مصراع بر زبان راند — ابدال زبیم چنگ در مصحف زده — نگاه خاطر قابلیت خواجه را بخلعت عفو جهان
آرای تزیین داد و ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش گشاد و بعد از فوت صاحبقران گیتی ستان در ملازمت
پادشاه عالی مکان شاهرخ سلطان بسر میبرد تا در شهور سنه ۸۳۸ بواسطه عارضه طاعون آهنگ سفر آخرت کرد سید
نورالدین سید نورالدین محمد بن الامیر الکبیر السعید سید فخرالدین علی البلخی بعلو نسب و شرف حسب
و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود و در شهور سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه در خطه شیراز از غربت
بعدن انتقال فرمود مولانا عزالدین محمد بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیزکاری
اتصاف داشت و پیوسته بسرانجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش فرجهای بر صفحه ضمیر کبری می نگاشت و در سلطنت

مذکور است

مذکور است که مولانا محمد شیخ علی نوبتی بعرض خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعت و منع مسلمانان از آن امر
مشروع از آن حضرت در آن باب عذری بر زبان آورد حضرت مولانا در حضور پادشاه روی بآسمان کرده گفت
که خدایا می بینی که حکم تو میرسانم و این معقول بچه نمی شود خاقان مغفور از شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمود که
صابون خانه را برانداختند و حیث کجین صابون رجب را مواخذه نساختند و مولانا محمد در روز جمعه ۳ ربیع الاول سنه
از عالم انتقال نمود اوقات حیاتش صد و هفت سال بود استاد قوام الدین معمار شیرازی قدوه مهندسان
و مرجع معماران دوران بود و از جمله آثار آن استاد نادر کار در دارالسلطنه هراة عمارات خانوات مهد علیا گوهرشاد آغا
بکمال شهرت و اشتهار است و در السنه و افواه مذکور که نوبتی حضرت خاقان سعید بسبب عمارتی از استاد قوام الدین رنجیده مدت
یکسال او را بحضرت راه نداشت و چون استاد در علوم نجوم نیز ماهر بود و تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت
آنرا پیش برده حضرت خاقان سعید تقدیم نموده این بیت بر وی خواند — تو کار زمین را نکو ساختی — که با آسمان نیز پرداختی —
انصرام ایام حیات استاد قوام الدین در غره شعبان سنه ۸۴۲ اتفاق افتاد مولانا [illegible] الدین عبدالعزیز ابهری مراد
علمای روزگار و اعلم فضلای نامدار بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم گزاردن حج اسلام و زیارت
حضرت خیرالانام علیه الصلوة والسلام از خراسان توجه نموده و بعد از ادراک آن دولت عظمی مراجعت از یثرب بطحا
بولایت شام در قریه علا بتاریخ ۱۸ رجب سنه ۸۴۰ رخت بعالم بقا کشید مولانا یحیی سیبک در سلک افاضل بار خراسان
انتظام داشت و همواره بقلم گوهر نقش تالیف بر ورق روزگار مشتورات بلاغت صفاتش در جمال انگیزی است
و منظومات لطافت آیاتش در نهایت رنگ آمیزی و چنانچه در مجالس النفایس مسطور است مولانا یحیی تخلص فتاحی
فتاحی سبیل ساخت و خماری و اسراری نیز از تخلصهای آنجنابست از غزلی که فتاحی تخلص نموده این دو بیت که خاطر
نشین افتاده — اگر در لاله خالی ساغر می میکنی — وقت غم این داغ حسرت را دوا کی میکنی — همچو بلبل تا بکی دعوی گل
که بر جوانه بر بید — هرزه گوی از نشاط عمر تا کی میکنی — و از جمله غزلهای که اسراری تخلص فرموده غزلیست که در تتبع
خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلست — از ره رنگ کتب ای ان تیز تر شد — تا بر و پیچ بهار عقل و جان ای سکان بر
نشما — و از جمله رسایل منظومه مولانا یحیی یکی تعبیر خواب است و این رساله را باین بیت افتتاح کرده — ای برون
وصفت تعبیر و کلام — داور رحمت ادو می الایام — و از مولفات نثر آن فاضل پسندیده صفات شبستان خیال
و حسن دل مشهور است و بسیاری از نکات غریب در آن نسخه مسطور و وفاتش در سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه اتفاق
افتاد مولانا شرف الدین علی یزدی اشرف فضلای ایران و الطف امرای دوران بود بکمال دانش و سخنوری

علم گشته و کمال فطنت و تبحر بری از امثال و اقران درگذشته عقود منثورتش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش
خواطر و درر منظوماتش در نظر دیده وران صیرفیان از عقود جواهر روشن‌تر و آن نیز زبان بلند قدر محفل فزود انجمن
آرای سرفراز مولانا شرف الدین علی همواره در فارس و عراق نزد سلاطین عظام معزز و محترم می‌بود و در نظم و نثر
نگار و مؤلفات بدایع شعار بر صحایف روزگار [illegible] لیل و نهار تحریر می‌نمود از کتاب مؤلفات آن جناب ظفرنامه است
که اجتماع راقم حروف در فن تاریخ در لطافت و لطافت آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و آن کتاب مستطاب
باسم سلطان عالی مقام میرزا ابراهیم سلطان در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسید چنانچه کلام مصنف فی شیراز
بحسب مجملا آن خبر میدهد و حلل مطرز و منتخب آن در فن معما و تعز و شرح قصیده برده و کنز المراد و در علم فن اعداد
از جمله نتایج اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالی مقام است و وفاتش در تفت یزد در شهور سنه [illegible] اتفاق افتاده و در خانقاه
که مسکنش بود مدفون شد مولانا شهاب الدین عبدالرحمن اللسانی والد مولانا عبدالله بود و نسبش از جانب [illegible]
امام فخر الملة والدین الرازی می‌پیوست و مولانا شهاب الدین در کمال اعتبار و احترام ملازمت خاقان سعید
می‌نمود و چون جناب آن حضرت بجناب او اعتقاد [illegible] حاصل گشت که هزار غلام زرخرید داشت و باقی اشیا از این قیاس
از جمله آثار مولانا شهاب الدین حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و کاروانسرایی که در بازار فیروزآباد [illegible]
انتفاعات بقاع افتاده که در روزی که حمام مذکور باتمام رسید مولانا بآنجا درآمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید
که در این حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار و آن شخص تعجب نموده از حقیقت این سخن استکشاف
نمود مولانا گفت غلامان من بنای این حمام را ساخته‌اند و سایر مالیک این جنس از صناع آن ترتیب نموده و بنا را آنکه قفلی
گذارم و بر روز هشت دینار دادم که [illegible] ابواب این عمارت قفل کردند وفات مولانا شهاب الدین در شهور سنه
ثمانی و ثلاثین و ثمانمائه اتفاق افتاد و مدت عمرش هفتاد و [illegible] سال بود مولانا جلال الدین عبدالرحیم برادر جیانی
مولانا شهاب الدین بود که در غایت عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله قیام می‌نمود و از فنون فضایل
و کمالات بهره تمام داشت و پیوسته نقش ترتیب و رعایت علما بر صحیفه ضمیر می‌نگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک روش
آبا و اجداد گفته شرط ملازمت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله بجای می‌آورد و در کسوت سپاهیان بسر برده در غایت
تجمل و حشمت سلوک می‌کرد و میرزا الغ بیگ اعتقاد نموده که جمال احوالش بحلیه علم و دانش محلی نیست بنابراین طریقه خدمت اختیار نموده
از این جهت بنیان کتاب صدارت منقبت [illegible] شده روزی علما خطاب کرد او را امتحانی سازد و صحیفه مسائل پر از مسایل و علم
و مباحث لونی داده و گفت مراد ازین سخن [illegible] است و این فن موسیقی نیست لایق آنکه مطالعه نموده مرقع آن شد که

مولانا لطف الله

و مولانا لطف الله در این صحیفه نگریسته و نتوانست معلوم فرمود و از میرزا الغ بیگ پرسید که چه بوده که در خاطر اشرف اعلا افتاده
در اصل سخت است تا وقتی که بر ضمیر انور گذشته آن جواب داد که مراد از این سخن شنیده وی نموده مولانا گفت [illegible]
میرزا الغ بیگ آنچه بخاطر رسیده بود تقریر کرد و مولانا جلال آن را در غایت [illegible] تقریر نیک بر جواب گفت چنانچه میرزا
الغ بیگ بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید از وفات حیاتش ما ندیدیم و طول نشنیده و [illegible] سال بود
سید مرتضی اصحاف در کمال ورع و تقوی بود و واسطه حضرت خاقان سعید بزرگ مولانا جلال الدین تعهد نسب
احتساب مجموع پادشاه نموده شریعت پرور رشیدی ورا در شبیب آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانه هیچکس از امرا و ارکان دولت
شراب یافت [illegible] سوی خانها را برانداخته و چون نوبت بشرابخانه شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی
و مدحت مولوی از گشته نشدن اندیشیده و در [illegible] بعرض حضرت خاقان رسانید که چون معدلت شریعت پرور
خدام آستان شهریاری مستی بجز در چشم مشکین غزالان ختای مشاهده نمی‌توان کرد اما خم خانها و شاهزادگان سعادت انتما
میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامال است و اندیشه دوصول بآنجا جهت ریختن شراب امر محال
انجاکه شمال وزد با صبا رود پادشاه اسلام پناه از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده در شرابخانه آن دو
شاهزاده تشریف برد و سید مرتضی و مولانا عبدالجلیل را فرمود تا با محتسبان خم‌ها بیرون رفته تمامی شرابها را ریخته
و [illegible] داده و جمعی از آن خم‌ها [illegible] که از شراب آب جوی را [illegible] خراب در میان کوچه روان گشت
و [illegible] از این [illegible] که آن را از دست رفته و در غایت حیرت کلمه یقینی گفت و [illegible] را بر زبان گذشت عمل این
واقعه چند گاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر در هرات از ملوکان هراه [illegible] خانه طرح انداخت و صباحی که شاهزاده در
پای تخت [illegible] ایستاده بود و سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان واجب دارند که در ملوکانه
شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هرکس که بدین امر اقدام نماید بفرمایم تا دیده او را از چشم بیرون کنند میرزا محمد
که این سخن شنید از سر آن اندیشه درگذشت [illegible] روزی چند [illegible] رفته در کنار [illegible] عیش و طرب
مشغول گشت و آن آتش [illegible] غضب فرمود و بدست قدر [illegible] شمشیر از نیام برکشید و [illegible] گریزان شد شاهزاده
از عقب ایشان [illegible] سید مرتضی [illegible]
که در غایت خشم شمشیر برهنه در دست [illegible] متوجه او است [illegible] از مرکب فرود آمده [illegible]
رانده [illegible] میرزا محمد چون جناب مرتضوی [illegible] خلاف کرد و از اسب پیاده شد زبان بدعا و سلام
گشاد و گفت ای سید تو می‌پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شرع شریف را گردن نمی‌نهم اکنون پیاده شو مرا قوی ترکش سید

آنحضرت را دعاهای خیر کرده و فرمود که خبر شاهی هیبت است که از سبب فرود آمده و طریق انقیاد و تسلیم بجای آورده بعوض ازینها
حکایتها که چون در آن زمان سلاطین جلیل‌الشان را بدین مرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا می کوشیده‌اند
یوما فیوما ساحت مملکت بسط و وسعت میگرفت و ساحت فضا قه دیار بدولت صفت حضرت و نظارت می پذیرفت
❊ سرسبزی نهال سعادت میان ملک ❊ بی‌ترشحات سحاب طبع عادل ❊ لیکن زلال چشمه‌ی دین کی شود روان ❊ بی‌یاری سیاست
شاهان کامکار ❊ مولانا کاتبی نیشابوری محمد بن عبدالله نام داشت و از جمیع شعرای زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع و
حدت ذهن ممتاز و مستثنی و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج می نمود و تجنیس و قصاید و دیوان غزلیاتش بغایت مشهور
و در قصاید کنز الفواید مدح و ثنای میرزا بایسنغر مسطور است رساله تجنیسات و ذوالبحرین و ذوالقافیتین و حسن و عشق
و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و محب و محبوب از جمله مثنویات آن شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایات این
رسایل در غایت لطافت و انتظام و مولانا کاتبی در شهور سنه ... در ولایت استراباد بمرض طاعون مبتلا گشته بر بستر
ناتوانی افتاده در حال سکرات این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بگشاد ❊ نا خوش شدم و باز گردیدم کاین خراب
استرابادی که خاکش بود خوشبوتر ز مشک ❊ اندر او زیر و زبر مجلس باقی نماند ❊ آتش اندر خیمه چون افتد نه تر ماند نه خشک
❊ و از ولایت ابیورد بود و بحسب خاوری تخلص می نمود تا کار و حیرتی بوی رسید و مدتی سر و پا برهنه در کوه و صحرا
میگردید چون نوبت دیگر بکمال خویش آمد سودائی تخلص کرد و مدح میرزا بایسنغر قصاید غرا بنظم می آورد و گاه
یکنفس خیال ایشان مسیر میشود و همواره زبان بادای سخنان هزل آمیز می گشود چون عمرش از هشتاد متجاوز گشت در سنه
ساوه در گذشت این مطلع از اشعار اوست ❊ حسرت خال و رخت در دو خطت بی لبت ❊ و بهشت غنچه و دندان در
لب مرجانت ❊ مولانا محمود برسه از مشاهیر شعراء زمان حضرت خاقانی بود و ملقب بسلیمانی و دیوان غزلیاتش
مشهور است و این دو از اوراق سطور است ❊ عهد کردم که بیایم بسرا زمیخانه ❊ تا بدانم که مرا پرسند و بخانه ❊
و از جمله مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگان نظمی ست در کمال خوبی و این سه بیت در تعریف اسب آن کتاب است
❊ چون گوی سپهر گرد پیچی ❊ میدان میدان چو گوی حسی ❊ هر گاه که در عرق شدی غرق ❊ باران بودی و ...
او نجنبد مرحرا از دم او ❊ بکریخته نعل در سم او ❊ و فاتش در سنه ... بدار السلطنه هرات اتفاق افتاد
موسوم بالملک بود و چون نسبش بسربداران سبزوار میپیوست و همیشه داشت و شاهی تخلص می نمود نوبتی
میرزا بایسنغر او را طلبیده فرمود که مناسب آنست که این تخلص بگذاری و تو اشعار خود را بتخلص دیگر بدل سازی
امیر شاهی این معنی را قبول نکرد غبار آن حضرت بایسنغری زآن مهر سخن و در کم التفاتی آغاز نهاد و گویند که روزی

امیرشاهی

امیرشاهی با اتفاق جمعی از اکابر چون بر درگاه آن پادشاه عالی جاه رفت و میرزا بایسنغر جمعی را طلبیده امیر شاهی را بار نداد و امیر شاهی
در آن باب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد ❊ ایکه در بزم طرب جام دمادم میزنی ❊ جوش دل با خورده و خنده از عاشق دم میزنی
حیف آن نازی که بر اهل ستم میکنی ❊ صافی آن تیر که برداهای مردم میزنی ❊ دیگر از خوابت آن نرگس عنا که عمر ❊ تیر و دو چون
دو بکش چشم بر هم میزنی ❊ سکه شاهی طرح دیها بغارت می بری ❊ مینمایی چهره و آتش بعالم میزنی ❊ مسکین مجروم از تیغ
شاهی در مانده را ❊ دست رد بر سینه یاران محرم میزنی ❊ و از نفقات ثقات استماع افتاده که امیر شاهی در مدت حیات
دوازده هزار بیت در سلک نظم کشیده و از آنجمله هزار بیت دیگر کرده در میان فضلا مشهور است دیوان ساخته متمم
آب لطافت است و فی الواقع آن هزار بیت مطبوع طبایع جمیع افاضل عالم و مقبول خاطر تمامی اکابر و فضلای بنی آدم افتاده
غایت هر کس مطالع آن اشعار بدایع آثار رفا نشده زبان جان بتعریف و تحسین گشاده و انتقال امیر شاهی بجوار مغفرت
الهی در ولایت استراباد فی سنه ... روی نمود و نعش او را بسبزوار برده و در مقبره آبا و اجدادش دفن کردند
و خواجه اوحد سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخن گذاری مرثیه گفت که یک بیت از آن اینست ❊ گو نبود پر
زر ز آسمان هم سبزوار ❊ زانکه شهنشاه بی شاهی نمی آید بکار ❊ مولانا شمس الدین بن هروی شاگرد مولانا معروف خطاط
بود و همین ترتیب میرزا بایسنغر در خط و بسبزوار بمرتبه ترقی نمود که بسیاری از خطوط خویش را بنام یاقوت
مستعصمی کرده و مبصران نکته دان این معنی را قبول فرمودند ❊ مولانا جعفر تبریزی در تحریر انواع خطوط و رقم کامل
داشت تخصیص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله پیش برده و مولانا شیخ محمود ابن منصور مصور
وقت یاقوت زمان ... بوده اند در شاگردی مولانا جعفر تا بدین مرتبه تصاعد نموده اند راقم این حروف گوید که چون سخن
بدین حال فاصل زمان مجنه نشان خاقان عالی مکان شاهرخ سلطان در سلک بیان انتظام یافت وقت آنکه خامه سخن
در تحریر و تقریر وقایع ایام پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید موفور شروع نماید و ذیل این جزو را بذکر محلی به احوال
شاه و سلاطین آن دودمان دولت قرین حیاید و منه الاعانه والتوفیق ❊ ذکر رکن السلطنة والخلافة میرزا علاء الدوله
اختر برج نامداری و گوهر شب افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله پسر اولاد میرزا بایسنغر بود
و در مکارم اخلاق و می‌ساقی آب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاهزادگان خاندان امیر تیموری
ممتاز و مستثنی می نمود و ذات حمیده صفاتش بعدل و انصاف مایل و وجود فایز الجودش موصوف بحسن
کردار و لطف شمایل الکتاب ... بس عیش و عشرت و انبساط و نشاط با مروت شفقت و رعیت تمام
و از رسوم و عادات جهانگیری عاری بود و غیر خیال شرب می گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ نقشی بر لوح ...

می نگاشت مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنغر او را بامارت دیوان اعلی منصوب کرده زمام امور ملک
و مال من حیث الاستقلال در قبضهٔ اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمهٔ الولد اذا تعهدی بابیه العمل نموده ابواب
لطف و احسان بر روی روزگار طبقهٔ انسان بگشاد و در وقتی که حضرت خاقان سعید رایت نصرت آیت جهت
دفع طغیان میرزا سلطان محمد بعراق بر افراشت میرزا علاء الدوله را محسود امثال نظر شفقت گردانیده در دار السلطنهٔ
هرات قایم گذاشت و چون حضرت خاقانی در ملک ری از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله
بکمال استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خزاین بر روی امرا و لشکریان بر گشود و [illegible] دست و
لشکر بخواند [illegible] دامن زر و سیم و گوهر فشاند و بعد از آنکه شاهزاده والاساده مدت یکسال در کمال دولت و کامرانی
اوقات گذرانیده در سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمایه در منزل ترناب از دست برد سپاه میرزا الغ بیک گورکان
منهزم شده باسترآباد خرامیده و چند ماه در ظل حمایت برادر خورد تر میرزا بابر بسر برده در اواخر سنهٔ مذکوره
که میرزا بابر دار السلطنهٔ هرات را تسخیر نمود میرزا علاء الدوله را با پسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمود و بعد از
چندگاه آن جناب از محبس گریخته بعراق نزد میرزا سلطان محمد رفت و در روزی که میرزا سلطان محمد در خیابان کشته گشت
میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را میل کشند اما شخصی که مباشر آن عمل شنیع بود میل آتشین بر وجهی بر جهان بین
آن قرة العین سلطنت کشید که آسیبی بقوت باصرهٔ آن رشید نرسید لا جرم بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و مدتی
مدید در اطراف عالم سرگردان بود و چند نوبت دیگر با برادران و اقربا بمقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه
ظفر نیافت و در اوایل سنهٔ خمس و ستین و ثمانمایه بر کنار دریای قلزم در خانهٔ ملک [illegible] سرداری عمان غربت
بعالم آخرت تافت ملازمان نعش او را بهرات بردند و در جنب العفرت مهد علیا گوهر شاد آغا بخاک سپردند و منصب
وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد داشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین قنبر رایت صدارت می افراشت

ذکر میرزا الغ بیک گورکان

میرزا الغ بیک محمد ترغای پادشاهی بود بکثرت فضیلت و هنر پروری از سایر اولاد
و احفاد حضرت سعید منفرد و بوفور عدالت و داد گستری از تمامی امثال و اقران متفرد دانش جالینوس با حشمت کیکاوس
جمع نموده و در سایر فنون خصوصا علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود و قرآن مجید را بقراءت سبعه یاد داشت
و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال میگماشت و چنانچه در جمیع احوال صاحب قران ستوده خصال سبقت گرفت
ولادت با سعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ۷۹۶ در قلعهٔ سلطانیه
روی نمود و چون سن شریفش بچهارده سالگی رسید حضرت صاحب قرانی بجهان جاودانی انتقال نمود و جناب

الغ بیکی در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بسر می برد تا در سنه [illegible] بایالت ماوراء النهر سرافراز گشت و همین معدلت و
رعیت پروری وی باعث آبادانی آن مملکت [illegible] معموری بر بنیاد ساخت که بر غبت از سپهر [illegible] در گذشت و در سنه [illegible]
آن حضرت بانی مانند مدرسهٔ علیهٔ فاخرهٔ سمرقند مدرسهٔ رفیع و خانقاهی منیع بنا نموده و حمام ساختند و بسیاری از
مزارع و قری و مستغلات فواید نما بران بقاع نفع وقف کردند و همچنین فرمان داد که استادان کاردان در
ظاهر آن بلدهٔ فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلیموس ثانی مولانا جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا
معین الدین کاشی در ترتیب آن بناء داد سعی و اهتمام دادند و در تاریخ آن رصد زیجی مرتب گشت که آنرا زیج جدید
گورکانی و اکنون اکثر منجمان تقاویم را از آن زیج استخراج می نمایند و میرزا الغ بیک گورکان در ایام دولت پدر بزرگوار در کمال
اقبال و اقتدار روزگار فرخنده آثار میگذرانیدند و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت متصدی امر جهانبانی گشته لوای جهان
کشای بصوب خراسان بر افراشت و اگرچه بر میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما نگاه نتوانست داشت و
چون ایام دولت کامرانی جناب الغ بیک بنهایت انجامید پسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت کرده
در آن جناب غالب گشته بر تخت سمرقند تمکین یافت میرزا الغ در سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمایه بحکم فرزند نا خردمند شربت شهادت
چشید [illegible] و خواجه نصیر الدین نصر الله خوافی و سید عماد الدین بن زین العابدین در سلک وزراء
میرزا الغ بیک گورکان انتظام داشتند و بتقدیم امکان نقش کفایت و کامرانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار
می نگاشتند

گفتار در بیان عبور میرزا الغ بیک گورکان از آب آمویه و مخالفت با فرزند میرزا عبد اللطیف و حبس میرزا علاء الدوله

میرزا الغ بیک چون در سمرقند فردوس مانند از وفات خاقان سعادت مند خبر یافت روزی
چند بر اسم تعزیت و سوگواری قیام نموده و بجهات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرموده و بنا بر آن که از اولاد جلیلی
خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت و جناب الغ بیکی تمامی ممالک آنحضرت را ملک موروثی می پنداشت لاجرم بعد از
اقامت لوازم مصیبت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون
ساخته در آن منزل استماع نمود که میرزا ابا بکر ولد میرزا محمد جوکی که ولایات [illegible] سالی سرای و [illegible] سیورغال او بود
خبر انتقال خاقانی را شنوده است و بخیال استقلال حدود [illegible] شبرغان و قندوز و بغلان را ضبط فرموده طریقهٔ [illegible]
منقضی گشت که میرزا الغ بیک رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاهزاده فرستاده او را بمصاهرت خویش
وعده داد تا از مقام سرکشی گذشته روی باردوی عم بزرگوار نهاد و پس از وصول بروزی چند آثار غدر و فریب از
ناصیهٔ احوالش لایح گردید و میرزا الغ او را گرفته مقید بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آمویه گذشت

و در حدود ولایت استقلال برافراشت و دران اثنا فتنه شیخ نور خیشا بود و گرفتاری میرزا عبد اللطیف اشتهار
یافت و میرزا الغ بیک در باب حرکت و سکون با امرا و نوئینان قدم مشورت در میان انداخت پس از قیل و قال
رای اهل بران قرار گرفت که امیرزاده علاء الدوله از در صلح و مصالحه آید تا گوهر کان پادشاهی از ظلمه هرات مانند لعل از
کوه بدخشان بیرون آید و مولانا میرک محمود را که متکفل منصب صدارت بود برسم رسالت نزد برادرزاده ارسال
داشت و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجره نفاق فصلی مشبع اعلام فرمود و دران ولا میرزا علاء الدوله
با عساکر ظفر مآب بعزم رزم سپاه سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول بجانب هرات آب خبر یافت
میرزا ابوالقاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در آمده میرزا علاء الدوله بسمت مشهد بر رفت و شاهزاده
از دو جانب در بلای بلا متوجه خود دید سخنان میرک محمود را بعز قبول داده و دار السلطنه هرات روان گشت
میرزا عبد اللطیف معزز و مکرم نزد عم بزرگوار گسیل فرمود و او در حدود بلخ بملاقات والد ماجد خویش سرافراز
میرزا الغ بیک پسر را زیرکیان بود ملکه دشمن جانی گسیل را در آغوش کشید و زبان بتسلی خاطرش گشاده و بلخ را
برسم سیورغال بوی ارزانی داشت الکاه رایات مراجعت بصوب سمرقند برافراشت **ذکر شمه از احوال ابوالقاسم
بابر و کیفیت سلطنت میرزا بابر** میرزا بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و به بسط
عیش و نشاط و نخوت مشعوف از غایت تواضع و کسر نفس در مدت سلطنت بر تخت ننشست و از کمال مکارم اخلاق
و لطافت طینت هرگز سختی در خاطر مجلس انگشت در میدان رزم شیر بیشه بود و خنجر گذار در مجلس بزم ابر
گوهر بار از وفور سخاوت زر تمام عیار و مهره بی مقدار در نظر همتش یکسان بودی و بواسطه علو همت حاصل بحر و کان
ببخشش یکروزه او وفا ننمودی + دیده دریا بخشش چو ستاد + کف خجلت بر دوام از دست او + با کفش کو بحر و کان
هیچ + زانکه بود در کفش بحر با هیچ + میرزا ابوالقاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت به برادران خویش
میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و بجهد و جواهی که برای او تعیین کرده بودند اوقات
گذرانیده در جای با تمام صبر می نمود اما چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر پیچیده شد و ولایت ری
طی شد لشکر آن ببرادری میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمده و چون به بسطام رسید
قاصدان امیر هندو که دران سال بموجب فرمان خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بشرف ملاقات فائز گشته
و از دار السلطنه مازندران نوید داده بدانجانب بردند و امیر هندو که لوازم استقبال بجای آورد و تو کاه و داریده
و از وفور اسباب پادشاهی خشکر گرد و سخن و معقول افتاد و آن مملکت را در قبضه اقتدار میرزا بابر قرار یافت

و در سنه ثلث و خمسین و ثمانمایه میرزا بابر خراسان را نیز مفتوح ساخته بیجو لایت دولتش بر درجات احوال متوطنان
دار السلطنه هراة تافت و در سنه خمس و خمسین در موضع خیابان بابر با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را
اسیر ساخت و معاودت را از لوح دل بآب خشم شسته بنیاد حیاتش بر انداخت الکاه بعراق عجم و فارس رفته آن
ولایات را تیغ در زیر تسخیر کشید و حکام نصب کرده بخراسان باز گردید و وفات میرزا بابر در چاشتگاه روز سه شنبه
بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ستین و ثمانمایه در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها تحف الصلوة و التحیة روی نمود از
مدت جهانبانی تا آخر ایام زندگانی او ده سال بود در امر وزارت میرزا ابوالقاسم بابر خواجه ضیاء الدین اسماعیل سمنانی
و خواجه قطب الدین طاوس دخل داشتند و در ایام دولت نخجستان پیر قوام و مولانا محمد کوثری معماری رایت
صدارت می افراشتند **گفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابوالقاسم و ذکر فتح
ساری و تولد میرزا شاه محمود و غیره** چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت تهور عنان
بکران بطرف ولایات خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان بولایت خبوشان رسیده مستعد حرب و پیکار
با سپاه و میرزا علاء الدوله این خبر را شنوده با میرزا الغ بیک گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده و روی بمشهد نهاد
و بعد از وصول آن مقام متبرکه بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بجنگ برادر ارسال داشت و چون آن زمره
رزمخواه در برابر جنود ظفر ورود میرزا بابر صف آرای گشتند یک از ایشان پای در میدان مصالحه نهاد و از هر دو جانب
در میان میدان فرود آمدند و مهم صلح را بر آنجمله قرار دادند که فاصله میان مملکت برادران ولایت خبوشان باشد
و بر این موجب عهد و پیمان اغلاظ ایمان تاکید یافته میرزا علاء الدوله بهرات باز گشت و میرزا ابوالقاسم بابر عنان بکران
بجانب مازندران انعطاف داده و چون باستر آباد رسید چنان شنید که سید محمد که دران زمان حاکم ولایت ساری بود
گردن از ربقه احکام گماشتگان شهریاری می پیچد و سر از کلیه فرمان برداری بیرون آورده بنابران در اواخر سنه احدی
و خمسین و ثمانمایه با لشکری هر یک از ایشان چون شیر ژیان و پیل دمان از دشت جرجان بصوب جنگل مازندران روان شد
و از آنجانب سید محمد نیز از ساری و توابع سپاه و لشکر بسیار از مازندران را سپاه دیو ساری بهم آورده و بقصد مدافعت
موکب همایون استقبال فرمود و از منزل که از کثرت اشجار و تداخل اوراق و اغصان نسیم صبا با وجود لطف بسیار
اندرون شد سوار بود و روشنی نور آفتاب جهان تاب در مضیق آن بیشه هیچ وقت بحال نمی نمود و طالی فریقین
اتفاق افتاد و جنگی در غایت صعوبت دست داد آخر عنایت آلهی ابواب نصرت و فیروزی بر روی میرزا بابر گشاد
و سید محمد جنگی صعب المسلک گریخته موکب شهریاری در زمان جهت حضرت باری بسیاری شتافت و از پیچ

ماجرا علم کشورگشای آن مرتبه کامکاری امارت یافت الکاه و سید محمد از در تضرع و زاری در آمده طالب مصالحه گشت و
میرزا ابوالقاسم بابر ملتمس جناب سیادت مآب را مبذول داشته از سر جریمه او درگذشت نوبت دیگر سلطنت سابر بر او
مسلم داشت و یکی از بنات آن سید ستوده صفات را در حباله نکاح کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان برافراشت
و در شب شانزدهم محرم الحرام سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه و تاب بی همت و عطاکیش بی منت میرزا ابوالقاسم بابر مستبشر و
مسرور گشته نام خجسته فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر فرمود و طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه ترتیب داد و
چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای ارغوانی کشید و صدای بهجت و خرمی
و نوای مسرت و شادکامی بمرکز نامیه رسانید * بوستان پرده و بستان خود مشغله نثار * آسمان پر سمان [illegible]
زمین پهن کلاه ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کردن و متوجه شدن میرزا الغ بیگ از
آب مویه جهت گشودن [illegible] در آن اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را [illegible] داده نزد پدرش
فرستاده وعده کرده که هر کدام از نوکران را که در واقعه نیشابور گرفتار گشته مطلق العنان خواهیم ساخت و از خزاین
حضرت خاقان مغفور آنچه لایق باشد نزد عم بزرگوار ارسال خواهیم داشت اما این مواعید وفا ننمود و هر چند میرزا عبد اللطیف
قاصدان روان کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجایی نرسید بلکه میرزا علاء الدوله بخیال تعرض بولایت اندخود و
شبرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد و میرزا عبد اللطیف ازین جهت برآشفته
بیکبارگی بر سر میرزا صالح تاخت و او هزیمت غنیمت شمرده بهزار حیله خود را در هراة انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع
این حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زمستان عنان عزیمت
بصوب بلخ و شبرغان معطوف گردانید بعد از وصول [illegible] اندخود ایلچی از نزد میرزا الغ بیگ آمده معروض داشت که اگر
عبد اللطیف حرکتی ناپسند سرزده مناسب آن بود که آن فرزند ما را اعلام کردی تا تدارک پرداختی اکنون [illegible]
مراجعت نماید و سپاه را از [illegible] منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را بقبول جای داده روی بصوب هراة آورد
اما لشکریانش در اندخود و شبرغان غارت تمام کردند و در هر جا هر چه یافتند بردند و چون میرزا علاء الدوله بمستقر
سریر اقبال رسید و فصل بستان [illegible] آمد و سلطان ربیع فضای بساط را بانواع ازهار و ریاحین آراسته گردانید
هزار دستان الصبح زبان صلای عیش و عشرت در داده و کلاه [illegible] بر اورنگ فیروزه رنگ نشسته نرگس [illegible]
زرین بر کف نهاده و میرزا علاء الدوله جهت سلطان [illegible] میرزا ابراهیم سلطان اشارت نمود و باغ زاغان
که اعتدال هوا و نزهت فضا و طراوت گلزار و نضارت اشجار شهرتها دارد جهت آن کار تعیین فرمود و فراشان چابک دست

در آن ساعت دلگشای قبهای خیمه و خرگاه با اوج مه و ماه برافراختند و مسندنشینان کارخانه طاقهای سپهر را آیین بستند
تکلفات [illegible] ساختند و در آن بزم دلپسند هر یک مناسب خرقه خویش بقبضه رعایت قواعد بر روی کار
آوردند و حکم ترخانی صدور یافته صغیر و کبیر و برنا و پیر بسط بساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا رکن الدین علاء الدوله
از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برد و از ساقیان زهره جبین شراب صافی تر از ماء معین در کشید و نقش غم
از لوح دل بشستند و از تاب آفتاب شراب گلزار عارض [illegible] لاله سیراب و انواع [illegible] از لطافت باده گلگونه
در نظر [illegible] مغنیان نغمه ساز و سازندگان خوش آواز الحان دلگشای و نغمات فرح افزای
پیر کبود را برقص آوردند و خوانسالاران بارگاه سلطنت آشیان انواع اطعمه که از حیز و حوصله گنجد افزون [illegible]
آماده کردند [illegible] سورها تمام
و سرور را [illegible] گردانیدند * دایم نعیم [illegible] الدهر * و در روزی که مقرر بود که طوی عام دهند و [illegible]
در انجمن بر لب جام فرح انجام [illegible] برق و باد از جانب اندخود رسید و خبر رسانید که میرزا الغ بیگ عزم
[illegible] کرده [illegible] اقبال گردانید از آسیب [illegible] سرگشته اند [illegible]
[illegible] گفتار در بیان
کارزار میرزا الغ بیگ و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و گشته افتادن سپاه جرجان [illegible] اسباب
چون حضرت عالیشان میرزا الغ بیگ گورکان از [illegible] سپاه خراسان در ولایت اندخود و شبرغان خبر یافت عزم انتقام
جزم فرموده با لشکری چون امواج دریا [illegible] از آب جیحون گذر کرده [illegible] معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة
آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی از این حال واقف گشته بساط بزم در هم پیچید با تمام هر چه تمامتر زر و سلاح
بسپاه بخشید و متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان داروغه را بحکومت دارالملک هراة باز گذاشت
[illegible] جمعی از اجله معتمدان [illegible] حضور [illegible] ارسال نمود که نوالی
[illegible] الدین [illegible] حاجی بیک [illegible] تفویض فرمود [illegible] آب مرغاب [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] گشت که نوبت دیگر [illegible] طریق مصالحه [illegible] آب [illegible]
[illegible] شیخ بهاء الدین عمر التماس نماید [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
ابواب صلح و صفا بازگشاید [illegible] ملتمس [illegible] مبذول داشته [illegible] میان آن دو پادشاه
محاربه روی نمود کیفیت [illegible] چون میرزا الغ بیگ گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله وقوف یافت

نجوم آسا آسایش در حرکت جوی و طی منازل بشتافت و مانند برق و باد از آب اموبه گذشته منزل بمنزل شتاب با لعسکر ظفر آیات
ساحت آنجانب میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هر دو طرف به تعبیه صفوف و تهیه اسباب استقبال
صفوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب حرب و پیکار بر روی روزگار بگشودند و فوج لشکر بر تند
بر طلعت میرزا الغ بیک گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار برافراشت و در برانغار
علم ظفر نگار میرزا عبد العزیز با فوج سپاه در رسید و در قلب جنیبه فنون از مردان دلاور و بهادران رستم اثر مرتب گشت
شکل گرده کوه هر طرف مدد احتیاج افتد مستعد کومک باشند و جیوش خراسان را از طرف قول چشم امید بنور چهره
میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از شکوه میرزا ابابکر استحکام می نمود و جوانغار از تیغ و سنان میرزا جلیل
آرایش داشت و در قلب جنیبه امیر تومان چو سوسن گونگ علم شجاعت برافراشت ❊ همه سر پر از خشم و دل پر ز کین ❊ با بروی
مردی در افکنده چین ❊ و چون آن دو سپاه کینه خواه آیین حرب و آیین رزمگاه رسیدند فغان کرنای و سورنای و کوس
کورکه و شیون از زره منزل بهرام در گنبد افلاک بستند ❊ چنان آمد از هر دو لشکر غریو ❊ که آن هول دیوانه شد نره دیو ❊
دران حال میرزا عبد الله شیرازی صف خراسان ویران کرده عنان یادپای تازی بجانب لشکر سمرقند انعطاف داد و
این معنی بر خاطر میرزا علاء الدوله گران آمده خراسانیان و شکسته گشتند مع ذلک ثبات قدم نموده پیاده حمله آتش
کار را از بر ساختند و سمرقندیان تیغهای آبدار از نیام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند ❊ ز تیغ یلان جلادت اثر
بسی کشته افتاد بر یکدگر ❊ میرزا علاء الدوله دران معرکه چون کاسطه بر صفدر لوازم صبر و تحمل مرعی میداشت اما چون
دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیک گورکان است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان ترسان و
هراسان ملک را نیز فرو گذاشتند و عنان اختیار از دست داده هر یکی بطرفی گریختند میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدسه
هیچ جا توقف ننموده از آنجا بطرف میرزا بابر حرکت آمده در خبوشان با برادر ملاقات فرمود و میرزا ابو القاسم
بابر بهادر آنجناب را و روش مهربانی کشید خاطر خویش را بمواعید دلپذیر تسلی داده و اطمینان بخشیده و دلجویی کرده ابواب
تلطف و تعطف بر روی او گشاد و چون خبر واقعه بنواب هرات رسید سید محمد علی کوهرشاد آغا برادر خود امیر محمد صوفی
ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابو سعید را که در سبیل تعجیل آنجانب اولاق ساز داده و سلطان ابو سعید در اثنای راه
گرفتار گشته دیگران سلامت بیرون رفتند و میرزا الغ بیک گورکان چون صورت فتح و ظفر در آیینه مراد مشاهده نمود
لشکر منصور از جیحون خراسان عبور منع فرموده لشکر نصرت آیین بجای آورده فتحنامه ها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر روان کرد
الا وجود آنکه میرزا عبد اللطیف جرئتی بتقدیم رسانیده بود جلوه فتح بنام و القاب خود میرزا عبد العزیز رقم فرمود

ودرین

و درین واسطه غبار نفاق بر حاشیه ضمیر شاهزاده نشست و این معنی منجر بآن شد که با آغا و مخالفت عم بزرگوار کرده
کمر عداوت در میان بست القصه میرزا الغ بیک گورکان کامران و کامیاب از منزل بمنزل بجانب دار الملک خاقان مغفرت آیت
در حرکت آمده و در منزل اچیل و خران شاه و سرقتی شیخ بهاء الدین عمر که جهت تمهید بساط مصالحه متوجه لشکر ظفر اثر رسیده بود
هر چه داشت سپاه غنیمت و تاراج گردانیدند و میرزا الغ بیک بهمان منزل با شیخ ملاقات کرده و تعظیمی بسزا بجای
آورده فرمود تا اغلاق مخطط آنجناب باز دهند و چون هوای نواحی هرات از غبار موکب آن شهریار عنبرین گشت
سادات و قضات و موالی و اهالی بر رسم استقبال استعجال نمودند و جناح بر رسم تهنیت لوازم دعاگویی و ثنا خوانی
اقدام نمودند میرزا الغ بیک نظر شفقت بر احوال آن طایفه انداخت و همه را مشمول الطاف خسروانه و اعطاف شاهانه
ساخته مقارن این حال کوتوال قلعه نره تو مقاسید و خابر ارسال پیشکش اظهار اطاعت کرد و الغیا آقا حاجی بیک که در حصار
قلعه اختیار الدین بود طریقه متابعت بتقدیم رسانید شرایط نثار و نثار بجای آورده و میرزا الغ بیک از ظاهر دار السلطنه
هرات میرزا ابابکر علی و اسکندر بن قرا یوسف که در حالت حبس می بود و سلطان ابو سعید را روانه ساخته و جنگ قلعه نره تو
فرستاد آنگاه بجهت شوکت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف بسطام انعطاف داد گفتار در بیان
توجه میرزا الغ بیک بجانب جرجان و فرار سلطان ابو سعید از خدمت میرزا بابر علی زنگمال چون
میرزا علاء الدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابو القاسم بابر بهادر پیوست الغ بیک گورکان معرکه را نام عنان توجه
بان طرف نهضت از روحانی عظیم و ساحت علیا بدان روی نمود و میرزا الغ بیک با لشکر ظفر شده خواست که سلک فرقه پریشان
جمعیت ایشان از هم بابران بمکافات نهضت نمود و بعد از وصول بمشهد مقدسه منوره شرایط زیارت و طواف روضه
رضویه علی صاحبها التحف الصلوة و التحیة بجای آورد صلات و نذورات مجاوران عتبه کعبه مرتبه رسانید و از آنجا با لشکر گران
رفته چند روز بجانب آن مرغزار فرود آمده رایت اقامت برافراشت و دران منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالم نشان
رسید و جواب کنایات رسانیده و قبول خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید و میرزا الغ بیک الطاف عنایت
و شفقت فرموده فرستاده را مشمول انعام و احسان اجازت معاودت داد و مشغاب کوچ کرده با ولایت اسفراین
این عنان بگران و زنگ شیدوست حیث روزه وطا آن قصبه بیان خطه حشمت برافراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا
عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را بجمعی کثیر از شیران بیشه دلاوری بطرف بسطام روان ساخت و ... یل برشیم
رفته ای چون عنان مراجعت منعطف گردانیدند حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر خاطر بران داده بودند که هرگاه
رایت میرزا الغ بیک بحوالی بسطام رسد ملک مال گشته بولایت عراق کشیده ... عجز و اضطرار

و دو امیر مصاحبت میرزا سلطان محمد آوردند القصه میرزا عبد اللطیف میرزا عبدالله در سرحد بسطام از مراجعت الی محل
میرزا الغ بیگ خبر یافته ایشان نیز باز گشتند و میرزا عبداللطیف از او در غرض شد و در مشهد مقدس الوکتا چون موسم
و سبب ابر فیض آن منزل او رسیده کامل شامل شهرستان بدخشان گشته بود مرض رخت اقامت بربست اما کیفیت خروج
میرزا بابر علی سلطان ابوسعید خان بود که بعد از چند روز که در قلعه نیره تو محبوس بود بسر برده مختفی از جوار ان
سلطان ابوسعید سوءمانی در میان کوچ نمیکرد نزد او فرستاد و آن دو تن نو سیلان آن سو بان بند را برید
سوده دور انداختند جمعی از متوطنان قلعه را با خود متفق ساختند و بعضی از مستحفظان گشته فرار اطلاع و حفظ کرده
آنگاه سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفت و میرزا بابر علی ابواب خزاین در ما بر گشاده اظهار جود و سخاوت فرمود
دلها و جمعی بسیار بمردم بخشیده اوم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا بابر علی باستظهار آن مردم عازم تسخیر هرات گشته
از قلعه بیرون خرامید و امیر بایزید پروانچی که بحکم جانب الغ بیگی در هرات بحکومت مشغول می بود از کیفیت حادثه آگاهی
یافته سرعی همعنان متامل صبا ابرده دی عاپون فرستاد و چون میرزا بابر علی بولایت کرخ درآمد امیر بایزید جزم رزم
او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هرات هرکس لایق داشته باشد با وی همراهی نماید و جمعی از دوستان همراهی
ملکه میرزا بابر سودای همعنان او بجانب کرخ روان گشتند و سوی میرزا بابر علی بر ایشان تاخته تمامی یراق
ترکمانان رنگیها بگرفت و هرویان لشکر گریخته میرزا بابر علی در عطاهران بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرده و بعد از یک
مدت هفده روز در تضییق و تفتیش هرویان لوازم اهتمام کماهی آورده و میرزا الغ بیگ از جانب مشهد مقدسه کجد
هرات رسید و میرزا بابر علی نهضت عنان غرده مغلطر تو باز گشت میرزا الغ بیگ دارالسلطنه هراة نزول اجلال
فرموده امیر بایزید بعوض حاشیه که اگر مردم بیرون شهر با بابر علی موافقت ننموده اند دو محاصره این میبر خلف شد و چند
انعام نمود که جای و حیاتش حشم جانشور استقبال یافت و میرزا الغ بیگ حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کردند و لشکر یان
در ماه رمضان سنه ثلث و خمسین و ثمانمایه بهیب آن استغالی می نمود و جمیع ساکنان و ملوکانه را برهنه و عریان ساختند
بلکه هر جسم شی در آن اطلاق توان کرد در ربوده بدست هر جمعی آتش بیداد را افروخته گویند که در روز عید فطر که
هر دو جهت بیداد و غارت و تاراج نهاده بر حضور گرسنه پیش میرزا الغ بیگ می دوید و می گفت که ای پادشاه عادل کامل
خوش عیدی مسلمانان دادی خدا بر عمرت برکت دهاد و وبال این احوال آوازه توجه میرزا ابوالقاسم بابر در
زر بسیاهی جمهور در دارالسلطنه شایع گشت و میرزا الغ بیگ عزم توجه بجانب ماوراءالنهر جزم کرده حکومت هراة را که
در معرض زوال و صدد انتقال بود و میرزا عبداللطیف تفویض فرموده فرمود تا نعش حضرت خاقان را از تربت المغفرت

کوه بنیاد آگاه بردند بجانب ماوراءالنهر بردند و در دار الملک سمرقند مقبره صاحبقران مغفور بخاک سپردند و نعش شیخ نور الدین
و رایت نهضت برافراشته از آب آمویه عبور فرموده دست از ولایات خراسان بازداشت نه بر خود و مرد و شهر با جواد

ذکر فتح میرزا ابوالقاسم بابر جانب دار السلطنه هراة و سبب آن حال میرزا بابر در دیگر حالات و حکایات

میرزا ابوالقاسم بابر چون در حدود بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیگ گورکان
از سر حد یرشیم عنان مراجعت منعطف کرده و دیگر ولایات امید و اکتشاف برای توجه از عقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و لشکر
تمام در حرکت آمده امیر هندو که با فوجی از شیران بیشه هیجا بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه سمرقند گرفته دست بردی
نمایند و امیر خلیل هندو که با خواجه را با جمعی دیگر از مبارزان غضنفر آثر دار السلطنه هراة گردانید و عنان عزیمت بطرف
بطرف سرخس انعطاف داد اما امیر هندو که شبی کوه ای اردوی میرزا الغ بیگ رسیده امیر ابراهیم الکو تیمور را که بر ساقه
لشکر بود اسیر گرفت و بصوب هراة باز گشت و امیر خلیل و بابا خواجه چون بقصبه انتخب نزول نمودند میرزا عبد اللطیف بعد از آنکه
نزدیک روز در هراة حکومت کرده بود نیم شبی از هرات غنیمت شمرده روی بماوراءالنهر آورد امرا میرزا بابر بهراة آمده و بتنظیم
و بستاد و کشاده شد و در آن اثنا میرزا بابر علی که از دیگر هوس جهانگیری کرده و تطاول بر هراة ساخت و چون سه روز هراة محاصره
نمود در فرمانفرما کرد از اکابر و اعیان که از جهت وطنیان بر ایشان پیمان رسیده بودند بمجموع از جانب دروازه عراق با دیستلی را
بشهر آورده و امرا میرزا بابر از روی اضطرار بخطه اختیار الدین بر وه رفته دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و بقلعه رفته
دفتر داری بر گرفته فرار نمودند آنگاه با برعلی خود را پادشاهی باستقلال اجلال کرده از کمال عقل و دانش بیاط نشاط گسترد
و بشرب که رنگ و بشنی آواز دف و چنگ اشتغال نمود و املای نقص بر آنها و شهر مرو انداخت تا هر چه رسید که از حدود
ولایات با خبر باشند و چون قریب بیست روز بر حاجت غفلت بگذرانید در اواخر ذی الحجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه
یک گاه فوجی از سپاه ظفر پناه میرزا میرزا بابر بر سبیل منقل از دروازه ملک در شهر تاختند و هم در آن گیر و دار شنافتند
بابر علی را منکوب ساخته بدست آورده سر کوچه خیابان بهاء الدین میرزا بابر رسانیدند و آن پادشاه عالی جاه
در زمانی که سعید نزول اجلال فرموده بابر علی را بسوق هراة برده بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از الواح زندگانی سترده
چنین بود آن بود دور سپهر که با نوش نیز هست با کینه هم مقارن آن حال امیر هندو که از مرو رسید امیر ابراهیم الکو تیمور را
پایان بر ابر علی رسانیده زبان تضرع گشاده خون او را طلبید این ملتمس بعز اجابت مقرون گشت و میرزا بابر بر سریر
سلطنت خراسان ممکن یافته رایت شوکتش از فرق فرقدین در گذشت و خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان باسم و نقش
زینت گرفت و سر کار دیوان سپرده به عالیجناب میرزا علاءالدوله صفت تعلق پذیرفت و اکثر مهمات بر خود میرزا ابراهیم سلطان

جانب فرستاده به نفس نفیس در هراة توقف نمود و بعد از آنکه میرزا بابر با جوانی طایفه از اهل عجز و سیاست میرزا علاء الدوله را حبس فرموده و یکی از معتمدان را بیرون روانه کرد تا میرزا ابراهیم را گرفته به دار السلطنه هراة رسانند الکاه پادشاه جم جاه بقول حافظ در بزم عشرت نشسته جام صاف خوشگوار از دست ساقیان گلعذار ستاندند و صبوح و غبوق را با یکدیگر اتصال داده از حال رعایا و رایع حضرت الهی اند غافل شدند و امراء ملتزم رکاب آغاز ستم و ظلم کرده تحمیلات نامعتدل و جمهور متوطنان بلده هرات و توابع را آزار رسانیدند و بخلاف امیر هندوکه از آن شیوه ناستوده اجتناب نموده امیرزاده میرزا ابراهیم الکو تیمور را جهت باز عنبر فرموده و در آن ولایت سیستان شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین جاده مستقیم اطاعت انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشت بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر ملک نیمروز بر افراخت و چون قصبه سبزوار را مضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه بر رسم منقلای پیشتر روان شدند و شاه حسین چون این خبر شنید دانست که از عهده مقاومت آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها جهة پادشاه ارسال داشتند و زبان اعتذار و استغفار برگشاد و از عذر قبول کرده و میرزا بابر رقم عفو بر جرایم او کشیده روی به دار السلطنه هراة آورده و در رحال الاجلال امیر هندوکه ابواب مخالفت باز گشوده و میرزا ابراهیم الکو تیمور را بسمرقند فرستاده و خود بطرف جرجان توجه فرمود و میرزا ابو القاسم بابر چون از این حادثه وقوف یافت و سلطان ابو سعید دارو غه و شیخ علی بهادر را جهت دفع او نامزد کرد و ایشان در حدود خبوشان بهم رسیدند و دست بسیف و سنان و تیر و کمان بازیدند و بعد از شکست کلی بابر بابر از افتاد و سلطان ابو سعید رخت هستی بیاد فنا داد اما آخر الامر هندو که مغلوب گشت و شیخ بهادر دست شجاعت اظهار رسانیدند و بعد از این حال قلعه عماد که گویا آیت کریمه ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد و در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود بحسن تدبیر امیر محمد صالح که در سلک خدام بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخایر و اموال و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاد و اکثر آنها را به امرا و ارکان بخشید و مقارن آن حال شیخ کافطان میرزا علاء الدوله از محافظت غافل گشتند و او از غور و ضیا رسیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که میرزا محمد چوکی را بجانب تحریص ملاقات نمود و فرمود که باید که آن برادر که در معاودت تیز توقف نماید که مادر وقت نوبت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد گفتار در بیان

مخالفت میرزا الغ بیک با میرزا عبد اللطیف و بکجا کشته شدن پدر عالی گوهر بدست پسر وادون بخت بد اختر

بعضی از مهره علم تنجیم بعد از امعان النظر در زایجه طالع میرزا الغ بیک میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر را از مرسب سببی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیک در آن فن مهارت کامل داشت این معنی را دانسته بود و خضر خان والی هندوستان

کیفیت

که کیفیت حال از خویشان معلوم نموده بود و فوتی رقعه نزد پادشاه فرستاده و بخط اثر این امر بدایع در آن کتابت درج فرموده و مولانا محمد اردستانی که از علم طالع مسلماً بل در فنون تمام داشت و به سوسته از قضایای مخفیه خبر میداد در مجلس میرزا الغ بیک از ان میرزا ذکر حنفی بجای ماکه کرد طاقان ححید او رعیر تجوز خواهیم شد که میرزا عبد اللطیف بکم آورد چا بر این حکم مدام همواره میرزا الغ بیک گمان نسبت میرزا عبد اللطیف طریق بی عنایتی مسلوک میداشت و همت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبد العزیز مصروف کاشت و از این جهت میرزا عبد اللطیف کمال دل گرفته و رنجیده از آن خاطر میداد و به اکافوه اظهار محافظت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار خویشتن گشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر دار السلطنه هراة را باز گذاشته روی بسمرقند نهاد و بعد از عبور از آب آمویه قاصدی نزد پدر فرستاد و از وصول خویش اعلام داد میرزا الغ بیک شال ارسال داشت مضمون آنکه در باب سبز و رعایای آنجا بذل کرده و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی او غریب غلیم دانسته محادثت نموده و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور آن ولایت اهتمام فرمود و خاطر بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع کردانید و چند وقت بعضا یا تنکسته فرمود تا منادی کردند که هیچ کس متعرض مردم نگردد و در عشایر این خبر آن بود که میرزا الغ بیک در باب حصول وجوه نقدیه و تکو حسابات تمام داشت القصه چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیک متحیر گشته و میرزا عبد العزیز را در آن بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف متوجه جانب ترمذ شد و ایجاب از عبور مانع آمده پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از لب آب با یکدیگر محاربه کردند و ابتدائی برده قتال اشتغال نموده اکثر اوقات سپاه میرزا عبد اللطیف غالب گشتند و در یکی از محاربات میرزا عبد اللطیف گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داده در خلال این احوال از سمرقند خبر رسید که میرزا الغ بیک خبر داد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تعرف به اموال و اطفال رعایا دراز میکند و میرزا الغ بیک این سخن بشنود و هنگام ماجرا فرستاد اما هیچ فایده روی نداد و امرا از غایت حافظی کرد نزد کسان رسید که میرزا الغ بیک ترا بگیرند و میرزا عبد اللطیف سپار شد و این تمنا از پرده غیب صورتی روی نمود که بر صحیفه خیال هیچ کس مصور گشته بود و شرح واقعه آنکه میرزا ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که مدتی در ملازمت میرزا میرانشاه در روزگار میگذرانید و نقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحه خاطر مرتسم و منقش گردانیده و در آن اوقات [illegible] در ایلچیگری گشته بود و فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت و رایت کشورستانی و جهانداری بجانب سمرقند برده و سمرقند را [illegible] و میرزا عبد العزیز چون طاقت جنگ نداشت در داخل شهر مضبوط ساخته تحصن نمود و میرزا الغ بیک پس از آنکه این خبر محنت اثر شنید مضطرب شده عنان عزیمت بدار الملک معطوف داشته

و میرزا سلطان ابوسعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنجناب اطلاع یافت ترک محاصره کرده بطرف ایل ارغون شتافت
و میرزا عبداللطیف بعد از ایام آن آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیک روی بجنگ آورده و در [illegible]
دمشق ملاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیک بر فراز پشته قرار گرفته آن دولتخواهان بر در آن دو صف فتنه انگیز
آثار روز رستخیز ظاهر ساخته به تیغ و خنجر و سنان و شمشیر بر فرق بیکدیگر کوفته خلقی را بر خاک هلاک انداخته و [illegible]
بمقابله و مقاتله مشغول بودند که قاید تقدیر ملک قدیر عنان اختیار میرزا الغ بیک گرفته از آن طرف پشته با پایان برد و آن
پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورده بخود تاسف میخورد و چون به دروازه شهر رسید میرانشاه قوچین که [illegible]
آنجناب بود دروازه قلعه را بسته ساخته [illegible] و میرزا الغ بیک [illegible] برغم او [illegible] میرزا عبد[illegible]
مسعود وی از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند در آن حصن حصین اقامت نماید و از تقلب زمان و محنت روزگار
[illegible] آن حصار ابراهیم پولاد که مملوک او بود [illegible] شقاوت [illegible] کرد
و میرزا الغ بیک از این حال اطلاع یافته مانند صید [illegible] نزد میرزا عبداللطیف رفت و او [illegible]
و در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته بود و میان پسر و پدر ملاقات واقع شد و میرزا عبداللطیف از کمال قساوت قلب [illegible]
از روی [illegible] و [illegible] بواسطه [illegible] سخنان ناخوش [illegible] رسانید و در آن ایام [illegible]
نقلند حضرت صاحبقران بود و معلوم [illegible] چنگیزخان بر مسند قاآنی نشانده و عباس نامی را که پدر او بحکم میرزا الغ بیک
کشته شده بود فرمود تا [illegible] گفت میرزا الغ بیک [illegible] کشته است قان حکم فرمود که هر چه مقتضای شرع
باشد بتقدیم رسانید و جمعی فقهاء سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص کنند [illegible] قاضی مسکین رحمه الله علیه [illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف جناب الغ بیک را با میر حاجی محمد خسرو سپرده [illegible] حضرت مخدومی مرحومی [illegible]
[illegible] نقل نمودند که گفت [illegible] در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند روان شدیم و آنجناب [illegible]
و از هر طرف حکایات [illegible] بگذشت [illegible] دست [illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible] حکم [illegible] میرزا الغ بیک چون این خبر
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] عباس [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] عباس [illegible] پادشاه [illegible]

بر پشت و عباس حسب الفرمان آورده ریسمان از خانه بیرون رفتیم و راه بستیم تا میرزا الغ بیک غسل فرمود ناگاه عباس [illegible] کشته
پادشاه را [illegible] و میرزا عبداللطیف [illegible]
مدت سه روز برادر خود میرزا عبدالعزیز را کشته بود و آن شاهزاده [illegible] تحت سلطنت [illegible] که در مقابل
انسانی نظر داشت و برادری [illegible] ایام شباب و جوانی بود قتل نمود مدت سلطنتش [illegible]
خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین و از فضلاء تاریخ شهادت میرزا الغ بیک گوید الغ بیک آن شاه جم اقتدار
کز دین [illegible] پشت [illegible] شهادت چشید [illegible] سنه [illegible] تاریخ عباس کشت
ذکر فضلای زمان میرزا الغ بیک گورکان
چون پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیک بنور علم و فضل از سایر ولاة و امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ممتاز
تمام داشت و همواره همت عالی نهمت بر رعایت علما و فضلای مملکت [illegible] زمان و دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلده
سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت [illegible] مجالس در رعایت و رفاهیت می نمودند و از آنجمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید
که در علم هیئت [illegible] نجوم [illegible] نظیر و عدیل [illegible] و در وقتی که میرزا الغ بیک رصد میساخت آنجناب باتفاق مولانا معین الدین
الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که [illegible] قاضی زاده رومی [illegible] مولانا علاء الدین قوشچی در سلک [illegible]
سمرقند منتظم بود [illegible] مولانا نفیس طبیب افضل اطباء زمان بود و در معالجه امراض [illegible]
انفاس مسیحا [illegible] و از جمله [illegible] آنجناب [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
مولانا محمد عالم در سلک امرای سمرقند منتظم بود و با میرزا الغ بیک [illegible] و در مجالس التفات [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک آنجناب را از سمرقند اخراج فرمود و در دار السلطنه هراة آمده و در آن بلده ساکن گشت
و این مطلع از منظومات اوست [illegible] شمع مقصود [illegible] خواجه
عصام الدین [illegible] جاه و جلال و علم و کمال از سایر علماء ماوراء النهر امتیاز تمام داشت [illegible] شیخ
الاسلامی سرافراز بود [illegible] خواجه فضل الله ابو اللیثی از جمله دانشمندان [illegible]
بوده [illegible] سید عاشق [illegible] علم [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک منصب احتساب سمرقند را بدان جناب عنایت کرده
[illegible] تا میرزا الغ
[illegible] میرزا عبدالعزیز [illegible]

مشغول گشته علانیه ظروف شراب به سوی بره نموده و دو کاری که اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید
در غایت غلظت آن محفل درآمده و روی به میرزا الغ بیک آورده گفت دین محمد را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی
جناب الغ بیکی ازین خطاب متغیر گشت و بعد از تأمل جواب داد که تو به شرف سیادت اتصاف داری و بکبر سن رسیده
ظاهر میخواهی که به شهادت سرفراز شوی بنابران امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه من ترا باین مطلوب
نخواهم رسانید و بعد از چندی روز از قیل و قال حاجی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته و در اتمام او در تنگی حمام را
گروهی ساختند زنان مغنیه سر حمام رفته در میان مردان نشستند و آغاز مغنی کردند و سید عاشق برین صورت مطلع شده
نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت که ای شیخ الاسلام اسلام بکدام مذهب است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته
سرود می گویند و خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته روز دیگر به نزدیک میرزا الغ بیک رفت و بر زبان دادخواهی
آنچه سید عاشق گفته بود بعرض رسانید چون میرزا الغ بیک بواسطه استماع سخنان گنان گل از سید آزرده دل بود در
کوفه افاضل و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمایم و سید چاچه را ملزم ساخته تادیب فرمایم روز دیگر آن [illegible]
در بستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه می کشیدند که ناگاه ابوالفتح [illegible] که مردی ابدال و [illegible]
بود و میرزا الغ بیک ورا اجازت داده بود که هر گاه خواهد بمجلس همایون درآید و هر سخن که خواسته باشد بعرض رساند [illegible]
درآمد چون [illegible] میرزا الغ بیک رفت و از جمع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که در قضیه سید عاشق
ایشان را احضار فرموده ایم چنانچه روز [illegible] گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دو برو
خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سرآمد اشراف علماست شیخ الاسلامی بی اسلام گفته است ما برین قضا
فضلا طلبیده ایم تا درین قضایا [illegible] نمایم و آنچه موجب شرع متوجه او شود بجای آوریم مولانا ابوالفتح فرمود که سید نیک کرده
که نسبت بشیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما در کمال جهالت و عیب بر وی سلوک می نمایید و در تقویت
احکام شریعت اهتمام تمام می فرمایید شیخ الاسلام نیز بصفت علم و جهل انصاف دارد و در اثنای این قیل و قال سپاهی [illegible]
که برادر هم فوت شده و از وی دو فرزند مانده و من میخواهم که زن برادر خود را در حبالهٔ خویش آورده تا برادرزاده های من
ضایع نشوند اما آن زن میخواهد که بعد از انقضای عدت بنکاح دیگری درآید و از وی نفقه می ستاند میرزا الغ بیک سوال
فرمود که بروید آن ضعیفه را بگوی که بنکاح برادر شوهر خود رضا دهد و برادرزاده را [illegible] مولانا ابوالفتح پس از
این حکم روی به میرزا الغ بیک آورده گفت که آنچه سید عاشق نسبت بشما گفته بود [illegible] پادشاه پرسید که چون گفت
که حکم آن زنی عاقل و بالغ نافذ شرعا اعتبار دارد که بعقد هر کس خواهد درآید شما که امر بوی و تکلیف می نمایید

کردن بزار شود و بنا گشت این معقول مشاهده آن پادشاه مغفرت پناه ازین سخن متغیر گشت و سوال اول را [illegible] آمده
فرمود که اکابر را از طرف اجازت داده که بنابر آن خود در نزد که [illegible] صحیح است که سید عاشق در آنچه میگفته محق بوده
لاجرم از آن جماعت مأیوس شده باز گشتند و صاحب سیادت آب برنوشتند مولانا محمود درسانی محمد در زمان
ماوراءالنهر [illegible] بوده در علم رمل و طالع مسند مهارت کامل حاصل کرده و الحال [illegible] بوده و درین باب ازین
جناب حکایات بسیار منقول است و نقل این حکایات از مولانا علاء الدین قوشچی روایت از مطالعه کنندگان این اوراق
مأمول است حضرت مولوی مرحومی در روضة الصفا آورده اند که مولانا قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیک
نشسته بودم که مولانا محمود آمد جناب الغ بیکی او را گفت رمل کش از آنچه در ضمیر ماست اعلام کن مولانا ملاحظه طالع وقت
نموده رمل کشید گفت سوال از [illegible] است و خاموش گردید پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم است آنچه بخاطر تو رسیده
بی تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه را دو خاتون که در حبالهٔ نکاح دارند یکی حامله شده و دیگری را که دختر خان است طلاق
میرزا الغ از تطلیق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و او را بسیار دوست میداشت استبعاد نموده و بعد از آن
چند روز خاتونی را که مولانا محمود گفته بود حکم کرده بود بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع این حادثه شادمانی
چندان شماتت فرموده که میرزا الغ بیک در غضب شده او را طلاق داد قاضی شمس الدین محمد مسکین بصفت علم
تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال دیانت لوازم منصب [illegible] سمرقند اقدام می فرمود و از جناب شیخ
الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی دستی اجازه [illegible] و میرزا الغ بیک که ارکان دولت در ایام سلطنت و کامرانی [illegible]
بیکی از آنجا تسلیم نمودند [illegible] کرده [illegible] بعد از چندی که سفینهٔ حیات آن تاجر
[illegible] و جناب الغ بیکی در متروکات آن تاجر طمع نموده فرمود که [illegible]
بوده موافق مدعا گواهان آماده و مهیا ساخته و چون مافی الضمیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی شمس الدین محمد مسکین رسید
یکی از نواب [illegible] پادشاه [illegible] بگذرانیدن گواه قضیه [illegible] زیرا که حقیقت حال
بر من ظاهر است اگر چنانچه [illegible] که بر طبق مدعای شما حکم کنم [illegible] و دست [illegible] و پای
در [illegible] اشاره کنم که [illegible] عرض [illegible] پادشاه رسید و آن [illegible] میرزا
الغ بیک [illegible] پادشاه [illegible] فرمود و [illegible] جناب قضوی [illegible] کرده از سر آن دعوی درگذشتند
و همچنین در آن وقت که میرزا عبداللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس بناحق مسلمانی را بکشد قصاص [illegible]
و قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب نکرد و فرمود که غرض میرزا عبداللطیف ازین فتوی استجازه کشتن میرزا الغ بیک است

و حالا که پادشاه جهت مصلحت ملک که از اعاده آن سر القتل بساید روی قصاص هرچند میرزا عبداللطیف بوعده و وعید
تخویف و تهدید خواست که جناب قاضی را از آن منافسه رد کند از آن فتوی حظ نهند و کمانی نرسید و التوفیق
والتأیید من الله الحمید المجید خواجه فضل الله ابواللیثی از اولاد خواجه ابواللیث بود که کتاب بوستان تصنیف اوست
و جمال حال خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آرایش داشت و همواره اوقات شریف بدرس و افاده صرف میکرد و گاهی بشعر و معما
نیز مشغول می بود و این مطلع از منظومات اوست ۲ فغان که سرو خرامان من ز ما ملکبرو که وان ۲ سویم ای سرو روان شو که
فدا سازم جان مولانا علاء الدین علی قوشچی اعلم علماء زمان و افضل حکماء دوران بود و در فنون سخن منظور نظر تربیت
میرزا الغ بیک شد و بهمین تربیت آن پادشاه عالیجاه در علم هیئت جلیه فضائل نموده و میرزا الغ بیک او را فرزند خود
خواندی و گاه مخصوصیت گاهی جانور بدستش می نشاند بنا بر آن بقوشچی اشتهار یافت از تصنیفات مولانا علی شرح تجرید
خواجه نصیرالدین طوسی شهرت و مستحسن طبایع جمهور علماء نزدیک و دور و مولانا علی در اواخر ایام حیات جناب یار روم افتاد
و در آن مملکت بمرض موت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد خواجه عبدالمؤمن ندیم مجلس خاص و انیس بزم اختصاص میرزا
الغ بیک بود و بلطف طبع و حدت ذهن از ظرفا و فضلای سمرقند ممتاز و مستثنی از اتفاقات مستحق افتاد که در زمان فرمانده
آن پادشاه عالیشان قاضی و فرشی در یکی از قضایا بشرعیه اهتمام آورده و این معنی بر ضمیر انور میرزا الغ بیک گران گشت
و حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبدالمؤمن کرده التماس نمود تا بپایه سریر سلطنت شتافته
زبان شفاعت بگشاید و بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی جهت مراسم تسلیم نماید و دست از ریش او باز دارند آنگاه
قاضی خلاص شده و ریش او را بخواجه عبدالمؤمن سپرده خواجه آنها را بجای خود فرستاد و بعد از چند گاه که این حکایت
ظاهر گردید پادشاه بر سبیل مطایبه روزی قاضی را گفت که صاحب آن ریش که تو فرستادی خود را از دو حضرت میرزا
نمای تا اگر از جمله آن سهم غبار برخاطرش مانده باشد مرتفع سازیم و روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا
الغ بیک بروی افتاد خواجه عبدالمؤمن را طلبید گفت که صاحب ریش قاضی تو قبول کرده بودی تسلیم میراث خواران نمی نمائی
خواجه جواب داد که قاضی از سر آن کلام بسیار عاجز است و حالا آمده که ریش را تراشیده تشهیر کنند میرزا الغ بیک از شنیدن این
سخن در خنده افتاده متوجه فرعی نشد مولانا احمد در سلک شعراء آن دیار انتظام بود و نسبت بخواجه عصمت در طریق نظم
سلوک می نمود و این دو بیت را اشعار خطیر و بوده شهادت افتاد ۲ ای غم تو عاشقان نشانه ۲ خلقی بتو مشغول و تو غایب
ز میانه ۲ که معتکف حرم گه ساکن مسجد ۲ یعنی که ترا طلبم خانه بخانه مولانا بدخشی در زمان میرزا الغ بیک براهی شعر و معما مشغول
بوده و این مطلع از منظومات اوست ۲ ای زلف تو شب سال ترا در بر آفتاب ۲ از شب که دیده سایه که افتد بر آفتاب ذکر سلطان محمد

میرزا

بن میرزا بایسنغر میرزا محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت
و تهور در معارک بنفس نفیس مباشر امر قتال گردیدی و هرچند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا اندیشه نکشیدی
در جود و سخاوت طریق اعتدال سلوک میفرمودی از امساک و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان تقریر
کثرت بخشش میرزا را بعرض رسانید و بر سبیل جواب گفت که شما از این امر نقلیه اجتناب نمی نمائید میرزا محمد در جواب
این بیت خواند ۲ میان عالم و جاهل همین تمیز فرقست ۲ که او کشنده عنان باشد این کشنده عنان ۲ و میرزا سلطان محمد
در زمان حیات خاقان حمیده صفات مدت پنج سال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانیده و در آن وقت که حضرت
در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزاده صاحب تدبیر از قوم با در لرستان ری شتافت و در یورت که آن
حضرت جد بزرگوار فرود آمده بود از آنجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلده جهت تسخیر فارس عنان یکران بطرف شیراز
تافت و میرزا عبدالله بقدم مقابله و مقاتله از دارالملک فارس بیرون آمده میان جانبین بغایت صعوبت دست داد
و میرزا عبدالله شکست یافته پناه بقلعه اصطخر برد و لشکر عراق و اموال سپاه عراق را غنیمت گرفت و میرزا محمد مظفر و منصور
بشیراز در آمد و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را بر مسند قضا میرزا عبدالله فرستاد و جناب
مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطر شاهزاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بجانب
شتافت و میرزا محمد او را مستظهر بنظر مرحمت ساخته فرمود که در شهری از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و اگر خواهد
بخراسان رود و میرزا عبدالله بعید مصاحبت میرزا الغ بیک سفر خراسان اختیار کرد و چون بدانجا رسید چند روز
در ظل عاطفت میرزا علاءالدوله گذرانید اما در روز واقعه ترناب چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان و برانغار
که داوری بجانب میرزا الغ بیک آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق حکمی گشته گردن کشان آفاق سر اطاعت
برخط فرمان او نهادند تا که میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلافت کرده سلطانیه را بحیطه تصرف درآورد
و میرزا سلطان محمد از طغیان پادشاه ترکمان خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون بموسوم حضرت خاقان
سعید سام میرزا جهانشاه در قلم آورد و در این منوال که شهریار اعظم میر جهانشاه بعنایات پادشاهانه مخصوص گشته
بوده چنان اتفاق افتاد که حکام آن ولایت خلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین دخل نموده اند این صورت
بی فایده واقع شده می باید که آن ولایت را نواب دیوان اعلی باز گذارد و مملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور جنت او
تعیین فرموده قناعت نماید الا بمیدان قتال شتابد تا مقتضای قضا آنچه ایزد تعالی ظهور آید و مهر بر روی ایشان زده چشم در
صحبت قاصد سخن را ارسال نموده بنفس نفیس با لشکر بیقیاس در عقب ایلچی روان شد چون امیر جهانشاه را چشم بران

نشان افتاد و معمور [illegible] المعلوم و نمود منعکس گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعت است تا از اسپا چون بهره تمام دارد
کوشش می باید نمائی این نوع نشان نوشته و با سپاه فراوان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بین الجانبین
مسافت نزدیک شد رسل و رسایل از طرفین در میان افتاد و منازعت و مخالفت را بمصالحت و مصاحبت تبدیل دادند
و میرزا سلطان محمد در شیراز [illegible] جهانبانی [illegible] عنان بطرف [illegible] معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت
جد بزرگوار پنج سال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برد و در سنه خمس و خمسین و ثمانمایه در جنگ میرزا بابر گرفتار
گشت و تقدیر مالک الملک [illegible] بساط زندگانی او را در نوشت چنانچه عنقریب ثبت تسطیر و تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام
بر تفصیل این اجمال خواهد تافت گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هراة و مراجعت
فرمودن [illegible] بی آنکه [illegible] محاربه چون میرزا سلطان محمد بتسخیر ممالک فارس و عراق [illegible] مضبوط گردانید و شنید که [illegible] میرزا [illegible] یک
[illegible] علوفت [illegible] اندیشه تسخیر ممالک خراسان [illegible] و با لشکری مانند [illegible] [illegible] بآن جانب توجه
نمود و میرزا بابر نیز خود [illegible] ساخته از دار الملک هراة باستقبال [illegible] در [illegible] نواحی جام آن پادشاه [illegible]
انتقام بیکدیگر رسیدند و گردان هر دو گشوده و مردان هر دو لشکر [illegible] آمد [illegible] [illegible] آن [illegible] نسیم نصرت
فیروزی بر پرچم علم میرزا محمود [illegible] و میرزا بابر شکستی فاحش یافته [illegible] را [illegible] برفت و میرزا
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان محمد [illegible] السلطنه
هراة [illegible] رایت [illegible] مرتفع ساخت و بعد از تنظیم امور سلطنت و [illegible] مبانی دولت روزی چند [illegible] بساط [illegible]
برداخت و میرزا ابراهیم [illegible] میرزا بابر [illegible] فرموده نزد میرزا علاء الدوله که [illegible] از عراق آورده روان ساخت
و دران زمستان در بلده فاخره هراة [illegible] و غلای عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یک [illegible] گندم بمبلغ چهار صد دینار
رسید و امیر حاجی محمد [illegible] که در زمان خاقان فردوس مکان [illegible] بود در این اوان از سایر امرا و میرزا
محمد [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] کرده و خاطر [illegible] [illegible] سپاه [illegible]
و خواجه غیاث الدین پیر محمد خوافی که در دیوان میرزا محمود [illegible] امرا عظام [illegible] از اشتغال با امور [illegible]
منع نموده کار [illegible] رسید [illegible] اختلال احوال ملک و مال راه یافت و هر کس از دار السلطنه هراة [illegible] عنان [illegible]
صوب ملازمت میرزا ابو القاسم بابر [illegible] و چون میرزا بابر چند روز در قلعه عماد [illegible] [illegible] آن حصار
و میر محمد [illegible] [illegible] و از راه [illegible] روی توجه باسترآباد آورده و کامشکان میرزا محمد [illegible] ولایت بیرون ساخته بار دیگر
لوا سلطنت مرتفع ساخت چون این خبر بسمع میرزا محمد رسید استقبال میرزا بابر [illegible] کردانید و میرزا علاء الدوله

بحکومت [illegible] روان کرد و با سپاه [illegible] متوجه استرآباد گشت و امیر حاجی عثمان شیرین را با سایر امرا و جلادت
قرین برسم منقلای پیشرو روان ساخت و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون خرامیده
در [illegible] با امرا عراق رسید و از جانبین [illegible] نام و ننگ در میدان جنگ [illegible] [illegible] خون [illegible] زمین را
[illegible] [illegible] دادند و به نیزه [illegible] [illegible] [illegible] بیکدیگر [illegible] و در این نوبت [illegible] الهی شامل
حال میرزا بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافته دست قضا طومار حیات امیر حاجی محمد [illegible] و فوجی دیگر از امرا
[illegible] در نوشت و از آنجا میرزا محمد چون خبر فوت میرزا بابر شنید در ولایت طوس [illegible] [illegible]
[illegible] خوافی [illegible] [illegible] [illegible] فرمود و در اثنای راه [illegible] [illegible] رسیده صورت حال را [illegible]
[illegible] مشغول شده [illegible] [illegible] حرکت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و چون [illegible] میرزا بابر نزدیک رسید [illegible] لشکر جرجان پراکنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر به
[illegible] و میرزا احمد [illegible] که مخالفان کمینی اندیشیده [illegible] همان شب عنان مراجعت بطرف
طوس منعطف گردانیده و در راه خبر یافت که عراق ویران شده و مردم سر خویش گرفته اند و راه گریز پیش گرفت
این حال چنان بود که بعد از [illegible] میرزا محمد خبر قتل امراء [illegible] و مشهور شده و شورشی در میان لشکریان افتاده
هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود [illegible] و [illegible] و میرزا محمد [illegible] را خالی دیده [illegible]
و [illegible] [illegible] توقف نموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله از [illegible] هراة [illegible] و [illegible]
آن جناب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و میرزا محمد با خواص خویش [illegible] در میان [illegible]
و گفت مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و حالا در آن بلده لوای سلطنت مرتفع گردانیده و لشکر ما
پریشان شده اند مصلحت چنان می نماید که بعراق مراجعت نمائیم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر خراسان نهضت
فرمائیم و بر این سخن قرار یافته میرزا سلطان محمد [illegible] عراق ساز کرد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه بلده
هراة گشته میرزا علاء الدوله [illegible] الدین را [illegible] احمد [illegible] [illegible] [illegible] قبة الاسلام [illegible] آورده میرزا
بابر دار السلطنه هراة در آمده همت بر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کردانید و مدت چهل روز [illegible] حصار
محاصره کرد [illegible] صورت فتح و نصرت روی ننمود [illegible] مولانا احمد [illegible] [illegible] فرستاد که اگر خاطر [illegible] متوجه
کشیده از این قلعه بیرون آیم که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر [illegible] الدین [illegible] سوگند خورد [illegible] [illegible]
حصار [illegible] [illegible] [illegible] میرزا بابر بر این موجب [illegible] [illegible] مولانا احمد با [illegible]

بکلومت

انحصار بیرون فرستاده و میرزا بابر عهد خود وفا نمود و محکس از آن موضع رسانید ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف و جمله‌ای از
وقایع زمان و شمه‌ای از وقایع ملک و ملکی مولانا عبد اللطیف پادشاهی بود در حدت ذهن و حسن صفات موصوف و به فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف
و سلطنت و صحبت درویشان و گوشه‌نشینان میل فراوان داشت و در مجلس شیخ و علما مودت نوعی ادب نشسته همت بر رعایت
ایشان می‌گماشت و سوداوی مزاج و تندخوی و درشت‌گوی بود و به کینه‌ای اندک عقوبت بسیار میفرمود و او را از دیار شایان
حسبی در ظل تربیت شفقت خاقان سعید روزگار میگذرانیدند و آن حضرت را با پادشاهزاده انتقادی محبت بود که موجب رشک
سایر عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف به وجهی که سبق ذکر یافت والد و جد خود را شربت شهادت چشانیده بر بالش سلطنت
نشسته بود در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رتبت دولت و اقبال ارتفاع داد و خطبه خلفا کرده در ایام جمعه به نقش خود سکه
خطبه او بر منبر و حضرت غازی پرداخت و در رعایت شرایط اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت و جمعی از ارکان دولت
مثل امیر محمد تابوق و سلمان یوسف و امیر اسماعیل صوفی ترخان که در ملازمت او خدمت بسیار کرده بودند در مجلس خاص طلبیده
به قتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیگ از جماعت امیر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد که ملازمت میرزا
عبد اللطیف متنفر شده و در ایام دولت میرزا الغ بیگ میرزا عبد العزیز در باب استقبال او و تاکید بعضی سخنان در میان
آورده بودند چه کامل مزاج قتل کردند و در روز جمعه بیست و ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمایه در کمین گاه غدر
در وقتی که آن حضرت به اداء نوافل سواره از باغ به طرف شهر می‌آمد تیری به سوی او انداختند و آن تیر بر هدف مقصود خورده میرزا
عبد اللطیف از پای اسب زده و فرود آمد که تیر رسید لاجرم جمعی که ملازم رکاب سلطنت مآب بوده متفرق گشتند و
خود را به دور رسانیده سرش از بدن جدا کردند و در پیش طاق میرزا الغ بیگ آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه بود
او بعد از قتل پدر ببوسه آن پدر بالکل کرد ❊ پدر کشی پادشاهی را نشاید ❊ و گر شاید به جز شش مه نپاید ❊ از غرایب اتفاقات
میرزا عبد اللطیف بر دست بابا حسین نامی کشته گشت و بر طبق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تاریخ کشتنش را بابا حسین نوشت ❊
بابا حسین کشت ❊ شب جمعه اش بتیغ ❊ تاریخ اوست که بابا حسین کشت ❊ و چون میرزا عبد اللطیف به قتل رسید به موجب اتفاق امرا
ارکان میرزا عبد الله شیرازی علم سلطنت مرتفع گردانید ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر از خراسان و بادغیس و مبادی مهمی که در آن ولا به ظهور پیوست
سابقا خامه مشکین قلم این خبر به سامع جان مطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر شنید و السلطنه
باز گذاشته علم عزیمت به طرف بلخ برافراشت و بعد از وصول به قصبه الحکیم و در ظل رایتش جمع آمدند و میرزا بابر این خبر
با لشکر علاوت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله که از مقابله و مقاتله پهلوتهی کرده روی به کوهستان بدخشان آورد
و میرزا ابو القاسم بابر پس از آنکه به قصبه الاسلام رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی به تعقیب میرزا علاء الدوله نهضت فرمود

و اسباب جمعیت او را از هم پاشیده بر انداختند و به بلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و قندز و بغلان را با میر ورش خان
و جبی و برادرش امیر علی که به صفت شفقت و سخاوت و شجاعت موصوف و معروف بودند ارزانی داشت و
رایت نصرت آیت به دار السلطنه هراه برافراشت و چون سعادت و اقبال مستقر گشت و جلال نزول نمود و دیده
که در صحبت موکب همایون صورت در خواب دست داده و دست قضا ابواب فتنه و بلا بر روی روزگار رهروان گشاده
شرح این حال و مبین این مقال آنکه میرزا ابو القاسم در وقت اختیار سفر بلخ قلعه اختیار الدین و بادغیس را
و او پس چند روزی به امر کوتوالی پرداخته مرتبت حکومت آن را در آن خود ساخت و دیگری را به همراه فرستاد و او را کار سرکشی و عصیان
نگاه و دماغ راه داده به خیال استقلال اسباب حصارداری مرتب ساخت و مرتب لشکری علم فتنه و فساد
و ظلم و عناد برافراخت گاهی از قلعه پایان آمد و بعضی مقام بر روی حصار محاربات میکرد و شراب میخورد و بعضی از ارباب
حسن و ملاحت را بزور و تکلیف از میان کشیده به حصار می‌بردند آنکه میرزا ابو القاسم با مظفر و منصور از یورش بلخ بازگشته
در ان سفید نزول اجلال فرمود او پیش همچنان در مقام عصیان و طغیان بود و اصلا از مرتبه نخوت و سرکشی تنزل ننمود
و چون آن حصار در متانت با قلعه اسپید و الاف همسری میزد و در آن وقت ذخایر بسیار و اسلحه بیشمار مشحون بود
و میرزا بابر را استقلال محاصره مناسب ننموده و رای جهان‌گشای در حل آن مشکل گماشته یکی از الچیان را نزد او پیش
فرستاده پیغام داد که تو هم از حصار بیرون نشده که من به کجا خواهم آمد آنگاه آن پادشاه جم جاه به شهر تشریف آورد
و جمعی از اهل حال او و سلاح آواز بالای قلعه فرستاده فرمود که ما نیز متعاقب می‌رسیم و طایفه از اهل جلادت نیز از عقب
و غلغله در قلعه افتاد که حضرت میرزا رسید و او پیش به قرب حصار به استقبال آمده و از بهادران ابری نصیر منصور با
در روی آورد و او پیش به جنگ پرداخت و او را هلاک ساخت و دولت و زر و جواهر را با او پیش سانیدند و ابن بابت از درب
در روز جمعه شانزدهم روان کردانیدند و بعد از سه روز برادر او پیش یوسف شاه مراد ترکمان که معتمد او بود از پای
درآمد و اختیار الدین پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری به نزدیک شهر رسیده و در دامن کوه و کار رکاب
از نظر من غایب شد جمعی از ملازمان آستان سلطنت آشیان فی الحال به تفحص مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله از
راه اروناق اسکندر بیک چون کشیده و حسب الحکم به بعضی از اهل اعتماد سپردند و در شهر میرزا ابو القاسم بابر
و هنوز که از طرف سلطان محمد رفت به عزم قشلاق استرآباد رایت عزیمت برافراشت و چون سلطان به میدان رسید
عنان گیتی‌ستان نورد به صورت سلام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت انداخت گفتار در بیان
محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر و منتهی شدن کار آن سرور به فتح و ظفر در آن سر و پا بر مرام

بیرون آمدند و مقالید قلعه به نواب کامگار پادشاه والا جاه سپردند
ایشان رخت به عالم آخرت بردند و در این اثنا یکی از
مخصوصان میرزا علاء الدوله

در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمایه میرزا سلطان محمد بن بایسنغر کرت دیگر لشکر بی تهور از ولایات فارس و عراق ترتیب نموده
عزم تسخیر خراسان ورزید و برادر عالیشان عنان بکران منعطف گردانید و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت بسطام
این خبر شنیده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا [illegible] که در آن ولا بواسطه استیلاء سلطان ابوسعید میرزا از ماوراءالنهر
آمده بود و برسم رسالت نزد میرزا محمد فرستاده التماس صلح فرمود و آنجناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته
و شرایط سفارت بجای آورده میرزا سلطان محمد نخست از قبول آن امر سرباز زده و عاقبت بنابر فور الحاح و مبالغه
سر رضا جنبانیده و بهمین موجب قرار یافت که محروسه و ما یلی از مملکت خراسان و اطراف دیوان عراق باشد و در
تمامی قلمرو میرزا بابر سکه و خطبه بنام و لقب میرزا محمد موشح گردیده و میرزا بابر بپاس ملازمت مولانا بعقد صلح کرده
از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت و در خلال این احوال خبر متواتر گشت که میرزا محمد و فرمهد و پیمان
بر طاق نسیان نهاده و از بسطام و دامغان گذشته بکلکاه و اسفراین در آمد و میرزا بابر از شنیدن این سخن [illegible]
و مانند شیر دلیر از بیشه مازندران متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطان محمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین
عنان بکران بجانب استرآباد در موضع جلاذان دو سپاه شوکت و دستگاه مانند دو بحر جوشان و خروشان بهم رسیدند
و هر دو جماعه نیران مصاف تیز گردانیدند و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ جلادت آخته و بنفس نفیس سپاه خراسان [illegible]
همه کوه تیغ و سنان برفراخت ، سر دشمنه خصم را خورده ساخت ، و میرزا ابوالقاسم بابر بر سر قصاری کرده و آوازه [illegible]
کارزار انداخته ، ز تیر و سنان و ز شمشیر تیز ، برآورده از دشمنان رستخیز ، در آن اثنا ابوسعید میرم از میرزا محمد گریخته
نزد میرزا ابوالقاسم رفت و گفت میرزا محمد قول بزرگ دارد مناسب آنکه لشکریان کوچه باز دهند تا او بمیان صفوف در آید
آنگاه از اطراف و جوانب در آمده نگذارند که بیرون رود مقارن این حال آن شهریار شجاعت شعار با لشکر خراسان حمله
آورده گفت منم محمد [illegible] و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم میرزا ابوسعید کاربند شده آنجناب را در میان گرفتند و نگذاشتند
که واقفان موکب همایون بپیوندند و زمان کشش و کوشش انتها یافت آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر در [illegible]
آمد و سپاه عراق روی بگریز آورده میرزا سلطان محمد در پنجه تقدیر دستگیر گشت و [illegible] فرمای خراسان سواره
ایستاده بود که او را پیش بردند و برادر بزرگ [illegible] خطاب ساخته بزبان سرزنش گفت از ما چه واقع شده بود که قاصد
خون و مال مسلمانان گشته و نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را بدین روزگار گرفتار گردانیدی میرزا سلطان محمد جواب داد
که همواره در تمشیت امور مملکت قضا جاری می بوده و میرزا بابر بر حسب اغوای بعضی مردم کوته اندیش بقتل برادر حکم کرده [illegible]
مروت نساختند او فرزندی از او در گیتی در وجود نیامده بود و اشارت فرمود و موکلان آنجناب را سوار ساخته

عطاف روان شدند

عطاف روان شدند حسب الحکم بتقدیم رسانیدند در اثناء راه میرزا محمد روی بحال طلب چو زخمی که به کشتن رسیده بود به تنبیه
موکلان گفتند که هم از این گذشت است آنجناب فرمود که با مروت نکردند جواب دادند که گفت پس کجا می برید ما را
فرود آمده سر تسلیم پیش انداخت و یکی از سپاهیان میرزا بابر بیک ضرب شمشیر کار آن شهریار عالی مقدار را تمام ساخت
در دو اکراس اساس جمع زینت قرار ، از دایره زمانه دو رنگ مدار ، زنهار امان او را امید مدار ، گر تیغ ستم کسی نماید زنهار
میرزا بابر بعد ازین چنین فتح و ظفر سرافراز گشت شکر نعمای الهی بجای آورده و فتح نامه ها باطراف جهان فرستاد و فرمان داد تا
نعش برادر عالی گوهر او را با امراء السلطنه بهرات برده نزدیک پدرش میرزا بایسنغر دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از مهم یک برادر
جمع ساخت بانهروز تعجیل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که چشم جهان بین میرزا علاء الدوله را میل کشیدن از [illegible] روی
جاری گردانیدند ما شخصی که مباشر این عمل شنیع بود بدان جناب رحم کرده گفت که آب در چشم آورد و میل را بر وجهی بر پلکها
کشیده که مردمک دیده اش آسیبی نرسید هرچند مناسب مکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت غریزی میرزا ابوالقاسم
بابر آن بود که با برادران برقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گردانیدی و از ایشان عفو فرمودی و مضمون کلمة العفو عند
القدرة را بظهور رسانیدی چون سررشته اختیار در قبضه اقتدار کارفرمای وقوع خیر و شر محض تقدیر مالک الملک اکبر
بر توفیق ازلی بر حال روزگار [illegible] ثابت است امثال این اعمال بسندار از پادشاه فرخنده صدور یافت و ذلک تقدیر
العزیز العلیم گفتار در بیان میرزا ابوالقاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن بایر شیف مشهد [illegible]
چون لشکر دولت اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغ بال حاصل کرد بر روی توجه بمملکت فارس و عراق آورد و بنابر
آنکه بسبب جمع سپاه میرزا محمد نقصان تمام بعلیات ممالک عراق راه یافته بود و رایات نصرت آیات از راه ترشیز بصوب
یزد توجه فرمود و بعد از نزول در حدود آن ولایت نوادر میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین
سلطان حسین با امیر فیروزشاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و بامارت دیوان اعلی سرافراز گشتند و همچنین
خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالم پناه رسیده و مشمول نظر شفقت گردیده و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد متوجه و سرافراز
شده بشیراز خرامید و پادشاه لوای خیمه عزت سازداده و با جوانان ساده عذار و مهرپیکران ساده رخسار بجمع باده
خوشگوار اشتغال کرده چند روز قدم از بزم انبساط ببارگاه سلطنت نهاد و در آن اثناء خبر سلامتی و استیلای سپاه
ترکمان بر بلده ساوه و شهریار یافت و میرزا بابر بساط نور دیده و عنان عزیمت بصوب معرکه [illegible] و کیفیت این
واقعه چنان بود که از فتح جبابان میرزا بابر هر یک از ولایات فارس و عراق را نامزد یکی از ارکان دولت نمود از جمله
حکومت ساوه را امیر شیخ علی بهادر و ایالت قم را بامیر درویش حافظ تفویض نمود و ایشان از راه ری ببلاد مذکور خرامیدند

وار مطالبات مطالبات کرد چنانچه مطلقان آن ولایت در مصالح و مواقف گشتند و چون امیر شیخ علی از اشغال نایره ظلم و ستم
بیشتر میکوشید طایفه از اعیان ساوه بجمعی از ترکمانان که در آن حدود بودند اتفاق نموده ترکمانان بیک ناگاه بر سر امیر شیخ علی
بهادر ریختند و او را گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که کلید مملکت عراق است را بکان بتحت تصرف
امیر جهانشاه ترکمان در آمد لاجرم طمع او بگرفتن بلاد عراق از سپاه آذربیجان را بجانب قم روان ساخت و امیر روح(؟) بیک
برج و باروی شهر را مضبوط ساخته متحصن شده و بعد از انقضای چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید
این اخبار شنید امارت ولایت فارس بمیرزا معین الدین سنجر مفوض داشت و همعنان همایون و رایات نصرت منصوب اصفهان
برافراخت در اثنای راه ایلچی از جانب خراسان باردوی نصرت نشان رسیده توقف ننمودن ساخت که میرزا علاء الدوله
در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده اند ملازمان میرزا بابر توقف در مملکت مصلحت ندیده
در روز پنجشنبه شانزدهم رجب سنه خمس و خمسین و ثمانمایه از کوشک دهستان متصوب دار السلطنه هراة منعطف
گردانیده و در هشت و دوم بتخت برد رسید و حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت
و از آنجا رایات نصرت برافراخته بعد از وصول بدان سرزمین امیر سلطان حسین را بحکومت نصب نموده موکب
همایون از آنجا متوجه هراة در حرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال مستقر عز و جلال نزول اجلال فرمود
و بوضوح پیوست که هم میرزا علاء الدوله بهمین شجاعت امیر پیر درویش هزار اسپی شکست یافته و التجا بابا ازراه استان(؟)
بدان طرف شتافته چنانچه شروع میکرده تفصیل این احوال بوضوح می پیوندد ذکر خروج میرزا علاء الدوله بار دوم و
بیان بعضی از وقایع و حالات در آن اوان که نوبت دیگر میرزا علاء الدوله را از جبل کشین محفوظ ماند بلطایف الحیل
از اردوی میرزا بابر خود را بمشهد مقدس رضویه الله تعظیما و تکریما رسانید و از آنجا راه میمنه و فاریاب پیش گرفت و
بعد از وصول بدان ولایت امیر سلطان محمود بن امیر بابا کار شاه و ارلات که از امرای ادوم بادشاهی کهنسال برد
با سایر ارلاتیان که در آن حدود توطن داشتند موجب پیوستند و بسلطنت آنحضرت اتفاق کرده کمر خدمت کاربر
میان جان بستند و میرزا علاء الدوله آنجماعت مستظهر گشته با سپاهی آراسته متوجه بلخ شد و امیر پیر درویش
و امیر طغای با لشکری بسیار در برابر ارلاتیان آمده بین الجانبین جنگی دست داد و امیر سلطان محمود در رزم تیری از
پای در افتاده میرزا علاء الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت آورده لشکر منصور عنان متوجه دار السلطنه هراة گشت و غبار
فتنه و آشوب در بلده و بلوکات انقطاع یافت و امرا و میرزاده از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله از هراة
روی بستیا گریخته از آنجا بری شتافته و امیرزاده جهانشاه ملاقات کرده بر نوازشات بادشاه ترکمان بر وجاب(؟)

احوالی

احوالش یافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه رسید دانست که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامیده در آن نوبت از روی
فراغت مجلس جشن و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید جبین جامهای پیاپی
و اقداح شراب ارغوانی می آشامید و اما شهریار و زینخان امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابو القاسم بابر
خبر یافت عنان مراجعت بصوب تسخیر ولایت عراق و فارس یافت و در آن هنگام همگی سرکشان بار از مقاومت آن
بادشاه والا حشمت عاجز گشته روی بطرف خراسان آوردند و در شهور سنه ۸۶۲ میرزا معین الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان و سایر
دارو غگان آن بلاد پیش بابر میرزا علی رسیدند و کیفیت حال عرض کردند و بعد از آن اثنا میرزا بابر خواجه و بر احمد خوافی را
بنابر رنجشی که از وی در خاطر داشت مواخذه گردانید و بر جرم و تفحص مبلغ و دست دوازده الکی گرفته دیگر از وی چیزی طلبیده
التجا بواسطه اوامر نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی جهان فانی را پدرود کرده روی بعشرت آنجهان آورده در عمارت
سر مزار شیخ زین الدین خوافی که بنا کرده و معمار همتش بود مدفون گشت کل شیء هالک سلطان ابو سعید الاوحد الحکم وافید بر جهون
ذکر ابو سعید مرحوم سلطان سعید میرزا عالی همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سایر سلاطین بدوران
صاحب قران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط النصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری انقدر
مبالغه میفرمود که هیچ بنیاد و بدان مرتبه تصور نمی نمود و فروغ رای جهان گشایش ساخت و ملک و ملت را مسوز داشت و ماه و مهر
گردون سایش نور ماه و خورشید معقود و نابود می پنداشت و در تفصیل منصب جلیل و از جلاده شریعت نبوی هرگز کاهلی و نسبکی
و در ترویج سادات و علما و مشایخ و فضلا بتکرار لوازم سعی و اهتمام بجا می آورد و در ایام دولتش ولایت ترکستان
و ماوراء النهر و بدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری رسید و از حسن عدلش
ملکهای چندین ساله مزارع گشته و جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق مخلوقات ساکنان آن ممالک فرق نشان
ممدود و مبسوط کرده بد ❊ معدلتش بیت بنیروی خویش ❊ گردن ده گرگ سبک موی میش ❊ تا در عدلش بجهان برگشاد ❊
سر بطرزید طوفان باد ❊ میرزا سلطان ابو سعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان در مبادی حال
ملازمت بادشاه والا سطوت نشان میرزا الغ بیک گورکان می نمود و بواسطه رفعت همت از ابتدای ورود آن صبیح مبین و افتتاح
اشتغال میکرد و دایم بسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر صفحه ضمیر می نگاشت و منتهز فرصت بود و خود را از شاهزادگان تکفل امور
کشورستانی سزاوار تر می دانست و همواره خاطر از فیض بخش و ضمیر آفتاب درخشش اصحاب لطف و انصاف استمداد همت می نمود
و در این حال لسان مقال بسعادت سلطنت اقبال از باطن فرخنده ساحت ایشان استدعا میفرمود و چنانچه سابقا مذکور شد
در شهور سنه ثلث و خمسین و ثمانمایه که میرزا الغ بیک گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب اموی بعقیده ... ملک بکر خیمه برافراشتند

بود بند آنحضرت بسنغقار را غوغیان خروج کرده سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا الغ بیک این خبر را شنود از برابر پسر بازگشته
روی بطرف سمرقند آورد و میرزا سلطان ابوسعید از ظاهر شهر بمنزل ارغون رفته و روزی چند پای در دامان شکیبائی کشیده
انتظار لطیفه غیبی میکشید و بعد از آنکه میرزا عبداللطیف پدر را کشته بر سریر پادشاهی نشست و کس فرستاده آنجناب را
بسمرقند برده حبس کرد و میرزا ابوسعید که بعد ازین در اکثر اوقات از آن حضرت سلطان سعید تعبیر کرده و از حبس بگریخت
و دار الفاخره بخارا آنحضرت را گرفته در مصیف نکار از جو سلاد کجیلان باز داشت و روز دیگر قبل میرزا عبداللطیف آن دیار
امرا و اعیان بخارا بالتقدیم اعتذار و استغفار نزد سلطان سعید رفته و زبان باستغفار بکشادند و آنحضرت را از مجلس
آورده بر مسند سلطنت نشاندند و نقد اخلاص و نیاز برسم نثار برافشاندند ٭ تو بر مصر برغم برادران عمود ٭ ز قعر چاه بر آید
باوج جاه رسید و از آنجا که غایت علو همت آن خسرو عالی منزلت بود در اوایل ایام کامکاری و افتتاح هنگام شهریاری
به سلطنت ولایت بخارا قناعت نموده کمند همت بتسخیر ولایت سمرقند افکنده میرزا عبدالله از خیال استقلال
آن نقطه مرکز جاه و جلال آگاه شده بر رسم استقبال استعجال نموده بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب گشته
سلطان سعید انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانید و شهر شاهرخیه را در تحت تصرف در آورده و روزی چند در آن بلده
فراغت بگذرانید میرزا عبدالله چون بر این وقوف یافت سپاهی براق کرده همراه بعضی از امرا شجاعت شعار
بدانجانب فرستاد و آن طایفه در قلب ستان عازم ... گشته سلطان سعید در شهر تحصن کرده و در آن اثنا سلطان سعید
فوجی از معتمدان خود بطریق نهانی از شهر بیرون فرستاده تا از دور سپاهی مخالفان نموده آوازه در انداختند که
لشکر او کمک رسید و در شهر نقاره شادیانه زده مخالفان تزلزل بارکاه ثبات و فرار لشکریان میرزا عبداللطیف را
مرخوش گرفته و طریق سمرقند پیش نهادند سپاه سلطان سعید و سمنان را تعاقب نموده بسیاری را از احمال
و اثقال و خیول و بغال ایشان به غنیمت گرفتند و چون کرکبان دار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبدالله ابواب
توبن گشاده و رزواقولیک ... داده عزم رزم فرموده ترتیب اسباب مقابله و تکمیل مقاتله اشارت نمود و از آنجانب سلطان
سعید معتمدی نزد ابوالخیرخان پادشاه اوزبک فرستاده و طلب مدد ابوالخیرخان آن ملتمس بعز قبول اقتران
داده با سپاه فراوان در نواحی میرزا ابوسعید پیوست و آن دو پادشاه صاحب تأیید بعنایت ملک بخشش
نظامنامه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند آوردند و میرزا عبداللطیف از اتفاق اعدا آگاه شده با لشکری
بعدد قطرات امطار از شهر بیرون خرامید و چون از آب کوهک بگذشت سپاهی سپاه ابوالخیرخان و سلطان
سعید ظاهر گشت آن دو پادشاه عالی گهر صفوف قتال آراسته ساخته از طرفین مردان دلاور مانند امواج ابحر در یکدیگر

افتاده

افتاده ند و با هم نوعی که در هیچ کوناگونی دست برد و پهلوانی داده از خون کشتگان رنگ شفق گرفت و قضا
از صعود غبار معرکه ماهی ... نسیم فتح و ظفر بر شمائل حال سلطان سعید وزید و میرزا عبدالله عنان عزیمت فرار
منعطف گردانیده در اثنای راه بارگیر او در لای فرو رفت و شاهزاده گرفتار سرپنجه قضا گشت و در شب ... جمادی الاول
سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بحکم میرزا سلطان ابوسعید جام شهادت در کشید و سلطان سعید بوقوع این امر از لوازم محامد
حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت بر افراخت و ما بر آنکه میدانست که اکثر ازبکان بسمرقند در آیند ابواب ظلم
بیداد بر روی فرق عباد خواهند گشود و دفع ایشان از امنای بلاد ... شناخت و چون نزدیک شهر رسید امرا ابوالخیرخان را
که مصحوب موکب علا بودند غافل گردانیده ... دروازه تاخت و ... سلطان سعید
دروازه بگشایند از نوروز ... سالم ... میدان مرام ... بموجب فرموده عمل نمودند و سلطان سمرقند در آمد
و تخت جهانبانی ممکن گشت و ... مصحوب ... به برکات ... و خشونت ... نزد ابوالخیرخان و امرا و
سلطان فرستاده پیغام داد که چون یمن امداد حضرت خان دار السلطنه ... بحیطه تصرف این جانب در آمد
عنایت که چون ملازمان موکب خاقانی ... مراجعت فرمایند و دیگر در این دیار اقامت ننمایند که فایده
در این ترتیب نخواهد یافت ابوالخیرخان چون دید که خاطر ... در قبول التماس ... اضطرار عنان مراجعت
داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته کما ینبغی ترفیع الویه عدل
انصاف و حفظ آیین جور و اعتساف قیام نموده رقاب جبابره و ادانی و اقاصی در ربقه اطاعت کشیده و قاتلان میرزا
عبداللطیف بسیاست رسانید و بعد از آنکه هفت سال لوای سعادت بر اطراف ما وراء النهر ... بجانب خراسان شتافته تا سرحد
... ملازمان موکب ... معدلت ... قرار یافته و ... ده سال از اقصای ترکستان و حدود آذربایجان
تحت آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایات بجائی رسید که زیاده بر آن متصور
نبود و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین روی بجانب عراق و آذربایجان
آورده و در حدود قراباغ ... ویران شده در ... رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه اسیر سرپنجه قضا گشت و دو
سه روز ... حسن بیک ... و تفصیل این حکایت عنقریب
گزارش خواهد گرفت و کتابی حالات آن سلطان صاحب سعادات در ضمن ... آینده بسمت تحریر خواهد پیوست
و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا ... عبدالکریم سمرقندی و ... عبان ...
عبدالرحیم ... صدارت می افراشتند و خواجه شمس الدین محمد ... و مولانا ... سمرقندی و خواجه ... فضلانی

وخواجه عبدالله عجب در سلک وزرا سلطان سعید انتظام داشتند گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا بجانب ولایت
مازندران و عزیمت نمودن بجهت آمدن سلطان سعید بمملکت خراسان پادشاه بهرام تهور میرزا ابوالقاسم بابر
بواسطه سنه سبع و خمسین و ثمانمایه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس و عراق فرموده رایت آفتاب اشراف برافراخت
ودر روز دوشنبه دهم رجب از دار السلطنه هرات در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل مرغزار جنود نشان معسکر همایون شد
دران منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا جهانگیر بمسامع جلال رسانید که شاهزاده با جمعی از بداندیشان
نفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافته امراء عظام بلوازم تفحص و
تفتیش قیام نموده و چون صدق سخن آن شخص بوضوح انجامید بفرموده میرزا خلیل سلطان بجا سار رسیده شاهزاده
چند روزی مقید بوده در ماه رمضان ٭ او نیز سوی ملک عدم گذشت ٭ و میرزا ابوالقاسم بابر دران مقام
باداب عید صیام قیام و اقدام نموده و در اوایل شوال السعادت و اقبال عزیمت قشلاق نموده و در ... ذی قعده
سلطان اباد و استرآباد ... ساحت ایوان شمع شاد گشت و آن زمستان دران مکان
توقف افتاده چون فصل شتا باخر انجامید و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزیین باغ و بساتین بر بساط بسیط زمین
منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق بنیت امضای یورش عراق در حرکت آمده و درین اثنا از جانب ...
ایلچی رسیده و بموقف عرض رسانید که سلطان سعید میرزا ابو سعید بخیال تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد
عبور نموده و امیر درویش و امیر علی ... جلادت کرده اند و خود پیش رفته و بعد از مقاتله ... بزخم تیغ ...
ازپای در آمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب ... تصرف آن سپاه ... و غبار فتنه و آشوب
در تمام ولایات خراسان سمت ارتفاع یافته میرزا ابوالقاسم بابر چون این خبر استماع نمود فسخ آن عزیمت نموده از تسخیر عراق
و فارس اولی و اهم شناخت و عنان مراجعت انعطاف داده ... عالی نهمت ساخت و در طی مسافت
مسارعت نموده و قبل از آنکه موکب منصور از آب مرغاب عبور نماید از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العود احمد خوانده
بدار الملک خود باز گشت و مملکت طخارستان ... از آب آمویه گذشته میرزا ابوالقاسم بابر ... معمور
و ... در غره ماه رمضان ... از ... قندز و بغلان عبور کرده و روزی چند در آنجا لشکر
اقامت انداخت و امراء عظام بجمع آوردن کشتیها مامور ساخت ذکر رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بجانب دار السلطنه سمرقند
و صلح کردن با سلطان ... چون امرا بافرهنگ بموجب اشارت ... فیروز جنگ چند کشتی و معبر جنگ
جمع کردند ٭ و ... کشتیها ... ٭ و امرا و لشکریان ... وطایفه کشتی از آب گذشته چند روز ...

کشور کشای شد

کشورکشای شد انگاه سپاه از آب وخش نیز عبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند و از آنجا چون بحدود ...
... لشکر ... ٭ رسیدند ... ٭ و ... خواجه نظام الدین ... که اولاد صاحب هدایه
مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحب تایید رسیدند و امرا و ارکان
دولت در باب تمهید صلح و صفا سخن گفتند جوابهای درشت شنیدند مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ یک سخن مانده
و مرا سوگند داده بعرض رسانم پرسیدند که چیست گفت که میرزا سلطان ابوسعید گوید که من این ولایت ...
گرفته ام و آسان ... نخواهم گذاشت و ... پای ثبات استوار خواهم داشت امرا از استماع این سخن
تند خوئی و درشت گوئی ... مبالغه نمودند و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند و ... ماه مبارک رمضان میرزا
ابوالقاسم بابر بعرض سپاه و ملاحظه یراق امرا ... پرداخته روز دیگر شرایط آداب عید قیام بتقدیم رسانید
انگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه سمرقند گردیده و در روز چهارشنبه ... شوال السعادت و اقبال در ریگ ...
نزول اجلال فرموده و قبه سراپرده بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت ... میرزا ابوسعید ...
... خواجه نصیر الدین عبدالصمد و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بتحصن قرار داده ...
برج و باره را محکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید و چون میرزا ابوالقاسم بابر ... منزل گزید
... سپاه خراسان امیر خلیل و مولانا محمد سیاوش ...
محاربت مهیا ساخته ... دروازه ...
... امیر خلیل و مولانا محمد سیاوش با جمعی کثیر اسیر شدند ...
و چون ... سلطان ... امیر خلیل و مولانا محمد سیاوش ...
مولانا محمد سیاوش گفت امید است که ... واقع شود این سخن موافق ... پادشاه
افتاده ... میرزا ابوالقاسم بابر ... جمعی کثیر ...
... سلطان سعید ... از دروازه بیرون نهاده ...
... تیغ ... حسین ... خلق ...
... سلطان ... منزل ساخت و از طرفین
... قیاس ... سمرقند ... فال ... و ...
... بیرون ... سلطان امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد ... با جمعی

دیگر از سرداران بدست بابر گرفتار شدند و مقید و محبوس گشتند بعد از آن برده و سر بابر آورده دعا نموده که اعضا و جوارح
سپاه هیجا آثار باری حرکت نمود و از هر دو جانب مایل الصلح و صفا گشته آغاز گفت و شنود کردند و مهم بر آن قرار یافت
که هر دو لشکر عالیجاه سیر از ا بگذارند و سلطان سعید بملک ماوراء النهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایت خراسان نگردد
و برین عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابوسعید و امیر جلیل و مولانا احمد سیاول و سایر گرفتاران را خلع فاخره
پوشانیده رخصت داد و میرزا ابوالقاسم بابر خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی و امراء سمرقند را
لباسهای پادشاهانه عنایت کرده پس فرستاد و رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمده در دوشنبه
ذوالحجه مذکوره با تمام لشکر از معبر کرکی بسلامت عبور نموده میرزا بابر جمعی را در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده
بودند و مشمول نظر مرحمت ساخته مناسب رتبه عنایت فرمود ایالت قبة الاسلام بلخ را بامیر شیخ حاجی تفویض یافت
و امیر علی فارسی برلاس حکومت شاه و طوبرک سناته حفظ آنجا با امیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد مشتاق تغلق
گرفته و در شبرغان لوای ایالت امیرزاده بابی کالکاتش بیت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک بخش قندز و بغلان را بامیر
سلطان اویس برلاس داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاد و در چهارم محرم معزز و مکرم بلده فاخره
هراة رسید و زبان حال و قال متوطنان آن دیار بمضمون مقال کردند ● هزار شکر که باز آمدی باقبال ● رسید رایت
شاهی بمستقر جلال   در اوایل سنه تسع و خمسین و ثمانمایه بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسید که والی
سیستان شاه حسین ولد ملک نظام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی مرعی نمیدارد و بخلاف آبا و اجداد خود
در طریق تکبر و مواخذه و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صفحه ضمیر می نگارد بنابر آن پادشاه عالی مکان امیر جلیل را
با طایفه از اتراک بی باک بتسخیر سیستان نامزد فرمود و امیر جلیل بعنایت الهی واثق بوده بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده
متوجه آن جانب نهضت نمود و شاه حسین مقاومت آن شیر بیشه شجاعت در حرکت خویش ندیده نامت ملک نیمروز را باز
گذاشته عنان بصوب فرار گردانید و امیر جلیل مظفر و منصور بسیستان در آمده و اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و
خبر فتح خویش نوشت کرده رایت استقلال برافراخت و بعد از آن سال شاه حسین جمعی را فراهم آورده عازم رزم امیر جلیل گشت
و بعد از اهتمام انهزام یافته یکبارگی از سر حکومت درگذشت و بر دست یکی از نوکران خود کشته گشت سرش را نزد امیر جلیل
بردند و او بدار السلطنه هراة فرستاد و بر در اعتبار آویزان کردند و در همین سال میرزا ابوالقاسم بابر تجدید نظر التفات
در حال معز الدین سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و ... که سابقا سیورغال امیر جلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت
و در خلال این حال جمعی از دیوساران مازندران که بفرمان امیر باباحسین در قلعه عماد محبوس بودند در وقتی که امیر

مشاراليه

مشارالیه در استرآباد بود یکی از موکلان را با خود موافق ساخته خروج نمودند و کوتوال آن زره و مردار و خود قلعه که در سلک
نوکران امیر باباحسین انتظام داشت از آن قبیل ساخته شدند و بر هر کس اعتماد نداشتند از حصار بیرون کردند و اطراف آن حصن حصین را
مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار تغیر ننموده چند ماه
قلعه در تصرف مازندرانیان ماند و کوتوال امردار و غیره سید جلال الدین محمود با نوکران امیر باباحسین بحوالی آن حصار شتافت
بامید آنکه قوت دولت روز افزون لطیفه سازد و سعادت طالع همایون آوازه فتح در عالم ایوان سبع شداد اندازد
و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و دمه و سایر اسباب قلعه گیری مشغول می نمود مازندرانیان دم از
اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان حسب تمهید بساط مصالحه بر قلعه آمدند و جلال الدین محمود بارتفاق یکی از نوکران
امیر باباحسین پیش رفته مازندرانی از صوب یاران خویش بنزدیک ایشان خواستند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته
در آن فرصت مازندرانیان دست دراز کردند تا دست جلال الدین محمود و نوکر باباحسین رسانیده قاعده عهد موکد سازند جلال الدین
محمود و رفیق او را بسنان دو شخص گرفته پایان کشیدند و ایشان بی اختیار ازین کمر بلطان گشته بقتل رسیدند
و بعد از آن طایفه اظهار ... خلاف از پیشتر مبالغه نمودند و بعد از چند روز از لشکری که در آن قلعه سکن داشت از
قلعه مازندرانیان بیک ... معتمدی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در آن برج قلعه محلی هست که ... روز سوراخ
می توان کرد و حالا هفت روز است که من آنجا کار میکنیم ... که سه روز دیگر ... منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج
... دیده بپای قلعه آیند که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بوده چون روشنی
چراغ نمودار شد امید ایشان از مطلع مراد طالع گردید و نردبانها نهاده ها شدند و عوات ... جانها بالا کردند و آهنگ دستیاران او
کنند و زود گذشته قرب صد کس ... از آن برج در آورده و مازندرانیان واقف شده بعضی بیک با بیرون بردند و ... منبع ...
روی بجانب آن فرصت آوردند و امیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان را بهراة فرستاد و میرزا ابوالقاسم بابر مسرور گردیده
و نسبت بآن سردار شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه بدستور معهود بامیر باباحسین
مفوض گشت و ... آن فتح مبین بسبب آن طبقه قضیه ایوان کیوان درگذشت و در اوایل سنه ستین و ثمانمایه مزاج آنحضرت
میرزا بابر از منهج اعتدال انحراف شده و مرضی صعب در ذات خجسته صفات استیلا یافت و اطباء مسیحا نفس در امر معالجه لوازم
سعی و اهتمام بجا آوردند و بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نموده و در خلال این احوال ... در غایب ... و محاسب
در مجاری برج ... مکنون گشت و چون برج طالع دار السلطنه هراة است و هشتم خانه طالع میرزا بابر بود انواع گفت و شنود
در میان ارباب نجوم پیدا شد و از آنجمله دعنفوان ... صاحب تیج ... و فقیر را و ... و بعد از آن ... از

زمانی انواع بلیات متوجه بروبان کشته نایره اصناف مکنات بر وجهات روزگار ملکان تافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس

چون حکیم علی الاطلاق از دواء الشفا دار مرضیت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت بخشید

آن پادشاه پاک اعتقاد در ره شعبان سنه ستین و ثمانمایه بعزم طواف مرقد مطهر مشهد معطر علی الرضا ابن موسی جعفر علیه السلام از باغ سفید بباغ مختار تشریف برده در ماه صیام در آن باداء طاعات و قضاء واجبات گذرانیده در روز عید بعد از اداء نماز جشنی پادشاهانه ترتیب فرموده ماه شوال در همان باغ بپایان رسانیده و اوایل ذی القعدة الحرام برش کردن خرام بصوب مشهد مقدس انعطاف داده و چهاردهم ماه مذکور چهار باغ مشهد بمقدم همایون عزت فضای گنبد بوقلمون گشته روز دیگر بحمام رفته غسل فرموده بلوازم زیارت روضه منوره رضویه قیام نموده سنتا آن عتبه کعبه مرتبه را صلات الصلات و نذورات نوازش کرده و در باب انتظام مهام رعایا و حوز رسی ضعفا و فقرا شرایط سعی و اهتمام بجای آورده و در آن زمان یراق قشلاق در همان ولایت فردوس زینت اتفاق افتاده و با وجود شاه عالی جاه از ابر احسان کشت زار امیدات زیر سبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش گشاده و در خلال این احوال چند نوبت امرا و ارکان دولت صورت مخالفت روی نموده و این معنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و اقبال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را ملازمت فرموده لاجرم امراء عظام بطوع و صغار انقیاد شده از یک طرف امیر محمد خداداد و امیر شیر حاجی پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابو سعید و برادر او امیر حسین جلال و خواجه وحید الدین سمنانی بر روضه منوره قدوه خاندان پیغمبر اخوالزمان در آمدند و لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که مدت العمر یک دیگر متابعت نمایند و در مقام خلاف نباشند ❁ که آشتی به حال مهتر از جنگ است ❁ و میرزا بابر از مصالح مبتهج و مسرور گشته زبان تحسین بتعریف و تحسین ایشان گشاده و هر یک از ایشان را خلعت و بر رسم آشتی جوازه جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی دادند و چون دوران اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب بود اکثر ایام ارباب و گویندگان خوش آواز همراه داشته بنزهات مشهد سیر میفرموده در اثنا روزی در محلی که شاه موصلی و روح افزود آمده بود درویشی ژولیده موی نیکو بدنی نزدیک پادشاه و امرا بر سر سنگ پیدا شده بی درنگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و آن ترجیع بر تشریح بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بند این بود ❁ ای چه طمطراق کن فیکون ❁ در مراتب پیش اهل جنون ❁ خواطر اصاغر و اکابر ملاحظه معانی این ترجیع که عدد ابیاتش هفتاد به جا میرسید محزون کرده بود درویش بعد از اتمام آن شود ابیات ایام

انتظم

از نظم غاشیه چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان هر چند او را در کوه و دشت طلب نمودند نیافتند چون اکثر ایام بعیش و نشاط نگذشت چنانچه یکبار دل بدست میرزا ابوالقاسم بابر در سیوم ماه ربیع الآخر سنه احدی و ستین و ثمانمایه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عازم الکا رادکان گشت و چند روز در آن موضع دلفروزی نوربخش چمن پرداخته ناگاه مزاج شریف شهریار عالمیقدار از حال اعتدال بسیار لود گشت و این معنی بر مزاج فضیح یزید گران آمده سببی بر احضار فرموده و در روز وصول این خبر ❁ توبه زمی کرده ام و آمد بهار ❁ ساقی توبه شکنم آرزوست بر زبان خجسته بیان آورده و خدام بارگاه سلطنت را ضبط اسباب عیش و انبساط مأمور گردانیده طاسهای باده ارغوانی و اقداح لعل رمانی از دست گلعذاران سرو رفتار در کشیده و در صباح روز شنبه ربیع الثانی در عیش و نشاط کامرانی در مهیار دلها شهدی و مخفی ساختی سیر میفرمود و چون از مراجعت بر سر بر دولت قرار گرفت ناگاه مزاج موفور الابتهاج بسمت تغیر رفت و بعضی از امرا اطبا عیث که در رخاست و هجوم برد راه داده در چاشتگاه بیماری رنجش بسر آمد آفتاب بهار اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود و بدر آسمان سلطنت و استقلال از اوج عزت و کمال بسر حد زوال تنقل نمود و از مشاهده این حال ابر غم بر صغیر و کبیر و رنا بد و بقرار آمده و سیلاب خون از فواره دیده چون رود جیحون روان کرده و ایران رو بمحاب موافقت سحاب تقرب طوفان باران عصیان گردانید ❁ بر آمد ابری از دریای اندوه ❁ فرو بارید سیل از کوه تا کوه ❁ روز دیگر امراء عالی که در تجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداختند و جسد مطهرش را که گنبدی که در جنب روضه منوره رضویه علیه السلام و التحیه واقع است مدفون ساختند اطبا و ابنا احساس که ازسوم مسکر و بند و از کیا و فرست انتفا قریب جوار امام هشتم علیه السلام برین و عاد عادلی می آوردند و جناب ملاحت شعار مولانا محمد در تاریخ وفات آن پادشاه جمیله اطوار گوید ❁ آفتاب ملک بر خان عاد ❁ کی چنان خورشید پنهان در خور است ❁ در ربیع الثانی و فضل ربیع ❁ لاله در ساغر چون دل پر خون ❁ آنچه حالت و چه تاریخ است گفت ❁ فوت سلطان موید بابر است ❁ و میرزا ابوالقاسم بابر در الغ برادر بیر میرزا شاه محمود فرزندی بوده ذکر او بعد از تعداد اسامی بزرگان زمان مسطور خواهد گردید ان شاء الله وحده العزیز

از جمله اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهانبانی عالم جاودانی انتقال نمود

مولوی جواهر اقوشیخ محمد شاه واز جاشنی و لایت حظی تمام داشته در روزی که از راه میرزا مهد مبارکه میرفته در منزل مسوطان نضجان التقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر رضوی حسین که گذشته و آثار رفعه بر روی ظاهر کرده و خانچه پیوسته در وقت ادای نماز کسی را نزد یک تخمی نشانده در رکعات نماز مسلوم ننمودی سلسله شیخ بهاء الدین عمر منسوب به درگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی میشود و شیخ بهاء الدین عمر

در زمان خاقان عالی که میرزا شاهرخ در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه بعزم حج اسلام و طواف تربت
رحمت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام از دار السلطنه هراة در حرکت آمد جمعی از اعیان زمان مانند مولانا سعد الدین
کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و خواجه زین الدین خافی و مولانا قطب الدین طبیبی و مولانا شریف عبد القهار
و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد بن فرخ و مولانا شهاب الدین اسماعیل حصاری و غیرهم در ملازمت شیخ بجانب
حجاز روان گشتند و بشرف طواف کعبه معظم و زیارت مرقد حضرت پیغمبر علیه السلام مشرف شده مراجعت نمودند و حضرت
حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل فرموده که
شیخ بهاء الدین عمر را در بادیه مرض عارض شد و چون آنحضرت حلیم الدهر بود اصحاب جهت عارضه مذکوره تکلف افطار کردند
قبول نمود ناگاه جماعتی از اهل حجاب دیدم که کجاوه مخطط شیخ رفته و چون در رسیدند تبرک جستند من آن قصه با وی گفتم
فرمود که [illegible] اصحاب وی در آن وقت در محفه نزد من بامی در ذکر کرده بودم اثناء گفت رو در رفتند و بعد از آنکه من باز
گردم مراجعت نمود و پیش آمد و فاتحه خواند شیخ بهاء الدین عمر در هفدهم ربیع الاول سنه سبع و خمسین و ثمانمائه در قریه
جغاره از ملوکات دار السلطنه هراة وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر بهادر در ری که این خبر شنوده [illegible] مذکور رفت
والا حضرت از حضرت شیخ نور الدین محمد پرسش نمود و پیشتر از برداشتن کجاوه بهراة شتافت و توقف نمود و نعش
شیخ را بکتاب رسانیدند [illegible] آن پادشاه عالیجاه را بارها کوه بیگر فروآمده آن نعش را بر پشت در صحرای عیدگاه
بموجب وصیت شیخ [illegible] عمل نمود و این اوراق سید برهان الدین خاوند شاه [illegible] بر جنازه شیخ نماز گزارد
چون شیخ بهاء الدین عمر را بجانب شمال عیدگاه دار السلطنت هرات است و میرزا ابو القاسم بر سر آن مزار عمارتی عالی طرح انداخت
باتمام رسانید و بهم [illegible] مذکور قاضی القضات الاسلام یعنی جناب ملاذ الانامی بیکیان جاودانی انتقال
فرموده مولانا شرف الدین عبد القهار در تاریخ فوتش این قطعه نظم فرموده ● ماه ربیع چو سر ناصیان ● محمد تقوی امامی
در دو روزه وفات نبی ● زد از القضا شد دار السلام ● یکی نبی بود تاریخ اوست ● وفات النبی علیه السلام
در اوایل حال بتحصیل علوم مشغول بوده اکثر کتب متداوله را مطالعه فرموده آنگاه سلوک را ورزیده و نفوس
پرداخته در سلک ملازمان خلفاء نظام الدین خاموش انتظام یافت و پرتو انوار [illegible] احوالش تافت بشغل
معرفت باطن فرمودند و مبادی منتهی روش گردانیده و بر سجاده ارشاد نشسته بسیاری از سالکان را بمرتبه ولایت رسانید.
در سادس جمادی الاخر سنه ستین و ثمانمائه وفات یافت در مزار خیابان مدفون شد   ذکر مطلع السعدین
مذکور است که مولانا شمس الدین محمد جوهر مردی بود در روش [illegible] پسندیده اطلاق بوده و اکثر اوقات [illegible]

گفتی

گفتی الوداع [illegible] و دست عهد شست و چون میرزا [illegible] التفات فتنه‌انگیز پیوسته بسخنان فرجه و نقش محبت میرزا علاء الدوله
[illegible] مردم می نگاشت بلکه مردم را بسلطنت او دعوت می نمود و از متابعت میرزا بابر منع میفرمود در سنه سبعین
و ثمانمائه [illegible] سید عبد الله از جانب ترکستان [illegible] سپاه جهان [illegible] دار السلطنه هرات رسیده و [illegible] جناب مولوی در [illegible]
میرزا علاء الدوله [illegible] و از [illegible] هرات [illegible] گرفته پیش میرزا بابر آورده که بطریق تحفه پیش میرزا علاء الدوله
آمده بود بحضرت سید عبد الله و مولانا محمد جوهر مکاتبت آورده و بنابر آن میرزا بابر سید را [illegible] و جانب او به
سیستان گسیل فرموده [illegible] و مولانا محمد هم در سیستان متوجه عالم آخرت گشت و این چند از منظومات اوست
کسی [illegible] ● ز احوال [illegible] گاه [illegible] ● و از اصناف فضایل و کمالات بهره ور بوده و در انشاء نظم و نثر
[illegible] گویند که یکی از ظرفا [illegible] این عبارت بخاطر رسید که [illegible] و عوض قاضی [illegible] رسانید
آنجناب [illegible] جواب داد که [illegible] وجیه الدین [illegible] که از [illegible] میرزا
میرزا بابر [illegible] قاضی عبد الوهاب است ● وزیری که [illegible]
قضای [illegible] ● مدار مملکت آرای دوران آصف ثانی ● وجیه الدین اسماعیل بن محمود [illegible]
پیوسته بادای وظایف طاعات و اوراد و عبادات قیام و اقدام
می نمود [illegible] رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیه بمقامات بلند ترقی فرموده که
در کفایت مهمات فقرا [illegible] و لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هر کس از اهل اختیار [illegible] رجوع بآن سید کرد [illegible]
ملاقات نمودی [illegible] برلوح ضمیرش نگاشتی همواره خوان ضیافت گسترده بودی و جهت آینده و رونده
طبقات [illegible] فرمودی [illegible] مسطور است که مولانا جلال الدین یزیدی [illegible]
[illegible] که هرگاه مشکلی پیش آید [illegible] بواسطه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رفع میکنم [illegible] آن مشکل آسان
وفاتش در شب دوشنبه دهم ذی القعده سنه اثنی و ستین و ثمانمائه باتفاق افتاده بود و در [illegible] مدفون گشت
[illegible] پادشاه [illegible] السلطنه والخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا [illegible] بر سر مزارش عمارتی بنا نمود
اوقات حیات مولانا [illegible] سال [illegible]   [illegible] و حضرت شیخ الاسلامی
احمد جامی [illegible] علوم ظاهری و باطنی کسب فرموده و اگرچه [illegible] شیخ زین الدین خوافی [illegible]
بصحبت شیخ بهاء الدین عمر [illegible] نسبت [illegible] کمال اخلاص و ارادت [illegible] دار السلطنه هراة
موعظه و نصیحت خلایق مشغول [illegible] بیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی

زبان میگشت و سلطان سعد الدین کاشغری و مولانا جلال الدین بایزید پورانی و مولانا شمس الدین محمد مجلس وعظ می‌فرمودند
و آنچه از وی می‌شنیدند بتوصیف و تحسین مقابله میکردند سلطان سعید میرزا ابو سعید اعتقاد عظیم داشت و پیوسته تعظیم
و احترام او در مجلس میری نگاه داشت وفات آنجناب در جاسنگاه روز شنبه جمادی الاول سنه ثلث و ستین و ثمانمایه
روی نموده و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نموده — شیخ اکمل قدوة الکمل که بود — اهل صورت را معنی را نمون
خواجه شمس الدین محمد کز غمش — آسمان پوشید دلق نیلگون — خیمه زد از خطه امکان برون — چون زدون چون پایه قدرش
سال تاریخش بپرس از هیچ دون — بجودت طبع و حدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت در اوایل حال
کسب علوم پرداخته آنگاه همت بر تحصیل درجات اخروی گماشت با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا
سعد الدین کاشغری مصاحبت می‌نمود و در شب نهم ماه رمضان سنه اربع و ستین و ثمانمایه از عالم انتقال فرمود
از مشاهیر شعرای زمان خود بود و در سن کهولت بطریق درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز شتافت
و بعد از گزاردن حج اسلام و طواف مرقد معطر منور حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان
تافت سلاطین آن دیار جناب شیخ را بسیار نمودند و بطریق اهتمام سلوک داشتند و انعام و احسان فراوان فرمودند و آخر
شیخ آذری بمقتضای حب الوطن از طوطیان هندوستان بولایت اسفراین باز گردید و این بیت در سلک نظم کشید — من که هند و جیفه
همیان کشم — مابه روت چون نیک خوشخوئم — و از آنجا باسفراین شتافته باوراد طاعات و عبادات مشغول گردید وفات او
در سنه سته و ستین و ثمانمایه واقع بود و لفظ خسرو بحساب جمل از سال آن تاریخ اشتمال اخبار نمود و کتاب عجایب الدنیا و جواهر
الاسرار و منشآت شیخ آذری است و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان ابنای روزگار اشتهار دارد و بهم رسالة مذکور مرخ
روح که در سلک شعرای مشهور انتظام داشت قفس قالب بشکسته بباغ قدس پرواز کرد و مولانا طوطی ترشیزی الاصل
بود میرزا بایسنقر التفات و عنایات بسیاری می‌نمود و این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست — چهاندکه بحجره منش
خانه دور است — زنجیر زرکش بیا طرش نقصان الحذر است — و مولانا طوطی در اوان جوانی بجهان جاودانی شتافت و
منسوب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر حسب ضبط تاریخ وفاتش لفظ فردوس یافت فصیح زبان طوطی آن شاعر
که بود شکر دیگر معانی در وسی — چو طوطی رفت ازین عجب طرفه بود — که تاریخ شد فوت او را فردوس — بود
فضایل از اقران و اماثل ممتاز و مستثنی بود و بلطافت طبع و لطافت لسان سرآمد افاضل دوران می‌نمود و خطوط را بغایت
خوب می‌نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام مفتخر و سرافراز گشتی و وفاتش در روز یکشنبه ۲۳ جمادی الاخر
سنه ۹۶۲ در هراة روی نمود — از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بود و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نمود

وگاهی بنظم اشعار

وگاهی بنظم اشعار نیز مشغولی میکرد و در قصاید بکمال فصاحت و بلاغت یکتای می‌آورد و در مجلس النفایس مسطور گشته
غایت قدرت میرزا اسلام و نظم ابیات از آن قصیده که در جواب این قصیده حکیم انوری که چون مراد خویش را ملک وی کردم
قیاس کیسه معلوم می‌نمود و آن قصیده مشتمل است بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش این است — شاهد اجلال را ابن ملک شیوه حسن باش
هیکل اجلال زجلال او کنه محمد التماس — و میرزا اسلام در زمان حکومت امرا مدتی مقیم بود و بعد از آن ارتحال
نمود — از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهره تمام داشت و در یک شب هزار بیت نظم کرده و نوشت بنا بر آن
این بیت را در کمتری خود نگاشت — یک دو از مدح شاه پاکیزه رشت — سبحی و بهزار بیت گفت و نوشت — و مولانا
نیشابوری الاصل بود و بواسطه علت جوع طعام بسیار میل می‌نمود و این حکایت مشهور است و در السنه و افواه مذکور
که نوبتی شخصی بمجلسی گفت که مولانا هرچه میتواند بخورد و یکی از ین معنی استبعاد کرده مبلغی شرط بستند و
بیت من خرد بروایت محمد بیت مولوی قرشند اتفاقا در آن روز مولانا را ضعیفی بود و مع ذلک چون سبب آن
آن دو عزیز را معلوم کرد گفت خرما را نزد یک فراش من بنهید تا ببینم که بهم کجا میرسد و چون بموجب فرموده عمل نمودند
دستار از سر بالا پوشش می‌آورد و دست خرما برمیگرفت و میخورد تا هیچ خرما نماند آنگاه از آن دو کس پرسید که ما دانه شرط
بسته بودید یا بی دانه گفتند جنس خرما با نمی خورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود
درویش پاکیزه روزگار خوش گفتار بود و بعد از آن در زمستان که میرزا ابو القاسم بابر در مشهد
قشلاق نمود و از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات و عنایات بسیار یافت بصفت تقوی و پرهیز
کار الصاف داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفه خاطر می‌نگاشت
و در فن عروض و صنایع شعری شاگرد مولانا کمال سبک بود و در علم التصوف سند کاغذ علی حاجی درست می‌نمود و در علم
عروض و رساله تالیف کرد در جواب قصیده مصنوع خواجه سلمان سرابطه اهتمام بجای آورد و در مطلع آن قصیده از رشحات
بین او بیم از جوای فصل باد — کس هم بدم آشنای اهل کار — از جمله منظومات درویش منصور این رباعی بر شهرت
موجود جو ذره بجود بتوان کرد — بسیار حدیث نیک بد بتوان کرد — اکا و جوابی قبول حکمش نشود — آنرا که قبول کرد رد نتوان کرد
در همان روز که آفتاب زندگانی میرزا ابو القاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان
دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه طلب او بهرات گشته میرزا معز الدین
سنجر را در مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از چهره روز از فوت پدر رکاب بهرات نهضت فرمود و در اثنای راه شاهزاده
از مرو رسیده بعرض ساینده که میرزا سنجر داعیه گردن کشی دارد و سر کمند اطاعت کسی در نمی آرد و امیر حسین بعلا آمده

که در روز دیگر خبر واقعه محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسید رعب و اندوه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاهزاده
از مجلس بیرون جسته و بخانه امیر زرخان شتافته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافت و چون خبر توجه
موکب عالی از مشهد شنید بکنار آب مرغاب خرامیده و لشکر آن روی جمع کرد و القصه چون این خبر موجب تفرقه
خاطر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده هشتم جمادی الاول در باغ مختار نزول اجلال
نمود و سادات و قضات و صدور و اعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش و لوازم تعزیت بتقدیم رسانیدند و داغ آن مصیبت
عالم سوز تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ زاغان شتافت و در آن ایام میر شیخ ابوسعید از طرف سرخس رسیده
نایره ظلم و عدوان بر دو جانب [illegible] گفت حسن ابوالمعالی که امیر شیخ ابوسعید که بوزارت نفس و ابک موصوف
بوده و از سایر امرا ابابری بمزید حشمت و مکنت ممتاز و مستثنی می‌نمود بعد از آنکه از جرجان بهرات رسید جهت مهمات لشکر
مصلحت آن دید که برسم سرانه مبلغی کلی از متوطنان آن دیار ستانند و شهر را دو بخش کرده تفصیلات نوشتند و یک قسم
بمحصلان ملازمان امیر شیخ ابوسعید قسمت و بکر با تمام نوکران امیر شیخ حاجی مقرر شد و در سیزدهم جمادی الاخری محصلان بنیاد
گرفتن کردند و در دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن این حال خواجه کلان برکشته و خواجه علی امیر
خواجه در دیوان میرزا شاه محمود بهم زدند و آن دو وزیر بر آن کار تعاقب کردند و الا محصولات و موقوفات را
متصرف شدند تا بانچه برسم سرانه گرفته بودند هر دو بار بر آوردند بار جمع نموده تفصیلات در قلم آوردند و محصلان
علامات و شداد رعایای بیچاره را گرفته بنشستند به هرچه تمامتر طلب میکردند و چون سرانجام آن وجه مقدور نبود دود جان سوز
از دودمانها برآمد و نایره جور و تعدی در خانه‌ها افتاده علامات فزع اکبر ظاهر شد صورت امنیت مانند عنقا
روی در پرده اختفا کشید و صفت رفاهیت چون عمل کیمیا و رواج کار [illegible] بسیاری ترک اهل و عیال گرفته
منهزم گشتند و خلقی کثیر در زیر شکنجه کشته شدند و از سر نقد جان درگذشتند عورات مستورات سر و پا برهنه و موها بیاده
بسر کوی [illegible] شتافتند و بزبان عجز و نیاز دادخواهی نمودند و چون امیر شیخ ابوسعید بانید از فریاد و فغان آن بیچارگان متاثر
گردید و بعد از آن ملازم بر طبق کلام معجز نظام امن یجیب المضطر اذا دعاه فی کشف السوء پادشاه عطا بخش و بنده نوازی
در بامکان کرده و داد مظلومان داده گردانید و چون سیوم امیر شیخ ابوسعید بر او [illegible] امیر شیخ حاجی
هجوم امیر شیخ ابوسعید [illegible] در غرة جمادی الاخری میرزا شاه محمود از باغ زاغان در روز شنبه [illegible] و
فرمود تا منادی کردند که از وجه سرانه هیچ آفریده یک دینار بکسی ندهد و هر چه داده باشند باز ستانند و نوکران امیر شیخ
ابوسعید را هر کجا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم پای در وادی فرار نهادند و سایر بامیر شیخ حاجی

مخفی

ملحق گشته سبب پاسبانی [illegible] اند و در روز دیگر شیخ ابوسعید که بیرون شهر بود با موافقت امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان
از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرا [illegible] میان کوه مختار و منصور [illegible] واسطه آب شیخ ابوسعید رسیده
نایره محاربه ملتهب گردید و موجب [illegible] نهنگانی بشیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش فشان سوخته یکی از متعلقان امیر شیخ
حاجی سرش از بدن جدا گردانیده و سر او را بملک برده عبرت الناظرین ساخت برادر و نوکران او
بر مهب هزیمت شتافتند و سلک جمعیت ایشان از هم بگسیخت ع عاقبت ظلم این چنین است ❊ مردم در اثنای این حال
و خلال این احوال متواتر شد که از جام تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته و شاهزاده
باتفاق امرا و نوکران بهمت عالی نهمت بر تسخیر دار السلطنه هرات بسته بنابر آن امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین
احمد فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه و امرا ترخانی طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند و نوعی
سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه تمهید یابد تا ابواب فراغت و رفاهیت احوال ممالک
خراسان بابد و باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران عتبه آن حضرت انتظام داشت جهت
تمشیت آن مهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکان شاه زمره‌ای از مردم فتنه جوی خاطر نشان
امیر شیر حاجی کردند که [illegible] مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب
بر جهانیان روشن است و نور اخلاص و دولتخواهی امرا ترخانی نسبت بآن ستر عظمی امری مقرر و مبین لاجرم
تدبیری میباید اندیشید که سر رشته اختیار از قبضه اقتدار بیرون نرود و بنابر آن امیر شیر حاجی از روی بازی
متوهم شده و باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرا ترخانی را پیش نهاد همت ساخت و روزی به بهانه اجتماع
او را بباغ زاغان طلبید چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه بنور فراست دانست که حال چیست و به بهانه خود را از
باغ زاغان دور انداخته متوجه توین گشت زیرا که برادرش امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران امیر
شیر حاجی و پهلوان تیغ [illegible] بر ترخانیان بستند و امیر اویس کاردی در دست داشت و گوشت ریزه میکرد
بلطایف الحیل خود را بامیر شیر حاجی رسانیده کاردی بر شکمش زد و امیر حاجی بر روی در افتاده ملازمان اویس ترخان
و خسرو ترخان همان ساعت کشته شدند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با آنکه بوی پناه برده بود قتل نمود و همان روز
بطرف خواف که سیورغال بود در حرکت آورد و در راه بامیر احمد فیروزشاه دو چار خورد و قبل از سلام و کلام
آن دو سردار تیغ انتقام از نیام کشیدند و پهلوان حسین جانب آمده امیر فیروزشاه که بمکارم اخلاق اتصاف
داشت شربت شهادت چشید و امیر غیاث الدین محمد ترخان و مولانا محمد بسلاول از ایشان فتنه جان بکنار کشیده

ده رب آب مرغاب جنگ در میرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض گردانیدند و امیر شیر حاجی
چون مرتکب این چنین امر خطیر گردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر آورده بحصار اختیار الدین منزل کرده
و مهد علیا گوهرشاد آغا فرمود که در مدرسه حضرت خاقان سعید که در برابر قلعه است ساکن گردد و بعد از روزی چند
بواسطه آنکه امیر شیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا ابراهیم با علم و ازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده
متوجه دار السلطنه هرات گشت خابران امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را ببلخ برده و هرات از وجود امرا و ارکان
دولت ابدی عاری ماند و قاضی قطب الدین احمد الامامی باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا قلعه را مضبوط
و مستحفظان بر در دروازه ها بگماشت و فرمود که منادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول جانب رعایا دراز
و پای از حد خود فراتر ننهند تا ببینیم که من بعد چه خواهد بودن

چون مشیت حضرت احدیت عظم شانه مقتضی آنست که بطبق کلام و لقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت قابلیت
میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و رشاد آراسته بود پرتو انوار طلعت و اختیار از مطلع و کنه اقبال ابراهیم خلیلا
بر وجنات احوالش بالجمله بواسطه مذکور ده و فن مرلوزه در کنار آب مرغاب سپاهی بی حساب در ظل لوای جهان گشای
آن خسرو صاحبقران جمع آمدند لاجرم بدان سپاه فتح و ظفر امیدوار گشته متوجه دار السلطنه هرات شده بعد از
طی منازل و قطع مراحل صباح سه شنبه ... رجب سنه احدی و ستین و ثمانمایه بکنار باغ مختار رسیده و میرزا محمود ابن عمر
و عنان اختیار از دست داده روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار آورد و امیر شیر حاجی بصوب قلعه نیره
توز ان گشت و انقضای لعدیت ایران در نوشت و در نصف النهار همان روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول
نمود و جمعی کثیر از امرا و لشکر با بزرگ کامکاری عدا روان نمودند و دو هزار آن طایفه که از عقب میرزا شاه محمود رسیده بند
ملک قاسم لراسکنه و قرا یوسف دولت کلیدی طغائی فرمان و حاجی خلیل و برادرش حاجی عبد الصمد را دستگیر کرده
نزد میرزا ابراهیم ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا خلاص شده و سایر نامزدگان بقتل رسیدند
و مرقد امیر شیخ حاجی را خاک قلعه ... رسیده و دست بتیغ و سنان باز زده غالب شدند و امیر شیر
حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار نیره توز در آمد و میرزا سلطان ابراهیم بر بشارت این فتوحات حضرت
واهب العطایات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان گشاده قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد
نهاد یکی از فضلا این رباعی در سلک انتظام داد ٭ شاهی که بعدل جهانگیری ملکست ٭ چون دولت تخت تا که بر ملکست
تخت بر سر بر شاهنشاهی ٭ تاریخ جلوس بر سر بر ملکست ٭ میرزا ابراهیم همت عالی نهمت بر تنظیم مهام دولت

مینی

و تنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد کاری سعد الدین عنایت نموده و داروغگی شهر را
بامیر قراسهاوری که از جمله مخصوصان میرزا علاء الدوله بود تفویض فرمود و بعد از استخلاص ... از لشکر و ... بتاریخ
واسطه طغیان سیه گوره و بیرم ... میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد مقدس آورده و ... جمع ساخته مراجعت
بصوب دار السلطنه هرات انعطاف داد و میرزا ابراهیم نیز متوجه جنگ گشته دل بر مقاتله و مقابله نهاد و جمعی از ملازمان
خواجه معین الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر کرده و از میرزا شاه محمود رنجیده
بمیرزا ابراهیم پیوست و متعهد مواخذه شده در ولایت قوشیخ رحمت نفوذ کرده بر ایشان ... و العیاذ ... که در زمان
میرزا بابر ... هرات بود و هرگز میرزا ابراهیم محبوس ... بواسطه تقصیر ... فرصت نموده بود و ...
معالم جاودانی برافروخت القصه در میان ... و ملک و ... آن دو شاهزاده ... رسیده
صفوف ... و انواع لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده با تیغ و سنان در فضای میدان تاختند
و جنگ ... میرزا شاه محمود ... میمنه و میسره مخالف ... و عاقبت الامر امیر احمد ترخان ... قول
متوجه دشمنان شده و کمال شجاعت ... میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود و ظفر یافته
میرزا شاه محمود ... بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم ... بجای آورده ... بی نهایت کرد و دشمنان را
... گردانید ... پنجم شعبان ... دار السلطنه رسید که میرزا شاه محمود ...
مخصوص گردید بعد از ... میرزا ابراهیم ... اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی
فرار شتافت و بوقت نصف النهار همین روز ... سلطان ابو سعید تشریف آورده و نشانها ...
ظاهر گرد و مضمون ... موکب ... و ... نزول اجلال خواهد فرمود و دست مرحمت پادشاهانه
ابواب عدل و احسان بر روی روزگار طبقات انسان میگشود

سلطان ابو سعید از بدایت جلوس بر تخت ...

بواسطه ... همواره نقش تسخیر مملکت خراسان بر سایر ممالک ایران بر خاطر عاطر می نگاشت و بعد از شنیدن خبر فوت
میرزا ابو القاسم بابر از سمت ... برفت و در آن اثنا حاکم ... امیر شیر حاجی قاصدی ... و ... فرستاده و ...
... خراسان از وجود ... فرمان عالیت ...
... برسان ... موکب ... خواهد بود ... سلطان سعید
... نمود ... بسرعت برق و باد روی توجه بدار السلطنه هرات آورده در روز

دوشنبه بیست و پنجم شعبان به بهشت قرباسا قلمان رسید و قبه و خیمه و خرگاه با اوج مهر و ماه برافراخته طالب ملاقات
اکابر هرات گردید و انجماعت بقدم استعجال پادشاه ستوده خصال استقبال نمودند شرایط نیاز بتقدیم رسانیدند و
زاینده خاونتاکشودند و کوتوال قلعهٔ اختیار الدین و مولانا احمد سیاوال و داروغهٔ هرات قرا بهادر بخت می خواستند
که شهر را مضبوط گردانند و عاقبت بحسب اضطرار از دروازهٔ افق شهرستان آسمان در آمده قدم برای درنگ فرو
نهاد و سلطان سعید از دروازهٔ قبچاق به دار السلطنهٔ هرات خرامید باغ شهر را بیمن مقدم همایون زیب و زینت داد
بر تخت سلطنت جهانبانی بر آمد و بشارت امن و امان بگوش طوایف انسان رسانید و بمهید بساط عدل و ترتیب داد
اشارت کرده رسوم ظلم و ستمگری مرتفع گردانید و جهار روز جمعی از معتبران نزد مولانا احمد سیاوال فرستاده او را
بطلاطف و انقیاد دعوت نمود و وعدهٔ عنایات و رعایت فرمود و مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن
سپرده و در محافظتش شرایط جانسپاری بجای می آورد و محال است که کفران نعمت جایز دارم و مسالک طریق خیانت
قلعه را بکسی سپارم اگر فی المثل از آسمان سنگ تیر بارد و از زمین ... روی شمشیر روید هراس نکنم و
راه نخواهم داد و اولیا و احبا در روی خصم نخواهم گشاد و سلطان سعید از شنیدن این جواب خشمناک شد و
روز دیگر از شهر بیرون رفت و با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرمود و باغ زاغان را محل اقامت ساخت و
اعلام اهتمام بفتح قلعهٔ اختیار الدین برافراخت و خواجه شمس الدین محمد وزیر و جمعی دیگر از استادکاران به سر
آغاز محاصره و محاربه و تهیهٔ اسباب و لوازم کوشش و جوش ... بتقدیم رسانیدند اما چون حصار از کمال استواری
عبرت قلعه شده و دست و در آن زمان بیرون کاری و اسباب و ادوات حصارداری مشحون بود فایده
بر اشتغال بر حرب و قتال مترتب نگشت و مولانا احمد هیچ وجه از مقام مدافعه و مقاتله در نگذشت و درین اثنا جمعی
مفسدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا ابراهیم پیوسته بتعلیم مهد علیا گوهرشاد آغا
در ... تحقیق نموده بازپس کرد ... سلطان سعید حسب آوردن امیر شیر حاجی قلعه نیز نو رفته بود باز
آمد و عرض نمود که امیر مشار الیه میگوید که با وجود قبل امراء ترخانی با ما که گوهرشاد آغا در سلک ... انتظام
یابند من بملازمت نتوانم رسید بنابرین و مقدمه سلطان ابو سعید در نهم ماه مبارک رمضان بقتل آن
بلقیس زمان فرمان داد و این واقعه اشنیع بود که بر دیدهٔ دولت آن پادشاه ستوده خصال جلوه نمود گوهر
شاد آغا نعیف عفت العفاف و بنت ... عالی نهمت بر ... هرات می گذاشت ... و در حال
دار السلطنهٔ هرات مدرسه و کجه جامع است و در عاقبت زیب و زینت و در مشهد مقدسهٔ رضویه نیز مسجد جمعه در کمال

ملحق

تکلف ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب بر این بقاع وقف نموده بقبول اهدنا ختامها القصه بعد از حادثهٔ مقتول
شدن امیر شیر حاجی قلعهٔ نیره تو را به یکی از معتمدان خود سپرده بدار السلطنهٔ هرات شتافت و بشرف ملازمت سلطان
سعید رسانیده و بعد از آن ایام دران حصارداری و در خیانت جوانب وی نمود کیفیت واقعه آنکه گستاخی مجهول بر کنام
روزی خانزادی که سعیدی جند مدر قلعهٔ بر و ما در بابان گفت و شنود نموده و التماس کرد که شبانگاه باشند
و طلبش میدهد و داخل ... بیره نمود در آمده و چون پاسی از شب گذشت کمند بکمند همراه و هشت جمعی از یاران خود را به بالا
قلعه بالا کشید و باتفاق ایشان تیغ جواب آخته متعلقان با کهان بر سر کوتوال رسیده و آن بیچاره چند زخم
خورده و فرار کرده و برکه قلعه را مضبوط ساخته به پهلوانی برآورده سلطان سعید بعد از آنکه شرح این قضیه شنید
و از جانب بلخ خبر خروج ولاد میرزا عبد اللطیف رسید مصلحت توقف در خراسان ندید و در نهم شوال عنان بطرف
ماوراء النهر گردانید جمعی از امرا و لشکر بادش حسب فتنهٔ اعدا از پیش و آن ساحت و الشان در نواحی بلخ بمیرزا احمد
ولد میرزا عبد اللطیف که اسب مخالفت در میدان جلادت می تاخت و با زخود را جانبین دست بردی نمودند
و میرزا احمد در معرکه کشته گشته برادرش میرزا محمد جوکی فرار نمود و میرزا سلطان ابو سعید در ضمان حمایت ملک مجید
بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان در آن بلده قشلاق فرمود اما میرزا که در زمان اقامت سلطان سعید در
هرات تولا به خواف ماجرا و فات میکذرانید چون از معاودت آنحضرت خبر یافت چند شبانه روز فاوره
روان ساخت و امیر احمد و رعایت رعایا و حمایت برایا کمال معدلت و مرحمت بتقدیم رسانیده و وجه امانی و امال
که از هر حوادث نزدیک باستیصال رسیده بود و بزلال لطف احسان صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء بخشید
و عبد امنی حسب ترویح مهد علیا بجهات کلام و اطعام فقرا و ایتام و اقدام نموده بساط تعزیت ممهد گردانید

از ارقام عنبرین قام فضلای عظام شمایل این خبر مشام
طوایف انام معطر شد که چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی که در مشهد بود
عنان عزیمت بجانب جرجان تافت و حاکم آن دیار امیر بابا حسن بخت شاهزاده خدمت پسندیده بجای آورده اسباب
سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا از جمعیت مردم مطلع شده از راه شتافته و بازرابت نهضت بدان طرف برافراخت
و میرزا شاه محمود با جنود استرآباد باستقبال شاهزاده نزول کرده عزم رزم نمود و حزم کردانید اما در اثنا راه شنید
که میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذربیجان بتعقیب صندوق تکس رسیده و سبب گرسیدن میرزا جهانشاه بدان صوب آنکه

عالم ساری بود و امیر نظام الدین عبدالکریم از تحکمات امیر بابا حسن بتنگ آمده بود و پیوسته سولان مدرکا و شهریار
آنجا بجانب ارسال داشته مقام منفر بود که در خراسان پادشاهی نافذ فرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود
در مقام تنازع میری بر خدا کر لوای جهانگشای سایه وصول برجده واین ولایت انداخته آفتاب فتح و نصرت
از مطلع مراد باحسن وجهی طالع میکرده و میرزا جهانشاه که پیوسته باقدام آرزو ساحت تسخیر آن ممالک می پیمود
سخن امیر عبدالکریم را بسمع قبول جای داده — نزدی پادشاه شجاعت قرین — شتافته شد سوی بوجان زمین
وچون از عقب میمنه و قلنگن بگذشت و این خبر نزد میرزا شاه محمود محقق گشت باتفاق امیر بابا حسن عنان یکران به
صوب فرار انعطاف داد ولیکن میرزا ابراهیم بشنوع آن حکایات بر بکره و قرب اعدا عمل نموده بسرعت هرچه تمام تر
طی مسافت منفر نموده تا حدود فرنخی استرآباد رسیده و هرچند امرای بیک اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف
می باید کرد که خبر میرزا جهانشاه بتحقیق پیوندد بسمع رضا نشنیده و از آنجا بر کوچ فرموده فوجی از دلیران را برسم منقلای
از پیش فرستاد و چون آن مردم در میان جنگل و لای اندک راهی رفتند جمعی از قزلباش سپاه ترکان از میان
درختان پیدا شدند و خراسانیان بی درنگ عزم جنگ نموده ناگاه از جنگل خلقی بسیار بر سر ایشان ریختند و بسرپنجه قدرت
سلک جمعیت خراسانیان از هم بگسیختند — چو آمد برون ترکمان از کمین — بلرزید از هول ایشان زمین — فراول از این گریخته
کرده شتاب — رسیدند چون سایه از آفتاب — و در آن اثنا میرزا ابراهیم با دلی از بیم دو نیم منقلای پیوسته ساعتی
در برابر اعدا بایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد بدست اضطرار عنان بیابان فرار انعطاف داد
و دلیران سپاه آذربیجان از اعقاب ایشان تعاقب نموده جمعی کثیر را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی از پهلوانان را اسیر کردند
امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خواهرزاده شاه و از جمله
رومی بوده در آن کمین گاه کشته شدند و امیر ابوسعید میرم پسر دیگر امیر سید خواجه را نزد امیر جهانشاه بردند
و حسب الحکم او را بقتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنه اثنی و ستین و ثمانمایه
بوقوع پیوست که میرزا سلطان ابوسعید چون از آن معرکه فرار نموده مانند تیر در وقت سرعت سیر لحظه در هیچ منزلی توقف ننمود
تا روز یکشنبه هفتم ماه صفر با معدودی از ملازمان خود را بهرات رسانید و از ثقات بسمع رسیده که چون میرزا
ابراهیم در آن روز بخیابان در آمد قلندری از ده و کاغذ سرباز زده و گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز باد که اگر
یورش دیگر میکنی تخم جفای از عالم بر می افتد العهدة علی الراوی امیر احمد ترخان که حاکم هرات بود و چون از قرب وصول
شاهزاده خبر یافت لوازم استقبال بتقدیم رسانیده و اسبان رهوار و اشتران ...

قطار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اقمشه نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرده و سایر اشراف و اعیان
خراسان شرایط نیازمندی بجای آورده نوبت دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا محمد سیاول از
حصار اختیار الدین بیرون آمده و بتقبیل انامل فیاض استسعاد یافت و چون حضرت مولوی ماما و شاه معروف
مانند میرزا ابوسعید مقاومت نموده در محافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود و از میرزا ابراهیم
توقع ازدیاد عنایات میداشت و بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بکاوش نپرداخت و از غایت غفلت آب
طراوت دانا بود و بیدانشی بنابر آن مولانا احمد تقلید را مقتدا خلافت نموده و هر چند احمد ترخان جهت عذر
خواهی کسان پیش او فرستاده خواست که بوعده و انعام و احسان باز دیگر آن صید وحشی را رام گرداند
بجایی نرسید و دیگر مولانا از قلعه بحر امید لاجرم میرزا ابراهیم دست تعرض از گریبان طلب او باز داشت
و حصار اختیار الدین اضطرار باختیار بتصرف او باز گذاشت

چون میرزا سلطان ابراهیم در بلده هرات روزی

چند بفراغت بگذرانید بنابر استصواب ارکان دولت مصلحت چنان دید که میرزا سلطان ابوسعید اساس
موافقت مؤکد سازد و وصلت نموده بنیاد الفت براندازد و بنام حاکم قرطا اختیار نام سه بزرگوار
بر آمد اول شیخ نورالدین محمد بن بهاءالدین عمر دوم شیخ شمس الدین محمد الکوسوی الجامی سیوم امیر برهان الدین
خواندشاه که جد اعلی مسوّد اوراق است و امیر غیاث الدین کمخایه را که بر مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین
علی شیر است مقرر ساختند که در میان عقد مکاری آن نزک عمل کمر قیام و اقدام نمایند چون آن فرقه بمجلس سلطان
رسیدند چنانچه باید و شاید در باب مصالحت و وصلت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید آن کلمات را
بقبول جای داده فرمود که در باب تشیید قواعد موافقت و تمهید مبانی وصلت و مرافقت هر التماس که
میرزا ابراهیم کند مبذول است مشروط آنکه دار السلطنه هرات را بتصرف ایلچیان باز گذارد و هر ولایت که از
سایر ولایات خراسان که خواهد در عوض متصرف گردد و در رفع فتنه لشکر خراسان اتفاق سلوک دارد و سخن
بر این قرار یافته ... عظام مشمول اعزاز و احترام و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه از سلطان ابوسعید
شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه در این حال در اطراف
ولایات و ولایات خراسان چند حاکم نافذ فرمان بود که هیچ کدام اطاعت یکدیگر نمی نمودند میرزا جهانشاه از
استرآباد تا سبزوار بقبضه اقتدار در آورده بود و میرزا سلطان ابوسعید رقبة الاسلام فی حکومت می نمود

و میرزا سلطان ابراهیم در هرات نشسته سر به یکری فرو نمی آورد و مولانا قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخته بنامی
سلاطین معدوم می شمرد و میرزا سلطان سنجر در مرو استقلال داشت و میرزا شاه محمود در طوس لوای استقلال
بر خاطر می نگاشت و بیرون کوه معول قلعه نیره تو را مضبوط ساخته بود و امیر عبد الصمد میرزاده می نشست حصار سرخس
و ملک قاسم والد امیر اسکندر و امیر یوسف باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان را به قرار و استقرار ضبط میکرد و در قلعه
خبوشان حسن بیک تیمور لوازم سرداری بجای می آورد و قلعه طبس به تصرف امیر اویس بن خاوندشاه بود و
میرزا علاء الدوله که بعد از چند سال از دشت قپچاق باز آمده روزی چند در نواحی ابیورد خیمه اقامت نصب نموده
و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطلع سعدین بر این وجه مبین میگردد که در آن آوان که از دست برد سپاه میرزا
ابابکر ولایت … را باز گذاشته رایت هزیمت بصوب دشت خفچاق برافراخت روزی چند در آن کوهستان سرگردان
بود آخر الامر به دشت قپچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانید
آنگاه عازم خراسان شده و از راه خوارزم بولایت نسا و ابیورد در حرکت آمده و قاصدی جهت بشارت وصول
مقدم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاده و شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرموده و سخنان محبت آمیز
پیغام … شایسته و برکات … سال نمود اما بحکم فحوای … آمدن به رعایت ملک رسیده و میرزا علاء الدوله
از ابیورد متوجه هراة گشته چون نزدیک رسید میرزا ابراهیم به مراسم استقبال استعجال نموده در کنار
آب … میرزا علاء الدوله پدر … فرزندان را … در آغوش کرده مضمون این مقال بر زبان آورد … الحمد لله
… از سفر … میکنم یاد کرده … و میرزا ابراهیم فرح و سرور نموده … دریافت ملاقات
به موجب مصدقات لوازم شکر واهب العطیات بتقدیم رسانید … مژده … دست کردم باز … چو … شکر
… ای کارساز بنده نواز … و پدر و پسر مصالح ملک و دولت … در میان آورده و چنان مقرر شد که میرزا
ابراهیم … تخت ملک … میرزا علاء الدوله … روزی چند از تعب جهان برآساید الکتاب
… در حرکت آمده در جمعه … جمادی الاخری سنه اثنی و ستین و ثمانمایه … سلطان رسیده سادات
قضات و موالی و اهالی به استقبال موکب همایون … نثار بجای می آوردند و از … عوام …
در آن روز از … بیرون رفته … حاجت … نموده بود
در آن روزها کثرت … عام … بود و میرزا علاء الدوله … خیابان … مهد علیا
گوهرشاد آغا تشریف برده … زیارت … بجای آورده … باغ زاغان رفت و … بساط

عیش و نشاط اشارت فرمود … مطلب آن … بر جوشیدند … بزم عیش و نوش می آراستند و آن پادشاه گیتی افروز
بساعدت بخت فیروز همدم جام مدام … چون کل ایام … حظی تمام از زندگانی برداشت و … کار
پرداخته بود که خبر وصول میرزا جهانشاه شنیده رایت عزیمت برافراخت … هر جام مدام را که بر دست تهی … کردن …
… انداخت

چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت جرجان فارغ گردید و چند گاه ولایت اسفراین را محل نصب سرادقات
سلطنت گردانید با لشکری قیامت اثر مانند سیل … متوجه دار السلطنه هرات گشت و میرزا سلطان
ابراهیم از توجه آن پادشاه عالی جاه خبر یافته عنان عزیمت بصوب غور تافت و … فرستاده
پیغام داد که بعد از این اقامت آنحضرت در هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله … وداع
سلطنت کرده در غره شعبان سنه اثنی و ستین و ثمانمایه روی … آورد و پس از … کافه ساکنان
آن بلده طیبه از سادات و علما و فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان چنان … پریشان شدند که …
… آن … بیرون … و تاراج … که قلم و زبان … تقریر آن …
… احوال میرزا جهانشاه … خبر تفرقه و فرار … هراة را … شنیده …
… اشراف و اعیان فرستاده و امیرزاده … را … تعیین کرد و مردم را … نفس
نفیس … شعبان … وصول بر باغ زاغان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین را پیش نهاد همت بلند ساخت
و مولانا احمد … روزی چند شرایط حصارداری بجای آورده و عاقبت الامر … بیرون خرامید و محفوظ
عاطفت … و منظور نظر رحمت پادشاهانه گردید میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان تعظیم و
تکریم سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان کما ینبغی و با مضا … و حکام خاقان سعید مغفور فرمان …
و روزی چند … اقبال او گشت و صیت … و شوکت آن …
صاحب حشمت از ایوان کیوان در گذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین

میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق و آذربیجان بولایت غور رفتند
… در غور … منزل گزیده … خیمه اقامت منصوب گردانیدند … از مقربان میرزا علاء الدوله
امیر خلیل باتفاق … خلیل … سلطان ابراهیم بود و … حرکات او را

در روز سه‌شنبه تاریخ آورده میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده سخنان شکایت‌آمیز اعلام داد و میرزا علاءالدوله گفت
جانب قوابها درگه غلام مفت غبار نقار بر حاشیهٔ ضمیر انور نشسته بود غبار آن سبب با ورسیده و بدین حیث
میان پدر و پسر صورت کدورت روی نموده و محبت و یگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه
یکدیگر شدند و در خلال این احوال امرا و ترخانی از میرزا ابراهیم گریخته به میرزا علاءالدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم
اضطرار نزد پدر بزرگوار رفت گرفتار گشت مقارن این حال امیر خواجه عبدالله ترخان که بحکم میرزا سلطان ابراهیم
جهت رسالت پیش سلطان ابوسعید رفته بود باز آمد و از حبس شاهزاده متغیر گشته طایفهٔ ترخانیان را با خود متفق
ساخت و شبی نقب کنده میرزا ابراهیم را از قید نجات داده علم عصیان برافراخت و چون کیفیت این
واقعه بعرض میرزا جهانشاه رسید کس به طلب فرستاده میرزا علاءالدوله را طلبید و میرزا علاءالدوله این معنی را
از مقدمات اسباب دولت و اقبال پنداشته بسرعت برق و باد روی به ترکمان رفت و میرزا جهانشاه
در روز عید اضحی مجلسی در غایت زیب و عظمت ترتیب داده و امرای عظام میرزا علاءالدوله را با جرایم تمام پیش بردند
شهریار ترکمان الحق بدانچه تعظیم و توقیر ما ینبغی بود نمود و بزبان لطف و نقد بیستان داده و دقیقه‌ای از الطاف
و اعطاف نامرعی نگذاشت و در شهر هم ماه میرزا به جانب ولایت میرزا جهانشاه بود در کمال مملکت فارس حکومت
می‌نمود و ملازمت پدر رسید و سبب آمدن میرزا جهانشاه و استیلاء غدر که از جانب میرزا سلطان ابوسعید در شب
بشیراز فرستاده و فرزند را طلبید

چون میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفرالدین جهانشاه در دارالسلطنه هرات وقوف یافت
با لشکری که محاسب وهم و خیال از استیفاء اعداد و استطال حال آن عاجز آمده و کثرت تیر رفتار علم از طی ساحت کثرت آن معذور
منصور اعتراف نموده متوجه میدان قتال گردیده چند روزی در کنار آب مرغاب قبهٔ بارگاه جهان پناه بر اوج مه
در گذشت خبر غایت همت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوشن در میرزا جهانشاه را در حد عدد از جهت
و آغاز تأمل نموده ساحت ساعت فکر خنک می‌نمود و لحظه‌ای حال صلح پیش نهاد همت ساخت در آن اثنا در روز عید
اضحی مولانا نجم‌الدین عمرو مولانا یوسف عطار از نزد سلطان سعید به رسالت رسیدند و اظهر و صاحب تا سید
سخنان صلح‌آمیز بعرض رسانید و میرزا جهانشاه بدستور سلاطین ذوی الاقتدار ایلچیان ملاقات کرد و جانب
وزارت مآب سید عاشور را جهت تمهید بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرمود و سید عاشور بعد از وصول کم

مسموع فرمود

سنواتی شرف تقبیل قوایم سلطنت مصر حاصل کرده در باب صلح و صفا سخنان دل پذیر بعرض رسانید کلمات محبت‌انگیز
و الفاظ مودت‌آمیز بر زبان راند و مثل منیر آفتاب تأثیر موافقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور مقتضی المرام
مراجعت فرموده میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده در الکای گسنه ستان کوچ کرده در دامن کوه مختار لوا از ظفر نما
ارتفاع داد و در انتصاف این حالات احمد خان باتفاق جمعی از قراتیان از میرزا ابراهیم روی گردان شده بملازمت
جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه
واقف شد که آن زمستان در خراسان قشلاق نماید و در تنگنا و پادشاه جم جاه میرزا شاهرخ بهشت حضرت اقدام
را نگاه و خبر رسید که سلطان سعید اردو و لشکر میرزا عنایت بولاتی همراه ورانده و میرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده
آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته میرزا پیر بداق را که ارشد اولادش بود برسم
منقلای ازپیش روان فرموده و خود نیز از عقب شتافتند در قریهٔ ایلچی آباد نزول نموده و میرزا پیر بداق را خود بنیز
از دولان لشکر سلطان عبور کرده از سرکشان سپاه ترکمان اسیر تنگ تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز
نهاده و پریشان بپایهٔ سریر پدر رسید و کیفیت حال بعرض رسانید و مقارن این حال ایلچی از جانب آذربیجان آمده خبر آورد
که امیرزاده حسن علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود از حبس نجات یافته دست تعرض بخزاین دراز کرده لشکر
جمع می‌نماید بنابراین میرزا جهانشاه بهمگی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهت فیصل آن مهم نزد سلطان
سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان میرزا جهانشاه و قواعد صلح وقتی تأکید می‌یابد که مملکت آذربیجان
که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده و قناعت نماید و فارس و عراق متصرف دیوان اعلی باز گذارد و بعد از گفت و شنید بسیار
قرار برین شد و سوالات چند بار مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران
باز دارد و ولایتی که خواهی کند روی توجه به تبریز آورد و بر این جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا جهانشاه از شهر
یکی ماه و عنان مراجعت بجانب آذربیجان انعطاف داد و در اوایل صفر سنه ۸۶۳ از جانب جنوب بلده فاخرهٔ هرات و بلوکان
مرغاب در زورت گاه روان شد و روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر سید اسمعیل اعوان و پهلوان حسین دیوانه از اردوی
سلطان سعید بدارالسلطنه هرات رسیده در شهر و قلعه را متصرف گردیده ندور عایا و قلعه را در پناه امن و امان جای داده
اعلام عدل و انصاف مرتفع گردانیدند

چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرده و دیدهٔ دولت میرزا سلطان ابوسعید را روشن ساخت

و میرزا جهان شاه را سبب عزیمت ملکه حضرت بصوب ولایت عراق و آذربیجان انداخت و موکب همایون از حدود هرات
روی همایون بحرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفر المظفر در دامن کوه مختار اختیار نزول فرمود
و سادات و قضات و علما و اکابر و اعیان را که برسم استقبال مبادرت نموده بودند باصناف الطاف و اعطاف نوازش
نمود و روز دیگر چاشتگاه از فروغ طلعت سلطان سعادت بهره ور شده فزای رایات جهانگشا و قدم رسید عالی حضرت
پروری پناه و صیت حشمت و مکنت حمید جلالت از ایوان کیوان درگذشت و از جانب جمیع ایالات متوجهات خواص
امور ملکی بکمال اهتمام بمقتضی شریعت حضرت مهدی بهار روز جمعه بمسجد تشریف برد بعد از ادای نماز و عظ از مجلس
شیخ الاسلام خواجه شمس الدین محمد کوسوی امر منبر را تشریف کرده و خطبه بهمین القاب آن خسرو عالی جناب
نیازی آراسته شده و سکه از شرف نام همایون آن فرمان ده کامیاب برتر زیب و زینت آمد ✽ تا بهمان نقاش اول
سکه بدل النقش کرد ✽ مهر از شرف و مهر شوکت سکه پر زر میکند ✽ منبری کز خطبه القاب او زینت گرفت ✽ مشتری گوهر نثار فرق منبر
میکند ✽ و چون دران سال بواسطه عبور لشکر قیامت اثر ترکمان و بعضی دیگر از توابع و حوادث دوران نقصان فراوان
علفیات و حیوانات و لاغری خراسان راه یافته در زمستان سنه مذکوره بلده هرات و توابع و مضافات قحطی و مجاعت
صعوبت روی نمود چنانکه خلق بسیار از فقدان نان جان دادند و بسیاری از صغار و کبار بسبب انعدام طعام
روی کیهان جاودان دادند و سلطان سعید بدان منوال دیده در رعایت خلق راسخ نظر عنایات اثر گردانیده
بیشتر لشکر را جانب ماوراءالنهر فرستاد و دست لطف و امتنان ابواب عدل و احسان بر روی روزگار فقرا و صغار بکشاد
و چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر از عقب سپاه سلطان داو گریز باختند در سایل بلکه بکرار سال در بسته
طرح موافقت و یگانگی انداختند و بعزم محاربت و مخالفت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایات نهضت برافراختند
و سلطان سعید چون این خبر شنید با لشکری که دران زمان زیاده از دو هزار مرد جلادت نشان در رکاب اقبال آشیان
نبود بمضمون این کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را منظور داشته جهت دفع شر اعدا نهضت فرمود و در اثنای راه
بمقتضی موجب حضرت الهی امیر سید مرید ارغون و امیر سلطان تیمور با سپاه جوبان برغاش از جانب سمرقند
بموکب سلطان سعادت مند پیوستند و در اواسط جمادی الاول میان مرو و سرخس طلیعه لشکر میرزا علاء الدوله و سپاه میرزا
سنجر طالع شده از جانبین تعبیه صفوف شجاعت شعار از دست برد مبارزان میمنه و میسره مخالفان مغلوب گشته روی
بوادی فرار نهادند چنانکه بعضی از گریختگان تا ماوراءالنهر عنان بازکشیدند و خبر انهزام پادشاه و فلک احتشام در آن دیار
شایع گردانیدند و سلطان سعید بعد از گریز اهل نفاق و جوانغار با دلاوران قول عزم ستیز فرموده حسام خون آشام

از جام

از جام انتقام برکشید و شبرنگ گردون شتاب را بمهمیز پهلوانی تیز ساخته آثار رستمی بظهور رسانید و تیغ از شراب خون سرکشته
آغاز کردن زدن کردن و تیره ✽ چو دالمنیدا بی رحم دل ✽ که رسم تطاول بجای آورد ✽ که بزیر روان شد بزیر ل
دوز ✽ ولی جای جانی بی سزد مرد ✽ میان از شفا نکیر کشته ✽ که بر اشتای از خود سیر کشته ✽ و بعون ساحت نکرخشیده بود
که خورشید فتح و ظفر با بهجت لوای کشورگشای سلطان سعید مقارنه نمود میرزا علاء الدوله باتفاق برادران بوادی
فرار گردانیده و میرزا سنجر گرفتار گشته از دست شحنه قدر شربت شهادت چشید و سلطان سعید بالطاف الهی مراسم
محامد بتقدیم رسانید و فتح نامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل
تکامشی میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم که بطرف بیابان ماوراء النهر گریخته بودند مامور گردانیده و بنفس نفیس
روی بیلاق عنین نهاد و در آن مقام امرای المعارا عقب گریختگان مراجعت نموده بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله
و میرزا ابراهیم از بیابان از طرف بسطام و دامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در رفان عنان فادر
کن فیکون مستقر دولت و اقبال تشریف برد و عیدگاه دارالسلطنه هراة را طرح انداخت در اتمام آن مباسی
از ریاض حکایات سابقه شمایم این خبر مشام ان
مستقبلان اخبار سابقه میرسد که پرکه کچه بر کمبار تیره تو که عمر تدبیر متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر انطاع
امتیاز دارد استیلا یافت و مدت دو سال بواسطه حدوث اصناف فترات ظهور انواع حادثات پرتو اندیشه
هیچکس از ملوک و حکام به تسخیر آن قلعه نیافت تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر از مردارشان ملک خراسان
فارغ ساخت کمند همت بر تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت و امیر سید مرید ارغون و مستوفی اعظم شمس الدین محمد
جان الحکم سوامی نیره توفته و مداخل و مخارج آن حصن حصین بنظر احتیاط در آورده فوجی از امرا و سپاه را
مقابل کوب و محاصره آن جمع مغلوب بازداشتند و چون دانستند که بی دستیاری مقالید مفتح الابواب فتح آن قلعه تیسیر
در احتمال و تیرغایه مرتب نمیشود علم مراجعت برافراشتند و آن جماعت که محاصره مأمور بودند امیدوار بر مرصد انتظار
نهادند که قوت دولت روزافزون سلطان سعید انگیزد در زمانه کینه گذار خاک ادبار بر مفارق تیره که غدار ترده
دران ایام بمقتضای کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل اندیشه هلاک شده اختلاف درمیان ایشان افتاد
و بر گرسنگی مبتلا بعیان ملکان شده و طایفه را القتل رسانیده و البقیة السیف از روی متوهم شده و صحیحی یا تبعهای آخر
بر آن کمند آیی و دولت انداختند و در ساعت سرکش را از تن جدا کرده بهراة فرستادند این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان
سنه ثلث و ستین و ثمانمایه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا ابراهیم اتفاق افتاد و بین این مقال اینکه

میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه سلطان سعید گریخته بحدود دامغان رسیدند و بعد از آنکه گرد حادثه
میرزا ابراهیم از آن ولایت سپاهی بهم رسانید و عنان عزیمت بجانب مشهد مقدسه منعطف گردانید مادر آنجا از راه مرض
گذشته هر چند اکثر اطبا در معالجه او سعی نمودند فایده نکرد و آن شاهزاده جلادت نهاد روی بعالم جاودانی نهاد و
بعضی از علمای زمان وفات او را بخش مغفرت شعار را بعبارت آورده در شوال سال مذکور رحمت المغفرت کو بر شاه آغا
سپردند و امرای سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم ختمات کلام و اطعام و طعام بجای آوردند
و هم درین سال خجسته مآل سلطان سعید ابری عنایت نموده چون آن مولود عاقبت محمود از رقیه سلطان بیگم
بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و در همین سال بموجب فرمان ستوده خصال امیر علی
فارسی متوجه تسخیر قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی حصار رستم محمد دیوانه که از قبل میرزا بابر حسن که متعهد
بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده امیر علی فارسی حسب الحکم برج و باره قلعه عماد را با زمین قهر ویران ساخت و در آخر
همین سال میرزا میرانشاه بن میرزا بابر بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده بود و بحکم
که امیر خلیل هندو که حاکم کابل بود امیر بابر روی نمود شربت شهادت چشید و همراهان که بجز ادنه بر قوام که در سلک اعاظم
صدور و [illegible] منتظم گشته گردید

فروغ تفصیل این حکایات از مطلع

صفحات آینده مانند خورشید جهنده طالع خواهد گشت که اوایل سنه [illegible] فوجی از پادشاه مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا
که در آن ولایت جرجان استیلا یافته بود با جمعی و سبزوار تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج
بجای آوردند و سلطان سعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه جمادی الاول متوجه جرجان شد و سلطان حسین میرزا سعادت
مقابله و مقاتله ندیده و [illegible] گذاشت و رایت خورشید تصوب [illegible] بر افراشت و سلطان روزی چند در خطه جرجان
بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن مملکت را بولد ارشد خویش سلطان محمد میرزا عنایت کرده روی توجه بسمت سریر
عزت و کرامت آورد و عقب همایون امیر خلیل هندو که سردار جلادت شعار بود از اوایل جوانی با میرزا ابوالقاسم بابر
تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت می نمود بنا بر دغدغه که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده سپاهی جمع نموده
علم عزیمت بصوب هراة بر افراشت و در [illegible] ماه مبارک رمضان بظاهر شهر رسیده بامر محاربه و محاصره پرداخت و امیر نظام
و احمد برلاس که از قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود امیر علی نظر داروغه باتفاق سادات و قضات و اکابر برج و باره هراة را
مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سپاهیان کمال جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز از صباح تا رواح
بمحاربه و پیکار اشتغال می نمود و از درون و بیرون تیر و سنگ [illegible] مردم بی هنر کار با ضبط و ساعد بود

چون امیر خلیل

چون امیر خلیل یکچند درین اوقات مولانا حسن شاه قطعه گفته بر کاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیر بسته بجانب معسکر او
انداخت و مطالعه آن ابیات امیر خلیل و حاضران مجلس او را بغایت منفعل ساخت قطعه بیت * ای [illegible] بیام [illegible]
با خلیل * گو بیدار گرت [illegible] بود * هر روز روزه [illegible] * عیدی [illegible] وقت [illegible]
القصه [illegible] از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی بتسخیر هرات آورد و مردم او بکمال [illegible]
و کوشش تقدیم رسانیدند و [illegible] نزدیک آمد [illegible] مشغول گشتند و نزدیک آن [illegible]
که [illegible] یابند و مردان [illegible] سیاست [illegible] از دروازهای شهر بیرون تاختند و متوجه سپاه خلیل شده
چون [illegible] نواختند و نقاره شادیانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید
اقدام ثبات [illegible] متزلزل شده خلیل [illegible] از مقام گرفتن هراة درگذشت و عنان بصوب فراه [illegible]
عازم [illegible] گشت و سلطان سعید در وقت مراجعت از [illegible] خبر هرات امیر خلیل شنیده به سرعت هر چه تمامتر
مسافت [illegible] بیان [illegible] مبارک رمضان [illegible] و جلال رسید و در [illegible] که در وقع
اعدا [illegible] بجای آورده بودند اصناف الطاف تقدیم رسانید [illegible] فوجی از سپاه [illegible]
باستقبال [illegible] اقبال امیر خلیل روانه ساخته و [illegible] ذیل [illegible] امیر خلیل [illegible]
[illegible] مضطرب [illegible] احوال [illegible] شده [illegible]
[illegible] آورده و در نواحی [illegible] متوجه [illegible] بود [illegible] امیر
[illegible] که با امیر خلیل [illegible] در طریق [illegible] سلوک نموده او را [illegible]
سلطان سعید [illegible] امیر خلیل [illegible] آن [illegible] سود و در سلک [illegible]
منتظم گردید [illegible] بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت سیستان [illegible] که از [illegible] آن دیار
بود تعلق گرفت و [illegible] خود [illegible] امور [illegible] برفت

ذکر وفات میرزا علاء الدوله که [illegible] معرکه سلطان سعید [illegible]

در اوایل سنه [illegible] میرزا علاء الدوله که بعد از فرار [illegible] معرکه سلطان سعید [illegible]
کوه و بیابان [illegible] سامان [illegible] کنار دریای قلزم و [illegible] در گذشت و [illegible] بود ماه صفر
نعش او را [illegible] آورده [illegible] مشهد علیا [illegible] آن پادشاه مرحوم [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible] و اطعام مساکین و فقرا اقدام نمود [illegible] از [illegible] ماوراء النهر [illegible] رسید
که میرزا [illegible] بن میرزا عبد اللطیف [illegible] امیر ابو سعید که از [illegible] سلطان سعید [illegible]

انداخته و آتش غارت و تاراج در اطراف آن ولایت انداخته بنابران سلطان سعادت نشان در منتصف جمادی الاولی
عابر النهر روان شد میرزا محمد جوکی بجد و جهد تمام توجه لوای کشورگشای سلوک طریق فرار اختیار کرده و ...
نصرت نمود و سلطان سعید بیمن آن نصرت و تایید از جیحون گذشته به دار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز بعیش و
خوشی گذرانیده و عنان عزیمت بصوب ... در چه آفت ... از وصول ... آن حصار ... ملازمان موکب نصرت شعار
به ... و عرض آتش پیکار اشتغال نمودند ... از وقت دمیدن فلق تا هنگام پدید آمدن شفق به تیر انداختن و کار دو
ساختن بود ... نزدیک آن رسید که صورت فتح و نصرت بر طبق مرام جلوه گر شود از طرف خراسان اخبار آمدن و
رسانید که سلطان حسین میرزا جرجان را فتح نموده بعزم تسخیر خراسان توجه فرمود و سلطان سعید از استماع این خبر
غایت متفکر گشت و امیر سید اصیل الدین ارغون و امرا را در حفظ و ضبط آن حدود و مملکت روان فرمود و ...
برق و باد از آب آمویه گذشته و بخراسان در آمده و ... بود ... سبزوار شتافتند و در آن ولایت از ...
میرزا سلطان حسین خبر یافته عنان عزیمت بجانب دار السلطنه تافتند و مردم ملوکات را ... آورده ...
قلعه داری ... مرتب ساختند و میرزا سلطان حسین متعاقب ظاهر آن بلده نزول نمود و از جانبین علم محاربت
و مقاتلت ارتفاع یافت و نایره قتال و جدال بر کانون مردم درون و بیرون تاخت و چون میرزا سلطان ابوسعید
خبر محاصره هرات شنید با میرزا محمد جوکی صلح گونه در هم بسته و از جیحون گذشته تا حدود ... و فاریاب عنان باز کشید
و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنحضرت مسموع نمود از ظاهر هرات برخاسته از راه ... عزیمت استرآباد نمود و میرزا
سلطان ابوسعید از عقب بجرجان شتافته و میرزا سلطان حسین تا خوارزم ... آمده و از آن منزل ... مانند دل
عصیان تاریک بود ... عنان یکران بصوب عراق گردانید و سلطان کامران ... استرآباد را به یمن مقدم
شریف عزت افزای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط اوقات مصروف داشت و در آن ولا که امیر خلیل
حکومت سیستان داده بود و التجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت می نمود پیوسته در خیال استقلال ... کار ...
و استقبال ... اقبال سعادت مآل را با خود همعنان گردانید ... آن کار ... و چند نوبت این صورت
اذکار ... وجهی ... سلطان سعید ملاحظه آنکه شاید از ... نفاق ... و فاق ...
... نموده و این معنی موجب ملال خاطر امیر خلیل گشته ... موکب همایون از عقب میرزا سلطان حسین
شتافت ... بنزد سلطان سعید رفته مبالغه نموده که مناسب آنست که
... نفرماید آنحضرت ... بر آن عزم اطلاع یافته و ... امیر خلیل ...

مستور نماند که سلاطین ... العضه ... اسباب سلاطین ... در استرآباد و
امرا عظام را بجهت قتل امیر خلیل مامور گردانید و ایشان او را به بهانه ... خانه همایون برده و به قتل
آورده و ... سلطان حسین از عقب ... روانه گردید ... سلطان سعید نوبت دیگر ...
سلطان سعید ... و ... آیت النصر ... خراسان مراجعت نموده و در ربیع الآخر ...
... مقدم همایون غیرت افزای ... گردانیده و در ایام سلطان ...
اهتمام فرموده ... که خواجه معین الدین وزیر در غیبت موکب عالی ...
... خراسان رسانیده ...
صادر شد که ...
و فرمان ... موجب فرمان واجب الاذعان قیام نموده ...
... رعایا ... حکم فرمود که ...
هرات و ملوکات و ولایات ... بر سنگ نقش کرده و آن سنگ را در مسجد جامع هرات منصوب
ساختند ... خواجه قطب الدین ... و خواجه ... وزیر شده خواجه ...
... گویند که خواجه ... صاحب دیوان ... خواجه ...
... سلطان ... و مولانا ... این بیت گفت ° چون مظفر را
گرفتند و معز الدین بسوخت ° خواجه ... در میان ... میکند گفتار در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ...
و ذکر بعضی از حوادث ... چون میرزا سلطان ابوسعید ...
هرات سعادت و اقبال ... میرزا محمد جوکی
... جهان گشای ... اقبال شاهزاده ...
گردانیده و در ... جمادی الاولی از دار السلطنه هرات بصوب ما وراء النهر نهضت نمود چون قبة الاسلام بلخ از نزول
موکب عالی ... یافت روزی چند اتفاق ... افتاد و رایات ظفر ... رجب از جیحون عبور کرده ...
... سمرقند انداخت ... قلعه ... مستحکم نموده ... جمعی از لشکریان و امرا
... مقابل ... سمرقند معاودت فرمود ... آن پادشاه ... ماوراء النهر ...
داشت و ... خراسان ... دار السلطنه هرات و ملوکات ... گشت ... طوایف انام ...

دا اضطراب و اختلال خلقی کثیر در مطوره خاکرا مسکن ساخت و در اوایل سنه سبع و ستین و ثمانمایه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند
لشکر بحصار شادمان کشید و عساکر آن حضرت شعار آغاز می آمده و محاربه کرده قریب یکسال از فتح میسر نشد بعد از آن کار بر مردم تنگی
و اضطراب کشیده و ذخیره ایشان باتمام رسید میرزا محمد جوکی قاصدان نزد حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله
فرستاده و التماس نمود که قدم در میدان مصالحه نهاده و جوه او را از سلطان معاودت تمنا در خواست نماید خواجه ملتمس شاهزاده
را مبذول داشته متوجه اردوی سلطان سعید تشریف برد و جهت متوطنان آن قلعه امان طلبید میرزا سلطان ابوسعید
شفاعت آنحضرت را بسمع قبول جای داد و حضرت خواجه بشادمان رفته در روز جمعه هفتم محرم سنه ثمان و ثمانمایه میرزا محمد
جوکی را بنظر سلطان رسانید و آنحضرت درباره شاهزاده اظهار لطف و مرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا
متوجه دولت و اقبال شده در دوم ربیع الثانی در عین کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود آنگاه میرزا محمد
جوکی را بقلعه اختیار الدین محبوس و شاهزاده در آن حصار روزگار میگذرانید وقتی که روی بعالم عقبی آورد و چون مدت
این یورش [illegible] یکسال بود در این آوان که سلطان سعید سعادت و معاودت فرمود و بنفس همایون متوجه [illegible]
معاملات دیوانیان گشت و نظام الملک خواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسماعیل و خواجه نعمت الله و مولانا [illegible] امیر [illegible]
منکل کرده بودند عرض فرمودند سلطان ابوسعید مهمات وزرائی را از ایشان پرسیده و رقم عزل بر ورق حال خواجه طاوس کشید
و خواجه معین گشت چون نوبت پرسش بخواجه نعمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد [illegible] تقریر آمیز معروض کرد
و التجاب جواب [illegible] کرد که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسان برسم [illegible] جزوی گرفته ام از اموال خزانه سلطان
تصرف [illegible] ام سلطان سعید فرمود که هر چه از هر کس ستانده ام [illegible] و ترا از منصب وزارت معزول گردانیدم [illegible]
وزرا از غضب من خلاصی یافت [illegible] که از تو [illegible] میخواهم که بتو ضرری رسد خواجه چون این سخن شنید
[illegible] و انگشتری از انگشت بیرون کرده [illegible] بر گوشه [illegible] نهاده بازگشت و بجای خود بایستاد [illegible]
[illegible] نزول [illegible] در سنه تسع و ستین و ثمانمایه رای همایون سلطان سعید جهان [illegible] فرمود
که [illegible] قشلاق نماید و تواجیان بموجب فرمان [illegible] لشکریان رسانیدند و رایات حضرت [illegible]
در اول ربیع الآخر بجانب [illegible] عزیمت کرد و شاهزاده [illegible] سلطان محمود در دار السلطنه هراة حاکم گشته روی [illegible] مهمات
سلطنت آورده [illegible] روز توقف نموده در اوایل جمادی الاولی در زمان [illegible] ایزد تعالی [illegible] قشلاق رسید و آن
زمستان در [illegible] اقبال و کامرانی گذرانیده موسم بهار [illegible] ماننده خورشید [illegible] بجانب
[illegible] فرمود و روز جمعه [illegible] شعبان که آفتاب در برج حمل بود [illegible] سعید رسیده [illegible]

بگشود

بگشود و در سنه سبعین و ثمانمایه روزی چند مزاج همایون از سر حد اعتدال بمقام اعتدال شتافت و چون عنایت حکم [illegible]
عظم شانه صحت یافت امال [illegible] را در تمامی مملکت خراسان رعایا و مزارعان بخشیده و بدین واسطه وجه امال و امانی
طوایف انسانی [illegible] اصلها ثابت و فرعها فی السماء نضارت یافته سر اوج [illegible] کشید و بهمدرین سال از [illegible]
عنایت مآب [illegible] دولت و اقبال کلی نو شکفت و عهد و مراد پادشاه [illegible] از دو ی کران [illegible]
زینت پذیرفت و در اوایل شوال سلطان سعید [illegible] خورشید منظر تولد نموده بمیرزا [illegible] موسوم گشت و نشاط
انبساط آنحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت درجه کمال یافت حکم همایون به [illegible] چهار طاق شرف نفاذ یافت تا آیین [illegible]
در دیوار شاهزاده کان [illegible] بتقدیم رسانند و رعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب [illegible] در باغ زاغان [illegible]
چهار طاق کرده آن [illegible] الفبهای رفیع [illegible] که مزین بود هر جای [illegible]
[illegible] و هر طایفه مناسب [illegible] کرده [illegible] و در آن سال [illegible]
جهان و در [illegible] خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن و دقت طبع امور عجیب [illegible] نمودند از آنجمله خواجه علی [illegible]
اصفهانی [illegible] بود [illegible] موجود نه [illegible] آورده چنانچه [illegible] دکان [illegible]
گشوده هر [illegible] مشغول میکرد و بعضی از آن [illegible] در صفت [illegible] مثل [illegible]
[illegible] ایشان را در قوم قلم تصویر گردانیده بود که در آیینه [illegible] از آن زیادتر نتوان نمود
سلطان سعید چون [illegible] مشاهده فرمود [illegible] در باره آن نادره دوران [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] آراسته شده [illegible] جوانی [illegible] کامرانی را آب داده و نواهای [illegible]
[illegible] ساز [illegible] جام بر کشاده و ساقیان [illegible] مجالس انس را
[illegible] آفتاب [illegible] گردانیدند و [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] پوشانیدند و جوانان [illegible] گوناگون از [illegible] افزون [illegible]
چندین نوبت ترتیب [illegible] از اوایل شوال تا روز جمعه پنجم ذی الحجه ایام جشن و سور امتداد یافته پادشاه [illegible]
در عیش و نشاط بودند و در آن روز طوی [illegible] شاهزادگان عظام و اهل اسلام [illegible] گشتند
آنگاه پادشاه [illegible] عظام امور سلطنت [illegible] عالی مقام [illegible] طرب [illegible]
و در سنه احدی و سبعین و ثمانمایه سلطان سعید [illegible] دولت و اقبال [illegible] السلطنه هراة [illegible] فال [illegible]
و نوبت [illegible] احوال خواجه قطب الدین طاوس [illegible] ارکان و [illegible]

و در سنه اثنی و سبعین حضرت معاودت بقشلاق مرو شاهجان فرمود ساباط شاه کامرانی و شادروان عظمت و جهانبانی
مبسوط و مرتفع ساخت و چون در یورت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه متواتر پیوسته علم عزیمت بجنوب
آذربیجان برافراخت مطلع ورده که کوی ایکو ابی آمد گفتار در بیان نمودن احوال میرزا پیربداق و ذکر کشته شدن او و سبب
تجدید ملک [illegible] الاطلاق از مطلع آثار سلاطین آذربیجان و عراق بزرگان اخبار و ثقات آفاق را معلوم است که چون آفتاب اقبال
میرزا محمد بایسنغر از اوج کمال بحضیض زوال انتقال کرد و تندباد اجل و جهان اقبال [illegible] آن ثمره گلشن در منزل جباران
از پای درآورد و ماه چوقوای جهانگشای میرزا مظفرالدین جهانشاه بذروه شرف رسید و تمامی ممالک آذربیجان
و توابع فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و کرجستان آن پادشاه فرمان را مسخر گردانید جمیع سروران اطراف و گردنکشان
اکناف اطاعت حکومت او نمودند و شرایط فرمان برداری و لوازم خراج گذاری بجای می آوردند و از نتایج [illegible]
مظفر و منصور بودند حسن بیک بن میرزا عثمان که بعضی از قلاع و دیار بکر را مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهانشاه طریق
اطاعت مسلوک نمی داشت و همواره بقلم علو همت نقش استقلال صورت استقلال بر لوح ضمیر صحیفه اقبال می نگاشت
و این معنی بر خاطر میرزا جهانشاه گران آمده پیوسته در تدارک آن مهم بود و بواسطه کمال متانت و حصانت قلاع و بروج
امیر حسن بیک آن مراد بر وجه دلخواه میسر نمی شد و در خلال این احوال در پس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه گر گشت و دست
ایزدی اساس دولت و ارکان از ممالک جهانشاهی در نوشت تفصیل این اجمال بطوطی کلک شکرین مقال بر این منوال رقم
میزد که میرزا پیربداق که نتیجه ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و بنیابت پدر در ولایت فارس رایات اقتدار حکومت
می نمود در وقتی که مهم سلطان سعید و میرزا جهانشاه در خراسان بنظم انجامید از راه طبس و یزد بشیراز بازگشت و خیالات
باطل و تصورات بی حاصل از مقام اخلاص و متابعت پدر در گذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل بنام او فرستاده
و نصایح سودمند فرموده بسلوک طریق رشد و رشاد مامور گردانید از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیربداق
این سخنان را مسموع نداشت و جهانشاه از طریق عنادی در مصالحه و مدارا نهاد از لوم و حزم میرزا جهانشاه که والد میرزا پیربداق
بود و بشیراز رفته پسر را از آنجا بیرون کرد که تا فارس باشد روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه از آن مرحوم
دل حاصل کرده ولایت شیراز را به پسر دیگر خود امیرزاده یوسف عنایت نمود و میرزا پیربداق در دار السلام طرح اساس
جهانبانی انداخته مانند کنانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال غرور سلطنت را اصلا از دماغش بیرون نمی رفت
و از عاقبت عصیان بر سبیل تعرض حواشی ممالک جهانشاهی میکرد و انواع ظلم و تعدی بتقدیم میرسانید و هرچه میرزا جهانشاه
تغافل یا تساهل نمود بجز ممانعت و خودسری در رسل و رسایل بنصیحت فرزند فایده نمی بخشید و بجهت کامل عزیمت

خویشتن را

خویشتن را از مقام خلاف و شقاق نمی گذارد لاجرم میرزا جهانشاه خاطر بر استیصال نهال اقبال پسر قرار داده در سنه
سبعین و ثمانمایه با لشکر بسیار بدار السلام بغداد شتافت و میرزا پیربداق برج و باره شهر را مستحکم ساخته در مقام
تحصن و ثبات قدم نموده و میرزا آغاز محاصره کرده بنا بر متانت دار السلام و شجاعت اتباع شاهزاده و بدوام انفعال
مدت یکسال صورت فتح چهره نگشود و در این اوقات لشکر عراق و آذربیجان عنیف تمام از صبح تا شام حرب مبارزه می نمود
و میرزا پیربداق و بغدادیان روی برتافت و بقدر امکان در ممانعت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی
و جلادت بجای می آوردند عاقبت صورت بغداد بدان روی برتافت و قحط و غلای عظیم روی نمود و کار بر مردم
و طایفه که از روی تکلیف دست کلوای ثبات در زنجیر کرده جهت تعدی دو کشتن سگ و گربه بسر اهتمام بجای می آوردند
لاجرم کار بغداد بدان بجائی رسید که یکبار فریاد و فغان بر اوج آسمان رسانیدند و کسان در درگاه میرزا جهانشاه
فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه از سطوت خویش ایمن ساخته اهالی دار السلام در را باز گشادند
و کسان محصور بیرون و سرور [illegible] روی به اردوی میرزا جهانشاه نهادند اما میرزا پیربداق در دامن مکر و حیله
و روانق خویش نشسته بود و گمان می برد که پدر رعایت او را منظور داشته اندیشه و بعد از آن ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود
محمدی را بدفع او امر کرد کشتن میرزا پیربداق مامور گردانید و ایشان بیک ناگاه بر خرگاه شاهزاده رسیده و دست
بر آن شاه دست محمدی بالقصد شمشیر بر او نواخته و دیگران هم در قتل او اتفاق نمودند و از آن نوکت میرزا جهانشاه و مبارک خاطر
و طبایع خلایق از وی متنفر شده آن پادشاه را بدنام انتقام خاطر از بهر سلسه ساخت و بیکی بیت متوجه دفع امیر حسن بیک
گشته ایالت بغداد را بمحمدی [illegible] امیر حسن بیک از توجه دشمن آگاه شده بنا بر عدم استطاعت مقاومت در عقبه
کوهستانها خود را متحصن نمود و میرزا جهانشاه این معنی را بر عجز و ضعف حریف حمل کرده و تابستان در آن دیار بود و در همان موضع
اوقات گذرانید بعد از هجوم جنود شتا و وقوع شدت سرما لشکریان از توقف در صحرا و بیابان ابا نموده رخصت طلبیدند
و خود بمکان آن طایفه را نزد خاطر از تابش دیگر با خواص و مقربان روزی چند در همان مکان بعیش و عشرت
مشغول گردید امیر حسن بیک از غفلت و تشویش پریشانی سپاه دشمن آگاه شده و بعز استقبال بجوار معسکر میرزا
جهانشاه درآمده صباحی ناگاه بجوانب اردو رسیده بر طایفه از مردم اردو که فی الجمله متفرق شده بودند
بر وجه ترکتاز نهیب ناگاه تاخته کشت و میرزا محمدی بجنگ پیش آمد بیک حمله تار و مار ساخته
گشته چون از آن طایفه را واقف ساختند و میرزا جهانشاه پوشیده بود و بکمند اسیر کرده بود که آن خبر مشنو و لیکن
شد و بی سپاه مستحکم ساخته عمار آن اصحاب گذرانیده امیر حسن بیک ان لحظه بدر و آمده محمدی یوسف را باستیصال

وجباد مصاحب جمعی از مردان او رسیجان را برانداخت و در وقتی که میرزا جهانشاه بر بخت مجهولی از لشکریان امیر حسن بیگ
اسکندر نام مطلع است حامله او کشته شد و باز گشت و هیچکس بر این قضیه مطلع نشد و امیر حسن بیگ متعجب حال خصم بود تا
دران اثنا سر ترکمانی که با میرزا جهانشاه و شاه مینی از دشت نزد آنحضرت بردند که سر پادشاه است امیر حسن بیگ آن سر را نزد
میرزا محمد و میرزا یوسف فرستاده پرسید که این کیست جواب دادند که این سر ترکمانی است که شبیه پدر ما بود و امیر حسن بیگ
از آنجا عازمیت وجوی کرده شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامههای پادشاهانه برداشته و بیگی که از میرزا جهانشاه چیزی
داشته باشد و امیر حسن بیگ اسکندر را طلبیده پرسید که این اسباب از کجا بدست تو افتاده جواب داد شخصی را
که بصفت این صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامهها ازوست امیر حسن بیگ فی الحال قاصدی بدانجا
فرستاد تا سر قتیل از تن جدا ساخته بنظر آوردند و چون معلوم شد که این شخص میرزا جهانشاه بوده امیر حسن بیگ مراسم
شکر الهی بپرداخت و محمد برادر کشته میرزا یوسف را میل آتشین نابینا ساخت * و دولت از آن خاندان درگذشت * یکی
و دیگری کو گشت

گفتار در بیان وصول میرزا ابو القاسم جهانشاه و بعضی میرزا سلطان ابوسعید گورکان و ذکر توجه پادشاه [illegible] بصوب ملک عراق و آذربیجان

چون آفتاب ابوالنصر حسن بیگ از مطلع ظفر طالع گشت مهم میرزا جهانشاه بر نهجی که مسطور شد انجام گرفت
افراد لشکریان عراق و آذربیجان روی امید بدرگاه امیرزاده حسین علی که امیر ولد جهانشاهی بود آوردند و ابواب
خزاین پدر و فایض گنج ده صد و هشتاد هزار سوار را موجب دو طار اگرچه شاهزاده این معنی میسر گشته و زبان قلم [illegible]
این قضیه نگذشته و امیرزاده حسن علی آن سپاه را آراسته اساس مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال در بارگاه عالم پناه
سلطان سعید بخاطر رسید و التماس نمود که رایات حضرت آیات بصوب عراق و آذربیجان نهضت نمود تا او کمر خدمتکاری
خان در میان بسته بمقابله ممالک و مفاتح قلاع و بلاد و تحکیم ارکان آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید از شنیدن این خبر انوار
نشاط و انبساط در وجنات حال سلطان مستوره و متضاعف گشت و حکم جهانمطاع باجتماع لشکر بیابان ممالک محروسه در رفت
و چون آن پادشاه عالیجاه پیوسته بکلمات [illegible] در وقت منصوره حضرت ولایت پناه حقایق و دستگاه
حضرت خواجه ناصرالدین عبیدالله [illegible] ملاقات آنحضرت ملک جمال الدین عبدالرحیم صدر را بسمرقند فرستاد
و خواجه ملتمس حضرت سلطانی را قبول داشته و خواجه و میرزا سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربیجان
شرط مشوره بجای آورده بعد از گفت و شنید بسیار خاطر امضای آن عزیمت قرار یافته خواجه عبیدالله [illegible] بوده
و میرزا سلطان ابوسعید از یورش قشلاق [illegible] بکمال کثرت و یراق در اواخر رجب و اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین
و ثمانمایه بجانب عراق و آذربیجان نهضت فرمود و بعد [illegible] ولایات که می رسید بطواف مزارات اولیا و مشایخ رفته

مراسم اولوست بتقدیم رسانید و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات مخصوص و بهره ور میگردانید و در وقتی که جمشید
خورشید بر [illegible] درج شرف نهضت و نقش بند نامیه فضای [illegible] را از شکفتن گلها و ریاحین جنت افزای نگارخانه
چین ساخت و ماه طوق ظفر نگار را [illegible] نزول اجلال فرموده و چند روز دران مرغزار دلفروز گذرانیده
از آنجا بصوب کالپوش نهضت نمود در خلال این احوال از اطراف ممالک فارس و عراق صنادید عالم و مشاهیر آفاق
روی امید بدرگاه خسرو با استحقاق می آوردند و از هر منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملازمت رسیده و نثار
و پیشکش [illegible] و در کالپوش [illegible] از امرای معتبران [illegible] ضبط و امارت نامزد نمود [illegible] فرامین
مطاعه ارزانی داشته روان فرمود از آنجمله صاحب السیف و القلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین
بن امیر علی [illegible] فارس را [illegible] گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کردن طرح
انداخت و امیر سید محمد برادر امیر سید [illegible] ایالت قزوین و سلطانیه را [illegible] ساخت همدان و درگزین
بامیر حسن علی قوچین تعلق گرفت و یزد بامیر قرمان شیخ صفی اختصاص پذیرفت و هر کس از امیرزادگان بدولت که
عنان [illegible] انعطاف و [illegible] مقصود در [illegible] تا اکثر ممالک عراق در قبضه
اقتدار ملازمان سلطان کامکار استقرار یافت و انوار آفتاب عدالت آثار بر سایه مرحمت آنحضرت بر اقطار آن حصار
از آن وقتی که امیر حسن بیگ خاطر از مهم میرزا جهانشاه فارغ ساخت تا زمانی که موکب سلطانی در ییلاق کالپوش
قبه و خیمه درگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیر حسن بیگ بدرگاه عالم پناه رسیده و بوضوح اخلاص و [illegible]
اختصاص کردند و بوسیله امرای عظام [illegible] رسانیدند که اولاد میرزا یوسف [illegible] نسبت بمردمان عالیشان
حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان [illegible] القلب در مقام هواداری ثابت قدم نخواهد ماند بخلاف این بنده که
ابا عن جد در طریق مخالفت سلوک مینماید و هرگز غبار خلاف بر حاشیه خاطر نمیگذارد و سلطان سعید در کالپوش
ایلچیان را طوی داده رعایت فرمود و مصحوب حسن بیگ کلاه زر و زین و قبای [illegible] مرصع ارسال نمود و پیغام
که امیر حسن بیگ با سپاه خود عزیمت نماید که عساکر منصوره ازین جانب متوجه اند تا بیکبار [illegible] اهل عناد از [illegible]
باید و بعضی ایلچیان امیرزاده حسن علی با تحف و پیشکشهای بسیار و نقود و جواهر بیشمار بآستان آسمان مقدار آمده و اظهار بندگی
و افکندگی نمودند و از زبان شاهزاده معروض داشتند که مملکت آذربیجان عراق و فارس و توابع آن [illegible]
از اوان در تحت تصرف [illegible] و آنچه در تحت تصرف [illegible] ملک بعین آن پادشاه ظفر قرین میداند *
ما از آن قوایم و بهره داریم * امید که نظر عنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارد و همت عالی نهمت بر دفع [illegible]

که غنیمت بخورند و مردم را شهید کردند و سلطان سعید ایلچی او را نیز مشمول شفقت و احسان گردانیده رخصت فرمود که اعلام
جهان گشای متوجه آذربایجان شد بعد از وصول آنچه مشمول دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و بعد از آن ایام موکب همایون
از کالپوش در حرکت آمده و بعد از قطع منازل و مسالک مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت از آنجا امیر مزید طایفه از امرا را با
منقلای از پیش روان شدند و عنان ریز در آمده مقارن آن حال امیرزاده حسین علی و برای گردند و الحکم العلی المجید

ذکر روان شدن میرزاده حسین علی بموضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان علی سعادت منشد

در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسن علی ولد میرزا جهان شاه در منزل مرند اقامت
داشت و خیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیک بر لوح خاطر می نگاشت و چون خبر قرب وصول دشمن بوی رسید امیرشاه
علی و امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امرا را که برسم قراولی ارسال فرموده و آنجماعت سوابق حقوق جهان شاهی نابوده
تصور نموده بملازمت امیر حسن بیک رفتند و خبر بی وفائی امرا و رسیدن سلطان سعید بتبریز امیرزاده حسین علی
شنیده با فتنه مردم متوحش برآمدند که ضبط ایشان متعسر بود و بعضی از لشکریان او روی بحسن بیک رسیدند
و بسیاری از ایشان تباه و بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم داعیه بجز آن و در آنچنان شتر از تبریز و ضمیر آنحضرت متمکن گشت
و از ری بسلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون آن بلده بود منهیان امیر فریدون و سایر امرا که به
تبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیر حسن بیک رقبه از ربقه اطاعت پیچیده و پیام این بندگان نشان او نوشته
که امرا جغتای را بگوید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را بپسر خود اغورلو محمد داده‌ام لاجرم سبب آنست که ما
نصرت آیت علی امیر الحال پرتو بر این دیار انداز زود تا صورت بهبود و آئینه مقصود چهره گشاید اما امیر حسن بیک
چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانید از رشت و تخت تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان
سعید پهلوان یوسف شیرازی را در تملک تبریز ارسال داشته از سلطانیه بمیانه شتافت و در آن موضع امیرزاده
حسین ولد او سلطان علی و برادرش امیرزاده یوسف بکول و جمعی کثیر از امراء ترکمان قرب پنجاه هزار نفر از لشکر
باردو رسیدند و سلطان سعید اولاد میرزا جهان شاه را بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخت نوازش نموده
مواعید دل پسند منتظر و امیدوار گردانیده در این اثنا امیر حسن بیک برادرزاده خود یوسف بیک را برسم رسالت
با چند سر اسب علی فرستاده و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و نهایت زیب آراسته امرای عظام آمدند تمام یوسف را
پیش بردند و فرمودند که اسب و تحفه را بازانورده تا بشرف دست بوس مشرف شود و یوسف بیک بوسیله از امرا
از زبان عم خود معروض داشت که قرب صد سال است که آبای ما نسبت بندگی آن حضرت صاحب قرانی امیر تیمور گورکان

بطریق دولتخواهی مسلوک داشته اند و حالا این مخلص نیز همان طریق را رعایت نموده و ولایت فارس و عراق را
از مخالفان انتزاع کرده ام و بگماشتگان آن آستان که بنشستم امید آنکه در بین میان چندان مهلت دهد که از ایشان
جا بجا رسد و برف از راه برخواسته مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضا امیر حسن بیک مصحوب یوسف عریضه
بهمین معنی ارسال داشته بود و در آن عریضه این بیت را مندرج گردانیده
گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه‌دار سر رشته تا نگه دارد
القصه سلطان سعید چون پیغام امیر حسن بیک را شنید جواب داد که موکب همایون عازم آن دیار است
بعد از وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عم خود میرزا احمد جوکی را مصحوب یوسف بیک فرستاد
و چون میرزا محمد باردوی امیر حسن بیک رسید آنحضرت نیز بارگاه پادشاهانه چهار بست و کنجی زرین نسبت کرده
میرزا را در کار بحمد و میرزا این سلطان محمد میرزا بایسنقر را بیکجا نشاندند و خود عظیمی بجهت تماشای ایشان قرار گرفت
و امرا و سران سپاه را فرموده تا مسلح و مکمل شده بجای خود بایستادند آنگاه میرزا محمد را بردار و اوده غایت وحشت
آن مجلس برآمده و چند نوبت را نوروز و باشارت امیر حسن بیک تخت میرزا را در یافت بعد از آن [illegible]
امیر حسن بیک حاضر شده و سخنی که در خاطر داشت عرض کرد و جواب شنیده و بعد از دو روز عنان مراجعت منعطف گردانید

ذکر [illegible] لشکر پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و [illegible]

اقبال و ادبار ایشان کمال آفتاب سریع الزوال است و آفتاب جاه و جلال مثال غمام بر شرف انتقال چون مشیت پادشاه
متعال بتغییر دولت سلطانی تعلق گیرد و ثبات آن ببسیاری سپاه و جرار نشیب نپذیرد و هرگاه اراده مالک الملک ذو الجلال
بفرو جنود کمین بستانی تعلق گیرد اولو الالباب تدبیر عقلا کیاست آنرا رد و دفع نتوانند اذا ما اراد الله امرا بعبده
فان قضاء الخلق لابد واقع فکیف تنال الحق من دون حکمه و لا ینفع و الشدید الحکم فاطلع بنظر این نقد برانکه چون پادشاه
[illegible] دولت و زندگانی میرزا ابو سعید متعلق بود با وجود وفور اطلال و کثرت اسباب محاربه و قتال
لشکر سپاه و آلات [illegible] آن صورت نصرت روی نمود و نسیم فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر شقه لوای جهان گشای
امیر حسن بیک وزیده دست عنایت سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مدبر کامرانی برگشود و
شرح حال بر صحیفه احوال آنکه در آن ایام که منزل رسایه مضرب خیام سلطان زمان بود و معسکر از کثرت لشکر تنگ شده بود
ظاهر شدت سرما می نمود [illegible]
از بیم هوای [illegible] سلطان ابو سعید امرا و نوئینان را طلبیده در باب تعیین موضع
قشلاق مشورت فرمود و رای همگنان بر آن قرار گرفت که امیر حسن بیک را از قراباغ اخراج کنند و در آن زمستان بجای

پادشاه عالی مکان و رایات عالیات در این نوبت عنیف فرموده و چون هفت فرسخی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت
ماکولات ارباب تدبیر و صلاح در آن دیدند که بطرف محمودآباد روند تا شروانشاه که دم از هواخواهی میزد باردوی
اعلی ملحق شود و با این عزیمت کوچ کرده بمحلی رسیدند که علف آن زهردار بود هر چهارپایی که خورد از چنگ گرگ اجل
جان نبرد و بعد از آنکه جلوگاه محمودآباد معسکر خسرو عالی نژاد گشت قحط و غلا بمرتبه‌ای کشید که بهای یکمن غله به دو دینار
کپکی رسید و امیر حسن بیک شوارع مضبوط ساخته نمی‌گذاشت که از طرف خراسان و عراق و فارس کسی باردوی
همایون رود اما روزی چند از جانب شروان کشتی غله و اطعمه فراوان می‌بردند و در آن اوقات اسپان کاپایان
خراسانیان بغایت ضعیف شده بود و تراکمه که الاغان آسوده و فربه میداشتند پیوسته نواحی اردو را می‌جستند
و هر کس را می‌یافتند بعالم آخرت روان می‌ساختند چون روزی چند حال بر این منوال گذشت شروانشاه و لو بوعد
وعید و تهدید امیر حسن بیک یاغی گشت و این معنی موجب آن شد که موکب همایون از محمودآباد بجانب اردبیل در حرکت آمد
و در اثنای راه بجلو بر دهل رسیدند و چهارپایان سپاه در لای وحل فرو رفته شاه و سپاه بلطایف الحیل از آنجا بگذشتند
و هم منوال منازل کرده روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه امیر سید مراد برسم قراولی
بجانب عسکر امیر حسن بیک روان شد و در اثنای راه چهارصد سوار آراسته لوی دوچار خوردند و مقدم ایشان امیر ترکمان
بود پیش آمده سید مراد را گفت که سلطان ابوسعید دشمنان صد ساله را دوست و دوستان صد ساله را دشمن ساخت
اکنون مایل آنکه جنگ و صلح کند که خواهد نیست می‌باید که فردا امرای بزرگ از جانب بیایند که امیر حسن بیک نیز جهت تمشیت
مهم مصالحه اخوان و مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد بازگشته روز دیگر امیر سید فرید با جمعی کثیر از امراء
رفیع مقدار بیرون فرستادند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیر سید فرید چون عدد مردم خود را
از آنکه زیاده دید مغرور شد و بر ایشان تاخت و اساس جمعیت آن طایفه را پریشان ساخت هر چند امیر سلطان
ارغون گفت که این جماعت کومک دارند توقف باید نمود امیر فرید سخن وی را قبول نفرمود و چند فرسخ در قفای گریختگان
راند و در آن اثنا امیر حسن بیک با دو سه هزار سوار آراسته از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان
جنید و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی ارلات و شیر محمد بغدادی و پیر محمد قورچی را با پانصد نفر از متعینان بقتل آورد
و امیر فرید گرفتار گشته بقیة السیف روی باردوی سلطان حسین آوردند و امیرزاده سلطان علی میرزا بطرف همدان
گریخته از آنجا گذشته شد و پریشانی در آن زمان در تبریز بود القصه این خبر محنت اثر در اردوی همایون انتشار یافته
سلطان سعید چاره جوی گشته امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که با مهد در سلک ولاة

اسیران انتظام داشت جهت تمهید مبانی صلح و صفا نزد امیر حسن بیک فرستاد و اخلف جناب سیادت مآب آنکه خود را
منسوب بسید جلال الدین قمی میدانست مهم رسالت برست و امیر حسن بیک نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و اکرام بجای آورده
ماجرا تقریر کرد که اگر بخواهد بابت شیعیان را ساسی موقوف داشت و مصالحت گویند نیز اعانت او را نداده که ناگاه سید با خود در اردوی سلطان
که قبل از این امیر حسن بیک او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود باز آمده معروض داشت که خراسانیان بغایت
در جال و پریشان روزگارند مصلحت صلح و صفا را نمی‌یابند ایشان عنقریب مرغ فتح و ظفر را می‌نمایند جواب امیر حسن بیک
مهد علیا و سید ابراهیم را نومید بازگردانید و امیر غیاث الدین مشمول نظر مرحمت ساخته نشان ایالت ساری از زبان او نمود
ذکر [illegible] سلطان ابوسعید چون سید جلال الدین ابراهیم قمی و مهد علیا بار دیگر باردوی اعلی
معاودت نمودند هنوز سخن تمام نکرده بودند که طلیعه سپاه ظفر پناه امیر حسن بیک پیدا شد و بعضی از امرای خراسان
سر جلوهای خود را که بسته داشتند بهواخواهی دشمنان پیوستند و بامداد سلطان سعید [illegible]
[illegible] روی بصوب فرار آورد و چون امیر حسن بیک بر تخت فیروزی نشست آن پادشاه عالی جاه را طلبیده
چون نزدیک بارگاه رسید شرایط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و در موضعی که معهود است نشاند و سخنان شکایت آمیز
بزبان راند و سلطان سعید جوابی که مناسب وقت بود ادا نمود و مجلس مراجعت نمود و امیر حسن بیک نمی‌خواست که بجای
آن خسرو عالی شان دست بی‌ادبی یازد بلکه داعیه داشت که او را اطلاق داده بجانب خراسان بازگرداند اما بعد از قیل و قال فراوان
باغوای قاضی شیروان و [illegible] جمعی از امرای ترکمان خاطر بر آن قرار داد که آن مظهر عدل و احسان را دست پای [illegible]
و [illegible] رجب [illegible] کلان سلطان سعید را به دست میرزا یادگار محمد [illegible] شاهزاده بشرط استقبال [illegible] آورده
و آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار محمد [illegible] درآمد و محصلان سلطان را بازگردانیدند و هم آنجا
شربت شهادت چشانیدند * دریغا که آن شاه عالی نژاد * که در عدل مثلش گیتی نزاد * بتیغ ستم نقد جان برفشاند
ازو جز افسانه چیزی نماند * بجز خاک [illegible] * که چون شاهان [illegible] * جهان با همه زینت و زیب باد
نیرزد بدین رنج و آسیب او * بیان [illegible] پادشاه سعید [illegible] و فرمان [illegible]
در آن زمان که میرزاده سلطان ابوسعید عنان عزیمت بصوب [illegible] یافت علامات [illegible] عسکر [illegible]
ظهور یافت صورت [illegible] و صاحبه [illegible] جلوه گر گشت و افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر [illegible]
از ایوان کیوان در گذشت * [illegible] * [illegible] * چنان دلیران امیر حسن بیک
هر یکی [illegible] و غنیمت [illegible] و آغاز غارت و تاراج کرده [illegible]

از بنیاد بر انداختند و هنوز خیمه او که و بارگاه پادشاه بر جای بود که ابو النصر امیر حسن بیگ حضور ارزانی فرموده سواره
بر در سراپرده ایستاد و ترکمانان از ارتکاب امور ناشایست منع فرموده و خواجه سرایان و مستحفظان حرم را بدستور معهود بتکفل
اهل حرم نصب کرد و خزاین و نفایس را مضبوط ساخته بعد از آن روی ابرام کاخ سایر جهات آورده چندین میرک منع طایفه
از مسلمانان جهان گرد و نهب و سبی خراسان افراط می نمودند مشغول گردید و چند کس از آن مردم بی تیر زده بقتل رسانید
و حکم فرمود که تراکمه آذربیجان و سیاقی خراسان از معسکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه شهید در ظل رایت میرزا
یادگار محمد تجمع کردند و اکثر معتبر زادها در سایه بی غایت خویش باز داد و ابواب رحمت و عاطفت بر روی روزگار آن جماعت
بگشاد و از امرای عظام و صدور عالی مقام امیر سید فرید ارغون و امیر سید محمود موسکه و امیر احمد یار و میرک عبد الرحیم
صدر و امیر عبد الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب که به سلاسل و اغلال مقید بودند عاقبت میرک عبد الرحیم بواسطه بعضی
سخنان فتنه انگیز که گفته بود کشته گشت سایر بندگان نجات یافتند و بعضی بی تحاشی ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار
کردند و روی بخراسان نهادند و بیشتر سپاهیان از راه شیروان و دو کلان و گیلان عازم اوطان خود گشتند
و از وزرای سلطان سعید خواجه برهان الدین عبد المجید که در اردو بود ملازمت امیر حسن بیگ نموده منصب اشراف
دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع آن خبر بدرگاه پادشاه ظفر اثر
شتافته رایت وزارت بر افراشت و خواجه قطب الدین [illegible] که در بعضی از حدود عراق بضبط اموال مشغول می بود اجازت
حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود ذکر احوال امجاد سلطان سعید و [illegible] و الاجلال
در وقتی که دیوان قضا بر منشور زندگانی سلطان ابو سعید رقم تحریر بود از آن جناب یازده پسر نیک اختر بود بدین ترتیب
که میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ و میرزا الغ بیگ و میرزا عمر شیخ و میرزا ابا بکر و میرزا سلطان مراد
و میرزا خلیل و میرزا ولد میرزا سلطان عمر و از این یازده شاهزاده چهار تن بمرتبه سلطنت و فرمان روایی رسیدند
و اسامی ایشان بدین نهج است میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا عمر شیخ و میرزا الغ بیگ و چون تفاصیل وقایع
این چهار برگزیده خصال و سایر اولاد سلطان سعید راقم حروف را معلوم [illegible] خامه دو زبان بر تحریر جملی از احوال
ایشان اختصار می نماید و هر یک که بسلطنت رسیده اند ذکر تقدیم می یابد معز السلطنة و الخلافة میرزا سلطان احمد
اکبر اولاد امجاد سلطان سعید بود و تولد او در سنه خمس و خمسین و ثمانمایه در دار السلطنة سمرقند از دختر اورده
ابو غازیخان که نجیب شریف عز او بعقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما در آمده روی نمود سلطان سعید بعد از فتح
خراسان ایالت دار الملک حضرت صاحب قران میان قرت العین پادشاهی مفوض داشت و جانی بیگ دولدای برادر

خودرا

خود را تر سلطان ملک شغری را یکی از شاهزادگان معزز کرده رایت اقتدارش در سمرقند و کابل را افراخت و در تمامی
اوقات سلطان سعید آن خسرو صاحب تایید در ماوراء النهر بر مسند سرافرازی متمکن بوده با رعیت و سپاهی در کمال
دولت خواهی سلوک می نمود بعد از واقعه قراباغ بعزم تسخیر خراسان از آب آمویه بگذشت و چون کمبود از خود
رسید خبر استیلای خاقان منصور سلطان حسین میرزا مسموعش گشت بنابر آن عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف
گردانیده و کلاء العود احمد و صف الحال آن پادشاه ستوده خصال گشت و میرزا سلطان احمد در ایام جوانی و جهانبانی
چهار نوبت با اهل خلاف محاربت اتفاق افتاد اول با برادر خود عمر شیخ جمال ارغون که نعمت نام داشت و در نواحی
[illegible] و در آن معرکه سلطان احمد میرزا ظفر یافت و بکفران نعمت گرفتار شده بود به عقب شتافت و دیگر با برادر خود
عمر شیخ میرزا در میان شاهرخیه و اخسی بنواحی قریه خواس و آن روز پرچم فتح و فیروزی بر پرچم علم آن حضرت افراخت و سیم
بنواحی سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان کابلیکه مشهور است مقتدر بوده در نواحی تاشکند با معسکر خانی
و لشکریان مغول در اطراف آن بکار اعلام نصرت آثار را ارتفاع داده و متوجه اهدا شده و بر پل بعضی از مغولان حاضر بودند
گرفتنگیها آب [illegible] که محل نزول موکب سلطان محمود خان بود برادر رسیده هر دو لشکر یکدیگر متوجه شده بی از آنکه با استعمال
آلت قتال پرداخته هر طایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند چهارم آنکه حیدر کلتاش قدم در وادی خلاف نهاده دست
طاعت در میان [illegible] در آمده و سلطان احمد میرزا با زمره ابطال رجال رفع او را پیش نهاد همت ساخت و عنان یکران
بصوب معسکرش انعطاف داده از نواحی [illegible] ملاقی فریقین روی نمود و حیدر شکست یافته میرزا سلطان احمد مظفر
منصور بدار الملک خود معاودت فرمود و در [illegible] سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که از سلوک میرزا عمر شیخ
گورکان بغایت متنفر بودند با یکدیگر اتفاق کرده بقصد استیصال شال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقلال
نمودند و سلطان محمود از جانب شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آب بسوی اندجان توجه فرمودند
در آن اثنا واقعه در غایت غرابت روی داد و عقاب اجل بهوای مرغ روح عمر شیخ میرزا در پرواز آمده آن حضرت در روز
دوشنبه چهارم ماه مبارک رمضان از بام کبوتر خانه حصار اندجان از نشیمن [illegible] بر ضربات تلاشت بر سر آشیانه
ساخت و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت [illegible] خجند و مرغینان را گرفته در [illegible] اندجان
منزل گزید اما فتح آن ولایات او را میسر نشد چنانچه درین مدت ان شاء الله سلک تحریر خواهد یافت و با حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد
بابر که بعد از فوت پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح کرده مراجعت فرمود بعد از قطع دو سه منزل مزاج شریفش از رکیه اعتدال
مایل شده بعارضه تب محرقه [illegible] آن پادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت و در اواسط شوال سال مذکوره در نواحی [illegible]

و رکن آفتاب فتوت و شعلهٔ حیاتش به زلال اجل معتد منطفی گردید آنحضرت مدت چهل و چهار سال در این دار پر ملال اوقات گذرانید
و سلطان احمد میرزا بصفای اعتقاد و سلوک طریق رشد و رشاد موصوف بود و در اداء صلوة مکتوبه شرایط تقدیم رسانید و هیچ
اوقات ترک نفرموده و همواره مضمون اوفوا بالعقود را مطمح نظر عالی اثر داشت و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهد و
پیمان بودی بر لوح خاطر نمی‌نگاشت اگرچه در ضرب شمشیر نظیر نداشت در مکتب استعمال آلات قتال نمیکرد اما آثار شجاعت و بهادری و
پهلوانی از حرکات و سکنات آن والی صاحب جهان بانی بظهور میرسانید و در فن تیر انداختن و فن جستن در اکثر فنون در اندازان
فایق بود و تیر گوشه‌دار در اکثر اوقات بر هدف مقصود رسیده خطا نمی‌نمود و قوت و بازوی آنحضرت بمرتبه‌ای بود که اگر چه سینی
مدت یک شبانه روز در مجلس نشسته قدح بادهٔ خوش گوار از کف ساقیان گلعذار در کشیدی و در محفل بزم در غایت ابتهاج
بسر بردی هرگز امری ناپسندیده از آن خسرو خردمند بظهور نرسیدی و پیوسته فحوای کلمهٔ من همت بها الغضب العین صبر
نمودی و در بخش گفتن اطناب و اکثار تجویز نمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیاتش شش زن بحبالهٔ نکاح در آورده و او را
ایزد تعالی هفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن زمینهٔ تخت و تاج بدین ترتیب است اول مهر نگار خانم بنت یونس خان
دویم ترخان بیگم که نسبتش با امراء ترخان می‌پیوست سیم قتق بیگم که کوکلتاش ترخان بیگم بود چهارم خانزاده بیگم نسبتش به
خانزادگان ترمدی می‌پیوست پنجم لطیف بیگم بنت امیر احمد حاجی ششم سلطان بیگم برادرزادهٔ سلطان ارغون اما اولاد و کور
سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و هر دو در خورد سالگی از عالم انتقال نمودند و از مجلات و فرزندان آن پادشاه عالیشان چهار نفر اناث
بوجود آمده بودند یکی از آن جمله سلطان بیگم و بزرگترین بنات قتق بیگم رابعه سلطان بیگم بود که او را قراکوز بیگم نیز میگویند و او
بیگم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بحبالهٔ نکاح سلطان محمود خان در آمد و بعد از شهادت سلطان محمود خان جانی بیک سلطان
آن عفیفه را در سلک ازدواج کشید دویم صالحه سلطان بیگم که او را آق بیگم میگفتند و آق بیگم بعد از فوت پدر بحبالهٔ نکاح پسر خود
سلطان مسعود میرزا در آمد و سیم عایشه بیگم که چندگاه در حرم پادشاه جم جاه ظهیر الدین محمد بابر بسر برد و چهارم سلطان بیگم
که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند او را بعقد خویش در آورده بود اما دختر پنجم که هم سلطان تولد نموده بود و معصومه
سلطان بیگم نام داشت و در روش حضرت خلافت پناه ظهیر الدین بابر پادشاه را دریافت و بعد از چندگاه دختری از او
در وجود آمده مادر هم در آن ایام وفات یافت و دختر را بنام مادر موسوم گشت سلطان محمود میرزا ولادت با سعادتش
در سنه سبع و خمسین و ثمانمایه روی نمود و آنحضرت ارشد اولاد سلطان سعید و اعیان برادر سلطان احمد میرزا بود بصفت
شجاعت و مردانگی موصوف بسمت سخاوت و فرزانگی معروف تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع نهال اقبال اعادی دین و دولت
و سنان خون ریزش در میدان پیکار رافع لوای اولیای ملک و ملت نیّر رای عالم آرایش چون خورشید صفت از مشرق صوب

طالع و فروغ تدبیر صواب نمایش چون ماه چهارده در شب تیره حوادث لامع طبع پاکش دراک حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق
نکته دانی کف بذلش کاقل مصابیح افاضل و غمام انعامش شرایف ماثل ذات او بود زیب تخت و سریر لوای بخشش جود عالم گیر
کف جود و شیخ ابر گوهر بار و آن شاهزادهٔ عالی گهر در روزگار فرمان روایی پدر در زمان حیات حضرت والد در رکاب خراسان
نهضت نموده و قرین صحت و سلامت روز پنجشنبه دویم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه بدار السلطنه هرات
رسید برای سپاه و رعیت اشتغال نمود روز جمعه در مسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت صاحب قران
امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابو سعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واقعه خبر جان نوز
سلطان کنجشک بوست طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری باوج فلک نکاری رسانیدند و نگرید
رنگین خویش را که دعوت سکنی صعب پیش وصیح شنبه چهارم کوتوال قلعهٔ اختیار الدین باغی گشت و مردم
جوق جوق سوار به هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده کار از چیز در گذشت بنا بران در وقت استوا سلطان محمود
میرزا باتفاق امیر بابر مغول و امیر قنبر علی و جمعی دیگر از سالکان طریق یکدلی از دروازه خویش بیرون رفته روی توجه جانب
سمرقند نهاد و بعد از وصول بدان بلدهٔ فاخره وسیلهٔ میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر گشاد
و چندگاه میان برادران طریق سلوک بود و آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی به بهانهٔ شکار از شهر بیرون رفت
و با جوانی ارجمند مشتاق و سید بدر خسروشاه و بعضی دیگر از مقربان درگاه و احصار شادمان پیش گرفت و بعد از
وصول بعقیدهٔ امیر قنبر علی که در آن وقت حاکم آن دیار بود میرزا سلطان محمود رایت سلطنت برافراشت و آنحضرت در ولایت
ترمذ و چغانیان و حصار و قندوز و بدخشان تا کوتل هندوکش علم سلطنت برافراشت و سلطان محمود میرزا
چند نوبت بفرمان فرمای سپاه لطف کنور و جبال سیاه پوشان برد و کفار آن دیار را بلوازم غزا و جهاد بجای
آورد و لاجرم ملقب بغازی گشت و طغرای فرمان خود را سلطان محمود غازی نوشت و آنحضرت را در اوقات سلطنت
سلطان حسین میرزا اکثر جنگ و صلح اتفاق افتاد و چنانچه در آن اثنا بیان و اقعهٔ آن به خامهٔ دو زبان سمر آن حالات زبان
خواهد گشاد و چون در شوال سال ثمان و تسعین میرزا سلطان احمد وفات یافت سلطان محمود میرزا حسب استدعای اعاظم
امرا و ارکان از حصار به سمرقند شتافت و کوکب اقبالش بدرجهٔ کمال رسیده بدار الملک حضرت صاحبقرانی قدم بر مسند
کامرانی نهاد و به مهمات امرا و ارکان دولت پرداخته ابواب عیش و عشرت بر گشاد و میرزا ملک محمد که داماد آنحضرت
و برادر زاده سلطان سعید میرزا متوجه بود و خیال استقلال داشت و با یکی از شاهزادگان مجوزی گرفته بقتل
رسانید و نسبت متعلقان حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله که پیوسته در ظل حمایت ایشان فرزندان

از حاکمان در زمان امان بوده اغاز درشتی کرد چنانچه اثر تعدی او با اولاد امجاد حضرت خواجه رسید و چون سلطان محمود
میرزا آثار کتاب محرومات معایب و بیرلود و مصاحبت پسران ساده عذار وجوانان خورشید رخسار می‌نمود و ارکان
دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می‌گشتند و دست ظلم و تعدی بر مساکین و رعایا دراز کرده بساط حرمت
اهل ناموس را در می‌نوشتند و سمرقندیان که قریب بیست و پنج سال در ظلال عدالت سلطان حسین میرزا ابوسعید روز
گذرانیده بودند و از مشاهده امثال این امور مضطرب شده زوال اقبال آفتاب آن پادشاه را مستقلال از آنحضرت
ذوالجلال سوال می‌نمودند و تیر دعا بهدف اجابت رسیده در ماه ربیع الآخر سنه تسع و تسعمایه سلطان محمود میرزا
بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لوا چهل و سه سال از این دار فنا اوقات گذرانیده و در صدارت آنحضرت عالی
جناب افادت پناهی عمده اعاظم مولانا عصام الدین خوافی قیام می‌نمود و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر اوقات
سلطنت برای خواجگی والد مسعود او زین خواجه جمال الدین محمد بن خواجه جلال محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی
مفوض بود و میرزا محمود در پنج پسر و یازده دختر داشت پسر کلان آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش
خانزاده بیگم که دختر کلان امیر زنده بود است دویم بایسنغر میرزا که از پاشا بیگم تولد کرد سیوم سلطان علی میرزا که مادرش
زهره بیگی آغا است از قوم اوزبک سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود نبیره امیر زنده مذکور بود و سلطان حسین میرزا
در زمان حیات پدر بجوار مغفرت الهی پیوست پنجم سلطان ویس میرزا که بخان میرزا اشتهار یافت و والده خان میرزا
سلطان نگار خانم بود دختر یونس خان **میرزا عمر شیخ گورکان** تولدان شاهزاده سعادتمند در دارالسلطنه سمرقند فی شهور
ثمان و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد و سلطان سعید از دیدن آن قرة العین سلطنت مسرت روی نموده الوای جشن و سرور برکشید و آن
مولود عاقبت محمود در مهد خلافت کامرانی و حجره عطوفت و مهربانی پرورش یافته چون بسن رشد رسید منصب ایالت
ولایت کابل و غزنین و منصب دارایی و مهابت و امارت کرده بود و والد بزرگوارش را وداع کرده روی براه آورده چون منزل ... گزارش کرد را بت
نصرت آیت گشت قاصدی از پایه سریر اعلی با اردوی اعلی رسید فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه درین اوقات
مشتاقان فرزندان عالیشان طوی جشن و جشن نوروز خواهد انجامید و مقرر آنست که آن قرة العین سلطنت
در ایام سور و بهجت در صحبت همت رغبت باشد بنا بر حکم فرمان عمر شیخ میرزا به سمرقند رسیده و الامر حسب فرمود و بعد از انقضای
دولت نشان انبساط مناسبت بشارت که اسمی که خاطر خان خطور نمود که همچنان حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان حکومت
مملکت فرغانه که عبارتست از اندجان و توابع آن به پسر دوم خود عمر شیخ میرزا تفویض فرموده بود لایق آنکه ما نیز ایالت
ولایت را بعمر شیخ میرزا تفویض کنیم و بر این موجب فرمان اجابت منوال نفاذ یافته مسقط مملکت آن در روی که کوهستانی در خبر

بروی نحو که نشان منعقد گشت و شاهزاده صاحب سعادت مستحقان دولت و اقبال مملکت فرغانه برتبت ابهت معمور بود تا
احداث که ظاهر احوالش در سوابق ایام حسب گفت بود و بنا بر لطف شاهزاده حالا بر احسن قرار یافت و دار الملک ساخت چنانچه اسنوه
ناسنوده نواب کامیابش مصون بود اعلام عدالت و رعیت پروری برافراخت و در بیر و قبیلا ارو فرط سیف تعیین کرد
و در اجابت ملتمسات ارباب حاجت لوازم عنایت و التفات بجای آورد * برحمت چاره ساز کان شد * و از خاطر آورد کان
و میرزا عمر شیخ گورکان بعد از انقراض ایام حیات و الدهات مکان بواسطه مخالفت بکی اصل و ولایت اندجان قناعت
نتوانست نمود و پیوسته بجانب کوهستانی متعرض ملک سلطان احمد میرزا شده ابواب نزاع می‌گشود و در این قیاس احیانا
بطرف مغولستان لشکر کشیده و در اکثر اوقات مغولستان آن دیار بسرکرده و چون حیث سیان آنحضرت و یونس خان عناد
تعارض یافت و نایره خلاف و عناد کانون درون مغولان را به می یافت مع ذلک چند نوبت یونس خان ملاحظه حقوق
فرزندی ... میرزا عمر شیخ گورکان نزد خود طلبید بر سبیل محبت مرعی داشته چند ولایت اضافه او کاری موروثی
آنحضرت گردانید اما چون طمع میرزا عمر شیخ میرزا از آن زیاده بود بزلال انعام و بخشش آتش جنگ جوی او زیرش یوسف انطفا نگرفت
و آنحضرت را سه نوبت با امارت و ایالت معامله و مقاتله دست داد و فتح در نوبت اول با والده عالیشان هرم ... یونس خان
حرب جان اگر نفس سیزده خان و در جانب شمال نصف از خان کنار دریای سیحون ... که ایا انگه عمر شیخ میرزا در غایت
حلاوت و جهاد دری بسعید رستم صحبت ثابت می‌کرد تیم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان وزیده و بعضی از لشکریان همه سپهر
احسان اگر نفس سیزده خان بردند آنحضرت از روی شفقت ابوت شیخ رحمت آمده طریق عطوفت و مروت مسلوک داشت و میرزا
عمر شیخ گورکان را مشمول التفات و عنایت نموده ولایت مذکور بستاد و دیگر آنکه نوبتی که بنظر ... لشکر فیروزی اثر او ذکر نوای سمرقند
... ثانی از جوی و چند بطرف طاشکند مراجعت نمود و این خبر سمع آن حضرت و مشاجرت سمر رسیده با فوجی از سپهیان
کینه کوش و پهلوانان جوشن پوش بکامیابی او و بکان منوجه گرداند و او آب از روی بر روی تلخ گذشته مخالفان نزدیک رسیده
و آنجماعت چون گرد موکب عالی را دیدند عنان میدان کارزار گردانیدند و در کنار آب جیحون آتش قتال ... اشتعال یافته
مبارزان ... مرد افکن قامت بسیاری از مردان ولاور در خاک هلاک افتاده و نوک سنان و پیکان خدنگ ... برخون
... پهلوانان ... سیم ... طغرو فیروزی ... هر طرف آن مرد سپهر مرودی ... آمده و از ...
منهزم گشته ملازمان موکب نصرت نشان تمامی اموال سمرقندیان را باز گردانیدند و ... و نقصان ... رسانیدند
سیوم آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد با سپاه بی پایان عدد از سمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزا عمر شیخ میرزا با لشکر ... در
استقلال کرده در روز ... که در میان شاهزاده و او ... و جنگ ... از طرفین شد و بعد از آنکه ... هنگام جنگ و ... پنجم

نوبت میرزا سلطان احمد را با کواکب سعادت طلوع مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ گورکان عنان مراجعت بدار الملک خویش انعطاف
داده * چنین بیت این گردان سپهر گهی کینه ور و گهی کامه مهر * در روحی که سابقا مسطور گشت طایر روح پر فتوح عمر شیخ میرزا
بواسطه سقوط از بام کبوترخانه اخسی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ... که آب ریاض جنت پرواز نموده مدت
عمرش سی و نه سال بود و آنحضرت را پسر عالی گوهر و پنج دختر نیک اختر یادگار ماند اما از پسران بزرگتر شاه بابر ظهیر الدین محمد
مادرش ... که از ختم نگار خانم یونس خان تولد نموده دوم جهانگیر میرزا که دو سال از پادشاه باستقلال خورده تر بود و مادرش
در سلک اندوراج بعضی از امراء تومان مغولستان انتظام داشت فاطمه سلطان که نام سیم سلطان میرزا که والده اش از ...
بود و مسمات بالسه دختر بزرگتر میرزا عمر شیخ خانزاده بیگم است که همشیره اعیانی حضرت گیتی ستان محمد بابر شاه است دختر دوم
مهربانو بیگم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نموده سیم شهربانو بیگم که او نیز همشیره اعیانی ناصر میرزاست چهارم یادگار
سلطان بیگم که مادرش ... بود آغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نموده میرزا ...
بعد آنچه مذکور شد ... صورت بست و از جمله ... یک زوجه الوس آغا بنت خواجه حسین بیگ دو یکری قرانور بیگم
که دعوی فرزندی منوچهر میکرد و چون او سلطان بود از نسل مغول و ... بعد الاجماع و السلطان میرزا الغ بیگ گورکان
در زمان حیات والد ماجد از خویش سلطنت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مخصوص و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد یافته
و بکمال عدالت و رعیت پروری در ان ولایت بابیات مشغول بود و چون سنه ... تاریخ هجری ... گذشت آن میرزا
... متوجه دار جنت گشت و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر نشست ... اختلاف ... امرا از جمله
... ولایت بیرون می توانست شد و میرزا مقیم ... و الوس ارغون از قندهار لشکر بکابل کشیده و شاهزاده را گریزانند
روزی چند آن خطه را جولانگاه ... گردانید و زی حضرت سلطنت پناهی ظهیر السلطنة و الخلافة بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ
بهاء الدین سلطان ... میرزا ... اقبال و تائید بجانب کابل شتافت و آن خطه را از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش
را اطراف ولایت سلطان محمود غزنوی یافت * ملک محمود غزنوی نبوی * شد نمودارش چو یثرب نبوی * ... تاریخ هجر
اواخر ماه مبارک رمضان سنه تسع و عشرین و تسعمایه رسید و آن خسرو معدلت آیین در آن مملکت بر مسند دولت و اقبال تمکن یافته
و از غایت خیر اندیشی که ... سلطان بنا و شاهی لوازم اصلاح و دولت خواهی بجای می آورد چنانچه شرح این معنی بعد ازین
در سلک بیان منتظم خواهد گشت ان شاء الله تعالی و تقدس میرزا سلطان محمود میرزا ... در دو روز و برادر حضرت
سلطانی مرتبت ملازمان ... حسن بیگ گرفتار شده و مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربیجان محبوس بود عاقبت نجات یافته ...
در حال پریشان روزگار میگذرانید و در شهور سنه تسع و تسعمایه بمیرزا شاهرخ عازم دار السلطنة گشته چون بولایت ...

رسید سلطان حسین میرزا باستقبال او کس فرستاده تا مدتی از هم گذرانید و بجوار مغفرت حضرت باری منتقل گردید و نعش او را
بهراة آورده ... گوهرشاد آغا آورده بطریق سنت بخاک سپرده شد و میرزا سلطان احمد بعد از مفارقت برادر
در ان مملکت می بود تا وقتی که از عالم انتقال نمود میرزا ابابکر اشجع اولاد سلطان ... طریق مخالفت مسلوک داشت تا آنکه
لوای مخالفت بر افراشت چند گاه لوازم ستیز و گریز بتقدیم رسانیده در آخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه در حدود
استرآباد گرفتار شد سیاست بساط حیاتش در نوردید تفصیل این حکایات در ضمیر وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا
میرزا سلطان مراد در زمان ایالت پدر در ولایت گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاده امیر نظام الدین احمد برلاس که
صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت شاهزاده ابواب عبودیت و اخلاص گشاده و در ان آوان که میرزا سلطان
ابوسعید در ولایت آذربیجان در آمده حکم همایون نفاذ یافت که میرزا سلطان مراد متوجه هراة گردد و شاهزاده ...
نهضت فرموده در اثنای راه خبر واقعه هایله پدر شنیده ... سرگشته عنان بجانب گرمسیر باز گردانید و در کنار آب ...
... شده بود بعضی از اهمال و اتفاق میرزا سلطان مراد جاده عافیت و تاراج بر داد لاجرم شاهزاده بهراة روزی چند
در ملازمت معز السلطنة و الخلافة سلطان حسین میرزا قیام نمود و بعد از آن سلطان عالیشان او را بماوراء النهر نزد برادران
فرستاد میرزا سلطان مراد از احوال او شفقتی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان نهاد و میرزا سلطان حسین شاهزاده را
در صفر سنه ثمانین و ثمانمایه ... فرستاد * دیگر خبری از و بمردم نرسید میرزا خلیل سلطان در وقتی که سلطان
سعید عزیمت آذربیجان فرموده در بلده هرات قایم مقام پدر بود و چون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان
در آمد او را بسمرقند فرستاده و شاهزاده در ان ولایت خروج کرده بیکی از امراء سلطان حسین میرزا ... رسید میرزا سلطان ولد
بموجب فرمان پدر در میان امرای ارلات اوقات میگذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید ... شربت ناخوشگوار
هلاک چشید میرزا سلطان عمر در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چندگاه از ان قضیه در گذشت میرزا سلطان
... بر او آغاز مخالفت نمود و باخراجش حکم فرمود و شاهزاده به میرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر
در نواحی مرو از دست ... پادشاه عالیجاه و سلطان حسین میرزا منهزم گردیده و شاهزاده ... در آن ولایت یکی از امرا
او را گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا ... او را ... در قلعه اختیار الدین محبوس کرده در رجب سنه ۹۹۳
بقتلش ... دیگر آنکه ... ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ علما که معاصر بوده اند سلطان سعید
در زمان فرخنده نشان میرزا سعید گورکان بسیاری ازین طایفه عالیشان بولایت ما وراء النهر و خراسان توطن داشتند
اعلام دین داری و رایات پرهیزکاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان طویل است برسبیل ... از حال زمره از مشاهیر ...

سعید بود و در زمان حیات پدر در مملکت بدخشان بافرمان
فرمانی قیام می نمود و بعد از شهادت میرزا سلطان ح

خواهد شد ومن الله الاعانة والتوفیق مولانا فتح الله تبریزی در صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدتی دیده در
ملازمت سلطان سعید بلوازم منصب صدارت قیام می نمود و با وجود اشتغال آن شغل گاهی به درس و افاده می پرداخت
و طلبه علم را از نتایج طبع نقاد بهره ور و محظوظ می ساخت و در سنه سبع و ثمانمایه که سلطان سعید همت بر فتح شاهرخیه گماشته
علم عزیمت بدان صوب افراشت مولانا فتح الله به سبب تنجیم هراة رو در بازداشت و مولانا کما ینبغی آن مهم را متکفل
داده در دارالسلطنه هراة در سیوم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره وفات یافت مولانا محمد جامی برادر حضرت افاضل
الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی بود و نزد بعضی از علمای آن زمان در مطالع علوم بر اکثر اتراب فایق می نمود ذکر
در غایت ملایمت و تواضع و کثیر نفس اوقات صرف می گذرانید و گاهی به نظم اشعار آبدار مشغول میکرد و وفاتش در سنه
اتفاق افتاد و جناب افضل الانامی مرثیه در غایت بلاغت در سلک نظم انتظام داده و چند بیت از آن ثبت نظم من بود و
از جهان گرامی برادری چون او نزاد مادر ایام دیگری مولانا شرف الدین عبدالله با فرط حاوی علوم معقول و منقول و جامع
اصول و فروع بود و در نظم اشعار از سایر بلغا در میدان تفوق قصب السبق میربود و در حساب و رقوم اشتهار داشت
علم سیاق نیز مهارت داشت و گاه گاهی به زمره اکابر [illegible] به شرف گزاردن حج اسلام و طواف
روضه مقدسه خیرالانام علیه السلام مشرف و متبرک گشته بود و در رجب سنه ٨٦٦ در بلده هراة از عالم رحلت نمود و جنازه
او را در جوار تربت مولانا کمال الدین عبدالرزاق در مطلع سعدین نوشته کلام افصح از شرف دین است تاریخ سال وفاتش
خبر رسید و وفاتش در مزار شیخ بهاءالدین عمر اتفاق افتاده مولانا معین الدین لوسانی از اکابر علمای زمان سلطان
سعید بود در علم و دانش امتیاز تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت و جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس
آنجناب بود و از تمامی طبع شریفش محظوظ و بهره ور می بود وفاتش در سنه [illegible] واقع گشت و در مراحل [illegible]
از خلفای شیخ زین الدین خوافی بود [illegible] حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در اوایل حال چند سال
از مرتبه طلبه اوقات گذرانیده [illegible] و چون از خراسان مراجعت نمود در الانجا
[illegible] ساکن شده و بارشاد مشغول گشته در زمان سلطان سعید از سمرقند بدارالسلطنه هراة خرامیده
رحل [illegible] باتفاق افتاد و سلطان سعید مشایعت جنازه [illegible] نماز گزارده و در پیش شیخ قطب الدین محمد رضا
[illegible] ساخته و شیخ قطب الدین والد مرحوم خود را [illegible] در خانقاه که ساخته او بود مدفون گردانید مولانا جلال الدین
لطف الله از اصناف علوم بهره ور بود و سالها در ممالک محروسه بمنصب قضا قیام می نمود و وفاتش در شهور ذی الحجه سنه [illegible]
سبعین و ثمانمایه در دارالسلطنه هراة اتفاق افتاد و اولاد و احفادش [illegible] مولانا عبدالرحیم و جناب [illegible]

امیر نظام الدین

امیر نظام الدین عبدالوهاب بر رسم تعزیت داری اقدام فرموده‌اند و سلطان سعید مجلس [illegible] شریف بود و اثر از تربیتش
نموده خلع فاخره پوشانید مولانا لطف الله [illegible] به هراة نقل کرده در موضع مناسب به خاک سپردند شیخ کمال تربتی سرآمد
ظرفا و خوش طبعان ولایت خراسان بوده و در فن شعر و معما وقوفی تمام داشت و در آخر اوقات حیات سفر حجاز اختیار
کرده بگزاردن حج اسلام و طواف روضه منوره رسول علیه السلام فایز شد و چون از آن سفر مراجعت نمود در قصبه تربت که مولد
و موطنش بود وفات یافت سهیلی الحکماء در شعر مرتبه مهارت داشت [illegible] چند هزار بیت بر صحیفه روزگار
بگذاشت و او را قصیده‌ایست که دوازده هزار مصنوع از ابیات آن استخراج می‌توان کرد و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین
علیشیر در مجالس النفایس رقم خجسته قلم گردانیده که [illegible] سید کمال آنچه مشاهده من شده است که مرثیه خواجه
ابوالنصر پارسا در سلک نظم کشیده که چند بیت از آن قصیده از این قبیل بود که هر مصراع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد میشود و
چند بیت تمام از آن [illegible] و چند بیت دیگر آن صنعت داشت که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی آن
قصور و خللی واقع نبود و این مطلع از جمله منظومات سید کمال است ای روشنی ز نور رخت دیده را مدام [illegible]
[illegible] و سید کمال در بلخ ساکن بود و همدران ولایت از عالم انتقال نمود مولانا فاضل در سلک افاضل
علماء سمرقند منتظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف می نمود خواجه محمد پارسا در سلک اولاد اعاظم شیخ واجب الاحترام
افضل اهل سلوک [illegible] سلطان ابوسعید ابوالخیر انتظام داشت و بواسطه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] و در میان این معنی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را پریشان [illegible]
که [illegible] سلطان حسین میرزا و سلطان ابوسعید میرزا [illegible] مطلع نظم آورده
[illegible] سعادت [illegible] و این معانی [illegible] سلطان رسیده [illegible]
[illegible] خواجه محمد پارسا بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر به مزید فضل و
کمال ممتاز و مستثنی می نمود و همواره به مواعظ ارشاد [illegible] مشغول میکرد و سلطان نسبت با آن جناب شرایط تعظیم و احترام
بجای می آورد و انتقال خواجه محمد [illegible] در شهور سنه [illegible] اتفاق افتاد و از منظومات شریفش این مطلع [illegible] بر زبان
[illegible] خواجه نظام الدین بود [illegible]
[illegible] شیخ الاسلامی [illegible] مشغول می نمود و از کسب علوم بهره تمام داشت و [illegible] مهمات شرعیه [illegible]
امانت و دیانت [illegible] و چون [illegible] سالک طریق [illegible] میرزا عبدالله شیرازی [illegible]
[illegible] سلطان سعید بر ممالک سمرقند استیلا یافت متوجه شد [illegible] بطرف خراسان [illegible] میرزا ابوالقاسم

باین تعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نمود و ابواب لطف و انعام بر روی روزگارش گشاد و بعد از آن چند حالی که آنجناب
در بلده هرات معزز و محترم اوقات گذرانید بر مسند شاه سلطان ابوسعید عنان مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد و او را وداع
حیات کرد و دیگر بدار السلطنه هرات آمده روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین و ثمانمایه در سایر جغاتای ...
وفات یافت سید برهان الدین خاوندشاه نسبت رفیعش بچهار واسطه بسید اجل بخاری که در سلک اعاظم ...
انتظام نسبت اتصال می یابد سلسله آبا و اجداد سید اجل زین العابدین منتهی میگردد و پدر عالی گوهر خاوندشاه کمال الدین
محمود نام داشت و چون سید محمود بریاض رضوان انتقال نمود سید خاوندشاه در صغر سن بوده و بواسطه نوایب روزگار
از وطن مألوف کرده در قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورده و مایه کمالی در سلک اعاظم
دانشمندان عالم انتظام یافته سلوک راه حضرت سلوک گشت و از بلخ سفر نموده خود را بصحبت شیخ عظام هرات رسانید و شیخ
بهاء الدین عمر نسبت بآنحضرت بی نهایت داشت و چنانچه در حین مرض صحبت فرمود امیر خاوندشاه در حین ...
الیوم روزی آنحضرت مخاطب ساخته گفت ... سلطان احمد ... کتاب خود ... آنجناب
بعد از فوت بهاء الدین عمر از هرات بلخ مراجعت فرموده و در سنه شیخ نور الدین محمد وفات یافت و در ... سلطان ...
مدفون شده و از آنحضرت سه پسر ماند میرخاوند محمد که والد بزرگوار راقم حروف است و سید نظام الدین سلطان احمد که
سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بود بمنصب صدارت داشت و سید ... که مجذوب ... شده و از روی خوارق
عادات ظهور می نمود قاضی قطب الدین احمد والد محمد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه تمام
مبذول نمود وفاتش در ... سیوم ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه روی نمود و خانقاه شیخ جلال الدین محمود ...
روی ما گذارد و در حظیره والد خود مدفون است مولانا نور الدین قاضی جلال الدین محمود الفارسی مرجع اکابر زمان
و ملاذ علماء اقطار جهان بود از آخر زمان دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا آوان سلطنت حضرت منصور سلطان حسین میرزا
در دار السلطنه هرات بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در فصل قضایا ابدا بدستور آبا و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت
سلوک می نمود مع ذلک بدرس فتوی و نشر علوم دینی ... و همواره طلبه از فوائد ذهن وقاد و ... طبع نقاد مستفید
و بهره ور میساخت وفاتش در غره شوال سنه ... و سبعین و ثمانمایه بحظیره والده سلطان حسین میرزا در محل طعام خوردن بعلت
... اتفاق افتاده و در مزار علامه رازی مدفون گشت مولانا قطب الدین یحیی ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعد الدین مسعود
التفتازانی بود از اوایل زمانی اقبال خاقان سعید شاهرخ میرزا تا آوان استقلال حضرت ... سلطان حسین میرزا
بلوازم منصب شیخ الاسلامی مشغولی نمود و از علوم دینیه بهره تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خواطر طلبه می نگاشت

نقبایا

نقبا یار شید او در کمال امانت و دیانت بتفصیل میرساند و ... میکند و وفاتش در روز دوشنبه
... از ذی الحجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه اتفاق افتاده و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری
مدفون شد سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه سید صدر الدین ابراهیم قمی از جمله اعاظم سادات صاحب سعادات بود و همواره با سلطان
سعید میرزا سلطان ابوسعید مصاحبت می نمود گویند در روزیکه سلطان سعید ... میرزا سنجر ... سید ابراهیم در باب ...
سلطنت ... کرده و چون آن پادشاه ... و سلطان ... آن التماس ... بقبول نشنیده و روز
دیگر در جلوس سید طلب نموده زبان عذرخواهی گشاد و گفت میرزا ... جمع کرده اتفاق ... از مخالفان متوجه
استیصال ارکان اقبال ما بود چون ابقا او را ... ساحت ... فساد می نمود ...
... شما ... سید ابراهیم ... میرزا
سنجر ... آن میرزا ... گوهر شاد ... کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل
رسانیده سلطان سعید ... این سخن ... متنفر گشته از مجلس برخاست انتقال سید ابراهیم ... بنعیم
در اوایل ایام دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود مولانا شمس الدین علاء الفارسی اعلم فضلا ...
و افضل علمای دوران بود سلطان نسبت بآن جناب عنایات والتفات بسیاری می نمود و چون ... مؤلف کشف ...
... کشف مشهور گردیده و سالها ... مدرسه ... بدرس و افاده و اشتغال داشت و نقوش
دقایق ... بر صحایف ضمایر طلبه علوم می نگاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب سلطنت
حسین میرزا ... مولوی چند گاهی بنوشتن تاریخ و وقایع آنحضرت مشغول گردید و بارها ... خدام بارگاه سلطنت ...
... سلطان محمود ... ولایت ...
تا آن زمان که از جهان گذران رحلت نمود مولانا نظام الدین ... در علم و کمال یگانه زمان بود و مدتی در دار السلطنه
هرات بلوازم افاده قیام می نمود ... فصاحت بیان و ... لسان ... داشت و مسایل دقیقه را بعباراتی قریب الفهم
بر صحیفه ... طلبه می نگاشت ... آنجناب ... هرات
سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ حسین ... که از دانشمندان خراسان ... سلطان محمود میرزا ...
مولوی جواب داد و میرزا سلطان ابوسعید مولانا را ... استادی قرة العین سلطنت نامزد فرمود هرچند حضرت
افادت مآب ... اختیار کرد و منصب ...
منسوب شد تا آخر ایام حیات ... سلطان محمود میرزا ... بود و وفاتش در سنه ... حصار شادمان روی نمود ...

از مولفاتش شرح شمسیه در میان طلبه مشهورست مولانا قطب الدین مسافر در علم طبابت از اکابر زمان بمهارت ممتاز بود
و در سلک خواص ملازمان درگاه سلطان سعید منتظم بود علم آفرت می افراشت متی بلوازم شغل مهرداری قیام می نمود و حسب مهر
کردن فرامین مطاعه هر صباح پیش از آنکه ارکان دولت بآن حضرت ملاقات میفرمود و بعد از شهادت حضرت صاحب سعادت
چندگاه در جنب امیر حسن بیگ بود چون از آن قبیله نجات یافت بروم رفته بخصوص حمایت سلطان محمود روم می کرد مدتی
در آن ستان قیصر در دولت و اقبال بسر برد و چون از آنجا متقاضی اجل در رسید نقد جان بقابض ارواح سپرد مولانا
لطفی بلطف طبع و حسن خلق از سایر شعرای سخن آرا امتیاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلاویز نظم مینمود
در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه سالگی قصیده در ردیف آفتاب در سلک نظم کشیده و شعرای
زمان جمیع آن قصیده نموده و هیچکدام از عهده جوابش بیرون نتوانستند آمد و آن مطلع اینست ای زلف شب مثالت
سایه در بر آفتاب شام زلفت کجا بیما ماه در بر آفتاب و مولانا لطفی در اواخر ایام حیات این مطلع گفت گر کار دل
عاشق با نگاه وصلین افتد نانگه بر چوکی بی مهر خبین افتد منظوم ساخته نزد حقیقت پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین
عبدالرحمن برد و التماس نمود که آن غزل ساخته در دیوان خود درج نماید و آنحضرت این ملتمس را مبذول داشته و مولانا
در جوانی تخت بتحصیل علوم قیام نمود بعد از آن روی سلوک درویشان نهاده در آن روش شایسته قدم می بود تا از عالم
گذران رحلت نمود شمس الدین محمد بخاری بمولانا محمد معمائی مشهور بود و سالها در نهایت اعتبار بصدارت میرزا بابر
و در ملازمت سلطان سعید نیز اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ هزل آمیز و سخنان فرح انگیز بر لوح می نگاشت و در وقتیکه
میرزا ابوالقاسم بابر در شیراز بود و در سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفای شیراز بر دیوار آن
خانه نوشت اگرچه جمله اوقات شه عمارت کرد خدا کش خراب بهر که این عمارت کرد و در روزیکه صدارت مآبی
میرزا بابر را بآن منزل برده ضیافت میکرد چشم پادشاه بران نوشته افتاد مولانا مطایبه میکرد و در آن اوان که سلطان
سعید در ولایت عراق آذربیجان در آمد مولانا محمد را جهت تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میزد
ارسال داشت و در اثنای راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیگ بردند و پادشاه بنابر شفاعت مولانا
صدرالدین محمد طبیب جان مولوی را بخشید او را مقید نگاه میداشتند تا زمانی که خاطر از مهم میرزا سلطان ابوسعید
فارغ گردانید آنگاه شرف اجازت ارزانی فرمود و مولانا محمد بهرات آمده با مقرب حضرت سلطانی میر نظام الدین علی شیر
و سایر ارکان دولت حضرت منصور سلطان حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد و در اواخر اوقات حیات مصحوب محمد میرزا سلطان
که خواهرزاده حضرت منصور بود بملک میرزا اشتهار یافت بحجاز رفت و گذار و در آنجا حج اسلام فایز شده وقت مراجعت

بجنت ایزدی پیوست مولانا عبدالحی منشی در خط تعلیق سرآمد خوشنویسان متقدمین و متأخرین بود و در زمان سلطان سعید
حرمت مزید صاحب دیوان الشان بود و نوشته‌هایش مشاهیر مشاهده قیام می نمود و بعد از وفات آن منظور نظر امیر حسن
بیک شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آق قویونلو چون بمنصب استقلال داشت و همواره رایت مناصب و تقرب
می افراشت مولانا کمال الدین شیخ حسین استاد آن فحول علما و عظام الفضلا بکمال علم و دانش در اقطار و امصار
مشهور است که احتیاج بشرح و بیان ندارد و اهتمام آن مقتدای فضلا و علما هفتاد سال در زمان سلاطین سعید بجایی بود که علم
وه زمان همین آن الکمال مبنی بر محال میشمارد و در ایام آن بخجسته آغاز فرخنده منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فجور
من حیث الاستقلال تعلق بجناب داشت و در تمشیت آن امر بر وجهی آثار اقتدار ظاهر ساخته بود که هیچکس از اعیان روزگار
در خیال ارتکاب شراب در خواطر خطور نمیکرد و سلطان سعید در سایر امور شرعیه پیوسته بمولانا کمال الدین شیخ حسین
مشورت می نمود و در اکثر از احوال سخن و صواب آن قدوه ارباب کمال اتحاد و رجحی نمود و جناب مولوی برحسب فرمان واجب
الاذعان دایم الاوقات همت بر استیناف حالات فجایع و محرمات می گماشت و امیر تومان دار السلطنه هرات را
در استخلاص مقربات مناهات و جواز اخراجات مطلق العنان ساخته مؤثر کرده بود که مادام که بروات جنت
الجناب رسید هیچ کس را یارای آن نبود و این قاعده تا آخر ایام سلطان سعید مستمر یافت و الحق مولانا
شیخ حسین در زمان دولت ابوالغازی سلطان حسین میرزا چندگاهی محتسب بود میرزا کوچک حسب تلمذ بدرس الجناب
می شتافت لاجرم ستوده اختیار و اعتبار ارزانی داشت و در شهور سنه ثمان و ثمانین رایت عزیمت بصوب آخرت برافراشت
خواجه ناصرالدین عبیدالله از نامی مشایخ ترکستان و اکابر ماوراءالنهر و بکمال افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود و در
جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغولی نمود تا بیک زمانی پرتو انوار
عنایت الهی فرخنده احوالش را بفتوحات نامتناهی روشن ساخته مراتب ولایت و هدایت بر او فرخنده و بعد از آن مسالکان
بادیه حوادث پرداخته و من بعد محاب محبت لوامع شرعیت سوخته غلبه کعبه مرتبه‌اش مطاف مسالک سالکان
دین پروری گشت و بستان کرامات احوالش بیاراست مناهج سروری شد سلاطین زمان و خواقین نامدار
از اطراف ترکستان تا نهایت عراق و آذربیجان بآن حضرت ارادت و اخلاص تمام داشتند و هر سخنی که از وی می شنودند
مانند در مکنون گوش هوش ساخته خلاف آن نمایش را خلاف می دانستند بتخصیص سلطان خاقان شهید میرزا سلطان
ابوسعید در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته بحضرت خواجه مشورت میکرد و از غایت نیازمندی نوبتی جاده در
لوازم کمال ارادت بجای آورده و آنحضرت بنابر اقتضای این چه بزرگوار چون نمود و از جاده متابعت حضرت خواجه

نخاور رسیده بشستند و پیوستند ۵ حالیه عظیم‌شان و سمو مکانش میگذشتند مشهورست و بر السنهٔ افواه متفاوت مذکور چون میرزا
و سلطان محمود خان اکبر یکدیگر اتفاق نموده لشکر برسر فرقند کشیدند و سلطان از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله ایشان را
پیش گرفت در روزی که میمنه و میسرهٔ هردو لشکر بر یکدیگر صف قتال بیاراستند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصرالدین عبیدالله در راه
موکب تشریف می‌آورند و آن سه پادشاه حسب الوصیت آنحضرت عنان کشیده و دست از استعمال آلات قتال برداشتند تا
معلوم شود که سبب توجه حضرت آمدن چیست چون خواجه عبیدالله بدانجا رسید بزلال موعظت و نصیحت نایرهٔ قتال و جدال انطفا داد
و هرسه پادشاه را بصلح و صفا راغب گردانید و فرمود تا در آن میان نشانی میانه برافراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا عمر شیخ
و سلطان محمود خان از صفوف لشکر خود جدا شده در آنجا رفتند و یکدیگر را در آغوش گرفته عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد
با یکدیگر بر مقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک بجای خود پیوستند و بولایات خویش رفتند و تا اواخر ایام
حیات بر جادهٔ موافقت صادق بودند وفات خواجه عبیدالله در سمرقند فی شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمایه دست داد
و بعد از فوتش آن بزرگ شانی که صاحب ماوراءالنهر بود پریشان شد صفوف گشت ولی سالها روی بدیشان نهاد و منوب حضرت
سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبیدالله گوید ۴ خواجهٔ خواجگان عبیدالله ۴ مرشد سالکان راه یقین
شد بخلد برین که در فوتش ۴ سال تاریخ گشت خلد برین ۴ از خواجه عبیدالله دو پسر صاحب یادگار ماند خواجه عبیدالله
که بخواجگان اشتهار دارد و خواجه عبیدالله یحیی و ممکن است که اگر خامهٔ سخن نگار را توفیق یاری دهد در اثنای اخبار سلاطین
ماوراءالنهر احوال آن دو برگزیده حضرت شمهٔ بر صفحات روزگار بنگارد   چون قلم مشکین رقم از تحریر مجملی از احوال
میرزا سلطان ابوسعید و اولاد امجاد او پرداخت و بذکر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مدخل کرده اند وقت
آن رسید که از شمامهٔ گلزار اخبار خاقان منصور که بعد از سلطان ابوسعید در حوزهٔ اقتدار جمشید حشمت و فریدون لوا
اسکندر همت کسری عدالت معزالسلطنة والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا مشام ساکنان ربع مسکون را معطر گردانند
و آن هم از بدایع اطوار آن پادشاه معدلت دثار فضای این صفحات را بلطایف صفات از طراوت و صفا بیارایند
فردوس نضارت سید علی ساند ۴ گشت گنج ارکان لوک بر ۴ چو فیروزه فیروزه روزی چو در ۴ و بنابر آنکه عزیر نامی آن
خاقان گرامی در اثنای تقدیر حکایات فی التسطیر با اوصاف و القاب منعقد بتطویل و اطناب می‌نمود بخاطر فاتر چنان
رسید که اکثر کمال از آن حضرت و فضایل بخاقان منصور تعبیر نماید تا بجهت تکرار ایراد مدح و ثنا مطالعه کنندگان را
کلال و ملال نیفزاید و سبب لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبه آنکه بدرجات کرامت آن پادشاه عالی جاه موسوم
منصور بود و العباد در جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت نصرت اختصاص فتنه دست عنایت مهیمن بیچون ابواب ظفر

فیروزی

فیروزی بر روی روزگار همایون آثارش برگشود در ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات
آن خاقان پسندیده صفات مشروح و معروض خواهد گردید و التوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء **ذکر مجملی**
از احوال و اوصاف خاقان منصور معزالسلطنة والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا مشاطهٔ رخسار ابکار سخن و چهره‌پرداز
عذار حکایات ذکر مجملی از منشور خاقان منصور را برابر سوال حضوری آورده که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود
بتأیید الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی و سپهر جود و خورشید تابندهٔ فروغ عطا در آسمان وفا چون بدر درخشنده و روشن
لقای بهار ایام دولتش چون ایام خرم و خوش و هنگام سلطنتش مانند هنگام جوانی دور از غم از رشحات غمام عدل و
احسانش گلشن مملکت چون بهشت از فیض سلسبیل سرسبز و از نسیمات گلزار فضل نامتناهی نهال اقبال امثال
طوبی از رشحات آب کوثر سرسبز و سایه گستر از شمایم مکارم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و از نسایم محاسن
اوصافش ریاحین کامرانی بهجت افزای در معرکهٔ شجاعت و دلاوری از کمال اسفندیار روان را برانداختی از سهم
گرز گران سکسش کیوان از سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر خدنگش چشم مریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی
تمثال آبدار تیغش در دریای هیجا همه وقت بگردن خصم میرسید شعلهٔ سنان خونبارش در صحرای وغا حیات
اعدا را محترق میگردانید بزم عیش و نشاط و صحبت وش بهواخواهان حور عذار آراسته و مجلس عیش و انبساطش بهمچنان
گلستان ارم نگارخانهٔ آزار پیراسته طبع نقادش در صفای وحدت غیرت افزای دانش و نتایج ذهن دقایق شکافش
از حسن ملایمت لسان سخنان سحبان مطبوع و دلکش ۵ چنین طبع پاکش آب افسرده ۵ چنین فهم تیزش آتش مرده
در روز تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی مقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل تکبر و تعدی را از صفحات
ایام هستی سترده و بهنگام اقتدار تواضع و فروتنی اهداب سید خوابیده نموده بر طبق انما اشر مشکم
خود را از ملازمان آستان ملایک آشیان شمردی در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا
تعقید احکام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره عالی همت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال اهل
ضلالت گماشتی و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت آثار
هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات و وصول سیورغالات و انعامات این زمرهٔ کریمه همواره الحکام
مطالعه مبذول فرمودی و در هفته بروزی پنجشنبه قضات و علمای المجلس بر افراز اعلی طلبیدی و مهمی که روی
نمودی فتوی آن بدرایت و تفصیل ساختی و در جنب و کوشش و مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و تعظیم
احترام مشایخ اسلام و دعاگویان کلام را بر همت عالی همت واجب و لازم شمردی بنابر خیر المسجد و مدارس و خوانق

وارباب نجابت مایل و راغب بودی و فضیات معموره و مستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی
در تعمیر قصور دل‌گشای و عمارت فرح‌افزای اسباب سعی و اهتمام کردی و در طرح باغات و بساطین و نضارت اشجار
و ریاحین بنفس نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی از اوایل قیام نسیم صباحی و مبادی احوال نشو و بپوسته
نقوم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در صغر سن سلاطین دارالشوکت و خواقین
صاحب حشمت را معدوم و نابود انگاشتی بنا بر علی همتش در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمایه با وجود چندین پادشاه
عالی جاه که در بلاد خراسان نامزد فرمان بودند در بلده مرو بر مسند ملک ستانی نشسته خروج کرد و روزی چند آن بلده
فاخره را ضبط نموده بواسطه بیوفائی بعضی امراء روی بجوار و بیابان آورد و در ذی حجه سنه ۸۶۲ دارالفتح استراباد
از حسین بیگ که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نموده و چون سلطان سعید بتوجه آنجانب گشت مصلحت در مقابله
و مقاتله ندیده بصوب اوراق توجه فرمود و در سنه ۸۶۳ که واقعهٔ شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید همعنان ظفر
تایید بدارالسلطنه هرات شتافت و بجز آن بلده فاخره را بانشن یا ماسهل وجه مسخر گردانید و در روز جمعه عاشر رمضان
سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت و بر شحات سحاب معدلت آنحضرت نایرهٔ
فتنه و فساد که در اطراف خراسان اشتعال یافته بود و صعب سکین پذیرفت و در سنه اربع و سبعین و ثمانمایه میان
خاقان منصور و میرزا یادگار محمد از صدمهٔ حملهٔ بهادران موکب همایون بود در هم شکست امارا او نوهمین سال میرزا
یادگار محمد بمدد امیر حسن بیگ منتظر شده روی بدارالسلطنه هرات آورد و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین بر آن بلده
استیلا یافت خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داده و بعد از انقضای چهل روز بار دیگر
برافقت فتح و ظفر مسعود و لشکر اقبال یلغار نمود و در شب سوم صفر نزدیک توقف سحر جایگاه خان در آمده
میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرموده و در اواخر همین سال در موضع چکمن میان خاقان دشمن شکن میرزا
سلطان محمود مقابله و مقاتله دست داد و اوای فتح و دولت از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود
روی بهزیمت نهاد و بعد از آن از کنار آب امویه تا ولایت سمنان در تحت و تصرف خاقان منصور قرار گرفته تا شهور سنه
اثنین و تسعمایه در رفاهیت دولت و جلال اوقات صرف ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و خلال آن احوال
اوقات گیتی عارضهٔ مفاصل عام بابهای پادشاه کرد و ان غلام از رفتار باز مانده هر یک از اولاد امجاد آنحضرت
خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشته در شعبان سال مذکور در منزل چراغ میان آن حشم و چراغ دودمان صاحب قرانی
و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایرهٔ قتال التهاب یافته و میرزا بدیع الزمان تاب مقاومت نیاورده روی بگریز

قشقار

قندهار شتافته و برین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کرو فر اتفاق افتاد با الآخره صورت صلح روی نموده
بدیع الزمان میرزا بحکومت بلخ و نواحی آن کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نمود و در سنه ۹۱۱
خاقان منصور بعزم رزم ابوالفتح سلطان محمود سیستانی که بر ممالک ماوراءالنهر استیلا یافته بود از دارالسلطنه هرات
نهضت فرموده و بعد از وصول منزل بابا الهی بنا بر ابتلای مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر پادشاهی گشته در دو آخر
روز یازدهم ذی الحجه سنه مذکوره بر مامن جنان انتقال کرد و آنحضرت نزدیک بهفتاد سال و رود ارملالی حیات و بر سبیل
استقلال بر خراسان و طبرستان و قندهار و سیستان و جرجان سی و هشت سال بحکم استقلال بر افروخت و سید
نظام الدین حمزه اندخودی هملی و مولانا محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین کریکی و سید شمس الدین محمد اندجانی
و خواجه غیاث الدین عادل شاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید و قاضی برهان الدین محمد مروی و میرک
جلال الدین قاسم و مولانا محمد امین و سید غیاث الدین جلالی و خواجه شهاب الدین اسحق الخوافی و امیر کمال الدین حسین
طبسی و امیر صدرالدین ابراهیم امینی منوت بر بدیع صدارت آنحضرت سعود نمودند خواجه عبدالله خطیب و خواجه شمس الدین محمد
المروارید و خواجه علاء الدین علی الصائنی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرانش خواجه غیاث الدین منصور
و خواجه معزالدین حسین و خواجه کمال الدین نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی و
برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علی الدین علی المیکال و خواجه عطاء الله و خواجه نعمت شیخ و سید زین العابدین
و خواجه جلال الدین قاسم فرکودی در سلک وزرای خاقان مظفر لوا منتظم بودند و چون بعضی از سیر ستوده خاقان منصور
سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع و امور آنحضرت خواهد تافت و من الله الاعانة
والتوفیق
اذکر ایام و حسب آلاء که ایزد تعالی بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده علو انساب است که مستلزم
مکارم اخلاق و مستوجب محاسن اوصاف و لهذا در تمامی ملک و ادیان اعیان عرب محافظت صحت نسب نموده اند
و تعظیم بستان و سمو مکان اباء و اجداد مفاخر و مباهات می بوده اند و چون شاید اشتباه خاقان منصور هم از جانب و هم از
طرف خاندان و دمان صاحب قران بوده و نقاوهٔ خاندان خواقین کشور ستانی زیرا که والدهٔ حضرت آثار
بسبند یاطرا آن حضرت کامکار سلطان غیاث الدین منصور امیرزاده بایقرا بن میرزا عمر شیخ ابن امیر تیمور گورکان
و والده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بوده و قتلق سلطان بیگم امیرزاده را از قوم الجیگدای
که نسبتش بواسطه چنگیز خان میرسید و مادر قتلق سلطان بیگم ابی فاطمه بود بنت امیر کیخسرو بن جنقل بن سود

بن بابت کیلکا بن تومنه خان و لده بی بی فاطمه قتلق خانم بود ابجور خان که از اولاد کیک خان است و مادر قتلق خانم تکش خاتون بود
که او را بی بی توختی نیز میگفتند و بی بی توختی دختر نیز میگفتند و بی بی توختی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین
و آنجناب به شیخ عبد الواحد و شیخ عبد الواحد به خواجه عبد الله اولیت و آنجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه
عبد الله انصاری است و مادر کیک خان خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین ابن امیر محمد بیک ابن
امیر موسی که از قوم تایکوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر مهد علیا آقا بیگم است بنت امیر تیمور گورکان و مادر بانو
غلطی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود بنت میرزا میرانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم آکوردن سلطان بود بنت سیورغتمش …
بن دانشمند بن قنده خان بن لوز خان بن قاآن ع کس از ابو دبیت جنان در عالم ولادت با سعادت خاقان منصور
در ماه محرم سنه اثنین و اربعین و ثمانمایه در میان شرق و شمال دار السلطنه هراة نزدیک پل نوکلی در سرای که …
اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعه آفتاب دولت همایون و انوار کواکب طالع روز افزونش تمامی ربع مسکون را صیت
اصغارت و نضارت داد ماه منیر گون پرتو جمال جهان آرایش بدار خورشید اقتباس فروغ نکرده و مشتری صافی ضمیر
از فروغ ناصیه بهجت افزایش بهره ور گردیده سرمایه سعادت جاوید بدست آورده هنوز آن غنچه گلزار کامکاری از نسیم
تمام نشکفته بود که شمایم فرمان فرمائی از احوال و احوالش بمشام جان میرسید و هنوز آن نونهال جویبار نامداری از
لوامع انوار نشو و نما نکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشورگشائی از حرکات و سکناتش ظاهر میگردید نظم
همان دم که گل بر فروزد بباغ * شود بوی او عطر بخش دماغ * همان دم که تابد از شرق مهر * کند عرصه را روشن از نور چهر
و خاقان منصور ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد رعایت و حجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات
میگذرانید و هر چند بر کثر مینه امارات جاه و جلال و علامات سعادت و اقبال از صادرات احوال و واردات افعالش …
میگردید و هر کس از اهل کیاست دیده فراست میگشود در جبین آن آفتاب طلعت می نگریست میدید که عنقریب بر اوج کمال
ترقی خواهد یافت و هر کس از اصحاب رای … بنور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده … مشاهده میفرمود بخاطر
میگذرانید که علی مر الکال بمفاتیح القلوب اقبال امانی و آمال بر روی روزگارش خواهد کرد   از آنکه نشان ضرب اعلی است
بر جبهه او چو نور پیداست

چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور مسعود خصال در گذشت و در سنه ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار
مرحمت ملک غفور گشت و آن … صدف شرف هفت ساله … یتیم … بوده در رونقی که مانند ماه چهارده در منازل
از منازل زندگانی … اقبال … نظم ای چاره ساز قرة العین … طلوم

قلع منشین نه وقت نازیست * وقت هنر است و کار سازیست * با والده ماجده خویش طریق مشورت مسلوک داشته بخدمت
میرزا ابو القاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب بر لوح دل نگاشت میرزا ابو القاسم بها در ظاهر و باطن مجدد
مهد نطفور میرسانید و در شهور سنه ۸۶۰ که میرزا ابو القاسم بابر بهادر ظاهر سمرقند با سلطان ابو سعید مصالحه نمود خاقان
منصور بملاحظه قرب قرابت بملازمت میرزا سلطان ابو سعید میل فرمود و از میرزا ابو القاسم بابر جدا شده بسمرقند
شتافت و روزی چند پرتو عواطف سلطان سعید بر وجنات احوالش تافته مقارن آن حال میرزا سلطان …
محمد بن میرزا بایقرا خروج کرده رایت مخالفت بر افراشت و میرزا سلطان ابو سعید بر سایر شهزادگان اعتماد کرده خاقان
منصور را با بسیاری کس از اقربا در قلعه سمرقند محبوس ساختند و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت
می باید شد از کید اخوان و قید زندان مضرت او زیان و سلیمان حشمتی را که بر تخت رب هب لی ملکا فرمان بود از …
دیو سیرتان و مکر بد اندیشان متاثر نکرده * نافه مشکین اگر بندش کنی در حصار * سوی جان بو رساند از جیب طلب جان
افزای او * القصه چون این خبر محنت اثر بدار السلطنه هراة بعرض مهد علیا فیروزه بیگم رسید بمصحوب …
همراه حریف … متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول بمقصد از سلطان سعید التماس مخلص … کرده …
افتاد و آن آفتاب عالم تاب از عقده کسوف بیرون آمده عنان توجه بصوب خراسان انعطاف داد * منت
خدای را که همایون کامیاب * از عقده کسوف برون آمد آفتاب * و خاقان منصور الالقاب در غایت سرعت …
قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر بخدمت میرزا ابو القاسم استسعاد یافت و تا اواخر ایام حیات آن فارس مضمار
تعالی فرود زده منتش بسر برده آنگاه بمرو شاه جهان شتافت میرزا معز الدین سنجر چون بعین بصیرت فر دولت و اقبال …
آن خاقان مسعود خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرده و عنایت اشفاق و عطوفت ظاهر ساخت
صبیه صلبیه خویشتن را که پرده نشین حجله عفت بود و بیکه سلطان بیگم نام داشت بحباله نکاح آن شاه عالی مقام در آورد
و چند روز لوازم جشن و سور و مراسم سرور مرعی بوده و مراسم بساط و مجلس نشاط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان
سیمین ساق ماه رو مهپای چون آفتاب و جامهای شراب ناب در گردش آورده صحبت همایون از منزل عشرت
خورشید از فروغ چهره ساقیان بزم طرب گلناری بوده از آتش آب و ارباب شراب ناب رخساره خوبان
لاله آری می نمود و بغایت سراب مغنیان زهره وش نوای دلکش و نواهای روح افزای بر آن خنگ …
… جوانان … برقص در آورده و سازندگان دلنواز و نوازندگان پرده ساز … نشاط در …
آهنگ دگر و نواهای … مجلسیان را … عشق و محبت منعقد کردند * خوبی ساز و خوبی آواز *

می برد هرکی به تنها دل * چون شود هر دو جمع در یک جای * کار صاحب دلان شود مشکل * و در روزی که طوی کبیر بوقوع انجامید
میرزا ابوبکر فقرات و اعیان امرا و نوئینان را خلع فاخره پوشانید و میان خاقان منصور و آن غیرت افزای پری و حور
عقد الفت و مواصلت انتظام یافته اذکرشانی از رشحات سحاب مهربانی خاقانی وجود بلقیس ثانی به روانه آبستن گشت
و چون آن گوهر شب افروز را از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد بدیع الزمان موسوم شده و انواع فرح و نشاط از
ایوان کیوان در گذشت و چند گاهی میرزا معز الدین سنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدر و فرزندی
بسر برده با آنکه فی بین الجانبین صورت مخالفت روی نموده چنانچه خامه مشکین خامه بشرح آن زبان خواهد گشود ذکر آغاز
جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت با میرزا سنجر چون عنایت وهاب بی منت عز و شانه مقتضی آن بود
که خاقان منصور را بی علت جبری از روی استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشاند و تاج و تاج خلافت را بر فرق
فرقد سای او سرافراز گرداند در آن آوان که در مرو شاهجهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت
میرزا سنجر ظاهر شده بر زین ستانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۹۰۱ که میرزا شاه محمود بن میرزا ابو سعید
سپاه میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله انهزام یافته میرزا سنجر خاقان منصور را در مرو نیابت خویش تعیین فرمود
و عنان عزیمت بطرف مشهد مقدسه زاده الله تعظیما و تکریما تافت و در غیبت میرزا سنجر طالبان خاقان فریدون فر
و حسن ارادت که از برکشیدگان دولت سنجر بود غبار نفاق ارتفاع یافته حسن قصد حبس آن فرموده و مبنی چنال
آن داخل حال علی ابوالحسن رسانیده خاقان پردل با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامید و متعاقب نهضت
موکب گردون مرتبت جان علی سپاه دل با ... سوار بآنحضرت ملحق گردیده و خاقان عالی گهر جهان فتح و ظفر را از
عنان گیران بجانب مشهد انعطاف داده بی غدغه بمرو در آمده و امیر حسن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند
جهانبانی * زمین معدم شاه جوان بخت * رفعت برگذشت از آسمان تخت * و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر را
مثل محمد بیک شیرازی و ذوالنون عراقی و امثال اهل با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهت جانور پرانیدن
از شهر بیرون رفته بود ملک بابر شیر غدار از بام انتقام کشیدند و مولدی شیخ بها و شیر علی و بعضی دیگر از
خواص و اعوان شربت شهادت چشانیدند و علم طغیان افراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه ها را مضبوط ساخته
در مقام استحکام برج و باره شده و صدای عصیان در خم فیروزه فام آسمان انداختند و بی برادعان قلی بحیله از
دولت از شهر بیرون گشت و خود را بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود معروض داشت و همان لحظه
زمینه و تاج و سریر مانند خورشید جهانگیر از برای دفع ظلام بر معارج بروج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته

بانهضت نو

بانهضت نفرانه وران برجی که بطرف کلاتخانه بر آمده و مردمی را که در آن اطراف منصل بودند بزخم پیکان دیده دوخته
ساخت و نیابران در شهر چار فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام که گرمی الفت خاقان آفتاب احتشام در میان
بسته جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب کمر را با آن برج السیاده نموده چون هجوم مرو بیان را دانستند کمک
بسوقانی بر فرق دولت خود ریخته روی بصوب فرار آوردند انجوم در وقتی که خسرو ثابت و سیار از عالی برج بابیان
آمده بطرف سند توجه نمود بعد از وصول بدان منزل حسن چرکس و مردم آن از حالی ارباب ملازمت مبادرت نموده
دولت سوار در ظل رایات نصرت شعار مجتمع گشتند و مقارن آن حال میرزا سنجر مظفر خود پس رسیده جمعی کثیر از امراء
لشکریان از عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان مرو می و پلیان تیران قتال اشتغال یافته تخت خاقان
منصور بضرب تیغ و سنان بر مرو بیان غالب گشت اما قیلا الام و اعدا بهیأت اجتماعی بر قلب سپاه حمله کردند و خان علی
سپاه دل که میر و نجیه شهادت رسانید فرو سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب دل تنگ گشته میدان کارزار را بر مخالفان گذاشته
گذاشتند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنج کس نماند مع ذلک هزبر بیشه مردانگی بر مسند شجاعت و فرزانگی مباد رخت
و تیغ انتقام آخته هر لحظه بر صف مخالفان دمی تاخت و چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان و قلی محمد از اصحاب صف الکمال
آن شب به بهشت اعلام جنان توسن همایون را گرفته عنان انعطاف آنحضرت از معرکه بیرون و مخالفان بعد از آنکه چند
فرسنگ موکب عالی را تعاقب نموده واماندند و خایب و خاسر بازگشتند و خاقان باستحاق بجانب مرو بیان شتافته تا بیابان
پانزده روز در میان بجه و بیرگنا ارس رحل اقامت انداخت انگاه از آن منزل کوچ فرموده در موضع آخته آخورها
از غبار ... سند خان محمد میر سلطان برلاس با فوجی از خدام آسمان سپهد پاس به جانب گرگنج بنا بر آن توقف
مناسب نموده و خاقان منصور از اختلاط نور طوس مبارک در رکاب سعادت انتساب در آورده منزل بابا فورستان نزول
و از آنجا بجانب ماخان توجه فرموده چند ماه و چند روز در بیابان بسر میبرد و بر مشقت الایام نامفرجام
مصابرت نموده و با امید النبی نقش غم از لوح خاطر می سترد و در آن اوقات چند نوبت میرزا سنجر بر سبیل الیغار
لشکر بر آنحضرت کشیده و با کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا او را صورت استیلا بر حال مظفر لوا دست نداد
و آنحضرت در فصل زمستان در بیابانی که میان خوق و مرو است اوقات میگذرانید و پای در دامان شکیبائی کشیده
انتظار لطیفه غیبی می کشید گفتار در توجه خاقان دشمن شکن بجانب سرخس و ظفر یافتن بر امیره با حسن
و چون سلطان بدیع آئین ربیع که بواسطه هجوم سپاه زمستان در زاویه اختفا خزیده بود بتحیگاه ظهور خرامیده و خسرو کلاه ...
سیارا از منزل حرکت و نوبت در و کوکت آمده و بر فراز گنبد خضر آهن الشرف خیمه بت محل نزول همایون کرده

وخاقان با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند و از یورت قشلاق بجانب کوکس شیبه در حرکت نمود و از یکی
خواجه بروی ایسای با چهار نفر دیگر جهت طلب ... روان ساخت و ایشان از آن حدود بیست اسب رانده
بنظر آن حضرت که کار ... آوردند و آنحضرت اسبها را بر خدام قسمت کرده و بطرف نشترن روان شدند و بعد از وصول
بدان موضع از شیخ خواجه جنبی که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان
منصور ایشانرا منظور نظر عاطفت گردانیده لوای جهانگشای بصوب ابیورد افراخت و در اثنای راه حمزه بیر شاه
ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک ملازمان موکب حضرت منتظم شدند و عنایت و
التفات یافتند و چون منزل ... کوکلی که محل نزول آن سپهر ... کیدلی گشت خبر رسید که میرزا بابا حسن جهت جمع
سپاه میرزا جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته باطراف ابیورد بود و بعقب موکب همایون می آمد خاقان منصور بمجرد
شنیدن این خبر با سیصد مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر مجتمع همراه بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف
داده وصباحی که پادشاه روز سپاه شب ناعز آورده و لشکر انجم را مغلوب و منهزم گردانیده در منزل ... بود
بامیرحسن رسیده آن پهلوان صف شکن بر نور بازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت رانده
وصف قتال آراسته آغاز کارزار نمود و خاقان منصور ابطال جبال ... موفور ... ساخته و حسام
خون آشام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت و نوک شمشیر چون ... جسمان ... اکثر جمعی از آن
... جوی روح ... ساخته بر خاک ... انداخت و بیاد حمله دلیران نیران حرب افروخته گشت و ...
شجاعان ... سلامت ... شد که هر شمشیر آبدار ... کشتگان از ... رمانی گرفت و پیکان
تیر آتش بار از سوز دل کشتگان گونه لعل ... پذیرفت * نقد تیغ و ... بر فروخت * که در ... جهان
عاقبت ... سپاه جرجان طریق ... روی الطریق گرفتند ...
والتجا بدرگاه عالم پناه آوردند لطف پادشاهانه شفیع جرایم خود کرده ... از دست عواطف ... خسروانه خلعت
عفو پوشانیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمه فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب سنه اثنی
وستین وثمانمایه روی نمود و آنحضرت از ابیورد بولایت نسا رفته و مال یکساله آن ولایت را گرفته بر امرا و
سپاهیان قسمت فرمود والتوفیق من الله الملک المعبود

ذکر توجه خاقان منصور از ابیورد به استراباد ومفتوح شدن آن مملکت بعنایت آفریننده بلاد و عباد

دران ولا که ولایت نسا و ابیورد مقر ... عساکر نصرت علم
بود شاه ... و عبد الصمد قمر الدین و عبد الرحمن ... از سلطان سنجر روی گردان شده بموکب همایون پیوستند

وخاقان

وخاقان منصور ملاحظه حقوق ... فرزندی کرده محمود ... را که ... منسوب ... قواعد ...
برادر ... میرزا سنجر ... محمود ... و حسن شیخ تیمور ... بجانب نسا و ابیورد روان
داشت ... خاقان ... شد ... که جهت تفرقه آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف داده
از آن ... قریب ... سپاهیان ... جرجان باستان سلطنت آشیان رسید ... مملکت
استراباد ... آنحضرت جلوه داده ... اخلاص و دولت خواهی معروض داشتند که چون حسن سعد کوکه ... اکثر علما
و امرا ترکمان سمت ... داده در خطه جرجان لوای حکومت برافراشته ...
همایون مغلوب ... خراسان مجال نمانده و کار ممالک محروسه از خاطر طغیان مخالفان ...
هرکس از امرا ... باشند ... عالم ... مرجع خویش دانند این سخن بر محک ضمیر خاقان
جهانگیر تمام عیار بوده و از آن بجانب حسین سعد کوکه چون از توجه خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون درآمده
سلطان میدان معسکر ساخت و در صباح دوشنبه از عشر اول ذوالحجه سنه ۸۶۲ خاقان منصور مانند سلطان انجم
در میدان آسمان بنوای سلطان ... علم اقتدار برافراخت ... جانبین ... لشکر و پوشیدند جوشن و مغفر
قیام نمودند و تمهید مقدمات مقابله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه
حسین ... کوکه ... جنگ و ... پرداخته از ... گذشتند و نزدیک ... نصرت اثر رسیده
استعمال ... خاقان منصور بنفس نفیس ... سر ... تیغ آبدار یکی از شجعان ایشان را از ...
بشهادت ... و دیگری ... شمشیر ... جرعه ناخوش گوار ... بعد از آن ... طرفین
دست ... جلادت بیرون آورده ... احوال کشتگان ...
گل گون ساختند * ... * ... * از خون یلان خاک آغشته شد *
... کشته شد * سعد کوکه حسین سپاه ترکمان جون ... خاقان منصور ... موکب ظفر
مشاهده کرده ... روی ... سپاه نصرت پناه ایشانرا تعاقب نموده بسیاری
از آنها ... سعد کوکه حسین ... جمعی از سرداران را اسیر کرده ... بقتل رسانیدند و خاقان
منصور ... لوازم ... پروردگار عظیم ... سلطانی ... آورده وجمعی ... معه ...
... سابقه ... اصناف الطاف نوازش نموده عورات ... و ...
سلطان ... ایمن گردانیده ... وطن ... اجازت فرمود * ... پروردگار * خدیو جهانگیر ... قندار

بافراخت اعلام فتح و ظفر * مغانه‌ای سپه مخالف اثر * بر اطفال و نسوان خیل عدو * بجمعی که بودند در راه رو * محض مروت
ترحم نمود * طریق سلامت بر ایشان گشود * لوای شرافت وری بر فراشت * سپه را از افراز شان باز داشت *
بلطف حسینی بخلق حسن * فرستاد شان زود سوی وطن * والتوفیق من عند الملک المعبود گفتار در ظهور خاقان
منصور بر سریر سلطنت و [illegible] ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمده * چون آفتاب عنایت بی غایت الهی از
مطلع کمال آن زیبنده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان ماهچه رایت نشان آن مظهر عدل و احسان
بر اوج فتح و ظفر چهره گشود و گلزار مملکت جرجان از خار جور و طغیان پیراسته و بیخ ستمکاره از ایذا و اضرار
متوطنان آن دیار در گذشت و خاقان منصور بهمان دولت و اقبال گل افشان باستر آباد با همین معنی [illegible]
طرب افزای گلستان ارم گشت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اعیان و اشراف
مواعید انعام و اکرام نواخت بر شکفتن سحاب مجالس نسیم نوایر مراسم فرو نشاندند و لمعات آفتاب عدل و کرم
متوطنان آن ولایت را از ظلمات ظلم باز رهانید جمعیت رعایا از [illegible] خدنگ حوادث روزگار ترکمان
نهاده بود کامرانی داده و اطفال عاطفت مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب مرحمت بر روی
گشاد * گشاده حکمت او دست عدل بر عالم * کشیده [illegible] پای ظلم در زنجیر * و چون این جلوس همایون در مبادی شوال
ذوالحجه [illegible] بقدم ماه عید بود روی نمود محمد [illegible] و سایر امرا و الاتراک بعرض خاقان دین و داد رسانیدند که نسب
چنان می نماید که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین کرده تا بین [illegible] طریقه پسندیده و موافقت بظهور پیوندد آن
حضرت این سخن را بسمع رضا نشنوده فرمود که خطبه بنام خجسته فرجام آنحضرت خواندند و روی زر را بمیمنت القاب
فرخنده از نشان سکه قبول رسانیدند * خورشید در زمانش منقوش بعین باشد * تا سکه جنینش سلطان حسین باشد *
مقارن آن حال قتلق درویش ایلچی از نزد سلطان سعید سایه سریر سلطنت مطهر رسیده نشان مشتمل بر اظهار محبت
داد و از جانب طرفین [illegible] و اتحاد بعرض رسانید و اظهار [illegible] گشت که سلطان سعید فرموده که آن برادر بلند
در رفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و رفع اعدای مملکت آن دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورده و در سلوک
ملوک و موافقت و مواخاة این جانب خود را معاف و معذور ندارد و مقرر آنکه هر ولایت از حضرت ایلخانیت
[illegible] در باطن زمانش مسلم بوده هیچکس ابواب تعرض نگشاید خاقان منصور قتلق درویش را با انعام موفور از
رخصت انصراف ارزانی داشت و حسب سلطان سعید بتبرکات لایقه و تنسوقات رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید
رایت استقلال بر مملکت خراسان بر افراخت خاطر عاطر از ممر میرزا جهانشاه ترکمان و سایر معاندان آن فارغ گشت

محمد مشتاق را بجانب ساروجه که [illegible] محمد قوچین یکی از بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمد قوچین
بدولت [illegible] محمد مشتاق غالب آمده و مصحوب امیر سید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه نمود و [illegible]
با وجودی که محمد مشتاق ملاحظه عهد و میثاق ننموده بود [illegible] که بضرب شمشیر از مخالفان بر ستیز ستانده بودیم
او را مشمول لطف و عنایت ساخته بسدره منزلت روانه داشتیم و مشرب مسرت بخش [illegible] و مصادقت را
مکدر نگذاشتیم و چون محمد مشتاق و امیر سید بدار السلطنه هراة رسیدند سلطان سعید اصلا برعایت جانب خاقان منصور
نپرداخت و امیر سید را گرفته محبوس ساخت و از آن زمان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین
مخالفت بر دمید و روز بروز نهالهای نفاق بر [illegible] نشو و نما یافت تا ثمره آن در فضای روزگار [illegible]
ظاهر گردید ذکر توجه [illegible] سلطان سعید [illegible] باستر آباد و محکوم شدن [illegible] آن مملکت
[illegible] خان عالی [illegible] در اوایل سنه سبع و ستین و ثمانمایه مسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید
که بعضی [illegible] که در حدود [illegible] اقامت دارند همواره متعرض متوطنان آن ولایت شده نسبت با بنده
و رونده بر طریق [illegible] میآرند بنابر آن عبدالعلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت
مامور ساخت و عبدالعلی بعد از سر انجام مهام [illegible] تا نواحی خبوشان و سبزوار ساخته اعلام اقتدار برافراخت
و چون این خبر بعرض سلطان رسید امیر سید فریدون و امیر علی فارسی برلاس و امیر نور سعید و حسن شیخ تیمور را بدان جانب
روانه گردانید عبدالعلی ترخان از توجه امرای خراسان خبر یافت باستر آباد مراجعت فرمود و امرای سلطان سعید بعد از
وصول [illegible] عرضه بهرات ارسال داشتند مضمون آنکه عبدالعلی ترخان بمجرد استماع توجه [illegible]
عنان [illegible] باستر آباد انعطاف داده بمیرزا سلطان حسین پیوست و آنحضرت در غایت حشمت و عظمت در آن مملکت
بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال [illegible] نمی شمارد و سلطان حسین [illegible] بمضمون آن
[illegible] ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهار شنبه شهر جمادی الاول [illegible] بجانب
[illegible] توجه بر افراشت اما خاقان منصور چون این خبر وصول امرای سلطان سعید [illegible] استماع نمود با فوجی از بهادران
[illegible] بر سر ایشان ایلغار فرموده بعد از آنکه نزدیک [illegible] رسیدند که سلطان [illegible] متعاقب میرسد [illegible]
عنان [illegible] باستر آباد باز گشت بخیال آنکه [illegible] اسباب کارزار نموده و حصار را مضبوط سازد و از سر تمکن [illegible]
مرافقت و محاربت [illegible] با قوم جلایر [illegible] دولت کرده از موکب همایون
جدا گردیده [illegible] تمام [illegible] عساکر ظفر انجام راه یافت و [illegible] جنود نصرت ورود

چو دکنت لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله و مقاتله ندیده مملکت استراباد را بازگذاشت و رایات آفتاب آیات
بصوب [illegible] و خطا [illegible] برافراشت اهالی جرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقان و از منقبت عموم [illegible] سبیل
سرشک از دیده گلگون افشان روان ساختند و از [illegible] دولتی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت [illegible]
سر بهوا برافروخت و در آن شب [illegible] ارباب [illegible] مکان جرجان اشک باران از دیده اعلام روان کرده دیده و چشم زمانه
مانند مردم آن ولایت سیل سرشک از فوارهٔ سحاب باران گردانیده و مدت سه شبانه روز حال بر آن منوال جاری
بوده و در آن ایام اعلام آفتاب مجال نمی نمود بنا بر آن لشکر سلطان سعید را میسر نشد که موکب آن حضرت را تعاقب نمایند
و ابواب تعرض بر روی لشکریانی که مصاحب رکاب ظفرمآب متوجه بود بگشایند و خاقان منصور چون بهفت روز
طی مسافت را با پانصد سوار بکنار آب امویه رسید و کشتی و سبیل عبور نموده و سلطان سعید همعنان نصرت و اقبال
باسترآباد شتافت و آن ایالت مملکت را بسلطان محمود تفویض فرمود عنان مراجعت بصوب خراسان تافت

ذکر شمهٔ از موافقت و مخالفت خاقان منصور و پیربداق و مصطفی خان در میان نهضت رایات نصرت نشان

چون خسرو منصور مظفر لوا ابوالغازی حسین میرزا کنار آب امویه را از نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم
ساخت میرم میرشاد و سلطان علی که در نواحی [illegible] بود از قدوم همایون شادمان و خرم شدند و [illegible] مهیا [illegible]
نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان رسید و [illegible] عبدالرحمن [illegible] زیر مصطفی خان فرستد و اظهار
اتحاد نموده استمداد نماید و مصطفی خان در آن زمان در سلک خواقین ازبک انتظام داشت و در بعضی از بلاد خوارزم
رایت ایالت برافراشت قبل از آنکه [illegible] وردی [illegible] مصطفی خان آوردند چون قراولان سپاه نصرت
نشان رسیده خبر [illegible] رسانیدند و [illegible] کس از [illegible] پایهٔ سریر سلطنت آوردند [illegible] بر کشف آن احوال
موضوع بوده که پیربداق سلطان برادر مصطفی خانست که در نواحی منزل گزیده بنا بر آن خاقان منصور [illegible] را که
به پیربداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و سخن صلاح در میان آورده عقد اتحاد انعقاد یافت و در خلال آن
احوال پیربداق سلطان را داعیهٔ [illegible] و وصلت با خاقان [illegible] وصلت در خاطر گذشت و خواست که مظاهرت را مستحکم
گرداند و کریمهٔ پادشاهی را که همشیرهٔ آن مظهر لطف رحمت الهی بود بحبالهٔ نکاح خویش ساخته و چون قبل ازین
مصطفی خان قاصدی باسترآباد فرستاده بود خاقان والانژاد این التماس کرده آنحضرت جواب داد که اگر مشیت
حضرت عزت [illegible] این امر تعلق پذیرفته باشد بوقوع انجامد [illegible] ملتمس پیربداق سلطان را قبول نفرموده اما بعد از
الحاح و مبالغه [illegible] سر رضا جنبانید و [illegible] سلطنت [illegible] واقع یافت و در [illegible] دولت

با موکب

با موکب سلطنت اقتران نمود زمرهٔ از امرای مصطفی خان که همراه پیربداق سلطان بودند پس از آنکه بر این منوال [illegible]
[illegible] بخدمت خان فرستاده کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنا بر آن در میان برادران مواد نزاع و رنجش [illegible]
خاقان منصور به پیربداق سلطان پیوست و از جانبین [illegible] میدان قتال و جدال گشته چندین نوبت [illegible]
[illegible] الامر مصطفی خان در [illegible] زیر [illegible] متحصن [illegible] خاقان منصور باتفاق پیربداق سلطان
آن بلده را محاصره نموده مدت چهل روز سپاه [illegible] پیرامن شهر [illegible] مقام [illegible] و هر روز از درون و بیرون
ساخت و [illegible] و محاربت نموده [illegible] برافتاده و اعدام یکدیگر [illegible] و در آن ایام [illegible] نوبت
[illegible] اتفاق افتاد و [illegible] طائفه از اهل [illegible] انهزام [illegible] دست داد و عاقبت مصطفی خان [illegible]
جان [illegible] که رسوم مخالفت برانداز و از در مصالحه درآمده اساس موافقت مرتفع سازد و خاقان منصور را استمداد
ما فی الضمیر خویش پیغام کرده و آنحضرت را [illegible] مقرون گردانیده شرائط انسانیت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان
تاکید پذیرفته مصطفی خان [illegible] خاقان منصور [illegible] نموده [illegible] آن [illegible]
[illegible] در [illegible] مصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصرهٔ شهر [illegible] فراغت یافت
بنا بر آن [illegible] آب [illegible] بصوب [illegible] شتافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل نشاط [illegible]
در شهور سنه ۸۶۳ [illegible] علیه رسید که سلطان سعید از هرات جهت مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشید [illegible]
[illegible] اشتغال [illegible] خاقان منصور فرصت غنیمت شمرده پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده [illegible]
اندک [illegible] بجانب استرآباد نهضت کرده میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم آن ولایت بود میدان قتال [illegible]
فرمود [illegible] در غایت صعوبت روی نموده آفتاب نصرت از مطلع آمال خاقان منصور طلوع نموده و از امرای سلطان محمود
میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر الله بردی و بعضی دیگر از سرداران کشته گشت و شاهزاده عنان [illegible] فرار
انعطاف داده خاقان منصور را اواسط ماه شعبان سال مذکور باسترآباد درآمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت نهاده
خطهٔ جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای برج آسمانی گشت و خطبه کرت بعد اولی [illegible]
[illegible] همایون قرین [illegible] منبر [illegible] این پایه گردون [illegible] و آن خسرو والانژاد [illegible]
استرآباد [illegible] نشاط گسترده روزی چند در غایت فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانید بعد از آن ضبط آن
مملکت را بعبدالرحمن [illegible] نصرت [illegible] هرات انعطاف گردانید سعادت همرکاب و
نخست همراه طراز رایتش نصر من الله

ذکر معاودت [illegible] هرات و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن [illegible]

صاحب خشمی که موحد هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقه نماید و تسخیر یک مملکت چگونه قیامت نماید و عالی همتی که فضای
وسعت تمامی ربع مسکون در دیده بصیرتش صورت اعتبار ندارد نماید خبر از مکاتب عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی
روزگار خود چه آسان گشاید بنا بر علو همت خاقان منصور مظفر لوا خاطر آفتاب بها از ضبط جرجان فارغ ساخت
و کیاب خراسان نهضت فرموده که نهمت بر تسخیر آن ولایت انداخت و این خبر بمسامع امرای سلطان سعید
امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشاپور و سبزوار بوده عنان بر جوب دار السلطنه هرات رسانیده
و در شوال سنه هزار و ملوکات را بشهر در آورده و اسباب حصار داری بکمال الوجه مرتب گردانیدند امیر بی نظیر کوداروغه
آن بلده بهشت نظیر بود و بضبط در آورده ملک التعهد نمود و امیر النصیر و دروازه عراق را تکلف پذیرفت و دروازه خوش
ملازمان امیر سلطان حسن از یکی معتبر گشت و شبها بر فراز برج و باره فریاد و فغان حاضر باش از منزل کوتوال
حصار از انجم در گذشت سید اصیل ارغون و سید مراد بطریق کومک مقرر بودند در جمیع اطراف و جوانب شهر
شرایط حراست بجای آورده تمامی مخالفان در دیب برج را هنگام هیجا معاونت می نمودند و خاقان منصور
تخت بجانب ترشیز رفته آن خطه را در حیطه تسخیر کشید بالتمتع در عهده یکی اهل اعتماد کرده عنان ... نموده بلده
معطوف گردانید و دوشنبه بیست و دوم ذی قعده از راه ... کوچه خیابان در آمده باغ زاغان را نشیمن همایون چتر
سلطنت ساخت منصور آنکه شاید که مردم هرات بی ارتکاب جنگ بکار در ... چند روز اشتغال
آتش قتال را در خبر تاخیر انداخت و حال آنکه هرویان هواداری سلطان سعید از بن اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز
استحکام برج و باره تهیه اسباب قلعه داری مقاتله می افزودند در اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص
خدم ... و حشم بعزم حمام ... سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی
که در کمین بود بسرعت برق و باد بتیز شتافته و این خبر را رسانید و ایشان این معنی را فوزی عظیم دانسته
و همت بر صید آن شاهباز فلک دولت اقبال گماشتند و این جماعت جمعی کثیر بمغرق در جوشن و تیغ و نیزه ...
به بیرون ... که چون حضرت ثوابت سیار بر سر خنگ فلک سوار شده تیغ زر نگار بر کشید و از ... لشکر
ظلام چند شهید و شیرازی هر چند تنها مانند ... کله هر سود دانند + اگر چند بسیار باشد گوزن + ... شیر
... + همای که بر اوج عزت پرد + ز گنجشک بسیار کی ... برد + و چون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت
دست اعتصام در عروه وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان بجانب ایشان تافت و ...
خون از نیام انتقام کشید بنفس نفیس حضرت ... تاخت و در حمله اول اکثر ... کرده بقیه السیف پشت

بهزیمت

بهزیمت کرده روی بشهر آوردند و ... خود را به برج و باره رسانیده و دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه ... روز
حال بر این منوال بگذشت و ساکنان آن دیار را ... اطاعت و انقیاد بگذشت در دل خاقان منصور را از باغ ... کرده ...
گیدستان ... برج ... بر افراخت و دو سه نوبت با حصار نصرت ماثر نزدیک دروازه خوش انداخت و جنگ
در انداخت اما بنا بر کمال استحکام ... مخالفان بدان قدر صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر از گیدستان در حرکت
آمده در ... نزول اجلال نموده ... و مبارزان منصور چند روز از وقت طلوع ... زر نگار خورشید جهانگذار بر بام
این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازه فیروز آباد ... استعمال آلات
جنگ و پیکار پرداختند و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز ... مجروح و بی روح گردانیدند ...
ساخته مردم هرات ... ایام ... کرده جنگ پیش می بردند و امیر سید مراد و امیر حسین شیخ تیمور ...
شیر زبان و پیل دمان میدان مردان آخته لوازم نهایت شجاعت بجای می آوردند و از ملازمان موکب همایون هر کس
در ... لشکریان خسرو جهانگیر ... همایون ... هر چه ... در این اثنا بعرض خاقان مظفر لوا
رسید که سلطان سعید با میرزا جوکی صلح کرده و از آب آمویه عبور نموده و بتاریخ ۷ ... ذی حجه ... آب مرغاب
نهضت نموده و چون در ولایت بادغیس منزل نمود و از نزول خاقان دشمن شکن ... افزای ... گشت ...
از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصره هرات حسب الحکم جهت تحقیق اخبار کنار آب مرغاب رفته بود رسید و بعد از
رسانیدن که امیر سید ... خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشه ... همه تند خوی و همه جنگ جوی
... تندی و جنگ آوری کرده خوی + بعزم ... آمدند و میرزا سلطان ابو سعید نیز متعاقب میرسد
خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امرا سران لشکر مشورت بجای آورده خواطر ... که ...
ابطال ... جنگ و جدال بر افروزند خرمن حیات دشمنان را شعله سنان جان ستان و پیکان خدنگ آتش
فشان بسوزند و این عزیمت ... کوچ کرده در منزل ... امیر مظفر برلاس موکب سپاه اساس پیوست و خاقان
مظفر ... از ... شبگیر کرده و در آن شب علی تیمور از موکب نصرت آثار بگریخت و از مرغاب شتافته در دامن
امرای سلطان سعید آویخت و چون منزل ... خاقان فرخنده پی مشرف گشت انعقاد اتفاق در آرای
امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار ... استعداد مقابله و مقاتله در گذشت لاجرم در پنجم محرم ۸۶۳ علم ظفر پرچم بصوب
سرخس در حرکت آمد و بعد از وصول خاقان منصور آن قلعه را با امیر سید آقا سپرده موکب گیتی نورد ... عازم
سبزوار گشت و جمعی از ملازمان ... طی منازل و مراحل نموده قرین سعادت و عافیت بجانب دار الملک ...

وعبدالرحمن اغلون که بواسطه خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند سلطنت نهاده و حکومت می نمود و طریق نیاز و
نثار بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوئی خسروانه ترتیب داده خاقان منصور فوجی از امرا و زمرهٔ از اهل اختصاص
ابواب فرح و نشاط بگشاد و دیده و دل کل از دست ساقیان شوخ و شنگ بگردش آمده نغمهٔ عود و چنگ از حاذق
مطربان خوش آهنگ می شنید شعر بگردش در آمد می لاله گون * ز آهنگ چنگ و نی ارغنون * گرفته بکف ساقی گلعذار
شرابی به از لعل نوشین یار * مغنی بالحان مردم فریب * ببرده ز دل اهل مردم شکیب * ز بیم زدن رطلهای گران *
فتیده و رهوش از سر سروران * شه عشرت اندیش عشرت گران * کرام سپاه و سران حشم * که بوده اند در عیش و عشرت بهم
بقانون جمشید و آیین کی * نموده بذکر رغافل ز می * در خلال این احوال خبر متواتر بجا رسید که سلطان سعید از توجه موکب
همایون بجانب بوجان خبر یافته تحت تقلیده مرحش شتافته امیر سید را کشته عنان بکران بدان طرف تافته لا بوم خاقان
منصور با وصف منع انبساط در بیت نوم و احتیاط در طور دیده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته
و تمامی بکمالیت متفق اللفظ و المعنی معروض کردانیدند که چون اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت پناه در غایت
قلت مناسب چنان می نماید که نوبت دیگر مملکت استرآباد را بازگذاریم و دست در حبل متین شکیبایی زده نوبت جنگ را
چندگاهی در توقف داریم و خواطر اکابر و اصاغر بر توجه اوان قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحهٔ کافوری ایام را
مانند خال رخسار خوبان گل اندام زنگ سواد انداخت و خاقان منصور علم نهضت برافراخت و در آن شب دیجور که نور
ماه چهره از روی شب حائل بود راه غلط شده عبور بر بجوی افتاد که بواسطه مجاورت دریا و فور گل و لای انواع تعب
و محن بخاقان عالی جناب رسید در وقتی که ملاحان قضا و قدر کشتی زر اندود آفتاب را در بحر اخضر انداخته آن مهر سپهر
سلطنت از آب بگذشت و ساعتی توقف کرده چون جمعی کثیر از امرا سلطان سعید از عقب متوجه بوده اند دیگر عازم مقصد
گشت و سه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت ارزاق نزول اجلال فرموده ظل عاطفت بر مفارق ساکنان
آنجا گسترده و بسته همگنان را بوفور انعام و احسان نوازش نمود ذکر فتح [illegible]
چون خاقان کشورگشای در ضمان امان پادشاه راه نمای جل قدره در موضع [illegible] لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی
آن دیار را در سایه علم بلند پایه جمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت و دولتخواهی را که از زمره اهل اخلاص مزید اختصاص
امتیاز داشت با طرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاده پیغام داد که بنابر روابط علاقه اخوت و بنوت و اتصال
سلسله محبت و مودت که از خاطر عاطر مسلک مرحوم بجانب ما توجه نماید و چند روزی طریق انبساط و اختلاط مسلوک داشته در سر انجام
مهام کشورگشای موجب اقتضای رای صوابنمای عمل فرماید و دولتخواه بشتر و زیارت مصطفی خان شرایط ضیافت

بتقدیم

بتقدیم رسانیده و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانیده که بسمع افتاده که آن فرزند از محبت بدین سفر توجه نموده
شرق نموده و بعد از ولایت خراسان رسید خطبه بنام و القابش مزین گردیده موجب تقدیر بدین اوقات فتوری
بقواعد سلطنت راه یافته لا بوم در نه فرمود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورده و چنانچه باید و شاید
خدمت ضیافت بجای آورده بیرون نتوانیم آمد و این معنی موجب طعن عیب جویان گردد اما عثمان ولد محمد قنقرات
و یعقوب اغلان را باستقبال موکب همایون معزز ساخته وصیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده دولتخواه
اوزبک را رخصت داده و بنفس نفیس متوجه قشلاق روی نهاده دولتخواه بپایه سریر سلطنت رسیده آنچه دیده بود و شنیده
معروض گردانید و در اثنای آفتاب اشراق از راق در حرکت آمده کنار جیحون را محل نزول همایون کرده در آن منزل بعرض پیوست
که عثمان قنقرات بخلاف فرمان مصطفی خان داعیه خدمتکاری حضرت شهریاری دید که عصیان بر میان بسته خیال قتال
بر لوح ضمیر نگاشته بنابرآن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب اتصف ادکزی مضرب خیام عساکر نصرت انجام
گشت و چون امارات وصول رایات منصور بمسامع اهالی شهر رسید جمعی کثیر از اهل جلادت از آن بلده بیرون آمده
در میان بناهای فضای شهر تحصن نمودند و آتش انضمام محاربت پیش افروختند و روز دیگر شهسوار خورشید مصقول
سپهر صبح پوشیده لوای خطوط شعاعی افراخته نیل گون گردون مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قنقرات که بغیرت
مشهور بود از دیوار بیت ظاهر شده بغزای مجادله و صف کارزار دست یافت و خاقان منصور متوجه دفع آن مخذول شده
از جانبین آواز نفیر و شور برخاست و از هر طرف کمین مردان جلادت آئین آتش محاربت افروختن گرفت و از نیران
قتال اشتعال حال خرمن حیات دلیران صف نبرد صفت احتراق پذیرفت و در آن اثنا محمد علی از عقب خواجه که سرکرده آن دو قوم
اوزبک بود در آمد و او را دستگیر کرد و بقلعه در آورد و سایر مخالفان از صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات پناه آورده
بقلعه درگریختند و دروازه را استحکام داده بر سر برج و باره در آمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون
سپر و جوشن بر سر کشیده بپای مردانگی از خندق گذشته اند و از کنار برج صعود نموده و همان زمان نسیم عنبر شمیم
فتح و فیروزی از مهب نصر من الله و فتح قریب وزیدن گرفت و رواج شکیب فوج ظفر روزی از [illegible]
الناس من رحمة فلا ممسک لها در میدان گرفت و عثمان قنقرات تمامی اهالی و لشکرهای مصطفی خان قرار بر فرار اختیار کرده
و زیر بار گذاشتند و بندگان موکب همایون بنا به فتح ابواب آن بلده در آمده رایت نشاط و اقتدار برافراشتند اشراف و
اعیان و مزارعان و [illegible] در ظلال عدل و احسان جای دادند و بخانات به احسان [illegible] مملکت را سرمه در این کردانیده
رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و در آن ایام عثمان قنقرات بر لطف خسروانه استشفع جرایم و آثام خود کرده بنده

بتعقیب سپاه خصم ادبار آمده و عفو پادشاهانه شامل حالش گشته در ظلال این حال امانی شنیده ببرعرض آن رسانیده تاج
سربر رسانیدند که وطن مالوف در خطه خوارزمست و مصطفی خان حیف و تعدی روا داشته مرا باینجا آورده و بود اجداد که
این سجارکان خان زمان را میر محمد خان عالی مکان تمکن معهود و معاودت نمایند این ملتمس با درجه قبول فرموده خاقان منصور
علم نوبت بصوب خوارزم برافراخت و اندک زمانی معمار عدالت جوانب آن را معمور و آبادان ساخت بعد از چند گاه زمام مصالحات
آن مملکت را در قبضه اختیار سید زین العابدین صوفی نهاده و جهت مصلحت یورش خراسان بار دیگر اراقی خوارزم معاودت
آن حال سلطان جوق هواداری خداوندگار خاقانی با قلعه روبش آن آورد که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود
اظهار مخالفت نموده و بیرون با کشتند و کیفیت حال بوضوح پیوست لهذا سپاه ظفر پناه سر بر سلطنت و اقبال کردند و موکب
همایون چه آفتاب شکافته و پرتو انوار معدلتش بر مفارق اهالی آن ولایات تافته بعد از چند روز باره دیگر خطه خوارزم
از لمعات اعلام ظفر اعلام حضرت آنحضرت روشنی پذیرفت و خاقان منصور در ورق همایون را بجانب کرم شتر علم توجه بصوب
خراسان برافراخت و چون کبوده مرو رسید توپخانه الخاص امید که اسد امیل ارغون و حسن شیخ تیمور و سید مراد که با جمعی کثیر
از سپاه سلطان سعید آن ولایت را ضبط داشتند و عنان عزیمت بجانب خوارزم معطوف ساخت کیفیت روان شدن موکب
همایون بعزم رزم و ستیزه و فتح محاربه با امرای سلطان سعید از ولایت جرجان
در شهور سنه ... که میرزا سلطان ابوسعید از ولایات ترکستان و ماوراءالنهر با سپاه بی‌حشم و قدم مراجعت کرده ییلاق بادغیس
را نهضت سرادقات دولت و حشمت گردانیده بود که ابوالغازی سلطان حسین میرزا از خطه خوارزم عزم الکه جرجان و زم
جزم فرموده عنان یکران جهان نورد بجانب خراسان انعطاف دادند و مانند قمر سریع السیر در هیچ منزل نیاسوده از راه نسا
و طیرا ابیورد کله و سبزوار و نیشابور و ترشیز فرا امید عساکر نصرت مآثر بر هر ولایت که عبور نمودند لوازم نهب و تاراج
اقدام فرموده از مخالفان هر کس که دیدند بقتل رسانیدند و سلطان سعید پیش از استماع این خبر ییلاق و بادغیس بولایت
فرخ شتافت و امیر شیخ حاجی و امیر محمد بابر را با سپاهی جرار جهت دفع ملازمان موکب ظفر آثار نامزد فرمود و امر بر جناح
استعجال مراکب اعظام نموده و فوجی کثیر از پی ایشان فرستاد الکه و نواحی ترشیز از آن شیر بیشه شجاعت رسید ند
دوران دو گروه بر زبانی و از نیشابور و مواضع گذرگاه بر ملازمت رکاب نصرت ظفر انتساب بوده و آنحضرت
دست در عروة الوثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مضمون کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر گذرانیده
با آن جماعت اندک در برابر سه هزار سوار دیو سیرت عفریت صورت صف کارزار بیاراست و چون نزدیک بتقلیب سپاه
دشمن رسید مانند شیرژیان که از کله آهو خندان شده و سنان را بلند پرواز که کثرت تهور را نظر همت در هیچ وجه

بر ایشان حمله کرده و تیغ صیانتش از خون اهل ظلم و ننگ گونه یاقوت رمانی داده و کمال مردانگی کاری آورده سمند براق مانند
سمند مشتاقان در میان صفهای موکب بیکاره در جولان بود و شمشیر از دو با آهنگش همچون نهنگ در دریا شناور گشته حیات
اعدا را در رودخانه فنا غرق می‌نمودند موکب پیکان خون افشان وجود و دل مخالفان را چون لعل بدخشان مساحت داد از قعر
سنان جان ستان دوخته‌اند کانی سالکان طریق عصیان را ز بنیاد برمی‌انداخت لاجرم گرد و غبار از سیاه بر فیروز
با اوج گنبد ازرق رسیده و سرهای سران و تنهای دلاوران بر خاک برابر گردید * سرهای سران فتاده بر خاک * پهلوی
دلاوران شده چاک * مسعود داور افق و اسطه عز و اقتدار که در هر آن حضرت با استحقاق اسمی نموده و فرموده که
در روز مکارم یک تن شیر که کس از دشمنان پر ستیز بضرب شمشیر خون ریز مجروح و بی روح گشتند و در آن معرکه سایر بهادر
موکب همایون لوازم جلادت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا در نوشتند امرای سلطان سعید چون حال بر آن منوال
دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند از کثرت
جثه و کشته اطراف آن بیشه بر ایشان بوده و وحوش و طیور را مائده و متوفی مقرر گشته * در مصافی که اندر رود و نفس *
تیغ را با کفش قران بودی * صد قران دهشت طیر الکیل عنان * فلک از گشته میزان بودی * و خاقان منصور بعد از اختصاص
بفتح و ظفر از حدود نیشابور منشرح گشته سرای ما خان از نزول همایون نضرت روضه رضوان گشت و از آنجانب بر
ما مرو از اطراف هر مرد شتافته عساکر منصور یعنی جهت سرانجام مهمات خود شهر را آمدند و طایفه بعضی غارت و تاراج
در قری و قصبات متفرق شدند تا امرای سلطان سعید که بعد از انهزام یک دیگر پیوسته بگاه مشی موکب همایون
می‌آمدند سپاهی نمودند چون مدار بر تفرق سپاه صلاح توقف نبود خاقان منصور را بر آب ارلانی که سایر اسپان
طویله خاصه بمزید قوت و جودت رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جر تورومی بصوب بیابان خوارزم آورد و بعد از
وصول بدان آرزو نیش بخاطر همایون خطور نمود که بجز بر سرای جوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشید زیرا که در عهد حضور
خاقانی مسوطنان آن مکان با اظهار مخالفت مبادرت جسته بنت یقراین امیر بوسعید که شاد ملک ما در داشت لوازم
فرمان برداری مرعی می‌داشت مغاربان آنکال با بابا بزده و تن از ملازمت معسکر صف شکن کرانجبه بجوق رفت و مردم بکجا
از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم جوقیان قلعه را مضبوط ساخته شاد ملک را بت مخالفت و ممانعت برافروخت
بنا بر این صواب تمامی چنان اقتضا فرمود که چند کس از شجعان را بالای جبه جامهای کهنه پوشانند و بر دراز گوش سوار گشته
بقلعه فرستند چون ایشان بر نفس نفیس نظاهر آن بلده شتافته جنگ در انداختند بدین تدبیر فتح و ظفر میسر نه پذیرد
در این حال بعضی و نفری از امرا جوشن پوش مثل امیر مظفر برلاس و امیر علی بیک و عبدالرحمن ارغون و حیدر علی

کوکلتاش و [illegible] و شیخ ابوسعید خان درمیان و میرعلی میرزا [illegible] قلنقلی حیدر و شاه قلی ایقاول و آقاجان
برلاس و یوسف [illegible] و داود میر بکاول و غیرهم که مذکور شد قلعه شدند و شبلی حاجی را خاقان منصور لوا متعاقب [illegible]
ارسال نمود تا ایشان بیکبار در آمدند بازگشته خبر آوردند و چون شبلی بمقصد رسید در [illegible] داده لختی و بیش توقف
نموده شبی بر امید در این اثنا قاصدی بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب بخت رسید و سعادت تقبیل انامل فیاض
دریافته عرض کرد که حالا جمعی ازین جهات بیجوق در آمده اند [illegible] آنحضرت بطرف شهر روان شده و چون امرا بپیر قلعه رسیدند
فی الحال برادر شادمان که در آنجا بود بفصیل رسانیدند و بالای فصیل بر آمدند و همان زمان مردم شهر هجوم نموده و دست
باتفاق به تیر و سنگ بر آوردند و عبدالرحمن را عون زاده زخم از فصیل بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور بدروازه
نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان افکنده صلاح توقف ندید و فرمود که عبدالرحمن را بر شتر بار کرده روی براه
آوردند و جمعی از پیاده و جیوق حمله نموده خواستند که او را بازستانند و جرات بخلافت [illegible] حضرت خاقانی شده
بعضی تفصیل ایشان تاخت و عبدالرحمن بر شتر جوابنده متوجه شد و روز دیگر عبدالرحمن وفات یافت خاقان
دولت نواز اشارت نمود که برادرش قادری بردی او را در رعایت [illegible] ساز داده [illegible] باطراف کرده
آنگاه موکب همایون [illegible] از آنجا بقلعه [illegible] خرامید و آنرا تجدید عمارت کرده محل توطن از متعلقات
گردانید **گفتار در بیان خاقان عالی مکان حسب استدعای ابوالخیرخان** چون خاقان منصور
چند گاهی دیگر بار [illegible] ساخته در صحرای خوارزم [illegible] خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیرخان
که در آن زمان قاآن دشت قبچاق [illegible] خوانین آفاق بود [illegible] آنحضرت [illegible] نموده متوجه ممالک خراسان شود
و با جمعی از خواص [illegible] اهل اختصاص پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاده و بعد از قرب وصول
حضرت ابوالخیرخان از توجه موکب همایون واقف گشت و جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و ترخانان [illegible] باستقبال
خاقان [illegible] ایشان در رعایت تعظیم و حرمت آیین [illegible] ملاقات نمودند و لوازم
معانقه بجای آورده حسب نزول همایون منزلی مناسب تعیین نمودند و روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک اخضر را بنور
طلعت همایون آرایش داد ابوالخیرخان و شاهزادگان و نوئینان و اشراف اعیان را [illegible] خاقانی طلبیده پای
بر مسند جهانبانی نهاده آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را ببارگاه در آوردند و [illegible] خان و نواب نوئینان
[illegible] بود که آنحضرت حسب تعظیم خان تایوغ نماید و [illegible] تایوغ آنست که [illegible] کلاه را
از سر بردارند و یک گوش را [illegible] گرفته [illegible] خاقان منصور این سخن قبول ننمود و در [illegible]

گفت و شنید

گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر ابوالخیرخان بدان راضی گشت که آنحضرت او را از دور دیده و بعد از آنکه خان عالی‌شان
ببارگاه رسید [illegible] رسید و چون چشم ابوالخیرخان بر شمایل همایون و اسرهٔ میمون خاقان منصور افتاد و انوار دولت و
کامکاری و آثار استقلال ذات در ناصیهٔ امور شهریاری ملاحظه نموده از روی شفقت و مهربانی آن والی ممالک جهانبانی را در آغوش
کشیده نزد یکخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانید ترتیب مجلس بزم اشارت فرموده و فرمان بر آن [illegible]
فرمود و جامهای شراب و بادهٔ [illegible] در گردش در آوردند و بعد از آنکه دماغ ابوالخیرخان از نشاء بادهٔ خوشگوار گرم گشت حسب امتحان
قدح مالامال بر کف خاقان [illegible] نهاد و آنحضرت بجهت شراب بسیار رغبت نمود اصلا تفاوت در اقوال و افعالش
ظاهر نشد و این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین گشاده و مبالغهٔ تمام آنحضرت را
بخود نزدیک می کشید تا هر دو زانو بهم نزدیک رسید بنابرآنکه در آن اوان ابوالخیرخان بمرض [illegible] مبتلا بود و در [illegible]
که زانوهای خاقانی سعادت انتما [illegible] رسید آنحضرت [illegible] ساخته بود که چون عنایت الهی شامل حال تست باعلام رایات دولت و اقبال
ترقی خواهد نمود و امید است که بمیمنت مقدم همایون عارضه [illegible] صحت [illegible] تبدیل یابد و در آن مجلس لطف اظهار [illegible] و غریب‌نوازی
نموده تا آنکه [illegible] خاقان منصور را تایوغ کرده گفت که هر چند تو بوقت ملاقات تایوغ [illegible] اما [illegible]
اکرام تو باین کار قیام نموده ایم و حضرت خاقانی ازین التفات انفعال یافته فی الحال بر حسب رسم تایوغ بجای آورده
القصه خاقان منصور یک هفته در اردوی ابوالخیرخان معزز و محترم اوقات گذرانید و ابوالخیرخان در خاطر داشت که لشکر بسیار
مصحوب رکاب نصرت شعار بتسخیر خراسان نامزد نماید که [illegible] در آن ایام اوقات حیات خان بانقضا رسید و علت فجاءه
شیرازهٔ جمعیت [illegible] کوتاه گردانید و ایل و الوس او یکبارگی پریشان شد که خاقان [illegible] را
در دشت قبچاق مجال اقامت ممکن نمود و [illegible] **گفتار در بیان معاودت رایات آفتاب [illegible] پادشاه علی الاطلاق
از دشت قبچاق و مسخر شدن ممالک خراسان بجناب** سلاطین [illegible] حضرت [illegible] رسید
شان از عالم غیب * [illegible] ایشان را موجب * اگر [illegible] * [illegible] * چو فضل ایزدی
یاری نماید * در دولت بر ایشان بگشاید * [illegible] * [illegible] * نظیر این تقریر روشن [illegible]
تصویر حال خاقان سلطان جهانگیر سلطان و شهنشاه مغربین و مشرقین ابوالغازی سلطان حسین میرزا انار الله برهانه که چون
[illegible] ازلی و مشیت لم یزلی مقتضی آن گشت که بی امداد غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد و ابوالخیرخان پیش از آنکه مدد
بآنحضرت نماید فوت شد و آن حضرت [illegible] از امداد سپاه [illegible] قطع نظر کرده [illegible] نفر از ملازمان خاص
که در آن سفر [illegible] و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان نموده و فتوکل علی الله دست در دامن عروهٔ وثقی

توکل استوار کرده و دین یکرنگی و ظفر را از عنایت پروردگار دانسته نه از بسیاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب
بکار رفتار و هر منزل که نزول فرموده هاتف غیب این سروش بگوش هوش رسانید بیت عنان کام در آری بتقدیر
رکاب باد دولت عنان گیر * و از هر محل و مرحله که نهضت فرموده منشی اقبال باستقبال موکب همایون شتافته و فال مبارک
بزبان حال مژده فتح رسانید * هر منزلی که کرده جلوه گاه است * شد و دیهیم شاهی را گواه است * طوطی شیرین مقال قلم
کیفیت حال را به بیان رقم می نماید که چون حضرت ابیورد از وصول موکب گیتی نورد و حضرت افزای منزل بهجت عالم گردید
خبر رانی سلطان سعید در قراباغ تا زان بیشه با قوافل طوایف انسانی درگذشت [illegible] خاقان منصور را بر ابیورد در آمده
اشراف و اعیان ولایت بلوازم نیاز قیام نمودند بعضاره دولت خواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال و قال گشودند
و این خبر بدار السلطنه هراة رسید امیر نظام الدین حسن ملکی و امیر [illegible] نظیر که در شهر با هر حکومت [illegible] و شغل اشتغال
داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه بسمرقند عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه
ماوراء النهر بعزم رزم خاقان مؤید از جیحون عبور نمود ابو الغازی حسین میرزا با بعضی مردم جلادت انتما که در این
ولا در سایه لوای کشورگشای جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرد و امیر مبارز الدین ولی بیک را بطرف نیشابور
و مشهد مقدسه فرستاده و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته و در قرباه و جرجان با امیر ولی بیک [illegible]
و بین الجانبین صورت محاربه روی نمود و شاهزاده منهزم بهرات شتافت و حقیقت واقعه باز نمود سلطان سعید
نزد هر یک از [illegible] تحقیق انجامید چنانچه سابقا مسطور گشت اکثر خلایق شعار هواداری خاقان منصور ظاهر کرده و فوج فوج
روی امید بدرگاه آن حضرت آوردند بنابران میرزا سلطان محمود بطرف ماوراء النهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور
از مرو گذشته بقصبه بخده رسید و شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار از بیم [illegible] روی گریز
نموده میگذرد و بعضی از امرا را فرموده رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه آن پادشاهزاده بگیرند خاقان
منصور از غایت کرم جبلی تجویز این معنی نفرموده فرمود * چو کرم سر راه برگشته * [illegible] برگشته اخت برگشته *
و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت و [illegible] بمیرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال باز گفته برادران
بموافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان داده و از آب آمویه گذشته روی توجه بسمرقند نهادند اما خاقان
منصور مظفر لوا چون از قصبه بخده کوچ فرموده و چند منزل طی کرد و مرحله سلطان احمد [illegible] با جمعی کثیر از دار السلطنه
هراة بموکب همایون رسید و سعادت تقبیل بساط حضرت آفتاب ظاهر گردید مضمون این مقال بعرض رسانید
* تخت جمشید تاج افریدون * آرزومند [illegible] تارک تست * [illegible] خاقان مظفر [illegible] و امیر شیخ ابو سعید در

میان را [illegible] رونقی بهرات رسانیده و چون مشار الیه بدان طبع [illegible] فاخره و جمعی از اهل فتنه و فساد را که معروف بودند
[illegible] شدند [illegible] فرموده و بساط عدل و داد ممهد گردانیده فرموده تا منادی کردند که هیچ آفریده و هیچ جهت
مزاحم کسی نشود و همه رعیت و [illegible] هرویان از جور و طغیان [illegible] نجات یافتند در روز چهارم
ماه رمضان سنه [illegible] موکب همایون خاقان منصور رخت دولت [illegible] و اقبال و دولت [illegible] و سکان
رسیده و سادات و قضات و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنوده بودند رسم استقبال بتقدیم رسانیدند و انواع
التفات و اصطناع [illegible] تشنه زبان [illegible] شدند و تخت [illegible] همایون رشک افزای سپهر
بو قلمون گشت روز پنجشنبه نهم امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب مشهد مقدسه رسید و سعادت زمین بوس دریافت
شده و روز جمعه عاشورا در مسجد جامع هراة خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب [illegible] و بسیار سیم بر [illegible]
و حصاران [illegible] خطیب منبر [illegible] رسانیده * منبر و کامران [illegible] طراز *
شاه عالی مکان [illegible] نوازد * چون قلم زد سوی سواد هرات * گشت ظاهر ز نقدش برکات * روی زر شد مزین از نامش
نقش سکه موافق کامش * یافت از شاه سکه دین پرور * سر منبر چو روی زر زیور * آب تیغش [illegible] نشاند *
آتش ظلم جوی فتنه نشاند * از سحاب عدالتش عالم * گشت چون گلشن ارم خرم * والحمد لله علی النعم والصلوة والسلام
علی النبی و آله الاکرام مکارم اخلاق و محاسن شیم وصول آن شهریار [illegible] سلطنت [illegible] بباغ زاغان [illegible]
[illegible] خراسان و ذکر [illegible] بر افق [illegible] صدق تواتر اخبار عالم [illegible]
[illegible] زمینه تخت خسروانی سعادت سندی نوانده بود که چون نیر دولت و اقبال از مطلع سلطنت و استقلال
طلوع نماید [illegible] سایه لطف و احسان [illegible] آفتاب [illegible] مشتاق [illegible]
وتشنه لبان مسالک [illegible] زلال لطف و احسان [illegible] عدل و احسان [illegible] راحت فزای
[illegible] رسانید [illegible] مرحمت و دل نوازی [illegible]
[illegible] و کامکاری [illegible] و دلداری [illegible]
[illegible] مبانی شریعت [illegible] آخر الزمان
راه نیابد [illegible] حیات [illegible]
مسالک مسلمانی [illegible] * [illegible] * [illegible] *
[illegible] آسایش اشراف انسان * [illegible] عدل و احسان * و چون [illegible] میرزا سلطان

ابوسعید گورکان و رفع رایات از آن تفصیل انجامید و در دودمان حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان غیر خاقان عالی شان
ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان کسی نماند که مصداق این مفهوم تواند بود و موجود نبود پادشاهی بی انباز که کلام
معجز نظام که مقالید السموات والارض بحر از طول و عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت ولایت خراسان را بر طبق
والله یؤتی من یشاء بالقبضه قدرت آن خسرو کامکار داد تا در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث و سبعین
و ثمانمایه از تخت حاجی بیکسلطان بباغ زاغان تشریف برده قدم بر مسند جهانبانی نهاده و خطبه و خاقان سعید مغفرت
پناه از طنین معظم آن پادشاه عالی جاه غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشت و دار الملک آن اقلیم
چهارم از رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه و نفحات از فلک منظم در گذشت و آنحضرت
بر مسند حشمت و کامرانی قدم نهاده قوی و ملی شخی روی بخشیدن مهام جهانبانی آورده پرتو لطف و اشفاق
بر نظم امور جمهور نزدیک و دور افکنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف انسان گسترده و در تقویت
ارکان شریعت و استحکام قواعد ملت بیضا از همین مطالعه نافذ انجامید و ارباب رعایت سادات و قضات
و اکابر و اشراف از سرچشمه قوی نهایت اهتمام تعظیم رسانید + شد از انوار عدلش ملک روشن + ز فیض همتش گیتی چو
گلشن + ز رفعت اهل عالم را امان داد + بعدلش اصل کسری رفت از یاد + اساس شرع از نفس متین شد + دعا گویش
همه روی زمین شد + و چون خاقان منصور مظفر لوا پیوسته دست تولا در اهل البیت سید الابرار و برگزیدگان
اخیار در زده بود بحکم لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار زده و تخم محبت و مودت عترت طاهر
خاتم النبیین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بر خاطر دل منکاشت در آن ایام که بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت
و شعشعه انوار رعیت پروری آنحضرت باطراف آن مملکت تافت رای شریعت آرای جهان اقتضا فرمود که خطبه و سکه
بنام ائمه معصومین مزین گرداند و صیت این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه کلمه طیبه هاشمی از ایوان
کیوان بگذراند اما جمعی از متعصبان حنفی که در آن زمان در دار السلطنه هرات بغایت معتبر و موثر بودند با یاد
سریر مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغیر خطبه منع نمودند و چون محل مقتضی اصل قبول التماس
آنجماعت نبود در روز عید فطر خطیب سیف ترشیز زبان بقرات خطبه گشود و بعد از آن اوقات پادشاه و تحفه صفات
واحد از انواع امارت آن زیج السلطنه و علما و اشراف در رتبت و او مدد صحت و ارباب خواجگان نکاح در آورد
و در محفلی بهجت و شادمانی در آمده سپهر جهان دیده عقود جواهر و لآلی که سالها در جیب و دامن پرورده بود بصورت
نثار نثار کرده و رونقی که خودرس بیکم از ماه تمام ماه غام در حجله فلک فیروزه فام نقاب از رخسار غالیه اللآلی برگرفت شاه

عالیجاه

عالی جاه با طلعتی چون آفتاب بحجله مهد علیا صورت الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد از چند گاه خاقان عالی جاه
او را طلاق داده و بسمرقند فرستاد و خواهر شاه بیگم دختر سلطان بیکم را در حباله نکاح کشید و بین الجانبین محبت و مودت
بوقوع انجامید و بعد از آن ایام که ده توانظار را بشاه کرده و ان علامم بدین خواتین که بمراد و مرام روشن شد بعد از آن
باغ زاغان که چند گاه دربار جهان آرا موسوم شد فرمان فرموده و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع
چهار صد و چهل جریب و عقری در غایت زینت و زیب طرح انداخته و استادان بنای و عمله توانا آغاز کار کردند
و در باب لطف و مساحت و لطافت آن بستان حسن اتمام جد و اهتمام بجای آورده و در اندک زمانی جهان آرای قابلیت
حلو ساخ چون چند گروه خسرو کشورگشائی از باغ زاغان به آن نقل نموده مادام الحیوة در باب تزیین و تعمیر آن گلشن
فرخنده نهایت سعی و اجتهاد مبذول میفرمود لاجرم فضای دلگشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شد و
هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت روح بخش دل غمگین گشت از نفحات ریاض حضرت انیس سبزه زار سپهر مشاد
بود از الطاف آب حیوة مایش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد + لطیف و دلگشا آب و هوائی + مبارک منزل
فرخنده جائی + درختان چون جوانان قد کشیده + ز نیک بکر کوی کشیده + نهال سرو کز جنت خبر داشت + خط طوبی بهم
در برورق داشت + کنگره عمارت دلپذیرش زبان طعن بر خوارق سپهر دراز کرده و قصور خالی از قصورش زینت
گنبد سپهر مستدیر گوی تفوق برد + از عمارات اوست در شور + خود ز سپهر مقرنس + والحمد لله العلی الکبیر والصلوة
والسلام علی النبی البشیر ذکر وصول فرمان از امراء وزراء و صدور سعادت ملازمت خاقان منصور و بیان شمه از
بعضی از مهمات عظائم امور بعد از آن وقت که دار السلطنه هرات بیمن جلوس همایون غیرت کارگاه
گردون اثر صاحب حشمت صاحب بر مرجع ملاذ اعظم فضلای روشن ضمیر نظام الدین علی شیر از اردوی سلطان احمد میرزا
مراجعت نموده بملازمت حضرت اعلی رسیده و باصناف الطاف و اعطاف سرافراز شده و در سلک امرای درگاه جهان پناه منتظم گردید
صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آباء کرام و اجداد عظام آن امیر آفتاب احتشام از قدیم الایام در سلک مخصوصان دودمان
میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند و نقش منقبت گوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر انوار میکشیدند
و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی با خاقان مظفر لوا همه میبرد و روزی که آنحضرت با میرزا ابوالقاسم
بابر مصاحبت می نمود و امیر علی شیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان
منصور از مشهد مقدسه بر گشت امیر صاحب ضمیر بدان ولایت توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات
مشغول فرموده و در زمان دولت سلطان ابوسعید در دار السلطنه هرات رفته روزی چند ملازمت آستان اقبال آشیان

گذرانیده اما فراخور حال رعایت و ترتیب نیافت بنابران از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه جلال الدین فضل الله ابو اللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه معروف داشته گاهی با میر درویش و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار بود بر کار ما ورالنهر اختلاط نمود و در آن ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب اموی بگذشت امیر علیشیر نیز روان شد و بعد از تخفیف وقعه سلطان سعید و استیلاء خاقان مظفر بر بلده فاخره هرات از امیر احمد حاجی اجازت طلبیده روی براه آورده قرب عهد بنظر سعادت ملازمت خاقان صاحب تایید در یافت و صبا از شب او روز گار مفارقت صوری بدید و مدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخت و التفات و عنایات بی نهایت شامل حالش شده روز عید از نتایج طبع نقاد قصیده جلالیه که هر بیت از آن رشک لولوی آبدار و غیرت جواهر شاهوار بود بنثار بزم همایون فرمود و آن معنی موجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت روز بروز اعتبار اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده شده تا کار بجائی رسید که سرانجام مهمات عظام امور جمهور را نزد یک دو دور برای صواب نمای او تفویض یافت چنانچه از ضمیر حکایت آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله تعالی آن هم در اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید علی مراد ابقی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابان و مولانا قطب الدین خوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه یوسف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربیجان بدرگاه خاقان عالی جاه رسیدند و امیر سید مراد بمنصب وزارت سرافراز گشته خواجه قطب الدین طاوس مشرف دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین با مهر صدارت اختصاص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و مقارن آن حال امیرزاده سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا الغ بیک را اسباب طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخت و عنان اختیار الوس ملک و مال را بقبضه اقتدار نواده کامیمنی بر مقتضی برداخت و همدران ولا شاه یحیی والی سیستان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاه عالم پناه رسیدند و طوطی عین عاطفت و مرحمت گردانیده و همدران اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت حضرت رسیده بتیول ولایت بلخ و شبرغان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر برید احمد بن امیر یادگار شاه ارلات بدان جانب رفته و در میان ایشان امیر بابا علی مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در آن حدود و معابد روی نموده بود گرفتار شده امیر زین العابدین آن ولایت را بحیطه تصرف در آوردند و بابا علی مغول را بسته فرستاده بنظر حضرت خاقانی ابو الغازی رسانیدند و همدران خاقان کردون غلام امیر شیخ زاهد را با ایالت استرآباد سرافراز ساخت و از آنجا بدان جانب شتافته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلان تر سلطان سعید بود از ولایت قرابغ خود را بنواحی ساری

رسانیده و لوای شوکت را بلند کرده امیر شیخ زاهد فرار آن جبال محال در خاطر گذشت و ناکام از بر سر عرض نهضت وجود او را از زوال حیات بر پرداخت و چون سبب بیسرانجامی با آن بلده تسنجاب الله سیدها تا آن سال چو جان و اینکه بر کاه صبح دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال بر آمد و آفتاب جاه و جلال بطلعت عدیم المثال عالم را ساطع منور فیض عام محبت و جام نوایب روی نماید و ظلمت انجام مصائب چهره کشاید در آن اوقات که بر سلطنت و اقبال خاقان مسعود و انفصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا اطراف ولایت خراسان منور ساخت و ما هیچ لوای کشورگشای آن حضرت سایه حشمت بر مفارق متوطنان آن بلده انداخت و الا آن حضرت مهد علیا فیروزه بیگم و جهانی محروم اطراف تشنه در گذشت و در بهشت برین با زهره و حور عین هم نشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز رکعات کلام و اطعام شارت نمود و حسب مرقد مهد مرحومه در کوچه جبال خطیره و رعایت تکلف و زیبایی بنا فرمود و الا بوستان گلستان جنت نشان معمور شد و نزهتگاه جمهور مردم تا بدین دور العقود الغفور

گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از زاوه بعزم ممالک خراسان

در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان امیرزاده شاهرخ بن امیر تیمور گورکان را شارت بمهم خویش بانیده سلطان بیگم که ملکه فاضله عاقله بود در ترتیب پرورش او سعی بلیغ نمود و ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چندگاه در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالی جاه ابو النصر امیر حسن بیک در تعظیم و اکرام میرزا یادگار محمد بیشتر مبالغه نمود و چون خاطر خطیر از مهم سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امرای خراسان با سپاه فراوان همراه شاهزاده گردانید و او را بر نهضت مملکت موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بعزم موفور علم جهانگیری برافراشته بجانب جرجان شتافت و امیر شیخ زاهد عازم صوب استرآباد دانسته هم با هم چون این خبر بعرض خاقان منصور الغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر فخر الدین عبد الخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروزشاه و امیر مبارز الدین ولی بیک بر رسم ایلغار با سپاه شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشابور بسلطان رفته روزی چند در محل اقامت انداخته و خاقان منصور میرزا الغ بیک را از عقب ارسال داشته شاهزادگان سلطان با ملغار بجوست الکاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از جانب استرآباد بیرون آمده بود نهادند و بعد از وصول بمنزل شوراب بمقتضای تقاضای که از آن ما با سرچیر امیر سید عثمان از میدان قتال سپید در کوه نمودند سلطانی که بر صفت رنگ فلک اخضر و غیرت سد سکندر بود تحصین نمودند و یادگار محمد میرزا پای آن کوه گرد آن شکوه رفته چون مشاهده نمود که کمند اندیشه بکنگره آن نمیرسد دامن تمنی بر افشاند و بار دیگر کاه قرب بطرف اسفراین راند از آنجا شب خاقان کوکب بتاریخ چهارم ربیع الاول

ازهار السلطنه هرات رایات ظفر آیات افراخته مشهد مقدس را محل نزول همایون ساخت و لوازم طواف مرقد معطر
و لوازم روضه منوره جنت آسا امام الانس والجن امام علی بن موسی جعفر علیه التحیة والدعا بجای آورده خدام و مجاوران
آن سده سنیه را انعامات و التفاتات نواخت و چون میرزا کیچک و امرا الیغار کردند چون خبر توجه موکب نصرت شعار
شنوده بودند از کوه فرو رسن بشتافتی جانب خوارمیدند و در عقب میرزا یادگار محمد روان شدند و خاقان منصور از آن در
میرزا یادگار محمد تو جانب اسفراین و قوت عزم توجه میدان رزم جزم فرموده و برالنگ رادکان عبور کرده از جلگاه
خبوشان و ملیغ نو به شعب کوهی که در میان جبا شان حایل است در آمده و کیچک و امرا الیغار در آن منزل بدرگاه
نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه او به نخجوان رسانیدند خاقان منصور چون حال دشمنان
مقهور خبر یافت سید مراد و علائی و میر علی اخور و شتم ایل امیر [illegible] هزار سوار جرار برسم منقلای از پیش روان ساخت
بقیه السیف بیکار و استمات مبارزان خنجرگذار و امرا الیغار با امراء علی جلایر دو جار خوردند و آغاز کارزار کردند و امیر علی
غالب گشته سید مراد بقتل رسید و دیگر روی باردوی همایون آوردند ذکر محاربه خاقان منصور مویّد در منزل چناران با
میرزا یادگار محمد   صباح روز دیگر که خسرو فیروز زنگ بعزم حرب و جنگ لوای ضیا در فضای سپهر خضرا
بر افراشت و از شعاع تیغ عالم مطلع کواکب کرد و آنرا انهزام داده صبح فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت
خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف
جون [illegible] تکیه بر عنایت الهی پیوسته در بارگیر نامتناهی سوار گشته و در تعبیه سپاه ظفر [illegible] لوازم اهتمام
بتقدیم رسانیده و سرداری میمنه با بحر جلادت امیر مبارز الدین ولی بیک مفوض داشت و در رایت میسره اشهامت میرزا
کیچک و میرزا عبدالخالق بازگذاشت و امیر حسن شیخ تیمور و امیر مغول و شیخ ابوسعید خان در میان را بیداول مقرر نمود
و بنفس نفیس همایون در قلب لشکر فیروز اثر مقام و آرام فرمود و سپاهی آراسته شد که بهرام تیز جنگ براوج سما
از بیم پیکان خون افشان بهم رزمین بر کشیدی و نهنگ بی درنگ [illegible] یا از خوف سنان جان ستانش
جوشن پوش گردیدی ✱ خدیو جهان کرد دشمن شکن ✱ سپاهی بیاراست فولادتن ✱ همه تندخوی و همه تیزجنگ ✱
بهنگام شیر و بدریا نهنگ ✱ گرفته بکف خنجر خون فشان ✱ رسیده به پیکره سرکشان ✱ و از آن جانب ابوالمظفر میرزا یادگار محمد
شیر نبرد عزم نبرد پهلوانی کرده بمیدان شیر خرامید و روی بعرصه لشکر آورده خود در قول قرار گرفت و امیر علی جلایر را
در برانغار جای داد و امیر احمد فارسی برلاس و امیر سلطان حسن [illegible] جورنغار [illegible] ساخت و ابوبکر شیخی جلایر
و محمد کوکلتاش را هراول ساخت و بکثرت عدد و عدد مغرور بوده رایت نخوت برافراخت و الحق سپاه عالم سوز

شاهزاده

شاهزاده در آن روز بکثرت اتباع و لاحق استظهار زیاده بوده و بقوت ازرستم و اسفندیار گوی تفوق می ربودند
همه پر خشم و همه کینه توش ✱ همه همچو دریا بجوش و خروش ✱ گرفته بکف تیغ بران همه ✱ که جون شیر از بیشه خران همه
و بعد از آراستن صفوف لشکر آن دو خسرو جلادت اثر تا بریکدیگر بایستادند و سورن انداخته با شعال آتش قتال
فرمان دادند و میرزا سلطان حسین چون آفتاب عالمتاب تیغ زر آب زده و از جام بهور برکشیده و مانند بدام خون
آشام در مقام انتقام ثبات قدم ورزیده و میرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بر زهر قدر آب داده خدنگ پیکان بر توز
کمان کیانی نهاده و فغان کرنای و کوس بگوش نظاره گیان آسمان رسیده و غبار سم توسنان نقاب کحلی بر روی
آفتاب عالمتاب پوشیده و نایره حرب آتش فساد در خرمن جانها فکنده و تند باد حمله دهان از جویبار وجود برکشید
✱ دلیران بکین پای افراختند ✱ نقیصه سر یک دگر تاختند ✱ جهان ریخت خون تیغ خارا شکاف ✱ که شد لاله گون خاک دشت
مصاف ✱ در آن اثنا برانغار سپاه خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک به یک حمله برانغار مخالف را منهزم ساخت
و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ صید میدان تاخته در بنیاد حیات فوجی از دشمنان را برانداخت میرزا یادگار محمد چون
آن شیر بیشه تهور یعنی شیخ تیمور را در جوانغار دید بر آن طرف حمله آورده و آثار دلیری اظهار ساخته بر عقب سپاه
ظفر [illegible] گشت و خاقان رستم تمثال [illegible] نموده بهادران موکب همایون را فرموده تا شبیه کرده و عقابان
سهام را از آشیانه کمان به پرواز آوردند ✱ دلیران دشمن کش تیزجنگ ✱ سوی ترکش و تیر بردند چنگ ✱ بهر ترکش
انداختند ✱ یکی را زمین رنگ گون ساختند ✱ و با وجود وفور تیر باران تیر مرکب تیز فوجی از شجعان سپاه نیکان
[illegible] خود را [illegible] موکب ظفر اثر رسانیده دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار را مشتعل کردانیدند
و در آن خاقان پردل بقوت طالع [illegible] کامل و شجاعت [illegible] بر سر دشمنان تاخت و در هر حمله قیامت نهیب تزلزل
در ارکان جمعیت و تمکین ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت ✱ هر چند که بخجر بوده نیرو ✱ فی الحال گریزان
شود از حمله شیر ✱ [illegible] ✱ شجاعانی که در رکاب [illegible] از رستم دستان
زیاده می نمودند و در جرات و جلادت اسفندیار و روئین [illegible] خود می شکستند مانند [illegible] ضعیف ناتوان
[illegible] دستبرد و مثال کواکب از شعله انوار آفتاب بگریزد [illegible] پادشاهی شجاعت [illegible] لمعان تیغ و سنان خاقان
نصرت دستگاه روی بوادی فرار نهادند و میسر نشد [illegible] کارسازان قضا [illegible] شاهنشاهی صبا روی افزای فتح و فیروزی
[illegible] ظفر و بهروزی [illegible] خاقان منصور [illegible] تعاقب نموده و زمره ایشان به ضرب تیغ در آن
موکب نصرت نشان بقتل رسید و فوجی اسیر [illegible] افتادند و [illegible] گردید بهلول [illegible] شیخ سعید طغای و محمد کوکلتاش

وامیر ایوب و میر احمد سلطان بشجاعت مخصوص میان آستان سلطنت آشیان [illegible] شتافتند و بامردکان راه جادان عدم پیمودند
وخاقان منصور بعد از [illegible] فتح و ظفر لوازم محامد سپاس حق تقدیم رسانیدند و امیر حسن شیخ تیمور را بایالت ولایت استراباد
فرستاده بنفس نفیس عنان عزیمت مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داده در مسافتی بعید و راه [illegible] استقبال
و رعایا [illegible] فرموده چنانچه [illegible] سعید مقدس [illegible] دارالسلطنه [illegible] حاجی [illegible] نموده منتظران روان
خدمتکاری و مسلکان قضایای امیدواری دیده انتظار گشتند از غبار موکب سپهر [illegible] روشن ساختند و لوازم شکر
ثنای ایزد سبحانه بجای آورده با [illegible] صدقات پرداختند و خاقان عالیشان دران زمستان [illegible]
قشلاق نموده و ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق [illegible] خراسان مبسوط فرموده والحمد لله المشکور والمعبود ذکر وصول
امرا و میرزا جهانشاه و [illegible] خاقان آفاق [illegible] سپاه دولت میرزا یادگار محمد پادشاه آذربایجان و عراق
از زمستان که خاقان [illegible] سلطان حسین بهادر در باغ سفید [illegible] آورده
بجمع افواج [illegible] پرداخته غبار [illegible] سفر و مساعب خوف خطر از لوح دل می سترده [illegible] ترکمان و [illegible] محمد علی
که از اعاظم امرا آذربایجان بوده [illegible] میرزا ابراهیم و ولد میرزا محمد بن میرزا جهانشاه [illegible]
روی گردان شده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داده [illegible] اساس خاقانی رسیده و باشرف
الطاف سلطان مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب [illegible] قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت
آورده و [illegible] زبان آن پادشاه عالیشان بسمع اشرف خاقان عالی مکان رسید که همواره میان [illegible] عظام و اجداد
کرام باساس مودت و مبانی محبت ارتباط و استحکام داشته و چون [illegible] این جانب را [illegible] میرزا
جهانشاه [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible] کشیده و [illegible]
ازین طرف [illegible] بوقوع [illegible] مستقیم [illegible]
در پرده [illegible] و [illegible] که [illegible]
که [illegible] و [illegible] خاقان منصور قاضی علی [illegible] روزی چند [illegible]
مراجعت نداد و [illegible] امرا [illegible] مروت [illegible] جواب آن [illegible]
امیر حسن بیک [illegible] ولایت [illegible] و شاهی [illegible] اعتبار
شده زمام حکومت [illegible] امیر شیخ [illegible] میرزا یادگار محمد میرزا چون از معرکه [illegible]
رسید و کیفیت واقعه امیر حسن بیک [illegible] امیر حسن بیک [illegible] شاهزاده [illegible] امیر یوسف بیک را

در سلک خوشان او انتظام داده و با میرشاه منصور بن امیرشاه سوار قرا قبلوق و دو هزار سوار [illegible] بکومک میرزا
یادگار محمد نامزد کرد و شاهزاده آماده رزم بکارگشته عنان مراجعت انعطاف داده و در ولایت خراسان [illegible]
[illegible] و [illegible] جمعی از ترکمان [illegible] ولایت [illegible] بواسطه [illegible] خود [illegible]
برفتند و امیرزاده [illegible] امیر حسن بیک ملازمت کرده [illegible] شاهزاده [illegible] سوار [illegible]
[illegible] روان ساخته [illegible] امیر شیخ زاده [illegible] و اساس [illegible] دارالسلطنه هرات
و بعضی از مردم [illegible] مانند امیر ایوب و شیخ جلایر و [illegible] خوارزمی از خاقان [illegible] روی گردان شده
و بطرف اردوی میرزا یادگار محمد [illegible] التفات نمود و امیر عبدالخالق امیر فیروزشاه
و میر احمد ترکمان و یار علی ترکمان [illegible] روان فرمود و چون این طایفه [illegible]
رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشاپور بوده [illegible] استرآباد [illegible]
شاهزاده [illegible] و امرا [illegible] و میرزا یادگار محمد [illegible]
[illegible] خاقان عالی جاه [illegible] دفع اعدا دولت روز
[illegible] بوقوع نخواهد [illegible] ماه مبارک رمضان [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] امرا [illegible] عازم سبزوار شده میرزا یادگار محمد [illegible]
سبزوار را [illegible] بیک [illegible] روی توجه بطرف [illegible] و دامغان آورد
[illegible] سبزوار [illegible] لوای جهانگشای [illegible] آن بلده [illegible] قاضی بیک [illegible]
[illegible] قاضی بیک را زنده [illegible] و سایر [illegible]
[illegible] خواجه معین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده و چون موضع [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] شاهزاده [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] میرزا یادگار محمد [illegible] امرا [illegible] خوارزمی و عبدالله [illegible] قاسم دولت [illegible]
امیر [illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible] از منزل در حرکت آمده [illegible]

و دران موضع فلک [illegible] کاری ظاهر ساخت [illegible] کاری فلک این چنین بوسته [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible] دران ایام که [illegible] خاقان منصور
[illegible] گلستان ارم [illegible] آغاز [illegible] این خبر [illegible]
[illegible] که میرزا یادگار محمد [illegible] امیر حسن شیخ تیمور را [illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] روز [illegible] دولت شاهزاده [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] دشمن [illegible]
و ارکان دولت [illegible] روزی چند از اقبال [illegible]
بعد از مراحل و منازل بمشهد مقدس رضویه [illegible] الاحترام افتخار البریه علی بن موسی الرضا
علیه السلام والتحیه [illegible] دولت [illegible]
[illegible] که محل نزول [illegible] روان شده بعد از وصول [illegible]
رسید که دارالسلطنه هرات غوغای عظیم [illegible] متوطنان آن دیار [illegible]
[illegible] خواجه عبدالله [illegible] خواجه قطب الدین طاوس [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی رسید و خواجه طاوس [illegible] هزار [illegible]
عبدالله [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] خواجه عبدالله [illegible]
[illegible] رسید که
[illegible] خواجه عبدالله [illegible] میرزا شاه [illegible]
[illegible] و چون [illegible]
[illegible] سلطنت آشیان [illegible]
[illegible] خواجه عبدالله [illegible] حال خاقان [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علی شیر [illegible] دارالسلطنه هرات
ارسال [illegible] متوطنان [illegible] امیر علی شیر [illegible]
[illegible] ساخت [illegible]

[illegible] رسیدند [illegible] مسلمین [illegible]
[illegible] دوام دولت خاقانی [illegible] حضرت سلطانی [illegible] و چون امیر نظام الدین علی شیر
[illegible] خواجه نظام الدین [illegible] خواجه قطب الدین طاوس [illegible]
[illegible] خاقان منصور
بطرف دارالسلطنه هرات [illegible] ذی الحجه [illegible]
[illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]
مملکت خراسان [illegible] رمضان [illegible] میرزا سلطان محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] موکب همایون [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خاقان سعادت [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] امیر مظفر برلاس

بشرف ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی بجای آورد و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی
بر ریاض آمال و آرزو بحصول ثمرهٔ مقصود و محصول شجرهٔ بهبود امیدوار گشت و از قضایا بعنقت همایون میان ارلات
افتاد و امیر محمد با اولاد و اقربا بجبل فرایم سر بر رسید و آنجا قیام نمودند و بفنون الطاف خسروانه و اصناف
از امثال و اقران امتیاز و استثنا یافتند و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بر کوچ تا جامید جهار باغ منصب السلطنه
کوس رحیل همایون منبه آوازه کردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت سدهٔ بلند مرتبت رسیده
مکارم اخلاق خبر و آفاق همایش مرحمت و اشفاق سرافراز کردانید و حضرت خاقانی در همان منزل اقامت داشت
و تفتیح کرامت نهضت سپهر برکرامت بر افراشت ذکر ظهور حسین میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت و احسان دهان هرات
و تقدیم او را قلعه ویران در سال دان که خاقان عالیشان ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان از آنجا که شرقی
بصوب قلعهٔ مرلوکوچ فرمود هنوز یادگار محمد در طوس بود که شاهزاده و پاینده سلطان بیگم بتحریک امیر فریدون
برلاس و سلطان احمد چهار شنبه از منزلی که در بیرون دشت بشیر آمده آن بلدهٔ فاخره را بجهت برادرزاده خود
ضبط فرمود و نقارهٔ شادیانه زده فرمودند و روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمایه خطبه بنام ابوالمظفر
میرزا یادگار محمد خواندند و دران ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیدهٔ در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید مطلعش
همچنان کز فضل حق خاتم سلیمان را رسید ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید و چون میرزا یادگار محمد لوای
جام و امید با هم کامروا نشراف طی بُرّه اسمات انعمار روان کردانید و از شمال شهر گشته از عقب سلطان حسین میرزا
کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط آن حدود تعیین نمود و رایت همت مستقر سریر عزت و اقبال برافراشت
و از راه رباط سنجه بسواد هرات رسید و امین سادات و قضات و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده
بتعظیم ایشان قیام نمود و همه را بنوازش بی دریغ سرافراز ساخت و آنروز که قمر در طریق مجرقه بود باتلک کمر بستان منزل
منزل کزیده و در روز دوشنبه نهم محرم که دیگر روز تحویل بود بباغ زاغان شتافت و سریر سلطنت خاقان را که چندین سال
از فروغ اولاد آنحضرت عاطل مانده بود و از پرتو جبین آفتاب قرین منور کردانید و امرا آذربیجان که قوابان ابوالمظفر حسن
بیک و کوبک شاهزاده بودند در خراسان میل اقامت نمودند و انجناب بهمراه دریافت و سلاطین سلاطین و منازل
جنت آئین فرود آورده غایت رعایت در بارهٔ ایشان بتقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه بعد دعای ادام
دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند و آنگاه میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر جهانبانی منصب اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین
طاوس مسلم داشت و مهام سرانجام امور ملک و مال را در قبضهٔ اختیار پاینده سلطان بیگم باز گذاشت و چون آن شاهزاده

ساده جنبش و غیرت سپاسیقوف بود اکثر اوقات بحق باده گلرنگ و سماع نغمه عود و چنگ صرف می نمود و اصلا بضبط امور
مملکت پروای نمیکرد و از هر کس قلم مساهلت سر زد مانع نشد و کماهی می آورد و امرای ترکمان در اطراف و لایات خراسان
ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان کشادند و طوفان بلا کرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا
نهادند سلطان خلیل و امیر حسن بیک در الکاء ارکان امیر خمیه اقامت بر افراشت متعرض متوطنان آنحدود میگشت و
فوج تعدی امرا برلاس نیل که در ولایت قهستان بودند و از حد اعتدال در گذشت در خلال آنحال امیر شیخ تیمور که جهت
ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطهٔ کدورتی که از امیر علی جلایر در خاطر داشت کنار راه سرخس بجانب هلقان و چو مکان
و سیور تمال او بود توجه نمود و ظهور این امور موجب آن شد که کرت دیکر آفتاب دولت خاقانی منصور از افق دار السلطنه هرات
طلوع نمود کفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر دولت و تقدیم مراسم تقویت امرا احباب و امراء حضرت
و دران ایام که قضیهٔ جمیله از میمنت مقدم معز السلطنه و الخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا حیرت افزای فرد و بس علیا بود
حالی السعاقب و التوالی بمسامع جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشاء بادهٔ غروری سفو سپیت و از انوار نجح و ظفر
الکور کاهی مست و کاهی مخمور هرکز خیالی ضبط ملک و مال در کلی دماغ نمیگذارد و هیچ وقت نقش لشکر کشی و کشورکشائی برلوح دل
نمی نگارد و از نطلبات اهالی حضرت او صورت فراغت در ملاد خراسان مسطور کردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی
شرع و شریعت و قواعد ملت حنیف بانهدام و انقضام نزدیک رسیده بنا بر علی هذا حضرت منصور مظفر لواء بدین تکرار فتح و فیروزی
و الق کشته رای جهان کشای بران قرار داده که یکباکاه بجانب دارالسلطنه بتازد و بصر مرحله قیامت اثر بنال
اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد بر اندازد و پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی خیر بسته بود نظام الدین امیر علی
ابواب مشورت باز کشاده و مضمون ضمیر انور بر خاطر خطیر آن امیر صاحب تدبیر در میان نهاده و آنجناب شرایط تحسین بجای آورده
در اخفاء آن سر وصیت کرد و فرمود که اکر این سخنان با من کفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب الحاح و مبالغه
درین باب چیست امیر عالی جناب جواب داد که افشای عدم این راز جلیل و امیاست زیرا که مردمی از موکب اعلی کریخته
نزد یادگار محمد میرزا میروند اکر ازین واقعه وقوف یابند بی شبهه کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و هرکاه بر آن
شعور شاهزاده بر سکون شیر آفتاب تاثیر افتد سالک طریق حزم و احتیاط کرده و آنچه مقصود ماست حصول آن بجز ذر
تاخیر و تاکید امیر مسدود و حصال شد اری تمال بی آنکه این خیال بر ساپر اطاهر ساز و رایت نهضت افراخته از میمنه
کوچ فرموده و بطرف کنار آب مرغاب روان شد پس از قطع منازل و مراحل نزول نمود آنگاه امرای عالی مقام و نوئینان
جم احتشام در مجلس خاقانی نشاندند و ما فی الضمیر خویش ظاهر ساخت و عقبقنای کلاه کریه شاه و هم این الامر بامر مشورت پرداختند

تمامی آنحضرت متفق اللفظ معنی عرضه داشت که در خاطر عالی ماثر قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار انقیاد و
اطاعت نمودند و لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن نوئین نام واقتضا والکلام از یوکن روانشد
سرپل بادان از نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون گشت و دران مرحله امیر محمد ارلات و امیر ساربان چند بموجب
فرمان واجب الاذعان حسب خواست و محافظت اوردوی همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت
سعادت منقبت تصمیم عزیمت فرمودند ذکر رایت فتح مآل بجانب دار السلطنه هرات و بقتل رسیدن یادگار محمد میرزا و بتقدیر
ملک الملک مستقل شدن خاقان منصور در ممالک سلاطین که کشورکشائی کنند بتوفیق حق پادشاهی کنند چو باید باید از لطف حق شود
حال ایشان دیگرکس بسان خود دیگرکسان کار ایشان بود بوالعجب جمله کردارشان بترسند از دشمن کینه خواه بیاراند
جهان سپاه چو سازند اعلام همت بلند به بیند ز فلک نجم کمند اکر فکر تسخیر کشور کنند بیک حمله ملکی مسخر کنند
بهر سو که تازند بهر ستیز برآرند از عالمی رستخیز شبی کر خیال شبیخون کنند بیک دم جهانی دگرگون کنند مؤید این معنی
و مصداق این دعوی آنکه دران ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هرات در غایت عظمت و احتشام و مقام و آرام
فرموده چند هزار سوار از سپاه انتقام صبح و شام ملازمتش می نمودند و از خراسان تا بغداد کوکب بی دربی داشت
و هیچکس خیال انتقال بر امن خاطر میگذرانید و ابوالغازی سلطان حسین میرزا از کثرت عدد و عدد و عنید شنیده
اندکی از ملازمان رکاب بغیرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده عنان یکران بدان صوب منعطف
گردانید فلک الافلاک در شبانروزی عالی نمودند بیکباکاه سحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را
بجهان جاودان روان فرمود شنیده ام که بُد چنین مشتری بهرام که داشت رایات او بر فلک آوازی رسانم
بر سر خاقان چین شبخونی که تیغ او بسر جسم کرد سرباری هزار بار از آن قصه عجب تر است که ساخت دولت سلطان امیر
ابوالغازی شرح این واقعه جانست که چون خاطر اقبال اثر حضرت خاقانی و جمهور ملازمانی موکب آن کشورگیر از
بر تصمیم آن عزیمت قرار یافت و بکنار آب مرغاب نهضت کرده با ششصد و پنجاه سوار جرار که هر یک بزه خارا شکاف
کلف از روی ماه ربودی و بر زخم پیکان دیده و زحون از شریان شهاب ثاقب کشودی بنیغ آهنکان باک جنهر
بر تیغ نوشته بار بار نفرو رعایت استعجال بجانب مستقر سریر جاه و جلال ایلغار فرمود و بعد از طی منازل نیم شبی
بپای رباط فرود آمده جا شستگاه روزی دیگر به لشکر بابا خاکی توجه نمود و از جلایر سویدای فتح و ظفر کرده اشاره
موجب مزید شوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قدوهٔ اهل طریقه بابا خاکی از جهادی ایام شباب تا زمان ظهور آثار شیب
انسلاط نیفه و شاب افراز کرده و در دامن کوه سر بجیب عبادت فرو برده چون خبر و صول لوای کشورکشائی همایون شنیده

بخلاف معهود مایل ملاقات خاقان خجسته صفات گشته خود را منظور نظر آنحضرت کردانیده و علم کو سفندی و کوه بهی
پیشکش فرموده و التماس نموده که ساعتی منزل او را بنور حضور منور کردانند خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشت انکنده
درخانه درویش نشست که ما حضری کشید آنگاه روی براه آورده ایلغار کی تا قلعه کمر صبور سپاه ظفر اثر بود میرزا
کرد نیز خود را پیش خاقان منصور داده در غایت غضب بطرف هرات بسرعت شتافتی فرمود که مشارالیه در زمان تیغ بود و سوزن
انداخته باز کشت و خاقان منصور بر سبیل اظهار نصرت سوری و معنوی عنان عنایت عالم نورد براه موادشنک انعطاف داده چون بیت
او رسید شیرم قراول برسم زبان گیری بیش فرستاده و در صحرای موادشنک شخصی کو در نمازه دیکر که شستن از حسنیان تا کار محمد
میرزا بیرون آمده بود بموکب همایون رسید و از تقریر او بوضوح پیوست که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای کشور
پناه خبر ندارند و خاقان ظفر شیم در طی مسافت بسرعت فرموده همان لحظه از نزد شیرم قراول معتمدی رسید و خبر
رسانید که ما منهم بخود وک رفتم و بر هدم و غفلت شعور از هر دو یان خبری نشنودم و آن شب مرتضای ماه منظر تو بود و در روشنی
کرده و طلوع نموده ما بکلیه علم آفتاب نشیم پرتو وصول بر چشمهٔ چرخ وک انداخت و دران موضع سپاه نصرت پناه حسبه کو نیز
مستعد قتال کردید و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید خان درجیان و ابراهیم برلاس
و درویش علی ارلات با صد و پنجاه مرد دستی عت صفات محب کشادن دروازه باغ زاغان رفتند و باز گشتند
و حاجی محمد و منصور ان کبری از عقب امرا ایلغار در حرکت آمده تا نزدیک باغ زاغان رفته و باز کشتند عرض کردند که
میرزا یادگار محمد غایت غفلت مانند بخت خود در خواب است و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور گشته براه کوچه
خیابان میان پل شاهان روی براه آوردند و بعد از وصول بدرازه علاء الدین میرزا ملک کوکب امیر مظفر ارسال نمود
و دروازه ملک ازبک متوجه سلطان ازبک با جماعتی از یکان مهران دروازه باغ که متصل مدرسه مهد علیا کو هرشاد آغاست
روان کردانیده میرزا سلطان احمد با فوجی از لشکریان بدان دروازه که بطرف امیر محمد خواجه ابوالولید موجه است
روان ساخت و امیر نظام الدین عبدالخالق و امیر ولی بیک را که با امیر فیروز شاه که منزل امیر جلایر بود فرستاد و بنفس نفیس
پادشاه نفر او لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و در انتهای راه یادگار میرزا خود را از پیش امیر مظفر رسیده
بوضوح کردار امرا اعظم دروازهٔ باغ زاغان را شیبان دولت منافی دولت دشمنان را هم شکسته درآمدند لاجرم آنحضرت مانند
شهباز پرواز بباغ زاغان شتافته تا بباغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان یکران باز نکشیدند و کوهی در نولچی امرا
باغ مربی کشته با بعضی مخصوصان اشارت فرمود که آن توکاه درآیند و هر کس بکجا باشد بملازمت رسانند مقرب حضرت
سلطانی امیر نظام الدین علی شیر قدم طلاوت پیش نهاده و امیر بابا علی که دران زمان توکر شیخ و ده ساله بود بدرون خوکاه درستاد

وبعد از احتیاط بار آمده عرض کرد که در این هرگاه هیچکس [illegible] آگاه خاقان منصور کوشک را احاطه کرده ملازمان موکب
همایون را محبوس امر فرمود اما از هیچ یک جوابی نشنود زیرا که همه از اضطراب جماعت استیلا یافته بود آخر الامر امیر نظام الدین
علی شیر اجازت طلبید و درآمد و خود را با یکی [illegible] از بام کشید تا شد حصار [illegible] گرفته و از راه [illegible]
آغاز داد رفتن کرده [illegible] خاقان ظفرنشان امیر قنبر علی [illegible] معمور گردانید مقارن آن حال امیر اسماعیل [illegible]
تیغ بیرون انداخته دست آورده روی [illegible] و باغ [illegible] آمده بدان سبب [illegible] دولت ملازمان موکب همایون
[illegible] زندگانی دشمنان [illegible] کشته [illegible] و جابجی علی [illegible] میرزا یادگار
محمد را بر [illegible] دستگیر کرده امیر قنبر علی شاهزاده را نزد [illegible] امیر علی شیر [illegible]
[illegible] پادشاه عالیشان آوردند ❁ [illegible] که در باغ عیش و [illegible] ❁ می [illegible] خواب گاه [illegible] ❁ خاقان منصور
[illegible] همایون [illegible] میرزا یادگار محمد آغاز تکلم کرده [illegible] که از سر خون او در گذرد اما امرا و
عظام شاهزاده را [illegible] ❁ [illegible] ❁ بین
تخته [illegible] انداختش ❁ زمانه تحقیق این کار کرد ❁ جهان کار از این گونه بسیار کرد ❁ همانست این چرخ فیروزه فام ❁
که گردید گرد سر سام و عام ❁ همانست این زال زیبا نقاب ❁ که در عقد جم بود و افراسیاب ❁ مولانا کمال الدین
عبد الواسع [illegible] میرزا یادگار محمد گوید ❁ شد شهید صفر [illegible] ❁ از سال شهادتش [illegible]
و چون خبر [illegible] عجب [illegible] که طایفه در باغ [illegible] رسیده
[illegible] بطریق [illegible] حال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه
[illegible] خاقان کشورگشای [illegible] میرزا یادگار محمد پیوسته بودند [illegible]
[illegible] امیر علی جلایر [illegible] شاهزاده و بود [illegible] الله العظیم والکبر الله العلی

ذکر جلوس خاقان منصور کرت دیگر بر سریر سلطنت و استقلال و [illegible] مرحمت می‌گفت

روز دیگر که نور آفتاب بر گرفت [illegible] زیبا نقاب بر سریر سروری شد کامیاب خاقان والاجناب ابو الغازی سلطان حسین
میرزا [illegible] سلطنت جهانبانی [illegible] طلعت خورشید [illegible] فضای سپهر [illegible] گردانید در [illegible] خواطر [illegible]
[illegible] لوازم [illegible] و [illegible] بساط معدلت و انصاف [illegible] خاتم [illegible]
دست بدست می‌گشت [illegible] روزگار [illegible] کار [illegible]
صغار و کبار می‌گشت [illegible] سادات عظام و قضات اسلام و علماء روزگار و فضلای عالی مقدار

کردند انتظار روزی چنین [illegible] اقبال [illegible] [illegible] فتح و فیروزی
[illegible] و سوختگان [illegible] لطف و پادشاه [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که صباح آن روز مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی علیه [illegible] حضرت میرزا مشرف کردید
و این غزل [illegible] رسانیده ❁ [illegible] که باز هم دیده روشن [illegible] ❁ گرفتم فوت جان [illegible]
[illegible] آب [illegible] خورشید [illegible] ❁ کلاه [illegible]
[illegible] ❁ [illegible] جهان [illegible] ❁ [illegible] روزی [illegible]
[illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible]
[illegible] ❁ [illegible] سخن جامی ❁ [illegible]
مضمون آیه همایون فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آورده [illegible] تکلف و سخن وری
[illegible] روز [illegible] سعید [illegible] ایام نوروز [illegible] فیروزی نمود ❁ جهان
[illegible] ❁ [illegible] ❁ زمستان رفت و آمد روز نوروز
و خاقان منصور [illegible] متوجه تدارک اختلال احوال مظلومان [illegible] قاضی قطب الدین الامامی
و مولانا معز الدین شیخ حسین النعوی حکم فرمود که [illegible] رعایا [illegible] بلده و ملوکات هراة مدت
دو سال [illegible] جاری [illegible] و اعمال [illegible] دل [illegible]
[illegible] پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه [illegible] زیارت [illegible] حضرت [illegible] خواجه عبد الله انصاری
[illegible] نیاز و اخلاص [illegible] لوازم نوازش [illegible] آورده
[illegible] مولانا معز الدین شیخ حسین [illegible] السلطنت [illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
سعید [illegible] خاقان منصور [illegible] احکام مطالعه
[illegible] مسایل [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] میرزا الغ بیگ سلطان محمود میرزا محاصره آن [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] این خبر [illegible] خاقان والا [illegible]
[illegible] استقبال [illegible] صوب [illegible] فرمود و چون [illegible]
[illegible] همایون [illegible] سپهر [illegible] دولت روز افزون [illegible] موکب همایون

اگر نفس من با برادر من [illegible] نشود [illegible] آن [illegible] باید نمود

جز [illegible] عزم [illegible] کرده اند و خاقان منصور [illegible] میرزا همایون [illegible] آب [illegible] متوجه گشت
و میرزا الغ بیگ [illegible] حضرت [illegible] حوالی [illegible] قبل از طلوع خورشید
[illegible] فرار گردانیده ❁ [illegible] خورشید روی [illegible] ❁ [illegible] بگذارند جای
بگریزند ❁ و خاقان منصور [illegible] کامرانی [illegible] آمده آن زمستان [illegible] قشلاق انداخت و اکثر اوقات
[illegible] طریق [illegible] سالکان [illegible]

ذکر [illegible] میرزا سلطان محمود [illegible] خاقان [illegible] قشلاق روی نمود

از [illegible] سابقه [illegible] مطالعه کنندگان میرسد
که دران اوقات که میرزا یادگار محمد [illegible] امیر حسن بیگ [illegible] روی [illegible] خراسان آورد [illegible] میرزا
سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده [illegible] امیر [illegible] سلطان علی [illegible] بموجب فرمان
عالیشان دران بلده بود [illegible] میرزا سلطان محمود آغاز محاصره فرموده [illegible]
از جانب [illegible] جلادت و مردانگی [illegible] رسانیدند و در اثنا احمد مشتاق [illegible]
سلطان محمود بود [illegible] شاهزاده روی گردان شدند [illegible] خاقان
منصور [illegible] عنایت خسروانه [illegible] اختصاص یافت [illegible]
[illegible] سلطان علی الخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا [illegible] رزم و جنگ و [illegible] آورده
[illegible] ماه مبارک رمضان [illegible] دولت [illegible] قشلاق [illegible] کنار آب مرغاب [illegible] کرده
[illegible] رمضان گشت آن ماه فلک [illegible] رسید و در
مقام [illegible] صیام [illegible] روزی [illegible]
پرداخته [illegible] دولت [illegible] گشاده و معارک
[illegible] سلطان [illegible] فضای [illegible]
[illegible] گردانید ❁ سلطان ربیع [illegible] ❁ [illegible] ❁ افواج سپاه
سبزه و گل ❁ [illegible] ❁ و چون [illegible] نزول همایون [illegible] قاضی علی
[illegible] همایون [illegible] رسالت [illegible] امیر حسن [illegible] درگاه خاقان عالیجاه بود [illegible] یادگار محمد
میرزا [illegible] کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه [illegible]

[illegible] اصناف الطاف خسروانه [illegible] سعادت حاصل [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] عالم سوز [illegible]
[illegible] همایون [illegible] خاقان [illegible] روی بولایت
[illegible] میرزا سلطان محمود [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] مواکب [illegible]
[illegible] این خبر [illegible] فرمود که از
همایون [illegible] سپاه مخالف [illegible] آب [illegible] دو [illegible]
از [illegible] میرزا سلطان محمود [illegible] نزول جلال
فرمود و خاقان منصور [illegible] دولت [illegible] سلوک [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] قرب [illegible] موکب خاقانی [illegible] نگهبانی
[illegible] رزم و کارزار گردانید صباح روز دیگر که جمشید [illegible]
[illegible] رزم [illegible] فضای معرکه [illegible] نهاده [illegible]
[illegible] مغلوب و منهزم گردانید ❁ صباحی که [illegible] ❁ رسانید [illegible] ظلمت [illegible]
[illegible] کواکب ❁ [illegible] کواکب ❁ [illegible] عالم انداخت و غریو
[illegible] ساخت ❁ [illegible] ❁ [illegible]
و دریای [illegible] ❁ [illegible] ❁ و خاقان منصور مظفر [illegible] بر سر نهاده
[illegible] سپاه [illegible] و فیروزی
[illegible] میرزا [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] میرزا سلطان احمد [illegible] گرفت و شیخ عبد الله
عباسی و امیر عبد الخالق امیر فیروزشاه [illegible] از سپاه [illegible] امیر مظفر برلاس و امیر احمد
علی فارسی و شیخ ابو سعید خان [illegible] امیر [illegible] مقرر گشتند و از جانب میرزا سلطان محمود
لشکر آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه [illegible] استحکام ساخت و [illegible]

بکار زوامید لوای مقابله و مقاتله برافراخت * دم نای رویین برآمد باوج * دو دریای لشکر درآمد بموج * ملازمان جنگ برداشتند
بروانگی تیغ کین آختند * سپاه پادشاه حسین سم غازی لعب تیغ چون افشان پهلوی پهلوانان می دریدند و لشکر
سلطان عالیشان محمود عاقبت الامر خارا گذار مثال شیران بیشه بکار می رسانیدند و شمشیر الماس گون آن رنگ
اعدای بشکافت و تیر مرگ تیرات چون سنوا اجل سوی جانها شتافت و دران اثنا قنبر علی ... قومی شان
طریق ظهور ... میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهادند و بر امیر حسن حمله کردند و مرغان تیر پروازان کمان
کمان رم داده و بر تیر و در شکستن مبالغه نمودند که سهم سهام آن شاه بالانتقام سپر زر نگار آفتاب بر کشید * پیلان کارزار
میدان جنگ گشاده از دشت تیر خدنگ * چنان گشت سیار باران تیر * که گفتی کمان گشته ابر مطیر * و دران مجلس امیر حسن
تیمور از غایت تدبیر با مردم خود سپرها و تورها در پیش نگاه داشته الصلاه بر اعدا باستعمال آلت قتال می پرداخت
و این معنی بر ضمیر خاقان مظفر لوا ظاهر گشته خیال کمان برد که حسن با دشمنان یکی دارد که تیغ کین از نیام انتقام برون
نمی رود خیابان امیر نظام الدین علی شیر امیر بود و درویش علی کتابدار و امیر بهبود و محمد علی اتکه و کشیکه و شاه ولی قلی
و دوست محمد چهره و امیر لعل و علیکه پیش با سیصد نفر از بهادران محتشم اثر برسم قشون ... حسن
تا آنکه داعیه فرار داشته باشند برخم پیکان آتش بار خرمن حیاتش بسوزانند و چون قنبر علی ... مواقفان را و
هر تیر کردن برکش جلادت در شستند انداختند و سپاهان را بکثرت جولان مانند ساختند حسن شیخ تیمور باتفاق ... سپاهان
مضار تیمور ها و سپرها از سرانداختند و شمشیرهای نار کشاف از غلاف بر کشیدند و لسان شیر زبان که روی بکار آورده
آورده بر دشمنان تاخته عقد جمعیت شان را که ثریا مانند مجتمع بوده مثال بنات النعش متفرق و پریشان کرده اند *
بیک حمله آن شیر مردم شکار * برآورد از خیل دشمن دمار * و بر این قیاس ... لشکر نصرت آثار سلطان احمد خاطر
اشرف اعلا از آن دغدغه فارغ گردانید القصه خاقان منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر ... منزل بهجت اثر
نزول اجلال فرموده امرا اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار که دران معرکه غایت شجاعت و مردانگی بجای آورده بودند
و باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی گردانیده و مناسب علیه و مراتب سنیه عنایت
فرموده پایه قدر منزلت شان را بفرقدین رسانید و از انجمله احمد مشتاق را که پای ثبات در میدان جلادت نهاده
چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز کرد و خبر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت قادر بیچون از منزل چکمن بنواحی
اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم المفضال والصلوة علی محمد و آله خیر آل
چنانچه در اثنا بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید

بوضوح

بوضوح انجامید میرزا ابابکر شاهزاده شجاع علیه همت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان حکومت نمود و بعد از
واقعه قرالیغ امیر جلال الدین مزید ببدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش گرفته و بران واسطه جمعی کثیر
از امرا و لشکریان و ران ولایت جمع آمده و مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع چکمن معسکر پادشاه
دولتمند خاقان دشمن شکن بر میرزا محمود ظفر یافت و شعشعه ماهچه نصرت آیت بر اکناف و اطراف ممالک آن ... تافت
میرزا ابابکر داعیه نمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت انداخته دم از موافقت و اتحاد زند و کریمه از دودمان
پادشاهی در حباله ازدواج منتظم دارد بنابر این از بدخشان بجانب هرات ایلچی به پایه سریر اعلی فرستاده و تمنا از مکنون ضمیر
منیر مدرکه نواب عالم پناه پیغام داد چون بر ضمیر خاقان منصور این صورت اتفاق بغایت مستحسن و مستحب گشت
بعد از استشاره با شجره مقرر شد که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی شیر بخدمت شاهزاده رود و او را
بعنایات خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که عازم آن حدود گردد بر نهج مذکور شتافته و امیر علی شیر حسب فرمان بدرگاه
شاهزاده عالی مکان چنانچه از کمال ذات وفور آداب منظور بود ادای رسالت نموده از محاسن شیم و مکارم اخلاق
آن مقدار به عرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید بیغون عازم ملاقات همایون شده از آب جیحون گذشته
و در ده قاضی شرف تلاقی دریافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور شفقت و انعام و بشمول عواطف و اکرام نوازش
فرموده چند روز بجشن و سور و عیش و سرور پرداخت و حجله نشین تتق عفت و عصمت سلطان بیگم را نامزد کرده
شاهزاده ساختند و خاطر شریفش را فرخنده و خرم ساخت و بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت ضمیر میرزان ... خلافت
متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر بعد از کرت اخری نیز نوشید و خلع طلا و زر بخشید کامیاب
گردانیده توابع متقرر و مباهی گردانید و امیر مزید بیغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را بانعام عام و زر و نقیشه دیگر سرافراز
ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید ... و جمعی از اغواء
ایلچیان که اختیار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت رسانید لاجرم اختلال
تمام در احوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده بار دیگر بملازمت
خاقان منصور شتافت در روزی چند ... آنحضرت ... بگذرانید و در عین مخالفت امیر احمد
مشتاق برآمد و عنان اصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست
انشاء الله تعالی و تقدس ذکر کار زار میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه ... محمود
در آن اوان که بواسطه استیلا میرزا یادگار محمد بعضی از علما و فراسان مردم کوته اندیش از موکب خاقان همایون ... گریختند

تخلف نموده طریق فرار پیمودند و میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر
بن امیر تیمور کورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی از مردان در دهم ذی حجه سنه ۸۷۳ از دشت قلمان از اردوی
همایون روی گریز بجانب گرم سیر قندهار آورده و بعد از وصول بدان ولایت امیر نظام الدین احمد بن توکل
برلاس که از امرای عظام سلطان سعید بود و در قندهار حکومت می نمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاد و او را باطاعت و انقیاد
نوید داد و میرزا محمد بقصبه فراه رسیده پای بر مسند سروری نهاد و در آن اوان که خاقان منصور از اندخود معاودت
کرده بدفع میرزا سلطان محمود اشتغال و میرزا محمد فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قهستان بقندهار شتافت
و آثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم آتش سرکشی بر کانون درون متوطنان آن ولایت تافته و در وقتی که خاقان
منصور از اندخود معاودت کرده میرزا ابابکر را اجازت بجانب بدخشان ارزانی داشت و مظفر و منصور بجانب
خوارزم و رایات اقامت برافراشت خبر طغیان میرزا محمد عمر بسمع انور رسیده و خاقان منصور باستیصال نهال اقبال
او ... همت ساخت و متوجه قهستان گردیده بعد از وصول بمنزل ... عنایت ملک مآب خاقان بلند
جناب به شایسته افسری فرمان روائی و فرزندی زیبنده بخت و کشورگشائی عنایت فرموده ابوالفوارس
شاه غریب میرزا از مهد علیا خدیجه آغا که بموجب شریعت غرا حلال کرده خاقان سعادت انتما درآمده بود تولد نموده
این معنی موجب فرح و انبساط خاطر همایون شد و چند روزی بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخت چون از مهم
جشن و طوی فراغت یافت و از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل ... را محل نصب سراپرده قامت
جاه و جلال ساخت و از آن مرحله بموضع اسفیدن که داخل ولایت قاین است شتافته و خبر قرب وصول موکب ...
مخالف استماع نموده و فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان فرستاد و ... سپر ساخته جای بر سریر
سلطنت ... آورده و آنحضرت از انجا عنان بجانب میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده در ظاهر بلده
قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار از سپاه نصرت شعار برگزیده بر سبیل
ایلغار متوجه محاربه گشت و این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را
تعاقب نمودند و غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاهزاده نمی توانستند رسید عنان مراجعت انعطاف
دادند و در زمان عاقبت موکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنه هرات خرامیده زمستان دران بلده جنت
نشان در کمال دولت و اقبال بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید
و اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبت دیگر لشکری ... آورده و بطرف ... تاخت و این خبر ...

حضرت خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگری از امرای ظفر قرین ... با فوجی از سپاه نصرت انتما بدان جانب فرستاد و
و بین الجانبین مهم بمقاتله انجامیده در ان کارزار ... شاهزاده ... مملکت قندهار رخت ... خاقان
بهم ... و آتش این فتنه به تیغ فرو نشست ذکر سرافراز شدن بعضی ارکان دولت بمنصب و
دگرگون شدن حسن شیخ تیمور از سبب فساد منصب چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود
که امیر علی شیر را که در تمهید اساس خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفا و ضمیر منیر نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و
جلال رساند در اوایل طلوع نیر سپهر سلطنت و جهانبانی محافظت مهر ... در عهده انتخاب کرده و امیر نظام الدین
علی شیر بعد از چندگاهی که بلوازم امر مهرداری پرداخت از آن امر استعفا نموده والتماس نمود که امیر نظام الدین
شیخ احمد سهیلی مهردار باشد و خاقان منصور این ملتمس امیر قبول ارزانی داشته در شعبان سنه ۸۷۶ آن پادشاه
بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را بمنصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز سازد و امیر نظام الدین
علی شیر بخت از قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من حالا در درگاه کیهان پناه ... مقام انتظام دارم و صاحب
منصبی نیستم از جمیع امرا ... نزدیک تر می نشینم و هرگاه که متصدی این منصب گردم معذورست که
توره بعضی از امرای برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود پس تکفل امر امارت دون مرتبه من باشد خاقان
منصور این عذر را نه پذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت بی غایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس
هیچکس از امرای عالی اساس بر امیر علی شیر قدم مقدم نزند پس مقرب حضرت سلطانی بر طبق مدعای خاطر خطیر
خاقان صاحب منصب امارت دیوان اعلی گشته بپوشیدن جبه طلادوزی و کلاه توقوزی مفتخر و سرافراز شد
و دستور قرار انام چنان بود که امیر علی شیر بموجب فرمان واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهند زد اما چون
دران روز ... داده که علی ... مهر زد از غایت تواضع و کسر نفس در جای
مهر زدگان را آن پایین تر هیچکس را جای نماند * هر ز نقش برارد زمانه و نبود * یکی چنانکه در آیینه تصور ماست *
و این معنی موجب استحسان خاص و عام گشته سبب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف آن موضع نشان که بمهر سر نقش حقیقت
آن امیر صافی ضمیر نقش بر آب بجائی رسید که بعد از آن هرکس مهر داد ... تلاش نموده ... که انجا مهر زند و
کلا اشرف المکان نزد همگنان بوضوح انجامیده جناب فضایل مآب مولانا برهان الدین عطاء الله رازی در تاریخ
امیر نظام الدین علی شیر گوید * میر ملک جناب علیشیر که شرف * حاوی بود ز درک کمالات او فرود * دیوان نشست آخر
شعبان بداد و عدل * از لطف شاه غازی الحق جنان بود * چون مهر زد بدولت سلطان روزگار * تاریخ شد همین که علی ...

گشت

مهر زد و بعد از آن روز که امیر نظام الدین علی شیر بر مسند امارت و دیوان امیر سید حسن اردشیر به این منصب سرافراز
و بعد از این سال خواجه نظام الملک خوافی در منصب امارت دیوان دخل فرموده و خواجه نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین
اسمعیل بوده و مدتی قضای قصبهٔ خواف قیام می نموده و او خویش حال خاقانی بیهمال خواجه مجدالدین محمد ولد
خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت و امانی اثر گردانید و حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه
افاضل ملاذ متصدی منصب پروانه و رسالت بوده در جمیع پروانجات ملکی و مالی مهر زند و هرگاه پادشاه
در دیوان نشیند آنجناب در پایهٔ سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و قایع و سخن دادخواهان و احکامی که در باب
مهمات ایشان باشد نقل کرداند و بر روی فرامین مطاع در برابر ترک همایون الملطع علیه توقیع نماید و خواجه مجدالدین
در زمان دولت میرزا سلطان ابوسعید چندگاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبدالحی منشی شریک بوده
و در اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا کیچک قیام نمود و چون وفور قابلیت و کمال فضل و هنرش
بر ضمیر انور همایون گردید او را شاهزاده طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت علی شیر
و نیابت خواجه مجدالدین محمد امور سلطنت و پادشاهی تجدید رونق و رواج گرفت و مهام رعیت و سپاهی
بنائی بصفت نظام و انتظام پذیرفت * سند از فصل آن امیر نیکو سیر * زمان تا زمان ملک معمورتر * ز تدبیر آن
خواجهٔ پاک دین * اساس ایالت نواب متین * و مقارن این ترتیب و رعایت بر این جماعت امیر حسن شیخ
تیمور بجزای اعمال سیئه خود گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی رونامهٔ زندگانی شیر… پهلوان را
درنوشت و حسن شیخ تیمور در زمان ابوالقاسم میرزا بابر از امرای اولوس بود و بواسطهٔ وفور قوت و شجاعت آن
پادشاه عالیجاه روز بروز تربیتش می افزود و بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه مخصوص بوده در
سلک اعظم امرا انتظام یافت و او اگر چه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر شجعان زمان امتیاز داشت اما
جبلتش بعدم رعایت حقوق ولی نعم مفطور بوده و پیوسته نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر می نگاشت و در زمان سلطان
سعید روزی چند غاشیهٔ خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با آنکه آنحضرت در تربیتش غایت شفقت
بجای آورد ولی جهتی فرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعهٔ قراباغ باز باستان
خاقان گیتی ستان شتافته بکمال عاطفت سرافراز شد رقم عفو بر جرایم او کشیده ولایت استراباد را بوی مفوض
گردانید و او بار دیگر طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا یادگار پیوست و پس از اندک زمانی میرزا یادگار را رنجیده
از کنار آب بجانب ولایت سلطان و چوبکان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بتفصیل انجامید در قشلاق مرو علاقه

حضرت

حضرت خاقانی رسید کرت بعد اخری مخصوص جنین عاطفت و تربیت گردید و با وجود این مراحم و اشفاق غشاوهٔ کفران
نعمت دیدهٔ بصیرتش را پوشیده تا در خلال آن احوال گذشته حبال الکحین غبار فتنه و جنون شان را که تعلق
بسیاهت جمیع ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داده و با معتمدان خویش مقرر ساخت که شبی از ظاهر بلدهٔ فاخره هرات
قدم در وادی فرار نهند و با این داعیه یکی از توابع با منزل خود را که جانب صحرا بوده رخنه فرموده و تخصیص از ذکر آنش پوشانیده
حقیقت این حال را بوسیله ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن و قتلغ
اختیارالدین معتمد ولی اعتبار رشد و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرا و کبار بشرف مشاورت پای آورده
امیر نظام الدین عبدالخالق گفته * رخنه اگر بملک سرافکنده به * روز روزی که حسن سوهانی که یکی از دوستانش بکیفیت
وخوفش از شریران در سرها آمده با خاک و تختهٔ * فلک که بر مهرورد و کین هست * وین قرمز کار روی اهست
یکی را برکشد چون خور با فلاک * یکی را افکند چون سایه بر خاک * گفتار در بیان صفت ارتسافه اثبات وقوع عناد احمد مشتاق
چون احمد مشتاق در قبةالاسلام بلخ چندگاه و امرا ایالت پرداخت کار رعونت و غرور بلخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال
انداخت بجد تمام و جهد لاکلام اسباب خلاف و عناد بهم رسانیده و قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود
میرزا فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید چون این اخبار در دارالسلطنه هرات شیوع یافت
رای جهان کشای خاقان اقتضا نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورد و زیاده و از عنان اختیار
در قبضهٔ اقتدار او نگذارد بنابران امیر عبدالعلی را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبةالاسلام فرستاد و اب…
گفت که چون در آن بلده در آیند و احمد مشتاق چنان ظاهر سازند که مارا جهت مدد دادن سرحد روانه کرده که اگر از جانب
ماوراءالنهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن سهولت میسر گردد تا احمد مشتاق با ایشان در آمیخته مطمئن خاطر شود
آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند و امیر عبدالخالق بعد از طی مراحل و منازل به بلدهٔ بلخ در آمد احمد مشتاق
از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود و گفت من هم عنقریب
درگاه عالم پناه خواهم آمد و از آنجا اهل فتنه و فساد را عوض کرده اند که اراده نمایم چون امیر عبدالخالق بپایهٔ سریر اعلی
رسید آنچه از احمد مشتاق دیده بود و شنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم براه داشت که احمد مشتاق
حالات بادی توفیق از بادیهٔ خلاف و نفاق بجادهٔ مستقیم وفاق آید بعد از آنکه اثری از وی مرتب نگشت
کوس… خاطر عالی… شده رایات ظفر آیات بعزیمت فتح قبةالاسلام بلخ بر افراخت و قرةالعین سلطنت
جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت دارالسلطنه هرات مقرر کرده امیر مغول با در ملازمت شاهزاده کذاشته

و احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف یافته برج و باروی بلخ را مضبوط و مستحکم گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده التجانامه بر
سلطان احمد میرزا ارسال داشت و مدد طلبید آن پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه شد و احمد مشتاق کردیم نزد سلطان
محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب… نماید و سلطان احمد میرزا اگر چه فی الحال خود نهضت نمود اما فوجی از امرا و لشکر با
سمرقند را بدان جانب روان فرمود و چون… علم نصرت شیم خاقانی صدو در بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن و عناد
احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین حصن… انداخته بترتیب آلات محاصره و نقب او دامر حاربه
فرمان فرمود و اطراف شهر را بر امرا تقسیم یافته هرکس بمحل خود نزول نمود فرمان خاقانی… که بر برج شاه حسین منزل کرده
و مقرب حضرت سلطان امیر علی شیر دروازهٔ سبز خواره را معسکر گردانید سایر امرا و ارکان دولت و عساکر مریخ صولت
آن حصار سپهر کردار را در میان گرفتند و آب خندق آن را بطرف دیگر انداخته بسبب قیام جهت… ساختن آن غار
افکندن درخت و کشیدن خار و خاشاک کرده بودند در آن اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با بسیاری
از سپاه جلادت انتما بکنار آب مویه منزل گزید و مقرب حضرت سلطانی امداد مشتاق… نهاد همت بلند نهمت گردانید
بنابران فرمان همایون نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس بمعبر ترمذ رفته برابر مخالفان دولت
قاهره خیمهٔ اقامت مرتفع ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمد لوای مقابله و مقاتله بر افراخت و احمد مشتاق
از عدم وصول سلطان احمد میرزا بکنار آب جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق نهاد و هر روز
جادهٔ نخوت و غرور آتش جنگ و جدال افروخته بنا بر شجاعت و پهلوانی بظهور رسانید و از ینجانب هر صباح که شهسوار
نیزه گذار آفتاب کمند همت بر کنگرهٔ حصار… انداخت خاقان منصور بر بارهٔ کوه پیکر نشستی و آن قلعه اسمان کردار
پیش نهاد همت بلند مرتبت می ساخت صدای نقاره و نفیر… بر اوج اثیر رسید و غریو سورن و کرنای ارکان دولت
عالم را متزلزل میگردانید و بهادران موکب همایون سپرها بر کشیده پای در میدان قتال می نهادند و بدست جلادت
و جرات عقابان تیز حرکت تیر را از آشیانهٔ کمان پرواز آورده از مغز سر دشمنان طعمه میدادند در اثنا روزی امیر سید
مهرگاه ماه تمام فلک دانی بود مرید قوت و جرات از پهلوانان رستم نشان ممتاز و مستثنی می نمود با فوجی
از دلیران معسکر ظفر اثر جنگ پیش برده و نوک پیکان دل دوز جمعی را که بر زیر فصیل با انداختن تیر و سنگ می پرداختند
منهزم ساخت و از خندق اصل گذشته پای تهور پیش نهاد تا بیک مابه بخندق شیخ حاجی که در راه خاک ریز است
رسید و خواست که از آن خندق بگذرد و بکمند شجاعت برج شاه حسین بر آید احمد مشتاق چون حال بر آن منوال دید
جمعی از لشکر خود را از باره و جاپان فرستاده تا مخالفت امیر سید… موافقان آن قیام نمایند و از آنجمله ترکمانی

سنانی

سنانی بر دست امیر سید… آغاز مقابله و مقاتله کرده و آن سید بلند قدر به سر پنجهٔ پهلوانی نیزه او را گرفته چنان بسوی خود
کشید که آن شخص بروی در افتاد و آنگاه بهمدیر او نشسته دست دراز کرده و نیزهٔ این شخص را گرفته بدستور سابق
بکشید تا از پای در آمد و چه دو را کشته سرهای بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آنحضرت زنده دلان
حضرت حیدر کرار را با صناف والطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه نوازش فرمود و بانعام اسب و زر
خلع قیمتی و اشیاء دیگر سرافراز گردانیده در علو منزلت قدرش افزود القصه بنا بر کمال متانت و حصانت شهر
و قلعهٔ بلخ و بسیاری ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر اوقات از بام تا شام نایرهٔ قتال
مشتعل بوده از شام تا بام نعرهٔ خاطر پاسبانان از ایوان کیوان در می گذشت و در آن لیالی ترکمان که مشهور بود بنغرا
جاری هر شب بر زیر برج شاه حسین بر آمده و در برابر دو تیغ هندیان بون می ایستاد و زبان بفحش و هذیان روان ساخت
و خاقان منصور جمهور ملازمان موکب نصرت نشان را دشنام میداد آنحضرت رای صایب و فکر ثاقب بر دفع
تیر آن بدخر گماشته شبی سه چهار کس از قادر اندازان را فرمود که مقابل آن برج نزدیک یکدیگر ایستاده و سهام
خون آشام بر زه کمان نهادند چون قراجی آغاز سب و شتم کرده بعضی را او ازش بیکبار شست در شکستند و این…
موافق نقشه برافتاد و یک تیر بر حلق آن شریر بخورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای در آمده تا بحت الثری
هیچ جا قرار نگرفت و این معنی موجب شکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی بدشنام نمود و مقارن آن حال
امیر مظفر برلاس را در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه مستبشر گشته
براحت اوامر فرمود شرح این واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لوای ظفر مآب ارتفاع داده لشکر ماوراءالنهر
مانع می آمده گاهی بعضی از نواب در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و نیز از آنجا مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر محمد
بن امیر علی بن امیر جهانشاه و بن امیر جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکرد روزی بدان قرار یافت که از ینجانب
امیر مظفر برلاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب فیمابین واسطه کفت و شنید
نمایند و اساس مصالحه را موکد سازند و برین موجب عقد بهم رسانیده در اثنای قول خاقانی ناگاه بادی تند در وزیدن آمد
و بی اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را بطرف مخالفان برد چنانچه هر چند ملاحان سعی نمود و یک لحظه تا نگاه نتوانستند داشت
و مردم سلطان محمود میرزا که در آب بودند غلغلهٔ فرح و انبساط باوج سماوات رسانیده در اثنای قیل و قال سورن انداخت
و امیر مظفر بر بکار اضطراب شده چاره منحصر در آن دانست که خود را در آب انداخت و شناه کنان روی خویش آورد و مخالفان
آغاز تیر کرده هرکس تیری که در ترکش داشت بپرواز آوردند و بنا بر آنکه مشیت ازدی مقتضی الطاف آن مشتی حیات جناب امارت

آب نشده بود و هیچ یک از نگاهداران سهام اعدا بوی نرسیده بود بسیار اسبی که اینجانب یکی از نوکرانش در آب افکنده
و بساحل نجات رسانید که از گردون چار دنفوذ و تیر * نباید کار گری حکم تقدیر * و گر عالم سراسر آب گیرد * نگیری حکم یزدانی
نمیرد * و امیر مظفر را کشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی از سرداران
سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند و اختلال تمام با حوال ایشان
راه یافته کیفیت واقعه را ایستادگان پایه سریر اعلی عرضه داشت نمودند و اجازت مراجعت طلبیده و چون پرتو [illegible] خاقان
منصور بر مضمون عرضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر موکب گردون مراتب شوند و در آن اثنا بواسطه
امتداد ایام محاصره قسمت غلای در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان را کیفیت عدم وجدان قوت
بکار مفقود شده هر کس مجال یافته راه گریز پیش گرفت و چنانچه در رکاب ظفر انتساب زیاده از ده وارده کس نماند
و بعد از وصول امیر مظفر برلاس موجب ظفر انتساب فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر مزید علی شیر
بدار السلطنه هرات رفته بقدر امکان از ولایات خراسان غله فراهم کشیده بار دو فرستد و آنجناب حسب الفرموده
عمل نموده و در سه روز هزار از جنس حبوب حاصل ساخت و شتران اختتام عرب را کرایه گرفته آن غلات را بجانب
اردو روان ساخت و در آن ایام که امیر علی شیر در شهر بود میرزا ابو الظفر که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام
داشت یاغی شده از هرات بگریخت و متوجه حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه
اختیار الدین محبوس گردانید رفتن خاقان کامیاب از ظاهر [illegible] بکنار آب مرغاب و گریختن میرزا بابکر از منزل فاریاب
و تعاقب نمودن خاقان موکب ظفر نشان را تا موضع گرماب بعد از مراجعت امیر مظفر بکنار آب مویه سلطان احمد میرزا با لشکر
سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادران داعیه کردند که بر اتفاق یکدیگر از آب مویه عبور نمایند و قدم
در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند و خاقان گیتی ستان بعد از تحقیق این اخبار مقتضای رای
صواب نمای نواب همایون قمر سیر بدار السلطنه هرات خرامید و سایر ولایات خراسان از [illegible] تا [illegible]
کوبند که جنود آن حدود مجتمع شده علی اسرع الحال بموکب ظفر پیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه
ظفر مآب در کنار آب کسی نمانده و امیر ایوب با هزار سوار مجاز فرموده که از آب عبور نموده بعسکر نصرت اثر شبیخون برد
و او گشته با جود قرار داد که از پای جلادت از پل مشتاقی بگذرد و باردوی همایون در آمده دست باستعمال تیغ
بر آورد و بحکم اتفاق روزی توقف نماید که خاقان عالی گهر کوه شکوه لشکر و مور چنین برمی آمد و در آن اثنا
نظر شریف بر پل مشتاقی افتاده به تخریب آن امر فرمود و چون شب امیر ایوب بکنار آب رسیده چون دید که پل ویران

جایی که گرده بود نتوانست آورد و از همانجا سوی اندخود باز گردید و خاقان منصور طایفه از اهل جسارت را بیکانشی او
فرستاده تا بعضی از [illegible] جاری را باز گردانید و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان
محمود میرزا با لشکری بی انتها کنار آب مرغاب رسانده و سر راه جمیع جنود ظفر ورود و عنان بکران بحر مخالفان [illegible]
خواست انتظار بکوچ فرموده از راه دره کنه رستاق و جاریک خرامیده و از آنجا بر سمت متوجه مرو و فاریاب معسکر
ظفر مآب گشت و میرزا بابکر در آن منزل رقم بطلان بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان
کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکرات رسید چنان معلوم شد که سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا از آب
گذشته بظاهر بلخ رسیده امالخلافت منصور را احمد مشتاق ابواب شهر بر روی ایشان بسته و برادران از تسخیر بلده مایوس گشته
بعقید دست برد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده اند لاجرم خاقان منصور علازمان رکاب نصرت مآب را
جبه پوشانیده و از همانجا بکرات رفت و از آنجا متوجه سر پل لالان شده در اثنای راه سلطان احمد میرزا و امیر مغول
با دو هزار پیاده و سوار از جانب هرات رسیده موجب استظهار شاه و سپاه گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب
عبور نموده فراز پشتهای کنار آب معسکر ظفر مآب ساخت و از علاقات مرو جان و بادغیس بحوالی اردوی کیهان
پوی هیچ گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شد
لشکریان از قحط و غلا که بحیت رسیده بودند مقارن وصول همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از عساکر گردون
اساس از عساکر ولایات خراسان با حکام و سرداران طلبان بپایه سریر خلافت مصیر رسیده زبان بدعا و
ثنا گردان ساخته منتظر جنگ و پیکار میکردند * ز هر کشوری لشکری تیغ زن * یلان سرافراز دشمن شکن * پی خدمت شاه
کشورستان * گشاده بمدح و ثنایش زبان * بدرگاه عالی رسیدند شاد * سپه شد ز ریگ بیابان زیاد * و از آنجا
سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل گرماب رسیدند و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهم
عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا ابابکر که از موکب خاقان منصور
فرار گزیده بود و چون ببدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته و حصار شادمان را مطمح نظر همت گردانیده بنابر آن
از بیم تاخت موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و چون خبر مراجعت
ایشان نزد خاقان عالی مکان وضوح پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه کواکب شمار بتعاقب اعدا
مامور ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز کشید و اگرچه بسلطان احمد میرزا
و سلطان محمود میرزا نرسید اما بر تل بعضی از لشکریان ایشان تصرف کرد [illegible] نزد احمد مشتاق فرستاد

واو را نصیحت کرد که زیاده از این خلاف و شقاق ننماید و بجاده مستقیم وفاق آید و بنا بر آنکه احمد مشتاق از آن عناد و
استکبار بغایت نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرأت و جسارت آن بود که بر ضمیر انور همایون واضح گردد
که از دست من کاری آید و حالا بخلاف خلق نمیتوان که در قید و بلا اندازد و آنگاه میان الجانبین عهد و پیمان در میان آمده و احمد
مشتاق قبة الاسلام بلخ را سپرده و روی توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت
پایه سریر اعلی گردانید ... بکنار آب مرغاب بنظر انور همایون رسید خاقان کامیاب بعنان نصرت انداز
بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرموده مقارن وصول بلده فاخره هرات احمد مشتاق بباغ ... بستان
خلافت آشیان روی نیاز بر خاک راه سوده و گرد انفعال بر جبال حالش نشسته و لطف و مرحمت آن حضرت باستقلال
والسنه از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایت بیدریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی
و عاطفت غریزی ذیل عفو بخشش بر جرایم او پوشیده و از جامه خانه ترحم و گنجینه مرحمت انعام و احسان در غایت
خوبی لطافت قامتش را پوشانید * بزرگی کو بداش بیت * بجرم کسی جرم کنی بیت وقوع بعضی از احوال بر سبیل اجمال
چون خاطر عاطر خاقان مسعود منصور از تنبیه اهل بلخ فراغت یافت زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اختیار شاهزاده ...
میرزا بایقرا نهاده و آنجناب بدانجانب شتافته امیر مظفر برلاس بکوهستان اساس رای آمده بعد از چند گاه بواسطه حلول اجل طبیعی
مرتحل گشته درگذشت و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین برندق برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده بدار السلطنه
هراة نزول امید و ملحوظ عین عاطفت خاقان منصور گردید و امیر محمد منصب امیرالامرائی یافته در دیوان نواحی و مال مقدم
جمیع امور عظام مهر زد و مقارن وقایع مذکوره ضمیر آفتاب نظیر خاقان کشورگشای مایل آن شد که خانم سلطان بیگم
کریمت ابو سعید سلطان بیت که والده بیش ... سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بود در سلک ازدواج بدیع الزمان
انتظام دهد بنابران بترتیب اسباب طوی و ساختن چهار طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده
عمل نموده در صحرای باغ زاغان را بساختن چهار طاقهای رفعت نشان غیرت افزای ریاض رضوان گردانیدند
و بهر جانب از اصناف مخروطات بجنسه مناسب عرف خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس
باسطرلاب فکرت اختیار نمودند سادات و قضات در مجلس علی مجتمع گشتند و صدا ستاره عقد بستند و ساقیان حوروار
باده گلگون خوشگوار در گردش آوردند و مغنیان خوش آواز از حسن و ساز و آواز نشاط باده پرستان زیاده کردند و
خوان سالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه انبساط مستعد و مهیا ساختند که رسم هیچ از مهمان فرق انام بر
و ایام جشن و سور و لهو و سرور بکرانه بعد از آن خاقان عالی مکان روی توجه بمهمات مال و ملک نهاد و در شهور سنه ۸۷۹

خواجه افضل الدین

خواجه افضل الدین محمود که از وزیرزادگان کرمان بود در زمان سلطان سعید بلوازم منصب استیفا قیام می نمود
و ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته بعد از پوشیدن خلعت وزارت سرافراز گشت و در اندک زمانی او را ترقی تمام دست
داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک سمنانی از ابواب تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین محمد موقف گشت و امیر
...الدین محمد بیعلی او مقرر شده و بعد از آن ایام خاقان منصور به پرسش این قضیه پرداخت و خواجه نظام الملک و خواجه
افضل در پایه سریر ... بیکبار با خواجه مجد الدین محمد در مقام تقریر آمده آغاز قیل و قال کردند و پادشاه عدالت شعار
فرمود که طریق انصاف آنست که ملک با او سخن کنند و باتفاق تعقیب او ... و خواجه مجد الدین محمد باین عنایت سرافراز
گشته بر قوت و زانو زده و بعضی از معززان صورت مشاهده نمودند و خاموش شدند لاجرم در این مجلس جریمه خواجه
مجد الدین محمد ثابت نشده فرمان خاقان منصور باطلاق و صدور یافته چنان مقرر گشت که مبلغ سه هزار دینار کبکی
برسم شکرانه جواب گوید و بشرکت امیر محمد علی آنکه پروانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل نماید و در شهور سنه ... حالی
خواجه مجد الدین محمد بر این منوال جریان داشت بعد از آن نوبت دیگر رتبت یافته اعلام اقتدار و اختیار افراشت چنانچه
مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت و تفصیل این مجمل بر زبان خامه بدیع زبان خواهد گشت ان شاء الله تعالی

میرزا معز الدین ابابکر که در منزل

فاریاب از رکاب ظفر مآب خاقان کامیاب تخلف جسته و بجده و حصار شادمان رفت و ... و حومه
متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت میرزا سلطان محمود در عقب موکب همایون تاب مقاومت نیاورده پناه بکوه
بدخشان برده و از آنجا لشکری فراهم کشیده متوجه خراسان گردیده بنواحی مرغاب همان آمد و این خبر بعرض مسند ...
رسید امیر نظام الدین عبد الخالق فیروزشاه و معز الدین ... و امیر محمد بابری را با هزار کس از مردم کارگزار
بدفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از این لشکر شکست یافت و از مرو بجانب ... گریخت و از آنجا براه کابل
بسیستان شتافته و از سیستان عنان بکرمان تافت و یک چندگاه کرمان را فرو گرفته از حصار طرف مشهد ...
در رسید و ... با موج فلک نیلگون رسانیده و علاء الدین میرزا که داروغه کرمان بود فرار بر قرار اختیار کرده و
میرزا ابابکر بشهر در آمده و چند ماه بعیش و عشرت گذرانید و ... معاش پسندیده کرد و شاه ... و آذربیجان
پس از طلوع این واقعه یکی از امرای ... را با بسیاری از اهل ... باستخلاص کرمان نامزد کرد و شاهزاده مقابله و مقاتله
آن سپاه در خود کفایت خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود چون بکجه و آن ولایت رسید شنید که
مرض ... در وجود حضرت خاقان منصور استیلا داده و بنا بر اتفاق بیرام بیک ترکمان الملغار ...

بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هراة گشت ... آنکه خاقان منصور را ... و فاریاب ... کرده و میرزا
یادگار محمد را گرفتار ... اشیان ... آنحضرت ... تسلط و اقتدار ... گردانند و ...
که ... زیاده و ناتوان از پای در نیاید و شاهباز فلک معالی را که از قفس ... ضعیف نهاد مکروهی
روی نماید * عنقا شکار کس نشود دام باز چین * کانجا همیشه باد بدست است دام را * القصه بعنایت غفور خاقان منصور
از خیال محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض ... با پانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان ملازم
آستان اقبال آشیان بودند از مستقر دولت و جلال متوجه استغراد شده و نواجیان باطراف ممالک محروسه فرستاده تا جمیع
سپاه نصرت پناه ... و از بدایع اتفاقات که بحقیقت ... عطیات وقوع یافت و آن واسطه میرزا ابابکر ...
عنان بصوب دار ... داد آنکه جان احمد چولی که از خدام بارگاه خاقان بعزم کیاست و سخن دانی اختصاص
داشت قبل از شیوع خبر توجه ابابکر میرزا از نواب پایه سریر اعلی اجازت یافته بجهت تحصیل علوفه خود بجانب ولایت توجه نموده
و در حدود سبزوار ... در ساقت او را گرفته پیش شاهزاده بردند و چون آنجناب از حال حضرت خاقانی سوال کرد
بالهام ملهم غیب جواب داد که در این ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه اقدام موکب عالی خبر یافته با نوزده هزار کس بنواحی بلده هرات
در کمین نشسته تا هرگاه علم نصرت ... بدان حدود و اندازه پای جلادت پیش نهاده دست بردی نماید و چون حقوق
تربیت سلطان سعید در ذمه این بنده بسیار است از ... باستقبال شتافتم تا حقیقت قصد مخالفان را باز نمایم
و میرزا ابابکر این خبر مطابق واقع تصور کرده جان احمد چولی را با انعام اسب و جامه نواخت و دو خدمت همراه را نیز داده روی
بطرف خواف باخرز نهاد و جان احمد آنشب با شاهزاده همراه بوده بوقت نماز بامداد مجال فرار یافت و در نواحی ...
بعز ملازمت خاقان ظفر بهره رسید شرح واقعه را معروض گردانید آنحضرت لوازم تحسین و احسان درباره او بظهور رسانید
و از عقب میرزا ابابکر توجه موکب همایون وقوف یافته از خوف ... روی باستراباد نهاد و در هر منزلی
جماعه از آنجناب می گریختند و در هر مرحله فوجی از سپاه شیر دل باردوی خاقان عادل می پیوستند و آنحضرت در طی مسافت
... مسارعت مبذول می نمود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر ... بکنار آب گرگان رسیده ... از آب عبور نموده
و از طرف ... تنگی و کثرت ... فرود آمده ... آسوده اما خاقان منصور در آن شب از آسایش اجتناب کرده و قلب و میمنه
میسره آراسته بود که علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زر انداز خورشید در بحر اخضر فلک افکندند منقلای سپاه کشور
کشای بکنار آب گرگان رسید و ... امیر علی میرزا ... بهادر و شیخم ابدال و علی و باز محمد ... از آب
گذشتند و متعاقب موکب گردون مراتب نیز عبور نموده و میرزا ابابکر آن وقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز

کوس

سورن و نفیر بیدار گشته ... سوار شد و جمعی از بهادران موکب نصرت نشان ... او مامور گشته از آنجمله میر احمد ... سبقت
گرفته نزدیک میرزا ابابکر رسید و شاهزاده چون او را ... بازگردانیده تیری بر حلقش زد و امیر حیدر ... خود را
بآنجناب رسانیده دست باستعمال سیف و سنان برد اما مغلوب شده میرزا ابابکر بجرجستان شتافت و در خانه یکی
از کلانتران آن موضع فرود آمده و اسپی طلبید ... بساحل نجات رساند آن شخص گفت قبول بر دیده و ...
آنجناب را مطمئن گردانیده ... در ساعت متوجه پایه سریر اعلی گشت و بعد از وصول کیفیت حال بموقف
عرض کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلایر را با فوجی از شجاعان جلادت نهاد بگرفتن میرزا ابابکر مامور ساخت
و آن طایفه بجرجستان شتافته بیک ناگاه بر گرد خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشتند و ...
دغا نمایان آنجناب را گرفته رشته حیاتش را بتیغ تیز انقطاع دادند و آن دهقانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانه خویش
فرود آورده بود ... از عقب فرستادند ... سر میرزا ابابکر قاسم عبد العزیز بهادر ...
... آن دیار را ... از اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علی شیر که حاکم آن شهر بود
از وصول این خبر بهجت اثر مسرور شده و نذر و تصدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ خاطر از آن ...
عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در ضمان حمایت و عافیت بلده جهان آرای رسید و ...
معمور اعلام عدل و انصاف برافراخت ذکر مجملی از احوال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع پایه دولت او
بمخالفت شاه بیگ چون امیر ذوالنون که ولد حسن بصری که بصفت ... و بهادری از اکثر شجاعان تیموری امتیاز داشت و بصفات
عبدیت و وفور عبادت از جمیع ارباب زهادت مستثنی می نمود در زمان سلطان سعید میرزا در سلک ملازمت آستان
بسر می برده و هنگام گیرودار ایام رزم بکار دست باستعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می آورد
و بنا بر آن منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت و رعایت گشته و باصناف انعام و احسان محمود ... و افزان
شده مرتبه او از مراتب اقران و اخوان درگذشت و بعد از وقوع ... امیر ذوالنون همراه شتافته ...
درگاه عالم پناه ... اما چنانچه طمع ... ترتیب نیافت بنابران خاطر ... و در وقتی که رایات
فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود ... عنان ... بصوب دیار ماوراء النهر منعطف گردانید
و بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سال در آن دیار بسر برده بعد از آن
بسبب منازعتی که در میان امرای ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست نوبتی دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدار السلطنه
هرات رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صاحب تدبیر شده امارت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود

وحالا نکودران ولا اقوام هزاره و نکودری بران حدود استیلا تمام داشتند و امیر ذوالنون در شهور سنه اربع و ثمانین
و ثمانمایه با لشکری اندک و امید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چند نوبت با جماعت مجادلت نمود
و بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره را
بحیز تسخیر درآورد * اگرچه بودی بهنگام کار * زدی یکه از هزار و دو هزار * به پیکان خون ریز و شمشیر تیز * برآورد از دشمنان رستخیز
اقوام هزاره و نکودر چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و اطاعت گذاری بر خط اخلاص و فرمان برداری
نهاده دیگر پیرامن خلاف نگشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار درگذشتند و نیکو خدمتی امیر
ذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساغر و تولک
و زمین داور را در قبضه قدرت او نهاد و اما چند سال بعضی از شاهزادگان را بنوبت باهم حکومت قندهار مستقر ساخت
و بالاخره امیر ذوالنون در ایالت آن بلده استقلال یافت و لوای امنیت و شوکت افراخته پرتو انوار عدالتش بر ولایات
غال و مستون و سوی و لواحق و توابع یافت و بی شائبه تکلف و غایله تصلف آنجناب شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت
و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اهتمام می افراشت و از صبح تا شام در آن ساعت نصفت
گذرانیدی و از بام تا شام در اقامت نوافل و قراءت قرآن بسر می بردی و در میدان مصاف و قتال روح اسفندیار و
رستم پرفتور جلادت و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب طاعات همواره رایت سعی و اهتمام روان کردی و دو
مصری و ابراهیم ادهم رحمه الله علیه کمال اخلاص و نیازمندی او نسبت بخلق بجای آوردی و چون امیر ذوالنون بجمع نفایس
اموال و افزونی ابطال استظهار کرد تمامی ممالک کوره ملک خود تصور نموده و در اداء مال مقرر شرایط تغافل و اهمال
بجای آورده حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خویش شاه بیگ تفویض فرموده و از روی ملکی سر برساخت و تولک بعبد العلی ترخان عنایت
نموده ریاست غور امیر فخرالدین و امیر درویش درویش مکرر چندگرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند
که امیر ذوالنون لشکر قندهار و زمین داور در موکب فیروزه اثر صوبت و خاقان منصور بدان سخنان اصلا التفات
نفرموده و اقوال مردم من یسمع یخل مصدقه کرد که موجب استصواب جماعت عمل نماید و در اثنا چون میرزا با پدر بزرگوار اظهار
خلاف نموده و امیر ذوالنون که بلشکر عجم و اندیشه کرد از طلاطم عنف خاقانی نجات در سایه بکشتی موافقت شاهزاده
التجا کرده جان سالم بساحل کشید چنانچه کیفیت این حکایت در محل خود مذکور خواهد گردید ذکر ظهور مرقد حضرت شاه ولایت
حضرت شاه مردان صلوات الله علیه در قریه خواجه خیران و در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمایه که معدن السلطنه
والخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و دعوت پروری برافراخت و از دار السلطنه بلخ تا در غایت

بپرورش همه معدلت کار بود * شب از بیم طاعات بیدار بود
ز تخشید چون برزاو روز جنگ * بهر دوی شکوه آشنی لاله رنگ

روی نمود شرح حال بر سبیل اجمال آنکه نوری شمس الدین محمد نام که انتسابش بحضرت زبده اولیاء کرام و عمده اصفیاء عظام سلطان
ابو یزید بسطامی قدس سره الفضائل می یافت و در سنه مذکوره از کابل و غزنین بقبة الاسلام بلخ شتافت و شرف ملازمت بایقرا
میرزا دریافته تاریخی ظاهر ساخت که آن در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن کتاب مکتوب
بود که مرقد حضرت شاه اولیا و عمده اصفیا انواع عواطف و مواهب اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب سلام الله علیه در قریه
خواجه خیران در فلان موضع است بنابران بایقرا میرزا سادات و قضات و اعیان بلخ را جمع آورده با ایشان
توجه کرده بقریه مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافت است تشریف برده و در آن موضع که در کتاب تعیین یافته بود
گنبدی دید که قبری در آنجا موجود بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمان بران اندک حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ
سفید پیدا شد که بر آنجا منقوش بود که هذا قبر اسدالله اخ رسول الله علی ولی الله صلوة الله علیه لاجرم فریاد و فغان
از جان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان روی نیاز بران خاک پاک سودند و نذورات بمستحقان رسانیده و
ابواب نیاز و اخلاص برگشودند و این خبر در اطراف و ولایات اشتهار یافته اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان
فیض نشان آوردند و بروایت زمره از مجاوران اکثری بسیاری از آن طایفه صحت عاجل یافته منقضی المرام باوطان خود
مراجعت نمودند لاجرم از هر جانب خواص و عوام در آن سده سدره مقام بر بنا واقع شده که هر یک بران مضمون توان کرد و کثرت
نموده و اجناس بر سبیل نذر می آوردند در جایی رسید که عقل از وجود آن مقدار در حیرت فرموده میرزا بایقرا حال بران
منوال دید قاصدی بمسعان برق و باد بدار السلطنه هرات فرستاده و صورت واقعه را عرض داشت بساط بوسی
سر اعلی کرد خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه متعجب شده احرام اطال آن امانی و امال بست و بانوبی از امرا
خواص بآنجانب نهضت فرموده پس از حصول زیارت و نیاز و اخلاص بجای آورده و قبه در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن
مرقد جنت منزلت بنا نهاده و در اطراف ابواب ایوانها و حوانات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین بنیاد نهاد
یکی از انهار بلخ را که بنهر شاهی موسوم است بران مزار فیض آثار روانه ساخت و امر نقابت آستانه السید تاج الدین حسن اخوندی که از
اجلاء سادات بلخ بود که بعلویت و سمو رتبت انصاف داشت تفویض نمود و مهم شیخی را بشیخ زاده بسطامی عنایت کرده جهت
ضبط موقوفات و نذورات غلامان تعیین نمود آنگاه خاقان عالی جاه عنان مراجعت بصوب مستقر عزت و کرامت
انعطاف داد و در زمان صحت و عافیت بیلده فاخره هرات شتافته ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و
رعیت برگشاد و الحق ظهور مرقد پر نور شاهی بواسطه رفتن حضرت خاقانی طرح عمارات و تعیین موقوفات در اطراف
آفاق سمت اشتهار یافته هر کس که اندک بساطت داشت علم توجه برمی افراشت و چندگاه آمد و شد خلایق این عتبه الکعبه مراد

فنا بود که هر سال قرب صد تومان کپکی از نقد و جنس بر آنجا می آورد و نقیب شیخ بجلیله فرزند و مقام تمامی اموال الیوف
ضیافت صادر و وارد و راتبه و عمارات میکرده و قریه خواجه حیران که از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته
بانک شاملی جمعیت در نواحی این سده مسدره مرتب داشت و ذکر شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنا بر آنکه یکی از اهل
فتنه و بر که در سلک کیباد دار السلطنه هرات انتظام داشت با خود خیالی نموده که در واقعه ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله
زاری مردم زر و جوهر بدست آورده پای در طریق عزت نهاده و غار شامی در گذرگاه نزدیک بیستان العبادیه اغاز صحیفه
زدن و جا بود ربدن کرد و چون مردم بروی جمع شده کیفیت حال پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص الصورت نو آب
بر اسپان تازی نژاد سوار برین دربن صحرا ظاهر شدند و گفتند که روضه فیض بخش حضرت مقدس شاه ولایت پناه علیه السلام
والتحیه در فلان موضع است و اشارت بجنبی کرد که نزدیک کمه بر و شمس الدین سنگ تراش بود و مردم موافقت
عوایجی بآن بگفته فی الحال جمعی کثیر از قلندران و مرسپان روز جمیع آمدند و صورت قبری کرده آغاز ذکر و غوغا کردند
و روز دیگر که این خبر در بلده هرات اشتهار یافت خواص و عوام از رجال روی بگاذرگاه آوردند و خاک قدم
عوایجی را مانند توتیا در دیده کشیده و نشان الحیوان فرموده آنچه توانستند نثار کردند و آن مرد را از موضع آن قبر خاک
گرفته بر کس که منجو است اند کی خاک میفرمود و در عوض زر و جوهر بسیار اخذ می نمود و ظهور قبر امام در طوایف
انام منتشر گشته هر روز خلقی بی نهایت خصوصا مغولان و مرمنی بدان موضع می آمدند و نذورات گذرانیده
روی نیاز بر زمین می نهادند چون لنگی با کوری بسر آن قبر رسیدی و خود را بران خاک افکندی قلندران و توابعی
عوایجی از وی پرسیدندی که مرض تو بصحت مبدل شد با نی اگر می گفت که بلی صلوات فرستاده و او را بر دوش گرفته فریاد و افغان
باوج آسمان رسانیدندی و اگر بر زبان می آورد که علت من بر حال خود است آن بیچاره را در زیر لگد زدن میساختند که شکاکی
و منافقی نقبل او موقوف سزاوار است و لایق القصه عوایجی ده یا نزده روز بدین وسیله زر و جوهر و اجناس نفیسه
دیگر زیاده از آنچه در خزانه خیال گنجد بدست آورد گرفته مرجع خواص و عوام انام شد و جمعی دیگر از مردم بی هنر بدین هوس
در سر افتاده امثال این واقعه دروغ ساختند و هر کس در محلتی از محلات درون و بیرون هرات و بعضی از ولایات صدای
ظهور امام در انداختند عوایجی چون حال برین منوال دید از رسوائی ترسیده منهزم گردید و بطلان این جماعت نزد خاقان
منصور و علما و اعیان هرات ظاهر گشته مولانا معز الدین شیخ حسین بتادیب ایشان مامور شده و اکثر آن فرقه را ادب
کرده تازیانه زده و جمعی را حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر مثل آن اندیشهای باطله بر کالون درون
هیچ بوالهوس نیافت اما آستان علیه خواجه حیران تا غایت معمور است و مطاف جمهور خلایق فرد کمین و دوران والله اعلم بحقایق

الامور

الامور ذکر شمه از احوال میرزا محمد سلطان که مشهور است بکیچک میرزا و ذکر انتقال آن شاهزاده از دار محنت بسرای ریاض

شاهزاده محمد سلطان میرزا بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نفاذ سریرت موصوف و بکلاوت گفتار و محاسن کردار
و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا بغایت مایل و بحکم همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع
و اصول علوم منفرد و در تکمیل فنون معقول و منقول مستقر و شیخ فضایل و علما بکمالات بسیارش ضحی از عمان و وصف مقالش
بعماس اعاذه ادارش قطره از بحر بیکران روشن اندر دل چون صباحش کشف کشاف فتح مفتاحش و آن ورع کامل
با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول ایراب کنور ستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در دامن مولانا معز الدین
شیخ حسین شرایط مطالعه کتب متداوله بجای می آورد و از اهل باطن طالبات خور شید مثال شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار
سعادت میکرد چنانچه سابقا مذکور شد بعد از واقعه فراغ مصحوب والده و والده خود که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود
از قرایاغ بهرات آمد و در ظلال عواطف حال آسوده و حضال آرام یافته پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات
حالش تافت زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت و اقبال بیمن توجه خاطر خطیرش
صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال برین منوال گذرانید بفضل و رتبت و علم و کیاست خویش صعف شده آثار
خیال استقلال از اقوال و افعالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنا بر خاطر مشمشره آن عزیز در روزی جهت
تغافل بادشاهانه سفارش در کار همایون ساخت و منصور آنکه شاید میرزا کیچک مقتضای عقل و خرد کار فرموده از جاده
مستقیم عبودیت انحراف نماید و پیش نبرد هست ✦ هر شاخ بار را که از دست سربلند ✦ منکس ببیت خویش کم این همه بکشت
و دران اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق آن شاهزاده معزور بگاذرگاه رفته و لوازم طواف مزار فیض آثار
مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره بجای آورده عنان مرحمت بصوب مستقر سریر خلافت تافت
و دران راه شاه جلالت پناه جهت دفع حرارت خورشید رفع چتر حسارت نمود و حال آنکه خاقان منصور نیز در یک
باو در افتاده طی مسافت میفرمود و از مشاهده ترک ادب نایره غضب غیرت لهب مشتعل گشت و خاقان منصور
بعد از نزول در منزل همایون بافند میر کیچک فرمان داده کار را از جاده درگذشت امرای عظام در ساعت شاهزاده
گرفته تقلید اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس کرده بمحافظان هشیار سپردند ✦ چنین است
رسم سپهر بلند ✦ گهی بستانی او را گزند ✦ گل دولتش از باغ دنیا چید ✦ که از سیب خارش نکهت ندید ✦ و چون میرزا
کیچک چندگاه مانند لعل صمیم کان در جوف صدف عمان و قاب گذرانید عرق شفقت اصلی در مرحمت جبلی حضرت خاقانی
در حرکت آمده او را مطلق العنان گردانید و بعد از آن شاهزاده در غایت انفعال ملازمت درگاه جاه و جلال میکرد

میکرد و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذار و استغفار بجای می آورد * اگر گناه بخشند شرمساری
عاقبت الامر رغبت گذاردن حج الاسلام در ضمیر منیرش پیدا شده و مبالغه تمام و الحاح لا کلام اجازت حاصل کرد
با علی نهضت از افاضل انام روی بدان مقام فیض انجام آورده قافله توفیق پادشاه متعال رفیق پادشاه خدم
ذوی الاحترام و بدرقه مانند مالک الملک بزرگ انعطاف مواکب احتشام توفیق رفیق و بخت همراه
اقبال ندیم گاه و بیگاه چون هوای تبریز از غبار شبه تیز آن خسرو صافی ضمیر عزیز نشست پادشاه مظفر لوا سلطان
یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شاهانه و برکات پادشاهانه مبادرت نمود و شرایط مهمان
نوازی بدرجه که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات فرمود و میرزا کیک جواب داد که چون
من احرام حج اعد بسته ام و زبان حال و قال بادای کلمه لبیک گشاده مناسب نمیدانم که در این سفر ملازمت هیچ مخلوقی
قیام نمایم و دامن عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی بیالایم اگر آنحضرت لطف نموده
غریب نوازی فرماید و بمنزل این فقیر تشریف آورده بمقتضای خیر العاده ... عمل نماید * از آن طرف خند برد کمال تو نقصان
وزین طرف شرف روزگار ما باشد * سلطان یعقوب میرزا بواسطه عادت ناموس پادشاهی این التماس را
مبلغ قبول نگشت و میرزا کیک نیز با وجود امن استغنا تجنبه و چند روز در این گفت و گو گذشت آخر الامر بران قرار یافت
که میرزا کیک روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود و سلطان یعقوب میرزا نیز بدانجا تشریف حضور ارزانی دارد و
در روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده و از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و
سلطان یعقوب میرزا کیک را در آغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید و آن شاهزاده
صاحب توفیق رفیق عزت و احترام از تبریز ببلاد شام رفته از آنجا بمصر شتافت و میان آنجناب و سلطان ملک مصر قایتبای
بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات بوقوع انجامید و میرزا کیک از مصر مبتهج و مسرور متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک
حج الاسلام و طواف روضه طیبه رسول علیه الصلاة و السلام عنان بارگی خوش خرام بصوب خراسان تافت و چون بحضرت
واهب العطیات نزدیک دار الملک هراة رسید و کوش میرزا سلطان احمد و والده بکم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند شنیده دو
امید ایشان بیاری رشحی سحاب عنایت حضرت باری ثمره سعادت جاوید درکشت و در ریاض تمنای آن دو معتکف
زاویه فراق نسیم مژده گلهای امانی و آمال شکفته مضمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت * یار آن مه طلعت
خورشید سیما میرسد * چشم روشن شد که نور دیده ما میرسد * تا ابد بادا نثار روزگار دولتش * دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد
و سلطان احمد میرزا و محمد موکب عالی شاهزاده باقدام اشتیاق استقبال نموده عیونی که در غیبت آن اخوان بهجران جفت

وابیضت

وابیضت عیناه من الحزن گرفته بود از شمیم مواصلت آن یوسف سلطنت روشن گردانیدند و بسلامتی ذات محمود صفات
شاهزاده عالی مقام و توفیق گذاردن حج الاسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و جمیع
قضات و علما و حوالی و امرا و صدور و وزرا و اهالی برسم استقبال ... شتافتند شرایط نیاز و نثار اقدام نموده کمال اخلاص
و اختصاص ظاهر ساختند خاقان منصور نیز چند فرسخ میرزا کیک در غایت فرح و سرور بوطن مالوف و مسکن معهود در آمده
همواره در خلوات با قومی از علما ... صفات بفراغت میداشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق
مسایل گذرانیدی و همت بر کسب سعادات اخروی می گماشت نفسی با ارباب دانش ... جهتی مرام * تو دی خط فرو
آموز کار * ... از خط رخسار یار * چون محال است که سپهر غدار در این مرحله ناپایدار ارباب وفا را آسوده بر قرار گذارد
در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزاده حمیده سیرت گشت و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده
کار از ترتیب اغذیه و اشربه درگذشت داعی داعی حق ... دار السلام ندای یا ایتها النفس المطمئنة بگوش هوش میرزا کیک
رسانید و شاهزاده خاطر از شغلهای دنیوی فارغ گردانیده بضیافت خانه فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین خرامید
نهال بخت گلزار اقبال ... از پای در افتاده و ... آفتاب درخشش برج استقلال از اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد
خورشید سپهر جلال اقبال جمشید سریر فضل و افضال بر اوج کمال یافت نقصان از دیده گشته نهان والده بزرگوار
عفت پناه آن شاهزاده عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره کرده خود را بر خاک راه افکنده سیلاب
اشک حسرت از نرگس و دود آه باوج ثریا رسانیدند * بدست غم گریبان چاک کردند * ز دیده خاک را نمناک کردند *
ز خون دل زمین را کرده گلگون * ز دود آه ایشان تیره گردون * و خاقان منصور بمنزل شاهزاده مرحوم تشریف
برده سلطان میرزا و ... بر ... بشارت فرموده و اعاظم امرا و نوئینان
و ارکان دولت پایه سریر آسمان نشان تابین سلاطین نکبت این محمل حشمتی که خامه بلاغت قرین از تقریر آن عجز و
قصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازه شاهزاده را و تحفه نهاده بر دوش گذاشته اند و تمامی سادات و قضات و علما
و اشراف و اکابر و اعیان خواص و عوام طبقات الناس پیاده مشایعت روان شدند از راه کوچه خیابان بعیدگاه
شتافته و بر تابوت محفوف برحمت حی لا یموت نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی را بخطیره که در کارگاه جهت
همین مصلحت یافته بردند و بطریق سنت حضرت خیر البریه علیه السلام و التحیة کاه کاه زیر خاک سپردند * ای چرخ جهان خراب
از کینه ات * بیداد گری عادت دیرینه ات * ای خاک اگر سینه تو بشکافند * بس گوهر قیمتی که در سینه ات * اصحاب بن مصطفی
و نثر کبری ... چنانکه معهود است چندین روز باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و خیرات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی

قیام نمودند و روح مطهر شاهزاده والاگهر را باصناف صدقات شاد کرده گنبد مقبره منور را باصناف تکلفات زینت دادند و
حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی نورالله مرقده در ان ایام برای کتابه آن گنبد
قطعه در سلک نظم داده مطلعش بر خاطر بود ٭ رخشنده نجوم چو که برین در برطارم است ٭ قندیل گورخانه شاهان عالم است
و الحق بحسب نقش سنگ مرقد شاهزاده امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانید ٭ ای در شده از سلطنت
عالم تنگ ٭ وی آمده از محنت ایام بتنگ ٭ بیرون زده زین جهان فانی اورنگ ٭ بر روی زمانه در زده او سنگ

وصول بدیع الجمال بیگم بدارالسلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و کیفیات چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال
بیگم همشیره خاقان منصور بود و در ان سال که آنحضرت ولایت جرجان را بنواب سلطان ابوسعید میرزا گذاشته در خطه [illegible]
رایت آفتاب اشراق برافراشت در سلک ازدواج سلطان [illegible] انتظام یافت و بعد از فوت پیر بداق سلطان احمد خان که از
جمله خواقین دشت قبچاق بمزید شوکت و حکمت امتیاز داشت آن درة التاج سلطنت را بحباله نکاح خویش درآورد
و بدیع الجمال بیگم را از سلطان احمد خان دو پسر دیگر متولد گشت الکاه خاقان عالی جاه رخت سفر آخرت بربست
مهد علیا بجهت ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمد و پسر کلانترش سلطان احمد خان در مستقر سلطنت آبا و
اجداد توقف کرده و لد خوردتر بهادر سلطان و خواهرش خانزاده خانم موافقت والده اختیار فرموده چون
محفه زرنگار آن بلقیس عفت سعادت رکیه بهرات رسید خاقان منصور بجمله تتق نشینان تتق ملاطفت و شاهزادگان
و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت هر چه تمام‌تر بمستقر عزت و کرامت رسانیدند
و لوازم ساچق و نیاز و نثار بجای آوردند و همشیره عظمی دیده هم بدیدار برادر روشن ساخته پیشکشهای لایق کشیده
حضرت خاقانی منظر عطوفت و مهربانی در همشیره عزیزه و والده‌اش کرامت شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال
این حال همایون خاقان سعادت خصال اقتضا فرموده که سلطان بایقرا میرزا از بلخ بدرگاه عالم پناه طلبیده
زمام حکومت آن مملکت در قبضه اقتدار امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش نهاده بعد از وصول بایقرا میرزا آنحضرت
حسب فرمان شاهزادگان عالی مکان مظفر حسین میرزا به ترتیب اسباب طوی و برافراختن چهار طاق فرمان داد و در باغ زاغان
جهت کار تعین یافته هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان در گرد حوض آن باغ که کوثر مثال از آب عذوبت مالامال بود چهار طاق
که از غایت زیب و زینت غیرت رونق سپهر خضرا می نمود برافراختند ٭ بهر موازات حوض کوثر آثار ٭ شاه فراخته چار طاقی دگر
در زیر ... روم و فرنگ ٭ زاطلس زدوزی هفت رنگ ٭ بهر یک نشسته پری چهره ٭ چو در جنت باغ جنان حور عین ٭
نمودم ربوده دل و دین همه ٭ فرح بخش چون شاه انجم همه ٭ و صفا و مزخرفات بهشت کوچه در باغ زاغان ز عرصه حوض از ساختن چهار طاق

بنزهتین

بنزهتین و دلگشایی این غیرت نگارخانه چین در سلک [illegible] زینت افزای بروج فرح افزای گردانیدند ٭ بهر سو دکانی شده آراسته
مهیا در آن هر چه دل خواسته ٭ و خاقان منصور از باغ جهان آرای بدان منزل دلگشای نقل فرموده قریب دو ماه هر روز جمعی
را زمره از مقربان درگاه بحسب آیین از جهان بطاقه خاصه همایون اطلس اول چون بر منقش و مصور گشته بود در بزم عیش و
نشاط می نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهار طاق خاصه خود قرار گرفته بنجوم [illegible] کیانی و مستمع الحانی و اغانی
قیام می نمودند و در ان ایام اوقات فرح و سرور در خواطر جمهور نزدیک و دور سرایت کرده هنرمندان هر چند و صنایع
اندیشه انواع تعجبهای خوب اصناف امور عجیب بعرض ظهور رسانیدند و هر طایفه مناسب وضع خود صورتی نادره
بدیع آنرا ظاهر گردانیدند و در ان اوقات از ارباب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب صباحت هر روز و هر شب بسیاری
ارباب عیش و طرب کثیر حاضر بودند و نغمات دلگشای و ترنمات فرح افزای نشاط افزای کبیر و صغیر می فزودند و فروغ جامهای
بلورین که از شراب ناب مالامال بوده بزم می پرستان را نور و صفا می بخشید و تاب عارض ساقیان زهره جبین که با نور
آفتاب برابری می نمود محفل پرستان را چون فضای سپهر برین روشن میگردانید ٭ پری پیکران نغمه پرداز ٭ گهی از ساز دلکش
گه از آواز ٭ نوای عیش و عشرت می فزودند ٭ نشاط باده نوشان می نمودند ٭ در ان ایام بجهت انجام نکاح ولات آستان
فلک احتشام هر ساعت مائده‌های طعام بود مجمع فیروزه فام معده و صبا هیا [illegible] و از انواع اطعمه لذیذه و کثرت اشربه لطیفه
رسم جمع از نوع عالم بر می افروختند ٭ ببزم خسروی مردم بکرد ٭ شدی خوانهای نعمت روح پرور ٭ بهر خوانی زنعمتهای شاهی
مهیا بود چندانی که خواهی ٭ و در روز یکه طوی زنگ بوقوع پیوست در ساعتی که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار
نموده بنسبت مظفر حسین میرزا ختان بتقدیم رسانید و دست حمایت حضرت خاقانی را امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان
شده مرتبت از خلع تعیه پوشانید و بعد از انقضای اندک زمانی از ان جشن و سور روز وصول مظفر حسین میرزا بحد بلوغ
خاطر همایون خاقان منصور آن شد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم را با وی در سلک ازدواج کشند و فرمان همایون بترتیب
اسباب کار نفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان امر بستن چهار طاق و سایر موجبات سور و سرور بوقوع پیوست
و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه بساعتی مسعود و زمانی محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلا اجتماع نموده
حضرت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر پاک را مراتب مالکیه بکر عقد بست و در ان محفل شرایط نیاز و
نثار و التماس حضار بحسب حیثیت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید بعد از ان لیالی میان ابوالمنصور مظفر حسین گورکان
و خانزاده بیگم لوازم امتزاج بوقوع انجامید چون جان با تن پیوستند از ان سان که جان از تن نشد فرق تن از جان
و چون مدتی از زمان [illegible] تجدید شد [illegible] منقضی آن بوده که در واقعه [illegible] باشد و هر [illegible]

مستلزم محنتی و هر سوری قرین عزائی و هر سروری متصل بغم جانگدازی در خلال این احوال پادشاه حمیده فعال ستوده
خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار رحمت حق جل و علا انتقال نموده و این معنی موجب ملال خاطر ستوده
مآثر خاقان بی همال شده چنانچه دستور چند روز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرموده بعد از اطعام فقرا
و ایتام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد و امجاد سلطان مرحوم ویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان برادر
در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد ذکر تفویض ایالت استرآباد
بعهدهٔ حضرت سلطانی و ترتیب یافتن خواجه مجد الدین محمد در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه که خاقان عالی مکان در مرو
شاهجهان طرح قشلاق انداخته بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیک الی و حاکم
شده بود از آن مملکت بآستان جهان اقتضا نمود اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و مقرب الحضرت سلطانی امیر نظام الدین
علی شیر بتقلد حکومت دار الفتح استرآباد سرافراز گردد و چون مکنون ضمیر میرزا را امیر صاحب تدبیر در میان نهاده و فو سلیمان
خاطر عاطر معتدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت ضعف سلوک طریق حصول مرضات سبحانی گشت بقبول امر زبان نگشاد
بعد از الحاح و مبالغه بسیار رضا بنهاده روی بدان جانب آورده ملازمان درگاه امیر نظام الدین بابا علی و امیر سید الدین ابراهیم
و چون نزدیک باسترآباد رسید امیر مغول شهر بازگشته علم عزیمت بصوب مرو برافراشت و گلستان استرآباد از فر نزول امیر
عدالت عزت افزای گلستان ارم ذات العماد گشته سادات و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران ولایت جرجان
اصناف الطاف آن امیر ستوده سیر را اوصاف مخصوص و مباهی شدند و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات
ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان غنودند حکام و ولایات مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آن
جناب استماع نمودند رقبه اطاعت در آورده رسل و رسایل باسترآباد فرستادند تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته
جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند ملک بدران او فات که حفظ استرآباد مستقر مسند عزت آن امیر والا حشمت بود پادشاه
عالی جاه و خاقان معدلت پناه سلطان میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و خسروانه از قوه نزد آن جناب
روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب حضرت سلطانی
بالجمله تمامی سالکان مسالک جهانبانی را بانعام اسب و زره و جامه نوازش کرده فراخور همت ملتمسه خویش جهت
سلطان میرزا و حکام گیلان و مازندران و رستمدار پیشکشهای پادشاهانه ارسال نموده در رعایت تجمل و سرافرازی و نهایت
معدلت و رعیت نوازی بر سر برایالت آن مملکت تمکن فرموده جناب نقابت انتساب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله
در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه گوید آن میر علی شیر که داد اوصاف برون ز حد تقریر چون کرد قبول از امارت

تاریخ شد بخش امارت میر و بعد از آن زمستان که خاقان منصور رایات مراجعت بدار السلطنه هرات افراشت نوبت دیگر
خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آن روز باز که خواجه
قوام الدین نظام الملک خواجه افضل الدین محمد کسان برانگیختند که نسبت بخواجه مجد الدین محمد سخنان تقریر بر زبان آورده
و آن جناب از آن مناصب معزول گشت مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی بپروانچی بوده در سایر مهمات سلطانی مدخل
نمی نمودند در آن اوقات چند نوبت خاقانی متوجه ترتیب آن خواجه بلند مرتبت شد اما چون امیر علی شیر کوتر این
معنی تصور نمود و زمام اختیار امور صاحب دیوانی در قبضهٔ اقتدار خواجه افضل می بود و پس از آنکه مقرب حضرت
سلطانی از ملازمت موکب همایون خاقانی دور افتاده روی باسترآباد نهاد و خاقان بنده نواز خاطر انوار
بر آن قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و حسب الاتفاق قبل از آنکه
این اندیشه از قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین در پایه جهانبانی ایستاده بود
خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی جهت مهمی که روی نموده سرانجام باید کرد و آن دو وزیر
مبالغه می باید این سخن را جواب بگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند چون خواجه مجد الدین محمد نظر آن پادشاه موید
بر انوار آمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد که این دو خواجه که هر یک سال
منصبهای کلی از اموال دیوانی تصرف مینمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان
منصور مبتهج گشته بکلی بر ترتیب آن مجد سعید گرفت و روز دیگر قامت قابلیتش بخلع کرامت آرایش داده و فرمان واجب
الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر منصب توقیع روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات
دادخواهان مفوض بخواجه مجد الدین باشد و هیچ یک از امرا و صدور و وزرا و ایلچیان و مقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی
و مالی را بی وقوف و شعور آن جناب بموقف عرض نرسانند و رای صواب نمای او را در فیصل تمامی مهمات سلطانی
و سرانجام امور ممالک دیوانی عمده دانسته و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در فرامین مطالع
آن خواجه والا نژاد را معتمد السلطنه و مؤتمن الملک نویسند القصه چون خواجه مجد الدین محمد دیگر باره از پرتو انوار عاطفت
خاقانی بشیم صفت اختصاص الخطاطر روی باوج ارتفاع نهاده و بخت بختیم رفته صبا کسان باز آمده خواجه زبان حال
باداد مضمون این مقال بگشاد شب یلدای مرا شد اثر صبح پدید بر جهت قفل غم از فاتحه صبح کلید دل از خار جفا
در گلستان وفا باز گل بخت بخندید و چون خاقان منصور فصل زمستان در مرو شاهجهان سامان
رسانید مانند آفتاب مایل بجانب اشرف خویش گشته بصوب دار السلطنه هرات حرکت فرمود در آن اثنا خواجه افضل الدین

محمد سوز و رست زبست که عنقریب خواجه مجدالدین محمد در صدد انتقام آمده او را بعقد مصادره و مواخذه مبتلا خواهد کرد و آنچه
حسب مخالص جو شد براند بشنید با آنجناب گفت اگر مصلحت باشد بنده بر کار استرآباد رفته محاسبات سنوات سابقه را مفروغ کردم
و نقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانه عامره رسانم خواجه محمد بنابر ملاحظه یکسر هرگاه خواجه افضل
غایب باشد معاتب او را آسان خاطرنشان خاقان عالی گهر سازد و او را اجازت داده خواجه افضل الدین محمد
مانند تیر از خانه کمان بیرون جسته باسترآباد شتافت و در غیبت آن خواجه بلند مرتبت کواکب جاه و جلال خواجه مجدالدین
محمد بدرجه کمال تصاعد نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا کمر ملازمت آن خواجه عالی بستند و رعایا و
مزارعان و محترفات و جشروان از دست اندازی عمال دیوان نجات یافته در محالات و مداوت نصفت فارغ البال
نشستند و خواجه مجدالدین محمد عمال و مستعدیان اشغال را در مصادره کشید هر کس در وقت اختیار اعتبار خواجه نظام
الملک و خواجه افضل درامری از امورهای پادشاهی دخل کرده بود … اطلال معنی و مضبوط گشت و هرچه در دست
… رسید فرود آورد لاجرم در اندک مدتی دو هزار تومان کبکی از نایب وزرا و عملاء دیوان و نقابا
تحویل اوان در خزانه عامره مخزون شده اکثر نویسندگان برای نان محتاج گشته کار ایشان بجایی رسید که از فرط
معاش شیخ علی عملداری را برای آن نبوده که یکمن بار و ها بکد یکبار از رعیتی بر سبیل سوغات ستانده و از کمال سیاست
هیچ عوانی زهره نداشت که مقدار سر موی از ری بیازارد رعایای عدلش رسید تا جایی که بروی درست اثر
حوزه از دست کسی نمی برد مگر از دست زرگران سومان خواجه مجدالدین محمد هر روز از صباح تا وقت عصر بجهت
تفصیل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی میگماشت بعد از آن تا نزدیک نیم شب با طایفه از افاضل روزگار و علما
مفید مغزا صحبت میداشت و در مجلس سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هرکس در این باب بیشتر مبالغه
می نمودند در نزد خواجه مقبولتر میگشت و در دولتخانه خواجه مجدالدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و آنجناب
در … اطعمه گوناگون و فاکهه مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و متعهد السلطنه با وجود این افعال
حمیده اعمال پسندیده عادت تندخوی و درشت گویی بوده مانند … غضب بر مردم بسیار بلا یفته زبان …
دشنام میگشود امرا و ارکان دولت را همواره لکد و مستی میکرد … اثر سه زبانی او باکثر جلیسان و مقربان آستان خلافت
آشیان میرسید و از مضمون کلام معجز نظام و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک غافل بوده از مقتضای
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس … عدول می نمود بنابر علی هذا اکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان بستند
و در کمین گاه قصد و غدر منتظر فرصت نشستند و آنجناب بعد از آنکه سه سال در کمال اختیار و استقلال اوقات گذرانید

موافقه و معاتبه از خراسان فرار نموده و راه مکه مبارکه در پیش گرفته بعالم آخرت انتقال نمود چنانچه از ضمیر حکایات آینده
بوضوح انجامید و من الله العون والتایید **ذکر فوت مهد علیا سلطان بیگم و بعضی از اخبار عالم** والده بدیع الزمان میرزا یعنی
سلطان بیگم صبیه میرزا سلطان سنجر ملکه تندخوی و درشت گوی بوده بواسطه علو نسب خود را بر سایر زوجات طاهرات
خاقان منصور فایق تصور می نمود و هرگاه آن پادشاه عالیجاه نسبت ببعضی از خواتین … التفات میکرد
بیگم از کمال غیرت در خشم شده بغایت خشونت نسبت با خاقان … میآورد و چون این معنی از حد اعتدال
متجاوز گشت و حضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر ملاقاتش در گذشت بنابر علی هذا آن ملکه حشمت آیین در غایت
حزن و ملال روزگار میگذرانید تا در شهور سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه مریض شده رایت عزیمت بمنزل آخرت گزید سلطان بدیع الزمان
میرزا و جمیع شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازه رحمت اندازه … تا مقبره بردند
و در گنبد مدرسه بدیعه که بنا کرده معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز بلوازم سوگواری و مراسم تعزیه داری قیام نموده
باطعام و ختمات کلام پرداختند و هم درین سال پهلوان محمود کرولیث که داروغه هرات و کوتوال قلعه اختیار الدین بود
با فرق رعایا و عامه برایا بر منهج رافت و نصفت سلوک مینمود عالم را وداع کرده و نزدیک مزار سادات مغرب مدفون گشت
عمارتی که بر سر آن مزار فیض آثار ساخته و پرداخته اوست … **ذکر رفتن خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق و آذربیجان و آمدن**
امیر نظام الدین علیشیر بخدمت سلطان … خواجه افضل الدین محمد چند وقت بولایت استرآباد در ظل حمایت امیر نظام الدین علیشیر
فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجدالدین محمد که بتصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطرنشان خاقان منصور گردانیده
بود … در باب طلب خواجه … روانه استرآباد گردانید و خواجه افضل … که اگر … معاودت مینماید …
خاقانی که … خواجه مجدالدین محمد … زندگانی او را محترق گرداند لاجرم چاره جوی گشت و بعد از
تامل و اندیشه بنابر صواب امیر علیشیر متوجه عراق و آذربیجان شد و پس از قطع منازل و طی مراحل بشرف ملازمت میرزا سلطان
یعقوب رسیده از … شمول انعام و احسان بیکران … قافله حاج برای صواب نمای او مفوض گشته بدان واسطه
سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیرالانام علیه الصلوة والسلام دریافت امیر نظام الدین علیشیر
چون مدت یکسال … انضباط امور مملکت … اشتیاق ادراک ملازمت خاقان … بر ضمیر منیرش
غلبه کرده بعد از استیذان … را در استرآباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنه هرات خرامیده و … خاقان جم اقتدار
مسرور گردانید التماس کرد که ایالت آن ولایت بیکی از ارکان دولت مفوض کرده تا آنجناب بیش ازین از شرف ملازمت
محروم نماند حضرت اعلی ملتمس آن … رضا شنوده و پس از چند روز مقرب حضرت سلطانی را … معاودت فرموده

چند ماه دیگر در مملکت استرآباد که رانیده دران اثنا امیر حیدر را از نشان چون بعد از اتمام بوده در وقتی که کیفیت نزاع آن اشتعال
مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نمود که ملازمان آستان خلافت آشیان کاملی بکار دل
تطمیع کرده اند که طعامی مسموم بخورد او داده او را بموت نوعی عظیم دارو و بقلم تدبیر اندیشه مخالفه بر ضمیر منیر می نگارد خاقان منصور از
شنیدن این سخن مضطرب شده ایلچی معتمد برق و باد با استرآباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت امیر علی شیر
ارسال داشته در آن نشان مذکور گردید که هرگز این نوع مفسدی در خاطر اشرف امیر علی خطور ننموده و آنچه دران باره بسمع
شریف رسیده اصلا واقع نبوده چون این قاصد شرف ملازمت امیر علی شیر دریافت و نشان را بعرض رسانید
مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاد زیرا که از آن قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض ده
دوازده روز از استرآباد بهراة شتافت و سعادت تقبیل بساط عطوفت مناظر حاصل کرده واسطه بوضوح پیوست
که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صریح است و هرگز این نوع سخنی خوش نشنیده بنا بران امیر حیدر مواخذ
منکوب گشته و امیر علی شیر از حکومت استرآباد و تکفل امر امارت عیانا تمام استعفا نمود و الحاح از حد اعتدال درگذرانید
و خاقان منصور ملاحظه خاطر امیر ستوده مآثر فرمود و آن ملتمس را بقبول مقرون گردانید و مقرب حضرت سلطانی
بفراغ بال در وطن مألوف و مسکن معهود اقامت فرمود و بواسطه ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و تعظیم و توقیرش
در افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب می نوشت و القاب آنجناب را بر این موجب در قلم می آورد که جناب
هدایت مآب نسابه زبدة ارباب دین و دولت قدوة اصحاب ملک و ملت مؤسس الحضرت مواقف امرات ملکم رکن سلطنة
عمدة الملک اعضاء الدولة الخاقانی مقرب حضرت السلطانی الحق والدین امیر علی شیر ضاعف الله توفیقه العظمه لعبدالله که امیر
علی شیر از حکومت استرآباد استعفا نموده بار دیگر امیر مغول حسب الآیت آن مملکت توجه نمود گفتار در بیان تزویج شاهزاده معصوم
با دختر میرزا الغ بیگ و آئین بستن ظاهر هرات با نیل بنات الغ جبار در خلال احوال گذشته بمسامع جاه و جلال رسید که پادشاه
سعید میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید در پس پرده عصمت یگانه دارد که از پرده بدار عارض آفتاب کردار ش سپهر دوار
همه تن چشم شده و از شرم رخسارش مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک قامت رخساره و قامت خوش
خوامش ای در گل بنفشه از مشکین طره زلف سمن سایش نقاب منفعل ۵ دو چشمش دو آهوی مردم شکار ۵ دو ابرو دو منشور...
زمین جان دو گیسوی عنبر لعب ۵ دراو گنجینه آفتابی ۵ و خاطر همایون مایل آن شد که آن پری چهره را کجیا بازدواج
شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطه وصلت بنیان مودت با میرزا الغ بیگ مستحکم گرداند بنا بران قاصدان سخندان بکیف
فراوان حسب نسبت آن مهم نزد میرزا الغ بیگ فرستاد و ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در خطه کابل بشرف ملازمت آن

پادشاه عالی

پادشاه عالی جاه در یافته عبارتی لایق ادای رسالت نمودند و زهره برج سلطنت و جهان بانی را برای درج خلافت
کشورستانی خواستگاری فرمودند و میرزا الغ بیگ آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانیده براق مهد علیا اشارت علیه
مبذول داشته در سواد الحیاة اصناف انعام و احسان فراوان بتقدیم رسانیده و در اوایل سنه خمس و تسعین و ثمانمایه
محرز رکاب آن مخدره عفت شعار در بلخشی که دیده گردون پیر در نظاره آن حیران مانده و عقل که برصبح و اشن مجبر حسب الوقع
اصابت حسن الکمال آینه نگارد و بر زبان راند بجانب خراسان شتافت و چون قرب وصول آن دختر قمر پیکر بدار السلطنه هرات
خاقان و الا گهر ترتیب طوی و آئین بستن شهر و کوی فرمان فرمود و امرا و ارکان دولت بسرانجام اسباب جشن و سور و فرد
ایام نشاط و سرور مشغول نمودند و در باغ جهان آرای بر آن کار کرده ابواب تیسیر و شادمانی بر روی روزگار مفتاح
کبار طبقات انسانی گشودند و ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ زاغان بواد چهاد و بازار آفرین
ببستند و چار طاقها برافراختند تمامی جدران و دکاکین را بدیبای چین و مخمل فرنگ و اطلس خطای و تا مه هفت رنگ بیاراستند
و انواع تعبیها الصورتی بر آراستند که در تقریر چگونگی آن زبان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دور
حتی و اکثر محله نشینان نوق خلافت و جهان بانی منازل ترتیب کرده و در محفلهای کوه کار نشسته استقبال شتافتند
و در دوازدهم ربیع الاول سنه مذکوره در پل مالان با آن مه امید سپهر شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط
پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و آن مقدار زر و گوهر ساقی کردند که قافله ها از مرحله جهان رخت بربست و دست عطا
بخشنده کارساز ابواب عیش بر روی مساکین و فقرا گشاده همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرای گشته در تمامی آن راه
که زیاده از یک فرسخ است از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه پرداز بنوای سرود صدای چنگ و عود داد
تهنیت می نمودند و در هر چند قوم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم نقود موفور و اجناس
نامحصور نثار عماری زهره اوج نامداری میکردند و بدین ترتیب و آئین او را بباغ جهان آرای رسانیدند و قضات و علما
و اشراف و فضلا در مجلس طوی نشستند و بمقتضای شریعت غرای آن دو شاهزاده عصمت قرین را با یکدیگر عقد بستند
و چون مشاطه تقدیر پرده از رخ دوزی روز از پیش روی عروسان سپهر آسمان برگرفت و ماه و مشتری در حجله
نیلوفری آغاز دلبری کرده مقارن ایشان صفت خسرو پرویز شاهزاده در خلوت خانه خاص خرامید و آن قمر پیکر
زهره جبین را در بر کشیده کام دل از او حاصل گردانید ۵ بالماس کلید گوهری سفت ۵ که نتواند قلم کیفیتش گفت ۵ روز دیگر
که فراشان قضا و قدر شامیانه زرنگار آفتاب در فضای بزمگاه سپهر برافراختند طلعت جمشید خورشید جوشه ربع
مسکون را منور و مزین ساختند ۵ روز دیگر که بزمگاه سپهر ۵ گشت روشن ز نور طلعت مهر ۵ خاقان منصور در خرگاه سپهر

اشتباه طوطی خانه برتخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت آیین آرایش یافت و فروغ
جامهای شراب ارغوانی و شعشعه طلعهای راح ریحانی بر صفحات رخسار همگنان تافت و تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق
اطراف آن محفل را نور و صفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور را زیاده بر بستان زیاده گردانید
چو گل گون گشت از می روی ساقی * نماند از هوش مستان هیچ باقی * مغنی از نوائی روح پرور * برقص آورده گردون مدور * مطربان
و بر بساط و خوان سالار این شیرین زبان هر زمان اغذیه لذیذه و اطعمه لطیفه از هر جنس چون صلای جهانگیر افزون و از بحر
ما طعام اکرام احتمال و آید بیرون و فواکه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون میکشیدند و قافله خیر را از عوام و خواص عوام
ایام برومی که رجوع ممکن نبود میگویند * زهی خوی رد سنا هرچه خواهی * ز مرغ آورده حاضر تا بماهی * و بر این نهج چند روز نشاط
نشاط مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرمی و دوستکامی نشسته طوارم خیر سرور تمام می نمودند و چون از آن کار
ملالت دست بطی بساط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب تعجب بیت شرعیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله برگشادند

ذکر وصول امیر مغول از وادی عصیان و شقاق کشته شدن او با تباع مغول جلیل دولتی سالها خامه واسطی نژاد به تقریر این راز زبان

گشاد که چون امیر علی شیر از ولایت استرآباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت را بامیر مغول رجوع فرمود
و دران زمان که امیر مغول در جرجان بفرمان روان اشتغال داشت در شهور سنه حکم همایون صادر شد که خواجه فخر الدین مگی
که مرجع و ملاذ اکابر ولایت مازندران بود سایه سریر خلافت مصیر شتابد مشار الیه چون بدار السلطنه هرات رسید
بنابر سعادت خلقی از امل تراث در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس گردید انگاه فرمان خاقان عالی جاه نفاذ یافت
که امیر محمد امین عنایت و امیر احمد حو کابلی و امیر درویش محمد سوجی باسترآباد شتافته بضبط جهات خواجه فخر الدین
بپردازند و اولاد و اقربا و وکلای او را مقید سازند و امرا عظام بجرجان رفته امیر مغول و سه روزی در تمشیت آن مهم
با ایشان موافقت نمودند آخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابه عصیان و نافرمان بر سر بسته با خواجه
شمس الدین محمد بیکی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت و گرفتاران را از بند گزند نجات داده و دست
بی مزی ابواب فتنه و فساد بگشایند و عالیجاه سیادت پناه سید کمال الدین را چون که بعلو نسب و طهارت ذیل
اتصاف داشت و مکرر از دیوان اسلام نایب شده و پنجاه و چهار مرحله از زندگانی طی نموده بود بدرجه علیا شهادت
رسانید و خواجه شمس الدین کردار که صاحب دیوان امیر علی شیر بود و در آن ولایت بضبط سرکار خاصه ایجاب اشتغال
داشت از غضب عملی بی سببی در امل ساخت و امیر محمد امین قضا چون این حال مشاهده نمودند از استرآباد متوجه
هرات گشته کیفیت حال بعرض رسانیدند خاقان منصور کفران نعمت امیر مغول و رعب یا مده زمام سلطنت استرآباد

در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر مغول که باتو اتی
آواز بجان گرگیخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمایه که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود و پسرش بایسنغر میرزا بر تخت
سلطنت نشسته بتبریز رسید و میرزا بایسنغر او را منظر التفات در آورده در سلک امراء عظام انتظام یافت و بعد از آنکه
امیر مغول چند ماه در ظل تربیت میرزا بایسنغر بود روزی که شاهزاده بعضی از اعاده دولت معاونه و مقاتله اتفاق افتاد
و قصد کرد که قدم در طریق بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد اما در وقت تسویه و خامت کفران نعمت سابق حال از کمین
انفعال گشته صوفی خلیل که رایق و فایق مهمات میرزا بایسنغر بود کیفیت عزیمت او را استماع نموده دران عزم ننگ
منزجر گشته بضرب تیغ بیدریغ فرمان فرمود ذکر تواتر عنایت و معاودت خواجه نظام الملک وزیر و در رسیدن او بمرتبه وزارت
وزارت خاقان عالم گیر درآن اوقات که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار بنشیب مهمات ملکی و مالی می پرداخت اگرچه
خواجه نظام الملک از منصب وزارت معزول نکردانید از درجه اختیار و اعتبار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چندگاه در مباشرت
روزگار گذرانید آخر الامر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده عوصه در شستی در باب نکایت خواجه مجد الدین نزد خاقان
منصور فرستاد آنحضرت ماجرا و مو التفات و عتاب آن عریضه بجنب تسلیم مهمات السلطنه نمود و چون بر تو شعور خواجه
مجد الدین محمد بر کمر افتاد و بر خواجه نظام الملک افتاد همگی همت بر دفع شر و مکرر او گماشته هیچی از نیز را احوال را بتقریر او اغوا
فرمود و ایشان در مقام شعور تحمیل و قال آمده و عدم اشتقاق پادشاه مدو علت شده خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع
مقید و مواخذ گشت و محصلان بکرام صوب انجاعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه راجب فرید از اذلال و اهانت بکرو نار
چهارسوق طبق امارت تعیین کرده و چون ایام ابرار و احرار خواجه آصف شعار از حد اعتدال در گذشت و تمامی جهات و تملکات
او و اتباع بخواه وجون بر اندازان گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم فرموده اشارت نمود تا بند از پای خواجه نظام الملک
بر داشتند و او را مطلق العنان گذاشتند مقارن این حال نایره رشک و حسد در کانون درون امرا و ارکان دولت
آغاز اشتعال کرده با هم اتفاق نموده قواعد عهد و پیمان را بعقلات ایمان موکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل
در امور سرکار سلطنت مانع آیند و این معنی بمسامع پادشاه السلطنه رسید که از خطور نمود که چون دست از سرانجام مهام سلطنت
باز دارد محتمل است که تو مبانی عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملک را بر سر بر وزارت بنشانند
و خواجه که مخالفت بر میان بسته در صدد انتقام در آید بنابران خواجه نظام الملک را در معلوفی طلبیده که من کرت دیگر ترا بر مسند
وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و وصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را در قبضه درایت تو می نهم بشرط آنکه
لوازم عهد و پیمان مرعی داری که من بعد بمخالفت و عصیان نپردازی و بر جاده خدمت و متابعت راسخ دم باشی

قدم بوده با مخالفان و دشمنان طرح موافقت و یگانگی می‌انداخت و خواجه نظام الملک را با وزارت عظمی برداشته بطریق مستور با
خواجه مجد الدین بحث کرد و اساس معاهد و القسم مستحکم ساخته روی بسرانجام مهمات وزارت آورد و بعد از ان ایام بوضوح
پیوست که حاکم هرات امیر درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد سبب برادر او علیشیر طریق علاقت و عداوت
مسلوک میداشت در آن وقت مجال استحکام در مجلس اشرف همایون زبان بعیب گشاده و محاسن فعال ملازمان امیر صاحب محسن
ستوده خصال معصوم منشأ نتایج اعمال پر توقع خاطر پادشاهی می‌گذارد و خیال عصیان نموده و مکاتب اخلاق آثار نزد سلطان
میرزا روان فرموده بنابر علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت از ان دانست که خواجه مجد الدین محمد چند گاهی در مهمات سرکار سلطنت
دخل نماید و پیش از آنکه از آنجا بدر روی اختیار از اشتغال ملک و مال استعفا نماید و هم برین جمله قرار گرفته بنده خاقان
منصور آن خواجه سرافراز را از مناصبی که داشت معزول گردانید و در روز عزل مبلغ صد هزار دینار کبکی انعام فرمود
و خلعت طلا دوزی پوشانید آنگاه خواجه نظام الملک باستقلال در انجام امور ملک و مال دخل کرد و خاقان منصور روی
توجه بتقویه الاسلام آورد گفتار در بیان ظهور آثار خلاف و ضبط احوال امیر درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور
بجانب بلخ بجهت تدارک کار امیر درویش علی بکرات و مرات از نفحات استماع نمود که اعتبار و اقتدار خواجه مجد الدین محمد بجایی رسید
که اصلا اقدام برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمی‌نماید بلکه در هر حال که بمقرب الحضرت داخل میکند او جانب تغافل گرفت
و ابواب ملاطفت و عنایت میگشاید اندیشه که اگر چند گاهی حال برین منوال جاری باشد شاید که منزلت قدر امیر علیشیر را و سرایت
از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه مجد الدین محمد را از دامان عرض
جاه امرای شوکت دستگاه کوتاه نگرداند همه بمنهج سلوک طریق خلاف خواهند شد آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که
در بلخ رسم حکومت داشت تدبیری کرده نامه همایون را کنند و نشانی در باب طلب شاهزاده رقم آورده بمهر موشح
ساخت و نزد آنحضرت فرستاد و میرزا ابراهیم حسین تصور فرموده که آن نشان از محض عنایت خاقان منصور صدور
یافته عنان یکران بطرف دار السلطنه هرات تافت بعد از آن میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش علی
رسل و رسایل آغاز آمد و شد کرده چون ابراهیم حسین تصور فرمود که آن نشان از محض عنایت خاقان منصور بجهت
که قبل ازین که میان او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت استحکام یابد برسم یلغار تعجیل نماید لاجرم فرمان فرمود
که امرای عظام یراق سفر فراهم آورده بلشکر انتقال نمایند و در ان اثنا روزی از حرم خلاف امیر درویش علی حزن و ملال
بخاطر اشرف راه یافته بعضی از خواص امنای ساخته بزبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتی است که با وجود این همه
حقوق تربیت و عنایت که ما در ذمه درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوک داشته داعیه سرکشی دارد چون

بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان امیر درویش علی حقیقی و فوت برادرش امیر علیشیر خاقان
منصور بمقرب حضرت نیز در آن مجلس اندک شکایتی ظاهر ساخت و در آن حین آنجناب بپای سریر اعلی رسیده و گفت
و شنید را معلوم نموده بعبارت منفعل و متأثر گردید و مقارن این حال خواجه غیاث الدین محمد دیوان که بفرط
نهاد و کیاست و کمال فراست فی نظیر روزگار بود بوسیله تبلیغ کلمات منزل او و مطالبات فوج اکثر زنگ ملال
از مرآت خاطر همایون می‌زدود پیش آمد و گفت سلطان حیث بی ادبی این عالمگیر بدار این الم بخاطر مبارک راه نیابد و بنده
من تذکره ام که بهمین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال او را با سلاسل و غل کشیده رسانم خاقان منصور از شنیدن
این سخن بر خنده افتاده خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرموده او همان روز بر جناح استعجال
متوجه ملاقات امیر درویش علی گشته بعد از آنکه رایات نصرت آیات نیز بدان صوب در حرکت آمده
کوچ بکوچ بر جانب شتافت و از انجا متوجه تخت خاتون شد خواجه غیاث الدین چون به بلخ رسید امیر نظام الدین
درویش علی را بر آنچه بنیاد کرده بود از ارادت کفران نعمت تخویف نموده و بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب را
از اظهار خلاف مخالفت بی نهایت دست داده در صحبت خواجه غیاث الدین باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون
به چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه بر پیشتر بملازمت شهریار عالی مقدار شتافته عرض کرد که علامه کتابدار
نزدیک بپای سریر اعلی آورده ام اما در راه آهنگری که غل و زنجیر توانند ساخت نیافتم اگر حکم شود از اردو بازار حداوی برده
او را غل کرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول اعطاف خسروانه ساخته فرمود که مقصود ما
در و زنجیر کشیده بملازمت متوجه خدمت گردد خواجه بدار روز دیگر بر تخت خاتون امیر درویش علی را بپایه
همایون مشرف گردانید بحسن وجهی و ابلغ صورتی لوازم اخلاص و خدمتکاری بظهور رسانید و پادشاه بنده نواز این ملتمس را
بعز اجابت مقرون گردانید و در ان روز امیر نظام الدین درویش علی در اردوی خود سه خرگاه که پوشش آنها از سقرلاط
ملون بود برافراخت و از کثرت خیام منقش بنقش و بارگاه ها بر زینت و تزئین آن منزل را غیرت سپهر برین ساخت و چون
خاقان منصور بدانجا تشریف ارزانی داشت و در بزم عیش و نشاط نشست الحق بر سبیل الات کمالات امیر درویش علی از اسباب
تجمل و تکلف آن مقدار حاضر گردانید که دیده بینندگان از نظاره آن خیره گردیده و اطعمه و اشربه و فواکه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون
در آن مجلس حاضر بود که کیفیت و کمیت آن شرح نتوان نمود و جناب امارت مآب دستار و محبت نقود نامعدود بنظر در آورد
تو ... خیمه و خرگاه و رقیه بارگاه و سایر مجلس با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد و این پیشکش
موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت آنجناب لوازم التفات و عنایت بجای آورده آنگاه خاقان جم جاه کوچ بر کوچ

متوجه باغ گشت و بعد از وصول چهار باغ امیر مزید ارغون که در ظاهر آن بلده است از یمن مقدم همایون مزید حضرت و نضارت
و آن زمستان قشلاق در مکان اشتقاق افتاده حبال یورش حصار در خاطر آفتاب آثار جدا شد لاجرم ایلچیان کم
مسیر جهت جمع لشکرهای اطراف و امیر ذوالنون روان گشتند و باندک زمانی سپاه بسیار در معسکر حضرت
شعار جمع آمد — سپه شد بدرگاه شاه زمن — که هم با کمر بود و هم تیغ زن

در اوایل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی باطراف
ساحت چمن و کنار جویبار نهاد و بلبل بی تحمل عشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبائی بباد فنا برداد خاقان منصور
مظفر لوا عزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا جزم فرمود و امیر نظام الدین علی شیر را در پایتخت گذاشته با سپاه موفور
و اهبت نامحصور نهضت نمود و در منزل پاپاشاه بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرده در آن روز جابر
فساد امیر ولی بیس علی واقف شد و خاقان منصور او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ گردانیدند تا در قلعه آن بلده
و معتمد نگاه دارند الغرض رایات نصرت پناه عازم ارهنگ گشت و افغان روز و غبار مرکب تیز رو از ایوان درگذشت
و چون سلطان محمود میرزا ازین معنی وقوف یافت با لشکری تیغ گذار جوشن دار از حصار شادمان بیرون آمده بجبال
سغانیان تحصن جست و خسرو شاه را از قندز پیش خود طلبید برادرش امیر ولی و پیر ولی را محافظت آن بلده و مقر سلطنت
و چون قصبه ارهنگ از نزول خسرو جمشید فرهنگ رشک افزای اورنگ سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان اویس میرزا
و امیر جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته تا رخش عمان بازگشتند اموال متوطنان آنجانب را
عرضه نهب و تاراج گردانیده سالما و غانما بازگردیدند الکاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده بصوب معسکر
سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و حسام خون آشام از نیام کشیده دمار از دولت
قاهره از حسام انتقام برهد اما چون آنحضرت بسبب مرض نقرس و وجع المفاصل مجال سواری نیافت و امیر وسط
در قلعه قندز رایت خلافت و منادی افراشت امیر شجاع الدین برندق برلاس مانع نهضت همایون شده گفت دشمن را
در عقب گذاشتن با وجود زحمت محاربه سلطان محمود میرزا آستان پذیر گشتن از غایت طریق حزم مستبعد است زیرا که
هرگاه که رایات ظفر پناه بدانجانب شتابد برادران امیر خسرو شاه که در قندز منتظر فرصت نشسته اند کنده های آتش محال
خواهند نمود و در وقت مراجعت عساکر نصرت ماثر را از عبور مانع خواهند بود چاکران خاقان منصور در انقضاء آن نوبت
متردد گشته ناگاه امر دولت که اصابت رای مرجحه مبنی بر صواب پیوسته و کشت رایات نصرت از آنجانب بقندز اتفاق افتاد چنین
این مقال آنکه امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون که بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان

منصور

منصور بود بعد از نهضت آنحضرت از بلخ از سپاه بر جنگ بان بلده رسیده و از جانب خسرو شاه نیز اکثر سپاه هزاره و نکو
دربادچوندو با شصت نفر از دلیران سپاه جلادت اثر روی بر جنگ نهاده و خبر توجه قلت لشکر امیر ذوالنون بقندز رسیده
و امیر ولی با هفتصد مرد مسلح و مکمل بر راه انگجاب گرفت و امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد عدو
و دشمن چیزی شنیده مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتخواهان بعرض میرسانیدند که چون مردم انگجاب اندک
و این سپاه رزمخواه در میدان قتال پای باید نهاد و مقتضای الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان انعطاف بطرف
می باید داد او جانی برسید و آن شتر منش مخالفت تیغ آخته بر قلب لشکر امیر ولی تاخت و در حمله اول جمعی را قتل و جرح کرده
برخاک مذلت انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان میر رستم نشان قرار بر فرار اختیار کردند و سپاه قندز
انگجاب را در میان گرفته مهتوری زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سپاه قندزیان هجوم نموده
او را دستگیر کردند و امیر ولی مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید و جراحان را طلبیده
بمعالجه زخم امیر ذوالنون اشارت نمود چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید خاقان اشرف اعلا ایران و ارباب
گلکشت ایلغار بر قندز شتافته مهم گزاران امیر خسرو شاه را فیصل دهند که روی سلطان محمود میرزا نهند لاجرم اردوی
کیهان پوی از ارهنگ کوچ کرده متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسید و کنار آب نیکام مضرب سرادقات
سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر آثار قندز را در میان گرفته در برابر قلعه مقابل کوبها نشستند و در اکثر ایام از آن زمان که تیر
عالم افروز برادر حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از جام افق برکشیدی تا وقتی که سپه سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و
هویدا میگردید دلاوران لشکر منصور بپای جلادت نزدیک بخندق قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم بر زبر
برج و باره از سر جان گذشته بتیر دلدوز ترک بر تارک سرکشان می دوختند و پیکان خارا که از شعله جان سوز در فضای هوا
می افروخت و سنگ کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش پردلان میرسانید و تیر تخیش مانند خون در شریان سرایت کرده
جانها از آمیزش تن میربایند — ز باریدن تیر همچون تگرگ — بهر گوشه برخاست طوفان مرگ — ز غریدن کوس خالی دماغ
جهان گشت از دیده روشنی فراغ — و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور از ارهنگ معلوم نمود و قضیه محاصره
محاربه قندز بشنود ده هزار سوار از دلیران زور پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را بمحمد ایلچی بوغا که از سایر امرا
حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون زده
دست بردی نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل آن خدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور از آب
عبور نموده نیم شبی بکنار اردوی همایون رسید و خبر آنکه لشکر این مواکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان

زدیدن فرزند یک یکدیگر فرود آمدند و چهار اسباب ملتمس رسانیده و محمد ایلچی بوغا نوشت که معسکر فیروزی اثر در آید
و بجهت آنکه هر گاه سورن [illegible] شاید که جمعی از عساکر نصرت ماثر قدم در میدان مقابله نهند و در جنگ [illegible] دارد و قوچ
[illegible] آغاز فریاد و افغان کرد و چون آواز سورن بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که نواجیان جاده را [illegible] رسانند
که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده بر
غوغا مترتب نمیشود دم درکشید و عنان او بار بصوب گنج رتب گردانید و بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان و امرا و [illegible] را
مجمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده سعادتمند را بانعام اسب کوه پیکر با [illegible]
سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابوالحسن میرزا برحسب فرموده
روی براه آورده پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر مدد ارسال داشت و ابوالحسن میرزا در کنار [illegible]
[illegible] رسیده در ساعت دلیران حمله آتش قتال التهاب دادند و محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در خود
نیافته عنان بوادی فرار گردانید و قصه کوکه کشتی نشسته خود را از دریا بجانب دیگر رسانید و در محفلی که قدم
جاوتیری [illegible] از دشت قضا گشاده یافته زورق حیات او [illegible] فنا گردانیدند و بسی [illegible] از [illegible] ازدحام
ابر رحم علم ابوالحسن میرزا و [illegible] محمد ایلچی بوغا [illegible] آب [illegible] دیگر [illegible] قادر
اندازان دلاور در میان رود و آمویه روی بجانب عقبی نهادند و بای [illegible] از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت
و بر یک طرف چون از بسیاری جیفه‌ها [illegible] از کشتگان با کوه [illegible] شاهزاده مظفر لوا [illegible]
آتش قهر سوخته و منازه [illegible] با لوای فتح و فیروزی برافراخته بمعسکر همایون معاودت نموده خاقان منصور [illegible]
کننده ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگار شش [illegible] و چون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا که در [illegible] اسیر و دستگیر
شده بودند بخشید از کنار آب نیلی کوچ فرموده در چهار باغ حضرت شاه که در بیرون قندهار است منزل گزید ذکر معاودت خاقان منصور
بدار السلطنه هرات و دیگر بعضی از سوانح [illegible] چون کرگنان معرکه محمد ایلچی بوغا بار دوی سلطان محمود میرزا رسیده
و کیفیت کشته شدن او را رسانیدند محمود از آن پادشاه سعادت [illegible] گردید که در منازعت خاقان منصور فایده
نیست * هر که با پولاد بازو پنجه کرد * ساعد مسکین خود را رنجه کرد * با ایران طالب صلح و مصالحت شده حسب الرسالت
وقوع مخالفت عالیجاه و نقابت پناهی سیادت و دستگاهی امیر [illegible] ترمذی را که در آن زمان از سادات عظام بود و ترجمه جاه و
جلال و افزونی حشمت و اقبال امتیاز داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن برگزیده ملک ملت مضمون کلام همایون و ان طایفتان
من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما محل نموده بجای سرای اعلا شتافت و خاقان منصور مقدم شریفش معزز و محترم داشته

جناب النقوی شرط رسالت بادا رسانیده و خاقان منصور بنابر کمال ارادت بجانب دودمان سیادت آنجناب ملتمس قبول
استدعا نموده و چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیه خود را که در پس پرده عفت مستور داده در سلک ازدواج
خواهرزاده خود [illegible] محمود میرزا کشیده بدار السلطنه هرات فرستد و مجاب الوقت امرا [illegible] دست [illegible]
[illegible] بر سبیل پیشکش ارسال دارند و شجاع الدین ذوالنون از قید [illegible] نجات داده بمجلس مکرم درگاه عالم پناه رسانند
الکاه موکب [illegible] مراجعت روی بمستقر سریر جاه و جلال آرد و سریر سلطنت مملکت حصار شادمان و قندز و بغلان بدستور
مسعود میرزا سلطان محمود گذارد چون این خبر بهجت اثر به برادران امیر خسرو شاه رسید طنطنه کوس بشارت بغیرتگاه
[illegible] رسانیده و فی الحال امیر ذوالنون را از محبس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و بر رسم اعتذار و استغفار قیام
نموده پیشکشهای لایقه و تنسوقات رایقه مرتب ساختند و مصحوب جناب امارت مآب امیر محمد باقر که شوهر امیر خسرو شاه
بود به درگاه خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون را منظور نظر مرحمت گردانیده پرسش فرمود و
آنجناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده زمانی تشنیع افتراق نکشود و ملتمس مقبول افتاده امیر محمد باقر
از افعال [illegible] و سر انفعال پیش افکنده بوسیله طلوبی دریافت و پیشکش کشیده پرتو انوار عواطف خاطر
بر [illegible] احوالش تافت و دست عنایت [illegible] بر خلعت عفو دامان در رافت قابلیت امیر محمد باقر پوشانیده
حسب [illegible] خلع طلا دوزی فرستاد و امیر محمد باقر را بمراتب اختصاص یافته رعنت مراتب ارزانی داشت
و بعد از آن امیر [illegible] ترمذی بانعام اسب و زر و نفایس اثواب و برکات و دیگر مناهی و مفخر گشته مقتضی المرام باردوی
سلطان محمود آورد و ما برآنکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب نقابت را
مشمول انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان منصور از این وقایع واجب فراغت یافت عنان مراجعت
بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار از ضمیر منیرش آغاز سر بر زده امرا و لشکریان تمام صحرای [illegible] و حزم و سار بلخ را
احاطه نمودند و جرگه روان شده چند شبانه روز جانوران شکاری براندند و در منزل [illegible] جرگه بهم رسیده ده یازده
هزار آهو و نخجیر جمع گشته و شاهزادگان عظام و امرا برسم انعام برحسب اشارت خاقان گردون غلام جوقت در آن شور رفتار
از زخم تیر تیز و شمشیر خون ریز شکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکریان ما برابر انداخته تمامی آن جانوران
[illegible] ساختند و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را به ربیع کا شکاری [illegible] ارزانی
داشت و امیر [illegible] الدین محمد ولی بیک را حسب [illegible] مهمات الکاهی در ملازمت شاهزاده گذاشت الکاه رایت نصرت آیت
کوچ بر کوچ بمستقر سریر سلطنت شده و کامران و کامیاب از آب مرغاب عبور نمود و از پنجده تزئاب گذشته بسعادت و اقبال

در باغ جهان آرا از نزول اجلال فرمود و بعد از آن باندک زمانی از عمل تقدیر ایزد تعالی اسیل ملال بر رخسار اقبال خاقانی بی محال کشید و سلطان
ویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض جنت گردید خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متألم گشته
امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را بالطعام و صدقات کلام ملک علام شاد ساختند و از سلطان
ویس میرزا یک پسر ماند میرزا محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطان بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده با ولد خود
در قید حیات است و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین بابر میرزا بسر میبرد ذکر معزول خواجه قوام الدین نظام الملک از مناصب تقرب و
نیابت خاقانی و مواخذه شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد منقید بر حسب جلیل سبحانی
چون سبب تعلق امرا ابو الغازی سلطان میرزا خواجه مجد الدین محمد را از امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و مرتکب
مهام ملک سلطانی بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک جلیل مدارج اعتبار و اقتدار ترقی کرده
قدم از مرتبه وزارت برتر نهاده و روزی چند بمنصب اشرف دیوان اعلی مشرف شده بعد از آن در جرگه امرای عظام صدر ذوی
الاقتدار بود رتق و فتق و قبض و بسط و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا صدور و مقربان را بر عنو کرام مراسم
طاعت بجای می آوردند و از رکب امره بهتر بسر بردند و در قوانین مطاع المنقش را امین الله و الطاهره قلمی میکردند
بی شایبه تکلف خواجه نظام الملک بصفت خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک و خوان ابو بکبن و صورت سیرت
آراسته و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و اسباب طبیعی پیراسته و خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن
فصاحت و بیان و لطافت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عبد الملک بوجود این اوصاف در میدان
جلادت و سپاهی گری گوی مسابقت از امثال و اقران می ربود و این دو برادر نامدار در زمان امارت و اقتدار پدر بزرگوار
در سلک ایلچیان مقربان خاقان عالی مکان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام را عرض کرده و مهمات خاص و عوام را
سرانجام می نمود و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش درجه کمال یافت بنا بر آزاری که از خواجه مجد الدین
محمد در خاطر داشتند در قدح و بیان او را بر طاق نسیان نهاده و در باب سرزنش سرایا لکاهی زبان بنعتش میگشادند و محاسن
افعال آن خواجه ستوده خصال را در صورت مقابح بازنمودند و کثرت مولاه و اشتراع سعیاد و نذکم من یسمع یخیل صفیا از سخنان
در خاطر خاقان عالی مکان جای گرفت و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین سمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان
که خاقان منصور در باغ قشلاق فرمود مهیبی از اردوی همایون بکیفیت تغیر مزاج عالی صاحب گشت و بخواجه مجد الدین محمد
قلمی نمود و آنجناب متوهم گشته در گوشه اختفا منزل گزید بعد از آنکه ماهچه علم ستاره حشم از این سفر مراجعت کرده پرتو اقبال
بر مستقر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین محمد بشفاعت امرا برلاس امیر شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر

توسل جسته و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد و برلاسان در مقام معاونت و مظاهرت آنجناب آمدند و چون خواجه نظام
الملک از این معنی وقوف یافت تغیر سیاست انگیخته بعلم بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در حوزه حشمت فتنه زا امیر محمد برندق
و امیر جهانگیر با سلطان ویس میرزا بیعت نموده اند که هرگاه اختلال مبانی قصر مکانی راه یابد او را بسلطنت بردارند و سایر مراسم
سپهر خلافت و کامرانی کان لم یکن بالامس گردد و حالا آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق بسبب سخنان درشت که در اثنای
یورش گفته بود آزار بسیاری که در خاطر داشت و سلیق فضیلت مذکوره ضمیمه رنجش گشته غرض امیر محمد و امیر جهانگیر را با وجود مجد
گردانید و چون آن دو امیر مهم خواجه مجد الدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اما چون
خواجه مجد الدین محمد از غایت دوراندیشی بجانب امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحب تاج و سریر قانع نگشته بحضرت
نقابت پناهی افضل الاعاظم مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی رجوع کرده آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارت
لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خوشنودی رعیت و سپاهست
البته او را ترغیب باید نمود و سخنان اصحاب عرض در باره او شنیده رضا نمی باید شنود و خاقان منصور زبان بقبول
گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود شنیده بخواجه مجد الدین محمد پیغام داد خاطر خواجه اطمینان تمام یافته روز
دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیله امرا برلاس بعز بساط بوسی سرافراز شده هشت هزار
دینار کپکی پیشکش کرده بنوزرفت و در مجلس اول موفراج بنسبت بگود قسم کرده از بیرون آمدن پنهان گشت
امانت ملک قدم بر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی امرا و ارکان دولت را ملازمت می نمود و بعد از آن هفته در آخر منقید بود
روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار گوشه گرد حوض برکشید باغ جهان آرای در بزم عیش و نشاط نشسته بود و امیر محمد برندق
و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد را طلب فرمود و امرای عظام را بمواخذه و مصادره ایشان امر فرمود و امیر محمد علی
اتکه بمحصلی خواجه مجد الدین مقرر شده بود آنجناب را گرفته بخانه خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت
آشیان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در اختیار الدین مقید و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده روز
از قید نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر برندق مدت یکسال در حبس ماند و
بعد از آن خاقان عالی مکان او را نیز مشمول عنایت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام چارقب و طلا رزد و زنبه
و افسر زری سرافراز گردانیده بدستور سابق بمنصب امیر الامرائی عنایت کرده در بارگاه آن امیر علی گهر لوای التفات
و حرمت به تقدیم رسانیدند اما خواجه مجد الدین محمد پس از روزی چند که در خانه امیر محمد علی اتکه در بند بود خاقان منصور
به پرسش او حکم نمود میرزا سلطان احمد و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر مبارز الدین جهانگیر

محمد ولی بیک و خواجه قوام الدین نظام الملک و اولاد و عامه امرا و وزرا و ارکان دولت مقربان و ایلچیان در دیوان خانه
باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی خواجه مجد الدین محمد کرده و آنجناب دلایل قوی و ابلی فصیح تمامی سخنان معاندان را جواب
نیک گفته و هر چند اعدا سعی نمودند یکه غبار و کمین بار بر روی ثابت نتوانستند ساخت و خواجه مجد الدین نشست و
روی بامرا آورده گفت کسی را معارض من بجا زید که هم کفو من باشند اگر دشمنی گویا از وی تحمل توانم کرد محمد ابادست
برزبان آورده که من نیز از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده است زیرا که من و اصلم و مادر مملوکه خواجه پیر احمد بود خواجه
مجد الدین محمد از استماع این سخنان تشنیع شنیع بر خود دید و روی بامرا و ارکان دولت کرده با او در مقام عداوت بوده
آورده گفت آنچه دعای شما اعتراف می نمایم مرا از معارضه محمد عمرو ابادی معاف دارید آنگاه بنابر اشارت اعلی حضرت
حکم نوشت مضمون آنکه در ایام اختیار از من آنچه صدور یافته نیک واقع نشده و گناه خود اقرار دارم و امیر محمد علی نوشته
او را مجلس بزرگ خواجه نظام الملک باتفاق امرا و وزرا بپایه سریر اعلی شتافت و کیفیت حال را از خواجه مجد الدین محمد
ستانده بود عرض نمود و حکم حاصل کرد که بتفتیش حسابات و محاسبات آن خواجه حمیده صفات پردازد و نواب و حواشی او را
در شکنجه و تعذیب کشیده انقدار زر و جواهر و کتب نفیسه و اجناس شریفه و ... هر طرح حیوانی و اوانی و ظروف چینی
و کلیمهای ابریشمین و خیمهای منقش و رنگین ظاهر شد که هرگز عشر آن در قرائنا خیال هیچکس نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات
بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد مجد الدین محمد چنان بود که هر گاه تحفه نفیس بدست او افتد فی الحال
پیشکش ما کند و اکنون چنان معلوم شود که با ما درستی نداشته باشد خواجه نظام الملک چون این سخن شنید عرض نمود
و با وجود آنکه نهایت خواجه مجد الدین محمد را شکنجه نکرده ام و این مقدار منسوخات و تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست
که اگر او را تعذیب نمایند دیگر بسیار نادرها ظاهر شود خاقان منصور بخت بدین امر رضا داده ... الامر بر طبق دعای
خواجه نظام الملک حکم فرمود اما فرمود باید که ملاحظه نمایند که آسیبی بجان او نرسد و جزم دانند که هر که قطع رشته حیات مجد الدین
سعی کند کشته خواهد شد خواجه نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجد الدین محمد از این سخن فهم کردند که رای همایون مقتضی
آنست که نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد را زحمت نکنند لاجرم حیلها اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطن نماید کیفیت
واقعه چون معینان خواجه مجد الدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیز معتد به از وی حاصل
نمیشود کس نزد او فرستاده گفتند اگر تو متقبل میشوی که در عوض چند هزار مبلغ گذاردن ادا فرود آوری ماترا مطلق العنان
میسازیم آنگاه در باب سرانجام آن وجه طریق امداد و معاونت مرعی میداریم و چون خواجه مجد الدین محمد تخلص خود را منحصر
در قبول این سخن دید بر طبق مدعای ایشان بتقدیم رسانید و از بند نجات یافت اما در آن هفته نظام الملک ... التفصیلات

نوشته در وجه جمعی از طلبهای اتراک و شاگرد پیشگان تنخواه نمود و بنابر آنکه سرانجام آن وجه متعذر بود خواجه جهود و مهم
برای ناموس مراعات میکرد و کرت مختفی میگشت و یراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفه از مردم مرکب براه بیابان
کرمان پوشیده و پنهان روان شد و بعد از این سال امیر نظام الدین درویش علی رخصت حج یافته بجانب حجاز توجه نمود
اما خواجه مجد الدین محمد چون بمنزل تبوک رسید فی ذی القعده سنه تسع و تسعین و ثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت
گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویش علی بعد از ادای حج اسلام فایز شده قرین صحت و سلامت باز آمد و نوبت
دیگر بر مسند امارت تکیه زده چنانچه مرقوم قلم خجسته رقم خواهد گشت ان شاء الله تعالی

ذکر زمان ایالت ولایت جرجان که موجب

فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان تعلق گرفته شاهزاده عظیم الشان هر چه تمامتر باسترآباد شتافته رایت دولتش
صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران و رستمدار رسل و رسایل با پیشکشهای لایق به آستان جلالت آشیان
فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان میرزا بساط بسیط
نصفت و رافت برداخته تدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نمود و بدست معدلت ابواب
انعام و احسان بر روی رعایا بل جمهور برایا بگشود و امیر شمس الدین محمد امین عباسی را از پایه سریر اعلی طلبیده منصب
امیر الامرائی و اختیار ملکی و مالی و جزوی و کلی را بوی داد و زمام امور وزارت و امور دیوانی را در کف کفایت خواجه
شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود به نظام الدین
سلطان احمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت چون مرج ماموره دولت سلاطین آق قویونلو راه یافته بود
بسیاری از امرا و ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا
بنابر تحریض امرا آذربایجان فی شهور سنه ... قصد تسخیر آن ولایت کرده از استرآباد بری شتافت ری از پیش نتوانست برد و بجهت
رجوع کرده استیخلاص مملکت دارالملک جرجان مراجعت فرمود و از جمله عظام امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در
استرآباد دست داد یکی آنکه عالی جاه معالی پناه خواجه فخر الدین بیگی که از حبس قلعه اختیار الدین نجات یافته بوطن مالوف
شتافته بود بر دست خواجه شمس الدین صدور یافت خواهند کشته کرده بودند چون خلق کثیر از مردم جرجان آن دو خواجه عالیشان
بازرسیده بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه فخر الدین محمد حضرت مملکت پناهی
معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر بخراسان رفت منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و در سلک امرا عظام
انتظام یافت و در آن ایام بنابر شامت جون اتفاق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بوضوح خاقان منصور رسید

که جناب امارت مآبی میرزا بدیع الزمان را بد آموزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت می نماید و ترتیب آلات
پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید جابران فرمان واجب الاذعان بنام
میرزا اصدار گشت که امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبوده بلکه جناب امارت مآبی فرمان فرمود و امیر حسین قلی جفاکش
موجب فرموده بندی گران بر پای امیر محمد امین نهاده او را مصحوب خود گردانیده متوجه دار السلطنه هراة گشت
و چون خاقان منصور خبر آوردن امیر محمد امین را شنوده نشانی بنام امیر حسین قلی فرستاد که سر او را از تن جدا کرده
بپایهٔ سریر اعلی فرستد و این نشان در رباط کان بامیر حسین قلی رسیده وحسب الحکم بتقدیم رسانید و امیر نظام الدین
علی شیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بیات این در سلک نظم کشید * قاتلی را کشته سوی شه آوردند سر
آنکه آورده ند فتاش همان تاریخ بود * و چون خبر قتل امیر محمد امین باستراباد رسید خواجه شمس الدین محمد معز الدین جابر
الوز(?) افتاد که حسب بجناب امارت مآبی کرده متوجه شد و علم عزیمت ملک عزیمت بصوب قندهار برافراشت و وزارت
سلطان بدیع الزمان میرزا حسب الاستصواب اصحاب السیف والقلم خواجه جلال الدین مرکی مفوض گشت و مقارن
آن احوال رایات همایون فال خاقانی بی همال بجانب حصار شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا بر هم آمد(?)
و متوجه کنار آب آمویه شد

گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند و حصار شدت(?) نصرت شعار بنجوم تسخیر آن حصار

درین نوبت که صورت پرستی زند هر کس بنوبت کوس هستی * زمستان انجمن برف ارند بندد * ز تأثیر بهاران گل گشاید
کرا ازگاه در نگردد نو بهاری(?) * نگیرد رونق بازار انجم * مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر سلطان سعید
میرزا سلطان ابوسعید بود و در بلدهٔ فاخره سمرقند سلطنت می نمود در اواسط شوال سنه تسع وتسعین و ثمانمایه
از دار غرور بسرای سرور انتقال کرد و این خبر بمیرزا سلطان محمود رسید و میرزا سلطان مسعود را در حصار قایم مقام
گذاشته روی بسمرقند آورد و بعد از وصول بدان بلدهٔ فاخره بر مسند سلطنت نشسته حکومت بخارا و توابع
او را بولد ارشد خود بایسنغر میرزا گذاشت و در ماه ربیع الآخر سنه تسعمایه آن پادشاه عالی جاه مریض شده
علم توجه بعالم عقبی برافراشت آنگاه بایسنغر میرزا باتفاق اکابر و امرا از بخارا بسمرقند رفته فرمان فرما گشت و به تشیید(?)
قواعد عدل و احسان پرداخته بساط ظلم و عدوان در نوشت و مقارن جلوس میرزا بایسنغر سلطان محمود خان بن یونس خان
بداعیه تسخیر ماوراء النهر لشکر بسمرقند کشیده و بایسنغر میرزا او را استقبال نموده در نواحی [illegible] طاق فریقین [illegible] آنجا
وایرهٔ حرب [illegible] مرتب اشتعال یافته دران اثنا حیدر کوکلتاش که از اعاظم ارکان دولت سلطان
محمود خان بود با بعضی از جوانان هراول در میان مردان فرود آمده دستگیر گردید و دلیران سمرقند بجنود [illegible] کشیده آنجا

آنجا

مراد
مصداق

آنجا بخت تاختند و کار حیدر کوکلتاش و سایر تیراندازان(?) بر نهج مراد ساختند تا جوم مغولان دل شکسته گشته پشت بر معرکه
گردانیدند و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنغر میرزا وزیده لشکر سمرقند سه هزار مغول را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بایسنغر
میرزا در غایت جاه و جلال بشهر خود خرامید و بدارای سپاه و رعیت مشغول گشته لوای سرافرازی مرتفع گردانید
و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود سلطان مسعود میرزا که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت
وقوف یافت دران ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسروشاه که در زمان
سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید [illegible] انتظام داشت و بیمن تربیت سلطان محمود میرزا پایه در مدارج رفعت
نهاده در آن اوقات سلطنت در مملکت قندز و بغلان اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت ولی نعمت خود در [illegible]
استقلال پیدا کرد اگرچه روزی چند نسبت بسلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت بجای می آورد اما آخر الامر بسیاری اطلال(?)
وافر و اسباب حشمت و استقلال مغرور گشت و از حکم فرمان سلطان مسعود گردن پیچیده نخوت و جبروت و عظمت و بروت(?)
از حد در گذشت و چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایت گردید و بعد از اجتماع
سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بود و در صولت با شیر ژیان و ببر دمان دعوی مفاوضت(?) می نمودند
بتاریخ اوایل سنه احدی و تسعمایه عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و پسر [illegible] عنان بر
[illegible] بصوب استراباد فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا پیغام فرمود که با سپاهی جرجان عازم کنار آب
آمویه گشته بموکب همایون ملحق شود و باتفاق سایر شاهزادگان در دفع اعداء دولت قاهره کمر سعی و اهتمام بر میان
جان بندد و چون ایلچی درگاه شاهزاده رسیده نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
در اطاعت فرمان واجب الاذعان تغافل ورزیده و آخر الامر بملاحظه رعایت حقوق ابوت [illegible] متوجه
اردوی همایون گردیده زمام امور ولایت جرجان را در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار محمد مؤمن میرزا نهاده
و [illegible] مسعود از استراباد بیرون آمده عنان یکران بطرف آب آمویه انعطاف داد اما خاقان منصور چون قطع
منازل و مراحل فرموده بحدود قبة الاسلام بلخ رسید شاهزاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک لوازم استقبال بتعجیل نموده مراسم پیشکش و نثار به تقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض گشته
محظوظ بعنایات خسروانه و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز آنجا [illegible]
[illegible] معسکر نصرت اثر گردیده اردوی کیهان پوی از آنجا بعزیمت عبور نموده از آب مرو [illegible]
[illegible] رفت و در آن منزل بعرض خسرو عادل رسید که خسروشاه لشکری [illegible]

فراهم آورده داعیه کرد که بعد از گذشتن سپاه دشمن از آب گذرها را مضبوط سازد و عقبه نهضت و تاراج محال گرد
اعلام اقتدار بر افرازد و شاهزادگان خاقان عالی مکان با امرای عالیشان مشورت فرموده صلاح دران دیدند که بعضی
از شاهزادگان رستم توان با فوجی از جنود مظفر لوا جهت دفع خسروشاه بجانب قندز ارسال دارند و الکاء آنرا مطمح
نموده مملکت حصار شادمان را بحیز تسخیر آورده و در این اندیشه بودند که آن خدمت را بکدام یک از اولاد امجاد رجوع نماید
که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسیده و شرف دست بوس بزرگوار استسعاد یافته موجب مزید
اعتقاد شاه و سپاه گردید و خاقان منصور بوزیده که سلطنت و جهانبانی را سردار فوجی از امرای ظفر اقتباس
و بسیاری از لشکر قیامت اثر پیش گردانیده جهت مقابله و مقاتله خسروشاه بجانب قندز روانه ساخت و بنفس نفیس همایون
از رود جیحون عبور فرموده در حدود قریه ساجی اعلام اقتدار برافراخت و مردم انجا که هوادار سلطان مسعود میرزا
از ملازمت پایگاه اعلی تخلف ورزیده و بیراه کام منکش و ساوری قیام نمودند لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال
یافته سپاه نصرت نشان آنچه دران قریه یافتند بباد غارت و تاراج بردند و از جانب سلطان مسعود میرزا
چون قرب وصول همایون رسیتی نمود قلعه حصار را بمیر محمد باقر و بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش علی
ساربان سپرده و خود در نفس شهر توقف کرده مادر صغر سن و عدم تجربه در غفلت اوقات میگذرانید و چون
سامان شاهزاده و عریض حضرت خاقانی رسید از سایر جناح استعجال بجانب حصار الملحار فرموده و پس از قطع منازل
در صبحی که لوای ضیای آفتاب سپهر خطر ارتفاع گشت ماهچه رایات ظفر آیات بر الکه صوری که از آنجا تا حصار یکده و فرسنگ
مسافت است پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان در دره واپس گریخت
و خاقان منصور بر فرار شاهزاده اطلاع یافته ابوالمحسن میرزا را با جمعی از عساکر نصرت نشان بتعاقب دشمنان روان کرد
و شاهزادگان الملحار نموده سلطان محمد میرزا اخور که قراول ایشان بود در دره وزاب کفیدا اول جنود میرزا
سلطان مسعود رسید و بین الجانبین غبار جنگ در فشین ارتفاع یافته سلطان [illegible] بکتاشی در صف حصار این نهضت
و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت اما حسب التقدیر بزخم شمشیر یکی از اعادی پرش نیز دستگیر شد و متعاقب آن قوم
شاهزادگان بآن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند و چون وضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا
بانواع لطائف الحیل بر زده جبلی که در بلندی با منزل زحل دعوی برابری می نماید صعود نموده و چون دران کوه برف
بسیار بود از جنس نمد و پلاس هرچه داشتند بر زبر برف گسترده و از ان جانب کوه شتافته عنان عزیمت بطرف
شهر تافت بنابر علی هذا ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا در مراجعت داشته روز چهارشنبه بیست و سیوم جمادی الاول فرموده

اعلی کشتند

اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرزا چون تاسف خورده اقربا و اتباع او را بپرسش و
نوازش سرافراز و مفتخر گردانیده همان روز عمر بیک سلیمان ترکمان موجب فرمان واجب الاذعان جهت تسکین
متوطنان آنجا توجه نموده خواطر و روز دیگر ترکمان با ذکر یا معوالطف بدایع تسلی بخشیدند و بغایت و مکارم
و عدالت خسروانه امیدوار گردانید لاجرم خواص و عوام ولایت حصار شادمان عنان باردوی همایون تافتند والتجا
نموده سر [illegible] در ظلال لطف و احسان بی کران ارباب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم
الاتباع نفاذ یافت که بمجلس اعالی و ادانی سپاه انجم جاه بیکوازجو و تیغ کاه متعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردد
اگر خلاف حکم [illegible] بود درعوض جو بری سری و جرم بر مزرعی سزوری تلف خواهد گشت و روز پنجشنبه بیست و چهارم
اردوی [illegible] نصرت [illegible] کوچ فرموده [illegible] محلی [illegible] اوقات سلطنت و استقلال شد و همان روز حکم همایون
نفاذ یافت که از لشکریان مظفر حسین میرزا سه هزار مرد در سایه علم شاهزاده فرخنده فر حسین و امیر مبارز الدین محمد
و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید ارغون از آب عبور نموده سلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردیدند و آنحضرت بجانب
[illegible] مظفر حسین میرزا ازین طرف توجه فرموده [illegible] صحبت سازند و [illegible] مخالف و عناد امیر خسروشاه بر دارند
و روز شنبه بیست و ششم [illegible] از نوکران میرزا مظفر حسین گورکان حمله نام [illegible] اهتمام رسیده
شاهزاده را مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا باو فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جسارت
و جلادت پیش نهاده [illegible] بیرون آمده و خاطر بمقابله و مقاتله سپاه ظفر دستگاه داده و اکنون بهر نوع که حکم
قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یافت [illegible] او طریق انجام سلوک دارد و چون بر [illegible] خاقان
منصور [illegible] افتاده فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان پیوندد
و میرزا و شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و [illegible] مبذول گردانند و روز یکشنبه
بیست و هفتم قاسم سلطان [illegible] که از اعاظم خوانین دشت قبچاق و اکابر سلطان [illegible] بود و اقبال [illegible]
خاقان جم اقتدار رسیده بتقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته و در سلک سایر شاهزادگان انتظام یافت و در همین روز
[illegible] امیر شیخ عبدالله که در دیوان امارت میرزا سلطان مسعود میرزا [illegible] سلطنت آشیان نشان
و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش انتظام یافت و در روز سه شنبه بیست و نهم موکب همایون از آنجا نهضت نموده
موضع [illegible] محل [illegible] سالکان طریق رزم و پرخاش گشته دران منزل به تحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا
بسلطان بدیع الزمان میرزا پیوست خسروشاه از مقاومت خائف شده روی عزیمت بجانب حصار قندز آورد و شاه

و نوعیان او را تعاقب نموده آن قلعه مذکوره را در میان گرفته اند و محاصره و محاربه اشتغال داشتند اما در میان سلطان
بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور حسین گورکان اندک نقاری واقع است زیرا که چون خسرو شاه قبل از جوشش مظفر حسین
میرزا بدیع الزمان از معرکه قتال نوادی فرار نموده مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان مخالفت می نماید و بخواهم
که در حین صحرای نقاره کوفته و علم برافراشته کلمات ترا نوا بساط دات رسانیده چون این بر تو صغور خاقان منصور رای این صواب افتاده
مهم حصار الیع فیصل داده روی توجه بغیه نهاده چنانچه مرقوم کلک بیان میگردد و

در این اوقات وا وان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان لائق آن
و شرا او را چنان می نماید که امیر محمد نوده محمود برلاس در روش جلی حصاریان با تفاق جمیع متوطنان قلعه شاه طاقت
در کوه کشیده و خاشیه جماعت دو شکر قته جایه سرر خلافت عظیم شتافتند و لوازم نثار و نیاز پرداخته در سلک
بندگان دولت خواه انتظام یافتند اما بخاخت را که جانب حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او از بن امر مانع آمده
پای در دامن استغنا کشیدند و ثبت بندار که حصار را باز نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند بنابر علی الصباح بتحشیر
غره ماه رجب که آفتاب جهان تاب از فرق کشور گردید به تحصیل قلعه مذکوره آغاز ساخت و سعید برق جمشید خورشید
لوامع تیغ بر ساحت حصار فروزنده کار گردون انداخت فرمان آن جناب شجاع واجب الاتباع نفاذ یافت که از امرا انجم سپاه
ناصر الدین عمر بیگ و محمد علی اتکه و شاه حسین خان سپاه و عبد اللطیف خان مختار و حسن قلی قزاق و یوسف و ایوب و امیر بیگ
ترکمان و سکری نیروی سمانجی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بختی و حمزه کوکه و اول با جانب بسیار از پیاده و سوار گرد قلعه حصار
را محل نصب خیام ظفر انجام ساختند و موضع جا نشین کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پرداختند و الحق آن حصار است
در رفعت و حصانت رشته قلعه حمزه و سد سکندر و خندق عمقش نسیان عرصه ارباب کرم و نیز جهان و ... فضا
کنگره برج حمل سیلاب آورده و خندق محل تحت فرش از زمین در مغاک و وجدا لکه از اوج بر روی خاک الفقه سپاه
نصرت پناه قلعه رفعت و دستگاه را مرکز وار در میان گرفتند و اسباب حصار گیری ترتیب داده مراده و منجنیق نصب کردند
و از جانبین دست باندافتن تیر و سنگ گشاده و لوازم محاصره بجای آورده بنگا نقاره و شش آمد آتش در خرمن جمعیت
دیران انداخت و صفحات تیر از آشیانه کمان پرواز نموده در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چند روز حال
براین منوال بگذشت و از هر طرف طایفه کشته گشت و کار اهل حصار باضطرار انجامید قاصدی نزد جناب خاقان بجانب
خواجه حسن عطار که از اولاد و زبده مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در جغتاییان بر مسند ارشاد ثابت و استوار
تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بجانب سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان

بلکه

کشاید و خواجه بر حال آن فرقه ترحم فرموده باردوی همایون خرامید و بوسیله صدق عقاید بمجلس خاقان منصور ملتمس
خواجه حسن البحس مقبول اقتران یافت و خواجه نعلبه رفته بشارت امن و امان و عفو آن رسانید متوطنان حصار ده فرحناک
و مسرور گشته و اظهار اطاعت و انقیاد کرده و آنچه دست مکنت ایشان بدان میرسید برسم پیشکش و نثار مصحوب میر محمود برلاس
از قلعه بیرون فرستادند او دیگر باس کردون اساس شتافته بمیز بساط بوسی مفتخر گشت و بپوشیدن خلع سرافراز
شده و بستخو لمبه یاد شاه سایر حصاریان را خلعت بخشش و بخشایش پوشانید و زلال مکارم خسروانه غبار نکاره
وعناد آن فرقه را فرو نشاند و قواعد صلح و صفا موکد شده و خواجه حسن اصناف الطاف جداگانه اختلاص یافته
وامیر محمود برلاس خدمت انصراف حاصل کرده مقضی المرام بقلعه شتافت منهی اقبال در این کنه دیر خلفا اند جند
الصاح خبر و امرا حصار قبول کرده که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار محذره سراپرده عصمت را که سلطان محمود میرزا
نامزد حیدر میرزا کرده بود و فرار نموده به دار السلطنه هرات فرستند و میرزا سلطان مسعود میرزا بر سلوک طریق اطاعت
و انقیاد باعث محرض باشند و از وقایعی که در خلال احوال گذشته بوی منوده یکی آنکه امیر یعقوب ولد مظفر الدین
ایوب بود که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود و التجا بسده سدره اشتباه کرده شرط خدمتگاری و مسکنت بجای
آورده و خاقان منصور او را نظر لطف و اعتنا ساخته و در دیوان امارت بهره داد و مواجب مناسب تعیین فرموده
دیگر آنکه قدوة الصلحاء والاعاظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امیر که با خسرو مسعودی منصب صدارت
سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ یازدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بر امتثال جنان اشتغال نموده
خاقان منصور ملاحظه حقوق خدمت آن جناب بر خویش متاسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را
بر سنت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم تجهیز و تکفین کرده در بی سوار صلاح و کمال نظر و او مانی با سعد تعش او را
بهر و نزد مزار حضرت قدوة الاولیا خواجه ابو نصر پارسا قدس سره بخاک سپردند مدت حیات میرک قاسم سی و دو سال بود
و یکی از شعرا درین تاریخ و فاتش این نظم نمود جو رفت روز برات از جهان و عاخوانان بگو سال وفاتش دعا روز برات

چنانچه سابقا خامه صحیفه نگار در سلک تحریر کشید چون خسرو شاه مخالفت بادشاهزادگان در خیر گفت خویش و مدد و حصار و لولو
قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصار داری مرتب کرده اند شاهزادگان و نوئینان با عساکر نصرت نشان اطراف قندز
احاطه نموده از جانبین بمدد آتش داده و شعله کین و از نعلبه حب دوار رسانیده دست باندافتن ناوک دلدوز
گشاده بنابر کمال متانت آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ این مهم حصار با تمامی

مخدوم زادگان و امراء عظام عزیمت بدان صوب تافت و هوای قبادیان از غبار موکب نصرت نشان عطرآگین گشته
فرمان واجب الاذعان در باب جسر صادر شد و امراء نواحی کشتیها و کرجها از آب آمویه را جمع کردانیده و نجاران اردوی
همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که بالای آب او تا بود آغاز بستن جسر کردند و در اثنای بموضع
بستن پل رسید و شدت هر چه تمامتر کشتیهای جسر خورده اکثر انهار را درهم شکست چنانچه از کشتی زیاده از نیمه
عدد سالم نماند بنا بران فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان واقع شده باشد تا بدان کشتیها
که درست مانده بود از این کنار آب بجزیره جسر بسته بگذرند و کرتی دیگر از جزیره تا آن لب آب جسر بندند و عبور نمایند
و بعد از جستجوی و تک و پوی منزلی این جای یافته پل ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب
عبور کرده در جزیره شتافتند بخیال آنکه آن شب آنجا بوده روز دیگر پل را بدان طرف کشند و از آب بگذرند اتفاقا
در آخر همان روز شکستی افتاده و بسهولت با کنار بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله جسر از آن
آب نتوان گذشت و خاقان عالمیان همان زمان از آنجا عبور فرموده شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز متابعت
بادبران عبور نمودند چنانچه در وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و نزدیک نشیب آب طغیان کرده آن جزیره را
فرو گرفت و همگنان را معلوم که افتادن آن لشکر در آب محض عنایت ملک وهاب و کمال قوت دولت بوده و الا
در آن شب در جزیره مذکور توقف واقع می گشت هیچکس از طوفان بلا و امواج دریا از سر نمی گذشت ° بود بر کر الطف
حق را و بر ° ز طوفان دوران نیاید ضرر ° القصه چون دریای لشکر ظفر آثار خاقانی در تلاطم و تموج آمد سیلاب
رعب و هراس اساس عناد امیر خسرو شاه را … داده از مقام عزو پندار تنزل نموده علی التعاقب و التوالی
قاصدی سحر بیان با … آستان خلافت آستان ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داده که … از آن نازل است
که با خدام خاقان منصور در موضع مقابله و مقاتله در نتوانیم آمد و ثواب و صلاح … که … بوقوع انجامید و از خوف
و بیم هلاکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه … این بیچاره را بآب عفو و اغماض فرماید … حلقه اطاعت
و انقیاد در گوش کشیده مادام الحیات قدم از جاده خدمتکاری و اتباع … و چون موکب همایون از آنجا حرکت
فرموده در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال واقع شد … عالم پناه … از خاک بارگاه سپهر
اشتباه جلا … خاقان از غایت مرحمت و نهایت عاطفت … عجز و بیچارگی خسرو شاه ترحم نموده … ترکان
… بخش کرده و … جناب امیر پیغام فرموده … خسرو شاه خطبه و سکه بنام و لقب همایون موشح و مزین
ساخته … که از جمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاده … امرا عظام شرف تقبیل

قوائم

قوائم سریر سلطنت مسیر دریافته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بانعام خلع طلادوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان
منصور حسب امیر خسرو شاه برادران او نیز … خاصه ارسال فرمود و از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی خسرو
شاه را عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل القدر را علاوه بخشایش جرایم و آثام او گردانید و چون … از بارگاه
فلک احتشام مقتضی المرام … قندز … بازگشت فرق تفاخر و مباهات خسرو شاه از ایوان کیوان درگذشت و … را
قطب الدین محمد یکاول سپرده بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد و فرامین مطاعه را بآن موشح ساخت و بعد از آن رایات
گیهان نورد بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نموده چون از غبار موکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر برگشت
خاقان ملک بخش ایالت بلخ را بانواع مراحم و … سلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار
السلطنه هرات شد و بر جناح استعجال … بعد از وصول … سریر حشمت و عظمت تمهید بساط عدالت
و مکرمت سلطان مسعود میرزا … محمد میرزا بود … نموده بجانب دار السلطنه هرات
گسیل فرمود خاقان منصور امرای عظام و وزرای کرام را بر ترتیب اسباب … موجبات جشن سور مامور گردانید
و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاق ساخته شده … بظهور آمده دو سه ماه روزگار صغار و کبار
بعیش و طرب گذشت و چون … هر سو … و هر سو … اهل
… تاریخ هجری … شاهزاده
… ابوالفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور … و کیاست از سایر اخوان
امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا مصاحبت نموده همت بر ترتیب این طایفه می گماشت …
و موجب … شاهزاده موجب ملال خاقان … چنانچه معهود است لوازم
سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت گفتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی عصیان و طغیان
و ظهور انواع فتنه و فساد در خراسان چنانچه سابقا مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان
میرزا موجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک … عزیمت … کنار آب آمویه انعطاف داد
زمام ایالت آن مملکت در قبضه اختیار و اقتدار خود … محمد مؤمن میرزا نهاد و چنان … که خاقان منصور همان
دستور آن مملکت را … مسلم دارد و اندیشه … خاطر او … بخلاف منشور
آنحضرت دو روزی که میرزا بدیع الزمان را خلعت عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانیده بود در
مجلس میرزا مظفر حسین حسب … تفویض ایالت دار الفتح استرآباد جامه پوشانیده و بنا بر آنکه بدیع الزمان میرزا در محرم

قید از مظفر حسین میرزا بود و بنوعی که ارشد را اعتصار[illegible] نمود از ین معنی عنایت متنفر گشت و با امرا و مخصوصان خود در ین
مشورت سلوک و گشتن از مقام اطاعت پدر بزرگوار در گذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنه هرات مراجعت فرمود
بدیع الزمان المیرزا بجمعیت [illegible] و برق بدار الفتح استرآباد فرستاده و محمد میرزا پیغام داد که سپاه و مملکت جرجان را
فراهم آورده به ترتیب اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا متوجه آن جانب شتابد امر حکومت را باز بگذارد و اگر
ضرورت شود مقابله او را پیش نهاد همت سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدی [illegible] نزد امیر خسرو شاه و امیر
شجاع الدین ذوالنون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نمود و ایشان را از امانی الضمیر خویش آگاه گردانید
و این دو صاحب تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک بنا اطاعت و خدمتگاری طرح انداخت و حقیقت
این اخبار در دار السلطنه هرات انتشار یافته خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نمود و ایشان را از امانی الضمیر خویش آگاه گردانید
و این دو صاحب تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک بنا اطاعت و خدمتگاری طرح انداخت و حقیقت
این اخبار در دار السلطنه هرات انتشار یافته خاقان منصور را بحر اضطراب افتاد و چند نوبت رسل نزد بدیع الزمان میرزا روانه
گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده نداد لاجرم [illegible] شده نهضت فرمود که با وجود ضعف مزاج و نقصان قوت
سواری در آن زمستان لشکر ظفر نشان کشیده در بلخ رساند و بدیع الزمان میرزا تا [illegible] بلخ نموده از سلوک طریق عقوق
محترز گردانیده مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر عرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده
به بلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیه جدال [illegible]
بشرایط خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاده و چون به بلخ نزدیک رسید
شاهزاده و شروط استقبال او بجای آورد [illegible] آن مهمان عزیز را مغتنم شمرده در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده
در حسن وجهی مراسم ضیافت بجای آورد و امیر صاحب تدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را پند داد و از سلوک طریق
خلاف تحذیر نموده برعایت حقوق والد بزرگوار و رضای خاطر خاقان کامکار تحریص فرموده آن سخن در ضمیر
میرزا بدیع الزمان مؤثر افتاده [illegible] سرکار [illegible] استرآباد و مظفر حسین میرزا بازگذارد و مقرب حضرت سلطانی را بحصول
آمال و امانی رخصت انصراف داده [illegible] در گذشت صورت [illegible]
آوردن که امیر علیشیر در بلخ بود بعضی کلمات حکمت آیات رنگ نقار از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا زدوده خاقان منصور
را باغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان [illegible] که بر مصالحه [illegible] امیر علیشیر [illegible] بنام امیر سلار [illegible]
کوتوال بلخ بود نشانی ارسال نمود مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون رود در بند که دروازها

برگشته

برگشته نگذاری که دیگران در بلده در آیند بموجب عنایت و التفات ما اختصاص یابی و این نشان اقتضاء قضا بنظر بدیع الزمان
میرزا رسید از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر از حصول مقصود وقوف کرده از مقام موافقت
در گذشت و مقرب حضرت سلطانی در نهضت سفر با پایه سریر خاقانی رسید آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید
و در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی التهاب یافته مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلاً نتیجه بران ترتیب نیافته
و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با میر محمد برندق برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استرآباد فرستاده بنفس
نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوایل فصل بهار [illegible]
اقبال [illegible] گشته توجه نموده و بدیع الزمان میرزا از ین خبر شنوده ابواب انعام و احسان بر روی امرا و لشکریان گشوده
و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را بحکومت و محافظت شهر و قلعه مقرر ساخت و در شعبان سنه ثنتی و تسعمایه [illegible]
از آن بلده بیرون خرامید و رایت قتال و جدال برافراخت [illegible] بر پل [illegible]
بارگاه [illegible] رسانیده از جانب مواکب گردون مراتب خاقانی نیز [illegible] گذشت آن طرف [illegible] معسکر همایون
گردانیده و آن شب بر ترتیب [illegible] مصاف
پرداخته [illegible] خواطر مشکور شده ذکر واقعه [illegible]

صباحی که [illegible] نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطمس گردید و از اقصای [illegible]
لوای کشورگشای جمشید خورشید از افق تیغ [illegible] رسید خاقان منصور قلب و میمنه و میسره سپاه ظفر پناه را [illegible] طلعت
شاهزادگان آفتاب [illegible] و وجود نوجوانان [illegible] انتقام زینت و استحکام داده بمیدان جنگ و معرکه نام و ننگ فرستاد
و [illegible] در حرکت آمده و از جانب میرزا بدیع الزمان نیز [illegible] لشکر [illegible] اقسام نموده [illegible]
عزم [illegible] ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت و در میان [illegible] فریقین
[illegible] کوس [illegible] زمین و زمان [illegible] علامات [illegible]
[illegible] پردلان [illegible] سنان پهلوانان [illegible] شجاعان [illegible] گوهر حسام [illegible] از خون
[illegible] از حلق افتاد [illegible] + ز خون [illegible]
[illegible] لعل گون + روان شد [illegible] زمین جوی خون + بهر سو [illegible] + [illegible] + [illegible]
احوال [illegible] خاقان منصور [illegible] اقبال [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] لوای
کشورگشای افتاده عنان [illegible] از دست [illegible]

اوزا و اختیار با اضطرار نسبت بر میدان کارزار کرد اینده روی بفرار آوردند لاجرم دلاوران موکب نصرت نشان از [illegible]
آغاز تعاقب نموده ... کوه شاهی را از فوجی از مخصوصان شاهزاده تیغ بیدریغ بکیفر رسانیدند و زمره را باسیری گرفته حسب الحکم
[illegible] شربت شهادت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان یکران بصوب [illegible] تافت بواسطه تنگی آن راه و ازدحام
از خواص و عوام که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند [illegible] مسدود نمودند و از طریق غیر معهود آغاز طی مسافت نموده
ناگاه بر فراز کوهی [illegible] رسید که هیچ طرف آن جاده از نزول ممکن نبود تا سوار چه رسد و علاء الملک ابو المحسن میرزا
بحکم خاقان مظفر لوا [illegible] برادر بزرگوار از عقب در غایت تعجیل آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا [illegible]
و ملازمان [illegible] چند [illegible] و دستار بر هم بستند تا شاهزاده [illegible] ره پایان رفت و راقم حروف [illegible]
از [illegible] ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسید کیفیت نزول آنحضرت را بی واسطه
از لفظ گوهر افشانش شنید و القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت از آن کوه [illegible] بیل چراغ با پایان [illegible]
[illegible] سلک خدام عالی مقامش انتظام [illegible] شاهزاده [illegible] رسیده بود در ساعت اسب خویش پیش کشید و سلطان
بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که [illegible] بران کوه در
ملازمت شاهزاده بودند سلامت بپایان آمده از عقبش روان شدند اما مردم [illegible] از آنجا بپایان انداختند [illegible]
عدم را منزل ساختند و خاقان منصور بعد از ادراک [illegible] نصرت و ظفر فتحنامها باطراف [illegible] خراسان ارسال داشته
رایات همایون بجانب قبة الاسلام بلخ برافراخت و از نوادر وقایع آنکه جنگ میرزا بدیع الزمان در بیل چراغ روز شنبه
بیست و نهم شعبان سنه اثنین و تسعمائه [illegible] چهارشنبه غره ماه رمضان بود [illegible] محمد مؤمن میرزا در میان
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] عنقریب [illegible]
واقعه خواهد [illegible] ان شاء الله تعالی

ذکر [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]

چون امیر نظام الدین شیخ علی طغای که حاکم قبة الاسلام بود از [illegible] بیل چراغ خبر یافت [illegible]
[illegible] مضبوط و محفوظ گردانیده خاطر [illegible] و [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] از بیل چراغ [illegible] منصور [illegible]
کردند و مردم [illegible] سنگ [illegible] شجاعت [illegible]
چند روز [illegible] امیر شیخ علی ضبط برج جبل [illegible] بدیع الزمان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] امیر عبد اللطیف بخشی [illegible]

[illegible]

در خلال [illegible] از جمیع اطراف [illegible] من از برج فوجی از [illegible] و با حسن وجهی لوازم
خدمتکاری حضرت شهریاری بجای آورد و امیر عبد اللطیف کیفیت حال را بعرض خاقان منصور رسانیده آنحضرت [illegible]
شب [illegible] و در آن جنگ سلطانی امر فرموده [illegible] امیر عبد اللطیف [illegible]
[illegible] بر صورت مواضع [illegible] نوشته [illegible] نوشته [illegible] شیخ علی [illegible]
[illegible] امیر شیخ علی [illegible] برج جبل [illegible] شیخ علی [illegible]
[illegible] امیر شیخ علی [illegible] عالی [illegible]
کرده و از نوکران [illegible] بهلوان [illegible]
[illegible] امیر شیخ علی [illegible] خاقان منصور
[illegible] ارکان دولت [illegible] محصوران [illegible]
و در این اثنا از مطلع لطف ایزدی [illegible] عالی [illegible]
[illegible] شاهزاده سعادت [illegible] سلطان محمد زمان میرزا [illegible] ولادت طالع گشت [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible] امیر شیخ علی آن [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] خواجه کمال الدین حسین [illegible]
[illegible] امیر شیخ علی [illegible] امیر شیخ علی [illegible]
[illegible] امیر شیخ علی [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
بدیع الزمان میرزا [illegible] خاقان منصور [illegible] قبة الاسلام [illegible] ابراهیم حسین میرزا [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
قندز [illegible] امیر خسرو شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]

عزم عالیم با امیر خسرو شاه و سایر امرا ارشیعت سپاه در باب تنسیق ملک و تدبیر امور دولت ترابط مشورت بجای آورد و چون
مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته و امیر ذوالنون را بخود ملحق گردانیده و سپاه آن ولایت را فراهم آورده
جیحون معاودت نماید بدیع الزمان میرزا از کنار آب گذشته بخراسان درآمد و امیر خسرو شاه ازین طرف با لشکرهای قندهار
بغلان و غلان و ... متوجه صوب ... و انهضت عنان گردانید و آنچه مدعا بود بحصول پیوست و هنوز بدیع الزمان
میرزا در ظاهر قندهار بود که امیر شیخ علی بخدمت رسیده درجات سلطنت را یادگار و سپهر شکوه را ساینده و آنحضرت
دیده از شاهزاده روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید و بعد از آن فرزند ارجمند را با جمله نشینان حرم
عصمت بقندهار گذاشته را متوجه صوب گرمسیر و قندهار برافروخت و چون بحوالی آن مملکت امیر شجاع الدین ذوالنون و
اولاد شجاع و محمد مقیم مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند و لوازم خدمتگاری بجای آوردند و بقدر امکان در تحصیل رضای خاطر همایون
کوشیدند و همگی همت بانتظام مهام آن حضرت عالی مکان مصروف ساختند و بعد از آن ایام بدیع الزمان میرزا
محمد زاده امیر ذوالنون را که با انواع عفت و طهارت موصوف بود بحکم شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید
و چند روز بساط سور و سرور مبسوط و بشکرانهٔ این وصلت ... اطراف امیر ذوالنون و اولاد
نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت و آوازهٔ اقبال شاهزاده بصفت رفعت و مناعت بهر طرف افتاده را آن جهت
عین الکمال اثری در عقب آن حادثه روی داد و آن واسطه امیر شیخ علی طغای در قندهار بود و صورت آنکه در روز کینه
الطاف آن افزایت زمین ... اشتغال داشت ... بطریق داد خواهان پیش آمده و کاردی که ... آنجناب رسانید
در ساعت او را پاره پاره کرده و آن حرکت را از امیر شیخ علی دانستند و امیر ذوالنون و اولاد او قصد قتل آن بیگناه نموده امیر
شیخ علی بسر برده بدیع الزمان میرزا گریخت و از و مکیان بیرون تا مرکز و ارده بیان گرفتند و پیش آنحضرت
فرستاده امیر شیخ علی را طلبیدند و هرچند بدیع الزمان میرزا و برادر امیر شیخ علی سخنان ... فرمود و لیکن قبول نشد و آخر
امر عهد و پیمان در میان موکد گردانیدند که امیر شیخ علی را بکشند بعد از آن بدیع الزمان میرزا جانب امارت مآب امیر
ذوالنون تسلیم نمود و او را بار دیگر از آنحضرت راضی گشته که ضرب در میان است و امیر شیخ علی را چند گاهی در یک قلعه
گرمسیر گرفتند آخر الامر اجازت داد که بهر طرف که خواهد رود و آنجناب بدرگاه عالم پناه خاقان منصور شتافت و ...
سایر امرا عظام منتظم شده هم در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر می‌برد حادثهٔ محنت اثر محمد مومن میرزا
اشتهار یافته و شرار آتش غم و اندوه در کانون درون هلکان افروختن آغاز کرد چنانچه شروع میکرد و کیفیت این اجمال
مفصل می‌پیوندد
گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مومن میرزا بدست ابو المظفر مظفر حسین میرزا بجای در آمدن آن نخل دولت

ذکر اقبال ... محمد مومن میرزا بعداز ... آن سلطان محمد مومن میرزا شاهزاده‌ای بود آفتاب طلعت همایون نقش ضیا بخش ...
و ظلال معدلت روز افزونش ایام کامه ... رعیت و سپاهی فرق فرقه سایش شامل‌اش ... هوشنگ و دولت جمشید
رشیده و جمیع و او ... میدان رزم چون شیر ژیان سرپنجه پهلوانی لباس حیات دشمنان از هم دریدی و در بزم سحاب
ابر نیسان از ترشحات دست گوهربارش گلشن آمال دوستان حضرت جمشیدی و مرات لطفش عکس پذیر صور خیرخواهی و صبیح
رای منیرش سطر انوار عنایات الهی گل باغ دولت و درج شاهی فروز نده شمع نور آلهی با اضافت عدالتش عیشرت
بحود و عطایش سپاهی صاحبی چو آیینه مرات طبعش منور مصور در صورت خیرخواهی و چون زمانه ستمکار و سپهر
مردم آزار مخیّرست که طوایف انام و ظلال معدلت آن در آسمان جلالت ها ساید و در تماشای مرحمت آن کوهر کان عدالت
آسایش نیابد در عنفوان آن جوانی نهال زندگانی او را طپید باد اجل از پای درافتاد و در روز ایام شباب آفتاب
حیاتش نیفتد بابرد آن ظاهر و جلی آرزوی کمال بسر حد زوال نهاد صورت حال آنکه اجمال جون شاهزادهٔ سعادت انتما
از توجه مظفر حسین بجانب استرآباد خبر یافت متوجه است که اقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید و ملک و مال ابوی که از
کاوش فتنه الاسلام فتح توجه نماید لیکن مصاحب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا ابوی رسید مبنی از آنکه بهیچ وجه عنان اعتبار
از دست نهد و سپاه و جوانان را فراهم آورده قدم در میدان مقاتله مظفر حسین میرزا نهد بنابران محمد مومن میرزا با لشکری
جرار از استرآباد بیرون خرامید و عنان یکران بصوب معرکه پیکار منعطف گردانید از آن طرف مظفر حسین میرزا باتفاق
امیر شجاع الدین محمد بر ندق برابر آس جنود ظفر قیاس را در ... تشی کرده و در روز چهارشنبه غره ماه رمضان در میان
لشکر بزرگ هر دو مخالف فریقین جنگ عظیم روی نمود و از نعره و شیون سواران طنین گشته سرخ داده را و ابواب طعن و ضرب
برگشود دو لشکر جنود ذا جنگ جنگ کشیدند ... الماس رنگ ز ابرستان ... از آن خون ز خون پیلان شد زمین
بالوگون در خلال آن حال امیر عمر بیک و فادار از جوانغار مظفر حسین میرزا بر انغار محمد مومن میرزا حمله کرده دو دست
شاهزاده را از پیش برداشت و از پس پشت آنحضرت در آمد و محمد مومن جون حال بدان منوال دید با مساعدان قوی الساعد
سیل که از فراز بنشیب آید بجانب قلب سپاه عم عالیجاه تاخت و علامت روز قیامت ظاهر ساخت و فوجی از شجعان را
بر خاک هلاک انداخت اما در اثنای کر و فر که روی توسن آن بر مرجم کنار آورده بیران زده و نیم و ... بهم بگسیخت و از
زین زمین افتاده یکی از لشکریان خراسان در روی او گرفت و میرزا مظفر شاهزاده را بکرفتن و نظر برا فراکشته محمد مومن میرزا
اسیر پنجه النقد بر جای با سر برش رسیده و شاهزاده را بلشکر داده او را در آغوش کشیده آنگاه باسترآباد درآمد و او را به بند نقره مقید
ساخت و بعد از چند روز بصحوب میر محمد برندق بجانب هرات کسیل نمود و امیر محمد میرزا محمد مومن را در ماه صفر سنهٔ ثلث ...

بمقصد رسانیده و قتلغ اختیار الدین حسین مغ ده کاخان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساط بوسی مشرف گشتند
و کیفیت حال بوضوح پیوسته کرده ماه در مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا از فعل شاهزاده را مستلزم فنا و سر خود تصور فرموده بود
بهیچ جهت متوجه آن شد که تازه نهال دامن دولت و اقبال را بصرصر قهر از پای در آرد و سرچشمهٔ عدالت و احسان را بخاک
بی مروتی انباشته و نابود سازد و خواجه نظام الملک و اولاد او را که در آن زمان اختیار سلطنت در دست داشتند با خود
متفق گردانیده در شبی که خاقان منصور از شراب انگوری بی شعور بود حکم قتل آن شاهزادهٔ حمیده صفات حاصل کرده
و بابا حاجی بخشی و عبدالواحد سباول و دو ... دیگر را صاحب آن مهم نامزد فرموده صباح روز دیگر خاقان منصور از حکم شب
گذشته وقوف یافت مسرعی از عقب شتافت و ایلچیان ارسال داشت و نشان همایون که چنان قرة الفؤاد و قرة العین خلافت آسمانی
ما آن جبابره بکار رسانیده تاکید فرمود که بیکی ماشینه بشتابد در غایت سرعت طی مسافت نموده روز بیای سوم خود رسید در محلی که
محمد مومن میرزا رحمه الله بتلاوت کلام ایزد تعالی اشتغال داشت جلادان رسیدند و شاهزاده کیفیت دانسته رجعت و بیان
آغاز تلاش کرده آن بیرحمان بی عاقبت آنجنان جوانی را که در ده و ماه مین تیمور گورکان نظیر نداشت هلاک ساختند و ازین
و ازین مظلوم از برج قلعهٔ کاک دیزا ... کل حسارا آن سرو را چنین باد شاهی که ... عنایت آلهی شکفته بود در خاک
انداخت نخل جاک اختر اوج سلطانی که بر چهار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود او راق بباد فنا داد هزار سال که چنبد
اعتدال بر آید سهل مشتی شد که هزار سال بر آید چو تا جوان مردانی که مرتکب آن امر شنیع بودند همان نخیاب آرد و توجه
نموده و سر خیابان علی گرفتن شان نخبش می آوردند ایشان دو چار خورده چون قضا کار خود کرده بود خبر تاسف و تحیر
فایده روی ننمود و علا الصباح که خسرو خاوری جبه نیلوفری چاک زده قطرات کواکب سکای یا سکنا ز دیده فرو ریخت و از
مهابت آن حادثه جانسوز صفت صفرت گرفته محمل اسطرلاب عقد پروین از هم گسیخت کنوسطان هرات از کیفیت این واقعه
وقوف یافته فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فواره عیون روان ساختند از غایت بی طاقتی
در خاک و خون غلطیدند و والدهٔ مغفور شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید ... بیچاره و شیون نموده بسیار
کردن آغاز نهادند و بچای کرسیان چارجان چاک کرده از فغان و شیون علامات قیامت ظاهر ساختند در ماتم تو هر
سبی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در گردن کرد و بنا
تکلف سخن گویی از حیرت آن واقعه هایله سپهر پیر گرد و از فنا سازی الیتاد و حالی که آن بود ذکر صعوبت آن حادثه شاه
ماه عالم نورد بر خاک می افتاد و ایق می نمود آفتاب سر نشانید و مود که هند از و طالع گشت و بعلم را شد الانتقام شکفت
کز سر خون فنا نالش و رگذشت این چنین واقعهٔ حادثه ناگاه چو شد بوج گردون و فلک و شمس و خور شید افتد امیر سار بانچ

بجنبد

چنانکه در شب بود به تجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغول گرده در مدرسهٔ شریفه بدیعیه مدفون ساخت و چند روز باطعام طعام و ختمات
کلام معجز نظام ذو الجلال و الاکرام پرداخت و پس از سه روز از این مصیبت عظمی امیر نظام الدین علی شیر که بطواف روضهٔ
مقدسهٔ رضویه رفته بود بشهر رسید و از استماع آن خبر محنت اثر دریای اضطراب افتاده سیلاب خون از چو بار دیده
روان گردانید در آن ایام چند نوبت راقم حروف از زبان الهام بیان امیر عالی شان استماع نموده که می گفت واقعهٔ
محمد مومن میرزا حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی دارد زیرا که همچنانچه در آن زمان تمامی ولایات ماورا النهر و خراسان
و عراق بسبب کشته شدن چنگیز خان از توران تا ایران قتل تمام یافته ویران گشت و در این اوقات نیز بواسطهٔ شامت
این حادثهٔ فتنهٔ عظیم که مستلزم تخریب بلاد و تعرب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از آن باندک
زمانی سپاه اوزبک بر خراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در جهان بر آیات اتحاد سید چنانچه از سیاق
کلام آینده ظاهر و هویدا گردیده و خبر شهادت ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب بی تحملی آغاز نهاد
و عزم انتقال جزم کرده بجمع آوردن لشکرها فرمان داد ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن
مقرون بصعوبت بسیار چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزاده سعید محمد
مومن میرزا بشرح مسطور از هم گذشت نشان جمشید خورشید که در اول ربیع بیت الشرف خویش خرامیده در اوایل ربیع الاول
عنان عزیمت مستقر کرامت انعطاف داده و مقرب حضرت سلطانی همعنان سادات قضات و اشراف و اعیان هرات
تا رباط دره زنگی باستقبال رفته همگنان پرسش و نوازش یکرانه اختصاص یافتند و خاقان منصور با قدر روح که بجسد در آید بجانب
جهان آرای فرا رسید و قرب بیک ماه روز ساط عیش و انبساط مبسوط گردانیده در آن اثنا بسامع جلال رسید که سلطان بدیع
الزمان باتفاق امرا و عون لشکری زیاده از حد و چون فراهم آورده داعیه دارد که انتقام محمد مومن میرزا قدم در میدان
مقابله و مقاتله نهد بنابر علی هذا در اوایل جمادی الاول لوای کشورگشای بجانب گرمسیر و قندهار روانه گشت آنگاه بدیع الزمان
و امیر ذو النون چون عزیمت آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت را از زمین داور و قندهار را کوچ فرموده تا از حین
حوالات آنکه تسلط یابد و تعلل میسر آورده مجموع محصول آن ولایات را برداران کاری ستوار گردانیدند و امیر ذو النون در
قلعهٔ شال که از حوران صعود نمودی باشد یک شدی منزل گشتند و بدیع الزمان میرزا در دیگری از قلاع سپید ارتفاع
خود را متحصن گردانید و حصار قندهار را مستحکم کرده و جمعی در ضبط قلعه زمین داور نشسته اهتمام بجای آورده و چنان
مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب باشکک رود بدیع الزمان میرزا تا جنگ حکینا از عقب معسکر ظفر اثر در آید و اگر علم نصرت شیم
بخشتم بدیع الزمان برادر امیر ذو النون موکب همایون را تعاقب نموده رایت محاربه برافرازد القصه چون خاقان منصور

برولایت فراه عبور نموده بر صحیح اوردو در آمد بواسطه عدم وجدان قوت صورت ضبط و خلاف اردوی اعلا دست داد
و از صعوبت آن حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بعضی متابعت نزد محمد خان رو نهند در آن
اثنا مسموع حضرت اعلا شد از غلط السلطه که ضبط آن عهده عبد الرحمن ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده تا سهولت میسر میشود
و بنابران موکب نصرت شعار بطرف [illegible] انعطاف یافت و [illegible] نسبت بحضرت خاقانی خوفی بر ضمیر عبد الرحمن
ارغون استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست بالات رزم و پیکار برد و بپای اطاعت ملازمت بارگاه سلطنت شتافته
و مفاتیح قلعه تسلیم نموده فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روز قدم در میدان مخالفت نهاده و برسم قلعه داری می پرداخت مهم
اشکال تمام پیدا میکرد اما بعد از اطاعت او عساکر نصرت مآثر بقدر احتیاج از آنجا غله برگرفتند و از محنت مجاعت برستند
و خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب دار السلطنه هرات بازگشت و در اثنای راه مرض مفاصل عام که عارض
ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده در دست و پای روی نموده و در یکی از منازل امیر نظام الدین احمد ولد علی فارسی برلاس
که بمکارم اخلاق اتصاف داشت [illegible] شده علم عزیمت بصوب [illegible] برافراشت و موکب همایون خاقانی در اواسط رجب
بباغ جهان آرای رسید عارضه مذکوره بجهت اطبای مسیحا نفس آنجا از معالجه و مداوا کرده و در ترتیب اغذیه و اشربه
معتدله شرایط اجتهاد و اهتمام بجای آورده بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین بدار الشفاء امراض خلاص یافته صحت کامل
شامل وجود [illegible] گشت و سقم شفا تبدیل یافته و زنگار [illegible] صغار و کبار در گذشت * در اعتدال
یافت مزاج شهنشهی * روزن [illegible] و هم **ذکر رفتن محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربیجان در مرتبه ثانی**
بعد از چند روز [illegible] محمد حسین میرزا که از اکثر امجاد خاقان منصور بوفور تهور و جرأت
ممتاز بود و قبل از این تاریخ بچند سال در وقتی که خاقان [illegible] ناتوانی داشت از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق
برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربیجان گریخت و مدتی مدید در آن ولایت شکسته بال و پریشان حال اوقات
گذرانید و در وقتی که اختلال باحوال سلاطین حکام آن حدود راه یافت و در ممالک عراق و آذربیجان خرابی متواتر [illegible]
کواکب طالعش از حضیض [illegible] باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال [illegible] اعلام همایون فال التجا کرده و آنحضرت [illegible]
و روی توطن بالوف آورده بعد از وصول بحدود ولایت خراسان قاصدان باستان سلطنت آشیان خاقان عالی مکان
فرستاده شمه از اشتیاق خویش بسعادت بساط بوسی عرضه داشت و آن حضرت از توجه [illegible] مبتهج و مسرور گردید
استمالت نامه ارسال فرموده و در آن اثنا بعضی از منهیان [illegible] رسید [illegible] که آمدن محمد حسین میرزا از روی
اخلاص عبودیت نیست [illegible] توجهی نماید بنابران خاقان منصور امیر مبارز الدین محمد و بیر

عبرا

محمد بیک و امیر بابا علی را با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده روانه گردانید و با ایشان گفت که اگر فرصت یابند او را مقید
ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانند و چون امیر و امرا بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل [illegible]
اجلال فرموده و از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایره غضبش اشتعال یافته بیت دست برد
[illegible] امیر محمد ولی بیک را [illegible] مشهد و صدر شد امیر سیدی خود را مضبوط ساخته و شاهزاده
استیلا بر ایشان پذیرفت و از رسیدن کومک اندیشید [illegible] ولایت [illegible] چون خبر خاقان والا گهر [illegible] حکم
نفاذ یافت که امرای آن دو هزار سوار جانب استرآباد گذشته با ابو المنصور مظفر حسین گورکان بپیوندند و در ملازمت شاهزاده
بر محمد حسین میرزا روند و ایشان برحسب فرمان بتقدیم رسانیده میرزا محمد حسین باشتهار آن لشکر جرار [illegible]
که در حدود آن ولایت توانی میکرد [illegible] ساخت و از استرآباد بیرون رفته بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال
نایره حرب لشکر محمد حسین میرزا ویران شده میان ترکمانان [illegible] و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باسترآباد
مراجعت نموده امیر محمد ولی بیک و امیر بابا علی را مشمول انعام و احسان اجازت و انصراف داد و به تمهید بساط
و عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و احسان و انصاف برگشاد

در [illegible] احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشتهار

مخفی نماند که خواجه فضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باسترآباد شتافته و از آنجا
بآذربیجان رفته [illegible] مشرف گشت و چون از آن سفر مبارک مراجعت نموده چند سال [illegible] رو
عراق و آذربیجان اقامت فرمود [illegible] که خاقان منصور گاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم رسانید
و امیر نظام الدین علی شیر او را باشتیاق ملاقات ترغیب [illegible] و خاطرها بجانب [illegible] وطن
مالوف [illegible] نموده [illegible] فتوکل علی الله حسب المتوکلین لاجرم عزم
توجه کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه در آن زمان چنانچه مرقوم خامه مشکین گشته اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک
خوافی و اولاد او در بارگاه خاقان عالیجاه در مرتبه کمال داشت و نقش هر مهمی که [illegible] ساخته قلم توفیق برلوح مراد
می نگاشت و خواجه فضل الدین محمد [illegible] و در غایت شرافت علی [illegible]
می نمود و در اواسط ماه رمضان المبارک سنه ثلث و تسعمائه [illegible] صبح [illegible] جهان آرای [illegible] ارکان دولت و اعیان حضرت
چون [illegible] متعجب [illegible] و خاقان [illegible] وصول این وزیر صاحب [illegible] خلافت مصیر
مبتهج و مسرور گشت [illegible] نظام الملک [illegible] مومن میرزا [illegible] تمام داشت و هم در آن ایام اعلام

اعلام عازم حلاق بابا خاکی شده سایه اقبال بخت سفر انداخت و در ان منزل چون خواجه افضل ضمیر آفتاب تاثیر خاقان گیتی گیر
قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته و قید خواجه عماد الاسلام که خال شیخ اولاد نظام
الملک بود مدت بیست سال وزارت خاقانی قیام می نمود دست نفاذ پذیرفت و این اول فتوری بود که در سر کار خواجه
نظام الملک اتفاق افتاده و چون الکه بابا خاکی از وصول این مژده بیشتر غمناکی غیرت کار گاه کرده بود شده در اوایل شوال
خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده و بعد از چند سال در امور ملک و مال دخل نمود و بعضی ارکان دولت و اعیان حضرت
و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در مخالفت با خواجه افضل الدین موافقت نموده خواجه
در مقام تفتیش و تفحص محاسب امین الدولت و اتباع و اشیاع او آمده هر روز امری که متضمن تعرف باتفاق ایشان بود از پی در ده
اشتغال می نمود کیفیت آن تفریع و کتابت رسیده موجب مزید ملال مزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل
بابا خاکی بسر برده روی توجه بجانب الکه شبرتو آورد و در ان موضع بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق
شجاع بیگ ارغون سپاهی افزون از حیز و چون مجمع ساخته و رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته
بنابر حسب الحکم میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و خواجه عبد الملک با جمعی کثیر از سپاه نصرت انتما روی بمقابله ... آورده و روز دو
معارف اکال العیضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب ...
بامیر علی شیر طریق مشورت مسلوک داشت ... رای رجال کسی کش هم کند بمخواری ... و خواطر ... و مواخذه ایشان
قرار یافته ... برق ... امیر عبد اللطیف شتافته و نشان رسانید که در قلان روز خواجه نظام الملک معتمد ساخت
مصحوب معتمدان ... ارسال نماید و حضرت سلطانی ... و مجموع
حاکم مشهد میرزا سلطان احمد را که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز و قایع یونس که خواهرزاده خواجه نظام الملک بود و اولاد
نظام الدین کرد که انتظام ... در هرات بود ... گرفته ... در اواسط شوال ... خواجه نظام الملک
در سفر و خواجه عبد الملک و نظام الدین کرد و در الکه شبرتو ... گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام تفتیش جهات و متملکات
آن طبقه شده ... نقود و اقمشه نفیسه و اسبان راهوار و اشتران ... بردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه
و کلیمها و زیلوهای ... مغرور ... از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بتحریر بیان و خامه و زبان
خبر نپذیرفت و تمامی آن مخلفات ... اختیار الدین ... و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک
شیخ ... روزی که ... بمنزل ایشان برده و نوبت دیگران ... یک برج ... ماند
... محبوس ساختند و چون کیفیت ... ایشان ... خاقان ... رسید ... سر ... کشیده

وحکم لازم

وحکم لازم الامتثال از موقف جلال و ساحت ... ایشان باسم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق که او نیز ... و صدور ... و
مناب سلطنت پناهی و خدمت امارت و ... و صول ... که داخل ... او ... قعده ... بود سوار
برد ... و ... جلادی ... خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک در نظر ... گردن زد الکه خواجه
نظام الملک را ... و پوست کنند و همدران روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و نظام الدین کرد و خواجه
محمود شاه فراشی که نسبت بدیع الزمان میرزا دولتخواهی بظهور رسانیده بود بعضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیده
بود ایوان شاه ... بالا ... بر آن ایوان ... بالا که ... چون از آن ایوان ... زهر افتاده ... رد ...
اما خواجه افضل الدین محمد بعد از دفع معاندان ... اموال بسیار ... کرده ... معموری خزانه عامره کوشید
و عنایت خاقانی شامل حال گشته ... منصب اشراف و ... بوی گرفت و چون ... امیر ... الامرا ...
... شرایط نیکو خدمتی بجای آورده و بر طبق کلام کریمه لئن شکرتم لازیدنکم یک مرتبه دیگر ترقی نموده منصب
امارت دیوان اعلی بدان جناب باین عبارت سرافراز میساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنة والخلافة معتمد الملک
صلاح ... خواجه افضل الدین محمد و ... خواجه افضل الدین در اوایل ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر
... الدین محمد ... در آن ایام ... طریق موافقت و اتحاد سلوک نموده ...
... میان ایشان مخالفت و منازعت دست داده و خواجه افضل الدین جناب امارت ... اعتبار
بی اعتبار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آن خواجه ... و شوکت ... قدم ... بود ...
رای صواب نمایش ... امرا عظام ... را مرجع و ملاذ خود دانسته و هر روز که ...
بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند و خواجه افضل الدین محمد از صبح تا شام در باغ جهان آرای مقام فرموده
بانتظام مهام انام می پرداخت ... هفته ... در باغ جهان آرای توقف کرده در آن لیالی با علما و فضلا و موالی صحبت و ...
... و محبت در رضای دل ... کاشتی ... خیرات و ساختن عمارات ... راغب بود
و در ایام اختیار ... بقعه های ... مانند مسجد و خانقاه و مدرسه و حمام بنا فرموده ...
... آفتاب ... ظهور رسانیده ... نیکو ... روزگار باقی ... و در ...
روزگار ... بود ...
ذکر جنگ لنگر نشین و ظفر یافتن خاقان اورنگ نشین
بر ضمایر ... که چون ... اقبال دولت ... فتح و فیروزی
طالع کرده ... حوادث ... مطلوب ... صاحب سعادتی

بروج نصرت و پیروزی رساند تزاحم غبار نوایب نقاب انتظار صورت مقصود نشکرد و بهنگام هجوم حصول مطلبی مفهوم
وا از عساکر ظفر مآثر عالم غیب مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی بر وفق منطوق والله یؤید بنصره من یشاء آفتاب فتح
یزدانی چون خضاب روزگار … زلطف ازل هر که یابد … سپهر ز سهم حوادث … جاید در فضل الهی مدد … ظفر
لشکری عدد افاده حکایتی که خاطر شامه به شنیدن آن کتاب زبان می گشاید نظیر این تقریب است و ظفر یافتن خاقان منصور
صف شکن در النگ نشین بر بدیع الزمان میرزا شمه این تحریر کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن آوان که خاقان منصور
بمعدودی از سپاه ظفر قرین در النگ نشین به دولت و اقبال نشسته بود و مصادره خواجه نظام الملک و اولاد و
اتباع او مشغولی می نمود خبر نفر قدر بر … عساکر نصرت مآثر مسامع بدیع الزمان میرزا و شجاع الدین بیک ولد ذو النون
ارغون که در ولایت گرمسیرات داشتند رسید و فرصت غنیمت شمرده خاطر بر آن قرار دادند که با سه چهار هزار سوار
تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند بیکبار و خود را بمعسکر ظفر اثر رسانیده دست جلادت و مردانگی بجواب
فتح و فیروزی و این خوب … پای قمر تیز … مانند فلک الافلاک ساعتی از سپهر … در عرض پنج شش روز در نواحی
سبزوار رسیدند و فریدون حسین میرزا و امرا ایلغار خود را در قلعه مضبوط کردانیده … درگاه عالم پناه روانه ساختند
و کیفیت … نمود … چهارم شوال این خبر بالنگ نشین رسید … قلت سپاه مقرب
درگاه عالی جاه در … اندیشه و اضطراب … اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که همواره شامل حال او بود اعتماد نموده
و مرغان … برق … دارالسلطنه هرات ارسال نموده جناب مقرب سلطانی به نفس نفیس سوار شده در محلات
درون و بیرون شهر برآمده و از عساکر نصرت مآثر هر کس بجا باشد … و امیر نظام الدین علی شیر …
ما بجمیع موجب … عمل نموده در آن … امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر بابا علی از جانب استراباد
رسیدند و موجب بشارت مقرب حضرت متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه
خبر رسانیدند که بدیع الزمان میرزا … سوار … کرده … گذشته … برق و باد طی
مسافت نموده … اضطراب … و فی الواقع میرزا بدیع الزمان … طریق … راه … سیاست
معسکر … آنحضرت … بتفصیل … رسانیده … کوچ سوار … خوش
بخواب رفت علی الصباح که انوار … فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان … هجوم کردند … کواکب
در فروغ اشعه … سپاه آفتاب … سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک با
سپاه … مبارزان خوش … سپاهی همه … چون دیوان … غضب … تیغ جلادت و

پهلوانی آخته و اسب شجاعت و کین ستانی برانگیخته متوجه معسکر خاقانی گشتند و آنحضرت بتایید ربانی و امداد سعود آسمانی
واثق بود و چون جمشید خورشید بر تخت روان برآمد ~ سلیمان صفت بر صبا زین نهاد ~ برآمد به تخت سلیمان چو باد
عنان یکران همت معطوف تعبیه سپاه انعطاف داده مانند کوه راسخ در مقابله و مقاتله بایستاد بندگان دولت خواه
و مقربان درگاه فلک اشتباه در حیرت … که آیا قوت طالع همایون چه سعادتی انگیزد که خاقان اندیشه از شاه راه
اقبال برخیزد و ملازمان عنایت ملک معبود کدام کواکب مسعود از اوج مقصود گرداند که تیر … را بر دستی
فراغت رساند در همین حین هر ساعت … از مطلع رحمت لاریبی طلوع نموده معسکر ظفر اثر منور گشت و … رایت
فیروزی آیت کواکب سعد سلطنت بر مفارق منتظران موکب سعید پرتو انداخت طنطنه کوس بشارت از ایوان کیوان
درگذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطه اعتصام خسروشاه از ولایت حصار شادمان روی
بدرگاه سلاطین آورده بود در آن صباح که خاقان منصور را تمام آراستن لشکر دشمن شکن مشغول می نمود با نهصد نفر
از دلیران … مصاف … و با اردوی همایون رسید و همچنین مقدم آن
شاهزاده مظفر لوا شاه و سپاه … نصرت ظفر وانق گشته خواطر همگنان مطمئن گردید و همان لحظه امیر نظام الدین
محمد ولی بیک امیر … امیر بابا علی از استراباد فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا ایلغار از
اطراف سبزوار بمعسکر فیروزی مآثر رسیدند و مستعد جنگ و پیکار گشتند و صف کارزار را مرتب گردانیدند
چو آن رزم … ~ … آهنگ ~ ز هر جانب سپاهی در رسیدند ~ بعقد دشمنان صف برکشیدند
بلی … ~ … سلطان مؤید ~ … ~ …
و از یکجانب بدیع الزمان میرزا شجاع بیک بنواحی النگ نشین رسیده بر خلاف منصور اردوی همایون را به پیاده و سوار
مسکون دیده … بغایت وحشت و اضطراب باستعمال آلات کارزار بردند … نیلگون گردون
افکنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان … آتش پیکار نوعی را فروختند که بهرام
خونخوار … معرکه بسوخت … آفتاب از غبار سم بادپایان تیره شد و … کواکب ثوابت از شعله
تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت ~ ز جوش سواران در آن … ~ گذرگاه شد تنگ بر عافیت ~ ز خون دلیران
گلگون عذار ~ النگ نشین گشت چون لاله زار ~ بکوشش چنان … ~ زبان … پیغام مرگ ~ و هنوز
… از روز گذشته بود که سپاه خاقان عالی جاه … احوال لشکر …
الزمان میرزا از مقابله … بطرف … توجه فرموده … فوجی از امرا و لشکریان خاقان …

سنان

سیکامشی شاهزاده عنان عزیمت انعطاف داده و تیغ خون ریز بدست ستیز گرفته در پی موکب او افتادند و از جمله امرای
آنحضرت نزدیک رسیده و هر چند ملازمان رکاب سعادت مآب بازگشته بر دشمن حمله میکردند و باز میگردیدند عاقبت شمشیر
بکار امیر یوسف اسفندیار ترکی درو دست سلطان بدیع الزمان میرزا بود دستاندی از آنکه روی بطرف حضرت آورده چنان بر
دهن عمر بیک زد که چند دندانش شکسته از پشت زین سرنگون شد شاهزاده از سرا و این کشته بسلامت بیرون رفت و همچنین
کامل میرآخور را از مردم مغول عالمی خود را بشاه شجاع رسانیده و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده
عنان انگاه منعطف ساخته شمشیری بر رویش زد که دیگر مجال رفتن نیافت و این واقعه در روز شنبه سیوم شعبان روی نمود
و خاقان منصور لوازم حمد پادشاه عطابخش بجای آورده نذورات و صدقات بمستحقان رسانیده علم دولت فتح بنام سلطان
مسعود میرزا رقم فرمود و اکنون سیاق سخن اقتضای آن مینماید که مجملی از حالات ولایات ماوراءالنهر و ترخانیان آید و خامه
دو زبان صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد و نژاد میرزا سلطان محمود بیاراید بکلمون الکون المعظم و الکون

ذکر شمه‌ای از احوال امجاد میرزا سلطان محمود و بیان فتنه که بسبب امرای ترخانی روی نمود

چون فارس مضمار ظفر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر چند گاه در بخارا و سمرقند پادشاه بود و مدت روزگار گذرانیده
و بتشیید قواعد عدالت و رعیت پروری اطراف آن مملکت را مضبوط و معمور گردانید ناگاه چشم بد روزگار او را دو مرتبه
زمانه غدار ابواب تفرقه بر روی آن شاهزادگان کامکار گشاد و امرای ترخانی که مخالف آن بانی بنیان عصیان بانی
بر جان استیلا انواع پریشانی دست داد که تکلیف هیچ خیال در تفصیل این اجمال و تبیین این احوال بر این منوال شروع نمی‌نماید
که بایسنغر میرزا چند گاه در ایام فرمان فرمائی امرا و حصار نوکران قدیمی خود را بیشتر از دیگران منظور نظر عنایت و رحمت
میگردانید و نسبت با ترخانیان و سایر سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و مکرمت تقدیم رسانید و در این معنی بر خاطر
امیر ترخانیان گران آمده والی بخارا درویش محمد ترخان که به مزید جاه و جلال از اقران و امثال افتخار داشت استیلای
خاطر بسلطنت سلطان علی میرزا نوازد داده بحضرت از قرشی بسمرقند طلبید چون او که موضع جلوس میرزا بود ملازمان
آستان بایسنغری را متفرق ساخته هر دو شاهزاده در رمضان سنهٔ بارک سمرقند آورد و مکنون ضمیر غدر پذیر خویش
آنکه چون خورشید عالمتاب بخانه مغرب شتافته و لباس نورانی روز بکسوت ظلمانی شب تبدیل یافت میرزا بایسنغر را در کوکه
سرا مقید سازند و میرزا سلطان علی را بر سریر فرمانروائی نشانده لوای اقتدار برافرازند و بایسنغر میرزا بر حقیقت حال اطلاع
یافته جامه تجدید و صوابدید محرمان بخانه‌ای که در شرقی ایوان بستان سرای بود درآمد با محمد قلی قوچی و حسن شربتچی که در خدمتش بود
طریق فرار پیش گرفت از طرف خندق حصن کانه بحضرت هدایت پناه خواجه کا که درخواجه کفشگیر بود رفت و بیمن لطف حمی از

ترخانیان

ترخانیان که بر در خانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنغر دانسته روز دیگر بهیات اجتماعی متوجه منزل کعبه مرتبه بودند
و خواجه گشتند و شاهزاده را طلبید خدام ذوی الاحترام آن خواجه عالی مقام آمدن بایسنغر میرزا بآنجا معروف گردانیدند
و نزد خانیان ادب نگاهداشته نومید مراجعت نمودند میرزا سلطان علی بر تخت پادشاهی نشاندند و در نشست آن
سهم تجرد و حتفکار بودند و بعد از دو روز حضرت هدایت پناه و افتخار الاکابر و الاعاظم خواجه ابوالمکارم که بهر کس
تعظیم و حرمت آنحضرت از اولاد صاحب هدایه بود و اما مجتهد علما و اعیان و اشراف ماوراءالنهر بود بمنصب شیخ الاسلامی
مملکت تعلق بدان خاندان عالیشان میداشت موافقت امیر احمد حاجی و بعضی دیگر از شجاعان سپاهی و جمعی کثیر
از سالکان مسالک دولتخواهی حسب مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانیان بجانب قلعه توجه نمودند و اکثر عوام
سمرقند هجوم کرده و میرزا بایسنغر را از خانه خواجه کا بیرون آورده در مخالفت اهل خلاف موافق بودند چنانچه
ترخانیان از محافظت قلعه عاجز گشته محمد مزید ترخان از راه دروازه چهار راه متوجه بخارا شده و سلطان علی
میرزا و درویش محمد ترخان اسیر سرپنجه تقدیر گشتند و در وقتی که بایسنغر میرزا خانه امیر احمد حاجی را بنعره و جود فایز الجود
زیب و زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان پیش آورده دعوی نجات بر جبینش نشسته و از غایت وحشت بی‌آنکه گفته
گوهر فرو ریسته میرزا بایسنغر از دیدن او سخن پرسید و جوابی مطابق صواب نشنید آنگاه فرمان واجب الاذعان نفاذش
نافذ گشته همان دست سیاست بساط حیاتش را نوشت و چون نوبت بیاد سلطان علی میرزا رسید حکم شد که چهار میل
شاهزاده را میل کشند فرمان بران حضرت او را از کوکسرای بیرون آوردند شخصی که مباشر آن امر بود باختیار باعتبار
در وجهی میل کشید که بصره آن قرة العین سلطنت در آورد که هیچ لطمه باصره او نرسید سلطان علی میرزا از اظهار آن
حال ساکت بوده در خانه حضرت ولایت انتما خواجه قطب الدین که یکی منزل گزید و بعد از دو سه روز باستصواب آن جناب
بصوب بخارا گریخت و در این سبب این مخادیم زمره الاولیا خواجه کا و خواجه بچه رشته لوازم اخوت گسیخت زیرا که
خواجه کا در مقام انتظام مهام بایسنغر میرزا بود و خواجه بچه سلطان علی میرزا را تقویت و ترغیب میفرمود القصه بعد از
رفتن سلطان علی میرزا بیکدو ماه بخارا بایسنغر میرزا لشکر بصوب بخارا کشید و میرزا سلطان علی نیز با سپاه بخارا و حدود
آن نواحی آورده و باتفاق امرای ترخانیان متوجه میدان قتال گردید چون تلاقی فریقین روی نمود دست قضا
لوای جنگ و شمشیر گشوده سلطان علی میرزا بدین بیکر فتح و ظفر افراز گشت بایسنغر میرزا بصوب سمرقند گریخت امیر احمد
حاجی با سپاهی از شجاعان گرفتار گردید بخاریان اکثر گرفتاران را از معرض تیغ سیاست گذرانیدند بعد از آن علی میرزا
کمند همت بلند بر کنگره سمرقند افکند از عقب برادر توجه نمود و از جانب حصار سلطان مسعود میرزا نیز بهوس فتح آن بلده

فافوه نهضت کرده در شهر سنه نزول نمود و در شوال سال مذکوره در قبضه اندجان کیفیت این وقایع بعرض پادشاه عالیجاه
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه رسید آنحضرت بنزد بابیه اکرفتن دار الملک آبا و اجداد پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده
و مقرون بدولت و اقبال طی منازل نمود و چند روزی که آتش میمنت سپهر اعظم بر مراوقات اعیب کرده ابد و بر تفهیم هوشمندان
سخن دان پوشیده و پنهان نخواهد بود مناسب چنان است که درین مقام خامه ظفر قلم بنگارش شمه از مبادی
احوال پادشاه ستوده خصال ظهیر الدین محمد بابر میرزا مشام جان را معطر کرده ابتدا آنگاه تتمه حالات اولاد میرزا سلطان
محمود مبایع سمتوان وقایع رساند ومن الله الاعانة والتوفیق گفتار در بیان مجملی از واردات احوال پادشاه عالیجاه
از وقایع ولادت تا زمان نهضت سمرقند در شهر محرم الحرام سنه ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن
دولت پادشاه فرزانه عمر شیخ گورکان غیرت افزای روضه رضوان بود دری نوبخش در عقد سلطنت و نامداری افزود
و دری خورشید درخشان از افق خلافت و کامکاری طلوع نمود ملکه آفتابی از مهر سپهر صاحب قرانی رو بجناب احوال
طبقات انسانی تافت که دیده امید صاعدان مساعد کشورستانی را روشنی بخشید و کامیابی از کتم عدم ببر بوستان
وجود قدم نهاد که سایه لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم انداخت * تفیض کرده کار لایزالی * دری افزود در عقد لآلی
بدبرآمد عجب فرخنده فالی * جلالش آفتاب بی زوالی * وجودش نوربخش چشم امید * ظهورش موجب اقبال جاوید * یعنی میرزا عمر شیخ
گورکان بن میرزا ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه گورکان صاحب قرانی گیتی ستانی امیر تیمور گورکان
حضرت واهب العطیه از فضل کار خاتم جنت یونس خان بیسری کرامت فرمود که هم از اوایل ایام صبی انوار دولت و اقبال
از جمال حالش همچو خورشید و ماه از آوان مبادی اوان نشو و نما آثار شوکت و استقلال از جبین فرخنده فالش لایح میگردید
ضیای اشعه اختر نیکو شکوهش متتابع شمع صبح صادق خبر میداد که عنقریب آفتاب دولت و کشورستانی از مشرق امید این خاندان
دودمان صاحب قرانی بر مفارق روزگار فرق انسانی خواهد تافت و صفای چهره خورشید تاثیرش بسان لوامع ستاره
سحری مشهور بود باین معنی که پرتوی شعشعه سلطانی سلطانان عالم از فروغ این نقاوه اعیان خلافت و جهانبانی بروز بهجت و
شادمانی متبدل خواهد یافت * بلی از صبح گیتی فروز * نمودار گردد ستایش روز * شود ظاهر از نور اقبال مهر *
که سازد منور تمامی سپهر * و چون شاهزاده تسنیم عنایت الهی غنچه گلشن پادشاهی در گلشن امید میرزا عمر شیخ گورکان شکفت
و شکوفه اقبال بهجت اثر نو آن پیر عالی گهر در گوشه جانش گفته در غایت مسرت و سرور بلی بنیاد بساط جشن و سور فرمان
فرمود و چند روز بساط نشاط مبسوط داشته اقداح باده خوشگوار از کف ساقیان لاله عذار بهیجت نموده نام و لقب آن
فرزند دلبند ظهیر الدین محمد بابر قرار گرفت و چند فاضلی از زهره جهت تاریخ ولادت آن مولود عاقبت محمود سعادت قرین

قرین

قرین بنوبت و شاهزاده در مهد عزت و مهربانی و کنار عطوفت کامرانی پرورش می یافت تا مبادی سن رشد رسید
آنگاه بایالت ملک اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید و چند سال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاهزاده
عالیشان در عین خرمی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذران بود در روزی که دوازده مرحله از مراحل
زندگانی طی نمود خبر حادثه ناشایسته و مصیبت کامله میرزا عمر شیخ گورکان را استماع فرمود آنگاه امرا و ارکان دولت
و اعیان ولایت آنحضرت را بپادشاهی برداشتند و رسوم عبودیت بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری
برافراشتند و بنا بر آنکه در آن ایام بر وجهی که سابقا مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان احمد میرزا دو طرف
متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند و اعلام خلاف و نزاع ارتفاع داده در فتح قلاع آن بعد از مقدور سعی و اهتمام نمودند
کامیر شیرم طغایی آن در اوج کشورکشائی را سوار ساخته قصد کرده که بدانجا اجیال روز کنند تا اگر حکام و الایات طریق
طریق بیوفائی مسلوک داشته شعار هواداری میرزا سلطان احمد ظاهر سازند و نمک نسیان بر حقوق تربیت میرزا عمر شیخ
گورکان کشیده لوای مخالفت برافراز و حضرت پادشاه در پناه حمایت حضرت الهی از حضرت سالکان مسالک نباهی
محروس ماند و خواجه مولانا قاضی که نسبش از طرف پدر بشیخ برهان الدین قلیچ می پیوندد و از جانب مادر بسلطان ایلک ماضی
متصل میگردد و از سوابق ایام اکابر آن خاندان اندجان شیخ الاسلام می بودند و اشراف و اعیان در فیصل قضایا
مهمات رجوع کرده و انجام مهام فرق انام قیام نمودند و از ادعای امیر شیرم وقوف یافته خواجه محمد خیاط را که از اهل
عنایت عمر شیخ میرزا بود و ضمن کسوت تربیت او پرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی با امیر شیخ طغای فرستاد و از
امضای آن عزیمت منع نمود سخن خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی از عیدگاه مراجعت فرمود و حصار اندجان
از یمن قدوم آن پادشاه عالیشان رشک باغ جنان شده امرا و اعیان بضبط برج و باره استحکام قیل و دروازه
پرداختند و مقارن آن حال حسن یعقوب و امیر قاسم قوچین و بعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار بجانب مرغینان رفته بودند
باندجان باز آمدند و در دولتخواهی حضرت پادشاهی کمال اختصاص ظاهر ساختند و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر خجند
و مرغینان بچهار فرسخی اندجان شتافته خیام اقامت برافراخت و در مقام محاصره ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع
ساخت و در آن اثنا پادشاه سعادت انتما یکی از اربابی لایت اندجان را که موسوم و ملقب بدرویش گاو بود بسبب مخالفت
سخن امیر اردوی بیرز قتل فرمود و این سیاست موجب توهم سایر اندجان گشته تمامی خواص و عوام بلده را خواطر مجتمع
شده دل قرار داد آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی و اوزون حسن خواجه را برسم رسالت نزد میرزا سلطان احمد
فرستاده در رعایت طریق ادب نموده پیغام داد که چون بجناب ظاهر است که آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان

میل افاقت نخواهد فرمود و لایق دولتخواهان می نماید که حکومت این ولایت را بدین جانب تفویض فرمایند و لشکر در روب و نهب نفقه
اشارت نموده ابواب خلاف و رافت کشایند تا این مخلص کما ینبغی بفرزندی مدت العمر بر شارع مستقیم نوکری و
اطاعت بوده پیرامن خلاف نگردد سلطان احمد میرزا که جبلت بی غشش بصفت مروت و انسانیت مفطور بود باستماع این
پیغام متاثر گشته خیال صلح فرموده چون زمام اختیار امثال این مهام را امرا در قبضه اقتدار داشتند که نخواستند جانب صلح
میسر خواهد شد در جواب ایلچیان کلمات پریشان بر زبان آورده و کوچ کرده در نزدیک شهر منزل گزیده و دران اثنا مخفی نشست و از زر
سخانه و تفاخر نمودن چند روی نمود که وقوع آن مستلزم فتور دولت شاهی و موجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود
اول آنکه در زمانی که سپاه سمرقند از جیری که بر سیاب نزدیک جان واقع است میگذشتند پلی بواسطه ازدحام خوانین و عوام
و شتر بسیار است در سیلاب افتاده روی بجرگاه عدم آورده و دیگر آنکه دران ایام در معسکر سمرقند با دست وقوع یافته
طویله طویله بارگیران لشکریان ساقط شده دیگر آنکه بواسطه اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خورد و کلان نسبت بحضرت
پادشاهی شیر از بیشتر میکردند و هرکس از ایشان اندک جراتی داشت پای در میدان محاربه و مدافع سمرقندیان نهاده از سر جان
میگذشت ناچار ان سلطان احمد میرزا طالب صلح گشته درویش محمد ترخان را که حال بر منوال حاکم بود از یک فرسخی اندجان جهت
آن مهم نامزد فرموده و امیر درویش محمد بعد که رسانیده حضرت پادشاهی حسن بیک یعقوب را ملاقات اوام فرموده و دران دو
امیر در موضع کرچکور یکدیگر را دیده و صحبتی چند در باب موافقت عم بزرگوار و برادرزاده عالی مقدار مذکور کرده هر یک بجای خود
رجعت کردند بعد از ان سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند بازگشت و چنانچه نوشته شده در اثنای راه بسبب طول اجل طبیعی زندگانی
اما سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه فرغانه بود بجانب اخسی شتافته خیال محاصره نموده و دران وقت جهانگیر میرزا در اخسی
تشریف داشت و از امرای عالی درویش میرزا قلی کوکلتاش و محمد باقر و عبدالله منک آقا و ویس لاغری و میر غیاث طغایی
در ملازمت آن دری برج فرمان فرمائی بودند بعد از وصول سلطان محمود خان بجان نزدیکی سیلاب حیت و هرکس سالش بیت
امرا و نوکران اندیشه کرده از اخسی کاسانی و کیل ویس لاغری جدا گشتند و دران سلطان ناصر میرزا انکه ویس انکه
بوده دران حصار روزگار میگذرانید و ازین معنی خبر یافته بان جانب شتافت و محمد دوست اظهار اطاعت مبادرت نموده
کاشانی را بنواب کامیاب کاه خان سپردند و میر غیاث طغایی ملازمت آن در کوشش کشیده و ویس لاغری در خدمت
سلطان ناصر میرزا باردوی میرزا سلطان احمد رفت و بکفرت محمد مزید ترخان را محافظت شاهزاده امر نمود و سلطان
محمود خان بعد از تسخیر کاشان بطرف اخسی خرامید چند نوبت باستقبال نیران محاربت اشتغال نمود اما کار پیش ازین بیش
نرفت بنابر عارضه کرد و از راه ولایت خویش پیش گرفته و مقارن آن حال ابابکر کاشغری و ختن حکومت میکرد با لشکر

نمود

نموده و اکر کشید قلعه اوزکند را انداخته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردید و خواجه قاضی و اکثر امرا جمع آمده و نوکر نشسته با بکر زادت
که مردم حیران ایشان هست و خواجه قاضی را بواسطه ایلچی گردانیده بانواع سخن فرمودند بران سپاه را مصالحه رامی ساخت و برت
مراجعت ابوبکر بکاشغر اوزبکت و چون خاطر خطیر پادشاه از اشتغال این امور فراغت یافت متوجه مهمات فرغانه گشته حکومت
اندجان و منصب سرانجام مهمات ملکی و مالی را بحسن یعقوب داد و زمام ملک باب ولایت اوش را در قبضه اقتدار امیر قاسم قوچین نهاد
و بامارت اخسی ازغان اوزون حسن و علی دوست طغایی منصوب شده و برین قیاس سایر امرا بحکومت مناصب مفتخر و مباهی گشتند
و در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که از خوف برادر بدار الملک سمرقند آمده بود بعد و دختر سلطان احمد میرزا آق بیگم را در سلک
ازدواج سلطان مسعود میرزا کشید مهر عبدالقدوس قوچی با سپاه خود خطر پادشاه عالی گهر فرستاده و سخنان عطوفت آمیز مودت
انگیز پیغام داد و چون میان او و حسن یعقوب قرابتی واقع بود عبدالقدوس بحسن حسن بن یعقوب را بلطف و عنایت سلطان محمود
میرزا امیدوار گردانیده و از جاده دولتخواهی حضرت پادشاهی در گذرانید بس از مراجعت عبدالقدوس به پنج و شش ماه
حسن المولد حسن با تغیر داده با اظهار شعار کفران نعمت مبادرت نمود و قصد کرد که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم ساخته نواب
پادشاهی را از اندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنابران خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغایی و اوزون حسن
و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه زمین بصلاح وقت بیگم که جده آنحضرت بود خاطر بران قرار دادند که حسن یعقوب را بی اختیار
ساخته بهر وجه ممکن باشد دفع نمایند و شهزاده کوشش ملازمت پادشاه متوجه ارک شدن حسن یعقوب گشتند و حسن کی در آن
وقت بجوار قلعه کی نور ریندن باشتغال دخت بعید و چون از کیفیت حادثه خبر یافت بصوب سمرقند روان شد و چون لشکر
بجادم سپاه زاده ای بخیال فاسد و اندیشه فیاد عنان عزیمت بطرف اخسی تافته و حضرت پادشاه زمین از مراجعت او آگاه شده بعضی
از امرا با فوجی از عساکر ظفر لوای متوجه استقبال او گشتند و زمره از ایشان برسم منقلای پیشتر روان شدند و حسن برتوجه مقدم
سپاه منصور آگهی وقوف یافته شب بر سر ایشان تاخت و نوکران او آغاز تیراندازی کرده تیری کی را باشان بر مقتل حسن خورده برادر
اجل رسیده و گرفتار گشته زان جهان بدر رفت و مقارن آن واقعه مذکوره ابراهیم سارو که از قوم سکی بود از طریق میرزا سر بتافته
در ماه شعبان سال مذکوره موکب منصور بجانب [illegible] شتافت و ابراهیم سارو باستحکام برج و بارو داخته عساکر ظفر مآثر محاصره و محاربه
قیام نموده و دست باستعمال آلت قتال برده ابواب شکست و کوشش بر روی روزگار مصوران کشوده چون مدت چهل روز حال برین
منوال بگذشت ابراهیم به عجز و انکساری بر صفحات احوال ابراهیم تحریر کردن و کفن از دست قلعه بیرون نواب اعلام ظفر پناه بکابت
مجید نهضت فرموده و امیر مغول و لد عبدالوهاب شغاول که دران حصار مسکن بود بعد از قرب وصول موکب پادشاهی بلوازم استقبال
و استعجال کرده مراسم اخلاص بجای آورده عاشیه اطاعت بر دوش افکنده مفاتیح شهر و حصار بنواب پادشاه کامگار

سپرده آنگاه پادشاه اسلام پناه استقبال نموده سلطان محمود خان شاهزاده را بفر نزول همایون مشرف ساخته و خاطر عاطر جهت رفع
کدورت سابقه مایل ملاقات خال بزرگوار گشته بنابر آن رفت و خان از قرب وصول آنحضرت تعیین جا قبل از لشکر [illegible] جو زم و شادمان
گردید چون پادشاه ببارگاه درآمد لوازم تعظیم و تجلیل مرعی داشته برخاست و آنحضرت نیز رعایت مراسم ادب نموده و [illegible]
آنگاه خاقان عالیجاه پادشاه اسلام پناه را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده از روی اشفاق و خاطر جویی دقیقه‌ای نامرعی
نگذاشت و پادشاه خجسته خصال دو سه روز در محفل فرخنده شمال بسر برده بعد از آن بصوب سمرقند دولت را بحرکت
درآورد و بعد از آن سال آن درج خلافت و استقلال با فوجی از اقبال جلال بعزم تسخیر [illegible] گشت چنانچه از سیاق
حکایات سابقه موضوع می‌شود و [illegible] سالها [illegible] خورده دیوان میرزا عمر شیخ گورکان بود و در فترات مذکوره
[illegible] بسنغر میرزا درآمده و سلطان علی میرزا در آنجا حکومت می‌نمود و چون میرزا سلطان علی از توجه لوای
کشورگشای پادشاهی خبر یافت [illegible] ذوالنون را محافظت قلعه مامور ساخته [illegible] بستان سرو [illegible]
و پادشاه سعادت مسند بعد از قطع منازل از [illegible] گذشته و [illegible] سلطان علی میرزا واقف گشته مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین
علی شیر [illegible] میر [illegible] برسم رسالت نزد شیخ ذوالنون فرستاده او را اطاعت و انقیاد دعوت کرده سخنان عتاب
آمیز پیغام داد و شیخ ذوالنون فرستاده او را اطاعت و انقیاد دعوت کرده سخنان عتاب آمیز پیغام داد شیخ ذوالنون
[illegible] بنای [illegible] امیر [illegible] اگرچه قصد انهدام اساس حیات آنجناب نماید و آن امیر ستوده
خصال بعتبات حضرت ملک [illegible] کمال [illegible] و سه روز [illegible] موکب ظفر [illegible] رسانید چون در [illegible] بارگاه
[illegible] مسعود گردید که در آن حدود [illegible] و امرا [illegible] روز صلاح در مراجعت دانستند و حضرت پادشاهی
[illegible] بسالکان طریق دولتخواهی عمل نموده عنان [illegible] بصوب [illegible] معطوف گردانید و بعد از آن سلطان
محمود خان [illegible] شیخ ذوالنون [illegible] خان درآمده و حکومت آن ناحیت تعلق بمحمد حسین گورکان
گرفت و از آن [illegible] سلطان [illegible] پادشاه [illegible] امداد [illegible] و در [illegible] سلطان و [illegible]
[illegible] سلطان و مهدی سلطان محمود [illegible] در وقت وصول سلطان حسین میرزا [illegible] سلطان مسعود میرزا
[illegible] در ماه مبارک رمضان در [illegible] بمستان [illegible] پادشاه [illegible] رسیده و آنحضرت
[illegible] لوازم ضیافت و مهمانداری [illegible] آورده و در شوال همین سال [illegible]
سلطان مسعود میرزا [illegible] کردن سلطان مسعود میرزا و سلطان علی میرزا دارالسلطنه سمرقند را [illegible] رسید پادشاه
عالیجاه [illegible] حضرت [illegible] وصول [illegible] دارالملک [illegible] سپاه [illegible]

مجاهره و محاربه مامور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن درج شرف در تضییق سمرقندیان کوشیدند و ایشان نیز
در [illegible] بتقدیم رسانیده و در [illegible] مدعیان نهایت مردانگی ظاهر ساختند و در آن اثنا عالی جناب هدایت
مآب خواجه یحیی از نزد سلطان علی میرزا بخدمت پادشاه ظفر لوا شتافته در باب اتفاق و اتحاد سخنان معروض داشت و آنحضرت
ملتمسات [illegible] مقبول داشته [illegible] عالی پادشاهی [illegible] جناب [illegible] سمرقندی [illegible] دو سه فرسخ [illegible]
نزول اجلال فرموده و از آن طرف میرزا سلطان علی [illegible] آمده و [illegible] مناسب [illegible] آب کوهک فرود آمده با
[illegible] مصاحبت [illegible] آب کوهک گشته [illegible] صورت ملاقات روی نموده در باب [illegible]
سخنان [illegible] آورده [illegible] مقرر شد که در موسم [illegible] هر یک از آن دو شاهزاده [illegible] اول فصل
موسم [illegible] بر [illegible] دیگر [illegible] سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام پناه روی بسوی اندجان آورده و سلطان میرزا
بجانب [illegible] کرده میرزا سلطان مسعود [illegible] ملاقات [illegible] شیخ عبدالله [illegible] مشغوف بوده [illegible]
[illegible] و چون [illegible] علم کشورگشای پادشاه [illegible] رسید مهدی سلطان [illegible] نشان [illegible] سمرقند
رفت [illegible] سلطان [illegible] و [illegible] بلده [illegible] گرفت و بعد از چند ماه [illegible] سلطان [illegible] عاطفت و مکرمت میرزا
بایسنغر میرزا [illegible] آنحضرت [illegible] روی [illegible] شیبانی نمودند

ذکر توجه رایات سلطان کشای بجانب سمرقند نوبت ثانی و درآمدن بلده فاخره سمرقند بتسخیر پادشاه سلیمان مکان

در اول فصل بهار که خسرو ممالک
علوی از [illegible] در برج [illegible] کشته بجانب [illegible] خویش نهضت کرده [illegible] حصار فیروزکار
[illegible] شرایط [illegible] بجای آورده سلطان علی میرزا از [illegible] حضرت [illegible] بصوب سمرقند بر افراخت
و طی منازل و مراحل نموده [illegible] خواجه کاردون [illegible] ساخته میرزا بایسنغر با لشکری از اهل [illegible] از شهر بیرون خرامیده
و سر [illegible] لشکرگاه کرده [illegible] بارگاه مرتفع گردانید حضرت پادشاه اسلام پناه نیز در ماه مبارک رمضان
از [illegible] اندجان بدان صوب روان گشت با سپاهی [illegible] منازل و مراحل کرده در [illegible] بارگاه [illegible]
[illegible] گردون [illegible] انتقام بیرون آمدند بایسنغر میرزا از سمرقند [illegible] مرکب [illegible] مجروح [illegible]
[illegible] سالار [illegible] لوای [illegible] برافراشتند و حضرت پادشاهی آن سالکان طریق دولتخواهی [illegible] انعام
[illegible] روی بصوب [illegible] آورده [illegible] شیراز رسیده [illegible] آن قلعه [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] یکی از نوکران [illegible] حصار آن [illegible] می‌نمود و در [illegible] لوای فلک‌سای پرتو وصول
بحوالی شیراز انداخت [illegible] قاسم [illegible] قلعه [illegible] پادشاه [illegible] طوبت ظاهر ساخت

ومقاتله حصار بدرگاه نواب سپهدار فرستاده امان طلبید و لطف پادشاهانه شامل حال او گشته کوتوالی شیراز بابراهیم
سارو مفوض گردید پادشاه صاحب قران بنده و دیگر باره باغ زنجیر و سایر ولایات سنین آن روز سعید قیام نمود الکاء
نواحی سمرقند رفته در موضع زنجان نزول اجلال فرموده و دران روز قاسم دولدای و ابن لاغری و حسن و سلطان محمد
سیغل و سلطان محمود و قرب چهارصد نفر از جانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن ایشان آنکه در روز آدینه
میرزا از سرپل کوچ کرده روی بشهر آورد اما بموجب فرمان حضرت پادشاهی از آنجا روانه شده و دیگر باره آمده و بعد از یک دو
روز بموضع بهروست که بجماعت مدعوی مخالف شیراز بایسنغر میرزا اجازت طلبیده از آن صوب شتافته بود و تو چون
اهتمام نمود که آن قلعه را ملتجی پادشاه کشور گیر را آمده بعد از استقرار سلوک طریق ملازمت اختیار کرد غرض القصه پادشاه
از منزل ابهره بقراولاق توابعه بعد از یک دو روز از آنجا کوچ کرده و از آب گذشته بهواداری نام مغرب حمام عساکر نصرت
انجام گردید و دران روز جمعی از اهل سمرقند در سر خیابان فوجی از لشکریان بایسنغر میرزا بامقدمه ولادت میدان مبارزت
آراسته و بیاد حمله آتش قتال التهاب داده ازین یک دیگر جاک معرکه کل ساختند و در اثنا شیر جان گرازی بکردن خواجه مولا
صدر که برادر کلان خواجه کلان بیک در رستینه بچهار ساعت از پای درآمده متوجه بر آمن جنت گردید و او مدتی طلب علم
پرداخته از فن نحو و شعر و معما صاحب وقوف بود ملاحظت و بالیکوتاش کرده مدتی همدوار میرزا شیخ میرزا الغ بود اما
سلطان میرزا که در منزل خواجه کار در آن منزل گزیده مقصد تحمل داشت یک دو نوبت با فوجی از دلیران میدان محاربت
نزدیک سمرقند شتافت و میان آنحضرت و بهادران که از شهر بیرون آمده بودند مطالبه التهاب یافت و لیکن چنانچه باید
هم از پیش رفته و سلطان علی میرزا از طول لکشای بآن آمده فرود و مسح تر طول کشیده کار پیش نرفت حضرت پادشاهی روزی
چند در ایام محاصره سمرقند پرداخت از آن منزل کوچ کرده یورت خان گاه از آنجا تا شهر تخمین یک فرسنگ مسافت است
مضرب سرادقات نصرت ساخت قرب پنجاه روز در آن موضع توقف افتاده و دران ایام چندین نوبت میان دلیران
لشکر ظفر اثر و شجعان بایسنغری محاربه دست داد و در بعضی از آن یک میر ابراهیم ملکی بیک و ابوالقاسم کوکه میرشاه و جمعی
صاحب شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهل سمرقند را مجروح و بی روح گردانیده و دولای نقوش برافراشتند
و روزی که در سر خیابان و میدان مردان جولان می نمودند زخمی بر روی میر ابراهیم ملکی بیک رسیده بالجنت ابراهیم چابوق
مشهور گردید و از قول مه کور پادشاه مؤید منصور پنهانی قاصدی نزد بعضی سمرقندیان فرستاده و ایشان را طاعت و
انقیاد دعوت کرده و بخنان عنایت آمیز پیغام داد و جماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که باید که موکب
پادشاهی در حصول سمرقند تا بران شبی پادشاه کامران پای مبارک در رکاب آورده بیل سفال شتافته و چند پیاده و سوار

علاوت

علاوت آثار ما خبر فرستاده و مردم شهر ازین معنی وقوف یافته بیک بار فوجی از لشکریان بر ابر جای مخالفت پیش آمده
و حاجی پیاده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب قرین بود و محمود ساده را گرفته معروض سلطان تیغ تیز گردانیده لاجرم
پادشاه محبت شیم معسکر ظفر اثر بازگشت و دران یورت خان از فروغ ماهچه رایت نصرت نشان روشنی تازه گرفت چنان
بود تمامی مردم قلاع و بقاع الکه و خاصان بستان سلطنت آشیان فرستاده و اظهار اطاعت و فرمان برداری نمودند
و منکشهای الایی رسال داشته ابواب امن و امان بر روی روزگار خود گشودند و همچنین از محرقه و شیره و ران و سوداگران
سمرقند بسیار بار دوی نصرت شعار آمده نو اره و بازار شیبانه معمور و آبادان شده که حکم مهر جامع گرفت و دران اثنا
بسمع اشرف اعلی رسید که امن کوه شاه و دارد و قلوبت که از ایکث کوه بنده جمعی آن قلعه را محکم کرده کردن سر بطوق عبودیت
پادشاهی در نیاورده اند خدام درگاه سپهر احتشام متوجه تادیب ایشان گشته چون نواحی حصار مطلع ماهچه برق ظفر شعار شد
متوطنان قلعه از در تضرع و نیاز مندی درآمدند خواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته و اسم اعتذار بجای آوردند
و عفو پادشاهانه شامل حال آن طایفه گشت رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نموده و در الکه بلیغه که در نواحی باغ میدان است
نزول اجلال واقع شده و دران حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ که نزدیک بلشکرگاه دشمن
بود عنان باز کشیدند و حال آنکه ملازمان موکب پادشاهی دران زمان غافل بودند مستعد استعمال بکار نگشته بودند لاجرم
انکه جنگیش ادوی نمود سمرقندیان سلطان علی بابا قلی را اسیر گرفته بقلعه بردند و دیگر پادشاه ستوده سیر از آن منزل
نهضت نموده در الکه قلعه که نزدیک بکه یک تکه است محل نزول خیام سپاه ظفر پرگشت سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه و او
عنوز کشال مراجعت آن منزل اختیار نموده بنابران مردم فراوان از دروازه شیخ زاده بیرون آمدند متوجه اردوی نصرت
نشان شدند تا پل محمد چپ رانده صف قتال بیاراستند و سپاه پادشاه نیز بر جنگ شتر با مرکب طلاوت تیز ساخته بجانب ایشان تاختند
و بزم بستان فتنه انگیز و حمام خونریز را تار و نار ستیز ظاهر ساختند گرد میدان نبرد با وج فلک تیز گرد رسیده بر حنا شجعید
تیره گردانیده و شجاع تیغ و خنجر بهادران جوشن ور از خبر ساخته معنی آیت انکاه و شنبا رقه ذهب بالابصار بظهور پیوسته
عاقبت نسایم فتح و نصرت و نافع جان جوانان موکب پادشاهی معطر کرده و لشکر سمرقند عنان بصوب شهر تافتند و جمعی کثیر
اسیر گشته کز نوشته بقیة السیف بلطایف الحیل بکانه یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسکین والد حافظ و دولی بود و دیگر
برادر خورد محمد قاسم شیره حسین چند دانشمند و بوانه جامه آن و کل قاشون از جمله ایشان سمرقند سرداران لومر بود بنده و
دران روز نیز بسیر سرنجا انفذ بر شدند و بعضی حاجی پیاده و محمود ساده کشته گشتند بعد از این شکست دیگر لشکر سمرقند
از دیوار پیش شهر بیرون نیامدند و لشکریان پادشاه دیر شده تا کنار میرفتند و غلامان و کنیزان شهریان اولجه میگرفتند

و ران اثنا آفتاب عالم آرای از برج میزان تحویل کرده و تیغ آغاز دم سردی نموده و دست تاراج ماه خزان بر آورده پادشاه
با امرا و سران سپاه در باب نوبت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانیده خواطر همگنان بران قرار یافت که ایام زمستان
در قلعه حوالی دیدار روزگار گذرانیده و در اوایل فصل بهار بار دیگر بسمرقند آمده و شرایط قلعه گیری بظهور آورند الکاه کوچ کرده
الکه که متصل قلعه مذکور بود از یمن نزول همایون غیرت بتدرار گردون شده و فرمان واجب الاذعان بساختن نوبا
و کیها در درون حصار نفاذ یافت و فرمان بران حسب الفرموده عمل نموده و پادشاه و امرا و سپاه بدان قلعه آمده در همان
روز رایات عالم افروز از منزل مذکور کوچ حصار بدار انتقال نمود محمد خان شیبانی از سالکان مسالک پهلوانی که بنا بر
استمداد بایسنغر میرزا از ترکستان ایلغار کرده بود بدان الکه رسید چون دانست که حضرت پادشاه سلیمان مکانی بتوفیق
سبحانی همان روز بحصار در آمده از تحیر و متاسف گردید و با آنکه دران زمان در ملازمت پادشاه جهانبان اندک مردمی
بودند تهیه اسباب مصاف کرده میل خروج از قلعه فرمودند اما شیبانی خان از اقبال بمیدان قتال مصلحت نموده از انجا
کوچ کرده بجانب سمرقند توجه فرمود و چون آنچه بایسنغر میرزا از خان مدعا داشت بحصول نپیوست که هیچ کارش نبرداخت
و شیبانی خان نومید و حیران بصوب ترکستان علم نهضت برافراشت آنگاه بایسنغر میرزا که مدت هفت ماه در محاصره حصار
بضعف بسیار اوقات گذرانیده از خان شیبانی اعانت و یاری بر روش نکرده و باد دولت و سعید کس از جنود متوجه
ملاقات خسروشاه گشت و چون در مغیره ترمذ نمود و سید حسن اکبر که بنت سلطان مسعود میرزا قوات داشت و دران ولا
راتب الامانات می اوردت توصیت دست برد روی یاردوی میرزا بایسنغر آورده و در محلی که آنحضرت از آب گذشته بود
و اندک مردمی در یورت مانده هم انکار سید طاهر محمد چهره میرزا بایسنغر دستگیر گردانیده و لشکریان او اندکی بر فتی گرفته
مراجعت نمودند و چون موکب عالی بایسنغری بنواحی قندز نزول اجلال نمود خسروشاه مراسم استقبال و لوازم پیشباز
تقدیم بجای آورده و مین الجانبین حسن وجهی ملاقات روی نموده و بعد ازان او آن که بایسنغر میرزا مرکز دولت خالی گذاشت
پادشاه سعادتمند از کیفیت حال وقوف یافت و علم ظفر شیم بصوب سمرقند برافراشت و اکابر و اهالی خبر یافتند و
فوج فوج علی التعاقب و التوالی باستقبال استعجال نمودند و بعد از ادراک شرف بساط بوسی تحف لایق و ترکات رایقه
پیشکش کردند و بانواع استطلاع و التفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند آنحضرت در اوایل ربیع الآخر سنه ثلث و تسعمایه
دار الملک آبا و اجداد را از فر طلعت همایون غیرت افزای گلشن گردانیده و در بستان سرای قلعه نزول اجلال
فرموده تختگاه صاحبقران مغفرت پناه را از مقدم میمنت شیم مقدم آسمان ارم جنت و نضارت بخشید و تمامی اشراف
اعیان در ظلال مکرمت لا یزال آن آفتاب حوادث امن و مطمئن گردانیده عالم را که پایمال فتنه و دست حوادث بود

بانشاط

باشاه عدل و داد نوید داده و سرپنجه ظلم و منقلبه را از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت مدت هفده روز بیلده سمرقند
اعلام عدل و احسان پادشاه سعادتمند فرموده بس مذعن بعد ازان بنابر امور یکه مذکور خواهد شد سمرقندیان از آن دولت محروم
گشته موکب نصرت نشان بصوب حصار توجه نمود چنانچه عنقریب این حکایت بموقع خود خواهد رسید و خامه شیرین مقال
در باب تفصیل اجمال لوازم اهتمام بتقدیم خواهد رسانید ذکر لشکر کشیدن میرزا بایسنغر و امیر خسروشاه بجانب حصار شادمان
و فرار سلطان مسعود میرزا از غایت اضطرار بصوب خراسان چون میرزا بایسنغر روزی چند در قندز
بسر برده خسروشاه با سپاه بدان عدد و حوزه افزود در ملازمت آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور آمویه
وکیلان فاضلان سخندان نزد سلطان مسعود میرزا فرستاده بزبان عذر فریب پیغام داد که لایق دولت چنان می نماید
که آنحضرت از قلعه بیرون آمده باینجانب تشریف آورده باتفاق برادر خود فتح سمرقند را پیش نهاد همت بلند سازند مقرر آنکه
پس از فتح آن خطه دلپذیر یکی از دو زان بلده فرخنده متمکن بوده دیگری در حصار علم خلافت برافرازد و سلطان مسعود میرزا
این سخنان را شنیده بیان رد و قبول فرموده بود و از مکر و فریب اعدا غافل گشته در حال آن حال تامل می نمود دران اثنا
امرا و ملکیان آن شاهزاده بی سامان که بواسطه کمال اقتدار و اعتبار میر شیخ عبدالله برلاس آزرده خاطر بودند و کمک
دو سه بار دی میرزا بایسنغر توجه نموده ملازم آنحضرت بادراک فتح و ظفر واثق شده بعضی از امیر خسروشاه از جمعیت
اطراف حصار ایلغار کرده و در وقت نقاره کوچ آن قلعه فرو گرفتند و در وی محاصره آورده حالا که در آن شب سلطان
مسعود میرزا در عمارتی که پدرش ساخته بود مردف سرای سوم تشریف داشت چون از حقیقت آن حال وقوف یافت
با دوم و سوم خویش امیر شیخ عبدالله حمایتی اختیار کرده از گذر اوباج از آب آمویه گذشته و چنانچه مذکور شد در وقت محاربه
سلطان حسین میرزا با [illegible] الزمان میرزا ملک نشین رسیده ملحوظ عین شفقت گشت و خسروشاه میرزا بایسنغر در حصار
مستقلای ازیش فرستاد و چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

چون خاقان منصور دارالملک تسخیر فتح و ظفر گشت و جمیع میرزایان جلیل جوهر کریمه بساط قتال و جدال در نوشت حضرت خاقانی
ادراک سعادت مند ازین قدوم سلطان مسعود میرزا داشت و رعایت و تربیت او پرداخته اعتذار کرد نوبت [illegible]
ماه مذکور تحمیل در رعایت حشمت و عظمت ابسته شاهزاده را بارگاه جهان پناه طلب و استخلاص ممالک موروثی خاطر نشان
نیاوده [illegible] شاهی امیدوار گردانیده فاتت قابلیتش الخلعت طلا و زر پر زینت داد
و انعام اسب زرده بکوچ دیگر نقد مراد در [illegible] ملازمانش عطا نمودند و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان

خدیجه بیگی آغا و سایر مجلات شبستان سنن عصمت حسب برای ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیه صلبیه حضرت خاقانی بود
و از سرخانه با انچه در وجود آمده بود و از اردوی مدار السلطنة هراة رفتند و در روز جمعه غره ذو الحجه شاهزاده و نیز میران [illegible]
سنداران دولت خواستند مجلس عقد و نکاح آراستند و در روز یکشنبه سیوم همان ماه سادات و قضات و اکابر و اشراف در
باغ زاغان مجتمع گشتند شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی در ساعتی که [illegible] شاهزاده مسعود بود و اختر معاودت از
اوج سلطنت [illegible] خلاف عقد بست و چند روز از بساط سور و سرور و عیش و حضور [illegible] سلطان مسعود میرزا
در عیش و کامرانی و آن مخدره سراپرده خاقانی را زفاف فرمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای باده خوشگوار نوش کرده در
متنزهات هرات عشرت نموده و از ترشح سحاب گلزار طرب را آب داده غنچه دل شاهزاده و باغ باغ می شکفت و مغنی خوش الحان مسموعه
دل نواز گوش [illegible] نغمه ساز رسانید بزبان حال گفت * ساقی بنور باده برافروز جام ما * مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما *
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم * ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما * و سلطان مسعود میرزا چند گاه در ظلال دولت و اقبال خاقان
ستوده خصال در غایت جاه و جلال گذرانید بعد از آن یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت
بطرف ما وراء النهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید خسرو شاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر
بشاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنحضرت را [illegible] مملکت [illegible] بشارت داد میرزا سلطان
مسعود بگفتار آن غدار بکار فریب خورده و بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت سلوک داشته جهان بین آن قرة العین
سلطنت را [illegible] و بعد [illegible] از ملازمان [illegible] بناه سلطان علی میرزا برده اما سلطان مسعود میرزا
بار اعتماد دیگر بر کرم خاقان منصور نموده نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده و در بلده فاخره هرات اوقات میگذرانید تا وقتی که محمد
شیبانی خان ولایت خراسان را مسخر کرده و چون آن خان گیتی ستان [illegible] استیصال اولاد تیمور گورکان [illegible]
میرزا سلطان مسعود را [illegible] شهید ساخته [illegible] سلطان [illegible]
هم در آن سال [illegible] میرزا مسعود را [illegible] از حیله [illegible] ساخت از غایت [illegible] فساد قلب [illegible] میرزا بایسنغر
که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهرات تا آن غایت در حصار حکومت می نمود [illegible] گردانید و [illegible]
آن شاهزاده [illegible] آورده و در ماه محرم سنه [illegible] بشهادت رسانید [illegible] استقلال در ولایت
قندز و ختلان و بدخشان و ترمذ و حصار شادمان بحکومت مشغول گشت مآل و حالش در بعضی حکایات آینده بر زبان خامه
خواهد گذشت انشاء الله تعالی ذکر مصالحت حضرت اعلی بدیع الزمان میرزا
[illegible] بدیع الزمان باتفاق شجاع بیک [illegible] قندز [illegible] امیر ذو النون در [illegible]

غور بود بنابر آن بدیع الزمان میرزا [illegible] بطرف [illegible] شتافت و از آنجا عنان عزیمت بصوب لشکر امیر ذو النون [illegible]
[illegible] شاهزاده را استقبال نموده و [illegible] لوازم [illegible] پادشاه [illegible] بتقدیم رسانیده [illegible]
[illegible] سپاه قندهار [illegible] و غور [illegible] بأطراف جواب روان گردانیده [illegible] لشکر بسیار
[illegible] هزاره مذکور و قبچاق و غیر ذلک در ظل رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون مجتمع گشتند [illegible]
[illegible] جان سپاری [illegible] چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید [illegible]
[illegible] شیخ جلال الدین ابو سعید [illegible]
بدیع الزمان میرزا و ذو النون [illegible] مصالحه [illegible] خاقان منصور [illegible] شاهزاده
[illegible] خاقان سعادت [illegible] شیخ الاسلام مولانا سیف الدین
احمد [illegible] و شیخ جلال الدین محمد صدر [illegible] فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان [illegible] نموده [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] بدیع الزمان [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] امیر ذو النون [illegible] شیخ ابو سعید
[illegible] شاهزاده [illegible] حضرت خاقانی در مقام [illegible]
[illegible] طریق [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible] بدیع الزمان [illegible]
[illegible] شیخ علی [illegible] بدیع الزمان میرزا
[illegible] میرزا بدیع الزمان [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات رسید که حضرت خاقانی [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حضرت سلطانی [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] حضرت پادشاهی [illegible]

نشان ایالت ولایت فراه و سیستان بنام میرزا بدیع الزمان در قلم آوردند و چون این حکم همایون بمهر همایون رسید
موشح گشت خاقان منصور امیر شیخ علی را اجازت داد که منشور فایض النور نزد بدیع الزمان برده بدستور سابق در خدمت
شاهزاده باشد و چنان سازد که حضرت الحکومت ولایت سیستان را انگشت از مقام مخالفت و منازعت در گذرد
انگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه ششم پرتو وصول بر باغ جهان
آرای انداخته انوار معدلت روز افزون اطراف دار السلطنه هرات را روشن ساخت و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدین
درویش علی که اعیاز خواند و مصادره که ملکه اجازه که و بدینار طلب را و بها الله تعظیما و تکریما رفته که بدار زدن در اسلام فایز گشته بود
و تحفی المرام باز آمده و نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والا گهر شده منصب امارت دیوان اعلی یافته بعلوی امیر ناصر الدین
عبد الخالق مرد ادا بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از خوش شتافت و محمد معصوم میرزا که والی ولایت بود
و عنان عزیمت بدار السلطنه تافت ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین میرزا
در اواخر سنه ثلث و تسعمایه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوا عزیمت بطرف استراباد برافراخت
و ابو المنصور مظفر حسین گورکان از توجه برادر خبر یافته با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامیده و در روز جمعه بیست و سیم ذی
قعده سنه مذکوره در نواحی کنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران شیر ناموس کرده بنبرد با یکدیگر مانوس
ساختند و در اثنای اشتغال آتش قتال بواسطه ضعیفی که دران روز عارض فرخ مظفر حسین میرزا بود و بجانب اعظم خلل
روی نمود و شدت اثر حالت عنانه انکاپید که لشکریان را دست از کار رفته مانده و از معرکه پیکار روی بوادی فرار آوردند
و محمد حسین منصور و مظفر بدار الفتح استراباد در آمده ابو المنصور مظفر گورکان تا ولایت سبزوار عنان بیکران باز نکشید و چون
این خبر در مبدء حال فواه هرات بموقف عرض خاقان منصور رسید و در اواخر سنه ۹۰۳ امیر محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر
صاحب الحکم روی توجه به سبزوار آوردند تا موکب عالی مظفری بپیوسته رایات ارک اخلاق اکمال مساعی جمیله مبذول داشتند
و مکنون ضمیر خاقان جهان آن بود که بنفس نفیس نیز متوجه آن صوب گردد اما بسبب مخالفت ابو الحسن میرزا آن عزیمت در عقده تاخیر افتاد
و خاقان روی توجه بمرو شاه جهان نهاد ذکر مخالفت ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان
و مخالفت با خاقان منصور بجانب مرو شاه جهان و آن آن که خبر شهادت محمد مومن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت
و از شرر شناعت آن آتش افروخته واولم برکانون درون دور و نزدیک اثر کرده تا یک نفر هر یک از شاهزادگان که در
ناحیه از نواحی خراسان حکومت می نمودند و از مکر و غدر خدیجه بیگی آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت بتقلید
بدیع الزمان میرزا اقدام نمودند و از جمله حاکم مرو ابو المحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد

و طرح اتحاد و یگانگی انداختند و سلوک سبیل آن شیوه در نزد و آمد شد و رسم عهد و پیمان در میان آورده خاطر بر مخالفت
پدر بزرگوار قرار داده اند و این اخبار در اوایل حال بمقر عز و جلال دار السلطنه هرات رسیده و خاقان کامگار جهت انقیاد
عنایت سفارت امیر قوام الدین حسن جار برادر دیگر در ربیع الآخر سنه مذکوره به مرو ارسال داشت تا بزلال مواعظ
و نصیحت نایره عدوان میرزا ابو المحسن را فرو نشانده شاهزاده را بران دارد که کس نزد برادر خود فرستاده او نیز از مقام
عصیان گذرانده و امیر قوام الدین حسب الفرموده بتقدیم رسانیده فاتحه رسالت او مرتب نگشت و ابو المحسن میرزا
عداوت برادر پیشه بر مسلک از سر عصیان و خلاف درنگذشت بنابران خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع
جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی از باغ جهان آرای نهضت نموده در تحت سو نزول اجلال فرمود و
از ان منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان ابن حسین میرزا و امیر عبد اللطیف ماخوذ از اطلال جلال بر جناح استعجال
از راه سرخس متوجه مرو گشتند محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علی شیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و حاجی بیکاول در شهر توقف
کرده رایت ظفر پیکر روز جمعه هفتم از تحت سو بر کوچه سافلان رفته و سه چهار روز دران مرحله اقامت نموده و چهارشنبه
دوازدهم رباط پریان از معسکر خاقان عالی مکان بوجود رشک افزای روضه رضوان گردیده و آنحضرت از پریان قاصدی بشهر
مقدسه نزد صدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که با تفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آنجا را مجتمع ساخته جهت
دفع محمد محسن میرزا که بیک میرزا اشتهار دارد متوجه ابیورد گردید لوای ظفر پناه از راه دوغانه کوتل سحاب الصعب مرو در حرکت
آمد چون ابو المحسن میرزا از توجه کوکب گردون مراتب خبر یافته بیع و بارو مرو را مرمت فرموده خاطر بر تحصن قرار داده و مایحه علم
حشم بعد از طی منازل بر تو وصول بر حوالی آن بلده انداخت عساکر نصرت ماثر آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکریان ابو المحسن میرزا
سر مخالفت و معاندت کشیده در محافظت حصار غایت جهد و اهتمام بجای آوردند و از طرفین بضرب تیر آغاز اندوه شد نموده و بیشتر
بیکار چون از نرمان هر روز میان دو در و بیابان بگشوده کاری صد و یک سنگ صد برجی از بروج قلعه را نرم ساخته صنعت جا منشور
می بخشید و امید او وصول فایده دار لغظ آتش در معسکر ظفر اثر انداخته حلاف پروانان را محترق میگردانید مدت سه چهار ماه
حال بر این منوال جاری بود و بعد از آن چون پیش از طول ایام جنگ و جدل ملول گشته بین الجانبین صلح کوند روی نمود چنانچه
از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی ذکر نهضت موکب حضرت سلطانی بنیت گذاردن حج
اسلام و بیان بعضی وقایع که در آن سفر روی نمود اما صاحب محیط نظام علیشیر ورد انگار دین قویم و هدایت بسبیل هدی
من شاء الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیه داشت که قدم از سر ساخته و از سرمایه جمیع مرادات دست شسته بطرف حجاز شتابد و فرض
گزاردن حج اسلام و سعادت طواف روضه مقدسه حضرت رسول علیه الصلوة و السلام دریابد اما هر گاه که ادای آن صوب

صوابدید شده با پایهٔ سریر سلطنت مآب طلب رخصت میکند و خاقان منصور بنابر کمال میلان خاطر بصحبت اشرف آنجناب
رخصت ارزانی نمیفرمود اما درین ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را معسکر خیام نصرت انجام کرده محاصرهٔ
ابوالمحسن میرزا قیام نمود امیر صاحب توفیق بعزیمت عزم مشهد شده و جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و طالبان سعادت و سعادت
انتساب بجانب مشهد مقدسهٔ رضویه علی مشرفها افضل التحف السلام والتحیه روان گشت و مولانا عبدالعلی طبیب بدرگاه
حضرت پادشاهی راه سخن و شب عنبر بستخاره پایهٔ سریر اعلی فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد مقدسه رسید بحسب
وصول مولانا عبدالعلی خبر دلگیک میرزا بجور رفته بودند و منهزم بازآمده و جناب حضرت سلطان با سمات
شاهزاده و امیر شیخم پرداخته بسیان رجوع و تفاصیل خاص سخن ذاتیان ارسال نمود و انواع الطاف و مهربانی بر روی
سایر حاضران مبذول کرد و معاودت انکال مولانا عبدالعلی از اردوی همایون باز آمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد
مضمون آنکه ازینه و شینی که مولانا عبدالعلی بنظر خواجگان رسانید و ضایل فوران عالی جناب هدایت مآب بجانب بکمال مبارک
موضوع انجامید اگرچه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را باجابت مقرون داریم اما چون در اختیار این سفر مبارک
بود امنیت طریق نزدیک است و چنانچه برای حقایق عای واضح خواهد بود درین اوقات بواسطهٔ تواتر حوادث فتنه و آشوب
در ولایات عراقین و آذربیجان بمرتبهٔ در بخانست که بهیچ وجه دران مملکت اگر یکی بسبب دیگر بملاحظهٔ رضا خاطر اشرف
اعلا این نوبت را موقوف داشته بجانب تشریف آورند تا بعد ملاقات خجسته صفات تازه گردد و هرگاه جز امنیت طریق
بتحقیق انجامد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق بدیع و مستبعد نخواهد بود و چون آن مکتوب مرغوب مشتمل اسلوب
مطالعهٔ امیر نظام الدین علی شیر رسید بانقیاد مشتمل افتخار آل عباد اخوه اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوک داشته
مجموع آنجماعت متفق اللفظ والمعنی صلاح دین و دولت دران دانستند که انجناب بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرماید تواند بسبب
که میان خاقان منصور و ابوالمحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنابر علی بصوب حضرت سلطانی در اوایل بهار از مشهد حضرت
امام عالی مقدار بجانب مرو شاهجهان روان شد بعد از حصول شرف جلیان معلوم شد که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت
کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه آنکه چون مدت محاصرهٔ قلعهٔ مرو سه چهار ماه امتداد یافت و بیک فتح و ظفر در آینه مراد
جلوه گر نشد حضرت خاقانی مایل بمصالحه گشته ابوالمحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار
فرستاد و امیر نظام الدین درویش علی را طلبیده و جناب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت
که اگر خاقان منصور از سر من درگذشته عنان مراجعت بصوب دارالسلطنهٔ هراة انعطاف دهد من ترتیب پیشکش کرده
روی توجه بپای سریر اعلی خواهم آورد و امیر درویش علی بدرگاه عالم پناه بازگشته سخن ابوالمحسن میرزا بعرض رسانید

ملتمس شاه را

ملتمس شاهزاده درجهٔ قبول یافته و موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمده و در منزل بابا رتکان بعز بساط بوسی حضرت ظل الهی ...
شاهزاده شده با وصاف الطاف اختصاص یافته بعد از دو سه روز توقع منصب جاروب کشی مزار فایض الانوار مقرب
حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره العزیز کرده رخصت انصراف بطرف دارالسلطنهٔ هراة طلبید و خاقان
منصور فرمود که مادام در مملکت من توطن داشته باشید بر التماس که فرمایید بقبول اجابت مقرون است آنگاه ذات
فایض البرکات انجناب بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر مسکین نهاد شتافته اعاظم
سادات و اکابر و مشایخ و قضات و علما و فضلا و اشراف و اعیان دارالسلطنهٔ هرات را در مزار فیض آثار گازرگاه جمع ساخت
و آشی عظیم ترتیب نمود و بنیت استغاثت بر جادهٔ دولت خواهی و در رو و نیچی و کوزنشینی از ایشان استعانت جست و جهد
همت در توجه و تسمیه تعیید بنگر القضاره معروف داشته ارباب طایف و خدام آن مقام فرح انجام را باصناف احسان
و انعام نوازش نمود و در آبادان روشنان و مجاوران آن روضهٔ بهشت نشان در افزود و در خلال احوال گذشته
سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در دارالسلطنهٔ هراة حکومت داروغگی می‌نمود و امیر ناصر الدین عبدالخالق
بن امیر احمد امیر فیروزشاه علم عزیمت بسفر آخرت بر افراختند و اصحاب آن مناصب چنانچه رسم است بر اسم تعزیت و سوگواری
والطعام طعام و ختمات کلام باری پرداختند ذکر طغیان امیر خسروشاه و کشته شدن امیر حیدر قلبند ...
دران زمستان که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در حدود میرحسن بود که خبر طغیان خسروشاه و محاصرهٔ بلخ از استماع نمود
لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک بود در دو هزار سوار شمشیرزن نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید و موکب نصرت نشان
متعاقب ایشان در حرکت آمد چون خسروشاه بر توجه پادشاه عالی جاه وقوف یافت ثبات اقدام و قرار ... متزلزل گشته
بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را از مکتوب عرضه داشت کرد فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت
و امیر ناصر الدین عمر بیک به بلخ رفته کومک میرزا ابراهیم حسین باشند و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات
عالیات به بیلاق بادغیس خرامیده منزل بابا حاجی معسکر ظفر اثر گشته از مین معتمد همایون خبر رسید بوقلمون کرد رفته و درین اثنا
امیر حیدر از نزد امیر خسروشاه بدرگاه عالم پناه رسیده دست سیاست خاقانی بساط زندگانی او را در نوردید مجملی از حال امیر
حیدر آنکه او پسر امیر ... بود که سلطان سعید در سرخس او را قتل نمود و امیر سید احمد خالی امیر علی شیر است و امیر حیدر بلطف طبع
و حدت ذهن و حسن صورت و فورشجاعت از سایر امیرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در اوایل
حال او را منظور نظر تربیت گردانید و در سلک الحکمای بستان خلافت آشیان انتظام داده و دران اوقات که امیر علی شیر
ابا به دولت بمشارالیه اعزاز یافته او را بخود برده و منحوست که مستند حکومت مملکت را بوی گذارد اما امیر چنانچه سابقا

مسلوک گشت و در وقتی که برسالت از جرجان بهراة رفته بواسطه آنکه چون نخستین خبر واقعه بعرض حضرت خاقانی رسانید
مواخذه و مقید شد و چون از آن قید نجات یافته از امر ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری درآمد و جمعی کثیر از ان طایفه
سر در پای او نهاده امیر حیدر در عمارت مرشد پناه [illegible] که نزدیک بمصلی کاه هراة واقع است منزل گزید و یکدو نوبت بدار
آن بلده کافه ناس را از زر و اقبال بسیار از کبار و صغار روزگار را فقیر نموده همه را صرف قلندران و مصاحبان خود فرمود
الکلام قضیه الاسلام [illegible] رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در روی نگریست و امیر حیدر در آستانه علیه شاهیه متوطن شده
جمیع مهمات آن بقعه را از پیش خود گرفت و در ان اثنا روزی درویش علی که در سلک اهل سلوک منتظم بود و با ابراهیم حسین میرزا
نسبت ابوات داشت بنابر حسب طواف آن روضه بهشت آثار قدم رنجه فرمود و بی آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید
بمزار فایض الانوار شتافت و این معنی بر خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانه علیه را فرمود تا درویش علی را
گرفته در دولت کف پائی زدند و بجهت منطیح بازداشتند بنابر علی هذا ابراهیم حسین میرزا قصد ایذای امیر حیدر کرد و او را
از آنجا گریخته روی بقلعه آورد و امیر خسروشاه نسبت باو لوازم تعظیم و تکریم بجای آورد و در وقتی که از ظاهر [illegible]
بقندز رفت او را برسم رسالت روانه آستانه خلافت آشیانه گردید و بنابر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند
که حیدر قلندر در مجلس خسروشاه بوسته غیبت ملازمان درگاه عالم پناه می نمود و او را بر سلوک طریق مخالفت ترغیب
میفرمود در کارگاه سیاست اهتمام راه یافت و چند روز مقید بوده بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هرات
این خبر شنید بغایت متغیر و متاثر گردید و کس فرستاده جسد او را از منزل بابا خاکی [illegible] نقل نمود و اولاد و متعلقان
او را بقدر الامکان رعایت فرمود اما خسروشاه در اواخر گشته از میرزا بایسنغر متوهم گشته و به بهانه یورش [illegible] آن شاهزاده
صاحب سعادت را مسموم و محجوب گردانیده علم مخالفت برافراخت چون بلوغ رسید در اواسط محرم سنه [illegible] آن خسرو صاحب
کرم را بدرجه شهادت رسانید بایسنغر میرزا [illegible] خط نسخ تعلیق را نیکویی نوشت و از غایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار
می پرداخت از نتایج ذهن وقاد او می فضیلت [illegible] القصه چون خسروشاه کافر نعمت بچنان امر خطیر اقدام
نمود از روی استقلال بر ولایات قندز و بغلان و ختلان و بدخشان و حصار شادمان [illegible] بانی اقدام فرمود
مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد شد و کشته شدن بتیغ انتقام منتقم جبار بر زبان قلم پر نشان رقم خواهد گشت
انشاء الله تعالی گفتار در بیان توجه ابوالمحسن میرزا و محمد حسین بیک بجهت مخالفت خاقان و افراختن علم
باغی ایشان و از دست برد غلامان موکب [illegible] در موضع [illegible] در آن اوان که خاقان منصور از [illegible]
کوچ کرده به سرخس شتافت و از سرحد [illegible] آب مرغاب [illegible] ابوالمحسن میرزا که از ابتدا ایام قلعه داری [illegible]

آن بلده

آن بلده هر یکی از امرا معتبر سپرده بنفس نفیس با فوجی از ابطال رجال و هژبران جرار رزم و قتال روی توجه بملازمت
کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام اعزاز و احترام استقبال کرده مراسم نوازش با حسن وجهی بجای آورد و آن دو
در سپهر سلطنت و جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده و در ترتیب امور جهانگیری قرعه مشورت در میان انداخته
و خاطر برین قرار دادند که برادر بزرگوار [illegible] پنج شش هزار سوار مجتمع ساختند و این خبر در منزل بابا خاکی بسمع اشرف آن آفتاب
اوج شهنشاهی رسید و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک [illegible] سانید و بمنصب حکومت دار السلطنه هراة
سرافراز ساخته [illegible] روان گردانید بعد از آن موکب ظفر نشان [illegible] طغیان شاهزادکان [illegible] ابیورد
توجه نموده و خاقان منصور [illegible] ضعف مزاج شریف [illegible] دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت فرموده ابوالمحسن
میرزا و محمد مومن میرزا چون از قرب وصول لوای جهان گشای خبر یافتند در ابیورد [illegible] بصوب
ولایت نسا رفتند و خاقان منصور در اثنای راه خبر توجه فرزندان بسمع [illegible] فرمود که داعیه مقابله و مقاتله
دارند ملکه گریز بر ستیز اختیار کرده نقش [illegible] بصحیفه خاطر [illegible] ابوالمنصور مظفر حسین
میرزا کورکان و حیدر محمد میرزا ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد [illegible] برلاس را با لشکر ظفر [illegible]
ایشان روان ساخت و بنفس نفیس [illegible] حرکت تانی فرموده [illegible] رایت نصرت [illegible] و چون شاهزادکان نزدیک
چشمه رسیدند [illegible] شنیدند که ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا [illegible] منتظر رزم و پیکار ایستاده اند و قلب
میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایره قتال نهاده [illegible] محمد میرزا توقف کرده جوانغار [illegible] ابن حسین
میرزا استحکام یافته از جانب ابوالمحسن میرزا در قلب لشکر جای گرفته و کپک میرزا [illegible] برافراشت
و ابراهیم ترخان در جوانغار ایستاد [illegible] سپاه روی برزمگاه نهادند و [illegible] نقاره
[illegible] روزگار [illegible] جام [illegible]
[illegible]
[illegible]
و آورده [illegible] ز تیغ خون فشان و خنجر تیز [illegible] چنان خون [illegible]
که [illegible] از خون [illegible] ابراهیم ترخان [illegible] سپاه [illegible]
نشان حمله کرده [illegible] محمد میرزا [illegible] میرزا [illegible] حسین [illegible]
تاخته و آن شاهزاده [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]

برادران نموده پشت بر معرکه مخالفان کردانیدند و امیر سلطانعلی و اسفل عثمان تا زکبر شاهزاده را گرفته از آن حرکت باز گشت
و گفت انقضای معرکه از موکب عالی خالی کرده مخالفان دلیر شده بکتابت این هزیمت بحضرت اعلی مبادرت کنند لاجرم محمد مقیم
میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزیده و خاقان منصور دیده که منشی بعواقب چه میشود توقفی کرد در ملازمت موکب عالی
غیر خواجه شمس الدین محمد منشی خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان مجالسه میرزا خوردان و اشاجیان و خاکروب
جنگجویان کسی نبود از کریختن برادران و انهزام سپاه فیروزی آثار خبر یافت و از کمال تهور جبلی و غایت و شوق نصایب
ازلی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج خامه جنگ در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسپ ابلق زنگ آتش آهنگ
سوار کردیده عنان یکران بسرعت باد بدان جانب معرکه بکار انعطاف داده فرمود تا نقاره و کورکه همایون را بلند
آواز کردند و سورن از اخترات نصرت آیات بر افراختند و بدین طریقه از دره بیرون آمده چون چشم ابوالمحسن میرزا
و محمد محسن میرزا بر ماهچه علم ظفر شیم افتاده مشفقین انشیته که خاقان رستم خشم بر بادۀ کوه پیکر نشسته و میان همت بعزم رزم بسته
حبشیه نیز از ارکان اقتدار ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم خاقانی وزیده هر یک از آن دو شاهزاده عنان فرار
بطرفی تافت ابوالمحسن میرزا بجانب مرو رفت و کپک میرزا راه استرآباد پیش گرفت و چون کردنکشان سپاه خاقان جم جاه کیفیت
واقعه را شنودند تیغ انتقام از نیام کشیده باره بکر روی معرکه آوردند و شاهزاده کار از تعاقب نموده ساکنان و غافلان مراجعت کردند
و خاقان منصور لوازم محامد پادشاه عفو و مرحمت و صدقات و تصدقات بتقدیم رسانیده در بارۀ جماعه که در آن معارک آثار
دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرمود و فتحنامها باطراف بلاد خراسان روان کردانید ذکر نهضت خاقان عالی مکان
بجانب جرجان و مسارعت نمودن در رزم اهل طغیان و سپه [illegible] بدیع الزمان

ایان زمان که محمد حسین میرزا استرآباد از مظفر حسین کورکان انتزاع نموده بود بسته خیال توجه بدان صوب صواب مکنون ضمیر منیر همایون بود اما بواسطه
موانع مطبوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن داعیه از خبر قوت بفعل نمی آمد و بعد از محاربه چلو اخیچه که کپک میرزا
با استرآباد شتافت و میان آن برادران اساس محبت و اتحاد تمهید یافت خاقان منصور ظفر لوا آن عزیمت بتقدیم داده
روی توجه باسترآباد نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا رسید شاهزاده را سیلاب اضطراب از سر درگذشت و با کپک میرزا
از دو باره برادر را عازم دیده بطرف خراسان عزیمت نموده مانند شیر خشمناک بزرگ بی باک لحد و آن ولایات در آمده
کیفیت حال با ابوالمحسن میرزا اعلام فرمود چون این خبر بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدس را بنام
محمد محسن میرزا نوشته نیز نزد شاهزاده فرستاد و بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که هر چند تو حقوق ابوت بعقوق مخالفت
مبدل گردانیده با طاعت موکب نصرت نشان بمقام مقابله و مقاتله در آمدی با القلم شفقت اصلی و عطوفت جبلی تو معفو

بر جریده عفو آن جرم کشیدیم و ایالت مشهد مقدس و توابع و لواحق آن را بدان فرزند معوض کردانیدیم می باید که بار دیگر از افعال
سابقه نادم و پشیمان بوده در تهیه لوازم خدمتکاری تقدیم رسانیده و آن مملکت را بیمن معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان
کرداند بعد از آنکه پیغام خاقان و منشور بکور محمد محسن میرزا رسید مبتهج و مسرور کردیده و بعد بمشهد شتافت و قدم بر وادی
فرمان برداری نهاده دیگر گرد امری که موجب انضمام خاطر خاقان آفتاب احتشام باشد نگردید و خاقان منصور پس از
طی منازل و مراحل خطه استرآباد را از یمن مقدم همایون غیرت افزای گلستان ذات العماد ساخت و ده یازده روز چتر
رحمت بر مفارق متوطنان آن مملکت کسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت و در آن اثنا قاصدی از دارالسلطنه هرات
از نزد میر نظام الدین محمد ولی بیک که بر سر سلطنت مصر رسیده و بعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بجوی
هرات تشریف آورده و خاقان طغیان مرتفع کردانیده و اکنون در ظاهر آن بلده خیمه و خرگاه بر اوج مهر و ماه بر افراشته
با اتفاق امیر ذوالنون ارغون بعزم تسخیر مملکت خراسان کمر بسته خاقان منصور چون این خبر شنید حکومت استرآباد
مصحوب ملا شمس الدین شاه سبزواری منشی نزد محمد حسین میرزا فرستاد و فرمان مبنی بر صلح سوده و مواعظه آمیز
بنام شاهزاده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت بر افراخت و بعد از وصول باسفراین زمام ایالت آن ولایت را
بقبضه اقتدار امیر نظام الدین نهاده کوچ بر کوچ بسبزوار شتافته حکومت آن بلده را با توابع و مضافات بمظفر حسین میرزا داد
و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید فرامین مطاعه را بشاهزاده نموده لوازم تبلیغ رسالت بتقدیم
رسانید آنحضرت بار دیگر استرآباد را معمر السلطنه ساخت و لشکر جرجان را جمع کردانیده رایت نخوت و عظمت بر افراخت

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دارالسلطنه هرات و رفتن بجانب مرغاب بسپاه سعادت ساطعات مظفر آیات

در آن اوقات که خاقان والا قدر ابوالغازی سلطان حسین بدفع محمد حسین میرزا در جهت دفع حسین میرزا عنان یکران بجانب
استرآباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور به بیلاق غور
خرامیدند و تسخیر ولایت خراسان کروه سپاه هزاره و نکودری و قبچاق را مجتمع کردانیده و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت
بر افراختند و چون محال معدود دیار و ولایت سر راه را مسخر ساختند از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هر چه یافتند
و در آن نواحی بسیار غنیمت گرفته متوجه دارالسلطنه هرات گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر
نظام الدین محمد ولی بیک و سایر امرا که در آن بلده فاخره بودند و در بحر اضطراب افتادند و برج و باره شهر را مضبوط ساختند
و مردم ملوکات را در آورده خاطر به تحصین قرار دادند و چون بدیع الزمان میرزا بقصبه اوبه رسید امیر ذوالنون برسم
منقلای بشتر متوجه کردید و بعضی از مردم ملوکات که در باغات بودند امیر ذوالنون را [illegible] تصور کردند که بدیع الزمان

میرزا را صحبت فرموده و امیر ذوالنون بی مدد آن حضرت خیال محاصره هرات نموده لاجرم لشکر آورده گفتند که امیر ذوالنون با لشکری
انبوه و سپاهی بسیار نزدیک رسیده است اکرام الحاکم و وجوه و عوام طالب فتح آن گشته که انهزام یابد و مقاربان محمد معصوم
میرزا نیز از جانب محکمتر بلند آمده و امیر محمد ولی بیگ مستظهر گشته دو چهار دیوار آراسته و تکمیل ساختند در کار محمد معصوم
و سید احمد میرزا عزم رزم از دیوار بیرون شده بیرون رفته و در قلب سپاه میرزا محمد معصوم را بازداشت و خود در میمنه سپاه
و شد میر سید احمد میرزا و امیر بابا علی گذشت و از آنجا سلطان بدیع الزمان میرزا الکک خانه امیر ذوالنون سوی
در محلی که لشکر میکشیدند قراولان خبر رسانیدند که سپاهی یاغی نموداری شده و جماعت امیر ذوالنون با لشکری انبوه
بای در رکاب آورده چون شیر ژیان متوجه پیکار گشت و در نواحی الکک آتش نقارب فریقین شعله کشید و از نعره
سوران انجمن کیوان درگذشت از هر دو طرف شیران جنگ ازموده تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه
تا اوج فلک نیزه گره رسانیدند و غبار آفتاب زیر نقاب غیر مستور ساخته زبان سنان بیان اجل در گوش جوانان
مسکنت و تیر مرگ شرار بیلوانان از میان چهل بر جشمان می سفت شمشیر مرگ نکاف سیکفرت از فرق تا ناف می شکافت
و جان نثار بردلان از آن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت می شتافت * برآمد فغان از زمین و زمان * و ز ایدر زلزله بکون و مکان
زتیغ سرافراز و تیر خدنگ * هو خون فشان شد زمین لاله رنگ * و در آن زمان ناگاه لوای کشورگشای سلطان بدیع الزمان
میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخته و هر دو طرف را دفع نمود و این حال دست از کار رود و از دست رفته و میر سید احمد میرزا و امیر بابا
و امیر ... بعد از آن محمد معصوم میرزا و مبارز الدین محمد ولی بیگ گرفتار شده و حکم کردند محمد معصوم میرزا و سید احمد میرزا
مسلک ... را در مشهد مقدس در ... وی هدایون آورده اما امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ را بر گردیکان تشنه دادند
و در دروازه برکشیدند و بروج ... اعتبار سپردند و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در الکک تشین نزول اجلال فرموده
و بعد از چند روز او کابلی بیلاقان نقل کرده طمع مینمودند که بی آنکه مباشر جنگ و پیکار گردد هرات شهر در دو جنه خارج
بنا را و هوا ساکن انده و سپاه را اجازت و پناه داد و چون مدت چهل روز حال برابر منوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور
شنوار بپیوست و امیر نظام الدین علی شیر رسالی بقاید نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقابله و مقاتله پدر بر سایه
والتماس فرموده که از ظاهر هرات کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا دیگر باره
فتنه و آشوب اشتعال و التهاب نیابد شاهزاده مصلحت وقت در اجابت ملتمس نشد از ... الان : ... بالار شتافت و از آنجا
عنان عزیمت بطرف ... مرغاب تافت قبل از سه چهار روز اعلام خاقانی پرتو وصول بر سواد هرات انداخت و امرا و عظما و اکابر
اشراف بلوازم استقبال قیام و اقدام نموده خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرموده و امیر محمد ولی بیگ و باقی را

که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند به مزید عنایت و التفات سرافراز گردانیده و به دولت و اقبال در ... جهان
آرای نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط باوج گردون رسانیده اند

ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و تاختن ابراهیم حسین میرزا بسر پدر خاقان منصور لوا

چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هرات کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر با وعیش و محکمتر در ظل رایت فتح ایالتش مجتمع گشتند و تنجاج بیک از قلعه
طلایه سپاه درآمده وی عالی جمعیتی عظیم دست داد و بر مهم کچیتی که از قبل خاقان منصور در قلعه مروچاق حکومت می‌نمود
و از تسلیم حصار ابا کرده تنجاج بیک و وی بسخیر آن قلعه آورده و سپاه هزاره و نکودری و سایر افواج لشکر طوائف تورا و جمیع شیرینه
و دست بتیر و کمان برده تقدیم جلادت و مردانگی توجه آن حصن حصین کردند و امیر بدیه را که از صبح تا شام روز ... مشغول
نموده بالاخره از مقاومت عاجز گشت و تنجاج بیک قلعه و حصار مروچاق را مسخر گردانیده و امیر بدیه را گردن بسته و پای
نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آن حضرت جرم او را بعفو اغماض مقابله ساخته با طلاقش فرمان داد و خاقان منصور در بلده هرات
از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والانژاد وقوف یافته بغایت مضطرب شدند زیرا که در آن سپاه و نصرت اثر او از
یورش استرآباد مراجعت نموده بودند و اسپان بغایت لاغر و ناتوان بوده نمی توانستند که بی آنکه چند گاهی سامان یابند
مرکب سعادت گرم کنند و با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور بتقریب حضرت سلطانی مشورت کرده
طریق ... المصالحه پیش گرفت و مولانا فصیح الدین صاحب دارای استرآبادی جهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت
جناب ... ایشان مقام شرف ملازمت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بخوب ترین عبارتی ادای رسالت فرموده سامعه آنجماعه
را بلطافت مقرر گو از ... تلقین نمود و آن حضرت ملاحظه حقوق ابوت مثل بصلح و مصالحه نمود بعد از تکرار آمد و شد مهم صلح
بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ و توابع از کنار آب مویه تا مرغاب جهت الاستقلال متعلق به بدیع الزمان میرزا
باشد و در آن ولایت نام ... آن شاهزاده گرامی را در خطبه القاب ابراهیم همایون حضرت خاقانی گردانیده و دیگر هیچ یک از پدر و پسر
بر اطرافی از نواحی مخالفت و عناد ظهور نرسانند و چون ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند گاه با پدر و شاه
مقاومت کرده توابع آن را از مزاحمات نموده بود و خاقان منصور را وهم شد که مبادا شاهزاده آن خطه را به برادر
بزرگتر تسلیم نماید و از این جهت فتنه دیگر حادث گردد خاقان خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که بر جناح استعجال متوجه
... ساخته ... ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده بر امن مناقشه نکرده و در کاب هرات نهضت نموده
پدر بزرگوار ... و خواجه عبدالله بر حسب فرموده کار بسته قبل از وصول بدیع الزمان میرزا در آن حدود شرف ملازمت
و الطاف پدر بزرگوار را مایل گردانیده و از بلخ بیرون آورده در ... آن دو دریای ... بکر ملاقات فرموده

ابراهیم حسین میرزا بلوازم نثار و پیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا از وفور رأفت آغوش کشیده به مهربانی زبان تفقد و دلجوئی
بنواخت الکاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامید و امیر عمر بیک بخدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم
حسین میرزا ملازمت خاقان منصور پیش نهاد همت ساخت و چون ماهچه رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از وفق
آن ولایت طلوع کرد و جبال مرحمت و عاطفت بر مفارق ساکنان بلدان طی رستمان سایه گسترد و امیر خسروشاه رسل و رسایل
با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاده اظهار مطاوعت و مخالصت نموده در ممالک قندز و بغلان و
ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه بنام آنحضرت زینت داده بدیع الزمان میرزا قاصدان
امیر خسروشاه را باصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسپ و زر و نفایس دیگر
مفتخر و سرافراز ساخت و امیر خسرو والدین ذوالنون امیر علی شجاع بیک را معزز و مکرم رخصت انصراف ارزانی داشت
و حکومت سیستان را به برادر امیر ذوالنون و امیر علی سلطان ارغون عنایت کرده در غایت عظمت علم فرمان دهی برافراخت
گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا که رشته دیگر در وادی طغیان و ناقرمانی دوانید و رایت ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد توجه نمود
محمد حسین میرزا او حملکت استرآباد تمکن بهم رسانیده اکثر نواحی و لواحق آن ولایت را بحیز ضبط درآورد خیال تسخیر دیگر ولایات
خراسان در خاطرش افتاده و داد او فرستد جمعی و تسمیه سپاهی شجاعت نهاده روی توجه باسفراین نهاده سکینه و کاه
و ابره کرد از منزل امیر بدرالدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشه هیجا فرستاد و او را بطاعت و انقیاد دعوت نمود
و امیر بدرالدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر بحلقه مطاوعت شاهزاده فرو نیاورده و پایداری مردی کرد در
ملازمتش نموده دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده سپاه استرآباد آغاز کارزار کرده امیر بدرالدین مانند شیر غضبان
بر ایشان حمله می نمود و زخم ناوک دلدوز و سنان جانسوز رو بنهاد در سینه بهادران میکشود اما چون لشکر محمد حسین میرزا
بسیار بود بنا او را در میان گرفته از اطراف و جوانب علم الصفاف و التواتر حسام خون آشام و صمصام بدانجام لوی میر بیشه
و دوران آنجا عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدوار میگردانید تا دست از جنگ بازدارد و جان عزیز خود را
بمیفشاند رهوش بهلاک نپارد امیر بدرالدین مثلا آن سخنان را بسمع قبول نشنید و حرب میکرد تا وقتی که از ضرب تیغ آبدار
شربت شهادت چشید و چون مظفر حسین میرزا از کشتن امیر بدرالدین محمد برندق را با فوجی کثیر از سپاه حلاوت انجام
رسم منقلای دیگر روانه گردانید و میان امیر محمد قاسم برلاس مقدم لشکر استرآباد که سردار ایشان درویش محمد گوکلتاش
بود محاربه روی نمود و آن امیرزاده سید عالی که خلاصه اولاد امیر چاکو بود دران اثنا اشتغال بایره آتش قتال
بزخم تیری از پای درافتاد و درویش محمد گوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود میرزا مظفر حسین را

بتیغ بیدریغ

بتیغ بیدریغ گذرانیده و زمره اسیر گردانیده و چون گریختگان معسکر شاهزاده رسیده و کیفیت حال بعرض رسانیدند
و مردم عشایر بهم برآمدند که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده و روی بطرف ولایت راوه آورده تا قصبه تربت عبادان بگرمان
با نکتیره و کبک میرزا بعد از رستگی این خبر مشهد مقدسه را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت ابیورد برافراخت
و از آنجانب محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استرآباد و نیشابور و سبزوار جلوگاه سپاه ظفر پناه ساخت
و طرف ولایات مرعی داشته بنقل و غارت و تخریب شهر و ولایت پرداخت و چون این اخبار در دار السلطنه هرات
شیوع یافته در پرتو شعور خاقان منصور بر کیفیت این واقعه وقوف یافت با وجود ضعف تن و استیلاء لوازم پیری بر
شورستان بدن از غایت غیرت خسروانه بهایت حمیت پادشاهانه و بمحفه مخوف با لوای فتح و فیروزی درآمده امیر نظام الدین
علی شیر و مبارز الدین محمد ولی را در هرات گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه ست و تسعمایه روی براه آورده علم
نهضت بجانب استرآباد برافراشت و را اغاد او مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق در سایر احکام ولایات بموکب همایون
پیوستند و تمامی سپاهی خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشتند و دعاگو و ثناخوان که بخدمت پیوستند
و خبر نهضت رایات نصرت آیت بمحمد حسین میرزا رسیده صلاح تقویت مذبه و کرت دیگر عنان تکاور لواء فرار
گردانید و حضرت خاقانی بی بعد از طی منازل و قطع مراحل دار الفتح استرآباد را بعز نزول همایون آرایش داده
جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و انتساخ رسوم
بدعت و اعتساف پرداخته بدستور معهود اساس افواری و رعیت نوازی برافراخت در آن اثنا محمد محسن میرزا اعتماد
برکمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان بحضرت آن آستان سلطنت نشان
فرستاد و ما فی الضمیر خویش عرضه داشت نمود خاقان منصور از این معنی بغایت مبتهج و مسرور شده و فرستادگان شاهزاده را
باصناف الطاف مفتخر و سرافراز گردانیده مصحوب ایشان استمالت نامه ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق
فرمود و محمد محسن میرزا بعد از مطالعه مکاتبات روی بهمایون در حرکت آمده و خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده
نامزد کرد و میرزا بن الامام سلطان که زاینده که هیچ منزل طریق هجوم و احتیاط را مرعی نداشت زیرا که محمد حسین میرزا بعایت نزدیک
بود کمان کمان خود را یکبیک میرزا رسانده دست بردی نماید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده
و پیشکش کشید و از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و شاهزاده بسبب
کمال ارادت آب شفقت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته بهمعنان او در آن عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت
در رکاب او و بعد قطع منازل می نمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریق

قوم رعایت ملحوظ نموده محمد حسین میرزا ازین معنی وقوف یافته متکا ایلغار کرده در یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا
متفرق گشته و وجوه پریشان شده بوده‌اند بکنار اردوی برادر رسید محمد محسن میرزا آماده داشت که مجال توقف نیست
باتفاق امیر برندق و امرا و ارکان دولت سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی اسباب و اسپان و شتران
و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بکنار آب اترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که
آنچه بر ضمیر انور همایون گریخت و تمامی اسپان و اسباب و شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته
بکنار آب اترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر انور همایون آمده بود فرزند ارجمند را
بوقوع انجامید فرمان فرمود که امرای عظام و وزرای آصف احتشام برای میرزا ما از خاصه همایون سرانجام نموده باستقبال
فرستند و هر یک از ارکان دولت حسب یکی از امرای خواص شاهزادگان اسپان ترتیب کرده ارسال دارند و فرمان بران جملت حکم
بتقدیم رسانیدند و بمسافت آنکه محمد محسن میرزا از گرفته یکدو ساعت در اردوی همایون سامان یافت و امرا
عظام آن شاهزاده شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم استقبال بجای آوردند و کپک میرزا به نیل [illegible] سعادت
دست بوسی خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت
و رافت مخصوص و مباهی گشته پایه قدرش در افزود و بفرمان خاقان مظفر لوا منصب صدارت دیوان اعلی بشاهزاده سعادتمند
تعلق گرفت و زمام مطالعه صدر عالی آن درج اوج کامگاری آصف رتبت [illegible] و درین اثنا [illegible] ملقب عالم
غضب [illegible] میرزا محمد محسن میرزا از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار [illegible] دست داد و [illegible] خواهی
حضرت پادشاهی قاصدان سخندان [illegible] درگاه عالم پناه فرستاد خاقان [illegible]
و [illegible] شفقت ابوت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت جرجان [illegible] تفویض فرمود و بعد از آمد و شد رسل و رسایل [illegible]
[illegible] همایون خاقان عالی مکان [illegible] ایالت مملکت [illegible] شاهزاده فرستاده [illegible] مراجعت [illegible]
کرده و عنان [illegible] خراسان [illegible] محمد محسن [illegible]
[illegible] بتجدید ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه [illegible]
اولا شرف [illegible] بتقدیم رسانید ذکر انتقال موکب حضرت
سلطانی از منزل [illegible] از مطلع ضمایر
[illegible]
[illegible]

کوار قرار

کوار قرار و فضای اقتدار ان نوع کرامی غیر این مرحله‌ای اعتبار و سرای ناپایدار جایی نباشد و این راه نزد اهل خرد بس
محقق است [illegible] بلکه مناسب علو شان و رفعت مکان [illegible] که خلعت افتخار شان بطراز
فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا [illegible] چند سال درین منزل [illegible] و چون ندای یا ایها الناس المطمئنه
بسمع [illegible] انتقال [illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] عالم ملکوت نموده [illegible] فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر [illegible] چون هر کی
دل [illegible] برای [illegible] هر چند عارف [illegible] از [illegible] و مقصود
و از تمهید این طریق واقعه [illegible] سواری [illegible] کیفیت آن [illegible]
در سلک تحریر [illegible] جمادی الآخر [illegible] دار السلطنه هرات رسید و این
بشارت رسانید که موکب [illegible] مستقر سریر سلطنت و استقلال است و از [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خواص و عوام فرق انام
فرح و انبساط تمام داد و روز [illegible] مقرب خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علی شیر با جمعی از اصحاب
و انبوه احباب بر رسم استقبال متوجه گشت شب [illegible] رباط [illegible] روز [illegible]
و در آن مقام خبر قرب وصول موکب همایون استماع نموده [illegible] شرف ملازمت خاقان
کامگار بوده [illegible] سلامت
سوار شده [illegible] خاقان منصور بوده توجه فرموده و بعد از طی [illegible] مسافت
[illegible] سعادت [illegible]
و در [illegible] خواجه [illegible] دولت و اقبال خاقان [illegible]
خواجه [illegible] حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی [illegible]
[illegible] امیر عالی مقام [illegible]
گفت که خواجه عبدالله [illegible] حضرت خاقانی نزدیک رسید و مقرب حضرت سلطانی
از اسب فرود آمده [illegible] پادشاه عالم پناه [illegible] و چون [illegible]
[illegible] خواجه عبدالله [illegible] مولانا جلال الدین قاسم [illegible]
[illegible] بتقبیل انامل [illegible] و هر چند خاقان سعادتمند

لطف و نیکوئی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید و اصلاح و ابد او را تسلی گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر
خاقانی شده فرمود که آنجناب را در محفه خاصه که نزل بود در خوابانیدند و هم در شب به شهر رسانیدند و خواجه عبدالله متعهد حال آن مهربع
مفضل و کمال باز داشته به نفس نفیس متوجه دربار عطر یار گشت آنگاه علامات سکته و نقص و بشره مقرب حضرت سلطانی را بر
شده جمعی از علمای طب وقوف داشتند و فرمودند که استحار نفس مقتضی آن گردد تا صورت صحت روی نماید و مولانا عبدالحی
بیمار نگارگار او بر دم از ضعف ناتوانی بود و در طریق خلاف سلوک نموده گفت بعد از وصول ساعات اجتماع الاطباء علاج شروع باید
کرد تا خطائی واقع نشود و خواجه شهاب الدین احمد آلای ثانی را منسوب بر زده و مقرب حضرت سلطانی در محفه خوابانید
و روی به راه آورد که ننده ذات و الفخر او که عزیز محرم آن امیر عالی جاه بود مضطرب گشته به خواجه عبدالله رسانید
که شدت مرض بمثابتی است که اگر امر فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آن جناب متردد افتاده و مصرعی نزد خاقان منصور
فرستاده و کیفیت حال اعلام داده آنحضرت فرمود که موجب اقتضای رای این ضعیف عمل نموده رگ کشایند اما تا زمان
باز آمدن قاصد و پیدا شدن فساد سه فرسخ مسافت مطوی گشته بود و فرصت فوت شده اما بعد از فصد زیاده بر صحت
سر خون بو جان جانب و مرض بشدت پذیرفت در نیم شب آن جناب را به منزل رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته
بودند دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و همان لحظه خاقان منصور بر بالین امیر هدایت قرین
تشریف آورده او را اصلا شعور نبود و دل بر واقعه ناگزیر نهاده قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و روز یکشنبه دوازدهم
آن عارضه نیز از بستر شد و نیم صبح یکشنبه مرغ روح قفس قالب شکسته و از تنگنای هیکل جسمانی به عشرت سرای ملاء اعلی
پرواز نمود • دردا که یار جهان از جهان برفت • روحش که شاهباز معارف نگار بود • پاک آنچنانکه آمده بود از جهان برفت
آواز طبل شاه شنیده روان برفت • علی الصباح که خورشید خاوران با طبق پلو فرزی را ماند شعله اندود از در روزن ما خورد کان
ظاهر شد این خبر محنت اثر از دارالسلطنه هرات اشتهار یافته و نایره خون و اندوه کانون درون خواص و عوام را فروغ یافت
و اوانا زاری و نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صعود کرده سپهر خضرا به موافقت سحاب تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده و گای
اشک قطرات باران زیران ساحت علما اعلام عمامه خوت ز سر افتاده متحیر شدند که دیگر ترتیب از که یابند و فضلای لازم
الاحترام را طاقت شکیبائی چاک گشته دانستند که من بعد مجلس شان بند زهی سنگدلی کوه که از صدمت آن حادثه متزلزل
نگردید و زهی بی رحمی سپهر که از الم آن حادثه خیل نجوم را در شبستان اشک عزا کان فرو بارید • چراغ خون بار چشم سپهر
بوالکت و شش کرماه و مهر • چو سال ایام و ر نهم نشد • چرا ماه و سال جهان کم نشد • و خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی اغا
با سایر خواتین عظمی همان لحظه به منزل المقرب حضرت سلطانی تشریف آوردند و سادات و مشایخ و علما جمع گشته من ابی مرض الخطر

شریف او را غسل کرده و جنازه رحمت اندازه بعیدگاه هرات بردند و بعد از ادای نماز جنازه که در شمال مسجد جامع اخلاص
ببعضی مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت سنیه خیر البریه علیه السلام و التحیه مدفون گردانیدند • ای خاک حرمت
گوهر بیداری • و حضرت خاقانی سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن صحبت مبارک بود
و از مفارقت آن امیر صاحب تدبیر حشمت عظام و مسالم آنگاه به ترتیب آش ختم اشارت فرموده امرا و نواحی و خوانسالاران
مقدار طعام مرتب ساختند و دیگر در شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش چنین انبوه داشته باشد یافتند لاجرم حکم همایون
نفاذ یافت سادات و مشایخ و علما و فضلا و اشراف و امرا و صدور و وزرا و ملکا و اعاظم فرق انام در روز هفتم از آن مصیبت عظمی
در صحرای حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دارالسلطنه هرات است جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه در آورده با پیرا همایون که در
منزل بر افراخته بود نزول فرموده مجلسی ست و سعه داد که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هیچ کس هیچ دیده و ری بر همان
جمعیتی ننهاده بود امرا و نواحی خوانسالاران آنجا آش کشیدن کرده و بعد از خوردن طعام حافظان خوش کلام تلاوت اختتام
کلام معجز نظام قیام نمودند و ختم کلام الهی آورده خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را سکینه تعزیت مامور گردانیدند
جامهای فاخر بپوشانیدند و آنحضرت اکثر آنجماعت را نزدیک سریر خلافت مصیر طلبیده به زبان لطف و مرحمت نوازش نمود
بصبر و ثبات وصیت فرمود شعرای فضلا تاریخ وفات آن امیر ملایک شمار العبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیه
ذات حمیده صفات قصاید و مقطعات منظوم گردانیدند و از جمله امیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان
نگاشت • میر دین پرور و رحمی سیر آنکه بود • معقل و پشتی ملک و ملت پناه • در هدایت هادی راه هدی • در ولایت والی دین آمده
عاقبت زین تنگنای آمد به تنگ • شد سوی فردوس اعلی با دو جاه • در جهان پرسیدم از تاریخ فوت • گفت [illegible]
در تمام حروف [illegible] تاریخ این صحبت شامل این قطعه بخاطر رسید • جناب امیری هدایت پناهی • که ظاهر ازو گشت آثار رحمت • شد از
عالم زار جهان سوی باقی • که ای شکفت گلزار رحمت • چو نازل شد انوار رحمت بر روحش • بجو سال فوتش ز انوار رحمت •
و بنا بر آنکه قلم و زبان در بیان مکارم اخلاق و محاسن آداب و تفصیل اشعار و مولفات و تعداد آثار و عمارات آن خجسته
صفات [illegible] رساله علیحده مکارم الاخلاق نام در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و درین مقام
در ذکر آن امور شروع ننمود و ابواب سنین و سایر وقایع زمان حضرت خاقانی منصور بر گشود گفتار در بیان آمدن ابو المحسن میرزا
بجانب دارالسلطنه هرات و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم غفور شاهزاده والا نسب معین الدین
ابوالمحسن میرزا چون استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت به برادر عالی مقدار خود محمد محسن میرزا کمال عاطفت و مهربانی بتقدیم رسانید
ولایت طوس و مشهد مقدسه و نسا و ابیورد و مارزه در دان را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانید اعلام طواف عتبه اقبال

قبله اقبال وکعبه امانی وامال است بدین مکان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت وبا زبان عذرخواه ودلی مشحون باخلاص
پادشاه بدار السلطنه هرات شتافت وخاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش کشیده انواع اصطناع بجای
آورده شاهزاده دو سه ماه در ظل عنایت وپناه عطوفت والد ماجدش بعیش وعشرت اوقات گذرانیده رخصت
انصراف حاصل نمود ودر اثنای مراجعت بجانب مرو توجه فرموده در ماه ربیع الاول سنه سبع وتسعمایه شاهزاده سعادت انتما
محمد معصوم میرزا در ساقین بمرض اسهال کندی بعالم ابدی منتقل گشت خبر وحشت اثر فوت او بخاقان عالی که رسید بغایت ملول
شده کلمه انا لله وانا الیه راجعون بر زبان آورد وبعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که منسوب بآن
شاهزاده مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد وهنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته
بود که دست زمانه ستم آیین نیل ملالی دیگر بر چهره احوال خاقان سپهر جناب کشید وشاهزاده عالمیان میرزا احمد
فی سنه ثمان وتسعمایه وقت حلول اجل طبیعی رسیده دری نورفشانی افق سلطنت وجهانداری از اوج کمال بحضیض
وبال نهاد وماه تابان سپهر خلافت کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گشته در محاق افتراق افتاد * ای دل کیهان ثبات خوش
محال * بوستان سرور اوست مقرون ملال * هر کوکب مسعود که بنمود جمال * بس زود که از اوج برفت بزوال * خاقان منصور از
صعوبت مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبائی از دست داده لباس سوگواری پوشید ووالده او مهد علیا
خدیجه سلطان بیگم از دیده خونبار جویهای ارغوانی بر روی زمین روان ساخت وفریاد وزاری باوج فلک نگاری رسانید
زمژگان دمبدم خون ناب میریخت * جگر خون ناب میریخت * ز شور وزاری جانجوی * کهی بر سینه میزد گاه بر روی
آخر الامر همگنان دست در حبل المتین شکیبائی زده نعش شاهزاده مرحوم را بامن شریف سید المرسلین در مدرسه سلطانی
دفن کردند وحسب ترویح روح مطهرش چند روز لوازم اطعام طعام واختمات کلام ذو الجلال والاکرام بجای آوردند ودر
شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا که برادرزاده خاقان منصور بود در اختیار مقر اخوت اقتدا بمیرزا احمد پیوسته (والده م)
معهود لوازم تعزیت ومصیبت اقامت رسید روح پر فتوح شانرا بکلمات کلام واطعام شاد کردند ودر خلال این احوال عبد الله
میرزا ولد میرزا عثمان بن میرزا سیدی احمد بن میرزا ابو سعید که نسبش از جانب والده ماجده بسلاطین آق قیونلو پیوست
ومراد بیک حاکم زرکه در ولایت عراق اعتبار بسیار داشت واز صدمات سپاه ظفرقرین شاه اسماعیل ملتجی شده روانه دار السلطنه
هرات رسیده وخاقان منصور مقدم شریف ایشان عزیز داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مخصوص ومباهی گردانید ومهد
علیا سلطان بیگم را که ... حبال سلطان ویس میرزا ... در سلک ازدواج کشید * ودرین سال مرائی آن خاندان
کهی ماتم بود گاهی عروسی

در سنه ثمان وتسعمایه حاکم حاجی لار که کوتوال قلعه لاش بود وهوا داری خاقان
منصور که حاکم امیر سلطانعلی در بیعت شده ودر عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاد ومضمون آنکه اگر رایات نصرت نشان کی از
شاهزادها ... وصول را بر این مهد افراز وفتح سیستان سهولت میسر میگردد خاقان عالی شان میرزا ابن حسین
را ده هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود وآن حضرت آن ولایت شتافت ودر مدت اندک سیستان را مسخر ساخته دو سه
اقامت پرداخت وچون این خبر بسمع میرزاده والنون رسید باتفاق ولد ارشد خویش شجاع بیک روی بطرف معسکر شاهزاده
آورده ودر طی مسافت مسارعت کرده صباحی که مقصود این حسین میرزا در حوالی خاره لشکر یانش متفرق بودند ناگاه علم
امیر ذو النون پرتو وصول بر نواحی اوق انداخت وشاهزاده متنبه شده بعد از آنکه سعید سوار گردید در آن زمان که در رکابش
سعادت انتسابش حاضر بودند متوجه امداد گشت واز جانب فاضل کوکلتاش که منقلای لشکر ارغون بود در برابر ابن
حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر وکمان وسیف وسنان بردند مقارن آن یک طرف
امیر ذو النون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون واز جانب دیگر شجاع بیک با فوجی از دلاوران قندهار بمعرکه رسیدند شاهزاده را
شکایتی دامنگیر و... رسیان گرفتند وانسانی که ... اقدام نموده وراه تاختن فرود ونقش بر زخم تیر مجروح گشت لاجرم عنان عزیمت او
ساخت وامیر ذو النون رایات نوبت بآوج سعید برطلوع افراخته مظفر ومنصور بزمین داور شتافت ودر ... پنجشنبه فرزند حسین
میرزا این حیین ظاهر حلال کرده ... از دار السلطنه هرات بیرون رفت وراه استرآباد پیش گرفت وبعد از وصول بحدود
آن ولایت محمد حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری وتعزیت داری بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت *
چو مرگ افکند افسری از سری * نهند آسمان بر سر دیگری

سلاطینان که کشور میگشایند *

زاخوان کوی دولت می ربایند * نباشد از خلاف ملک کشان * یک مثال اولیام حال ایشان * بپنجه کی ملکی ستانند *
کمی در کار جو ذخیران بمانند * ثر نوشتند کاهی در سمرقند * زمانی نیز اندر هند بی قند * حین باشند زاول حال ایشان * بود در بر
اقبال ایشان * ولی در ابتدا توسرفرازی * چو سلطان جهان خاقان غازی * ظهیر الدین محمد بادشاهی * که مانندش نبوده در جهان
جاهی * هنرکار راقی پرتو * ملاذ ملک وملت شاه بابر * وکیفیت حال خجسته مآل آن پادشاه سعادت مند بعد از فتح سمرقند
آن بود که سبب اشتداد ایام محاصره وکثرت وقوع محاربه ومناظره سمرقندیان مغلوب ومغلوب بی بضاعت شده بودند چنانچه
اکثر ایشان حسب ذخیره تموم ونقاوی سالات می نمودند لاجرم اهل محاصره از آن خطه حیات نشان امرا ولشکریان پادشاه
فرمان ... رسیده خبری که در طرف اشکر قند بودند اندک زمانی فرخ شده بود وخوفی همگنان با تمام انتقام ... سید

وازوی حسن کج در اینمعنی بموجب فرمان واجب الاذعان حاکم بود بپوستستاد رنجات بزرگ [illegible] نفس نفیس فتنه انگیزی بر صفحه ضمیر حضرت میمون
از استقلال احوال عالیجاه [illegible] موکب ظفر مآل خبر یافته پنهانی قاصدان بسمرقند فرستاده و امرا و سپاهیان سلطنت جهانگیر میرزا دعوت
کرده ابواب مکر و تزویر گشاده چون کوچ و متعلقان آن طایفه در فرغانه بود و بواسطه افلاس فوق در سمرقند موافق مراتب
نمی نمود و رشته اخلاص [illegible] و یکی دو روز باندجان آورده از سمرقند بر کشیدند و خانقلی و بیان
قلی و ابراهیم بیک و سلطان احمد تنبل از آن زمره بودند بلکه تمامی مغولان بموجب این جمعیت قرار بر فرار اختیار نمودند باد
شنوده مضمار چون احوال بر این منوال دید خواجه قاضی که معتقد او زون حسن بود و [illegible] روان کرد تا باتفاق
[illegible] آن فتنه کوشش نماید اکثر بحکام از سمرقند باز فرستاده و بعضی از ایشان را تادیب فرمایند و چون خواجه قاضی
[illegible] رسیده و سبب آمدن از سمیع او زون حسن جانب [illegible] آن مردم فرمان فرموده [illegible] اکثر ایشان مجمع آمدند
[illegible] موافقت سلطان احمد تنبل شعار خلافت پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را بسلطنت نامزد کرده و قاصدی بجانب [illegible]
فرستاده بزبان عبارت پیغام دادند که چون دار السلطنه سمرقند بتسخیر پادشاه سعادتمند درآمده لایق چنان می نماید
که ولایت اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا کرده پادشاه [illegible] و این معنی [illegible] نفو نموده
[illegible] سلطان محمود خان بهمین توقع کرده بود و مقبول [illegible] در آن محل که سلطان احمد تنبل اکثر ملازمان درگاه محل
از سمرقند باندجان گریخته بودند اکثر الناس معاودت [illegible] قبول می وقت مردم و روز [illegible] ترک [illegible] حال [illegible]
بارگاه سلطنت [illegible] می نمودند و چون قاصد از فرغانه مراجعت کرد جوابی که شنیده بود بر زبان آورد تمامی [illegible]
[illegible] جهانگیر میرزا بوده مجتمع گشته در شیوه بغی و عصیان طغیان نمودند و لشکر باندجان کشیده [illegible]
خواجه [illegible] بموجب [illegible] پادشاه جهانبان متوجه اندجان بوده [illegible] رسال [illegible] آن طایفه [illegible] در میان [illegible]
خواجه رشید [illegible] لشکر کرده [illegible] حسن بوده گذشته شد القصه چون ظاهر اندجان معسکر خیام خدام جهانگیر میرزا و [illegible]
علی دوست طغائی که بفرمان حضرت پادشاه علی دوست طغائی که بفرمان حضرت پادشاه کشورگشائی حاکم آن خطه بود باتفاق خواجه
مولانا قاضی اطراف قلعه را مضبوط ساخته در [illegible] کاری و ترتیب اسباب حصارداری سعی نمود و خواجه مولانا
[illegible] هزار گوسفند از خاصه خود در میان لشکریان و متعلقان ایشان قسمت فرموده چون ایام
محاصره امتداد پذیرفت و آتش فتنه او زون حسن و سلطان احمد تنبل به آب [illegible] تسکین نگرفت خواجه مولانا
قاضی و والده و جده حضرت پادشاهی [illegible] متواتر رسل و رسایل بسمرقند فرستادند [illegible] تمام التماس
حضور [illegible] عجز و بیچارگی خود را انجام دادند و در اثنای مواد [illegible] پادشاهی زمین را اطاعه نمود

وافراد

و اتفاق امرای صاحب تخت و تاج [illegible] بجا میدید [illegible] سلطان [illegible] در مقام مدافعت بر آمد قدم
[illegible] و بعد از آن [illegible] در آن [illegible] بحفاظ آورده و در آن ایام [illegible] واقع شده مرض [illegible]
و در [illegible] کار [illegible] آن [illegible] بیم گشته [illegible] و هر کس [illegible] برلب [illegible] حضرت [illegible]
ارکان دولت [illegible] صلات و صدقات بفقرا سمرقند رسانیدند و اطبا [illegible] و ترتیب [illegible]
کوشیدند [illegible] مقدم از روی [illegible] و مبارک [illegible] صفات را [illegible] علی الاطلاق [illegible]
[illegible] الاصناف [illegible] شافع [illegible] روز [illegible] الشفا [illegible] شفیعین [illegible] حل [illegible] الاعتدال [illegible]
پادشاه [illegible] کشت [illegible] لطیف آن مظهر لطف و کرم [illegible] شادمانی [illegible] درگاه حضرت
کشورستانی [illegible] و در آن ایام [illegible] دیگر [illegible] دوست طغائی و خواجه قاضی [illegible]
مخالفان [illegible] پادشاه کامران [illegible] صدور [illegible]
سمرقند [illegible] عالم آرا [illegible] فصل [illegible] پادشاه سعادت [illegible]
رونق [illegible] یافت [illegible] ساعت قاصدی از اندجان رسید و [illegible] که قبل از این [illegible]
دوست طغائی [illegible] موافقت نموده [illegible] اندجان [illegible] ایشان [illegible] بر این منوال بود
که در آن [illegible] پادشاه جهانبان [illegible] تمام [illegible] اوزون حسن [illegible] عالم پناه
آمده بود و امرا و ارکان دولت قبل از آنکه آنحضرت صحت [illegible] مراجعت [illegible] مرض پادشاه
[illegible] اوزون حسن [illegible] دوست طغائی فرستاده [illegible] کیفیت حالات [illegible]
[illegible] ثبات و قرار [illegible] یافت [illegible] مصالحه [illegible] بعضی از مخالفان [illegible] خاقان [illegible] مقابله
قلعه [illegible] نمود و میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت [illegible] اندجان [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] گرفت خواجه مولانا قاضی که موسوم بعبید الله بود [illegible] حضرت پادشاهی سعی می نمود و [illegible]
[illegible] و تمامی متعلقان و منتسبان [illegible] کرده [illegible] حواجه مولانا
[illegible] حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله [illegible] جناب جلال [illegible]
[illegible] کمال [illegible] ظاهر [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] امیر قاسم [illegible] از سلطان
محمود خان [illegible] با سپاهی [illegible] امیر قاسم علاء الدین

سلطان محمود خان مشرف گشت التماس حضرت پادشاهی را معروض داشت خان ملتمس او را بشرف اجابت اقتران داده
متوجه دفع مخالفان شد و حضرت پادشاه کشورستانی از توجه خاقان عالی وقوف یافته از خجند برسم استقبال
استعجال نموده و در ملکاه اشکران الیطوفی اخسی کوچ کرده قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم کلانتر سلطان احمد
تنبل بیک را برسم رسالت نزد اوردی حسن سیسالی فرستاد و ایشان را بسلوک طریق موافقت دعوت کرد مشار الیهما اظهار
اخلاص نموده و سخنانی فریب آمیز بر زبان آوردند و التماس رجعت لوای خانی کردند و بنا برآنکه سلطان محمود خان
بعنایت نیازه مایل بود کلمات روی انزوه و مخالفان را بسمع قبول جای داده در محلی که اکر بیک میرزا و بکر کابلی اخسی
میرفت فتح میسر شده بود روی بنا شکست آورد لاجرم ملازمان موکب عالی پادشاهی که کوچ متعلقان ایشان در اندجان
بود از استیلای آن ولایت مایوس گشته قریب سیصد نفر مفارقت آنحضرت اختیار کردند و علی درویش بیک و غلام محمد قوچین
و محمد داقو و شیخ عبدالله ایشک آقاسی و میرم لاغری از آن جمله بودند و امیر قاسم قوچین و محمد الان و ویس لاغری و
ابراهیم سارو و میرم طغایی و سلطان بخی ودیرا و میرشاه قوچین و سید قاسم محمد دوست و الله علی دوست
طغایی و محمد علی مبشر و خدام بردی توبچی معول و ارک طغایی و سلطان قلی بابا و پیر ولیس و بابا علی بلال و قاسم بیرانخور
و سید رکابدار با سنیزاز دولت سوارکش ملازمت پادشاه بحر کرامت ثبات قدم نمودند و آنحضرت با این مذکوران
بجهت تصویب جمعی باز گشت و در وقتی چند اوقات در کمال پریشانی گذشت و در سنه اربع و تسعمایه حضرت پادشاهی قاصدی
محمد حسن کورکان که حاکم اراتپه بودند فرستاده پیغام داد که چون در چندگاهی جالیت بغایت مضیق بنقصان نهایت
بخدام موکب عالی میرسد داعیه چنانست که این زمستان در قریه سیاغو قشلاق کرده شود و محمد حسین که غرامن معنی نمود
رایات ظفر پیکر پرتو وصول بر سیاغو انداخت و پس از روزی چند ابراهیم سارو و ویس لاغری و شیرم طغایی با فوجی
از لشکریان حسب الفرمان متوجه یاو ییلاق شدند بخیال آنکه بوجهی که توانند قلاع آن دیار را مسخر گردانند و در آن اوقات
برادرزاده یوسف علی کیتی احمد یوسف از قبل عم خویش در آن حوالی بود القصه امرا و سپاه پادشاه عالی جاه
دران زمستان در یاو ییلاق عنایت سعی و اهتمام بجای آوردند و بعضی از قلاع را بضرب تیغ و نیزه و بعضی را برای
تدبیر در حیز تسخیر کشیدند و این خبر بسمرقند رسید میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت پادشاه بخجند بر آن بلده دوا...
مانند استیلا یافته بود دستور خود را سید یوسف [illegible] و سلک دولتخواهی آن پادشاه نافذ فرمان انتظام داد
لاجرم اورا بجانب خراسان گسیل کرد و چون موسم سرما و زمستان بپایان رسید و حقیقت آنکه فاسطر والی
اتار رحمه الله کیفیت [illegible] بعد بلوغ [illegible] سلطان میرزا جناب هدایت انتما خواجه ضیاء الدین یحیی التماس نمود

کرکجانب

کرکجانب سمرقند نهضت از پادشاه نیکو سیرت ملک خدایگان و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته و همت عالی بر تاکید قواعد
مصالحه گماشته [illegible] تشریف برده و آنحضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آن قدوة اصحاب رشد و ارشاد را
مغتنم دانسته بتعظیم و تجلیل آنحضرت بالقبیل قیام و اقدام نموده و آنچه خواجه در باب صلح و صفا بمسامع اشراف اعلی
رسانید بعز قبول مقرون گردانیدند و خواجه یحیی منقضی المرام بسمرقند مراجعت کرده و پادشاه عالی مقام در یلاق که جانب
صواب نما بود منزل گزیده و در تدبیر ملک مستحکم گشته متوجه طرفی که مستلزم حصول مقصود تواند بود [illegible] اطراف بال
ماثر خطور نمی نمود و از سلوک در آن نواحی نیز ابواب وصول ابدام بر روی روزگار [illegible] دوی الاحترام می گشود
لی سفر کردن فی دوی اقامت در آن اثنا افتخار آل عظام خواجه ابوالمکارم که در سلک دولتخواه پادشاه منتظم بود بمعسکر
نصرت اثر رسید و شرف ملاقات پادشاهی حاصل کرده بواسطه اختلال احوال ملازمان موکب جاه و جلال گرد ملال بر چهره
روزگارش نشست و بنیت فتح و ظفر پادشاه صافی طویت فاتحه خاتمه بر زبان راند و رخصت انصراف یافت و در آن اوقات جهان
قاصدی از نزد علی دوست طغایی بموکب کشورگشایی رسیده بوسیله ابواب کامیاب معروض داشت که علی دوست از مواقف
بازمره دشمن و مخالفت با پادشاه نهضت بغایت متاسفست و التماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس لوای الطاف
بی قیاس رقم عفو بر جرایم او کشیده بجانب مرغینان تشریف برند تا او بدان خدمتکاری موکب شهریاری را استقبال
نموده من بعد پای از جاده هوا داری بیرون ننهاده و این سخنان بمسمع قبول پادشاه سخن دان راه یافته در وقت غروب
آفتاب در غایت سرعت و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت که قریب بیست و پنج فرسخ است در روز و شب یکروز طی کرده اند
که علم منظار خورشید عالم آرا از افق مشرق هویدا گشت شب محنت منتظر روا [illegible] ناکامی [illegible] روز بهجت شادمانی مبدل گردانید
ماه رایات ظفر رونق پادشاهی پرتو وصول بر ساحت دارد مرغینان افکنده علی دوست که بدروازه انتظار مقدم همایون می کشید
عنان کبد و مواعده پیمان در دروازه استان ابواب دولت و اقبال بر روی ملازمان موکب جاه و جلال باز کشاده و شرف تقبیل
رکاب خلافت انتساب حاصل کرده عنایت پادشاهانه حال او شده و چون پادشاه و امرا و سپاه از عقب او بر آسودند موجب فرمان
والیه الله دخان بر آسودند امیر قاسم قوچین با فوجی از لشکریان ظفر آیین متوجه کوهستان صواب انتها شدند تا مردم ایلاتی
اندجان دو طالبت شیاه را و وفاق آورند ابراهیم سارو و ویس لاغری و سید قوا با جمعی دیگر از لشکر بجانب اخسی روان شدند
مصلحت آنکه از آب خجند گذشته مردم جبال آن حوالی را مطیع ساخته سر کذار نگذارند و بعد از فتح [illegible] امر الجند روزا [illegible] حسن
سلطان احمد تنبل [illegible] و لشکر اندجان و اخسی را که جمع آورده بود در رکاب جهانگیر میرزا عنان بکران الصوب
مرغینان انعطاف دادند و چون بیک فرسخی آن قصبه رسیدند در قریه سپان که در شرقی مرغینان واقع است منزل کردند

و اسباب قلعه‌گیری ترتیب کرده بیش از یکدو روز معطل نکرده پادشاه شجاعت پناه فوجی از دلیران را بمقابله مخالفان نامزد فرمود
انجانب بر شتافتند و دست باز آختن تیر و انداختن شمشیر آورده معاندان را گریزانیدند و حصار نزدیک آمد امیر قاسم
فوجی و جمعی که بکوهستان نزدیک رفته بودند و اقوام و ادوات ایلجاتی را تمام ایل و منقاد ساختند و ابراهیم ساری و در
قلعه او که بطرف احسی توجه کرده بودند قلعه باب یکدو حصار دیگر را گرفته را تصرف [illegible] کرده اند و چون مردم قلعه
خواه ناخواه بیگانه از خدمت او دوران حسن و سلطان احمد جنبل کوه ظالم کار کشیده اندیش بودند [illegible] گشتند
و در آن ایام که امرای عظام پادشاه که دوران علام نصرت اعلام ارتفاع داده و دفع نمودند و یکی از یکان تران احسی حسین
کوه قلعه فوجی از او بخشش تمام جمع آورده قلعه کوه حسن را مضبوط گردانیده و ابراهیم ساری و میر لاغری و سید قرا بابا
سپاه پادشاه را جا گذاشته آورده و از اتفاق حسنه که دران اوقات میر علی و حیدر علی کوکلتاش و جامی طغایی منصب
لشکری که سلطان محمود خان خانان تعیین نموده بنواحی احسی رسیده و این اخبار در اردوی جهانگیر شنیده بوقت
او دوران حسن [illegible] در مایل گشت و فوجی از معتمدان شجاعت شعار و دلیران حرب اندیشه کومک قلعه احسی ارسال داشتند
همگی که بجنبش [illegible] ایشان بود [illegible] رسیده و از جلوکی اموال امرا و سپاه ظفر پناه و لشکر [illegible] عالی جاه
آگاه شده و سراسیمه گشته فوجی از ایشان کجبال عبور از آب بر سبیان برق مانند گذشته و فوجی بعضی ماندند اما کمکیان در اینجا
یعنی [illegible] پادشاه ظفر لوا ایشان را فرصت نداده کشتی بار کشیده و از آب گذرانیده آن خود ظفر ورود بر [illegible]
برهنه سوار گشتند فوج فوج [illegible] موج بر روی آب روان شدند چنانچه جماعت از مخالفان که در کشتی بودند اعلام متوجه استقبال
آن زمره بیشتر سعی نمودند که نوکران او دوران حسن [illegible] چنانچه [illegible] ده نفر
[illegible] و این خبر باو دوران حسن رسیده در ساعت از ظاهر [illegible] کوچ کرده روی بصوب [illegible] آورده امر کرد که
بحکم جهانگیر میرزا والی آن خطه بود و چون کیفیت این حالات را شنود [illegible] که پناه دولت جماعت [illegible]
و اساس شکوه پادشاهی سلطان [illegible] از جا [illegible] آنحضرت ظاهر گردانیده قلعه را [illegible] مضبوط
ساخت و قاصدی جهت اعلام آن حال بدرگاه عالمپناه فرستاد و این خبر بمخالفان رسید دوران حسن بطرف احسی [illegible]
و سلطان احمد جنبل بصوب [illegible] کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شده [illegible]
[illegible] پادشاه ظفر لوا [illegible] خورشید [illegible] متوجه [illegible] گردیده از
مرغیان [illegible] جان [illegible] امیر [illegible] استقبال نموده
[illegible] سموات [illegible]

والممالک

والممالک [illegible] پادشاه [illegible] و [illegible] آنحضرت فرار کرفت و این [illegible]
[illegible] و سلطان احمد جنبل که همان میرزا جهانگیر [illegible]
چون بآن حدود رسید مردم [illegible] هجوم نموده باتفاق ایشان [illegible] لاجرم [illegible] گرده
[illegible] دوران حسن [illegible] قلعه احسی مضبوط کردانیده پادشاه ظفر لوا [illegible] دوران حسن
[illegible] امان طلب [illegible] قلعه [illegible]
و پادشاه عالی جاه چند روز توقف نموده [illegible] انعام و احسان [illegible]
و او دوران حسن [illegible] و متعلقان [illegible] نوکران [illegible] دولت [illegible]
چون تیر [illegible] عمل نموده [illegible] پادشاهی پیوسته و بعد از آن زمره
امرا و [illegible] پادشاه [illegible] که در این [illegible] مولانا قاضی [illegible]
[illegible] عهد [illegible] مجال [illegible] عدم [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible] خلاف [illegible] ایشان [illegible] نموده [illegible]
کاین طایفه [illegible] مناسب آنست که فرمان [illegible] هر کس [illegible]
برین موجب حکم شد که مغولان [illegible] طریق [illegible]
و قاصدی نزد احمد جنبل فرستاده او را از [illegible] عصیان [illegible] پادشاه [illegible] صواب
[illegible] امیر قاسم فوجی را از فوجی سپاه [illegible] کرده [illegible] امیر قاسم مغولان [illegible] سلطان احمد
جنبل [illegible] لشکر [illegible] رسیده [illegible]
احمد جنبل [illegible] امیر قاسم [illegible] ابراهیم ساری و [illegible] لاغری و [illegible]
و امرا از آن معرکه [illegible] امیران [illegible] لاغری [illegible]
[illegible] جهانگیر میرزا [illegible]
[illegible] جبال [illegible]
[illegible] دشمنان از کوه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لاغری را [illegible]
[illegible] ابراهیم ساری و [illegible] مخالفان [illegible]

قلعه را اهتمام نموده پادشاه عالی جاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه در بیست و هم محرم الحرام سنه خمس و ستمایه از قندهار منزل کوچ
حصار بابا حافظ بیک را از فر قدوم کرم نصرت فزای گلستان ارم ساخت و یک روز انجا از اتفاق توقف افتاده روز دوم بر اثر افغانان
جو افغان جنود نصرت شعار پیشتر از آن پیشکار را باستحکام یافته اعلام اصعوبت دشمن منعقد فرموده بعد از قطع منزل ابن بجر کوش
سعادت بنوش رسید مخالفان که پیشه کوشش و رزم بر وش نیافت نموده آهنگ طاعت و جنگ کرده پادشاه والا جوشن
دلاوران جوشن پوش از فر بالات که در صدد دارند امدن عنان یکجانب دشمنان انعطاف داده دیدن اره
بموضع بهشت که از ابنیه طغیان عازم قندهار گشته و رایات نصرت نشان بنوامی او رکند شتافته برگ منصور هرچه در آن حدود
مینه غار شدند انگاه پادشاه جو روی یک قلعه باد آورد و آن حصاریست نعاب متین و در استواری مشهور و بکمال متانت
و محکمی در سنه افواه مذکور حصار برو هم تیره بوده از عروج برو حرج بر و کنده جبال از وصول فضیلت قامه مرغان هوای فضا بشش
ابطال یار از مه بهیان خندق عمیقش یاد و زمین بساز * حصاری و در طبندی رشک افلاک * ببالی مثل و در حظ خاک * زبان کنکرش
هم از انجم * ازو فارکنند و هم مردم * و در آن ایام برادر خورد سلطان احمد مثل که موسوم بود کمال با قرب دویست نفر از مردان
بی عدیل در آن قلعه اقامت از حصار داری آنچه ضرور بت فراهم آورده بود القصه چون ظاهر قلعه باد و معسکر منصور سپاه جنگجو گشت
حصاریان از اولای برج و باره و انداختن تیر و سنگ کرده در دیوار لشکر ظفر اثر برو خبر در کشیده زری کشیدن و عاکر بر آورده
و از جانب سلطان جرین و عامستجاب بعالم بالا نموده و از سنگ و ترک آهنکستان کار پادشاه فیروز جنگ روی بشیب معنی
معنی افغان فرید مالقا روی بیان فرموده علی پال و جمعی کثیر از ابطال جلال بزم سنگ بال و حرب اجل گشته و طایفه از زمره حصار نشین
صندوق سینه هدف تیر تقدیر کرده از سرجان در گذشتند و از صباح که خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کار کردن بود تا وقتی که
نظاره کیان انجم از پس پرده ازرق فام حال آن معرکه را مشاهده نمودند ابواب محاربه و محاصره التهاب داشت در روز دیگر طبل
و مقابلش به دیده بصیرت آثار عجز و انکسار بر وجنات روزگار جمعی دیده امان طلبیدند و پادشاه در است بیمان برنگ کی ان ابا
رقم فرموده و از سر کینه چون محصوران در گذشت اما طبل با فرستاد نفر از مردم شجاعت از عوض طایفه انهدام ظفر پیکر
که مخالفان معتمد داشتند ساز کرده بصوب جمعی از مخالفان از جان فرستاده تا باحتیاط نگاهدارند او کوتوالی که در بات از ذکی احنی
معرکه جنگ و ژرش گشت سلطان احمد مثل که بصوب قندهار رفته بود و قصد نمود که لشکر فرود آورد از آن روی شیر و شمشیر افغان
که جلد ... آمده و انداخته از اندیشه افغانان و وقوف یافته بجای معارضت پیش آمده و خیل قرین ... و عوان از
انعکاس ... گشته منزل آنجا را که از اطراف قری و ارمه جنگ بیت معسکر ساخت و آنجا در یک فرسخی لشکرگاه پادشاه عالی جاه
بوده جبل روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشستند هیچ طرف کسی میل جولان در میدان نکرد مگر گاهی سپاهیان که بطلب علوفه و کاه

تره و هیمه بر آمده و افراد افغانان دزد و مکاره بیرون آمده و روزی سپه بیک طغاغی در خیل ابن عوکه دست مردم خیل
گرفتار شد و غیر از وکسی از متعلقان آسیبی نرسید و در آن منزل امیر سلطان احمد قراول کوه برتوج بیک بود و بعد از وقایع امیر
باستیفر بهادران کوچ و متعلقان او در کمین بود یا روی ظفر قرین گشته بود و بعد از باطوبی مستعد ادیافت و معاودت
بقتال امیر قنبر علی بر که جهت فرونشین و هرجو با دشمنان شتافته بود و باز آمد و بسبب اشتهار شاه و سپاه الهصول این دو امیر شجاعت شعار
قوی شده صباحی که خورشید خاوری بقصد تعرض مواکب کواکب آهنگ فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب
سروری او چیا موسوب معسکر مخالفان آورده و جهانگیر میرزا و مقبل از از رکاب خیمه اجلال اجتناب نموده و رغایت استعجال کوچ
فرمودند چنانچه بعضی از خیام بر قبل ایشان بطرف جنود نصرت نشان در آمده و لشکرگاه آن جمع بر پیشان از فر نزول
پادشاه عالی مکان رونق رفاهی منوان یافته همانشب خبر رسید که میرزا جهانگیر و مقبل در قریه خوبان که از آن موضع
شش فرسخ مسافت است اما از جان بود منزل گزیده روز دیگر که خورشید خاور رعلم ظفر بیکر از افق مشرق بر افراخت و نصرت تیغ زرافشان
مواکب کواکب منهزم ساخته صدای فیروزی در دو عالم انداخت * صبح که زده خسرو انجم حشم * بر افق عازم ضیا علم * گرد برون
تیغ ظفر از نیام * گشت روان جانب خیل ظلام * پادشاه عالم پناه متوجه تعقیب سپاه ظفر دستگاه شده در بر افغان
علی دوست افغانی و توابع او را که سیران بیشه کشورگشایی بودند مقرر ساخت و در جوانغار رایت شجاعت ابراهیم بهادر و سید
کاظمی و مسیب قراول محمد علی شیر و کمک سیک براه کلانتر خواجه کلان بیک را بر انداخت هراولان لشکر بهرام انز میرقنبر علی بود
و از زمره از تشکیان بحر کینه آن امیر خطیر را اعتبار نموده به پیچ لوای ظفر برای پادشاهی کشورگشایی از دو بقی طلوع کرد
و امیر قاسم و جمعی فوجی از بهادران بر خشم و کین و طلال رایت اقبال ایمن روی استقبال اعدا آورده و بسیج خورشید رونق
هرین شوق کجا بپالی طلاقت و انقد ایشان نیز صف قتال بر آراستند و باستقبال سپاه ظفر مآل نموده جان پیازار از
خانک حین بر آراستند و در میان شرق جنوب قریه خوبان موضعی که مقام نام داشت و آن دو لشکر بیکدیگر رسیدند
و مشه جلادت جهیر مستتر کرده و از ضرب تیغ و نیزه و زخم تیر و شمشیر سنگهای جوش و دیجار سر نگون گردانیدند که یک یک
اینجوانغار بر افغان اعدا تاخت و نواحی قریه خوبان از خون جویبار رنگین ساخت محمد علی مبشر نیز متعاقب کمک یک
حمله آورده و بنوک سنانقش جو جمعی را از صحیفه هستی سترد بهادران سپاه میرزا جهانگیر و مقبل نیز با جهد مقلد کوشش
و کره باوج ... تیز کرده ساتیه تند و آئینه خورشید را تیره کردانیدند اما مبشر اقبال دیوان موکب بر بی را الخطاب فتح و
علام کم الفتح اختصاص بخشید و مبشر امال کواکب طایع آن مهر سپهر سروری و سپاهی از سپاهیان ایشان گرفتار گشته
روی جاده فرار آوردند در آن روز قریه خوبان از فر نزول پادشاه کامران در ریاض بر عارض خوبان تفوق نمود

و لوای حضرت کشورگشائی از آنجا باندجان شتافته روزی چند از رنج راه برآسود آنگاه پادشاه اسلام پناه با بسفولات امرا
عالی جاه سیف مخالفان را که باوزکند رفته بودند مطمح نظر اثر ساخته بموضع رباطک که بنواحی در میان وتوشان واقع است فرسید
و طرح قشلاق انداخته چون یک مسفور را تاخت و مواضع مخالفان معمور گردانیده و اعدا از مقاومت سپاه ظفر لوا عاجز شده
در آن محل امیر قنبر علی که بشاق لشکر بسا برام اراتیب النفوق دشت بیابان تمام طلب خفت کرده روی توجه بصوب خجند
که او لکا او بود و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بتقلید قنبر علی میل بجانبهای خود نمودند و لوای کشورگشای پادشاه نیز باندجان
بازگشته چند روز فراغت نمودند و در خلال این احوال سلطان احمد تنبل چند نوبت ایلچیان بدرگاه سلطان محمود خان
فرستاده و طلب مدد نمود و برادر بزرگتر تنبل بود و در سرحد حصار منصب حجابت داشت و احمد بیگ و آن مشارالیه و اکثر
سلطان محمود حاکم بود اعوانمود سلطان محمود خان را بران آورد که سلطان محمود بیک با پنج شش هزار مغول مع کار آگهک تنبل
ایشان از راه اهو گفت سلطان کاشان شتافته علم محاصره و محاربه برافروختند و این خبر باندجان رسید و پادشاه جهان
در قلب زمستان که از خود را باورنج گذارد در یک بسیج کشیده از سر صلاح جان گذشت بصوب کاشان نهضت نموده و تکیب نظر بعین
سرما و تعب طی مسافت نموده و صبح دو حمل نزول فرموده و در آن منزل اندک آسایشی کرده روی بصوب کاشان آورده بود و چون
فروغ رایت نشان پرتو بکمی نهج آن طبره انداخت خبر رسید که سپاه مغول بر توجه موکب پادشاه اوقوف یافته المعاودت
مرجعت بصوب کاشان المغار کرده روزی بین الصلوتین نزدیک بارد وی پادشاه خافقین رسید چون معلوم نمود که حال
آن معسکر گشت متحیر شد زیرا که آن بزرگ با وجود شدت سرمای و صعوبت زمستان و جنگلهای کروی پادشاه عالی جاه
آن مسافت را بدین سرعت قواند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بر موکب تنبل افتاد و انوار دولت از طلیعه زیباده الامام ....
ملک این عظیم را به پرورد کار کریم به ایجاز رسانیده و فی الحال بر روی مخالفان تاخته و لیس لا قوی و بعضی از امرا عرض کرد که در روز
بیگاهست انشاء الله تعالی فردا رایت اقبال را برافرازیم و در استیصال اهل قتال عدالکمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم و پادشاه
سخن مردانکو خواه را بسمع قبول راه داده و بهادران تنبل بصوب قلعه اندجان کرکیت و روز دیگر پادشاه شجاعت برافراخته
تعاقب فرمود و در یکی از منازل هرچه همکنان را معسکر گردانید قریب چهل و زراعان منزل محل نهضت شاهزاده بادشاه
بود تنبل دار جنان خایف نمود و ابواب اطاعت بر روی روزگار خود گشود و در آن اثنا سید یوسف که مقدم مردم
بود و لوا سلطان و فوج تنبل و حشم و کثرت دینار و درم نرسید که ناشری آن قوم پای بر سر نهاده و را .... و سروری
در شب قاصدی نزد تنبل فرستاد او را به سلوک طریق موافقت و حرکت بجانب رحیان نوید داد و پادشاه با دین و داد
برین مرامر اطلاع یافته متوجه منزل سید یوسف گشت تا او را از اراده میل تنبل مانع آید و از یکی منزل از رحیان شب در میان بشهر آمد

رفته خاطر انور متوجه تسخیر آن حصار شد اما قبل از آنکه آن مهم را سامان یابد سلطان احمد تنبل برخدمت جهانگیر آن قلعه آمد
پادشاه بترتیب اسباب قلعه گیری فرمان داد و در آن اثنا علی دوست و قنبر علی سلاح که کوچ جنگ آن شان از خاک و آب
عهد و نفاق تخمیر یافته بود بخلاف رضای پادشاه مظفر لوا قاصدان بقلعه فرستاده سخن مصالحه در میان انداختند و میرزا
جهانگیر و تنبل از ایشان ممنون گشته بترتیب مقدمات آن مهم پرداختند چون برتو شعور پادشاه منور مقصود پرتو آن امر
انداز بقای الکارمی نمود که نتیجه ظاهر طلب ایشان شرف اجابت داد و زیرا که علی دوست و قنبر علی هر دو اعتبار و اقتدار
یافته بودند که در آن زمان پادشاه را قبول مقتضای رای ایشان ضرورت بود و قواعد مصالحه بدین نهج موکد شد که از آب خجند
تا اخسی متعلق بجهانگیر میرزا باشد و ولایت اندجان با توابع و مضافات مخصوص به دیوان پادشاه تخته صفات کرده تنبل
اتباع او هر گاه که جهای خود را از اندکند بدوران آوردند و آن ولایت را نیز متصرف نوای پادشاه گذارند و بعد از فراغت
فرغانه و سمرقند خوش و بیگانه هر دو برادر بموافقت یکدیگر لشکر بسمرقند کشند و هر گاه که آن بلده از دو شمس تسخیر یابند
پادشاه کشورگیر اکابر بر سریر خلافت متمکن شده تمامی ولایات فرغانه به میرزا جهانگیر مسلم دارد آنگاه میرزا جهانگیر تنبل از قلعه برون
شتافتند و شرف ملازمت پادشاه بلند محل را یافتند با اصناف الطاف انواع مقید و مباهی گشته عنان توجه بجانب اخسی
تافتند پادشاه ما بنده چون به جان که بر برج فلک آید بانده ملازمان خواهید میرزا جلیل را در تنبل و سایر گرفتاران را
رخصت داده و خود قوه ولوشاپند نزد جهانگیر فرستاد و جهانگیر میرزا نیز طغای بیک و محمد دوست و علی دوست و باقی مردم
موکب پادشاهی را ببعضی دشت عاجهای خانه و خاب نمود با شرف جفت ارزانی فرمود بعد از آن علی دوست بو فور حیل
حشم و کثرت نوکر و خدم مغرور شده بود علم قوت و جبروت مرتفع گردانیده عظمت و جاه و ثروت او از حد و عد درگذشت
و جهات سرکار پادشاهی را وقوف نواب تفصیل میرسانید که مقرب حضرت امیر خلیفه را بخلاف رضای پادشاه ستوده
اوصاف اجازت داد به بطرف که خواهد توجه نماید و ابراهیم ساره و ویس لاغر را بی جهتی مواخذه و مصادره نموده که گرد
کرد ایشان را نیز در بستان خلافت آشیان نه نشستند و این معنی بر ضمیر انور ربانی مبانی جهان بانی حجاب گران آمد
اما چون مقتضای ادب علی دوست نموده و حسبه و زحبر و شکیبائی فرموده ❁ بی صبر کشاد کار کم جوئی ❁ هر کار بصبر
میگشاید ❁ مقصود که رو بنمت از طلق ❁ در حسار بصبر می شاید ذکر مخالفت محمد مزید ترخان با سلطان علی میرزا و
معاودت موکب پادشاهی بصوب سمرقند و بخارا در آن اوان پادشاه عالی شان بسبب مخالفت
حسن و سلطان محمود تنبل دست از حفظ ملک محفوظ سمرقند باز داشته تولی جهان گشای بصوب اندجان برافراخت سلطان علی میرزا
در کمال انتظار جمعی روزی کشید محمد مزید ترخان را بابات آن خطه مفتخر گردانید متوجه سمرقند گردید و چون ملک ابلک ابا عبد

رسید نظام مهام مرکز سلطنت از قبضهٔ اقتدار محمد مزید ترخان بنهاد و امراء ترخانی بمقتضای کلام معجز نظام سبحانی ختمت فال
خوش فال ان الانسان لیطغی ان راه استغنی در غایت استقلال و عظمت بر مسند حکومت قرار گرفته محمد باقی ترخان
اتمال حمایت کفایت او مضافات یکدیگر نهاده و کمر اهتمام سلطان علی میرزا را عید اد و محمد مزید ترخان در سمرقند تمامی امور ملکی
و مالی و جزوی و کلی را از پیش خود گرفته دست سایر امراء ارغون را از تصرف در مهمات سروکار کوتاه کردانید حکایت از ما حصل
فی المجلد ارائه حبث مزید میرزا سلطان علی تعیین نموده اموال اکثر ولایات و توجهات سمرقند را باولاد و اقربای خود
مسلم داشت لاجرم سلطان علی میرزا بعضی از الجکیان اتفاق نموده قصد ترخان کرد و جناب امارت مآبی بر این معنی
اطلاع یافته همعنان سلطان حسین ارغون و برادر خود و ذوالنون حسن بر احمد و قرا بر لاس و جمعی دیگر از تابعان او بود نه
از شهر بیرون رفته و مقارن الحال سلطان محمود خان محمد حسین دوغلات و احمد بیگ را با لشکری از مغولان کومک
سلطان اویس کخان میرزا استمداد یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مزید ترخان بر توجه خان میرزا مطلع شده
وقوع العصوبة از امارت و دولت خود بنداشت و قاصدی حسب اظهار اخلاص و دولت خواهی ارسال نموده
عرضه داشت کرد که مناسب چنان می نماید که بر حرکت فاخر رایت ظفر پیکر سایهٔ عنایت بر حوالی این دیار اندازد تا آنچه
مطلوب نواب کامیاب است محصول پیوندد و خان میرزا در طی مسافت مسارعت فرموده چون بنواحی سامادار رسید
محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجای آورده جبین انامل فیاض سرافراز کردانید اما امراء مغول چنانچه می باید کار اش
پرداختند بلکه موافقت و مصادقت او را با وجود محو ساختند و چون کیفیت این اندیشه را بگوش هوش امیر محمد مزید رسانیده
الجناب با سایر امراء سمرقندیان و متابعان از خان میرزا جدا شده بنا بران مغولان از مقام تسخیر سمرقند گذشته
بنا بر ییلاق قرشند و حمیدا اقامت نصب کرده ناگاه و سپاهی سپاه سلطان علی میرزا از سمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بود
متوارکشت و خان میرزا و مغولان مشاهدهٔ آن حالات که در تراء اعمال بکنید اینده بود نه سراسیمه شده بهر طایفه طریق گریختند

ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر از واردات احوال مظهر لطف الهی

چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خایف بود و از ملازمت خان میرزا الواب مراد بر روی او نگشود و عبد الوهاب مغول را
که سابقا در سلک خدام منتظم بود بدرگاه مقام پادشاهی نظام فرستاد سایر سلطنت مصیر فرستاد و عرضه داشت کرد که اگر خیر فلک
وصول بر من صدود اندازد بنده ما منده دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته در فتح سمرقند سعی نمایم و علم جهود حضرت
حضرت سلیمان مکانی در گوش هوش شنیده بقیهٔ ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر مآل حق آسایم و مغول عبد الوهاب بعد از
طی منازل بتقبیل انامل نواب کامیاب سرافراز گشته کیفیت حال اخلاص و دولتخواهی امیر محمد مزید را بعرض رسانید

نیابران

نیابران پادشاه عالیجاه عزم توجه بجانب سمرقند جزم کرده زرد صحابیگم و میرزا باسنقر فرستاد تا آن حضرت را بر تصمیم عزیمت
مطلع گردانید بر سلوک طریق موافقت ترغیب نماید و مواکب کواکب نسبت پادشاهی محفوف بانواع عنایات نامتناهی
الهی بدان ماوری مقصد سمت حرکت و استمداد روی معقود و چون حوالی ارغیان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت فوج یک
با برادران ودودی کیهان پوی رسیده نور بساط بوس سرافراز گردید و لوای فلک فرسای از ارغیان باشیره رفته
فرزند محمد محل نزول سپاه صف شکن شده و دران منزل قاسم بیگ و جنین و علی دوست و سید قاسم با طایفه دیگر از اعاظم
در درگاه عالم پناه رسیدند و پادشاه عالی جاه از آن جا بر راه و دشت چنان طی مسافت کرده و از پل چوپان گذشته
و دارالملک قبهٔ بارگاه سپهر پایه بشناد برافراخت و دران منزل این خبر شیوع یافت که محمد باسنقر بخارایی خان بعنایت قدوسی
محمد باقی ترخان را در قلعهٔ دبوسی شکست داده و روی بصوب کابل نهاده و پادشاه عالی مقدار از آنجا بیکبار رفته
داروغهٔ آن موضع قلعه تسلیم نمود و امیر قنبر علی حسب الحکم دران حصار توقف کرده موکب پادشاهی در یورت خان منزل
گزید و دران مقام امیر محمد مزید با بعضی از امراء سمرقند که متابع او بودند بخدمت رسانیدند و مزید لطف و مکرمت سرافراز
گردیدند و پادشاه دوست نواز در باب فتح سمرقند با این جماعت مشورت فرموده معروض گردانیدند که زمام اختیار
آن بلدهٔ محفوظه در قبضهٔ اقتدار جناب لایت شعار خواجه قطب الدین یحیی است و اکثر اهالی خود را از جملهٔ احباب نواب کامیاب
میشمارد اگر قاصدی حسب تمنیت این مهم ملازمتان بستان پایت ستشیان رود ممکن که صورت مطلوب در آینهٔ
مقصود چهره گشاید بنا بران پادشاه کامران چند نوبت قاصدان سخندان حسب آن مهم خطیره نزد خواجه یحیی فرستاد
و به برکت آن حضرت میان خوف و رجا جواب داده و علم نصرت شیم از یورت خان نهضت نموده و در موضع درعم پادشاه
نزول اجلال فرموده و ازان منزل معرب رکاه فلک فرسا را خواجه محمد علی کتابدار بجهان مهم نزد جناب هدایت شعار فرستاد
و پیغام آورد که مناسب آنکه رایات نصرت آیت بر ظاهر شهر پرتو وصول اندازد تا این محب در فتح ابواب کوشیده کار
مطلوب جمایت کفایت مقرون سازد و پادشاه فلک احتشام نزدیک بوقت نماز شام بازار درعم متوجه سمرقند گشته
دران حین سلطان محمود دولدای از موکب رخصت طلب نموده و بشهر رفته کیفیت آن مواضعه را بعرض سلطان علی رسانید
لاجرم صورتی که در آینهٔ ضمیر منعکس پذیرفته بود چهره نگشود و در خلال این حال ابراهیم ساره و بعضی دیگر از امرای محو که بنیات
علی دوست همراه رفته بودند یک یک و دو دو و ده ده بسعادت و اقبال موکب ظفر مآل پیوستند و ملحوظ عین عنایت شده
گرفتار علی دوست بر میان جان بستند و علی دوست از اجتماع دشمن هراسان شده از نواب بستان خلافت بنیان
رخصت طلبید مسئول او بقبول یافت و او والده خود محمود دست ملازمت سلطان احمد جنبل شتافت و میان ایشان

قواعد دوستی تمهید پذیرفت و از آن هر دو پسر شرارت بی‌نهایت سر بر زده بعد از یک دو سال محمد دوست بکرات اعمالی که از اوضاع سر زد گرفتار گشت
دست تقضا آسیاد عیاش و نوشت و محمد دوست بعضی از سلاطین اوزبک التجا کرده اندک قابلیتی یافت خاقب از آن طایفه نیز گریخت
و خود را بکوه پایه اندجان انداخت و آغاز اشتغال نیران فتنه و فساد نمود و جمعی او دیگان گرفته در آن کوه گردید القصه چون پادشاه
مطلوب را معلوم دوست محمد دوست را که کیفیت هر دو دشمن بودند جهت نادر غوری برادر اسیر جمیع کس از صوفی ولی پسر حسب الحکم
متوجه کار گشت تا اخبار آن دیار معلوم خاطر و غوری چند روزی در گذشته خبر آورد که محمد خان از آن جمله کارها خاطر فارغ کرده است و
متوجه سمرقند گردید جبار آن توقف در آن مکان مصلحت نمود و عار ابر خورشید دشمن کلاب کش حرکت فرمود از راه کوچ و
منعقدان مرحمی از امرا سمرقند که بنجده بجاشیه عبودیت پادشاه وصافی رطوبت هر دو دشمن گرفته بوده در آن شهر اقامت داشت
چهار و روز گشت محلی نصب است کیفی بوده ناگاه خبر رسید که سلطان علی میرزا بلده محفوظه سمرقند بمحمد خان شیبانی داده است و عطار
آستان خاقانی شتافته این حرکت موجب ازدیاد اسباب دولت شد اکنون مساق سخن مقتضی آنست که لختی از
احوال محمد خان شیبانی در حیز بیان آمده لخاوه خامه کمند گذار سمع نموده اخبار پادشاه کامکار زبان گشاید و منه الاعانه والتوفیق
و هو الکافی لمن استکفاه

ذکر مجملی از مبادی احوال ابو الفتح محمد خان شیبانی تا زمان آمدن بجانب سمرقند و گرفتن آن بلده بامداد خجسته میامن اتفاقات حسنه

راویان فضایل و ناظمان مناظم از تواتر اخبار و تواتر آثار چنان تحقیق نموده که محمد خان شیبانی
ولد بداق سلطان بن ابو الخیر خانست و از سایر خواقین اوزبک ابو الخیر خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز
تمام داشت و نام او بوده در کمال دولت و اقبال رایت سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقا مسطور گشت سلطان سعید میرزا
سلطان ابو سعید از امداد او ان خارج الکیشی فتح سمرقند دست داد و در محلی که خان مشهور ابو الغازی سلطان حسین میرزا اوزبکی
استمداد نمود و فاتق انصاف اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی آق قوزی بیگم بود و تولد او در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمایه روی
نموده و هنوز آن ولد امجد در سن طفولیت بود که پدرش بداق سلطان فوت شد و بستر هلاک غنود و جدش ابو الخیر خان
همت بر تربیتش گماشته منصب اتابکی او را بیعقوب نامی که یکی از امرا بود مفوض گردانید چون ابو الخیر خان را
اجل موعود بعالم آخرت رسانید قراچین بیگ و سلک ملازمان او بودند منتظم بوده محافظت حال محمد خان و برادرش محمود
سلطان که متعهد فرموده و آن دو شاهزاده را بعد از غلبه ایباق خان بن شیخ حیدر خان نزد قاسم سلطان که از جمله اعاظم
سلاطین اوزبک بود و به مزید شوکت و استیلا داشت ورد او قاسم سلطان ایشان را به تیمور بیک که امیر الامرا ایشان بود سپرد و مقارن آن حال
ایباق خان با سپاه فراوان متوجه تسخیر ولایت قاسم سلطان گشته قاسم سلطان را چون تاب آن جنود نامعدوده قوت مقاومت نبود
در قلعه‌های زرغار تحصن نموده آستاق خان و محمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشترین در میان گرفته و محمد خان و برادرش محمود

و برادر محمود سلطان متحصنان قراچین بیگ و جمیل نقر از ملازمان هیبت نشین جود از سلسله و حاکان زود در آن وقت که هنگام اشتعال آتش شمشیر
و نیزه و خنجر بود از آنجا بطریق بیرون فرستنده چون محمد خان شیبانی داعیه جهانگیری و کشورستانی داشت بعد از وقایع مذکور
طایفه از امرا صاحب شوکت مشیر او گردید عده و جمعی از حاکم بخارا یعنی یکخان بن جانی بیکخان سکتکی قاضی ملتفت به بخارا شتافت
و عبد العلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود و شیبانی خان را تعظیم نموده حفظ لا الیه رو برکات التماس چند گرد و کیفیت
آمدن بجناب سلطان احمد میرزا عرضه داشت نمود و آن حضرت چون کمال حلاوت محمد خان را شنیده بود در جواب آن عرضه داشت آن
نوشته بملاقات خان اظهار اشتیاق فرمود و امیر عبد العلی محمد شیبانی را همراه خود به سمرقند برد و سلطان احمد میرزا بر وجه حسن ادای
ملاقات کرد و مراسم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورده و شیبانی خان روزی چند در آن بلده بوده و پس از آن مسند نشین گردید
نوبت دیگر میل بخارا نمود و مصحوب عبد العلی ترخان بر خط مراجعت فرموده و زمانی توقف آورده بخارا و سالی در آن دیار
الخاه متوجه وطن مألوف گشت و چون میخواست که بوصول بر صد و دقلعه از نوق انداخت قاضی سکتکی که بر سایر حصارن
حصار رتبه تقدم داشت حاشیه اطاعت بر دوش گرفته و بالکلیه قلعه و فوجی از ارباب بقیه بخدمت شتافت و برکات
لا الیه پیشکش در سلک اصحاب اختصاص انتظام دریافت و شیبانی خان سعیان رفت و آن قلعه را بتصرف گرفته بعد از روزی چند
قاصدی نزد موسی میرزا که بزرگترین امرا دشت قپچاق بود آمده عرضه داشت نمود که اگر لوای کشورگشای خانی سایه
وصول برین دیار اندازد بنده در مقام خدمتکاری ایستاده آن حضرت را بر سریر خانی می نشانم و کمال اخلاص و عبودیت
چنانچه لایق عهده استوار مینت ظاهر میگردانم لاجرم شیبانی خان تصمیم عزیمت نموده بصوب مقصد روانه شد و چون بدشت
رسید میرزا موسی طوایف استقبال اشتغال فرموده لوازم انواع تعظیم و دقیقه از مراسم فرمانبرداری نگذاشت مقارن این حال
فرمان فرمای دشت قپچاق بر ندق خان بلشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و در آن جانب محاربت روی
روی نموده فرو غرق فتح فیروزی بر صفحه رایت محمد خان تافت و بر ندق خان از موسی میرزا طلب قاتل که گرده بود
نمود و موسی میرزا بنا بر عهد ایشان امر انکسیت از قبول جان محمد شیبانی سر باز زده بجناب سلطان مراجعت نمود و یکدو
نوبت میان او و حاکم سوزاق سلطان محمود بن قاسمیک خان مقاتل اتفاق افتاده و در کرت آخر شیبانی خان مغلوب
شده بجانب قشلاق اعتکاف او و از قشلاق براه خوارزم متوجه گشت و بعد از وصول بنواحی خوارزم
امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه که از قبل خاقان منصور والی آن ولایت بود و سار وی جنگ ترتیب داشته در طرف تکاپو
خدمتکاری سلوک نموده و شیبانی خان از خوارزم متوجه قراقول و از قراقول بخارا کرد و امیر عبد العلی ترخان در سن نوبت
اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورده بجناب مصحوب خویش بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی

موجب ازدیاد مسلمانان شد و ابواب انعام و احسان بر روی روزگار مفتوح گردانیده عزیمت تسخیر مغولستان کرد
سلطان محمود خان گیتی ستان متوجه تاشکند گردید بعد از وصول بحوالی شاهرخیه شیبک خان [illegible] در تاشکند بود
و [illegible] شتافت و قلاع [illegible] و اوسیجانی رفت و بعد از [illegible] برندق خان باتفاق [illegible]
از سرداران سلطان [illegible] بعضی دیگر ازین قلاع و بقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد [illegible] اقبال شیبک خان گشت
اما چون مقدر چنان بود که شیبانی خان چندگاه فرمان فرمای بلاد ماوراءالنهر و خراسان گردد مطلوب برندق
خان بحصول نپیوست و شیبانی خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد و در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبدالخالق
فیروزشاه [illegible] خاقانی عالی جاه رفته بود دیگری از ملازمان خود را در خوارزم گذاشته و چون شیبانی خان بنواحی آن بلده
رسیده روزی چند بلوازم محاصره بتقدیم رسانید خبر قرب وصول امیر عبدالخالق و امیر محمد ولی بیک و امیر [illegible] که از
خاقان منصور متوجه کومک خوارزمیان بودند شنودند و از آنجا کوچ کرده [illegible] رفت و [illegible] آن قلعه [illegible] نموده
و [illegible] فرموده متوجه [illegible] شده و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکدو روز
در مقام مقابله و مقاتله ثابت قدم بود اما کاری از پیش نرفت و از آنجا [illegible] و از راه استراباد پیش گرفت و بعضی
حدود آن ولایت تاخته [illegible] ترسال که [illegible] و بعد از آن [illegible]
سلطان محمود خان [illegible] شیبانی خان بار دیگر [illegible] شکست و [illegible] اکثر مردم
[illegible] شیبک خان قتل محمد مزید ترخان ولد مزید ترخان [illegible] بود [illegible] کلیه شهر و قلعه
محمد سلطان فرستادند و [illegible] حصار [illegible] در آمده مردم تمامی بلاد ترکستان دل بمتابعت آن دو برادر نهادند
اما [illegible] برندق خان باغوای امیر محمد مزید ترخان لشکر [illegible] ساکنان [illegible] شکیبائی از دست
داده [illegible] از کلانتران هجوم نموده محمد سلطان را دستگیر کردند و قلعه را ببرندق خان داده [illegible]
[illegible] سلطان که معتبرترین سلاطین آن زمان بود [illegible] قاسم سلطان او را [illegible] کردانید [illegible] از مردم معتمد
[illegible] سال [illegible] محمود سلطان فرصت یافته [illegible] و خود را [illegible] رسانید و جهت اعلام [illegible]
قاصدی نزد برادر فرستاد و شیبانی خان [illegible] رفته با برادر ملاقات کرده [illegible] هر دو [illegible] بیکدیگر [illegible]
و [illegible] ایام برندق خان و محمد مزید ترخان [illegible] شیبک خان در حصار [illegible] و [illegible] در میان محصوران
[illegible] ابواب [illegible] مفتوح بود [illegible] از ایوان حصار [illegible] کار [illegible] گذشت عاقبت [illegible]
کومک از جانب سلطان محمود خان [illegible] برندق خان [illegible] کوچ کرده روی به بخارا آورد

[illegible] قوم و [illegible] خود باشم و بعد از آنکه کل ولایات [illegible] برندق خان [illegible] شیبک خان
بجانب [illegible] محمد مزید ترخان [illegible] کشیده و امیر محمد مزید نیز موکب خانی را استقبال نموده [illegible] محمود سلطان گرفتار [illegible]
و [illegible] گردانیدند و سلطان محمود خان ازین حال وقوف یافته [illegible] شتافت و امیر محمد مزید [illegible] شیبانی
ستانده [illegible] دختر میرزا سلطان احمد بسمرقند فرستاده

[illegible]

[illegible] سلطان محمود میرزا پریشانی احوال اهالی سمرقند و بخارا [illegible] محمد خان شیبانی رسید طمع تسخیر بلاد ماوراءالنهر کرده با فوجی
از ابطال [illegible] و سپاهی بی مر [illegible] عنان [illegible] بآن جانب معطوف گردانید و سلطان علی میرزا چون طاقت جنگ
[illegible] در شهر متحصن شده همت بر استحکام برج و باره گماشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قبه و خیمه و خرگاه
[illegible] ساخت قرب دو روز [illegible] با جمعی کثیر از دلیران نزدیک بدروازه شیخ زاده [illegible] رفته [illegible]
از مصاحبان [illegible] فرستاده و از سمرقند طایفه از اهل [illegible] سپاهی عوام الناس بیرون شتافته اند [illegible]
حمله کردند ایشان از میدان ستیز [illegible] نموده سمرقندیان را از کوچه [illegible] فضای صحرا کشیدند بعد از آن [illegible]
[illegible] شیبک خان از کمینگاه بیرون آمده [illegible] مخالفان [illegible] و [illegible] بسیاری از ایشان را [illegible] ساختند و شیبانی
خان چون [illegible] مراسم قتل و [illegible] دروازه شیخ زاده [illegible] بتقدیم رسانید بطرف دروازه [illegible] شتافت
و دران مقام نیز [illegible] جنگ و ستیز پرداخته بر اهل سمرقند ظفر یافت و [illegible] منصور عنان [illegible] روی خود تافت
مقارن آن حال امیر محمد صالح ولد امیر نور سعید [illegible] ملکوت [illegible] خاقانی رسید [illegible] سعادت [illegible]
که حاکم بخارا [illegible] ترخان از [illegible] بسمرقند کوچ کرده روی بطرف معسکر امیر محمد باقر آورده در نواحی قلعه دبوسی [illegible]
[illegible] وقوف یافته [illegible] حضرت [illegible] شیبک خان [illegible] فیروزی مخصوص کرد امیر محمد باقر از [illegible] منهزم
بحصار دبوسی در آمد [illegible] خان [illegible] متوجه بخارا گشت و بعد از وصول آغاز محاصره و محاربه نموده
بخاریان [illegible] روز چهارم مولانا محمد [illegible] قاضی خوارزمی را با [illegible] بیرون فرستادند [illegible]
اظهار اطاعت و انقیاد زبان گشاده امان طلبیدند و شفاعت جناب مولوی [illegible] قبول یافته شیبک خان از سر انتقام
بخاریان درگذشت و سادات و قضات و موالی و علما و اشراف اهالی آن شهر بیرون شتافته شرف دست بوس
[illegible] فتح [illegible] محمد خان [illegible] ملکوت [illegible] امیر محمد صالح [illegible] روی توجه بسمرقند آورد [illegible] وصول [illegible]
[illegible] قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسیده [illegible] مضمون آنکه امیر محمد باقر از قلعه دبوسی شتافته [illegible]

رسل و رسایل بقوشی فرستاده او را به تسلیم شهر و قلعه نوید داد لاجرم منوچهر این صورت شده با بقی رای عالم آرای حاکم آنجا
شیبک خان بعد از استماع این خبر عنان عزیمت بجانب بخارا منعطف گردانید و امیر محمد باقی که نزدیک بآن نواحی رسیده بود
بطرف قرشی باز گردیده و خان شیبک ظاهر شهر را مرکز اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی اموال و حیات متمولان
آن ولایت را غارت و تاراج کردند لاجرم او نیز بکار استقلال پیران ظلم و بیداد استقبال نموده و دوازده روز در ماه
تمام آورده بود و خان عنان عزیمت باوج آسمان رسانیده و اکثر بلاد و ولایات را لالان کرد پس شیبانی خان بهجر بسته بندگی از فرمان
داد و زمام حکومت آن خطه او را بقبضه اقتدار درآورد و محمود سلطان را در آنجا گذاشت بلند کرکره گشته بر سمرقند
افکنده بار دیگر از سلاطین و امرا بنجابت اثر و فرقه از سپاه او نیک و مغولان مشهور بطاهر آن بلده فاخره فرا رسیده
و شهر را مرکز وار در میان گرفته قبه و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بایوان کیوان رسانیده و چون میسر نشد که تسخیر
سمرقند کنند متغیر است تا یاران همه را برگردانند و برو حیله و تدبیر نهاده و در خلال احوال زهره بیگی آغا زن سلطان علی
علت عقل و فوت و کثرت میل و مال شوهری مجدد بطریق خاصی قاصدی نزد خان شیبک فرستاده و بزبان محبت و اتحاد
پیغام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه را بعقد ازدواج درآورد کمر خدمت بر میان جان بسته دروازه سمرقند را
بسلطانعلی میرزا تسلیم دارند شیبک خان از شنیدن این سخنان چنانکه عنقریب بوصول فتح و ظفر تا آغوش او خواهد بود
و آرام و امید وصال معشوق سمرقند او را بسهولت میسر خواهد گردید و مکاتبت شوق انگیز تعشق آمیز نزد زهره بیگی آغا فرستاد
او را بمواعید دلفریب مغرور گردانید آغا نیز اغوا نموده میرزا سلطانعلی را از مقام مخالفت شیبک خان درگذرانید و حال
آنکه در آن اوان میرزا سلطانعلی گمان برده بود که عالی جاه ولایت پناه خواجه قطب الدین یحیی خاطر بر آن قرار داده اند که حضرت
پادشاهی را بسمرقند آورده بر مسند سروری نشانند و در خلال این حال حضرت سلطان آن مملکت را از ایلغار جوانب
بر هم زند لاجرم بعد از افسانه و افسونی که از والده شنود و خوب ملاقات خان شیبک را تصمیم فرموده و کیفیت این قیل و قال
و لتو هم میرزا سلطانعلی از خواجه هدایت حضال بعرض شیبانی خان رسید جلال الدین خاوند بکار برای مقامات
نصیحت آمیز و مراسلات عتاب انگیز نزد فرستاده و تا هر نوع تواند خواجه قطب الدین یحیی را بمتابعتش راغب کرده اند و میرزا
سلطانعلی از غایت رعایت امید وار ساخته در کاه سپاه را در رسانید و جناب سیادت مآب تخت دارالعالی جاه هدایت آیات
ملاقات فرموده هر چند سعی نمود که آنحضرت بجانب شیبک میل نماید بجایی نرسید آنگاه در خلوتی خود را بملازمت
سلطانعلی میرزا رسانیده عرض کرد که حضرت خاقان میفرماید که در این ایام که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر آنحضرت انجام
گشت کیفیت استیلا خواجه یحیی برامور ملکی و مالی بن حوالی و عدم اختیار تو در مهمات شهرداری بوضوح انجامید و بهجت

عالی نهمت متوجه خارج شهر گردید لاجرم مناسب آن مینماید که ابواب مخالفت مسدود کرده بنده از شاه راه موافقت
پا بر کاه عالم پناه آیی باور سلک اولاد صلبی انتظام یافته در سایه مرحمت و عاطفت بیدریغ فراغت فرمایی و آن شاهزاده سلطان
و اجتهی نمودی صبایی گشته و از جناب سیادت مآب قبول نموده که تا هنگام مجال اقدام اخلاص از سمرقند شتافته عاشیه
ملازمت خان شیبک بر دوش نهاده بتقبیل انامل مبانی و رها یابی اقدام نموده سر مفاخرت برافرازد و انگاه جناب
سیادت پناه و عالیجاه هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی خان بازگشت و آنچه گفته بود و شنیده معروض
داشت و سلطانعلی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت مآب و سه روز در روز جمعه که خواجه قطب الدین یحیی اکابر سمرقند
در مسجد جامع بادای نماز اشتغال داشتند با طایفه از مخصوصان دروازه چهار راه را گشاده عنان عزیمت بکران لشکر
معسکر شیبک خان که در باغ میدان بود معطوف داشت صید را چون اجل آید سوی صیاد رود چون جانب بارگاه و سپاه شیبک درآمد
ملاحظه نمود و حکم خانی شیبک او را دریافت و الطاف عطوفت مهربانی نموده شاهزاده را در آغوش کشید و حکم شد که انجناب
و خواجه محمد تیمور سلطان منزل گزیده و در حرکت و تابع او نموده از جاده موافقت نگاه ندارد اما خواجه قطب الدین یحیی چون
سلطانعلی میرزا اطلاع یافت پای مبارک در رکاب آورده بجانب شهر شتافت و مردم را بمحافظت برج و باره و استحکام فصیل
و دروازه تحریص و ترغیب فرموده اما امرا مانند ابراهیم جانی و بهت قوچین و سلطان حسین ارغون و عبدالوهاب شغاول و غیر هم
ملازمت شیبک خان شده هیچ آفریده سخنان خواجه یحیی را بسمع قبول نشنود لاجرم جواب تجربت شیم تابع اقتضا زمانه شده و با تفاقی
خویش و بیگانه متوجه بارگاه خانی گشت و بعد از وصول بسده سلطنت انتما الاموت و الایجی بمجلس عالی درآمده خان بواسطه
آن آرزو که از آن بدایت سعادت در دل داشت تعظیمی نکرد و سخنان عتاب آمیز بر زبان راند اما در وقتی که خواجه
از آن محفل قصد بیرون رفتن فرمود شیبک خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که مضی ما مضی رنگ کدورت
بصیقل ارادت از لوح خاطر ستردیم با هر که شما نیز بعد از این از روش آبا و اجداد تجاوز جایز ندارید و خواجه سر قبول افکند
از بارگاه بیرون خرامید آنگاه شیبک خان خان و خانی را که از قوم با جان بود بداروغگی سمرقند تعیین فرمود که دروازهای
شهر را محفوظ و مضبوط گرداند هیچ آفریده را بی سند معتبر نگذارند که از آن بلده درآید و فی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی یافت
تمامی حیات خواص و عوام سمرقند و نهب و تاراج میشد بعد از آن شیبانی خان از باغ میدان کوچ کرده و در مرغزار کان گل منزل
گزید و بیش دو سه روز که تقریبا فرو آشیان که از کنار آب کوهک است نقل نموده و فراشان سلطنت آشیان شاه و روان
عظمت و جلال برافراشتند و امیر خان و لد خواجه علی که در وقت نزول شیبک خان در ظاهر سمرقند با خواجه رفته بود
کملازمان خود را جمع ساخته و بران کرده شب فرار و چون از کیفیت حادثه خبر یافت منکشهای لایق مرتب گردانیده در منزل

مذکور بخدمت خان شتافته چون قیاس فتح اشراف الاعاظم خواجه ابوالمکارم و سایر علما و اکابر سمرقند و بخارا سلطنت
انتما فوا امیدند و بعنایات خانی مستظهر و امیدوار گردانیدند ذکر شهادت سلطانعلی میرزا و خواجه قطب الدین یحیی و بیان شمه از
ظلم و تعدی اوزبکان که نموده اند بلده سمرقند چون محمد خان شیبانی در سلک مسخر سمرقند بر حسب خانی اقرار گرفت و اکثر
اکابر و اشراف ماوراء النهر بپایه سریر خاقانی مجمع آمده بهمان انگاشی بر مسند عالمی سرانجام پذیرفت بیکی همت متوجه
آن شد که از هر کس سلوک طریق مخالفت متصور باشد بنیاد حیاتش را منهدم گرداند و آنگاه از آب اموی بصوب خراسان بگذرد
و نخست میرزا سلطانعلی را که جان عطاهای از پای در آورده و بشیء تیغ بیدریغی نقش وجود آن نیکو خوی را از صحیفه هستی
والگاه فوجی از معتمدان المحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه خود قاضی مامور گردانید و در باب تاراج اموال و حیلات طایفه
انکار کرده امور ملکی و بسته از احکام مطالعه نمیشد و مولانا عبدالرحیم ترکستانی که منصب صدارت منسوب بود از غایت تقرب
در تمامی امور ملکی و مالی جزوی و کلی دخل می نمود و بضبط ملکات جناب هدایت صفات خواجه قطب الدین یحیی و اولاد و امجاد
ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمد صدر بتحقیق جهات خواجه خود قاضی را قبض نماید و بریب ساخت بیک از اموال ایشان
بحث و تفحص آورده و برین قیاس هر یک از اعیان حضرت را بضبط اموال یکی از اشراف امر کرده چون بکوشش محمد خانی شیبانی
رسید اولاد عظام فقیه ابواللیث همواره خود را از دخل در امور جهات حکام معاف میداشتند از آن طایفه منظور نظر اعیان
ساخته منصب شیخ الاسلامی سمرقند الخواجه خاوند مفوض گردانید و خواجه عبداللطیف را بتفویض امر شرایف قضا اختصاص داده
خاطر وقد ضرا که از حضرت عالی جاه و معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم وقت فرمان داده الخ جناب پیوسته در سفر و حضر
ملازم اردو باشد و اعلا جناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی اجازت توجه بطرف مکه مبارکه ارزانی داشت و در وقتی که
آنجناب بتهیه اسباب سفر اشتغال مینمود یکی از اسپان طویله خاصه را که بقوت تنه و سرعت رفتار موصوف بود نزد ملازمان
ایشان فرستاده پیغام داد که این اسپ در شبان روزی سی فرسخ مسافت می نماید و مولانا عبدالرحیم بعرض آن مفوی
رسانید که این سخن حضرت خان مشورت این معنی که شما را چون فرزندان و متعلقان معهود می باید بود و بسرعت
هر چه تمامتر عبوری باید نمود زیرا که مقصود این معنی از او دیگران با اقدام و اهتمام خدام دوی الاحترام تعاقب نمایند و بار دیگر
اوزبکیه را که بزینت و دست کشایند خواجه جواب داد که اولاد و متعلقان در میان این چنین طایفه گذاشتن و سلامتی خود
اختیار نقش فراز لوح خاطر نگاشتن از طریق مردانگی دور است و از فرزندان هیچ آنچه مقتضای قضا و قدر است بظهور خواهد آمد
او اقتضی اصدار اوزبکان مغلول الانکاه خواجه هدایت پناه روی براه آورده و چون در نواحی منزل خواجه کار رود بنزول اجلال
فرموده جمعی از سپاه اوزبکیه متعاقب رسیده آنحضرت را با دو پسر بزرگتر خواجه محمد باقی بسعادت شهادت رسانیده و تمامی خواسته

که بیداد و شتندو صد عمارت گردانیده آفتاب سپهر هدایت که از افق مناقب لایزالی طالع شده ملاذ ماوراء النهر ملک انظار
چون بار دست بیاصف اعمارت بخشنده بود از خفای لباس ایام روی مغفرت فتنا نهاده و در وجه کلیه ولایت در جوی نقضل
کمال با پاکی شده سایه الطف مکرمت بر مفارق سالکان طریق کرامت گسترده بشب تیره بیداد از ناید افتاده در بن دیرفانی
کارام دیر که بود انگه جا و بیدار کام دید کسی جست ازین خانه بیرون نبرد که تیری بلایی زگردون نخورد بکوپم زکردون
نباید باز که بابا کباران کنه ترک تاز مغان شهر شرارت اثر که و عالمی گشت زیر و زبر ولی شاه بتکلفات میستان
بحر خ رابعه از آن حادثه اهتکار ظلم اقوام اوزبکیه را اکثر بلاد و دیار ماوراء النهر خصوصا بلده محفوظه سمرقند آثار ظلم و
تعدی نموده دست تسلط بضبط اموال رعایا و تجار کشاده و از هر آفریده که حصول یکدینار و یکمن بار متصور بود
اورا بهانه گرفته لوازم تعذیب و شکنجه بجای آوردند و اکثر قری و بلدان را بآب فنا ممحو گردانیدند فیها عوجا و لا امتا و منف الحال
گردید و بشیر فاطمان ساز از تلاطم امواج هموم تراکم امواج هموم غریق گرداب اضطراب گردانید هر فتنه از خواب
بیدار گشت بساط وقت فساد نوشت ممالک شد از جور غارت گران پریشان تر از زلف مه پیکران رسیل فنا شد جهان
رستخیز نه روی اقامت نه راه گریز نه در خانه بودی کسی را قرار نه در کوچه دیدی طریق فرار کس از خانه بیرون نمی آمد
نه دستار بر جای ماندی نه سر لاجرم معتکفان صوامع سعادت و صدرنشینان مجامع عبادت روی نیاز بر زمین و دست دعا
بر آسمان از درگاه مهیمن بی چون نجات طوایف ایشان را از ظلمات ظلم و عدوان طلب نمودند و طلوع آفتاب امن و امان را
از مشرق جناب پادشاه گیتی ستان و پادشاه پادشاهان مسالت نمودند و بهدف آن آوان تیر دعا مظلومان بهدف اجابت
رسید با لجمله لوای کشورگشایی پادشاه گیتی آرای از افق قصبه سمرقند طالع گشته و شب غم و اندوه سمرقندیان بروز راحت
افروز تبدیل یافته زمانه از برای اصغار و کبار چندگاهی در گذشت چنانچه عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و فروع اهتمام
بتفصیل این اجمال خواهد تافت انشاء الله تعالی ذکر نهضت حضرت پادشاهی از شهر کش بصوب سمرقند و وقوع بعضی
از امور در خشش چون اخبار مذکور بمسامع مسعود پادشاه موید منصور شیوع یافت آتش غضب و اندیشه از
کانون درون اعضا از افکرت شراره و دیافت محمد مزید ترخان و جمعی از سمرقندیان که متابع او بوده اند از موکب پادشاهی
جدا شده و طارحت عروش با خشار نموده و پادشاه را او تفرقه در بحر تحیر افتاده و بخاطر اقبال مآثر چنان رسید که اندازه تمکین
والای زدایم خان که خال آنحضرت بود و ددر و دو از شهر کش کوچ کرده توکل برآورده به بعضی از عده و مملکت خسرو شاه
عبور نموده ما رفتن بطریق فرنگیس متوجه برفت و از بالای کرده طی مسافت نمود و از راه سفر تا قیش که رفت و چون نواحی نواک
مقر خیام پادشاه شرفناک گشت قاصدی امیر خسروشاه از درگاه عالم پناه رسید و نعفور را بر و دیگر نعفور را شتر چنگیش آورده

کذرانیده واز بوانذک آن سرور ابل اذکب در حرکت آمده در روز وصول بربانه کرو وشیر علی چهره افزا نموده و نزد امیر ولی رفته
لوکر شد و روز دیگر قوچی بیک بتز بطرف حصار رکنیت و موکب پادشاهی بدرکرود درآمده بپای لوکل بر بالا قطع مسافت میکرد
و در راهها ی تنگ و کوهها ی پرسنگ سپ و شتر بسیار از رفتار بازمانده و سه روز از صبح تا شام بمشقت تمام بر این منوال
راه در نوردیده روز چهارم بسر آب رسیده و کوتلی دیدند در بیشش حسب ملعونه الوند پر و قلاعش از قبه سپهر خنیده بسیار
بر سر راه او لغات تنگ پرسنگ پای برده وهم از اندیشه صعود بر آن تنگ آن کوه کرده و شکوه داماده اسفوده
مطوی شد و نواحی خان محل نزول لشکر نصرت نشان گشت و ملک خان بواسطه شقاوت ازلی از طارت بستان خلافت
آستیان تخلف جسته با آنکه بوفور سخاوت اشتهار داشت بسبب بخت لیث زیاده از یکدست چنگش نفرستاد و پادشاه
جهانبان خان زاده ر دست رسته که بشته لصوب قلعه کشور توجه نمود و از کشور یکپا تا آب کوهک رفته نزول اجلال فرموده از
معبر بازی آن آب کوهک گذشته در ییلاق مغر بنام همایون نصرت شعار گشت مقارن آن حال امیر قنبر علی از سنکار و ابو القاسم
کوه برد و ابراهیم خان بعز بساط بوس رسیدند و بنوازش بیکران خوشدل و شادمان گردیده علم ظفر شیم از ییلاق قلقه
سغیدک شتافت و از آنجا عنان توسن همت بلند نهضت بصوب فتح بلده محفوظه سمرقند یافت ذکر خوابی که پادشاه کامیاب دیده
واز آن بخت بدیدن صورت فتح و را آینه معنی کرده از جمله اسنادات غیبی و بشارات لاریبی که بهو بمنت دل
آگاه دیده بصیرت دیده واند وا صحاب تیقظ وانتباه بگوش هوش شنیده واندکی رویا صالحه است و جزو از چهل و شش جزو نبوت است
چنانچه بنی آدم عزبی ناظم جواهر زواهر جام عیلیها فی الانام تلیع علیه شرایف التحیات والطایف الصلوة میفرماید که الرویا الصالحه
جزو من واین کلام معجز نظام شهرت یافته که در اول بعثت مدت شش ماه وحی بطریق رویا صالحه بوده چنانچه بهر خوابی که حضرت رسالت
پناه دران اوقات میدید بشایر تعبیر آن مانند صبح صادق از مطلع امید میدید و خوابهای یوسف صدیق علیه السلام بر وجهی
کلام معجز نظام ✻ داور بیدار وی لما بنام ✻ بر کناطق است و منشور حقیقت خوابی که آیت و از غایت نقد صدق الله رسوله
الرویا بالحق از آن اخبار می‌نماید و بر ... افواه معبران فضیلت بیان مذکور ✻ خوش آن کز قید صورت باز رسته ✻ ز نقش جنس
عیان چشم بسته ✻ دلش بیدار و روشن زنگ خواب ✻ ندیده کس چنین بیدار در خواب ✻ بپوشیده ز ما پانیده دیده ✻ دلی تو شنوده
آنچه دیده ✻ واز این قبیل است خوابی که پادشاه عالیجاه حامی دین حنیف محمدی ظهیر الدین محمد بابر غازی دید و بدان اشارت
مستظهر گشته بیکبارگی متوجه سمرقند گردید کیفیت واقعه آنکه که دران ایام که پادشاه گردون غلام در نواحی ییلاق و قلعه سغیدک
اقامت داشت و نقش تسخیر سمرقند بر صحیفه ضمیر منیر نگاشت شبی در عالم رویا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه
ناصرالدین عبیدالله بارگاه دانند آن آفتاب افق سلطنت و استقلال بکنای آورده خواجه نشستند و در بیش ایشان دستار خواجه

نامناسب انداخته شد از این جهت خاطر مبارک آنحضرت تغیری پیدا کرده و مولانا بابا تغیر مزاج جناب ولایت را فهم کرده در پادشاه
نگریسته این معنی اشارت وای نمود حضرت اعلام جواب فرمود که مرا در وقوع امر گناهی نیست کسی که در دستارخوان گستردن
تقصیر کرده و حقیقت این سوال و جواب بای حقیق نمای حضرت خواجه منکشف شده عذر را مسموع داشتند و از مجلس برخواسته
و روان شدند و پادشاه مراسم مشایعت بجای آورده خواجه در فلان محله خانه یکی از بازوی پادشاه را گرفته و همچنان بر داشتند
و یک پای آنحضرت از جای برداشته شد آنگاه این عبارت بر زبان ناظم مناظم جناب ولایت گذشت که شیخ مصلحت هروی داده چون
پادشاه اسلام پناه از عالم رویا بجانب اشیاه آمده دانست که عنقریب نسیم نسیم ملک ملک گلشن غنچه امید و دیجمن مراد خواهد شکفت
و علی سریع الحال در ظلال عاطفت لایزال دیده بخت بیدار بر چهره اقبال نظر خواهد شکفت صبح فتح و فیروزی از مطلع
امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و پیروزی از مشرق دولت جاوید طالع خواهد گردید ✻ با لطف الهی صبح امید ✻ و دارد مطلع خورشید
جاوید ✻ پاره از رنج عنایت ✻ نهان کرد و شب غم را نهایت ✻ از نوادر اتفاق آنکه دران اوقات روزی پادشاهی فرخنده
صفات با جمیع از الحکیمان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود و سخن از هر جانبی در پیوسته در آن اثنا آنحضرت فرمود که تا چند
روز دیگر با فتح سمرقند میسر شود هر کس از حاضران در این باب سخن گفته و هر زمان نوبان کوکلتاش گفت که انشاء الله تعالی چهار ده روز
دیگر صورت فتح سمرقند چهره گشاید و این امر شکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت صورت پیکر و چنانچه گفته بود حصول
آن مرام بعد از چهار ده روز اتفاق افتاده و هو الهادی الی السبیل ارشد و ارشاد ذکر فتح محفوظه سمرقند محفوظه بجانب بیجا
والوفا دارن محمد فتح شیبانی و مالک ملک علی الاطلاق و او میدهد تعرف آفاق که زمام انتظام امم در ید قدرت اوست و عنان اعتبار
امور طوایف بنی آدم در قبضه مشیت اوست چون در بارگاه کبریا و حکمت یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید که منشور فانفل تو توتی الملک
من تشاء از منبع شرف صدور یافته و فرمان همو فوارسه رما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و ما یمسک از آنجا صفت طلوع نموده
و فرق فرقد سای کشورگشای از تاج عبیر زیور انا جعلناک خلیفة فی الارض برافراز و فات و قابلیت انام را بجلت مالیجب آرایش دهد
الملک مزین سازد هر آینه مهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف معلمات نوبی عطا نمایند و کاربردازان بموجب ابواب الخلال
مشکلات بر روی روزگار خیر گشاینده لا یوم او امصود در رعایت مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود و سوء مخاصمت مطالب
سبیل الیمین الحال معزز گردد و آن تفضل الله یوتی من یشاء و الله والفضل العظیم ✻ هر برادی ملک پادشاهی ✻
بود باید جوانفضل آلهی ✻ مراد بخش شود دره بر حاصل ✻ بود آسان شود هر کار مشکل ✻ اگر جنس بدو باشد جوانجم ✻ نباشد بچو خورشید او
تو هم ✻ بلی هر که براید چه انور ✻ بود افسر بشان نور ز تو گستر ✻ چو گردد آب جوزمه افروز ✻ شود یرتب افلاک فیروز ✻ واز
آشیانه این و نظایر این برهان معروف با اقبال پادشاه شود و هضاله است که دران زمان که شیبانی خان

نزاهوا و بادها چاره زنواحی قلعه بار ارشاد روان عظمت و اقتدار با وجع ملک دوار برافراشته و خانوفا میرزا بابا فرستیس صید
اوزبک که بهر یک رستم و اسفندیار را خاشاک خویش می پنداشتند از درون شهر اقامت داشت و حمزه سلطان و مهدی سلطان
با جمعی که از مشاهیر ایشان در فرق بودند نزدیک شهر بست مقیم بودند و از کثرت و استیلا اندیشیده و کلام معجز نظام
من یتوکل علی الله فهو حسبه را مطمح نظر عالی اثر گردانیده دولت و جیش افزا از مردان دلاور فتح سمرقند را پیش نهاد همت ساخت
و شبی از ان بلده محفوظ در آمده غلغله روز رستخیز در عالم انداخت خامه مسکین جماعه ازشمامه این خبر دماغ جان جهانیان
بدین وجه معطر میکرد اند که دران وقت پادشاه ترک بهت نواحی قلعه سعیدی را مضروب خیام عساکر ظفر ترک کرده
بود و خاطر اقبال مآثر بدان قرار یافت که طلب شب ظلما لباس سواد انبا و جعلنا اللیل لباسا در اجسام فرق نام پوشانیده
و بره گیر گون با جمره را از حواس مع رنشیا معزول گردانیده نهاد جهاد پوشانیده و بخندق سمرقند آید و شاتر
بر فصیل نهاده و بالا رفت قضای آن خطه را بفر وجود فایز الجود جا راید و بدین خیال روزی چند بعد از ادای نماز فریضه
نماز شب شیح فتح دولت در رکاب و ظفر و نصرت همعنان از یلاق متوجه آن دیار گشته هم شب از منزل خان از فروغ
ماهچه علم فیروزی میان رونق بستان برشکر و انجم الخضار افکنده متوجه بیت و تهیه اسباب کار روزی نموده و از لاجرم
عثمان جهت لطف رفته بیلاق انعطاف داد این بار بر جاید و بار دیگر باید چون آن دو سه روز برین آمد و شد بگذشت
بار دیگر پادشاه عالی کرم این مهم را خطیر گشت و از دار بیلاق بنواحی حصار سمرقند شتافته بمقتضای فرمان اعلی انشان داد
واذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر قانیه عنایت ملک بخش نمود و غازیان پای ممارکی در کارها یمیند نموده آوری صوب
سمرقند توجه نموده و در این شب فتح و فوز الاعاظم خواجه ابوالمکارم که میان فتح و ظفر از شیبک خان جدا شده بپادشاه سلیمان مکان
پیوسته بود و در موکب نصرت بکر تشریف داشت و همعنان پادشاه عالی مکان طی مسافت کرده نقش کمال دولتخواهی
بر صحیفه روزگار می نگاشت و در ایات نثر و نظم بعد از انقضای انصفه از شب بسر پل مغاک رسید پادشاه صاحب تایید قریب
هشتاد نفر از جوانان رستم نهاد منتخب فرستاده و فرمان داد که بهمواری عاشقان عیاران چند ناوند و اندیشه از دیوار
بر فصیل نهاده و در شهر افکنده و دروازه فیروزه را مانند ابواب سعادت بروی سایر کریمان موکب فیروزی نشان بگشایند
و به نفس نفیس … دلیران شجاعت اثر آراسته بصوب دروازه مذکور روان شده آنجوانان شیر دل از بهمان موضع که
پادشاه عادل فرموده بود بالا صعود نموده خود را بشهر افکنده … دروازه خواهیده دیدند که قاضل کردار فعل
سوداگران ترکستان بوده و موجب نشان شیبک خان ترخان شده محافظت آن دروازه می نموده ند جمعی از ملازمان
بر بستر استراحت غنوده است و در ساعت آنکافات را بشهرستان عدم فرستاده دروازه بگشودند ناگاه فضله اللیل مدرار

ماولد

ماوند ان الحدیث قد طرقن اسحارا و همان زمان پادشاه کامران ظفر همعنان بقدرت ازلی دروازه … بر کار رسیده مانند حجاب
مانند جنیا جاوید که … بانور خورشید عالم ظلمانی را پاینده مقدم ان بلده محفوظ نهاده زبان حال بشکر این کلمه
نامه بکشاد که السلطان فتح البلاد کاروح … و از مردم دیده بخت بیکس ان وقت بیدار بوده و بچشم مشاهده آفاق
طلعت الحضرت مؤید با اصنام … دعا و ثنا باوج سپهر خضرا رسانیده و بلوازم محامد حق سبحانه و تعالی پرداخته خوشدل و مسرور
گردیده و پادشاه عالیجاه در خانقاه معارف پناه نزول اجلال فرموده و لطرفة العین تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت
لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرح و سرور و مدهوش … از خانقاه بیرون دویده بملازمت شتافتند و جهلگی
کلمه … سلطان … حقیقه نزد همگنان ظاهر گشت و زبان دولتخواهان … شکر … گردان شده و صفت
… از تیغ شد از گذشت و شب غم کوکب مسعود ناگه رو نمود خلق از شام نومیدی صبح عجب صبحی دمید حال
جمیع ایشان روکه بعد از نهاد بار رستند اهل ملت از عقوبات شدید خلق ظلم از فضای مملکت بیرون شد منجوق اعلام شاهی چون
بدین منزل رسید اوزبکان در تکاپوی افتاده مانند سگ دیوانه خانه بخانه گریختند و دلیران میدان جنگ و پرخاش
وانیام و اوباش این دو گروه از اتعاقب نموده بزخم چوب و سنگ میکشتند و خانوفان میرزا که در خانه قطب الدین
یحیی اقامت داشت و مولانا عبدالرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از معتبران ترکستان محمد خان شیبک بلطایف الحیل مجال فرار یافتند
و سایر اوزبکان و ملازمان ایشان قریب بانصد نفر بوده کشته گشتند و بیش … شتافتند … و قتی که موزنان ندای
صبح در طاق مقرنس گردون انداختند و … گنبد خضرا رسید و هرکس از سمرقندیان … منسوب بیت
در کوشش … اوزبکان کوشیده اموال ایشان را بعرصه تاراج میکردانیده پادشاه عالی جاه در بیت طاق خانقاه
منزل کرده و ارباب کلانتران متعاقب شرف ملازمت دریافته هر کس فراخور حال تحفه پیشکش می نمود چون حشر و ثوابت برج
خنک فلک وار سوار گشته … انجم را که بر دوار واقف بالای فرار ستوار داشتند از دیده صغار و کبار نهان گردانید خبر پادشاه
… رسید که طایفه از لشکر اوزبک میان به دروازه آهنین … داده بخیال جدال ایستاده اند حالا انگه دران زمان
در ملازمت آنحضرت زیاده از … نبوده اند زیرا که سایر ملازمان حسب الامر … از غایت بهر طرف رفته بودند …
آنحضرت … پای مبارک رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازه آهنین گشت و رسیدن موکب همایون … دروازه آهنین
همایون بوده … محبت … شیبک خان که از … خبر یافته
پولاد پوش تیغ گذار نزدیک به دروازه آهنین آمده چون دران ملازمت پادشاه … زیاده و ازبشت نمود …
خصم شتافتند مصلحت ندیده و شیبک … ایستاده و دانست که مهم از پیش نمی تواند برد لاجرم روی بازدوی خود آورد

و پادشاه ظفر قرین از دروازهٔ آهنین بوستان سرای که غیرت ساحت آسمان است منزل از فر قدوم سعادت هجوم رشک خلد
خوبان چگل ساخت و بر تخت بخت کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند با جبههٔ اخلاص بر سمت تهنیت آمده بودند بار داد
و بکلمات دعاگوی و ثناخوانی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند و بنوازش گران اختصاص یافتند مضمون این مقال گویا
گردیدند * که شاها بکام تو بادا جهان * مرفه بدور تو کیهان و جهان * ز عدلت سمرقند معمور باد * ازین ملک ظلم عدو دور باد
نه تنها سمرقند شد زان تو * تمام جهان شد بفرمان تو * ز انصاف تو عالم آباد باد * ز الطاف تو خلق دلشاد باد * بر ضمیر منور
دانش پذیر محقق نخواهد بود که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند میسر گشت بغایت مشابهت بحکایت فتح حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان دارد [illegible] و گرفتن آن بلده در کمال [illegible] چنانچه زبان خامه
نگاران قضیه [illegible] وقایع آنحضرت مسطور گشته و کیفیت آن [illegible] خامهٔ فصاحت بیان گذشته اما اگر [illegible] رسیده
اوصاف [illegible] الطاف این دو حکایت مطالعه نماید [illegible] که [illegible] بادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر
ظاهر شده بر تسخیر صاحبقران کشورگیر [illegible] صفت مرتب دارد اول آنکه دران شب صاحبقرانی عالی [illegible]
گشت فرمانفرمای دران حوالی بوده از امرا امیر حسین بن امیر [illegible] امیر موسی و ملک [illegible] در بیرون بودند و پسر امیر موسی
محمد بیک در [illegible] درون آن بلده اقامت داشت و در شبی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که تمامی
اقطار و امصار جهان را [illegible] خود می پنداشت و [illegible] اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک ربع مسکون بر صحیفهٔ خاطر
می نگاشت [illegible] از سلاطین [illegible] سمرقند قبه و خیمه و خرگاه [illegible] بود و جان و [illegible]
که از [illegible] و محافظت شده و قلعه و قوی [illegible] و در میدان جلادت و پهلوانی گوی التفوق از سایر [illegible]
محمد خان شیبانی ربوده [illegible] در شهر بود و دیگر آنکه سمرقند که دار السلطنهٔ بلاد ما وراء النهر
است [illegible] مسافت و استواری مشهور [illegible] و استحکام برج و باره و السنه و افواه مذکور [illegible] پادشاه
ذو الشوکت [illegible] بر سبیل غلبه و قهر [illegible] در میان خواص و عوام نام بلدهٔ محفوظ سمرقند مشهور گشته
و فرخی [illegible] و در [illegible] سمرقند دعوی [illegible] نموده * [illegible]
[illegible] * القصه چون خبر فتح سمرقند در اطراف [illegible] و ما وراء النهر انتشار یافت متوطنان شادوار و سغد و
تومانات و سایر قلاع و بقاع آن ولایت [illegible] دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغهٔ [illegible]
اختیار کرده خود را [illegible] شیبانی خان رسانیدند و خاطر [illegible] روی [illegible] آوردند [illegible]
[illegible] خان [illegible] در آمد آن حصار و قلعه [illegible] محکم کرده پادشاه عدالت [illegible]

بساط رافت و احسان تأکید لطف و امتنان مبالغه نمود و در ترغیب علماء اسلام و رعایت شعراء شیرین کلام لوازم
سعی و اهتمام مبذول فرمود و جناب زبدة الفضلاء مولانا بنائی که از شعرای بلاغت بود و در فضای سخن آرائی چوگان
نظم و هر گوی التفوق از شعراء زمانه می ربود در زمان استیلای شیبانی خان بر خطهٔ سمرقند در ملازمتش بسر برده و چون پادشاه
[illegible] از این فتح میسر شد قدم از سر ساخته [illegible] آمد اما امیر قاسم قوچین [illegible] طریق [illegible]
الجناب [illegible] پادشاه [illegible] سمرقند [illegible]
عنایت ساخت و ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و مولانا بنائی دران ایام بنام خجسته فرجام
پادشاه عالی مقام [illegible] رباعی [illegible] درج کرده * [illegible] *
[illegible] * [illegible] پادشاه فضیلت [illegible] در برابر رباعی مذکور جواب این
[illegible] * [illegible] *
اول [illegible] * [illegible] * و مولانا بنائی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] * [illegible] *
[illegible] * [illegible] *
[illegible] پادشاه [illegible] رباعی گفت
[illegible] * سلطان کرم [illegible] * القصه [illegible] پادشاه [illegible]
در سمرقند [illegible] و همواره [illegible] رعیت پروری و دوست نوازی [illegible]
نقش [illegible] بر لوح خاطر [illegible] و شیبانی خان [illegible] ابراهیم [illegible] خان [illegible]
[illegible] و الحکم لله المجید الحمید و منه الاعانة و التأیید ذکر [illegible] پادشاه
[illegible] سمرقند [illegible] حضرت [illegible]
پادشاه [illegible] سمرقند [illegible] مقابله و مقاتله با محمد خان شیبانی بر صحیفهٔ ضمیر [illegible]
می نگاشت و چون شنید که [illegible] حضرت [illegible] شیبانی خان بر قلعهٔ [illegible] استیلا یافت و تمامی متوطنان آن را
[illegible] از سپاهیان [illegible]
[illegible] شش هزار پیاده و سوار بودند هر یک از ایشان در میدان [illegible]
[illegible] سلطان محمود خان [illegible] محمود

باقرب یانصد نفر مردم دلاور بکومک پادشاه والاگهر فرستاده و ایضاً از نزد جهانگیر میرزا در سلطان احمد مثل و خلیل اردوبیگ
شجاعت آثار بامداد رسیده و بعد از آن پادشاه عالی شأن در ماه شوال شش نجایل قتال محمد خان شیبانی برآن سلطان
ممالک پهلوانی کرده از سمرقند سفر نموده و علم فوز نواز ما بیچه علم سعادت پرتو حضرت و نصارت یافت پنج شش روز آنجا توقف نمود
و چون سپاه نصرت فرجام از اسباب یاوه فارغ گشتند موکب نصرت شاه کوچ بر کوچ بطرف اعدا نهضت فرمود و از سرپل که نشسته
منزلی از کنار شهر مقابله و مقاتله بود معسکر ساخت و از آن جانب شیبک خان باستقبال پادشاه شتافته جنگ را آمده در نواحی
خواجه کاردزن که از آنجا با لشکر پادشاه شیبک خان یک فرسخ ساخته رایات عالیات برافراخت و پنج شش روز دو سپاه
در برابر یکدیگر جنگ سلطانی نپرداختند اما گاهی جمعی از دلیران معرکه پهلوانی در میدان مردان جولان درآورده و گرد نبرد ما بوقع
هر گروه برسانیدند و بسعادت قتال پرداخته کمال جرأت و جلادت ظاهر میگردانیدند و در آن اوقات شبی که بزودی شیبک خان
برسم شبیخون کنار اردوی پادشاه ربع مسکون آمده چون گرد معسکر خجسته از نیخهای در و لولوه خبر یافتند کام و پشت
کاری نتوانست کرد و کلا العود احمد برزبان رانده روی بمعسکر خود آورده و الکاه و خاطر خطیر پادشاه کشور گیر متوجه آن شد که
بزودی مقاتله خصم توجه فرماید و مجدداً ادیم زمین از خون عدو گلگون ساخته طریق کینه ستانی شیبانی ...
و امیر قنبر علی بنزد آنحضرت بار خبیث تحریص نموده سکینت و دشمنان دون را بیش از این مهلت نمی باید داد و بجا است که کال
بزخم شمشیر و خنجر جهان را از لوث وجود ایشان می باید کشاد اما چون دران ولا خبر رسیده بود که محمد باقر خان با
سوار آراسته شکرکش آمده و عنقریب باردوی عالی می پیوندد و ایضاً میرزا محمد و غلات لغرمان سلطان محمود خان با هزار و
مردود لاور روبراه دو سه روز عواکب دون درات ملحق میگردد و سایر امرا رعیت قضا در محاربه مصلحت عهد بسته دی گفتند
تا زمان وصول آن دو لشکر بار اف دست در کمر نمی باید زد حضرت پادشاهی بنا بر قضای قضای الهی سرای امیر قنبر علی را
بصواب قریب تصور نموده صباح که جمشید خورشید لوا صیاد و قضای سپهر خضرا برافروخت و مواکب رخ زرافشان نمود ...
و جنود ظلمت روز را از ... بساط دیار ... پادشاه و سکندر رخا و مهر منیر موزه مغفر سپاه شوکت دستگاه متوجه گردید
و مقرر شد که امیر قنبر علی و شیخ علا و برادر خود درویش میرشاه قوچین و رستم قاسم الک آقا و تورچ حیدر سپاه میر قاسم قوچین با فوج
از بهادران پرخشم و کین در رایت تو کل برافرازند و ابراهیم چاو و ابوالقاسم کوه بر دو جوقی دیگر از اهل تهور در برابر اعدا بیکار
اعدا معلم نظرات سازند ابراهیم ترخان و سلطان حسین خون و فواید لاس و میرزا احمد حسین با جمعی دیگر از اهل جنگ و کشتی
و جوانغار روی بمعرکه کارزار آرند و امیر قاسم قوچین با زمره از الکیان در سایه علم بلند پایه پادشاهی در قول توقف
نموده و محمود سلطان زاده در برانغار بایستند مضبوط جوانغار را بحمزه سلطان و مهدی سلطان تفویض فرموده وان دو

همت ابطال ... اعدا ... محمد ... شیبانی نیز
... خود را در قول توقف نموده

جلکی

جنگجوی پر خاش خوی هم بر تربیت و آیین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین مشتعل ساخته بهادران با دل متوک بکان ...
نایره جنگ و خون ریز و چشم جوانان و دیرکشان و شیران رستم توان بضرب شمشیر بران ریخته و درجان طوفان انگیز
توسن بقای ایشان زپا در آوردند عالم کالبد ار مان تیر رسانید طوفان کچ شمشیر حسام ریزان چو جو بیار
زخون ره و جیحون پدید گشت در اثنای آن بغار سپاه اعدا حمله آورده و بجانب عقب موکب عالی تاختند و پادشاه سلیمان
مکان عنان یکران بجانب مخالفان تافته جوانان هر اول بمرتبه شهادت و شجاعت و بعواز امثال و اقران ممتاز بوده
بطرف دست رست ماند چنانچه در پیش آن خسرو جنگ جوی کسی نبود و با وجود این رو محمد او را بکان عنام نموده و بزم سنان
و ضرب پیکان ایشان را باز گردانید هر که باشد بعین که ملا اوست پای ستیزش بکان باشد و آن دشمنان خیره سر از ضرب
تیغ و خنجر عنان بصوب فرار گردانیدند درین شیبک خان منزلزل گردانیده و اودی گفتند که برانغار لشکر ما زیر و زبر گشت و
بعد ازین معرکه هیم از اشتغال نیران قتال در گذشت لایق آنکه بمضمون الفرار فی وقت ظفر بایم وار تقتضای بحوای الفرار
مما لا یطاق من سنن المرسلین عمل نموده شیبک خان بختار زخویش نماده و جنود خود را استمالت داده بجمع غبار
معرکه بیکار رو نموده و بار دیگر او ذکان برنوروست حمله کرده جوانغار سپاه نصرت آثار را از پیش برداشتند و از پس
قول در آمدند پادشاه عالی گهر دیگر عنان یکران بطرف دشمنان گردانیده دست باستقبال تیغ و خنجر برآورد اما چون در
ملازمت رکاب سعادت مآب کسی نمانده بود با وجود جنود و لوث یک از اطراف و جوانب در آمده شده که وزان ...
و از امرا اعظام ابراهیم ترخان و ابراهیم جانی بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی بقدر ... جناب جلال ... گیهان جاوید
شتافته و انقیاد آن روز جان سوز ابوالقاسم کوه بر و میر رستم بن کلانتر قاسم بیکه حسین و حاجی بروی و خلیل برلد
سلطان جنیل بقضای حق عز و جل برتبه شهادت یافتند و در اثنای معرکه که از نزد سلطان محمود خان بکومک آمده بود نیز مانند
انزار او در بحار از لشکر نصرت برگ اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که امکان و ثبات در آن معرکه هولناک
توقف نموده بر تیغ آن قوم ناپاک می پرداخت و از خون دلیران جاه لاک سطح خاک را گلی مساخت و چون زیاده ده دوازده نفر
در موکب عالی کس نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام ما طلام فیروزی اعلام رسید از غرقاب بلا عنان عزیمت بطرف دریای کوهک
که هم آب مانده و عبور نیش سیاه بانا که جانب بیرون رفت و کهم با ره بطرف شمال توجه فرموده و رعد و دو داستک قبله مار درکر آن
مذکور عبور کرد و میان دو مانزده روز از شیخ باده بشد و داد و در آن نزول اجلال فرموده رفرف انشا اوز الکیان که از آن معرکه
بیرون آمده بودند از غایت ییم و هراس هر طایفه بطرفی توجه نموده و از آنجمله قنبر علی صلاح راه فتنه پیش گرفت و کر بعداد و
خدا بادرکان و حالکه کوتاه کنش و مولانا بابا ساوقی بطرف از آنجا رفتند و روز دوم از آن حادثه لشکر جواهر مکارم ... .

تو جین و بعضی دیگر از مردم معتبر که در ملازمت پادشاه عالیجاه آمده بودند در مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم
رسانیدند و خاطر بر مصلحت قرار یافته ضبط دروازه سوزنگران بقرا ایرج لاسی و بعضی دیگر از جوانان بی هراس تعلق گرفته دروازه
کارستان بمحمد شجاعت شیرم طغای و قتلق خواجه کوکلتاش بحکم نفاذ پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین با تیره قاسم قوچین
زمره از مقربان درگاه سپهر قرین بکوک سرای نشسته و در مدرسه میرزا الغ بیک که در میان شهر است ساکن گردد تا نسبت ایشان بجمیع
و برج شهر علی السویه باشد و در هر طرف مدد و اصلاح شود و بزودی توانند رسید و پادشاه بر بام آن بقعه فیض حمیده خرگاه و ماوج
فلک طاق ماه بر افراشت و ملازمان درحوالی آن مدرسه منزل اختیار کردند و روزی شیبانی خان بنواحی آن بلده محفوظ آمده
دور زد و آمده و ایام واو باش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون خواسته در مدرسی شتافتند و از داد و دعا و دولت
پادشاهی استظهار نموده از دروازه بیرون بر رفتند و پیاده و صبات نیران حرکت محاربت طلب و مشتعل میکردانیدند
واوزبکان جنگی دیگر برگرده نزدیک شهر می آمدند تا اگر شهریان دلیر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی شتافته و شرنج
تهور و غارت میکردند تا آنچه می فرستند در آن تاخت روزی شیبانی خان از طرف دروازه آهنین حرکت نموده و جمعی از سپاه
در کمینگاه از رخت و پیادگان که بدستور سابق میرفته بودند وقتی از قریب او و بکان واقف شدند که سواران لشکر دشمن
از عقب حمله آوردند و هم در آن جا بنیان جنگی عظیم روی نموده نویان کوکلتاش و قل نظر طغای و فرید و بعضی دیگر از دلیران لشکر ظفر
صاحب قران بمجاربت اوزبکان عنان بگران بجرأت و نیکان انکاف زدند و قل نظر یکی از مخالفان را بشمشیر رسانیده اما چون سپاه
اوزبک بسیار بود پیادگان از عقوبت دانسته بضرب تیغ پولاد تا دروازه آهنین دوانیدند و نظر و سپه چو امه حفر باختند و دیغام
قوچین یک جنگهای نیک کرده و پادشاه عالم پناه و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای آن دروازه بازداشت نگه
مرگ آهنگ پرداختند لاجرم اعدا از آنجا باز گشتند و روز دیگر شیبانی خان با سپاه پولاد پوش عدد فروش بپای دروازه
آهنین و دروازه شیخزاده آمده و مقابله و محاربه شدند پادشاه عالیجاه با جوانان صاحب شجاعت جنگ روانه شیخزاده
در سفر معهود و دست حق پرست به تیر و کمان برده و ارشت درست پادشاهی تیر مرگ تیز کرده و ما فته بر رکاب ایشان زرکی از اولاد
سوار بود خورده چنانچه از پای در آمده جان داد و در آن روز سپاه دشمن بهایت جلادت یکجای آورده جمعی از ایشان در نواحی
سنگ کردن خود را بپایان فصیل رسانیده و زمره دیگر که کان بر دند اگر شجعان موکب عالی بر روانه آهنین دروازه شیخزاده
جمع آمده و در بار زده و دروازه کارستان و دروازه سوزنگران و دروازه را نیز زدند و شقت و ... زده مان که ترتیب نموده
همراه داشتند در فصیل نهاده قصد صعود نموده و قوچ بیک محمد قلی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از بهادران دیگر و امجاد دلیر
رستم سیر مدافعت در روی کشیده بپای مدافعت متوجه آنجا گشته در وقتی که بعضی از ایشان پیاده برآمده زمره بر نردبان بودند

ولی جان فیروز جنگ

عقل جان فیروز جنگ خود را بکار رسانیده دو تا در دست تیر ظاهر گردانید و همه را گریزانیدند و فوج یک از سایر فقار
بنیزه از دست شمشیر و خنجر برده و نقش و جمعی از محیط هستی سترده و قرا برلاس و قتلق بهوده شده و روز دیگر ایرج
قوچین با شیخ جمعی از سواران جلادت آیین از شهر بیرون رفته و با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در میدان تیر
دستگیر زده و اسبان را با خود اجگیر رانده و چند سر از موکب جلادت پیاده ساخته و روشن مبارک شاه را نظر انور پادشاه
الاویون اثر رسانیدند و همین قیاس قریب چهار ماه میان دو سپاه نایره جنگ و حرب و جدال و طعن و ضرب در اشتعال
بود و حضرت پادشاه عالیجاه در محافظت آن بلده اختر نشان بقدر امکان سعی می نمود و شیبانی خان در تضییق محصوران
کوشیده و اتفاقات لوازم محاصره از خود به تقصیر راضی نمیگردانیدند و در اثنا غلبه قحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون
درون مردم سمرقند افروخته چندگاه قرص مه و خورشید که هر صباح از تنور افلاک بر می آید و چشم شهریان پر کرده
می افتاد و در هیچ خانه و کاشانه کاه و دانه موجود نبود و کره و چرو سبلده و صول یاران و گوشت و روغن
مانند کبریت احمر و عنقا عزیز الوجود و نایاب گشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و گربه جان تحمل حاصل کرده کار را ملاحظه
دوست از گذشت و زمره از امرا که از کبار اوزبک رخان طلیف الا مان بهم میر سانیدند و جو بهای خشک نده کرده و تراشه
چوب ها ساعی در آب کذاشته غذای اسپان میکردند و در اوقات محاصره چندین نوبت بلوشاه سکندر ترتیب نزد حکام
خراسان شادمان و قندز و بقلان و مغولستان ایلچیان فرستاده و کومک طلبید و ولایات مذکوره در ارسال مدد و امداد
اهمال نموده هیچکس بیاری نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس و ناامیدی شده و خود را از برج و باره انداخته و دوی
بشیبانی خان می پیوستند و او بجز دم شمشیر رها نکشته در نواحی خان شهان منزل اکرد و پادشاه صاحب قران بید در برابر آدم
در کوهی ای بقیة الکرام مترنجی گردانید

ذکر بازگشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی بار دیگر از سمرقند با ابوالفتح محمد خان شیبانی

چون حضرت پادشاه اسلام پناه چند روز دیگر در محنت محاصره مصابرت نمود و معلوم فرمود که بواسطه شدت قحط و غلا و عدم
وجدان مدد امیدی از سمرقند به تنقیص بسیار انداخته و بجز صورت نقش مناعت اعدا بر صحیفه ضمیر نگارد مصلحت چنان نمود
که چندگاه دیگر بارو نگارستان کار در ساز ذوالجلال آن بلده را باز گذاشته علم نهضت بجانب تاشکند برافرازد و در اوایل سه سبع
و تسعمایه در کینکی از جانب ظلمت آوازه کوچ حاج را تغلب نموده و هژده ... و روشنان فلک چشم هیچ پاسبان بیدار نبود پادشاه
عاقبت محمود با همراهان خوا... اولوالمکارم و بعضی دیگر از خادمان ... سعادت منداند و از سمرقند بیرون روی توجه
باردو خان آورده و در اثنای راه جهانگیر میرزا سعادت اتصال و بمعارفت سلطان احمد نبیل و مرافقت پادشاه کرده در نواحی استیه
نواز جانب اندجان رسیده شرف تقبیل انامل بر اوریزگوار دریافت و ارقام سلطنت ... پادشاه سپهر احتشام

از صحیفهٔ ایام محو شده انوار شفقت و عطوفت بر وجنات احوالش تافت و چون پادشاه با استحقاق در ضمان حمایت پادشاه
علی الاطلاق نزدیک بدر جان رسید موضع الجایه که بواسطهٔ عفو عصیان طغیان سلطان احمد تنبل و خول دران بلده
مسعود بیت عایدان حصار بکران بجانب تاشکند گردانید سلطان محمود خان و الچه خان که احوال آن در سبیل دولت
اقبال بود در مقدم شریف ایشان قیام او از و اجلال استقبال نموده لوازم رافت و ضیافت اهتمام فرمود و نشانی
گرت دیگر اوی سمرقند میگشت و در اکثر بلاد ما وراء النهر رایات استقبال و استیلا برافراشت و خیال استیلای نهال اقبال
امیر خسرو شاه و تسخیر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان بر لوح خاطری نگاشت علی التعاقب و التوالی
سپاه ولایات ایشان را عرصهٔ تاخت و تاراج اخذ و مامور میگردانید و بیادبران قتال رایت قتال افراخته تا کمال اقتدار را بظهور
میرسانید گفتار در بیان بعضی از حوادث سنه ولادت و در آمدن کابل بحوزهٔ تسخیر محمد مقیم ارغون
چون مقتضای کلام کریم کل شی هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ثبات و دوام خاصه ذات بیچون قادر کن فیکون
انتقال و ارتحال از دو بنیاد دون لازم وجود حقیقت فرمود جمیع متوطنان ربع مسکون در سنه سبع و تسعمایه میرزا الغ بیگ بن میرزا
سلطان ابوسعید در ولایت کابل که بامعرفت خداوند عزوجل پیوست و پسرش میرزا عبدالرزاق حاکم و بارگشته کجامی
بر مسند فرمان دهی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاده و سرشتهٔ
سرانجام تمامی مهمات قوی و کلی از هم فرو گرفته و امیر یوسف محمد و بعضی دیگر از امرا از شهر بیرون رفتند و فرصت نگاه داشتن
و صباح عید الفطر که شیرم ترکه در دیوانخانه نشسته بود ایشان بکشیدند یاس عبیدن درحال بآخر کابل در آمده و درین وقت شیرم
و متعلقان از بیم انتقام کشته بود فی الحال بنیاد حیاتش برانداختند و ازین جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته
در گرمسیر والد حضور روز ذو النون محمد مقیم ارغون رسید و در او اوسنه ثمان و تسعمایه لشکر هزاره و نکودری کشیده
تسخیر کابل را پیش نهاد گردانید و بدان جانب نهضت فرموده میرزا عبدالرزاق فرار بر قرار اختیار کرده و محمد مقیم بدولت و
اقبال در ان مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیگ در حبالهٔ نکاح در آورد و این اخبار تا وقتی که بدیع الزمان میرزا
و امیر ذو النون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید و موجب فرح و ابتهاج مزاج ایشان گردید ذکر لشکر
کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان عالیجاه بکنار آب آمویه بسبب اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه
چون در حسب کثرت سپاه ابوالفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و صولت سپاه اوزبک بحیث الکار بر ولایت
سمرقند را بقبضه تصرف مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدان نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده او را بر مقاتله
خان ترغیب نموده و امیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته از بیداد اوزبکان استغاثه و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی

شاهزاده بکنار آب جانیده و با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان در دو روی کهمان نوبی خواهم پیوست
و درین باب یورش اقبال دار بلازم رکاب ظفر آثار خواهم بود و بنابران میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل قبضه بار و زمین دار
روانه ساخت و اشتراک اهب الاوفان بنام امیر ذو النون و اولاد و اخوان در رقم آورد مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه
اتخاذ و در اهم ساخته بقبهٔ الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت قلع و قمع لشکر اوزبک و فتح ما وراء النهر قیام نمایند و امیر ذو النون لوازم
اطاعت فرمان بجای آورده با دو سه هزار سوار بجانب بلخ رسید و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت جاه را بعواطف
خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده و ابواب مهر و اشفاق بر روی روزگارش گشاده و امیر خسرو شاه نیز تحف
و برکات بسیار بنظر امیر ذو النون فرستاده و در باب عزم بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن زمستان بپایان رسید و سپاه
سبزه و ریاحین در کنار آب جویبار و اطراف دشت و کوهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده در اواخر سنه
ثمان و تسعمایه دو هزار پیاده و سوار همه جوشن پوش و تیر و کماندار از قبهٔ الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شد و اکثر عمر
دار السلطنه هرات فرستاده وانمود که اراده بزرگوار امتداد نموده و چون بکنار آب رسید و در برابر مدینة الرجال نزول اجلال فرموده
طنطنهٔ کوس حربی با اوج فلک سماوی رسانید عالم نزد امیر محمد باقر که امیر باقی بی شمار رخت فی الحال بدانجانب آمده بتقبیل
بساط سلطنت آب پرداخت و شکسته و عتاب و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون را
و امیر ذو النون عبدالله قراقولاغ را نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستادند تا از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم
عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داده و فرمود که بزودی بمعسکر ظفر اثر بیوندد تا بمطالعهٔ اسرع الحال در دفع اعدای ملک و دولت سعی کرده
و امیر سلطان حسین ارغون و ذو النون و عبدالله قراقولاغ را نزد امیر خسرو شاه و برادران او و امیر ولی ملاقات کرده فرمان
بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذو النون را بدیشان رسانیدند ایشان را بر توجه بجانب اردوی عالی ترغیب و تحریض نمودند
امیر خسرو شاه بنابر علم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان کردن پیچیده و بخاطر گذرانیده که هرگاه بدیع الزمان میرزا از محمد خان
شیبانی فارغ گردد و شاید که بجمیع ملک سلطان محمود میرزا بازگشته ملحق با عدم و عدهٔ امیر خسرو شاه معروض داشتند شاهزاده
عبور آب آمویه متردد شده و متعاقب آن تکاسل امیر نظام الدین عمر بیک از بارهٔ سرایط امداد از تقریر و عیان بوضوح پیوست که خاقان
منصور بخلاف اقسام لشکر عدو فتنه سازند لاجرم سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون طریق مشورت مسلوک داشته طبل مراجعت
فرو کوفت و بعد از وصول ایشان بقبهٔ الاسلام بلخ در محلهٔ باغ ابراهیم سلطان میرزا منزل گزید و امیر شجاع الدین ذو النون اجازت انصراف
از زانو داشته و چون آن جناب علم نهضت مستقر دولت خود برافراشت نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتنه
روی نمود و محمد شیبانی خان اهتمام بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور نمود ذکر فتنه که از خواص سلطان بدیع الزمان میرزا

ظهور آمدن سبب محمد شیبانی از آنجا عبور نموده متوجه ... کرده و در خلال احوال گذشته سید خواجه که در سلک سادات دشت
قبچاق منتظم بود و نسبت بخواقین اوزبک غایت محبت و اخلاص سلوک می‌نمود و از دیار ما وراء النهر بقبة الاسلام
بلخ شتافته شرف بساط‌بوسی سلطان بدیع الزمان حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی
از وی روی گردان شده و التجا بظل جناب پادشاهی آورده و مادام الحیات لوازم دولت‌خواهی بتقدیم خواهیم رسانید
سلطان بدیع الزمان میرزا بران سید مرور اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانیده و صاحب
سعادت تمام منصب یا مرو مقربان شاهزاده و طریق اختلاط و سلوک داشته در خلوت زبان بمدح و ثنای محمد خان شیبانی
میگشاد و اشتیاق ملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد و از جمله امرای خواص بدیع الزمان میرزا ابراهیم
بن پیر سلطان برلاس و شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و قرا بتقدیم رسانیده بود و این سخن را بعرض حمل نموده و چنین
باید بسمع قبول اشتنیده و امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب میرزا خواجه ابو النصر برسانید
نزد سید تا حقیقت این سخن برای انور همایون واضح گردد و آنحضرت این التماس را قرین اجابت اقران داده مقرر شد
که پهلوان حسن علی سلطان مصحوب امیر محمد باقر بدان منزل رود و بخانه سید پهلوان حسن یکی از حجره‌های حمامت خانه آنجا
نشانده در خانه مقفل ساخت و خود در منظر احجاب عصیان بر در منزل او ... و بهان مجال انجماعت بدان مقام رسیده با کسی
حمامت خانه رفته در قضیه مذکور آغاز گفت و شنید نمودند و سید جعفر خواجه ایشانرا بموافقت خان عهد و سوگند داده
متفق گشتند انگاه پهلوان حسن بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه بتفصیل معروض داشت و صباح روز
دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی ارکان دولت حسب صورت مهم ترخان در درگاه دیوانخانه مجتمع گردند و بعد از
اجتماع آنجماعت سلطان بدیع الزمان میرزا امرای عظام عمر بیک و شیخ علی طغایی و عاشق محمد ارغون و ... کار را بواسحق
اتیو قا و محمد دارا ارغون و شاه منصور را بگرفتن خاصیان مامور گردانید و امرا بمسارعت آن زمره نمک بحرام را موافق
مقید گردانیده هر کدام یکی از اهل اعتماد سپردند و رقم حیات ایشانرا الجمله منسوخ گردانیدند و از جمله گرفتاران شاه محمد
برلاس آفتاب ترخان و ... کیلدی بسیاست رسیدند و عفو پادشاه شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر و قرابه محمد و سید جعفر
خواجه گشته حکم باطلاق ایشان عالی صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیر مایه این فتنه
جناب سیادت مآبی است گذشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را بحلق کشید و مقارن
آنحال خان کپکی ستان از معبر کرکی عبور نموده بدیع الزمان میرزا از جهار باغ ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف خیال گردان
معطوف گردانید ذکر طلوع ... آیت ظفر از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی ... بعضی ... از ...

محمد خان شیبانی آن کشور بستان را او خسته و بنا بر سنه امیر محمد باقر ترخان از معبر کرک عبور نموده و نواحی اندخود را مضرب رایات
سلطنت ساخته محمد باقر بعسکر عالی پیوسته جنگ کشید اما منظور نظر التفات نشده محمد خان او را بآن طرف آب کوچانیده
در معبر ... خان کپکی ستان در جهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسیده بنا بر بشارت بهار عزیمت
دیار ... متخلف نمیده و ... سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیچاق
و ملازم شاهزاده مانده و مقرر شد که صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرک و امیر شیخ ابو سعید عراقی و ...
ذو النون نیز در آن بلده باشند و امیر علی جان ولد امیر عمر بیک بکوتوالی قلعه بیک که داروغه شیر خان بود در قلعه محافظت
آن بلده طریق اهتمام بجای آورده بعد از آن رایات عالیات سلطانی از راه ورکران و چهار بیک ... از آنجا
بقرار ... شتافت و از قرار ... عنان ... جبال مزدان تافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود را بفصیل ... ادر رو
توجه بآورده ... لشکر ... و شیر خان نامزد کرد و چون آنجماعت ... رسید
امیر علی جان ولد امیر عمر بیک با صد نفر از سواران ... برون خرامیده و میان ایشان او و بکان
... کرده ... خان ... بکمال حشمت و کامرانی
از افق ... طلوع نموده امیر قلیچاق و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بود ... و ضبط دروازه عراق
بعلی پهلوان حسن سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصه امیر سلطان قرار گرفت و دروازه ... و پهلوانی
امیر جان ... و جان احمد قلیچاق و امیر محمد درویش ... صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرک
دروازه ... اهتمام نمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابو سعید عراقی و ... دروازه ... امیر سلطان
قلیچاق در مسجد جامع ... و ... بروج ... نهاده ...
و آنجا محمد خان شیبانی با قریب هزار کس ... پهلوانی ... فرستاده و گفت ...
... امیر سلطان و سایر امرا میرزا بدیع الزمان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و چون این سخن
در سمع قبول ... جای گرفت ... اسباب قلعه‌گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که ...
بهم رسانیدند ... بحکم جناب سلطانی نفاذ یافت و سپاه ...
از جمیع ... سوران و کرنای و صدای کورکه و کوس ...
... و آثار روز ... ساختند در صبح ...
... دروازه ... مردم ...

جلال الدین میرک آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ کردند اجتناب ایشان از آن مکان اوزبکان نزدیک کنار برج
نزدیک بخندق شیخ علاء رسیده تیرو از انداختن تیر و سنگ منع نمود و الکا گرفت خود و سنگی اطراف دشمنان انگنده
آن گروه بر جبری جوزه و بردارند از الخندق غلطانیده بعد از آن سایر اولاوی که بر آن برج بود دست باندلختن تیر و سنگ
و ناوک دمیده و زمرکی جنگ گشودند و سپاه خان جابره متحیر در وار و بسته بسیاری از ایشان در خندق برج و فصیل
بر یکدیگر افتادند همچنین در برج دستشد بهادران بهرام قدر عقاب تیر مرکب تیر از آشیانه کمان پرواز داده و کمان بهادر
نورش را آورده ابواب محاربت و مدافعت گشادند * بسان ژاله از ابر بهاران * بعوق اوزبکان شد تیرباران * سهام
تحفش از دل گشت بیرون * زسنگ رعد شد گوش گردون * اگرچه در آن روز اوزبکان نیز جهات جلادت و مردانگی
بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مرد افکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بسبیل قهر از قبیل محالات عاقبت
انهدام یافتند و در آن جنگ قریب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ عدا از عالم فانی روی بجهان
جاودانی آورده بدین قیاس دو نوبت دیگر جرگه اوزبک در پای حصار سلطانی انداختند و مانند روز اول آنکه مهمی از
پیش برند مراجعت نمودند بعد از آن خان از ضایع شدن لشکریانش اندیشید امرا و بهادران را باشتغال نیران
قتال مامور گردانید اما بقدر امکان در امر کار مرو سعی نموده و در تفتیش محصوران میکوشیدند در آن اثنا شبی امیر
عالی فرصت یافته نیزی بر بالای کنار خندق دروازه شترخوار نشانده فریاد برکشیده نام خویش ظاهر کرد
با جمعی از نوکران خواجه میرک با بان دویده او را بالا بردند و بر خلعت و لوازم محامد آتی بجای آوردند و چون محمد خان
شیبانی مدت سه ماه در ظاهر آن شهر نشست و دست تسخیر آن بلده بجانب میسر نیست خواست که ابواب صلح و صفا باز گشاید
و آن بوسیله آن خطه را بحیطه تصرف آورده بنابر آن امیر درویش علی را بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده
در ... می برد و در آن اوان که ماهچه رایت خانی پرتو وصول بر حدود بلخ انداخته بحسب اختیار یا اضطرار
از سلوک طریق ملازمت انقیاد نموده بود بشهر فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسر حد زوال رسیده
و سلطنت از آن خاندان نوبت دیگر بدودمان چنگیز منتقل گردیده و شما را ذخیره مانده و مناسب آنکه التفات جانب
و عنایت خانی اعتماد نموده ابواب جدال قیام نمایند و در متابعت دروازهای شهر گشایند و چون امیر درویش
علی با میر سلطان و سایر امرا و اعیان ملاقات کرد لوازم رسالت بجای آورده خواجه جلال الدین میرک متکفل جواب
ایشان شده گفت قریب پنجاه سالست که با اجداد در ظلال رعایت و عنایت اولاد و احفاد امیر تیمور گورکان
رفاهیت اوقات گذرانیده ایم و حالا که میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده نتوانست که محاب الوقت بجهت

و حکام مقابله و مقاتله در آید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان عظیم الشان را فرو گذاشته هم
و شهر را که بر سبیل امانت بما سپرده اند بتسلیم اهل خیانت نمایند الغرض خصم کرده ایم و حالا آنکه خبر همایون فال خاقان
منصور بنامی شاهزادگان و سپاه خراسان سایه اقبال بدین حدود خواهند انداخت و امداد تائید آسمانی و توفیقات
شاهنشاهی همه دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه حاجی کمال برده بود و نذکره بخیره با تمام
رسیده و غیره و قحطی است زیرا که اکابر غیر خوردنی مایم هنوز یکساله خوردنی و غیره داریم و منشا این بود که در آن ایام
در آن کوشش سپاه ... افتاده و روی بحرکات ... آورده و ... درویش علی چون این سخنان استماع نمود
دانست که بوساطت او کسی ابواب شهر را بر روی محمد خان نخواهد گشود بازگشته آنچه دیده بود و شنیده بود بعرض خان
رسانیده و خان ... استمالت شهریان حمل بر عجب ... گذشته بسمرقند شتافت و نواب ...
فرصت در رفاهیت روزگار احوال ساکنان قبة الاسلام یافت اما در مدت محاصره آن مقدار غرائی از سپاه اوزبک
در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که ... منصور ... کرد ... آن حادثه سخن گذار این
خطبه در سلک تحریر آورده * محمد خان چو از مرو بگذشت * تراب عیش اهل شهر بلخ شد * تمام شهر بر آن گشت از جنگ * از تنگ
تنگ شده برایشان

ذکر شمه از احوال بدیع الزمان میرزا در آن اوان و بیان مخالفت امیر ذوالنون ... بیگ ترکمان

و در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی چون قطرات باران بنیادی بجا محاصره قبة الاسلام بلخ قیام می نمود سلطان
بدیع الزمان میرزا در ولایت ... هرات ... تحصین فرموده و چند نوبت رسل و رسایل ساخته امیر علی فرستاده
سپاه لشکر قیامت اثر او ذکر ... استمداد کرد که خاقان منصور چون از ارسال سپاه آنحضرت در خاطر داشت در باب
مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورده امیر عبد اللطیف جانباز و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکر با جمعیت و مراد
بسر پل بابان رفته در محل ... کنار آب مرغاب منصوب و مستحکم سازند و میرزا بدیع الزمان کماتعدا ...
محمد خان از دوران ... شتافته ... ایام ... بابان رسانید و چون سلطان بدیع الزمان ...
سپاه ... و سایر ... دشت سلاطین ... ساخته صحرای ...
کردانید ... امیر ... شاه فرستاد و ... دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و ...
مبالغه نموده ... شاه ... دیگر ... میرزا ... و در آن ساعت معتمد آنکه چون ...
میرزا ... عهد و پیمان بجای آورد ... شد ... بالشکر ... و حصار ...
و دیوان ... شاه ... مقابله و مقاتله محمد خان ... و چون امیر ... عالی ...

قبل از انکه بعرض مستوفی میرزا بدیع الزمان مقرر کردد امیر عمر بیک خیال باطل کرده نیم شبی با وی ملاقات کرد و نیم روز دیگر
اردوی عالی منزل کزیده و او را از سیاست شاهزاده بترسانید تا فی الحال همعنان او با شبرغان شتافت و عمر بیک
در ان بلده در تصرف شاهزاده کشش قبا بیک بوده به توقف نموده امیر ولی عنان بکردان بطرف قندز تافت
و سبب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در ان اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت
دولت و اقبال مرتفع کردانید خواجه نظام الدین شیخ محمد را که خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد
شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانیده زمام اختیار امور ملکی و مالی بکف کفایت او نهاده و امیر
عمر بیک را مقدم بر اکثر امرا و تومنات در دیوان امارت معدود بود ان و امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر
مهام را بمقتضای رای خود سرانجام میکردند و از سایر امرا و وزرا چندانی صلاحی در مشورت [illegible] و بنابر انکه در ان اوقات
از افعال و اقوال امیر عمر بیک آثار صلاح و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهوری نمود خاطر بدیع الزمان میرزا
ازوی متغیر گشته در ان بهار که در نواحی جوزجانان خیمه اقامت برافراشته بود امیر سلطان بایزید و امیر جهانگیر
برلاس بر حسب [illegible] که مقدم بر تمامی امرا معاتب کرد و مهر بیک را بزیدان سپرده و بعد از
ایام خواجه نظام الدین محمدی منظور عنایت شده بمنصب شرف دیوان عالی مشرف کشت و بعد از قتل امیر سلطان
بایزید و خواجه مجدی اعتبار و اختیار امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان
میرزا الکلیات بیشتر مهمات را بمشورت ایشان فیصل میداد و بنابران امیر عمر بیک شعار دولتخواهی خاقان منصور ساخته
صدای مخالفت در انداخت و در ان [illegible] میان باطن بر نفاق [illegible] امیر ولی نیز استقلال کرده علم نهضت بجانب شبرغان
برافراخت و همان ساعت که این صورت روی نموده بدیع الزمان میرزا ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون
مشورت فرموده و اکثر امرا و ارکان دولت جمع ساخته خلاف عمر بیک را در شب [illegible] کردند و روز دیگر خواجه
ابونصر بن خواجه محمد پارسا [illegible] امیر عمر بیک بشبرغان روان کردند اما فایده بران مترتب نکشت
و امیر عمر بیک در مقام خلافت ثبات قدم ورزیده از مراجعت سر باز زد بعد از ان میرزا بدیع الزمان قاصدی [illegible]
نزد امیر ذوالنون فرستاده پیغام داد که علی سبیل الاستعجال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مال کرده و دفع امیر عمر
بیک و فتح شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از ان منزل کوچ کرده عنان بطرف [illegible] تافت زیراکه سبب مخالفت
عمر بیک را ان ایام نقصان تمام بسپاه راه یافته بود و احتمال قریب بود که چون محمد خان [illegible] حال اطلاع یابد از
آب گذشته [illegible] قتال ذکر نهضت خاقان منصور بجانب [illegible] شاهزاده عالیجاه و مراجعت نمودن او بی حصول [illegible]

چون خبر تحصن امیر عمر بیک در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب [illegible] در هرات بسمع همایون خاقان منصور رسید
موفور حکم کرد تا سپاه آب مرغاب [illegible] انکه شاید آن صید وحشی بدام اطاعت در آورده و امر کرد تا دیگر مطیع و منقاد
تواند کرد و بعد از قطع منازل و مراحل رایات [illegible] معسکر ظفر ساخته در ان موضع بنفس نفیس سراپرده همایون [illegible] کشت
و صحت بدن روی در نقصان نهاده کار از اعتدال آن [illegible] و [illegible] حکماء مسیحی انفاس و اطباء حکمت اقتباس
آغاز ترتیب ادویه و اشربه مناسب کردند و همگی همت برای آن عارضه طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد
بجای آورده خوانین [illegible] آیین و شاهزادکان [illegible] امرا و نوئینان و خواص و مقربان صلات و صدقات بمستحقان
داده [illegible] روشنان و گوشه نشینان صحت ذات ملک صفات از واهب العطیات مسالت نموده [illegible]
پس از چند روز مسالت اصحاب عبادت بعز اجابت رسید و از دار الشفاء و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للعالمین
شفای عاجل شامل حال خاقان عادل کردید [illegible] اهل عبادت [illegible] از این جانب چون بدیع الزمان میرزا
[illegible] تیمور رسید [illegible] امید قیام نماید و بار دیگر بشرف ملاقات خاقان
منصور [illegible] امیر سلطان بایزید برلاس [illegible] فرستاد و [illegible] بارگاه سپهر اساس
پیغام داد که حضرت خاقانی [illegible] این سالک سبیل سرکردانی را [illegible] عفو و رحمت فرو شویند و در حضور سادات
و مشایخ دار السلطنه هرات لوازم عهد و پیمان [illegible] اطاعت [illegible]
می آیم و [illegible] و چون امیر سلطان بایزید به درکاه خاقان منصور
رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان بعرض رسانید آنحضرت [illegible] فرستاد که سادات و مشایخ و
علما و اکابر [illegible] همایون رسانند [illegible] شرف اجابت مقرون کردانند و در ان اثنا [illegible] بیگی آغا و [illegible]
از امرا [illegible] بخاطر رسید [illegible] از ضعف مزاج اشرف اعلی [illegible] و مظفر حسین میرزا [illegible]
بدیع الزمان میرزا [illegible] سریر خلافت [illegible] لواء کشورگشایی [illegible]
موافقت [illegible] لوازم [illegible] این معنی [illegible] بعرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور از سلطان
بایزید [illegible] اجازت [illegible] ملاقات [illegible] انکاه اردوی همایون بطرف [illegible]
کوچ کرد و خاقان صاحب حشمت [illegible] سلطنت [illegible] لوازم نصفت [illegible] بجای آورده ذکر توجه
میرزا بدیع الزمان از الکای [illegible] بطاهر شبرغان و باز آمدن عمر بیک با آستان اقبال آشیان
در ان ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان مراجعت نموده و [illegible] ملتمس ملاقات را

عرض فرمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا کدام مملکت را از خار طغیان معاندان بدستیاری کدام یک از معاودان
پاک گرداند و امیر عمر بیک را اظهار خلاف کرده بود و در قلعه شبرغان متحصن شده بچه طریق از عهده گذرانیده بجاده انقیاد درساند
مقارن آن حال عریضه مشتمل بر مقال امیر ذوالنون رسید و از زبان آن جناب تشریف عرض ساینده که چون این مخلص را بر مخالفت امیر
عمر بیک اطلاع افتاد سپاه زمین داور و فراه و غور را فزود نوکران جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان
انعطاف داد لایق دولت روزافزون دیگر موکب ظفر آیین نیز بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان فیصل یافته دست
عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی گشاید سلطان بدیع الزمان بعد از استماع
این بشارت بر جناح فتح و ظفر امیدوار گشته از بلده و بیرون در حرکت آمده عنان یکران بصوب شبرغان منعطف گردانید
و چون ماچه اعلام ظفر نسیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر رشته بار انداخت امیر ذوالنون وقوف یافته
و خاطر بر حصن حصین امیر و باره شبرغان را مضبوط ساخته ابواب لجاج برگشاده و سلطان بدیع الزمان اعلام فتح و نصرت
برافراخت و امیر شجاع الدین ذوالنون سپاه ملازمت از اطراف ساخته صباح که روز چهارشنبه از رشته بار بظاهر شبرغان
وا رسیدند و صدای نقاره و نفیر و ادای سورن و کرنای از اوج فلک اثیر رسانیده شد و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدگاه آن
بلده نزول اجلال فرمود و امیر ذوالنون در مدرسه سیدی احمد میرزا فرود آمده و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان
گرفته آب خندق بطرفی دیگر افکندند و جهت بر ساختن آن آغاز کشیدن خاک و سنگ انداختن گرفتند اما چون خاطر خطیر
امیر ذوالنون مایل آن بود که مابین الجانبین صلح واقع شده امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و لشکریان و نوئینان میرزا
بدیع الزمان انتظام یابد اصلا سپاه را اجازت حرب و جنگ و رخصت تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جهت تمهید اساس صلح و تحقیق
قاصدان سخندان نزد امیر عمر میفرستاد و بعد از آنکه در آمد و شد امیر عمر بیک با امیر ذوالنون مقام نموده اگر آنجناب قدم رنجه
فرموده بمعدودی چند از ملازمان مرحمت خلق تشریف آورده و مرا خاطر را بتاکید مواعید عهد و پیمان اطمینان بخشند روانه
شبرغان با ایشان ابواب دولت و اقبال بر روی میرزا بدیع الزمان میرزا بگشاییم و بدستور سابق ملازمت در طریق
خدمتکاری عازم شبرغان گردید امیر عمر بیک چون این خبر شنید طنطنه نقاره بشارت باوج حصار سپهر دوار رسانید و دل
آواز انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی تقبل شتافتند و امیر عمر بیک بشکرانه آن کفش از دست سعادت
پابوسی یافته و زبان اعتذار و استغفار بگشاد بدیع الزمان میرزا از زلات و عثرات آتش را با آب عفو اغماض فرو نشاند
و او را بمزید مرتبه احسان مفتخر و مباهی گردانید سایر مردمی که در آن بلده بوده بنوازشات عنایت مستظهر و مطمئن ساختند
و باردوی عالی معاودت نموده تا روز از ظاهر شبرغان کوچ فرموده و نواحی رشته بار را از معسکر شهریار کامکار گشت

و صباح روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت شتافته از مقام مخالفت و عناد یکبارگی درگذشت **ذکر توجه امرا عالی جاه بوجه ملاقات**
امیر خسرو شاه و بیان اتفاق ایشان با امیر شاه الیاس از مسند دولت کامرانی بوادی کجت و سرگردانی چون مهم شبرغان بر مسطور
فیصل یافت سلطان بدیع الزمان با اعاظم نوئینان و امرا در باب حراست ممالک خراسان از دست ابو الفتح محمد خان شیبانی
مشورت بتقدیم رسانیده و بنابر استصواب اصحاب رای و تدبیر خاطر مهر تاثیر بران قرار داد که امرا عظام شجاع الدین
ذوالنون ارغون و نظام الدین عمر بیک و علی اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد امیر خسرو شاه فرستاد که بهر نوع که تواند
او را استمالت و تطمین کرده بدرگاه عالی رسانند تا باستظهار سپاه و ممالک که در تصرف اوست دفع لشکر ازبک شیبر
نموده و امرا بهر سوار عازم قندز گشته متوجه او را حسب الحکم در مرافقت ایشان روانه شد و بعد از آن امیر خسرو در
اندخود حسین ابوسعیدی که در سلک صدور منتظم بود مابین این جماعت روان فرموده تا کیفیت احوال بعرض خاقان رسانیده
حصول سابقه طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آنحضرت بوالد بزرگوار رسانیده و التفات و عنایات و ترتیب در باب
الکا موکب عالی از رشته بار رکاب دره جبرون حرکت آمد اما امرا عظام که متوجه قندز بودند چون یک دو منزل قطع نمودند
امیر شاه منصور را از قلعه رشته فرستادند که امیر خسرو شاه را ملازمت کرده استعلام نماید که موعد ملاقات کی خواهد بود
و بعد از آنکه امیر شاه منصور بقلعه رفته و خسرو شاه بحیطه هر نقد برآن گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت
گذشت و سبب این مقال آنکه در خلال این احوال محمد سلطان موجب فرموده بار خود محمد خان شیبانی جمعی کثیر از لشکریان
ممالک طوائی عزم رزم خسرو شاه جزم کرده روی بقلعه آورده و امیر خسرو شاه از کیفیت آن وقوف یافته عبد الرحمن بیک
فرا بایش نظام ثبت و با فوجی از سپاه بر رسم راه کری باستقبال ایشان فرستاد و عبد الرحمن بیک در حدود ساسله
سرای آب کذشته محمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال کرده تیری بکتف عبد الرحمن خورده روی بانهزام و گریز آن
آورده در محلی که امیر خسرو شاه در قندز بود شبی در آمده بر ایشان تمام محال قندز راه یافته و امیر خسرو شاه چون
آن به دولت و اقبال سپری گشت و زوال استقلال کرده بود با وجود جزء بسیار و قرب وصول امرا کبار عنان تمالک
ممالک از دست داده قندز را بازگذاشته با طائفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد و امیر شاه منصور جهت
فرموده در منزل علم امرا عظام رسید صورت واقعه را معروض گردانید و امیر ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت فرمود
که شهری چنین معمور بتصرف او بکان گذاشتن و ازین موضع بازگشت معاودت نمودن شیوه مردان مرد و شیمه دلیران صف شکن
نیست ملک الملک است که بقلعه روییم و آن بلده را مستحکم ساخته بتصرف سلطان محمود بازگذاریم و امرا طوعا و کرها در انصار این
عزیمت با امیر ذوالنون اتفاق نموده آن شب غنیمت او غاریغا شناعت میرجنش کرده و اوراق خود را بطرف اردوی عالی

بازگردانید و راقم این حروف افزود که بیعت تمام خود را بملازمت حضرت سلطانی رسانده و خبر ویران شدن
خسروشاه و رفتن بکتاب را بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی بزم العقوب حرکت آید که ابواب فتح و فیروزی
مسدودات بگشاید و این ضعیف در راه چونکه بشرف ملازمت مشرف گشته کیفیت ویران شدن خسروشاه و ملتمس امیر ذوالنون
عرضه داشت نموده و بدیع الزمان میرزا افزود که هرگاه خبر رادن امرا بقندز مسموع شود به آنجانب رفته خواهم شد و چون امیر
ذوالنون و مظاهر قندهار نزول فرمود بتحقیق پیوست که مولانا محمد رستاقی که در قندهار بغایت معتبر بود و خواطر کبار و صغار را
بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانید و انتظار وصول محمد سلطان میکشید تا شهر را بسپارد و امیر ذوالنون قاصدان
سخن چون نزد مولانا محمد و سایر قندز و زبان فرستاد و اشباه از وصول سپاه او ذکر تخویف نمود که مناسب چنانست که
دروازها بگشایند تا من با سایر امرا عظام بشهر درآمده اطراف و جوانب از مضبوط گردانم و معاونت عنایت الهی و مساعدت
دولت پادشاهی در رفع اوذبکان کمال شهامت جرأت بتقدیم رسانم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد
و در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده و دروازهای قندز بگشاد و امیر ذوالنون با سایر امرای باردوی عالی
مراجعت نموده و در روده چون بشرف ملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده حال قندز و زبان عرض فرمود و بدیع الزمان میرزا
چاره کار منحصر در استرضاء خاطر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هراة جزم کرده و میرزا محمد زمان را با جمعی و بعضی از امرا
بلخ بیرون فرستاده و بدستور معهود محافظت آن بلده بنیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطان قلیچاق بازگذاشته رایت آفتاب
اشراق بصوب شبرغان بازگشت و بعد از وصول بخوجایان حکومت آن ولایت بکیف جلادت امیر علیچاپا والد امیر عمر بیک داده و
اورا بقلعه شبرغان فرستاده و از راه اسحکه بانک بیکی شتافت و در آن امیر حسین باردوی از پا بسر برای نماز آمده
الطاف و اعطاف که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود معروض گردانید و این معنی موجب ازدیاد نفرت
بحضرت شد و فضای سینه را از بین معتقدم همایون نضارت ریاض رضوان رسانیده و در آن منزل امیر خسروشاه نیز بسعادت
ملازمت استسعاد یافت و بپرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر جناب احوال موفور اختلاس یافت چنانچه عنقریب کیفیت
این حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربه محمد خان شیبانی با سلطان محمود خان زبان
خامه سحر بیان خواهد گشت

در آن اوان که پادشاه موید کامران ظهیر الدین محمد بابر بن
عمر شیخ گورکان متوجه دار السلطنه سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و
عصیان بر گشوده و بالکه جهانگیر میرزا سابق [illegible] دولت و اقبال از وی جدا شده بود بدستور پیشتر مقرر نمود بنا بر علی [illegible] چون پادشاه

اسلام پناه سمرقند را شیبانی خان بازگذاشته و استیلا بر ممالک موروث میسر نشد بتاشکند شتافته و چندگاهی مشمول عاطفت
سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره و محاربه برآسود و سلطان محمود خان با اتفاق برادر خود سلطان احمد خان که بالچه خان
مشهور است این انگاشت که لشکر بصوب اندجان کشند و آن ممالک از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده به پادشاه جهان سپارد
و این عزیمت را از حیز قوت بفعل آورده با سپاه فراوان بدان صوب روان شدند اما قبل از آنکه بمقصد رسند دست در گردن
عروس مقصود حمایل سازد شیبانی خان لشکری اعداد قطرات امطار در رسید و در منزل [illegible] عساکرین دست داد
که قتال در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بسبب تقدیر حاکمه و الچه خان در دست اوذبکان اسیر شدند و پادشاه جهان
عنان بکران بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داده و دیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر
روشنی یافته قاصدی بهمعنان برق و باد بتاشکند فرستاد و بمغولان آنجا پیغام داد که خانیکه و الچه در دست ما
گرفتار گشته ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرار آورده اگر شما را اعتقاد گشت که تا بره عقب [illegible] من جاءت
محقق نکرده اند باید که او را دگر نزد ما گرفته آیند و خواجه ابوالمکارم را هر توقع ماند بدست آورده محبوس گردانند درنوم
تاشکند خواجه ابوالمکارم را محبوس نمودند و شیبانی خان آن دو خان عالی مکان را دو سه روز نگاه داشته بعد از آن رخصت داد
که هر طرف که خواهند توجه نمایند اما خواجه ابوالمکارم بعد از دو سه روز بمجلس برده فرصت یافت و بکر [illegible] و چاه و از
تاشکند بیرون آمده محاسن شریف را تراشید لکن بواسطه کبر سن فقدان آن قوت رفتار نتوانست که خود را بجائی رساند
که از سر اعدا ایمن ماند هم در نواحی آن شهر پناه بخانه یکی از مردم آنجای برد و آن [illegible] مروت بکرد و خواجه را نگاه داشته بعد از آن
متعهد از هواداران شیبانی خان را بر صورت حال مطلع گردانید و آن مردم خواجه ابوالمکارم را گرفته نزد پادشاه و خود بردند
چون چشم خان کامیاب بخواجه عالی جناب افتاد و پرسید که [illegible] کردی خواجه در جواب این جز فرمود چراغی را که ایزد
بر فروزد هر آنکو پف کند ریشش بسوزد اما این طایفه هیچ فایده نداد و همان لحظه سیاست آن خواجه عالی نژاد را بعالم
آخرت فرستاد و بعد از این وقایع رایات شوکت شیبانی خان بیش از پیشتر مرتفع گشته سمرقند را دار الملک ساخت و برادر محمود سلطان
بدستور سابق لوای حکومت در بخارا بر افراخت و ولایت تاشکند و ولایت سلطان محمود خان و الچه خان با تمام او کوچ کرده
کوچی و سیونج که سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک گورکان است تعلق گرفت و منصب داروغگی شاهرخیه بامیر یعقوب
که در سلک خاطم لوای انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت **ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر و**
سبب وصول امیر خسروشاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان میرزا چون پادشاه اسلام پناه از شوکت سلطان محمود خان [illegible]
عنان بکران بصوب مغولستان گردانید و مدتی در طی مسافت اوقات گذرانیده و بوضوح انجامید که فوجی از معاندان [illegible]

و این راه واقع است مضبوط ساخته است و بجبال دست برد و پای جلادت محکم کرده و تیغ عناد آخته اند جابران حضرت شاهی
از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته به راه معهود یکجانب حصار رشاد و امان شتافت و از آنجا عنان توجه بجانب هزاره رجال
ترتاب یافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر از صولت سپاه او دو یک شبی نیافت بر بستر استراحت فی خنود و وصول موکب پادشاهی را
طریق را فوزی عظیم دانسته و با ساوری و پیشکش بخدمت شتافته آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت
بادی مشاورت امیر صاحب تدبیر بعرض آن رسانید و تیغ و سریر رسانید که چون محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافت
و نزاع تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی آمده مناسب آنست که چند روزی بار و برکار
سبیرکار در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از حدود مملکت دور اندازیم • نداری اگر با عدو روز جنگ • طریق مدارا
گزین بی درنگ • ز ملک سکندر بمانی فال • که گفت این سوی انتقال • پادشاه عالی جاه این رای را مستصوب دید
و در شهور سنه عشر و تسعمایه روی توجه بکابل آورد و حسب اتفاق عبور موکب در منزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود
بود لاجرم جناب امارت مآب ما تحف لایقه علا بارنت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمتکاری نموده
سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت بشیان پادشاه باستقبال رفته و حلقه عبودیت در گوش کشیده و غاشیه
ملک دو عشر کرفته جناب امارت مآب چون حال برین منوال دید بجانب منوهم گردید و شبی تمامی یراق و جهات خود را
بجای بگذشت و باده سه نوکر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت العبوب بر روی سلطان بدیع الزمان میرزا برافراخت
زیرا که او را دیگر هیچ طرف پناهی و هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود • داری برم اندم که شوی از همه فارغ • آن لحظه اگر سر بکجا
بچند کس • و در قصبه میمنه خبر قرب امیر خسرو شاه بعرض آن خسرو عالیجاه رسید نایره کمال مکارم اخلاق بوایم سابقه
او را بنوده تصور نمود و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذو النون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبال
امر فرموده و خود نیز از روی عالی بیرون رفته بر سر شنبا فرود آمده و شاهزاده و امیر ذو النون و امیر خسرو شاه را در آن موضع
سعادت دستبوس حاصل نمودند و حالاتی که او را در خدمت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه پیش آمده بود معروض گردانید و چون روز
سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر بر انجام اسباب مکنت خسرو شاه طریق مشورت مسلوک داشته خیمه و خرگاه و اسبان بلو
و شتران با بردار و بستران کابل و قطار و فرش و اوانی و نقود نامعدود انعام فرمود و امیر ذو النون نیز بر کار است لایقه
و تنسوقات رایقه نزد امیر خسرو شاه طریق مشورت مسلوک داشته بوم ملاقات خان معظم گردانیده و از میمنه کوچ کرده در الکه
چکتو قبه خیمه و خرگاه هم زده تا مدتی دو ماه رسانید ذکر وصول موکب پادشاه ظفر پناه بر حدود کابل و مفتوح شدن آن حضرت
خداوند خزو کل چون مشیت پادشاه ابد نوال و ارادات شهنشاه متفرد در استقلال متعلق بآن بود که از فیض عام

عدل و احسان خسرو و آفاق ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ریاض امید زنگ شکان بوادی ظلم و ظلال از فیض عنایت لایزال طلوع نموده
بر مظاهر احوال شکسته حالان آن دیار آثار ابتدا گذرت را در معرکه امان بستان خواقین مغولستان و شیبانی خان در پناه حسب اللطیف و
تکلیف خویش از شر دشمنان جان نثار محافظت نموده در بحث و عنایت بگلستان بدخشان رسانیده و کرت دیگر با بروی آن
آن پادشاه بختیار را از خطار اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشورستانی از عمر یراق و جهات امیر خسرو شاه
قوی گردانید آنگاه پادشاه عالم پناه با بسیاری امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل کرده در راه آنولایت پیش گرفت و طی
مسافت کرده فضای طارم آن شهر از یمن مقدم همایونش غیرت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم ارغون چون نوبت
مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که چرک منصور کابل را محاصره نمودند متوطنان آنجا بی علا بارنت
حضرت کشورگشائی مایل شده کار محمد مقیم از صبر و شکیبائی درگذشت و قاصدان درگاه پادشاه ارسال داشته طلب عفو
و امان طلبیده و مسالت عهد و پیمان نمود تا حدیث شاید و کلید شهر و قلعه سپرده و همان العیوب کرسپرد و فتنه بار نام حضرت
پادشاهی ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگند بر زبان آورد که چون محمد مقیم بجناب پادشاهی امداد کشته از کابل
بیرون خرامیده و شرف بساط بوسی دریافته پیشکش کشید محمد بابر میرزا بر حسب وعده او را مورد الطاف خسروانه و عواطف پادشاهانه
سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و سعد از فراوان رخصت رفتن بوطن مالوف ارزانی داشت و حضرت
پادشاهی بموافق تاییدات الهی و مقاصد توفیقات نامتناهی خطه کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را
تحت التصرف در آورده و معمور و آبادان گردانید طوایف رعایا و مزارعان را که پامال جور و عدوان و دستخوش ظلم و
عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید • علم عدل و داد ساخت بلند • پر تو لطف بر جهان افکند • لیکه در ملک حکم
احسان گشت • کشت توم جو بر غذا انباشت • تیغ امید اهل فضل و هنر • شد ز فضل عطای او بابر گفتار در بیان فرستادن خاقان منصور
جیش را که کابل را مستقبل آن فریح سلطنت جهانبانی بوده ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در عین نشاط و کامرانی
چون امیر خسرو شاه امضا آن عزیمت را متضمن صلاح دولت و دین و بزبان حال این مقال بیان کرد • چو عاشقان بوفا
جان کشند در پایت • امید هست که مانیز در قدم بکشیم • لاجرم بدیع الزمان میرزا از میمنه بهی مبارک در رکاب نصرت انتساب
آورده از راه بلخ آبان بجانب لشکر مقدسه عیاسه در حرکت آمده و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون و خسرو شاه بصوب
هرات شنیده یافت خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید • ز شادی بر افروخت رویش دوان • چو گل در بهاران
خندد از آن • و حسب فرموده علیه میرزا بدیع الزمان و امراء عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة و الدین احمد التفتازانی
و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید نظام الدین سلطانعلی مشهدی که مشهور بود بجواب سیمین و سید غیاث الدین

محمد بن امیر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الابانی که خلاصه و زبده مشایخ و سادات و قضات ممالک خراسان بودند بمجلس فیض‌بخش
طلبیده و در حضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهاد و قواعد عهد و پیمان اغلاظ ایمان موکد گردانید که نسبت بمیرزا بدیع الزمان
میرزا و امیر ذو النون و امیر خسرو شاه مقصدی که خاطر عاطر همایون مکدر گردد در باره ایشان غایت شفقت و عنایت تقدیم
رساند و کلاه بزرگی رخصت فرموده که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطر
نشان نمایند باقی و غره ملازمت را بمضا رسانند و اکابر عظام ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردون
غلام گشته در لنگر مقدسه عباسیه بآن سعادت فایض شدند و هر یک پیشکشی لایق کشیده و کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق
شروح و معروض گردانیدند و بدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانیده بوثاق ایشان
فرستاد بروه همه را خلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل ماوام نزول اجلال
دست داد ابو المنصور مظفر حسین میرزا با والده خود خدیجه بیگی آغا که بر سم استقبال از هرات توجه کرده بود با حضرت عالی ملاقی
شدند و غبار نقار میان الجانبین بزلال التفات و مودت فرو نشاندند و در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که داخل
ایام جمادی الآخر سنه عشر و تسعمایه بود خاقان منصور از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند ستوده صفات گشته بدیع الزمان
میرزا نیز از بادوام در حرکت آمده بوقت نماز پیشین در نواحی غار عباس که نیم فرسخ از پایان تربت از مقابله آن دو نیر
برج سلطنت عبرت افزای سپهر خضرا گشت و میرزا بدیع الزمان چون چشم بر تخت روان والد عالیشان افتاد خواست که
بشیوه ارباب جرایم روی مال و گردن اندازد و بر نوبت زانو زده بشرف پای بوس در پایه خاقان منصور از مشاهده این
صورت رقت فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت میرزا بدیع الزمان بکرانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش کشیده
و قطرات عبرات از فواره دیده انتظار کشیده روان گردانید حتی بر روی پسر بگیر کرد و در آغوش کشیده و زار زار میگریستند و حضرت
خاقانی غایت مهربانی و بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده در روی یکدیگر نگریستند گاهی بدیده کمال اشتیاق
در روی پسر نظر نمودی گاهی پسر از سر تواضع رخسار بکاره سودی و بعد از آن مجلسی که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام
و قضات اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرای کبار امیر شجاع الدین ذو النون و امیر خسرو شاه بشرف دست‌بوس خاقان
عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص و عبودیت ظاهر گردانیدند و خاقان منصور ایشان را
بوفور پرسش و نوازش مفتخر و سرافراز ساخت و مضمون کلام همایون لا تثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان رانده
خجلت خاطر ایشان بر طرف ساخت و آتش حضرت خاقانی و جناب سلطانی در آن انجمن داعی بزم عیش و خرمی گشته ابواب فرح و
سرور مفتوح داشتند و مخمور دماغ ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی حظی تمام از زندگانی برگرفتند و رایت شادمانی برافراشتند

روز دیگر

روز دیگر که همسایگان قضا و قدر محفه زرین پیکر خورشید خاور را بجانب شهرستان سپهر خضرا کشیدند و ظلمت شب متوطنان ربع مسکون را
بامداد و مواصلت رسانیدند خاقان منصور بر تخت روان نشسته مانند باد بر آن روی سیستو سر برکار مرانی نهاد و سلطان
سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان جنیبت پیش آنحضرت واکشیده امیر ذو النون بجانب دست راست
و امیر خسرو شاه بطرف دست چپ در حرکت آمده و در آن روز از اصناف و فرق انام غوغای تمام چنانچه و سرور را کلام از شهر بیرون شتافتند
و دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از زن و مرد در مضایق طرف بر تبه‌ای بود که در هیچ عید و نوروز مانند آن
کسی مشاهده ننمود و در آن روز از کثرت خاص و عام و از بسیاری ازدحام عوام در آن راه را نفس بسته بود و زحمل
خلایق زمین خسته بود و خاقان منصور بعین فسح و سرور بدین ترتیب و آیین از راه خیابان بمدارس و مرسل
الحیلی که بنا کرده معمار آنحضرت رسیده شاهزادگان عظام و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین گورکان دو پایه پیش تخت روان آنحضرت را برده پیشکش گرفتند و امیر ذو النون و امیر خسرو شاه دو پایه
میان آن تخت را بر دوش نهادند و بعد بر سر از تشریف آوردند سران عساکر پیاده شتابان چو پیکم بدامن ماه تابان خلایق که در آن
مقام حاضر بودند در آن حال تجسته مال خاقان منصور را ناظر از مشاهده آن صورت فریاد برآوردند و لوازم دعا و ثنا
بادوار رسانیدند و جهت عنایت عین الکمال آیت و ان یکاد بر زبان گذرانیدند انگاه خاقان عالیجاه به جهان آرای
شتافت و منزل امیر علی شیر از بهر مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا مقرر گشت بدیع الزمان میرزا نیز بدان جا رفت و هر یک در منزلی
که از جهت ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و چون روزی چند در غایت فرحت بسر بردند و از رنج راه برآسودند

ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتی که بدیع الزمان میرزا در هرات بود

در آن ایام که بدیع الزمان میرزا
در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت و الا ارشد را طوی داده و مجلسی انواع انعام و
در باره شاهزادگان عالیشان بجای آوردند امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیدند و نوازش
کرده و ایضا ابو المنصور مظفر حسین گورکان جهت برادر بزرگ تر و امرا انجمنی ترتیب داده که در نهایت صفا و لوازم پیشکش
پیشکش رعایت نموده و در تاکید مبانی اتحاد افزوده و امیر مبارز الدین محمد روز افزون نیز بزمی در غایت عظمت ترتیب ساخته
میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برده و بسیار بازی و رهوار با نقد و ترکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتگاری
بجای آورده و برین قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص تقدیم رسانیدند و جوانب دولتخواهی و هواداری
رطیق عرض نهاده و شرط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذو النون در خدمت داشت که مبادا حضرت پادشاهی
محمد باقر میرزا با پسرش محمد مقیم عذری اندیشیده او را رخصت ندهد و بعد از صیط گلستان روی بطرف قندهار آورد

و او ارتعد پس از ده پانزده روز که در هرات بوده اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان گشته بولایت خویش معاودت نمود
و سلطان بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هرات تشریف داشت صبیهٔ میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید که دختر
عم خویش یا بنده سلطان بیگم برسم [illegible] در حبالهٔ نکاح در آورده و در روز عقد سادات و قضات حاضر گشته قاضی
اختیار الدین حسن تلفظ بکلمات ایجاب و قبول اقدام فرموده و این بهانه چند روز مجلس سرور و سرور تمهید یافت
و فروغ جام بادهٔ گلگون بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امرا عالی مقام تافت و هم در آن اوقات
خاقان خجسته صفات خواجه افضل الدین محمد کرمانی که بکمال اعتبار و اختیار او در پایهٔ سریر حضرت خاقانی سابقا
مرقوم کلک بیان گشت در روزی چند مریض بوده در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا
و سادات و مشایخ و علما جنازهٔ آن خواجهٔ عالی نژاد را مشایعت کرده ماندند و بگازرگاه برده در بقعه که جهت [illegible]
مصلی ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور حسب الامر امیر محمد ولی بیک بتفتیش
جهات خواجهٔ مرحوم فرمان فرموده تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و نوکران آنجناب مواخذه گشتند از جمیع
اموال موفور و نفایس بی حد و حصر بحوالی موصول شد و خواجه شهاب الدین [illegible] که با خواجه افضل نسبت قرابت نسبی داشت
و بهمین جهت منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد [illegible] که ایضا بسبب قربت آنجناب بر [illegible] نشسته
سرکار نظام الدین علی شیر را ضبط می نمود در بند افتاده خواجه آنچه داشت فرو آورده و محصلان ایشان را نجات
از قید دادند ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خاقان جم جاه و بیان حال امیر [illegible] الدین خسرو شاه
چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برده و خسرو ثوابت و سیار از
منزل [illegible] حوت رحلت کرده روی بسوی خانهٔ بهرام شدید الانتقام آورد رای خاقان منصور چنان اقتضا نمود
که آن شاهزادهٔ عالی جناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از اعیان امرا کنار آب مرغاب معسکر ظفر مآب گردانند و اگر محمد خان شیبانی
بجنب کشور ستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله اقدام فرمایند بنابر آن سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک
سنهٔ عشر و تسعمایه از منزل مقرب حضرت سلطانی سفر کرده در خطهٔ جنبد [illegible] که وسط [illegible] است اختیار نزول
فرموده و منتظر [illegible] امیر [illegible] محمد بن میرزا [illegible] بسر [illegible] رسیده مکاتیب آنحضرت را مشتمل بود بر اظهار
موافقت عرض رسانیدند مشمول انعام احسان اجازت مراجعت داده [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز
از خطهٔ جنبد کوچ نموده بجانب [illegible] شتافت و از آنجا [illegible] کنار آب مرغاب روان شده چون منزل موری از فر قدوم
همایون [illegible] مظفر حسین کورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند

برادران

برادران کامران عنان یکدیگر را از راه پیچیده بمرغاب رفتند و از آن مرحله بجانب [illegible] که از [illegible] بحوالی موصول گشته
میرزا [illegible] بقندز [illegible] و امیر خسرو شاه عنان [illegible] قندز و بغلان منعطف گردانیده و حضرت [illegible]
[illegible] منازل و مراحل [illegible] آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هر جا [illegible] جمع گشتند و او [illegible] که در قندز بود با
[illegible] امیر خسرو شاه را استقبال نموده بسیاری از اتباع خسرو شاه [illegible] بیکبار گشتند و [illegible]
روی با نهزام آورده آنجناب را [illegible] برگردانیده و [illegible]
و فرمود که بگرد شهر [illegible] گردانیدند آنگاه در همان [illegible] کامرانی [illegible] ساختند * بیت * [illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible] بر شام نشست * و امیر خسرو شاه
را [illegible] بوده و مدت [illegible] در ایام سلطنت [illegible] میرزا [illegible] حکومت می نمود و پس از فوت آنحضرت
چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان و ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان را در تحت تصرف داشت و در کمال جلالت و
[illegible] دولت و اقبال رایت فرمان دهی باستقلال می افراشت و آنجناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب می بود
و همواره [illegible] وظایف طاعات و رعایت عبادات و قرائت کلام مجید [illegible] و تلاوت آیات [illegible] قیام و اقدام
می نمود [illegible] با وجود این صفات حمیده [illegible] قلت رحم [illegible] انصاف [illegible] اشتغال ملک و دولت
نقش بی وفائی و کفران نعمت بر لوح خاطر [illegible] نگاشت چنانچه مذکور شد [illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] حیات دیگر [illegible]
و [illegible] الجلال و الاکرام [illegible] * چو از لوح دل [illegible] نقش وفا * [illegible]
[illegible] * [illegible] * و در [illegible] سنه عشر و تسعمایه شاهزاده [illegible] ابراهیم حسین میرزا
بسبب [illegible] مرض صعب گرفتار گردید و معالجه [illegible] اطبا فایده نداد و [illegible] اواخر شوال ایام حیاتش
بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شده قطرات عبرات از [illegible]
[illegible] الصابرین [illegible] شکر نمود و ولایت فارس [illegible] شاه [illegible]
برادر [illegible] ابن حسین میرزا [illegible] کرده [illegible] روی [illegible] آورد ذکر توجه بدیع الزمان
[illegible] مرغاب [illegible] آب مرغاب کوهستانی است که آب [illegible] رود مرغاب [illegible] از آنجا منبع [illegible]
[illegible] و [illegible] مقام [illegible] سلطنت [illegible]
امیر محمد [illegible] سپاه [illegible] متوطنان [illegible] و استخلاص اموال [illegible] فرستاده و میان امیر محمد

دفع ملحیان بران مقاتله مستقل یافته جناب امارت ملحی منهزم با نیکاه و چون در آن وقت بدیع الزمان میرزا
متوجه کنار آب امویه بود و نتوانست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم ذوالنون در کنار آب مرغاب معسکر ظفرمآب بود اندیشه
تافتن ملحیان در خاطر خطور نمود و رایت ظفر آیت افروخته بر آن جانب ایلغار فرموده و بی گناه کالای ایشان اطراف آن
کوهستان را فرو گرفته از آن طغیان جماعتی که بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند در ظلال عدل و احسان جای داد
و زمره که در مقام عناد و عصیان ثابت قدم ورزیده غارت و تاراج فرموده و منصور مظفر به معسکر ظفرمآب بود که از
نزد امیر ذوالنون متعاقب و متواتر ایلچیان رسیده از زبان آن کتاب مودت مضمون رسانیدند که حضرت ظل اله و لوا الاقبال
با برمیرزا با سپاه بلا انتها توادی جهان گشای بصوب قندهار روز توجه داد و در آن دست و تقصیر آن ولایت را نظم نخواست
و در هر یوم ضمیر نگاشته بد جوال آن چشم داشت خواست که آن حضرت عنان عاطفت به صوب آن انعطاف داده و دفع اعداء
دولت را پیش نهاد همت کرده اند تا در سایه خبر همایون فال دامن این مملکت از آسیب حوادث و نوایب فروبسته محفوظ باشد
بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت در آن دید که قندهار در حرکت آمد

گفتار در بیان سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

چون رایات نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا
بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع بیگ محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و برکات خسروانه مصحوب داشته با ستقبال شتافتند
و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا الی خلالفة
و النوال باردوی عالی رسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی مردم لشکر خراسان و هزاره ساهرو توکتاو وغیره غلو
و ذراو و خنک وو زمین داور در معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امراء عظام جهت رسانیدن جار و ایلچیان باطراف ولایات مذکوره
روان ساخت امیر سلطانعلی ارغون با سپاه گرمسیر و سایر سرداران آن ولایات بموجب فرموده متوجه قندهار گشتند و چون
محمد بابر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع سپاه نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان بار دو
نصرت نشان فرستاده و اظهار محبت و اتحاد نمودند بدیع الزمان میرزا در برابر خان مودت مقام نموده همواره مصالحت نمیه
بر رفت موکب عالی از قندهار از زمین داور پیش گرفت و در خلال احوال سلطان امیر ذوالنون که در سلک ازدواج بدیع الزمان
میرزا انتظام داشت با اتفاق والده خویش که عورت خیره غالبه بود از عالم رحلت نمود سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون
از وقوع این مصیبت که در بهترین وقت اتفاق افتاده ملول و محزون گشته جهت نزول روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و مستحقان
داده و ختمات کلام الهی بجای آوردند الحاصل در باب تعیین عورت قشلاق متردد گشت امری و میرزا نظر بر آن و آن با فرمان
در قبضه ولایت کرد شد و بعد از وصول انتقال آفتاب از برج مشتری بنقطه اعتدال ربیعی بطرف صلاح دانسته رخش همت تاخت

و در این نوبت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراغت شتافته چون از بیخ راه یاره آسوده در ای عالی جانب افغانستان
گرد راه امیر ذوالنون امیر سلطانعلی ارغون را با یکی از العین سلطنه و خلافت محمد زمان میرزا العین نماید تا شاهزاده را به دست شان
مرده بیکی است بر عهده حال نجیب بانی معروف است و امیر سلطان علا این النقات مفتخر و سرافراز شده طوا پادشاهانه نزیب
کرده و در روزیکه شاهزاده ابوی سپرده نه ساقها کشیده لوازم ثنا بجای آورده

ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی و توجه بدیع الزمان میرزا به جانب خطه هرات

در اوایل سنه احدی عشر و تسعمایه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف
داشت و در ممالک بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که بلارای سپاه و رعیت قیام تواند نمود محمد خان شیبانی که همواره همت عالی
نهمتش بر سرانجام امور کشورستانی معقود بود متواتر و متعاقب جنود جلادت مآثر در اکناف جیحون منبعث ساخته لوازم قتل و
غارت و تخریب شهر و ولایات ظاهر میگردانیدند و در میدان خالی بی چوگان افتاد گوی مراد بکام دلخواه مقصود بر ساخته ند
و در بلاد بر سر مدعی کوری جمعی کثیر از آن لشکر برق اثر ولایات میمنه و فاریاب تاخته نهب تاراج فرق عباد بپرداختند و اموال بسیار به غنیمت
گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و امیر ابو القاسم ارلات محمد قاسم میرزا که بنیش از غایب ماده میرزا یا سنغری پیوست و بخدمت
مصاحبت خاقان منصور مشرف بود با اتفاق امیر شیرم جلایر و بابا جان ولد خواجه جلال الدین میرزا که در آن حدود اقامت داشتند
متوجه دفع آن جماعت گشته و میان جانبین غبار جنگ مشتعل اتفاق یافته و بکان رایت صورت ظفر و نصرت روی ننمود و آن
سه سردار نیز بشهادت فایز شده و لشکریان ایشان روی بصوب گریز آورده غبار عناد امور مشوشان آن ولایت یکبارگی مختل
گشت و تمامی محترفشان جلای وطن اختیار کرده راه مستقیم بنیان از ایوان کیوان در گذشت و چون این اخبار بدار السلطنه هرات
رسید خاقان منصور جلاد فتن قشلاق در باغ جهان آرای هزیده جانب شهر آمده رحل اقامت انداخت و بعد از اندیشه و تأمل
از آن احوال و تعاقب که در باب مراد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود و پشیمان شده و با امرا و ارکان دولت مراسم مشورت
مرعی داشته و خاطر خطیر بر آن قرار داده که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان بدار السلطنه هرات طلبیده و مراسم دلجویی بجای آورده
آنحضرت را بر سر منقلای بکنار آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله آید
بعد از آن جناب بالی مآب خواجه شمس الدین محمد منشی که از سایر نواب درگاه عالم پناه و مزید عقل و درست و فضل و کیاست
امتیاز تمام داشت بر سم رسالت نزد شاهزاده فرستاده فرامین خاقان مبارز ارسال فرموده و سخنان ملاطفت انگیز پیغام داده و خواجه
شمس الدین در ظلایف شتافته مسرور رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور بعرض رسانیده و بعبارات او المهمه مضمون نیز مهیا گردیده
ملاقات پدر مایل گردانیده و بدیع الزمان میرزا ملاقات پدر مایل گردانیده بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع قبول جای داده
عازم پایه سریر اعلا شده و خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن آن خبر بشارت اثر همراه و شخصا و امیر ذوالنون را بشرف رخصت ارزانی

کو بهر جا ور سنابد و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساغر و کت مجمع ساخته و اوایل بهار عنان یکران کشاد آب مرغاب [illegible]
موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره مستوجه سریر خلافت و جهانبانی گشته چون برباط میکن رسید امرا عظام و اکابر انام
برسم استقبال از هرات بیرون آمده بودند متعاقب متواتر شرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای می آوردند و سلطان
بدیع الزمان میرزا همعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سر پل [illegible] بسعادت ملازمت حضرت خاقانی فایز گشت خاقان منصور
دیگر مرتبه جهت ارشاد کامکار روش [illegible] و غایت شفقت و عطوفت اظهار نموده بدیع الزمان میرزا پیشکش کشیده بدستور
نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود

همت حضرت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه عباد و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت آن پادشاه رافت پیوسته بر قمع و
رفع عناد اهل ظلم و بیداد معطوف ذی بیت • عدو بچاه نگو نو الاثر باد • شکار آن عدالت پناه • چو اعلام کیخسروی بر فراخت • بجز
بیداد کافی نپرداخت • بناء عمل [illegible] [illegible] [illegible] و شیرغان و میمنه و فاریاب
از عساکر جلادت مآثر او [illegible] وقوع یافت بدار السلطنه هرات رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت عجز و سرگردانی
متوطنان آن ولایت کرده [illegible] خاقان مظفر لوا [illegible] و ضعف [illegible] و فقدان قوت [illegible]
بکمال غیرت [illegible] شاهانه عزم رزم سالک طریق کشور ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی جزم فرمود امرا عظام
و وزرای کرام را با ایران سپاه و [illegible] شجاعت پناه امیر محمود میرزا بدیع الزمان زاده از جهت روزه در دار السلطنه هرات [illegible]
[illegible] آب مرغاب مامور گردانید و شاهزاده حسب الحکم رایات [illegible] و در اواسط ماه رمضان [illegible]
روی براه آورده حسب شدت برودت هوا روزی چند در منزل [illegible] منزل [illegible] و تتمه ماه مبارک رمضان [illegible]
چون هلال شوال روی بر دی نمود و اداب [illegible] بتقدیم رسانید [illegible] و [illegible] علوفه [illegible]
[illegible] و در آن منزل امیر [illegible] از ملازمت تخلف جسته [illegible] توقف کرده بود [illegible]
معزول گردانیده و آن منصب بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مرو [illegible] منزل [illegible]
در انتظار وصول قربها بود حضرت خاقانی روزی چند در [illegible] ساکن گردید • در وقت طلوع [illegible]
[illegible] عنایت [illegible] دوازده هزار سوار [illegible] انصاف [illegible]
• چون [illegible] • بدیع [illegible] • [illegible] • [illegible] شرف لوای شاهی • رایات نصرت آیات
خاقانی [illegible] سپاه [illegible] عساکر [illegible]
کوه و دشت [illegible] بزمین و زمان [illegible] • سپاه [illegible] • [illegible]

طوق

طوق آهن [illegible] • [illegible] و در اثنای طی منازل قطع مراحل بسبب کثرت حرکت و عسرت مزاج [illegible]
از نهج اعتدال منحرف گشت [illegible] وصول [illegible] الذی [illegible] برسید که کار از امضای آن عزیمت و ارتکاب
[illegible] و غایت کل حرکت سکون و نهایت کل کمال [illegible] کل شی هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون

ذکر انتقال خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور

قاطبه علما عالم را معلوم است و طوایف فضلای بنی آدم
مفهوم که حکمت شامل قدیم و قدرت کامله پادشاه واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که هر سروری
[illegible] فی الارض [illegible] الملک من تشاء آراسته کرده عاقبت دست [illegible] امور مملکت [illegible]
[illegible] عاقبت [illegible] فی الیام انتقال [illegible] حق [illegible]
همواره برین منوال [illegible] [illegible] احتشام [illegible] و [illegible]
[illegible] فی الارض [illegible] منقرض [illegible]
[illegible] الانهار [illegible] • [illegible] محال است • [illegible] انتقال است • [illegible]
[illegible] امید • [illegible] • [illegible] عالم چو ارفت • [illegible] کیکاوس [illegible]
[illegible] و ایرج و تور • [illegible] بهرام و منوچهر • فریدون چون نقاب انداخت [illegible] • چو [illegible]
[illegible] عالم [illegible] جهان [illegible] • [illegible] • [illegible] • هر چند [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] آن [illegible] پادشاهی [illegible] کرفت
ذات [illegible] اطبا [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] امرا [illegible] حاذق و حکما
[illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] سلطان بدیع الزمان
[illegible] عالم پناه [illegible] ذو الحجه [illegible]
بدیع الزمان [illegible]
[illegible]

شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالیمقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و
مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین عمر بیک وفادار و نظام الدین عبد اللطیف جان نثار و غیرهم مراسم استقبال بتقدیم رسانیده
و لوازم دعا و ثنا و نثار و ایثار اقدام فرمودند و بدیع الزمان میرزا چند روز بهمان موضع توقف کرده از صعوبت مرض اطلاع
و وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت و آنحضرت را بحدت تب سست و قوی ضعیف دیده بغایت غمگین و غمناک گردید و جهت
رعایت حزم در اردو توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسر پل مالان فرستاده اوراق را بموکب عالی طلبید
گرداند بعد از آن امرا و ارکان دولت و خواقین بلقیس تخت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی
و رعیت منحصر در آن دانستند که قبل حدوث واقعه کبری صاحب تاج و سریر یعنی سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المحسن مظفر
حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بتغلیظ ایمان و اتباع استحکام یابد تا برادران دیگر ترتیب از ربقه اطاعت و انقیاد
گردن نپیچند و بنابر این تصمیم وفاق آمده باستعمال شیوه خلاف اقدام ننمایند و در روز جمعه هفتم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد برندق
برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر نظام الدین عبد اللطیف از اردوی همایون در ملازمت
مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا بعسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند و مجلس عالی
انعقاد آن پادشاه عالیجاه و امیر سلطان بایزید و امیر جهانگیر میرزا و امیر شیخ علی طغائی و ارکان دولت مظفر حسین
میرزا و علی بیک و امیر محمد … امیر محمد برندق را بان محفل طلبید آنگاه شاهزادگان دست بر کلام مجید سبحانی نهاده و مراسم
عهد و پیمان در میان آورده که مدة العمر بر جاده متابعت و اتحاد راسخ دم و ثابت قدم بوده بهیچ وجه مخالفت نکرده و امر
صمیم القلب بر زبان آورده که … ایشان المعقد قدرت و امکان در رسم … و اهتمام مرعی دارند و بسبب فروغ
سبب خواطر صغار و کبار اطمینان یافته و انوار انبساط عاطفت بر وجنات روزگار امرا و لشکریان تافت زمان حسن اتفاق جو لطف
فرا یافت ارکان ملک خراسان قرار یافت و در آن روز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور بغایت صعوبت
انجامیده بود و ساعت بساعت مشقت و انحلالات افزوده و صباح روز شنبه بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده و
سایر شاهزادگان و امرا و ارکان و وزرا در خرگاه … جمع گشته وقت خواندن خطبه چون نام نامی
آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان حاضران بر فلک رسید که غلغله در زمین و زمان انداخت و بموافقت ایشان
ساکنان … عالم بالا و … ملا اعلی گشت در روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی الحجه سنه احدی عشر و تسعمایه بود نزدیک
بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامکاری بغروب فنا انتقال نموده شهباز روح مقدس آن پادشاه عالم پناه
ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده بگلزار بهشت پرواز فرمود و انوار طلعت خورشید حشمت که عالم افروز

عطلتی

عطلتیش بنواخت بودند و جیوب … الموت معدوم شده و منشور حیات جمشید عظمتی جهان از فوت معدلتش
… زندگانی می‌نمود بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آواز کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر
در شش کشور گوش زد میگردانید یکبارگی فرو نشست و آوازه افغان رعیت و سپاهی که درین مدت کس نشنوده بود
از صعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست شعر ای سایه لطف حضرت سبحانی شعر کز نور رخش بود فلک نورانی
افسوس که بود و … یافت شعر فریاد که رفت از جهان فانی شعر و در آن شب بر عقب خواص سلیمان سلطنت …
علوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و بکمال حزن و غم غایت حسرت و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده بر
کشیدند شعر علم و بینش از دو لب لعل چون ز مژگان شده وان جوی پر از خون ذکر نقل نعش مغفرت مآل بمستقر عز و جلال
صباح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر محفه جمشید خورشید را در شعار مستور گردانیده و بر بارگیر بستند و آن بار گران
از افق مشرق بسوی نهانخانه مغرب روانه نمودند امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در محفه محفوف برحمت رب العالمین
نهادند و در آن محفه را لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلده هرات انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا … متعاقب
اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعه … محل … مراد … و کوتوال آن استوار حصار
طریق … امیر زین الدین علی بابا آمده … قلعه را مفصل … رسانیده و مشمول نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت
کرده و آن شب در آن منزل توقف اتفاق افتاد و علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار متابعت آثار کرد و …
ساخت و نقوم نجوم را … و راه … رایت حشمت بر افراشت قرین برج حشمت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین گورکان با فوجی از نواب خواص بقلعه … توجه نمودند و آن حصن آسمان احتشام را بنظر احتیاط ملاحظه
کرده … و ذخایر را تصرف نمودند و امیر زین العابدین علی … و لوازم نیک خدمتی بجای آورده و بعنایات
خسروانه … مستوجب معهود منصب کوتوالی یافت و همان زمان شاهزادگان مراجعت نموده روز دیگر بر جناح
استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال شدند و بعد از وصول … خواجه شهاب الدین عبد الله که
در آن زمان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجله سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان
و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده افغان و زاری بر اوج فلک زنگاری رسانیده شرف ملازمت شاهزادگان
جمشید حشمت دریافتند و لوازم پرسش بجای آورده بامداد روز دیگر که آفتاب جهانتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر …
… که از نقص مصون بود کرت دیگر … بجای عیدگاه دار السلطنه هرات بردند و در آن
فرخنده مقام بر جنازه … نماز گذارده تا بوقت … رحمت … را بگنبد مدرسه شریفه که جهت …

بنا کرده بودند و بطریق سنت نبوی دفن کردند و اولاد و امجاد و ارکان دولت پادشاه عادل یک هفته مشغول بانعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام نمودند و روز هفتم چنانچه سلاطین سنت قرین نموده بکشیدن آش ترک پرداخته خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام مهمات سلطنت پناه و طبیه ساختند

ذکر اولاد امجاد خاقان منصور انار الله برهانه

بخشندهٔ بی منت و واهب العطایا بحضرت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا از چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود و برین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا سنجر … سلطان بیگم که در اوایل حال منکوحهٔ سلطان اویس میرزا بود و در اواخر در حبالهٔ عبد الباقی میرزا زندگانی می‌نمود و از خلوتی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود حیدر محمد میرزا … و در حبالهٔ عبد الباقی میرزا زندگانی می‌نمود و از خلوتی بیگم که قبل از جلوس بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود حیدر محمد میرزا آق بیگم در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم … انتظام پذیرفته بیکه بیگم در عقد سید مولانا خواجه روزگار می‌گذرانید آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کیچک بیگم زوجهٔ میرزا … برادر محمد قاسم میرزا بود از ستر عظمی پاینده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید … و غریب میرزا مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابو المحسن میرزا و کپک محسن میرزا که مشهور بکپک میرزا … لطیفه سلطان آغاچه که … هشت فریدون حسین میرزا محمد معصوم میرزا و ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بوده به بیگم سلطان و در سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام یافت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود و منور سلطان بیگم که … سیستان یکی از احفاد میرزا الغ بیگ … بشرف سعادت مشرف بود … جمال مصطفوی … آغاچه ابو تراب میرزا … فرخ میرزا شاهی بود از مهد علیا منگلی بی آغاچه که ترکیه بود … بنت سلطان ابوسعید میرزا … بیگم در … شرف ازدواج او بود … بآنحضرت بخشیده بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار می‌گذرانید … جلایر و از اولاد ذکور خاقان منصور هفت نفر بودند که در ایام زندگانی آنحضرت … جهان فانی را وداع کردند اسامی ایشان اینست فریدون حسین میرزا شاه غریب میرزا محمد معصوم میرزا حیدر محمد میرزا ابراهیم میرزا ابو تراب میرزا و از اولاد اناث پنج مستوره … در زمان حیات آن پادشاه … صفات تراب بروی کشیده … سرای … و اسامی ایشان اینست آقا بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کیچک بیگم فاطمه سلطان بیگم ازواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم و … بیگم … آغا جلایر و لطیفه سلطان آغاچه در زمان زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعهٔ آنحضرت از دست زمان هر یک بکشوری افتاده اکثر … مرگ … آفاق بیگم که تا اکنون در قید حیات …

ذکر صدور خاقان منصور

چون در زمان خجسته نشان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان بمرتبه رسیده بود که کس از عهدهٔ ضبط آن بیرون نمی‌توانست آمد بنابر آن پادشاه عالی جاه دو کس از اعاظم سادات و فضلا را بتقلد منصب صدارت سرافراز می‌ساخت بنابر آن در زوال سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمایم بسرانجام مهام آن منصب مشغول بوده و این چهار دو کس اسامی ایشان مذکور میشود … بوده اند سید جلال الدین … در سلک اشراف سادات حسینی منتظم بوده و با زبدهٔ آل عبا نسبت خویشی داشت و الحق در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت معظم بر مقامی صدور و اعاظم توقیع کشیده اما بسبب … و کثرت شغف در ارتکاب شراب آن مهم را … بر ده و در کمال بی اختیاری سلوک میکرد تا زمانی که معزول شد روی بگوشهٔ انزوا آورد

مولانا قطب الدین محمد الخوافی

… مناصب و فضیلت بود و … موصوف بود در انشاء … و در ادراکات مهارت تمام داشت و در فیصل مهمات و معاملات موقوفات … تفوق می‌داشت و الحق در زمان سلطان سعید ابو … شرف احوال مولانا عبد الرحیم صدر بود و بعد از واقعهٔ … بدار السلطنهٔ هرات شتافت خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض نمود و چون مدتی … بلوازم آن مهم پرداخت … محرم الحرام سنه … موافقه و … گشت و در روز … مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی فرود آورده … ترتیب خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال مهمات موقوفات … ارباب … مقرون میکرد و وفاتش در زمان اشتهار و اعتبار … السلطنه بود آنجناب بلوازم … قیام نمود … و شام اعاظم وزرای سادات و نقبا و قضات و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنهٔ هرات در آن … سرانجام … و حفاظ ختم قرآن … آورده … خواجه … الدین … چون ایام … خاقان منصور … خواقین … مکان خلع فاخره … و سایر اصحاب … و دو الطاف ایشان را … داد ند

خواجه معین الدین … خواجه کمال الدین حسین

بن خواجه جلال الدین … ولایات ابیورد بود … و حشمت افزونی جاه … اعیان خراسان … صدارت خاقان منصور … و در آن اوقات … اهل فساد … خواجه … حضرت خاقانی … و آن سخنان … خواجه حسین … منصب معزول گشت و مبلغی کلی بدیوان … آورده بقیهٔ اوقات حیات را بفراغت گذرانید

در ماه رمضان سنه تسع وتسعین وثمانمایه داعی حق را اجابت گفته در گنبد مدرسه که در جانب قبله مسجد جامع هرات ساخته او
مدفون گردید سید شمس الدین محمد از علمای متبحر میر سربرهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوان اوقات
جوانی چنانکه دأب سلطان صدر و محبت [illegible] سر راه زمستان [illegible] جای داد و بطور قلندران که تابع آن میر بودند برهنه سر
پی ایشان نهاده و گاهی برهنه پای آن طایفه سرکوچه و بازار دوران میکرد و پیش صلوات شد و ابیات بنظم می آورد
در این باب از نظم اوست ● آنانکه پرستنده خورشید وجهند ● از چشم تو در آرزوی یک نظرند ● کفار اگر اینست که من می بینم ●
خوبان اگر سالک تعلیم کنند ● و میر سربرهنه بکمال لطف گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از فضلای زمان و در [illegible]
ممتاز و فراوان نکته و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و سخنان مرغوب بر لوح جان نگاشت
و چون از جانب ترکستان بدار السلطنه هرات تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شد و منصب شیخی
و تولیت مزار بزرگوار حضرت شیخ عبد الرحمن شیخ لقمان پرنده قدس سره منسوب بود و چند سال در آن مقام فیض بخش یافت
[illegible] بروضه جنت و هر سال قریب صد و پنجاه و چهار کپکی را که از موقوفات آن مزار حاصل میشد بمصرف رسانید بعد از آن بعضی
از حاسدان سید محمد را بمزید الطاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور [illegible] این معنی بسبب عزل سیادت مآبی شد
میر سربرهنه نظم نمود که مقرب حضرت سلطانی در [illegible] است [illegible] در جواب این مطلع آنجناب ● آنکه خاکستر
کلخن شده و آرام کنم ● ساده و [illegible] عشق بخاک بسیم ● و این مطلع نیز در سلک نظم کشید ● آن سهی سرو که در سایه خود داد مقام ●
گرد غارت و بفشاند بخاک سیم ● و امیر علی شیر از این کنایه رنجیده چند گاه غبار نقار بر جانبین [illegible] آخر الامر مقرب حضرت
سلطانی نسبت بجناب سیادت مآبی در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقانی منصور بوی تفویض یافت و میان آنجناب
و خواجه کمال الدین حسین [illegible] نزاع روی نمود و میر سربرهنه بعرض امیر علی شیر رسانید که با وجود
سیادت و کبر سن مرا انتظام در سلک خدام این آستانه عالی مقام که بنده را حاصل است خواجه حسین را بر من تقدیم دارد امید که بمیمن
التفات شما مرا بوی تفویض [illegible] و در [illegible] امیر [illegible] از ایام [illegible] و سوال جناب سیادت مآبی یادگار
بر زبان راند و در مقامی که صدارت [illegible] چشم داشتم که [illegible] و کوکب آل میر سربرهنه [illegible] اقبال
رسید تقدیم بر خواجه حسین [illegible] کشیده بعد از چند گاه بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانه عزت را منزل ساخت
قبله ایام حیات [illegible] و بصحبت امیر علی شیر گذرانید و در شهور سنه ثمان وتسعین وثمانمایه روی
کشید و عالم آخرت منزل گزید خواجه غیاث الدین [illegible] در سلک اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بوده
و چند سال با امر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل آن منصب صدارت قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه

مسطور شد در منتصف شعبان سنه [illegible] وتسعمایه در حصار شادمان از عالم رحلت فرمود قاضی برهان الدین محمد هروی
در اوایل حال منصب قضای ولایت مرو و صدارت ابو المحسن میرزا بوی بود و بعد از آن بواسطه سوء مزاجی که شاهزاده را
با آنجناب پیدا شد از مرو بهرات شتافته منظور نظر التفات خاقانی گشت و بدرجه بلند صدارت صعود نمود و در اواخر سنه
تسع وتسعمایه میل وطن اصلی کرده مرخص شده بمرو شتافت ابو المحسن میرزا [illegible] که از جناب صدارت مآب [illegible] بود
مواخذه و مصادره کرد لاجرم انواع نقصانی بمزاج [illegible] مریض گشت و در سنه عشر وتسعمایه در گذشت سید غیاث الدین
محمد از فضلای قهستانی و کمال [illegible] بعد از فوت میر [illegible] بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک را
در امر صدارت شروع نموده تا وقتی که خواجه نظام الملک در درگاه خاقان منصور اقتدار و اعتبار تمام داشت سید
در آن منصب جلیل [illegible] و در سنه ثلث وتسعمایه که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسر حد زوال نزدیک رسید در [illegible]
مشایخ [illegible] برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون نامزد گشت و هنوز از آن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک
مواخذه شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده از غضب حضرت خاقانی ترسید نزد امیر ذو النون توقف نمود
و جناب امارت او را بسلطان بدیع الزمان میرزا سپرده چند گاه در ملازمت آنحضرت بسر برد اما بواسطه [illegible] صورت
[illegible] منظور نظر التفات نگشت و پس از چند روز مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان
میرزا المکتوبی بابو المحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآب را رخصت معاودت کنایت [illegible] او را و اولاد او
[illegible] و سید قاسم [illegible] از آن بلده [illegible] و ایشان [illegible]
[illegible] و در سنه ثمان عشر وتسعمایه که بواسطه [illegible] سلاطین ماوراء النهر [illegible]
و امیر [illegible] از دار السلطنه هرات [illegible] سلطان [illegible] شتافت و ایشان نیز توجه بجانب دار الملک خراسان
[illegible] جهان کشای [illegible] حضرت شاهی لازال [illegible]
[illegible] بر بلده فاخره هرات [illegible] مواخذه شده مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه
از [illegible] فرار [illegible] اختیار کرده بماوراء النهر شتافت و در آن ولایت فی شهور سنه [illegible] وفات یافت
مولانا غیاث الدین جمشید کاشی [illegible] مولانا سلطان [illegible] اقضی القضاة جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد
الامامی بود و [illegible] قاضی [illegible] در زمان امیر تیمور گورکان در بلده کاشان حکومت می نمود [illegible] و مولانا
غیاث الدین جمشید از مسایل شرعیه [illegible] و محلات [illegible] تمام [illegible] و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چند گاه
ماکولات خاصه آنحضرت [illegible] بسر حد [illegible] رسانید [illegible] ملقب شد آخر الامر ترقی کرده

منصب صدارت رسیده و در زمان اختیار خواجه قوام الدین نظام الملک سبب آنکه در مجلس امیر نظام الدین علی شیر زبان
جنبت آنجناب گشوده مواخذه و متوکیت آنحضرت تا اواخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل و شت اما پس از فوت کفر
دیع الزمان میرزا در استقلال نفراعتبار کردانیده بار دیگر جناب مولوی منصب صدارت رسیده و بعد از هفت هشت ماه معزول
کرد و وفاتش در ولایت قاین در هشتم رجب سنه تسع عشر و تسعمایه اتفاق در مقبره آبا و اجداد خویش مدفون گشت خواجه شهاب الدین
اسحاق بن خواجه امیر احمد برادرزاده و داماد مولانا قطب الدین خوافی بود و صفی فاضل بفضایل محفوظ و بهره وری نمود
و در زمان وزارت امارت خواجه فضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده
بصدارت خاقان منصور قیام نموده و در روز فوت خواجه شهاب الدین مواخذه گشته مبلغ کلی فرود و بعد از آنکه از چنگ محصل
نجات یافته در زاویه خلوت نمد احیات را با جان رسانید امیر کمال الدین حسین جد پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی
الاصل بوده مادر پدرش در سلک بنات سادات عظام منتظم بوده و در نظم و نثر و انجناب امیر فنون العلوم بهره اوفر محفوظ و بهره مند
بوده در علم حیوه و تصوف دعوی و مهارتی نموده بنظم اشعار گاهی مشغولی میکرد و در اجامع مولفات لوازم فصاحت کماهی آورد
در ایام دولت سلطانی یعقوب میرزا از ولایت طبس باذربیجان شتافت چندگاه در ظل تربیت آن پادشاه عالی جاه که رانید
و چون از ان مملکت بهرات آمد خاقان منصور امیر شیخی و تولیت موقوفات مزار منور حضرت باری خواجه عبدالله انصاری ع
بآنجناب تفویض کردانید و در سنه اربع و تسعمایه منصب صدارت و پرسیدن مهم دادخواهان نیز برای صواب نمایش تفویض فرمود
و مولانا فصیح الدین صاحب اردر تاریخ صدارت آن صدر عالی قدر این رباعی نظم نمود ۞ ای آنکه زیاد شاه نوشته قدر و فرش
بر اوج صدارت مه بدر فرش ۞ ای صدر قرشی لقب عالی قدر ۞ تاریخ صدارت تو شد قدر قرش ۞ شرح منازل السایرین و مجالس العشاق
در سلک مولفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار آن جناب خامه سخن گزار یک بیت بر لوح جان می نگارد ۞ از این باغ جهان تا
جبان آرام قدم بیرون ۞ که باشد روضه‌اش خلد روان باغ ارم بیرون خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید ولد رشید خواجه
شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم اخلاق و محاسن اوصاف و لطف کردار بر آمده نهار روزگار می نمود طبع با کمال فضایل فسایل
فضایل و کمالات بهزوری و ذهن وقاد در فنون علم و هنر منثورات مولفاتش مثال سخنان عبارتو جواهر بلاغت آراسته
و منظومات منشآتش مانند لالی بحر عمان از شوایب عیب و منقصت پیراسته رشحات خامه بدایع نگارش بسان خط خوبان گلعذار
دلفریب اطراف کلک لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب در فن موسیقی داد و ارغنون
ادراک حظ وافر از استادان ماهر گرفته و در دست یاری عنایت پروردگار ابتلاع و هروی طبعت نی گلادی را به برفته
قصل انوبت تو آیین زد جنگ دولت سامس دین زد ۞ چو ارغانون علم بگشاد ۞ پای از راه دین برون ننهاد ۞

گفتار حسن ...

وکن درو...

وان دوحه خوبی با فضل و افضال در چمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو نما یافته در سر اعلان اوان جوانی منصب صدارت
مشکوک گشت و مقدم پر اکثر سه و رنوق کشیده چند سال در رغایب اعتبار لوازم آن امر پرداخت و در ان اوان که رایت
اقتدار خواجه نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبدالله از وی سوء مزاج نسبت نموده فهم کرده او را از منصب معزول
نمود و دو سه سال از آنکه مقید و محبوس بوده علاوه رحمت سید وسیله سلطنت می نمود و بعد از خواندن و مصادره خواجه نظام الملک
گشت دیگر کوکب اقبال و آمالی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسیده و بمنصب ایالت و پروانه که در زمان تیمور از جلایل مناصب
سرکار سلطنت سرافراز گردید چنانکه روزی چند از مرتبه نیز قدم پر ترنهاده در رتبه امرای عظام مهر زده و جای امیر علی شیر را
به نفس خاتم الدین تر ترشیح داده تا اواخر ایام حیات خاقان گجسته صفات روز بروز تقرب و عنایت آن خواجه فضیلت منقبت در
ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت انزوا منزل گزیده اکثر اوقات بخدمت ساعات الکتاب قرآن مجید صرف نمود و وفاتش در رجب
سنه اثنی و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و امیر سلطان ابراهیم امینی رغایب جودت در سلک نظم انتظام داده مطلع آن قصیده است
که دون کرد زمسترو و تفتقا ملیات ۞ کمال که مبتلا در غش عیب و رنگیات ۞ و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن مجسته صفات در نظم
مذکور و اندر تاریخ داره ۞ مخدوم اهل علم جهان فضل ۞ در داکوکب شرف دو مایل ثبت ۞ اندر واق قدمم همچو روح قدس ۞ در عالم مثال ولی
بی مثال رفت ۞ واز نتایج طبع نقاد خواجه عبدالله دیوان قصاید و غزلیات مثنوی خسرو شیرین و لیلی و مجنون که موسوم است بمجلس الاحباب
و ترسلی که محتویست بر مکاتبات و محاورات در میان فرق انام شهرت دارد و بکمال بلاغت و فصاحت آن منشآت و منظومات پر شده و
افواه السن غبطه و انشاء مذکور امیر صدر الدین سلطان ابراهیم والد عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم بن امیر محمد امین
بن مولانا صدرالدین ابراهیم است و انتساب مولانا ابراهیم با بر واجب التعظیم ما وراءالنهر میرسد شیخ ظهیر الدین ابوالعلا که
علو شان او در میان علما کالشمس فی وسط السما هویدا ثبوت پیوسته و یکی نسبتیه از نسب جانب حضرت ابوالعلا محمد الفضال
می یابد اما پدر والده امیر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبدالرحیم بن مولانا عبدالله لسان بود که سالها صدارت میرزا
بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام نمودی و نسبت ارادتش از یکی به کفیر شاهل سلوک امیر سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره العزیز
می پیوند و از یک طرف امیر عبدالعلی که از نقباء مشهد مقدسه رضویه بوده و سید کمال الدین عرشاه سبزواری نیز در سلک اجداد او
در آن مسعود انتظام داشته و جمال حال امیر سلطان ابراهیم چنانچه بر لوح شرف نسب آراسته است بنور فضل و ادب
و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است و حسن سیرت و نفاذ سریرت دست پرورد عنایت سبحانی است و بجودت طبع و
نجیب جامع انواع فضایل انسانی و حسن سلیقه و ادراک اقسام علوم در مجال ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب
فنون فضایل گوی سبق از امثال و اقران ربوده و در شیوه نظم و نثر بصفت مهارت موصوف و در نشه حمد و غزل اغلب ملامت

معروف جواهر زواهر منثورش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش سخن‌وران شده صفات شعار و نواد عقود منظوماتش کانهن الیاقوت
والمرجان قرین رشته انتظام آرایش نگارش شعر ای طبع تو مشاطه ابکار سخن شعر از کلک تو چراغ معانی روشن شعر از نظم تو آثار فضایل ظاهر شعر
وز نثر تو انوار ملاحت روشن شعر و آنجناب اوایل جوانی چند سال ملازمت شاهزاده مسعوده خصال ابوالمنصور سلطان
مظفر حسین میرزا اقدام می‌نموده و در سنه عشر و تسعمایه که آن خلف صدق سلاطین صحیح ضمیر انوار خاقان منصور رتبه منصب صدارت
خاصه همایون تفویض فرموده و امیر سلطان ابراهیم در ایام حیات آن پادشاه فرخنده صفات در رعایت اختیار لوازم
آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر حسین بر وجنات احوالش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت
چون سلطنت فرمان از آن دودمان عالیشان ابوالفتح شیبانی خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم با سایر صدور
روزی چند بمؤاخذه مولانا عبدالرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن عقیده گوشه خلوت منزل گزید و در سنه ست عشر
و تسعمایه که ماه لوای کشورگشائی شاه پرتو معدلت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب منظور انظار عنایات نواب کامیاب
با عنایت سیور غالات مفتخر و مباهی شده و در سنه ست و عشرین و تسعمایه در دار السلطنه هرات بامداد وی همایون فرخنده
الطاف اختصاص یافته و تاریخ فتوحات شاهی برای صوابنمایش علی گرفت و حالا بجد تمام وحید الکلام آن امر اشتغال
می‌نماید و در اثنای آن کتاب بکمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت و قبضه امر می‌نماید
و از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل آن نژاد رساله‌ای است که ترجمه دیوان معجز نظام مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدی مسالک
مغارب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام اعدا الواجب در سلک نظم کشیده و معانی بلاغت آن اشعار کرامت آثار را مانند
انجوان در سواد حروف نهان بود در تیغ وجهی ظاهر گردانیده و از جمله مؤلفات حجسته آیات آنجناب دیگر رساله‌ایست که در معما
مدون مکتوب بعبارت خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله ترایت بلاغت و سخن وری با
فضل کستری بر افراخت طبع لطیف و همه فکر نکوکند و ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال مکرمت
کردگاری آنکه تا جایز انقلاب بود ممکن آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی در رعایت عافیت و کامرانی روزگار
تخته آثار کند را بنده همواره از رشحات سحاب کلک گوهربار و قطرات اقلام گوهر نثار ریاض فضل و کمال و کلزار جاه و جلال
ناضر و ریان گرداند بمنه و فضله دعوه و طوله ذکر شمه از حال بعضی از نامداران ابوالغازی سلطان حسین میرزا از جمله اعاظم وزرای خاقان صاحب سعادت
یکی خواجه ... که زود بعزل و نصب وزرا و دیوانیان می‌پرداخت و همواره جهار و پنج کس در آن منصب با یکدیگر شریک مصاحبت بودند
و در آن ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر منصب وزارت مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه
سمت انتراج یافته و شمه اجمال مذکور و دیگر حضرت کسطور میگردد خواجه نظام الدین خواجه رسول مشارالیه بحسب نسب و عظم شان

و هم دودمان موصوف و معروف بوده چنانچه از ... حکایات سابقه استعداد می‌کرد و در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم
بابر میرزا و ابوسعید سلطان مدتی مدید بامر وزارت انتظام شغل نموده اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلای پادشاه
محمد میرزا در هرکه امرا و دیوان حال خروج زده واقعه ایشان شد و بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس از آن
و بعضی مدخل ... چند سال در ظلال خاقان در رعایت ... زندگانی می‌نموده و در اکثر زراعت و عمارت سعی موفور
و در آن اوان که خواجه مجد الدین خوافی قدم بر مسند جاه و جلال نهاد و مدار جمیع اعمال بشغل خواجه طاوس الواجب نزاع
یکجا ... و خواجه طاوس ... و ... بسبب عراق داد و بجان مرتفع کرده در آن مملکت معمور و
محترم بود و ... اوقات حیات بپایان آورد و در سنه تسعمایه که حسن نیز نقش ... و دو سال رسید کوش ... صفیر عقاب اجل
شنید مرغ روح ... قفس قالب ... طاوس ... جهان ... خواجه شمس الدین محمد مراد
در سلک اشراف ... کرمان ... انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهرات آمده در خدمت میرزا سلطان
ابوسعید ... و در سالیکه سلطان سعید ... عراق و آذربیجان نمود خواجه محمد موجب فرمان واجب الاطاعت
بجانب سمرقند توجه فرموده در وقتیکه خاقان منصور در هرات بر مسند سلطنت تمکن ... و النهر ... عالم پناه آمده ملازمت
... و ... بمهمات ... و زارت شروع کرده در سمات خواطر ... اسما ... سعی موفور
و ... ارکان ... و عاقبت ... استغفار نمود و ... طریق فقر ... اشتغال فرمود
... ولایت ... بار ... خواجه عبدالله قدس سره ... برای ...
... و در ... تمام ... رسانید و ...
... سالی که ... تاریخ ... مولانا ... الدین
محمد ... خاقان منصور ... خواجه شهاب الدین عبدالله
... خواجه علاء الدوله علی الصانع در سلک اشراف ولایت ... انتظام داشت و ...
... ذهن و مهارت در نظم و اشعار ... موصوف
معروف بود و در ... اوقات سلطنت خاقان منصور ... بمنصب وزارت شروع نمود و بنابر آنکه
در صفت کتابت ظاهر شده ... رقم تقدیر ... اوراق ...
... سلطانی امیر علی شیر ... گردیده و در آن اوقات ... خواجه صانعی ...
در نظم ... معرکه ... معلوم شود ... علی شیر ... و این معنی ...

مدعی ملت گشت و خواجه صاینی صبای که با امیر علی شیر در یک وزارت استاد بوده یکی از لیاولان موجب فرمان واجب الاذعان
و سنارش را بغایت بزرگ بود و از گردش برگشته و گردش افلاک و امیر علی شیر روی بخاقان منصور آورده این بیت بخواند
خوابی گران دیگر است کی گرد کن بار کردن هم ❁ القصه در آن روز خواجه صاینی موافقت و معاقب شده بعد از آنکه مبلغها وجهت ورود
آورده بود بالای خانه زندان محبوس شد و زمان حبس او قریب شش سال امتداد یافته در ایام عزل منظوم کرد اینده نزد
مقرب سلطانی فرستاده مطلع آن غزل اینست ❁ آنکه هرگز نشنود گوش تو فریاد منست ❁ وانکه هرگز نگذرد بر خاطرت یاد منست
اما هیچ فایده بران مرسله مرتب نگشت و امیر علیشیر از سر او درگذشت و خواجه صاینی در مدت حبس اکثر اوقات را به
فضایل معروف ساخت و حفظ کلام الله کرده کتب متداوله را بمختصر حظی مطالعه در آورده و قصیده مصنوع خواجه
سلمان ساوجی را تتبع نموده و اکثر صنایع شعری را بنظم آورده در آن قصیده درج فرمود و حالیا عنقریب مطبوع خواهد شد
ان شاء الله تعالی **خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره** از بزرگان ملک فارس بود و در اوایل جلوس خاقان منصور از توابع
آن ملک بهرات آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چند گاه جمعی از مردم شریر او را بصنوف تصرف و تقصیر متهم گردانیده بند
چاکران حضرت خاقان منصور گشته در زندان قلعه هرات محبوس شده سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه سخن قتل او و فرمان
جهان مطاع نفاذ یافت و العهدة علی الراوی که در آن وقت که بتربیت جناب فانی مشغول بود و مکنش خواجه مظفر حکم نمودی امیر
امیر علیشیر بنا بر وضعی که داشت عرض کرد که خواجه صاینی نیز در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت او را نیز امروز سیاست
کنند و در آن روز که داخل ایام اوایل محرم الحرام گشته بود جنازه صاینی از طاق چهارسوق هرات و خواجه مظفر را بر دروازه
ملک بحلق کشیدند از فضلای دوران یکی میگوید ❁ ای دیده بعالم ستمکار نگر ❁ خواهی که جهان مکاره نگر ❁ از حال صاینی برو عبرت گیر
در حال مظفر شبانکاره نگر **خواجه امین الدین محمود** برادر خواجه افضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا
و مصاحبت ماهرویان ناهید سیما شغف تمام ظاهر می نمود بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال
همنشینی مجالست اهل طبع اصحاب فضل بر لوح خاطر می نگاشت و در تشنه منصب وزارت خاقانی منصور رسید و قریب پنج سال
در شغل آن کار روزگار گذرانیده در آن اوقات که برادرش افضل الدین محمد کتاب عراق شتافت معزول گردیده و بعد از چندگاه
دیگر منظور نظر التفات خاقان عالی جاه گشته کرت دیگر امر وزارت دخل نمود و خواجه قوام الدین نظام الملک را بنام
اعتبار و اختیار کرت دیگر او را مواخذه و حبس گردانیده و خواجه امین الدین محمود پس از یک دو سال فرصت یافته
وزوی عوارض از بلا خانه زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد برات مخفی بود و چون این
مناسب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین الدین محمود را نیز از زندان آزاد کرد و علی الرغم آن مظفر حسین میرزا

اشتغال نمود

اشتغال نمود و بواسطه خدمات سابقه و سایل لاحقه مرتبه بلند و درجه ارجمند یافت و چون منقاضی اجل در رسید در اوایل
سنه عشر و تسعمایه جان بجان آفرین تسلیم نمود **خواجه علاء الدین علی میکال** بصفت احسان موصوف بود و بحسن خلق مشهور
معروف سالها در دیوان خاقان منصور منصب جلیله استقلال داشت اقوال الامرا آن مرتبه قدم بر تر نهاده در باب وزارت
برادرست مدتی دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی مرکز محبت مواخذه و مصادره
مبتلا گشت و چون اجل موعود در رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت **خواجه نعمت الله سبح** در علم استیفا
مسابق لی النظیر بود و در دیوان خاقان منصور مدتی بسر انجام اعمال بزرگ و اشتغال خطیر اشتغال می نمود و خواجه
مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله مواخذه کرد و آنچه داشت
از وی بستد الکاه اوراق او زیر پای پادشاه و عالی جاه ساخت و خواجه بعد از چند ماه که بلوازم آن مهم پرداخت
معزول گشت و بعضی از مجالس آن یمنت خواجه مجد الدین محمد با خنده وقیه خواجه نعمت الله فرمان داده محمود جمال که
یکی از شرار اعمال بود بروی تقریر نمود و حساب وزارت مآب بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانیده و در شکنجه کشیده
کشید که بنده در آن وقت خواجه نعمت الله شکنجه میکرد و نه اقرار نمود که چند صندوق از نفایس اجناس در فلان
موضع نهاده و محمود جمال او را گفت که کسی بیابد که آن صندوق را بحضور آورد و خواجه نعمت الله در آن حال آغاز لطیفه
کرده فرمود که مرد قوی هیکل مرا چه ضرورت است که حمل صندوق کسی چه کند القصه چون خواجه مجد الدین محمد ملکه اکثر امرا و ارکان
دولت از شرارت نفس خواجه نعمت الله بجانب رسان بوده بود او را چندان شکنجه نمود که رخت سفر آخرت بربست
در سفله جهان با کسی مرسل ❁ مانند بنهی او جاشنی نافل ❁ بس لف مشک از دست در ناف گل ❁ پس او می چو گل از دست بر دول
خواجه زین العابدین علی برادرش امین الدین محمود مدتی متصدی مهمات دیوان مدخل و خرج اموال و برادرش اعمال سیادت
انداز و مان سعادت ایجنید می فرستاد و آنجناب مجاهد سیر و محاسن شیم موصوف و مشهور بود و در اوایل حال بوزارت
امیر محمد برندق برلاس قیام می نمود و پس از آنکه انوار کفایت و کاردانی از مطلع احوالش بر جهان و محیط انوار خاقانی پرتو
انداخت منصب وزارت خاصه همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پای بر مسند
استقلال و اقتدار نهاده بود پیداران شغل معزول گردانید و در سنه ثلث و تسعمایه که خواجه با اولاد و اقربا شهادت رسید
سید بنوبت دیگر وزارت خاقان منصور گردید و بعد از چندگاه خواجه افضل الدین محمد از رکات و سکنات جناب سیادت
مستشام رائحه مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از واقعات خواجه افضل خاقان سلیم محل کرت دیگر بعد از آنی سید
زین العابدین را بتقلید منصب وزارت امر کرد و آنجناب باستقلال مهم بران قرار یافت که وزرا اعظام کمالی منسوب

جناب سعادت مآب بتفصیل مهم دیوانی نپرداخته و فرامین مطالعه را باد دام که بتوقیع او رسید مهر بزرگ همایون می‌رسانید الکاه
سید زین العابدین از سیر اعتبار بسیار یافته و بر جمیع وزرا مقدم می‌نشست و برقم اطلعه علیه بر پشت نشان
توقیع می‌کشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع الزمان میرزا آنجناب را منظور نظر الطاف ساخت و قبول منصب
تکلیف نمود اما سید در آن زمان مانند کل از لک بطا بود در هیچ مهمی دخل نفرمود و چون ماهچهٔ رایات نصرت آیات محمد خان
شیبانی از وقوع بار خراسان طالع گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرده و در [illegible] بوقوعی از اولکان
پرستیده و جار خورده و مهم کنک عبدال سراب نمود و نیری جانکداز بر مقبل سید زین العابدین رسید مانند اجداد
بزرگوار خویش در روز عاشورا متوجه عالم بالا گردید و چنین بیت گرد از گردون سیه کشش بر قدرت وکه نوش عهد
غبار از کسی بر درود بر کناره بخاک افکنده نوش خوار وزار **خواجه معز الدین حسین** برادر خورد خواجه یوسف الدین
مطفو نشا لکاره بود و در ترقی مدد ملوازم منصب وزارت خاقان منصور و تولیت موقوفات همایون قیام می‌نمود
و آنجناب بصفت وقوف کاردانی رایت و همت پرستی و کوتاه دستی انصاف داشت که در اوقات شروع بامر دیوان
رایت کفایت و بت پروری را از روشت تا اواخر حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از
فوت آنحضرت کمر ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بر میان بسته و امر اشراف دیوان شروع فرمود و محمد خان شیبانی بعد از
تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت و کما ینبغی تربیت و رعایتش پرداخت و در روزی که محمد خان در نواحی مرو شاه جهان
بضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاهی کشته گشت همدران معرکه دست قضا بساط حیات خواجه معز الدین را در نوشت **خواجه کمال الدین**
عطاء الله در زهد و تقوی درجهٔ عالی داشت و همواره همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات می‌گماشت و در اوایل
ایام جوانی اوقات نشاط و کامرانی از ارتکاب مناهی و ملاهی بیک سو گذاشت و روی بجانب دینداری و پرهیزکاری
آورده در ملازمت درویشان و گوشه‌نشینان از خود تقصیر راضی نگشت و در علم سیاق و فیصل معاملات نهایت
وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطهٔ وفور دیانت و کمال کفایت
روز بروز مهم او ترقی می‌کرد و تا قدم بر مسند وزارت بر ترنهاد و در منصب اشراف دیوان دست آورد مدتی در میان امرا و
وزرا برقم اطلع علیه توقیع می‌کشید و مهام سلطانی و امور مصاحب دیوانی از روی کفایت کاردانی بسرانجام مقرون می‌کردانید
او بوجود اشتغال امثال این اشغال و دخل در مهام ملکی و مالی از ادای فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان
تسبیح بدست گرفته در اثنای قیل و قال حجاب جاه و جلال [illegible] که بدست مشغول می‌بود و او اواخر حیات خاقانی محسنه متعلقات
منصب پروانه خلاد سابق منصب جوهر علاء الملک گشت علم عالم خاقان خاقان او افزایش لفش بر ولیمین

متعلق عمدة الملکی او نوشت و بعد از فوت آنحضرت خواجه صاحب سعادت از اولاد امجاد پادشاه و الی نعمت و محمد خان شیبانی
اصلا منصب مذکور انکار و اقتضا و در ایام سلطنت و استعلاء لوای ظفر انتمای شاهی در بلاد خراسان روی به تکفیل مهمی جاوید
امور در ازمنهٔ مختلفه و انقلابات متنوعه امرا و وزرا و ارکان السلطنه هرات هر کدام مهمی راجع بوقوف و استیفای تفصیل می
داده‌اند و در توجیهات و تخفیفات و قرار معاملات مزارعان و مخرجات رای صواب نمایش اعتماد داشته ابواب سیاست ساکنان
در اوایل سنهٔ سبع و عشرین و تسعمایه که حکومت خراسان بحکم نواب مستطاب ملائک آشیان پادشاه عالمیان تعلق یافت
موصول پیوست و خواجه علاء الملک بمرض موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفته دانست که کار از امداد و درگذشت
خاک بر حلول واقعهٔ کبری نهاده بنابر آنکه قصور طمع امیرخان و ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات متملکات خود را
مفصل کرده و معین ساخت که از جمله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیرخان نمایند و هر یک از اهل او و توابعش را چه چیز و چند
فرموده تا بطریق صدقات محتاج تعمیر و تکفیل او را ترتیب نموده بنظر آورند و کفن بریده و دوخته آنگاه نویسنده را
پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرد که از روز اول وفات تا روز هفتم هر روز چند گوسفند و چند نان و حلوا و سایر
ما یحتاج تعزیت را ترتیب نمایند و قرار داد که هر یک غسال و حفار و مؤذن و معروف را چه چیز و چند دهند بعد از آن آنچه بحساب املاک
و حیاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربای خود تقسیم فرموده و از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درون بیرون آ[مده]
حیرت زده طلبید و ذکر میگفت تا روز یکشنبه دویم ربیع الاول سنهٔ مذکوره وفات یافت و سادات و قضات
علما و مشایخ و اشراف و اعیان بلکه خواص و عوام طوایف انسانی جنازهٔ رحمت اندازه او را مشایعت کرده و پیشگاه
مدرسهٔ خاقانی منصور بر نعش آن خواجهٔ مغفور نماز گزارده و جسدش را نزد مزار شیخ صوفی علی در موضعی که او تعیین کرده بود دفن کردند

ذکر بعضی از سادات و نقبا و مشایخ و علما که معاصر بودند با معز السلطنة والخلافة سلطان حسین میرزا مقدم این
طبقات عالیشان و اشرف این طایفهٔ منیع مکان سادات عظام و نقبای کرام روضهٔ مقدسهٔ رضویه‌اند در اکثر اوقات
سلطنت آن پادشاه خجسته صفات **امیر نظام الدین عبدالحی و امیر غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک**
در این مقام متبرک بمنصب جلیل الحرمت نقابت منصوب بودند چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو مرتبت ایشان بود بمراسم
آن امر قیام و اقدام می‌نمودند و این رفعت و اعلی نسب از سایر نقبا و سادات موسوی و رضوی باجتماع کمالات صورت
صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره همم عالیه بر ترویج و تعمیر آن مزار قدس آثار و ضیافت صادر و وارد می‌گماشتند
تفوق و تقدیم ایشان بر سادات اقطار جهان مقرره دودمان رفعت خاندان ایشان از آفتاب در وسط السما
ظاهرتر و حالا نیز امر نقابت آن آستانهٔ مقدسه و عتبهٔ عالیه تعلق باولاد امجاد آن بزرگوار سیاره و هیچ فردی از سادات روزگار

بایشان نقش مسائل دیوان امر بر لوح خاطری نگارد غیاث الدین فضل الله بن سعید حیش بمزید علم و نظافت از اکثر ثقات
مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالها در قزوان و دران ولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی و فیصل قضایا و نشر عبادالله ...
سید علی بلطف طبع و جودت ذهن و انصاف داشت و در شیوه سپاهگری سلوک نموده رایت حلاوت می‌افراشت
در اوایل ایام سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر می‌برد و بموجب فرمان واجب الاذعان
حسب رسالت خواجه عماد الدین محمود گاوان که مشهور است بخواجه جهان توجه جانب کلبرگه و روزی چند مراجعت از راه
دریا بفارس رفته رحل اقامت انداخت و بعد از آن دولت عازم سفر آخرت گشته طایر روحش از جهان روح باز پرداخت
قصیده شهرآشوب که در مذهب اعیان و اشراف دارالسلطنه هرات منظوم شده از نتایج ذهن اوست و مطلع آن قصیده
اینست مصرع شکر خدا که قاضی شهر هری منم ※ در سلک آدمی سخنان قوی منم ※ امیر سید اصیل الدین عبدالله الحسینی
اصالت و وفور جلالت و نبابت شان و قدم دودمان موصوف بود و معروف بوفور تقوی و دینداری و غایت
دیانت و پرهیزکاری از اکثر علمای عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی می‌بود زبان کلک فصاحت نشانش مفسر حقایق کشف بیان
و بیان ملایک نشانش مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته میامنش مطلع انوار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش
مهبط انوار هدایت و ارشاد بلی شانه موج گستری آن مدرسه شریعت وری در علم تفسیر و حدیث و انشا و تالیف شبیه
و نظیر نداشت و در زمان سلطنت سعید از دار الملک شیراز که از وطن مالوف آن جناب بود بهرات تشریف آورده رایات افادت
افراشت هفته یک نوبت در مدرسه عالیه مهد علیا گوهرشاد آغا بوعظ و نصیحت خلایق می‌پرداخت و در ماه ربیع الاول بر
میان میعاد با اسعاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که ... بر سر منبر خیر البشر و رسالت مزارات هرات در میان
افاضل امصار جهان مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه زاید الوصف است و خلایق مذکور را انتقال امیر
سید اصیل الدین از جهان محنت آباد بریاض بهشت برین در منتصف ربیع الآخر سنه ثلاث و ثمانمایه روی نمود و خاقان
منصور بنیاد اولاد امجاد آن جناب توجه کرده بسبب حالات سید مرحوم را با ایشان عنایت مولانا شمس الدین محمد بادکوبی
در سلک خلفاء شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلند بر اداء وظایف طاعات و عبادات می‌گماشت
سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریقه رشد و هدا نسبت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک می‌نمودند
و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده بادا امر و نواهی خدام عالی مقام متحرز و مباهی بودند
و آثار امثال خیرش جناب مولوی مجلس مجیده ... در شرح منازل السایرین مشهور است و از ابیات ابیاتش این مطلع در
مجالس النفایس مسطور است ※ آنانکه بطرف خانه سرو نگرانند ※ گر راست بگویی همه کوته نظرانند ※ و مولانا شمس الدین محمد در سنه ۸۹۲

وفات

وفات یافت و در خیابان هراة مدفون گشت ※ امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخت
در بستر ... خاطر ولد رشیدش مولانا جمال الدین مدنی جدید در خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بود و در
شیوه تقوی و طهارت سلوک می‌نماید و او در سنه عشر و تسعمایه از عالم انتقال فرمود ※ مولانا کمال الدین عبدالرزاق
والد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بوده و ولادتش در دوازدهم شعبان المعظم سنه ۸۱۶ در هرات روی نمود و مولانا
اسحق سالها در اردوی همایون خاقان منصور بمنصب امامت و پیش نمازی اوقات شریف مصروف می‌ساخت و گاهی در
مجلس شریف اعلی بتوضیح مسایل و قرات رسایل می‌پرداخت و مولانا کمال الدین عبدالرزاق بعد از فوت پدر فی سنه احدی
و اربعین و ثمانمایه رساله که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حروف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچه
آن شرح را باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده بآن وسیله شرف دست بوس حضرت خاقانی دریافت و در اواخر ایام
حیات آنحضرت برسالت پادشاه نیکنام ماموره گشته بجانب هندوستان شتافت و در آن سفر جناب مولوی وقایع غریبه
و حالات عجیبه روی نموده آخر الامر قرین صحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید بسبیل ... بصحبت
میرزا عبد اللطیف و میرزا ابو القاسم بابر و میرزا ابراهیم مقرب شده و در زمان سلطان سعید فی جمادی الاول سنه سبع و ستین
و ثمانمایه روی نمود که بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا آخر حیات بدان امر اشتغال داشت و وفاتش در ماه
جمادی الآخر سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه روی نمود و از آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب مطلع السعدین و مجمع البحرین
متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف معظم وقایع معموره ربع مسکون از زمان سلطان بهادرخان تا وقت شهادت
میرزا سلطان ابوسعید گورکان مسطور است والله اعلم بحقایق الاحوال و الامور ※ امیر محمد بن امیر هاشم بشرف ذات و محاسن صفات
و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور مدتی مدید بمنصب نقابت منصوب بوده
لوازم قیام می‌نمود نسب شریفش بسید شریف سید اشرف مبارکشاه که در سلک اشراف سادات نقبای خراسان انتظام داشت
می‌پیوندد و سلسله انساب سید اشرف بامام عالی مقام ابی عبدالله حسین بن امیر المومنین علی علیه السلام ملحق میگردد ※ قاضی نظام الدین محمد
ولد ارشد قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین مذکور منظور نظر عاطفت خاقانی
منظور گشته بمنصب موروثی قیام نمود و در فیصل قضایای شرعیه غایت عدالت و دینداری و نهایت دیانت و پرهیزکاری
ظاهر ساخت و در کمال علم و جلال بر فرق اختیار و اشتغال بقطع و فیصل مهمات دینیه پرداخت مضمون همایون فالحکم ...
... همواره مطمح نظر علماء انور بود و در هیچ قضیه از قضایا فرق تمام از اقتضای فتوی علماء اسلام تجاوز نمی‌نمود و بعد از
مدت چهل و دو سال که بآن شغل اشتغال داشت میل بگوشه انزوا نهاده و در بیست و دوم جمادی الآخر سنه ۹۰۹ قضای اجل

حالتش برآن نوشت و درکار زکات کبیر که حسب مصلحت ساخته بودند همه فوت گشت و از قاضی نورالدین و پسرانش عالی جناب

مستطاب شیخ الاسلامی ملاذی الانامی سید شریعة الدین محمد و جناب فضایل مآب سیادت دستگاه جلال الدین محمود

مدظلها الی یوم الموعود و آن دو پسر عالی گهر بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته

بسبب رعایات و معاقبات حضرت اعلی هر یک بشغل تعلق گرفت و پسر کلانتر که بشرف امین الحاجین بخواجگی قاضی استظهار یافت

مسند قضا بامنصوب شد و در فیصل قضایا اقتدا بسنت سنیه پدر عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان

در دامان امیر تیمور گورکان بمحمد شیبانی خان انتقال یافت در سنوات معدودات امیر خلیل الله متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه

عرصه ممالک خراسان از فروغ رایات جهانگشای شاهی صفت امنیت پذیرفت و عدم خاندان و خطه دود مان

کمال الاسلام و دین داری و نور و امانت و پرهیزکاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت

منصب شیخ الاسلام دار السلطنه هرات و مضافات مفوض برای صواب نمای ایشان شد و چون عالی جناب و سه سال بلوازم آن مهم

قیام نمود بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر بر انجام اشغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی دار السلطنه هرات استعفا نمود

دست از آن کار باز داشت مضمون این حدیث که من رضی بالدون من الدنیا رضی بالعظیم من الاخره مطمح نظر همت

گردانید و همت عالی نهمت بر اوراد اعمال صوابات اخروی گماشت و حالا آن عالی جناب بر اورنگ سروری و رفاهیت افراز و کرم

و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هراة بجمعیت بالا آفاقات تشریف داده و طوایف انام

از خواص و عوام با وجود فایض الجود ایشان مستظل و مطیع خاطر بوده بلوازم حسن اعتقاد و اخلاص کما ینبغی می‌پردازند مولانا محمد بن حسام

در میان قراق انام بابن حسام اشتهار دارد و او را در نظم اشعار قوت بسیار بوده پیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام

و التحیه و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم می‌نمود و آن ابیات بلاغت آیات حال بغایب مشهور است

و بر السنه و افواه جهانیان اکثر جاری است از جمله منظومات ابن حسام کتاب خاوران نامه است که بر وزن شاهنامه در سلک نظم کشیده

و در آن مجموعه کمال شجاعت و کرامت امیر المؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده و وفات ابن حسام فی شهور سنه خمس و سبعین و ثمانمایه

در قصبه خوسف که از جمله مضافات قهستان است بوقوع پیوست خواجه مسعود قمی از جمله اعیان بلاد قم بود

و در زمان خاقان منصور از وطن مألوف بهراة آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نموده در نظم اشعار مهارت تمام داشت

خاقانی نظم احوال جبنا احوال خود را بوی رجوع کرد و خواجه یکی دو سال در هرات در سلک حالی او بود و منقبه یوسف

و زلیخا را بنظم در آورد و این مطلع و مقطع از جمله منظومات اوست و این مطلع در دیوان او بیانش انتظام دارد بی تو چون در کرم

می روی خواجه بی تو کام می برد وفات خواجه مسعود در بلده فاخره هرات روی نمود و در مزار میر سید صالح مدفون شد

قاضی شمس الدین محمد خلف الصدق مولانا جلال الدین ابو سعید مولانا شمس الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الکاتبی

بود و در زمان خاقان منصور چندگاه در بلده هرات بلوازم منصب قضا قیام می‌نمود و دیگر در مدرسه شریفه سلطانی

بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید شهور سنه علم بطبیعت العالم الاوفت برافراشت مولانا سیف الدین

از ولایت اندخود بوده و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته اکتساب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان

منصور از ماوراء النهر بهرات تشریف آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی ایام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع

شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در بیان قواعد معما رساله مفیده تألیف فرموده و این مطلع از جمله منظومات اوست

کر مرا بی تو بود منزل کم ❊ فی زلال خضر سازنده دم روح الیمم ❊ وفاتش در شهور سنه سبع و تسعین و ثمانمایه

اتفاق افتاد و در مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد خواجه عنایت قدوه ارباب علم و عرفان و عمده محدثان

زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالها موفور در بلده هرات با فاده قیام می‌نمود و فاتش در سنه سبع و تسعمایه

اتفاق افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی لمعات فضایل و کمالات

انتخاب طالب فروغ آفتاب عالمتاب بر همه ربع مسکون و رشحات اقلام فیض انجام آن زبده شیخ و شباب بیان بطراوت

سحاب حضرت بخش فضای جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر ورشت افروز و از لالی نثرش عرصه عالم کان

جواهر از و تصانیف آنحضرت در اقسام علوم چند و در هر تصنیف ازین مثابی عدلا یوم حاجت آن نیست که خامه دو زبان

در تعریف آن مرجع ارباب عرفان شروع نماید و بانامل سعی و اجتهاد ابواب فیضی مفتوح آن علاوه حسن عرفان گشاید

چه حاجت که کلک بلاغت آب ❊ نویسد که خاست فیض آفتاب ❊ چه حاجت که گوید از نور مهر ❊ منور بود روضه نه سپهر

ولادت با سعادت آنحضرت در شب بیست و سیوم شعبان سنه سبع عشر و ثمانمایه بقصبه خرجرد جام اتفاق افتاد

و پس از وصول رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد و بواسطه مناسبت اصالت و علو

همت در مبادی سیر صاحبی نفحات الانس فضایل اقتباس بنام باطن نظم و حضرت تفتازانی بخشیده و معارف در آن

فن بر تتبع رسید دیوان اشعار معتبرین متأخرین را از درجه اعتبار ساقط گردانید در زمان میرزا ابو القاسم بابر

بنام نامی پادشاه و او بتوفیق علیه جبل از در مدارج معارف قدم قلم بدایع آثار ساخت و در زمان سلطان سعید میرزا سلطان

ابو سعید بترتیب الواح او تالیف بعضی از رسایل لطف فات پرداخت و سایر مؤلفات و منظوماتش در زمان خاقان

منصور صفت تحریر یافت و لواح آن کتاب افاده افادت آثار و رسایل اعجاز کردار بر صحایف روزگار روا و رواق

نیل بنهار تاقت و میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعده مودت و ارادت وارتباط و استحکام الکلام

ودیث ایام انتخاب اکثر از صنایف منظوم و منثور خویش را و ثنای آن امیر نکو کیش را بر لوح بیان نگاشت مصنفات مقرب
حضرت سلطانی نیز بتعریف و توصیف اسامی کمالات انسانی اشتمال دارد و هرکس مطالعهٔ کتب آن دو بزرگ فایز شده
راقم و وقت ورده عوی این قول میشمارد و در وفات مولانا نور الدین عبد الرحمن روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنه ثمان و
تسعین و ثمانمایه روی نمود مدت حیات آنجناب هشتاد و یک سال بود صبح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین
علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت تمامی اعیان ملک و ملت بمنزل شریف آنحضرت تشریف آورده در اقامت لوازم تجهیز و
تکفین بر نهج سنت سید المرسلین سعی نمودند و نعش آنحضرت بعیدگاه برده نماز گذارد و بخت مولانا سعد الدین کاشغری
آورده و در پیش روی او دفن کردند و حضرت خاقان جناب مقرب حضرت سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف
و سادات و امرا و اطراف را در عیدگاه هرات جمع ساخته جهت ترویح روح حضرت مولوی باطعام طعام و خیرات
کلام قیام و اقدام نمودند و امیر علیشیر در مرثیهٔ مولانا عبد الرحمن الجامی ترکیبی در سلک انشا کشیده مطلعش این خاطر [illegible]
کرده ـ هر دم از انجمن چرخ جفائی دگر است ـ هر کیا از انجم او صاعقهٔ بلائی دگر است ـ و تاریخ وفات مولانا الوری که نتیجه
ابدال وقت بوده و نظم دلکش داشت و این قطعه بر لوح بیان نگاشت ـ جامی که بود مایل جنت مقیم گشت ـ فی روضة مخلدت رضیها
[illegible] کلک قضا نوشت ـ روان چون در بهشت تاریخ فوت و من دخله کان آمنا خواجه رضی الدین جامی مقتدای اولاد
امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی الثانی قدس سره السامی بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر و رفعت
شان ممتاز و مستثنی می بود و سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی میداشت و همواره همت
احسان گستری [illegible] بر ضیافت صادر و وارد میگماشت چون آنجناب از جهان گذران در شهور سنه [illegible] بفضای
جنان انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین عبد القاسم قایم مقام گشت و اعتبار و اختیار و اقتدار آنجناب
از اماثل و اقران درگذشت اما بواسطهٔ رغبت شرب گاهی بادشاه زادگان کامکار مصاحبت میفرمود و بخلاف طریقهٔ
آبا و اجداد و بیجهت شرب باب قیام می نمود و در طینت جود و سخاوت و سلوک طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت
و ماه وام الحیوة آنچه بهر جهت حاصل میکرد صرف آینده و رونده می نمود تخم محبت و اخلاص در زمین دل آنکسان میکاشت در شهور
سنه [illegible] راه سفر آخرت پیش گرفت خواجه ناصر الدین عبد العزیز الجامی بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات خجسته
ساعات را باداء وظایف طاعات و عبادات صرف می نمود و در سلوک طریقت و ارشاد سالکان سبیل جد شیخ
شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد و همواره بر جادهٔ پرهیزکاری و دین داری شتافته شرایط افادهٔ علوم ظاهری
و باطنی بجای می آورد و در شهور سنه [illegible] روی براه رضوان آورد مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی ولد مولانا

کمال الدین

کمال الدین مطهر [illegible] بوده و اکثر اوقات ایام شباب بکسب فضایل نفسانی صرف نموده و در فن انشا در نظم و نثر رتبهٔ
مهارت و مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس خاقان منصور چندگاه در تألیف وقایع و حالات آنحضرت کاشت
اما چون در اثنای گزارش حکایات در ایراد تشبیهات و استعارات مبالغه بسیار نمود خاقان منصور چندگاه در تألیف
وقایع و حالات آنحضرت کاشت اما چون در اثنای گذارش حکایات در ایراد تشبیهات و استعارات مبالغه بسیار نمود
خاقان منصور تصنیف تصنیفات او را نپسندیده بدان امر ابرام [illegible] دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه مجد الدین
محمد [illegible] مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار نمود و چون از جناب مولوی [illegible] از شنیدن [illegible] متغیر می شد
[illegible] خواجه نظام الملک و اولاد او نیز بطریق مصاحبت سلوک میداشت و بنام ایشان
رسالهٔ [illegible] کرده [illegible] دیباچه یکی از آن نسخه چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه
کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم کشیده والحق در این ابیات کمال فصاحت و بلاغت
ظاهر گردانیده ـ دو برادر بهم [illegible] که از عقد آمده اند ـ آن وزارت را آب این امارت را آل ـ آن کمال دولت و دین [illegible]
وین عمید ملک و ملت [illegible] ـ هم بود از روی آن صبح سعادت را فروغ ـ هم بود از روی آن خورشید دولت را جمال
بر سر [illegible] در علو ـ برتر از [illegible] ـ از جناب این نخواهد کرد دولت [illegible]
[illegible] نخواهد یافت اقبال انتقال ـ آن بود خورشید [illegible] ـ آن بود محمود [illegible] مسعود فال
[illegible] ـ آفتاب دولت این باد ایمن از زوال قاضی نظام الدین محمد ولد ارشد مولانا
شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقها در زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت
مولانا قاضی نظام الدین بمزید تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود
و مدتی مدید در مدرسهٔ اخلاصیه بمراسم منصب [illegible] قیام می نمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور
آنجناب را بتکلیف موفور قاضی دار السلطنه هراه گردانید قاضی نظام الدین بر وجهی در قطع و فصل قضایا بر نهج
طریق اجتهاد سلوک داشت که قضیهٔ امانت و دیانت [illegible] قاضی منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین محمد در ماه محرم
سنه [illegible] دست داد راقم این حروف [illegible] این رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد ـ آنکس که شریعت به نظام
از وی شد ـ از حکم قضا سجل عمرش طی شد ـ از صفحهٔ دل چو محو شد نام نظام ـ تو صبح بذیرفت که فانی کی شد
مولانا معین الدین الفراهی برادر ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و بسیاری از فضایل و کمالات اطلاع و وقوف می نمود

وقوف می نمود و در زهد و تقوی درجهٔ علیا داشت و اکثر خطوط در غایت جودت بر صحیفهٔ تحریر می نگاشت و در ایام جمعه
بعد از ادای نماز در مقصورهٔ مسجد جامع هراة وعظ و تذکیر می گفت و درر اعراب(?) معانی آیات و احادیث را با التماس مجمع(?)
لطیف می سفت با عاظم امرا و نوجوانان که در مجلس وعظ می نشستند ملتفت و در وقت نصیحت آن طایفه سخنان درشت
بر زبانش میگذشت و آنجناب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا گهر مدت یکسال صاحب منصب قضا بود
الکاه(?) ترک آن امر داد و هر چند دیگر مبالغه نمودند قبول نفرمود و آثار قلم لطایف نگار مولانا معین الدین معارج النبوة
در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه افضل الصلوة بروایات مختلفه در آن نسخه
مسطور است و مولانا معین الدین در شهور سنهٔ سبع و تسعمایه مریض شده درگذشت و در مزار متبرک حضرت
خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره العزیز بپهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت مولانا شمس الدین محمد اسدی(?)
در ایام جوانی بتحصیل علوم و تکمیل فنون منقول و مفهوم قیام نموده و در میدان درس و افاده و از امثال و اقران
قصب السبق در ربوده و آنجناب بحسن محاوره و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدتی مدید در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه
و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنهٔ هرات همت بر نشر فواید علمی میگماشت و در ماه جمادی الاولی سنهٔ ثلث(?) و تسعمایه پهلو بر بستر ناتوانی
نهاد و بر صفحهٔ اوراق بقا باد فنا داد(?) مولانا شمس الدین محمد و مولانا شرف الدین عثمان در جمیع اقسام علوم
معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد ما وراء النهر بلکه مقتدای فضلای هر شهر بود و در اواسط زمان خاقان
مغفور از سمرقند متوجه گزاردن حج اسلام شده بدار السلطنهٔ هراة رسید منظور نظر عنایت خاقانی و ملحوظ
عین عنایت جناب مقرب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک بانجام رسانید بعد از مراجعت در دار السلطنهٔ هراة
توطن نموده سالها در مدرسهٔ اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس و مباحثه مشغول بود و آنجناب که بمولانا زاده مولانا عثمان(?)
اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن و ورع و زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت
و در ماه ربیع الاول سنهٔ ... و تسعمایه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت بوفور علم
سرعت فهم جودت طبع از اکثر فضلای دانشور ممتاز و مستثنی بود و بوسعت مشرب و حسن صحبت اهل طرب عدم معین بر
تمامی ظرفای هرات(?) فایق می نمود و مدتی مدید مدرسی مدرسهٔ خاقان سعید مغفور و خانقاه علامهٔ مقرب الحضرت السلطانیه
تعلق بآنجناب میداشت و بعلم و فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبهٔ علوم می نگاشت ارتحال مولانا
برهان از جهان محنت آیین کلید(?) در ماه رمضان سنهٔ اثنی و تسعمایه بوقوع انجامید و از نتایج طبع او رسالهٔ بیست(?) در
فن معما در زمان ابو القاسم میرزا مرحوم نکتهٔ طباعت اتمام کرده اند از سایر اولاد عظام امیر خواجه(?)

بیکی از اکثر علما و فضایل بیان بجودت طبع سلیم و ملامت(?) ذهن مستقیم امتیاز تمام داشت و در ایام جوانی بتحصیل و کمالات نفسانی
نموده در علوم معقول مهارت بر لوح خاطر می نگاشت و وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن دراز
ضمیر آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن عمدهٔ ... بسیار در تحریر حکایات و تقریر روایات درجه ... داشت
که بیان بعضی از نوع آن کما ینبغی از جملهٔ محالات میشمارد و تالیف کتاب افادت ایاب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی
برهانی است مبین و بلطف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وفق این معنی دلیلی است متین چون راقم حروف نسبت بآنحضرت
علاقهٔ فرزندی ثابت دارد بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردانش میشمارد سبحان الله غلط گفتم انتساب بنظرهٔ ذرات(?)
بمنبع ذره و جست و اقتباس نور از خورشید والا غایب بوالعجبی * چه نسبت ذره را با مهر انور * نی شاید خوف و رعشه گویم
اگر چه باشد بر وهم * همی گویم که من شاگرد اویم * نه شاگردم غلام کمترینم * بگرد خرمن او خوشه چینم * غرض اظهار این
شرف است که اگر کلک سخن گذار در این مقام شمه از ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم
بعضی بی جا بر نسبت مذکور کرده و دستانی حمل نمایند و گفتهٔ این مقدار را داخل خلاف و گزاف دانسته زبان اعتراض بگشایند
لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت الوهی مخدومی را در اواخر ایام حیات میل
بانقطاع و انزوا شده و از اختلاط خلایق دامن همت درچیده مدت یکسال در گازرگاه که رسیده و اکثر اوقات را بکسب
سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیده و در ماه رمضان سنهٔ اثنی و تسعمایه بواسطهٔ عروض مرض سوء القنیه(?)
از آن مقام بشهر رجعت نمود و در بستر ناتوانی افتاده مدت دو ماه صاحب فراش بوده در دوم ذی قعدهٔ سنهٔ ثلث(?)
و تسعمایه از محنت آباد جهان بریاض بهجت فزای جنان انتقال فرموده وفات آنحضرت در سن شصت سالگی دست داد
و نعش او در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد مولانا قطب الدین محمد آدم(?) اعلم اطبای زمان و افضل دوران بود در معالجه
مرض مولانا حسین شاه(?) بعد از شهادت میرزا محمد در دار السلطنهٔ هراة متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط
مسلوک داشته بفراغت گذرانید چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو عاطفت امیر نظام الدین
علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی بوسیلهٔ مقرب حضرت سلطانی ملازمت میکرد و بتقریب صحبت سنجیده خاطر
ابیات در سلک نظم می آورد و از جمله آنکه نوبتی دارو و غذا بهرات بموجب فرمان خاقان مجمع صفات و ...
هرگز داروی او شهر اخراج کرده و خواجه مظفر عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود
ملتمس مبذول افتاده و همان زمان مولانا حسین شاه بمجلس آمده و همان التماس کرده مقرب حضرت سلطانی جواب داد که آنخانه
تعلق بخواجه مظفر گرفت مولانا حسین شاه فی الحال این رباعی بزبان آورد * در شهر اگر مظفر عودی هست * بر عود درفش کسی

یار و درست ✦ هر قصه که از شهر برونش کردند ✦ این قحبه زن آمد و بجایش بنشست ✦ دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان حسین
آهنگی مقرب حضرت سلطانی جهت ترویح روح او نیز بترتیب عظیم اشارت فرمود و بران آغاز سرانجام اسباب و بعضی
طعامی کرده هر روز مولانا حسین شاه به در خانه آنحضرت می آمد و خبر میگرفت آتش کار رسید قضا را روزی آش میکشیدند
او را مهمی روی نمود و دیر فی ملازمت امیر علیشیر آمد که طعام با تمام پیوسته بود لاجرم متاسف گشته این بیت
بر زبانش گذشت ✦ دیر آمدم و ز غصه غم خوردن ✦ دانم بیقین که جان نخواهم بردن ✦ یک آش اگر برای من نگذارند
کز غصه این آش نخواهم مردن ✦ مولانا حسین شاه در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نمود مدت عمرش زیاده از هفتاد سال
بشرف ذات سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیه
قصاید غرا بر لوح بیان نگاشت تخلصش در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیاتش انسی بود و قصه لیلی و مجنون را نظم آورد
و این بیت افتتاح نمود ✦ ای عشق ز تو جان طفیلی ✦ مجنون تو صد هزار لیلی ✦ مولانا کمال الدین حسین الواعظ در علم وعظ
بی مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران دعوی برابری می نمود تا بآواز خوش و صوتی دلکش
بامر وعظ و نصیحت می پرداخت و بعبارات لایقه و اشارات رایقه حقایق آیات جهان کلام الهی و غوامض اسرار احادیث
حضرت رسالت پناهی مبین میساخت صباح روز جمعه در دار السیاده سلطانی که در سر چهار سوق بلده هرات واقع است
بوعظ مشغول میکرد بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر در لوازم آن کار شرط اهتمام بجای می آورد و در روز سه شنبه
در مدرسه سلطانی وعظ گفت و چهارشنبه بر سر مزار پیر محمد خواجه ابو الولید احمد الغیاثی و اوقات حیات چندگاه
در حظیره سلطان احمد میرزا و روز پنجشنبه بآن امر می پرداخت و چون سلطانی اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسعمایه
مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و آثار ما لطیف بر آن شمار
جنان از آن جمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهدا و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنی و اختیارات
در میان مردم مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور ✦ سبز خط از مشک تر حاشیه
سمن فزن ✦ سنبل تاب داده را بر گل و نسترن فزن ✦ و در تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرین و تسعمایه که این حقیر
بهمت ترتیب این [illegible] فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی صفی قایم مقام والد بزرگوار خویش
بوده صباح جمعه در مسجد جامع هرات اصناف فتوحات بنصیحت و ارشاد فرق عباد می پردازند و الحق در آن امر وجیهی
و بلیغ صوت رایت تفوق بر اماثل و افاضل می افرازد و سایر اقسام فضایل نیز بهره تمام دارند و همواره نقش سخنان سنجیده
مصطفوی بر لوح خاطر عاطر می نگارند از منظومات مولانا فخر الدین علی محمود و ایاز که بر وزن لیلی و مجنون در سلک نظم

کشیده

کشیده در میان مردم مشهور است و بسیاری از مقاصد و فضلا در آن رساله مندرج و مذکور و وفاتش در شهور سنه
مولانا عبد الجلیل در سلک استادان مستغنی انتظام داشت و چندگاه در دار السلطنه سلطانی تعلیم دانش نقش افاده بر صحیفه
خاطر می نگاشت و وفاتش در سنه احدی و عشر و تسعمایه اتفاق افتاد و حسب ضبط تاریخ مذکور کلک سخن نگار امیر سلطان
ابراهیم امینی بر این قطعه زبان گشاد ✦ افسوس از آن سپهر دانش ✦ کش بود از آن سپهر دانش ✦ کش بود و جایش شیوه اتفاق
تاریخ وفات او خرد گفت ✦ علامه بی مثال آفاق ✦ مولانا نظام الدین عبد الحق از اکثر مفتیان دار السلطنه هرات بمزید
فقاهت ممتاز بود و چندگاهی بمنصب قضا با شرعیه قیام می نمود مولانا سیفی در زمان خاقان منصور که از بخارا وطن مالوف
و مسکن معهود او بود به هرات آمده آغاز تحصیل علوم می نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر ایام می گذرانید
احیانا ملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن روی
بماوراء النهر و شرف بساط شاه شربت شهادت چشید و مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا زمانی که دست قضا
سجل حیاتش در نوشت و آنجناب با استاد لقرب و مخاطب خاص بسیار است و از آنجمله این دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد
ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل ✦ فتنه و سرفتنه دوران کاکل ✦ همچو دودیست که بر کرده سر شمع بود ✦ حلقه حلقه
گشته سر تا پای کاکل ✦ و ایضا سیفی در باب ارباب صناعات دیوانی علیحده اختراع نموده و در آن منظومات آمال
هر [illegible] نموده از جمله این ابیات این مطلع بغایت مشهور است ✦ با نقد جان بیا ز من جان میدهد ✦ عاشق بی جان
زمان میگوید و جان میدهد ✦ مولانا بابا [illegible] از مشاهیر شعرای خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال
می نمود چندگاه قضاء ولایت [illegible] و محصولات که متعلق او بود و مولد اوست تعلق بوی میداد و بواسطه [illegible] کلانتران آن ولایت
از آن امر معاف شده همت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست ✦ ملک شد ز آب خضر اگر دامن من بودی
مینمودم و شد دور از دامن جانان من بودی ✦ در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین
خوافی انتظام داشت و از اوایل ایام تا اواخر ایام اوقات شب هماره همت عالی نهمت بر ادای وظایف طاعات و عبادات
می گماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن می بودند و اوقات شریف را مستغرق ذکر الهی کرده
از باطن اقتباس انوار سعادت می نمودند شیخ صوفی علی در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته
در گذشت و در حظیره که خواجه جمال الدین عطاء الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت سید [illegible]
مدت مدید ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر برد و حسب الحکم پرسیدن مشغول میکرد
از نظم اشعار [illegible] نیز مسیحا ظاهر می نمود و بصفت حسن خلق اتصاف داشت و در اوایل

سنه اربع و ثمانمایه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت مولانا شمس الدین محمد روحی مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب وجد و
عرفان بود و قریب بیست سال در سلوک طریق هدایت و منهج سنن سنیه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم سعی نموده
جمعی کثیر از درویشان و طالبان طریقه ارشاد انسان هر روز بآستان کرامت آشیانش میرسیدند و از باطن خواجه فرخنده منش
اقتباس انوار سعادات کرده بمرادات فایز میگردیدند آنجناب اوایل ماه رمضان سنه اربع و ثمانمایه مریض گشت و در ایام
ناتوانی بنابر حسن اعتقادی که بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود و امیر نظام الدین علیشیر تجهیز و تکفین حسب شرایط تمام بجای آورد
و در هر موضع صلاح دانند جسد مدفون گردانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت کرده امیر
نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان نعش مغفرت منقبتش را بعیدگاه هرات بردند و نماز گزارده
در پهلوی قبر مولانا سعدالدین کاشغری دفن کردند اما بعد از روزی چند بعضی از مریدان شیخ [illegible] این مقبره رفته و آن برگزیده را
از قبر بیرون کشیده در کازرگاه نقل نمودند و نزدیک بمزار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره بخاک سپردند
فرموده این قطعه را نوشته میشود و امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده اند و روز و ماه و سال
آن حادثه را در یک مصراع بسر حد ظهور رسانیده قطعه آن برگزیده عشق او را از عین شهود بود مسعود و شد منسوب بروح و حقیقت
رو نسبت هر دو کون مقصود شد سوی جنان و گشت تاریخ شب شنبه که رمضان شانزده بود مولانا میر حسین معمایی در ترکیه
نفس نفیس و تصفیه باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بکمال تواضع و حسن خلق همواره نخل مودت و
محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت و چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه ساکن بوده بطلب علوم مشغولی می نمود
و اکثر متداولات فنون معقول و منقول را مطالعه فرمود و مهارتش در فن معما بجایی رسید که رقم نسخ بر گفتار متقدمان کشید
در سنه اربع و تسعمایه بمرض اسهال درگذشت و گنبد مدرسه گوهرشاد مدفون گشت و از نتایج طبع سید پاک اعتقاد رساله
در فن معما در سلک انتظام کشیده و در کلام منظوم و منثور در آن نسخه کمال وقت بلاغت ظاهر گردانید و مسوده اوراق را
در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود و درج آن درین مقام مناسب نمود قطعه مظهر خلق
حسن میر حسین سید فاضل فرخنده صفات کرد رحلت بسوی جنت برین یافت از حادثه دهر نجات قطعه نور رحمت جو
بود از ل بنده [illegible] نور رحمت سوی شد سال وفات مولانا کمال الدین مسعود شیروانی در علوم کلام و منطق و حکمت اعلم علمای زمان
خود بود و در سایر علوم معقول و منقول کمال وقت و حدت طبع ظاهر نمود سالها در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا
و مدرسه اخلاصیه مقرب الحضرت السلطانیه بدرس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین [illegible] رسم
گوهرشاد بیگم داده و در مدرسه غیاثیه علم افادت برافراشت و در روزی که آنجناب در آن مدرسه [illegible] امیر

نظام الدین

نظام الدین علیشیر تمامی سادات و علما دارالسلطنه هرات مجتمع گشتند و چون یکی از شروط وقف آن مدرسه آنست که اعلم علمای خراسان
در آنجا مدرس باشد و در آن روز مولانا کمال الدین مسعود [illegible] خراسان کرده ثانی اعلم ما تعلمون را در
و آن [illegible] ارکان [illegible] و معانی [illegible] بود که موجب تحسین و آفرین اهل کمال گشت از نام علم افادات [illegible] حاشیه شرح حکمت عین
و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت شعارش مطلع در مجالس اتفاقش سطور شد بیت [illegible]
برقت می ناب [illegible] سوز مرا ساز کار زهر شراب انتقال مولانا مسعود شیروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنه تسع
روی نمود و در مزار پیر سعید سال مدفون شد مولانا علیشیر [illegible] ولد مولانا فاضل سمرقندی بوده در اوایل حال بملازمت بابر
میرزا سلطان ابوسعید قیام می نمود بعد از واقعه شاهزاده بدارالسلطنه هرات شتافته و اجازه درس کرده پرتو التفات
مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرسه شریفه گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال
داشت و در آن اوقات طلبه علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر بعضی از اماثل و اقران رایت تفوق میافراشت اما بجهت
بشرب مدام مشغولی می نمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شده بعزلش حکم فرمود و آنجناب از هرات ببلخ رفته روزی چند در بنا
دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برده و در آن ولایت نیز از وی حرکات ناملایم صدور یافته روی بقندهار آورده و در [illegible]
امیر خسرو شاه می بود تا آن زمان که از عالم انتقال نمود مولانا [illegible] برادرزاده مولانا عزالدین حسین بود که در زمان میرزا ابوالقاسم حبیب الله
بابر میرزا و سلطان ابوسعید از سایر اطبای زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت می ربود تا آنزمان که مولانا حبیب الله نیز در معالجه
مرضی و ازاله علل برایا آثار نفس مسیحا ظاهر میگردانید و از مساوی سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات آنحضرت روزگار
میگذرانید و با وجود حصول تقرب بدرگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بطیب نفس و بشره گشته بر سر بالین فقرا و
مساکین تشریف می برد و از روی طوع و رغبت بی کلفت در معالجه درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور
سنه [illegible] قانون اعتدال انحراف [illegible] مرض اسهال که بدی مبتلا شد بجوار مغفرت الهی پیوست مولانا حسین [illegible] در شاعری
بلیغ و شیرین کلام و از حیثیت [illegible] جمیل فاضل شعرا انام همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان می نگاشت
و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و بی شایبه تکلف در آن شیوه بی مثل زمان خود بود چنانچه
در آن باب این بیت نظم نموده بیت در شعر و در ندیمی و رقص و در ادب نه در عجم یکی چو حسینست و نه در عرب و مولانا حسین شاه
در اوایل جوانی بملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بسر می برد و بصیقل لطف طبع و حسن تقریر
زنگ ملال از مرآت ضمیر آن شهریار کشورگیر می سترد و در آن اثنا روزی سخن [illegible] و مولانا حسین شاه
هرکه از سلاطین [illegible] منسوب گردانید میرزا محمد از مجلس وی پرسید که [illegible] مولوی جواب داد که [illegible]

نفسی در ذات شاهی نمی‌بینم پادشاه گفت که کمال ما از کجا دانستی گفت از آنجا میتوان گفت که ده هزار دینار بمولانا حسین شاه
به عهد و تمکین میرزا احمد از شنیدن این سخن بخنده افتاد و پنج هزار دینار بمولانا حسین شاه عنایت کرد و مولانا گفت اینکه
از غایت کاهلی در میان راه ماند مولانا بمدرسه مرو افتاده باشغال داشت و در همان سال که امیر مرتاض از هرات بجانب قندهار رفت
مولانا زاده نیز او با چند جنس گرفت و دیگر از وی خبر نیافتند و در ولایت سند فوت شد مولانا فصیح الدین صاحب دار
بجودت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلای استرآباد بود و در فن شطرنج خواه کبیر خواه صغیر چابکدست
به غایت مهارت تمام ظاهر می‌نمود و در نظم قصاید و معمیات بنهایت بلاغت بجای می‌آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت امیر علیشیر
صرف میکرد و بعد از فوت آنجناب ملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور پرداخت و داروغه کتابخانه عالی شد
در سلک الکتاب راه قرب یافت و از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که در مرثیه مقرب الحضرت السلطانیه
نظم کشیده و حروف مصاریع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت امیر علیشیر خبر میدهد و حروف مصاریع ثانی از تاریخ
وفات آنجناب چنانچه در مقطع آن اشعار اعلام ملکی و انیع رفت وفات مولانا صاحب در سنه سبع عشر و تسعمایه بولایت استرآباد
دست داد از معانیش باسم جمشید خاطر بود ثبت افتاد آن ترک پری پیکر خورشید لقا ~ باشد پی تاراج دل عشوه‌نما ~ بنگر که در آن سر
کان عیار ~ از روی یمینست و یسار شرح آید ما مولانا محمد طالب علی خوش طبع بود و در فن معما از امثال و اقران ممتاز و مستثنی
می‌نمود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم
ماند بدرگاه عالم پناه حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب برافراشت و در شهور سنه ثمان عشر
و تسعمایه که میان عبید الله خان و آن پادشاه ملک‌نشان در ماوراءالنهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در معرکه شربت شهادت
چشید از نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما رعایت دقت و لطافت و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی
در آن رساله مندرج است ~ چو روی خود بنقاب دیدم برفت از دل من ~ بحب همه شیبانی بغیر و جرحسن امیر کمال الدین حسین ابیوردی
در سلک فضلاء سادات خراسان منتظم بوده و در عنفوان جوانی از ماوراءالنهر بهرات آمده بتحصیل علوم مشغول بوده و در
مجلس شریف کیچک میرزا افتاده و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روزگار ایشان گشاد و در روزی که میرزا
کیچک عزیمت حج فرموده میر حسین با وی مرافقت نموده و بعد از رفتن شاهزاده از توقف چنان شده از عقبش شتافت لیکن
بحسب اتفاق بیمار شده دیگر بخدمتش نتوانست رسید و چون از حج اسلام گذارده مراجعت کرد در تبریز بسعادت ملازمت سلطان
یعقوب میرزا اختصاص یافته و چند سال در آن مملکت اوقات گذرانید و بوطن مألوف باز آمده بخدمت علیشیر مومی الیه
ملحوظ عین التفات شده از نوادر اتفاقات که امیر حسین را اتفاق افتاده آنکه در اوان که ملازمت امیر علیشیری نمود آنجناب او را

بمساعی سلطان یعقوب میرزا فرموده و مقرر کرده که کلیات مولانا عبدالرحمن الجامی بار دیگر تفصیلا نقل نماید و بستاند و جهت
قاضی عیسی و نواب آن درگاه برود و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتاب از مولانا عبدالکریم که ناظر کتابخانه بود ستاند خدمت مولوی
سهو کرده فتوحات مکی را که حجم و جلد بکلیات مولانا عبدالرحمن مشابهت داشت بوی داد امیر حسین آن کتاب را اعتبار نموده با دیگر
تحف و برکات مصحوب ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید پیشکش گذرانید بواسطه بعد مسافت ملول شده
و با سید امیر حسین جوانب ذکر بنده مصاحبی بود که ملال در برابر من خاطر میگذاشت و سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن
استفسار نمود و جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی فرستاده
همراه و نیز بنده کامداشت و نظر بر آن کتاب افادت مآب می‌انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نمائیم
و امیر حسین کس فرستاده آن مجلد را بمجلس آورده چون بازکردند معلوم شد که فتوحات مکیست نه کلیات مولانا جامی
لاجرم سیادت پناه از چند جهت منفعل گشت و از این جهت دیگر مشمول التفات امیر علیشیر شده و در اواخر ایام حیات خاقان
منصور بنابر آنکه سلطان بدیع الزمان میرزا او را بشیخی آستانه علیه شاهیه کرده و در سنه ثمان و تسعمایه آن منصب را بامر
صدارت مبدل ساخت و در سنه عشر و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در هرات بود از صدارت استعفا نموده با بیورد رفت
یک دو سال بفراغت گذرانیده در سنه اربع عشر و تسعمایه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه درگاه عالم پناه نواب کامیاب
شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود و در
وطن مألوف و مسکن معهود بقیه ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه عشرین و تسعمایه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله
سخنان آنجناب این معما باسم شاه زمان بخاطر بود ثبت افتاد ~ شاه جباری که طرح ظلال افکند ~ نام خود در نگین دولت کند
خواجه بهاء الدین ابوالفرج باصناف شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف
بود و بتحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی و سعادت از اکابر خراسان ممتاز و مستثنی می‌نمود و آنجناب در سلک اولاد
عظام خواجه مؤید مهنه که قلم نکته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشت انتظام
داشت و نسب بسیاری از مشایخ خاندان عالیشان سلطان سعید ابوالخیر جان ذکر سطره لو ابسط و فور علم و فضیلت رایت تفوق
می‌افراشت و چون آنجناب در زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید داروغه گانثار را بعلما شد و بطبع حیات مسلکات
خواجه را معین و مهذب گردانید و در آن اشعار اعراض راین حاوی کمالات انشا فعلیکرده متوجه عالم باقی گردانید و از اشعار
آنجناب این مطلع بخاطر بود نوشته شد ~ نمانده صبر و طاقت آتش غم چون شود هر دم ~ از آن شعله شنیدم صد بار بر خرم
رسید فرود بگوشم ز لیلی سحری ~ که شام هجر بپایان رسید غم نخوری مولانا سلطانعلی مشهدی بوجاهت صورت و حسن

سیر موصوف بود و در خط نسخ و تعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متاخرین را منسوخ ساخت
و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر کتابت نسخ شریفه می پرداخت گاهی بنظم
اشعار نیز زبان میگشاد و از نتایج طبع او این مطلع ثبت افتاد * گل و ریحان از آن رخ گلگون نوشت * چون اشک من که از دل
بر خون نوشت * و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه در مشهد مقدسه در گذشت و بعد از آن بقعه متبرکه مدفون است امیر صدر
الدین یونس الحسینی ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که شمه از علو شان
او را خامه مکسور اللسان در ارشاد ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نموده و امیر صدر الدین یونس بود که شمه از علو شان و نسب و وفور فضل
و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسه شریفه [illegible] و مدرسه غیاثیه بتعلیم دانش بخش افادت خواطر صحایف طلبه می نگاشت
و در زمان استیلای محمد خان شیبانی بر دیار خراسان منصب احتساب متعلق بآن سیادت مآب گشت و یکدو سال در رعایت معالم
امانت لوازم آن امر می پرداخت بالآخره نقش از [illegible] منصب [illegible] گذشت بعد از آن بموجب [illegible] قنبر میرزا که حاکم بلخ بود
بآن جانب توجه نمود و قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت
قبة الاسلام بلخ بحکم شاهی جم [illegible] سلطان زمان تعلق [illegible] و [illegible] آن سید عزیز را با یکی پسرش سید ابو القاسم
باد فنا بر داده و اکنون دو پسر دیگر امیر ابو المعالی سید ابو البقا در بلده هرات تشریف برده و در کمال صلاح و تقوی
همت بر تحصیل علوم و اکتساب میگمارند امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی عمده علما زمان و قدوه سادات فضیلت نشان
بود و در زمان خاقان منصور سالها متولی مدرسه سلطانیه و خانقاه با مدرس قیام نموده در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه رخت
هستی بصوب عالم آخرت بر افراشت و دو پسر نجیب [illegible] از او یادگار گذاشت امیر محمد امین و این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی
اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده می گمارند و امیر محمد امین در مدرسه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال دارد
و امیر محمد حسین در مدرسه حاجیه با فاده قیام می نماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل در سلک علما منتظم بوده و در زمان خاقان منصور
و محمد خان شیبانی بامر احتساب اشتغال نموده مولانا مصلح الدین محمد جمال حالش بعلو نسب و مجد در علوم معقول و منقول آراسته
بود و در فن [illegible] حکمت سرآمد فاضل دوران می نمود و طبع سلیمش مدرک مخفیات مولفات علمای متقدمین و ذهن مستقیمش
مظهر محجوبات مصنفات فضلای متاخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر منشورات در شاگردی مولانا مصلح الدین مطالعه کرده و آن
جناب را خواند بغیر [illegible] و شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد در تدریس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه
گاهی [illegible] تعلق باو تفویض داشت و آنجناب در شهور سنه عشر و تسعمایه بواسطه بعضی از اسباب که ذکر آن
این کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هرات راه بصوب کعبه بر افراشت چند سال در آن ولایت [illegible]

امیر صدر الدین

امیر صدر الدین یونس که داماد [illegible] بود [illegible] از او در سنه تسع عشر و تسعمایه روی بعالم آخرت آورد و از نتایج طبع آن
مولانا مصلح الدین حاشیه جانب حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح مایة العوامل و حواشی مختصر و مطول در میان
ساکنان [illegible] فضلا مشهور بود و طلبه از مطالعه آن فایده تمام روی می نمود امیر برهان الدین عطاء الله در فنون عربیه
از تلامذه مشهد [illegible] که منشا و مولدش بود بدار السلطنه هرات آمده تحصیل نموده و اندک زمانی تکمیل اکثر فنون کرده گوی سبقت
از امثال و اقران در ربود و در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه
و مدرسه [illegible] اخلاصیه بر مسند افادت نشست و از تصانیف شریفش رساله قافیه و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا
مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در صنایع و بدایع [illegible] مذکور * همیشه تا شد حاصل [illegible]
[illegible] عادل * شه غازی که در هیجا چو شد پیدا [illegible] * سوخت از بیم او اعدا چو روبه خایف و [illegible]
سپهر سلطنت سلطان حسین آن صف [illegible] که نام رستم و دستان [illegible] امیر عطاء الله در اواخر اوقات حیات
دیده ظاهری از رویت [illegible] گشت و [illegible] مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها السلام والتحیه رفت و در اوایل شوال
سنه تسع عشر و تسعمایه در گذشت شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی نبیره مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بفضیلت خاطر عاطر
و تزکیه نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی می نمودند و سخاوت آن جناب بنهایتی است و همواره [illegible] داشت
و همواره در رعایت [illegible] بضیافت صادر و وارد می گماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد
سلوک میکرد و هر سال یکدو نوبت بدو دار رفته [illegible] شرایط انعام و احسان بجای آوردی امامان شیخ [illegible] خدمت شیخ
مصادر و موارد [illegible] نموده جا نگرد دیگر در دار السلطنه هرات [illegible] بود و بولایت [illegible] ساکن گشت و در شهور سنه
احدی و عشرین و تسعمایه [illegible] از ایام [illegible] در گذشت شیخ نظام الدین سلطانعلی [illegible] باطوار زهد و تقوی و ارشاد
برایا [illegible] موصوف بود و [illegible] می نمود [illegible] مشهور گشت
و در زمان خاقان منصور بواسطه [illegible] از امثال و اقران در گذشت و [illegible] سید افضل بصفت فضل
و [illegible] در نظم [illegible] اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده هر چند [illegible] پرسش [illegible]
می گماشت وفات سلطانعلی در شهور سنه ۹۲۱ دست داد و انتقال سید افضل بعد از [illegible] چند ماه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین
ابراهیم امینی [illegible] سلطانعلی فرماید * [illegible] * میرزا جان [illegible] بود
سال فوت او [illegible] خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود و چند گاه [illegible] سلطان سعید قیام می نمود
و آنجناب بجای ذهن سلیم و [illegible] طبع مستقیم از سایر شعرای روزگار و فضلای رفیع مقدار امتیاز داشت و گاهی ترتیب نظم کلام

علیشیر بپرداخته اجیانامت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میگذشت و دیوان غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع در دیوان
مسطور که ❊ بینی چو زار دار آجیده و چون ماهی لمن ایدم ❊ کز ناقلان نیفتی الکلام خویشتن دیدم ❊ وفات خواجه آصفی در شانزدهم شعبان
سنه ۹۲۳ اتفاق افتاد و حیث مضبط ماه و سال مذکور رحیل طبع امیر سلطان ابراهیم امینی این ترنم آغاز نهاد ❊ چون آصفی آن چشم خرد را
در ابر اجل گشت نهان چون انجم ❊ پرسیدم از مشکل چه آید تاریخ ❊ گفتم برات آصفه ورود و دوم ❊ شیخ صفی الدین محمد ابن شیخ اولاد
شیخ زین الدین خوافی بود و مدتی مدید در سر مزار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته بضیافت صادر و وارد قیام می نمود و در سنه
عشرین و تسعمایه که سن شریفش قریب بنود رسیده بود درگذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین در مزار مدفون گشت ❊ امیر نظام الدین عبدالقادر
در سلک جلیه سادات و علماء و اعاظم و افاضل و نقبا انتظام داشت و در زمان خاقان منصور در مدرسه شریفه سلطانی بنقش
افاده بر حاشیه ضمیر طلبه می نگاشت منصب جلیل القدر نقابت و امر قضا مملکت خراسان مدتی متعلق بآنجناب بود و در تکفل این مهام
طریق امانت و دیانت مسلوک میداشت و وفاتش در شهور سنه خمس عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و قلم شکسته رقم در بیان تاریخ ارتحال
مبین این رباعی زبان بگشاد ❊ عالی نسبی که بود در دین فاخر ❊ در علم یگانه در فضیلت نادر ❊ شد سوی ریاض خلد تاریخ از قدس
جناب میر عبدالقادر ❊ مولانا عبدالله هاتفی از اقربای قریبه حضرت اشرف الاعالی مولانا نورالدین الجامی بود و در نظم مثنوی از
شعراء زمان گوی المسابقه می ربود و اکثر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرده و در برابر اسکندرنامه
ظفرنامه تیموری بنظم آورده و از نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت در محرم سنه سبع عشرین
و تسعمایه بعالم آخرت شتافت مولانا صاحب القدر معروف بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است و در تاریخ فوت آنجناب گوید
از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت ❊ سوی ریاض خلد بصد عیش و صد طرب ❊ رفت از جهان کسی که بود لطف طبع او ❊ آشوب ترک و فتنه عجم
عرب ❊ تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت ❊ زرشاه سخن شد ساحران طلب ❊ امیر رضی الدین عبدالاول پدر بزرگوارش امیر نورالدین
امین بن قاضی الدین عبدالاول بن امیر معین الدین المرتضی بن صدرالدین بن یونس الحسینی بود و والده ماجده اش در سلک بنات
مکرمات مولانا کمال الدین عبدالرزاق مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و غایت تقوی
و صلاحیت طبیعتش مرکز اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و معقول در عنفوان شباب از تحصیل فارغ گشت
و در مدرسه شریفه غیاثیه و مدرسه بدیع مدرس شده پایه قدرش از امثال و اقران درگذشت چون چهل و سه مرحله از مراحل
زندگانی طی نموده در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمایه از عالم رحلت نموده برادر بزرگوارش امیر نورالدین محمد امین که سن
شریفش از هفتاد متجاوز بود از مشاهده این واقعه هایله سوز و حادثه محنت اندوز افغان گریه و زاری و ناله و اشکباری
باوج فلک نگاری رسانید و یعقوب مثال در فراق آن یوسف مصر فضل و کمال در گوشه بیت الحزن و حرمان ملال نشسته زبان حال

دانش

و اسماعیل یوسف گو بیاکر و اینه و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه که در معارف فرزند در رکاب علم و دیدم او وفات یافت
معروف و مشهور گشته در اوایل ربیع الآخر سنه ... بجوار مغفرت حضرت عزت پیوست این قطعه که
نوشته میشود بحساب جمل مشعرست بتاریخ وفات امیر رضی الدین عبدالاول ❊ سید فاضل رضی الدین که بود ❊ زبده اولاد مجد
متوال ❊ رفت از دار فنا سوی بهشت ❊ شد مقیم کوی رب ذو الجلال ❊ بهر سال انتقالش عقل گفت ❊ انتقال از زبده آل رسول ❊
و این رباعی مخبرست از ماه و سال ارتحال امیر نورالدین محمد امین ❊ از حکم قضا حضرت سبحانی ❊ چون میر محمد امین شد فانی
از سال و مه واقعه پرسیدند ❊ گفتم که اوایل ربیع الثانی ❊ قاضی اختیار الدین ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود و بوفور فضایل و
کمالات از سایر قضات ممتاز و مستثنی می نمود و در اوان جوانی از ولایت زاده و محولات بدار السلطنه هرات
آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده در نوشتن فتوی و تحریر صکوک پیش بهادست ساخت و در فن انشا و
شعر و معما نیز صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایه قدرش از امثال و اقران
درگذشت و بواسطه کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی قضات دار السلطنه هراة بمزید اعتبار
و مزید التفات عنایت حضرت خاقانی کامیابی بر صحایف احوال شرف و قاضی اختیار الدین در وقت استیلای ابوالفتح
محمد خان شیبانی بر آن دیار منصوب بود و بعد از کشته شدن آن پادشاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل
سنه ثمان و عشرین و تسعمایه بمرض سوء القنیه درگذشت و در مقبره تربت آبا و اجداد خود مدفون گشت و از نتایج اقلام فصاحت
ارقام قاضی اختیار الدین انشا اختیارات و مختار الاختیار در میان فضلا روزگار مشهورست و در تاریخ منبری که امیر کبیر
امیر علیشیر در مسجد جامع هرات ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور ❊ آنجه برگشته منبری مکمل ❊ کز غایت ترفع بر روی عرش رسیده
هر کس دیده و عنبر سنگ مرمر ❊ تاریخ شد چنان کو هر کسی خریده ❊ شیخ نورالدین محمد ولد جد آنجناب شیخ قطب الدین محمد
در سلک اصفیا و قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین خوافی منتظم بود و مشارالیه بمزید تقوی و فضل و کمال از علماء ستوده خصال
ممتاز و مستثنی می نمود و از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم فراغت و آغاز درس و
افاده کرده و پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبه علم تافت کوس هوش تلامذه از نتایج بحر خاطر فضایل
مآثرش لآلی نکات و قلائد جواهر دقایق استعارکنان بازگشت و پایه قدرش در سلوک زهد و تقوی در فنون درس و فتوی
از امثال و اقران درگذشت و آنجناب مدتی مدید در زمان جنت مکان خاقان منصور و شیبانی خان در بقاع بلده فاخره
هرات منصب رئیس منصوب بود در اوان دولت شاهی بابر یعقوب و مذهب سنین از وطن مألوف و مسکن معهود یعنی
دار السلطنه هرات سلوک طریق مسافرت اختیار نمود و بصوب ولایت کرمان بسیر شتافت شرف ملازمت حضرت خاقانی

خلافت پناه وظهیر السلطنة والخلافة محمد پاینده سادات یافت و چندگاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب فرموده اوقات گذرانید
در صحابی [illegible] فرزند و استهایه [illegible] بجانب آخرت خرامید و حالا برادرزاده‌اش شیخ زین الدین که از اقسام فنون
بهره‌مند است و از جهت لطف طبع و حسن خلق و لطافت گفتار و محاسن کردار بشیوه [illegible] در گلستان سعادت آشیان سپرده
منظور انظار پادشاهانه بوده و در سرانجام مهام فرق انام سعی و اهتمام مبذول میدارد و التجاء حضرت خواص و عوام لوازم اجتهاد بظهور
ساخته تخم محبت در فضای خاطر میکارد [illegible] که بادش چون پرتو آفتاب بساط حال شیخ و غایب [illegible] آثار رشتن مخزون دقایق
مولفات اولوا الالباب — چو [illegible] وی هدا و خلق خشنود — ظلال دولت او باد ممدود شیخ ابو الواحد فارسی حال اجمال
این دو برادر صاحب کمال است بوفور فضل و عرفان سرآمد ارباب جد و حال و انجناب [illegible] شیخ وحید الدین است که مضمون
این عبارت آیینی حفاظی الدنیا والآخرة ومن المقربین بر ذات محبت صفاتش صادق می آید و مدتها در دار السلطنه هرات
بر [illegible] زهد و تقوی متمکن بوده هرگز قدم از جاده سنت سنیه نبویه علیه افضل الصلوة واکمل التحیات بیرون نمی نهاد
و شیخ ابو الواحد بعبادت درویش و شیوه وفا متصف بوده [illegible] بنظم اشعار لطافت آثار اشتغال مینمود این مطلع از
نتایج طبع شریف اوست — چو [illegible] از تسلیم [illegible] — [illegible] مردانه در راه [illegible] — والجناب نیز در سنه
[illegible] تا حضرت [illegible] متوطن بوده [illegible] دولتخواهی بجای می آورد و از مواید کثرت الفواید نواب آن درگاه و خلایق
بهره تمام دارد شیخ ابو الواحد [illegible] سنه [illegible] بود مولانا صدر الدین محمد در سلک اعاظم علمای زمان و اکابر فضلای دوران
انتظام دارد بصفت تقوی و پرهیزکاری موصوف بوده همواره همت بر افاده علوم میگمارد و در علوم شرعیه قضا حنفی بجا
ماهر است و در سایر فنون عقلیه و نقلیه [illegible] دانشمندان ستوده مآثر بتحصیل الجناب [illegible] مولانا معز الدین شیخ حسین و مولانا زاده
مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود شروانی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی اتفاق افتاده
و در بعضی اوقات در مدرسه غیاثیه و مدرسه اسلامیه ابواب [illegible] افاده برگشاده مولانا صدر الدین محمد را برادریست مولانا
زین الدین محمود مولانا زین الدین محمود در ایام دولت شاهی بواسطه بعضی از ضروریات [illegible] اختیار کرده و از دار السلطنه
هرات قدم در طریق مسافرت نهاده روی بصوب ولایت سیستان و قندهار آورده و حالا در قندهار مشغول افادت [illegible]
فراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند عارف صاحب کمال شیخ جلال
بواسطه [illegible] از [illegible] خواجه محمد بن عبد الملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده
همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین روحی داده بقدم اخلاص
تتبع طریق نقشبندیه پیش گرفت و [illegible] ترقی بسیار کرده و فضای باطن فرخنده میامنش از انوار فتوحات الهی صفت

اصابت

اصابت پذیرفت الحاصل حضرت کرامت شعار شیخ عماد الدین فضل الله ابیوردی که در زمان [illegible] سالک بود
دار السلطنه هرات تشریف آورده و شیخ جلال [illegible] کلاه و خرقه کشیده و با ابیورد برده و شیخ جلال هفت سال در صحبت
آنحضرت گذرانیده بعد از آن بوطن مراجعت نموده و حالا در بلده فاخره هرات مسجد جامع هفته یک نوبت بوعظ و نصیحت
خلایق مشغولی مینماید و بسخنان موثر [illegible] بسیاری از تشنگان وادیه معصیت را بآب حیات هدایت میرساند مولانا [illegible]
از جمله اعلام کرام کرم ذاتی و سخاوت جبلی [illegible] تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوان نشو و نما همواره همت بر کسب
علوم مخصوص میگمارد از [illegible] صاحب وقوف و بصفت زهد و ارشاد و صلاح و سداد
موصوف مکرر ادراک حج اسلام و طواف روضه مقدس حضرت خیر الانام علیه الصلوات و علیه السلام فایز گشته
و از کمال سلامت نفس [illegible] اندیشه جز نقش خواهی مردم بر لوح خاطر ننوشته و انجناب در زمانی که امیر خان در بلده هرات
فاخره بحکومت مشغول بود بنابر استدعای ملک سلطان محمود از وطن مالوف سفر کرده بجانب سیستان توجه نموده حالا
در ان ولایت ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و تدریس متمکن مولانا شمس الدین بردعی در زمان
خاقان منصور از وطن بهرات آمده آغاز تحصیل علم نموده و در اندک زمانی بدرجه کمال ترقی فرموده و مزار فایض الانوار
حضرت باری خواجه عبد الله انصاری [illegible] در سنه [illegible] از خراسان متوجه آذربایجان گشت و حالا
در شروان بافاده قیام مینماید مولانا اسمعیل تبریزی در علم کمال از اقران مولانا شمس الدین بردعی است و او نیز
در سنه مذکوره از دار السلطنه هرات بجانب آذربیجان رفت مولانا محمد حاجی تبریزی که در سلک علمای محقق و فضلای مدقق
انتظام دارد و در سنه مذکوره از دار السلطنه هرات بجانب ماوراء النهر رفت منظور نظر تربیت عبید الله خان شده و منصب
صدارت سرافراز گشت و بعد از چندگاه دست از تکفل آن شغل باز داشته و حالا هم در ان بلده ساکن است و در کمال اعزاز و
احترام بتدریس و افاده مشغول است مولانا عصام الدین ابراهیم ولد مولانا عربشاه اسفراینی و خواهرزاده مولانا عصام الدین
[illegible] که صدر [illegible] سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بلطف طبع و حدت ذهن و تکمیل علوم
معقول و مهارت در فنون منقول سرآمد علمای [illegible] است و در زمان [illegible] کمالات اشتغال نموده [illegible] ترقی
فرموده و در مدرسه شاه [illegible] ابواب افاده بر روی روزگار طلبه گشوده و در ماه رجب سنه ثلث عشرین
و تسعمایه بواسطه حدوث بعضی از امور که تحریر آن مناسب سیاق تاریخ نیست از دار السلطنه هرات بجانب [illegible] شتافت و حالا در
ولایت [illegible] متوطن است و از فواید انعام و احسان عبید الله خان محظوظ و بهره ور میگردد امیر جلال الدین عطاء الله سیادت پناه
ملاذ طوایف اکابر و اشراف انام است و [illegible] جمیع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام [illegible] مطلع انوار

اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عطارد مآثرش مبسط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینهٔ بی‌کینه‌اش بجواهر زواهر علوم مشحون
و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجسته مبانیش مخزون تیر شمایل نبوی از مشارق جمال خجسته مآلش طالع گشته و شعشعهٔ انوار
فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات
موافق تأویل ❊ زبانش مظهر اسرار تحقیق ❊ ضمیر منیرش مطرح انوار توفیق ❊ جلال دین مبین را بنیانش ❊ علوم شرع را اصل از کلامش
ز توضیح بیانش گشته روشن ❊ باهل علم هر مشکل ز هر فن ❊ والد آنحضرت ماجد عم بزرگوارش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث
بی نظیر آفاق گشته‌اند و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون یقینیه از مجتهدان باستحقاق درگذشته‌اند چند سال در مدرسهٔ
شریفهٔ سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند
و در هفته یک نوبت در مسجد جامع دارالسلطنه هرات بقلم هدایت ازلی ارشاد و نصیحت بر الواح خاطر اعاظم اشراف و اکابر می‌نگاشتند
اما حالا بنابر موجب منزلت و گوشه نشینی باقبال این امور التفات نمی‌نمایند تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و
عبادات ساخته و در خارشوبات [illegible] مشغول می‌فرمایند سلاطین عظام و حکام اسلام باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت
بر ذمت واجب شمرده و در ترفیهٔ حال و فراغ بال آن خدام [illegible] طریق اشفاق مبذول میدارند و بآن حضرت [illegible] از
مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام
داده و دل غبار پیشهٔ عقلا و اذکیا بنظر کتاب افادت مآب در آیینهٔ جمال اوج کمال میشمارد و والد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد
که بمیرک شاه مشهور شده‌اند الیوم در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانهٔ زمانه‌اند و موجب تعیین حضرت واقف آثار آن
بقعه در مدرسهٔ منورهٔ مذکوره قایم مقام پدر بزرگوار خویش بوده لوازم درس و افاده بتمام بجای میآرند و زمرهٔ در طلب طالبان
آن درس نموده از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره‌مند میگردند ❊ قاضی عبدالاحد ❊ والد ماجدش قاضی خواجه کمال
سالهای فراوان در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بامر فرمان خاقان منصور بفیصل قضایای شرعیه مشغول بوده و قاضی اقضی الحکم بوده
[illegible] عرفی نام برتری در جمیع علماء اسلام باحکام معروف مساوات و حاجی خواجه عبدالرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی
دو سال بمنصب قضا منصوب شده و قایم مقام پدر بزرگوار خود بود و در مدرسهٔ گوهرشاد آغا بدرس و افاده نیز قیام می‌نمود
منه الواقع خواجه عبدالرحمن از اقسام علوم و انواع فضل بهرهٔ تمام دارد اما بواسطهٔ کمال تواضع و عدم مساعدت بخت و طالع
در این ایام در کمال پریشانی اوقات میگذراند ❊ مولانا شمس الدین محمد الحنفی ❊ ملایمت طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسایل
علوم دقیق و مباحث محسوس و معقول شمول زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار گذرانیده از تبعات امانت و
[illegible] و قضا احتراز می‌نماید و بتدریس یک مدرسه از مدارس شریفهٔ سلطانیه متعلق آنجناب است و اکثر طلبهٔ دارالسلطنه هرات پیش آن

درس تلمذ نموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره‌ور میگردند ❊ خواجه ضیاءالدین میرم ❊ جد اکبرش شیخ ابو
علاءالدین برادر بزرگتر خواجه افضل الدین محمد بوده و سالها بوزارت بعضی از حکام و سلاطین قیام می‌نمودند و آنجناب
از جانب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم است بلطف طبع و حدت ذهن ناظم سلک فضیلت و فنون بوده و در علم سیاق
مهارت تمام دارد و همواره همت بر انجام مهام دیوانی میگمارد و بمراسم مروت و عنایت مشغوف و بمکارم اخلاق و حسن آداب
معروف شعار [illegible] خواجه میرم سلالت الحافظ و وقت معاش شهرت دارد و این بیت که در نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
گفته شد بر السنه و افواه مذکور است ❊ خاک رکاب العضب [illegible] مطلع خورکرده و مسکوکه را ❊ مولانا شاه حسین کاهی ❊ در ایام شباب
و اوان جوانی بتحصیل فضایل نفسانی موفق گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در نظم و شعر و معما از فضلای سخن آرا درگذشت امیر نظام
الدین علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا کمال الدین
شاه حسین در قصبهٔ اوبه توطن دارد و از مر زراعت بعد [illegible] معاش میگذراند و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست
هجران بود و شب غم و روز من چنان باشند ❊ [illegible] روز من است شب چنان باشند ❊ و ایضا که معما باسم [illegible] از نتایج طلاقت سمات
آنجناب ❊ رند و زاهد را نشاید ای صنم ❊ عافیت از شیوه‌ای برجای هم ❊ مولانا محمد آگهی از جانب پدر نبیرهٔ مولانا
جلال الدین محمد قاینی است و از طرف مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوایل حال مدد
ملازمت شاه غریب میرزا بود و از موایدهٔ احسان و انعامش بهره‌ور میگشت و بسببی از اسباب که ذکر آن لایق سیاق
نیست شاهزاده او را از ملازمت معاف داشته جناب مولوی چندگاه در اطراف بلاد خراسان سرگردان و بی سامان
اوقات میگذرانید و آن مملکت در حوزهٔ تسخیر نواب کامیاب [illegible] شاهی در آمد مولانا آگهی بهرات شتافته ساکن شد
اما کسی نیز بجانب [illegible] ایران در [illegible] و عشرین و تسعمایه قصیده‌ای [illegible] در خدمت تمامی حکام و امرا و سادات و علما
و اشراف و اعیان هرات در سلک نظم کشیده و آن ابیات بعرض امیرخان که در آن زمان والی خراسان بود رسیده و نسبت
بعضی از نواب بعطیه در حق مولانا آگهی حکم فرمود و از نواب [illegible] با وجود و [illegible] آن حال جناب مولوی حالا بزبان فصیح
نظم میفرماید و بدستور سابق بنظم اشعار [illegible] ابیات قصیدهٔ مذکوره که مطلع اولش بخاطر بود ثبت افتاد
[illegible] خورشید کلاه رست ❊ حافظ علی ❊ ولد مولانا نورالدین محمد [illegible] است
که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت [illegible] ابوتراب میرزا منصوب بود و حافظ علی نیز
بحسب [illegible] بشعر موصوف بود و اکثر خطوط را خوب می‌نوشت و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد
چنانچه قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را [illegible] جواب تتبع نموده و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده

مطلع یکی از قصاید اوست ❁ مریم چرخ که نخل توحیث ابرار ❁ شمیم نکهت مو ببو راحت افرار ❁ و در صفت مقطوع که مشکل ترین صنایع
این مطلع در سلک نظم کشیده ❁ داد ما را درد و درد آرام داد ❁ دارم آن راحی دو دمی ما را مراد ❁ و در صفت مقطوع و موصول
دو حرف سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحه بیان نگاشت ❁ ای در دل از غم زده و درت آذر ❁ حاشا بر خت بر گلشن
نافه تر ❁ حلقت پیش شکرشکن برنگ ختن ❁ چشمت بحیب بر شمیم گیسو عنبر ❁ و این رباعی دیگر نیز از جمله منظومات اوست ❁
در وقت سحر که نرگس و لاله شکفت ❁ در غنچه سحری ناله کنان این میگفت ❁ می نوش که بی نشاط بسی خواهی خفت ❁ برخیز که زیر خاک
بسی خواهی خفت مولانا حسن شاه در سلک فضلای فصیح زبان و شعرای طلیق بیان انتظام دارد و بعضی از مقدمات علوم را
مطالعه نموده و اشعار سلیس همواره نظم فرموده و از آنجمله که این رباعی است که حسب احتیاطش برآتش برکه ان گفته ❁ تا
آتش غمت بدل افروخته ام ❁ چون شمع همه سوختن آموخته ام ❁ ای آنکه دل سوخته ام داری ❁ میکن چه رازد و دو دل سوخته ام
مولانا شهاب الدین احمد الحلوی بلطف طبع و صفای ذهن و مهارت در فن شعر و معما معروف اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه نموده
و در ترتیب و ترصیع قواعد معما رساله در غایت لطافت نظم فرموده و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و درین
اوقات همواره در مدح و ثنای حضرت مملکت پناهی صاحب آثمی اشعار غرا ادا میکند و این غزل از آنجمله است ❁ ما را غم تو همدم جان
غمگین است ❁ کر بر فلک تیغ دراز خاره و خشتم ❁ روی نیاز چیتی قام بر زمین است ❁ که در رخم ... آزادگی نشان
داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است ❁ در سلک بندگان کمین سگان خویش ❁ ره داده ما را شرف من همین بس است ❁ ما را چه حد آنکه
نشینیم با حبیب ❁ همسایه سگان در شاه نشین بس است ❁ زانسوب وز کار حقیری شاه و تو ❁ طفل طفیلی خواجه دنیا و دین
والعیاذ این معما باسم ملک از جمله معمیات اوست ❁ و سحر توست بر رخ برقع نور ❁ صد داغ نهان عاشقان نجوید
تماوج ماه خویش ای ... ❁ زان زلف و کلاله و اعدا از آن مهجور مولانا عبد الدین جلالی زبده شعرای زمان و عمده بلغا
دوران است قصاید و غزلیات و مثنویاتش در اکثر اوقات در کمال سلاست و ملاحت بر صفحه ظهور می آید بر لوای اهتمام
الکتاب بر مطالعه بعضی از متداولات نیز یافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان اقران نام اشتهار یافته
از نتایج افکار او شاه و درویش و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات عجایب مشهور است و این مطلع از کوشش
میشود در السنه و افواه مذکور ❁ ایکه می پرسی زمن کان ماه را منزل کجاست ❁ منزل او در دل است اما ندانم دل کجاست ❁
و این رباعی نیز از جمله منظومات آنجناب است ❁ آنها که تمام از لکد ریخته اند ❁ در ذات و جود زنگ ... ❁ ...
نکه آمیخته اند ❁ ما همچو تو صورتی برانگیخته اند مولانا زاهدی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع
موصوفست و در میان شعرای زمانه بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف و پیوسته از رشحه ضمیر صافی زلال اشعار

لطافت

لطافت آثار ترشح مینماید و بنظم قصیده و غزل بیشتر از سایر اقسام شعری می پردازد و بخلاف شعرا مضمون القال مع المطلع
منظور نشده از شیوه طبع پیوسته اجتناب مینماید و طبعش از نظم شعری که شعرا زین معنی باشد متنفر بوده هرگز بدان طبع
نمیگشاید قصیده کمال مرصع را تتبع نموده و السنه قصیده معنا و فضلا درج نموده و در مدت اول قصیده مذکور بیت
خور دسمی ... تاب و او طلع کرسی ❁ تا بدر آمد ز چاه یوسف گل پیرهن ❁ کرد زلیخا صبح پیرهن و زچاک ❁ داد زدلش ...
بر سر بر انجمن ❁ داد بزال سپهر طرفه ترنجی زمهر ❁ طرفه که شد هم ترنج برکف او تیغ زن ❁ و این مطلع نیز از جمله منظومات او
❁ تو آهی کرد با دو رجاک جاک سینه ریشم ❁ کرد و زنکه کیرد دامنت جا در سر خاکم مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین
محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون لقاب در ولیش و جنس و فانی منزلت و اشعار
سلیس همواره اتفاق می افتد این مطلع غزل از آنجمله است ❁ بیوفا بودی ز اول من ترا نشناختم ❁ حیف اوقاتی که از بهر تو
ضایع ساختم ❁ و این مطلع قصیده نیز از جمله منظومات اوست ❁ فیروزه سپهر و انگشتری است ❁ روی تو بر آن نگین ... ❁
استاد کمال بهزاد مظهر بدایع صورت و مظهر بود او هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز نشانش
ماحی اصنوبرات سروران بنی آدم ❁ موی قلمش ز اوستادی ❁ جان داده بصورت جمادی ❁ و جناب استادی کمال حسن تربیت
حضرت ... نظام الدین علیشیر بدین مرتبه رسیده و حضرت خاقانی نیز با آنجناب التفات و عنایت بسیار بوده
و حالا نیز آن نادره عصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام و مشمول عواطف بی نهایت حکام اسلام است
بی اشتباه چنین خواهد بود مولانا سلطان محمد نور عمده نسخ تعلیق نویسان زمانست و بحسن کردار و لطف گفتار
زبده اعیان دوران مولانا سلطان محمد خندان با وجود حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف
و حالا در ... بلده هرات توطن دارد و گاهی بکتابت نسخ شریفه میگذارد ❁ توفیق رفیق حال او باد ❁ و پوشیده
نماند که در زمان خاقان منصور از طبقه فضلا و اهل هنر و طایفه شعرا و مردم دانشور در دار السلطنه هرات و سایر ولایات
جمعی کثیر متوطن بوده اند و در سایه تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت می غنوده اند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است
و اطناب و اجتناب ازین معنی شیوه مستوده اولوا الالباب لاجرم خامه سخن گذار عنان بیان را بصوب ذکر شمه از حالات
اولاد و امجاد آن پادشاه عالی نژاد و انتظام مهام و کیفیت استیلاء ابو المحمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بر طبق
عرض می رساند ❁ کار بسیار است در پیش قلم ❁ کشت لیکن قوت تحریر کم ❁ بادا الطاف الهی رهبرم ❁ خامه توفیق بادا یاورم
تا دهم این داستان را اختتام ❁ ده و نهم ... در حب الرام گفتار در بیان ... ابو المنصور حسین میرزا
گورکان و شرح ... باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقان فردوس مکان ... عقلای دانشور حقیقت

این سخن مسطور خواهد بود که بسبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هرچه در کارخانهٔ الوهیت صفت وقوع می پذیرد و
وجود آن در سرکار سلطنت صورت وجود میگیرد و بی هیچ تکرار و ذات بی مانند حضرت خداوند جل جلاله از وصمت شرکت منزه
ومبرا است می باید که ذیل حشمت پادشاه نیز از عیب شرکت و مساهمت پاکیزه و معرا باشد تا سایهٔ وجود و فایض الجود سبحانی تواند
بود و کمال کسب و مبنی صلاح امور جهانبانی قیام تواند نمود ~ سلطان یکی بس او چو خدای جهان یکی است ~ و اگر بخلاف این
دو کس یا بیشتر در یک شهر و کشور و در رای رعیت و لشکر خواهند که شریک باشند هر آینه بر طبق آیهٔ کریمهٔ لو کان فیهما آلهة
الا الله لفسدتا کمال نظام ملک و مال را اختلال راه و تزلزل شده و فساد در وجنات احوال مشرق و مغرب و اطراف بلاد آید
~ ده درویش در گلیمی و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند ~ کلا تجتمع السلطان فی بلد واحد مؤید این معنی است و کیفیت شرکت بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور انار الله برهانه مشهور است که میرزا بدیع الزمان را استقلال مسند
تفصیل سلطنت ساختند و با آنکه مظفر حسین میرزا را درین امر با آنحضرت شریک کرده بودند اکثر ساختند و بعضی از عقلا که بر جمیع فوت کیان
از امثال و اقران ممتاز و آراسته بودند بعلیم لطف تقریر بر لوح خاطر همگنان نگاشته‌اند که سبب آنست که سلطان بدیع الزمان
میرزا که سن شریف ارشد اولاد و امجاد خاقان منصور است و جبلت بی همتا بر عقیده اساس مکرمت و احسان مفطور
است استقلال پادشاه باشند و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را با و مسلم
دارند تا سایر شاهزادگان که در اطراف و ولایات بایالت اشتغال دارند مقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال از
خاطر نگذرانند و ازین دو شاه از مردم کوته نظر آن را نپسندیده دیگ بی نفعی گرفته گفتند مناسب چنان می‌نماید که هر دو برادر با تفاق
یکدیگر متعهد امر سلطنت کرده و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا جنس کلام در شأن معانی جنابت صورت
روی نماید و بکار کفایت و حکمت محال مداخلت نماند ~ آری با تفاق جهان میتوان گرفت ~ درین اثنا و قبل از سی چهل
تقبل کار سیده سعیده خدیجه بیگی آغا که والدهٔ مظفر حسین میرزا بود و اعتبار و اختیار تمام داشت و امرا امیر محمد برندق برلاس و ...
محمد برندق برلاس خصوصا میرزا با یک کمال این معنی راضی شده که بدیع الزمان میرزا استقلالا بر مسند پادشاهی نشیند
و چون در آن وقت اکثر ارباب مناصب علیه با امرای برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته روز جمعه از جمعات اواخر
ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمایه در مسجد جامع دار السلطنه هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده خواندند و العیاذ بالله سکه بنام
ایشان از نقش کرده و چون مملکات این امر گشت و ملوکات و محروسات آن بلده فاخره را بحسب جمع تقسیم نمودند نصف متعلق
بسرکار سلطان بدیع الزمان گرفت و نصف دیگر دیوان مظفر حسین میرزا ... حضرت بروز مقرر و سایر ولایات که در تصرف
تصرف داشتند بهمین منوال قسمت یافت و ضبط نصف موقوفات ممالک محروسه در عهدهٔ صدور بدیع الزمان میرزا شد و نصف دیگر

در ضبط

در ضبط و تصرف صدور مظفر حسین میرزا در آمد منصب حکومت و داروغگی دار السلطنه هرات از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا
امیر نظام الدین شیخ علی طغائی تعلق گرفت و امیر یوسف کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت
داشت و بحکم کثرت نیابت امیر شیخ علی طغائی و محمود مرتکب شارت امیر یوسف علی با شتمیکا منسوب گشته امیر نظام الدین
بیک ترکمان که در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیار الدین شد و زمام حفظ حصار بخزانه مظفر
حسین میرزا در قبضهٔ درایت امیر نظام الدین علی برلاس بابت و برین قیاس جمیع امرا و وزرای خاقان مغفور تمام ملازم سلطان
بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت مظفر حسین کورکان شتافتند و طایفه بر دو پادشاه را ملازمت نمودند خواجه
حاجی محمد و قاسم خواجه ملک عز الدین توتی در دیوان بدیع الزمان میرزا مهر زدند منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین
حسین و خواجه کمال حسین مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاضی عبد ستره و مجد و اورتاق و مولانا غیاث الدین محمد
علائی تعلق گرفت و در امور وزارت مظفر حسین خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد فاریابی دخل کردند منصب اشراف
بخواجه قوام جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار با میر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد
مخصوص شد و چند ماه باین ترتیب آئین دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنه هرات با وارث رعیت و سپاهی
قیام نمودند و بموافقت یکدیگر ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید
میرزایان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات برادر بزرگ است باستقلال بر مسند پادشاه نشستی
مملکت ما غیر سلوک طریق اطاعت و دولت خواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا درین امر با آن حضرت شریک شده
ما نیز بمقتضی امر مروت ثبت و هر یکی ما از استقلال زده و در ملکی که بوده خطبه بنام خود خوانده الا لوم باید که مانع قواعد
عهد حکومت او اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضهٔ اقتدار یکی از ایشان در آمد چنانچه عنقریب
مسطور خواهد شد ان شاء الله ذکر گرفتاری و بی اختیاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیک در قلعهٔ اختیار الدین و فرار نمودن
آن جناب جانب الملک المنزه خاقان منصور فردوس مکانی امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را بوفور لطف و عنایت نواخته
بود و بمکان مرحمت و تربیت سرافراز ساخته چه در دیوان مال و چه در دیوان نواحی مهر داده بود و هم حکومت و داروغگی هرات را
علاوه آن دو منصب عمده کرده اند و منشیان بستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون
او از روز افزون می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث
الاستقلال در قبضهٔ اقتدار او بود ~ چه کاه و خاقان کامیار ~ بگذاری کسی را نبود اختیار ~ بناء علی ذلک رشک و حسد که
لازم ذات اکثر ارباب جاه و جلال در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امرا بر لاس اشتعال داشت و بهیچ وجه آن منوحه

بوده که بسبب صر مو و سعایت بعضی کارافزایان مکیدت نمای انگیزه زندگانی او را بسر برده و بی طراوت گردانند و چون بار اعتبار و اختیار او که
داد باز گذاشته زمام مهام ملک و مال بقبضهٔ اقتدار آورده بود در زمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا بر تحریک ایشان التفات
نمیفرمود و اکنون رسیده بود و ولی جان باقی سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا از جانب حضرت ایشان بخشش کشاده بود و درین
سخن ایشان مؤثر افتاده سبب قرب منزلت آن جماعت گردید و زبان آن گروه از ارکان دولت خاقان منصور و امراء شاهزادگان مشورت
نموده امیر مبارز الدین محمد برنکی الموتی گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا باستقلال قایم مقام پدر گردد و حکم
میرزا ابو المحسن دیگر شاهزادگان نقیب کفرت گرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطهٔ این سخن مرتبهٔ مظفر حسین میرزا
شکسته و متغیر گشته بود و سعایت امرا بر آن مزید علت شده شاهزادگان باتفاق قرار شاه و سایر مردم بکسینه امیر محمد را شنید
بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد برنکی از روی اخلاص خدمت نمیکند و خاطر بران قرار داده که اکثر نزدیک کپک میرزا و بدیع الزمان
میرزا هر چند حقیقت حال میدانست نخواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بلاحظهٔ رضای برادر و برادرزاده آن امر بهمداستان شد
و بعد از آن هفته که بر تخت پادشاهی نشسته بودند بیکبار او را فرمان فرموده در باغ جهان آرا در مجلس که آن امیر مشار الیه مواخذه گشته از روز
مبیگی از فلفای کوشک محبوس شد و چون مهم سازان تقدیر برجه میرزا از قصر شسته سرها که از جانب رسانیدند قومی از متعلقان میرزا
بدیع الزمان امیر محمد ولی بیک را که متولی خان آرای اختیار الدین بود و با میر درویش بیک سپرده بودند سوار امراء و ایل با
هر دو میرکار رخواب جناب بیست آب با مواخذه و مصادره کرده بتحقیق باقی و معاملات او مشغول شدند و آنچه حصول پیوست میان ایشان
تقسیم یافت و گرفتن امیر ولی بیک اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاهزادگان روی نمود زیرا که آنجناب
از جنس برلاس و سعداء و نواب نوکران شجاعت نهاد از اکثر امرا و ارکان دولت امتیاز داشت و چون گرفتار شد جمیع جماعت او
صفت مبیا متفرق اگرفته که از زمانش که عدد ایشان بیا الفی میرسید تفرقه و پریشان گشتند القصه چون امیر محمد روزی چند
در حصار اختیار الدین نشسته بیکی از اهل بر محلوج داشت و در آن باب مکری العقاب اندیشیده یکی از دوستان را بنجام
کرد که طبقه حلوای فقیه مخدرات در آن تعبیه کند و تعلیه فرستد و آن شخص موجب فرموده عمل نموده امیر محمد و سه یک
آن حلوا را از جمیع از موکلان او که بوده بود فرستاد و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب
کردیکر و از عالم نقطه و انتباه بیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در نیم شب با یک رکابدار یوسف نام خود را از برج آن دروازه
که بیرون سته متصل پایهٔ آن رسانید بطناب پایان آمد و بر بستی پا در پای که بعضی از ملازمان او طیار کرده بودند سوار شدند و از
بهرهٔ سرعت سیر استخاره نموده روی توجه بشهر ره نهادند که از ملازمان او طیار کرده بودند صباح روز دیگر که محافظان قلعهٔ اختیار الدین
چشم از خواب باز کردند از امیر محمد اثری نیافتند و خبری هم نشنیده بودند و در بحر تحیر افتاده امیر درویش بیک ملازمت سلطان بدیع الزمان

بر آن ساختند و بعد از تحقیق و انفعال کیفیت حال معروض داشت و بعد از آنکه دو نوبه معزول شده امیر نظام الدین عاشق محمد که
کلانتر قایم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک از روی سرور آن ساخت بعیده را از راهی جز معهود پیموده بعد از وصول بقصبه که
مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت و اقبال تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و دستار کردن توان
و شتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اسباب که فراخور بخت آن شاهزاده مظفر لوا بود نمود و مقتخر و
سرافراز ساخت و بر سوز والده مغفور خویش ده بهر دو دیوان مرحمت کرده حکم فرمود که امرا و دیوان نواحی و مال بی وجود
آن مغفور جناب امارت پناه بی هیچ قصور فیصل دهند و امیر محمد اقربای بال نوبت دیگر بر مسند امارت تمکن کرده مدتی زمان حال دل
شکر فاروق و الحلال را بگذرانید ذکر عبور موکب همایون خاقان ظفر قرین حضرت شیبانی خان بر جانب ملک نیمروز و محاربه با امیر شجاع الدین ذوالنون
ارغون راویان اخبار روایت کرده اند که بعد از انتقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه عفو غفور رکوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی
که سالهای فراوان انتظار آن چنان روز میکشید با امرا با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مأمور کرد
و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب کار روب منهوبات را پاک ساخت و جمعی از جنود را از مزار و کنار آب بدرقه و
با و عیش بر صاحبی قتل و غارت دراز ساخت و در اوایل محرم الحرام سنهٔ اثنی عشر و تسعمایه کیفیت این حال بسامع بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا رسید که آن روند که شیبانی خان بنفس خود پیش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه دار السلطنهٔ هرات است
بابران خوف عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بران گماشتند که بعضی از امرای عظام را با فوجی
از لشکریان بدفع آن اهل امان آمدن فرمایند و قبل از آنکه کسی متکفل این خدمت گردد شیر بیشهٔ هیجا امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون
با دوازده هزار نفر از سپاه غور و ساغر و زمین داور در آن واسطه مذکور از طریق هرات روی بحانب هرات رسید زیرا که جمع بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا کیفیت آمدن اهل امان اوزبکان بکنار آب مرغاب معلوم نموده پیش از آنکه از بدیع زاده
بر آسانیده امیر سلطان مزید برلاس را بخود ملحق گردانیده بجانب مروچاق ایلغار فرموده و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول امیر ذوالنون
مطلع و موقوف یافته بوجوهی در دل علم عزیمت بر افراشتند و امیر ذوالنون متعاقب بران جا باز در آمده خود را با اوزبکان
رسانید و تیغ کین در حمام انتقام برکشیده قریب صد نفر از آن جماعت بر خاک هلاک انداخت و شقت و نعمان کس دیگر اسیر
گردانیده رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایهٔ سریر سلطنت عظمی رسیده باصناف عواطف و عوارف خسروانه اختصاص
یافته و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرموده مقارن آن حال اولاد امجاد آنجناب شاه شجاع و محمد مقیم نیز از قندهار و زمین
داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند
ذکر نهضت خراسان بنیت مقابله و محاربه محمد شیبانی خان چون محمد شیبانی از انتقال سلطان حسین

برطبق دلخواه دوستان افزوده وکاه مشتری بخت مقال ودرگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسید وبشارت طلوع اختر
جاه وجلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه
ستیز با منشور فتح وانوار بهجت وشادمانی بروحانیات احوال سالکان مسالک جهانبانی وامرا وارکان دولت یافت - مژده ای دل که مسیحا
نفسی می آید - که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید - ز غم هجر مکن ناله وفریاد که دوش - زده ام فالی و فریادرسی می آید
گفتار در بیان پیوستن پادشاه ظفر مآب بسلاطین جغتای خراسان در کنار آب مرغاب در آن اوقات و آوان که طنطنه
کوس شوکت وسرافرازی وشعشعه نیر دولت ورزم ومعارضات آن پادشاه فرخنده صفات شیبک خان اوزبک خاقان
مسموع سامعه سلطان حسین میرزا رسیده وبظهور پیوسته ودر هر کیفیت دانسته که عنقریب کوکب جاه وجلال آن سرور [?]
سلطنت واقبال از مطالع کشورکشائی واستقلال طلوع خواهد نمود وسرچشمه عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع امانی و
آمال بر روی روزگار فرخنده مآلش خواهد گشود بنا علی هذا سید فضل ولد سلطان علی خواب بین را که در سلک صدور رفیعت آیین
انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاد وبزبان مودت وحسن اعتقاد پیغام داد که لشکر جرار کثیر الشوکت بازوی معاضدت و
موافقت میرزا [?] مطالب ومقاصد دوجهانی بسته ومظاهرت وموافقت مقرر حضرت پادشاهی را مایه فرزند دلبند
وبرادر ارجمند است باید که سد فتح بنیاد مخالفان طاغی ورفع مواد فساد دشمنان باغی طریق اتفاق مسلوک داشته از طریق
یگانگی ووفاق مرعی نگذارد تا بیگانگان مجال مداخلت در ممالک محروسه نیابند وچنین لازم در بلاد وامصار ماوراءالنهر تخت [?]
جهان خود خوانند وچون سید فضل بعتبه سریر پادشاه فلک محل رسید این سخنان که مذکور شد بموقف عرض رسانید آنحضرت مضمون کلام
اعجاز انتظام واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل نموده وسید فضل را از اعطاف وافضال وانعامات پادشاهانه محظوظ
[illegible] سید فضل را بهره رسانند [?] بملاقات سلطان حسین میرزا فرمود ودر آن اثنا جهانگیر میرزا بخلاف [?] پادشاه
مظفر لوا از کابل بیرون رفته بجانب [?] که در آن حدود بودند توجه فرمود بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که
کلانتران اولوسات [?] جهانگیر میرزا را آورده واو بمظاهرت ایشان باز دیگر خیال استقلال خاید وابواب طلب [?] و
نزاع برگشاید لاجرم رای شریف اعلیحضرت اقتضا نمود که لوای فلک فرسای بر جهانگیر میرزا در حرکت آید وچون شاهزاده کوکب
همایون پیوند عزیمت سفر خراسان مصمم کرده آنگاه پادشاه عالی جاه دارالملک کابل را بجمعی از امرای شجاعت نهاد که از اهل
اعتماد بودند سپرد وایشان را بعدالت ورعیت پروری وصیت نموده وبتاریخ [?] پای مبارک در رکاب همایون کرده [?] شتاب
آورده نهضت فرمود - با اقبال شاه فریدون صفات - زکابل روان شد بسوی هرات - ظفر رهبر آن حضرت اندر [?]
رفیق سفر لطف پروردگار - وچون کلانتران قابل واحشام از توجه موکب همایون احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا

میرزا ملک جاه ودانی وقوف یافت [?] جهانگیر خراسان کرده جهت اطلاع بر کیفیت حالات آن ولایات شخصی که مولانا ختائی نام
داشت برسم رسالت بدارالسلطنه هرات فرستاد ومولانا ختائی نام داشت برسم رسالت بدارالسلطنه هرات که رسیده معروض
گردانید خلاصه سفارش آنکه شیبک خان [?] که پیوسته با اجداد وی در حدوث وقایع ووقوع [?] بخواقین دودمان
عالیشان [?] شرایط اطاعت بجای آورده اند مناسب آنکه شما نیز سنت پسندیده پدران خود را اقتدا نمائید وابواب مخالفت
مسدود سازید واز شارع مستقیم موافقت عدول وانحراف ننموده در حوزه مملکت معمور وآبادان مانید ورنه که [?]
خلاف [?] جدال عساکر نصرت مآثر شوند سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان چون شنیدند که [?]
ازین مراحل صحت جواب آن سخنان ورخصت ایلچی را موقوف داشت قاصدان باطراف وجوانب خراسان فرستادند
وجمیع شاهزادگان وجنود نامحصور ورود فرمان دادند ودر خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر سلطان قلیچاق که حاکم قبة
الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمدخان شیبک با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی بظاهر بلده مذکوره رسیده [?] اعلام
نصرت انجام گردانیده وبمحاصره اشتغال دارد وحالا که رعایای شهر را ذخیره نمانده وفقدان قوت قوت سپاهیان
بسرحد عدم رسانیده امید آنکه حضرات باتفاق متوجه این حدود گردند تا لشکر اوزبک از قلع بلده [?]
بر وجنات احوال متوطنان این ولایت [?] سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان بعد از استماع این خبر با [?]
ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر مقابله شیبک خان قرار دادند و[?] قاصدان جهت جمع شاهزادگان
باطراف خراسان روانه ساخته خود نیز [?] دارالسلطنه هرات رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند
وازگرد مراکب عساکر چهره ماه ومهر را تیره ودیده روشنان سپهر خیره ساختند - روان گشته شاهان نیکو کیش - سپاهی بی
نهایت از پیش وپس - تا باینان آگهی گشته عزم - ظفر در [?] واقبال [?] - وچون نواحی [?] از مواکب [?]
ایشان [?] گشت ابوالمحسن میرزا با لشکر نصرت مآثر [?] بکثرت [?] از بلده فاخره مرو تشریف آورده
دیده مهر مدار برادران کامگار روشن کرده میرزا بدیع الزمان را که از همه حیثیتی از وی بزرگتر بود [?] نمودند و[?]
ومظفر حسین میرزا هرچند در سلطنت دارالملک با میرزا بدیع الزمان بود اما چون [?] از میرزا ابوالمحسن خوردتر بود او را
تعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود واز جانبین لوازم [?] ونثار وتحف یافت وآن [?] واقع شده بعد از نزول در کنار
آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین وامیر سلطان علی از سیستان وسایر لشکریان ممالک خراسان متعاقب ومتواتر ملحق بعساکر نصرت
پیوستند - رسیدند از هرطرف سروری - بهر یک ملازم شده لشکری - چو گون عدد [?] میان - [?] بدیع
سلاطین زمان - وچندان ایام [?] ودر [?] سلاطین خراسان

ابلغ

حیاگیر نکرده همگنان پادشاه و متکفل پادشاه و سکندر روش شتافتند و میرزا و میرزا جهانگیر تحفه به خاشیه دولتخواهی بر دوش گرفته
موکب پادشاه پیوست و به دستور پیشتر باصناف عواطف و انواع الطاف مخصوص و سرافراز گشت و هوای هدی و مملکت خراسان
انقلاب بهم رسید پادشاه والا احسان تنکاشان خبر فوت خاقان منصور سلطان میرزا متواتر گردید و بر ضمیر الهام پذیر گذشت
و بکلی میان اولاد آن حضرت مغفرت نشان صورت خلاف روی نماید و دران واسطه بعضی از ممالک خراسان تحت تصرف ملازمان
آستان سلطنت آشیان در آید بنابرآن رایت ظفر پیکر بدستور پیشتر بدان صوب طی منازل و مراحل می‌نمود و بعد از وصول بولایت
قندوزان کیفیت جمعیت شاهزادگان و امراء عالیشان در کنار آب مرغاب بتحقیق پیوست و خاطر عاطر پادشاه خیراندیش
بران قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان را پیش نهاد همت سازد و بموافقت ایشان بر دفع شیبانی خان
و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان یکران بطرف مرو انعطاف داد و حسب رسانیدن خبر بهجت اثر ایلچی قرشتاب
بر مرغاب فرستاده و چون بدیع الزمان میرزا و برادران این بشارت شنودند طلوع کوکب طغرا اقبال از افق آمانی و آمال امیدوار
ترتیب لوازم نثار و نثار استقبال نمودند ● چاکر رایت منصور پادشاه رسید ● نوید فتح و بشارت ظفر و ماه رسید ● جمال بخت
ز روی طغرا نقاب انداخت ● کمال این که بخو باد داد خواه رسید ● و بموجب فرمان میرزا بدیع الزمان امیر محمد برندق برلاس
و امیر ذو النون باستقبال موکب ظفر مآل پادشاه حمیده خصال شتافته و در منزل در رایم علیارت رستان سپهر احتشام
مراسم و اشفاق امتیاز اختصاص یافتند و بعد از تأکید قواعد عهد و پیمان پادشاه عالمکان در طی مسافت مسارعت فرموده
و سلطان بدیع الزمان از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافته با اخوان بر رسم استقبال از مرو چاق نهضت نموده و در منزل کل باغ
مقام جان سلاطین خراسان از شمیم ملاقات آن دوحه رایض خلافت سمت عطریت گرفته از جانبین بمراسم تعظیم و تجلیل و ملاعبه
من باب الفضل سعت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المحسن میرزا و سایر اولاد امجاد خاقان فردوس مکان
تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاهی را فوزی عظیم دانسته در لوازم مهمانداری و خدمتکاری سعی و اهتمام نمودند انقدر که بر
قواعد اتفاق و یکانگی هوشیاری کرده عالی جناب حیات و تقدیم رسانیدند و جمیع مقدم پادشاه بجهت تیمن در اردوی سلاطین جمع آمده
جمیعی را که کمتر از آن بهم رسیده و کمتر یک جان تفصیل پذیرفت آن بیمی خامه دو زبان ممکن التحریر نباشد ارکان سلاطین صاحب تمکین را
سپاه شجاعت آیین آن حضرت را بمعاشر رسانیدند و ولایت خراسان از بعضی او بلکات محصون و پیمانه اما چون نقد مرادکه قدیر
توحی بود بسبب راحتی و آنکه آن عالیجاه و اتفاق آنقدر امرا و سپاه فایده روی نمود ● چه در تقدیر عظامت ازکردگار رسیده
را بسیاری یل کار ● بدید دولت نماید درست ● نه قدر برده در جهان هر چه جست ● فزاد جهان هر چه تقدیر کرد ● بید یزدی بیش تغیر کرد
بتعمل اصطناع او بکلیم آید ذکر آمدن پادشاه ... و بیان ... سلاطین و حکام خراسان

صاحبقرانی

چنانچه از فحوای رستان و حکایات گذشته مسطور گشت معلوم میشود که محمد محسن میرزا بنابر عدم مساعدت توفیق
در دفع طغیان شیبانی خان در معرض خوف و خطر ... مشهد مقدسه رضویه علیه السلام والتحیه ساکن بوده با مجلس ارکان دولت
بعد و نفر سپاه او از این جهت فتوری تمام بدولت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا که ... راه یافت و دار و گیر آغاز
شوکت نمود و امیر شیخ الدین که شیر جنگ هیجا و نهنگ دریای وغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا او سن امیر
بجوی که ارکان را اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد دو فرصت ... شتافته و اهل فتنه بمیدان حرب و معرکه الطفن
در بر جاه هرشناف که از مکان ملک حال کمیش فتنه و نفرت مسافت می باید نمود تا پیکر مطلوب زنیس پرده غیب
جلوه گر شود و امیر محمد برندق برلاس فرمود که هرگاه ما بنواحی بلخ رویم کنک میرزا که داعیه تسخیر خراسان دارد ... طریق
اتفاق افتاد رعی رسیده لشکر سلطان بر ولایه فاخره هرات خواهد کشید بنابراین در مشهد الطبع خواهان حکومت اکبر بکرده خود
یک اندایر شیخ ... و امیر یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده غافل گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را بتحت و تصرف
درخواهد آورد و بعد از فتح آن صورت کشم امرا و لشکر کوچ دمان بلده دار خوارزمی کردان شده و هرات ... خواهند رفت
المستلی اولی آنکه درین زمستان دفع دشمنان خانگی کنیم و در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علف چارپایان بسیار خواهد بود
و از روی جمعیت خاطر اقبال سپاه او زنیک قتال تمام در انشاء این گفت و گوی خبر رسید که امیر سلطان قلنجاق و لشکریان
بنا بسبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده آنکه محمد خان کجان امان طلبیده و چون ازیشان از مواعید ... قریب داده
امیر سلطان ابو نصب الاسلام ... دهست و موکب کردون مراتب خان متوسته و سپاه اوزبک بکار رود بجانب
تاراج بلده فاخره را پاک ساخته اند و پس از آنکه محمد خان رسیده که اکثر حکام و سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب مجتمع گشته
خیال قتال ایشان در ضمیر جای گرفته استعجال رایت عادت بر افراختند چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار یافت و
ذو الواقعه دران زمستان عبور از آب آمویه و مقابله با محمد خان شیبانی خان ... و طاقت انشاء بود بنابرآن امیر محمد برندق ترجیح یافت
و در راه محبت ... سنگ ... در شتر خانه محبت ... دارالسلطنه و الخلافه محمد بابر پادشاه ... کابل
کابل او نشست و ابن حسین میرزا ... فتح ابو المحسن میرزا را مرو شهر که از اولاد امیر ذو النون و امیر سلطان
ارغون روی ... گرم سیر آورده بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا استقر بر سریر خلافت خوانده و بعد ازان چند روز
مصلحت مقتضی محمد محسن میرزا مظفر حسین که مکان اقتضاء که سوی شریف بوده و دران مکان طرح قشلاق انداخت و امیر محمد برندق
برلاس ... از امرا و ظفر آقتباس کم طارمش بر سبیل رسند و بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون و سایر نوکیان
آن زمستان در دار السلطنه هرات ساکن بوده در ماه مبارک رمضان اوقات صیام و ادای وظایف و نوافل قیام و اقدام

نمودند و قریب صحبت و ربیع و روی مسطور حضرت خاقانی منصور تربیت عظیم فرمان فرمود و چون هلال فرخ فال شوال برفع انقلاب نشت
ان کوکب اوج دولت و جلال چهره فتح ناب برده از روی نیاز نماز برخاست و در وقت مراجعت مدرسه شرقی سلطان الاعظم فرزند
همایون بجهت فدای کردن ساخت و کار پرداز فرا اعلام گشته منال الاعلی ولد الذیه زیاده از چند و چون و علاوه از پیش
و حوصله خیال کجد افزون ترا آوردند و اطناف خلایق را از ان مایده پر مایده بهره وافره و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور گردند
و سلطان کرده ون حشمت بعد از طعام و ختم کلام و ذو الجلال والاکرام بر پرستی بر حرام سوار شده بباغ جهان آرای نشریف فرمود
و بسیط بساط و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغول کرده هر وقت که خوش گذشت و مغتنم شمارند کمال موقوف و کل کار
گفتار در بیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بمیرزا و ارادت قلوب رایات دولت محمد خان شیبانی هجره و خطا
چون دور استیلا افضل شنا مهابت و انتظام رسلطان بدیع الزمان میرزا انار بهار رسپاه ریاحین و اوز هار فضای ساحت
صحرا کشید جنود برودت و سرما از هجوم لشکر فروردین منهزم گشت و خاقان نیز از انتساب آفتاب خان بهرام را سمخ ساخته
رایت کوکش از فرح افق در گذشت سلطان جهان نورد ایام در خیمه به تحکام کجا بر او خرجت علم زلاله در دشت
عالم رسپاه سبزه بر گشت سلطان بدیع الزمان امیر شجاع الدین ذالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را در
هرات گذاشته ایات عالیات بجانب بلاد باد غیس بر افراخت در روزی چند در منزل مرال که در حد ارسیت بهشت آئین
رحل اقامت انداخت و دران ولا مظفر حسین میرزا سیل ملاقات برادر بزرگوار نموده و از نوبت قشلاق در حرکت آمده در اواخر
ذی حجه سنه اثنی و عشر و تسعمایه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارن نیرین دست داد و هر دو برادران دیده بدیدار یک دیگر روشن
کردند و در باب دفع ما طرق مشورت مسلوک و اشتار گذشته و آینده سخنان در میان آوردند بنابر آنکه مقصود جیهان بود که پیش
محمد خان شیبانی قصبه ملک ستانی از آب جیحون رساند یا ایشان سخن ان بودند تا شهزادگان و امرای عالیشان دستاده و بجمع آمده کس
ایشان فرمان داده از انجمله صحبت بیک بن ذو النون حقدار را با مرد و فرقه بار رها بفرمود و ارقام موقوف در روز پنجشنبه ما
مذکور اجازت یافته در اوان هرات شتافت تا بران کرده منوی بقعه کرده و در این اثنا که بروج عظمت و حشمت چو جوک بسکم
مسلطه سلطان بدیع الزمان میرزا بود و در دار السلطنه هرات از جهان بر آفتاب رفت سفر آخرت بربست و امیر ذالنون و امیر
شیخ علما بن سلطان عظام تجهیز و تکفین مهد علیا نمود و جسد مطهرش را در مدرسه شریفه به عیده عون ساختند و ترویح روح بر
فتوحش را بطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنه ثلث عشر و
تسعمایه از مشرق دولت احتشام طالع شد و خبر اضطراب عبور فرموده بجز گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه بطرف
خراسان متواتر گشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذالنون و امیر نظام الدین علیشیخ علی طغائی را با بردوی
همایون

همایون طلبید ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلده هرات بدرگاه خلایق پناه شتافتند و روز دیگر بشرف
شرف ملازمت مشرف گشت باتفاق سایر امرا عظام نشاط صورت مضبوط کرد اینده و پیشتر شده که بر فضا بر حد زمیر
مسوع نمی‌توانند ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را عنبت صنع خاشاک باز نمی‌توانند داشت جهات جیهات
دافع نیز قضا نمی‌شود مسیر چون ارادت مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان که زبده الفرق محمد خان
شیبانی درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آمد ارجاع جنود ملا انها و تدبیر امرا صاحب رای هیچ فایده
مترتب نگشت و همدران آوان سپاه بدرام قدم و ارادتمندان سیل کرا نفراز نشیب رو آورد و از آب آمویه عبور نموده عنان
انطوخان بلا از سرگذشت چو تقدیر الهی بود زینسان که گردد مختل ملک خراسان نیاید کار از مردان صفدر ز از تدبیر
داهیان کشور شنیدم این سخن که تقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط
ذی حجه سنه اثنی و عشر و تسعمایه دار الملک سمرقند بر مرکب ستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده بجد و جهد خود شتافت
امیر شاه منصور ابراهیم ولی از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود و چون از وفور شوکت و قوت دولت خاقان
واقف شد اقبال امثال بار گاه سلطنت و استقلال خوانید و خاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت
الکاه خاقان گیتی ستان بر جناح استعجال از آنجا عبور نموده بطرف کنار آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از وصول بر و حافظ کوتوال
قلعه آن قصبه را اطاعت و فرمان برداری اقتدا الشاه منصور کرد تا آن غایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین
گورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه تحقیق نه پیوسته بود و چون وصول محمد خان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب
بنیاد ثبات سلاطین جام و امرا خراسان از اعظم ساختند و لیکن بجز حیرت و اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته
و امیر ذو النون بنابر شجاعت طبع صلاح در جنگ جواد دید و امیر محمد برندق را الخصومه لیکه فائده بارت مصلحت نمود و
قبل از آنکه خاطر بر یکی از این دو صورت قرار دهند صباح روز پنجشنبه هفتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمایه آثار قرب وصول
محمد خان شیبانی و سپاه او فزون از حوادث آسمان ظاهر گشت و منقلای آن سپاه مظفر لوا که منقلای و بر کرده بودند
بود نزد و امیر محمد برندق و سلطان و حسین بیک مهد خان بن محمد سلطان بر اتحاد آراسته میدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان
و مظفر حسین میرزا نیز معتبر بر و جهت باشد که کوه دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک نمناک و نیا ساخته کرده اند و سیلاب بلا
بحیث خاک از رفتار باز دارد و در مقام مدافعه و مقاتله آمدند و ولشکر و بر صف کشیده شد عقبه که از گرد خونخوار شد
خورشید سواران تهمتن و آماده نقاره و نفیر و شور زلزله در زمین و زمان انداخت و در خشیدن خود و مغفر
لمعان برگستوان و جوشن شعراته مانده هیئت بالا العیال رظاهر و مبین ساخت و در گرد سپاه شعله تیغ بنمود و نیابان برق

و دریغ ◦ عقاب بر جیب طلعت حیاتش بر ناوک پرواز بازکرد و از های سنان بطعن صغیر و کبیر زبان درازی کرد ابیات

◦ در آن میدان سنان آتش انگیز ◦ ز بهر طعن گردان شد زبان تیز ◦ عقاب تیر را هم جنگ منقار ◦ ز خون پردلان رنگین بکار

از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی با فوجی از شیران بیشه رزم
آزمای در آن روز در معرکه کین استوار ایستاده روی رستخیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر و زخم خدنگ آهنگ و زخم تیر مرگ تیز …
جمعی از سالکان مسالک بیعوانی را در عرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت اثر اوزبک به مناف مضاعف خراسانیان بودند
و تیر و سنان در پای بر موج موج فوج از عقب بکومک میرسید و سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان فرار
بهزیمت تافتند و پریشان و بی سامان هر طائفه بطرفی از اطراف ولایت خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون که زبان تیغش
همواره بمضمون این بیت مترنم بود ◦ نه چندان من دشمن میگان ◦ یکی زوی شمشیر وشت کمان ◦ مانند شیر زبان گاه بر میمنه و گاه بر
میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه گون بر دلان رنگین میساخت تا جان عاقبت جلادت کیانی …
جوانان اوزبک شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردن بسته نزد خان برند امیر ذوالنون
تن به اسیری نداده دست بجنگ میکرد تا شهید شد و امیر علی طغائی و جمعی دیگر از معتبران خراسان اسیر سرپنجه تقدیر گشت و سپاه
… و رخت او و ذکر دخل و نقود در رباط … اتفاق نموده … گرفتند که بیان بیان از احاطه کمیت آن
عاجزست و قلم و زبان از تعداد اندکی از آن قاصر ◦ عاجزست از شرح آن اشیا قلم ◦ والله تعالی بحقیقة الامور اعلم

گفتار در بیان کیفیت تفرقه و پریشانی بکام دعاگویان خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بملک خراسان

چون از مهبط عنایات حق عز و جل ببیان رباط امیر علیشیر و منزل … فتح و ظفر نصیب علم خان شیبانی و زید سلطان بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کل امر … عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردید …
میرزا با جمعی از ملازمان سمت مقصد … ابو سعید … میرزا و محمد برندق برلاس در حدود …
حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنه هرات شتافته شب در باغ … منزل گزیده …
مصرع ◦ سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد ◦ متوجه حدود قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل
بهرات در آمده و بشهر خرامید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی
و قاضی اختیار الدین حسین را طلب و در باب محافظت هرات از ایشان استعانت جست جواب دادند که نگاهداشتن شهر بلشکر میسر
میشود و بجز ازدحام فایده مترتب نمیگردد و مظفر حسین میرزا … که همراه من زیاده از …
که برای تقدیر چگونه … مقاومت توان نمود و بنابران شاهزاده عالی شان … روز دیگر ملک و مال و …

امیر شیخم

عیالکرده

عیال کرده بعد از … با جمعی از خواص ملازمان از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باسترآباد آورد
صباح روز جمعه محرم الحرام سادات و قضات و اکابر و اعیان هرات در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب … روی نموده بود
قرار مشورت در میان انداختند و خواطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته رقم
… عرضه داشتی مشتمل بر این معنی در قلم آوردند و آن نوشته را مصحوب برادرزاده مولانا عثمان …
بود روان ساختند و مولانازاده متوجه گشته … غارت یافت و پیاده و عریان نزدیک …
محمد تیمور سلطان رسانیده و محمد تیمور او را نزد پدر رسانده و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه … در آخر
ممالک کهستان را مسخر نظام دولت و اقبال ساخته و خاطر سلطنت ممالک خراسان قرار داده رایت بهجت و کامرانی
برافراخت سبحان من لا … فی ملکه الا ما یشاء و هو یوتی الملک من یشاء و ینزع الملک ممن یشاء

در روز مذکور که جمهور متوطنان هرات از بیم سیاست محمد خان دروازه های شهر را مانند ابواب فتح و سرور بر روی خود بستند
در کمال حزن و اندوه بودند در جاشنگاه و لشکر … محلات بیرون آن بلده … علم نکبت افراشتند
غارت و تاراج نمودند امری در غایت خراب دست داد و قتل از سپاه ماوراءالنهر اتفاق افتاد و کیفیت حادثه آنکه
خواجه معز الدین … و خواجه … بن محمد … از ملازمان دودمان خاقان منصور فردوس مکان …
گریخته … بیرون هرات نموده بودند و در جاشنگاه … و حیله اندیشیدند
مسلح و مکمل بر اسبان بادپای سوار گشته آواز برآوردند که دولت کپک میرزا …
میرزا با سپاه بسیار رسیده و بعزم رزم پیکار متوجه … و باشش هرات که این خبر شنیدند
مانند شیر از … از دروازه های شهر بیرون جستند و از لشکریان که در محلات ظاهر آن بلده … مشغول بودند
قریب سیصد کس بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر بتحقیق پیوست …
روی در ازدیاد و خلایق در بحر حیرت افتاده … حزن و اندوه در فضای … و سادات و قضات و
علما و عامه و کافه برایا … کمال الم … در بحر تفکر سرگردان بوده … صباح روز
شنبه … مولانا … آن سالک طریق … بهرات رسید و … کهستان … سلطنت …
بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن … بود رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات … رسید
بدیع الزمان میرزا … سپاه … منهزم گردید و ذوالنون ارغون کشته گشت و علی طغائی اسیر سرپنجه تقدیر شد

قدم الکه کهستان را مضرب رایات نصرت آیات ساخت همت بلند بر ترفیه حال سکنه بلاد خراسان گماشته ایم می باید که چون نشان ما برسد
مستظهر و مطمئن خاطر بوده و بدرگاه ما که گماشته ایم می باید که چون نشان برسد عالم پناه بشتابند و هر کس از اشراف و اعیان مصلحت بیند
همراه آورده بکار هرات عطف عنان نموده مضمون آن نامه را بانعام و احسان خوشدل و شادمان گردانیدند بنابر آن شیخ الاسلام
و عمده اولاد امجاد خیر الانام امیر جمال الدین عطاء الله الحسینی و امیر عبد القادر و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید
صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید محی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین
عطاء الله صدر و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه الکه کهستان شدند و چون نزدیک معسکر نصرت اثر رسیدند مولانا
نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در درگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت ملک اختیار بر نیابت و خواجه کمال الدین محمود و [illegible]
کما بر اشراف [illegible] مشرف بود از آن فوج و امرا التعظیم را استقبال نمودند و دیگر از عظام فوج آورده پادشاه آگاهی دادند
محمد خان حکم فرمود که تخت [illegible] و [illegible] افزار [illegible] اکابر و اشراف بمجلس اشرف اعلی رسانیده
مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین در آن باب گفت و شنید نموده مقرر شد که عاملان رعایا و محترفات صد هزار تنکه کپکی
که هر سکه از آن در آن [illegible] جاری بود سرانجام نمایند و اکابر عظام و سیورغالداران بتمام مبلغ [illegible] هزار
تنکه پیشکش خاصه خان فرود آورند و یازده هزار تنکه مولانا عبد الرحیم را خدمت کنند بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و
جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور سلطان و حمزه و مهدی سلطان و جان وفا میرزا و قنبر [illegible] آراسته اکابر و
اشراف را بار داد و اکثر جماعت مذکوره میان خوف و رجا در خرگاه سپهر اشتباه در آمده سلاطین و امرا بتعظیم ایشان قیام نمودند
و خان در صفت جلوس از جا نجنبید [illegible] اشارت فرمود و جان وفا میرزا بمنصب حکومت دار الملک
هرات مفتخر و سرافراز گشته همراه اکابر متوجه شد و جهت سرانجام مهام مولانا عبد الرحیم توجه کرد و میرزا جان وفا در منزل
اولاد امیر غیاث الدین فرود آمده مولانا عبد الرحیم در خانهای بالا دروازه خوش نزول نمود گفتار در بیان ورود آن
وزرا و حکام [illegible] بدار السلطنه هرات و ذکر [illegible] شدن مطالبات و صعوبت وقایع و حالات چون بنابر مشیت مسبب
الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک خراسان که همواره محل جلوس سلاطین عالیجاه
بوده مسخر نمود کلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال ولا رجال الا بالمال را مطمح نظر داشته همگی همت بر تحصیل اموال و جهات
[illegible] و انچه اکابر قبول نموده اند گماشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خورد شهرت داشت [illegible] از جمیع
داران و لشکریان شایع [illegible] پانزدهم محرم الحرام بدار السلطنه هرات در آمدند و تفصیلات نوشته [illegible] تمام وجوه مذکوره را از اکابر
و رعایا طلب نمودند و در روزی چند بتحصیل موصول گردانیدند و جهات متملکات ظاهری را از ازواج طاهرات و بنات مکرمات

خاقان

خاقان مغفرت صفات و متعلقات بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را گرفته بتمام [illegible] فرستادند و ایشان نیز
[illegible] خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین گورکان بود
بنظر محمد خان مستحسن نمود و خان [illegible] دعوی کرد که مظفر حسین قبل از این تاریخ ده سال او را طلاق داده بود و جمعی از
اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا این نسبت در سلک ازدواج خان انتظام یافت و مهد اکبر بیگم که [illegible]
مظفر حسین میرزا بود [illegible] در آمده [illegible] سلطان [illegible] و محمد خان [illegible]
[illegible] و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کرد [illegible]
[illegible] و سایر جواهر [illegible] بتحصیل پیوست [illegible] پادشاه باستقبال [illegible]
و از جهت امرا و ارکان دولت دودمان عالیشان بر نقود و امتعه و اوانی [illegible] بدست آمد و لشکر قیامت اثر اوزبک هر یک از خصلت
[illegible] گرفته در تعذیب و تنکیل کوشیدند و آنچه توانستند از ایشان بتحصیل موصول گردانیدند مضمون آیه ان الملوک اذا
دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة [illegible] و بسیاری از اهل جاه و جلال حضرت و اذلال شده [illegible]
[illegible] از ایشان بحرمت [illegible] در تعذیب بودند [illegible] جملگی
از عقب مغولان [illegible] در کوچه و بازار سرگردان شده ساعتی آسوده نبودند ❊ عالم ز دود آتش ظلم اندران بوم ❊ جهان تاریک شد از
آه مظلوم ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ تا آخره [illegible] خواجه کمال الدین محمود [illegible]
و انوار امن و امان بر وجنات روزگار [illegible] روز جمعه پانزدهم محرم الحرام در مسجد جامع دار السلطنه
هرات خطبه بنام ابو الفتح [illegible] محمد خان شیبانی خواندند بموجبی که محمد خان حکم فرموده بود امام زمان و خلیفه الرحمن
بر زبان راندند و آن خان [illegible] فرمان داد که [illegible] اضافه نمایند و چون سکه همایون
[illegible] و [illegible] یک مثقال [illegible] و بعد از این احوال [illegible]
و مردم آن ملک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند [illegible] در حوالی هرات [illegible]
[illegible] فراغت نمی نمودند [illegible] و [illegible] در باب [illegible] صادر شد
[illegible] نظر تربیت [illegible] مناسب [illegible] از آنجمله خواجه معز الدین حسین [illegible] مولانا
[illegible] و خواجه شمس الدین [illegible] و مولانا جلال الدین قاسم [illegible] املاک [illegible] شده
[illegible] سید غیاث الدین محمود ملازم [illegible] سلطان محمود [illegible] جان وفا میرزا
[illegible] میر غیاث الدین [illegible] چنانچه از [illegible] که سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]

با امیر عاشق محمد کوکلتاش داده امیر ساربان جنید مفوض گردانیده بود و در وقت توجه به منزل اوم محرم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ
بن میرزا سلطان ابوسعید را که بایقرا امانت بعید بن اسفندیار داشت در آن قلعه گذاشت و از سوکامرای امیر عاشق محمد ارغون
و شیخ عبدالله و بعضی از افراد و احیا که مجال فرار یافته بودند بمحافظت آن قلعه الحاق نمودند و ایضا صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین
بیرک با آن حصار رفته بود و مهد علیا بیکی آغا نیز از تشدد محصلان گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون این جماعت از سطوت
اوزبکان بدام صولت لعابت خراسان بوده اند با وجود آنکه مهم شد این مرتبه کرخ کرده شد رسیده بودند و در محافظت آن قلعه
به تقصیر از خود راضی نشدند و محمد خان بصمت متوجه فتح آن حصار گشته اما پیغام سخن زدن پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاده امرای
ازو خاست عاقبت محافظت رسانیده و از عقوبت خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده و با امان آورند و چون غنچه برآورده شد
سعوارت بیافت محمد خان واهب الدواء خان شرف تقاطر پذیرفت و نغمه آن آهنی جنگ آغاز گشته نصب کرده و سه چون سه پایه از
بآن کار بر داختند قواعد برجی که بجانب باغ شهرت بود گشته میل بانهدام کرد و از مشاهده آن اکثر ارکان ثبات و قرار ساکنان
آن حصار متزلزل شد قاصدی به بارگاه خلافت پناه فرستادند و پیمان امان طلبیدند حسب الحکم مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را
استحکام گردانیده از قبل خان سوگند بر زبان آورد که چون قلعه اختیار الدین بعضی اختیار و زمره با اضطرار از مضیق حصار
بیرون خرامیدند و شیخ عبدالله بکاول عاشق محمد ارغون مواخذه گشتند و تا اموال و جهات خود را فزود آوردند کیان امان فتح یافتند
و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کردند عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند
و خواجه جلال الدین بیرک بوسیله خواجه کمال الدین محمود که خویش او بود از شایبه تفتیش نجات یافت و از روی لوشان سرا پرده عصمت کابلی
بیگم را قنبر میرزا کوکلتاش بحباله نکاح در آورده و عقد بست بیمور سلطان کریم برای خویش فرستاد و کوتوال قلعه اختیار الدین
پهلوان درویش علی گرفته میرزا علی و قنبر از پهلوان در سبب خویش کابلی نقل کرد و متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی
از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه شیره تو انگه در تصرف امیر مبارز الدین بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا
ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و بنا بر آنکه الحصار از بدایع صنایع آورند کاریست و کرفتن آن بحیله بیرون از
حیز تکلیف ملوک ذوی الاقتدار امکان ندارد و بنا بر آن رسل و رسایل امیر زین الدین علا را بملازمت آوردند و خواجه شمس الدین
کوهبانی باب المحبت و نسبت منکفل این خدمت شده خان نوبت کاخ حصار تو متعلق گردانید و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین
علا اعلا ظاهر و تاکید قواعد بیان اطمینان داده به بارگاه عالم پناه رسانیده و حجاب امارت آبای مقالید قلعه دو حاکم تسلیم
خدام بارگاه سلطنت معیر کرده و اموال خاصه خود تبرید بم خنگش فزوده و رود و از سایر یوجهات ایمن شد ذکر بعضی از احوال مولانا
عبدالرحیم و کیفیت سلوک او و وفات او که بر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بعد بر بوعت ابیه بعید بیابان غرب

مولد و منشا

مولد و منشاء مولانا عبدالرحیم جبرئیلیه که داخل قصبات ولایت ترکستانست بود و در اوقات سن شباب و آوان جوانی چندگاه در سمرقند
بتحصیل علم مشغول گردید و تا بخارا آمده در مدرس بعضی از اکابر علما روی بکمال آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی
از فطرتش سلوک بود دست عنایت جلیله علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگار بحسن نگشود که حاصل کند نیکبختی زور بی
بهره و کرم ایجاد کردی ... توان پاک کردن زنگ آیینه بطرف زانکه بجهد داندک مسلک از هر جا که مولانا عبدالرحیم را معلوم شد خود را بقا
کامل مستعد کرده چون از خراسان بترکستان باز گشت چنان ظاهر ساخت که در بلده فاخره هرات مدرسی هر کس از علما شناخت خود را دا
دانا و ازهم تفوق شد کشتاران سخن را بعد ق بند بستند و منشا آن دعوی و اصل ضبط و تصحیح گردند و حیلی که عطلی داشتند و در ضمن که محمد خان
شیبانی بر زمین ملک رستاق آنشد بجهه و در سنان مولانا عبدالرحیم که خدمت بستان سلطنت بر شیبان ... منظور نظر عنایت کرده و بمقام
منصب استیلا شدند با وقر بی قرر بیش صفت الصفایه رفت و روز بروز عنایات خانی نسبت باو زیاده تر شده در جمیع امور ملکی و مالی
دخل کردن گرفت و او شخصی بود بعجایب منقلب الاحوال و مختلف احوال علامات بدوست دروغ و سوداء بی نرمی در گفتار و کردار
... مدام ... سخاوت رای در کات سکناتش هویدا و مانی ذات از افیون فنونش آرایش قول و فعلش بود ناخوش
ز طور عقل و فعلش بعید بودی ز قولش راستی مهجور بودی راقم حروف بکرات از وی استماع نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقول
تمامی عقلا سنجند بر همه فایق می آیم و دانش من بمرتبه که اگر شیخ علی سینا زنده شود در حین مباحثه او را الزام میکنم بر مسند
حکومت نشسته اعلام اصحاب علم و فضیلت را تعظیم نمودی و احیانا حسب التشبث عربی مبهمی فتوی بر آن سوار شده تنها در بازار ها سیر
نمودی و در مجلس ترکیب کار و شکافت وحشت بر امن و نشان پوشیدی و مجرد انکه مجلسی که مخالف مزاج او بودی الفاظ نا
خوشش بر زبان گذرانیدی اما بیش خان هیچکس صفت نکردی و در هیچ ارتکاب ظلم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون تسخیر
دارالملک خراسان محمد خان میسر گشت سادات و مشایخ و قضات و علما و سایر ارباب عمایم را طوعا و کرها در سرانجام مهام خود
بجمع مولانا عبدالرحیم حیات نمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه مذکور شد بایزده هزار تنگه بکمشقال از آن جماعت طمع کرده
آن وجه را المحصول موصول گردانید بعد از آن هر کس از وی التماس مهمی نمود سلیقی دیگر طلب میکرد مستکثر امور که در تاریخ الغ
جمع لطایف ایام رسیدن ایشان بود و کرسیان بالصحبت مولانا عبدالرحیم بغایه غلبه داشت که اکر شیخ الاسلام خبر نبوده و دو روز
متعاقب ملازمت کرده هر روز تحفه لایق و تبرکی مناسب بنظرش آوردی و در روز پانزدهم چون اوراد بدی آید بر سبکی
کرد و پرسیدی ... مولانا عبدالرحیم در اوایل حال شیخ الاسلام را بغایت تعظیم کردی حسب سایر قیام نمی نمود اما چون آن مرحوم
در مجلس خانی الحاح نمود فرموده راه سخن ... قبیت ... بیند ... ایشان ... قدر منزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجای آورده
و مناسب حسب هر یک سخن کرد و بمقتضای اشارت خان از جانب شیخ الاسلامی التماس نمود که بدستور ایام سالفه خطب

موروثی خود را قبول نموده و امیر جلیل القدر نقابت پناه امیر نظام الدین عبدالقادر تفویض فرموده و اقضی القضات ممالک خراسان را
علاوه آن منصب گردانید قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدرالدین محمد الامامی را نیز بعاید مدرسه [illegible] مشهدی فضیل قضا را از زمره
ساخت و امر احتساب طلاب [illegible] بر سید [illegible] الدین یونس مفوض داشت و تدریس مدرسه خاقان منصور را با برهان الدین
عطاء الله و سید [illegible] الدین ابراهیم و سید زین العابدین مرتضی و خواجه عماد الدین عبدالعزیز [illegible] متعلق و رقم عزل بر جریده احوال
دیگر مدرسان آن بقعه که در زمان واقف منصوب گشته بودند کشید و نسبت ارباب سیادت بر [illegible] تحمل [illegible] آورده و صدور
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را در ملازمت خویش باز داشته فرمان داد که بدستور سوابق ایام مهام اوقات را به
کفایت [illegible] و چند [illegible] این جماعت را تکلیفات مالایطاق کرده بهر لحظه بطالبت معاملات ایشان [illegible] مطالبه می نمود و با وجود
آنکه بواسطه [illegible] و [illegible] از خادم [illegible] کامیر سلطان ابراهیم الامینی و مسعود [illegible] ارفاق از سایر امانی و اقران امتیاز تمام
داشتند در آن اوقات چندان محنت و مشقت متوجه گشت که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید و از جمله آنکه در [illegible] احوال
که مولانا عبدالرحیم از شیب دروازه خوش [illegible] آمده بود و در منازل عالی مرتبه میرزا [illegible] نزدیک [illegible] دروازه مذکور بست
منزل کرده روزی امیر سلطان ابراهیم و محرر حروف مولانا غیاث الدین جمشید جلالی را فرمود که از کوسفندانی [illegible] کرفته
آمده شفقت [illegible] کوسفندی [illegible] خانی [illegible] باشد [illegible] مقبول [illegible]
نهاده چون روز [illegible] و از [illegible] کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم [illegible] که سفندان [illegible] صباح
فرستاده [illegible] و [illegible] ما [illegible] قبول نیافت و ما [illegible] کام [illegible] که [illegible] صدارت
بر دست می کرفتیم [illegible] برداشته که [illegible] زاد [illegible] متوجه منازل خود گشتیم و چون مردم بازار [illegible] قبل از آن
چند روز [illegible] و کسوت تجمل و اعتبار [illegible] سوار دیده بودند [illegible] حال [illegible] نمودند [illegible] در خنده افتادند و امیر
سلطان ابراهیم و این ضعیف نیز خندان کرفته مولانا غیاث الدین جمشید کریان شده و چون از وی پرسیدیم که سبب کریه چیست جواب داد که
خاطر ران قرار داده بودیم که در زمان او [illegible] کنیم [illegible] که در میان [illegible] این امر مامور خواهیم گشت ❊ در روزگار همین
عالم سیر آمد ❊ که خوب و زشت و بد و نیک بارکزیده ام ❊ درین صحیفه [illegible] خورشید ❊ نگاشته سخن خوش [illegible] ام ❊
کرامی دولت و روزگشته [illegible] ❊ [illegible] که از نو بر کزیده ام ❊ [illegible] هر یک از صدور و مباشران اوقات مولانا عبدالرحیم را
مرا بخوانند [illegible] و [illegible] می نمودند و امیر صدرالدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را مواخذه نموده مبلغ [illegible]
[illegible] طلب نمود و پس از [illegible] و [illegible] [illegible] زمان [illegible] که سیزده هزار [illegible] از خاصه ما و کس
و جهات سایر صدور و مباشران اوقات کرفته [illegible] نرسانند و حال آنکه در آن زمان بواسطه غارت [illegible] هیچ یک از

مالک

مالک [illegible] نموده [illegible] آنکه [illegible] ایشان [illegible] آن [illegible] رسید و جناب مولوی در آن اوقات موقوفات
ممالک خراسان در میان اولاد خود منصور و قاسم و یوسف تقسیم نمود و فرمود و از حاصل آن وجوه [illegible] رسم الصدارت [illegible] دیگر
برسم [illegible] و با وجود این ظلم در هر چند روز [illegible] کرده [illegible] حوالات می نمود و از دهقانان مطالبات [illegible] نمود تا بجرم آنکه
[illegible] و [illegible] و رباطات و مزارات [illegible] و چون کلاه [illegible] زمان [illegible] در آن اوان اموال و جهات و
[illegible] بر موقوفات [illegible] کردند [illegible] وقف [illegible] حکمت الهی [illegible]
[illegible] صاحب ولتی را توفیق رفیق [illegible] در [illegible] و تزویج [illegible] و معموری و آبادانی اوقات
سعی [illegible] کمال [illegible] و [illegible] انوار توجه خاطر [illegible] مانند [illegible]
[illegible] و [illegible] شیر و التوفیق [illegible] در [illegible] ذکر بعضی از وقایع ابوالمحسن میرزا و
شمه[illegible] آن دو برادر [illegible] که [illegible] معین الدین ابوالمحسن [illegible] در [illegible] پادشاهی بود [illegible] و
[illegible] مشهور [illegible] و [illegible] آثار سعادت [illegible]
[illegible] آن [illegible] روشن [illegible] در [illegible] امور مملکت مقرون [illegible] بر صواب [illegible] و تمهید
قواعد سلطنت و [illegible] سلاطین [illegible] ❊ [illegible] از نور ❊ [illegible] معمور ❊ و چون آن پادشاه عالیجاه
در زمان والد بزرگوار [illegible] پادشاه جهان [illegible] و بواسطه وفور [illegible] و احسان [illegible] مملکت معمور و
[illegible] چون [illegible] ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایات ماوراء النهر را مسخر گردانید ابوالمحسن میرزا [illegible] عاقبت اندیشی
[illegible] کمال [illegible] و [illegible] و [illegible] اموال [illegible] رسانیده در اوایل سنه ثلث عشر و تسعمایه که سپاه
[illegible] بر خراسان [illegible] و [illegible] در آن حصار مضبوط ساخته [illegible] معقد رضویه [illegible]
محمد محسن میرزا [illegible] تشریف [illegible] و اجلال استقبال فرمود و [illegible] و [illegible] بر [illegible]
[illegible] و انبساط [illegible] از دست ساقیان [illegible] و نوای مغنیان [illegible] مطربان [illegible]
[illegible] چند [illegible] ❊ [illegible] مطربان نغمه پرداز ❊ کهی [illegible] آواز ❊ و در آن مجلس [illegible] سرودند ❊ [illegible]
[illegible] می افزودند ❊ و در آن اثنا [illegible] معرکه [illegible] متعاقب و متواتر بملازمت رسیده کیفیت واقعه را مشروح معروض
گردانیدند میرزا ابوالمحسن و کپک میرزا [illegible] شنیدن این خبر [illegible] و [illegible] لشکر و [illegible] مشغول گردیدند
و [illegible] مصیبت آن [illegible] خراسان آورده [illegible] در سایه علم دو برادر [illegible] وقوع [illegible]
سپاهی [illegible] و [illegible] سلاح [illegible] جنگ و پیکار کردید چون محمد خان شیبانی از این معنی

آوردن چنین خبر وحشت اثر عنان یکران بصوب شبرغان تافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان باین عزیمت اطلاع یافته با جنود نامحدود و حشم
نصرت ماثر * سپاهی همه پردل و کینه جوی * بمیدان مردانگی رزم جوی * اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه
الصلوة والسلام برافراختند و بر سبیل ایلغار و طریق استعجال طی مسافت کرده دو منزل را یکی میساختند و ابو المحسن میرزا چون
خبر توجه اعدا استماع نمودند امرا و اعاظم الملک در باب دفع اعدا کنکاش و مشورت نمودند امیر مبارز الدین محمد ولی بیک با اتفاق جمعی از اهل کار و تجربه
معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی از سالکان مسالک پهلوانی را در ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان
جنود بیحساب فرستاده و بجنگ ما آمده و در ولایت که مستان ایستاده بنابر آن مناسب چنان مینماید که با جمعی از اهالی
مردانگی از راه دیگر جلو داده و سپاه اعدا را نمائیم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته حمله آتش جنگ را فروزیم و ثمره تیغ آبدار خویش کرده خرمن
جمعیت ایشان بسوزیم زمره دیگر بر زبان آوردند که رعایت طریقه حزم مقتضی آنست که ابو المحسن میرزا با اوردو و طایفه از سپاه که جمعا
کلانند در آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیه لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و عقبات متین را ملجا ساخته
مدعا دفع اعدا بر دارند بهتر چنین که از غیب چه سانح میگردد و جمعی دیگر از مردم کو ته نظر گفتند که صلاح دولت که توکل بر کرم خدا و ثبات
از غلبه سپاه خصم اندیشه نمائیم و باستقبال او دلیران شتافته ابواب جنگ و جدال بگشائیم ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای
اختیار کردند و متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان گشتند چون آفتاب اقبال آن دودمان عالیمقام بزوال رسیده بود در آن موضع
سنگ بست بی جهتی مراجعت فرمودند و خاطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل مستقر که
متعاقب سپاه او ذکبیه از دراز جانب محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون الغنیمه عام ترتیب رسیدند بجز توجه شاهزادگان
عظام بمشهد نمودند و از سرعت که در حرکت میمودند از سپاه و مشاعر اعدا طی مسافت کرده ناگاه و حدیث مراجعت ایشان در سنگ بست
بار دیگر جناح استعجال روان شدند و در صباح که ابو المحسن و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت باده شبانه بر سر کران بر بستر
استراحت تکیه داشتند و از ماجرا غافل نبودند حجاب جبال مجلس دیگر بر روی محبت نگاشتند مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع کرد اینکه
سلاطین ماوراء النهر با لشکری بیرون از حد و طریق زوال اجلال فرموده اند و ابو المحسن میرزا و محمد حسین میرزا مدهوش و ارسوار شده
بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از جمع سپاه مشکل شده بهادران ز دهخواه دل بر محاربه نهاده عنان یکران
بطرف اعدا تافته اند در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان از آب طرق گذشته بر ایلغار و جوانغار و قول لشکر
نصرت شعار را بمردان روزگار و شیران جهان کار آراسته بودند و دستور حرب و جنگ وا ماده فتنه گشته انتظار میکشیدند
چون غبارت و تعیین ملاقی انجامید از هر دو طرف صورت انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان و ناموران و مردان از ز هوی
اسب جلادت بر انگیختند و در میدان کین تاختند و از زمین صعود کرد و غبار جرم خورشید فلک نیلی الانوار نقاب ظلمت آثار در خشش حسام جان

گردانیده و از شعار سبزها زرنگار و لمعات شمع کردار ساحت میدان منور شده دیده مردان خیره گردید * بیت * جهان گرد
لشکر * برست نقاب سیاه * از هر سیری چو مه بر فروز * شد قبه چرخ عالم فروز * تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده مرغ روح انسان را
از تنگنای قفص بدن فانی بر پرید و عقاب تیر تیز پر از آشیان کمان پرواز نموده مغز سرگردان و سروران لطمه
گردانیده تیره خطی خط کل من علیها فان بر صحیفه پیروجوان ثبت نمود بسکه از خون یلان بر رنگ یاقوت احمر برآمده کوه
لعل و مرجان کرانت نمود * از شعله شمع پر سنانی * شد سوخته جان پهلوانی * از عکس بیابین کوه خون بود * فیروزه
برج لعل گون بود * محمد محسن میرزا که از فرو شجاعت و دلاوری در دستان معنی خوان اسفندیار را مغلوب ساختی و بوقت
بکار تیغ گذاری رستم و دستان و سام بمقاومت نتوانستی در آن روز با طایفه از خواص که هر یک شیر جنگ اجا و نهنگ
دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و بر حمله مبارزی بر خاک هلاک انداخت و هر پهلوانی که بآن حضرت تمکین در آویخت
اگرچه کوه آهن بود از هم فرو ریخت و بران صف که پادشاه دشمن شکن مشو چان کشت اگر همه سکندر بود اجزاش از یکدیگر
بگسیخت * چون آن شیر دل بنوی میدان رسید * بر حمله سیل زهم میدرید * بدو صفکان پیل تن رو نهاد * ز خون یلان خاک را رنگ
داد * اما چون دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده فایده بران کشش و کوشش مترتب نگشت بر سپاه خراسان
افتاده مهم از پیش نبرد و امیر بابا محمود که ولد بابا حسن که سالها در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود دست
بمنصب مهرداری قیام می نمود و با جمعی کثیر از روسا لشکر شاهزادگان از زخم تیغ و تیر او زبکان بر خاک هلاک افتاد و نقشبند الیف
روی بوادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراء النهر از روی ستیز
و قتل شاهزادگان آزاد در میان گرفته بهره ور را سرچوا انعام بر ساختند و دست لشکر جنس ملا طبیع جوی ز برده بضرب شمشیر خون ریز و خسرو شتری
ماهیت * فلک را بسر انداختن شد ز شت * شتا بگشتن ابنا بخاک سرنوشت * نه پرورد کس را که آخر نکشت * که در مهر زشت ودر کین درشت *
ذکر شمه از شیوه آبای ابو العباس میرزا ابن حسین میرزا و التجا کردن بعد از آن بعد از آن بملازمت ابن حسین میرزا شاهزاده سعادت انتما ابن حسین میرزا
اگرچه بحسب سن از اکثر اولاد خاقان منصور خرد تر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران می ربود و
آنحضرت بعد از استماع خبر واقعه مرا بکاتب جنتاب بوده سبزوار توجه فرموده و امیر محمد برندق برلاس و عبد الباقی میرزا موکب عالی شاهزاده پیوسته
جمعی عظیم در ظل رایات نصرت آیات بوقوع انجامید و پس از شهادت ابو المحسن میرزا جمعی کثیر از لشکریان و امرا که از آن جانب شتافته تکت و
عظمت میرزا مضاف کرده محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون از جمعیت ابن حسین میرزا و داعیه مهابای آنشاهزاده مظفر لوا وقوف
یافتند کیفیت حال بپایه علا عرضه داشت کردند حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند ابن حسین میرزا بر توجه اعدا مطلع شده موضع
یکدر را معسکر ساخته دل بر محاربه و مقاتله نهاد و مستعد جنگ بکار کرد و بعد از تقارب فریقین و تصادم صفین صدای کوس

حربی نمونهٔ صور اسرافیل و فغان جنان و عید و صوت کرنای طنین در مسامع ساکنان حصار افلاک رسید افواج دو لشکر امواج بحر زخار
در جوش آمده تیر و دست بر تیر و کمان و سیف و سنان برده عرصه را ... سهام جان ربا ... آتش‌بازان کمان کردند صفدر
جان و مقابل در برابر آمده که نفاذ سیل جبار آفتاب ... بگذاشتند ... شده لاوبان خنجرگذار در دو رویه جسته مانند بید
دلپذیر دل جوانان ... شعله سنان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقه ساطع ... می‌افروخت
ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می‌غرید و بزخم شمشیر خونافشان
سینهٔ پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت اثر اوزبک ... جنگ رو و آهنگ ... طلاوت آتش حرب ... افروختند
و بجبنبه ... عدد بسیار ... و ... در میدان احوال میرزا ابن حسین غالب آمده و میمنه و
میسرهٔ سپاه مخالف ... و عبیدالله سلطان ... اقتدار ... اما چون قلب منقلب شده بود نوبت
دیگر او ذکی ... محمد تیمور سلطان و عبیدالله جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان ... مشغول گشته بودند
حمله آوردند و ابن حسین میرزا ... از نسیم ظفر امید وا رسته ... ناچار ... عنان ...
فرار تافت عبدالباقی میرزا و سید عبدالله میرزا با بسیاری از اعیان امراء خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق
برلاس با فوجی دیگر از دوستان ... تقدیر کرده بودند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه ...
علیه السلام ... که مضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح ...
النجاة ... از طوفان ... و اصل کردیم ...
سایهٔ عنایت ... از آب ... حوادث ... عاقبت فائز گردیم و این معنی را
بعضی از خواص ... آن شاهزاده فریدون ... بیرون آمده بودند ظاهر ساخته همگنان جواب دادند که چاره
کار منحصر در اقتضای این ... استظلال ... همایون حال پادشاه ... مستلزم حصول سعادت دو
آخرت ... ابن حسین میرزا ... در حرکت آمده ... از وصول درگاه سلاطین پناه و شرف پابوس که
نهایت تمنای پادشاهان کشورگشا تواند بود ... عنایت ... و مباهی شد و با انعام ... زر و ...
و خلعت خاص ... معدود و محصوص گشته ... بقیه ایام در درگاه دولت کامرانی بسر می‌برد و لا عجب
برای ... جبین ... اقبال و دولت ... همنشین ... در ... که در هر دو عالم ... سرفراز
ذکر بعضی از حوادث خراسان که بعد از ... روی نمود
چون دست قدرت مالک الملک ...
شاه ... عبدالله ... بدستیاری ... محمد خان شیبانی ... ساخت و ...

والانژاد خاقان منصور را پریشان گردانیده و بیک ایشان ... محمد خان ... لوازم شکر و سپاس ملک الملک بر وجه
هر یک از امراء و سران سپاه ... نوازش نموده ... محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان که در معرکه ... آثار ... مایکان ...
شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند ... انعام و احسان فرمود و چنانچه سابق مسطور گشت ... امور وزارت ...
تعلق گرفت امور وزارت ... خواجه ابوالوفا ... بزرگ ... تفویض ...
آورد و سپاهی ... میرزا ... علم ... ولایت ...
در هر دو شاه جهان ... امیر محمد ... فرمان ...
... سلطان ... ظهیرالدین محمد بابر میرزا بود ...
شد که ... میرزا ... ولایت ... شاهزاده ... سلطنت سمرقند ...
سلطان و عبیدالله ... گشت و چون خاطر ... از اشغال ... جبال ...
... و صول ... اولاد امیر ذوالنون ... شجاع بیگ و محمد مقیم ...
با ... سلطنت ... اطاعت و انقیاد ... بنام و القاب ...
ساخته ... محمد خان ... بصوب خراسان مراجعت کرده ... احوال امیر ...
محمد ولی بیک ... قلعه ... خاقان منصور ... امیر محمد ولی بیک ...
دوران حصار ... امیر ... حکومت ... نموده و چون در نواحی
مشهد مقدس ابوالمحسن میرزا ... جام شهادت ... از دست ... سپاه ماوراءالنهر ... خراسان منهزم کرد ... امیر محمد ولی بیک
... حصار ... امیر ... پادشاهی کرده ...
... امیر ... روی بصوب خراسان آورده ... محمد خان رسید ... بطرف ماوراءالنهر کوچ کرده ...
... امیر ناصرالدین عمر بیک ... امیر ... خراسان ... ماوراءالنهر ... ایشان در ...
سلطنت آن ولایت ... روزی چند ... امیر محمد ...
عالم ... سلطان ... سیستان ... لایق ... طاعت و
انقیاد ... سعی ... بصوب ...
... ولایت ... محمد خان شیبانی ... ماوراءالنهر ...
از اشراف اعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی صدرالدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن ...

خویش پرداخته سفر [illegible] آنجماعت طریق المعاصر و احسان سلوک داشته در بستر [illegible] ایشان سعی و اهتمام کرده و دران زمستان
محمد قاسم میرزا که خرد ترین اولاد خاقان منصور و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود و از مرو [illegible] بطرف ولایت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] فرامید و سیدی خواجه بنابر عدم قوت مقاومت مرکز [illegible] خالی
گذاشته [illegible] بطرف مرو بر او نوشت و کیفیت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کرد محمد خان چون از حوالت شاهزاده وقوف یافت
عبدالله سلطان را بدفع حادثه مامور گردانید و آنحضرت با سپاهی که [illegible] جهار جوی عبور نموده بمرو شتافت و
و سیدی خواجه [illegible] ساخته بر جانب [illegible] روی بمشهد مقدس آورد و بعد از وصول بدان منزل متبرک که محمد میرزا
در [illegible] شد آغاز جنگ و حرب نموده مغلوب شد و بعضی از نوکران شاهزاده رسیده او را گرفته بعالم دیگر فرستادند
و در مشهد مقدسه رضویه دست تعدی برآورده [illegible] بدان روضه امام عالی مقام را [illegible] غارت و تاراج [illegible]
و بعد این حال ظهیر السلطنة و الخلافة و الاقبال محمد بابر میرزا از کابل و غزنین با سپاه [illegible] رایت نصرت آیین بعزم تسخیر قندهار
و زمین داور برافراخت و شجاع بیگ با محمد مقیم حضرت پادشاهی استقبال نموده حمله شجاعان [illegible] معرکه جنگ مشغول ساخت
بعد از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم بابری وزید و شجاع بیگ شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردید و تمامی
مملکت قندهار و زمین داور بحیطه تصرف پادشاهی درآمده [illegible] و الوس ارغون را که [illegible] بودند
در ان سپاه [illegible] نمود و زمام حکومت قندهار را در قبضه اقتدار برادر اعیانی خود [illegible] سلطان ناصر میرزا [illegible]
[illegible] و بعد از چند ماه شجاع بیگ و محمد مقیم با لشکر جلادت اثر بقندهار بازگشته آن مملکت را از سلطان ناصر میرزا
انتزاع کردند و شاهزادگان بکابل شتافته هر یک از اولاد امیر ذو النون روی [illegible] حکام ولایت خود آوردند [illegible]
احوال محمد مقیم [illegible] اجل طبیعی رسیده [illegible] ازعالم فانی بجهان جاودانی منتقل گردید [illegible]

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر سلطان حسین گورکان بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری از مسند سروری بجوار مغفرت [illegible]

در سحر روز جمعه هشتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان شیبانی دار السلطنة
هرات وداع کردند و آن یک [illegible] بود و این یک [illegible] روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان
میرزا [illegible] آمده شجاع بیگ در ولایت گرمسیر و قندهار فرمان فرمای بود [illegible] جانب توجه نمود و بعد از وصول بقندهار
از شجاع بیگ [illegible] مشاهده فرمود [illegible] بصوب ملک نیمروز [illegible] امیر سلطانعلی ارغون
فرستاد [illegible] محمد زمان را طلب نمود و امیر سلطانعلی امتثال فرمان واجب الاذعان بجای آورده و
شاهزاده را [illegible] روان گردانید و بدیع الزمان میرزا کوچ بکوچ متوجه جرجان شد مظفر حسین میرزا نیز

از راه

از راه [illegible] جانب [illegible] نمود [illegible] استرآباد بنوبت دیگر مقارنه سعدین دست داد و از آن دو برادر
[illegible] چون [illegible] برادر اعیانی محمد محسن میرزا در استرآباد علم حکومت برافراخته
بود با ایالت ولایت دامغان [illegible] خبر [illegible] احوال آن دو خسرو [illegible] دار السلطنة هرات [illegible]
[illegible] بیکا آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان منصور را از [illegible] میرزا
رخصت حاصل کرده روی بجرجان آورده [illegible] سپاه [illegible] که در خراسان مانده بود [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان [illegible] آمدند اما بعد از انقضای
چند ماه مظفر حسین میرزا [illegible] مستولی گشته [illegible] اطبای حاذق و حکماء [illegible] آن مرض و ازاله آن کوشش
سعی نمودند [illegible] صفات شاهزاده [illegible] دست نداد و ضعف قوت روز بروز [illegible] عندلیب روح
پرفتوحش از قفس [illegible] گلشن [illegible] بپرواز آمد و نهال [illegible] اقبال [illegible] عالم [illegible]
از پای درافتاده و کوکب آفتاب [illegible] فلک [illegible] برج شرف و کمال روی بحضیض [illegible] نهاد

ز بیداد سپهر جور ایام — برد آن خسرو نیکو سرانجام — هنوز آن غنچه [illegible] بود و بیداد — سپهر [illegible] استرآباد
سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت دو برادر والا گهر [illegible] طاقتی کرده کسوت سوگواری پوشید [illegible]
آغاز [illegible] آن [illegible] رسانید — [illegible] روی
[illegible] بر کند — ز [illegible] — زمین [illegible] چون دریای زخار — ز سیلاب سحاب چشم خونبار
[illegible] دست [illegible] متین [illegible] بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نموده [illegible]
[illegible] ارشاد فرمودند و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف
بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده نوای نی
و صدای ارغنون از فلک [illegible] در گذشت هنوز یکسال تمام از وصول او باسترآباد منقضی نشده بود که خبر توجه محمد خان
شیبانی علی التعاقب و التوالی شیوع نمود

سلطان ربیع چون دگر بار — زد خیمه بطرف دشت و کهسار — از [illegible] گل
[illegible] کرد — آهنگ حریم بوستان کرد — از سرو سهی علم برافراخت — از [illegible] انداخت — از غنچه [illegible]
سوسن — بگرفت تمام صحن گلشن — سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] مانند ماهی جوشن پوش از آب آمو عبور نموده رایت [illegible] کامرانی بر بلاد خراسان [illegible] عزیمت

ولایت جرجان نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا چون از قرب وصول اعدا خبر یافت و دانست که تاب مقاومت سپاه جرجان
آن خان گردون‌نشان بمیدان مقابله و مقاتله در نتوان آمد اعلام عزیمت بمرتبه نواب کامیاب شاهی سپهسالاران بیرون تابعه
افراشت و الطاف او میرزا محمد زمان را در قلعه دامغان نزد شاه قلی جوان و فریدون حسین میرزا که بشنید در طی مسافت نموده
و در روزیکه حضرت شاه عالیجاه بر تخت حشمت و استقلال نشسته اطراف بارگاه جهان پناه را با وجود امرا اعظام و نوئینان
ذوی الاحترام آراسته بود و بزم بهشت آئین بآئین مجلس شریف اعلی در آورده و بدیع الزمان میرزا بشرف دست بوس
همایون مشرف شده در موضع قرار گرفت و بانصاف نوازش و التفات اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم
پناه بیرون رفته و در منزلی که جهت او فاتحین تعیین یافته بود نزول فرمود اما محمد خان شیبانی چون از توجه میرزا بدیع الزمان
بصوب آذربایجان و خلو قلعه جرجان خبر یافت باتمام آن ولایت را بالپه خواجه احمد قنقرات که سالها در ملازمت خاقان منصور
و مظفر حسین میرزا بسر برده بود در روز و جمعه مرالوی پیوسته تفویض نمود و کمند همت بر کنگره تسخیر بلده دامغان انداخته
بعد وصول بظاهر آن شهر یکی سدام قریه او را الکه آغاز محاربه کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا بسر
روی بمدافعه و مقاتله دشمنان آوردند و بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده
ایلچیان بسوی آن پیشتاز اقبال آشیان محمد خان فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان کینه‌ستان
فاصدشان را بانواع انعام و احسان نوازش نمود و عهد و پیمان در میان آورده که چون از قلعه دامغان بیرون آمده
ترک حرب و عناد نمایند اصلا بجان و مال ایشان نقصان نرسانند بلکه در شاهزاده صاحب سعادت مشمول الطاف بایان
گردانند لاجرم فریدون حسین میرزا در وازهای شهر گشاده ببارگاه محمد خان شتافتند و ملحوظ نظر شفقت شده عنایت
و رعایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا فرصت رستن بجانب آذربیجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا بی‌اختیار
از اراده وجدا شده بطرف کنار آب اول و منازل و ترکمانان تعجیل مرتوجه فرموده و چون فتح مملکت جرجان و توابع و مضافات
آن محمد خان شیبانی را میسر شد بر رفت و لوای کشورگشایش ارتفاع یافته از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد گرجستان در تحت
تصرف آن دولت درآمد تا ابستان در آلکه اولکان قبه و غیره و نگاه با جمعیت مرد و ماه رسانیده ییلاق بکرد و زمستان با بوراکه مراتب
کاهی بر عزم لشکر قزاق و مانت احشام دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر سنه خمس عشر و تسعمایه از قاسم سلطان که در آن
کار جمیع حکام دشت بر در شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز و سستی داشت شکست یافت و در رعب و انهزام قرین
با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت نموده بیرا قوام
تهراه و نکوده که در کوهستان کرمسیر و زمین داوری بوده لشکر کشید و چون آفتاب اقبال او بمرتبه زوال رسیده بود دران

یورش هیچکاری از پیش نتوانست برد و در اواسط شعبان سنه عشر و تسعمایه در حالیکه بسیاری از سپاهیان او ذلیل و راق
بیاد فنا داده و پیاده و بی‌سروپا نموده بودند بدار السلطنه هرات آمد و چون روزی چند در باغ جهان آرای از رنج راه بر آسوده خبر توجه رایات
همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربیجان بطرف خراسان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر بر جانب سمرقند
بر روشناهیهان گریخت و در رمضان آن ولایت میر نجما فوت و دولت لازال مصون عن وصمة الاساسی عنقریب بیانش را زده
چنانچه در محلش واقع آینده کیفیت این حکایت شرح صفت تحریر خواهد یافت توفیق الهی اکرم باز شود الطاف الهی
مددکار شود بر هیچ سخنی که گشت محل مذکور از رشحه کلک من تو در ارشود اکنون وقت آنست که قلم مسوده رقم
احوال اولاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین در حیز بیان آورده و هر از آن هیکل همت و جهانگیر به تحریر بر جوهر تمام
انزین مجلد معروف دارد و منه الاعانة و انه بنده انه حمید کریم مجید <u>ذکر احوال اولاد و امجاد خاقان منصور مغفور انار الله برهانه السلطنة</u>
والخلافة ابو الغازی سلطان حسین از رشحات سحاب قلم و حرکات خامه مسطور رقم سابقا بوضوح پیوست که چون خان منصور
بمرتبه بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت از آنجمله ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا
در سنه معهد سنه شرب شهادت چشیدند و اولاد ابو المحسن میرزا یک پسر مانده سلطان محمد بایقرا نام در سن سه سالگی و آن
شاهزاده را در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان بطرف مازندران بر آورد بر بایندند و ظاهرا بعد از چند سال که در ان حدود
بوده با اجل طبیعی از جهان انتقال نمود و المغفور مظفر حسین گورکان چنانچه گذشت در حیات پدر فوت گشت و او یک دختر داشت
مسماه بمهر انگیز و مهر انگیز بیگم در آن ایام که محمد خان هرات را فتح کرده بحباله نکاح عبید الله سلطان در آمده و چون یک دو سال بازگشته
بسر برده مابین ایشان مفارقت اتفاق افتاد و روی بصوب خراسان آورد و حالا که در تاریخ هجری اسبع و عشرین و تسعمایه
رسیده آن مستوره پاکدامن عرفت مردوخی شوهری نداشته و بعضی از بلاد عراق روزگار میگذارند اما فریدون حسین
میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد بجانب ترکمان برفت و در شهور سنه که محمد خان شیبانی لشکر بر احشام دشت
قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا لشکریان فراهم آورده بیلاد خراسان در آمده و در قلعه کلات بستیلا یافت حاکم
مرو شاه میهان فرقی چون این خبر شنید بامحی کثیر از عقب او و یک متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب اعوام و انصار از
محافظت الحصار عاجز شده قبری دانگ میسر شد و فریدون حسین میرزا بدست او وبکان افتاد و رخت بقا بباد فنا داد
اما ابن حسین میرزا چند سال در ظل دولت نواب کامیاب شاهی در رفاهیت و فرحت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه
در کاشان بعلت مجازه روی بعالم آخرت آورد اما سلطان حسین میرزا وچون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه
ربع مسکون اوقات گذرانید حسب الحکم مملکت ری قسمت ساکن کرده بود تا آنکه از مملکت سلطان بایزید میر الیاس و شیخ عبد الله کجول

شکسته آمده بود و از قطع ولایت برادر محمد و مشاق را قبض آن دو خواستار شد و آنگاه بانی الجلال سپاهی که در ظل رایتش
جمع گشته بود متوجه استراباد شده و حاکم جرجان خواجه صعوت در برابر آمده بعد از جنگ جرلی اهاب مغلوب گشت
داد و محمد قلی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود در حسن صورت و سیرت و لطف و حدت و کثرت از امثال
و اقران امتیاز داشت در آن جنگ شربت شهادت چشیده شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه
با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایات هندوستان پیش گرفت و پادشاه شاهزاده حاکم آن ولایات آنحضرت را
استقبال نموده و مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته فراخور حشمت خویش وساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا
زیاده بر یک سال در میان هندیان بسر برده نوبت دیگر اوام بخدمت خدام بارگاه عالم پناه شاهی شتافت و در شهور سنه
تسع عشر و تسعمایه در خراسان با شاهیان ملایک آشیان رسیده ملحوظ عین التفات گردید مصحوب اردوی کیهان پوی
بآذربیجان رفته در آن مملکت از امر ملازمت استغنا نمود و در تولگه پادشاهی ملتمس آنحضرت را بعز اجابت اقتران داده
مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنغازان متوطن باشند و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار دینار وجه معاش او
سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمایه که پادشاه روم سلطان سلیم بنا بر اقتضاء قضاء مالک الملک اصبا العظیم به تبریز رسید
میرزا بدیع الزمان را بتفضیل و تکریم نموده همراه خود باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه چهار ماه که در آن
مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید مضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت
چون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی ایتها النفس المطمئنه ارجعی اجابت گفته بعالم آخرت در گذشت * ای دل نبود دولت دنیا
جاوید * زنهار وفا مدار ازو مهر امید * انوار کمال رسد آخر بزوال * هرچند باوج ملک باشی خورشید * خورشید حیات گر بود
دایم نبود نور بقا پاینده * چه شه چه گدا چه خواجه چه بنده * باشند همه یک اجل آینده * کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون
و چون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن حیات بر عالم دو فنا افشاند از وی یک یادگار بر جا ماند و هو السلطان العظیم الشأن

میرزا محمد زمان

و میرزا محمد زمان از آن زمان که از قلعه دامغان بیرون خرامید بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت
شهور سنه عشرین و تسعمایه بملازمت سده سدره مرتبت بسر می برد و روز بروز التفات و عنایت بیشتری یافت و در سنه مذکوره
موقعی که رایات همایون فال پادشاهی باستقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا با جوانی چند از مردم
فتال از اردوی همایون تخلف کرده روی باستراباد آورده و بعد از وصول بجه و در آن ولایت فتح صدی نزد حاکم آن ولایات امیر کمال الدین
حسین فرستاد و او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین علاء ملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری کرده و بارگاه او
اجداد شی ثابت داشته مثال محمد زمان میرزا را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت موکب عالی

عنان الطرف

عنان الطرف بجرجان تاخت چون خبر سیر عزیمت بیک ناین کو ازنیل برادر خود علیخان بیک حاکم استراباد رسیده متوجه شد و منهزم
گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را استقبال کرده لوازم نثار و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و
کامران باستراباد در آمده و کلانتران ولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نمود از آنجمله خواجه غیاث الدین فرمود
میرزا یکتا فخر کتاب را این چنین یک برداشتی ساخت ساخت زمام داری آن ولایت را با یک کفکره داد و وجه طاعت
انقیاد دو سلطان کلانتران الوس حاجی خان و کراایلی فرستاد و آن مردم بطریق متابعت برداری سلوک داشته
جمعی کثیر از امرا ایشان ملازمت شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و بر این قیاس تمامی احشام
و سیاه پوشان جرجان غاشیه ملکی آن ذریه ستوده بر دوش گرفتند کریم الله دیگر جناب سیف الامامی
خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمندش امیر محمد مظفر که در مواضع حصین متحصن بود طریقه مطاوعت بجای آورده
و محمد زمان میرزا بجهت این فتح خود را پادشاه و استقبال الصور کرده روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورده و
مدت سه ماه هر صباح در بارگاه عشرت و مسکن جام شراب ناب مانند ساقی آفتاب در بزم فلک دایر بود و آتش ام آن
شاه مخبته جام از ساقیان گلاندام اقداح مرام طلب می کرد در اثنای این احوال جناب سیف الامامی از خراسان بکوچ
آذربیجان شده در منزل کلید خبر استیلاء میرزا محمد زمان را باستراباد استماع نموده از آنجا باسفراین شتافت و بروندق
سلطان حاکم آن ولایت بود که خود ملحق گردانید و کین بشتر ازعقب رسیده و بنابر آنکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز
اراجیف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سیف الامامی و سایر امرا بیپای مسافت می نمودند چون بقریه
جوبشار رسیدند و وزیر اویس قورچی حاجی از درگاه عالم پناه آمد و خبر صحت ذات اشرف اعلی و هرب سلطان سلیم
رسانید فرمان همایون که بنام نامی جناب سیف الامامی انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود
ظاهر نمود یاران امراء عالیشان مبتهج و مسرور گشته ادای صدقات و نذور پرداختند و عزیمت استراباد کرده رایت
توجه بسطام بر افراختند و در اثنای راه قاصدی از دوغوا بسطام رسیده و سر خواجه کفشکر را رسانید گفت و اعتراف آنکه
خواجه میر بفرمان میرزا محمد زمان فوجی از سپاه جرجان ساخت بسطام فرستاده بود و جمیع آفاق کرد و از وغداء العیش از نوکری
آن ولایت بود باتفاق جمعی از مردم حلبه سر راه بروی گرفته با دحلا کشش جلال اشتغال داشت همین نوبت دولت شاهی
خواجه سرداران معرکه گشته محمد اقا سرش را پیش جناب سلطانی ارسال داشت و ایشان این معنی را مغال نموده بجانب استراباد
درآمدند چون خبر قتل خواجه میر لشکر برادر اقا برسید معطربانه ملازم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانید
و شاهزاده را از خواجه غیاث الدین و این بیبت سبک عقیده تحریص نموده و امیر حسین میرزا جوینی مرد مهر علت

شده آن دو خواجهٔ عالیشان را مواخذه و معاقب گردانیده و در روز بیست شرف شهادت رسانیدند القصه محمد زمان میرزا
بعد از فوت وصول امراء خراسان باتفاق امیر حسین میرزا خوی و سرداران الوس صاین خان و کرایلی از استراباد بیرون
خرامید و مقارن آن حال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق میرزا عطا حیدر کی باده و لشکر سعید فراگ
کبودی و سلطان قبول املی با جمعی از مردم صاین خان بجناب سلطان پیوستند و در بیست و یکم ماه رمضان
سنه عشرین و تسعمایه در حدود آق کمر از استراباد بجنب تحمیل نشست فی مسافت هشت فرسنگ تلاقی فریقین روی نمود و
مشعلهای هر دو لشکر بر یکدیگر ساخته از هر دو طرف دو کس کشته شد و چون بواسطهٔ غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی
در پیش قوت باصرهٔ انسانی حایل گشت هر یک از فریقین بمعسکر خویش مراجعت نموده آن شب بپاس نشستند و صباح روز شنبه بار از قبال
از آستانهٔ ایشان افاده اقدام یکدیگر گماشتند تیغ جانی در کف سالکان مسالک جانبازی آغاز جراحت افشانی کرده و به تیر خطی خط
فنا بر صحیفهٔ احوال پیر و برنا کشیده لوازم تیز زبانی بجای آورد و سفرهٔ مرگ تیر سهام اجل گوش هوش صغیر و کبیر رسانید
و شمشیر خونخوار فضای معرکه را غیرت افزای لاله زار گردانید آخر الامر بواسطهٔ قوت دولت شاهی بلکه بمحض لطف الهی عروس
فتح و ظفر در منظر جناب سیف الانامی جلوه گر گشت و کار محمد زمان میرزا باضطرار انجامید و دست تقدیر روزنامهٔ جمعیتش
در نوشت و امیر حسین میرزا و ابو طهان فاکوف خویش محمد زمان میرزا با مردم صاین خان رفت و جناب سیف الانامی بر طبق
نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافت روزی چند از برای راه بر آسود و چون عرض سلطان حکومت استراباد بموجب فرمان
شاه دین پناه و الا نژاد نامزد او شده بود از نیشابور بجبر جان رسید باتفاق جناب سیف الانامی فی محمد استقبال
محمد زمان میرزا گشت و جمعی شاهزاده از عقب وصول او خبر یافته از آنجا بمنزل کرایلی شتافت و یکدو ماه در میان آن مردم
اوقات گذرانید و دران اثنا دستگیری بود که امیراده و شاه بیگ امیر سلطان محمد جان اره و شاه که در سلک امراء سلطان
بدیع الزمان میرزا انتظام داشت و در خراسان خروج نموده و کوهستان گرجستان را تسخیر فرموده و العیاذ این خبر متواتر
که امراء خراسان و رومیان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آن جناب شده اند میان میرزا محمد زمان از راه بیابان بجوب
متوجه غرجستان گشت آنجا که عنایت بی غایت را بدرگاه آنجا نمود و چون بکتاب و لوم کرد داخل ولایت مذکوره رسید امیر
اره و شاه که دران وقت در کوه ساکن بود موکب همایون را باقدام اخلاص و نیاز استقبال فرمود و از اسباب سلطنت انچه
درخور تمکن بود پیشکش کرد و دران آوان بسیار از سپاه دیگر آن موجب اطناب میشود و اوراق در رقم نشست
که داخل فریبی ولایت غرجستان است و بکوهپایه اتصال دارد توطن داشت چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت بر
حقوق تربیت و عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع الزمان میرزا منقطع گشت که خود را در بر منظور نظر آفتاب اثر گردد

برزف

بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت باز رسانید آنحضرت از غایت لطف و مرحمت چند ها مورد شاه را
نوازش فرموده فرمود که بدستوری که در ملازمت آبا ما می بوده بعد خدمت ما می باید کرد و بهیچ وجه مفارقت
جایز نباید شمرد و راقم حروف هرچند معاذیر دلپذیر تمسک جسته از رکاب منقبت ملازمت حسب کامی نرسید و محمد زمان
ده اسب و زر را انعام کرده امیراده و شاه و سایر اسباب سفر بهم رسانیده و چون امیراده و شاه را بواسطهٔ وصول محمد زمان میرزا
استعلای حکام پیدا شده بود رخصت جناب حکومت پناهی زنبیل خان که در آن زمان والی خراسان بود اظهار نموده بعضی از
مضافات هرات رود شاه و فراوان تاخت فرمود الکا و لشکر بیرا قوام هرات در مقابل کمندی کشیده اسپ و گوسفند بسیار
تحکم کرد و از کمال تعجب شتافته و لطف از حکام آن کوهستان امیر درویش و امیر فخرالدین اسپان را هوار و شتران
بار بردار و اجناس نفیسه گرفته و لیعوث و شوکت هر چه تمامتر در رکاب محمد و غره و فرا ... سفر مراجعت کرده
روزی چند در چغچران رحل اقامت انداخت و دران اثنا این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی دیو سلطان که در بلخ
حکومت می نمود آن بلده را بمحمد بهادر توسپرده به نفس نفیس عزم درگاه عالم پناه کرده بنابران محمد زمان میرزا و امیراده و شاه را
خیال تسخیر بلخ در سر افتاده در ماه رمضان سنه احدی و عشرین و تسعمایه از چغچران با سپاه فراوان عازم آن سمت و جبار
شدند و در اواخر ماه مذکور بقریهٔ بابو رسیده و دران موضع با دآب و سنن عید فطر پرداختند و از آن بولایت مذکوره در ...
طرح قشلاق انداختند و دران زمستان ملوک دره صوف و برادران حکام بعد العلا و نجم الدین به درگاه سلطان مآب
آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند و او سوغات لایق و ولایت سرکاریغ تمام خانشینه مقاطعت برده ... باره وی عالی الحق
کرده و چون فصل زمستان بآخر رسید و وقوف ما بسپاه شیر در ... هوا و بیابان کشید نسایم سحری حرکت ...
قلعه فتح دری حیس نموده سلطان گل بر دوش نشسته ... محمد زمان میرزا و امیراده و شاه بعزم
تسخیر بلخ کرده ... بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهادر رو گردان شده ... عالی آمده دعاگو
ثناخوان را بر ملازمت پرداختند و دین اثنا خواجه جلال الدین محمد که وزیر سرکار بلخ بود ... شاه حسین ... از محمد بهادر
متوهم شده قاصدی نزد محمد زمان فرستاده پیغام داد که در ظلمات شب موکب ظفر نصاب کنار خندق شهر آید بنده برج شاه حسین ... بدام
عالم مطاع سپرده ... شهر تسخیر کرده و بنابران محمد زمان میرزا و امیراده و شاه در لیلهٔ موعود که شب چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه اثنی و
عشرین و تسعمایه بود ... بلخ ... رفتند ... امیر محمد بهادر تو ... از آن مواضع خبر یافته بود و معتمد خواجه میرک
... نموده و خواجه میرک باتفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکور انداختند و متوجه اردو گشتند القصه آن جماعت در بیرون ... موکب
همایون صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاربه و محاصره کرده چون موصول مرو رسید ارباب و کلانتران بلخ مکان برده

کر لشکریان غلات ایشان را خواهند چاپید در خلاف امیر بهارلو با خواجه ناصرالدین حیدر رعنا قراجو که او نیز مصدر ارشاد است
اتفاق نموده روز شنبه سیم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیرزاده شاه و عمارت مملکت آقا که نزدیک دروازه ... ست
شتافته سپاه با جنگ جیش فرستاده بودند دروازه مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده بعضی از اردو شاه بلخ درآمده
امیر بهارلو دراک مستخلص گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعید و پیمان بیرون خواسته جنگش کنانیده ملازم کردید
و مقارن این فتح امیرخان قلیچ ... که حاکم شبرغان بود بار دیگر کلانتران ولایت بکستان اقبال آشیان مخدوم زاده فرستاده
مفاتیح قلعه مذکوره بخدام عالیمقام سپردند پیشکشهای لایق کشیده در سلک سایر بندگان منتظم کردیدند محمد زمان میرزا
و امیرزاده شاه مدت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات و غلات رعایا ... آمد
اشکا و امیرزاده شاه و زمام حکومت قبة الاسلام بلخ را در کف کفایت برادر خود قوام بیک نهاده ولایت شبرغان را
ببرم خویش حسین بیک عنایت کرده ... سال چهار یکبار ... داد و این معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده بغایت گران آمد
زیرا که مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ تعلق بدیوان ... بگیرد و شبرغان یکی از امرای خاصه صحبت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر
امیرزاده شاه از استحکام بلخ و شبرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را بکرامت تمام از آن بلده بیرون آورده و میان مردم تونکی
که در آن حدود بودند شتافته از جماعت اسب و گوسفند بسیار گرفته کلانتران ایشانرا همراه کرده و بر سر ... الکه
تاخت و میخواست ... سلطان ... حار ... بکرات ... و چهار یک ... و مال آن ولایت را قرار داده روی
بجانب غرجستان نهاده و در آن ... از حساب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید که ... خاطر محمد ... کرده بد
کردید لاجرم ... قرار داد که ... محال ... طایفه از ... که با آنحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در قریه
چهار یک برادر شاه ... مولانا مقبول که کلانتران موضع ... بود و مقبول تمام داشت ... شده و فوت
طالع ... حرکت آمده ... جمیل ... مخصوصان ... محمد زمان میرزا ... در چهارشنبه
چهار دهم ذی قعده سنه مذکوره که موافق اول ... بود ... خواص خود ... سوار کشته متوجه اردوم
سپاه ... شد ... امیرزاده شاه از ... چون ... میرزا محمد زمان اطلاع یافت ... محزون و ملال
کردید و رسل و رسایل ... متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته ... و بکرات ... سلوک ... باز
... کرده ... خدمت ... اما این التماس ... هر کس که ... رفت دیگر باز نیامد و سرداران
و لشکریان ... امیرزاده شاه ... محمد زمان میرزا ... تمام ... اعلام
... فوج ... امیرزاده شاه ... لسان و چهار یک ... داده

(catchword:) امرا ...

ورسید امیرزاده شاه در قراسلاغ بوده در توجه آنحضرت اطلاع کردید و مضطرب شده در روز عید اضحی او ... خود را بجانب ... جبان
فرستاده عزم کرده صباح روز دیگر خود نیز متوجه آن ولایت کردید در آن شب امرا ... معقول ... بجمام و مردم ... دوستند
و امید ... باستقبال محمد زمان میرزا روان کشتند و امیرزاده شاه مخدوم عید ... آفتاب ... بود
و جنبم ... کاب ... که ... اوان می ... و ... کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی ... دوست
... از وی جدا شده رو بسایه دولت مخدوم زاده نهادند چون امیرزاده شاه اوراق ... که ... در میان
دو منزل ... واسطه ... امرای افغان محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر ... و امیر جعفر ... قراکور
و ... شاه حسین ... میراخور و شاه ... و محمود ... قاشی از عقب ... رسیدند و ارکان دولت
امیرزاده شاه و امیر محمد ... با ایشان متفق شده و ... روی بار دوی شاه آوردند و او با هفت کس از قراباشان خود
که ... خان و یوسف ... خان از آنجمله بودند بطرف شبرغان ... ساير لشکریان و ... که همراه داشت با موال ... جهات
... امرای محمد زمان میرزا ... آنحضرت ... روز ... مذکور رسیده شب توقف کرده در روز ... کشتند
... و اخبار ... خیر ... عنایت ... خویش ... ساخت ... آنچه احوال امیرزاده شاه از شبرغان بجانب بلخ رفته مخدوم زاده
با اتفاق امرا ... خاطر ... اوراق ... که ... الاسلام بلخ ... که امیرزاده شاه آن مملکت را ... با
... تعلق ... آنحضرت ... خدام عالی مقام ... و خواجه ... جبان که ... او بوده ... ملاقات
... میل ... آب ... و ... امیرزاده شاه برادرش قوام بیک و ... برد
... و ... این ... و ... هر چند سخنان ... و کلمات مودت ... ارادت
... که از مقام ... در ... بلخ ... جبان ... رسیده ... که ... را جهت ... فرستاد
... اگر مخدوم زاده ... تشریف آورده ... که ... خون ... من و برادران ... نکند
... امور ... جناب ... و ... گشته و در ... بکستان اقبال آشیان ... رسید
و آنچه شنیده بود معروض گردانید محمد زمان میرزا ... چون ظاهر ... مضطرب ... عساکر ... مردم آن بلده حقوق
... و احسان ... خاقان ... شهر ... را ... اهل ... و قرب ... محاصره
قیام نموده ... هر چند رسل و رسایل نزد امیرزاده شاه فرستاده ... و عید ... را ... رب
... در این اثنا تحقیق پیوست که امیرزاده شاه و امیر محمد ... نزد حضرت ...
ظهیرالدین محمد بابر میرزا فرستاده و ... آنحضرت ... مفاتیح قلعه ... تسلیم نمایند ... منتظر بود که ...

حضرت آن حضرت پرتو وصول بران صوب انداخت و محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بجانب قندوز رفت و در آن منزل الله یکب و امیر محمد
و الله یار محمد برلاس با پاس طرف بدخشان ملازمت میرزا محمد زمان رسیده خاطرنشان او دولتخواهی برده و نشان گفته و میرزا علی بیک
مشهدی متصدی سادات سعادت گشته و از محمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده بر وجه بلخ رفت و با ابرار دوشاه ملاقات نموده
مآل معقول خاطرنشان کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد مودت واقع است اسباب مخالفت است و مهم آنکه او را یافت
که محمد زمان میرزا و ابرار دوشاه با یکدیگر ملک قرابه توجه کرده و در حق بیعت ابکه بکر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در
آورده همعنان یکدیگر به بلخ روند الحاصل اگر خاطر مخدوم زاده خواهد ابرار دوشاه در بلخ نگاه دارد و آن رخصت داده بطرف بدخشان
فرستد و چون میرزا علی بیک باز آمده و خبر مصالحه رسانید شاهزاده را از دو جریده با از بدخشان شتافت و از جانب ابرار دوشاه
سید عبدالله و حیدرخان بخدمت مخدوم زاده آمده آنحضرت را او ارکان دولتش سوگند داد که در حق ابرار دوشاه
بدی نیندیشد و از این طرف نیز قباد و لوازم در سلک حلف در آمد آنگاه محمد زمان میرزا مستظهر بود به بلخ رفت و خاطر ابرار دوشاه مطمئن
گردانیده و او در صباح روز چهارشنبه اثنا ایام ربیع الاول سنه ثلث و عشرین و تسعمایه با جمیل کسان از خواص خویش که همراه ایشان جهت
مصاحبت و صیت زیر جامه پوشیده بودند متوجه آمده به رستم بکاول از دو شاهزاده فرستاد که آن سرجا که فرا یافته
بود با کسی جمیل کس متوجه گشته باید و محمد زمان میرزا با تمامی امرا و سپاه عنود که قریب هزار نفر بود نهاد بر صحرایی که واسطه
در میان آن منزل و قریه نوخته شتافت الحال لشکر را توقف امر کرده با بیست و هفتاد کس از مردم جلد بعزم ملاقات ابرار دوشاه
روان شد و با امرا و هواخواه نمود که مقدار دو مقام توقف نمایند که ابرار دوشاه بخدمت رسد آنگاه در جمیع سپاه که بجانب دو
آرک آیند و چون مخدوم زاده متوجه رسید ابرار دوشاه از مرکب سرکشی فرود آمده مسئلت زانو زده و شرف تقبیل آن حضرت حاصل
کرد بر زبان راند که من از جمله نوکران فرمان بردارم و فتنی که مراد دو کار را شاید بکوشم فرستم و چون طلب نموده باز ملازمت آمدم
و مخدوم زاده جوابی ملایم گفته همعنان یکدیگر سوار شده و روی به آورده و همان لحظه غایی سپاه محمد زمان میرزا غلوی جانب
غلبه شد ابرار دوشاه از آن کثرت بجانب هراسان گشت و خیال نمود که قرار نموده خود را پیش مخدوم زاده بشهید سازند و نوبت
دیگر طریق خلاف سلوک او دادن معنی نزد امرا آنحضرت بوضوح پیوست که در وقتی که چند گاهی تنگ رسیده بود ابرار دوشاه را
دستگیر کرده و نقیل ساختند و آن خیل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده و زمره ای گریخته و کیفیت حال او بعد از آن بیک گفته شد
و او برج و باره شهر مضبوط ساخته رسولان بحری آن متعاقب و متواتر بکابل فرستاد و بحسب حال نمود که در بعثت هر چه تمام تر اعلام ظفر
پیکر پادشاه والا که بصوب بلخ نهضت نماید تا محمد زمان میرزا مجال و اسدی فلات نیابد و بعد از آن که قریب یک ماه محمد زمان میرزا
در صدد تسخیر بلخ بر محاصره پرداخت جز توجه حضرت پادشاهی به آن جانب نباید گشت تا بر محمد زمان میرزا به حرفت با

با اورده و خوبهت و مغازی آنکال جز رسید فقیر علی بیک از درگاه پادشاه عالی جاه و امیر میرزا نشان ملکوت بلخ آورده
و عوام یکبه بعالی شهر و قلعه و سپه و بار دوی غارت و عنقریب میرظفر پیکر حضرت پادشاه کمر سایه وصول بران
ولایت خواهد انداخت یاران محمد زمان میرزا امیر محمد باقر برلاس احسب اطلعنا ایلغت طلب و ملک محروت با بستان سلطنت
آشیان حضرت ظهیر السلطنة والدین بابر میرزا ارسال داشت و خود براه سان و چهار یک روانه گشت بعد از وصول با آن
منزل شاه میرحسین که بعلو شان و قدوم مروه دمان از سایر اعیان ماوراء النهر امتیاز داشت و از نزد حضرت پادشاهی بمصحوب امیر محمد
برلاس مرکاب سپه لباس سپیده با وصاف الطاف اختصاص یافته نوازش خط آنحضرت بمسعود عرض کرده اند مضمون آنکه تا این
بورش امسلی دولت عزیز برادر رکاب تغیر و ایم زیرا که اکثر اولی کشور کشایی مکابیب توجه نشکرده و توام بیک خانشینه ایالت حکام
ماوراء النهر بر دو شکوفه قبه الاسلام بلخ را به ایشان می سپرد اسب آنست که برادر التفات خاطر عاطر مستظهر بوده جهار کار
جهان پناه مشاهده تا زمام ایالت و رقیقه را اختیارش بجاده بطرف کابل باز گردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعه این مکتوب
بر سخنان مرغوب شاه میرحسین خان گذشتن ملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید اما قبل از تصمیم عزیمت جناب سیادت
سلطنت مآب سید مهدی خواجه ولد سید یوسی خواجه سید مرتضی خواجه که از جانب شاه در بستی ابوالفرغان می بود ند و خبر
حضرت پادشاهی با برسید در میانه نگاه او سری بر داز فرار دره جرأت آنحضرت روگردان شده نزد میرزا محمد زمان آمد و مخدوم زاده را
از توجه با رد وی تمامل گشت بنابرین محمد زمان و شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید محمد صدر را همراه شاه حسین با بستان
سلطنت آشیان ارسال داشته و پیغام فرمود که بنابر فقرات برانی مناسب عدم استطاعت زحمت پیشکش حالیا الوقت میسر شد که
ملازمت شاه بابت امید تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت نماید بر اق کرده و شرف ملاقات خدام
بارگاه عالم پناه حاصل خواهد کرد و بعد فرستادن شاه میرحسین و شاه اسکندر محمد زمان میرزا متوجه شیرخان گشت و ایلچی نزد حاکم
آن ولایت امین بیک فرستاده او را با طاعت و انقیاد دعوت کرد و امین بیک مصلحت آنکه آنحضرت از قرابلاغ که قضیه ترذاب
استحکام بیرون آرد تا اگر حضرت اعلی پادشاهی با برمیرزا به کابل معاودت نماید با شاه بیگ گفت به چون عروس فتح و ظفر فاز کرده و شخنان
نیاز مند مائم داد و وعده رخصت کرد که اگر جهت رایت عالی بر تو وصول بر احوال شبرغان اندازد بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهم شتافت
و از مواعد انعام و احسان خدام آن آستان حظی خواهد یافت و محمد زمان میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده و او و رق را
به قرابلاغ گذشت و علم عزیمت بصوب شبرغان بر افراشت و بعد از وصول آن بدیار امیر نعمت الله به تیشی خبر رسید که آنحضرت حضرت پادشاه
فرمودن فرمان ملاقات شاه اسکندر مستعجل یافته در بلخ سپاه عنان بگردان بصوب سلطنت ماوراء النهر قارسه و آن حضرت را
مستحکم گردانیده و در انتظار راه سپاه دیوانه از قرابلاغ رسید و معروض کرد انید که حضرت پادشاهی تقرب باج در آمده او ورق را

سفر کشت و اکنون با سه چهار هزار سوار جرار سعد خنگ بیکار استاده است میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت
بجانب غرجستان انعطاف داده درآن اثنا امیر حسین جلایر و امیر یونس علی و امیر بابا علی خواجه حیدر علی و جمعی دیگر از
سرداران و سپاهیان آنحضرت که بجهت تعاقب رفته بودند و مخدوم زاده بر جناح استعجال بجانب غرجستان حرکت فرمود و در بلوک
خواجه بیزاران حضرت رخصت طلبیده و در آنجا متوقف گشت و چون محمد زمان میرزا به غرجستان رسید امیر شاه محمد سیف الملوک و
خواجه غیاث الدین علی خالدار و خواجه کمال الدین حسین سابق با ارباب و کلانتران ولایت نزد استقبال بجای آوردند و آنچه دست بهم داد
پیشکش کردند و مخدوم زاده در قریه استنبول حبل اقامت انداخت چندان دو سه روز رایات نصرت آیات بابری پرتو شفاعت
آن گشته که میان ولایت و آن حضرت واسطه است سایه افکند اما چون تمامی غرجستانیان و دولتخواهی میرزا محمد زمان اتحاد و
ثابت قدم بود فرزند حضرت پادشاهی آن کوهستان در نتوانست آمد بطرف فیروزکوه صور رفته از آنجا براه بکه الک متوجه کابل گشت
و محمد زمان میرزا نوبت دیگر خطه مراق و استعدادی به سامان رسانیده از غرجستان بجوانب نقل کرده در منزل بوابغدان چون اقامت
برافروخته متردد بود و از آنجا بجانب فته باره تمامه آید و دیگر کنده و دیگر شتابد که تا کا و طلبوان و اسرار خراسان که سرداران
ابراهیم سلطان موصلو و امیر سلطان افشار بودند و موجب فرمان والی هرات امیر خان الله به آنجا شتافته بودند جدا شده و مخدوم زاده
امیر شاه محمد سیف الملوک سوغم ایراد و شاه میرزا بیک امیر ابیقا و اسلام علی و بابا علی بخشی و امیر شاه حسین بارک بیرحوز و اکثر مردم مغول
غالبی و لشکریان در برابر امرای خراسان که تشنه تعقیب عم غزیت از راه سواد اعجوبه رسید که یکی از صدمات غرجستانات برادران
ابراهیم سلطان سپاه و میرزا محمد زمان از الغرب تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیک با ده دوازده هزار کس کلانتران مغول غالبی و
بسیاری از اعادی اصلا بر خاک هلاک انداختند و بقیة السیف محمد زمان میرزا بوستان آنحضرت از بند رعم فته با کرده و واقع وقوف
بسبب ایلیاق برای اجازت یافته در غرجستان توقف نمود و چون مخدوم زاده بر دربر سیده شاه محمد و از هر که از معرکه حراغدان بدانظر
گریخته بود شنعه هفتاد کس از توابع و لواحق موکب عالی پیوست و مبالغه بسیار آنحضرت را بران داشت که بحج خوبیت فته بار کرده و میان
بطرف ولایتیان و چهار یک انعطاف داد و لشکریان نیز روان او ورق میرزا بیک که عازم شبرغان رسیده فی الجمله براق بدست آورد
دچهار یک فته رحل اقامت انداختند و منتظر که اسلام علی و بابا علی بخشی و مردم مغول غالبی که جهت تجهیز و تکفین کشتگان خود در میدان
بوده ملازمت رسید آنگاه متوجه شبرغان گردیده چون این یک این خبر شنید پس نزد امیر ابراهیم چابوق که در آن وقت بحکم
حضرت پادشاهی بابر میرزا جمعی کرد تفصیل مهم آنحضرت بر امیر ابراهیم اشیخ بیرون آمده این یک لوی پیوست و آن دو امیر
باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده فتح بین الجانبین حربی صعب دست داده و در اثنا که دوست میرزا محمد زمان پیروز آمد در آن حین امیر
ابراهیم چابق پیروزی فرصت رسیده آنحضرت را دستگیر گردانید اما مراسم تعظیم و احترام بجای آورده مخدوم زاده مصحوب خویش بجانب بر

دارای

وانجا روی توجه بکابل آورد و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا از غایت مکارم اخلاق و محاسن اوصاف و کرم جبلی و عاطفت ذاتی از کمال
شفقت و مرحمت با محمد زمان میرزا ملاقات فرموده جرایم او را نابوده تصور نموده ابواب انعام و احسان بروی او و کارکنان گشوده
و اسباب سلطنت عنایت نمود بیت پادشاهی کریم بنده نواز خسرو جم حشم معدلت ساز کرم بی بدل بیگانه کیه و روزانکه بهمت فرزانه
صد خطا دیده از رهی چشم کند از عفو از کمال کرم و پادشاه عالم پناه خلد ملکه تاکید قواعد عهد و پیمان زمام ایالت بلخ و توابع را
در قبضه اقتدار آن نتیجه سپرد و چون سه چهار ماه از آنحضرت در کابل بکامرانی گذرانید محمد زمان میرزا بر پادشاهی زانوی و نیاز و مباهی
مغفرت بلخ فرستاد و لیکن شاید سخن دی و جام ابری گستری آنچه از غایت کرم و رأفت جناب مشفقانه و مکرمت تواند بود و ازان پادشاه
اسلام پناه نسبت آن شاهزاده عالیجاه ظهور نمود و موجب این لطف و احسان و آوازه این عفو امتنان در اطراف و اقطار جهان
انتشار یافته همه کس زبان بحسن و آفرین پادشاه عاطفت آیین گشوده بیت ای لطف تو سرمایه انوار فرح مجموعه خیرات این است تسبیح
کو بی که بود ذات تو در عالم کون معجوه کتاب فاتحه ختم اصلح والیوم هذا که تاریخ هجری بماه ذی قعده سنه تسع و عشرین
و تسعمایه رسیده محمد زمان میرزا بامر حکومت دران مملکت اشتغال دارد و گاهی ایلچیان نزد حکام خراسان فرستاده نسبت به پادشاه کامران
پا به سریر خلافت مصیر حضرت شاه دین پناه لوازم اخلاص بجای بجای می آورد رجا واثق صادق که الحمد و مراد صاحب سعادت
در سایه دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی سبحانه ملکه و سلطانه با حلی مدارج اقبال رسانیده و فروغ انوار جاه و جلال
از مطلع عنایت ذوالجلال بر ساحت شاهنشاهی پرتو حیات شاهانه تابد بیت ای اختر تو گشته از برج امید شایسته افسر و سریر جمشید خواهم
ظل دولت شاه جهان بر مسند اقبال باقی جاوید و چون برافق شبیه توفیق علم صاحب تحقیق جواهر اخبار ثواب آثار اولاد
صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان را غایت در سلک عبارات کشیده و از رشحات نفحات گلشن دولت رطب اللسان گشته
عنان بیان معطوف بر جامع ایام دولت ابد پیوند شاهی معطوف گردانید امید آنکه مساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت
اصف بیم اقتدار از خطا و ذیل مضمون مانده کیفیت فتوحات پادشاه سکندر صفات را در حسن العبارات و ابین استعارات
بسامع دور و نزدیک و ترک و تازیک رسانید مثنوی چون لعبایات خدا و نگار بخت موافق شده توفیق یار کلک سخن پرور معجز بیان
گرعیان ذکر فرخ ماهیان بار دیگر ابر گهر بار رشد سحر فن معجزه آثار رشد تاکند از ذکر شه کامگار صحبت فلک پرزر شاهوار
گرچه مرا قوت این کار نیست خامه درین کار سزاوار نیست هست امیدم که بفضل خدای کلک علاج شود دلگشای فیض کلام وی دهد
یاوری کوکب طالع کند تسخیر کری تا صدف شه کند گنج گنا قبه افلاک شود پر صدا میرزد طبع جواهر شناس خاطر نقاد
پیرا قیاس از در این بحر براشرت نه صدف موج کند پر گهر کی شنود گوش خرد این نوید تا نگشد این غنچه بیاغ امید
گر نوزد بر چمن این رقم تازه نسیم ز صبا کرم اختر برج شرف سروری دو مه گلزار نکواختری ملک مداری که بتیغ و قلم

کره خراسان چو بهشت ارم ❁ کی شود این عقد گهر با نظام ❁ گر بکشد معد چو در ابهام ❁ هست حبیب کرم و کان جود ❁ دست دل اهل

تاکه بود گلشن و بستان ارم ❁ کی بهاکه قطره فشاند غمام ❁ وقت وی از عدل بود محترم ❁ دست و دلش منبع لطف و کرم ❁ شعله تیغش

مهر است ❁ ملک ز تیغ قلمش تر است ❁ هست ولایش کفش ابر و ار ❁ هست ولی چون کفش ابر بهار ❁ سبزه و راز فیض وال اکنش ❁

شرف و نکهتش ❁ زینت اهل هنر کام اوست ❁ زیور عنوان سخن نام اوست ❁ جوهر نامش ز شرف یا لقب ❁ زینت او دهر چو دانش حسب ❁

❁ ملک ز عدلش شده پر زیب و زین ❁ هست و عالم همه را فرش حسین ❁

❁ هر که بود از کرمش بهره ور ❁ غیر دعایش چه نویسد دگر ❁

❁ تاکه ز رشح قلم مشک فام ❁ جوهر الفاظ پذیرد نظام ❁

❁ باد بهشت قلمش در فشان ❁ بر سر اقطاب امور جهان ❁

❁ مهر عطایش همه گوهر زنان ❁ صد فراغ دل اهل سخن ❁

❁ سپهر فلک باد بکامش مدام ❁ نامه امید ز نامش تمام ❁

❁ تمت تمام تمام ❁
تمام شد

❁ کتاب حبیب السیر بتاریخ هفت و بیستم شهر ربیع الاول سنه ۱۰۹۱ ❁
❁ کاتبه فقیر الحقیر عنایت الله ولد ملا لطف الله ❁

جزو چهارم از مجلد سیوم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص آنحضرت باصناف الطاف و عنایت الهی

ای یافته از منزل عرش پایه تمامی ۞ زیب تن جهان از کرامت گاهی ۞ از شاه و گدا هر که نوا او را خواهی ۞ بر فرق نهد افسر شاهنشاهی
افتتاح اخبار فرخ آثار پادشاهی بحمد و ثنای جناب قدس الهی انسب و اولی [illegible] فی الآخرة والاولی له ملک السموات والارض وما بینهما
ای گوهر دل نور وحدت روشن ۞ معموره جان ز فیض شکرت گلشن ۞ از حمد تو شد مزین آغاز کلام ۞ باید شرف شکر تو انجام سخن ۞
و اختتام ابواب بدایع وقایع شاهنشاهی بتحیت و درود حضرت رسالت پناهی الیق و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
ای بر همه سروران عالم سرتاج ۞ کیپایه ز ایوان قدرت معراج ۞ شد از کرم عام تو عالم خرم ۞ شاهان جهان بلطف عامت محتاج ۞
اللهم صل علی سیدنا محمد المصطفی اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صل علی آله البررة النجباء و عترته نجوم فلک العز و العلی
شهریاران ملک فضل و کمال ۞ تاجداران شهر جاه و جلال ۞ خسروان ممالک دینی ۞ پادشاهان کشور عقبی ۞
سیدان دوازده معصوم ۞ انجم نوربخش اوج علوم ۞ مقتدایان ملت عربی ۞ پیشوایان آل پاک نبی ۞
اولین آفتاب برج نجف ۞ شاه دلدل سوار دریا کف ۞ پس حسن آن امام پاک سرشت ۞ که بود نهال ایمان کشت ۞
بعد او ناظر خیر حسین ۞ قرة العین سید الثقلین ۞ بعد از ایشان امام سجاد است ۞ که بنام تمام عباد است ۞
پس محمد که باقرش لقب است ۞ میوه باغ سید عرب است ۞ باز صادق که بود در همه کار ۞ چون ز جعفری تمام عیار ۞
منظر الطاف ایزدی کاظم ۞ در علم شرع را ناظم ۞ قهرمان عبا امام رضا ۞ هادی سالکان راه هدی ۞
پس تقی آن امام متقی ۞ قدوه خاندان علی نقی ۞ حسن عسکری ملاذ کبار ۞ حسن الخلق حسن الآثار ۞
پس امام زمان که هست مدام ۞ ماحی کفر و حامی اسلام ۞ با الهی بحق آل رسول ۞ علی و مکان زوج بتول ۞
بکمال زهادت زهرا ۞ که جمال کرد طلعتش [illegible] ۞ بمحبان اهل بیت نبی ۞ بهدایات شریعت عربی ۞
که مرا ساز همدم توفیق ۞ تا نویسم کما هو تحقیق ۞ حال مهر سپهر عز و شرف ۞ شرف دودمان شاه نجف ۞
حامی ملت مسلمانی ۞ وارث حشمت سلیمانی ۞ پادشاه ممالک عالم ۞ در تمام جهان بعدل علم ۞

نگین تختش شهان تخت نشین ۞ مشرق و مغربش بزیر نگین ۞ پادشاهی که تا ماه چه لوای خورشید سیمایش از افق سعادت چون
طالع گشته روشنی ممالک را منور گردانیده و ظلام ظلم و عدوان از اطراف و اکناف امصار و بلاد روی بعدم آباد آورده و سرگشتگان
بوادی نامرادی بحریم سرادق امن و امان رسیده تا نسایم سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و گیتی ستانی از ریاض احوال
و گلزار اقوالش وزیده و دمیده اقطار آفاق معطر ساخت ملوک وافر فرحت و سلاطین کامل کیاست سعادت
جهانی در متابعتش دانسته حلقه مطاوعت در گوش جان کشیدند ۞ سکه دولت چو بنام تو شد ۞ پادشه مصر غلام تو شد
یافت ز اقبال تو قیصر خبر ۞ کرد برون نخوت افسر ز سر ۞ خسرو چین بنده دربان تست ۞ خان ختا ریزه خور خوان تست
شاه تویی جمله طفیل تواند ۞ از دل و جان تابع خیل تواند ۞ دین پناهی که بموافقت توفیق ایزدی و موافقت تایید
سرمدی رسوم مذموم بغی و ضلالت که بتمادی ایام در میان فرق انام رسوخ تمام گرفته بود و هیچ یک از سلاطین را
رفع آن میسر نشده بود برفق [illegible] نصف اقلیم منسوخ ساخت و معاونت بخت بیدار و مساعدت بخت پایدار در باب
مبانی دین و دولت و تمهید قواعد ملک و ملت فراهم که ناسخ آیات ملوک کامکار و ماحی آثار خواقین رفیع مقدار بوده
بود طرح انداخت ۞ در ایوان سیادت هیچ گاهی ۞ نبوده همچو او گیتی پناهی ۞ رسوم بدعت از عالم برانداخت ۞ لوای
کامرانی مرتفع ساخت ۞ تعالی الله زهی شاه مکرم ۞ مباهی از وجودش آل خاتم ۞ طلایع ولش از بخت بیدار ۞ پناه پادشاهان
جهاندار ۞ فیلزر نگار چتر نصرت شعارش منور عرصه سپهر و غبار مواکب کواکب تابش کحل الجواهر دیده ماه و مهر از
شعشعه [illegible] سپاه فتح فراوانش آیینه نصرت و ظفر چون قرص خورشید از بروج دو پیکر درخشنده و از
صفحه سیوف مجاهدان لشکر فیروزی نشانش شعشعه امانی و آمال چون ماه چهارده از اوج کمال تابنده بر جرم علم کشورگشایش ۞
غیرت افزای الف بر جرم خور ۞ و نغمه مجلس بهشت آسایش حسرت عقول علمای دار السرور در ایام رزم صدای کوس دولتش نفخه
صور رعد هم بگوش اعدا مملکت رسانیده هنگام بزم نوای غم زدای مجلس جان اولیای دولت ابتهاج و سرور گرداند
قهرمان سورتش چنانکه از [illegible] و طغیان و نسیم لطف فیروزش بشارت بخش [illegible] امید ستمدیدگان ۞ سموم قهر تو هر جا
نکنده گرده ۞ [illegible] آتش سوزان طبیعت کافور ۞ نسیم لطف تو هر جا که وزد ۞ چو خاک سبز آرد مردگان ز قبور ۞ سهم خدنگ
تیز آهنگش خون از دیده [illegible] روان ساخته و تاب سنان آتش فشانش شیر فلک را چشم اضطراب انداخته خنجر سر تیزش
چون مژگان خوبان فتنه انگیز و تیغ بی دریغش [illegible] مراحل [illegible] نهال عمر و اقبال اصحاب [illegible] و سعت ساخت مملکت
اسکندر و نظر همت عالی اش [illegible] چو سلام دم بخیل و رخت [illegible] قدر کسری و قیصر در برابر عظم شان [illegible]
بی وقع زر ز فروغ تخیل ۞ ای تخته ملک ترا عالم تنگ ۞ کیپایه ز تخت قدر تو هفت اورنگ ۞ لطف تو نموده سوی هر سایه آهنگ ۞

نخ سوده کاک کف پایش اورنگ ٭ سکهٔ زر سپاه و ستاره حشم ٭ سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشید طلعت مریخ رزم
جمشید مکنت انجم ٭ مشتری رای عطارد ضمیر ٭ فریدون فر کیخسرو سریر ٭ قمر سیر گردون قوام ٭ بهرام صولت
سپهر احتشام مثنوی خسرو جم قدر منوچهر چهر ٭ جمشید بجاه قدمش سوده مهر ٭ ترک فلک بندهٔ فرمان او ٭ هندوی کیوان [illegible]
معتکف مجمع شبستان روز و شب ٭ بوسه عتابش گشاده است لب ٭ کلک عطارد ز سر اهتمام ٭ خیر ثنایش بنویسد مدام
سبب فرایع فرمان او است ٭ زهره کنیزی شبستان او است ٭ ثابت و سیاره برین آستان ٭ سلسله خدمت چو ده [illegible]
حلوا احکام بروی زمین ٭ سوده ز اخلاص بپایش جبین ٭ هست چو دوشش درج شرف ٭ دری تابنده ز درج نجف
اسم شریفش ز گهر پاک تر ٭ گشت مصاحف آن گهر ٭ حاکم عدلش چو بسر زد از روی مهر ٭ چون طلب عفو از سپهر
تا که برد از گرمش خصم بهر ٭ ظاهر از و شد همه جا ضد قهر ٭ دشمن او را که جهان کرده خوار ٭ دید خدا و نه جوان کرده کار
میل دلش هست بهر سوی لطف ٭ هست جلی فیض وی از روی لطف ٭ گشته چو در روی زمین پادشاه ٭ روی [illegible] از مهر و ماه
نوره بخش دو جهان عالم علم ٭ چشم عدو گشت قرین الم ٭ وقت تیغ و شرف گاه از و ٭ یافت بنا قاعده جاه از و
نام وی از غیر ملا انتها ٭ گشته سلک دری بی بها ٭ یافت چو دین نظم ز بخشش نظام ٭ کرد قلم سوی دعایش خرام
تا بود از شعشعهٔ آفتاب ٭ سطح معلای فلک نوریاب ٭ باد ز عدل شه روشن جبین ٭ روی زمین غیرت خلد برین
اهل هنر از کرمش بهره مند ٭ مسند اقبال ز ذاتش بلند ٭ و چون ابنای شاه سخن‌وری و غایت تعلق و سخن‌گستری از شاه
صادرات افعال و ملاحظهٔ ارادت اعمال این پادشاه عالم پناه مشهود [illegible] افعال [illegible] میکرد که در هیچ عصر از اعصار
کامی همایون جاه و جلال بر سریر تاجداری مانند ذات بزرگوارش سایهٔ سعادت و اقبال نیفکنده و [illegible] پرواز
تایید ایزدی بر دست اقتدار هیچ دولتمندی کامکار نبوده وجود فایض الجودش خجسته [illegible] بر یک [illegible]
دنیای زیبای [illegible] و ناسخان اوراق حسنای بلاغت واجب و لازم می نماید که در نظم فواید و وقایع و بدایع [illegible] خدام
موکب سپهر احتشام شرایط اجتهاد و لوازم اهتمام بتقدیم رسانند تا غایت لطف [illegible] کمال عدل و احسان و آیین جهانداری
و کشورگشایی و قانون رعیت پروری و ملک آرایی و رسوم رزم سازی و مخالف گدازی و عادات دشمن سوزی و دوست
نوازی آن مهر سپهر سرافرازی تا دامن روزگار و انقراض ادوار بر ساکنان عالمیان باقی و پایدار ماند بنا بر علی هذا این ذره
احقر که خود را خوشه چین خرمن اصحاب فضل و هنر می پندارد و فرو آخر از کتاب افادت اثر حبیب السیر را از ذکر بدایع
و بیان غرایب فتوحات پادشاه عالم پناه زیب و زینت بخشید و تحریر جات عنایات الهی و نتایج موهبت پادشاهی را
که شامل این دولت متعالی است پیش نهاد همت گردانید امید که مرهم جاوید آنکه از رشحات خامه در بار ریاض اخبار

شاه فلک اقتدار بر وجهی نضارت یابد که طاوسان حظائر قدس را هوای تماشای آن از فضای دماغ همت انتفا
نگیرد و از لمعات طبع سحر کردار گلزار ایام پادشاه رفیع مقدار صوری طراوت پذیرد که بلبلان بوستان
انس و دانش تمنای آن در ساحت خاطر صفت انطفا پذیرد ٭ نگنجد این سخن در حوصله ٭ مباشد این تمنا در خامه
ولی چون باز همت کرد پرواز ٭ ز جیب آمد بگوشش این آواز ٭ که کلک ار چه باشد بی لیاقت ٭ ز فیض شاه یابد بسط طاقت
بظاهر گر قلم افتد درین راه ٭ سخن گوید بمعنی دولت شاه ٭ از آن رو طایر طبع سخن ساز ٭ سوی این بوستان آمد به پرواز
چو در رو گر شهنشاهی گرست ٭ تخت از حال آباش سخن گفت

گفتار در بیان شمهٔ از علو نسب همایون پادشاه ربع مسکون

آفتابی که از انوار وجود فایض الجودش عرصهٔ مشرق و مغرب را منور گردانیده محتاج نیست بشرح علو نسب و کامیابی
که فیضان غمام عدل و جودش ریاض امید اباعد و اقارب را نضارت بخشیده مستغنی است از ذکر مناقب آبا و اعالی
حسب اما چون بر طبق کلام معجز نظام و ما جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا همواره اشراف اعیان مجسم و دوب
سلاطین خجسته نژاد [illegible] کتب [illegible] صحایف منقبت مباحث اند و سبب عظم شان و قدم دودمان آبا و اجداد
بلند مکان رایات افتخار و مباهات می افراخته خامهٔ مشکین علامه در تبیین سلسلهٔ نسب بزرگوار شاه سپهر اقتدار شروع نمود
و صفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمهٔ از مناقب مفاخر این فرقه مشهود و مآثر زیب و زینت در افزوده [illegible]
انساب اولاد عظام نبوی و عارفان اخبار احفاد کرام مرتضوی مستور و مختفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه عالم پناه
به بیج واسطه بحضرت ولایت منقبت امامت مرتبت افضل سلالهٔ شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی
قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آن حضرت بامام معظم هادی عالی و اعاظم موسی الکاظم ملحق میشود برای وجوب که ابو المظفر
شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن قدوة
اولیاء آفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید
بن محمد الحافظ الکلام احمد بن عوض بن فیروز شاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسین بن محمد بن ابراهیم بن جعفر
بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد اعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم حمزه بن امام همام موسی الکاظم علیهم السلام
و چون شمایم امامت و سروری و نسایم کرامت و دین پروری امام کاظم سلام الله علیه را وایل مجلد ثانی مشام ناظران
این اوراق معطر گردانیده و ساحت مجمر وقایع این اخبار را صفت نضارت بخشیده درین مقام بیان حال
بکرار آن عبارت نمی نماید و [illegible] این صحایف بر [illegible] بعضی دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه [illegible] و منه
الاعانة و التوفیق

ذکر قصص مناقب این اوراق بذکر مجملی از احوال آبا و شیخ صفی الدین اسحق

خاندهٔ علما رعاظم و کافهٔ فضلای بنی آدم بر علو شان و سمو مکان سادات صاحب سعادات موسوی اتفاق دارند و آن زمرهٔ
کریمه را فایض بکمالات صوری و معنوی و جامع فضایل نبوی و اخروی میشمارند لوای باطن بدایت مفاخر ایشان
مانند صبح صادق ظلام لیالی ضلالت را مقصور گردانیده و لوامع خاطر صفوت مآثر ایشان لسان انوار آفتاب
از افق فضل و کرامت طالع گردیده ٭ از ایشان بود هر یک بین جاهی ٭ سریر مکرمت را پادشاهی ٭ چراغی روشن از
نور امامت ٭ مه تابنده بر برج کرامت ٭ فهم من بین اصناف الانام ٭ کرام من کرام من کرام ٭ لاجرم صاحب این
کلمات قلم در گلزار مفاخر هر یک از بین فرقهٔ واجب التعظیم که سلسلهٔ نسب همایون با ساعی ایشان مشحون است نمو سرای
نماید اما این معنی بر سبیل تبرک و تیمن بذکر مجملی از حال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه سید فیروزشاه
و اولاد عالی جاه آن قدوهٔ آل رسول احمد لسان مقال میگشاید سید فیروزشاه بزرگی بود بمکارم اخلاق و
محاسن اوصاف موصوف بلطایف گفتار و کرام اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیهٔ مبارکش طالع و آثار
جلالت و مهتری از بشرهٔ همایونش لامع لو فور بنوال و ثروت مشهور و صفت نجابت و سخاوت بر لسنهٔ و افواه کوه
مواشی و انعامش بعدد غرایب سیاره و غلامان و خدمش زیاده از مرتبهٔ حساب و شمار ٭ فلک احتشام معالی پناه
جهان کرم مهر فیروزشاه ٭ دری بود از درج عز و شرف ٭ گلی در گلستان شاه نجف ٭ فرو بود یک کرده از خوان او
جهانی مرفه با حسان او ٭ چنانچه در کتاب صفوة الصفا رقم قلم مشکین طراز این ابیات شده فیروزشاه در کنار زنجان
در موضعی که موسوم است بر نکبس منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام می نمود و چون
آنجناب را قصد عزیمت بجانب اردبیل شد از بلده زنجان ... آن بقعه را ... بوده ... انتقال نمود
فرزند سعادتمندش سید عوض از منزل نکبس کوچ فرموده در قریهٔ اسفرنجان که از جملهٔ مضافات خطهٔ اردبیل است ساکن
و در آن مقام تحت احکام فارغ البال و شاد کام اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز درگذشت و سید عوض البهری بود خورشید
منظر ابر محمد نام و آن درج ولایت در بین هفت سالگی از نظر خلایق غایب شد و هر چند خدام امیر غوص در طلبش بهر طرف شتافتند
از شعشعهٔ جمال آفتاب مثالش اثری نیافتند لاجرم دران دودمان عظیم الشان مصیبتی عام و صعوبتی تمام اتفاق افتاد
محنت آن مهاجرت چون دل زدهٔ منتسبان خاندان سیادت گنج داما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم زدگان
بود و احیانا بزبان حال در گوش هوش هر یک مضمون این مقال ترنم می نمود که ٭ یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور ٭ و بعد از انقضای هفت سال از بین احوال ناگاه آن فرزند ارجمند برد خانه
پدر بزرگوار پیدا شده جامهٔ عنابی در بر و دستاری سفید بر سر مصحفی حمایل فرموده و زبان بجهت بیان بر مداومت

حلاوت

تلاوت قرآن گشوده لاجرم ملازمان آستان کرامت آشیان مبتهج و شادان از آنجناب کیفیت حال پرسیدند جواب داد که در طفولیت
از منتسبان در سلک ارباب کمال انتظام داده مرا بمیان خود بردند و درین مدت بحفظ کلام اعجاز انتظام ملک علام و تعلیم
قواعد اسلام ترغیب و تحریص مینمودند و بکمالات منتخب متحرک گشته عاشیهٔ خدمت و ملازمت مخدوم زادهٔ حقیقی بر دوش گرفته
و از روی ارادت و اعتقاد کمر عبودیت بر میان بسته طریق فرمان برداری و اطاعتش پذیرفته و محمد سید العاقبین الی حافظ
در محافظت اقربا و خویشان و احیای سنن آبا و اجداد خود می پرداخت تا آن دمی که مدت حیات طبیعی بسر آمده و علم عزیمت
بصوب بیابان آخرت برافراخت ٭ روانش منور پر از نور باد ٭ و زان تربتش آنکه مسرور باد ٭ سید صلاح الدین رشید ولد ارشد امیر محمد
الحافظ بعد از فوت پدر در قریهٔ کلخوران اقامت فرموده آنجناب را بجمال صوری نیز بهره تمام داشت و همواره بزراعت
مشغولی کرده تخم انعام و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت و چون زمان زندگانی صلاح الدین رشید
بسر رسید پسرش قطب الدین قایم مقام پدر گشت گوهر کردید سید قطب الدین فلک جلالت و دین داری و خورشید
سپهر سعادت و بزرگواری بود و همه روز در قریهٔ کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجستان بار دبیل
نقل نمود و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان بدایت و آرسنا و امیر قطب الدین یکی از زرو سار کفار
گرجستان با لشکری از دوصفتان بی ایمان بجبال اصحاب و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت خیر الانام
علیه الصلوات و السلام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون خبر بقریهٔ کلخوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلام علیم
بالسواد الاعظم عمل نموده با عیال و اطفال به شهر اردبیل خرامید و خانه در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را
در آن نهانخانه از چشم مخالفان مستور گردانید بنفس نفیس نیز در گوشه نشسته بتضرع و زاری از ملک الله و کردگار ایشان
نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آنجناب نزد یکی محل آن سرداب ایستاده بود گرجیان در اردبیل دست
بقتل و غارت آورده یکی از ایشان متوجه آن خانه شد و آنجوان در روی آویخته بر طبق من رویه الحق یعلو و لا یعلی
غالب و منتشر آن کافر مقهور را بقبضهٔ اقتدار آورده بر حلق شوخ گشید و در آن محل گرجی فریادی زد که بعضی از
همراهانش کیفیت حادثه را پی برده روی بدان نهانخانه آوردند و آنجوان از آن گروه کافران بر حال جمله شیبان سرا پرده
عفت که در زیر زمین بودند اطلاع یافته اندیشید و بخندقی که در آن موضع بود در آن نهانخانه را مسدود کرده
و کلمهٔ توحید بر زبان رانده مستعد جرعهٔ شربت شهادت بایستاد و همان لحظه گرجیان در رسیده و صاحب خود را
کشته دیده شمشیر انتقام از نیام کشیدند و رشتهٔ حیات آنجوان بشمشیر بصفات را با انقطاع رسیدند بعد از آن امیر
قطب الدین از زاویهٔ اختفا متفکرانه بیرون آمد تا مهربانی بتیر از آن پیدا کند قضا را جمعی از گرجیان بآنجناب رسیدند

وشمشیری برگردنش زدند چنانچه از پای درافتاد و کار او گذشته تصور کرده بطرفی دیگر رفتند و امیر قطب الدین آن روز
تا شب میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بحالش اطلاع نیافت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب مختفی گشت جمعی از
اوباش اردبیل حسب تفحص حال شهیدان در سر بودند در وقت امیر قطب الدین رسیدند و آواز ناله آنجناب را
شنیدند لاجرم نزدیک رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر جواب داد که ظاهرا اوداج بریده نشده و زخم
علاج پذیر است الغاء اشارت فرمود تا آن جماعت زخم را بستند و او را بخانه زرگری رسانیدند و امیر قطب الدین
عیال و اطفال را سلامت یافته از جانبین لوازم محامد الهی بتقدیم رسید و امیر قطب الدین در همان زاویه مقیم بود
تا وقتی که لشکر گرجستان از اردبیل مراجعت نمود الغاء و قرین صحت و عافیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون
خرامید و همگی همت عالی نهمت بر تربیت فرزند سعادتمند خود شیخ صالح مقصور گردانید و در وقت حلول اجل مقدر
آن ولد صالح را ولی عهد ساخته رخت بریضوان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی سنن سنیه آبا و کرام را احیا
نموده چون آنحضرت بنزد عالم بهشت عنبر سرشت گشت پسر فرخنده اثرش امین الدین جبرئیل قایم مقام شده و آن سید
زاده ولی عدیل در وقت ترقی سن شباب مخدره را که صبیه صلب عمر رافی بود و از بارنده غمام غیاث ازلی فروغ عفت
طهارت در جمال حالش میدرخشید بعقد نکاح خویش در آورده واهب المواهب والعطیات امین الدین جبرئیل را
از آن مخدره مستوره که رابعه سجاده زهادت و مریم سراپرده سعادت بوده دولتی نام داشت پسر عالی گهر کرامت فرمود
برآمد آفتاب از برج امید ⁕ وجودش مظهر اقبال جاوید ⁕ آثار تصفیه باطن از ناصیه جبینش ظاهر انوار تزکیه نفس
از مطلع جبین مبینش باهر امارات هدایت و ارشاد از بشره میمونش هویدا و علامات ولایات و اجتهاد از اسره
همایونش پیدا ⁕ گلی بشکفت در باغ هدایت ⁕ دری افزود در درج ولایت ⁕ جهانی گشت از بویش معطر ⁕ ز نورش چشم
اختر شد منور ⁕ و امین جبرئیل دیده امید از فروغ روی آن مولود فرخنده خوی روشن ساخت علم بهجت و شادمانی
برافراخت بایفای نذور و صدقات قیام نموده و حمد و ثنای بخشنده بی منت را ورد زبان خود ساخت
و بالهام هاتف غیب آن فرزند سعادتمند را ابوالفتح کنیت نهاد و نام وی و لقب گرامیش را بر صفی الدین اسحق
قرار داد والحمد لله واهب العطایا والصلوة علی محمد خیر البرایا و آله النجباء و آل النقباء از زینت این صحیفه جانفزا آگین
و تبیین مناقب و مفاخر شیخ صفی الدین باتفاق اکابر آفاق ذات ممیزت صفات شیخ صفی الدین اسحق
آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پروری درخشنده و شعشعه انجم فیض تاثیرش بسان انوار عنایات الهی عرصه کون
مکان را اضاءت بخشنده و گنجینه سینه اش از جوهر علوم ازلی پر و علو پایه قدر و منزلتش بیرون از احاطه ادراک

تصور

تصور والا کلام هدایت نظامش زیور گوش هوش اعظم سلاطین و ملوک و غبار اقدام خدمتش کحل الجواهر بصر بصیرت اهالی ریاضت
و سلوک تیره درون فرق صفای صومعه اش مهبط انوار رحمت ایزد تعالی و عتبه کعبه اساس زاویه اش مطاف طواف معتکفان عالم
ملا و ارغنان اولی الاجنحه حوالی درهای مسجدش همواره دربطران و مشاعل کواکب در تمنای کوکب شبیه قنادیل معابدش
پیوسته فروزان نخل قامت راستش منحنی در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان و دیده دل را با مکشف دیده اش
در مرآت رضای مصور بیان فخر پرتو تمثال حقیقت صورتی بدید و از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان
گشوده و از شام تا صبح تابان برکوع و سجود قیام و قعود اقدام فرموده ⁕ همه ذکر او در رکوع و سجود ⁕ همه فکر او در
قیام و قعود ⁕ شده چشم بر روی محراب او ⁕ چه چشمی که نشناخته خواب را ⁕ سپس چشم پر آب رنده که ⁕ لطلب نهان
چشمه زندگی ⁕ لب و دیده آن سالک کامیاب ⁕ بجز خوردن کشته خواب ⁕ نشب زنده داری مه بدر بود ⁕ همه شب بفیض رحش
ز قدر بود ⁕ نهاده گاه و او خوش رایگاه ⁕ درش بود قبله کستان بارگاه ⁕ گذشته ز هفت آسمان منبرش ⁕ نمودار معراج پیغمبر
گشادی چو کام صدف بیان ⁕ فشاندی در و لعل بر مفلسان ⁕ ملک گفته آمین چو کردی دعا ⁕ شده حاصلش از دعا مدعا
و آن صنوبر محراب امامت و کرامت و هنوز در رحم صبی بود که برطبق کلمه کریمه و آتیناه الحکم صبیا وهب عنایت ازلی انوار ولایت
لم یزلی بر روی روزگارش گشوده و اوقات خجسته ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته
و در آن اثنا خوابهای خوش بدید و بارها الطاف الهی و نصف عطف الطاف شاهنشاهی امیدوار میگردید از جمله آنکه شبی
در عالم رویا مشاهده فرمود که بر بام مسجد اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم از نور او روشن گشت
و چون امعان نظری بجای آورده دید که آن آفتاب روی مبارک خودش است که از مطلع سعادات طلوع کرده و بعد از آنکه گشت
تیقظ و انتباه باز آمده کیفیت واقعه را به والده ماجده خویش تقریر نموده و طلب تعبیر فرموده و آن مخدره پس از تامل در جواب او داد
که ای قرة العین این رویا دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه ای لمعان یابد که شرق و غرب را روشن سازد
لا یوم آنجناب عزم وزهاک رشید در وقت تقریر این جواب تعبیر آن شده و اتفاقا چنان بخاطر فاطر رسید که ظاهرا آن
و در آن زمان در عالم خواب آن شیخ ولایت مآب موده نموده بوده اند که از مطلع صلب خفی بسیار آفتابی طالع خواهد گشت که ماهچه
رایت سلطنت او بسان خورشید تابان پرتو بر عرصه کون و مکان انداز و فی الواقع حال و حقیقت این معنی مشاهده و محسوس
میگردد و حقیقت این دعوی نزد ارباب صورت و معنی بثبوت می پیوندد و همچنین منقولست که هم در آوان صبی شیخ
قدس سره در خواب دید که بر کوهی بلند نشسته است و شمشیری طویل حمایل بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده
و هم در عالم خواب با خود گفت که من شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت منشه کرد که شمشیر را از میان بکشم

نتوانست لباس تاج را از سر برداشت و آفتابی از فرق مبارکش طلوع نموده که همه عالم را منور ساخت و باز افسر بر سر نهاده
آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر برگرفت کرت ثانی اثر آن آفتاب لمعان و وجود این معنی سه نوبت وقوع پیوست شیخ
و از خواب آمده [illegible] واقف گوید که اگر صاحبدلی روشن ضمیر در تعبیر آن خواب تأمل نماید داند که آن شمشیر کنایت از ظهور
جهانگشای پادشاه مظفر لوا بوده و آن افسر و آفتاب تاج وهاج و فرق همایون آنحضرت اشارت مجمل نموده و ما احسن قیل
زهی خوابی که تعبیرش تو باشی خوشا آیت که تفسیرش تو باشی القصه چون آتش محبت الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت
پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت و پای در طریق جستجوی نهاده بهانه ملاقات برادر خجسته صفات خویش
صلاح الدین رشید که در سلک [illegible] در کمال اعتبار و عبادت بسر می برد از والده رخصت سفر فارس حاصل کرده و پیاده
به شیراز رفت و در خانقاه شیخ ابو عبدالله خفیف قدس سره نزول فرموده و برادر فرخنده سیرش صلاح الدین رشید
خواست که آنحضرت را بخانه خود برده الوان انعام و اکرام بر روی روزگارش گشاید التماسش بعز اجابت اقتران نیافت
و شیخ بعد از آن [illegible] و طایف طاعات و عبادات مشغول شد و در آن بلده صحبت مصلح الدین شیخ سعدی و بسیاری
از مقربان درگاه ایزدی رسید اما دست ارادت بهیچ یک از آنجماعت نداد زیرا که مرتبه خود را از ایشان برتر دید
آخر الامر نزد امیر عبدالله فارسی که فارس میدان هدایت بود رفت و شمه از حال خویش عرض کرد امیر عبدالله رحمة الله
آنجناب را گفت که ای عزیز حالا در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد گیلانی کسی نیست که ترا بمطلوب رساند بنا علیه شیخ
اولیا از شیراز وداع فرموده بجانب اردبیل بازگشت و نوبت دیگر شرف خدمت والده دریافته به تفحص حال شیخ زاهد
اشتغال نمود و الد شیخ [illegible] روشن امیر بن [illegible] بن شیخ سندرا الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارشاد
از سید جمال الدین گیلانی رحمة الله یافته بود و نسبت خرقه سید جمال چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است به سید الطایفه
ابو القاسم جنید بغدادی می پیوندد و سلسله مشایخ شیخ جنید قدس سره با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
میرسد القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار سال دیگر در راه طلب انواع ریاضت و تعب و [illegible] کشیده از شخصی
محمد ابراهیم [illegible] شنید که از اردبیل جانب [illegible] گیلان رفته بود شنید که شیخ زاهد قدس سره در قریه هلیه کران از نواحی
گیلان بر سجاده ارشاد و تکمیل [illegible] و شیخ صفی علیه الرحمة من الله الوفی از شوق ملاقات شیخ زاهد بی تحمل شده و در فصل شتا
که شدت سرما در کمال رسیده بود پیاده و تنها متوجه هلیه کران گشت و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن
بمقصد رسید در زاویه شیخ زاهد فرود آمده و در آنجا [illegible] مشغول گردید و حال آنکه در آن اوان شیخ زاهد در خلوت
نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا عید با هیچکس از مریدان و طالبان ملاقات نفرماید و چون شیخ در ماه رمضان حال آنحضرت

بر این منوال جاری می بود اما چون در آن روز منور کرامت از وصول آن قدوه خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم
به محمد جیلانی بود طلب داشته گفت که ای جوان [illegible] گوش کن که در گوشه زاویه [illegible] میکند در خلوتخانه خاصه [illegible] آور تا آنجا بسر برد محمد جیلانی
موجب [illegible] عمل نموده و همدران ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبیده با ارشاد و تلقین
پرداخته [illegible] آثار ولایت در ناصیه مبارکش مشاهده نموده و همگی همت در ترتیبش سعی و اهتمام فرمود و شیخ صفی الدین قدس
سره قدم در میدان مجاهده و ریاضت نهاده و کار بجائی رسانید که در هفته در یک نوبت افطار میکرد و بتدریج بمرتبه [illegible]
که در هر ماهی [illegible] از جنس ماکول و مشروب چیزی می چشید و در شب اصلا پهلوی همایون بر زمین نمی نهاد و در روز
بکوه و صحرا رفته حسب فرموده شیخ زاهد ریاضت می کشید چند سال از اکل و شرب [illegible] محترز می بود در وقت افطار
اندک برگی از گیاهی تناول میفرمود لاجرم از برکت آن [illegible] بمرتبه کمال ترقی کرد و شیخ زاهد آنجناب را بتدریج از آن [illegible]
باز آورده و [illegible] گوشت اشارت فرموده و برین قیاس حضرت ولایت پناه در سایه تربیت شیخ زاهد درجه بدرجه ترقی
می نمود تا صاحب مقامات علیه و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی
و ارشاد خلایق را بآنحضرت رجوع نمود و یکی از [illegible] خود را که [illegible] زهرا علیها السلام بود بحباله نکاحش در آورد و صورت
این حکایت از روایت مؤلف صفوة الصفا بگوش هوش رسیده که چون شیخ زاهد پایه قدر و منزلت شیخ صفی الدین بلند
گردانید و همگی همت در علو شان و رفعت مکان آنحضرت گماشت [illegible] رشک باطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته
و نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ قیام ارشاد و سجاده نشینی را بشیخ صفی عنایت و او را باردبیل فرستد
ارباب طلب را گردش مجتمع گردند هر آینه رواج و رونق در خاندان شما نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ جمال الدین
علی را که بصنوف کمالات صوری و معنوی متصف است قایم مقام خود سازید تا همه دست ارادت در دامان
متابعت مخدوم زاده خود زنیم و این سلسله از هم گسیخته نگردد شیخ زاهد رحمة الله فرمود که مرا نیز مقصود همین بود اما دست
عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت بر سر شیخ صفی نهاد و زمام مهام ارباب ارادت را بقبضه درایت او درآورد
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء * این کار دولت است کنون تا کرا رسد * پس فرمود که من همین زمان چنان سازم
که بر شما حقیقت این حال ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت جمال الدین علی کجاست گفتند متصل بخلوت حضرت شیخ است
بعد از آن پرسید که صفی در کدام مقام است جواب دادند که بر کنار رودبار است در موضعی که از اینجا تا آنجا نیم فرسخ مسافت است
شیخ گفت هر دو را آواز میدهم مشاهده نمائید که کدام یک جواب میدهد آنگاه دو سه کرت جمال الدین علی را ندا کرد و هیچ
جواب نشنید بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود و همگنان آواز آنجناب شنیدند که گفت لبیک و همان لحظه شیخ صفی الدین قدس سره

جماعتخانه در آمد و شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوت گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شمارا شنودم
هر کس می غشق خورد و در بزم شود بکرم ز جمال یار غافل نشود * پیوسته بگوش هوش از هر طرفی * آواز فرح‌فزای دلدار شنود
آنگاه شیخ زاهد روی بمریدان آورده بزبان الهام بیان راند که شمارا معلوم شد که جمال الدین علی المقدار غافل است که با وجود
قرب جوار ندای مرا استماع ننموده و صفی المقدار حاضر که از نیم فرسخ مسافت آواز مرا شنوده بحضور آمد و صورت این سعادت
بواسطه مناسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بوده او را روی نمود * تا جو آورده باز خانه کوه ز بیت به * لا ادم انکار
مجمل کشند بو منفصل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشتند و غاشیه ارادتش بر دوش گرفته از سر عناد در گذشته
و شیخ صفی الدین هم در زمان حیات شیخ زاهد روح الله روحه اجازت یافته باردبیل شتافت و به تلقین سالکان طریق
هدایت و ارشاد و گم گشتگان سبیل صواب اشتغال نمود اما هر گاه که ذوق ملاقات و شوق دیدار شیخ زاهد روی می نمود
متوجه گیلان خرامیده شرایط کمال ارادت و اخلاص بتقدیم میرسانید و این معنی موجب مزید عظم شان و علو مکان آنجناب
میگردید و احیانا شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف می برد و نسبت با آنجناب لوازم محبت و اتحاد بجا می آورد و در صفوة الصفا از
صدر الملة والدین مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد عزم اردبیل نموده صفی [illegible] ساخته در زاویه که مسکن [illegible] نزول فرموده بود و
چون شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم اردبیل در ملازمتش نشسته بودند سر از جیب مراقبه بر آورد و گفت که مرغ دلمن [illegible]
بال است در هوای فزای عالم طیران نمود چنانچه [illegible] صفی موسی [illegible] از اردبیل یافت اکنون ای صفی می باید که در این سرزمین
رحل اقامت انداخته زاویه عمارت نمای که آستانه منیرش آشیانه طایران عالم بالا باشد و ساحت بهجتش مطاف طواف
سالکان بساط بسیط غبرا گردد و پرتو لازمست که فرق نام را بشارع دین قویم و صراط مستقیم دلالت کنی اجمعین و احمد
بچهار طرف هفت اقلیم رسانی زیرا که جناب جلال سبحانی خلق را بتو حواله کرده است * روی اهل دل بسوی روی تست *
مهبط فیض الهی کوی تست * و باید که احوال مشتاق اسفار نموده و مردم اقطار آفاق را بحلیه معرفت دراری و خلفا باطراف
امصار فرستاده خود را در بقاع معاف معذور نشماری و اکنون من امانتی را از جسد و ارشاد و شتم و قبضه ولایت تو
نهادم و رشته هدایت امت حضرت رسالت را بدست ارادت تو دادم * چو الطاف الهی شامل تست * ظهور نور عرفان از
دل تست * گشادم پیش تو اسرار دین را * بتو دادم همه گنج یقین را * و شیخ زاهد در سنه سبعمایه بعارضه مرضی که از تو ابع شروع
مرضش شده عازم بادیه رضوان گشت و یکی از اهل ارادت را که موسوم بخضر بود و البیلاقی لقب داشت منزع و طلبید گفت میخواهیم
که یک ساعت زاری بجای ما ببر و بیل روی در روز دیگر صفی را اعلام رسانی و البوانی این معنی را قبول نمود و شیخ دست مبارک بر پشت و بر روی
فرود آورده او بجهت از سوار مرده متوجه اردبیل شده به برکت دست حق پرست شیخ که با عصایش رسیده بود بهشت روزه راه را

در یکروز طی فرموده و نماز دیگر در قریه کلخوران بخدمت شیخ صفی قدس سره رسید و گفت بنا خود را باز گفت الحاج بیست و اسباب
ملازمت شیخ زاهد کرده و علی الصباح بر سر جهیده که دست سوار شونده رکاب سعادت انتسابش روان گشته نماز خفتن بپور
مرو رسیدند و شیخ صفی الدین شرف دست بوس یافت شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح متوجه آشیانه عالم قدس است
و هر یک از اصحاب در باب مدفن من جوی صفی اختیار میکنند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود
که چون گیلان مسکن و ماوای حضرت شیخ است مقبره منوره از تمامی مواضع مناسب ترمینماید و این سخن موافق مزاج
شیخ زاهد افتاد و شیخ صفی الدین حضرت را بسیار بر و گیلان برد و بعد از وصول بچهار روز آن سرحلقه ارباب یقین
ودیعت حیات بمقتضای اجل موعود سپرده و شیخ صفی الدین لوازم تجهیز و تکفین پدر و حق آن را برسم تعزیت بتقدیم
رسانید و خطیره مبارکش را تعمیر فرموده عنان انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانیده چنانچه شیخ زاهد قدس سره
ارشاد نموده بود در سجاده ارشاد نشسته جهت دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف فرستاده و همگی
همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخته با اندک زمانی صیت کرامات و خوارق عادات آنجناب سلطان نقبا و سادات
در شرق و غرب جهان سمت اشتهار گرفت و از اوطان و امصار و بلدان مرتقیان مدارج سعادات روی بدرگاه
کعبه اشتباهش آورده و از ازدحام خاص و عام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت و در صفوة الصفا از خواجه علی الدین
که در سلک اولاد عظام آن مقتدای طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربیجان
و روم و دیار بکر و شروان از ارباب ارادت انقدر کس بعتبه امامت آمدند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع آن
پر گشت و بخانقاه ارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلوت نشسته چنان مقرر شد که من در هر شام جهت افطار هر یک از
خلوت نشینان یک نان سرانجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز بیست هزار گرده نان میبایست کرد تا بدیشان وفا کند
و این هنوز از آفتاب فیض او یک ذره بود * و هم در کتاب مذکور مسطور است که نوبتی در قریه داور زاویه بر جمعی حاضر
سیزده هزار کس بدست شیخ قدس سره توبه کرده اند و در سلک مریدان انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف که یکی از خلفای معتمد
اهل اربیل بود روایتست که گفت شبی از آنحضرت شنودم که فرمود تا اکنون دوازده هزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام خوف
و خطر کرده اند و بمنزل جبر [illegible] الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون رسیده اند و از مولانا عبد الملک [illegible]
شمس الدین بر زنجی مرویست که گفت من نوبتی مردمی را که از راه بر زنج بجای ارادت متوجه ملازمت شیخ بوده بتعداد
میکردم در عرض سه ماه سیزده هزار نفر شمار رفته بود و مردمی را که از سایر طرق * در شهور بخدمت می شتافتند غیر علام الغیوب
کس نمیدانست و برین قیاس باید کرد سی سال جهت آن عدد و ذرات اولاد خیر البریه مطاف طوایف اصحاب بجهت بود و ملجا و مرجع و ملاذ

و به فضل و کمال بود هر سال چندین هزار از الطاف غیبی به برکت انفاس متبرکه ایشان مطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی کار
ایشان میگشود و چنانچه ثبوت پیوسته انوار ولایت ازلی و آثار هدایت لم یزلی از ناصیه همایون آن ماه سپهر دین
هویدا لامع و لایح بود که هر کرا چشم بر این جمال خورشید مثال می افتاد چراغ معرفت در کاشانه دل او روشن شده
بی اختیار سر ارادت بر پایش می نهاد و لوامع حقایق معرفت آلهی و لوایح دقایق موهبت نامتناهی از مطالع باطن
کرامت مواطنش پیوسته مستعد طلوع و ظهوری نمود که از فروغ آن زوایای ظلمت آباد جهان صفت طهارت پذیرفته
طالبان را راه وصول بکوی مطلوب نشان میداد و سلاطین عالم بر کاه بعجب حشمت [illegible] رسیدی از شکوه ذات
امامت صفاتش مجال تکلم محال دانستندی و خواقین با طبل و علم چون در زاویه سده سدره پیرایه پیش او نشستندی
در پیش خدام ذوالاحترامش در رغبت تواضع و فروتنی نشستندی ۞ در شب تقدیر فراشان انوار سرمدی ۞
شمع شاهی در سرای فقر او افروختندی ۞ خیاطان قضا در کارگاه کاف و نون ۞ رقعه فرمان دهی بر خرقه او دوختندی
و چون در اکثر بلاد اقالیم سبعه جذبات آن نور دودمان هدایت شایع گشت و خلقی بی نهایت بواسطه ارشاد آنحضرت
و خلفاء عظامش بسلوک طریق هدایت موفق شدند بنا بر اقتضای لوای ۞ اذا تم امر دنا نقصه زمان ۞ انقضای عالم
زندگانی آن حاوی کمالات انتظام نهایت تقارب گرائید و امراض متضاده که از علاج یکی دیگری صعب تر بود پدید آمد
عارض ذات ملک صفاتش گردید و آنحضرت فرمود که در ایام ضعف روزی بزبان الهام بیان گذرانید که هاتف
غیب در گوشش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب اطبا مذکور است حکیم علی الاطلاق بر ذات نهاد و مرثواب
که جمیع اصحاب امراض او چند بود و آن شیخ [illegible] با وجود تراکم امراض و تراکم اعراض در اوقات ناتوانی از برای
هر نمازی تجدید وضو می فرمود و در وقت فوت ضعف اشارت میکرد تا بعضی از نزدیکان او را در قیام و قعود مدد
می نمودند و در اواخر اوان ارتحال منصب [illegible] ارشاد و طوایف عباد را باولاد ارشد خود شیخ صدر الملة و الدین
موسی که نبیره دختری شیخ زاهد بود تفویض فرمود که سید جمال الدین اصفهانی [illegible] آداب غسل قیام نماید
آنگاه مدام و زبان الدوام بتلاوت قرآن ملک علام مشغول بود و در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه ۷۳۵ قریب
[illegible] رغبت جست کلام الله گفته طایر روح مقدسش جانب حظایر انس پرواز نمود ۞ ولو کان فی الدنیا بقاء مخلد
لکان رسول الله فیها مخلدا ۞ و ما احد ینجی عن الموت سالما ۞ فان المنایا قد اصابت محمدا ۞ اگر بشر پاینده بودی
مصطفی حضرت حق زنده بودی ۞ از وقوع این حادثه [illegible] چون والم بر کالوزن درون شریعت بنی آدم یافته و از
حدوث این واقعه کاملۀ فزع اکبر در عالم اصغر بکمل وجهی سمت ظهور یافته [illegible] آنحضرت [illegible] خون دل از

دیده گشوده شده خلفا و اصحاب ابناء او از غایت اندوه و ضجرت آرزو نمودند که خاک خون آلطان بودند صعوبت آن مصیبت
منقبا بود که زبان قلم بکیفیت آن تواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت نامتناهی بود که قلم در زبان شرح آن از
و این اوراق مبین تواند نمود ۞ یارب غم ال نگوید آرم زبان ۞ وز درد فراق چون نمایم افغان ۞ افسوس که سایه برگرفت از
سر خلق ۞ خورشید سپهر سروری و احسان ۞ و چون صفای فضای دوایای بسبب غیبت نور وجود مبارکه [illegible] تبدیل یافت
دیده اطلاقی شب بکسوت سوگواری کوکب نورانی گشت سید جلال الدین اصفهانی [illegible] آن مقرب بارگاه [illegible] را فضل او
در وقت ادای واجبات و سنن آن کاروان حضرت [illegible] از پهلو میکردید و در وقتی که می خواستند بنشیند
با آنکه کسی دست او بگیرد [illegible] بنشست و در آن اثنا زبان الهام بیان گردش شد و چون اصحاب گوش فرا داشتند
کلمه [illegible] که کسی فهم نکرد و ارباب ارادت از وقوع این حالت در بحر حیرت
افتاده و بعد از فوات لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیه حضرت ختم المرسلین بران جنازه مغفرت اندازه نماز گزارده
در رجا شستگاه [illegible] روضه معطره که حالا مطاف طواف اکابر آفاق است بخاکش سپردند و از عجایب وقایع آنکه
در روز فوت آن زبده اولاد سید عالم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والده ماجده شیخ صدر الدین است از غایت اندوه
و اضطراب دست بر عا برآورده و گفت الهی بحرمت شیخ زاهد و علقه [illegible] شیخ زاهد و علقه شیخ صفی که مرا پیش از آنکه
از این واقعه با بلیه بگذرد بجوار مغفرت خود واصل گردان و این مسالت بعز اجابت رسیده بعد از هژده روز از این
مصیبت شامله آن مستوره مستجاب الدعوت وفات یافت ۞ دوست بدوست رفت و یار بیار ۞ و بعد از وفات شیخ
صدر الدین حظیره منوره والد بزرگوار را تعمیر فرموده در زینت آن روضه قدس منزلت مساعی جمیله مبذول داشت
و در نظارت و لطافت ساحت آن مهبط انوار رحمت و رأفت اعلام سعی و اهتمام برافراشت ۞ برافراخت گردم ز جمره ۞
مدفن شاه [illegible] بی مرقد آن امام زمان ۞ ز سبع چرخ کرده [illegible] آسمان ۞ رسانیده آن روضه را بچه ۞ دو شد گنبد آسمان
گشته ۞ و الی یومنا هذا روز بروز [illegible] معموری آن حظیره بهشت آیین از سر منیر بوضوح می پیوندد و انوار مراحم و عواطف
سبحانی بر آن مرقد عطر ساطع بوده و آثار عنایات یزدانی ساعت بساعت ظاهرتر میگردد ۞ زهی روزن آن روضه دلگشای
نموده و صد جام گیتی نمای ۞ و ران کرده ارواح پاکان مقام ۞ که مرغ وهم را کند احترام ۞ بآن بام مرغی که ار زنده است ۞
بکی روح لقمان برنده است ۞ [illegible] آن مزار عزیز ۞ خضر منتظر بود و الیاس نیز ۞ ملک کرده این آرزو برسپهر ۞ که زود پذیرد [illegible]
[illegible] ۞ والحمد لله المتعالی المحمود والثنای و الصلوة علی صفیه محمد مصطفی و آله العظام الانقیاء و عترته البررة الاذکیاء و سلم
علیه و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا مطلع ثانی در ذکر اخبار شیخ صدر الدین موسی و اولاد

شیخ صدر الملة والدین بعد از انتقال شیخ صفی الدین بجهت بردن وران زاویه عرش پایه بتمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخت و بتجرید و تفوی و طهارت متمکن گشته راه‌نشینان بادیه طلب را از سرچشمه باطن فیاض سیراب ساخت، بگستردن شیخ معارف پایه و بساط ارکان خانقاه نشستند و مجلس سالکان، همه ملکه توحید را مالکان، براه هدایت فرس راندند، تکمیل و تقش نفس راندند، و صفوة الصفی مسطور است که در آن روز که شیخ را بمدروح الصدر و حمه مشلیه جهت بی‌بی فاطمه بجباله نکاح شیخ صفی الدین قدس سره در حجره آورده بودند مجلس عقد برخاست و بار نشست و بعضی از مریدان حضرت شیخ را پرسیدند جواب داد که فرزندی که از بی‌بی فاطمه تولد خواهد نمود برمن عرض کردند متعلم آن فرزند مانا مکال که قایم مقام من و صفی خواهد بود برخاستم و چون شیخ صدر الدین موسی عالم را بنور وجود چاوش هدایت و لوامع رشد و رشاد از ناصیه حالش لایح گشت شیخ صدر الدین فرمود که آن فرزند که شیخ را بود در مجلس عقد عالم حسب اکرمش قایم مقام صدر الدین است و بعد از کتاب مذکور است که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را طول و دیگری را الارف گویند و در قدیم الایام میان ساکنان آن دو قریه پیوسته میان نزاع و هیجان دست داد و در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس الله سره لامع عطوفت و تضرع آن حضرت نایره خصومت ایشان تسکین یافت و بعد از انتقال آن قدوه اهمال کرده دیگر مردم طول در مقام خنک و جدال آمده بتعقب امورات خود گرد آمیده و لشکر بالارف کشیده و الارفیان بنا بر عدم قوه مقاومت در همان قریه تحصن کردیده بودند و در آن اوقات فقیر ذکر یا که در سلک خلفای شیخ قدس سره انتظام داشت شبی آن حضرت را در عالم رویا مشاهده نمود که مسعود بابد که صدر الدین را بگوی که دو مرد سفید ریش را نزد طولیان فرستد که ایشان را پند داده از محاربه الارفیان منع نمایند اگر آن سخن را قبول کنند فبها والا من می‌دانم که با ایشان چه باید کرد و خبره ذکریا صباح ملازمت شیخ صدر الدین فرصت پیش از آنکه از واقعه خود خبری ظاهر سازد آن افتخار سالکان بخود کرامت روی بدو آورده گفت که خیره احمد با قلانی و حاجی حبیب بزاز که بهرد و سفید ریش‌اند بصحبت نزد طولیان روند اگر ترک مقاتله و جهد فهو المطلوب و الا حضرت شیخ داند آنگاه آن دو عزیز نزد طولیان رفتند اما سخن ایشان در حیز قبول نیفتاد و الارفیان از مصالحه مایوس گشته که هرچه تمام‌تر آغاز جنگ کردند ناگاه در آن حالت شیخ صفی الدین به همت عالی نهمت شیخ صدر الدین قدس سرهما غالب آمد و بسیاری از طولیان را تیغ بی‌دریغ گذرانیدند و بقیة السیف منهزم شدند چون از ایشان سبب انهزام را پرسیدند گفتند که در حین اشتعال آتش قتال سواری سبزپوش که بر اسب نور سوار بود و نیزه در دست داشت از طرف الارفیان متوجه ما گشت و از مهابت او دست جمیع ما از کار رفته ترک ستیزه کردیم و روی بگریز آوردیم

دلم از دل مانکس بستیزد، اگر کوهی بود از هم بریزد، حشوت بهر سنگ که ملک شرف جویانی در اوایل جهان بانی نسبت بشیخ صدر الدین لوازم حسن ارادت و اعتقاد بتقدیم برسانید چنانچه هر گاه بشرف ملاقات آن حضرت مشرف گشت پای میمنت او را بلب می‌بوسید اما در اواخر بواسطه اشارت نفس اماره و نفاق را بنقش خلاف و شقاق مغشوش ساخته گرفتار ادبار گشت و در خاتمه

و عزیز طلبیده بجا بهر مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده و باطنا در مقام انتقام شیخ شنبان ولایت شده و زهر جان ستان بیکی از غلامان داده او را بطعام آن حضرت نصب کرده و این معنی بر رای حقایق نمای خدام عتبه علیه مکشوف گشته و عابر بقصار بین لحاظین در ابتدا آمده ملک اشرف اولاد و شاه بخت را در تبریز توقیف نمود و در حضرت معاودت بصوب اردبیل نهاد و در آن اثنا یکی از نزدیکان او شیخ صفی الدین را شبی در واقعه دید که عصایی در دست مبارک گرفته و غایب عرض با شرف میگوید که فرزند مرا چرا در تبریز بازداشته‌ای من ملک تو را بآن عصا بتو بخشیدم بر امر معنوی انحراف جواب داد که سبب اکرام مخدوم زاده آنست که میخواهم که صحبت شریفش فیض بخش و تبرک جوییم و شیخ باز گفت که او را با کن و غیر از او خود ده و سه نوبت این سخن را اعادت فرمود و پس آن عصا را بر ایوان زد چنانکه از سقف تا قایمه شکافته و ملک اشرف در لرزه افتاده سر بر قدم شیخ نهاد و زبان اعتذار برگشاد و شیخ میگفت نیست میگویی و او میگفت بلی آنگاه شیخ بهمان عصا اشاره کرده بدو از نام سوزاول در ساعت شد و آغاز وضع کرد و هیچ موجود که اگر فرزند مرا رها کردی فهو المراد و الا من دانم که چه باید کرد صباح آن مکرم کیفیت واقعه با امیر سلطان رستی با ملک اشرف گفته هر دو تعظیم درویش بدادشده و در خلوتی شیخ صدر الدین را طلبیده عذر خواهی نمود و رخصت فرمود و آن حضرت در کمال عزت و عافیت باردبیل تشریف حضور ارزانی داشته پیوسته مستمرا همت عالی نهمت بر هدایت ارشاد و خلایق گماشت و چون چند ماه بر این قضیه بگذشت که دیگر خیال فتنه و فساد در خاطر شوم اشرف پدید گشت و اغوا نشانه و نامی را حسب طلب شیخ صدر الدین موسی بر اردبیل فرستاد و آن قبله ارباب رشد و رشاد بعد از اطلاع بر ما فی الضمیر اشرف پیش از رسیدن اغونشاه روانه مقصد و داع نموده و اطراف گیلان را بمنزلت فرمود و ملک اشرف از شنیدن توجه آن حضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل و رسایل متعاقب متواتر نزد خدام عالی مقام شیخ فرستاد و زبان بنیاز و اعتذار گشاده او که مناسب آنست که آن برگزیده پروردگار جلیل باردبیل باز آیند و در مستقر است و آرامش خویش متکفل امداد معهود و ابواب هدایت و ارشاد بر روی روزگار رفیق عباد بگشایند که این خلاص صافی العقیده بر عارضه تحرکات ایشان حضرت و ارادت ما بکار موجب تسلی خاطر فیض مآثر باشد بتقدیم خواهد رسید اما چون حضرت باطن حقایق بهره‌ای کذب اقوال آن سرحلقه اهل ضلال بر رای حقایق نمای ظاهر بود بر آن سخنان اعتماد ننمود و بعد از آن در اکثر اوقات متصدیان بی‌مسامحه اوقات و عبادات می‌کذرانیدند تا زمانی که ابر رحمت ایزدی مشکل انکاست برو از جهت ناصر محل و سجاده بطرف مسکن مالوف مراجعت فرمود و در آن اوان که بواسطه همت شیخ صدر الدین از اردبیل سالک طریقت حقیقت خلفا و دراویشان بملازمت آن جناب مشتغل بودند گاه گاهی بعضی از ایشان ظاهر نشده و ببعضی دیگر از خلفای خاندان ولایت بر میگردیدند از آن جمله یکی شیخی مولانا یوسف ترسی و شیخ صفی الدین الخوانی بود که با لشکری عظیم محمود بار بربیت و ارتفاع و ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه لشکر بدو امداد آن حضرت بر سیده گفتند ما بسیار مردم که لشکریان مانده‌اند حالا جواب داد که حالا فتنه بیدار شده که مامن و اولاد من بخلافت می‌ورزد بند همه را بجای خود نگاه داشته آواره کرده مردم و من شاهد

همت و بعد از وفات بروجهی که در جزو اول ازین مجلد مذکور گشت جانی بیک خان لشکر بولایت آذربیجان کشید
و چون باردبیل رسید مکافات مخالفت آیات نزد شیخ صدرالدین فرستاد و التماس ملاقات فرمود و شیخ از
جیلان متوجه اردوی نصرت نشان گشته وقتی که اشرف امیر سرخیه تقدیر شده بود بمقصد رسید و جانی بیک
آن زبده خاندان شاهمردان را تعظیم و احترام تمام کرده لوازم حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید
توکلی بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة الصفا مولفات اوست گوید که دران ایام که شیخ صدرالدین موسی در اردوی
جانی بیک جانی بیک خان تشریف داشت روزی مرا بر چیزی که مجلس ملک اشرف بود که رافتاد و او بنفس خویش با
مرآوازداده ابواب اعتذار و استغفار برگشاد و زبان تضرع و زاری از شیخ التماس شفاعت نمود و روی
ندامت بر زمین انداخت سوءالان و قد عصیت من قبل و کنت من المفسدین و من از شیخ و معتقدیه علیه در گذشته
آنچه دیده بودم و شنیده معروض داشتم شیخ صدرالدین از غایت صفای طینت و نهایت مروت و انسانیت
تعهد کرد که ملتمس اشرف را بشرف القبول فرمایند و نزد جانی ملک خان رفته زبان شفاعت گشاید اما جمعی از مشایخ اسلام
واکابر رواتب الاقتراح که در ملازمت آنحضرت بودند بخویر این معنی نمودند و مضمون این بیت را ✽ ترحم بر پلنگ تیز
دندان ✽ ستمکاری بود بر گوسفندان ✽ عرض فرمودند بنابران شیخ عالیشان برطبق کلمه الخیر فیما صنع الله زمام
اختیار آن کار را بقبضه ارادت فاعل مختار بازگذاشت و من بعد ملک اشرف بقتل رسید و بعد ان اتفصل الله عالیشان در همان
ایام که داخل ماه رجب سنه ثمان و خمسین و سبعمایه بود تیغ سیاست جانی ملک خان روح جسمی اشرف را از پای در آورد
و شیخ صدرالدین در غایت قوت و حشمت مستغرق طاعت و کرامت خوابیده و لوامع انوار باطن تجسته صفاتش بار دیگر
خطهٔ اردبیل را نضارت داده و آنحضرت بدستور پدر بزرگوار خویش بلوازم دین پروری مشغولی می نمود تا وقتی که از دار الملال
میل ارتحال فرموده و در ایام مرض نهال گلزار امامت و شکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که ولد ارشد بود
قایم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت و هدایت نثار روزگار نسل گردانیده قلادهٔ ارشاد فرق عباد و در گردنش
انداخت ✽ فنود انکمی جزم دار السلام ✽ بسر ننگ کارش پناه کرام شیخ خواجه علا قدس سره ✽ چون بحکم وصیت
قایم مقام والد بزرگوار گشت نهال قامت باستقامتش بر جویبار هدایت بخشند برفت از سدرة المنتهی درگذشت	ارشاد دوم
✽ چو منزل بپرداخت سرو کهن ✽ سرافراخت سرو نوازه سروبن ✽ اگر صبح فرخنده فرشند نهان ✽ منور شد از افتابی جهان
و شیخ خواجه علی در اوقات زندگانی بر طبق آیت هدایت نمای و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه
سبیلا عازم که زدن حج اسلام و طلب طواف عتبات اجداد عظام شده پسر با که کوام خویش ابراهیم را بر مسند شیخی بر

مفخم گرداینده

مفخم گردانیده و باطایفه از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده و متوجه حوم محرم و من دخل کان آمنا گردید ✽ کراماتیکه شیخ
توکل نهاد ✽ قدم در طریق توکل نهاد ✽ جمال وحشتش بنور حضور ✽ جهانرا از و دیده دریای نور ✽ و بعد از چندی روز شیخ
ابراهیم از مفارقت آن مسافر شده و آن بی طاقت شده از عقب پدر روانه شد ✽ فراق پدر بر دلش کار کرد ✽ تمنای آن راه
دشوار کرد ✽ و در غایت اشتغال طی مسافت فرموده پدر و کعبه را یکبار دریافت و شیخ خواجه علی دیده بدیدار فرزند سجاده
روشن کرده پدر و پسر در موافقت یکدیگر ادای مناسک حج بر گذشته و بشرف طواف روضه مقدسه نبویه علیه و آله افضل الصلوة
والتحیه مشرف گشته عنان عزیمت معطوف ساختند و در اثنای راه شیخ خواجه علی مریض شده سفر اولاد اختیار فرموده و منصب
ولایت بعد از شیخ ابراهیم تفویض کرده ازین مرحله نا پایدار بمنزهات جنات تجری من تحتها الانهار انتقال نمود و شیخ
ابراهیم بعد از رحلت شیخ خواجه علی بکمال الیقیم در کمال حزن و ملال طی منازل و قطع مراحل کرده بخطه اردبیل شتافت
و آوازین اما رهایت قرین بر سجاده نعمت شریعت خاتم النبیین نشسته فروغ انوار باطن بر صفحات احوال اهل سلوک تافت
معتقدان آن خاندان عالیشان عاشقانه ملازمت آنحضرت بر دوش کشیدند و گوش هوش با خلفا ارادتش
دهنت داده زبان حال مضمون این مقال گویا گردانیدند ✽ ای بوده ز رفتنت دل ارتضعه و تنم ✽ از آمدنت فرح گشت جیم
مسلک که شدند شرف این بطلوع مقام ✽ چون کعبه همین مقصد ابراهیم ✽ و چون آرج و حکمی علامت تر علم عزیمت بصوب
ریاض جنت برافراشت منصب خلافت و مسند ولایت را به پسر سعاده پسر خویش سلطان جنید مسلم داشت ✽ چو شد زیر حجیم
نهیرش عیان ✽ که باید شدن جانب دوستان ✽ ز دستور اما بر خود یاد کرد ✽ پسر را با الطاف دلشاد کرد ✽ نشان امامت
بنامش نگاشت ✽ در و داو نقدی که در دست داشت ✽ و سلطان جنید همای پرو همایون فر در هوای فضای دولت
اقبال گشود و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث غنود در زمان الهام بیانش کاشف اسرار
معرفت آلهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی ✽ قوی باطنان دانش معنوی ✽ برون برز از علم ظاهر
بر از نور عرفان دل آگهش ✽ سر عارفان گشته خاک رهش ✽ شعلهٔ انوار ارشاد و دستگیر طالبان مطالب عشق و محبت
ار جویبار ریاضت و مجاهدت صیقل یافت و اکسیر محبت بار شده در شاه دشمن وجود اصحاب وجد و حال را بیکدم مثال
طلای هدی تمام عیار مسابقت لا جرم جمعی کثیر از طوایف امم بآستان آن مظهر لطف کرم شتافتند و روی نیاز
بر خاک ارادت پیوند و دست اخلاص و دامن متابعتش زده و بالتفات خاطر فیض مآثرش افتخار و مباهات نمودند ✽
بفیض ازل گرد سلطان جنید ✽ بسی کس ز اصحاب اقبال صید ✽ چو این رابهر کجا در رسید ✽ دل خلق را سوی خود میکشید ✽
جنین بود و چند رسیر ✽ هر و پرش شد می دمبدم بیشتر ✽ و انده عام خاص و عام در شده سده معام آن ملاذ اهل اسلام

بجایی رسید که میرزا جهانشاه که در آن زمان فرمان‌فرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود متوهم گردید جهانشاه
فرمان داد که آنحضرت در خطهٔ اردبیل توطن ننماید و از مسکن مألوف سفر اختیار کرده به طرفی خواهد توجه فرماید ✤ جهانشاه و اردبیل
آمد به هراس ✤ که بسیار شاهانه و پیش‌ملباس ✤ ز ترس آمد به بازوی خویش قلع رخوتست ✤ که ما هم جو ماه تو ما شدیدست ✤ و سلطان جنید
از اردبیل به بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار نموده کتاب دیار بکر نهضت فرمود و چون حصن کیفا که
مجمع کیف است شهر دیار افتاد از میمنت مقدم همایونش عبرت افزای کشید گردون شد ابوالنصر حسن بیک که در آن زمان فرمان
فرمای دیار بکر بود و نسبت با میرزا جهانشاه در طریق خلاف و نزاع سلوک مینمود از وصول آنحضرت به آن جاه منبع
مسرور گردیده و بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقهٔ حسن ارادت بتقدیم رسانیده خواهر پاکیزه گوهر
خود را که در شاه اللآلی صدف شهریاری و زهرهٔ اوج شرف و نامداری بود و خدیجه نام داشت در سلک ازدواج آنحضرت
انتظام داده از حضرت لطایف جنبه میامنش مستغاضه زلال دولت و اقبال نمود ابواب شادمانی گشاد ✤
حسن بیک از کمال حسن و اخلاص ✤ فرستادش بکلبه کاشانه خاص ✤ سکندر فخری صاحب جلالی ✤ زلیخا صورتی مریم خصالی
به اسلام رسم بستند عقد چون ✤ که نعمت بمحو فرزند خدیجه ✤ و سلطان جنید آن صاحب طلعتی تیه چندگاه در حصن کیفا
قرین اعزاز و احترام اوقات میمنت انجام بگذرانید بعد از آن بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه اردبیل شد
دیگر طلال افضال بر مفارق مهجوران آن کشور ملال مبسوط کردانید چون جهان شاه میرزا از مراجعت خدام عالی مقام و درجات
همت و احتشام جنود باوف بواسطه وصلت آنحضرت با میر حسن بیک نو هم بیشتر شده شرار کانون آتش افزون گشت و
اهتمام ستیصال جلوه و جلال آن مرکز دایرهٔ جاه و اقبال گشته ابواب حیرت از ضمیر منیر او برکشید و از غایت
محبت جهانبانی و کشورستانی کاطر خطیر کرد اینه خواص اصحاب تعجیل و امر ایشان را طلب فرموده در این باب قرار و قوت
درمیان از جهت این طایفه ناحیه را در دفع فتنهٔ یابیه باجود منفق گردانیده و جمعی از اهل ارباب ارادت که در ضمن ان
باطراف بلاد و ان ساحت ها و نکتهٔ تاجی هزار مرد با جمعیت جوشن پوش و نیزه گذار موکب جهات آثار پیوستند و زبان بنعماز
اخلاص گشاده دل بغزا با کفار و اعدای دولت کی آیت نبستند و سلطان جنید شاهباز همت در هوای صید ممالک پرواز
داده بلا استقضای آن سپاه ظفرشعار متوجه کتاب شروان انشغاف داد و امیر خلیل الله که در آن وقت شروانشاه بود در
مقام مدافعت و ممانعت آمده با لشکری پرجوش بعدهٔ و کش روی با طرف آنحضرت نهاد ✤ چو وقت شد و انشیره کوش
کرد ریا فتنه در آمد بجوش ✤ روان گشت لشکری پرشکوه ✤ که گیرد سر راه دریا چو کوه ✤ و در منزل آن دو سپاه خنک جری
هم رسید نزدیک و در برابر یکدیگر دست به نیزه و خنجر برده صف کشیدند ✤ ز رنگ کشیدند صو هم صف ✤ دلیران سرو ان آمده کرد طرف

کاتب این مسوده در تعجب و حیرانست آنکه میان قتل و ظفر
منتخات آن زمان تفاوتی مینماید و این معنی نزد سلطان
جنید ظاهر نگشته

بر آمد فغان نفیر و خروش ✤ در آمد دو دریای آهن بجوش ✤ از جولان ستوران خبار میدان و هیجان آمد و از اوج آسمان
در گذشت و از غوغای جنگ آوران زلزله در زمین و سلسله افتاده کوش گردون کر گشت تیر خطی خط بر صحیفهٔ حال پرور برکشیده
و شمشیر مصری مصر جان مردان صف شکن را غرقه بخون گردانید شعلهٔ پیکان آبدار خرمن پندار از ناجویان صفوت را یابی
سستان نقصان کردار در سرزنش تیز شده و سنان کین کج بینی می انداخت ✤ دو لشکر بهم در خروش آمدند ✤ دو دریای خون در خروش
بجوش آمدند ✤ یکی پا در افتاد از سر کلاه ✤ اگر راه افتاده بر جاگراه ✤ میان شعله افشنده بالا گرفت ✤ که آتش در این چرخ والا گرفت
و چون دمیدن صبح سلطنت صفوی و شکفتن غنچهٔ دودمان مصطفوی را ظهور جلی مقدر بود در آن معرکه
صورت فتح و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه ننمود و صوفیان شکست یافته آنحضرت در دست اعدا گرفتار گردید و بحکم
شروان شاه شربت شهادت چشید ✤ ز بیداد گردون ناسازگار ✤ گرفتار شد آن جنید نامدار ✤ بشمشیر خونریز ارباب شین
شهادت نصیب آمد از کفر حسین ✤ روان گشت سوی بهشت برین ✤ نشستن جنید بر جای نشین سلطان حیدر تیره از بساط دل هوا
سروری او بر شجرهٔ گلشن امامت و دین پروری بود و خستهٔ خورشید نشانش نضارت بخش باغ امید اهل عالم و ظل ظلیل
عاطفت اعطافش با مکان عالم و اشراف بنی آدم منبسط جبلتش را عبادت سنیه و مناقب بخیم رضیه ابا و اجداد
بزرگوار منظور انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و دین پروری از ناصیهٔ همایونش در ظهور ✤ مغز ملک ملت شاه حیدر
ولایت اساس شیخ پرور ✤ سپهر معرفت را بود ماهی ✤ محراب امامت دین پناهی ✤ دلش و بیش از انوار حقیقت
نمودیش ظاهر آثار طریقت ✤ و آنحضرت از نتایج سلطان جنید و خواهرزادهٔ امیر حسن بیک بود و لاجرم سجاده امامت و
دین داری و سریر سلطنت و شهریاری را لایق و سزاواری نمود ✤ برافروخت چون از رخ آب و رونق ✤ در اندیشهٔ پادشاهی
هم جمع در روشنی و شاهنشهی ✤ ز شاهی و درویشی آگه کیش ✤ و سلطان حیدر تاجی از سقرلات قرمزی که مشتمل بود بر دوازده
ترک برتارک مبارک می نهاد و هر کس دست ارادت و دامن دولتش می آویخت و از جهان جنس افسری بوی میداد
و آنحضرت پیوسته و فوج بنوبت ارباب عزو جاه را مطیع اطاعت و بسته باطایفهٔ از مجاهدان غازی و غزوات اصحاب معرفت
یقین که بواسطه قرمزی تقرابات شان شعار را شهرت غازیت پیدا آمد از خاندان ابقا در درایت مقاتله کفار
می اوخت و نیفوت بازوی حیدری و صدمت شمشیر دین پروری قلع و استیصال اهل ظلم و ضلال پیش نهاد همت کرداند
و در روی زمین از خون ترکان کلگون میساخت و چون امیر حسن بیک بر میرزا جهانشاه ترکمان و میرزا سلطان ابوسعید
کورکان ظفر یافته تمامی ممالک عراقین و آذربایجان در تحت و تصرف قرار گرفته بوسیلهٔ حسن عقیدت و اخلاص که با این
دودمان عظیم الشان داشت صبیهٔ صلبیهٔ خود مهد علیا حلیمه بیگی آغا را که رابعهٔ سجادهٔ عفت و ملقبس ابرده خلافت بود در سلک

ازدواج سلطان حیدر انتظام داد بسبب وصلت مواد جاه و جلال و اسباب عزت و اقبال آنحضرت روی در ازدیاد نهاد
و سلطان حیدر را از آن مشتری ماهیت حمیده سیما سه پسر عالی گهر که هر یک برج ولایت دری بود و در رخشش برج خلافت
دری آفتاب درخشنده بود تولد نمود و عمدهٔ آن اولاد کرامت نژاد پادشاهی است که عنایت واهب العطیات ابواب
سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار همایون آثارش برگشود ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق ابداع تقدیر باعث

مصطفوی گلشن خلافت مرتضوی شاه اسمعیل بهادر از سلطان حیدر یا شیخ شاه نظام الملک الصفوی بر مرآت ضمایر ارباب بصیرت صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود
که حسب واهب المواهب والعطایا الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا هرگاه ارادهٔ کامل حکمت شامل تعلق گیرد و افق امید
مطلع خورشید طلعت اسمعیل رفعتی گرداند که ساکنان سپهر خضرا از پرتو رای عالم آرایش اقتباس انوار سعادت جاوید
نمایند و قاطنان بساط غبرا در ظلال عدالت و دایت آثارش از تاب آفتاب ظلم و ظلال جای سایند بنابر آن جانب اعلی شیبان بارگاه
اصطفا بر زبان مناجات از درگاه ایزد تعالی مسالت فرزندی دولتمند می نمودند و دعای ایشان بشرف اجابت
اقتران یافته بشارت حصول مقصود می شنودند کما قال عز من قائل حکایت عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم
و با آنکه جامع اسباب سیادت صوری و معنوی سلطان حیدر الغوی چند ولد رشید صاحب تایید داشت اما چون بدیدهٔ
بصیرت انوار ارتفاع درجهٔ علیه و قدر اعلی در ناصیهٔ حال هیچ یک از آن دراری درج نامداری مشاهده نمی نمود همواره خاطر
فیض مآثرش متوجه آن می بود که بخشندهٔ بی منت روضهٔ امید او را بهر برد احسان طوبی نهالی نشاند که سایهٔ لطف و
احسان بر مفارق عالمیان تواند گسترد تا با آنکه بتاریخ بیست و پنجم رجب سنهٔ ۸۹۲ از مهد علیا و ستر عظمی حلیمه بیگی آغا
که مقتضای تربیت نواده عقد ازدواج آن قدوهٔ اولاد خیر البریه انتظام یافته پسری تولد کرد که مضمون همایون فیضش لما
بشرا سوا با وصف کمالش بود و فحوای بهجت افزای ما هذا البشران هذا الا ملک کریم جمال یوسف مثالش را تعریفی لایق می نمود

و خورشید نیری از اوج شاهی ✦ بر روشن لامع انوار الهی ✦ گلی بشکفت در باغ امامت ✦ که عالم شد از و عطر کرامت
بر آمد آفتاب فایض النور ✦ که شد در پرتوش خورشید مستور ✦ ملک از غایت موهبت آلهی که در رخسار شامل فیض حضرت رسالت
پناهی است پرسید دولت لا یزالی نیری در لمعان آمد که فضای عالم خاک را رشک افزای طارم افلاک کرد اینه و بشارت
بشارت گلزار خلافت بگوش هوش محبان دودمان پادشاه تحت لولاک رسانید ✦ تعالی الله زهی خورشید انور ✦
که روز افزونی آفتاب از ذره کمتر ✦ چو از برج ولادت گشت طالع ✦ چنان نوری ز روی او شد لامع ✦ که شرق و غرب عالم گشت روشن
چو در فصل بهاران صحن گلشن ✦ و مشام جان سلطان حیدر از شمایم اقبال آن شکوفهٔ بوستان کامرانی معطر گشته
اسم همایونش را اسمعیل قرار داد و به لوازم ستایش و سپاس منعم حقیقی قیام نموده بزبان حال و قال بکلام معجز نظام الحمد لله

الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل گشاد و همراه او را که صبح زندگانی سرور ریاض جهانبانی از مشرق آمال و امانی دمیدن
آغاز نهاد و لمعان تباشیر احوالش مشتری می نمود با آنکه عنقریب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسیده و عرصهٔ هفت اقلیم
در حیز تسخیر خواهد کشید و هنوز آن تازه نهال گلشن خلافت و استقلال در مبادی ایام نشو و نما بود که حضرت او رقم
اخلاق فیض و لالت برآن میکرد که علی الصباح الکمال سایهٔ سعادت و اقبال بر مفارق طوایف خلایق مبسوط خواهد گردانید
الا مردم که خورشید گردد عیان ✦ بگیرد جهان زاکران تا کران ✦ همانا دم که گل بر فروزد بباغ ✦ شود گلشن عطر بخش دماغ ✦ و چون
سلطان حیدر رفیع رایات را همت والا برآن مقصور بود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود
و همگی همت عالی نهمت بر تربیتش مقصور ساخت و منصب ولایت عهد را بنام نامی فرخ انجامش فرق زد و از روی جمعیت خاطر
با جای جنت سیمای آبا و اجداد پرداخت اما پیش از آنکه غرهٔ سنجرهٔ آفرینش از مهد طفولیت قدم بر ساحت سن تمییز نهد
بعزیمت جهاد لشکر برپرداخت شیر بیشهٔ تعصب بپرده معرکه قتال از کف ساقی اجل جام فرجام شهادت نوشید چنانچه
عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی اکنون موجب ضرورت چنان می نماید که قلم ستوده ارقام مجملی از احوال سلاطین
آق قویونلو زبان بگشاید بعد از آن صحایف روزگار بشرح کیفیت ظهور جهانگیری شاه عالم پناه جای باید چه اول
چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و گرفتار شدن پادشاه هفت کشور در ایام جهان بانی آن سالکان طریق
کامرانی به وقوع پیوست سیاق تحریر بیان اقتضا میکند که کشف قبایح و حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسله
سخن بگسیختگی انجامد دیگر از جهت آنکه آن ارتفاعی که موقوف علیه بیان ظهور دولت شاهی است قضیهٔ مبهم نماند و دیگر آنکه نزد منسوخ
امنا عالم باید که صورت این معنی بر منصهٔ اظهار جلوه گر شود که تا زمانی که آن پادشاهان گیتی ستان نسبت با این دودمان
امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان صفت ارتفاع می گرفت
و چون صبا رسم محبت و اعتقاد را بغل و غش ملازمت و نفاق داد و بنیاد بنای سلطنت میان مبانی العمر مرتبه
بنیانی العدام یافته رسمت جهار صفو را ایزد برگرفت قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء ذکر سلطنت
مظفر آثار امیر زاده ابو النصر حسن بیگ بن علی بیگ بن امیر قرا عثمان از ارقام حسن ختام جوانان
انجمن صاحب مشام اهل فهم و خرد منظوم این حکایت معطر میگردد که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان بخدمت آنحضرت شاهرخ سلطان انارالله برهانه بعضی از ولایات دیار بکر سرافراز بود و بعد از وفات آن
نظام الملک داشت و چون آن امیر دست نوازد شمع زندگانی اش را صرصر اجل گردید پسر فرخنده اخترش علی بیگ قایم مقام
پدر بزرگوار گشت چند گاه چراغ صلاح احسان بر مفارق انسان مبسوط گردانید بعد از فوت علی بیگ ثمرهٔ شجرهٔ زندگانی اش

معز السلطنة والخلافة ابو النصر حسن بیک بر سریر دولت و کامرانی تکیه زده و نسبت بامیر شاه بن قرایوسف که دران اوان
بر ملک عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان فرمان فرمای بود و در طریق خلاف سلوک می نمود [illegible] مواد
نزاع و هیجان ورشت تا بموجبی که سابقا مسطور گشت سر بخواب فنا داد امیر حسن بیک بساط حیات جهان شاه را در نوشت و بعد از آن
سال پادشاه خراسان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق و آذربایجان شده و روی
کر برتو اهتمام بر تسخیر آن تافت مهم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیک بفیصل یافت الکاء و تمامی ولایات اران و آذربایجان
و کردستان و [illegible] و فارس و کرمان و عراق و [illegible] ناحیه خراسان در حیز تسخیر آن زیبنده تاج و سریر
قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادانی آورده مهمات [illegible]
نظام تمام انتظام پذیرفت ٭ حسن بیک جهان عدل بنیاد کرد ٭ بخلق حسن خلق را شاد کرد ٭ بفضل ازل بود آن سرفراز
ممالک گشا و موافق نواز ٭ کرم بود رسم دل روشنش ٭ بغیر از عدالت نبودی فنش ٭ ممالک ز ورش آباد بود ٭ رعیت ز
[illegible] آزاد بود ٭ فراغ [illegible] محصل بخواب ٭ نبودی ز توجیه اهل عتاب ٭ باقبال او مردم [illegible] ٭ [illegible] ز عمال بازار
حسن بیک را نسبت بدودمان عالی شان شیخ صفی الدین علیه الرحمة والرضوان ارادت و اخلاص فراوان بود بنابران
چنانچه مذکور شد خواهر اکبر گوهر خویش خدیجه بیگم را با سلطان جنید و دختر [illegible] پسر خود حلیمه بیگی آغا را با سلطان حیدر
عقد فرمود و بواسطه این مواصلت محبت ایشان و میمنت آن دو شاهزاده بلند مکان روز بروز مواد جاه و جلال
و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دولت و اقبال صفت تزاید و تضاعف می گرفت تا وقتی که در زمان حلول اجل طبیعی در [illegible]
و ایام حیاتش رخت اختتام پذیرفت و آن حادثه هائله در شهور سنه ۸۸۲ واقع بود و نعش بعد از تقدیم لوازم تجهیز
و تکفین بدار السلطنه تبریز روی نمود و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی
و خواجه مجد الدین اسمعیل شیرازی در سلک وزرا امیر حسن بیک انتظام داشتند و بنا بر اشارت آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان
در زمین طوایف انسان می کاشتند و امیر حسن بیک را هفت پسر بود بدین ترتیب اوغورلو محمد مقصود بیک خلیل بیک سلطان
یعقوب میرزا یوسف میرزا مسیح میرزا و از این جمله زینل بیک و اوغورلو محمد مقصود بیک در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند
و مآل و حال ایشان [illegible] در ضمن حکایات آینده موضوع خواهد پیوست انشاء الله و از اهل تالیف و تصنیف **مولانا ابو بکر طهرانی**
معاصر امیر حسن بیک بوده و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشا نمود و چون آن کتاب بنظر مولف این مختصر نرسید
تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت شعار در سلک تحریر [illegible] **ذکر حکومت سلطان خلیل که اسن اولاد امیر حسن بیک بود**
و بیان محاربه که میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت فارس

بفرمان فرمائی اشتغال داشت و بعد از وقوع واقعه زندگانی آن حضرت کامرانی بنا بر طلب امرا و ارکان دولت بجانب
[illegible] بر اورنگ [illegible] از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاد و بساط انبساط و نشاط [illegible]
[illegible] دیگر برادر [illegible] خویش سلطان یعقوب [illegible] سلطان خلیل بواسطه بخل و خشونت سوی تدبیر و عدم [illegible]
[illegible] و اکثر امرا و لشکریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشته
بملازمت یعقوب میرزا مایل شدند و یعقوب میرزا شعار مخالفت برادر اظهار کرده با سپاه بسیار سر از جوشن پوش
و خنجر گذار از دیار بکر متوجه آذربایجان گشته و سلطان خلیل نیز با جنود تبریز قاصد معرکه گشت و چون [illegible] شده علم
مرتفع گردانیده در حدود [illegible] آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدند و دلیران جانبین دست باستعمال قتال بردند
گرد نبرد باوج فلک چهارم رسانیدند بعد از کوشش و کشش فراوان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم سلطان یعقوب وزید و
سلطان خلیل بزخم یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاد و نهال اقبال شکستش [illegible] مستاصل گردید و کان ذلک فی تاریخ
ربیع الآخر سنه ۸۹۶ فتعالی الله [illegible] و الحکم ما یرید **ذکر انتقال اعلام [illegible] سلطان یعقوب [illegible] حضرت علام الغیوب**
چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه کارزار مقتول گشت تمامی امرا و نوئینان آذربایجان بر سلطنت سلطان یعقوب
اتفاق کرده رایت عظمتش از فرق فرقدین درگذشت و یوسف میرزا متابعت برادر بزرگتر اختیار کرده و دست متابعت
برادر بزرگتر اختیار کرده و دست متابعت [illegible] داده شرط ملازمت بجای آورد و یعقوب میرزا [illegible] و دولت و حشمت
[illegible] از معرکه [illegible] بجانب تبریز منعطف ساخت و دران بلده فاخره بر اورنگ فرمانروائی تکیه زده چنانچه
باید و شاید بمهمات خلایق پرداخت و بدستور [illegible] قواعد رعیت پروری سعی موفور نمود و در
تقویت شریعت غرا کوشید و حسب [illegible] سادات و فضلا و علما را بسیورغالات مقرر فرموده و قاضی مسیح الدین عیسی ساوجی
ولد خواجه شکر الله [illegible] که استاد [illegible] منصب صدارت و حکومت امور شرعیه منصوب گردانید [illegible]
در [illegible] امور ملک و مال دخل داده رایت جاه و جلالش را باوج کمال اعتبار رسانیده امر [illegible] و سرانجام تمامی مهام
سرکار سلطنت را شیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امرا و وزرا و ارکان دولت را
بمتابعتش مامور ساخته ابواب [illegible] بر روی روزگار [illegible] و از غایت عنایت او را اجازت داده که بر روی
فرمان [illegible] در برابر مهر بزرگ همایون برقم ختم توقیع فرماید و فرمود که مادام که نشان آن توقیع موقع نشود حکم
مضمونش را انقیاد ننماید و منصب [illegible] و کارسازی سپاه بر صوفی خلیل موصلی و سلیمان بیک [illegible] یافت و انوار
مکرمتش از مطلع [illegible] طالع شده بر وجنات احوال سایر معتبران [illegible] قاضی عیسی بفضایل و کمالات [illegible]

و جمال حالش بحلیهٔ دیانت متحلی بود و پیوسته نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر می‌نگاشت پادشاه و امرا و سپاه را بمعروف امر
کرده از منکر نهی بلیغ می‌نمود و در کشف کلمهٔ الحق از ملامت مجلس نمی‌اندیشید همواره در زبان بفیض حکمت میکشود و از غرایب
نتایج قاضی ضیاء الدین نورالله صدر اتفاق افتاد که نوبتی از زمرهٔ سلاطین مصر و روم ایلچیان به تبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا
در روز ملاقات ایشان مجلسی بغایت بهجت و حشمت آراسته کلاه زردوزی پوشیده و بر سریر سلطنت نشست آن طایفه را بار داد
و چون هر کس بمحل مجلس خویش قرار گرفت قاضی عیسی بمجلس در آمده و پادشاه را بدان لباس دیده پیش رفت و گفت که
زردوزی بر مردان حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن کلاه را بتیر از کتف یعقوب میرزا برگرفت
فرجی زربفت خود در کشید و پادشاه طریقهٔ اطاعت مرعی داشته اصلا از احتساب مجلس قاضی متغیر نگشت و
براین قیاس آن صدر عالی قدر پیوسته شهریار والاقتدار را از ارتکاب اموری که مخالف شرع شریف بود منع می‌نمود
و با فضایل حیرت و اشاعهٔ خیرات ترغیب و تحریص میفرمود امیر شیخ نجم الدین مسعود بمکارم و محاسن ذات و لطف طبع و حدت
ذهن اتصاف داشت و در سرانجام امور ملکی و مالی غایت جهد بجای آورده در مزرع آمال رعایا تخم عاطفت و احسان میکاشت
و همچنین سایر امرا و ارکان دولت آن پادشاه عالی جاه در مهماتی که متعلق بدیشان بود شرایط وقوف و کاردانی بتقدیم
و مهما امکن در مساعات خواطر کار برداشتی کوشیده اعلام انصاف مرتفع میگردانیدند و چون زیاده بر ده سال
حال بر این منوال بگذشت و تمامی بلاد و امصار اران و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان معمور و آبادان گشت
یعقوب میرزا احمال حسنهٔ خود را بافعال سیئه تبدیل داده نسبت بحضرت سلطان حیدر تغیر عقیده نمود و در
اساس دولت میرزا آقا قیلوق روی بانهدام آورده دست مشیت مسبب الاسباب ابواب تفرقه بر گشود چنانچه انشاء
آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس **ذکر کشته شدن سلطان حیدر الصفوی بجانب شروان**
و توجه آنحضرت در اثنا قتال قبیل از شهادت با مرض عنوان سلطان حیدر را در افراوقات حیات بنابر وفور
میلان خاطر بجهاد فضیلت غزا و جهاد با لشکری از اهل ارادت و اعتقاد باب نهضت بجانب در بند شروان
برافراخت و با کافران که در آن طرف در بند توطن داشتند در مقام مقاتله آمده و بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ اقتلوا المشرکین را
کار فرماید و چون شروانشاه فرخ بن خلیل الله که در آن زمان شروانشاه بود بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافت
ترسید که غازیان عظام در وقت عبور بران مملکت متعرض رعیتش گردانند و بمقتضای حدیث الحب یتوارث و البغض
یتوارث سالک طریق عناد و خلاف گشته ایلچی بجانب برق و باد نزد یعقوب میرزا فرستاده و پیغام داد که سلطان حیدر
با سپاهی عظیم از مردم قزلباش بعزم رزم و برخاش متوجه شروان شد و هیچ شک نیست که هرگاه او را

تسخیر این ولایت میسر شود هوس فتح دیگر ممالک فرماید و ما بین واسطهٔ استقلال ارکان مبانی جاه و جلال آن میرزای والا
مستقلال راه یابد * هر چه آید از آن خلل در کار * هست اول علاج آن ناچار * لیکن سبب آنست که خدام بارگاه سلطنت
لشکری ظفر قرین که بکومک فرستاده نامزد فرمایند تا مستظهر شده طایفهٔ قزلباش را گذارم که ما بین دیار در آیند و بعد مخاطره خیمه
اشتغال الموکب ایشان الظفر بخشیر آوا زیشکس ... و یعقوب میرزا بنابر مستی شمال این سخنان از جاده صواب
منحرف شده سلیمان بیک را با چهار هزار سوار جرار بمدد شروانشاه ارسال نمود و مسمات نامه در قلم آورده او را بجهت
مقاتلهٔ سلطان حیدر نمود و قبل از آنکه سلیمان بشروانشاه ملحق گردد سلطان حیدر از راه تنگی که در جانب شمال شروانات
آن مملکت در آمده بطرف دیار کفر توارم ... یای می آورد و از مردم آن بلاد و امصار طایفه را که بقدم
اخلاص و اطاعت پیش می آمدند از زواید انعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور میگردانید و چون نواحی تمور خانی
معسکر حضرت سیادت آیین ولایت قبالی گشت اهالی آن بلده بمصانت حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور شده
شیوهٔ ناستوده تمرد و عناد اختیار نمودند و دروازه‌های آن حصن حصین بر روی خود دستبدست بانداختن تیر و
سنگ کشودند سلطان حیدر تغیر مخالفت آن زمره به بر شعر گشته غازیان مشهور را بفتح آن قلعه حیرت مامور گردانید
و ایشان آغاز محاصره و محاربه کرده تفنچیان جلادت صفت دلیر و در زمان کار خود پرداختند و باندک فرصتی چنان که برج
از بروج مخورقانی را حت... داده با خاک راه یکسان ساختند مقارن آن حال خبری بکار ارجیف رسید بوقف عرض رسانید
که سلیمان ترکمان بنابر فرموده یعقوب سلطان با جمعی کثیر از لشکر با کان بشیروان شاه پیوست اکنون آن دو سردار
بخیال اشتغال آتش جنگ و جدال متوجه معسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مضمون کلام کریم و ما لنا ان
لا نقاتل فی سبیل الله را بخاطر گذرانیده و از کثرت اعدا اندیشه راه نداده بر جبهه استقبال اصحاب مخالفت مرتفع گردانید
و در نواحی منزل تبرتران شیروانشاه و سلیمان ترکمان با سپاه فراوان * بهر رانیغ کین برون ز نیام * همه خنجر گذار و خون آشام
نزدیک آنحضرت رسیدند و از جانبین صفوف پرداخته مستعد بسته و سیوف کره ذند سلطان حیدر بقوت بازوی تمکین
بود در میدان مصاف اعطاف داده زبان مناجات بکلام معجز نظام ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا گردان ساخت
و صوفیان صافی ضمیر بالتماس اشتعال آتش قتال تحریص نموده صدای گیرودار در عالم انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت
در میدان ضلالت راندند تیغ کین از نیام وقاحت بر کشیدند و در مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت سعی و اهتمام
بتقدیم رسانیدند * دلیران بهم تا بر انداختند * ز هر سو بمیدان کمین ساختند * کشیدند هر یک دگر تیغ تیز * گشادند در ها
جنگ و ستیز * فلک گشته در های قیر از غبار * زمین شد ز خون یلان لاله زار * در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس فعال شر اقتال

کشته در مرو از ابطال جال بر صف اعدا تاخت و العبد مخنث نیلوفری و قوت سر پنجه حیدری بسیاری از سپاه [illegible]
و [illegible] آذربایجان بر خاک انداخت * تیغش که ز سر پنجه حیدر مصاف * ور افکنده جسم عدو انکشاف * ز پیکان خون [illegible]
براورد و از جانشان رستخیز * در فتوحات شاهی که محیط فتوحات نامتناهی است تحریر یافته که درآن معرکه هولناک هنگام
جولان شجاع بیگ [illegible] ترکمان با آن شاه حیدر توان در مقام مبارزت آمده و بضرب حسام جان ستان از پشت زین بروی
زمین افتاده و آنحضرت از کمال لطف و مکرمت دست از قتل آن [illegible] باز داشته [illegible] او را بجان امان داد و [illegible]
غازیان که ملازم رکاب هدایت نشان بودند و افغان با وج آسمان رسانیدند و از موجب آن عفو اخلاص [illegible]
جواب داد که هنوز روز زمان اجل او تمام نرسیده و اما منشور حیات من بر قلم ختم مرقوم گردیده مرا درین معرکه شهد شهادت
می باید چشید و او را چند گاهی دیگر مشکلات مقامات دنیای بی وفا می باید کشید الحاصل بعد از حملات آن سلطان
کرامت شعار بر صف اعدا حملها و نهایت کشش و کوشش ظاهر ساخته [illegible] زهر هلاک [illegible]
آن [illegible] و سلیمان ترکمان از معرکه [illegible] گردانیدند [illegible]
کشاده [illegible] انقطاع رشته حیات سلطان مرتضوی صفات گردیده [illegible] عالی گهر اجداد امامت نژاد [illegible] بلند
شهادت فایز شده طایر روح [illegible] * فغان از جور گردون ستمکار * که [illegible]
بلی خونریز دایم [illegible] * زخون سروران گلگون [illegible] * کمان کینه [illegible] * نشانه کرده [illegible]
شوی گر همچو حیدر اهل باطن * نجات از تیر قصدش نیست ممکن * القصه بعد از وقوع آن حادثه عظیم و داهیه کبری صوفیان
عظام و غازیان کرام از روی اضطرار [illegible] در وادی فرار نهادند و شروانشاه و سلیمان بیک [illegible] نصرت و ظفر
مبتهج و مسرور گشته [illegible] بشارت به تبریز فرستادند و جسد مطهر سلطان حیدر را بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین
در موضع [illegible] تبریز بخاک سپردند و [illegible] که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هر یک [illegible] توجه [illegible]

خویش آوردند ذکر محبوس شدن [illegible] سروری در قلعه اصطخر شیراز و میان [illegible]

کلام [illegible] نظام [illegible] سبحانه و تعالی [illegible] ابراهیم [illegible] معانی بر فضای خاطر اشراف طوایف
انسانی می نماید که چون ابواب [illegible] ربانی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود [illegible] در کسوت [illegible]
و چند گاه [illegible] احوال [illegible]
طلب [illegible]
حالت آید آزرده نباشند زیرا که آخر الامر [illegible] طریق [illegible] ابراهیم خلیل تا الغایة آتش نمرود را باقی [illegible] ام

[illegible]

رهنما و تسلیم [illegible] خطاب [illegible] سلطان علی ابراهیم از مصدر عنایت سبحانی صدور یافت و حضرت جمیل
[illegible] بر طبق [illegible] از انفعال [illegible] خاطرش [illegible]
[illegible] یوسف صدیق [illegible] یعقوب [illegible]
ملک مصر رسید [illegible] نسیم [illegible] پرچم رایت [illegible]
براه عاشقی [illegible] * چو اسمعیل از فرمان [illegible] * [illegible]
چاه یوسف * [illegible] * [illegible] سعادت
عالم فروز * نظیر این [illegible] حال فرخنده مآل [illegible] دولت و اقبال [illegible] سلطنت و [illegible] ابو المظفر
سلطان شاه اسمعیل بهادر الصفوی است زیرا که [illegible] آن آفتاب گیتی فروز از [illegible] کامرانی رسیده بود
که واقعه [illegible] سلطان حیدر روی نموده [illegible] چند گاه در [illegible] و حبس
افتاده و بعد از نجات از آن [illegible] شهید شد [illegible]
ازین وقایع و احوال و وصول اختر جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی خصال [illegible] اوج امانی و امال [illegible] مسطور خواهد
انشاء الله تعالی اما سبب حبس آنحضرت آن بود که بعد از شهادت سلطان حیدر [illegible] اردبیل [illegible]
شاه عالی گهر [illegible] سلطان علی پادشاه را قایم مقام کرد [illegible]
[illegible] صوفیان صافی ضمیر [illegible]
[illegible] سروری [illegible] اردبیل جمع آمدند چون این خبر
یعقوب [illegible] ارباب هدایت [illegible] آذربایجان [illegible] اردبیل فرستاد
تا سلطان علی پادشاه [illegible] ابراهیم شاه [illegible] والده ماجده [illegible] حلیمه بیگی آغا گرفته بشیراز برد
و حکام آن مملکت منصور خان پرناک [illegible] سلطان علی پادشاه [illegible]
تسلیم [illegible] والده و برادران [illegible] منصور خان پرناک [illegible] اصطخر محبوس ساخت
و حضرت شاه دین پناه [illegible] خردسالی آن [illegible] گرفتار شده [illegible]
که [illegible] خواهد بود [illegible] چگونه تحمل نماید [illegible]
که [illegible] سایه [illegible] خورشید [illegible] کسوف [illegible]
نشاید [illegible] شب فروز * [illegible] روز [illegible] بیت * بکام دشمنان [illegible]

هر چند بعضی از سالکان مسالک درایت میرزا یعقوب را از آثار آن در تربیع امارت منع نمودند کیا بی رسید از همان
محبوس بیرون پشت نا وفق به حیات مستقیم الاساس و نقش آن بروز برساخت و در شبستان ... که یعقوب میرزا در قوایم ایوان
در منزل سلطان بود و طرح قشلاق انداخته بود و بنزول بلاد حلول نیز با درآن ماه و مستولی گشت و بلطف میرزا که عزیز به عمر گذرانیده
بود مرتفع شده و در گذشت و مادر شیخ میرزا از سوگواری پسر باز نیز وفات یافته بود که مدت عمرش نیز به آخر آمده و فوت عالم آخرت نمود
و بعد از آن چون یعقوب میرزا نیز به سرا نوانی نهاده و به طبیعتش از حفظ مملکت عنان دست باز داشته رحمت حق یافت و فتاد در
یکی از شهزادگان بایندری یوسف نشاندند و بعد از یعقوب آثاری ... عزیزان یوسف را که شده بعد یعقوب آثاری در سلطنت میرزا
و گشته ذکر آنرای بایندری چون سلطان یعقوب میرزا به ملک بقا انتقال نمود و صوفی خلیل و امرای موصلو به نام پسر بزرگ میرزا
بایسنغر را بپادشاهی برداشتند و ترکمانان بایندری به سلطنت مسیح میرزا اتفاق کرده رایت خلافت برافراشتند و در منزل
سلطان بود میان ایشان معارضه و قوع پیوسته بنیم فتح بر پرچم علم میرزا بایسنغر وزیده و مخالفان عنان ادبار بوادی فرار
تافتند مسیح میرزا با اکثر بایندریه بقتل رسید الغاه میرزا بایسنغر در غایت تجربه بر سریر شاه فتنه بر تخت سلطنت متمکن گشت
و صوفی خلیل زمام سرانجام مهام ملکی و مالی را بقبضه اختیار در آورده پایه اقتدار خویش از اوج سپهر در گذرانید چنانچه
ذخیره که از نواب سلطان یعقوب بر خاطر داشت قصد امرا کرده قتل ایشان نمود و هر یک را بهانه گرفته انواع جور و تعدی
بر روی روزگار آن طایفه گشود و در آن اثنا قاضی عیسی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین مسعود اگرچه از جانب اجل نجات
ابابی اختیار کرده بود در خلال این احوال محمود بیگ لله و ابو محمد بن امیر حسن بیگ در حدود قتل خویش مسیح میرزا از معرکه
گریخته بود شاه علی پرناک در بعضی از ولایات عراق حکومت می نمود طلق کردیده و در سبب استقلال پیدا کرده شاه علی بهاری
از امرا و لشکریان دست بیعت با او داده و اکثر بلاد عراقین با بخت و الغرف در آورده با سپاهی جلادت آئین روی
توجه برگزین نهادند چون این خبر به تبریز رسید بایسنغر میرزا باستصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردیده و در صحرای
درگزین آن دو پادشاه پرخشم و کین با یک دیگر کارزار نمودند بیک نصرت و ظفر در نظر بایسنغر میرزا جلوه گر گشت و محمود
از غایت سرگردانی پناه با سپاهی برده وسیله یقین لعدالمانی که در آن نواحی بود از صورت حال و وقوف یافت و متوجه
گرفتن و از حیاتش شده یکبارگاه و حوالی طاعونه راه او گرفت و محمود بیگ را گرفته در حوالی آن لال نزد بایسنغر میرزا
فرستاده و میرزا بایسنغر بنابر صواب دید پدر عم را شکنجه کرده در پرتاب هلاک انداخت و بعد از این فتح عظمت و جبروت و
نخوت باد بروت صوفی خلیل از حد در گذشت و دست اختیار سایر امرا از حل امور مملکت و مال کوتاه شده این معنی
سبب مخالفت سلیمان بیگ گشت بیان این سخن آنست که سلطان بیگ در آن زمان والی دیار بکر بود چون کمال اعتبار

صوفی خلیل

صوفی خلیل را بار خاطر امرا آذربایجان برسیج نمود خاطر بر مخالفت قرار داده و باتفاق سایر حکام دیار بکر لشکری فراهم آورده
روی بجانب تبریز نهاد پس از آنکه این خبر بسمع صوفی خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنغر عنان توجه باستقبال اعدا منعطف گردانید
از جوانب فایح اتکه بیگ که و سفار ملاف اطفا کرده زمام اختیار بایسنغر میرزا را بدست آورده و او را طوعا و کرها بمدد سلیمان
بیگ برد نزد انجوم صوفی خلیل مغلوب گشت و در دست مردم سلیمان بیگ گرفتار شده بقتلش از هم گذشت و سلیمان بیگ بسمند
معهود و رسم سلطنت بر میرزا بایسنغر اطلاق نمود و در دار سلطنه تبریز بر خزاین و سرانجام مهام ملکی و مالی از پیش خود
گرفته رایت استقلال بر فلک گردانیده بهر روز کجی از زد و رابد کرده ذکر استیلای لواء رستم بیگ ... به سلطان آق قوینلو
بایسنغر میرزا و سلیمان بیگ ترکمان رستم بیگ ولد مقصود بیگ بن امیر حسن بیگ که آثار اقبال از ناصیه
احوالش ظاهر بود بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح میرزا اختیار نمود و چون مسیح میرزا در معرکه سلطان بود
مغلوب شده و تخت سلطنت با و وا گذار نمود در رستم بیگ ... بدست صوفی خلیل افتاده و در قلعه النجق که ... فرق سید علی
بود محبوس گشت و در سلطان که در سلک اعاظم نوحیان انتظام داشت و همواره اعلام اندیشه نقش منصب امیرالامرایی بر لوح خاطر
می نگاشت بعد از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیگ از قراباغ اران عازم النجق شده و معتمدان نزد فرق سید علی و ستاده
پیغام داد که مناسب آنست که رستم بیگ را بپادشاهی برداریم و جنود این حدود را فراهم آورده همت بر استخلاص ممالک
عراق و آذربایجان گماریم و فرق سید علی این معنی را مستحسن شمرده میان او و رستم بیگ عهد و پیمان بعهد و ایمان
مؤکد یافت آنگاه رستم بیگ از قلعه النجق بیرون آمده با سلطان پیوست و انتشار رستم و شرح مزار لشکرش بهمه جانب
یکدیگر متوجه تبریز گشته سپاهی بی شمار از طوایف ایشان جمع آمد و این خبر بعرض میرزا بایسنغر و سلیمان بیگ رسیده
مخالفان را استقبال نمودند اما بر فوجی که افراد ولی در رسیدند طریق بیوفایی مسلوک داشته نزد رستم بیگ رفتند لاجرم
بایسنغر میرزا و سلیمان بیگ ویران شده نزد میرزا بایسنغر بنابر آنکه داماد شیروانشاه بود با تفاق حسین علی بیگ و شیخ
نجم الدین مسعود عازم شیروان گشتند سلیمان بیگ روی بطرف دیگر آورده و رستم بیگ جان ... بطرف تبریز خرامیده و عروس
مملکت آذربایجان را در حجله اختیار در کنار گرفت و همت بر تدارک اختلالی که در فترت مذکور با حوال آن مملکت راه
یافته بود و گماشته سالها گمشده و روز بروز یک دو رخ همی مملکتش ... انتظام پذیرفت حکام و ولایات عراقین و فارس
و کرمان و کردستان و قاصدان گشندان با تحف فراوان باستان سلطنت آشیانش فرستادند و اظهار اطاعت
و انقیاد کرده و سخنان اخلاص آمیز معلوم او کردند ... بایسنغر میرزا چون بشیروان رسید شروانشاه داماد را پیش نهاد ... همت
گردانیده و ابواب انعام و اکرام مفتوح ... اسباب سلطنتش بهم رسانید در آن ایام که بایسنغر میرزا در شیروان بود شیخ نجم الدین

مسعود نقیب بعضی امرا منحوس طعامی مسموم خورده عزم سفر آخرت نمود اما چون سلیمان به دیار بکر رسید و روزی چند
بلهو و عیش اوقات گذرانید ناگاه تیر بلا از شست قضا گشاد یافته رشته حیاتش منقطع گردانید کیفیت واقع چنان بود که
قبل ازین سلیمان بیک برادرزاده خلیل را بسببی از اسباب گرفته کشته بوده و درین وقت که ایشان به دیار بکر مراجعت نمود علی بیگ
دانه خلیل که دران ولایت در سلک اهل اعتبار انتظام داشت بانتقام خون عم قاصد قتل او گشت و منتظر فرصت بوده
سحری در حمام حسن کیف بسر وقتش رسیده و بزخم تیغ تیز روز حیاتش را بشام ممات مبدل گردانید رستم بیک بعد از استماع
این خبر محنت اثر خال خود قاسم بیک را والی دیار بکر ساخت و او بدان جانب شتافته رایت عدالت برافراخت **ذکر بعضی از حوادث
دنیای بی‌بنیاد و ناپایداری و کشته شدن میرزا بایسنقر بتقدیر حضرت باری** چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت بدیع
ربع ولایت چندگاه در تحت حبس اصفات گذرانیدند زمان ابتلا انتها یافته نسیم راحت شمیم ولا بنا سوا من روح بعد از
مسای انقضاء الایام در ممر کم نفحات روزیدن آمد و بر طبق و یه محبه اذا روح الله شیا اسبابه چند صورت نمود
که هر یک سبب نجات آنحضرت بود اول آنکه چنانچه مذکور شد کوتوال قلعه بدان یعقوب میرزا دست از حراست کوتاه کرده با تفاق
مرضی بخانه آمده او را اعلام آنحضرت رسانید دیگر آنکه رستم بیک برادرزاده مهد علیا علیه بیگی آغا بود خروج کرده بایسنقر
میرزا و سلیمان بیک بیسر ... بر انید دیگر آنکه شیروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود دست اعداد با رستم بیک بر
خلاف بازگشوده و لشکری بمیرزا بایسنقر داده او را باستخلاص مملکت موروث ترغیب نموده و چون این خبر به رستم بیک رسید
بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه عالم پناه و سلطانعلی پادشاه و سید ابراهیم را از قید قلعه اصطخر مطلق العنان گردانیده
مصحوب ایبه سلطان بجانب شیروانشاه فرستد تا طبقه صوفیه و غازیان عظام حسام خون آشام تیغ از نیام انتقام کشیده دمار
از روزگار میرزا بایسنقر و شیروانیان برآورده مقصود او حصول مهمات مملکت عراقین و آذربایجان در کت و تفرقش قرار
بنا علی هذا وقتی که خبر توجه میرزا بایسنقر استماع نمود آن کوکب برج امامت را از اصطخر بتبریز طلبید و خلع فاخره و نقود
وافره نزد ایشان فرستاده والتماس اتفاق سفر کرده باظهار اخلاص و اعتقاد زبان گشوده چون این خبر باطراف بلاد و امصار
رسید اندک زمانی جمعی کثیر از مریدان خاندان صفوی و طالبان سعادت دنیوی و اخروی در ظل رایت سلطانعلی پادشاه
جمع آمدند و آنحضرت همعنان ایبه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنقر گشته چون بمعبر آب کر رسیدند دران طرف
سپاهی مخالفان دیدند و از هر دو جانب کنار آب را معبور ... ساخته چندگاه سفیر تیر از طرفین آمد شد می نموده
و هر روز آتش مرافعه و محاربت اشتعال یافته یکی فتح و ظفر هیچیک ازیشان روی نمی نمود آخر الامر بی آنکه غالب از
مغلوب متمیز شود میرزا بایسنقر بشروان معاودت کرد و ایبه سلطان همراه سلطانعلی پادشاه روی توجه به تبریز آورده و دخل

اوقات

اوقات کوسه حاجی را دید که حاکم اصفهان بود با رستم بیک اظهار خلاف نموده خطبه بنام بایسنقر میرزا خوانده و میرزا بایسنقر
از شیروان در حرکت آمده ... رستم بیک چون ... از هر طرف خود را هدف سهام طغیان مخالفان دید
بار دیگر ایبه سلطان را به مصاحبت سلطانعلی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنقر گردانیده و فرا بیری تواجی را با جمعی کثیر از
جوانان پر تهور بحرب کوسه حاجی ... فرستاد و ایبه سلطان درین نوبت بر میرزا بایسنقر و لشکر شروان ظفر یافته بایسنقر را
بقتل رسانیدند و فرا بیری تواجی و کوسه حاجی نیز مقتول گردید و این خبر محبت اثر در یک شب به تبریز رسید رستم بیک
مسرور گشت و تمامی ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان و اران از غبار تعرض معاندان مصون ماند
و وجه اقبالش از مرآت آسمان گذشت **ذکر شهید شدن سلطانعلی پادشاه و شرف گشتن اردبیل از یمن مقدم شاه عالم پناه**
چون رستم بیک مساعدت ... از جانب ایبه سلطان بد کرد او را مخالفان مردم آزار خاطر فارغ گردانید سلطانعلی پادشاه
عالم پناه و سید ابراهیم را از روی تبجیل و تعظیم شرف رخصت ارزانی داشت تا باردبیل شتافته بدستور آبا کرام و اجداد
عظام بر سجاده ارشاد و درین بروری تمکن ... و تصبعه راویه شیخ صفی الدین کوشیده با رشاد طایفه صوفیه پردازند
و ایشان بار دیگر بوطن مالوف و مسکن معهود شتافته معتکفان زوایا بهجران و منتظران خبایای حرمان از غبار موکب
هدایت مراتب ایشان دیده امید ... روشن گردانیدند و بزبان حال و قال بسپاس و ستایش کریم ذو الجلال گردان ساخته غلغله نشاط
و انبساط بایوان کیوان رسانیدند و ... که چند سال از وجود فایض الجود اولاد و احفاد شیخ صفی الدین عاری و
عاطل بود بار دیگر از جلوس سلطانعلی پادشاه زینت سپهر برین یافت و صیت این مژده باطراف بلاد و اکناف
آفاق رسید لوامع نیر حصول آمال بر صفحات احوال اهل وجد و کمال تافت و غنچه مراد ... شد و ... از نسیم عنبر شمیم این بشارت
برگلشن ... شکفتن آغاز نهاد و آمال ارباب صلاح و سداد از پرتو انوار این سعادت در گلشن مطلوب ... مقصود بار داد لاجرم
در مدت اندک بسیاری از سالکان طریق ارادت در خطه اردبیل جمع آمدند و دست در دامن متابعت مخدوم زادگان
زده ملازم عتبات هدایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام انام بر درگاه کرامت بنیاد سلطانعلی پادشاه
بگوش هوش رستم بیک رسید و از مخالفت آنحضرت اندیشه‌مند شده ... و کس باردبیل فرستاده بار دیگر
سه برادر عالی گهر را ... بردند و جمعی از معتمدان خود را تعیین کرد که ایشان را از چشم ... بدارند و محبس را از طایفه صوفیه و قزلباش
در ملازمت سلطانعلی پادشاه نگذارند و دران آوان که آن شان بلند مکان در ... رستم بیک تشریف داشتند و هر روز جمعی کثیر
از مریدان صافی عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده از نقود و جنس و امور و اجناس نقدی بگذرانیدند
میگذرانیدند و چون می دانستند که بخلاف حکم ... مراجعت ... خود ... میگردانیدند آخر الامر رستم بیک

از هجوم آن زمره نجیبه هراس بی قیاس بخاطر راه داده در سنه که از قشلاق خوی روی توجه بییلاق نهاد و قصد نمود که قطع
صله رحم کرده سلطانعلی پادشاه را شربت شهادت چشاند و سرچشمه حیات را بخاشاک مروت انباشته ضمیر بکدورات و بعد فارغ
گرداند و منهی کیفیت این اندیشه معروض رسیده آنکه بر وفق مقتضای کلمه انفوا الکفر [illegible] الطاف عمل نموده و شبی
حضرت شاه عالم پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود کردانیده و بجانب اردبیل عنان بگردانیدند از صوفیان صافی ضمیر
و غازیان تیغ و تیر [illegible] آن حدود بود بموکب آنحضرت پیوستند و لشکر خنک [illegible] شده در مقابله و مقاتله [illegible]
و رستم بیک بعد از وقوف بر فرار سلطانعلی پادشاه ایبه سلطان را با فوجی از سپاه بتعاقب آنحضرت مامور گردانید و ایبه سلطان
حسب الامر نموده متوجه اردبیل گشته در روزی که نزدیک آن بلده رسید سلطانعلی پادشاه [illegible] جوانب میان [illegible]
کرده بر ملک قدیر [illegible] رستم بیک آنحضرت را از سرچشمه تیغ آبدار شربت شهادت چشانیدند و بعد از آن
[illegible] کاربرداران قضا و قدر [illegible] سلطنت و جهانبانی شاه عالم پناه را [illegible] ساختند جانبازان امرا صوفیه
[illegible] خود [illegible] شاهی [illegible] ساخته تاج و دستار خویش را بر فرق مبارک آنحضرت
نهاد و همان [illegible] سلطان [illegible] ارشد و آن [illegible] عالی مقام جامه [illegible] پوشید و [illegible]
خود امام حسین علیه السلام با اهل ظلام قتال [illegible] وقتی که از دست ساقی اجل جام [illegible] شهادت نوشید
در معرکه [illegible] بود بر خلاف صحابه کرام — در جا [illegible] — [illegible] سکوت — بود [illegible]
سرخ از خون [illegible] غم جان [illegible] — در این باب هر چند گویم سخن — [illegible] در زنگ خزان — همان به که سازم
سخن مختصر — [illegible] شاه والا گهر بعد از وقوع آن مصیبت و مراجعت اعدا دولت در مملکت رستم بیک
مصلحت [illegible] حسین بیک لله و خادم بیک و غیرهم از امرا صوفی طریق مشورت مسلوک داشته [illegible] سفر
گیلان اصوب شمرده و آنحضرت با قرب دویست کس از مریدان مخلص و مخلصان [illegible] و سید ابراهیم راهبر
گردانیده و در اوایل شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه بطرف الولایات توجه فرمود و چون بلاهیجان رسید فرمانفرمای
آن دیار میرزا علی که از سایر سلاطین گیلان [illegible] ممتاز و مستثنی بود موکب فرخنده فال آن
نقطه دایره شرف و اقبال را باقدام تعظیم و تبجیل استقبال نمود و [illegible] آنحضرت و متعلقان و منتسبان و [illegible]
[illegible] تعیین کرده [illegible] شرایط اخلاص و خدمتکاری بجای آورد و پس از چند ماه سید ابراهیم [illegible]
تاج دوازده ترک حیدری [illegible] اطاعت و سروریت از سر برداشت و [illegible] آقا [illegible]
نهاد و علم توجه بصوب اردبیل برافراشت اما حضرت شاه تا زمانی که [illegible]

کامرانی

کامرانی را وقت و حین است و نسیم سلطنت [illegible] جهانبانی را هنگام وزیدن و [illegible] مقیم بود [illegible] رفع اعدای دولت را
پیش نهاد همت ساخته رایات نهضت بجانب آذربایجان افراخته ابواب کشورستانی گشود چنانچه بعد از این [illegible] ذکر ملوک آق
قویونلو این حکایت مذکور خواهد گشت و کیفیت آن [illegible] بر زبان خامه بلاغت بیان خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیک [illegible]

احمد پادشاه ولد اغرلو محمد بن امیر حسن بیک بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفته پادشاه آن
ایلدرم بایزید آثار شجاعت و شهریاری در ناصیه حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را باوی در سلک ازدواج کشید
و چون احمد پادشاه چند سال [illegible] عنایت قیصر بدولت و اقبال بگذرانید هوس تسخیر ممالک موروثی کرده با جنود
نامعدود از مردم روم و [illegible] بصوب آذربایجان در حرکت آمد رستم بیک بعد از استماع این خبر علم مقابله و مقاتله
افراخته موکب [illegible] استقبال نمود و آن دو پادشاه بی آنکه حقیقت حال یکدیگر را معلوم داشته باشند بکنار آب
ارس رسیده هر یک از معبری عبور کردند و مقداری مسافت طی فرموده کیفیت واقعه را دانستند لاجرم بار دیگر عنان
معطوف بکنار آب انعطاف دادند [illegible] وقوع تعاقب فریقین و پیش از اشتغال بنائره جنگ و [illegible] امرا عراق
طریق بیوفائی مسلوک داشته [illegible] رستم بیک [illegible] شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد پادشاه بردند احمد
بنابر آنکه انهدام [illegible] رستم بیک را مستلزم استقامت مبانی دولت خود میدانست هم در کنار آب ارس
او را بزه کمان از میان برداشت و این صورت در ذی قعده در سنه اثنی و تسعمایه روی نمود مدت سلطنت رستم بیک
شش سال بود **ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بیان شهید شدن او بیاران مخالفت ایبه سلطان**

چون بی شائبه تکلف و غائله تعسف عروس مملکت روی توجه بجانب تبریز نهاده بعد از وصول بدان بلده فاخره اورنگ
خلافت و جهانبانی را بوجود [illegible] رعایا و مزارعان را [illegible] قواعد عدالت نوید داده رایت شریعت
پروری برافراشت و فرمان فرمود که زیاده از آنچه بحکم شرع شریف متوجه ارباب و دهقنت باشد [illegible]
[illegible] طوائف انسانی را از تکالیف دیوانی معاف داشته [illegible] اخراجات و [illegible]
کسی [illegible] ارباب [illegible] کشیده [illegible] اصحاب عمایم را [illegible]
و این معنی بر روی مبارک [illegible] زیرا که هم در اوایل اوقات سلطنتش ایبه سلطان و قاسم [illegible]
مخالفت و محاربت برافراشتند او را هلاک گردانیدند مفصل این مجمل آنکه چون احمد پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد
حسین بن علی خان که بمرتبه تقرب و شوکت از سایر امرا و ارکان دولت ممتاز و مستثنی بود بار کینه دیرینه [illegible]

آذربایجان [illegible] نظر احمد پادشاه و نقاب [illegible] جبهه گشاده [illegible]
حشمت و اقبال رایت [illegible] و جلال ارتفاع داده [illegible]

مظفر برناک در سینه داشت اورا در مواخذه کشید ملکه وی حیاتش بتیغ تیز منقطع گردانید و این خبر بقاسم برناک که برادر
مظفر بود در شیراز حکومت میکرد رسید خاطر بران قرار داد که بهنگام فرصت باب مخالفت مرتفع گرداند و درین اثنا
احمد پادشاه نشان ایالت ولایت کرمان بنام ابه سلطان ترسیم نموده ابه سلطان از آذربایجان بصوب کرمان
روان شده بعد از قطع چند منزل رسل و رسایل نزد قاسم برناک فرستاد و اورا بر طلب خون برادر تحریص نموده
بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید یافت آنگاه قاسم برناک با سپاهی بی کران با ابه سلطان پیوست و احمد پادشاه
کیفیت این حادثه را شنیده با لشکر آذربایجان عنان بدفع ایشان منعطف گردانید و در نواحی اصفهان تلاقی
فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکه جنگ در هیجان آمده زبانه فتنه انگیز ابواب ستیز و خون ریز گشاده سبزه زار کارزار
از خون کشتگان رنگ لاله یافت [illegible] و فضای میدان تام و تنگ از کثرت جیفه از پا فتادگان با کوه دماوند صفت
مساوات پذیرفت بنابر قضای [illegible] نصرت و برتری بر پرچم علم ابه سلطان و قاسم برناک وزید و احمد پادشاه
که شش ماه سلطنت نموده بود در اثنای گیرودار بقتل رسید و ابه سلطان چون [illegible] بهمین مهمی بزرگ از پیش برد روی توجه
بجانب قشلاق [illegible] قدم آورده و خطبه و سکه بنام سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که بعد از قتل پدر خود با سپهر مهر
در پناه شیروانشاه اوقات میگذرانید مزین ساخته قاصدی جهت طلب او بشیروان فرستاد و در قشلاق بارگاهی
بتکلف در موضعی [illegible] کرده مسندی در پیشگاه بارگاه نهاده و دستاری بر سر [illegible] سند وضع نموده هر صباح [illegible]
که امرا و سلاطین بملازمت نمایند بخاطر میرفت و سرانجام مهام پرداخته [illegible] میکشید و حال برین منوال جاری بود
تا وقتی که سلطان مراد بوی ملحق گردید ذکر خروج میرزا محمدی والوند و کشته شدن ابه سلطان بتقدیر مالک الملک سبحانه
اولاد یوسف بیک برادر امیر حسن بیک محمدی والوند در [illegible] در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از
کشته شدن پادشاه و تفرق سپاه [illegible] کرده هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباده یزد رفت و حاکم آنجا
دیار مراد بیک [illegible] باتفاق اشرف بیک اورا [illegible] برداشت والوند میرزا بار دیگر شتافته بمعاونت قاسم بیک
[illegible] و اعظم سلیمان بیک [illegible] زاده خود رستم بیک حاکم آن مملکت گشته بود و خیال استقلال بر لوح ضمیر
نگاشت و چون ابه سلطان [illegible] در بلده قم [illegible] رسید و نسیم نوبهاری در شیراز آمده خلایق را از
[illegible] سلطان [illegible] ابه سلطان عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف ساخت و محمدی میرزا تمامی
ولایات عراق را بتحت تصرف آورده در [illegible] رحل اقامت انداخت و ابه سلطان سپاه آذربایجان را فراهم
کشیده بجانب او نهضت نموده محمدی قبل از استعمال آلات قتال [illegible] فرار خوانده نزد حسین کیا جلالی [illegible]

استارفت

استارفت و ابه سلطان برادر خود گزل احمد را با لشکری [illegible] نمود مراجعت فرموده [illegible]
گذشته بدان جلدی طرح قشلاق انداخت اما میرزا محمدی روزی چند در قلعه استا بسر برده باتفاق امیر حسین کیا
و اشرف بیک روی توجه بری آورد و شبیخون بر گزل احمد زده تمامی [illegible] بگرفت و گزل احمد مفلوک و پریشان حال
ببرادر پیوسته ابه سلطان [illegible] اقامت داشت [illegible] فرار سوار شده عنان [illegible]
[illegible] خان مراد از شیروان آمده بوی پیوست لاجرم مستظهر گشته دل در مقابله و معانده مخالفان [illegible]
و محمدی را در ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امرا عراق بقدم اخلاص پیش او شتافته و غاشیه خدمت بردوش
گرفته سلطنتش [illegible] محمدی میرزا [illegible] امیدوار گردانیده و [illegible] متوجه ابه سلطان
گردید و ابه سلطان نیز مصحوب سلطان مراد روی [illegible] آورده [illegible] آن دو لشکر کینه ور بیکدیگر رسیدند و [illegible]
[illegible] در میدان [illegible] آتش ستیز [illegible] گردانیدند و محمدی [illegible] ابه سلطان
برخاک هلاک افتاد و سلطان مراد در مرافقت گزل احمد پشت بر معرکه کرده روی توجه بجانب شیراز نهاد آنگاه محمدی میرزا
مظفر و منصور به تبریز خرامید و بر تخت نشسته لوای [illegible] بایوان کیوان رسانید ذکر ابتدا سلطنت الوند میرزا و رسیدن [illegible]
[illegible] چنانچه سابقا در حیز بیان آمده چون میرزاده والوند از معرکه [illegible] بار دیگر رسید قاسم بیک اسم سلطنت
بروی اطلاق کرده لوای [illegible] مرتفع گردانید و [illegible] الاستقلال متصدی سرانجام امور ملک و مال شده و سایر امرا
و ارکان دولت [illegible] پادشاه را [illegible] اختیار نگاهداشته ابواب [illegible] گشاده بنا بر [illegible] الوند میرزا
[illegible] اکثر امرا و لشکریان [illegible] اتفاق کرده [illegible] قاسم بیک جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان
آوردند محمدی میرزا چون از توجه برادر [illegible] لشکر [illegible] تاب مقاومت در خود [illegible] از تبریز
بسلطانیه شتافت و الوند میرزا [illegible] آمده [illegible] بدار الملک آذربایجان در آمده لوای سلطنت [illegible]
[illegible] محمدی میرزا باتفاق
[illegible] سلطانیه [illegible] اصفهان نهضت نموده [illegible] وقوف یافته ابواب
[illegible] اصفهان [illegible] محمدی میرزا باستقبال [illegible]
[illegible] صفوف [illegible]
محمدی میرزا [illegible] و سپاه او [illegible] شد [illegible]
[illegible] ساوه و قم و کاشان [illegible] ساوه [illegible] گردانید و [illegible]

اقامت نموده قشلاق بیگ درکاشان رایت نخوت باوج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از وفات پیکر نصرت و ظفر محمود را
مقید ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بیرام بیک طوایل ساختن امرا رشادرا بنام زد کرد و بیرام بیک بساوه رفته با پیر علی بیک
ملاقات نموده بتاکید قرار عهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی بطلب پیر محمد و قشلاق بیگم و کاشان فرستاده و آن
نیز بساوه در رفته این تعظیم مراسم نفاق آن سایر مصحوب بیرام بیک بجانب سلطانیه در حرکت آمدند اما چون بدو برادر آن
دیگر بمنزل که بیند هراس بقیاس خاطر او داده سببی ... که در جواب غفلت بود نهانکاز گشتند و هر یک علم عزیمت
بصوب منزل بر افراشتند سلطان مراد بعد از اطلاع براین کیفیت با پنجاه هزار پیاده و سوار متوجه ساوه شده و پیر علی بیک
اسباب قلعه داری مرتب ساخته کما ینبغی بحراست برج و باره پرداخت سلطان مراد مدت پنجاه روز که هر چه تمامتر
بامر محاربه اقدام نموده مطلق به دین جهت مراد فایز گشت و قاصدان سخن ان در میان انداخته مهم بمصالحه قرار یافت
و در این موجب اصحاب پیر علی بیک که از ساوه بیرون آمده غاشیه ملازمت سلطان محمد بر دوش گرفتند و او برکت ...
داده هر کلابک بدستور بیشتر از حاکم ساوه باشد و چهار روز که ابدال بیک بخدمت سلطان مراد در رسید از آنجا هر ساوه ...
کرده عنان بکران بجانب آذربایجان منعطف گردانید گفتار در بیان مصالحه سلطان مراد و الوند با یکدیگر و ذکر بعضی از احوال
ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور چون سلطان مراد از ظاهر ساوه کوچ فرموده هوس
تسخیر ممالک موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نموده و الوند نیز متوجه او گشته نواحی صاین قلعه را معسکر ساخت و سلطان مراد
چهار فرسخی ... رسیده بجبال قتال علم اقامت برافراخت و درین اثنا درویشی نیکوخواه که موسوم بود به بابا خیر الله
بآن دو پادشاه ملاقات کرده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانید و از وخامت عاقبت
مخالفت تحذیر نموده هر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه قزل اوزون میان مملکت آن دو سردار واسطه
و تمامی ولایات دیار بکر و اران و آذربایجان از الوند باشد و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان
سلطان مراد و براین موجب عهد و پیمان در میان آمده و الوند بمقر سلطنت خود آورده و سلطان مراد نیز ...
... قشلاق کرده و بعد ازین مصالحه پیر علی بیک و پیر محمد بیک قشلاق بیک علی بارث سلطان مراد شتافته پیر علی با نفاق
... معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده تربیت یافت و درین اثنا بعرض سلطان مراد رسید
که حاکم شیراز قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین بلشکری پر خشم و کین عازم فارس گشت و قاسم پرناک
از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت در خود ندیده بعدم اعتذار رو نهاده لوازم استقبال بجای آورده
در ... سلطان مراد وامرا اطاعت او را حکم امان بخشیدند و جمیع امرا پرناک گرفته ابواب ...

ایشان

ایشان گشادند و سلطان مراد از ... بکار رون فرستان انجا با آن رسانید و درین سال شاهرخ ...
... مظفر بوده و شیروان را مفتوح گردانید و سال دیگر که سلطان مراد در رودبهجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر
بآذربایجان کشید و روی باستیصال نهال اقبال الوند آورد چنانچه از مجمل حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست
ان شاء الله تعالی و تقدس گفتار در بیان ابتدای ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع آفتاب فیروزمندی از افق عنایت
الهی ... همت بلند پادشاه عالی جاه و بخت ارجمند مظفر السلطان ... از مبادی صبا رحلی و اوایل
نسیم گلزار نشو و نما همواره متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار طغیان ارباب
عناد پاک سازد و بآب یاری شمشیر زمرد فام گلزار ملک و ملت را صفت نضارت بخشیده اساس کشورگشایی
برافرازد + برافرازد لوای پادشاهی + کند تسخیر از مه تا بماهی + براندازد به نیروی هدایت + اساس دولت اهل غوایت
زند بر فرق اعدائی بداختر + حسام حیدر کرار خنجر + بامداد امامان گرامی + بگیرد عرصه عالم تمامی + کند نو شیوه
دشمن گدازی + ببخشد دوستان را سرفرازی + کشد بر طارم افلاک مسند + ... را سازد ... + ز نور خاطر
اقبال پرتو + دهد دین را نضارت از سر نو + ... اهل یقین را چاره سازد + ز قهر اعدای دین آواره سازد + دهد از
عدل معموری جهان را + تجمل سازد بخشش بحر و کان را + بنابر علی هذا بعد از آنکه چندگاه در مملکت جیلان رایت
اقامت برافراشت و با حاکم لاهیجان میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشته بالهام هاتف غیب و ملقن لاریب
لاریب خاطر عاطر آن سروران قرار گرفت که از ولایت غربت متوجه جنت رقبت اردبیل گردد و از ارواح مقدسه
آبای کرام و اجداد عظام خویش استمداد نموده و همگی همت بر تسخیر ممالک ... مصروف گردانند
و این معنی را باطایفه از اعیان غازیان که اقبال امثال عازم آستان جاه و جلال بودند ظاهر ساخت آنجماعت
... که تاخیر ... اوقات ... و ... احکام و ... لاجرم
کمر اطاعت فرمان بر میان جان بستند و زبان بیان باداء مضمون این مقال گشادند + که ای سرور آل خیر الانام
کواکب سپاه و سپهر احتشام + وجود همایون تو زیب تخت + ملازم بود رکابت اقبال و بخت + بهر سو که خواهی توجه نمای
که گردی چو خورشید کشورگشای + و بعد از تصمیم عزیمت آن قدوه خاندان امامت و کرامت یکی از اهل اختصاص
حسب طلب بحضرت عالی جاه ایالت پناه میرزا علی فرستاده و قاصدی کیفیت نهضت همایون را با والی لاهیجان
در میان نهاده ... قلب سپاه آنحضرت و عظم شأن اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشیده
و فرمود که چندگاهی دیگر ... در ساختن اسباب و این عزیمت را در تاخیر انداختن بصواب اقرب +

نحو بود و شیوهٔ دلپذیر ❀ حضور صاحبکاری که باشد خطیر ❀ در این مرتبه باشد شتاب ❀ زراه ثانی عنان برمتاب ❀
و این جواب به عرض رسانیده شاه عالی جناب جهة ملاحظه خاطر میرزا علی در ان دیار فی الجمله توقف نموده بعد از
روزی چند مجلس همایون با سلطان جیلان ملاقات فرموده زبان الهام بیان بکشاده گشود و التجاء کرت دیگر آن
مدبر کشورستانی را بصبر و شکیبائی امر کرده و در باب فسخ نیت نهضت ترک ربط الحاح و مبالغت بجای می آورد اما التماس
او درجه قبول نیفتاده و بر نواجبات رحمایش تنافت لاجرم شرف رخصت از زبانی داشته ❀ بس خویش عدت عذر
جای ❀ زبان کرده در عذرخواهی دراز ❀ که شاها بتقصیر نازنده‌ام ❀ زخدام درگاه شرمنده‌ام ❀ چه همت توان بست در
کار تو ❀ تو دهمتی سزاوار تو ❀ برای سپهدار کمان و جهان ❀ مرادت بر آرد کار جهان ❀ لعداران پادشاه
سلیمان نشان منزل همایون به جهت فرموده در محرم سنه خمس و تسعمایه در ساعتی که ❀ ظفر همدم و اقترش یار بوده
سعادت هم دولت مددکار بود ❀ با هنگ غش میان است جست ❀ برای ثواب ای قوم درست ❀ گران کرد از پای دولت
رکاب ❀ برآمد بگردون علم آفتاب ❀ به مهر بر ره بخت جوان ❀ ز گیلان شکاران شد روان ❀ و میرزا علی جمعی
از سالکان طریق یکدلی موکب عالی را مشایعه نموده و پس از طی مقداری مسافت اجازت یافته مراجعت نمود و چون موکب
ارجوان از ملوک ستاره که داخل اعمال طهران و لایت است محل نزول پادشاه سیاره سپاه گشت لشکر منشاء دست
هنجار آورده تا تیر سرمای جای رسید که کار از اسوار و سپهر در گذشت بران خسرو با استحقاق بهمدان منزل ییلاق
قشلاق کرده رحل اقامت انداخته پس از آنکه حسن و ثواب و سالار صفا ایل ستوده طی نموده در اوایل برج ربیع منزل
ساخت اعلام نصرت اعلام صوب اردبیل در حرکت آمده با ملازمان یکدل طی مراحل فرموده و در بن الطاف
کریم عطوف به طبع معهود و مسکن مألوف رسیده و چنانچه لازمه اطوار بزرگان پاک اعتقاد است لوازم طواف
مشهد جنت منزلت حضرت شیخ صفی الدین و سایر آباء بزرگوار بتقدیم و در ان مقام واجب الاحترام دست
مناجات بر آورده زبان بسوال حاجات گشود و روی نیاز بر زمین سوده از بخشنده بی منت و واهب طت
مرادی کم داشت طلب نمود ❀ خدیو جهانگیر عالی حسب ❀ امامت نژاد و حسینی نسب ❀ در ان مشهد واجب الاحترام
مطاف کار بر پناه کرام ❀ در افشاند از لب و دل جان ❀ به پروردگار جهان گفت راز ❀ که ای برتر از عقل و فهم و
قیاس ❀ سزاوار حمد و ثنا و سپاس ❀ تو ئی تاج بخش ملوک عظام ❀ برآرندهٔ حاجت خاص و عام ❀ کرم کن بگیتی کشم
سرفراز ❀ زامداد خیل و حشم بی نیاز ❀ و گر تیغ شاهی بخشش بمن ❀ که تا آورم مرد شمشیرزن ❀ الهی باعزاز خیر البشر
بحق امامان اثنا عشر ❀ به جبر دل شیخ صافی ضمیر ❀ به نیع فرت آفتاب منیر ❀ صفوی صوفی صفت کرسف ❀

لمی

مسی بود تابان زبرج نجف ❀ خدایا بقرآن اهل یقین ❀ بحق تمام بزرگان دین ❀ که بخشی مرا منصب سروری ❀ بر اعدای
دولت دهی برتری ❀ بملک جهان سرفرازم کنی ❀ مهم ساز اهل نیازم کنی ❀ که سازم اساس شریعت قوی ❀
دهم مسند احمد پرتوی ❀ بشمشیر تیز و حسام جهاد ❀ کنم دفع اصحاب زیغ و فساد ❀ چون انوار اجابت دعا بر منیر
فیض انتما پرتو انداخت روی نیاز از زمین برداشته بصوب همایون رایت نهضت برافراخت و در ان زمان علی
بیگ چاکرلو بر اردبیل مستولی بود و میرزا محمد تالش داوی در طریق هواخواهی سلوک می نمود چنانچه بسیار آن دو
سردار رفاقت خدام بارگاه فلک احتشام در ان دیار مناسب نمی نمود لاجرم آن حضرت عزم سفر جزم کرده در خلوتی
خاص زمرهٔ اهل اختصاص مانند میرزا الدوله و الاقبال عبدی بیگ توابچی و حسین بیگ لله و خلیفة الخلفا و غیر ایشان
از اعیان امرا فوج شورت در میان انداخته و فرمود که چون سبب وفور سپاه و [illegible] اهل خلاف و عناد
توقف در این ولایت از عادت طریقه افزود و رست امار روی توجه بکدام جانب آوریم که منتج حصول مقصود باشد
امرا جواب دادند که بر هر طرف که رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار تأییدات الهی است قرار یابد لایق دولت ابد پیوند
خواهد بود و دو تکلیف دیانت مسبب الاسباب ابواب فتح و ظفر و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشود آن حضرت
بعد از تأمل و اندیشه بر زبان الهام بیان گذرانید که بسبب آنست که کلام کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین را
وجه مطلع نظر همت و شیمهٔ کاینات کردستان مشایم و تیغ جهاد از نیام انتقام بر آورده عنان اقبال بمیدان قتال اهل
کفر و ضلال تمایم تا مقتضای صدق وعده من کان لله حصول مقصود و شاهد چهرهٔ بهبود فایز گردیم امرا عظام
شاها آنگه در آن هنگام از عازمان حلاوت اثر یافته و از سعید تفرد موکب همایون حاضر بوده ذو علی الفور امضای
آن عزیمت را مصلحت دیدند و عرض رسانیدند که مناسب چنان می نماید که نسبت به حضرت سلطان حیدر قدس سره
عمل نموده تخت سرحان با اطراف ولایت عراق و آذربایجان و سنیم تا جز بارباب ارادت رسانند که برای جهاد نموده
میعاد مقرر در اردوی ظفر از مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بکفره اصحاب ظلم و ظلام آوریم و این سخن مقبول
افتاده امرا بموجب فرمان اشرف اعلی جار رجیلان جهت احضار غازیان باطراف و انحای ممالک فرستادند و با
جماعت طالع بانجه رایات آفتاب شعاع بصوب [illegible] و کوکچه دنگیز برافراخته در اثناء راه معلوم شد که یکی از تجار میرزا
جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم فتنه انگیز در حدود کوکچه دنگیز اقامت دارد و تجار
عبور بر آن سیداز بکلی راه داده و دیگر را بشیر جنیم در می آرد و شاه عالم پناه با امرا عالی جاه در باب تدارک ایشان
آغاز مشورت فرموده و در ان حین یکی از حجاب سراپرده سپهرآئین خبر رسانید و نامه که آورده بود معروض نواب

کامیاب گرداند مضمون آنکه اگر آیات همایون فال ظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان اینجانب اندازد بنده غاشیه خدمتکاری
بر دوش گرفته و حلقه اطاعت بسیاری در گوش کشیده کمال اخلاص بظهور خواهم رسانید و در مراسم عبودیت لوازم جهود و جاکری
از خود بتقصیر راضی نخواهم گشت ❊ در رکاب شاه ره پیمای خدمت شوم ❊ بنده وار ❊ از تنگ فراقت شوم گوشه‌گیر
در ابیم جنبم مخالف چو تیر ❊ کمر دل ز اخلاص چون بسته‌ام ❊ بجسم سر ز طوق فرمان بری ❊ و این سؤال از شرف قبول مهجور
مانده چنان مقرر شد که در همان منزل چند روزی محل توقف پادشاه عادل باشد و سلطان حسین از این معنی خبر یافته
با فوجی از مردم خود ملازمت درگاه عالم پناه بشتافت و بعد از تقبیل بساط جلالت مناط سلطنت وداد عاد و اقدام دولت
و مکنت بر زبان نیاز عرضه داشت کرد که اگر مسکن این ممتحن دولتخواه بمیمن مقدم پادشاه عالم پناه مشرف گردد و پیش
گذشته یکی گروه قراقویونلو را اختر اقبال و کامرانی از مطلع امال و امانی طالع خواهد گشت و نجم ... فتح و ظفر نمایان
باز آمده سپهر جاه از شر افراد ایشان در حوالی گذشت آنحضرت بجهت اقتضای وقت مصلحت در اجابت آن ملتمس ...
... در زمان امان سبحانی کجا نیست که سلطان حسین بارانی توجه فرمود و در خلال این احوال غازیان عظام و لشکریان
جرار انتقام که جابجا جهت احضار ایشان باطراف امصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون می رسیدند
و روی عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبه علیه شاهی سوده باصناف عنایات سرافراز گردیدند چنانچه در وقت نهضت
رایات نصرت آیات بصوب ... سلطان حسین بیگ از دو پانصد پیاده و سوار در موکب ظفر آثار جمع آمده بودند و چون
نواحی اردوی سلطان حسین بارانی از انوار طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت نضارت پذیرفته بنابر اقتضای
رای عالم آرای ممالک گیتی گشای استراحت آن زمره اجتناب نمودند و خیام نصرت انجام در طرف دیگر برافراخته
نزول اجلال فرمودند پادشاه سعادتمند روزی چند در آن موضع اوقات گذرانیده سلطان حسین بارانی شرایط میزبانی
بتقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح انجامید که از سحاب ... فتنه ... عذر متقاطر میگردد و از آفات ریحی وحشی
نضارت ریاض دولت ... لاجرم چهره فرخنده شیم عزم رحلت از آن منزل جزم کرده و این ...
مسموع سلطان حسین گشته امرا را بر سر ... و زبان مکر و فریب اظهار اخلاص نمود و گفت مناسب آنست
که خدام بارگاه فلک احتشام چند روز دیگر توقف نموده سلوک طریق مخالفت جایز نشمرده مراسم طریق اتفاق
بجای آورده در قلع و استیصال بنیاد اقبال اهل بغی و نفاق مساعی مبذول دارم و راه وفاق ... نموده ...
روز افزون بیکی از اصحاب عناد و شقاق را آسوده و برقرار بگذارم ❊ بمیدان کین گر کشم تیغ تیز ❊ سر دشمنان افکنم
در ستیز ❊ اگر دشمن آید و گر شیر نر ❊ بر و سیل رزمم چو بارنده ابر ❊ امرا چون شنیدند که سخن سلطان حسین اعتماد را نشاید

ابی

بر وجهی چو گفتند که او را معلوم شد که بعد از این پادشاه ظفر قرین در آن دیار توقف نخواهد فرمود و سلطان حسین
از آن سبیل گروه خاطر عذر ما بر آن قرار داد که آفتاب جهان تاب اوج سلطنت رای اختیار ساخته در سحاب
عیش توقف نماید که گوهر شب افروز درج خلافت را بدست آورده و در صدف احتبال از ظهور بازمانده و دولت که
طلوع تباشیر صبح صادق را غمام ظلام بغیر تاخیر نتواند انداخت و سموم تنکام شکرفی از شعبه ایام در نافه مشک مستور
نتواند ساخت ❊ اگر چه ابر ظلمت بر فزاید ❊ طلوع صبح را مانع نیاید ❊ و گر صد حیله سازد اهل دستان نمیگردد مهر ...
پنهان ❊ القصه سلطان حسین بارانی خیال محال مجتبی طرح انداخته از حضرت شاه عالم پناه مقربان بارگاه فلک اشتباه
استدعا نمود که منزل خانمانی او را بمیمن قدوم شریف غیرت افزای سپهر نورانی گرداند و بدین التماس فرق افتخار
و مباهاتش را بفرق فرقدین رسانند امرای عظام چون مکنون ضمیر مکر ما بر پرنیش را معلوم داشتند آن سرور پیش
پادشاهی را بهانه عارضه که فی الواقعه عارض ذات ... ضعف ... نمود در رد ... همایون بر مسند عزت ... نشستند
و ... خدمت بار ... عبدی بیگ و خلفا بیگ نزد سلطان حسین رفته و عذرخواهی نموده گفتند که مزاج همایون
شاهی از نهج اعتدال بصوب ... انحراف یافته ... که امروز بصحبت شریف تشریف آورند و سلطان حسین این سخن را
مقرون بصدق ... و با امرای لوای نصرت افراشته ... مجلس ایشان را اجازت انصراف داده و چون عبدی بیگ
و خلفا بیگ بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند مصلحت را ... دیدند که ... سلطان حسین از آنجا نهضت نموده جمهور سعداء را
از نور طلعت کوکب سعد پرتو زینت گردانیدند و در وقتی که انوار طلعت آفتاب از فزای جهان بوقلمون به نهانگاه
مغرب انتقال نموده و در حجاب ... مستور گردیده و خیمه نیلگون سپهر ... ستون گردون مشاعل ثوابت و سیار برافروخت
سلطان ... حاضر گردانید پادشاه گردون غلام حسب الصواب امرای عظام اشاره فرمود
تا خدام بارگاه فلک احتشام معسکر نصرت انجام را از کثرت شموع مشاعل نمودار سپهر فیروزه فام ساختند و شتران کوه
پیکر ... برق ... زیر بار کشیده رایات نهضت برافراختند ❊ پس آنگاه خاقان والا جناب ❊ برآمد بپشت نجیب
گردون شتاب ❊ روان شد از آن منزل پرخطر ❊ روان در رکابش سپاه ظفر ❊ و چون سلطان بارانی و اتباع او
شمع و مشعل سپاه اردوی نصرت آثار مشاهده نمودند از شب ... کیفیت نهضت همایون غافل بود ... نمودند
و روز دیگر از توجه پادشاه عالی گهر خبر یافته دانستند که تعاقب مواکب سپهر مراتب صرفه ندارند بنابر آن پای شکیبائی
در دامن قناعت پیچیدند و آن افتخار دودمان امامت و کرامت قرین بهجت و سلامت بکهور سعد رسیده روزی چند
بعز فتنه گذرانیدند آنگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع ... معسکر فیروزی انجام گردانیدند غایات فاد بجو بان

در حرکت و سکون شامل حال آن مرجع ملوک ربع مسکون و رعایت مسلک کن فیکون در نزول و ارتحال مسیر اعلام عالی مقام
موکب ظفر قرین • بخت و دولت همنشین بر دوام • فتح و نصرت در نظرش هر صبح و شام • والحمد لله الملک العلام والصلوة
علی خیر الانام و آله الکرام ذکر توجه موکب اقبال بجانب یزدکاه و تسخیر قلعه ... ماکیان ظاهر قلعه نخشب ...
فتح و ... زبان ... از عبادات لکنهای ثقات و مسودات نورافزای روات صحت رسیده و بتحقیق انجامیده
که چون صیت ظهور شاهی و آوازه طلوع نیر عنایت الهی در اطراف آفاق اشتهار یافت هر کس که نسبت بخاندان امامت
دم اخلاص و ارادت میزد قدم از سر ساخته بجانب معسکر همایون می‌شتافت • رسیدند از هر طرف سروران • بدرگاه
شاه جنت آستان • از انجمله قراجه الیاس که از اوزار و اطوار عبودیت خدام آستان سپهر اساس مطرز بود با فرقه از زمره
روم احرام عتبه کعبه احترام بسته از مقام مألوف و مسکن معهود قدم در راه نهاد و بعد از طی بوادی در منزل سورلوک
فرود آمده با یکی از دشمنان بهادر بکی ارکش و در آن نواحی حصاری در دشت سیدش چون بحرور قراجه و رفقا
مطلع گشت بتقدیم ... او را استقبال نموده مراسم حسن اعتقاد اخلاص ظاهر ساخت و طرح ضیافت افکنده
هر چند بعزم غازیان را در منزل فرود آورد اما که ملازمان خود را بغارت و تاراج ایشان مامور گردانید و با ... بنیاد
بی‌ادبی و بی‌مروتی مشتغل گردید غازیان ... در دفع آن جماعت کوشیدند و بسیار جان از آن ورطه خونخوار
بیرون برده عنان انعطاف بدرگاه حضرت نشان گردانیدند و قراجه الیاس در موضع قوراللام بپایگاه فلک احتشام رسیده
بعد از تقبیل زمین عبودیت و تقدیم لوازم خدمت واقعه را مشروح و معروض گردانید آتش غضب حمیت
... آن ... شاه کامکار ... حضرت ... بجانب قلعه ... فرمود و آوازه کیفیت
حادثه ... که ... در برابر ... و میدان داری و ... کارزاری ...
کارزاری ... • چو کنجشک شاه ... کند • بخونریز چون ترکتازی کند • کبوتر که ...
... لاجرم قلعه یکی از معتمدان خود ... و راه گریز در پیش • ...
... پناه • ... • ... از مطلع امید مبارزان موکب ...
نشان در میدان بود و نسایم فتح و فیروزی از مهب اقبال ملازمان رکاب سعادت انتساب در وزیدن شاه ...
... آن قلعه رسید عساکر ... تاراج ... و جمیع متوطنان آن مکان ...
... عبارت ... و ... شاه ظفر ... آن ...
... غازیان آغاز ... افشانی کرد ... جان ... آورده لاجرم جمعی کثیر

از اعدا

از اعدای دولت در آن معرکه بر خاک هلاکت افتادند و فوجی که زخم خورده گریختند هر یک بجایی و دیگر قرین حسرت
ندامت جان دادند جنود ظفر ورود پادشاهی کرام غنایم نامتناهی غنیمان از راه ماعزمان المعبوث ترکمان
گردانیدند و از آنجا حسب المصلحت بیلاق سار و قایه رفتند بارگاه شهریار شهنشاه را باوج مهر و ماه رسانیدند •
در آن مرغزاری چمن بهشت • شه کامران کرد بستر بهشت • باقبال طرح اقامت فکند • بر تنگ از سر پرش سپهر بلند •
رخ سروران بخاک درش • سر سروران سوده بر درگهش • دلش گشت فارغ ز بیم و خطر • جناب سپاه و جنود ظفر
ورود آن منزل همایون رسید که در آن نواحی خرسی بمغاره وطن گزیده و بتعرض بجانب آینده و رونده و
بازنده شاه شیر شکار عازم دفع آن جانور گشته سپاه انجم عدد در حوالی آن مسکن و دوا از تهلیل و تکبیر
باوج فلک اثیر رسانیدند و خرس بقصد ایشان از مغاره بیرون شتافته پادشاه شجاعت پناه با وجود آنکه هنوز
عمر شریف او دوازده سالگی تجاوز ننموده بود بنفس نفیس بجانب آن جانور متوجه شده و چوبه تیر از شست درخشش
گشاد یافته مانند تیر قضا بر هدف مراد رسیده خرس از پای در افتاده مقتول گردید لاجرم غلغله آفرین و تحسین از اطراف
جوانب طبقه گشت و صیت و صیات ... کمال در فلک آب داد • یکاد بر زبان ملک گذشت • تعالی زهی شاه فلک قدر
بوحید در شجاعت منشرح صدر • که زیران شیر گردون از غضبکش • ... زانی روز جنکش • نهاده چون بمیدان وغا کام
رستم ... چشم بهرام • که افشان عطارد در ثنایش • ملک از صدق دل گفته دعایش گفتار در بیان توجه شاه
نوبنیاد جهت تسخیر ... ذکر ... چون مدت دو ماه موضع سار و قایه در سایه علم ظفر آیت سپهر فرو
و ملهم با بود شاه عالم پناه ... در رکاب میمنت انتساب آورده از آن منزل بطرف ارزنجان نهضت فرمود
پس از وصول اجتماع ... ولایت ... عالیشان کلان یاران خود
... و مطارحه نمایند که توجه رایت نصرت آیت ... ولایت مناسب دولت است
... تسعین الکلم مقدم رسانیده در آن انجمن هر یک از غازیان دشمن شکن رایی روی نمود ... و ...
که در آن ... آذربایجان قشلاق کنند و هنگام نزول جبینه ... رسید در منزل ... اعلام ... یار ارباب
علم و طلال برافراخته زمزمه بر زبان آوردند که ... که ... بجانب ... و مواضع ... و ...
کفار ... صدای کبر و دار ... سپهدار انداریم ... دیگر ... بجانب ... سعد
نمود و طائفه را ... بود و از جمله امرا ... و حسین بیک ... این سخنها ... اشرف اعلی
رسانید شاه ظفر لوا بر زبان الهام بیان گذرانید که هیچ یک از این آرا صواب نمی‌نماید و در خیر قبول اصحاب عقول

در نمی آید ما شب در این استخاره بر خواهیم برد بموجب اشارتی که از روحانیت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وفیح
علاج ما هیم کرد صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعه انوار رایات آثار درخشیدن گرفت و بلوامع ضمیر الهام
تأثیر آفتاب منیر عرصه صفت امارت پذیرفت آن مؤید بتأیید الهی سالکان طریق دولت خواهی را بپایه سریر پادشاهی
طلب فرموده گفت دوش از امداد ارواح طیبه دوازده امام علیهم التحیة والسلام نزد ما بتحقیق پیوست که صلاح دولت
ابد پیوند منحصر در آنست که تحت رایات غرایت الصوب بشروان برسر افرازیم و حسام خون آشام از نیام انتقام
بر آورده مهم شیروان شاه را بر حسب دلخواه سازیم بامداد توفیق پروردگار بر آریم از شاه شروان دمار
حسام یمانی سرافشان کنیم یک حمله جلیس بدبختان کنیم و امرا این واردهٔ غیبی را بمسامع رو سفاه سپاه رسانده
مجموع ایشان متفق اللفظ والمعنی بر زبان آوردند که بر افراشتن رایات حرب افراختن عمائم بر صف دشمنان
آهنین عزم بورش جزم شده دم صبح کین مهر گیتی نورد بگردون بر آمد بعزم نبرد برافروخت از نور اقبال چتر
بر انداخت رایات بصوب سیر شه کامران فلک احتشام بر آمد بشبدیز گردون غلام سوی ملک اعدا عنان تاب شد
زمین از تزلزل چو سیماب شد در اطراف مهد سپهر اقتدار و بعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل ماسین رای صوابت
آئین جهانبان اقتضا فرمود که خلفا بیک با فوجی از عساکر گردون تمکین عنان یکران بصوب کرجستان منعطف گردانند
و کفاران دیار را از سرچشمهٔ شمشیر چون بار دوغ ملاکت بیوار چشانند خلفا بیک حسب فرمان واجب الاذعان
بدان دیار ایلغار کرده و مراسم جهاد بجا آورده جمعی کثیر از اهل ضلال را در میدان قتال تیغ تیز کینه راینده و غنیمت
فی نهایت گرفته بر طبق دلخواه بپایه سریر پادشاه عالی جاه رسید آنحضرت او را نوازش نموده و کرایم که آورده بود
بر غازیان قسمت فرموده بعد از آن امام الیاس بیک العود او غلی را بفتح قلعهٔ تنش ارسال داشته و امیر الیاس با زمرهٔ
از سپاه بی هراس متوجه آن حصار سپهر اساس گشته تنش گرفت دیگر رایات نصرت بر افراشت و بعد از وصول
موکب ظفر قرین بحوالی حصن حصین سیلاب خوف و رعب ثبات و قرار قرا بیان و متعلقان تنش را منهدم
ساخته قرار دار الامان ایوان کیوان رسانیده و با تیغ و کفن بار دوی الیاس بیک شتافته لطف او را شفیع
جرایم خویش گردانیده و انجناب قلعه را متصرف گشته ابواب عفو بر روی متوطنان آن بگشاد و کلانتران
ایشان را بآستان پادشاه عالمیان فرستاد و آنحضرت بنظر عاطفت در آن جماعت نگریسته قامت
قابلیت ایشان را بخلعت فاخره بیاراست و ضبط قلعهٔ تنش را بدستور سابق بدیشان رجوع نموده اجازت انصراف
ارزانی داشت و رایات نصرت نشان شاه والا احسان از آن منزل روان گشته چون پرتو وصول بر منزل

اصحاب و ابرسیت

اصحاب و انداخت تنش از کمال الطاف خسرو سلیمان وش سرافرازی یافته منعم از سر ساخته و آنرا سرمایهٔ سعادت دارین شناخته
بدرگاه عالم پناه شتافت و بعد از ادب بشرف زمین بوس مشکش کشیده زبان اعتذار و استغفار بگشاد پادشاه
پورش پرور اپ جرایم تنش را بآب عفو اغماض شسته او را بانعام تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر مرصع و سیاه ا...
مفتخر و مباهی گردانیده و تنش دست اخلاص میان خدمت بسته حسب الفرموده متوجه قلعه خود گردید
گفتار در بیان
عبور نمودن آن فارس مضمار نصرت از آب کر و در آمدن بشروان از کمال سلیقه و تهور
قیاس علی الاطلاق بمودا الاقتداری که مستغرق مالک عاطفت نامتناهی بخشانده و در وقت عبور بر دریای مشکلات
انوار طالع عنایت بی غیر نفیر و سیله زورق بر او را بساحل نجات رسانده و خلافت الفتوح آفاق بر صاحب اعتدادی
که پایه قدر و منزلت اوج سپهر دوار بر افرازد و بهنگام طوفان حوادث ایام و شهور بهادی توفیق زین کشتهٔ او را در
سفینهٔ امن و سلامت نشاند هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش نظر بر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون بسپهر
در وقتی که بسبب طغیان آن بحر بیکران سیاحان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند و تفکر صورت حال بر سبیل اجمال
آنکه در آن وا که خاطر دریا مقاطر پادشاه ولی اعمال از جانب کوشمال کرجیان و فتح قلعه تنش فراغت یافت چنانچه
در آذربایجان مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان همایون نفاذ پیوست که بیرام بیک قرامانی با فوجی از مردم
تکلو و زمرهٔ از قوم ذو القدر بوسیله از موکب ظفر اثر کنار آب شتافته از معبر قومی اولی عبور نمایند و کشندقری و قباع را
ملاحظه کرده هر یک قابل گذشتن لشکر مشخص نمایند بعضی از جنود را بمحافظت آن معبر مأمور کردانند تا شروانیان
نتوان لشکر دریا اثر را از عبور منع آینده و بیرام بیک بر حسب فرمان واجب الاذعان به کنار آب شتافته و بعد از
وصول بکنار آب و مشاهده آن دو معبر هیچ یک قابل عبور لشکر نیست و هر چند در بحر تدبیر شناوری نمود ابواب گوهر
بغیه المقصود بر روی ایشان نگشود الکاء و سپاه را دو بخش کرده و فرمود که هر قسمی در یک جانب از آن رود که در آن موضع بکر
اتصال می یافت خیمهٔ اقامت برافرازند و انجام بسبب عبور از آن دریای بیکران بر دارند و لشکریان حسب الفرموده
بتقدیم رسانیده و بعضی خیال تربیت کشتی و سفینه می نمودند و مجموع را اندیشه سل و کلک می بود تا که آن قدوهٔ خاندان
امامت و کرامت یعنی پادشاه عالی جاه بحر مکرمت بکنار آن آب رسیده بر تحیر و تفکر سیاحان دریای مجال اطلاع
یافت بی شایبه تدبیر بسمند جوش خرام پای اقدام را قدمی چند بجانب بالای آب راند الکاء و عنان یکران بطرف دریا انعطاف
داده و از آن بحر عمیق که نزد ارباب فهم و فقود بی مدد کشتی عبور بر آن محال می نمود بعنایات ربانی بسلامت بگذشت چنانکه گذر
ملاحظه نشد عساکر بحر خروش عدو کش نیز متعاقب موکب گردون مراکب اسب در آن آب افکندند و مجموع در زمان

صحت و عاطفت عبور کرده اند مضمون همایون مثل اهل جنتی کشتی سفینه نوح تا بلغ وجهی ظهور نموده و بواسطه وقوع آن امر خجسته
ارادت و اعتقاد و جنود ظفر ورود نسبت بمرتبه صاحبقران مقام محمود میفزود ◦ چو دیدند آنکه ارباب اهل ادراک ◦ ز دریای
کرم شاه شرفناک ◦ و اخلاص و هواخواهی فزودند ◦ زبان بدعا گویی گشودند ◦ که شاها حشمتت هر دم فزون باد
رخت از نور دولت لاله گون باد ◦ چو کشتی از این دریای خونخوار ◦ شدی مانند خیر مهر آثار ◦ نماند بر تو مشکل هیچ کاری
شود حکمت روان در هر دیاری ◦ توجه کن بهر جانب که خواهی ◦ که همراه تو باد لطف الهی ◦ و آن حضرت سپهر پادشاهی آن شب در
همان منزل توقف نموده روز دیگر که خسرو سیاره سپاه از کنار دریای سپهر رایت نهضت برافراخته و از انوار تیغ
انجم و جنود ظلم را از فضای عالم انهزام داده صدای جهانگیری بلند ساخت شاه عالم پناه بوم رزم دشمن کینه خواه از آن
مرحله کوچ فرموده و از دواب یکرو بر چمن و علفزار […] بود بی دغدغه خوف و خطر عبور نموده انگاه عنان بعطف
شماخی انعطاف داده بعد از وصول بمنزل گل […] سالکان آن مکان بعرض خدام آستان ملک آشیان رسانیدند
که شیروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت شاه نصرت دستگاه با خیل و سپاه بپای قلعه […] که قلاع آن سرحد و سمت از اوج
سپهر گذرانیده و کنگره اش بر تیغ […] زرنگار آفتاب رسانیده و شتافته است و مشغول استعمال آلات رزم و پیکار
گشته […] پادشاه عالمیان عازم تنبیه شیروان گشته و در وقتی که بر سریر […] فلک […] داده و […]
خدام سده سدره مقام که موسوم بعلی بیک […] حسین میرزا بود فرمود که بشیروان رفته مردم آنجا را […] امن و امان […]
رسانده و حسن میرزا هم در آن شب بمقصد رسیده طوایف انام را از سطوت شاه بهرام انتقام مطمئن گردانید و روز دیگر پادشاه
هفت کشور از آن منزل روان شده در اثنای طی مسافت جاده که منتهی بشماخی میشد پیش آمد و رای الهام نمای […]
مناسب دولت پیوسته از راه شیروان عنان یکران بدان صوب گردانید و چون ماهچه علم انجم حشم پرتو وصول بر شماخی
انداخت بوضوح پیوست که ساکنان آن دیار از مغار و کنار فرار بر قرار اختیار کرده و در خلال جبال […] اند و شماخی […]
روز محل خیام عساکر […] نموده و در آن اثنا خبر رسید که شیروانشاه […] که در میان قلعه گلستان و حصار […] واقع
معسکر نکبت اثر گردانیده و کردار و روی خود را […] شاخهای شجر استحکام تمام داده شاه عالی مقام بعد از استماع
این خبر بکار دشمن […] ساخته از شماخی […] فرموده […] توجه آن حضرت اقدام نجات […]
[…] شده از منزل مذکور بطرف قلعه گلستان کوچ فرموده ذکر محاربه شاه عالم پناه با شیروانشاه و انتزاع عمر دولت آن
نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم پادشاه عادل که سبحان قادری که هرگاه لوامع انوار […] از مطلع افضال […]
صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده بر مجالیف احوال فرخنده مآل سعادتمندی تابد […]

صفت اضادت

صفت اضادت پذیرا که بجز صورت صدق و صواب روی چهره گشا […] بر عکس این قضیه بوقت […] حضرت […]
از […] کم بقا […] آمده […] حقیقت ختم الله
علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة از گفتار و کردارش ظهور نماید ◦ چو از انوار لطف حی اکبر ◦ ضمیر سروری گردد منور
بهر کاری صوابش پیش باشد ◦ ز هر فرزانه در پیش باشد ◦ بفضل کامل و تدبیر صائب ◦ شود فتح و ظفر او را مصاحب
عدو […] دور ◦ […] بهبود مستور ◦ […] جولان ◦ […]
مصداق این حال آنکه چون […] بر این منوال […] آفتاب اقبال شاه مسعود و جمال از […] بلاد
شیروان طالع گشته […] کوکب جاه و جلال شیروانشاه در حضیض […] افتاده […] عمر و حیاتش
انهدام یافت آن پادشاه عالیجاه چنانچه مذکور شد […] از قبول آراء مختلفه امرا و سرداران گردن پیچیده […]
[…] عنان یکران بدان صوب منعطف گردانید و شیروانشاه […]
[…] لوای کشورگشای شاهی از شماخی […]
[…] گلستان […]
[…]
گردید کیفیت حال […] بوصول […] موضع مذکور انداخت […] شیروانشاه […]
[…] سپاه […]
هفت هزار […] شیروانشاه […] هزار سوار […] هزار پیاده […]
[…]
[…] ساکنان طریق […] در جولان آمده […]
[…] شاهی […] تیغ فولاد […] انتقام […] و مبارزان لشکر […]
[…] ◦ […] ◦ […]
[…] ◦ […] ◦ […]
[…]
[…] دلاوران […]
[…] سپاه شاه […] تیغ […]

نخام کمسان باد شاهزاده با رمین باران سهام تاثیری و نفاذ جلالت کمسان را از منقبت صعود بر آن بلندی
تاثیری ◦ فراز و نشیب از رهروان کرم مپرس ◦ که پیش مرغ هوا کوه و دشت یکسانست ◦ پیکان دل ایشان شیروانشاه
مانند کار ایشان روی بنشیب آورده و ترک تارک صید وحشت و سنان آتش فشان غازیان بسوی بالا از بالا کشیده
خرمن زندگانی حصیوجت و دلان تا نواسطه و فوز شینه میره حیود ظفر و رود دیم بر آمد شیروانشاه و خیره شده با سوار
سپاه و یکبار حمله کرده و پیادگان شیروانشاه دست و پای سودن در آمده دیگر مجال تیر باران نیافتند غازیان بسیم
نیم از نشیم خدنگ شیر آهنگ امل گشته عنان حلاوت کجانب دشمنان تافتند ◦ گران شد رکاب و سبک شد عنان
و سرحوزه مغفر دشمن بستان ◦ بر انگیختند سپ و بگسیخت کرد ◦ بکردون بر آمد غبار نبرد ◦ بر آمد ز دریای جون میغ ما ◦
هم تیغ تیز شد تیغها ◦ و شیروانیان نیز در مقام مدافعت ثبات قدم نموده دست باستعمال شمشیر و خنجر بر آوردند
و هر دو لشکر دیگ بکرا و تخته فضای میدان رزم را از سیلان خون نمودند آمو به و جیحون کردند ◦ شراره و کین آتش فتنه تیز
زمین فتنه خیز آسمان فتنه بیز ◦ سلامت برون رو رخت زجهان ◦ بهی وارسته شد هستی نهان ◦ و در خلال آن احوال
پادشاه ربع مسکون حضرت اعلی همایون شمشیر و الفقار آسا را از نیام انتقام برکشیده و بحکم صف و عدد عداوت انصاف را از
روی صفه کون و مکان انداخته عایت قدرت دست ولایت ظاهر کردانیده حال جسام چون تا شاش از کار زار سر رد شمس
انگو رده رنگ شوخ ارغوان گرفت و شعله سنان شعبان نشانش در خرمن عمر مخالفان افتاده کسوت وجود شان صفت احتراق
بپذیرفت ◦ زیسکه روز غاد هم توجولان کرد ◦ هوای کشته بجیره دکون غبار گرفت ◦ بهار تیغ تو از بس که لاله بار آورد ◦
بنفشه زار فلک عکس لاله زار گرفت ◦ و چون شیروانیان آن جمهور میدان وادی و آن کلید و خنجر کذاری مشاهده نمودند و بیشتیان
انکار رو کار رشان از دست رفته پشت بر معرکه جنگ کردند و کاسه جمره ستغزه فوت من فتوره پای در بادیه فرار نهادند
روی بصوب باز آوردند شیر صنایت صیس محیح ین صدای دلکشای و آن جنده ما هم الغالبون در رحم کرد و ون انداخت و نسیم
روح گستر فتح و ظفر بر پرچم علم پادشاه والا کوه زیده مشام مشتاقان ستنشقان الا ان الحمد فی ایام دهرکم نفحات
چون اطراف گلزار از فصل بهار عطر پرور ساخت ◦ چو گشت از خون زمین مشک بیز ◦ هوا شد از زنگ سهم از تن ◦ نسیم فتح آمد
روح گستر ◦ مشام جانبازان شد عطر پرور ◦ شکفت از تیغ شاهی قلب اعدا ◦ کلید فتح بود این تیغ گویا ◦ و شیروانشاه با جماعتی
از امرا و سران سپاه در معرکه کشته بر خاک مذلت و هوان افتادند و غازیان منصور بر جمیع آن قوم مقهور را یکجا گشتی
کرده و بشمشیر کین در دو بزرک ایشان نهادند ◦ و در بخت آن گروه از این زاراد ◦ گسیسته آن آهنین سلسله ◦ بعد ضیل شیر ان
عدوان زشیخ ◦ افتادند و در بر شب تیز ◦ بقیة السیف که از آن معرکه خسته سینه راه گریز بر پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده

بوده اند در فضای صحرا و بیابان اجل در جارو جان نا گاه بها ده و از زخمها عزرائیل جا سپردند ◦ از آن معرکه جز عبیدی رسید
بفرودی نماکس سلطانی نخست ◦ شد آن جمع گشته پادستگیر ◦ چو پرواز چه پیدل چه برنا چه پیر ◦ و چون خاطر خطیر شاه
کشورگیر از مهم اعدا فارغ گردید و دو عنان منزل نزول اجلال فرمود و فته بار کاه را او ج مهر و ماه رسانید و تخت دولت
کامرانی را مقر همایون مشرف ساخته و امرا و شجعان را بار داده بتفقد حال ایشان پرداخت آن جماعت روی نیاز
بر زمین بندگی نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آوردند و زبان بادای تهنیت کرده ساخته جواهر زواهر دعا و ثنا
نثار مجلس بهشت آئین کردند پادشاه مخلص نواز هر یک از ایشان را بالتفاتی خاص اختصاص داده باصناف انعام
و انواع مفخر و سرافراز گردانیده و پایه قدر و منزلت جمعی که در آن معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بودند بمزید
اکرام و احسان از فرق فرقدین بگذرانید لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای قتیلان را جمع آورده
و مناره‌ها برافراختند و اسپان ایشان را همچنان کذشته طعمه کلاب و ذیاب ساختند ◦ شاه چون تیغ کین کشید زنیام
سرچون زبر اجل ظلم و ظلام ◦ آنقدر کشته کرد و از اعدا ◦ که مناره شود زسر پیدا ◦ کرد و از کشتگان افتاده ◦ روز رزم و
طرح آماده ◦ یارب این پادشاه کشورگیر ◦ خسرو تاج بخش چتر و سریر ◦ تا ابد باش در جهان منصور ◦ چشم بد از جمال او بخشش دور

ذکر توجه خلفا بیک جهت دفع شیخشاه و تنبیه او و معمور شدن آن دیار از شعله جهانگیر اعلام سعادت پرتو

شاه عالم پناه بعد از فراغ خاطر از جانب شیروانشاه سه روز در همان منزل بجمعیت خاطر و فراغ دل اوقات خجسته
ساعات گذرانیده آنگاه رایت ظفر پناه افراخته ملیحه شاهی را از طلعت همایون و غرت افزای گسنبه کردون
گردانیده و در آن خطه مسامع جاه و جلال رسیده که ولد رشید شیروان شاه که موسوم است بشیخ ابراهیم و ملقب بشیخ شاه دست
در روز محاربه جان سبک بیرون برده و حالا در شهر باکوکه بر کنار دریاست لشکر افواج اندوخته و بخیال مخالفت
حشری از پیاده و سوار جمع ساخته بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که خلفا بیک با بعضی از سپاه
نصرت نشان جهت دفع شیخ شاه عنان بطرف شهر باکو تافت و موکب همایون نیز متعاقب ایشان بصوب مقصد نهضت فرمود چون
این خبر مسموع شیخ شاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانست و باتفاق ابنا و اشیاع در کشتی نشسته و به دریا در داده
به ولایت اطراف گیلان رفت و خلفا بیک از این حال خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیک بنواحی شهر باکو در آمد بر رات
نصرت پرتو گردانیده و همه زورا با ل شهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان با تحفه و پیشکش فراوان
باستان امارت آشیان آمدند و خلفا بیک ایشان را منظور نظر مرحمت گردانیده و باصناف الطاف خوشدل و مطمئن
خاطر ساخت و از آن کال عیش و طرب بسر برده صباح روز دیگر که انجم حشم پادشاه عالم پناه سایه وصول بر آن دیار

انداخت و منزل شیخ شاه مضرب اوقات دولت و اقبال گشته خلفا بیک جا به سریر سلطنت مستسعد گشت اهل
لساط حیلات مناطق قیام نموده بعد از ادای دعا و ثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نو را معروض گردانیده
و این معنی موافق مزاج اشرف اعلی افتاده کلانتران آن بلاد را بانعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی گشتند
و حکومت شهر نو بر خلفا بیک قرار گرفت پس از چند روز پادشاه دوست نواز جهت قشلاق عنان عزیمت بصوب
محمودآباد انعطاف داده و چون دران منزل رسید یراق قشلاق فرموده و بعضی از مهیمان بعرض خدام آستان عتبه
آشیان رسانیدند که متوطنان قلعه باکو بحصانت حصار و توافر اسباب پیکار مغرور شده طریق خلاف
مسلوک میدارند و شرایط خدمتکاری و لوازم خراج گذاری بجای نمی آرند از آنجا که شهریار ابن جر آتش خشم جهانسوز
اشتعال یافته حکم شد که از امرا ارستاجلو محمد و ایاس بعوداوغلی با فوجی از سالکان مسالک کمربلی بجانب باکو نهضت
نمایند و در فتح آن حصار و دفع مخالفان بدکردار بقدر مقدار سعی و اهتمام فرمایند و ایشان بموجب فرمان و حسب
الامر خان مهالصواب روان شده بعد از وصول بمقصد قلعه دیدند مانند برج آسمان برشده و حصار بلند مقدارش از استکمال
یکتائی ارتفاع پذیرفته و فصیل سپهر [illegible] مانند سد سکندر سمت استحکام گرفته سطح فرشش را دریای محیط آسا اخوات
دوران صیانت نموده و یک جانبش که متصل بصحرا است خندقی عریض و عمیق متانت در افزوده متوطنانش بوفور
جلادت و پهلوانی مغرور و مستظهر و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ البال و مطمئن خاطر القصه امرا با عساکر ظفر
لوا آن قلعه را مرکزوار در میان گرفته آغاز محاصره و محاربه کردند و محصوران در مقام مدافعت و ممانعت پای
ثبات فشرده دست بانداختن تیر و تفنگ برآوردند و چون تسخیر آن حصار از حیز امکان بیرون بود و از قوت
طاقت بشری افزون مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع ماهچه رایات شاهی از افق آن دیار نیر فتح و فیروزی
بر صفحات احوال غازیان تافت چنانچه شرح داده میشود و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد گفتار در بیان فتح قلعه باکو
بتوفیقات پادشاه نامجو چون شاه مظفر لوا فصل شتا در منزل محمودآباد با خاطر خرم و دل شاد اوقات
فرخنده ساعات بگذرانیدند و نسیم بهار افزای فروردین از اطراف دشت و ساحت بساتین وزیده قلعه [illegible] مفتوح گردانید بکان خار
القصه رایت دولت پایدار سر تیز شده و شاخ شکوفه و نسرین جهت نثار خدام بارگاه سپهر آیین درم زر گشت
سنه علامت انجمن خسرو گل * در عارض حسن جمیل * از جهت عالم زرستر آراید * عالم زظهور دولتش شاد * پادشاه
والاقدر پرتو اهتمام بر فتح حصن حصین باکو انداخت و با کوکبه [illegible] کوکب رایات علم نهضت بدانجانب برافراخت بعد از
وصول بنواحی آن دیار و ملاحظه خندق و فصیل آن حصار مثال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی از ابطال رجال از قلعه

بکان

بکان دیده و زآتش قتال برفروزند و دل مخالفان دولت ابد پیوند را که بربالای آن قلعه بلند پای حصار مستولی
دارند بسوزند و زمره دیگر بستن [illegible] اندیشه آغاز نقب زدن نمایند و جهت توجه غازیان بجانب شمشان راه ها
بگشایند و آن دو طایفه بجد تمام حسب الامر آغاز کار و جد بکار کرده مرد و زن [illegible] زلزله در زمین و غلغله در [illegible] انداخت
و صدای نفیر و نای از زمین گوش ساکنان قلعه سپهر برین گرفت چنانکه بلند آهنگ جهاد دران [illegible] شده کار دو دولت
ایشان آغاز تزلزل کرد و جان بلب [illegible] مخالفان نام و ننگ از نقبی که بکان در چشم ایشان میبرد روی [illegible]
ز شست غازیان قادر انداز * عقاب جان برآمد در پرواز * ز مغز فرق اعدا طعمه جسته * زخون چشم شان منقار شسته
چو بکان آتش وزین میگشودی * بجان و بیرون شد مینمودی * دران اثنای شرف الدین علی خان اقتضا کرد که
خندق از سنگ پر سازند تا جیوش [illegible] بسهولت از آنجا توانند گذشت و بنفس نفیس از [illegible] کوه بکرفه و آمده و قورچیان
عظام و خدام موکب فلک احتشام را بدان مهم مامور گردانید و آن زمره باندک زمانی آن مقدار سنگ در خندق ریختند
که کوهی بلند نمودار گشت و هر کس بران صعود نمود بر ساکنان حصار مشرف شد لاجرم محصوران بجان رسیده دست اضطرار
در دامان الطاف شهریاری زدند بزبان تضرع امان طلبیدند * که شاها ببخشای بر جان ما * نظر کن بحال پریشان ما * بلطف
تو امیدوار * امان بخش بر جان زینهار * و عفو پادشاهانه شامل حال موفور الاختلال ایشان گشته در حال ابواب
قلعه باکو بر روی غازیان عظام گشاده و کلانتران شمشیر [illegible] و کفن بگردن در درگاه سپهر مقدار شتافته
کمر و میان بداری بر میان جان بستند و خسرو نوازش بر اکثر ایشان [illegible] خلعت عنایت کرد و حکم شد که خلفا بیک
جهت حکومت و نقل [illegible] شروانشاه بقلعه شتابد تا گنجه زر و گوهر و نفایس اجناس که بر نفر قش در آید باردوی همایون
فرستد با جمع و ظفر و فتح و نصرت یاد و خلفا بیک اشراف و اعیان باکو را همراه داشته رایات نهضت بجانب قلعه برافراخت
و بعد از وصول خزاین دفاین سلاطین شروان را بدست آورده پیشکش [illegible] لایق از متوطنان آن مکان ستانید
و جمع آن نقود و اجناس بدرگاه کیوان اساس ارسال فرمود و [illegible] بعضی از ملوک آن دیار را که نسبت بحضرت
ولایت منقبت شیخ جنید قدس سره عداوت ورزیده بودند شکافته استخوان پوسیده ایشان را بآتش انتقام سوخت
و عمارات عالیه آن طایفه را انهدام داده با خاک راه یکسان ساخت پس منقضی المرام بپایگاه سپهر احتشام باز
و بمزید لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده پایه قدر و منزلتش از سایر امرا درگذشت گفتار در بیان توجه آن شهریار [illegible]
[illegible] قلعه گلستان و ذکر [illegible] فتح آن حصار صعب [illegible]
چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از جانب باکو فراغت یافت عنان عزیمت جهان نورد بطرف حصار گلستان تافت

زیرا که بسیاری چون و شیروان در آن مکان توطن داشتند و متانت حصار و حصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور
بوده نقش اطاعت و فرمان بر صحیفه ضمیر نمی نگاشتند و بعد از آنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکر نصرت
نشان گشت غازیان عظام از صدای زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی آدم انداختند و امرای عظام
اطراف آن حصن حصین را بر یکدیگر تقسیم نموده به ترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند اما در آن اثنا صورت چند بوقوع پیوست
که شاه عالم پناه رقم عفو بر جرائم و جسارت مردم گلستان کشید که مجاری امیرزاده الوند بر جمیان لشت از جمله
یکی آنکه روزی آنحضرت تنها در پای درختی که نزدیک آن قلعه وقت نشسته در باب تسخیر آن تامل میفرمود که ناگاه شخصی
سر از حصار بیرون آورده دست بر گلو نهاده و آثار عجز و نیاز ظاهر ساخته بزبان حال التماس نمود که رایات همایون
فال از اینجا کوچ فرموده کیان دیگر نهضت فرماید و رشحات سحاب لطف و عنایت پادشاهانه کشت زار امید اهالی گلستان را
حضرت نضارت بخشد و این معنی از ضمیر منیر که جام جهان نمای اقبال است ظاهر شد فتوری تمام با همتی که در تسخیر آن
حصار میفرمود راه یافت دیگر آنکه فقری از اهل عبادت که بصدق سخن اتصاف داشت شبی در عالم رویا مشاهده نمود که
شخصی از مردم گلستان گریه کنان با وی میگوید که ملتمس آنست که از زبان من این حدیث را بعرض شاه عالم پناه رسانی
کای نگهبان عدل کسری * قدوه آل ذات حیدر * حامی دین حضرت نبوی * حارس حنابسه تقوی * در جواب این سخن حضرت
صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که در آن زمان که از آذربایجان بجانب شیروان در حرکت آمده بر آب کر عبور نمودی
معروض نمودی که چون بلاد شیروان مسخر گردد متوطنان گلستان را مشمول انعام و احسان گردانیده خلعت امن و امان
پوشانیده و آنفقیر علی الصباح سریر سلطنت مصیر شتافته کیفیت خواب بعرض شاه عالی جاه رسانید آنحضرت فرمود که
این قصه داخل و بار صداقت است زیرا که من بعد از عبور از آب کر حسب حال کلمه ای از ما خود نذر کرده بودم و تا غایت
آن را به هیچکس نگفته ام اکنون نذر را بوفا رسانیده از اینجا کوچ نمایم و ابواب تشویش بر روی روزگار ساکنان حصار
نگشایم دیگر آنکه در اثنای این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهت تحقیق حال ارباب ظلم و طلال بکیاب قراباغ رفته
رسیده شرف عرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی افزون از حد و چون فراهم آورده و نخجوان را معسکر لشکر
گشته از کرد و محمد قراچه را با فوجی از جنود آذربایجان از جانب گنجه فرستاده تا از قومی اوی که گذشته بیلاد شیروان
در آید و حسن بیک شکر او علی از بگرمان رود در ارسال روزی داشته از آن طرف بسوی آن ولایت توجه فرماید شاه عالم پناه
چون بر خیال محال مخالفان بد فعال واقف گشت یکباره از سر جرائم مردم گلستان در گذشت و بعد از انعقاد مشورت با اعاظم
امرا و ارکان دولت عزم رزم الوند جزم کرده بجمع کردن کشتیها و بستن جسر بر معبر جواد فرمان داد و چون جسر را آن بوسیله

فرمان

فرمان اشرف اعلی به ترتیب پل ما مورگشته بدانجانب شتافت و بعد از ایام پادشاه گردون غلام عنان عزیمت بر کنار آب تافت و مواکب دولت از آنجا شاهی در ضمان تایید الهی جسری که در جواد تکمیل یافته بود عبور نمود الکا و تدبیر
دفع اعدای دین و دولت کرده عساکر فراوان تعیین فرمود ذکر مخالفت میرزاده الوند با پادشاه دین پناه سکندر منقبت
امیرزاده الوند که در آن زمان بعضی از بلاد آذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که پادشاه جهانبان را در ممالک شیروان
روی نموده اندیشه مند گشته با خود گفت که چون خدام آستان امامت آشیان از فتح شیروان فراغت یابند
احتمال قریب است که قصد تسخیر آذربایجان نموده بدان جانب شتابند پس صلاح چنانست که پیش از آنکه این معنی از حیز قوت
بفعل آید سپاه این حدود را جمع آورده در دفع غازیان اهتمام نمایم و عنان عزیمت بجانب شیروان انعطاف
داده در طریق کشورگشائی سلوک فرمایم و باین خیال محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم کشیده در نخجوان
اعلام نخوت اعلام بر افراخت و حسن بیک شکراوغلی را برسم منقلای بکر رود روان ساخت و چون شاه عالی جناب
از آب عبور نموده و بر حقیقت احوال سالکان طریق ضلال اطلاع یافت بیرم بیک قرامانلو را که پهلوانی بود صفدر بجمعی از جوانان
جوشن پوش به دفع حسن بیک شکراوغلی روان فرمود و بیرم بیک کنار کر را رود دوا ایلغار کرده حسن بیک تاب مقابله و مقاتله
نیاورده سلوک طریق فرار بر قرار در میدان قتال اختیار نموده در نخجوان با الوند پیوست و بیرم بیک بعضی از بازماندگان او را تیغ بیدریغ گذرانیده یراق ایشان غنیمت گرفت و بپایه سریر سلطنت مصیر بازگشت و شاه جمجاه صفات
این فتح را مقدمه فتوحات دانسته و خوشحال و مسرور عازم قراباغ شده و فرجهای یکی بعد از دیگری از متابعان الوند
که در آن حدود بوده اند از توجه پادشاه سعادتمند خبر یافته قدم ادبار در وادی فرار نهادند و رایات ظفر نشان
بعد از شنیدن خبر فرار ایشان بصوب نخجوان حرکت فرموده بار دیگر بیرم بیک قرامانلو را برسم منقلای بر سایر غازیان گیتی
کشای سبقت گرفت و از آنجانب عثمان نامی از غربان الوند برابر آمده پس از استعمال آلات پیکار در جنگ گرفتار گشت و بیرم بیک او را دست و گردن بسته به درگاه عالم پناه فرستاد و فرمان قضا نفاذش فرمان داد و این خبر
بالوند رسیده از سطوت لشکر قیامت اثر بر خود بلرزید و قدم ثباتش متزلزل شده حقوق سعه کرده کوه الوند در پیش
سپهر بلند پست نماید و کرمی شب تاب پیش نور آفتاب بفروغ نبود * کوه را در دیده گردون فحقت * چند در پیش فلک
پست * نور افسر کرم بی حساب * کی نماید پیش نور آفتاب * القصه چون شاه کشورگشای بهوای فضای نخجوان از
موکب عیار نصرت نشان عنبر بیز و عبیر افشان ساخت و کیفیت فرار و منزل فرار الوند بوضوح پیوست صفحات
میدان صوب عطف فرموده آخر روز نزدیک معسکر دشمن نزول اجلال نمود و قبه بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشت

غازیان عظام را بحرست عساکر فیروزی انجام امر کرده و از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تا وقتی که نظارگیان
از آسمان بسبب ارتفاع علم نورافشان آفتاب تابان دیده برهم نهادند و از جانبین لوازم پاس مرعی داشته بیدار بودند
در خیال جنگ کارزار بسر برده عاقبت کار تامل و اندیشه می نمودند گفتن روی یافتن محاربه فرق اختیار را با مر والی شاه و در
مقام ظفر و روز سیم فتح و اقبال از بعد طالب لایزال بر چهره علم پادشاه منصور [illegible]
علی الصباح که خسرو زرین علم یعنی آفتاب عالم خشم از خواب ناز باز کرده و نعره جنگ کردون را بفروجود همایون زینت
بخشیده و تیغ فروخشم چون دست ظلمت شب را انهدام داده اطراف آفاق را بانوار فتح و فیروزی روشن گردانید
مصرع که شد خسرو چینا علم * عازم روز و شب طلب خشم * توسن فلکش گشت رام * گرد سوی خیل مخالف خرام
مهر نکونساری اهل خلاف * تیغ زراندود کشید از غلاف * پادشاه کشورگشای با همایون فلک فرسای بر پشت
ابرش جهان پیمای گردانیده و از سر اعتقاد بر قوت دولت روزافزون و وثوق عنایت بی غایت قادر کن فیکون
عنان سعادت نشان بعاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه برده و غازیان نصرت قرین و مجاهدان میدان دین را
بکوب امر کرده روی به تنبیه لشکر اوند * توسن آمد شه کامران * چو خورشید بر باره آسمان * ز هر سو هژبران میدان کین
یلان جهانگیر نصرت قرین * فکنده به بر جوشن از نگار * گرفته بکف تیغ مردم شکار * نشسته بر اسبان همره اثر * بجدت [illegible]
همچون ظفر * و زبان بدعا و ثنای شاه مظفر لوا گشاده صدای اخلاص و یکدلی در میمنه و میسره روزگار انداختند
و از صدمه قوایم مراکب تازی و ولوله سیل اسپان شاهی و حجازی کره زمین متحرک و متزلزل ساختند و آنحضرت
همگنان را بمزید ترتیب رعایت و وعده مرحمت و عنایت مستمال و امیدوار گردانیده بر انقهار و حصر انقهار لشکر
فیروزی آثار را بنکو طلعت امرای جمشید حشمت استحکام داده و ما بجد رایات نصرت آیت از مطلع ظفر طالع گشته
روی بطرف دشمن نهاد * صف جنگ آراست صاحبقران * روان گشت با لشکری بی کران * ظفر همعنان نصرت اندر رکاب
زبخت جوان خوشدل و کامیاب * و از جانب میرزاده الوند نیز بقیه جنود شقاوت ورود پرداخته اشارت نمود تا نفیر
اردوی او را تمام جمع کرده نزد او بیکبار گشته در پس صفوف لشکر باز داشته مصلحت آنکه هر کس از میدان ستیز عنان
بوادی گریز تابد راه بیرون شد مسدود یافته باز بمعرکه شتابد و چون صف هر دو لشکر در برابر محاذی گردیده دست
مراتب گشت و خروش کرنای کوس و فغان نفیر و سورن از اوج فلک اعظم درگذشت نهنگان پولاد پوش و پلنگان [illegible]
فروش از هر دو جانب مراکب امیهر ستیز تیز کرده دست بخونریز گشودند و غبار فتنه انگیز سم بادپایان سبک خیز
از فضای معرکه ارتفاع داده آثار رستخیز بعالمیان نمودند پیکان جان ستان حروف امن و امان از صحیفه زندگانی

محو تحت

محو تحت و سنان برق افروز شعله فنا در خرمن وحدت و سلامت انداخت تیر مرگ با تیر از شست درست دلیران [illegible]
دشمنند و اسیر ری قتل و تاخیر در دل جای کرده و نیزه ثعبان مثال از کف ابطال رجال شیوه طعن را ساخته لوازم [illegible]
بجای آورد * بجایی کمان تیر گردید جفت * ز پیکان مه مهره پشت سفت * شده جان ستان نیزه هر کسی * چو طوطی فدا [illegible]
در سرسبی * و چون تیر و داد و شد سهام دلدوز و استعمال سنان جانسوز مهم دشمنان به روز فیض بیاقت غازیان
عظام تیغ انتقام کشیده روی بدیشان آوردند و بضرب حسام خارا شکاف کسوت حیات پهلوانان دست مصاف
چاک زده کمال جلادت ظاهر کردند و آنجماعت نیز پای ثبات فشرده بقدر مقدور در مواقعه لشکر منصور میکوشیدند
و در کشش و خونریز فتنه جانب سعی و اهتمام بظهور میرسانیدند * ز هر دو طرف مردم تیز جنگ * بخونریز هم برکردند چنگ
ز سرها که افتاده بر خاک راه * سر انجمن گرد یک حشرگاه * بخون بس که جان رفت بیرون ز تن * زمین [illegible]
جان در بدن * ز هر دو طرف با و اشده راز * که [illegible] بهای آن رشته باز * در آن اثنا پادشاه سرافراز دشمن گداز
مانند سحاب قطره بار که غبار اغیار را در ساخت روزگار فرو می نشاند با شعل آفتاب تیغ گذار که بجهود طلوع مسیا ظلمت
شبها بود دیگر دانه صمصام ذو الفقار را تا [illegible] برصفوف دشمنان تاخت و چند کس را بقوت بازوی شجاعت
از پشت زین بر روی زمین انداخته علم فتح و فیروزی برافراخت * بشمشیر کین شاه صف [illegible] دراکند در جان
دشمن شکاف * ز خولان کشید بر عالم نور رف * بر آورد گرد از زمین نبرد * بلی تیغش چو شد جان فشان * فرو شاندان گرد را
در زمان * چو شد را با اقبال پیوند بود * اگر خصم او کوه الوند بود * بگرز گران سنگش از پا فتاد * قدم جانب ملک عقبی نهاد
و صنوف سپاه شاه ظفر لوا که غازیان جلادت نشان بهیات اجتماعی بر مخالفان حمله نمود و بیکبار دست تیغ راندن
سر افشاندن بر آوردند و از اعاظم امراء الوند نام لطیف بیک و سیدی غازی و موسی بیک و جماعتی را بنوک حسام
خون آشام از صحیفه هستی محو گردانیدند لا بوم سلک جمعیت سپاه دشمنان نکبت قرین مانند زلف خوبرویان ختا و ختن برهم زده
گشت و اوتیز از معرکه جنگ روی گریز بصوب [illegible] با جان آورده از سهام [illegible] گذشت نسیم عنایت الهی کل مراد غازیان
موکب شاهی را در چمن دولت نامتناهی شکفته گردانیده و بحکم وحی پرور فتح و ظفر [illegible] مشام
مستنشقان وما النصر الا من عند الله رسید * و نیز از جانب فضل الهی * نسیم فتح بر اعلام شاهی * مشام غازیان شد
شد از عطر ظفر چون گل معطر * و چون آفتاب عمر روز [illegible] قوم از فوق [illegible] بسر حد زوال رسید [illegible]
بس از وصول الصف [illegible] راه نجات مسدود دیده و سپاه پادشاه صاحب تائید از عقب در آمده آن زمره سراسیمه را
تیغ تیز گذرانیدند و اندکی که از [illegible] خود را بساحل خلاص فکندند در اثنای راه [illegible] سپاه رسیده هر کس [illegible]

سفینهٔ حیات در گرداب فنا افتاده دست بر جان شیرین افشاند ٭ شاه صاحبقران کشورگیر ٭ خسرو رزم خواه و بزم پذیر
روز هیجا چو قصد دشمن کرد ٭ معنی انما مبین کرد ٭ در بر برگی گرد ستیز ٭ رخت خونش به خنجر سرتیز ٭ وانکه بدبخت [illegible]
که گریخت ٭ شیرهٔ جان او بزهر آمیخت ٭ هستیش اقتضای عدم انگاشت ٭ تیغ نقد سرش ز میان برداشت ٭ و از زر
و جهات الوند و لشکریان او چندان اسب و استر و شتر و اجناس نفایس و اثواب و اوانی نقره و زر غنیمت غازیان وافر
حشمت گشت که تفصیل آن موجب تطویل میگردد و حضرت شاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان خاکسار
منزل نزول اجلال فرموده شکر پادشاه ملک بخش بجای آورده و دلاورانی که در دفع اعدا مراسم شجاعت و لوازم شهامت
بتقدیم رسانیده بودند بانعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور گردانیده و شبی در غایت عیش و طرب گذرانیده
روز عالم افروز بطرف دارالسلطنهٔ تبریز برافروخت و بعد از طی منازل بفال روح که بجیده رایت عدم در دارالملک [illegible]
نهاده بر تخت سلطنت زینت و بهجت افروخت والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین [illegible]

همایون پادشاه ربع مسکون و ارتفاع لوای [illegible] دولت روز افزون

چون تقدیر [illegible] کار الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر متعلق بان بود که بر طبق حدیث صحیح ان الله یبعث
علی راس کل مایة من یجدد لها دینها اساس دین نبوی از مساعی مسعود دولت بیدار پادشاهی صفوی صیت صیانت
و استحکام گیرد و ریاض شرع مبین مصطفوی سرسبز از رشحات سحاب عالی آثار وارث خلافت مرتضوی سمت
حضرت و نضارت پذیرد از اوایل طلوع اقبال [illegible] نصرت و ظفر از [illegible] همایون فالش تخلف نموده و [illegible]
و از مبادی ظهور [illegible] استقلال پیوسته صورت فتح و فیروزی در آینهٔ ضمیر [illegible] چهره
گشوده و میگشاید ٭ جهانگیری که هست از بخت سرمد ٭ نیابد خداوندی موید ٭ ظفر همسایه باشد در رکابش ٭ شرف [illegible]
نصرت ایابش ٭ بهر کشور رود خسرو و قوم ٭ شود بخت از قدوم او مکرم ٭ عیار زر ز نامش در فزاید ٭ بچشم [illegible]
عطارد بر فلک گوید ثنایش ٭ خطیب منبر گردون دعایش ٭ و چون دستور معهود این پادشاه موید منصور در موضع [illegible]
فتح و فیروزی بر افروخت و عنایت [illegible] ملک ملک بخش خلعت [illegible] ملکه من یشاء بر قامت قابلیتش [illegible]
ساحت از آن مقام متوجه دارالسلطنهٔ تبریز گشته در روزی که اوایل شهور سنهٔ سبع و تسعمایه بود و [illegible]
اعیاد [illegible] مانند نوروز فرح افزای [illegible] همایون فال [illegible] دولت و اقبال [illegible] متوطنان آن دیار
مسعود گردانیده [illegible] طلعت عالم آرای و صبح [illegible] ظلمت زدای ظلام ظلم [illegible] که از ساحت
آذربایجان [illegible] آن دیار [illegible] کشف و انجلا رسانیده در ساعتی سعادت بخش [illegible] اورنگ

سلطنت

سلطنت جهانبانی از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمده و افسر خلافت و کشورستانی
و برکت وصول بر فرق همایون آن برگزیده سربلندی از جمیع اسباب سرافرازی برتر آمد ٭ افسر ز سر تو گشت نامی شاها
تخت از قدم تو شد گرامی شاها ٭ انصاف تو ملک راست حامی شاها ٭ زان ملک شد جهان تمامی شاها ٭ و چون همت
عالی نهمت شاهی بر تقویت دین مبین و تشیید مبانی شریعت مطهر خاتم النبیین معروف و مصروف بود اول حکم
همایون فرمانروای ربع مسکون فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمه
اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خوانده و پیش نمازان تمامی مساجد در اوقات صلوة لوازم احتیاط و اجتهاد مرعی
دارند و دعای دوام دولت پادشاه بدستور آیین بر سر منبر [illegible] و روی زر را از القاب [illegible]
آن خسرو عالم حشمت قرین [illegible] سازند ٭ افسر ز سر تو برسر آمد شاها [illegible]
پادشاهی و رحمت و بخت بندگان خدمت [illegible] گلشن مقصود [illegible] سر بفلک [illegible] رسانید منصب وکالت نفس
نفیس همایون حسین بیگ [illegible] گرفت و مهم وزارت و صاحب دیوانی [illegible] تفویض پذیرفت قاضی شمس الدین
جیلانی [illegible] بر مسند صدارت نهاد و موقوفات ممالک محروسه انضباط در آورد و ابواب دین پروری برگشاد
و سایر امرا و ارکان دولت بمنصب مناسب [illegible] سرافراز گردیده [illegible] مسند اختیار و اعتبار تکیه زده [illegible] سروری
چو توفیق آلهی کرد یاری ٭ برآمد شه بتخت شهریاری ٭ امیرانرا بلطف خویش بنواخت ٭ بانعام فراوان [illegible] ساخت
بهر کشور یکی را مهتری داد ٭ سر هر جاه و تاج سروری داد ٭ [illegible] که از اخلاص دم زد ٭ بفرق خسرو خاور قدم زد
و آن زمستان پادشاه عالمیان در دارالسلطنهٔ تبریز قشلاق فرموده متوطنان آن مکان را در سایهٔ آفتاب
لطف و احسان از برودت حوادث [illegible] اصحاب طغیان محافظت نمود

گفتار در بیان لشکر کشیدن [illegible] الوند [illegible]

شاه انجم سپاه چو بر سریر گیتی نورد کشور [illegible]
سوی [illegible] سرو افروخت رایت منصور ٭ گل برافروخت عارض پر نور ٭
[illegible] خنجر سوسن ٭ [illegible] لاله گلگون گشت ٭ [illegible] سبزه گشت [illegible]
[illegible] پادشاه گیتی ستان [illegible] امیرزاده الوند [illegible] دیگر سپاهی فراهم [illegible] اسباب
قتال [illegible] مهیا گردانیده [illegible] پادشاه والا [illegible] تبریز [illegible] عازم
[illegible] در حرکت آمده آواز نفیر و صدای طبل کوچ [illegible]
[illegible] کوس [illegible] کوش [illegible]

دگر و سپه هم گم کرده راه ❊ موکب همایون پادشاه آفاق اتاق بزنجان شتافته چون این خبر بسمع الوند رسید عنان
تمکن و ثبات از دست داده متوجه گیلان گردید و از کیفی سر راه گذر پرسش گرفته به تبریز رفت و شاه عالیشان در سلطانیه
زنجان و آذربیجان خیمه‌گاه و مضرب سکاه ساخته و رایات عیش و نشاط افراخته در آن اثنا به تحقیق پیوست که الوند
با جمعی کثیر از سپاه تنکابن بعزم رزم نموده از تبریز باذربایجان نقل نموده از وزیدن صرصر این خبر آتش غضب
پادشاه صفدر شتعال یافته و دریای سپاه ظفر دستگاه را در تلاطم آورده عنان یکران بطرف آذربایجان
تافت چون حدود و حوالی آنجا معسکر جلیل عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بران قرار گرفت که با فوجی از ابطال
دولت رجال اقبال استقبال کرده ناگهان خود را بر سر ارباب ظلم و ضلال رساند و صید مقصود را بکمند ذکر گرفتار
ساخته ضمیر منیر خود را از آن ممر فارغ گرداند و باین خواطر رای مبارک در رکاب شتاب دوان شتاب آورده
عنان بر کشیده به تبریز شتافت و الوند از خبر وصول پادشاه عالم پناه خبر یافته بود دیگر در تبریز قرار نکرد
و از او جان بهمدان نهضت از آنجا روی توجه به بغداد آورده پادشاه گیتی ستان چون باوجان رسیده و از وی جمعی
مطلع گردید آنجا توقف نمود که غازیان عظام بهال و اثقال مخالفان را که از جانب استعجال در اوجان
گذاشته بود تصرف نمودند آنگاه مرکب همای تبریز را از غبار موکب کواکب مراتب علیین ساخت و در آن زمستان
تبریز را دار السلطنه ساخته قشلاق کرده اعلام رعیت پروری و رایات عدل گستری برافراخت اما امیرزاده الوند چون روزی چند
در بغداد اوقات گذرانید بسبب لوازم قاسم بیگ ازان امارت بجانب دیار بکر توجه نموده در آن دیار مرض صعب
گرفتار شده دست قضا سجل حیاتش در نوردید و بفضل الله پادشاه ولایت ممالک عراق و عجم گشت و در بیان فتح ایالت و رایت جهان گشای بسمت
ممالک عراق و عجم
در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که ممالک آذربایجان مسخر پادشاه کشورگیر در آمده بود
بن یعقوب میرزا که عالم زندگانی او را از شرب مراد و مرام تهی بود باین سبب زمان الهام بیان شاهی از وی خیام دولت
بسر می‌نمود و ولایات عراق عجم و فارس و کرمان را با نواع و مضافات در تحت تصرف داشت و در آن زمستان که شاه
در تبریز قشلاق فرمود و با مراد در دو سلطان اوقات گذرانیده در آن فصل زمستان بقرب هفتاد هزار سوار جوشن پوش
حجر گذار بصوب همدان لوای عزیمت برافراشت شاه علی‌جاه از رونق کروفر و اورنگ عیار نکو سپهر بهر کوکب مزید ترف
رایات سلطنت بجانب برج حمل برافراخت و نسیم اعتدال آثار بهار جهت نضارت ریاحین از بهر در اهتزاز آمده فضای
باغ و گلزار را از غبار افسردگی پاک ساخت ❊ شد از فیضان ابر نیسان ❊ اطراف چمن چو باغ رضوان ❊
افروخت چو شمع عارض گل ❊ پروانه صفت بسوخت بلبل ❊ شاه عالم‌پناه با سپاه نهنگ آهنگ تندخوی و لشکری ملک

خشم جنگجوی که بکار رزم چشم نزده بود و وقت و شعله سنان آتش‌فشان دل کیوان را صبوحشته لوای گیتی‌ستانی
بصوب همدان ارتفاع داده و مانند قمر در طی منازل و قطع مراحل سرعت فرموده تا در مرحله معسکر با مراد در موضع ... یاد
اقامت گشاده بود روز یکشنبه از آن مرحله بعزم مقابله و مقاتله بر مرکب همایون سوار گردید و در اثناء راه لواسط ... بود
حرارت هوا که خاطر اشرف اعلی حضرت را رسیده که از روز اشتعال آتش قتال او در توقف انداخته چند ساعتی بر جسم آفتاب
مصلحت داده تا بوقت رسیدن لوای سیمای میمون رایات محاربت برافرازد باین عزیمت در موضعی که بحسب ظاهر آب نبود
نامرجع و نزول اجلال فرمود و نواب کامیاب مانند ماهی در خشکی آغاز اضطراب کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون تیه
موسی از آب خالیست و دوری و همچون سراب از شراب کامرانی مهجور و غیر چشمه آفتاب عذبی ندارد و چشم قطره‌فشان
سحاب وی بجز اشک حسرت نمی‌بارد لایق مصلحت سپاه کرده دون صواب نگشت که اردوی کیهان پوی از سحاب کوچ کرده
مرحله که نزدیک آب باشد معسکر ظفراثر کردد و شاه صافی ضمیر بر زبان الهام بیان جاری گردانید که و باطلاق الا
قادریست پاک که در این بیابان از فیضان بحر عطای بی‌انتهای خویش همگنان را سیراب سازد و تشنه لبان
میدان جهاد و سیاحان فقدان آب و رطوبت سید از دام که لشکریان را بحصر آن زمین اشارت فرمود
و هر کس مقدار یک گز حفر حصر نمود و از زیر پشته او چشمه مانند آب حیوان روح‌پرور ریان باطن را باب عرفان
فیض گستر روحی بخشید و حقیقت آیت عصا بر باب بهار جا عبادالله و تفجرونها تفجیرا در هر یک از غازیان عیون عیان گردید
لاجرم بر طبق کریمه قد علم کل اناس مشربهم هر یک از غازیان مشرب مسرت بخش بی برده لوازم شکر قیام حقیقی بجای
آوردند و زبان بدعای دوام دولت قدوه خاندان ساخته تا آن باب محبوبت ما نقش دیدند از لوح خاطر
پاک کردند ❊ شاه عالم‌پناه مشترنگار ❊ با نهنگان لجه پیکار ❊ غرق بحر عطای ربانی ❊ حرم از فضل فیض سبحانی
همدران شب می‌آسودند ❊ شاکر از لطف ایزدی بودند گفتار در بیان ایراد محاربه پادشاه عالیجاه با برادر
ابن سلطان یعقوب و طلوع کوکب فتح و فیروزی از افق مقصود و مطلوب
صبح روز دوشنبه ذوالحجه سنه که ضیای آفتاب کشورگشای از مطلع مراد طالع گشته انوار ظفر آثار منتشر گردانید
و بشارت تیغ عالم‌افروز بسوی جنود نجوم را انهدام داده مژده فتح افزای بگوش و بشارت نصر الله بگوش هوش
خدام موکب اعلی رسانیدند ❊ صبح که خورشید علم برکشید ❊ تیغ زرافشان و ز شب پرده درید ❊ نور ظفر گرد ز هر سو هجوم ❊
گشت گریزان ز رخش نجوم ❊ شاه خورشید احتشام برابر رخش گرد دون خرام نشسته رای کشورگشای بر تعبیه
سپاه انجم جاه انداخت و اعلام نصرت اعلام برافراخت میمنه و میسره و قلب و مقدمه لشکر را چنانچه باید و شاید

مرتب ساخته زره روان کینه کوش و بهادران جنگ پوش بسوی معرکه شتافتند کردار ضرب او با وجود طول و عرض منظم از نواد
سه کشت و الویه گوناگون و صرها بارنگارنگ نشان و جنها ان بظهور آمد که فضای معرکه اخگر دسر طون و نضارت از شاد
گلزار ارم در گذشت ✽ جهاندار دین پرور نامدار ✽ بیاراست صفی بمیدان کار ✽ ز صف بلکه سدی سکندراساس ✽ فلکها
ماههای اعدا هراس ✽ علمها چو سرو از زمین خاسته ✽ سپه ها چو گل عالم آراسته ✽ باسان روان گشت شاه جهان ✽
بجنبش درآمد زمین و زمان ✽ و از جانب مراد نیز از انظار و جوانان سپاه کینه گذار بهادران کاری و شیران جنگ نامداری
استحکام داده در دامن کوهی پرشکوه صف کشیده و چون بموجب کلام و قذف فی قلوبهم الرعب با وجود وفور عدد و کثرت
عدد از مهابت غازیان موید بغایت خائف بوده و در پس معسکر خود عرابها تعبیه نموده اطراف آن را بخندق و جهای
در مسابقت در افزوده ✽ وزان سو مخالف ز خوف تلف ✽ بی کینه کوشی برآراست صف ✽ به پیش صف از نحو و اخندر
حصاری برافروخت از بی هنر ✽ که آن قلعه را از پی جنگ ساخت ✽ که بر خود فضای جهان تنگ ساخت ✽ پس از هر دو طرف
مردان میدان شهامت و شیران بیشه جرات از سر خشم و کین پا بر راه حرب آتش طعن و ضرب برافروختند
و ملوک کان دلدوز و سنان جان سوز بهنگامه قتال گرم ساخته خرمن حیات سوخته تیر خاره گذار در جسم
هر یک از دلیران معرکه پیکار چند برج چشم خون بار موجود گردانید و سنان ثعبان کردار چون نیزه بران همکار زار
چشمه ساخته از فواره هر چشمه خون بظهور رسانید ✽ ز تیر مرگ تیز دلیران ✽ جهان تاریک شد در چشم روشن
و لیکن در بنا عمر کس ✽ پدید آمده ز نیزه چند روزن ✽ و چون کار دشمنان بجرد استعمال سیف و سنان
منقطع نرسید غازیان جلادت نشان دست بشمشیر و خنجر و گرز بردند و سپاه نامراد نیز سر بجنگ درکشیده و پای
ثبات فشرده روی بدیشان آوردند و هر دو طایفه درهم آمیخته و گرد بلا بر فرق یکدیگر بیخته صفوف آن محاربت بمرتبه
انجامید که نام بهرام شد بایام انتقام در میان سپهر فولاد دیده چو آفریده و کوشش هیچ جهان دیده کوشش
بدان سان نشنیده ✽ یلان از دو جانب در آن رستخیز ✽ کشیدند بر یک دگر تیغ تیز ✽ ز شمشیر شد سینها چاک چاک
ز خون گشت رخساره گرد پاک ✽ کثرت بیضا کشتگان خونناب آمیز چون رهای جنگ بظهور رسانید ✽ دران دشت
از دست بر دلیران ✽ ز شمشیر مردافکن پردلان ✽ بهر سو روان گشته جوی ز خون ✽ به پهنا ز دریای جیحون فزون
آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب اعداد منصره من یشاء بر پرچم علم و زنده ریاگرفت و روایح مسکین فوایح نصرت اکبر
فرح افزای انا فتحنا لک فتحا مبینا بمشام خدام موکب ظل اللهی رسیدن آغاز نهاد غازیان عظام لقبوت دولت پادشاه
جم شید احتشام اصحاب ظلم و ظلام را از میان برداشتند و زبان حال و قال مضمون کریمه فهزموهم باذن الله گردان ساختند

لشکر اسپاه

یکیش از سپاه دشمن باقی نگذاشتند نامراد با معدودی چند در اجل ایشان اندک فیروزی بود و بطرف شیراز گریخت و بسیاری
از امرا و ملازمان او را بعد از آن چون او راه گاه برآمیخته بعضی بگریخته بهر طرف فرار کرده غازیان از عقب شتافته گرد از وجود
محنت و سود نشان برآورده ذخایر غنایم و نفایس جناس که در آن مصاف بحیث تصرف غازیان درآمد بسیار
بود و کثرت اسب و شتر که اهل ستور از نامراد و اتباعش گرفتند بمثابه که محاسب وهم تعداد نمی توانست
و پادشاه ذو اقتدار بعد از این فتح نامراد مردان روزگار را بانعام و احسان فراوان نوازش کرده فتح نامها
باطراف امصار و بلدان فرستاده و عنان سمند بتوجه مدامن کوه الوند منعطف ساخته در آن ییلاق و ییلند
داد عیش و کامرانی داد و الحمد لله علی نوال نعمائه و توالی آلائه گذار مهمانی شد بعد از فتح ظفر طراز صوب
دارالملک شیراز از غنیمت بادشاه کامکار بعد از فتح فارس بجانب کاشان چون پادشاه سعادت مند
روزی چند در دامان کوه الوند بفراغ بال بگذرانید چنان معلوم گشت که نامراد در شیراز رحل اقامت انداخته و
بر ضبط ممالک فارس و توابع معروف ساخت و رای صواب نمای چنان اقتضا فرمود که قبل از آنکه خصم ضعیف قوی گردد
از هر دو طرف لشکر بر وی بوند و عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازد و بپهر غضب نهال اقبال او را از بیخ و بنیاد
براندازد لاجرم علم ظفر شیم از دولت همدان بجانب دارالملک سلیمان علیه التحیه و الغفران روان شده در اثنا
راه بر وصول خبر طغیان حسین کیا فرمان اشرف اعلی نفاذ یافت که الیاس بیک الفیودا و غلی با جمعی کثیر از سالکان طریق
یکدلی متوجه دفع شر او شوند و در دفع ملاء و ستمکار آن نارافته ارطاء سپر گردانند و الیاس بیک حسب الفرموده عنان عزیمت
بجانب حسین کیا انعطاف داد و موکب ظفر نما کوچ بر کوچ باصفهان شتافت و از اصفهان بر سبیل المغار عازم شیراز
گشته نامراد بشتاب گریخت و در شیراز نیز مجال سکون محال دانسته به بغداد رفت و رایات ظفر طراز پادشاه دشمن گداز
قرین احترام و اعزاز در دارالملک شیراز در آمده سایه عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت و تختگاه سلیمان از نور
طلعت آن سلیمان کشور ستانی صفت امارت گرفت ظلام ظلم و اعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس
چون از وصول موکب همایون خبر یافتند پیشکشهای شایسته و تبرکات ترتیب نموده بمبادرت مصون و المصالح در کاه فلک
افتدار شتافت و لوای سعادت آن نخجیرگاه از ممطور انظار عواطف چهره ساخته زمام ایالت هر ولایتی در قبضه اقتدار
حاکمی عادل نهادند و پادشاه خالصا و جنگاه و در آن بلده بعیش و نشاط گذرانیده بعد از آن متوجه شکار کاشان گردید و
در اثنا راه منشاط شکار پرداخته فضای کوه و دشت را از نخجیر و آهو خالی گردانید و چون کاشانیان استماع نمودند
که عنقریب خورشید اقبال از مطلع امانی و امال طلوع نموده فضای آن مملکت را مانند فردوس اعلی نضارت خواهد داد

ورایات ظفرآیات ظلال عنایات بر مفارق ایشان گسترد و ابواب اتصال و انصاف بر روی آن گشاد و گل تمنای ایشان را بر چمن امید
شکفته و خنده ای که شده بود بحصول مقصود [illegible] و بهبود [illegible] رسیده نوای فرح و سرور از طرف کاخ [illegible] امید درگذشت اشراف
اعیان مانند فضایل پناه امجد قاضی محمد و عمدة العلما مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان طوایف امم باستقبال استسعاد نمودند
و در عالم ملازمان بسعادت آیین و تزیین آن خطه حسب فرمان قیام و اقدام نمودند اسواق و دکاکین را بدیباهای هفت رنگ
اجناس روم و مصر و فرنگ آرایش دادند و در زیب و زینت بهجت افزای نگارخانه چین ساختند چنانکه بکمال اخلاص و دولتخواهی
بر طبق عرض [illegible] شاه مراتب شاهی محفوف بعواطف نامتناهی الهی در آن بلده در آمده از آن زینت و آیین
ابتهاج مزاج همایون در افزود و در بزم نشاط و کامرانی نشسته بسرانجام طوی [illegible] اشارت فرمود و کلاه عظام و امرا
محتشم احتشام چنانچه باید و شاید و غایت [illegible] پادشاه [illegible] لایق نماید بتمهید مقدمات جشن حسن اهتمام بتقدیم
رسانیدند و فضای بهشت آسا و مرغزار روح افزا جهت آن کار اختیار کرده و قبه و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با اوج مرفوع
مرتفع گردانیدند و شاه عالم پناه بسعادت [illegible] دولت خواه مقام فرح انجام را بانوار طلعت خورشید مثال زیب [illegible]
بخشیده و مجلس جشن و کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر گردیده [illegible]
ناب [illegible] عارض خوبان چون لاله [illegible] بود و از فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب گلزار ارمی می نمود و مغنیان
خوش آواز و ناجیان بهجت افزای نقش غم از لوح خاطر سترده و سازندگان نغمه پرداز بنوای چنگ و قانون [illegible] سودا
از دماغ اهل جنون بیرون بردند * فروغ باده مجلس را بیاراست * ز مستان بانگ نوشانوش برخاست * مغنی در مقام دلنوازی
با چنگ [illegible] شاه [illegible] * کشیده [illegible] روح پرور * [illegible] * ز نطق [illegible] و قانون
نشاط [illegible] * به بزم پادشاه [illegible] * [illegible] * و در روز دیگر طوی بزرگ
بوقوع [illegible] پادشاه و صاحب [illegible] و سرافرازی [illegible] امرا و نواحی [illegible] حکام بلدان و امرا و نوئینان و
اشراف و [illegible] بموضع مناسب جای دادند و [illegible] مقربان و [illegible] در پایه سریر سپهر نظیر ایستاده چشم
گوش [illegible] اشارت و فرمان [illegible] کلاه [illegible] از میان ایستاده و سایر
خدام و لشکریان در مقام بندگی و [illegible] مجلسی آراسته شد که خورشید گیتی [illegible] سالها در [illegible] چنان
گرده نظیر آن ندیده و گردون عالم گرد در [illegible] ساحت مرکز خاک [illegible] ندیده * مجلسی [illegible]
اهل آن جمله صاحب افسر * هر یکی پشت لشکر [illegible] * جا کر پادشاه عدل شعار * [illegible]
و بعد از انعقاد آن مجلس [illegible] نشان [illegible] سالاران [illegible]

نغمهای گوناگون

نغمهای گوناگون و فاکهه [illegible] و طبرهای [illegible] انعقاد مجلس [illegible] رسانیدند که از شرح کمیت آن قلم و زبان
عاجز است و از وصف کیفیت آن بیان فصاحت بیان قاصر * مهیا گشت خوانهای مرصع * شجنهای گوناگون [illegible]
ز ظرف سیم و زر کرده بهر خوان * بهر [illegible] * بهر طرف طعام از رنگ دیگر * [illegible] و حلوا [illegible]
ز اطباق [illegible] سور * [illegible] هزاران [illegible] نور * ز بریان و کباب و بره و قاز * [illegible]
[illegible] وصف [illegible] * [illegible] * چنین [illegible] بود پر نور * [illegible]
و چون طوایف امم از اکل طعام فارغ گشتند و خدام بارگاه [illegible] سفره و دستارخوان در نوشتند امرا و نوئینان
خلع فاخره و [illegible] و اقوام از پوستینهای کیش و سنجاب [illegible] و جامههای مخمل و اطلس و دارایی و جبهای [illegible]
[illegible] و کلاهای [illegible] حاضر آورده هر یکی را مجلس [illegible] سرافراز گردانیدند و این انعام عموم نام
یافته در آن روز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان و اشراف و اعیان و ارباب کلانتران کاشان [illegible] جامههای [illegible]
گردیدند و در آن ایام فرخ انجام [illegible] پادشاه گردون غلام و حساب اموال [illegible] قاضی محمد کاشانی [illegible]
و آن حاوی فضایل و کمالات نفسانی مشمول الطاف بیدریغ گشته منصب صدارت یافت و قاضی محمد که بصفت علم و دانش
موصوف بود و از غایت [illegible] و کاردانی در سرانجام امور [illegible] نمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شد
[illegible] ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملک و مال گشت و بدرجات تقرب و بیابت صعود فرمود و پایه قدر [illegible]
از اکثر ارکان دولت و اعیان حضرت در گذشت القصه پس از جشن و سور مذکور [illegible] جمهور مردم نزدیک و دور
رای عالم آرای پادشاه [illegible] منصور [illegible] اقتضا فرمود که لوای کشورگشای بصوب بلده قم برافرازند و همعنان دولت
اقبال طی منازل و مراحل نموده در آن خطه [illegible] طرح قشلاق انداخت گفتار [illegible] ایاس [illegible]
والی [illegible] رایات ظفر شعار [illegible] بلده [illegible] چنانچه خامه سخن گزار [illegible] ایاس
[illegible] که موکب [illegible] نشان از همدان متوجه [illegible] از آغاز زبان عازم ولایت [illegible]
و چون [illegible] آن دو ار [illegible] با جمعی [illegible] رستمدار و کوهستان مازندران بر سر امیر ایاس
ایلغار کرده و آنجناب بر توجه خصم اطلاع یافته [illegible] عزم نموده از میدان مقابله عنان انعطاف [illegible]
[illegible] آن حصار [illegible] و محاربه قیام نمودند و چون دیدند که ایشان را
فتح آن قلعه [illegible] آغاز کردند [illegible] رسولان چرب زبان نزد امیر ایاس فرستادند و از صلح و صفا
سخن راندند و ایاس [illegible] و پیمان دشمنان اعتماد نموده از راه [illegible] بیرون آمده با رستمداریان در [illegible]

طریق مکر و عذر مسلوک داشت و امیر جاده دل را بشرف شهادت رسانیده و این خبر در قشلاق در بلده قم مورد موکب شاه
سپهر احتشام گردیده لاجرم آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافت و در اوان فصل بهار که از نوای فرح افزای هزاردستان
سلطان گل خندان شده و خورشید بانان عازم تسخیر قلعه بهرام شده بالانتقام گشت اعلام ظفر اعلام بصوب قلعه گل خندان
که محل توطن جمعی کثیر از ستمکاران بود نهضت فرمود و آن حصاریست مانند برج سپهر دوار از سنگ حوادث مصون
و بنیان قلعه گردون فیروزه کار از کمند نوائب مأمون خندق عمیقش چون میدان امل در غایت وسعت و خاکریز بلندش
مثال همت نخوت منشان در کمال رفعت • قلعه همچو قلعه الوند • کنگرش ایمن از کمند گزند • ساحتش وسیع و بنا فام • گل خندان
گلبنش بهرام • و چون ماهچه رایات فیروزی فرجام پرتو وصول بر نواحی آن حصار انداخت کوتوال بد فعالش ابواب
مخالفت و عصیان برگشاده در و ب قلعه را بر روی خود بسته انداختن تیر و سنگ آغاز نهاد و غازیان عظام
و مجاهدان موکب فلک احتشام آن قلعه را چون نگین در انگشترین احاطه نموده روز اول بترتیب اسباب قلعه گیری
پرداختند و صباح روز دوم از هر چهار طرف حمله بانداختن آن حصن حصین پیش نهاد همت ساخته از بالای قلعه بر
همچو کوکب اقبال محصوران روی بحضیض وبال آورده و از بازوان یلان آتش فشان و حوادث منجنیق روی بسوی بالا از
جهت صدای سنگ در ارکان آن کوه بمثابت تزلزل گرفت و از شعله قاروره نفط بنار زمکانی آن گروه صفت
احتراق پذیرفت و غازیان عظام سپرها و چپرها در سر کشیده چون مور و ملخ از خندق گذشته و بخاک ریز برآمده
کنگره های عازم فصیل گشتند و در وقتی که ابر کمان ساکنان گلخندان همچون دیده عاشقان گریان گشته باران تیر فرو
بارید و بهر تیری مبارزی مجروح و بی روح میگردید و آن پهلوانان نجم دولت پادشاه جهانبانیان پای بر دوش یکدیگر
نهاده صعود می نمودند تا دست بکنگره قلعه رسانیده بزیر باره برآمدند و حصاری آن استحکام قد افتتحه المفتوح گشت
فرمان غضب پادشاه عجم و جوب تقتیل عام فرمان فرموده تمامی صغیر و کبیر برنا و پیر طعمه تیغ تیز شده در آن دیار منادی
و زبان نقد بر ملک هیچ برآیه کل من علیها فان بگوش هوش ساکنان آن مکان رسانیده والحکم بعد الوجود والعز
للنبی الامی المختار و لاله الاخیار و عترته الاطهار ذکر فتح قلعه فیروزکوه و دماوند و سیاه‌کوه و وصول لطفی از حکام ولایات بپایه
سریر اعلی • چون پادشاه سکندرنشان از مهم حصار گلخندان باز پرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب قلعه فیروزکوه برافراخت
و آن حصن حصینی بر بساط بسیط زمین بکمال استحکام و متانت بنیاد اشتهار دارد که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را
بر سبیل غلبه و قهر از جمله محالات می شمارد و در آن زمان پیروان جلادت آثار و وفور اسباب حصارداری ذخیره
بسیار مشحون بود و فتح آن بدون امتداد ایام محاصره معقول نمی نمود القصه بعد از وصول سپاه قیامت شکوه

زلزله در ارکان آن کوه و ولوله در دل و جان آن گروه افتاده رستمداریان دست به تیر و کمان برده و غازیان مجاز نموده
سوکسکان دیده و دور نقش وجود جمعی کثیر را از لوح هستی سترده مدت ده روز حال برین منوال گذشته صباح روز
یازدهم نسیم فتح و نصرت از مهب ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بپرچم شاه کشورگشا رسیده و لب جار بهرام
انتقام قلعه فیروزکوه بطریقه حصار گلخندان مفتوح ساخته برحسب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام برآورده
و تمامی متوطنان آنجا را معروض تیغ سیاست گردانیده و بمجلس ... روز دیگر پادشاه والا گهر همت بر دفع شر
حسین کیا که در قلعه استا متحصن شده بود گماشته بدانجانب کوچ فرموده و حسین کیا بصفت شجاعت و پهلوانی اتصاف
داشت و در میدان جنگ و قتال نام و ننگ رستم دستان و سام نریمان را غاشیه کش غرور خویش می پنداشت و در آن اوان
دوازده هزار سوار و پیاده جرار در ظل رایتش بسر می بردند و یراق و استعداد بسیار و اسباب و آلات بکار
جمع آورده همچنین امراء میدان خویش تصور کرده بنا بر آن چون حسین کیا از توجه موکب همایون خبر یافت با قومی از
مردم اعتمادی قدم در طریق مکر و تزویر نهاده و از حصار بیرون خرامید و القصه و ستیزه در کمین گاهی منزل گزید و از
بهادران لشکر نصرت نشان زمره روز مصاف را بر لب شب زفاف رجحان می دانستند بوقت حسین کیا رسیده
شاهرجی ارتفاع یافت و از هر طرف طایفه ای بزخم تیغ و سنان مجروح و بی روح شده و التهاب آتش قتال فانون درون
همگنان زیاده و تافت تا الآخره بکشاد رکب کرد او بار بر مفارق سپاه رستمدار ریخت حسین کیا با اتباع بجانب حصار استا گریخت
و فی الواقع آن قلعه ایست در غایت رفعت و استحکام و بنیان حصار فیروزه فام چرخ و سیارات ثوابت با بام بهرام چون انجم
چون شعله بر گرد برجش و ابر و کمند او بام از وصول بشرفات خندقش قاصر • قلعه ای سوا چون خیر کشتیاد روت فلک
همبر شرو ابع تشته پرپش • بهرام بهرام مشغول پاسبانیش • ورود عظیم بر دامن آن حصار جاری بود و این معنی در کمال
متانت و حصانتش می افزود و چون شاه عالی جاه بظاهر بستان نزول کرد سپاه ظفر لوا چند روز با رجمای مردی پرداختند
بر ضمیر منیر همایون واضح گردید که بطرز اهتمام لشکر جرار و استعمال آلات رزم آن حصار میسر نخواهد شد سرشک جادو
بیع سپید به خلیل الیوم ای عقده گشای بر حل آن واقعه معضله گشته خاطر دریا مخاطر بر آن قرار گرفت که آب آن
رود را که ماده و انتعاش محصوران بود بجانب دیگر اندازند تا ایشان مانند ماهی بر ساحل مضطر شده نتوانند که بحکم
و جب بر از ند حسین جابک بلقه جمعی کثیر از مردان میدان مجاهده بنشیب آن مهم اموری گشته باندک زمانی ... تعمیق
در بالای آب عمل نمودند و راه جریان رود را بجانب کشوده و اکثر آن مور آب بآن جوی افتاده بعضی از آن همچنان
بسوی قلعه روان بود بنا بر آن پادشاه گیتی ستان سپاه بیار از امود که سنگ و چوب و خاشاک در پیش آن جوی بندی

و بدان جهت آتش محنت در جان محصوران زده آن جماعت را خشک لب و سوخته دل گردانید و لشکر قیامت اثر حرب الحکم ایلغار
بانجام رسانیده و حسین کیا و اتباع او بعد از مشاهده آن حال از کشتی امید خود را غریق لجهٔ فنا دیدند و آتش عطش خرمن شکیبائی
محترق ساخته متحیر و مضطرب گردیدند و غازیان عظام کرجید و اهتمام بر میان بسته جنبش [illegible] باندختن تیر و
کشوده و در روز سیوم از بیش آب که محصوران بی تاب شدند و آن حصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان حصار را
طعمهٔ شمشیر گردانیدند و روی بسوی ارگ که محل تحصن حسین کیا بود نهادند و آورده روز دیگر بین الجانبین حصار جنگ و
شین ارتفاع یافته در روز چهارم آن موضع نیز در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آمده و تمامی اهالی آنجا و ارگ آن موضع
تیغ بیاسا شدند مگر بعضی از اعاظم اهل قلم که بجهات [illegible] از ارکان دولت نجات یافتند و حسین کیا مجروح آسا در قفس
آهنین محبوس گشت و بعد از چند روز بواسطهٔ اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش قفس قالب شکسته
بعالم آخرت پیوست و دو روز که نایرهٔ غضب شاهی اشتعال یافته بود در میدان اصفهان جسد شرش را با احساد جمعی کم
از سالکان طریق عصیان محترق شد القصه بعد از این فتوحات مبین پادشاه ظفرقرین [illegible] و سعادت
فرموده روزی چند در آن حدود بلوازم عیش و نشاط اشتغال نمود و در آن اثنا محمد حسین میرزا ولد خاقان منصور
سلطان حسین بایقرا از جرجان و کارکیا سلطان حسن از گیلان با تحف و تبرکات فراوان بآستان سلطنت آشیان
آمده سعادت پای بوس همایون دریافته و باصناف انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده معفی المرام بطرف ولایات
خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفر لوا از [illegible] عراق مراجعت فرموده ملک ارزنجان را مخیم سرادق عزت افزای
فردوس مثال ساخت و از آنجا بخرقان رفته از خرقان رایت نصرت نشان بجانب ییلاق سولوق برافراخت و در آن منزل
خبر طغیان محمد کره و کشتن سلطان محمد ساروانی باسماع جاه و جلال رسیده موکب همایون در ضمان عنایت ملک علی
متوجه اصفهان گردید *گفتار در بیان کشته شدن سلطان احمد ساوری بر تیغ طغیان حاکم ابرقوه و سوء عاقبت آن بی‌سعادت*
محمد کره نابکار و غضب پادشاه [illegible] شکوه پیش از آنکه ولایات عراق عجم در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر
در آید بسبب [illegible] امور دولت سلاطین اق قویونلو شخصی که مشهور بود بسلطان احمد ساوری بجمعی از مردم هر جائی خروج و تسلط
گردانیده دار العباده یزد را به تحت و تصرف در آورد و چون ماهچهٔ علم آفتاب اشراق بر ساحت بلاد عراق تافت ایالت یزد
حسین بیک لله متعلق شده از جناب [illegible] خویش شیب آقا را که در سلک نوکرانش انتظام داشت بداروغگی [illegible] ده و حکم
همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب شیب آقا به یزد رود و سلطان احمد ساوری را از مقام عصیان و
خلاف بگذرانند و بمساعی جمیله شاه تقی الدین بین الجانبین مواد مصالحه تمهید یافت سلطان احمد عهد و پیمان در میان آورده

کرده تو اهم از جادهٔ عبودیت خدام سدره منزلت در نگذرد و نسبت شیب آقا بمقام اتحاد و موافقت باشد
الکاء شیب آقا [illegible] در آمده روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد را غایت شرارت بران داشت که نقض عهد و پیمان نموده
ناگاه او را در حمام بسعادت شهادت رسانید و از روی استقلال بفرمان فرمائی مشغول گردید اما چه ایام [illegible]
کره که در کرهٔ خاک مثل او [illegible] بوجود نیامده بسبب [illegible] چنان این سخن گشت که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین اق قویونلو در
ابرقوه داروغگی می‌نمود و در آن اوان که رایت نصرت نشان شاه جهانبان از حوالی اصفهان [illegible] آمده
[illegible] با تحف لایقه جنیبه کشید مرتبه فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده نواب کامیاب قاصدان [illegible]
ملحوظ عین التفات ساخته فرمان واجب الاذعان در باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کره بسمت نفاذ پیوست
و ایلچی مشمول انعام و احسان فراوان مراجعت نمود و محمد کره روزی چند طریق چاکری و فرمانبری مسلوک داشته آخر الامر
بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بکثرت اموال و افزونی رجال مغرور گشته رایت شقاوت
بجانب یزد برافراشت و [illegible] بهم شبی بدروازهٔ یزد رسید و بهر حیله که توانست خود را در شهر انداخت
و سلطان احمد ساوری را بقتل رسانید و آن بلده را مضبوط ساخته در مقام خلاف در آمد و [illegible]
ثبات قدم نمود چون این حالات را پادشاه فلک اقتدار شنود از سولوق باصفهان شتافته از آنجا عنان یکران
نصرت شعار بصوب یزد تافت بعد از وصول غازیان عظام عساکر بلوازم استحکام آن بلده را مرکز وار احاطه کردند و اسباب قلعه گیری ترتیب
نموده دست باندختن تیر و سنگ برآوردند در مدت یکماه هر روز از وقتی که خورشید روشن چهره بعزم تسخیر شهرستان
سپهر [illegible] تیغ میگردانید تا زمانی که [illegible] نجوم [illegible] بر برج قلعه نیلگون گردون [illegible] محاربان موکب همایون
پادشاه ربع مسکون عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان دون پرواز میدادند و [illegible]
[illegible] باندختن خدنگ مرگ آهنگ میکشادند و فی الامر زخم سنگ توپ و تفنگ دلاوران فیروز جنگ حصار
برج و باره یزد [illegible] رایت فتح و نصرت برافراختند و بضرب تیغ و سنان
بسیاری از کافران کردار را بر خاک هلاک انداختند و گروهی که [illegible] و در قلعه [illegible] جنگ و
جدال نمود و [illegible] انحصار آورده بعد از آن که مدت یکماه دیگر باز محاصره و محاربه برداشتند
[illegible] روز افزون از قلعه [illegible] مفتوح [illegible] که تا آن وقت سبب کمال رفعت و متانت
[illegible] و مردم یزد آن زنهار خانه میگفتند پناه برده از مضمون آیت اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی
بروج مشیدة غافل و غازیان قلعه‌گشای آن برج را احاطه نموده فرمان لازم الاتباع آفتاب شعاع مشرف

نفاذ یافت که در بیابان یزد که مقرّ گره بود همه اسباب جمع سازند و آن را بر هم چیده آتش اشتعال برافروزند تا قوس صبر و شکیبائی
گره سوخته بقدم اضطرار بیرون آید و فرمان بران موجب فرموده بتقدیم رسانیده شعلهٔ آن نیران سر بکرهٔ اثیر کشیده
و گره از تاب حرارت در اضطراب افتاده بر روزن منزل گزید و غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزن نهاده داور را
با دو سه مغلوک دیگر که آنجا بود بپایان آوردند و دست و گردن بسته بپایهٔ سریر اعلی بردند شاه دین پناه فرمود
که گره را مانند حسین کیا در قفص آهنین محبوس ساختند و اساس معیشت اسبابش بشعلهٔ تیغ بی دریغ سوخت خاد
حیات تمامی آن قوم ناپاک را بر انداختند و گره دران قفص ببدترین حال محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از
یورش طبس معاودت فرمود آنگاه نیران غضب خلافت لب اشتعال یافته در میدان بلدهٔ اصفهان غازیان عظام
هیمهٔ فراوان مجتمع گردانیدند و آتش دران زده گره را با جمعی از نوکرانش که حیدی بیک از ابرقوه آورده بود در
عقاب الیم و عذاب رجیم رسانیدند **گفتار در بیان نهضت رایت گیتی فروز بولایت طبس و [illegible]**
[illegible] دران اوان که پادشاه عالی شان بمحاصرهٔ یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین حسین حیدر
از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسدهٔ سدره رسیده بوسیلهٔ امراء ملک آسا شرف بساط بوسی دریافت
مکتوب [illegible] آورده بود معروض گردانید چون در آن کتاب تعظیم جانب پادشاه مشرق و مغرب بسیاری مناسب
سمت تحریر یافته بود و انضمام تحف و برکات قابل خدام پایهٔ سریر سلطنت مصیر بود امیر کمال الدین مشمول نظر التفات
پادشاهانه گشت و خیال یورش خراسان بخاطر انور شاه عالمیان گذشت بنابران بعد از آن که فتح یزد میسر پذیرفت
و گره در محبس قفص قرار گرفت مبارز الدین حیدی بیک [illegible] از جنود قیامت شکوه متوجه تسخیر ابرقوه شده و پادشاه
کشورگیر [illegible] همایون در اوایل شعبان سنهٔ عشر و تسعمایه از راه بیابان یزد رکاب طبس ایلغار فرموده و دران اوان
ولایت طبس بحکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسیورغال امیر محمد ولی بیک بود و از طرف آن امیر بردی بابا
آن سرحد میبود و بردی بابا [illegible] از وصول موکب ظفر نشان خبر یافته خود را در قلعه انداخت و غازیان عظام
از گرد راه در شهر طبس تاخته هر کس را در آن بلده یافتند بتیغ بی دریغ گذرانیده و غنیمت بی نهایت گرفته آثار کمال
اقتدار ظاهر گردانیدند آنگاه صورت غضب پادشاه جم [illegible] شکیبی [illegible] پذیرفت بفتح التفات نموده و
عنان عزیمت انعطاف او بصوب یزد متوجه فرموده و در یزد اندکی توقف [illegible] از آنجا باصفهان شتافت و پرتو انوار
معدلتش [illegible] دار الملک عراق تافت و دران اثنا مبارز الدین حیدی بیک ابرقوه را
تسخیر نموده جمعی کثیر گره اسیر گرفته بود بدرگاه عالم پناه رسید و شرف بساط بوسی دریافته بواسطهٔ آن نکو

صوفی

خدمتی مجددا ملحوظ عین الطاف پادشاهانه گردید و هم دران ایام از نزد قیصر روم ایلچی ایلدرم بایزید ایلچی بآستان سلطنت آشیان
آمده و تحف لایقه و برکات رائقه آورده و سعادت تقبیل قوایم سریر سپهر نظیر مستسعد گشته از زبان قیصر اظهار
اخلاص و اتحاد کرد و شاه عالم پناه او را بانعام تاج و خلعت و اسب و زر سرافراز گردانیده اعزاز [illegible]
و [illegible] کرده و مشایعانش در حضور آن ایلچی بوقوع انجامید [illegible] و اندیشه راه و بار خویش پیش گرفت و
بعد از وصول بروم [illegible] اشتعال آتش خشم پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانیده و شاه عالیشان این زمستان
در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان قشلاق فرموده بتمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و در رغایب اقبال و کامرانی بسر برد و
بعضی از اوقات خجسته ساعات را بتجرع راح ریحانی و استماع غناء اغانی مصروف ساخت **ذکر شکار فرمودن**
پادشاه سکندر شوکت در فضای نشاط افزای کبرانک فصل بهاران که فیض عام
گشت چمن عشرت دار السلام + روی زمین جوهری از سر گرفت + صحن چمن زینت دیگر گرفت + سلطان گل بقصد شکار بلبل
پیکان خار را چون مژگان خوبان لاله عذار سر تیز گردانید و نسیم نوروزی روایح مشکین در فواید ریاحین در اطراف دشت و
کوهسار منتشر ساخته روان تازه اطفال نبات [illegible] رسانید آهوان سیاه چشم از منازل ساحت سبزه زار و فضای
روح افزای مرغزار [illegible] امید شده و پلنگان [illegible] را از روی وصال و مشاهدهٔ جمال ایشان مضطرب شده و همه تن
چشم گردیده + بی صید و شکار شد پلنگان + کمان قوس قزح شد تیرباران + ز پیکان نشاط انگیز ژاله چو صید
در خون گشت لاله + نشاط شکار از خاطر عاطر شاه فلک اقتدار سر بر زد و لذت صید باعث تصمیم عزیمت خسروانه
شده حکم همایون شرف نفاذ یافت که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان بیرون آمده
و هر گروه جانوران شکاری را جانب کبرانک که ساحت دلگشای فرح بخش بسیار [illegible] وسیع است برانند و از جنس
نخجیر و وحوش و طیور دران صحاری جانداری را بر [illegible] نگذارند و حسب تمشیت این مهم تواجیان بصوب بلدان
رفته موکب نصرت نشان نیز از اصفهان بعزم کبرانک روان شد [illegible] که عبور فرمود سراب خاصیت آب زلال گرفت
و قطرات امطار [illegible] انتظام عقود لآلی پذیرفت جاده‌ها را چون شاخ شکوفه [illegible] گرد و خس و خاشاک [illegible] اوراق
گل بگلزار بساط کامرانی بر [illegible] کشیده و امرا و کلانتران ولایت نیز از قم تا شیراز تمامی کوه و دشت را احاطه نموده و
جانوران شکاری را رانده در الکای مذکوره جرگه بهم رسید و آن قدر آهو و نخجیر و گوزن و شیر و پلنگ آن مقدار جمع آمد
که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه کامکار بر بادپای فلک اقتدار نشسته تنها بمیان
جرگه درآمده و بزخم تیر خدنگ از خون آهو رنگ دشت کبرانک رنگ [illegible] رمانی داد و اهوانا از ضرب سنان جانستان

نایره خون‌فشان در جست شیر و پلنگ گشاده زمانی که از کران سنگ سر و گردن گوزن را نرم گردانیده و سامعه شیر
نهنگ شکاف ... و پهلوانی ... و خرگوش افکنده همه را بجرگاه عدم رسانیدند شهپر ناوک تیز رو تیر گی ...
کاه‌گیر گهی شیری از تیر دور ربودی گهی گور از خدنگ گور ربودی بعد از آن حسب فرمان واجب الاذعان امرا و خوانین
در جرگه تاختند و هر یک بزخم تیر و ضرب شمشیر آن قدر که خواستند صید بر خاک هلاک انداختند و آخر الامر اذن عام از
کمال عنایت پادشاه گردون احتشام صدور یافته تمامی غازیان و لشکریان آغاز تیغ راندن و شکاری افکندن
کردند و در طرفة العین تمامی آن جانوران را غرقه خون ساخته شرایط جلادت و خون‌ریزی بجای آوردند و در آن
روز شش هزار و هفتصد جانور کشته گشته تواجیان اعتبار بر امرا و اعیان و اشراف خدام آستان فلک آشیان
تقسیم نموده نزد استادان خباز حسب فرمان واجب الاذعان از رؤس و شیلان سیار ... ترتیب فرمودند آنگاه شاه
دین پناه بعضی از ییلاقهای اصفهان را معسکر نصرت‌نشان ساخته تمهید بساط عیش و کامرانی پرداخت و از کف ساقیان
زهره‌جبین جامهای شراب ارغوانی گرفته رایت عشرت مرتفع ساخت ذکر انقضاء ... ولایت همدان ...
... شاه سعادت انتما شاه عالیشان چون روزی چند در ییلاق
اصفهان بدولت و اقبال بگذرانید حسب اقتضای رای صواب‌نمای متوجه ولایت همدان گردید و بعد از وصول
بدان مملکت در مرغزاری جنت آثار نزول اجلال فرموده و در تشیید اساس عدل و انصاف کوشیده در باب انهدام
منار جور و اعتساف اهتمام تمام نموده و در آن اثنا خاطر اشرف اعلی مایل طواف مزار فایض الانوار امام سهل علی علیه التحیه والرضا
شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برده مجاوران آن آستان کرامت‌نشان را از صلات و صدقات نوازش
کرده مراسم اخلاص و نیاز بجای آورد و چون بارگاه عمارت آن فیض آثار روی به ویرانی داشت فرمان همایون نفاذ یافت که معماران
هنرور چند سال ... اثر بر سر آن مرقد معطر عمارتی عالی طرح اندازند و اساس آن ایوان گنبد بهمان ... و مستحکم سازند
و با اندک زمانی بنای روح‌افزای بر وجهی ساخته و پرداخته آمد که شرفات بلندش صحبت ... قدر فرقد ... رسید
رسانیده و عرفات بی‌مانندش ... از کنگره ... و مهر در گنبد ... بوستانی که طاووس ... بام
از سر سدره ... طاقش همه با سقف فلک باشد جفت لب بامش همه در گوش فلک گوهر راز
و هم در آن ایام از آن مقدم پادشاه بی‌عدیل مانند زمزم از زمین قدم حضرت اسمعیل علیه السلام ... عذب ... در آن
عشیه که به مرتبه ظاهر گشت و بر بالای آن چشمه خانه تعمیر یافت که قبلا آن در بلندی از شرف خورنق و سدیر درگذشت
و نزدیکیان چشمه حوضی کوثرمثال احداث یافته از آب زلال مالامال شد آنگاه استادان بنا و باغبانان دانا ...

بانی

بانی دل‌کشای و بوستانی روح‌افزای در آن فضای بهشت‌آسا طرح انداختند و در اطراف صحن آن چمن معماران ...
و ساحت باغچه‌اش را از نشاندن نهالهای ثمربخش و گلبنهای عطرپرور مزین و معطر ساختند و حالا آن گلشن فردوس
بخش بکمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه ... خجلت
از انفعال گلهای رنگارنگ گاهی سرخ و گاهی زرد برآید و عندلیب خوش‌نوای طبع دراک در وصف گلزار بدایع آثار
نغمه روضه من ریاض الجنه سراید بنفشه مشکبوی از جوانب ... چون زلف دلفریب خوبان سر برزده و سنبل
سلسله‌موی با گلهای چمن آمیخته همچو خط غالیه‌بوی با لعل لبان خوش برآید اثمار حلاوت ... فرحت روح
و قوت سال و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل چو خط بتان سبزه‌اش دلگشا ز رشک ...
نسیم صبا درختان سروش ... چو سبزان رعنا بالا بلند چو شیخ ... گرم و نرم ... شده روی ... گل ...
گرد القصه چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تفرج آن مزار فیض آثار فراغت یافت عنان اراده خوش‌خرام ...
ییلاق سور لوق تافت و در آن تابستان گاهی بصید و شکار گور و آهو میل نموده و احیانا جام مدام از دست ماه‌چهرگان
سیم‌اندام بفرح فرموده و بعد از آنکه موسم حرارت هوا بر این منوال درگذشت رایات ظفرآیات متوجه ساوه و قم ...
گشت گفتار در بیان دفع شر صارم کرد و مطیع شدن حاکم گیلان ... در فصل خزان که خسرو خاور
بمنزل میزان تحویل کرده به تعدیل اوزان لیل و نهار فرمان داد و حریف آغاز سردی نموده گرمی بستان ... در
فضای بهار و بلبل از صعوبت هجران لاله و گل لال گشته ترک نغمه‌سرایی کرد و لشکر برودت باد دست تسلط نموده دست ...
نباتات بباد برداده ریخت بر اطراف بساتین ... از نفس برد خزان ... بر گل نسیم ... بهار برزد برگ ...
لباس اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق کردستان در ساره قورغان رحل اقامت انداخته
و قطع طریق و غصب اموال هر فریق را سرمایه وجه معاش ساخته و دفع شر آن بدانحضرت برده پادشاه هفت کشور واجب
نموده و بدانجانب نهضت فرمود و صارم چون از توجه لوای کشورکشای وقوف یافت چاره کار منحصر در فرار دانسته
احمال و اثقال را بجای گذاشت و مضمون من نجا برأسه فقد ربح عمل کرده علم هزیمت بجانب عقبات صعب و مهتای ... برافراشت
و غازیان عظام تمامی ... صارم و اتباعش را غنیمت گرفته جمعی کثیر از کردان بی‌ایمان که در آن وادی ...
تیغ بگذرانیدند و مواکب کواکب از آنجا بعزم اوزن رفته در آن مقام ... یافت که حاکم قزمین و دشت امیر
حسام الدین از مساعدت خدام پادشاه ظفرقرین سر سجده و گردن بچنبر فرمان‌برداری و خراج‌گذاری درآورد ...
... گیلان ... و متعالی نگشته رایات نصرت‌نشان بدانجانب روان شد بعد از وصول بسرحد آن ولایت

عساکر بهرام صولت مانند شیر ژیان بجنگل گیلان در آمده اغاز نهب و تاراج نمودند و در تفتیش مخالفان کوشیده ابواب
قتل و غارت بر روی روزگار ایشان گشادند و حاکم دشت در بحر اضطراب افتاده از آن خوی زشت توبه کرده و در سفینه
اعتذار و استغفار نشسته ایلچی سخندان با اموال و نفایس فراوان بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت و قبول نمود که بعد
الیوم حسام مخالفت از نیام عصیان بیرون نیارد و سال بسال خراج و مال ادا کرده خود را یکی از بندگان حضرت شمارد
عفو کامل و لطف شامل پادشاه پوزش پذیر بر طبق کلام خجسته نظام اذا ملکت فاسجح از جریمه عظیمه میر حسام الدین تجاوز فرموده
و قاصد او را مشمول انعام و احسان گردانیده نشان حکومت مملکت گیلان عنایت نمود و ایلچی مشار الیه بالتفات شاهی مباهی
گشته و مشمول فواضل بی دریغ گردیده رخصت معاودت یافت و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از حدود دار
گیلان مراجعت فرموده بطارم شتافت و در آن بوستان خطه طارم از یمن مقدم کرم غیرت افزای گلستان ارم بود
و لسان عیش و نشاط انبساط یافته ساعت بساعت مواد کامرانی و حشمت می افزود و چون فصل شتا بر طبق دعای خدام
سدره انتما بپایان رسید و پادشاه ستاره سپاه از یورت قشلاق متوجه حب الشرف خویش گردید فراش فروردین
بسیط زمین را ببسط بساط زمردین آراسته و سلطان گل بکمال شوکت و تجمل پرده زنگاری از چهره گلنار برگشوده و رو
بانجمن چمن نهاد * گرد دست سحاب فیشانی * در چمن بازکرد زرافشانی * ژاله بارید همچو در خوشاب * لاله شد ساغری پر از می ناب *
رخ برافروخت غنچه مستور * چشم بگشاد نرگس مخمور * پادشاه مؤید منصور از قشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه در حرکت آمده
و بعد از وصول بمقصد چمنی را که از غایت نزاهت رشک گلستان ارم است بیمن قدوم همایون مشرف ساخته و روزی چند
در آن منزل دلپسند بیاسودن و نیز رفیقان از خشن خیام نموده رایات عزیمت بصوب سورلوق برافراخت و در
سورلوق بمسامع نواب کامیاب شاهی رسید که صارم کرد نوبت دیگر جمعی از اکراد فراهم آورده و بموضع اوبی آمده بار دیگر
نایره فتنه و فساد اشتعال داده و بهرام بیک قرمانی و جناب خلیفة الخلفای با فوجی از مردان میدان رزم آزمائی بدفع
شر آن ماخذ مامور گشته روی بطرف او آوردند و صارم کرد ازان مجال بکردستان گریخته پناه بقلعه کوهی برده در آن موضع
حصین متحصن گشت و جنگ بنگاه‌های [illegible] بهر سو ... و امرای عظام با سپاه بهرام انتقام او را تعاقب نموده بعد از
وصول بدامن آن کوه غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام انتقام کشیده مانند پلنگ خشمناک بگرد او دویدند و صارم با
فوجی از اشقیا که با او همدم بودند بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داده ناوک بلا
از شست قضا کشاد یافته از هر طرف جمعی کثیر بر خاک افتاده کوه از خون کشتگان بسان کان بدخشان قطرات اشک
لعل گون بر جبین آورده و چون غبار از گرد معرکه دار و گیر تیره گشته نور آفتاب را در حجاب تواری پنهان کرد برق سنان

عالم سوز

عالم سوز شعله افشان در خرمن مستغاث انداخت و از نوک پیکان آتش فروز حروف امن و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت
* دود های خونین برآمد بجوش * چو در بد مغز سران زان خروش * سر نیزه ها رسته گوش گرفت * ز خشم اژدها خون [illegible] هوش
گرفت * ز نوک سنان لخت لخت جگر * فروزان چو از خار گلهای تر * الغرض تا ملازمان شاه بنسیم فتح و ظفر مشام اولیا را
معطر گردانیده صارم روی ادبار بوادی فرار آورد و غازیان عظام سپاه او را و بعضی از سروران لشکرش را دستگیر
مقید ساخته فوجی کثیر از مفسدان را بآتش قتل بسوزانیدند و تمامی ایل و الوس او را غارت کرده و سالما و غانما عنان مراجعت بصوب
اردوی اعلی معطوف گردانیدند و بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده بهرام بیک خلیفة الخلفا بعد از تقبیل زمین عبودیت
کیفیت آن محاربه و شکست اعدای دولت را مشروح و معروض داشتند و باصناف الطاف و اعطاف شاهی اختصاص
یافته رایات معاودت و مباهات برافراشتند و بموجب فرمان واجب الاذعان که از مصدر رفعت و غضب قیامت لهیب
صادر گشت غازیان عظام جماعتی را که مامور بودند باردو آورده بزیر ... هریک را بعقوبتی که ازان بدتر نتواند بود قتل نمودند
و پادشاه دوست نواز دشمن گداز آن زمستان در خوی قشلاق کرده مقرون بحصول امانی و آمال از ساغر اقبال و کامرانی
شراب عیش و عشرت می نوشید و همواره مجلس همایون را بفروغ شراب گلگون طراوت بهار داده در تمهید بساط انصاف
و معدلت میکوشید نسیم عنایت ربانی از مهب سعادت جاودانی متنسم و غنچه عاطفت یزدانی در چمن سلطنت و جهانبانی
متبسم والحمد لله المنعم الکرم گفتار در بیان جشن فرمودن شاه گیتی فراز در روز نوروز و توجه نمودن جهت
دفع شر علاء الدوله ذو القدر بر حسب هدایت بخت فیروز چون بر بهار سنه کمربار * برگشت و درکنار
گلزار * بشکفت با دم صبح لاله * آورده بزم گل پیاله * افروخت ز تاب می رخ گل * برخاست فغان ز جان بلبل *
شد شاخ شکوفه پر ستاره * صد چشم گشاده در نظاره * پادشاه آفاق از یورت قشلاق بیرون خرامیده در مرغزاری که
لذت آبش خاصیت چشمه حیوان ظاهر میگردانید و لطافت هوایش چون نسیم خلد روح تازه بقالب پژمرده میرسانید
منزل گزیده و بترتیب جشن نوروزی اشارت فرموده در آن روز جهان افروز از سر نو نوازش امرا و حکام پرداخت
و در بزم کامرانی ساغرهای دوستکامی درکشیده طبقات انام را بانواع احسان و انعام مبتهج و مسرور ساخت
* در آن روز شاه سلیمان سریر * خدیو جهانگیر روشن ضمیر * چنان بزم آراست کز ان بیشتر * نظیرش نیاورده کس در نظر *
در آن جشن بکام روی زمین * ولاتی که بودند دولت قرین * بزرگان ملک و سران سپاه * سپهدار مردان حشمت پناه
کشیدند هر یک بسی پیشکش * بر شهنشاه خورشیدوش * شهنشه زبان لطف بگشود * مران سروران را نوازش فزود
بانعام اسبان با زین زر * کمرهای مرصع بداده گهر * قباهای خز و فر زرنگار * ز زر نقد بیش از حساب و شمار *

میان و کمان را سرافراز کرد ◦ عالم و رغبتی باز کرد ◦ نشستند اشرف عالی مقام ◦ بجای سریر سپهر احتشام ◦ بگردش در آمد
می خوشگوار ◦ ز دست جوانان شیرین عذار ◦ رخ ساقیان از فروغ شراب ◦ برافروخت چون عارض آفتاب ◦ مغنی بصوت
دف و چنگ و نی ◦ دعا گفت بر شاه و خنده بپی ◦ که شاها لوایت فیروز باد ◦ بعهد تو نوروز هر روز باد ◦ بتو روزت از
بخت فیروز اثر ◦ بود و زیب باد فتح و ظفر ◦ و بعد از انقضای ایام جشن و سور بمسامع پادشاه مؤید منصور رسید که چون
... و علاء الدوله ذوالقدر ربوبیت و علاء الدوله دختر خود را با وی در سلک ازدواج کشیده و علم مخالفت
خدام بارگاه شاهی لوای طغیان مرتفع گردانیده و اکنون با سپاهی از احاطه دایره خیال افزون به دیار بکر شتافته
و بسبب ... آتش عناد و اشتعال یافته ... لشکر برده با ناموس مردم ... و ... دور
سرش ... هر جا هر چیزی یابند بغارت می برند ◦ لشکر ظالم ضلالت کیش ◦ مردم ... ◦ ...
یافته از فریب نفس غرور ◦ کرده پیوسته عزم جور و فساد ◦ ننگ و ناموس خلق داده بباد ◦ ...
غیرت پادشاه ... ... کشیده و رفع ... گرده ... واجب ... حکم همایون
... لشکر ... اطراف بلاد و امصار ...
لشکر بسیار از ولایت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و ... در اردوی کیهان پوی جمع آمدند
همه ... و ... ◦ سپاهی ... ◦ سراوار ... کمر بسته
هر یک ... ◦ آنگاه پادشاه ربع مسکون بروز فتح و وقت همایون اعلام ...
افراخته و ... آذربایجان ...
کوکبه ... فلک اثیر رسید هر کس در اردوی همایون بود روی براه نهاد ◦ روان شد با اقبال شاه جهان ◦ سعادت
مساعد ظفر همعنان ◦ شده از غبار مواکب سپهر ◦ ... ماه و مهر ◦ ... عظام ◦ ...
هر کدام ... برق ... خورشید ... آذربایجان ... اسمان گردانیده و علاء الدوله
بر ... مطلع گردید ... از ... بگردانید ... روی ... آورده
و کیفیت ... پادشاه فلک اقتدار رسیده ... مخالفان ... اتفاق افتاد و علاء الدوله
و ... محال ... از متعلقان ... روم ... فرقه ... فرستاد
و خود ... آن ... آسمان می ساید ... زمین ...
... پادشاه مجاهد غازی در ... دولت و سرفرازی قطع منازل نموده ...

که این مملکت ... و ... که ... اصحاب ... بر روی روزگار ... برگشود
و چون ... و الیستان حضرت ... سپاه ... جمعی کثیر از لشکر ذوالقدر ... از دو
صفشان حضرت منظر ... دست ... در برابر ... از صف قتال ... استند
صف آراست با آن سپاه گران ◦ حصاری گرفته گران تا کران ◦ همه آهنین ... ◦ همه ...
و ... صفوف پرداخته ... و ... زمین و زمان ... و صدای نفیر و کوس گوش
ساکنان ... ◦ برآمد ز هر دو سپه بانگ کوس ◦ همه ... ◦ چو برق ...
... ◦ همه ... ◦ آنگاه دلیران ... و بهادران تند خوی دست ...
و ... یکدیگر ... کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانیده ...
... جوانان ... ◦ ... زره ...
... ◦ ...
... ◦ ... زهره ... ◦ ...
و آنگه ... سپاه پادشاه گیتی فروز ... ضرب تیغ ...
... ◦ ... و چون جمشید خورشید ...
در میدان ... مغرب ... آفتاب ...
ساحت ... پادشاه عالی جناب ... همایون نزول اجلال فرموده سپاه ظفر ...
... و لشکر ذوالقدر نیز ...
... فضا و قدر ... سیماب گون ... خورشید ...
تیغ برق کردار از فضای دشت ... سپاه ظلام ... پادشاه ...
... قطاس ... صفوف لشکر
فیروزی اثر ... میدان قتال ... طلعت همایون ...
ذوالقدر ... مخالفان ...
قدم ثبات ... هنگام هجوم سپاه ظلام ... معسکر خویش متوجه گردید ... صباح
روز سیوم که خسرو انجم علم ... ظفر ... تیغ ... خیل ظلام ... انجم

مغلوب ساخت بار دیگر غازیان رستم اثر شمشیر و خنجر کشیده روی بقوم بی‌شکوه ذوالقدر آورده و درین روز نسایم
نصرت و برتری بر انتقام سالکان مسالک شریعت بر روی وزیده اعدای وارون اختر آغاز انهزام کرده [illegible]
کلمه اقتلوا [illegible] الفراران [illegible] شامل حال آن مردم گشت و سرپنجه قدرت سپاه بداوم صولت بساط حیات اکثر
آن قوم بی دولت در نوشت و محات و براق و ممتلکات ایشان بتمام در تحت و تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت
مرحمت غضب پادشاه نایره فتنه و [illegible] علاج جمع خاکسار بیست اشتعال پذیرفت باد غضب آتشی بر فروخت
که شهود و خاکساران بسوخت و پادشاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر ازین مهم آن مدبر عازم دیار بکر گشته بر حدود
شام عبور نمود و از حکام و سرداران آن ولایت که بعد اطاعت درگاه عالی پناه آمده لوازم نیاز و نثار بجای آورده
نوازش فرموده و چون هوای دیار بکر از غبار موکب ظفر آثار عبیر بیز و مشکبار گشت بسامع جاه و جلال پیوست که طایفه از
علاءالدوله در قلعه [illegible] توطن اند و حصانت انحصار موجب استظهار آن گشته شرایط فرمان برداری بجای نمی‌آرند
موکب همایون بدان جانب شتافته سپاه ستاره عدد بدور خندق محیط آسا بگرد آن قلعه متانت انتما در آمده بنیاد
شغله حرب و جنگ و انداختن تفنگ و سنگ پرداخته روز دوم چند رخنه در دیوار آن قلعه که چون [illegible] اعدا از سمت
استقلال مصون بود افکنده شد و صورت فتح و ظفر در نظر پادشاه فریدون فر جلوه گر شده حکم همایون شرف نفاذ یافت
که غازیان عظام رعایا و مزارعان را از [illegible] تعرض برسانند و از ابناء علاءالدوله ذوالقدر هر کس یابند اسیر [illegible]
گردانند و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده و چون کیفیت فتح قلعه [illegible] بسامع کوتوالان سایر قلاع دیار بکر رسید
مجموع از مقام سرکشی و عناد درگذشته مفاتیح حصون قلاع را با تحف شایسته و تبرکات بایسته بدرگاه عالم پناه فرستاده
و اظهار عبودیت و اخلاص نموده ابواب اطاعت و خدمتکاری برگشادند و پادشاه محقق نواز در باره آن جماعت انعام و احسان
فرموده زمام ایالت دیار بکر را در قبضه درایت محمد بیک استاجلو نهاده و مراجعت کرده عنان عزیمت بطرف
[illegible] داده و در اثنای راه شرف الدین بیک حاکم بتلیس بود با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان پیوسته [illegible]
شرف بساط بوسی حاصل نموده و جلیس سایر خدام عالی مقام گشته دست عنایت پادشاه بر جبین قدر او ابواب لطف و مرحمت
بر روی روزگارش برگشود و پس از آنکه ولایت اخلاط محل بسط بساط سلطنت پناه گشت مشاهده شبهای [illegible]
درختان و ملون اوراق باغ و بستان باعث [illegible] بزم نشاط شده نوای نای و نوش از ایوان کیوان در گذشت
پادشاه گیتی فروز چند روز در آن مقام فرح انجام بشرب مدام پرداخته از آنجا بخوی شتافت و [illegible] در خوی بوده
به [illegible] حالات احوال متوطنان آذربایجان [illegible] ذکر طغیان علاءالدوله ذوالقدر کرت دیگر و کشته شدن

اولاد او [illegible] و آن زمستان که موضع خوی معسکر همایون پادشاه نیکو خوی بود
علاءالدوله ذوالقدر لشکری جنگ جوی فراهم کشیده مصحوب پسر خویش که قاسم نام داشت و اورا [illegible]
شجاعت سارو قیلان میگفتند بجانب دیار بکر ارسال نموده و محمد بیک استاجلو با وجود قلت سپاه مضمون کلام کم من
فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله واثق بوده در برابر اعدا صف آرای گشت و هر دو فریق نهایت کوشش
بتقدیم رسانیده و محمد بیک صورت نصرت دست داده و سارو قیلان و جمعی از خویشان او را غازیان شیر شکار
اسیر کرده و [illegible] قوم ذوالقدر نوبت دیگر غایت قدرت ظاهر ساختند و محمد بیک از وقوع این فتح مبین مبتهج و
مسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نموده و سارو قیلان با سایر سران گردن زده و روس نامبارک ایشان را بار دوی
اعلی روان فرموده [illegible] و در قشلاق خوی درگاه شاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال معروض نواب کامیاب گشت
و [illegible] انعام و احسان بجانب دیار بکر جهت گروه غایت عنایت شاهی را که مشاهده نموده بود معروض محمد بیک داشتند
اما علاءالدوله بعد از شنیدن این خبر مانند پلنگ تیر خورده در خشم شده در ماتم پسر سیلاب خون جگر از چشم تر روان
ساخت و بار دیگر [illegible] خیل و حشم پرداخته و پانزده هزار سوار عقرب منظر مریخ آثار فراهم کشیده و پسر دیگر خود
که کلانتر او کور شیخ و خوردتر را احمد بیک میگفتند سرداران سپاه گردانیده و ایشان جهت طلب خون سارو قیلان
بحرب محمد بیک استاجلو روان ساخت و محمد بیک از هجوم اعدا شوم خبر یافته بار دیگر مستعد قتال گشته و در ظاهر قلعه [illegible]
تلاقی فریقین دست داده جنگی در پیوست که از نهیب آن عنان صبر و شکیب از قبضه اقتدار کوتوال اصطبار چرخ بیرون رفت
سیلاب خون روان و جیحون در فضای معرکه روان شده قافله امن و سلامت رخت از مرحله جهان بربست و آخر الامر محمد بیک
[illegible] ذوالقدر را چون حباب [illegible] و کور شیخ و احمد بیک با بسیاری
از ابناء [illegible] ترکمانان [illegible] گذاشت و احمد بیک کرة بعد اخری دست [illegible]
در گردن عروس فتح و فیروزی حایل نموده سرهای مقتولان بر پشت ستوران بار کرده مصحوب قاصدی قمر سیرت
سریر سلطنت مصیر فرستاد و چون در آن زمان پادشاه جمشید حشم از قشلاق خوی متوجه [illegible] گشته بود [illegible] استاجلو
[illegible] در ییلاق همدان سرهای دشمنان را بآستان ملایک آشیان رسانیده کیفیت فتحی را که [illegible]
روی نموده بود معروض گردانیده باصناف انعام و اکرام اختصاص یافته مفتخر و مباهی بجانب دیار بکر باز گردید
چون خبر شکست علاءالدوله مرة بعد اخری بروم رسید پادشاه آن دیار که از وی کینه دیرینه در سینه داشت لشکری
بسوی [illegible] کشیده علاءالدوله در میدان قتال بزخم تیغ رومیان کشته گشته رشته حیات بسیاری از قوم ذوالقدر را نیز

معرکه منقطع گردید و بقیة السیف اطراف آفاق پریشان شده مراد در خدمت قیصر راه دیار روم پیش گرفت و ...
کلفتی و غایله مشقتی گلشن ممالک شاهی از خار آزار آن سالک طریق خسارت پناهی سمت امنیت پذیرفت و شاه صاحبقران
آن بهار نشان در متنزهات ولایت همدان در کمال دولت و اقبال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف
و در خلال آن احوال امیر نجم الدین زرگر منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عالی گهر شده مراتب اعتبار و اختیار او فزونی یافت ذکر
احوال امیر نجم الدین مسعود گیلانی و رسیدن کوکب طالع او باوج شرف و کامرانی بر ضمایر کیمیا تأثیر منیر آن مهار
احتیاط و عیار شناسان کارخانه روزگار در حجاب استتار مختفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک
و اعیان رشت که داخل مملکت گیلان است منتظم بود و بواسطه کمال مهارت در صناعت صیاغت از امثال و اقران
ممتاز و مستثنی میبود در آن ایام که آن گوهر الطاف الهی یعنی حضرت شاهی عالم پناهی در ولایت لاهیجان بسر میبرد
امیر نجم الدین مسعود بنابر ارادتی که نسبت بدودمان صفوی سیما منتسبان خاندان حیدری ثابت داشت نقش نگین آن
قرة العین ولایت را بقلم اخلاص رقم در دل می نگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معتمدی
ارسال نمود و بزبان نیاز مضمون این مقال بپیغام فرمود * سلام علی من شاقنی بوصاله * وان لم اوّلا لطیف جماله
عشقت اما الغیر مه عیونی * سمعت من الحاکین وصف جماله * زبس وصف حسن تو بشنیده ام * نگار ... ندیده ام
جهان در دل و دیده جا کرده * که گوئی ز سالها دیده ام * و چون آن تحفه و پیغام بعرض خدام آستان سپهر احتشام
نقد اخلاص سالک طریق رشد و رشاد در معیار ضمیر پادشاه کامکار تمام عیار نمود و سکه قبول مقرون شده قاصد مشمول
انعام و اکرام رخصت انصراف یافت و بعد از آنکه موکب پادشاه ربع مسکون از آن مملکت بخطه اردبیل مراجعت کرده و بیمن
طلوع دولت و اقبال ابدی الاتصال در اطراف عالم صیت شیوع پذیرفت کوس ... که سپهسالار و حاکم امیر اسحق بوده در رشت
بسمع علوی نموده داشت که امیر نجم الدین مسعود ملت سنیه امامیه عمل مینماید و نسبت بآن فرقه ناجیه اولاد خیر البریه
در طریق اخلاص و نیازمندی سلوک میفرماید بنابر آن امیر اسحق در قتل آن جناب اغوی کرد امیر نجم از بیم جان بر سبیل فرار
بجای فرار روی بدرگاه پادشاه جم اقتدار آورده و در آن ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بود موکب همایون پیوسته
در سلک سایر خدام پایه سریر اعلی انتظام یافت و پرتو آفتاب عنایت شاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بر وجنات
احوالش تافت و چون آن جناب بصفت فراست و کاردانی سمت کیاست و فضایل نفسانی اتصاف داشت و حلاوت گفتار
و محاسن کردار از امثال و اقران ممتاز بوده همواره تخم جود و احسان در زمین دل طوایف انسان می نگاشت باندک
زمانی اعتبار و حشمت بسیار پیدا کرده و در خلال احوال مذکور بسبب کمالات نفس نفیس همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال

ائی تجرد

روی تجشیب مهمات ملک و مال آورده پایه قدر و منزلتش از تمامی امرای عظام مقربان بارگاه فلک احتشام در گذشت و دایره
علایق علاوه اش بمیمن تربیت پادشاه وافر عنایات ارکان و اشراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت *
لطف پادشاه و بنده پرور * شه عالم پناه عدل گستر * پناه سروران درگاه او گشت * فلک همان عز و جاه او گشت
و آن پیر صافی ضمیر در ادراک اوایل ایام جهانگیری در بعضی از ولایات وقوع یافته بقدر امکان سعی نموده و در
ترفیه حال اصحاب فضل و کمال کوشیده با مال معدلت ابواب مکرمت بگشود * در جود و سخا بر خلق بگشاد * بنو بخش کام
وضع مبداء ... ایتلاف شهریاری * بنای عدل را داد استواری * ز بر لطف و اطراف عالم * چو گلزار ارم گردید خرم
مسخر شدن بعضی از قلاع بغداد و در آمدن آن مملکت بتحت تصرف پادشاه دارا نژاد چمن آرای ریاض این تاریخ
نفحات بخش فضای این گلشن از رشحات سحاب قلم این حکایات را بدین سان رقم میزند که بعد از قتل ... مراد بیگ
علاء الدوله ذوالقدر یکی از امرای شجاعت آثار باریک نام بر دار السلام بغداد استیلا یافت و بخیال محال طرح سلطنت
و استقلال انداخته با ... ملک آشیان شاه جهانبان شناخت تا بر آن در سنه اربع عشر و تسعمایه که در رایات
همدان از فروغ ماهچه رایات نصرت نشان طراوت بوستان جهان داشت رای باریک بیک ... حشمت آئین متوجه
انقیاد باریک شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل بیک لله را که از جمله بندگان خاص بمزید عقل و کیاست
و وقوف بر دقایق مهم سفارت امتیاز داشت فرمود که به بغداد رفته باریک را باطاعت خدام سده سدره
منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان بترساند و مصحوب او تاج و خلعت جهت باریک فرستاد و خلیل بیک
متوجه دار السلام شده چون باریک قرب وصول او اطلاع یافت و جمعی از مردم خود را سه روزه راه باستقبال روانه
گردانید و ایشان خلیل بیک را باعزاز و احترام بدار السلام در آورده و باریک ... ملاقات نموده و لوازم
تعظیم و تبجیل ما یحتمل ... اقدام نموده نسبت بنواب سپهر احتشام اظهار اطاعت و انقیاد کرده و بپوشیدن
تاج و خلعت شاهی مفتخر و سرافراز گشته جمیع مردم خود را تاج پوشانید و درباره خلیل بیک طریق انعام و احسان بجای آورده
جهت ... پیشکشهای پادشاهانه مرتب گردانید و آن اجناس نفیسه و امتعه نفیسه را ابو اسحق شیرجی
که از جمله ... او بود تسلیم نموده او را مصحوب خلیل لله بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیاز
مندی او ... رساند و نشان حکومت بغداد بنامش حاصل گرداند و خلیل لله و ابو اسحق شیرجی اردوی
اردوی کیهان آرا ... سعادت زمین بوس ... دریافتند و سخن انقیاد و اطاعت باریک را بوسیله امرا
... عرض کردند و تحف و تبرکات را که همراه داشتند بنظر انور در آوردند و بنابر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل آن بود که

بار بگ رفته منکاری بر وی شکر فته و عقد اطاعت که آزادی در کوش کشیده بود در کاه و عالم پادشاه بادشاه عالی
بجنبه التفات در جنگهای او شکر رسید الامیت با بو اسحق شیروانی اصناف الطاف مبذول داشته او را از وجود
بار بگ بکوی که اکر بحیط ایمنی نجوده راه نقوش دولت خواهی ملازمان بارگاه پادشاهی از بسته باستان اقبال
آشیان مستابی هرایند بعواطف بیدریغ ما اختصاص یابی و اکر نقد اعتقاد را بغل و غش مغشوش سازی بی شایبه
سشیده روار الضرب سیاست بمور العقوبت بگذاری و چون ابو اسحق شیروانی جهت انصراف یافته بمجلس بگ
رسیده آنچه دیده بود و شنیده بگ بیک معروض گردانیده و بار بگ ریک الحب ظاهر روزی چند در سفار فقاعت
پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانیده و با آکاه حبال عقد اری که در روی او در روی بهیج ساختن ذخیره آورد
و بر نواحی مضافات دار السلام علم السیاه جوالدیث و انعقاد رجوع کند ما از مردم سپاهیه که اکر رنه سال رانی ملده
متحصن می بود و آن ذخیره بازوق و وشکر باشی وفا می نمود و دران اثنا از هنده و او لاد خیر الدیار است سید محمد کونه کابا
جده سلک اعاظم نقبا رکنف منتظم بود و نسبت بنواب کامیاب شاهی در طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک میسر بوده
متوهم شده از جناب باموافقه و تقید یافت و در جایی که مانند حوصله کلیانک و مانند فکر عقلا ضیق بود و حبس نمود ابکا و ...
از سر نهاده و باطلان کلمه عصیان پرداخت و از بیجا فرمان فرمای مشارق و معارب ابارت ابو اسحق شیر کیا
عزم تجهیز عراق عرب جزم فرمود حسین بیک لله را با فوجی از شیران پیشه رزم متقلای سپاه گردانیده و مواکب کواکب
مراتب نیز متعاقب باسکی در حرکت آمده بار بگ این خبر شنیده اضطرابش بیشتر از پیشتر گردیده و بیل حسین بیک لله
مرد منزلی بغداد و باریک سلطنت جنگ و صلح ندیده و در شبی که ابر چون دل و دیده عاشقان شعله برق می افروخت و باران
سنگ می ریخت و مانند حال نازم هجوران ماه در عقد بافوای کر بحی آمیخت تنگ تر ب فرار کشیده از دجله بگذشت و منفوع
با نواع تعب بطرف حلب گریخت روز دیگر که یوسف زرین لقای خورشید از چاه دیجور شب بیرون خرامیده
باوج جاه رسید انوار طلعت دلبخشش از مشرق روز مراد طلوع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت اضاءت بخشیده
بغداد بان لبیر جای که کلبس سید محمد که نبود دستافته و دو کس طلبان رفته آن یوسف مصر سیادت را از قعر
ضیف و شیب یافته بیرون و شکر فقرا از چاه بیرون آورده دو زمام اختیار آن دیار را بقبضه اقتدار آن زبده
الاولاد سید برادر داده شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر کرده و لله بیک رو مجمر کیار باغ ظاهر بغداد
رسید سید محمد دران روز بخت مسجد جامع تشریف برده خطبه بنام و القاب همایون پادشاه عالی جناب
مزین ساخته شرایط کمال اخلاص و اطاعت بجای آورده و بعد از ادای نماز جزم و سرا فراز به بیرون شهر بیستافته

بالا

بالابیک ملاقات فرموده الله بیک نسبت بجناب طاب ثراه تعظیم و احترام مرعی داشته ابواب الطاف بر روی روزگار ش
کشوده و چون خبر فتح بغداد از زبده سادات سید محمد بکوش حسین بیک لله مرض نواب کامیاب رسانید آنحضرت بلوازم
محامد آلهی قیام نموده ایالت آن ولایت را بخلفا بیک مخصوص کرده و آن امیر عدالت نهاد و بیشتر از موکب ظفر اثر
متوجه بغداد گشته رسانید سعادت اقتباس کجای خلفای بنی عباس بر مسند نشست و بتمهید اساس مرحمت و
انصاف و دفع ابواب ظلم و اعتساف پرداخت گفتار در بیان وصول پادشاه فلک احتشام بدار السلام
و در گذشتن بطواف ائمه کرام سلام الله علیهم الی یوم القیام دران ایام که دست عنایت مفتح الابواب عز شانه ابواب
مقالید فتح دار السلام بغداد و دیگر بکف کفایت خدام پادشاه والا نژاد نهاده آنحضرت در بعضی از نواحی آن مملکت
خیال شکار اشتغال نموده هر روز مساعدت بخت فیروز شاهباز همت بلند در هوای صید ملک پرواز داده
سالی طی مسافت میفرمود و مقارن آن خبر فتح عمده دار السلام از پرتو ماه الویه ظفر مانند فضای سینه
از فروغ چهره ماه و مهر صفت اضاءت پذیرفت و وصول موکب گردون اساس بدار الملک خلفای بنی عباس
سمت تصمیم گرفت لاجرم امرا و اشراف و مصاحبت سید محمد بگونه بلوازم استقبال استعجال نموده و سوفیه و عوام الناس
در غایت انبساط و سرور بنظاره پادشاه منصور از شهر بیرون شتافته ابواب فرح و سرور بر روی خود گشوده
و دران دیار معهود است که اوهای قربانی جهت تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی همراه برده اند و
چون چشم ایشان بر طلعت پادشاه عالیشان افتاد و سران گاوان را از تن جدا کرده و در پای بادگیر فلک سیر صاحب
تاج و سریر افکنده مراسم دعا و ثنا بجای آورد کای شاه فلک قدر جوان بخت زبانت سر بلندی یافت تخت جهان
گیر چو دار الملک بغداد زالطاف تو همیشه باد آباد براه بندکانت حضرتم محمد و ل بسان گاو قربان باد مقتول
و وفور اخلاص و حسن اعتقاد اهالی بغداد در نظر عالی پادشاه والا نژاد مستحسن نموده و باب عواطف بیدریغ الواب
اشفاق بر روی امید ایشان بگشاد و در تاریخ بیست و پنجم جمادی الاخری سنه اربع عشره و تسعمایه در چهار باغ بیرون
نزول اجلال فرموده تمامی بغداد بان را بظلال عدل و احسان جای داده پایه قدر سید محمد را بمزید الطاف و کرم بلند ساخت
و او را بعلو مرتبت جاه و جلال سانید و زبان عنایت و مرحمت بنوبت الشکر پادشاه و جوب معروف همیشه
عیش و طرب ان مقام بهجت انجام بسر برده روز دیگر بعزم طواف عتبه علیه جابر کرده روی به دشت کربلا آورد
و بعد از وصول بدان مشهد مطهر سام مرقد جنت اساس شرایط زیارت چنانچه باید و شاید مرعی داشته جهت تیار بران حائر
سوده زبان مناجات بطرح حاجات گرد و از روحانیت سید الشهدا علیه السلام و الثنا استمداد فرمود و دران آن

روضهٔ بهشت نشان را با انعام نذور و صلات موفور چون شاخ و سرو سرسبز گردانیده از نفایس اجناس زربفت فرنوشی و
در صندوق تربت جنت رتبت پوشانیده ارکان اطراف آن مطاف معتکفان مطارف پرنیان پرده های زرنگار
منقش مجوز منقوش حج ایع آثار زربفت زرفرود و درواز و قندیل طلا هر یک چون شعلهٔ آفتاب انوار فیض بر
عرش فرسا و فوق معمور صحن آن گنبد فیض آگین را از کلیمهای ابریشمین چون سپهر برین مزین ساخت و آن منزل فردوس
قرین را بزرگان اخلاص قرین فرشهای بدیع انداخته و در وقت شیلان خوانساران آستان سلطنت آشیان
از انواع حلاوا و اطعمه و الوان اغذیه حاضر آورده مکرمتهای بی اندازه بمجاوران روضهٔ بهشت آثار ارزان محظوظ و بهره مند
نعمتهای بیشمار برده و یک هفته جشنی نیست در بر مرقد جد بزرگوار ان سلام علیه بالعشی و الابکار معتکف و در دیگر
مرحمت منعطف ساخته و بجلهٔ شاهد اشتیاق لوای دولت اعلی عطف عنان را و جنت و التجا باستانهٔ قدس نزهت
و عتبهٔ کعبه مرتبت شاه اولیا پناه اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر العجائب و الغرائب امیر المومنین علی بن ابی طالب
علیه الصلوة و السلام فرمود باقدام نیاز طواف آن روضهٔ عرش مطاف بجای آورده دوران حریم واجب الاعزاز کعبه
اهل راز و سجده گاه ارباب نیاز جبهت روی اخلاص بر زمین سوده و مراد دل که دولت از واهب العطایا مسالت کرد
بگفت ای تاج بخش پادشاهان • بلند فرقهٔ گیتی پناهان • برافرازندهٔ رایات شاهی • بامروسنی تو شاهان مباهی
ز الطاف تست ما را سرفرازی • ز جنت بروری مسکین نوازی • بامیدت دل امساک خرسند • فرخاک از رفعت حان خرد مند
ز فضل تست چون اقبال جاوید • ز دولت تست گوهر تابنده • خداوند ا بدین شاه ترفناک • وصی پادشاه تخت لولاک
همایون درو صدر باغ امامت • فضارت بخش گلزار کرامت • علی مرتضی سلطان کونین • بحشم مردمی چون مردم عین
که از خرمت تمام زاجری ده • اساس دین بحجم محکمی ده • بجاه رب حسد فرد و کرم بخش • بملک دین ابد ورنم بخش
جهانم سرفرازی ده بعالم • که ز نشینیده بل کرده بعالم • و از امداد روحانیت حضرت شاه ولایت انوار اجابت
این دعوت بر باطن بجسته مواطن آن قدوهٔ دودمان امامت پرتو انداخته سراز سجده برداشت و هر یک آن سده سدره
مراتب را با صناف نخف و هدایا نوازش فرموده مکی همت اتمام بر ترفیه حال ایشان گماشت انگاه بعیراهی بخت کامکار
بجله باز گشته از ان مرحله عنان عزم و جهاد بصوب منازل حواب عزیمه که در بادیهٔ جهالت سرگردان بوده تافت و بعد از
وصول بر وقت انجمن بسیاری از ایشان گشته اموال و حیات هنچ که قتنهٔ نگار گمان تمام از السلام بغداد باز گشت
و صیت عزم جوب در اطراف آفاق اشتهار یافته طنطنه حصول امال و امانی آن حضرت گیتو برسانی از شرفات غرفات
آسمانی در گذشت و شاه دین پناه بعد از وصول دار السلام بشرف طواف روضهٔ معطر بار و مرقد خلد آثار امام همام

هادی عالی و کاظم ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد مرجع ارباب رشد و رشاد محمد التقی الجواد سلام الله علیهما
مشرف گشته چنانچه مزاوار کمال اخلاص آن پادشاه هدایت و ثار بود لوازم نیازمندی آورده مجاوران آن بحجهٔ گیرا
با صناف انعام و احسان خوشدل گردانید انگاه به سامره خرامیده و بسعادت زیارت عتبهٔ کعبه مرتبه قدوهٔ اولاد رسول
امی هاشمی امام النقی و امام حسن العسکری الزکی علیهما السلام استسعاد یافت بدستور معهود اصناف اعتقاد مرعی و بشته
بر نوا انعام و اکرام منتسبی و حبات حال جدیدهٔ انعام لازم الاحترام دانست و موکب پادشاه عدالت نهاد از سامره بغداد
باز گشته در اثنا راه خیشاط شکار پرداخت و بعد از وصول دار السلام عمارتی را که در ان ایام موجب فرموده آنحضرت
در فضائی که نزدیک بدروازه قراقاپو است بنا کرده بود بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و از انجا بعزم عاما
طان کسری که صفت آن چند کرت در این اوراق مرقوم کلک بیان گشته توجه فرمود و پس از فراغ از ان امر خطیر
شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران پیل تن و هژبران مرد افکن بود روان گشت و در نواحی آن جنگ شیری بود
که نوزگردون از مهابت آن در سرکلاه فلک از زخمش می بود از دو رخود دار شده و پادشاه شیر شکار که هم کمان ابرو
هلال مثال پیوسته بکشادگی جبههٔ اقبال اشارت میکند و صدای حدنگش اسماعش همواره وصول فتح و نصرت باعث عقوبه
در جگر گردون می افکند تنها نزدیک آن دد رفت و او بخت سر در دیا فته یک جیه پهٔ تیر مرگ تاثیر آن شیر دلیر را
بر خاک هلاک انداخت رامی برج قوس از مشاهدهٔ آن جلادت انگشت تعجب بدندان گرفت و شیر چرخ از نهم آن
رامی خائف گشته در بیشهٔ اختفا خفت و شاه ظفر پناه بغداد مراجعت فرمود کرت دیگر برواج و رونق عتبات ائمه
معصومین پرداخت و حسب هر یک ایشان شش عتبهٔ کعبه مرتبه نقاره و راتبهٔ مقرر ساخت و فرمود که نقاره چیان هر
وقت سپاس خاتم بندهٔ از اطراف ممالک محروسه در بغداد جمع آمده شش صندوق منقش بنقوش اسلیمی ختایی در
غایت تکلف بهای زرفت دهند و صنادیق قدیم را از آن مراقد عطر بیش بر دوشته هند و قهار محمد و را انجا بنهند
انگاه خلیفه الخلفا را که در غایت خادم نیک لقب است گهی بابو المنصور و ملقب بخلیفة الخلفا گردانیده و نجمهٔ م
حکومت عراق عرب و نقشت جهارم مزارات ائمه کرام را بوی تفویض نمود و او بخطاب با انعام پنج رزه و زری و خلعت
خاص و اسب تازی با زین زرین و کمر شمشیر بسته و بار طلا و صراحی طبقچه و جاماکه آنها بر تخم از طلا بود مفتخر و سرافراز
ساخت و ما بخا اعلام ظفر اعلام باوج سپهر فیروزه فام رسانیده صدای نوبت فتح نصرت بسمان در ساخت طاق ایوان
انداخت ذکر بشارت ولادت عزیزه و سستشوز بشطر امجاد است پادشاه دین پرور و متصل و وصول حاکم در ستان
ملک سیستان با ملازمت پادشاه بی انتهای بر طبایع آفتاب شعاع اصحاب فضل و هنر فروغ این معنی پرتو گستر جوانبه بود که چون

اموات [?] ایشان مشغول گردیده و با وجود حضرت شاه ولایت علیه السلام قاطبه و جهانیان استیلا یافته که بعد از
سعادت عبادتی که معهود القوم است اشارت کیفیتی جاری میشود که در آن حالت طلق تیغ و تیر بر بدن ایشان تأثیر نمیکند
چنانچه قبضه شمشیر در زمین فرو برده و شکم بر نوک آن نهاده قوت میکنند و لفظ علی الله بر زبان میرانند تا آن شمشیر مانند
کمان خم میشود تا بشکند و در اکثر اوقات حاکم آن طایفه یکی از سادات می بود و در اوایل طلوع آفتاب دولت شاهی
از مطلع تأییدات الهی سلطان محسن بر ایشان حاکم بود و در این ایام که فتح بغداد روی نمود بمسامع جاه و جلال پیوست که
سلطان محسن مانند هر موجود ممکن بعالم فنا شتافته و شعله انوار آیات بر و حیات احوال پسر شیخ قوم مشعشع حالا بالو
فیاض که از فیض جناب حضرت [?] بی بهره است اعتراف مینماید و رسم [?] باحکام شریعت [?] و ادیه ضلالت
و غوایت می پیماید بنابر آن دفع شر آن جماعت بی دین بر ذمت پادشاه ظفرقرین واجب نموده در دار السلام بغداد
اعلام هدایت اعلام از جانب حویزه که در آن زمان دار الملک حکام مشعشع بود توجه فرمود ❊ روان گشت شاه
فلک مرتبه ❊ خدیو جهانگیر انجم کوکبه ❊ روان در رکابش کیان و دهان ❊ جنیبت کشانش ملوک جهان ❊ و در اثنای راه بمسامع
نواب والا جناب رسید که حاکم لرستان ملک رستم بطریق ظلم و ستم اقدام مینماید و از توجه سایه علم ظفر شیم استنکاف نموده
ابواب فرمان بری بر روی روزگار خود نمیگشاید و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت امیر نجم الدین مسعود و بیرام بیک [?]
و حسین بیک [?] با قرب ده هزار نفر از سپاه [?] از جهت دفع شر ملک رستم عازم لرستان گشتند و موکب منصور [?]
متوجه دار الملک مشعشع بود و چون این خبر بحویزه رسید سلطان فیاض با لشکری که از [?] سنیان که از [?]
[?] بود [?] خون از شریان شیران [?] مصاف کشودندی از شهر بیرون آمده و مستعد قتال
جدال با سپاه پادشاه والا نژاد و بعد از وصول بنواحی معسکر دشمنان بداختر منحوس سیرت [?] صف آرای کشور
کشای و مبرزان جلادت غازیان رستم توان رزم آزمای آراسته و محکم گردانید انوار اشراق خورشید [?] از مطلع طلب
طالع گشته در اطراف و جوانب موکب ظفر مناقب از صفوف شجعان فیروزی مواهب حقیقت [?] سان مرصوص ظهور
انجامید الکاه از جهت طرف اصحاب جرأت مرکب مردانگی مهمیز ستیز از جای برانگیختند و رکیب یکدیگر آمیختند و [?]
تیغ آتش بار نقش [?] از لوح خاطر نشسته خاک معرکه را بخون [?] شمشیر مانند عشاق مشتاق بتقبیل سر و روی
جوانان سبک سر [?] کام حاصل میکرد و پیکان آتش فشان در سینه و پهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجای می آورد
❊ خدنگ [?] ❊ سنان سر تیز [?] خون ریز شده ❊ زخون یلان گشت میدان جنگ ❊ چو بحری که آتش بود لاله رنگ
در آن [?] ❊ سرکشان گشته چون کباب ❊ و در آن روز که از وقتی که اطراف افق از عکس خون کشتگان

کوه لعل و

کوه لعل و مرجان بر گرفت و در آن میدان هولناک [?] لوازم خونریزی و شرایط کشش و کوشش بجای می آوردند
و در آخر روز که هنگام غروب شعله اقبال قوم مشعشع بود غازیان عظام و حامیان حوزه اسلام بهیات اجتماعی حسام خون
آشام از نیام انتقام کشیده بر ارباب ظلم و ظلام تاختند و [?] دولت پادشاه اسلام کمال سعی و اجتهاد بتقدیم
رسانیده فیاض را با بسیاری از امرا [?] بخاک هلاک انداختند ❊ [?] لشکر شاهی جنگ ❊ بی شبهه زمین از خون
یابد رنگ ❊ رود [?] سر خنجر شیر ❊ [?] رود بمیدان پلنگ ❊ و در آن نماز دیگر پیکر فتح و ظفر در نظر انور
پادشاه دین پرور جلوه گر گشته نوای فتح افزای فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین بمسامع جاه و جلال
رسید و بقیه السیف لشکر مشعشع [?] مستنفره فرت من قسوره [?] ادبار بر معرکه قرار کرده و اموال و براق ایشان
غنیمت غازیان گردید شاه عالم پناه بر شکرانه فتح مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت
حویزه را بیکی از امرا معدلت آیین مخصوص گردانید و [?] فرموده در ضمان عنایت کریم عطابخش عالم
و [?] بر افروخت بعد از وصول بنواحی آن حصار حاکم آنجا با اقدام طاعت و انقیاد پیش آمده و بی شایبه اهمال و امهال
مفاتیح شهر و قلعه تسلیم نواب [?] فلک [?] نموده پادشاه دین پناه دولت آن ملک را بیکی از اهل اعتماد سپرده
عطف [?] نهضت فرموده فرمان فرمای ربع مسکون خبر یافت و دانست که روباه حیله ساز را مقاومت
با شیر زیان از جمله محالات است و پشه حقارت پیشه را توقف در برابر باد صرصر از قبیل ممتنعات [?] وجوه
و اجناس نفیسه دیگر دانست و شتر و استر آنچه میتوانست تهیه پیشکش سرانجام کرده بارشاد ملهم عقل از مضیق مصا
ساحت [?] سلاطین پناه شتافته شرایط انقیاد و بندگی بجای آورده و [?] مانند جویره به پیشکش
پادشاه کشورگیر در آمده یکی از امرا بضبط آن مملکت تعیین یافت و انوار معدلت و رعیت پروری بر وجنات
روزگار رعایای آنجا تافت تا تقیه امرای ظفر [?] که متوجه لرستان بود بر این منوال قبیل یافت که چون
ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت چاره کار منحصر در آن دید که از سر ملک و مال در گذشت و با معدودی
از ملازمان پناه بعضی از جبال حصین برد و امرای نصرت قرین [?] آن کوه رفتند در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود
موجب حکمی که از پایه سریر اعلی باو رسیده بود مراجعت نموده در [?] سلاسل شرف ملازمت پادشاه عادل
حاصل کرده لب بادای دعا و ثنا میگشود و بیرام بیک بعد از معاودت نجم بیک بیشتر از پیشتر در حسم ماده فساد ملک رستم
مساعی جمیله مبذول داشتند و بعد از آن [?] باضطرار [?] اعتماد بر کمال کرم پادشاه فلک اقتدار نموده
قاصدی نزد امرا فرستاد و امان طلبید ایشان ایلچی او را نوازش فرموده عهد و پیمان در میان آورده حقیقت

انصراف داد و بدان انگاه ملک رستم میان خوف و رجا بخدمت اردو شتافت بیرام بیک لله بیک مقتضی المرام ظل مرحمت
گوفته جلوارع وی همایون در حدود شوشتر بود که بدرگاه رسید و ملک رستم را بپایه سریر سپهر نظیر شهنشاه رسانیدند
پادشاه ورشته خیم چون بهانت عجز و نیاز رستم را مشاهده فرمود از غایت مرحمت جبلی بر حال وی فوراً الاختلال
او بخشود و او را بانعام تاج و خلعت خاص اختصاص و رآمده محاسن خلال شاهوار ترصیع نموده ملک رستم مدتی
بدان حیات ملازمت سده سدره مرتبت میکرد و بعد از آن بتفویض ایالت موروث سرافراز گشته روی بلرستان
آورد **ذکر نهضت رایات نصرت طراز بنواحی مملکت شیراز و وقوع بعضی از امور عظیمه در زمان پادشاه بی نیاز**
شاه عالی گهر بعد از آنکه از مهم لرستان و شوشتر فراغت یافت بنا بر بعضی از مصالح ملکی عنان سمند خورشید سم بصوب
ملک فارس تافت و چون حدود دارالملک شیراز مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت و نزد خسرو گردون غلام بوضوح پیوست
که در جبال آن ولایت بز کوهی که فادزهر حیوانی از و حاصل میشود بسیار است عزم صید و شکار از ضمیر فیض آثار
سر بر زد و جنود ظفر شعار باطراف آن جبال و تلال محیط گشته چند شبانروز جانوران شکاری را راندند و در قمرقا
آنمقدار وحوش بسیار جمع آمده که نطاق از احاطه کنت آن عاجز شده انگاه پادشاه عالیجاه در میان جرگه
تاخته بزخم تیغ و تیر چندان بز کوهی و نخچیر بر خاک هلاک افکند که شرح آن تقریر و تحریر بدو نرسد و چون طبع اشرف
اعلی از تیر انداختن و راندن ملالت روی نمود امرا و نوئینان و خواص مقربان بآن امر پرداختند و در آخر کار
تمامی افراد و احاد لشکریان در قمرقا تاخته تمامی جانوران را غرقه بخون ساختند و ما بقیه اعلام جهانگیر اعلام
از دار الملک بصوب مقصد حرکت فرمود و مقارن آن حال امیر بیک که در خلال احوال مذکور برسم رسالت نزد والی هرموز
و امیر علاء الملک حاکم لار رفته بود باز آمد و خبر اطاعت ایشان از اجتماع [illegible] کان بپایه سریر اعلی رسانید نفایس
اجناس و تبرکات بی قیاس که بپیشکش فرستاده بودند بر طبق عرض نهاد و بشرف قبول اقتران یافت و پادشاه دولت نواز
خرم و سرافراز از شیراز خرامید از بستان دلان مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانید
و در فصل بهار نیز در منزهات آن ولایت بنحوی افراح ارباب رکابی بر در جنت انگاه عنان بارگیر عالم نورد بجانب [illegible]
منعطف گردانید و از جمله وقایع لیل و نهار که در آن بستان و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر یار محمد اصفهانی که در سلک
طبقات اشراف انسانی انتظام داشت در شیراز بحسن اهتمام امیر نجم الدین مسعود منظور نظر تربیت پادشاهی گشت
بتفویض منصب وزارت سرافراز شد و از روی وقوف و کاردانی در سرانجام امور صاحب دیوانی مشروع دیگر آنکه قاضی
قاضی کاشانی که بعالی منصب صدارت منتصب بود از غایت تقرب در اکثر مهمات سلطنت دخل میکرد

طالعش

طالعش از اوج اقبال روی بحضیض وبال نهاده و نحوست بمیان آورده و نسبت بامیر نجم الدین ابواب مخالفت
باز گشوده و رعونت انجناب در روزی که پادشاه گیتی فروز در بزم نشاط و کامرانی نشسته بود و از دست ساقیان
سیمین ساق جام جهان شراب ارغوانی بجرعه می نمود معروض داشت که امیر نجم مبلغ هزار تومان از اموال شاهی بتصرف درآورده و اگر او را
ببنده سپارند [illegible] آن مال بسیار بخزانه عامره میرسانم و غایت کفایت و کاردانی در سرانجام مهام
سلطانی ظاهر میگردانیم پادشاه معدلت پناه از مهابت علو آن سخن التفات نکرد و همدران ایام کیفیت
حال را بامیر نجم در میان نهاد و قاضی محمد را بوی سپرد و امیر نجم او را مصادره و مواخذه نموده و در اثنای ابقای اقتدار
قبایح اقوال و فضایح افعال از وی ظاهر گشت حکم همایون بسیاستش صادر شده کار را از شفاعت امرا و ارکان دولت درگذشت
و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت بامیر شریف الدین علی که از جمله احفاد امجاد علم اولواو ثانی سید شریف الدین علی
جرجانی بود و در اکتساب فضایل متتبع جد امجد خود می نمود تفویض یافت و آن سید فاضل خوب صورت جمیل سیرت
از روی استحقاق در آن منصب بلند مراتب دخل کرده و بر فواید عاطفت پادشاه کامکار بر صفحات روزگار نقش
یافت **ذکر نهضت رایات از ولایت فارس بجانب عراق و آذربیجان و انتقال امیر نجم الدین مسعود بجوار مغفرت حضرت سبحانی**
چون پادشاه فلک اقتدار چند روزی در نواحی قصر زرد بامر صید و شکار و انبساط فرحت افزای از خون آهو و نخچیر سرخ ساخت
بعزیمت بیلاق اصفهان فرموده بعد از وصول بمقصد میدان آن بلده جنت نشان در نظر بهجت انحضرت تنگ نمود و بنا
ساختن آن فرمان داد و فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آن میدان را مانند عرصه امید وسیع گردانیدند
و پادشاه عالیجاه یک دو هفته باسب تاختن تیر بر قبق انداختن پرداخت و از اصفهان بمیدان شتافته موسم تابستان
در صید و شکار گذرانید و در غدار جایابان رسانیده و در فصل پاییز از دامن کوه الوند معسکر نصرت اثر گردید و از آنجا اردو
ظفر نشان اعلی متوجه دارالملک آذربایجان گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور روی به آیین بستن شهر پرداختند
و در کمال نشاط و احتیاط لوازم نیاز و ثنا بجای آورده و مراسم اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساختند و حضرت شاهنشاهی
محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده بعیش و طرب اوقات گذرانید انگاه بجانب خوی توجه نمود
و در آنجا مزاج وهاج امیر نجم را از نهج اعتدال بسبب اعتدال انحراف نمود آتش تب اسباب حیات جناب وکالت
مآب را در بوته مرض بگداخت و سختی و حرارت سوء المزاج بحدی رسید که ضعیف ساخته انجناب را از پای در انداخت لطف
فراوان استعمال دوا اصلا فایده نداد و آن میر فاضل بصفت [illegible] وصول بنهایت جوی که [illegible] انتظار [illegible] وجود
فرسخی تبریز روی بجنت الماوی نهاد و پادشاه والانژاد را از مفارقت آن خدمتکار اخلاص شعار حزن و ملال بسیار روی نمود

روح شریفش بمهمات کلام و اطعام فقرا و ایتام شاد ساخته جبه شش را ایجاب کیف روان فرمود و بعد از انقضای ایام
نصرت آن حسرو صافی طویت امیر ملا احمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانید و نجم ثانی لقب داده رایت
اعتبار و اعتبارش را بفرق فرقدین رسانید تمامی امرا و وزرا و ارکان دولت را متابعتش مامور ساخت و سرانجام
امور ملکی و مالی را برای صواب نمایش بازگذاشته او را بزبان لطف عنایت بی خطاب نوازش داد و نجم بیگ ثانی نیز امیر
صاحب تدبیر بلند همت بود در ایام اقتدار با صغار و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک می نمود بعد از آن پادشاه سلیمان
مکان با جمعیت الویه ظفر عطیه بجانب خوی بر افراشت تا وقت یورش شیروان در حوالی تبریز آن ولایت اقامت داشت
و دران اوقات میرزا بیگ لالای که از سایر وزرا نواب آسمان کشور گشای بعلو قدر و وفور اعتبار ممتاز و مستثنی بود
به بعضی از جرایم متهم گشته و سعادت امیر نجم ثانی سد و علت شده عالم فانی را پدرود نموده **گفتار در بیان توجه موکب ظفر
نشان بولایت شروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال و امانی** در مبادی فصل دی و اوایل
زمستان که خنگهای دی که عارض خوبان کلرمی و رخسار شفته رویان و شسته خوی سلوفری گردید و تمت بنجه خورشید
برستان خاراجوی شتافته سنجاب سحاب بروش کشید گلگونه عارض خوبان شد از باد خنک شفته ماننده
خورشید زبیم لشکر دی جوشن سحاب بر افکند پادشاه صاحب تایید شنید که شیخ شاه کرت دیگر در شروان
رایت طغیان برافراشته باستظهار قلاع حصین و انضمام سپاه و جلادت آیین نقش سلطنت و استقلال بر لوح خاطر نگاشته
و در ادای باج و خراج تغافل و اهمال می نماید و ابواب تعظیم و احترام بر روی ملچیان آستان سپهر احتشام نمی گشاید بر رای خجسته
رایت سروری نموده خیال جهان داوری بخدام خاقان با تخت و تاج نکرده نخوت در اخراج و خبار علی بدا یاد شاه
مظفر لوا عزم جزم فرموده که نوبت دیگر رایت جهانبانی بجانب شیروان برافرازد و آن ولایت را در زیر نگین کشیده
چنانچه باید و شاید تنبیه و تادیب شیخ شاه نماید و با وجود شدت و برودت هوا و هجوم جنود برق و سرما در اواسط بهمن
خمسین عشر و تسعمایه لوای کشور گشای بدان طرف در حرکت آمد و فوجی از امرا بموجب فرمان اشرف اعلی پیشتر بهر جوانب
حصت جنود موکب منصور از کشتی جسر بستند و چون پادشاه عالی جاه پس از قطع منازل و مراحل بکنار آب رسیده از آن
پل گذشته آوازه وصول سپاه بحر خروش و رعد خروش در بلاد شروان منتشر گردید شیخ شاه از مقابله خسرو دین پناه
اجتناب واجب دانسته در قلعه معمور گلستان تحصن نموده و نواب همایون شاهی از بیم و خوف یافته بعضی از ارکان دولت را
بجانب شماخی فرستادند تا آن ولایت را ضبط نمایند و آنحضرت بنفس همایون متوجه آن گوشه گو قوال آن حصار قلعه قلعه
انقیاد موکب ظفر شعار را استقبال کرده باصناف الطاف اختصاص یافته مقاليد شهر و قلعه بخدام آستان سپهر

مقام سپرد و پادشاه کامران از باکو بشابران رفته حاکم آن ولایت در سلوک طریق خدمتکاری قصد اشتباه
ستوده که توابی باکو نمود و ابواب عنایت شاهی سرافراز شده پایه قدر و منزلتش را افزوده و بر این قیاس
اکثر حکام قلاع و بلاد شروان بدرگاه سپهر اساس رسیده و در سلک بر خدام عالی مقام منتظم گردیدند و منظور
انظار مراحم و الطاف گشته فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند اما کوتوالان قلعه بند احمد افاده
بنیاد عصیان آن حصار استوار نهاده با آنکه خود علامت جاده ندیده جنگش بتر نفرستادند و پادشاه کامران
در بند فتح آن قلعه طلب شده عنان بکران بدان صوب انعطاف داده و بعد از وصول مقصد اطراف و جوانب آن
حصن حصین که بروایتی از آثار سکندر است بامرا جنت آیین و غازیان ظفر قرین قسمت نموده و هر کس محل خویش
خویش فرود آمده صدای نفیر و سورنا باوج اثیر رسیده و خروش و سورن های زرین سبیان حصار سپهر و ارکان
متزلزل گردانید مع ذلک مخالفان خیره سر در مقام مدافعه پای ثبات فشرده دست بانداختن تیر و سنگ دراز
غازیان عظام تیر عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان از آشیانه کمان پرواز داده آنچه کمال اطلاع
بود بجای می آوردند اما چون قلعه در متانت بمثابه ایست که دایره سور کوه مثالش با منطقه البروج دست بعضب درکمر
دارد و کنگره فصیل بی مدیلش همت قلعه بسته برابر چشم در دیگر آرد و ساکنانش در وقت جمع ذخیره دانه از
سنبله فلک توانند چید و فاطمانش هنگام احتیاج گوشت حمل را در تاب آتش آفتاب کباب توانند گردانید
لشکر او بشتاب ان جلادتن آمده در ماه بحر بدرسخن خنده فتن از حمل بجای رسید که تا آن کاو زمین بستوه رسید
فتح آن حصار استوار بمجرد استعمال آلات جنگ و بکار تیسیر نپذیرفت و پادشاه صاحب تدبیر در حل آن عقده
تامل نموده نقبچیان آهن چنگ فرمود که بحفر نقب اشتغال نمایند و انجماعت آغاز کار کرده در عرض پنج روز دوازده
برج قلعه در هم شکستند و با برادر خمره و محمد بیگ سایر اهل حصار چون حال بران منوال دیدند دانستند که هر چند
دران موضع سعی نمایند بموجب کلام کریمه ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بالآخره شاه ظفر قرین بران حصن
استیلا خواهد یافت لاجرم دست عجز و نیاز در ذیل عاطفت خسروانه او زده زبان مطلب امان گشودند و روی تضرع
و تخشع بدرگاه عالم پناه آورده از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند و دریای مرحمت در تموج آمده سلسه
جرایم آن زمره از نقوش زلات پاک ساخت و بهر احسان عواطب بی غایت گردانیده قلاده حکومت در بند را
در گردن منصور بیگ انداخت و ایالت سایر مواضع شروان را بالله بیگ تفویض نموده حکم همایون شرف نفاذ یافت
که نعش عطر سلطان اولیا و برهان الاتقیا شاه حیدر را که تا آن غایت در دیار سرسران مدفون بود بمحروسه اردبیل

نقل کنند و زمره از خواص بارگاه سلاطین پناه در او افزون شده که مذکور متعهد آن خدمت شده جسد مطهر آنحضرت را بعد از انقضای
هشت و دو سال از قبر برون آورده و در مجفه محفوف برحمت می الموت نهاده و بتقربه ابا و اجداد عظامش بردند حال آنکه
با وجود امتداد زمان اعضای روح افزایش از هم نریخته بود و رنگ بشره مبارکش در غایت لطافت و نظارت
نموده چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از فتح شروان و نقل نعش مقرون برحمت و غفران فراغت یافت
بهر ان زمستان عزم مراجعت فرموده از معبر جواد که نشیمن عنان جواد تاریخی بصوب قرایاغ نافت و نقیه ایام
شتا در اموضع فرح افزا گذرانیده و در اوایل فصل بهار و صبای پر اعتدال با چمن و ازهار خورشید مثال
متوجه جب الشرف خویش گشته متوطنان تبریز بسبب وصول موکب ظفر شعار شاه فلک اقتدار مسرت بسیار اظهار کرده
خانه و دکان و بازار را آیین بستند و خیمه عیش و طرب ساز نموده بیمن مقدم مکرم فرمان فرمای عالم در بزم
نشاط و خرمی نشستند آنحضرت به بسط بساط عشرت پرداخته روزی چند در آن بلده بدولت و اقبال بگذرانید
آنگاه به ییلاق بیرون آمده در مرغزاری بهشت آثار منزل گزید و در آن بهار پادشاه فلک اقتدار بقاعده مستمر
دران امکنه و طنازل گاهی در بزم خرمی نشسته بکام دل از ساقیان ماه سیما ساغر صهبا در میکشید و احیانا بر تمشیت
مهمات و رعیت پروری در آمده مهمات رعایا و عجزه را مقرون میگردانید و در موسم تابستان که اثمار باغ و بستان
بمرتبه کمال ترقی نموده و حرارت هوا چون دولت شاه مظفرلوا زمان زمان در افزود آنحضرت عازم سلطانیه شده
جهت مصلحت یورش خراسان باجتماع لشکر فرمان داد و بعد از طی منازل در الکه خرقان نزول اجلال فرموده
روزی چند توقف افتاد ذکر عزیمت پادشاه دین پناه بصوب خراسان نوازندگان اعلام نکته دانی و برازندگان اورنگ
سخن‌دانی برین دقیقه عارف و ازین قضیه واقف خواهند بود که دولت ابدی اتصال شاه ستوده خصال را
خاصیتی است که هر صاحب توفیقی که از سر صدق نیت و صفای طویت روی اخلاص و نیاز بساحت آستان اقبال طراز
آورد از پرتو آفتاب عنایت بی نهایتش نهال امانیش بار گشته غنچه تمنایش در چمن مراد بنسیم سرافرازی شکفتن
گیرد و هر و او شوکی که بکثرت اسباب حشمت مغرور شده رقبه در حلقه مطاوعت خدام درگاه سپهر منزلت در نیارد
و ما بذکر مانی دوحه عظمتش از هر مراد بار انقلاع یافته ریاض مکنتش صفت خزان پذیرد بنظر فقره آخر ازین تحریر
صورت حال محمد خان شیبانی است که بعد از فتح خراسان بعلت مملکت و بسطت ولایت و وفور خیل و حشم و افزونی
سپاه و خدم و کثرت آلات جنگ و جدال و بسیاری موجبات سلطنت و استقلال مغرور گشته نواب سپهر
منزلت در طریق فرمان برداری و اطاعت سلوک ننمود و تیغ ظلمت زدای شاه کشورگشای زنگ تکبر و نخوت او را

از آیینه زمانه

از آیینه زمانه بصیقل انتقام ایزدی بزدود و مفصل این مجمل آنکه چون محمد خان از فضای کرستان نامه و دستان
در غیر تسخیر را آورده و اولاد و امجاد خاقان مغفور میرزا سلطان حسین را از بلاد خراسان متفرق گردانیده رایت
استقلال مرتفع کرد صورت غرور و پندار و نقش استبداد و استکبار بر لوح ضمیر و صحیفه خاطر مرتسم و منتقش
ساخته بابواب مصاحب‌شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی مسلوک نشده باشد بلکه اظهار اختلاف نیا و عناد کرده
و مقابله و مقاتله پادشاه غضنفر بطش دراسهل و آسان پنداشت ازین معنی که غافل که باز هر چند بلند پرواز باشد
با بهای همایون سدره المنتهی ال مساوات نتواند کشود و شغال اگرچه سریع سگال بود با سیمرغ قاف ولایت عجم
معارضه نتواند نمود و شاه سکندر جاه بعد از اطلاع بر اطوار عداوت آثار محمد خان دو سه نوبت قاصدان
سخن‌دان مشکل فضا بلباب ارشد شیخ محی الدین احمد که در میان طوایف انسان مشهور بشیخ زاده لاهیجانی
و جناب شریعت مآب فضیلت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله نزد آن خان عالی جاه فرستاده او را بسلوک
طریق رشد و سداد و لزوم طریق اطاعت و انقیاد دعوت نموده از ارتکاب امور نالایق که موجب انهدام
مبانی اسایش خلق است منع کرد اما آن سخنان اسلام موثر نیفتاد و محمد خان لوفور جنود اوزبک مغرور بوده قدم
در وادی فرمان بری ننهاد بلکه دران زمستان که پادشاه گردون توان در مملکت شروان بود لشکری از
راه بیابان کرمان ارسال داشت تا بعضی از قریه‌ها و ولایات را غارت کردند و نسبت برعایا و بیچارگان لوازم
حیف و تعدی بجای آوردند بنابر علیه در اواسط سنه ۹۱۶ که لوای کشورگشا سایه وصول بر الکه خرقان افکنده
و موجب فرمان واجب الاذعان امرا و حکام عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان و اران و آذربیجان
با سپاه فراوان در اردوی ظفر نشان جمع آمدند عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان جزم نمود
و جهت بسیاری امرا و نوجوانان در منازل سلطان بلباغی بترتیب طوی عظیم فرمان فرمود و استادکاران پایه سریر
اعلی حسب الحکم بتقدیم رسانیدند و اسباب جشن و سور و موجبات عیش و حضور
انقدار که سزاوار صحبت آن پادشاه سلیمان منقبت تواند بود سرانجام کردند و در تکلف و تزیین مجلس بهشت آیین
چنانچه باید و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند و در صباحی که خسرو ثوابت و سیار بزم نضارت آثار فلک دوار
بانوار طلعت همایون زیب و زینت و نقود نامعدود نجوم را نثار نموده اهالی روزگار از وفور عطاش بی نهایت محظوظ
و بهره‌ور گردانید شاه صاحب نامبلند بخت و کامرانی را از یمن مقدم مکرم غیرت افزای روح آسمانی ساخت و ولات
حکام و سران سپاه نصرت انجام را بار داده و در باب یورش خراسان و محاربه خان شیبانی فرط مشورت در میان انداخت

انجامت متفق اللفظ والمعنی آن سفر مقرون بفتح و ظفر مستصوب شمرده و شرایط دعا و ثنا بتقدیم رسانیده مضمون این مقال بر زبان آوردند • کای شاه دین پرور سرفراز • خدیو جهانگیر گسترنواز • فضای او بر طبق ارادت مدام • طلال عنایات تو مستدام • فضای فلک تختگاه تو باد • کرام ملک در سپاه تو باد • بغیر از تو ای شاه فیروز بخت • کسی نیست شایستهٔ تاج و تخت • چه حاجی تو خاقان تمام جهان • طفیل قدرت بود بی گمان • ترا ایجا جم اقتدار • همه بنده‌گانیم طاعت گذار • برانیم یکسر که هنگام جنگ • شود تخت کرمان بچنگ • بسر چون سر زور آوریم • چو رو باه او را زهم بردریم • جز این نیست ما را مرادی دگر • که در خدمت حمله داریم سر • هر یک از امرا و ارکان دولت بقدر مکنت و استطاعت لوازم ثنا و پیشکش بجا آورده جواهر اخلاص و مجاز بر طبق عرض نهاده شد و کلاه پایه سر برا علا موجب اشارت علیه تمامی حکام تومان و سران سپاه راه بموضع مناسب نشانده و بساط عیش و عشرت در دادند اقداح رحیق عقیق که شمع چراغ زرین آفتاب در بزم فلک آغاز گردش کرده جامهای شراب رفیق منقش سیاق ساغر سیمین هلال در محفل ثوابت و سیاره دوران بجای آورد • بزم خسرو عالی مآثر • شراب روح پرور گشت دایر ز جام کام بخش خسروانی • جهان کهنه شد نوجوانی • نوای بی صلای عیش میداد • لب ساقی بکام دل خبر داد • سرود دل گشای بزم شاهی • برقص آورده از مه تا بماهی • بعد از کشیدن اطعمه الوان و فراهم آمدن سفره و دستار خوان دریا دل دریا آثار پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش کرد اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام اسبان بزین مرصع لجام و شمشیرهای مصری ساز مرصع لیام و کمرهای زرین و کمر و تاجهای ازدوزی دولت اثر و کلاههای مخمل و تنگ قبا ای زرکار و نقود نامعدود و جواهر زواهر انجه بتحویل تحویلداران همایون آت حاضر ساخته و از انعام و احسان پادشاه اسلام در آن بزم بهشت نشان یکجا ی بسکی یکی از اعاظم مستوفیان بعد از تحقیق و تفتیش انچه بخشیده شده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی جمع کرده اید خفاکار برمیان از شعور بود از بسیاری بذل و جود این مرتبه جود خوی جنت برافکند و در رشته افشای گردی و ارکان درخشان بخشش بیکش مبلغ معلوم نمودی از غایت رنگ گلهای لعل چون در رشته کرده است و بکرم جواد اجواد نشمردی • کرد اع دست جود و کان دل و دست خدایگان باشد • و چون جمشید خورشید احتشام رواج رع کلفام آن بزم فرح انجام سرگران و بر نگاه مغرب میل استراحت نمود هر یک مجلسیان از جام التفات شاهی سرمست و ساغر عنایات پادشاهی در دست افزون از نوحی بر سر و خلعت افتخار و دوستکامی در بر نفد مرادات و ساقیدن و مرکب سعادات در زیر زین کجاب منزل خود توجه فرمودند شاه عالیجاه بخرگاه خاص تشریف برده رغبت خواب استراحت فرمود والحمد لله الملک المعبود والصلوة والسلام

علی حبیب

علی حبیبه والمحمود صاحب مقام المحمود ذکر توجه کرکفرت بزرگ شیب محاربه فرمان فرمای قوم اوزبک حمل الصباح که خسرو جنود انجم بعزم تسخیر ممالک چرخ چهارم اعلام زرنگار اشعات انوار را بر افراخت و بر نقره خنگ رفتار برآمده روح شر ظلام شب از پیش نهاد و همت عالی نهمت ساخت اورنگ و سریر شهنشاه پادشاه عالم پناه آواز طبل کوچ بلند شده و صدای نای زرین از لوه در زمان و زمین افکند سپاه ظفر قرین همیونان کوه و کهوان صحرا نورد را در زیر بار کشیده اند و اسبان تازی نژاد کرده و ن توزه را بر نهفار زرین و سیمین مزین گردانیده سوار کرده بدند و شاه صاحب تایید های مبارک در رکاب ظفر انتساب او روی بر سبیل ماننده دولت ابد پیوند قوی و سیمان بخت ارجمند جوان سوار و مواکب ظفر کواکب مراتب اطراف و جوانب در حرکت آمده غبار سم توران و بعره جاده وسوران از کیوان در گذشت • سپاه جوق بطف شاه نجف • گرامی در درج عز و شرف • بر آمد بخشید بزد اسبیر • چو خور بر و از سپهر اثیر روانه سوی دشمن بد خواه • شتابان بکردش ز ان سپاه • سعادت سپهبد ظفر پیرش • فضای زمین تنگ بر لشکرش شده همعنان ملائک خیل • چو روح الامین در رکاب رسول • پادشاه ظفر مطیه از راه سلطانیه طی مسافت نموده بخطه ارض مقدس رسیده و از آنجا توقف نکرده عنان بکران بصوب ولایت دامغان تافت و داروغهٔ آن بلده احمد سلطان که داماد محمد شیبانی خان بود چون از قرب وصول جنود نصرت ورود واقف گشت روی بوادی فرار آورده از سر ملک و مال درگذشت و برین قیاس خواجه احمد قنقرات که در استرآباد حاکم بود سلوک طریق اضطرار کرده از دیار آباد و خاک بازد و در رفت و از آنجا بجانب خوارزم توجه نموده و الایات کانشران جرجان مثل سید رفیع و بابا نود و غیر هما بشکن فرا و ان باستقبال ظفر مآل شتافته و بسلام بساط بوس سرفراز گردیده و ن احتشام سرافراز گشتند و مشمول عنایت و احسان شده بمنازل خویش بازگشتند و در آن وقت جناب سلطان خواجه سیف الدین مظفر بتکچی در کبود جامه بود و چون خبر وصول جنود ظفر نمود دران شد و ماننده فتح و ظفر متوجه اردوی کیهان پوی گشته و در خطه اجابرم شرف ملازمت خدام سده و حشمت دریافت و آن قدوهٔ خاندان امامت و کرامت تمام نامی آنجناب تفال فرمود و انوار الطاف بر جانب روزگار خواجه ستوده اوصاف تافت و در عهده و استغراق فات فاطمیش تخلیع فاخره زیب و زینت پذیرفت و منصب عالی مرتبت و زارت خاصهٔ همایون نوبتی تعلق میگرفت و جناب سلطانی بقبض فضل یزدانی بر مسند اختیار و عهده اعتبار نشسته از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل کرده و در کفایت امور دیوانی و در غایت حال سالکان مسالک سلیمانی شرایط سعی و اهتمام بجای آورد و از جانب محمد خان شیبانی که در آن اوان از یورش هزاره بادیلی اسعد باز گشته در باغ جهان آرای مقیم بود و چون از انها احمد سلطان خبر توجه موکب نصرت نشان بر شنود با آنکه پیوسته زبان لاف

کراف کنند و مسلک که عنقریب لشکر بجهه و دواق از با یجان خواهم کشید و بعد از تسخیر آن ممالک عثمان خوف بصوب
حجاز سلطنت خواهم کرد امید انقیاد اخوف و رعب حجیر نفس ستیلا یافت که پیش از آنکه مقدمه لشکر دشمن بسرحد ممالک خراسان
در آید وداع او فوز جب سنه ست عشر و تسعمایه و از روزی که قمر در طریقه محترقه بود و حاکم با موسی بر فرق دولت خود جهت
از هراة بیرون گریخت و در آن بلده مخصن بود و استقلال طلب جنود او زبکیه سلاطین ما و راء النهر فرستاده و بعد از فرار محمد خان جانی در رجب ۹
قامیرزا که از قبل او حاکم دار السلطنه مملکت خراسان بود اقتدا بر بادشاه خود کرده راه مرو شاهجهان پیش گرفت و از لطف
او زبکیه مردم ماوراء النهر فرستاده و بعد از فرار محمد خان جانی قامیرزا که از قبل او حاکم دار السلطنه مملکت خراسان بود
اقتدا بر بادشاه خود کرده راه مرو پیش گرفت و از طایفه او زبکیه مردم ماوراء النهر خواجه فرد دیوان مستقیمی در هراة
نماند و خواجه شاه الیه بر افقت امیر سلطان محمود ولد غیاث الدین محمد با عثمان که نزد جانی قامیرزا اعتبار معتبر بود
در قلعه اختیار الدین متحصن بود و این اخبار در نواحی طوس بعرض نواب شاهی رسید آنحضرت را و توقف کاهل عنایت
ملک و ملک بخش اعظم سلطان بشیر شده و داروغگان جهت ضبط ولایات خراسان تعیین فرموده بنفس نفیس متوجه مشهد
مقدس گشت و بعد از وصول بدان مقام از سر اخلاص و نیاز تمام احرام طواف روضه عرش مطاف امام الانس و الجن
علاالله بر موجود و مکین ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و الثنا بسته جبهه خجسته بر آن زیارت گاه آورد
و بتقبیل آن عتبه کعبه مرتبه قیام نموده از روحانیت آن افتخار دودمان رسالت و ولایت استمداد کرد * شهنشاه ملهم
پاک باطن * بس ز طوف امام الانس و الجن * زبان بگشاد از بهر مناجات * که ای کام بخش اهل حاجات * سر افرز شاهان عالم
بود شاهنشهی بر تو مسلم * تو بخشی سروری مرد را * ملطف خویش نوازی سرا را * حدا و ذالجلال احمد * حضور صاحب ایام
شرع پرور * ولایت بخش ارباب مراتب * گرامی دودمان آل کاظم * که بر اعدا این فیروز بم ده * بملک سروری سرور بم ده *
ببندم تنگ ظلم از دهر بر دای * بعدلم مجلد عالم را بیارای * و پادشاه کشورگشای بعد از فراغت از مراسم مناجات و
زیارات سادات و نقباء و سدنه و انتظار الصنوف صلات و انعامات متموج و مباهی فیضت و نذر و صدقات ب
مستحقان رسانیده در آن حضرت آیت نصوب حسن و اوجهت و چون هوای آن ولایت از غبار موکب بیکران طریق
جانب جیحون گشت اما آنکه دارو غه گریخته بود طریق خدمتکاری و فرمان برداری بجای آورده و از نوعی سپاه
ظفر پناه امان یافته اظهار اخلاص و خدمتکاری کرده پادشاه مظفر لوا از سر خشم محمد بیک را با فوجی از لشکر کشور گشا
بر سر منقلای جانب مرو فرستاده و در وقتی که او را حارث عبیداد بر طبق کلمه اهالیون ارباب الدول ملهمون بر منبر فیض تا ثیر
فرمان فرمای ربع مسکون این معنی پرتو انداخت که دار محمد خان بورش شهید خواهد شد و بر زمان الهام بیان

کذانید

گذرانیده و انه محمد دیگر عار بخواجه دید و محمد شیبانی خان از قرب وصول مقدمه جنود ظفر نشان وقوف یافت
جانی قامیرزا و قبلی را مجمعی کثیر از لشکر قیامت اثر او زبک بستقبال ارسال داشت و در نواحی قریه طاهر
آباد ملاقی فریقین دست داده محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاد چنانچه بر لفظ گوهر افشان پادشاه کامکار
گذشته بود بر جمع کثیری از او زبکان شربت شهادت چشیدند مع ذلک غازیان عظام بقوت دولت
پادشاه اسلام راتب تفوق گردانیدند فرق او زبک با جبر شده بود در درون مرو درآمدند و مقاربان آنحال بهجت
اعلام همایون شاه مرتضی پرتو وصول بر ظاهر مرو انداخت عساکر فیروزی مآثره در اطراف آن بلده فیه و خرگاه
و خیمه مرتفع ساختند و آغاز محاصره و محاربه نموده به ترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان ابواب
شهر را مضبوط کرده هر برجی بیکی از امرا بزرگ سپرده و خاطر بتحصن قرار داده در باب محافظت آن حصن حصین
شرایط مبالغه بجای آورده اگرچه تسخیر آن خطه سپاه کشور گیر را بحکم سلطانی سمت تیسیر میگرفت اما بنا بر ملاحظه
تلف شدن شجعان صف شکن بحکم همایون حضرت آن امر تعلل پذیرفت و در اکثر ایام فوجی از غازیان عظام
مستعد قتال گشته نزدیک بدروازه مرو شتافتند و از شهر نیز طایفه بیرون آمده عنان بمیدان کارزار می
تافتند بسیار اوقات بدستور معهود جنود دو رو در الفرت و فیروزی میسر میگشت و در هر معرکه فوج فراوان از
او زبکیه کشته دست قضا بساط حیات ایشان را در می نوشت چنانچه عادت زمانه است گاهی بعضی از غازیان نیز
از کف ساقی اجل جام شهادت میکشیدند و احیانا جمعی اسیر سرپنجه آن قضیه بر شده بحکم محمد خان بقتل رسیدند و چون
چند روز حال برین منوال گذشت بمین شهر فتوح از مطلع العجایب صورت فتح جلوه گر گشت گفتار در بیان وقوع
جنگ سلطان و جلوه شهر ظفر از مطلع نامه فی رایات طبایع فلک ارتفاع و سکوت مماهر خورشید شعاع
صورت این معنی تکسیر پرجوانه بود که نهال اقبال به صاحبقرانی که بانشو لمعات رای منیر نشو و نما یافته مقتضای
فحوای کانها کوکب دری توقد من شجرة مبارکه تحت حال مجسته مال او شود و بر اخنیه تخت بلندش با نوار فروز
آثار یهدی لنوره من یشاء ساحت عالم را منور سازد و پایه کرانمایه تخت ارجمندش از امداد عنایت بستاد
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سر رفعت بر افرازد کاه از شعله شمشیر آبدارش بر طبق گفتار الجنة تحت
ظلال السیوف ریاض تمنای اولیاء دین و دولت سمت نضارت گیرد و گاه از اهتزاز رایات همایش موافق
نص و ارسلنا علیهم ریحا صرصرا عاتیه خرمن عمر زندگانی اعدای ملک و ملت کرما و بشدت به الریح فی یوم عاصف
صفت هباء منثور را پذیرد * بود ظاهر فروغ این معنا * که باشد مایه کشور ستانی * کی شمشیر ارباب جلادت

کمیت بیر اصحاب سعادت • توان ملک جهان را کرد تسخیر • که از تیغ کم از حسن تدبیر • فروغ تیغ گرچه خصم سوز است
شعاع رای هم عالم فروز است • چو آلی تخت را از رای پیر است • ثبات ملک از رای منیر است • چه خوش گفت آن سخندان
هنرور • که بود آتش کلک مشکین روح پرور • به شمشیری یکی تا ده توان کشت • به رای لشکری را بشکنی پشت • والحمد لله و
المنه که حقیقت این دعوی از لمعات رای صایب شاه دین پناه همواره بر تیغ دلخواه و بر تحقیق می‌پیوندد و حقیقت
این معنی از اشراقات مذاهب نیر [illegible] آن پادشاه سکندر جاه پیوسته رده صحایف تیقظه و انتباه [illegible] وجهی رونق می‌گردد
نقش هر تدبیری که از برای سرانجام امور ملک و ملت بر لوح ضمیر می‌نگارد و موافق نسخه قضا بر می‌آید و صورت
هر اندیشه که در باب انهدام مبانی [illegible] اعدای دین و دولت بر ورق خیال مصور می‌سازد موافق افتد قضا
می‌نماید • هر چه رایش نقش بندد بر جبین • از قضا بود بخوان صورت پذیر • و آنچه تدبیرش نگارد بر ورق •
رست آید به نسخه قضا بر حق • شمایم صدق این مقال از نسایم این حکایت اقبال مآل مشام جان آدمیان معطر می‌گرداند
که چون روزی چند ظاهر مرو محل اقامت عساکر نصرت مآثر بود و مجرد محاصره و محاربه فتح و ظفر از مطلع مقصود
طلوع نمود و در مرات ضمیر آفتاب تنویر شاهی مطرح انوار عنایات الهی است صورت این تدبیر عکس پذیر گشت که یکدو
کوچ بازپس نشسته تا محمد خان شیبانی مقتضای کلما الانحراف قبل التمکن بر نسبت معاودت موکب نصرت
آیت رحل بر فرار نهاید و عزم نکاهشی کرده به قدم جرات از مرو بیرون آید آنگاه عنان فتح و ظفر بجانب خصم حاسد
و دشمن معاند انعطاف داده به ضرب تیغ و سنان سزای کردارش در کنارش نهند و بر این رای صایب که از جمله
الهامات غیبی و ملقیات لاریبی بود عمل نموده بی آنکه کسی را از ضمیر همایون را بر ثواب و امرا ظاهر سازد و در [illegible]
آمده و انفریه محمودی که از آنجا تا سر قریه مسافت گذشته نزول اجلال فرموده و دیگر روز و شب در آن منزل توقف نمود
و بعضی از نوئینان و ارکان دولت که بر حقیقت امر جهت اطلاع نداشتند به عتاب [illegible] بود مذود [illegible] اندیشه افتاده و از غایت
غیرت اضطراب می‌نمودند و اما زمره اخواص و مقربان که متانت رای رزین پادشاه [illegible] آیین زداشان ظاهر بود
مید نشستند آن قضیه را به شابه [illegible] منتج مقدمه فتح و ظفر است و بر طبق آیت عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم
منتظر ظهور عنایات خیر و شرور لاعجب • الکه دلش محیط نور هدایت • کی رود آنکه مانع حکمت است • هر چند از مور دانش
الهام غیب • رشحه فیض بود از جام غیب • القصه صباح روز جمعه که خسرو سیما علم عزم شهنشاه عالم تیغ زراندود از بام
افق بیرون کشیده و متحصنان قلعه افلاک را که بحبال دست برداری در فضای معرکه سپهر نهاده بودند مغلوب گردانید
شاه صاحبقران میدان امیر بیک موصلی مهردار را با [illegible] سعید سوار [illegible] محمودی [illegible] نفس نفیس [illegible] عنایت

روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ست عشر و تسعمایه
رایات نصرت نشان از ظاهر مرو شاهجهان [illegible]

ملکجهان

ملک جهان رب منصف تصوب قلعه محمد خان بر افراشت مقرر آنکه چون امیربیک سپاهی محمد خان را مشاهده نماید بی توقف
سالک طریق فرار گشته به موکب گردون مراتب ملحق گردد تا اوزبکان دلیر شده بی دغدغه از سپاهی که در آن راست
بگذرند و به تعاقب او روی که جهان پوی استعجال نموده از شهر و از قلعه و از آنجانب تا محمد خان معلوم شده بود که
پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده به طرف مغرب متوجه گشت پنداشت که عازم این نصرت نشان عنان یکران تا حدود
عراق و آذربیجان باز نخواهد کشید مع ذلک از اول حب [illegible] غایت [illegible] عزم از شهر بیرون نهاده به کرور و جمعیه [illegible]
از بهادران جوشن پوش نیزه گذار که هر یک چو نهنگ [illegible] آهنگ در شب تار دیده مور و مار بر هم دوختندی و شعله
شمشیر آبدار در روز کارزار خرمن حیات رستم و اسفندیار سوختندی قدم از دروازه بیرون نهاده خود در قلب لشکر
[illegible] حیاحین بقوجه و جانوقا میرزا و قنبرلی استحکام داده به غرور تمام از عقب پادشاه منصور متوجه گشت
و چون نزدیک به قریه محمودی رسید امیربیک مهردار حسب الفرموده عنان تصوب فرار انعطاف داد محمد خان مجرد
مشاهده این معنی مغرورتر شده بدون بکر طغرا امیدوار گشت و در طی مسافت بیشتر از پیشتر سرعت فرموده سیلان برق وار
از سیلاب بگذشت از مضمون آیه کریمه همایون غیبی ان یخبوا اشیا و هو شر لکم غافل [illegible] ذای انده و ذرای
ان هذا الیوم غیر لغایت و اهل • از آن بیخبر اندر آن دار و گیر • که برنجه قدر کرده [illegible] سیر • اما پادشاه منصور لوا بیش از رسیدن
امیربیک [illegible] شرف اطلاع از قرب وصول دشمن مخذول وقوف یافته با سه چهار هزار از امرای عظام و [illegible] جهان بدام
انتقام که در آن زمان ملازم رکاب ظفر انتساب بودند عنان سمند گیتی نورد انعطاف داد و مانند شیر ژیان که روی به صید نخجیر
آرد پادشاه [illegible] روی به طرف دشمن نهاد • چو شاه جهانگیر عالی مکان •
خبر یافت از جوانب ازبکان • به شمشیر [illegible] • روان گشت سوی عدو کامیاب • لوای همایون فلک سای شد
فروغ مهش عالم آرای شد • سپه بس بسیار شد رزمخواه • شد آراسته لشکران سپاه • ز بسیاری شوکت غازیان •
قوی شد دو بازوی شیر ژیان • [illegible] آل عبا • یلان زره پوش زرین قبا • ز جوش و بس موکب شهریار •
نهاد [illegible] جانب کارزار • سنان یلان فتنه انگیز شد • بطعن مخالف زبان تیز شد • برآمد همه تیغها از نیام
چو خورشید از مطلع [illegible] • در نواحی محمود [illegible] تقارب فریقین اتفاق افتاد از هر دو طرف آواز نفیر و نای زرین [illegible] گشت
و صدای نوبه کوس از [illegible] سپهر [illegible] در گذشت • دم نای پر شد درون سر کاخ • در آن باد [illegible] بر سدره شاخ
شد آن سور غارتگر زندگی • سرافیل [illegible] • گرد موکب [illegible] فلک [illegible] رسید و غبار سم ستوران گیتی نورد
نقاب آفتاب گردید • غبار فلک برد راه • شد آنا نشسته چهره مهر و ماه • چنان تیر شد مهر عالم فروز • که شد آبنوسی [illegible]

شب عالم روز • غازیان عظام تیرهای فنا انجام بر دست گرفته روی بدشمنان آوردند و از پیکان بدام انتقام
سهام خون آشام بر زه کمان نهاده و خوم رزم گرم کردند و ازین جانب سنان شهاب التهاب غازیان موکب همایون نیز بها
خون از شریان دلیران میکشاد و از آن طرف پیکان دلنشان سپاه محمد خان بر هدف سینه سنجان اهل نقد جان
بباد فنا میداد • ز تیغ غازیان موکب شاه • روان شد خون دل از چشم بدخواه • ز پیکان خدنگ عیش جانی •
سراسر برجوان زندگانی • و دران اثنا که باد حمله هژبران بیشه پیکار و شدت صدمه نهنگان دریای کارزار آتش
قتال اشتعال یافته خرمن حیات ابطال رجال میسوخت و قطرات خون از ابر تیغ همچون باران از خوف میغ
فرو بارید و در فضای معرکه عقود لعل و یاقوت می انداخت شاه کیانی مصاف حیدر انتصاف شمشیر ذوالفقار
اوصاف از نیام انتقام آخته بجهیز شجاعت کامل و ابراز شهامت شامل جواد تیز رفتار دلدل آثار را از جانبی برانگیخت
و بر قلب لشکر رحم کین تاخته به حمله جمعی از جهلا را با خاک راه آمیخت نهنگ گران سنگش چو هر کس کشتی حیات را
در گرداب فنا انداخت و سحاب شمشیر صاعقه بارش بر فرق هر کس جای بگسترد کالبرق الخاطف لباس وجودش
سوخته ساخت • چو شاه جهانگیر حیدر مصاف • برآورد شمشیر کین از غلاف • بهر کس زخیل عدو رو نهاد • زمین را
خون ریزش رنگ داد • ز تیغ یمانی عیان کرد جام • تو گفتی که شد آب تیغش مدام • بهر سو که ساقی گری ساز کرد • سراپا چو
مستان سرانداز کرد • و چون محمد خان شیبانی از روی اضطرار و اضطراب عنان پای ثبات و قرار بسوی
جنگ و ... که از شدت ... معسکر ... بلازم شدید الانتقام خایف شده و سر در زیر آفتاب برکشیده
از کثرت آمد شد سهام خون آشام سپهر توهم نموده در پس کوه قاف پنهان گشت • ز آمد و شد ناوک جان شکار • فلک
خواست از پردلان زینهار • ز الماس نوک سنانهای تیز • هوا گشته پر روزن فتنه بیز • ز بیداد شمشیر الماس گون •
ز چشم زمانه بباریده خون • آخر الامر ماهچه لوای جهان آرای شاه کشورگشای با اختر سعادت از برج فیروزی مطالعه
دست داد و نوای فرح افزای او ینصرک الله نصرا عزیزا گوش هوش پادشاه عالم پناه رسید و ندای قدم نابهنجار
در عالم او فتاد و جنود شقاوت ورود او ریگ حیرت بر معرکه ستیز کرده بوادی گریز انعطاف ساختند و دلیران لشکر
نصرت پیکر سپاه را تعاقب فرموده اکثر گریختگان بر خاک هلاک انداختند و از جمله مردم امیر جلال الدین محمود
و میر کلانتران سید غیاث الدین محمد باقیان و خواجه معز الدین حسین دیوان و خواجه عبدالله مروی با اینکه
از مردم ایران داخل مردمی بودند که دران روز هولناک بزخم تیغ و سنان غازیان از عالم انتقال نمودند و جانوکا
میرزا و قبرتی در پنجه تقدیر اسیر گردیدند و بحکم فرمان شاهی بقتل رسیدند و محمد خان در حین فرار کشته شد

عثمان مو

محمد خان

محمد خان شیبانی سلخ شعبان سنه ۹۱۶ از غایت سراسیمگی و اضطرار در نواحی سنه لب با پانصد کس از ملازمان رکاب که بوده‌اند
در چهار دیواری راند که راه بیرون شدن نداشت و غازیان آن محوطه را احاطه نموده دست باندختن
تیر برآوردند و از پیکان پرزهر یک بگرافتاده در زیر دست و پای ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی که نفسی
چند از حیات باقی داشتند بار بر مردگان نهاده سر دیوار آن محوطه بر می آمدند و ایشان نیز بضرب تیغ تیز
غازیان از پای در می افتادند و چون تمامی آن قوم شریر عرضه تیر و شمشیر گشتند بعضی از ملازمان موکب همایون
در میان کشتگان محمد خان طلبیده او را در همان محوطه در شیب چندین جیفه خبیثه یافتند که بجهت افتادن کشتگان
بر بالای او نفسش منقطع شده جان بقابض ارواح تسلیم کرده بود و غازیان عظام سرش که از غایت نخوت
غیر خود هیچ سروری را که قابل افسر نمیدانست از تن جدا ساخته نزد پادشاه ظفرپناه بردند و در پای سمند جهان
پیمایش انداخته لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و آنحضرت بسجدات شکر الهی و لوازم محامد جناب جلال شاهنشاهی
قیام نمودند و نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و امیر بیک موصلی و بعضی دیگر از شیران بیشه پیکار را
که دران معرکه آثار جلادت بجای آورده بودند بانواع الطاف مفتخر و مباهی گردانیدند و جهات و یراق محمد خان
شیبانی و امرا و ارکان دولت او که افزون از حد و چون و زیاده از استیفای محاسبان ذو فنون بود
بغازیان عظام مسلم داشت و بر رعایا و متوطنان مرو شاهجهان ترحم نموده از سر مالی گذشتگان بها را برافراشت
خواجه کمال الدین محمود ساغرجی که بروزگار محمد خان بمنصب اشراف دیوان مشرف بود بلکه در سرانجام تمامی مهام
ملکی و مالی از روی اقتدار و اختیار دخل مینمود بواسطه مساعدت بخت و طالع دران روز در مرو توقف داشت
چون خبر قتل خان خود شنود بخدام مرتب امور کشورستانی امیر نجم الدین مسعود ثانی توسل جسته نقش اخلاص
نواب جناب بر لوح خاطر نگاشت و امیر نجم الدین شمه از وفور محاسن اخلاق و مکارم اطوار او عرض نموده
زبان شفاعت گشود خواجه محمود بجان امان یافت بلکه بعد از ایام آفتاب عاطفت از مطلع مرحمت نامتناهی
طلوع نموده بر حیات احوالش تافت و در منصب وزارت و صاحب دیوان دخل کرده پایه عز و قدرش
بلند گشت و در مجالس خاص و محافل اختصاص راه یافته و مرتبه اش از مراتب سایر وزرا در گذشت والحمد لله المحمود
فی کل فعاله والصلوة علی صاحب لوا الحمد و آله ذکر رسیدن بشارت فتح دار السلطنه هراة و مسخر شدن آن
بلده از زوج ما جلاد بانصرت آیات چون ماهچه لوای فیروزی مناقب پادشاه سلیمان مراتب در عرصه مرو
طلوع سپهر فتح و نصرت رسیده در مرکبت و اعلام دولت و اقبال محمد خان شیبانی وزیده سلک جمعیت او

متفرق گردید منشیان بستان سلطنت آشیان موجب فرمان واجب الاذعان فتحنامها باقلام بلاغت نظام
بر صحایف املا و انشا نگاشتند و مصحوب ایلچیان قمر مسیر باطراف و ولایات عراق و عرب و عجم و فارس و کرمان
و اران و آذربایجان و شروان و مازندران و خراسان ارسال داشتند و از انجمله قلیجان بیک که از جمله امرای
ملازم طوایف اسنانی امیر نجم ثانی بوده بجانب دار السلطنه هرات توجه نمود و در بیست و ششم ماه مبارک رمضان
الذی انزل فیه القرآن مشام امید گرد و کافی بر چمن آمال و امانی هرویان وزیده و غنچه مراد هواخواهان پادشاه صفوی
بر گلبن امید شکفتن آغاز نهاده و رخسار اقبال محبان خاندان مصطفوی بر جویبار مقصود مسرور شادمانی بر داد
ازین بشارت قوم که ناگهان آمد * هزار جان عزیز شادمان آمد * و صباح روز دیگر سادات و موالی و اعیان
و اهالی مانند جناب شیخ الاسلام سیف الملة والدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد القادر مشهدی و سید
غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی و قاضی اختیار الدین حسن التربتی
و غیرهم در دار السیادهٔ سلطانیه حسب الفرمان پیشکش و ساوری مجتمع گشته جمعی از ایشان متوجه استقبال قلیجان بیک
شدند و در آن اثنا زمرهٔ از مردم اوباش طالبان فتنه و بر خانش هجوم کرده و با تیغهای کشیده آن لعبت را که آمده و محمد
لنگور را شحنه شده بود و محمد علی حسن که با مردم بوجه حسن معاش مینمود در حضور کابلی بقتل رسانیدند و مواد آشوب و
غوغا در هیجان آمده قرب صد کس از جماعتی که ایشان از سنی تعصب او ذکر مشتهر بودند کشته شدند و تا روز دیگر همان روز قلیجان
بیک بشهر رسیده خلایق را بوفور عنایات شاهی مستمال و امیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داد و فتحنامه
همایون که باسم هرویان صدور یافته بود باشراف و اعیان رسانید و روز دیگر خواص و عوام بمسجد جامع شتافتند
حافظ زین الدین زیارتگاهی حسب الامر خواندن فتحنامه شاهی بر منبر برآمده و آن منشور سرور السرور را باواز
خوش الحان دلکش قرائت کرد اما با وجود تلقین خانزادی که در پای منبر بود مذهب تطعین مخالفان شاه مردان علیه التحیة
والغفران بگشود و شدند باران بواقعه شده بعد مسجد بر زخم تیغ قلیجان بیک نقد جان بقابض ارواح تسلیم نمود و
ازین جهت رعب عظیم بر خواطر فرق انام استیلا یافته از مسجد متفرق گشتند و بعد از آن ایالت مرو شاهجهان بدو
بیک تعلق گرفته اعلام هدایت اعلام از ظاهر آن بلده بجانب دار الملک خراسان در حرکت آمده بحکم جناب سلطانی
سیف الامامی خواجه مظفر بتکچی بآن بلدهٔ فاخره رسیده در باب سماحت کار و اشراف و نقوش ملت شرف
دودمان عبد مناف نشانی که از مصدر عنایت و الطاف صدور یافته بود رسانید و در جمعه بمسجد شریف
برده بشیل اداء نماز امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بر منبر برآمده آن فرمان واجب الاذعان را خوانده

مضمون

مضمون صدق مقرون آن موجب اطمینان خواطر اکابر و اصاغر گردید اتفاقاً بر حسب اشارت جناب سلطانی
عالیجاه و لقاب پناه حقایق و دستگاه امیر جلال الدین عطا واحد سلمه الله تعالی بر منبر صعود نمود و خطبه بنام حجج
ذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنا عشر و اسامی و القاب قدوهٔ اولاد خیر البشر صلی الله علیه و آله تا طلعت شمس و القمر
عبارت و غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد از زمین [illegible] جهان و میان جهان و میان جان جهانیان بر خواست و
در منتصف ماه مذکور مظهر مراحم رحمانی امیر نجم ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هرات رسیدند و سادات
و قضات و علما و فضلا مراسم استقبال بجای آورده و لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و آنچه نوشتند و مناسب
دانستند پیشکش کردند و امیر نجم در باغ سفید فرود آمده و خواجه کمال الدین بنصیحت نامه نزد خواجه خود که تا آن زمان
در قلعهٔ اختیار الدین متحصن بود ارسال نمود او را بترک عناد و لجاج امر فرمود و خواجه خرد آن سخنان را بسمع قبول
جای داده از قلعه بیرون خرامیده دست عجز و نیاز در دامن دولت امیر نجم زده و آنچه در سلک سایر ملازمان آن آستان
منتظم گردید و کوتوالی قلعهٔ اختیار الدین در عهدهٔ ویس بیک تکلو شده و [illegible] خبر وصول پادشاه
ربع مسکون تشیع یافت و صغار و کبار [illegible] بتهیه مشتغل نموده فروغ بهجت و شادمانی بر وجنات
احوال ایشان تافت و در صباح روز [illegible] اکابر و اعالی و اصاغر و [illegible] خواص و عوام باستقبال تمام موکب
گردون احتشام را استقبال نمودند و در [illegible] از غبار سم سمند گیتی نورد دیدهٔ هرویان روشنی یافته
جبین غلامی و اطاعت بر خاک راه سودند و پادشاه عالیجاه بتجمل و حشمت که هرگز نظر آن منظر ندیده و ندید در
باغ [illegible] کوچه جنابان [illegible] جهان آرای خرامیده نزول اجلال فرمود و نخجیرگاه خاقان منصور را بمقدم
همایون غیرت افزای سپهر نیلگون گردانید و بتمهید مبانی عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف حکم نموده قوایم
سریر خلافت مصیر شاهی در دار السلطنه هرات شرف قرار یافت و از نسیم انوار معدلت نامتناهی روضهٔ
امید سالکان طریق دولتخواهی سمت نضارت گرفته تشنه لبان بوادی نامرادی از رشحات سحاب مکرمت جناب
خسروی ممالک کامیاب گردیدند و مستمندان [illegible] جور و بیدادی از فیضان [illegible] عدالت و احسان فرمانفرمای
کامیاب شراب کامرانی و اقبال نوشیدند سادات عظام و علمای کرام و فضلای لازم الاحترام بقدر مدارج و مراتب
از سیورغالات [illegible] و بهره [illegible] یافتند و اکابر [illegible] و اطراف
بلاد و دیار [illegible] فلک [illegible] انعامات سرافراز گشته [illegible] باوطان خود
شتافتند عامهٔ رعایا از التهاب آتش جور و طغیان نجات یافته در ظلال امن و امان غنوده [illegible] اشتغال

نایرهٔ ظلم و ظلال ضلال منطفی شده و در سایهٔ اقبال لایزال آسایش نموده و آثار هدایت ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین
در تمامی بلاد خراسان سمت شیوع گرفت و ارکان شریعت غرا صفت رسوخ پذیرفت ❊ شاه مالک رقاب بیرق نصرت
خسرو دین پناه حیدر کیش ❊ چون برافراخت رایت اقبال ❊ زد قدم بر سریر جاه و جلال ❊ از سحاب عطا و ابر کرم کشت
امید هر که دید ستم ❊ کرد بنیاد عدل و داد بلند ❊ دوحهٔ ظلم از جهان برکند ❊ رایت تیغ خسرو خونریز و جهاد ❊ گلشن شرع را
نضارت داد ❊ کرد از ابر دست بحر اثر ❊ جیب امید را پر از گوهر ❊ منصب شاهی و حکومت هراة بخسین بیک ملا متعلق
و امر قضا و فیصل قضایا برأی صایب میر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض یافت و چون هلال فرخ فال شوال منظور
نظر ارباب سکان رمضان شده پادشاه عالیجاه بعیدگاه تشریف برده آداب سنن آن روز قیام نموده و صلات و صدقات
بارباب استحقاق رسانیده و بسط بساط عیش و نشاط اشارت فرموده و در ان بستان پادشاه عالیشان در ان طرهٔ
فردوس نشان طرح قشلاق انداخت و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه کرد که بعضی از اصحاب ملازمان که
شرب شراب شده بودند سرنگون آویخته معروض تیر سیاست ساخت و چون صیت فتح خراسان با قطار امصار و بلدان ممالک
جهان رسیده ملات و حکام طوایف امام حسب الامر اقامت مراسم تهنیت اوام ملازمت خدام عتبهٔ علیا احترام بسیار السلطنه
هراة فرامیده و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل گردانیده باصناف الطاف سرافراز و مباهی گردیدند از انجمله میرزا
ویس بن میرزا سلطان محمود بن سلطان ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از بدخشان ملایک آشیان شتافته در باغ جهان
آرای بنور بساط بوسی فایز گشت و انیس بزم خاص و الیف محفل اختصاص شده از عواطف شاهی سر افتخار و مباهات
از فرق فرقدین درگذشت و بعد از چند روز رخصت انصراف طلبیده پادشاه ملک بخش سلطنت ممالک حصار شادمان و
ختلان و بدخشان را بوی تفویض نموده با مخاصم تاج زر دوزی و کمر مرصع و خلع ملیع و اسپان راهوار و نقود تمام بسیار
پایهٔ قدر و منزلتش را افزوده بهدران اوقات اکابر و اشراف عراق و آذربایجان باستان خلافت آشیان آمده مراسم
تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت پناه نقابت قباب امیر نظام الدین عبدالباقی که در سلک اعتقاد حضرت
ولایت مرتبت هدایت پناه سید نعمت الله ولی انتظام داشت و عالیجاه معالی دستگاه قدوهٔ اولاد امجاد بنی هاشم
امیر جلال الدین محمد الحسینی که حالا بر مسند صدارت شاهی تمکن دارند و جناب شریعت مآب فضیلت آیات قاضی عبدالرحمن
ساوه از انجمله بودند مجموع آن زمره واجب التعظیم باصناف الطاف خسروانه و انواع عواطف پادشاهانه نوازش یافته لوازم
دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و زمره در ملازمت موکب همایون توقف کردند و فرقه عنان مراجعت باوطان خود منعطف گردا
نیدند ذکر طوی پادشاه گیتی فروز در روز نوروز و نهضت رایات نصرت آیات بصوب میمنه و فاریاب

در اول

در اول فصل بهار که نسیم اعتدال آثار از شکفتن ریاحین و ازهار ساحت عالم خاک را رشک عذار فلک ساخت و چتر و
نوابت و سیاره رتبت اشرف خویش بر سر بر سرافرازی نشستند رایت حضرت و کامرانی برافراخت سحاب بادل
سیاهی از افاضهٔ فضل ربانی در رآباد کرد ساحت اردو دامن گلشن چمن و جیب و گریبان گلشن را پرگل و غنچه ساخت و
نوبهاری بمیامن فیض انجام حضرت باری عقود لآلی خوشاب از گوشش کردن لعبتان گلزار عروسان ریاحین و ازهار
درآویخت و سلطان گل بر تخت حشمت در حجلهٔ پردهٔ زنگاری و چهرهٔ گلناری نمود و بلبل بی تحمل آغاز نغمه سرایی کرده
بهزار زبان دعای دوام دولت حضرت کشورگشایی ادا نمود ❊ چون گشت بهار عالم افروز ❊ بشکفت چمن ز باد نوروز
سلطان گل از کمال اعزاز ❊ بنشست بر اریکهٔ ناز ❊ از ابر نثار باد و گل شد ❊ از شاخ شکوفه شد گهرریز ❊ نرگس بنوای بلبل
زار ❊ از خواب خمار گشت بیدار ❊ از گوهر ابر ژاله ❊ پرشد قدح عقیق لاله ❊ پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز
و تزیین بزم عالم افروز اشارت علیه صدور یافت و مجلس آرایان سرکار پادشاهی در فضای جان فزای چمن بهیان
که در بالای خیابان هراة واقع است بسرانجام اسباب طوی قیام نموده قبهٔ بارگاه فلک احتشام باوج گنبد فیروزه فام
برافراختند و از کثرت خیام گوناگون و شامیانهای اطلس گون انعام فرح انجام را غیرت نگارخانهٔ گردون دولت
ساختند ❊ شد افراخته خرگه شامیان ❊ تو گفتی که شد چرخ پیروزه زبان ❊ درخشنده شد قبهٔ بارگاه ❊ چو بر چرخ فیروزه خورشید و ماه
و خوانسالاران درگاه عالم پناه اجناس اطعمهٔ لذیذ نوآئین بترتیب نموده بر خوان اطعمه نهادند که هر گز در یک جا هم چنان
غیر عشرات طبخ نیافته بود و شرابخواران بارگاه فلک اشتباه از صراحیهای زرین و سیمین که از رحیق عقیق مالامال
بود چندان جام افراز آوردند که تمامی فضای آن صحرا در نظر بینندگان گلزار ارغوانی نمود و در صباح نوروز سلطان
مهر سپهر کشورستانی بر بارهٔ اقبال و کامرانی برآمده از باغ جهان آرای بطوی خانه تشریف برد و تختی که در منزل مذکور
باشارت همایون ساخته شده بود نشست و کلانتران عتبهٔ علیه حکام ولایات و ممالک محروسه و امرا و نوئینان و خواص
مقربان و وزرا و صدور و جمهور بزرگان نزدیک و دور در مقام خویش ایستادند و علی اختلاف مراتبهم و تباین درجاتهم
چنانچه معهود است آغاز کشیدن پیشکش کرده جواهر نثار و عبودیت بر طبق عرض نهادند تحت امر حکم اعلی
در زمین اختصاص افشانده پیشانی خدمت بر پایهٔ سریر سپهر منزلت سوده لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده لب
بادای مضمون این مقال گشود ❊ کای فخر دودمان سلطان کیف ❊ السنا و که خدمت سلاطین صف صف
اند همه سال کوکب اقبال ❊ مانند آفتاب در حین شرف ❊ الکاه از صراحیهای زر سرخ و سفید و عقد لآلی لعل و فیروزه
و مروارید و اوانی ظرف چینی در زرین و سیمین و نفایس اقمشهٔ مصر و شام و فرنگ و چین و اسپان مرصع لجام و شمشیرهای

مذهب بیشتم آنحضرت پیشکش نمود که جهت حمل آن اشیا هزار شتر ضرورت بود و پادشاه دریا دل تمامی آن نقود و اجناس
بی قیاس را در همان منزل القور حیان عظام و بعضی دیگر از خدام بارگاه فلک احتشام بخشید و همچنین سایر ارکان دولت
قاهره و اعیان حضرت را بهره و رسان روز برکات لاتعد و خسروات لاتحصی پیشکش کردند و مناسب سخن خواهش هر یک
مخالفت و نیازمندی بجای آوردند آنگاه دست بحر عطای پادشاه کشورگشای تمامی حاضران از سادات و فضلا
و علما و حکما و نوئینان و امرا و سایر فرق ملازمان رسیده انتها پوشیدن تاجهای زردوزی و حکمهای [illegible]
قرمزی و جبه‌های کیش و سنجاب و اثنای قباهای [illegible] و دارایی مغرق و سرافراز گشت بعد از آن بخشیدن طعام و
آشامیدن شراب کلطعام اشارت فرمود مجلس عیش و نشاط طرح انداخت ساقیان زهره جبین در جامهای دربار
گوناگون و حوریان کامثال اللؤلؤ المکنون اقداح زرکانی در گردش آوردند و مغنیان طرب ساز و سازندگان نغمه پرداز
آغاز نواختن چنگ و عود و نی ارغنون ساز کردند * ز دست ساقیان ماه رخسار * شراب چون لب شیرین دلدار * بزم
پادشاه گشت دایر * ز ساز مطربان زهره آهنگ * برآمد صوت عود و نوای چنگ * مغنی در مقام
نغمه سازی * همی گفته دعای شاه غازی * که شاها طالعت فیروز بادا * همیشه روز تو نوروز بادا * بدو نوروزت از فضل
الهی * نوروز بت بادا پادشاهی * ز بزمت جام عشرت بود جاوید * چو در بزم کواکب جام خورشید * و در آن روز که ساغر
آفتاب [illegible] حبابیان عشرت نمود هر یک از اهل مجلس شاهی از شراب [illegible] بات [illegible] گران گشته میل بستر راحت فرمود
چو خانه [illegible] نوح و شاب * بزم فلک ساغر آفتاب * پادشاه عالی جاه کامران و کامیاب [illegible]
و بعلوی ارمش بر بستر آسایش نهاده به نوازش مشغول گردید بعد از روزی چند از بزم بار دیگر چنانکه مذکور شد از خاطر انور همایون
سر بر زد و عازم فتح ممالک ماوراء النهر گشته موکب ظفر آیات از بلده فاخره هرات متوجه جیحون گذار بادیه سلاطین ایام دیگر چون
از توجه آنحضرت بزرگ خبر یافتند محمد تیمور سلطان که پس از قتل پدر در سمرقند بود حکومت او گذاشته بود و عبیدالله خان که در بخارا
حکومت می نمود و جانی بیگ سلطان که ولایات و قصبات کرمینه و توابع او تعلق میداشت به یکدیگر پیوسته در تدارک آن مهم
فرط مشورت در میان انداختند و چون مرتسم شده که اگر موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آب آمویه عبور فرماید یک
از وبک در دیار ماوراء النهر و ترکستان مجال اقامت نیابد خاطر همگنان بدان قرار یافت که دست در دامان متابعت
و فرمان برداری زده از در عجز و نیازمندی درآیند و به وسیله فرستادن پیشکش و تحف و اظهار سخنان دلکش ابواب
عواطف پادشاهی بر روی روزگار خویش بگشایند و بر این موجب عمل نموده قاصدان ایشان بتوسط امرای عالیشان
شرف بساط بوسی حاصل گردانیدند و پیشکش کشیده و شمه از عجز و اضطرار سلاطین جوز بعرض رسانیدند و نیز مرحمت مسرواشد

ازمطلع

ازمطلع واحد بحکم احسن اصدا ابکی طلوع نموده پر وحیات اهالی ماوراء النهر تافت و جهت تاکید قواعد عهد و پیمان
خواجه کمال الدین محمود دیوان اجازت یافته همراه ایلچیان بدان طرف آب شتافت محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان
مقدم شریف خواجه کمال الدین محمود را معزز و مکرم داشته مبانی میثاق را بقسم مستحکم ساختند که چون پادشاه ربع
مسکون این طرف آب را با ایشان مسلم دارد هرگز قدم از جاده خدمتکاری و فرمان برداری بیرون ننهند و مطیع و منقاد
امر و نواهی شاهی باشیم و خواجه محمود ایشان را بعنایات الطاف پادشاه مرتضوی الصفات امیدوار کرده و مخلصی [illegible]
کرده و منیه و قاریاب که معسکر ظفر مآب بود مراجعت نموده کیفیت مهمی که ساخته و پرداخته بود عرض فرمود و پادشاه
فتح ستان برحسب التماس محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان ممالک ماوراء النهر را بایشان مسلم داشته ایالت ولایت بلخ
وا به جود و شبرغان و چکتو و میمنه و قاریاب به مرجان بیگ و غرجستان و ولایت جام را به بیرام بیگ قرامانی عنایت کرد
و خاطر همایون میل معاودت نموده روی توجه بجانب قم آورد و طره علم ظفر علمکش چهره افزای زلف عنبر حوره
صدای کوس رعد و صدای قریش چون نوای نی و عود موجب ازدیاد فتح و سرور و الحمد لله المعفو الغفور و الصلوة
علی سیدنا محمد الی یوم البعث والنشور ذکر فوت اقا رستم روزافزون و رسیدن امیر
عبدالکریم واقعه بارد وی همایون حضرت واهب النعم تبارک و تعالی والعظیم قبل از ارتفاع علم سلطنت پادشاه
سکندر حشم اقا رستم بر دارالمرز و بعضی دیگر از بلاد [illegible] مستولی شده بود و بواسطه عدم مساعدت بخت و طالع که
مبنی اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمود و چون وقوع فتح خراسان نوبتی بر زبانش گذشت که دست همت و
دامن شکست [illegible] این سخن مسموع نواب شاهی گشت بنا بر علی [illegible] وران ولاکه محمد خان شیبانی در نواحی مرو از پا
درآمد حکم همایون شرف نفاذ یافت که درویش محمد یساول که در سلک ملازمان خواجه سیف الدین مظفر انتظام داشت
بگذشت و او را بیاری برده در کنار اقا رستم افکند و درویش محمد آن مسافت بعید را پیموده بعد از وصول مبارک
اقا رستم حسب الحکم عمل نموده حاکم بسیاری از مشاهده آن حرکت به عقاب تیز رسیده از انتقام پادشاه گردون غلام
اندیشیده و مضمون اشتعال نیران غضب [illegible] بت همان شب محموم گردید و اعراض نفسانی سایر اسباب فوانی دست بهم
داده بعد از سه چهار روز روی جانب جاودانی نهاد و این خبر در مملکت خراسان بعرض [illegible] ملایک آشیان رسید و
اشارت علیه صادر گشت که جناب خواجه سیف الدین مظفر بمازندران رود و اموال چندین ساله آن ولایات را تخلص
گرداند و الجناب موجب فرمان جهانمطاع اعلام توجه مرتفع ساخته بدان صوب وصول یافت و امیر نظام الدین عبدالکریم
کرامات امراء بادوشاه [illegible] و استحقاق التعلق بوی [illegible] بشت و پسر اقا رستم اقا محمد بخدمت مبادرت نموده با

حکومت تمامی مملکت مازندران چنانچه معروض بابا
واجداد ایشان بوده به و متعلق شود مطلوب
آقا محمد انگه ...

یکبار دیگر در مقام نزاع آمده طریق مخاصمت مسلوک داشتند امیر عبدالکریم انگه در ایالت ساری و توابع قایم مقام پدر خود گرد
و خواجه مظفر بیتکچی را همراه ساخته بکاب اردوی کیهان پوی در حرکت آمده تا بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر
حال معروض بندگان پایه سریر جاه و جلال گردانیده و آن مهم را بمقتضای رای اشرف اعلی فیصل دهد و در نواحی سمنان
معسکر نصرت نشان رسید و امیر عبدالکریم و آقا محمد را باختیار و پیشکش پادشاه و سلاطین پناه ادراک نموده و احکام ... مشمول
... کرد و شاه ... پرورش ... بنظر عاطفت و احسان در حکام مازندران نگریست و فرق مباهات و افتخار
هر دو سردار را با نعام افزون نکار و خلع شاهوار با اوج سپهر دوار رسانید و حکم همایون از مکمن عدالت روز افزون نفاذ
یافت که مواضعی که و رکب و ... آقا رستمی بوده متعلق با آقا محمد باشد و امیر عبدالکریم بر سایر ملک مازندران رقم ...
کشته ... بکمال وجهات چندین سال آن ولایات را کار کرده بوده بجز ... عامه رسانده و درین باب ...
شنید ... واقع شده امرا امیر عبدالکریم و آقا محمد مبلغ سی هزار تومان قبول نمودند و خواجه سیف الدین مظفر بنا بر
دیگر جهت تحصیل وجه بمازندران تشریف برد و در باب تحصیل و وصول لوازم سعی و اهتمام بجای آورده و بعد از فراغ از
مهم مازندران لوای گردون فرسای بصوب عراق در حرکت آمده چون هوای ... از اعتبار ... ریخت عطر سای ...
پادشاه مظفر لوا در آن زمستان ... از آفات ... و اکابر و اشراف ممالک ... اقامت ...
... نزول ... ساخت و ... سلطان ... و ...
البلاد ... پادشاه ... مبارکباد فتح خراسان بآستان ملایک آشیان رسیده و مشمول نظر انعام و اکرام شده
دعاگو و ثناخوان بازگردیدند ذکر شکار فرمودن پادشاه آفاق و بیان حضرت خاقانی ... چون حکمت کامله
ایزد تبارک و تعالی در طبیعت فرق برایا اخلاق مختلفه ایجاد فرموده و قدرت شامله فاعل مختار جل و علا ...
از اشباه ... مختلفه ترکیب نموده ... خواطر را محزون میکرداند و مواظبت بر یک نهج کرده ملال بر جوانب ...
... محض ... ملال روی ... اگر روزی چند ... معلق ... مصروف کرده
ابواب ... روی روزگار ... طبقه ... و ... اعلیتم ... فرمان الهی نازل شده که جهت
سالکان طریق اسلام ... ساخت ... نفسانی ... مطلق انسان شده بامر صید و شکار
که از جمله ... طبیعت انسانی است قیام نماید بنا بر آن در زمستان که پادشاه مظفر لوا در ... مستغرق
بحر ... صانع افلاک ... پادشاه ... از تسخیر ممالک خراسان فارغ شده ... بر طبق مرام ...
آفتاب ... شکار آهو و نخجیر ... صباحی که ... زرین بال خورشید بهوای صید ...

فلک از نو

فلک از نو فتق ... در پرواز آمده فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که ملازمان آستان آسمان مقدار ...
... آن دیار در صحاری و قفاری نواحی قم محیط شده جانوران شکاری را بجانب آن بلده رانده ...
... و سوار بسیار از شهر بیرون شتافته و جرگه انداخته پادشاه و شیر شکار ... نوبت ...
... جرگه بهم رسیده ... تا ... گشت که کثرت آن از حساب ...
... آمد ... و شاه فلک اقتدار ... چنانچه معهود است نوبت نخجیر و نشیمه ... گوزن و نخجیر ...
... ساعت ... هزار جانور بقتل رسید و از خون آن کشتگان در میان زمستان ...
لاله زاری ... آشکار گردید و نواحیان آستان ملایک آشیان آن جانوران شکار برابر ...
قسمت نمود و ... پادشاه فریدون ... شکار ... گشت ...
... جلادت ... آن کار پرداخته ... شبانه روز ...
از ... جانوران شکاری ... و چون جرگه بهم رسید ... دولت پادشاه ... منصور ...
که هر چند طیور ... خبر ... نخجیر و گوزن ... جانوران شکاری ... رسید ...
آهو و شیر چون ... صاحب ... شکارگاه ...
و صید ... کرده ... هزار گور و نخجیر ... ساخته ... جلادت ...
... طرف ... و ...
شاه عالی جاه ... ز شیر و نخجیر ... همچون ... شیر ...
که ... دوران ... و چهل و پنج هزار آهو و دوازده هزار گور از ضرب حسام ... و سهام اجل
انجام شاه عالی مقام ... بقتل رسید ... منتظم گردید ... ان ...
پادشاه ... صد ... ده هزار نخجیر ... پانزده هزار
بقتل رسید ... بهرام ... صید ... نخجیر ...
... صید ... خواجه سیف الدین مظفر از
ولایات مازندران باز آمده و امیر عبدالکریم و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان که از وجه ... ایشان نقد شده ...
... ساینده و ... که در باب ... آن وجه در میان مشار الیهما ... واقع بود معروض نواب ...
... گردانید و شاه ... خواجه مظفر را باصناف الطاف ... سرافراز ساخته فرمان اشرف ... نفاذ یافت

مازندران چند گاهی در اردوی همایون توقف نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان بپایان
رسانیده و از جمله وقایعی که در یورت قشلاق روی نمود دیگر آنکه محمد خان ایشیک آقاسی نجم بیگ در خلال احوال که گذشته
بر رسم رسالت نزد ظهیر الدین السلطنه بابر میرزا رفته بود باز آمده عرض کرد که آنجناب تمامی بلاد ماوراءالنهر بعد از امراء عظام
احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار فتح نموده و کار غرور و پندار بجائی رسانیده که سر خلاف دارد بنابران بحکم همایون
شرف نفاذ یافت که نجم بیگ با فوجی از دریای … از غازیان فوجی از سپاه ظفر آثار عازم ماوراءالنهر گشته و بوسلطان را که در
کالبوش … جان قشلاق کرده بود ملحق گردانند و از آب آمویه عبور نموده و محمد بابر میرزا را از اراده مخالفت بشارع مستقیم موافقت
رسانند مقارن این حال خبر فوت پادشاه ایلدرم بایزید شایع گردید و یکی از نبایر سلطان مراد مسمی بسلطان سلیم که جانشین
جد بود در تخت استنبول … بدرگاه عالم پناه کرد … فرمان اشرف عالی صادر گشت که دیو سلطان باردوی همایون
پیوندد و نجم بیگ با بعضی دیگر از امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد شد متوجه بابر میرزا گردد و بعد از ایام نوبت دیگر پادشاه
گردون غلام حکام مازندران را مشمول عنایت بیدریغ ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت مقرر آنکه … تقبیل آستان
بهشت نشان … وصول مهد ایشان در خدمت خواجه سیف الدین مظفر که صاحب تفصیل مبلغ بود دعاگو و ثناخوان
روی بدانجا آورده و بر رضای آنجناب سر انجام آن وجه مشغول گردیدند ذکر فتح و محارباتی که میرزا ظهیر الدین بابر را با
سلاطین اوزبک دست داد و بیان رجعت نجم ثانی بجانب ماوراءالنهر و فتح صانع بلاد و بناد دران ایام که دار السلطنه … مقر
خیام ظفر آیات شاهی بود ظهیر الدین محمد بابر میرزا ایلچیان سخن دان با پیشکش فراوان باستان اقبال آشیان فرستاده
اظهار اخلاص و دولتخواهی فرموده ملتمس آن که نقد اعتقاد آن حضرت عالی بنیاد به محک ضمیر منیر پادشاه کشورگیر تمام
عیار نموده قاصدان آنجناب را مشمول انعام و احسان بیکران گردانیده بحکم همایون بنفاذ پیوست که آنحضرت از ممالک ماوراءالنهر
هرچه در زیر تسخیر درآورده در تصرف باشد لاجرم محمد بابر میرزا در شهور سنه سبع عشر و تسعمایه با لشکر از بدخشان متوجه ولایات ماوراءالنهر
شد بعد از وصول بحدود بدخشان میرزا سلطان ویس … علم عزیمت بطرف حصار شادمان بر افراخت
حکام آن مملکت حمزه سلطان و مهدی سلطان چون از توجه وارث ملک خبر یافتند لشکرهای خود را فراهم آورده عنان بجانب
میدان کارزار تافتند و در نواحی وخش آتش قتال … محاربین … از جانب
… دست داد … معاونت دولت پادشاهی محمد بابر میرزا ظفر یافته شکست بر سپاه اوزبک
افتاد حمزه سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته گشتند ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و بغلان بحیز تسخیر آن
خلاصه دودمان میرتیمور گورکان درآمد و بمقتضای شیوه مستوده خویش اعلام عدل و رعیت پروری مرتفع ساخته گشت

آن فتح مبین بدرگاه شاه حشمت آیین عرضه داشت نموده و مرقوم قلم بیان گردانیده که اگر یکی از امراء عظام با فوجی
غازیان عالیمقام باین بنده ملحق گردد امید است که علی الحال سایر ممالک ماوراءالنهر مفتوح گردد و در آن ولایات
خطبه و سکه بنام و القاب نواب کامیاب مزین گشته انهدام مبانی حیات بانی سلاطین اوزبک موقوف شود چون ایلچیان
آنحضرت … بحضرت رسیده بوسیله امرای جمشید حشمت مضمون آن عریضه را معروض گردانیدند حکم
شرف نفاذ یافت که احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار با زمره از شیران بیشه پیکار بحصار شادمان رفته امداد
محمد بابر میرزا را پیش نهاد همت ساخته و در موکب نصرت … سلاطین آفاق مقابله و مقاتله اوزبک را …
آن دو امیر با عسکر بحصار شادمان شتافته محمد بابر میرزا باستظهار ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم آن دیار
محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبید الله خان چون از این حال خبر یافتند مرکز دولت خالی گذاشته بجانب ترکستان
شتافتند و … داخل دار السلطنه سمرقند طالع سعادت گشته اطراف آن ممالک بانوار
عدل و نصفت صفت انارت گرفت و رسوم ظلم و بدعت معدوم گشته خطبه و سکه بذکر اسامی مقدسه ائمه معصومین
و اسم … پادشاه سعادت بناه سکندر آیین … و میرزا محمد بابر کرت دیگر در تختگاه
آبا و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاده بر طبق همایون ولایات حصار شادمان و ختلان و بدخشان …
ارزانی داشت و در … فاخره بخارا و سایر اطراف … که بحیز تسخیر در آمده بود حکام معدلت انتما گشت و احمد بیگ
صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ با انعام … و تشریفات … گردانیده … جواهر
خوشدل و مسرور گردانیده و اجازت معاودت داده جهت نواب کامیاب آستان خلافت اسباب اصناف پیشکشهای …
و انواع تحف پادشاهانه فرستاد و در باب … محمد خان ایشیک آقاسی نجم بیگ که از درگاه عالم پناه بر رسم رسالت
نزد او رفته بود طریق اهمال و تغافل مسلوک داشت بنابر علی هذا چون محمد خان در قشلاق قم بپایه سریر اعلی رسیده عرضه داشت
نمود که حضرت بابری خیال خلاف و سرکشی دارد چنانچه مذکور گشت نجم بیگ با جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت مثل زین
العابدین بیگ و جان بیگ و خواجه کمال الدین محمود ساوجی متوجه ماوراءالنهر گشتند و میرزا محمد بابر را منهزم گردانیدند
شرح این سخن آنکه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بعد از … خبر مراجعت احمد بیگ و شاهرخ بیگ نوبت دیگر خیال تسخیر
بلاد ماوراءالنهر نمودند با جانی بیگ سلطان و سایر قرابتان اتفاق کرده ابواب انعام و احسان بر روی سرداران الوس
اوزبک گشودند و سپاهی جرار و لشکر جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنه ثمان عشر و تسعمایه بعزم نهضت بصوب
بخارا برافراشت و مقدمات جنود ایشان بر جناح استعجال طی مسافت کرده بیکباره نواحی آن بلده را تاختند چون این خبر

ببیع میرزا محمد بابر رسید نهایت جواب بانگ لشکری که در علم نقش بود بیدار از سمرقند متوجه دفع مخالفان گشته بر جنگ عزم جزم
سرخان و جمعی از اهل رای و تدبیر عرض کردند که همچنین بی یراق بر سر دشمن رفتن مناسب دولت نیست و طریقه خرد و حزم
آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم آمدن دلیران رزم خواه اقتضا باید بسمع رضا اصغا نشنود و در حوالی بخارا اهل
که سلطان جنید کوچ پیش فرستاده اند لاجرم دلیرتر شده و عنان بکاشی ایشان انعطاف داد چون دو سه مرحله مطوی گشت
بیک نکا و محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیک سلطان با سپاه بیکران صف قتال آراسته و خاطر از تیغ و حمله
بر استعداد آن صحرا سپاهی نمود شدند و میرزا محمد بابر پس از مشاهده این حالات و ظهور هزیمت لشکر بردخت و تیغ
کین از جام آخته بجمعی کثیر از فرق اوزبک قتیل و جریح ساخته و اوزبکان نیز پای در میدان مردانگی نهاده دست
استعمال قتال بردند گرد نبرد باوج سپهر تیزگرد رسانیده بحدت ابدار نوک شمشیر آتشبار نام بسیاری از ابطال
موکب بابری از لوح بقا سترده آنحضرت بقدر امکان در معرکه ثبات قدمی ورزیده بعد از تفرق سپاه و چیره دستی
اوزبکان گیتی خواه عنان الصوب حصار را گردانیده و در آن بلده نیز اقامت مصلحت دولت ننمود و از آنجا بسمرقند رفت
و در سمرقند او روش بجود علی ساختند را و حصار شادمان پیش گرفت و محمد تیمور سلطان و جانی بیک سلطان و عبید الله خان را
کرت اخری تسخیر مملکت سمرقند و بخارا و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات میسر گشته هر یک بمقر عز خود خرامیدند
و رعایت رعیت کرده هیچ کس از متوطنان آن ولایات تعرض نساختند و در جمادی الاولی سنه مذکوره باز بهم پیوسته
رایت نهضت بصوب حصار شادمان برافراشتند محمد بابر میرزا چون از توجه اعادی خبر یافت باتفاق خان میرزا ارک را
مضبوط ساخته فرمود تا برگرد شهر خندق کنند و محلات را کوچه بند نمود و کسان جهت استمداد نزد والی بلخ بیرام بیک قرامانی
فرستاد و بیرام بیک امیر سلطان محمد شیرازی را با سیصد کس از مجاهدان غازی بامداد ایشان ارسال داشت و سلاطین اوزبک
تا حصار شادمان آمده پس از آنکه بر استحکام حصار و وصول غازیان شجاعت آثار مطلع گردیدند اشتعال نایره پیکار ننموده
عنان مراجعت منعطف گردانیدند و چون از اخبار حکام خراسان اخبار استیلای محمد تیمور سلطان و عبید الله خان در دیار
ماوراء النهر بسمع نجم بیک رسید دفع اوزبکان را پیش نهاد همت ساخته با دوازده هزار نفر از غازیان که همراه داشتند بجانب
خراسان در آمد و حسین بیک لله را همراه و حکام و داروغگان سایر ولایات آن بوم نیز پیوسته شتافتند و ملکی که در آن زمان
و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته بجانب ماوراء النهر روان گشتند و نجم بیک سادات و قضات و اشراف و اعیان بلاد اطراف
امصار خراسان جلادت امیر نجم رفته شرایط دعاگویی و رضاجویی بجای آورده و آنجناب نیز همگنان را باصناف انعام
اکرام نوازش کرده مهماتی که داشتند بکفایت اقتران داد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الکاتبی پیشنهاد و سایر کار برآ

نهضت معاودت

نهضت معاودت فرمود آنگاه از راه حمام بکنار آب مرغاب رفت و از آنجا ببلخ شتافت بیرام قرامانی
موکب او را استقبال نموده شرایط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانید و امیر نجم قریب بیست
روز در بلخ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاد که کشتیها را که در ترمذ جمع آورند امیر غیاث الدین
محمد را مقرر کرد که بحصار رفته میرزا محمد بابر را بلطف عنایت نامتناهی شاهی امیدوار گرداند تا تجهیز داخته و دلجویی
کرده بعد از آن بجانب ترمذ شتافته در ماه رجب سنه مذکوره از آب عبور نموده هنوز در نواحی ترمذ بود که امیر غیاث الدین
محمد از آنجناب باز آمده خبر قرب وصول موکب بابری رسانید و امیر نجم با بعضی از امرا و اندکی از ملازمان خاصه
آنحضرت را چند فرسخ استقبال نموده در تنگ چکچک که آنرا دربند آهنین نیز گویند بین الجانبین ملاقات دست داد
از هر دو طرف شرایط تحیت و تکریم بتقدیم رسید و از آنجا چون سلاطین اوزبک از عبور نجم بیک خبر یافتند قلعات و
حصونات را بدرون قلعه کشیدند ضبط هر بلده را از بلاد ماوراء النهر یکی از سلاطین عالی مقدار متعهد شده خود را مضبوط گردانیدند

ذکر شمه از عظمت و کامرانی امیر نجم ثانی و کشته شدن او بتقدیر جبار خالق جلال سبحانی

دانی معانی سخن سازی و ناظم مناظم قصه پردازی بدایت این حکایت را برین موجب مرقوم کلک بیان گردانیده که چون امیر یار
محمد اصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور رشد و کاردانی و صفت وقوف در سرانجام امور جهانبانی
اتصاف داشت و در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط مهمات کشورستانی رایت بی مثلی می افراشت چنانچه
سابقا مسطور شد شاه عالم پناه بعد از فوت امیر نجم زرگر زمام امور وکالت نفس نفیس همایون را در قبضه اقتدار
آنجناب نهاده و او را صاحب اختیار مطلق گردانیده بر جمیع امرا و وزرا و ارکان و مقربان تسلط و تفوق داد و امیر نجم
چهار سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت شاه سکندر جاه سلیمان حشمت پرداخت و امور ملکی و مالی و جزئی و کلی
معظم و معمور ربع مسکون را بر نهج عدالت سرانجام مقرون ساخت و بنابر آنکه در آن سنوات علما و حکام بنی آدم
و مرجع اشراف و اعیان عرصه عالم درگاه خلایق پناهش بود از اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت
آن مقدار در سرکار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع امرای عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان درگذشت
عدد ملازمان خاصه او نزدیک به پنج هزار سوار یراق دار رسیده و وفور خزاین و اموالش در سرحد حساب و استیفا
محاسبان دانا نمی گنجید و هر روز قریب صد سر گوسفند مشیلان او در مطبخ و فاز و حوایج آن بدین قیاس
باید نمود و در سفر مذکور با آنکه تمامی اسباب و اسباب تجمل را از آب بگذرانیده و هر روز سیزده دیگ نقره خام
جهت پختن طعام در مطبخ او بر بارهای نهاده بودند و آن اطعمه گوناگون را در اطباق زرین و چینی و سیمین فغفور در نظر اهالی

جلوه میداد از عزیزی صادق القول استماع افتاد که در اطراف آب شخصی که در وقت کشیدن شیلان
در دولتخانهٔ آن امیر پادشاه نشان حاضر بوده بر زبان تعجب از خوانچه‌دار پرسید که هر روز این قدر مصالح را
در ولایت بلخ چگونه بهم میرسانی جواب داد که لعابات آلی کوسفند و مرغ و قند و نبات و داروی گرم و مرغ
و سایر حوایج در سرکار ما سهل است اما هر روز مرا دو من دارچینی و زعفران و زنجبیل و زیره و بعضی دیگر از ادویه
ضرورت میشود و جهت پیدا کردن آن تفحص می یابم غرض از عرض این مقدمه آنکه چون کوکب جاه و جلال آن امیر
بی شبیه و نظیر بآن درجه ترقی نمود بکثرت حشمت و شوکت مغرور گشته بی آنکه از پادشاه مؤید منصور حسب الحکم
متکفل فتح ماوراءالنهر گردیده و مقابله سپاه اوزبک را متعهد شده آن امیر خطیر و خطهٔ کبیر را بسهل و آسان
و این معنی بر پادشاه مویده و ملاقات با حضرت ظهیر السلطنه رایت عزیمت بجانب قرشی بر افراخت و ... سلطان
که حاکم آن موضع بود چون دید که غازیان عظام موقت مقاتله و مقابله ... باتفاق ارباب و کلانتران
از در مصالحه و مهادنه در آمده و بعد از طلب عهد و پیمان ابواب شهر و حصار قرشی باز گشاده امیر نجم او را متعهد ساخت
و ملفوف و بوبوسکی با جماعتی از اوزبکان که در آن مکان کس متعرض رعایا باشند و از آنجا بجانب قرشی حرکت
نموده حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده نجم بیک اطراف شهر را برامرا
تقسیم فرموده هر کس بموجب حکم خود آمده جنود ظفر ورود آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند و بزخم سنگ و عرادها
برج و باره قرشی رخنه افکنده در عرض دو سه روز قراولان بران بلده استیلا یافتند و شیخم میرزا با پانصد جان
اسیر سرپنجه تقدیر شده حکم عالی بقتل عام صادر گشت و هرچند امیر عباس الدین محمد بن امیر یوسف و جمعی دیگر
از اعیان چون بعضی از بی گناهان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند سمع رضا نشنود
و قریب پانزده هزار کس از سپاهی و رعایا تیغ بیدریغ گذرانید و عازم بخارا شد زیرا که جانی بیک سلطان و عبیدالله
خان با معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام داشتند و نقش مقابله و مقاتله و صورت معارضه و محاربه
بر لوح خاطر و صفحهٔ ضمیر نگاشتند و چون امیر نجم بفرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابوسعید
سلطان ولد کوچکونجی خان با فوجی از سپاه سمرقند بجبال دست برد متوجه شده‌اند و خود در همان منزل توقف
کرده بیرام بیک قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بدفع ایشان مامور گردانید و آن دو سلطان از توجه
بیرام بیک و غازیان خبر یافتند و در قلعه غجدوان متحصن شدند و بیرام بیک کیفیت حال را اعلام نموده نجم بیک با
تمامی عساکر بظاهر غجدوان شتافته و محمد تیمور سلطان اطراف آن حصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی از اوزبکان

خوفی

خون‌خوار بجنگ میدویدند و از آنجانب نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب و احیانا مغلوب میشدند و چون
چند روز حال بر این منوال بگذشت و آذوقه در میان سپاهیان مفقود گشت خواجه کمال الدین که از اطوار سلاطین
اوزبک صاحب وقوف بود و میدانست که تسخیر آن قلعه بمحاربه میسر نمیشود بعرض امیر نجم رسانید که در زمستان
فایده بر محاصره غجدوان مترتب نمیشود زیرا که این قلعه بذخیرهٔ بسیار و کثرت آلات رزم و پیکار مشحون است
و دو سلطان با بسیاری شجعان در آنجا توطن دارند و اگر چند روز دیگر در این منزل معسکر نصرت اثر باشد
غازیان جهت فقدان حبوبات تنقیص خواهند یافت مناسب دولت آنکه از اینجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی
و قرار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایات سرکاری اردو بازاریان و سوداگران غله و اجناس بر اردوی ظفر
اقتباس آورند و چون زمستان بپایان رسید و خبر با اوزبکان روی در نقصان نهاده و علیق چهارپایان
در صحرا پیدا شود و متوجه فتح بلاد و قلاع شویم امیر نجم جواب داد که از ظاهر قلعهٔ غجدوان اگر کوچ کرده بطرف کنار
آب روان روان شویم اوزبکان تصور خواهند نمود که این حرکت بنابر خوف و هراس ما وقوع می یابد و این معنی
موجب مزید جسارت ایشان خواهد شد و هنوز این سخن باتمام نرسیده بود که ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر میرزا
... آمده ... از میان آورده و در باب ترک محاصره و توجه بجانب قرار و قرشی مبالغه کرد امیر نجم
سخن آنحضرت را حسب الحکم قبول نمود و فرمود که فردا کوچ کرده بدان طرف رویم و روز یکشنبه سیوم ماه رمضان
سنه ... بود که علی الصباح طلیعهٔ سپاه و سلاطین ماوراءالنهر از میان درختان ظاهر غجدوان طالع گشت و مهم از
چیزه تیر آمد و پرده گذشت صورت حال آنکه چون در بلده بخارا بسمع جانی بیک سلطان و عبیدالله خان رسید
که کار امیر نجم ثانی در ظاهر حصار غجدوان از پیش نمیرود و هر روز لشکریان جهت بدست آوردن آذوقه
و علیق چهارپایان متفرق و پریشان میشوند عزم رزم جزم کرده با حشری بسیار پیاده و سوار همه جوشن پوش و
خنجرگذار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان گشتند و بعد از وصول بکنار آن دیار محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان
با اوزبکان که در آن حصار بودند بدیشان پیوسته و عنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند و امیر نجم ثانی
شنیده این جدال دل بر قتال نهاده و میمنه و میسره لشکر را بوجود امرای عظام استحکام داده خود در قلب سپاه
مقرر کرد که ظهیر السلطنه محمد بابر میرزا با جنود خاصه طرح بایستند که در هر طرف بکومک احتیاج شود توجه فرمایند
و بعد از تسویهٔ صفوف قرب دویست سوار جلادت آثار از بهادران سپاه اوزبک در میدان تاخته بر جوانغار لشکر نجم بیک
حمله کردند و بیرام بیک که در آنجانب بود متوجه دفع ایشان گشته بزخم تیری از پای در افتاد و این معنی موجب

انداد وحمایت او وبکان شده بیکبار بر سپاه آذربایجان وعراق تاختند وایشان را برطرف آنکه باتجمل بیک دشمنند
لی از انکه دست باستعمال آلت بکار برند پای در وادی فرار نهادند لاجرم جنود نجم بیک شکست یافتند ظهیر السلطنة
والخلافة محمد بن میرزا با سپاه خاصه روی توجه بکجا آورده وامیر عباس الدین بن امیر یوسف وخواجه کمال الدین
محمود مستاف موکب آنحضرت در حرکت آمده حسن بیک لله واحمد بیک صوفی اوغلی متوجه کرده گشتند وما بجا ...
سلاطین اوزبک از ذوق فتح وظفر طالع شده سپاه ماوراء النهر آغاز قتل وغارت کردند وفوجی از لشکریان چند مقام
در معرکه امیر نجم رسیده مالخباب اسیر سر پنجه تقدیر ساختند ونزد پادشاه خود برده حسب الحکم اساس حیاتش را
منهدم ساختند زین العابدین بیک نیز با بسیاری از غازیان وجمعی از خراسانیان بعد از آن روز شربت شهادت
چشیدند وطایفه دیگر که بکوهها وغارها گریخته بودند مانند خواجه محیی الدین یحیی والد خواجه شمس الدین محمد مروارید
وخواجه میرجان بن خواجه قوام الدین محمد بن استاد عبدی معمار نیز بدست سمرقندیان افتاده جام هلاک چشیدند
ودر هفدهم ماه رمضان این خبر بدار السلطنه هراة رسید امیر عماد الدین محمود اصفهانی که حسب الحکم جهان مطاع
وزیر وصاحب اختیار ملک وملی خراسان بود بضبط برج وباره استحکام فصیل ودروازه پرداخت وسی و
سه چهار روز حسین بیک لله واحمد بیک صوفی اوغلی در ضمان صحت وسلامت تشریف آوردند وچون موجب
فرمان عالم مطیع منصب حکومت آن بلده فاخره باحمد بیک انتقال یافته ودر قلعه اختیار الدین نزول نمود
ومراسم رعیت وسپاهی پرداخته خلایق را بمنهید بساط معدلت ونصفت وعده فرمود وامیر عباس الدین محمد
بن امیر یوسف وخواجه کمال الدین محمود که مستاف ظهیر الدین محمد بابر میرزا المصوب جهت شادمان رفته بودند واز آنحضرت
عنایت ورعایت یافته راه عراق پیش گرفته در یازدهم رمضان بآن بلده رسیدند وخواجه بهمانجا توقف کرد وامیر محمد
بهراة شتافته باتفاق امیر عماد الدین محمود وسایر امرا وحکام در باب استحکام آن خطه جنت مقام سعی بلیغ مبذول
داشت واین اخبار وقشلاق اصفهان بعرض نواب آستان آسمان نشان رسید وباره دیگر یورش خراسان ودفع بیداد
اوزبکان پیش نهاد همت عالی نهمت گردانید ذکر نهضت پادشاه با استحقاق از قم بصوب سیستان
وقتل درالی وقوع رایات آفتاب انتزاع آن حدود وایاب دار الملک عراق چون فرمان فرمای الوف
مردم سیستان سنه سبع عشر وتسعمایه در بلده فاخره قم بپایان رسانیدند وخسرو خیل انجم از برج سیوی عنان یکران
عنایات بجانب مسطوف گردانید فضای صحرا از ظهور سبزه ولاله بر هر غدار سپاهرا رنگ آرا نمود وشاهد عارض نگین
گل ملاحظه طره مشکین سنبل ابواب فرح وسرور برگشود * سوار علم بلندپایه * بر فرق سمن فکنده سایه * سپاه از سر

نخچیرگزار * شد بر سرا بسی نیز دار * دیگر هوای صید وشکار روکشت ودشت وهر غدار در خاطر دریا آثار بپیدا شد
پادشاه فلک اقتدار عازم استعجال گشت وچنانچه چند بار در این اوراق بر زبان قلم لطایف نگار گذشته دران ایام
نیز لوازم شکار بتقدیم رسید ودویست وچهار هزار جانور بزخم تیغ وخنجر ما ننده گل ولاله بخون گردیده انگاه اعلام
ظفر پیرا از شکارگاه مراجعت فرموده متوجه ییلاق سرخیابان وحولوف شده ودران بهار وتابستان در
مرغزار بعشرت آنجا رکاب همایون بی مرج افراح خوش گوار واحیانا بصید کوزن وغوچ قار که دران حدود بسیار بود اقدام
فرموده ودر فصل که منزل جیدار از فروغ طلعت خورشید صفت اصارت پذیرفت واز تاثیر هوای خزانی
لباس حضرت آن از اشجار سرخ وزرد گشته ساحت باغ وبستان صورت کارگاه صنایع خان گرفت پادشاه جهانبانی
عازم خطه اصفهان گشت وبعد از وصول بدان بلده طرح قشلاق انداخت وداد بساط عیش وانبساط داده وکامیابی
منعقد حال ساکنان دار الملک عراق بر دوخته ابواب لطف واحسان پروری روزگار ایشان برگشاده وگاهی بسند
طرب نشسته از فروغ عارض چون آفتاب وشعله جام شراب ناب مجلس بزم را نافه وسراب مسکر دانید واحیانا بر
سلطنت واستقلال برآمده ودرگشتگان بوادی جور واعتساف را بخیمه سار عدل وانصاف میرسانید * گشیدی
پادشاه هفت اورنگ * گهی در بزم عشرت جام گلرنگ * نشستی گاه بر تخت عدالت * پی آسودگی ارباب صلاحت
تاثیر عدل آباد گردی * دل بیچارگان را شاد کردی * ودر تضاعف آن حالات خاطر انور همایون متوجه رعایت
سلطانمراد خبره الممدوح بابر برگشته اولاد بعضی از ولایات فارس اجع بدو شده وسلطانمراد بر حسب فرمان
قضای مادا وحیاد گاب متصد در حرکت آمده ودر انتظار راه زمان حیاتش بنهایت انجامید وقبل از انکه مقصود
رسد متوجه ریاض عالم عقبی گردید بفضل الله مایشاء ویحکم ما یرید گفتار در بیان ولادت با سعادت شاهزاده
عالی ابو الفتح طهماسب میرزا در سلک ابناء واحفاد نامدار والتزام حالات خراسان سپاه سیستان
دران زمستان که بلده محروسه اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق وغرب جهان غیرت افزای ریاض جنان بوده
وابواب صفت ابواب مرادی دیگر بر روی روزگار همایون آثار آن مهر سپهر سلطنت برگشاده وبخشنده بی منت
گوهری از درج ارکان امکان بیرون آورده ودر کنار عطوفت شاه والا جاه نهاد ونسیم عنایت ازلی در چمن
امید پادشاهی گلی عطر پرور گشته که شمیم آن مشام عالمیان را معطر گردانید واز فروغ عاطفت لم یزلی در گلشن
شاهی ودین بپا بیمثال سرکشید که ظلال اقبالش جهانیان را بمهاد امن وامان رسانید * گلی بشکفت در گلزار شاهی
وجودش مظهر نور آلهی * نهالی رست از باغ امامت * ظلالش مرجع اهل کرامت * بهاد اختری از برج اقبال

فروغ عیش نوربخش چشم آمال یعنی حضرت شاه عالم پناه را در ۲۶ ذی الحجه سنه ثمان عشر و تسعمایه بساعتی بسعادت اثر
برج خورشید منظر متولد گشت و این معنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شده طنطنهٔ بشارت و غلغلهٔ تهنیت
از ایوان کیوان درگذشت بساط جشن و سور مجلس عیش و سرور تهیه یافت و جامهای راح ریحانی در گردش
آمده انوار عاطفت حضرت کشورستانی بر صفحات حال همگنان تافت امرا و ارکان دولت عقود و جواهر
نقود ابیض و احمر نثار مهد همایون شاهزادهٔ صاحب سعادت کردند و خدام سدره منزلت صلات و
صدقات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامد واهب المواهب بجای آوردند و آن مردم مولود
عاقبت محمود بطهماسب موسوم بابوالفتح گشته چند قابلهٔ حورسرشت حسب ارضاع آن حضرت
و بواسطهٔ تولد آن شاهزادهٔ دولتمند چند روز طویهای دل بسته وقوع یافته مواد اعتضاد و فرق عساد
سمت ازدیاد گرفت و بعد از آن ایام برای دفع اصابت عین الکمال دست سید فعال بیل طالبی برچهره احوال
نواب جاه سر بجاه و جلال کشتند و بجز شهادت امیر نجم بیک و بهرام بیک قرامان و زین العابدین بیک
و کشته شدن سلاطین اوزبک از آب آمویه ... یورش خراسان کرت دیگر پیش نهاد همت
گشت و رایات ظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه نهضت نموده غبار موکب ظفر آثار را از اوج فلک دوار گذ

ذکر استیلای محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر بعضی از بلاد خراسان چون امیر نجم ثانی از جام قضای
سبحانی شربت شهادت چشید جوش سپه ... بلاد خراسان و ماوراءالنهر پیدا شد و تخت جانی بیک سلطان از
آب آمویه گذشته متوجه دارالسلطنه هراة گشت و امرا و اشراف بلده چون بر این حادثه وقوف یافتند در استحکام
برج و باره کوشیده و احمد بیک صوفی اوغلی قلعهٔ اختیارالدین را مضبوط ساخت و حسین بیک لله برج میرزا سلطان
احمد که در میانی شرق و شمال شهرستان افتاده برافراخت امیر عمادالدین محمود دروازهٔ فیروزآباد را ضبط نموده
و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف برپشت دروازهٔ ملک منزل فرمود حراست دروازهٔ خوش با میر سلطان محمود
ولد سید غیاث الدین محمد باغبان تعلق گرفت و محافظت دروازهٔ عراق هم بیکی از اعیان خراسان سمت تقریب
پذیرفت و جانی بیک سلطان در اوایل ذی القعده بظاهر هرات رسیده تحت در ... کمند ستان فرود آمد و دیگر
نوبت زمره از لشکریان او بقصد محاربت از طرف باغ سفید خود را نزدیک خندق رسانیدند و از اصحاب پیکان
هر دو یان مجروح شده بالوس باز گردیدند و سه چهار کرت دیگر از جانب دروازهٔ فیروزآباد جنگ پیش آوردند و از دست برد
ملازمان امیر عمادالدین محمود مغلوب شده زخمهای کاری خوردند و در بعضی از آن معارک بابا صفی براقی که مغرب

بود و بدست اوزبکان گرفتار گشته کشته گردید و مقارن آن حال عبید الله خان نیز بنواحی شهر رسیده در نواحی
قریهٔ آزادان و ساقلمان منزل گزید و چند بار سپاهیان بخارا تا کنار خندق دروازهٔ ملک
و دروازهٔ عراق تاخته بافکندن تیر و سنگ پرداختند و بجد هر چه تمامتر بامر محاصره قیام نموده علم جنگ و پیکار
برافراختند و چون در سال گذشته محصول هراة نیک ... بوده در آن مقام نرخ حبوبات ترقی تمام نمود و مع
ذلک امرا عظام جهت آذوقهٔ غازیان بر محلات شهر غله حواله کردند و بدین جهت تشویش بسیار بصغار و کبار
رسید در کمال اضطرار بسر بردند القصه ایام محاصره نزدیک بشصت روز امتداد یافته بعد از آن پرتو عنایت الهی
بر وجنات روزگار محصوران تافت و در میان جانی بیک سلطان و عبید الله خان مخالفتی روی نموده در صباح
سیوم محرم سنه ۹۱۹ که موافق اول روز نوروز بود هر یک از آن دو سردار از ظاهر هرات کوچ کرده بدیار خود توجه
نمودند و در آن روز فیروز شهرویان را نسیم عنایت ایزد تعالی گل امانی در چمن مراد شکفته از محنت حصار داری نجات
یافتند و از محافظت برج و باره فارغ گشته سر بتمشیت مهمات و مشاغل و مزروعات خود مشغول گشتند و جانی بیک
سلطان بی توقف در دیار خراسان از آب آمویه گذشته بکرسینه رفت اما بعد از آن ایام محمد تیمور سلطان هم بجانب
آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبید اصفهان ... و آن دو پادشاه باتفاق یکدیگر عنان بکران بطرف
طوس و مشهد مقدسه انعطاف داده از هری تا نواحی اسفراین تحت التصرف قرار دادند و دل بر سلطنت خراسان
نهادند چون این خبر بدارالسلطنه هراة رسید امرا عظام مصلحت توقف ندیده در ماه ... از راه بیابان طبس و سبزوار
روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و خواجه ابوالوفا و بعضی دیگر از هواخواهان اوزبکان آن بلده را ضبط نموده
جهت ایصال بشارت ... فرستادند تا بوم تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان بلوغاء کرده
لوازم استقبال بجای آوردند و کلید قلعه و شهر پیش برده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و تیمور سلطان در باغ
جهان آرای فرود آمده خطبه بنام خود خواند و چون میدانست که در ایام دولت قزلباش ... رسیده
مردم بروجه حسن معاش کرده ... از متعصبان مذهب اهل سنت و جماعت آغاز جدید و سعایت نموده جمعی از
رفضه و مردم تبرائی را در دوام بلاد ... انداختند و مولانا شمس الدین محمد یحیی و مولانا حبیب الله واعظ
و موذن مسجد جامع از زمرهٔ ... نابود ساختند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر می یافت
تا آنکه مولانا خواجه جلال صدر که خوارزمی الاصل بود بنا بر التماس امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان
رسانید که ... جماعتی که بنا بر اغراض فاسدهٔ خویش بمقام انهدام بنای زندگانی مردم شیعه مذهب شده اند خوف

تخریب مملکت میشود و در باب منع و زجر آن طاغیه حکم حاصل کرده میر مولانا خلیل الله صحاف را که بکرّه و شنعه برهم کار
او گشته شده بود بسیاست ممنوع و لاجرم آن فتنه تسکین یافت و چون دو سه ماه تیمور سلطان در دار السلطنه هرات
و عبید الله خان در مشهد مقدسه و بعضی دیگر از ولایات حکومت کرده ناگاه خبر قرب وصول منقلای سپاه کشورگشای
شایع شده هر کس از اوزبکان در هر جا بود دهشان عزیمت بصوب ماوراء النهر یافت ذکر تشریف شدن امیر نظام الدین عبد الباقی
و سید شریف الدین علی بمناصب شایسته و بعضی گشتن لوای سعود و فر اعلام از غبار موکب کواکب مراتب
امیر سید شریف الدین علی که جامع انواع فضل و آداب و حاوی علوم موروث و مکتسب بوده و بشرف نسب علوی
از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی میبود و بعد از واقعه قاضی محمد کاشانی منظور نظر حضرت کشورستانی گشته
بتفویض منصب صدارت سرافراز شده و چون چندگاه بملوازمت آن امر پرداخت از امیر نجم الدین مسعود ثانی بجود سوسه
ترامی فهم کرده از آن امر استعفا جست و در وقتی که برق ظفر بیک از خراسان مراجعت فرموده پرتو وصول بر ولایات
عراق انداخت جهت طواف عتبات عالیات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورد
و امیر نظام الدین عبد الباقی بمنصب صدارت شاهی مفتخر و مباهی شده بواسطه وفور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلالش
باوج سعادت و اقبال رسیده و در آن اوان که امیر نجم عازم ماوراء النهر گردید آنجناب را بجای خویش تعیین نموده
معزز فرمود که من حیث الاستقلال بسرانجام مهام سرکار سلطنت قیام نماید و درین ایام که خبر شهادت امیر نجم
نجم بیگ جدید و ماهچه لوای آفتاب عطیه از اصفهان متوجه شاه گردید و در رودخانه ولایت مذکور پادشاه صاحب
تایید تجدید امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده وکالت نفس نفیس همایون را در عهده آنجناب
کرده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و ایضاً سید شریف را که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود
بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخته بتکفل امور صدارت نصب فرمود و چون اعلام ظفر نگار پادشاه صاحب
اقتدار بساوه وصول برده در ساوه انداخت فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که غازیان عالیشان حسب مصلحت
یورش خراسان از وقت سه ماه بردارند با آنکه دران سال در ساوه حبوبات در غایت قلت بود و بلیه قحط و غلا
شیوع تمام داشت بمیامن توجه خاطر عالی مآثر آنمقدار غله که دلخواه سپاه انجم جاه بود بصرف ایشان درآمد و موکب
پادشاه فرخنده و بی مدت ده روز در ساوه توقف نموده از آنجا بری شتافت و از روی راه کبود گشته
متوجه فیروزه کوه گشته ییلاق انولاب ده روز دیگر محل اقامت لوای فیروزی اثر بوده و از کثرت حشم و فوکا
و شعشعه خیمه سراپرده و بارگاه غیرت مرغزار فیروزه کار سپهر دوار می نمود و پادشاه جهانبان بعد از اجتماع عساکر

نصرت نشان از آن منزل بسلطان میدان خرامیده و زینل بیگ با بعضی از امرا و قوی از سپاه کشورگشا جهت
منقلای بیسطام فرستادند و خود نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده در اثنای راه بنواحی دامغان جناب خواجه
سیف الدین مظفر که جهت تحصیل وجوه و تقبیل امیر عبد الکریم و آقا محمد بمازندران رفته بود و مقضی المرام باز آمده شرف
بساط بوسی دریافت و بنابر آنکه در باب سرانجام وجه مذکور شرایط نیکو خدمتی بظهور رسانیده بود مجدداً پرتو عنایات
پادشاه مظفر لوا بصفحات احوالش تافت و چون الکه بسطام از فر نزول مواکب احتشام غیرت افزای گلستان
ارم گشت حکم همایون بعرض لشکر و مشاهده یراق بهادران رستم اثر نفاذ یافت و صباح که سپهداران فضا
های بیضای آفتاب بزر بر جوشن مصقول حیول ثوابت و سیار پوشیدند و از لوامع تیغ برق کردار و اشعه آسمنه
شعله آثار فضای بسیط زمین را مانند نگارخانه چین روشن گردانیدند امرای عظام و حکام امام و قورچیان بهرام
صولت غازیان و افر شوکت و سایر هژبران کینه کوش و نهنگان پرجوش و خروش جوشنهای زرنگار پوشیده
در بسیان صبا رفتار سوار گردیده دران صحرای دلگشای صف صف بایستادند و سیوف کزند انداختند در
باغ اجل چون اوراق خزان بسبحانی زنی هم عوی جلالت و سربازی گشادند یکی از ایشان از غایت احکام و لشکرخواهی
برزبان آورده مضمون این مقال مترنم بود ◦ برانم که چون دشمن بد گهر ◦ کند عزم رزم شه دادگر ◦ بگرز گران بشکنم مغز سر
سرو دست او را کنم ریزه ریز ◦ بیرم عدم ره خونش کنم ◦ قدح از سر وی زخونش کنم ◦ و دیگری بر جاده اخلاص حضرت پادشاه
استقامت ورزیده بمقتضای این کلام می نمود ◦ در آید اگر دشمن بدسرشت بجنگ ◦ م ریای هیجا ایشان نهنگ ◦ ز اقبال
شاهی امامت نژاد ◦ خدیو جهانگیر پاک اعتقاد ◦ نقاب مردی زبونش کنم ◦ زضرب سنان غرق خونش کنم ◦ و دران
صباح پادشاه صاحب تایید مانند جمشید خورشید را اشهب گردون گرد گیتی نورد برآمده و بر منوال بی اختلال
اقبال جلال افتخار ظهور فرموده میمنه و میسره و قلب و مقدمه جنود ظفرپرور را بنظر فرخنده اثر درآورده به طایفه اعیان
بهرام ماثر که میر سپهسرداران ایشان بپاده شده رخ بر خاک راه شاه عالم پناه میسودند و بسبب فیل شکوه جنگش که در زیر
پای دیوار و خاور نامیکشودند ◦ که تا باد فلک نیک بخت تو باد ◦ جنود و ملک را سپاه تو باد ◦ ظفر در رکاب تو بادا مدام
سعادت رفیق تو هر صبح و شام ◦ لوای تو پیوسته فیروز باد ◦ همیشه عدو بد بروز باد ◦ کران تا جهان جهان زان تست
سر یوغ و طوق فرمان تست ◦ همه تاجداران زجا کرنند ◦ بجز راه اخلاص تو نسپرند ◦ نخواهند جز از تو شاهی دگر
ندارند جز تو پناهی دگر ◦ بهر جا که رزم آزمائی کنی ◦ چو خورشید کشورگشائی کنی ◦ ندارند جان و سر از تو دریغ
چو اجسام جان عدو تیر و تیغ ◦ و نقد اخلاص آن سالکان طریق اختصاص در معیار ضمیر کیمیا تاثیر منیر فاتح و سریر

تمام عیار نمود و سکه قبول اقتران یافت و همه را بتضاعف اسباب ترتیب کامرانی بهجت و شادمانی افزود و بعد از
فراغ از آن امر بصوب دولت خانه همایون شتافت ذکر رسیدن منقلای سپاه ظفر لوا بنواحی مشهد و گریختن
سلاطین اوزبک از استماع قرب وصول پادشاه منصور موید پس از عرض سپاه انجم
جاه و تحقیق بران سنجیدن رزمخواه شاه سعادت منوش از آنکه سلطام سلاق کالپوش خرامیده و حاکم
شیراز خلیل سلطان را با فوجی از ذو القدران آهن فرسا برسم منقلای متوجه مشهد مقدسه گردانید و خلیل
سلطان بعون دولت شاهی مستظهر بوده در طی مسافت مسارعت نموده عنان برق و باد روی توجه
بمشهد مقدسه نهاد و عبید الله خان که در آن ولایت اقامت داشت چون از این معنی خبر یافت اقدام ثبات
و قرارش متزلزل شده چاره کار در فرار دانست و در روزی که خلیل سلطان بیک فرسخی آن خطه رسید
بعضی از ارباب کلانتران را کوچانیده عنان عزیمت بصوب مرو شاهجهان انعطاف داد و الجای برمجال
توقف نیافته از راه نجار اپیش گرفت و بدین قیاس از استماع قرب وصول سپاه ظفر اقتباس رعب و
هراس بخاطر تیمور سلطان که در هراة بود راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر خراسان امیر غیاث الدین
محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث و خواجه جلال الدین قاسم فرکودی و مولانا نیکی سلام
خواندامیر و خواجه شاه حسین جنابانی کوچانیده همراه برد و بر طبق کریمه نصرت بالرعب مشرف شد هنوز موکب
همایون پادشاه نصرت بهره سلاق کالپوش بود که فتح و فیروزی از افق سعادت و بهروزی طالع گشته
از فرق اوزبک دمار در دیار خراسان نماند و دست مشیت قادر ملک بخش لباس امن و امان در قامت
اهالی آن بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب بغی و طغیان را برافشاند و تیمور سلطان چون بدار الملک
سمرقند رسید قاصد سنقبال ایل؟ نذکانی امیر محمد گردید و خالیجاه نقابت پناه برهان فی العصر او اطلاع یافته
مقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نمود و بابدار مولانا نظام که منصب صدارت داشت از سمرقند گریخته
پناه بحصار شادمان آمد و محمد بابر میرزا کرت دیگر آن زمره الاولاد خیر البشر را منظور نظر الطاف ساخته
اسباب سفر عنایت فرمود و الحضرت در زمان زیلیان بدار السلطنه هراة خرامیده بدستور منشیز ابواب ولنخواهی
بوابت گاه شاهی برگشود ذکر فتنه که ابو القاسم بخشی انگیخت و بیان واسطه خونی که ریخته هلاک گشت
ابو القاسم در زمان خاقان مغفور سلطان حسین میرزا در سلک ملازم امرا الخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی
نیز در وقتی که خراسان را در تحت تصرف در آورده باوی در مقام التفات و عنایت سلوک نمود و ایضا تیمور

سلطان

سلطان در ان ایام که بخراسان در آمد او را منظور نظر تربیت گردانید و در بعضی از مهمات ملکی و مالی دخل کرده
بمرتبه امارت رسانید لاجرم ابو القاسم نوکری چند فراهم کشید نجار کونت و خواربکان داغش را و یافت و بعد از
فرار تیمور سلطان در هرات توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و بعد از ان ایام خواجه عبدالله و خواجه محمد نی
و میرزا قاسم ولد زبده و انوار و الامائم خواجه جلال الدین میرک و مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان
هرات در دولتخواهی نوابکامیاب شاهی ظاهر گشته میان ایشان و ابو القاسم صورت خلاف روی نمود و از شهر بیرون
و صد و با دعیبن شتافت و از مردم مغول و احشام غارنجی و احشام آن ولایات قرب دو هزار پیاده و سوار فراهم
آورده عنان بصوب دار الملک خراسان تافت و ارباب و کلانتران هرات از آن حادثه وقوف یافته دروازها
و برج و باره را مضبوط ساختند و خاطر بمدافعت و ممانعت قرار داده علم محاربت و مقاتلت برافراختند
و ابو القاسم در پنج سرافراز که از انجا تا شهر نیم فرسخ مسافت است نزول کرده جمعی کثیر از مردم ملوکات را بجهود
متفق گردانید و خواجه شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بیک کرده بود و در زمان تیمور سلطان
بتحقیق جهات سالکان مذهب مامیه نمود و از شهر گریخته بوی ملحق گردید و امیر نظام الدین عبد القادر
که شمه از احوال او در اوایل واقعه ایام دولت خاقان مغفور سمت گزارش یافت و در آن وقت در شهر بود جمعی کثیر
از مردم فتنه جوی مجتمع ساخت و سرای خود را بحیطه ضبط در آورده صدای هوا داری ابو القاسم در انداخت
لاجرم فتوری تمام بحوال مردم آن راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابو القاسم دلیر شد
روزی از جانب دروازه خوش جنگ پیش آورده نزدیک بکنار خندق رسیده فوجی از جادکان او بقدم
جرات از خندق گذشته بدروازه با آتش زدند اما بواسطه اشتعال نیران شهر درون نتوانستند آمد و خواجه محمدی
و میرزا قاسم که حراست دروازه ملک تعلق بدیشان داشت ازین صورت خبر یافته خواجه محمدی تحت اندیشه در امور
و بالآخرت باستصواب میرزا قاسم خواجه مولانا امیر سمرقندی را بخود متفق ساخته مابعدودی از مردم جلید تیرانداز
بجانب دروازه خوش رفتند و بضرب خدنگ مرگ آهنگ ابو القاسم و اتباع او را خایب خاسر باز گردانیدند و
صباح روز دیگر امیر عبد القادر مقتول هم گشته از دروازه فیروز آباد بیرون رفت و با ابو القاسم پیوست و او وقت
روز دیگر در ظاهر هراة نشسته و تفتیش سلطان کوشید انگاه خبر قلب وصول امرای منقلای پادشاه ظفر لوا منتوار
گردید و پری سلطان که موجب فرمان واجب الاذعان در آن ولایت توقف نموده و تعلق میداشت و بر سایر امرا اولاد
امیر الامرا بادگار سبقت گرفته بود و با سید غفار از غازیان ولاور صباحی بنواحی دار السلطنه هراة رسید و نیز

تنبیه نمود و بی شایبه توقف و اهمال متوجه مخالفان گردید و از مردم شهر خواجه عطاء الله و خواجه کمال الدین محمود
و میرزا قاسم و خواجه مولانا میر و غیرهم از دروازه ملک بیرون رفته متعاقب بیرق سلطان در حرکت آمدند و خواجه
محمدی و میرزا قاسم بر مخالفت مبنی گرفتند در وقتی که در کوچه باغ سرفراز میان بیرق سلطان و مخالفان نیران
قتال اشتعال یافت میر کور رسیدند و دست به تیغ و تیر برده غایت جلادت به تقدیم رسانیدند و در ان اثنا مولانا
امیر سمرقندی با زمره که در عقب مانده بودند از پس پشت ابو القاسم بیک سرافراز در آمده دست به تیغ بر آوردند و سلک
جمعیت ان کم سعادت از هم گسیخته امیر عبد القادر بطرف ارب ترکیب و ابو القاسم با چند و غرجستان عنان گریز
باز کشیدند و غازیان عظام تیغ انتقام آخته و سنان خون آشام بر ساخته شهاب الدین غوری و قاسم ترکی را
باسیر کسی از مردی که متابعت ابو القاسم بودند بقتل رسانیدند و سرهای آن بی دولتان را از بدن جدا ساخته
اعضاء ایشان را طعمه کلاب و ذئاب گردانیدند و روز دیگر از این فتح مبین جناب سلطانی و خواجه مظفر بیگی
آن بلده فاخره رسید و جراحات جارحات ایام را بمرهم مراحم مندمل ساختند و خواص و عوام را بمزید الطاف
پادشاه و منضوی اوصاف مشتاق و امیدوار گردانیده اعلام محبت پروری برافراختند اما ابو القاسم چون از خار هزیمت
بکر کیت در هد و غرجستان احتشام قبچاق پیوست و باستظهار جماعت تا بکاران لشکر معتد به غیاثیه را تاخت کرد
و بعد ازان حدود دهی بود تا وقتی که امیر اردو شاه خروج کرده تیغ خونریز او را بالود والحمد لله الکریم المنان و علیه
الاعتماد و التکلان **ذکر وصول پادشاه ممالک ستان بالنگر ذکان و تعلق گرفتن ایالت دار الملک خراسان بجانب
ملک شاهی ز طیقان** لوای کشور گشای شاهی و موکب گردون مراتب آگهی بعد از توجه خلیل سلطان سه چهار روز
کالبوش نهضت فرموده و کوچ بر کوچ بجنود ستان شتافته در اثنا راه خبر انهزام سلاطین جغتای و امرای [illegible] بمسامع
حضرت شاهی لوازم شکر و سپاس الهی بتقدیم رسانیده جنود شان بالنگر ذکان خرامیده و دران مرغزار نزهت
آثار چند روز اقامت فرموده بساط نشاط و سماط عیش و انبساط ممهد و مبسوط گردانیدند دران اثنا حاکم ولایت هرود
بیک که از توهم سپاه اوزبک آن بلده را بازگذاشته بود و با پا سر پل رسیده و بواسطه آن حرکت تا اینجا رسید [illegible]
حکم فرمود که او را کسوت نسوان پوشانیده و بر دراز گوشی سوار کرده گرد اردوی همایون گردانیدند اما بعد از آن روز
بار دیگر بجانب بوم سوز شاطیال دوده بیک گشته و بانعام خلعت خاص اختصاص یافته بدستور معهود در سلک امراء منتظم
شد و بعد از النگر ذکان خاطر همایون آنحضرت شاهی بر ترفیه مردم امرا و ارکان دولت قرار گرفته بعضی را بلقب خانی و جمعی
را بمنصب سلطانی ملقب و موسوم ساخت و زینل بیک را خانی لقب داده به سبب تقیه [illegible] ایالت دار السلطنه هراة و توابع و مضافات

پناه قدر و منزلتش را برافراخت آنگاه پادشاه عالم پناه احرام طواف عتبه کعبه مرتبه امام عالی مقام ابی الحسن علی موسی الرضا
علیهما السلام بسته بر اردوکان بدان مکان عنبر نشان شتافت و چنانچه شیوه مستوده آنحضرت بود از روی
اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده پرتو انوار مرحمتش بر وجنات حال مجاوران ان روضه عرش منزلت تافت
و از انجا بصوب ولایت بادغیس نهضت فرموده پس از وصول بدان حدود چنان معلوم شد که بیبا قیان و صحرانشینان
سنت نخار باتی که از معرکه مجیدوان مراجعت نموده بودند بغرض پسیار کرده اند و طایفه را شهید ساخته بر این زمره را
بغارت برده اند و ان بیمار ادیت در وقت عبور از و ذیگان از اب مرغاب که شیء الطاعت ایشان برده و حشی گرفته اند و لی شایبه
اکراه و منافعت و موافقت ایشان بذیرفته اند بنابر عمل بمقتضای فرمان پادشاه نصرت پیر بتقبل عام فرمان داده و [illegible]
[illegible] از عساکر نصرت [illegible] آن کار اشتغال نموده ساحت ان والایت را از خون آن قوم دون گلگون ساخت
و اموال ایشان را بباد نهب و تاراج بر داده صدای [illegible] در خم طاق گردون انداختند و موکب همایون پادشاه
ربع مسکون در النگر باباخاکی مرغزار [illegible] نضارت و طربناکی روزی چند سبیل اقامت نموده [illegible]
زاویه [illegible] و از دست [illegible] مرادی که در دار السلطنه هراة و توابع و مضافات دیده امید بر شاه راه انتظار
داشتند چون از وصول چتر همایون فال مبارک بابا خاکی وقوف یافتند قدم از سر ساخته و آنرا سرمایه رفع درجات شمرده
بار دوی کیهان پوی شتافتند و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته زبان حال و قال بدعای افزونی دولت
اقبال شاه زمان بستان جاه و جلال گشادند و بانواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی شده قدم بر جاده حصول مراد
و مرام نهادند و در خلال ان احوال میر نظام الدین عبد الباقی حسب سرانجام معظم مهام سرکار سلطنت و کامرانی باتفاق
جناب ایالت مآبی زینل خان بان بلده فاخره شتافت و قضایا فرق را با [illegible] عدالت فیصل داده بهمین منهاج
الامور ملک و ملت در سلک نظام انتظام یافت **ذکر آنکه خواجه کمال الدین محمود در بلخ توقف کرده بود و پاره دیگر
وقایع که دران ولا روی نمود** خامه مشکین شمامه در ضمن حکایات سابقه بر صحیفه بیان رقمزده بود که خواجه
کمال الدین محمود بعد از واقعه مجیدوان از آب آمویه عبور کرده در بلخ توقف نموده و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته
چند گاه رایت معاودت با سلاطین اوزبک برافراخت و در وقتی که محصول بلخ بدو رسیده و در شهر ذخیره نماند توهمای سلطان
بفرمان برادر خود جانی بیک سلطان عازم تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان از گذر ترمذ عبور فرموده [illegible] باطاعت
اوزبکان مایل گشته محمود [illegible] از آنجا بیرون آمده و گنجینه بدخشان که مضرب سرادقات پادشاه خجسته صفات محمد بابر میرزا
بود رفته و [illegible] در خدمت آنحضرت بسر برده و در مبادی آن نوشته نسخ عشر و ستمایه بسعی نمود که توهمای سلطان

باتفاق سایر سلاطین ماوراءالنهر فرستد و باز آنکه گشته بود و بکرّات شتافت اما اشراف و اعیان آن بلده بتصور آنکه شاید
خواجه محمود ایشان را بجرم اطاعت نواب سلطان مواخذه نماید آنجناب را در شهر نگذاشتند و خواجه محمود را و آن زمان دو کوچ
متوجه خراسان شده بعد از وصول بمنزل پل چراغ او هم نامی که سردار بعضی از حشم ولایت چراوان بود و در شیوه قطع طریق
سلوک نموده خود را از جمله هواخواهان سلاطین ازبک می شمرد و آنجناب را دو چار خورده و آن خواجه پسندیده اخلاق ستوده
اوصاف دستگیر کرده در اوایل رجب سنه مذکوره شربت شهادت چشانید و چون این خبر بعرض پادشاه والاگهر رسید
خاطر انور همایون متوجه انتظام مهام ملک رستمدار گشته و بیلاق ایلاجاق فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دیو
سلطان و امیر سلطان بجانب ولایت خود و شبرغان روند مقرر آنکه بعد از تسخیر آن ولایات دیو سلطان بحکومت آن تخت
نماید و توابع و مضافات آن بلده را از تعرض مخالفان صیانت فرماید و امیر سلطان حسب کوکب ... خراسان
باز آمده و ولایت فارین سورغال او باشد و امرا با فوجی از سپاه ظفرلوا روی عقیدت آورده پس از وصول بشبرغان
ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند و مراسم اطاعت و انقیاد مرعی داشته ابواب شهر
استیلام گشودند و از آن بلده سادات و قضات و اشراف و اعیان مقالید شهر و قلعه را نزد نواب دیو سلطان آوردند
و شرایط نثار و پیشکش بتقدیم رسانیده اظهار اخلاص و عبودیت کاری کردند اما مردم اندخود که از اهل ضلالت را کنون
بود و بغرور اقبال منوای خود ساخته طریق عدوان و طغیان مسلوک داشتند و اظهار شعار خلاف نموده رایت دقاق
اوزبکان برافراشتند بنابران دیو سلطان و امیر سلطان از شبرغان باندخود شتافته خانهای عظام
آغاز ترتیب اسباب قلعه گیری نمودند و قراالقال و اتباع او در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده
ابواب جنگ و جدال گشودند و زمان محاربه و محاصره چون کشش و امتداد یافته بیمن دولت ابد پیوند قهرا و قسرا آن
بلده مفتوح گشت و دیو سلطان بقتل عام فرمان داده کار ساکنان اندخود از حیز تدبیر و کف صغیر و کبیر
و برنا و پیر آن بلده بضرب تیغ و تیر بقتل رسیدند و قراالقال که امرا او را بند کرده بدرگاه عالم پناه روان کردند
و چون خاطر دیو سلطان از مهم اندخود فراغت یافت مظفر و منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و بتدارک
اختلالی که در آن مملکت روی نموده بود مشغول گردید و پرتو انوار معدلتش بر وجنات اهالی طخارستان تافت
اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود عنان بجانب خراسان معطوف گردانیده و بعد از مراجعت لوای کشورگشای
شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید ذکر توجه شاهرخ بیک افشار بصوب ولایت گرمسیر و قندهار
در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از مهم جام ... خاطر عالی ماثر فارغ ساخت

در بلده

در بلده فاخره هرات لوای نشاط و کامرانی برافراخت والد امیر ذوالنون ارغون شجاع بیک مانند سایر حکام بلاد و امصار
از ولایت گرمسیر و قندهار بدرگاه سپهر آثار آمده و اظهار عبودیت و اخلاص نموده روزی چند در ملازمت
سده امامت و کرامت بسر برد و نواب پادشاه سکندر حشمت در وقت مراجعت از خراسان علامت نفاق
و عصیان در ناصیه حال او مشاهده فرموده بمقتضای حکم همایون شجاع بیک را بحسن بیک لله سپردند تا در قلعه
اختیارالدین محبوس گرداند و حسن بیک حسب الامر عمل نموده شجاع بیک بعد از چند گاه که در آن محبس با منت
گذرانید یکی از موکلان را بمواعید دلفریب خود متفق گردانید و عزم فرار جزم کرده بعضی از نوکران خود که از قندهار
آمده در نواحی هرات مختفی بودند پیغام فرستاد که در شب معین اسبان حاضر بوده و آلات نزد در آن قلعه
بجانب بازار اسب آورده بکار دارند و شجاع بیک در لیله موعوده موکلان را با طعام اطعمه که مخدرات در آن
تعبیه کرده بود ضیافت نموده چون آن جماعت در خواب شدند کمند حیله و تدبیر از بالای فصیل حصار در انداخت
و بپای جلادت از خندق گذشته بنوکران خویش که مهیا و مکمل منتظر ایستاده بودند ملحق گشت و در سبیل مسابقت فرار
سوار شده بصوب قندهار فرار نمود روز دیگر که معنی ... حسین بیک لله رسید از غایت غضب حکم فرمود که
از سپاهیان خراسان هر کس را هر جا یابند معروض تیغ سیاست گردانند لاجرم در آن روز بلده فاخره هرات
فتنه عظیم حادث شده جمعی کثیر بقتل رسیدند و لشکریان از جهات بی گناهان غارت و تاراج یافت و در این اثنا
که فروغ رایت ظفر پیکر بر ساحت مملکت خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیک شده فرمان
همایون نفاذ یافت که شاهرخ بیک افشار با فوجی از سپاه جرار بدان جانب شتابد و بعد از فتح آن ولایت اگر مهمی واقع شود
تعجیل یافته باشد به دیو سلطان ملحق گردد و شاهرخ بیک راه قندهار پیش گرفته شجاع بیک در شهر تحصن نمودند و بعد از
قرب وصول شاهرخ بیک رسولان چرب زبان با اموال فراوان ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد کرده و از جرایم
سابقه عذر خواسته لوازم استغفار بجای آورده و خطبه و سکه را باسم و القاب همایون پادشاه ربع مسکون مزین گردانید
و شعار مذهب امامیه ظاهر ساخته اداء باج و خراج بالمرم گردید و شاهرخ بیک عذر او را پذیرفته و طبل مراجعت فرو کوفته
عازم اندخود گشت و در اثنای راه خبر واقعه آن ولایت رسیده عنان گران بطرف اردوی نصرت نشان انعطاف
داده در وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود به پایه سریر اعلی رسیده و کیفیت اطاعت و انقیاد
شجاع بیک بعرض نواب کامیاب رسانید گفتار در بیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان
بجانب مملکت عراق چون امور و مهمات ممالک خراسان بر طریق دلخواه ملازمان آستان ملایک آشیان

ساخته و پرداخته شد و در هر طرف از حدود آن مملکت امری که موجب انتظام ضمیر انور توانستی بود نماند رای عالم آرای پادشاه
کشورگشای بر راحت قرار گرفت و در اوایل بهاران که نسایم خزان کتاب باغ و بستان در هم پیچیده اوراق لیل و نهار
صفت اعتدال پذیرفت و در سپهر فناکی ارانک با خاکی نهضت نموده موعد آرکه بستان را از زمین معهد مهمان و سنگ
فضای گلستان ساخت و در منزهات هرات حمید عن الآفات اندک توقفی کرده رایت نهضت بصوب خطهٔ اصفهان برافراخت
و متوطنان دار السلطنه هراه که از بستطلال سایه چتر فرقدسای شاه کشورگشای در مهاد امنیت بوده و از شمیم
نسایم معدلت فرمان فرمای گیتی آرای بر بستر آسایش و رفعت می غنوده تا حکایت آفتاب فرقت افتادند و بسموم
غموم مهاجرت گرفتار شده خواطر بر حرج ساغر فراق زهر مذاق فرا داده و آواره در کیهان پوی کوچ بر کوچ مواکب خجسته نوید
شتافته در ایالت خطهٔ مبارک جاه و جلال رسیده که جمعی از مردم فتنه انگیز و جوقی از اوباش بر ستیز سلطان محمد بایقرا ولد
میرزا ابو المحسن بن ابو ساده شاهی بر و شسته در فساد بادر بار بره ظلم و فساد اشتعال والتهاب داده اند و بعضی از قلاع مضبوط
ساخته ابواب مخالفت و بیداد بر روی برروی اصحاب رشد و رشاد کشاده اند با آبان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
و امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیک استاجلو که بخطاب سلطان ملقب شده است با فوجی از سپاه ظفر پناه حسب الامر
بر آن جماعت متوجه گشتند و بسرپنجهٔ شجاعت و مردانگی سلک جمعیت آن طایفه با غیرا از هم گسیخته چون جمعی ایشان را بر خاک
هلاک بخفتند و سلطان محمد بایقرا گریخته بیچارگان الحوادی از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر الباقی
و حامیان سلطان بعد از فراغ از مهم معاندان عنان بکران بصوب آستان ملایک آشیان تافتند در اصفهان مظفر
و منصور بپایهٔ سریر اعلی رسیدند و مهمی را که بکفایت مقرون یافته بودند معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه
آن زمستان را در زمستان اماکن دلکشای اصفهان قشلاق فرموده جناح عدالت و احسان بر مفارق و متوطنان
آن بلده مبسوط ساخت و بساط عشرت و نشاط گسترده در عتبات دولت و کامرانی بصحن اقداح راح ریحانی بر دوخت
و در موسم سردی دی از شعلهٔ ساغر می بزم طرب برافروخت و از شعاع رخسار ساقیان گلعذار مجلس عیش را طراوت
ایام بهار داده و چون درکمال بهجت و سرور بنهایت مسرت و حضور فصل شتا بپایان رسید و سلطان ربیع عنان
هوا فرمان داده سبزه و گل و لاله و سنبل در فضای دشت و صحرا دمید و جمشید خورشید از زمستان خانهٔ حوت
علم نهضت بجلگل برافراخته متوجه منزل حمل گشت و انارها نیز از نسایم فروردین ساحت گلزار و بساتین را بنضارت بهشت
برین در گذشت * چو بشکفت باره گل گل در باغ * برافروخت لاله بسان چراغ * برافروخت جمشید گردون مکان * برج حمل
رایت زرفشان * دو رماره شد ابر اردی بهشت * فضای چمن گشت بهر بهشت * پادشاه نیکو سرشت مایل گشت و صحرا

درنشسته

دشت شده علم فروزی اعلام اصفهان بصوب همدان نهضت و بعد از قطع منازل و طی مراحل فضای جان فزای آن الکای
مضرب سرادقات عزت گردانیده و بتمهید بساط عیش و عشرت اشارت فرمود و آن بهار در طاقات آن دیار که از
غایت نهضت رشک طرب سرای ارم و بهترین متنزهات عالم است بکمال نشاط و دوستکامی اوقات که زمان
ورد صباح و رواح باصباح و طلاع در بزم انبساط نشسته جام جهان راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی درکشیده و در این اثنا
خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و خاطر انور همایون عازم میدان رزم شده محلس بزم در نوردید

گفتار در بیان شمه از احوال ملوک روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر افتادن او در بادیهٔ مخالفت فرمان فرمای هفت اقلیم

از زبان روایات گذشته و گلزار حکایات مذکور گشته شمیم این خبر
بمشام جان مشتغلان نسیم رسید که حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت آن دیار
با سایر توابع و لواحق به پسرش موسی چلبی نوع مفوض گردانیده و چون موسی چلبی چند گاهی بلوازم امر پادشاهی
پرداخت بواسطهٔ حلول اجل مقدر عالم آخرت را منزل ساخت و سلطان مراد قدم بر مسند سلطنت نهاده
مدتی مدید اوقات شریف بمراد و کامرانی گذرانیده و بعد از آنکه او نیز بملک باقی منتقل گردید ولد ارجمندش سلطان محمد
صاحب تاج و افسر گشت و سالک مسالک عدو شاه شده مرتبهٔ او از مراتب آبا و اجداد در گذشت بجای پدر شاد و خرم
نشست و بنیکی نامی اوراق در دوست جهان را بخوبی جاودان رسانده به تخت حکومت سرافراز شد و سلطان محمود بادشاه
بود بصفت عدل و انصاف موصوف و بوفور علم و فضیلت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلال مصروف
داشتی و پیوسته نقش محاربه و جنگ نسبت بملوک نصاری و کفار فرنگ بر لوح ضمیر می نگاشتی تا آنکه قسطنطنیه را که
باستنبول مشهورست مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک گردانیده مدتی ممتد علم استقلال برافراخت و چون سلطان
محمد تیره شد پسر او بعد بعالم محله انتقال کرد پسرش ایلدرم بایزید روی بجنبیت مهمات سلطنت آورد و او پسر
عادل شاه مجاهد بود و نسبت بخدام پادشاه عالم پناه در مقام اخلاص سلوک می نمود و وفاتش در سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه
اتفاق افتاده و لدش سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاد و او بخلاف روش آبا و اجداد از جادهٔ مستقیم
سلامت نفس تجاوز نمود و با پسر شادکان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقاتله و مقابله باز کشود و در شهور
سنهٔ عشرین و تسعمائه از اطراف ولایات روم لشکری فراهم آورده که هر یک به صحرا اهیجا بهر سان ثعبان
کوه الوندرا از بیخ برداشتندی و در معرکه نام و ننگ به یکان تیر خدنگ تخم اصل در زمین دل کاشتندی بعد و آن سپاه
از حوصلهٔ تخمین منوقیان آگاه و افزون و بعد آن خیل گمراه از احاطهٔ دایرهٔ خیال محاسبان مهارت پناه بیرون

سپاهی چو دریا کوشنده و خروش ⁕ سراسر نهنگان پولاد پوش ⁕ همه کینه کوش و همه رزم جوی ⁕ تمامی سبع سیرت و
دیو خوی ⁕ آنگاه متوجه آذربایجان گشته ایلچی به درگاه عالم پناه فرستاده کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام
داد و قاصد او در همدان بآستان آسمان نشان رسیده بوسیله نواب سده سنیه و حجاب جنبه
علیه سعادت زمین بوس دریافت و خبر نهضت سلطان سلیم را بجهت قتال و جدال عرضه داشت نمود آنحضرت
در جواب فرمود که ما نیز با فوج تاییدات آلهی و جنود توفیق نامتناهی رب توجه افراخته ایم و مقابله و مقاتله
مقاتله خیل شقاوت هجوم روم را پیش نهاد همت علیه نهمت ساخته ایم در منزلی که ملاقات واقع شود و آنچه
مقدر باشد بظهور خواهد آمد ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة ⁕ بجنگ تو و یار کردن بگو
کرای کشته با سروران رزمجوی ⁕ من اینک رسیدم بمیدان جنگ ⁕ به نیروی شیر و بخشم پلنگ ⁕ کشم سر رومیان تیغ
جوشان تمام طریق ستیز ⁕ ز خون دلیران روم مکار ⁕ همه دشت و هامون کنم لاله زار ⁕ شوکت نشان سعادت هجوم
جهان را کنم پاک از خیل روم ⁕ آنگاه ایلچی را به پوشانیدن خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردانیده رخصت انصراف داد
و او بجانب سلطان سلیم شتافته عرض جوابی که شنیده بود زبان کشاد ذکر توجه رایات نصرت هجوم باستقبال
مقصود و بیان جنگ شاه مرتضوی خصال با حاکم روم بر مجمر ضمیر مربعان بزم جاه و جلال
و خاطر منیر سرجوشان باده دولت و اقبال این معنی ظاهر خواهد بود که ساغر سلطنت و جهانبانی و شراب خلافت و
کامرانی کیفیتی دارد که چون بمذاق سلیم مزاج مستقیم سعادت مندی چنان نشاء اکثر که ابواب فرح و سرور بر روی او کار
خداوندگان بزم سیادت جهان گشاید و اگر مشام غفلت سرانجام اهل غرور و پندار را ز رایحه آن جام بهجت انجام اندک بهره باید
چنان عربده ساز و طرح مستی اندازد که عیش عالم را منغص گردانیده نقش مسرت و حضور را از لوح زندگانی بزداید
بوی نسیم باده این مست نزار نظیر این عبارات مشکین رقم که شمایم رشحات قلم مشام جان فضلای مستوفی نسیم
رسانیده صورت حال سلطان سلیم بود بعد از استشمام نسیم شراب اهانت و کامرانی بوفور خیل و سپاه مغرور
عزم تسخیر آذربایجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را طعمه تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهان مطاع ساخته
بپای ادبار مراجعت نمود کیفیت واقعه آنکه شاه نیکو سیرت صافی طویت ایلچی سلطان سلیم را در همدان اجازت
داده عازم میدان جهاد شده پای فلک فرسای بر پشت اشهب جهان پیمای گردانیده عنان ظفرنشان بدست
و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین بر زبان الهام بیان گردانیده ⁕ برآمد جنان
چون بر پشت سمند ⁕ چو خورشید بر اوج چرخ بلند ⁕ سوالش برافروخت سر تا سپهر ⁕ مه رایتش گشت محبوب مهر ⁕

جهن کیانی

صفت کشتش همه سروران ⁕ نظاره کنان در رکابش سران ⁕ سرکشان خاک رهش شده ⁕ ظفر منقلای سپاهش شده
و چون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطرآگین گشت موضع سوست که سلطان سلیم کوچ بکوچ متوجه بود لاجرم پادشاه ظفر
پناه بی آنکه جمیع سپاه پردازد با ده دوازده هزار سوار تیغ گذار که دران زمان ملازم اردوی فیروزی اثر
بود متوجه عثمان بکران الطرف دشمنان معطوف ساخت و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمایه در منزل چالدران که در بیست
فرسخی تبریز واقع است تقارب فریقین اتفاق افتاده پادشاه والا نژاد میمنه و میسره لشکر شجاعت بنیاد را بوجود
بهادران پولاد پوش و یلان شجاعت سرشت کینه کوش استحکام داده و ماهچه علم انجم حشم از افق قلب طالع گشته
روی سوی دشمن بد نهاد نهاد بسیاری بی اختلال شکوه ابطال بجدال صفت متانت پذیرفت کمان خانزنان تیغ زنان
از جای برخاست و لوای فیروزی نمای باوج نصرت و اقبال سر کشیده و فوج فوج بجنبش فضای معرکه قتال جای
رایت شاه ظفر اقتباس منتهای قیامت برآس ⁕ ز صف ملکه سدی سکندر بپای ⁕ نمود هفتصد طریق فنا ⁕
علمها برآمد باوج سپهر ⁕ شده سر علم بیکر ماه و مهر ⁕ و از جانب سلطان سلیم چنانچه معهود ملوک روم است نزول
فرود آمده برگرد معسکر خود از عرابه و جبه دولواری بلند گردانیده و بهادران را بزنجیر بیکدیگر بسته در آن حصار استوار منزل کرده
و دوازده هزار تفنگ انداز را که پیوسته در خدمتش می بودند مقرر کرده که در پیش صف ایستاده نگاهبان خود پردازند و زیاده
برده هزار سوار کینه گذار بمیدان هیجا فرستاده که رایت قتال و جدال برافرازند آنگاه از هر دو طرف پلنگان قلب و جلادت
و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی آغاز جنگ کرده و در میدان تاختند و با یکدیگر آویخته دست باستعمال آلات قتال بر
زهر شتی فرزند شیر ⁕ بمیدان رسیدند مردان دلیر ⁕ یکی طبل در تیغ خارا گذار ⁕ فکنده بر جوشن زرنگار ⁕ بمردانگی
رستمی ⁕ بهم برزده لشکر رومی ⁕ نشسته بر اسپان پولاد سم ⁕ یلان را زره و ز بند جم ⁕ خروش کوس رعد آواز بلند شده
و ولوله جان گداز در جان مهابیان انداخت و صدای نفیر صور تاثیر بمیمنه و میسره عالم رسیده حقیقت آیت
اذا زلزلت الارض زلزالها ظاهر ساخت ⁕ برآمد بگردون خروش نفیر ⁕ بلرزید بر خویش چرخ اثیر ⁕ چنان آمد آواز
سوران بگوش ⁕ کز شده پرواز از سر عقل و هوش ⁕ شعله سنان عالم سوز برق لامع در خرمن جمعیت دلیران
افتاده و اخگر پیکان شعله افروز همچون صاعقه ساطع بر اسباب زندگانی سالکان طریق پهلوانی بباد فنا برده و رمح
گرداره زبان موکب سپهر اثر مانند شهاب ثاقب بسوی عفاریت روم زبانه کشیده و نهنگ تیغ آهنگ رومیان
از دوده و فحصان خارزنان لسان بادمشگین از لباس حریر بیرون پریده سر سروران در دست و پای اسپان
گوی مثال در خم چوگان غلطان گشت و خون نامردان از ابر تیغ باران گردار از جوف میغ باریده اکناف بسیط

زمین در گذشت ❊ فرو ریخت چون از دم تیغها ❊ چو افتادن قطرات از میغها ❊ سنان یلان شعله افروز شد ❊ چو برق بهار
جهانسوز شد ❊ و دران روز هولناک جمعی کثیر از رومیان بی باک بضرب تیغ و سنان پادشاه سرفراز بر خاک هلاک
افتادند و چون لشکر سلطان سلیم همچون حرکات دوار افلاک بی نهایت بودند در لوازم میدان داری و خنجر گذاری بقدر
مقدور سعی می نمودند فوجی از امرا و اعیان سپاه ظفر پناه نیز مانند حسین بیگ لله و خلفا بیگ و ساروپیره قورچی باشی
و امیر عبدالباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کمونه و سلطان علی میرزا بزخم خنجر و تفنگ دشمنان بشربت
شربت شهادت چشیده بمرده از لسان کرم ایشان هاتف غیب این نغمه را ﴿و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب
فسوف نؤتیه اجرا عظیما﴾ شنیدند و دران اثنا آتش غضب پادشاه عجم و عرب خاطر غیرت مآثر را بتزاید زدن گرفت و شعله
غیرت لهیب رابطی جمعیت میان صفت التهاب پذیرفت و شمشیر ذوالفقار آثار را از نیام انتقام آخته بی عنایت
العناد و معاونت الصبار بر صف دشمنان خاکسار حمله کرد و بقوت دست بازوی ولایت و غیرت سرپنجه کرامت و هدایت
گرد از وجود وحشت فرسود خلق از سالکان مسالک شجاعت برآورد و بی شائبه تکلف و سخن وری و حامله تصلف و
گستری دران معرکه آن سپهر سروری کارزاری نمود که اژدهای فلک اخضر از سم خنگ رهگذرش زنهار خواست و
و سر چرخ دوار از تاب سنان آتش فشانش در شعله التهاب و اضطراب افتاد ❊ ز شمشیر دلیر صف کارزار ❊ جهان رستخیزی نمود
آشکار ❊ که و جنبش اعدا چنان شد سپاه ❊ نهان گشت در گرد خورشید و ماه ❊ ز بس کشته انداخت بر یکدگر ❊ نهان گشت روی زمین از
نظر ❊ دران اثنا از سپاه غیرت هجوم روم ملعونی او اعلی که نهنگی بوده در بحر پر دلی در برابر آنحضرت در آمده اما پیش از آنکه
دست تیغ و سنان برد پادشاه حیدر اثر بخنجر برق درخش فرود آورده که بسیلاب او مستی گشت از نقات استیلا می افتاد
که یکی از ملازمان ملعون او غیاچیه او را نزد سلطان سلیم برده پادشاه روم آن غیرت را ملاحظه نموده بر زبان راند که
کسی حیف که نه نمری مطر الحساب باشجاعت و قدرت هیبت که این قوت تیغ نوازد اتفاقا چون سپاه سلطان
سلیم انتهاب تیغ گذاری و آن جرات و میدان داری مشاهده نمودند عنان اختیار و زمام اصطبار از قبضه اقتدار
ایشان بیرون رفت و روی بسوی حصاری که از ارابه و جبه ترتیب کرده بودند گردانیدند و دلاوران موکب نصرت شعار
یک بار ایشان تاختند و جمعی دیگر را بر خاک هلاک انداختند اما بقیة السیف باضعاف مضاعف از لشکر منصور بودند
اطراف آن محوطه را محفوظ و مضبوط گردانیدند و تفنگ اندازان را بکار ایشان بار دیگر مستعد جنگ و پیکار
گردیدند و چون بر ضمیر انور همایون پادشاه ربع مسکون فروغ این معنی واضح و لایح بود که دران مقام ابرام بر پیکار
موجب هلاک خدام موکب نصرت شعار میشود خاطر فلک مآثر بران قرار داد که بموجب کلمه الحرب خدعة چند کوچ باز پس

کرد و میان

کرد و میان ما همچون سپاه خان دیگر گشته جنگ تلاشی از میان عرابه و جبه بیرون آیند الکای عثمانی کرده بار دیگر
بر سر ایشان آزرده و بنیاد حیات آن قوم بد گشته را برانداز خیابران با فیل و حشم و طبل و علم بتبریز رفت از آنجا بدار
بدارالسلطنه قزوین شتافت و ایلچیان باطراف و جوانب ممالک محروسه ارسال داشته با جمع سپاه ظفر پناه فرمان داد و
و سلطان سلیم بعد از مراجعت آنحضرت از خالدران به دارالملک آذربایجان خرامیده و شنید که پادشاه و صاحب
عساکر فیروزی مآثر جمع کرده متوجه آنجانب است خیابران خوفی عظیم بر ضمیرش مستولی گشت و سلامت نفس منحصر در
مراجعت دانسته از ضبط آذربایجان در گذشت زیاده از هشت روز دران بلده توقف نتوانست نموده و در اول شهر
همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرمود ❊ هرچند بود کوه تن پر زور دلیر ❊ بگریزد چو بیند بیشه شیر
کنجشک و ملخ کند بهر جای و لیک ❊ در چنگ شیر چنانکی ماند دیر ❊ این خبر بهجت اثر در موضع درگزین بسامع پادشاه
والاگهر رسیده هاتف غیب در مجالس آن مرکز دایره عز و جلال مضمون این مقال بعرض رسانید ❊ کای سرور عالی
که قدس جناب ❊ دارای فریدون فر والا جناب ❊ با جرم تو کیست خصم چون نقش بر آب ❊ با ملک تو خصم او چو دریا و حباب
لاجرم موکب ظفر قرین از درگزین متوجه تبریز گردیده و در طی مسافت مسارعت فرموده در شعبان سال مذکور در نواحی
آن منزل گزیده سادات و فضلات و اکابر و اعیان لوازم استقبال و استعجال کرده و از غبار موکب همایون دیده
امید را اکتحال داده مراسم جانفشانی و نثار بجای آوردند و پادشاه مؤید مانند روح که بکالبد درآید و مثال نور که بحدقه دیده درآید
بدارالملک آذربایجان درآمده آن زمستان را همانجا قشلاق فرموده تدارک خللی که در غیبت خدام بارگاه
سدره منقبت دست داده بود مشغول گردیده ابواب انصاف و معدلت برگشود ❊ جهان از نو نوید زندگی یافت ❊ عدالت
مژده پاینده یافت ❊ فلک [illegible] عالم از نو برگشت ❊ عروس طبع از عشرت الملک ذکر وصول [illegible] ایلچی [illegible] خدام
[illegible] اعتبار [illegible] در بیان [illegible] حوادث [illegible]
دران زمستان که دار الملک آذربایجان از یمن مقدم پادشاه جهانبان رشک فضای جانفزای روضه رضوان نظر مینمود
خاطر خورشید مآثر ذره پرور و ضمیر مهر تنویر حضرتش اکثر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد
و داد و ستد امور و مهمات سرکار سلطنت و پادشاهی را در قبضه درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهد که عتبات
رای از رهبری اساس دین و دولت سمت صواب دوام گیرد و باصابت فکر دور بینش قاعده ارکان ملک و ملت صفت
پذیرد و حکام از شمیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر کرده و از نسیم محاسن ارشادش نضارت گلزار آشنا
قاطنان اطراف امصار رونق پذیرند و لطف ساطعش مظلومان بادیه نامرادی را که از تاب آفتاب حوادث نجات داده

مظلال فرحت و آسایش بر جا نده و مرحمت کامله اش معموره ان زاویه سبزواری را از خار آزار سبز چنانکار خلاص ساخت
بریاض نزهت آثار معدلت آثار معدلت فایز کرد و اندازه مبانی را انبار دست در نثار رشش عرق حجاب بر جبین آید
وکان جبشانی را از بخشش کف گوهر بخشش چون دل از دامن بگشاید * بحضرای او بر خلق راه فتنه بربندد
مبارک رای او در ملک ای خسرو بجاید * سعادت چشم بگشاید که تا روشش گل چیند * سیاهی کوشش وا داده تا رتبش
فرماید * و بعد از استشاره و استخاره خلعت این منصب جلیل المراتب بر قامت قابلیت اشرف اولاد انسانی میرزا
شاه حسین اصفهانی که سابقا در سلک نواب علیه جناب حضرت در رشته خانی منتظم بود درست آمده و حکم همایون
از مکمن جناب وزارت نفاذ یافت که آنجناب حسب الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت و
جهانبانی بود و جمیع امرا و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت طریق متابعتش پیمایند و حاشیه اطاعت
بر دوش گرفته بی وقوف و شعورش در هیچ مهم از مهمات جزوی و کلی مدخل ننمایند لاجرم عتبه علیه میرزا شاه حسین
ملاذ امرای خافقین و پناه ولاة مشرقین گشت و دایره حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع
شمیم عنبر [illegible] از فرق فرقدین در گذشت * پناه سروران شد درگه او * سر نام آوران خاک ره او * و بهر زمان
ایام پادشاه آفتاب احتشام بجد متوجه نفوذ ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام سادات و قضات و علما
گشته منصب صدارت را بجناب سیادت پناه امیر شهاب الدین عبدالله ولد نظام الدین عبدالله که از اکابر سادات آذر
بایجان بود تفویض فرمود و چون آنجناب کما ینبغی از عهده سرانجام امور آن منصب بیرون نتوانست آمد مسند صدارت
بوجود فایض الجود نقابت قباب مشرف شد که انوار جمال فرخنده فال بنوعی از مطالع حال جبینش تابش طالع است
و آثار کمال لایزال مرتضوی از صادرات افعال ستوده اعمالش لامع توضیح کلام آنکه باعبارت فصاحت آیتش
وافی و تنقیح احادیث حضرت رسالت پناهی را اشارت حقیقت کافی کشف مشکلات رسایل سلف را منطق فیضش
مبین و رفع شبهات مسایل خلق را بیان دل انگیزش متضمن خلاصه افکار متقدمین در مرآت طبع نقاوتش مصور
و نقاوه آثار متاخرین بر صحیفه ضمیر فیض پذیرش محرر گشت نوک کلک و مفتوح باب مشکلات جهت نور راهی او مصباح
راه مسند رهی برد لطف کلامش چو آب از آب حیات متمیز مذکر کلامش موج برای ساعی افتخار احاطه ممدوره استظهار
اکابر نزدیک و دور خلاصه دودمان آل عبا زبده و برگزیده که کان قل لا اسألکم علیه اجرا الا الموده فی القربی معنوی ملت علیه آیه
فدوکار ولادالاجداد و فخر البرهان سالکان مسالک اخلاص بیرنگی آمیز جمال الحق و الحقیقه والدین محمد الحسینی الشرکتی لازال
مسند الصداره مشرفا بوجوده و ریاض الشریعه ناضره با فاضه سحاب فضله وجوده و قطع نظر از تکلفات منشیانه

واصطلحات

واصطلحات مترسلانه ساحت گلزار ملک و ملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل منشرح الصدر و رضا قدر تخته بر
و سیراب گشت و فضای صحرای ریاض دین و دولت از خطرات انجام اعتساف النفات این دو بزرگ فرخنده صفات
در صدارت و نقابت از بوستان جهان در گذشت مهام شرعیه مصطفویه بر طبق احادیث و امداد ائمه علیهم السلام الله تعالی
سرانجام اتفاق یافت و فروع رواج ملت غرا از افق مشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق برامایافت * جواد لطف
شهنشاه سرافراز دو کامه در کرده بد و ممتاز * یکی زملکت فرمان روا شده * یکی جواب دین را مقتدا شده * یکی شد مرجع حکام
اسلام * بلندی یافت زین یک نام اسلام * زهر آن یک فضای ملک آراست * زفضل این بنای عدل شد راست *
و پادشاه فلک جاه درین سال آن زمستان را در هرات بپایان رسانید و در اول فصل بهار و مبادی دمیدن ریاحین
و ازهار بصحرای اوجان شتافت و از آنجا احرام عتبات قدسی مطاف آبا عظام و اجداد کرام ستبه عنان عزیمت
بصوب خطه اردبیل تافت چون آن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال رسیده چنانچه عادت مویده پاک اعتقاد است
شرایط زیارت بجای آورده و مجاوران آن سده سنیه را باصناف عواطف و الطاف نوازش فرموده عزم سلطانی
معطوف گرده که موسم تابستان و فصل بهار در سهند اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط معروف سازند و در
مشاکرت دیگر به تبریز مراجعت طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان از فیض فضل ربانی و لطف عام سبحانی دری
نوبخش از صدف آل محمد و معالی افزوده دری آفتاب درخشان از افق خلافت و کنور بستانی طلوع نمود * برآمد ماهی از اوج
سعادت * ز روی شبرلامع انوار سیادت * بگویم هر که روشن آفتابی * به برج سرفرازی کام یابی * زحسن شمع شبستان
امامت * و حور وش گوهر کان کرامت * یعنی شاهزاده ستوده خصال سرو گلزار جاه و جلال القاب میرزا ابقه بعد
ما با حسناد ساعتی محمود و بطالع مسعود متولد گشت و چند روز بساط عیش و سرور مجلس نشاط و حضور تمهید و ترتیب یافت
و انای های و نوش از ایوان کیوان در گذشت * و ذر استهزاین اثری آمد پدید * والحمد لله علی العطاء المجید و منه الافاضه و [illegible]

ذکر وقوع بلیه قحط و غلا در مملکت خراسان و رسیدن امیر سلطان [illegible] پادشاه و [illegible] جهان

بسبب موجب عساکر حدوث نوایب متواتره و قلت زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان غمام عنایت الهی در فصول
لمعان نیر عاطفت پادشاهی در اوایل سنه تسع عشر و تسعمایه در بلاد خراسان خصوصا دار السلطنه هرات صانها الله عن الملکات
قحطی بغایت شدت [illegible] و نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون درون وضیع و شریف و صغیر و کبیر
اشتعال یافته روز بروز شیوع آن بلیه می افزود و از صبح تا شام غبار آه و درد آلود گرسنگان در پیچ دودمان
دودی می انگیخت و از شام تا بام فغان نادرنفیر صغیر و کبیر و برنا و پیر از ده اوج اثیر میگذشت طایر و هم در

طعمه هر چند طلبیدی پرید در خبر مستند و از بی دیده و پر خیال چندانکه آهو مثال در گرد دشت و صحرا میدویدند و هیچ سبزه خط
جوانان از سبزی چیزی نمی شنیدند از زنان جو گندم هیچکس از طبقات مردم نشان میداد و بخوردن گوشت سگ و گربه
هر کس را میسر میشد دهان میگشاد و بعضی از اهل تنعم ایشان پوستینها می نوشتند و زمره بمغز مینداخته اند و از روی اوقات
میگذرانیدند اکثر درویشان و محتاجان این ملک بلطیفه نیز بگدایی نمی یافتند هر روز جمعی کثیر از سواد هرات
فوت شده بعالم عدم می شتافتند گدایان از فقدان قوت و قوت مفقود گشته از پای در می افتادند و توانگران را
از گرانی مطعومات وجه معاش باتمام رسیده در مقام گدایی می ایستادند • فرد • آنچنان قحط [illegible] نجات • که نانی
نان جواب حیات • دو صد منزل از دیگ شفاعت در • و فراموش شده نام نان از تنور • ز قحط آتش یکدان ما برد •
چه قحطی که آتش از آن جان نبرد • و سال دیگر نیز حال بر این منوال جاری بوده خلق کثیر از گرسنگی هلاک گردید و در آن
دو سال اگر نادره خروار گندم ز ولایتی بهره آورده ندی اغنیا شش هزار دینار تبریزی می خریدند و در آن اوقات
در محلات درون و بیرون همراه جمعی از لوده و اوباش از گوشت بنی نوع تغذی نموده در کوچهای خلوت کمین
کرده و چون بیچاره تنها به نگاه میرسید بیکباره در آو کشیده در خانه باو پرده میکشیدند و نقش بساختند و نقش را
ذخیره میساختند و در هر چند روز فوجی از این طایفه بواسطه فروختن روغن آدمی و دیگر اسباب بر سر گشته [illegible]
ذیل خان ایشان را سیاست می نمودند و جمعی دیگر فرصت نگاه داشته و بیرون آن گرسنگان آمده گوشتهای ایشان
مانند لحم گوشت گاو قربانی در می ربودند • عشق عالم سوز او چندانکه عاشق میکشید • زمره دیگر عشق از عجب سر بر میزند
القصه بحسب اشتداد بلای قحط و غلا و ویرانی هرات نواحی و مضافات آن مرتبه انجامیده که در اکثر اسواق و محلات جهاد
اموات متعفن شده افتاده بود و فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین اولاد و اقربا مساعدت نمی نمود و هیچ کس
کاهی نیافت فرق بافته او زکیسه [illegible] و در خراسان میرسید و زنان و دیو سلطان از رفع آن طایفه کما ینبغی
میسر نگردید بنابر آن در اواخر سنه احدی عشرین و تسعمایه امیر سلطان که ولایت قاین اولکاء او بود بدرگاه والا سده
علیا شتافته و در قشلاق تبریز بسعادت بساط بوسی استسعاد یافت و شمه از کیفیت خرابی خراسان و حرابت معاش [illegible]
معروض رسانید و مقارن آن حال دیو سلطان نیز از [illegible] بآستان جاه و جلال و جمشید دولت و اقبال رسید و نفسیه
طغیان محمد زمان و ابراهیم و شاه را در غرجستان و هجران بعرض نواب کامیاب رسانید اوم پادشاه مسعود و شیم
سرانجام مهام اولیا آن مملکت رحمت شعار خاصه ساخت و در باب انهدام مبانی شوکت اعدا دولت ابدی انتساب
و اهتمام برافروخت ذکر تفویض ایالت ولایت خراسان [illegible] نواب [illegible] طهماسب میرزا [illegible]

[illegible] چون بر توسن پادشاه مؤید منصور بکمال اختلال احوال بلاد خراسان تافت و از اشتعال
نایره فتنه و فساد اوزبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون چنان خطور نمود که منصب سلطنت مملکت را
از سرحد سمنان تا کنار آموی بشاهزاده جوان بخت زبنده تاج و تخت طهماسب میرزا دهد و امیر سلطان را للهء آنحضرت
ساخته زمام رتق و فتق و قطع و فصل مهمات آن ولایات را در قبضه اختیار او نهد و فرمان واجب الاذعان بر
موجب نفاذ یافته امضا حکم شد که امر صدارت آن شاهزاده [illegible] و سعادت [illegible] ارباب عمایم و اشراف
و ضبط و ربط داد و ستد اوقات متعلق بامیر غیاث الدین محمد امیر یوسف باشد و امیر سلطان فرامین مطاعه
بمهر همایون رسانیده و برابر کبر دولت و اقبال سوار گردیده در رکاب شاهزاده کامیاب روی بدار السلطنه هرات
آورد و حسب استمالت و عطا با و برادر خورد برخود میرزا ابراهیم را نیز از آن طرف فرستاد و میرزا ابراهیم در اوایل
اثنی و عشرین و تسعمایه بدار الملک خراسان رسید و جناح مرحمت و احسان بر مفارق طبقات انسانی مبسوط گردانید
و بکمال فهم و فراست و عقل و کیاست نقد حال تحدید کان آن ولایت پرداخته همگنان را از [illegible] و پریشانی
برهانیده بجمعیت و آبادانی رسانید ذیل خان متوجه درگاه عالم پناه گشته در ماه ربیع الاول سال مذکور خبر قرب وصول
موکب عالی شاهزاده طهماسب و امیر سلطان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بهمعنان سادات قضات
و اکابر و اهالی و افاضل و موالی بلوازم استقبال نموده مراسم پا انداز و نثار بجای آوردند و بسعادت تقبیل انامل شریف
مشرف گشته زبان حال و قال بدعای دوام دولت گردان کردند و در وقتی که از اعتدال هوای ربیعی اطراف بساتین
باصناف ریاحین آرایش یافته بود و سلطان نو رسیده گل در عماری [illegible] بر تخت چمن بر آمده از [illegible] نسیم [illegible]
دهان [illegible] رخسارش می افزود و طهماسب [illegible] طراوت بهشت برین داده [illegible]
حشمت و اقبال بر آمده و ابواب عدالت و رعیت پروری بر گشاد و مردم خراسان از آن بهار گلهای کامرانی در چمن آمال
شکفت و از رشحات سحاب موهبت یزدانی زمین تمنای هر یک سبز گشته صفت خضرت پذیرفت و از یمن مقدم
مکرم شاهزاده صاحب سعادت در آن سال محصولات در کمال فراوانی رفع شده و از کثرت حصول حبوبات عسرت بعسرت
تبدیل یافت و نهر فرح بال بر رفاه حال از ذوق حیات منعم ذو الجلال طالع گشته بر وجنات روزگار کبار و صغار تافت و امیر
سلطان حسب فرمان واجب الاذعان منصب صدارت را [illegible] سادات و قضات و فضلا و علما را بامیر غیاث الدین
محمد باز گذاشت و آنحضرت باستقلال بر هر چه خاطر متکفل امور مذکور شده سیورغالات و وظایف و ادرارات آن زمره
کرده را بموجب احکام همایون و پروانجات و اعفان بجری داشت منصب وزارت امیر سلطان و ضبط اموال دیوانی ممالک خراسان

بشیخ مجد الدین محمد کرمانی که جامع فضایل نفسانی بود تعلق گرفت و بیمن لطف و حسن مکرمت آنجناب را معمار رفاه و فراغت ماحسن وجهی صورت سرانجام پذیرفت آن حضرت اعلی در بهار و تابستان امسال در کنار دولت و استقلال
در ییلاقات تبریز اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط صرف فرموده بهنگام دم سردی دی و ایام زمستان و خنکیهای
دی و بابد دیگر دار الملک آذربایجان شتافته قشلاق فرموده در اوایل سنه ثلث و عشرین بهنگام بهار و موسم
ظهور ریاحین وازهار موکب ظفر شعار از تبریز بییلاق سورلوق شتافت و فضای آن مرغزار زیب ارم و فرح
مابحه اعلام فایض الانوار رزم بضارت پذیرفته زینت فزود و سلطان وقت و شاه دین پناه چند ماه در نهایت خوشحالی
در ییلاق بسط بساط نشاط و کامرانی پرداخته از آنجا متوجه نخجوان گشت و در اثنای آن راه بواسطه طلوع کواکب
سپهر گیتی گشای دیده امید خلایق بنور سعادت جاوید روشن شد و طنطنه بهجت و شادمانی از ذروه اوج آسمانی
در گذشت ذکر ولادت شاهزاده کامکار رفیع مقدار علیهم الله تعالی الی مراتب ابائیم الکرام نوای عیش افزای عندلیب گلزار حدیث
قال جت علیه افضل الصلوة باکمل التفضیل تناکحوا توالدوا تکثروا دلیل است بر آنکه وجود اولاد از جمله اجزای عمارت الهی
و کثرت اخلاق از قبیل کرایم الانام متناهی زیرا که بقای نوع منحصر است در وقوع توالد و تناسل و نظام حال عالم باز بسته
بوجود این تسلسل و لهذا اعظم انبیا علیهم الصلوة و التحیات نامها و من التسلیمات ازکیها در مقام مناجات
زبان وحی بیان بسوال همایون فال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء گشوده اند و از بارگاه کبریا در جواب
بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا شنوده اند پس هرگاه که عنایت سبحانی
اشراف طبقات انسانی در تزاید آید هر آینه علی التعاقب و التوالی عقد امید داری وجود لآلی متلالی بدا لوجها که
دران ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوق متوجه قشلاق نخجوان بود در روز یکشنبه
از مطلع مرام آنحضرت کوکب سعادت اثر بگیسه خورشید انور طلوع نمود اول آنکه دارد و هر ازهر بتاریخ روز یکشنبه
بیست و یکم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمایه ❊ گل گلشن شاه ملک حسب ❊ ابو النصر سام حسینی نسب ❊ برآمد چو خورشید
بر سپهر وجود ❊ نظام جهان زو وجودش سبب ❊ ز رویش جهان فروغ ماه ❊ ز خویش نمایان علو حسب ❊ فلک ساخت ایوان
بر ز شیر ❊ با میدار صافی ازان نوش لب ❊ فدایش شدی شیر جانور ❊ اگر شیر از وی نمودی طلب ❊ بر اهلی خدمتش
مهر و ماه ❊ برین اختر فیروزه گون روز و شب ❊ فروغ ضمیر منیرش نمود ❊ آئینه دهر زنگ تعب ❊ زمین فتح و ظفر
شاه ❊ مهیا شده اسباب عیش و طرب ❊ و پادشاه عالم پناه در بزم نشاط و شادمانی بر تخت دولت و کامرانی نشسته
امرای عظام و مقربان سده معالی مقام لوازم تهنیت و ثناخوانی بجای آوردند و در پای سریر سلطنت و جهانبانی نثار جواهر

باده ارغوانی سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امراء الله حضرت شاهزاده کی با جنس الحضرة البهیة و ملابس العبیة
العلیه د ... خان بن مسلوز الله ولد والانا الی عبدی بیک نوایی که از جمیع امرای ذوی الاخلاص بمزید تقرب اختصاص
امتیاز و استشار دارد مفوض کرده بود و آن خان بلند مکان بسبب تفویض آن منصب عمده ... سلیمان مناقب را
طوی داده منکیهای پادشاهانه کشید ❊ ز جنس زر و گوهر شاهوار ❊ فزون از حساب و برون از شمار ❊ زده های رومی
رند فرنک ❊ ز کتان زر دوخته تنگ تنگ ❊ ستوران رهوار کردون خرام ❊ همه نقره نعل و مرصع لجام ❊ در آن
بزم روشن شاه کامکار ❊ در آورد و کفت از سر اعتذار ❊ که شاها من از بهر ایثار تو ❊ ندارم متاعی سزاوار تو ❊ ز لطف عمیم تو شرمنده ام
یکی از سک بندگان کمترین بنده ام ❊ و پادشاه بنده نواز خان لازم الاعزاز را بانعام تاج زردوزی و کمر مرصع و اسب تازی
و خلعت خاص سرافراز ساخت و آن کوکب برج شهنشاهی را بجنبل جناب امارت مآبی فرستاده پایه قدر و منزلتش
با وج سپهر برین برافروخت و دران ایام که ماه طلعت انجام حسب بیان ولادت شاهزاده سام قلم سوده رقم
بروشت کلک دلبند مولانا شهاب الدین احمد الحقیری در تاریخ تولد آن همایون این قطعه بر لوح روزگار نگاشت
شد کوکبی ز برج شهنشاهی آشکار ❊ کامد ز جان و دل فلکش چاکر و رهی ❊ سام است نام نامی این کوکب ام
با او که سعادت و اقبال همرهی ❊ او کوکبست برج شهنشاهیش ام ❊ تاریخ اوست کوکب شهنشهی ❊ و مهبوب بساط
جشن و طوی شاهزاده سام مطوی نشده بود که در روز جمعه بیست و ششم همان ماه شاهزاده رستم قدم از کتم عدم
بعالم وجود نهاد و این معنی موجب تضاعف مواد بهجت و عشرت گشته دست عنایت سبحانی بتجدید ابواب بزم و شادی
برگشاد ❊ از سر نو ساقیان برخاستند ❊ باز بزم نقل و می آراستند ❊ از فروغ ساغر چون آفتاب ❊ گشت گلزار طرب پرآب و تاب
از نوای دلگشای اهل ساز ❊ باز ابواب فرح گردید باز ❊ بعد از چهار روز از تولد آن شاهزاده گیتی فروز غنچه سلطنت و
جهانداری بگوهری دیگر آرایش یافت و از افق امال و امانی شعشعه جمال اختری نورگستر و مباهات احوال فرق بشر تافت
یعنی تولد همایون شاهزاده سکندر مقام معز الدوله والدین بهرام روی نموده توسن ایام بیاری رام مرام حضرت امام
بارگاه و فلک احتشام گشته سرو خواطر جمهور زیرک تر دو و ریعفر و دیگر ساقیان ناهید خسار باده های خوشگوار
با کواکب و اباریق و کاس من معین در گردش آوردند و طلمان آفتاب دیدار اطراف آن بزم بهشت آثار از سیب و قند و پسته او
شکرین دهن فاکهه مهاتجوان مزید گردیدند ❊ بکف جام بی ساقی جشن و ساز ❊ سوی ما و تو دست مردم دراز ❊ ز هر جانب
کلرخی بزم مست ❊ چو شاخ گلی جام گلگون بدست ❊ خوانسالاران اصناف اطعمه گوناگون و طعام طرحهای شاهانه کشیده و رامشگران
نغمه پرداز از حسن ساز و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز بلند گردانیدند ❊ ببزم خسرو و چشمه او رنگ ❊

برامد صوت عود و نغمهٔ چنگ * شکرب مطربان کرده آغاز * دعای دولت شاه سرافراز * که بادا تیغ رای قوایم
یکی از عاکرات باد بهرام * مدام از لطف باد اکرم * جهانم صد هزاران بهمچو رستم * زخون خصم در میدان جنگ * جام
غازیانت باد گلرنگ * ز اولاد تو عالم باد آباد * دولت بهرام بعزمندی دکرشاد * و چون ایام جشن و طوی سپاهیان بکار
ادروی کیهان پوی بنخجوان شتافته آنسال در آن خجسته مکان قشلاق نمود و پادشاه پسندیده و متعهد بساط معدلت
پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جلال الدین محمد را بجانب شیروان روان فرمود و گفتار در بیان التماس و التجای
شیخ شاه شیروانشاه و فرستادن میرزا شاه حسین و امیر جلال الدین محمد را بدان ناحیه بر سبیل سالت * حاما اگرت لطف ازل یار بود * توفیق شه شاهی
مددگار بود * با آنکه در اول زده ای راه صواب * آخر وطنت منزل احباب بود * نظر برین گفتار آنکه فرمان فرمای شیروان یعنی
شیخ شاه سلمه الله تعالی و ابقاه بعد از چندگاه که در وادی مخالفت پادشاه عالم پناه سلوک نمود در مدارسا و علوم توفیق سالک طریق
مذمت گشته تمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخت و فی سبیل طاعت مآثر با صنوف تحف و فروع برکات از درگاه عالم
پناه در اظهار اطاعت فرمان برداری زبان بکشاد و نواب کامیاب جانم داد که اگر نفوس خطا و زلات این دولت خواه
را آب عفو اغماض پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر منیر بر شسته شود من بعد بر جادهٔ مستقیم خدمتکاری و طاعت گذاری ثابت
قدم و رزیده سر از حلقهٔ عبودیت بیرون ننهادم و بنای اخلاص بیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه بمود خود را یکی از
چاکران آستان ملایک آشیان شمارم و بالاتفاق نواخت آن انشا و اتفاق چون این مقالات بسمع قربان پایهٔ سریر سلطنت و
کامرانی رسید انوار مکارم اخلاق پادشاه مستحق مانند لوامع خورشید از مطالع مرحمت بر رعیت طالع گشته ظلمت لیالی
عصیان والی شیروان را نابود گردانید و نسایم الطاف خسروانه و نفحات اوصاف از مهب اعطاف بیکران ورا هنراز داده
بوایم و آثام او را صفحت سبابه منسوخ گشت و حکم همایون شرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و افتخار دودمان
نقابت و امیر جلال الدین محمد بشیروان شتافته خاطر شیخ شاه را بتاکید مراسم عهد و پیمان مطمئن گردانیده تا بی وعده بر شاه
بخشی فرمان برداری ثابت قدم بوده و بر جاده خلاف نهاده هرگاه صلاح بمرکب سلاطین پناه آید و آنحضرت موجب کرم
از قشلاق نخجوان متوجه شیروان گشته چون نزدیک آن حدود رسیدند شیخ شاه لوازم استقبال بجای آورده و در بسط بساط
ضیافت و مهمانداری کمال اخلاص و خدمتکاری الظهور رسانید و از جانبین رسوم گذرانیدن تحفه و تبرک بوقوع انجامید
و جناب میرزائی چنانچه از کمال کیاست خدمتش مشهور بود در ترابط امور رسالت پرداخته شیخ شاه را عنایات عنایت پادشاهی
امیدوار ساخت و ناظم مناظم ریاست آن ممالک که قرار تبعیت آراء مقرون بسلامت است و اعلی حضرت طبع سلیم شاهانی را که حاکم شیروان و بعضی ممالک ملت
امامیه پیشت از رنج که اعلام ارشاد و نیکوخواهی برافراخت لاجرم شیخ شاه و من بجمیع الملک طریق انقیاد پیش گرفته آن دو

بزرگ عالی شان حسب المدعا جهت اشراف او و مصحوب ایشان از اسبان بدوی و شتران بزاهی و اجناس نام و تنگ
و نقود نامعدود و جواهر خوش رنگ تحفه نوشت و لایق داشت بجانب سلطنت آشیان فرستاده و عهده کرد که از
اولاد امجاد از بطاریت فرستد و اگر حکم همایون نفاذ یابد خود نیز بسده سنیه امامت درگاه شتابد و میرزا شاه حسین
و بلاد و سادات حافقین بعد از قشلاق نخجوان بپایهٔ سریر سلیمان زمان درآمده تحفه و برکات شیخ شاه را معروض گردانیدند
و آنچه از کمال اخلاص بیارمندی آنجناب مشاهده نموده بودند بسمع اشرف اعلی رسانیدند و این معنی موجب ازدیاد فرح و سرور
پادشاه سوید و منصور گشته از مستان در غایت کامرانی او قات خجسته ساعات مصروف داشت و همت بر استیفای لذت
روحانی و استحصال مرضیات سبحانی گماشت ذکر توجه موکب اشرف آثار از نخجوان بییلاق انجار و اشتغال بامر فرح افزا
صید و شکار چون خورشید بلند محل از منزل حوت بعزم صید حمل توجه برافروخت و از برج شرف طالع شده بفروغ طلعت عالم آرا
از ناو ماهی روش ساحت طوق مهر محقوق پادشاه کیوان مکان از نخجوان در حرکت آمده روزی چند ییلاق بصارت نجار
انجار را از پرتو نزول همایون طراوت سپهر فلون کرامت فرمود انگاه بفزای روح افزای سور لوق شتافت
و از آنجا عنان عزیمت بر روه خانهٔ بلوار تافته مدت یک ماه در آن منزل السعید ماهی بر روحت معد از آن بموجب فرمان
واجب الاذعان اوردوی همایون مصحوب وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بجانب قم نهضت نمود و شاه جهاز
خیر منزلان عازم کوه سبلون و رود خانهٔ چمل گشته خسرو گیتی فروز چهل روز در آن موضع نزه بشکار نخجیر و آهو اوقات شریف
صرف کرد و از آنجا روی توجه بقشلاق قم آورده در ماه رمضان سنه ۹۲۲ خطهٔ قم از یمن مقدم همایون غیرت افزای جولانگاه
انجم گردید و پادشاه اسلام دار اب ایام صیام قیام و اقدام فرمود و حین انکه هلال عید بر وقوع اشارت کرد ساقیان
در بزم سرور عید پرداخت و در بزم نشاط و کامرانی اقداح و سکاکی در کشیده قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را
بخلع فاخره مزین ساخت و در آن اثنا مسامع خدام پایهٔ سریر اعلی رسید که حکام مازندران و سمنان سر از اطاعت و انقیاد
پیچیده و ادای مال و خراج اهمال مینمایند و اقدام خلاف طریق عناد نموده دست بی شرمی از ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد
گشاینده بنابران بعنوان واجب الاذعان بیس آنحضرت السعید و شیخ جان در بیل خان و بعضی دیگر از امراء ارکان دولت
مصحوب خویش گردانیده عنان انطرف مازندران تافت و بعد از انقضای فصل دی حضرت علی الهمّ بر ترجیح خرامیده و در آن
مزاج همایون از حد اعتدال انجام اعتدال انتقال کرده و آن کس سقمی عارض ذات ملکی الملکات شده قوای طبیعی روی بضعف
آورده و از آنکه بمصنوعات الهی زنده و دلان مخوفه متغیرگشت و وهم دی که حکم جنس بلطف عواطف و مکارم معروفست
ماثر نشد حکما و مسیحی دم در بکار افتاده که من مرض جنبش جو هری پاک از هم روانه سرکرفت و اطبا حضرت مقدم بحلت

بدان کرفته که الم ستم آن مظهر لطف و کرم بکونه صعب رحل بیرون سبحان الله چه گفتم حاشا که دست اذیت بدامن
جاه و جلال آن مهد سید اقبال تواند رسید و پای مغفرت ساحت بارگاه آن آفتاب اوج استقلال را تواند بود و
ارتفاع درجات منزلین را چه بود روزی عارضه دست داد و بر طبق کلام احسن یوم کفاره سنین بخطه مرضی اتفاق
افتاد و مولانا علاء الدین محمد که قانون کلیات شفا از طب الفاس روح افزایش هویدا بود و رای صواب‌نمایش در
ازاله امراض و حصول لوازم وی اصناف کمالات می‌نمود و در معالجه آن عارضه اغذیه نافعه و اشربه مناسب ترتیب
کرد و لعنایت حکیم علی الاطلاق اذا اشتغال و اذا مرضت فهو یشفین بشربت مارحمین معجل العتب پادشاه عادل
مرض روی بانحطاط آورد و امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق
دادند و درویشان و کوشه‌نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان کشادند و در روز دوم
از حدوث آن حالات مسان فقرا و مساکین غریق اجابت یافت و انوار صحت کلی از مطلع و نزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت والحمد لله علی الصحة و السلامة و الصلوة علی جده کشاف الغمه و شفیع الامه و آله و عترته اما بعد
چون ذکر فتح رستمدار و مازندران مساعی جمیله اخلاص حضرت الخلیفه درویش خان حکام مازندران جهت عبدالکریم که خود را میرشیم
بکره نوبت بر کجلی از احوال و عطوفتشان شده و آقا محمد و لد آقا رستم روزافزون در خلال احوال گذشته از جاده مستقیم
اطاعت خدام موکب جلاون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش گرفتند و اعتماد بر حصانت قلاع و صعوبت مسالک آن دیار کرده در
اداء خراج و مال تغافل و اهمال ورزیده و این خبر در دلیه عز اسماع جاه و جلال رسید و به حسب امتثال لازم الامتثال ابن حضرت
البهیه درویش خان با بیکلان و جمعی کثیر از ابطال رجال • نهنگان دریای رزم خارجنگ • زده پنجه بر کوه همچون پلنگ • متوجه
تسخیر آن ولایت و متکفل تادیب ارباب غوایت گشتند و کشت روی توجه بقلاعی که در تصرف آقا محمد لو د آورده نهادند چون این خبر
بدو رسید خود در قلعه او لاد که در متانت حکم حصار سبع شداد دارد متحصن گشت و قلعه کلیس که از غایت رفعت متوطنان
آن طیلسان چرخ اطلس اند یکی از اهل اعتماد سپرده و در محافظت شرایط مبالغه و الحاح بجای آورده و هنگام رایات آیت درویش
خان بتاریخ هفتم ماه محرم سنه اربع و عشرین و تسعمایه پرتو وصول بظاهر کلیس انداخت قلعه امتنا بدیده غازیان جلوه گشت که سپهر
باجمیع کوکب و انوار حصار سبز فام ممتاز نمود و ماهی آب خندق از کاو زمین و مسامتی می‌نمود رفعت اکنکره بمرتبه که طایر تیز
بال وهم و خیال پرواز بر فراز آن دست نمیداد و متانت بنیانش بمثابه که جاسوس خیال را کمند همت بر صعود بر سر قله
آن اتفاق نمی‌افتاد • قلعه چون حصار چرخ بلند • کنگرش کارخ از کمند • خاکریزش چو کوه خارهٔ تند • پای اندیشه از
صعود خسته گردد • خندق آن عمیق و بیماور • همچو دریای فکر اهل نظر • خان عالیشان که بجان روز بنواحی آن حصار رسیده

رسیده با انجم جاه را بافروختن آتش جنگ و انداختن تیر و تفنگ و سنگ مامور گردانیده دلیران مازندران
در مقام دفع و منع ثبات قدم ورزیده گوش کمان را بصدای مرگ بگوش هوش بهادران رسانیده و تیر جانبخش
ایشان خون از چشم شجاعان کشاده عاجز از مصاحبت مرغ باز زهره‌اند آواز پرواز تفنگ آواز سوره اسرافیل
در هوا افکنده و هوای روز رستخیز ظاهر ساخت و ناوک اندوز مازندرانیان لسان باران از غمام میان فرو بارید
هیچ را بر خاک هلاک انداخت و مدت سه روز حال بر این منوال جاری بوده صبح بار و هم ماه مذکور غازیان منصور از جمیع
اطراف قلعه لعب چش بردند و از خندق گذشته مانند یک دیو بر خاک برابر رسیدند و برجسم برج تفنگ و تفنگ تیز آهنگ
معاندان را از دار فضیل منهدم ساخته فتح الحصار استوار جبر بدبیرفت و مفاتح خزاین و ذخایر بقبضه اقتدار نواب
درویش خان قرار گرفت آنگاه خان شجاعت پناه با سپاه ظفر دستگاه متوجه قلعه اولاد شد آقا محمد چون از تنگی
معنی وقوف یافت کثرت رعب و هراس اساس بنیاد او را انداخت رسن داده قاصدان چرب‌زبان نزد غازیان ارسال داشته
زبان حال و قال بمضمون کلمة العفو عند الافتدار من علو الاقدار گویا ساخته مجاری این مقال مترنم گردید • که اذا
من کل امر • فما فضل الکریم علی الاکیم • نبش الحضرت البهیه رجب ذیحجار گی آقا محمد رحم نموده و طبق کلام اعجاز انتظام و الکاظمین
الغیظ و العافین عن الناس از سر جرایم و آثام او در گذشت و اشارت فرمود که عالیجاه آصف پناه نظام الملة والدین احمد
بیک صفوه الاشراف و الاعیان قاضی جهان بقلعه در آمده خاطر آقا محمد را امیدوار بیان اطمینان دهند تا بیرون شتافته
شرف ملاقات شریف دریابد و بمضمون آن حضرت بایه سر بر اطاعت شاید ایشان موجب فرموده عمل نموده و انداقا محمد
بهدایت بخت سره سالک طریق اطاعت و انقیاد گشت و بمرافقت درویش خانی فایز شده مکاتیب و قراینی که سالها اندوخته بود
بخدام عالی‌مقام سپرد و بعد از آن درویش خان بتوفیق باری متوجه ساری شد و والی آن دیار امیر عبدالکریم غیر سلوک
سبیل حدمتکاری چاره ندانست لاجرم پسر خود سید سلطان محمود را با دو هزار تومان نقد و دیگر تحف لایقه و تنسوقات رایقه
باستقبال خان فرستاده عرض داد باج و خراج گشت و پیغام داد که چون موکب عالی خانی بدرگاه عالم‌پناه مراجعت فرمایند
من نیز متعاقب عاز ملازمت پایه سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف پای بوس همایون رسانیده سعادت
دیدار شاه فلک اقتدار خواهم یافت و خان سید زاده را مشمول انعام احسان گردانیده و خلع نفیسه پوشانیده
جهت سید عبدالکریم تاج و خلعت ارسال داشت و مقارن این احوال حکام هزاره جرب و رستمدار و ولات سایر طوایف
دیار چون سید حسین پسر هزار جری و ملک کاوس و ملک بهمن بآستانه علیه پیش الحضرة البهیه شتافته پیشکشهای
موفور بر کات بغیر محصور کشیدند و اظهار چاکری و فرمان بری کرده در موکب عالی متوجه اردوی همایون گردیدند

اصفهان بود کرده بودند **گفتار** در بیان توجه موکب نصرت نشان آذری بجانب اصفهان جهت اقدام مرام صید و شکار و
انتقال مولانا علاء الدین محمد طبیب که از مرحمت حسین غفار روان ایام که فراغ با ابتهاج صاحب تخت و تاج در مملکت ری
عارضه که دست داده بود صحت یافت بمقتضای میلان طبیعت همایون عازم صید و شکار گشته حکم جهان مطاع شرف
نفاذ پذیرفت که عساکر منصوره آنجا بلکه اکابر و اصاغر حرکت کرده بجانب اصفهان در حرکت آیند و پادشاه گیتی پناه
در ساعتی فرح افزای پای فلک فرسای در رکاب ظفر انتساب آورده و حرکت کرده و فرمود و چون هوای کاشان
از غبار موکب فیروزی نشان عطرافشان شد مولانا علاء الدین طبیب که از اکثر نواب بارگاه عالم پناه بمزید تقرب
ممتاز بود و در تشخیص امراض و معالجه عوارض صاحب انفاس مسیحا ظاهری نموده عوض ذات الصدر مبتلا گشته
پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و چون زمان حال اجل مقدر در رسیده استعمال اشربه و ادویه اصلا نافع و منتج نیفتاد و
و ساعت بساعت صعوبت آن عارضه بیشتر گشت و بعد از سه روز در منزل بهارکه داخل ولایت اصفهان است
آن حکیم فطنت شعار از عالم ناپایدار درگذشت • درین واقعه بادانه جلا … که آدمی چکند با قضای کن فیکون
وصول نفس چو شد منحرف ز حیز اصل • طبایع … فرو رفت پای افلاطون • علاج طبع چو سوی فنا روی نهاد • نماند نتیجه
در دست بوعلی قانون • القصه پادشاه سعادت نشان دولت قرین از فوت ملا علاء الدین بغایت متاثر گردیده
و … ان او را تسلی فرموده خلع فاخره پوشانیده سرافراز ساختند مولانا جلال الدین محمد را بمزید الطاف و اعطاف
نواخته قایم مقام پدر ساخت و بدستور لوای کشورگشای معطوف بصوب شکارگاه اصفهان ارتفاع …
و در منزل … سپاه … که بسیار و آهو و نخجیر و سایر جانوران شکار را دام تقدیر کرده بودند و بقرب سی
پادشاه عالم گیر و اعاظم امرا و ارکان دولت پانزده هزار از آن حیوانات که اکثر گور بود بقتل رسیدند و هنوز …
مسرت … شاه انجم سپاه بود که دورمیش خان مازندران و رستمدار را با پیشکش فراوان و اموال بسیار بشرف
پای بوس نواب اقتدار رسانیده بواسطه آن نیکوخدمتی بیش از پیش منظور نظر عواطف و اشفاق شده عنایت
بیدریغ پادشاه آفاق مرتبه او را از مراتب سایر امرا درگذرانیده ذکر طلوع ماهچه رایات فیروزی آیت از دو … و نسیم
و طلوع … سور و سرور در میان … موکب ظفرپناه پادشاه عالی جاه بعد از فراغ بال از شکار رجاله سپاه براه
ولیجان عازم … شده و در ان بلده فاخره حسب … شاهزاده سعادت انتما ابوالنصر سام میرزا فرمان اشرف
اعلی بر طلب … شرف نفاذ یافت و خدام آستان سپهر احتشام سرانجام اسباب آن امر پرداخته در ساعتی میمنت
انجام سران … شرف و کامکار … کشیدند و موی مشک بوی … سنت با نقره برابر کرده تصدق نمودند

و چند روز

و چند روز پادشاه گیتی افروز در … و انبساط مشغول لوازم لهو و سرور و عیش و حضور پرداخت و امرا عظام و نواب
فلک احتشام خلع فاخره و انعام و اکرام خوشدل و مسرور ساخت و معارف انحال نسایم اعتدال آثار در اهتزاز آمده
و سبزگان چمن از تشریف هوای بهاری جامهای زنگاری پوشیده اند و نوخاستگان نسرین و سمن از جامهای آل
ارغوانی شراب گلناری پوشیده اند نرگس قدح زرین بکف گرفته در بزم ساقیان … ساخت و بلبل سرمست از وعده … گل
بی گل شده و نوای نغمه سرای در عالم انداخت نرگس سرمست بکف جام … و انده و غمی • شاهد گل چهره گلگون نمود
باز دگر بهوس بلبل بود • شاخ شکوفه درم … کرده • بزم چمن و گل نثار • و روز نوروز پادشاه گیتی افروز مانند
خسرو خاوری بر تخت بخت فیروزی برآمده و لوازم طوی نوروزی پرداخته از سرنو … آفتاب پرتو متوجه ترتیب صحبت
… و کامرانی ساخته • باز در بزم طرب چنگ عشرت ساز شد • بر رخ اهل شرف درهای دولت باز شد • باز
آواز بریشم رفته بر چرخ برین • ارغنون ساز فلک با نغمه ها دمساز شد • باز بی اندیشه ساقی جام می بر کف نهاد • شور
شوخی و سرمستی ز سر آغاز شد • و دران جشن بقاعده معهود دستور استمرار امرا و ارکان دولت خصوصا ملازمان
خاقان میرزا شاه حسین … کشیدند و از ساقی عنایت پادشاهی جامهای باده خوشگوار نوشیده از جامه خانه عامره
شهنشاهی خلع زرنگار پوشیدند و بعد از ان موسم ربیع آیین پادشاه ظفر قرین مایل صید و شکار و …
کوهسار گشته نواحی ساوه و … رفته بود و آن صحاری و بیابانها از خون آهو و نخجیر غیرت افزای لاله زار …
ازانجا معطوف … عنان نهضت نمود و بعد از وصول بآن منزل حاکم ساری امیر عبدالکریم بر طبق عهده که …
… دورمیش خان کرده بود با پیشکش دیوان بآستان ملک آشیان رسیده و بشرف تقبیل بساط سلطنت …
شده و مورد عین تربیت و رعایت گردید • هر کرا روشن شب دیده بخت • بوی درگاه شاه دارد رخت • چون …
دیده … نماید • با سعادت همنشین آید • **گفتار** در بیان اطاعت … بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از
… موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف دران زمان که پادشاه کامران در فضای جنت نشان …
عدل احسان در زمین … انسان میگشت بمسامع جاه و جلال رسید که امیر … که بعد از فوت والد خویش امیر
حسام الدین … فرمان فرما شده است بطریق عصیان سلوک مینماید و با وجود نکوئی سرشت ارتکاب
اعمال زشت بر روی روزگار خود میگشاید بنابر علی هذا امر شد که … دورمیش خان و ایلچیان و حکام رستمدار
و مازندران را با خود متفق گردانیده از راه … متوجه … ارکان سلطان احمد خان
… دشت … و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از راه سلطانیه و طارم … از آنجا بطرف قومس متوجه شده

متوجه شده امیره دباج شود و دورمیش خان برحسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهیجان در حرکت آمده با امداد رایات فیروزی
نشان بر نو و صول رحمه و سلطانیه انداخت و چون این خبر بسمع امیره دباج رسید و دورمیش خان برحسب فرمان واجب
الاذعان بصوب لاهیجان در حرکت آمده با امداد رایات فیروزی نشان بر نو و صول رحمه و سلطانیه انداخت و چون
این خبر بسمع امیره دباج رسید غریق بحر حیرت گشت و تدبیر کار خود در مشورت آن دید که التجا بکشتی عاطفت پادشاهی
نموده خود را بساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف از جنس و انواع هدایا ترتیب کرده مقرر ساخت که خواجه عبدالله
دیوانه و خلیفه رستم بیک که از اعیان مملکت گیلان بمزید فضل ممتاز بوده با جمعی دیگر از اشراف و اهالی و مشایخ و موالی
بدرگاه عالم پناه شتافته لوازم نیاز و تضرع و مراسم تشفع بجای آورده بزلال اظهار اطاعت و دولت
خواهی اشتعال نایره غضب حضرت پادشاهی را تسکین دهند و حسب الالتماس شفاعت رفعت شعاری نزد کارکیا سلطان
احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود و خواجه عبدالله و خلیفه رستم بیک متوجه درگاه سپهر اشتباه گشته در الکای سلطانیه
باردوی ظفر قرین رسیدند و نزد نواب واجب الاحترام زبان عجز و استغفار گشاده خاک بارگاه فلک اشتباه را
بلب نیاز بوسیدند قبول نمود که از مال و جهات سنوات گذشته مبلغ پنج هزار تومان عجالة الوقت ادا نماید و من بعد
سال بسال خراج مقرر بخزانه عامره رسانند و بعد از وفور مبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت کارکیا سلطان احمد عفو
جرم سوز پادشاه گیتی فروز شامل حال امیره دباج گشت و مضمون کلمه همایون و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس
مطمح نظر الورثه و از سر جریمه عظیمه او درگذشت ∗ زهی بخشنده شاه مکرمت کیش ∗ که هست از جرم مجرم عفو او بیش
زفضلش هر که عفو از جرم خود جست ∗ بآب عفو گرد زلتش شست ∗ آنگاه حکم همایون نفاذ یافت که سلطنت مملکت
فومن و رشت بدستور سوابق ایام امیره دباج مسلم باشد و دورمیش خان با مناشیر عنایات از آستان خلافت آشیان [illegible]
و چون آن نشان بدیشان رسید عنان معاودت انعطاف داده بمعسکر سلطانیه شرف تقبیل پایه سریر گردون
مسیر دریافتند و ایلچیان بانعام افزون زر و زی و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته بمقتضی المرام بازگشتند نزد امیره دباج
شتافتند و پادشاه اسلام پناه ماه مبارک صیام در سلطانیه قرین اصناف خیرات و مبرات بانجام رسانید و چون هلال
فرخ فال شوال مثال نعل سمند سپهر [illegible] گردید اعلام [illegible] آورده بساط نشاط و انبساط گسترده
و دران اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند که پای جلادت [illegible] توجه نمایند و دست تطاول و
جور و بیداد بر روی فرق عباد برگشایند و چون بر ضمیر همایون واضح بود که اگر در میان آن فرقه سپاه [illegible]
حاکم دار السلام شاه علی بیک که عوض نام خویش ملقب بعوض سلطان شده است بی امداد غازیان موکب همایون مقابله و مقاتله

امداد دولت روزافزون قیام نمیتواند نمود فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت و [illegible] دورمیش خان بار
غلیان و حاکم کردستان حاجی سلطان عثمان [illegible] بکومک عوض سلطان تاخت آنگاه پادشاه عالمپناه اردوی
همایون مصحوب میرزا شاه حسین بجانب قم کسیل کرده عازم کوه بیستون شده در آن دشت و مرغزار بلوازم صید و
شکار پرداخته عنان [illegible] بصوب قم معطوف ساخت و روزی چند در منتزهات آن ولایت [illegible] اوقات
خجسته ساعات بگذرانید و از آنجا متوجه گلستان کردند توسن گردش ایام بر مرام خدام عالمقام و مساعدت دوام
اقبال و احتشام بر وفق مدعای رای اصابت انجام در سلک انتظام والحمد لله الملک العلام و الصلوة و السلام
علی خیر الانام و آله الکرام و عترة العظام ذکر طوی [illegible] میرزا کمال الدین شاه حسین و بیان بعضی دیگر
از واردات احوال زمان فرمانفرمای [illegible] ولایت کاشان [illegible] سرو بستان جاه و جلال
[illegible] دولت و اقبال وکیل السلطنه و الاعتماد الدوله میرزا شاه حسین [illegible] درین ایام که موکب همایون [illegible]
مثال هوای این حدود را عطرافشان ساخت [illegible] طوی عظیم [illegible] بسیار قیام فرمود و در [illegible]
که [illegible] زلال [illegible] عین سلسبیل حکایت میکرد و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت
نمود فراشان چابک دست خرگاههای منقش مطلا و خیام [illegible] آسا برافراختند و سراپرده ها از اجناس روم و فرنگ
و شامیانها از [illegible] و مخمل هفت رنگ مرتفع ساختند ∗ شده افراخته خیمه سایه بان ∗ زدیباهای زربفت بر بستان ∗
و از گوسفند فربه و اسب پرواری و قاز و مرغ [illegible] الوان اطعمه آنقدر [illegible] فرستاد که خوان سالاران
و مطبخیان چند روز علی الدوام بکشتن و پختن آن اشتغال داشتند و از اشربه و مربات و انواع میوه و حلوا [illegible]
ترتیب نمود که [illegible] آن [illegible] خارج محال می نمود [illegible] جهان عشرت [illegible]
از مرجعهای زرین و سیمین مملو [illegible] معین [illegible] آن ساحت وسیع [illegible]
[illegible] و از میوه های [illegible] علاوت [illegible] لطافت آب دران طوی خانه آنقدر جمع گشت که [illegible]
جهان [illegible] حضرت [illegible] گرفت و بعد از ترتیب اسباب جشن و سور [illegible] طرب و حضور پادشاه [illegible]
متوجه آن طوی خانه [illegible] میرزا شاه حسین [illegible] پای انداز پرداخت و تمامی فضای آن [illegible]
اطلس معدنی و ختائی و دیبای شوشتری و [illegible] رنگارنگ [illegible] مسند [illegible]
قرار گرفت امرای [illegible] ارکان دولت و مقربان حضرت را [illegible] مناسب جهت جلوس [illegible]
لاله عذار جامهای شراب [illegible] لعل [illegible] و دوران [illegible] عیش و شادمانی [illegible]

وفروغ جامهای شراب ناب گلزار طرب را بهر زبان ما نضارت میفزود و از نوای مغنیان خوش آواز والحان جان بخش
آهنگ ساز زهره چنگ نواز را اختیار از دست رفته نغمه یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما سرود عارض خوبان ماه سیما
از تاب باده چون لاله گل گل میشکفت و زبان سخنوران برین ابیات در دعای دولت شاه خورشید لقا این نظم دلکشای گفت
نظم شاها فتح تو هر دم افزون بادا ➖ از غم دل اعدای تو پر خون بادا ➖ ما بزم فلک فروز از ساغر مهر ➖ از جام طرب وی تو
گلگون بادا ➖ خوان سالاران چابک دست و بکاولان پاکیزه نهاد در هر ساعت مایدهای زرنگار رنگ بر رنگ همچون ماه و کوکب
مسکین نهاده و بعد بر توابت و سیار اوانی زرنگار و ظروف نقره کار مملو از اغذیه لذت آثار در آن مجلس بهجت اثر
حاضر میکردانیدند و بعد از فراغ از کشیدن طعام و تا آخر کار مدام دره‌های جواهر و عوام میرزا شاه حسین بنقود و نقود
و اسبان تازی و شالی و اجناس رومی و روسی و اطلسهای شاه و مخملهای فرنگی و الحفهای مصر و تاجهای بنفش زرکش
بقدر قدرت و مکنت خویش پیشکش پادشاه سکندر روش نموده و بانعام خلع فاخره و تاج و کمر و اسب با زین زر منقوره
موفور شد و افتخار و عز بانش را افزوده و چون ایام جشن و طوی سلطوی گشت وارث خلافت و تعضوی اذکا شان
باصفهان خرامیده و طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین مصلحت استخلاص حوالی که حاکم گیلان قبول کرده بود و پیش
ده روز تقسیم روان ساخت و در آن ایام که اوکل اصف احتشام از درگاه پادشاه سلیمان جاه دور بود جمعی از اهل
فی حسد هم جبل محمد انتهاز فرصت نموده و وقتی که شاه بنده نواز و مجلس بزم نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین
از اموال دیوان مبلغ پنجاه هزار تومان تصرف داده و ما متعهد میشویم که اگر او را زر موقف بر خود حاضر سازد این مبلغ را خاطر
نشان کرده و بحصول رسانیم آنحضرت از شنیدن این سخن برگشته در زمان غائبون کذرانیدند که منه الحمد والمنة که مرا همچنین کسان است
که از غایت علو همت می تواند که پنجاه هزار تومان از مال من تصرف نماید و ابواب خیر و احسان بر روی طوایف انسان بگشاید
و بعد از آن مجلس فتح و دستار و خلعتی که در بر داشت میرزا شاه حسین فرستاد و معترا امر ضرر گردانیده و ده نوبات
ایشان را بسمع قبول جای نداد و چون فصل شتا نزدیک رسید و بسبب برف و فصل زمستان اعتدال هوا ظاهر گردید پادشاه
صاحب تایید از اصفهان متوجه کشته و جشن نوروزی بدستور معهود در آن بلده واقع شد و چند روز بصور و سرور
گذشت ذکر شکار کردن پادشاه بهادر و صرو ساره و دیدن و رسیدن خبر مردن از حکام ولایات آستان
ملک آشیان چون پادشاه کیتی فروز بعد از طوی نوروز چند روز بسعادت و اقبال در آن بلده قدم اوقات فرخنده فال
بگذرانیدند باز دیگر هوای اشتغال بصید شکار در خاطر دریا مآثر پیدا شده متوجه ولایت ساوه گردیده عساکر گردون ما
آن دشت و جابان را فرو گرفته و جوکها انداختند و بر اندن آهو و نخچیر قیام نموده افکندن و کوزن را پیش پادشاه منصور ساختند

فضای شکارگاه از طلعت پادشاه سکندر جاه نضارت نگار خانه چین یافت و استطار بهوای آنکه طعمه شاهباز
شاهی گردد از سپهر برین بجانب مرکز زمین شتافت چرغ و باز بلند پرواز گشاده منقار چنگ از خون آهو
رنگین ساخته و سگ و یوز از قید جسته و بگسسته چون برق و باد روی بسوی نخچیر و گوزن نهادند ➖ بر روی چمن کشته
باران سگ تیز ➖ بقصد صید کرده جنگ تیز ➖ ز طوطی مذهب بالا نمودیع ➖ در آمد جنگل شاهین شتابان کمین
یوزان به هر سو ➖ فرو بسته ره جستن بر آهو ➖ سیه تازیان تیز آهنگ ➖ فزای دشت بر نخچیر شد تنگ ➖ و شور قیامت
در صحرای رسیتجان بهر رسیده بدستور مستمر پادشاه شیر شکار لوازم آن کار قیام نموده و بضرب تیغ تیز آهو
و نخچیر فراوان کشته گشته از اعدا و اعدای آنها به فی مدیر زاغ و زغن را مایده پر فایده مهیا بود و شاه فلک اقتدار
بعد از فراغ از آن کار بصوب ساوه مراجعت فرموده هر یک فرسخی آن بلده امین الحضرت دورمش خان و زینل خان
و سایر توجیان که حسب الامر در خصوص سلطان دار السلام بغداد رفته بودند بعد از حصول توفیق باز آمده و از تقبیل
پایه درگاه سلاطین پناه روشنی دیده حاصل نموده و چون موکب همایون از ساوه بهمدان و از قزوین بکره رود رفت
از آنجا با امان کوچ کرده و در حین مزار فائض الانوار امام سهل علی شتافت و زیارت دریافت و از آن مرغزار دلفروز حضرت
مرادخانی جاه و جلال بوده در آن عرض پادشاه اسلام رسید که طایفه از لشکر ماورالنهر جیحون را از آب آمویه عبور
ولایت خراسان و خاطر مضر ساخته اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دورمش خان باتفاق زینل خان و
سایر امرا و قاریان که بدو فیروزکوه رفته ییلاق نمایند و اگر خبر تعرض فرقه از بکیه بالک محروسه
کرده امداد او بر سلطان برسانند و همت جاکردانند و بنا بکفرت حسب الامر نموده و آن ملک رفته مدت دو ماه
بفیروزی و اقبال در ییلاقات فیروزکوه و لار اوقات بهجت آثار مصروف داشت و پادشاه موید منصور از منزل مذکور
برار بزرگوار بنظر فیض جبل امام سهل علی شتافته همت را برای طواف آن مرقد جنت آسا گماشته و بعد از تقدیم لوازم زیارت
مجاوران آن روضه مقام را با اصناف آن صلات و صدقات بهیج و مسرور گردانید آنگاه از قشلاق جو ساوق
اولنگ همدان خرامید و از آن اولنگ اهنگ الکه همدان کرده بساعت وصول بدان فضای جان افزای امیره دیباج
که سابق در مقام اطاعت خدام پایه سریر اعلی آمده بود و طوق برگردن گرفته بود بدرگاه سلاطین پناه رسیده و در
صباحی که شاه صاحب تایید مانند آفتاب خورشید بر تخت بخت کامرانی فرار داشت بسعادت پای بوس همایون
که بمثابت ارزوی هفت قبح مسکون همان بود سرافراز شده پیشکش بسیار کشید و روی خیار بر ساحت
بارگاه جهان پناه سوده زبان بدعا و ثناگو یا گردانید ➖ که شاها بالقائی تو جاودان بادا ➖ لوای نیز مهر خورشید بادا

سرنگون گاه فضای سپهر ٭ منور با انوار رخسار خود ٭ عنان به کرسی و همه روز دام ٭ موافق حکمت بود صبح و شام ٭ سزاوار کله
بمن تاجبخش ٭ سلاطین ایران و توران زمین ٭ که بخت به بند ذهب و گهر ٭ نه پیچد از طوق فرمانت سر ٭ بود حاکم
سر سروران ٭ چه حکام گیلان چه مازندران ٭ و از جمله پیشکشهای امیره دباج هزار تومان نقد بود و بعضی از امرای گرانقدر
ایران ایشان و رست معلی آفتاب درخشان بودی و بجهت روی آنزور خواطر جمهور نزدیک بیفزودی ٭ بقیه انساطیر
شان ایشان ٭ و انصاف سیم بیش مشاهده هر که آن آتش غیرت در خرمن ماه شب چهارده می انداخته و صیرفی عاقل هر چند
در کره نقود ثوابت و سیارگشتی نظیر آن کوکبی بر شبیه ظهور ندیدی ٭ دل همه جهان خواهان ایشان ٭ و چون نقد اخلاص
اخلاص تمام عیار بیرون آمده بود مانند طلای مصری رواج یافت و انواع الطاف اصناف اعطاف شاه مرتضوی
اوصاف مخصوص شده انوار مرحمت بی دریغ بر وجنات احوال ایشان تافت و روانه کرد و رعایت و شرف پرورش یافت
نامزد از دو جشن گشت و تیغ اسپاه آن کوه فرقی زر سبع هر رخسار فرق مبارکش از منزل مهر و ماه درگذشت و کوکب
لعزت نشان از آنکه بهان بود بخاطر اشرف رسید و بجهت شکار ماهی چند روز اتفاق توقف افتاده در آن منزل کار
کیا سلطان محمد که سابقا بپایه سریر اعلا آمده بود و مشمول انعام و اکرام اجازت یافته روی طلب بجانب نهاده و فرمان فرمای طالب
عباد از ره خانه طلب از شوجه مراجعت شده در اثنای راه به دستور اسرار لوازم صید و شکار تقدیم مبرر رسیده و بعد از وصول
بنواحی آب قزل اوزن امیره دباج محمد را موشیدن اهتزاز کاره خلع شاهوار مخصوص و مباهی شده برفتن گیلان مرخص گردید
و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که داخل شهور سنه سبع عشر و تسعمایه بود سایه شرف بر منزل همایون بسم سامی دور
سیستخان صادر شده بود که اگر از جانب خراسان دغدغه باشد بپایه سریر اعلی مراجعت نموده مجاهدت مذکوره بر رکاب
عالم پناه آورده و خطا نزاعت در روز پنجشنبه پنج ماه مذکور دور بیستخان از پیلاق لار و فیروزکوه بدر آمده تقبیل
قوایم سریر سلطنت مصیر پرداخت زیرا که در اثنای وقایع مسطوره و حالات مذکوره رای ملک آرای نواب کامیاب همایون
بهم سامی دوربیستخان شده بود که اگر از جانب خراسان دغدغه نباشد بپایه سریر اعلی مراجعت نموده مجاهدت مذکوره را
بر رکاب عالم پناه آورده و ذا العقده صبح روز جمعه غره شوال که در پیشگاه فضای فیض افزای سپهر مصلای انجم مستغرق انوار لطف
لم یزالی شده غلغله تهنیت و مبارکباد از زمره سماوات درگذشت و شاه پاک اعتقاد بر جواد نیازی نشسته حسب اقامت نماز
عید بر عفاری نزهت آثار که خواتین جا گرفته اطراف و جوانب آنرا بانجام زرین طناب و شامیانهای سپهر نقاب
آراسته بودند تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از ادای نماز و عرض نیاز در مجلس بزم نشسته بساط عیش و عشرت پرداخت
و امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره و انعامات وافره خوشدل و مسرور گردانیده و بعد از آن بهشت آیین الحضرت رحمت

بجانب قم که اولکا اعمال شیخ و متوجه گردیده و در همان ماه خبر فوت والی روم سلطان سلیم دار دوی پادشاه
هفت اقلیم شایع گشت و در این مقام مجملی از حالات او بر زبان خامه سخن دان جواید گذشت انشاء الله تعالی و نظر از کسانی
مناسب نما به دولت جهان قاصر بیان لعفو اغماض فضلا ملاحظت انتما مقابل آید و منه الاعانة والتوفیق انه هو القادر علی
ما یشاء وبالتحقیق **ذکر استیلای سلطان سلیم بر ممالک مصر و شام و انتقال او از عالم سریع الزوال بحظائر الکرام** عزیمت
سلطان مشکاة و فتوت طلب السلام و النجبه میفرماید که لو کان لابن آدم و اد یان من مال لابتغی الیهما ثالث ولا
یملا جوف بنی آدم الا التراب یعنی ٭ واده اگر آدمی دو وادی از مال خواید که شود ثالث آن مالامال ٭ مالی نکند زبون
اش از بر ٭ جز خاک که غیر آن ندارم مآل ٭ تقریب ایراد این مبحث استادانکه در ان ایام که سلطان سلیم از خوف حسام
خون آشام پادشاه اسلام مجال توقف در آذربایجان محال دانست و از دار الملک تبریز جلو ریز بجانب روم باز گشت
ملک الامرا و حلب چون که از سلطان مصر قنصو تو همی داشت رسل و رسایل نزد او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده
عرضه داشت فرمود که اگر لشکر موکب عالی به سنجاب شتابد سیده فاشیه خدمتکاری بردوش کرفته در سایه علم سعادت
پر تو جهت دفع سلطان قنصو بجانب مصر توجه میفرمایم و در فتح آن ملک مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر این بلاد را
بر روی روزگار رخدام عالی مقام گشایم و سلطان سلیم با وجود ملک عظیم از غایت حرص بافزونی مال و ارتفاع اسباب
جاه و جلال این معنی را فوزی عظیم دانسته با لشکری ظفر انتساب متوجه ملک حلب گشت و چون مالوعده وفا نموده لوازم
استقبال مرعی داشت و مکالید قلاع و خزاین را تسلیم نواب سلطان سلیم کرده مراسم نیاز و نثار بر دست و سلطان سلیم
اموال مملکت که بی نهایت بود در میان امرا و سرداران سپاه منقسم گردانید دوازده هزار شتر را اسباب بار کرده و از راه جانب
مصر روان شد و در حین توجه مصر او کره و التقی ... نیز بمقصود رسیده سلطان قنصو را که از دست برده زمانه غدار غافل بود باسیری
بتقدیر ساخت و تیغ بی مروتی رشته زندگانی او را انقطاع داده اساس حیات بکمی فیشرا از امرا و ارکان دولتش را برانداخت
و خزاین مصر را نیز بدست آورده زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اقتدار خود نهاده و از آن مرز و بوم بفور مو صور و اموال
نامحصور جهان جویت بطرف روم انعطاف داد و بعد از وصول باسلامبول آفتاب دولتش را که جزو کمال انقضا نموده
بزوال رسیده و مرضی جان گزای بر مبرپرسش مستولی شده زمان عمر معد زنهایت انجامید و در روز پنجشنبه نهم شوال سنه سبعمایه
و عشرین و تسعمایه بادم اللذات ببروفت آن سلطان کامکان شتافت و از آن همه عزت و دولت منفعتی باو نرسید مصراع
ز دنیا بمرگ او بنیافت ٭ چنین است رسم سرای سپنج ٭ که گاهیش گنج و گاهیست رنج ٭ بر از مهر و کین است بر چرخ کین
گشت بر کند که بار روز من ٭ امرا و ارکان دولتش حسب فرمایش طریق سنت سید المرسلین تجهیز و تکفین کرده و در مقبره آبا و اجداد

بجانب

کنگ سپرده اند و شرایط تعزیت داری بجای آورده انگاه سلطان سلیم سلطان سلیمان را که در صغر سن بود پادشاه ساختند
و دست بیعت معهود و مشهود سرانجام امور جمهور شده لوای مملکت داری و فرمان فرمائی برافراختند و دران تیره ماه که تا
دین پناه و رعیات مرفه بود و خبر فوت پادشاه روم بمسامع نواب کامیاب رسیده و اهتمام مبانی عمر و زندگانی دشمن قوی
موجب ازدیاد ارتفاع مقر جاه و جلال خدام بارگاه سلطنت و استقلال شده زبان زمانه مضمون این مقال مترنم
و گویا گردانیده • بس تجربه کردیم درین دیر مکافات • با آل عبا هر که درافتاد برافتاد • و بعد ازین از جبات و جهات دولت دیگر
از ریاض اقبال شاهی بردمیده بسر تیروان شاه سلطان مظفر جانام سر از اعلی آمده فرق افتخار و مباهاتش باوج سماوات
رسید چنانچه رقم کلک سخن گذار میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد **ذکر رسیدن سلطان مظفر بدرگاه پادشاه دین پناه**
در خلال احوال گذشته شیخ شاه سروانی موجب وعده که با نواب کامیاب سلطنت و جهانبانی کرده بود بکنف نفس و ...
شریفه ترتیب نمود ... سلطان مظفر اسوجه گیلان ملازمت آشیان گردانیده نواب علیه حضرت ...
فرمود که اگر سلطان مظفر منظور نظر پادشاه والا گردیده ... و منزلتش بازو واج یکی از نخلهٔ بستان ...
امامت و کرامت ارتفاع یابد ... این گلستان ... و فوق اعتماد بر کمال التفات حضرت پادشاهی صحت ... بر فرشته
علی سیع الی ... بارگاه جاه و جلال ... شاهنشاه غازی • میسر گردد ... سرافرازی • ظفر گردد ...
درگاه • زنرق سر قدم سازم درین راه • کم نعداد ... • تمام کردن از طوق و فاتش • و دران ایام ...
منزل ... سلطان مظفر ... رسیده ... بارگاه والا و نواب ...
او را بشرف بساط بوسی رسانیده ... و هدیهای که آورده بود گذرانیده در حلقه ... معروض گردانیده ...
شاه دین پناه التماس او را اجابت اقران داده ... سلطان مظفر ... از عنایات ...
انواع انعام و احسان بر روی روزگار ... سلطان مظفر ... امامت و کرامت ...
... مرحمت ... الطاف پادشاه ...
نموده ... وقت طلب ... مرصع ... شاهوار کمر شمشیر ...
طلا و اسب ... از ... روی ...
... سلطان ... ملازمت ... شاهنشاه ...
آن سفر ... گردانید • چنین کج شاه را طبع ... • عجب ... دشمنان همه دوست
نوبت ... جهان ... سیاه • که گشت ... جان و دل مسلم داشت **ذکر توجه موکب همایون** بقشلاق نخجوان و لشکر کشیدن

و ابو سلطانی بگرجستان و بیان قرار نواب کامیاب عالم مدار پادشاه علیه جناب از منزل نجات ... ظفر همعنان
دار السلطنه تبریز شتافت و زیاده بر یک ماه دران بلده ... بعیش و نشاط گذرانیده عنان بجانب قشلاق نخجوان
بعد از وصول بدان فرخنده مکان ابو سلطان را بموجب فرمان واجب الاذعان بعزم غزو گرجستان نهضت و لاله ...
بی ایمان را بت نهضت بر انگیخت و دران دیار بیمن دولت پادشاه کامکار آثار اقتدار بظهور رسانیده چند قلعه
را مفتوح ساخت و ... آن مملکت ... و داود بیک ... طهماسب ... ابو سلطان شتافته اظهار
اطاعت و خدمتگاری نمودند و ... ایشان ... همراه خود کرد ... آستان ملایک آشیان توجه
و بعد در قشلاق نخجوان ابو سلطان بتقبیل قوایم سریر سپهر نشان سرافراز گشته بواسطهٔ آن نیکو خدمتی جناب و النفات
بی نهایت دریافت و پادشاه ... امرای گرجی را مشمول الطاف پادشاهانه ساخته ... عاطفت خسروی
و جهات احوال ایشان ... گرجیان ... قبول نموده ... انعام ... و خلعت ... سرافراز شده ...
مقطع ... حکومت ... که ... بود ... حاصل کرده روی بمواطن خویش آوردند و ...
و الات مازندران و ... و ... کاه ... گشت و ...
سلطان ... خواجه مظفر ... مازندران ... امیر عبد الکریم ...
... مازندران ... امیر عبد الکریم ...
مقرر ... تبریزی ... امیر حسینی ...
هزار ... تومان ... امیر عبد الکریم
... هفت هزار تومان ... امیر عبد الکریم
... مازندران ...
اردوی همایون توقف نموده ... سه هزار تومان ...
و ... موسم زمستان ...
... سلطان ...
... نخجوان ...
ولایات آذربایجان ...
... خراسان ... عبد الله خان ...

بعزم تسخیر خراسان از آب جیحون عبور نموده دران ملاد طوفان بلا بالا گرفته دست تعدی بر یزد و عزل و علا ابواب تفرقه بر رعایا
روزگار رعایا برگشوده شاهزاده فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر غیاث الدین حضرت العلیه و مرشد قلی خان باتفاق زینل خان
متوجه مدد حکام خراسان گردد و آن عالیشان حضرت ممالک پناهی حسب الامر را در رقم کرده علم عزیمت بجانب خراسان
برافراخت و کوچ بر کوچ بجرفان و سلطانیه شتافته حسب التماس مریب روزی چند رحل اقامت انداخت و در اوایل شعبان
سنه سبع و عشرین و تسعمایه از نزد والی هرات امیر سلطان موصلی شاه قلی نام هستان سپهر احتشام رسید و اخبار عجیب
بعرض رسانید که مجملش اینکه اول آنکه عبید الله خان با جنود دیگران الطایف بهرات آمده چند روز با امر محاصره پرداخت و چون
در مرکز کاری از پیش نمیتوان بردن عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر معطوف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد امیر یوسف
بهواخواهی ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر میرزا متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز پنجشنبه ششم ماه رجب در قلعه
اختیار الدین محبوس ساخته شده روز دیگر هم او از هم گذشت و پادشاه عدالت نهاد در تفتیش و تفحص این مهام
شرایط مبالغه و اهتمام بجای آورده بتحقیق انجامید که در وقتی که عبید الله خان و لطایف بشهر هرات نشسته بود و بامر
محاصره قیام می نمود و از امیر سلطان اصلا جلادتی بوقوع نیامد سپاهیان اوزبکان در ملوکات هرات خرابی
بسیار کردند و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که از جمله کبار و نسبت نموده نساختند کرک یوسف بی گناه
بود و امیر سلطان ساحت او صفحه گشته منع ظلم آن سید فاضل نیکو اعتقاد شربت شهادت چشانید و لاجرم بایره غضب
پادشاهی اشتعال یافت و حکم شد که شاهزاده مظفر لوا صاحب میرزا و امیر سلطان متوجه پایه سریر اعلی کردند
و ایالت خراسان مفوض بنواب نامدار شاهزاده عالی مقدار سام میرزا باشد چنانچه عنقریب تفصیل این حکایت
مرقوم قلم اهتمام خواهد گشت ان شاء الله تعالی

ذکر توجه احوال حکام مازندران و رستمیان و والی شروان بملازمت پادشاه کامکار

چون جناب سلطان سیف الاسلامی از وجه تفصیل امیر عبد الکریم مبلغ هزاره پانصد تومان بحصول بیانید حکم همایون
شرف صدور یافت که آنجناب بدار السلطنه هرات رفته در ملازمت شاهزاده عالی مقام ابو النصر سام میرزا بسر برده
تحصیل همه آن وجه متعلق بده و چوبک باشد اما او را کمال سبک که معتمد سرانجام هزاره تومان آقا محمد بود بسبب
آنکه از آن وجه چیزی معتمد و وصول بدان آقا محمد از پایه سریر اعلی فرار نموده بمازندران شتافت و میان او
و عبد الکریم بغتة دولت قاهره خالی گشته و آقا محمد قلعه کلبیع اولاد بستگام داده در بعضی از جنگلهای آن حدود
متحصن شد چون این اخبار بمسامع نواب گاه فلک اقتدار رسید حکم همایون نفاذ یافت که چوبی سلطان با جمعی از غازیان
عراق و کردستان بمازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایه سریر اعلی رسانند و چوبی سلطان حسب الفرموده لشکر

بآن ولایت کشیده بخت لطایف قلعه او را داشت و در عوض کمک نفیستی آن حصار استوار را بجنگ گرفت و نوابع
آقا محمد را که در آنجا توطن داشتند متعبد و معتول ساخت آنگاه بجنگلی که مقر آقا محمد بود رفته او را نیز در دام اسیر انداخت
و را بر مرحمت بصوب آستانه سلطنت برافراخت بعد از وصول معتمد نیکو خدمتی او عز قبول یافت و پرتو انوار
عنایت پادشاه عالی جاه بر ناصیه حال آن امیر شجاعت دستگاه تافت و ایضا عفو جرم و خطا بخشی جرم و کوشش
شامل روزگار آقا محمد شده حکم همایون باطلاق او صادر گشت اما حضرت اشرف کتاب مازندران حیات و ولایت
آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبد الکریم گرفته آنجناب قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را تمام جواب
گوید و تا غایت که تاریخ هجری ماه ربیع الاول سنه ثلثین و تسعمایه رسیده آقا محمد در آستان خلافت آشیان روزگار
گذرانید و امیر عبد الکریم در مازندران حکومت منصوب بوده لوازم دولت خواهی بتقدیم میرساند و در خلال احوال
گذشتن شیخ شاه بموجب وعده که بانواب درگاه سپهر اشتباه کرده بود از اهم خدمت لبسته از شیروان متوجه آذر
بیجان شده و شاه عالی مکان با جمعی کثیر از امراء و نوبنیادان باستقبال آنجناب مامور گردانید و در پنجم ماه رمضان
سنه سبع و عشرین و تسعمایه در رباط مراغه پادشاه شیروان بارده وی انصرت نشان رسید صباح عید بوسیله
ملازمان عاقبتین میرزا شاه حسین بادر یافت شرف پای بوس همایون فرق افتخار و مباهات باوج سماوات
رسانید و از اسپان تازی نژاد مرصع لجام و شتران مصری ساز مذهب لجام و نقود و اجناس و امر و نفایس حاضر
عفو و جرایم آنچه دست مکنتش بدان رسید و لایق و مناسب و پیشکش کرد و از جرایم سابقه لوازم عذر و استغفار
بتقدیم رسانیده و مراسم دعا و ثنا بجای آورد مثنوی روی بر پا دست شاه نهاد و زبان اعتذار لب بگشاد

گفت ای آفتاب اوج شرف ٭ سرور خاندان شاه نجف
حلقه عالم ترا مسخر باد ٭ همچو من صد هزار چاکر باد
هیچ را با او روی بر راهست ٭ سجده گاه ملوک درگاهت
منکه در ملک خویشتن شاهم ٭ بنده بندگان درگاهم
گرچه زین پیش از کمال غرور ٭ بوده ام از قبیل جاده ما نفور
داشت بخت بدم ستیزنده ٭ وز غلامی تو گریزنده
شکر کاخر بهادوم از اقبال ٭ رخ برین بارگاه و جاه و جلال
چاکران ترا شدم چاکر ٭ بوده ام از فخر بر فلک افسر
جرم این بنده گرچه بسیار است ٭ لیکن عفو تو سزاوار است
هست از لطف عام تو مامول ٭ که شود اعتذار من مقبول

چون نقد اخلاص شیخ شاه در معیار نظر کیمیا اثر پادشاه عالی جاه از غش عرض و ابا مبرا نمود بعد قبول اقتران یافت
و مراسم عواطف شاهی از حسب مراسم نامتناهی در انهزار آمده رایض امل و گلزار رضیه بی خلل او را نضارت و طراوت
بخشید و جوائز عنایت خاص سیت اصطفاء و اختصاص قامت قابلیتش بخلع طلا دوز و افسر زرنگار و کمر مرصع بها

شاهوار فزون و آراسته گردانید ۝ هر کس ز اخلاص و غلامی پوید ۝ و ز خدمت شاه نیکنامی جوید ۝ در گلشن امید وی ز فضل ازل
بی شبه گیاه دوستکامی روید ۝ و بساط جشن و سور و مجلس عیش و حضور تمهید یافته پادشاه عالی جاه شیخ شاه و ذریت
سعادت رتبت طلبیده و از ساغر لطف و احسان انجاب آن کام دل رسانیده ابواب انعام و اکرام بر روی او
برگشود و چون شروانشاه چند روز در ملازمت پادشاه گیتی افروز در غایت عیش و کامرانی اوقات گذرانید و کرات و
مرات از جام التفات شاهی سرگرم گشته باصناف الطاف نامتناهی مفتخر و مباهی گردید افسر اعزاز بر سر و خلعت
افتخار در بر و نقد سعادات در آستین و مرکب دولت در زیر زین رخصت انصراف یافت و شاه والا نژاد آن زمستان را
در تبریز قشلاق فرموده به دستور معهود انوار عدالتش بر وجنات احوال رعایای آذربایجان تافت ۝ خدیو
کان عدل و سپهر پرور ۝ شه عالی مکان و عدل گستر ۝ در آن موسم که بود از سردی دی ۝ فسرده چون مردم درکشیدی می
ز دست ساقیان فتنه انگیز ۝ کشیدی می به دار الملک تبریز ۝ دماغش دایم از می گرم بودی ۝ از آن فارغ ز سرمای شتا بودی
دلی گاهی به توفیق الهی ۝ نشستی بر سبیل پادشاهی ۝ ز احوال رعایا یاد کردی ۝ دل غمدیده کان را شاد کردی
غلط گفتم چه باشد در زمانش ۝ ز عدل شامل فرخنده شانش ۝ دل بیچاره از ظلم غمناک ۝ که جانی زد ستانی چاک
خوانی که عوده ظلم و محنت ۝ طپانچه خورده از دست عنایت ۝ چه باشد اندرین دوران پرپیچ ۝ بجز زلف بتان بر روی ایشان پیچ
الهی دولت و اقبال شاهی ۝ مصون بادا همیشه از تباهی ۝ جهان معمور بادا از عدل و بخشش ۝ سرانجام آوران از بخشش
اکنون وقت آنست که طوطی قلم از شکرستان عراق و آذربایجان بجانب بوستان خراسان در پرواز آید و حالات
آن ولایت را که تا غایت به جهت ملاحظه ارتباط سخن موقوف مانده تقریر نماید و منه الاعانة والتأیید گفتار در بیان

احوال امیر سلطان که حاکم خراسان بوده و ذکر بعضی از وقایع که در آن دیار روی نمود

والد امیر سلطان کلالی بیگ در سلک ملازمان
سلطان یعقوب میرزا انتظام داشت و پدر کلالی بیگ امیر بیگ در زمان سلطنت ابو النصر حسن بیگ بمناصب معتبر بوده
همواره بحسن تربیت مهمات ملازمانی می گماشت و امیر سلطان چون بجانب عنایات شاهی مفتخر و مباهی گشته بمنصب
للگی شاهزاده طهماسب و حکومت خراسان سرافراز شد چنانچه سابقا سمت تحریر یافت زمام منصب وزارت بلکه عنان
اختیار ملک و مال را در کف کفایت شیخ مجد الدین محمد کرمانی نهاد و خلایق را تمهید بساط عدل و رعیت پروری و تشیید
اساس لطف و مرحمت گستری نوید داد لاجرم ممالک خراسان که بتعاقب ویران شده بود بار دیگر روی به معموری
آورد و رعایای متفرق با وطان خود باز آمده آغاز عمارت و زراعت کردند و چون قریب دو سال حال برین منوال گذشت
و اکثر قری و قصبات مزروع و آبادان گشت امیر سلطان باغوای بعضی از فتنه انگیزان که اعتبار و اقتدار شیخ مجد الدین

موافق

موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر نسبت آثار را معزول ساخته مواخذه و مصادره نمود و الکا برادر
خود را به میرزا ابراهیم راه وکیل ساخت و خواجه مولانا امیر سمرقندی را وزیر گردانید و دیگر بکار شیخ مجد الدین محمد
نپرداخت و مولانا امیر بر بعضی از اغنیا و متمولات مردم تحمیلات کرده در مقام کفایت شده و بدان جهت
اندک تزلزلی در احوال مردم خراسان راه یافت و در اواخر سنه ثلث و عشرین و تسعمایه در اردوی همایون جاسوسی
رومی بدست بعضی از خدام درگاه پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش که لو صنع بوده
که در روم این خبر شیوع یافته که امیر سلطان یاغی شده است و او را فرستاده اند که تحقیق الحال نماید سایر ان
فرمان جهان مطاع نفاذ یافت که جاسوس را نگاه دارند و کسی را فرستند که امیر سلطان را متوجه آستان خلافت
آشیان گرداند و جاسوس را معلوم شود که والی خراسان از جاده عبودیت تخلف ننموده الکاء او را بروم فرستند
و بالفور خود را جهت آوردن امیر سلطان بجانب خراسان در حرکت آمده در ذی الحجه مذکور بهراة رسیده و نشانی
که در باب طلب امیر سلطان مرقوم قلم منشیان درگاه عالم پناه شده بود بنظر رسانید اما چون مقرر بود که در بهار
آینده سلاطین اوزبک متعرض ولایات خراسان گردند و امیر سلطان توجه جانب تبریز را مناسب دولت نمود و احداث
سلطان سیف الاسلامی خواجه مظفر بتکچی که بموجب حکم قضا امضا جمیع مهمات خراسان را به صواب دید او فیصل می یافت
و عالیجاه نقابت پناه افادت دستگاه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که بصدارت حضرت طهماسب میرزا
تعلق می داشت التماس کرد که بپایه سریر سپهر اساس رفته سبب توقف او را به سمع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را
بر سر حالات خراسان مطلع گردانند بنابر آن جناب سیف الاسلامی و حضرت صدارت اسلامی فی ربیع الاولی سنه اربع
عشرین و تسعمایه متوجه درگاه پادشاه سکندر جاه گشتند و در بعضی از ییلاقات تبریز بشرف بساط بوسی فایز شده موجب تعلل
امیر سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان معروض داشتند و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطه کمال و فضل
نواب کامیاب شاهی چندین نوبت از فرق او رنگ منفرد گشته بود بی شائبه لاف و گزاف در حسن صورت و لطف
سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر ممتاز و مستثنی می نمود حضرت اعلی او را بمزید عنایت و رعایت
سرافراز ساخت و بانعام طبل و علم و رایت رفعتش با بایع فرقدین برافراخت و بموجب فرمان همایون
کرسی صدارت شاهزاده طهماسب و ضبط و ربط موقوفات ولایات خراسان از سرحد عراق و آذربایجان
تا نهایت طخارستان مفوض برای صواب نمایش باشد و امیر سلطان سایر مهمات ملکی و مالی را بصوابدید آن عالی
جناب فیصل داده و حکومت ولایت هرات را در وجه مواجب ملازمانش باز گذارده و امیر غیاث الدین محمد میان

منصب صدارت و امارت جمع کرده بکام دوستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داده اما جناب سلطان سیف الله
در ملازمت ملایک آشیان توفیق نموده بلقب سلطانی سرافراز شده قبل از آن امیر محمد بهراه رسید و امیر سلطان جوانشاه
ترغیب و رعایت آنحضرت ... نموده و این معنی موافق مزاج شیخ نیفتاد و میرزا ابراهیم در شعبان سال مذکور جهت
عرض بعضی از مهمات بصوب درگاه عالم پناه فرستاده در غره ماه مبارک رمضان بی حقیقتی خواجه مولانا امیر ... قندز را
گرفته عبدالله و زنجیرش حکم فرموده و منصب وزارت من حیث الانفراد و الاستقلال بخواجه علی ... کرد روز دیگر تفویض
نموده و امیر غیاث الدین محمد در اواخر ماه مذکور بهراه رسید سادات و علما و موالی و اشراف و فضلا
و اهالی بلوازم استقبال و استعجال کرده در سر پل ... بشرف دست بوس آنحضرت فایز شده مراسم تهنیت منصب
امارت بجای آورده اما امیر سلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بکمال آن سید فاضل ... نموده
... و مبلغی کلی از موقوفات طمع کرده سایر مهمات را بخلاف رای صوابنمای آنحضرت فیصل میداد
و ظهیرالدوله ابراهیم میرزا چون بپایه سریر اعلا رسید و کمال قابلیت و صلاحیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامید
بلقب سلطانی سرافراز گشت و مهمات برادر خود را عرضه داشت کرده برطبق مدعا ازین مطالعه حاصل نموده متقضی المرام
مراجعت فرمود و طرفه آنکه بخلاف منصور امیر سلطان باغوای پیر احمد بیک ... بیک و خواجه علیجان در این نوبت
با آن جناب بکم النفاقی آغاز نهاد و قسمیت سلطان بر صدمات ... و ملازمانش گشته و خدمتش را در هیچ مهم از مهمات
خراسان دخل نداد و امیر سلطان اگرچه بالطبع مایل بظلم و تعدی نبود و در اقامت صلوات مکتوبه قیام نموده و هر روز جزوی
قرآن تلاوت مینمود اما صفت تکبر و نخوت استیلا تمام داشت و هر که پرسشش را دخواه ... و ضعفا بی پروا
و نواب پیر احمد بیک ... قاسم مهرداد و خواجه علیجان دست تعدی و ظلم برآورده رعایای بیچاره در ...
تفرقه افتاده ... ابراهیم سلطان و امیر غیاث الدین محمد ازین باب لطف ... امیر سلطان ... نموده
بسمع رضا نمی‌شنود و این معنی مزید جسارت آن جماعت میشد بنابر علی هذا ابراهیم سلطان جهت طلب ... روز چهارشنبه ...
آخر سنه ست و عشرین و تسعمایه بار دیگر روی بدرگاه عالم پناه آورده و در روز ... ماه رمضان در ...
سعادت زمین بوس استسعاد یافته منصب محافظت مهر همایون تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از برادر ...
در خاطر داشت درین ایام در باب سر سپهسالار ... از غایت سلامت نفس ...
سعی و اهتمام بجای آورده ... سلطانی ... و درین ماه ...
امامداران ... مولانا احمد طبسی که نزد امیرخان تقرب

... دولت

تمام داشت و الطبع آنکه منوال ارباب ... من حیث استقلال ... و سبکرو ... محاسن اعمال امیر غیاث الدین محمد
در صورت ... اعمال فراهم آمده و عمال آنحضرت را ... اموال اوقاف ... و ... خلوت ... ان تفتیش ...
... امیرخان نسبت آن صدر عالیشان طریق کم التفاتی مسلوک میداشت و اکثر مهمات را بخلاف رای صوابنمای
فیصل داده ... منتشر ... لاجرم ... حکم همایون صدور یافت که امیرخان جمیع امور و مهام ملکی و مالی ...
خراسان را ... معطل ... منصب ... شاهزاده را نیز ... عالی جاه ...
مولانا احمد طبسی معاف دارد و مقرر شد که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدار السلطنه هراة شتافته ...
در آن باب ... همایون ... گشته ... امیرخان خواند و ... جانب امیر غیاث الدین محمد مامور کرداند ...
شیخ ابوسعید روز یکشنبه ... ذی قعده سنه ست و عشرین و تسعمایه بدار السلطنه هراة رسید و خاتم امیر غیاث
الدین محمد ... شاهی که همراه آورده بود ... ومضمون ... امیرخان رسانید
هرچند ... این حکم بر خاطر امیرخان گران آمد اما ... انقیاد کرده ... مولانا شیخ ابوسعید ...
... امیر محمد قیام نمود و مولانا احمد را از تعلیم شاهزاده معاف داشت و چون ... رجعت یافته ...
عالم پناه توجه فرموده ... سابق ... گشته ... قضایا ... رای خطا اندیش ...
خویش عمل نموده و در اثنا حالات گذشته و وقایع مذکوره حضرت خلافت پناه ظهیرالدین بابر میرزا ...
... شجاع بیگ نموده با ... لشکر ... کابل بطرف قندهار توجه فرموده و چون شجاع بیگ ... آنحضرت طاقت
مقاومت ... حفظ برج و باره ... و محمد بابر میرزا ... قندهار را ... اقتدار
گردانیده ... محصوران ... در اکثر ایام ... سوار شده ... بخندق
... آتش قتال ... از جانب ... قندهار ...
... تیر و تیغ پرداخته ... برق نشان ... آهنگ ...
... اکثر اوقات ... محاربان ... مخالفان را مغلوب
منهزم گردانیده ... عالم گذران انتقال
نموده ... خون ... قطرات خون ... چون این خبر بمحمد بابر میرزا
رسید ... خلافت محمد همایون میرزا التفویض کرده بجمعیت خاطر و فراغ بال
در ظاهر قندهار ... ولایات ... و آورده هیبت شوکت و عظمتش ...

کیوان در گذشت امیرخان در بلدهٔ هرات از وقوع این حالات عجایب متاثر گشت زیرا که اندیشید که چون بابر میرزا از جهت قندهار
فراغت یابد لوای خلافت مرتفع خواهد گردانید امیر غیاث الدین محمد التماس نمود که نوعی سازید که بابر میرزا از قندهار
بکابل مراجعت فرماید و او بخدمت شاهزاده و طهماسب شتافته تا آخر العمر قدم از جادهٔ خدمتکاری برندارد بنابرین دو مقتدی
امیرخان و امیر غیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بپایهٔ سریر آن زبدهٔ اولاد امیر تیمور گورکان فرستاده
پیغام داد که هرچند شیخ بیک در ایام سابقه مرتکب جرایم شنیع بوده و سزاوار قهر و غضب نمود اما چون حالا التفات قدم
پیش آمده و قبول مینماید که من بعد سالک طریق دولتخواهی بندگان درگاه سلاطین پناه باشد و هر ساله باج و خراج
بخزانهٔ عامره رساند مناسب آنکه آنحضرت از محاصرهٔ قندهار گذشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف دارند و چون [illegible]
مردم قندهار و متوطنان آن دیار را نیازمند محمد بابر میرزا جواب داد که اظهار اطاعت و انقیاد شیخ بیک حکم [illegible]
پس داده و اعتماد را شاید نشاید انشاء الله تعالی بعد از آنکه امر فتح قندهار میسر گردد داور امید بخدمت ملایک آشیان
روانه خواهیم بود و کلید مملکت گرمسیر و قندهار را بکسی که حکم همایون نفاذ یابد تسلیم خواهیم فرمود از شنیدن این جواب امیرخان
تسلی اطمینان حاصل گشت ما دران اوان امری دست داد که روزی چند از حرکت و شنیدن آن مهم در گذشت
کشتن عبیدالله خان بدار السلطنهٔ هرات و محفوظ ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات در بهار سنه سبع و
عشرین و تسعمایه که سپهسالار لشکر اوزبکیه با چندین سپاه و بعضای بساتین گشته و لاکون باج از گلبن و نسرین و شید
در قلال جبال مخضر گردید عبیدالله خان با بیست هزار پیاده و سوار از حدود ما وراء النهر و ترکستان عازم خراسان گشت
و از کوچ کوچی خان که بعد از فوت تیمور سلطان سلطنت سمرقند اصل بوی گرفته است اجازت طلبیده از آب آمویه
گذشت و در روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره قاصدی و آن رخش بوده که بیک بهرات رسید
و آن خبر را بعرض امیرخان رسانید بنابرآن کار رواصلاح را پریشان گردانید زیرا که محصول سال گذشته در شهر نمانده بود
و تنور در میان پیاده و حکام خراسان هر یک در مقر خود اقامت داشتند و اجتماع ایشان حسب مقاتله محال
می نمود لاجرم خاطر مرو یان بر تحصن قرار یافته امیر غیاث الدین محمد بنفسه دروازهٔ ملک تا برج شمالی دروازهٔ عراق تعهد
فرمود و برج سلطان باتفاق صوفیان خلیفه موالات در دروازهٔ عراق را کفیل نمود میر احمد بیک و جواب بیک [illegible]
بیک مودا از برج سلطان احمد میرزا تا قلعهٔ اختیار الدین بحیطهٔ ضبط در آوردند و سمی بیک برادرش آن حصار را
محفوظ و مضبوط کرده مرحوم سلطان در دروازهٔ خوش با جلادت برافراشت و کوه بیک تحت [illegible] حراست دروازه
فیروزآباد گماشت و امیرخان بدستور مستمر در باغ شهر اقامت ورزیده با پانصد پیاده و سوار خود در کند [illegible]

که دو هر طرف

که در هر طرف کومک حسب احتیاج شود بحافظت آن جوانب فرستد و بجز روز شنبه هژدهم ماه مذکور شاطر عبیدالله که بحکم امیرخان
در رباط قصبهٔ جبل قزان ساکن بوده بمحافظت آن طریق اشتغال داشت بشهر رسیده و خبر قرب وصول عبیدالله خان
شایع گردانید و از کمال جلادت و پهلوانی با نوکران خاصه خود از شهر بیرون رفته و براههای درست یاج ازخان را
تعاقب نمود و صباح یکشنبه عبیدالله خان متکل از راه دره و برادران لشکر از طرف قلعهٔ شتافت و [illegible]
بکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان کرده شهر شور و شرکالون در درون هر یک از آنها بواسطهٔ قلت جو
بواسطهٔ این جنگ و ملاحی مسدود گشت و آتش حمیت در طوایف اشتغال یافته ماند و بنظر فقیران از مزارع سبز
درگذشت و امیرخان در تحریر اتحاد و مشورت امیر غیاث الدین محمد فرمان داد که از غلات طوکات اندکی عرض نمود
و بسیاری هنوز بحد رسیده و هرکس مقدار در آورده و از آن او نماند تا بران بعضی غازیان مردم جلد خراسان درزد بوده
بیرون شتافتند و هر روز چند می نوشتند خوشهای گندم و جو را نهاده می آوردند و این معنی موجب آن شد
که سواران داره و برکان طوکرمه حلالی آن بلاد از غلات خلاص یافتند و چون عبیدالله خان دو سه روز در نواحی
افغان ساکن بوده از یک راه بر آمد و صبح سوار شده متوجه شد که جمعی کثیر از شجاعان ابو ذکی با فروختن آتش قتال مامور گردانید
و مرداران او زبکان از راه در قرابر محمد نجد و خواجه ابو الیده اخمار طرف باغ زاغان شتافتند و فوجی از سرخیابان در آمده
تردد کردند سلطانی رسیدند از جانب امیر حسین جلا که از سایر ملازمان امیر غیاث الدین محمد به شجاعت امتیاز داشت
با جمعی از سواران رزم ساز و پیادگان تفنگ انداز بیرون رفت و در میان هر دو سپاه بیکار سمت ارتفاع پذیرفت شاطر
عبیدالله در باغ زاغان را معبوط ساخته بر سر ما اوکشاده و تفنگ انداختن بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه
او زبک باستیصال حضار لشکران استجابت بودند امیر غیاث الدین محمد مضطر گشته کس نزد امیرخان فرستاد و کومک
طلبید اما بخلاف متصور جواب درشت شنید و این معنی موجب ملال خاطر آن سید ذو الجلال شده با خود حزم کرد
چون از محنت محصر گذاب پایه از سر قدم ساخته بدرگاه عالم پناه شتابد القصه همان روز میان نوکران امیر غیاث
محمد و او زبکان جنگی صعب دست داده و از هر طرف چند نفر زخمی گشتند و تا آخر و بساط محاربه را التفاتی رخت انگیز ماورالنهر
روی بازو وی جو آورده اند و هر یک از آن لشکر باز آمده اند و شاطر عبیدالله نیز در آن روز غایت جلادت بظهور
رسانید نگذشت که او زبکان از آن در باغ زاغان که الطرف قرار بر مجروحیت نیز آیند و برین قیاس نوبت دیگر
او زبکان از طرف دروازهٔ عراق جنگ پیش آمدند تا بی آنکه کاری سازند مراجعت نموده و عبیدالله خان بعد از آنکه
دو روز بتفحص و تشویش مسلمانان کوشید و بعضی از خرمنهای جو را سوخته بسیاری از کندمهای سبز را چرانیده دست بر

بوند شاهی مدد کرده برطبق کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب خوفی تمام بر ضمیرش استیلا یافت و در روز
دوم رجب از آنجا بجانب هرات کوچ کرده در نواحی پل سالار و بر بالای منزل گزیده و روز شنبه آنجا توقف نموده روز یکشنبه
چهارم رجب وانه شاه از آنجا علم عزیمت برافراخت و کوچ بر کوچ متوجه ماوراء النهر گشته و هرویان از شدت محاصره و
محافظت برج و باره فرج یافته بر غلات و مزروعات خود دست یافتند و ایضا هر چه تمامتر اغازه ... غلات
دکو ... همدران ایام صورت محنتی روی نمود که مجلس را از اهل عقل و کیاست بر خاطر ... گشته بود
چنانچه حقیقت این سخن عنقریب مذکور خواهد شد و تفصیل این اجمال بر زبان خامه بر طلال خواهد گذشت ان شاء الله تعالی

گفتار در بیان مجملی از احوال امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و شهید شدن آنحضرت ...

چون خامه مسکین شمامه و بنان عنبرین شمامه بنابر اشارت علیه آن قدوه آل خیر البریه در تألیف این نسخه شریفه
شروع نموده بود و در اثنای اشتغال بنظام جواهر عقد لآلی این درج لالی انواع انعام و اکرام از آن سید عالی مقام
مشاهده فرموده در این هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر فاطر متوجه آن گردید که
صحایف این اوراق را بذکر شمه از احوال خجسته فال آن بزرگوار ... واقعه هایله را بر لوح جان نقش نماید و منه
الاعانة والتوفیق نسب شریف آن سید والا مناقب چنانچه در حاشیه کتاب عمدة الطالب بخط مبارکش مرقوم بود بنظر این ذره
احقر در آمده که محمد یوسف بن شمس الدین بن پادشاه علا بن کیخسرو بن ... بن ... بن مطلب بن المرتضی
بن پادشاه بن الحسین بن پادشاه بن عبدالله بن عقیل بن عبدالله بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن محمد نقی السکر
الی دولت عالی آن سید حسب نسب منتهی می شود و این طریق جعفر احمد بن ابی عبدالله جعفر بن محمد السلیق بن عبدالله
بن حسین الاصغر بن ... آدم بن آل عبا علی بن علی ابن ابی طالب علیهم الصلوة والسلام و امیر غیاث الدین محمد در صغر سن
نزد عم بزرگوار خود امیر فخرالدین بن شمس الدین که بوفور علم و فضیلت سرآمد علمای اعلام بود و انوار زهد و عبادت
آثار تقوی و سعادت از ناصیه همایونش ظاهر و هویدا می نمود و بعضی از متداولات مطالعه کرده و در تحصیل
علوم محسوس و منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و چون سید فخرالدین بجوار مغفرت
ارحم الراحمین پیوست امیر غیاث الدین محمد بدرس مولانا کمال الدین مسعود شروانی و جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین
احمد التفتازانی آمد و شد نموده و باندک زمانی سرآمد علمای عالم گشته بنتایج طبع سلیمش مانند امواج گلهای طرب
و در چون نسیم سحری مشام ناظمان مناظم فضیلت پروری رسیده و نسیم خصایص حمیده ستمش همچون فوایح هوای بهاری
بمواشی ریاض مولفات عاملان معالم سخن سازی را معطر گردانید لفظ دربارش بجواهر حقایق معانی گوش هوش اعاظم

افاضل را

افاضل را تزیین داده و خامه گوهر نثارش عقود فواید نکته دانی در رشته امانی شرایف ارباب ... نهاد
گذشته قیل مبین معنی آیات منزل ز ابر کلک او بر معانی شدی پر ز لال زندگانی لاجرم آن فاضل ستوده شیم
ملحوظ نظر عاطفت خاقان منصور میرزا سلطان حسین گشته و تدریس یک ... مدرسه که محتوی بر مقبره آن پادشاه مغفرت
پناه است بدان حضرت مفوض گشت و امیر غیاث الدین محمد چند سال در آن بقعه شریفه لوازم درس و افاده و بر ...
نشر علوم قیام نموده و غایت فضل و کمالش بر ضمیر انور خاقان عالی گوهر ظاهر گشته تعظیم و احترامش افزود و چون
آن پادشاه فاضل نواز بجوار مغفرت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا هم بدستور پدر بزرگوار خود
در رعایت جانب امیر غیاث الدین محمد کوشیدند و جمیع مقاصد و مطالبش را بانجاح و اسعاف مقرون گردانیدند
و در زمانی که محمد خان شیبانی ... آن حاوی فضایل نفسانی از خود ... شد و همواره آنحضرت را
معزز و محترم داشته بر اشکال و اقران فایق و راجح میداشت و بعد از آنکه محمد خان در مرو شاهجهان بقتل رسید و آفتاب اقبال
شاه مرتضوی خصال از افق بلده هرات طالع گشته ساحت امانی و آمال مرتقبان درجات فضل و کمال را ...
بخشید نواب کامیاب آثار شمایل نبوی و انوار فضایل صوری و معنوی در ناصیه حال آن فایز سعادت دنیوی
و اخروی مشاهده فرموده زمام ... تمامی ممالک خراسان را در قبضه اقتدار آنحضرت نهاده و عنان
قبض و بسط و رتق و فتق و جمیع امور و مهمات شرعیه من حیث الاستقلال و الانفراد بکف درایتش داده لاجرم
عتبه علیه اش ملاذ اکابر اطراف آفاق شده سده سنیه اش پناه اعاظم و افاضل باستحقاق گشت و همچنین آن زبده اولاد
سید المرسلین صلی الله علیه و آله المعصومین در سایه رعایت و تربیت پادشاه حشمت آئین از درجه بدرجه ترقی می نمود
تا ... سیادت و امارت جمع کرده و صاحب طبل و علم و خیل و حشم شده در دارالسلطنه هرات روی به تمشیت مهمات
ملکی و مالی آورد و از این حیث آتش غضب در کانون درون امیر خان برافروخته باد عجب و سحاب اهل حسد فی جیدها
من مسد ... آن آتش سمت ازدیاد میگرفت و مطلقا باب صحبت و صلاح مصلحان خیر اندیش
و ... صفت انطفا نمی پذیرفت تا کار بجایی رسید ... که امیر محمد در ایام محاصره عبیدالله
عزم جزم کرد که چون مخالفان از ظاهر هرات کوچ نمایند پایه سریر خلافت ... امیر خان ...
از خرابی ولایت خراسان عرض فرماید و امیر خان از این اندیشه متنبه شده گرفتن و کشتن آنحضرت را با خود مصمم گردانید
از نوادر وقایع آنکه در شب سه شنبه ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رویا مشاهده نمود که در کوچه سرگردان شده
و بهر طرف که توجه نماید راه نمی یابد در آن اثنا حضرت خیر البرایا علیه و آله من الصلوة ازکاها و من التحیات ازکیها

بنظر رسش درآمده که میفرمایید اگر میخواهی ازین سرگردانی نجات یابی وا امیر محمد با کتاب گشته بیدار شد و مصباح این واقعه را
با بعضی از نزدیکان در میان نهاده و بعد از آن مجلس یکی از محرمان آن سید ستوده صفات گفت که من نیز دوش در
خواب دیدم که هر دو شما اسب نور آورده و شما را سوار کرده همراه خود بشرح درین حیث و غدغا تمام بر منبر منبر زبده اولاد
خیرالانام آورده سوار شده و حال آنکه امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که هرگاه امیر محمد جانب شهر در آید آنحضرت را
بی اختیار ساخت بقلعه اختیارالدین برند و چون دو سه روز بگذشت و امیر غیاث الدین محمد در باغ بند الکه امیرخان
برادر بیگ قاسم مهردار و سیخی بیک را با جمع کثیر از خواص خود در وثاق آنزمان فرستاد تا او را بقلعه اختیارالدین برد
و همان ساعت منازل آنحضرت و متعلقان و ملازمان و مصاحبش غارت یافته بنا بر آن حالت بعضی از همسایگان
ایشان نیز سرایت نمود و امیر زین الدین بطور نیز و دیگر از اصحاب آن قدوه اولوالالباب مواخذه و مضبوط گشتند و طوفان
بلا و بلا بر ورد بمرتبه بالا گرفت که هر کس از نوکران امیرخان در هر جا گمان برد که خبری از امتعه و نقود بحضور می بود
بهانه آنکه جهت امیر محمد درین منزل است بآنجا در آمده و دست نهب و تاراج بر آورد و این صورت بعرض امیرخان
رسید خواجه خلیلان را با جمعی از ملازمان سوار ساخت تا گرد شهر بر آیند و بتسکین آن فتنه قیام نمایند القصه
امیر غیاث الدین محمد را بر وقت آن شب در قلعه اختیارالدین محبوس بود و این چند بیت را در سلک نظم کشید ⁂ بتیغ ظلم مرا
میکشی و خواهی دید ⁂ که عاقبت چکند با تو خون ناحق من ⁂ و بر قطعه نوشته پیش امیرخان فرستاد اما هیچ فایده بر آن مترتب
گشته امیرخان از غایت قساوت قلب از سر خون آنحضرت در نگذشت صباح روز دیگر قدوه اولاد خیرالبشر یعنی عالیجاه
نقابت منقبت هدایت مرتبت امیر جلال الحق والحقیقه والدین عطاالله سلمه الله تعالی نزد امیرخان رفته التماس
مخلص امیر محمد نمود و امیرخان سخن آن قدوه سادات رفیع المنزلت را قبول نشود و با جوابهای مصلحت داده جازم
که بعد مرتبه اوج شمع شبستان ولایت را منطفی سازد و بدست تعدی یوسف مصر هدایت را از اوج جاه بچاه هلاک
انداخت هر چند که چهره روزگار از ظهور این فتنه میلرزید و رخسار خورشید از غضب این آشوب زرد میگردید امیرخان
بتحریکات نفسانی و تسویلات شیطانی بنا بر آنکه چهارشنبه هفتم ربیع و بوقت نصف النهار قاسم مهردار را
بقلعه فرستاده و با خمسه آل خیرالعباد را هلاک ساخت و از عقوبت جبار منتقم غرامت چند اندیشید و خود را از
حضرت رسالت علیه السلام والتحیه انداخت ⁂ دریغ آن نقابت قبایی که بود ⁂ دل آنکه علم و کف بحر جود
دریغ آن صدارت پناهی که بهر ⁂ بکام دل او همی سود چرخ ⁂ دریغ آنکه بود از علو نسب ⁂ سر دودمان رسول عرب
دریغ آنکه از فیض انعام عام ⁂ الخلق اشنا کردی مدام ⁂ دریغ آنکه بود از وفور کمال ⁂ عطا بخش اصحاب جاه و جلال

دریغ انکه

دریغ آنکه بودی ز خلق حسن ⁂ نوازنده و اقضان سخن ⁂ دریغ آنکه از بهر فکر و صواب ⁂ عیان ساختی مسلک حق و ناب
دریغ آنکه از زیر چرخ کبود ⁂ بفضل و هنر مثل او کس نبود ⁂ دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین ⁂ نخواهد نظیرش بروی زمین
چگونه که متوطنان بلده هرات را از حدوث آن واقعه هایله چه قدر اضطراب دست داده و چه نویسم که افاضل و سادات
از وقوع آن حادثه ناشایسته چگونه مصیبتی اتفاق افتاد ⁂ گفتم که ز قصه مشکل بنویسم ⁂ وز درد و فراق حاصل بنویسم
کو دل که از آن حال غمی شرح دهم ⁂ کو دست کزان درد دلی بنویسم ⁂ حقا اگر هر چه درین زمان منزل گشتی جای آن بود
و اگر سپهر از آن حرکت حیرت از حرکت باز ایستادی عجب نمی نمود ⁂ تا دیده و دیده واقعه این چنین ندید ⁂ هر کس چنین
شنید گوشش خبر ندید ⁂ القصه شب پنجشنبه خواجه شاه حسین چاپانی و بعضی دیگر از سالکان طریق مسلمانی در امیرخان استجازه
نموده جسد مطهر آن قدوه اولاد خیرالبشر را از قلعه بخانه برده بر نهج سنت خیرالبریه علیه و آله و افضل الصلوة والتحیه
غسل داده و تجهیز و تکفین کرده و نماز گذارده بکوه مختار که مقبره آبا بزرگوارست بخاک سپردند ⁂ سرو بالای تو در خاک
دریغ است دریغ ⁂ زیر خاک آن بدن چالاک دریغ است دریغ ⁂ دامن پیرهن ای یوسف عهد ⁂ شده چون دامن گل چاک
دریغ است دریغ ⁂ او فات امیر غیاث الدین محمد پنجاه و شش سال بود و کلک لطایف نگار خواجه ضیاءالدین میرم
در تاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم نمود ⁂ چون میر محمد خلف آل عبا ⁂ زین دیر فنا رفت سوی دارالبقا
تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا ⁂ والله شهید بحییه المولی ⁂ و این رباعی دیگر نتیجه طبع مولانا شهاب الدین احمد الحنفی است
که در آن واقعه گفته ⁂ چون کرد بر تیغ جان گسستن نوح فلک ⁂ از نوع زمانه نام میرک لحک ⁂ گفتم که حساب سال این واقعه چیست
دل گفت که قتیل بیدکان میرک ⁂ و امیرخان بعد از این واقعه بسه روز اصحاب و اقربای آن زبده آل عبا را طلبیده
و تسلی نموده در مدت اعتذار ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان بگشود و منصب قضای دارالسلطنه هرات را
برای صوابنمای عالیجاه نقابت قباب افادت پناه امیر نظام الدین عبدالحی و خدمت سیادت و سکاکی و زبده
اکابر زمن امیر سید تاج الدین حسن تفویض کرد و بعضی از کتب سید شهید سعید الختام نخبة النقبا والفضلاء امیر خود
قرابت و داماد آنحضرت بازداد و نوشته او که پس از مرگ بسبب چند حرف جعفی بکرد در تاریخ روزگار بیاجتناب
[illegible] ⁂ بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد ادخله الله تعالی فی الجنة المخلدة امیرخان شاه علی
قورچی را به درگاه عالم پناه فرستاده و سوم نسبت کرد که امیر محمد میر یوسف در حقوق زرخ نظام سده سدره مرتبت را
بطاق نسیان نهاده داعیه نموده بود که میرزا محمد بابر را بهرات طلب نموده سایر مجرمه علیه مواخذه و معاقب گرده بتیغ سیاست
او قطع حیاتش بالقطاع انجامید ⁂ دوران فلک بکام نشد بدست هنوز ⁂ با ما بکرشمه غوغاست هنوز ⁂ بجرم بخت ...

و بین طرفه که جرم از طرف ماست شعر و امیرخان بعد از فرستادن شاه قلی ملاحظه آنکه مردم را مخالفت محمد بابر میرزا
و موافقت امیر محمد یادگار آمد و از یورش قندهار شایع گشته روز یکشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سنه [illegible] از شهر بیرون رفت
و در النگ کهدستان منزل گزید و روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور شاه قلی از پایه سریر اعلی باز آمده
که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایره غضب جهانبانی گشته مدام بارگاه شاهی گردیده بیم آنکه عنقریب آثار قهر ظهور آید تا جسم
اضطراب امیرخان از حد گذشت و امرا و دیوانیان او دل از حکومت خراسان برگرفته آغاز ظلم و تعدی کرده
و بی شمار نقود و رعایا و بیچارگان به تحمیلات گران و توجیهات بیکران خراب ساختند و امیرخان از کهدستان به بیلاق
شتافته از آنجا عنان یکران بالنگ شین بافت و قریب یک هفته آنجا بسر برده و از غایت سراسیمگی روز دوشنبه
شوال بجانب هراة بازگشت و در باغ جهان آرا فرود آمده و در روز شنبه عالیجاه عظام زین الدین سلطان و برادرش
سلطان ذکر بعد از استماع خبر ... او و یک از استرآباد و اسفراین ملازمت حضرت شاهزاده طهماسب بوده
جهت انحراف داده و در روز جمعه ... از ملازمان ... و دورمیش خان حسن بیگ و کبیر اسحاق و از نواب ... خان
امیر شیخ نهاده به دارالسلطنه هرات رسیده و خبر توجه آنحضرت را بصوب خراسان شایع گردانیدند و حیرت امیرخان
روی در ازدیاد نهاده و در روز دوشنبه ... والی طوس و مشهد مقدسه احمد سلطان افشار که مصحوب زین الدین
سلطان و برادرش سلطان نزد امیرخان آمده بود اجازت طلبیده روی به الکاء خود آورد و بعد امیرخان از غایت
خوف و اضطراب ... دیگر خیال یورش قندهار کرده روز دوشنبه ... ذی قعده از باغ جهان آرای در ملازمت
شاهزاده طهماسب میرزا بصوب قصبه ... در حرکت آمده و هنوز در حوالی آن دیار بود که ناحیت و ولایات خراسان
از طلوع رایات آفتاب اشراق دورمیش خان نورانی گشت و شب محنت هرویان بروز بهجت ... یافته
غلغله بهجت و شادمانی از طرب های امید درگذشت مصرع مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی
کسی می آید مصرع از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی که فریادرسی می آید گفتار در بیان [illegible]
[illegible] چون ارادت قادر
بیچون ... مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی نواب امیرخان
از دامان ... اهالی خراسان کوتاه کرده مضمون ... علیهم ... ظاهر شده
در اطراف آن بلده ... پادشاه کشورگشای بعد از اطلاع بر صورت مذکوره
و حوادث مسطوره بر آن قرار یافت که شاهزاده طهماسب را به پایه سریر اعلی طلبیده امیرخان را از حکومت آن مملکت معزول

سازد و شاهزاده سام میرزا نامزد دارالملک شاهرخ کرده لوای معدلت امیر الحضرت دورمیش خان را به پایه سریر اعلی طلبیده
در اطراف و امصار خراسان برافرازد فرمان جهان مطاع برین جمله صدور یافت منشیان بارگاه توتی الملک من تشاء
منشور ... آن مملکت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه باسم سامی و القاب گرامی سام میرزا مرقوم گردانیده
و طغرانویسان دیوان ... الارض ... پروانچه نفاذ و امر جریان فرمان دورمیش خان را در آن ممالک
بتوقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض برافرازد و یکی از نواب ... جناب ... علی الله تعالی ... دورمیش خان
که ... اقامت ... معروض ... که حکم همایون برین موجب صادر گشته که موکب عالی
خانی بر سبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح مرحمت و احسان بر مفارق آن بلدان مبسوط سازد و ...
... عنان یکران بجانب ... انعطاف داد و چون مشعور بود که هر گاه امیرخان از توجه
موکب ... بصوب خراسان وقوف یابد بنابر توهمی که بسبب شهادت امیر محمد بر ضمیرش استیلا یافته بود گردن از
طوق اطاعت فرمان بپیچد و پای در وادی عصیان نهد در اثنای راه دورمیش خان و زینل خان مکتوب محبت آمیز
بامیرخان نوشتند مضمون آنکه ایالت خراسان بدستور معهود متعلق بآنجناب است و ...
و این مکاتبات را ... بیک برادر قاسم ... و کبیر اسحق شیخ ... بدارالسلطنه هراة ارسال داشتند و ...
در اواسط شوال ... امیرخان رسیده ... آن نوشتها را معروض ... امیرخان ... یافت
و به ... یورش قندهار ... شاهزاده طهماسب بصوب ... و در پنجم ذی الحجه ... از فر نزول
دورمیش خان و زینل خان ... ریاض رضوان گرفت و نسیم عدالت ... از گلزار ممالک ...
دورمیش خان ... دارالملک خراسان ... روز ... دیگر سادات و قضات و موالی
و اشراف و اعیان و اهالی ... اخلاص ... نهاده و زبان بتهنیت و شادمانی ... دولت ... گشاده ...
افضل البلغا و افصح الفصلا ناظم ... صدارت و سزاوار مولانا نظام الدین امیدی رازی ...
... بسعادت ... باغ جهان آرای ...
... دورمیش خان ... امیرخان ...
هراة ... مبارک ...
العالمات ... شاهزاده طهماسب ...
... امیرخان ... روز شنبه ... ذی الحجه ...

بدانجانب روان شده روز عید بنواحی شیراز رسید امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا سوار شده
مراسم استقبال بجای آورده و از جانبین لوازم کورنش بتقدیم رسید و مجلس عید ترتیب یافته جامها [illegible]
از دست ساقیان خورشید دیدار در کشیده و در آن مجلس بهشت آیین آنحضرت چندان سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز
بسمع خان رسانید که او را یقین شد که ایالت خراسان بدستور سابق بوی تعلق میدارد و از مقام رنجش و عناد درگذشته
عازم هرات گشت و دورمیش خان هم از آن منزل مظفر بیگ نزد ظهیر السلطنه محمد باقر میرزا فرستاد و پیغام داد که درین ایام
موجب فرمان اشرف اعلی بخراسان رسیدیم شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان و سپاه
فراوان متوجه قندهار بود و مدعا آنکه سلطان مروت [illegible] آنحضرت بر شهرستان دل اصحاب استیلای تمام دارد
بالتماس عالی شاهزاده را بطرف هرات باز گردانیدیم امید آنکه خدام عالی مقام نیز طریق اتحاد و سلوک داشته از [illegible]
بصوب کابل کوچ فرمایند تا [illegible] کمال یافته بدرگاه شاهی و طریق وفا و وفاق بین الجانبین بشیوه خلاف و نفاق
تبدیل یابد و بعد از رفتن مظفر بیگ دورمیش خان باتفاق امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان روی بدار السلطنه
هرات آورده در روز چهارشنبه ۱۰ ذی الحجه بمقصد رسید حضرت شاهزاده و امیرخان [illegible] را
نشیمن ساختند و دورمیش خان در منزل امیر محمد ولی بیگ نزول اجلال فرموده روز پنجشنبه ۴ ماه صفر [illegible]
حضرت ممالک پناهی [illegible] آنکه حسب الحکم اشرف [illegible] همایون رفته بود رسید و سواد حکم همایون را که در باب
سلطنت خراسان باسم سامی ابوالنصر میرزا و تفویض ملک و مال آن دیار بخدام دورمیش خان شرف ورود یافته
بود رسانید و خواطر فرق انام و ضمایر خواص و عوام را بآن بشارت خرم و مسرور گردانید * دوش از جناب آصف پیک
بشارت آمد * کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد * خاک وجود ما را از آب باده گل کن * ویران سرای دل را گاه عمارت آمد
لاجرم امیرخان عازم عراق و آذربایجان گشته در روز پنجشنبه سیم صفر [illegible] از [illegible] سفر کرده در ملازمت طهماسب
میرزا بنواحی قریه ساقلمان منزل گزید روز یکشنبه قرب وصول آصف سلیمان جاه خواجه کریم الدین حبیب الله ساوجی
[illegible] رسیده و صباح روز دوشنبه سادات و قضات و اکابر و اشراف بلوازم استقبال و استعجال نموده و [illegible]
بملازمت شرف دست بوس مشرف گشتند و مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده نوازش و التفات یافتند و در همین صباح
امیرخان از حوالی ساقلمان کوچ کرده روی بآذربایجان آورد و حضرت ممالک مداری در سر خیابان باغ [illegible]
انیس الحضرت معزز گشت و خلع فاخره شاهی که همراه داشت در رعایت قابلیت آنحضرت پوشانید و کیفیت مهمات
ولایات خراسان را بر وجهی که با نواب کامیاب قرار داده بود عرض فرموده آنچه که حضرت پادشاه سلیمان احتشام

لجهت انتظام

بجهت اهتمام آن صف شکن مقام مرقوم ارقام التفات کرده و ظاهر ساخته مضمون بر آنکه عالیه امرا و اعیان خراسان بدانند که
دورمیش خان نسبت بایشان فرزندی دارد و اهتمام امور زمام اختیار آن مملکت داد و عزل و نصب حکام را در قبضه اقتدار آن
بهادر داده ایم و رخصت داده ایم که هر کس که در کلیات امور [illegible] بهیچ [illegible] از سخن او تجاوز نکند آن خان
عالیشان و آصف بلند مکان را باصناف لطف و احسان بیکران بنواخت و لوازم آفرین و تحسین بتقدیم رسانید
و مسند [illegible] آنحضرت [illegible] افراشته در قبض و بسط و حل و عقد و بست و گشاد امور کلی و جزوی
ملکی و مالی تمامی خراسان قوی و مطلق گردانید و آن صف شکن بهادر بحسب الاستقلال و الانفراد بر مسند حکومت
و دارایی تکیه زده همت بر تمهید اساس عدالت و رعیت پروری مصروف داشت و نقش لطف و احسان
[illegible] و رعایت بر صفایح [illegible] احسان نگاشت و در تفتیش احوال مظلومان شکسته دلان [illegible]
سعی نموده و باستماع اقوال مظلومان پریشان حال گوش هوش گشوده دست تعدی ارباب [illegible] از دامان فقرا و عجزه کوتاه
کرده و حال آیین [illegible] صورت بهبود و چهره مقصود محتاجان حجاز رسیده را [illegible]
توقف [illegible] رعایت و حمایت [illegible] راحت افزای [illegible] الناس [illegible]
گردانیده و نسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم مراسم رعایت و ترحم بتقدیم رسانید
و سادات صاحب سعادات که دراری سماء رسالت و درر دریای ولایت اند حق تعظیم و تبجیل گزارده لوح ضمیر بصورت کمال
محبت ایشان [illegible] ساختند و علما اعلام [illegible] که از مشارق رای هدایت [illegible] ایمان و مصابیح عرفان و [illegible]
و [illegible] عاطفت و مرحمت گردانید که از روی فراغت در بحر علوم تبحر نموده و بافاده و
استفاده پرداختند قضاة اسلام و [illegible] که ترویج معالم شریعت و تنظیم امور [illegible] اجتهاد ای [illegible]
[illegible] اعلام ساخت و [illegible] این طایفه فرخنده را [illegible] رسانید
اعلام [illegible] پروری [illegible] شعرا [illegible] منظومات ایشان کانهن الیاقوت والمرجان [illegible]
[illegible] مناسب نماید و جواهر زواهر منظومات ایشان کامثال اللؤلؤ المکنون گوش گردن [illegible]
[illegible] باصناف لطف و احسان و کرم امتیاز بخشید و خواطر آن زمره واجب الاعزاز را [illegible]
مسرور گردانید [illegible] و تسکین [illegible] ایشان و [illegible] که نظام حال عالم و عالمیان و انتظام مهام
ایشان [illegible] از ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانیده و از [illegible] سحاب مکارم و امتنان مزرعه امید
آن طایفه را صفت خضرت و نضارت رسانید [illegible] که در بحر طلب [illegible] موجب مباهات می نمایم

می نماید عزیز و گرامی داشته همگنان را نوازش بواجبی کرده و از منغاومات و خراج مسلمانان تخفیف کرده شرایط معمارسازی و خرابی بجای آورده و محرجات و امال و اسواق که متحملان انواع مشاق و متکفلان امور ما لا یطاق بوده از تحملات و اخراجات معاف داشت و مقربان ایشان راحت المقصود قرار داده و در جمیع امور اعلام رغبت پروری برافراشت * کریم دین صاحب امید نفس مجته بوده در کار افزونش * بیمن دولت دوری خانی * اساس عدل را کرده بانی * بر همت جاره بیچارگان شد * مراد خاطر اوارکان شد * ز دولتش گشت چشم بخت پر نور * ز خوانش خاطر غمناک مسرور * نمود ابر کفش گوهر فشانی * نضارت یافت گلزار امانی * و قطع نظر از بسط بساط تکلف و رفع اساس تصلف بواسطه طلوع انوار طلعت آفتاب کردار خان عالی مقدار و اهتزاز نسایم خلق کریم شقت نصفت آثار دیار خراسان در بستان نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و امانی در چمن تمنای طبقات انسانی شکفته جریان امور جمهور نزدیک و دور در سلک نظام سمت انتظام پذیرفت * نمودار آن مراوح سروار ز نیا افتاد گلزار کار رساری * دهم رمضان ماه بموجب اشارت عالیخان عالی جاه جناب معالی پناه نظام الدوله و السعادة و الانوار را و احمد بیک جهت عرض سرانجام مهام خراسان و التماس توجه شاهزاده عالمیان ابو النصر میرزا متوجه پایه سریر اعلی گشت و در روز یکشنبه بیست و نهم ربیع الاول جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر که حسب الحکم از مازندران متوجه دار الملک خراسان بود در خیابان رسید امین الحضرت العلیه باتفاق امرا و ارکان دولت بل سایر اصحاب ملت باستقبال التفات فرموده در ربع خیابان حضرت سیف الامامی شرف دستبوس آنحضرت استسعاد یافت و مجلس بزم سمت تمهید پذیرفت فروغ جام صهبا ارغوانی بر وجنات احوال همگنان تافت و همچنین در ایام خجسته آغاز فرخنده انجام حکام و ولایات خراسان تمام و سادات و قضاة و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران از سرحد مازندران تا بحور و حدود جبال و سیستان با تحفه‌های لایقه و پیشکشهای شایسته بملازمت خان عالیشان رسیده دولت بجهتی تمام دست داده و در روز نوروز امین الحضرت العلیه مجلس جشن جهان جشن نوروزی فرموده امرا و وکلا و نقبا و سادات و فضلا و قضات و اکابر اهل قلم و وزرا خان محتشم را علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم خلع فاخره پوشانیده و جمعی مرفع گماشته را ثنا و پاره برجسته و کسی را اطلس پوش ساخته بانعام ناجهای زرنگار فرق افتخار همگنان را علیه گردانید و در خلال احوال مظفر بیک از سفر قندهار باز آمده بوضوح پیوست که ظهیر السلطنة بابر میرزا حسب اشارت خان مظفر لوا از ظاهر آن بلده کوچ فرموده و بصوب کابل توجه نموده مقرر شد که عالیجناب صدارت پناه و معالی منقبت عربی لحق الله و الدین حسن چلبی جهت تاکید قواعد محبت و اتحاد و تشیید مبانی مودت و اعتقاد بکابل شتابد و آنجناب روز دوشنبه دوم جمادی الاولی

سنه

سنه ثمان عشرین و تسعمایه از هرات روی عزیمت آورد و قبل از رجعت بتاریخ یکشنبه بیست و هفتم جمادی الآخر ایلچی ظهیر السلطنة بابر میرزا بدرگاه عالی رسیده خبر استیلاء آنحضرت را بر ولایت قندهار رسانیده و پیشکش گذرانیده بنیان موافقت را موکد گردانید و کیفیت فتح قندهار چنان بود که چون بابر میرزا بموجب التماس خان عالیشان سعادت انتما از ظاهر آن بلده بجانب کابل توجه فرمود شجاع بیک که از محنت محاصره و بلا و عنا بتنگ آمده بود یکی از نوکران که مولانا باقی نام داشت در قندهار حاکم ساخت و عده که با حکام خراسان کرده بود وفا نمود و رایت توجه بکنار آب سند برافراخت و مولانا باقی رقم بطلان بر حقوق شجاع بیک کشیده قاصدی بعصان برق و باد بطلب ظهیر السلطنة بابر میرزا فرستاده و آنحضرت بعد از رسیدن حسن چلبی مرور وزراز کابل بقندهار بازگشته آن خطه را بحیز تسخیر و تصرف در آورده و انجناب را باصناف انعام و اکرام نوازش فرموده و از مخصوصان خود میرزا قلی را همراه گردانیده و رخصت معاودت ارزانی داشت آنگاه زمام ایالت قندهار را در قبضه اقتدار ولد خود کامران میرزا نهاده و بکابل بازگشت و حسن چلبی و میرزا قلی در روز پنجشنبه بیست و سیوم شعبان بدار السلطنة هراة رسیده کیفیت حالات را بایستادگان پایه عرض رسانیدند و پیشکش گذرانیده محفوظ عین لطف و احسان گردیدند و میرزا قلی بعد از آنکه چند روز در ملازمت سده سنیه خانی بود بانعام خلع فاخره و نقود وافره سرافراز شده مراجعت نمود و در آن اثنا امین الحضرت همت عالی نهمت بر سرانجام مهام و لایات خراسان گماشته امیران را شغل حکومت مملکت جرجان مفتخر ساخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت اسفراین و نیشابور برافراخت و منشور فرمانروایی سبزوار بدستور پیشتر بسلطان داده و زمام قبض و بسط طوس و مشهد مقدسه را در کف کفایت برادر وی سلطان نهاده و چون در زمان امیرخان والی آن سرکار بتعلق باحمد سلطان افشار رسیده بهشت عنبر نثار بر خاطر نشسته بود امارت توجه بجانب رکاب عالم پناه طلب و مرخص گشته عنان بکران تا ولایت ری باز کشید و این معنی بعرض نواب بایه سریر اعلی رسیده حکم همایون نفاذ یافت که از آنجا باز گشته در ولایت خراسان توطن نماید و محکوم فرمان امین الحضرت العلیه ورمیش خان بوده در طریق وفاق سلوک فرماید لاجرم طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بدار السلطنة هرات خان خجسته صفات احمد سلطان را منظور نظر لطف و مرحمت ساخته حکومت ولایت هرات رود و سرکار الکه مقدسه عباسیه و سافر و لوک و فراه و اوق و قلعه کاه را برای صواب نمای منعوش گردانیده و برین قیاس مهام جمهور حکام و اشراف انام سرانجام افزایش یافت و امین الحضرت نگار

ارباب عظام از عامه و اعاظم ... الحمد لله العلی العظیم والصلوة علی حبیبه النبی الکریم گفتار در بیان طلوع ...

شاهزاده مظفر لوا ابوالنصر سام میرزا از افق دار الملک ... ساحت ... والی خراسان

چون نظام الدوله و انوار ... بیک ... رسید کیفیت انتظام مهام دار السلطنه هراة و ولایات خراسان

گردانید هر چند که مفارقت شاهزاده سام میرزا بر خاطر همایون از نسایم صعب می نمود اما بنابر مصلحت ملک و مال

و التماس خلق فرمان جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن دره درج سلطنت و سرافرازی متوجه ... شرف کرده

و امرا عظام خلیفه محمد سلطان و تاج الدین بیگ سهیل بهادر با فوجی از اهل جلادت و مهورد ملازمت آنحضرت

عزیمت نمایند و شاهزاده سام میرزا در ساعتی سعادت انجام ابرش گردون خرام نشسته بصوب خراسان آورد

روان گشت شاهزاده ماه جبین • چو خورشید بر اوج چارم سپهر • ملک گفته در موکبش دورباش • ز کروبیان ...

بهر سامان که خورشید ... عبور نمود از یمن مقدم ظفر قرینش سبزه نشاط از مشام زمین بر دمید و بر هر صحرا

که علم لوای جهان آرایش پرتو انداخت بجای خس و خاشاک لاله و ریحان رسته مشام زمان معطر گردید بهر جا

چو باد بهاری گذشت • بسان فضای فلک سبز گشت • بهر سر زمین کرد یکدم مقام • شد از مقدمش ... دار السلام

در اواخر شعبان سنه ثمان و عشرین و تسعمایه موکب عالی شاهزاده کامران بحدود خراسان رسید و ...

سیوم ماه رمضان شهر ... اقبال ... اثر دار السلطنه هراة رسانید • جا که رایات منصور پادشاه ...

نوید فضل و کرمت مهر و ماه رسید • جمال بخت ز روی نظر نقاب انداخت • کمال عدل بفریاد دادخواه رسید

سپاه ... اکنون ... • که کام دل اکنون رسد که شاه رسید • و همان روز عالیجاه مملکت پناهی حبیب

الله ... اشراف هراة را ... گردانیده باستقبال موکب ظفر مآل شتافت و در حدود ولایت زاده و ...

شرف پای بوس مشرف گشته فروغ انوار عنایت شاهزاده بر وجنات احوال ایشان تافت و منتصف ماه مذکور

وصول شاهی کرده موید منصور شایع شده هر روزبان از روی نشاط و سرور در باب تزیین و آیین شهر اهتمام

نمودند و تمامی دکاکین ... را در اطلس و ... گرفته ابواب بهجت و انبساط گشودند • که ز ...

کلاه ... کردند • و صباح یکشنبه ... موکب عالی ... از راه کوچه خیابان متوجه ...

گشته ... حضرت ... نثار ... برداخت و از دروازه ملک ... شهر ...

گستردوان مسافت ... و حضرت شاهزاده با الدوله والسعاده ... حشمت و

اقبال نزول اجلال فرموده هر یک از امرا عظام که در ملازمت رکاب ... بودند در منزلی مناسب ...

اقامت

اقامت انداختند و تمهید بساط فیض و عزت پرداختند تخت خاقان سعید را از فر وجود خاقانی الجود شاهزاده

جوان بخت عزت افزای بلاد ربع مسکون ساختند و صیت مقدم همایونش از فلک بوقلمون در گذشت و فروغ مملکت

روز افزونش بر صفحات روزگار صغار و کبار تافت آوازه احسان فراوانش شایع گشت و از سعی ...

آن زبده خاندان سیادت و اقطار بلدان امصار غایت فرحت و امنیت و فتوح یافت و نیز مرحمت آن

... دودمان ولایت از افق معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم خراسان روی بر تافت

شکوه ذات کرامت سماتش نگاه بان رخنه خوف و خطر شده و شعاع وجود ... انتعاش ... اهل فضل و

هنر گشت گویا همای چتر دولتش ابر رحمت که بر مفارق خلایق سایه گسترده یا بجلوه لوای عدالتش آفتاب سعادت

که فضای این ولایت روشن کرد • تعالی الله زهی عجب عالی مکان • که از نور رخش روشن جهان است •

ز رویش لامع انوار هدایت • ز خوی ... لایح آثار کرامت • لطیف عالمی گشته طفیلش • ... عدل و داد ...

... اقبال معمور • ... که در آفاق مستور • ... باشد • بهر کاری صواب ...

... کارش • چو دوران ... کارش • جهان معدلت عالی ملک قدر • بر اوج سرفرازی چون مه بدر

انیس پادشاه و نامداران • مراد خاطر امیدواران • فریدون دولت و جمشید همت • کواکب موکب و خورشید حشمت

... • ... • کفش گاه سخا چون ابر نیسان • ...

سر ... • ... • زهی آصف پناهی دادگستر • امین ملک شاه هفت کشور

کریم ... • که هر کس ... • کفش ... • ...

... • ... • ... مرجع اهل کرم باد • ملاذ اهل شعر و قلم باد

ذکر ... ابوالفتح طهماسب میرزا و ...

چنانچه سابق کلک سخن آرا بر لوح بیان ثبت کرد امیرخان در رکاب شاهزاده ... طهماسب میرزا بتاریخ ... سنه

ثمان و عشرین و تسعمایه از صحرای ... روی توجه بدریاجان آورده بر طبق کلام ...

اثنای راه ... الانتظام مرضی ... بروی ... و مضمون ...

عام ... از پای در انداخت چنانچه قوت سواری مفقود گشت و از اسب ...

ساعت ساعت صعوبت آن مرض می افزود ... و فرسخ مسافه قطع نمی توانست نمود چون

نزدیک ... منزل ... امرا و ارکان دولت شاهزاده ... طهماسب میرزا را استقبال نمودند

و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده زبان بدعا و ثنا گشودند و طهماسب میرزا از بعضی از ییلاقات نواحی تبریز بتقبیل
انامل همایون سرافراز گشته پادشاه ربع مسکون * بنوازش بر در گرفت * و هم در آن فرح آباد آن قرة العین سلطنت
متمتع و مسرور شده چند روز بساط عیش و حضور بصفت تمهید پذیرفت در آن اثنا جناب مرتضوی انتساب امیر جلال
و امیر زین الدین علی که بموجب مصاحب امیر محمد خان مبلغهای کلی از وی گرفته بودند از جانب دار السلطنه هرات بدرگاه عالم
پناه رسیدند و اخلاص و دولتخواهی نموده چون آن سیادت پناه طلبیده بود لاجرم پادشاه دین پناه در روز جمعه ... رجب
در مقام اوجان بر تخت عدالت نشسته بر فور اهتمام بپرسش آن قضیه گماشت و چون امیر خان بواسطه شدت
مرض مجال حرکت نداشت جمعی از بندگان درگاه سپهر اشتباه پیر احمد بیک و بدایت بیک و خواجه علیخان و قاسم مهردار و مولانا
احمد طبیبی و خواجه عنایت الله که رتق و فتق و قطع و فصل مهمات خراسان بجناب امیر خان تعلق داشت بمسند
دیوان برخوردار گردانیدند و امیر جلال و امیر زین الدین علی کیفیت ظلمی را که بسید سعید وقوع یافته بود بشرح معروض
داشته پادشاه معدلت پناه کما ینبغی متوجه آن قضیه گشته و مضمون لو یا کحل الوالدان ... شامل حال مخصوصان
امیر خان گشته ... که مباشر قتل آن سید ... صاحب سعادت اغوا کرده بودند و اکثر ملازمان آن حضرت و مصاحبان و ملازمانش را جمیع خاصه خود تصرف نموده لاجرم حکم جهان
از حکم عدالت روز افزون بمواخذه آن جماعت و استرداد اموالی که از هر کس گرفته بودند صدور یافت و مفتضای کلام
معجز نظام ... ایشان سلاسل و اغلال مقید گشتند و تحصیل آن گروه بملازمان ظهیر الدوله ابراهیم
سلطان رجوع شده و مبلغ کلی بحصول پیوست و از آنجمله موازی ... تومان متعلق بامیر جلال و امیر زین الدین علی
و بعضی دیگر از مردم هرات که امیر خان اموال ایشان بتعدی گرفته بود منتقل گشت و بعد از آن ایام مرض امیر خان اشتداد
تمام یافته در شب یکشنبه دوازدهم شعبان نقد جان بقابض ارواح سپرد و مطلع حزن آن سید عالم فاضل را
بعالم آخرت برد فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین * خدائی که هوش بر بن گاه اوست
سر سرکشان خاک درگاه اوست * چنین کرد تقدیر روز الست * که هر کس که بد کرد از بد برست * میاندیش از آنکه ناید ...
دل بد کنش هست بوسنده ریش * مپندیش ... * اگر خیر خواهی به نیکی درای * القصه چون امیر خان
بدار جزا انتقال نمود و نواب اولیاء عظام از هر کس که گرفته بودند همین اهتمام خدام ظهیر الدوله ابراهیم سلطان
فرود آورده پادشاه ... رقم عفو بر جرائد سایر ارباب جرائم ایشان کشیده و امیر جلال را بانعام
خلع فاخره و سیورغالات وافره راضی و شاکر ساخته بطرف هرات بازگردانیده و شاه صاحب تایید بقیه ایام

باستان و ییلاقات آذربایجان روزگار دولت آثار بعیش و عشرت مصروف داشت و چون هوا آغاز دم سردی نمود
بتبریز مراجعت نموده همت بر تحصیل ملتمسات خلایق گماشت والحمد لله علی افضاله والصلوة علی النبی و آله * و در آن سال
... و این عمر گرانمایه سبک مغز بود * در جنگ اجل خنجر کین تیز بود * آمد شده هر بهره خون ریز بود * افسوس که سبزه عذار
ابنای دولت و اقبال را موقف انقدار آسوده و بر فراغی گذارد و زمانه ستمکار را با اللیل اطراف النهار
تخم ... و قضای مبرم ... اختیار کارد * یارب چرا ... * دیگر
امید ... * گردون همیشه جنگ و جفا ساز میکند * ... نقش بکار نیست * در خانه ... دستار
کرمت و آمال ... بکار نیست * باغبان ... رقابت که دام ... دار را در چمن زندگانی به نسیم بهاری صفت نفحات
بخشید ... آخره خریف اجل اوراق شجره وجودش را بباد فنا بر نداده و منشی دیوان تقدیر نشان نام که کام کار را در
پرده هجر بر رفع درجات مرتبت ثبت کرد که عاقبت الامر رقم ختم بر حاشیه منشور حیاتش نهاد * در باغ کلی شکفته
نبود بی خار * بی داغ کجاست لاله در گلزار * هر چند که گشت طوبی وار * از باد فنا فتد آخر کار * غرض از عرض این
نسبت و مقصود از ذکر این ترتیب آنکه چون خورشید جاه و جلال وکیل السلطنه و عماد الدوله میرزا شاه حسین
باوج کمال رسید و دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از سرانجام امور مهمات سلطنت کوتاه کرده ...
که از ... امیر و وزیر و صغیر و کبیر ... ارکان بر سر ... اشتغال یافت و آتش
غیرت بنسیم غضب در باطن جمعی کثیر از اعیان حضرت بر افروخته شرار مکر و خدعت بر وجنات روزگار ایشان
آثار شکوه پادشاه بنده نواز قدرت نداشتند که دست تعرض جانب عرض آنجناب سا ... و صورت عداوتی
که در پرده خواطر مستور داشتند بر منصه ظهور جلوه گر گردانیدند و در زمستان سنه تسع و عشرین و تسعمایه که از محاورات مجلس
عیش و سرور پادشاه عدالت منصور هوای تبریز عطر بیز بود میرزا کمال الدین شاه حسین با قراخی ... داد و ... شاه
شاه قلی که جهت اخراجات کارخانه همایون مبلغهای کلی تحویل داشت اشتغال نمود و مبلغ هفت هزار تومان بر آن ...
ابی کشیده ... ان وجه بود ... واسطه صعود ... جاه تقرب پادشاهی چندان التفاتی بدان سخن نکرد
و در سرانجام آن وجه اهمال ورزیده بدستور سابق شرایط ملازمت سده امامت و کرامت بجای می آورد و در ...
ایام ... میرزا شاه حسین ... از آن معامله بعرض حضرت اعلی رسانید و حکم همایون بتفصیل وجه مذکور صدور یافت
صلاح و فساد مهم شاه قلی برای صوابنمای جناب میرزائی مفوض گردید و آنجناب بنا بر کمال اسلامت نفس و صفای
ضمیر با ... شاه قلی مدارا و مواسا می نمود اما آواز غایت شرارت باستیصال ... زندگانی آن ملاذ افراد

انتشار بادخود قرار داده منتهز فرصت می بود و در این اثنا نسیم اردی بهشتی وزیدن آغاز آمده و شاخ ارغوان بسان پیکان
خون بر عاشقان قطرات عقیق و مرجان ظاهر ساخت و ابر نوبهاری آغاز بدمستی کرده و از کره هوا ژاله سنگ تفرقه
در میان معاشران انجمن چمن انداخت بید مجنون خلاف خنجر زمرد یکی از غلاف کشیده و پیکان خار عازم خونریزی شد
لاله خود را غرقه بخون کرده بلبل از اندیشه هجران گل غزل سرایی آغاز نهاد و قمری فریاد و نوحه کرده زبان بادای مضمون این گفتار
بگشاد — مرد آنکه زمان بچنگ تو آهنگ است — با جور و بزرگی و زو شیشه خنک است — گاهی بود از لاله زمین غرقه بخون
گاهی فلک از خون شفق گلرنگ است — در فصلی چنین میرزا شاه حسین پیوسته از فروغ جامهای ارغوانی رنگ کدورت
از لوح دل می شست از مکر زمانه غدار غافل بوده همواره از جوانان گلعذار ساغر باده می ستد و از چنگ و عود مغفر
اهل بگوش هوش می رسانید و او بچرو آهنگ قانون و رباب آیت انتقالش میخواند و او ولی سعود از جام روح پرور و ان
تاریخ چهارشنبه ۲۰ جمادی الاول پادشاه هفت کشور در هشت بهشت بتزیین مجلس در غایت زیب و زینت ترتیب داد
و ساغرهای مالامال در کشید و ابواب نشاط و انبساط گشاد و میرزا شاه حسین با ایران صحبت او فتی که ساغر زرین مهر در انجمن
سپهر دایر بود از دست ساقیان سیم ساق شرابی چون لعل مذاب بجرعه نمود و چون آفتاب حیاتش بمغرب زوال رسید
و از سرخی شفق اطراف چرخ مطبق غرقه بخون گردید شاه خورشید جاه از مجلس برخاسته بجانب خوابگاه توجه فرمود
و میرزا شاه حسین نیز متوجه خانه خود شده و از خمار آن باده خوشگوار غافل بود و در آن حین شاه قلی از غضب حضرت
اعلی بازگشته و الحیات نهاده بدو مدت بر خنجر خون ریز از میان بر کشیده و آن تیغ بی دریغ را بر سینه آن یگانه
زمان فرو برده گوهر جانی را که در بستان عاریه بود و به گفت که حکم همایون بر این موجب صدور یافته که این شخص را با دو نفر
کشیده ملازم ایشان نیز بر کشیده و نقش وجود انجمان فضل و هنر را از صحیفه زندگانی محو کرده اند — دریغ آن بحر جود
سخا و کرم — پناه کرام از عرب تا عجم — دریغ آن سراوار والا گهر — نوازنده اهل فضل و هنر — دریغ آن عدالت بنای که بود
دل شکان لیسان کفش بحر جود — دریغ آن که بودی بهر صبح و شام — برازنده حاجت خاص و عام — دریغا که ایام اساس کار
ندارد بنایی وفا استوار — دریغا که این چرخ پر اضطراب — همیشه بکام تو زرد او زشتاب — بود دمش سیخ از خون ما
هارد هم جان محزون ما — القصه چون شاه قلی بعد صرف نقد سهال زندگانی آن سرور با مشی کامرانی را از درخت
بهشت از پای در انداخت قبل از آنکه آن خبر بعرض شاه عالی گهر رسد بر بارگیر قرمیر سوار شده علم عزیمت بصوب
پایجان و صده و دیار دیگر برافراخت صباح روز دیگر که تیغ آفتاب چون شعله غضب شاه والاجناب سر از فلک
اخضر کشید و روس کوکب از در فلک الفصال با ثمه برده نیل گون سپید پرفلمون کسوت ماتم زدگان حسرت کرم

علم خورشید

علم خورشید احتشام بر سریر سلطنت قرار گرفت و نیران قهر قیامت از مشتعل شده فرمان قضا امضا یافت و قتل جمعی از
قورچیان که امداد شاه قلی نموده بودند بسمت صدور پذیرفت و بهار روز که پنجشنبه ۲۲ جمادی الاول بود که کوه سلطان
باچند کس دیگر از آن زمره بجزای اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقه از ملازمان میرزا شاه حسین بتعاقب
شاه قلی مأمور شده و بر جناح استعجال متوجه گردیدند آنگاه خدام بارگاه عالم پناه بتجهیز و تکفین جان بی بدیل آن بزرگ
شهید اثر آرامش نهاد ضمیر ساختند و سادات و قضات و اشراف و اعیان جمع آمده و یاد از نماز جنازه پرداختند
بعد از آن پادشاه اسلام از غایت اهتمام بکمال آن مرجع خواص و عوام فرمان فرمود که تابوت مخلوق برحمت حی
لایموت او را بکربلا برند و جسد مطهر آن مظهر لطف و احسان در جوار علیه علیه جابریه کیک سپردند از نوادر وقایع آنکه
قبل از شهادت میرزا شاه حسین بچهار روز عالی جناب شریعت پناه قاضی نور الدین عبدالرحمن ساوه که برادرزاده قاضی
عیسی بود و در اواخر سنه ۹۲۹ بجوار رحمت ایزد تعالی انتقال نمود در عالم رویا مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین
بجانب آسمان عروج کرده و یکبار بر زمین افتاد و جنت حتمی یاد داد و از وقوع الصورت متحیر گشته در اثنا
کسی با وی گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامیده و همین ام و نب تاریخ وفاتش گردید لکن
جناب قاضی از خواب در آمده در غایت تعجب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نموده و چون اعداد آن حروف با آنچه
در خواب وی گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده ملازمت حضرت نقابت پناهی صدارت دستگاهی جلال الحق
الحقیقة والدین شتافت و کیفیت واقعه را در خلوتی عرض کرد و انتظار میکشید که تعبیر آن خواب چگونه صورت بندد که ناگاه
آن حادثه از قوه بفعل رسید بفضل الله پادشاه و بحکم یزید ذکر وصول خواجه جلال الدین محمد تبریزی و سرانجام امور ملکی و مالی
و کشته شدن شاه قلی بسبب انتقام چون نواب ابدی سریر اعطا ارسال نعش معطره میرزا شاه حسین بصوب کربلا
پرداختند مصلحت آنکه کدام یک ارکان ملک و ملت قائم مقام آن ناظم مناظم دین و دولت سازند قرعه مشورت در میان
انداختند و چون از نواب جناب میرزای گیتی که از عهده سرانجام کشورگشایی بیرون تواند آمد کسی نیافتند اولی و اصلح
چون از خلایق … را احسان تواند نمود و غیر خواجه جلال الدین محمد حفظه الله تعالی بالعز السرمدی کسی نبود شاه بنده نواز
آن خواجه واجب الاعزاز را برجوع منصب جلیله المراتب وکالت سرافراز ساخته قائم مقام میرزا شاه حسین گردید و بانعام
خلع فاخره و تاج زردوزی قامت قابلیتش را آراسته و رایت شوکتش بفرق فرقدین رسانیدند و خواجه جلال الدین محمد
که جمال حالش بحلیه فراست و کاردانی و زیور کیاست و فضایل نفسانی مزین و محلی است و در مکارم اخلاق و محاسن آداب
و علو همت و سمو رتبت و کثرت حشمت و رفعت مکان از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود لی فوی دانی … وراء …

وفکر صحیح انتظام مهام فرق انام پرداخت و بدستور میرزا شاه حسین و رشید و عالم مبانی دولت استوار و ثابت
قوایم سریر سلطنت پایدار کوشید اساس رعیت پروری مرتفع ساخت * بوی براهیم یوسف زجهان کم شده بود
عاقبت سر زگریبان تو بیرون آورد * اما شاه قلی که بعد از آن جسارت آوازه کان وعده و دیار بگریخته بود چون شنود
که فرمان شاه فلک اقتدار قریب هزار سوار جرار تعاقب مینمایند و در آن دیار مجال توقف نیافت و تنگ بر تاب فرار کشیده
در غایت استعجال بجانب شیروان شتافت و بعد از وصول بعزه سیو (?) شیخ شاه از آنحضرت التماس نمود که او را
در ظل مرحمت خود پناه دهد و قاصدی همراه کمینه شتابان فرستاده لب بشفاعتش گشاید شیخ شاه جواب داد که جریمه او
از آن عظیم‌تر است که شفیع آن توان گشت و عصیان او از آن جسیم‌تر که از سر انتقام آن توان گذشت مع ذالک ترا
نزد نواب کامیاب فرستاده التماس عفو نمایم شاید که سحاب الطاف پادشاهی بقطرات لطف تا منتهای [illegible]
حیات لب او فرو نشاند مقتضای کلام اعجاز انتظام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس عمل فرموده بار دیگر
ترا منظور نظر اشفاق گرداند هیهات هیهات * سر ناسزایان برافراشتن * شیوه اولوا الالباب نیست *
و شیمه پادشاهان عالی جناب * و زایشان امید بهی داشتن * سنگ در دست و مار بر سر سنگ * نه زد ایشان بود [illegible]
درنگ * لاجرم چون شاه قلی مصحوب قاصدان والی شیروان بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت شفاعت شیخ شاه
معروض گردید مضمون مقرون بحکم العفو [illegible] با ولی الالباب بر زبان الهام بیان نواب گیتی ستان جریان
یافت او را بعضی از غلامان شاه حسین سپردند تا مرافعه قضیه قتل آنحضرت کرده بمقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن
مرد را از صحیفه هستی استردند * هر که پای از حد خود بیرون نهد * سر چو پرباد و تن او بخون نهد * شمع سان هر کس که
در تاب و فتاد * میبرد چون شمع آخر سر بباد * گفتار در بیان وصلت پادشاه عالم پناه با شیخ شاه و انعقاد یافتن
سور دلگشاد * چون آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع بعزم رخصت
بعد از اوج [illegible] لامع الابتهاج طوالع انضمام رای آرایه و حلول نورانی عرایس معانی النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی
فلیس منی رغبت خواطر حمیده مآثر طبقات بنی آدم را بآن کار خیر آثار می افزاید [illegible] در سنه تسع و عشرین و تسعمایه
که مساعی توفیق ازلی ساعد افتاد پادشاه کامکار را کردن نوعروس مقاصد خیال بود و موافقت [illegible]
امور ابواب استار غیب هر لحظه صورت مطلوب بگردد منظر او چهره میکشود و مهم ساز عنایت پروردگار نقاب حجاب
از رخسار ابکار مرام خدام واجب الاحترام میگشاد و منتظر روزگار طاعت گذار عارض عرایس ملازمان [illegible] مقام
آرایش میداد خاطر عاطر پادشاه والانژاد متوجه آن شد که ثمره شجره زندگانی شیخ شاه شیروانی که در ریاض

سلطنت

سلطنت و جهان بانی برشحات سحاب عطوفت و مهربانی پرورش یافته کام دل حاصل نماید و آن مخدره حجله خلافت و کامرانی
برنج تربیت آن و از آغوش اولو آمانی کشیده ابواب جشن و سرور بر روی روزگار همایون آثار بگشاید و جهت تمشیت این مهم
در [illegible] شهر شوال سال مذکور از [illegible] که دوران زمان محل اقامت موکب نصرت نشان بود اقضی القضات و النقبا
امیر جمال الدین محمد سلمه الله تعالی و [illegible] عازم شیروان گشته از عقود جواهر و [illegible] از نقود و اسپان و امیر تومان
تومان از اقمشه مصر و روم و فرنگ چندین شتر دار و اسپان تازی [illegible] از حساب و شمار برای سرانجام
آن کار همراه بردند و شیروانشاه و ملازمان آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه و جناب امارت
دستگاه را بعد از تعظیم و احترام استقبال نموده با جمیع بلیغ صورتی شرایط ضیافت و مهمانداری بجای آورد
و چون شیخ شاه دانست که سبب تشریف مخادیم صحبت انگشت قبول بر دیده نهاده سر افتخار و مباهات باوج سماوات
رسانید و در ساعتی که برجیس جلیس از برج شرف طالع بود و زهره منظر محبت و داد و کواکب خورشید عالمتاب
اقتران کامل تا امیر جمال الدین محمد تا جهد سید دولت و اقبال و عقد ازدواج پادشاه با استقلال منتظم گشت و امرا
و مقربان شیروانشاه زر و جواهر بسیار نثار کردند غلغله تهنیت و مبارکباد از ایوان در گذشت الکاه شیخ شاه
ببراق فرستادن مهد علیا و ستر عظمی پرداخت و اسباب تجمل و حشمت آن مخدره سرا پرده عظمت را چنانچه
پادشاه مرتب ساخت * بدو داد از کنیزان پرستار * هزاران لعبت [illegible] * سراسر گلرخان سرو بالا
همه سیمین بر و خورشید سیما * غلامان پری دیدار روسی * ز زنگی زادگان ابنوس * [illegible] چون شب رنگ
همه پوشیده ملحفهای زر دوز * ز کوه پیکر بار [illegible] * [illegible] * زاطلس فرنگی صد شتروار
زکمخاهای روسی چند خروار * عنایت کرده چندان مشک اذفر * که از بویش جهانی شد معطر * ز خرگاه و ز خیمه چندان
کز آن شد تنگ صحرا و بیابان * ز خرگه خانه چون جنت معمور * ز خیمه خلیه چون قبله انور * مکمل ساخت چندین اسب
لجام و زین هر یک پر ز گوهر * شتر با او همه بر تجمل * [illegible] گل * تمامی زجهان [illegible]
[illegible] مرتب * و برین قیاس شیروانشاه از جواب آنچه توانست و مناسب دانست ترتیب نمود و
عماری زر نگار [illegible] شعار تجملگاه پادشاه سلیمان جاه روان فرمود و در وقت رخصت مهد [illegible]
نقابت منقبت صدارت مرتبت و در هر یکی انواع انعام ایشان را به تقدیم رسانید ابواب عذرخواهی بگشود
و در چهارشنبه ۱۴ ذی الحجه مذکوره در منزل [illegible] که در [illegible] قرب وصول مهد علیا به پایه
سریر اعلی رسید پادشاه کامران صاحبقران بندگان عظام امرا و ارکان دولت را باستقبال روان گردانید خدام

بارگاه شاهی بر حسب اسباب جشن و طوی برافراختند و سایبانان سراپردهٔ شاهی حجله‌های عروسی را بمهر و نشان زربفت
مزین ساختند ❊ مرتب ساخت چندین حجلهٔ ناز ❊ شد ابواب سرور و خرمی باز ❊ زبانها از صفا یافت تزیین ❊ ببستان سقف
صورتخانهٔ چین ❊ ز بخور و گلاب و مشک و عنبر ❊ معطر شد فضای شش کشور ❊ و در ساعتی سعادت اقتباس
محفهٔ محفوف بدولت و اقبال امید اوج سلطنت و استقبال بدولتخانهٔ همایون رسید در روز پنجشنبه ۲۶ و دیگر روز
بر بزرگ فضائی که هوای جان افزایش بسان نسیم اردی بهشتی روح پرور و آب عذوبت مآلش مانند تسنیم بهشتی فرح
گستر بود بساط بزم و سرور ممهد گشت و شاه جمشید جاه بر مسند کامرانی قرار گرفت نغمهٔ چنگ و قانون و ارغنون
از دورهٔ سپهر بوقلمون درگذشت و مجلس فردوس آیین را پادشاه کامکار رو ساقیان خورشید رخسار و ولدان
مخلدون اوانی [illegible] از رحیق مختوم [illegible] و شرابی و صافی از زنجبیل [illegible] با کوکب ابریق و کاس
مسامعین که بدست آورده و خوانسالاران فرمان بردار اطعمهٔ گوناگون و لحم طیر مما یشتهون و فاکههٔ مما یتخیرون در
طبقهای سیمین مرصع بلولو و جواهر ثمین حاضر ساختند قافلهٔ عود را بر دود کرد مد سازندگان خوش ادا از چنگ و عود
چنگ زده هردم با چنگ دیگر لوازم تهنیت بتقدیم رسانیده و مغنیان نغمه پرداز بالحان دلکشای و نواهای فرح افزای
زبان بمبارکباد دوام کامرانی آن آفتاب آسمان کشورستانی گردانیده ❊ که ای شاه عطابخش جوان بخت ❊
مبارکت باد دایم فرزند و تخت ❊ لبالب بادت از جام امانی ❊ در آغوشت عروس کامرانی ❊ شبستان حلاوت باد انور
ز شمع عارض مهر ماه پیکر ❊ ز اقبال تو باد احسنهم بدور ❊ فضای عدل باد از تو معمور ❊ و چون جمشید روشن
چهر از بزم سپهر فام حجلهٔ مفرشه نقش استبشار لذات بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطهٔ روزگار گیسوی مشکبوی شب را
شانه زده نقاب حجاب از پیش روی عروسان شبستان آسمانی برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری هیبت از بارگاه
اختصاص بخلوت خاص خرامیده و مقارنهٔ سعدین اتفاق افتاده در برج اوج [illegible] کامل حاصل کرده و بیت
مهربانی بنیاد گرامی آن را مانی برکشاد ❊ پس آنگه پادشاه نیک اندیش ❊ کشیدن صنم را جانب خویش ❊ رسانید انگشت
بر کام امید پیش ❊ ازان سند لعل گون درج سفته گشت ❊ دری در حقهٔ آن خود افکند ❊ کزان در حقه شد یاقوت مانند
بالماس خلید گوهری سفت ❊ [illegible] ❊ علی الصباح که خورشید فیض گستر بر سریر سرفرازی بر آمد
و از انوار انعام عام سکان وجود ظاهر آن بزم شهود را بلباسهای زرنگار بیاراست و باره دیگر جشن بزم
سپهر شعاع [illegible] منور گشته نوای بهجت و شادمانی از میان جان جهانیان برخاست پادشاه لازم الاعزاز در غایت تنعم
ناز بر مسند سلطنت و سرفرازی نشسته امرا و ارکان دولت ساعت بساعت بتهنیت آمده نقود و اسپ و [illegible] و عقود در و گوهر

نثار کرده

نثار کرده و لوازم تهنیت و مبارکباد بتقدیم رسانیدند ❊ که ای از نور رایت چرخ روشن ❊ ز فوق افسر شاهی مزین
مبارکبادت این نوعروسی ❊ غلامت نوسپید آبنوسی ❊ به نزهت باد دایم جام خورشید ❊ یکی از ساقیانت باد ناهید
رخت از ساغر اقبال گلگون ❊ ممدوحت را دل از ادبار پر خون ❊ و بدستور مجلس عیش و عشرت مرتب گشته نوای
نای و نوش بلند گردید و دست عطابخش خدام واجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت را خلع و تاج و جاهار مرصع
پوشانید زمرهٔ از مقربان بارگاه و تیغ شاه را که مصحوب [illegible] شعار آمده بودند لطف و احسان نوازشت
و سه روز متعاقب بر این موجب بزم نشاط آراسته و در آن ایام هر روز با نعام از تومان هزار نقد و جنس سرکار
سیر و [illegible] و سرافراز ساخت ❊ مرین سان پادشاه هفت کشور ❊ ز دست ساقیان ماه پیکر ❊ کند نوش جام
ارغوان رنگ ❊ بآهنگ رباب و نغمهٔ چنگ ❊ ولیکن هرگز آن خاقان عادل ❊ ز کار ملک و ملت نیست غافل ❊ همه وقت
از کمال معدلت ❊ بود چشم دلش سوی رعیت ❊ مدار و جور رعیت پروری کام ❊ نخواهد جز رواج دین و اسلام ❊
بحمد الله و المنه که تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه ثلاثین و [illegible] رسیده این پادشاه مرتضوی خصال
و سپاه حمایت ایزد متعال در دار السلطنه تبریز بر سریر سلطنت و استقلال تمکن دارد و حکام ربع مسکون و سلاطین گیتی
مسکون سر بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده و هیچ صاحب شوکتی خیال مخالفت بر آمن ضمیر نگذرانده و بیمن دولت
ابدی الاتصال و حسن معدلت بی‌زوال عمدهٔ ممالک روی زمین یعنی از کنار آب [illegible] تا نهایت دجله در معموری و آبادانی
بدرجات رسیده که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و از انهدام مبانی ظلم و ضلال و انعدام مراسم خذلان و نکال
بمرتبه رسیده که هیچ متنفس از اقطار ممالک محروسه دست برات ابواب فسق و بدعت بر روی روزگار نمیتواند گشود
سوختگان آتش آفتاب حوادث از رشحات سحاب عدالت لایزال بادیه را میدارند و سرگشتگان بوادی حیف و تعدی
اوقات سالفه در مهاد امن و امان غنوده و مشاهده [illegible] امری محال می‌پندارد [illegible]
کرده افتادند از صوت و آوازهٔ دولتش چون برگ بید از [illegible] زنند و پلنگان قله کوهسار و نهنگان دریا
کارزار از صوت توجه سپاه آتش آهنگ لسان جمیع خلق در [illegible] سوزان [illegible] ثابت [illegible]
بموارد [illegible] مبانی دین قویم [illegible] بر مسیار زنند و فرزندان حسام دو الفقار کردارش [illegible]
طغیان مخالفان بیشتر اعلام اهتمام می‌افرازند مقصد همایونش از تسخیر اطراف و اکناف استیصال اعداء
دین مبین است و مطلب عزیمت میمونش او [illegible] آفاق آسایش است سید المرسلین نبی است ❊
حامی آنست که اهل اسلام ❊ از سر صدق باخلاص تمام ❊ متصل دست دعا بردارند ❊ روی در قبلهٔ حاجات آرند ❊ دولت

نفرت او را به نیاز طلبیده از ملک ایاز * بود لایق حال کروبیان * که گوید او را دعا از زبان * شمه از بدایع
وقایع و حالات واندکی از نوادر فضایل و محاربات این پادشاه عالی جاه مرتضوی خصال از مبادی طلوع صبح
سلطنت و کشورگشائی در اوایل ظهور نیر معدلت و عالم آرائی الی یومنا هذا این بود که خامه مشکین شمامه بر حواشی
کافوری این صفحات تحریر نمود و امید بکمال مکرمت حضرت واهب عطایا آنست که من بعد آفتاب دولت و برپایی شاه سرافراز
بر تشعشع فراز حوزه سایر امصار و بلاد ربع مسکون تابیده و زمان عمر و کامرانی این مهر سپهر جهانبانی بر طبق کریمه واما ما ینفع
الناس فیمکث فی الارض تا اقصای ایام جهانی امتداد یافت * جهانش تا بود دولت ملازم * ز جوهر تا عرض را انفصالست
بحمدالله که ذیل دولتش را * بحبل روز محشر اتصالست * و چون دعای جاه و جلال بر اوج سلطنت و اقبال چنانچه از
مقدمه امثله سابقه محقق گردد و بر جمیع افراد امم واجب و لازم است و بر ذمه تمامی طوایف بنی آدم مفترض و محتم
کلک سخن گذار بسوال امتداد دوام ایام دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو را زیب و زینت بسته بدان که ختم
اختتامی که درین تالیف کرده شده مقدم در ساحت ذکر شمه از احوال بعضی کبرا و فضلای عظام این دوران سمت
انجام می نهد * الهی که این شاه فیروزبخت * مراتب فزاینده تاج و تخت * بماند بکامرانی بسی * مرفه باحوال او هر کسی
دلش روشن از نور الیقین * تمام جهانش بزیر نگین * ذکر طایفه از سادات و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین آق
قوینلو معاصر بوده اند و زمره در ایام دولت ابد پیوند شاهی بصفات فضل و کمال بوده اند
از جمله اعاظم اولاد خیر البشر و اکابر فضلای دانشور در زمان جهانبانی امیر حسن بیگ و یعقوب بیگ و میرزا
صدرالدین محمد الحسینی به بلده فاخره شیراز حضرت بالاعزاز نشر علوم محسوس و مفهوم قیام می نمود و بحدت
طبع و دقت ذهن از جمیع علمای متبحرین و فضلای متاخرین ممتاز و مستثنی بود و الحال خلف ارشد امیر غیاث الدین
منصور است که در سلک سادات عالی نسب مملکت فارس انتظام یافته و مرجع اشراف و اعیان بوده پیوسته
نقش نیکوخواهی و احسان بر الواح خاطر عالمیان می نگاشت و امیر صدرالدین محمد در ایام شباب نزد جناب
افادت شعاری مولانا قوام الدین کلباری تحصیل علوم نموده و باندک زمانی در تمامی فنون ممتاز و بدرجه کمال
رسیده آغاز درس و افاده فرموده و در بلده شیراز مدرسه رفیع و وسیع ساخته هر روز آن مقیده شریف
تشریف حضور ارزانی می داشت و طلبه علوم را از نتایج طبع وقاد خود مستفید گردانیده و همت بر تالیف و تصنیف
می گماشت و از جمله نتایج قلم خجسته رقمش رساله تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیه تجرید و حاشیه شرح جدید در میان
طلبه علوم مشهور و دقایق نکات از مولفات افادت آیاتش بر الواح ضمایر علما و فضلا یادگار مسطور وفات

امیر صدرالدین

امیر صدرالدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک زمانی اتفاق افتاد و چون تاریخ آن ماه و سال راقم حروف را
معلوم نبود خامه به نقل آن زبان نگشاد و از امیر صدرالدین محمد پسری ماند در کمال فضل و علو مقام امیر غیاث الدین
منصور نام و آنجناب حالا بوفور علم و دانش در اطراف و اکناف عالم بغایت مشهور است و مهارتش در فنون حکمی و ریاضی
ضرب المثل جمهور خلایق است نزد یکی دو سال در مدرسه پدر بزرگوار خویش پیوسته افاده مینماید و کوشش طلبه علوم را انتفاع
در دار طبع نقادی آید مولانا جلال الدین محمد دوانی از غایت تبحر در علوم معقول و منقول از کمال مهارت
در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلای عالم و تمامی علمای بنی آدم فایق بوده و در میدان تحقیق مسایل و حل
معضلات مسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح خبایات متاخرین قصب السبق از امثال و اقران می ربود و ما فنون
مکنون که از ابوعلی و علامه طوسی در ستر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوه ظهور داشت و اسرار مخزون که از معلم
اول و ثانی مستور مانده بود قلم عطارد نشانش بر صحیفه ضمیرش می نگاشت * سپهر علم را بود آفتابی * فنون فضل را جامع
کتابی * و مولانا جلال الدین محمد ولد ارشد مولانا سعدالدین اسعد است که بعلو نسب و دانش مشهور است و در قریه
دوان که از اعمال کازرون است بنقل و فضل قضایای شرعیه اقدام می نمود و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود
به تحصیل اشتغال داشت و بعد از آن به شیراز شتافته در درس مولانا محیی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال همت بر
کمال گماشت و این دو بزرگ از تلامذه محقق شریف بوده و بعلم و فضیلت ممتاز بوده اند در زمان میرزا محمد بایسنغر در شیراز
لوازم درس و افاده قیام می نموده اند و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین گلباری که بر طوالع
شرحی جدید دارد و مطالع عضدی را استدلالات کرده اند و در وقت الکتاب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین عبدالله
که سهمی و سمتی بود و شرایط تلمذی بجای آورده الحقه بواسطه قابلیت اصلی و محض عنایت لم یزلی مهر و جناب مولوی
در سن شباب بود که از نسیم فضایل و کمالاتش مشام مستشفعان کلها از علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهربار رشش
ریاض دانش و حضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم در گذشت لاجرم در ایام دولت که حسن بیگ و یعقوب میرزا
اطراف امصار و اقالیم و روم و آران و آذربایجان و هرموز و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان و امانظار افاضل
مابین کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بوده و بعد از ادراک آن سعادت عظمی از مشغله فیض اثر رشح اقتباس
انوار کمالات می نمودند و آنجناب در ایام شباب چندگاه بعدالت میرزاده یوسف بن میرزا جهانشاه مشغول کرده بود
و بعد از استعفا از آن مهم در مدرسه بیگم که از آثار دولت امام کوید بلوازم درس و افاده قیام می نموده و در زمان
دولت سلاطین آق قوینلو منصب قضای مملکت فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت

و هرگاه از درس فارغ میشد همت عالی نهمت بر فصل قضایای شرعیه می گماشت و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی
بر شرح تجرید مولانا علا قوشچی حاشیه در کمال دقت تالیف نموده و آن رساله بنظر شاهرخ رسیده از روی انصاف زبان
بتعریف و توصیفش گشود و اما صدرالدین محمد بعد از آن او آن را که حاشیه نوشته بر حاشیه جناب مولوی
اعتراضات کرد و التجا بحاشیه دیگر بعد از شرح جدید رواج سخنان در قلم آورد و برین قیاس پیوسته میان آن دو عالم
متبحر مباحثات بوقوع می انجامید و هر کس که والا شیرازی بود جهت تحقیق دقایق طبع ایشان مجالس ساخته بود و میکردید
و از جمله التصانیف جناب مولوی دیگر رساله زوراست که در علم حکمت نگاشته چنانچه اطلاعت انشا کرد ابنده راقم حروف
از شیخ محمد الدین محمد کرمانی لازال مویدا شنیده [illegible] که مولانا جلال الدین محمد دوانی که به نجف رفته بود
در روضه قدس منزلت حضرت شاه ولایت علیه السلام و التحیه روزی برپای ایستاده آن رساله را تصنیف نموده و بنا
مناسبت آن مصنف این رساله را موسوم گردانیده و چون زوراء متنی است بغایت مختصر و متین جناب مولوی بعد از چند گاه
جهت حل عبارات آن شرحی متین در سلک انشا کشید و دیگر از مولفات آن عالم پسندیده صفات شرح هیاکل است
که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق
ناصری نوشته شده داخل مصنفات مولویست از جمله حواشی که بر کتب او هم قوم قلم افادت رقم نموده حاشیه
شمسیه و حاشیه مطالع الانوار شافعیه بغایت مشهور است نکات آن کتب بر انواع [illegible] مسطوره وفات مولانا جلال الدین
محمد بعد از قتل رستم پادشاه زمانی روی نمود مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود و آنجناب پسر خوش امیر سعدالدین
که حالا در سلک دانشمندان شیراز معدود است و مولانا عبدالهادی که در زمان محمود دوانی و محمد حیات [illegible] وفات یافت

مولانا امام الدین

و دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضایل [illegible] قیام می نمود
و در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود درگذشت و بعد روضه باالوف مدفون گشت

مولانا شرف الدین [illegible]

در سلک شرف علماء کرام و اعیان فضلای عظام انتظام داشت مولانا محی الدین و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده
نفوس مسایل محسوس و معقول بر صحیفه ضمیر می نگاشت همواره بموعظه و نصیحت خلایق می پرداخت و به نوشتن مبادی قیام
نموده و کمال امانت و دیانت ظاهر [illegible] مباحث میر آیات احکام قرآنی و شرح ارشاد و حاشیه بر شافیه از جمله مصنفات مولانا
شرف الدین علامت و آنجناب در شهور سنه [illegible] در هر موتوفی شده و دو پسر نیک اختر گذاشت مولانا مرشدالدین عبدالله و مولانا
صدرالدین محمد

مولانا مرشدالدین عبدالله

و را او اوقات دولت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا از شیراز به بلده
هرات آمده و در رشته اعاظم صدرها حل اقامت انداخت و منظور نظر مکرمت اثر امیر نظام الدین علیشیر شده و بجهه ایام شباب را

بالعلی

معروف ساخت و بانک نامی در سلک علما انتظام یافته و در حظیره والد عالی مرحوم مشارالیه بمنصب ایشیک آقاسی گذشت
و تا غایت الان تقید بلوازم افاده می پردازد و اما مولانا صدرالدین محمد که در آن سال امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه
ماوراء النهر بود جهت سرانجام بعضی از مهام همراه رفت و در معرکه غجدوان از جهان گذران انتقال نمود

مولانا [illegible]

از اکثر سالکان مسالک سخن پردازی بوفور عبارت و در فن شعر امتیاز داشت قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع
نموده و آن ابیات را بمدح امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته او از شیراز بهرات ارسال فرمود دل حال و سال انتقالش
معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن بر زبان خامه بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الله از احفاد والا نژاد اشرف علماء [illegible]
امیر شریف الدین علی الجرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادر زاده
آنجناب بود و حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان و قدم دودمان و شرف خاندان از سایر سادات مملکت فارس
امتیاز تمام دارد و ظاهرا درین ولا بمنصب قضات شیراز منصوب بوده همت بر فصل قضایای فرق انام مبذول
میگرداند

سید نظام الدین نعمة الله شاه

سرور اولاد امجاد و بعمر افراز زمانی و مرجع اشراف طبقات انسانی بوده [illegible]
میامن مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده ماثرش مطرح انوار هدایت و اجتهاد و ذات فایض البرکات
باصناف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده [illegible] مدار بزرگوار معروف درگاه کرامت
پناهش سجده گاه سلاطین آفاق و آستان ملایک آشیانش ملاذ خواقین [illegible] قطب عالم غوث اعظم که هر روز
آفتاب بوسه از تعظیم خاک روضه جان پرورش خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح گرد از رخسار شاهان
چون شنید پرورش و آنحضرت در سلک اولاد عظام سید نعمت الله ولی که شمه از مناقب و معارف او در ذیل
وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشته است انتظام داشت و در شهور سنه [illegible] در دارالامان کرمان بجوار مغفرت
رحیم رحمان درگذشت و امیر تاج الدین کرمانی سیدی عظیم الشان و بزرگ متعالی مکانست و همواره خوان کرم و احسان
گسترده و رونده و آینده از موائد لطف و مکرمت خویش محفوظ و بهره مند گردد قاضی کمال الدین میر حسین یزدی در سلک
افاضل علمای عراق بل اعاظم دانشمندان آفاق انتظام داشت مملکت یزد را بر قضا منصوب بود و علم امانت و دیانت
می افراشت و از جمله مولفاتش شرح دیوان معجزه نشان حضرت امیرالمومنین علی علیه التحیة و الغفران [illegible]
دانش اثر و مطبوع طبایع سلیمه و دانشوران فضیلت پرور و همچنین کتاب [illegible] و هدایه حکمت و طوالع و شمسیه حواشی
و عقیده و رقعه انشاء انتظام داده و دران مولفات کمال دانش و جودت طبع خود را بر صفحه عرض نهاده و قاضی
میر حسین را در معما نیز رساله ایست مفید میزان ذهن اصحاب نظم و نثر و در اوایل ایام دولت شاهی بجهة جباب قاضی میرحسین را

نسخ احکام القضا مختوم گشت و به نقد پرایز دسپیچ نه و تا روزی چند در مواخذه بوده درگذشت و امیر غیاث الدین محمد
ارشد ابیران که از اجلهٔ سادات اصفهان بعلو نسب و وفور حسب ممتاز و مستثنی می‌نمود و کثرت مکنت و ثروت اسباب
به آن مرتبه داشت که به دستیاری قلم و بیان شرح نتوان داد و کمال اعتبارش در آن مرتبه بود که بهمین آن
زمان ملاحت بیان نتوان کشود و امیر غیاث الدین محمد در اوایل ایام کشورگشائی نواب کامیاب شاهی مواخذه کرده
و به بعضی از امور ناملایم متهم شده دست قضا منشور حیاتش را در نوردید خواجه مولانا صدرا جامع بسیاری از
فضایل انسانی بوده و در علم حدیث دعوی مهارت می‌نموده و نوشتن تاریخ وقایع و احوال یعقوب میرزا
تعلق بوی میداشت و در آن کتاب ملاحت ایاب بر صحایف روزگار نگاشت و چون خواجه مولانا در مذهب سنن
تعاب متعصب بود و در زمان ظهور دولت شاهی از آذربایجان بهراة آمده ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور
سلطان حسین میرزا و اولاد عظامش گشت و بعد از آنکه محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان استیلا یافت کمر ملازمت
درگاه خان بر میان بست و محمد خان اگرچه گاهی بادوی اظهار التفات می‌نمود اما اکثر اوقات او را بعداوت اهل سنت
ملعون منسوب و خواجه مولانا بعد از واقعهٔ محمد خان در ماوراء النهر متوطن گشت و در روز پنجشنبه جمادی الاولی سنه عشرین
و تسعمایه به بلدهٔ بخارا درگذشت سید قوام الدین حسین از عظما و نقبای اصفهان بوفور علم و دانش ممتاز و مستثنی است
و جمال حالش بحلیهٔ فصاحت و ملاحت مزین و لوح خاطر خطیرش محل نقوش مسایل فروع و اصول و صحیفهٔ ضمیر منیرش
مهبط انوار فضایل معقول و منقول منثورات طبع لطیفش از رشحات عقود جواهر اعتبار مزین و رخسار عروس ابکار
سخن و منظومات خاطر عاطرش که مثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش ادبا و فضلای زمین ‖ ای مشکل اهل فضل از
کلک تو حل ‖ گشته نعبون علم دهر مثل ‖ طبع تو در انواع مسایل کامل ‖ ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل ‖ و آن سید مرتضوی خصال
در آن سال که ماه چهرهٔ رایات ظفر مآل شاهی پرتو اقبال بر هرات و خراسان انداخت در ملازمت موکب همایون بود و بعد از
فتح این ممالک به موجب فرمان واجب الاذعان بقیة الاسلام به استاقی مهام شرعیهٔ آن منطقه را برنهج ملت علیا قرار داد
و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ اسلام بلوازم منصب اقضی القضاتی اشتغال دارد و بی شائبهٔ ریا بمجلس قضا ... گار و سید
معز الدین محمد از اجلهٔ اتقیا و نقبای اصفهان بتجربه بتقوی و دینداری و وفور عرفان و پرهیزکاری اعتبار تمام یافته
پرتو انوار باطن خجسته مآثرش بتحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب علوم دینی و دنیوی ... شمایم آثار و اشتغال
نبوی از صفحات افعالش روشن ... و شمایم کلام خصال مرتضوی از دواوین احوالش ...
... وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش بر تقویت ارکان ملت مصطفوی و تشیید امور شریعت

معروف

معروف ‖ شد از سعی بی‌غش نوی ارکان اسلام ‖ شد از دو خورشید پرورش کام ‖ هر آن فقه و کلام او را خیر الانام شاه نظام الدین
که برادر علامه سید قوام الدین حسین بود و بسبب علو نسب و سمو حسب از اشراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی
می‌نمود و سید معز الدین محمد در این ایام سعادت انجام حسب الفرمان پادشاه گردون غلام در اصفهان بمسند
شیخ الاسلامی تمکن دارد و در باب سر انجام امور اهل اسلام به انواع فنون علما مذهب ائمهٔ کرام غایت اهتمام
بجای می‌آورد مولانا نور الدین محمد در ایام سلطنت روزافزون در بلدهٔ اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت و متکفل
منصب قضا شده چند سال رعایت امانت و دیانت لوازم آن امر قیام نمود و آن جناب از اقسام فضایل و کمالات
بهرهٔ تمام داشت و بجودت و لطافت ذهن موصوف بوده اشعار دلفریب بر صحیفهٔ روزگار می‌نگاشت و در انشای
مکاتبات غایت ملاحت بجای می‌آورد و بداد و احسان مرغ دل طوایف انسان صید میکرده و وفاتش در اوایل
شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاده و روزگار زیاده فزون شده مدت عمر عزیزش نزدیک بشصت سال بود
و از قاضی نور الدین محمد پسری ماند رخسار رشد و صلاح موسوم بامیر مخدوم و الا در سلک جلیس حضرت
پادشاهی جهانپناهی انتظام دارد و بسبب وفور مکارم اخلاق و حسن آداب پیوسته همت بر تمشیت مهام فرق انام میگمارد
و قاضی عبد الرحمن برادر خورد قاضی نور الدین بوده در ایام دولت ابد پیوند شاهی قریب بیست سال در دار السلطنه
تبریز بلوازم منصب اقضی القضاتی قیام می‌نمود و جمال حالش بحلیهٔ علم و دیانت آراستگی داشت و در اواخر سنه تسع
و عشرین و تسعمایه رایت عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت و نواب کامکار عالم مدار اولاد و احفاد آن قاضی
والا نژاد را به پرسش و نوازش اختصاص دادند و در ایام عمر آن منصب را ... قاضی غیاث
الدین شکر الله مفوض نمودند مولانا درویش دهکی از ولایت قزوین بوده و در بدایت حال بصنعت صحافی مشغول
می‌بود و جودت نظمش به نسبتی که امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم لطایف رقم گردانیده که نام او
کمال شعرا مشهور و واقعه است از جناب عراق بهتر از اشعار مولانا نظمی شنیده‌ام و این مطلع از رشحات کلک بلاغت
نظام اوست ‖ خواب دوشم در هوا شاهین صیدی ربود ‖ چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود ‖ مولانا شهیدی از
قم ... بنظام داشت و مرجعش بتواضع و ترک ... راغب بوده در بدیهه ابیات نیکو نظم می‌نمود از نتایج طبع اوست که
مرا ای عشق آتش زن دل افسرده‌ام را ‖ بسوز جوش رواتش کن چراغ مردهٔ مرا ‖ مولانا شمس الدین محمد جعفری در سلک اعاظم
علما و اتقیای فارس انتظام داشته و در این اوقات در بلدهٔ کاشان ساکن بوده پیوسته همت بر افادهٔ علوم می‌گمارد و در
اوایل این سال یعنی سنه ۹۳۰ دو رساله یکی تفسیر سورهٔ کریمهٔ فاتحة الکتاب و دیگری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام نامی

حضرت مالک شاهی حبیب اللهی تألیف نموده به دار السلطنه هراة رسید و از وفور انعام آن پادشاه بطوایف انعام مستطاب
کرامند محظوظ و بهره‌ور گشت سید جعفر ولد بزرگتر افتخار اولاد خیر البشر سید محمد نوربخش بود و بلطف طبع و صفای
ضمیر اتصاف داشت و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا به دار السلطنه هراة تشریف آورده مشمول نظر اعزاز
و احترام آن پادشاه عالی مقام گشت و امرای عظام و صدور کرام جهت مدد معاش آنجناب هر ساله مبلغ پنجهزار دینار
کپکی و ولیت [?] خود از غله مقرر ساختند سید جعفر از غایت علو همت سر بدان مبلغ و مقدار فرو نیاورده و رنجیده خاطر
شده عزیمت عربستان کرد این مطلع از منظومات اوست ~ زکین دست چو بر خنجر بیداد برد ~ تشنه آیته [?] آل جعفر را
برد و شاه قاسم نوربخش ولد ارشد حضرت هدایت پناه امیر سید محمد نوربخش و برادر مهتر سید جعفر بود و لوامع
انوار شمایل نبوی از ناصیه حالش ظاهر و از لوایح آثار فضایل مصطفوی از جبین کمالش باهر مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر
صورت ولایت و ارشاد و فضای خاطر مهر تنویرش مطرح فروغ رایت و اجتهاد و آنجناب در زمان فرخنده نشان
خاقان منصور سلطان حسین میرزا از نواحی عراق بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم خدام ذوی الاحترام
مبالغه فرموده و میرزا کیچک دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن سعادت مواطنش اقتباس انوار
سعادت می‌نمود و بعد از آنکه میرزا کیچک داعی حق را لبیک اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بر وفق حدیث
حب الوطن من الایمان شتافته و در ولایت ری متمکن گشته پرتو لطف و احسانش بر روحانیات ساکنان آن حدود تافته
و چون شاه دین پناه و پادشاه کشورگشای بر اورنگ خلافت انتساب اتکا نمود مشمول انعام جلیله گردانیده از سایر سادات عالم
و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم بمزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در
ظلال دولت ابدی الاتصال در کمال فراغ بال اوقات خجسته ساعات میگذرانید تا در سنه ... ندای یا ایتها النفس
المطمئنه ارجعی بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالا نبیره و پسری آنجناب شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین
قایم مقام جد بزرگوار گشته با جمیع سنن سنیه آبای عظام قیام می‌نماید و بسبب علو همت و سمو رتبت موصوف بوده ابواب
لطف و مکرمت بر روی روزگار صغار و کبار میگشاید مصراع جاودان کارسازی کردی او را ای شاه بهاء الدوله خلف ارشد
اولاد شاه قاسم نوربخش بود بمزید علم و دانش از سایر سادات صاحب سعادات ممتاز و مستثنی می‌نمود و همواره اوقات
خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات مصروف میداشت و در تنقیح سنن سنیه آبای عظام خویش کوشیده نقوش افاده و
ارشاد بر صحایف خواطر می‌نگاشت و آنجناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق به دار السلطنه
هراة تشریف آورده در خانقاه و حوالی افضل الدین کرمانی که در بیرون درب عراق بود نزول اجلال فرموده مشمول نظر

رعایت آن پادشاه عالیجاه گشته در ظل عاطفتش می‌آسود و چون خاقان منصور وفات یافت و شرار تفرقه و پریشانی
درون متوطنان بلاد خراسان را فرو گرفت شاه بهاء الدوله بصوب عراق و آذربیجان شتافته در سلک ملازمان پادشاه
عالم پناه شاهی منتظم گشت و بعد از دو سال که در کمال اقبال ملازمت می‌نمود حسب القضا بقضا مواخذه شده درگذشت
مولانا امیدی بجودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی سرآمد شعرای
زمان و مرجع فضلای دوران بود و آنجناب در سنه سبع و عشرین و تسعمایه در ملازمت نواب مدار اعلی الحضرة النقیبیه
دو میرشیخ حسن به دار الملک خراسان آمده چندگاه ساحت آن ولایت را بیمن مقدم شریف مشرف داشت و الحق در اوقات
با ارباب علم و کمال با حسن وجهی سلوک نموده و همت بر سرانجام مهام ایشان میگماشت و در اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمایه
بمبالغه و الحاح تمام رخصت مراجعت بصوب مملکت ری که وطن مالوف و مسکن معهودش بود حاصل نمود و بعد از طی منازل
و قطع مراحل بمقصد رسید و روزی چند از رنج راه برآسوده در آن اثنا جمعی از اهل شر و فساد که از آنجناب کینه دیرینه
در سینه داشتند قصد هدم بنای حیاتش کردند و شبی با تیغها کشیده بسر بالینش رفته چند زخم بر وی زدند تا برحمت
الهی پیوست و روز دیگر هر چند حکام آن ولایت تفحص و تفتیش نمودند از قاتل خبری نشنیدند و نه بر حقیقت چگونگی
مقتول مطلع گردیدند این مطلع از نتایج طبع مولانا امیدیست بیت تو برگ بزم مستی من مرغ بزم بسمل کام من از تو ناید
کار من از تو مشکل امیر رکن الدین محمد اختر برج سیادت و دین داریست و گوهر درج سعادت و بزرگواری و آنجناب
برادر جمشید سپهر حضرت نقابت منقبت افادت پناهی جلال الاسلامیست که بر مسند صدارت شاهی تمکن دارند و عز جمع انفس
کمال و حسب علاوه و جلال اجداد و همت عالی نهمت بر تمهید اساس دین و دولت و تشیید ارکان ملک و ملت میگمارند
و امیر رکن الدین محمد که در ولایت آباد که مولد و منشای ایشانست اقامت می‌نماید و پیوسته ابواب لطف و احسان
بر روی روزگار متوطنان جرجان میگشاید و در باب معموری و آبادانی آن مملکت مساعی جمیله بتقدیم میرساند
و در اشاعه خیرات و مبرات اهتمام میفرماید و بخیر متوانند امیر قاسم بختی اشرف سادات جرجان و عمده اعیان
اطراف حالیست منصب نقابت آن ولایت بحکم پادشاه مرتبت تعلق بآنجناب میدارد و از روی امانت و
دیانت پیوسته همت بر تحقیق انساب سادات آن حدود میگمارد و دایما اوقاتش بصفت بذل و سخا
موصوف است و زمام اهتمامش بصوب ترفیه حال مساکین و فقرا معطوف ان الله عطوف رءوف مولانا سلطان حسین
خیابانی بر منصب قضا و ولایت اسفراین تمکن داده و خود را در سلک افاضل و علما میشمارد و امیر شمس الدین علی سبزواری
در نسب عالی و حسب متعالی از فرق نقبا و نوعی المنیع اعتبار داشت و بصفت تقوی و طهارت موصوف بود

علی الدوام خوان ضیافت در نظر خواص و عوام آماده میکشد و وجه معاش و مادهٔ انتعاش آن جناب از زراعت مواضع ملکیه
موروثی و مکتسبی مقرر بود و در روز نزدیک برین تاریخ یکی از خاصان مرا خبر داد که مهابت و ابهت و رونق و رفاهیت اخوان آن قدوهٔ
اولاد خیر البشر امیر جلال الدین قاسم نقیب بود که نبیرهٔ امیر شمس الدین علی النقیب الجعفی الکوفی است و والدهٔ ماجدهٔ ایشان
صبیهٔ صلبیهٔ میرزا محمود و خواجه لاف که پسر عم سلطان ابو سعید میرزا از جناب نقابت مآب امیر نظام الدین عبد القا
که در علم الفضائل مقتدای اولو الالباب بود بسی افتاده که امیر سید شمس الدین علی النقیب بواسطهٔ اختلافی که در میان
نقبا رخ نمود از وطن مألوف طریق مسافرت اختیار کرده در ایام سلطنت سلطان سعید بخراسان رسید
و کثرت خیل و حشم و اتباع و خدم آن ستوده شیم بمثابهٔ بود که ظاهر بین از آن کسی آن حشمت و عظمت از عراق عرب
ما بین بلاد نیامده بود و آنحضرت از جملهٔ سادات مختاریه است و علو حسب و سمو نسب بنی ممتاز در عربستان مدرجهٔ
اعلی بمثابهٔ شهرت دارد که صغار و کبار آن دیار بکلام السماء للملک الجبار والارض للنبی المختار اعتراف دارند و سلسلهٔ
نسب سادات مختاریه از ذریهٔ کریمهٔ محمد بن اند که بامام چهارم زین العابدین بن الحسین علیه السلام اتصال می یابد
و اکنون امیر شمس الدین علی اخلاق رضیه و اعراق مرضیه علاوهٔ این نسب عالی حیثیت بر مسند تقدیم در رتبهٔ
نقابت متمکن است و توقیع ترفیع و تقدم مردم بآن جناب عز حکم و صحت آنچه قلم رقم کرده نزد اهل عالم لاریب و بهو خبر
المشاهده و عالم النسب امیر ابو القاسم در ولایت نشابور رفته و سادات و نقبا و اکابر آنجا را ناظم امور و مهمات
اهالی و اعاظم بود و پدر بزرگوارش امیر سراج الدین علی نیز در زمان سلطنت خاقان منصور سالها در آن دیار در کمال
اعتبار روزگار میگذرانید و دایم رغبت اشتغال نموده و به حیثیت نادان ممرهم مرحمت امیر فخر الدین جعفر
در حجر تربیتش امیر رفیع الدین حسین بن امیر ناصر الدین قریشی است که در ایام دولت خاقان منصور مقدم جمهور سادات
نشابور بود و والدهٔ نیک اخترش دختر خواجه قوام الدین خوافی که سالهای فراوان بوزارت آن پادشاه عالی جاه
قیام می نمود و امیر فخر الدین جعفر بمهمات ... مایل و راغب است و از اختلاط فرق انام و حل و عقد
مهام خواص و عوام بسیار محترز و مجتنب امید آنکه بشرف سعادت دستگیری کرده با آنکه سلوک طریق آبا و اجداد بزرگوار
اشتغال نماید از ارتکاب ترتیب باز داشته او ایات ... بر روی روزگار حوکیش برگشته والتوفیق من الله تعالی
انقیاد ... امیرزاده محمد ولد بزرگتر امیر غیاث الدین علی است که در زمان فرخنده نشان خاقان منصور
باکثر نقبای مشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها الف السلام والتحیة رتبهٔ تقدم داشت و سمت انتساب میرزاده محمد و سایر نقبای
مشهد مقدس امیر علاء اکبر که با امیر معین ... شهرت دارد و برادر خجسته سیرش امیر غیاث الدین محمد ... آفتاب ...

علیم و

ظاهر و هویداست و عظم شأن و شرف دودمان آن سادات عالی مکان محتاج بشرح و بیان نیست. سیما نهایت حاجت نیکان را
الحمید ولد امیر تاج الدین علی است که در سلک نقبا و فضلای رضویه امتیاز داشت و امیر محاسن نوابت مکارم اخلاق موصوف
و درین اوقات منصب قضای ولایت طوس و مشهد مقدسه منسوب گشته و بمشیت آن امر شرایط امانت و دیانت بجای
می آورد. امیر نظام الدین عبد الحی استرآبادی پدر بزرگوارش سید عبد الوهاب در مملکت جرجان از جملهٔ اعاظم
سادات عالیجناب بود و مدتی مدید منصب قضا و احتساب منسوب گشته در فیصل قضایا و انتظام امور بر وجه اهتمام مبذول
و امیر عبد الحی در شهور سنهٔ ... از بلدهٔ استرآباد بدار السلطنهٔ هراة خرامید همگی اوقات خجسته ساعات را
بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بواسطهٔ جودت ذهن و حدت طبع اندک زمانی قصب السبق از امثال و اقران
ربوده رایت مهارت در فنون محسوس و معقول برافراشت لاجرم مشمول نظر عاطفت ارکان دولت خاقان
منصور شده در روزگار ... آنجا منصب ... منسوب گشت و کما ینبغی بلوازم افاده مشغول می نمود
تا وقتی که ماه چهرهٔ لوای کشورگشای شاهی ملک خراسان را مسخر فرمود و آنگاه بمزید ... رعایت یافت و انواع
انعام و احسان حکام خراسان بر وجنات احوال اقبال مآلش تافت و در وقتی حضرت سیادت منقبت سعید شهید
امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از منصب قضا استعفا جست آن جناب متعهد فیصل قضایای شرعیه شد و چند سال در
کمال استقلال بر سر آن امر خطیر پرداخت و اکنون در غایت اعزاز و احترام بمحروسهٔ دار السلطنهٔ هراة مقام و آرام دارد و همواره
خاطر ستوده مآثرش بمسایل علوم دینیه و اظهار خفیات معارف یقینیه میگمارد و بی شائبهٔ تکلف و عادهٔ تصلف درین
روزگار امیر عبد الحی بزیور علم و دانش بر اکثر سادات خراسان فایق است و قلم فصاحت بیان و زبان بلاغت نشانش
مظهر انوار حقایق و دقایق نقوش مباحث اصناف علوم بر لوح ضمیر منیرش مرتسم و امور فتاوی و قضایای
شرعیه بیمن توجه خاطر خطیرش منتظم. لسیکلک ... نعت کماله. صلی الله علی النبی و آله. امیر علاء الدین علی قاینی
ولد ارشد امیر نظام الدین عبد الواحد است که در سلک امجد سادات قهستان انتظام داشته همواره تخم خیرخواهی و
نیک اندیشی در زمین ... کاشته و حالا پایهٔ قدر و منزلت امیر سید علی بزیور حکمت و ثروت و
کثرت ضیاع و عقار و افزونی امتعه و اموال از مرتبهٔ والدش در گذشته و بواسطهٔ کرم جبلی و سخاوت اصلی همواره
خوان ضیافت گسترده و ابواب انعام و احسان بر گشوده ... خورشید صفت رفعت یافته و انوار مهر وافر
مواهبش از مطلع سعادت بر وجنات احوال فقرا و شکسته حالان تافته. همیشه طالعش مسعود باد و ... دولتش ممدود باد.
امیر نظام الدین عبد الحی رازی در میان خورد و بزرگ بامیر خورد مشهور است و بعظم شأن و وفور کرم و احسان پیوسته

مذکور در آنجناب در سلک ابای اعاظم حضرت نقابت منقبت شهید انتظام دارد و در صغر سن از ری به بلده فاخره هرات آمد
و بطول زحمت و رعایت آنحضرت بتحصیل علوم اشتغال نمود و بواسطه وفور قابلیت اندک زمانی ترقی تمام فرمود و بعد از وقوع
شهادت امیر غیاث الدین محمد بدرگاه عالم پناه شتافته باصناف الطاف نوازش ملوکانه و مراحم شاهی اختصاص یافت
و چنانچه مذکور شد مشمول انعام و احسان بدرجه رفعت مرتبت حاصل کرده عنان عزیمت بدار السلطنه هراة تافت
و حالا در آن بلده توطن دارد و در بنای دولت دو مرشد جانی و رجهاد آسایش و فراغت بسر می برد امیر کمال الدین حسین الحسینی
بحسن خلق و لطف طبع و ملایمت و وفور سخاوت موصوفست و از جمله اشراف سادات جرجان بمزید فضل و احسان
معروف آنجناب نیز در زمان سلطنت روز افزون شاهی در منصب قضای بلده هراة با امیر نظام الدین عبدالحی شریک
بوده چندگاه بتفصیل امور شرعیه می پرداخت و مهمات فرق انام را بمقتضای مذهب علیه امامیه بکفایت مقرون
میساخت و اکنون بمنصب [illegible] یکی از صفه های مدرسه سلطانی به آنجناب تعلق میدارد و گاهی بنقش افاده و استفاده
بر لوح خاطر می نگارد و مولانا نظام الدین عبد العلی برجندی جامع اصناف علوم محسوس و معقول است و حاوی انواع
مسایل فروع و اصول در علم نجوم و حکمیات بی مثل و بدل است و در شیوه زهد و تقوی ضرب المثل علم حدیث را نزد
خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده و فنون حکمی را در درس مولانا منصور ولد مولانا معین الدین تحصیل فرموده سایر علوم
متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین النحوی کسب نموده و حضرت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی
و مولانا کمال الدین مسعود شروانی نیز شرط تلمذ بجای آورده و آنجناب بصفت تواضع و پرهیزکاری و حلم و دین داری
اتصاف دارد همواره بنقش افاده و تالیف بر صحیفه خاطر شریف می نگارد و در [illegible] و تحریر مجسطی و تتمه حساب زیج جدید
گورکانی شروح مفیده در تحریر کشیده و بنام نامی حضرت مالک رقابی صاحبقرانی رساله شریفه در باب ابعاد و اجرام
در عقد انشا منتظم گردانیده امیر غیاث الدین سید محمد حسینی برکه و جوان [illegible] بفضایل حمیده افعال اند و بکمال صلاح
و تقوی موصوف و بصفت علم و فطانت معروف پدر بزرگوار ایشان امیر جمال الدین محمد رحمه الله برادر اعلی
حضرت نقابت پناه هدایت دستگاه امیر جمال الحق و الحقیقه و الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه و امیر جمال الدین
در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بامر درس و افاده می پرداخت و گاهی بموعظه نیز اشتغال
نموده فرق انام را بنصایح سودمند مستفید و بهره ور ساخت اما حالا بنابر کبر سن و ضعف مزاج در زاویه عزلت منزل
گزیده و همگی اوقات شریف را با دار وظایف طاعات و عبادات مصروف گردانیده و از این دو پسر فضیلت اثرش
امیر غیاث الدین سید در یکی از صفه های مدارس سلطانی بدرس افاده اشتغال می نماید و سید [illegible] در سر مزار فایض الانوار

حضرت باری

حضرت باری خواجه عبدالله انصاری در ایام خجسته بنصیحت فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث و تفسیر میگشاید
خواجه عبدالمومن و خواجه محمد مومن جوانان حمیده اخلاق و خجسته اطوارند بسلامت نفس موصوف و باستقامت طبع
معروف و پدر بزرگوار ایشان خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید است که شمه از فضایل کمالات او در اثنای ذکر
صدور خاقان منصور سمت گزارش یافت و جد مادری ایشان خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره است که مدت مدید بتوسط
اهتمامش سر انجام امور وزارت پادشاه مرحوم مشار الیه می یافت و مهارت خواجه محمد مومن در تحریر خطوط
و اصول بدرجه رسید که حالا در عراق و خراسان تمامی خوش نویسان آنجناب را مسلم میدارند و رشحات خامه مشکین
شمامه اش را بر نقش میشمارند و خواجه محمد مومن در این زمان خجسته نشان مشمول عنایت و التفات حضرت مالک رقابی
حبیب آلهی گشته بتربیت جلیله المراتب معلی شاهزاده والا نژاد مناقب ابوالنصر سام میرزا سرافراز شده و اکنون بملازمت آن نامدار
اشتغال دارد و گاهی خاطر بکتابت کلام مجید سبحانی میگمارد میرزا قاسم ناظم مناظم فضایل نفسانی و سالک مسالک شجاعت و
پهلوانی است پدر خجسته سیرش خواجه جلال الدین [illegible] که در علم نجوم و سیاق بی مثل زمان خود بود مدتی مدید بوزارت
پادشاه سعید سلطان بدیع الزمان میرزا قیام می نمود بعد از آن ترقی فرموده بمنصب امارت دیوان رسید و امور
ملک و مال بسعی و اهتمامش منتظم گردیده و میرزا قاسم در ایام جوانی میل بتحصیل علوم کرده بمطالعه رسایل متداوله
پرداخت و در خط تعلیق و نسخ تعلیق رایت خوش نویسی برافراخت و ایضا آنجناب در فن شطرنج از صغیر و کبیر
مهارت تمام دارد و بواسطه اتصاف بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره نقش خیرخواهی بر صحایف ضمایر اکابر
و اصاغر می نگارد اشعار دلفریبش بسلاست الفاظ و جودت معانی مزین است و منشآت پر زینت و رونقش
در نظر فضلای سخن ور مطبوع و مستحسن میرزا قاسم حالا بعنایت ایزد تعالی در سده سنیه اعلی حضرت [illegible]
در سلک مجلسیان انتظام یافته و بر توالی انوار عنایات لوامع [illegible] آن خان معدلت آثار چنانچه می باید بر وجنات احوال
[illegible] از منظومات میرزا قاسم این بیت که خاطر بود و خامه تحریر آن مبادرت نمود بیت [illegible] طوبی
[illegible] مولانا نور الدین محمد ولد مولانا نظام الدین عبد القادر طبسی است و در علوم
فرعیه و نوشتن سلوک و سجلات و مسکات وقوف تمام دارد و در زمان خاقان منصور بمنصب قضای [illegible] منسوب بود
و در ایام دولت ابد پیوند شاهی [illegible] یافته سه چهار سال در دار السلطنه هراة باتفاق سایر قضات اسلام قضایای
فرق انام را فیصل میداد و حالا نیز در آن امر دخل دارد و در قطع و فصل امور شرعیه شرایط اهتمام بجای می آرد مولانا
حسامی [illegible] از جمله اقربا و تلامذه مولانا محمد بن حسام الدین [illegible] است و [illegible]

لسان و فصاحت بیان موصوفست و بکثرت قوت حافظه معلوم چنانچه حکایات طویل الذیل را بهمان عبارت که در کتب مصنفین
مسطور است و بر سر منبر بر زبان می آرد و حالا در ایام جمعه در مسجد جامع دار السلطنه هرات بموعظه می پردازد و در جوار
مزار پیر بزرگوار خواجه ابو الولید احمد قدس سره خلایق را بنصایح و مواعظ محظوظ و بهره ور میسازد و امیر نظام الدین
المنشی در سلک سادات نشاپور منتظمست و پدرش امیر ابو تراب از جمله اکابر اهل قلم بود و امیر نظام الدین بواسطه صلاحیت
جبلی و علاقه اصلی از مبادی ایام صبی اوقات بتحصیل علوم صرف نموده و در هنگام جوانی اکثر متداولات را مطالعه فرموده
و چون آنجناب بحسن خط تعلیق و خوبی عبارت موصوفست در زمان سلطنت محمد خان شیبانی چندگاه صاحب منصب انشا بوده
بتحریر احکام و مناشیر می پرداخت و در ایام دولت شاهی مدرس مدرسه امیر نظام الدین علیشیر شده یکدو سالی لوازم
آن امر را بجای آورده و در سنه ثلثین و تسعمایه ترک آن شغل کرده بسبب بعضی از امور التماس رخصت [illegible]
حسب المدعا فرمان مطاع حاصل کرده بدان جانب توجه فرمود و مولانا میر علا السیادت مشهور است و در خط نسخ تعلیق سرآمد خوش
نویسان روزگار بوده و طبعش بنظم اشعار علاقه تمام دارد و احیانا ابیات و معمیات بر صحیفه روزگار می نگارد و این معما
باسم مهدی از جمله منظومات اوست که • خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده • بیگانه ز خویش و آشنا گردیده • یکبار گرا از قید خرد
وارسته • در میکده بی سر و پا گردیده • و ایضا این مطلع و رباعی که مبنی است از صنعت اظهار المضمر و منبی است بر مدح مربی
اهل فضل و هنر نتیجه طبع اوست • دلا بکوی غم و درد هم اگر جا باید • بمجلس آصف عالی کرم جا باید • ای ذات تو فیض بخش اهل طلب
ز حسن تو گردید فزون ذوق و طرب • تو معدن مکرمتی و دیده خرد • صاحب جاه و جناب از عین ادب • میر ان سخن
شرف و ملک صاحب عهدی مولانا نظام الدین احمد جیلانی از مشاهیر منجمان فطنت نشان است و از علم رمل و طالع مسئله
نیز وقوف تمام دارد و آنجناب در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از ولایت جیلان • بطالعی که تولا کند بدان تقویم
بدار الملک خراسان آمده رقم اقامت بر صفحه خاطر نگاشت و اکثر اوقات خجسته ساعات را بکسب فضایل مصروف داشت
الی یومنا هذا در آن بلده فاخره مقیم است و مشغول بمطالعه فن حکمت و نجوم و الحمد لله خیر العلیم والصلوة علی رسوله الکریم
پوشیده نماند که زمره عظیم الشان در این زمان میمنت نشان جمعی در بلاد عراق و آذربایجان و فارس و کرمان و خراسان
توطن دارند و در ظلال عاطفت لایزال پادشاهی مرتضی خصال و سایه مرحمت خدام بارگاه جاه و جلال در غایت فراغت و
رفاهیت بسر می برند و ذکر مجموع ایشان موجب اطناب و تطویل بود لاجرم بر ذکر اسامی بعضی از مشاهیر اختصار نمود و الحال
عنان عزیمت بصوب اختتام کتاب حبیب السیر انعطاف می یابد و در خاتمه که دیباچه محلی اول کرده شده و پرتو اهتمام بر بیان شمه
از غرایب و عجایب ربع مسکون می نماید امید که توفیق مساعدت کرده باختتام انجامد

در ذکر بدایع و غرایب ربع مسکون و عجایب و وقایع جهان بوقلمون

بعد از حمد و ثنای صانع جهان خراب آیین و درود و دعای خاتم انبیاء المرسلین معلوم میشود که حکمای حقیقت شناس
و فضلای خرد اقتباس بر این معنی اتفاق دارند که نصفی از کره زمین در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس خوانند مستور است
و نصف دیگر در عالم نمایش و ظهور بصورت سفینه که آنرا در آب افکنند و از این نصف که مکشوفست نصفی در جانب جنوب افتاده
و بر پشت پس از چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد که آنرا ربع مسکون خوانند و ربع مسکون در شمال خط استوا است و خط
استوا خطی است که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر شهر و منزل که بر این
خط بود شب و روز در آنجا پیوسته مساوی باشد و در سال هشت فصل در آن دیار وقوع یابد دو بهار و دو تابستان
و دو خزان و دو زمستان و در اکثر اوقات و اوان در آن صحاری و بلدان گل و ریحان بشکفد و باران بسیار
از افاضل حکما بر آن رفته اند که معتدل ترین مواضع جهان خط استواست و ابتداء خط استوا از مشرق اراضی چین است
و بر جزایر جکوت گذرد پس بر جنوبی بلاد چین و کنک فرس بر جزایر ... که از ارض الذهب نیز گویند پس بر شمال
سراندیب میان جزیره کله و سریره و وسط جزیره و شمال جزایر برفیح و معطلات بار در لهجان گذرد و بر شمال جبال
قمر و جنوبی بلاد سودان مغرب گذرد تا به بحر اعظم منتهی گردد و حکما ربع مسکون را از آنجا که خط استوی است تا نهایت
معموره عالم هفت بخش کرده اند و هر بخشی را اقلیمی خوانند که از مشرق بمغرب باشد و عرض اقلیم اول را که متصل خط استوا است
بیشتر اعتبار کرده اند بواسطه آنکه مشتمل است بر دریاهای عظیم و عرض اقلیم هفتم نیز زیاده است زیرا که محتوی است
بر فضا و بیابانهای بسیار **الاقلیم الاول** بزحل منسوبست و عامه اهل این اقلیم اسود اللون باشند و ابتدای
این اقلیم از جهت مشرق از شمال جزیره یاقوت باشد پس جنوب بلاد چین و شمال سراندیب و وسط دیار سند و
هند گذرد و بحر فارس را قطع کند و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد و از آنجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه
وسط بلاد بربره و وسط جزایر توران و جنوبی امصار قرطاجه گذرد تا به بحر محیط منتهی شود و بعضی از بلاد غربیه این اقلیم
در این موضع که مسطور میگردد **دیار نوبه** دیار طویل و عریض است بر کنار نهر نیل و طول آن بمدت هشتاد روز
قطع توان کرد و متوطنان اکثر امصار نصاری باشند و طعام ایشان [illegible] و دار الملکش را دنقله گویند
و ساکنان دنقله مردم سیاه فام و صاحب جمال باشند و ذرت و خرما از اطراف و جوانب ملک برند و جوز و گوشت
نیز در آن بلده شایع است و زرافه آنجا بسیار پیدا شود و مملکت نوبه مشتمل است بر بلاد اسودان و هوای آن مواضع
در غایت حرارتست چنانچه اهالی آن در روز در سردابها و نهانهای زیر زمین متوطن باشند و شب بیرون آیند ذکر بعضی

محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد اسودان زر از ریگ روید و مردم آنجا بعد از غروب آفتاب آن خانها پر
شمارند و آن زر را بدست آورند و متاع ایشان نمک است و طعام ایشان ارزن است و لوبیا و لباس ایشان
پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ بزرگ که پلنگ در آن سرزمین بسیار است و بازرگانان مغرب نمک فراوان نزدیک
مواطن ایشان برند و چوب صنوبر و خشب و برنج و مهره آبگینه و دستینه و خاتم از گنج و مس همراه برند و بعد از وصول بدان
نواحی طبل زنند و امتعه خود را جدا جدا نهند و اهالی آنجا نیز از آواز طبل بر آمدن تجار وقوف یابند و شب به امتعه
ایشان رفته در برابر هر متاعی جهت ثمن آن زر یا چیزی بگذارند و صباح بازرگانان بدانجا رفته بهای بضاعت
خود را دیده اگر بدان راضی شوند بردارند و متاع را بگذارند والا بضاعت را از ثمن آن دورتر نهند و باز طبل زده
بازگردند شب دیگر آن مردم جا بینند و چیزی دیگر اضافه ها کنند تا وقتی که تجار راضی شود و علی الدوام سودا و
معامله ساکنان بلاد اسودان بدین طریق باشد **بلاد زنج** شمالی آن امصار مملکت یمن است و جنوبی جبال بهنای با
و شرقی آن نوبه و غربی حبشه و تمامی مردم زنج اسود اللون باشند بسبب فور حرارت که بر هوای آن دیار استیلا دارد
و اهل بلاد زنج اند که باشند و ایشان خانها را با استخوان ماهی پوشند و در عجایب البلدان مسطور است که هرگاه در زنکیان
باهم محاربه نمایند هر که در معرکه کشته شود بردارند و گوشتش را بخورند و در آن زرافه بسیار بود و زرافه و فیل وحشی آنجا یافته
شود و انسان العیتکان جانوران مشغولی نمایند و در آن سرزمین درختی است که برگ از او در آب اندازند و چون فیل از آن
آب بیاشامد مست کرده و زنکیان او را گرفته بکشند و استخوان و دندانش را بفروشند و گوشتش را بخورند و بزرگ دندانهای
آن فیلان بهر شهر رسد که وزن آن از پنجاه من تا صد من باشد و احیانا بسیصد من نیز رسد **ظفار** شهری است در جنوبی بحر
نزدیک بحر محیط از عجایب آنکه تمامی زمین آن موضع شوره زار باشد و آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن نواحی بسیار است
چنانچه کار عامه ظفار جمع کردن و فروختن نمک بود و تجار از آنجا نمک به بلاد اسودان برند و پادشاه زنی باشد و اسلاف زنج
در آن ولایت وقوع یابد **حضرموت** ناحیتی است در یمن در عجایب البلدان مسطور است که شخصی از حضرموت حکایت کرد که
در آن دیار خوشه گندمی یافتم که چهار انبار گندم از آن بر سر بود و پیش زرگری که در عمر بالی آنجا پانصد سال از عمرش
گذشته بود رفته از حقیقت آن گندم سوال کردم جواب داد که در اوقات سابقه بواسطه عدل سلاطین و امانت عمال بزرگ
حبوبات بدین مرتبه بوده و از عجایب آنکه گویند در حضرموت آبی است که هر کس از آن آشامد مخنث گردد **ربا** شهری است در
میان حضرموت و عمان و مردم آنجا عدیم غیرت و عدیم الانصاف اند چنانچه هر شب زنان ایشان از شهر بیرون
رفته با هر که خواهند خوش برآیند و شوهران مانع نیایند **سبا** شهری است که میان آن و صنعا سه روزه راه است و باقی آن

بلده

بلده سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود است علیه السلام و سبا مشتمل است بر انهار خوشگوار و اشجار میوه دار
چنانچه حق جل اسمه در شان آن نازل گردانیده است لقد کان لسبا فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق
ربکم و اشکروا له بلدة طیبة و رب غفور و بعضی گویند صاحب عجایب البلدان مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر هوام در آن
بلده نباشد **صنعا** دار الملک بلاد یمن است و بعذوبت ماء و لطافت هوا اتصاف دارد چنانچه هر بیمار که بدانجا نقل کنند
باندک زمانی صحت یابد و طعم و بوی و گوشت در یک هفته متغیر نشود و بانی صنعا صنعا بن ازال بن عبیر بن عابر است و هو
علیه السلام و از غرایب صنعا قصر غمدان است که بعضی از سلاطین یمن آنرا بنا کرده اند و یک کنج آن خانه زرد بود و دیگری سفید
و دیگری سرخ و دیگری سبز بوده است و در عجایب البلدان مسطور است که غمدان آن مقدار ارتفاع داشت که در
وقت طلوع آفتاب طول سایه آن بسه میل میرسید و سقف آن خانه را یک پاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و
بر هر رکنی از ارکان اربعه آن صورت شیری تصویر کرده و چون باد وزیدی از آن تمثالها آواز شیر مسموع شدی
گویند که عثمان بن عفان در زمان خلافت خود بهدم قصر غمدان فرمان داد و بعضی از اهل کیاست با وی گفتند که بر کتابه
آن قصر این کلمه مکتوب است اسلم غمدان هادم مقتول و العیاذ بالله از کاهنان بشگفتند که ویران کننده غمدان
البته مقتول خواهد رسید بین مناسبت گشت که از سر انهدام آن باز گردید عثمان این سخن را بسمع قبول جا نداد و آن قصر را
ویران کرد و مدت اندک زمانی کشته شد و بعضی از زنج بنظر در آمده که در صنعا نوعی از گندم میباشد که در غلاف دو دانه
منعقد میشود **سدره** از مواضع یمن است و در آن منزل درختی است که در ماههای حرام از آن چندان آب بیرون آید که
همه جوهها را پر سازد و بعد از گذشتن آن شهور آب مذکور انقطاع یابد و سال دیگر باز حال بر این منوال باشد **چین**
مملکتی طویل و عریض است مشتمل بر آبهای خوشگوار و اثمار حلاوت آثار و ابتدای اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم در آن
ملک است و اولاد و لایت چین بحسب صورت اتصال دارند اکثر ایشان کوتاه قامت و بزرگ سر باشند و اکثر چینیان
بعبادت اوثان اشتغال نمایند و مجوسی مذهب و شامخی نیز در میان ایشان پیدا شود و در عجایب البلدان مسطور است
که در یکی از قرای چین خانه ای است و در سالی یک نوبت بروزی معین اهل آن قریه جمع آمده در سبیلها بگذارند و مردم
بر اطراف آن نشسته و هر چند آب پیش بیرون آمدن کنند و انگذارند و مادام که آب در آب باشد باران در آن سرزمین
میبارد و لاجرم چندان از وقوع مانع آیند که بعد کفاف باران با برداشته بگذارند تا از غدیر بیرون آید و او را کشته
بر قله کوهی که نزدیک آن غدیر است اندازند تا طیور و سباع از گوشت و پوستش انتفاع یابند و در سالی که این فعل
از مردم آن قریه صادر نشود باران نبارد و قحط غلات بهم رسد و در آن سرزمین معادن زر و جواهر بسیار است

ودوابة المسک نیز در صحرای چین پیدا شود گویند در وقتی که مشک از آن حیوان گیرند بوی زشته باشد و چون نافه را از آن
موضع بجای دیگر نقل کنند بوی دهد صاحب تحفة الغرائب گوید که در بعضی از بلاد چین طاحونه ایست که سنگ اسفل آن
متحرکست و سنگ اعلی ساکن و از زیر سنگ آرد بی سبوس و بی آرد جدا جدا بیرون آید الاقلیم الثانی
این اقلیم بمشتری منسوبست و لون عامه جاد آن میان سمرت سواد باشد و ابتدای این اقلیم از مشرق بود و پیش
وسط بلاد چین بر سراندیب بگذرد و بر شمال بلاد هند و بلاد قنه بار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد و پس
فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد مغرب گذرد و از آنجا بحر قلزم و قیانوس منتهی شود و از عجایب
مواضع اقلیم دوم این است که مسطور میشود مکه مکرمه مکه اسم است عبارت از آن بلده شریفه است و بکه بباء موحده
نخاتینه موضع خانه کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که بطن مکه خوانند لازدحام الناس فیه لانه یبک ای
یزحم را و مکه را ام القری نیز گویند بجهة آنکه زمین را از تحت آن گسترانیده اند پس مکه اصل ارض باشد لاجرم آن بلده را
ام الارضین نیز نامند مکه را پیش از ظهور اسلام نیز طوایف خلایق مختلفة المذاهب معظم و محترم میداشته اند و از
خصایص آن بلده یکی کعبه معظمه است که بر طبق آیه کریمه ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا طواف
بر جمیع فرق انام واجبست و حجر الاسود که استلام آن از جمله مناسک حج است و در یکی از ارکان خانه متبرکه
که موضوعست و مقام ابراهیم که کلام معجز نظام فیه آیات بینات مقام ابراهیم مصلی مبنی بر تکریم و تعظیم آنست داخل
آن موضع مبارکست در عجایب البلدان از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما منقولست که حجر از بهشت در زمین هبط
کرد حجر الاسود و مقام که دو جوهر بودند از جواهر و گرنه اهل شرک آن را مس کردی هر علیل و مریضی که آن را مس کردی شفا یافتی
و دیگر از مخصوصات آن مقام لازم الاحترام چاه زمزم است که از زیر قدم اسمعیل علیه السلام پیدا شده و از خواص آب آن چاه
یکی آنکه بهر نیتی که آشامند [illegible] از جوع اطمینان می بخشد و از جبال مکه یکی جبل ابی قبیس است که بروایت
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما آن جبل اول کوهی است که در روی زمین مخلوق گشته و زعم زمره از انام آنکه هر کس
کله بریان در سر آن کوه بخورد [illegible] درد سر ایمن باشد و کوه صفا و مروه که آیه ان الصفا والمروة من شعائر الله
مشعر بعظیم شان آنهاست از جبال مکه است و در بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه من الصلوة ازکاها مرویست که
دابة الارض که خروجش از علامات قیامت از کوه صفا بیرون خواهد آمد مدینه معظمه در قدیم الایام نامش یثرب بوده
و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن بلده را مدینه طیبه خوانده و مسجد آنحضرت و مرقد منورش در آن بلده است در عجایب
البلدان مسطور است که از خواص مدینه آنکه هر خوب که در آنجا رسید بوی خوش شود و عطر در آن شهر خوشبوی تر بود از

مواضع

مواضع دیگر والعلم عند الله تعالی هندوستان مملکتی است در غایت طول و عرض بعضی از بلاد آن داخل خط استوا است و اکثر
معموره آن از اقلیم سیوم و چهارم و مذاهب متوطنان آن بلدان مختلف المذهب باشند و اکثر بت پرستند و از
عبادت معبود حقیقی گردن بپیچند و در هند حیوانات غریبة الاشکال و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود و اکثر نباتات
نافعه و ادویه مفیده که در آن دیار بحصول می پیوندد در دیگر اقطار نباشد و اعظم بلاد هندوستان دهلی است که شمه از ذکر فضایلش
در ضمن شرح احوال ملوک و سلاطین سمت تحریر یافت در عجایب البلدان مسطور است که در هند درختی است که میوه [illegible]
دارد و طیوری مثل کبوتر و فاخته و عصفور و امثال آن بر آن شجر می نشینند و از آن میوه خورده بیهوش میگردند و مار قصد آن
مرغان کرده هر یک را مسابقه آن دریافت افتاده باشند از تعرض او ایمن می مانند و بقیه طعمه شوند و دیگر از غرایب
هند شیریست که چون خواب بر او غالب آید اصلا بر جماع کردن قدرت نیابد و هر گاه او را بکار رغبت کند بار بکمال جور آید
صاحب عجایب الاخبار آورده است که در اقصای بلاد هند حیوانیست که یک آن بار آن منحصر است و نوعی از موران
در آن موضع باشند بر هیات سگ بزرگ چشم و هوای آن موضع در غایت حرارت است بنابر آن آن جانوران در
وقت ارتفاع آفتاب به زیر زمین روند و در وقت انخفاض آنها کار و حرکت کنند باشند بالا و بالای برف [illegible] جو در
و در آن زمین [illegible] و از آن ریگ چندانکه توانند بار کرده به تعجیل باز گردند زیرا که اگر آن موران در جا رخورند از
دشمنان خلاص نیابند و از جمله غرایب آن ولایات یکی برگ تنبول است و آن مشابه است به برگ نارنج و در اکثر بلاد جنوب
و ممالک بحر عمان آن برگ را معتقد باشند و کیفیت تناول نمودن آن چنانست که مقداری فوفل که آن را سپاری
گویند بشکنند و در دهان نهند و یک برگ تنبول را که مقداری از آهک تر کرده و بر او مالیده باشد پیچیده در دهان
گذارند و با سپاری بخایند و بعضی سه چهار برگ در دهان نهند و بخایند و گاهی کافور در آن ضم کنند و برگ تنبول آب دهان را
بغایت سرخ سازد و رخساره برافروزد و کیفیتی مشابه نشاء شراب پدید آورد و گرسنگی را تسکین دهد و بسیار مایل طعام
گرداند و بوی دهن را ببرد و بیخ دندان محکم کند و در تقویت باه و اکثر [illegible] هیچ چیز بآن مرتبه نباشد و این ابیات
شاید بعضی از اوصاف آن گردد مثنوی نادره برگی چو گل بوستان • خوبترین نعمت هندوستان
تیز چو گوش فرس [illegible] خبر • صورت و معنی لطیف هر دو تر • تیزی او آفت قطع حرام • قول نبی زینت علیه السلام
برگ ورق نشانی چمن • لیک بهم از ره [illegible] • طرفه نباتی که چو شد در دهن • خوشتر [illegible] سخن
خوردن او بوی دهن گم کند • سستی جان هم محکم کند • سرخی رویش زده منکر خش • چونه و فوفل شده رنگ آورش
طرفه که آن دو ز کشش [illegible] • مرتبه نام همو هست بس • گر چه آتش منوی هست پیش • گمنه شود چونکه آب خویش

برگ عجب بیکی گشته ظاهر • از بس نشو و نمو تازه تر • در دامنش که بود عجب خرام • تا نگری فضل عجب والسلام

در یکی از نسخ بنظر در آمده که در بعضی از حدود هندوستان ولایتیست در دامن کوهی و زنجیری از آسمان آویخته اند تا پنجاه
و در ایام عید خود بت پرستان آن بیت الصنم را می آرایند و از اطراف و جوانب خلق جمع می آیند و شراب میخورند و شخصی
در غایت حسن و چالاکی در آن مجمع حاضر میکرده و ... بت پرستان شراب میخورد و چون مست میشود ساعتی رقص کرده دست را
سجده میکند آنگاه دست در آن زنجیر زده و تعلیق کرده صعود مینماید و آنجا نشسته دست بر هم میزند و از سر سنگ که همراه
میدارد یکی را بجانب یمین و دیگری را بطرف یسار و سیم پس پشت خود می افکند و آن شخص چیزی میگوید که مردم می شنوند
دست در سلسله زده پایان می آید و مانند مرده می افتد و او را باعزاز و اکرام برداشته پیش صنم می برند و از وی
که در آن سال واقع خواهد از صلح و جنگ و غیر ذلک می پرسند و او را باعزاز و اکرام برداشته پیش صنم می برند و از وی
احوالیکه در آن سال واقع خواهد از صلح و جنگ و غیر ذلک می پرسند و او همه را مطابق جواب میگوید بعد از آن بحال خود می آید
و بر خاسته بمنزل خویش میرود تا سال دیگر بمجلس او نرسند ایرام و اهل بلاد هند است و در آن طوه(؟) بتیست بر یک پهلو
خفتیده و بعضی از سکوت بی تحرک بر وی نشسته و از وی صدائی ظاهر شود و این معنی از زانی وی غایت دارد
و در سالی که این حرکت از آن بت صادر نگردد در آن سال قحط و غلا واقع یا به ... بلده ایست در مملکت هند و در آن شهر
مناره ایست که بزعم مردم آنجا آنست که در آن مناره گنجی تعبیه کرده و بر سر مناره قبه از سنگ موضوع است و بر سر آن
خروسی از طلا منصوب هر کس قصد سر مناره کند آن خروس بطیران آید و مانند سنگ فریاد کند چنانچه همه مردم بشنوند
و جمع آمده آن شخص را منع و زجر نمایند کلب ایضا از جمله بلاد هند است و بزعم صاحب تحفة الغرائب در آن بلده عمود یست از
سنگ و بر زبر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش عمود چشمه آبیست هر سال در روز عاشورا آن بط بال ها گشاده و منقار
خود را در آن چشمه رسانیده آب بکشد بعد از آن عمود چندان آب منتشر کرده که تا یکسال مردم آنجایی را
کفایت کالیکوت بندریست در هندوستان مشابه هرموز و متوطنان آنجا کافر باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن
بلاد اقامت دارند و دو مسجد جامع مکلف از چوب ساج ساخته اند و در ایام جمعه در آن بقاع جمع آیند و باداء نماز
قیام نمایند و در آن شهر عدالت و امنیت بمرتبه ایست که در بازار که بر دست صورت کار دارند و از دریا باز مال بلده
مال بسیار آرند و در ساحل دریا و کوچه و بازار گذارند و بواسطه اشتغال خود بی چند روز بآن نپردازند و عمال دیوان
آن اموال را محافظت نمایند و هرگاه فروخته شود زکات چهل یک ستانند و دیگر هیچ وجه تعرض نرسانند و رسم سایر بنادر نیست

که هرگاه کشتی را بی اختیار ناخدا و ملاح باد بی تند بآنجا آرد هندیان او را با آورد گفته غارت کنند مگر کالیکوت که
از اموال کشتی باد آورده هرگز از جمل یک چیزی نگیرند و اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام باشند لنگوتها از قبیل
تا زانو بسته در یک دست کیاه هندی چون قطره آب و در دست دیگر کاوهری چون قطعه کسی و کالیکوتیان پادشاه
خود را سامری گویند هرگاه سامری شود خواهرزاده بجایش قایم مقام کرده اند و پسر و برادر و سایر اقربا را حاکم را اعتبار
نداند و حکمش مثل اندکه تغلب و قهر در آن شهر بسیار باید و در کالیکوت همه اشیا پیدا شود و هیچ کار در آن دیار عجیب
تر از کشتن گاو و خوردن گوشت آن چنانچه اگر معلوم گردد که کسی گاو کشته یا گوشت آن خورده در ساعت الکس بکشند و گاو را
گاو را در آن مردار چنان عزیز دارند که خاکستر سرگین او را بر جبین مالند مولانا کمال الدین عبدالرزاق که خاقان سعید میرزا شاهرخ او را
به رسالت بجانب هند فرستاده بود آورده است که متوطنان کالیکوت اگرچه در اصل کفرند و بت پرستی با یک دیگر تزوج
اما هر قومی را روش علاحده ایست قومی از آن قبیل اندکه یکی زن ایشان شوهر متعدد باشند و هر یک شبی از موانعات از زن را
تعهد نموده اند و از و نان و پوشیدنی و خوردنی و بوی خوش و غیرها و او قات شبانروز را قسمت نموده چون یکی از ایشان در
کاشانه زن رود نشانی بر در سراگذارد تا اگر شوهر دیگر در آن محل بیاید چون بکنار رسد آن نشانی را دیده باز گردد علیهم لعاین الله والناس
اجمعین بیجانگر شهریست که سپاهی سیاه پوش در زنگ د بهیچ سواد ما مانند آن ندیده و جاسوس نیز گوش در هیچ اقلیم
شنیده آن ولایت ندیده و وضع آن بلده چنانست که هفت حصار استوار و دو شهر بند و گرد یکدیگر کشیده اند و در گرد
حصار اول در عرض پنجاه گز سنگهای طولانی نصفی در زیر زمین و نصفی بیرون بقدر آدمی متقارب یکدیگر محکم کرده اند
سوار و پیاده بسهولت نزدیک بسور نتوانند رفت و اگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار و شهر بند را بشناسد
بلده هرات تصور کند چنان بر لوح ضمیر نگارد که حصار اول ظواهر از ده و در برابر آن تا پل مالان باشد و عرض
از پای مناره و از قریه دستان و حصار دوم در طول از پل جوی تا پل دروازه و در عرض از پل نکینه و چکال تا باغ زیده
و در میان و حصار سیم از مزار علامه رازی تا گنبد محمد سلطان شاه و حصار چهارم از مدارس سلطان تا پل کارد و پنجم در باغ
زاغان و ششم از دروازه ملک تا دروازه فیروزآباد و مجموع شش قلعه گرد یکدیگر در آمده و دروازه های
آن شاد در کمال متانت و استحکام است هفتم در میانه واقع است تخمینا ده برابر چهار سوق هرات و شاه که او را بای سوق
و دو کاکین سطح شمار در متصل بقصر پادشاه چهار بازار ایست و بر سر هر بازاری طاقی رفیع و رواقی بدیع ساخته اند و طاها رهای آن
کشاده و پرداخته و در پنجا نگر بوستنه گل خوشبوی و در دکاکین بجا گل فروشند زیرا که متوطنان چنانچه خوردن طعام را
ضروری دانند بی استشمام گل صبر نتوانند و همچنین در آن بلده صرافان جواهر و اهر سنا خوار مانند مروارید و یاقوت و الماس

کرم بکار کشتی پایی اختیار ناخدا ... باوی شد بر انجا و چند پایان او را باد آورده و گفته عادت گشته که در کالیکوت کلانه
اموال کشتی باد آورده هرکس از جهل یک چیزی نگیرند و اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام باشند و هرجا کم شود و روز را
پیدا کرده بجای او ... مال ... دهند و شرح شمه از احوال خرابات آنست که در قفای خزانه خانه صورت
بازار است و رسته که طول و پانزده و عرض تخمیناً دو ره و طرف آن بازار ستونها برافراشته صفه‌ها بتکلف ساخته‌اند
و پیش آن صفه‌ها خانه‌ها زیبا پر دوخته هر روز بعد از نماز پیشین بدرهای خانه‌ها آب زده کرسیها و مسندها
بنهند و فریبان خورد سال صاحب جمال هر یک از جواهر و زیور توانگر بر آن کرسیها و مسندها بنشینند و در پیش هر یک
دو کنیزک بر پای ایستند و صلای عیش و عشرت در دهند هر که خواهند بجای ایشان آیند و با هر که خواهش برآید و بجهت
[illegible] باشند اهل خرابات محافظت نمایند و اگر گم شود از عهده بیرون آیند مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع
السعدین مرقوم کلک لطائف اسلاک گردانیده که چون حضرت خاقان سعید مراجعت رسالت بدان دیار فرستاد
در محرم سنه سبع و اربعین و ثمانمایه بمعقد رسیدم بعد از چند روز که از رنج راه برآسودم روزی قاصدی از پیش
طلب آمد بعد از نماز پیشین بدرگاه رفتم و پنج سر اسب و دو دو توزکی و اطلس پیشکش بردم پادشاه در چهل ستون
عظیمی بر چهار زانو نشسته بود و بر پیرامن بسیار و حلقه کثیر ایستاده بود و جامه‌ها فاخر پوشیده و جواهر گران بها
در گوش کشیده و قبای اطلس زیتونی در بر داشت و از درهای شاهوار گردن بند گردن انداخته
اندام ... جوانی صورت بغایت مطبوع بر عارضش خطی تنکتر دمیده و بر رخش ...
تنها رسته و چون ... بر ایستادند و سر فرود آوردم التفات فرمود و ما بر دست چپ نشاندند و نشان خاقان
سعید را ستانیده بر دو گفت که خوش وقت شدیم که پادشاه بزرگ ایلچی برای ما فرستاد و طبقی که در آن دسته
تنبول و کیسه پانصد فنم و چند مثقال کافوری پیش من آوردند و رخصت دادند تا بوثاق رفتم و هر روز دو گوسفند
و چهار جفت مرغ و پنج من برنج و یکمن روغن و یکمن شکر و دو ورس زر ... مقرر کردند تا اینجا بودم هفته دو نوبت آخر
روز مرا پادشاه می طلبید و از احوال خاقان سعید می پرسید و هر مرتبه دستور روز اول طبقی که در آن دسته برگ تنبول بود و
فنم و چند مثقال کافور بمن می بخشید گفت بادی بگوی که قاعده چنان هست که ایلچی را طعام دهند و مائده پیش او
نهند چون ما و شما که مخالف مذهب ایم چیزی نمی‌خوریم این نسیه زر عوض ایلچی باشد و پادشاه بیجانگر را در آن
هفتصد خاتون و ... و بجمیع حرمهای او ... و هیچ عورت در یک خانه نمی نشستند و مهمات
ایشان تسلطی تمام داشت و در تمامی مملکت خود هر جا دختر جمیله مشهور بود و مادر و دختر را طلبید و رعایت بسیار بکرد

در بازار بکار سودا و معامله نمایند و اما مجلسی که دارند و بر جانب بیت مقر پادشاه دیوانخانه ساخته‌اند در غایت وسعت
رفعت بصورت چهل ستون و در پیش آن چهل ستون صفه که ارتفاعش مقدار رفعت شخصی باشد در سی گز طول و سی گز عرض
برآورده‌اند و آن دفترخانه باشد و نویسندگان نشسته اکثر نوشتن خاطر بر نوشتن ... زده و خط مردم بیجانگر دو نوع
یکی آنکه بر برگ جوز هندی که دو گز درازی دارد و دو انگشت پهنای ... بقلم آهن نقش کنند و این مکتوب قلیل البقا باشد
دوم آنکه ... سفید بر سیاه کنند و ماده دارد و ... رسند چنانچه قابلیت تحریر پیدا کنند و سنگ نرمی را که در آن دیار می باشد
... قلم تراشیده تراشند و آن را آغاز نوشتن کنند و آن سنگ رنگی سفید بر زمین سیاه ظاهر شود و این خط بسیار
پاینده و در اعتقادی مردم بیجانگر این بیشتر در میان چهل ستون مذکور خواجه سرای کان را داناک خوانند من حیث الاستقلال
و الانفراد بر مسند حکومت نشیند و یساولان بر دست و در پایان صفه بایستند هر کرا مهمی باشد میان ایشان
در آمده مختصر تحفه گذارند و روی بر زمین نهاده باز بر پای ایستند و حاجت خود را بعرض داناک رسانند و او بر وفق
مقتضای معدلت باشد حکم کند و هیچ آفریده را مجال دخل نباشد و چون داناک از دیوان بر خیزد چند چتر
گون پیش پیش او برند و نفیر کشند و از دو طرف مداحان زبان بدعا ایشان گشایند و از دیوانخانه تا پیش پادشاه
هفت حاجب و دربان نشسته باشند چون داناک متوجه ملازمت رای گردد نزد هر دربان چتری از طلا ...
باز ایستند چنانچه از در هفتم تنها رسند در آید و مهمات ملک و مال را عرض کرده فی الحال بیرون آید و بر
دست چپ بارگاه پادشاه خزانه خانه ایست و زر آن مردم سه نوع است از طلا مغشوش یکی را وراه گیرند
و آن نزدیک مثقال باشد و بده دینار کپکی رایج شود دوم را که نصف آنست پرتاب خوانند سیوم
که ده یک آنست فنم نامند و فنم از آن دو نوع رایج تر باشد و ششیک فنم از نقره پاک سازند
و تار گویند و آن نیز بغایت رایج است و سه یک تار را جیتل ... باشد و از جیتل خوانند و قاعده آن مملکت
چنان است که از تمامی بلدان میعاد مقرر بخزانه خانه فرود آورند و هر کرا از دیوان چیزی دهند بر خزانه خانه
نویسند و سپاهیان را در هر چهار ماه یکبار بخزانه خانه مواجب رسانند و کسی ... را بر ولایات حواله نکنند
تا بوم معموری ولایت بیجانگر بمرتبه ایست که شرح نتوان کرد و خزانه‌های خاصها باشند که در زمین حفره کرده
مانند حوضها از طلا گداخته مصمت مالامال و سایر خواص و عوام آن دیار حتی مردم بازار جواهر ...
در گوش و گردن و بازو و سر و دست و انگشتان کنند و در برابر خزانه خانه شحنه گاه است و دوازده هزار حشم پاسبان ...
که هر روز رسوم ایشان از دوازده هزار فنم است و آن وجه را از حاصل فواحش ایشان یابند و کارخانه‌ایست که از ...

در مجلس شود

و دختر را بجملی تمام به حرم سرای خویش سپرد و دیگر مجلس ذوالدین و اقربا و ادانی دید و سلاطین بنگاله در [illegible]
نظیم و اقتدار و تجبر و امحی و حشمتی پادشاهانه و بزمی خسروانه ترتیب نمایند و از مهمانان کوبند شرح این سخن آنکه
از تمامی ممالکی که طول آن سر چهار ماهه راه است سروران و کلان تران روی بدرگاه آورند و هزار فیل با انبانها
آراسته و تختها و صندوقها بر پشتهای ایشان بسته و بازیگران بران نشسته حاضر شوند و سه روز متعاقب ایام بیض ماه رجب
یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم در فضای لجات وسیع و مقامی اساس بدیع سرداران طلا و فیلبانان کوه نهاد در آن
اقامت برافرازند و در آن فضای دلگشای چهار طاقها نشسته باشند سه طبقه و چهار طبقه و پنج طبقه از بالا تا پایین مصور
بصور مجسم و هر صورتها که در خیال آید از آدمی و وحوش و طیور را نقش بسته و در اطراف آن چهار طاقها ظاهر نمایند و بعضی از آن
چهار طاقها چنان باشد که پیوسته در گردش بود و هر ساعت روی دیگر بنظر آورد و در منظرها و غرفهای آن دختران
و پسران صاحب جمال نشسته باشند و چهل ستونی مشتمل بر نه طاق جهت خاصه پادشاه سازند و در میان این چهل ستون و
چهار طاق میدان وسیعی باشد و مطربان گلعذار و دختران خورشید منظر در آن میدان قوالی کنند و رقص نمایند
و بازیگران لعبهای خوب بکار می آورند چنانچه مولانا کمال الدین عبدالرزاق در سلک تحریر کشیده که مانند برج بر جای پایه
نشسته و هر اصولی که مطربان سازند فیل از آن بخرطوم نگاه دارند و حساب آن نوکاهند [illegible] بلند رسته و در حد
بنگاله و در سه فرسنگی آن شهر بتخانه ایست مربعی متساوی الاضلاع ده گز در ده گز ارتفاع مجموع جدار آن مجسم از روی
بصورت چهار صفه که در برابر بتی بصورت آدمی تمام قد از طلا ساخته اند و دو یاقوت احمر در دو چشم او برده
در غایت دقت و نهایت صنعت که گوئیا که به منکرد و امثال این بتخانها در ممالک هند بسیار است و عجایب و غرایب آن
امصار بیرون از حیز تعداد و شمار و العلم عند الله الحکیم الغفار **الاقلیم الثالث** صاحب این اقلیم مریخ است
و اهالی آن اسمر اللون باشند و ابتدای اقلیم سیوم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج و عامه
بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد و بر امصار قندهار رود و بر وسط بلدان بگران و بجستان
و وسط کرمان و بلاد فارس و عراق و جنوب دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط بلاد شام بگذرد و پس بر بلاد مصر و
اسکندریه و وسط افریقیه و وسط بلدان قیروان و بلاد طنجه بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و بعضی از بلاد و نواحی
این اقلیم بر این موجب است که مسطور میشود **قیروان** داخل مملکت افریقیه است و در آن بلده دو ستون است که جسم آن
با حجار و اجرام مشهوره مناسبت ندارد و در ایام جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند و در سایر روزها
اصلا آن آب موجود نباشد **اسکندریه** از بناهای اسکندر بن فیلقوس است رومی و سوری از سنگ و چهار دروازه دارد

یکی ازان

یکی از آن ابواب را باب الشمس گویند و دیگری را باب السدره و سیم را باب البحر و دروازه چهارم را نمی گشایند مگر روز جمعه و مرات
بر بالای اسکندریه مناره ایست بنا شده آتش [illegible] از رود نیل و فرات بود و از عجایب آنکه در اسکندریه آب را ذخیره کنند و دو سال
نگاه دارند متغیر نگردد و قریب با اسکندریه حصاری است در غایت بلندی و در آن قلعه بطلمیاس حکیم بفرمان ذوالقرنین میلی
ساخته بود در کمال ارتفاع و آیینه بغایت بزرگ در آن میل نشانده و از اثر الطلسم چنان بر جسته که هر کشتی که در قسطنطنیه بر روی
دریای فرنگ که میان اسکندریه و آن وقت حرکت کردی در آن آیینه پیدا آمدی و این آیینه تا زمانی که عمرو بن العاص
حاکم اسکندریه بود بر جای باقی و مردم فرنگ [illegible] از احوال ایشان اهل اسلام [illegible] متوهم بودند عاقبت الامر حیله
اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند تا در لباس اهل تقوی خود را مخفی بودند و چون مردم نسبت بایشان اعتقاد
پیدا شد آوازه انداختند که اسکندر در زیر این آیینه گنجی عظیم نهاده است و عمرو بن العاص با وجود دعوی ذکاء و فطانت
فریب ایشان خورده بطمع گنج آن آیینه را از جای برگرفت و از آنچه شنیده بود اثری ندید و چون بار دیگر آن آیینه را بموضعش
نصب کردند آن خاصیت را باطل یافت و در عجایب البلدان مسطور است که اصل مناره اسکندریه آبگینه بود و صورت خرچنگی
و سفاینی بزرگ از مس ریخته در میان آب نهاده بودند و بر پشت آن مناره را بنیاد کرده و ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه گز بود
والعلم عند الله تعالی از جمله اعاظم بلاد قدیمه بوفور عمارت و آبادانی و مزید طبقات انسانی امتیاز و اشتهار دارد و جمهوری
آن بر زمین و کثرت باغات و بساتینش در ازمنه سابقه بمرتبه بود که سبب غرور فرعون شده گفت که الیس لی ملک مصر و هذه
الانهار تجری من تحتی و معز الدین معد ابن اسمعیل در وقتی که آن مملکت را مسخر ساخت بنیاد [illegible] را از مصر برانداخت
و در نزدیکی آن شهری دیگر در غایت تکلف و زیبایی بنیاد نهاد و آن را موسوم بقاهره معزیه گردانید و آل ایوب در ایام
سلطنت خویش قاهره معزیه را بکمال معموری و آبادانی رسانیدند و در آن بلده و بقاع خیر و عمارات عالیه مرتفع کرده
و قاهره معزیه بلده ایست طولانی بر کنار بحر نیل و عمارات آن چهار طبقه و پنج است اکثر ملون و منقش مشتمل بر طاقهای بدیع
و رواقهای دلکش از غرایب بلاد مصر آنکه مردم آنجا تخم مرغ بسیار در زیر سرگین پنهان کنند و بعد از انقضای چند
روز بعد هر بیضه جوجه بیرون آید و آغاز دانه چیدن کرده بتدریج بزرگ شود و دیگر آنکه در بعضی از حدود آن ولایت کوهیست
آبی شیرین از آن مترشح در حوض جمع کرده و از آن حوض باطراف جوانب جویها روان نماید و اگر شخصی جنب یا حایض بکنار آن
آب رسد از رفتار باز ایستد و تا کسی دور نشود آب حوض بیرون نریزد تا آب روان نگردد و دیگر در تاریخ مغرب مسطور است
که در حدود مصر جانب غربی [illegible] و در ازمنه سابقه طلسم مردی از سنگ خام ساخته اند در غایت مهابت و با قوت
ساعدها چنان [illegible] کرده که ریگ روان از آن موضع تجاوز نمیتواند نمود تا امرا [illegible] رسانند و حیات آن بمثال [illegible] است

کار آن را ابو الهول خوانند و دیگر از جمله عجایب آنکه در آن مملکت اهرام مصر است و آن عبارت از گنبدهای بزرگ است که حکمای سلف ساخته اند
و بروایت بعضی از امور خان بانی آن عمارات ادریس پیغمبر است علیه السلام و آن گنبدها در دو فرسنگی آن مسافت تعمیر یافت
و کوچکترین آن آنچه از بزرگترین عمارات اهل عالم است کلانست و در زمان حضرت یوسف در مصر غلات را در گنبدها
کرده بودند و از آنجمله سه گنبد است و از آن سه گنبد یکی کوچکتر و آن دو گنبد بزرگتر را هرمان و هر یک از هرمان چهارصد گز
در چهارصد گز است و ارتفاع نیز همین مقدار است و آن گنبد کوچک بیست گز در بیست گز است و در عجایب البلدان مسطور است
نوبتی یکی از ملوک پادشاهی از پادشاهان مصر را بتخریب و انهدام آن رغبت شد و سلطان بسیاری از بیلداران را با بیل
و کلند بدانجانب فرستاد و ایشان مدتی بویرانی آن گنبد کوچک مشغولی کردند اندکی از آن ویران شد چنانچه از دور
بنظر رسید و چون نزدیک رسید چنان نماید که گویا روی آن دیوار را خراشیده اند صعید ناحیتی است در جنوب
فسطاط و مصر و در صعید مغارهاست که مردگان را در آنجا افتاده اند از آدمیان و طیور و وحوش و اموات انسانی
از کثرت [illegible] کفن که داده اند و در آن مالیده که پاره و پوسیده نشود و گویند نوبتی کفن جاریه را از آن مردگان
باز کردند اصلا تغیر نیافته بود [illegible] دست و پای آن میت باقی بود و در عجایب البلدان مسطور است
که بعضی گفته اند که مومیای مصری از آن مردگان حاصل شود و آن بهترین مومیا باشد عین الشمس شهری بود در حدود
مصر که [illegible] فرعون بوده است و درختی که روغن بلسان از آن حاصل شود در عین الشمس باشد و در عجایب
البلدان مسطور است که در عین الشمس تمثالی چند است که دیوان در زمان سلیمان علیه السلام ساخته اند از آنجمله مناره ایست
از سنگ رخام سرخ که نقطهای سیاه دارد و ارتفاع آن مناره از صد گز متجاوز است و بر سر آن صورت انسانی
از مس و در [illegible] آن دو صورت دیگر مشابه دو خادم ساخته اند و از آن صورت پیوسته آب ترشح کند و آن
آب بر جای رسد سبزه روید حلب از مشاهیر بلاد شام است و وجه تسمیه اش بزعم بعضی فضلا آنکه ابراهیم خلیل علیه السلام
در جمعه گوسفندان خود را [illegible] دوشیده و شیر آن را بر فقرا قسمت میکرد و گویند در نواحی آن بلده چاهی است که چون
سگ دیوانه کسی را بگزد اگر پیش از گذشتن چهل روز از آب آن چاه بیاشامد شفا یابد حمص در آن بلده طلسمی آفریده اند از مار
کژدم ضرر نیاید و اگر جامه را در آب حمص شویند و بپوشند مادام که آن جامه نکهنه شود مار و کژدم متعرض نگردد
در بعضی از نسخ بنظر رسیده و العهدة علی الراوی که بر روی یکی از مساجد حمص تمثالی است نصف اعلای آن مثل مردم
و نصف اسفل بصورت کژدم چون پارهٔ گل پاک بر آن صورت نهند و آن را در آب اندازند و هر کژدم گزیده که از آن آب
خورد شفا یابد دمشق دار الملک بلاد شام است و تخت ارم بن سام بن نوح علیه السلام در آن حدود بوده و بعضی ساختن

ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد عمارت آن است و بعد از ارم شداد عاد به تقلید بهشت ابداع آن سرزمین
بستانی فردوس آیین بنا کرد و بقول بعضی از اهل تفسیر آیهٔ ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد کنایت از آن
موضع است پیش از آن تاریخ که بروایت اهل سنت و جماعت جد ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه دمشق [illegible]
شود و اسکندر رومی بجهة آن عمارت فرمود و هوای دمشق بحرارت مایل است و آتش که از طرف بعلبک آید اکثر در تابستان
درخشان است [illegible] گوارنده است غوطهٔ دمشق یکی از چهار بهشت عالم است و آن سه موضع دیگر که عبارت از شعب بوان
و ابله و [illegible] و سغد سمرقند است و در لطافت و نزاهت دون غوطه باشند و ملوک بنی امیه در ایام دولت خود در دمشق
عمارات عالیه ساختند و ولید بن عبد الملک مروان در تعمیر و تزیین مسجد جامع آن بلده که مشهور است بجامع بنی امیه
در ایام دولت خود در دمشق عمارات عالیه ساختند و ولید بن عبد الملک مروان در تعمیر و تزیین مسجد جامع آن بلده
که مشهور است بجامع بنی امیه و در عالم بتعجب از زیب و زینت کم توان یافت صاحب سعی و اهتمام بجای آورده چنانچه
گویند که بیست ساله خراج ممالک شام را در آن عمارت صرف کرده و منشیان [illegible] مشغول شدند و اکثر اوقات ایشان در کتابت
ملاهی و مناهی مصروف شد [illegible] انطاکیه شهری بزرگ است نزدیک بدریای روم موصوف بنزاهت ساحت و لطافت
ابنیه و عمارت و بانی آن بلده [illegible] بن سام بن نوح علیه السلام بوده و در شهر انطاکیه [illegible]
و [illegible] در قدیم الایام چهار هزار کس برای مقامات معین بوده اند و در عجایب البلدان مسطور است
که در ازمنهٔ سابقه در درون انطاکیه اصلا پشه نبود و در بیرون [illegible] بوده که کسی دست بجزو سور شهر بیرون کرد
صد هزار پشه بر دست وی جمع شد [illegible] که در آن بلده بود شکست [illegible] از درون آن حصار از [illegible] برگشت
[illegible] بیت المقدس
مهبط وحی و محل توطن انبیای بنی اسرائیل بوده و آن بلده را بنا کرده داود است صلوات الله علیه و سلیمان علیه السلام
مسجد اقصی را [illegible] در مجلد اول ازین کتاب مکتوب گشته [illegible] و شرف مسجد اقصی همین بس است که بر طبق آیت سبحان الذی
اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه من الصلوة و السلام از آن بقعهٔ متبرکه بعالم بالا
عروج کرد و در عجایب البلدان مسطور است که در زاویه از زوایای مسجد اقصی عصایی منسوب بود از آبنوس و هر کس
دعوی کردی که از اولاد انبیاست او را گفتندی که آن عصا را مس نماید اگر دعوی او بصدق اقتران داشتی اصلا متضرر
نشدی و الا [illegible] گشته آن معنی کذب او را [illegible] شیراز همیشه دار الملک سلاطین سرافراز و محل توطن خواقین
لازم الاعزاز بوده و آن بلده را [illegible] در سنه ۷۴ [illegible] محمد بن یوسف [illegible] محمد بن ابی عقیل الثقفی بنا فرموده و شیراز [illegible]

ساخته و تکلف آنچه عمارات اضافه کرده و در بازار آن مطعومه لذیذه توان یافت مثل جوز بریان و کشمش بارنج و لیمو و در
زمان عضدالدوله دیلمی نزد حمام علافان در آن بلده بر بنای گنبد لشکریان را جای نشستن ما نزد بازاران عضدالدوله
نزدیک شیراز قصبه ساخت و سپاه را در آن مقام که موسوم به فنا خسرو گرد مشهور به سوق الامیر ساکن کرده به اکنون
آن موضع خراب و بایر است و هوای شیراز در غایت اعتدال است و آبش از قنوات جریان می‌یابد و بعضی از آن کاریز
رکناباد است که رکن الدوله حسن بن بویه احداث نموده و خواجه شمس الدین محمد حافظ شعر در لطافت و عذوبت آن آب در
دیوان خود ابیات دارد و این بیت از آن جمله است که ⁂ شیراز و آب رکنی و این باد خوش نفس ⁂ عیبش مکن که خال رخ هفت
کشور است ⁂ و در شیره شهره شیراز از بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که از
عمرو بن لیث صفار است از آنجمله گویند که آن بقعه هرگز از ولی خالی نبوده و نیست و فضیلت الله اکبر که در قرب بلده شیراز
واقع است و صحت آن خبر بر السنه و افواه اهل سفر مذکور از غرایب آنکه در عجایب البلدان مسطور است که در طرف جنوبی ولایت فارس
صحرائی است بغربه و قرب جاماسب حکیم آنجاست و بر زبر آن قبر آهنها آویخته‌اند و هر کس که پاره آهنی از آنجا برگیرد راه گم کند در
صحرا بیرون نتواند رفت مگر وقتی که آن آهن را باز نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد در همان
وقت معزول شود یا بمیرد و در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال لبیری که حاکم فارس بود روزی سواره از نواحی
آن قبر می‌گذشت بعضی از نواب او گفتند مناسب آنست که راه را دیگر کنیم یا پیاده شده از قبر جانب بگذریم و التفات
آن سخن نکرد گفت هذا من خرافات العجم و همچنان سواره بگذشت و هم آن سال از حکومت معزول و در همان سال فوت گشت اصطخر
از بلاد قدیم فارس است و مشهور است که دار الملک سلیمان علیه السلام بوده است و بر طبق گفته ... باشند و احیا شنیده
... در بعلبک شام بودی و در شام ... وانکه که ... آن از جمله علامات ولادت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در آن بلده بوده است و در بیرون آن شهر ... عجیب بسیار است و در شکاف کوهی که نزدیک بدانجاست
هیکل عظیم ساخته اند و ... بدان هیکل می‌روند ... گویند سلیمان علیه السلام ... از آن هیکل حبس کرد
والعلم عند الله تعالی ابرقوه از مشاهیر بلاد فارس است در عجایب البلدان در سلک بیان انتظام یافته که از عجایب آنکه در درون
ابرقوه باران نبارد و ... و در بیرون شهر بدستور سایر امصار و ضیعات باشد و این معنی ... حضرت خلیل الرحمن
صلوات الله علیه و علی سایر الانبیاء والمرسلین الی یوم الدین ⁂ اقلیم رابع ⁂ این اقلیم با آفتاب تعلق دارد و وسط
معموره عالم و مسکن اشراف اولاد آدم است و متوطنان این اقلیم بحسب رتبت و سیرت افضل اولاد بشر اند و لون و حسن خلق
ولطف طبع منظر اصناف بشر و ابتدای اقلیم چهارم از مشرق از شمال بلاد چین بود و بر اراضی تبت و ختن و ختا و میان کشمیر و

بود

و بلور و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و ... وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط سیستان و امصار کرمان
و فارس و خوزستان گذرد و بر وسط دیار بکر و بلاد دیار عراق و دیار ربیعه و شمال بلاد شام گذرد و از بحر الروم را
قطع کند و بر جزیره قبرس و سقلیه و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد افریقیه و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و به ساحل بحر محیط
منتهی شود و بعضی عرصه آن اقلیم بر این موجب است که خان بالیق دار الملک مملکت ختا است و به نسبت فضا و لطافت
آب و هوا غیرت سلاطین روی زمین و چنانچه در جزو اول از مجلد ثالث مذکور گشت خان بالیق جا کرده قبلای قاآن بن تولی
خان است و نهری بزرگ است در سمت ... در میان شهر جریان دارد و نزدیک بکنار آن جوی جاده‌ایست که به دار الملک چین
منتهی می‌شود و تمامی آن شاه راه را ... ... وارد و طرف درختان بید و غیره نشانده اند
چنانچه مسافران در سایه طی مسافت می‌نمایند و هیچ آفریده از لشکریان و غیر ایشان را زهره و یارا نیست که شاخ از آن
درختان بشکنند یا اسبی به برگ آن رسانند و در دو طرف آن راه قری معموره مشتمل بر خانه‌ها و ... بسیار است و
بعضی از غرایب احوال و اطوار اهل خان بالیق در این حکایت که نوشته می‌شود مرقوم کلک لطایف رقم می‌گردد حکایت
در مطلع السعدین مسطور است که در شهور سنه اثنین و عشرین و ثمانمایه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا جمعی از ملازمان
که سردار ایشان شادی خواجه بود به رسالت ختای نامزد فرموده و میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش را
که از زیور فضل و هنر بهره تمام داشت مصحوب ایلچیان ارسال نموده با خواجه مشار الیه مقرر کرد که از آن زمان که از دار السلطنه
هرات سفر کنند تا روزی که باز آیند آنچه مشاهده نمایند بی زیاده و نقصان در قلم آورد و چنانچه از روزنامه که خواجه غیاث الدین
بموجب فرموده نگاشته بود به وضوح می‌پیوندد ایلچیان شانزدهم ذی قعده سنه مذکور از بلده فاخره
هرات عازم ختای گشتند و ... محرم الحرام سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه بسمرقند رسیدند و آنجا چندان توقف کردند که ایلچیان
... امیر شاه ملک شاه بدخشان به ایشان پیوستند و عاشر صفر از سمرقند بیرون رفته ۲۳ جمادی الاولی بتاشکند و
در اوایل ... بهرام در آمدند و با آنکه آفتاب در سرطان بود در آن بیابان آب ... و انگشت بسته بود و اکثر اوقات
باران و ژاله می‌بارید لاجرم ایلچیان شب و روز طی مسافت می‌نمودند تا در اواخر جمادی الاخری به شهر طرفان رسیدند
و اکثر مردم آن بلده بت می‌پرستیدند و بتخانه بزرگ داشتند و در یکی از صفه‌های بت العظیم ... بزرگ نهاده و می‌گفتند
که این صورت شاکمونی است و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم در قراخواجه فرود آمدند و دهم رجب جمعی از
نویسندگان ختای در میان رسیده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان مفصل کردند و ... و یکم همان ماه به شادی
خواجه و قبچاقان را در شهر قامل اتفاق نزول افتاده و در آن بلده مسجدی تمام ... عالی

و ترتیب ساخته بود و قریب آن تعبیه عدد او ثان بتخانه بزرگ داشتند که در اطراف و جوانب آن بتان بزرگ و کوچک مصنوع
مرصع نهاده بودند و بر دیوار بتخانه صورت دو دیو بود که با یکدیگر در حمله بودند نگاشته جوانی مشکل بهیئت ... نادره
حسن و جمال در قابل بحکومت اشتغال داشت و از قابل روان شده بیست و پنج مرحله پیمودند و دوازدهم شعبان در بیابانی
نگاه و قطاس باز خوردند گویند که آن گاو چنان بزرگ و با قوت میباشد که نوبتی سواری را از پشت زین ربوده
بر سر شاخ نگاه داشت القصه ایلچیان در چهاردهم شعبان بموضعی رسیدند که از سکجو که اول شهرهای ختای است
ده روز راه بیابان است آنجا جمعی از ختاییان بموجب فرمان باستقبال شتافته در آن مرحله بشادی خواجه رفتند ملاقات
نمودند یک روز در مرغزاری نضارت آثار صفه ها ساخته و سایبانها برافراخته و سرها و صندلیها نهاده و از مأکولات
گوشت غاز و مرغ و گوسفند و انواع میوه های خشک و تر بر طبقهای چینی مرتب گردانیدند و بر سر شیر و نخالت بوده
و باصناف شیرینی خوانها را آرایش داده و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساخته و و همه کس را
آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و جو دادند و نسخه گرفتند که هر یک از ایلچیان چند عدد نوکر دارند و مبالغه کردند که زیاده
نگویند و گفتند که هر کس دروغ گوید او را در پیش پادشاه اعتبار نماند و بازرگانی که همراه ایلچیان بودند در سلک
نوکران ایشان انتظام یافته کم عدد سکاری بر میان بستند و شانزدهم شعبان دانگ ... که حاکم سرحد طولی عظیم مرتب ساخته
ایلچیان را بصورت خود برد و ختاییان بدستوری که معهود ایشان است مربع فرود آمده بودند طناب از طناب
چنانچه هیچ آفریده میان راه نمی یافت مگر یکی از چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و در میان خیام
ایشان فضای بزرگ و در وسط آن فضا و کانی بلند که ساختش بطرب ... ساخته بودند و خیمه بزرگ دو تیره ختایی
بران موضع وضع کرده و و دامنها بر افراشته و تالاری از چوب و سایه بانها برافراخته چنانچه دران بطرب مطلقا
آفتاب نمی تافت و در زیر آن دو تیره صندلی نهاده بودند و از جانب راست دیگر صندلیها بود و ایلچیان بجانب
چپ نشستند و امرای ختای بر طرف راست قرار گرفتند و در پیش ایشان تعظیم در جانب چپ زیاده است و پیش هر یک
از ایلچیان و امرا دو شیره نهادند در یکی غاز و مرغ و گوشت پخته و میوه های خشک ختایی و در دیگری کلیچها و نان های
خوب و قماش گلدوزی و ابریشم بعجائب مرغوب و در پیش سایر مردم بعدد هر یک یک شیره بوده و در مقابل گوی که پادشاهی
که بر موضعی مرتفع نهاده بودند خمها و محجهای چینی و صراحیهای خورد و بزرگ بعضی نقره و بعضی چینی مرصع بود
و در چپ و راست گوی که مطربان و اهل ساز ایستاده بودند و با نواختن و کمانچه و نی و ... موسیقار و صنج و چهار
پاره و دمل بنوازش در آوردند و پسران صاحب جمال مانند دختران سرخی و سفیده بر روی مالیده مروارید با در گوش نشسته

بازیگریها نمودند

بازیگریها نمودند و از این فضای گشاده تا هر چهار دروازه سراپردها صفها پوشش چنان تمکین و قرار ایستاده بودند که
گوئی هیچ جنبشی نمیکنند بجز هم پیش و پس نمی نهادند و تیرها در دست داشتند و بعد از خوردن طعام آغاز شرب شراب کرده و امیر دیوان
که حاکم دیوان بود کاسه را دست و صندوق مخملی با وی میگردانیدند هر کس را که کاسه داد و شاهچه ای ای بر سر شان و مجلس را
بجهت افزای جمع ساخت و بازیگران از کاغذ مقوی صورتها و زبان ترتیب کرده بودند و بر روی خود بسته چنانچه هیچ وجه روی
گوش و گردن ایشان نمی نمود و بر وصول ختاییان برقص اشتغال داشتند و بعضی ایوان کلغذ طبقهای بر فندق و عناب
و جوز و شاه بلوط متفرق و شیره و بادام در سر که پرورده و خربزه و هندوانه بر جوبه بر کف نهاده بودند و چون این
کار شد هر یکی از ایشان طبق خود را پیش آوردی تا آنکس که نقل مایل بودی تنقل نمودی و یکی از ... بازیگران صورتی
ساخته بگلک و غایت ساخته بود چنانچه پیری در اندرون آن زرفتی و آن لکلک بوصولهای گوناگون القصه از روز اول
صباح تا روز ... بجشن و نشاط و فرح و انبساط گذرانیده هفدهم بهاباری در آمدند و قطع منازل میکردند تا بقراول رسیدند
قراول قلعه ایست در غایت متانت در میان جبال واقع شده و بکراه پیش نهادند و ایلچیان هران حصار در آمده فنون ملامان
المخانی همه را شمردند و نام نوشتند و بعد از آن از قراول بسکجو رفتند و در رباطی تا بزرگ که بر در شهر بود فرود آمدند
و ختاییان ایلچیان الاخان و جهت اکلکات را تمام ساخته بر قریه ها و سپردند و مایحتاج ایشان را از مأکول و
مشروب و مرکوب و مفروش همه خوب و مرغوب مرتب ساختند و برای هر کسی مرکبی و یک دست جامها بر شیپور یک خشکار
و دان بردار حاضر فرمودند و از ... تا دار الملک ختای در جمیع یامها ایلچیان را بر این نهج خدمت میکردند سکجو شهریست در
غایت عظمت سوری مستحکم بر گرد آن کشیده و میانش مربعی است متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض چنانچه هر عرض
بر بازاری بیست گز باشند همه آب زده و جاروب کشیده و در اکثر خانهای آن بلده خوک ... بود و در دکاکین قصابان
گوشت و گوسفند و خوک پهلوی هم آویخته میفروختند و دران شهر بلند از هر چهار سوی بسیار است و بر سر هم
چهار سوی طاقی از چوب بسته اند و بکمال زینت و لشکرها بر آن نقیبه کرده هم از چوب و منقش ختای و ... نگار
کرده و بر ... در هر بیست قدم ... سرپوشیده ساخته و چهار دروازه بر چهار رکن شهر در برابر هم گشاده
و دو انگه از میان شهر تا هر دروازه مسافت بسیار است اما غایت رستنی بازارها و کثرت مردم را و انگی مینماید و بر سر
هر دروازه کوشکی و طبقه بنا کرده اند و درین شهر بت الصنم معتقد است و هر بتخانه در وسعت قریب ده جریب است
و تمامی صحن آن از خشت پخته تراشیده فرش انداخته و بر در آن بتخانها پسران صاحب جمال ایستاده و صدای عشرت
و دو خوان ... ادو و از سکجو تا خان بالیق که تختگاه پادشاه ختای است نود و نه یام بود و همه معمور و آبادان بر هر یامی در بزرگ

نزدیک شهری و در میان هر دو یام چند فرجه و فکی و فرجه عبارتست از خانه که ارتفاع آن سقف گز باشد و پیوسته
درین خانه و کرسی بسته آن منزل ایلچیان ساخته اند که فرجه دیگر نماید و چون حادثه دست دهد مثلاً اگر از لشکر بیگانه
اثری بینند فی الحال در فرجه آتش کنند و اهل فرجه دیگر این حال مشاهده کرده هم باین عمل قیام نمایند و علی هذا القیاس
تا اشتعال آتش [illegible] استاده کان [illegible] و بعد از یک شبانه روز از [illegible] بدان جانب که از دار الملک
تا آنجا سه ماهه راه باشد بر سبیل اجمال معلوم کنند و متعاقب این صورت کی و قو مکتوبی مبنی از شرح واقعه بدست
یکدیگر داده سرکار رسانیده کی و قو کتابت از خانه داری چند که در مجلس معین ساکن کرده اند و مامورند که اگر
مکتوبی یا خبری که بدیشان رسد فی الحال کی و قوی دیگر رساند تا آن قصه [illegible] معضلا بعرض پادشاه رسد
وانکه و قوها کی و قوی دیگر ده مره است و هر شانزده [illegible] فرسنگ شرعی است و هر روز [illegible] و کس ملازم فرجه باشند
[illegible] جمعی که منسوب اند کی و قوهای [illegible] اقامت ورزند و خانها ساخته زراعت کنند و از [illegible] تا [illegible] که [illegible] دیگر است در [illegible]
نام بود و دانکی که کلانتر ایلچیان [illegible] درین شهر [illegible] نماید و در هر یامی صد و پنجاه اسب و دراز گوش
و قریب [illegible] عرابه جهت ایلچیان می آورند و [illegible] که اسپان را محافظت می نمایند موسوم اند به ماقو و متعهدان
دراز گوش را لوفو گویند و عرابه کش را چیفو و این طبقه بسیار باشند و ریسمانهای عرابه بر دوش گرفته
[illegible] کشند و هر عرابه [illegible] دوازده کس است و هر چند در راه بارندگی و سرما باشد ایشان از عرابه کشیدن
باز نمانند همه [illegible] کار [illegible] در کوه کشیده و [illegible] بر سر [illegible] و اسپانی که
برای ایلچیان آماده میدارند با زین و لجام و تازیانه باشند و [illegible] یکدیگر [illegible] پیش [illegible] میدوم [illegible] تا
[illegible] جای دیگر رسند و در هر یامی جهت ایلچیان گوسفند و غاز و مرغ و برنج و عسل [illegible] و عرق [illegible] و [illegible]
پرورده و بقول دیگر آماده و مهیا باشند و در هر شهر ایلچیان را طوی دهند و در هر طوی دیوانخانه که آراسته [illegible] ستون [illegible]
مرتب بوده [illegible] در هر دو ستون اول [illegible] که رو [illegible] پادشاه تختی نهند و پرده آویزند و [illegible] پهلوی تخت استاده
بزبان ختائی [illegible] سه نوبت [illegible] ختائیان سر بزمین نهند و ایلچیان را تکلیف کنند که سه بار باین فعل قیام نمایند
وانگاه [illegible] ایلچیان [illegible] در میان [illegible] قامت
[illegible] و درازی [illegible] و دیگران بر بالای سر و [illegible] پشت [illegible] بودند [illegible]
[illegible] صورت [illegible] در نظر آمد [illegible] متحرک [illegible]
[illegible] نگارهای خوب [illegible] آن عمارت [illegible] کار [illegible]

زربفت

زربفت و کرسیها مطلا و صندلیها و شمع [illegible] و صحراهای چینی آراسته و درین شهر خانه ای دیگر ساخته اند که اهل اسلام
آن را چرخ فلک میخوانند مانند کوشکی مثمن از زیر تا بالا پانزده طبقه منظره مشتمل بر مقرنس ختائی و عرفها و ایوانها
پرداخته شده بود و برگرد منظرها انواع صور غریبه بظهور آورده و از انجمله تختی ساخته بودند و پادشاهی بران نشسته
و از چپ و راست او خادمان و غلامان و دختران ایستاده و در زیر آن کوشک صور دیوان هم پایه بود که آن را
بر دوش گرفته بودند و آن کوشک هشت گز بود و ارتفاع او [illegible] از چوب تراشیده و اما آن را چنان
مرتب کرده بودند که می پنداشتی [illegible] و در تحت آن مقر سردابه بود و میلی از ان سردابه تا بالای کوشک
نصب کرده و یک سر میل را بر کرسی آهنین نهاده و سر دیگر بر سقف خانه که آن کوشک در آنجاست محکم ساخته
چنانچه [illegible] حرکتی که آن میل را دادندی آن کوشک عظیم در گردش آمدی و آنچه ایلچیان برای پادشاه ختای می بردند
درین شهر از ایشان ستادند مگر شیر که سلطان صلاح الدین شیربان آن را خود بدرگاه رسانید القصه ایلچیان
هر چند [illegible] نزدیک میرفتند داروغگان و حکام و کلانتران [illegible] طوی مبالغه و اهتمام می نمودند
و ایشان هر روز یامی و هر هفته شهری میرسیدند تا در چهارم شوال بکنار آب قراموران اتفاق نزول افتاد
و آن آب [illegible] رود جیحون است و [illegible] کشتی [illegible] بران بسته و آن کشتیها را بزنجیری که در سطبری برابر [illegible] می باشد
محکم ساخته و آن سلسله از هر دو طرف [illegible] گذشته و بر دو طرف آن دو میل آهن هر یک [illegible] محکم کرده و آن
زنجیرها بران استوار ساخته و کشتیها را بقلابهای بزرگ و زنجیرهای متعدد استحکام داده بودند و بر بالای آن کشتیها
[illegible] ایلچیان [illegible] از قراموران بگذشتند و [illegible] طرف آب شهری بود [illegible] مشتمل بر عمارات [illegible]
[illegible] و در ان بلده [illegible] عظیم چنانچه از سرحد ختای تا [illegible] مثل [illegible] نظر
ایلچیان در نیامده بود و آن شهر [illegible] خرابات [illegible] صاحب جمال نشسته بودند [illegible]
[illegible] ایلچیان از ان شهر [illegible] روان شدند [illegible]
عبور نموده [illegible] ذی قعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه در بلده [illegible] نزول نمودند و آن شهر [illegible] معظم
بود محتوی بر خلق بسیار [illegible] بود از برنج [illegible] ساخته [illegible] بلندی [illegible]
اعضای او [illegible] بر کتف [illegible] آن [illegible] اصنام [illegible]
و این بت [illegible] بر کرسی سنگین که در کمال [illegible] موضوع است و [illegible] ساخته اند
مشتمل بر چند طبقه [illegible] بت گذشته [illegible] زانوی [illegible] گره و بران قیاس

بر زمین [illegible]

۲

تا بر صنم و سر آن عمارت را بقورنس آورده‌اند و چنان پوشیده که دیدهٔ نظارگی در مشاهدهٔ آن حیران می‌ماند و در
مجموع طبقات این عمارت از درون و بیرون الوان کرده و چنانچه از سیاق سخن مفهوم میگردد این بت را استاد و
ساخته و دو قدمش که طول هر یک ده گز تخمیناً بود بر دو تخته رخبه منصوب و میگفتند که مقدار صد هزار خروار
برنج تخمیناً در آن عمل صرف شده است و دیگر بتان کوچک در آن بتخانه بود و ایشان را یک رنگ تبریزی کرده و بود و هر
و کوهها و مغارها و کمرها و در آن کشیده و صورت رهبانان و بخشیان و جوکیان تصویر نموده که در حلقه نشسته‌اند و چنارها
و شیر و پلنگ و اژدها و اشجار بقلم سحر آثار هم پیدا کرده و هر چه در آن بتخانه صورتگریها در کمال حذاقت و مهارت
بجای آورده و در این شهر نیز چرخ فلکی بود بزرگتر و تکلف‌تر از چرخ شهر قمجو و ایلچیان الکا نیز طوی خورده
و رحلت کرده روز چهارشنبه هشتم ذی الحجه سنهٔ مذکوره بدروازهٔ خان بالیق رسیدند و شهری در غایت عظمت و بزرگی
دیدند چنانچه طول هر دیواری یک فرسنگ بود و چون دیوار آن شهر معمور بهادران [illegible] کار میکردند دروازهٔ بسیار زیبا بود و
و در وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیدند هنوز دروازهٔ خان بالیق را نگشوده بودند و ایلچیان را از برجی که به
عمارت آن اشتغال داشتند بشهر در بردند و بر در کریاس [illegible] و امنگ خان که پادشاه بود فرود
آوردند و پیش درگاه مقدار هفتصد قدم بسنگ تراشیده فرش انداخته بودند و خراسانیان پیاده از آن فرش
گذشته بر هر طرف او پنج فیل ایستاده بودند خرطومها برداشته ایلچیان در غایت تمام از میان آن فیلان گذشته‌اند
تا فضای در سرای پادشاه رسیدند و با آنکه هنوز تاریک بود قریب صد هزار آدمی آنجا مجتمع بودند و در پیش کوشک
کرسی بنظر درآمد ارتفاع آن موازی سی گز و بر بالای آن کرسی ستونهای پنجاه گزی منصوب ساخته و بر بالای آن
طنبی زرنگار در هفت گز در چهل گز بر پیش ستونها سه دروازه مرتب گردانیده دروازهٔ میان و چپ و راست
بزرگتر این میانه ممر پادشاه است و از طرفین خلایق آمد و شد می‌نماید و بر زیر بر کوشک پشت آن دروازه کوس که [illegible]
نهاده و آویخته و چند کس منتظر تا پادشاه کی قدم بتخت نهد و قریب سیصد هزار آدمی هنگام روشنائی روز در کار
جمع گشته و دو هزار مغنی و مطرب حاضر آمده بر پای ایستاده و دو هزار نفر از لشکریان تیغ و دورباش و گرز و چین
و حربه و خشت و پولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز بدست گرفته مستعد خدمت شده و بر اطراف و جوانب فضای کرسی
خانها و ستونها و صفها در غایت عظمت ساخته‌اند و فرشش همه از سنگ تراشیده بود و القصه چون آفتاب
طلوع نمود جماعتی که بر بالای کوشک انتظار پادشاه میکشیدند کوس که بود و چل و نای و سنج و ناقوس فرو کوفتند
و آن سه دروازه را گشاده مردم بعجلتی تمام باندرون رفتند زیراکه در وقت دیدن پادشاه رسم ختاییان و بدن [illegible]

ایلچیان

و چون ایلچیان از این دروازه‌ها درآمدند فضای وسیع دیدند دلکش‌تر از فضای اول و کوشکی در غایت عظمت
مشاهده کردند و همان ساعت تختی نهادند و آن سریر مثلث بود و در اطلس زرد ختائی گرفته و در آن نقش سیمرغ و
اژدر و دیگر صور نموده و بر بالای آن تخت کاسان ختاییان صف کشیده و ایستاده اول تومان و بعد از آن هزاره
و صده بترتیب و هر یک از ایشان تخته در دست داشتند بطول یک گز شرعی و بعرض موازی ربع آن هر یک و چشم
بر آن تخته دوخته بطرفی دیگر نمی‌نگرستند و در عقب ایشان افزون از مرتبهٔ تخمین و قیاس جوشن‌پوشان و نیزه‌داران
که بعضی شمشیر برهنه در دست داشتند صف زده در غایت سکوت ایستادند و مجموع چنان خاموش بودند که
گوییا نفس نمیزدند بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمده و نردبانی از نقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نهادند
تا پادشاه بالا رفته بر آن مسند نشست میانه بالا محاسنش نه بزرگ و نه خورد مقدار دویست سیصد موی از میان
محاسنش چنان دراز که در کنار او سه چهار حلقه زده از چپ و راست تخت دو دختر ماه پیکر ایستاده موی سر را
میان سر گره زده و گردن و عارض مکشوف و گشاده مروارید های آبدار بزرگ در گوش کاغذ و قلم در دست
منتظر آنکه پادشاه هر چه گوید قلمی کنند و چون در حرم رود بعرض رسانند و اگر حکمی تغییر باید کرد خط بیرون فرستند
تا دیوانیان بر آن موجب عمل نمایند القصه بعد از نشستن پادشاه بر تخت امرا ایلچیان را نزدیک بیارند پیش بردند
و پادشاه تخت بر خونیان و مجرمان برسید ایشان هفتصد کس بودند بعضی دو شاخه بر گردن و برخی بر تخته
طولانی و چند سر ایشان از سوراخهای تخته بیرون آمده و هر کس را نوعی موکل بود و موی سرش در دست گرفته منتظر آنکه
پادشاه چه حکم کند و امنگ خان طایفه از ایشان را بزندان فرستاد و زمره را حکم قتل فرمود و در جمیع ممالک ختای هیچ
حاکم و داروغه مرخص نیست که کسی را بکشد و هر گاه که گناهی کسی ثابت شود بر تخته پاره نوشته از گردن او آویزند و صورت گناه
نیز قلمی کنند که در کدام قریه جست و به زنجیر و شاخه بخان بالیق فرستند و اگر فی المثل از مکان مجرم تا پای تخت یک ساله
راه باشد در هیچ جا توقف نتواند کرد و چون در آن روز مهم ارباب جرایم فیصل یافت ایلچیان را نزدیک تخت بردند
و مسافت پانزده گز دور نگاه داشتند و یکی از امرا زانو زده صحیفه را که مشتمل بر احوال ایلچیان بود برخواند و مضمون آن
آنکه این جماعت راه بسیار قطع کرده و از پیش میرزا شاهرخ و اولاد او آمده‌اند و برای پادشاه تبرکات و تنسوقات
آورده‌اند تا سر ارادت بر زمین عبودیت نهند و منظور نظر التفات گردند و مولانا حاجی یوسف قاضی که از جملهٔ امرا و
مقربان امنگ خان بود و از دوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق به وی داشت و با چند نفر از مسلمانان زبان‌دان
پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند که نخست قامتهای خود خم کنند و بعد از آن سه نوبت سر بر زمین نهند ایلچیان [illegible]

سرفرود آوردند اما پیشانی بر زمین نرسانیدند آنگاه مکتوب حضرت شاهرخ و میرزا بایسنغر و سایر شاهزادگان و امرا
خراسان را که در قطعه از اطلس زرد پیچیده بودند و باشارت خاص دایمنگ خان المچیان دو دست ملتمسه گرفتند و
قاضی از اهل خطا است که هر چه متعلق به پادشاه گردد از آن خبر یابد و مولانا یوسف مشار الیه مکتوب از ایشان ستانده
و بخواجه سرای تسلیم نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده بود و خواجه آنرا بدست خود بپادشاه داد پادشاه مکتوب را کشاده
و ملاحظه نمود و بخواجه سپرد آنگاه دایمنگ خان از تخت فرود آمده بر صندلی نشست و سه هزار جامه آوردند و دو هزار
که دو هزار قبا و پادشاه بهر دو برنشاندند و قرابان تقسیم نمود و آنطایفه را خلعت پوشانیدند و از جمله
المچیان هفت کس را نزدیک صندلی بردند و براین موجب [illegible] خواجه و کوچه و گران میرزا شاهرخ و سلطان احمد
و غیاث الدین ملازمان میرزا بایسنغر و از عراق ایلچی میرزا رستم و [illegible] دارد و آن قاصد امیرشاه ملک و تاج الدین
فرستاده شاه بدخشان و این جماعت بزانو در آمده و دایمنگ خان احوال امیرزا شاهرخ از ایشان پرسید و بعد از آن
استفسار نمود که قرا یوسف ایلچی فرستد و مال ارسال مینماید گفتند آری و شما دیدند که فرستاده او آمده
و پیشکش و اموال آورده پرسید که آن ولایت نرخ غله گرانست یا ارزان و آنکه بسیار است یا فراوان جواب دادند که نعمت
ارزانچه تصور کنند چنین است گفت بلی چون دل پادشاه با ایزد سبحانه و تعالی راست است منعم حقیقی اسباب نعم
بسیار ارزانی داشته است دیگر گفت که در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستم تا از ولایت او اسب
آورند زیرا که آنجا اسپان خوب میباشد [illegible] المچیان گفتند بفرمان شاهرخ سلطان آینده و رونده [illegible]
[illegible] نمایند پادشاه گفت آری دانسته‌ام اکنون شما از راه دور آمده اید برخیزید و آش خورید و امرا و المچیان را
برخیزانیده بفضای اول بردند و پیش هر کس یک شیره نهادند و یک صندلی آن منضم بود و چون فارغ از طعام خوردن
گشتند موجب فرمان بیامخانه رفتند و در آنجا بهر خانه تکلف بستر و بالش اطلس و کمی و کوشک و [illegible]
و منقل و کفش وان و زیلوچها و حصیرها رنگارنگ مرتب بود و از جمیع اسباب آن کنگها خورنده‌ترین بود و به هر یک [illegible]
برین هیچ خانه معین ساختند و یک کاسه و قاشق و شیره ترتیب کرده هر روزه کس را یک سر گوسفند و یک قاز
و دو مرغ و دو من آرد بوزن شرعی و یک کاسه بزرگ برنج و دو کیله بزرگ پر حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و
نمک و بقول متنوعه و یک طبق نقل و چند خدمتکار صاحب جمال تعیین نمودند و در صباح دوم ذی حجه مذکوره شقاول
آمده المچیان گفت برخیزید و سوار شوید که امروز پادشاه شما را طوی میدهد و ایشان بر حسب اشارت تقدیم رسانیده
چون به درگاه رسیدند ازدحام خلایق را بدستور روز اول دیدند و امرا ایشان را از فضای اول و دوم که گذشتند

پادشاهست

بادشاهست در گذرانیدند و بکریاس سیم آوردند صحنی دیدند عجایب وسیع و خوش هوا مشتمل بر فرشهای بدیع
از سنگ تراشیده و در پیش آن طنبی و شصت گز طول و در درون آن خانه تختی بحظ نهاده بودند از قامت مرد
بلندتر و در سه طرف آن نردبانهای نقره موضوع بود یکی از پیش رو و دو به یمین و یسار و دو خواجه سرا نزدیک تخت ایستاده
کاغذ مقوی بر دهان بسته تا بن گوش و تختی کوچک بر زبر آن تخت بزرگ منصوب بود مانند منبر اما گوشهای [illegible] بسیار
و پایهای [illegible] و از یمین و یسار آن تخت مانند عود و سوزها اشیاء مرتب بود و از چوب مطلا مولانا
قاضی المچیان را گفت مدت هشت سال است که این تخت را ساخته اند و از آن خبری نشوده و از چپ و راست
تخت و احیان صاحب جود ایستاده بودند مسلح و مکمل و نزدیک پهلوی طنبی کور که بر یک نهاده بودند و قریب بان
شخصی بر بالای صندلی بلند آرام نشسته و پهلوی اهل ساز صف کشیده و در پیش تخت هفت چتر هفت رنگ
منصوب بود و در بیرون طنبی دو بیست هزار سلاح دار ایستاده بودند و دری بود در پیش حرم سرای پادشاه
و پرده بزرگ [illegible] از آن در آویخته بود و دو سرهای طنابها دو خواجه سرا بر دست داشتند و میان
آن طنابها بر پرده وجهان تعبیه کرده بودند که چون طنابها کشیدندی آن پرده هم پیچیده شدی و در بالا [illegible]
القصه بعد از آنکه مجلس ترتیب یافت پادشاه از آن در بیرون آمد و سازندگان چنگ بار آغاز نواختن سازها کردند
و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه در ده گز ارتفاع پرده بسته بودند مانند [illegible]
از اطلس زرد و چهار اژدها که باهم در جدال بودند بر آن نقش زده و پس از نشستن دایمنگ خان بر تخت امرا و المچیان را پیش
بردند و پنج نوبت سر بر زمین نهادند آنگاه ایشان را بفضای اول بردند و در پیش شیرهای طعام که آماده بودند
نشانیدند و خناجیان [illegible] تعظیم کنند سر شیره [illegible] و نهند و از آن فروتر زادو شیره و از آن نازک‌تر را
یک شیره و در آن روز هزار شیره بلکه بیشتر پیش مردم نهاده بودند و در پیش پادشاه را نزدیک آن هفت چتر بلون
در [illegible] که از اطلس زرد بود ترتیب کرده و چون پیش خاصه را پیش می بردند مطربان و مغنیان چنگ بار آغاز نواختن
ساز و گفتن سرود کردند و آن هفت چتر نوع نوع زمان همراه پیش که در مرتبه بزرگ بود میرفتند تا نزدیک تخت و با آنکه
در آن روز هر شیره از اصناف اطعمه و اشربه بسیار موجود و در هر لحظه خوان سالاران آشها و گوشتها برده و غاز و
مرغ می آوردند و در پیش مردم می نهادند و در آن روز پسران و دختران صاحب جمال در آن مجلس بسیار بود و مغنیان
و زمره لعب و بازی اشتغال داشتند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و [illegible] و غیر
ذلک می آمدند و ریزهای طعام و میوه از هم می ربودند و از مجلس خبر میدادند و کسی نیز متعرض ایشان نمیشد و این عجب

استماع نماز چنین امتداد یافته که ایلچیان طغایق با جارت متفرقه کشند و ایلچیان در شش ماه در خان بالیق ماندند
و هر روز علوفه که در روز اول مقرر کرده بود بی نقص بایشان میرسید و چند نوبت در ان اوقات طویهای بزرگ
بوقوع انجامید و در هشتم محرم سنه اربع و عشرین و ثمانمایه مولانا یوسف قاضی خاصه نزد ایلچیان فرستاده
پیغام داد که فردا سال نوست و پادشاه بخانه نو در می آید و قولست که هیچکس جامه سفید نپوشد زیرا که در چین و ماچین
در ماتم سفید پوشند و شب [illegible] نیم شب شغاول آمده ایلچیان را بخانه نو برد و آن عمارتی بود که بعد از آنکه نوزده سال
کار کرده بودند باتمام رسیده بود و در ان شب طغایق [illegible] کاکیس و جهوت و اسواق چندان فانوس و شمع و مشعل
افروخته بودند که عالم بسان روز روشن می نمود و از ولایات ختای چین و ماچین و قلماق و تبت و جزو اینها [illegible]
در ان روز جمع آمده بودند و از [illegible] تا انتهای آن عمارت هزار و هفتصد و هشت و پنج قدم بوده و مجموع این ابنیه از سنگ
تراشیده و خشت تراشیده ترتیب یافته بود و آن خشتها از خاک چین پخته شده و در ان روز دایمنگ خان امرا و اطراف را طوی
داده تا نصف النهار آن صحبت امتداد داشت و در ان سال منجمان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را آتش [illegible] رسد
[illegible] دایمنگ خان بدستور معهود حکم شب چراغ نفرموده بود و بر رسم چراغ [illegible] موجب [illegible]
پادشاه کوهی ساخته از چوب و روی آن چوب [illegible] و صد هزار چراغ بر ریسمانها تعبیه کرده و موشکها
باطراف آن بسته بودند چون یک چراغ برافروزند موشک بر ان ریسمانها [illegible] روشن سازد و [illegible]
کوه تا پایان برافروزد و این شب چراغ تا هفت شبانه روز باشد و در ان لیالی مردم شهر [illegible]
چراغ بسیار روشن گردانند و پادشاه در ان هفت روز گناه هیچکس نگیرد و بخشش بسیار کند و باقی داران و [illegible]
و بندیان را آزاد فرماید و در روز سیزدهم صفر سپاهی شغاول آمده ایلچیان را برده [illegible]
[illegible] صد هزار [illegible] جمع آمده [illegible] نهاده بودند و [illegible] بعد از اجتماع مردم
پادشاه بیرون خرامیده بر تخت نشست و طغایق [illegible] زانو زده و سر بر زمین نهادند [illegible] تختی دیگر آورده و برابر تخت پادشاه
نصب کردند و کسی بالای این تخت برآمده و حکمی که از دایمنگ خان صادر یافته بود و بر جای [illegible] کشته [illegible]
[illegible] آواز بلند [illegible] خواند چنانکه مجموع شنیدند اما چون بزبان ختایی بود ایلچیان فهم نکردند و مضمونش را
از مردم زبان دان چنان معلوم نمودند که هم این ماه شب چراغ پادشاه سه سال گذشته [illegible] شب چراغ دیگر
بندیان و گنه کاران و باقی داران دیوان را مطلق العنان گردانند [illegible] گناهان ایشان را بخشیدیم [illegible] کسانی را که خون کرده باشند
و تا سه سال باید که ایلچی بهیچ جا نرود و بعد از خواندن این نشان چتری بر سر [illegible] و [illegible] گرفته [illegible]

تعبیه کرده

تعبیه کرده و طناب ابریشم زرد بران حلقه بسته و آن حکم را از بالا فرو گذاشتند و چتر بر بالای آن فرود می آمد و خلایق مجموع
سجده کنان [illegible] همراه آن از فضای در کوشک بیرون آمدند و حکم را آورده اند تا بابی که [illegible] ایلچیان
[illegible] سواد نشان را بولایات فرستادند و در غره ربیع الاول دایمنگ خان [illegible] سنقار [illegible] ایلچیان را طلب داشت
و گفت سنقار [illegible] اسپ خوب آورده است پس سنقار [illegible] ایلچی میرزا الغ بیک سلطان شاه و [illegible]
عنایت کرده و به سلطان احمد ایلچی میرزا بایسنغر و [illegible] ایلچی میرزا شاهرخ و فرمود باید که تا وقت رفتن شما این
جانوران [illegible] در سیزدهم ربیع الاول دایمنگ خان بشکار رفت و غره ربیع الآخر باز گشته ایلچیان
بموجب حکم [illegible] استقبال [illegible] از مولانا یوسف قاضی شنیدند که اسپ حضرت خاقان سعید پادشاه [illegible]
انداخته و ازین جهت غضب وی استیلا یافته حکم کرده است که ایلچیان را مقید [illegible] ختای برند [illegible]
[illegible] گشتند و روی بار [illegible] پادشاه آورده [illegible] که شب [illegible] فرود آمده بود رسیدند [illegible]
[illegible] که بر گرد معسکر کشیده [illegible] پانصد قدم در پانصد قدم [illegible] عرض [illegible] دشت [illegible]
آن ساخته بودند [illegible] دروازه نشانده و چون خاک دیوار را از انجا برگرفته بودند خندقی عمیق در گرد آن جدار
پدید آمده بود و در میان محوطه [illegible] مربع [illegible] چهار ستون [illegible] بودند و بر گرد آن خیمها
و سایبانها از اطلس و [illegible] نصب کرده و چون [illegible] ایلچیان [illegible] پانصد قدم مسافت باقی ماند مولانا
یوسف بایشان گفت که پیاده شوید و درین محل توقف نمایید تا پادشاه برسد و خود پیش رفت و چون مولانا یوسف
نزد پادشاه رسید [illegible] در پایه سریر ایستاده [illegible] سخن گرفتن ایلچیان در میان داشتند و مولانا یوسف
باتفاق آن [illegible] سر بر زمین نهاده زبان شفاعت ایشان گشودند و [illegible] معقول خاطر نشان نمودند که [illegible]
[illegible] موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین ایشان [illegible] دایمنگ خان نصیحت دولتخواهان
بسمع قبول [illegible] آتش خشم را [illegible] حلم تسکین داد و مولانا یوسف [illegible] نزد ایلچیان آمده گفت [illegible]
رحم کرده و پادشاه گناه [illegible] دایمنگ خان سوار شده بر اسپ سیاه [illegible] دست و پا سفید که میرزا الغ بیک
فرستاده بود [illegible] پادشاه در ان روز قبای [illegible]
زربفت پوشیده بود و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه [illegible] ساخته و هفت محفه [illegible] که دختران در انجا بودند
بر گردن گرفته از عقب می آوردند و یک محفه بزرگ [illegible] گرفته [illegible] یک تیر پرتاب [illegible]
سوار بسیار [illegible] می آمدند [illegible] یک قدم پیش و پس نمی نهادند و از هر صف [illegible] قدم بود و چون پادشاه

نزدیک ایلچیان رسید سر بر زمین نهادند و دانیک خان ایشان را گفت سوار شوید ایشان پای در رکاب آورده در
موکب پادشاهی روان شدند پادشاه شادی خواجه را نزدیک طلبید و گفت که تحفه و سلاک و اسب جانور که سلاطین بیکدیگر فرستند
میباید که خوب باشد تا سبب مزید محبت گردد و حالا که اسپی که تو آورده از غایت پیری مرا در صیدگاه انداخت و دست من
درد بسیار میکند شادی خواجه معروض داشت که این اسب یادگار حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان است و جناب
شاهرخی ملاحظه تعظیم بندگان این آستان کرده آنرا ارسال نموده و این عذر درجه قبول یافته پادشاه شادی خواجه را
تحسین فرمود بعد از آن شنقاری طلب کرد و یک کلنک را برانیدند و شنقار را انداختند و شنقار سر کلنک زده و کلنک را
بگرفت و صندلی در زیر پای پادشاه نهادند تا فرود آمد و بر صندلی دیگر نشسته هر یک از سلطان احمد و سلطان شاه
یک شنقار داد و شادی خواجه عنایت نکرد و باز سوار شده روی بدار الملک نهاد و نزدیک بخان بالیق مردم بسیار
بیرون آمده بودند و بزبان ختائی او را دعا میکردند و دانیک خان بتعجیل اسب میراند تا بعتبه سلطنت رسید و رابع
ربیع الآخر باز شنقاول آمده ایلچیان را پیش برد و گفت امروز پادشاه شما را شنکش میدهد یعنی بانعام خاص مخصوص میگرداند
و چون ایلچیان بجای تخت رسیدند دیدند که پادشاه نشسته و شترها در پیش نهادند و چون دانیک خان ایلچیان را دید
اشارت کرد تا شترها را یک طرف بردند و امرا بر سر شترها فرستاد و ایشان آن شترها را پیش ایلچیان نهادند و از جمله
در شتره شادی خواجه ده بالش نقره بود و سی اطلس و هفتاد پارچه قلمی و طرقو و لوسا و کیکی و پنج هزار جاو و حصه خاتون
او نیز اقمشه مذکوره مقرر کردند و سلطان احمد و کوکچه و ارغداق را هر یک هشت بالش نقره و شانزده اطلس
و طرقو و لوسا و کیکی و هر یک از این مرکب خوانین بود و چهار و صله بود و هر کدام را دو هزار جاو و خواجه غیاث الدین
داد و آن تاج الدین بخشی را هر یک هفت بالش نقره و شانزده اطلس طرقو و لوسا و کیکی و قلمی و دو هزار جاو داد
حصه هر یک از ایلچیان میرزا الغ بیک سلطان شاه و ملکشاه و [illegible] هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با اسب
و سه چهار قطعه قلمی و طرقو و لوسا و کیکی و دو اسب که یکی از آنجمله زین داشت و صد چوبه تیر [illegible] پهلوی جامه
پنج هزار جاو دادند و حصه خاتون ایشان نیز قماشهای مقرر کردند ایلچیان اسبهای مذکوره را العرف نمودند و بیابانها
بازگشتند متقارن آن حال یکی از خواتین محبوبه پادشاه فوت شد و حصه مراسم [illegible] برای ظاهر ساختند و در روزی که
آن خبر شهرت یافت و واقعه نمودند روز دیگر شبی را صاعقه [illegible] سخن میان [illegible] شده از اثر برق آتشی در قصر
پادشاه که نو ساخته بود درافتاد و بارگاهی که در طول هشتاد گز بود و در عرض سی گز و مبنی بر ستونهای رنگین
تمام بسوخت و آتش [illegible] گرفته کرده بود رسید و حرم سرای پادشاه نیز احتراق یافت و قریب [illegible]

پنجاه خانه

پنجاه خانه که متصل آن بود خاکستر گردید و هشت شبانروز دیگر روز دیگر هر چند جهد نمودند آتش ننشست و پادشاه و امرا
ملتفت بآن نشدند چرا که آن روزها روزهای نیک دین ایشان بود و بکار دنیا نمی پرداختند بعد از آن پادشاه به بتخانه
رفته تضرع بسیار کرد و گفت خدای آسمان بر من غضب کرده و بتخانه مرا بسوخت و با آنکه من نکرده ام و پدر و مادر را بیازرده ام
و ظلمی از من در وجود نیامده است و از این غصه بیمار گشت و بدین سبب معلوم نشد که خاتون پادشاه که مرده بود چگونه دفن
کردند آورده اند که در ختاییان رسم و دفن خواتین معظم کوی سنگین است و چون یکی از ایشان بمیرد بآن کوه برده در سر دری
نهند و اسپان خاصه پیش او را در آن کوه رها کنند تا بر خود چرا نمایند و دیگر هیچ متعرض آن اسپان نشوند و در سرداب که بتخانه
رفیع میباشد بسیاری از دختران و خواجه سرایان را علوفه پنج ساله ملکه زیاده داده ساکن گردانند و بعد از تمام شدن
قوت ایشان نیز همانجا فوت شوند القصه چون پادشاه بیمار بود که ایلچیان اجازت یافته در منتصف جمادی الاولی
از خان بالیق بیرون آمدند و جمعی از امیران ما ایشان را همراهی نمودند به تسوق وقت رفتن ایلچیان گرفته ببندر برده بودند
لیزاده و نقصان همه را بایشان رسانیدند و در آن شهر ایلچیان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم که از شیراز و صفاهان
متوجه خان بالیق بوده به شادی خواجه و رفقا و جار خورد تر راه را یعافیت بامر نشان داده بنابر آن ایشان هم
در بکوه ماندند و در منتصف محرم سنه خمس و عشرین و ثمان مایه از بکوه روان شده بعمارات و جاها بهمان بود و حسب و یکم جمادی
الاولی بقصبه انکان رسیدند و از آن مرحله ایلچیان میرزا الغ بیک راه سمرقند پیش گرفته سایر بکاشغر بطرف خراسان
شدند و از آب آموی گذشته نوزده رمضان بر بلخ رسیدند و از آنجا بصوب هرات خرامیده در یازدهم همان ماه بتقبیل
قوایم سریر میرزا شاهرخ مستسعد یافتند و احوال را بر بیخ سلطان عرض رسانیدند   از جمله بلاد گرشت گویند که خاصیت
آن سرزمین آنست که هر چند بالسوان صحبت دارند بکارت ایشان معاودت نماید و بعضی از نسخ بنظر در آمده که در آن بلد
دو چشمه است یکی آب شیرین و از دیگری شور و آب این دو چشمه یک قدر بر جمع میشود اما بیکدیگر نمی آمیزد چنانچه دو جوی
از آن قدر پرداز می باید و آب یکی شورست و از دیگری شیرین   چنانچه اشرف الفضلا مولانا
شرف الدین علی الیزدی در ظفرنامه مرقوم خامه مشکین شمامه گردانیده ماند که کشمیر ولایتی است در وسط اقلیم چهارم
و دور آن ممالک طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوظ است بجبال بلند کوه جنوبیش بجانب دهلی و بعضی دیگر از بلاد هند اتصال
دارد و کوه شمالی بطرف بدخشان و مواضع خراسان و جبل غربیش پیوسته بمنازل است که محل موطن اقوام افغان میشود
و شرقیش منتهی میشود بمبادی اراضی ولایت تبت و مساحت طول آن عرصه هموار است از حد ترتیبه تا جانب غزنی نزدیک
بچهل فرسنگ است و عرض آن از جانب جنوب تا حد شمال هشت فرسنگ و در نفس آن دشت هموار که در میان کوهسار واقع

دو هزار قریه معمور است مشحون بکشتهای آب عذوبت مآب و مرغزارهای نضارت آیات و ریاض نزهت طرایق انهار که درمیان
انولایت از کوهستان و هامون صد هزار قریه معمور است و از امارات عذوبت آب و هوای کشمیر آنکه حسن عذار و لطف شمایل
خوبان انجا بی درسته و افواه ناظمان مناظم دانائی مثل گشته و درین معنی بر زبان ملاطفت بیان بعضی از شعرای سخن آرا
این ابیات گذشته * شاه همه دلبران کشمیر توئی * خوش دلان سپاه کش میر توئی * آن حور که روح را بزد کس * توئی
کامد کف پای نازکش میر توئی * و در کوهستان کشمیر انواع سنجاریه موجود است و انهارش بطایب جوی سازکار و اکثر سردی
و در آن ولایت میوهای گرمسیری مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمیشود و لیکن از گرمسیرات نزدیک نقل میکنند و در وسط آن
ولایت منزهیست نغز نام که تختگاه حکام آن دیار می باشد و مانند دجله بغداد نهری عظیم در میان آن بلده جریان دارد و از عجایب
چنان آبی فراوان از یک چشمه نزیع میکند و منبعش همدران ولایت هست و اهل کشمیر آنرا کشتی نزدیک بیکجا و سبز بسته اند
ورا واسع و سند گشاده و هفت جسر از آن جمله بعضی نغزست و این اب بعد از آنکه از کشمیر میگذرد و از تحت مواضع و دنانه و جلم
میخوانند و آب آن در بالای ملتان باب چناب می پیوندد و از ملتان و اوچه گذشته در حدود تته بدریای عمان میریزد
و از عجایب حکمت الهی آنکه معمار صنع بالغ بنیاد و اساس سوری از زاسات جبال به پیرامن آن فضای وسیع المجال کشیده
که اهالی آن سرزمین بسبب آن سور از تمام تعرض اعدا فرحت دارند بی کلفت و مرمت و اندیشه آنکه بمرور زمان و آسیب باد
و باران اختلال بآن راه یابد زیرا که معظم شوارع تمام انولایت سه طریق هست یکی بطرف خراسان و آن راهی است بسیار صعب
و دشوار چنانچه نقل احمال و اثقال از آن راه بر پشت دواب میسر نمیشود و مردی که خواهد از آن راه چیزی بکجائی برد آنرا
بدوش کشد و قطع عقبات ناهموار نماید تا بجائی رسد که آنجه برداشته بر بارهای بارتوان کرد و راهی که بصوب هند و ستان است
همین طریق باشد و طریقی که بطرف تبت افتاده اگرچه از آن دو راه آسان ترست اما در چند منزل علفی نیست نروداز و جان
سلامت بیرون بردن چهار پایان از آن جمله عجایب دشوار والله اعلم بحقایق الامور والاسرار
واقعات عجایب آثار امصار و کیفیت بنیاد این بلده بهشت آثار و اسامی بانیان این خطه و کسی مقدار اختلاف بسیار
کرده اند و ایراد این اقوال مختلفه لایقه این مقام نیست لاجرم کلک سخن گذار بتحریر بعضی از روایات غریبه که دران وارد
شده اختصار می نماید من الله الاعانة والتوفیق ابو الحسین صوفانی باسناد خود روایت نموده که قائل گفت انا مدینة العلم
و علی بابها علیه من الصلوة اتمها و افضلها فرمود که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که از اهرات خوانند و حضرت الیاس
و ذو القرنین آن بلده را بنا کرده اند و از جناب قدس الهی بران شهر برکت خواسته و از شیخ ابو المظفر مالینی منقولست که
گفت روزی بر باره هرات نشسته بودم و در احوال گذشته از روی اعتبار تأملی کردم ناگاه حضرت علیه السلام بر من ظاهر

گشت

گشت و پرسید که در چه کاری گفتم در اندیشه روزگار ما بوده آنجناب گفت ای محمد من این بلده را یاد دارم که بحری
عظیم بود و باز دیدم که خشک شده و خار بسیار از آن رسته بعد از آن مشاهده من گشت که کشت زاری شده و حالا
می بینم که شهری است این محمود ابن مهم از حضرت علی صلی الله علیه و علیه الصلوة والسلام مرویست که زمین هراة دریای زخار
بود و جائی که اکنون چهار سوق هرات است گردابی خطرناک بود چنانچه هر سفینه که بکنار رسیدی ناچار غرق شدی طرفه آنکه حالا بر
بموجب فرمان حکام هر سال کشتی پر از ساغر سیاهی از ارباب جرایم در آن موضع بغرقاب فنا فرو میبرد * هر زمینی را بود وجهی عجب
و در تاریخ هراة مذکور است که چون اسکندر بن فیلقوس بر دار استیلا یافت و او را بدار جزاء و ستاد در حین طی وطف
ربع مسکون مایل آن شد که دران منزل شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم خصوصا ارواه ایشان
الشأن از تکلیف بیکار خاطر اظهار خلاف نموده عرضه داشتند که رضا باین ساکنه در خاطر پادشاه کشورگشای گشته
مقرون حیث بنا بران اسکندر بتعمیر هراة مایل گشته دران اثنا از مادر مادرش مکتوبی بادو رسید مضمون آنکه چنان
استماع افتاده که دعا بجا نموده که در خراسان بتعمیر شهری فرمان دهی و مردم آنجا طریق انفاق مسلوک میدارند
باید که قدری از خاک آنجا پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان سرزمین مستدل سازم و اسکندر توبره خاک نزد مادر
فرستاد و آن ضعیفه حکیمه فرمود تا آن خاک را در خانه تنگ ساخته و بساطی بر روی گسترده و اعیان روم را طلب داشت
و بر آن فرش نشانده رغبت اسکندر را به بنای آن شهر با ایشان در میان نهاده و فرمود که تعمیر آن بلده بغایت میخواهد و ساکنان
و زمره جانب نقیض گرفته بر زبان آورد که ساختن هراة مناسب است مادر اسکندر ایشان را رخصت انصراف داد و گفت
فردا باز آیند تا کرت دیگر درین باب مشاوره نمائیم و چون روز دیگر حکام روم در بارگاه حاضر گشتند ملکه خاک را از آن خانه
برداشته فرموده تا بساط را فرش ساختند آنگاه جماعت را طلبیده سخن روز گذشته را در میان آورد مجموع متفق اللفظ
والمعنی عرض کردند که رای پادشاه عالیجناب مقرون بصواب است و بنای شهری چنین مستلزم نام نیک و ستوده
او را که جواب آنگاه مادر اسکندر نامه بپسر نوشت مضمون آنکه از آن خاک استدلال کردم که اهالی آن سرزمین متغلب
الرای و متلون المزاج اند باید که درین امر با ایشان مشورت ننمایی و بعمارت اشتغال فرمایی و اسکندر بعد از مطالعه
نامه مادر آغاز تعمیر آن بلده فاخره نموده و بر وجهی که او آنرا باتمام رسانید و دار السلطنه هراة در سوابق ایام
و سوالف شهور و اعوام پیوسته مجمع اکابر اسلام و مسکن علمای اعلام و مأمن طبقات امم و نزهتگاه طوایف بنی آدم
بوده و هست هنار تو مناره سارش سرشته با رونق شان افلاک و زلال حیاض کوثر مثالش آبروی ساکنان خطه خاک
ساحت باکش صحنه الوان ریاحین و ازهار و اطراف بساتین طربناکش حاکی جنات تجری من تحتها الانهار لطافت

خوشگوارش بمرتبه‌ای که هوای اردی بهشتی از خجالت آن قطرات شبنم که گاهی عرق فرو باریده و اعتدال هوای روح
افزایش بمثابه‌ای که نسیم بهشتی از غیرت آن مضطرب برآسوده سواد روضه‌اش از روضهٔ ارم دلگشای‌تر و بجمال
گلشنش از نوافج مشک ختائی عطرسای‌تر ✦ چو باغ ارم ساحتش دلگشا ✦ چو صحن جنان عرصه‌اش جان فزا ✦ مروح صبا از
نسیم گلش ✦ معطر هوا از دم سنبلش ✦ درختانش طوبی صفت سربلند ✦ برآورده بر اوج افلاک سر ✦ میوه‌های لطافت
آمیزش شیرین‌تر از شیرهٔ جان و سبزهای صحن بساتین دلفریب‌تر از خط عذار جانان ✦ چو خط بتان سبزه‌اش دلفریب
عذار ساقیان تازه و دلفریب ✦ بود عطر گلهاش آرام دل ✦ شود حاصل از میوه‌اش کام دل ✦ و این بلدهٔ جنت صفات در زمان
فرخنده نشان خاقان سعید شاهرخ میرزا به معموری و آبادانی رسیده بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان
حسین میرزا بیشتر از بیشتر ابقاع خیر احداث یافته زراعت و عمارتش را افزود و بهمین جهت آن پادشاه و امرا
مملکت و ارکان دولتش باغات و بساتین بهشت آیین محتوی بر قصور دلپذیر بصفت نضارت و تعمیر پذیرفت و در اول
و از کثرت خلایق و وفور زراع مواضع هر جا الکامیه که ساحت کوه و دشت سمت تضاعف گرفت و فی الواقع در زمان
اوان از قریهٔ بادستان تا سافلمان که چهار فرسخ مسافت است در طول و از درهٔ دو برادران تا پل مالان که قریب ده
فرسخ است در عرض تمامی فضای بیابان و صحرا و باغ و بستان و حظیره و گلستان شده بود و از کثرت بقاع دلکش
و نزاهت و عمارات فردوس‌وش آن عرصه رشک و غیرت افزای طارم فیروزه‌گون گردون می‌نمود بلکه از بعضی
کوسوها و بکسی فرسخست باغات و حظایر و دو رلوکات این بلده مسکوده تا بکنار اتصال داشت و هر جهان
دیده که در فصل بهار بران مواضع نضارت آثار عبور می‌نمود بهشت عدن در دو ... را مشاهده کرده حکایت گلستان
ارم را افسانه می‌پنداشت ✦ همه از خرمی بستان بهار ✦ گشته در دهرها بهار نگار ✦ از بسی گلبن رعنا آمده تنگ ✦
در بهشتش نزهت آمده عار ✦ و چون ایام رعیت پروری سلاطین تیموری در خراسان باختتام انجامید و آن مملکت
بحوزهٔ تسخیر شیبانیه منتقل گردید چنانچه در ضمن حکایات سابقه مستفاد میشود و بنای تمام عمارات بقاع خیر و باغات و بساتین
راه یافت و بواسطهٔ وقوع ظلم و تعدی خلایق متفرق گشته امید که حالا بیمن معدلت و دور سلطانی و وفور مکرمت
مربی ارباب شریعت یعنی حضرت مالک جهانبانی حبیب اللهی بار دیگر سواد هرات بحلیت معموری و آبادانی رسد و رعیت
اصناف ارباب حرفت و کلاء ارباب ... از سحاب عاطفت و احسان ... کرد و مضمون همایون بلدة طیبة
و رب غفور در شأن او صادق آید و نوای جنت افزای ✦ روضه‌ها ... سلسال ✦ وصف بساتینش را ادا نماید و از جملهٔ
نوادر عمارات ظاهر دارالسلطنه هراه جسری است که بر آب هراه بسته‌اند و آن جسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است

[illegible] طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده و در هیچ یک از نواحی هراه مذکور نیست که بانی آن چه کس است
و آنچه از السنه و افواه استماع می‌افتد آنست که ضعیفه‌ای بوده آن پل را بنا کرده است و درین حین که خامهٔ بلاغت آیین
بتحریر لفظ مالان قیام نمود حکایتی غریب بخاطر رسید ثبت گردانید نقلست که در ایام حکومت عبدالله بن طاهر
جماعتی از مجوس در هراه متصل مسجدی آتشکده داشتند و چون جزیه میدادند کسی متعرض ایشان نمیشد روزی یکی از
واعظان که در قریهٔ مالان بنصیحت طوایف انسان می‌پرداخت در اثنای مجلس وعظ گفت که درین شهر اسلام
ضعیف است زیرا که مسجد و آتشکده پهلوی یکدیگر واقع شده و اهل اسلام در رفع این صورت اهمال و تغافل
می‌نمایند از شنیدن این سخن نایرهٔ غضب مسلمانان التهاب یافته خلقی کثیر بپای آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند
و بهمانجا مسجدی جدید بجای آن مسجد و آتشکده طرح انداختند مجوسیان چون از خواب غفلت سر برآوردند و از
مسجد قدیم و آتشکدهٔ خویش نشان ندیدند در حیرت برو زنان و ... ایشان استشهاد نمود و حقیقت حال را معلوم
کرده از هراه به نیشابور رفتند و نزد عبدالله دادخواهی نمودند و عبدالله طاهر جمعی از مردم امین را جهت تحقیق این قضیه
بهراه فرستاد پیران معمر از نفس هراه و نواحی مجتمع گشتند و گواهی دادند که ما تا بوده‌ایم این مسجد را بدین کیفیت که حالا
واقعست دیده‌ایم و قبل ازین درین موضع آتشکده نبوده و مسجدی دیگر و امنای عبدالله دست از هرویان
باز داشته قول گواهان را در اداء آن شهادت ثواب طمع کردند و از نوادر مواضع نواحی هراه یکی آنکه قرب بالنگ
واقع گردیده و سنگی آن بلده است که ... و دران مغاکی عظیم ظاهر گشته بصورت ... گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته
از سقف آن منفذ سنگ آب میچکد بنابران حوضی کوچک در زیر موضعی که آب از آنجا میریزد ساخته‌اند و سالهای
اعیانا ماهی بزرگ دران حوض مرئی میشد و میان مردم شهرت داشت که هر کس حاجتی داشته باشد چون دران حوض نگرد اگر
ماهی بزرگ بیند حاجتش روا گردد والله اعلم و آن موضع بغار خواجه عباس مشهورست پیوسته بر سبیل سیر مردم بدانجا میروند
پوشیده نماند که چون وفور میمنت و کثرت زینت مسجد جامع هراه و سایر عمارات این بلده از نزاهت سمات در رسالهٔ
مآثر الملوک و خاتمهٔ خلاصة الاخبار رقم صفت حسن پذیرفته درین مقام خامهٔ بلاغت انجام متعهد توصیف آن بقاع
نپرداخته و عنان بیان را بصوب تعریف دیگر از بلاد اقلیم رابع معطوف ساخت ✦ [illegible] ولایتیست مشتمل بر جبال
بسیار و کوهسار و عقبات دشوار و در شوارع اطراف و جبال آن ولایت ... بمرتبه‌ایست که مسافر ... صبا از فرط و فور
امان افتان و خیزان میگذرد و آب تیز رفتار راه جوید ... سالها بهیچ طرف عقبات آن راه بیرون نمی‌برد
✦ همه پر خمش ... ✦ همه پر شده و شوخ پر شاخ تنگ ✦ و چون آن ولایت متصل بدریا است و در دشت و جبال

تواتر چشمهای آب بطلا انتها پیوسته و در هوای فضای آن ابر چون کف ارباب کرم گوهربار است و تواتر اقطار
امصار و ران و ارونیح و نهار رنابه و از سایر بلاد و امصار و مملکت گیلان مستغنی است و چشم قسمی از ماهیان و نوع
وقسمی رشت و فومن و لواحق و در هر یک از این دو ولایت حاکمی علیحده است والحق اکثر گیلانیان در اغلب اوقات آب و نان از
برنج و ماهی و کباب گوشت مرغ ترتیب می یابد و خوردن گوشت گوسفند و سمبان در آن ولایات قدر بسیار است
گویند که چون در جیلان چند شبانروز پیوسته باران بارد کار مردم باضطرار بجائی کشد که رشته از اشغال شنوند
و متعاقب آن سنگ آهنگی که آلت شبه ابراد باران استکین طبع و هوا منکشف شود و زکریا بن محمود قزوینی در عجایب البلدان
آورده که من این حکایات می‌شنودم و قبول نمی‌نمودم تا آنکه بدان ولایت افتادم و دیگر آن معنی مشاهده کردم
و دانستم که مطابق واقعست **آذربایجان** مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات موفوره و دار الملک آن ولایات
تبریز است و تبریز بعقیده صاحب نزهة القلوب و مؤلف عجایب البلدان از اقلیم چهارم است و بزعم رسم تقویم البلدان
از اقلیم پنجم و در یکی از کتب معتبره مسطور در آمده که تبریز را زبیده خاتون که منکوحه هارون الرشید بود بنا نمود و بعد از
چندگاه بزلزله انهدام بنیانی آن بلده راه یافته متوکل عباسی بتجدید عمارت آن پرداخت و در ایام دولت القائم
بامر الله رابع عشر صفر سنه اربع وثلاثین واربعمایه ابوطاهر منجم شیرازی تبریزیان را گفت که آسیب عجیب از زلزله
آفتی عظیم بساکنان این شهر برسد سایران را بخروج مردم از دیوار تبریز فرمان داد و زمره انقیاد حکم او
ورزیدند موجب کذب المنجمون ورب الکعبة عمل نمودند و حسب الاتفاق در آن شب زلزله واقع شده بیش از چهل هزار کس
در زیر خاک شدند و روز دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته ابوطاهر ساعتی اختیار کرده که طالع
وقت برج عقرب بود و گفت که چون در این ساعت آغاز تعمیر نمایند دیگر تبریز بزلزله خراب نشود و استادان بنا در آن
ساعت بنیاد کار کرده و بعد از آن بواسطه زلزله انهدام بنیانی آن خطه راه نیافت و در زمان هلاکو خان و اولاد او
تبریز دار السلطنه گشته چندان عمارات عالیه در آنجا ساخته شد که شرح آن غیر منحصر است و در بعضی تواریخ [illegible]
وستمایه هجری بعضی محدثات نوایب مآب شاهی تبریز معمورترین بلاد ربع مسکون است و بواسطه وفور عمارت و زیادتی
نزهت افزای فضای چرخ بوقلمون گویا کلوها بسلام آمنین آیتی است در شان او و کریمه جنة عرضها کعرض السموات
کنایتی است از فسحت ساحت جنت نشان او * آبجو همست آبش با زلال سلسبیل * روضه جنت صحنش با نهبت جاودان
ابجو باد او است چون باد مسیح و آب خضر * باد جان بخشش چو جان و آب لطیفش روان * و در تبریز باغستان فراوانست
واکثر اشجار باسیحارش در لطافت رنگ میوه بوستان جنان اما هوایش در زمستان بغایت سرد میشود چنانچه در بعضی از

سنوات

سنوات برودت هوا و کثرت بارندگی بمرتبه‌ای میرسد که دو سه ماه مردم بسهولت تردد نمیتوانند کرد و بنابر آن در ایام
زمستان تبریزیان آذوقه و سایر ضروریات آن فصل را در خانه‌هائی که در زیر زمین ساخته‌اند ترتیب نمایند
و در وقت دم سردی دی در آن منازل نشسته بفراغت اوقات میگذرانند و چون اکثر مردم تبریز افیون
میخورند و صباح هر که با ایشان سخن گوید جواب درشت شنود و بعبارت شیخی کیفیت ایشان رسیده باشند
اگر کسی سبب دشنام شنوند بزبان لوامع و ملایمت جواب گویند مشهورست که تبریزیان صاحب نخوت و متکبر باشند
و سبب خلل بنیانی محبت و مودت ایشان را پاید عباره علی بدایکی از شعرا این رباعی بنظم آورده * هرگز نشود بطبع تبریز
دوست * مغز همه جهان و تبریزی پوست * آنرا که بدوستی نیابی صادق * گر پهلو کسیست که تبریزی خوست
ومولانا همام الدین در جواب این رباعی فرماید * تبریز نکوست هرچه آنجاست نکوست * مغز ند همینداز نواب تبریز و
با طبع مخالفان موافق نشوند * هرگز نشود و نشنه با دلوان دوست **اردبیل** از جهت که مسکن زبدة الاصفیا
و قدوة الاولیا شیخ صفی الحق والحقیقة والدین و اولاد کرامت نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبله اقبال
طوایف بنی آدمست و اردبیل بلده ایست در لطافت هوا موصوف و بکثرت اشجار میوه‌دار و وفور انهار و حلاوت اثمار
معروف در عجایب البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگیست بوزن دو لب من تخمینا و در وقتی که احتیاج باران
بران تاثیر تیمچه و هر گاه اهل اردبیل باران محتاج میشوند آن سنگ را بر گاوی بار کرده بشهر می برند و مادام که آن
مجروران بلده باشد قطرات مطر ریزان بود و چون آن را از شهر بیرون نقل کنند باران تسکین یابد و حالا اردبیل
در کمال معموری و آبادانی است و ملجا و مامن طوایف اشرف انسانی در مشاهده متبرکه و مزار فیض آثار زبدة
الاصفیا مشار الیه و در مرتبه امامت منزلش پیوسته خوان ضیافت گسترده‌اند و همواره خدمه آن عتبه صلای صلا
عام بخاص و عام در داده * در ضیافت خانه احسان نوالش منع نیست * در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته **ساوه**
و از مشاهیر بلاد عراق عجم است و محل نشو و نمای بسیاری از اشراف بنی آدم اما گوهر مثالش از آب عذوبت مالامال
و هوای فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال و امتش خاکش در لطافت پاک تر از آستین مریم و مشک
ریزه‌های ابش از غایت جودت غیرت و لولوی لالای یم و آن بلده فاخره را همین شرف بسند است که منشاء مولد صاحب
دولتی است که رشحات سحاب معدلتش اطراف ممالک خراسان را عموما باتکه صفت وادی مجوسی فرج گرفته بود و در جنت
نظارت رشک نگارخانه چین و غیرت ساحت سپهر برین ساخته و معمار رای عالم آرایش بتقویم و دعایم دین متین
و تاسیس قواعد ملة المبین پرداخته از تاثیر طبع نقاد و کش بهمام ناظمان مناظم سخنوری در سلک نظام منتظم و از [illegible]

قدیر اصابت پذیر شش امور صاحبان مصاعد رعیت پروری بروجه مراد طبیعم مشتری عقل دوربین را
در بدو نیک مشاوراند ماه عالم افروز درشب تار رای تو مشرف رهادانم یعنی آصف الصفت شاه عالیجاه
سرو رجم اقتدار معاذ مسکنا و کریم الدنیا والدین ملاذ الفقراء والمساکین حب الله آن عالی مقامی که عدلش
داد عالم را نظامی عمت ما ز نصفته و شامت مساعی رافته وچون فاتحه و خاتمه مجلدات ثلثه حسب الشکر آثار
حمیده و اطوار پسندیده این صاحب حشمت فضیلت پرور رضی و محلی است درین مقام زیاده ازین برگزیده
مع و نمایش اقدام نمی نماید و ابواب تقریر عرایب کوهی را که حدود ساوه است میگشاید در عجایب البلدان
مسطور است که در نواحی آن بلده جبلی که چون یک تیر پرتاب بران بلده روند ایوان بزرگی که گنجایش هزار کس دارد بنظر
در آید و متصل این ایوان دیگر است که از سقف آن چهار سنگ بیرون آمده است پستان پستان مانند
و از پستان پیوسته آب ترشح می نماید و در چهارم اصلا نم برنی خیزد و متوطنان آن بلده گویند در ازمنهٔ
سابقه ازان پستان شراب بیرون می آمده اما چون کافری آن را مکیده است آب آن خشک گشته و بر در این ایوان
سوراخی است که بعضی از مردان گشاده است و بعضی تنگ و بزعم اهل ساوه آنست که هر فرزندی که رشید باشد
دران منفذ در تواند رفت و اگر او را شدی نباشد در آنجا مجال دخول نیابد والعلم عند الله قزوین در سلک
اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است و مولف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده احادیث روایت
کرده اند اما اکثر آن اخبار نزد محدثان فضیلت آثار بصحت نه پیوسته و دران بلده باغات و بساتین موفور است
و مردم آنجا بصفت مروت و انسانیت مشهور است گویند که هود و صالح علیهما السلام در ظاهر قزوین مقبرهٔ علیحده دارند و چون
دوا بشان از وجع البطن عارض شود آنجا دور جانب رست و چپ آنجا موضع گردانند تا آن دوا به از آن نجات یابد
قم شهریست بزرگ در میان ساوه و اصفهان و در ایام سابقه دران بلده طلسمی ساخته بوده اند که مردم آنجا را
از مار و کژدم اصلا ضرر نرسیده و دران ناحیه کوهی است که از بسیاری حیات و عقارب صعود بران محال است
و در عجایب البلدان مسطور است که در حدود قم اصلا بوی نمی دهد و نزدیک آن شهر وادی است که انجا بوزر بسیار باشد
نهاوند شهر قدیمی و بزعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناهای نوح است علیه السلام و نامش در اصل
نوح آوند بوده که بکثرت استعمال نهاوند شده گویند که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس را حاجتی باشد باید بعضی
خواهد که از حالت عاشق و قوت یابد بنزدیک آن رود و منبت استکشاف احوال الحکم شب انجا ببرد البته
سرانجام مهمش آنجا بخواب بیند و این معنی تخلف نکند همدان شهری عظیم الشان و بلده رفیع البنیان است و هوای خوب

والی مرغوب

وآبی مرغوب دارد و در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنهٔ سابقه هوای همدان در غایت سردی بود و یک تیر وار
دران دیار برف می افتاد و سلیمان علیه السلام صخرهٔ جنی را گفت که حیلتی ساز که شدت برودت و کثرت باریدگی درین
سرزمین کم شود و صخره جنی سنگین ساخته بطلسم بسیاری سرما و برف را از همدان ممنوع گردانیده و بعضی از فضلا را
عقیده آنکه طلسم مذکور از جملهٔ اعمال بلیناس حکیم است والله اعلم بالصحة شهرزور نزدیک همدان است و دران بلده
تاکی است که شاخ انگور بار آورد و شاخ دیگر میوه سرخ رنگ و در برگ موازی جوزی است و مشهور چنانست که در شهرزور
آنکه قلیل الوقوع باشد حربی بر شرقی دجله بغداد نزدیک موصل واقع است صاحب تحفة الغرائب گوید که ته هولاکو جوی ساخته
که تمامی آلات و ادوات او مجسم از سنگ و چون آسیابان خواهد که آن آسیا از گردش باز ایستد بی زبان از
اسکن یا یونس فی الحال ساکن گردد و هرگاه آسیابان از شغلی که داشته باشد فراغت یافته گوید از مهم خود فارغ
گشتم باز آسیا در حرکت آید بغداد بعقیدهٔ صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابع است و بعضی دیگر از واقفان
آن خطه را از جملهٔ بلاد اقلیم ثالث شمرده اند چنانچه در مجلد دویم مرقوم خامهٔ تحفه رقم گشت بغداد را ابوجعفر دوانقی بنا نمود
و مبلغ هژده هزار دینار در عمارت آن بقعه صرف نمود و مشهور است که نوبخت منجم حسب بنابر بغداد ساعتی اختیار کرده
بود طالع آن قوس بغداد و بعرض منصور رسانید که این طالع دلیل است بر وفور عمارت و طول و اجتماع خلایق درین شهر
وایمن بودن متوطنان آنجا از تعرض اعدا و بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت خلفاء درین شهر
اتفاق نیفتد و منصور مسرور گشته گفت الحمد لله علی ذالک فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده
بنابر پانصد سال دارالاسلام بغداد مرجع خلایق آفاق بود و اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند
زیرا که منصور بیرون وفات یافت مهدی در ماسبذان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در سال
که موضعی است در شرق بغداد و معتصم و واثق و متوکل و منتصر در سامره و فرع هذا النقل است که در بغداد و در کنار دجله
زغنی سر نهوائی صید کرده در صدکز هر جا که اکثا شویند لعابت پاکیزه و با طراوت شود و در سایر مواضع کنار دجله اگر
قصاری کند جامه بدان مثابت لطافت و طراوت نیابد و چون شمه سایر حالات بغداد از ضمن حکایات گذشته
بوضوح می پیوندد درین مقام سلوک طریق اختصار مناسب نمود و هو الغفور الودود
صاحب این اقلیم بهرست و عامه متوطنان آنجایی سعید بوده باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق امتداد یافته
بر وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر گذرد و آب جیحون را قطع کرده و بر شمال بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس
و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمنیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد و بس بر جنوبی

بجبل الزهره و میان بلدان اندلس کشیده ببحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از مواضع غریبهٔ این اقلیم برین موجب
که مسطور میگردد **سمرقند** دار الملک بلاد ماوراء النهر است و در لطف هوا و آب روان و اشجار میوه و انهار روان
باشد و در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بنهایت معموری رسیده بود چنانچه از اکثر بلاد ربع مسکون بمزید
جمعیت ممتاز و مستثنی میبود و بعضی از کتب مسطور است که در قدیم الایام در عرصهٔ سمرقند قلعه بود و مسافت دورش
پنجاه هزار قدم و چون آن قلعه منهدم گشت کرشاسف بدان کار رسید و مقابر و مساکن زلزله واقع شده و دیواری
که از جنب قلعه باقی مانده بود بیفتاد و گنجی عظیم پیدا آمد و کرشاسف از آن گنج کثیر بعمارت آن قلعه کرد و کشاید
لهراسب نیز در ایام سلطنت خود در تعمیر آن مساعی جمیله بجای آورد و چون نوبت جهانگیری باسکندر رسید در آن
عرصه شهری بزرگ معمور گردانید و در وقت تسلط ملوک طوائف شمر نامی از اقربای ملوک یمن بود بر ماوراء النهر استیلا
یافته آن شهر ویران ساخت و مردم آن ویرانه را شمرکنه گفتند و اعراب این لفظ را معرب ساخته نام آن خطه را سمرقند
قرار یافت والله اعلم بحقیقة الحال **روم** مملکتی است در غایت وسعت مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد و
معادن زر و نقره بسیار باشد و در یکی از کتب بنظر رسیده که در روم حصنی است و در آن حصار خانه ایست که صورت قرصی
برگ بود آن افق گردد و اندک ساعت بساعت تمام خود را حرکت میدهد و در مسالک الممالک مسطور است که ملوک روم را
خانه بودی مقفل و هر یک از ایشان قفلی دیگر اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل بر آن خانه جمع آمده و چون
نوبت حکومت بآخرین ملوک روم رسید او را تمنا شد آن قفلها را بگشاید و حقیقت آن خانه را معلوم نماید هر چند
سابقه و علما انحراف او را ازین حرکت منع آمدند بجائی نرسید و چون در آن خانه باز کرد تمثالی چند بر هیات اعراب
نقش شده سوار و زره بر تن پوشیده و کمانها حمایل همدران اوان مسلمانان لشکر بروم کشیدند و آن بلاد را مفتوح گردانیدند
کماخ حصاریست در بلاد روم و بر روی سنگ پاره بنا شده در غایت استحکام و استواری آن در
اطراف آفاق صیت اشتهار گرفته و از غرایب آنکه در آن سرزمین هر سال در فصل ربیع آثار بهار سر بر زده مقارن ظهور
بجنبشگاه از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را بگیرند و نمک سود کرده در اوانی و ظروف ذخیره سازند و در آن طیور هیچ
و آن سر و گرفتار نشود و حواصل بر شده پرواز نماید **قیصریه** شهریست بزرگ در بلاد روم بر دامن کوهی افتاده
و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی سور قلعهٔ آن از سنگ تراشیده ترتیب داده و در عجائب البلدان مذکور است که بلیناس حکیم
در قیصریه حمامی ساخته بود که بی آتش افروختن بچراغی گرم میشد **یونان** ولایتی متصل بروم و مولد و منشاء اکثر حکمای آن سرزمین
بوده است در عجائب البلدان مسطور است که هر کس در یونان چیزی حفظ کند هرگز بر خاطرش فراموش نشود و هر کس چیزی

فراموش

فراموش کرده باشد چون بدیار رسد یادش آید **ارمنیه** ناحیتی است میان روم و بر بسیاری از غرایب و عجایب
اشتمال دارد و در عجائب البلدان از تحفة الغرائب منقول است که در ارمنیه آتشکده ایست سطح آن از حیاریج و میز آتش
از مس و در زیر آن و در آن حوضی است بزرگ از سنگ رخام در آتشکده خادمان باشند و هرگاه خشکسال شود و انجاح حاجت
آتش افروزند و سطح آن بکیس معمول سازند چنانکه آب از میزاب در آن حوض ریزد پس آب از حوض بر اطراف آتشکده ریزند
و در بن عمل باشند که ابر در هوا پدید آمده چندان باران بارد که آتشکده و آن حوض از آن شسته شود و از آب پاک مالا مال
اندلس مملکتی است عظیم در جانب مغرب مشتمل بر عجایب و غرایب در عجایب المخلوقات مسطور است که در آن ولایت بر سر
جائی که آنرا بادیة النمل خوانند طلسم اسپی و مردی ساخته و روی آنرا بآبانی هر که خواهد که از آن مرد بگذرد دست
اشارت کند که بگذر اگر رونده کان جان ملتفت نشوند و بگذرند و در صحرا مورچگان باشند هر یک برابر سگی
آن مردم را هلاک سازند و همدران دیار کنیسه ایست در پیش آن درخت زیتونی و چشمه و در سالی یکبار آب از آن چشمه
۴ بیرون آید و درخت را سیراب کند و همدران روز آن درخت بر دهد و بمقدار زیتون حاصل شود که تا یکسال وجه معاش
اهل کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آن را جهت تداوی در ظروف کنند و نگاه دارند **سبته** شهریست در اندلس
بر ساحل بحر و در آن بلده سلسلها حاصل میشود که دو آن باشد و سره را و رستاربعین که کفار فرنگ قصر
کنند **تفلیس** مدینه ایست در غایت حصانت در سرحد دیار کفار و بانی آن نوشیروانست و در آن بلده اهل اسلام
و نصاری ساکن باشند چنانچه از یک جانب آواز اذان بمسامع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس و در عجائب البلدان
مسطور است که در تفلیس حمامی بود که بی افروختن آتش بجوشش در غایت حرارت می نمود زیرا که آن گرمابه را بر بالای چشمه
گرم ساخته بودند و آن حمام باهل اسلام اختصاص داشت و کفار بدینجا در نمیتوانستند رفت **الاقلیم السادس**
صاحب این اقلیم عطارد است و مردم آنجا اشقر اللون باشند و مبداء اقلیم ششم از مشرق بود از شمال دیار یاجوج
ماجوج و بلاد خاقان و کیماک گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد
فلیقا بگذرد و جنوب بحر صقالیه و شمال جبل الزهره و اندلس گذرد تا ببحر اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیم غربیه
این اقلیم **قسطنطنیه** است و آن شهریست در غایت وسعت و متانت سطر احاطه نموده و در کتاب غرائب
مسطور است که ارتفاع قسطنطنیه و یک فرسخ است و آن شهر بر مزارع مشتمل است و در اوقات
سابقه در آن بلده کنیسه بود که عمودی عالی در آن بود از طول کرده بودند و بر سر عمود فارس
از مس هم از آن جنس منسوب ساخته و در یکدست آن سوار کره بود و دست دیگرش موضوع بود که گویا

اشارت بآن رفته است دیگر بیکرد قبل از ذلک صورة قسطنطین بانی هذه البلدة در عجائب البلدان مذکور است که در قسطنطنیه منارها است
از سنگ محکم است قواعد آن از هم جدا از زیر و هر گاه باد در وزیدن آید میل در آن ظاهر شود و مردم در وقت میلان آن منار
جوزه و سفال و غیر ذالک در زیر آن نهند چون باد ساکن شود و مناره بحال خود آید آن اشیاء را از آن جا بیرون نتوان
آورد و صاحب تحفة الغرائب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه‌ایست که در آن قریه خانه ایست از سنگ و در آن خانه تمثال
رجال و نسوان و خیول و بغال و حمیر افتاده و هر کس را عضوی درد آید یا مجروح شود در آن خانه در آمده عضو معروف را
بر صورتی که مشابه او باشد مالد و فی الحال آن وجع یا قرحه بصحت تبدیل یابد و این معنی در آن دیار مشهور است و آن شهر
قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصرانیان می‌بود تا آنکه سلطان محمد رومی فتح نمود و کنایس او یران ساخته بجای آن
مساجد و معابد مسلمین بنا نمود **الاقلیم السابع** این اقلیم بقمر منسوب است لون اهل آن ساکنانش میان شقرت و بیاض است
و ابتدای اقلیم سابع نیز از مشرق است و از آنجا بر بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بر بلاد کیماک و الان و شمال بلاد خلیج و جنوب
بلاد برجان گذرد و از جمله امصار غرائب آثار این اقلیم یکی **بلغار** است که در نهایت عمارت شمالی واقع شده بلغار شهر
طویل عرض است نزدیک ببرودات و از شدت برودت هوا در بلغار بمرتبه باشد که در حوالی آن اصلا درخت نیست در عجائب البلدان
صفت شیطره است که سور بلغار از چوب بلوط است و از آنجا تا قسطنطنیه و ما بهار است و نهار الطول بلغار بیست ساعت
و شب اقصر آن دیار چهار ساعت **و چون قلم** بدیع الرقم از تعداد شمه از عجائب بعضی بلاد باز پرداخت نوبتی دیگر در بحر
شناور گشته نوشتن بحار غرائب آثار را جهت نهاد همت ساخت **ذکر بعضی از بحار و انهار که از مخلوقات بحر و برند حضرت پروردگار**
بر ضمایر سیاحان بحار اخبار مخفی نخواهد بود که در بحار احوال مختلفه بسیار است و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات
آن از جمله آن است اما سبب هیجان آب تشکلات فلکی و اشعه کواکب است که بر سطح آن می‌افتد و اتصالات کواکب بقمر و وصول آن
بمنازل معینه درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب در کنار بسیار هیجان اخلاطست در بدن آدمی اما علت مد و جزر که
شتر در معمور ربع باید بسنگهای ترکیب باشد و چون ماه در برابر یکی یا رسد و اشراق خود بر آن افکند بخار اجزای آن
احجار را بر دو از آنجا حرکت نموده آب را گرم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متخلخل شده مکانی وسیع
طلبد تا باران در تموج آمده متلاطم شود حالش بر این موجب باشد تا وقتی که قمر از وسط السماء زائل گردد و انگاه این غلیان تا
بسکون آید و اجزای آب بقوام آید و جزر عبارت ازین باشد و چون قمر بافق غربی رسد جانب افق شرقی مد پیدا شود
بدان طریق که گفته آمد تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط السماء رسد باز آغاز جزر باشد و در شبانروزی دو نوبت مد و جزر
وقوع یابد و باتفاق اکثر واقفان احوال سالکان ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب

و بحر اطلس

و بحر اطلس و بحر طبرستان **اما بحر الهند** که آن را بحر السند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از حد
چین تا ارض حبشه دو هزار و سیصد و شصت و شش فرسخ است و عرض آن نهصد فرسخ و ازین سیصد و سی فرسخ
شمالی است از خط استوا و باقی در جنوب خط استوا است که داخل اقلیم سیم است و پنج شعبه ازین دریا بمیان عالم
در آید و از آن خلیج بربری و خلیج احمر و خلیج هند و خلیج اخضر خوانند و درین دریا هشت هزار جزیره است و بعضی از آن بر
بکنار جزیره رسند و اخذ منافع میکنند و بعضی دیگر جهت انسداد طرق غیر معلوم اند نرسید **اما بحر الشام** که آن را بحر الروم و بحر
افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب تا مشرق هزار و ششصد فرسخ و عرضش آنجا که بمحیط می‌پیوندد سی فرسخ است
و دو شعبه ازین دریا بمیان اقالیم در آید یکی را خلیج آذربیجان و دیگر را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و ...
جزیره معمور است که تجار بدانجا رسیده اند و بعضی جزایر دیگر دارد که کسی بدانجا نرفته **اما بحر المغرب** که آن را
دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از اقصای جنوب از برابر ارض السودان است
و بر حدود سوس و بلاد اندلس و فرس گذرد و بجانب شرق جاری بوده بر اراضی غیر مسلوک عبور کند تا به
بحر اعظم منتهی بود و در نهایة الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این دریاست و این سفاین و مراکب بجانب
سبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر جریان نیابد مگر آنکه قریب بسواحل این بحر رسند و اندک منفعتی
دارد صاحب عجائب البحار گوید که درین بحر موضعی است که آن را مجمع البحرین گویند آن محلی باشد که بحر چند این پیوندد
و در آنجا مناره ساخته اند از حجر خالص که ارتفاعش صد گز است و در حوالی آن جزیره هست بغایت معمور و آب این دو
دریا بشکل قوس بهم متصل میشود چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب بالا گردد و در بحر هند در زیر و از
زوال تا وقت شام بر عکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجه خوانند
و بنابر عدم جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست و جزایر خالدات درین بحر معمور است **اما بحر نیطس** آن را بحر
طرابزون و بحر اروس نیز گویند و از عقب قسطنطنیه جاری بوده بزمین روس و صقلاب ممتد شود و بنای قسطنطنیه
بر این بحر واقع است و طول این دریا بقول صاحب نهایة الادراک چهار صد و سی فرسخ باشد و درین بحر جزایر بسیار است
که در اکثر آن انواع حیوانات عجیبة الاشکال غریبة الصور باشند و از آن جزایر منافع یابند و ازین دو شعبه با قالیم سبعه
در آید یکی قریب بجزیره سودان و دوم شعبه که آن را خلیج فرنگ گویند **اما بحر طبرستان** آن را دریای گیلان و بحر گرگان
و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول این دریا از شرق تا مغرب دویست و شصت فرسخ است و عرضش
دویست فرسخ و این دریا از ابسکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب بر شروان و دیار خزر

بگذرد و بار با سکون منتهی شود و ارباب سالک گویند که این دریا خطری عظیم دارد چه امواجش پیوسته در تلاطم باشد
و درین دریا جزیره و موج بسیار بود و این بحر هفت جزیره دارد که از آن جزایر نفط سفید و سیاه حاصل کرد بحر المغارب
مغار مثل ملحات وکرات و اطراف در ربع مسکون بسیار است و از آن جمله بر ذکر بعضی که بر جواب احتیاج دارد اختصار رود
بحر الزنج از جمله صفات دریای هند است و از بحر الزنج نیز گویند طول آن صد و شصت فرسخ و عرضش سی و چهار فرسخ
عمقش صد و شصت فرسخ و کف این دریا بخلاف بحار دیگر انعقاد یابد و از آنجا باطراف برند و جهت تصویه و طراوت بسیار
استعمال کنند و از جواهر آن دریا صندل و آبنوس است آید و عنبر نیز از سواحل آن محصول می شود بحر فارس
این دریا را بحر البصره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند و دریائی کثیر المنافع است و اکثر مراکب و سفاین از آنجا بسلامت
بیرون آید زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر باشد و معادن در و لآلی دارد طولش چهار صد و شصت فرسخ و عرضش
صد و شصت فرسخ است و بعضی از جواهر عجیبه این بحر در محل خود خواهد مذکور شد ان شاء الله تعالی بحر شمال دریائیست
در زیر قطب شمالی و ساکن است و قعر آن غیر معلوم و چون کشتی بروی افکنند اضطراب آب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد
و ازین جهت در راندن کشتی در آن بحر تعاطی نورزند و مردم آبی درین دریا بسیار اند بحر السحاب دریائیست نواحی
زنگبار پیوسته دخان و بخاری بر بالای آن ایستاده باشد و ازین جهت آن بحر را بحر السحاب لقب کرده اند و اعتقاد مردم
زنگبار آنست که آدم علیه السلام درین دریا بوده است بحر ازرق در حدود زنگبار است و میان این بحر در
قدیم الایام درختی عظیم بوده است چنین گویند که ازین بحر ماهی طرح بآفاق برند و آن بغایت لذیذ می باشد و استخوان ندارد
بحر خزر در زمین است متصل بدریای روم و یک شعبه از رود نیل درین دریا بریزد و درین بحر ماهی هست که تناول آن موجب
زیادتی فهم و ادراک باشد و ماهی دیگر نیز هست که چون انرا بخورند خوابهای هایل بینند و غسال از خواب در آیند بحر الحامیه
در حدود شام است و بغایت بعید العمق آورده اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحر را معلوم نماید و کشتی نشسته
بمیان دریا در رفت و لنگری بر سر طنابی بسته در آب گذاشت چون بقعر نرسید بسیاری دیگر اضافه کرده درازی آن بجائی
رسید که نزدیک بود که طناب گران شده بر بالای هم نشسته است و آنرا بر کشیدند و فرمود که سنگ سیاسی بر سر طناب بستند
و طناب بقعر نرسید و آن سنگ تعبیه نمودند و طناب فرو گذاشتند و دیگر باره بر کشیدند چون صفات درست بود دانستند
که بقعر نرسیده و دست از آن کار باز داشتند بحر الغمر دریاچه ایست میان [illegible] و بلاد شمال و در حوالی آن سوری از سنگ
کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یک طرف آب این دریاچه سیاه بود که از آب جوانب دیگر بحر ظاهر فرق توان کرد
چون خاک را باین آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد و چنین گویند که یکی از ملوک خواست که عمق آن دریاچه را

در ربع مسکون بسیار است و از انجمله بذکر بعضی که بر جواب احتیاج دارد
اختصار رود و بحر بربره

معلوم کنند

معلوم کنند چهارده هزار گز ریسمان فرو گذاشت بجائی نرسید و آب این بحر چنان روشن است که با وجود این همه عمق قعرش چنان نماید
که گویا بسیار کم عمق است نزدیک بآن بلده گویند که دو ماه درین بحر ماهی باشد و دو ماه نباشد بحر بغداد دریاچه ایست
و سبب آن معلوم نیست بحر جیحون در حدود مغرب و بغایت بعید العمق و در یکی از کتب منظور آمده و العهده علی الراوی
که کعب الاحبار از حضرت علیه السلام روایت کند که شخصی در زمان نوح صلوات الله علیه درین دریا فرو رفت و تا اکنون
بقعر آن نرسیده چنین گویند که موج این دریا در قعرش حدوث یابد بخلاف امواج دیگر بحار و شخصی از اکابر این بحر بود
پرسیدند که از امور این بحر چه چیز مشاهده نمودی گفت سلامة نفسی اعجب ما رایت الامور انهار آنست که در جبال
کهوف و مغارات بسیار است و در حین نزول امطار و حدوث برف و ژاله آب باران مغارها مجتمع گردد و بتدریج منشق
شکافته بتدریج از کوه بیرون آید و انضمام و اختلاط بعضی ببعضی جداول و انهار حادث گردد و چون چند جوی کوچک
بهم اتصال دارد نهری بزرگ حادث شود و بعضی از انهار عجیبه آنست که سمت [illegible] یا بر نهر نیل ابتدایش از جبال القمر
[illegible] صد و شصت و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا کرده [illegible] شهرها [illegible] باشند مع ذلک
[illegible] آب او [illegible] و منبع این جوی دریای [illegible] و میان [illegible] و آب بحر فرق توان کرد [illegible]
ما آب دریا [illegible] نهر اذربایجان آبی خوشگوار دارد و منبع آن جبال [illegible] است و نهایتش بحر طبرستان و در بعضی
از مواضع جداول ازین نهر جدا شود و در زمین نفوذ کند و چون منعقد گردد سنگی سفید لطیف و غایت ملایمت
در نظر آید که از آن انعقاد یافته باشد و آن سنگ را مرمر خوانند نهر جیحون که آنرا آمویه نیز گویند ابتدایش جبال [illegible]
باشد و انتهایش بحر خوارزم و در بعضی از سنوات بفصل شتا آن [illegible] منجمد گردد که چند کاروان [illegible]
بر بالای یخ گذرند و هیچ اندیشه ننمایند دجله نهری عظیم است و مبدا آن از جبال ارزن الروم از کوههای [illegible]
حصن ذو القرنین باشد و در فضای عبادان به بحر فارس منتهی شود و آب دجله نافع ترین و سبکترین آبهاست نهر الذهب
در زمین [illegible] است و در صفت او گفته اند که هو نهر یلی اوله المیزان و آخره الکیل یعنی از جداول آن زراعت بسیار کنند
و محصولاتش نیکو آید و نهر الذهب چون باخر رسد آبش در زمین نفوذ نماید و نمک شود و هیچ از آن آب ضایع نشود نهر ارس
از مغرب بمشرق جاری است و ابتدای آن از جبال ارمنیه است و آبش بغایت سریع الجریان بود و سلوک کشتی در آن متعسر است
بلکه متعذر زیرا که بر کنار رش سنگهای بسیار است و بعضی مکشوف و برخی مختفی و چوبهای ارس خاصیت تمام دارد و از هیچ
از حیوانات در وی افتد اکثر بسلامت بیرون آید زنده رود در بلده فاخره اصفهانست و عذوبت و لطافت
تمام دارد و در ساتین و بساتین اصفهان از آن رود منتفع باشند نهر مسیحه رود بزرگیست نزدیک بصره و بر آن قنطره عظیم ساخته اند

وآن یک طاق است قریب دویست قدم و مجموع آن طاق از سنگ رخام از قطعه یافته و هر سنگ از آن ده گز در پنج گز باشد
نهر اندلس آبیست که کشتی بران نتواند رفت و بر کنار آن آب در موضع بلندیی نهاده‌اند از مس طلسم و بر آن صورتی کرده‌اند نوشته
که یا ایها الرجل لا تجاوزنی فانک لم ترجع نهر سنجاب جای آن از جبال حبش باشد و آن جوی در غایت شناعت و اکثر
کشتیها را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون تجار از سوال غافل شوند ضرری دریابند و در آب غوص نمایند
آبی که بر آنست نصفش سرد و نصفی گرم و منبع آن از بحر طرطوس است نهر نیل از معظمات انهار ربع مسکونست و جریان آن
از جانب جنوب بشمال باشد و ابتداش از خط استوا از جبال القمر بود و مصب او بحر روم است و نهری دراز تر از وی در تمامی
ربع مسکون نیست زیرا که یکماهه راه در بلاد اسلام رود و دو ماه در میان دیار سوریه و چهار ماه در صحاری و خرابها
و هیچ نهری در تابستان زیادت نمیشود الا این نهر و سبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود و در حبش زمستان بود
زمستان در آید چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور افتد و با این بلاد نزدیک شود و چون اینجا زمستان روی
نماید آنجا تابستان بود و عبد الصمد بن ابراهیم الرقاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب انقطاع و هیجان آب نیل
آنست که آب بحر روم در فصل خزان که مطالع اشعه کواکب آنجا واقع شود هیجان کند و موج زند و از مواضع خود در نقع
در جنبش و نیل چون سدی شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد پس بتدریج جهت میل رجعت کند و اراضی مصر مملو گردد
و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد و بادی بجانب و نخّا و جنوب فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشند و جاری گرداند
پس دیگر باره نیل روان کرده و این معنی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیاده و نقصان
آب معلوم کنند و آن در میان برکه نیل موضوع است و بر آنجا خطی چند است که ازان دستور کفاف اهل مصر معلوم شود
و آن چهارده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر و منفعت بسیار حاصل آید و غایت زیادة هژده خط بود و هرگاه
ازین بیشتر گردد مصر خرابی را دیابد و گویند که مقیاس از موضوعات یوسف صدیق است علیه السلام حکایت مشهور است
که در زمان جاهلیت هر سالی یکنوبت آب نیل در مرتبه طغیان میکرد که نزدیک آن میرسید که مصر را منهدم گرداند و چون دختر بکر
صاحب جمال بحلی و حلل آراسته در آب می انداختند تسکین می یافت و این صورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام منسوخ شد
و در رود نیل نهنگ اسب آبی بسیار بود و ماهی سقنقور را اعاده و نیز خاصه این نهر است والله اعلم بالصواب و
الیه المرجع و المآب ذکر بعضی از چشمها و انهار که سبیل الابکار و الاعتبار بر طبایع صافیه و ضمایر کریمه
مخفی نخواهد بود که در جوف زمین منافذ بسیار است و اکثر ازان آب بود و یا هوا زیرا که خلو محال است و هرگاه که بر هوا برودت
غلبه کند هوا نیز آب گردد و پس اگر آن آب اندک بود از محل بگذرد و زمین صلب شد و چون در آن موضع بکلی طلب خروج کند

طرفی را

وطرفی را بگشاده و بر روی زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت داشته باشد بمعالجه احتیاج افتد چنانچه در قنوات آبها
کاریز که بیرون آورند و اختلاف بقاع و تغیرات را در عذوبت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت آن اثری
تمام است و تفصیل چشمهای غریب اینست که مذکور میشود عین بادخنک از ضیاع قزوین است و آبش مسهل باشد و چون
از آنجا بموضع دیگر نقل کنند این خاصیت نماند عین الطف در میان اسفراین و جرجانست و آب بسیار از وی حاصل
گردد و در بعضی اوقات آن آب انقطاع یابد و جمعی کثیر با اسباب شادی و ملاهی بدانجا بروند و رقص کنند تا باز جاری شود
عین باد خان در حدود دامغان است و هرگاه که نجاستی دران افکنند باد و طوفانی قوی پدید آید و صحت این خبر متواتر
پیوسته و شیخ گوید که در نواحی غزنین نیز مثل این چشمه ایست عین بطیه چشمه ایست که آب از آنجا بیرون آید و چون بجای
جای منعقد سنگ نرساند لیکن اگر مقداری دور برند و بگذارند در حین سنگ شود و هلاک گردد عین درآب در زمین
گیاهی است که هرگاه کسی جهت غسل بدانجا رود آن گیاه در وی پیچد و هر چند اضطراب بیشتر نماید محکم تر گردد و چون لحظه
صبر کند بخاصیت آن آب ازوی جدا شود عین دوران آب او در غایت حرارتست چنانچه اگر کسی دفعه واحده
آن خورد آماس کند و بسوزد اما اگر بتدریج در رود ضرری نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد و گاهی دخانی از آن چشمه
متصاعد گردد و سفلات مرغ در دو سه روز از آن بپزد عین المحراو در میان شیراز و اصفهان است و آب آن در رفع
مضرت ملخ است و هرگاه در بلدی از بلاد ملخ بسیار شود آب را در ظرفی کرده بآن شهر برند و اصلا بر زمین ننهند تا بمقصد
رسانند آنگاه از جایی آنرا حاوی بزوده سار بسیار از عقب او بپرند و تخم ملخ را براندازند و مشهور چنانست که هرگاه ظرف را
بر زمین نهند خاصیتش باطل شود عین سکوره چشمه ایست برابر سری و اراضی بادجود صفرا گر لشکری بر کنار آن نزول
کند همه را سیراب گرداند و نقصان در آبش ظاهر شود عین ... در نواحی انطاکیه است و هر وقت قضیب زر ان افکنند در ساعت
بسوزد عین الغار بجده و مصر در مرغزاریست و دران آبی چاهی است که چون از آب چشمه کل شود از ان موش مسکون گردد
عین سیستان در قلعه ایست بحدود کرمان گویند که در اوقات سابقه چون پادشاه زاده در بن قلعه بودی و از آب آن
چشمه بخوردی البته پادشاهی رسیدی عین اراب چشمه ایست در بالای حین قریب برباط کوکو و در رنگ آن
سنگهای ملون است که خواص عظیم از آن ظاهر میشود و این احجار بآن چشمه اختصاص دارد عین الفضه چشمه ایست در مغرب
و پارهای نقره بوزن مثقال ازان جدا شود عین ... در نواحی ملطان است و چون قدری از آن در بیخ تاک خشک
ریزند بار سبز شود عین السجو چشمه ایست در شکاف کوه نهاده اند و هر کس که آب محتاج شود نزدیک آن شکاف رفته گوید مرا آب میباید
فی الحال آب از آن در زمین آید و چون مهم کفایت کرده پای بر زمین زده و در عذری بجمع گردد که دو ران ملک بیر بر تابست

و در میان این قدر پر درختی برکست و در شاه چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و سبب آن ظاهر نیست نوبتی یکی از ملوک
فرمود تا آن درخت را بمسمارهای آهنین استوار کردانیدند و چون اوان غیبتش در رسید آن مسامیر بکسیخت و شجره نا پدید
غواصی جهت تحقیق آن حال با آن آب فرو فرستادند و بعد از زمانی باز آمد و گفت قریب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال
اطلاع نیافتم **عین المغرب** چشمه ایست و صندوقی مقفل بر سر آن موضوع و هرگاه صندوق کشاده شود آبی که دران مجتمع باشد
جاری شود و باز آید و اما قطراتی که ازان ترشح کند شیرین باشد و درین ایام قصبات و رساتیق مزروع و معمور است و چون
صندوق کم شود چندوان پیدا آیند و انفذا بطعام زرنب میماید که هر کس بکفایت باشد و از جرایم و آثام توبه کنند
باز آب صندوق بسیار شود و آن [illegible] **عین العلاج** در میان [illegible] و قزوین است و آبی کرم دارد
و هر انسان و حیوانی که بر عضوی از اعضای وی جراحتی باشد چون دران آب نشیند صحت یابد و آن آب را خاصیت است
استخوان شکسته را از بدن بیرون آرد قولنج و [illegible] و اسهال را [illegible] و خار زیر را نفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کند
و نمک [illegible] **عین الحبس** این چشمه در قریه [illegible] است از قری دامغان کویند
که اگر [illegible] براو ران افکنند سنگ منقش شود **عین الشمس** در مملکت چین است نزدیک بقصر فغفور و آب آن بغایت سرد
و لطیف [illegible] چون از ان [illegible] کرده شود [illegible] **عین الجرب** آب آن کوه [illegible] ماند و نقاب
صافی بود کویند که چون [illegible] دیگر بیرون آید [illegible] **عین الشمس**
از عبد الملک بن عبد الله [illegible] روایت که کفت چون بزمین [illegible] رسیدم چشمه دیدم که هرکاه آفتاب طلوع کردی آب آن بجانب
مغرب روان شدی و بعد از غروب بازگشتی بجانب مشرق روان شدی از اهالی آن دیار سبب این صورت را پرسیدم
جواب دادند که [illegible] **عین المسک** چشمه ایست در دیار چین [illegible] از بالای کوهی
و هرچه [illegible] پاکیزه شود و بوی مشک و عنبر از ان بمشام رسد **عین [illegible]** چشمه ایست نزدیک نصیبین
و سر آن [illegible] ساخته اند زیرا که [illegible] آن دیار [illegible] که اگر آنرا بکشایند چندان آب [illegible]
کرده غرق شود **عین الموات** در ارزن الروم است و چنان شهرت دارد که هر کس [illegible] بهار از آب آن غسل کند تا یکسال از
امراض ایمن بود **دیکر** [illegible] چشمه ایست که چون در تابستان آتش [illegible] ببرد سنگ شود و در زمستان [illegible]
آتش [illegible] **دیکر** در جزیره [illegible] چشمه ایست که آب آن [illegible] نزدیک آن چشمه است فرو میرود
و از [illegible] که بر کنار آن [illegible] میماند و در روز سفید و در شب [illegible] سیاه [illegible] میکرد **دیکر** در [illegible]
داخل اعمال دمشق است هفت چشمه است و در هفت سال متوالی آب [illegible] چشمها فراوان باشد و هفت سال دیگر اصلا

دران عیون

دران عیون نم نماند و لایزال حال براین منوال جاری بود **دیکر** در [illegible] چشمه ایست که اگر مریضی آب آنرا بیاشامد
اگر [illegible] باشد فی الحال جان بحق تسلیم کند و الا در ساعت صحت یابد **دیکر** در دیار قزوین چشمه ایست که در
روزهای کرم تابستان آبش یخ می بندد و در روزی که هوا خنک باشد [illegible] میکردد و در همدان ولایت چشمه ایست که مردم
بوقت [illegible] روند و از آب آن بیاشامند اشتها قوی شود و اگر آن آب را بجایی دیگر برند این خاصیت نماند و در
کوه [illegible] در نواحی [illegible] و هرات مثل این چشمه موجود است و سابقا در وقت [illegible] مردم بجا میرفتند و [illegible]
کرده باز می آیند **دیکر** در عجایب المخلوقات مسطور است که در [illegible] کناره چشمه ایست که از انجا [illegible] آب بیرون می آید
و مدت سی سال آب آن در جریان است و سی سال دیگر انقطاع می یابد چنانچه قطره آب دران چشمه نتوان یافت و لایزال
حال براین منوال جاری است **دیکر** بولایت [illegible] چشمه ایست که آب آن چنان [illegible] که از مسافتی بعید او [illegible] آن شنید
و هر جانور که دران چشمه افتد فی الحال بمیرد و [illegible] در غایت برودت [illegible] نماید و از دیگری در کمال حرارت اما از چاهها
[illegible] **بئر فضه** است و آنجا [illegible] واقع است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک دران افکنده و از
[illegible] هر بیماری که از آن آب بیاشامد شفا یابد **بئر [illegible]** در مغرب [illegible] است و کاری عظیم از ان مرتفع شود چنانچه اگر
سنگی بزرگ دران چاه افکنند بیرون اندازد **بئر [illegible]** چاهی است بزمین طرابلس و چنان شهرت دارد که
هر کس آب آن بیاشامد بی عقل کردد **بئر [illegible]** [illegible] و چون [illegible] دران چاه افکنند آوازهای مهیب برآید
و بعد از [illegible] ساعت [illegible] **بئر الصواعق** آتش مشتعل باشد و چون آن آب اندک مسافتی برود خون شود و اگر [illegible]
سنگ [illegible] صاعقه عظیم برآید [illegible] عمارت را منهدم سازد
بئر بابل کویند که چون [illegible] از چاه [illegible] آب از قعر چاه بالا آید و چون [illegible] غرق شود و
و بعد از ساعتی [illegible] آن [illegible] بر کنار چاه افتد و [illegible] آن معلوم نیست **بئر الاصوات** [illegible] واقع است هر که
انجا [illegible] آوازهای [illegible] شنود و سخنان [illegible] بلغت فارسی و تازی و ترکی و هندی و در وقت [illegible]
باران [illegible] و دیگر اصوات ظاهر شود **بئر [illegible]** هر کس [illegible] مانند [illegible]
[illegible] **بئر [illegible]** در دیار هندوستان است چون [illegible] از اول [illegible] منعقد شود
بغایت نافع و اگر [illegible] زهری قاتل کردد و حکمت آنرا غیر علام الغیوب کسی نداند **بئر [illegible]** در ناحیه از نواحی فارس
قریب [illegible] و آن چاهی است بغایت بعید العمق و در اکثر اوقات آب [illegible] باشد اما در هر سالی یک نوبت
بوقتی معین آبی عظیم از قعر آن برجوشد و بر سر چاه رسیده بر روی زمین در جریان آید چنانچه چند روز [illegible]

بآن دایره گرد و مزروعات بآن معمور شود و باز آن آب بزمین فرو رفته قطره‌ای در قعر چاه نماند برغور در میان
حوضیست که شهر جور و بر سر آن چاه و کمی بزرگ از سنگ نهاده‌اند و در زیر آن دیگ سوراخی کرده‌اند و از آن سوراخ
که منقوش است آنقدر از آب بیرون می آید که جوی بزرگ میشود و بعضی از اصحاب اخبار گفته‌اند که این صورت از جمله
طلسمات است و الا شهر جور از کثرت آب ویران میشد برشک در نواحی فارس است و پیوسته از آن بخاری گرم
بیرون می آید و حرارت آن بجایی رسیده است که اگر مرغ بر بالای آنجا پرواز نماید بسوزد والعلم عند الله تعالی ذکر بعضی
از جزایر عجایب مآثر بر ضمایر اولو الابصار پوشیده نخواهد بود که در میان بحار و سواحل جزایر بسیار است که باری سبحانه و تعالی
بعضی از آن را جهت معیشت فرق عباد ساخته و برخی را جهت انتفاع فواید و منافع پرداخته و از جزایر بسیاری معرفت
آدمیان است و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی از جزایر حیوانی چند توطن دارند بر صورت انسان نه بصفت ایشان
و برخی از جزیرها مقر وحوش و طیور است و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر و بسیاری از جزیرها از آن قبیل است
که هیچکس را بر چگونگی آنها اطلاع نیست و بعضی از جزایر غریبه هست که مذکور میشود جزیره راق در بحر محیط است و در آن
جزیره درختی است که میوه مانند سر آدمی آورد و چون آن ثمره پخته میشود او از واق برمی آید جزیره مکوب در عین خط
الاستوا واقع باشد و مسافت آن جزیره صد و پنجاه فرسنگ در صد و سی فرسنگ است و از عجایب آنکه درین جزیره
شجره‌ایست که ثمر آن صورتی باشد مشابه انسان و چون آن صورت بزرگ شده اعضایش درست گردد و جزءها
کدو و پستان که شیرازه در جریان باشد بران درخت پدید آید و آن صورت از آن پستان شیر بکشد تا مقدار
یک گز بلند شود و بعد از یکسال خشک گردد و هم در آن جزیره کرمیست که یک گز طول دارد و هر چند او را پاره پاره کنند
باز بهم پیوندد و حیات یابد و اگر ... از آن کرم بگیرند و هرکس که استخوان اندام او بشکند چیزی بران بندند
و از آن آب بیاشامند شکسته درست شود و قوت گیرد جزیرة الیاقوت جزیره معظم است در میان بحر مظلم و در وی
اصناف یاقوت سرخ و زرد و کبود و الوان یافت و نوعی دیگر از جواهر که اهالی مشرق آن را از یاقوت بهتر اعتقاد دارند و
درین جزیره پیدا شود جزیرة الفضة نزدیک خط استوا است در اقصای مشرق و در محل جویان آبش قطعات نقره افتاده
باشد از یک مثقال تا نیم من جزیرة الذهب در دریای چین است و در بعضی از کتب مسطور آمده و العهدة علی الراوی
که طول آن جزیره هزار فرسنگ است و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و هر سال شش هزار من طلا از مال و اموال خود
واصل خزانه‌اش کرده‌اند و مداخل طلاها را در غدیری عظیم که در میان آن جزیره ساخته‌اند ریزد و آن پادشاه را پسران
باشند که موی گردن شان بر زمین کشد و الصیاد جزیره مرغی است که از آن حاری گویند و آن طایر سخن کند فصیحتر از طوطی

لیکن مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند که درین جزیره فارة المسک و طاوس باشد و صنفی از مار در آن پیدا
شود که نشک گاو میش را فرو تواند برد جزیره و قواق متصل است بجزیره الرانج و از آنجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه
قلاده و سلسله کلاب یوزینه را از طلا سازند و پادشاه این جزیره زنی باشد جمیله و ملازمان و ارکان دولتش
مجموع نسوان باشند و با رجال اختلاط نمایند و آبنوس را درین جزیره بجای هیزم سوزند جزیره سلا درین جزیره
از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قد ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت دراز شود و آدم را
آدمی خورند جزیرة القصر در دریای هند است و در آنجا قصریست که هر کس بکنار او ... مدهوش گردد و سکان آنجا
قومی اند که دهن ایشان مشابه دهان بنی آدم است و روی ایشان شبیه روی سگ جزیره سابه در همان بحر است و
دران جزیره کوهیست که آتشی عظیم در شب بر آنجا مرئی شود و در روز جز دود چیزی نمی نماید و هیچ آفریده را قدرت صعود
بر آن کوه نزدیک و در و عود و نارجیل و موز و قصب السکر دران جزیره بسیار است جزیرة الشجی در جزیره معمورات
مشتمل بر قری و قصبات بسیار و اشجار میوه دار و در زمان اسکندر از دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان آن جزیره را
تلف میکرد و آن حیوان را اژدها میگفتند و چون ضرر اژدها بحیوانات آن جزیره از حد اعتدال گذشت متوطنان آنجا
هر روز ... دو گاو را بکنار دریا بردند و می بستند تا اژدها بیرون آمده آن گاو را میخورد و زیاده تعرض نمیکرد و چون اسکندر
بر کیفیت این حال اطلاع یافت فرمود تا آن گاو را ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت و آهک و سوزن پر کردند
و بدستور معهود بر کنار دریا گذاشتند و اژدها بعادت مالوف از دریا بیرون آمده آن هر دو گاو را فرو برد و بعد از آن
کسی او را ندید جزیرة البرق درین جزیره معروف است که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد و در یکی باد و در یکی
باد و زد و سبب آن معلوم نیست جزیرة الاشنو ساکنان این جزیره اشعر اللون اند و روی بر سینه‌ها شان باشند و نارجیل
عود و شکر در آنجا بسیار بود جزیره کاوس و در آنجا جمعی از هندیان توطن دارند که هرگز لباس نپوشند و مال ایشان
آهن و نارجیل باشد جزیره محرقه از جزایر دریای زنگبار است و مردم کثیر در آنجا نشسته و ساکنان آن جزیره را سالی یک نوبت
از کوکبی که نسبت از سر ایشان رسد آتشی عظیم مثل آتش چنانچه اسلحه و امتعه و لباس ایشان از شدت حرارت بسوزد و لاجرم اهالی آنجا
پیوسته مترصد و مترقب آن وقت می باشند و چون نزدیک بآن رسد از آنجا رحلت کنند و هرگاه کوکب از آن محل بگذرد بجای خود باز
آیند جزیرة العرس از جمله جزایر بحر زنج است و ساکنان آنجا یک گز قامت دارند و یک چشم ایشان کور بود و یک نیمه ... مقلوع
نقل است که در آن جزیره صنفی از طیور باشند که هر سال جمع گشته با کلاغان محاربه کنند و منقار و جثه‌های ایشان را کور سازند
جزیرة المسار در بحر مغرب است و در آنجا مناره‌ایست بارتفاع صد گز از حجر خالص و صعود بران میسر نمیشود زیرا که راه در جانب آن

پنهانست و بر بالای آن صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست چپ بطرف مغرب دراز کرده است که گویا خبر میدهد از آنکه
جزیره الکنیسه در همان دریاست و دران جزیره کنیسه ایست از سنگ تراشیده و در برابر آن مسجدی و هر دو جائی که دران دعا
جز آن باشد که مستجاب شود و بر در کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته اند که هر کس از ایران بتفرج و زیارت آن مسجد و کنیسه
رود آن صورت سر بجنباند و آواز دهد که فلان مهمان آمده است پس آن کنیسه گشاده شود و طعامی که لایق حال
شخص بود آن آید و او را زر به دهند و همیشه حال برین منوال باشد جزیره خالد در دریای رومست و درین جزیره
جز گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان عجایب بزرگ اند و تجار چون بدانجا رسند توقف کنند و بی مانعی هر چند
گوسفند خواهند بتصرف آرند جزیره غارستان در دریای مغربست با اقلیم هفتم و آن جزیره است بغایت معمور و خلق بسیار
دران مکان متوطن اند و طول و عرض جزیره را گویند صد و شصت فرسخ است و در عجایب البلدان مذکورست که دران جزیره
درختی است عجایب بزرگ که هرگاه آفتاب به برج حمل تحویل نماید هر کس هر سوالی که از آن درخت کند مطابق واقع جواب شنود
و در غربی آن چهار جزیره است و هر یک پانصد فرسنگ طول و پنجاه فرسخ عرض داشته و در دو جزیره از آن جزایر مردان ساکن اند
و در دو جزیره دیگر زنان و میان ایشان سی و پنج فرسخ مسافت دریاست و مردان در وقتی معین در کشتی نشسته بجزیره
زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از آنکه زنان آبستن شوند باز گردند و چون از زنان وضع حمل شده باشد
اگر پسر باشند بجزایر مردان فرستند و اگر دختر باشند پیش خود نگاه دارند جزیره کله و سربره خط استوا در صد و شصت
از میان این جزیره گذرد و معدن قلعی آنجا بسیار بود و دران جزیره ماران باشند که گاو و شتر را فرو برند جزیره لنکا بالوس
سوطمان آنجا پیوسته برهنه باشند و اگر مسافری بدست ایشان افتد صید کرده خفیه بسکرف شکار شناسند جزیره قاراسنی
در بحر اخضرست و دران جزیره نوعی از درخت بقم هست که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و درین جزیره گاو میشی باشد که
او را دم نبود و درآنجا جنسی از آدمی هست که قامت هر یک از ایشان چهار گز باشد و موهای ایشان سرخ بود و ...
باشند و هرگز جامه نپوشند و سخن ایشان فهم نتوان کرد و موی ایشان کوتاه بود و ... بر بالای ... ان
بسر برند و ... از ملاحان شنیده که درین جزیره مقیم اند که چون در آب سیاحت کنند زورق را در ربایند جزیره العقاب هم از جزایر
بحر اخضرست و دران جزیره گرزمان ترک باشند صاحب جهان نما گوید که از معتمدی شنیدم که گفت چشم گرزمان ایشان
چشم شتری بود جزیره سرندیب جزیره معظم است و مساحت آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است و درو کوهی است که
هبوط آدم علیه السلام بران واقع شده و مردمی که در کشتی نشسته آن کوه را از چند روزه راه ببینند و بر این کوه اثر قدم
آنحضرت هست و هر روز بر آنجا ... باران بارد که شسته شود و درین کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود و الوان یافت شود و بعضی از

انهار آن

انهار آن جزیره الماس باشد و در جویها بلور بسته شود و حیوان المسک نیز دران جزیره باشد و در جزیره سرندیب ماهی و
نوعی حال می‌بوده که صیت وی از عراق بکشتی شراب می‌برده اند جزیره صیلا در اینجا درخت فلفل بسیار بود و چنین
گویند که بر هر خوشه فلفل برگی بزرگ باشد که چون باران بارد بر سر خوشه آن برگ خوشه را بپوشاند تا بر وی نبارد و چون باران
بازایستد برگ از روی خوشه برخیزد جزیره زنگبار در دریای زنگ است و دران جزیره زنگیان سفید پوست باشند که
دواب و حوایج و اشعار ایشان نیز سفید و اسلام بدین ایشان خالی سیاه نتوان یافت جزیره جوال در دریای
فارس است و گاه‌گاه در وقتی که جزر و مد گردد ماهی عظیم بخشکی اندازد و انسان مردم آن نواحی بوجه معیشت اوقات
گذرانند آن ماهی را گرفته گوشت خورند و روغن از او ذخیره سازند و گویند که آنقدر روغن از آن ماهی حاصل بود
که معارف و اکابر آنها یکسال جهت سوختن و احاد الناس برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف
چوبین محافظت نمایند والا در هر ظرفی که کنند ترشح کرده جزیره فوریس در دریای افریقیه است و دور آن شصت در
فرسخ باشد و در اینجا حیوانیست که اعضای او مشابه اعضای بنی آدم است مگر سر و گوش وی در شمال جزیره یاقوت جزیره ایست
جبل فرسنگ در جبل فرسنگ و در اینجا بتخانه ایست و بتی بزرگ دران خانه نهاده اند و هر کس در روزی معین بدین
بتخانه رسد گویند که هیچ اکبر او را میسر شده و عقیده عبده اصنام چنانست که این بت هر سال یکبار خون کند و آنوقت
آن وقت در بیست هزار کس را گرفته و دست بسته شبی در آن خانه گذارند و صباح که در بتخانه باز کنند او را مرده یابند
صاحب عجایب البلدان گوید که درین اوقات که تاریخ سنوات هجری به ششصد رسیده مسافری بعزم نظاره آن جزیره رفته بود
و بت پرستان بدستور او را گرفته شبی دران بتخانه انداختند و آن مسلمان که حافظ کلام الله بود در تمامی آن شب بتلاوت
قرآن اشتغال نمود و روز دیگر که کفار در بتخانه را باز کردند او را زنده یافتند و بعجایب متعجب شده گفتند که خدای ما این شخص را
نکشته است و زر و جواهر بسیار باو دادند و آن مسلمان در میان ایشان چنان عزیز و صاحب اختیار شد که هر حکمی که میکرد
اطاعت می‌نمودند ذکر بعضی از جبال و غرایب احوال در آفرینش جبال آنکه مشغول اند حکمت بسیارست و از آنجمله یکی معادن
زر و نقره و جواهرست که در جوف آنها پیدا شود و سبب تکون آنست که چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند
بواسطه حرارت جوف مغارات میانه کوه مستحیل بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون بیرون شدن نیابد بر
آن بخار تکاثف پیدا کرده زمانی بعید العهد در آنجا بماند و چون وقوف و امتداد یابد صفا و غلظ او بر اندازه بپذیرد
و از آن زیبق منعقد گردد و بسبب اختلاط و امتزاج او با اجزاء تراب منسوب طبع و نضج و هوا از آن اجناس جواهر مختلفة
الطبایع والالوان حدوث یابد و آن جواهر را معدنیات گویند و شرح حقیقت تکون آن درین اوراق نگنجد

لاجرم قلم مشکین رقم بذکر بعضی از جبال عرضه قیام مینماید جبل دماوند در حدود طبرستان است و چهار فرسخ ارتفاع
دارد و بر قلهٔ آن جبل قطعه زمینی است که صد گز مسافت دارد و در وی سوراخهاست که ایشان ثقب سیغامی چون
نور آفتاب ظاهر شود چنانچه بروشنائی آن مسافتی بعید توان دید و در روز دود ازان موضع متصاعد گردد
و در میان عوام مشهور است که سلیمان علیه السلام صخرهٔ جنی را درین کوه حبس نموده است و در عجایب البلدان از جبلی
رزین منقولست که گفت که من با جماعتی از اهل سیاحت عازم کوه دماوند گشتیم و در قلهٔ آن کوه هفتاد موضع یافتیم
که دخان گوگردی ازانجا متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر می نمود و بحر خزر را ازانجا
جوئی کوچک می پنداشتیم و بر سر آن کوه علامتی است متراکم که در تابستان و زمستان اصلا منکشف نمیشود جبل نهاوند
نزدیک آن بلده است و درین کوه دو طلسم است یکی بصورت گاو و دیگری بهیأت ماهی و ازین کوه آبی بیرون آمده
و منقسم میگردد بدو قسم قسمی بنهاوند میرود و قسمی به ثبور جبل ثور نزدیک مکهٔ معظمه است و آنجا غاری است که سید
ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار در وقت هجرت بمرافقت ابوبکر صدیق در روز آنجا ساکن بود جبل دسبرو در
ولایت کرستان در اراضی شاش است و معادن نفط و فیروزه و طلا و آهن و روی دران کوه بسیار است
و در انجا سنگی پیدا شود که چون در آتش افکنند سفید گردد و اثوابی را که بدان بشویند بغایت پاک و لطیف شود
جبل سبلان کوهی است در غایت بلندی نزدیک باردبیل مشتمل بر اشجار بسیار و چشمهای گرم و سرد و مشهور است
که هر حیوانی که قاصد خوردن آن اشجار شود بمیرد جبل الصور در مجازی کرمان است وجه تسمیه آنکه چون قدری
از سنگ آن بسایند و در ظرف آب افکنند الساعه بصورت انسان قرار گیرد جبل زرغانه درین کوه گیاهی روید بصورت
آدمی که آنرا بروج الصنم گویند و آن گیاه را در قوت باه اثری تمام است جبل نورخان در زمین فارس است و دران کوه
غاریست که آب از سقف آن متقاطر است و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس دران غار باشد بقدر احتیاج او آب قطره آید و اگر
هزار کس باشند بمقدار حاجت همه کفایت بود جبل واسط تا بلاد اندلس ممتد باشد و انجا شکافی در وی پدید آید
که در میان آن تیری آهنین است و هر گاه قصد کنند که آن تیر را بگیرند غایب گردد و چون دست ازان عزیمت باز دارند
باز پیدا شود و هیچکس را بر حقیقت آن حال اطلاع نیست جبل بطالیل میان دریای هند است و همیشه ازانجا آواز دف و چنگ
شنوند و بی حاصل آن بر زند جبل نوحه کوهی است در دیار هند و در انجا چشمه ایست که بزعم آن هندوان سیاره عمری
دراز یابد و حوالی آن چشمه حیوانات اند بصورت سگ و چون کسی قصد آن چشمه کند مانع شوند و در هلاک او کوشند
جبل قبق کوهی است که چون آتش بران افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش را بمیراند و روغنی از اوقات

پادشاهی

پادشاهی جهت امتحان از روی ارتفاع بدان کوه آمده و فرمود تا نفت و گوگرد و هیزم بسیار بر قلهٔ جبل جمع آورده و
آتش دران زدند بهمان ساعت آب ظاهر شده آتش را فرو نشاند جبل السم الشفا در اراضی خیبر واقع است و هر کو بر آن
جا وکند نفس منقطع شود و بمیرد و باز نمیتواند بنطق باز نماند جبل الضیان گویند که دران کوه اشجار میوه دار بسیار است
ولی آنکه متعهد تربیت آن شوند میوه دهد اما طعم و بوی آن اثمار چندان لطافتی ندارند باشند و چون آن میوه را به بلخ
رسانند خوش طعم و خوشبوی گردد جبل الحدید در دیار هند است و ازان کوه آهنی سرخ حاصل میشود که چون زخمی
ازان برکسی زنند از موضع جراحت خون ترشح نماید اما کسی را گمان شود آن زود علاج کرده جبل الانهار در اقصار بلاد مغرب است
و ازین کوه چهار جوی عظیم بیرون آید و قریب هزار قنطره بران جو نهاده اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود ازان
کوه حاصل میشود جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک مصر و احبار را عقیدت که دران جبل روضه ایست از ریاض بهشت
و در زمان خلافت امیرالمؤمنین عمر اهل کتاب آن کوه را بمبلغ هفتاد هزار دینار خریداری کردند و امیرالمؤمنین راضی نشده
گفت که روضه بهشت است مصرف اهل اسلام اولی است و اول از مسلمانان که دران کوه مدفون شد عامر معافری بود گویند
که در جبل الروضه گوسفندی وحشی بسیار است و کسی متعرض آنها نشود جبل الکوکبان نزدیک صنعا واقع است و بر آن
کوه دو قصر است که از اجل و ازامیه اند و عقیدهٔ بعضی مردم آنست که آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت
درخشنده است جبل اندار کوهی است در میان بحر عدن و پیوسته آتشی ازان جبل در اشتعال باشد و بعضی بدین نان
گویند که قومی از اشیاع هرون علیه السلام دران کوه ساکن اند والعلم عند الله تعالی جبل المعظم کوهی است در اراضی حبشه و در انجا
مساجد و صوامع واقع است و گویند که دران کوه مقابر باشد که مرده درانجا نپوسیده نگردد و چنان استماع افتاده که در
ولایت قاین نیز مغاره ایست که اموات در آنجا خفته اند و تا حال تغیر در ابدان ایشان محسوس نشده و در جهلکتو نیز غاری است
که شش مرده دران موجود است و احیاء آن مردگان از هم نریخته و مردم آنجا آن موضع را النبی جواجه گویند
و زیارت کنند دیگر در عجایب البلدان مسطور است که کوهی است در سه چهار فرسخی قزوین و در انجا صورت حیواناتست که منقلب
آهنی سنگ شده و متحول بسنگ گشته از انجمله شبانی است تکیه بر عصا زده و گوسفندان در حوالی و مجموع از سنگ و همچنین زنی
سبلو می آید که گاو میدوشد و ایضا مسموع شده که چون از رفسنجان بکرمان روند بر دست راست مسافتی یازده
فرسخ زمینی هم جا مربع هشت فرسخ در هشت فرسخ مجموع قری و قصبات آن متحول بسنگ شده و هر چند آدمی و حیوان
و بیابانی که در انجا بود همه گشته تا بچه که در گهواره در انجا یافته سنگ و زنان کودکی از سنگ بسینه و قفصی بدند از سنگ
و دران کیاست سنگی هیچ کس را این ها باور که معقوب شهار یافته جبلی شد از کژدم بجانب سیاه و شب در هوا طیران کنند

و نظم او مهلک بود دیگر در ترکستان کوهی است و دران کوه غاریست که هر که دران غار رود در ساعت بمیرد و از عجایب آنکه
بهمدان نواحی غاریست که هر کس از پیش آن بگذرد روح از بدنش مفارقت نماید دیگر در مملکت چین کوهی است و دران کوه دره
و دران جاده و رهی است که بران جاده مردم از چین به تبت روند و هر کس از جاده انحراف نماید نفس منقطع شده بمیرد دیگر در صفاهان
کوهی است و بر سر آن جبل چشمه و آب آن چشمه از جمیع جوانب آن کوه در سیلان می آید ما قبل از آنکه بدامن کوه رسد منعقد شده
سنگ میشود و از آن حاصل میشود دیگر در یکی از بلاد خط استوا بر سر آن کوه مناره ایست از سنگ بر سر مناره تغاری موضوع
و بر سر تغار مرغی از سنگ منصوب که در منقار خود ماهی دارد و دران جبل درختان بحر و او است و مرغان بصورت آن مرغ
سنگین بخ و بال دارند و چون بحر بخار شود هر روز آن طیور هر یکی ماهی در منقار گرفته میآیند و دران تغار انداخته و شخصی که
بر صدد این معنی باشد از آن ماهیها تناول کند و هر چه از وی فاضل آید فرود رود و چنان مشهور است که این طلسم بلیناس
حکیم ساخته والعلم عند الله تعالی ذکر عجیبی از اوصاف جزیره الاشکال والاطفال ثبوت پیوسته که تمیم داری که مردی بود
در زمان حضرت ختم الزمان والصلوة علیه السلام با سی کس از بنی لخم و جذام جهت تجارت در کشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد
و بحکم قضا باد مخالف در وزیدن گرفت و مدت یکماه آن سفینه را از موضعی بموضعی می برد و چون باقصی دیار مغرب رسید به
نزدیک جزیره متلاطم امواج کشتی گرفت و تمیم با رفیقان بآن جزیره در آمده ناگاه دابه که کثرت و غلظ اشعار او بغایتی بود
که پیش و پس او از یکدیگر متمیز نمیگشت با ایشان ملاقات نمود و آنجماعت از رؤیت هیبات آن دابه متعجب شده پرسیدند که تو کیستی
جواب داد که من جساسه ام اکنون ای قوم بروید بنزد این مرد که درین دیر است زیرا که او بشنیدن اخبار شما بغایت مشتاق است
تمیم داری گوید که چون ما این سخن شنیدیم بدان دیر شتافته دیدیم مردی که دست و پای او به بند آهنین مقید ساخته بود و
هرگز بعظمت خلقت او شخصی بنظر ما در نیامده بود و لاجرم از وی پرسیدیم که تو کیستی گفت که شما خواهید دانست که من کیستم اما بگویید که
شما چه کسانید جواب دادیم که ما از عربیم که در کشتی نشسته بدین دریا آمده بودیم و بواسطه حدوث تلاطم امواج یکماه سرگردان گشته
بدین جزیره افتادیم با جساسه ملاقات نمودیم و باشارت او بدینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرد و گفت خبر دهید مرا از نخل بیسان
گفتیم از کدام صفت او خبر میپرسی گفت سوال میکنم از شما که آن نخل میوه میدهد یا نی گفتیم میدهد گفت زود باشد که میوه ندهد
باز گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه گفتیم از کدام حالت وی میپرسی گفت آیا دران بحیره آب هست گفتیم دران دریاچه آب بسیار است
گفت زود باشد که آبش برود باز گفت که خبر دهید مرا از چشمه زغر گفتیم از حال او چه خبر میجویی گفت آیا درین چشمه آب هست
و مردم بآن آب زراعت میکنند گفتیم بلی دران چشمه آب بسیار است و اهالی آن سرزمین بزراعت اشتغال دارند باز گفت
که خبر دهید مرا از پیغمبر امیین که چه کار کرد گفتیم بدرستی که آنحضرت از مکه بیثرب تشریف آورده گفت عرب با وی معارضه کرده گفتیم بلی

گفت چه کرد

گفت چه کرد نسبت با ایشان گفتیم خبر دادیم که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر مجاوران غالب آمد قبایل را که نزدیک بود و مطیع گردانید
گفت خیریت عرب در اطاعت اوست و اکنون من شما را از حال خود خبر دهم من مسیحم دجال و بدرستی که زود باشد که ماذون
شوم بخروج پس بیرون آیم و سیر نمایم در زمین و نگذارم هیچ قریه را که بدانجا در نیایم در چهل شبانه روز مگر مکه و یثرب
که دخول آن هر دو بلده بر من حرام است و هر گاه که خواهم یکی از آن دو شهر در آیم فرشته شمشیری برهنه در دست داشته با
من استقبال نموده مانع آید و همچنین بر نقبی از نقبهای آن دو بلده ملایکه باشند که حراست آن دو بلده نمایند القصه تمیم بعد از
مشاهده این عجایب بار دیگر بشرف ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم دریافت و مسلمان شده و
کیفیت واقعه باز گفت و ما دام که حضرت قبل از این اخبار و حال دجال بهمین سوال با اصحاب گفته بود و بعد از استماع این حکایت
از تمیم وافق الذی کنت احدثکم عنه وعن المدینة والمکة و در صحیحین بروایت انس بن مالک ثبت است که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که نبوده است هیچ پیغمبری مگر که بیم کرده باشد امت خود را از اعور کذاب الا وان اعور وان ربکم لیس باعور و نوشته
شده است در میان دو چشم دجال کفر در صحیح مسلم از حذیفه بن الیمان مرویست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه
علیه فرمود که چشم چپ دجال اعور است و او را موی بسیار است و با اوست بهشت و دوزخ پس آتش او بهشت است
و بهشت او آتش یعنی هر کس در آید در آتش او بدخول جنت سعادت یابد و هر کس به بهشت او مغرور گردد بدر آمدن دوزخ مبتلا
شود و در باب غرایب خلقت و احوال دجال امثال این احادیث بسیار روایت کرده شده است و ایراد جمیع آنها لایق بدین مقام نیست
لاجرم عنان خامه خوش خرام بصوب ذکر یاجوج و ماجوج انعطاف یافت صفت یاجوج و ماجوج در روضة الصفا مسطور است
که یاجوج و ماجوج پسران منشج بن یافث بن نوح بوده اند و چون هر یک از اولاد یافث علیه السلام قطری از اقطار زمین قسمت گرفته آغاز
زراعت نمودند یاجوج و ماجوج باقصای اراضی مشرق خرامیده قریب بجایی که سد ذو القرنین ساخته شده است مقیم گشتند
و از نسل ایشان خلق کثیر در وجود آمدند چنانچه عبدالله بن عمر گوید بنی آدم ده جزو اند از آنجمله نه جزو یاجوج و ماجوج اند و هر طایفه به چهار قسم منقسم
میشوند و یک نفر از ایشان نمیرد تا هزار نفر از نسل خود نه بیند و تمامت طبقات یاجوج و ماجوج بحسب صفات منحصر در سه صنف
صنف اول جماعتی اند که هر یک از ایشان صد و بیست گز طول قامت بود و عرض بدن ایشان مشابه نباشد صنف
دوم زمره اند که هم طول و هم عرض بدن صد و بیست گز و صنف سیوم گروهی اند که طول و عرض قامت ایشان از یک
ناچیل تجاوز نکند و این صنف یک گوش بستر کنند و دیگری را لحاف گردانند و فیل و کرگدن با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس
وحوش و سباع و هر چه بر نشان ایشان بازخورد نجات نیابد و یکی از عادات مذمومه آن قوم آنست که هر کس از ایشان
بمیرد گوشتش را بخورند و یاجوج و ماجوج را ملتی نباشد و خدا را نشناسند و نه خلق مانند حیوانات معاش کنند دیگر از عجایب

سوم خبر آنکه در حدود چین قومی باشند بشکل آدمی تا موی ایشان شبیه موی بوزینه است و آن قوم را قوت طیران باشد
چنانچه از درختی بدرختی پرواز کنند قال فی عجایب المخلوقات اللغوی فی جانب الصین قوم علی شکل الانسان و شعورهم
کشعر القردة و یطیرون من شجر الی شجر دیگر از غرایب آنکه در نواحی کردستان موضعی است مشتمل بر اشجار بسیار و در آنجا جماعتی توطن دارند
که اگر یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که بر آن حوالی واقع است رساند و بعد از وصول بدانجا بروی ماردار ان غار
فی الحال شفا یابد والا در آن ریح بمیرد و چون وفات یابد قطرات امطار بمثابه باران میگردد که مرده را ببرد و حقیقت حال
بر کسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین خانه ایست و در آنجا مرده ایست که کفنش شاید در حق فرمایت و دو دست ندارد و دو پر
دست بروی زنند او از آن متنبل او ازسیل ظاهر گردد دیگر در قریه از قری ولایت فرسه در زمان اولجایتو سلطان
دختری او در وقت بلوغ در روز نازکرفت و بعد از چند وقت ز حوالی آن موضع مخصوصش بیرون آمده و همچنین در جامع
الحکایات مسطور است که شخصی ببغداد دختری داشت و چون او را بشوهر دادند در وقت زفاف آلت مردی
از میان هر دو پای او برآمد و آن دختر شوهر زنی بخانه آورد و از وی فرزندان بوجود آمدند دیگر در یکی از کتب
بنظر در آمده که نوبتی در حضرموت دیدند انسانی که هفت من وزن داشت دیگر در زمان سلطان ابو سعید انار الله برهانه
در سلطانیه مردی بود که تمامی اندامش موی داشت مانند موی خرس الا الجبهه او مانند سایر مردم بود و سخنش مفهوم نمیشد
و بکلابی او قات میگذرانید دیگر از سنان بن ثابت حرانی منقولست که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت
میکرد دیگر در جامع الحکایات مذکور است که صاحب تاریخ بالمه گوید که دو شخص از ارض بخدمت ناصرالدوله آوردند
که پشت هر دو بهم چسبیده بود و قریب بیست و پنج سال عمر داشتند و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم بود
دیگر در ولایت ... قریه ایست که ... ذکر هر کس از ایشان ریش بر می آرد و نصف ریش او سیاه است و نصفی سفید
دیگر نوبتی در بعضی از بلاد زنی ظاهر شد که روی و دست و پایش پر موی بود مانند خرس و دندان و زبرین نیست و سخنش
مفهوم نمیگشت مردم گمان میکنند که مادرش با خرس جمع آمده این تحفه تولد کرده دیگر در عجایب البلدان مسطور است که در ساحل
بحر محیط کوهی است و در آن کوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه دارند و دو پستان در میان دو روی ایشان ... نموده
دیگر از ابو حامد اندلسی مرویست که گفت که در بعضی از بلاد شخصی دیدم از نسل عادیان طویل القامه و در قوت بمثابه که ساق
اسب را بدست گرفتی و بشکستی و النقص در خدمت پادشاه ملغار بود و تقرب تمام داشت و در هر لشکری که آن مرد بودی خصم هزیمت
نمودی دیگر از ابو سعد طالقانی منقولست که در مرو جمعی مردم در موضعی نشسته بودیم که ناگاه دیوار کهنه که نزدیک ما بود
بیفتاد و چند سر آدمی از میان آن بیرون آمده و یکی از آن سرها شکسته و دندانهایش بریخت و در یک آن دو میان برزخه بود

که یکی از

که یکی از دندانها ده من وزن داشت دیگر در اراضی مغرب کوهستانی است و در میان آن کوهستان است و در میان آن کوهستان
شهری است که متوطنان آن تمام نسوان باشند و اگر مردی بدانجا رسد بحسب اقتضای آب و هوا شهوتش ساقط گردد و حکمای آنجا
زنانی بیرون و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حامله شود و دختر آرد و اگر بر سبیل ندرت پسری در وجود
آید زود بمیرد و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیض او معاودت کند چندان خون از وی برود که بهلاکت
نزدیک رسد و آن زنان بعادت حمیده باشند و هرگز هوس مجامعت بر خاطر ایشان خطور نکند و اگر فی المثل یکی از ایشان
بواسطه ... دیگر افتد از مباشرت بغایت آزرده گردد و اما بعد از چند گاه عادت دیگر نسوان پیدا کند و عورات آن شهر
مسلمان باشند و هر کاری که جهت انتظام امور دنیوی مردان را باید کرد آن زنان بدان قیام نمایند و هر چیز از هر مر حاصل کنند
سوت در میان یکدیگر تقسیم نمایند و بزرگ و کوچک از جهت سودا و معامله در میان ایشان نباشد و افزونی مال
و طلب نعم و ذخیره نهادن را از جمله مکروهات شمارند دیگر در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب الابواب شهر
دو قریه است و متوطنان آن قری مردم بلند قامت احمر اللون و ازرق چشم باشند و غیر صنعت ... صنعتی ندانند
و هیچ یک از سلاطین باج و خراج نمیدهند تابع دین و ملتی نباشند و در هر یک از آن دو قریه دو خانه بزرگ باشد و در زیر زمین
مثال سردابه مخصوص برجال و دوم منسوب بنسوان و جمعی مردم جهت ساختن کار اموات متعین اند و کار سازی ایشان
چنانست که چون یکی از ایشان از مردی مرده را ببرد آنجا که برجال مخصوص باشد ببرند و بکارد و اعضایش را از یکدیگر جدا کرده
و مغزهای استخوانها بیرون آورده و عظام را در خریطه کرده و در آن سردابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر و تاریخ
ولادت و سال وفاتش را الحاق کنند آنگاه گوشتهای مرده را از سردابه بیرون آورده بجایی برند که در خارج آن
قریه است و آنجا بیندازند و کلاغی چند که در آن نشیمن آشیانه دارند بیایند و آن گوشتها را از هم بربایند و هیچ مرغی دیگر
نگذارند که بر آن نشیمن نشیند و برین قیاس جمع رات آن جماعت نسوان مرده را کار سازی نمایند و همچنان سردابه زنان
علیحده است و نشیمن که مطرح گوشتهای ایشانست غیر نشیمنی است که گوشت مردان را بر آن اندازند دیگر در تاریخ احمد بن اعثم کوفی
مسطور است که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح حلوان نضلة بن معاویه را با سیصد سوار بجانب حلوان فرستاد تا اغنام
مواشی کفار را تاخت کند و نضله وقت مراجعت از تاخت حلوان نماز دیگر در میان دو کوه فرود آمد و آواز
بانگ نماز قیام نمود چون گفت الله اکبر از کوه آوازی آمد که کبرت کبیرا یا نضله چون گفت اشهد ان لا اله الا الله
باز آواز آمد که کلمة الاخلاص یا نضله چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله هاتف بر زبان راند که این پیغمبری است که بعد از وی
کسی پیغمبر نیست چون گفت حی علی الصلوة باز دیگر گفت که این نماز یست که فریضه گردانیده اند خنک آنکس که برو مواظبت نماید

دا از بوقت یکبار دیگر چون نضله گفت حی علی الفلاح هاتف آواز داد که الفلاح للاهل الفلاح والعبدا انکه نضله از ... گفت
کمره گفت در وقت او از قد قامت الصلوة باز از کوه آواز آمد که رسالت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را تا قیام قیامت
بقا باشد و نضله از شنیدن این سخنان تعجب نموده و پس از فراغ ادای نماز برپای خاست و آواز بلند گفت که ای کسی
آواز تو شنیدیم و آنچه فرمودی فهم کردیم اگر تو از جنس فرشتگانی فضل الله علیک و اگر از پریانی فرحبا بک اهلا و سهلا
و اگر انسانی بیرون آی تا با صحبت تو مشرف شویم همان لحظه پیری سر برزد که موی روی و سرش سفید بود و جامه
صوف سفید پوشیده بود و عصائی بر دست گرفته از شکاف آن جبل بیرون آمده و بران عصا تکیه زده گفت السلام علیکم
ورحمة الله و نضله گفت علیک السلام و از وی پرسید که تو کیستی و درین منزل چگونه بسر می‌بری گفت من ضریب بن برثملا وصی
عیسی بن مریم علیه السلام و مسیحا درباره من دعا کرده است که تا وقت نزول او از آسمان زنده مانم و فرموده است که
درین کوه روزگار بگذرانم امیر را بگو که سلام مرا بعمر بن الخطاب رسانید و او را بگوئید که متابعت سنت سید انبیا بوده باشد از دست گفت
عیسی هوا خبیث نباشی و هم آنکه قیامت نزدیک رسیده است نضله گفت که چه باشد مرا از علامات قیام روز جزا خبر ده
که ای نضله هر وقت که مردان با مردان و زنان با زنان مجامعت کنند و امرا با طفلان در سازند و اگر چه غلات بسیار باشد
نرخ ارزان نشود و چون بیگانگان بر جای بزرگ دهشت خلایق بمرتبه رسد که اگر روشنی ماه که ای کند و درم صدقه بیابد
و حفاظ قرآن الحان و قرا بر تلاوت کنند و مساجد را نقاشی نمایند و مناره‌ها بلند افرازند و گواه دروغ بسیار شود و باران
اندک بارد و خوردن ربا شایع گردد بباید دانست که قیامت نزدیک باشد و خشم الهی ظهور نماید و ضریب بعد از گفتن این سخنان
غایب شد و چون نضله بخدمت سعد بن ابی وقاص رسید حال باز گفت و سعد با خیل خویش بآن کوه رفته هر چند جست و جوی کرد
بوی ننمود و باز گفت دیگر از ضریب اثری ندید و خبری نشنید والعلم عند الله تعالی [دیگر] حمد الله مستوفی در تاریخ آورده است
که در زمان او که سلطان مولانا جمال الدین بترکستان کشته در نواحی کش یکی مجاهدی از اهل اسلام را شهید کرده بودند
و از بهجمله شخصی که او را قراهباد میگفتند بزخم تیغ کافران کشته گشته بعد از مدتی عیال و اطفال قراهباد را از گوشه خانه از جهتها آواز
آوازی شنیدند که منم قراهباد که در فلان روز کفار مرا شهید کرده‌اند و اکنون بغایت خوشحالم و با هفتاد هزار روح از ابطال
بزرگان آمدم که بعد از سه روز دیگر فوت خواهد شد و چون خاطرم متعلق شما بود از مکان مرقد خود آمدم تا معلوم شما کنم که
چه حال دارید مادام که اهل این شهر را بگوئید که آنچه خلیم مستوجب این بلا است صدقه دهید تا دفع شود و چون مردم قراهباد
آواز شنیدند و رغبت هر چه تمامتر انان که خانه را خراب کردند و همگی در میان دیوار دیدند و از گوشه دیگر همان آواز شنیدند
و این آواز شنیدند از مردم روی چهره نمود و همگی بیرون آمده آواز یکی بود که از همه بیرون آید و درین نوبت ازکرت اول مبالغه بیشتر نمود و مردم

فرابها

قراهباد گفتند که با اهل شهر بیا و سخن کرده انبار و در شکل گفت که اهل شهر را بگوئید تا در میدان حاضر شوند و چوبی در زمین
فرو برند من از آن چوب با ایشان حکایت کنم و شهریان بآن موجب عمل نموده همان سخنان را استماع کردند و ایضا گفت که این
دعا بخوانید اللهم اکفنی حلالک عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک و تا سه روز این آواز را مردم بکرات از مواضع مختلف می‌شنیدند بعد از این
بیرون در گذشت و دیگر آن آواز منقطع شد و ذلک من عجائب الحالات و غرائب الواقعات [دیگر] آنکه در اوایل جمادی الاول سنه
ست و ستمائه در بعضی محلات دار السلطنه هرات از ضعیفه پسری متولد گشت که چهار چشم و دو بینی و دو دهان و در هر
دهانش دو دندان رسته بود و بر پشت او پاره گوشت زیادتی مانند کوهان شتر و در وقتی که راقم حروف در مجلس جناب
شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی بود و این طفل را بعد از آنکه مرده بود بدانجا آوردند و آنجناب منجم گفت
گفت که این صورت از جمله علامات انتقال ملک است و در آخر رجب سنه مذکوره در همان بلده در محله حاجی معز الدین ملک
از کرجوقی یکشکم چهار فرزند آورده یکی پسر و سه دختر پسر همان لحظه فوت شد و دختران و مادر ایشان نیز پس از چهار
روز وفات یافتند چنانچه جناب شیخ الاسلامی گفته بود و در شعبان همان سال ماهچه رایت دولت نواب کامیاب شاهی از فوق
ملک خراسان طالع گشت و آن مملکت بحیز تسخیر فرمان فرمای جهانبانی درآمد والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین

[دیگر] ... حکایت که از جنهاب منقولست

در کتب علما و از مناقب بروایت محمد بن ثابت از ابو عامر
راهب منقولست که گفت روزی شنیدم که در ولایت یمین کاهنی ظاهر گشت که در آن فن شهرت و نظیر ندارد و از روی ملاقاتش
بر ضمیر من مستولی شده در ماه رجب که محتشما از عرب بیرسان بود متوجه یمن گشتم و در شبی از شبهای مهتاب که در آن راه
بعد مقصد چهار درم خواب بر من غلبه کرده و پس از آنکه کاتب غلط و اختیار آمدم خود را در جایی غریب سکرده دیدم نظر باطراف
جوانب انداختم آتشی چند مشاهده من شد از دور که مانند ستاره می‌درخشید و نزدیک بآن شتافتم بحیث
صورت خوب خلقت دیدم در گرد آن آتشها نشسته بودند لاجرم بر سیدم و خشنودم پرسیدند و فیها بود را بعد و من خود را
از مرکب انداخته و جمعی از ایشان بعضه من از پس نشستند و من التفریح نموده بهار خواستم و از هر که از آن قوم جاهلی که متوجه
امر از سر دید منع کرده چهار شخص دیگر من نشستند و یکی از ایشان مرا مخاطب گردانیده و گفت ای آدمی از کدام قومی
گفتم از قبیله غسان از فرزندان قبیله آنکه از مقصد و مقصود من پرسیدند و من صورت حال را معروض داشتم بزبان
آورده مرا بکار انصاف معیشت اعتقاد بر قول کاهنان آن ملکم که ایشان حقایق اسرار را از شما می‌شنوند و من اکنون حق جوار را
وسیله ساخته بعضی از قضایای بنده بی واسطه از شما استعلام مینمایم و رئیس ایشان اشارت بکهارم کرده که دانا بر زبان آورد
و من متوجه او گشتم آن جنی گفت که ای ابا عامر فراگیر هر چه گفته از کتاب داشته بر دانسته و ریش طی سامان و فرو دارد و بار آن

ایران که هر آینه رنود باشند که چاینده صاحب شعران را بریک سیر و نه بگرامی ترین مخلص کنند و مردم را بر جنگ و نصح ترین فرمایند که کار خوبی
بطلا فی سنگ و هر آینه فزود آنچه از آسمان سخن بر معنی که مهار در رهنی هر بد خوئی کند جنگها دیده باشند و سخنها کشیده و نیند
واف انه گوئی نرم و خاموش کردانه هر سی کرکسان ای پاک حق احتشام کردانیده اند و شخصی اگر سکنند پادشاهان فار
روم چشم خوانده ابو عامر گوید که پرسیدم که این شخص پادشاه باشد جواب داد که پیغمبری باشد از بنی هاشم باشد نام
و وفا و کرم بعد از آن بعضی از اوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بر زبان آورده گفت گوش من این سخنان را
از فرشتگان استماع نموده که نویسندگان اعمال بندگانند ابو عامر گوید چون سخن بدینجا رسید آن حبیب از رفیقان
خود از نظر من غایب شده و من تنها در همان مکان گذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت نموده م از خواب آنگه با وجود
مشاهده این حال و شنیدن این مقال ابو عامر راهب با وجود آنکه زمان بعثت نبی عالم را دریافت و از غایت حسد ایمان
نیاورده و بر کفر و ضلالت بمرد دیگر از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر استماع افتاده که روزی امیر سعید که قاضی
اختیار الدین حسن گفت از مولانا عبدالرحمن جامی شنیدم که نوبتی شیخ فخری گفت که در وقتی که متوجه گزاردن حج اسلام
بودیم در روش طریق ارادت سلوک طریقت و هر روز منزل امیر سید و چون بیابانی در آمدیم دو سه روز اول
خریدیم بعد از آن پیدا شد و در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم از و پرسیدیم که درین چند روز کجا بودی و چه حال دارد
جواب داد که مرا واقعه در غایت غرابت اتفاق افتاد و بمن بهشت شما از آن جمله نجات دست داد چون از تفصیل این
احوال سوال کردیم گفت که در فلان منزل در کنار برکه ماری دیدم و بزخم سنگ او را بقتل رسانیدم همان لحظه گرد و
غباری عظیم حادث شد و جمعی احساس کردم که بی از هوا در آمده مرا بر داشتند و بجایی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته
بود و جمعی کثیر در پیش او ایستاده و جماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است
و پادشاه جواب این سخن را از من استفسار نمود و یکی از آن طایفه آهسته مرا گفت که بگوی هر چه قاضی ما شرع فرماید
و من این لفظ را بر زبان آوردم پادشاه گفت او را نزد قاضی برید تا این قضیه بمقتضای شریعت مطهره فیصل یابد
آنگاه جمعیان مرا نزد شخصی که رسنده قضا حکم وی بردند و دعوی خون کردند و قاضی از جماعت پرسید که مقتول
بچه صورت بود گفتند بصورت مار گفت پس شما را دعوی نمیرسد زیرا که در لیلة الجن از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم شنودم که فرمود که من تزی بغیر زیه فان قتل فدمه هدر اکنون این شخص را ببرید بجای که برده اید و
ایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا بهمان سر برکه رسانیدند و من از رفقا فلو اعدادم تا اکنون که بشما رسیدم
راقم حروف گوید که امیر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این حکایت اظهار تاسف کرده گفت کاشکی من در زمان حیات

مولانا

مولانا نور الدین ابن محمد جامی شنوده ام بی واسطه کیفیت حال را از ایشان معلوم نموده ام و هم از مقرب حضرت سلطانی
استماع افتاده که فرموده یکی از فرزندان من گفت شبی مرا میل حمام شد و پیش صبح برخاستم و بحمام میرزا شاهرخ
رفتم همان زمان حمامی چراغ روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام در نیامده بود و من فوطه بسته بحمام در رفتم و در بیت
از خلوتخانه غسل کرده و چون بمیان حمام آمدم دیدم که شخصی بر روی تخت نشسته است از وی پرسیدم که صبح دمیده یا نه
گفت صبر کن تا احتیاط کنم آنگاه خود را بلند ساخته دست بشیشه روزنه سقف حمام رسانید تا از بیرون سنته ملاحظه
و میدان صبح کند لاجرم وهم بر من غالب گشته در ساعت بیرون دویدم و جامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم
چون به باغ رسیدم شخصی بهیات مردم آشنا پیدا شده گفت درین سحر از کجا می آیی گفتم از حمام می آیم ماجرا و قصه
غریب واقعه گفت بگوی و چون کیفیت بلند شدن آن شخص را تقریر کردم این عزیز نیز برود و کتف خود را برکشیده
تا برابر طاق در باغ شهد بلند شد و بر زبان راند که آن شخص که در حمام دیدی بلند تر بود یا من از مشاهده این صورت
غش کرده در روز زیان افتاده بودم آنگاه بعضی از کسانی که می شناختند بوقت رسیده مرا بخانه بردند و تعهد حالم
کردند تا بهتر شدم و هم از جناب مشار الیه استماع افتاده که فرموده که یکی از نوکران امیر حسن ملک گفت که در زمستان که
متوجه یکی از مواضع باد غیس بودم در روزی که تمام دشت و بیابان را برف گرفته بود بزغاله سیاه بنظرم در آمد
که در میان برف خفته بود و در هیچ طرف اثر قدم او نمی نمود من متحیر شده اسب بدان طرف راندم و آن بزغاله را
برگرفته بقاش زین رسانیدم و در اثنای راه دست من بمیان برده پای او در آمده دیدم که خصیتین او در غایت بزرگی
و بزبان تعجب جود نشتم که بی این مایه لاری ماره بزغاله روی بازپس کرده گفت که پیش یا تمام طلای لاجرم سر آسیا
بی قیاس این را دیدم بزغاله را انداختم در غایت سرعت بطرف دیگر تاختم ذکر بعضی از غرایب و عجایب و امور
منقولات از حیوانات آبی و وحوش و طیور در عجایب البلدان مسطور است که در مصر جانوریست که در سایر بهار
بجا رسد فرس و نهنگ و فرس البحر اما فرس جانوریست بهیات که طول و عرض و یک گز باشد و نقطهای
گرد طول بر بدن دارد و راکبان کشتی و مسافران دریا از وی بغایت هراسان باشند و برای وی طعام آب
اندازند تا بخوردن مشغول شده از قصد کشتن تقاعد ورزد اما نهنگ جانوریست در اندرون یک سوراخ دهان
جنت و جوزدن و چه آوردن و فضله افکندن او از همان منفذ است و در رساله العجیبه که مصنف جناب شیخ الاسلام
مولانا سیف الدین احمد التفتازانی است در سلک تحریر انتظام یافته که بصورت سوسمار است و دهانی گشاده دارد و زبانی
دراز و تیز دندان پیش فک اعلی دارد و چهل دندان فک اسفل و در میان هر دو دندان پیش او دندان خورد

حمار کوهی نیست و بعضی گفته اند که نهنگ را هشتاد دندان هست چهل در بالا و چهل در پایان و چون نهنگ جانوری
در دهن گیرد و دندانهایش از یکدیگر گذشته سخت شود اصلا جانور را خلاصی ممکن نباشد و پشت نهنگ
سنگ پشت است و آهن بر وی کار نکند و نهنگ را چهار پای است و دم دراز گاه باشد که طول آن سه گز باشد
و پهنایش سه گز و نهنگ را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و او هر گاه خواهد که جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر
اندازد و تخم در خشکی کند از بچه کان آنچه با آب رود نهنگ شود و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و العهده در رساله
مزبور است که چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آمده دهان باز کند و مرغی کوچک از دهان وی در آید
از اندرونش آنچه بخورد و آن مرغک را چیزیست بر سر مانند خار هر گاه نهنگ دهان خود بر هم نهد ... خلیده
بماند دهان بگشاید ام الوحش البحر جانوریست که سر و گردنش مشابه گاو وحش و ... مانند دندانهای خوک از دهانش
بیرون آمده باشد و چهار رسته دندان دارد هر دندانی برابر تخم مرغی و دست و پای او عجایب کوتاه است و سطبر
و مشابه دست و پای شتر و دمی کوتاه دارد و دایم قصد کشتی کند و هر جانور که بیابد هلاک گرداند و قوت و صلابت
جثه اش به مرتبه ایست که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند اثر این معنی میسر نشد و هم در عجایب البلدان
مسطور است که نوبتی در ساحل دریای ... واقع که جانوری ماهی صید کرده که مانند شتر گرده پهن بود و دنباله
دراز باریک داشت و در میان پشتش دو چشم گشاده بود و دهان در میان شکم داشت و در رساله العقیده مذکور است
که نوعی است از ماهی که از حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد اما اگر خون
ماکیان سفید بر قرار آلوده ... [illegible] ... آن ماهی بگریزد و اگر زنی حایضه در کشتی باشد همین صفت ظاهر گردد
دیگر در بعضی بحار ماهی می باشد که طول آن صد و هشتاد گز است و عرض ... و عرض ... دو
ارش و همدان بحر ماهی است که می پرد و در وقت طیرانش ماهی از وی بزرگتر از عقبش در پرواز می آید و او را فرو
میخورد دیگر در یکی از دریاها ماهی میباشد که بر روی آب به طیران می آید و تا خود را بحیوان بحری که بر سطح آب دهان
باز و بسته باشد میرساند و در دهانش در می آید و این حیوان ماهی را فی الحال فرو می برد دیگر در تحفة الغرایب مسطور است
که در هندوستان دریاییست که ده فرسنگ طول است و در آن دریا حیوانات از عجیبات ایشان چون شب شود
از آن جنس بسیاری از آب بیرون آیند و بر ساحل بحر با هم ملاعبه نمایند و رقص کنند و در میان ایشان زنان خوب
صورت باشند و دیگر حیوانات نیز باشند بغیر صورت آدمی که از آن بحر بیرون آیند و مردم آن دیار روشنایی
مهتاب نزدیک آن دریا روند و در گوشه نظاره ایشان کنند راقم حروف گوید که در سنه ... و نشانه که

که سلطان ... الزمان میرزا بجنگ قتال محمد خان شیبانی اندر کنار آب آمویه نشسته بود و بعضی مردم از آن نهر ماهی گرفتند که شکلش
... بود و سطری نیز نصف بالاش برابر عصاری و نصف پایانش برابر قلیاج و کف مثل ... و غیره بیان منعقدی
در اعضایش ظاهر بود و از جمله حیوانات آبی سرطان است که او را پارسی خرچنگ گویند از عجایب حالاتش آنکه چشم در کتف
دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست اندازد و خانه خود را دو در سازد یکی بطرف آب و دیگر بطرف خشکی
و چون پوست افکند در جانب آب محکم گرداند و در طرف خشکی را باز گذارد تا بدنش صلب شود و دیگر آنکه خرچنگ بطریق انسان
دست خود ... در دهان گذارد و مانند مار ... حیوانات ... گویند که اگر سرطان را ... بیرون
مرده علامت امنیت باشد اما حیوانات بحری که غرایب الاشکال و الافعال اند بسیار است از آنجمله آنکه در ولایت
مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد ولدی از وی تولد نماید و تا وقت خورشید ماده زنده باشد بعد از آن بمیرد
و روز دیگر صباح از آن حیوان نو رسیده ولدی متولد شود و همان حکم جاری گردد و لا یزال توالد و تناسل و فوت
آن حیوان بر این موجب باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و خزنده بر این منوال است که از
رساله العقیده و دیگر رسایل افاضل نقل کرده میشود شیر در میان وحوش بمنزله پادشاه است و عجایب ...
در میان طوایف انسان ... از هر کس ... بر طرف ... و هم ... بچه شیر
در وقت تولد علقه گوشتی بی حس و حرکت و بعد از آنکه سه شبانروز مادر او را محافظت کند پدرش بیاید و بادی در وی
دمد صورت شیر پیدا کرده در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانروز چشم باز نکند و چون شش ماه گذرد شکار نماید و شیر
... جانوری بخورد و بر سر باز مانده خود نرود و از ارسطاطالیس ... که گفت نوعی از شیر دیدم روی وی
مانند آدمی و بدنش سرخ رنگ و دمش مثال کژدم و نوعی دیگر ... الصورت دراز گوش که شاخهای سیاه داشت
... پلنگ دلیرتر ... از شیر ... و چون سیر شود سه شبانروز بخوابد و از دهانش بوی
خوش آید بخلاف شیر که دهانش بد بوی بود و هر گاه پلنگ مریض گردد موش خورد تا نیک شود و پلنگ را ...
آن قدر محبت است که اگر ... رسد ... که او را ... گرفتار گردد یوز شکل مانند پلنگ و خواب بسیار
... کسی که آن جانور را بر ساغری اسب سوار ساخت یزید بن معاویه بود کرگ چون در خواب شود یک چشم وی باز
باشد و یکی پوشیده و در صحرا فریاد بسیار کند و هر گاه او را بگیرند هر چند بزنند بچوب یا شمشیر آواز بر نیارد تا بمیرد
و گرگ از یک فرسخ مسافت بوی مردار شنود و هر وقت خوردنی نیابد باستنشاق هوا قناعت نماید گویند که چون
سر گرگ در کبوتر خانه ... در نیاید و پوستش را چون بر پوست گوسفند اندازند موی وی بریزد کفتار از کفتار

بعضی از علما آنکه در جهان معلوم میشود که حیض دارد و شتر نمی‌باشد و سالی ماده و نر و او بکرات شتر هم ... و چنانچه از کیفیت گوشش
نوضیع می‌بوید و فرس از جنس گوسفند آنچه او و ستان خورند طعم ساز و همچنان علیق است و شتر را از گوشت و طلوع سهیل را
سرکار برد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گفته اند که فرس دندان زاید و در زمستان کم نزد و هر گاه که ...
کرده دست و پای خود را آنکه نافع شود خوک قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است و نرش در هفت ماهگی حامله گردد
و هشت بچه زاید و چون به پانزده سالگی رسد زاید و هر گاه خوک بیمار شود خوردن خرچنگ علاج باشد و از خواص آنکه چون
خوک را ... برد و از گوشتش بند و ... از گوشت ... کند خوک بمیرد و ... اگر ... چشم او ... بیرون کشند ... سقط کرد
و دیگر آنکه اگر خوک را سه روز چیزی ندهند که بخورد و بعد از دو روز خوردنی دهند فربه شود و نصاری براین موجب او را
پرواز کنند روباه بحیله و شید و تزویر معروف است که هر گاه کیک بر روی غلبه کند آهسته آهسته به آب رود تا همه کیکها
برگرده ... مع آید آنگاه غوطه زند و بگریزد و دیگر آنکه شکم خود را پر باد کرده بر پشت خسبد و پاها را پهن سازد تا
چندانکه ... مرده است و نزدیکش روند و در جستن ... صید کند و در بعد ... نوعی از روباه میباشد که از
درختی به درختی میپرد و هر ... که از گوشتش میخورد شفا می‌یابد نقل است که در زمان ظهور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
شخصی بتی داشت و پیوسته نان و مسکه ... آورد و بر سر آن بت می‌نهاد تا گاه روباهی به کنار رسید و نان و مسکه را خورد و
بر سر صنم شاشید و بت پرست این حال را دیده بت را شکست و مسلمان شد شغال جانوری مشهور است گویند که اگر ... اش را
در سرای بگذارند میان ساکنان آن موضع نزاع شود موکور بعضی از مردم گمان برده اند که آن جانور سالی ماده میباشد و سالی
نر و این سخن اصلی ندارد و آنچه از خواص حالات او مشهور است آنکه حائض میشود و خنثی میباشد و اعراب که بیابانی اند از گوشش
میگریزند و چون چشم موکور میبرد ... بیفتند و ... هرگز ... و سوسمار هرگز آب ننوشد و باستنشاق هوا
کفایت کند ... و در هر چهل روز یکقطره بول میکند و سفید شود و ... ماده دو ... و سوراخ باشد و عمرش
سال ... یوزپلنگ از تمامی جانوران با مردمان مشابهت بیشتر دارد و بخندد و خوردنی طلب بند و عجایب ... باشد ... صفتها آموزد
... افتاده که یوزپلنگ شطرنج آموخته بود و روزی صاحب خود را مات کرد و شخص متغیر گشته شاه شطرنج
بر سرش زد و چون دست دیگر باختند یوزپلنگ ... و در وقتی که حریف را مات خانه رسانید طمنچه ... که در آن مجلس بود
بر سر نهاد و آنگاه ... گفتند ... ساخته گویند که اگر از پوست یوزپلنگ غربال سازند و آن گندم و جو که بدان بیزند ... از ...
محصول از آفت ... نهنگ ... دریا ... کویند حیوانیکه پیوسته بر کنار دریا باشد و هر گاه قطره آب دریا کم شود
... کرده و آنکه ... تا از تشنگی بمیرد سگ به وفاداری و ... صاحب خود و محافظت اموالش مشهور است و در یکی از کتب بنظر آمده

که روزی

که روزی ... شخصی سگی داشت و ... یافت و آن سگ همراه تا ... رفت آنگاه بازگشته ... که آن شخص
شده بود و خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد گربه چند نوع میباشد یک نوع صحرائیست و از جمله گربه زباد است و آن جانوریست
و ... دارد و موی او مایل بسواد بود و گربه زباد در هند ... مغرب بسیار باشد و چون خواهند زباد از آن گیرند
او را بر چوبی بندند و ... روز بهر روز چند نوبت بشیر ... گرده ... آن گربه گرد چوب بگردد و ... از آن ماله ... زباد
عرق او را ... که بر چوب ... و از خواص ... ال گربه آنکه گاهی ... کرده ... و گاهی ... حاجت
خوردنی ... و ... و سبب معلوم نیست موش جانوری کثیر الضرر است گویند که اگر ... را
ببرند و در خانه ... کنند ... دیگر موش در آن خانه نیاید از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که فرموده در وقتی که ... با
... اشتغال داشتم ... آن اصلاح عمارت مشغول شدند موش خانه موشی ظاهر شد و از اجناس حبوبات مثل گندم و جو و
... و برنج و ... و عدس ... یک کف جدا جدا در صحن آن ... بود ... که در دکان علاقان ...
... موش ... هیچ ... بود و مطلقا ... و اگر یکی از فرزندان او ... می انداختند ...
کجا بیش ... و ... من چون این حال مشاهده کردم فرمودم تا چند خشت در اطراف ... و چیده ... شدند
تا صبح ... روی که به عمارت مشغول بودند ... نکردد و چون روز دیگر از آن خبر گرفتم معلوم شد که در آن شب ... زده
خود را با تمامی حبوبات مذکوره از آنجا بجائی دیگر برده چنانچه اثری از آن نمانده خارپشت ... شب راه رود و بخورد و
... میل کند و اگر افعی ... دو ... تا بکشد سلحفات او را سنگ پشت و کاسه پشت و کشف نیز گویند چون تخم کند نظر
کردن در روی بچه بیرون آورد و ... که اگر تخم ... آن شکند گویند که چون کشف را بر پشت اندازند
... مار چند صنف است و از آن جمله یکی ... است که بعضی روئی او سبب هلاکت میشود دیگر افعی
که خالهای سیاه و سفید دارد گویند که عمرش چون بهزار سال برسد کور گردد ... چشم
تا ... پیدا شود دیگر از خواص احوال افعی آنکه چون چشمش را برکنند باز بروید و همچنین اگر دمش را ببرند ... باشد
... و علاج ... افعی خوردن درخت زیتون باشد و مطلقا ... بسیار بود و هرگاه
... که ... که درستی بمیرد ... کم ... تا ... که ...
... از خواص خلقت مار ... و ... مار آدمی برهنه ... و اگر او را ... عرق آلوده باشد ... بجهد کژدم جانوریست ... و ... حمل ... و او را ... آنکه کژدم آدمی ... را
... که ... حرکت نکند متعرض نگردد و چون کژدم افعی را بگزد کژدم فی الحال بمیرد گویند که در ... کژدم

واگر از جایی دیگر بر انجا آورند نماند **کرگدن** صورتش بگاو میش نزدیک است و او یک شاخ بزرگ بر سر دارد در پیشانی و آن شاخ
با فیل برابر کند و چون شاخش بشکافند اندرون وی منقش باشد بنقوش غریبه و نزد سلاطین چنین شاخ کرگدن عزیز باشد و از آن
کمرها سازند و قوایم کرگدن از وحشت پایهای جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است چنان اشتهار یافته که کرگدن آنقدر قوت دارد
که فیل را بشاخ خود بر دارد و چندان نگاه دارد که هلاک شود و در که ازو بر چشم کرگدن آید و چون فیل پر شده و این معنی سبب هلاکتش
گردد و این طرفه است که هر گاه کرگدن فیل را بدان صورت چند بردوش برد و بر زمین نهد بود و بمنزل خویش رساند و چند گاه بگوشتش
بگذارد گویند که کرگدن هر گاه حامله شود بچه در شکم او تقوی در چهار سال و برو این هفت سال بماند بعد از آن سر از فرج او
بیرون آرد و چند گاه بهمان دستور بود و چرا کند و چون خود را از آن موضع بیرون اندازد از مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت باو
در غایت عطوفت باشد و اگر نگریزد بزبان درشتی که دارد بچه خود را چندان بلیسد که پوست و گوشتش از هم فرو ریزد **فیل**
جانوریست عجایب ذی الحس و نرش در پنج سالگی بجفت میل نماید و ماده بعد از دو سالگی حامله گردد و بچه سه سال در شکمش بماند
و چون وضع حمل کند سه سال دیگر نزد جفتش نگردد و فیل بسیار دراز بود در غایت صبور باشد و عمرش بچهارصد سال رسد و کیفیت
گرفتن فیل در سلطنت سعید بدین وجه مذکور است که در راهی که فیل در وقت رفتن بطرف آب بر آنجا عبور نماید جاهی در غایت عمق
حفر کنند و بالای آن را بخس و خاشاک بپوشند و چون فیل در آنجا افتد دو سه روز کسی نزد او نگردد و بعد از آن شخصی آمده
و چنان نماید که چند چوب محکم بزند و در آن اثنا کسی دیگر آمده و او را از فیل گرفته خورد و بنهایتی که مرغوب او باشد بیش او آورد
و فیل را نیز به فیل خانه رساند نقل است که نوبتی فیلی از فیل خانه یکی از ملوک هند بگریخت و فیل بانان از عقب رفته بقاعده مذکوره در راه او چاه کندند
و چون فیل گریز در آن چاه بلا افتاده بود ملاحظه نمود هر گاه که با آب میرفت چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت و پیش خود بر زمین
می نهاد تا بداند که چاه در کجاست لاجرم فیل بانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه آن فیل عجایب مشعوف بود لاجرم آخر
فیل بانی بر بالای درختی که فیل از پای آن او میگذشت پنهان شده و در وقتی که فیل به آنجا رسید خود را از درخت انداخته
بر پشت او نشست و ریسمانی را که بر پشت و سینه آن بسته بود و هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب کرده
برجست و آن شخص وی چندانکه بعد از آن بر پهلو غلطان گشت و بر پهلوی که غلطید فیل بان بپهلوی دیگر جست و در آن اثنا
قلابها محکم بر سرش میزد تا فیل عاجز گشته گردن به بند در داد و فیل بان او را بفیل خانه آورد و پادشاه در باره او انعامات
فرمود و گویند اکثر ملوک هند بشکار فیل روند و قرب جبل و نزد جنگل بوده اگر فیل صید نمایند آن را مباهات کنند
و شکارگاهی فیل از ولایتی برخود کرمی در کرد حصار کرده فرو بستند **زرافه** جانوریست و دستهایش از پاها دراز تر و سرش
مشابه بسر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش همچون پوست یوز و دنبش شبیه بدم آهو در وقت رفتار کت پای را
بوارد

بر دارد بخلاف حیوانات دیگر و حیوانات بعضی از فضلا مسطور است که گفتار را از قسم جمع میشود و از وحیوانی که بعضی از اعضایش شبیه بر بسته
و بعضی بشبیه دیگر و وجودی آید هر گاه که بحیوان دیگر و وحشی جفت میگردد در زرافه حصول می پیوندد **اشتر** گویند که اشتر را از بهره بیابان شد
چون جنس بسیار وسیل افتد بیرون **اسب** بهترین مرکبست عجب صفت است چنانکه در کتب علما بهت تکرار یافته و در باره او احادیث
صحیحه مرویست در یکی از نسخ مسطور آمده که پادشاه اسبی بسیم کشف عجب توح بن منصور سامانی اسبی فرستاد که دو سر
و دو پای و بر سر پیشش دو پر بود که بدان طیران میکرد **حمار** دو نوع باشد اهلی و وحشی گویند که اگر حمار اهلی بر پای باشد او از سر
خود را از ترس پایان اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود و حمار وحشی دویست ساله شود و بعضی مدت حیاتش را بیش از این
گفته اند و در کتب مذکور است که نوبتی از زردشیر بابکان در از گوشتی ابجر اکر گرفت و بعضی از و حوش که آمیخته حمار وحشی و حمار اهلی
و اعیان کور بر تمامی آن در از گوشتی حبا شده والله اعلم بالصواب **استر** نتیجه اسب و دراز گوشست از خواص آنکه اگر کسی کام وی استر
آفکند و استر را بوی کند و آبستن زن اندازد و صحت جدو هر کس که بر آنجا بگذرد او را زکام نشود **گاو** چند نوع باشد و از انجمله گاو دشتی
که از عجایب شهار اصنایع متعارف دارد و در صحیحین از ابو هریره مرویست که مردی بقره را بار کرده میراند که ناگاه بقره بجانب او نگریسته
گفت که من خلق کرده نشده ام بجهت بار کردن ملکه آفریده شده ام برای زراعت و مردم متعجب شده گفتند سبحان الله بقر تکلم مینماید نقلست که در زمان
سلطان ابو سعید چند اینده گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا نیز
گوساله از شکم گاوی که از ذبح کرده بیرون آمده چشمهایش در زیر حلقوم بود و آن پادشاه عالیجاه آن گوساله را بر اقم حروف نمود
و فرمود که چون تو تاریخ می نویسی باید که این قضیه غریبه را در جایی ثبت نمایی و در ربیع الاول سنه ۹۳۲ در نواحی لاهور در موضع
بهره جهو وال از روی پادشاه زاده حمیده خصال میرزا محمد هندال گوساله از شکم گاوی که او را ذبح کردند بیرون آمد که از حلقوم او
دو سطایرش بود و یسری شکل خرطومها و گوشها و دستها و پاها و نمی و در اقم این سطور غیاث الدین الجامی کیفیت واقع را بعرض حضرت
خاقانی سلیمان مکانی معز السلطنة و الخلافة محمد همایون پادشاه خلد الله ملکه رسانیدم فرمود که علاقی بهیئت بعد از ان روی
انقلاب و افتشید **گوسفند** گوشتش ملایم ترین گوشتها است بمزاج آدمی و مسود او رافع بیع گوسفندی ید که جز دو شاخ و پای داشت و لیکن
چهار دست پایش گم بود و بر زمین نمیرسید **ایل** او را گوزن و گاو گوزن نیز گویند و گوزن مشابهست بگاو کوهی و تا دو سال شاخ
بیرون برآورد و در سه سالگی شاخها از اطراف شاخش پیدا شود و زیاده گردد تا شش سالگی بعد از آنکه بیوفت شاخهایش بیفتند
و باز برویند از خواص آنکه گوزن از شنیدن سرود مایل است و بعضی صیادان او را صوت و نقش و عمل مشغول سازند و از عقب او در آمده گیرند
دیگر آنکه ایل و ماهی را چون بگیرند بگیر شغف بسیار باشند بسیاری از صیادان پوست گوزن پوشیده بکنار رود ماهی جمع
و چون او نزد کمپنا جل آید و گرفتار کرده و دیگر آنکه ایل در تابستان افعی خورد چون حرارت بروی غالب کند بطلب آب رفته بر لب دریا

و نیمی از روی آب پیدا می شود و وقتی که خارج شود و چنان باشد که زهر افعی از درونش بیرون رود و اگر چنین نبرد گویند بعد از خوردن افعی
چند قطره آب از گوشه چشم گوزن ظاهر شود مانند موم منعقد گردد و آن را از هر حیوانی خوانند و اعتقاد و حوالف شده که آن پادزهر
حیوانی از درون ... بیرون آرد و پادزهر تریاق اکثر سموم است **آهو** هر چند نوع می باشد از آنجمله صنفی است که مشک از ناف او حصول می پذیرد
و رنگ آهوی مشکین سیاه و مایل باشد و بخلاف از سایر انواع آهو بزرگتر بود و او را دو دندان سفید است و در فک اسفل و ...
پوستش از سنبل ... کند و مردم ... که چون در نافش مجتمع شود ... خارشی در آن موضع پدید آید و کسانی
که منتظر وقت باشند ... و آهو ناف خود را ... ناف از وی جدا شود و در باب حصول مشک از
آهو اقوال دیگر ... یافته که ذکر آن لایق ... نیست و در عجایب البلدان مسطور است که در ولایت تبت دابه ایست که
آن را فارة المسک خوانند و هر گاه او صید کرده شد نافش جدا سازند و آن را در میان چوبی گذارند تا خوش شود
و چون شمه از احوال سباع و جانوران چرنده مذکور شد طایر خامه متوجه ذکر حیوانات پرنده در پرواز آمد **شترمرغ** هر چند که
... و وقت پرواز ندارد اما چون پرواز ... بیضه می نهد او را از طیور شمرده اند و شترمرغ را گردنی بلند و پایها کوتاه
و صورت مجموعی سایر اندامش ... مانند ... و عظم جثه برابر گوسفندی باشد و او را حاسه سامعه نیست و اصلا آواز
نشنود اما ... و اگر کسی ... از دور کت ... شترمرغ ...
مشهور است چنانچه در وقت فرار از صیاد سر خود را در زیر ریگ پنهان سازد و سایر اعضا ظاهر و پیدا گذارد گویند که شترمرغ بیضها
خود را ... از قسمی ... بیرون می آرد و ... دیگر را ... و ... گذارد و ... شود و کرمها از و بیرون آمده ...
گردد و آن جانور در مصر بسیار باشد چنانچه گوشتش را بر قساره فروشند و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا شخصی
شترمرغ ... آورده ... چند کرت مشاهده نمود که ... را با آتش ... میساختند و پیش او می انداختند
و او در حال آن را میخورد و اثر ... در هیچ عضوش ظاهر نمیشد از امیر نظام الدین علیشیر ... افتاده که گفت در وقتی که
میرزا ... شترمرغ ... خاقان منصور آوردند بیضه در ... و سال آن بیضه در خزانه ... پادشاه
... آن را ... ساخته از هر قسمی ... نماید و چون بیضه را پاره کردند از آنجا شترمرغ بچه زنده بیرون آمد
... هر چند این واقعه ... که عقل و ... آن را تصدیق کند اما چون کذب در اقوال امیر علیشیر نبود
قبول باید نمود ... غیاث الدین محمد الجامی کیفیت واقعه شترمرغ بچه را زنده از مولانا ... که صدر میرزا بدیع الزمان
بود شنیدم که میگفت ... روزی میرزا سلطان حسین ... نموده و شترمرغ بچه را ... و گفت
... میرزا این کیفیت را عرض نمائی والعلم عند الله تعالی **عقعق** عبدالله یافعی در مرآت الجنان از شرح مقامات حریری

ابوالبقا

ابوالبقا عبدالحسین العکبری است نقل نموده که در اراضی اصحاب ... که بود ... که ... از نعام و شتر و در آن بسیاری از اصناف
طیور منزل گزیده بودند و در سالی ... مرغی بزرگ خلقت طویل العنق که روبش مشابه روی آدمیان بود و در سایر اعضایش
از هر حیوانی نشانی می نمود در آن کوه پیدا شد و آن طیور را تعرض میرسانید و بعضی را هلاک میگردانید و گاهی متعرض اطفال ... میگشت
و اهل آنجا آن مرغ را عنقا مغرب میگفتند والمغرب الذی یجئ بالغرائب و چون آن مردم از عنقا بیقرار شده نزد پیغمبر خود حنظله
بن صفوان علیه الرحمة والرضوان شکایت کردند او بر عنقا دعا کرد عنقا از ایشان ... برفت و فرغانی ... که معاصر ابونصر
بالله اسمعیل بود در تاریخ خود آورده که از صعید مصر طائری در ... خلقت که ... امثال ... و ...
بود و چند رنگ ... اکثر طیور اعضایش می نمود نزد خلیفه آوردند و آن مرغ را عنقا میگفتند و زمخشری در ربیع الابرار ...
عباس رضی الله عنهما روایت نموده است ان الله تعالی خلق فی زمان موسی علیه السلام طایرة اسمها عنقا ...
وجهه کوجه الانسان و صانع فی ... بر هر ... آن مرغ بعضی کرامات فرموده بود بعد از چند گاه روی ... آورد موسی
علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجیب آفریدم و رزق آنها را از وحوشی که در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختم و ... نانی
از آن دو طایر فرزندان متولد نمود و نسل ایشان بسیار شد و بعد از آنکه موسی ... و تعالی انتقال فرمود و آن مرغان
از اراضی شام ... آمدند و ... وحوش و صبیان را ... و ... میساختند ... وقت ظهور ... بیغمبر
خالد بن سنان عبسی صلی الله علیه و آله و سلم مردم از آن طیور شکایت کردند و ... آنحضرت نسل ایشان انقطاع یافت ... گویند
در ... بعضی ... مثل ... که مانند عنقا است ... که ... است و خبری از وی شنیده ... والله اعلم
بالصواب **عقاب** نزد ... شده است و او ... و ... و ... چنانچه جاست ... عراق
خورد و ... در ... عقاب ... و ... بیرون آورد و از ... خود یکی را بیرون اندازد زیرا که ... مشقت ...
که ... بچه ... ساند و ... که عقاب بیرون افکنده مرغی که ... و ... موسوم است ... تعالی ... مهربان
گردد و ... بزرگ شود ... بعضی از اهل ... گفته اند که تمامی عقابان ماده ... شوند و ... میکند
و ... آنکه چون عقاب پیر گردد ... بر روشنه ... و ... برند و ... که ... العقاب مشهور است ... الکاه و ...
... و ... دیگر آنکه چون در جگر عقاب ... و ... ماده ... خون ... باید
بعضی از اهل ... گفته اند که ... ماده ... وحش از جنس طیور می باشد **بوم** چنان مشهور است که هیچیک طیور شکاری آهو
صید نتوان کرد ... عقاب ... و از این جهت از پوستش بوی ناخوش آید بعضی از اهل
تاریخ ... که اول کسی که ... شکار کرد بهرام گور بود و ... گفته که حارث بن معاویه ... که ... صید نمود بوم

اصلا خواب نکند و در روز از آشیانه بیرون نیاید نقلست که نوبتی کسی کبکی از بوم که بزرگترین مرغان را شکار کند و هیچ مرغی که بدین بزرگی باشد
کباب سازد و بدترین مردمان را دید که همچو من گرفته و هیزم جمع کرده کباب کرد و بیجا طعام داد گویند چون بوم بخسبد یک چشم او گشاده ماند یعنی
پوشیده و یک چشم گشاده باشد و در آب غرق نشود **موش‌گیر** او را حالات عجیب گویند و در رساله الصیدیه ابن عبادت مسطور است
که موش‌گیر فروترین مرغانست و تخم نهد و گاهی تخم و بچه حال بچه بیرون آرد و از این عبارت چنان مستفاد میگردد که موش‌گیر گاهی
از یک بیضه دو بچه بیرون می آورد و این صورت از غرایب است گویند که موش‌گیر بهترین جانوران است و در خوی همسایه نیکو اگر از گرسنگی
بر حد هلاک رسد بچه و بیضه مرغان همسایگان نخورد و [illegible] عزیزی رسید که این سخنان راست است که طلیوار تشنگی از خواب
داد که این معنی کسی داند که مثل طلیوا بوده باشد **کرکس** و کرکس را [illegible] خوانند یعنی [illegible] و او را بدرازی عمر و حدت بصر
تعریف کرده اند چنانچه گفته اند که از چهار صد فرسنگ مسافت مردار را ببیند و در یک روز از شرق بغرب رود و بعضی آورده اند که بوی
مردار را از دور بشنود و اگر بوی خوش بوی رسد بیمار گردد و بجز خوردن میل بسیار داشته باشد و گاهی آنقدر خورد که حرکت نتواند کرد
و گرفتار شود و کرکس با جفتش آنقدر محبت باشد که هرگاه جدا گردد از انده و غم بمیرد **لکلک** گویند که جانوریست زیرک و بعضی از حکما گفته اند
که لکلک [illegible] استخوان لکلک [illegible] و اگر کسی [illegible] همراه داشته باشد در آب غرق نشود هر چند شناور نباشد **کبوتر**
جانوریست عجایب مقبول و انواع او بسیار است چون [illegible] بغدادی و [illegible] و شیرازی و [illegible] و صحرائی و از خواص طبیعت کبوتر
آنکه هزار فرسنگ از آشیانه معهود خود دور افتد [illegible] سال [illegible] بکند [illegible] موضع کند و کبوتران [illegible] و میان یکدیگر
نقش [illegible] و وقت [illegible] سرور [illegible] از ارسطو منقول است که عمر کبوتر هزار سال [illegible] **طوطی** با صنافی صاحب
منقش [illegible] بزرگ [illegible] طوطی [illegible] که منقار و پاهای او سیاه بود و [illegible] بهشت
و در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی [illegible] از هند آورده بودند و در زمان فرمانفرمای سلطان حسین میرزا طوطی [illegible] که منقار
سیاه و پایهایش سفید بود و دیده شد [illegible] طوطی [illegible] **طاووس**
عجب صورت بهترین طیور است و در سالی [illegible] ماده وی سالی یکبار دوازده تخم نهد و [illegible] و چون بچه
بسیار [illegible] سایران [illegible] بیرون آرد و [illegible]
نتوانند کرد و در رساله الصیدیه مسطور است که از عجایب آنکه طاووس نر و ماده با یکدیگر مجامعت نمی نماید بلکه چون طاووس مست شود و در [illegible]
اشک [illegible] و طاووس ماده آن را بخورد و این معنی [illegible] کرده اما راقم حروف از امیر نظام الدین علیشیر که طاووس
[illegible] طاووس [illegible] تماشا کرده ایم [illegible]
طاووس [illegible] **ققنوس** [illegible] عالم باشد چنانچه بعضی از علما [illegible]

کو افتاد

که اقتدا [illegible] خروس کرده نماز توان گذارد و در صحیح اخبار آمده است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که چون خروس بانگ کند
از فضل خدا [illegible] طلبید زیرا که خروس ملکی می بیند و بانگ میکند و خروس بر ماده خود [illegible] غیور است و [illegible]
سخاوت مشهور **[illegible]** خروس [illegible] و بهوای خوش [illegible] موسم و زیدن باد شمال [illegible] و در هوای [illegible]
جنوب [illegible] و **[illegible]** [illegible] مشهور [illegible] و زیدن باد شمال و هوای خوش [illegible]
جنوب [illegible] پرواز نگشاید **کبک** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد و از غرایب آنکه کبک ماده [illegible]
آواز کبک نر [illegible] آشیانه سازد و بیضه [illegible] کبک [illegible] کبک [illegible] نگاه دارد و کبک
بر ماده خود [illegible] غیرت باشد و [illegible] سال عمر یابد **هدهد** رسول حضرت سلیمان که بلقیس [illegible] در زمین
که هدهد [illegible] مشاهده نماید [illegible] هدهد را [illegible] دشمن [illegible] هدهد را در خانه [illegible]
آن [illegible] **فاخته** [illegible] آشیانه سازد و در خانه
که آشیانه فاخته باشد [illegible] زیرا که هرگاه آواز [illegible] گویند که فاخته چهل ساله شود و شیخ الاسلام
[illegible] رساله الصیدیه نوشته اند که این معنی مشاهده شد **قمری** بعضی از [illegible] آورده اند که چون قمری نر
بمیرد ماده او یکی دیگر جفت نکند و در [illegible] تا وقتی که بمیرد و در بعضی از تواریخ مثبت است که نوبتی یکی از سلاطین
مرغی [illegible] قمری [illegible] سلطان محمود غزنوی [illegible] و هرگاه طعامی مسموم در مجلس حاضر [illegible] از چشم [illegible]
و مانند [illegible] منعقد [illegible] و آن سنگ [illegible] بر جراحتها [illegible] **جغد** [illegible] مانند طیور [illegible]
و بی آنکه [illegible] سال [illegible] گوشت [illegible] و بعضی از علما گفته اند که عمر جغد هزار سال [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible] سال [illegible] طایر
عجایب موصوف و از وی خواص بسیار منقولست از جمله آنکه چون [illegible] خفاش که دشمن [illegible]
همواره [illegible] آشیانه [illegible] زیرا که خفاش [illegible] دیگر آنکه [illegible] زعفران [illegible]
که [illegible] را حاصل شود [illegible] سنگ [illegible] آورد اما خواجه نصیر الدین محمد طوسی در یکی از مؤلفات خویش [illegible]
که صدق این سخن معلوم نیست و دیگر آنکه از ثقات نقل کرده که نوبتی در سقف یکی از خانه های من [illegible] آشیانه ساخته بود و
[illegible] کردم چون [illegible] آمده خانه خود را ندید [illegible] اضطراب [illegible] فغان میکرد [illegible] بسیار جمع
و هر یک مقداری گل [illegible] منقار و چنگال [illegible] آنگاه [illegible] در همان موضع که آشیانه خراب شده بود یک لحظه
خانه دیگر ساختند و آن [illegible] در آمده [illegible] دیگر آنکه جمعی [illegible] صادق القول فرموده که در [illegible]

خاقان منصور سلطان حسین میرزا و در روز تخت به حظیره سلطان احمد میرزا که در کارگاه هست و در موضعی نشسته بودیم که آشیانه
زاغ بزرگی در نظر بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که آن آشیانه رفته بچگان زاغ بزرگ را بخورد و ماده و بچگان آن زاغ
فغان و بیرون پریده و پیش از آنکه مار خود را به آشیانه رساند آن زاغ آمده پرید و نزدیک او رسید و زنجیری در دهانش انداخت
چنانچه مار بی طاقت شده از سقف خانه پایان افتاد و جمعی بر سرش رفته او را کشتند و در دهانش ملاحظه نمودند دیدند که
خارچنگی در آن افکنده بود و هم گفت مار و منفع گردید هرچند وقوع این امر غایت مستبعد است اما از ثقات استماع
افتاده بود خامه بجز بر آن زبان گشوده بر زوی و خیانت موصوف است و او بیضه خود را در برگ درخت پوشیده
از نظر غایب سازد زیرا که اگر زاغ نزدیک بیضه وی رود کنده و شود و بجهت آنکه قوت خود را نیز پنهان کند گویند که غراز ادنی
و ملک و موش و مور و هیچ جانوری خود را خود را پنهان نگاه دارد غراب چندین نوع میباشد و طبیعت همه امتیاز سیاه آن
مجبول است که از خلق کناره کرده و در جائی مخفی شود که کسی نبیند و نداند و بعضی از علما بران رفته اند که کلاغ مجامعت نمیکند
ملکه بچه و آنکه منقار خود را به منقار ماده دهد قناعت کند و آنچه متفق است آنکه نه چون باکی ماده مکرر مواصلت نمیدارد و از بی جنس
او را ابعد موافقت است بدانند و غراب آنکه چون بچه کلاغ از بیضه بیرون آید در نظر مادر و پدر و سپید و زرد نمی پیندد رنگ پر منظر نماید که چند روز
گرد او نگردند و درین ایام رزاق علی الاطلاق پشه را با آشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد و هرگاه غراب بچه
پربرآرند پدر و مادر رش با آشیانه درآمده تفقد حالش نماید و بکرات امیر کمال الدین حسین ابیوردی که از نادره مصر معرکه
گیری دیدم که کلاغی بر دست خود نشانده گفت یا غراب اعدد وحده احد کلاغ بزبانی که مفهوم شد گفت لا اله الا الله
جانوریست ابله و دنگ زیرا که در وقتی که هوا پرواز نماید چون کسی دست جنباند اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود
اما یک صفت نیک دارد که چون مادرش پیر گردد او را ضایع نگذارد و به دعا ر و و همراه برد و در طعمه دهد نماید خباری
نقار سلی و راابقدری گویند و ابقدری پرنیست بغایت تیزپرواز چنانچه نوعی در ربقره ابقدری صید کرده از جنس دنش
سیاه و آنکه در بلاد شام میباشد بیرون آمده او در طلب دانه حیله بسیار جنباند و آن را الامراء کرسنگی میبرد و ضرب المثل
شده که آفت ابقدری افکنده و لیست چه هرگاه جانوری اندازند بنجال در روی افتد و اگر پری از جناح ابقدری کنده
شود دیگر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت ابقدری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است بط در وقتی که بط ماده
بر سر تخم نشیند یک لحظه از وی دور نگردد و در آخر ماه که بچه از بیضه بیرون آورده و بط نوجه را دوست دارد سمندر مرغی است
که در میان آتش پیدا شود و هرچند آتش بسوزد و گاه باشد که آتش از وی شعله زند و در هیزم افتد سمندر هم در میان آتش بچه کند
و گویند او را تا هزار سال عمر بود و بعضی از اهل خبر گفته که چون اجلش نزدیک رسیده باشد هیزم جمع کند و آتش در آن زند و خود را بسوزد

بعد از مدتی که باران بران خاکستر بارد سمندر از میانش ظاهر گردد والعلم عند الله تعالی خفاش او را شبرک گویند طائریست به
غایت موصوف به صفات عجیب از آن جمله آنکه گوش و دندان و پستان و منقار و حیض دارد و ماده وی حامله شود و بخلاف
طیور دیگر زاید و شیر دهد و بول کند و بخندد و مانند آدمیان عمرش دراز باشد دیگر آنکه پروازش در شبانروزی
دو ساعت است از زمان دمیدن صبح صادق تا هنگام طلوع آفتاب و از حین غروب خورشید تا وقت غیبت
شفق و در سایر اوقات روز و شب از پرواز عاطل است و دیگر آنکه پشه در وقت طیران خفاش در اثنای پرواز
او را صید کرده طعمه سازد و بعضی از علمای تفسیر گفته اند که خفاش به دعای عیسی علیه السلام مخلوق گشته و بنابران
صفت مرغان دیگر ندارد اما شتر مرغ از ابوالعجب طیور مشهور برین موجب است که مذکور میگردد و نقل است که در ساحل
دریای مغرب که پرش همانند اعضایش سیاه و آن طائر از آن موضع بجائی دیگر نرود و پیوسته از ماهی آن بحر بخورد
و هرگاه در طیران آید بلفظ فصیح گوید الله فوق الفوق چنانکه همه کس این را بشنود دیگر در حدود مغرب مرغی است
که او را قاروان گویند و قاروان همواره همراه کشتی طیران مینماید و هرگاه سفینه بمحلی خوفناک میرسد و بجائی منتهی میشود که جای
خطری منصور است سر قوت بانگ کند و ملاحان کیفیت حال را دانسته تدارک و اشتغال نمایند دیگر از غرایب طیور آنکه
در حدود طبرستان مرغانی کور از یک جنس پرورش می یابند و مرغان دیگر بجهت گنجشک هم از یک صفت نی نه
و مگس و پشه میگیرند و میخورانند دیگر در ولایت زنگ مرغی است که بر درخت کافور بیضه می نهد و هرگاه که مار قصد میکند
بیضه او را بخورد و آن مرغ بیضه را چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه نمیشکند و هرگاه
بچه سر از بیضه بیرون می کند مادر پوستش را آزرده و له خود می نهد و مار بواسطه دیدن پوست بیضه گرد آن مرغ نمیگردد
و آن مرغ در هیچ درختی آشیانه نمیسازد مگر بر درخت کافور دیگر در جزیره سقلاب طیریست که هرگاه راه بر اهل کشتی
بسته میشود آن مرغ می آید و در پیش کشتی می پرد و ملاحان کشتی در عقبش میرانند تا بطریق مستقیم برسند دیگر در ولایت
هندوستان مرغیست که دهنی بزرگ دارد و این مرغ دهان خود پر آب میسازد و بر سر هر کوهی می آید و دیگر مرغان خود را
بوی میرسانند و آب از دهانش میخورند و چون تمام میشود باز بر سر شغل خود میرود دیگر در ولایت رکنبار مرغیست
که مار میخورد و باین طریق که دم مار را میگیرد و می برد و اگر مار قصد او میکند میگذارد و باز در میان زمین و آسمان او را
میگیرد تا در برابر قله جبل میرساند آنگاه رها میکند و مار بر زمین خورده چند قطعه میشود و بعد از آن نشسته او را میخورد
اما دم و سر او را نمیخورد زیرا که اگر آن دو عضو را بکار می برد کور میشود دیگر در حدود حرم دیبانی مرغیست که اگر روز
نوروز در میان حیوانات پیدا آید مردم آن کار را یقین شود که در آن سال در میان ایشان قحط و عسرت اتفاق افتد

وبان میدهند و چون روز بآخر میرسد آن
طیور کور این مرغان ضعیف را میگیرند

و این معنی خلف نکند دیگر در عجایب المخلوقات لغوی مسطور است که مرغی هر سال در روز عاشورا علی الصباح بمشهد امام حسین علیه السلام
آید و تا هنگام غروب نوحه کند و بعد از آن طیران نماید تا عاشورا دیگر [illegible] دیگر در دیار بلغار مرغیست که منقارش
دراز دارد و منقارش پر نقش مشبک و کیاب زرّت مایل باشد و شش پاره طرف چپ و گوشت آن مرغ نافع است جهت حصاة
و مثانه را و هر گاه بیضه آن مرغ را بر برف نهند از حرارتش بگدازد و در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در دریای
روم جزیره ایست بجزیرة الطیور موسوم و در آن جزیره از اصناف مرغان صد و سی صنف یافته اند اکثر غریب الاشکال
والافعال و بر این قیاس عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کن فیکون بی شمار و تحریر جمیع آن امور متعذر و بیان
آن غیر میسور خامه شکسته اللسان نیز و فی کان فی الایام غیر العجایب و انچه عجیب تر آنکه این ذره احقر با وجود قلت
بضاعت و عدم استطاعت و دلی ناخوش و دماغی مشوش رفیق توفیق مساعدت نمود و مساعدت تایید معاونت
فرمود تا در اندک زمانی معظم وقایع انبیا و ایمه و ملوک و سلاطین و مشایخ و حکما و علما و فضلا را از اول آفرینش تا
غایت در سلک تحریر کشیده و تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورده و این مجموع را
باتمام رسانید شکر که این نامه بعنوان رسید و چون این نامه نامی بر آثار انبیا و ملوک محتویست الحاقش در سلک
اتفاق افتاد که آثار الملوک و الانبیا از نام بخش خبر داد و ایضا لفظ خیر از جهانیان از این حال مخبر است و این تاریخ منظوم
چون خامه کرد قصه اهل جهان بیان شد سال اختتام خیر از جهانیان اکنون پنجه که مضمونش از اعراق شاعرانه و اغلاق
منشیانه بریست برای عالم آرای صاحب دولتی که نضارت گلزار این گفتار از فروغ آفتاب عنایت بی غایت
اوست عرض می نماید و بر دعائی که متضمن هر مدعا تواند بود اختتام کلام را می آراید مثنوی

ممالک مدارا هنرپرورا کرم گستر آصف اسرورا درین دور کار همایون اثر نداند کسی چون تو قدر هنر
شناسا بکمال سخن چون تو [illegible] نماید که دانی گوش [illegible] از این پیش از جور چرخ کبود ریاض سخن را نضارت نبود
زمستان [illegible] ستم بیابان [illegible] کرم ز جور سموم غم روزگار درخت سخن بود بی برگ و بار
که ناگه نسیم عنایت وزید بگلشن [illegible] رسید که از ابر احسانت ای سرفراز ریاض هنر گشت سرسبز باز
ز انفاس آن ابر گوهرنثار نهال سخن میوه آورد بار از آن روی اهل هنر شادکام کشیدند کلک [illegible] نظام
نمودند مدح و ثنایت رقم شد از لوح دل نقش غم مرا نیز خاطر سخن ساز شد بر و بوم در جو می باز شد
ز فیض ثنا وی مدد خواستم عجیب بوستانی بیاراستم بگنجینه طبع و بحر ضمیر بسی در شکستم که هر دل پذیر
کشیدم دل آگه با خلاص کردم نثار هیات نام نوکردم کتابی بنام که نامی بود تا بود [illegible] نام

ز امتزاج [illegible] نامور اگر گفت [illegible] حبیب السیر [illegible] این نامه و هر کدام چو در حسب مضمون هر کلام
[illegible] سواد خط معطر چو مشک تتار حکایات آن بهجت افزا همه ز ضعف و اثبات بیرا همه
صحاح روایات آن بی سخن خبر گفته از راز نو و کهن عباراتش از حسب [illegible] مسلسل چو زلف سخن جای جور
سطور [illegible] عذار سخن را فزوده [illegible] عروسش ز نور شرف یک بیک [illegible]
معانیش در کسوت مشکفام درخشنده چون نور اختر بشام جواهر ضمیرت جواهرشناس ز ذات کند نور را اقتباس
[illegible] بعیار طبعت [illegible] چه حاجت که من خود ستایی کنم [illegible]
کنون ای عطابخش عالم حشم جهان هنر در کمال کرم [illegible] ز هم گسو نام [illegible]
[illegible] بنوده [illegible] مراد چو یابم بتخصیص تو اختصاص سرافراز گردم بما جهان خاص
شوم همچو [illegible] سعادت سوار گشتم [illegible] در زیر بار به هر چه باشد مرادت رسی دگر احتیاجم نماند بکس
درین باب زین بیشتر قیل و قال نباشد [illegible] آداب اهل کمال [illegible] [illegible] بود در وج پرور [illegible] بهار
چو [illegible] سحابت [illegible] شود دایم از وی چمن کامیاب بر آید چو خورشید تابان بلند ز نورش جهانی شود بهره مند
[illegible] که با [illegible] انعام الهی بحق رسول که بود دلت [illegible] بحر جود
[illegible] [illegible] بسبطین زین العباد باولاد امجاد آل ابا بنجم درخشان اوج هدی
که پیوسته این آصف سرفراز [illegible] سرش باد از تاج عزت بلند ز نور شرف خاطر بهره مند
زمان تا زمان [illegible] ز اصناف انصاف [illegible] خدایا که این نامه [illegible] که از نام این نامور [illegible]
باقبال فتح و ظفر شاد کام [illegible] بانظار حسن اهل سخن که [illegible]
همیشه ز فضل تو منظور باد [illegible] کسان دور باد مرا هم که خون جگر خورده ام که این روضه را در بر آورده ام
[illegible] با ایمان [illegible] بعفو از خطا [illegible] مسور کن از نور عرفان دلم

[illegible] سلام [illegible] اختتام کتاب [illegible] السلام

الحمد لله علی الاتمام و الصلوة و السلام علی محمد

خیر الانام ۵۵۵

تمت تم تم

تمام شده